



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسی کلیم الله

نویسنده:

سوده ترقی

ناشر چاپی:

نشر رزا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
موسی کلیم الله	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
جلد ۱	۱۷
اشاره	۱۷
فهرست مطالب	۲۱
پیشگفتار	۳۶
اشاره	۳۶
۱. عنصر شخصیت و شخصیت پردازی	۴۰
۲. عنصر کشمکش یا حادثه	۴۲
روش نگارنده در این مجموعه	۴۲
مقدمه	۴۴
گفتار اول: جداول بررسی نسب انبیاء از ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا قرآن نامشان ذکرشده	۶۷
اشاره	۶۷
فصل اول: شجره ی ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط بنی اسرائیل	۶۹
فصل دوم: پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکرشده	۸۲
گفتار دوم: ماجراهای وقایع قبل از تولد حضرت موسی صلی الله علیه و آله تا قبل از هجرت ایشان از مصر به مدین (۱ - ۶۷ سالگی)	۸۷
اشاره	۸۷
فصل اول: بررسی ماجراهای قبل از تولد موسی علیه السلام در ۱۳ قسمت	۸۹
«جدول خلاصه قسمت های این داستان»	۸۹
قسمت اول: خیر دادن یوسف از پیامبر بعدی در بیم و امید	۹۴
قسمت دوم: مرگ یوسف نبی علیه السلام و تحقق پیش گوئی هایش پس از ۱۰۸ سال	۹۴
قسمت سوم: داستان موسی و فرعون حق است و برای مؤمنان بیان می شود	۹۸
قسمت چهارم: بردگی قوم بنی اسرائیل در مصر	۱۰۰
قسمت پنجم: ویژگی های فرعون زمان موسی	۱۰۱
قسمت ششم: وعده ی خداوند به نجات مستضعفان	۱۱۶
قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سیطی!)	۱۱۹
قسمت هشتم: ازدواج عمران و یوکاند	۱۲۰
قسمت نهم: رؤیای شوم فرعون و تعبیر معتران	۱۲۲
قسمت دهم: قتل پسران نوزاد	۱۲۵
قسمت یازدهم: تولد کلثوم (فرزند اول) و هارون (فرزند دوم)	۱۲۷
قسمت دوازدهم: وقایع اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی	۱۳۰
قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات	۱۳۸
فصل دوم: داستان تولد موسی و امتحانات مادرش و نفوذ او در کاخ فرعون در ۱۲ قسمت	۱۴۵
«جدول خلاصه قسمت های این داستان»	۱۴۵
قسمت اول: مأموران فرعون در جستجوی نوزاد پسر	۱۵۱
قسمت دوم: ولادت موسی به دوراز چشم مأموران	۱۵۱
قسمت سوم: موسی در کوره ی آتش	۱۶۱
قسمت چهارم: الهام به مادر موسی	۱۶۵
قسمت پنجم: ساخت صندوقچه	۱۷۳

۱۷۵	قسمت ششم: انداختن موسی در رود نیل و آغاز فراق سه روزه ی یوکابد از فرزند شیرخواره اش
۱۸۲	قسمت هفتم: موسی در دامان دشمن
۱۹۲	قسمت هشتم: نام گذاری موسی توسط آسیه و فرستادن آسیه به دنبال دایه برای شیر دادن موسی
۱۹۸	قسمت نهم: پیگیری کلثوم (خواهر موسی) از ماجراهای قصر فرعون و بازگشت موسی به آغوش مادرش
۲۰۳	قسمت دهم: جشنی برای موسی در قصر و خشم دوباره ی فرعون از موسی
۲۰۷	قسمت یازدهم: جوانی موسی در قصر فرعون
۲۰۹	قسمت دوازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات
۲۲۰	گفتار سوم: هجرت موسی از مصر به مدین تا قبل از هجرت ایشان از مدین به مصر (۶۷- ۷۷ سالگی)
۲۲۰	اشاره
۲۲۲	فصل اول: بررسی ماجراهای قتل قبطی و هجرت موسی به مدین و ازدواجش با دختر شعیب (صفورا) و ۱۰ سال چوپانی در قبال مهریه اش در ۱۶ قسمت
۲۲۲	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۳۰	قسمت اول: ورود موسی به شهر و قتل قبطی
۲۳۷	قسمت دوم: پشیمانی و توبه ی موسی از قتل غیرعمدی
۲۴۲	قسمت سوم: تکرار صحنه ی دیروز در فردا
۲۴۷	قسمت چهارم: خیر دادن مؤمن آل فرعون از نقشه ی قتل موسی
۲۴۸	قسمت پنجم: فرار و هجرت موسی از مصر به مدین
۲۵۴	قسمت ششم: مدین و ایکه و رسالت حضرت شعیب در آنجا
۲۶۰	قسمت هفتم: پایان سفر موسی علیه السلام پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند
۲۶۵	قسمت هشتم: اجابت دعای موسی و داستان رفتن به خانه ی شعیب
۲۶۹	قسمت نهم: سخنان صفورا دختر شعیب با پدرش در مورد موسی
۲۷۱	قسمت دهم: خواستگاری شعیب از موسی برای یکی از دخترانش
۲۷۴	قسمت یازدهم: چوپانی موسی در مدین
۲۷۷	قسمت دوازدهم: دادن عصای ویژه به موسی توسط شعیب
۲۸۱	قسمت سیزدهم: ماجرای گوسفند فراری
۲۸۵	قسمت چهاردهم: ماجرای موسی و شبان
۲۹۸	قسمت پانزدهم: ۶ درس آموزنده از هجرت موسی به مدین
۳۰۲	قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات
۳۱۶	فصل دوم: آشنایی با حضرت خضر علیه السلام و داستان دیدار موسی با ایشان در مجمع البحرین در ۱۶ قسمت
۳۱۶	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۳۲۲	مقدمه
۳۲۳	اشاره
۳۲۳	۱. نسب حضرت خضر نبی علیه السلام
۳۲۴	۲. محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر
۳۲۵	۳. خضر علیه السلام مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟
۳۲۷	۴. معرفی ذوالقرنین (پسرخاله ی حضرت خضر)
۳۲۸	۵. داستان عدم ازدواج خضر نبی
۳۲۸	۶. ماجرای خوردن آب حیات وزندگی جاودان حضرت خضر علیه السلام و نخوردن ذوالقرنین از آن آب
۳۳۰	۷. مراحل حیات حضرت خضر
۳۳۰	۸. اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی
۳۳۴	۹. راه های توشل و ملاقات با حضرت خضر
۳۳۶	۱۰. نماز حضرت خضر در شب جمعه

۳۳۶ ۱۱. شباهت های امام زمان و خضر نبی علیه السلام
۳۳۸ قسمت اول: چه شد که خداوند قرار ملاقات موسی و خضر را گذاشت!؟
۳۳۹ قسمت دوم: موسی و یوشع بن نون در جستجوی حضرت خضر
۳۵۴ قسمت سوم: سخنان و توصیه های حضرت خضر علیه السلام به موسی قبل از سفر
۳۵۷ قسمت چهارم: جواب موسی به خضر و تعهداتی که قبل از سفر به او داد
۳۶۳ قسمت پنجم: آغاز سفر موسی و خضر و جدا شدن یوشع از آن ها
۳۶۳ قسمت ششم: سوراخ کردن کشتی توسط خضر
۳۷۰ قسمت هفتم: قتل کودک توسط خضر
۳۷۴ قسمت هشتم: ساختن دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر
۳۸۰ قسمت نهم: بیان حکمت سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر
۳۸۶ قسمت دهم: بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر علیه السلام
۳۹۰ قسمت یازدهم: بیان حکمت تعمیر دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام
۴۰۴ قسمت دوازدهم: ۱۰ درس مهم
۴۰۹ قسمت سیزدهم: توصیه ی حضرت خضر علیه السلام در هنگام جدا شدن از موسی
۴۰۹ قسمت چهاردهم: بازگشت موسی نزد هارون پس از ملاقات با حضرت خضر علیه السلام
۴۱۰ قسمت پانزدهم: داستان ملاقات «لیاس» و «یوشع بن لای»
۴۱۲ قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات
۴۲۳ گفتار چهارم: وقایع پس از هجرت حضرت موسی صلی الله علیه و اله از مدین به مصر (۷۷-۸۳سالگی)
۴۲۳ اشاره
۴۲۵ فصل اول: داستان هجرت موسی از مدین به مصر با خانواده و گوسفندانش و رسیدن به مقام نبوت در وادی مقدس طوی در ۱۱ قسمت
۴۲۵ «جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۴۳۴ قسمت اول: اوضاع مصر در نبود موسی
۴۳۴ قسمت دوم: خداحافظی با شعیب
۴۳۴ قسمت سوم: هجرت موسی و همسر و فرزندش از مدین به سوی مصر
۴۳۵ قسمت چهارم: گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدس طوی
۴۴۸ قسمت پنجم: شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدس طوی
۴۸۸ قسمت ششم: نشان دادن دو معجزه (عصا و يد بيضاء) به موسی در وادی مقدس
۵۲۴ قسمت هفتم: بیان علت این دو معجزه (رفتن به سراغ فرعون)
۵۲۶ قسمت هشتم: موسی مشکلات خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند
۵۳۶ قسمت نهم: پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی
۵۴۳ قسمت دهم: جملاتی که موسی و هارون به امر خدا باید به فرعون بگویند
۵۵۳ قسمت یازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات
۵۷۹ فصل دوم: داستان آغاز دعوت موسی و هارون در ۱۶ قسمت
۵۷۹ «جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۵۸۶ قسمت اول: شجره نامه ی هارون
۵۸۶ قسمت دوم: دیدار موسی و هارون در ساحل رود نیل و همراهی هارون با موسی در دعوت فرعون
۵۹۵ قسمت سوم: اظهار نگرانی های مجدد موسی و هارون قبل از رفتن به نزد فرعون و پیام خداوند به آن ها
۶۰۲ قسمت چهارم: مکالمات موسی و فرعون در اولین دیدارشان بعد از ۱۰ سال (قبل از دیدن معجزات موسی)
۶۶۲ قسمت پنجم: دعوت فرعون و قشارهای مجدد فرعون به بنی اسرائیل
۶۶۴ قسمت ششم: شکایت موسی از فرعون نزد پروردگار و دلداری وعده ی نجات بر بنی اسرائیل
۶۶۵ قسمت هفتم: مبارزه عملی موسی (بینات یا معجزاتش را به فرعون و اطرافیانش نشان می دهد)

۶۷۱	قسمت هشتم: عکس العمل اول فرعون در مقابل معجزات و اعتراف فرعون به بزرگی آسیه
۶۷۵	قسمت نهم: عکس العمل دوم فرعون در مقابل معجزات (تحت تأثیر قرار گرفتن فرعون از هامان و منصرف شدنش از ایمان به خدای موسی)
۶۹۵	قسمت دهم: عکس العمل اطرافیان فرعون نسبت به سخن فرعون
۷۰۱	قسمت یازدهم: عکس العمل موسی به سخن های فرعون و اطرافیان
۷۰۵	قسمت دوازدهم: جواب های اطرافیان فرعون به موسی
۷۰۷	قسمت سیزدهم: نتیجه شور و مشورت درباریان با یکدیگر
۷۱۲	قسمت چهاردهم: بازگو کردن پیشنهاد درباریان به موسی و هارون توسط فرعون
۷۲۳	قسمت پانزدهم: پایان مجلس و آخرین اتفاقات آن روز (شب خروج از قصر)
۷۲۴	قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۹ دسته آیات
۷۵۱	فصل سوم: داستان حضور تمام ساحران برجسته نزد فرعون برای مبارزه با موسی و شکست ساحران و ایمان آوردنشان و عکس العمل ها و اقدامات فرعون پس از آن در ۲۱ قسمت
۷۵۱	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۷۶۱	قسمت اول: فراخوان تمام ساحران توسط فرعون
۷۶۳	قسمت دوم: آمدن دو برادر ساحر نزد فرعون
۷۷۷	قسمت سوم: دعوت از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران
۷۷۹	قسمت چهارم: جمع شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود
۷۸۳	قسمت پنجم: برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصیحتش به آن ها در روز موعود
۷۸۵	قسمت ششم: برخورد ساحران پس از نصیحت موسی
۷۸۷	قسمت هفتم: آغاز مسابقه توسط ساحران
۷۹۳	قسمت هشتم: سخنان موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان
۷۹۵	قسمت نهم: سحر ساحران و شادی فرعون
۷۹۹	قسمت دهم: عکس العمل موسی در برابر سحر ساحران
۸۰۱	قسمت یازدهم: سخنان خدا به موسی در آغاز معجزه
۸۱۸	قسمت دوازدهم: آغاز نشان دادن معجزه ی عصا در حضور فرعون و ساحران و مردم شهر
۸۳۷	قسمت سیزدهم: خوری فرعون و پارانیش در برابر معجزه ی موسی و ایمان نیابردن فرعون
۸۴۶	قسمت چهاردهم: نخستین گروه ایمان آوردندگان به موسی علیه السلام و سخنان موسی به آن ها
۸۵۰	قسمت پانزدهم: دومین گروه ایمان آوردندگان (ساحران)
۸۵۵	قسمت شانزدهم: عکس العمل های فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران
۸۶۳	قسمت هفدهم: عکس العمل ساحران در برابر تهدیدهای شدید فرعون
۸۸۱	قسمت هجدهم: شکنجه و شهادت ساحران
۸۸۱	قسمت نوزدهم: عکس العمل فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل و ایمان آوردنگانی که تبلیغ می کردند
۸۸۶	قسمت بیستم: برنامه ی موسی به بنی اسرائیل دربرابر تهدیدهای فرعون
۸۹۰	قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۴ دسته از آیات
۹۱۶	فصل چهارم: ماجراهای داستان نقشه ی قتل موسی و دفاعیات مؤمن آل فرعون (حزقیل) از موسی و جلوگیری از قتل او عاقبت مؤمن آل فرعون و خانواده و همسر فرعون آسیه در ۱۴ قسمت
۹۱۶	«جدول خلاصه ماجراهای این داستان»
۹۲۱	قسمت اول: جلسه ی تصمیم به قتل موسی در قصر فرعون
۹۲۳	قسمت دوم: عکس العمل موسی که در آن مجلس حضور داشت
۹۲۵	قسمت سوم: دفاعیات مو من آل فرعون (حزقیل: خزانه دار قصر فرعون) و افشای ایمانش در دفاع از موسی و جلوگیری از قتل او
۹۲۹	قسمت چهارم: عکس العمل فرعون نسبت به سخنان مو من آل فرعون
۹۳۱	قسمت پنجم: ادامه تلاش های مؤمن آل فرعون (تحت ۱۵ سخن)
۹۴۶	قسمت ششم: عاقبت مؤمن آل فرعون
۹۵۱	قسمت هفتم: شهادت همسر مؤمن آل فرعون (صیانه) و فرزندان

۹۵۵	قسمت هشتم: شهادت آسیه همسر فرعون
۹۶۴	قسمت نهم: آخرین سخنان مجادله آمیز فرعون و موسی علیه السلام
۹۷۰	قسمت دهم: تأثیر سخنان فرعون در اطرافیان
۹۷۰	قسمت یازدهم: نفرین موسی
۹۷۴	قسمت دوازدهم: اجابت نفرین موسی
۹۷۶	قسمت سیزدهم: دستورات خدا به موسی برای آرامش بنی اسرائیل و سخنان موسی به پروردگار
۹۷۸	قسمت چهاردهم: پیام های قرآنی ۶ دسته آیات
۱۰۰۱	فصل پنجم: داستان دستور فرعون به ساختن برج بلند برای دیدن خدای موسی در ۸ قسمت
۱۰۰۱	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۰۰۴	قسمت اول: ادعای الوهیت فرعون
۱۰۰۵	قسمت دوم: فرعون دستور به ساختن برجی بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد
۱۰۰۹	قسمت سوم: ساختن برج در طول هفت سال
۱۰۱۰	قسمت چهارم: ویرانی برج بلند به امر خداوند
۱۰۱۱	قسمت پنجم: عکس العمل فرعون پس از فروریختن برج
۱۰۱۱	قسمت ششم: عاقبت نیرنگ فرعون
۱۰۱۵	قسمت هفتم: درس عبرتی برای همگان
۱۰۱۵	قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات
۱۰۳۳	جلد ۲
۱۰۳۳	مشخصات کتاب
۱۰۳۴	اشاره
۱۰۳۵	فهرست مطالب
۱۰۴۸	مقدمه
۱۰۵۰	گفتار اول: وقایع قبل از هجرت حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر (۸۳ - ۱۰۰ سالگی) ایشان
۱۰۵۰	اشاره
۱۰۵۲	فصل اول: داستان نفرین فرعون و قبطیان توسط موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و نزول بلاهای متعدد بر آن ها در ۱۹ قسمت
۱۰۵۲	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۰۵۸	مقدمه
۱۰۵۸	قسمت اول: بلای خشک سالی و کمیود میوه
۱۰۶۲	قسمت دوم: عکس العمل قبطیان در مقابل این دو بلا
۱۰۶۶	قسمت سوم: آغاز بلاهای جدید
۱۰۶۸	قسمت چهارم: نزول طوفان (بلاي سوم)
۱۰۷۰	قسمت پنجم: هجوم ملخ ها (بلاي چهارم)
۱۰۷۴	قسمت ششم: حمله ی شپش ها (بلاي پنجم)
۱۰۷۷	قسمت هفتم: حمله ی قورباغه ها (بلاي ششم)
۱۰۷۹	قسمت هشتم: خون شدن آب نیل (بلاي هفتم)
۱۱۰۵	قسمت نهم: بلاهای دیگر در تورات
۱۱۰۹	قسمت دهم: پیمان شکنی های مکرر فرعون پس از نزول هر بلا
۱۱۱۵	قسمت یازدهم: تهمت زدن ها و عکس العمل های فرعون پس از دیدن این همه بلا و معجزه
۱۱۲۰	قسمت دوازدهم: برخورد موسی با فرعون پس از شنیدن تهمت های فرعون
۱۱۲۲	قسمت سیزدهم: مرگ پسران ارشد
۱۱۲۴	قسمت چهاردهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسخ وعده ی نجات از فرعونیان

۱۱۲۵	قسمت یازدهم: بیان مقررات عید پسخ توسط خداوند
۱۱۲۵	قسمت شانزدهم: ابلاغ دستور خداوند به بنی اسرائیل
۱۱۲۷	قسمت هفدهم: وقف نخست زادگان برای خداوند
۱۱۲۷	قسمت هجدهم: مقررات عید فطیر
۱۱۲۸	قسمت نوزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات
۱۱۳۶	فصل دوم: داستان هجرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ در ۲۱ قسمت
۱۱۳۶	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۱۴۴	قسمت اول: دستور خروج به بنی اسرائیل توسط خداوند (شب قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر)
۱۱۴۸	قسمت دوم: پیدا کردن و حمل استخوان های یوسف نبی در مصر توسط موسی
۱۱۴۸	قسمت سوم: خروج بنی اسرائیل از مصر (شبانه)
۱۱۴۹	قسمت چهارم: مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل در حاشیه ی صحرا قبل عبور از دریا
۱۱۴۹	قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان
۱۱۵۰	قسمت ششم: عکس العمل فرعون پس از شنیدن خبر فرار بنی اسرائیل از مصر
۱۱۵۴	قسمت هفتم: بنی اسرائیل در روبه روی دریای عظیم
۱۱۶۲	قسمت هشتم: دلگرمی موسی به اصحاب و قومش برای نجات
۱۱۶۴	قسمت نهم: امتحانی قبل از عبور دریا برای بنی اسرائیل
۱۱۷۳	قسمت دهم: بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل از عبور از دریا
۱۱۷۹	قسمت یازدهم: عاقبت استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «میده» و «معاد»
۱۱۸۱	قسمت دوازدهم: ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن
۱۱۸۸	قسمت سیزدهم: مرگ فرعون و فرعونیان
۱۱۹۹	قسمت چهاردهم: خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان سالم به ساحل انداخت
۱۲۰۸	قسمت یازدهم: سرود موسی پس از عبور از دریا
۱۲۱۱	قسمت شانزدهم: سرود مریم (کلثوم) از غرق فرعونیان
۱۲۱۱	قسمت هفدهم: عاقبت فرعونییانی که از فرعون تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند.
۱۲۱۷	قسمت هجدهم: عاقبت این ظالمان و فاسدان دردنا و آخرت درس عبرتی برای همگان
۱۲۴۱	قسمت نوزدهم: تحقق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان برای بنی اسرائیل)
۱۲۵۰	قسمت بیستم: رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسیاسی آن ها
۱۲۵۵	قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۱۳ دسته آیات
۱۲۸۳	فصل سوم: داستان بت پرستی بنی اسرائیل بلافاصله پس از عبور از دریا و عاقبت این سرکشی در ۸ قسمت
۱۲۸۳	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۲۸۶	قسمت اول: رسیدن به صحرای شور و بی آب و درخواست آب گوارا
۱۲۸۸	قسمت دوم: گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی بلافاصله پس از عبور از دریا
۱۲۹۲	قسمت سوم: عکس العمل موسی علیه السلام در برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش
۱۳۰۴	قسمت چهارم: نصایح مشفقانه ی موسی به قومش
۱۳۰۷	قسمت پنجم: دستور شکر نعمت ها برای فرونی آن ها به بنی اسرائیل
۱۳۱۲	قسمت ششم: یادآوری سرنوشت اقوام کافر و لجوج گذشته
۱۳۱۷	قسمت هفتم: یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل
۱۳۲۶	قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات
۱۳۳۵	فصل چهارم: داستان جوشیدن آب از صخره ها و نزول من و سلوی و توقع خداوند از آن ها در ۹ قسمت
۱۳۳۵	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۳۳۸	قسمت اول: غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ

۱۳۴۷	قسمت دوم: نعمت سایه ی ابر
۱۳۴۹	قسمت سوم: نزول من و سلوی در جانب کوه طور سینا
۱۳۶۰	قسمت چهارم: توقع خداوند در قبال دادن این نعمت ها
۱۳۶۶	قسمت پنجم: ناسپاسی بنی اسرائیل پس از اتمام حجت موسی و عذاب الهی بر آنان
۱۳۷۰	قسمت ششم: حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه ابر و ورود به صحرای قاران
۱۳۷۲	قسمت هفتم: درخواست موسی از برادر زنش
۱۳۷۲	قسمت هشتم: تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی و هارون)
۱۳۷۵	قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات
۱۳۸۲	گفتار دوم: وقایع قبل و بعد از نزول تورات (۱۰۰ تا ۱۱۰ سالگی) حضرت موسی
۱۳۸۲	اشاره
۱۳۸۳	فصل اول: بررسی داستان درخواست ۷۰ نقیب بنی اسرائیل برای رؤیت خداوند در طور سینا در ۷ قسمت
۱۳۸۳	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۳۸۸	قسمت اول: قرار ملاقات موسی با خداوند و درخواست رؤیت خداوند توسط بنی اسرائیل
۱۳۹۶	قسمت دوم: حضور نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی و مردن ۷۰ نقیب
۱۴۱۸	قسمت سوم: به هوش آمدن موسی و توبه ی او
۱۴۲۶	قسمت چهارم: زنده شدن دوباره ی نقبا به درخواست حضرت موسی
۱۴۳۷	قسمت پنجم: دیدار یثرون و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی
۱۴۳۷	قسمت ششم: تعیین قضات با کمک یثرون
۱۴۴۱	قسمت هفتم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات
۱۴۴۸	فصل دوم: داستان مناجات چهل روزه برای دریافت الواح تورات و فتنه ی سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل در ۲۱ قسمت
۱۴۴۸	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۴۵۸	قسمت اول: ملاقات موسی با خداوند در کوه برای اعطای الواح شریعت و انتخاب هارون به عنوان جانشین
۱۴۶۴	قسمت دوم: شوق مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی در کوه طور
۱۴۶۹	قسمت سوم: برخی از مناجات های موسی با خداوند در کوه طور
۱۴۷۶	قسمت چهارم: تمسید جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب (از اول ذی الحجه تا دهم ذی الحجه، «عید قربان») و نزول ۱۰ فرمان
۱۴۸۰	قسمت پنجم: فتنه ی سامری در این ۱۰ روز (اول تا دهم ذی الحجه)
۱۵۰۱	قسمت ششم: برخورد هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها
۱۵۰۶	قسمت هفتم: نزول الواح تورات در این ۱۰ روز و مفاد احکام آن
۱۵۳۲	قسمت هشتم: انتظار خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال نزول الواح تورات
۱۵۳۹	قسمت نهم: ذکر عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان
۱۵۴۴	قسمت دهم: خبر دار شدن موسی از فتنه سامری
۱۵۴۷	قسمت یازدهم: اولین عکس العمل موسی در قبال گوساله پرستی قومش پس از خروج از کوه طور و برخوردش با هارون
۱۵۵۵	قسمت دوازدهم: دفاعیات هارون
۱۵۶۳	قسمت سیزدهم: آرام شدن موسی و دعا به درگاه الهی
۱۵۶۷	قسمت چهاردهم: صحبت موسی با گوساله ی طلایی
۱۵۶۷	قسمت پانزدهم: برخورد موسی با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها
۱۵۷۴	قسمت شانزدهم: عاقبت سامری و گوساله اش
۱۵۸۲	قسمت هفدهم: برخورد موسی با جمعیت گوساله پرست
۱۵۸۷	قسمت هجدهم: سخنان بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود و پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها
۱۵۹۰	قسمت نوزدهم: پشیمانی گوساله پرستان و توبه ی آن ها با همان شرطی که خداوند تعیین کرد و به موسی ابلاغ نمود و فلسفه ی این نوع توبه کردن
۱۶۰۲	قسمت بیستم: قبولی توبه بنی اسرائیل

۱۶۰۵	قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۸ دسته آیات
۱۶۰۵	فصل سوم: داستان هجرت از صحرا سینا به صحرا فاران و بررسی سرزمین کنعان توسط ۱۲ نفر و تشویق یوشع و کالیب برای جهاد و سربازدن بنی اسرائیل و عذاب آن ها (پیمان شکنان) و آغاز سرگردانی آن ها در اطراف کوه حوریب و کوه سمیر و درخواست های جدید بنی اسراء
۱۶۳۴	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۶۳۹	قسمت اول: معجزه ی جاری شدن آب از صخره برای بار دوم
۱۶۴۸	قسمت دوم: شکایت های قوم بنی اسرائیل از یکتواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه
۱۶۵۸	قسمت سوم: جواب های حکیمانه ی موسی به درخواست های جدید قومش
۱۶۶۳	قسمت چهارم: پیمان شکنی بنی اسرائیل
۱۶۶۶	قسمت پنجم: عاقبت پیمان شکنان در این دنیا و آخرت
۱۶۷۹	قسمت ششم: بررسی سرزمین کنعان را با ۱۲ رهبر
۱۶۸۲	قسمت هفتم: گزارش این رهبران به موسی علیه السلام ازاین قرار بود
۱۶۸۲	قسمت هشتم: عکس العمل بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب
۱۶۸۸	قسمت نهم: تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه موسی برای قومش
۱۶۹۱	قسمت دهم: پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی
۱۶۹۳	قسمت یازدهم: دلاری خداوند به موسی برای عذاب قومش
۱۷۰۵	قسمت دوازدهم: مهر دلت بر بنی اسرائیل
۱۷۰۷	قسمت سیزدهم: استجابت دعای موسی و عذاب بر بنی اسرائیل
۱۷۱۴	قسمت چهاردهم: عذاب خداوند بر ۱۰ رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل
۱۷۱۶	قسمت پانزدهم: حمله عمالقه به بنی اسرائیل و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون
۱۷۱۷	قسمت شانزدهم: مرگ کلثوم (خواهر موسی)
۱۷۱۷	قسمت هفدهم: آتشی از جانب خداوند
۱۷۱۸	قسمت هجدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات
۱۷۳۱	فصل چهارم: داستان قرار گرفتن کوه بالای سر ۱۲ نقیب برای گرفتن میثاق ۱۰ فرمان در ۱۶ قسمت
۱۷۳۱	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۷۴۷	قسمت اول: رفتن موسی به کوه و مناجات ۴۰ روزه ی دؤم، برای ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره
۱۷۴۹	قسمت دوم: عکس العمل قوم بنی اسرائیل در برابر اقدام موسی
۱۷۴۹	قسمت سوم: دستورات خداوند در کوه به موسی در مناجات ۴۰ روزه ی دؤم
۱۷۹۲	قسمت چهارم: پایان مناجات موسی علیه السلام در کوه طور پس از چهل روز
۱۷۹۳	قسمت پنجم: قربانی در پای کوه برای تثبیت عهد (عمل به پیمان ها)
۱۷۹۴	قسمت ششم: ابلاغ تمام قوانین توسط موسی به بنی اسرائیل
۱۷۹۵	قسمت هفتم: قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل
۱۸۰۰	قسمت هشتم: قرارگرفتن کوه طور بالای سر ۱۲ نقیب بنی اسرائیل
۱۸۰۶	قسمت نهم: عکس العمل نقیا پس از دیدن صحنه ی عذاب الهی
۱۸۰۸	قسمت دهم: سخنان موسی به ۱۲ نقیب
۱۸۱۶	قسمت یازدهم: توبه ی نقبا و برطرف شدن عذاب
۱۸۱۷	قسمت دوازدهم: سخن خداوند پس از پیمان گرفتن از ۱۲ نقیب
۱۸۲۴	قسمت سیزدهم: آغازعمل بنی اسرائیل به دستورات خداوند
۱۸۳۹	قسمت چهاردهم: وقایع پس از برپا کردن خیمه ی عبادت
۱۸۶۲	قسمت پانزدهم: دستورات خداوند به موسی در خیمه ی عبادت
۱۹۴۳	قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۵ دسته آیات
۱۹۶۳	جلد ۳
۱۹۶۳	مشخصات کتاب

۱۹۶۴	اشاره
۱۹۶۸	فهرست مطالب
۱۹۷۸	مقدمه
۱۹۸۱	گفتار اول: ماجراهای هجرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از صحرای سینا به صحرای فاران و سین (۱۱۰ - ۱۰۰ سالگی)
۱۹۸۱	اشاره
۱۹۸۳	فصل اول: داستان سرپیچی از روز سبت (صحاب السبت) در منطقه ایله در ۵ قسمت
۱۹۸۳	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۱۹۸۵	قسمت اول: نافرمانی از روز سبت
۱۹۹۰	قسمت دوم: مردی که قانون سبت را شکست
۱۹۹۳	قسمت سوم: عذاب عصیانگران روز شنبه!
۲۰۰۵	قسمت چهارم: لباس منگوله دار برای یاد خدا
۲۰۰۷	قسمت پنجم: بررسی پیام های ۳ دسته آیات
۲۰۱۳	فصل دوم: داستان فتنه ی قارون (قورح در عبری) پسرعموی موسی در ۱۳ قسمت
۲۰۱۳	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۰۱۸	قسمت اول: سابقه ی قارون قبل از مبارزات موسی با فرعون
۲۰۲۷	قسمت دوم: ایمان آوردن ظاهری قارون به موسی
۲۰۲۹	قسمت سوم: قارون و جنون نمایش ثروتش!
۲۰۳۳	قسمت چهارم: نصیحت دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل به قارون
۲۰۳۹	قسمت پنجم: پاسخ قارون یاغی و ستمگر به ابن واعظان دلسوز
۲۰۴۳	قسمت ششم: پاسخ کوبنده ی خداوند به قارون و قارون ها
۲۰۴۵	قسمت هفتم: فرمان زکات به بنی اسرائیل و ظاهر شدن چهره ی منافق قارون در پس این امتحان
۲۰۴۷	قسمت هشتم: نقشه ی قارون و خنثی شدن تصمیم ناجوانمردانه ی او
۲۰۴۹	قسمت نهم: عذاب و مرگ قارون و پاراناش
۲۰۵۸	قسمت دهم: عبرت مردم از مرگ قارون
۲۰۶۳	قسمت یازدهم: وعده ی خداوند برای مبارزه با سلطه جویی و فساد در ارض
۲۰۶۶	قسمت دوازدهم: وقایع پس از مرگ قارون
۲۰۷۲	قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات
۲۰۸۶	فصل سوم: داستان آتش گرفتن خیمه اجماع با صاعقه و قتل مشکوک در پشت خیمه و دستور ذبح گاو ویژه برای پیدا کردن قاتل در ۹ قسمت
۲۰۸۶	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۰۹۰	قسمت اول: قانون قتل که قاتلش معلوم نیست
۲۰۹۰	قسمت دوم: ماجرای صاحب آن گاو طلائی
۲۰۹۷	قسمت سوم: قتل مشکوک (عامیل بن راحیل) بعد از سوختن خانه ی اجماع و آمدن صاعقه
۲۰۹۸	قسمت چهارم: نزاع مردم و داوری موسی برای پیدا کردن قاتل و دستور ذبح گاو
۲۱۰۴	قسمت پنجم: آغاز ایرادهای بنی اسرائیلی قبل از ذبح گاو
۲۱۱۵	قسمت ششم: ذبح گاو پس از ایرادهای بنی اسرائیلی
۲۱۲۱	قسمت هفتم: نحوه ی زنده شدن مقتول
۲۱۲۷	قسمت هشتم: قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل
۲۱۳۱	قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات
۲۱۳۷	گفتار دوم: هجرت موسی علیه السلام به تنهایی از صحرای فاران تا اردن تا قبل از وفاتش (۱۰۰ - ۱۲۰ سالگی)
۲۱۳۷	اشاره
۲۱۳۹	فصل اول: داستان وفات هارون (سال ۱۴۰۸ ق.م) در موسیره یا بیابان تیه وقایع پس از آن در ۷ قسمت

۲۱۳۹	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۱۴۲	قسمت اول: مرگ هارون علیه السلام در کوه هور
۲۱۴۴	قسمت دوم: تهمت قتل برادر به موسی و امداد خداوند برای جلوگیری از این تهمت
۲۱۴۵	قسمت سوم: ویژگی های حضرت هارون علیه السلام
۲۱۴۸	قسمت چهارم: وقایع پس از وفات هارون
۲۱۵۱	قسمت پنجم: جنگ های (پس از وفات هارون)، در دژه ی مواب (مشرق به بیابان و کوه پيسگاه)
۲۱۵۶	قسمت ششم: درخواست قبیله های شرق رود اردن (رئوبین و جاد) در تقسیم اراضی
۲۱۶۱	قسمت هفتم: خداوند به موسی اجازه ی ورود به سرزمین موعود را نمی دهد
۲۱۶۴	فصل دوم: داستان فتنه ی بلعم باعورا قبل از فتح اریحا و بعد از رسیدن به دشت مواب و شکست آن ها در فتنه ی بلعم باعورا و هلاک بیست هزار نفر از بنی اسرائیل بر اثر طاعون و وقایع پس از آن در ۱۴ قسمت
۲۱۶۴	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۱۶۸	قسمت اول: معرفی بلعم باعورا و چگونگی فریب او برای نقشه ای شوم
۲۱۷۰	قسمت دوم: وسوسه گران گرد بلعم باعورا
۲۱۷۴	قسمت سوم: بلعام و الاغش
۲۱۷۶	قسمت چهارم: اولین وحی بلعام
۲۱۷۷	قسمت پنجم: دومین وحی بلعام
۲۱۷۹	قسمت ششم: سومین وحی بلعام
۲۱۸۰	قسمت هفتم: چهارمین وحی بلعام
۲۱۸۰	قسمت هشتم: آخرین وحی بلعام
۲۱۸۰	قسمت نهم: پافشاری بلعم بر اجرای تصمیمش (نفرین و جادوی سپاه موسی یا اسم اعظم خداوند)
۲۱۸۱	قسمت دهم: نقشه ی دوم بلعم برای سرکوبی سپاه موسی
۲۱۸۳	قسمت یازدهم: تشبیه بلعم به سگان تشنه
۲۱۸۵	قسمت دوازدهم: سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست
۲۱۹۵	قسمت سیزدهم: وقایع پس از فتنه ی بلعام (بلعم باعورا)
۲۲۲۳	قسمت چهاردهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات
۲۲۲۷	فصل سوم: داستان سخنرانی موسی خطاب به نسل جدید بنی اسرائیل، روز اول، ماه یازدهم، سال چهارم خروج از مصر، در بیابان عربیه (در صحرای مواب) در شرق رود اَرْدَن و ماجرای وفات موسی در ۵ قسمت
۲۲۲۷	اشاره
۲۲۲۷	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۲۳۷	قسمت اول: سخنرانی موسی برای یادآوری سرکشی های پدرانشان و ابلاغ قوانین و احکام به نسل جدید بنی اسرائیل قبل از وفاتش
۲۳۰۵	قسمت سوم: وفات حضرت موسی علیه السلام (در روز ۷ آذر و شب ۲۱ ماه رمضان) در بیابان تیه
۲۳۱۰	قسمت چهارم: ویژگی های حضرت موسی
۲۳۱۴	قسمت پنجم: تجلیل از مقام موسی و هارون
۲۳۱۵	قسمت ششم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات
۲۳۱۸	فصل چهارم: خلاصه سفرنامه ی بنی اسرائیل از مصر تا مواب در طی ۴۰ سال آوارگی در صحرا
۲۳۳۳	گفتار سوم: هجرت موسی علیه السلام در ۱۲۰ سالگی از دنیا به عالم برزخ و پایان سرگردانی ۴۰ ساله ی بنی اسرائیل
۲۳۳۳	اشاره
۲۳۳۵	فصل اول: داستان ورود بنی اسرائیل به سرزمین موعود (کنعان) پس از وفات موسی یا رهبری یوشع بن نون علیه السلام تا وفات یوشع بن نون در ۳۴ قسمت
۲۳۳۵	«جدول خلاصه قسمت های این داستان»
۲۳۴۷	قسمت اول: آغاز رهبری یوشع علیه السلام در ۹ سالگی
۲۳۴۷	قسمت دوم: دستور تصرف کنعان توسط خداوند به یوشع علیه السلام
۲۳۴۹	قسمت سوم: یوشع علیه السلام جاسوسانی به اریحا می فرستد
۲۳۵۱	قسمت چهارم: عبور بنی اسرائیل از رود اَرْدَن

۲۳۵۳	قسمت پنجم: برداشتن دوازده سنگ یادبود از وسط رود اردن و ساختن بنای یادگاری در جلجال (سمت شرقی شهر اریحا)
۲۳۵۴	قسمت ششم: ختنه در جلجال و برگزاری عید یسح (روز چهاردهم ماه اول سال چهلم خروج)
۲۳۵۵	قسمت هفتم: یوشع علیه السلام و مرد شمشیر به دست
۲۳۵۵	قسمت هشتم: سقوط اریحا
۲۳۵۷	قسمت نهم: گناه عخان (پسر کرمی، نوه ی زبدی و نواده ی زارح از قبیله ی یهوذا) و شکست ۳ هزار سرباز بنی اسرائیلی از سربازان شهر عای به دلیل این گناه
۲۳۵۹	قسمت دهم: تسخیر و خرابی شهر عای
۲۳۶۱	قسمت یازدهم: قرائت قوانین تورات بر کوه عیبال
۲۳۶۲	قسمت دوازدهم: حيله ی جبعونی ها
۲۳۶۴	قسمت سیزدهم: دعوت همکاری «ادونی صدق»(پادشاه اورشلیم) از پادشاهان شهرهای همسایه و مبارزه بنی اسرائیل با آن ها در جبعون و اطراف آن و معجزه ی از حرکت افتادن آفتاب
۲۳۶۶	قسمت چهاردهم: شکست پادشاهان اموری
۲۳۶۸	قسمت پانزدهم: تصرف شهرهای جنوبی اموری ها
۲۳۷۰	قسمت شانزدهم: شکست پادشاهان شمالی
۲۳۷۲	قسمت هجدهم: پادشاهانی که از یوشع شکست خوردند
۲۳۷۴	قسمت هجدهم: سرزمین های تسخیر نشده
۲۳۷۴	قسمت نوزدهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل قبل از ورود به بیت المقدس
۲۳۷۹	قسمت بیستم: لجاجت شدید بنی اسرائیل و عمل نکردن به دستورات خداوند و رهبرشان
۲۳۸۱	قسمت بیست و یکم: عذاب این نافرمانی
۲۳۸۴	قسمت بیست و دوم: عاقبت بازماندگان از عذاب الهی
۲۳۸۴	قسمت بیست و سوم: تقسیم زمین های ۵/۹ قبیله و تقسیم کنعان به حکم قرعه
۲۳۹۴	قسمت بیست و چهارم: نحوه ی تقسیم بقیه ی زمین ها بین ۷ قبیله
۲۴۰۱	قسمت بیست و پنجم: بنی اسرائیل سرزمین موعود را تسخیر می کند
۲۴۰۱	قسمت بیست و ششم: بازگشت قبایل شرق رود اردن
۲۴۰۲	قسمت بیست و هفتم: قریانگاه کنار رود اردن
۲۴۰۳	قسمت بیست و هشتم: وصیت یوشع
۲۴۰۴	قسمت بیست و نهم: تجدیدعهد در شکیم
۲۴۰۶	قسمت سی ام: مرگ یوشع و العازار و دفن استخوان های یوسف در شکیم
۲۴۰۷	قسمت سی و یکم: جانشینان یوشع
۲۴۰۷	قسمت سی و دوم: وقایع پس از وفات یوشع و مرگ کالیب (وصی دوم یوشع)
۲۴۰۸	قسمت سی و سوم: نام و نسب پیغمبران بنی اسرائیلی پس از وفات موسی
۲۴۰۹	قسمت سی و چهارم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات
۲۴۱۴	فصل دوم: جدول خلاصه ۸۰ واقعه ی زندگی موسی علیه السلام از تولد تا ۳۲ سال پس از وفاتش
۲۴۴۴	گفتار چهارم: موسی الگوی مقاومت و صبر برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مبلغان دینی
۲۴۴۴	اشاره
۲۴۴۵	فصل اول: اهداف حضرت موسی علیه السلام در تبلیغ
۲۴۴۸	فصل دوم: چگونگی آماده شدن حضرت موسی برای تبلیغ
۲۴۵۳	فصل سوم: دوازده شیوه ی دعوت حضرت موسی علیه السلام
۲۴۷۷	فصل چهارم: بررسی ۲۸ دسته از آیات خطاب شده به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با داستان موسی علیه السلام
۲۵۱۸	منابع و مأخذ
۲۵۲۵	درباره مرکز

سرشناسه: ترقی، سوده، ۱۳۶۴ -

عنوان و نام پدیدآور: موسی کلیم الله/ سوده ترقی.

مشخصات نشر: تهران: نشر رزا، ۱۳۹۷-

مشخصات ظاهری: ج.: جدول، نقشه؛ ۲۲×۲۹ س م.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۶-۶؛ ۶۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۵-۹؛ ۴۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۲. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۸-۸؛
۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۳. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۷).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۳. تاریخ فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی علیه السلام (قبل تولد تا پس از وفات) ...

موضوع: موسی، پیامبر یهود

موضوع: (Moses (Biblical leader

موضوع: موسی، پیامبر یهود -- داستان

موضوع: Moses (Biblical leader) -- Fiction

موضوع: قرآن -- قصه ها

موضوع: Qur'an stories

موضوع: پیامبران -- سرگذشتنامه

موضوع: Prophets -- Biography

رده بندی کنگره: BP۸۸/۴/ت ۹م ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۶۷۸۵



ص: ۳

موسی کلیم الله

جلد اول

سوده ترقی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱

۱. عنصر شخصیت و شخصیت پردازی. ۱۵

۲. عنصر کشمکش یا حادثه ۱۶

روش نگارنده در این مجموعه. ۱۶

مقدمه ۱۸

گفتار اول: جداول بررسی نسب انبیاء از ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده

فصل اول: شجره ی ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط بنی اسرائیل. ۳۴

فصل دوم: پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده ۴۰

گفتار دوم: ماجراهای وقایع قبل از تولد حضرت موسی صلی الله علیه و آله تا قبل از هجرت ایشان از مصر به مدین

(۱ - ۶۷ سالگی)

فصل اول: بررسی ماجراهای قبل از تولد موسی علیه السلام در ۱۳ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۴۴

قسمت اول: خبر دادن یوسف علیه السلام از پیامبر بعدی در بیم و امید ۴۵

قسمت دوم: مرگ یوسف نبی و تحقق پیش گویی هایش پس از ۱۰۸ سال. ۴۵

قسمت سوم: داستان موسی و فرعون حق است و برای مؤمنان بیان می شود ۴۸

قسمت چهارم: بردگی قوم بنی اسرائیل در مصر ۴۹

قسمت پنجم: ویژگی های فرعون زمان موسی علیه السلام ۵۰

قسمت ششم: وعده ی خداوند به نجات مستضعفان ۶۱

قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سبطی!). ۶۳

قسمت هشتم: ازدواج عمران و یوکابد. ۶۴

قسمت نهم: رؤیای شوم فرعون و تعبیر معبران ۶۵

قسمت دهم: قتل پسران نوزاد ۶۶

قسمت یازدهم: تولد کلثوم (فرزند اول) و هارون (فرزند دوم) ۶۷

قسمت دوازدهم: وقایع اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی علیه السلام ۶۹

قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات. ۷۲

فصل دوّم: داستان تولد موسی و امتحانات مادرش و نفوذ او در کاخ فرعون در ۱۲ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۷۶

قسمت اوّل: مأموران فرعون در جستجوی نوزاد پسر. ۷۸

قسمت دوّم: ولادت موسی علیه السلام به دوراز چشم مأموران. ۷۸

قسمت سوّم: موسی علیه السلام در کوره ی آتش ۸۴

قسمت چهارم: الهام به مادر موسی علیه السلام ۸۶

قسمت پنجم: ساخت صندوقچه ۹۱

قسمت ششم: انداختن موسی در رود نیل و آغاز: فراق سه روزه ی یوکابد از فرزند شیرخواره اش ۹۲

قسمت هفتم: موسی در دامان دشمن. ۹۵

قسمت هشتم: نام گذاری موسی توسط آسیه و دنبال دایه برای شیر دادن موسی علیه السلام ۱۰۱

قسمت نهم: پیگیری کلثوم از ماجراهای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش. ۱۰۵

قسمت دهم: جشنی برای موسی در قصر و خشم دوباره ی فرعون از موسی علیه السلام . ۱۰۸

قسمت یازدهم: جوانی موسی در قصر فرعون ۱۱۱

قسمت دوازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات. ۱۱۲

گفتار سوّم: هجرت موسی علیه السلام از مصر به مدین تا قبل از هجرت ایشان از مدین به مصر (۶۷-۷۷ سالگی)

فصل اوّل: بررسی ماجراهای قتل قبطی و هجرت موسی علیه السلام به مدین و ازدواجش با دختر شعیب (صفورا) و ۱۰ سال چوپانی در قبال مهریه اش در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۲۰

قسمت اوّل: ورود موسی به شهر و قتل قبطی ۱۲۲

قسمت دوّم: پشیمانی و توبه ی موسی از قتل غیرعمدی ۱۲۶

قسمت سوّم: تکرار صحنه ی دیروز در فردا. ۱۲۹

قسمت چهارم: خبر دادن مؤمن آل فرعون از نقشه ی قتل موسی علیه السلام . ۱۳۲

قسمت پنجم: فرار و هجرت موسی از مصر به مدین ۱۳۲

قسمت ششم: مدین و ایکه و رسالت حضرت شعیب علیه السلام در آنجا ۱۷

قسمت هفتم: پایان سفر موسی پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند. ۱۴۱

قسمت هشتم: اجابت دعای موسی و داستان رفتن به خانه ی شعیب علیه السلام ۱۴۴

قسمت نهم: سخنان صفورا دختر شعیب با پدرش در مورد موسی علیه السلام ۱۴۶

قسمت دهم: خواستگاری شعیب علیه السلام از موسی برای یکی از دخترانش. ۱۴۷

قسمت یازدهم: چوپانی موسی در مدین ۱۴۹

قسمت دوازدهم: دادن عصای ویژه به موسی توسط شعیب. ۱۵۱

قسمت سیزدهم: ماجرای گوسفند فراری ۱۵۳

قسمت چهاردهم: ماجرای موسی و شبان ۱۵۵

قسمت پانزدهم: ۶ درس آموزنده از هجرت موسی علیه السلام به مدین. ۱۶۰

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات. ۱۶۳

فصل دوم: آشنایی با حضرت خضر علیه السلام و داستان دیدار موسی با ایشان در مجمع البحرين در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۷۰

مقدمات. ۱۷۲

۱. نسب حضرت خضر نبی . ۱۷۲

۲. محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام . ۱۷۲

. خضر علیه السلام مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟. ۱۷۳

۴. معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر). ۱۷۴

۵. داستان عدم ازدواج خضر نبی . ۱۷۵

۶. ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر و نخوردن ذوالقرنین از آن آب ۱۷۵

. مراحل حیات حضرت خضر علیه السلام . ۱۷۶

۸. اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی ۱۷۶

۹. راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر علیه السلام ۱۷۸

۱۰. نماز حضرت خضر در شب جمعه ۱۷۹

۱۱. شباهت های امام زمان و خضر نبی علیه السلام ۱۷۹

قسمت اول: چه شد که خداوند قرار ملاقات موسی و خضر را گذاشت؟! ۱۸۰

قسمت دوم: موسی و یوشع بن نون در جستجوی حضرت خضر علیه السلام ۱۸۱

قسمت سوم: سخنان و توصیه های حضرت خضر علیه السلام به موسی قبل از سفر ۱۸۹

قسمت چهارم: جواب موسی به خضر علیه السلام و تعهداتی که قبل از سفر به او داد. ۱۹۱

قسمت پنجم: آغاز سفر موسی و خضر علیه السلام و جدا شدن یوشع از آن ها ۱۹۴

قسمت ششم: سوراخ کردن کشتی توسط خضر علیه السلام ۱۹۴

قسمت هفتم: قتل کودک توسط خضر علیه السلام ۱۹۷

قسمت هشتم: ساختن دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر علیه السلام. ۱۹۹

قسمت نهم: بیان حکمت سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر علیه السلام. ۲۰۲

قسمت دهم: بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر علیه السلام ۲۰۵

قسمت یازدهم: بیان حکمت تعمیر دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام. ۲۰۷

قسمت دوازدهم: ۱۰ درس مهم ۲۱۶

قسمت سیزدهم: توصیه ی حضرت خضر علیه السلام در هنگام جدا شدن از موسی علیه السلام ۲۱۹

قسمت چهاردهم: بازگشت موسی نزد هارون پس از ملاقات با حضرت خضر ۲۱۹

قسمت پانزدهم: داستان ملاقات «الیاس» و «یوشع بن لاوی» ۲۲۰

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات. ۲۲۱

گفتار چهارم: وقایع پس از هجرت حضرت موسی از مدین به مصر (۷۷-۸۳ سالگی)

فصل اول: داستان هجرت موسی از مدین به مصر با خانواده و گوسفندانش و رسیدن به مقام نبوت در وادی مقدس طوی در ۱۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۲۲۹

قسمت اول: اوضاع مصر در نبود موسی علیه السلام . ۲۳۲

قسمت دوم: خدا حافظی با شعیب . ۲۳۲

- قسمت سوّم: هجرت موسی و همسر و فرزندش از مدین به سوی مصر. ۲۳۲
- قسمت چهارم: گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدّس طوی. ۲۳۳
- قسمت پنجم: شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدّس طوی. ۲۴۰
- قسمت ششم: نشان دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدّس ۲۶۰
- قسمت هفتم: بیان علت این دو معجزه (رفتن به سراغ فرعون). ۲۶۷
- قسمت هشتم: موسی مشکلات خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند ۲۷۰
- قسمت نهم: پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی . ۲۸۳
- قسمت دهم: جمالتی که موسی و هارون به امر خدا باید به فرعون بگویند. ۲۸۶
- قسمت یازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات. ۲۹۱
- فصل دوّم: داستان آغاز دعوت موسی و هارون در ۱۶ قسمت
- «جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۳۰۵
- قسمت اوّل: شجره نامه ی هارون. ۳۰۷
- قسمت دوّم: دیدار موسی و هارون در ساحل رود نیل و همراهی هارون در دعوت فرعون. ۰۷۳
- قسمت سوّم: نگرانی های موسی و هارون قبل از رفتن نزد فرعون و پیام خداوند به آن ها ۳۱۱
- قسمت چهارم: مکالمات موسی و فرعون در اولین دیدارشان بعد از ۱۰ سال ۳۱۶
- قسمت پنجم: دعوت فرعون و فشارهای مجدد فرعون به بنی اسرائیل. ۳۴۵
- قسمت ششم: شکایت موسی از فرعون نزد پروردگار و دلداری وعده ی نجات بر بنی اسرائیل ۳۴۷
- قسمت هفتم: مبارزه عملی موسی علیه السلام . ۴۷۳
- قسمت هشتم: عکس العمل اوّل فرعون در مقابل معجزات و اعتراف فرعون به بزرگی آسیه. ۳۵۱
- قسمت نهم: عکس العمل دوم فرعون در مقابل معجزات ۳۵۲
- قسمت دهم: عکس العمل اطرافیان فرعون نسبت به سخن فرعون ۳۶۰

قسمت یازدهم: عکس العمل موسی به سخن های فرعون و اطرافیانش. ۳۶۳

قسمت دوازدهم: جواب های اطرافیان فرعون به موسی علیه السلام. ۳۶۵

قسمت سیزدهم: نتیجه شور و مشورت درباریان با یکدیگر. ۳۶۶

قسمت چهاردهم: بازگو کردن پیشنهاد درباریان به موسی و هارون توسط فرعون ۳۶۷

قسمت پانزدهم: پایان مجلس و آخرین اتفاقات آن روز (شب خروج از قصر) ۳۷۱

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۹ دسته آیات. ۳۷۲

فصل سوم: داستان حضور تمام ساحران برجسته نزد فرعون برای مبارزه با موسی و شکست ساحران و ایمان آوردنشان و عکس العمل ها و اقدامات فرعون پس از آن در ۲۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۳۸۶

قسمت اول: فراخوان تمام ساحران توسط فرعون. ۳۹۷

قسمت دوم: آمدن دو برادر ساحر نزد فرعون ۳۸۹

قسمت سوم: دعوت از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران. ۳۹۴

قسمت چهارم: جمع شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود ۳۹۵

قسمت پنجم: برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصایحش به آن ها در روز موعود. ۳۹۷

قسمت ششم: برخورد ساحران پس از نصایح موسی علیه السلام ۳۹۷

قسمت هفتم: آغاز مسابقه توسط ساحران ۳۹۹

قسمت هشتم: سخنان موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان ۴۰۲

قسمت نهم: سحر ساحران و شادی فرعون. ۴۰۳

قسمت دهم: عکس العمل موسی در برابر سحر ساحران ۴۰۶

قسمت یازدهم: سخنان خدا به موسی در آغاز معجزه. ۴۰۷

قسمت دوازدهم: آغاز نشان دادن معجزه ی عصا در حضور فرعون و ساحران و مردم شهر. ۴۱۴

قسمت سیزدهم: خواری فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی و ایمان نیابردن فرعون. ۴۲۴

قسمت چهاردهم: نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی و سخنان موسی به آن ها. ۴۲۷

قسمت پانزدهم: دومین گروه ایمان آورندگان (ساحران) ۴۳۰

قسمت شانزدهم: عکس العمل های فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران ۴۳۳

قسمت هفدهم: عکس العمل ساحران در برابر تهدیدهای شدید فرعون. ۴۳۸

قسمت هجدهم: شکنجه و شهادت ساحران. ۴۴۶

قسمت نوزدهم: عکس العمل فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل و ایمان آورندگان ۴۴۶

قسمت بیستم: برنامه ی موسی به بنی اسرائیل در برابر تهدیدهای فرعون ۴۴۷

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۴ دسته از آیات ۴۵۱

فصل چهارم: ماجراهای داستان نقشه ی قتل موسی و دفاعیات مؤمن آل فرعون (حزقیل) از موسی و جلوگیری از قتل او عاقبت مؤمن آل فرعون و خانواده و همسر فرعون آسیه در ۱۴ قسمت

«جدول خلاصه ماجراهای این داستان». ۴۶۵

قسمت اول: جلسه ی تصمیم به قتل موسی علیه السلام در قصر فرعون ۴۶۶

قسمت دوم: عکس العمل موسی که در آن مجلس حضور داشت. ۴۶۷

قسمت سوم: دفاعیات مؤمن آل فرعون و افشای ایمانش در دفاع از موسی علیه السلام ۴۶۸

قسمت چهارم: عکس العمل فرعون نسبت به سخنان مؤمن آل فرعون. ۴۷۰

قسمت پنجم: ادامه تلاش های مؤمن آل فرعون (تحت ۱۵ سخن) ۴۷۱

قسمت ششم: عاقبت مؤمن آل فرعون. ۴۷۹

قسمت هفتم: شهادت همسر مؤمن آل فرعون (صیانه) و فرزندانش ۴۸۳

قسمت هشتم: شهادت آسیه همسر فرعون. ۴۸۶

قسمت نهم: آخرین سخنان مجادله آمیز فرعون و موسی علیه السلام ۴۹۲

قسمت دهم: تأثیر سخنان فرعون در اطرافیانش. ۴۹۵

قسمت یازدهم: نفرین موسی علیه السلام. ۴۹۵

قسمت دوازدهم: اجابت نفرین موسی علیه السلام. ۴۹۷

قسمت سیزدهم: دستورات خدا به موسی علیه السلام و سخنان موسی علیه السلام به پروردگار ۴۹۸

قسمت چهاردهم: پیام های قرآنی ۶ دسته آیات. ۴۹۹

فصل پنجم: داستان دستور فرعون به ساختن برج بلند برای دیدن خدای موسی در ۸ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۵۱۲

قسمت اول: ادعای الوهیت فرعون. ۵۱۳

قسمت دوم: فرعون دستور به ساختن برجی بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد ۵۱۳

قسمت سوم: ساختن برج در طول هفت سال ۵۱۶

قسمت چهارم: ویرانی برج بلند به امر خداوند ۵۱۷

قسمت پنجم: عكس العمل فرعون پس از فروریختن برج ۵۱۸

قسمت ششم: عاقبت نیرنگ فرعون ۵۱۸

قسمت هفتم: درس عبرتی برای همگان ۵۲۰

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات ۵۱۷

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه محمد خاتم النبيين و مدينة العلم و على عترته الطاهرة ابواب المدينة

امام علی علیه السلام فرمودند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ، عِبَادَ اللَّهِ! حَقِّيَّةَ ذِي لُبِّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ» (۱): ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشیدن، جان او را مشغول داشته است.

بنا به سفارش ایشانکه تقوا و تعقل و تفکر را در رابطه باهم مطرح کرده اند، نباید نگاه ما به قصص قرآن نگاه صرفاً تاریخی باشد چراکه قرآن تنها کتاب داستان نیست و باید از آن عبرت گرفته شود و موارد اختلاف ادیان را بر اساس این آیه (إِنْ هَذَا الْقُرْءَانُ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (۲) برطرف کند.

در رابطه با انواع داست آن ها و تفاوت داستان های قرآنی با دیگر داست آن ها لازم است بگوییم که:

داست آن ها به طور کلی از حیث ارتباط با واقعیت به سه نوع تقسیم می شوند: (۳)

الف (داستان های اسطوره ای یا خیالی.

ب (داستان های هنری واقعی که به بیان واقعیت های موجود جامعه می پردازند.

ج (داستان های واقعی تاریخی.

داستان های قرآن، همگی واقعی تاریخی و بالحق هستند و از این رو آن ها را قصص نامیده اند (۴)، یعنی به نحوی بیان، نقل و ارائه شده اند که خواننده آن ها را پیگیری می کند. چراکه قرآن، حوادث و سرگذشت های فرورفته در اعماق تاریخ را با شیوه و اسلوب های بیانی، تکنیک های داستانی و تصویر گری های نمایشی و حسی خود، دوباره احیا و زنده کرده است، به طوری که مخاطب، همانند یک بیننده، به نظاره ی حوادث و صحنه های داستان می نشیند و به پیگیری آن ها می پردازد و باید این نکته را در نظر داشت که قرآن قبل از هر چیز، کتاب هدایت و تربیت است و لذا داستان های آن نیز در خدمت اهداف دینی و تربیتی اند، برای اینکه داستان های قرآن، کتاب تاریخ نیست و اگر ذکری از انبیاء و حوادث آن ها به میان آمده، فقط برای عبرت، موعظه و اصلاح نفوس، استقامت و تحکیم مبانی اخلاق و ادب است و این سخن به معنای نفی آفرینش های هنری و شیوه های داستان پردازی در قرآن نیست، بلکه قرآن سراسر هنر است و هنر آن نیز از نوع هنر الهی است و داستان های آن، از مهم ترین وجوه اعجاز ادبی و هنری این کتاب آسمانی به شمار می روند؛ به عبارت دیگر: قرآن داستان های واقعی تاریخی خود را بدون دخالت دادن خیال آفرینشگر در خلق حوادث، شخصیت ها و دیگر عناصر داستانی، برخلاف داستان های واقعی تاریخی بشر و بدون به کار بستن دروغ و مبالغه، با زبان هنر و اسلوب منحصر به فرد خود دوباره احیاء کرده است چراکه راوی آن راست گو ترین راستگوهاست. (۵)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۲، مواظ امیرالمؤمنین

۲- نمل: ۷۶ همانا این قرآن بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند و حکم واقعی تورات را آشکار می سازد.

۳- مقاله: تحلیل عناصر داستانی در داستان های قرآن: خلیل پروینی و ابراهیم دیباجی

۴- آل عمران: ۶۲ (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) یعنی: این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است.) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست و خداوند توانا و حکیم است. قصص: ۳ (تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيِّنَا مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) یعنی: ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می خوانیم، برای گروهی که (طالب حقّ اند و) ایمان می آورند!

۵- نساء: ۱۲۲ (... وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا) ... و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادق تر باشد؟!

لازم است بگوییم در داستان های قرآنی و مخصوصاً داستان زندگی موسی کلیم الله عناصر ویژگی های مشترکی وجود دارد که در اینجا به سه عنصر ویژه و مهم اشاره می کنیم:

۱. «عنصر طرح یا پی رنگ [بنیاد، نقش، شالوده] یا همان رابطه ی علی و معلولی حوادث داستان»:

به عبارت دیگر اینکه: هیچ حادثه ای بدون علت و سبب نقل نمی شود؛ که در اصطلاح ادبیات داستانی عرب از آن به «حکبه القصه» تعبیر می شود.

طبق این تعریف اجزای یک قصه ی قرآنی بر اساس رابطه ی علی و معلولی دارای پیوندی محکم و زنده با یکدیگرند یک قصه ی قرآنی دارای ساختار هندسی و هنری ویژه ای است که بر اساس آن ها، جزئیات و اجزای داستان دارای پیوندی زنده با یکدیگرند، به گونه ای که هر جزء از داستان، مکمل جزء پیشین یا شرح و تفصیلی بر آن یا امری هماهنگ و متجانس با آن است و سرانجام اینکه همه ی اجزاء تابع یک محور فکری واحدند. (۱)

مجموعه ی حاضر نیز تحت عنوان «موسی کلیم الله» تاریخ تحلیلی فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی کلیم الله (قبل از تولد تا پس از وفات) بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی» هست که کلیه مطالب تفسیری بر گرفته از ۴ تفسیری [مجمع البیان، المیزان، نمونه و نور] است و با این انگیزه تألیف یافته است که در آینده با توجه به این مجموعه، به دوراز هرگونه مطلب جعلی و خرافه در روایات، یک فیلم نامه قرآنی از زندگی پربرکت ایشان تهیه شود.

با توجه به اینکه روایت قرآن از داستان حضرت موسی علیه السلام به علل گوناگون به ترتیب زمانی ذکر نشده (۲) و گاه یک صحنه در چند سوره با الفاظ گوناگون بیان شده (۳) و از آنجا که بسیاری از مطالب تورات در طول سالیان سال تحریف یافته است، اما در برخی مطالب اشتراکاتی با قرآن کریم دارد که نقاط اشتراک و اختلاف آن با قرآن در ذیل بیان قسمت های مختلف این داستان روشن شده است و برخی از قسمت ها که از تورات بیان شده و در قرآن به آن ها اشاره ای نشده نیز صرفاً جهت اطلاع از تاریخ و ترتیب زمانی قسمت ها و تکمیل زنجیره ی داستان ذکر گردیده، همچنین با بهره گیری از اشعار شعرای ایرانی، رنگ و بوی عرفانی خاصی به بخش های مختلف داستان داده شده تا علاقه مندان به شعر و ادب نیز از مطالعه ی این داستان لذت برند.

۱- نجم، محمد یوسف، «فن القصه» بیروت، دار الثقافة، ۱۹۷۶، ص ۶۳.

۲- مهم ترین عللی که در اذهان برخی افراد، سبب رشد اعتقاد به پراکنده گویی و گسیختگی مطالب قرآن شده است: ۱. علل درونی (به خود قرآن برمی گردد): (روش مزجی در بیانات قرآنی، نادیده گرفتن حذف ها و اتصال ها در جمله بندی های قرآن و نزول تدریجی آیات) ۲. علل خارجی (از بیرون موجب پدید آمدن این توهم شده است): (ترجمه های لفظ به لفظ، طولانی شدن مطالب تفسیری در متون تفسیر و غفلت از زمینه ها و اسباب النزول). برای اطلاعات بیشتر، رک به: مقاله ی «علل پراکنده به نظر آمدن قرآن» نویسنده: عبدالهادی فقهی زاده

۳- تکرار یا تصریف برخی حوادث یک داستان در قرآن کریم از اسلوب فصاحت و از محاسن کلام است و برخلاف تصوّر، این نوع تکرار نه تنها هیچ ضرری به کلام نمی زند، بلکه بر زیبایی و متانت آن می افزاید. چراکه در قرآن، تکرار قصه ها مانند نوشته های عادی نیست، بلکه فواید بسیاری دارد از جمله: ۱. تکرار در قرآن از اسلوب فصاحت است و بلیغ تر از تأکید به شمار می رود. ۲. تکرار سبب می شود کلام مستقر گردد. ۳. تکرار بیانگر معجزه بودن قرآن است تا اعلان کند که از آوردن مثل آن عاجز هستند. و نوعی تحدی به شمار می رود. ۱. تکرار برای متبّه کردن و القای کلام است به حدی که شنونده آن را قبول نماید. ۲. تکرار برای این است که تمام معانی در دل و قلب مخاطب جای گیرد. ۳. در هر تکرار متعلقات جدیدی است که با آن ها داستان شکل نو به خود می گیرد و معنای آن در چند مرحله به صورت تمام،

دریافت می شود. ۴. تکرار بر تأثیر کلام می افزاید زیرا با اسلوب متفاوت بیان می شود و شیوه ی عرب ها بوده است.

به طور کلی داستان حضرت موسی علیه السلام، به صورت پراکنده در ۴ سوره قرآن ذکر شده و از میان آن ها حدود ۶ سوره با حروف مقطعه شروع شده.

آیات اول این شش سوره، همچون مقدماتی، گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم، محور سوره را ذکر می کند.

محوری که بخش های متعددی دارد، هرچند همگی با پایانی مرتبط با مقدمه ی با ذکر دوباره ی برخی از قسمت های مقدمه به هم می پیوندند تا اینکه سوره چنان کل واحدی درآید که به دعوت محمدی و در مقدمه ی آن مبدأ توحید و عد و عید و ... را اشاره کند. ولی ترتیب سوره ها باین اجزای قصه ارتباطی ندارد چرا که می بینیم یک سوره اجزایی از داستان را بدون توجه به ترتیب زمانی حوادث در این اجزاء بیان می کند گاه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گاه خطاب به قریش، زمانی خطاب به هردو زمانی خطاب به تمامی بشریت است. این شش سوره به ترتیب نزول این موارد هستند: «المص (اعراف)، طه (طه)، طسم (شعرا)، طسم (قصص)، الر (یونس)، حم (غافر)» این امر مطلبی را که قبلاً و بارها بیان کرده ایم، تأکید می کند و آن اینکه: هدف از ذکر داستان های قرآنی ارتباط دادن بین دعوت محمدی با احوال پیامبران پیشین و در نتیجه پند گرفتن از سرنوشت افرادی است که پیامبران پیشین را تکذیب کردند است و مخاطب نیز، گاهی به صراحت و گاهی به شکل ضمنی، قریش است.

۱. عنصر شخصیت و شخصیت پردازی

شخصیت های داستانی در قرآن از یک نظر، به سه گروه تقسیم می شوند:

الف) شخصیت های مثبت در داستان حضرت موسی علیه السلام:

مانند موسی، شعیب (پدرزن موسی علیه السلام)، هارون (برادر موسی علیه السلام)، خضر (معلم و استاد موسی علیه السلام)، آسیه، یوکابد (مادر موسی علیه السلام)، عمران (پدر موسی علیه السلام)، صفورا (همسر موسی علیه السلام) خواهران صفورا، مؤمن آل فرعون (حزقیل).

ب) شخصیت های منفی: مانند فرعون، هامان (وزیر و مشاور فرعون).

ج) شخصیت های بینابین [تحول پذیر و دگرگون شونده]:

مانند ساحران که اول منفی بودند و پس از ایمان آوردن مثبت شدند؛ و سامری که در ابتدا یار موسی بود و حتی موسی جان او را نجات داد ولی او از هم نشینی با موسی اسراری را آموخت و بر ضد موسی و خداوند از آن ها بهره گرفت؛ و قارون که ابتدا جزء یاران موسی بود و پس از دستور پرداخت زکات، از جرگه ی مؤمنان خارج شد؛ و بلعم باعورا که جزء دانشمندان باایمان بود و اسم اعظم می دانست ولی با وسوسه کافران از علم خود سوء استفاده کرد و موسی و بنی اسرائیل را مورد لعن و نفرین قرارداد و نقشه ی شومی برای آنان کشید.

نکته: در هر سه گروه شخصیتی نام شخصیت های داستان گاه ذکر می شود و گاه نمی شود و فقط توصیفان می آید و خداوند از طریق یک عنصر دیگر به نام گفتگو، به بیان نوع شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات شخصیت ها می پردازد؛ مثلاً در داستان حضرت موسی علیه السلام:

۱. ابوالعباس ولید بن مصعب، با وصف [فرعون]،

۲. آسیه با وصف [امراه فرعون]

٣. يو كابد با وصف [أم]

٤. و صفورا با وصف [تمشى على الأستحياء]

۵. و حزقیل با وصف [مؤمن آل فرعون و یکتا ایمانہ]

۶. حضرت خضر با وصف [عبد من عبادنا]،

۷. بلعم باعورا با وصف [کسی که گرفتار و سوسه ی شیطان شد]

به عنوان مثال در داستان حضرت موسی علیه السلام گفتگوی موسی و خداوند. گفتگوی موسی و بنی اسرائیل، گفت و گوی موسی و فرعون، گفتگوی فرعون و ساحران، گفتگوی آسیه و فرعون، گفتگوی خضر علیه السلام و موسی گفتگوی موسی و صفورا، گفت و گوی شعیب با موسی و ... که این گفتگوها در کمال ایجاز و اختصار، بیشترین معانی را در بر می گیرد.

۲. عنصر کشمکش یا حادثه

کشمکش ها یا از نوع درگیری انسان با انسان دیگر است: مانند موسی و فرعون، ساحران و موسی علیه السلام، ساحران و فرعون، قارون و موسی علیه السلام، بلعم باعورا و بنی اسرائیل و ... یا از نوع درگیری انسان با طبیعت و نیروهای جامعه است: مثل قارون و فرو خوردن زمین، بنی اسرائیل و شکافته شدن دریا، موسی و نزول تورات بر سنگ، موسی و شکافته شدن دوازده چشمه از دل سنگ و ... یا از نوع درگیری انسان با تمایلات و خصلت های درونی خویش هست. مثل درگیری قارون در پرداخت زکات، درگیری موسی در برخورد های خضر علیه السلام، یا درگیری بلعم باعورا در سحر کردن بنی اسرائیل یا درگیری یوکابد زمانی که تصمیم به ترک فرزندش گرفت، درگیری بنی اسرائیل پس آزار و شکنجه های فرعونیان و پس از دیدن معجزات موسی و لغزیدن های پیاپی آن ها و ...

روشن نگارنده در این مجموعه

داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام بر اساس هجرت های مختلف حضرت موسی علیه السلام، در ۳ جلد تقسیم شده است و هر جلد شامل گفتارها و فصل های مختلف هست: در ابتدای هر فصل جدولی که خلاصه صحنه های آن داستان را شامل می شود ذکر شده است؛ و سپس به بیان دقیق داستان در قسمت های مختلف پرداخته شده و در ذیل بیان قسمت های داستان به اشعار برخی شاعران ایرانی و برجسته بخصوص مولوی و شیخ صفی علیشاه و شاعران دیگر اشاره شده و ابعاد عرفانی داستان برای علاقه مندان به بحث های عرفانی و ادبی نیز در فراخور موضوع آورده شده. همچنین در هر قسمت به نکات مهم تفسیری آیات نیز اشاره شده و برای اینکه ترسیم روشن تری از مراحل هجرت و سفرها وقایع این داستان به دست آید، در برخی موارد به نقشه ی جغرافیایی آن مکان نیز مراجعه شده که استفاده از این امر (به کار بردن نقشه) در بسیاری موارد سؤالات و ابهامات بسیاری را برطرف کرده است.

در آخر هر داستان نیز مجموعه ای از پیام های آیات را که برگرفته از تفسیر نور آقای قرائتی (مد ظلّه العالی) هست بیان شده است تا ذکر این داستان ها به همان هدفی که خود خداوند می خواهد و آن عبرت آموزی برای آیندگان است، بیانجامد و راهنمای ما در زندگی امروزمان باشد نه اینکه فقط داستانی را در گذشته مرور کنیم و از یک قصه ی تاریخی مطلع شویم؛ زیرا هدف پروردگار و ما از تاریخ درس گرفتن است و این در سایه ی تفکر و آگاهی صحیح از تاریخ است.

در آخر لازم است سلامی به وارث تمام انبیاء از آدم تا خاتم وارث امام علی علیه السلام و امام حسن: که همان امام سوم شیعیان، امام حسین: است بدهیم. آن امامی که تمام خصلت های نیک انبیاء گذشته (از آدم تا خاتم) را در خود دارد. آن امامی که در روز عاشورا خونش را در راه خدا بذل کرد و ثارالله لقب گرفت و حتی معامله ی یک طرفه باخدا کرد و در قبال خونش چیزی از خداوند نخواست. (بذل مهجته فیک) (۱) آن امامی که معرفت او راهی برای رسیدن به معرفت الله است. آن امامی که تجلی تمام اوصاف (جمال و جلال) الهی است. آن امامی که مخزن وحی و سر الله است؛ و اگر محبت او در قلب کسی قرار گیرد جزء مؤمنین محسوب می شود یعنی حب او علامت ایمان است؛ و می دانیم که خداوند دوست مؤمنین است (الله ولی الذین آمنوا)

السَّلام علیک یا ابا عبد الله و علی الأرواح الَّتِی حَلَّتْ بِفنائک علیکم منی جمیعاً سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل و النهار اللهم، اِنِّی اَسْأَلُکَ - بنور وجهک الکریم، الذی تجلیت به للجبل فجعلته دکا و خزّ موسی صعقاً و یاسمک الذی فلقت به البحر لموسی و أغرقت فرعون و قومه و أنجیت به موسی بن عمران - و من معه و یاسمک الذی دَعَاک به لموسی بن عمران من جانب الطور الأیمن فأستجبت له و ألقیت علیه محبته منک و یاسمک الذی دَعَتک - به آسیه امرأة فرعون إذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّه و نَجِّنِی من فرعون - و عمله و نَجِّنِی من القوم الظالمین، فأستجبت لها دُعاعها و به حق توریه موسی و به حق تلک المناجات الَّتِی کانت بینک و بین موسی بن عمران، فوق جبل طور سینا.

اللهم، یا من فلق البحر لبني اسرائيل فأنجاهم و جعل فرعون و جنوده من المُغرِقین و بمجدک الذی کَلِمَت - به عبدک و رسولک موسی بن عمران علیهما السلام فی المقدّسین - فوق إحساسِ الکَرْوِ بین، فوق غمامِ الثور، فوق تابوب الشهاده فی عمود النار و فی طور سینا و فی جبل حوریت فی الواد المقدّس فی البقعه المبارکه من جانب الطور الأیمن - من - الشجره و فی أرضِ مصرَ بتسع آیاتِ بیناتٍ و یوم فرقت - لبني اسرائيل البحر و فی المنجسات الَّتِی صنعتَ بها العجائبَ فی بحرِ سوفٍ و عقدتَ ماء البحرِ فی قلبِ الغمرِ کالحجاره و جاوزتَ بنی اسرائيل البحر و تمّت کلمتک الحُسنی علیهم بما صبروا و أورتهم مشارق الأرضِ و مغاربها الَّتِی بارکتَ فیها للعالمین و أغرقتَ فرعون و جنوده و مراکبه فی الیم و یاسمک العظیم الأعظم، الأَعزُّ الأجلُّ الأکرم و بمجدک الذی تجلّت به لموسی کلیمک ۸ فی طور سینا و بمجدک الذی ظهّر لموسی بن عمران علی قُبّه الرُّمّانِ و بآیاتک الَّتِی وَقَعْتَ علی الأرضِ بمصرَ بجدِ العزّه و الغلبه، بآیاتِ عزیزه و بسُلطانِ القوه و بعزّه القدره و بشأنِ الکلمه التامه و بنورک الذی قد خزّ من فزعه طور سیناء و بمجدک الذی ظهر علی طور سینا فکلّمْتَ به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فارانَ بروباتِ المقدّسین و جنودِ الملائکه الصّافیین - و خشوع الملائکه المسبّحین و ببرکاتک الَّتِی بارکتَ فیها ليعقوبَ إسرائيلک فی أمّه موسی . اغفر لنا من ذنوبنا ما تقدّم منها و ما تأخّر و لوالدیننا و لجميع المؤمنین و المؤمنات و سع علينا من حلال رزقک - و اکفنا مؤنه إنسان سوء و جارِ سوءٍ و قرینِ سوءٍ و سلطانِ سوءٍ إنک علی کل شیءٍ قدير و بکلّ شیءٍ علیم، آمین ربّ العالمین. (۲)

۱- قسمتی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام .

۲- بخشی از دعای شب عرفه و سمات

در این مجموعه سه جلدی داستان حضرت موسی صلی الله علیه و آله از نگاه های مختلف قرآن و تورات بیان شده و لازم است در ابتدا بگوئیم گفتگوهای موجود در قرآن و تورات در بسیاری جهات تفاوت دارند و باید بگوئیم:

الف) خطاب قرآن: خطابی خارج از مکان و زمان، در ضمن ملاحظات، ضمیمه ها، مقدمه ها و خاتمه هاست: در قید ملت، وطن و زمانی نیست. این خطاب دعوتی برای همه ی مردم است، حتی آن زمان که مستقیماً قریش را مورد خطاب قرار می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً از قریش است، ولی گویا تنها در خاندان بشریت قرار دارد. او به عنوان پیامبر، خارج از محدوده ی قبیله است، خارج از چهارچوب قبیله و چهارچوب زمان است. با اینکه دعوت محمدی در مراحل اولیه اش، دعوت قوم و عشیره «نزدیکان» بود، اما در همین زمان با بیاناتی از این محدوده ها گذر کرد: بیان تجربه های پیامبران و رسولان با اقوام آن ها از یک سو بیان سرنوشت نهایی کلی که تمام بشریت در انتظار آن است، سرنوشتی که به مکان دیگری که «خانه ی آخرت» و زمان دیگری که همان «روز واپسین» است، باز می شود.

ب) خطاب تورات بسته است، یعنی: گفتگو تنها بین سه طرف مرتبط باهم است؛ یعنی: بنی اسرائیل، خدای بنی اسرائیل، موسی پیامبر بنی اسرائیل.

خداوند در اینجا خدای ملت است، نه خدای همه ی بشریت و خطاب پیامبر در اینجا یا به ملت یا به خدای ملت برمی گردد و ارتباط بین این سه تن، ارتباط خانوادگی است که گاهی با سرکشی پسران و در برابر پدر و گاهی با فروتنی آن ها، زمانی باخشم پدر و زمانی دیگر با رضایت او متمایز می شود. امّا پیامبر مانند برادر بزرگ است که جانشین پدر می شود تا اوامر او را تبلیغ کند و به سؤال ها، خواسته ها، سرکشی ها و ناله های ملتش پاسخ دهد منش این ملت، آکنده از شکایت و سرزنش است، گاه نسبت به پدر و گاه نسبت به پیامبر همان طور که این پیامبر، خود از انحرافات و سرکشی های این ملت لب به شکوه می گشاید و گاهی با همان شکوه و سرزنش به خدا روی می آورد.

بله «پدران»: ابراهیم، اسحاق و یعقوب (همان اسرائیل که این ملت به او منتسب است) چون از یک قبیله و هم نسل بودند، یگانگی داشتند و کس دیگری در این شرف نسب به آن ها نمی رسید. تمام بشریت به طور کامل در اینجا غائب هستند و از اینجا افق گذشته ی محدود به این پدران، یعنی این تبار بود. امّا در جهت گیری آینده نیز محدودیت مکانی وجود دارد: زمین، موعودی که خداوند به ملتش وعده داده و پیامبرش را برای راهنمایی این ملت به سوی خود مکلف ساخته، فلسطین است.

اینجا در مرحله ی تاریخی که داستان موسی علیه السلام را دربرمی گیرد، حداقل خانه ای دیگر و روز دیگری نیست. ذکری نه از بهشت و آتش و نه پاداش و مجازات است.

واقعیت این است که «حضور آخری» ضعیف است، به این شکل که حضور آن، هم در تورات و هم در انجیل، قابل مقایسه با قرآن نیست و این خود موضوع دیگری است.

نکته: همچنین لازم است قبل از اینکه به مطالب تورات در داستان موسی علیه السلام اشاره کنیم در شناخت تورات فعلی و اینکه چه میزان می توان به آن اعتماد کرد بگوییم:

کتاب مقدس (عهد عتیق) مشتمل بر ۹ سفر است و به سه بخش تقسیم می شود:

۱- تورات (در عبری به مفهوم قانون و دستور) شامل اسفار خمسه است:

۷ سفر تکوین (پیدایش): که تاریخ اول خلقت تا وفات حضرت یوسف علیه السلام را دربرمی گیرد و مشتمل بر ۵۰ باب است.

۷ سفر خروج: که از شمارش اسامی فرزندان یعقوب شروع شده است و درباره ی اعلان احکام یهود در کوه سینا بحث می کند و مشتمل بر ۴۰ باب است.

۷ سفر احوار (لاویان): که از حکم قربانی شروع می شود و درباره ی تنظیم احکام دینی و شرایع و قواعد و حدود سبط لاوی سخن می گوید و مشتمل بر بیست و هفت باب است.

۷ سفر اعداد: که از سفرهای بنی اسرائیل در بیابان سینا و فتح سرزمین کنعان، گفتگو می کند و مشتمل بر ۶ باب هست.

۷ سفر تثبیه: مشتمل بر شرایع و احکام عمومی است و با مرگ حضرت موسی علیه السلام پایان می پذیرد و مشتمل بر ۴ باب هست.

۲- کتبیم (نوشته ها): رسالتهای تعلیمی و تربیتی دین یهود است و آثاری از ملت یهود است که دنباله ی تاریخ این دیانت بعد از وفات حضرت موسی

و تحولات و عقاید آنان را بیان می کند.

۳- نبوئیم: که کتب انبیای بنی اسرائیل هست و اغلب به صورت رمز و کنایه در حالت رؤیا بیان شده است و از میان بخش های مختلف تورات، تنها در سفر اعداد، تثبیه و خروج و احوار (لاویان) به داستان حضرت موسی علیه السلام اشاره شده و در قسمت کتبیم (نوشته ها) رساله ی یوشع بن نون، وصی و جانشین حضرت موسی ذکر شده؛ و از نظر اسلام این تورات که اکنون در دنیا به زبان های گوناگون به نام عهد عتیق منتشر شده است، تورات مقدس حضرت موسی (الواح مقدسی مشتمل بر احکام و مواعظ و امثال و تعلیمات) نیست. حدود ۱۱ آیه از قرآن صراحتاً به تحریف تورات (لفظی و معنوی) توسط یهودیان اشاره کرده است از جمله:

الف) شواهد تحریف لفظی تورات در قرآن

۱- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ آن نَطْمِسْ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلٰی أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) (۱)

۲- (أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (۲)

۱- نساء: ۴۷ یعنی: ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم- و هماهنگ با نشانه هایی است که با شماست- ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر باز گردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم، همان

گونه که «اصحاب سبت» [گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل] را دور ساختیم و فرمان خدا، درحالی انجام شدنی است!

۲- بقره: ۷۵ یعنی: آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، باینکه عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، درحالی که علم و اطلاع داشتند؟!!

۳- (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ) (۱)

۴- (وَ إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (۲)

۵- (فَبِمَا نَفَضْنَا عَنْهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (۳)

ب) شواهد تحریف معنوی تورات در قرآن:

۱- (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (۴)

۲- (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَمَّا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (۵)

۳- (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبَيِّنْ مَا يَشْتَرُونَ) (۶)

۴- (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ) (۷)

۵- (قُلْ يَا هَيْلِ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ مِنَ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (۸)

۶- (وَ لَوْ أَنَّ هُمُ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَمَا كَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ) (۹)

۱- بقره: ۷۹ یعنی: پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن ها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

۲- آل عمران: ۷۸ یعنی: در میان آن ها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید (آنچه را می خوانند)، از کتاب (خدا) است درحالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می گویند: «آن از طرف خداست!» با اینکه از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند درحالی که می دانند!

۳- مائده: ۱۳ یعنی: ولی به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آن ها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آن ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد!

۴- بقره: ۱۴۶ یعنی: کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند!

۵- بقره: ۱۷۴ یعنی: کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آن را به بهای کمی می فروشند، آن ها جز آتش چیزی نمی خورند (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آن ها سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی کند و برای آن ها عذاب دردناکی است.

۶- آل عمران: ۱۸۷ یعنی: و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکارسازید و کتمان نکنید! ولی آن ها، آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند و چه بد متاعی می خرنند؟»

۷- مائده: ۱۵ یعنی: ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد و از بسیاری از آن، (که فعلاً افشای آن مصلحت نیست)، صرف نظر می نماید. (آری)، از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

۸- مائده: ۶۸ یعنی: ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آن ها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آن ها می افزاید؛ بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آن ها)، غمگین مباش!

۹- مائده: ۶۶ یعنی: و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آن ها نازل شده [قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد جمعی از آن ها، معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

شواهدی در تاریخ و مطالب خود تورات است که گواهی بر صحت این موضوع می کند که تورات موسی در عهد فترت «عهد میان موسی و عیسی» و یا در عهد جاهلیت «عهد میان عیسی و رسول اکرم» از میان رفته است (تحریف یافته) و تورات امروز بیش از آنکه به یک کتاب آسمانی شبیه باشد، به یک تاریخ ناقص می ماند.

۱- عده ای در قدیم معتقد بودند حضرت موسی تورات را نوشته: و شریعت حضرت موسی به تدریج حدود هفتادسال (از ۵۰ سالگی تا ۱۲۰ سالگی) از جانب خدا بر حضرت موسی نازل شده؛ و در آخر عمرش به نوشتن و جمع آوری این مجموعه پرداخت و به بزرگان و کاهنان بنی اسرائیل داد تا در کنار تابوت عهد بگذارند و هر هفت سال آن را باز کنند و برای مردم بخوانند. (۱)

۲- عده ای اکنون بر اساس مطالب تورات در اسفار پنج گانه معتقدند هر بخش توسط تاریخ نگاران یا عده ای دیگر ثبت شده زیرا در جای جای تورات به حضرت موسی مستقیم خطاب نشده.

مثلاً: سفر تثبیه، به دنبال یک حرکت اصلاحی میان یهودیان در عصر پادشاهی یوشیا و پیامبری ارمیا در قرن هفتم قبل از میلاد تألیف شده. (۲) و این ها شواهدی است که بیان می دارد، کتاب تورات مدّت مدیدی در میان بنی اسرائیل مفقود شده بوده و هیچ کس از آن اطلاعی نداشته. همچنین، اکثریت پادشاهان بنی اسرائیل از زمان حضرت سلیمان تا عهد یوشیا (حدود ۲ سال) اهل عیش و نوش و کفر و بت پرستی بوده اند و چند بار در این مدّت، مسجد الأقصى را که جایگاه نگهداری تورات و صندوق عهد بوده، غارت کرده اند و بت های فراوانی را در آنجا جاسازی نمودند (۳) از این گذشته به شهادت تاریخ و عهد عتیق، در حمله ی «بخت النصر» پادشاه بابل به اورشلیم و غارت و تخریب ویرانی و احراق مسجد الأقصى، همه ی آنچه در این مسجد بود، به کلی غارت یا نابود شد. (۴)

تا این که بعد از برگشت بنی اسرائیل به اورشلیم، شخصی به نام «عزرا» به دستور کوروش، مأمور تهیه و تدوین تورات می گردد؛ و مطالبی که در سفر پیدایش آمده، به خوبی نشان می دهد که نگارش آن ها زمانی بوده که از عصر طالوت (شائول) زمان زیادی گذشته بوده و عصر پادشاهی در اسرائیل فرارسیده بوده (زمان سلیمان ...) (۵)

جمهور اهل کتاب، اتفاق دارند بر اینکه، دو کتاب اول و دوم تواریخ ایام، از مصنفات عزرا است. همچنین ضدونقیض هایی در برخی موارد بین تورات فعلی و نوشته های عذرا و بخش های دیگر عهد عتیق وجود دارد: از جمله این موضوعات:

۱- تعداد و نام فرزندان بنیامین. (۶)

۲- مؤاخذه خداوند از فرزندان به خاطر مخالفت و گناه پدران. (۷)

۳- بیان احکام. (۸)

۱- سفر تثبیه، باب ۳۱، آیات ۹-۱۲؛ و آیات ۲۴-۲۹

۲- کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، ص ۳۲-۳۳

۳- کتاب دوم تواریخ، باب ۳۴؛ کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۲؛ انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۸۴

۴- کتاب دوم تواریخ ایام، باب ۳۶، آیات ۱۶-۲۰.

۵- سفر پیدایش، باب ۳۶، آیات ۳۱-۳۹.

۶- ناسازگاری، تورات سفر پیدایش، باب، ۴۶، آیه ی ۲۱ با اول تواریخ، باب ۷، آیه ی ۶ و با اول تواریخ باب ۸، آیه ی ۱ در کتاب عذرا

- ۷- ناسازگاری ده فرمان در سفر خروج، باب ۲۰، آیات ۵-۶، با کتاب حزقیال، باب ۱۸، آیات ۱۹-۲۱
- ۸- ناسازگاری باب ۴۵-۴۶ کتاب حزقیال با ابواب ۲۷-۲۸ سفر اعداد.

با این وجود، قرآن کریم تمامی مطالب تورات موجود در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را رد ننموده و آن را به طور کلی مخالف تورات اصلی ندانسته و در جای دیگر قرآن مجید یهودیان را در کنار مؤمنان و حتی در صدر لیست اقوامی قرار داده است که به خدا ایمان دارند (بقره: ۶۲ و مائده: ۶۹) همچنین قرآن کریم با اشاره به این وجه اشتراک یعنی یگانه پرستی و پرهیز از شرک، از پیروان این دو دین خواسته است تا بر مبنای این کلمه ی مشترک، به همگرایی روی آورند (آل عمران: ۶۴)

برخی از مفسران بر آن اند که: اگر قرآن تورات را تصدیق کرده، به سبب وجود اصول عقیدتی اساسی از قبیل خداشناسی و توحید در آن هاست. (۱) پس اگر کتابی مورد تصدیق قرآن قرار گرفته باشد، هرگز نمی تواند خداشناسی ای ارائه کند که با خداشناسی قرآن تفاوت اساسی داشته باشد.

مطالعه ی عهد قدیم موجود نیز نشان می دهد که قرآن مجید در خطوط اساسی خداشناسی با این متون، اختلاف زیادی ندارد از جمله:

۱- ایمان: ۴۱ بقره / ۴۴ مائده

۲- وجود احکام و قوانین الهی در تورات: ۴۵ مائده / ۲ مائده / ۱۶۱ نساء / ۴ نساء / ۹ آل عمران / ۵۰ آل عمران.

۳- آگاهی از وجود مبارک رسول اکرم: ۱۴۶ بقره / ۲۹ فتح / ۱۵ اعراف / ۸۹ بقره / ۱۰۱ بقره / ۶ صف

در بحار الأنوار آمده است: «خداوند می گوید: ای موسی بعد از عیسی تو را سفارش می کنم به صاحب شتر ماده ی قرمز پاک که مثل او در کتاب تو است و اینکه او مؤمن است و شاهد به تمام کتاب های آسمانی و همانا او رکوع و سجود کننده مایل به عبادت فرار کننده ی از گناه است. برادرانش فقیرند، یاورانش مردمان بیگانه اند، دوران او دوران سختی و کشتن و کمی مال است، نامش احمد و لقبش محمد امین است، از گروه اولین گذشتگان است به تمام کتب آسمانی ایمان می آورد. امتش مرحومه و مبارک است، ای موسی آن پیامبر درس ناخوانده است و او بنده ای راست و مبارک است برای خودش و آنچه دستش را بر آن گذارد، در علم و دانش هست و چنین او را آفریدم و به واسطه ی او ساعت را می گشایم و با امت او دنیا را پایان دهم، پس امر کن ستمکاران بنی اسرائیل را که نام او را کهنه نکنند، او را پست نمایند و همانا بنی اسرائیل کنندگان این کارند، دوستی او برای من حسنه است، پس من با اویم و از حزب اویم او نیز از حزب من و دسته ی ایشان پیروز شوندگان اند.» (۲)، بنا بنابراین در عصر کنونی تنها دین اسلام که به دوراز هرگونه تحریف است و مصدق کتاب تورات و انجیل اصلی هست پذیرفته است و یهودیان امروز بر اساس سفارش و دلایل خود تورات و قرآن باید از این دین پیروی کنند و شریعت موسی تنها اختصاص به بنی اسرائیل زمان قبل از دین مسیح و نزول انجیل بوده که ما به برخی از این دلایل اشاره می کنیم:

۱- رشید رضا، المنار، ج ۱، صص ۱۹۱ - ۲۸۰

۲- مجلسی، ترجمه ی ج ۱۷ بحار الأنوار، صص ۳۶-۳۷

الف (دلایل هشتگانه قرآنی (۱)

(۱) قوله تعالى: (وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا) (۲)

(۲) قوله تعالى: (ول قد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مؤیه من لقایه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل) (۳)، در این آیات کریمه پیامبری حضرت موسی علیه السلام و نزول کتاب بر او را مطرح کرده و در ادامه آیه آن حضرت را هادی بنی اسرائیل معرفی می کند. از آنجایی که سخن از جعل (قرار دادن، تعیین کردن) است و لام جز در اینجا نمی تواند بر مالکیت دلالت داشته باشد پس به معنی اختصاص است یعنی اختصاص رسالت حضرت موسی به بنی اسرائیل.

(۳) قوله تعالى: (يا بني اسرائيل اذكروا ...) (۴)

(۴) (... وإذ آتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون) (۵)

در این آیه ی کریمه که طی آن خداوند، نعمت های خویش بر بنی اسرائیل را می شمرد، یکی از نعمت های خود را، رسالت حضرت موسی ذکر کرده و حکمت این رسالت را هدایت بنی اسرائیل ذکر می کند.

(۵) قوله تعالى: (من اجیل ذالک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً) (۶)، در آیه، حکم قصاص را که در تورات آمده است (و در تورات فعلی نیز عین عبارت محفوظ مانده) با عبارت: «کتبنا علی بنی اسرائیل» معرفی کرده است. این نشانگر اختصاص خطاب تورات به این قوم است.

(۶) قوله تعالى: (...فمد جثکم ببینه من ربکم فارسئل معی بنی اسرائیل) (۷) در آیه کریمه علت بعثت حضرت موسی و محاجه او با فرعون، آزادسازی بنی اسرائیل و هجرت قوم همراه موسی عنوان شده است.

(۷) قوله تعالى: (...إني خشيْتُ اكنُ تقولَ فرقتَ بينَ بنی اسرائیل) (۸)

هارون علت سخن نگفتن خود بر بنی اسرائیل (در قضیه سامری) را ترس از ناراحتی موسی از تفرقه میان بنی اسرائیل آورده است.

(۸) قوله تعالى: (ولقد آتینا موسی الهدی واورثنا بنی اسرائیل الکتاب)، (۹) در این آیه ی، قرآن بنی اسرائیل را وارثان کتاب موسی و شریعت او معرفی می کند. علاوه بر این آیات، سراسر قصص بنی اسرائیل و موسی مشعر به قومی بودن شریعت آن پیامبر الهی است.

۱- احمدی، مقاله: محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل.

۲- اسراء: ۲

۳- سجده: ۲۳

۴- بقره: ۴۰

۵- بقره: ۵۳

۶- مائده: ۳۲

۷- اعراف: ۱۰۵

۸- طه: ۹۴

(ب) دلایل ده گانه در تورات (۱)

سخن گفتن خدا با موسی

از میان آتشی بر شاخه درخت در آیات ۱ - ۹ آمده است: «والا اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند دیده ام، (*). پس اکنون بیا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری (*)... گفت البته با تو خواهم بود و علامتی که من تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوری خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد، (*). موسی به خدا گفت اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدرانشان مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیش آنچه گویم؟» (۲) در این عبارات، علت رسالت موسی را نجات بنی اسرائیل و غایت آن را عبادت بنی اسرائیل و خطاب آن را به بنی اسرائیل بیان می کند.

(۱) در آیات ۶ - ۸ سخن از قوم برگزیده ای است که یهوه خدای آنان است و آنان را از ظلم ما نجات داده و به وعده اش به پدران آن ها وفا می کند و آمده است: «...بنابراین بنی اسرائیل را بگو من یهوه هستم و شما را از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد و...» (*). و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود...» (*). و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم» (۳)

(۲) در آیات ۲۰ - ۲۶ آمده است: «و او را بگو خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند (*). زیرا اگر قوم مرا رها کنی همانا بر تو بندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگس ها فرستم و خانه های مصریان و زمینی که بر آن اند از انواع مگس ها پر خواهند شد (*). و در آن روز زمین جوشان را که در آن مقیم اند جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم (*). و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم...» (*). و فرعون، موسی و هارون را خوانده گفت بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید (*). موسی گفت چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم [مصریان گاو را خدا می دانستند و آن را تقدیس و عبادت می کردند] اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم آیا ما را سنگسار نمی کنند. (*).» (۴)

این عبارت تورات، قوم بنی اسرائیل را قوم خدا، در مقابل قوم فرعون، خوانده است که خدا نیز این تبعیض را اعمال می کند. آنگاه در قسمت دیگر احترام (لااقل عدم تعرض و تهاجم فکری موسی) به معتقدات و رسوم مصریان (کار نداشتن به آن ها) را می آورد.

(۳) در آیات ۴۲ - ۴۵ آمده است: «...این همان شب خداوند است [فصح] که بر جمیع بنی اسرائیل نسل اندر نسل واجب است که آن را نگاه دارند. (*). و خداوند به موسی و هارون گفت این است فریضه فصح که هیچ بیگانه از آن نخورد

۱- احمدی، مقاله: محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل.

۲- تورات، سفر خروج، باب سوم.

۳- تورات، سفر خروج، باب ششم.

۴- تورات، سفر خروج، باب هشتم.

(* و اما هر غلام زر خرید او را ختنه کن و پس آن را بخورد (* نزیل و مزدور آن را نخورند. (*)) (۱)، ملاحظه می گردد خطاب تشریح در این عبارت صریحاً به بنی اسرائیل است و همچنان که می دانیم عید فصح را یهودیان و مسیحیان [دو دین بنی اسرائیل] اجرا می کنند.

(۴) احکام شریعت که خطاب به بنی اسرائیل و به مناسبت ها و شرایط آن هاست بیان گشته است. (۲)

(۵) تصرف زمین های اقوام مجاور به دست اسرائیلیان و بردگی آن ها برای اسرائیلیان وعده شده... (۳)

(۶) در جای جای به بنی اسرائیل خطاب کرده و احکام و دستورهای مذهبی و اجتماعی بنی اسرائیل را بیان می کند و هارون و فرزندان او به منصب کهنات بنی اسرائیل نصب شده اند. (۴)

(اعتراض هارون و مریم به موسی به خاطر ازدواج با زن حبشی که وضعیت قومی این دین را نشان می دهد. (۵)

(۸) در آیه ی (۱) آمده است: «و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده به ایشان گفت: ای اسرائیل! احکامی را من امروز به گوش شما می گویم بشنوید تا آن ها را یاد گرفته متوجه باشید که آن ها را بجا آورید». (۶)

(۹) در جاهای مختلف تورات آمده است: «شما پسران، یهوه خدای خود هستید پس برای مردگان، خویشان را مجروح ننمایید و مابین چشمان خود را متراشید زیرا تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت هایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی». (۷)

اکنون خطاب به همه ی مسلمانان جهان باید گفت: ایمان به همه ی انبیاء گذشته و عمل طبق شریعت خاتم در این زمان منافاتی با یکدیگر ندارد و ایمان به دیگر کتاب های آسمانی و سائر پیامبران به معنی عمل کردن طبق گفته ی آن ها نیست؛ یعنی: بین ایمان و عمل در مورد آن ها تلازمی وجود ندارد. در صورتی که در مورد قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این چنین نیست.

یعنی: کسی نمی تواند مدعی شود که من به قرآن ایمان دارم و معتقدم که آن از طرف خدا نازل شده و همچنین رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را می پذیرم ولی در مقام عمل بر طبق دین دیگر و کتاب آسمانی و پیامبران الهی گذشته، عمل می کنم و انفکاک بین ایمان و عمل در مورد قرآن و دین اسلام نیست. در صورتی که درباره ی سایر کتب و ادیان الهی چنین انفکاک وجود دارد و مورد قبول خداست.

همچنین از دیدگاه مسلمین یکی از مسائل ضروری اعتقادات مسلمانان این است که: قرآن کریم نسخ تمامی کتب آسمانی قبل است؛ یعنی: بعد از آنکه قرآن نازل شده، عمل به هیچ کتاب آسمانی دیگر پذیرفته نمی شود. همان طور که دین اسلام، نسخ همه ی ادیان گذشته است و تمام احکام ادیان گذشته جز آن احکامی که موافق احکام اسلام باشد، بعد از ظهور اسلام منسوخ گشته است؛ و هر یک از پیامبران الهی ضمن آنکه خود اسوه ای حسنه و تمام عیار برای مکتبشان بوده اند پیروان صدیق خود را نیز به مقام الگویی و رهنمایی می رسانده اند تا آن ها نیز آیندگان و فرزندان ایشان را بر اساس تعلیم همان مکتب پرورش داده و از

۱- تورات، سفر خروج ، باب دوازدهم.

۲- تورات، سفر خروج ، باب های بیستم و بیست و یکم تا بیست و سوم و سی و پنجم.

۳- تورات، سفر خروج ، آخر باب بیست و سوم.

۴- سفر لاویان.

۵- سفر اعداد، باب دوازدهم.

۶- سفر تثنیه، باب پنجم.

۷- سفر تثنیه، باب چهاردهم.

سویی با پرورش اسوه هایی برای نسل بعد، سلسله ی الگوهای دینی را استمرار بخشند و خداوند با فرستادن پیغمبر خاتم و تأیید شخصیت والای او که اسوه ی حسنه و جامع فضایل تمام انبیاء و اولیاء و دیگر انسان هاست، سفارش می کند که شمارا در اقتدای به رسول خدا، خیر و سعادت بسیار است، برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند (۱)؛ و با استناد به لفظ «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» در قرآن کریم باید به طور قطع بگوییم: «دین اسلام دین همه ی مردم در همه ی زمان هاست و این کتاب برای هدایت همه ی مردم است» و هر که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد، چه عرب باشد یا عجم، چه در زمان خود پیامبر باشد و یا در زمان های بعد را شامل می شود و این دعوت کردن به اسلام عمومیت دارد و اختصاص به یک قوم یا مردم یک زمان ندارد؛ زیرا در مورد دعوت پیامبران دیگر معمولاً تعبیر «یا قوم» را به کار می برد. مثلاً در مورد حضرت موسی در آیات: بقره: ۵۴ / مائده: ۲۰ و ۲۱ / یونس: ۸۴، از همین لفظ استفاده کرده و از این تعبیر می توان اختصاص را فهمید.

(۱) و حتی در قرآن صراحتاً به یهودیان مبنی بر عمل به قرآن سفارش شده:

– (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوفی بعهدکم و ایای فارهبون) (*) و ءامنوا بما انزلت مُصدّقاً لما معکم و لما تکتونوا اول کافر به و لا تشترؤا بایاتی تمناً قليلاً و ایای فاتقون) (*) و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون) (*) و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین) (*) ا تأمروا الناس بالیر و تنسؤن أنفسکم و انتم تتلون الکتاب أ فلا تعقلون) (*) و استعینوا بالصبر و الصلوة و آن ها لکبیره إلاً علی الخاشعین) (*) الذین یظنون أن هم ملأقوا ربهم و آن هم إلیه راجعون) (*) (۲)

نکته: در مورد واژه ی «بنی اسرائیل» لازم است بگوییم: «بنی اسرائیل» از اقوام یهودی است که در قرآن کریم، ۴۱ بار از این قوم نام برده شده و همچنین در عهدین، سیر تحولات و اوصاف آنان در اسفار گوناگون بیان شده است.

«اسرائیل» واژه ای است عبری که به صورت «اسرائین»، «اسرال» و «اسرال» نیز خوانده شده؛ همچنانکه میکائیل به صورت «مکال» و «مکال» تلفظ شده است. (۳) اگرچه برخی از واژه پژوهان تلاش کرده اند این واژه را عربی و برگرفته از «سری - سیری» به معنای سفر کردن در شب بدانند و وجه این نام گذاری را فرار یعقوب به دلیل ترس از برادرش و سفر شبانه او ذکر کرده اند، ولی بسیاری از لغت شناسان، به ویژه واژه پژوهان زبان های عجمی در قرآن بادلالی مانند ختم واژه به «ئیل»، اختلاف در قرائت و نوع صیغه آن، به عبری یا سریانی بودن این واژه ایمان دارند (۴) با اغماض از وجه نام گذاری، شکی نیست که «اسرائیل» نام دیگری برای

۱- احزاب: ۲۱

۲- سوره بقره: آیات ۴۰-۴۶ یعنی: «ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمان ها) تنها از من بترسید! (*)» و به آنچه نازل کرده ام [قرآن] ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتاب های شماست، مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! (و به خاطر درآمد مختصری، نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را، که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید!) و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از مردم)! (*)» و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید! (*)» و نماز را بپا دارید و زکات را پردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگذارید)! (*) آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟! (*)» از صبر و نماز یاری جوید (و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید) و این کار، جز برای خاشعان، گران است. (*)» آن ها کسانی هستند که می دانند دیدار کننده پروردگار خویش اند و به سوی او بازمی گردند. (*)»

۳- جوالیقی، ابو منصور، المعرب، تحقیق احمد محمد شاکر، صص ۶۱ - ۶۲ / سجستانی، محمد بن عزیز، غریب القرآن، ص ۱۲۶.

۴- ر.ک: جفری، واژه های دخیل در قرآن، تهران، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۱) به هر حال اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان و نوادگان یعقوب پیامبر هستند نکته ای پذیرفته شده و مورد اتفاق همه پژوهشگران است.

یهودیان و به پی روی از آنان، مسیحیان بر این باورند که: «اسرائیل» نامی است عبری برای یعقوب بن اسحاق که به معنای: «با خدا کشتی می گیرد» یا «خدا کشتی می گیرد» و «مقاوم و پیروز در نزد خدا و مردم» آمده است. (۲) به نقل از عهد عتیق، این نام گذاری به دنبال مصارعه شبانه یعقوب با خدا یا فرشته خدا در «فئوئیل» بوده است. (۳)

کاربرد ترادفی اسرائیل و یعقوب به گونه ای است که در بسیاری از اشعار عبری، به ویژه در عهد عتیق، استفاده از «یعقوب» و «اسرائیل» در صدر و ذیل ابیات به صورت جانشین به وفور یافت می شود. (۴) البته برخی از واژه شناسان کتاب مقدس با تفکیک «اسرائیل» به دو بخش «ئیل» به معنای خدا و «اسرا» به معنای عبد و بنده، آن را به معنای «بنده خدا» دانسته اند. (۵)

اگرچه ترکیب «بنی اسرائیل» قرآنی است و این اصطلاح به صورت مرکب نخستین بار در قرآن به کاررفته، اما در کتاب مقدس، حکایات گوناگونی درباره فرزندان و نوادگان یعقوب بیان شده است.

قاموس نگاران عهدین سه کاربرد برای بنی اسرائیل در کتاب مقدس یافته اند:

۱) نسل اسرائیل (یعقوب)؛ (۶)

۲) گروهی از مؤمنان که اولاد روحانی خدا به شمار می آیند؛ (۷)

۳) ملک اسرائیل یا اسباط ده گانه برای جدایی آنان از یهودا. (۸) اما آنچه از این کاربردها رواج بیشتری دارد و به صورت مطلق از این لفظ فهمیده می شود معنای نخست این اصطلاح است.

و از شواهد دیگر بر اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب است، کاربرد واژه «اسرائیل» در دو آیه برای حضرت یعقوب است:

۱) (كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ) (۹)

۲) (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ إِبرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ) (۱۰) به همین دلیل، جمهور مفسران مراد از «اسرائیل» در این آیه را یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم دانسته اند. (۱۱)

در کتاب مقدس، از دوازده پسر یعقوب بانام های: رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یساکار، زبولون، یوسف و بنیامین نام برده شده است. همچنین دختری به نام دینه از فرزندان اوست. (۱۲) همچنین منابع تاریخی

۱- سجستانی، پیشین، ص ۱۲۶؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲- عهد عتیق، خروج ۳۱:۳۲ - ۲۲.

۳- عهد عتیق، خروج ۳۱:۳۲ - ۲۲ و نیز ر.ک: قاموس الكتاب المقدس، ص ۶۹ - ۷۲.

۴- ر.ک: اعداد، ۷:۲۳؛ مزامیر، ۷:۱۴.

۵- طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱، ص ۲۷۸.

٦- نك: قرنتيان، ١٠:١٨.

٧- نك: روم، ٩:٦.

٨- نك: اول سموئيل، ١١:٨.

٩- آل عمران: ٩٣

١٠- مريم: ٥٨

١١- شيخ طوسي، التبيان، ج ٢، ص ٥٣١؛ طبرسي، مجمع البيان، ج ١، ص ٤٧٥؛ قمى مشهدى، پيشين، ج ٣، ص ١٦١.

١٢- پيدايش، ٢٩:٣٥ - ٣١ و ٣٠:٣٠ - ٢٣ - ١.

دوازده پسر یعقوب را که سرکردگان قبایل دوازده گانه بنی اسرائیل بودند، روبیل، شمعون، لاوی، یهودا، یساجر، زفولون، یوسف، بنیامین، کاذ، آشرودان و نفتالی نام برده اند. (۱)

آن گونه که از قرآن کریم برمی آید، این گروه از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده و دارای دوازده نقیب بودند:

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...) (۲) بر اساس این آیه، خداوند برای هر سبطی چشمه ای جاری ساخت.

مفسران درباره این نقبای دوازده گانه اختلاف دارند:

(۱) برخی آنان را رئیسان قوم دانسته، (۳)

(۲) گروهی دیگر آنان را ضامانی دانسته اند که خداوند یا حضرت موسی از آنان عهد گرفت. (۴)

(برخی «نقیب» را به معنای «گواه» گرفته اند که خداوند یا حضرت موسی در برابر آنان از بنی اسرائیل عهد گرفت. (۵)

(۴) در برخی از آیات دیگر نیز به دوازده سبط بودن آن ها اشاره شده است: (وَقَطَعْنَا لَهُمْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ) (۶)، در ذیل این آیه، از امام رضا نقل شده است که اسباط دوازده گانه فرزندان یعقوب هستند. (۷)

(۵) علامه طباطبائی نیز در بحثی درباره «سبط» این واژه را معادل «قبیله» در زبان عربی می داند.

اگرچه قوم بنی اسرائیل پس از حضرت یعقوب و نسل ها و فرزندان او به وجود آمدند، ولی آنچه در قرآن کریم بیشتر به عنوان مخاطب این نام قرار گرفته، پیروان و نسل پس از حضرت موسی است: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَاِئِمِ بْنِ إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ... (۸) البته این آیه وجود قومی به همین نام پیش از حضرت موسی را نیز تأیید می کند زیرا در غیر این صورت، قید «من بعد موسی» بیهوده خواهد بود؛ و این ادعا با برخی از آیاتی که در آن ها به ارسال چند رسول به سوی بنی اسرائیل اشاره دارد، اثبات می شود: (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرُسُلًا...) (۹)

– ماجرای بنی اسرائیل و پدرشان اسرائیل در عهد عتیق از ماجرای قحطی کنعان و عازم شدن برادران یوسف به مصر و به دنبال آن، قصد یعقوب برای کوچ دائمی به آن منطقه، آغاز می شود. (۱۰)

– «مصر، یک تاریخ و درعین حال یک افسانه است، در طول سه هزار سال امپراتوری آن، آدمی، منطق، هوشیاری و پریشان گویی را باهم آمیخته است. از یک کرانه ی نیل تا کرانه ی دیگر آن، گذر زمینی ما خلاصه می شود: در شرق در

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۱.

۲- مانده: ۱۲

۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۶۵؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴- قمی مشهدی، تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب، ج ۴، ص ۶۰.

۵- شیخ طوسی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۵.

٦- اعراف: ١٦٠

٧- شيخ طوسى، پيشين، ج ٥، ص ٨؛ عروسى حويزى، نور الثقلين، ص ٨٧.

٨- بقره: ٢٤٦

٩- مائده: ٧٠

١٠- پيدايش، ٤٣ تا ٤٦.

جهت طلوع خورشید، شهرنشینی وزندگی و در غرب در جهت غروب خورشید، گورستان و مرگ؛ و در مرکز این رود بلند که با آبرفت های خود زمین های وسیعی را تغذیه می کند، گذری به سوی جهان برتر هست.» (۱)

- در هزاره ی چهارم پیش از میلاد مسیح، ۲ امپراتوری در سرزمین مصر شکل گرفت:

۱- در مصر سفلی: منطقه ی دلتا در شمال جغرافیایی و اطراف شهرهای «بوتو» و «سایز»

۲- در مصر علیا: منطقه ی درّه ی نیل در جنوب جغرافیایی و اطراف شهرهای «تیس» و «هیراکون پولیس». (۲)

بنیان گذار نخستین خاندان مصری در دوره ی پادشاهی کهن (۳)

[«منس» نام داشت که بر استوار ساختن پادشاهی های شمال و جنوب بود، ولی این اتحاد دیری نپایید. «نارمر» پادشاه مصر علیا، حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد، موفق شد این ۲ امپراتوری را یکی کرده و حکومت واحدی را پایه گذاری نماید. این پادشاه، تاج سفید مصر علیا و تاج سرخ مصر سفلی را باهم یکی کرد و تاج دوگانه را بر سر گذاشت، ریش مصنوعی را به چانه بست و دم حیوانی را به لباس خود آویزان کرد و بدین ترتیب تمدن پروتوق و سرشار از موفقیت فراعنه ی مصر آغاز شد و حدود هزار سال بعد با مرگ کلئوپاترای معروف ملکه ی یونانی تبار، پایان یافت.]

محدوده ی کشور مصر

«کشور مصر شامل زمین های حوزه ی سفلی نیل در شمال شرقی آفریقا و نیز شبه جزیره ی سینا در شمال دریای احمر هست. از شمال به دریای مدیترانه، از شرق به دریای سرخ، از مغرب به کشور لیبی و از جنوب به کشور سودان، محدود است.»

رود نیل در مصر

- رود نیل در ارتباط مردم و آب و هوا و استفاده از آب آن جهت زراعت از هزاران سال پیش از میلاد اثر مهمی در زندگی مردم مصر داشته و تمدن عظیمی در اراضی درّه ی این رود به وجود آمده که قرن ها دوام داشته است. (۴)

- «از اوان تاریخ و دورترین زمان ها ... یعنی از حدود ۸ هزار سال پیش، رود نیل شریان اصلی حیات مصر بوده است. تمام زندگی کشاورزی مصر، با طغیان های منظم و سالیانه ی نیل بستگی دارد که هر سال رسوبات غنی و حاصلخیز را از ارتفاعات حبشه با خود همراه می آورد و زمین صحرای مصر را با خاک های بادآور می پوشاند» (۵)

- «به خصوص رود عظیم نیل، بیش از هر عاملی در شکل گیری تمدن مصر موثر بوده است از آنجا که رود نیل در واقع، تنها منبع آب بوده، زندگی در مصر به آن بستگی داشته است ...» (۶)

۱- کج، بانوی نیل، ص ۵

۲- کج، بانوی نیل، ص ۵

۳- کج، بانوی نیل، ص ۵-۶

۴- معین، فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۹۸۹

۵- لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۴۲۲۸

۶- اسمیت، مصر باستان، ص ۱۳

- «باستان شناسان معتقدند که مصر باستان نخستین و پایدارترین تمدن در تمام تاریخ بوده است. این تمدن حدود ۵ هزار سال پیش در درّه های حاصل خیز نیل در شمال شرقی آفریقا شروع شد. باگذشت زمان، مصری ها به فرهنگ و روش زندگی شانکه مرکز آن فرعونی قدرتمند و مقدس قرار داشت، به شدت معتقد شدند. اقتدار و پیشرفت سرزمین مصر مستقیماً به سرنوشت فرمانروایان آن بستگی داشت، وقتی فرعون مقتدر بود، مصر دوران رشد و افتخار را سپری می کرد. اما اگر قدرتش تضعیف می شد، مملکت را هرج و مرج و خونریزی فرامی گرفت» (۱)

- باستان شناسان، استقرار مردم را در درّه ی نیل، به دوران پارینه ی سنگی نسبت می دهند و هزار سال به طول انجامیده است تا شبانان و شکارچیان این سرزمین به قریه نشینی و سپس برپاداشتن شهرها متوجه گردیده اند. تمدن «فایوم» در شمال مصر و «بداییر» و «دیرتازا» در جنوب را به حدود هزاره ی چهارم و پنجم قبل از میلاد نسبت می دهند که یکی از قدیمی ترین تمدن های جهان است. نژاد مصریان را به تبعیت از تورات حامیت - یا فرزندان حام - نامیده اند.

- در «نوبی» و بخش جنوبی مصر نیز، مردمی تیره پوست می زیسته اند که آنان را نیز، «نگروید» گفته اند. البته مصریان آن گونه که برداشت می شود، خالص و بدون امتزاج نبودند. نظام اجتماعی و معتقدات مذهبی آنان به شکلی بوده است که تا مدت ها مصر را از هجوم اقوام دیگر حفظ می کرد.

- روی هم رفته تا اواسط هزاره ی اول قبل از میلاد که هجوم دولت های بزرگ ایران و یونان (اسکندر) و روم، آغاز می گردد، این مردم نسبت به اقوام دیگر، خالص تر باقی مانده اند. سرزمین مصر را در تورات «میرزاییم» نامیده اند که در ضمن به مفهوم دو سرزمین علیا و سفلی بوده است» (۲)

تاریخ مصر به ۶ دوره تقسیم می شود

(۱) دوره ی فراعنه (۲۶ سلسله از فراعنه در مصر حکومت کردند)

مصریان نام اولین فرعون خود را «میس» ذکر می کنند و می گویند وی شهر «منفیس» را ساخت و پایتخت خود قرارداد و در زمان حضرت یوسف و پیش از ظهور حضرت موسی یکی از فراعنه به نام «آخناتون»، آیینی بر مبنای عبادت آتوم اظهار داشت و علیه کهنه قیام کرد و آیینس که وی ابلاغ نموده به توحید و تنزیه بسیار نزدیک است. بعد از سلسله ی بیست و یکم، کهنه روی کار آمدند و به تدریج مصریان جنگ و فتوحات را فراموش کردند و گاه و بیگاه مورد هجوم ممالک فاتح قرار گرفتند تا آنکه در سال ۵۲۵ قبل از میلاد، «پسامتیک» سوم به دست «کمبوجیه» پادشاه ایران مغلوب گردید. مدتی خود مصریان حکومت داشتند تا آنکه داریوش، رسماً مصر را یکی از ایالات کشور ایران قرارداد.

(۲) از سال ۵۲۵ - ۲ قبل از میلاد

در این دوران اسکندر بر مصر تسلط یافت و شهر اسکندریه را ساخت و پس از وفات اسکندر حکومت مصر به بطالسه رسید.

۱- اسمیت، مصر باستان، ص ۱۲

۲- آشتیانی، تحقیقی در دین یهود، ص ۹۱-۹۲

(دوران حکومت بطالسه

این دوره تا ۰ سال قبل از میلاد ادامه یافت، در این دوران از قرن ۲ میلادی فلسفه ی التقاطی در مدرسه ی اسکندریه رواج یافت و نخست «ارستی بول» و «فیلون یهودی» در مقام برآمدند که فلسفه را با تعلیمات یهود موافقت دهند. پس از آن مسیحیان هم در مقام ترکیب حکمت شرق و فلسفه ی یونان و آمیختن آن با اصول دین مسیح برآمدند و به پیروی از افلاطونیان جدید، به سه اقوم قائل شدند، مدرسه ی مسیحیان اسکندریه تا قرن پنجم میلادی دایر بود. (۱)

(۴) دوران تسلط رومیان

که در این دوران مسیحیت از مملکت بیزانس در مصر نفوذ کرد و در سال ۶۴۰ میلادی مطابق با سال ۰ هجری به تصرف اسلام درآمد.

(۵) تسلط و حکومت خلفای اهل سنت (عمر، ابوبکر، عثمان) و بنی عباس و خلفای فاطمی و ممالیک بر مصر

در سال ۱۱ میلادی در تصرف صلاح الدین ایوبی قرار گرفت و در قرن ۱۶، سلطان سلیم عثمانی، مصر را ضمیمه ی کشور خود ساخت.

(۶) دوران تحوّل

مصر تا سال ۱۹۹۲ جزء قلمرو عثمانی بود و... محمدعلی پاشا در مدّت خدیوی خود به آن استقلال داد. (۲)

۱- خزایلی، اعلام قرآن، ص ۶۰۱-۶۰۲

۲- خزایلی، اعلام قرآن، ص ۶۰۲

**گفتار اول: جداول بررسی نسب انبیاء از ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و پیغمبران
زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده**

اشاره

فصل اول: شجره ی ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط بنی اسرائیل

برادران ابراهیم

پدر ابراهیم

(۱) لوط

(۱) هاران

(حران):

۲ پسر

(۱) تارح

(آذر):

پسر

(۲) یسکا

(۱) عوص

(۲) ناحور:

۱۲ پسر

(۲) لوز

(۳) قموئیل

(۴) کاسد

(۵) حزو

(۶) فلداش

(۷) یدلاف

(۱) لابان:

۲ دخترش لیه و راحیل

همسر یعقوب می شوند)

۸) بتوئیل: ۱ پسر و دخترش ربکا همسر اسحاق می شود)

۹) طایح

۱۰) جاحم

۱۱) تاحش

۱۲) معکه

۱) اسماعیل

(ابراهیم: ۸ یا ۱ پسر

۲) زمران

۳) یقشان

۴) مدان

۱) عیفه

۵) مدیان: ۶ پسر

۲) عیفر

۳) حنوک

۴) أیداع

ص: ٣٥

(٥) الداعه

(١) شعيب

(١) ميكيل: ١ پسر

(٦) يشجر: ١ پسر

(٦) يُشباق

(٧) شوعه

(١) تيمان

(١) ايلفار:

٢ پسر

(١) عيسو:

١٥ پسر

ازسه زن

(٨) اسحاق پسر دوقلو

(١) ذوالكفل

(١) بشر:

١ پسر

(١) ايوب :

١ پسر

(١) أموص :

١ پسر

(١) تاوخ: ١ پسر

(۲) اومار:

۱ پسر

(۲) صفی

(۳) جعتام

(۴) قناز

(۵) تمناع

(۶) عمالیق

(۷) رعوثیل

(۸) یعوش

(۹) یعلام

(۱۰) قورح

(۱۱) لوطان

(۱۲) شوبال

(۱۳) صبعون

(۱۴) ایصر

(۱۵) دیشان

(۱) حنوک

(۱) رئوبین:

۴ پسر

(۲) یعقوب

(اسرائیل): ۱۲ پسر

از ۴ زن

(۲) فلو

(۳) حصرون

(۴) کرمی

(۱) نموئیل

(۲) شمعون

۸ پسر

(۲) یامین

(۳) یاریب

(۴) زارح

ص: ٣٦

(٥) اوحد

(٦) ياكين

(٧) صوحر

(٨) شائول

(١) جرشون

(١) عازر

٣ پسر

(٣) لاوى:

١ پسر

(١) ناداب

(١) هارون

: ٤ پسر

(١) عمران:

٢ پسر

(٢)

قهات

٤ پسر

(٢) ايبهو

(٣) العازار

(٤) ايتامار

(١) اليعازر

٢) موسى عليه السلام

٢ پسر

٢) جرشون

١) اسير

١) قورح

(قارون):

٣ پسر

٢) يصهار:

٣ پسر

٢) إلقانا

٣) إيباساف

٢) نافج

٣) زكري

٣) حبرون

١) ميشائيل

٤) عزيزيل:

پسر

٢) ايلصافان

(ستري

١) محلي

٣) مراري:

٢ پسر

٢) موشى

١) عير

٤) يهودا:

٥) پسر

٢) اونان

١) عير

٣) شيله:

٢) پسر

ص: ٣٧

(٢) لعدہ

(١) حصرون

(٤) فارص :

٢ پسر

(٢) حامل

(١) زمري

(٥) زارح:

٥ پسر

(٢) ايتان

(٣) هيمان

(٤) كلكول

(٥) دارع

(١) تولاع

(٥) يساكر:

٤ پسر

(٢) فوه

(٣) ياشوب

(٤) شمرون

(١) سارد

(٦) زبولون

پسر

(۲) ایلون

(۳) یاحلیل

(۱) یحصیئیل

(۷) نفتالی:

۴ پسر

(۲) جونی

(۳) یصر

(۴) شلوم

(۱) حوشیم

(۸) دان:

۱ پسر

(۱) صفیون

(۹) جاد:

۷ پسر

(۲) حجی

(۳) شونی

(۴) اصبون

ص: ٣٨

(٥) عيرى

(٦) ارودى

(٧) ارئيلى

(١) يمنه

(١٠) اشير:

٤ پسر

(٢) يشوه

(٣) يشوى

(٤) بريعه

(١) منسى

(١١) يوسف

٢: پسر

(١) بريعه

(٢) افرايم:

٣ پسر

(١) اليسع

(١) أخطوب:

١ پسر

(٢) شوتلم:

١ پسر

(١) راشف

٣) رافح:

نسل او

٧ نفرند

٢) تالح

٣) لعدان

٤) عميهود

٥) اليشمع

١) يوشع

٦) نون:

١) پسر

٧) يهوشوع

١) بالع

١٢) بنيامين

١٣) پسر

٢) باكر

٣) يديع ئيل

٤) اشبييل

٥) اخرخ

ص: ٣٩

(٦) نوحه

(٧) رافا

(١٠) ايحي

(١١) رش

(١٢) مفييم

(١٣) حفييم

فصل دَوم: پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده

نام پیغمبر

یعقوب

یوسف

شعیب

ایوب

ذوالکفل

موسی

هارون

سال تولد

۱۸۷ ق.م

۱۷۴۵ ق.م

۱۶۰۰ ق.م

۱۵۴۰ ق.م

۱۵۰۰ ق.م

۱۵۲۷ ق.م

۱۵۱ ق.م

سال بعثت

۱۷۵۰ ق.م

۱۷۱۵ ق.م

۱۵۵۰ ق.م

۱۵۰۰ ق.م

١٤٦٠ ق.م

١٤٥٠ ق.م

١٤٥٠ ق.م

مكان بعثت

شام

مصر

مدين

سهل حوران

دمشق و اطرافش

طور سينا

طور سينا

لقب قوم

كنعانيون

الهكسوس و بنى اسرائيل

مدين و اصحاب الأيكة

الآراميون والعموريون

الآراميون والعموريون

فراعنه و بنى اسرائيل

فراعنه

سال وفات

١٦٩٠ ق.م

١٦٥ ق.م

۱۴۴۰ق.م

۱۴۲۰ق.م

۱۴۲۵ق.م

۱۴۰۷ق.م

۱۴۰۸ق.م

مکان وفات

الخليل

نابلس

مدين

سهل حوران

دمشق

بيابان تيه

بيابان تيه

طول عمر

۱۴۷سال

۱۱۰سال

۱۶۰سال

۱۲۰سال

۷۵سال

۱۲۰سال

۱۲سال

نامشان درقرآن

۱۶ بار

۲۷ بار

۱۱ بار

۴ بار

۲ بار

۱۶ بار

۱۹ بار

گفتار دوم: ماجراهای وقایع قبل از تولد حضرت موسی صلی الله علیه و آله تا قبل از هجرت ایشان از مصر به مدین (۱ - ۶۷ سالگی)

اشاره

فصل اول: بررسی ماجراهای قبل از تولد موسی علیه السلام در ۱۳ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب

زمان

شماره

صفی

علیشاه

روایات

خبر دادن یوسف از پیامبر بعدی در بیم و امید

(۱)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

مرگ یوسف نبی و تحقق پیش گویی هایش

پس از ۱۰۸ سال

(۲)

صفی

علیشاه

قرآن

داستان

موسی و فرعون حق است و

برای

مؤمنان بیان می شود

(

-

تورات

بردگی

قوم بنی اسرائیل در مصر

(۴)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

ویژگی های

فرعون زمان موسی علیه السلام

(۵)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

و عده ی

خداوند به نجات

مستضعفان

(۶)

-

روایات

ازدواج

فرعون و آسیه (یک قبطنی با یک سبطی)

(۷)

-

تورات

ازدواج

عمران و یوکابد

(۸)

صفتی علیشاه

مولانا

روایات

رؤیای

شوم فرعون و تعبیر معبران

(۹)

-

تورات

قتل

پسران نوزاد

(۱۰)

-

روایات

تولد

کلثوم و هارون

(۱۱)

مولانا

روایات

وقایع

اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی علیه السلام

(۱۲)

-

ابراهیم: ۶

بقره: ۴۹

اعراف:

۱۴۱

اعراف:

قصص

: ۶-

بررسی

پیام های قرآنی دسته آیات

(۱۳)

قسمت اول: خبر دادن یوسف از پیامبر بعدی در بیم و امید

(*) حضرت یوسف: هنگام وفات، خاندان یعقوب را که هشتاد نفر مرد بودند، جمع کرده و از آینده‌ی آن‌ها خبر داد، خبری که هم غم‌انگیز است و هم امیدبخش. آن حضرت فرمود: این قوم قبلی (ساکنان اصلی سرزمین مصر) در آینده بر شما غالب شده، سخت‌ترین عذاب‌ها را در حق شما اعمال خواهند کرد. آنان مردان شمارا می‌کشند، شکم زنان حامله را می‌شکافند و اطفال آن‌ها را بیرون آورده سر می‌برند تا اینکه خداوند حجّت خود را که از نسل لاوی بن یعقوب است، ظاهر کند. نام او موسی بن عمران است. وی مردی بلندقامت و گندمگون است و خداوند به وسیله‌ی این فرد، شما را از ظلم آن‌ها نجات می‌دهد (۱)، زمان به سرعت گذشت و یوسف چشم از دنیای خاکی فروبسته، به دیدار حق نائل گشت. پادشاهان کوچک و بزرگ هم یکی پس از دیگری بر مسند قدرت نشستند. این خبر از آنجا که ریشه در روح و مذهب بنی اسرائیل داشت، به سرعت در میان آن‌ها پراکنده شد و همواره در محافل مذهبی آنان نقل می‌گردید.

قسمت دوم: مرگ یوسف نبی علیه السلام و تحقق پیش‌گویی‌هایش پس از ۱۰۸ سال

یوسف پیامبر علیه السلام در سن ۱۱۰ سالگی روزی دعا کرد: «رب ایتنی من الملک و علمتني من تأویل الأحادیث فاطر السموات و الأرض أنت ولی فی الدنيا و الآخرة توفی مسلماً و الحقنی با الصالحین» و پس از آنجان به جان آفرین تسلیم کرد. مردم مصر او را مومیایی کردند و در تابوتی آهنین نهاده ولی هر دسته از مردم می‌گفتند باید در محله‌ی ما دفن شود تا اینکه برای رفع اختلاف تابوت او را قیراندود کردند و در قعر مصب شطّ نیل رها کردند تا آب روی آن عبور کند و همه از آن بهره‌مند گردند. بعدها پیامبری میان آن‌ها نیامد و شدت و سختی بنی اسرائیل به اوج رسید.

(*) ثعلبی در کتاب (عرائس المجالس) می‌گوید: پس از فرعون اول مصر «رَیّان» که مَلِک یوسف بود و یوسف بر خزائن زمین او تسلط داشت، «قابوس بن مصعب» مالک مصر شد و یوسف او را به دین حقّ دعوت نمود، امّا او فردی ستمگر بود و نپذیرفت و یوسف در زمان حکومت او وفات یافت، امّا مُلک او طولانی بود و سرانجام هلاک شد...

مردم مصر به دوطبقه‌ی مستضعف و مستکبر (بردگان و اشرافیان) به نام سبطیان و قبطیان تقسیم شده بودند؛ قبطیان همان فرعونیان بودند که در اطراف فرعون به هوس‌بازی و عیش و نوش و ظلم و ستم سرگرم بودند و همه‌ی اختیارات کشور در دست آن‌ها بود. ولی به عکس، سبطیان، طبقه‌ی پائین اجتماع و

ستمیدگان مستضعف بودند که همواره زیر چکمه و چنگال فرعونیان رنج می بردند؛ روزگار همچنان بر بنی اسرائیل به سختی می گذشت، ترسی مرموز سراسر وجود فرعون را فراگرفته بود، او همواره در اندیشه ی خیر کاهنان و ازدیاد جمعیت بنی اسرائیل بود و از این مسائل رنج می برد؛ فرعونیان بنی اسرائیل را به بندگی می گرفتند و بر پشت آن ها چوب و سنگ حمل می کردند و باین همه آن ها به دنبال افراد دانشمندی بودند که با شنیدن احادیث او بشارت ظهور و منجی آرامش بیابند ... به هر حال بنی اسرائیل (حدود صد و هشت سال = حدود یک قرن) منتظر قیام قائم و منجی موعود خود بودند تا وقتی که علائم ظهور او آشکار شد و پیشگوئی های یوسف واقع گردید و همه منتظر ولادت او گشتند.

در قرآن آمده است:

۱- و خداوند در مورد این پراکندگی می فرماید: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که همواره آن ها را در عذاب سختی قرار دهد زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، (و درعین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است. (*)) و آن ها را در زمین به صورت گروه هایی، پراکنده ساختیم گروهی از آن ها صالح و گروهی ناصالح اند؛ و آن ها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید باز گردند! (*))» (۱)

ای محمد «ص» یاد کن چو اعلام کرد مر

تو را پروردگارت کوست فرد

می برانگیزد بر ایشان او به زود

می کند یعنی مسلط بر یهود

مر کسی را تا به روز رستخیز

که چشاندشان عذابی درد خیز

همچو قتل و ضرب و جزیه و اختلال

که بر ایشان می رسد از سوء حال

بعد داود و سلیمان بی شکیب

خواری ایشان راست پی در پی نصیب

هست مر پروردگارت زود گیر

در عقوبت کافران را ناگزیر

هم بود آمرزگار و مهربان

بعد توبه بر گروه عاصیان

هم پراکنده نمودیم از یقین

آل اسرائیل را اندر زمین

هم جماعت ها که بعضی زان فرق

صالح اند و پیرو فرمان حق

آن کسان تغییری اندر هیچ حال

راه می نمودشان اندر کمال

بر مسیح و بر محمد صلی الله علیه و آله بی گمان

بودشان ایمان و باشد هر زمان

هم از ایشان دون این بودند نیز

فاسق و استیمزه روی و بی تمیز

آزمودیم آن کسان را سربه سر

بر بد و نیک جهان از نفع و ضرر

از غنا و صحت و عیش و نعم

وز بلا و فقر و بیماری و غم

۱- اعراف: ۱۶۷-۱۶۸ (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَنَّ عَلَيْنَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿*) وَ قَطَّعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

باز تا گردند شاید از فساد

سوی حق هم بر صلاح و بر سداد (۱)

نکته ها

□ کلمه ی فرعون

رمزی است برای طغیان و مقصود از آن، فرعون مشخصی از میان پادشاهان فراعنه نیست، بلکه منظور، هر کسی است که مصداق او باشد؛ و این مطلب را فرعون صاحب یوسف، تأیید می کند از آنجا که قرآن نام فرعون را بر او اطلاق نکرده، بلکه او را «مَلِک» نامیده است؛ به هر حال بنی اسرائیل بعد از وفات حضرت یوسف علیه السلام به دلیل تفرقه و اختلافی که پیدا کردند دوران سختی را گذراندند آن ها تحت سلطه پادشاهان فاسد به حفظ دین و اعتقادات خویش تا حد ممکن ادامه می دادند تا آنکه حکومت فرعون زمان موسی فرارسید.

(*) «ابن عباس» می گوید هنگامی که جمعیت بنی اسرائیل رو به فزونی گذاشت قتل و غارت و ستمگری را پیشه خود ساختند و نیکان و برگزیدگان آن ها نیز در خدمت ظالمان درآمدند. در آن موقع بود که خداوند قبطیان را بر آن ها مسلط ساخت.

□ کلمه (تاذن) و (اذن)

هر دو به معنی اعلام کردن است و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است. در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند؛ از این آیات استفاده می شود که این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید، هرچند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر اینکه به راستی، روش خود را تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند.

□ لام در (لیبعثن)

لام قسم و معنای آیه این است: به یاد از آن وقتی را که پروردگارت اعلام کرد که سوگند خورده کسانی را بر ایشان بگمارد که دائماً بدترین شکنجه ها را به آنان بچشانند، گماشتنی که بادوام و بقای دنیا ادامه داشته باشد.

□ معنای: (إِنْ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ)

پاره ای از عقاب های خداوند عقابی است که فوری و با شتاب روی می آورد، مانند عقاب اهل طغیان؛ و اگر در معنای آیه گفتیم «پاره ای از عقاب های ...» و حال آنکه در آیه کلمه «بعض» نیامده است، دلیلش جمله (وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ) است؛ چون به حسب ظاهر، این جمله در دنباله آیه شریفه نیامده مگر برای اینکه بفهماند همه عقاب های خدا سریع و فوری نیست. چه اگر خداوند همواره سریع العقاب می بود و همه عقاب هایش فوری بود دیگر جمله (وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ) در ذیل آیه معنا نداشت، چون سیاق آیه سیاقی است ممحض در معنای مؤاخذه و انتقام. پس جمله مذکور معنای آیه را به این برگشت می دهد که «پروردگار تو بخشنده گناهان و مهربان با بندگانش هست؛ ولیکن این طور هم نیست که وقتی حکم عقاب را درباره بعضی از بندگانش به خاطر استحقاقی که به جهت طغیان و سرکشی دارند براند، عقابش سریع

است و فوراً محکوم را می گیرد، چون بعد از حکم راندنش هیچ چیزی مانع از نفوذ حکمش نمی شود؛ و بعید نیست که همین معنا مقصود کسانی باشد که گفته اند: معنای جمله (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ) این است که خدای تعالی عقابش نسبت به کسانی که بخواهد ایشان را در دنیا عقاب کند سریع است، گو اینکه مناسب تر این بود که گفته شود: این معنی، معنای مجموع (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) است تا کسی توهم نکند که سریع العقاب بودن خداوند با حلیم بودنش منافات دارد و این جمله نشان می دهد که خداوند راه بازگشت را به روی آنان باز گذارده تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری توأم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آن ها تعیین شده است.

□ خوشی ها و سختی ها

گاهی آن ها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم تا حس شکرگزاری در آن ها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند و گاهی به عکس آن ها را در شداید و سختی ها و مصائب فرورددیم تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی برند، شاید بیدار شوند و به سوی خدا باز گردند و هدف در هر دو حال مسئله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است؛ بنابراین «حسنات» هر گونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می شود همان طور که «سیئات» هر گونه ناراحتی و شدت را فرامی گیرد و محدود ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچ گونه دلیل ندارد.

قسمت سوم: داستان موسی و فرعون حق است و برای مؤمنان بیان می شود

در قرآن آمده است:

۱- «ما به حق بر تو از داستان موسی و فرعون می خوانیم برای گروهی که ایمان می آورند» (۱)

گفت این سوره است ز آیت های دین

از کتاب مستطاب مستبین

بر تو خوانیم از خبر چیزی که هست

بالحق از موسی و از فرعون پست

مر گروهی را که بر حق مؤمن اند

بر خبرها کز حق آید موقن اند (۲)

نکته ها

□ تعبیر به (من)

که به اصطلاح «تبعیضیه» است اشاره به این نکته هست که آنچه در اینجا آمده گوشه ای از این داستان پرماجرا است که بیان آن تناسب و ضرورت داشته.

□ تعبیر (بالحق)

اشاره به این است که آنچه در اینجا آمده خالی از هرگونه خرافات و اباطیل و اساطیر و مطالب غیرواقعی است. تلاوتی است توأم با حق و عین واقعیت؛ و کلمه «بالحق» متعلق است به کلمه «تتلوا»

۱- قصص : ۳ (تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۶

و معنایش این است که: ما بعضی از اخبار موسی را برای تلاوت می کنیم تلاوتی که ملبس به لباس حق باشد. پس هر چه تلاوت می شود از ناحیه ما و به وحی ما است، بدون اینکه شیطان در القای آن ذره ای مداخله داشته باشد؛ و ممکن هم هست که متعلق به کلمه «نبأ» باشد که در این صورت معنی چنین می شود: ما پاره ای از اخبار موسی و فرعون را بر تو می خوانیم؛ درحالی که آن اخبار ملبس به حق است و هیچ شکی در آن نیست. (۱)

□ حرف «لام» در جمله (لَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ)

لام تعلیل و متعلق است به جمله «نتلوا» و معنایش این است که: ما قسمتی از خبر موسی و فرعون را برای خاطر قومی که به آیات ما ایمان می آورند بر تو می خوانیم تا در آن تدبیر کنند.

□ تعبیر به (لَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ)

تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان آن روز که در مکه تحت فشار بودند و مانند آن ها باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد و جمعیت و نفرات و نیروهایشان فراوان و مردم باایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهراً کم قدرت، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند که در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است؛ آری هدف اصلی از این آیات مؤمنان اند و این تلاوت به خاطر آن ها و برای آن ها صورت گرفته، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف، در میان انبوه مشکلات بگشایند.

قسمت چهارم: بردگی قوم بنی اسرائیل در مصر

در تورات آمده است:

- پس از مهاجرت فرزندان یعقوب با خانواده هایشان (هفتاد نفر) از کنعان به مصر و مرگ یوسف و برادرانش، فرزندان که از نسل آن ها به دنیا آمدند، به سرعت زیاد شدند و قومی بزرگ تشکیل دادند تا آنجا که سرزمین مصر از آن ها پر شد، سپس پادشاهی در مصر روی کار آمد که به مردم گفت: «تعداد بنی اسرائیل در سرزمین ما روزه روز زیادتر می شود و ممکن است برای ما وضع خطرناکی پیش بیاورند، بنابراین بیایید چاره ای بی اندیشیم و گرنه تعدادشان زیادتر خواهد شد و در صورت بروز جنگ، آن ها به دشمنان ما ملحق شده بر ضد ما خواهند جنگید و از سرزمین ما فرار خواهند کرد.» پس مصری ها قوم اسرائیل را برده ی خود ساختند و مأمورانی بر ایشان گماشتند تا با کار اجباری، آن ها را زیر فشار قرار دهند.

- اسرائیلی ها شهرهای فیتوم و رعمسیس را برای فرعون ساختند تا از آن ها برای انبار استفاده کند.

- باوجود فشار روزافزون مصری ها، تعداد اسرائیلی ها روزه روز افزایش می یافت، این امر مصری ها را به وحشت انداخت، بنابراین آن ها را بیشتر زیر فشار قراردادند، به طوری که قوم اسرائیل از عذاب بردگی جانشان به لب رسید، چون مجبور بودند در بیابان کارهای طاقت فرسا انجام دهند و برای ساختن آن شهرها، خشت و گل تهیه کنند. (۲)

۱- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۶

۲- سفر خروج: اصحاح ۱، آیات ۱-۱۴

قسمت پنجم: ویژگی های فرعون زمان موسی

- (*) ثعلبی در کتاب (عرایس المجالس) می گوید: پس از «قابوس بن مصعب» برادرش:

«ابو العباس ولید بن مصعب بن الریان بن ارشه بن ثوران بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ... بن سام بن نوح» به حکومت رسید که او از برادرش (قابوس) هم ستمکارتر بود. (حدود ۴۰۰ سال نیز حکومت کرد و عمر طولانی داشت) و این همان فرعون زمان موسی و همسر آسیه بود و در دریا غرق گشت. (۱)

هیچ کدام از فراعنه پیشین مصر به اندازه «ولید بن مصعب...» جنایتکار و ستم پیشه نبودند.

□ فسادهای فرعون در مصر

ولید بن مصعب (فرعون) بنی اسرائیل را به گروه های مختلف تقسیم کرده بود و جمعی را به کار ساختن بناها مجبور می ساخت و گروهی دیگر را به نگهداری از مراکز حکومتی واداشته بود؛ و قرآن می گوید:

۱. «آن ها (فرعونیان) دائماً شمارا به شدیدترین وجهی آزار می دادند»

۲. «پسرانتان را سر می بریدند و زنان شمارا برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند»

۳. «و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (۲)

۶. فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود! (۳)

۷. فرعون از میل و شهوتش بود که زنی زیبا از بنی اسرائیل را گرفت و با او ازدواج کرد ولی از آنجا که امور به دست خداست همین زن مو من که ایمانش را از فرعون مخفی می کرد ذره ذره با فرعون با زبان نرم جنگید تا موسی را در دامان خود پرورش دهد و از قتل او جلوگیری کند و زمانی که ایمانش بر فرعون آشکار شد؛ حتی فرعون به او که همسرش بود و زیبا بود رحم نکرد و ساحرانی هم که مرید او بودند و فرعون را یاری می کردند وقتی ایمان آوردند دست و پایشان را برید و همسرش را به صلیب کشید و آسیه در آخر به مقام شهادت و هم جواری در کنار خداوند نائل گردید و خداوند

۱- بررسی ابهامی در مورد فرعون زمان موسی علیه السلام در کتب دیگر از جمله کتاب اطلس تاریخ انبیاء و قصص قرآن از این فرعون به نام «رامسس دوم» تعبیر شده که فرزند پسری به نام «منفتاح» داشته که او با سپاهیان در دریای سرخ غرق می شود؛ و این مطلب به سه دلیل رد می شود: (۱) فرعون زمان موسی صاحب فرزند پسر نبود و آسیه گفت ما پسری نداریم و او را به فرزندخواندگی قبول کنیم. (۲) اگر تاریخ دان ها دقت کنند ظاهراً زمان سلطنت و به تخت نشستن رامسس دوم سال ۱۲۳۱ ق.م بوده و این تاریخ دقیقاً ۲۹۶ سال پس از ولادت موسی بوده پس نه تنها فرعون زمان تولد موسی رامسس دوم نبوده بلکه او ۱۷۶ سال پس از وفات موسی به تخت سلطنت نشسته بوده (۳) شاید در زمان رامسس دوم نیز نام موسی بر روی برخی افراد مهم گذاشته شده بوده و این اشتباه به وجود آمده که همان فرعون زمان موسی علیه السلام بوده؛ مانند «موسی بن فلیسی» (نیره ی یوسف که از انبیاء عظام و سال ۳۸۲۲ ظهور کرده و یک قرن بعد از موسی بن عمران بوده) (۴) جسدی مومیایی که اکنون از فرعون زمان موسی در موزه نگهداری شده، به دلیل همین اشتباه، نام رامسس دوم را بر او نهاده اند. (البته در آن زمان

تمام فراعنه مومیایی می شدند ولی هیچ کدام تاکنون جسدشان سالم نمانده و بر اساس وعده ی خداوند که بدن او را مایه ی عبرت دیگران گذاشته بعید نیست که همان جسد ولید بن مصعب باشد)

۲- بقره: ۴۹ (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ لَعِبَاطٌ لَّكُم مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) ۴ .
إبراهيم: ۶ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ لَعِبَاطٌ لَّكُم مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) ۵ . اعراف: ۱۴۱ (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ لَعِبَاطٌ لَّكُم مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ)

۳- قصص : ۴ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)

وعده داد تاکنون نیز هر زن باایمانی که همسر بداخلاق و بی ایمان داشته باشد و بر ظلم او صبر کند در بهشت هم نشین آسیه خواهد شد؛ پس تا ظالم نباشد مظلوم به درجه ی بالا و رشد نمی رسد و همیشه بد و خوب و ظالم و مظلوم در کنار یکدیگر هستند و این قانون خداوند است و نباید شکوه کرد.

یاد آن وقتی کنید از واقعات

که شمارا دادم از محنت نجات

وز عذاب سخت کز فرعونیان

مر شمارا بود بیرون از بیان

جمله می کشتند ابناءتان به زار

غیر نسوان را که خدمت بود کار

و آن بلایی بود از پروردگار

مر شمارا بس عظیم و بی شمار (۱)

پندشان ده آور اندر یادشان

روزهای حق باستسعادشان

یعنی از آن روزها که بر امم

رفته بر پاداش کفر از رنج و غم

یا ز ایامی که بودندی اسیر

زیردست قوم فرعون شریر

عارفان گویند هست آن روزها

روزهای وصل عشق آموزها

اندر آن باشد بس از آیات حق

بهر هر صبار شاکر بر نسق

گر بلا آید بود مؤمن صبور

ور که نعمت رو کند باشد شکور

یاد کن چون گفت موسی قوم را

نعمه الله اذکروا یا قومنا

نعمتی کانعام کرد او بر شما

چون رهاند از آل فرعون دغا

می چشاندندتان از هر عذاب

رنج و سختی بی شمار و بی حساب

تیغ بر ابانتان بگذاشتند

و آن زنانان را به خدمت داشتند

کاهنانشان گفته بودند از وعید

گردد از یعقوبیان طفلی پدید

که کند این ملک را زیروزبر

دولت فرعون از او آید بسر

پس ز اسرائیلیان هر زن که زاد

گر پسر بد می بکشند از عناد

وین بلائی بود از پروردگار

مر شمارا بس بزرگ و ناگوار (۲)

(*)

یاد آرید آنکه برهاندیم ما

مر شمارا ز آل فرعون دغا

که شمارا می چشانند از عذاب

رنج و سختی وین بود سوء العذاب

بهر قتل و نفس و افناء وجود
آن پسر هاتان بکشتند از جحود
و آن زنان را زنده می بگذاشتند
که از ایشان چشم خدمت داشتند
وین بلانی بر شما بود آشکار
بس عظیم از جانب پروردگار

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸۶

هم نجات از قومتان بد نعمتی

از پس رنج فراوان راحتی (۱)

(*)

اینکه فرعون از ره استمگری

جست اندر ارض مصر او برتری

دو گروه از سبطیان و قبطیان

ساخت اهل مصر را او در عیان

یک گره را کرده مغلوب و ضعیف

ز آل یعقوب از وضع از شریف

کشتی ابنانشان وی از حمقی که داشت

و آن زنانشان جمله باقی می گذاشت

کاهنان گفتند ایشان یک نفر

می کند ملک تو را زیروزبر

کشتی ابنا را نگیرد تا گهی

پای از ایشان بر فنای او شهی

احمق از آن بد که گر آن کاهنان

راست گفتند آنچه گفتند از نشان

کشتن بسیار دفع آن فساد

کی نمودی هیچ ناورد این به یاد (۲)

(*)

نکته ها

آن‌ها به طور مستمر به دنبال مجازات دردناک و شکنجه دادن شما بودند.

(یسومونکم) از ماده «سوم» (بر وزن صوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است و به معنی تحمیل کاری بر دیگری نمودن نیز آمده است؛ بنابراین جمله (يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ) مفهومی است که آن‌ها بدترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می‌کردند؛ و به طوری که راغب گفته به معنای رفتن به طلب چیزی است. در این صورت، این کلمه هم رفتن را می‌رساند و هم طلب کردن را «مفردات راغب، ماده «سام». ولی گویا در آیه شریفه به معنای چشاندن عذاب است. (۳)

□ (*) امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر آیه (إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) می‌فرماید: از جمله شکنجه‌هایی که فرعون بر بنی اسرائیل تحمیل کرد آن بود که به هنگام بنای ساختمان‌ها بر پاهایشان زنجیر می‌بست و آن‌ها مجبور بودند پله‌های متعددی را برای رسیدن به سقف به همین صورت طی نمایند و چه بسا اتفاق می‌افتاد که بسیاری از آن‌ها از بلندی به پائین سقوط می‌کردند و یا دچار بیماری فلج گشته و تا آخر عمر زمین‌گیر می‌شدند؛ خداوند که سختی آن مردم را دید به موسی وحی فرستاد تا کار خویش را با درود و صلوات بر محمد و اهل بیت او آغاز نمایند. آن‌ها به توصیه‌ی موسی عمل کردند و درد و رنجشان تخفیف پیدا کرد. (۴)

□ آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و زنان آن‌ها را بدون سرپرست، به صورت کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

۱- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۰

۲- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۶

۳- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷

۴- تفسیر امام عسگری علیه السلام، ص ۲۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۷؛ زرکشی، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۹۶

- این نکته نیز قابل توجه است که سربریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را به وسیله «واو» بر (سوء العذاب) عطف می کنند، درحالی که خود از مصداق های سوء العذاب است و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است و نشان می دهد که قوم جبار و ستمگر فرعون شکنجه ها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سخت تر بوده است.

□ (*) امام حسن عسگری علیه السلام پیرامون آیه (وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ) می فرمایند: بنی اسرائیل از این که دخترانشان مورد هتك حرمت فرعونیان واقع می گشتند به موسی شکوه کردند خداوند نیز به پیامبرش وحی فرستاد که هرگاه کسی نظر سوء بد آن ها داشت بر محمد و آل محمد درود فرستند؛ دختران بنی اسرائیل توصیه موسی را بکار بستند از آن روز هیچ کس نتوانست حرمت آن ها را خدشه دار سازد. (۱)

□ تعبیر (یذبح)

که از ماده «ذبح» است نشان می دهد رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل همچون رفتار با گوسفندان و چهارپایان بود و این انسان های بی گناه را همچون حیوانات سر می بریدند. «قابل توجه اینکه ماده «ذبح» در فعل ثلاثی مجرد، متعدی است، اما در اینجا به باب تفعیل برده شده تا کثرت را بیان کند و استفاده از فعل مضارع نیز دلیل بر استمرار این جنایت است؛ در اینکه چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل در این برنامه قربانی شدند دقیقاً روشن نیست، بعضی عدد آن را نود هزار! و بعضی صدها هزار!

□ (یقتلون) از مصدر «تقتیل» است که به معنای زیاده روی در کشتن است. (۲)

□ (استحیاء)

به معنای زنده نگه داشتن است و طلب حیا است. ممکن هم هست معنای آن این باشد که با زنان شما کارهایی می کردند، که حیا و شرم ازایشان برود (۳)؛ و معنای جمله (يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ) (زنان آن ها را زنده نگه می داشتند) ظاهراً در این است که: اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند، یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجویی های جنسی و یا هر دو.

□ بردگی دختران در آن روز و امروز

(*) امام علی علیه السلام به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید: «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاء فی موتکم قاهرین» (۴) (زنده بودن وزیردست بودن برای شما مرگ است و مرگ برای شما درراه به دست آوردن آزادی زندگی است)؛ دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت و دختران آن ها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده درمی آیند.

۱- تفسیر امام عسگری علیه السلام، ص ۲۴۲

۲- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۳۰۲

۳- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۲۸۶

۴- نهج البلاغه، خطبه ۵۱

□ معانی (بلاء)

- مجازات: زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند و کفران کردند و خدا آن‌ها را مجازات کرد.

- کهنگی و فرسودگی: زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش‌های متعدد حالت کهنگی به خود می‌گیرد.

- آزمایش: تحمل این همه ناملایمات، آزمایش سختی بوده است.

- غم و اندوه: چراکه جسم و روح انسان را فرسوده می‌کند،

- تکالیف و مسئولیت‌ها: چراکه آن‌ها نیز بر جسم و جان انسان سنگینی دارند،

- نعمت و مصیبت: یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود: از آنجا که آزمایش‌های گاهی با نعمت است و گاهی با مصیبت، این واژه گاه به معنی نعمت و گاه به معنی مصیبت آمده است.

□ تعبیر به (الارض)

اشاره به سرزمین مصر و اطراف آن است و از آنجا که یک قسمت مهم آباد روی زمین در آن روز آن منطقه بوده این واژه به صورت مطلق آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد که الف و لام، برای عهد و اشاره به سرزمین مصر باشد.

□ جنایت برای تقویت کردن پایه‌های استکبار

فرعون کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد (وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا)؛ همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست! جنایت دیگر او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود. قرآن می‌گوید «آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آن‌ها را سر می‌برید و زنان آن‌ها را برای خدمت زنده نگه می‌داشت» (يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)؛ او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندان آن‌ها را از بنی اسرائیل متولد می‌شوند اگر پسر باشند آن‌ها را از دم تیغ بگذرانند! و اگر دختر باشند برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند! راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟

□ کلمه (شیع)

جمع «شیعه» و به معنای فرقه است، در مجمع‌البیان گفته: کلمه «شیع» به معنای فرقه‌ها است و هر فرقه یک شیعه است و اگر شیعه نامیدند، بدین جهت است که بعضی بعض دیگر را پیروی می‌کنند.

مراد از این که فرمود: «فرعون اهل زمین را شیعه شیعه کرد»، این است که اهل زمین را که گویا منظور از آنان اهل مصر باشد و الف و لام در «الارض» برای عهد بوده باشد- از راه القای اختلاف و تفرقه افکنی دسته‌دسته کرد تا کلمه آنان متفق نشود و یکدل و یک جهت نباشند تا نتوانند بر او بشورند و علیه او قیام نموده و امور را بر او دگرگون سازند، آن طور که عادت همه ملوک است، که چون می‌خواهند قدرت خود را گسترش داده و سلطنت خود را تقویت کنند، این نقشه را به کار می‌برند؛ آن‌ها همیشه از «توحید کلمه» و «کلمه توحید»

وحشت داشته و دارند، آن‌ها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می‌ترسند و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می‌کنند.

آری فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: «قبطیان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود و «سبئیان» یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن‌ها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت‌ترین کارها بر دوش آن‌ها بود، بی‌آنکه بهره‌ای داشته باشند.

□ تعبیر به اهل

درباره هر دو گروه به خاطر آن است که بنی اسرائیل مدت‌ها ساکن آن سرزمین بودند و به راستی اهل آن شده بودند. هنگامی که می‌شنویم بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک قبر برای خود (هرم معروف «خوفو» که در نزدیکی پایتخت مصر قاهره قرار دارد) یک صد هزار برده را در طول بیست سال به کار گرفته و هزاران نفر از آن‌ها را در این ماجرا به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل رسانده‌اند.

□ قرار گرفتن جمله (يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ) بعد از جمله (يَشْتَصِعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ)

می‌خواهد این را برساند که فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن‌ها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند؛ و گواه دیگر این سخن این است که از آیه ۲۵ سوره «غافر» به خوبی استفاده می‌شود که: برنامه کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران حتی بعد از قیام موسی ادامه داشت. (۱) (این برنامه بعد از ایمان آوردن نزدیکان موسی به موسی و پروردگارش در حادثه‌ی باطل شدن سحر ساحران در روز موعود بود که بعداً به آن اشاره می‌کنیم)

□ علت کارهای فرعون؟

فسادش بود «او به طور مسلم از مفسدان بود» (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) کار فرعون خلاصه سبب فساد روی زمین می‌شد، برتری جویی اش فساد بود؛ طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویش‌اند و هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود و بنابراین هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه‌ی ابعاد زندگی.

۱- غافر: ۲۵ (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ): هنگامی که موسی حق را از نزد ما برای آن‌ها آورد، گفتند: پسران کسانی را که به موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده نگهدارید، اما نقشه کافران جز در گمراهی نخواهد بود.

در این نقشه مسیر هجرت قوم بنی اسرائیل به همراه یعقوب نبی از کنعان به مصر نمایش داده شده:



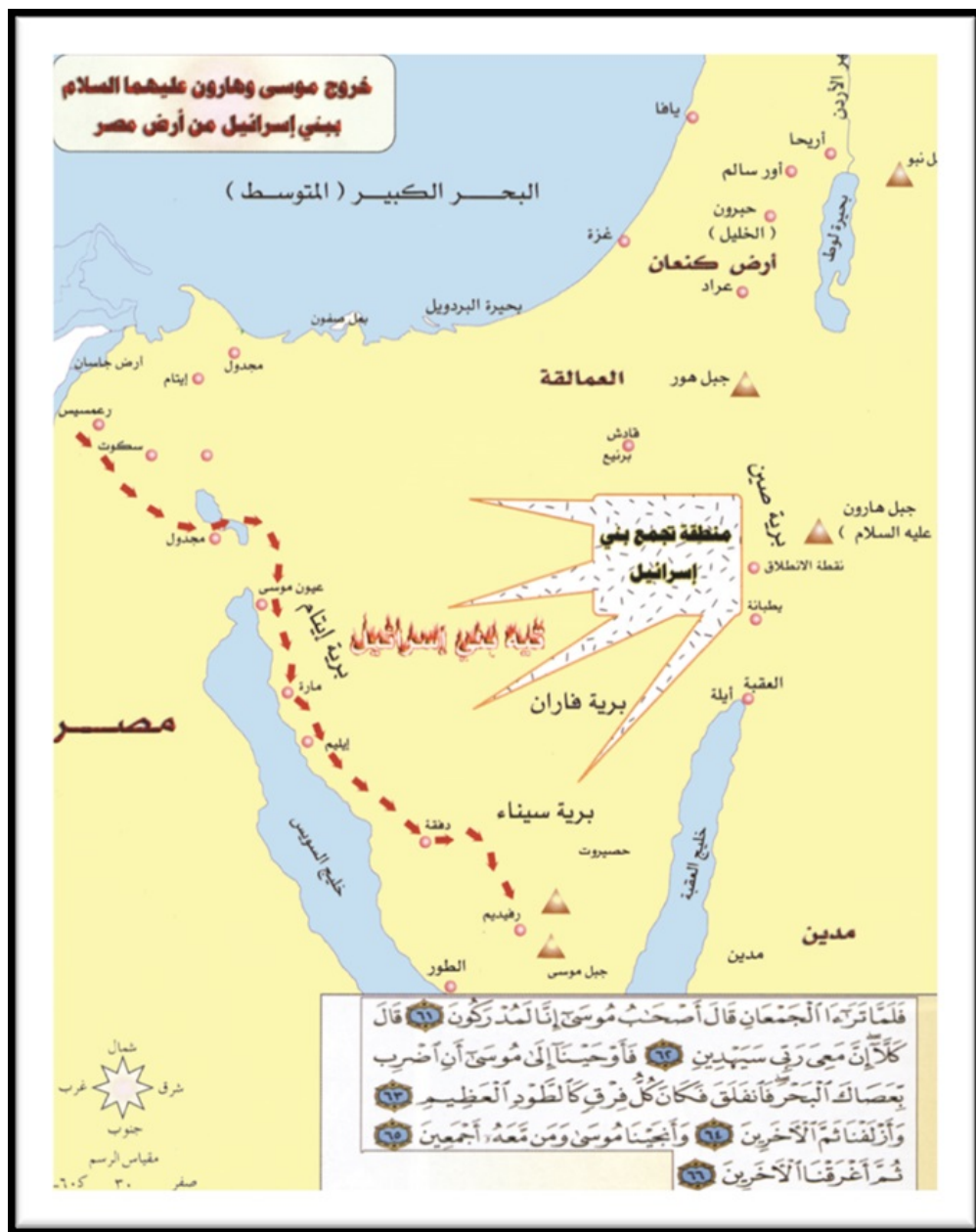
در این نقشه مملکت مصر در عهد قدیم نمایش داده شده



در این نقشه محدوده حکومت و بعثت حضرت یوسف نبی نمایش داده شده







قسمت ششم: وعده ی خداوند به نجات مستضعفان

در قرآن آمده است:

۱- «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین مَّتْ نَهِيم و آنان را پیشوایان وارثان روی زمین قرار دهیم! (*)» و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن ها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم! (*)» (۱)

بود او از مفسدین ما خواستیم

تا بر آن مستضعفین مَّتْ نَهِيم

که شدند اندر زمین مصر خوار

زیردست قبطیان بد شعار

پیشوایانشان نمودیم آن چنان

وارث مال و مکان قبطیان

جایشان بدهیم ما اندر زمین

تا که بر فرعون بنماییم این

هم به هامان و به لشکرهایشان

آنچه زایشان بد حذر در رأیشان

و آن به وقتی بد که می گشتند غرق

هیچشان سودی نداد آن مکر و زرق (۲)

(*)

نکته ها

□ خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که باهم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

- اینکه ما می خواهیم آن ها را مضمول نعمت های خود کنیم «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ...»

- اینکه ما می خواهیم آن ها را پیشوایان نماییم (نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً)

- اینکه ما می خواهیم آن ها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

- اینکه ما حکومت قوی و پابرجا به آن ها می دهیم (وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ)

- اینکه آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند به آنها نشان دهیم. (وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)؛ یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم! و سرانجام چنین شد.

- (*) در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین می خوانیم: (و الذي بعث محمدا بالحق بشيرا و نذيرا، آن الأبرار منا اهل البيت و شيعتهم بمنزله موسى و شيعته و آن عدونا و اشياعهم بمنزله فرعون و اشياعه: «سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرارداد که نیکان از ما اهل البيت و پیروان

۱- قصص : ۵-۶ (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (*) (وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) (**)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص : ۵۴۶

آن‌ها به منزله‌ی موسی و پیروان او هستند و دشمنان ما و پیروان آن‌ها به منزله‌ی فرعون و پیروان او می‌باشند» (سرانجام ما پیروز می‌شویم و آن‌ها نابود می‌شوند و حکومت حق و عدالت از آن‌ها خواهد بود) (۱)؛ البته حکومت جهانی مهدی

در آخر کار هرگز مانع از حکومت‌های اسلامی در مقیاس‌های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود و هر زمان شرایط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی درباره آن‌ها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می‌شود.

□ «مستضعفان» و «مستکبران» کیان اند؟

می‌دانیم واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده‌اند و در بند و زنجیر کرده‌اند.

مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده‌اند ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می‌کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی‌دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند؛ بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده‌ی قیام شدند؛ البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد مستضعف «فکری» و «فرهنگی» مستضعف «اقتصادی» مستضعف «اخلاقی» و مستضعف «سیاسی» و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است.

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جبارانه خود قبل از هر چیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند سپس به استضعاف اقتصادی تا قدرت و توانی برای آن‌ها باقی نماند تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نیرووراندند.

□ روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن‌ها را می‌کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می‌داشت، که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختند. آنجا که نمی‌توانستند مردان را بکشند مردانگی را می‌کشتند و با پخش وسایل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی‌بندوباری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی‌های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن‌ها خفه می‌کردند تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خود کامه خویش ادامه دهند؛ اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام ص سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را

بیدار و آزاد سازند و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند و آن‌ها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند.

□ (منت)

به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی است، فرق بسیار دارد.

□ (هامان)

وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که در آیه بالا از لشکریان مصر تعبیر به لشکریان فرعون و هامان می‌کند.

قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سبطی!)

قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سبطی!) (۱)

در تاریخ آمده است:

فرعون با زنی از بنی اسرائیل به نام «آسیه بنت مزاحم» از قوم بنی اسرائیل که به نیکی شهرت داشت ازدواج نمود؛ آسیه بنت مزاحم، از زنان بنی اسرائیل و از بهترین زنان و از دختران انبیا است (۲)؛ همچنین گفته شده است که آسیه دختر مزاحم بن الریان بن الولید بوده است؛ ریان بن الولید (پدربزرگ آسیه) از فرعون‌های مصر و فرعون زمان حضرت یوسف بود که سرپرستی خزاین خود را به آن حضرت سپرد. ریان بن الولید به خدای یگانه و حضرت یوسف ایمان آورده بود. (۳)

عربی بودن نام آسیه و پدرش تعجب آور نیست، چون زبان عربی قدیم تر از عهد موسی هست علاوه بر این زبان‌های عبری و عربی و قبطی نزدیک به هم و آمیخته با یکدیگرند. (۴) [به همین دلیل موسی عبری، ام کلثوم مادر موسی عبری و یوکابد نام مادر موسی به عبری و کلثوم خواهر موسی به عربی است] ولی آنچه موجب شد که در روایات از آسیه به عنوان أم المؤمنین یاد شود و آن همه فضایل برای او ذکر شود، ریشه و نسب او نیست بلکه ایمان و عمل صالح اوست. در ضمن افرادی که در خانواده‌ای پاک و نجیب بزرگ می‌شوند، قطعاً زمینه‌ی هدایت و تکامل آن‌ها نسبت به کسانی که در خانواده‌های دیگر پرورش می‌یابند، مساعدتر است.

از طرف دیگر، خداوند به بشر اختیار و اراده داده است و چنانچه به وسیله‌ی این اراده و اختیار بتواند به محیط و خانواده‌ی کفر آلود خود پشت کند و به حق و حقیقت روی آورد، اجر و پاداشی دوچندان خواهد داشت. چه بسا نسب‌های شریف و نجیبی که هرگز نجات‌دهنده نبوده است و چه بسیارند انسان‌های کامل و ارسته‌ای که از خانواده‌هایی دور از ارزش‌های معنوی انسانی پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند که تاریخ همواره به وجود آن‌ها افتخار می‌کند.

۱- نویری، نهاییه الإرب، ج ۸، ص ۱۷۹. (تنها منبعی که در آن به ازدواج آسیه با فرعون اشاره شده)

۲- قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۲،

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۰؛ زرکلی، اعلام القرآن، ص ۴۸۳

۴- حسینی دشتی، معارف و معاریف، ص ۲۸

آسیه دختری بسیار زیبا بود. فرعون (ولید بن مصعب) که وصف او را شنیده بود، به پدرش مزاحم پیغام داد که آسیه را به عنوان کنیز پیش او بفرستد؛ مزاحم پیش فرعون رفت و بهانه آورد که دختر من کوچک است و هنوز هنگام ازدواج او نرسیده است. فرعون نپذیرفت؛ پدر گفت: حال که اصرار داری، برای او مهریه و کابینی معین کن تا به عنوان زن تو باشد، نه کنیز... سرانجام وساطت عمران، پدر موسی، کارساز شد و فرعون پذیرفت که با او ازدواج کند؛ وقتی این خبر به آسیه رسید، موافقت نکرد.

پدرش گفت: دخترم اگر از این کار سر باز زنی، موجب نابودی ما خواهی شد. در نتیجه، اصرار و پافشاری آسیه به جایی نرسید و تحت فشار و با اکراه به همسری با فرعون رضایت داد؛ فرعون ده هزار وقتیه (۱) طلا- (برابر هفتاد هزار مثقال) و ده هزار وقتیه نقره و لباس های فاخر برای آسیه فرستاد و پس از آن وی را نزد فرعون آوردند؛ خداوند او را در حمایت خویش قرارداد و فرعون فقط به نگاه کردن به جمال آسیه قناعت کرد.

قسمت هشتم: ازدواج عمران و یوکابد

در تورات آمده است: (۲)

- در آن زمان مردی از قبیله ی لاوی (عمرام پسر قهات یا مراری) با یکی از دختران قبیله ی خود

- (یوکابد دختر عمویش) ازدواج کرد.

- (عمران، از فرزندان حضرت یعقوب و او نیز از فرزندان حضرت ابراهیم بود)

- (یوکابد دختر اشموئیل یا لاوی که او هم از فرزندان ابراهیم بود) (۳)

- کلثوم و هارون و موسی ثمره ی ازدواج آن ها بود. (۴)

- کلثوم فرزند اول بوده و هارون پسر دوم و موسی فرزند سوم و در برخی منابع آمده است هارون سه یا الی چهار سال بزرگ تر از موسی بوده؛ و بر اساس برخی آیات قرآن، هر دو برادر رسول و نبی بودند و به هر دو وحی می شد و هر دو معجزه و کتاب فرقان داشتند و به کمک همدیگر به دعوت فرعون رفتند. (۵)

۱- وقتیه: برابر یک دوازدهم رطل، واحد وزن است. (یک رطل برابر ۸۴ مثقال است، پس ۱ وقتیه برابر ۷ مثقال است.)

۲- سفر خروج: اصحاح ۲، آیات ۱-۲؛ سفر خروج: اصحاح ۶: آیه ۲۰؛ سفر اعداد: اصحاح ۲۶ آیات: ۵۹-۵۸

۳- چهره ی یهود در قرآن، ص ۳۹۵

۴- البته در برخی منابع به اشتباه نام کلثوم، مریم ذکر شده زیرا بر اساس آیه ی یا أخت هارون (۲۸ مریم) حضرت مریم دختر عمران (تحریم: ۱۲ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ) همان خواهر هارون نامیده شده - ولی میدانیم که زمان حضرت مریم که مادر عیسی ع بودند حدود یک قرن پس از زمان حضرت موسی است و این اشتباه و تداخل اسمی در تاریخ زیاد افتاده است و پیغمبر نیز به این مسئله اشاره کرده اند که هارون برادر حضرت مریم با هارون برادر موسی و کلثوم فرق دارد و هارون نیز فرد صالحی بوده که نام نیکی را از گذشتگان به ارث برده - در حدیثی از کتاب «سعد السعد» آمده چنین می خوانیم: پیامبر ص «مغیره» را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا أُخْتُ هَارُونَ» درحالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟ - مغیره چون نتوانست پاسخی بدهد مطلب را از پیامبر ص سؤال کرد، پیامبر ص

فرمود: چرا در پاسخ آن ها نگفتی که در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند «نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۳۳». (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص : ۵۲)

۵- مریم: ۵۳ (و وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) - نساء: ۱۶۳ (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) - أنبياء: ۴۸ (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ) - يونس: ۷۵ (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ) - مؤمنون: ۴۵ (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ)

قسمت نهم: رؤیای شوم فرعون و تعبیر معبران

فرعون شبی در خواب دید: «آتشی از بیت المقدس به سوی مصر زبانه کشیده و بعد از مدتی خانه های قبطیان را به کلی ویران کرد. تا رسید به کاخ های سلطنتی و همه ی قصرهایشان را فراگرفت و چنان دودی از آن بناها برخاست که با خاک یکسان شد اما به منازل بنی اسرائیل آسیبی نرسید» (۱)؛ صبح روز بعد فرعون تمام ساحران و منجمین را جمع کرده و از آن ها در مورد خواب خود توضیح خواست. غیب گویان اظهار داشتند به زودی کودکی متولد خواهد شد و حکومت را خواهد ستاند او تو را از شهر و دیارت بیرون رانده و دینی جدید را جایگزین آئین مرسومت خواهد نمود. فرعون گفت: چه باید کرد؟ آن ها گفتند: باید آن شب که چنین دیده شده، زن ها را از مردها جدا کرد تا نطفه ای منعقد نگردد. بنابراین فرعون دستور داد تا قابله های قبطی به نام (سفره) و (فوعه) و ... به میان زنان بنی اسرائیل رفته و هر فرزند پسری را که به دنیا می آمد به قتل رسانند.

از «وهب» نقل گشته است که: فرعون در جستجوی موسی هفتاد هزار کودک را به قتل رسانید؛ و آمار کشته شدگان به قدری فزونی یافته بود که بزرگان قبطی از فرعون خواستند تا چاره ای بیندیشد؛ از آن پس مقرر گردید تا یک سال هر نوزاد پسری که متولد می گردد کشته شود و سال دیگر از قتل آن ها صرف نظر شود تا نسل هم از بین نرود.

دید در خواب او که ناری بر فروخت

قصر و باغش زان شرار تفته سوت

جست از دانشوران تعبیر این

خواب او کردند تعبیر این چنین

که ز اسرائیلیان در این بلد

زاده خواهد گشت مانا یک ولد

که شود ملک تو وزبر

نک بود نزدیک کاید آن پسر

پس امیری کرد تعیین آن عنود

تا کشد هر طفل کاید در وجود

یعنی از ابناء اسرائیلیان

کودکی بر جا نماند آن زمان (۲)

دیده بد در خواب فرعون عنود

کز محله آل اسرائیل زود

آتشی آمد سر او قصر او

سوخت یکجا شد در آن آتش فرو

کاهنان گفتند در تعبیر آن

زاده گردد طفلی از یعقوبیان

که هلاک تو بود بر دست او

قبطیان کردند صید شست او

زان سبب هر طفل کامد در وجود

گر پسر بود از شما کشتند زود (۳)

۱- اقتباس از بحار، ج ۱۳؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ص ۴۹۳

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۶

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۶

□ دیدگاه مولانا

مولانا در این زمینه تحت عنوان قصه ی خواب دیدن فرعون آمدن موسی را و تدارک اندیشیدن، گفته است

جهد فرعونى چو بى توفيق بود

هر چه او مى دوخت آن تفتيق بود

از منجم بود در حكمش هزار

وز معبر نيز و ساحر بى شمار

مقدم موسى نمودندش به خواب

كه كند فرعون و ملكش را خراب

با معبر گفت و با اهل نجوم

چون بود دفع خيال و خواب شوم

جمله گفتندش كه تدبيرى كنيم

راه زادن را چو ره زن مى زنيم

تا رسيد آن شب كه مولد بود آن

راى اينديدند آن فرعونيان

كه برون آرند آن روز از پگاه

سوى ميدان بزم و تخت پادشاه

الصلاى جمله اسراييليان

شاه مى خواند شمارا ز آن مكان

تا شمارا رو نمايد بى نقاب

بر شما احسان كند بهر ثواب

كان اسيران را به جز دورى نبود

دیدن فرعون دستوری نبود

گر فتادندی به ره در پیش او

بهر آن یاسه بختندی به رو

یاسه این بد که نیند هیچ اسیر

در گه و بی گه لقای آن امیر

بانگ چاووشان چو در ره بشنود

تا نیند رو به دیواری کند

ور بیند روی او مجرم بود

آنچه بدتر بر سر او آن رود

بودشان حرص لقای ممتنع

چون حریص است آدمی فیما منع (۱)

قسمت دهم: قتل پسران نوزاد

در تورات آمده است: (۲)

- فرعون به قابله های اسرائیلی دستور داد که پسران اسرائیلی را در هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگه دارند. (علت کشتن فرزندان ذکور در تورات این موارد ذکر شده: زیاد شدن تعداد بنی اسرائیل و زور آوری آنان و ترس از همدستی با دشمنان فرعون و نابودی ولایتش بر مصر بود. بر اساس خواب فرعون)؛ اما از میان قابله ها که نام یکی «شفره» و دیگری «فوعه» بود، از خدا می ترسیدند و دستور فرعون را اطاعت نکردند و نوزادان پسر را هم زنده نگه می داشتند. پس فرعون آن ها را احضار کرد و پرسید: چرا از دستور من سرپیچی کردید؟ چرا پسران اسرائیلی را نکشتید؟ و آن ها جواب دادند: «ای پادشاه، زنان اسرائیلی مثل زنان

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۰

۲- سفر خروج: اصحاح ۱، آیات ۱۵ - ۲۲.

مصری ضعیف نیستند، آن‌ها پیش از رسیدن قابله وضع حمل می‌کنند.» خدا بر این قابله‌ها لطف نموده، خانه و خانواده‌ی آن‌ها را برکت داد، زیرا آن‌ها ترس خدا را در دل داشتند.

- به این ترتیب تعداد بنی اسرائیل روزبه‌روز زیادتر می‌شد تا به صورت قوم بزرگی درآمدند. ولی فرعون بار دیگر هم به ملت خود چنین دستور داد: «از این پس هر نوزاد پسر اسرائیلی را در رود نیل بی‌اندازید، اما دختران را زنده نگاه دارید» (۱).

□ دیدگاه مولانا

مولانا فضای آن زمان را تحت عنوان «خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم‌جهت مکر» این‌گونه بیان می‌کند:

بعد نه مه شه برون آورد تخت

سوی میدان و منادی کرد سخت

کای زنان با طفلکان میدان روید

جمله اسرائیلیان بیرون شوید

آن چنان که پار مردان را رسید

خلعت و هر کس از ایشان زر کشید

هین زنان امسال اقبال شماست

تا بیابد هر کسی چیزی که خواست

مر زنان را خلعت و صلت دهد

کودکان راهم کلاه زر نهد

هر که او این ماه زاییده ست هین

گنج‌ها گیرید از شاه مکین

آن زنان با طفلکان بیرون شدند

شادمان تا خیمه‌ی شه آمدند

هر زن نوزاده بیرون شد ز شهر

سوی میدان غافل از دستان و قهر

چون زنان جمله بدو گرد آمدند

هر چه بود آن نر ز مادر بستند

سر بریدندش که این است احتیاط

تا نروید خصم و نفزاید خباط (۲)

قسمت یازدهم: تولد کلثوم (فرزند اول) و هارون (فرزند دوم)

اولین ثمره ی ازدواج این دو زوج خوشبخت (عمران و یوکابد) دختری به نام کلثوم بود که در آیات قرآن به خواهر موسی تعبیر شده و تنها در ماجرای دنبال کردن سبد حضرت موسی در رود نیل تا قصر فرعون از او یاد شده که در آینده به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت و نقش این خواهر دلسوز را بیان خواهیم کرد؛ ولی در تورات در قسمت های مختلف و در زمان رهایی بنی اسرائیل و عبورشان از دریای سرخ و خوشحالی آن ها نیز نام او آمده است.

چند سال بعد از تولد کلثوم؛ در یکی از سال هایی که پسران را نمی کشتند، هارون، (۴ سال قبل از تولد موسی) به دنیا آمد و این مطلب هم در اطلس تاریخ انبیاء ذکر شده و هم ابن عربی مفسر عزیز قرآن در کتاب «فصوص الحکم»

۱- البته در صحت این مطلب باید تردید داشت زیرا در آن زمان کسی جرئت نداشت از دستور فرعون سرپیچی کند و ترس حاکم بر جامعه و مأموران فرعون آن قدر زیاد بود که حتی مادر موسی مخفیانه باردار شد و آثار بارداری در او نبود مانند مادر امام زمان عج و مخفیانه وضع حمل کرد همان طور که مریم مادر عیسی ع بدون قابله و فاطمه بنت اسد در خانه کعبه با کمک زنان بهشتی وضع حمل کرد؛ که در قسمت های بعدی مفصل به آن اشاره می کنیم.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۴

اشاره می کند که: حضرت موسی مربی هارون بود و او را تربیت علمی می نمود، هرچند به حسب سن کوچک تر از هارون بود؛ و اینکه چرا اول موسی که از او کوچک تر بود پیغمبر شد و به میعاد و ملاقات خدا رسید و بعد هارون؛ حکمت های بی شماری دارد که علم ما به آن نمی رسد ولی شاید یکی از علت ها که ابن عربی هم بدان اشاره کرده این بوده که: قلب هارون چون موسی اتساع نداشت. ولی به هر حال چون در کودکی زبان موسی بر اثر سوختگی وزغال داغ دچار لکنت می شود، زبان فصیح هارون به کمک برادرش می آید و خداوند این دو برادر را یار و پشتیبان هم قرار می دهد همان طور که علی علیه السلام را یار پیغمبر قرارداد و در آینده در داستان جانشینی هارون در زمان غیبت موسی و مناجات ۴۰ روزه ی موسی در کوه طور به حدیث منزلت (جانشینی هارون برای موسی در غیبتش) اشاره خواهیم کرد؛ و علت اینکه برخی پسران از جمله هارون و موسی و... در آن شرایط خفقان و استرس حکومت مصر به دنیا آمدند و به قتل رسانده نشدند چیزی جز امداد الهی نیست چراکه فرعون سالیان سال به همین روند فرزند کشی ادامه داد ولی به دلیل اینکه نسل منقطع نگردد به سفارش اطرافیانش دستور داده بود در یک سال بکشند و در سال بعد نکشند و هارون گویا در سالی به دنیا آمده بود که فرزندان پسر را نمی کشتند و یوکابد آن استرس و ناراحتی را که در زمان موسی داشت نداشت؛ و در مورد دیگر زنان هم در اخبار آمده: هنگامی که فرعون کشتن نوزادان پسر را آغاز کرده بود یکی از زنان بنی اسرائیل با حيله و پرداخت صله از قابله های قبطی خواست تا خبر به دنیا آمدن فرزند پسر او را فاش نسازند.

او سپس فرزندش را در داخل غاری نهاده و ده بار صلوات بر محمد و اهل بیتش را بر او خواند.

به امر خداوند فرشته ای کار مراقبت از آن کودک را بر عهده گرفت یکی از انگشتان آن طفل غذای کافی و انگشت دیگرش شیر سرشاری را برای او ذخیره ساخته بود. فرزندان ذکور بنی اسرائیل این گونه رشد یافتند و تعداد کشته شدگان آن ها به مراتب کمتر از کسانی بود که مخفیانه بزرگ می شدند. (۱)

۱- جالب اینکه قرن ها قبل از داستان تولد حضرت موسی بعنوان سومین پیامبر اولوالعزم همین ماجرا برای دومین پیامبر اولوالعزم حضرت ابراهیم نبی صلی الله علیه و آله نیز اتفاق افتاد: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (*))، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (*)) (اعلی، ۸-۹) در تاریخ آمده: هنگام تولد دومین پیامبر اولوالعزم الهی پادشاه جبار آن زمان کل جهان، یعنی نمود خواب دید که کودکی متولد خواهد شد و او را سرنگون خواهد کرد. برای اینکه نطفه ابراهیم علیه السلام منعقد نشود، نمود فرمان داد که زنان را از شوهرانشان جدا سازند تا اینکه با هم همبستر نشوند و انعقاد نطفه حضرت ابراهیم علیه السلام صورت نگیرد. ولی تاریخ که پدر ابراهیم بود با همسرش همبستر شد و نور ابراهیم علیه السلام در رحم مادرش انعقاد یافت. بعد از مدتی نمود به همه ماماها و قابله ها دستور داد که زنان باردار را تحت کنترل و مراقبت قرار دهند و هنگام زایمان کودکان را بنگرند. اگر پسر بود، کشته و نابود گردد و اگر دختر بود، زنده بماند. پس از این دستور کنترل شدید در همه جا اجرا شد، جلادان خون آشام نمودی در همه جا حاضر بودند و نوزادان پسر را می کشتند. کار به جایی رسید که بعضی تاریخ نویسان نوشته اند که ۷۷ تا ۱۰۰ هزار نوزاد پسر در آن جریان کشته شدند. مادر ابراهیم علیه السلام بارها توسط ماماها و قابله های نمودی آزمایش شد، ولی آنها نفهمیدند که باردار است و این از آن جهت بود که خداوند رحم مادر ابراهیم علیه السلام را به گونه ای قرار داده بود که نشانه بارداری آشکار نبود. در این بین و در روزهای بارداری مادر ابراهیم علیه السلام، تاریخ پدر ابراهیم بیمار شد و از دنیا رفت. ولی بونا مادر شجاع ابراهیم علیه السلام باز هم خود را نباخت و تسلیم نمودیان نشد. بالاخره پس از چند ماه مخفی کاری و مشقت، زمان به دنیا آمدن ابراهیم علیه السلام فرا رسید. در آن زمان قانونی در میان مردم رواج داشت که زنان هنگام قاعدگی به بیرون شهر می رفتند و پس از پایان آن به شهر بازمی گشتند. مادر ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت به بهانه این قانون از شهر بیرون برود و در کنار کوهی، غاری را پیدا کند و در آنجا دور از دید مردم شاهد تولد نوزادش باشد. همین تصمیم اجرا شد و ابراهیم علیه السلام در غاری چشم به جهان گشود. پس از چند روز از تولد ابراهیم علیه السلام و مساعد شدن حال مادرش پس از زایمان، مادر تصمیم گرفت کودکش ابراهیم علیه السلام را در غار بگذارد و هرچند روز یکبار به او سری بزند. او را به پارچه ای پیچید و در درون غار گذاشت و درب ورودی غار را سنگ چین کرد تا کودک از گزند

جانوران در امان بماند و سپس به شهر بازگشت. نکته جالب داستان کودکی ابراهیم این است که مادرش گاهی شبها خود را به غار می رساند تا به فرزندش شیر دهد، ولی می دید به لطف خدا ابراهیم نوزاد، انگشت بزرگ دستش را به دهان نهاده و به جای پستان مادر از آن شیر جاری است. بدین ترتیب این مادر و پسر در آن دوران وحشتناک، با تحمل رنج های گوناگون و با مقاومت بی نظیر، سالها به زندگی خود ادامه دادند تا ابراهیم علیه السلام به سن ۱۳ سالگی رسید و از غار خارج شد. این طور بود که خداوند پیامبر اولوالعزم خود را در بین خطرات حفظ کرد. البته نباید از این نکته نیز گذشت که هم مادر ابراهیم علیه السلام و هم این پیامبر الهی، مجاهدت های فراوان کردند و این طور نبوده است که بنشینند و دست روی دست بگذارند تا خداوند فرجی حاصل کند. در واقع خداوند با این کار می خواست پیامبرش ابراهیم را در کوران مشکلات به انسانی بزرگ مبدل کند و او را به کمال برساند. (پاک نیا، قصه های قرآن از آدم تا خاتم علیه السلام ، صص ۷۳-۷۴)

قسمت دوازدهم: وقایع اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی

سه سال بعد از تولد هارون نیز اوضاع به همین منوال گذشت تا این که: در یک روز منجمین آن شب موعود را پیش گویی و معین کردند و بخشنامه ای اعلام شد که در آن شب هیچ زنی کنار مردی قرار نگیرد و حتی به دستور فرعون مردان را از شهر بیرون کردند. (۱)

از آنجا که فرعون صاحب فرزند پسر نبود، در این فکر فرورفت که همان شب با آسیه مباشرت نماید، بلکه پسری به دنیا آورد و آن پسر از صلب خودش به وجود آید تا نتواند حکومت پدرش را نابود کند و... و تصمیم گرفت با آسیه به اسکندریه (باغ بیلاقی شان) برود و خوش گذرانی کند به اذن خداوند و لطف او «عمران» که از اعوان درگاه فرعون بود به عنوان نگهبان باغ فرعون همراه فرعون می شود و در همان شب با کمک خداوند یوکابد همسر عمران نیز در تاریکی شب به دوراز چشم نامحرم خود را به عمران می رساند و به امر الهی نطفه ی موسی در همان شب و در باغ بیلاقی فرعون در اسکندریه بسته می شود. [معجزه ای در قبل از انعقاد نطفه موسی] عمران به یوکابد گفت: «مثل اینکه تقدیر الهی این بود که آن کودک موعود از ما پدید آید، این راز را پنهان دار و در پوشیدن آن بکوش که وضع بسیار خطرناک است»؛ یوکابد با شتاب و نگرانی از کنار شوهر دور شد. (۲)

□ دیدگاه مولانا

مولانا در چندین عنوان مختلف این وقایع را به زیبایی بیان می کند:

۱. به میدان خواندن بنی اسرائیل را برای حیلت منع ولادت موسی

ای اسیر آن سوی میدانگه روید

کز شهنشه دیدن و جود است امید

چون شنیدند مژده اسرائیلیان

تشنگان بودند و بس مشتاق آن

حیله را خوردند و آن سو تاختند

خویشتن را بهر جلوه ساختند (۳)

۲. بازگشتن فرعون از میدان به شهر شاد به تفریق بنی اسرائیل از زنانشان در شب حمل

شه شبانگه باز آمد شادمان خازنش

کامشبان حمل است و دورند از زنان

عمران هم اندر خدمتش

هم به شهر آمد قرین صحبتش

گفت ای عمران بر این در خسب تو

هین مرو سوی زن و صحبت مجو

گفت خسیم هم بر این در گاه تو

هیچ نندیشم به جز دل خواه تو

بود عمر آن هم ز اسرائیلیان

لیک مر فرعون را دل بود و جان

۱- عماد زاده، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، صص ۴۹۴-۴۹۵

۲- عماد زاده، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، صص ۴۹۴-۴۹۵.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۱

کی گمان بردی که او عصیان کند

آنکه خوف جان فرعون آن کند (۱)

۳. جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن مادر موسی

شه برفت و او بر آن درگاه خفت

نیم شب آمد پی دیدنش جفت

زن بر او افتاد و بوسید آن لبش

برجهانیدش ز خواب اندر شبش

گشت بیدار اوزن را دید خوش

بوسه باران کرده از لب بر لبش

گفت عمران این زمان چون آمدی

گفت از شوق و قضای ایزدی

درکشیدش در کنار از مهر مرد

برنیامد با خود آن دم درنبرد

جفت شد با او امانت را سپرد

پس بگفت ای زن نه این کاری است خرد

آهنی بر سنگ زد زاد آتشی

آتشی از شاه و ملکش کین کشی

من چو ابرم تو زمین موسی نبات

حق شه شطرنج و ما ماتیم مات

مات و برد از شاه می دان ای عروس

آن میدان از ما مکن بر ما فسوس

آنچه این فرعون می ترسد از او

هست شد این دم که گشتم جفت تو (۲)

۴. وصیت کردن عمران جفت را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی

وامگردان هیچ از این ها دم مزن

تا نیاید بر من و تو صد حزن

عاقبت پیدا شود آثار این

چون علامت ها رسید ای نازنین

در زمان از سوی میدان نعره ها

می رسید از خلق و پر می شد هوا

شاه از آن هیبت برون جست آن زمان

پابره‌نه کاین چه غلغل هاست هان

از سوی میدان چه بانگ است و غریو

کز نهییش می رمد جنی و دیو

گفت عمران شاه ما را عمر باد

قوم اسرائیلیان اند از تو شاد

از عطای شاه شادی می کنند

رقص می آرند و کف ها می زنند

گفت باشد کاین بود اما و لیک

وهم و اندیشه مرا پر کرد نیک (۳)

۵. ترسیدن فرعون از آن بانگ

این صدا جان مرا تغییر کرد

از غم و اندوه تلخم پیر کرد

پیش می آمد سپس می رفت شه

جمله شب او همچو حامل وقت زه

هر زمان می گفت ای عمران مرا

سخت از جا برده است این نعره ها

زهره نی عمران مسکین را که تا

باز گوید اختلاط جفت را

که زن عمران به عمران در خزید

تا که شد استاره ی موسی پدید

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۱

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۲

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۲

هر پیمبر که در آید در رحم

نجم او بر چرخ گردد منتجم (۱)

۶. پیدا شدن ستاره ی موسی بر آسمان و غریو منجمان در میدان

بد گرفته از فغان و سازشان

ریش و مو برکنده رو به دریدگان

خاک برسر کرده پر خون دیده گان

گفت خیر است این چه آشوب است و حال

بد نشانی می دهد منحوس سال

عذر آوردند و گفتند ای امیر

کرد ما را دست تقدیرش اسیر

این همه کردیم و دولت تیره شد

دشمن شه هست گشت و چیره شد

شب ستاره ی آن پسر آمد عیان

کوری ما بر جبین آسمان

زد ستاره ی آن پیمبر بر سما

ما ستاره بار گشتیم از بکا

بادل خوش شاد عمران وز نفاق

دست برسر می برد گاه الفراق

کرد عمران خویش پر خشم و ترش رفت چون دیوانگان بی عقل و هوش

خویشتن را اعجمی کرد و براند

گفت های بس خشن بر جمع خواند

خویشتن را ترش و غمگین ساخت او

نردهای باژگونه باخت او

گفتشان شاه مرا بفریفتید

از خیانت وز طمع نشکافتید

سوی میدان شاه را انگیختید

آب روی شاه ما را ریختید

دست بر سینه زدید اندر ضمان

شاه را ما فارغ آریم از غمان

شاه هم بشنید و گفت ای خائن

من بر آویزم شمارا بی امان

خویش را در مضحکه انداختم

مال ها با دشمنان درباختم

تا که امشب جمله اسرائیلیان

دور ماندند از ملاقات زنان

مال رفت و آب روکار خام

این بود یاری و افعال کرام

سال ها ادرار و خلعت می برید

مملکت ها را مسلم می خورید

رایتان این بود و فرهنگ و نجوم

طبل خوارانید و مکارید و شوم

من شمارا بر درم و آتش زدم

بینی و گوش و لبانتان برکنم

من شما را هیزم آتش کنم

عیش رفته بر شما ناخوش کنم

سجده کردند و بگفتند ای خدیو

گر یکی کورت ز ما چرید دیو

سال ها دفع بلاها کرده ایم

وهم حیران ز آنچه ماها کرده ایم

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۳

فوت شد از ما و حملش شد پدید

نطفه اش جست و رحم اندر خزید

لیک استغفار این روز ولاد

ما نگه داریم ای شاه و قباد

روز میلادش رصد بندیم ما

تا نگردد فوت و نجهد این قضا

گر نداریم این نگه ما را بکش

ای غلام رأی تو افکار و هش

تا به نه مه می شمرد او روز روز

تا نپرد تیر حکم خصم دوز

بر قضا هرک او شیخون آورد

سرنگون آید ز خون خود خورد

چون زمین با آسمان خصمی کند

شوره گردد سر ز مرگی برزند

سبلتان و ریش خود بر می کند

نقش با نقاش پنجه می زند (۱)

قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات

۱. سوره ابراهیم: آیه ۶ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ اُنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ) (*) (۲)

۲. سوره ی بقره: آیه ۴۹ (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ) (*) (۳)

۳. سوره ی اعراف: آیه ۱۴۱ (وَ إِذْ اُنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ

پیام ها

۱- با مقایسه ی حوادث تلخ و شیرین و زمان آزادی ها و شکنجه ها، قدر نعمت های خدا را بشناسیم.

(اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ)

۲- پیروزی ها را از خدا بدانیم نه از خود. گرچه نجات از طریق رهبری موسی انجام گرفته باشد.

(نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۳

۲-؛ و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همان ها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند پسرانتان را سر می بردند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!» (*)

۳-؛ و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بردند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند؛ و در این ها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود. (*)

۴- (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آن ها که پیوسته شما را شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود. (*)

۳- آزادی از سلطه ی طاغوت ها، از بزرگ ترین نعمت هاست. چنانکه خداوند از میان همه نعمت ها، نام آن را برده است. (نِعْمَهُ اللَّهُ ... إِذْ أَنْجَاكُمْ)

۴- مهم ترین کار انبیا، مبارزه با طاغوت ها و نجات محرومان و مستضعفان است. (أَنْجَاكُمْ)

۵- درباریان و اطرافیان، نقش مهمی در حفظ نظام طاغوتی دارند؛ و طاغوت ها بدون یاران و اطرافیان، زوری ندارند (آلِ فِرْعَوْنَ)

۶- آزمایش و بلا در راستای تربیت انسان و از شئون ربوبیت الهی است. ناگواری و آزادی، هر دو وسیله ی آزمایش و تربیت هستند سختی ها و گرفتاری ها راهرچند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

(بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

۷- یاد نعمت های الهی، سبب پایداری و پرهیز از شرک است. (أَغَيْرَ اللَّهِ أَنْجِيَكُمْ... وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

۸- رهبران باید پیوسته نعمت های الهی را یادآوری کنند تا مردم دچار غفلت نشوند. (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

۹- طاغوت ها برای حفظ حکومتشان، بی گناهان را می کشند. (يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ)

۱۰- زنان و جوانان، اهداف نقشه های طاغوت هستند. (يُقْتَلُونَ... يَسْتَحْيُونَ)

۱۱- زنده نگاه داشتن مادرائی که فرزندانشان را جلو چشمشان کشته اند، بدترین عذاب است.

(سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

۱۲- بیان سختی ها و تلخی های گذشته، لذت آزادی امروز را چندین برابر می کند.

(يَسْأَلُونَكُمْ... يُدَبِّحُونَ) (يَسْتَحْيُونَ)

۱۳- محو نیروهای دفاعی و توسعه ی نیروهای رفاهی، کار فرعونی است. (يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

۱۴- طاغوت ها برای حفظ نظام و سلطه ی خود، به هر نوع شکنجه ای دست می زنند. (يَسْأَلُونَكُمْ... يُدَبِّحُونَ)

(۲) سوره اعراف: آیات ۱۶۷-۱۶۸

(وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَيِّنَ عَلَيْنَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُؤُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ أَنْ رَبُّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ) (*) وَ قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (*) (۱)

پیام ها

۱. کیفر الهی در مورد یهود و سرنوشت آنان، قابل توجه است. (وَ إِذْ ...)

۲. گرچه سنت الهی، مهلت دادن به منحرفان است، اما مهلت در همه جا و برای همیشه نیست.

۳. تسلط مردم تبهکار بر بنی اسرائیل، عقوبت الهی به سبب اعمال خود آنان است. (لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ)

۱-؛ و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که همواره آن ها را در عذاب سختی قرار دهد زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، (و درعین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است. (*) و آن ها را در زمین به صورت گروه هایی، پراکنده ساختیم گروهی از آن ها صالح و گروهی ناصالح اند؛ و آن ها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید باز گردند! (*)

۴. ملت ها، تاریخی به هم پیوسته دارند و گناه نسلی در نسل های آینده و در طول تاریخ حتی تا قیامت ادامه می یابد. (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

۵. آنان که در برابر اولیای الهی دهن کجی کنند، ذلیل می شوند. (يَسُوءُهُمْ ...)

۶. قوم ستمگر یهود، همیشه ذلیل و خوار خواهند بود. (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

۷. ترس از عقوبت، همراه با امید به مغفرت و رحمت الهی، مایه ی تربیت و رشد انسان است.

(إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)

۸. راه توبه و دریافت مغفرت الهی برای همه باز است. (إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)

۹. انسان، در انتخاب راه و روش آزاد است. (مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ)

۱۰. هنگام انتقاد از یک گروه، باید حق خوبانشان ضایع نشود. (مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ)

۱۱. حوادث تلخ و شیرین، ابزار آزمایش الهی است. (بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ)

۱۲. تشویق و تنبیه، مهر و قهر، هر دو سازنده و تربیت کننده است. (بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

۱۳. تحوّل روحی انسان ها و بازگشت به سوی حق، از حکمت های آزمایش و امتحان الهی است. (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

(۳) آیات ۶- سوره ی قصص

(تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (*) (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا سِيئًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (*) (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (*) (وَنُتَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱- بیان سرگذشت پیشینیان، نشانه ی قانونمند بودن سنت های الهی در تاریخ است. اگر تاریخ، حساب و کتاب و قانون نداشت، ما نمی توانستیم از آن برای زندگی امروز خود استفاده کنیم. (تَتْلُوا ... مِنْ نَبَأِ مُوسَى ... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

۲- در نقل تاریخ، به فرازهای مهم و عبرت آموز توجه کنیم. ((نبأ) به خبر مهم گفته می شود)

۳- مبارزه پیامبران با طاغوت ها و ستمگران، الگوی مؤمنان است. (نبأ موسی و فرعون ... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

۴- داستان های قرآن، خرافه، خیالی و گزافه نیست. (نبأ موسی و فرعون بِالْحَقِّ)

۵- هدف قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

۶- اولین شرط هدایت، قابلیت است. (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

۷- شناخت اوضاع واحوال جوامع در هنگام ظهور و بعثت پیامبران، امری لازم است. (إِنَّ فِرْعَوْنَ)

۸- در شناخت نظام ها، اشخاص مهم نیستند، بلکه عملکردها اهمیت دارند. (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ)

۱- ما از داستان موسی و فرعون به حقّ بر تو می خوانیم، برای گروهی که (طالب حقّ اند و) ایمان می آورند! (*) فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود! (*) ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منتّ نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! (*) و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن ها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!

نام «فرعون» به خاطر عملکرد استکباری و متجاوزانه اوست)

۹- تکبر و گردنکشی، زمینه‌ی فساد و گناه است. (عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يَسْتَضِعُّ ... يُدْبِحُ)

۱۰- تفرقه اندازی، بارزترین اهرم سلطه مستکبرین بر مردم است. (جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا)

(تا وقتی مردم اتحاد و همبستگی داشته باشند، طاغوت‌ها قدرتی ندارند و نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.)

۱۱- تفرقه، مقدمه‌ی ذلت‌پذیری است. ابتدا مردم گروه‌گروه و متفرق می‌شوند سپس به استضعاف کشیده می‌شوند.

(شِيْعًا يَسْتَضِعُّ)

۱۲- اعمال خلاف کارگزاران، به پای حاکم نیز حساب می‌شود. در این آیات تمام جنایات یاران فرعون، به شخص او نیز نسبت داده شد.

(جَعَلَ ... يَسْتَضِعُّ ... يُدْبِحُ)

۱۳- خداوند، مسئله تفرقه افکنی را قبل از قتل و کشتار ذکر فرموده است. شاید به خاطر آنکه تفرقه زمینه‌ی کشتن و یا مهم‌تر از کشتن است.

(شِيْعًا ... يُدْبِحُ)

۱۴- سیاست‌گذار و دستوردهنده نیز عامل و فاعل جرم شناخته می‌شود.

(إِنَّ فِرْعَوْنَ ... يَسْتَضِعُّ ... يُدْبِحُ ... يَسْتَحْيِي)

۱۵- تفرقه افکنان مفسدند. (كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) آری هر جامعه که حاکمش متکبر، مردمش متفرق، نیروهای فعالش مورد تهدید و منافعش

در کام طبقه مرفّه باشد، جامعه‌ای فرعون‌ی و طاغوتی است.

۱۶- حکومت جهانی مستضعفین و حمایت از مظلومان تاریخ، اراده و خواست الهی است. (تُرِيدُ)

۱۷- در حکومت خودکامه طاغوتی، نیروهای کارآمد به ضعف کشانده می‌شوند. (اسْتَضِعُّوا)

۱۸- آینده از آن مستضعفان است. (نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً)

۱۹- امامت، همچون بعثت، نعمت ویژه‌ای است که خداوند بر مردم منت می‌نهد. (نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً)

۲۰- در مورد بعثت پیامبر می‌فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا) در اینجا می‌فرماید:

(نَمَنَّ ... نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً)

۲۱- مستضعفان مأیوس نشوند که خداوند به آنان نیز قدرت می‌دهد. (وَنُتَمَكِّنْ لَهُمْ)

۲۲- اگرچه کیفر اصلی طاغوت‌ها در جهان دیگر است، ولی در دنیا نیز از قهر الهی در امان نخواهند بود.

(تُرِي ... مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)

فصل دوم: داستان تولد موسی و امتحانات مادرش و نفوذ او در کاخ فرعون در ۱۲ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار شاعران

بر اساس

قسمت ها به ترتیب

زمان

شماره

صفی علیشاه

مولانا

روایات

مأموران فرعون در

جستجوی نوزاد پسر

۱

صفی علیشاه

مولانا

عطار نیشابوری

روایات

ولادت موسی به دور از چشم

مأموران

۲

صفی علیشاه

مولانا

روایات

موسی در کوره ی آتش

صفی علیشاه

مولانا

قرآن

الهام به

مادر موسی

۴

-

روایات

ساخت صندوقچه

۵

صفی علیشاه

پروین اعتصامی

سنایی

شمس تبریزی

خاقانی

سعدی

قرآن

انداختن موسی در رود

نیل و آغاز فراق سه روزه ی یوکابد از فرزند شیرخواره اش

صفیٰ علیشاه

ابوحنیفه اسکافی

عطار نیشابوری

قرآن و روایات

موسی در دامان دشمن

صفیٰ علیشاه

مولانا

شمس تبریزی

قرآن و روایات

نام گذاری موسی و

فرستادن آسیه به

دنبال دایه برای شیر

دادن موسی

تورات

تولّد

موسی و رفتنش به کاخ فرعون

صفیٰ علیشاه

شمس تبریزی

قرآن و روایات

ص: ۷۷

پیگیری کلثوم از

ماجرای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش

۱۰

صفی علیشاه

ظهیر فاریابی

رودکی

عطار نیشابوری

شمس تبریزی

محمود شبستری

روایات

جشنی برای موسی در قصر

و

خشم دوباره ی فرعون از

موسی

۱۰

-

روایات

جوانی موسی در قصر

فرعون

۱۱

-

طه: ۷-۴۰

قصص: ۷-۱

بررسی پیام های قرآنی

۲ دسته آیات

۱۲

قسمت اول: مأموران فرعون در جستجوی نوزاد پسر

گویند وقتی اثر حمل بر مادر موسی ظاهر گردید مأموران به فرعون خبر دادند که زن عمران آبستن است و زنان را فرستاد تا وی را تفتیش و آزمایش نمایند زنان هر قدر تفحص نمودند اثری از حمل در وی نیافتند وقتی دست بر شکم او می گذاشتند کودک به پشت مادرش می چسبید زن ها به فرعون خبر دادند که اثری از حمل پدیدار نیست. (۱)

قسمت دوم: ولادت موسی به دور از چشم مأموران

در برخی منابع تاریخی این گونه آمده: (۲)

یوکابد هنگامی که احساس کرد تولد نوزادش نزدیک شده به سراغ دوست قابله اش فرستاد...

وقتی او بر بالینش آمد به او گفت: ماجرای من چنین است فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم و او نیز با دودلی از اینکه بپذیرد یا نه اما به خواست خداوند بالأخره موسی را به دنیا آورد؛ و هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرونشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیابند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم! حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد!

نکته ها

□ سپر محافظتی موسی

و من محبتی از خودم بر تو افکندم (وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي) (طه: ۹) چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر.

می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت و رشته محبت او را در گردنش افکند و هرگونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

۱- بانو اصفهانی، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۹، ص ۳۸۵ البته در صحت این مطلب باید تردید داشت زیرا در آن زمان کسی جرئت نداشت از دستور فرعون سرپیچی کند و ترس حاکم بر جامعه و مأموران فرعون آن قدر زیاد بود که حتی مادر موسی مخفیانه باردار شد و آثار بارداری در او نبود مانند مادر امام زمان عج و حتماً مخفیانه وضع حمل کرده همان طور که مریم مادر عیسی ع بدون قابله و فاطمه بنت اسد در خانه کعبه با کمک زنان بهشتی وضع حمل کردند؛ و الله اعلم البته این موارد همه اسرار الهی است و معجزات پروردگار است و در موارد بسیاری نیز در زندگی پیامبران و ائمه روی داده.

۲- همان طور که قبلاً هم گفتیم از یوکابد بعید به نظر می رسد باوجود خفقان و ترس حاکم بر جامعه به قابله ها اعتماد کند و آن ها را خبردار کند چراکه هر لحظه ترس و اضطرابش بیشتر می شد و خداوند از آغاز بسته شدن نطفه موسی و دوران بارداری و حتی وضع حملش همه امور را مخفی نگه داشت تا موسی زنده بماند و این دو قابله هم ایمان نداشتند چراکه مردم آن زمان خدا را قبول نداشتند و خدای آن ها

در این زمینه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که موسی متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا این گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده «و كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أُجِبَهُ!»: موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت. (۱)

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد مادر دستپاچه شد آن چنان که نمی دانست چه کند؟

مادر موسی چو گشت او حامله

حمل خود می کرد پنهان یکدله

چون تولد یافت موسی وفی

داشتند او را ز هر کس مخفی

تا که پی بردند از آن فرعونیان

آمدند اندر سرایش ناگهان (۲)

بنابراین موسی (در سالی که پسران را به قتل می رساندند) (بدون اینکه مردم آثار حاملگی و وضع حملش را بفهمند) در روز سه شنبه هفتم آذرماه سال ۱۵۲۷ ق.م، در خانه ی عمران به دنیا آمد.

احتمالاً هارون برادرش در آن موقع چهارساله بوده.

□ هارون: لفظی است غیرعربی (اعجمی) به معنی کوه نشین یا نورانی. (۳)

□ دیدگاه مولانا

مولانا با الهام از آیه ی (فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوهًا وَ حَاقَ بِالْاِلْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) (۴) این مسئله را اثبات می کند که: عقل و تدبیر آدمی در مقابل خواست و مشیت الهی ناتوان است و آدمی قادر به مبارزه با خداوند و قضا و قدر نیست و نشان می دهد که بر رغم تمام تدابیر و احتیاط های فرعون، آن کس که می بایست دستگاه قدرت و جبروت او را برهم زند، در خانه ی خود او به وجود می آید و هم در آنجا برای کاری که تقدیر بر عهده ی او نهاده است، آماده گی می یابد. (۵)

مسئله ی دیگری که با این داستان مطرح می کند، ترجیح توکل بر جهاد است؛ و می گوید: فرعون بر اثر کوردلی نتوانست از خواب خود راهی به رهایی پیدا کند و جهاد بسیار کرد تا با قضا و قدر الهی بجنگد ولی چون توفیق حق همراه وی نبود، نتیجه ای حاصل نکرد؛ اما مادر موسی به خدا توکل کرد و الهامات وارده بر قلبش را بر اثر صفای باطن دریافت نمود و فرزندش را نه تنها از مرگ نجات داد بلکه در دامن خویش پروراند.

نتیجه ای که مولانا از توکل یوکابد و جهاد فرعون می گیرد آن است که: مادر موسی با توکل بر خدا، مشمول توفیق حق گشت؛ اما فرعون به قهر و غضب و استدراج حق دچار گشت؛ زیرا فرعون، ظهور موسی را از قبل در خواب می بیند ولی به دلیل استغراق در وهم و پندار خود، هر

۱- حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۷۸؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۰۱

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۶

۳- رضایی، واژه های قرآن، ص ۲۸۵

۴- غافر: ۴۵

۵- زرّین کوب، بحر در کوزه، ص ۶۴

محروم می شود، به همین دلیل نمی تواند سر خواب خود را دریابد و از راه کفر و ضلال خویش باز آید و خشم و قهر ایزدی را بر ضد خود برمی انگیزد. (۱) و خداوند هم به این جبار طاغی مهلت و قدرت می دهد تا تمام نوزادهای قوم یهود را جز شخص موسی که هم بر در خانه ی او نقش حیات می پذیرد، هلاک کند و از بی بصری در این لطف ظاهر، قهر پنهان را نمی بیند و خویشان را کامروا و ایمن می پندارد. (۲)

در آخر مولانا، برای تفهیم و تبیین این نظریه که: دشمن اصلی ما همان نفس آدمی است که در درون خود ماست؛ موسی را برای فرعون به نفس و فرعون را به صاحب نفس تشبیه می کند.

کار کن در کارگه باشد نهان

تو برو در کارگه بینش عیان

کار چون بر کار کن پرده تنید

خارج آن کار نتوانیش دید

کارگه چون جای باش عامل است

آنکه بیرون است از وی غافل است

پس در آ در کارگه یعنی عدم کارگه چون

تا ببینی صنع و صانع را به هم

جای روشن دیده گی است

پس برون کارگه پوشیدگی است

رو به هستی داشت فرعون عنود لاجرم

لاجرم از کارگاهش کور بود

می خواست تبدیل قدر

تا قضا را بازگرداند ز در

خود قضا بر سببت آن حيله مند

زیر لب می کرد هر دم ریشخند

صد هزاران طفل کشت او بی گناه

تا بگردد حکم و تقدیر اله

تا که موسی نبی ناید برون

کرد در گردن هزاران ظلم و خون

آن همه خون کرد و موسی زاده شد

وز برای قهر او آماده شد

گر بدیدی کارگاه لا یزال

دست و پایش خشک گشتی ز احتیال

اندرون خانه اش موسی معاف

وز برون می کشت طفلان را گزاف

همچو صاحب نفس کاو تن پرورد

بر دگر کس ظن حقدی می برد

کاین عدو آن حسود و دشمن است

خود حسود و دشمن او آن تن است

او چو موسی و تنش فرعون او

او به بیرون می دود که کو عدو

نفسش اندر خانه ی تن نازنین

بر دگر کس دست می خاید به کین (۳)

(*)

۱- زرّین کوب، بحر در کوزه، ص ۶۴

۲- زرّین کوب، بحر در کوزه، ص ۳۱۰

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۱۳

همچنین مولانا می گوید: کسبی بهتر از توکل وجود ندارد چه توکل تسلیم شدن است و از تسلیم چیزی محبوب تر نیست.

کسی که برای استخلاص خود متوسل به کسب می شود از بلا به طرف بلای بزرگ تر می گریزد و از مار به اژدها پناه می برد تدبیر می کند ولی تدبیرش دامی است که خود دچار آن می شود و چیزی که تصور می کند جان است بلای جان است. در را بسته و دشمن را در درون خانه گذاشته حيله و تدبیر هم از همین قبیل بود. فرعون صد هزاران طفل را کشت و بالأخره هم طفلی را که جستجو می کرد داخل خانه خودش بود. این چشم ما علت ها و عیب های فراوان دارد و دیدش منات اعتبار نیست برو دید خود را در دید دوست فانی کن؛ دید او بهترین عوض دید ما است و عالی ترین مقصود در دید او است. (۱)

نیست کسبی از توکل خوب تر

چیست از تسلیم خود محبوب تر

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار سوی اژدها

حيله کرد انسان و حيله اش دام بود

آنکه جان پنداشت خون آشام بود

در بیست و دشمن اندر خانه بود

حيله ی فرعون زین افسانه بود

صد هزاران طفل کشت آن کینه کش

و آنکه او می جست اندر خانه اش

دیده ی ما چون بسی علت در اوست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض

یابی اندر دید او کل غرض (۲)

(*)

□ عطّار نیشابوری هم می گوید:

صد هزاران طفل سر بریده گشت تا کلیم الله صاحب دیده گشت (۳)

نکته ها

□ در تاریخ آمده است: عمران در زمان تولد موسی هفتادساله بود و پس از آن ۶۷ سال دیگر زندگی کرد. تولد موسی علیه السلام در سال ۱۵۲۷ ق.م برابر با سال ۴۴۵ بعد از هبوط آدم بوده.

وفاتش: در سال ۱۴۰۷ ق.م (در سن ۱۲۰ سالگی)

و موسی پدرش را در سن ۱۰ سالگی از دست می دهد زیرا (عمران در ۱۹ سالگی از دنیا رفته).

□ نکته: البته در کتب تاریخ انبیا و قصص قرآن برخی تاریخ ها درست و برخی اشتباه آمده و با یکدیگر تطبیق ندارد و در یک مقاله نیز تاریخ های متفاوتی ارائه شده بود که به هیچ وجه قابل انطباق با وقایع

۱- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۷۱

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۵

۳- عطار، منطق الطیر، ص ۲۰۰

بود و لازم دیدم با استفاده از کتاب «اطلس تاریخ انبیاء و رسل» برخی تاریخ ها را ساماندهی کنم تا با واقعیت تطبیق داشته باشد. (۱)

□ جثه بدنی موسی

به امر خداوند در سه ماه اول شیرخوارگی اش به قدری بزرگ بوده که به نظر می رسیده این نوزاد شش ماهه یا بیشتر است زیرا زمانی که فرعون موسی را می بیند با حرف همسرش، فکر می کند واقعاً نطفه ی او در سال گذشته که فرزندان ذکور را نمی کشتند به وجود آمده و این سخن آسیه بود در جواب فرعون که گفت این نوزاد پسر چرا کشته نشده؟

□ فاصله ی مرگ یوسف تا تولد موسی کلیم الله

- یعقوب (۱۸۷ - ۱۶۹۰ ق.م)

- یوسف (۱۷۴۵ - ۱۶۵ ق.م):

- بنابراین یوسف ۵۵ سال پس از وفات پدرش از دنیا می رود.

- تولد موسی (۱۵۲۷ - ۱۴۰۷ ق.م)

- $1527 - 165 = 108$

- بنابراین: از وفات یوسف تا تولد موسی ۱۰۸ سال فاصله بوده.

□ دیدگاه ابن عربی

ابن عربی در حکمت قتل فرزندان و به دنیا آمدن موسی می گوید: (۲)

چون هر کسی از کودکی معلوم است چه کاره است و سرنوشت او در اطوار حالاتش بیانگر احوال عین ثابت و احکام سر القدر اوست به تولد موسی خون ها ریخته شد. پس این طفل مرد جنگ و جهاد و قیام و این گونه امور است و ظالمان از تولد این طفل در هراس بودند. پس این طفل قائم به قسط و عدل است و درباره حضرت مهدی نیز روایت آمده است که یکی از احوال آن جناب این است که شباهت به موسی دارد.

چنانکه در زمان ولادت او همین تفحص که درباره موسی شد درباره ایشان نیز به عمل آمد و چون موسی باید فرعون را در رود نیل غرق کند و سرانجام پیروزی اش در رود نیل است، در آغاز کار هم سروکارش با رود نیل بود که در تابوت گذاشته شود و به رود نیل القا شود و به سلامت از رود نیل بگذرد، نجات او هم در دست شخص دشمنش بوده باشد و از این گونه امور که در حالات موسی کلیم از آیات قرآنی فراوان است که باید استنباط کرد و به شرح حال او اوضاع قیام موفق داد و تطبیق نمود؛ اما حکمت قتل ابناء در دست فرعون از جهت موسی (یعنی از جهت قتل موسی که ابناء کشته بشوند تا قطع به کشتن موسی پیدا کند) برای این است که: روح هر یک از ابنائی

۱- المغلوث، اطلس تاریخ انبیاء و رسل، ص ۵۳

۲- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۳۲-۵۳۰ و ۵۳۵

که کشته شدند به موسی بازگشت کند تا او را در هلاک فرعون امداد بنمایند، (تا مجازات و قصاصی که لا بد در وجود باید صورت بگیرد حاصل بشود)؛ و هر طفلی به جهت موسی کشته شد. یعنی فرعون هر یک را به عنوان و امید اینکه موسی است به قتل رساند هر چند عین موسی نبودند و درواقع جهلی نبود. پس ناچار باید حیات و روح مقتول، به موسی برگشت کند یعنی حیات مقتولی که به جهت موسی بود باید به موسی برگشت کند و این حیات مقتول به جهت موسی حیاتی ظاهر بر اساس فطرت است که اغراض نفسانی آن را آلوده نکرده است. بلکه، بر فطرت بلی است. پس موسی مجموع حیات کسانی بود که به عنوان موسی بودن کشته شدند و آنچه استعدادهای روحی که برای مقتول مهیا شده بود در موسی جمع شده است.

بیان علامه قیصری در این مقام چنین است: مقصود شیخ از گفتن: «و ما ثمَّ جهل» (درواقع جهلی نیست) این است که فرعون ابناء را می کشت بنابراین که موسی باشند. حال اینکه عین موسی نبودند و شخص برای دیگری کشته نمی شود. یعنی هر کس را به عنوان اینکه موسی است به قتل رسانده است.

چنانکه قرآن فرمود: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)؛ و فاعل حقیقی حق تعالی است که علیم و خبیر است و بر آنچه در مملکت وجود جاری می شود جاهل نیست و جز آنچه را که سزاوار به وقوع پیوستن است نمی کند؛ بنابراین قتل خداوند ابناء را در ماده فرعونیت بنابراین که موسی است به علم الهی در ازل است که می دانست آن ابناء با روح موسی در هلاک فرعون اجتماع می نمایند.

پس هلاک فرعون از روی جهل نبود بلکه از روی علم یقینی به نفس الامر بوده است؛ و فرعون هر چند که به طور تفصیل بدان شاعر نبود ولی به طور اجمال بدان شاعر و آگاه بوده است. از این جهت امر به قتل ابناء داد. پس ارواح ابناء جمع شدند و متحد گردیدند و در صورت موسویه ظاهر شدند تا حقوقشان را استیفا کنند و ربشان را اعانت نمایند و نبی شان را مدد، زیرا بر فطرت اصلیه و طهارت ازلیه بودند و کاری نکرده اند که بدان مستحق قتل باشند و چون متحد شدند و در صورت موسویه ظاهر گردیدند. جمیع استعدادات و کمالات مرتب بر استعدادات آنان از قبیل علم و اراده و قدرت و دیگر صفات مرتب بر استعداد خاص هر یک با ارواحشان ظاهر گردیده در هلاک فرعون و اتباع وی کمک موسی شدند.

این بود کلام علامه قیصری که نقل به ترجمه نموده ایم و می شود در آن جمله «و ما ثمَّ جهل» مقداری تنزل دهیم و به زبان ساده صوری بگوییم که فرعون جاهل به قتل ابناء نبود و آنان را از روی سهو خطا نکشت بلکه از روی عمد و قصد کشت. لذا به ازای فعلش جزا می بیند.

و آن جمله که شیخ فرمود: هر یک را بنابراین که موسی است کشته است یکی از تأویلاتش این است که: چون هر یک از این ابناء بر فطرت اصلیه و طهارت ذاتیه بوده اند (که اطفال حدیث العهد به ربشان هستند چنانکه شیخ در بعد نیز عنوان می کند) و حضرت موسی نیز در مقام طهارت فطری انسانی است، می توان گفت که هر یک از آن ابناء موسی است. کیف کان کلام قیصری محققانه است و این گفتار سایه ای است از آن.

این اجتماع ارواح برای امداد، اختصاص الهی برای موسی است و برای احدی از انبیای قبل از موسی نبوده است و این از جمله حکمی است که خداوند موسی را بدان مخصوص گردانید (حکمی که عنوان دارند به ظاهرشان حکمت اند هر چند که در مبحث هر حکمت نیز حکمت هایی است). چه اینکه حکم موسی بسیار است.

اول چیزی که در مکاشفه حضرت محمدیه (که در دیباچه کتاب گفته است) از این باب یعنی باب فص موسوی به طور شفاهی مخاطب شدم اتحاد ارواح ابناء به قتل رسیده و عود آن ارواح در ماده موسویه بوده است پس موسی متولد نشد مگر اینکه مجموع ارواح کثیره و قوای فعاله بود.

علامه قیصری را در شرح این کلام نکته ای بغایت لطیف و دقیق است: سر این اتحاد ارواح اطفال با موسی را کسی می داند که از کیفیت تنزل ارواح و معانی از حضرت علمیه در مراتب جبروت و ملکوت تا آنکه به صورت مشهوده ظاهر بشود، دانا و آگاه است.

در مورد صحت اتحاد انسان کامل با نفس رحمانی باید از آیات ۱۲۵ و ۱۲۶ سوره آل عمران در نزول سه هزار و پنج هزار ملک برای یاری لشگریان اسلام مدد گرفت که فرمود: (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ) (آل عمران: ۱۲۵-۱۲۴)

همچنین سوره قدر که: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) (قدر: ۴) و آیات دیگر از این قبیل که اتحاد ارواح و قوای فعاله عالم با روح انسان است و برای نیل به این مطلب اعلی و آسنی باید از بحث اتحاد عاقل به معقول مدد گرفت؛ و در بیان اینکه چگونه یک طفل صغیر می تواند یک انسان کبیر را مسخر کند می گوید: اینکه ارواح اطفال، قوای فعاله اند (این است که تأثیر از طرف باطن است و طفل قریب العهد به باطن است) به بیان شیخ، علتش این است که صغیر به سبب تصرف در کبیر فاعل است،

نمی بینی که طفل به سبب خاصیتی که در اوست در کبیر کاری می کند که او را از ریاستش پایین می آورد که کبیر با او بازی می کند و به زبان او با او حرف می زند و خود را به پایه عقل او پایین می آورد.

پس این کبیر در تحت تسخیر طفل است و توجه ندارد که مسخر اوست. سپس، طفل کبیر را مشغول به تربیت و حمایت و تفقد مصالح و انس گرفتن به خودش می کند تا اینکه سینه او تنگی ننماید.

همه این کارها از فعل صغیر به کبیر است و این فعل، یعنی تصرف صغیر در کبیر از جهت قوت مقام و مرتبه صغیر است که حدیث العهد به رب خود است. زیرا به حسب تکوین حدیث است و کبیر، ابعاد از تکوین است و هر کس که قریب العهد به خداست تسخیر می کند آن را که ابعاد است از جهت طهارت نفس قریب و نسبت او به منبع قوا و قدرت ها، از این جهت ارواح مجرد در نفوس ناطقه فعال اند و نفوس ناطقه در نفوس منطبه و نفوس منطبه در اجسام. (همچنین آحاد مکمل از اولیا و انبیا در غیر خودشان تصرف می کنند چون قرب به خدا دارند).

بنابراین آن ارواح ابناء به موسی پیوستند و موسی که متولد شد مجموع ارواح ابناء مقتول بود که آن قوای فعاله بر اثر قرب به رب خودشان موسی را در قتل فرعون و فرعونیان مدد نمودند.

قسمت سوم: موسی در کوره ی آتش

قسمت سوم: موسی در کوره ی آتش (۱)

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت. ... مأمورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!

در تنور افکندش از

خوف او ز دوش

وین نبود الا ز الهام

سروش

۱- البته در صحت این مطلب که بعد از تولد موسی در خانه او تفتیش شد تردیدی نیست چراکه نوزاد سروصدا دارد و همسایگان می فهمند ولی اینکه زنان قابله از آنجا بیرون آمدند و مأموران از آن ها سؤال و جواب کردند نیز سند محکمی نداریم.

را ندیدند آن رمه

بازگشتند از سرای او همه (۱)

(*)

تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟

گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود،...بالآخره، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند.

مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت نوزاد کجا است؟

او اظهار بی اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد؛ اما باز مادر در امان نبود، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. از مددهای غیبی دیگر این بود که: یوکابد سه ماه مخفیانه به موسی شیر داد و در این مدت موسی هرگز گریه نکرد و حتی حرکتی که موجب باخبر شدن جاسوسان شود از خود نشان نداد. (۲)

□ دیدگاه مولانا

مولانا این موضوع را تحت عنوان «به وجود آمدن موسی و آمدن عوانان به خانه ی عمران وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آتش انداز» یاد می کند:

خود زن عمر آنکه موسی برده بود

دامن اندر چید از آن آشوب و دود

آن زنان قابله در خانه ها

بهر جاسوسی فرستاد آن دغا

غمز کردندش که اینجا کودکی است نامد او مید آنکه در وهم و شکی است

کودکی دارد ولیکن پر فنی است

اندر این کوچه یکی زیبا زنی است

پس عوانان آمدند او طفل را

در تنور انداخت از امر خدا
وحی آمد سوی زن ز آن باخبر
که ز اصل آن خلیل است این پسر
عصمت یا نار کونی باردا
لا تکون النار حرا شاردا
زن به وحی انداخت او را در شرر
بر تن موسی نکرد آتش اثر
پس عوانان بی مراد آن سو شدند
باز غمازان کز آن واقف بدند
با عوانان ماجرا برداشتند
پیش فرعون از برای دانگ چند
کای عوانان باز گردید آن طرف
نیک نیکو بنگرید اندر غرف (۳)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۷

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۳ و ج ۱۳، ص ۵۵

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۵

قسمت چهارم: الهام به مادر موسی

در قرآن آمده است ما به مادر موسی الهام کردیم که:

۱- «او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم!» (۱)

۲- «و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (*) آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکنم تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)!» (*)» (۲)

وحی پس کردیم سوی مادرش

که به خفیه شیرده شو یاورش

پس چو می ترسی بر او از مرد و زن

پس ورا از بحر نیل اندر فکن

می مترس از آنکه او گردد هلاک

در فراقش هم مباش اندوهناک

آنکه بازش بر تو ما سازیم رد

کرده ایم از مرسلینش با رشد (۳)

آنچه گفתי شد برآورده تمام

بر تو زان منت نهادیم ای همام

وحی چون کردیم سوی مادرت

کافکند از خوف در بحر اندرت

چون که می گشتند آن فرعونیان

تا که جویند از تو درجایی نشان

چون تولد یافتی تو مادرت

مضطرب گشت از جفای کافرت

چون که آن فرعونیان در جستجو

آمدند اندر سرای از چارسو

ما فرستادیم بر شکل بشر

از ملائک سوی امت یک نفر

گفت موسی را به صندوقی گذار

پس ورا در رود نیل اندر سپار

باید اندازد یم اندر ساحلش

تا فراگیرد عدوی قاتلش

آنکه باشد دشمن من خصم او

پس چنین کرد آن زن از خوف عدو (۴)

(*)

۱- قصص : ۷ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

۲- طه: ۳۷-۳۹ (وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (*) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (*) أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ الْفَيْتُ عَلَىٰكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَ لِيَتَصَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (**))

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۷

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۶

این تصویر نیز نمایی از رود پرخروش نیل در مصر است.



□ فرق بین «خوف» و «حزن»

خوف درجایی است که احتمال وقوع مکروهی در بین باشد، ولی حزن درجایی است که وقوع آن قطعی باشد، نه احتمالی. (۱)

□ (منت)

در اصل از «من» به معنی سنگ های بزرگی که با آن ها وزن می کنند گرفته شده است، به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گران بهایی را منت می گویند.

□ (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمَمِكَ مَا يُوحَىٰ)

اشاره به تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی از چنگال فرعونیان در آن روز می شد همه را به مادرت تعلیم دادیم مثلاً:

- او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز!

- دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند تا سرانجام دشمن من و دشمن اوی را برگردد (و در دامان خویش پرورش دهد!)

□ (یم)

در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوانگامی دریا به آن اطلاق می شود.

□ (أَقْدِفِ فِيهِ فِي التَّابُوتِ)

(آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیل بیفکن و ترس وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوق های دیگر نیز گفته می شود

□ تکرار «عدو»

در حقیقت تأکید است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل و اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد؛ و هنگامی که او اراده نابودی گردنکشان ستمگر را کند آن ها را با دست خودشان نابود می کند و با آتشی که خودشان برافروخته اند می سوزاند، چه قدرت عجیبی دارد!

□ سپر حفاظتی موسی

از آنجا که موسی

باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن چنان که هر کس وی را ببیند دل باخته ی او می شود و نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی شود که مویی از سرش کم شود! چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر و هدف این بود که «در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» بدون شك

ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

همچنین این جمله معنی وسیعی دارد و هرگونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

□ «لام» در (لِتُصْنَعِ)

لام غرض است و جمله مذکور عطف بر اغراضی است که تقدیر گرفته شده و تقدیر آن این است که «ما محبت را بر تو افکندیم برای اموری چنین و چنان و برای اینکه فرعون زیر نظر من به تو احسان کند، زیرا من با تو مراقب حال توأم و به خاطر آن مزید عنایت و شفقتی که به تو دارم از تو غافل نمی شوم»؛ و چه بسا گفته باشند مراد از جمله (وَلِتُصْنَعِ عَلَيَّ عَيْنِي) احسان به او باشد، که به مادرش برگردانیده و تربیتش را در دامن مادر قرارداد. (۱)

□ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ابن عربی در مورد حکمت انداختن موسی در صندوق و رها کردن او در رود نیل می گوید: (۲)

تابوت از حیث حصر و احاطه اشاره به ناسوت اوست و دریا اشاره است به علمی که به واسطه این جسم برای او حاصل شده است و آن علم را قوه نظریه فکریه و قوای حسیه و خیالیه ای که هیچ یک از این قوا و امثال قوا برای این نفس انسانی نیست مگر به وجود این جسم عنصری عطا کرده است.

پس چون نفس در این جسم حاصل شد و مأمور به تصرف در او تدبیر وی شد خداوند برای نفس این قوا را آلات و افزار قرارداد تا به آن چیزهایی که خداوند از نفس در تدبیر این تابوتی که در او سکینه رب است اراده فرموده است واصل بشود.

قیصری گوید: و این تابوت را از آن رو سکینه رب گفته است که امور کلی و معانی حقیقی به حرکت جبی ذاتی همیشه در حرکت است تا به حضرت شهادت مطلقه واصل بشود و در تحت اسم ظاهر درآید که سالک در حضرت شهادت، معانی کلیه حقیقی را به صور آن ها بیابد و سکون و آرامش به دست آورد.

لذا محسوسات روشن ترین بدیهیات است، پس یقین و علم ذوقی و ایمان غیبی و تجلی شهودی حاصل نمی شود مگر در این حضرت شهادت مطلقه و به واسطه این حضرت، لذا دنیا که حضرت شهادت مطلقه است مزرعه آخرت است، پس حضرت شهادت، سکینه رب شده است؛ و جسم عنصری که تابوت نفس ناطقه است مجمع جمیع صور معانی حقیقیه است و خداوند در قرآن فرمود: (أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ) (بقره: ۲۴۸) و چون مزاج انسان صلاحیت دارد که وحدت اعتدالی قلبیه ساکنه مطمئنه از می لهی انحرافی در او ظاهر شود و دیگر مزاج ها را این قابلیت نیست پس این وحدت اعتدالی به این نکته لطیف، محل قرب و سکینه کمال رب و ظهور اوست، از این جهت شیخ گفت تابوتی که در او سکینه رب است پس در دریا انداخته شد (که مراد علم محیط به کل است چه یم صورت آن است.) تا

۱- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۰۹

۲- حسن زاده آملی، ممد اللهم، صص ۵۳۷-۵۳۸ و ۵۴۰ و ۵۴۲ و ۵۴۶.

به وسیله این قوای یادشده مستعلی و قاهر و قادر بر فنون علم باشد و آن‌ها را تحصیل کند (فنون علم یعنی ذوقیه، برهانیه، بدیهیه، کسبیه، کتابیه، کلامیه، رقمیه، لفظیه، تشبیهیه و تنزیهیه).

پس حق سبحانه، موسی را به نهادن در تابوت و القایش در یم اعلام فرمود که هرچند روح مدبر موسی در مدینه جمعیت انسانی او ملک است و لکن ملک، مدبر او نیست مگر به واسطه این تابوت پس خداوند هم نشین گردانید با موسی این قوای کائنه در این ناسوت را که از آن در باب اشارات و حکم به تابوت تعبیر شده است؛ یعنی اشاره است به اینکه نفس انسانی در تابوت بدن قرار گرفت و در یم علم انداخته شد تا بر فنون علم مستعلی شود؛ پس صورت القای موسی در تابوت و القای تابوت در دریا به حسب ظاهر صورت هلاک موسی است و به حسب باطن نجات او از قتل بود (زیرا خلاصی او از فرعون به این صورت القای در تابوت و تابوت در دریا بود). پس موسی به القای در یم حیات یافت، چنانکه نفوس به سبب علم از موت جهل حیات می‌یابند. چون آب صورت علم است که حیات نفوس به علم است چنانکه حیات ابدان به آب است.

شیخ حیات حسیه ی موسی را که به واسطه یم باقی است به حیات عقلیه ای که به علم حاصل می‌شود تشبیه نموده است؛ چنانکه خداوند فرمود: (أَوْ مِنْ كَانٍ مَيِّتًا) یعنی آن کسی که به سبب جهل مرده است، (فَأَحْيَيْنَاهُ) پس او را به علم زنده گردانیدیم (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) برای او نوری قرار دادیم که به آن نور که مراد هدی است در میان مردم راه می‌رود، (كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ) مانند کسی است که در تاریکی هاست و مراد از ظلمات، ضلال است؛ یعنی ابداً هدایت نمی‌یابد (و هرگز از ظلمات به در نمی‌رود. اینکه گفتیم ابداً هدایت نمی‌یابد و از ظلمات به در نمی‌رود) بدین سبب است که امر ضلال، غایت ندارد تا در نزد آن غایت، توقف بوده باشد. در چند جای این کتاب ضلال، به حیرت تفسیر شده است و حیرت هم از جهل حاصل می‌شود و هم از علم.

حیرت: حاصل از علم خشیت و قرب و دهشت می‌آورد. این مقامی است که مطلوب حضرت خاتم در این مناجاتش «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا» هست؛ اما حیرت جاهل حیرت حیوانی و سرگردانی و بعد از حق است. همچون انسان گم شده در تاریکی سهمگین که راه به جایی نمی‌برد؛ اما حیرت عالم در میان روز روشن از تجلیات اسماء جمالی و جلالی و عظمت صنع الهی پدیدار در آفاق و انفس است. این در راه است و در درگاه است و در حضور است و متحیر است و آن گمراه است و دور است و بی‌خبر؛ پس هدی آن است که انسان به حیرت اهتدا یابد. پس آگاه شود که امر، حیرت است) یعنی حیرت محموده و ممدوحه نه حیرت مذمومه حاصل از جهل و حیرت قلق و اضطراب است و حرکت است و حرکت حیات است. پس سکونی نیست. پس موتی نیست و حرکت وجود است. پس عدمی نیست.

ذات حق به حرکت حَبِيّی که حرکت جلائی و استجلایی است به حکم (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (الرحمن: ۲۹) در حرکت است. یعنی در تجلی است. نه حرکت استکمالی طبیعی و دار طبیعت یعنی نشئه ای که حرکت استکمالی و قوه و فعل در او راه دارد به تجدد امثال در نزد عارف که در مواضع پیش بگذشت و یا به حرکت جوهری که در حکمت متعالیه مبرهن است. طبایع در حرکت اند و حرکت حیات وجود است که در حقیقت تقرب به حیات مطلق وجود مطلق است (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (انشقاق: ۶)؛ و همچنین در آبی که حیات ارض به سبب آن است. یعنی چنانکه حیات علمیه معطی نور هدایت و سیر در مردم است که

به بقای ابدی می کشانند؛ همچنین است امر در ماء طبیعی که سبب حیات ارض که بدن است هست. هرچند که به حسب ظاهر آب سبب خرابی ارض و سبب هدم ویرانی صورت جمعیت ارض است، اما نوعی ویرانی که عین آبادانی است.

□ دیدگاه مولانا

مولانا این ماجرا را با زیبایی تحت عنوان «وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آب افکن» یاد می کند:

باز وحی آمد که در آبش فکن

روی در او میدار و مو مکن

در فکن در نیلش و کن اعتماد

من ترا با وی رسانم روسپید

این سخن پایان ندارد مکرهاش

جمله می پیچید هم در ساق و پاش

صد هزاران طفل می کشت او برون

موسی اندر صدر خانه در درون

از جنون می کشت هر جا بد جنین

از حیل آن کورچشم دوربین

اژدها بد مکر فرعون عنود

مکر شاهان جهان را خورده بود

لیک از او فرعون تر آمد پدید

هم و راهم مکر او را درکشید

اژدها بود و عصا شد اژدها

این بخورد آن را به توفیق خدا

دست شد بالای دست این تا کجا

تا به یزدان که إليه المنتهی

کان یکی دریاست بی غور و کران

جمله دریاها چو سیلی پیش آن

حیله ها و چاره ها گر ازدهاست

پیش إلا الله آن ها جمله لاست

چون رسید اینجا بیانم سر نهاد

محو شد و الله اعلم بالرشاد

آنچه در فرعون بود آن در تو هست

لیک ازدرهات محبوس چه است

ای دریغ این جمله احوال تو است

تو بر آن فرعون بر خواهی بست

گر ز تو گویند وحشت زایدت

ور ز دیگر آن فسانه آیدت

چه خرابت می کند نفس لعین

دور می اندازدت سخت این قرین

آتش راهیزم فرعون نیست

ور نه چون فرعون او شعله زنی است (۱)

قسمت پنجم: ساخت صندوقچه

یوکابد به طور محرمانه سبد نان خود را قیراندود کرد تا در آن آب نفوذ نکند ولی برخی راویان اشاره کرده اند به سراغ یک نفر نجار مصری که از خویشان همسر فرعون (پسرعمو یا پسرخاله فرعون) بود آمد و از او درخواست یک صندوقچه کرد و پس از این ماجرا معجزه ای می بیند و به موسی که در گهواره بوده ایمان می آورد. (۲)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۵

۲- نجار گفت: صندوقچه را برای چه می خواهی؟ یوکابد که زبانش به دروغ عادت نکرده بود گفت: من از بنی اسرائیل، نوزاد پسری دارم، می خواهم نوزادم را در آن مخفی نمایم. نجار تا این سخن را شنید، تصمیم گرفت این خبر را به جلاّدان برساند، به سراغ آن ها رفت ولی آن چنان وحشتی عظیم بر قلبش تسلط شد که زبانش از سخن گفتن باز ایستاد، می خواست با اشاره ی دست، مطلب را باز گو کند، مأمورین از

حرکات او چنین برداشت کردند که یک آدم دلقک است، او را زدند و از آنجا بیرون نمودند. او وقتی که حالت عادی خود را بازیافت، بار دیگر برای گزارش نزد جلمادان رفت بازمانند اول زبانش گرفت و این موضوع سه بار تکرار شد و وقتی به حال عادی برگشت، فهمید که در این موضوع، یک راز الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد. (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۵۴) «ثعلبی» به نقل از پاره ای راویان می گوید: حزقیل به شغل نجاری اشتغال داشت و همو بود که گهواره موسی را تحویل مادرش داد تا آن را به نیل اندازد.

ولی در صحت این مطلب به چند دلیل باید تردید داشت:

۱. سند این مطلب بحار الأنوار و محبر و ثعلبی است که خودشان از جمله علامه مجلسی اقرار کرده است که فقط احادیث را جمع آوری کرده و صحت و درستی آن را اطمینان ندارد.

۲. مؤمن آل فرعون در قصر خزانه دار بوده و بعید است قبلاً به شغل نجاری مشغول بوده؟

۳. ایمان به نوزادی که حرف نمی زند و نمی داند او کیست معنا ندارد؟!

۴. بر اساس تورات نیز یوکابد خودش سبد را ساخت و قیر اندود کرد و سراغ نجار نرفت و فرصت نداشت و مضطر بود. (۱)

۵. بر اساس آیه (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ فَيَكْشِفُ السُّوءَ) (۲)، یوکابد مضطر بود و نمی توانست با توجه به شرایط جامعه و ترس و اضطرابش و دستور قتل نوزادان در ارتباط است برود چرا که فرزندش به قتل می رسید و بازهم از نگرانی دخترش کلثوم را امر می کند تا به دنبال سبد برود و ببیند به کجا می رسد.

قسمت ششم: انداختن موسی در رود نیل و آغاز فراق سه روزه ی یوکابد از فرزند شیرخواره اش

شاید صبح گاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، کلثوم نیز همراه او بود؛ پستان دردهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

این لحظه برای یوکابد لحظه ی بسیار حسّاس و پرهیجانی بود، امواج خروشان نیل صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد! و به کلثوم که دختر بچه ای نابالغ بود گفت به دنبال او برو بین به کجا می رسد.

در قرآن آمده است:

۱- «(سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند!» (*) (۳)

۲- و (مادر موسی) به خواهر او (کلثوم) گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند. (*) (۴)

۱- موسی به دنیا آمد و زمانی که زیبایی او برای مادرش روشن گشت، سه ماه او را از دید مردم پنهان کرد اما این پرده پوشی نمی توانست بیش از آن ادامه یابد، پس از نی (گیاه پاپیروس) سبدهی ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل آن نرود، سپس پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. (سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱-۳)

٣- قصص : ١٠ (وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِن كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَن رَّبُّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

٤- قصص : ١١ (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

چون که در دریا فکند او را به جبر

گشت قلب مادرش خالی ز صبر

چون که بشنید او که صندوق اوفتاد

در کف فرعون و قفلش بر گشاد

شد دلش فارغ ز انده یا شکیب

یا ز شادی یا ز غم بودی قریب

کو نماید راز خود را آشکار

گر نه ما کردیم قلبش استوار

تا که باشد از گروه مؤمنین

وعده ما را نماید او یقین

گفت پس با خواهر موسی جبر

از برادر رو بگیر از خیر و شر

پس چو بر درگاه فرعون آمد او

دید از دور او به گاه جستجو

که در آوردند موسی را زیم

زین تفحص بی خبر بودند هم (۱)

نکته ها

□ کلمه «تبدی» از مصدر «ابداء» به معنای اظهار است.

□ فراغت قلب مادر موسی

یعنی دلش از ترس و اندوه خالی شد و لازمه این فراغت قلب این است که دیگر خیال های پریشان و خاطرات وحشت زا در دلش خطوط نکند و دلش را مضطرب نکند و دچار جزع نگردد و در نتیجه اسرار فرزندش موسی را که می بایست مخفی کند، اظهار نکند و دشمنان پی به راز

وی نبرند. (۲)

از ماده «قص» (بر وزن نص) به معنی جستجو از آثار چیزی است.

اینکه «قصه» را قصه می گویند به خاطر این است که پیگیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.

از ماده «ربط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است آمده؛ و در آیه شریفه کنایه از اطمینان دادن به قلب مادر موسی و تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر موسی با موسی چنان کرد (او را در تابوت نهاد) به علت ترس از دست غاصب که فرعون باشد مبادا فرزندش را دستگیر و بازداشت کند برای ذبح نمودن و حال آنکه مادر به او می نگرد (یعنی از بیم آنکه در پیش چشم مادر موسی را ذبح کنند). بااینکه به او وحی هم شد که خداوند به او الهام فرمود که خود بدان آگاه نبود و در خویشتن یافت که موسی را شیر می دهد که مرضعه و مریه اوست و چون درباره او ترس نمود او را در دریا انداخت و ضرب المثل است که: «عَيْنُ لَا تَرَى. قَلْبٌ لَا يَفْجَعُ». (یعنی در مثل گویند چشم که نبیند دل دردناک نمی شود).

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۸

۲- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴

پس درباره او خوفی که به چشم دیده شود نداشت و حزنی که به رؤیت بصر باشد نداشت و ظن غالب او این بود. (یعنی ظن بالله او) این بود که خداوند موسی را به او برمی گرداند؛ چون حسن ظن بالله داشت و به این ظن به سر برد و رجاء مقابل خوف و یأس است و چون بدان الهام شد گفت شاید این همان رسولی باشد که فرعون و قبط بر دست او هلاک می شوند و به این توهم و ظن به سر برد و مسرور زیست؛ این کلمات اشاره است به آیه کریمه اول سوره قصص. خداوند فرمود: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ ...) (قصص: ۷)؛ و این توهم و ظن به نظر و نسبت به مادر موسی است نه به نظر و نسبت به نفس الامر چه اینکه این توهم و ظن مادر موسی نسبت به واقع و نفس الامر، علم است، این جمله بسیار بلند است که ممکن است یک حقیقت را نسبت به عوالم، اسماء گوناگون باشد و یک امر کلی نسبت به مظاهر به القاب و اوصاف مختلف درآید مثلاً ادراک، علم است و معنی فارسی ادراک، یافتن است و انسان آنچه را که یافت بدان دانا می شود که دانایی آگاهی است. لذا علم به خبر تعبیر شد. (۱)

مُلاهی رومی گوید:

جان نباشد جز خبر در آزمون

هر که را افزون خبر جاننش فزون

جان ما از جان حیوان بیشتر

از چه زان رو که فزون دارد خبر

غرض این است علم که ادراک است و از یک شخص انسان است، به لحاظ مدارک که مظاهر و مقامات ادراک اند در یک موطن مبصر است و در موطن دیگر مسموع است و در موطن دیگر مذوق است و در موطن دیگر مشموم و ملموس و هکذا و همه این ها در موطن عالی صقع نفس انسانی یک علم و یک ادراک اند.

توهم و ظن مادر موسی نسبت به واقع این چنین است که واقع آن علم است و در این موطن، توهم و ظن.

به دریا افکندن موسی از زبان شاعران برجسته ایرانی

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گفته ی رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خرد بی گناه

گر فراموش کند لطف خدای

چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گر نیارد ایزد پاکت به یاد

آب و خاکت را دهد ناگه به باد
وحی آمد کاین چه فکر باطل است
رهرو ما اینک اندر منزل است
پرده ی شک را بینداز میان
تا ببینی سود کردی یا زیان
ما گرفتیم آنچه را انداختی
دست حق را دیدی و نشناختی
در تو نهاد عشق و مهر مادری است
شیوه ی ما عدل و بنده پروری است
نیست بازی کار حق، خود را مبارز
آنچه بردیم از تو، باز آریم باز
سطح آب از گاهوارش خوش تر است
دایه اش سیلاب و موجش مادر است

ما که دشمن را چنین می پروریم

دوستان را از نظر چون می بریم

آنکه با نمرود این احسان کند

ظلم، کی با موسی عمران کند (۱)

گرچه موسی به سوی نیل شدی

نیل چون پر جبرئیل شدی

سفل نیل آب داد تا سر او

از نشان سفال چاکر او

مصلحت را زبهر عالم داد

هرچه گوشش ستد زبانش داد (۲)

در آب افکن چو مهد موسی

اینجان ما را چون جان مایی

تا کش نیابد فرعون ملعون

نی آن عونان اندر دغایی

در آب رقصان مهد لطیفش

از خوف رسته وز بی نوایی

فرعون او را شناسد اکنون

کز راه آب کرد او ارتقایی

تو میر آبی و آن آب قائم

داد و دهش را دائم سزایی

در خانه موسی در خوف جان بود

در آب بودش امن بقایی

هر چیز زنده از آب باشد

کآب است مارا نقل سمایی (۳)

نگه دارد از تاب آتش خلیل

چو تابوت موسی ز غرقاب نیل (۴)

خرد نایمن است از طبع، از آن حرزش کنم حیرت

چو موسی زنده در تابوت از آن دارم به زندانش

خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را

گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از ایشانش (۵)

قسمت هفتم: موسی در دامان دشمن

در کتب تاریخی و روایی آمده است:

ایام بهار بود، دشت و دمن پر از سبزه و گل شده و شکوفه های درختان طراوت و شادابی خاصی به طبیعت بخشیده بود. کاخ فرعون نیز در جوار این طبیعت روح انگیز و در کنار رود نیل قرار داشت؛ و فرعون از آنجا که می گفت (أنا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى): (من خدای برتر شما هستم) و این آب نیل مال من است و تا زمانی که این آب جریان دارد من هم خدا هستم [یعنی برای همیشه] کاخ خود را نیز در کنار آن و قسمتی از آن را روی آن بنا کرد، خداوند به زودی جواب دندان شکنی به او داد و به او فهماند: ای

۱- دیوان پروین اعتصامی، صص ۲۶۵ و ۲۶۹

۲- دیوان حدیقه سنایی، ص ۱۹۹

۳- کلیات شمس، ص ۱۲۴۵

۴- بوستان سعدی، ص ۱۱۲، شعر به سبک تلمیح است

۵- دیوان خاقانی، ص ۱۵۹، شعر به سبک تلمیح و رنگ و بوی عرفانی دارد

فرعونی که ادعای خدایی می‌کند چرا قدرت نداری فرزند پسر بیاوری تا جانشینت شود؟! و اینکه آسیه از فرعون باردار نشد نیز یک معجزه دیگر و سر الهی است که جای دقت دارد و تنها آسیه از همسرش (فرعون) می‌خواهد که برای او در کنار این طبیعت زیبا، کلبه ای برپا کند تا در این ایام به تماشای آیات الهی بپردازد. (۱) زیرا دیدن مناظر سبز بهاری، زنگار دل بیننده را می‌زداید و انسان را به تفکر در کیفیت زنده شدن مردگان وای می‌دارد.

فرعون، خواسته‌ی همسر خود را اجابت کرد. روزی آسیه و فرعون در این کلبه نشسته، به تماشای طبیعت و آب نیلگون نیل مشغول بودند و هر کدام با دید خاص خود به این مناظر نگاه می‌کردند. فرعون، مغرورانه در این فکر بود که امروز، همه‌ی روی زمین زیر پر ماست و در مقابل، همسرش (آسیه) غرق تفکر در عظمت و قدرت خدای یگانه است. در این هنگام شیئی را بر روی امواج رود نیل مشاهده کردند که امواج آب، آن را بالا- و پایین کرده، به طرف جایگاه آنان نزدیک می‌کند. به دستور فرعون بی‌درنگ آن سبد را گرفتند و نزد فرعون و همسرش آوردند.

- آسیه ناگاه چشمش به نوزادی نورانی افتاد که هرگز کسی را به زیبایی و ملاحظت او ندیده بود. از صورتش نور نبوی می‌درخشید. (۲) و هر بیننده‌ای را مجذوب خود می‌ساخت. همان لحظه محبت موسی در قلب آسیه جای گرفت.

- وقتی که فرعون او را دید، خشمگین شد و گفت: «چرا این پسر کشته نشده است؟!» اطرافیان فرعون گفتند: «به گمان ما این کودک همان است که سبب واژگونی تخت و تاج تو خواهد شد. فرمان بده او را به دریا اندازند.»

- آسیه گفت: این پسر از بچه‌های این سال نیست و تو فرمان داده‌ای که پسرهای نوزاد این سال را بکشند. بگذار این کودک بماند. شاید نور چشم من و شما شود و برایمان مفید باشد و پسرمان شود.

- آسیه دارای ضمیری پاک بود که شایستگی و لیاقت هدایت را داشت، همین که او یک گام در مسیر حق برداشت و به فرعون گفت: او را نکش تا مایه‌ی روشنی چشم من و تو شود، خداوند چشمه‌های حکمت را در قلبش جاری کرد و هدایتش را از او دریغ نکرد و وی را به صراط حق، راهنمایی کرد، ولی فرعون که در ضمیر او جز پلیدی و غرور نیست، هرگز به این شایستگی دست پیدا نکرد. به همین خاطر وقتی آسیه به او گفت: موسی مایه‌ی روشنی چشم من و تو خواهد شد.

- در پاسخ می‌گوید: روشنی چشم تو بس است، مرا به این چشم روشنی نیازی نیست.

- (*) پیامبر فرمودند: «اگر فرعون بماند آسیه از صمیم قلب آرزو می‌کرد که موسی به مثابه فرزند آن‌ها باشد خداوند نیز او را هدایت می‌نمود. ولی خداوند این هدایت را بر او حرام کرد» (۳)

۱- عروسی حویزی، تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۴۰۶

۲- ابن کثیر، البدایه و النهایه، جزء اول، ص ۲۷۷

۳- اقتباس از بحار، ج ۱۳، صص ۵۴ - ۵۵؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۳۵

در قرآن آمده است:

۱- «(هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. (*) همسر فرعون (چون دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند!)» (*)» (۱)

پس فکند او را به دریا آن زمان

آل فرعونش گرفتند از مکان

بوده باشد تا مر آن ها را عدو

بر فزاید حزنشان پیوسته او

آنکه آن فرعون و هامان و جنود

از خطا کشتند هر طفلی که بود

یا بهر چیزی بدند از خاطین

چون نبیشان عقل و ایمانی متین

زوجه فرعون گفت او را ببر

بر من و تو نور چشم است این پسر

مرو را نکشید شاید کانتفاع

باشد از وی بهر ما بی امتناع

قتل او نارید یعنی در نظر

کز چه از کشتن رها گشت این پسر

آنکه فرعون اوفتاد اندر گمان

تا مبادا آنکه دید او باشد آن

آسیه زان گفت زین فکرت درا

تا که باشد یار یا فرزند ما

آنکه فرزندی نبودش هیچ او
گفت گیریمش به فرزندی نکو
بی خیر بودند ایشان کان ولد
آتش اندر خانمان او زند (۲)
بود نهری جاری از دریای نیل
بر سر او باغ فرعون محیل
برد آن صندوق را آب اندر آن
مد آن بر خشم فرعون از مکان
بر گرفتند و درش کردند باز
آکودکی دیدند در وی دلنواز
مهری از اوشان به قلب اندر فتاد
بر تو بر دل ها فکندم این و داد
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم
هرکست را بر محبت داشتیم
زوجه فرعونت اندر پیش خود
پرورش می داد زان مهرش که بد
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم
هرکست را بر محبت داشتیم (۳)

(*)

آری آن ها در همه چیز خطاکار بودند، چه خطایی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟ و چه خطایی از این روشن تر که آن ها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید!

وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٥٤٧

٣- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٤٥٦

□ (التقط)

از ماده «التقاط» در اصل به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است و اینکه به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، «لقطه» می گویند نیز به همین جهت است.

□ (لام) در (لیکون)

«لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند و اداری می کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در برگیرند و پرورش دهند!

□ (آل فرعون)

نشان می دهد که: نه یک نفر بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند بر اساس آن خواب فرعون.

□ فرق «خاطی» و «مخطی»

«راغب» در «مفردات» می گوید: خاطی به کسی اطلاق می شود که بخواهد کاری را بکند که آن را کار خوبی نمی داند هم چنانکه در قرآن فرموده: «إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً» و فرموده: «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»

به خلاف مخطی، که در مورد کسی استعمال می شود که بخواهد کاری را انجام دهد که آن را کار خوبی می داند، ولی صحیح از آب در نمی آید و اسم مصدر آن خطا- به دو فتحه- است و در قرآن آمده: «وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خِطَاً» و معنای جامع بین این دو لفظ عدول از جهت است. (۱)

□ جمله (هُم لَا يَشْعُرُونَ)

آری آن ها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست!

مرحوم طبرسی (ره) این احتمال را بعید نمی داند که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون برای اشاره به این حقیقت باشد او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود چگونه دعوی الوهیت می کرد؟

- چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

□ مقدمات حفظ موسی

- ایمان و زیبایی آسیه.

- ازدواج فرعون با آسیه.

- بچه دار نشدن آسیه.

- دستور خود فرعون به انداختن نوزادان پسر در رود نیل. (که در قسمت دهم به آن اشاره کردیم)

- تفریح در ایام بهار در کنار نیل و آرامش وطمأنینه خاصی که فرعون در اثر تفریح در آن ایام داشت.

- ملاحظت و جذابیت خاصی که خداوند در سیمای موسی قرار داده بود.

- علاقه ای که فرعون به آسیه داشت و اصرار او را رد نکرد.

۱- راغب، مفردات، ماده «خطأ».

- شاید جثه ی بدنی موسی بزرگ تر از سه ماه نشان می داده و سبب شده فرعون و آسیه فکر کنند این پسر سال گذشته به دنیا آمده، باوجود اینکه موسی در شش ماه و چند روزگی به دنیا آمد تا اثر حاملگی مادرش نمایان نشود و مأمورین از به دنیا آمدن آن خبردار نشوند.

(۱)

□ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ایشان در مورد نامیدن موسی توسط آسیه و سخن آسیه که شاید موسی نور چشم آن ها شود می گوید: (۲)

و چون آل فرعون، موسی را در دریا نزد شجره یافتند آسیه او را موسی نامید زیرا (مو) در لغت قبطی به معنی ماء و (سی) در لغت آنان به معنی شجره است.

لذا او را همان طور که در میان آب نزد شجره یافتند موسی نامیدند یعنی یافته شده نزد آب و درخت چه اینکه تابوت در دریا نزد شجره ایستاد.

چون فصوص و فتوحات و دیگر کتب اهل کشف و شهود تفسیر انفسی قرآن کریم است، نیز در تأویل این آیه و بیان شیخ گفته شد که مراد از آل فرعون قوای طبیعی هیولانیه است و شجره جمعیت حیوانیه به اصول و فروع و شعب و أغصان است و ثمره این شجره انسان است که آسیه یعنی طبیعت او را موسی نامیده است که موسی و فرعون خارج حکایتی از موسی و فرعون نفس ناطقه کلیه انسانی و طبیعت جسمانی هیولانی اوست.

عارف رومی بر این مبنا در دفتر سوم مثنوی گوید:

موسی و فرعون در هستی توست باید این دو خصم را در خویش جست

فرعون اراده کرد که او را بکشد، زن او که به نطق الهی گویا بود، زیرا خداوند او را برای کمال خلق کرده بود چنانکه رسول شهادت داد برای او مریم بنت عمران به کمالی که برای مردان است.

رسول فرمود: «کملت من النساء أربع مریم بنت عمران و آسیه امرأه فرعون و خدیجه و فاطمه»؛ و آنکه درباره حضرت مریم شیخ گفته است به کمالی که برای مردان است از این جهت است که خداوند در قرآن فرمود (وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ) و فرمود «من القانتات».

پس زن فرعون، به فرعون در حق موسی گفت، موسی نورچشم من و توست.

در موسی نورچشم آسیه بود به کمالی که برای او حاصل شد و نورچشم فرعون بود به سبب ایمانی که خداوند تعالی به فرعون در هنگام غرق شدنش عطا فرمود؛ و حق تعالی آسیه را طاهر و مطهر قبض نمود که هیچ خبث و پلیدی در او نبود، زیرا خداوند او را قبض نمود در زمانی که ایمان آورد، پیش از آنکه گناهی کسب کند و خداوند او را آیت قرارداد بنا بر عنایتش بر هر کسی که می خواهد تا اینکه هیچ کس از رحمت حق سبحانه مأیوس نشود. (إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (یوسف: ۸۷). پس اگر فرعون، از زمره ی کسانی بود که ناامید بودند، مبادرت به ایمان نمی کرد.

۱- از جمله معجزات و کرامات آن حضرت نیز این بوده که در قبل از سه سالگی اعتقاد به وحدانیت خدا و نبوت ابراهیم و داشته و به این راحتی تکلم کرده و از حضرت زهرا (س) نقل شده است که: رشد حضرت موسی در یک روز، برابر رشد یک ماهه ی دیگر کودکان بوده

است. (شيخ صدوق، أمالي، ص ٤٧٥)

٢- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ٥٤٥-٥٤٨

غرض آن جناب این است که خداوند سبحان در این آیه به طور صریح و محکم فرمود که (لَا يَتَأَسُّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) بنابراین کافر چون ناامید از رحمت خداوند است هیچ گاه طلب رحمت از خداوند نمی کند و لو اینکه هزار بار در دریا غرق شود.

و خداوند سبحان در سوره یونس آیه ۹۸ فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) (یونس: ۹۷) و پس از چند آیه فرمود: (وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (یونس: ۱۰۰) کفر رجس است که فرعون از آن مبرا شد که ایمان آورد و ایمانش مطابق همین آیه یاذن الله بود و مطابق آیه قبل آیس از رحمت حق نبود. پس در حال غرق کافر نبود و خداوند به او فرمود: (الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (یونس: ۹۱) که در آیه قبل از آن حکایت فرمود که چون غرق او را دریافت گفت: به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند ایمان آوردم و من از مسلمینم و خداوند در آیه (الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) هنگامی که فرعون توجه به حق نمود و به او ایمان آورد، نوع عتابی فرمود و این منافی با صحت ایمان او نیست. پس فرعون مانند ابوجهل کافر اصیل نبود که به هیچ وجه ایمان نیاورده است.

پس موسی آن چنان بود که زن فرعون در مورد وی گفت: (قُرْتُ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا) (قصص: ۹) او را نکشید شاید به ما نفع برساند و همچنین واقع شد که خداوند به وجود موسی فرعون و زنش را نفع رساند.

در مقام توحید باید این چنین گفت که شیخ گفت و لکن می شود از جانب زن فرعون عذرخواهی کرد که او نمی توانست در مقابل فرعون، اسم خدا را ببرد، لذا نفع را به صورت خطابه و اقناع به موسی نسبت داد. هرچند که فرعون و زنش آگاه نبودند که او پیغمبری است که هلاک فرعون و آل فرعون بر دست او یعنی موسی است.

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

کلیمکی که به دریا فکند مادر او

ز بیم فرعون، آن بدسرشت دل چو قار

نه برکشیدش فرعون از آب و از شفقت

به یک زمان نهادش همی فرو ز کنار

کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود

ز چاه بر گاه آردش بخت یوسف وار (۱)

باز موسی را نگر ز آغاز عهد

دایه فرعون و شده تابوت مهد (۲)

۱- ابوحنیفه اسکافی

۲- عطار، منطق الطیر، ص ۳

قسمت هشتم: نام گذاری موسی توسط آسیه و فرستادن آسیه به دنبال دایه برای شیر دادن موسی

زنان درباری همه جمع شدند و کودک را تماشا کردند؛ آنان از اینکه آسیه (ملکه ی مصر) کودکی را به فرزندخواندگی انتخاب کرده بود، خوشحال و مسرور بودند و به او پیشنهاد کردند که بهتر است اسمی برای او انتخاب کنی.

آسیه گفت: نام او را موسی می گذاریم چون این کودک بین آب و درخت پیدا شده است. پس از آن دستور داد تا گهواره ای از طلائی مشبک برای او ساخته و از او مراقبت و نگهداری کردند. (۱) آسیه همچنان نسبت به فرعون، لطف و محبت می کرد و عواطف و احساسات او را تحریک می کرد تا هوای کشتن موسی را از سر بیرون کند. از طرف دیگر بچه شدیداً گرسنه است و مدّتی که بر روی آب بوده، چیزی نخورده.

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بیتابی می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، بخصوص که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و چون جان شیرینش دوست می دارد!

آسیه دستور داد تا دایه ای برای شیر دادن کودک بیآورند، مأموران حرکت کردند و دربه در دنبال دایه می گردند، اما عجیب اینکه پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد؛ شاید از دیدن قیافه آن ها وحشت می کند و یا طعم شیرش آنکه با ذائقه او آشنا نیست تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گویی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

در قرآن آمده است:

۱- «شیر مادران دیگر را بر موسی حرام کردیم» (۲)

ما بر او کردیم هر شیری حرام

هیچ پستانی نگرفت او به کام

پیش از آنکه آید آنجا خواهرش

واقف از احوال گردد یکسرش (۳)

کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بیتاب تر می شود پی در پی گریه می کند و سروصدای او در درون قصر فرعون می پیچید و قلب ملکه را به لرزه درمی آورد. مأمورین بر تلاش خود می افزایند. [کودکی که سه ماه در سکوت نزد مادرش شیر می خورد اکنون به گریه درآمده و قصر فرعون را روی سرش می گذارد و معجزه ای دیگر به وقوع می آید و اینکه شیر همه ی زنان شیرده (که دختر به دنیا آورده بودند) به این کودک حرام می شود تا کودک به خاطر وعده ای که خدا به مادرش داده بود که او را به تو بازمی گردانیم، تحقق یابد] گویا موسی از پس این صف طویل دایگان، انتظار قدم مادر محزون و غم دیده ی خود را می کشد.

نکته ها

□ (حَزْمًا)

از تحریم است، که در این آیه به معنای حرام شرعی نیست، بلکه به معنای تحریم تکوینی است و معنایش این است که: ما او را طوری کردیم که از احدی پستان قبول نکرد و از مکیدن پستان زنان امتناع ورزید. (۴)

۱- راجی قمی، آخرین گفتارها در پایان زندگی، ج ۱، ص ۱۱۰

۲- قصص: ۱۲ (و حَزَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۸

۴- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۱۶

بعضی گفته اند این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهایی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غصب حقوق دیگران است این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه کند تا بتواند بر ضد ناپاکی ها قیام کند و با ناپاکان بستیزد.

□ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ایشان در مورد حرام شدن شیر زنان مرضعه بر موسی و رفع اندوه از مادر موسی می گوید: (۱)

چون خداوند، موسی را از فرعون حفظ کرد دل مادر موسی از اندوهی که به او رسیده بود فارغ و آسوده شد. سپس خداوند همه شیرده ها را بر او حرام گردانید تا به پستان مادرش اقبال کرد و مادرش او را شیر داد تا خداوند سرورش را به این شیر دادن به فرزندش کامل گرداند. این چنین است علم شرایع چنانکه در فصوص پیش دانسته شد شیر صورت علم است، که شیر غذای انسان است. علم نیز غذای انسان است و غذا مطلقاً مظهر اسم حی است.

غرض اینکه همان طور که در موسی همه مراضع حرام شد مگر شیر مادرش، همچنین پیروی از شریعت دیگران حرام شده است مگر شریعت خودش. چنانکه خداوند سبحان فرمود: (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِّنْهَا جَا) (مائده: ۴۸) پس آن اصلی که موسی از آنجا به این نشئه عنصریه آمده است غذای اوست. که غذا نمی گیرد مگر از اصل خود. چنانکه شاخه درخت غذا نمی گیرد مگر از اصل خود؛ پس خداوند از این معنی کنایه فرمود که مراضع را بر او حرام گردانیدیم. (یعنی او را شریعتی و علم شریعتی دادیم). چه مادر حقیقی کسی است که او را شیر می دهد- یعنی غذای انسانی و روحانی- نه کسی که او را زاییده است. زیرا مادر ولادت (ام ولادت یعنی مادری که زاییده است) ولد را حمل نموده است بنا بر جهت امانت و فرزند از مادر متکون شد و از دم طمث مادر تغذی کرده است بدون اینکه مادر اراده ای داشته باشد در این تغذی طفل تا اینکه مادر بر فرزند امتنانی نداشته باشد، زیرا آنچه را که جنین تغذی کرد، اگر تغذی به آن نکند و از مادر هم خارج نشود.

هر آینه آن خون کشنده مادر و بیمار کننده اوست. پس جنین بر مادر خود منت دارد از اینکه به آن دم (خون) تغذی کرد و مادر را از ضرری که اگر دم را نگه می داشت و خارج نمی نمود حفظ گردانید و مرضعه این چنین نیست؛ زیرا مرضعه به شیر دادن فرزند قاصد حیات او ابقای اوست. پس خداوند غذا را برای موسی در ام ولادتش یعنی مادرش قرارداد تا زنی را بر او فضل نباشد مگر مادر زادنش تا ایضاً به تربیت فرزندش چشمش روشن شود (یعنی علاوه بر آنکه به فرزندش رسید و خوشحال شد خوشحالی حضانت و تربیت فرزندش را هم بیابد) و نشو نمای فرزندش را در دامن خود مشاهده کند و اندوهگین نشود.

۷ در تورات آمده است: (۲)

- موسی به دنیا آمد و زمانی که زیبایی او برای مادرش روشن گشت، سه ماه او را از دید مردم پنهان کرد، اما این پرده پوشی نمی توانست بیش از آن ادامه یابد، پس از نی (گیاه پاپیروس) سبدی ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل آن نرود، سپس پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. ولی خواهر آن کودک از دور مراقب بود تا ببیند چه بر سر او می آید. (۳)

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص ۵۵۴

۲- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱-۱۰

۳- این مطلب تقریباً با آیات قرآن سازگاری دارد ولی اینکه ۳ ماه از دید مردم پنهان داشته و الله اعلم.

- در همین هنگام دختر فرعون (انیسا) برای آب تنی به کنار رودخانه آمد.

- دو کنیز او هم در اطراف رودخانه به گشت پرداختند، دختر فرعون ناگهان چشمش به سبد افتاد، پس یکی از کنیزان را فرستاد تا آن سبد را از آب بگیرد.

- هنگامی که سرپوش سبد را برداشت چشمش به کودکی گریبان افتاد و دلش به حال او سوخت و گفت: این بچه باید متعلق به عبرانی ها باشد.

- همان وقت خواهر کودک نزد دختر فرعون رفت و پرسید: «آیا می خواهید بروم و یکی از زنان شیرده عبرانی را بیاورم تا به این کودک شیردهد؟» دختر فرعون (انیسا) پاسخ داد: برو. خواهر کودک به خانه شتافت و مادرش را آورد.

- دختر فرعون به آن زن گفت: «این کودک را به خانه ات ببر و او را شیر بده و برای من بزرگش کن و من برای این کار به تو مزد می دهم.»
- پس آن زن کودک خود را به خانه برد و به شیر دادن و پرورش او پرداخت.

- وقتی کودک بزرگ شد، مادرش او را پیش دختر فرعون برد، دختر فرعون او را به فرزندگی قبول کرد و او را موسی علیه السلام (از آب گرفته شده) نامید. (۱)

نکته ها

□ عبریان (موشه) moshe که مشتق شده از مشاه به معنای إنتشل (کشیدن) است و موسی (از آب کشیده یا گرفته شده) نامیده اند. چون او را از نهر و در میان آب و نیزار و درخت گرفتند و آب به زبان عبری (مو) و درخت به زبان عبری (شا) بوده.

۱- این مطالب تا حدودی با روایات و قران ناهماهنگ است از آن جهت که: ۱- آسیه همسر فرعون در کنار رود نیل نوزاد را می بیند و از آب می گیرد و نام او را موسی (از آب گرفته می نهد) ۲- فرعون دختر نداشت و اصلاً به اذن پروردگار صاحب فرزند نمی شد چراکه وقتی آسیه موسی را می بیند به فرعون می گوید: او را نکشیم شاید فرزند و مایه چشم روشنی ما شود؛ و اصل حکمت ازدواج آسیه یک زن زیبا و مؤمن با فرعون تنها به جهت حفظ و نگهداری موسی و جلوگیری از کشتن او در مراحل مختلف بود نه اینکه از صلب یک کافر که ادعای خدایی می کرد در رحم یک زن باایمان نطفه ای بسته شود. فرعون نیز تنها به جهت کامروایی خود آسیه را دوست داشت چراکه وقتی به ایمان او پی برد و دید همسرش او را تأیید نمی کند و به خدایی قبول ندارد او را نیز همچون ساحران که ایمان آورده بودند از جرگه ی خویش خارج کرد و به شهادت رساند؛ و اینکه در برخی کتب مانند (نهایه الأرب، ج ۸، ص ۱۸۲) ذکر شده دختر فرعون بیماری برص داشت و کاهنان و طبیبان شفای آن را آب دهان موسی دانسته بودند و به فرعون گفته بودند یک نوزاد روی نیل ظاهر می شود و شفای دخترت به دست اوست نیز به خودی خود باطل است زیرا همان طور که گفتیم فرعون فرزند نداشت و اعتقادی به شفا گرفتن نداشت چون خود را خدا می دانست چه برسد به اینکه آب دهان یک نوزاد شفا باشد و همین مسئله باعث می شد بیشتر به این نوزاد شک کند و نابودش کند؛ بنابراین مطالب بی اساسی که در برخی کتب ذکر شده و هیچ سند معتبری ندارد و با قرآن سازگاری ندارد را نمی توان پذیرفت و باید به سفارش خود اهل بیت ع این روایات را به دیوار کوبید. ۳- آسیه با مادر موسی ملاقات کرد و به او پیشنهاد داد تا در قصر بماند و از کودکش مراقبت کند و به او شیر دهد و بدین وسیله یوکابد نیز از زندگی فقیرانه نجات پیدا کرد و در رفاه با همسر و دخترش در قصر زندگی کرد. ۴- و گویا هارون برادر کوچک تر موسی ع که حدود ۴ سال کوچک تر بوده به اذن الهی به دنیا می آید و هم رکاب برادرش می شود و روزی هر دو به

دعوت فرعون می پردازند.

این تصویر نقشه ای از مسیر جریان رود نیل در مصر است



تصویر ارابه ای با چرخ مخصوص بر دیواره یک مقبره که نمونه آن در دریای سرخ پیدا شده است

قسمت نهم: پیگیری کلثوم (خواهر موسی) از ماجراهای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش

کلثوم از فاصله ی زیادی به جستجو پرداخت تا مأموران او را نبینند و از ماجرای قصر و اینکه آن ها به دنبال دایه هستند مطلع شد. (۱)

در قرآن آمده است:

۱- و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شمارا به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (۲)

۲- خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» (۳)

۳- و خداوند می فرماید: «ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند!» (۴)

۴- «پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد!...» (۵)

گفت آیا ره نمایم بر شما

سوی اهل خانه صاحب و لا

تا بدین کودک شوند ایشان کفیل

نیک خواه او بوند از هر قبیل

پس بگفتند آور او را نک برش

رفت و گفت و برد آنجا مادرش

رد به سوی مادرش کردیم ما

بعد روزی کی تفرّ عینها

نی خورد اندوه و داند آنکه حق

وعده اش حق است و دارد ما صدق

لیک بسیاری ندانستند آن

غرق چون بودند در وهم و گمان (۶)

یاد کن وقتی که آمد خواهرت

بر تجسس سوی ایشان یکسرت

و آن چنان بود که چون صندوق را

مادرش افکند در نیل ازقضا

خواهرش رفت از عقب تا بیند آن

در کجا با آب خواهد شد روان

دید رفت اندر سرای شاه او

رفت در پی هم بدان در گاه او

۱- اسم خواهر موسی (ع) بر اساس این روایت هست: تُوفِّيَتْ خَدِيدَجَهُ بَعِيدَ أَبِي طَالِبٍ بِأَيَّامٍ وَ لَمَّا مَرَضَتْ مَرَضَهَا الَّذِي تُوفِّيَتْ فِيهِ دَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا بِالْكُزْهِ مَنِي مَا أَرَى مِنْكَ يَا خَدِيدَجَهُ وَقَدْ يَجْعَلُ اللَّهُ فِي الْكُزْهِ خَيْرًا كَثِيرًا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ وَ كُلُّكُمْ أُخْتٌ مُوسَى وَ أَسِيَّةَ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰، باب ۵)

۲- قصص : ۱۲ (فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ)

۳- طه: ۴۰ (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ...)

۴- قصص : ۱۳ (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَكُنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

۵- طه: ۴۰ (فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ...)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص : ۵۴۸

گفت فرعون این مرا باشد پسر
آسیه بگرفت چون جانش بیر
دایه بهرش خواستند از هر مقام
شیر کس راهیچ نگرفت او به کام
خواهرش گفتا شمارا من دلیل
می شوم بر دایه کش گردد کفیل
آسیه گفت از کنی این با تو هم
من بسی از مال وزر احسان کنم
رفت و آگه کرد مادر را ز حال
برد او را سوی ایوان جلال
گفت زان حق بر وسیله خواهرت
باز گرداندم به سوی مادرت
کرده بودم آنکه با او وعده من
که رسانم سوی او بی رنج تن
نیست اندر وعده ما پس خلاف
نی کنم در وعده من با کس خلاف
پس رساندم زود من بر مادرت
دیده تا روشن کند بر منظرت
نه به جرانت شود اندوهناک
هم نوشی تو به غیر از شیر پاک (۱)

بعضی گفته اند: خدمتکاران مخصوص فرعون کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند تا دایه ای برای او جستجو کنند و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید. هامان (وزیر فرعون) زود متوجه شد و پرسید: آیا او کودک را می شناسد؟

کلثوم در پاسخ گفت: نه منظوم این است که این دایه از دوستان و خدمتگزاران فرعون است و می تواند به خوبی از او مراقبت کند. (۲)

سرانجام هامان پذیرفت و به او گفت: زود او را حاضر کن! کلثوم به سرعت خود را به مادر مضطرب و منتظرش رساند و او را برای شیر دادن فرزندش دعوت کرد. مادر، مات و مبهوت شد. خدایا چه می شنوم! مگر می شود در مرکز فرماندهی کشتار اطفال، کودکم را در آغوش گیرم و به سلامت شیردهم! خدایا شکر. مادر سریع از جا بلند شد و راه قصر را در پیش گرفت و گویا در راه، ورد زبانش این است که: خدایا کمکم کن تا بتوانم بر احساسات مادرانه ام فائق آیم و چیزی نگویم که رازم فاش شود! وقتی به قصر فرعون رسید، با توکل قدم در کاخ گذاشت و جلو رفت. مأمورین یوکابد را به نزد آسیه و موسی آوردند، کودک تا بوی مادر را حس کرد، سخت به سینه ی او چسبید و با حرص و ولع شروع به مکیدن پستان مادر کرد؛ و طبق وعده ی خداوند که ما او را به تو بازمی گردانیم، پس از سه روز فراق موسی و مادرش پایان یافت.

(* در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند!» (۳)

* شیر خوردن حضرت موسی

گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن (۴)

شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۶

۲- طبرسی، ترجمه ی تفسیر مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۱۶۹

۳- قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۴

۴- کلیات شمس، ص ۶۸۸

□ (تقر عینها)

«قره عین» معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر (بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشک شوق همواره خنک و اشک های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی»

وقتی فرعون یوکابد را دید و فهمید که موسی شیر او را قبول کرده به او گفت: آیا تو مادر واقعی طفل هستی؟ چرا در میان این همه زن تنها پستان تو را پذیرفت؟

یوکابد گفت ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده مگر اینکه پستان مرا پذیرفته است! حاضران این سخن را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند! (۱) جالب اینکه مأمورین خوشحال شدند که وظیفه پیدا کردن دایه را به خوبی انجام دادند، غافل از اینکه خدا کلثوم را نزد آن ها فرستاد و فکرشان به انجام مأموریت معطوف بود و بس خداوند نگذاشت که یوکابد احساسات خود را بروز دهد و دشمن بفهمد، شاید هم آسیه فهمید زیرا موسی با اشتیاق فراوان شیر او را می مکید و در آغوش هم خوشحال به نظر می آمدند. ولی چون آسیه مو من بود و از نژاد بنی اسرائیل بود آن را از فرعون مخفی کرد.

[عدم اطلاع دادن آسیه و قانع شدن فرعون و هامان از این سخن نیز معجزه ای دیگر است]

□ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند؟ آیا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

خانواده ی فرعون پیشنهاد کردند که یوکابد در قصر بماند و دایگی موسی را به عهده گیرد اما یوکابد عذر آورده و گفت: من دارای شوهر و فرزندان خردسالی هستم که لازم است در کنار آن ها باشم و برایشان مادری کنم، آن ها بدون من نمی توانند نیازهای روزمره ی خود را تأمین کنند

اجازه دهید او را به خانه ی خود برم و همچون جان شیرین از او مراقبت نمایم و پس از اتمام دوره ی شیرخوارگی او را صحیح و سالم به شما برگردانم.

آسیه که محبت خدایی موسی در اعماق جاننش نفوذ کرده بود، حاضر نبود به دوری از کودک رضایت دهد، اما چاره ای نداشت. به ناچار گفت: اشکال ندارد، کودک را به تو می سپارم، ولی باید هرچند روز یک بار، او را به قصر بیاوری تا او را ببینم.

یوکابد که برای خروج از قصر لحظه شماری می کرد، با انبوهی از سفارش ها و توصیه های آسیه از کاخ فرعون خارج شد. او هنوز باور نمی کرد که آنچه دیده و شنیده است، واقعیت دارد

با خود گفت: نکند آنچه دیده و شنیده ام، خواب و خیالی بیش نباشد و بلافاصله دستی به سروصورت کودک و میوه ی دلش کشید و گفت: پس این چیست؟ نه خواب و خیال نیست و این همان وعده و الهام خداوند است که محقق شده است. خدایا! این همه از قدرت توست و تو بر هر چیزی قادری و به وعده ات عمل کردی. از این پس هم مرا یار باش تا بتوانم همچنان این سر تو را مکتوم نگه دارم.

یوکابد چنان غرق در خوشحالی و مسرت شده بود که یارای گام برداشتن نداشت؛ اما همین که به فرعون و کشتار کودکان اندیشید، گام هایش را محکم تر و بلندتر برداشت و سعی کرد که هرچه زودتر از جلو چشمان زهرآلود مأمورین فرعون دور شود. چون اندکی از چشم مأمورین دور شد، عقده های دلش را با اشک زلال چشمانش گشود و به سرعت راهی خانه شد. خانه ای که سه روز در هجران کودک دلبد او ماتمکده شده بود، با ورود او روشن شد و اهل خانه (عمران و کلثوم)، دور کودک حلقه زده، هرکس به گونه ای شوق و اشتیاق خود را بروز می داد. پس از اینکه دایگی یوکابد قطعی شد، فرعون به خواست آسیه دستور داد تا برای اجرت شیر دادن موسی، روزانه یک دینار به یوکابد بدهند. (۱)

آسیه نیز در حدّ توان از اکرام و ارسال هدایا برای دایه ی فرزندخوانده اش دریغ نمی کرد. از آن پس یوکابد به قصر رفت و آمد می کرد تا زمانی که او را از شیر بگیرد. اکرام کودک و دایه اش از طرف آسیه همچنان ادامه داشت تا این که موسی اندکی بزرگ شد و راه رفتن آموخت.

□ آیا موسی بعد از پایان دوران شیرخوارگی، به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت و میان این دو دررفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو با دست آن دو پرورش یافت؛ و این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: (أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ): آیا تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هایی از عمرت را در میان ما نبود؟ (۲) و نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال هایی در آنجا درنگ نموده است.

قسمت دهم: جشنی برای موسی در قصر و خشم دوباره ی فرعون از موسی

در تاریخ و روایات آمده است:

- روزی آسیه برای یوکابد پیغام فرستاد که می خواهم پسرم را ببینم و برای این دیدار روزی را معین کردند. در روز موعود آسیه دستور داد تا همه ی زنان درباری و خدمتکاران هر کدام با هدیه ای به استقبال موسی بروند و

۱- سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۲۲

۲- شعراء: ۱۷

گفت: من در میان شما مأموری می فرستم تا کیفیت و چگونگی استقبال شما از فرزندم را زیر نظر داشته باشد، پس مراقب باشید که کوتاهی نکنید. (۱)

- چهره ی شهر تماشایی شده بود و همه به کوچه و خیابان آمده، از همدیگر سؤال می کردند که این کاروان چیست؟ و این هدایا برای چه کسی است؟ گویی همانند یوکابد، به او الهام شده که: اگر امروز این صف طویل استقبال کننده را برای اکرام حجت خدا بفرستی، ما نیز فردا (آخرت) صف هایی از ملائکه را به استقبال تو می فرستیم.

- وقتی موسی با آن همه احترام و با آن لباس های فاخر و زیبا و بالاتر از همه با آن جذابیت و محبوبیت خدایی وارد شد. آسیه شاد و خوشحال شد و به زنان خدمتکار گفت: او را نزد فرعون ببرید تا او نیز هدیه ای شایسته به وی عطا کند.

- (*) موسی را بردند و در کنار فرعون گذاشتند، همین که موسی در کنار او نشست، ریش فرعون را گرفت و بازی کرد و تاج او که پر از یاقوت های سرخ بود از سرش افتاد و گفت: «عدو من اعداء الله! ألا تری ما وعد الله ابراهیم أنه سَيَصْرِعُكَ و يعلوك» ای دشمن خدا! آیا نمی بینی وعده ی خداوند به ابراهیم خلیل را و آن اینکه به زودی خداوند تو را به زمین خواهد زد و بر تو برتری خواهد جست. (۲)

- به هر حال فرعون از این کار موسی به خشم آمد و گفت: «این کودک گویا از تاج و تخت خوشش نمی آید و دشمن من است و می خواهد تاج و تخت را از من بگیرد» و همان دم به دنبال جلادان فرستاد تا بیایند و او را بکشند.

- آسیه متوجه شد و سراسیمه و مضطرب وارد شد و نزدیک فرعون آمد و با کلمات و جملاتی احساسی گفت: مگر نمی بینی که این کودکی بیش نیست و هنوز خوب و بد را از هم تشخیص نمی دهد! مگر نه این است که تو او را به من بخشیده ای تا احساس بی فرزندی نکنم! هر چند این جملات اندکی از خشم فرعون را فرو نشانند، اما باز هم نپذیرفت و گفت: او همه چیز را می داند و آگاهی و اختیار مرتکب این عمل شد.

- آسیه گفت: حال که می گویی عمل او با اختیار و شعور بوده، اجازه بده تا او را امتحان کنیم. به نزدش یک قطعه یاقوت سرخ و یک زغال آتشین سرخ بگذار، اگر او به سراغ یاقوت رفت حرف تو درست است و آگاهی دارد و اگر به سراغ دیگری رفت، حرف من درست است.

- موسی دست به طرف یاقوت سرخ دراز کرد ولی این بار نیز به لطف خدا، جبرئیل دست او را به طرف زغال سرخ برد و او را در دهان گذاشت و نوک زبانش سوخت و ضجه اش بلند شد. (۳) ولی این حادثه سبب شد موسی به گونه ای لکنت زبان بگیرد و نتواند روان صحبت کند.

۱- طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۳۵

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۳۶، جالب این است که از جمله معجزات و کرامات آن حضرت نیز این بوده که در قبل از سه سالگی اعتقاد به وحدانیت خدا و نبوت ابراهیم و داشته و به این راحتی تکلم کرده و از حضرت زهرا (س) نقل شده است که: رشد حضرت موسی در یک روز، برابر رشد یک ماهه ی دیگر کودکان بوده است. (شیخ صدوق، أمالی، ص ۴۷۵؛ دلائل الإمامه، ص ۷۶، ج ۱۷) در این صورت می توان گفت: رشد عقلی حضرت موسی در این سن برابر رشد عقلی فردی بیست ساله بوده است.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۶؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۷

- آسیه از گریه ی کودک ناراحت شد ولی از جهتی با خوشحالی از اینکه با لطف خداوند دوباره جلو کشتن موسی را گرفته بود خطاب به فرعون گفت: حال باور کردی که عمل او از روی آگاهی و اختیار نبود.

صفی علیشاه در شعری تحت عنوان «در بیان کندن موسی ریش فرعون را در کودکی» اینگونه شعر گفته است:

روزی اندر کودکی بر کند او

در کنارش ریش فرعون عدو

گفت این است آنکه گویند از نجوم خصم من گردد به ملک آرد هجوم

بینم او را این نشان در ناصیه

عذر پس ز او خواست در دم آسیه

کاین بود کودک چه داند مهر و کین

پر جواهر دید ریش را چنین

دست افکند این نشان کودکی است

ور نه خصمی با تماش در یاد نیست

آتش از باشد کند دست اندر آن

چون که بیند اشتعال و تاب آن

آتش آوردند و لؤلؤ دربرش

برد کف جبریل سوی آذرش

دردهان برد و زبانش سوخت زان

عقده ماندش بدانسان در زبان

در تکلم بود زان آزار سست

کس نفهمیدی کلامش را درست (۱)

نور در ظلمت اوفتاد چنانک

دست موسی به لحيه ی فرعون (۲)

• اشعار شعرای برجسته ایرانی در موضوع «امتحان موسی وزغال داغ در دهان نهادن موسی»

ور به بلور اندرون بینی گویی

گوهر سرخ است به کف موسی عمران (۳)

همچو موسی این

زمان در طشت آتش مانده ای

طفل و فرعونیت در

پیش و دهان پر اخگر است (۴)

پنهان کنی

پیغمبری، در آستین کافری

زان برد موسی آذری

اندر دهان سبحانه (۵)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۶

۲- ظهیر فاریابی

۳- دیوان رودکی، ص ۴۳

۴- دیوان عطار، ص ۶۳

۵- دیوان عطار، ص ۱۲۶

دو طشت آورد آن دلبر یکی آتش یکی پر زر

چو زر گیری بود آذر ور آتش بر زنی بردی

بین ساقی سرکش را بکش آن آتش خوش را

چه دانی قدر آتش را که آنجا کودک خردی (۱)

هست دو طشت در یکی آتش و آن دگر زر

آتش اختیار کن دست در آن میانه کن (۲)

بر زبان عقده ای دارد چو موسی من ز فرعونان

ز رشک آنکه فرعونی خبر یابد ز برهانم (۳)

شو چو کلیم هین نظر تا نکنی به طشت زر

آتش گیر دردهان لب وطن زبانه کن (۴)

با صد زبان فصاحت هارون نمی خرد

گوشی که از کلیم خرد لکنت زبان (۵)

زبان موسی از آتش از آن سوخت

که تا پاس زبان دارد به هنجار (۶)

قسمت یازدهم: جوانی موسی در قصر فرعون

آسیه هر روز بر اسباب تجمل و رفاه موسی می افزود تا آنجا که گفته شده وقتی به سن ده سالگی رسید چهارصد غلام در خدمت او بودند.

(۷) و به علت رشادت ها و مهارت هایی که موسی کسب کرد، یکی از سرداران جنگی فرعون شد. (۸)

به هر حال حدود ۶۷ سال فرعون و آسیه از موسی پذیرایی کردند و موسی در سایه ی محبت و تربیت آسیه در رفاه و آسایش بزرگ شد تا هنگام مهاجرت او فرار او به مدین فرارسید؛ و بعد از دوران شیرخوارگی و در این ۶۷ سال که موسی در دربار فرعون بود، معلوم نیست یوکابد چگونه فرزندش را می دید و دوری او را تحمل می کرد!

نکته ها

□ قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آن ها بسیج نماید. قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آن ها اثر بگذارد که مشتاقانه

هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را بر پا کنند که باید بر آن اعدام شوند! و در مورد فرعونیان

۱- کلیات شمس، ص ۲۳۹

۲- کلیات شمس، ص ۶۸۶

۳- کلیات شمس، ص ۵۵۵

۴- کلیات شمس، ص ۶۸۶

۵- شبستری، گلشن راز

۶- دیوان عطار، ص ۳۸۲

۷- هبوط، ناسخ التواریخ، ص ۳۳۴؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ج ۲، ص ۴۹۸

۸- نویری، نهاییه الأرب، ج ۱۰، ص ۱۴۰

زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آن ها صورت گرفت: قابله موسی از قبطیان بود!

□ گیرندگان سبب نجات موسی از امواج نیل «آل فرعون» شخص فرعون یا همسرش آسیه بود! و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسی قهرمان و فرعون شکن همان کاخ فرعون بود! و این است قدرت نمایی پروردگار برای به خاک نشاندن فرعون و عبرت برای فرعونیان آینده.

□ از آن جهت که موسی آمده است تا بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات دهد و از اسارت طاغوت و طاغوتیان رهایی بخشد و با خدا آشنا کند لازم است بعد از ۶۷ سال خودش از خوی کاخ نشینی فاصله بگیرد و تا پذیرای وحی و نبوت شود و حکمت تمام این اتفاقات و دور ماندن از بلایا روشن شود که در قسمت های آینده به طور مفصل به آن ها خواهیم پرداخت.

قسمت دوازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات

(۱) سوره ی طه: آیات ۷-۴۰

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ) (*) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (*) أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لُتُضَيِّعَ عَلَىٰ عَيْنِي (*) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ... (۱))

پیام ها

۱- نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. (وَلَقَدْ مَنَّا)

۲- هیچ گاه الطاف خداوند را از یاد نبریم. +(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ)

۳- گاهی والدین به خاطر فرزند، مشمول لطف خاص می شوند. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ)

۴- زن نیز می تواند به مقامی برسد که مورد وحی و الهام الهی قرار بگیرد. (اگرچه این وحی، برای رسالت بشمار نمی رود، اما الهام ساده نیز به حساب نمی آید، زیرا مادر موسی به واسطه ی آن، فرزند خود را تسلیم امواج آب کرد.)

۵- در حرکت و نهضت انبیا، زنان نیز ایفای نقش کرده اند. (أُمِّكَ)

۶- دریا نیز همچون تمام هستی، تحت امر الهی است. (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ)

۷- تکرار کلمه «عدو» نشانه عمق عداوت طاغوت نسبت به فرستادگان الهی است. (عَدُوٌّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ)

۸- عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد. (يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ)

۱- ترجمه: «خطاب شد ای موسی به حقیقت به تو عطا گردید آنچه را که درخواست نمودی (*) و هر آینه حقیقتاً ما بر تو انعام کردیم دفعه دیگر (*) وقتی به سوی مادر تو وحی نمودیم آنچه وحی گردیده شد (*)» (که کودک خود را) در صندوقی بگذارد و در دریا اندازد امواج دریا او را به ساحل رساند و او را دشمن من و دشمن او می گیرد و دوستی از خودم یعنی دوستی را در دل ها انداختم تا باراده من پرورده

شوی (*) یاد کن وقتی را که خواهرت در جستجوی تو حرکت نمود و گفت آیا راهنمایی کنم شمارا بر کسی که این (بچه) را کفالت نماید
پس تو را به سوی مادرت برگردانیدیم تا اینکه چشمش روشن گردد و غمگین نباشد...»

۹- محبوبیت یکی از الطاف الهی است. آنکه دل ها از اوست، محبت نیز از اوست. (مَحَبَّةٌ مِنِّي)

۱۰- اولیای خدا، تحت نظر و تربیت ویژه ی پروردگار قرار دارند. (عَلَى عَيْنِي)

۱۱- در نظام حاکمیت طاغوت، هر کس از طرفداران حق، چه زن و چه مرد، باید نقش مبارزاتی خود را به خوبی انجام دهد. (تَمْشِي أُخْتُكَ)

۱۲- برای دریافت الطاف الهی باید حرکت نمود. (أَوْحَيْنَا ... تَمْشِي أُخْتُكَ)

۱۳- پیشنهاد های حق و منطقی خود را با نرمی و ملاطفت مطرح کنیم. (هَلْ)

۱۴- اسرار را فاش نکنیم. (مَنْ يَكْفُلُهُ) و نگفت: (الی امه)

۱۵- شیر دادن فرزند، کافی نیست، بلکه تکفل کامل مهم است. (يَكْفُلُهُ)

۱۶- خدا به وعده های خویش وفادار است. (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ)

امام باقر علیه السلام

فرمود: مدّت جدایی فرزند از مادر سه روز بود. (۱)

۱۷- سرپرستی مادر، بهترین شرایط برای رشد فرزند است. (لَتَضَعَّ عَلَى عَيْنِي ... فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ)

۱۸- رضایت مادر، جایگاه ویژه ای نزد خدا دارد. (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا)

(۲) سوره ی قصص : آیات ۷-۱

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (*) فَالْتَقَطَهُ
 ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (*) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ
 أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (*) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (*)
 وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (*) وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاصِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ
 لَهُ نَاصِحُونَ (*) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَكْفُرُهُمْ كَيْ لَا يَعْلَمُونَ (*) (۲)

پیام های آیات ۷-۱۰

۱- در اضطراب ها و بن بست ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. (أَوْحَيْنَا)

۲- زن نیز می تواند مورد الهام الهی قرار گیرد. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ)

۱- - تفسیر نور الثقلین.

۲- - ترجمه: «(هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان

گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. (*) همسر فرعون (چون دید آن ها قصد کشتن کودک رادارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند!) (*) (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند! (*) و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد درحالی که آنان بی خیر بودند. (*) ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد) و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شمارا به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (*) ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند! (*)»

۳- نزول مددهای غیبی با بهره گیری از امکانات مادی منافاتی ندارد. شیر دادن و در صندوق گذاردن، منافاتی با توکل ندارد.

۴- در هیچ شرایطی نباید شیر مادر را از فرزند دریغ داشت. (أَرْضِعِيهِ)

۵- در دستورات الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ)

۶- در راه اجرای فرمان های الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله ای نگران باشیم.

(لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي) (مادر موسی دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن فرزند و دیگری غم فراق او، که خداوند هر دو را همان گونه که در آیات بعد خواهیم خواند به نحو احسن جبران فرمود).

۷- آنچه در راه خداوند داده شود، به بهترین وجه باز می گردد. (فَأَلْقِيهِ ... رَأْدُوهُ ... جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

۸- مادر موسی به فرمان خداوند فرزندش را رها کرد، خداوند هم او را برگرداند و هم به مقام نبوت رساند.

۹- خداوند، اخباری از غیب را در اختیار افرادی که بخواهد قرار می دهد. (جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

۱۰- فرعون واسطه نجات موسی از دریا شد و سرانجام به دست او در همان دریا غرق گردید.

(فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) (آری، خدا می تواند نوزاد بی دست و پا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پا را غرق سازد)

۱۱- خواست انسان در مقابل اراده ی الهی بی اثر است. (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) فرعون گمان کرد که هدیه ای برای او رسیده است اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او پیوراند.

۱۲- فرعون وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه ی آن ها را خنثی کرد. (كَانُوا خَاطِئِينَ)

۱۳- طراح، مشاور، آمر و مباشر، همگی در جرم شریک اند. (كَانُوا خَاطِئِينَ)

۱۴- زنان، در امور اجتماعی دارای نقشی موثرند. (قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ) (زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد)

۱۵- با طرح پیشنهاد های صحیح و سریع، از القای طرح های انحرافی جلوگیری کنیم. قبل از آنکه فرعون تصمیم خود را ابراز کند، همسرش راه درست برخورد با مسئله را القا نمود.

(قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ)

۱۶- در بیان پیشنهاد های از کلمات عاطفی و دل نشین استفاده کنیم. (قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ)

۱۷- دل های همه به دست خداست. او می تواند سخت ترین دل ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

۱۸- در برخورد با منکرات، ابتدا از راه عاطفه وارد شویم و سپس به امرونهی پردازیم.

(قُوتٌ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ)

۱۹- از نهی از منکر زبانی، غفلت نورزیم که بسیار کارساز است. (لَا تَقْتُلُوهُ) (زن فرعون با گفتن (لَا تَقْتُلُوهُ) از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن (لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد.)

۲۰- طاغوت ها از ابتدایی ترین عواطف انسانی نیز بی بهره اند و نیاز به تذکر دارند. (لَا تَقْتُلُوهُ)

۲۱- فواید امرونهی را بگوئیم تا مردم آسان تر بپذیرند. (لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا)

۲۲- در نظام طاغوتی، ملائک وضع یا لغو قوانین، هوس ها و منافع شخصی طاغوت هاست. (قانون قتل عام نوزادانِ پسر، بر اساس منافع شخصی فرعون وضع شد و باز بر پایه امید به منافع آینده در مورد نوزاد آب آورده (حضرت موسی) همین قانون لغو گردید.) (لَا تَقْتُلُوا عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا)

۲۳- برخی انسان ها در ظاهر بسیار بلندپروازند، ولی در باطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. فرعون که ادعا می کرد: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) سرانجام می پذیرد که ممکن است یک نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود. (عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا)

۲۴- فرعون از فرزند پسر محروم بود، لذا با پذیرش نوزاد از آب آورده، به حقارت و عجز خود بیشتر پی برد.

(تَتَّخِذُهُ وِلْدًا)

۲۵- گاه ایجاد علاقه و محبت میان افراد بر اساس یک خط غیبی است که خود طرفین نیز از آن غافلند.

(وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

پیام های آیات: ۱۱-۱

۱- افشای اسرار از نشانه های سستی و ضعف ایمان است. (لَتُبَدَىٰ بِهِ لَوْ لَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا)

۲- آرامش دل ها به دست خداست. (رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا)

۳- از نشانه های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است. (رَبَطْنَا ... لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

۴- آنچه در نظر الهی مهم است، ایمان است و زن و مرد تفاوتی ندارند. (لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

۵- در صورتی که باید می فرمود: (من المؤمنات)

۶- زنان و دختران نیز باید از تدبیرهای لازم در مسائل اجتماعی برخوردار باشند. (قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه)

۷- در امور حساسیت برانگیز، کارها را به دیگران واگذار کنیم. (لأُخْتِهِ)

در ماجرای موسی حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که مطلب افشا گردد.

۸- توکل به خدا به معنای بی تفاوتی در مسائل نیست. باینکه مادر موسی زن باایمانی بود، ولی بازهم دخترش را برای تعقیب ماجرا فرستاد. (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه)

۹- در برخورد با نظام های طاغوتی و خفقان آور، تعقیب و مراقبت امری ضروری است. (قُصِّيه)

۱۰- برای حفظ اسرار، عادی سازی در رفتار یک امر لازم است. (عَنْ جُنُبٍ) (خواهر موسی از دور صندوق برادر را زیر نظر داشت تا این مراقبت بسیار عادی باشد و سبب حساسیت و تحریک دشمن نشود).

۱۱- مؤمن، مأموریت خود را به دوراز توجه دشمن به انجام می رساند. (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

۱۲- اگر خداوند نخواهد، تشکیلات عریض و طویلی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای یک کودک عاجز می ماند. (حَرَمْنَا)

۱۳- ابتدایی ترین کارها مثل مکیدن نوزاد نیز با اراده ی الهی است و اگر او نخواهد، اتفاق نخواهد افتاد. (حَرَمْنَا)

۱۴- رضاع و سپردن نوزاد به دایه برای شیر دادن، سابقه ای تاریخی و طولانی دارد. (الْمَرَضِعَ) وقتی سر

(فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ)

۱۵- پیشنهاد های خود را در رابطه با چیزی که حساسیت برانگیز است، به طور عادی مطرح کنیم. (هَلْ أَدُلُّكُمْ)

۱۶- در برابر دشمن باید زیرک بود. (خواهر موسی، نامی از مادر به میان نیاورد و نگفت: «علی أمه»، بلکه آن را به صورت ناشناس ذکر کرد.) (علی اهل بیت)

۱۷- نیازمندی های نوزاد، منحصر در غذا نیست، بلکه او به خانواده و کانون محبت نیز احتیاج دارد و لذا خواهر موسی سخن از سرپرستی همه جانبه کرد، نه تنها تغذیه. (يَكْفُلُونَهُ)

۱۸- پیشنهاد های خود را به گونه ای مطرح کنیم که مخاطب، آن را به نفع خود بداند. (يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ)

۱۹- کفالتی ارزشمند است که با خیرخواهی و محبت همراه باشد. (يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ)

۲۰- وعده های الهی تخلف ندارد خداوند وعده داد که نوزاد را به مادر برگرداند.

(إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ ... فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ)

۲۱- نوزاد، نور چشم مادر است. (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا)

۲۲- برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ) سرانجام، فرزند به آغوش مادر بازگشت گرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد، ولی عنوان مهم نیست، برگشتن نوزاد مهم است.

۲۳- مادر به واسطه ارتباط عمیق با فرزند، بیشترین نقش را در زندگی او دارد. (إِلَىٰ أُمِّهِ)

۲۴- عاقبت، سختی ها بسر آمده و فراق به وصال خواهد انجامید. (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) انسان متکبر به سنگ خورد، راهنمایی و پیشنهاد دیگران، حتی یک فرد ناشناس را نیز به راحتی می پذیرد.

۲۵- اگر خداوند بخواهد، یک فرد، مایه امید و نور چشم دو گروه مخالف (خاندان فرعون و خاندان موسی) می شود. (قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ ... تَقَرَّ عَيْنُهَا)

۲۶- انبساط و شادی، حزن و اندوه، در بینایی انسان تأثیر دارد. (تَقَرَّ عَيْنُهَا) چنانکه در آیه ۸۴ سوره یوسف، می خوانیم: دوری حضرت یوسف، باعث نابینایی حضرت یعقوب گردید. (وَ اِيضًا عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ)

۲۷- ایمان به خداوند دارای مراحل و درجاتی است. مادر موسی بانویی مؤمنه بود،

(رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

اما یک مؤمن نیز باید به مرحله یقین و علم عمیق برسد. (لِتَعْلَمَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)

۲۸- فلسفه و دلیل بعضی حوادث، درک حقایق و وعده های الهی است. (لِتَعْلَمَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)

۲۹- اکثر مردم ظاهرین هستند و درکی از اسرار حکیمانه و نقشه های مدبرانه ی خداوند ندارند.

(أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

گفتار سوم: هجرت موسی از مصر به مدین تا قبل از هجرت ایشان از مدین به مصر (۶۷-۷۷ سالگی)

اشاره

فصل اول: بررسی ماجراهای قتل قبطی و هجرت موسی به مدین و ازدواجش با دختر شعیب (صفورا) و ۱۰ سال چوپانی در قبال مهریه اش در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

و

تورات

ورود

موسی به شهر و قتل قبطی

(۱)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

پشیمانی

و توبه ی موسی از قتل غیر عمدی

(۲)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

و

تورات

تکرار

صحنه ی دیروز در فردا

(۳)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

خبر

دادن مؤمن آل فرعون از نقشه

قتل

موسی

(۴)

صفی

علیشاه

شمس

تبریزی

قرآن

و روایات

و

تورات

فرار

و هجرت موسی از مصر به مدین

(۵)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

مدین

و ایکه و رسالت حضرت شعیب

در

آنجا

(۶)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

پایان

سفر موسی پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند

(۷)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

و روایات و تورات

اجابت

دعای موسی و داستان رفتن

به

خانه ی شعیب

(۸)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات و تورات

سخنان

صفورا دختر شعیب با و پدرش

در

مورد موسی

(۹)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات و تورات

خواستگاری

شعیب

از

موسی برای

یکی

از دخترانش

(۱۰)

سنایی

ناصر خسرو

ص: ۱۲۱

محیط قمی

شوریده

شیرازی

عباس

زرکلی

محتشم

کاشانی

ابن

یمین

منصور

حلاج

ظهر

فاریابی

خاقانی

صفای

اصفهانی

عطار

شمس

تبریزی

منوچهری

شهریار

قاآنی

قرآن

و روایات

چوپانی

موسی در مدین

(۱۱)

صفی

علیشاه

سنایی

قرآن

و روایات

دادن

عصای ویژه به موسی توسط شعیب

(۱۲)

مولانا

قرآن

و روایات

ماجرای

گوسفند فراری

(۱۳)

مولانا

قرآن

و روایات

ماجرای

موسی و شبان

(۱۴

-

قرآن

و روایات

۶

درس آموزنده از هجرت موسی به مدین

(۱۵

-

قصص

:

۲۸-۱۴

بررسی

پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

(۱۶

قسمت اول: ورود موسی به شهر و قتل قبطی

سال ها گذشت و موسی

در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن وامان پرورش یافت، کم کم هنگامی که به سنّ رشد و بلوغ رسید. (۱)

در قرآن آمده است:

۱- «و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم! (*)» او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد...» (۲)

به هرحال موسی در آن موقع دید که یکی از آشپزهای فرعون (به نام قانون) می خواهد یک نفر بنی اسرائیلی (به نام سامری) را برای حمل هیزم به بیگاری کشد و او خودداری می ورزد و بر سر همین موضوع با یکدیگر گلاویز شده اند. سامری از موسی کمک خواست تا او را از زورگویی های قانون برهاند. موسی نیز او را از دست آن قبطی نجات داد اما قانون اینک با خود او به منازعه پرداخته بود. موسی می دانست قبطیان از طبقه ی اشراف هستند و همواره به بنی اسرائیل ظلم می کنند از این رو به یاری مظلوم شتافت و مشتی محکم بر سینه ی آن ظالم قبطی زد اما همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مُرد. (نشان می دهد که موسی تنومند و قوی بود)

۲- «... ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغول اند یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آنکه از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود موسی مشتی محکم بر سینه ی او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)» (۳)

چون رسید او بر کمال رشد و حد

قد او شد راست هم محکم خرد

حکمت و دانش به او دادیم ما

محسین را می دهیم این سان جزا

شد به شهر اندر زمان غفلتی

ز اهل آن یعنی بدون حاجتی

یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد

که ز وجهی بودشان باهم نبرد

زان یکی از پیروان دیگر عدو

بود قبطی جاهد و غالب بر او

پس بوی کرد استغاثه پیروش

آنکه دشمن بود با وی کینه کش

خشم پس بگرفت موسی بر عدو

کشت با مشتش قضا چون بد بر او (۴)

۱- در دوران ما که نهایت عمر حدود ۱۰۰ سال و حتی کمتر است، دوران اشد بلوغ شاید حدود ۲۰ - ۴۰ سال باشد، ولی در مورد حضرت موسی با توجه به اینکه ایشان ۱۲۰ سال عمر کردند و از قوای جسمانی بالاتری برخوردار بودند می توان گفت تا ۶۷ سالگی قوای جسمانی عالی داشتند چراکه در آن سن ازدواج کردند.

۲- قصص : ۱۴-۱۵ (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (*) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا...

۳- قصص : ۱۵ (فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَبَعَاهُ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَىٰ الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۸

۷ در تورات آمده است: (۱)

- سال ها گذشت و موسی بزرگ شد.

- روزی او به دیدن قوم خود یعنی عبرانی ها رفت، هنگامی که چشم بر کارهای سخت عبری ها دوخته بود، یک مصری را دید که یکی از عبرانی ها را می زند.

- آنگاه به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی را ندید مرد مصری را کشت و جسدش را زیر شن ها پنهان نمود.

نکته ها

□ از آن جهت که موسی آمده است تا بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات دهد و از اسارت طاغوت و طاغوتیان رهایی بخشد و با خدا آشنا کند لازم است بعد از ۶۷ سال خودش از خوی کاخ نشینی فاصله بگیرد و تا پذیرای وحی و نبوت شود و حکمت تمام این اتفاقات و دور ماندن از بلایا روشن شود و این قتل نیز از روی خوی خشن و جنگ طلب موسی بود و باید از این خوی فرار می کرد نه از چنگال فرعون و باید به اجبار و تحریک مؤمن آل فرعون از مصر به مدین فرار می کرد تا شعیب نبی را ببیند و با خصلت قسط و عدل و ... ایشان آشنا شود و مدتی را چوپانی کند تا متواضع و لطیف شود و ازدواج کند تا دینش کامل شود و نزد خضر علیه السلام برود تا مقام صبرش آزموده شود و خلاصه آزمایش های فراوان که خداوند قبل از بعثتش او را آزمود و به او در زمان بعثتش گوشزد کرد (و فتناک فُتُوناً) (طه: ۴۰) و همه این ها برای این است که موسی جذب نور الهی شود و خود را نبیند همان طور که در وادی مقدس طوی نوری دید و به دنبال آن برای نجات رفت که در قسمت های آینده به طور مفصل به آن ها خواهیم پرداخت.

□ فرق میان (حکم) و (علم)

ممکن است این باشد که «حکم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «علم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد.

□ تعبیر (كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

نشان می دهد که موسی به خاطر تقوای الهی اش و به خاطر اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاک دامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد.

موسی در همان کاخ فرعون که بود رنگ آن محیط را به خود هرگز نگرفت و تا آنجا که در توان داشت به کمک حق و عدالت می شتافت هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

□ (اشد) از ماده شدت به معنی نیرومند شدن است.

□ (استوی) از ماده (استواء) به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است.

در اینکه میان این دو (اشد و استوی) چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند:

۱- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱۱-۱۲

بعضی گفته اند «بلوغ اشد» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سر حد کمال برسد که غالباً در سن ۱۸ سالگی است و «استواء» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود.

بعضی دیگر «بلوغ اشد» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب معانی الاخبار نقل شده می خوانیم: اشد ۱۸ سالگی است و استواء زمانی است که محاسن بیرون آید.

□ این شهر کدام شهر بوده؟

به احتمال قوی پایتخت مصر بوده است و به گفته بعضی از مفسران موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روزبه روز اوج می گرفت محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد، ولی او با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند وارد پایتخت گردید.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد، چراکه معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند می سازند.

- سیره نویسان می گویند: روزی موسی به همراه فرعون به اسب سواری مشغول بودند در این بین موسی راه را گم کرده وارد شهری بنام منف شد، هنگام ظهر بود و کسی در بازارها دیده نمی شد.

□ (عَلَى جِبِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا)

موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود،

اما اینکه چه موقعی بوده؟

بعضی گفته اند در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی می پردازند، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان «ساعت غفلت» تعبیر شده است.

(*) در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تَنفَلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ»: در ساعت غفلت نماز نافله بجا آورید و لو دو رکعت مختصر باشد؛ و در ذیل این حدیث آمده است: «و سَاعَةُ الْغَفْلَةِ مَا بَيْنَ الْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ». (۱) و به راستی این ساعت، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود. نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است.

□ (شیعته)

نشان می دهد که از موسی از همان زمان ارتباط هایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.

□ (وکزه) از ماده «وکز» (بر وزن رمز) به معنی مشت کوبیدن است.

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۴۹ (باب ۲۰ از ابواب بقیه الصلوات المندوبه).

□ مسلماً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولایی از او سر زد که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند تا به در دسر و زحمت و رنج بیفتد او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرارداد؛ و می دانیم ترک اولی به معنی کاری است که ذاتاً حرام نیست، بلکه موجب می شود که کار خوب تری ترک گردد، بی آنکه عمل خلافی انجام شده باشد.

□ دیدگاه سید مرتضی

- سید مرتضی علم الهدی (ره) در کتاب تنزیه الانبیاء می فرماید: آیا موسی الزاماً - اگرچه قصد کشتن نداشته باشد - در زدن مُشت متعمد دانسته نمی شود؟ (۱)

- پاسخ اول اینکه: خیر؛ آن حضرت لزوماً در زدن مُشت متعمد دانسته نمی شود.

- چگونه می توان زدن مُشت را به عمد دانست در حالی که بنا به آنچه گفته شد؛ غرض حضرت موسی، صرفاً رها کردن آن مظلوم و راندن ستمگر بوده است و کسی که منحصرأً قصد دفاع دارد، در آزار رساندن وارد کردن زبانی، قاصد و متعمد نیست.

- هدف آن حضرت صرفاً، رها کردن مظلوم بود، اما این مسئله به زدن مُشت و کُشته شدن ستمگر منجر و منتهی شده است.

- پاسخ دیگر اینکه: خداوند متعال، سزاواری آن قبلی را برای کُشته شدن به سبب کفر وی، به موسی فهمانده بود اما آن حضرت را برای به تأخیر انداختن اجرای حکم تا زمان فراهم شدن امکان، مخیر فرمود؛ و هنگامی که حضرت موسی جسارت او را نسبت به یکی از پیروان خود مشاهده کرد، از سر عمد، قصد کُشتن او را نموده و استحباب تأخیر کُشتن او را ترک کرد.

□ دیدگاه ابن عربی در مورد قتل قبلی:

- همان طور که خداوند موسی را در نوزادی از غم تابوت نجات داد (تابوتی که موسی در آن بود که به رود نیل افکنده شد) اکنون نیز او را از غم تابوت بدن به واسطه علم الهی که خدا به او عطا فرموده بود نجات یافت؛ و خداوند او را امتحان هایی کرد که فرمود: (وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا) (طه: ۴۰) یعنی او را در چندین جا اختبار و امتحان کرد تا در نفس او صبر بر آنچه خداوند او را بدان مبتلا نمود تحقق یابد؛ و اول چیزی که خداوند او را بدان مبتلا کرد قتل قبلی بود به سبب آنچه خداوند در سر او به او الهام کرد و خداوند او را توفیق داد هر چند که موسی به الهام و توفیق عالم نبود و لکن در او علامت الهام و توفیق بود که در خود مبالاتی به قتل قبلی نیافت؛ و چون موسی به الهام و توفیق عالم نبود عمل را به شیطان نسبت داد و گفت: (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)

ظاهر تعبیر که عدم علم به الهام و توفیق به موسی کلیم دارد بی دغدغه نمی نماید و لکن علم را مراحل بسیار و انسان را اطوار بی شمار است.

خلاصه امر و کوتاه سخن اینکه فعل موسی فعل حق بود که در دست موسی صادر شد. یعنی در این مقام دو نظر است، با نظر اسناد به حق «هَذَا مِنْ عَمَلِ الرَّحْمَنِ» هر چند که موسی کلیم به نظر دوم فرمود: (هَذَا مِنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ) كيف كان، سخن شیخ قابل توجیه و تأویل و تصدیق است و گویا خود در پی دفع اعتراض متوهم مذکور برآمده است که می فرماید: با اینکه توقف و صبر نکرد تا اینکه امر پروردگارش به قتل بیاید.

این جمله تأکید گفتار اوست که قتل او قبلی را به الهام و توفیق الهی بود به حدی که حضرت موسی توقف نکرد، یعنی صبر نمود تا امر پروردگار به قتل قبلی صادر شود که خداوند به او بگوید این قتل در دست تو به امر من بود نتیجه اینکه فعل، فعل الهی است.

از این رو که باطن نبی معصوم است هر چند که خود بدان شاعر نباشد تا بدان اخبار شود؛ و مطابق با عقیده امامیه است. زیرا دیگر فرق مسلمانان در عصمت نبی حرف هایی ورای این نکته علیا دارند.

این سخنی است که در نبوت سخت استوار است و همین سخن در امامت نیز جاری است. (۱)

قسمت دوم: پشیمانی و توبه ی موسی از قتل غیر عمدی

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونى نداشت و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود، نه به خاطر اینکه آن ها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پیامدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد.

در قرآن آمده است:

۱- ... موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (*) (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (*) عرض کرد: «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشیمان مجرمان نخواهم بود!» (*) (۲)

گفت از شیطان بد این کردار و کار

کان عدو گمره کننده است آشکار

گفت ای پروردگار من بخویش

ظلم کردم تو ببخش از لطف بیش

پس بیامرم پس آمرزید حق

کو غفور است و رحیم از ما سبق

بودش این آثار غفران اله

داشت کز فرعونیان او را نگاه

گفت ای پروردگار ذو المنن

بر هر آنچه انعام فرمودی به من

پس نباشم مجرمان را یار و پشت

بود مجرم آنکه مرد از زخم مشت (۳)

نکته ها

□ لفظ «هذا» اشاره به آن کتک کاری است، که در میان آن دو مخاصم واقع شده و منجر به مرگ آن قبطی شده بود.

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص ۵۵۲

۲- قصص : ۱۵ - ۱۷ (... قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ) (* قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(* قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۸

□ چرا موسی صریحاً فرمود «این عمل شیطان است» بلکه فرمود: «این از عمل شیطان است»؟

با در نظر گرفتن اینکه کلمه «من» ابتدایی است و معنای جنس و یا منشأ بودن را می‌رساند، این معنا را افاده می‌کند که: این کتک کاری که در میان آن دو اتفاق افتاده بود، از جنس عملی است که به شیطان نسبت داده می‌شود و یا از عمل شیطان ناشی می‌گردد، چون شیطان است که در میان آن دو عداوت و دشمنی افکنده و به کتک کاری یکدیگر وادارشان کرده است و کار بدان جا منجر شد که موسی مداخله کرد؛ و مرد قبطی به دست او کشته شد و موسی دچار خطر و گرفتاری سختی گردید.

آری موسی می‌دانست که این جریان پنهان نمی‌ماند و به زودی قبطیان علیه او می‌شورند؛ و اشراف و درباریان و فرعون از او از هر کسی که در جریان مزبور مداخله داشته، شدیدترین انتقام را خواهند گرفت.

اینجا بود که متوجه شد در آن مثنی که به آن مرد قبطی زد که این کار او را در معرض هلاکت قرارداد، اشتباه کرده و این وقوع در اشتباه را به خدا نسبت نمی‌دهد، برای اینکه خدای تعالی جز به سوی حق و صواب راهنمایی نمی‌کند لذا حکم کرد به اینکه این عمل منسوب به شیطان است.

و این عمل (کشتن قبطی) هرچند نافرمانی موسی نسبت به خدای تعالی نبود، برای اینکه اولاً خطا بود نه عمد.

ثانیاً جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد ولیکن در عین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله ای نداشته باشد، چون شیطان همان طور که از راه وسوسه آدمی را به گناه و نافرمانی خدا وامی‌دارد، همچنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می‌کند، کاری که گناه نیست، لیکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است، هم چنانکه آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع، گرفتار نمود و کار آنان را به آنجا کشانید که از بهشت بیرون شوند. پس در حقیقت جمله (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) اظهار انزجار موسی است از آنچه واقع شد که آن دو نفر به جان هم افتادند و او ناگزیر به مداخله گردید و کار به کشته شدن قبطی انجامید و خلاصه، انزجار از این گرفتاری سخت و ندامت از آن است.

□ جمله ی (إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ)

یعنی کاری که از او سر زد نوعی ضلالت است، که به شیطان منسوب است، هرچند که نافرمانی که موجب مؤاخذه است نبود، بلکه صرفاً اشتباه بود، لیکن همین اشتباه هم منسوب به خدا نیست. بلکه منسوب به شیطان است که دشمن و گمراه کننده آشکار است و این واقعه کار اشتباه و از سوء تدبیر او بود، که او را به عاقبت وخیم مبتلا می‌کرد و به همین جهت وقتی فرعون به وی اعتراض کرد و گفت: (وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) تو همانی که آن کار را کردی و نعمت و خوبی های مرا در حق خودت کفران نمودی»، در پاسخ فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) من اگر آن کار را کردم، وقتی کردم که از گمراهان بودم» (شعراء: ۲۰)

□ جمله ی (قَالَ رَبِّ امِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

اعترافی از آن جناب نزد پروردگارش است به اینکه: به نفس خود ستم کرده، چون نفس خود را به خطر انداخته بود و از این اعتراف برمی‌آید که درخواست کرده.

□ مراد از (فَاعْفِرْ لِي)

خدایا اثر این عمل را خشتی کن و مرا از عواقب وخیم آن خلاص گردان و از شر فرعون و درباریانش نجات بده؛ و این معنا از آیه (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) و کشتی مردی را و ما از اندوهت نجات دادیم. (طه: ۴۰) به خوبی استفاده می شود؛ و این اعتراف به ظلم و درخواست مغفرت، نظیر همان طلب مغفرتی است که قرآن کریم از آدم و همسرش حکایت کرده؛ و فرموده: (قَالَ- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَعْفِرْ لَنَا وَ تَزَحَّمْنَا لَنُكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) گفتند پروردگارا ما به نفس خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و رحم نکنی، به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود (اعراف: ۲)

(*) در حدیثی که در (عیون الاخبار) از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیات آمده چنین می خوانیم: منظور از جمله (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده، نه عمل موسی، منظور از جمله (رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي) این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم گذاردم، من نباید وارد این شهر می شدم.

منظور از جمله (فَاعْفِرْ لِي) این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران پوشانیدن است). (۱)

□ حرف با در جمله (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ)

برای سببیت است و معنایش این است که: پروردگارا به سبب آنچه بر من انعام کردی، این عهد برای تو بر عهده من باشد که هرگز یاور مجرمین نباشم و جمله مورد بحث عهدی است از آن جناب باخدای تعالی.

برای اینکه مراد از جمله (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) بنا به گفته این مفسرین- انعام خدا به وی است که: او را در کودکی از شر فرعون حفظ کرد و به مادرش برگردانید و یا به این که توبه اش را از قتل قبلی قبول نمود و او را بخشید.

□ جمله (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ)

عهد و پیمانی است از سوی موسی که دیگر هیچ مجرمی را در جرمش کمک نکند تا شکر نعمت هایی را که به وی ارزانی داشته به جا آورده باشد.

□ مراد از (نعمت)

با در نظر گرفتن اینکه قیدی به آن زده- ولایت الهی است زیرا جمله (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ) (نساء: ۶۹)، شهادت می دهد بر اینکه (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) عبارت اند از: نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین؛ و این نامبردگان اهل صراط مستقیم اند، که به حکم آیه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ) (حمد: ۷)، از ضلالت و غضب خدا ایمن اند و ترتب امتناع از یاری کردن مجرمین، بر انعام به این معنا، ترتب روشنی است، که هیچ خفایی در آن نیست.

□ مراد از (مُجْرِمِينَ)

امثال فرعون و درباریان اویند، نه امثال آن مرد اسرائیلی که حضرت او را یاری کرد، چون نه یاری کردن موسی از اسرائیلی جرم بود و نه سیلی زدنش به قبلی تا از آن اعمال توبه کند؛ و چگونه ممکن است مرتکب جرم شده

باشد، باینکه او از اهل صراط مستقیم است که هرگز معصیت خداوند نمی کند تا گمراه شوند و خداوند در قرآن تصریح کرده بر اینکه آن جناب از مخلصانی بوده، که شیطان راهی به اغوای آنان ندارد و فرموده: (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (مریم: ۵۱)؛ و در همین چند آیه قبل تصریح کرد بر اینکه به او حکم و علم داد و او از نیکوکاران و از متقیان بود و چنین کسی را هرگز تعصب فامیلی و یا غضب بیجا گمراه نمی کند؛ و او را به یاری مجرم در جرمش وانمی دارد.

□ علت تکرار «قال» در ((قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)) و ((قَالَ رَبُّ امِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي)) و ((قَالَ رَبُّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ))؟

به این دلیل است که سیاق در این سه جمله، مختلف است، در جمله اول حکم و قضاوت او را حکایت کرده و در جمله دوم استغفار و دعایش را؛ و در جمله سوم عهد و پیمانش را.

قسمت سوم: تکرار صحنه ی دیروز در فردا

در فردای همان روز بازهم موسی مردی دیگر از قبطیان را دید که باهمان مظلوم گلاویز شده و آن مرد مظلوم از موسی استمداد نمود، موسی به طرف او رفت تا از او دفاع کرده و از ظلم ظالم جلوگیری کند.

در قرآن آمده است:

۱- «موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو) گمراهی هستی!» (*) و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هردوی آن ها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (*)» (۱)

کرد پس در شهر آن شب بامداد

خائف و ترسنده ز امری کوفتاد

منتظر بود او کش آیند از عقب

خون قبطی را کنند از وی طلب

پس به یاری خواندش آن کو خوانده بود

روز بگذشته در آن جنگ و جهود

داشت او با قبطی دیگر نزاع

خواند موسی را به یاری زان صداع

گفت موسی مرورا زان گیرودار

خود تویی بر گمراهی آشکار

دی به قتل یک نفر گشتی سبب

نک به این مرد وری جنگ و غضب

فتنه انگیزی کنی از بد صفات

نیست عزم هیچ بر صبر و ثبات

پس اراده کرد موسی آن زمان

تا بگیرد آنکه بود از دشمنان

تا ز سبطی دفع شر او کند

گفت ای موسی تو خواهی بی سند

که مرا بکشی میان رهگذر

آن چنان که دی بکشتی یک نفر

می نخواهی تو که باشی در زمین

جز که جباری که جوید جور و کین

۱- قصص : ۱۸ - ۱۹ (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ) (*) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ)

هم نخواهی باشی از شایستگان

که کنند اصلاح بین این و آن

چون که او بشنید این گفتار زفت

هر دو را بر یکدگر بنهاد و رفت (۱)

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشاشده است و برای اینکه مشکلات بیشتری پیدا نکند، کوتاه آمد.

آن قبطی به نزد فرعون آمده و جریان را برای او بازگو کرد. فرعون نیز مأمورین خویش را به دنبال موسی فرستاد و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل و اعدام موسی صادر شد ولی هنوز موسی از این ماجرا اطلاع نداشت.

۷ در تورات آمده است: (۲)

- روز بعد باز موسی به دیدن هم نژادانش رفت.

- این بار دو نفر عبرانی را دید که باهم گلاویز شده اند.

- جلو رفت و به مردی که دیگری را می زند گفت: «چرا برادر خود را می زنی؟»

- آن مرد گفت: «تو که هستی که بر ما داوری می کنی؟ آیا می خواهی مرا هم بکشی، همان طور که آن مصری را کشتی؟!»

نکته ها

□ (یترب) □

از ماده «ترقب» به معنی انتظار کشیدن است و موسی در اینجا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن و این جمله از نظر اعراب خبر بعد از خبر است، هر چند بعضی احتمال داده اند که حال بعد از حال باشد، ولی بسیار بعید است.

□ (یستصرخ) □

از ماده «استصراخ» به معنی یاری طلبیدن است، ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن هست و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است.

□ چرا خداوند کلمه «اصبح» را مقید کرد به (فِي الْمَدِينَةِ) و گفت (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا)؟ پاسخ: تا دلالت کند بر اینکه موسی بعد از آن جریان دیگر به سوی قصر فرعون (خانه ای که تا آن روز از عمرش در آنجا زندگی می کرد)، برنگشت و شب را در شهر مصر به سر برد.

□ کلمه (غوايت) □

به معنای خطای از راه راست و صواب است به خلاف «رشد» که به معنی راه راست یافتن است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۹

۲- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱۳-۱۴

□ مراد از (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ)

موسی از در توبیخ و سرزنش به او (فرد بنی اسرائیلی) گفت: راستی که تو آشکارا گمراه هستی، (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ) که نمی خواهی راه رشد و صواب را پیش گیری و این توبیخ بدین جهت بود که او با مردمی دشمنی و مقاتله می کرد که از دشمنی و کتک کاری با آنان جز شر و فساد بر نمی خاست.

□ دیدگاه سید مرتضی

سید مرتضی علم الهدی (ره) در این باره می گوید: آیا برای موسی جایز بود که به یکی از پیروان خود که از او کمک خواسته بود، بگوید: (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ) و نسبت گمراهی به او دهد؟ (۱) و در پاسخ می گوید: قوم موسی مردمی متحجر و جفاپیشه (ناجوانمرد) بودند؛ و این جمله راهنگامی آن حضرت به آن مرد (از پیروان خود) گفت که با بیم بر جان خود به خاطر کشتن قبطی، در حال گریز از شهر بود، پس همان مرد را دیده که با یکی از فرعونیان در گیر بود و او بار دیگر موسی را به یاری طلبید.

و غرض ایشان این بوده است که تو در طلب آنچه بدان دست نخواهی یافت، نا موفق بوده و خود را برای آنچه از تو خارج است، به زحمت می افکنی، پس همچون روز گذشته، آهنگ یاری او را کرد اما او به خاطر کندذهنی و کج فهمی خود، گمان برد که حضرتش قصد کشتن او را دارد.

و گفت: (أَتُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُضْلِمِينَ) لذا آن حضرت از کشتن قبطی منصرف شد و بدین ترتیب خبر کشته شدن قبطی در روز قبل آشکار و (قاتل شناخته) شد.

□ «ضمیر (قال- گفت) در جمله ی (قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ...) به چه کسی برمی گردد؟ پاسخ: به مرد اسرائیلی، همان کسی که موسی را به کمک می طلبید، برمی گردد؛ برای اینکه مرد اسرائیلی خیال کرده بود موسی با این توبیخ و عتابش بنا دارد او را مانند قبطی دیروز به قتل برساند، لذا از خشم او بیمناک شد و گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی، همان طور که دیروز یک نفر را کشتی؟ از سخن او، قبطی طرف دعوایش فهمید که قاتل قبطی دیروز موسی بوده، لذا به دربار فرعون برگشت و جریان را به وی گزارش داد، فرعون و درباریان به مشورت نشستند و سرانجام تصمیم بر قتل موسی گرفتند.

□ (أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا)

تعریضی است به تورات موجود در عصر نزول قرآن، چون در آن تورات آمده که دو طرف مخاصمه در آن روز اسرائیلی بوده اند این جمله می فرماید که نه موسی خواست خشم بگیرد، بر کسی که هم دشمن مرد اسرائیلی بود وهم دشمن خودش، پس هر دو اسرائیلی نبوده اند و نیز این جمله تأیید می کند که گوینده جمله «ای موسی می خواهی چنین و چنان کنی» اسرائیلی بوده، نه قبطی، برای اینکه سیاق این جمله سیاق ملامت و شکایت است.

قسمت چهارم: خبر دادن مؤمن آل فرعون از نقشه ی قتل موسی

در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن اینکه مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) یکی از افراد دربار فرعون، از اخبار جلسه ی مشورت فرعونیان، اطلاع یافت و خود را محرمانه به موسی رسانید.

در قرآن آمده است:

۱- (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توأم!». (۱)

قتل آن خباز چون بد مشته

تا که او را کشته ز اهل شهر و ده

گفته بد فرعون که بی حجّتی

می نشاید کشت کس را نوبتی

چون نکرد انکار موسی در مقال

قتل قبّطی را به نزد آن رجال

پس بردندی به فرعون این خبر

که ورا کشته است موسی در گذر

مشورت کرد او به اتباع و خواص مردی حکم شد بر قتل موسی در قصاص

آمد ز آخر شهر آن زمان

یعنی از درگاه فرعون از نهان

بود ساعی گفت ای موسی به تو

مشورت کردند این قوم از عتو

که تو را بکشند از روی قصاص

رو برون گفتم ز پندت اختصاص (۲)

آن مرد (ظاهراً همان حزقیل نجّار، برادر آسیه، مؤمن آل فرعون بود) که از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر

ضد او صورت گیرد و او به این قیام الهی بیوندد.

ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد.

قسمت پنجم: فرار و هجرت موسی از مصر به مدین

موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد باایمان ارج نهاد و به توصیه او از شهر خارج شد:

در قرآن آمده است:

۱- قصص : ۲۰ (وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمُلُوكَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۴۹

۱- «موسی از شهر خارج شد درحالی که ترسان بود و هرلحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!»
(*) و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!» (*)» (۱)

پس برون از شهر شد بی راحله

گرسنه تنها بدون غافله

بود خائف داشت در ره انتظار

کز پیش آیند گفت ای کردگار

ده نجاتم از گروه ظالمین

در پناه خود نگهدارم چنین

پس روان شد سوی مدین او ز راه

ره نماید شادیم گفتا اله

از سه ره کامد به پیشش بی غلط

او سوا کرد اختیار اعنی وسط

زان دوره رفتند آن ها کز عقب

مرو را بودند ساعی در طلب

داشت حق مستور زایشان راه راست

کز وسط می رفت و حق این گونه خواست (۲)

۷ در تورات آمده است: (۳)

- «هنگامی که خبر کشته شدن آن مصری به گوش فرعون رسید، دستور داد موسی را بگیرند و بکشند. اما موسی به سرزمین مدیان فرار کرد.»

نکته ها

□ آمده است که: مرد دانشمندی در میان صحرا برای گروهی درباره موسی و علائم او صحبت می کرد و در این وقت موسی بر آن ها وارد شد و در آن وقت بسیار جوان بود و از قصر فرعون خارج شده بود و اسب خود را ترک کرده بود و پوستینی از خز به تن داشت و بر استری سوار بود، وقتی آن دانشمند او را با آن صفات دید، وی را شناخت و در پیش پای او برخاست و به قدم های او افتاد و او را بوسید، سپس گفت: سپاس خدایی را که قبل از مردنم مرا به دیدار تو مشرف نمود، پیروان او وقتی چنین دیدند آن ها نیز به تبعیت از او سجده شکر به جا

آورده و موسی به آن‌ها گفت: از خدا می‌خواهم که در فرج شما تعجیل کند، سپس از شهر خارج شد. (۴) و به سوی سرزمین «مدین» رفت و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا شد. اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می‌رود که در عمرش سابقه نداشته، نه زاد و نه توشه‌ای دارد نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرارسند و او را دستگیر کرده به قتل رسانند، وضع حالش روشن است. آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود بیرون آید، در کنار

۱- قصص: ۲۱-۲۲ (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (*) وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)

۲- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۰

۳- سفر خروج، اصحاح ۲، آیه ۱۵

۴- می‌گویند: ده سال بعد موسی سوار بر چهارپایی از مدین به سوی مصر می‌آمد؛ در نزدیک شهر آن دانشمند با عده‌ای از همراهانش وی را مشاهده کردند و دریافتند که او همان موسی بن عمران است که خداوند به رسالت مبعوثش ساخته است آن گروه که مدت‌ها در انتظار خروج نجات بخش خویش بودند همگی بر طاعت او گردن نهادند.

مستضعفان قرار گیرد، درد آن‌ها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آن‌ها و بر ضد مستکبران گردد. ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا!

□ دیگر سخنی از مادر و پدر و خواهر و خانواده ی موسی نیست. آیا یوکابد دوباره مجبور است فراق فرزندش موسی را تحمل کند؟

□ دیدگاه ابن عربی در مورد حکمت فرار موسی (۱)

سپس چون در تعقیب موسی برآمدند، گریزان بیرون رفت، در ظاهر از ترس کشته شدن و در معنی به علت حب در نجات خود، زیرا حرکت همیشه حبیبه است و اسباب دیگر که در حقیقت سبب نیستند حجاب ناظر در حرکت حبیبه می گردند.

غرض این است که سبب واقعی حرکت، حب است جز اینکه به حسب ظاهر، حرکت به اسباب دیگری چون خوف و غضب و چیزهای دیگر، اسناد داده می شود که می گویند مثلاً- به علت خوف فرار کرده است و این اسباب ظاهر به که در حقیقت، اسباب نیستند حاجب ناظر در حرکت می گردند یعنی ناظر محجوب می شود و در این حجاب، علت واقعی حرکت را نمی بیند. چنانکه ما فرار از حیوان مفترس را به حسب ظاهر حمل بر خوف می کنیم و حال اینکه خوف، علت حقیقی فرار نیست بلکه حب نجات سبب آن است. پس خوف موسی برای او مشهود و ظاهر بود به سبب آنچه برای او واقع شد، یعنی قتل قبطنی و این خوف متضمن حب نجات از قتل خودش بود. پس موسی به حسب ظاهر به علت خوف از قتل فرار کرد و در معنی به علت حب نجات از فرعون و عمل فرعون به او گریخت لذا شعیب صلوات الله علیه سبب حرکت موسی را به او تنبیه نمود که به او گفت: (لَا تَخَفْ نَجْوَتْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (قصص : ۲۵)

پس موسی سبب اقرب مشهود خود را در وقت ملاقاتش با شعیب متذکر شد.

آن سبب قریب که این صفت را دارد مانند صورت جسم است برای بشر.

(از آن حیث که سبب اقرب اولاً- مشهود است) و حب نجات در سبب اقرب یعنی خوف تضمین شده است. آن چنان که جسد روح مدبر خودش را متضمن است و انبیا صلوات الله علیهم را لسان ظاهر است که با آن لسان ظاهر با عموم اهل خطاب تکلم می کنند و اعتمادشان بر فهم سامع عالم است؛ این گفتار شیخ کانّ دفع دخل مقدری است که اگر کسی بگوید ظاهر گفتار موسی مطابق منطوق تنزیل خوف است و اگر علت، خوف نباشد لازم آید که واقع برخلاف منطوق تنزیل باشد.

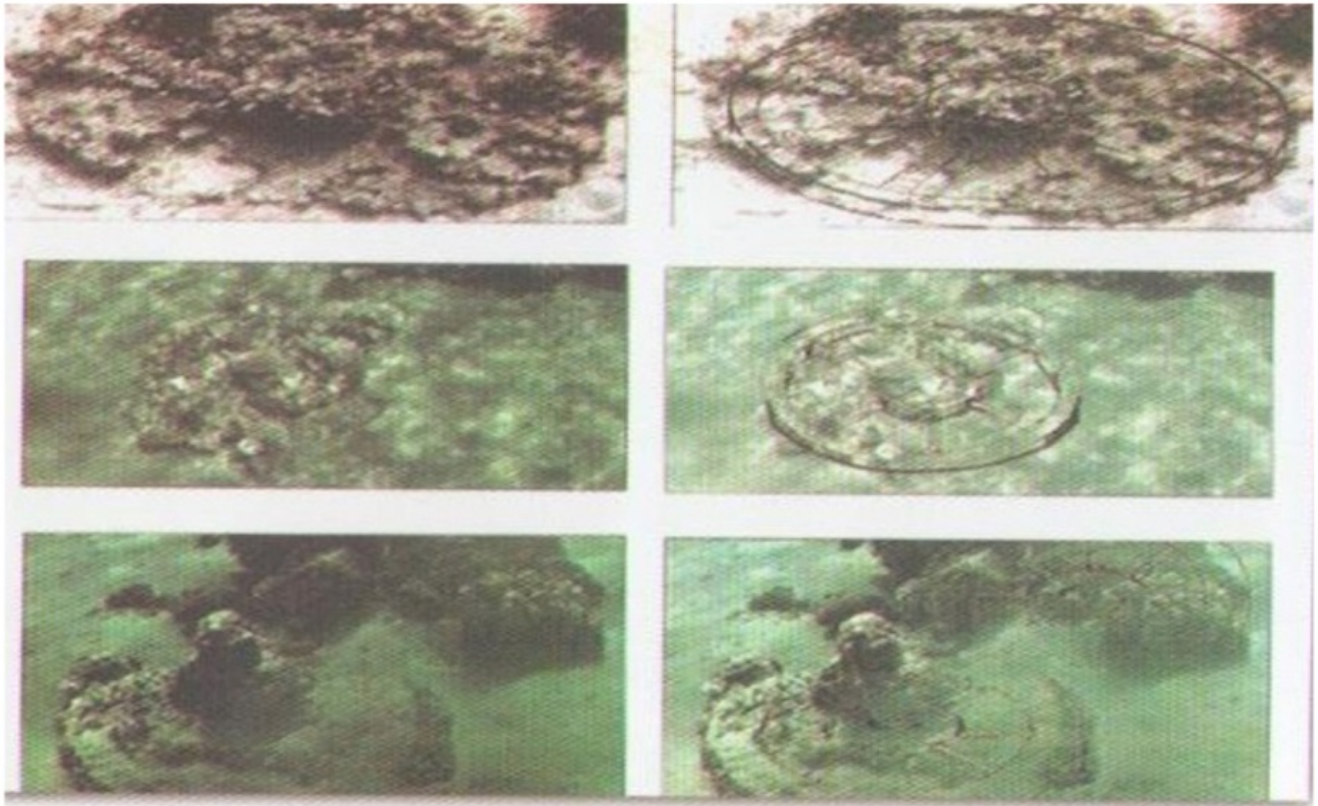
در جواب گفت که انبیا را زبان ظاهری است که به صورت عموم خطاب است و زبان آنان به اعتماد بر فهم سامع عالم متضمن دقایق و حقایقی است و در آن حدیث که فرمود: (انی لأعطی الرجل و غیره احبّ إلیّ منه)، إلخ شیخ در این بحث وارد می شود که انبیا در مقام خطاب با مردم معانی را در لباسی تنزل دادند تا کسانی که به فهم نازل هستند از آن عبارت چیزی ادراک کنند.

□ به تعبیر قیصری در فصوص گذشته کلمات انبیا سفره ای است که هیچ کس از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد؛ مثلاً نگاه کردن به نوشته قرآن ثواب است و خواندن آن ثواب و گوش کردن به آن ثواب و هرگاه کسی در این امور به نیابت از کسی ببیند و بشنود و بخواند دو نحوه ثواب می برد؛ و چون انبیا و رسل ورثه (یعنی ورثه انبیا که علما هستند) «العلماء ورثه الأنبياء» دانستند که در عالم و در اممشان کسانی هستند که به این مثابه و منزلت از علم

می باشند لذا با اتکا به فهم این چنین کسانی که موحد از مردم اند از عبارت کردن از مقاصد به لسان ظاهری که خاص و عام در آن اشتراک دارند سخن گفتند.

□ پس خاص از آن لسان ظاهر فهم می کنند آنچه را که عامه از آن فهم کردند علاوه بر زیادت که بدین جهت خاص از عامی امتیاز می یابند بنابراین مبلغان اعم از انبیا و رسل ورثه به لسان ظاهر اکتفا کردند این است حکمت قول خداوند که از زبان موسی حکایت فرمود: (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) (شعراء: ۲۱) و نگفت: «ففررت منكم حبا في السلام ه و العافيه» یعنی به حسب ظاهر که سبب اقرب، خوف است سخن گفت. نه به زبان باطن که فرار برای حب نجات بود.

در این نقشه مسیر هجرت موسی از مصر به مدین نمایش داده شده



شش نمونه چرخ ارابه افسران و فرمانده لشکر فرعون در دریای سرخ

قسمت ششم: مدین و ایکه و رسالت حضرت شعیب در آنجا

در قرآن آمده است:

۱- «و ما به سوی «مدین»، برادرشان «شعیب» را فرستادیم...» (۱)

«اصحاب الأیکه» [صاحبان سرزمین های پردرخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند! (*) (۲)

بوده اند اصحاب ایکه ظالمان

ما کشیدیم انتقام از آن کسان

شرح یوم الظله را اندر عذاب

جای خود مذکور سازم در کتاب

ایکه و مدین به راه روشن است

عابرین بینند و آن بس ایین است (۳)

اصحاب ایکه [شهری نزدیک مدین] رسولان (خدا) را تکذیب کردند، (*) (۴) و (نیز) قوم ثمود و لوط و اصحاب الأیکه [قوم شعیب]، این ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند)! (*) (۵) و «اصحاب الأیکه» [قوم شعیب] و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می کردند)، هر یک از آن ها فرستادگان الهی را تکذیب کردند وعده عذاب درباره آنان تحقق یافت! (*) (۶)

نکته ها

□ مدین کجاست؟

این عباس می گوید: مدین فرزند ابراهیم با دختر لوط ازدواج نمود و ثمره این ازدواج نسلی بسیار بود که از آن ها باقی ماند. (۷)

(*) «طبرسی» می گوید: اهل مدین قبیله ای می باشند که به مدین بن ابراهیم منسوب هستند و شعیب فرزند نوبه بن مدین بن ابراهیم هست که به خطیب الأنبیاء شهرت یافته است.

مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آن ها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود.

«مدین» در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند.

در تورات نیز نام «مدیان» آمده، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق یک نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است) (۸)

٢- حجر: ٧٨ (وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ)

٣- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٣٣٩

٤- شعراء: ١٧٦ (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ)

٥- ص: ١٣ (وَ تَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَخْرَابُ)

٦- ق: ١٤ (وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمٌ تُبِعَ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ)

٧- طبرسى، مجمع البيان، ج ٢ و ج ٤، ص ٦٨٧

٨- زرکلى، اعلام القرآن، ص ٥٧٣

«مدین» شهری است در جنوب غربی اردن که امروز به نام «معان» خوانده می شود، در شرق «خلیج عقبه» قرار گرفته.

بعضی نیز اطلاق نام مدین را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان ابراهیم بنام مدین در این شهر می زیسته است. (۱)

□ «ایکه» (بر وزن ليله) کجاست؟

آبادی معروفی نزدیک مدین است و در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است.

قتاده می گوید: «ایکه» [ایکه به بیشه زاری گفته می شود که دارای درختان انبوهی است و نیز نام قومی است که در آنجا زندگی می کردند].

(۲)

«ایکه» در اصل به معنی محلی است که درختان درهم پیچیده دارد که در فارسی از آن به «بیشه» تعبیر می کنیم، سرزمینی که به خاطر داشتن آب و درختان زیاد «ایکه» نام گرفت، قرائن نشان می دهد که آن ها زندگی مرفه و ثروت فراوان داشتند و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند!

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۲۰، ص ۵۱

۲- فیروز آبادی، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۹۳

در این نقشه نیز شهر مدین و ایکه نمایش داده شده



نمونه فلزی چرخ ارابه مصری در عمق دریای سرخ در محل عبور بنی اسرائیل

□ (اِخَاهِم)

به طور استعاره به هر کسی که با قومی یا شهری، یا صنعتی و سجیه ای نسبت داشته باشد نیز برادر آن چیز اطلاق می کنند مثلاً می گویند: «اخو بنی تمیم برادر قبیله بنی تمیم» و یا «اخو یثرب برادر یثرب» و یا «اخو الحیاکه برادر پشم بافی» و یا «اخو الکریم برادر کرامت».

همچنین به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند، نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طایفه آن ها بود بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آن ها همچون یک برادر بود.

شعیب نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به «ابراهیم» می رسد.

تعبیر «اخوهم» در مورد قوم ایکه نیامده و شاید به خاطر اینکه شعیب اصلاً اهل مدین بود و تنها با مردم آنجا خویشاوندی داشت نه با مردم «ایکه»

□ (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: از میان پیامبران الهی چند نفر اصالتاً عرب بوده اند و آن ها عبارت اند از: هود، صالح، اسماعیل، شعیب که از بکائین است و محمد. (۱)

□ حضرت شعیب

(*) ابن عباس نقل می کند که: شعیب دویست و چهل و دو سال عمر نمود. (۲)

درجایی دیگر آمده است: شعیب در سال ۱۶۰۰ ق.م متولد شد و در سال ۱۵۵۰ ق.م مبعوث شد. (۳)

- یعنی آغاز رسالت حضرت شعیب ۱۰۰ سال قبل از بعثت موسی (۱۴۵۰ ق.م) بوده.

- بنابراین از سال ۱۴۶۰-۱۴۵۰ ق.م حدود ۱۰ سال، موسی در مدین نزد شعیب زندگی کرده است.

- اگر بنا بر روایت ابن عباس شعیب ۲۴۲ سال عمر کرده باشد، باید در سال ۱۵۸ ق.م، یعنی ۹ سال پس از وفات موسی شعیب از دنیا رفته باشد.

(*) امام رضا علیه السلام فرمودند: شعیب هر سال به زیارت موسی می آمد و تا زمانی که در منزل او بود مورد اکرام و خدمت خالصانه وی واقع می گشت.

(*) اکثر روایات می گوید که شعیب بعد از نابودی مردمش همچنان در مدین باقی ماند تا توانست موسی بن عمران را ملاقات نماید. (۴)

(*) و امیرالمؤمنین می فرمایند: شعیب آن قدر به دعوت قومش ادامه داد تا به سن پیری رسید، مدتی بعد او به صورت جوانی خوش سیما مجدداً به سوی قوم خویش مبعوث گردید اما مردم به او گفتند: هنگامی که در سن پیری ما را موعظه می کردی پاسخت نگفتیم حال در هیئت جوانی از ما چه انتظاری خواهی داشت؟! (۵)

١- مجلسى، بحار، ج ١٢، ص ٣٨٥

٢- مجلسى، بحار، ج ١٢، ص ٣٨٦

٣- المغلوٲ، اٲلس تاريخ أنبياء و الرسل، ص ٥٢

٤- المغلوٲ، اٲلس تاريخ أنبياء و الرسل ، ص ٣٨٤

٥- المغلوٲ، اٲلس تاريخ أنبياء و الرسل ، ص ٣٨٥

قسمت هفتم: پایان سفر موسی علیه السلام پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند

موسی بدون توشه ی راه و سفر، با پای پیاده، فاصله ی بین مصر و مدین را در هشت شبانه روز پیمود، در این مدت غذای او سبزی های بیابان بود و بر اثر پیاده روی پایش آبله کرده بود. کم کم دورنمای «مدین» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید این ها شبان هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.

در قرآن آمده است:

۱- «هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویش اند (و به چاه نزدیک نمی شوند موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)) گفتند: «ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد کهن سالی است (و قادر بر این کارها نیست.)!» (* موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» (*)) (۱)

شد به مدین هشت منزل بوده آن

تا به مصر و خارج از فرعونیان

آمد او بر آب مدین در ورود

و آنچه اندر کنار شهر بود

یافت قومی را ز مردم کز شتاب

مر مواشی راهمی دادند آب

برکناری دید از مردم دو زن

گوسفندان داشته دور آن دو تن

تانیاند آن رمه نزدیک آب

یافت ایشان را به عفت در حجاب

رفت موسی کرد از ایشان سؤال

چیست تا مطلوبتان زین اشتغال

گوسفند دور می دارید ز آب

در رومه تا در نریزند از شتاب
می بگفتند آب ندهیم این رومه
تا که فارغ می نکردند این همه
پس بماند هر چه فاضل ز ایشان
بر مواشی ما دهیم از بعد آن
هستمان پیر کهن سالی پدر
نیست قادر تا خود آید در گذر
بالضروره خواهران آییم ما
تا که بدهیم آب مر اغنام را
با شبانان گفت موسی کر چه باب
این زنان را زودتر ندهید آب
آب ما گفتند ندهیم از به گاه
تو توانی دلو را بر کش ز چاه
آب می ده این دو زن را زودتر
این به استهزا بگفتند آن حشر

۱- قصص : ۲۳-۲۴ (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) (* فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)

آنکه بود آن کار ده مرد قوی

غیرت آمد در نهاد موسوی

برکشید آن دلو بر چستی ز چاه

داد آب اغنام نسوان را به گاه

کرد پس بر سایه نخلی رجوع

از حرارت یا که از طغیان جوع

گفت پس یا رب ز نیکی ناگزیر

آنچه بفرستی به محتاج فقیر

از تو می خواهم که محتاجم بر آن

خوردنی را گر چه باشد نیم نان (۱)

۷ در تورات آمده است: (۲)

- روزی موسی در مدین سر چاهی نشسته بود ...

- کاهن مدین (رعوئیل) یا (یترون) هفت دختر جوان داشت، آن ها آمدند تا از چاه آب بکشند و آبشخورها را پر کنند تا گله ی پدرشان را سیراب نمایند. ولی چوپانان آمدند و دختران را کنار زدند تا گله های خود را سیراب کنند ...

- اما موسی جلو رفت و چوپانان را عقب راند و به دختران کمک کرد تا گوسفندانشان را آب دهند.

نکته ها

□ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گوید و در برابر بی عدالتی ها سکوت کند.

می گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد به آن ها گفت شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند «بسم الله»! اگر می توانی آب بکش...

چراکه می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آن ها موسی را تنها گذاردند ولی موسی با اینکه خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاری اش آمد و بر قدرت جسمی اش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه همه گوسفندان آندورا سیراب کرد.

□ (تزودان)

از ماده «زود» (بر وزن زرد) به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آن‌ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

□ (خطب) به معنی کار و مقصود و منظور است.

□ (یصدر) از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آبگاہ است.

□ (رعاء) جمع «راعی» به معنی چوپان است.

۱- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۰

۲- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱۵-۱۶

موسی خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بیتابی نمی کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن صریحاً نمی گوید خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد، گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش می گذارد.

□ دیدگاه ابن عربی (۱)

موسی به مدین آمد و آن دو دختر را یافت. پس برای آنان آب کشید بدون مزد. سپس به ظل الهی روی آورد (فَقَالَ رَبِّ اني لما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). پس عین عملش را که سقی است عین خیری که خداوند بر وی نازل فرمود قرارداد. پس خویشتن را به فقر الی الله در خیری که نزد خدا هست وصف نمود.

قیصری در شرح گوید: عین سقی را عین خیر قرارداد. زیرا خیر منزل به او نبوت و علوم نبوت بود و آب، صورت علم است.

لذا ابن عباس آیه ی کریمه: (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) را تفسیر کرد که (و أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ عِلْمًا) که ماء را به معنی علم گرفت. پس حضرت موسی به علم خود بر آن دو جاریه عین آنچه را که در حقیقت از خدا استفاضه نمود افاضه کرد. هر چند که در صورت ظاهر غیر آن است و دیگر اینکه توفیق و قدرت بدان عمل نبوده است مگر از جانب خداوند.

پس آن را از خداوند استفاضه کرد و بر آن دو جاریه افاضه نمود و با آنکه خداوند سبحان فرمود: (وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً عَذَقًا) (جن: ۱۶)

امام صادق علیه السلام

در بیان آن فرمود: «لأفدناهم علما كثيرا يتعلمونه عن الائمة» چنانکه در مجمع البیان آمده است و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت فرمود که طریقت در آیه را به ولایت امیرالمؤمنین علی و اوصیای از ولد او تفسیر فرمود و پس از آن در بیان ماءً عَذَقًا فرمود: «لا شربنا قلوبهم الايمان»؛ و هر دو روایت را فیض در تفسیر صافی آورد.

همچنین قیصری در شرح فرمود: علت اینکه حضرت موسی، خود را به فقر الی الله در خیری که نزد اوست وصف فرمود این است که: فیض به حسب استعداد فیض می شود و از جمله شروط فیض، خلوّ محل است از منافی فیض بلکه خلوّ محل از کل ما سوی الله هست و از نوع بشری، فقیر تامّ کامل مطلق است.

قسمت هشتم: اجابت دعای موسی و داستان رفتن به خانه ی شعیب

دو دختر (لیا و صفورا) سریع نزد پدرشان حضرت شعیب رفتند و ماجرا را برایش تعریف کردند.

در قرآن آمده است:

شعیب (ع) یکی از دخترانش را (صفورا) نزد موسی فرستاد و گفت:

۱- «برو او را به خانه ی ما دعوت کن تا مزدش را بدهم»

ناگهان یکی از آن دو (دختر) به سراغ او (موسی) آمد درحالی که باحیا گام برمی داشت، گفت:

۲- «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» (۱)

دختران را دید در خانه پدر

آمدند امروز از ره زودتر

زان سبب پرسید گفتند آنچه بود

گفت آریدش کنون در خانه زود

پس یکی زان دختران آمد ز راه

کز حیا در پیش پا بودش نگاه

گفت او را آن یدعوک ابی

تا جزا بدهد ترا از موهبی

مزد آنچه آب دادی تو بما

پس چو آمد سوی او با صد رجا

خواند یکجا قصه خود بر شعیب

از ولادت تا خروجش بی زریب

گفتی او را می مترس ای مجتبی

کز گروه ظالمین گشتی رها

نی به مزدی گفت آریدش طعام (۲)

برق امیدی در دل موسی جستن کرد گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهایی؟ در راه برگشت صفورا و موسی به منزل شعیب نبی، صفورا برای راهنمایی به او جلوتر راه رفت ولی در برابر باد قرار گرفت و لباسش را به بالا- و پائین می برد که موسی به او گفت: «شما پشت سر من بیایید و هرگاه از مسیر راه منحرف شدم با انداختن سنگ راه را به من نشان دهید؛ زیرا ما پسران یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم» و بدین ترتیب به راه خود ادامه دادند تا نزد شعیب رسیدند.

۱- قصص : ۲۵ (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۰

۷ در تورات آمده است: (۱)

- هنگامی که دختران به خانه بازگشتند پدرشان پرسید: «چطور شد که امروز این قدر زود برگشتید؟!». دختران گفتند: «یک مرد مصری به ما کمک کرد و چوپانان را کنار زد و برایمان از چاه آب کشید و گلّه را سیراب کرد»

- پدرشان پرسید: «آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را با خود نیاوردید؟ بروید و او را دعوت کنید تا با ما غذا بخورد».

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

ز آخر وهن مرادش نفس توست

کاو به آخر باید و عقلت نخست (۲)

«منظور از فرمایش حضرت رسول که فرمود: (اخروا النساء حیث اخرهن الله تعالی) پیغمبر خدا فرمود: زن ها را عقب بیندازید همان طور که خدا آن ها را عقب انداخته، نفس تو است که باید عقب تر از عقل تو باشد.

در این داستان، شعیب پیامبر خدا که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هرروز به خانه بازگشتند جویا می شود و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس هر که باشد ادا کند.

موسی به خانه شعیب آمد، خانه ای ساده و روستایی، خانه ای پاک و مملو از معنویت، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار با موهای سفید در گوشه ای نشسته، به موسی خوش آمد گفت.

از کجا می آیی؟ چه کاره ای؟ در این شهر چه می کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی.

و از این گونه سؤالات. موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.

هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد؛ گفت:

۳- «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!» (۳)

شعیب گفت: سرزمین ما از قلمرو آن ها بیرون است و آن ها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود.

موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند.

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به

همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق خوشحال است.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۱۷ - ۲۰

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۵۷

۳- قصص : ۲۵ (... فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

□ (*) نقل شده است هنگامی که موسی بر شعیب وارد شد، او را بر سر سفره ی غذا دید و شعیب به او گفت: بر سر سفره بنشین و غذایی بخور و موسی با اینکه خیلی گرسنه بود گفت: (أَعُوذُ بِاللَّهِ) از اینکه این غذا را در برابر کمکی که به دخترانت کردم بخورم، زیرا ما از خاندانی هستیم که عمل آخرت را با هیچ چیزی از دنیا، گرچه پر از طلا باشد، عوض نمی کنیم. آنگاه موسی بر سر سفره نشست و غذا خورد. (۱)

قسمت نهم: سخنان صفورا دختر شعیب با پدرش در مورد موسی

سپس یکی از دختران شعیب زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد...

در قرآن آمده است:

۱- یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!» (۲)

زان دو دختر مر پدر را گفت یک

کن اجیر او را پی اغنام نک

آنکه نیکوتر کسی باشد بدین

بهر اجرت کو قوی است و امین (۳)

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند.

شعیب گفت: «نیرومندی او از این جهت است که او به تنهایی سنگ بزرگ را از سر چاه برداشت و با دلو بزرگ آب کشید، ولی امین بودن او را از کجا فهمیدی؟»

دختر جواب داد: او در مسیر راه به من گفت: پشت سر من بیاید تا نگاهم به شما نیافتد و این دلیل عفت و پاکی و امین بودن اوست. (۴)

(*) همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده آمده است که وقتی شعیب از دخترش سؤال کرد قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشید امانتش از کجا؟ گفت برای اینکه او حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند. (۵)

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد نیز قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد.

۱- مجلسی، بحار، ج ۱۳، صص ۲۱ و ۵۸

۲- قصص: ۲۶ (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۴- مجلسی، بحار، ج ۱۳، صص ۵۸-۵۹

۵- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۳

قسمت دهم: خواستگاری شعیب از موسی برای یکی از دخترانش

در قرآن آمده است: شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی نموده چنین گفت:

۱- «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و آن شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت» (*)(موسی) گفت: «(مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد البته هر کدام از این دو مدّت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است!» (*)(۱)

گفت خواهم بر تو بنمایم نکاح

زین دو دختر مر یکی را بر صلاح

هشت سالم تا مگر باشی اجیر

گر شود ده از تو فضلی شد کثیر

می نخواهم بر تو گیرم هیچ شاق

من بکاری کان بود ما لا یطاق

زود باشد گر خدا خواهد مرا

یابی از شایستگان اندر وفا

گفت این عهدی است بین ما که گشت

هر کدام از این دو مدت که گذشت

پس تعدی یا فزون جویی به من

ناوری از هشت یا ده بی سخن

یعنی آنسان که چو ده سالم گذشت

حق دگر نبود نباشد هم بهشت

بر هر آن چیزی که گوئیم آن اله

کارساز ماست در امر و گواه (۲)

به همین روش موسی داماد شعیب شد! پس آنچه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است؛ و موسی باکمال آرامش در مدین با صفورا ازدواج کرد و به چوپانی و دامداری پرداخت. (در اصل برایش مصلحت مادی و معنوی داشت و می توانست در کنار همسر مؤمنش در خدمت پدرخانمش نیز کلاس ببیند و تجربه بی اندوزد) بازهم از مادر موسی به عنوان مادر شوهر یا پدرش خبری نیست!

۷ در تورات آمده است: (۳)

۱- قصص : ۲۷-۲۸ (قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِخْدَى ابْنَتِي هَتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي تَمَنِي حَجَجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ *) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَ كَيْلٌ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۳- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۲۱-۲۲

- موسی دعوت او را قبول کرد و از آن پس در خانه ی آن ها ماند یترون هم دختر خود (صفوره) را به عقد موسی در آورد. صفوره برای موسی پسری زائید و موسی که در آن دیار غریب بود به همین مناسبت او را «جرشون» (غریب) نامید.

نکته ها

□ (حُجَج)

جمع «حجه» است و «حجه» به معنی یک سال است نظر به اینکه معمول عرب این بود که در هر سال یک حج بجا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

□ آیا از نظر فقهی صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی درآید دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم؟

«پاسخ»: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد بلکه ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

□ آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد میان کم و زیاد قرارداد؟

«پاسخ»: از لحن آیه به خوبی برمی آید که مهریه واقعی هشت سال خدمت کردن بوده است و دو سال دیگر مطلبی بوده است موقوف به اراده و میل موسی.

□ آیا می توان «کار و خدمات» را مهریه قرارداد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید درحالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرانسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یکجا ندارد؟

- «پاسخ»: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاعات ادله مهر در شریعت ما نیز هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یکجا پردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد وزن مالک آن شود کافی است، اصل سلامت و استصحاب نیز حکم می کند که این شوهر زنده می ماند و توانایی بر اداء این خدمت را دارد. چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالایی است که او را به آن خدمت بفروشد؟

مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می گوید: «یصح العقد علی منفعه الحر کتعلیم الصنعه و السوره من القرآن و کل عمل محلل و علی اجاره الزوج نفسه مده معینه» و مرحوم فقیه بزرگوار صاحب جواهر بعد از ذکر این عبارت می گوید: وفاقاً للمشهور. (۱)

«پاسخ»: بدون شک شعیب از سوی دخترش در این مسئله احراز رضایت نموده و کالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند و به تعبیر دیگر مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر شعیب بود، اما از آنجا که زندگی همه آن ها

به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت و جدایی در میان آن ها وجود نداشت (همان گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستایی دیده می شود که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسئله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه اینکه مالک مهر تنها دختر است نه پدر و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

□ آیا مهریه دختر شعیب مهریه نسبتاً سنگینی بوده، زیرا اگر به حساب امروز کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نماییم مبلغ زیادی می شود.

«پاسخ»: اولاً این ازدواج یک ازدواج ساده نبود بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب شعیب، مقدمه ای بود برای اینکه موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از «پیر مدین» فراگرفت.

از این گذشته اگر موسی این مدت را برای شعیب کار می کرد، در عوض شعیب نیز تمام زندگی او همسرش را از همین طریق تأمین می نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

قسمت یازدهم: چوپانی موسی در مدین

در قرآن از چوپانی موسی و این ۱۰ سال خدمت او به شعیب نبی چیزی نیامده ولی در روایات به داستان های جالبی اشاره شده که برخی شاعران نیز با الهام از این روایات اشعاری بسیار زیبا سروده اند.

هیچ کس دقیقاً نمی داند در این ده سال که موسی در مدین بود بر او چه گذشت، تنها آزمایش های متعدد الهی و دیدارش با خضر علیه السلام در قرآن ذکر شده؛ اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود، سال هایی گوارا، شیرین و آرام بخش سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ. در حقیقت ضرورت داشت که موسی یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است به کلی شستشو شود، موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد، از دردهای آن ها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان مدین؟ و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟

مأموریت یک «پیامبر اولوالعزم» ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد، بلکه می توان گفت مأموریت موسی بعد از پیامبر اسلام در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود، مبارزه با بزرگ ترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آن ها شستشو دادن کار آسانی نیست.

در روایتی است که جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما به رسول خدا عرض کردیم: گویا چوپانی گوسفندان را کرده ای؟ فرمود: «آری مگر پیامبری هست که چوپانی نکرده باشد؟ خداوند همه ی پیامبران را مدتی چوپان کرد و تا

آن‌ها را در مورد چوپانی نیازموند، رهبر مردم نکرد و هدف این بود که آن‌ها صبر و قار را در عمل بیازمایند تا در رهبری انسان‌ها با پای آزموده قدم به میدان نهند.» (۱)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

چو کلیم کریم غم پرورد

رخ به مدین نهاد با غم و درد

پوستین را ز روی مزدوری

برکشید از نهاد رنجوری

کرد ده سال چاکری شعیب

تا گشادند بر دلش در غیب

دست او همچو چشم بینا شد

بای او تاج فرق سینا شد (۲)

شبان گشت موسی عمران به کردار نیک

چنان چون شنودی بر این خفته رم (۳)

بس است تو را فخر که بر رمه ی ایزد

بسان موسی سالار و سر شبان شده ای (۴)

موسی آسا یافتیم ره تا به طور قرب دوست

آیدم چون عار از شاهی شبانی چون کنم (۵)

من موسیم وادی فنا طور من است

چون شبان تا کی و پاس گله تا چند کنم (۶)

جهان به دور تو ایمن که گرگ را چه گذر

به گله ای که شبان است موسی عمران (۷)

یا رب مباد عهد شبان را دگر نصیب

آن گله را که موسی عمران بود شبان (۸)

با رعایای تو عیسی ز فلک می گوید

ای خوش آن گله که موسی کندش چوپانی (۹)

در جهان عدلت چو موسی تا ید بیضا نمود

گوسفند از گرگ بیند مهربانی شعیب (۱۰)

اگر در وادی اقدس ندای قدس می جویی

چو موسی بایدت کردن به جان ده سال چوپانی (۱۱)

اعجاز موسوی نبود هر کجا کسی

چون شعیب وار به دست شبان دهد (۱۲)

همه فرعون گرگ پیشه شدند

من عصا و شبان نمی یابم (۱۳)

حق به شبان تاج نبوت دهد

ور نه نبوت چه شناسد شبان (۱۴)

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۲۵

۲- حدیقه سنایی، ص ۲۹

۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۲۱۰

۴- دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳۷

۵- دیوان محیط قمی، ص ۹۴

۶- دیوان شوریده ی شیرازی، ص ۴۴

۷- دیوان عباس زرکلی، ص ۲۵

۸- دیوان محتشم، ص ۳۰۳

۹- دیوان محتشم، ص ۴۱۹

۱۰- ابن یمین، ص ۱۷۵

۱۱- دیوان منصور حلاج، ص ۱۸۴

۱۲- دیوان ظهیر فاریانی، ص ۲۲

۱۳- دیوان خاقانی، ص ۲۲۳

۱۴- دیوان خاقانی، ص ۲۶۷

نیستی سالک به مقصد کی رسی موسی نه یی

کی توانی گله ی مقصود را چوپان شدن (۱)

هر شبان موسی عمران نبود

من دم گرگ شبان خواهم زد (۲)

شنیدم که موسی عمران از اول

به پیغمبری افتاد از شبانی (۳)

موسی ما ناخوانده ای، سوی شعیبی رانده ای

چون عاشق درمانده ای، بر وی چه دندان می کشی (۴)

حجابی نیست در طور تجلی، لیکن اینش هست

که محرم جز شبان وادی ایمن نخواهد شد (۵)

مه موسی کلیم و خط کهکشان عصا

انجم گله ی شعیب و فلک دشت مدینا (۶)

قسمت دوازدهم: دادن عصای ویژه به موسی توسط شعیب

روزی موسی به شعیب گفت: یک عدد عصا به من بده تا همراهم باشد. با توجه به اینکه چندین عصا از پیامبران گذشته مانده بود و شعیب آن ها را در جای مخصوصی نگهداری می کرد به موسی گفت: «به آنجا برو یک عصا از میانشان برای خود بردار»

موسی به آن خانه رفت، ناگاه عصای نوح و ابراهیم به طرف او جهید و در دستش قرار گرفت. شعیب گفت: «آن را به جای خود بگذار و عصای دیگری بردار»

موسی آن را به جای خود گذاشت تا عصای دیگری بردارد ولی باز هم همان عصا به سمتش جهید و در دستش قرار گرفت و این کار تا سه بار تکرار شد.

وقتی که شعیب آن منظره ی عجیب را دید به موسی گفت: «همان عصا را برای خود بردار، خداوند آن را به تو اختصاص داده.»

بر شبانی چون روان شد از شعیب

خواست موسی یک عصا ز الهام

غیب داد بر موسی همانا آن عصی

که بسی زو شد عیان آثارها (۷)

راه مدین نرفته پیش شعیب

چند گردی به گرد پرده ی غیب

نا بده ساعتی شبان رمه

چون بر آری عصا به روی همه (۸)

نکته ها

□ نام های متعدد عصای موسی

«ماشاءالله» «غیاث» و «علیق» ذکر گردیده است.

۱- دیوان صفای اصفهانی، ص ۹۵

۲- دیوان عطار، ص ۲۷۹

۳- دیوان منوچهری، ص ۱۳۹

۴- کلیات شمس، ص ۱۲۷۵

۵- کلیات شهریار، ج ۲، ص ۱۲۲

۶- دیوان قانعی، ص ۷۰

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۸- حدیقه ی سنایی، ص ۳۷۲

□ کاربردهای مختلف آن عصا

می گویند عصای موسی دو سو سر کج بود و در انتهای آن پایه ای فلزی قرار داشت که در شب های تاریک نوری را از خود به اطراف ساطع می نمود.

عصای موسی آب مورداحتیاج او را از قعر چاه ها بیرون می کشید و هر نوع غذا و میوه ای را بر او از درون خاک بیرون می آورد.

هرگاه دشمنی سدّ راهش می شد دو سر عصایش تبدیل به دو اژدهای مهیب می گشت.

کوه های سخت را می شکافت و راه عبور موسی را باز می کرد و به مانند پلی عبور او را از سطح رودخانه ها ممکن می ساخت.

چنانچه در مسیر او دزدانی به کمین نشسته بودند وی را از وجودشان آگاه می کرد.

گاه به مانند مرکبی صاحب خود را بر پشت می نشانند.

از آن شیر و عسل جاری می گشت و رایحه مطبوعش مشام موسی را می نواخت.

او با عصایش بر شاخه درختان می کوفت تا برگ های آن برای گوسفندانش فروریزد و به وسیله آن چوب دستی حیوانات درنده و خزندگان را از خود دور می ساخت.

روزی شعیب به موسی گفت: هنگامی که گوسفندان را برای چرا می بری به جایی خواهی رسید که راه دوطرفه خواهد شد.

در آن موقع گوسفندان را به طرف سمت چپ هدایت نما چراکه در سمت راست میان کشتزارهای آن منطقه اژدهایی عظیم خفته است.

موسی سفارش شعیب را به خاطر سپرد اما هنگامی که به محل موردنظر رسید نتوانست گوسفندان را از مسیر سمت راست منحرف سازد ناچار به دنبال آن ها رفته و بر اثر خستگی در گوشه ای به خواب رفت. در این هنگام اژدهایی بزرگ به طرف گوسفندان هجوم آورد اما عصای موسی از جا تکان خورده و به مقابله با اژدها پرداخت و آن را از میان برد.

زمانی که موسی از خواب برخاست عصای خود را آغشته به خون دید وقتی چشمش به اژدهای کشته شده افتاد متوجه قدرت الهی که در آن نهفته است، گردید.

(*) امام باقر علیه السلام در مورد عصای موسی می فرمایند: این همان عصایی است که نزد آدم و شعیب به ودیعت نهاده شده بود و اینک نزد ما اهل بیت است. چوب آن همچنان سبز و تازه است گویا که هم اینک از درخت جدا گشته است و هر زمان که لازم باشد به نطق خواهد آمد و در خدمت قائم آل محمد [همان کاری را انجام می دهد که در زمان موسی بدان مأموریت یافته بود. آن عصا دوشاخه دارد. یکی از آن ها داخل زمین است و دیگری به سوی آسمان و میان آن دو چهل ذراع فاصله است و هر سحر و مکاری را که کافران بکار بندند خواهد بلعید. (۱)]

همچنین آن عصا از درختان بهشتی هست. (۲)

قسمت سیزدهم: ماجرای گوسفند فراری

روزی موسی در صحرا و دامنه ی کوه به چراندن گوسفندها سرگرم بود، یکی از گوسفندها از گله خارج شد و تنها به سوی بیابان دوید، موسی به طرف او رفت تا او را گرفته و برگرداند، موسی به دنبال او بسیار دوید و از گله فاصله ی زیادی گرفت. تا شب شد و سرانجام موسی به گوسفند رسید، با اینکه بسیار خسته شده بود به آن گوسفند مهربانی کرد و دست مرحمت بر پشت او کشید و مانند مادر نسبت به فرزندش، او را نوازش داد و ذره ای نامهربانی با او نکرد و به او گفت: «گیرم به من رحم نکردی، ولی چرا به خود ستم نمودی؟»

وقتی که خداوند این صبر و تحمّل و مهر را از موسی دید، به فرشتگان فرمود: «موسی شایسته ی مقام پیامبری است» روایت شده: آن روز هوا تابستانی و بسیار گرم بود و آن بُز فراری به بالای کوه دوید و موسی او را در بالای کوه گرفت و صورتش را بوسید و دست نوازش بر سر و پشتش کشید و با زبان عذرخواهی به او گفت: «ای بز امروز تو را به زحمت افکندم ولی منظورم حفظ تو از حمله ی گرگ بود» سپس آن را به دوش گرفت و به گله رسانید.

روزی موسی به خدا گفت: «چرا مرا شایسته مقام پیامبری دانستی و هم کلام خود نمودی؟»

خداوند فرمود: «به خاطر مهربانی ات در فلان روز به آن بُز» (۱)

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

از دوران شبانی موسی در مثنوی مولانا، تنها حکایت گوسفند فراری است که با توصیف حال موسی در تعقیب گوسفند و رحم و شفقت وی برای بیان دلیل برگزیدگی انبیاء روایت می کند.

در اصل داستان موسی در تعقیب آن خسته می شود و قصد می کند، هنگامی که آن را گرفت، چوبش بزند، اما مولوی، موسی را از همان ابتدا با تمام خستگی که دارد، مهربان و صبور توصیف می کند که دلیل ناراحتی اش برای گوسفند بوده است.

گوسفندی از کلیم الله گریخت

پای موسی آبله شد نعل ریخت

در پی او تا به شب در جستجو

و آن رمه غایب شده از چشم او

گوسفند از ماندگی شد سست و ماند

پس کلیم الله گرد از وی فشاند

کف همی مالید بر پشت و سرش

می نواخت از مهر همچون مادرش

نیم ذره طیرگی و خشم نی

غیر مهر و رحم و آب چشم نی

گفت گیرم بر منت رحمی نبود

طبع تو بر خود چرا استم نمود؟

با ملائک گفت یزدان آن زمان

که نبوت راهمی زبید فلان

مصطفی فرمود خود که هر نبی

کرد چوپانیش برنا یا صبی

بی شبانی کردن و آن امتحان

حق ندادش پیشوایی جهان

۱- لتالی الأخبار، ج ۲، ص ۱۵۳

گفت سائل هم تو نیز ای پهلوان

گفت من هم بوده ام دهری شبان

تا شود پیدا وقار و صبرشان

کردشان پیش از نبوت حق شبان

هر امیری کاو شبانی بشر

آن چنان آرد که باشد موتمر

حلم موسی وار اندر رعی خود

او بجای آرد به تدبیر و خرد

لاجرم حقش دهد چوپانی

بر فراز چرخ مه روحانی

آن چنان که انبیا را زین رعا

بر کشید و داد رعی اصفیا (۱)

□ شرح داستان گریختن گوسفند از کلیم الله و شفقت و مهربانی او (۲)

- گوسفندی از گله حضرت موسی بگریخت و موسی به قدری در پی او دوید که نعل کفشش ریخته پایش آبله شد.

- تا شب در جستجوی او بود تا رمه از چشمش غایب شد.

- بالأخره گوسفند خسته شده از رفتار بازماند.

- حضرت کلیم به او رسیده گرد از پشت او پاک نمود به پشت و سر او دست می مالید و چون مادر مهربانی نو از شش می نمود.

- ذره ای خشم و قهر در او دیده نمی شد و همه را مهربانی کرده و اظهار رحم و شفقت می نمود.

- فرمود ای گوسفند گیرم نسبت به من ترحمی نداشتی چرا طبع تو به خودت ستم می کرد.

- در آن وقت بود که خدای تعالی به ملائکه فرمود: این است آنکه زینده نبوت است.

- حضرت رسول (ص ع) فرمود که: هر پیغمبری از بزرگ و کوچک شبانی کرده است.

- بدون شبانی کردن و امتحان در این شغل خداوند پیشوایی جهان را به کسی نداد.

- و برای اینکه صبر و قار آن‌ها آشکار شود پیش از نبوت حق به آن‌ها شبانی داده است.

- سائل گفت آیا شما هم شبانی کرده اید؟ فرمود من هم مدتی شبان بوده ام.

- هر امیری که شبانی بشر را آن‌طور که مأمور است انجام دهد.

- و در شبانی خود چون موسی از خود حلم و قار بروز داده باتدبیر و خرد کار کند.

- البته خدای تعالی چوپانی دیگری که روحانی است در بالای آسمان‌ها و ماه به او خواهد داد.

- چنانکه انبیا: را از این چوپانی ظاهری بیرون آورده چوپانی اصفیا و پاکان را به آن‌ها مرحمت فرمود.

- از نظر دکتر زرّین کوب: شبانی موسی لازمه اش قیام بر لوازم شریعت بود ...

- ماجرای گوسفند گم شده، حلم و شفقت موسی را که ناشی از خودشکنی و ترک هرگونه عجب و هوی ناشی می‌شد، وی را نزد حق شایسته نبوت کرد، زیرا انبیاء و اولیاء که (لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون)

- اشاره به ایشان است، همواره بلای سخت و جفای خلق را با حلم و تحمل استقبال می‌کرده اند و حمل از هر بی ادب را لازمه ی ادب نفس تلقی می نمودند (۳)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۶۷

۲- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۱۸۷

۳- زرّین کوب، سرّ نی، ج ۲، ص ۷۱۲

قسمت چهاردهم: ماجرای موسی و شبان

مولانا در دفتر دَوَم، داستان موسی و شبان را با عنوان پی در پی در ۹۵ بیت حکایت می کند و این قصه، بیان کننده ی یک تراژدی است که حالت شبان را در آن هنگام که موسی او را به واسطه ی گفتارش به قهر الهی تهدید می کند و انفعال موسی را از عتاب حضرت حق در برمی دارد، این گفت و شنود که در واقع تابلویی مصوّر را در برابر دیدگان خواننده قرار می دهد، در بردارنده ی نیات بدون گفت بنده در پیشگاه الهی است،

داستان موسی و شبان بیان کننده ی اخلاص عبودیت موسی بر سیاق احکام ظاهر و مرتبه ی رسالت است و حال آنکه شبان در راه خلوص نیت و بی خبر از احکام ظاهری و فقط و فقط به سائقه ی عشق الهی گام برمی داشت و به مذاق مولانا و صوفیه، این عشق سوزان و پاک و بی غش بیشتر مشمول الطاف الهی است. (۱)

(۱) انکار کردن موسی بر مناجات شبان:

دید موسی یک شبانی را به راه

کاو همی گفت ای خدا و ای اله

چارقت دوزم کنم شانه سرت

تو کجایی تا شوم من چاکرت

جامه ات شویم شپش هایت کشم

شیر پیشت آورم ای محتشم

دستکت بوسم بمالم پایکت

وقت خواب آید بروم جایکت

ای فدای تو همه بزهای من

ای به یادت هیهی و هیهای من

این نمط بیهوده می گفت آن شبان

گفت موسی با کی است این ای فلان

گفت با آن کس که ما را آفرید

این زمین و چرخ از او آمد پدید

گفت موسی های خیره سر شدی
خود مسلمان نا شده کافر شدی
این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار
پنبه ای اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پا تابه لایق مر تراست
آفتابی را چنین ها کی رواست
گر نبندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامده ست این دود چیست
جان سیه گشته روان مردود چیست
گر همی دانی که یزدان داور است
ژاژ و گستاخی ترا چون باور است
دوستی بی خرد خود دشمنی است
حق تعالی زین چنین خدمت غنی است
با که می گویی تو این با عم و خال
جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
شیر او نوشد که در نشو نماست
چارق او پوشد که او محتاج پاست
ور برای بنده اش است این گفت و گو
آنکه حق گفت او من است و من خود او

آنکه گفت انی مرضت لم تعد (۱)

من شدم رنجور او تنها نشد

آنکه بی یسمع و بی یبصر شده ست

در حق آن بنده این هم بیهده ست

بی ادب گفتن سخن با خاص حق

دل بمیراند سیه دارد ورق

گر تو مردی را بخوانی فاطمه

گر چه یک جنس اند مرد وزن همه

کند تا ممکن است

گر چه خوش خو حلیم و ساکن است

فاطمه مدح است در حق زنان

مرد را گویی بود زخم سنان

دست و پا در حق ما استایش است

در حق پاکی حق آرایش است

لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلِّدْ او را لایق است

والد و مولود را او خالق است

هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست

هر چه مولود است او زین سوی جوست

ز آنکه از کون و فساد است و مهین

حادث است و محدثی خواهد یقین

گفت ای موسی دهانم دوختی

وز پشیمانی تو جانم سوختی

جامه را بدرید و آهی کرد تفت

سر نهاد اندر بیابانی و رفت (۲)

(۲) عتاب کردن حق تعالی با موسی از بهر آن شبان:

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ی ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

تا توانی پا منته اندر فراق

أبغض الأشياء عندي الطلاق (۳)

هرکسی را سیرتی بنهاده ام

هرکسی را اصطلاحی داده ام

در حق او مدح و در حق تو ذم

در حق او شهادت و در حق تو سم

ما بری از پاک و ناپاکی همه

از گران جانی و چالاکی همه

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

هندوان را اصطلاح هند مدح

سندیان را اصطلاح سند مدح

من نگردم پاک از تسییحشان

پاک هم ایشان شوند و در فشان

ما زبان را ننگریم و قال را

ما روان را بنگریم و حال را

ناظر قلبیم اگر خاشع بود

گر چه گفت لفظ ناخاضع رود

ز آنکه دل جوهر بود گفتن عرض

پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

چند ازین الفاظ و اضممار و مجاز

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

آتشی از عشق در جان بر فروز

سربه سر فکر و عبارت را بسوز

۱- اشاره به خبری است منسوب به حضرت رسول (ص) که فرمودند خدای تعالی در روز قیامت می گوید ای فرزند آدم من مریض شدم چرا عیادت نکردی عرض می کند بار الها چگونه بیمار شوی که پروردگار عالمیانی ندا می رسد آیا ندانستی که فلان بنده ما بیمار بود اگر او را عیادت می کردی مرا در آنجا می یافتی.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۲۵۲-۲۵۱

۳- عن معاذ ابن جبل قال: قال رسول الله (ص) «یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض احب الیه من العتاق و ما خلق شیئاً علی وجه الارض ابغض الیه من الطلاق» یعنی معاذ بن جبل روایت می کند که رسول خدا فرمود معاذ خدای تعالی چیزی را در زمین نیافریده که نزد او محبوب تر از آزاد کردن باشد و چیزی را در روی زمین نیافریده که در نزد او مبعوض تر از طلاق و جدایی باشد.

موسیا آداب دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقان را هر نفس سوزیدنی ست

بر ده ویران خراج و عشر نیست

گر خطا گوید و را خاطی مگو

گر بود پر خون شهید او را مشو

خون شهیدان را ز آب اولی تر است

این خطا از صد ثواب اولی تر است

در درون کعبه رسم قبله نیست

چه غم از غواص را پاچیله نیست

تو ز سرمستان قلاویزی مگو

جامه چاکان را چه فرمایی رفو

ملت عشق از همه دین ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

لعل را گر مهر نبود باک نیست

عشق در دریای غم غمناک نیست (۱)

- مولانا می گوید: از آنجایی که هر کس مطابق مقام و مرتبه ی خود، به معرفت حق دست می یابد، پس به تعداد جان آدمیان، راهی به سوی خداست.

- «مولانا نشان می دهد که آن اشارات (إلما ليعبدون) که در قرآن در باب خلقت جن و انس است؛ در واقع حاکی از وجود فیاض است که بد آن گونه به وجود ناقص و متناهی، فرصت و امکان می دهد تا از طریق عبادت به کمال که غایت آن است - بازگشت نی به نیستان - نائل آید» (۲) «زیرا خداوند متعال می فرماید: ای انسان، تو را نیافریدم تا از تو بهره گیرم، بلکه تو را آفریدم تا از من بهره مند شوی، بنابراین به جای هر کس و هر چیز به من روی آور» (۳)

- شبان داستان مولوی، خداوند را موجودی نیازمند می داند که در مناجات خالصانه ی خویش خواهان خدمت به اوست و موسی او را مورد

عتاب قرار می دهد تا آنکه وحی می رسد و برخلاف روایات که در پایان داستان می گویند: «هر کس را به میزان عقل پاداش می دهند» مولانا بحث عشق را مطرح می کند.

- مولانا با اشاره به این حدیث نبوی که: «خداوند به چهره ها و اموالتان نمی نگرد، بلکه به دل ها و اعمالتان می نگرد» (۴) مقید به آداب ظاهری شریعت بودن و ظاهربینی در مسائل دینی را رد می کند.

- «مولانا معتقد است که هر کسی که لایف دوستی می زند، از عشق واقعی بهره ندارد؛ زیرا عشق حق، امری است که در حوصله ی آداب و رسوم ظاهری نمی گنجد و در آن شور و حال که نشان اهل طریقت است، بیش از رسم و فال که شعار اهل شریعت محسوب است به کار می آید و قصه ی موسی و شبان معلوم می دارد که قُرب و رضای حق، با پیروی از آداب و رسوم دست نمی دهد بلکه بادل شوریده و عشق مقدّس حاصل می آید» (۵) زیرا به عقیده ی مولوی، تنها عشق است که می تواند سالک مشتاق را به سرمنزل مقصود برساند؛ بنابراین هر دین و مذهبی اگر از روی اخلاص و باور قلبی باشد، نزد خداوند مقبول است.

- «مولانا با آنکه قول اهل تشبیه را رد و نفی می کند، قول موحد راهم تا آن اندازه که نفی صفات را تا حدّ تعطیل بکشاند، قابل تأیید نمی یابد و هر دو قول تشبیه و موحد را نسبت به پاکی حق، ابتر می داند و طرز تلقّی او از تنزیه و

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۵۳

۲- نردبان شکسته، ص ۲۹۳

۳- احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۹۹ به نقل از فروزان فر، ص ۵۸

۴- احادیث و قصص مثنوی، ص ۲۰۰ به نقل از فروزان فر، ص ۱۵۸

۵- سر نی، ج ۱، ص ۵۱

تشبیه حاکی از قول به توحید شهودی است؛ و پیداست که مولانا خداوند را حقیقت واحده ای می داند» (۱) که نیازی به حمد و ثنای انسان کامل و مطابق شرع باشد در برابر مقام خداوند ابتر است و این رحمت حق است که آن ها را می پذیرد.

- دکتر زرّین کوب می گوید: مولانا... قول اهل تشبیه را ردّ و نفی می کند و در این داستان اشارات اهل تشبیه را که از زبان مردم شوریده حال بیان می شود، با نظر قبول و توسع می نگرد و خداوند با آنکه خود را از پاکی و ناپاکی و از تشبیه و تنزیه هر دو برتر است، قول شبان را که بر اوصاف اهل تشبیه مبتنی است، به لطف و قبول نظر می کند؛ زیرا که قول او بر بحث و نظر مبتنی نیست، بلکه بر عشق و تسلیم است و مغلوب نفس نیست.

- مرد شبان، مظهر حال مردم شوریده و ساده دل است که مغلوب حال و توحید شهودی است که به اندازه ی ادراک حاصل از شهود، خدا را یاد می کند و نمی توان قول وی را با میزان کفر و ایمان سنجید و در محدوده ی قیل و قال و تشبیه و تنزیه نمی گنجد و آنچه اهل ملت ها به خاطر آن، یکدیگر را تخطئه می کنند، از دایره ی ذوق او بیرون است (۲).

- مولانا مدح و ثنای پیامبر توسط ابوبکر را مانند مدح و ثنای خداوند توسط مرد شبان می داند، یعنی اینکه ما نمی توانیم آن گونه که در شأن و مرتبه ی انبیاء و اولیاست، آنان را ستایش کنیم. بدین گونه مولانا عقیده اش را اثبات می کند که راه وصال به خدا تنها پیروی و انجام ظاهر شریعت نیست، اگرچه ایشان نیز راه حق را می پیمایند، اما راه و روش سوخته جانان و روانان دیگر است.

(۳) وحی آمدن موسی را در عذر آن شبان

بعد از آن در سر موسی حق نهفت

رازهایی کان نمی آید به گفت

بر دل موسی سخن ها ریختند

دیدن و گفتن به هم آمیختند

چند بی خود گشت و چند آمد به خود

چند پرید ازل سوی ابد

بعد از این گر شرح گویم ابلهی است

ز آنکه شرح این ورای آگهی است

ور بگویم عقل ها را بر کند

ور نویسم بس قلم ها بشکند

چون که موسی این عتاب از حق شنید

در بیابان در پی چوپان دوید
بر نشان پای آن سرگشته راند
گرد از پرده ی بیابان بر فشاند
گام پای مردم شوریده خود
هم ز گام دیگران پیدا بود
یک قدم چون رخ ز بالا تا نشیب
یک قدم چون پیل رفته بر وریب
گاه چون موجی برافرازان علم
گاه چون ماهی روانه بر شکم
گاه بر خاکی نبشته حال خود
همچو رمالی که رملی برزند
عاقبت دریافت او را و بدید
گفت مژده ده که دستوری رسید

۱- سر نی، ج ۱، ص ۴۵۳

۲- سر نی، ج ۱، ص ۴۵۳

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دین است و دینت نور جان

ایمنی وز تو جهانی در امان

ای معاف یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء

بی محابا رو زبان را برگشا

گفت ای موسی از آن بگذشته ام

من کنون در خون دل آغشته ام

من ز سدره ی منتهی بگذشته ام

صد هزاران ساله ز آن سو رفته ام

تازیانه برزدی اسبم بگشت

گنبدی کرد وز گردون برگذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

حال من اکنون برون از گفتن است

این چه می گویم نه احوال من است

نقش می بینی که در آینه ای است

نقش توست آن نقش آن آینه نیست

دم که مرد نایی اندر نای کرد

درخور نای است نه درخورد مرد

هان و هان گر حمد گویی گر سپاس

همچو نافر جام آن چوپان شناس
حمد تو نسبت بدان گر بهتر است
لیک آن نسبت به حق هم ابتر است
چند گویی چون غطا برداشتند
کاین نبوده ست آنکه می پنداشتند
این قبول ذکر تو از رحمت است
چون نماز مستحاضه رخصت است
با نماز او بیالوده ست خون
ذکر تو آلوده ی تشبیه و چون
خون پلید است و به آبی می رود
لیک باطن را نجاست ها بود
کان به غیر آب لطف کردگار
کم نگردد از درون مرد کار
در سجودت کاش روگردانی ای
معنی سبحان ربی دانی ای
کای سجودم چون وجودم ناسزا
مر بدی را تو نکویی ده جزا
این زمین از حلم حق دارد اثر
تا نجاست برد و گل ها داد بر
تا بپوشد او پلیدی های ما
در عوض بر روید از وی غنچه ها
پس چو کافر دید کاو در داد و جود

کمتر و بی مایه تر از خاک بود
از وجود او گل و میوه نرست
جز فساد جمله پاکی ها نجست
گفت واپس رفته ام من در ذهاب
حسرتا یا لیتنی کنت تراب (۱)
کاش از خاکی سفر نگزیدمی
همچو خاکی دانه ای می چیدمی
چون سفر کردم مرا راه آزمود
زین سفر کردن ره آوردم چه بود
ز آن همه میلش سوی خاک است کاو
در سفر سودی نبیند پیش رو
روی واپس کردنش آن حرص و آز
روی در ره کردنش صدق و نیاز
هر گیا را کش بود میل علا
در مزید است و حیات و در نما
چون که گردانید سر سوی زمین
در کمی و خشکی و نقص و غبین

۱- اشاره به آیه آخر سوره النبأ که می فرماید یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ وَ یَقُولُ الْكَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَاباً ۷۸: ۴۰ یعنی روزی که به اعمال گذشته خود می نگردد و کافر می گوید کاش من خاک بودم

میل روحت چون سوی بالا بود

در تزايد مرجعت آنجا بود

ور نگون ساری سرت سوی زمين

آفلی حق لا یحب الآفلین (۱)

«وقتی محبت خالصانه، انسان را به جستجوی حق وا می دارد، آداب مترسمان و اهل شریعت نمی تواند این رابطه ی روحانی را توجیه کند. شبان که مظهر اولیای مستور است و معبد خدای او تمام کائنات عالم و فراخنای کوه و صحراست، با انس و عشق، خدا را نیایش می کند نه با خوف و خشیت...» (۲)؛ به همین دلیل موسی پیامبر خدا که مظهر تقید به شریعت است، به حکم یفعل ما یشاء، چوپان را از هر آداب و رسومی معاف خواند، زیرا پی برد که آنچه او کفر می دانست، دین محض است و نور جان و نه تنها از گمراهی در امان است، بلکه مایه ی ایمنی عالمیان نیز هست.

«چوپان که سیر در بیابان و استغراق در عشق حق او را به کلی از خود ربوده بود، حتی با چنین رخصت و مژده ای که موسی از جانب خدا به او داده بود از آن عالم استغراق بازنیامد و درواقع شبان شوریده حال در آن بیخودی که وی را سر به کوه و بیابان داد، خودی خود را در وجود حق به کلی درباخت» (۳)

مولانا از داستان موسی و شبان نتیجه می گیرد که: «تمام آداب و رسوم شریعت و تمام اوراد و تسبیحات انسان نسبت به عظمت مقام الهی با آنچه این شبان ساده دل عرضه می کرد، تفاوت ندارد.» (۴)؛ بنابراین اگر آدمی سر به سوی تعلقات دنیوی گرداند، جز نقص حاصلی ندارد، اما اگر با هدف مبارزه با نفس و رهایی از خودبینی، روحش را به پرواز درآورد، هر راهی او را به کمال انسانی وصال حق می رساند.

قسمت پانزدهم: ۶ درس آموزنده از هجرت موسی به مدین

(۱) پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند.

موسی چه در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می دید ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت و اصولاً چراکه یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است.

(۲) انجام یک کار کوچک برای خدا چه پربرت است؟

موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرت بود؟ زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهایی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاک دامن نصیب او شود و از همه مهم تر اینکه مکتب انسان ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۵۴ - ۲۵۵

۲- زرین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۳۰۴

۳- زرین کوب، نردبان شکسته، ص ۲۹۵

۳) مردان خدا هیچ خدمتی - مخصوصاً خدمت زحمتکشانشان - را بی اجر و مزد نمی گذارند

و به همین دلیل شعیب پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

۴) در زندگی موسی همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست: هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولایی از او سر زد فوراً از خدا تقاضای عفو مغفرت کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش» (قال انی ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي)؛ و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا مرا از قوم ستمکار نجات ده»: (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) و به هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»: (قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)؛ و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید عرض کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم»: (فَقَالَ رَبِّ اني لِمَا أَنْزَلْتُمْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)؛ مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا برطرف گردان، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توأم.

۵) پشیمانانی از مجرمان از بزرگ ترین گناهان است

در فقه اسلامی باب مفصلی پیرامون «اعانت بر اثم» و «معاونت ظلمه» با احادیث فراوانی داریم که نشان می دهد یکی از زشت ترین گناهان یاری ستمکاران و ظالمان و مجرمان است و سبب می شود که انسان در سرنوشت شوم آن ها شریک باشد.

اصولاً ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون در هر جامعه ای افراد خاصی هستند و اگر توده ی جمعیت با آن ها همکاری نکنند فرعون ها فرعون نمی شوند این گروهی از مردم زبون و ضعیف و یا فرصت طلب و دنیاپرست هستند که اطراف آن ها را می گیرند و دست و بال آن ها و یا حداقل سیاهی لشکرشان می شوند تا آن قدرت شیطانی را برای آن ها فراهم می سازند.

در قرآن مجید روی این اصل اسلامی و انسانی کراراً تکیه شده است: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ): بر نیکی و تقوی تعاون کنید و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید. (۱) و قرآن با صراحت می گوید: (وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الدِّينِ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ): رکون بر ظالمان موجب عذاب آتش دوزخ است. (۲)

«رکون» خواه به معنی تمایل قلبی باشد، یا به معنی همکاری ظاهری، یا اظهار رضایت و یا دوستی و خیرخواهی، یا اطاعت که هر یک از مفسران تفسیری برای آن کرده اند و یا مفهومی که جامع همه این ها است و آن اتکاء و اعتماد وابستگی است، شاهد زنده ای بر مقصود ما است.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین

می خوانیم: به محمد بن مسلم زهری که دانشمندی بود که با دستگاه بنی امیه مخصوصاً هشام بن عبدالملک همکاری می کرد بعد از آنکه او را از اعانت ظالمان بر حذر داشت در سخنان تکان دهنده اش چنین فرمود: «آیا آن ها تو را به جمع خود دعوت نکردند و مرکزیتی به وسیله تو تشکیل ندادند که آسیای ظلم آن ها بر محورش می گردد؟ آیا تو را پلی برای عبور به سوی بلاهای خود قرار ندادند؟ به وسیله تو نردبانی

برای ضلالتشان و مبلغی برای گمراهی و جهلشان و رهروی برای راه ننگینشان ساختند و نیز به وسیله تو، علما را زیر سؤال می کشند و قلوب ساده لوحان جاهل را به دام می افکنند... آن ها در مقابل چیزی که از تو گرفتند، چه کم بهایی به تو پرداختند؟! و در برابر آنچه از تویران کردند چه کم آباد نمودند. اندکی درباره خود بیندیش که هیچ کس دلسوز تو جز خودت نیست و همچون یک انسان مسئول به حساب خویش رسیدگی کن» (۱)

به راستی این منطق گویا و رسای امام

هر عالم درباری وابسته را می تواند متوجه عاقبت شوم خود کند.

(۶) دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود مهم ترین و اصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود: قدرت و امانت. بدیهی است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است.

یک پزشک قوی و امین پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد. یک مدیر قوی کسی است که حوزه مأموریت خود را به خوبی بشناسد، از انگیزه ها باخبر باشد، در برنامه ریزی مسلط و از ابتکار سهم کافی و در تنظیم کارها مهارت لازم داشته باشد، هدف ها را روشن کند و نیروها را برای رسیدن به هدف بسیج نماید. در عین حال دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد. آن ها که در سپردن مسئولیت ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می زنند که درستکاران ناآگاه و بی اطلاع!

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم: مدیران خائن و پاکان غیر مدیر و نتیجه هر دو یکی است! منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومتها در طول تاریخ بیندیشیم می بینیم عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب اینکه در برنامه های اسلامی در همه جا علم و تقوا در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید مجتهد و عادل باشد (البته در کنار این دو شرط شرایط دیگری نیز هست اما اساس و پایه، این دو است علم و آگاهی، توأم با عدالت و تقوی).

۱- «او لیس بدعائهم ایاک حین دعوک جعلوک قطبا ادار و ربک رحی مظالمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلا یاهم سلما الی ضلالتهم داعیا الی عینهم، سالکا سیلهم، یدخلون بک الشک علی العلماء و یقتادون بک قلوب الجهال الیهم! ... فما اقل ما اعطوک فی قدر ما اخذوا منک! و ما ایسر ما عمروا لک فی جنب ما حزبوا علیک! فانظر لفسک فانه لا ینظر لها غیرک و حاسبها حساب رجل مسئول!» (تمیمی امدی، تحف العقول، ص ۶۶)

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (*) وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَنَّاهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (*) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (*) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (*) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (*) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَنِي نَفْسًا بِالْأَمْسِ أَنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (*) وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ أَنْ الْمَلَائِكَةُ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِتَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (*) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (*) وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (*) وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ أُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (*) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (*) فَجَاءَتْهُ إِخْدَتُهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ قَالَ لِمَا تَحَفَّ نَجْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (*) قَالَتْ إِخْدَتُهُمَا يَأْتِبَ اسْتِجْرَاهُ إِنْ خَيْرٌ مِّنْ اسْتِجْرَتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (*) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِخْدَىٰ ائْتِنِّي هَتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (*) قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَ كَيْلٌ (*) (۱)

۱- - ترجمه: «و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم!» (*) او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغول اند یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (*) (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشان ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (*) عرض کرد: «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!» (*) موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی!» (*) و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آن ها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (*) (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توأم!» (*) موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!» (*) و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!» (*) و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویش اند (و به چاه نزدیک نمی شوند موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)) گفتند: «ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد کهن سالی است (و قادر بر این کارها نیست.)!» (*) موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید سپس رو

به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» (* ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد درحالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!» (* یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!» (* (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کارکنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت» (* (موسی) گفت: «مانعی ندارد»، این قراردادی میان من و تو باشد البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوییم گواه است!» (*))

۱- اولین شرط پذیرش مسئولیت، بلوغ جسمانی است. (وَلَمَّا بَلَغَ)

۲- بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى)

۳- وعده های الهی، تخلف ناپذیر است. (جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ... وَ لَمَّا بَلَغَ ... آتَيْنَاهُ)

۴- نزول الطاف الهی، شرایط مناسب می خواهد. (وَلَمَّا بَلَغَ ... آتَيْنَاهُ)

۵- حکمت بر علم مقدم است. (حُكْمًا وَ عِلْمًا)

۶- لطف به نیکوکاران، سنت الهی است. (وَ كَذَلِكَ)

۷- پاداش نیکوکاران، منحصر به آخرت نیست. (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

(بهره مند شدن موسی)

از حکمت و دانش، پاداش الهی در برابر احسان اوست.)

۸- مصلح آن جامعه باید گاهی به صورت ناشناس و غیر رسمی، بدون نام و عنوان در میان مردم حاضر شوند.

(دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا)

۹- حضرت موسی علیه السلام قبل از نبوت نیز دارای یار و پیرو بود. (مِنْ شِيعَتِهِ)

۱۰- گرچه موسی بزرگ شده کاخ فرعون بود، ولی مردم مستضعف به خاطر تفکر و منش، او را حامی و رهبر خود می دانستند. (فَاسْتَوَاتُهُ)

۱۱- دفاع و حمایت از مظلومان، شیوه اولیای الهی است. (فَوَكَرَهُ مُوسَى)

۱۲- انبیا، افرادی با غیرت، جوانمرد، مظلوم نواز و ظلم ستیز بوده اند. (فَوَكَرَهُ مُوسَى)

۱۳- مردان خدا در صورت لزوم با دشمن درگیر می شدند و از زور بازو بهره می بردند. (فَوَكَرَهُ مُوسَى)

۱۴- در دعا، خداوند را با کلمه مبارکه ی «رب» بخوانیم. (قَالَ رَبِّ)

۱۵- هرچند کار خلاف، عمدی نباشد ولی نباید از آثار طبیعی وضعی آن غافل بود.

(ظَلَمْتُ نَفْسِي) (حضرت موسی علیه السلام به قصد نجات یک مؤمن وارد صحنه شد و ناخواسته مرتکب قتل گردید و درواقع گناهکار

بحساب نمی آمد، اما این عمل، کار او را دشوار کرد و این یک آفت بود.)

۱۶- افراد صالح حتی در برابر کجی های غیر عمدی نیز بلافاصله استغفار می کنند و از تبعات آن دوری می گزینند. (فَاعْفُزْ لِي) (حضرت

موسی علیه السلام با استغفار خود چند چیز را از خداوند درخواست کرد، هم محو آثار اجتماعی کار خود را، هم برطرف شدن نگرانی از آینده را و هم دفع توطئه های انتقام جویانه ی فرعونیان را.)

۱۷- دعای انبیا مستجاب است. (فَغَفَرَ لَهُ)

۱۸- قدرت جسمی، از نعمت های الهی است. (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ)

(موسی قدرتی داشت که با یک مشت توانست کافری را از پا در آورد.)

۱۹- شکر نعمت های الهی، دوری از ستم به دیگران است. (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ)

۲۰- همکاری با گنه کاران نیز گناه است. (فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ)

پیام های آیات ۱۸-۲۱

۱- هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است. (خَائِفًا يَتَرَقَّبُ)

۲- از بازتاب کارها و تصمیمات خود مراقبت کنیم. (يَتَرَقَّبُ)

۳- با وجود آنکه موسی در کاخ فرعون زندگی می کرد، ولی با مردم رابطه داشت و در میان آنان به شخصی مصلح شهرت یافته بود. (يَشْتَصِرْهُ)

۴- اگر درجایی وظیفه تقیه است و باید به خاطر مصالحی اهداف مکتوم بماند، نباید هرروز دست به تحرک و آشوبی زد و عدم رعایت این موضوع، گناه محسوب می شود. (إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ)

۵- خودی های بی توجه را باید توبیخ کرد و نباید به خاطر حزب و گروه، خلاف آنان را نادیده گرفت.

(إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ)

۶- انتقاد از خلاف دوستان، نباید سبب رها کردن و حمایت نکردن از حق آنان شود. (أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ) (باینکه حضرت موسی علیه السلام در آیه قبل با جمله (إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ) از یار خود انتقاد کرد، ولی بازهم تصمیم به حمایت از او گرفت)

۷- در همه جا موعظه کارساز و کافی نیست، گاهی زور و قدرت لازم است. (أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ)

(«وقار» به معنای وارفتگی و بی حالی نیست، حضرت موسی علیه السلام دو روز پی در پی درگیری خیابانی داشت.)

۸- در نظام استکباری، فرعون که نوزادان معصوم را عمداً به قتل می رساند، خدا خوانده می شود! ولی موسی که بدون قصد قتل به دشمن کافر ضربه ای وارد می کند و منجر به مرگ او می شود، جبار معرفی می شود!

(تَكُونُ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ)

۹- حضرت موسی علیه السلام در دربار فرعون، عامل نفوذی و طرفدار داشت. (جَاءَ رَجُلٌ)

۱۰- کمک به ظالم در هر شکلی حرام است، ولی ورود و نفوذ در دستگاه برای کمک به اهل ایمان کاری پسندیده است. (جَاءَ رَجُلٌ) (حضور علی ابن یقظین یکی از یاران امام کاظم در دستگاه ظلم بنی عباس نیز از همین باب بود.)

۱۱- طاغوت ها برای امنیت و آسایش بیشتر خود، در میان مردم و مرکز شهر زندگی نمی کنند. (أَفْصَى الْمَدِينَةِ)

۱۲- در حفظ جان رهبران و نخبگانجامعه، نهایت تلاش خود را بکار ببریم. (يَشْعِي)

۱۳- گاه، خبررسانی به موقع و سوز و سرعت در کار، سرنوشت یک ملت را عوض می کند. (يَشْعِي) (چه بسا که اگر این مرد، اخبار را به موسی نمی رساند و آن حضرت از شهر بیرون نمی رفت، به دست مأموران فرعون کشته می شد.)

۱۴- یک انسان انقلابی مثل موسی، جبهه ی کفر و مهره های آن را به اضطراب و تکاپو می اندازد. (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ)

۱۵- اطرافیان طاغوت ها نیز در جرم آن ها شریک هستند. (يَأْتَمِرُونَ بِكَ)

۱۶- افشای توطئه ها و طرح های خائنانه واجب است. (يَا تَمْرُونَ بِكْ)

۱۷- مصلح آن جامعه باید همواره آمادگی هجرت و آوارگی را داشته باشند. (فَخَرَجَ)

۱۸- به هشدارهای دلسوزانه بها دهیم و نصیحت دیگران را بپذیریم. (فَأَخْرُجُ- فَخَرَجَ)

۱۹- شجاعت، به معنای در دسترس دشمن قرار گرفتن نیست. (فَخَرَجَ)

۲۰- زندگی انبیا غالباً با آوارگی و سختی همراه بوده است. (فَخَرَجَ)

۲۱- سعی و همت خود را بکار بریم، ولی نتیجه را از خداوند بخواهیم. (فَخَرَجَ... قَالَ رَبِّ نَجِّنِي)

۲۲- دعا باید با تلاش و حرکت همراه باشد. (فَخَرَجَ مِنْهَا... قَالَ رَبِّ نَجِّنِي)

۲۳- رهبران الهی، در همه حالات از خداوند استمداد می کنند. (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)، (رَبِّ اَنْتِ ظَلَمْتِ نَفْسِي فَاغْفِرِي لِي)، (رَبِّ بِمَا اُنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ) و (رَبِّ اِنِي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّْ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ)

پیام های آیات ۲۲-۲۴

۱- تحرک، هجرت و بکارگیری تاکتیک های متفاوت از لوازم یک انقلاب است. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ)

۲- اول حرکت کنیم، سپس دعا کنیم و امیدوار باشیم. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ... قَالَ عَسَى رَبِّيْ اَنْ يَّهْدِيَنِيْ)

۳- همواره درصدد انتخاب نزدیک ترین و بهترین راه ها باشیم. (سَوَاءَ السَّبِيْلِ)

۴- امیدواری، در همه ی حالات پسندیده است. (عَسَى رَبِّيْ)

۵- فراز و نشیب ها، یک سنت الهی در راه تربیت انسان هاست. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ... قَالَ عَسَى رَبِّيْ)

۶- کار خود را با استمداد از پروردگار آغاز کنیم. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ... قَالَ عَسَى رَبِّيْ اَنْ يَّهْدِيَنِيْ)

۷- در محیط های طاغوت زده که زمینه ی انحراف و تصمیمات نابخردانه فراهم است، از خداوند، هدایت بجوییم.

(يَهْدِيَنِيْ سَوَاءَ السَّبِيْلِ)

۸- آب ها از منابع ملی هستند، نه اموال شخصی. (مَاءَ مَدْيَنَ... النَّاسِ يَشْقَوْنَ)

۹- از حیا و ضعف زنان، سوءاستفاده نکنیم. اگر قانون و حمایتی در کار نباشد، بسیاری از مردان، حقوق زنان را نادیده می گیرند. (أُمَّهٌ... يَشْقَوْنَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ)

۱۰- حریم میان زن و مرد یک ارزش است که دختران شعیب آن را مراعات می کردند. (وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ)

۱۱- از موقعیت خود سوءاستفاده نکنیم. (وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ) (این دوزت، دختران شعیب پیامبر بودند، ولی از مردم نخواستند تا به خاطر پدرشان، راه را برای آنان باز کنند).

۱۲- دختران پیامبر خدا چوپانی می کنند، ولی هرگز تن به ذلت و گدایی نمی دهند. («امْرَأَتَيْنِ تَدُودَانِ»)

۱۳- چوپانی، شغل بسیاری از انبیای الهی بوده است. (وَ اَبُونَا شَيْخٌ كَبِيْرٌ) اگر پدر ما پیر نبود، خودش چوپانی می کرد.

۱۴- مشکلات شخصی، ما را از حمایت دیگران باز ندارد. (قَالَ مَا حَطْبُكُمْ) (موسی)

که جانس درخطر و در حال فرار بود، از کمک و حمایت دیگران دست برداشت.

۱۵- حمایت از زنان یک ارزش انسانی است. (ما حَطْبُكُمَا)

۱۶- گفتگوی مرد با زن در صورت لزوم مانعی ندارد. (ما حَطْبُكُمَا)

۱۷- سعی کنیم در حرف زدن با نامحرم، خلاصه سخن بگوییم. (ما حَطْبُكُمَا)

۱۸- نسبت به آنچه در اطراف ما می گذرد، بی تفاوت نباشیم. (ما حَطْبُكُمَا)

۱۹- کار زن در خارج از منزل اشکالی ندارد، به شرط آنکه:

الف: زن در محیط کار، تنها نباشد. (امْرَأَتَيْنِ)

ب: با مردان اختلاطی نداشته باشد. (مِنْ دُونِهِمْ ... لَا تَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ)

ج: مردی که توان کار داشته باشد، در خانواده نباشد. (أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)

۲۰- اگر در موضعی غیر عادی قرار داریم، از خود دفع شبهه کنیم. (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)

۲۱- وقتی پدر و نان آور خانواده از کار می افتد، همه ی فرزندان حَتَّى دختران نیز مسئول هستند. (أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)

۲۲- در کمک به دیگران، شرطی قرار ندهیم و سریع اقدام کنیم. (فَسَقَى لَهُمَا) حضرت موسی علیه السلام همین که دلیل منطقی آن دوزت را شنید، بدون هیچ گونه پرسش و درخواستی، بی درنگ به رفع خواسته آنان پرداخت.

۲۳- خدمت به مردم را خالصانه انجام دهیم و حل مشکلات خود را از خداوند بخواهیم. (فَسَقَى لَهُمَا ... رَبِّ انى) (موسى گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد، ولی برای رفع گرسنگی خود به جای استمداد از آنان، از خدا کمک طلبید).

۲۴- همه چیز را از خداوند درخواست نماییم. (رَبِّ انى لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)

۲۵- در دعا، برای خداوند تکلیف و مصداق معین نکنیم. (لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) (حضرت موسی علیه السلام باینکه گرسنه بود، ولی از خدا، نان و غذا طلب نکرد).

پیام های آیه ی ۲۵-۲۶

۱- مزد کارگر را سریع و بلافاصله بپردازیم. (فَجَاءَتْهُ)

۲- رفت و آمد زن در بیرون خانه باید بر اساس حیا و عفت باشد.

(تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) حیا، از برجسته ترین کمالات زن در قرآن هست.

۳- در دعوت، مرد از مرد وزن از زن دعوت کند. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)

۴- بدون دعوت، خود را میهمان نکنیم. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)

۵- کسی که از دامن طاغوت بگریزد، به خانه پیامبر خدا میهمان می شود. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)

۶- پدر، باید از رفتار فرزندان خود آگاه باشد و در مقابل حرکات آنان عکس العمل مناسب نشان دهد. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ) (شعیب که دید دخترانش زودتر از روزهای دیگر آمده اند، عَلت را پرسید و تصمیم به تشکر از موسی گرفت).

۷- غریب نوازی، از صفات بارز پیامبران الهی است. (يَدْعُوكَ)

۸- برای خدمات مردم، ارزش قائل شویم. (لِيَجْزِيَكَ)

۹- قصد قربت، با قدردانی دیگران منافاتی ندارد. (أَجْرٌ مَا سَيَقِيْتُ) (حضرت موسی علیه السلام کار را برای رضای خدا انجام داد، ولی حضرت شعیب علیه السلام با پرداخت مزد از زحمات او تقدیر کرد.)

۱۰- حوادث را برای خیرگان و اهل تفسیر و تحلیل بازگو نماییم. (قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ)

۱۱- عاقبت اهل ایمان، نجات و رستگاری است. (نَجْوَتْ)

۱۲- دعای انبیا، مستجاب است. (نَجْوَتْ) حضرت موسی علیه السلام دیروز دعا کرد:

(رَبِّ نَجَّيْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) امروز می شنود: (لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

۱۳- در کنار اولیای خدا بودن، خود یک نوع ایمنی و احساس امنیت است. (نَجَوْتَ)

۱۴- دختران نیز در خانواده بر اساس منطق و حکمت، حق پیشنهاد دارند و فرقی با دیگران ندارند.

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ)

۱۵- روابط حسنه میان والدین و فرزندان و آزادی بیان در خانواده، یک ارزش است. (یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ)

۱۶- همه ی اعضای خانه پیشنهاد بدهند، ولی تصمیم نهایی با سرپرست خانواده است. (اسْتَأْجِرْهُ)

۱۷- زنان عقیقه به دنبال آن اند تا کمتر از منزل خارج شوند. (اسْتَأْجِرْهُ) (برای کارهای سخت خارج از منزل، از مرد استفاده شود.)

۱۸- کار، عار نیست، اولیای خدا نیز کار می کرده اند. (اسْتَأْجِرْهُ)

۱۹- در گزینش ها، به بهترین ها توجه کنیم. (خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجِرْتَ)

۲۰- برای استخدام، دو عنصر توانایی (تَخَصُّص) و امانتداری (تعهد)، لازم است. (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

۲۱- توانایی ها و امانتداری ها را باید در شرایط عادی و بدون توجه طرف، شناسایی و احراز کرد. (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

(غالب افراد با تصنع، تملق و ریاکاری، واقعیت خود را می پوشانند. اما حضرت موسی علیه السلام در یک صحنه طبیعی، با یک کار حمایتی و برخورد عقیقانه، خود را نشان داد.)

پیام های آیه ی ۲۷- ۲۸

۱- اگر کاری بر اساس جوانمردی و ضعیف نوازی انجام شود، علاوه بر اجر معنوی، پاداش دنیوی نیز به دنبال دارد. (قَالَ اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ)

(حضرت موسی علیه السلام که تا ساعاتی پیش حتی بر جان خود ایمن نبود، اینک علاوه بر امنیت جانی، صاحب زن وزندگی و کار می شود.)

۲- سنت های خوب ازدواج (همچون حضور در منزل دختر و گفتگو با حضور پدرش) را از انبیا بیاموزیم.

(اِنْ اَبِي يَدْعُوكَ ... اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ)

۳- شناخت داماد پیش از اقدام به ازدواج، امری ضروری است. (فَلَمَّا ... فَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ ... قَالَ اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ)

(موسی سرگذشت خود را صادقانه به شعیب گفت و او به موسی اطمینان پیدا کرد، آنگاه پیشنهاد دامادی او را برای دخترش مطرح نمود.)

۴- اگر از امین بودن، توانایی و علاقمندی به کار جوان مطمئن شدیم. (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

۵- نداشتن امکانات و مسکن را مانع ازدواج قرار ندهیم. (أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ)

۶- پیشنهاد ازدواج از جانب پدر دختر مانعی ندارد. (أَنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ)

۷- رعایت نوبت میان دختران و ازدواج دختر بزرگ تر قبل از کوچکتر، همه جا ضروری نیست. (إِخْدَى ابْنَتِي) حضرت شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: می خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم و شرط نکرد که دختر اول باشد یا دوم.

۸- پدر نباید در امر ازدواج میان دختران، تفاوت بگذارد. (إِخْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ)

۹- دختر و پسر می توانند در هنگام خواستگاری در برابر یکدیگر قرار بگیرند. (هَاتَيْنِ)

۱۰- غریزه ی جنسی را جدی بگیریم. حتی در خانه نبوت، برای سلامت محیط خانه و کار، ابتدا به امر ازدواج اقدام و سپس به استخدام توجه می شود. (أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ ... عَلِيٌّ أَنْ تَأْجُرَنِي)

۱۱- ازدواج، با مهریه همراه است. (عَلِيٌّ أَنْ تَأْجُرَنِي)

۱۲- لازم نیست مهریه مال و ثروت باشد. حضرت شعیب علیه السلام به موسی گفت: دخترم را به ازدواج تو درمی آورم به شرط آنکه هشت سال برای من کار کنی. (عَلِيٌّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ)

(البته در شریعت اسلام می بایست به فتاوی مراجع تقلید مراجعه کنیم).

۱۳- زمان بندی قراردادها را بر اساس زمان عبادات و امور معنوی قرار دهیم. (ثَمَانِي حِجَجٍ) (به جای هشت سال، فرمود: هشت حج)

۱۴- یکی از راه های ترویج معروف، بزرگداشت اوقات معنوی و (ایام الله) است. (ثَمَانِي حِجَجٍ)

۱۵- مقام نبوت، مانع از صحبت پیرامون مقدار مهریه و مال الاجاره نیست. (ثَمَانِي حِجَجٍ)

۱۶- مراسم حج، در ادیان گذشته نیز سابقه داشته است. (حِجَجٍ)

۱۷- هنگام صحبت برای مهریه، پدر عروس، حداقل موردقبول را انتخاب کند و پذیرش بیشتر را به اختیار داماد بگذارد. (فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ) حضرت شعیب علیه السلام به موسی گفت: اگر هشت سال را به ده سال برسانی اختیار با شماست.

۱۸- در میزان مهریه، داماد را در تنگنا قرار ندهید. (فَمِنْ عِنْدِكَ)

۱۹- پدر عروس در امر ازدواج سخت گیری نکند و در پرداخت مهریه، توان داماد را در نظر بگیرد.

(مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ)

۲۰- کسانی که به کارگران و زبردستان خود سخت گیری می کنند، انسان هایی ناصالح هستند.

(سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)

۲۱- داماد باید از ناحیه بستگان جدید، آرامش خاطر داشته باشد. (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)

۲۲- بدون استمداد از خدا و گفتن انشاء الله، برای آینده وعده ای ندهیم. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)

۲۳- اعتماد متقابل داماد و خانواده عروس لازم است. (سَتَجِدُنِي ... مِنَ الصَّالِحِينَ)

۲۴- در عقد ازدواج (به خلاف طلاق)، حضور شهود لازم نیست. (بَيْنِي وَ بَيْنَكَ)

۲۵- قراردادها برای خود، اختیاراتی در نظر بگیریم و دست خود را در محورهایی بازگذاریم.

(أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ)

۲۶- ایمان به خداوند، سلامت قراردادها را بیمه و تضمین می کند. (وَ اللَّهُ عَلٰی مَا نَقُولُ وَكِيلٌ)

فصل دوم: آشنایی با حضرت خضر علیه السلام و داستان دیدار موسی با ایشان در مجمع البحرین در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار شاعران

بر اساس

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

شماره

-

روایات

مقدمات:

.

نسب حضرت خضر

.

محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنّی حضرت موسی با حضرت

خضر

.

خضر مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟

.

معرفی ذوالقرنین (پسرخاله ی حضرت خضر)

.

داستان عدم ازدواج خضر نبی

•
ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر و نخوردن

ذوالقرنین از آن آب

•
مراحل حیات حضرت خضر نبی

•
اسناد دیگر در باب زنده بودن خضر نبی

•
راه های توسل و ملاقات با خضر نبی

•
شباهت های امام زمان و خضر نبی

-

روایات

قرار ملاقات موسی و خضر

۱

صفی علیشاه

مولانا

عراقی

شمس تبریزی

خاقانی

قرآن و روایات

موسی و یوشع بن نون در

صفی عیشاه

قرآن و روایات

سخنان

و توصیه های حضرت خضر به موسی (قبل از سفر)

صفی عیشاه

مولانا

نظامی

سنایی

حافظ

وحشی بافقی

شمس تبریزی

صباحی بیدگلی

ص: ۱۷۱

صفای اصفهانی

نظامی

قرآن

جواب موسی به خضر و

تعهداتی که قبل از سفر به او داد

۴

صفی علیشاه

قرآن و روایات

آغاز سفر

موسی و خضر و جدا شدن یوشع از

آن ها

۵

مولانا

صفی علیشاه

قرآن و روایات

سورخ

کردن کشتی توسط خضر

۶

صفی علیشاه

خاقانی

مولانا

قرآن و روایات

قتل کودک توسط

خضر

۷

مولانا

صفی عیشاه

مولانا

قرآن و روایات

ساختن

دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر

۸

صفی عیشاه

صائب

مولانا

خاقانی

حبیب خراسانی

شمس تبریزی

قرآن و روایات

بیان حکمت سوراخ کردن

کشتی توسط حضرت خضر

۹

صفی عیشاه

بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر

۱۰

صفی عیشاه

شمس تبریزی

خاقانی

صائب

ظهیر فاریابی

مولانا

بیان حکمت تعمیر دیوار

توسط حضرت خضر

۱۱

-

قرآن و روایات

۱۰ درس مهم

۱۲

-

روایات

توصیه ی حضرت خضر هنگام

جدا شدن از موسی

۱

-

روایات

بازگشت موسی نزد هارون

پس از ملاقات با حضرت خضر

۱۴

-

پاره ای از کتب

دانشمندان یهود

ملاقات «الیاس» و «یوشع

بن لاوی»

۱۵

-

کهف: ۶۰-۸۲

بررسی پیام های قرآنی

۱ دسته آیات

۱۶

قبل از اینکه به ماجرای داستان خضر و موسی برسیم لازم است با حضرت خضر علیه السلام آشنا شویم، در اینجا تحت ۱۰ عنوان به بررسی ویژگی های این حضرت می پردازیم، از جمله:

(۱) نسب حضرت خضر

(۲) محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام

(۳) خضر مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟

(۴) معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر)

(۵) داستان عدم ازدواج خضر نبی علیه السلام

(۶) ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر علیه السلام و نخوردن ذوالقرنین از آن آب

(۷) مراحل حیات حضرت خضر نبی

(۸) اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی علیه السلام

(۹) راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر نبی علیه السلام

(۱۰) شباهت های امام زمان و خضر نبی و موسی

۱. نسب حضرت خضر نبی علیه السلام

نسب کامل او بدین قرار است: تالیا (بلیا) بن ملکآن... بن عابر بن ارفخشذ بن سام بن نوح و بعضی او را خسرون و خلعبا می خوانند و خضر لقب او بوده. زیرا هر کجا گام می نهاده زمین از قدومش سرسبز می شده است.

ولادت خضر در سال ۴۵۸ بعد از هبوط آدم بوده و ۲۹۰ سال قبل از تولد موسی خضر علیه السلام به دنیا آمده بوده.

در جای دیگر آمده است: حضرت خضر علیه السلام فرزند آدم است.

حضرت آدم توسط حضرت خضر نبی به خاک سپرده شد و دعای پدر در حق فرزند مستجاب شد و حضرت خضر علیه السلام تا قیامت زنده خواهند بود. (۱)

۲. محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر

موسی در حدود ۱۱۸ سالگی و خضر که آب حیات نوشیده بود در حدود سن ۴۰۸ سالگی

$$۷۴۸ - ۴۵۸ = ۲۹۰$$

تفاوت سنی موسی با خضر = ولادت خضر (بعد هبوط) - ولادت موسی (بعد هبوط) (۲)

۱- آلوسی، تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۲۸۶

۲- این تاریخ بعد از هبوط برگرفته از کتاب تاریخ انبیاء آقای عماد زاده است.

۳. خضر علیه السلام مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟

(*) در جلد اول اصول کافی روایات متعددی نقل شده است که دلالت بر این دارد که: این مرد عالم، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون «ذو القرنین» و «آصف ابن برخیا» بوده است (۱) و مشمول رحمت خاص پروردگار و مأمور به باطن و نظام تکوینی جهان و آگاه از پاره ای از اسرار، بوده.

(*) از صادقین علیهما السلام روایت گشته است خضر و ذو القرنین به مقام پیامبری نرسیدند بلکه آن ها دو دانشمند متقی و صالح بودند. (۲)

- درحالی که از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود او دارای مقام نبوت بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خضر از پیامبران مرسل بود و بر هیچ زمین سوخته یا شاخه ای خشک نمی نشست مگر آنکه از آن مکان گیاهی سبز شروع به رویش می کرد. اسم او تالیا (بلیا) بن ملکمان است... و قرآن نیز در سوره ی کهف از او با صفت عبد، یاد کرده و این ویژگی برای انبیاء ذکر شده. (۳) (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) که بیانگر مقام عبودیت و علم و دانش خاص او است، یاد شده است لذا ما هم غالباً از وی به عنوان «مرد عالم» یاد کردیم. (بنابراین به احتمال زیاد خضر در ابتدا جزء دانشمندان بود و به خاطر مناجات و عبادت زیاد بعداً پیامبر شد)

لازم است در اینجا نکته ای را یادآور شویم که عبادت ویژه ی خداوند است و دو گونه است:

الف) عبودیت

که مربوط به افعال درون است یعنی: رضا در برابر مشکلات و شکر خداوند در هر حالتی مثلاً امام حسین: در صحرای کربلا با آن شرایط سخت بازهم در سخنان خود گفت: الهی رضاً برضاک زیرا در آیات و روایات بسیاری به شکر سفارش شده. (۴)

ب) عابدیت

مربوط به اعمال جوارح و جوانح است یعنی: صلاه و صدقه و صوم و زکات و خمس و عبد و بنده سه مرحله عطا را می بیند:

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، باب «ان الأئمه بمن يشبهون فيمن مضى»، ص ۲۱۰

۲- عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۶

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ جزایری، نعمت الله، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ص ۴۳۱

۴- نمل: ۴۰. (مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است و هر که کفران ورزد پروردگار من بی نیاز و کریم است. نساء: ۱۴۷ (مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا) چرا خدا شما را عذاب کند اگر سپاسگزار باشید و ایمان آورید؟ در حالی که شکرپذیر و داناست. ابراهیم: ۷ (وَإِذ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است. بقره: ۱۵۲ (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزایید و کفران نعمت نکنید. بقره: ۱۷۲ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) ای اهل ایمان! از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و خدا را سپاس گزایید، اگر فقط او را می پرستید. لقمان: ۱۲ (... وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ وَ

مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) و هرکه سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می گزارد و هرکه ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند، زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است.

الفگذشته انسان و اینکه خداوند او راهستی داده تا در عَدَم نماند و کمالات تامه (اصل هستی) و ناقصه (او را تأمین کرده) و علم ظاهر و باطن داده: طبق آیات الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم.

ب- آینده ی انسان و اینکه پاداش را چند برابر می دهد و کیفر را به اندازه ی گناه می دهد: طبق آیه ی مالک یوم الدین.

ج- حال و حاضر عبد که در حال دریافت فیوضات و رحمت الهی است.

۴. معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر)

گفته اند: ذوالقرنین که در قرآن در سه آیه نام او برده شده، (۱) پسر خاله ی حضرت خضر علیه السلام بوده (سال ۴۶۰ بعد از هبوط به دنیا آمده بوده) و ۲ سال از حضرت خضر علیه السلام کوچک تر بوده و قبرش در «دومه الجندل» است.

او به توحید دعوت می کرده و از دانشمندان بوده نه پیغمبر.

نام اصلی او «عیاش» بوده و اینکه چرا او را ذوالقرنین نامیده اند سخنان مختلفی آمده که مناسب ترین آن ها این است: او دو قرن (شرق و غرب) دنیا را گرفت و سیر و تماشا و سلطنت کرد.

قرن به معنای قوت است، یعنی صاحب دو قدرت بود و اقتدار عظیمی داشت.

او حدود دو قرن زندگی کرد یک بار ضربتی برطرف راست سرش خورد و مرد و دوباره زنده شد و پس از یک قرن دوباره مرد. در تاج سلطنتش دوشاخ برآمده بود.

عرفا گفته اند به سند قرآن او جامع صورت و معنا و محیط به عالم ناسوت و ملکوت و مسلط بر عوالم غیب و شهود بود.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند: ذوالقرنین که داستان آن در قرآن آمده است، نبی بود یا پادشاه؟ حضرت فرمودند: ذوالقرنین پادشاه بود، او پیامبر نبود، بلکه بنده ای از بندگان خداوند بود که خدا را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت؛ و در ادامه ی حدیث، امام به این مطلب اشاره می نماید که خضر علیه السلام از سرداران لشگر ذوالقرنین بوده و در پیشاپیش لشگر ایشان حرکت می کرده است و از آب حیات نوشیده است و خود را در آن شست و شو داد.

امام رضا: می فرماید: حضرت خضر علیه السلام از آب حیات نوشیده و تا قیامت زنده خواهند ماند. (۲)

در پاره ای روایات آمده است خضر علیه السلام در زمان فریدون زندگی می کرد و از طلایه داران سپاه ذوالقرنین بود. (۳)

۱- کهف: ۸۳ (و یَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا) کهف: ۸۶ (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسَيْنًا) کهف: ۹۴ (قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا)

۲- بهداروند، حضرت خضر نبی علیه السلام؛ به نقل از وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۸.

۳- بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۸۱

۵. داستان عدم ازدواج خضر نبی

پدر حضرت خضر علیه السلام به نام (ملکان) پادشاه بوده و خضر تک فرزند او بوده و گویا چون همیشه پدرش او را مشغول عبادت می دید و بیم داشت که مبادا نسل او منقرض شود، برای او همسری انتخاب می کرد و به سویش می فرستاد ولی او پس از مصاحبت با آن زنان آن ها را منصرف می کرد و قسم می داد که راز آن را نگویند.

تا اینکه به او تهمت می زدند که او حالت زنانه دارد و گفته اند روزی پدرش (ملکان) از شنیدن این حرف ها عصبانی شد و او را زندانی کرد. ولی خضر از نزد پدر گریخت و به سوی پسرخاله اش ذوالقرنین رفت و نزد او مشغول کار (رئیس حمل و نقل) شد، ذوالقرنین نیز، خضر را بسیار دوست می داشت. (۱)

۶. ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر علیه السلام و نخوردن ذوالقرنین از آن آب

ذوالقرنین را از حال فرشته ای خبر دادند که زندگی جاوید دارد. (۲)

و این گونه امتحان می شود و ذوالقرنین از آن فرشته می پرسد که شرایط زندگی ابدی چیست؟ و آن چشمه حیات کجاست؟

گویا (خضر، پسرخاله اش که از آن آب نوشیده بود یا ابلیس برای وسوسه) به او گفت: در ظلمات است. (۳) ذوالقرنین پرسید: ظلمات کجاست؟ جواب داد: در مشرف و روی زمین است و بعد از دیده ی او غایب گردید.

ذوالقرنین پس از تشکیل جلسه ای با علما و پرس و جو از مکان چشمه ی حیات، با فرزند یکی از اوصیای پیغمبران (که جوان بود) و ادعای آگاهی از مکان آن را کرده بود. (۴) و با قدرت عظیمی که داشت و با هزار حکیم و دانشمند، تمام شرق را طی ۱۲ سال درنوردید تا به اول ظلمات رسید، از دانشمند آن همراهش پرسید کدام یک از حیوانات نوردیده اش قوی تر است؟ آن ها گفتند: مادیان باکره.

ذوالقرنین دستور داد ۶۰۰۰ مادیان باکره تهیه کنند و در مقابل ۶۰۰۰ دانشمند عالم و خضر را فرماندهی ۲۰۰۰ سوار لشگر کرد و خود در پشت سر آن ها با ۴۰۰۰ نفر لشگر وارد ظلمات شدند

(و به هر نفر یک حیوان ماده ی باکره دادند) و قبلش وصیت کرد تا ۱۲ سال منتظر من بمان و اگر گم شدم و بیرون نیامدم، شما بروید و متفرق شوید؛ و ذوالقرنین دانه ی سرخی به خضر علیه السلام داد که روشنایی او مانند شمع فروزان بود و گفت در وادی ظلمات اگر همدیگر را کم کردید این دانه را بر زمین بینداز و از آن صدای بلندی بیرون می آید که همه می شنوند و یکدیگر را پیدا می کنید و همگی وارد ظلمات شدند و در هر مکانی که خضر از آنجا بار می کرد، ذوالقرنین فرود می آمد. تا اینکه روزی خضر در مکانی، نزدیک رودخانه ای توقف کرد و دانه سرخش را به ته رود انداخت و

۱- ابن بابویه، کمال الدین، ص ۳۹۱

۲- آن فرشته شاید ابلیس بوده که در ردیف فرشتگان بود و به او نیز فرمان سجده بر آدم شد ولی او سجده نکرد و از خداوند عمر جاویدان خواست تا بر سر راه آدمیان قرار گیرد و با وسوسه آن ها را از راه مستقیم دور کند و اولین وسوسه اش به حضرت آدم و حوا این بود که از میوه ی فلان درخت بخورند تا عمر جاویدان داشته باشند و با این حرف آن ها وسوسه شدند و خوردند و از بهشت خدا به زمین فرود آمدند و

گناهانشان برایشان آشکار شد و توبه کردند ...

۳- تعبیر به ظلمات شاید مکان جایی نباشد و همان تیرگی های راه شیطان و راه منحرف باشد، زیرا قرآن راه مستقیم و راه راست را که یکی است به نور و راهای انحرافی که بسیار است را به ظلمات تعبیر کرده

۴- او گفته بود در صحیفه ی آدم که از آسمان بر او نازل شد مطالبی خوانده ام که در آنجا نوشته بود و (علم الآدم اسماء کلّ شیء) نام چشمه ها و خیلی مطالب دیگر از جمله چشمه ی «عین الحیوه» در روی زمین را دیدم و در ظلماتی است که انس و جن در آنجا راه نیافته اند و او در مشرق زمین است.

پس از آنکه دانه به ته رود رسید صدایی از آن بلند شد و روشنایی ایجاد کرد و خضر به دنبال روشنایی رفت و چشمه ای را دید که آبش از شیر سفیدتر و از یاقوت صاف تر و از غسل شیرین تر بود. (۱)

خضر از آن نوشید و در آن غسل کرد و پس از آن توسط همان دانه راه به سوی اصحابش نشان داده شد و به اصحابش پیوست.

ولی ذوالقرنین به آنجا نرسید ولی پس از چهل شبانه روز وارد سرزمین سرخی شد که سنگریزه هایش مروارید سرخ بود. ذوالقرنین در راه به اصحابش گفت از این ریگ ها برای خود بردارید زیرا بعداً پشیمان خواهید شد. (آن ها زبرجد و جواهرات قیمتی بود)

(*) «عبدالله بن سلیمان» گوید هنگامی که ذوالقرنین به منطقه ای که در آن سیصد و شصت چشمه بود رسید به هر یک از اصحابش و خضر یک ماهی در نمک را عطا نمود تا آن را داخل چشمه ای زنند و مشخص شود کدام یک از آن چشمه ها دارای آب حیات است و باعث جاودانگی انسان می شود هر یک از یاران ذوالقرنین به دنبال مأموریت خویش رفته و ماهی ها را بعد از شستن در آب نزد وی آوردند اما ماهی خضر به هنگام شستشو زنده گشته و به سرعت از دسترس وی خارج شد. او نیز از آن چشمه نوشیده و داستان خود را در بازگشت برای ذوالقرنین بازگفت؛ و این گونه بود که خضر تا نفخ صور زندگانی جاودانه یافت. (۲) و در آن سرزمین سرخ قصری بود به طول یک فرسخ و به تنهایی وارد آن شد و مرغ سیاهی را در قفسی آهنی دید و از آن مرغ پرسید تو که هستی؟ و مرغ به او گفت: «من ذوالقرنینم»

سپس ترسید و قصد فرار داشت که مرغ به او گفت: نترس و به سؤالات من پاسخ بده. مرغ از رذایل اخلاقی: گواهی ناحق، کتمان حق، فراموشی کلمه ی توحید و... سخن گفت و پس از آن ذوالقرنین از قصر بیرون رفت.

سپس با خضر ملاقات کرد و با او در مورد صفات رذیله ی اخلاقی ساعت ها گفتگو کرد و از مصائب و بلاهای زندگی بسیار گریست و از زندگی ابدی و عمر جاویدان در دنیا منصرف شد و با خضر از وادی ظلمات (کوه قاف) بیرون آمد و به سوی «دومه الجندل» رفت و در همان جا نیز از دنیا رفت. (این داستان در کتاب أمالی شیخ صدوق (ره) نیز نقل شده است.)

۷. مراحل حیات حضرت خضر

۴. مراحل حیات حضرت خضر (۳)

الف) مرحله ای که خضر نبی کاملاً پنهان بوده و بر احدی آشکار نگشته بود.

ب) آشکار شدن حضرت خضر برای انبیاء و ائمه ی اطهار.

ج) آشکار شدن حضرت خضر بعد از ظهور حضرت صاحب الزمان که ظهور کامل هست.

۸. اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی

- ملاقات حضرت خضر نبی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام (۴)

- ملاقات حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (معروف به نخودکی) با حضرت خضر علیه السلام (۵)

- ۱- نهری در بهشت با همین ویژگی ها در قرآن داریم / و در روایات نیز نهری به نام کوثر ذکر شده که در آن غسل کرده و توسط پیامبر نوشانده می شود و در بهشت ابدی جوان شده و عمر جاودان پیدا می کنند ...
- ۲- ابن بابویه، کمال الدین، ص ۳۸۵
- ۳- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص ۱۴.
- ۴- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵، زندگانی حضرت علی علیه السلام، الغیبه، ص ۱۵۳؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص ۱۷-۱۵
- ۵- مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان ها، ج ۱، ص ۲۸۶؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص ۲۰-۱۸
- ۶- افلاکیان خاک نشین، ص ۹۷؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص ۲۰ - ۲۱.

- ملاقات سید اعظم (سید فخرالدین حسینی) با حضرت خضر در مکه: (۱)

- البته در کتاب «در محضر لاهوتیان» که شرح حال زندگی شیخ جعفر مجتهدی (ره) آمده در چندین بخش، از چله نشینی این عالم ربّانی در کوه خضر (۱۰ روز قبل از ماه رمضان تا آخر ماه رمضان) و کرامات ایشان آمده ولی اینکه ملاقاتی با حضرت خضر داشته اند یا نه نیامده.

- ملاقات عمومی در کوه خضر

ملاقات حاج شیخ محمدتقی بافقی با حضرت خضر (۲)

ملاقات مرحوم ابوالقاسم پاینده ی قمی با حضرت خضر (۳)

ملاقات آیت الله بنی فضل با حضرت خضر (۴)

ملاقات حاج شیخ مرتضی زاهد قمی (برادر شیخ عباس قمی) با حضرت خضر (۵)

ملاقات حاج حسین کوه خضری (پسر شیخ محمد کوه خضری، خادم افتخاری کوه خضر) و پدرش با حضرت خضر (۶)

ملاقات حاج علی آسایی با حضرت خضر (۷)

ملاقات افراد ناشناس دیگر با حضرت خضر (۸)

کوه خضر در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در کتاب «خلاصه البلدان» از کتاب «مونس الحزین» از تألیفات شیخ صدوق (ره) با استناد صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند: «ای پسر یمانی در اوّل ظهور (۹) خروج نماید، قائم آل محمد از شهری که آن را قم می گویند و مردم را دعوت کند به حق و همه ی خلائق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعداء پوشیده و مخفی باشد ایمن بخواند و چشمه ی آب حیات از آن شهر ظاهر شود. (۱۰)

آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آن چشمه ها منفجر شود و از آن موضع رأیت حق ظاهر شود و میراث جمله انبیاء بر پشت زمین به آن باشد.

ای پسر یمانی! این زمین مقدّس، پاک است از تمام لوث ها و از خدای تعالی درخواستی که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب شده و حشرونشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین، اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند، بعد از اینکه بنای قصر محبوس بوده باشد و آن قصر از صاحب شهرت ملک روم باشد؛ و از این زمین،

۱- سمرقندی، تذکره الشعراء، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ عاطفی، بزرگان کاشان، ص ۱۲۱؛ امامت کاشانی، کشکول امامت، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۱۲؛

احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص ۴۳

۲- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص ۴۳

۳- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص ۴۳-۴۵

۴- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص ۴۵-۴۶

۵- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی ، صص ۴۶-۴۷

۶- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی ، صص ۴۸-۵۴

۷- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی ، صص ۵۵-۵۷

۸- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی ، صص ۵۸-۶۴

۹- منظور از «اَوَّل ظهور» پس از ظهور و قیام حضرت در مکه است. یعنی از اولین اقدامات حضرت پس از ظهور تشکیل ارتش در شهر قم است.

۱۰- شاید منظور از چشمه ی آب حیات، ترویج و احیاء احکام دین مقدّس اسلام و مذهب جعفری است که در واقع همان چشمه ی آب حیات است. از عبارت بعدی حدیث می توان متوجّه شد که آب حیات در واقع همان مکتب حقیقی اسلام است که میراث انبیاء است. هم اکنون شهر قم، مهم ترین، معتبرترین و بزرگ ترین مرکز ترویج آیین جعفری است.

گوسفند ابراهیم خلیل را آورند و قربان کنند و بر این زمین هزار صنم و بُت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین ساطع شود و از این زمین رایحه و بوی مُشکک شنوند.

حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد و بناها و آسیاب ها بر این زمین شود و منازل و مواضع زمین های اینجا، عالی گران بها گردد، چند آنکه زمینی به اندازه ی پوست گاو به پانصد دینار طلا بدهند عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد و رأیت وی پرچم امام زمان علیه السلام بر این کوه سفید بزنند، (۱)

به نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند، از زیر یک مناره، آن مسجد بیرون آید.

نزدیک آنجا که آتشخانه ی گبران بود و حضرت امام، سَفْطِی (۲) از زر [جعبه ای از طلا] بسته باشد و بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش، گردش نماید و منطق آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت داوود و عصای موسی و خاتم سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبر وصی او را و نام هر مؤمنی و موحدی.

۹. راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر

علامه مجلسی (ره) می گوید: «در احادیث معتبر منقول است که مسجد سهله محل سکونت خضر است و اخبار بسیار در کتب مزار و غیر آن مذکور است که جمعی از صلحا، آن حضرت را در مسجد سهله و صعصعه و غیر آن ها از اماکن مشرفه ملاقات کرده اند.» (۳)

(* امام رضا علیه السلام می فرمایند: هر کجا نامی از خضر برده شود او در همان مکان حاضر خواهد بود، ما صدای او را می شنویم که بر ما سلام می کند و در تمام مراحل حج و همچنین روز عرفه میان حج گزاران به ادای مناسک خویش می پردازد. خداوند او را انیس و همراه قائم آل محمد قرار داده است. (۴)

(* حضرت رضا علیه السلام فرمودند: خضر به هنگام رحلت پیامبر بر درب خانه ایشان ایستاده و خطاب به امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسنین علیهما السلام گفت: «السلام علیکم یا اهل البیت کل نفس ذائقه الموت و انما توفون أجورکم یوم القیامه» خداوند را از پس هر رحلتی جانشینی خواهد بود بر او توکل نمایید و برای خود و این حقیر طلب مغفرت کنید. در اینجا امیرالمؤمنین خطاب به حاضرین فرمود: این برادرم خضر است که برای تسلیت گویی نزد شما آمده است. (۵)

(* «سیف تمار» می گوید با امام صادق علیه السلام و عده ای از شیعیان کنار حجر اسماعیل نشسته بودیم، آن حضرت بعد از آنکه مطمئن شدند جاسوسی در اطرافشان نیست خطاب به ما فرمودند: قسم به خدای کعبه اگر من همراه

۱- مراد از این کوه سفید، همین کوهی است که مشهور از به کوه خضر و در قم و نزدیک ده جمکران است؛ و غیر از آن کوهی نیست. و به این جهت کوه خضر نامیده اند که برخی مردم خضر نبی علیه السلام را در بالای آن دیده اند. بر فراز آن مسجدی ساخته شده که تاریخ بنای آن به صدها سال قبل مربوط می شود و اجمالاً در این دو قرن اخیر و در دو مقطع تاریخی نسبت به بازسازی، مرمت و توسعه ی آن اقدامات قابل توجهی معمول گردیده. مرحله ی اوّل مربوط به صد و پنجاه سال پیش (۱۲۷۰ ه.ق)، توسط حاج میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم انجام گرفته. مرحله ی دوّم مربوط به توسعه ی ساختمان مسجد و فضا سازی اطراف آن در سال (۱۳۷۰ ه.ش) توسط سازمان اوقاف و امور خیریه ی

- قم آغاز گردید که با دفن ۱۴ شهید گمنام دفاع مقدس در دامنه ی کوه روزبه روز بیشتر می شود.
- ۲- سفظ: جامه دان که از برگ یا شاخه ی درخت بافته باشند، سبد، زنبیل، صندوقچه، جعبه، (فرهنگ عمید)
- ۳- علامه مجلسی، حياه القلوب، ج ۱، ص ۲۸۶؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص ۲۴-۲۵
- ۴- ابن بابویه، کمال الدین، ص ۳۹۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۹۹.
- ۵- ابن بابویه، کمال الدین، ص ۳۹۱

موسی و خضر بدم بدان ها می فهماندم که دانش و فضلم بسیار برتر از آن دو هست چراکه آن ها بر دانش ماکان و گذشته احاطه داشتند اما من بر علم ماکان و ما یکون و آنچه تا قیامت حادث خواهد شد آگاه هستم. (۱)

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: مسجد سهله جایی است که خضر در آن رحل اقامت گشود. (۲)

(*) روایت شده است که خضر و الیاس در مراسم و اجتماعات مختلفی با یکدیگر هستند و با قرائت این دعا از یکدیگر جدا می شوند «بسم الله ماشاء الله، لا قوه الا بالله، ماشاء الله کل نعمه فمن الله، ماشاء الله الخیر کله بید الله عز و جل، لا یصرف السوء الا الله». (۳)

۱۰. نماز حضرت خضر در شب جمعه

نماز حضرت خضر در شب جمعه (۴)

این نماز چهار رکعت است. بعد از هر دو رکعت سلام داده و در هر رکعت بعد از حمد ۱۰۰ مرتبه ایات ۸۷ و ۸۸ سوره ی انبیاء و ۴۴ و ۴۵ سوره ی غافر را می خوانید: (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْتَضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) (*) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمَمِ وَ كَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ) (*) (۵) (فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ) (*) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) (۶)

بعد از نماز نیز ۱۰۰ مرتبه «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» می گویند و سپس حاجات خود را می گویند و انشاء الله که بر آورده خواهد شد.

۱۱. شباهت های امام زمان و خضر نبی علیه السلام

۱. عمر طولانی

۲. علم لدنی که از جانب خداوند به هر دو بزرگوار عطا شده است.

۳. قضاوت و حکم کردن بدون نیاز به دلیل و بینه و با تکیه بر علم خود.

۴. ظهور و شرکت در حکومت آخرالزمان.

۵. دستگیری از طالبان واقعی سیر و سلوک الی الله.

۶. مانع نزول بلا بر اهل زمین به عنوان حجّت های خداوند.

و شباهت های موسی با امام زمان علیه السلام

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۶۰

۲- کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۹۴

۳- ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۴۶۳

۴- مجلسی، بحار، ج ۸۶، ص ۳۲۲، روایت ۲۹ / احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص ۲۸-۲۹

۵- انبیاء: ۸۷-۸۸ و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرورفت)، در آن تاریکی ها (ی متراکم) صدا زد: «خداوندا!» جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!» (*). ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم! (*).

۶- غافر: ۴۴-۴۵ و به زودی آنچه را به شما می گویم به خاطرخواهید آورد! من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست! (*). خداوند او را از نقشه های سوء آن ها ننگه داشت و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد! (*).

۱. بشارت تولد موسی و امام زمان علیه السلام

۲. مخفی ماندن دوران حمل و بارداری مادرانشان

البته شباهت های موسی و نحوه ی حکومتش با پیغمبر خاتم نیز به طور مفصل در بخش جداگانه ای بررسی گردیده.

قسمت اول: چه شد که خداوند قرار ملاقات موسی و خضر را گذاشت؟!

در حدیثی از «ابن عباس» از «ابی بن کعب» می خوانیم که از رسول خدا چنین نقل می کند: یک روز حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود، کسی از او پرسید در روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟ موسی گفت کسی عالم تر از خود سراغ ندارم، در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده ای داریم در «مجمع البحرین» که از تو دانشمندتر است، در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم نائل گردد و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد. (۱)

نظیر این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است (۲): (موسی در یک اجتماع بزرگ و باشکوه بود، پس از سخنرانی موسی، یک نفر از میان جمعیت، از موسی پرسید، «آیا کسی را می شناسی که از تو عالم تر باشد؟» موسی در ذهن خود گفت: «خداوند هیچ کس را عالم تر از من نیافریده» و در پاسخ به آن فرد، گفت: نه. در این هنگام خداوند به جبرئیل وحی کرد موسی را دریاب که در وادی هلاکت افتاده. خداوند همان دم، به موسی وحی کرد: آری داناتر از تو عبد و بنده ی ما خضر است.

حال بر اساس آیات قرآن و عبارت (و فتناک فتونا): که در هنگام بعثت موسی بیان شده برمی آید که یکی از مایش های متعدد موسی ملاقات او با خضر بوده و آن هم در همان ده سالی که در مدین بود و چوپانی می کرد و نزد شعیب و همسرش صفورا بود و لازم بود دوره هایی را قبل از بعثت فراگیرد تا قلبش پذیرای وحی الهی شود و اینکه این سخنرانی و مجلسی که در روایات بوده کی بوده دقیقاً معلوم نیست.

نکته ها

□ آیا نباید پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟

در پاسخ می گوییم: باید دانشمندترین آن ها نسبت به قلمرو مأموریتش، یعنی نظام تشریح باشد و موسی چنین بود، اما همان گونه که در نخستین نکته ها بازگو کردیم قلمرو مأموریت دوست عالمش قلمرو جداگانه ای بود که ارتباطی به عالم تشریح نداشت و به تعبیر دیگر آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود.

(*) و در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده با صراحت می خوانیم که: موسی از خضر آگاه تر بود یعنی در علم شرع (۳) و شاید نیافتن پاسخ برای این سؤال و همچنین سؤال مربوط به نسیان، سبب شده است که بعضی این موسی را موسی بن عمران ندانند و بر شخص دیگری منطبق سازند، اما با حل این مشکل جایی برای آن سخن باقی نخواهد ماند.

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۸۱ (بطور تلخیص)

۲- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۷۵

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۳۸۳

(* از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده نیز این نکته استفاده می شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه تر بود. (۱)

بعضی مفسرین عقیده دارند لازم نیست پیامبری که صاحب شریعت است در همه عرصه های دانش بر دیگران تفوق داشته باشد مگر در اصول و فروع دین. (۲)

قسمت دوم: موسی و یوشع بن نون در جستجوی حضرت خضر

خداوند به موسی فرمود: خضر اکنون در تنگه ی دو دریا (خلیج عقبه و خلیج سوئز) در کنار سنگی عظیم است نزد او برو تا به علمت افزوده شود و بدانی هنوز نسبت به خیلی علوم بی بهره ای.

در قرآن آمده است:

موسی به خداوند عرض کرد: «چگونه به حضور او نائل شوم؟» خداوند فرمود:

۱- «یک عدد ماهی بگیر و در میان زنبیل خود گذار و به سوی تنگه برو در هر جا که آن ماهی را گم کردی، آن عالم آنجاست.» جوانی که همراه موسی تا قسمتی از راه (تا قبل از همراهی موسی و خضر) همراه موسی بوده طبق بسیاری از روایات «یوشع بن نون» بوده که بعدها (پس از وفات موسی) وصی و جانشین موسی بن عمران می شود. موسی به شاگردش یوشع بن نون (۳) گفت: «به خاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست و همراه خود گفت من دست از طلب بر نمی دارم تا به» مجمع البحرین «برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم» (۴)

موسی نیز به همراه یوشع بن نون درحالی که ماهی نمک سوده ای را زاد راه برداشته بودند سفر را آغاز نمودند؛ آن ها وقتی به مکان موردنظر رسیدند مردی را دیدند که به پشت خوابیده است اما وی را نشناختند؛ در همین

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۸۰

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۸۳

۳- یوشع بن نون حدود ۱۲۰ سال عمر داشته و بعد از وفات حضرت موسی حدود ۳۲ سال مردم را به شریعت موسی دعوت می کرد: یعنی زمانی که همراهی با موسی کرد تا نزد خضر برود که از او به غلام و شاگرد موسی تعبیر شده. او چهره ای گندمی رنگ با قدی متوسط و سینه ای پهن داشت و قبرش در کوه های افرائیم است. پس از یوشع او به ترتیب حکومت را به پسرش (فینحاس) و او نیز به پسرش (بشیر) و او نیز به پسرش (جبرئیل) و او نیز به پسرش (ابلث) و او نیز به پسرش (اجر) و او نیز به پسرش (قحطان) و او نیز به پسرش (عوق) سپرد. پس از (عوق) سلسله ی یوشع پایان می گیرد و به اولاد بنیامین پسر یعقوب (که برادر تنی یوسف بود) و «نامش به زبان عبری «شاول» و به زبان سریانی «سازل» و به زبان عرب «طالوت» بود می رسد) گفته اند قامت او یک سر و گردن از تمام مردمان عصر بلندتر بوده و بسیار شجاع و جنگجو بوده؛ و در زمان طالوت پادشاه ستمگری به نام «جالوت» (از قبلیان) بود که به دستور حضرت ایشموعیل و با همکاری «حضرت داوود» و فرماندهی خودش (طالوت) با سپاه مقتدر و باایمانی که ۳۱۳ نفر بودند به جنگ با جالوت می رود. داوود و پسرانش بسیار نیک سیرت و خوش فطرت و پاک طینت بودند و خاندان او بیت نبوت بود. «داوود» یکی از نتیجه های حضرت یعقوب بود و ۹ برادر دیگر داشت که به امر خداوند زره حضرت موسی به او می رسد و اندازه ی او می شود و با همان زره به جنگ جالوت می رود و با سنگی که در فلاخن می نهد و به تاج جالوت نشانه گیری می کند، سرانجام او را به درک واصل می کند) نسب او: داوود بن ایشا بن... بن لاوی بن یعقوب است و با ۹ یا ۱۰ واسطه به یعقوب نبی می رسد؛ و در سرزمینی بین مصر و شام (احتمالاً در حبرون) متولد شد. او ۱۰۰ صدسال عمر کرد و چهل سال از عمرش

رهبری مردم را به عهده داشت (پسران داوود هشت یا نوزده نفر بودند و هشت نفرشان به نام های: / ساموع / ساخوب / ناتان / سلیمان / بوخایاد / الیشع / نفاغ / یفیع / بودند و از میان آن ها تنها سلیمان بود که در بیت المقدس به دنیا آمد و مسجدالاقصی را ساخت و صندوق عهد موسی را که حاوی تورات بود در آنجا قرارداد و به سرزمین «تدمر» رفت و قصر باشکوهی در آنجا ساخت و انگشتر پدرش داوود که روی آن اسم اعظم نوشته شده بود به او رسید و در دست می کرد. او در سن ۵۸ سالگی درحالی که در قصرش به عصایش تکیه زده بود قبض روح شد و تا مدتی همان گونه ایستاده بود تا اینکه به امر خداوند موربانه ای عصایش را می خورد و جسد او به زمین می افتد و مردم از مرگش مطلع می شوند)

۴- کهف: ۶۰ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا)

لحظه یوشع ماهی نمک سوده را در آب شسته و آن را بر روی تخته سنگی قرارداد آن دو بی توجه به آنکه آب آن رودخانه آب زندگی جاودانه هست از ماهی خود که زنده شده و در آب سرازیر گشته بود، غافل گشتند.

۲- «(ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). (*» (۱)

قصه موسی و خضر آمد به پیش

حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش

گفت موسی با جوانمردش که بود

یوشع بن نون در آن هنگام زود

نیستم زایل کنم پیوسته سیر

سوی بحر و بر به کسب علم و خیر

تا رسم بر مجمع البحرین باز

می روم یا من زمانی بس دراز

پس رسیدند از پس رنج قدم

مجمعی را که بدان بین دویم

در کنار بحر کردند آن زمان

ماهی خود را فراموش از مکان

ماهی پخته که گفتش کردگار

ره نماید او تو را بر سوی یار

راه خود بگرفت در دریا چنان

که به سردابه شود مردی روان (۲)

آری او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که می توانست حجاب ها و پرده هایی را از جلو چشم موسی کنار زند، حقایق تازه ای را به او نشان دهد و درهای علوم و دانش هایی را به رویش بگشاید.

□ مجمع البحرين (محل پیوند دو دریا)

به احتمال زیاد منظور محل اتصال خلیج «عقبه» با خلیج «سوئز» است می دانیم دریای احمر در شمال دو پیشرفتگی: یکی به سوی شمال شرقی و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می دهد و دومی خلیج سوئز را و این دو خلیج در قسمت جنوبی به هم می پیوندند و به دریای احمر متصل می شوند.

چراکه از آیات فوق نیز اجمالاً استفاده می شود موسی راه زیادی را طی نکرده و از شام تا خلیج عقبه راه زیادی نیست هرچند او آماده بود برای رسیدن به این مقصود به همه جا سفر کند.

□ کلمه (حقب)

به معنی مدت طولانی است که بعضی آن را به «هشتاد سال» تفسیر کرده اند؛ و شاید منظور موسی از ذکر این کلمه این بوده است که من دست از تلاش و کوشش خود برای پیدا کردن گم شده ام برنخواهم داشت، هرچند سال ها به این سیر خود ادامه دهم؛ و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل عقیده دارد که منظور از «بحرین» موسی و خضر هستند زیرا که موسی دریای علم ظاهر است و خضر اقیانوس علم باطن. (۳)

۱- کهف: ۶۱ (فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۳۹

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۵، ص ۱۷۹

به عقیده ی دکتر زرّین کوب: ماجرای موسی و خضر چنانکه بعضی از صوفیه هم خاطر نشان کرده اند، بالضروره متضمّن تفضیل ولایت بر نبوّت نیست، بلکه بیانگر حالات عشق و شور و شوق موسی است که در مظهر رهروانی است که از عشق الهی سیراب نمی گردند و همنشینی با خدا را در وجود این ولی مستور می جوید. او صحبت ولی کامل را نه هدف جستجوی خویش بلکه بهانه ای برای طی راه عشق که وصول به صدر مراتب کمال است، می داند و بدین ترتیب موسی مظهر سالک عاشق است.

آه سری هست اینجا بس نهان

که سوی خضری شود موسی دوان

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست

بر هر آنچه یافتی بالله مایست

بی نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار صدر توست راه (۱)

(*)

□ دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «سر طلب کردن موسی، خضر را باکمال نبوت و قربت» برای بیان تفاوت شور و شوق مادی و معنوی به توصیف روحیه ی موسی برای یافتن خضر می پردازد.

بین چه می گوید ز مشتاقی کلیم

طالب خضرم ز خودبینی بری

در پی نیکو پی سرگشته ای

چند گردی چند جویی تا کجا

آسمانا چند پیمایی زمین

آفتاب و ماه را کم ره زنید

تا شوم مصحوب سلطان ز من

ذاک أو أمضی و أسری حقبا

سال ها چه بود هزاران سال ها

عشق جانان کم مدان از عشق نان (۲)

از کلیم حق بیاموز ای کریم

با چنین جاه و چنین پیغمبری

موسیا تو قوم خود را هشته ای

کیقبادی رسته از خوف ورجا

آن تو با توست و تواقف بر این

گفت موسی این ملامت کم کنید

می روم تا مجمع البحرین من

اجعل الخضر لأمری سبیا

سال ها پرم به پروبال ها

می روم یعنی نمی ارزد بدان

خضر مثال و نمونه ی شیخ یا مرد کامل است که صاحب علم لدنی و برخوردار از معارف غیبی است؛ وقتی خضر مثال شیخ و مرد کامل می شود، چشمه ی آب حیوان نیز که آن را در ظلمات می یابد و از آن می نوشد، رمز و مثال علم لدنی و معارف الهی می گردد. مرد کامل کسی است که در ظلمات این دنیا از طریق ترکیه ی نفس و فنای ذات انسانی، نفس الهی خود را تحقق می بخشد و به سرچشمه ی معارف حقیقی که در قلب او گشوده می گردد دست می یابد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۲۸

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۲۸

بدین ترتیب سالک طریقت، از مجاهده به مشاهده می رسد و شیخ و پیر واصل می گردد و همچون خضر توانایی دستگیری و نجات مریدان و سالکان طریق را از وادی ظلمانی علایق مادی و گرداب های هایل خواهش های نفسانی به ساحل امن و رستگاری می رساند.

به دنبال پیدا شدن نیاز به تکامل است که طریقت آغاز می شود و برای طی منازل آن وجود راهنما و پیر لازم می آید؛ این راه را به تنهایی و به خودی به ندرت می توان برید؛ خداوند عطای خود را با واسطه ی پیر به سالک مشتاق می رساند

جنبا اسبان رام پیش رو

نه سپس رو نه حرونی را گرو

گرم رو چون جسم موسی کلیم

تا به بحرینش چو پهنای کلیم

هست هفت صدساله راه آن حقب

که بکرد او عزم در سیران حب

همت سیر تنش چون این بود

سیر جانش تا به علیین بود

شهسواران در سباق تاختند

خر بطان در پایگه انداختند (۱)

□ (سرب) (بر وزن جرب) به گونه ای که «راغب» در «مفردات» گوید به معنی راه رفتن در سرایشی است و «سرب» (بر وزن حرب) به معنی راه سرایشی است.

□ در اینکه آیا این ماهی که ظاهراً به عنوان غذا تهیه کرده بودند ماهی بریان یا نمک زده یا ماهی تازه بوده که معجزه آسا زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد، در میان مفسران گفتگو بسیار است.

در پاره ای از کتب تفاسیر نیز سخن از وجود چشمه آب حیات در آن منطقه و پاشیده شدن مقداری از آن بر ماهی و جان گرفتن ماهی، به میان آمده، ولی این احتمال نیز وجود دارد که ماهی هنوز کاملاً نمرده بود، زیرا هستند ماهی هایی که بعد از خارج شدن از آب مدت زیادی به صورت نیمه جان باقی می مانند و اگر در این مدت در آب بیفتند حیات عادی خود را از سر می گیرند.

بعد از مدتی که آن ها به مسیر خود ادامه دادند احساس گرسنگی بر موسی عارض شد و از یوشع خواست تا غذایی را برای خوردن مهیا نماید.

۳- «سرانجام موسی و هم سفرش از محل تلاقی دو دریا (مجمع البحرین) گذشتند، طول سفر و خستگی راه، گرسنگی را بر آن ها چیره کرد،

در این هنگام موسی به خاطرش آمد که غذایی به همراه آورده اند، به یار هم سفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده ایم» (۲)

۴- یوشع گفت: «ای موسی) به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی به طرز شگفت آوری

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۹۷۵

۲- کهف: ۶۲ (فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا)

راه خود را در دریا پیش گرفت!» (*) (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» (آن مردی را که ما در کنار صخره دیدیم همان خضر بوده است) سپس از همان راه بازگشتند، درحالی که پی جویی می کردند. (*) (۱)

روز دیگر چون که آمد چاشتگاه

گفت موسی مرفتی را نزد راه

آن طعام ما برون از بنه

که بسی گشتیم خسته و گرسنه

زین سفر دیدیم افزون رنج ها

تا چه باشد قسم ما از گنج ها

گفت داری تو خبر کردیم جا

چون کنار چشمه بر آن صخره ما

کردم از ماهی فرامش در نهاد

و آن نبرد الا که شیطانم زیاد

کاگهی بدهم تو را ز آن در طلب

راه خود بگرفت در بحر او عجب

هر کجا می رفت می شد راه باز

هم زمین بحر خشک از امتیاز

گفت موسی این است آن چیزی که ما

در پیش بودیم در صبح و مسا

باز پس گشتند بر آثار خویش

از پی آن رفتنی که رفت پیش

تا بدان جایی رسیدند از قدم

که بدان جا رفته بد ماهی به یم

نکته ها

□ (غداء)

به غذایی گفته می شود که در آغاز روز یا وسط روز می خورند (صبحانه یا نهار) ولی از تعبیراتی که در کتب لغت آمده است چنین استفاده می شود که در زمان های گذشته «غداء» را تنها به غذایی می گفتند که در آغاز روز می خوردند (چراکه از «غدوه» گرفته شده که به معنی آغاز روز است)

در حالی که در عربی امروز «غداء» و «تغدی» به معنی نهار و نهار خوردن است.

در این موقع یوشع به یادش آمد که ماهی را بر فراز صخره جا گذاشته است.

□ جمله (وَ مَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ)

جمله معترضه ای است که در وسط کلام واقع شده، ولی از آنجا که این جمله در حقیقت علت نسیان و فراموشی را بیان می کند در وسط کلام ذکر شده است و این مخصوصاً درباره کسانی که مورد عتاب و خطاب از شخص بزرگ تری واقع می شوند معمول است که علت اصلی را در لابه لای کلام به صورت معترضه ذکر می کند تا کمتر مورد اعتراض قرار گیرند.

□ در اینجا یک سؤال پیش می آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می گوید (نسیاً حَوْتُهُمَا) (ماهی شأن را فراموش کردند) به علاوه چرا هم سفر موسی نسیان شخص خودش را به شیطان نسبت می دهد؟

۱- كهف: ۶۳-۶۴ (قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَ مَا أَنْسَيْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) (*) قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۳۹

پاسخ این است که مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود. (مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد آن گونه که درباره موسی در اینجا گفته اند و بعداً شرح آن را خواهیم گفت)؛ و اما نسبت دادن نسیان هم سفرش به شیطان ممکن است به این دلیل باشد که ماجرای ماهی ارتباط با یافتن آن مرد عالم داشت و از آنجا که شیطان اغواگر است خواسته است با این کار آن ها دیرتر به ملاقات آن عالم دست یابند و شاید مقدمات آن از خود او (یوشع) نیز آغاز گردیده که دقت و اهتمام لازم را در این رابطه به خرج نداده است.

۵- هنگامی که موسی و یار هم سفرش به جای اول، یعنی در کنار صخره و نزدیک «مجمع البحرین» بازگشتند. «ناگهان بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و علم و دانش زیادی تعلیمش کرده بودیم» (۱)

بنده پس از عبادم یافتند

با ارادت سوی او بشتافتند

بنده کز ما بدش بخشایشی

داشت اندر ظل فضل آسایشی

دانشی آموختم از خود به او

علم باطن بود آن بی گفتگو (۲)

نکته ها

□ (*) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که موسی، خضر را ملاقات کرد، پرنده ای در برابر آنان قطره ای از آب دریا را با منقارش برداشت و بر زمین ریخت. خضر به موسی گفت: آیا رمز این کار پرنده را دانستی؟ او به ما می آموزد که علم ما در برابر علم خداوند، همانند قطره ای در برابر دریایی بی کران است.» (۳)

□ (وجداً)

نشان می دهد که آن ها در جستجوی همین مرد عالم بودند و سرانجام گمشده خود را یافتند.

□ (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا)

(بنده ای از بندگان ما) نشان می دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین خدا باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می سازد و دریچه های علوم را به قلبش می گشاید.

□ (مِنْ لَدُنَّا)

نشان می دهد که علم آن عالم یک علم عادی نبود بلکه آگاهی از قسمتی از اسرار این جهان و رموز حوادثی که تنها خدا می داند بوده است.

١- كهف: ٦٥ (فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٤٤٠

٣- مجلسى، بحار الانوار، ج ١٣، ص ٣٠٢ (تفسير الميزان، نمونه و درّ المنشور)

نکره است و در این گونه موارد معمولاً برای تعظیم می آید، نشان می دهد که آن مرد عالم بهره زیادی از این علم یافته بود.

□ (رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا)

بعضی آن را به مقام نبوت، بعضی به عمر طولانی تفسیر کرده اند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدری است که خدا به آن مرد داده بود تا پذیرای علم الهی گردد.

ماهی بریان ز آسیب خضر

زنده شد در بحر گشت او مستقر

یار را با یار چون بنشسته شد

صد هزاران لوح سر دانسته شد

لوح محفوظی است پیشانی یار

راز کونین اش نماید آشکار (۱)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

بحر ظهور و بحر بطون قدم به هم

در من ببین که مجمع بحرین اکبرم

موسی و خضر در طلب مجمعی چنین

لب تشنه اند بر لب دریای اخضرم (۲)

رهد ماهی جان تو از این حوض

بیاشامد ز بحر بیکران آب

در آن بحری که خضران اند ماهی

در او جاوید ماهی جاودان آب (۳)

آن سو که خضر ماهی شد پیش خضر زنده

آن سو که دست موسی چون ماه انور آمد (۴)

کشتگان کز کعبه ی جان باز جانور گشته اند

ماهی خضرند گویی کآب حیوان دیده اند (۵)

در حریم کعبه ی جان محرمان الیاس وار

علم خضر و چشمه ی ماهی بریان دیده اند (۶)

تو چشمه ی حیوانی و من ماهی خضر

هر گه که به تو باز رسم زنده شوم (۷)

پدید گشت ز ایوان حوت چشمه ی حور

و یا چشمه ی حیوان به جلوه آمد حوت (۸)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۹

۲- دیوان عراقی، ص ۲۱۱

۳- کلیات شمس، ص ۱۵۵

۴- کلیات شمس، ص ۳۴۲

۵- دیوان خاقانی، ص ۶۶

۶- دیوان خاقانی، ص ۶۶

۷- دیوان خاقانی، ص ۶۰۱

۸- شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص ۲۵۴

نقشه ی زیر، مکان احتمالات قوی در مورد مکان مجمع البحرین (ملاقات خضر و موسی) را نشان می دهد



قسمت سوم: سخنان و توصیه های حضرت خضر علیه السلام به موسی قبل از سفر

در قرآن آمده است:

۱- موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟!» (*)(خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (*). و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموز آگاه نیستی شکیبیا باشی؟!» (*)(موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» (*)(۱)

گفت موسی مرورا اندر زمن

پیروی آیا نمایم از تو من

خود به شرط آنکه از علمت مرا

می بیاموز آنی از رشد و هدا

زانچه آن را بر تو آموزانده اند

سوی تو بر کسب آنم خوانده اند

گفت هرگز استطاعت نبودت

صبر با من آن چنان که زبیدت

گفت چون صابر نباشم گفت زان

که تویی پیغمبر از حکم و بیان

جمله احکامت ز روی ظاهر است

وز حقایق علم و عقلت قاصر است

شاید از من امری آید در ظهور

که ندانی حکمتش یا بی نفور

چون شوی صابر بر آن چیز از نظر

کت بر آن نبود احاطه در خبر

گفت باشد زود که یابی مرا

صابر اندر کارگر خواهد خدا

ناورم عصیان ترا در هیچ کار

گر چه باشد آنچه بینم ناگوار (۲)

نکته ها

□ وقتی خضر به او گوشزد نمود که وی طاقت و تحمل آموخته های وی را ندارد آنگاه از مصائبی که بر محمد و آل محمد وارد آمده است برایش سخن گفت به طوری که گریه و ناله هر دو به آسمان رسید. همچنین از جفا و تکذیبی که در حق پیامبر اتفاق خواهد افتاد وی را آگاه ساخت و تأویل و باطن این آیه را گفت: (دل ها و دیدگان مشرکان را برمی گردانیم تا به مانند اولین بار بازهم به معجزات پیامبر ایمان نیاورند) (۳) ولی همچنان او را از همراهی با خود نهی می کرد چراکه یقین داشت شکیبایی موسی در برابر آنچه به آن احاطه علمی ندارد غیرممکن خواهد بود. (۴)

۱- کهف: ۶۶ - ۶۹ (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (*) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (*) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (*) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۰

۳- انعام: ۱۱۰ (وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰئِ مَرَّةٍ)

۴- در اینجا لازم است به این نکته ی ظریف اشاره کنیم که درست است موسی علم به باطن آن گونه که خضر داشت، نداشت ولی به هر حال موسی فرستاده ی خداوند بود و به او وحی شده بود که نزد خضر برود و یک استاد وقتی بداند این فرد فرستاده ی پروردگار هست بی چون و چرا باید بپذیرد و شاگردش را از سمت خود نراند و در راه تعلیم نیز شکیبایی به خرج بدهد ولی خضر در همان ابتدا با گفتن این جمله که تو صبر نداری، بی صبری خود را بروز داد و از طرفی پس از سه بار از چون و چرا کردن موسی گفت هذا فراق بینی و بینک.

همان گونه که بعداً خواهیم دید، این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده‌ها بوده، درحالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت؛ و در چنین مواردی بسیار می شود که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آن‌ها است متفاوت است، چه بسا ظاهر آن بسیار زننده و یا ابلهانه است، درحالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده و منطقی است. در چنین موردی آن کس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف می دهد و به اعتراض و گاهی به پرخاش برمی خیزد؛ ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد، بلکه در انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند، اما شاگرد هم چنان بی تابی می کند، ولی به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملاً آرام می گیرد.

□ (رشد)

یعنی علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح هست، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است. «محمد بن علی بن بلال» می گوید: یونس و هشام پیرامون اعلیت موسی و خضر اختلاف نظر داشتند تا آنکه از علی بن موسی الرضا در این مورد توضیح خواستند آن حضرت در پاسخ آن‌ها فرمودند: موسی بن عمران به نزد خضر آمده و از او خواست تا از دانش و هدایتی که در اختیار دارد وی را نیز بهره مند سازد. می گویند عبدالله بن عباس در کنار چاه «زمزم» نشسته بود و مردم را موعظه می کرد در این هنگام مردی از اهالی شام نزد او آمده و پرسید چرا کسانی که نماز و روزه و حج و زکات را جزء ضروری دین می دانستند کمر به قتل علی بستند؟ ابن عباس از پاسخ دادن طفره رفت. تا آنکه بر اثر اصرار مرد شامی مجبور به پاسخ شد. او در سخنانش گفت: هیچ قلبی نخواهد بود که از اسرار نهفته در سینه خلیفه الله باخبر گردد. مثل او در میان ما به مانند مثل موسی و خضر است چرا که موسی می پنداشت همه چیز بر پایه اقتدار او می چرخد همچنان که دانشمندان شما نیز فکر می کنند به همه چیز تسلط دارند درحالی که این چنین نیست و باوجود دانشی که خداوند به موسی داده بود او به هنگام مواجه با خضر خود را در اختیار وی نهاد تا از علم و درایتش بهره جوید اما شما در مورد امیرالمؤمنین باوجودی که بر توانمندی و فضل و مرتبه والایش آگاهی داشتید حسد ورزیدید و از دروازه علم پیامبر وارد نگشتید و با او به منازعه پرداختید. او هیچ گاه کسی را به درک واصل نگردانید مگر آنکه رضا و خشنودی خداوند را در ورای آن می دید. (۱)

قسمت چهارم: جواب موسی به خضر و تعهداتی که قبل از سفر به او داد

از آنجا که شکیبایی در برابر حوادث ظاهراً زنده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نیست بار دیگر آن مرد عالم (خضر) از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد:

در قرآن آمده است:

۱- و «گفت: پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی سکوت محض باش، از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم!»!
(۱)

گفت پس گر پیروی آری ز من

پس نپرس از من ز چیزی بر علن

تا کنم من بر تو احداث از بیان

ابتدا یعنی مکن تو خود به آن

باید احداث سخن باشد ز من

حکمتش تا کشف سازم بی سخن (۲)

نکته ها

□ تعبیر به (أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

با توجه به کلمه «احداث» مفهومی این است من خودم آغاز سخن می کنم و برای نخستین بار از روی آن پرده برمی دارم تو سخنی مگو. موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد.

□ ادب و تواضع نسبت به استاد

الف: موسی شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد. (هَلْ)

ب: خود را پیرو استاد معرفی کرد. (أَتَّبِعُكَ)

ج: خضر را استاد معرفی کرد. (تُعَلِّمَنِي)

د: خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست. (مِمَّا)

ه: علم استاد را به غیب پیوند داد. (عُلِّمْتَنِي)

و: تعلیم استاد را اثربخش دانست. (رُشداً)

ز: همان گونه که خداوند به تو آموخت تو نیز به من بیاموز. (مِمَّا عَلَّمْت رُشداً)

ح: قول داد که نافرمانی نکند. (دو آیه ی بعد): (لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)

ط: کارها و سخنان استاد را فرمان دانست. (لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)

ی: برای آینده و پایداری اش وعده نداد و گفت: (إِنْ شَاءَ اللَّهُ)

۱- کهف: ۷۰ (قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۰

□ دیدگاه مولانا «شیخ، مظهر خدا»

عملی که شیخ انجام می دهد، در حقیقت آن فعل به خدا نسبت دارد و در این مرتبه شیخ در ظاهر (خدا) فانی شده و حکم او حکم خداست، به همین دلیل سالکی که با پیری کامل بیعت می کند، در واقع دست در دست حق دارد و باید تسلیم گردد تا به حیات روحانی نائل گردد:

تر برو در سایه ی عاقل گریز

تا رهی ز آن دشمن پنهان ستیز

از همه طاعات اینت بهتر است

سبق یابی بر هر آن سابق که هست

چون گرفتت پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق

تا نگوید خضر رو هذا فراق

گر چه کشتی بشکند تو دم مزن

گر چه طفلی را کشد تو مو مکن

دست او را حق چو دست خویش خواند

تا یدالله فَوْقَ أُیْدِیْهِمْ براند

دست حق میراندش زنده اش کند

زنده چه بود جان پاینده اش کند

هر که تنها نادرا این ره برید

هم به عون همت پیران رسید

دست پیر از غایبان کوتاه نیست

دست او جز قبضه ی الله نیست

غایبان را چون چنین خلعت دهند

حاضران از غایبان لا شک به اند

غایبان را چون نواله می دهند

پیش مهمان تا چه نعمت ها نهند

کو کسی که پیش شه بندد کمر

تا کسی که هست بیرون سوی در

چون گزیدی پیر نازک دل مباش

سست و ریزیده چو آب و گل مباش

گر به هر زخمی تو پر کینه شوی

پس کجا بی صیقل آینه شوی (۱)

مولوی مدام تسلیم شدن در مقابل پیر، ترک اعتراض بر اعمال او، پرسش از کارهای وی را تکرار کند و بدین صورت به تعلیم آداب سلوک اشاره می کند، زیرا شرط اصلی در سیر و سلوک و تعلیم و تربیت شیخ این است که در خدمت او تسلیم و طاعت و بندگی صرف و به قول معروف (کالمیت بین یدی الغسال) باشند.

با شیخ در هیچ امر و به هیچ روی ستیزگی و خودرأیی نکند، گفته های او را وحی منزل الهی بشناسد. هرچه از استاد می بیند هرچند به حسب ظاهر امر منکر نامشروع و برخلاف عقاید آن ها باشد، بر وی اعتراض و خرده گیری نکنند، هرچه می فرماید هرچند مخالف عقیده و کیش آن ها بنماید، بدان عمل کنند. بلکه در جهتی از ارادت و حسن عقیده در حق شیخ برسند که در وی مطلقاً عیب نبینند و هرچه از او صادر شود، عین خیر و مصلحت بشناسند و چون سالک به این درجه از تسلیم برسد، راه وصول به مقصدش کوتاه می شود و هرچه زودتر و سالم او به سرمنزل مقصود می رسد.

«خضر را علم لدنی است و او را رحمت به عالم داده اند تا به هر کس که لیاقت داشته باشد مرحمت کند»

مر سؤال شیخ را داد او جواب

چون جوابات خضر خوب و صواب

آن جوابات سؤالات کلیم

کش خضر بنمود از رب علیم

گشت مشکل هاش حل و افزون زیاد

از پی هر مشککش مفتاح داد

از خضر درویش هم میراث داشت

در جواب شیخ همت برگماشت (۱)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

زد به فتراک او چو سوسن دست

خدمتش را چو گل میان در بست

از سر فرخی و پیروزی

کرد از آن خضر دانش آموزی (۲)

یا گیر به دست دامن پیر

کای خضر مراد و رهنما شو (۳)

ثابت این ره مقیمی بود

هم سفر خضر کلیمی بود (۴)

خضر و موسی به پیشگاهش در

لوح تعلیم برگرفته به بر (۵)

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۶)

آن می که فروغش شده خضر ره موسی

آتش ز نهاد شجر طور بر آرد (۷)

چون موسی پیمبر از بهر خضر انور

کرده سفر به صد پر چون هدهد هوایی (۸)

نوح چون گشتش دخیل و خضر را چون شد دلیل شد چو همدم با خلیل و گشت با موسی چو یار (۹)

(*)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۲۷

۲- هفت پیکر، ص ۷۴۴

۳- دیوای صفای اصفهانی، ص ۱۰۷

۴- مخزن الأسرار نظامی، ص ۱۰۵

۵- حدیقه سنایی، ص ۲۱۱

۶- دیوان حافظ، ص ۳۰۷

۷- دیوان وحشی، ص ۲۳۴

۸- کلیات شمس، ص ۱۵۵

۹- دیوان صباحی بیدگلی، ص ۸

قسمت پنجم: آغاز سفر موسی و خضر و جدا شدن یوشع از آن ها

از اینجا به بعد می بینیم که قرآن در تمام موارد ضمیر تثنیه به کار می برد که اشاره به موسی و آن عالم است و این نشان می دهد که مأموریت هم سفر موسی، یوشع در آنجا پایان یافت و از آنجا بازگشت و یا به خاطر اینکه او در این ماجرا مطرح نبوده است نادیده گرفته شده، هر چند در حوادث حضور داشته، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

آن دو تن سفر خویش را آغاز کردند و ابتدا به ساحل دریایی رسیدند در آنجا کشتی مملو از سرنشینان را یافته و همراه آن به سفر خود ادامه دادند.

در قرآن آمده است:

۱- «آن دو به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند» (۱)

قسمت ششم: سوراخ کردن کشتی توسط خضر

بعد از مدتی آن کشتی به منطقه کم عمقی رسید در این هنگام خضر چند جای کشتی را سوراخ کرد، منفذهای ایجاد شده را با گل و تخته پاره هایی چند مسدود نمود.

در قرآن آمده است:

۱- «(خضر) کشتی را سوراخ کرد» (۲)

عکس العمل موسی نسبت به این کار و جواب خضر به او

از آنجا که موسی از یک سو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود...

۲- (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» (موسی) گفت: «مرا به خاطر این فراموش کاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» (۳)

کرد موسی آن تمام از وی قبول

پس روان گشتند هر سه بی نکول

تا که اندر ساحل دریا سوار

بر سفینه هر سه گشتند آن سه یار

خضر پنهان ز اهل کشتی با تبر

کرد سوراخ آن سفینه بی حذر

لوحی از الواح آن بر کند زود

چند جا سوراخ کشتی را نمود

۱- كهف: ۷۱ (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ...)

۲- كهف: ۷۱ (... حَرَقَهَا...)

۳- كهف: ۷۱-۷۳ (قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) (*) (أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) (*) (قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)

گفت موسی فلک را کردی تو غرق

اهل آن را تا کنی آیا تو غرق

امری آوردی که بس باشد شنیع

زان عجب تر نیست چیزی بر مطیع

خضر گفت آیا نگفتم در عهد

صبر با من خود تو نتوانی نمود

دید موسی داخل از آن ثقبه آب

در سفینه ناید اندر انقلاب

یافت پس کان معجز است و حکمت است

گر چه آن دور رسوم صورت است

گفت موسی لا تؤاخذنی که من

رفته بود از یادم آن عهد کهن

از تو خواهم عذر اندر اعتراض

سخت بس بر من مگیر از انقباض (۱)

نکته ها

□ (خرق)

همان گونه که راغب در مفردات می گوید- به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است بدون مطالعه و فکر و ظاهر کار این مرد عالم راستی چنین بود.

□ کلمه ی (امر)

به کار مهم شگفت آور یا بسیار زشت گفته می شود.

بدون شک مرد عالم هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود ولی از آنجا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی رسید موسی آن را با «لام غایت» که برای بیان هدف هست بازگو می کند. این درست به آن می ماند که شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند میگوییم می خواهی خودت را بکشی؟! مسلماً او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد. «امر» (بر وزن شمر) به کار

مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود.

در بعضی از روایات می خوانیم که اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتاً با وسیله ای پر کردند ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود.

□ آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد؟

جمعی معتقدند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چراکه نه مربوط به اساس دعوت نبوت است و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت، بلکه در یک مسئله صرفاً عادی و مربوط به زندگانی روزمره است، آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می دارد؛ و نیز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی و کشتن یک نوجوان و تعمیر بی دلیل یک دیوار در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش به دست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است و نه با مقام عصمت منافات دارد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که نسیان در اینجا به معنی مجازی- یعنی ترک- بوده باشد،

چراکه انسان هنگامی که چیزی را ترک می کند شبیه آن است که آن را نسیان کرده باشد،

پس نه انبیا فراموش کارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است و در جمله ی (لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ)، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی خلاف شرع می آمد.

□ (لا تُرْهَقْنِي)

از ماده «ارهاق» به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه و گاه به معنی تکلیف کردن آمده است و در جمله بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن و به خاطر این کار فیض خود را قطع منما!

□ دیدگاه مولانا

«موسی مظهر عقل و در مرتبه ی نفس لؤامه است که پس از رسیدن به خضر که در مرتبه ی نفس مطمئنه و مظهر قلب و مایه ی آگاهی است از یوشع که در مرتبه ی نفس اماره و مظهر حس است، جدا می شود، ولی چون هنوز به اخلاق خضر متخلّق نگشته است، در برابر کارهای او چون و چرا می کند»

او در شعری با عنوان «آغاز منور شدن عارف به نور غیب بین» به این مطلب اشاره می کند که: «وقتی عقل موسی در مقابل خضر از رؤیت القاهای غیب در حجاب می ماند پیدااست. عقل عادی در آنجا موش کوری خواهد بود که در تیرگی های گودال ماده زندگی می کند»

چون یکی حس در روش بگشاد بند

مابقی حس ها همه مبدل شوند

چون یکی حس غیر محسوسات دید

گشت غیبی بر همه حس ها پدید

هر حس پیغمبر حس ها شود

تا یکایک سوی آن جنت رود

حس ها با حس تو گویند راز

بی زبان و بی حقیقت بی مجاز

کاین حقیقت قابل تأویل هاست

وین توهم مایه ی تخیل هاست

آن حقیقت را که باشد از عیان

هیچ تأویلی نگنجد در میان

چون که هر حس بنده ی حس تو شد
مر فلک ها را نباشد از تو بد
چون که دعویی رود در ملک پوست
مغز آن کی بود قشر آن اوست
چون تنازع در فتد در تنگ گاه
دانه آن کیست آن را کن نگاه
پس فلک قشر است و نور روح مغز
این پدید است آن خفی زین رو ملغز
جسم ظاهر روح مخفی آمده ست
جسم همچون آستین جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی تر بود
حس سوی روح زوتر ره برد
جنبشی بینی بدانی زنده است
این ندانی که ز عقل آکنده است
تا که جنبش های موزون سر کند
جنبش مس را به دانش زر کند
ز آن مناسب آمدن افعال دست
فهم آید مر ترا که عقل هست
روح وحی از عقل پنهان تر بود
ز آنکه او غیب است او ز آن سر بود
عقل احمد از کسی پنهان نشد
روح وحیش مدرک هر جان نشد

روح وحیی را مناسب هاست نیز

در نیابد عقل کان آمد عزیز

گه جنون بیند گهی حیران شود

ز آنکه موقوف است تا او آن شود

چون مناسب های افعال خضر

عقل موسی بود در دیدش کدر

نامناسب می نمود افعال او

پیش موسی چون نبودش حال او

عقل موسی چون شود در غیب بند

عقل موشی خود کی است ای ارجمند (۱)

قسمت هفتم: قتل کودک توسط خضر

سفر دریایی آن‌ها تمام شد از کشتی پیاده شدند و به راه خود ادامه دادند تا به شهر «ایله» که در سرحد اراضی شام و حجاز واقع بود رسیدند و چند طفل را در راه دیدند که مشغول بازی بودند و از ده خارج می‌شدند در این هنگام دیده موسی بر پسری افتاد که چهره‌ای درخشنده همچون ماه دارد (حسیون بن سلاث) و نام مادرش ریال «شاهویه» بود که در میان کودکان دیگر به بازی مشغول است لحظه‌ای بعد خضر در میان حیرت موسی، آن کودک را به سمت دیواری پرت کرد و سر کودک به دیوار کوبیده شد و متلاشی شد و مرد.

در قرآن آمده است:

۱- «باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت.» (۲)

(*) و امام صادق علیه السلام فرمودند: به کتف پسری که خضر او را به قتل رساند نوشته شده بود که وی در زمره کافرین است. (۳)

عکس العمل موسی نسبت به این اقدام و جواب خضر به او

در اینجا بار دیگر موسی از کوره دررفت، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی‌گناه، آن‌هم بدون هیچ مجوز، چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند، آتش خشم در دلش برافروخته شد و گویی غباری از اندوه و نارضایی چشمان او را پوشانید، آن چنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد، زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست، چراکه حادثه وحشتناک‌تر از حادثه اول بود.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۱۵

۲- کهف: ۷۴ (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَفِيًّا غُلَامًا فَفَتَلَهُ ...)

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۵ / البته در صحت سند و متن این روایت باید قدری تأمل کرد چراکه آن کودک سن کمتر از ۱۰ سال داشته و لفظ غلاما زکیا در مورد آن بکار رفته نه نوجوان و پسر زکی به پسری که به سن ممیز رسیده باشد گویند یعنی نامحرممان باید در مقابل او از پوشش مناسب استفاده کنند؛ و این سن حدود شش سالگی است و منظور سن بلوغ نیست؛ و جالب است که چنین کودک نوجوانی بر روی کتفش یا هر جای بدنش نوشته شده باشد در زمره کافران است و یعنی در آینده به کفر خواهد گرایید و شاید هم مسلمان بشود و این معلوم نیست. بنابراین این حدیث با توجه به متن روایت نیست بعید است از امام صادق علیه السلام روایت شده باشد. چرا که در سیره‌ی اهل بیت قصاص قبل از جنایت روا نیست و حتی فرعون که بسیار کفر می‌ورزید و به کفر نیز می‌کشانید به تمر پروردگار دستور قتل او صادر نشد بلکه دستور داده شد به موسی با قول لین او را دعوت کند. و بطور کلی در سیره‌ی پیغمبر و امامان معصوم ما قتل و کشتن بی‌گناه جایز نیست و گنهکار را هم تا می‌شود باید هدایت کرد و اینجاست که رفتار حضرت خضر کمی جای تأمل دارد چراکه با توجه به سیره‌ی پیغمبران حضرت خضر نیز می‌توانست در حق آن کودک و پدر و مادرش دعا کند تا عاقبت بخیر شوند و بگوید «ربنا لاترغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه إنک أنت الوهاب» تا به کفر نروند مخصوصاً دعای یک معصوم و پیغمبر که قطعاً مستجاب است؛ و خداوند نیز رحمتش بر غضبش غلبه دارد. پس هیچ‌گاه نمیتوان از شیطان دور ماند و هر لحظه شیطان انسان را تحریک می‌کند به غضب و خشم و قتل و کینه و

حتی اگر در حد یک پیغمبر باشی باید هر لحظه از شر شیطان رجیم به خداوند پناه ببری تا دچار خطا نشوی.

۲- (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی!» (*)(باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟!» (*)(موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (*)(۱)

پس برون رفتند از کشتی به گاه

در دهی وارد شدند از گرد راه

با غلامان یک غلامی دید او

سبز خط و مُشک موی و ماه رو

بر کنارش خواند و کشتش بی درنگ

یا به تینی کوفتش یا سر به سنگ

گفت موسی کشتی این نفس زکی

خود تو آیا بی گنه در کودکی

غیر از آنکه کشته نفسی را به خاص

گشته باشد تا بر اواجب قصاص

ظاهر او از قتل ناحق بود پاک

بی گناه او را چرا کردی هلاک

چیزی آوردی به ظاهر ناپسند

در شریعت نیست جز زشت و نژند

گفت آیا من نگفتم بینت

صبر با من نیست هرگز ممکنت

گفت زین پس گر کنم چیزی سؤال

از تو شاید گیری از من گر ملال

پس مشو با من مصاحب در سخن

آنکه بر عذری رسیدستی ز من

باشی از همراهیم معذور تو

شاید از خود گردی از من دور تو (۲)

نکته ها

□ نوجوانی را که آن مرد عالم در اینجا به قتل رسانید به سرحد بلوغ رسیده بود یا نه؟

(نَفْسًا زَكِيَّةً) (انسان پاک و بی گناه) یعنی بالغ نبوده است. از کلمه ی (غُلَامًا) و (زَكِيَّةً) استفاده می شود که نوجوان به تکلیف نرسیده بود.

(بَغَيْرِ نَفْسٍ) یعنی او بالغ بوده، زیرا تنها قصاص در حق بالغ جایز است، ولی روی هم رفته نمی توان به طور قطع در این زمینه با توجه به خود آیه قضاوت کرد.

□ (نکر)

به معنی زشت و منکر است؛ و «نُكْرًا» از «امر» شدیدتر است، زیرا در مورد سوراخ کردن کشتی فرمود: (شَيْئًا إِهْرًا)، ولی در مورد کشتن نوجوان فرمود: (شَيْئًا نُكْرًا). دلیل آن هم روشن است، زیرا کار اول او زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در اقدام دوم ظاهراً او مرتکب جنایتی شده بود.

۱- کهف: ۷۴-۷۶ (...قَالَ أَفَقُلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا) (*) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (*) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۰

□ جمله ی (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)

تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد اضافه کردن کلمه «لک» است که برای تأکید بیشتر است یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم.

□ جمله ی (قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می کند و نشان می دهد که او در برابر یک واقعیت، هرچند تلخ، تسلیم بود و یا به تعبیر دیگر بعد از سه بار آزمایش برای او روشن می شد که مأموریت این دو مرد بزرگ از هم جدا است و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی رود!

□ دیدگاه مولانا

آن پسر را کش خضر ببرید حلق

سر آن را در نیابد عام خلق

آنکه از حق یابد او وحی و جواب

هر چه فرماید بود عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

پاک بود از شهوت و حرص و هوی

نیک کرد او لیک نیک بد نما (۱)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

هر حرص مرا که طفل وش دید چون غنچه ی گل گلوش ببرید (۲)

قسمت هشتم: ساختن دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر

سپس آنان به راه خود ادامه دادند تا شبانگاه به قریه ای نصرانی نشین رسیدند.

در قرآن آمده است:

۱- «باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند، (باین حال) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فروریزد و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت.» (۳)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵ البته اینکه در اشعار و تفاسیر برخی افراد اشاره به بریدن حلق کودک توسط خضر بوده نادرست

است زیرا یک کودک نمی گذارد او را سر ببرند و قطعاً فرار می کرد و حضرت خضر نیز دست و پای او را نبسته بوده که بتواند سرش را ببرد و از همه مهم تر در اینجا واژه ی ذبح نیامده بلکه «قتل» آمده پس درست آن است که کودک را به سمت دیواری پرت می کند و سرش متلاشی می شود و می میرد.

۲- خاقانی، تحفه العراقین ص ۵۶

۳- کهف: ۷۷ (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ...)

□ این شهر کدام شهر و در کجا بوده است؟

بعضی گفته اند منظور ایله است که امروز به نام بندر ایلات معروف است و در کنار دریای احمر نزدیک خلیج عقبه واقع شده است.

بعضی دیگر معتقدند که منظور شهر «ناصره» است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح بوده است.

مرحوم «طبرسی» در اینجا حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که تأییدی است بر احتمال اخیر که قبلاً به آن اشاره کردیم؛ و با توجه به آنچه در معنی «مجمع البحرین» گفتیم که منظور محل پیوند «خلیج عقبه» و «خلیج سوئز» است، روشن می شود که شهر «ناصره» و بندر «ایله» به این منطقه نزدیک تر است.

یادآوری این نکته نیز لازم است که «قریه» در لسان قرآن مفهوم عامی دارد و هرگونه شهر و آبادی کفار را نیز شامل می شود، اما در اینجا مخصوصاً منظور شهر است، زیرا در چند آیه بعد تعبیر به «المدینه» شده است.

□ علت گرسنگی کشیدن در آن قریه؟

گرسنگی بسیار آن ها را واداشت تا در جستجوی طعامی باشند اما هیچ یک از مردم آن منطقه حاضر نشدند خوراکی را در اختیارشان قرار دهند و بدون شک موسی و خضر از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می شود زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه ازدست داده یا تمام کرده بودند و به همین دلیل مایل بودند میهمان اهالی آن محل باشند. (این احتمال نیز وجود دارد که مرد عالم عمداً چنین پیشنهادی به آن ها کرد تا درس جدیدی به موسی بیاموزد) و از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می فهمیم که اهالی آن خسیس و دون همت بوده اند.

□ در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که درباره آن ها فرمود: «کانوا اهل قریه لثام»: آن ها مردم لثیم و پستی بودند. (۱) نسبت دادن «اراده» به «جدار» (دیوار) مسلماً مجاز است و مفهومش این است که آن چنان سست شده بود که گویی تصمیم گرفته بود فرود آید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خضر آن دیوار را راست نمود خداوند به موسی وحی فرستاد که من به پاس احسان پدران فرزندانشان را اجر خواهم داد و اگر پدران آن ها به بدی و زشتی میل نمایند تحقیقاً اثر نامطلوب آن فرزندانشان را نیز در بر خواهد گرفت و هر کس به زنا آلوده گردد مطمئن باشد روزی محارم او نیز به زنا گرایش پیدا خواهند کرد و با هر دستی که ببخشی با همان دست باز پس خواهی گرفت. (۲)

۱- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث

۲- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۵۳

□ عکس العمل موسی نسبت به این کار خضر و جواب خضر به او

موسی که قاعدتاً در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود و از همه مهم تر احساس می کرد شخصیت والای او استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت جریحه دار شده و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل اینکه می خواهد مزد کار بد آن ها را به آن ها بدهد و فکر می کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می داد تا وسیله غذایی فراهم گردد، لذا تعهد خود را بار دیگر به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود اما اعتراضی ملایم تر و خفیف تر از گذشته...

۲- (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» (* او (خضر) گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرارسیده اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم.» (*)) (۱)

پس برفتند آن سه یار از آن مقام

بر دهی گشتند وارد وقت شام

خواستند ایشان که تا داخل شوند

بسته بد دروازه نگشودند پند

خواستند از اهل ده نان و نعم

از ضیافتشان ابا کردند هم

یافتند آنجای دیواری بلند

خواست کافتد قائمش کرد ارجمند

داد استحکام با سنگ و گلش

بر فتادند چون که دید او مایلش

گفت موسی اهل این قریه بما

نه طعامی باز دادند و نه جا

راست کردی از چه پس دیوارشان

بی ز مردی آمدی بر کارشان

خواستی گر می گرفتی در مقام

اجرتی کز آن خریم آیا طعام

گفت خضر آمد زمان افتراق

در میان ما و تو هذا فراق

گفته بودی اعتراض از شد سه بار

ترک کن با من دگر صحبت مدار (۲)

نکته ها

□ درواقع موسی فکر می کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری کند و یا به تعبیر دیگر نیکی خوب است اما در جای خود درست است که در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده است، اما در آنجایی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود.

□ جدایی خضر از موسی به پیشنهاد خود موسی علیه السلام بود که گفت: (إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي) و زمینه ی آن را با سؤال ها و اعتراض های مکرر و تنها گذاشتن او در ساختن دیوار فراهم کرد؛ البته موسی هم هیچ گونه اعتراضی بر این سخن نکرد، زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود، یعنی بر خود موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که آبشان در یک جوی نمی رود. ولی به هر حال خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد، فراق از استادی که سینه اش مخزن اسرار بود و مصاحبتش مایه برکت، سخنانش درس بود و رفتارش الهام بخش، نور

۱- کهف: ۷۷-۷۸ (...قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا *) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُتَّبِعُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۱

خدا در پیشانی اش می درخشید و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود. آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود.

□ مفسر معروف ابو الفتوح رازی می گوید: در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگی ات از همه سخت تر را بگو، گفت: سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون و گرفتاری های طاق فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد بر قلب من اثر نکرد» (۱)

□ (تأویل)

از ماده اول (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است، بنابراین هر کار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تأویل نامیده می شود، همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی، نیز یک نوع تأویل است.

□ دیدگاه مولانا

او با صعود به یک مرتبه، نباید بدان مغرور شد و با پیر نیز نباید مجادله کرد؛ زیرا در این صورت خضر رهنما به تو نیز همانند موسی الفراق می گوید.

بر قرین خویش مفزا در صفت

کان فراق آرد یقین در عاقبت

نطق موسی بد بر اندازه و لیک

هم فزون آمد ز گفت یار نیک

آن فزونی با خضر آمد شقاق

گفت رو تو مکثی هذا فراق

موسیا بسیار گویی دور شو

ور نه با من گنگ باش و کور شو (۲)

همچنین در شعری تحت عنوان «وصیت کردن رسول و سلم علی را که چون هرکسی به نوع طاعتی تقرب جوید به حق تو تقرب جوی به نصیحت عاقل و بنده ی خاص تا از همه پیش قدم تر باشی» می گوید:

چون گرفت پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق

تا نگوید خضر رو هذا فراق

گر چه کشتی بشکند تو دم مزن

گر چه طفلی را کشد تو مو مکن (۳)

قسمت نهم: بیان حکمت سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر

در قرآن آمده است حضرت خضر به موسی فرمود:

۱- «اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند، من خواستم آن را معیوب کنم زیرا می دانستم در پشت سر آن ها پادشاهی ستمگر است که هر کشتی سالمی را از روی غضب می گیرد» (۴)

زودت آگه سازم از تعبیرشان

کز شکبیش پس تو باشی ناتوان

۱- تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۲۷

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۴

۴- کهف: ۷۹ (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا)

ظاهرش دیدی و بودی بی خبر

زانچه در باطن بد از تو مستتر

آن سفینه بود اما در پسند

اندر آن دریا ز محتاجان چند

ده برادر پنج بیمارند و پیر

پنج در بحرند عامل بس فقیر

پس اراده کردم از امر خدا

تا کنم معیوب خود آن فلک را

آنکه باشد پادشاهی در عقب

غاصب و جبار و بی رحم و ادب

می نماید غصب هر جا کشتی ایست

کان بود نو یا که هیچش عیب نیست

کردم آن معیوب تا یابد امان

از شرور غاصبان و ظالمان

صاحبان آن به کلی ناامید

هم نگردند از معاش و از نوید (۱)

نکته ها

□ در پشت چهره ظاهری زنده سوراخ کردن کشتی، هدف مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است، وجود داشته، چراکه او هرگز کشتی های آسیب دیده را مناسب کار خود نمی دید و از آن چشم می پوشید، خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می شد.

□ کلمه (وراء) (پشت سر) مسلماً در اینجا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آن ها بدون اینکه توجه داشته باشند گرفتار چنگال چنین ظالمی می شدند و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی بیند این تعبیر در اینجا به کاررفته است. «وراء» به هر مکان پنهانی و پوشیده گفته می شود خواه آن مکان روبروی انسان باشد، یا پشت سر او.

آنچه را انسان مشاهده می کند، یک چهره ی ظاهری امور است که چه بسا برای آن، چهره ی باطنی نیز وجود داشته باشد و ظاهر کارهای خضر از دیدگاه حضرت موسی علیه السلام کار خلاف بود، ولی در باطن آن، راز و رمز و حقیقتی نهفته بود. به علاوه هنگامی که انسان از طرف فرد یا گروهی تحت فشار واقع می شود تعبیر به پشت سر می کند، مثلاً می گوید طلبکاران پشت سر من اند و مرا رها نمی کنند، در آیه ۱۶ سوره ابراهیم می خوانیم: (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ): گویی جهنم این گنه کاران را تعقیب می کند که از آن تعبیر به «وراء» شده است.

خضر، کشتی را به گونه ای سوراخ نکرد که آب در آن رفته و سبب غرق شود، بلکه آن را معیوب ساخت. چه بسا عیب ها و نواقصی که مصلحت ها در آن است.

بسا شکست کز آن کارها درست شود کلید رزق گدا پای لنگ و دست شل است (۲)

(*)

□ معیوب کردن کشتی برای آن بود که به دست آن پادشاه ستمگر نیفتد و آن بینوایان، بینواتر نشوند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۱

۲- صائب تبریزی

□ اهل بیت گاهی برخی یاران خالص خود را در حضور دیگران نکوهش و عیب جویی می کردند تا مورد سوءظن حکومت ستمگر قرار نگیرند و جانشان سالم بماند. چنانکه امام صادق علیه السلام از زراره انتقاد علنی کرد تا از آزار عباسیان در امان باشد، سپس به او پیام داد که برای حفظ جان تو چنین کردم. آنگاه این آیه را تلاوت کردند: (أَمَّا السَّفِينَةُ...) و فرمودند: تو بهترین کشتی این دریایی که طاغوت در پی تو مراقب توست. (۱)

□ کسانی پا به دنیای اسرار گذاشته و به باطن اشیا آگاه می شوند که از مرحله ی ظاهر گذشته باشند، همچون موسی که عالم به شریعت بود و به آن عمل می کرد، در دوره ی همراهی با خضر، به اسرار باطنی نیز آگاه شد.

□ از تعبیر (مساکین) (مسکینها)

در این مورد استفاده می شود که مسکین کسی نیست که مطلقاً مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی نیز گفته می شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آن ها نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که اطلاق مسکین بر آن ها نه از نظر فقر مالی بوده است بلکه از نظر فقر قدرت بوده و این تعبیر در زبان عرب وجود دارد و باریشه اصلی لغت مسکین که سکون و ضعف و ناتوانی است نیز سازگار است.

(*) در نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام می خوانیم: «مسکین ابن آدم ... تؤلمه البقه و تقتله الشرقة و تنتنه العرقه»: بیچاره فرزند آدم! ... پشه ای او را آزار می دهد، مختصری آب او را گلوگیر می شود و عرق او را متعفن می سازد (۲)

□ دیدگاه مولانا

«مولانا بر این مسئله که گاه مصلحت ایجاب می کند، انسان خالی از اغراض و پاک و مصلح، عملی را انجام دهد که به ظاهر خلاف مصلحت است و در باطن عین صلاح و حکمت، از حادثه کشتی شکستن خضر سود می جوید و به این ترتیب حکمت ریاضت را که خود نوعی کشتن و شکستن نفس است، بیان می کند و ریاضت را صلاحی به ظاهر خلاف می داند، زیرا اهل ظاهر زندگی را همین لذایذ و تمتعات حسی می پندارند» پس وظیفه ی سالک تسلیم و ترک بدگمانی در مقابل اعمال پیر و مرشد است، زیرا سالک فقط با بال و پر همت او می تواند، مدارج عالی طریقت را طی نماید و به حقیقت نزدیک شود:

بهر آن است این ریاضت وین جفا

تا بر آرد کوره از نقره جفا

بهر آن است امتحان نیک و بد

تا بجوشد بر سر آرد زر زربد

گر نبودی کارش الهام اله

او سگی بودی دراننده نه شاه

پاک بود از شهوت و حرص و هوا

نیک کرد او لیک نیک بدنما

گر خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست

وهم موسی با همه نور و هنر

شد از آن محجوب، تو بی پر مپر (۳)

مولانا این شکستگی را راهی به رهایی می داند:

۱- تفسیر نور الثقلین

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۴۱۹

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵

پس خضر کشتی برای این شکست

تا که آن کشتی ز غاصب باز رست

فقر فخری بهر آن آمد سنی

تا ز طماعان گریزم در غنی

گنج ها را در خرابی ز آن نهند

تا ز حرص اهل عمران وارهند (۱)

خضر کشتی را برای آن شکست

تا تواند کشتی از فجار رست

چون شکسته می رهد اشکسته شو

امن در فقر است اندر فقر رو (۲)

گر خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست

وهم موسی با همه نور و هنر

شد از آن محجوب، تو بی پر مهر (۳)

پس سالک نیز باید نفس خود را با ریاضت بشکند و به فقر روی آورد و امنیت را بدین صورت به دست آورد:

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

شکست عشق را از صبر بر خو مومیایی کن

که در کشتی شکستن خضر را درج است حکمت ها (۴)

هر کشتی آز من که دریافت

همچون ورق شکوفه بشکافت (۵)

یک سهم تو خضر وار شکافت

هفتادوسه کشتی ابران را (۶)

ای موسی بحر آشنا خضر است ما را ناخدا

چون بشکند کشتی ما زودتر به ساحل می رسد (۷)

وگر خضری در اشکستی به ناگه کشتی تن را

در این دریا همه جان ها چو ماهی آشنایستی (۸)

کشتی شکسته باید در آبگیر خضر

کشتی چو نشکنی تو نه کشتی که لنگری (۹)

آن شنیدی که خضر تخته ی کشتی بشکست

تا که کشتی ز کف ظالم جبار برست (۱۰)

قسمت دهم: بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر فرمود: آن پسرک چون پدر و مادری مؤمن و صالح داشت من در چهره اش خواندم که به زودی به کفر درخواهد غلتید و با تأثیر روحی که بر پدر و مادرش خواهد گذارد آن ها را نیز به کفر و سرکشی خواهد کشانید و من خواستم بدین وسیله خداوند فرزند شایسته تری را از نظر ایمان و نیکوکاری بدان ها ببخشد و همین گونه نیز شد چراکه باری تعالی دختری را بدان ها هدیه کرد که از نسل او هفتاد

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۵۹

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۷۶

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵

۴- دیوان صائب، ج ۱، ص ۲۳۰

۵- تحفه العراقین خاقانی، ص ۵۶

۶- دیوان خاقانی، ص ۲۶

۷- دیوان حبیب خراسانی، ص ۱۲۹

۸- کلیات شمس، ص ۹۳۸

۹- کلیات شمس، ص ۱۱۰۰

۱۰- کلیات شمس، ص ۱۹۲

پیامبر در میان بنی اسرائیل برای راهنمایی مردم مبعوث گردیدند؛ سپس به بیان راز حادثه دوم یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می گوید:

در قرآن آمده است:

۱- «و اما آن نوجوان، پدر و مادرش باایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد! (*) ازاین رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد!» (*) (۱)

و آن غلام کشته گشته پس بد او

خود شقی والدینش بس نکو

پس بترسیدیم کایشان را رسد

کفر و طغیان از وجود آن ولد

خواستیم آن پس که حق بدهد عوض

نیک تر ز او آن دو را دور از مرض

بهتر از روی زکاو رحم رفق

کون او بانظم کون آید به وفق

این قدر باشد به فهم عامه خوب

آگه از باقی است علام الغیوب

حکم شرع این است کاری اشتباه

گر چه کشت او آن پسر را بی گناه

گفته بود او خود که می ناید به راست

امر من با شرع و ظاهر این بجاست

اصلش آن باشد که نقاش آر ز دود

نقش خود را عیب نبود در وجود (۲)

نکته ها

□ حکمت قتل نوجوان

این است که آن نوجوان کافر و طغیانگر پدر و مادر خود را از راه بدر می بُرد، به هر حال آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر باایمان در فرض حیات او رخ می داد دلیل آن گرفت.

(*) در چندین حدیث که در منابع مختلف اسلامی آمده است می خوانیم: (ابدلهما الله به جاربه ولدت سبعین نبیا): خداوند بجای آن پسر، دختری به آن ها داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند. (۳)

گاهی فرزند، سبب انحراف و کفر والدین می شود، (فَحْشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا ...)

گاهی هم والدین فطرت پاک و توحیدی فرزند را به کفر و آیین های انحرافی می کشانند. چنانکه پیامبر اکرم فرمودند: هر فرزندی، به طور فطری خداشناس و مؤمن است، مگر آنکه پدر و مادر او را تغییر دهند. (كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ ابْوَاهُ يَهُودَانَهُ وَ يَنْصِرَانَهُ). (۴) طبق احادیث، لطف و رحمت خدا مخصوص فرزندان

۱- کهف: ۸۰ - ۸۱ (وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحْشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا) (*) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوَةً وَ أَقْرَبَ رَحْمًا (

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۴۱

۳- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، صص ۲۸۶ و ۲۸۷

۴- مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۸۲

بی واسطه نیست، بلکه در نسل های بعدی هم تأثیر دارد و نیکوکاری اجداد، موجب عنایت خدا به ذریه ی آنان می شود. (۱)

(* امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: من فرزندان را به خاطر خوبیِ پدران پاداش می دهم. سپس فرمود: اگر به ناموس مردم خیانت کنید، به ناموس شما خیانت می شود. «کما تدین تدان». (۲) یکجا فرزند به خاطر حفظ ایمان والدین کشته می شود و در جای دیگر به خاطر صالح بودن پدر، پیامبری کارگری می کند تا سرمایه به دست فرزند برسد.

□ (خشینا)

(ما ترسیدیم که در آینده چنین شود ...) تعبیر پر معنایی است. این تعبیر نشان می دهد که این مرد عالم خود را مسئول آینده مردم نیز می دانست و حاضر نبود پدر و مادر با ایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان دچار بدبختی شوند. ضمناً تعبیر به (خشینا) (ترسیدیم) در اینجا به معنی «ناخوش داشتیم» آمده است، زیرا برای چنین کسی با این علم و آگاهی و توانایی، ترس از چنین موضوعاتی وجود نداشته است؛ و به تعبیر دیگر هدف پرهیز از حادثه ناگواری است که انسان روی اصل محبت، می خواهد از آن اجتناب ورزد.

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی «علمنا» (دانستیم) بوده باشد چنانکه از ابن عباس نقل شده است یعنی ما می دانستیم که اگر او بماند چنین حادثه ناگواری در آینده برای پدر و مادرش اتفاق می افتد.

□ چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است؟

این اولین بار نیست که در قرآن به چنین تعبیری برخورد می کنیم هم در قرآن و هم در سایر کلمات زبان عرب و غیر عرب، اشخاص بزرگ گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشان ضمیر «جمع» به کار می برند، (و در برخی موارد به خاطر آن است که آن ها معمولاً نفراتی در زیردست دارند که به آن ها مأموریت برای انجام کارها می دهند، خدا به فرشتگان دستور می دهد و انسان ها به نفرات زیردست خویش؛ و البته این کار را خود خضر به تنهایی انجام داد و شاید عزرائیل نیز جان آن را گرفت و به کمک خضر آمد و خداوند نیز در اراده ی خضر شریک بود)

□ (زکاه)

در اینجا به معنی پاکیزگی و طهارت است و مفهوم وسیعی دارد که ایمان و عمل صالح را شامل می شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی و شاید این تعبیر پاسخی بود به اعتراض موسی که می گفت تو «نفس زکیه» ای را کشتی، او در جواب می گوید: نه این پاکیزه نبود می خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه ای به آن ها بدهد!

۱- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین

۲- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین

قسمت یازدهم: بیان حکمت تعمیر دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام

در قرآن آمده است: حضرت خضر علیه السلام به موسی فرمودند:

۱- «و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود وزیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی از پروردگارت بود و من آن (کارها) را خودسرانه انجام نادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آن ها شکیبایی به خرج دهی!» (*) (۱) و من مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.

و آن جدار اما بود از دو یتیم

زیر آن گنجی است پنهان ای کلیم

بد پدرشان مرد نیکی از خواص

گنج دارد بر یتیمان اختصاص

گر که می افتاد مانا این جدار

می شد از زیرش مگر گنج آشکار

خلق می بردند مال کودکان

خواست پس پروردگار آن را نهان

تا رسند آن هر دو بر رشد و تمیز

گنج را یابند بی حرف و ستیز

زان سبب کردم من این دیوار راست

تا بدانی رمز امری کز خداست

آن سفینه تن بود کاو را شکست

در ریاضت تا ز شر نفس رست

نفس باشد غاصب فلک بدن

از ریاضت تن رهد ز او بی سخن

کشتن نفس است قتل آن غلام
کار قلب از قتل او گردد به کام
شرح آن هر جا مکرر گفته ایم
در معنی بس مفصل سفته ایم
هست نفس مطمئنه آن جدار
کان پس از اماره گردد با تو یار
او چه گردد کشته این ظاهر شود
مستقیم از خضر صاحب سر شود
آنکه گردد از ریاضات زیاد
بی ز حرکت بی ز قوت چون جماد
رسته چون از قوه های طبع پاک
هست نزدیک آنکه تا گردد هلاک
حال او را کرده تعبیر از سند
بر جداری کاو به افتادن رسد
پس نماید دست خضر آن را قوی
بر کمالات و صفات معنوی
این اشارت بس بود در این مقام
هست در تفسیر شرحش بالتمام
این بود تعبیر آن ها از جمیع
که تو در صبرش نبودی مستطیع (۲)

نکته ها

□ اصولاً گنجی را که دوست عالم موسی اصرار بر نهفتنش داشت چه بود؟ وانگهی چرا آن مرد باایمان یعنی پدر یتیمان چنین گنجی اندوخته بود؟! بعضی گفته اند که این گنج در حقیقت بیش از آنچه جنبه مادی

- ١- كهف: ٨٢ (وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)
- ٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٤٤٢

داشته جنبه معنوی داشت، این گنج طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل تسنن لوحی بوده که بر آن کلمات حکمت آمیزی نقش شده بود.

□ کلمات حکمت آمیز

در میان مفسران گفتگو است: در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: این گنج طلا و نقره نبود، تنها لوحی بود که چهار جمله بر آن ثبت بود: لا-اله الا-الله، من ایقن بالموت لم یضحک و من ایقن بالحساب لم یفرح قلبه و من ایقن بالقدر لم یخس الا الله: «معبودی جز الله نیست، کسی که به موت ایمان دارد (بیهوده) نمی خندد و کسی که یقین به حساب الهی دارد (و در فکر مسئولیت های خویش است) خوشحالی نمی کند و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی ترسد».^(۱)

ولی در بعضی دیگر از روایات آمده لوحی از طلا بود.

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند: ... و اما گنجی که در زیر آن دیوار قرار داشت در حقیقت طلا و نقره نبود بلکه لوحی از طلا بود که بر آن این جملات نقش بسته بود: عجیب است کسی که به مرگ یقین دارد اما باز به شادی و فرح مشغول است و عجیب است کسی که تقدیر الهی را باور دارد چگونه زانوی غم در آغوش گرفته است و عجیب است کسی که به برانگیخته شدن در روز قیامت اعتقاد دارد اما باز هم به ستمگری ادامه می دهد و عجیب است کسی که عدم ثبات و دگرگونی دنیا را نظاره گر است اما باز بدان اعتماد می ورزد و باآنکه میان آن دو یتیم و پدر صالحشان هفتاد نسل فاصله افتاده بود اما خداوند به پاس صلاحیت پدرشان آن ها را برای چنین حادثه ای حفظ فرمود.^(۲)

پیامبر اکرم در روایتی فرمودند: آن گنج، کلماتی حکیمانه بود که بر صحیفه ای از طلا نوشته شده بود. مضمون آن حکمت ها این بود: تعجب از کسی که ایمان به تقدیر الهی دارد، چرا محزون می شود؟! شگفت از کسی که یقین به مرگ دارد، چرا شاد است، یقین به حساب دارد، چرا غافل است، یقین به رزق دارد، چرا خود را به زحمت بیش از اندازه می اندازد و یقین به دگرگونی دنیا دارد، چرا به آن اطمینان می کند؟!^(۳)

البته به نظر می رسد این ها باهم منافات ندارد: زیرا هدف روایت اول این است که انبوهی از درهم و دینار آن چنان که از مفهوم گنج به ذهن می آید نبوده است؛ و به فرض که ما ظاهر کلمه «کنز» را بگیریم و به معنی اندوخته ای از زر و سیم تفسیر کنیم باز مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا آن گنجی ممنوع است که انسان مقدر زیادی از اموال گران قیمت را برای مدتی طولانی اندوخته کند درحالی که در جامعه نیاز فراوان به آن باشد، اما اگر فی المثل برای حفظ مال، مالی که در گردش معامله است، یک یا چند روز آن را در زیرزمین مدفون کنند (آن چنان که در زمان های گذشته بر اثر ناامنی معمول بوده که حتی برای یک شب هم اموال خود را گاهی دفن می کردند) و سپس صاحب آن بر اثر حادثه ای از دنیا برود چنین گنجی هرگز نمی تواند مورد ایراد باشد.

۱- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۸۷

۲- ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۵۹

۳- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه

«عبدالله بن طیفور دامغانی» واعظ شهر فرغانه می گفت: سوراخ کردن کشتی، کشتن پسرک و بپا داشتن دیوار هر یک اشاره ای است ظریف و حکیمانه به موسی تا افعال پیشین خود را به یاد آورد و خداوند را بر نعمت هایش شکر نماید. برای مثال: سوراخ کردن کشتی اشاره است به گهواره سرگردان او در آب های نیل که خداوند چگونه وی را در میان امواج خروشان حفظ فرمود؛ و کشتن آن پسرک اشاره است به اینکه موسی مردی از قبطیان را که با یکی از مریدان وی جدال می کرد، به قتل رسانید و خود از ترس قصاص در خفا بسر می برد تا آنکه خداوند او را از کینه دشمنان مصون نگاه داشت؛ و مسئله برپاداشتن دیوار در قریه ناصره اشاره به داستان آب کشیدن او برای دختران شعیب است که باوجود گرسنگی بسیار از آن ها تقاضای اجرت ننمود.

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

همرهان آب حیوان خضریان آسمان

زندگی هر عمارت گنج های هر خواب (۱)

ادریس و جم مهندس، موسی و خضر بنا

روح و فلک مزوق، نوح و ملک دروگر (۲)

خضر و دیوار و گنج کردن و بس

دست موسی به گل نیالاید (۳)

معمار دین آثار او دین زنده از کردار او

گنجی است آن دیوار او از خضر بنا داشته (۴)

پرده ی گنج محال است که ویران ماند

خضر درراه خدا می کند آباد مرا (۵)

سعی در تعمیر دیوار یتیمان کن که شد

ایمن از سیل فنا زین رهگذر بنیان خضر (۶)

پای دیوار مرا هر برگ گاهی تیشه ای است

خضر تردستی پی تعمیر می باید مرا (۷)

دست می شوید ز کار گل به آب زندگی

چون خضر هر کس کند تعمیر دیوار مرا (۸)

برنتابد منت تعمیر، دیوار خراب

خضر وقتی کو که بی منت شود معمار ما (۹)

بود این دل من ز غایت رنج

دیوار شکسته زیر او گنج

او کرد به کمترین اشارت

دیوار شکسته را عمارت (۱۰)

آنکه که خضر باطن تعمیر کرد دیوار

ای دل تو منهدم کن دیوار ظاهری را (۱۱)

۱- کلیات شمس، ص ۱۵۷

۲- دیوان خاقانی، ص ۱۴۷

۳- دیوان خاقانی، ص ۷۰۶

۴- دیوان خاقانی، ص ۳۰۹

۵- دیوان صائب، ج ۱، ص ۲۵۹

۶- دیوان صائب، ج ۵، ص ۲۲۲۹

۷- دیوان صائب، ج ۱، ص ۷۶

۸- دیوان صائب، ج ۱، ص ۷۷

۹- دیوان صائب، ج ۱، ص ۱۲۷

۱۰- خاقانی، تحفه العراقین ص ۵۶

۱۱- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۱۸۶

□ جمله ی (وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي)

حضرت خضر علیه السلام برای رفع هرگونه شک و شبهه از موسی و برای اینکه به یقین بداند همه این کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است.

(* صدوق می فرماید: موسی با تمام قدرت اندیشه و مقامی که نزد خداوند داشت نمی توانست حقیقت افعال خضر را درک نماید تا آنکه خضر خود به تأویل اتفاقات پرداخت زیرا که او مجاز نبود در این گونه امور به قیاس و استنباط و استخراج روی آورد و اگر شأن موسی در چنین موردی این گونه باشد پس چگونه است که بعضی از اهل تسنن با روش قیاس به استنباط می پردازند؟! (۱)

□ دیدگاه ابن عربی (۲)

بر اساس آیه ی (فَتَنَّاكَ فُتُونًا) (طه: ۴۰) خداوند بارها و بارها موسی را مورد آزمایش قرارداد و از این رو که باطن نبی معصوم است هرچند که خود بدان شاعر نباشد تا بدان اخبار شود؛ خضر به موسی قتل غلام را ارائه داد، پس موسی قتل غلام را انکار کرد یعنی منکرش شمرد و به قتل خودش قبلی را متذکر نشد.

پس خضر به او گفت (مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي) (کهف: ۸۲) یعنی این قتل را من از امر خودم انجام ندادم؛ و به این گفتار موسی را بر مرتبه اش آگاه نمود که او در (نفس الامر واقع، معصوم الحرکه) است هرچند که بدان مشعر نبود؛ و نیز به موسی خرق سفینه را ارائه داد که ظاهر آن هلاکت و تباهی و باطن آن نجات از دست غاصب است. خرق سفینه را برای او در مقابل تابوت قرارداد که در دریا انداخته شد و مطبق بر موسی بود و ظاهر تابوت هلاکت است و باطن او نجات.

غرض شیخ این است که منافات ندارد که انسانی معصوم الباطن و معصوم الحرکه باشد و در آگاهی به آن اخبار و انباء و اشعار بخواهد و این افعال خضر راجع به قتل غلام و خرق سفینه و گفتن اینکه از امر خودم این کار را نکرده ام تنبیه موسی باشد به دارا بودن صفت و مقام عصمت.

پس خضر به موسی اقامه جدار بدون اجر را ارائه داد.

موسی او را بر این کار عتاب نمود (که اگر می خواستی بر این کار اجری می گرفتی). پس خضر موسی را یادآوری نمود به سقایه او یعنی آب کشیدن او برای دختران شعیب بدون پاداش و دیگر مسائلی که ما در این کتاب نگفته ایم (و در کشف بدان اطلاع یافتیم هنگامی که به شهود خضر رسیدیم).

قیصری گوید: از شیخ روایت شده است که در کشفی با خضر اجتماع کرد خضر به او گفت من برای موسی بن عمران هزار مسئله از آنچه بر او جاری شده است از اول تولد تا زمان اجتماع بین ما مهیا نمودم، پس موسی بر سه مسئله از آن ها صبر نکرد. حتی اینکه رسول الله آرزو نمود که موسی سکوت می کرد و اعتراض نمی نمود تا خداوند تعالی امر موسی و خضر را بر ایشان حکایت می فرمود.

به روایتی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «رحمه الله علينا و علی موسی لیته صبر حتی یقص علینا من انبائهما» و در روایت دیگر آمده است. «لو صبر اخی موسی لرأی العجب و لکن أخذته من صاحبه دمامه». پس رسول به آن اخبار و حکایت خضر دانا می شد آنچه را که موسی بدان توفیق می یافت، بدون آنکه موسی به آن توفیقات آگاه باشد.

- ١- ابن بابويه، علل الشرائع، ص ٦٢
- ٢- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ٥٥٣ و ٥٦٤ و ٥٦٥

غرض این است که حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله سکوت موسی را در مقابل خضر تمنا کرده بود که اگر موسی سکوت می کرد و خضر آن حقایق را ارائه می داد جناب رسول الله و دیگر طالبان معارف بدان حقایق وقایع آگاهی می یافتند بدون اینکه از آن ها استعلام و اختباری بفرمایند نظیر «دولت آن است که بی خون دل آید به کنار».

بیان غرضی که گفته ایم در صورتی است که عبارت را به صورت مضارع معلوم قرائت کنیم.

یعنی «یعلم بذلک» که ضمیر فعل، راجع به رسول شود و خود فعل که «یعلم» است عطف بر «یقص». چنانکه علامه قیصری و غیر او بدین وجه خوانده و تفسیر فرموده اند؛ و لکن سیاق عبارت حاکی است که «یعلم» به صیغه مجهول است و مرجع ضمیر منه راجع به موسی است و معنی عبارت این است که: پس از واقعه موسی و خضر دانسته می شود آنچه را که موسی بدان توفیق یافت و بدان عالم نبود چه اگر بدان عالم بود، در مانند آن بر خضر انکار وارد نمی کرد. خضری که خداوند در نزد موسی به نفع او شهادت داد و او را ترکیه و تعدیل نمود. آنکه خداوند فرمود: (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (کهف: ۶۵) باوجود این موسی از ترکیه خداوند خضر را و از آنچه خضر در اتباع موسی مروی را شرط کرد غافل ماند، از روی رحمت به ما آنگاه که امر خدا را فراموش کردیم. یعنی آن غفلت رحمتی است از جانب خداوند به ما که هرگاه حکم خدا را فراموش کردیم ما را به نسیان ما مؤاخذه نمی فرماید؛ و اگر موسی بدان عالم بود خضر به او نمی گفت (مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) یعنی خضر به او گفت من بر علمی هستم که برای تو از روی ذوق حاصل نشده است. چنانکه تو بر علمی هستی که من آن را نمی دانم. پس انصاف داد.

□ چرا در داستان حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام، حضرت خضر مسائلی را می داند که حضرت موسی از آن ها مطلع نیست در صورتی که حضرت موسی پیامبر اولوالعزم است و حضرت خضر نه؟!

پاسخ: گرچه حضرت موسی از پیامبران اولوالعزم و پیشگامان رسالت بود، ولی تعلیم برخی نکات توسط خضر به ایشان و... نقصان مقام علمی آن پیامبر بزرگ محسوب نمی شود، زیرا:

(۱) در اولین لحظات ملاقات آن ها با یکدیگر، خضر در جواب سلام حضرت موسی علیه السلام می گوید: «السلام علیک یا عالم بنی اسرائیل». (۱)

بدین گونه به مقام علمی ایشان اذعان و تصریح می نماید.

(۲) بر اساس برخی روایات، از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام: حضرت موسی علیه السلام چنین می پنداشت که تمامی علوم و دانسته ها در الواح آسمانی که بر وی نازل شده، وجود دارد و ایشان از همه داناتر است. (۲)

(۳) خداوند متعال، بنا بر حکمت و مصلحت خویش اراده نمود، این تصور را برطرف کند. از این رو چنین مقدر ساخت که در قالب رویدادی معماگونه، وی را نسبت به صحیح نبودن این گمانه آگاه نماید.

(۴) حضرت خضر علیه السلام نسبت به برخی امور آگاهی داشت، اما مجموع علوم ایشان نسبت به علوم حضرت موسی علیه السلام کمتر بوده و دانش این نبی اولوالعزم از خضر بیشتر است.

از این روست که امام صادق علیه السلام، حضرت موسی را از حضرت خضر اعلم و آگاه تر دانستند. (۳)

- ۱- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، صص ۲۷۸ و ۲۸۶.
- ۲- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، صص ۲۷۸ و ۲۸۶.
- ۳- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، صص ۳۰۳ و ۳۰۹.

به دیگر سخن، از مجموع آیات و روایات مربوط به داستان حضرت موسی و خضر استفاده می گردد، علومی نزد خضر وجود داشت (معارف و حقایق مربوط به تکوین و زندگی انسان ها و...) که بر اساس ولایت و رحمت خاص و مطلقه ی الهی نصیب او گردیده بود و این علوم، دخالتی در مسئله ی رسالت و نبوت حضرت موسی علیه السلام نداشته اند و اعتراض حضرت موسی به خضر نیز بر اساس علوم مربوط به ظاهر و شریعت و فروع دینی بود. از این روی خداوند متعال بدین وسیله، پیامبر خویش را با برخی علوم غیبی و حقایق پشت پرده آشنا ساخت و به زبان بنده ای از بندگان خود (خضر) بیان فرمود. (کهف: ۶۵)

(۵) منشأ علم خضر همان منشأ علم حضرت موسی علیه السلام؛ یعنی تعلیمات الهی و ابلاغ از سوی خداست. از این رو اگر خضر در برخی مصادیق و امور چیزهایی می داند که حضرت موسی از آن مطلع نیست، فضیلت مستقلی برای خضر محسوب نمی شود چه این که تمام این دانش ها از سوی خداست.

(۶) توجه به نکات پیشین، روشنگر این نکته خواهد بود که آموزش بعضی اسرار از سوی خضر به موسی بیش از آنکه نشان فضیلت و برتری خضر باشد، بیانگر لیاقت ذاتی و شایستگی روحی موسی است تا خداوند او را نسبت به آنچه نمی داند، آگاهی دهد. البته دریافت این رحمت خاص و فیض ویژه ی الهی، نیازمند علل و عوامل (بیرونی و درونی) است و در خصوص حضرت موسی علیه السلام، از راه عامل بیرونی، یعنی خضر تحقق یافت. بدین سبب است که خضر تصریح می دارد که آنچه من گفته ام، از جانب خود نبوده و اراده ی خدا بوده که به وسیله ی من، حقایقی را برایت تبیین نماید. (۱)

□ دیدگاه مولانا

«قصه ی خضر و اینکه موسی با همه ی فر و هنر، نتوانست حکمت اعمال او را درک کند، بیانگر آن است که کار اولیاء را با منطق عادی نمی توان سنجید» زیرا در ورای ظاهر اعمال مردان حق، سری است که جز خاصان حق نمی توانند آن را دریابند.

ما چو کران ناشنیده یک خطاب ما ز هرزه گویان از قیاس خود جواب

موسی پند نگر فیتیم کاو

گشت از انکار خضری زرد رو

با چنان چشمی که بالا می شتافت

نور چشمش آسمان را می شکافت

کرده با چشمت تعصب موسیا

از حماقت چشم موش آسیا (۲)

□ آیا واقعاً می توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد به خاطر آنکه غاصبی آن را از بین نبرد؟ و آیا می توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می دهد مجازات کرد؟! و آیا لزومی دارد که برای حفظ مال کسی ما مجاناً زحمت بکشیم و بیگاری کنیم؟! آیا ما می توانیم خانه و مال و زندگی هر کس را که یقین داریم در آینده غصب می شود بدون اطلاع او از پیش خود معیوب کنیم تا از خطر برهد آیا به راستی فقها چنین حکمی را می پذیرند؟!

در پاسخ باید گفت: ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: «نظام تکوین» و «نظام تشریح»:

گرچه این دو نظام در اصول کلی هماهنگ اند، ولی گاه می‌شود که در جزئیات از هم جدا می‌شوند؛ مثلاً خداوند برای آزمایش بندگان آن‌ها را مبتلا به «خوف» (ناامنی) و «نقص اموال و ثمرات» از بین رفتن نفوس و عزیزان

۱- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۵۷

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۹۹

می کند تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند. ولی آیا هیچ فقیهی و یا حتی پیامبری می تواند اقدام به چنین کاری بکند یعنی اموال و نفوس و ثمرات و امنیت را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند؟ و یا اینکه خداوند بعضی از پیامبران و بندگان صالح خود را به عنوان هشدار و تربیت در برابر ترک اولی گرفتار مصیبت های عظیم می نمود، همچون مصیبت یعقوب به خاطر کم توجهی به بعضی از مستمندان و یا ناراحتی یونس به خاطر یک ترک اولی کوچک؟ آیا کسی حق دارد به عنوان مجازات و کیفر اقدام به چنین کاری کند؟ و یا اینکه می بینیم گاهی خداوند نعمتی را از انسان به خاطر ناشکری می گیرد.

مثلاً: شکر اموال را بجای نیاورده اموالش در دریا غرق می شود و یا شکرانه سلامتی را بجا نیاورده، خدا سلامت را از او می گیرد، آیا از نظر فقهی و قوانین شرعی کسی می تواند به خاطر ناشکری اموال دیگری را نابود کند و سلامت را مبدل به بیماری.

نظیر این مثال ها فراوان است و مجموعاً نشان می دهد که جهان آفرینش مخصوصاً آفرینش انسان بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای اینکه انسان راه تکامل را بیاماید، قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آن ها عکس العمل های مختلفی دارد، درحالی که از نظر قانون شرع نمی توانیم همه آن ها را در چارچوب این قوانین بریزیم.

فی المثل طیب می تواند انگشت انسانی را به خاطر اینکه زهر به قلب او سرایت نکند قطع نماید، ولی آیا هیچ کس می تواند انگشت انسانی را برای پرورش صبر و شکیبایی در او یا به خاطر کفران نعمت قطع نماید؟! (درحالی که مسلماً خدا می تواند چنین کاری را بکند چراکه موافق نظام احسن است).

حال که ثابت شد ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است، هیچ مانعی ندارد که خداوند گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریح کند و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان ها (همچون خضر) را مأمور پیاده کردن نظام تکوین نماید (دقت کنید).

از نظر نظام تکوین الهی: هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه ای کند و در آن حادثه جان بسپارد چراکه وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد، همان گونه که گاهی مانند این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال این ها است و نیز هیچ مانعی ندارد خداوند مرا امروز به بیماری سختی گرفتار کند به طوری که نتوانم از خانه بیرون بروم چراکه می داند اگر از خانه بیرون روم حادثه خطرناکی پیش خواهد آمد و مرا لایق این می داند که از آن خطر برهاند؛ و به تعبیر دیگر گروهی از مأموران خدا در این عالم مأمور به باطن اند و گروهی مأمور به ظاهر، آن ها که مأمور به باطن اند ضوابط و اصول برنامه ای مخصوص به خود دارد همان گونه که مأموران به ظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

درست است که خط کلی این دو برنامه هر دو انسان را به سمت کمال می برد و از این نظر هماهنگ اند، ولی گاهی در جزئیات مانند مثال های بالا از هم جدا می شوند.

البته بدون شک در هیچ یک از دو خط هیچ کس نمی تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد، لذا خضر با صراحت این حقیقت را بیان کرد و گفت (مَا فَعَلْتَهُ عَنْ

«مَرِي» من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم» بلکه درست طبق یک برنامه الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است گام برمی دارم؛ و به این ترتیب تضاد برطرف خواهد شد؛ و اینکه می بینیم موسی تاب تحمل کارهای خضر را نداشت به خاطر همین بود که خط مأموریت او از خط مأموریت خضر جدا بود، لذا هر بار مشاهده می کرد گامش برخلاف ظواهر قانون شرع است فریاد اعتراضش بلند می شد، ولی خضر با خونسردی به راه خود ادامه می داد و چون این دو رهبر بزرگ الهی به خاطر مأموریت های متفاوت نمی توانستند برای همیشه باهم زندگی کنند (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ) را گفت.

□ دیدگاه ابن عربی در مورد حکمت فراق (۱)

حکمت فراق اینکه خداوند در حق رسول فرمود: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ فَاتَّهُوا) (حشر: ۷) پس علمای بالله (مثلاً خضر) که قدر رسالت و رسول را می شناسند در نزد این قول می ایستند (یعنی امثال می کنند و از آن تجاوز نمی نمایند) و خضر هم دانست که موسی رسول الله است؛ بنابراین به مواظبت و مراقبت از آنچه از موسی صادر می شود پرداخت تا حق ادب را با رسول یعنی موسی توفیه کند و موسی به او گفته بود (إِنْ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي) پس خضر را از مصاحبت با خودش چنانچه سؤال دفعه سوم واقع شده باشد نهی فرمود.

- خضر گفت (هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ) و موسی به او نگفت نکن (یعنی فراق را به جا نیار) و از او طلب صحبت هم نکرد. زیرا موسی به قدر رتبه ای (یعنی رتبه رسالتی) که در آن است عالم بود، رتبه ای که موسی را به نطق آورد که از مصاحبت خضر نهی بنماید، پس موسی ساکت شد و فراق واقع شد. پس بنگر به کمال این دو مرد در علم و در توفیه حق ادب الهی و به انصاف خضر که در نزد موسی اعتراف نمود که گفت: (أَنَا عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لَا تَعْلَمُهُ أَنْتَ وَ أَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكِهِ اللَّهُ لَا أَعْلَمُهُ أَنَا)

پس این اعلام خضر به موسی دوایی (مرهمی) بود برای جراحی که خضر در گفتارش به موسی داشت که بدو گفت (وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) علاوه اینکه خضر عالم بود به علو رتبه موسی به داشتن رسالتش و این رتبه برای خضر نبود؛ و در امت محمدیه مثل این انصاف خضر از پیغمبر ما نسبت به امتش ظاهر شده است.

در حدیث «إِبَارِ نَخْل» که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ» و شک نیست که علم به شیئی مطلقاً چه جزئی باشد و چه کلی بهتر از جهل به آن شیء است. لذا خداوند خویشتن را مدح فرمود به اینکه «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» پس رسول الله اعتراف فرمود که اصحاب او در مصالح دنیا علم از او هستند زیرا او را خبره و آگاهی به این گونه مصالح دنیا نیست چه اینکه آن علم ذوق و تجربه است و برای دانستن این علم فارغ نگردیده است بلکه مشغول به «أهم فالأهم» بود. «فقد تبهتك علی ادب عظیم تنتفع به أن استعلمت نفسک فیه» پس من تو را تنبیه کردم بر ادب عظیمی که اگر نفست را در آن به کارگیری از آن بهره خواهی برد.

اینکه موسی فرمود: (فَوَهَبْ لِي رَبِّي حُكْمًا) از حکم خلافت را اراده کرد و آنکه فرمود: (وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ). رسالت را اراده کرد. پس هر رسولی خلیفه نیست.

پس خلیفه صاحب سیف و عزل ولایت است و رسول، این چنین نیست بلکه وظیفه او بلاغ یعنی رساندن آن چیزی است که بدان ارسال شده است.

پس اگر بر آنچه بدان ارسال شده است قتال کند و آن را به شمشیر حفظ کند پس این شخص خلیفه رسول است. یعنی خلیفه ای است که رسول است.

پس همان طور که هر نبی رسول نیست، همچنین هر رسول نیز خلیفه نیست یعنی به هر رسولی ملک و تحکم عطا نشده است.

قسمت دوازدهم: ۱۰ درس مهم

(۱) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او

حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می رود و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

(۲) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد

چنانکه در آیات فوق خواندیم (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا ... عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)

(۳) همواره علم را برای عمل باید آموخت

چنانکه موسی به دوست عالمش می گوید (مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

(۴) در کارها نباید عجله کرد

چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد «الامور مرهونه باوقاتها» به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد.

(۵) چهره ظاهر و چهره باطن اشیاء و حوادث

ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی ما پیدا می شود عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم اما بعداً معلوم می شود که از الطاف خفیه الهی بوده است.

این همان است که قرآن در جای دیگر می گوید (عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ): ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد و خدا می داند و شما نمی دانید! (بقره: ۱۶۲)

توجه به این واقعیت سبب می شود که انسان با بروز حوادث ناگوار فوراً مأیوس نشود.

در اینجا حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که: امام به فرزند زراره «همان مردی که از بزرگان و فقها و محدثان عصر خود به شمار می رفت و علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت» فرمود: به پدرت از قول من سلام برسان و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می کنم به خاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم تا او را به خاطر محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند، به عکس اگر ما از کسی مذمت کنیم آن ها از او ستایش می کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می کنم به خاطر آن

است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آن ها شود،

آن چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می فرماید (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا...) این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوب ترین مردم نزد منی و محبوب ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان تویی، تو برترین کشتی های این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتی های سالمی است که از این اقیانوس هدایت می گذرد تا آن ها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات. (۱)

(۶) اعتراف به واقعیت ها و موضع گیری هماهنگ با آن ها

هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش شد به خوبی دریافت که دیگر نمی تواند با او همگام باشد و باینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه کار خویش را پیش گرفت، درحالی که از همین دوستی کوتاه گنج های عظیمی از حقیقت اندوخته بود.

انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را تبدیل به آزمایشگاهی برای آینده ای که هرگز نمی آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

(۷) آثار ایمان پدران برای فرزندان

خضر به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می تواند سعادت مند شود و نتیجه نیک آن عاید فرزند او هم بشود، در پاره ای از روایات می خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می شد (آری چنین است تأثیر عمل صالح) (۲)

از نشانه های صالح بودن این پدر همان است که او گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذارد.

(۸) کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر

جایی که فرزندی به خاطر آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آن ها طغیان و کفران می کند و یا آن ها را از راه الهی به درمی برد مستحق مرگ باشد چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آن ها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند.

(۹) مردم دشمن آن اند که نمی دانند!

بسیار می شود که کسی درباره ما نیکی می کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم و آشفته می شویم، مخصوصاً در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۷

۲- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۸۹

اموری که تنها یکروی یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می گوید نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علی می خوانیم: «مردم دشمن آن اند که نمی دانند» (۱). بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا برود برخورد آن ها با مسائل منطقی تر خواهد شد و به تعبیر دیگر زیربنای «صبر» آگاهی است! البته موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چراکه او می دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است:

در حادثه اول مصونیت اموال مردم،

در حادثه دوم مصونیت جان مردم،

و در حادثه سوم مسائل حقوقی،

یا به تعبیر دیگر برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجب ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، امّا همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است.

(۱۰) ادب شاگرد و استاد

در گفتگوهایی که میان موسی و خضر ردوبدل شد نکته های جالبی به چشم می خورد مانند:

۱. موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می کند (أَتَّبِعُكَ)

۲. موسی بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند (هَلْ أَتَّبِعُكَ)

۳. او اقرار به نیازش به تعلم می کند و استادش را به داشتن علم (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي)

۴. در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشه ای از علم او (مما)

۵. از علم استاد به عنوان یک علم الهی یاد می کند (علمت)

۶. از او طلب ارشاد و هدایت می نماید (رشدا)

۷. در پرده به او گوشزد می کند که همان گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من کن (تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي)

۸. جمله هل اتبعك این واقعیت را نیز می رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).

۹. موسی با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم العزم و صاحب رسالت و کتاب بود) این همه تواضع می کند یعنی هر که هستی و هر

مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.

۱۰. او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد بلکه گفت: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا): «انشاء الله مرا شکيبا خواهی یافت» که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد.

۱۱. ذکر این نکته نیز لازم است که این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد و زبان به اعتراض می گشود او تنها با خونسردی در لباس استفهام می گفت: «من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکيبا باشی».

قسمت سیزدهم: توصیه‌ی حضرت خضر علیه السلام در هنگام جدا شدن از موسی

در روایات آمده است:

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی هنگامی که قصد کرد از خضر جدا شود از وی خواست تا نصیحتی را بدو گوشزد نماید خضر نیز در پاسخ چنین گفت: از لجاجت پرهیز و بدون احتیاج قدم بسویی بر مدار و دهانت را مگر زمانی که از چیزی تعجب نموده‌ای به خنده باز مکن و به گناهان خویش پرداز تا از عیب جویی و گناهان مردم بر حذر باشی. (۱)

در «محیی‌ه البیضاء و تفسیر ابو الفتوح» آمده است: و مفسر معروف ابو الفتوح رازی می‌گوید در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگی ات از همه سخت تر را بگو، گفت: سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون و گرفتاری های طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد بر قلب من اثر نکرد» (تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث)!

قسمت چهاردهم: بازگشت موسی نزد هارون پس از ملاقات با حضرت خضر علیه السلام

از آنجا که موسی بعد از ده سال زندگی مشترک در مدین و چوپانی و شاگردی نزد حضرت شعیب علیه السلام و خضر علیه السلام، آمادگی رسالت را پیدا کرد و در راه برگشت به مصر در وادی مقدس طوی مبعوث شد و از خداوند یاری هارون را در دعوت فرعون طلب کرد؛ لذا بعید نیست زمانی که به مصر می‌رسد و برادرش را ملاقات می‌کند از اسرار الهی او امتحاناتش و گفتگوهایش با خضر برای او بگوید تا روح و قلب برادرش نیز آمادگی این دعوت بزرگ الهی را داشته باشد مخصوصاً اینکه قرار است هارون که فصیح تر از موسی سخن می‌گوید و نوک زبانی صحبت نمی‌کند همراه موسی با فرعون سخن بگوید.

در روایات آمده است:

«عبدالملک بن سلیمان» گوید: در کتاب یکی از حواریون عیسی نوشته‌ای را به خط سریانی یافتیم که در آن نوشته شده بود، هنگامی که موسی به نزد هارون بازگشت آنچه را که از خضر دیده بود برای وی بازگو کرد. از آن جمله: روزی با خضر در کنار ساحل دریا نشسته بودیم ناگهان پرنده‌ای در برابر ما بر زمین افتاد و با منقار خویش قطرات آبی را ابتدا به سوی مشرق و سپس به سوی مغرب و بار سوم به سوی آسمان و در مرتبه چهارم بر روی زمین و بالأخره پنجمین قطره را درون دریا انداخت من که از کار آن پرنده تعجب کرده بودم از خضر حکمت آن را سؤال کردم اما او نیز پاسخی نداشت تا آنکه به صیادی رسیدیم او به ما گفت که از راز عمل آن پرنده آگاه است چرا که به زودی پیامبری مبعوث خواهد شد و پیروان او در شرق و غرب جهان پراکنده خواهند شد آن پیامبر به معراج خواهد رفت و بالأخره روزی درون خاک خواهد آرمید و اما راز برگرداندن قطره آب به دریا این است که علم هر دانشمندی در برابر آن پیامبر بسان قطره‌ای است در برابر دریای بیکران و بعد از آن پیامبر گنجینه دانشش به پسرعمو جانشینش تعلق خواهد داشت موسی می‌گوید بعد از این جریان ما متوجه شدیم که نباید بر دانش و کمال خویش مغرور باشیم. (۲)

۱- ابن بابویه، امالی، ص ۲۶۵

۲- مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۱۲؛ (این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده: بحار، ج ۱۳، ص ۳۰۲)

قسمت پانزدهم: داستان ملاقات «الیاس» و «یوشع بن لاوی»

در پاره ای از کتب دانشمندان یهود (۱) شبیه داستان خضر و موسی در برخی منابع یهود نقل شده ولی قطعاً به تحریف نام آن ها: الیاس و یوشع بن لاوی؛ بیان شده که به آن داستان اشاره می کنیم:

«یوشع» از خدا می خواهد که با «الیاس» ملاقات کند و چون دعایش مستجاب می شود و به ملاقات الیاس مفتخر می گردد از وی می خواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد، الیاس به وی می گوید تو را طاقت تحمل نیست، اما یوشع اصرار می ورزد و الیاس درخواست او را اجابت می کند، مشروط بر آنکه راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند و اگر یوشع تخلف ورزد الیاس او را ترک کند، با این قرارداد، یوشع و الیاس هم سفر می شوند.

در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد می شوند که صاحب خانه از آن ها گرم پذیرایی می کند، خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند، الیاس دستور می دهد که صاحب خانه آن گاو را بکشد و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد و از وی علت آن را می پرسد، الیاس قرارداد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم یوشع دم بر نمی آورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند، در این خانه الیاس دست به کار گل می شود و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرایی نمی کنند الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند.

در قریه چهارم از آنان پذیرایی گرم می شود، الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان به ریاست برسد! بالأخره «یوشع بن لاوی» طاقت نمی آورد و راجع به چهار واقعه می پرسد، الیاس می گوید:

در خانه اول زوجه صاحب خانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شده آن زن درمی گذشت و خسارتش برای صاحب خانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودک ییتیم محفوظ بماند.

برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد، برعکس، مردم قریه چهارم زمام کارشان در دست یک نفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد. (۲)

۱- داستان موسی و این عالم بزرگ در منابع یهود و مسیحیت کتب «عهدین» (تورات و انجیل) نیست، اما از پاره ای از کتب دانشمندان یهود که در قرن یازدهم میلادی تدوین گردیده داستانی نقل شده که شباهت نسبتاً زیادی به سرگذشت موسی و عالم زمانش دارد. هر چند قهرمان آن داستان «الیاس» و «یوشع بن لاوی» است که از مفسران «تلمود» در قرن سوم میلادی می باشند و از جهات مختلفی نیز با سرگذشت موسی و خضر متفاوت است... البته هرگز نمی خواهیم بگوییم این دو داستان یکی است بلکه منظور این است که داستانی را که دانشمندان یهود نقل کرده اند ممکن است داستان مشابهی باشد و یا تحریفی از سرگذشت اصلی موسی و خضر که بر اثر گذشت زمان ممتد دگرگون شده و به این صورت درآمده است.

(۱) سوره ی کهف: آیات ۶۰ - ۸۲

(وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَنْبُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (*) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (*) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (*) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكَرُهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (*) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصِيصًا (*) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (*) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (*) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ آن تَعْلَمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا (*) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَبِيحَ مَعِيَ صَبْرًا (*) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (*) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (*) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (*) (۱)

(فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَنِي شَيْئًا إِمْرًا) (*) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَبِيحَ مَعِيَ صَبْرًا (*) قَالَ لَا تُوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا (*) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَنِي شَيْئًا نُكْرًا (*) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَبِيحَ مَعِيَ صَبْرًا (*) قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (*) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَنَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا (*) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأَبُتُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَبِيحْ عَلَيْهِ صَبْرًا (*) (۲) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ رَبُّهُم مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (*) أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَسَبْنَاهُ أَنْ يُؤْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (*) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (*) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (*) (۳)

۱- - ترجمه: به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! (*) (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). (*) هنگامی که از آنجا گذشتند، (موسی) به یار هم سفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!» (*) گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!» (*) (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند، درحالی که پی جویی می کردند. (*) (در آنجا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. (*) موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (*) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!» (*) و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبایی باشی؟! (*) (موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبایی خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» (*) (خضر) گفت: «پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی، از هیچ چیز میسر تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم.» (*) آن دو به راه افتادند تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» (*)

۲- - ترجمه: گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» (*) (موسی) گفت: «مرا به خاطر این فراموش کاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» (*) باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی!» (*) (باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو

هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟!» (*)(موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (*). باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند (باین حال) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فروریزد و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» (*). او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرارسیده اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم. (*).»

۳- - ترجمه: «اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چراکه) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می گرفت!» (*). و اما آن نوجوان، پدر و مادرش باایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد!» (*). از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد!» (*). و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند این رحمتی از پروردگارت بود و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آن ها شکیبایی به خرج دهی!» (*).»

۱- برای دریافت علم، باید در مقابل استاد، ادب و تواضع داشت. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)

۲- تواضع نسبت به عالمان و اساتید، از اخلاق انبیاست. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)

۳- کسی که عاشق علم و آموختن است، تلاش و حرکت می کند. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)

۴- مسافرت با عالم و تحمّل سختی ها در راه کسب علم و دانش و رسیدن به رشد و کمال ارزش دارد. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)

۵- طالب علم باید هدف داشته باشد و شخصیت زده نباشد. (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ)

۶- کارهای الهی گرچه گاهی با معجزه پیش می رود، ولی قانون اصلی، پیمودن مسیر طبیعی است. موسی باید شاگردی کند تا حکمت بیاموزد. (أَنْ تُعَلِّمَنِ)

۷- پیامبران اولوالعزم نیز از فراگیری دانش دریغ نداشتند. (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ)

۸- حضرت خضر، دارای علم لدنی از سوی خدا بود. (عُلِّمْتَ)

۹- پیمودن راه تکامل و رسیدن به معارف ویژه ی الهی، به معلّم و راهنما نیاز دارد. (تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ)

۱۰- علم انبیا، محدود و قابل افزایش است. (تُعَلِّمَنِ مِمَّا) ... (اعلم افراد زمان نیز محدودیت علمی دارند).

۱۱- مراتب انبیا در بهره مندی از علم و کمال متفاوت است. (تُعَلِّمَنِ مِمَّا) ...

۱۲- برخورداری از تمام مراتب علم و کمال، شرط نبوت نیست. (تُعَلِّمَنِ)

۱۳- آگاهی به معارف و علوم الهی، تضمین کننده رشد و کمال انسان است. (تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا)

۱۴- علم به تنهایی هدف نیست، بلکه باید مایه ی رشد باشد و انسان را به عمل صالح بکشاند و فروتنی آورد، نه غرور و مجادله. پیامبر در تعقیب نمازشان می خواندند: (أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ). (۱)

۱۵- مرتبی و معلّم باید از ظرفیت شاگردان آگاه باشد. (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ)

۱۶- در واگذاری مسئولیت های فرهنگی، باید لیاقت ها شناخته و ضعف ها گوشزد شود. (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ)

۱۷- ظرفیت افراد برای آگاهی ها متفاوت است، حتی موسی تحمّل کارهای خضر را ندارد. (لَنْ تَسْتَطِيعَ)

۱۸- رشد علمی بدون صبر، میسر نیست. (رُشْدًا... وَ كَيْفَ تَصْبِرُ)

۱۹- بسیاری از مجادلات و کدورت ها، در اثر بی اطلاعی افراد از افکار و اهداف یکدیگر است. (وَ كَيْفَ تَصْبِرُ)

۲۰- آگاهی و احاطه ی علمی، ظرفیت و صبر انسان را بالا می برد. (كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا)

۲۱- با صبر و لطف الهی می توان به رشد و کمال رسید. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا)

۲۲- برای هر کاری که در آینده می خواهیم انجام دهیم، مشیت الهی را فراموش نکرده و (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) بگوییم. (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا)

۲۳- خضر معصوم بود، چون موسی تعهد کرد که از دستوره‌های او نافرمانی نکند. (لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)

۲۴- اطاعت از معلّم و صبر در راه تحصیل، ادب و شرط تعلّم است. (سَتَجِدُنِي ... صَابِرًا)

۲۵- تعهد گرفتن در مسائل علمی و تربیتی جایز است. (فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي)

۲۶- سؤال کردن، زمان دارد و شتاب زدگی در سؤال، ممنوع است. (فَلَا تَسْئَلْنِي ... حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ)

۲۷- تمام کارهای انبیا، با دلیل، منطق و حکیمانه است. (أُحَدِّثُ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

۲۸- استاد و مرّبی باید از ذهن شاگردان، ابهام زدایی کند. (حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

پیام های آیات ۷۱ - ۷۸

۱- در آموزش، زمان را از دست ندهید. (فَأَنْطَلَقَا) (حرف «ف» نشانه فوریت است)

۲- همراهی افراد، گاهی تا پایان راه نیست. هم سفر اول موسی، در ادامه راه با آنان نبود و موسی و خضر، دونفری به راه افتادند. (فَأَنْطَلَقَا) و نفرمود: (فَأَنْطَلَقُوا)

۳- فراگیری علم، محدود به زمان و مکان وسیله ی خاصی نیست. (رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ) (در دریا و سوار بر کشتی و در سفر هم می توان آموخت).

۴- اگر علم و حکمت کسی را پذیرفتیم باید در برابر کارهایش، حتی اگر به نظر ما عجیب آید، سکوت کنیم. (السَّفِينَةِ حَرَقَهَا)

۵- گاهی لازمه ی آموزش، خراب کردن است. (حَرَقَهَا)

۶- هنگام خطر، هرکسی خود و منافع خود را می بیند، ولی انبیا به فکر دیگران اند. (لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا) و نفرمود: (لتغرقتنا)

۷- سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرف بی اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد. (شَيْئًا إِمْرًا)

۸- معلّم و استاد می تواند شاگرد خود را مؤاخذه کند. (لَا تُؤَاخِذْنِي)

۹- در تعلیم و تربیت نباید کار را بر شاگردان سخت گرفت. (لَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)

۱۰- معلّم و استاد، پس از پذیرش اشتباه و عذرخواهی شاگرد، تعلیم و ارشاد را ادامه دهد. (فَأَنْطَلَقَا)

۱۱- معلّم باید شاگرد را به تدریج با معارف آشنا کند. (فَأَنْطَلَقَا) (موسی گام به گام با اسرار آشنا می شود).

۱۲- مراعات محکّمات، مهم تر از تعهدات اخلاقی است. (أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً) موسی به خاطر اینکه قتل را از منکرات می دانست، نهی از منکر را بر خورد لازم دید و نهی کرد و از تعهد اخلاقی که داده بود، دست برداشت.

۱۳- قانون قصاص، در دین موسی نیز بوده است. (أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ)

۱۴- اعتراض موسی این بود که چرا نوجوانی را که قاتل نبوده کشتی؟ گاهی آنچه نزد کسی «معروف» است، نزد دیگری «منکر» جلوه می کند. (جِئْتُ شَيْئًا نُكْرًا) پیامبر فرمودند: اگر موسی صبر می کرد، عجایب بیشتری از خضر می دید.

۱۵- اولیای خدا در تحمّل علم و ظرفیت، در یک درجه نیستند. (لَنْ تَسْتَطِيعَ)

۱۶- سه بار آزمایش و مهلت دادن، برای شناخت خصلت ها کافی است. (إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا)

۱۷- اگر با کسی تضاد فکری داریم و یکدیگر را درک نمی کنیم، بی آنکه مقاومت کنیم از هم جدا شویم.

(فَلَا تُصَاحِبْنِي)

۱۸- اعتراض های موسی به خاطر ابهام هایی بود که در کار خضر می دید و جنبه ی سؤال داشت. (إِنْ سَأَلْتَكَ)

۱۹- درباره ی عملکرد خود، رأی منصفانه بدهیم. (فَلَا تُصَاحِبْنِي) موسی مسئولیت بی صبری خود را بر عهده گرفت.

۲۰- وقتی از کسی جدا می شویم، ادب را مراعات کنیم. (فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

۲۱- هر جدایی، نشانه ی کینه و عقده و غرور و تکبر نیست. (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

۲۲- هر دوره ی آموزشی، نیاز به حرکت دارد و تنوع در مکان برای آموزش های جدید، یک ارزش است. (فَأُطْلَقًا)

۲۳- ملّتی که سقوط اخلاقی کند، از دادن نان به پیامبر اولوالعزم هم خودداری می کند. (فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا) (البته این در صورتی است که آنان را می شناختند).

۲۴- آنان که از مهمانانی غریب پذیرایی نکنند، قابل نکوهش اند. (فَأَبَوْا) ...

۲۵- بی اعتنایی و بی مهری مردم، در کار ما تأثیر منفی نگذارد. (فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا)

۲۶- انبیا گاهی در شدت نیاز به سر می بردند. (اسْتَطَعْنَا)

۲۷- گرچه نیازمندان به حداقل قناعت کنند، ولی کرامت انسانی می گوید که در حدّ ضیافت پذیرایی کنید. (اسْتَطَعْنَا ... يُضَيِّقُوهُمَا)

۲۸- لازم نیست مهمان همیشه آشنا باشد، از مهمان غریب و ابن السبیل هم باید پذیرایی کرد.

(فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا)

۱- باید نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هر چیز عیب دار را بی ارزش پنداشت و از آن دست کشید.

(فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا ... فَأَقَامَهُ)

۲- اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان خدمت کرد.

(فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَأَقَامَهُ)

۳- پیامبران بر مال و جان مردم ولایت دارند که هرگونه تصرف کنند و نیاز به کسب اجازه از مالک ندارند. (فَأَقَامَهُ)

۴- همه جا منطق «اول معاش سپس کار» و «اول تأمین سپس تمکین»، درست نیست. پیامبر گرسنه، میجانی کارگری می کند. (فَأَبَوْا ... فَأَقَامَهُ)
وقتی نیاز را دیدیم، دست به کار شویم و منتظر دعوت و بودجه و همکار و آیین نامه نباشیم. (جِدَارًا، فَأَقَامَهُ)

۵- کار کردن برای خدا بدون گرفتن مزد، عیب نیست. (فَأَقَامَهُ)

۶- وقتی کاری را مفید و لازم تشخیص دادیم، به انتقاد این و آن کاری نداشته باشیم. (لَاتَّخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا)

۷- کار کردن و مزد گرفتن و اجیر شدن ننگ نیست. (لَاتَّخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا)

۸- اولیای خدا برای پول کار نمی کنند. (لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا)

۹- هر کس قدر وصال را نداند، گرفتار فراق خواهد شد. (هذا فراقُ)

۱۰- به کوچک ترین انتقادی یاران خود را از دست ندهیم. خضر بعد از چند مرحله فرمود: (هذا فراقُ)

۱۱- هر چه سریع تر ابهام ذهنی دیگران را برطرف کنید. (سَأْتِبُكَ)

۱۲- با تعلیم حکمت، ظرفیت افراد را افزایش دهیم. (سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ)

۱۳- حوادث ظاهری، گاهی جنبه ی باطنی هم دارد. (بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)

- ۱- مراعات نظم در شیوه ی آموزش مهم است. سؤال اوّل از شکستن کشتی بود، ابتدا پاسخ همین سؤال مطرح می شود. (أَمَّا السَّفِينَةُ)
- ۲- اسرار ناگفته و راز کارها، روزی آشکار می شود. (أَمَّا السَّفِينَةُ)
- ۳- شخص حکیم، هرگز کار لغو نمی کند و اعمالش بر اساس حکمت و مصلحت است.
- «گر خضر، در بحر کشتی را شکست صد درستی، در شکست خضر هست (مولوی)» (أَمَّا السَّفِينَةُ)
- ۴- افراد متعهد، باید حافظ حقوق و اموال محرومان باشند. (فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ)
- ۵- اولیای خدا دلسوز مساکین و محرومان اند. (لِمَسَاكِينَ)
- ۶- چه بسا کسانی با داشتن سرمایه و کار، بازهم در آمدشان برای مخارجشان کافی نباشد و از نظر قرآن، مسکین محسوب شوند. (لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ)
- ۷- مشارکت در سرمایه و کار، عقد قانونی و در ادیان قبل نیز بوده است. (لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ)
- ۸- باید حاکمان غاصب را از دست یابی به اموال مردم محروم کرد. (أَعْيَبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)
- ۹- دفع افسد به فاسد جایز و رعایت اهم و مهم لازم است. (أَعْيَبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)
- ۱۰- طاغوت ها به کم راضی نیستند. به فقرا و سرمایه های اندک هم رحم نمی کنند. (يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ)
- ۱۱- هرچند کار خضر به فرمان خدا بود، (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) اما برای رعایت ادب، عیب دار ساختن کشتی را به خود نسبت داد. (أَعْيَبَهَا)
- ۱۲- کار پیامبران معمولاً بر اساس قوانین ظاهری است، اما وظیفه ی خضر، بر اساس واقعیات بود. (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْيَبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)
- ۱۳- اولیای خدا کار لغو بی جهت نمی کنند، گرچه در ظاهر خلاف به نظر آید. (أَمَّا الْغُلَامُ)
- ۱۴- مرگ فرزندان، بهتر از آن است که بدعاقبت و موجب فساد و طغیان شود. (يُرْهِقُهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا)
- ۱۵- خداوند به پدر و مادر باایمان، عنایت خاص دارد. (أَبَوَاهُ الْمُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا)
- ۱۶- گاهی جسم باید فدای فکر بشود. فرزند کشته می شود تا ایمان پدر و مادر محفوظ بماند. (فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا)
- ۱۷- باید فتنه ها را پیش بینی کرد و از ریشه خشکاند. (فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا)

۱۸- طغیان و سرکشی زمینه ی کفر است. ((طغیان) قبل از (کفر) آمده است).

۱۹- اراده ی مردان خدا، اراده ی خداست. (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا)

۲۰- اولیای خدا هم مسئولیت دارند و هم در اندیشه ی آینده ی مردم می باشند. (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا)

۲۱- گاهی دلیل گرفتار شدن مؤمنین به بعضی ناگواری ها، حفظ ایمان و عقیده خود آنان است.

(يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

۲۲- اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به او می دهد. (يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

۲۳- از بین رفتن فرزند ناصالح و جایگزینی آن با فرزند صالح، جلوه ای از ربوبیت خداوند است.

(يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

۲۴- تنها پاکی و صلاح فرزندان کافی نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند. (زَكَاهَ وَ أَقْرَبَ رُحْمًا)

۲۵- آنچه ارزش است، سلامت، پاکی و محبت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند. (زَكَاهَ وَ أَقْرَبَ رُحْمًا)

۲۶- کودک نابالغ نیز می تواند مالک باشد، اما شرط تصرف در اموال، توانمندی و رشد است.

(كَتَرُ لَهُمَا، أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا)

۲۷- ذخیره سازی ثروت برای فرزندان، جایز است. (كَتَرُ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) ولی زراندوزی اگر بدون انفاق باشد ممنوع است.

۲۸- حفظ اموال یتیمان، واجب است. (لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ)

۲۹- کارهای خوب پدر، در زندگی فرزندان اثر دارد. (أَبُوهُمَا صَالِحًا)

۳۰- خضر، پیامبر بوده است. (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)

۳۱- گاهی حوادث دارای تحلیل و تفسیر عمیق و در مسیر رشد انسان است. هدف از این دوره ها، رشد موسی بود. (فَأَرَادَ رَبُّكَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ)

۳۲- در برابر خدا باید مؤدبانه سخن گفت. حضرت خضر علیه السلام آنجا که سخن از عیب و نقص است، به خود نسبت می دهد، (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا) و آنجا که محدوده ی کار الهی است، به خدا نسبت می دهد. (فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا)

۳۳- اراده ی اولیای خدا، اراده خداست. (فَأَرَدْتُ، فَأَرَدْنَا، فَأَرَادَ رَبُّكَ)

گفتار چهارم: وقایع پس از هجرت حضرت موسی صلی الله علیه و آله از مدین به مصر (۷۷-۸۳ سالگی)

اشاره

فصل اول: داستان هجرت موسی از مدین به مصر با خانواده و گوسفندانش و رسیدن به مقام نبوت در وادی مقدس طوی در ۱۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار شاعران

بر اساس

عنوان قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

-

تورات

اوضاع مصر در نبود موسی

(۱)

-

تورات

خدا حافظی

با شعیب

(۲)

صفی

علیشاه

قرآن و روایات و تورات

هجرت موسی و خانواده اش برای رفتن به مصر

(۳)

صفی

علیشاه
خاقانی
صائب
حافظ
شهریار
حبیب
خراسانی
ظهر
فاریابی
شمس
تبریزی
خواجو
کرمانی
صباحی
بیدگلی
امیر
معزی
اقبال
لاهوری
صفای
اصفهانى
قرآن و روایات

گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدّس طوی با

دیدن نور

(۴)

صفی

علیشاه

مولانا

امام

خمینی

منصور

حلاج

جامی

صفای

اصفهانى

محمود

شبستری

شمس

تبریزی

قاآنی

عطار

نظیری

نیشابوری

ص: ۲۳۰

ناصر خسرو

هادی

سبزواری

صائب

منصور

حلاج

حیب

خراسانی

خاقانی

وحشی

بافقی

صباحی

بیدگلی

سنایی

قرآن و روایات

و تورات

شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدّس طوی و قدم گذاشتن در

آنجا نبوّت موسی و سخنان خدا با او)

(۵)

صنّی

علیشاه

مولانا

جامی

صائب

شمس

تبریزی

مسعود

سعد

خاقانی

شروانی

فرخی

ناصر خسرو

سنایی

امیر

معزی

حبیب

خراسانی

ذخایری

رازی

خاقانی

بهار

عطار

محتشم

شمس

مغربی

هاتف

اصفہانی

حافظ

محیط

قمی

منصور

حلاج

صباحی

بیدگلی

انوری

ص: ۲۳۱

نظامی

سعدی

صفای

اصفهانی

عراقی

نعمت الله

ولی

خواجو

کرمانی

قرآن و روایات و تورات

نشان

دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدّس

(۶)

صفی

علیشاه

شمس

تبریزی

جامی

قرآن و روایات

بیان

علّت این دو معجزه

(رفتن)

به سراغ فرعون)

(۷)

صفی

علیشاه

قرآن و روایات و تورات

موسی

مشکلات خود

را

به پیشگاه پروردگار عرض می کند...

(۸)

صفی

علیشاه

قرآن و روایات

پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی

(۹)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن و روایات

جملاتی

که موسی و هارون به امر خدا

باید

به فرعون بگویند

(۱۰)

-

قصص : ۲۹-۵

طه : ۹-۴۴

شعراء : ۱۰-۱۶

نازعات : ۱۵-۱۹

نمل : ۷-۱۲

مریم : ۵۱-۵

بررسی

پیام های قرآنی

۶

دسته آیات

(۱۱)

قسمت اول: اوضاع مصر در نبود موسی

در تورات آمده است:

- سال ها گذشت و پادشاه مصر مرد، اما بنی اسرائیل همچنان در بردگی به سر می بردند و از ظلمی که به آنان می شد می نالیدند و از خدا کمک می خواستند.

- خداوند ناله ی آنان را شنید و عهد خود را با اجدادشان یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد، پس خدا از روی لطف بر ایشان نظر کرد و تصمیم گرفت آن ها را از اسارت و بردگی نجات دهد. (۱)

قسمت دوم: خدا حافظی با شعیب

در تورات آمده است:

- موسی نزد پدرزن خود رفت و به او گفت: «می خواهم به مصر بروم و بینم بستگانم زنده اند یا نه»

- یترون گفت: «برو به سلامت» پیش از آنکه موسی سرزمین مدیان را ترک کند، خداوند به او گفت: «به مصر برو، چون کسانی که می خواستند تو را بکشند دیگر زنده نیستند.»

- پس موسی، عصای خدا را در دست گرفت وزن و فرزندان خود را برداشت و آنان را بر الاغ سوار کرده به مصر بازگشت. (۲)

قسمت سوم: هجرت موسی و همسر و فرزندش از مدین به سوی مصر

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند- هرچند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود- او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند. او باید به بی عدالتی ها در مصر پایان بخشد، بت ها را بشکند، طاغوتیان را ذلیل و مظلومان را به یاری خدا عزیز کند و یک احساس درونی موسی را به این سفر تشویق می کرد...

به همین دلیل موسی در آخرین سال سکونتش در مدین به شعیب چنین گفت: من ناگزیر باید به وطنم بازگردم و از مادر و خویشانم دیدار کنم، در این مدت که در خدمت تو بودم، در نزد تو چه دارم؟ شعیب برای قدردانی از زحمات موسی گفت: «امسال هر گوسفندی که زائید و نوزاد او ابلق (دورنگ سیاه و سفید) بود مال تو باشد.» (۳)

موسی با اجازه ی شعیب هنگام جفت گیری گوسفندان، چوبی را در زمین نصب کرد و پارچه ی دورنگی روی آن افکند، همین پارچه ی دورنگ در روبروی چشم گوسفندان در هنگام انعقاد نطفه، در نوزاد آن ها اثر کرد و آن سال همه ی گوسفندان ابلق شدند ...

۱- سفر خروج، اصحاح ۲، آیات ۲۳-۲۵

۲- سفر خروج، اصحاح ۴، آیات ۱۸-۲۱

۳- زرکلی، اعلام القرآن، ص ۴۰۹

پایان سال موسی، خانواده و اثاث و گوسفندان خود را آماده ساخت تا به سوی مصر حرکت کنند؛ سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست و عصایش را به دست گرفت و با آن گوسفندان خود را به سوی مصر حرکت داد.
در قرآن آمده است:

۱- «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد» (۱)

پس چو موسی هشت مدت را تمام

یافت رخصت از شعیب نیک نام

تا رود در مصر نزد مادرش

هم برادر و اقربا با خواهرش

یا که می شد سوی بیت المقدس آن

از ابی عبدالله است این در بیان (۲)

۷ در تورات آمده است:

- موسی و خانواده اش به سوی مصر رهسپار شدند، در بین راه، وقتی استراحت می کردند خداوند بر او ظاهر شد و او را به مرگ تهدید کرد.

- پس صفوره یک سنگ تیز گرفت و پسرش را ختنه کرد و پوست اضافی را جلو پای موسی انداخت و گفت: به سبب ختنه نکردن پسر تو نزدیک بود خودت را به کشتن دهی.

- بنابراین خداوند از کشتن موسی چشم پوشید. (۳)

نکته ها

□ از تعبیر به «اهل» که در آیات متعددی از قرآن آمده استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آنجا فرزند یا فرزندان همراه داشت.

روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است، به علاوه همسرش در آن موقع باردار بود.

قسمت چهارم: گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدس طوی

راه اصلی مدین به مصر با پای پیاده حدود هشت شبانه روز به طول می انجامید ولی موسی برای گرفتار نشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه رفته بود و راه را گم کرده بود و اتفاقاً به وادی مقدس طوی رسید ...

ناگهان در جانب راست غربی کوه طور که آبهای تیره سراسر آسمان را فراگرفته بود و همه جا را تاریک کرده بود و رعدوبرق شدیدی از هر سو شنیده می شد با حالت سرگردانی و حیرانی و ناراحتی از اینکه همسرش باردار بود و درد زایمان به سراغش آمده بود، آتشی در

اطراف كوه مشاهده كرد ولي اين آتش نبود بلكه نور الهی بود...

۱- قصص : ۲۹ «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ...»

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۳- سفر خروج، اصحاح ۴، آیات ۲۴ - ۲۵

موسی به گمان اینکه آتش است، برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش حرکت کرد.

در قرآن آمده است:

۱- «و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (* هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: «(اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!» (*» (۱)

آمد آیا بر تو از موسی خبر

آتشی چو از دور دید او در نظر

گفت با اهلش کنید اینجا درنگ

کاتشی دیدم ز دور اسپید رنگ

برف می بارید و شب بس بود تار

سنگ و آهن هر چه زود ناورد نار

رفته بود از برقشان از دست راه

در بیابان نی جداری نی پناه

شد صفورا وضع حملش بس قریب

درد از او بریود آرام و شکیب

در فکند او سنگ و آهن را ز خشم

دید از دور آتشی را پس به چشم

گفت دیدم آتشی را شعله ساز

اندر این موقع شما مانند باز

تا روم من شاید اندر چاره ای

آرم از آتش همانا پاره ای

رهنمایی یا از آن آرم به دست

مر توان از خوف این شب باز رست (۲)

۲- و «به خانواده اش گفت: همین جا درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید.» (۳)

برد اهل و مال خویش آن نیک مرد

همره خود پس شبی تاریک و سرد

راه کم شد وضع حمل زن رسید

و آن رمه از برف و سرما می رمید

می نجست از سنگ و آهن هیچ نار

ماند حیران سخت بر وی گشت کار

آتشی از جانب طور او بدید

گفت اهلش را درنگ اینجا کنید

آتشی دیدم از آن شاید خبر

بر شما آرم ز ره یابم اثر

ز آن کسان که نزد آتش واقف اند

ره بپرسم گر که بر ره عارف اند

بر شما یا ز آتش آرم پاره ای

گرم تا گردید اندر چاره ای (۴)

۵- «(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم (همین جا توقف کنید) به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم شوید.» (۵)

۱- طه: ۹-۱۰ (وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿٩﴾ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى)

۲- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۴

۳- قصص: ۲۹ (فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) ۳- مریم: ۵۲ (وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا) ۴- قصص: ۴۶ (وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا ...)

۴- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۵- نمل: ۷ (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

گفت چون موسی به اهل خود که من

آتشی از دور دیدم بی سخن

زود باشد کاورم از آن خبر

بر شما یا شعله ز آتش مگر

گرم تا گردید شاید زان شما

وا رهید از رنج سرما ز اقتضا

یعنی آرم یا که راهی من به دست

یا که آرم آتشی زان جا که هست (۱)

موسی وقتی به نزدیک آن نور رسید، دید آتش عظیمی از آسمان تا درخت عظیمی که در آنجا بود امتداد یافته است.

موسی با دیدن آن منظره ترسید و نگران شد زیرا آتش بدون دودی را دید که از درون درخت سبزی شعله ور بود و لحظه به لحظه شعله ورت می شد... (در حقیقت آن آتش نبود، بلکه یکپارچه نور بود که نمایی مانند آتش داشت)

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید دقت کرد دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن برگیرد، آتش به سوی او آمد وحشت کرد و عقب رفت! گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او. (۲)

نکته ها

□ (آنست)

از ماده «ایناس» به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است...

□ (جذوه)

به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود...

□ از جمله (آتیکم منها بخیر) (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود،

□ (تصطلون)

از ماده «اصطلاء» به معنی گرم شدن با آتش است.

از جمله (لعلکم تصطلون) به دست می آید که شبی بود سرد و ناراحت کننده...

□ (قبس)

(بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند و معمولاً مشاهده آتش در بیابان ها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن جمع اند و یا اینکه شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند.

□ (امکثوا)

از ماده «مکث» به معنی توقف کوتاه است.

□ (شهاب)

به معنی نوری است که همچون یک عمود از آتش می درخشد و هر نوری که امتدادی همچون عمود دارد شهاب نامیده می شود و در اصل به همان سنگ های سرگردان آسمانی گفته می شود که به هنگام برخورد به هوای فشرده اطراف زمین بر اثر سرعت سرسام آورش مشتعل می گردد و یک خط عمودی از آتش در هوا ترسیم می کند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۳۵

۲- فرهنگ قرآن، ج ۱۲، ص ۷۶، برگرفته از مقاله «سخن گفتن با موسی علیه السلام»

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی

و آن شبانی اش هم از بهر صفورا بیند (۱)

چو موسیم شجر دهد آتش چه حاجت است

کآتش زنه به وادی ایمن در آورم (۲)

موسی چو فسرده ره نوشته

آتش خواه از در تو گشته (۳)

مددی گر به چراغی نکند آتش طور

چاره ی تیره شب وادی ایمن چه کنم (۴)

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نغمه ی توحید بشنوی (۵)

چشم بد دور جلوه ای دیدم

روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کان شب

دید در طور موسی عمران (۶)

موسی تیره شب وادی ایمن داند

کز کجا جلوه ی قدس قبسی می آید (۷)

آتش موسی عیان شد از درخت گل مگر

کز پی توحید بلبل نغمه ی دیگر گرفت (۸)

کلیم وار ز شاخ درخت بلبل را

فروغ آتش گل کرد عاشق دیدار (۹)

شب روح ها واصل شود مقصودها حاصل شود
چون روز روشن دل شود هر کو ز شب آگاه شد
ای روز چون حشری مگر وی شب شب قدری مگر
یا چون درخت موسی ای کو مظهر الله شد (۱۰)

موسی جان بدید درختی ز نور نار

آن شعله ی درخت و از آن نارم آرزوست (۱۱)

موسی عمران نه به شب دید نور

سوی درختی که بگفتش بیا

رفت به شب بیش زده ساله راه

دید درختی همه غرق ضیا (۱۲)

جمله گل است این ره گر ظاهرش چو خار است

نور از درخت موسی چون نار می نماید (۱۳)

تیره شب را طره چون موسی صفورا تافته

روز را چون کف موسی عمران ساخته (۱۴)

۱- دیوان خاقانی، ص ۷۷

۲- دیوان خاقانی ، ص ۱۸۴

۳- دیوان خاقانی ، ص ۱۵۵

۴- دیوان حافظ، ص ۱۷۹

۵- دیوان حافظ ، ص ۳۰۱

۶- دیوان حافظ ، ص ۱۲۱

۷- کلیات شهریار، ج ۲، ص ۱۰

۸- دیوان حبیب خراسانی، ص ۲۴۱

۹- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۱۵

۱۰- کلیات شمس، ص ۲۳۴

۱۱- کلیات شمس ، ص ۲۰۸

۱۲- کلیات شمس ، ص ۱۴۵

۱۳- کلیات شمس ، ص ۳۴۷

آن نخل که طور سخنی کش به بنان دست

نوری که بود رهبر موسی به شجر بر (۱)

شد قصه ی من قصه ی موسی که همی جست

از روشنی اندر شب تاریک نشانی (۲)

در کهستان چون کلیم آواره شد

نیم سوز آتش نظاره شد (۳)

یا بیفروزد از آن شاخ شجر آتش طور

رخ و قد آتش افروخته و شاخ شجر (۴)

عالم همگی پرتو آن طلعت زیباست

موسی نظری نیست که روشن قبسی نیست (۵)

مکان وحی و بعثت موسی در نقشه ی زیر نشان داده شده:



١- ديوان صباحي بيد گلي، ص ٣٨

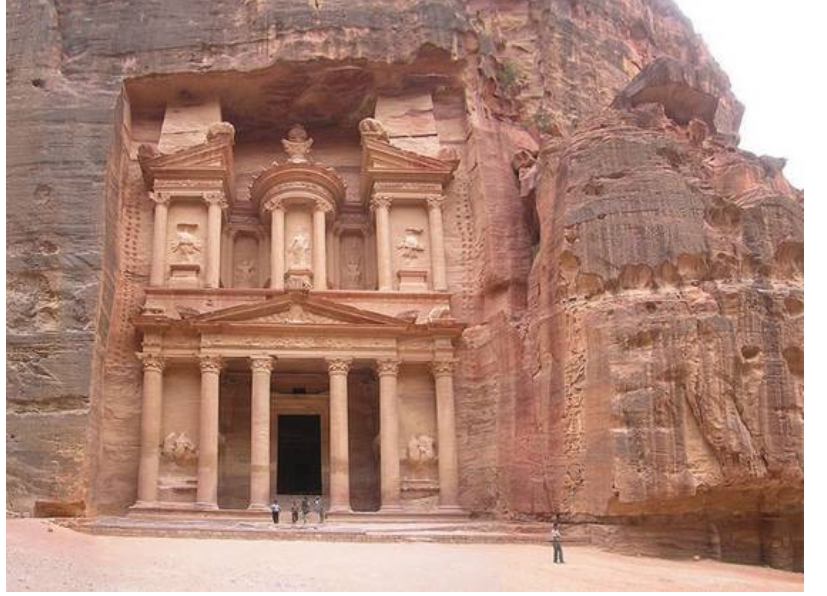
٢- ديوان امير معزى، ص ٧١٢

٣- كليات اقبال لاهورى، ص ٢٩٧

٤- ديوان صفای اصفهانی، ص ٣٩

٥- ديوان صفی عليشاه اصفهانی، ص ١١





قسمت پنجم: شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدس طوی

ناگهان نزد آتش (در سرزمین مقدس طوی) ندایی برخاست که می گفت: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است و منزّه است خداوندی که پروردگار عالمیان است، ای موسی! من خداوند عزیز و حکیم و پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون انداز که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی! (*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا ده! (*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا پرست و نماز را برای یاد من به پادار! (*) به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (*) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که هلاک خواهی شد!

در قرآن آمده است:

۱- «و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری والامقام! (*) ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و نجواکنان او را (به خود) نزدیک ساختیم» (۱)

کن به قرآن یاد از موسی که او

هم موحد بود و هم پاک و نکو

بد فرستاده و نبی کردیم ما

مر ورا از وادی ایمن ندا

یعنی از طور آنکه بود آن دست راست

در مقام سر که آن اقرب به ماست

ساختیم از قرب او دارا ز کو

هم ببخشیدیم از رحمت به او

همچو هارون کش برادر بود و یار

هم نبی از جانب پروردگار (۲)

۲- «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟! (*) در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت)» (۳)

بر تو آیا نامد ای فخر بشر

مر حدیث موسی کامل هنر

چون که او را خواند مر پروردگار

خود به وادی مقدس در دو بار

یا که باشد نام آن وادی طوی

حق در آن فرمود بر موسی ندا (۴)

۱- مریم: ۵۱-۵۲ (وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا *) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۰

۳- نازعات: ۱۵-۱۶ (هَلْ اَتَتْكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ *) اِذْ نَادَتْهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

۳- «هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و موسی] و منزه است خداوندی که پروردگار جهانیان است! (* ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم!» (۱)

پس چو موسی آمد او نزدیک نار

شد ندا کرده مرا و از هر کنار

گشته برکت داده و فایز به خیر

آنکه در نارست و گردش بی ز غیر

پاک باشد آن خداوند جهان

تا به تشبیهش نیاری در گمان

پاک یعنی آنکه با چیزی شبیه

سازدش کس هیچ از وجهی وجیه

در تعجب شد کلیم از آن ندا

از کجا گفت آید آیا این صدا

گفت باز اِنِّی اَنَا اللهُ الْحَكِيم

من عزیزم من حکیمم ای کلیم (۲)

۴- «هنگامی که به سراخ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پربرکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!» (۳)

پس چو آمد شد ندا کرده خود او

از یمین وادی اندر جستجو

در مکانی بس مبارک بود شاط

شد ندا کرده در آن خرم بساط

از درختی کان به وادی رسته بود

بود عوسج یا که عناب از نمود

ز او ندا آمد به موسی این چنین

من حقم پروردگار عالمین

شرح آن بگذشت پیش از چند و چون

نیست بر تکرار مان حاجت کنون

ور کسی گوید که تکرار از چه باب

کرده حق این داستان را در کتاب

چند وجه آن راست از روی کلام

سر اصلی را خدا داند تمام

زان یک این باشد که دارد هر سخن

ربط بر قول دگر اندر علن

هم چنانکه گفته گردد در امور

مال مظلومی ببرد آن کس به زور

باز گویی بهر صاحب استماع

داشت آن مظلوم با ظالم نزاع

بر سر مالی که برد از وی چنان

نیست زین تکرار چاره در بیان

چون که گویند این نزاع از بهر چیست

گویی آن جز بهر مال برده نیست

باز در جایی دگر گویی که شاه

داد مظلومان دهد بی اشتباه

همچو آن مظلوم کو را روبه رو

خواست وز ظالم گرفت اموال او

باشد این تکرار ثالث در کلام

بازگویی نیست ظالم را دوام

۱- نمل: ۸-۹ (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (*) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۱

۳- قصص: ۳۰ (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

همچو آن ظالم که آن مظلوم را

رنجه کرد افکند ظلم او را ز پا

مال او برد آبروی او بریخت

رشته کارش از آن از هم گسیخت

پس مکرر در مکرر شد کلام

جمله هم بر جا بد از فهمی مقام

نی که خارج از فصاحت باشد آن

این نیابد جز دقیقی نکته دان

وجه دیگر آنکه در انداز و پند

هست تکرار از خردمندان پسند

چون کلامی را مکرر گفت شاه

وقعش افزایش بدل بر اهل جاه

چند وجه دیگر است اندر کلام

مانم از تفسیر گر گویم تمام (۱)

۵- «هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: ای موسی! (*) من پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون از که تو در سرزمین مقدّس «طوی» هستی! (*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا ده! (*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پادار! (*) به طور قطع رستخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (*) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که هلاک خواهی شد!» (۲)

چون که آمد نزد آتش باز دید

از درختی سبز ناری بس سفید

شعله بار از پای تا سر زان درخت

نی کس آنجا در تعجب ماند سخت

مر ندا کرده شد آنگاه از هدی
که من ای موسی تو را باشم خدا
دیوش او رد این بوهم اندر مقام
که مگر ز ابلیس باشد این کلام
گفت موسی پس ز عقل مقتدا
نیستم شک کاین بود قول خدا
آنکه از هر جانب آید این خروش
هم هر آن عضوم بر این صوت است گوش
هست مروی چون که دید آن نخل و نار
گشت ترسان کرد رو اندر فرار
آنکه دید از سبزی نخل آن وفی
می نگردد هیچ آتش متنفی
هم نه آتش سوخت برگ آن درخت
از شهود این عجب ترسید سخت
یا که چون نزدیک می شد او به نار
سوی دیگر رفتی آتش ز اختیار
خواست بگریزد شد آتش روبه رو
بانگ از انی أنا لله زد به او
موسیا من باشمت پروردگار
نک ز پا نعلین کونین اندر از
شو مجرد جمله از نفس و بدن
وصف خود را کن فنا در وصف من

این است وادی مقدس که طوی است

باید افکند از که نعلینی به پاست

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۳۵

۲- طه: ۱۱-۱۶ (فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ﴿*) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿*) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿*)
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿*) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿*) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّا
يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ)

عالم روح اینی آن کو برتر است

از علایق که به صورت درخور است

برگزیدم من تو را پس گوش دار

وحی کرده آنچه گشت از کردگار

من خدای برحقم نبود خدای

غیر من پس بندگی کن مر مرای

دار بر پا بهر یاد من نماز

یاد معبود است واجب در نیاز

باشد آینده قیامت بی گمان

هست نزدیک آنکه مخفی سازم آن

تا هر آن نفسی جزا داده شود

بر هر آنچه اشتابد او از نیک و بد

باز پس باید ندارد زان تو را

آنکه مؤمن نیست در یوم الجزا

گشته تابع بر هوای نفس دون

پس هلاک از وی شوی در آزمون (۱)

موسی با شنیدن این ندای روح پرور: «من پروردگار توأم» هیجان زده شد و لذت غیرقابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه «ربک» مرا مفتخر ساخته تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

۷ در تورات آمده است:

- روزی هنگامی که موسی مشغول چرانیدن گله ی پدرزن خود (یترون، کاهن مدیان) بود، گله را به آن سوی بیابان، به طرف کوه حوریب (معروف به کوه خدا) راند.

- ناگهان فرشته ی خداوند چون شعله ی آتش، از میان بوته ای بر او ظاهر شد.

- موسی دید که بوته شعله ور است، ولی نمی سوزد؟ پس نزدیک رفت تا علت را بفهمد.

- وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می شود، از میان بوته ندا داد: موسی! موسی!

- موسی جواب داد: بلی!

- خدا فرمود: بیش از این نزدیک نشو! کفش هایت را از پای درآور زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدّسی است.

- من خدای اجداد تو: ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم.

- موسی روی خود را پوشاند چون ترسید به خدا نگاه کند.

- خداوند فرمود: من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله ی شأن را برای رهایی از بردگی شنیدم. حال آمده ام تا آن ها را از چنگ مصری ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده به سرزمین پهناور و حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است ببرم، سرزمینی که اینک قبایل کنعانی، حیّی، اموری، فرزّی، حوی و یبوسی، در آن زندگی می کنند.

- آری ناله های بنی اسرائیل به گوش من رسیده است و ظلمی که مصری ها به ایشان می کنند، از نظر من پنهان نیست، حال تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری.

- خدا فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد. این نشانه ای خواهد بود که من تو را فرستاده ام.»

- موسی عرض کرد: «اگر پیش بنی اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان مرا برای نجات ایشان فرستاده است و آن ها از من پرسند: نام او چیست؟ به آن ها چه جواب دهم؟»

- خدا فرمود: هستم آنکه هستم! به ایشان بگو «هستم» مرا نزد شما فرستاده است.

- بلی به ایشان بگو: خداوند یعنی خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مرا پیش شما فرستاده است.

- این نام جاودانه ی من است و تمام نسل ها مرا به این نام خواهند شناخت.

- سپس خدا به موسی دستور داد: برو تمام رهبران اسرائیل را جمع کن و به ایشان بگو: خداوند خدای اجداد شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و فرمود که رفتاری را که در مصر با شما می شود، دیده است و به یاری شما آمده است.

- او وعده داده است که شما را از سختی هایی که در مصر می کشید آزاد کند و به سرزمینی ببرد که در آن شیر و عسل جاری است، سرزمینی که اینک کنعانی ها، حیتی ها، اموری ها، فرزی ها حوی ها و ییوسی ها در آن زندگی می کنند.

- آنگاه بزرگان اسرائیل سخن تو را خواهند پذیرفت.

- تو همراه آنان به حضور پادشاه مصر برو به او بگو: خداوند خدای عبرانی ها، بر ما ظاهر شده و دستور داده است که به فاصله ی سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند قربانی کنیم.

- ولی من می دانم که پادشاه مصر اجازه نخواهد داد که بروید مگر اینکه زیر فشار قرار بگیرد

- پس من با قدرت و معجزات خود، مصر را به زانو درمی آورم تا فرعون ناچار شود شما را رها کند.

- همچنین کاری می کنم که مصری ها برای شما احترام قائل شوند، به طوری که وقتی آن سرزمین را ترک می گوئید، تهیدست نخواهید رفت. هر زن اسرائیلی از همسایه و از بانوی خود، لباس و جواهرات خواهد خواست و با آن پسران و دختران خود را زینت خواهد داد به این ترتیب شما مصریان را غارت خواهید نمود. (۱)

نکته ها

□ کلمه (الْأَيْمَن)

یا از «یمن» به معنای مبارک است و یا از «یمین» به معنای جانب راست.

□ در آغاز آیه، ندا و در پایانش مناجات مطرح شده و این نشانه ی مهربانی خداوند است، مثل اینکه مولایی عزیز، برده اش را بلند صدا زند که: «بیا نزد من بنشین تا باهم خصوصی صحبت کنیم».

□ در قرآن، درباره ی گفتگو ارتباط موسی با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، (كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (نساء: ۱۶۴) هم به «ندا»، «نَادَيْنَاهُ» و هم به نجوی.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳، آیات ۱-۲۲

□ مراد از (قرب)

قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است. (قَرَبْنَا نَجِيًّا)

□ (نجی)

به معنی «مناجی» کسی است که با دیگری به نحوی (سخن درگوشی) دارد، در اینجا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد با او به نجوی پرداخت (ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه ایجاد امواج صوتی در فضا می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید)

□ (مخلص) چه کسی است؟

این مقام همان گونه که اشاره کردیم مقامی است بسیار با عظمت، مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزش ها و انحراف ها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پیگیر از فرمان خدا به دست نمی آید.

کلمه (مُخْلِصًا) (با کسر لام) به معنای کسی است که فقط برای خداوند کار می کند، ولی ممکن است شیطان در او اثر گذارده و او را به شرک بکشاند.

چه بسیارند کسانی که هنگام عذاب و غرق شدن مخلص هستند، ولی بعد از نجات به شرک می گرایند؛ اما کلمه «مخلص» آن گروه از افراد برگزیده ای هستند که شیطان راه نفوذ بر آنان را ندارد؛ و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود چراکه شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن «مخلصین» ندارد (۱)

به گفته تفسیر کشاف «مخلص» کسی است که برای خدا کار می کند و «مخلص» کسی است که خداوند او را برای خود خالص کرده و برگزیده است و غیر خدا در او اثر نمی کند.

برگزیدگی موسی را در آیات دیگر می بینیم: (وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ) (طه: ۱) من تو را انتخاب کردم

و در جای دیگر آمده: (وَ اصْطَلَعْنَاكَ لِنَفْسِي) (طه: ۴۱) من تو را برای خودم برگزیدم.

□ فرق رسول و نبی

حضرت موسی علیه السلام هم رسول بود و هم نبی. ذکر (نَبِيًّا) در اینجا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است، زیرا این واژه در اصل از «نُبُوّه» (بر وزن نغمه) به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده.

الف) در لغت

(رسول) در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده تا آن را ابلاغ کند.

(نبی) بنا بر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد و بنا بر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است

(که ماده اشتقاق هر دو قبلاً بیان شد)

۱- حجر: ۴۰؛ ص: ۸۳ (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)

ب) در تعبیرات قرآنی و لسان روایات

(رسول) علاوه بر شنیدن صدا، خود فرشته را هم می بیند. (رَسُولًا نَبِيًّا) اما «نبی»، کسی است که صدای فرشته را می شنود، ولی شخص فرشته را نمی بیند.

بعضی معتقدند که «رسول» کسی است که صاحب آئین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما «نبی» دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر «نبی» همانند طیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

اما رسول همانند طیبی است سیار و به تعبیری که علی در نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام فرموده: طیب دوار بطبه (۱)

او به همه جا می رود به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آن ها پردازد، او چشمه ای است که به دنبال تشنگان می دود نه چشمه ای که تشنگان او را جستجو کنند.

(* از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» در باب «طبقات الأنبياء و الرسل» و باب الفرق بین النبى و الرسل، آورده چنین استفاده می شود که «نبی» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما «رسول» کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند. (۲)

البته آنچه در این روایات وارد شده با تفسیری که گفتیم منافات ندارد چراکه ممکن است مأموریت های متفاوت پیامبر و رسول تأثیر در نحوه دریافت آن ها از وحی داشته باشد و به تعبیر دیگر هر مرحله ای از مأموریت همراه با مرحله ویژه ای از وحی است.

□ (شاطی) به معنی ساحل و «وادی» به معنی «دره» یا «محل عبور سیلاب»

□ (ایمن) به معنی راست و صفت است

«شاطی» و «بقعه» به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

استفاده می شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید.

از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت مشاهده کرد و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشناست، نور حیات است و زندگی!

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۱، صص ۱۳۳ و ۱۳۴

(* حضرت فرمودند: منظور از (شَاطِطِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ) که قرآن ذکر کرده است همان کناره های فرات است منظور از (الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) کربلای معلی هست و حقیقت «الشجره» وجود مقدس پیامبر اکرم و نور ساطع از جانب ایشان است. (۱)

□ پیرامون نام درختی که در منطقه طوی از آن آتش به هوا شعله می کشید اختلاف نظر وجود دارد. بعضی آن را درخت عناب می دانند و گروهی دیگر خولان.

□ تعبیر به (طوی)

یا به خاطر آن است که نام آن سرزمین، سرزمین طوی بوده است، همان گونه که غالب مفسران گفته اند و یا اینکه «طوی» که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آن است که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه ۰ سوره قصص از آن به عنوان (الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) تعبیر شده است.

«طوی» یا معنی وصفی دارد از ماده «طی» به معنی «پیچیدن» گویی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده شده بود، یا به گفته راغب موسی می بایست راهی طولانی ببیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند این راه را برای او درهم پیچید و او را به هدف نزدیک ساخت.

از (ابن عباس) روایت شده: آن کوهی که موسی از آن صعود کرد (طور سینا) نامیده شده، چون بر فراز آن کوه درخت زیتون قرار داشت و هر کوهی که درخت مفیدی روی آن باشد، طور سینا و طور سینین نامیده می شود و هر کوهی که درختی روی آن نباشد و یا گیاه مفیدی نداشته باشد (طور) گفته می شود.

□ «کسی که در آتش است» و «کسی که در اطراف آن» کیست؟

منظور از کسی که در آتش است موسی

بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده، آن قدر نزدیک گردیده که گویی در درون آن قرار داشت و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند.

و یا اینکه به عکس منظور از کسانی که در آتش اند فرشتگان الهی می باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی .

تفسیر سومی که برای این جمله گفته اند این است که منظور از «مَنْ فِي النَّارِ» نور خدا است که در شعله آتش خودنمایی می کرد و منظور از «من حولها» موسی است که نزدیکی آن قرار داشت،

□ جمله (سبحان الله رَبِّ الْعَالَمِينَ)

منزه بودن خدا را از هر گونه عیب و نقص و جسمیت و عوارض جسم، روشن می سازد.

بدون شك خداوند قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد بیافریند در اینجا در میان درخت ایجاد کرد، چراکه می خواهد با موسی سخن بگوید و موسی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند و گاه در خواب، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم.

□ «ای موسی من خداوند عزیز و حکیمم» (۱)

برای این بود که هرگونه شک و تردید از موسی، برطرف شود و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا درخت، خداوندی که «شکست ناپذیر» و «صاحب حکمت و تدبیر» است.

موسی از کجا یقین پیدا کرد که این ندا، ندای الهی است و نه غیر آن؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت که توأم بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز، گواه زنده ای بود که این یک امر الهی است.

البته این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد:

اینکه در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هرگونه شک و شبهه را زایل می کند به پیامبران دست می دهد.

اینکه آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادتی توأم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همان گونه که موسی آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد و از آن فهمید که مسئله یک مسئله الهی و اعجاز آمیز است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا، آن هم بدون هیچ واسطه، مفهومی این نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید و از آنجا که آغاز نبوت موسی به این گونه انجام یافت لقب «کلیم الله» به او داده شده است.

(*) و در روایت ابن سلام از پیامبر درباره علت نام گذاری وادی مقدّس پرسش شده، آن حضرت می فرماید: مقدّس بودن آن وادی به جهت تزکیه و تقدیس روح ها در آن مکان و ارسال ملائکه در آنجا وقوع تکلم خداوند با موسی است. (۲)

□ (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)

او مأمور شد تا کفش خود را از پای درآورد، چراکه در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهاد.

البته در این خصوص باید گفت: آراء مفسران در این باره متفاوت است:

اینکه کفش او از جنس پوست خر مرده یا حیوان مرده بوده که این قول را باید حمل بر تقیه نمود. (۳)

اینکه از جنس گاو تذکیه شده بوده، اما امر به درآوردن کفش به جهت درک برکت و تقدّس آن وادی بوده است.

پابرهنه شدن از نشانه های تواضع و بندگی است.

موسی از بیم نجاسات و از ترس گزند حشرات کفش به پا داشت و خداوند با این امر او را از طهارت موضع و امنیت آن اطمینان داد.

۱- نمل: ۹ (یا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

۲- جزایری، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۳۵۴

۳- (علل الشرائع) با استناد به امام صادق علیه السلام می نویسد: خداوند عزّ و جلّ به موسی فرمود: (نعلین خود را برکن) چون جنس آن از پوست حیوان مرده بود.

این امر به معنای فراغ قلب از حب اهل و مال بوده است.

مراد از این امر فراغت قلب او از ذکر هر دو جهان بوده است.

بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون آن دارد می گوید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اَيْ خَوْفِكَ): خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود و خوف از فرعون!»

(* در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مطلب جالبی در رابطه با این فراز زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: «كُن لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لَمَّا تَرْجُوا، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيُقَبَسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ»: نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!» (۱)

اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهم تری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود!

همین معنی از امیر مؤمنان علی نیز نقل شده است. (۲)

در مورد قول اول و دوم:

این سخن علاوه بر اینکه در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد، چرا که دلیلی نداشت موسی از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که شدیداً این تفسیر را نفی می کند. (۳)

(* صاحب کتاب (احتجاج) می نویسد: سعد بن عبدالله از حضرت مهدی علیه السلام سؤال کرد: به چه جهت خداوند به موسی فرمان داد نعلین خود را بکند؟ فقهای شیعه و سنی معتقدند که جنس نعلین او از پوست مردار بوده، آن حضرت فرمود: هر کس چنین چیزی بگوید به آن حضرت تهمت زده و در امر نبوت او جاهل است، چون امر از دو حال خارج نیست: یا نماز موسی در آن نعلین جایزه بوده و یا جایز نبوده، اگر جایز بوده که پوشیدن آن نعلین در آن بقعه مبارکه نیز اشکالی نداشته، اگر چه که آن وادی مقدس و مطهر بوده، (اما از مقام حضور در نماز بالاتر نبوده) و یا نماز موسی در آن پوشش جایز نبوده که در این صورت بر نبی خدا واجب است حلال و حرام را بشناسد و اگر کسی بگوید: موسی علمی به آن نداشته عین کفر است.

راوی می پرسد: ای مولای من شما مرا از تأویل آن باخبر کنید، فرمود: موسی در بیابان مقدس طوی بود و عرضه داشت: خدایا من محبت خود را خالص برای تو کردم و قلبم را از غیر تو شستشو دادم، درحالی که محبت شدیدی نسبت به خانواده اش داشت، لذا خداوند تبارک و تعالی فرمود: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)، یعنی محبت آن ها را از قلب بیرون کن تا محبت تو قلبت خالص برای من باشد و به محبت غیر اشتغال نداشته باشی.

همچنین در تورات کنونی سفر خروج فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود.

۱- طبرسی، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۷؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۷۴

۲- قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۳

پس از بیان مهم ترین اصل دعوت انبیاء که مسئله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگ ترین عبادت و مهم ترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود و مسئله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد؛ و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگ های آن، دومین اصل اساسی مسئله «معاد» است.

در آیه بعد اضافه می کند: «رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش هایش جزا ببیند»

جالب اینکه در اینجا جمله (لا- يُؤْمِنُ) به صورت صیغه مضارع و جمله (وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ) به صورت صیغه ماضی است و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گویی می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوس هایشان خدشه ای وارد نشود!

□ بررسی مرحله ی مقام فنا و بقا در عرفان و این قسمت از داستان موسی

هنگامی که خداوند اراده فرماید کسی هدایت شود و به او راه یابد، مقدمات کار از جهت ابتلاء و توجه برای او را فراهم می کند. داستان حضرت موسی و جریان کار او در این مورد بهترین شاهد است. حضرت موسی پس از ده سال خدمت کردن نزد حضرت شعیب و چوپانی کردن در قبال مهریه همسرش صفورا، تصمیم به ترک مدین و برگشت به سرزمین مصر برای دیدن مادر و پدر و برادر و خواهر و خانواده اش می گیرد که در راه برگشت از مدین به مصر مجبور می شود از بیراهه ها و گردنه ی کوه ها عبور کند. در طریق یک شب ظلمانی و تاریک، راه را گم می کند و با سرمای سخت رو به رو شده، گوسفندانش متفرق و مدّت حمل عیال او نیز به پایان می رسد، در این موقع او از خود می گذرد و برای نجات همسر و فرزندانش به این فکر می افتد که از هر چیز بیشتر به آتش احتیاج داردم برای روشن کردن و هم گرم کردن همسر و فرزندش.

این مرحله که فنای عملی موسی بود در عرفان قابل تعریف است و ما از زبان دو عارف نامدار به نام «قشیری» و «ابوسعید» به این مسئله می پردازیم:

۱. فنا و بقا در ترجمه رساله قشیریه

«قشیری» می گوید، فنا در واقع به معنای پاک شدن از صفات مذموم و ناپسند انسانی است و در مقابل بقا یعنی دریافت صفات پسندیده و حفظ آن ها. هر دو مفهوم توأمان اند و به محض اینکه سالک مصمم به رفع صفات نکوهیده وجود خویش شود، صفات پسندیده جایگزین آن می گردد و بالعکس هر که صفات ناپسند در وی بقا یابد صفات نیکوی وی فنا می یابد. در این میان آنچه از صفات که در اختیار بنده است به سه دسته تقسیم می شوند: افعال، اخلاق و احوال؛ بنابراین از آنجا که سالک به محض آنکه به خوی های پسندیده روی کند، صفات مذموم خویش را با تلاشش نفی می کند و در عین حال از خداوند نیز برای انجام این فریضه خطیر یاری می جوید و اندک اندک از نفسانیات تهی می گردد وجود او انباشته از نور معرفت الهی می شود و به محض اینکه فنا، خوی های بد را از او گرفت به مقام صدق و جوانمردی می رسد.

باید به آنچه قشیری در این باره گفته است بیفزاییم که منظور او از این نوع فنا و بقا، در واقع فنای صفات است و بقای بدان، نه آنچه در معنای خاص به عنوان آخرین مقام از مقامات عرفانی می شناسیم،

در ادامه می افزاید، هر کس از سالکان که از این درجه از فنا و بقا فراتر رود و همه چیز را در ید قدرت خداوند ببیند و از ماسوا ببرد «گویند از گردش زمانه فانی گشت و از خلق و چون از پندار وجود آثار خلق فانی گشت و بدانست کی با ایشان هیچ چیز نیست به صفات حق باقی شد.» (۱)

در ادامه اگر سالک همچنان به مسیر تزکیه نفس خویش ادامه دهد، نور حقیقت، وجود وی را روشن خواهد ساخت تا بدان جا که نه از ماسوی و نه از خویش دیگر اثری نمی یابد. به بیان دیگر او وجود خود را هم در زمره ی اغیار می شمرد و در نتیجه به نیستی میل می نماید اما این نیستی صرفاً نیستی وجودی است زیرا با نفی وجود خویش به اثبات وجود و هستی الهی دست می یابد و خواهان ذوب خویش در هستی مطلق خواهد شد.

۲. تفاوت مفهومی میان فنا و بقا در زبان علم با زبان حال در کشف المحجوب

۱. در زبان علم:

«هجویری» آن را به سه شاخه تقسیم می نماید: «یکی بقایی که طرف اول وی اندر فناست و طرف آخر اندر فنا چون این جهان که در ابتدا نبود و در انتها نباشد و اندر وقت هست و دیگر بقایی که هرگز نبود و بوده گشت و هرگز فانی نشود و آن بهشت است و دوزخ و آن جهان و اهل آن و سه دیگر بقایی که آن هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که نباشد و آن بقای حق است و صفات وی، جلّ جلاله، لم یزل و لا یزاله، وی با صفاتش قدیم است و مراد بقای وی دوام وجود وی است. «تعالی الله عما یقول الظالمون» کش را اندر اوصاف وی با وی مشارکت نیست.» بنابراین علم فنا به معنای آگاهی از فانی بودن دنیاست و علم بقا، آگاهی بر باقی بودن و جاودانگی عقبی است. (۲)

۲. در زبان حال:

هجویری می گوید: «بقای حال و فنای آن، آن بود که چون جهل فانی شود، لامحاله علم باقی ماند، چون بنده علم و طاعت خود را حاصل گردانید و نیز غفلت فانی شود به بقای ذکر؛ یعنی بنده چون به حق عالم گردد و به علم وی باقی شود از جهل بدو فانی شود و چون از غفلت فانی شود به ذکر وی باقی شود و این اسقاط اوصاف مذموم باشد به قیام اوصاف محمود؛ و آنکه به مقام مشاهده و فنا و بقا در ذات خداوند می رسد از همه ی علوم و دانش ها، شنیدنی ها، دیدنی ها وسیله ها بی نیاز می شود وجودش همه، درک و دریافت و مشاهده خواهد شد تا بدان جا که همه خویش را نیز فراموش کرده و در صفات خداوند محو می شود، چنین سالکانی دیگر ره یافته شده اند و به نهایت سیر انسانی خویش در سلوک دست یافته اند؛ بنابراین نیازی به ادای معانی و یا تفکیکشان و جدل درباره آن ها ندارند.

بنابراین «هجویری» تأکید می کند که در این مرحله بنده نه تنها از خود، بلکه از همه مقامات و حالاتی که تا پیش از این گذرانده است، رها می شود. همه صفات او محو نابود می شوند اما در عوض در اوصاف الهی غوطه ور می شود.

۱- هجویری؛ کشف المحجوب، صص ۱۰۸-۱۰۹

۲- هجویری؛ کشف المحجوب، ص ۳۶۰

به بیان دیگر اوصاف او در سیری تکاملی بدل به اوصاف خداوند می گردد؛ پس در عین وجود صفت از صفت رهایی می یابد. از اختیار او در برابر اختیار مطلق خداوند خبری نیست و خداوند اراده بر فنای صفات وی می کند تا بدان جا که به آن ذره ای بدل می شود که در ازل بوده است. در چنین حالی سخن او، سخن حق و فعل او فعل حق و اختیار او اختیار حق است. بنده همه، او شده است و خود هیچ نیست. (۱) و یکی از نکات مهمی که هجویری ما را بدان توجه می دهد، این است که فنای بنده، فنای ذاتی نیست؛ بلکه فنای صفتی است، یعنی بنده از صفاتی که به هر شکلی موجب حجاب او می شوند، رهایی می یابد و در صفاتی باقی می شود که همه کشف است. (۲)

. فنا و بقا در اسرار التوحید

تصوف ابوسعید، در تمام مراحل سلوک مبتنی بر یک اصل است، آن اصل مهم و کلیدی که در هر مرحله وسعت و توان بیشتری می یابد، چیزی نیست جز: فراموش کردن خویش و خالی کردن درون از وجود هر چه جز خدا است. آدمی در این مرحله به اوج و کمال خویش می رسد؛ در واقع راه رسیدن به شادی حقیقی در سلوک او این است که قلب انسان از همه خواست ها و آرزو ها خالی شود. «نفی خویشتن» و «خودهیچ باوری» از آموزه هایی است که ابوسعید با آن، هر مشکلی را حل می کند. از دید او، همه موانع، تنها، به این عامل بسته اند. سالک از آن زمان که قدم در راه حق می گذارد تا بدان جا که به محو فنا می رسد همواره باید پرده ای از پرده های خودبینی و خود اندیشی و خود خواهی را از میان بردارد. اگر از خود رها شدی رستی و اگر نه تلاش ها و عبادت های و چندین ساله نیز، راه به جایی نمی برد. اینکه فرد، وجود خود را از خود و هر چه جز خدا خالی کند؛ یعنی راه را برای جانشینی خدا در قلبش گشوده است. در طی مراحل هر چه بیشتر از خود بیرون می شود، بیشتر خدا در اندرون او جا می گیرد.

بوسعید در این راستا می گوید: «حجاب میان بنده و خدای آسمان وزمین نیست. عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است. از میان بگیر و به خدای رسیدی.» (۳) از دید او، از شروط اولیه ورود به حلقه بوسعید این بود که فرد ابتدا از منی خویش رهایی یابد. در این راه، دادن مال و ترک مقام کافی نبود؛ بلکه آنچه از رسوبات بازمانده زندگی پیشین نیز وجود داشت، می بایست از میان برداشته شود.

ابوسعید حتی تا آنجا پیش می رود که می گوید خود را دیدن و پیرو هوا بودن، در عین شرک است و آن طاغوتی که انسان باید با آن مبارزه کند و بجنگد خود فرد است نفس از آنجا مشرک است که جز خدا را می خواهد. خدا واحد است این وحدانیت ایمان است؛ اما دو بودن و القای این دوگانگی که جز خدا را باید و خواسته ها و تمایلات را پیش چشم فرد آوردن این از منی فرد است از خواست نفس است؛ بنابراین آنکه به شرک فرا می خواند نفس است؛ پس طاغوت اعظم اوست باید با او مبارزه کرد.

«شیخ ما گفت: مسلمانی گردن دادن بود، حکم های ازلی را. «الاسلام أن تموت عنك نفسك.» (۴)

۱- هجویری؛ کشف المحجوب، صص ۳۶۱-۳۶۲ و صص ۴۱۴ و ۵۴۷ و ۵۵۴

۲- هجویری؛ کشف المحجوب، ص ۳۶۴

۳- ابن منور میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ص ۲۸۷

۴- ابن منور میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، صص ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۴ و ۳۰۶

مولانا از مکالمه ی خداوند با موسی هنگام بعثت، ندای (اِنِّی اَنَا اللهُ) را در دو موضع به کار می گیرد:

(۱) هرگاه حق تعالی، بر اولیاء و انبیاء تجلی می کند، آنان به عالم غیب و ضمائر آگاه می گردند، بدین دلیل کسی توانایی فریب آن ها را ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جواب منافقانی که با ساخت مسجد ضرار، قصد فریب او را داشتند فرمودند: من صدای حق را با گوش جان می شنوم، آنچنانکه موسی کلیم الله بدون واسطه پیام حق را دریافت کرد و جودش نورانی شد.

گفت پیغمبر که آواز خدا

می رسد در گوش من همچون صدا

مهر در گوش شما بنهاد حق

تا به آواز خدا نارد سبق

نک صریح آواز حق می آیدم

همچو صاف از درد می پالایدم

همچنان که موسی از سوی درخت

بانگ حق بشنید کای مسعود بخت

از درخت امی آنا الله می شنید

با کلام انوار می آمد پدید (۱)

(۲) معشوق مولوی، مرد خدا و کعبه ی مقصود او، انسان کامل است.

او مردان حق را از این جهت که مظاهر حق اند از جهت اتحاد ظاهر، مظهر پرستش عاشقانه می کند و با همین جسم خاکی، همچون درخت موسی که جلوه ی نور الهی است، از این رو که در هیکل بشری شعشه ی نور جلال می بیند، عشق می ورزد. (۲)

بنابراین مولانا این مطلب را از زبان سبطی به قبطی به تمام آدمیان اندرز می دهد که: اگر آدمی نفس را ریاضت دهد، با اخلاص به دین موسی روی آورده و آنگاه تمام شاخ و برگ های وجودش ندای حق سر می دهد و لفظ من و تو هم حق می شود.

گفت بنما جزو جزو از فوق و پست

آن چنان که پیش تو آن جزو هست

بعداز آن بر رو بر آن امرودبن

که مبدل گشت و سبز از امر کن

چون درخت موسوی شد این درخت

چون سوی موسی کشانیدی تو رخت

آتش او را سبز و خرم می کند

شاخ او آئی أنا الله می زند

زیر ظلش جمله حاجات روا

این چنین باشد الهی کیمیا

آن منی و هستی ات باشد حلال

که در او بینی صفات ذوالجلال

شد درخت کژ مقوم حق نما

اصله ثابت و فرعه فی السما (۳)

و هرگاه آدمی مورد عنایت حق قرار گیرد درحالی که برای هدفی دنیوی تلاش می کند، به اهداف عالی نائل می گردد:

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۰۰

۲- همایی، مولوی نامه، ج ۲، ص ۷۷۵

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۲

رفت موسی کآتش آرد او به دست

آتشی دید او که از آتش برست (۱)

مولانا اشاره می کند: مردان حق و اولیاء، ظاهری همچون دیگر مردمان دارند، در حالی که از عشق حق، مانند درخت موسی نورانی هستند.

همچو موسی بود آن مسعود بخت

کاتشی دید او به سوی آن درخت

چون عنایت ها بر او موفور بود

نار می پنداشت و آن خود نور بود

مرد حق را چون بینی ای پسر

تو گمان داری بر او نار بشر

توز خود می آیی و آن در تو است

نار و خار ظن باطل این سواست

او درخت موسی است و پر ضیا

نور خوان نارش مخوان باری بیا

نه فطام این جهان ناری نمود

سالکان رفتند و آن خود نور بود

پس با آنکه شمع دین بر می شود

این نه همچون شمع آتش ها بود

این نماید نور و سوزد یار را

و آن به صورت نار و گل زوار را

این چو سازنده ولی سوزنده ای

و آن گه وصلت دل افروزنده ای

شکل شعله ی نور پاک سازوار

حاضران را نور و دوران را چو نار (۲)

شرح: (۳)

- این میهمان خوشبخت چون موسی بود که از شجره مبارکه آتشی دید.

- چون عنایت حق شامل حالش بود آنچه را نار می پنداشت نور مطلق بود.

- بلی توفتی مرد حق را می بینی او را بشری مثل خود می پنداری این همان نار دیدن است.

- تو چون از وجود خود حرکت کرده و می خواهی به سوی او بروی آن نار بودن و بشریت در تو است نار و خار و گمان باطل همگی این طرف و در وجود تو است.

- آن مرد حق چون درخت موسی است و پر از نور و روشنی است پس بیا و او را نور بخوان نه نار.

- آیا نه این است که ترک لذایذ این جهان بد بنظر رسیده و چون نار می ماند؟ ولی اهل سلوک این راه را رفتند و دیدند که او نور و روشنی و خوشی بود.

- پس با آنکه شمع دین که افروخته می شود مثل سایر آتشفشانها نیست.

- این آتش ها نور می نماید ولی یاران را می سوزاند و آن آتش به صورت آتش است ولی برای کسانی که به زیارتش می روند گل است.

- این آتش می نماید که سازش دارد ولی می سوزاند و آن آتش در موقع وصال دل ها را روشن می سازد.

- شعله نور پاک و سازگار است برای آنآنکه در محضر او بوده و به او نزدیکند نور و برای کسانی که از او دورند نار است.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۲۵

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۳۲ - ۵۳۳

۳- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۲۷۱-۲۷۲

مولوی معتقد است: «میان شمع هایی که خلق جهان به آن دل می بندند تا از طریق آن به حقیقت برسند، تنها یک شمع حقیقی است که مایه ی هلاک جاوید نمی شود و سبب حیات مجدد و پیروزی در راه وصول به حقیقت می گردد و آن شمع حق و عشق حقیقی است که هستی فرد را می سوزاند تا هستی الهی سر بر آورد» (۱)

از این رو تمام مذاهب در دنیا همچون پروانگان آرزوی وصال به شعله شمع حقیقی را دارند.

به همین دلیل به هر دین و آیین روی می آورند.

پس «ای خدای کریم، آن گونه که بندگان خاص خود را به سوی شعله ی محبت خود می کشانی گوش مارا بگیر و به آن سو بکشان تا پروانه ی وجودمان گرد شمع های دروغین طواف نکند.» (۲)

همچنین هر قوم چون پروانگان

گرد شمعی پر زنان اندر جهان

خویشتن بر آتشی برمی زنند

گرد شمع خود طوافی می کنند

بر امید آتش موسی بخت

کز لهییش سبزتر گردد درخت

فضل آن آتش شنیده هر رمه

هر شرر را آن گمان برده همه

چون برآید صبحدم نور خلود

وا نماید هر یکی چه شمع بود

هر که را پر سوخت ز آن شمع ظفر

بدهش آن شمع خوش هشتاد پر

جوق پروانه ی دو دیده دوخته

مانده زیر شمع بد پر سوخته

می طپد اندر پشیمانی و سوز

می کند آه از هوای چشم دوز

شمع او گوید که چون من سوختم

کی ترا برهانم از سوز و ستم

شمع او گریان که من سر سوخته

چون کنم مر غیر را افروخته (۳)

شرح: (۴)

- هر قومی در جهان چون پروانگان گرد شمعی پر می زنند.
- هر یک خود را به آتشی زده گرد شمع خود طواف می کند.
- آری هر یک به خیال آتش موسی که از لهیب آن درخت خشک سبز و تر می گردد خود را به آتش می زنند.
- فضیلت آن آتش را هر طایفه شنیده و هر شراره ای را گمان می برند که او است.
- وقتی صبح شد و نور ابدیت آشکار گردید معلوم، خواهد شد که هر یک بگرد چه شمعی طواف می کردند.
- در آن وقت هر کس که از آن شمع مقدس پرش سوخته آن شمع خدایی هشتاد پر به او عطا خواهد کرد.
- ولی گروه پروانگان پرشان سوخته و چشمشان دوخته وزیر شمع بد افتاده اند.
- در آتش پشیمانی می سوزد و آه می کشد.
- شمع به او می گوید من که خودم سوختم چگونه می توانم تو را از سوختن نجات دهم.
- آری شمع او گریان است که من سر سوخته چگونه دیگری را روشن توانم کرد.

۱- پور نامداریان، در سایه آفتاب، ص ۲۴۱

۲- پور نامداریان، در سایه آفتاب، ص ۲۴۱

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۴۳

۴- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۵، ص ۲۳

- دشواری ها و سختی هایی که سالک در راه رسیدن به حقیقت متحمل می شود و مقامات پرخطری که طی می کند، در واقع گنج رحمتی است که او را در رسیدن به کمال یاری می کند و پاک و مصفایش می سازد و او که باخدای خویش و به امید رسیدن به اوست، از این «مقامات وحش» نمی گریزد، چراکه این مشکلات در نظر او همچون ناری است که موسی بر درخت می بیند، اما آن نار نور می شود بنابراین دیده ای حقیقت بین و تلاشی همچون تلاش و حرکت موسی لازم است تا بحر حقیقت را خس و خاشاک نپوشاند و نور حقیقت بر دل ها متجلی گردد (۱)

پس ای سالک اگر تو هم می خواهی که نار وجودت به نور تبدیل شود، مقامات مشکل ریاضت را طی کن و همچون طالبان حق که در سحرگاه به خدا می نالند و شب را زمان قرب به حق می دانند، چون در آن زمان به خدا نزدیک ترند و سختی شب زنده داری نزد ایشان به دل نشینی حوران بهشتی است، بهره گیر و باخدا راز و نیاز کن:

از مقامات وحش روزین سپس

هیچ نگریزیم ما با چون تو کس

موسی آن را نار دید و نور بود

زنگی دیدیم شب را حور بود

بعدازاین ما دیده خواهیم از تو بس

تا نپوشد بحر را خاشاک و خس (۲)

شرح: (۳)

- ما دیگر بعدازاین با بودن چون تو کسی از جاهای ترس آور گریزان نخواهیم شد.

- موسی چنین جایی را آتش دید در صورتی که نور بود ما هم شب را زنگی دیدیم درحالی که حوری بود.

- بعدازاین ما از تو فقط چشم می خواهیم تا دریا را خار و خس نتواند از دیده ما پنهان کند.

* اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

حضرت امام خمینی (ره): جلوه حضرت حق را چون موسی در کوه طور می توان نگریست و پوشیدگی مستوری جمال حق از جانب ماست و اگر دیده حق بین باشد همه جا مانند کوه طور خداوند تجلی می کند.

عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است

دیده بگشای که بینی همه عالم طور است (۴)

ایمنی نیست در این وادی ایمن ما

را من در این وادی ایمن شجری می جویم (۵)

موسی اگر ندید به شاخ شجر رخس

بی شک درخت معرفتش را ثمر نبود (۶)

مرا همت چو طور آمد ارادت وادی اقدس

درخت آتشین عشق است و من موسی بن عمرانم (۷)

بستان ز شکوفه پر از اسرار تجلی است

بشکفته گل از شاخ شجر آتش موسی است (۸)

سرایت کرد در طور مالک

به سر سینه ی سینای سالک

۱- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۰۰

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۲۵

۳- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۱۳۵

۴- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۵۲

۵- دیوان امام خمینی، مجموعه اشعار، ص ۱۶۹

۶- دیوان امام خمینی، مجموعه اشعار، ص ۱۰۷

۷- دیوان منصور حلاج، ص ۱۶۰

۸- دیوان جامی، ص ۲۲۴

ز سمت السیر این وادی ایمن

درختی گشت پیدا سبز و روشن

به دیدارش نمودی آتش از دور

چو شد نزدیک تر شد جلوه ی نور

ز بیخ و اصل و شاخ و برگ ناگاه

تکلم کرد بر اینی آنا الله (۱)

شنید آنا آنا الله از درخت خویش چون موسی

فضای سینه ام سینای اسرار است پنداری

چنان سوزد ز سودای غم عشق تو کز تابش

دل من در میان شعله ی ناراست پنداری (۲)

ره دور و دراز است آن رها کن

چو موسی یک زمان ترک عصا کن

در آور وادی ایمن که ناگاه

درختی گویدت اینی آنا الله ...

دلی کز معرفت نور و صفا دید

زهر چیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجرید

پس آنگه لمعه ای از برق تأیید (۳)

ز شاهد بر دل موسی شرر شد

شرابش آتش و شمعش شجر شد

شراب و شمع و شاهد جمله حاضر

مشو غافل ز شاهد بازی آخر

شراب و شمع جان انوار اسراست

ولی شاهد همان آیات کبراست (۴)

نگر به موسی عمر آنکه از بر مادر

به مدین آمد وزان راه گشت او مولا (۵)

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم

مرا می خواند آن آتش مگر موسی عمرانم (۶)

مدینه ای چو مداین زرین و شاه گزین

گزید جای در او چون شعیب در مدین (۷)

هر دو عالم چیست؟ رو نعلین بیرون کن ز پای

تا رسی آنجا که نام و نور و نار نیست

چون رسی آنجا نه تو، مانی و نه غیر تو هم

پس چه ماند هیچ، کآنجا هیچ غیر از یار نیست (۸)

به راه چشم شنود از درخت قول خدای

که «من خدای جهانم» به طور بر موسی (۹)

موسی ای نیست که دعوی أنا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست (۱۰)

افروخت شمع طور ز بیتابی کلیم

کاری که صبر کرد تقاضا نمی کند (۱۱)

ما سایه پرور شجر طور نیستیم

در آفتاب روی تجلی نشسته ایم (۱۲)

درخت آتشین عشق است اندر وادی ایمن

- ۱- دیوان صفای اصفهانی، ص ۳۲۵
- ۲- دیوان صفای اصفهانی، ص ۲۷۷
- ۳- دیوان شیخ محمود شبستری، ص ۱۳
- ۴- دیوان شیخ محمود شبستری، ص ۴۲
- ۵- کلیات شمس، ص ۱۲۸
- ۶- کلیات شمس، ص ۵۴۷
- ۷- دیوان قآنی، ص ۶۲۸
- ۸- دیوان عطار، ص ۲۱۲
- ۹- دیوان ناصر خسرو، ص ۴۸۹
- ۱۰- دیوان حاج ملا هادی سبزواری، ص ۲۹۰
- ۱۱- دیوان صائب، ج ۴، ص ۲۰۲۳
- ۱۲- دیوان صائب، ج ۵، ص ۲۸۲۷
- ۱۳- دیوان منصور حلاج، ص ۱۹۸

شد فروزان بر فراز طور نار موسوی

نفس رحمان گشت بر عرش ولایت مستوی

آتش سینا تجلی کرد در طور وجود

گفت آنا الحق آشکارا از درخت معنوی (۱)

من یافتم ندای آنا الله کلیم وار

تا نار دیدم از شجر اخضر سخاش (۲)

چهار حد بساط از فروغ طلعت او

ز نور طور تولا شناختن نتوان (۳)

* اشعار شعرای ایرانی در مورد «درآوردن نعلین»

موسی استاده و گم کرده ز بهشت نعلین

ارنی گفتنش از بهر تجلی شنوند

بهر وایافتن گم شده نعلین کلیم

والضحی خواندن خضر از در طاها شنوند (۴)

نعلین هر دو کون کشیده ز پای سعی

موسی صفت به طور مناجات می رود (۵)

یا به حرمت نه در این وادی که موسی حد نداشت

گرد نعلین از تجلیگاه طور انگیختن (۶)

این کیست این، این کیست این، شیرین و زیبا آمده

سرمست و نعلین در بغل در خانه ی ما آمده (۷)

بکن ای موسی جان خلع نعلین

که اندر گلشن جان نیست خاری (۸)

همی ترسم که بگریزی ز گوشه

بر آ بالا برون انداز نعلین (۹)

چون که کلیم حق بشد سوی درخت آتشین

گفت من آب کوثرم، کفش برون کن و بیا

هیچ مترس ز آتشم، آنکه من آبم و خوشم

جانب دولت آمدی، صدرتر است مرجبا (۱۰)

چون کلیم الله نعلین دو عالم خلع کن

تا ز رود نیل ساغر بخشدت پروردگار (۱۱)

ز نعلینت مشرف فرق عرش و تارک کرسی

برهنه پای موسی، رفت اگر در سینه ی سینا (۱۲)

چون شود سیمرخ جاننش آشکار

موسی از وحشت شود موسیچه وار

رفت موسی بر ساط آن جناب

خلع نعلین آمدش از حق خطاب

چون به نزدیک او شد از نعلین دور

گشت در وادی المقدس غرق نور (۱۳)

موسی نعلین کند در میقات

تا که بگیرد به کف نعال محمد

نعمت دنیا نه بلکه جنت ماوا

لقمه ای از سفره ی نوال محمد

۱- دیوان میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۴۵

۲- دیوان خاقانی، ص ۱۷۹

۳- دیوان فرخی، ص ۳۱۵

- ۴- دیوان خاقانی، ص ۸۰
- ۵- دیوان جامی، ص ۳۲۴
- ۶- دیوان وحشی بافقی، ص ۹۷
- ۷- کلیات شمس، ص ۸۵۴
- ۸- کلیات شمس، ص ۹۹۷
- ۹- کلیات شمس، ص ۷۲۰
- ۱۰- کلیات شمس، ص ۶۷
- ۱۱- دیوان صائب، ج ۱، ص ۳۶۱۶
- ۱۲- دیوان صباحی بیدگلی، ص ۵
- ۱۳- دیوان عطار، ص ۱۹

آتش طور و درخت نبد جز

لمعه ای از جلوه ی جلال محمد (۱)

آتش از کوه طور پیدا شد

موسی از شوق یار شیدا شد

بی شراب و پیاله رفت از دست

می نخورده به بوی می شد مست

ماه او در تجلی از مطلع

گفت بگذار هر دو کون إخلع (۲)

□ عکس العمل موسی کلیم الله پس از رسیدن به بقا و نور الهی

از انس و قرب به حق، وحشت و اضطراب از دل حضرت موسی علیه السلام به در می رود از دیدن نور حق و شنیدن صدای حق، سرور و شعفی زاید الوصف به او دست می دهد.

در سلوک نیز گاه گاهی از این نوع جلوات برای سالکین پیش می آید إلا اینکه جا و نوع آن فرق می کند.

از همین جلوات است که سالک یک باره از غیر بیگانه و با حق انس حاصل می کند، از همه می برد و به او روی می آورد.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: برق اولین جلوه ای است که برای سالک پیش می آید و موجب می گردد که او در وادی محبت قرار گیرد. برق برای سالک به منزله ی اذن دخول به مقام محبت وجد به منزله ی زاد است برای او. سالک ابتدا به برق می رسد بعد به وجد. (۳)

و برق بر سه درجه است:

درجه اول: آن نوری است که از چشم امید سالک ساطع است. این نور رنج بسیار را در نزد او کم کرده و تلخی احکام را به کام سالک شیرین می سازد. وقتی سالک واجد محبت می گردد آنچه از جانب خداوند متعال به او می رسد اگر هم ناچیز و قلیل باشد بسیار به نظر او می آید. مشکلی برای او پیش آید اگر هم سخت و صعب باشد، آسان به نظر می رسد. اگر احکام و اوامر خداوند به کام دیگران تلخ و ناگوار است، به کام او شیرین و گواراست. این حالات از جهت محبتی است که سالک نسبت به حق حاصل نموده است.

درجه دوم: برقی است که از جانب وعید خداوند به سالک روی می آورد. این برق از آن جهت است که سالک بدان تحذیر گردد. این برق دور را در نظر سالک نزدیک، سالک را از خلق دور و او را راغب می سازد که در تطهیر باطن بکوشد.

درجه سوم: برقی است که لطفاً از جانب خداوند به سالک می رسد، سالک به مفهوم فقر برسد از این برق برخوردار است. این برق، ابر سرور در دل سالک ایجاد نموده، از آن ابر قطرات طرب و شادی همواره ریزان است. نهرها از آن جاری است که مایه ی مباهات و افتخار سالک

است (منظورش تراوش افکار عالیّه است از سالکّ که موجب سرور و نشاط خاطر و سبب افتخار و مباهات اوست). شادی و سرور سالکّ از لذّات و تمتعات دنیوی نیست مشتیهات نفسانی، او را کامیاب نمی کنند. شور و شوق او از اشراق است و غم نگار مایه سرور است؛ و آنچه تنها به سالکّ بسط می دهد و او را خرّم و

۱- دیوان میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۱۸

۲- دیوان سنایی

۳- بینا، مقامات معنوی، بخش احوال، ص ۱۰۴

خوشحال نگاه می دارد اشراق و افاضاتی است که از جانب حق به او می رسد. هر دم که سالک به اشراق رسد و از وطن مألوف خود یاد کند به او نشاط و سروری تازه دست می دهد. (۱)

□ دستور (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) و ارتباطی آن با فنا

مفسران گفته اند او مأمور شد تا کفش خود را از پای درآورد، چراکه در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهاد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

و شاید این امر به معنای فراغ قلب از حب اهل و مال بوده است و شاید مراد از این امر فراغت قلب او از ذکر هر دو جهان بوده است. بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون آن دارد می گوید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) ای خوفیک: خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که موردعلاقه تو است در این بیابان از بین برود و خوف از فرعون!»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مطلب جالبی در رابطه با این فراز زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: (كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيُقَبِّسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ): نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چراکه موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!

اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهم تری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! و همین معنی از امیر مؤمنان علی نیز نقل شده است. (۲) بنابراین همان طور که قبلاً به معنای فنا پرداختیم می توانیم همان ترک تعلقات و رسیدن به خدا و بقا را در این حرکت و دستور خداوند به صورت عملی ببینیم.

قسمت ششم: نشان دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدس

در قرآن آمده است:

۱- «و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟! (*) گفت: «این عصای من است بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است. (*) گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.» (*) پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت. (*) گفت:»

۱- بینا، مقامات معنوی، بخش احوال، صص ۱۰۵-۱۰۶

۲- قمی، سفینه البحار، ج اول، ص ۵۱۳

آن را بگیر و ترس، ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم. (*) و دستت را به گریبان بر تا سفید و بی عیب بیرون آید این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است. (*) تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم. (*)» (۱)

چیست ای موسی تو را بر دست راست

گفت موسی تکیه گاه من عصاست

مر فروریزم بدان برگ از شجر

از برای گوسفند آنگاه خور

هست حاجت های دیگر هم بدان

بهر من در این عصا از هر نشان

گفت ای موسی بینداز این عصا

چون فکند او گشت در دم ازدها

می شتایید از هر آن سو چون شتر

هر کسی از دیدنش بد زهره بر

زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت

تا به ریشه بلع کردی هر درخت

چون که موسی دید آن جنبنده نیز

رو نهاد از دیدن او بر گریز

قال خذها لا تخف باشد که زود

بدهمش بر هیئت اول نمود

مطمئن شد زان خطاب و رفت پیش

بر گرفتش شد همان بر شکل خویش

هست مروی کرد چون موسی فرار

ز ازدها گفتش پس آن دم کردگار

که گریزی از عصای خود چرا
این همان باشد که بودت متکا
تا بدانی جز به حق در هر نمط
تکیه کردن نیست جز نقص و غلط
بر فرو بر پهلوی خود دست خویش
پس برون آید سفید آن نی چو پیش
هم بغیر سوء یعنی از برص
باشد آنت آیت دیگر به نص
تا که بنمائیمت از آیات خویش
معجزاتی کان بزرگ آید به پیش (۲)

۲- «و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! (*) مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیمم! (*) و دستت را در گریبان داخل کن هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن باشد...» (۳)

می بیند از این عصا را چون فکند
جنب جو کرد او چو ماری پر گزند
حیه ای باریک و چست و تیزرو
خوفناک و پر نهیب از راه و دو
یا به چالاک و چستی بود جان
اژدها در جثه و شکل و توان
بود یا جان چون فکندش در زمین
اندک اندک گشت ثعبانی مبین

۱- طه: ۱۷- ۲۳ (وَمَا تَلْمِزُكَ يَمُوسَىٰ) قَالَ هِيَ عَصِيَّائِي أَتَوَكَّرُ عَلَيْهَا وَأَهْتَسُّ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى (*) قَالَ أَلْقَهَا يَمُوسَىٰ (*) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (*) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (*) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ

ءَايَةٌ أُخْرَى (*) لِنُرِيكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٤٥٥

٣- نمل: ١٠ - ١٢ (وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (*) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (*) وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ...)

موسی از وی رو بگرداند ای عجب

وز توهم برنگشت اندر عقب

نک مترس ای موسی از غیر این ز من

می ترسند انبیا در پیش من

لیک بر خود هر ستم کرد از زلل

و آن بدی پس کرد بر نیکی بدل

شد پشیمان گشت تائب در زمان

پس منم آمرزگار و مهربان

غفلت اینی گر که سر زد ز انبیا

باز نادم گشت و راجع سوی ما

پس به اطمینان کنم خوفش بدل

جز نکویی نبودش تا در عمل

هم در آوردست خود را در بغل

تا سفید آید برون دور از خلل

باشد اینی عاری از نقص و برص

وین دو باشد از نه آیات اخص (۱)

۳- «عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و ترس، تو در امان هستی!» (*) دست را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص و دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود...» (۲)

از خدا آن دم به موسی شد ندا

که بیفکن ای کلیم از کف عصا

پس چو موسی در فکند آن را ز کف

گشت ماری می دوید از هر طرف

بود در سرعت بسان تیره مار

لیک در جثه چو ثعبان بی قرار

منهزم شد موسی از دیدار او

پشت کرد و باز ناگرداند رو

موسیا پیش آ مترس از حیّه هین

چون که می باشی تو نیز از آمین

دست خود را بر گریبان بر فرو

تا سفید آید برون من غیر سو

دست ها کن جمع سوی خویش باز

زانچه ترسیدی ز حیّه ز اهتزاز

جمع کن یعنی ز خشیت نفس را

نزد خصم آن گه که اندازی عصا

آنکه خوفت موجب نقصان شود

چون عصا اندازی و ثعبان شود (۳)

۷ در تورات آمده است: (۴)

– آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر بنی اسرائیل مرا نپذیرند و سخنان مرا باور نکنند و بگویند: چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟ من به آنان چه جواب دهم؟»

– خداوند از موسی پرسید: در دستت چه داری؟

– جواب داد: عصا.

– خداوند فرمود: آن را روی زمین بینداز.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۵

۲- قصص : ۳۱-۳۲ (وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا) وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (*) اَشْرُكُ

يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ)

٣- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٥٥٢

٤- سفر خروج، اصحاب ٤ آيات ١-٩

- وقتی موسی عصا را بر زمین انداخت ناگهان عصا تبدیل به ماری شد و موسی از آن فرار کرد.

- خداوند فرمود: دستت را دراز کن و دمش را بگیر.

- موسی دست خود را دراز کرد و دم مار را گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل شد.

- آنگاه خداوند فرمود: این کار را بکن تا سخنان تو را باور کنند و بدانند که خداوند، خدای اجدادشان ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است.

- سپس خداوند فرمود: دستت را داخل ردایت ببر.

- موسی دستش را داخل ردایش برد و همین که آن را بیرون آورد، دید که دستش بر اثر جذام مثل برف سفید شده است.

- خداوند گفت: حالا دستت را دوباره داخل ردایت ببر.

- وقتی موسی بار دیگر دستش را داخل ردایش برد و آن را بیرون آورد، دید که دستش دوباره صحیح و سالم است.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «اگر چنانچه مردم معجزه ی اول را باور نکردند دومی را باور خواهند کرد. اما اگر پس از این دو معجزه باز سخنان تو را قبول نکردند، آنگاه از آب رود نیل بردار و روی خشکی بریز آب تبدیل به خون خواهد شد.» همچنین خداوند فرمود: «وقتی به مصر رسیدی، نزد فرعون برو معجزاتی را که به تو نشان داده ام در حضور او ظاهر کن ولی من قلب فرعون را سخت می سازم تا بنی اسرائیل را رها نکنند.»

- به او بگو که خداوند می فرماید: اسرائیل پسر ارشد من است؛ بنابراین به تو دستور می دهم بگذاری او از مصر خارج شود و مرا عبادت کند، اگر سرپیچی کنی، پسر ارشد تو را خواهم کشت. (۱)

نکته ها

□ سؤال ساده ی خداوند «چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟!» که توأم با لطف و محبت است علاوه بر اینکه موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفان های روحانی شده بود آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ.

از آنجا که موسی مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در راه روی او گشوده است ادامه دهد و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فواید آن است، اضافه کرد: «من بر آن تکیه می کنم» و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم.

□ (أهش)

از ماده «هش» (بفتح هاء) به معنی زدن بر برگ درختان و ریختن آن است.

□ (مآرب)

جمع «ماربه» به معنی حاجت و نیاز و مقصد است.

۱- سفر خروج اصحاب ۴، آیات ۲۱-۲۳

□ دیدگاه مولانا

اسم هر چیزی تو از دانا شنو

سر رمز علم الاسما شنو

اسم هر چیزی بر ما ظاهرش

اسم هر چیزی بر خالق سرش

نزد موسی نام چوبش بد عصا

نزد خالق بود نامش ازدها (۱)

□ اشعار شعرای ایرانی در مورد لقب «کلیم الله»

کی لذت کلام چشی گر نه چون کلیم

با دوست یک دو حرف بگویی و بشنوی (۲)

می شنیدی ندای حق و جواب

باز دادی چنانکه داد کلیم (۳)

هر که راه گفتگو در پرده ی اسرار یافت

چون کلیم از لنت رانی لذت دیدار یافت (۴)

تجلی کرد بر موسی ابن لاوی

حق از نور علی در کوه سینا (۵)

بررسی نکته های معجزه ی اول: تبدیل عصا به مار

از آنجا که مأموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد، در اینجا به موسی دستور داده شد «عصایت را بیفکن»

□ (تسعی)

از ماده «سعی» به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

□ (جان)

از همان «جن» به معنی موجود ناپیدا است، زیرا مارهای کوچک و باریک غالباً به صورت مخفیانه و ناپیدا در لابه لای علف ها و شیارهای باریک زمین حرکت می کنند و خود را مخفی می دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که عصا در آغاز کار تبدیل به مار کوچکی شد و در مراحل بعد تبدیل به اژدهایی عظیم! و سابقاً گفته ایم این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر.

□ (سیره)

آن چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی حالت باطنی است اعم از اینکه غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در اینجا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵۸

۲- دیوان جامی، ص ۷۰۱

۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۰۷

۴- دیوان صائب، ج ۲، ص ۶۷۹

۵- دیوان صفی علیشاه اصفهانی، ص ۶۹

□ استثناى جمله «ای موسی! ترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیمم»، توبه آن ها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم چگونه با جمله قبل ارتباط دارد؟

اینکه در ذیل آیه گذشته محذوفی وجود دارد و آن اینکه: غیر پیامبران در امان نیستند، سپس استثناء کرده می گوید: مگر کسانی که بعد از ظلم و گناه توبه و اصلاح کنند که آن ها نیز مشمول امنیت الهی هستند.

اینکه استثناء از خود جمله مزبور باشد و ظلم اشاره به ترک اولایی که گاهی از پیامبران سر می زند و با مقام عصمت منافات ندارد، یعنی اگر پیامبران ترک اولایی انجام دهند، آن ها نیز در امنیت نیستند و خداوند بر آن ها سخت می گیرد همان گونه که درباره «آدم» و «یونس» در آیات قرآن آمده است.

مگر آن دسته از پیامبران که به زودی متوجه ترک اولی خویش شوند و به دامان پر مهر پروردگار درآیند و با اعمال صالح و حسنات خود آن را جبران کنند، چنانکه در مورد موسی در داستان کشتن آن مرد قبطی آمده است که موسی به ترک اولی خود اعتراف کرد و عرض نمود: (رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي): (پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم و مرا ببخش) (قصص: ۱۶).

□ مسئله ی ترس موسی با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، به علاوه از شرایط کلی انبیاء است چگونه سازگار است؟

طبیعی هر انسانی است- هر قدر هم شجاع و ترس باشد- که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعاً به حرکت درآید، موقتاً متوحش می شود و خود را کنار می کشد، مگر آنکه در برابر او این صحنه بارها تکرار شود، این عکس العمل طبیعی هیچ گونه ایرادی بر موسی نخواهد بود؛ و با آیه ۹ احزاب که می گوید: (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَهُ لَآئِي حِسَابٍ أُولَئِكَ يَلْعَنُونَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ إِلَهُكُمْ مَا لَهُمْ بِهِ سُلْطَانٌ شَيْءٌ لَّا يَخْتَصِمُونَ إِلَّا اللَّهُ): «کسانی که ابلاغ رسالت های الهی می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز او ترسی ندارند» منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است.

(*) بعضی نیز احتمال داده اند که موسی هنگامی که عصا تبدیل به مار شد دست خود را گشود تا از خویشتم دفاع کند اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و ترس نیازی به دفاع نیست!

(*) شاید چون روزی که موسی این عصا را برای خود انتخاب کرد تا هنگام خستگی بر آن تکیه کند و برای گوسفندان برگ های درختان را بریزد باور نمی کرد که در درونش چنین قدرت بزرگی به فرمان خدا نهفته باشد و این عصای ساده چوپانی کاخ های بیدادگران را به لرزه درآورد و چنین است موجودات این جهان که گاه در نظر ما کوچک اند اما استعدادهای بزرگی در درون نهفته دارند که به فرمان خدا آشکار می گردد.

این درواقع درسی است به همه انسان ها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آن ها می نگریم قدرت های عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بی خبریم.

به هر حال موسی می بایست به این حقیقت آشنا شود که در محضر پروردگار امنیت مطلق حکم فرما است، آنجا جای ترس و خوف نیست؛ و بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین شناخت پیامبران راستین از دروغین جز از طریق معجزه میسر نیست، این معجزه می تواند

در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر باشد و نیز می تواند امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد بعلاوه معجزه در روح خود پیامبر نیز مؤثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد.

به هر حال موسی

پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن راهم دریافت دارد.

□ دیدگاه مولانا

مولانا بهترین راه القای اندیشه های ژرف عرفانی خود را، استفاده از تمثیل می داند تا آن ها را حسی کند و بدین روش مخاطبان اندیشه هایش را بهتر درک کنند؛ و می گوید: «دم مردان حق (موسی حسام الدین...) دم مسیحایی است که به واسطه ی عنایت حق بر نفوس گمراه نفوذ می یابد.» (۱) و ازدهای نفس را رام می کند.

بنابراین موسی، مظهر مرد حق و عصا مظهر نفس اماره است:

ازدها گشته ست آن مار سیاه

آنکه کرمی بود افتاده به راه

ازدها و مار اندر دست تو

شد عصا ای جان موسی مست تو

حکم خذها لا تخف دادت خدا

تا به دست ازدها گردد عصا (۲)

]

□ همچنین مولانا در (تفسیر فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) می گوید:

گفت موسی سحر هم حیران کنی است

چون کنم کاین خلق را تمییز نیست

گفت حق تمییز را پیدا کنم

عقل بی تمییز را بینا کنم

گر چه چون دریا بر آوردند کف

موسیا تو غالب آیی لا تخف

بود اندر عهد خود سحر افتخار
چون عصا شد مار آن ها گشت عار
هر کسی را دعوی حسن و نمک
سنگ مرگ آمد نمک ها را محک
سحر رفت و معجزه ی موسی گذشت
هر دو را از بام بود افتاد طشت
بانگ طشت سحر جز لعنت چه ماند
بانگ طشت دین به جز رفعت چه ماند
چون محک پنهان شده ست از مرد وزن
در صف آ ای قلب و اکنون لاف زن
وقت لاف است محک چون غایب است
می برنت از عزیزی دست دست
قلب می گوید ز نخوت هر دم
ای زر خالص من از تو کی کم
زر همی گوید بلی ای خواجه تاش
لیک می آید محک آماده باش
مرگ تن هدیه ست بر اصحاب راز
زر خالص را چه نقصان است گاز
قلب اگر در خویش آخر بین بدی
آن سیه کاخر شد او اول شدی
چون شدی اول سیه اندر لقا
دور بودی از نفاق و از شقا

کیمیای فضل را طالب بدی

عقل او بر زرق او غالب بدی

چون شکسته دل شدی از حال خویش

جابر اشکستگان دیدی به پیش

عاقبت را دید و او اشکسته شد

از شکسته بند در دم بسته شد

۱- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۳۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۷۵

فضل مس ها را سوی اکسیر راند

آن زر اندود از کرم محروم ماند

ای زر اندوده مکن دعوی بین

که نماند مشتری ات اعمی چنین

نور محشر چشمشان بینا کند

چشم بندی ترا رسوا کند

بنگر آن ها را که آخر دیده اند

حسرت جان ها و رشک دیده اند

بنگر آن ها را که حالی دیده اند

سر فاسد ز اصل سر ببریده اند

پیش حالی بین که در جهل است و شک

صبح صادق صبح کاذب هر دو یک

صبح کاذب صد هزاران کاروان

داد بر باد هلاکت ای جوان

نیست نقدی کش غلط انداز نیست

وای آنجان کش محک و گاز نیست (۱)

مولانا در یکجا، درخت تن را به عصای موسی تشبیه می کند، تن را که نمود مادی و مظهر خارجی نفس و علایق آن است، باید همچون عصای موسی بر زمین ذلت و ریاضت افکند تا شاید علایق نفس تبدیل گردد و الهی شود. چون عصای موسی از صورت چوبی برای برگ افشانی و غذا دادن به بره های امیال و خواهش های حیوانی بیرون آید و مظهر معجزات و قدرت الهی گردد. (۲)

کامدش پیغام از وحی مهم

که کزی بگذار اکنون فاستقم

این درخت تن عصای موسی است

کامرش آمد که بیندازش ز دست

تا بینی خیر او شر او

بعد از آن برگیر او را ز امر هو

پیش از افکندن نبود او غیر چوب

چون به امرش برگرفتی گشت خوب (۳)

مولانا در تبیین حجت برای منکران آخرت که چون ندیده ام، پس وجود ندارد، مثل می آورد که حضرت موسی نیز پیش از نبوت، عصایش را ابزار کار می دید؛ اما زمانی که به تکامل روحی رسید و چشم بصیرت او بینا گردید، توانست حقیقت را درک کند که آن نشان پیامبری وی وسیله ای از جانب حق برای دفع کافران است. پس چشم باطن است که می تواند حقیقت را ببیند و اگر چشم ظاهر قادر به دیدن حقیقت نیست، دلیل بر نبودن نیست:

مر عصا را چشم موسی چوب دید

چشم غیبی افعی و آشوب دید

چشم سر با چشم سر در جنگ بود

غالب آمد چشم سر حجت نمود

چشم موسی دست خود را دست دید

پیش چشم غیب نوری بد پدید (۴)

«به عقیده ی مولانا به این دلیل که لیاقت در سایه ی روحی پاک تر از باران و عمری تلاش به دست می آید، همه کس لایق و شایسته اسرار حق و امین مخزن افلاک نیست، دست باید دست موسی باشد تا لایق عصایی معجزه گر شود و گرنه هر دستی چنان عصایی را لمس نمی کند.» (۵)

کان نفس خواهد ز باران پاک تر

وز فرشته در روش دراک تر

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۲۹

۲- پور نامداریان، داستان پیامبران در غزلیات شمس، ص ۶۱

۳- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۲

۴- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۰۹

۵- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۰۶

عمرها بایست تا دم پاک شد

تا امین مخزن افلاک شد

خود گرفتی این عصا در دست راست

دست را دستان موسی از کجاست؟ (۱)

مولانا در دفتر پنجم با بهره گیری از ویژگی عصای موسی به بیان تفاوت ظاهر و باطن اعمال می پردازد و عصای موسی را به حروف مقطعه قرآن تشبیه می کند که مایه ی آگاهی است؛ یعنی هر کسی که به اسرار حروف مقطعه واقف شود، می تواند اعجاز کند و حروف دیگر قرآن، اگرچه در ظاهر شبیه آن حروف هستند اما آن چنان کارایی ندارند.

مردان حق و ریاکاران نیز باهم تفاوت دارند، همان طور که عصای موسی به ظاهر مثل دیگر عصاها بود، اما فقط مرد واصل به حق است که می تواند آن را به اژدها بدل کند:

این الم و حم این حروف

چون عصای موسی آمد در وقوف

حرف ها ماند بدین حرف از برون

لیک باشد در صفات این زبون

هر که گیرد او عصایی ز امتحان

کی بود چون آن عصا وقت بیان (۲)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

منور چون رخ موسی مبارک چون گه سینا

مشعشع چون ید بیضا مشرح چون دل عمران

یکی ساعت عصا باشد یکی ساعت بود ثعبان

بدو گفتم که ای موسی به دست چیست آن گفت ز هر ذره جدا صد نقش گوناگون پدید آید

این

که هرچه بوهریره را باید هست در انبان

به دست من بود حکمش، به هر صورت بگردانم

کنم زهراب را دارو کنم دشوار را آسان
زنم گاهیش بر دریا بر آرم گرد از دریا زنم گاهش
بر سنگی بجوشد چشمه ی حیوان
گه آب نیل صافی را به دشمن خون نمودم من
نمودم سنگ خاکی را به عامه گوهر و مرجان (۳)
جانا تویی کلیم و منم چون عصای تو
گه تکیه گاه خلقم و گه ازدهای تو
در دست فضل و رحمت تو یارم و عصا
ماری شوم چو افکندم اصطفای تو (۴)
منکر مباش بنگر اندر عصای موسی
یک لحظه آن عصا بد یک لحظه ازدها شد
چون ازدهاست غالب لب را نهاده بر لب
کو خورد عالمی را و آن گه همان عصا شد (۵)
سحر دشمن همه باطل کنی از تیغ مگر
دشمن و تیغ تو را قصه ی فرعون و عصاست (۶)
گشت ازدهای جان من این ازدهای چرخ
ور چه صلاح رهبر من بود چون عصا
بر من نهاد روی و فرورد سربه سر
نیرنگ سحر خاطر و طبعم چو ازدها (۷)
گر موسی آنکه معجزش بود
از چوب فکنده مار بنمود (۸)

- ۳- کلیات شمس، ص ۶۹۵-۶۹۶
- ۴- کلیات شمس، ص ۸۳۷
- ۵- کلیات شمس، ص ۳۴۱
- ۶- دیوان مسعود سعد، ص ۷۳
- ۷- دیوان مسعود سعد، ص ۱
- ۸- خاقانی شروانی (تحفه العراقین)، ص ۲۲۶

اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند

چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار (۱)

چونان که عصا هرگز از آن سان که شنودی

ثعبان نشدی به کف موسی عمران (۲)

جادوی آز را به طبع کریم

خورد جود تو چون عصای کلیم (۳)

اندر کف مبارک او نی صدف شده است

زان سان که چوب در کف موسی شد اژدها (۴)

گر عصا در دست موسی پیکر ثعبان بود

گاه نصرت در کف تو تیغ چون ثعبان بود

چوب کم باشد ز آهن لیک اندر معجزات

تیغ تو همچون عصای موسی عمران بود (۵)

کلک تو باد در کف راد تو چون صدف

زان سان که بود در کف موسی عصا چو مار (۶)

سخن ز رمح تو راندم که ناگهان قلمم

چو چوب موسی عمران گذشت هیکل مار (۷)

عصا بر گرفتن نه معجز بود

همی اژدها کرد باید عصا (۸)

مده جام فرعونیم کز تو زهد

چو فرعونیان ز اژدها می گریزم (۹)

گریزد ز شکل عصا مار و گوید

عصا شکلم و از عصا می‌گیریم (۱۰)

اژدهای خانه ام در خوردن فرعون جهل

چون عصای موسوی پیچان و من موسی او (۱۱)

صد هزاران چیز داند شد به قطع

آن عصا کو لایق ثعبان بود

آن عصا کو سحره ی فرعون خورد

نی عصای موسی عمران بود

آن عصا آنجا یدالله بود و بس

و آن نفس بی شک دم رحمان بود (۱۲)

بررسی نکته های معجزه ی دوّم: ید بیضاء

□ مشاهده این خارق عادات عجیب، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد و برای اینکه آرامش خویش را بازیابد دستور دیگری به او داده شد و خداوند فرمود: «دستت را در گریبان‌ت داخل کن و هنگامی که خارج می‌شود، نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن، وجود داشته باشد» و «دست هایت را بر سینه‌ات بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد» و بعضی نیز گفته‌اند این جمله کنایه از لزوم قاطعیت و عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و عدم ترس وحشت از هیچ مقام و هیچ قدرت است.

همچنین معجزه نخستین آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می‌شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از «انذار» و «بشارت» خواهد بود.

۱- دیوان فرخی، ص ۱۷۷

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۳۹۹

۳- حدیقه سنایی، ص ۵۳۶

۴- دیوان امیر معزی، ص ۴۹

۵- دیوان امیر معزی، ص ۱۶۸

۶- دیوان امیر معزی، ص ۱۹۳

۷- دیوان حبیب خراسانی، ص ۲۶۹

۸- ذخایری رازی

۹- دیوان خاقانی، ص ۲۲۱

۱۰- دیوان خاقانی، ص ۲۲۱

۱۱- دیوان بهار، ص ۴۳۲

۱۲- دیوان عطار، ص ۲۴۳

□ (من غیر سوء)

اشاره به این است که این سفیدی، سفیدی ناشی از بیماری برص نیست، بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک معجزه و امر خارق عادت است.

□ تعبیر (جناح)

(بال) بجای دست، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند اما وقتی آرامش خود را بازیافت بال و پر خود را جمع می کند.

و کلمه جناح را نیز برخی به معنی دست و برخی به معنی بازو برخی به معنی خود شخص گرفته اند یعنی: مقصود این است که موسی به اجرا فرمان خداوند مصمم تر و جدی تر شود و ترس وحشت او را دچار سستی نگرداند بلکه پایداری و استقامت ورزد. نه اینکه دستش را بر روی سینه بگذارد.

بعید نیست که «جناح» به معنی بازو باشد و همان طوری که گاهی بازو بجای خود شخص بکار رفته است، مثل: (سَيَسْتَدُ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ) «به زودی بازویت را [یعنی خودت را] به برادرت تقویت می کنم» (قصص: ۵) در اینجا هم جناح به معنی خود شخص بکار رفته است.

درعین حال ممکن است جناح به معنی دست باشد و همان طوری که گاهی منظور از «ید» (دست) «یدان» (دو دست) است، منظور از جناح هم دو جناح یعنی دو دست هست.

زیرا گاهی مقصود از «دست ها» خود شخص است. مثل: «لبيك و الخير بين يديك» که مقصود این نیست که خیر بین دو دست توست. بلکه منظور این است که خیر پیش توست و مثل: (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ) (حج ۱۰) که مقصود این است که آنچه می بینی به واسطه کارهایی است که در زندگی دنیا انجام داده ای. (۱)

□ دیدگاه مولانا

در مورد بازتاب ید بیضا معجزه ی روشن و نورانی موسی در مثنوی: مولانا مسائلی مانند ترکیه نفس، نارسایی عقل جزئی، ریاضت، مقام والای اولیاء، رفض اسباب را با آن داستان تبیین می نماید.

مردان حق با ترکیه ی نفس، قلوب خود را از کدورت تعلقات حسی و مادی پاک و صاف می کنند تا جایی که صفای قلب آن ها پذیرای نقوش بی عدد و لایتناهی می گردد.

این احاطه ی نورانی که قلب عارف به کائنات عالم پیدا می کند؛ او را در مرتبه ای قرار می دهد که همچون آینه سینه ی موسی می شود که صورت بی صورت غیب (حقیقت عالم هستی) از آینه ی دلش بر دست های در گریانش تافت و آن را منور ساخت. (۲)

آن صفای آینه وصف دل است

کاو نقوش بی عدد را قابل است

١- طبرسى، ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ١٨، ص ١٩٤

٢- زرّين كوب، سرّنى، ج ٢، ص ٦٣

صورت بی صورت بی حد غیب

ز آینه ی دل تافت بر موسی ز جیب

گر چه آن صورت نگنجد در فلک

نه به عرش و فرش و دریا و سمک

ز آنکه محدود است و معدود است آن

آینه ی دل را نباشد حد بدان (۱)

مولانا بدین وسیله نشان می دهد که: بر آنچه عقل جزوی وابسته به حس، القا می کند، اعتماد تام نباید کرد، زیرا در واقع هرچه ناشی از تعلیم و دفتر و کتاب است تا لب گور بیشتر با انسان نیست و مادام که انسان سخره ی استاد و شاگرد و کتاب است، جز خیال حرص و شهوت از علم، حاصلی ندارد و چیزی که مایه ی نجات می شود، علمی است که موسی از طریق وحی حاصل کرد و فروغ آن را در جیب و گریبان یافت و به مرتبه ی اشراق یقین نائل آمد. اما علمی که از کتاب حاصل آید مایه ی یقین قطعی نیست و از همین روست که نیل نجات از آن حاصل نمی شود (۲)

پیش بینی این خرد تا گور بود

و آن صاحب دل به نفخ صور بود

این خرد از گور و خاکی نگذرد

وین قدم عرصه ی عجایب نسپرد

زین قدم وین عقل رو بیزار شو

چشم غیبی جوی و برخوردار شو

همچو موسی نور کی یابد ز جیب

سخره ی استاد و شاگرد کتاب

زین نظر وین عقل ناید جز دوار

پس نظر بگذار و بگزین انتظار (۳)

مولانا بار دیگر به این نکته اشاره دارد که: راه دریافت علوم باطنی افزایش محفوظات کتابی نیست، بلکه صیقل دادن به قلب است، در این صورت دست نورانی از گریبان بیرون می آید که حتی نورش از ماه آسمان هم برتر می شود:

ور بخوانی صد صحف بی سکنه ای

بی قدر یادت نماند نکته ای

ور کنی خدمت نخوانی یک کتاب

علم های نادره یابی ز جیب

شد ز جیب آن کف موسی ضو فشان

کآن فزون آمد ز ماه آسمان

کآنکه می جستی ز چرخ با نهیب

سر بر آورده ست ای موسی ز جیب

تا بدانی کآسمان های سمی

هست عکس مدرکات آدمی

نی که اول دست یزدان مجید

از دو عالم نورخان تر عقل آفرید (۴)

«مولوی در عین اینکه برای افاضه ی عطایای حق تعالی به حسب ظاهر قابلیت را شرط نمی داند، تأثیر ریاضت های جسمانی را در تحصیل کمال نفسانی معتقد است و کوشش و مجاهدت را از این جهت که مقدمه ی حصول استعداد و قابلیت فیض الهی است، لازم و بهتر می داند» (۵) می گوید: هرگاه آدمی تعلق به جسم را رها کرده باشد، «نور حق چون نور موسی از جیب سر برمی آورد و قلب ها را صاف و آینه وار تجلی گاه نور ایزدی می گرداند.» (۶)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵۵

۲- زرین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۵۲۸

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۰

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۰۹

۵- همایی، مولوی نامه، ج ۱، ص ۵۴۲

۶- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۱۳

سیری از حق است لیک اهل طبع

کی رسد بی واسطه ی نان در شیع

لطف از حق است لیکن اهل تن

در نیابد لطف بی پرده ی چمن

چون نماند واسطه ی تن بی حجاب

همچو موسی نور مه یابد ز جیب

این هنرها آب راهم شاهد است

کاندرونش پر ز لطف ایزد است (۱)

امور مادی است، حاصلی جز تاریکی و بی خبری ندارد، اما زمانی که به عالم معنا برده شود، محرم اسرار غیب می گردد.

بدین جهت «مولانا به آن کس از اولیاء حق که حس ظاهر را هرگز به جای حس باطن نمی خرد و جانش از آفتاب معرفت نورانی گشته است، می گوید که چون تو رخت حس های خویش را به قلمرو غیب برده ای، حال تو حال انبیاست، پس مانند حضرت موسی علیه السلام ید بیضای خویش را نشان بده و نوری را که از غیب جانت می تابد بنمای.» (۲)

پنج حسی هست جز این پنج حس

آن چو زر سرخ و این حس ها چو مس

اندر آن بازار کایشان ماهرند

حس مس را چون حس زر کی خرند

حس ابدان قوت ظلمت می خورد

حس جان از آفتابی می چرد

ای برده رخت حس ها سوی غیب

دست چون موسی برون آور ز جیب (۳)

همچنین هر پنج حس چون نایزه

بر مراد و امر دل شد جایزه

هر طرف که دل اشارت کردشان

می رود هر پنج حس دامن کشان

دست و پا در امر دل اندر ملأ

همچو اندر دست موسی آن عصا (۴)

مولانا برای بیان لزوم توجه و عنایت مردان حق بر آدمی که آن را در وجود مرید خویش ممثل می یابد، از وی می خواهد تا با سخنان خود که همچون ید بیضای موسی روشن کننده و نشان دهنده ی راه حق هستند، او را هدایت کند و او را از تاریکی جهل برهاند، می گوید:

هین ید بیضا نما ای پادشاه

صبح نو بگشا ز شب های سیه

دوزخی افروخت بر وی دم فسون

ای دم تو از دم دریا فزون (۵)

فعل حق که در تمام اشیاء و اعیان عالم بر وفق مشیت ازلی و بدون توقّف بر اسباب تصرّف می کند، به قابلیت و استعداد قوا مربوط و مشروط نمی شود؛ زیرا قابلیت هم خود از مقوله ی اسباب محسوب است و مولانا که در مقابل قدرت و اراده

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۳۸

۲- زرّین کوب، سرّ نی، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۸۳

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۵۹

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۷۵

فائقه ی خداوند تمام اسباب را نفی می کند، البته قابلیت را نمی تواند بپذیرد، چون اگر قابلیت شرط فعل حق بود هیچ چیز از عدم به وجود نمی آمد از آنکه در عالم عدم، معدومات مساوی هستند و هیچ معدومی بر معدوم دیگر رجحان ندارد. (۱)

چاره آن دل عطای مبدلی است

داد او را قابلیت شرط نیست

بلکه شرط قابلیت داد اوست

داد لب و قابلیت هست پوست

این که موسی را عصا ثعبان شود

همچو خورشیدی کفش رخشا شود

صد هزاران معجزات انبیاء

کان نگنجد در ضمیر و عقل ما

نیست از اسباب تصریف خداست

نیست ها را قابلیت از کجاست؟ (۲)

مولانا در ذیل عنوان «وحی کردن حق تعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی» از ماجرای ید بیضا چنین یاد می کند: و می گوید: چون ولی از صفات خود، به کلی پاک و تهی می گردد، آنگاه اوصاف الهی، جانشین اوصاف بشری می شود، حاصل اتحاد آن است که تمیز و تفاوت، از میان برخیزد و در نتیجه، گاه بنده ی کامل به زبان خدا سخن می گوید و فعل او منتسب به خداست و گاهی نیز قول و فعل حق، بدو نسبت می گیرد.

مثال انتساب فعل بنده به حق، این حدیث است: «خدای عزوجل در روز قیامت می گوید: ای فرزند آدم بیمار شدم، حال مرا نپرسیدی؟» (۳) که صوفیان به این مرتبه یعنی ظهور حق به صفات بنده «قرب الفرائض» می نامند. (۴)

مولانا پس از آنکه مقام اولیاء نزد حق را توصیف می کند، لزوم پیوستن به اولیاء و پیروی از آن ها را گوشزد می کند و جدایی از آنان را مایه ی هلاکت می داند.

آمد از حق سوی موسی این عتاب

کای طلوع ماه دیده توز جیب

مشرقت کردم ز نور ایزدی

من حقم رنجور گشتم نامدی

گفت سبحانا تو پاکی از زیان
این چه رمز است این بکن یا رب بیان
باز فرمودش که در رنجوریم
چون نپرسیدی تو از روی کرم
گفت یا رب نیست نقصانی تو را
عقل گم شد این سخن را برگشا
گفت آری بنده خاص گزین
گشت رنجور او منم نیکو بین
هست معذوریش معذوری من
هست رنجوریش رنجوری من
هر که خواهد هم نشینی خدا
تا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بسکلی
تو هلاکی ز آنکه جزوی بی کلی
هر که را دیو از کریمان وابد
بی کسش یابد سرش را او خورد
یک به دست از جمع رفتن یک زمان
مکر دیو است بشنو نیکو بدان (۵)

۱- زرین کوب، سرّ نی، ج ۲، ص ۷۲۸

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۵۷

۳- فروزان فر، احادیث و قصص مثنوی، صص ۱۹۸-۱۵۷

۴- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۷۹۵

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۲۶۹-۲۷۰

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

در ضمیرش بود مکنونات غیب

زان برآوردی ید بیضا ز جیب (۱)

موسی کلیم است که دارد ید بیضا

عیسی است کزو زنده شود هر که بمرده است (۲)

ز دامان نسیم صبح پیدا شد دم عیسی

ز جیب روشن فجر آشکارا شد کف موسی (۳)

با رخ تو بیهده است بوالعجبی چشم تو

با کف موسی که را دست دهد جادویی (۴)

این همه شعبده ی خویش که می کرد اینجا

سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد (۵)

با ید بیضا کلیم گشت ز خود بی خبر

کرد تجلی به طور چو ایزدی روی دوست (۶)

موسی صفت به نور تجلی فنا شوم

و آن گه به هر نفس ید بیضا برآورم (۷)

گفتم کف موسی مگر از جیب قبطنی شد به دریا

یوسف صدیق سر بر زد ز کحلی پیرهن (۸)

زهی به تقویت دین نهاده صد انگشت

مآثر ید بیضاست دست موسی را (۹)

ای دست تو منور چون موسی پیمبر

خواهم که دست موسی در آستین نباشد (۱۰)

چو گرد سینه ی خود طواف کردیم

ید بیضا ز جیب جان بر آریم (۱۱)

از نعمت فرعون چه موسی کف و لب شست

دریای کرم داد مر او را ید بیضا (۱۲)

ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران

نگر به روزن خویش بگو سلام سلام (۱۳)

به شعر خاطر عطار همدم عیسی است

از آنکه هست چو موسی اش صد ید بیضا (۱۴)

اندر این صورت و آن صورت بس فکرت تیز

از پی بحث و تفکر ید بیضا بنمود (۱۵)

زرد قصب خاک به رسم جهود

کاب چو موسی ید بیضا نمود (۱۶)

گاه بی دستان ید بیضا برو نآرد ز جیب

گاه بی افسون عصا بر صورت مار آورد (۱۷)

نور خواهی به دست موسی وار

دست در گرد جیب خویش بر آر (۱۸)

برقی چو دست موسی عمران به فعل و نور

آرد همی پدید ز جیب هوا صبا (۱۹)

۱- منطق الطیر عطار، ص ۲۶

۲- دیوان شمس مغربی، ص ۲۹

۳- دیوان هاتف اصفهانی، ص ۳۰

۴- دیوان سنایی، ص ۱۰۲۱

۵- دیوان حافظ، ص ۸۹

۶- دیوان محیط قمی، ص ۲۸

۷- دیوان منصور حلاج، ص ۱۰۹

۸- دیوان صباحی بیدگلی، ص ۲۳

۹- دیوان انوری، ج ۱، ص ۲

۱۰- کلیات شمس، ص ۳۶۴

۱۱- کلیات شمس، ص ۵۸۵

۱۲- کلیات شمس، ص ۸۴

۱۳- کلیات شمس، ص ۶۵۵

۱۴- کلیات شمس، ص ۱۲۶۰

۱۵- کلیات شمس، ص ۳۲۴

۱۶- مخزن الاسرار نظامی، ص ۴۲

۱۷- دیوان امیر معزی، ص ۱۷۵

۱۸- حدیقه سنایی، ص ۳۷۲

۱۹- دیوان مسعود سعد، ص ۱

سوخت صد عجل خوار از برق تیغ آبدار

چون عیان شد ذوالفقار شه چو دست موسوی (۱)

عالم به چشم من دل فرعون گشته است

صبح امید از آن ید بیضایم آرزوست (۲)

در دیده ی روشن گهران هر ورق گل

از نور تجلی ید بیضای کلیم است (۳)

بر آرد ز جیب فلک دست موسی

زر سامری نقد میزان نماید (۴)

بیضای دست موسی سر زد ز آستینش

عشق آتش مثالی است دل طور بی مثالش (۵)

بهر دفع جادویی های شب فرعون کیش

موسی صبح از بغل بیرون ید بیضا کند (۶)

ید بیضا که شنیدی بود از طلعت تو

لقمه ی نور که در دست کلیم افتاده است (۷)

به دستگیری ما ناید آن مسیح نفس

اگر بود ید بیضا در آستین ما را (۸)

کو آتشی در دل که من چون دست در جیب آورم

از پرتو گرایش آدم ید بیضا برون (۹)

بگشای از دلش ای موسی عهد، آب خضر

به عصایی که تو را در ید بیضا بینند (۱۰)

لمعه ای از آفتاب ذوالفقارش شد پدید

عارفان تمثیل نورش بر ید بیضا زدند (۱۱)

بلاغت ید بیضای موسی عمران

به کید سحر چه ماند که ساحران سازند (۱۲)

سحر سخنم در همه آفاق بردند

لیکن چه زند با ید بیضا که تو داری (۱۳)

گرچه خواجو به یقین شعر تو سحر است

هیچ قدرش نبود با ید بیضای کلیم (۱۴)

آیتش هست ز دستش، ید بیضای کلیم

نفخه ای از دم قدسیش، دم روح الله (۱۵)

چون به کوی اندر خرامد آن چنان تا بد ز لطف

پای آن بت ز آستان، چون دست موسی ز آستین (۱۶)

جام بلور از جوهرش سقلاب و روم اندر برش

با نور موسی پیکرش در کف بیضا داشته (۱۷)

ید بیضای کلیم است که دارد به بغل

دل وارسته که در سینه ی چنان سیناست (۱۸)

گلزار شود همچو جهودان عبا پوش

کھسار چو موسی بنماید ید بیضا (۱۹)

به دست اوست سنایی که بود در گه طور

به پای اوست شعاعی که در کف موسی (۲۰)

۱- دیوان حبیب خراسانی، ص ۲۴۵

۲- دیوان صائب، ج ۲، ص ۹۶۰

۳- دیوان صائب، ج ۲، ص ۱۰۴۸

۴- دیوان خاقانی، ص ۱۰۳

۵- دیوان صفای اصفهانی، ص ۵۵

- ۶- دیوان بهار، ص ۳۷۶
- ۷- دیوان جامی، ص ۲۱۶
- ۸- دیوان محتشم، ص ۱۲
- ۹- دیوان محتشم، ص ۲۰۵
- ۱۰- دیوان عراقی، ص ۲۰۱
- ۱۱- دیوان نعمت الله ولی ص ۵۸۸
- ۱۲- دیوان قصاید سعدی، ص ۱۹
- ۱۳- دیوان غزلیات سعدی، ص ۴۶۷
- ۱۴- دیوان خاجوی کرمانی، ص ۳۲۲
- ۱۵- دیوان محیط قمی، ص ۶۶
- ۱۶- دیوان سنایی، ص ۵۴۸
- ۱۷- دیوان خاقانی، ص ۳۰۳
- ۱۸- دیوان صفای اصفهانی، ص ۳۴
- ۱۹- دیوان امیر معزی، ص ۳۴
- ۲۰- دیوان ایرج میرزا، ص ۵۳

قسمت هفتم: بیان علت این دو معجزه (رفتن به سراغ فرعون)

تا اینجا موسی به مقام نبوت رسیده و معجزات زیادی دریافت داشته است، ولی از این به بعد فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناک ترین مردم محیط شروع می شود و برای اینکه خداوند به موسی لطف بیشتری کند و به منحرفان امکان بیشتری برای هدایت دهد، می گوید:

۱- معجزات تو منحصر به این دو نیست، بلکه «...این (دو معجزه) در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آن ها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی آنان قومی فاسق و طغیانگرند!» (۱)

این دو پس باشند دو حجّت به کار

سوی فرعون و گروه از کردگار

آنکه ایشانند قومی فاسقین

رفته بیرون ز امر حق وز راه دین (۲)

سوی فرعون و گروهش بر نشان

چون که ایشانند قومی فاسقان (۳)

۳- «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (۴)

رو سوی فرعون بگذشته ز حد

گو که داری رغبت آیا هیچ خود (۵)

رو به این دو معجزه بهر رشد

جانب فرعون بگذشته ز حد (۶)

۴- و «به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو (*) همان قوم فرعون، آیا آن ها از ظلم و ستم و مخالفت فرمان پروردگار پرهیز نمی کنند» (۷)

یاد کن فرمود موسی را ندا

چون به نزدیک شجر رب الوری

که توجه کن به قوم ظالمین

قبطیان کایا نترسند از یقین (۸)

ای کلیم عشق بر فرعون هستی حمله بر

بر سر او تو عصای محو موسی وار زن

عقل از بحر هوس ها دار داری می کنی

زود چشمش را ببند و بهر او تو دار زن (۹)

پی هدایت فرعونیان ظلمت رو

به نور خویش قوی داشت دست موسی را (۱۰)

آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آن ها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آن هایی که تمام سازمان های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که اگر آن ها

۱- قصص: ۳۲ (فَلذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) ۲- نمل: ۱۲ (فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۲

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۳۵

۴- طه: ۲۴؛ نازعات: ۱۷ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۵

۷- شعراء: ۱۰- ۱۱ (وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (* قَوْمٌ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ)

۸- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۲

۹- کلیات شمس، ص ۷۴۱

۱۰- دیوان جامی، ص ۱۲

اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند می توان به نجات جامعه امیدوار بود و گرنه هرگونه اصلاحی بشود. سطحی و موقتی و گذرا است.

نکته ها

□ تسع آیات

از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه معروف موسی بوده است و در بحث مشروحی که در تفسیر سوره اسراء آیه ۱۰۱ داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که ۵ معجزه دیگر عبارت اند از: «طوفان»، «آفات گیاهان»، «ملخ خوراکی»، «فزونی قورباغه»، «دگرگون شدن رنگ رود نیل به شکل خون»

و ۲ معجزه دیگر «خشک سالی» و «کمبود انواع میوه ها» بود که در آیه ۱۰ سوره اعراف به آن اشاره شده است.

□ (إِنَّهُ طَغَى)

در کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری طغیان و تجاوز از حدود مرز در تمام ابعاد زندگی و به همین جهت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

روح طغیان و گردنکشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آن ها است. ضمناً روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوت ها و مستکبران است و این درست برخلاف تحلیلی است که مارکسیست ها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آن ها درباره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام، پندارهای واهی آن ها را در مورد مذاهب آسمانی صد در صد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران شاهد گویایی است در این رابطه.

□ ظلم نیز معنی جامع و گسترده ای دارد: و شرک یکی از مصادیق بارز آن است، (۱)

و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آن همه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن هست، از این گذشته آن ها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می کردند و به این ترتیب می توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!

قسمت هشتم: موسی مشکلات خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند

در قرآن آمده است موسی فرمود:

۱- عرض کرد: «پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند! (*)» و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند! (*) (۲)

۱- لقمان: ۱۳ (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)

۲- قصص: ۳۳-۳۴ (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) (*) وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي

أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

گفت ای پروردگار از پیش تر
کشته ام من زین جماعت یک نفر
می بترسم که کشندم در قصاص
آنکه بد فرعون را او عبد خاص
هست هارون افصح از من در لسان
با من او را پس فرست آنجا روان
تا که باشد در مکاره پشت من
هم کند تصدیقم اندر انجمن
آنکه می ترسم من از تکذیب قوم
تا رسد از قبطیان خشم و لوم (۱)

۲- (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (*) و سینه ام تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)! (*) و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد)! (*) (۲)

گفت من می ترسم ای پروردگار
که ندارندم به گفتار استوار
سینه ام تنگ آید از تکذیبشان
هم ننگشاید مرا عقده زبان
پس به هارون کن روان جبریل نیک
در نبوت تا شود با من شریک
جرمی ایشان راست بر من بی غرض
ترسم از آنکه کشندم در عوض (۳)

۳- (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (*) و کارم را برایم آسان گردان! (*) و گره از زبانم بگشای (*) تا سخنان مرا بفهمند! (*) وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... (*) برادرم هارون را! (*) با او پشتم را محکم کن (*) و او را در کارم شریک ساز (*) تا تو را

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۲

۲- شعراء: ۱۲-۱۴ (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (*) وَيَضَعِيكَ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ (*) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۲

۴- طه: ۲۵-۳۵ (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (*) وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي (*) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي (*) يَفْقَهُوا قَوْلِي (*) وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (*) هَازُونَ أَجْحِي (*) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (*) وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (*) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (*) وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا (*) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)

با خود اندیشید موسی کز عناد

من چسان با وی توانم ایستاد

با چنین لکننت که دارم بر زبان

او توانا من فقیر و ناتوان

گفت یا رب شرح صدرم ده که تا

گنجد اندر سینه ام اسرارها

طاقت و صبرم شود یعنی فزون

مر توانم کرد کافر را زیون

نزد سختی ها نکردم تنگ دل

وز مهم خود نمانم منفعل

هم تو آسان ساز بر من کار من

هم رسان بر فهمشان گفتار من

از زبانم عقده بگشا تا کنند

فهم گفتارم به وجهی دلپسند

گفت زان یا رب تو بگشا این گره

بهر گفتار از زبانم یکسره

هم مرا گردان وزیری ز اهل من

تا که باشد پشت من در هر محن

هست هارونم برادر زان مرا

پشت محکم ساز در این ماجرا

تا که اندر کار من باشد شریک

ز او به نینیم یار نیک

کی نسبحک و تذکرک کثیر

انک کنت بنا ربی بصیر (۱)

۷ در تورات آمده است:

- موسی گفت: «خداوندا من هرگز سخنور خوبی نبوده ام نه در سابق و نه در اکنون که با من سخن گفته ای، بلکه لکننت زبان دارم.»

- خداوند فرمود: کیست که زبان به انسان داده است؟

- گنگ و کر و بینا و نابینا را چه کسی آفریده است؟ آیا نه من که خداوند هستم؟

- بنابراین برو من به تو قدرت بیان خواهم داد و هر آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت. امّا موسی گفت: خداوندا تمّنّا می کنم کس دیگری را جای من بفرست. پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «برادرت هارون سخنور خوبی است و اکنون می آید تا تو را ببیند و از دیدنت خوشحال خواهد شد. آنچه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا از طرف تو بگوید. من به هر دو شما قدرت بیان خواهم بخشید و به شما خواهم گفت که چه باید کرد. او در برابر مردم سخنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هرچه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. این عصا را نیز همراه خود ببر تا با آن معجزاتی را که به تو نشان دادم ظاهر سازی.» (۲)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص ۴۵۵-۴۵۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۴ آیات ۱۰-۱۷

□ (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ)

حاکمی از تعلل و شانه خالی کردن از مسئولیت نیست: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) - یعنی ملک وحی خود را نزد هارون هم بفرست تا او یاور من در تبلیغ رسالت باشد و این تعبیر، تعبیری است شایع، وقتی کسی دچار بلایی شده باشد و یا امری بر او مشکل شده باشد، اطرافیان به وی می گویند بفرست نزد فلانی، یعنی از او کمک بطلب و او را یاور خود بگیر. پس جمله مورد بحث جمله ای است متفرع بر جمله «من می ترسم»؛ و در حقیقت جمله «من می ترسم» و فروعاتی که بر آن متفرع شده از قبیل دل تنگی و گیر کردن زبان، مقدمه بوده برای همین که در جمله مورد بحث رسالت را برای هارون درخواست کند تا در کار رسالتش شریک و یاور باشد.

آری منظور از این مقدمه این بوده که رسالت و مأموریتش با تصدیق هارون و یاری او بهتر و سریع تر انجام شود، نه اینکه خواسته باشد از زیر بار سنگین رسالت شانه خالی کند.

ادله ای که بر این معنا دلالت می کند این است که:

جمله (فَأَرْسِلْ)، بین سه جمله اول و جمله چهارم یعنی (لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ) قرار گرفته چون این قرار داشتن اعلام می کند که با جمله چهارم ارتباطی دارد؛ و اگر سخنان موسی از باب تعلل و شانه خالی کردن بود، می بایستی جمله: «فارسل» آخر همه جملات درآید، نه ماقبل آخر (۱)؛ و خلاصه ترجمه آیه بنا بر وجه اول که مختار ما و روح المعانی است، این است که «موسی گفت: پروردگارا من می ترسم تکذیبم کنند و در نتیجه حوصله ام سر آید و زبانم کند شود، پس بفرست نزد هارون، چون علاوه بر ترس از تکذیب، فرعونیان خونی از من طلب دارند و به زعم ایشان من قاتلم» و بنابراین که، تعلل باشد این می شود «پروردگارا من می ترسم تکذیبم کنند و در نتیجه حوصله ام سر آید و زبانم کند شود و فرعونیان خونی از من طلب دارند و به زعم ایشان من قاتلم پس بفرست نزد هارون».

□ از آن روشن تر آیه (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (۲) هست که به صراحت می فهماند: منظور موسی از این سخنان تعلل نبوده، بلکه می خواسته کار دعوتش صحیح تر و راهش به هدف نزدیک تر شود.

آری موسی به یاد حادثه مهم زندگی اش در مصر افتاد، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونی برای تلافی خون او، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم گلاویز شده بود ولی این ها در منطق فرعون معنی نداشت او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند بدون چون و چرا به قتل برساند و درست است که موسی در آن شب تاریک. در آن وادی مقدس که این تقاضاها را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتاً ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۱۹، ص ۶۵

۲- قصص: ۳۳ و ۳۴ گفت پروردگارا من کسی را از ایشان کشته ام، می ترسم مرا بکشند و برادرم هارون از من زبانی فصیح تر دارد، پس بفرست نزد او تا وزیر من باشد و مرا تصدیق کند، چون من می ترسم ایشان مرا تکذیب کنند.

□ (وزیر)

از ماده «وزر» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند این نام بر آن ها گذارده شده است؛ و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می شود.

اما اینکه موسی تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان تر، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

□ (افصح)

از ماده «فصیح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی است و به سخن خالص و گویا که خالی از هرگونه زوائد باشد فصیح گفته می شود و «ردء» به معنی معین و یاور است.

□ (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ)

در حقیقت تقدیری دارد و در تقدیر چنین است (فارسل جبرئیل الی هارون).

نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی ۷می خوانیم: «آله الریاسه سعه الصدر»: «وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است» (۱)

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهم ترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

(*): شیخ صدوق می گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده دعای موسی که فرمود: (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) به جهت این بود که موسی می گفت: خدایا من شرم دارم که با همین زبانی که با تو تکلم کرده ام با غیر تو سخن بگویم و شرم و حیا مانع از گفتگو با غیر توست و این حالت باعث گرفتگی در زبان من گشته، تو خود به فضلت این عقده را بگشای و اینکه از خداوند تقاضا کرد هارون برادرش را نیز وزیر او قرار دهد، برای این بود که هارون به جای او سخن بگوید و احتیاج نباشد که او با زبانی که با خداوند تکلم کرده بود با فرعون سخن بگوید.

□ (یفقهوا قولی)

جمله «تا سخنان مرا درک کنند» (۲) در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی

به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند)

بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

١- نهج البلاغه، كلمات قصار، حكمت ١٧٦

٢- طه: ٢٨ (يَفْقَهُوا قَوْلِي)

در اصل، از ماده «آزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصاً به لباسی گفته می شود که بند آن را بر کمر گره می زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

به معنی پیراستن خداوند از تهمت «شرك و نقایص امکانی» هست و نیز روشن است که منظور موسی آن نبوده که جمله «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بت ها را برچیند، بت خانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید و نقایص مادی و معنوی را برطرف سازد و به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دل ها زنده کند و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد.

□ تکیه بر کلمه «کثیرا» نشان می دهد که می خواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره محدودی در آورد.

بدون شک دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزش های مادی و شرک آلوده به ارزش های معنوی و انسانی، مخصوصاً در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه مددهای الهی و داشتن یار و یاور مورداطمینان و قدرتمند دارد.

این ها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست.

این ها خود بیانگر آن است که موسی حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشنگر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود و می دانست در آن شرایط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید تا توانایی مبارزه با نظام های فرعونیه داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان و برای همه رهروان این راه.

درس دیگری که این فراز زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می خورد باید در انتظار لطف الهی بود!

در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این مأموریت بزرگ می دید و از خدا تقاضای حل آن ها را کرد (مشکل تکذیب- مشکل ضیق صدر- مشکل عدم فصاحت کافی- و مشکل قصاص).

ضمناً روشن شد که موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای در آید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می کند.

نوع وسیله ای که موسی در این زمینه از خداوند تقاضا کرد، شاهد گویای این حقیقت است، او تقاضای شرح صدر (روح وسیع و گشاده) کرد و همچنین تقاضای گشوده شدن هر گونه عقده از زبانش و مأموریت دادن به برادرش هارون برای شرکت در این کار بزرگ.

قسمت نهم: پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی

در قرآن آمده است:

۱- فرمود: «چنین نیست، (آنان کاری نمی توانند انجام دهند)! شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم!» (۱)

قال کلاً فاذهبا بآیاتنا

مستمع مائیم آنجا با شما

هر دو با اعجاز ما آن سو روید

با شمایم من بهر گفت و شنید

نیست از ما هیچ یعنی در نهان

غالب آرم هر دو را بر قبطیان (۲)

۲- خداوند فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد! (*) و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (*) (بار اول) آن زمان (بود) که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را بگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)! (*) در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به اینجا (وادی مقدس طوی) آمدی، ای موسی! (*) و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)! (*) (۳)

قال قد اوتیت سؤلک یا کلیم

منت ما بر توزین باشد عظیم

آنچه گفتمی شد بر آورده تمام

بر تو زان منت نهادیم ای همام

وحی چون کردیم سوی مادرت

کافکند از خوف در بحر اندرت

چون که می گشتند آن فرعونیان

تا که جویند از تو درجایی نشان

دیده بد در خواب فرعون عنود

کز محله آل اسرائیل زود

آتشی آمد سر او قصر او

سوخت یکجا شد در آن آتش فرو

۱- شعراء: ۱۵ (قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۲

۳- طه: ۳۶- ۴۱ (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ) * وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ * (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ) * (أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عِدْوٌ لِّيَ وَ عِدْوٌ لَّهُ وَ الْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي) * (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مِدْيَانَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ) * (وَ اصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي)

کاهنان گفتند در تعبیر آن
زاده گردد طفلی از یعقوبیان
که هلاک تو بود بر دست او
قبطیان کردند صید شست او
زان سبب هر طفل کامد در وجود
گر پسر بود از شما کشتند زود
چون تولد یافتی تو مادرت
مضطرب گشت از جفای کافرت
چون که آن فرعونیان در جستجو
آمدند اندر سرای از چارسو
ما فرستادیم بر شکل بشر
از ملائک سوی امت یک نفر
گفت موسی را به صندوقی گذار
پس ورا در رود نیل اندر سپار
باید اندازد یم اندر ساحلش
تا فرا گیرد عدوی قاتلش
آنکه باشد دشمن من خصم او
پس چنین کرد آن زن از خوف عدو
بود نهری جاری از دریای نیل
بر سر او باغ فرعون محیل
برد آن صندوق را آب اندر آن

آمد آن بر خشم فرعون از مکان
بر گرفتند و درش کردند باز
کودکی دیدند در وی دلنواز
مهری از اوشان به قلب اندر فتاد
بر تو بر دل ها فکندم این و داد
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم
هرکست را بر محبت داشتیم
زوجه فرعونت اندر پیش خود
پرورش می داد زان مهرش که بد
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم
هرکست را بر محبت داشتیم
یاد کن وقتی که آمد خواهرت
بر تجسس سوی ایشان یکسرت
و آن چنان بود که چون صندوق را
مادرش افکند در نیل از قضا
خواهرش رفت از عقب تا بیند آن
در کجا با آب خواهد شد روان
دید رفت اندر سرای شاه او
رفت در پی هم بدان درگاه او
گفت فرعون این مرا باشد پسر
آسیه بگرفت چون جانش ببر
دایه بهرش خواستند از هر مقام

شیر کس راهیچ نگرفت او به کام
خواهرش گفتا شمارا من دلیل
می شوم بر دایه کش گردد کفیل
آسیه گفت از کنی این با تو هم
من بسی از مال وزر احسان کنم
رفت و آگه کرد مادر را ز حال
برد او را سوی ایوان جلال
گفت زان حق بر وسیله خواهرت
باز گرداندم به سوی مادرت
کرده بودم آنکه با او وعده من
کت رسانم سوی او بی رنج تن
نیست اندر وعده ما پس خلاف
نی کنم در وعده من با کس خلاف
پس رساندم زود من بر مادرت
دیده تا روشن کند بر منظرت
نه به هجرانت شود اندوهناک
هم ننوشی تو بغیر از شیر پاک
قبطی کشتی رهاندیمت ز غم
آزمودیمت به فتنه زان الم
شرح قتل قبطی و خوفش به نص
گویم از تفصیل در سوره قصص

پس به مدین سال ها کردی درنگ

نامد اندر امتحان پایت به سنگ

و فتناک فتون یعنی شدی

خالص از محنت کت از پی آمدی

ز امتحان ها آمدی نیکو برون

زان فرودی جمله بر صبر و سکون

تا رسیدی تو به اندازه کمال

اندر این وادی شدی فرخنده حال

بشنو از ما خطاب از برتری

یابی این سان رتبه پیغمبری

برگزیدیمت ز بهر حب خویش

بود این فضلی دگر ز اندازه بیش

بهر خود یعنی ز بهر طاعتم

هم به خلقان بر اقامه حجتم

وحی می بود انبیا را در نهان

با تو من کردم تکلم بالعیان

وین تو را باشد نشان اختصاص

همچو بر درگاه سلطان میر خاص (۱)

۱- و فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما،

بر شما دست نمی یابند شما و پیروانتان پیروزید!» (۲)

گفت بازوی تو را بی خوف و بیم

بر برادر زود ما قوت دهیم

هم بگردانیمتان بر دشمنان

ما مسلط از براهینی عیان

پس رسند ایشان نه هرگز بر شما

مرزیانی را به آیت های ما

خود شما وان کس که کرده پیروی

مر شمارا غالب آیند از نوی (۳)

درواقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد هر چه لازم داشت یکجا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را بی نهایت گرمی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیات بخش اجابت کرده بی آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هرگونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

نکته ها

□ کلمه (فتن)

در اصل به معنای این است که طلا را در آتش کنند و خوبی و بدی جنس آن را معلوم سازند و گاهی در آزمایش به کار می رود، مانند (وَ فِتْنَاكَ قُتُونَا) (طه: ۴۰)

آنگاه با کلمه فتنه معامله کلمه بلاء را کردند، که هر دو راهم در شدت و هم در رخایی که آدمی به آن می رسد استعمال نمودند ولی ظهور آن دو استعمالشان در شدت بیشتر است،

که در آیه (وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً): شمارا به خیر و شر می آزمایشیم، آزمودنی) (انبیاء: ۵) هر دو در هر دو معنا به کاررفته، این بود آن مقدار از کلام راغب که مورد حاجت ما بود. (۴)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۶

۲- قصص: ۳۵ (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكَ مَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغٰلِبُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۲

۴- راغب اصفهانی، مفردات، ماده «فتن»

□ مراد از (قدر)

به احتمال زیاد مقدار باشد و منظور از آن مقدار علم و عمل و تجربه ای باشد که از ابتلائات وارده در نجاتش از غم و خروجش از مصر و ماندنش در اهل مدین به دست آورده، (و معنا این باشد که آنگاه با مقداری علم و تجربه آمدی).

□ جمله (و قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ... يَا مُوسَى)

ممکن است مجموع یک منت باشد و آن این باشد که: به چند بلاء پشت سر هم مبتلا شد تا با مقداری از کمال که کسب کرده و به فعلیت رسانده بود به مصر بازگشت. (۱) آیه شریفه که منت خدا بر موسی را می شمرد با ندای موسی ختم شد تا احترام بیشتری از او شده باشد.

□ از کلمه ی «كَلَّا» استفاده می شود که عمل موسی قتل عمد نبوده است و گرنه خداوند به قاتل عمدی نمی فرماید: طوری نیست به تو اطمینان حمایت می دهم.

□ (اصطناع)

از ماده «صنع» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است»

(آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گویی برای خودم می خواهم و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکما گفته اند «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا تَفَقَّدَهُ كَمَا يَتَفَقَّدُ الصَّدِيقَ صَدِيقَهُ»: «خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آن چنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش».

قسمت دهم: جملاتی که موسی و هارون به امر خدا باید به فرعون بگویند

در قرآن آمده است:

۱- «و ما از رحمت خود، برادرش هارون را- که پیامبر بود- به او بخشیدیم.» (۲)

۲- «(اکنون) تو برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! (*) به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! (*) اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!» (۳)

اذهب انت و اخوڪ يا كلیم

با همه آیات ما بی خوف و بیم

رو به مصر آور تو با عزم درست

هم نه در پیغام ما باشند سست

رو تو با او سوی فرعون حرون

که ز حد خویش رفتست او برون

پس به او گوید گفتاری به نرم

مر بترسند پند گیرد یا ز شرم (۴)

۳- «به سراغ فرعون بروید و بگویید: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم (*) بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (۵)

۱- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۱

۲- مریم: ۵۳ (و وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا)

۳- طه: ۴۲-۴۴ (اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيَّا فِي ذِكْرِي) (*) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (*) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۷

۵- شعراء: ۱۶- ۱۷ (فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (*) أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

مر به فرعون اندر آید آن نفس

ما رسولیم از خدا گوید پس

نک فرست از حکم رب العالمین

آل اسرائیل را با ما یقین

تا بریم آن قوم را از این مکان

در فلسطین مسکن آباشان (۱)

۴- و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟! (* و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟!» (* (۲)

رو سوی فرعون بگذشته ز حد

گو که داری رغبت آیا هیچ خود

پاک کردی ره نمایم من تو را

سوی ربت پس بترسی از خدا (۳)

نکته ها

□ سردسته ی ظالمان

فرعون عامل تمام بدبختی های این سرزمین پهناور او است و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست، چراکه عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی یا بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آن ها باشد.

□ صدور حکم نبوت هارون

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود و به طوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این مأموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، درحالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم،

مثل اینکه میگوییم: «تو برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آید».

□ دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه ترین تعبیر

به او بگو: آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرک و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) این

تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا برای پاک سازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آن ها است.

در ضمن نمی گوید: من تو را پاک کنم، بلکه می گوید: «پاکی را پذیرا شوی!» و این نشان می دهد که پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از بیرون.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۲

۲- نازعات: ۱۸-۱۹ (قُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ) (* وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

پس برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف آن است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند.

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند سرگذشت پیامبران و ائمه دین به خوبی نشان می دهد که آن ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.

آری ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و راه منحصرأً توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی مأمور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

(*) «ابو عمیر» می گوید: از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه (اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ) توضیح خواستم، آن حضرت در پاسخ فرمودند: (لینا) به آن معناست که او را با کنیه اش یعنی ابو مصعب صدا زنید چراکه اسم اصلی او «ولید بن مصعب» هست و (یتذکر أو یخشی) به آن معناست که خداوند به خوبی می دانست فرعون جز در مواردی که عذاب و سختی را در مقابل چشم خویش ببیند در بقیه موارد متذکر نخواهد بود و ترسی نیز بر او غالب نخواهد گشت و به همین خاطر است که او به هنگام غرق شدن لب به اقرار توحید گشود. (۱)

□ اهمیت ارتباط کلامی و زبانی سالم در دین اسلام

قبل از اینکه انسان بخواهد با دیگران ارتباط کلامی و زبانی داشته باشد، لازم است یک سری خصوصیات فردی را داشته باشد تا بتواند به راحتی با دیگران ارتباط برقرار کند و این ارتباط منشأ نفوذ کلام او در مخاطب گردد. چراکه هدف از برقراری ارتباط، رابطه عمل متقابل فی مابین هست.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «به راستی که به نرمی سخن گفتن و آشکار کردن سلام نوعی عبادت است» (۲)

پس هنگامی که می توان در کمال آرامش و متانت و نرمی حرف زد، چرا داد و فریاد و عصبانیت؟! مهم تر اینکه اگر سخن و جملات خوب باشد ولی با صدای بلند و فریاد بیان شود، شبیه به صدای الاغ است.

چراکه در سفارش های لقمان حکیم به فرزندش آمده: «و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزین» (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (چراکه زشت ترین صداها صدای خران است) (إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) (لقمان: ۱۹)

در حدیث می خوانیم: در دعوت مردم به سوی خداوند و تلاوت قرآن، بلند کردن صدا اشکال ندارد. (۳)

۱- ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۶۷

۲- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۷.

□ انواع لحن کلامی سالم در قرآن:

(۱) قول معروف (خوش و نیک): (۱)

(۷) قول سدید (استوار): (۲)

(۹) قول بلیغ (رسا): (۳)

(۱۰) قول لئین (نرم): (۴)

(۱۱) قول میسور (آرام و نرم): (۵)

(۱۲) قول کریم (گرامی): (۶)

(۱۳) قول حسن: (۷)

□ دیدگاه مولانا

او بی آنکه از هارون نامی بیاورد، به همراهی او با موسی اشاره می کند که برای ارشاد فرعون باید بنا به سفارش خداوند با او به نرمی سخن بگویند، بدین گونه به همه آدمیان سفارش می کند، با کسانی که حرف حق را نمی فهمند باید مدارا کرد:

موسیا در پیش فرعون ز من

نرم باید گفت قولاً لینا

آب اگر در روغن جوشان کنی

دیگدان و دیگ را ویران کنی

نرم گولیکن مگو غیر صواب

وسوسه مفروش در لین الخطاب (۸)

□ ذکر (هدایت) بعد از «پاک شدن»

۱- بقره: ۲۳۵ (وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعْزِمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ یَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ) (۲) نساء: ۵ (وَ لَا- تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِیَامًا وَ ارْزُقُوهُمْ فِیْهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (۳) نساء: ۸ (وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْیَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِینَ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (۴) احزاب: ۳۲ (یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتِنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فِیْ ظَهْرِ مَنْ رَضَ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (۵) نساء: ۵ (وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِیَامًا وَ ارْزُقُوهُمْ فِیْهَا

وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) ٦ نساء: ٨ (وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)
٢- أحزاب: ٧٠ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا) ٨ نساء: ٩ (وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ خَافًا عَافًا عَلَيْهِمْ
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا)

٣- نساء: ٦٣ (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا)

٤- طه: ٤٤ (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيُنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)

٥- إسرائ: ٢٨ (وَ إِنَّمَا تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ إِنْغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا)

٦- إسرائ: ٢٣ (وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِنَّمَا يُبَلِّغَنَّ عَنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ
قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا)

٧- فصلت: ٣٣ (وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا- مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) ١٤ بقره: ٨٣ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا
تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ
وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ)

٨- مولوى، مثنوى معنوى، دفتر چهارم، ص ٧٢٢

دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.

□ تعبیر به (ربك)

(پروردگارت) بجای پروردگار ما، در حقیقت تأکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می برم که مالک و مربی و پرورش دهنده تو است، چرا از مسیر سعادت می گریزی؟! تو پروردگاری داری و این ها نمایندگان پروردگار اویند. ضمناً به طور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است.

□ (خشیه)

و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خدا است، آری ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود و لذا در آیه ۲۸ سوره فاطر می خوانیم: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) تنها علما و ارباب معرفت از خدا می ترسند.

□ فرق میان «یتذکر» و «یخشی»

اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال این است که او دلایل منطقی شمارا از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر اینکه لاقلاً از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند. البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر (لعل) (شاید) به آن اشاره شده است؛ و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.

□ هدایت عاطفی فرعون

بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن معجزه بزرگ و این مؤثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت بپردازند.

□ جمله (فأتيا)

نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید.

□ تعبیر به (رسول) به صورت مفرد

با اینکه هر دو پیامبر بودند- اشاره به یگانگی وحدت دعوت آن ها است، گویی آن ها دو روح اند در یک بدن، با یک برنامه و یک هدف.

راغب در مفردات می گوید: «رسول» از کلماتی است که هم بر «مفرد» و هم بر «جمع» اطلاق می گردد، هر چند گاهی آن را جمع می بندند و «رسل» می گویند بعضی نیز آن را مصدر و به معنی رسالت دانسته اند و می دانیم در مصدر تشبیه و جمع نیست. در لسان العرب می خوانیم: (الرسول به معنی الرساله)

□ درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود

فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و

ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این مسئله بگذارد چراکه استعمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

قسمت یازدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات

(۱) سوره ی قصص : آیات ۵-۲۹

(فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصِطَلُونَ) (*) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (*) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ (*) اسْمُكَ يَدُوكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنْ هُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسَّامِينَ (*) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (*) وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (*) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَمَّا سُلْطَنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْعَالِيُونَ (*) (۱)

پیام ها

۱. مؤمن، به شرط و قرارداد خود، وفادار است. (قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ)

۲. زن و فرزند نباید مانع حرکت، هجرت و انجام مسئولیت ها شوند، چنانکه مرد هم نباید آن ها را رها کند، بلکه باید در کنار و همراه یکدیگر باشند. (سَارَ بِأَهْلِهِ)

۳. درجایی که اطمینان خاطر نداریم، خانواده خود را نبریم. (امْكُثُوا) دیدن آتش، به قرینه جمله ی (انِّي آنَسْتُ نَارًا)، مخصوص حضرت موسی علیه السلام بوده و برای آن حضرت مبهم بوده است، لذا از خانواده اش خواست که در همان جا منتظر بمانند تا خود تنها به نزد آتش رود و برگردد.

۴. هر کجا که به تحقیق قول خود مطمئن نیستیم، وعده ی قطعی ندهیم. (لَعَلِّي آتِيكُمْ ... لَعَلَّكُمْ تَصِطَلُونَ) (کلمه ی «لعل» به معنای شاید است، یعنی شاید خبری بیاورم یا شاید قطعه آتشی برای گرم شدن بیاورم).

۵. مرد، مسئول رفع نیازمندی های همسر و خانواده خود است. (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

۱- ترجمه: «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید!» (*) هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پربرکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!» (*) عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و ترس، تو در امان هستی!» (*) دستت را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص و دست هایت را بر سینه ات بگذارد تا ترس و وحشت از تو دور شود! این دو [معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند!» (*) عرض کرد: «پروردگار! من یک تن از آنان را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند!» (*) و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است او را همراه من

بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند!» (*) فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند شما و پیروانتان پیروزید!» (*)»

۶. برای رسیدن به مقامات عالی عرفان، لازم نیست با زن و فرزند متارکه کنیم، بلکه می توان به طور عادی و طبیعی و ساده زندگی کرد و به بالاترین درجات عرفان نیز رسید.

(سَارَ بِأَهْلِهِ ... قَالَ لِأَهْلِهِ ... لَعَلَّكُمْ تَضْطَلُونَ)

۷. بعضی مکان ها دارای قداست هستند. (الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ)

۸. درجایی که زمینه ی تعجب وجود دارد، باید تأکید بیشتری کرد. (موسی که بری اولین بار صدایی از درخت می شنود، تعجب می کند و لذا کلام خداوند با (اِنِّی و اَنَا) همراه تأکید آمده است.) (اِنِّی اَنَا)

۹. برای ناشناس، خود را معرفی کنیم و به جز نام، برخی ویژگی ها را بگوییم. (اِنِّی اَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

۱۰. خداوند برای اجرای اراده خود، فکرها و دیدها را در مسیر خاصی قرار می دهد. موسی در پی به دست آوردن آتشی برای پیدا کردن راه و گرم شدن خانواده اش، به آن سوی کشیده شد، ولی هدف خداوند چیز دیگری بود. (اَتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ ... اِنِّی اَنَا اللهُ)

۱۱. خداوند از هر چیز می تواند معجزه ای بیافریند. (اَلْقِ عَصَاكَ)

۱۲. برای انجام مأموریت های بزرگ، باید برنامه را قبلاً تمرین و تکرار کرد. (اَلْقِ عَصَاكَ)

(حضرت موسی می بایست ابتدا خود، معجزه را ببیند تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار نماید.)

۱۳. انبیا در جنبه ی بشری، همچون سایر انسان ها نسبت به اموری، دغدغه و ترس داشته اند. (لَا تَخَفْ)

۱۴. همراه با نمود قهر، نمودی از لطف نیز ضروری است. (تَهْتَرُ كَأَنَّهَا جَانٌّ ... تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ)

(در کنار مار ترسان، دست درخشان لازم است)

۱۵. معجزات الهی، نقصان و عوارض سویی ندارد. (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ)

۱۶. ارشاد و دعوت باید پشتوانه منطقی و الهی داشته باشد. (بُرْهَانَ مِنْ رَبِّكَ)

۱۷. مار شدن عصا و سفید شدن دست، نشانه ای از تشویق و تنبیه، انداز و بشارت است که دو عنصر اساسی در زمینه تربیت است. (بُرْهَانَ مِنْ رَبِّكَ)

۱۸. برای اصلاح جامعه، باید ابتدا به سراغ ریشه ها و سرچشمه های فسق و فساد رفت. (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأِيهِ)

۱۹. قانون قصاص، سابقه ای طولانی دارد. (قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)

۲۰. در پذیرش مسئولیت، موانع را مطرح و ارزیابی کنیم. (فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)

۲۱. اقرار به کمالات دیگران، خود یک کمال و ارزش است. (هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي)

۲۲. حضرت موسی علیه السلام با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد.

۲۳. بیان روان، از عوامل مؤثر در جذب افراد و تبلیغ موفق است. (هُوَ أَفْصَحُ)

۲۴. برای ارشاد و دعوت به حق، از بهترین ها استفاده کنیم. (هُوَ أَفْصَحُ)

۲۵. هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. (هُوَ أَفْصَحُ) (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد.)

۲۶. لازم نیست که مسئولین، در همه ی کمالات، برترین باشند، بلکه باید من حیث المجموع لایق باشند.

(هُوَ أَفْصَحُ مِنْنِي) (با اینکه مسئول اصلی موسی بود، ولی در بعضی جهات هارون قوی تر بود.)

۲۷. گاهی برای رفع مشکلات، بایستی خود اقدام به پیشنهاد و ارائه راهکار به مسئول مربوطه نمود.

(أَخِي هَارُونَ ... فَأَرْسَلُهُ)

۲۸. دغدغه‌ی برنامه ریزی و آینده نگری، با ترس و وحشت متفاوت است. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)

۲۹. در یک رسالت الهی، نفر دوم را نیز باید خداوند تعیین فرماید. (سَيَسْأَلُكَ بِأَخِيكَ) همان گونه که ما معتقدیم جانشین پیامبر را نیز باید خدا تعیین کند.

۳۰. ایمان و حمایت بستگان، در پشت گرمی مبلغ و تأثیرگذاری او در دیگران، بسیار موثر است.

(أَخِي ... يُصَدِّقُنِي)

۳۱. دعا و درخواست انبیا مستجاب است. (فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ ... سَيَسْأَلُكَ عَضُدَكَ) حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد تا برادرش هارون را همراه و یاور او قرار دهد و خداوند آن را اجابت کرد.

۳۲. بهترین نوع برادری، برادری در تأیید حق و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

(سَيَسْأَلُكَ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ)

۳۳. پیروزی انبیا، در سایه‌ی آیات الهی محقق می شود. (فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا)

۳۴. حتی انبیا به امید و اطمینان خاطر نیاز دارند. خداوند به موسی و هارون و پیروانشان وعده‌ی پیروزی داد و آنان را امیدوار کرد. (أَتَمْنَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ)

(۲) سوره‌ی طه: آیات ۴۴-۹

(و هِيلَ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) (*) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (*) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَى (*) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (*) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (*) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (*) إِن السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُنْجِزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَشَاءِي (*) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَّى (*) وَ مَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَمُوسَى (*) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى (*) قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسَى (*) فَالْقَهَا فَمَاذَا هِيَ حِيَّةٌ تَسْبَعِي (*) قَالَ خُذْهَا وَ لَمَّا تَخَفَ نَعِيدَهَا سَبَّرَتْهَا أَلْوَالِي (*) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى (*) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (*) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (*) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (*) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (*) وَ اخْلَعْ عُقَدَةَ مِنْ لِسَانِي (*) يَفْقَهُوا قَوْلِي (*) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (*) هَارُونَ أَخِي (*) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (*) وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (*) كَيْ نَسَبَّحَكَ كَثِيرًا (*) وَ نَذُكْرَكَ كَثِيرًا (*) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (*) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (*) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (*) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى (*) أَنْ اقْذِيفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلَئِنَّهُ لَیْمٌ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذُهُ عِذْوٌ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقِیْتُ عَلَیْكَ مِجَنَّهُ مَنی وَ لَتُضِیْعَ عَلَی عَیْنِي (*) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن یَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَ لَّا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَفْسًا فَتَجَسَّعْتَ مِنَ الْغَمِّ وَ قَتَلْنَاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِّینَ فِی أَهْلِ مِیْدَینَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَى (*) وَ اضِطَّعْنَعْتَ لِنَفْسِی (*) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِنَا وَ لَّا تَبِیَا فِی ذِكْرِي (*) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (*) (۱)

۱- ترجمه: و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (*) هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: «اندکی درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!» (*) هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی! (*) من پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدّس «طوی» هستی! (*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا ده!» (*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من به یادار! (*) به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (*) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که هلاک خواهی شد! (*) و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟! (*) گفت: «این عصای من است بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است.» (*) گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.» (*) پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت. (*) گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم.» (*) و دستت را به گریبان ببرد تا سفید و بی عیب بیرون آید این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است. (*) تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم.» (*) اینک به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است.» (*) (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (*) و کارم را برایم آسان گردان!» (*) و گره از زبانم بگشای (*) تا سخنان مرا بفهمند! (*) و وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... (*) برادرم هارون را! (*) با او پشتم را محکم کن (*) و او را در کارم شریک ساز (*) تا تو را بسیار تسبیح گویم (*) و تو را بسیار یاد کنیم (*) چراکه تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!» (*) فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد!» (*) و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (*) آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)! (*) در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی سپس در زمان مقدّر (برای فرمان رسالت) به اینجا آمدی، ای موسی! (*) و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)! (*) (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! (*) به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! (*) اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکّر شود، یا (از خدا) بترسد! (*)»

۱. در نقل حقایق تاریخی، ابتدا مخاطبان خود را تشنه ی شنیدن کنیم، سپس ماجرا را برای آن ها بیان نماییم. (هَلْ أَتَاكَ)

۲. سؤال کردن، شیوه ای مناسب برای تبلیغ و تربیت است. (هَلْ أَتَاكَ)

۳. بیان تاریخ، ارائه یک موعظه تجربی وسیله ای برای عبرت است و دل و خاطر پیامبر را تسلی می دهد.

(حَدِيثُ مُوسَى) (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه ی جدید).

۴. گاهی انسان، نور الهی را به صورت نار می بیند. (إِذْ رَأَى نَارًا)

۵. زنان، دوشادوش مردان در چشیدن ناگواری ها سهیم بوده اند. (لِأَهْلِهِ)

۶. از حوادث تلخ نهراسید، چراکه گاهی از دل حوادث به ظاهر ناگوار، لطف خداوند ظاهر می شود. (إِذْ رَأَى نَارًا)

۷. مرد، متکفل تأمین رفاه خانواده خویش است. (لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ)

۸. چه بسا انسان به قصد کاری گام برمی دارد، اما به نتیجه دیگری می رسد. (آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ ... نُودَى)

رفت موسی کآتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش پرست

۹. همین که اراده ی خداوند بر تحقق چیزی تعلق گرفت، تمام وسایل به خدمت آن هدف درمی آیند. (تاریکی شب، بارداری همسر، گم کردن راه، دیدن آتش، همه مقدمه جذب موسی و ارائه وحی و نبوت به او در میعادگاه الهی شد).

۱۰. هرکجا که ناباوری احساس می شود، باید تأکید بیشتری کرد. (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ+)

۱۱. آثار قداست و معنویت کار باید در ظاهر افراد نیز پیدا باشد. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)

۱۲. رابطه ی عمیق با خداوند، در گرو دل کردن از وابستگی هاست. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)

۱۳. برای دریافت مسئولیت، فروتنی از ابتدایی ترین لوازم است. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)

۱۴. بعضی از مکان ها دارای قداست خاصی هستند. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ)

(پابرهنه شدن و بیرون آوردن کفش، از آداب ورود به مکان های مقدس است)

۱۵. پیام های مقدس، در مکان های مقدس نازل می شوند. (نُودَى ... بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ)

۱۶. پذیرش مسئولیت های آسمانی در دل پاک طبیعت، همچون کوه طور، وادی مقدس طوی و غار حرا بوده است. (نُودَى ... بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى)

۱۷. پیامبران، از جانب خداوند منصوب می شوند، نه از طرف مردم. (أَنَا اخْتَرْتُكَ)

۱۸. باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. (فَاسْتَمِعْ) نه «فاسمع».

۱۹. از آداب گفتگو، معرفی خود است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ)

۲۰. در نظام الهی، شناخت، اساس عمل است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَأَعْبُدُنِي)

۲۱. شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدُنِي) توحید نظری مقدم بر توحید عملی است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَأَعْبُدُنِي)

۲۲. عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. (فَاعْبُدُنِي)

۲۳. توحید در رأس همه عقاید و نماز در رأس همه عبادات است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَأَعْبُدُنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ)

۲۴. نماز، اولین دستور کار و برنامه ی عملی انبیاست. (أَقِمِ الصَّلَاةَ)

۲۵. نماز، در ادیان دیگر نیز بوده است. (أَقِمِ الصَّلَاةَ)

۲۶. هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قلب آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور است.

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)

۲۷. توجه به قیامت، سبب برپایی نماز می شود. (أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنْ السَّاعَةَ آتِيَتْ) در قیامت از نماز می پرسند.

۲۸. برپایی نماز به خاطر یاد اوست، (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) و یاد او موجب آرامش دل هاست.

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) چنانکه یاد ما از خدا، سبب یاد خدا از ماست. (فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ)

۲۹. توحید و معاد، اولین پیام های الهی برای بشر است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، السَّاعَةَ آتِيَتْ)

۳۰. از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز خدا آگاه نیست. (أَكَادُ أَخْفِيهَا)

۳۱. برپایی قیامت حتمی است، «إِنْ السَّاعَةَ آتِيَتْ» اما زمانش مخفی است. (أَخْفِيهَا)

۳۲. هر آگاهی و دانستنی مفید نیست. (أَكَادُ أَخْفِيهَا) ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و

گرفتار هیجان و ترس نیست. کسی که ساعت آمدن میهمان را نمی داند، دائماً آمادگی خود را حفظ می کند.

۳۳. با پنهانی زمان قیامت است که پاداش مردم بر اساس واقعیات و به اندازه تلاش و کوشش آن ها خواهد بود. (أَخْفِيهَا ... لِتَجْزَى)

۳۴. پاداش و کیفر دنیوی کامل نیست. (إِنَّ السَّاعَةَ ... لِتَجْزَى)

۳۵. در قیامت، اجرای قانون و پاداش و کیفر در حق همه یکسان است. (كُلُّ نَفْسٍ)

۳۶. پاداش بر اساس سعی و تلاش است، خواه به انجام برسد، یا نرسد. (لُتْجِزَى - بِمَا تَسْعَى)

پیام های آیات ۱۶-۲۴

۱. تنها اعتقاد و عمل به اصول و فروع کافی نیست، بلکه صلابت در برابر مخالفان نیز لازم است.

(لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي فَلَا يُصَدِّكَ)

۲. افراد بی ایمان درصدد بازداشتن شما از راه حق هستند. توطئه و کارشکنی آنان، درراه و روش شما خللی وارد نسازد. (فَلَا يَصُدُّنَّكَ)

۳. سرچشمه انکار معاد، پیروی از هوای نفس است. (مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ)

۴. ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوی پرستی است. (مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ)

۵. نتیجه هوی پرستی سقوط است، گرچه آن شخص پیامبر باشد. (فَتَزِدِي)

۶. سازش با کفار و افراد بی ایمان، مایه ی هلاکت است. (فَلَا يَصُدُّنَّكَ ... فَتَزِدِي)

۷. کافران و هواپرستان درصدد بازداشتن مؤمنان از نمازند. (أَقِمِ الصَّلَاةَ ... فَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْهَا)

۸. خداوند برای قدرت نمایی خود، حتی از نزدیک ترین و ساده ترین ابزارها نیز استفاده می کند.

(وَ مَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى)

۹. با بهره برداری از ابزارهای چندمنظوره می توان از حجم کمتر استفاده ی بیشتری برد.

(أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا)

۱۰. تکیه بر عصا و ابزار مادی، با توکل بر خداوند منافاتی ندارد. (أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا)

۱۱. چوپانی شغل اکثر انبیا بوده است. (أَهْشُ بِهَا عَلَي غَنَمِي)

۱۲. تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی که می خواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها شود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد. (فَأَلْقَاهَا فِإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى)

۱۳. دست قدرت الهی باز است و هر لحظه با هر وسیله که بخواهد می تواند قدرت نمایی کند. (اضْمُمْ يَدَكَ)

۱۴. هر چه تکبر و لجاجت مخاطب بیشتر باشد، معجزه های بیشتری ارائه شود. (آيَةُ الْآخِرَى) (برای فرعون ها، چند معجزه لازم است.)

۱۵. کسی که بنا دارد طاغوت را به حق دعوت کند، باید خودش آثار حق را دیده باشد. (لِئْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى)

۱۶. معجزات انبیا، گوشه ای از آیات الهی است. (مِنْ آيَاتِنَا)

۱۷. اولین مأموریت انبیا، مبارزه با طاغوت هاست. (أَذْهَبْ)

۱۸. همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، گاهی لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند.

(أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى)

۱۹. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه ی فتنه و فساد رفت. (أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ)

۲۰. دین از سیاست جدا نیست، موسی برای اصلاح حکومت حرکت کرد. (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ)

۲۱. مبارزه با طاغوت یک تکلیف الهی است، نه یک نمایش سیاسی. (اَذْهَبْ)

۲۲. سرچشمه ی همه انکارها، طغیان و گردنکشی در مقابل حقّ است. (إِنَّهُ طَغَى)

۲۳. طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده کشی مردم بود.

۲۴. کسانی می توانند با طاغوت مبارزه کنند که باایمان، عبادت و صلابت خود را ساخته باشند.

(فَاعْبُدْنِي ... أَقِمِ الصَّلَاةَ ... فَلَا يَصُدُّكَ ... اَذْهَبْ إِلَى)

۱. سعه ی صدر اولین شرط موفقیت در هر کاری است. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

۲. به جای ترس و فرار از مسئولیت، امکانات و مقدمات و ابزار آن را از خداوند بخواهیم. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

۳. دعا قبل از هر کاری، رمز توکل و مایه ی دفع خطرات و آفات راه است، هرچند دعا خود نیز عبادت و اعلام نیاز به شمار می رود. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

۴. ارشاد و تربیت مردم و مبارزه با طاغوت ها، بستگی تام به صبر و حوصله ی مربی و مجاهد دارد.

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

۵. رسالت، با تندی و خشونت سازگار نیست. کار بزرگ، روح بزرگ می خواهد. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (موسی در یک درگیری، یک نفر را با مشت کشته بود، از این روی از خداوند طلب شرح صدر کرد.)

۶. دعای انبیا در قرآن، با اسم (رَبِّ) است. (رَبِّ)

۷. دریافت الطاف الهی، روح و سینه ای گشاده لازم دارد. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

۸. با سعه ی صدر کارها آسان می شود. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي)

۹. ساده گویی و بیان روان، کمال است. (وَ اخْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي)

۱۰. در هدایت و بسیج کردن مردم و روحیه دادن به نیروها و ارباب و تضعیف روحیه ی طاغوت، زبان گویا بسیار مهم است. (وَ اخْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي)

۱۱. اصل، فهمیدن مردم است، نه اصطلاحات زیبا. (يَفْقَهُوا قَوْلِي)

۱۲. شرط موفقیت در تبلیغ آن است که مردم حرف مبلغ را خوب بفهمند.

۱۳. در تبلیغ باید از هر وسیله ای که شناخت مردم را عمیق تر می کند استفاده کرد. (يَفْقَهُوا قَوْلِي)

۱۴. مبارزه با طاغوتی مثل فرعون به تنهایی ممکن نیست. (اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا)

۱۵. هر چه کار مهم تر باشد، انتخاب وزیر و همراه نیز حساس تر است، وزیر موسی را باید خداوند تعیین فرماید. (اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا)

۱۶. اگر همکار انسان از اهل خود او باشد بهتر است. (مِنْ أَهْلِي)

۱۷. رهبری و مدیریت باید متمرکز در شخص واحد باشد و دیگران با او همکاری کنند.

(اشدُّدْ بِهِ أَرْزِي، أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)

۱۸. همکاری مایه پیشرفت امور است که همفکر و همراه باشد، نه در مقابل. (أَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي)

۱۹. تسبیح واقعی، در فضای مبارزه با طاغوت است. (إِنَّهُ طَعَى، كَيْ نُسَبِّحَكَ)

۲۰. فلسفه ی حکومت و قدرت، برپایی و ارتقای معنویت در جامعه است.

(أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا)

۲۱. وظیفه ی انبیاء، تنزیه خداوند از شرک، اوهام و خرافات است. (نُسَبِّحَكَ)

۲۲. مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. (نُسَبِّحَكَ، كَثِيرًا)

۲۳. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او پردازیم. (نُسَبِّحَكَ، نَذْكُرَكَ)

۲۴. آنچه ارزش دارد ذکر کثیر است و گرنه هر انسانی هنگام خطر و گرفتاری یاد خدا می کند. (نَذْكُرَكَ كَثِيرًا)

پیام های آیات ۵ - ۷

۱. انبیا، همیشه خود را در محضر الهی می دیدند و به اراده و مصلحت او راضی بودند. (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)

۲. با اینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی باز هم دعا و درخواست از او مطلوب است.

(رَبِّ اشْرَحْ ... إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)

۳. اگر درخواست، صحیح و بجا و دعا خالصانه باشد، استجابت قطعی است. (قَدْ أُوتِيتَ)

۴. عطای الهی حکیمانه و بر اساس بصیرت است. (بِنَا بَصِيرًا ... أُوتِيتَ سُؤْلَكَ)

۵. کسی را که منصوب و مأمور انجام کاری می کنیم، ابزار کار و خواسته های او را نیز تأمین کنیم.

(أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ ... رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ... وَزَيْرًا مِنْ أَهْلِي ... قَدْ أُوتِيتَ)

۶. نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. (وَلَقَدْ مَنَّا)

۷. هیچ گاه الطاف خداوند را از یاد نبریم. (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى)

پیام های آیات ۴۰ - ۴۴

۱. نگرانی از بازتاب کارها، به اخلاص و عصمت ضربه نمی زند. (فَنَجِّينَاكَ مِنَ الْغَمِّ) (موسی یک قبطی را بدون تعمد کشته بود و اگر چه گناهی نداشت، ولی نگران و غمگین بود).

۲. مردان خدا آزمایش های سختی را در پیش روی دارند. (فَتَنَّاكَ فُتُونًا)

۳. انبیا نیز باید مزه ی حوادث سخت را بچشند لذا بعد از سال ها زندگانی در کاخ، اینک چوپانی در بیابان شروع می شود. (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ)

۴. پشت سر گذاردن مراحل سخت، مقدمه ی رسیدن به مقام الهی و معنوی است.

(فَتَنَّاكَ ... ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى)

۵. مسئولیت ها، توفیقات و الطاف الهی، دارای زمان بندی و حساب شده است. (جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى)

۶. برای اهداف بزرگ باید افرادی را تربیت کرد. (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)

۷. خداوند برای انبیا برنامه های خاصی دارد. (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)

۸. ابتدا خودسازی، آنگاه جامعه سازی. (اصْطَنَعْتُكَ ... أَذْهَبْ)

۹. اگر به عنوان مدیر، کسی را برای کاری اعزام می کنیم، بکوشیم که روحیه او ملامال از عشق و احساس غرور و دلگرمی باشد. (اضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ... اذْهَبْ)

۱۰. گاهی باید دیگران را احضار کرد، (وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ) و گاهی باید خود به طرف آنان رفت. (اذْهَبْ)

۱۱. در بعضی مراحل، نباید پیک ها و پیام برها یک نفر باشد. (اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ)

۱۲. مبلغ باید به ابزار ارشاد مجهز باشد. (بِآيَاتِي)

۱۳. مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذناپذیر باشد. (وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي) تا مبدا کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد خدا غافل شده و دست از صراحت لازم بردارد.

۱۴. رمز موفقیت انسان، توجه کامل و دائم به خداوند است. (لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

۱۵. تبلیغ، ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، ذکر و یاد خداست.

(اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

۱۶. یکی از بزرگ ترین اهداف و خدمات انبیا، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. (اذْهَبْ إِنَّهُ طَغَى)

۱۷. گام اول در امر به معروف و نهی از منکر، بیان نرم است. (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا)

۱۸. امیدها در نرمی است و انتظاری از خشونت نمی رود. (قَوْلًا لِّئِنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ)

۱۹. شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد. (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّئِنَّا)

۲۰. حتی با سرکش ترین افراد نیز باید ابتدا با نرمی و لطافت سخن گفت.

۲۱. هرگز از هدایت دیگران مأیوس نشوید. (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ)

۲۲. وظیفه ی پیامبر تذکر و ارشاد است. (يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)

(سوره نازعات: آیات ۱۵-۱۹)

(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) (* إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (* اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (* فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّى) (* وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى) (*) (۱)

پیام ها

۱. آغاز سخن با سؤال، شوق شنیدن را در افراد زیاد می کند. (هل أتاك)

۲. نقل سرگذشت پیامبران پیشین برای پیامبران بعدی، عامل تقویت روحیه است (هل أتاك حدیث موسی)

۳. رهبران الهی قبل از مبارزه با طاغوت ها، ارتباط خود را با خداوند، محکم می کردند.

(إذ ناداه ربّه... اذهب إلى فرعون إنه طغى)

۴. برخی سرزمین ها مورد احترام و قداست هستند. (الواد المقدس طوى)

۵. انبیاء سردمداران مبارزه با طاغوتند. (اذهب إلى فرعون إنه طغى)

۶. در نهی از منکر به سراغ ریشه ها بروید (اذهب إلى فرعون)

۷. از هدایت هیچ کس حتی فرعون مأیوس نباشید و لااقل سخن حق را به او ابلاغ کنید تا اتمام حجت شده باشد. (اذهب إلى فرعون... فقل هل لك إلى أن تزكى)

۸. در نهی از منکر، حتی با طاغوت ها، آرام سخن بگویید. (إنه طغى فقل هل لك...)

۹. با سؤال فطرت ها را بیدار کنید. (هل لك إلى أن تزكى)

۱۰. در شیوه ی تبلیغ، لحن عاطفی و نرمش در گفتار را فراموش نکنید. (هل لك)

۱۱. هدف دعوت انبیاء، تزکیه ی انسان هاست. (هل لك إلى أن تزكى)

۱۲. در دعوت و تبلیغ مردم از کلماتی استفاده کنید که همه ی انسان ها بپذیرند و بیسندند. (دعوت به پاکی و دوری از ناپاکی) (إلی أن تزکی)

۱۳. اگر به تزکیه تمایلی نباشد، تلاش انبیاء بی ثمر است. (تزکی و اهدیک إلی ربک)

۱۴. در مکتب انبیاء برای مبارزه با طاغوت ها، ابتدا آن ها را موعظه می کنند.

(إنه طعی... تزکی و اهدیک إلی ربک)

۱۵. نشانه ی هدایت پذیری، خوف و خشیت است. (اهدیک... فتخشی)

۱۶. پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. (إلی ربک)

۱- ترجمه: «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟! (*). در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت): (*). به سوی فرعون برو که طغیان کرده است! (*). و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟! (*). و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟! (*).»

۱۷. طغیان همراه با بی باکی است. (خداوند می فرماید: به سراغ فرعون طغیانگر برو درباره ی تزکیه و خشیت با او سخن بگو: یعنی او ناپاک و جسور است.) (إِنَّهُ طَغَى... أَنْ تَزْكَى... فِتْحَشَى)

۱۸. ریشه ی طغیان، نداشتن تزکیه اخلاقی است. (إِنَّهُ طَغَى... إِلَى أَنْ تَزْكَى)

۱۹. إصلاح افراد بستگی به اراده و اختیار خود آنان دارد. (هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزْكَى)

۲۰. در برابر فرعون که می گفت: (أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى)، حضرت موسی می گوید: (أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ)

(۱) سوره ی شعرا: آیات ۱۰-۱۷

(وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (*) قَوْمٌ فِرْعَوْنُ أَلَّا يَتَّقُونَ (*) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (*) وَ يَضْحَكُوا صِدْرِيو لَّا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَىٰ هَرُونَ (*) وَ لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَآخِافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (*) قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (*) فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقَوْلَا أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (*) أَنْ أَرْسَلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱)

پیام ها

۱. تاریخ انبیا نباید فراموش شود. ((إِذْ) یعنی یاد کن آن زمان را)

۲. هم هدف و سیره انبیا به هم شباهت دارد و هم برخوردهای مخالفان انبیا یکسان است؛ بنابراین آشنایی با تاریخ آنان می تواند راهگشای پیامبر اسلام باشد. (وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ)

۳. فرستادن پیامبران به سوی مردم، از شئون ربوبیت است. (نادی رَبُّكَ)

۴. مبارزه با طاغوت، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

۵. در نهی از منکر، گاهی باید به استقبال خطر رفت. (أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

۶. قیام انبیا، بر اساس معیار است، نه کینه و انتقام. (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

۷. فراموش کردن خدا و پیروی از طاغوت، بزرگ ترین ظلم است. (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

۸. برای نهی از منکر به سراغ سرچشمه های فساد بروید. (قَوْمَ فِرْعَوْنَ)

۹. طاغوت ها، بدون یاری مردم قدرتی ندارند. (قَوْمَ فِرْعَوْنَ)

۱۰. بی تقوایی مردم، زمینه ی رشد طاغوت هاست. (أَلَّا يَتَّقُونَ)

۱۱. هدایت مردم، بار سنگینی است که به امداد الهی نیاز دارد. (رَبِّ آتِي أَخَافُ)

۱۲. ظرفیت افراد حتی پیامبران محدود است. (جز خداوند، همه کس و همه چیز محدودند). (يَضِيقُ صَدْرِي)

۱- ترجمه: (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو... (*) قوم فرعون، آیا آنان (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟! (*) (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (*) و سینه ام تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)! (*) و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد)! (*) فرمود: «چنین نیست، (آنان کاری نمی توانند انجام دهند)! شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم! (*) به سراغ فرعون بروید و بگویید: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم (*) بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (آن ها به سراغ فرعون آمدند) (*)»

۱۴. صراحت و صداقت، از صفات بارز انبیا است. (يَضِيقُ صَدْرِي)

۱۵. رهبری، هدایت، تبلیغ و ارشاد، به سعه ی صدر نیاز دارد. (و يَضِيقُ صَدْرِي)

۱۶. در نهی از منکر و مبارزه، گاهی باید چند نفری حرکت کرد. (فَاذْهَبَا)

۱۷. نقاط ضعف را جبران کنید، ولی از زیر بار مسئولیت، شانه خالی نکنید.

(يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ) پذیرش یا اعطای مسئولیت های بزرگ با وجود ضعف ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد.

۱۸. افراد سالم و بی غرض، انسان های شایسته ی دیگر را برای قبول مسئولیت های بزرگ معرفی می کنند.

(فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ)

۱۹. سوابق افراد، در موفقیت آنان موثر است. (وَ لَهُمْ عَلَي ذَنْبٌ)

۲۰. قانون قصاص، سابقه ای بس طولانی دارد. (وَ لَهُمْ عَلَي ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) (شهادت، آرزوی پیامبران است ولی ترس و نگرانی آنان برای این بود که شاید به اهداف مقدس خود نرسند.)

۲۱. مدیریت تبلیغی به چند مسئله ی مهم نیازمند است، از جمله: بررسی اوضاع اجتماعی، آینده نگری و فراهم کردن زمینه های موثر تبلیغ. (أَخَافُ لَهُمْ عَلَي ذَنْبٌ - فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ)

۲۲. در بیان حق، نه از کمی طرفداران حق بترسید و نه از زیادی مخالفان حق. (فَاذْهَبَا)

۲۳. پیشنهاد مفید و مناسب را خدا هم می پذیرد. (فَأَرْسِلْ إِلَي هَارُونَ ... فَاذْهَبَا)

۲۴. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است. (أَنَا مَعَكُمْ)

۲۵. خداوند پشتیبان انبیا است. (أَنَا مَعَكُمْ)

۲۶. آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت های مهم، یک ضرورت است. (أَنَا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ)

۲۷. معجزات پیامبران، ابزار ارشاد و هدایت و ره توشه ی آنان برای امت هاست. (بِآيَاتِنَا)

۲۸. خداوند بر جزئیات کارهای ما آگاه است. (مُسْتَمِعُونَ) خداوند همه جا حاضر و ناظر است.

۲۹. برای مبارزه با نظام های تشکیلاتی و فاسد، اول به سراغ سرچشمه ها بروید. (فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ)

۳۰. در تبلیغ و دعوت دیگران به حق، صراحت و صلابت داشته باشید. (أَنَا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۳۱. فرستادن پیامبر برای مردم، از شئون ربوبیت خداوند است. (رَسُولُ رَبِّ)

۳۲. تمام هستی، نوعی رشد دارند. (رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۳۳. تمام هستی در تحت تدبیر اوست. (رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۳۴. همه ی انبیا یک هدف دارند. انا رَسُولُ و نفرمود: (اَنَا رَسُولًا)

۳۵. در برابر کسی که می گوید: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (نازعات: ۲۴) باید گفت: (رَبِّ الْعَالَمِينَ).

۳۶. اگر در یک زمان دو پیامبر مبعوث شوند، رهبری با یکی از آن هاست. (اَنَا رَسُولُ)

۳۷. آزاد کردن مردم از اسارت طاغوت ها، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

(إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهُ اِخْبِرْ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسَبَّحَانَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾ يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾ وَأَلْقَىٰ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ لَّا تَخَفْ إِنِّي لَّا يَخَافُ لِمَدَى الْمَرْسُلُونَ ﴿١٠﴾ أَلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ يَدُلُّ حُسَيْنًا بَعْدَ سُوءِ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّ هُمْ كَأَنُوعًا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾)

پیام ها

۱. داستان موسی قابل ذکر و مایه ی تذکر است و نباید فراموش شود. (إِذْ قَالَ)

۲. گاهی در مسیر کمک به همسر و خانواده، الطاف ویژه ای پیدا می شود. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ ... نُودِيَ)

۳. مرد، مسئول اداره امور زندگی همسر است. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

۴. انبیا زندگی عادی داشتند. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

۵. ما مأمور به ظاهریم، الطاف خفیه کار خداست. (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ)

۶. سخن خداوند با موسی، گرفتن پیام رسالت و نمایش معجزات و بعثت سایر انبیا در آن منطقه رمز برکت است. (بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا)

۷. ندهای الهی به پیامبران را وهم و خیال نپنداریم (در کنار کلمه ی (نُودِيَ)، (سبحان الله) آمده، یعنی خداوند منزّه است از این که این ندا وهم و خیال و سوسه باشد).

۸. بعثت انبیا از شئون ربوبیت الهی است. (نُودِيَ رَبَّ الْعَالَمِينَ)

۹. لازمه ی ربوبیت، عزّت و حکمت است. (رَبَّ الْعَالَمِينَ ... الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

۱۰. ندای آسمانی باید با نشانه ای همراه باشد تا اثر کند. (نُودِيَ ... أَلْقَىٰ عَصَاكَ)

۱۱. ابزار معجزه، وسایل عادی است. (عَصَاكَ)

۱۲. قبل از ارشاد دیگران، باید از علم و تجربه و رشد کافی برخوردار بود.

۱۳. (موسی در اینجا معجزه را می بیند تا در کاخ فرعون با قدرت سخن گوید). (رَأَاهَا)

۱۴. انبیا تحت تربیت پروردگارانند و خداوند آن ها را امر و نهی می کند. (لَا تَخَفْ)

۱۵. کسی که خدا را حاضر بداند و خود را در محضر او ببیند، نمی ترسد. (لَا يَخَافُ لِمَدَى الْمَرْسُلُونَ)

۱۶. الخائف خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آنکه گناهش را جبران کند زیرا خداوند بخشنده است.

(لَا يَخَافُ ... إِلَّا مَنْ ظَلَمَ)

۱۷. تبدیل گناه به خوبی، غیر از محو گناه یا عفو گناه یا انجام خوبی بعد از بدی است مثل آنکه وسایل گناه را در اختیار نیکوکاران قرار دهد. (بَدَّلَ حُسْنًا)

۱- ترجمه: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم (همین جا توقف کنید) به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم شوید.» (*) هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: «مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و موسی] و منزّه است خداوندی که پروردگار جهانیان است!» (*) ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم! (*) و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! (*) مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیمم! (*) و دستت را در گریبان داخل کن هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن باشد این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آن ها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی آنان قومی فاسق و طغیانگرند!» (*)»

۱۸. بخشش خداوند، پس از عمل نیک انسان و جبران گناه است. «بَدَّلَ حُسْنًا ... فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۱۹. قهر و مهر، بیم و امید، در کنار هم لازم است. (دست نورانی در کنار اژدها) (جَانُّ ... يَيْضَاءُ)

۲۰. برای بعضی، یک استدلال و تذکر و معجزه کافی نیست. (تَشِعْ آيَاتٍ)

۶) سوره مریم: آیات ۵۱ - ۵

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (*) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (*) وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (*) (۱)

پیام ها

۱. یاد بزرگان، آثار تربیتی و الگویی دارد. (وَ اذْكُرْ)

۲. آشنایی با تاریخ انبیا و مجاهدت های آنان، سنت های الهی و مددهای غیبی، زمینه ی کسب تجربه ها و عبرت ها و عامل دلگرمی است. (خصوصاً تاریخ پرماجرای موسی که صدها آیه را به خود اختصاص داده است) (وَ اذْكُرْ)

۳. ارزش های معنوی ملاک بزرگداشت است. (وَ اذْكُرْ ... إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا)

۴. خلوص، زمینه ی دست یابی به رتبه های معنوی است. (مُخْلَصًا ... رَسُولًا نَبِيًّا)

۵. انبیا معصومند و شیطان در آنان نفوذی ندارد. (مُخْلَصًا)

۶. خداوند، افرادی را برای اتمام رسالت خالص کرده است. چنانکه در آیه ی ۴۵ سوره ص نیز می خوانیم:

(إِنَّا اخْلَصْنَاهُمْ) ... (كَانَ مُخْلَصًا)

۷. خداوند متعال با لطف و مهربانی، انبیا را گام به گام به خود نزدیک می کند. (نَادَيْنَاهُ ... قَرَّبْنَاهُ)

۸. مقام قرب و نجوی، بالاترین مقام هاست. حضرت علی ۷ می فرماید: (اذا اشتغل اهل الجنة بالجنة اشتغل اهل الله بالله) آنگاه که اهل بهشت از نعمت های بهشت بهره می برند، اهل الله به خدا مشغول اند (و با او راز و نیاز می کنند) «(وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا) و خداوند بعضی مطالب را با انبیا نجوا کرده و محرمانه می گوید. (نَجِيًّا)

۹. دعای انبیا مستجاب است. موسی از خداوند خواست برادرش هارون را وزیر او قرار دهد. (وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي. هَارُونَ أَخِي. اشدُّ بِهِ أَرْزِي) (طه: ۲۹-۱) خداوند نیز با درخواست او موافقت کرد. (وَ هَبْنَا لَهُ ... هَارُونَ نَبِيًّا)

۱۰. همکار خوب، یکی از الطاف الهی است. (وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا ... هَارُونَ نَبِيًّا)

۱۱. در یک زمان ممکن است پیامبران متعددی حضور داشته باشند. (وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا ... هَارُونَ نَبِيًّا)

۱۲. مقام نبوت مانع پیروی یک پیامبر از پیامبر دیگر نیست. (وَهَبْنَا لَهُ ... هَارُونَ نَبِيًّا)

۱- ترجمه: «در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبر والامقامی. (*) ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. (*) و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم. (*)»

فصل دوم: داستان آغاز دعوت موسی و هارون در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

قسمت ها به ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

شجره نامه ی هارون

تورات

-

.۲

دیدار موسی و هارون در

ساحل رود نیل و

همراهی هارون با موسی

در دعوت فرعون

روایات و تورات

صفی علیشاه

مولانا

ناصر خسرو

سنایی

شمس تبریزی

اظهار نگرانی های مجدد موسی

و هارون قبل از رفتن

به نزد فرعون و پیام

خداوند به آن ها

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

مکالمات موسی و فرعون

در اولین دیدارشان بعد از ۱۰ سال

(قبل از دیدن معجزات

موسی)

قرآن و روایات

صفی علیشاه

مولانا

دعوت فرعون و فشار های

مجدد فرعون به بنی اسرائیل

تورات

شکایت موسی از فرعون

نزد پروردگار و

دل‌داری و عده‌ی نجات

بربنی اسرائیل

تورات

-

.۷

مبارزه

عملی موسی

(بینات)

یا معجزاتش را به فرعون و اطرافیان‌ش نشان می‌دهد)

قرآن و تورات

صفی‌علیشاه

مولانا

.۸

عکس‌العمل اول فرعون

در مقابل معجزات

و اعتراف فرعون به

بزرگی آسیه

روایات

مولانا

.۹

عکس‌العمل دوم فرعون

در مقابل معجزات

و تحت تأثیر قرار گرفتن

فرعون از هامان

و منصرف شدنش از ایمان

به خدای موسی

قرآن

صفی عیاشاه

مولانا

.۱۰

عکس العمل اطرافیان

فرعون نسبت به سخن فرعون

قرآن

صفی عیاشاه

.۱۱

عکس العمل موسی به سخن

های فرعون و اطرافیان

قرآن

صفی عیاشاه

.۱۲

جواب های اطرافیان

فرعون به موسی

قرآن

صفیٰ علیشاہ

.۱۳

نتیجہ مشورت درباریان

با یکدیگر

قرآن

صفیٰ علیشاہ

.۱۴

ص: ۳۰۶

بازگو کردن پیشنهاد

درباریان به موسی و هارون توسط فرعون

قرآن

صفی علیشاه

مولانا

.۱۵

پایان مجلس فرعون

روایات

-

.۱۶

بررسی پیام های قرآنی

۹ دسته آیات

اعراف: ۱۰-۱۱۲

طه: ۴۵-۵۹

شعراى: ۱۷-۷

دخان: ۱۷-۲۱

قصص: ۶-۷

نازعات: ۲۰-۲

یونس: ۷۵-۷۸

فرقان: ۵-۶

نمل: ۱-۱۴

قسمت اول: شجره نامه ی هارون

در تورات آمده است:

- هارون با الیشاب دختر عمیناداب و خواهر نحشون، ازدواج کرد.

- فرزندان او عبارت بودند از: (ناداب، ابیهو، العازار، ایتامار)

- العازار با یکی از دختران فوتی ئیل ازدواج کرد و صاحب پسری به نام فینحاس شد. (۱)

قسمت دوم: دیدار موسی و هارون در ساحل رود نیل و همراهی هارون با موسی در دعوت فرعون

در روایات آمده است:

(* «ثعلبی» می گوید: گروهی از باستان شناسان روایت کرده اند: خداوند به هارون وحی فرستاد که برای استقبال از برادرش به طور ناشناس به کنار ساحل رود نیل برود و آن روز مصادف با اول ذی حجه و اولین روز هفته بود و ضمناً روزی بود که نیل در قرق شیرهای پرورش یافته فرعون قرار داشت؛ او این شیرها را برای حفاظت در اطراف قصر خویش رها کرده بود و کسانی که از راهی غیر از مسیر اصلی منتهی به قصر، می خواستند به آنجا نفوذ نمایند طعمه شیرهای درنده او می شدند؛ اما در آن روز بر حسب تصادف هنگامی که موسی و برادرش قصد حرکت به سوی قصر فرعون را داشتند با این شیرها مواجه گشتند و هیبت آن دو باعث شد تا شیرها به داخل بیشه پناه برند.

(* امام باقر علیه السلام می فرماید: فرعون تعدادی شیر درنده را در قفس نگاه می داشت و هرگاه بر کسی خشم می گرفت او را در میان قفس آن ها می انداخت. روزی که موسی قصد ورود به قصر او را داشت فرعون آن شیرها را به سوی وی رها نمود اما با کمال تعجب مشاهده کرد که آن ها در برابر موسی کرنش نموده اند و هنگامی که او به نزد فرعون رسید عده ای از اطرافیان با توطئه قبلی قصد کشتن پیامبر خدا را داشتند اما به امر الهی جبرئیل بر آن ها تاخته و از آن میان شش تن را به هلاکت رسانید. (۲)

مأمورین از حادثه بوجود آمده شگفت زده شدند و جریان را به اطلاع دربار رسانیدند.

(* سدی می گوید: موسی شبانه وارد مصر گردید و به عنوان مهمانی ناخوانده به منزل مادرش رفت و بعد از معرفی خود از هارون خواست او را تا قصر فرعون همراهی کند اما مادر موسی از آن دو خواست تا داخل قصر نشوند چراکه در آن صورت مرگشان حتمی خواهد بود.

شب از نیمه می گذشت که آن دو به پشت دروازه قصر رسیدند آن ها مدت ۷ روز پشت دروازه کاخ به انتظار نشستند تا اینکه نگهبان درب اصلی از آن ها پرسید آیا می دانید به درب خانه چه کسی ایستاده اید؟ موسی گفت: بلی آن خانه متعلق به پروردگار جهانیان است و ساکنین آن همگی بندگان اویند. نگهبان که از نحوه کلام موسی تعجب کرده بود مهتران خویش را از آن باخبر ساخت و چیزی نگذشت که خبر ورود موسی و هارون و اتفاقات پیش آمده به گوش فرعون رسید.

۱- سفر خروج، اصحاح ۶، آیات ۱۴ - ۲۷

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴ و ج ۷، ص ۳۹۵

گفت در قرآن خداوند کریم

ما فرستادیم موسی کلیم

پس برانگیزاندم از من بعدشان

آن رسل یعنی که آمد در بیان

موسی عمران به آیاتی ز ما

جانب فرعون و قومش بر ملأ

ظلم پس کردند بر آیات دین

پس نگر پایان کار مفسدین

جانب مدین ز مصر او چون گریخت

بعد قتل قبطی کش خون بریخت

ماند بر ده سال نزدیک شعیب

جانش تا شد صاحب اسرار غیب

بعد از آن برگشت با پیغمبری

بهر دعوت سوی مصر از برتری (۱)

رفت موسی ز همان جا سوی مصر

دید هارون را مگر در کوی مصر

گفت با او حال را از پیش و کم

وحی ایشان را شد آنجا بازهم

که روید اکنون به فرعون از قرار

کان شده طاغی بسی بر کردگار (۲)

۷ در تورات آمده است:

- خداوند به هارون فرمود تا به پیشواز برادرش موسی به صحرا برود؛ و هارون به سوی کوه حوریب که به کوه خدا معروف است به پیشواز برادر و همسر برادرش رفت.

- وقتی همدیگر را دیدند روبوسی کردند و موسی در صحبت هایش به هارون دستوراتی را که خداوند به او داده بود را بازگو کرد و در مورد معجزه ی عصا نیز به او گفت.

- موسی و هارون به مصر رسیدند و بزرگان بنی اسرائیل را جمع کردند و هارون دستورات خدا را به آن ها ابلاغ کردند و موسی معجزات را به آن ها نشان داد و مردم بنی اسرائیل آندورا به عنوان فرستاده ی خداوند قبول کردند؛ و از اینکه خداوند برای نجاتشان راه چاره ای قرار داده، رو به زمین افتاده و خدا را سپاس گفتند. (۳)

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

در نظر مولانا هارون برادر و یار همیشه همراه موسی است و به عنوان کسی است که در فصاحت و زبان آوری تواناست و مولانا، موسی و هارون را مظهر اتحاد و یگانگی یاد می کند، بدین صورت که اگر روح ها متحد و یگانه شوند و یاد آرند که یک هستی مطلق دارند، مانند موسی و هارون بر روی زمین با یکدیگر سازگار خواهند بود:

چون شناسد جان من جان ترا موسی

یاد آرند اتحاد ما جری

و هارون شوند اندر زمین

مختلط خوش همچو شیر و انگبین

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۷

۳- سفر خروج، اصحاح ۴، آیات ۲۷-۳۱

چون شناسد اندک و منکر شود

منکری اش پرده ی ساتر شود

بس شناسایی بگردانید رو

خشم کرد آن مه ز ناشکری او

زین سبب جان نبی را جان بد

ناشناسا گشت و پشت پای زد (۱)

مولانا حکایت مارگیر را برای استدلال تمثیلی تشبیه فرعون به نفس که با داشتن امکانات باعث مرگ بسیاری می شود را نقل کرده و با تشبیه نفس آدمی به فرعون و راه موسی و هارون، به راه نجات و رستگاری هشدار می دهد که نفس آدمی حکم اژدهای افسرده را دارد که نباید فریب سکون و آرامش او را خورد؛ زیرا به محض اینکه ساز و آلت بیابد، راه نجات و هدایت انسان را تهدید می کند.

نفست اژدرهاست او کی مرده است؟

از غم بی آلتی افسرده است

گر بیابد آلت فرعون او

که به امر او همی رفت آب جو

آن گه او بنیاد فرعونى کند

راه صد موسی و صد هارون زند (۲)

و می گوید در مقابل چنین اژدهایی:

هر خسی را این تمنا کی رسد

موسیی باید که اژدرها کشد

صد هزاران خلق ز اژدرهای او

در هزیمت کشته شد از رأی او (۳)

مولانا توجه به حق را نیازمند کششی از جانب حق می داند و می گوید: مال و قدرت فرعون ناشی از قهر الهی بود تا باعث اشتغال او به دنیا و دوری از حق گردد:

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رب تو لبیک هاست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست
ز آنکه یا رب گفتش دستور نیست
بر دهان و بر دلش قفل است و بند
تا ننالد باخدا وقت گزند
داد مرفرعون را صد ملک و مال
تا بکرد او دعوی عز و جلال
در همه عمرش ندید او درد سر
تا ننالد سوی حق آن بد گهر
داد او را جمله ملک این جهان
حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمد بهتر از ملک جهان
تا بخوانی مر خدا را در نهان
خواندن بی درد از افسردگی است
خواندن با درد از دل بردگی است (۴)

-
- ۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۲۳
 - ۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۸
 - ۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم ص ۳۸۹
 - ۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم ص ۳۵۲

مولانا در شعری تحت عنوان «تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال که دعوی طاووسی می کرد» علت تکبر و برتری جویی فرعون را ناشی از ستایش های مبالغه آمیز خلق می داند.

ملک و مال و بی دزدی فرعون را متکبر و مغرور کرد و ستایش های مبالغه آمیز مردم نیز او را فریفتند و ظواهر دنیوی برای مدتی کوتاه همچون ماری خوش خط و خال او را افسون کرد و سرانجام چون اژدهایی شد و او را بلعید؛ و فرعون که غرق جاه و مال شده بود و تمجیدهای مردم او را مغرور ساخته بود و خود را خدای برتر می دانست هنگامی که در برابر طاووسان واقعی (موسی و هارون) قرار گرفت، زشتی صورت و سیرتش هویدا شد. مولانا موسی و هارون را مردان حق می داند که محکی هستند تا زشتی سیرت فرعون صفتان و مدعیان را رسوا کنند.

همچو فرعونی مرصع کرده ریش

برتر از عیسی پریده از خربش

او هم از نسل شغال ماده زاد

در خم مالی و جاهی در فتاد

هر که دید آن جاه و مالش سجده کرد

سجده ی افسوسیان را او بخورد

گشت مستک آن گدای ژنده دل

از سجود و از تحیرهای خلق

مال مار آمد که در او زهرهاست

و آن قبول و سجده ی خلق اژدهاست

های ای فرعون ناموسی مکن

تو شغالی هیچ طاووسی مکن

سوی طاووسان اگر پیدا شوی

عاجزی از جلوه و رسوا شوی

موسی و هارون چو طاووسان بدند

پر جلوه بر سر و رویت زدند

زشتی ات پیدا شد و رسوایی ات

سرنگون افتادی از بالای ات

چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب

نقش شیری رفت و پیدا گشت کلب

ای سگ گرگین زشت از حرص و جوش

پوستین شیر را بر خود مپوش

غره ی شیرت بخواهد امتحان

نقش شیر و آن گه اخلاق سگان (۱)

همان گونه که صبغه الله که همان «صدق و تقوی و یقین» است که تا ابد باقی می ماند، رنگ شک و کفران نیز هرگاه در وجود کسی باشد؛ اگرچه جسم او مانند فرعون فانی شود اما سیه رویی او باقی می ماند:

رنگ باقی صبغه الله است و بس

غیر آن بر بسته دان همچون جرس

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین

تا ابد باقی بود بر عابدین

رنگ شک و رنگ کفران و نفاق

تا ابد باقی بود بر جان عاق

چون سیه رویی فرعون دغا

رنگ آن باقی و جسم او فنا

برق و فر روی خوب صادقین

تن فنا شد و آن بجا تا یوم دین

زشت آن زشت است و خوب آن خوب و بس

دائم آن ضحاک و این اندر عبس (۲)

مولانا معتقد است: اضرار در هستی لازم و ملزوم اند و اقتضای کمال الهی آن است که افرادی چون فرعون در دنیا باشند، زیرا تا فرعون نباشد، جهنمی وجود نخواهد داشت:

من عصایم در کف موسی خویش

موسیم پنهان و من پیدا به پیش

بر مسلمانان پل دریا شوم

باز بر فرعون اژدرها شوم

این عصا را ای پسر تنها مبین

که عصا بی کف حق نبود چنین

موج طوفان هم عصا بد کاو ز درد

طنطنه ی جادو پرستان را بخورد

گر عصاهای خدا را بشمرم

زرق این فرعونیان را بر درم

لیک زین شیرین گیاه زهر مند

ترک کن تا چند روزی می چرند

گر نباشد جاه فرعون و سری

از کجا یابد جهنم پروری

فرهش کن آن گهش کش ای قصاب

ز آنکه بی برگ اند در دوزخ کلاب

گر نبودی خصم و دشمن در جهان

پس بمردی خشم اندر مردمان (۱)

* اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

واندر حریر سبز و ستبرق ها

سیب و بهی چو موسی و هارون است (۲)

تا بگوید ز موسی و هارون

آل عمران و حوت با ذوالنون (۳)

دو رونده چو اختر و گردون

دو برادر چو موسی و هارون (۴)

در اجزای من خوش درآمیخته

به خویشی چو موسی و هارون من (۵)

قسمت سوم: اظهار نگرانی های مجدد موسی و هارون قبل از رفتن به نزد فرعون و پیام خداوند به آن ها

در قرآن آمده است:

۱- «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم (*) و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما به شدت آنان را درهم کوبیدیم! (*)» (۶)

ما یقین دادیم موسی را کتاب

یار او کردیم هارون ز انتساب

تا که باشد یار او ز اسرارها

هم برادر هم ممد در کارها

پس بگفتیم این زمان باید روید

سوی قوم قبطیان سخت و شدید

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۰۳

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۱۸

۳- حدیقه سنایی، ص ۴۲۱

۴- حدیقه سنایی، ص ۲۵۰

۵- کلیات شمس، ص ۲۸۳

۶- فرقان: ۳۵-۳۶ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا) (*) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا ...)

آن چنان قومی که بر آیات ما

کرده تکذیب و برون اند از ولا

وازدند آن قوم سر زایشان به گاه

پس نمودیم آن جماعت را تباه (۱)

۲- (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند (و نپذیرد)!»
(*) فرمود: «نترسید! من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم! (*) به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توایم! بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!» (*) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید!» (*) (۲)

می بگفتند ای خدا ترسیم ما

که کند ما را عقوبت آن دغا

پیش از آن کاظهار آیاتی کنیم

یا به نرمی در سخن راهی زیم

کلامی بر تو گوید بی ادب

یا به طغیان آید افزون از غضب

حق تعالی گفت هستم با شما

بشنوم بینم نترسد از دغا

لحظه من از شما غافل نیم

از که ترسد آنکه داند با وی ام

پس نگویندش چو رفتید از قبول

سوی او مائیم از ربت رسول

پس تو بفرست آل اسرائیل را

همره ما در مکان قبل ما

کن رها این قوم را از بندگی

در مقام خود ز بهر زندگی

کوست بیت المقدس اندر ارض شام

مسکن مألوف آباء کرام

هم مکن تکلیفشان در امر شاق

که بر ایشان آن بود ما لا یطاق

این جماعت مر پیمبرزاده اند

بر تو خط بندگی کی داده اند

ما رسولان حقیم از حجتی

آمدیم از وی تو را با آیتی

مر سلامت بر کسی بر اهتداست

که نماید پیروی بر راه راست

وحی کرده شد به ما از کردگار

که بود آن را عذاب بی شمار

که کند تکذیب بر پیغمبران

یا که اعراض از نبیین در عیان (۳)

۷ در تورات آمده است:

– وقتی خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت، به او فرمود: «من خداوند هستم، پیغام مرا به فرعون برسان»

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۵۱۷

۲- طه: ۴۵-۴۸ (قَالَمَا رَبَّنَا إِنَّتَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (* قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأَرَى) (* فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَابِئِهِ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) (* إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَتَوَلَّى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۴۵۷

- اما موسی به خداوند گفت: «من سخنور خوبی نیستم چگونه انتظار داشته باشم، پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟»

- خداوند به موسی فرمود: تو فرستاده ی من نزد فرعون هستی و برادرت هارون سخنگوی توست.

- هرچه به تو می گویم به هارون بگو تا آن را به فرعون باز گوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رها کند

- ولی باآنکه من قلب فرعون را سخت می سازم، به طوری که با معجزات زیادی که در مصر ظاهر می کنم، او باز به سخنانتان گوش نخواهد داد. امّا من با ضربه ای مهلک مصر را به زانو درخواهم آورد و قوم خود بنی اسرائیل را از مصر بیرون خواهم آورد. وقتی قدرت خود را به مصری ها نشان دادم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم آنگاه مصری ها خواهند فهمید که من خداوند هستم.

- پس موسی و هارون آنچه را که خداوند فرموده بود انجام دادند. (۱)

نکته ها

□ (یفرط)

از ماده «فرط» (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است؛ و به همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگام می شود، «فارط» می گویند.

(*) در سخنان امام علی علیه السلام

که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم: «أنتُم لَنَا فِرْطٌ سَابِقٌ» شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید. (۲)

□ چرا موسی با آن همه وعده های الهی دچار تردید و دلهره شد؟!

موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آنکه موسی و هارون ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آن ها را از بین ببرد. به هر حال موسی و برادرش از دو چیز بیم داشتند:

نخست آنکه فرعون قبل از آنکه سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آن ها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

این مأموریت به راستی مأموریت بسیار سنگینی بود، موسی که ظاهراً یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر و زورمند و سرکشی برود که بزرگ ترین قدرت های آن زمان در اختیار او بوده است و تازه مأموریت دارد اولین دعوت را از خود فرعون شروع کند، نه اینکه نخست به سراغ دیگران برود و لشکر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این به راستی مأموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است، به علاوه ما می دانیم که علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله

۱- سفر خروج، اصحاح ۷، آیات ۱-۶

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۰

علم یقین و اطمینان عینی برسد، همان گونه که ابراهیم با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

□ (أنا مَعَكُمْ) (ما با شما هستیم) ممکن است اشاره به این باشد که در تمام جلسات و میدان هایی که شما با این گروه جبار و طغیانگر روبرو هستید، ما حضور داریم و سخنان همه شمارا می شنویم و شما دو برادر را یاری کرده بر آن ها پیروز می کنیم.

اینکه بعضی گمان کرده اند چون کلمه «مع» دلیل بر حمایت و مساعدت است و این شامل فرعونیان نمی شود اشتباه است، بلکه این کلمه به معنی حضور دائم پروردگار در همه صحنه ها است او حتی با گنه کاران و حتی با موجودات بی جان همه جا بوده و هست و جایی از او خالی نیست.

□ تعبیر به (استماع)

گوش دادن توأم با توجه است، نیز تأکیدی است بر این واقعیت.

(*) در روایات آمده است هنگامی که موسی قصد ورود به قصر فرعون را داشت با خداوند چنین به راز و نیاز پرداخت: بار خدایا به کمک تو شرور و آسیب های احتمالی فرعون را به خودش برگردان و از ستم ورزی های او به تو پناه می جویم. خداوند نیز ترس از هیبت پیامبرش را در دل فرعون جای داد. (۱)

□ چگونگی پیاده کردن دعوت موسی و هارون در حضور فرعون در ۵ جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا

یکی مربوط به اصل مأموریت است و دیگری بیان محتوای مأموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان.

- «شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم» (۲)

- «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آن ها را اذیت و آزار مکن» (۳)

- به او بگوئید «ما نشانه ای از پروردگارت برای تو آورده ایم» (۴)

- سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند «درود بر آن ها که از هدایت پیروی می کنند» (۵)

- سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید «به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت!» (۶)

- ممکن است توهم شود که ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مأمور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طبیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

٢- شعراء: ١٦ (فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

٣- طه: ٤٧ (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ...)

٤- طه: ٤٧ (...قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ...)

٥- طه: ٤٧ (...وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)

٦- طه: ٤٨ (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى)

- این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

□ جمله (وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی)

ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن اینکه سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها و رنج ها و عذاب های دردناک الهی و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است.

(*) می گویند: خداوند به موسی وحی فرستاد تا به فرعون وعده دهد در صورتی که به یگانگی خداوند ایمان آورد عمری بسیار طولانی بدو عطا نماید و جوانی اش را بار دیگر به او بازگرداند؛ و گروهی از مفسرین در توضیح آیه (هٰیَلُ لِمَكَ اِلٰی اَنْ تَزَكٰی. وَ اَهْدٰیكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتَخْشٰی) (۱) گفته اند: فرعون، اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می شد، همان طور که به سلاطین روم، «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند.

□ (ملاً)

همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم به معنی افراد سرشناس و اشراف پر زرق و برق که چشم ها را پر می کنند و در صحنه های مهم جامعه حضور دارند، گفته می شود.

اینکه می بینیم موسی در درجه اول به سوی فرعون و ملاً او مبعوث می گردد علاوه بر اینکه یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آن ها از سرزمین مصر بود و این بدون گفتگو با فرعون امکان پذیر نبود، به خاطر آن است که: طبق مثل معروف «همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد»، مفاسد اجتماعی و انحراف های محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد بلکه باید سردمداران جامعه و آن ها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد و این درسی است که قرآن به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می دهد.

در آیات مربوط به گفتگوی موسی با فرعون، حرفی از هارون نیست و این به خاطر آن است که موضع رسمی باید از طرف رهبر تعیین شود.

«ما قبل از این ها قوم فرعون را آزمودیم و در این هنگام رسول بزرگواری به سراغ آن ها آمد» (۲)

□ (فتنا)

از ماده «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصی هاست، سپس به هرگونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسان ها انجام می گردد اطلاق شده است، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسان ها و جوامع بشری را فرامی گیرد و به تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا در این آزمایش ها سپری می شود که این جهان دار آزمون است.

از نظر خلق و خوی، «کریم» از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق، «کریم» از نظر اصل و نسب و این رسول کسی جز موسی بن عمران نبود.

قسمت چهارم: مکالمات موسی و فرعون در اولین دیدارشان بعد از ۱۰ سال (قبل از دیدن معجزات موسی)

مرحله اول (اولین مکالمه دو طرفه موسی و فرعون

الف) سخنان موسی علیه السلام

موسی سخنان خود را در ۲ جمله بیان می کند:

۱- «موسی گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم» (۱)

چون که این بشنید فرعون از خدم

که دو تن باشند بر درگاه هم

از خدا گویند ما پیغمبریم

جانب فرعون و در دعوت سریم

زین خبر عقلش ز سر رفت او برون

گفت تا آرند ایشان را درون

چون درآمد گفت او را کیستی

با کدام آیت بدین دعویستی

گفت با فرعون موسی از یقین

من رسولستم ز رب العالمین (۲)

این نخستین برخورد موسی با فرعون و چهره ای از درگیری «حق» و «باطل» است و جالب اینکه گویا فرعون، اولین بار بود که با خطاب ای فرعون! روبرو می شد. خطابی که در عین رعایت ادب از هرگونه تملق و چاپلوسی و اظهار عبودیت تهی بود، چه اینکه دیگران معمولاً او را به عنوان سرورا! مالکا! پروردگار! و امثال آن خطاب می کردند؛ و این تعبیر موسی برای فرعون به منزله زنگ خطری محسوب می شد!

به علاوه این جمله که موسی می گوید: «من فرستاده پروردگار جهانیان هستم»، در حقیقت یک نوع اعلان جنگ به تمام تشکیلات فرعون است، زیرا این تعبیر اثبات می کند، که فرعون و مدعیان دیگری همانند او همه دروغ می گویند و تنها پروردگار جهانیان خدا است.

۳- اکنون که چنین است «بنی اسرائیل را با من بفرست» (۳)

مر به فرعون اندر آید آن نفس

ما رسولیم از خدا گوید پس

نک فرست از حکم رب العالمین

آل اسرائیل را با ما یقین

۱- أعراف: ۱۰۴ (وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ) ۲- زخرف: ۴۶ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

۳- شعراء: ۱۷ (أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

تا بریم آن قوم را از این مکان

در فلسطین مسکن آباشان (۱)

نکته ها

□ نجات از دست استعمارگران

در حقیقت قسمتی از رسالت موسی بن عمران بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهایی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست و پای آن ها بردارد، زیرا بنی اسرائیل در آن زمان به صورت بردگانی ذلیل در دست «قبطیان» (مردم مصر) گرفتار بودند و از وجود آن ها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده می شد، نه اینکه تقاضای فرستادن آن ها به وسیله فرعون شده باشد.

□ منجی تمام مصریان

از آیات آینده و همچنین آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که موسی مأمور دعوت فرعون و دیگر مردمان سرزمین مصر به سوی آئین خویش نیز بود، یعنی رسالت او منحصر به بنی اسرائیل نبود.

(ب) سخنان فرعون

فرعون زبان به سخن گشود و با جمله هایی حساب شده و درعین حال شیطنت آمیز، برای نفی رسالت آن ها کوشید. (۲) سخنان فرعون در مرحله آمده است:

۱- نخست رو به موسی کرد و چنین گفت: «آیا ما تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم؟! تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم، دایه ها برایت دعوت کردیم و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف نمودیم، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی! و بعد از آن نیز «سال های متمادی از عمرت در میان ما بودی!»

۲- سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید: «تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون) را انجام دادی» اشاره به اینکه تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه ای هستی.

۳- از همه این ها گذشته «تو کفران نعمت های ما می کنی» سال ها بر سر سفره ما بودی، نمک خوردی و نمکدان را شکستی! با چنین کفران نعمت چگونه می توانی پیامبر باشی؟ در حقیقت می خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

موسی و هارون ز امر ارجمند

چون که بر درگاه فرعون آمدند

مدتی بگذشت تا فرعون دون

گشت آگه خواندشان اندر درون

١- صفى عليشاه، تفسير صفى، ص ٥٢٣

٢- شعراء: ١٨-١٩ (قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) (*) وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

دید موسی را چو او در دم شناخت

آنکه او را روزگاری می نواخت

گفت آیا من نپروردم کجا

در میان خود به فرزندی تو را

سال ها اندر سرای ما درنگ

کردی اندر عمر و پس رفتی به ننگ

کردنی را کردی از روی فتن

کشتی آن قبطی که بد خباز من

خود تویی از ناسپاسان بر نعم

کافری کردی چو بر آئین ستم (۱)

مرحله دوم (دومین مکالمه دو طرفه موسی و فرعون

الف) سخنان موسی

موسی اصولاً ایراد اول را درخور پاسخ نمی دانست، چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند. با این حال در جمله جواب سوال اول فرعون را داد.

۱- به هر حال چنین «گفت: من این کار را انجام دادم درحالی که از بی خبران بودم»

۲- سپس موسی اضافه می کند: «من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از رسولان قرار داد» (۲)

گفت موسی کردم آن قتل آن زمان

که بدم در زعم تو از گمراهان

قتل او بد در حقیقت بر صواب

گر چه بنمود آن خطا بر شیخ و شاب

قتل او هم قصد من اصلاً نبود

بل زدم مستی و مرد آن بی وجود

یا که گمره بودم اینی بی خبر

آنکه از مستی بمیرد جانور

از شما بگریختم پس لا کلام

آنکه ترسیدم ز قتل و انتقام

پس به من بخشید رّم بعد از آن

حکم و گرداندم ز به فرستادگان

داد یعنی علم و فهم و حکمتم

پس فرستاد این چنین بر دعوتم (۳)

نکته ها

□ (ضالین)

منظور از «ضال» در اینجا خطای در موضوع است، یعنی من ضربه ای را که به آن مرد قبیطی زدم به قصد قتل نبود بلکه به عنوان حمایت از مظلوم بود و نمی دانستم منجر به قتل او می شود، بنابراین «ضال» در اینجا به معنی «غافل» و منظور غفلت از عاقبت کار است. تفسیر دیگری که شاید از جهاتی مناسب تر با مقام موسی و عظمت کیان او باشد این است که موسی در اینجا یک نوع توریه به کاربرده است، سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۵۲۳

۲- شعراء: ۲۰ - ۲۱ (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) (* فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۵۲۳

اینکه: من نمی دانستم که این کار مایه این همه دردسر می شود و گرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت (و یا اینکه من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد)؛ و می دانیم منظور از «توریه» این است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقی باشد، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید و درعین حال، حفظ ظاهر نیز داشته باشد. (۱)

□ دیدگاه سید مرتضی (۲)

چرا باوجود اینکه آن حضرت در هیچ زمانی گمراه نبود، گمراهی را به خود نسبت داد؟ و در پاسخ می گوید: مراد حضرت آن است که: من از این امر غافل بودم که مُشتم موجب قتلی شود یا این که دفاع (از مظلوم) به کُشته شدن آن قبطی بیانجامد. همچنین ممکن است غرض آن حضرت، گمراه شدن از انجام یک مستحب، یعنی خودداری از قتل در آن زمان و عدم دستیابی به ثواب آن باشد.

□ منظور از (حکم)

با توجه به ذیل خود این آیه که مقام «رسالت» را در برابر مقام «حکم» قرار داده روشن می شود چیزی غیر از رسالت و نبوت است؛ اصولاً واژه «حکم» از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است و لذا به «لگام حیوان»، «حکمه» (بر وزن صدقه) گفته می شود، سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت، اطلاق شده و همچنین به علم و عقل نیز با همین تناسب «حکم» گفته اند.

ممکن است گفته شود که از آیه ۱۴ سوره قصص برمی آید که موسی قبل از این ماجرا به مقام «حکم و علم» رسیده بود، آنجا که می گوید: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا): «هنگامی که موسی به حد رشد رسید ما به او حکم و علم بخشیدیم» (سپس ماجرای درگیری با مرد قبطی را در آیات بعد از آن ذکر می کند). در پاسخ می گوئیم: علم و حکمت دارای مراحل مختلف است، موسی یک مرحله را قبلاً یافته بود و مرحله کامل تری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد.

۱- سپس «موسی» به پاسخ منتهی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می گوید: «آیا این منتهی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی؟!» (۳)

نعمتی کز وی نهی منت به من

زان سبب بد که گرفتی از محن

آل اسرائیل را بر بندگی

کردی اخذ مالشان در زندگی

خوارشان کردی فکندی در تعب

گشتی اولاد نبیین بی سبب

زان مرا حق در سرای تو فکند

در تلافی تا ز من یابی گزند

گر نمی کردی تو تعبید از جفا

از رجال و از نساء قوم مرا

۱- عیون اخبار الرضا، طبق نقل نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۸

۲- سید مرتضی؛ تنزیه الأنبیاء، ترجمه ی امیر سلمانی رحیمی، ص ۱۲۵

۳- شعراء: ۲۲ (وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

مر مرا کردند قومم تربیت

بر تو کی محتاج بودم زین جهت

آنچه پس نزد تو بر من نعمت است

نیست نعمت بلکه رنج و نقت است

قوم من کردی ذلیل از نعمتی

پس نهی منت به من در نعمتی

یاد آری نیکی ای کان بد بدی

وز خیانت های خود غافل شدی

کان بود تعیید اسرائیلیان

هیچ ناری ز آنچه کردی در بیان

مال ما بگرفتی آنچه بود تو

پس به خرج صاحبش کردی دو جو

می نبود از حسن ذات و گوهرم

کس مربی بر من الا مادرم

کی تو بودستی مربی مر مرا

مال خود خوردم به خانه دیگر

هم نه از پستان بد خوردم لبن

تا که شرک آرم به ذات ذو المنن

آنکه بگرفتی تو بهرم دایه ای

مادر من بود نی همسایه ای

آن قدر هم حق تو آرم به جا

که شوی خواهیم ز کفر و کین رها

حق آنکه بوده ام در خانه ات

می برم بر گلشن از ویرانه ات

بر بهای کهنه ات بدهم نوی

حقّ دیگر نیستت بر من جوی (۱)

نکته ها

□ (مِنَ الْمُؤَسِّلِينَ)

اشاره به این حقیقت است که من تنها رسول و فرستاده خدا نیستم، قبل از من نیز پیامبران بسیار آمده اند و من یکی از آن ها هستم و تو همه را فراموش کرده ای. درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو پرورش یافتم و در این امر قدرت نمایی خدا بود، اما ببین عامل این ماجرا چه بود؟ چرا من در خانه پدرم و در آغوش مادرم پرورش نیافتم، چرا؟ آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟ این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد و به امواج نیل بسپارد و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرارداد!

و با این تفسیر ارتباط این پاسخ موسی با سؤال فرعون کاملاً روشن می شود.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در مثنوی تحت عنوان (تهدید کردن فرعون موسی را) به این ماجرا اشاره کرده و می گوید:

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم

خلق را کشتی و افکندی تو بیم

در هزیمت از تو افتادند خلق

در هزیمت کشته شد مردم ز زلق

لاجرم مردم ترا دشمن گرفت

کین تو در سینه مرد وزن گرفت

خلق را می خواندی برعکس شد

از خلافت مردمان را نیست بد

من هم از شرت اگر پس می خزم

در مکافات تو دیگی می پزم

دل از این بر کن که بفریبی مرا

یا به جز فی پس روی گردد ترا

تو بدان غره مشو کش ساختی

در دل خلقان هراس انداختی

صد چنین آری و هم رسوا شوی

خوار گردی ضحکه ی غوغا شوی

همچو تو سالوس بسیاران بدند

عاقبت در مصر ما رسوا شدند (۱)

جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می کردش

گفت با امر حقم اشراک نیست

گر بریزد خونم امرش باک نیست

راضی ام من شاکرم من ای حریف

این طرف رسوا و پیش حق شریف

پیش خلقان خوار و زار و ریشخند

پیش حق محبوب و مطلوب و پسند

از سخن می گویم این ور نی خدا

از سیه رویان کند فردا ترا

عزت آن اوست و آن بندگانش

ز آدم و ابلیس برمی خوان نشانش

شرح حق پایان ندارد همچو حق

هین دهان بر بند و برگردان ورق (۲)

مولانا پس از نکوهش وهم و بیان برتری عقل، موسی را به عقل و فرعون را به وهم تشبیه می کند «در مجاوبات موسی با فرعون، مولانا از زبان موسی نشان می دهد که مرتبه ی رسول در عالم، مرتبه ی عقل است که مایه ی روشنی و موجب رهایی از ضلال خلق می شود و بدین گونه بعثت انبیاء را از قول موسی متضمن الزام آن ها در نشان دادن طریق نجات خلق می داند.» (۳)

فرعون مظهر وهم است که قلب، عقل و دشمن آن است؛ بنابراین «فرعون عقل کمال طلب ندارد و از ماوراء این جهان چیزی نمی فهمد» (۴) و سؤال و جواب هایی مطابق با آیات سوره شعرای حکایت می کند که در آن موسی در جواب فرعون که نام و نسبش را می پرسد و با تحقیر او را قاتل فراری معرفی می کند، موسی نیز به دفاع از خود می پردازد و آن قتل را سهوی می داند.

(قصه ی جواب های موسی که صاحب عقل بود با فرعون که صاحب وهم بود)

عقل ضد شهوت است ای پهلوان

آنکه شهوت می تند عقلش مخوان

وهم خوانش آنکه شهوت را گداست

وهم قلب نقد زر عقل هاست

بی محک پیدا نگردهد وهم و عقل

هر دو را سوی محک کن زود نقل

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۰

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۰

۳- زرین کوب، سرّ نی، ج ۲، ص ۶۵۶

۴- شرح مثنوی استعلامی، ج ۲، ص ۳۲۵

این محک قرآن و حال انبیا
چون محک مر قلب را گوید بیا
تا بینی خویش را ز آسیب من
که نه ای اهل فراز و شیب من
عقل را گره ای سازد دو نیم
همچو زر باشد در آتش او بسیم
و هم مر فرعون عالم سوز را
عقل مر موسی جان افروز را
رفت موسی بر طریق نیستی
گفت فرعونش بگو تو کیستی
گفت من عقلم رسول ذوالجلال
حجت الله ام امانم از ضلال
گفت نی خامش رها کن های وهو
نسبت و نام قدیمت را بگو
گفت که نسبت مرا از خاکدانش
نام اصلم کمترین بندگانش
بنده زاده ی آن خداوند وحید
زاده از پشت جواری و عبید
نسبت اصلم ز خاک و آب و گل
آب و گل را داد یزدان جان و دل
مرجع این جسم خاکم هم به خاک

مرجع تو هم به خاک ای سهمناک
اصل ما و اصل جمله سرکشان
هست از خاکی و آن را صد نشان
که مدد از خاک می گیرد تنت
از غذای خاک پیچد گردنت
چون رود جان می شود او باز خاک
اندر آن گور مخوف سهمناک
هم تو هم ما و هم اشباه تو
خاک گردند و نماند جاه تو
گفت غیر این نسب نامیت هست
مر ترا آن نام خود اولی تر است
بنده ی فرعون و بنده ی بندگانش
که از او پرورد اول جسم و جانش
بنده ی یاغی طاغی ظلوم
زین وطن بگریخته از فعل شوم
هم بر این اوصاف خود می کن قیاس
خونی و غداری و حق ناشناس
در غریبی خوار و درویش و خلق
که ندانستی سپاس ما و حق
گفت حاشا که بود با آن ملیک
در خداوندی کسی دیگر شریک
واحد اندر ملک او را یار نی

بندگانش را جز او سالار نی
نیست خلقش را دگر کس مالکی
شرکتش دعوی کند جز هالکی
نقش او کردست و نقاش من اوست
غیر اگر دعوی کند او ظلم جوست
تو نتانی ابروی من ساختن
چون توانی جان من بشناختن
بلکه آن غدار و آن طاغی تویی
که کنی با حق تو دعوی دویی
گر بکشتم من عوانی را به سهو
نه برای نفس کشتم نه به لهو
من زدم مستی و ناگاه او فتاد
آنکه جانش خود نبد جانی بداد
من سگی کشتم تو مرسل زادگان
صد هزاران طفل بی جرم و زبان
کشته ای و خونشان در گردنت
تا چه آید بر توزین خون خوردنت
کشته ای ذریت یعقوب را
بر امید قتل من مطلوب را
کوری تو حق مرا خود برگزید
سرنگون شد آنچه نفست می پزید

گفت این ها را بهل بی هیچ شک

این بود حق من و نان و نمک

که مرا پیش حشر خواری کنی

روز روشن بر دلم تاری کنی

گفت خواری قیامت صعب تر

گر نداری پاس من در خیر و شر

زخم کیکی را نمی تانی کشید

زخم ماری را تو چون خواهی چشید

ظاهراً کار تو ویران می کنم

لیک خاری را گلستان می کنم (۱)

(ب) سخنان فرعون

هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده ای سخنان فرعون را پاسخ گفت و فرعون از این نظر درمانده شد، مسیر کلام را تغییر داد و موسی را که گفته بود «من رسول و فرستاده رب العالمینم» مورد سؤال قرارداد و «گفت: پروردگار عالمیان چیست؟» (۲)

چون جواب خویش فرعون عنید

زانچه بر وی طعن می زد زو شنید

گفت بر گو چیست ربّ العالمین

که تو زو پیغمبری در این زمین (۳)

بسیار بعید است که فرعون این سخن را واقعاً برای فهم مطلب گفته باشد بلکه بیشتر به نظر می رسد که برای تجاهل و تحقیر، این سؤال را مطرح کرد زیرا فرعون مغرور و از خودراضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟ ولی به هرحال موسی همانند همه بحث کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی پردازد...

مرحله سوم (سومین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

از آنجاکه ذات خدا از دسترس افکار انسان ها بیرون است، دست به دامان آثار او در پهنه آفرینش زند و از آیات آفاقی سخن به میان آورد.

۱- «گفت او پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است هست، اگر شما راه یقین می پوئید» (۴)

آسمان ها با آن عظمتش و زمین با آن وسعت و گستردگی و موجودات رنگارنگش که تو دستگاه تو در برابر آن ذره ناچیزی بیش نیست، آفرینش پروردگار من است، چنین آفریدگار و مدبر و نظم دهنده ای شایسته پرستش است نه موجود ضعیف و ناچیزی همچون تو!

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۵۷ - ۶۵۸

۲- طه: ۴۹ (قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى)؛ الشعراء: ۲۳ (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۳

۴- شعراء: ۲۴ (قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ) ۲- دخان: ۷ (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مُوقِنِينَ)

پس به فرعون آمدند از هر دو یار

مدتی ماندند بر در ز اضطرار

تا میسر شد لقای آن عنود

پس رساندند آن پیامی را که بود

گفت ای موسی که باشد ربتان

گفت رب ماست آن خلاق جان (۱)

گفت آن کو خالق ارض و سماست

و آنچه در مابینشان از ما سوی است

گر شما هستید هیچ از مؤمنین

عالمید اینی باشیا در یقین (۲)

نکته ها

□ (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا)

خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است و توجه به این حقیقت نیز لازم است که بت پرستان معتقد بودند هر یک از موجودات این عالم، ربی دارد و جهان را ترکیبی از نظامات پراکنده می شمردند.

□ (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحاً به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانم هدف شما از این سؤال، درک حقیقت نیست اما اگر در جستجوی حقیقت باشید و صاحب عقل و شعور، همین استدلال که کردم کافی است، کمی چشمتان را بگشایید و ساعتی در این آسمان های وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستنی ها را بدانید و جهان بینی خود را تصحیح کنید.

و منظور از ذکر این جمله بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است:

نخست اینکه «اگر شما طالب یقین هستید راه این است که در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید».

دیگر اینکه «اگر شما اهل یقین هستید بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همین جاست»

اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید و دل هر ذره ای را که بشکافید نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ایمان و یقین پیدا کنید؟!

حکمت سؤال فرعون از ماهیت الهیه که گفت (وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)؟ این سؤال ناشی از جهل فرعون نبود.

چون سؤال به لفظ «ما هو» که از ماهیت شیء یعنی از چیستی آن پرسش می شود باید به جنس و فصل جواب داده شود و جنس و فصل در آنجایی است که شیء مرکب باشد و اگر مرکب نباشد به تفصیلی است که به زودی گفته خواهد شد؛ و همانا سؤال ناشی از قصد و اختیار بود تا جواب موسی را با دعوی وی، رسالت از جانب پروردگارش - ببیند و فرعون، مرتبه مرسلین را مطابق واقع در علم به حق می دانست تا به جواب وی بر صدق دعوایش به رسالتش استدلال

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

نماید و سؤال کرد سؤال ایهام از جهت حاضران که اصحاب موسی و اصحاب فرعون بودند تا اینکه در سؤال خود به آنان بشناساند (من حیث لا یَشْعُرُونَ): آنچه را که خود بدان در نفس خود شاعر است.

علامه قیصری گوید: حاضران ارباب نظر و عقل بودند و معتاد بودند که اشیاء را به حدود آن ها بدانند و حد مشتمل بر جنس و فصل است و فرعون، عارف بود می دانست که حقیقت حق ممکن نیست که مرکب از جنس و فصل باشد لکن شیطان بر فرعون تسلط یافت که اظهار انانیت کرد.

پس چون موسی او را جواب داد آن چنان که علمای به امر (یعنی آگاهان بما فی نفس الامر) باید جواب بدهند فرعون به علت ابقای منصب خود اظهار نمود که موسی مطابق سؤالش جواب نداده است و به حاضران از جهت قصور فهم آنان چنین وانمود کرد که فرعون، اعلم از موسی است و لذا چون موسی جوابی را که سزاوار بود داد و در ظاهر جواب سؤال فرعون نبود داد و فرعون هم می دانست که او جز بدین وجه جواب نمی دهد و به اصحاب خود گفت: (إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) (شعرا: ۲۷) یعنی این کسی که به زعم خودتان رسول می پندارید علم آنچه از او پرسیدم بر او پوشیده است.

پس سؤال صحیح است زیرا سؤال از ماهیت، سؤال از حقیقت مطلوب است و ناچار مطلوب در نفس خود بر حقیقتی است؛ اما کسانی که حدود را مرکب از جنس و فصل قرار داده اند این حد در آنچه اشتراک در آن راه دارد هست و آنکه برای او جنس نیست لازم نیست فی نفسه بر حقیقتی نباشد که آن حقیقت برای غیر آن نبوده باشد. (۱)

پس سؤال صحیح است بر مذهب اهل حق و علم صحیح و عقل سلیم و جواب از آن جز آنچه موسی بدان داد نیست. (زیرا تعریف بسایط جز به لوازم بینه آن نیست).

خلاصه، غرض شیخ اینکه حد به معنی جنس و فصل در حق سبحانه بلکه در همه بسایط صادق نیست و آنی که یعنی حق سبحانه و بسیطی که برای او جنس نیست این گونه نیست که بر حقیقتی - که غیر او با او در آن حقیقت شریک نباشد - نبوده باشد. بلکه می شود هم جنس نداشته باشد و هم بر حقیقتی بوده باشد که غیر او با او در آن حقیقت شریک نباشد.

پس سؤال فرعون از ماهیت الهیه صحیح است و چون بسیط است جوابش جز به همان نهج که موسی داده است نیست. راه شناخت بسایط در ادراک بسایط یعنی علم بدان ها فلاسفه و عارفان را بحثی است که عارف در تحکیم مبنای خود و رد مبنای اهل نظر بدان اعتماد و اتکا دارد. زیرا اهل نظر گویند که باید حقایق اشیاء و حدود آن ها را از جنس و فصل به طریق استدلال به یکی از اشکال اربعه به دست آورد. ولی سخن عارف این است که چنین نیست که طریق تحصیل معارف، منحصر به نظر فلسفی یعنی اقامه صغری و کبری و تشکیل شکل و دیگر قواعد منطقیه بوده باشد؛ و در اینجا، سربرگی است (که از نظر عقل مستور است) و آن اینکه حضرت موسی علیه السلام سؤال از حد ذاتی را به فعل جواب داد یعنی حد ذاتی را عین اضافه حق به صور عالم که به سبب حق ظاهر شده اند و یا صور عالم که در او ظاهر شده اند گردانید. پس کأن موسی در جواب قول فرعون که گفت: (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) فرمود: آن کسی است که صور عالمین در او ظاهر می شود. چه عالمین از علو باشند که سما است و چه عالمین از سفلی که ارض است. (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) (شعرا: ۲۴).

(او یظْهَرُ هُوَ بَهَا) یا اینکه در جواب فرمود: آن کسی است که به صور عالمین ظاهر می شود.

بنا بر وجه اول صور عوالم در حق و به واسطه حق ظاهرند و در صورت دوم صور عوالم، مظاهر حق اند که حق در آن ها ظاهر شده و خود را نشان داده است. چون به وحدت شخصیه وجود یک حقیقت ذات مظاهر است.

پس چون فرعون به اصحاب خود گفت که او مجنون است یعنی علم جواب سؤالی که از او شد بر وی پوشیده است موسی بیان را مزید گردانید تا فرعون مرتبه او را در علم الهی بداند. زیرا موسی عالم بود که فرعون، این معنی را یعنی علم الهی را می داند پس در جواب فرمود:

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (شعرا: ۲۸) مشرق ظاهر است و مغرب باطن یعنی رب ظاهر و مستور است.

(إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) یعنی اگر شما اصحاب تقییدید زیرا که عقل تقیید است.

تقیید یا در ظاهر است که اجسام و لواحق اجسام یعنی عوارض و احوال آن هاست.

یا در باطن است که مجردات و توابع آن هاست و تقیید از عقل است که عقال و پای بند است که همان معرفت فکری است و ایقان معرفت شهودی. (۱)

نظر شیخ این است که حضرت موسی علیه السلام هم به مشرب عرفان که غایت آن معرفت شهودی است جواب فرمود، که جواب اول است. چنانکه در آخر آیه (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) گفت

و جواب دوم به مشرب فلسفه و حکمت یعنی عقل نظری است که غایت آن معرفت فکری است که ظاهر و باطن است و ظاهر، معلول باطن و قائم به اوست که اگر از راه معرفت شهودی جواب می خواهی آن و اگر از راه معرفت فکری جواب می خواهی این.

پس جواب اول جواب موقنین است که اهل کشف وجودند (وجود یافتن، وجدان) لذا به آنان فرمود: (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

یعنی اگر اهل کشف وجود هستید من بدانچه شما در شهود وجود خودتان یقین دارید اعلام کردم (که این جواب عارفان به امر است که اصحاب یقین و عیان اند) و اگر از این صنف نیستید در جواب ثانی شمارا جواب دادم اگر اهل عقل و تقیید و حصر هستید و حق را محصور در آنچه ادله عقول شما عطا می کند می دانید.

پس موسی به هر دو وجه جواب داد تا فرعون فضل و صدق او را در ادعای رسالت بداند؛ و موسی می دانست که فرعون به فضل و صدق او در آنچه جواب داده عالم هست؛ یا بعد به آن عالم می شود، زیرا فرعون از ماهیت رب سؤال نمود و موسی می دانست که سؤال وی بر اصطلاح قدما در سؤال بما هو نیست.

قدما یعنی حکمای پیشین سؤال از ماهیت چیزی را که حد جنسی و فصلی برای او نیست اجازه نمی دهند؛ پس چون موسی می دانست که فرعون به اصطلاح قدما سؤال نکرده است. یعنی از حد و ماهیتی که اجزای ذاتیه اش در ذهن جنس و فصل اند و در خارج ماده و صورت سؤال نکرده است، او را به دو وجه یاد شده (معرفت شهودی و معرفت فلسفی) جواب داد و اگر موسی می دانست که فرعون بر مبنای اصطلاح مذکور سؤال کرده است، او را تخطئه می کرد

(که چگونه از چیزی که اجزای ذاتیه ندارد سؤال حدی می کند). (۲)

(ب) سخنان فرعون

فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد.

۱- «رو به اطرافیان خود کرده گفت: آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید»!؟ (۱)

پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

ابن عباس می گوید: اطرافیان او در آنجا پانصد نفر بودند که از خواص قوم او محسوب می شدند (۲).

هدفش این بود که این سخن منطقی و دل نشین موسی در قلب تاریک این گروه کمترین اثری نگذارد و آن را یک سخن بی محتوا که مفهومی قابل درک نیست معرفی کند.

مرحله چهارم (چهارمین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

حضرت موسی علیه السلام به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچ گونه ترسی ادامه داد و گفت:

۱. «او پروردگار شما و پدران نخستین شما است» (۳)

۲. «پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت

فرموده است» (۴)

گفت با آنان که دور او بدند

نشنوید آیا چه گوید مرد و چند

پرسم اینی من زوی از اصل شیء

او دهد بر من جواب از فعل وی

کردنی موسی بقولش التفات

گفت آن پروردگاری که به ذات

آفریدست او شمارا در یقین

هم پدرهاتان که بودی پیش ازاین

می نبود اینی که فرعون آن زمان

تا که باشد خالق آباتان

پس همان کس که شمارا خالق است

خالق آباتان در سابق است (۵)

۱- شعراء: ۲۵ (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ)

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث

۳- شعراء: ۲۶ (قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ)

۴- طه: ۵۰ (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

آنکه فرموده عطا بر کل شیء

صورتی را که بود لایق بوی

آفریده هر چه را بر جای خویش

از خلایق سربه سر ز اعطای خویش

گوش را بنهاد بر جای سماع

تا کلام حق نماید استماع

چشم را هم هشته بر جایش برو

تا به عبرت بنگرد آیات او

برکشید این شکل ها را سربه سر

همچو نقاشی که بنگارد صور

راه پس بنمودشان بر خیر و شر

زان بدانند نفع خود هر جانور

می رود ز آن سو که بیند خیر خود

هم نماید احتراز شیء بد

گر که بیند داردش چیزی زیان

می گریزد ز او چو دزد از پی زنان

پس به هر شیئی قدر آن شیئیتش

ره نمایی کرده اندر خلقتش (۱)

نکته ها

□ دو اصل اساسی از آفرینش و هستی

۱- خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است،

۲- مسئله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثم» در درجه بعد از تأمین نیازمندی‌ها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسایل حیاتی را در اختیار داشته باشد اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آن است که به طرز کاربرد آن‌ها آشنا باشد و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می‌بینیم که چگونه هر کدام از آن‌ها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه حیاتشان به کار می‌گیرند، چگونه لانه می‌سازند، تولیدمثل می‌کنند، فرزندان خود را پرورش می‌دهند و از دسترس دشمنان مخفی می‌شوند و یا به مبارزه با دشمن برمی‌خیزند.

انسان‌ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی از آنجا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینی‌اش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود مسلماً به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیت‌ها و به دنبال آن برنامه‌های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایت‌های تکوینی نیاز به هدایت تشریحی نیز دارد.

خلاصه اینکه: موسی می‌خواهد به فرعون بفهماند که این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص امروز است و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده‌ای دارد که نه من در آن بوده‌ام و نه تو دو مسئله اساسی در این عالم چشمگیر است، تأمین نیازمندی‌ها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات، این‌ها به خوبی می‌تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلایل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

در حقیقت موسی که در مرحله نخست از «آیات آفاقی» شروع کرده بود و در مرحله دوم به «آیات انفسی» اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسان ها و آثار پرورش الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم بشر پرداخت تا این مغروران بی خبر لاقفل درباره خود بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن، خدای خود را.

□ امتحان فرعون برای پادشاهی

(*): روزی موسی نزد فرعون آمده و به او گفت آیا تمایل داری در ازای ایمان به خداوند تعالی جوانی ات را به تو بازگردانده و پادشاهی ات را تا زمان مرگت پابرجا نگاه دارم و بعد از مرگ نیز تو را به بهشت الهی رهنمون سازم.

فرعون پیشنهاد او را پسندید و آن را با هامان در میان نهاد اما مشاور شیطان صفت او در پاسخش بیان داشت: تو پادشاهی خردمند و معبودی بلامنازع هستی چگونه به بندگی تن در می دهی.

فرعون از او مهلت خواست تا قدری بیندیشد اما فردای آن روز هامان که از جریان مطلع گشته بود به او گفت: تمام وعده های موسی به خضوع یک روز این مردم در برابر تو نمی ارزد! و اگر در پی جوانی هستی من آن را به تو خواهم بخشید، آنگاه از فرعون خواست تا به وسیله برگ درخت نیل خود را خضاب نماید.

متعاقب این حيله خداوند به موسی وحی فرستاد که خوفی به خود راه ندهد چراکه جوانی فرعون به این شکل دوامی نخواهد داشت.

□ دیدگاه مولانا

مطابق آیات و روایات مولوی، در شعری تحت عنوان «بیان این خبر که کلموا الناس علی قدر عقولهم لا علی قدر عقولکم حتی لا یکذب الله و رسوله» می گوید: موسی به فرعون پیشنهاد هایی می دهد که در صورت ایمان آوردن به او فضایی همچون: جوانی و عمر دراز، سلامتی و ملک دوجهان دهد؛ موسی در اندرز به فرعون و معرفی خدا می گوید که خدای ما همان است که ما را از خاک آفرید و دوباره پس از مرگ به خاک برمی گردیم.

در این ابیات موسی سعی در هدایت فرعون دارد و به او توصیه می کند توبه کند، اما تنها در او دو دلی ایجاد می شود که با مشورت با هامان، راه هدایت را بر خود می بندد.

موسی هرچه تلاش می کند تا با دلیل و برهان فرعون را به خداپرستی دعوت کند، به دلیل پایین بودن قدرت فکری فرعون برای درک سخنان موسی به تبعیت از این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما سلسله ی انبیاء با مردم متناسب با عقل آن ها سخن می گویم» (۱) به فرعون دنیاپرست گرفتار عقل جزئی، پیشنهاد هایی می دهد که با مضمون این سخن مناسب است. (در بهشت حیات جاوید، سلامتی، جوانی و تنعم از آن شماسست؛ بنابراین مرگ، بیماری، پیری و فقر به سراغتان نخواهد آمد) (۲)

چون که با کودک سروکارم فتاد

هم زبان کودکان باید گشاد

که برو کتاب تا مرغت خرم

یا مویز و جوز و فستق آورم

جز شباب تن نمی دانی بگیر

این جوانی را بگیر ای خر شعیر

هیچ آژنگی نیفتد بر رخت

تازه ماند آن شباب فرخت

نه نژند پیریت آید به رو

نه قد چون سرو تو گردد دو تو

نه شود زور جوانی از تو کم

نه به دندان ها خلل ها یا الم

نه کمی در شهوت و طمٹ و بعال

که زنان را آید از ضعف ملال

آن چنان بگشایدت فر شباب

که گشود آن مزده ی عکاشه باب (۱)

موسی به فرعون یادآوری می کند که در خواب حقایقی را می دیدی، اما باور نمی کردی و اکنون من که توسط خداوند از آن ها آگاه گشته ام، برایت می گویم و بدین صورت موسی قصد داشت تا با گفتن اسرار فرعون واقعیات از پرده ی غیب، او را به خبیری حق، ایمان آورد.

«فرعون در خواب می دید صورت هایی که از بلندی ها و بالایی ها سرنگون به زیر می افتاد و گوناگون خواری ها و زشتی ها می دید. چون بیدار می شد، دل خود را تسلّی می داد که خواب است، باشد که خیال باشد، ... دوزخی که روی او در باطن زشت است، از دیدن روی اندرون خود می گریزد و در این صورت های خوب که از آن بهشتیان است به غضب و تعدّی می آویزد» (۲)

«پس اگر او عاقل بود، دم به دم در آن زشتی خود نظر می کرد و زار زار می گریست و ناله ی فغان را درد خود می ساخت و از حق تعالی داد می خواست و از غایت صدق می گفت که: ای قادر مطلق که معدوم را موجود می کنی و موجود را معدوم و دیو را فرشته، من دیو زشت را از کرم بی پایان خود رحمت کن و زشتی ها را از من دور کن؛ و چون ماتم زدگان با چشم گریان در پای اولیاء و عزیزان خدا خاک می گشت، لاجرم چون چنین مداومت می کرد، دریای رحمت حق به جوش می آمد و قطره آب روح او در این صدف تن گوهر می گشت و از چنین شقاوت به سعادت ابدی می پیوست» (۳)

(بازگفتن موسی اسرار فرعون را واقعات او را ظهر الغیب تا به خبیری حق ایمان آورد یا گمان برد)

آهن تیره به قدرت می نمود

واقعاتی که در آخر خواست بود

تا کنی کمتر تو آن ظلم و بدی

آن همی دیدی و بدتر می شدی

نقش های زشت خوابت می نمود

می رمیدی ز آن و آن نقش تو بود

همچو آن زنگی که در آینه دید

روی خود را زشت و بر آینه رید

که چه زشتی لایق اینی و بس

زشتیم آن تو است ای کور خس

این حدث بر روی زشتت می کنی

نیست بر من ز آنکه هستم روشنی

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۶۸

۲- مولوی، فیه ما فیه، ص ۵۴۶

۳- مولوی، فیه ما فیه، ص ۵۴۶

گاه می دیدی لباس سوخته

گه دهان و چشم تو بردوخته

اندر میان آب ریز

گه غریق سیل خون آمیز تیز

گه ندات آمد از این چرخ نقی

که شقیبی و شقیبی و شقی

گه ندات آمد صریحاً از جبال

که برو هستی ز اصحاب الشمال

گه ندا می آمدت از هر جماد

تا ابد فرعون در دوزخ فتاد

زین بترها که نمی گویم ز شرم

تا نگردد طبع معکوس تو گرم

اندکی گفتم به تو ای ناپذیر

ز اندکی دانی که هستم من خبیر

خویشتن را کور می کردی و مات

تا نیندیشی ز خواب واقعات

چند بگریزی نک آمد پیش تو

کوری ادراک مکر اندیش تو (۱)

مولانا با اشاره به این آیه که «دوزخ جلوه ی قهر الهی است و این قهر در وجود منکران و کافران نیز باز می تابد و اگر بخواهند توبه کنند، نمی توانند و در نتیجه اخلاق و اوصاف پسندیده انعکاس از بهشت است و اخلاق ذمیمه و نکوهیده انعکاس از دوزخ» (۲) در شعری تحت عنوان «بیان آنکه در توبه باز است» می گوید:

هین مکن زین پس فراگیر احتراز

که ز بخشایش در توبه است باز

توبه را از جانب مغرب دری

باز باشد تا قیامت بر وری

تا ز مغرب برزند سر آفتاب

باز باشد آن در از وی رو متاب

هست جنت را ز رحمت هشت در

یک در توبه ست ز آن هشت ای پسر

آن همه گه باز باشد گه فراز

و آن در توبه نباشد جز که باز

هین غنیمت دار در باز است زود

رخت آنجا کش به کوری حسود (۳)

(گفتن موسی فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان)

هین ز من بپذیر یک چیز و بیار

پس ز من بستان عوض آن را چهار

گفت ای موسی کدام است آن یکی

شرح کن با من از آن یک اندکی

گفت آن یک که بگویی آشکار

که خدایی نیست غیر کردگار

خالق افلاک و انجم بر علا

مردم و دیو پری و مرغ را

خالق دریا و دشت و کوه و تیه

ملکت او بی حد و او بی شیه

گفت ای موسی کدام است آن چهار

که عوض بدهی مرا بر گو بیار

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۶۴-۶۶۵

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۴۳۶

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۶۵

تا بود کز لطف آن وعده ی حسن
سست گردد چهارمیخ کفر من
بو که ز آن خوش وعده های مغتم
برگشاید قفل کفر صد منم
بو که از تأثیر جوی انگبین
شهد گردد در تنم این زهر کین
یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر
پرورش یابد دمی عقل اسیر
یا بود کز عکس آن جوهای خمر
مست گرددم بو برم از ذوق امر
یا بود کز لطف آن جوهای آب
تازگی یابد تن شوره ی خراب
شوره ام را سبزه ای پیدا شود
خار زارم جنت مأوی شود
بو که از عکس بهشت و چار جو
جان شود از یاری حق یار جو
آن چنانک از عکس دوزخ گشته ام
آتش و در قهر حق آغشته ام
گه ز عکس مار دوزخ همچو مار
گشته ام بر اهل جنت زهر بار
گه ز عکس جوشش آب حمیم

آب ظلمم کرده خلقان را رمیم

من ز عکس زمهریرم زمهریر

یا ز عکس آن سعیرم چون سعیر

دوزخ درویش و مظلومم کنون

آنکه یابمش ناگه زبون (۱)

(شرح کردن موسی آن چهار فضیلت را جهت پای مزد ایمان فرعون)

گفت موسی کاولین آن چهار

صحتی باشد تنت را پایدار

این علت هایی که در طب گفته اند

دور باشد از تنت ای ارجمند

ثانیاً باشد ترا عمر دراز

که اجل دارد ز عمرت احتراز

وین نباشد بعد عمر مستوی

که به ناکام از جهان بیرون روی

بلکه خواهان اجل چون طفل شیر

نه ز رنجی که ترا دارد اسیر

مرگ جو باشی ولی نه از عجز رنج

بلکه بینی در خراب خانه گنج

پس به دست خویش گیری تیشه ای

می زنی بر خانه بی اندیشه ای

که حجاب گنج بینی خانه را

مانع صد خرمن این یک دانه را

پس در آتش افکنی این دانه را

پیش گیری پیشه ی مردانه را

ای به یک برگگی ز باغی مانده

همچو کرمی برگش از رز رانده

چون کرم این کرم را بیدار کرد

اژدهای جهل را این کرم خورد

کرم کرمی شد پر از میوه و درخت

این چنین تبدیل گردد نیک بخت (۲)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۶۵-۶۶۶

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۶۶

(غره شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خویشتن و طلب ناکردن علم غیب که علم انبیاست)

دیدم اندر خانه من نقش و نگار

بودم اندر عشق خانه بی قرار

بودم از گنج نهانی بی خبر

ور نه دستنبوی من بودی تبر

آه گر داد تبر را دادمی

این زمان غم را تبرا دادمی

چشم را بر نقش می انداختم

همچو طفلان عشق ها می باختم

پس نکو گفت آن حکیم کامیار

که تو طفلی خانه پر نقش و نگار

در الهی نامه بس اندرز کرد

که بر از دودمان خویش گرد

بس کن ای موسی بگو وعده ی سوم

که دل من ز اضطرابش گشت گم

گفت موسی آن سوم ملک دو تو

دو جهانی خالص از خصم و عدو

بیشتر ز آن ملک کاکنون داشتی

کان بد اندر جنگ و این در آشتی

آنکه در جنگت چنان ملکی دهد

بنگر اندر صلح خوانت چون نهد

آن کرم کاندرا جفا آنهات داد

در وفا بنگر چه باشد افتقاد

گفت ای موسی چهارم چیست زود

باز گو صبرم شد و حرصم فرود

گفت چارم آنکه مانی تو جوان

موی همچون قیر و رخ چون ارغوان

رنگ و بودر پیش ما بس کاسد است

لیک تو پستی سخن کردیم پست

افتخار از رنگ و بو از مکان

هست شادی و فریب کودکان (۱)

«فرعون از اصحاب تلوین بود و بدین علت به هنگام شب از کرده پشیمان می شد و توبه می آغازید، خودبینی و خویشتن بینی او از اقبال و اطاعت نا خردمندانه ی ابلهان نیرو می گرفت؛ بدین سبب در برابر موسی شقاوت و انکارش در جوش می آمد» (۲)

مولوی در ذیل عنوان «در بیان آنکه موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت اند، چنانکه زهر و پادزهر و ظلمات و نور و مناجات کردن فرعون به خلوت تا ناموس نشکنند» به ایمان شبانه فرعون می پردازد و می گوید: [هر یک از موسی و فرعون مظهر اسمی از اسماء الهی بودند، این مظهر اسم «هادی» و آن مرآت اسم «مضل» بود، مرجع همه ی اسماء متضاد از جلالی و جمالی، ذات حق است؛ بدین جهت هرکسی در حکم اسمی است که جنبه ی مظهریت آن را دارد و مرجع آن اسم هم ذات الهی است، پس بازگشت همه به سوی خداست و اختلافی که فرض می شود بر حسب ظاهر است.] (۳)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۶۷-۶۶۸

۲- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۴۷

۳- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۴۱

[مولانا معتقد است که کفر و ایمان هر دو عاشق و حق اند و فرعون هم کششی به سوی حق دارد] (۱) و کسانی که در مخالفت و انکار انبیای الهی اصرار و ابرام دارند، در واقع خود را از فواید لطف حق که در بعثت انبیاء مندرج است، محروم می دارند.

انکار و مخالفت آن ها هم در حقیقت از طرد باطنی انبیاء ناشی است و به خاطر آن است که تجانس واقعی بین آن ها و عالم انبیاء نیست. چنانکه فرعون پنهانی و در خلوت می کوشید تا به موسی نزدیک شود، اما نفرت باطنی موسی که وی را به سبب عدم تجانس به قهر و طرد واپس می راند سبب می شد تا وی فرصت و توفیق آن را نیابد که در ظاهر از انکار برهد و ایمان مضل را در ظاهر نیز آشکار نماید.

فرعونیان هم به جهت دفع و طرد باطنی انبیاء از نیل به ایمان محروم می مانند و علاقه ی باطنی آمیخته با تردید و نفاق آن ها که مولانا در مورد فرعون بدان اشارت صریح دارد، هرگز به آن ها مجال فوز و نجات نمی دهد. (۲)

از نظر مولوی «اختلاف و دوگانگی که ... بر سر مذهب و معتقدات خود می کنند، با فطرت انسانی و اصولی دعوت پیمبران موافقت ندارد و قدر مشترک میان افراد بشر معنی و اصل انسانیت است. پس همان بهتر که بدان حقیقت بازگردیم و پرخاش را به یک سو نهمیم؛ حاصل آنکه اختلاف ها و دشمنی ها در عالم خلق است و در جهان ایزدی، عداوت و خلاف انگیزی وجود ندارد و آن سالک که در جهان یگانگی گام نهاده است، همه ی مذاهب را به یک چشم می نگرد و با هیچ یک دشمنی نمی ورزد.» (۳) «زیرا عالم خلق آن گونه که در تأویلات صوفیه از قرآن استنباط می شود، مراتب تنزلات وجود مطلق را تصویر می کند و از این رو حلقه ی ارتباطی است که انسان را در نهایت مسیر مراتب وجود با صانع عالم که مافوق مراتب و در مرتبه ی اطلاق وجود است مرتبط می دارد و بدین گونه اقلیم رنگ و تلوین را که دنیای قیود و اضافات و در قلمرو شهادت و فعلیت است با عالم غیب که دنیای عدم و عالم قابلیت محسوب است و مولانا از آن به عالم بی رنگی تعبیر می کند، در وجود انسان به هم پیوند می دهد.» (۴)

به همین دلیل، صفات حق در عالم صورت و رنگ و اضافات، جدا از یکدیگر در انسان ها نمود می یابند و هر فردی مظهر اسمی از اسماء الهی می گردد و مظاهر اسماء جمالیته و جلالیه مقابل یکدیگر قرار می گیرند و به جنگ باهم می پردازند:

موسی و فرعون معنی را رهی

ظاهر آن ره دارد و این بی رهی

روز موسی پیش حق نالان شده

نیم شب فرعون گریان آمده

کاین چه غل است ای خدا بر گردنم

ور نه غل باشد که گوید من منم

ز آنکه موسی را منور کرده ای

مر مرا ز آن هم مکدر کرده ای

ز آنکه موسی را تو مه رو کرده ای

ماه جانم را سیه رو کرده ای

بهتر از ماهی نبود استاره ام

چون خسوف آمد چه باشد چاره ام

نوبتم گر رب و سلطان می زنند

مه گرفت و خلق پنگان می زنند

می زنند آن طاس و غوغا می کنند

ماه را ز آن زخمه رسوا می کنند

۱- شرح مشنوی استعلامی، ج ۱، ص ۴۵۵

۲- زرّین کوب، بحر در کوزه، ص ۲۹

۳- فروزان فر، شرح مشنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۴۹

۴- زرّین کوب، سرّنی، ج ۱، ص ۵۵۱

من که فرعونم ز شهرت وای من
زخم طاس آن ربی الاعلای من
خواجه تاشانیم اما تیشه ات
می شکافد شاخ را در بیشه ات
باز شاخی را موصل می کند
شاخ دیگر را معطل می کند
شاخ را بر تیشه دستی هست نی
هیچ شاخ از دست تیشه جست نی
حق آن قدرت که آن تیشه تراست
از کرم کن این کژی ها را تو راست
باز با خود گفته فرعون ای عجب
من نه در یا ربنام جمله شب
در نهان خاکی و موزون می شوم
چون به موسی می رسم چون می شوم
رنگ زر قلب ده تو می شود
پیش آتش چون سیه رو می شود
نی که قلب و قالبم در حکم اوست
لحظه ای مغزم کند یک لحظه پوست
سبز گردم چون که گوید کشت باش
زرد گردم چون که گوید زشت باش
لحظه ای ماهم کند یک دم سیاه

خود چه باشد غیر این کار اله
پیش چوگان های حکم کن فکان
می دویم اندر مکان و لامکان
چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی
گر ترا آید بر این نکته سؤال
رنگ کی خالی بود از قیل و قال
این عجب کاین رنگ از بی رنگ خاست
رنگ با بی رنگ چون در جنگ خاست
چون که روغن را ز آب اسرشته اند
آب با روغن چرا ضد گشته اند
چون گل از خار است و خار از گل چرا
هر دو در جنگند و اندر ماجرا
یا نه جنگ است این برای حکمت است
همچو جنگ خر فروشان صنعت است
یا نه این است و نه آن حیرانی است
گنج باید جست این ویرانی است
آنچه تو گنجش توهم می کنی
ز آن توهم گنج را گم می کنی
چون عمارت دان توهم و رای ها

گنج نبود در عمارت جای ها
در عمارت هستی و جنگی بود
نیست را از هست ها ننگی بود
نی که هست از نیستی فریاد کرد
بلکه نیست آن هست را واداد کرد
تو مگو که من گریزانم ز نیست
بلکه او از تو گریزان است بیست
ظاهراً می خواندت او سوی خود
وز درون می راندت با چوب رد
نعل های واژگونه ست ای سلیم
نفرت فرعون می دان از کلیم (۱)

(ب) سخنان فرعون

فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرد، و گفت:

۱- «اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟» (۱)

نکته ها:

□ منظور فرعون از جمله تکلیف پیشینیان

بعضی گفته اند: چون موسی در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟!

بعضی گفته اند، چون موسی، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته، مشرک بودند این نشان می دهد که شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست!

بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی این بود که سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آن ها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید پس تکلیف این ها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند چه خواهد شد؟

مرحله پنجم (پنجمین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

به هر حال موسی در جواب فرعون ۴ مطلب را بیان می کند:

۱- «گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچ گاه پروردگار من برای حفظ آن ها گمراه نمی شود و نه فراموش می کند» (۲)

بنابراین حساب و کتاب آن ها محفوظ است و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگه دارنده این حساب، خدایی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی و با توجه به آنچه موسی در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد کاملاً روشن است که نگه داشتن این حساب برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندی هایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود؛ و به این ترتیب موسی ضمناً احاطه علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سرسوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم و بی پاداش و کیفر نخواهد بود. در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی قبلاً گفت و آن اینکه: خداوندی که به هر موجودی نیازمندی اش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است. سپس موسی ادامه می دهد و می گوید:

۲- «همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرارداد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان، آبی فرستاد» «ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم» (۳)

١- طه: ٥١ (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى)

٢- طه: ٥٢ (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى)

٣- طه: ٥٣ (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى)

سرانجام اشاره به آخرین نعمت از این سلسله نعمت های الهی کرده می گوید:

۳- «از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید» و در پایان درحالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده می فرماید: «در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه» (۱)

اشاره به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود. سپس به تناسب اینکه در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمت های آن استفاده شده «معاد» را نیز با اشاره به همین زمینه در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید:

۴- «از آن شمارا آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و از آن نیز شمارا بار دیگر بیرون می آوریم» (۲)

گفت فرعونش فما بال القرون

حال آن پیشینیان بوده است چون

که خدا را هیچ نپرستیده اند

بعد موت اینی چسان گردیده اند

گفت موسی داند آن پروردگار

که بود علمش محیط از هر فرار

کس نداند علم غیب الا خدا

ثبت لوح است آنچه هست از ماسوا

نه کند پروردگار من خطا

نه فراموشش شود چیزی بجا

فرش کرد آن کو زمین را بهرتان

راه ها بنمود از هر سو در آن

کرد نازل ز آسمان مر آب را

رستنی ها پس برون آریم ما

رستنی ز اصناف گوناگون به دست

آوریم از مختلف چیزی که هست

هم خورید از آنکه هست انعامتان

هم چرانید اندر آن انعامتان

اندر این باشد نشان ها بی ز حد

بر خداوندان ادراک و خرد

ما شمارا آفریدیم از زمین

در زمین هم باز آریم از یقین

بازهم آریمتان بیرون دگر

منبعث گردیده یعنی سربه سر

گفت این تا آنکه فرعون عنود

یاد آرد کاصل او از خاک بود

واگذار آن غرور و کبر خویش

از ره تمکین و عجز آید به پیش (۲)

نکته ها

□ (کتاب) به صورت نکره: اشاره به عظمت کتابی است که اعمال بندگان در آن ثبت است.

□ تفاوت مفهوم جمله (لَا يَضِلُّ) با جمله (لَا يَنْسِي)

۱- طه: ۵۴ (كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)

۲- طه: ۵۵ (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

«لا یضل»، اشاره به نفی هرگونه اشتباه از پروردگار است و «لا ینسی» اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد.

□ چهار بخش از نعمت های بزرگ خدا

الف) زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

ب) راه ها و جاده هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالباً دره ها و راههایی وجود دارد، که انسان می تواند از آن ها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

ج) آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات از آسمان نازل کرده.

د) گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آن ها مواد غذایی

انسان را تشکیل می دهند و بخشی مواد دارویی قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورداستفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسایل زندگی (همچون درها و حتی خانه هایی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسایل نقلیه دیگر).

می توان گفت: این چهار نعمت بزرگ به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویت های زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است و به دنبال آن راه های ارتباطی، سپس آب و فرآورده های کشاورزی.

□ کلمه (مهد) و (مهاده)

هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه «مهد» به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن). گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است.

□ کلمه (ازواج)

از ماده زوج گرفته شده است، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد و هم اشاره سربسته ای به مسئله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت.

□ کلمه (نهی)

جمع «نهی» (بر وزن کبیه) در اصل از ماده «نهی» (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی به معنای بازداشتن است؛ و اشاره به اینکه: هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد. «لأُولَى النَّهَى» یعنی صاحبان عقل و خرد. از این جهت به عقل، «نهی» می گویند که انسان را از پیروی هوس ها باز می دارد.

(*) در تفسیر «اولوالعزم النهی» در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر نقل شده است چنین می خوانیم: «إن خیارکم اولوالعزم النهی، قیل یا

رسول الله و من اولوالعزم النهی؟ قال هم اولوالعزم الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الآباء و المتعاهدين للفقراء و الجيران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یصلون و الناس نیام غافلون: «بهترین شما اولوالعزم النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر

پرسیدند اولوالعزم النهی کیان اند؟ فرمود: آن ها که دارای اخلاق حسنه و عقل های پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آن ها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همان ها که نماز می خوانند درحالی که مردم خوابند» (۱).

□ علت اشاره به خلقت از خاک

اینکه همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک، اینکه: حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم، زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است، اختطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده اند و به کجا خواهند رفت، این همه غرور و نخوت و گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می شود چرا؟

(*) در حدیثی از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز این خاک بوم و هنگامی که سر برمی داری مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک بازمی گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد. (۲)

(ب) سخنان فرعون

فرعون به خیره سری هم چنان ادامه داد و از مرحله استهزاء و سخریه پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و «گفت: پیامبری که به سوی شما آمده قطعاً مجنون است!» (۳)

همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می دادند.

نکته ها

□ غرور فرعون

جالب اینکه این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید «فرستاده ما» و «به سوی ما» بلکه می گوید «پیامبر شما» که «به سوی شما» فرستاده شده است، چرا که حتی تعبیر «پیامبر شما» جنبه سخریه داشت، سخریه ای توأم با خودبرتربینی که من بالاتر از آنم که پیامبری، برای دعوتم بیاید و هدفش از نسبت جنون به موسی این بود که اثر منطقی نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند.

۱- کلینی، اصول کافی ج ۲، باب المؤمن و علامات و صفاته، ح ۳۲

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۲

۳- شعراء: ۲۷ (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) ذاریات: ۳۹ (فَتَوَلَّىٰ بُرْكَيْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

مرحله ششم (ششمین مکالمه دو طرفه فرعون با موسی

الف) سخنان موسی

این نسبت ناروا در روح بلند موسی اثری نگذاشت و هم چنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش، در آفاق وانفس، ادامه داد و «گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است هست اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید» (۱)

اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر، یک حکومت ظاهری داری، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آن ها است در بر گرفته و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد، اصولاً همین طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر و نظامی که بر آن حاکم است، خود نشانه ای از عظمت او است، اما عیب کار اینجا است که شما تعقل نمی کنید و اصلاً عادت به اندیشیدن ندارید.

گفت مر فرعون قوم خویش را

این فرستاده است مجنون بر شما

بنگرید او را که ندهد در خطاب

با سؤال ما مطابق یک جواب

ملفت بر وی نشد موسی دگر

گفت باز بهر تأکید نظر

رب شرق و غرب و مابین آنچه هست

از خرد دارید چیزی گر به دست

نزد عاقل کو بود باریک بین

خود جوابی بر شما نبود جز این

آنکه کس از کنه ذات آگاه نیست

عقل را بر فهم ذاتش راه نیست

ذات حق باشد منزّه آنکه کس

باشدش فهم حقیقت دست رس (۲)

نکته ها

□ (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در گذشته و حال در زندگانی تان بود این حقیقت را درک می کردید.

درواقع موسی

نسبت جنون را به طرز زیبایی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم، دیوانه و بی عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی بیند و این همه نقش عجب که بر درودیوار وجود است هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار! درست است که موسی نخستین بار اشاره به تدبیر آسمان ها و زمین کرد ولی از آنجا که آسمان بسیار بالا است و زمین، بسیار اسرارآمیز، لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه ای گذاشت که هیچ کس را یارای انکار آن نیست و انسان همه روز با آن سروکار دارد و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیقی که در آن وجود دارد و احدی نمی تواند ادعا کند من تنظیم کننده آنم.

۱- شعراء: ۲۸ (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

□ تعبیر به (مابینهما)

(آنچه میان این دو است) اشاره به وحدت و ارتباط در میان شرق و غرب است همان گونه که این تعبیر در مورد آسمان ها و زمین نیز چنین بود.

□ (رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ) نیز ارتباط وحدت نسل ها را بیان می کند.

□ (ب) سخنان فرعون

منطق نیرومند و شکست ناپذیر موسی، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین «گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد» (۱)

مانند فرعون از جواب او فرو

گفت از قهر و غضب مانا به او

که اگر گیری خدایی غیر من

حکم بر سجن ات نمایم بی سخن (۲)

نکته ها

□ الف و لام در (المسجونین)

الف و لام عهد است و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکنند، برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند. (۳)

□ علت تهدید فرعون

درواقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی را خاموش کند چراکه ادامه این بحث ها سبب بیداری مردم می شد و برای جباران چیزی خطرناک تر از بیداری و هشیاری مردم نیست!

مرحله هفتم (هفتمین مکالمه دوطرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

موسی باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود. موسی با لحنی بسیار مؤدبانه و دلپذیر و آکنده از محبت آن ها را مخاطب قرارداد و در ۶ جمله گفت:

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۵۲۴

۳- تفسیر «المیزان» و «فخر رازی» و «روح المعانی» ذیل آیه مورد بحث

۱- «هدف از آمدن من این است که شما ای بندگان خدا در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید و آنچه را به شما دستور داده است ادا کنید» (۱)

در دنباله آیه برای نفی هرگونه اتهام از خود می افزاید:

۲- «من برای شما رسول امینی هستم» (۲) این تعبیر در حقیقت به عنوان پیش گیری از نسبت های ناروایی است که فرعونیان به او دادند. پس سزاوار است که درباره خداوند جز حق نگوییم، زیرا فرستاده خداوندی که از همه عیوب، پاک و منزّه است، ممکن نیست دروغ گو باشد.

۳- «پس بازهم می گویم: بنی اسرائیل را با ما بفرست.» (۳)

آمد ایشان را رسولی ارجمند

گفت بفرستید سویم بی گزند

آن عباد الله که در دام شما

مبتلا باشند در رنج و بلا

یعنی اسرائیلیان را در یقین

بر شما از حق رسولم من امین

وانکه بر حق کبر می نازند و کین

انی آتیکم بسطان مبین (۴)

سپس برای تثبیت دعوی نبوت خویش اضافه می کند:

۴- «چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم، من از پروردگار شما، دلیل روشن و آشکاری با خود دارم» (۵)

گفت گویی این به جد یا بر مزاح

گر به جد گویی نباشد بر صلاح

گفت این زبید ز عبد مسترق

تا نگوید بر خدا الا که حق

اندر این دعوی نگویم جز حقیق

گر مرا توفیق حق باشد رفیق

گفت داری حجتی در این مقال
تا نباشد قولت از جهل و ضلال
گفت از حق آمدم با بینات
بی دلیل اقوال باشد ترهات
بر شما آوردم از پروردگار
صدق خود را معجزاتی آشکار
تا فرستی با من اسرائیلیان
هم دهی بر بندگی با من لسان
بر خدایی، غیر آن یکتا خدا
نیست کس شایسته هم نبود سزا
عاجزی از هر توانایی بری
چون کند با موجد خود همسری
پس به حق در بندگی کن اعتراف
سبیطیان راهم ز خدمت کن معاف
آنکه ایشان اند از آل خلیل
گشته اندر دست جباران ذلیل
با من ایشان را فرست از جایشان
تا برم بر موطن آبائشان (۶)

-
- ۱- دخان: ۱۸-۱۹ (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) (*) وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)
 - ۲- دخان: ۱۸ (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)
 - ۳- أعراف: ۱۰۵ (حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)
 - ۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷
 - ۵- دخان: ۱۹ (إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)
 - ۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

از آنجا که مستکبران دنیاپرست هر کس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچ گونه تهمت و ناسزا و حتی قتل و اعدام، فروگذار نمی کنند، موسی به عنوان پیشگیری می افزاید:

۵- «من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید» (۱)

چون که موسی گفت حق نصح و پند

پس به قتل و رجم او برخاستند

گفت من بر دم به رب خود پناه

تا کنیدم سنگسار اکنون به راه

ور ز من باور ندارند این سخن

پس کنید از من کناره بی محن (۲)

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم و تا آخرین نفس ایستاده ام و خداحافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می افزوده، چرا که می دانستند رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می کند. این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که «رجم» به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود و در حقیقت پیشگیری از تهمت هایی است که بعداً به موسی زدند.

در آخر موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و گفت:

۶- «آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد؟!» (۳)

گفت در زندان کنی آیا مرا

گر چه آرم حجّتی روشن هلا

تا که آن باشد گواه قول من

هم دلیل صنع حیّ ذو المنن (۴)

نکته ها

□ (عباد الله)

مخاطب است و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می رود ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنه کاران برای دلجویی و جذب قلوب آن ها به سوی حق اطلاق شده است (۵) و برخی گفته اند: منظور از «عباد الله» بنی اسرائیل است.

اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است؛ و برخی گفته اند: سپردن آن ها به دست موسی و رفع اسارت و بردگی از آن هاست.

۱- دخان: ۲۰ (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۶۸۷

۳- شعراء: ۳۰ (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۵-؛ مانند ۱۷ فرقان و ۱۳ سبا و ۵۸ فرقان و غیر آن

□ منظور از «عدم علو»

در برابر خداوند، هرگونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست، از مخالفت و نافرمانی گرفته تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن.

ب (سخنان فرعون

فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چراکه موسی اشاره سر بسته ای به یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند و می گویند باید بگذاری موسی کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می شود، نمی توان با او طرف شد و الا گرافه گوئی اش آشکار می گردد، در حال نمی توان از این سخن موسی به سادگی گذشت؛ و به ناچار گفت:

۱- اگر راست می گویی آن را بیاور! (۱) و با این تعبیر ضمن ابراز تردید در صدق موسی ظاهراً قیافه حق جویی و حق طلبی به خود گرفت، آن چنان که یک جستجوگر به دنبال حق می گردد.

گفت فرعون از بدعوی صادقی

بر نمود معجز از حق لایقی

پس بیار آن را اگر باشد چنین

یعنی از هستی بقول از صادقین (۲)

کرد استبعاد از آن گفتا کجا است

پس بیار آن را اگر گویی تو راست (۳)

نکته ها

□ دیدگاه ابن عربی

پس چون موسی مسئول عنه را که رب عالمیان است عین عالم قرارداد، فرعون به این لسان با موسی خطاب نمود و قوم شعور بدان نداشتند و به موسی گفت: اگر جز من الهی اتخاذ کنی تو را از مسجونین قرار می دهم.

و السین فی «السیجن» من حروف الزوائد: ای لاسترنک: سین سجن از حروف زواید است. یعنی هرآینه تو را می پوشانم (یعنی تو را تحت ظهور خودم و غلبه بر تو می پوشانم به این معنی بر تو حاکم و غالبم).

زیرا تو مرا جواب دادی به چیزی که بدان مرا تأیید نمودی که مثل این قول را به تو بگویم. پس ای موسی اگر به من بگویی که تو ای فرعون در وعید من به سجن و ستر جهالت نمودی زیرا عین واحد است، چگونه جدا کردی (باینکه عین، واحد است و کثرتی در آن نیست).

١- أعراف: ١٠٦ (... فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) ٢- شعراء: ٣١ (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٢٥٧

٣- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٥٢٤

فرعون در جواب می گوید: مراتب عین را از هم تفریق نموده است. چنانکه اگر مراتب نمی بود عین تفریق نمی شد و در ذات خود منقسم نمی گردید و ای موسی اکنون مرتبه من تحکم بالفعل در توست و من از حیث عین، تو هشتم و از حیث رتبه، غیر تو.

چون موسی این حکم و تسلط را به حسب مرتبه از فرعون فهم کرد، حق فرعون را اعطا نمود، در اینکه به او بگوید قدرت بر آن نداری. (این سخن را نگفت) زیرا رتبه فرعون بر قدرت بر موسی و اظهار اثر در او شهادت می دهد) زیرا حق در رتبه فرعون از این صورت ظاهره که رتبه سلطنت است، تحکم بر مرتبه ای است که موسی در آن مجلس در آن رتبه ظهور داشت.

پس موسی به فرعون به عنوان اظهار مانع از تعدی فرعون بر خود گفت: (أَوَلَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) (شعرا: ۱)؛ پس فرعون نتوانست (یعنی برای او راه چاره نبود و گشایش و دستی نداشت) مگر اینکه بگوید: فَأَتَتْ بِهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ تا اینکه در نزد افراد ضعیف الرأی از قوم خود به عدم انصاف ظاهر نشود که در او شک کنند و آن ها طایفه ای بودند که فرعون آنان را خفیف نموده بود پس اطاعت فرعون می نمودند.

آن ها قومی فاسق بودند یعنی خارج از حکم عقول صحیح که انکار ادعای فرعون به لسان ظاهر در عقل هست، چه اینکه عقل را حدی است که در آن حد می ایستد، هنگامی که صاحب کشف و یقین از آن می گذرد.

آنکه شیخ گفت که این ها فاسق بودند فسوق را این چنین معنی کرد که عقل صحیح مقاله فرعون را در ادعای الوهیت انکار می کند و مقصود شیخ از آوردن قید عقل در عبارت خود که گفت: «آن حکم انکار ادعای فرعون به لسان ظاهر در عقل هست»، این است که می خواهد بگوید ادعای فرعون در نظر عقل صحیح نیست ولی از نظر کشف صحیح است. چه اینکه عقل را حدی است که در آن حد توقف می کند یعنی ادعای او را نمی پذیرد؛ اما عارف مکاشف که آگاه به سر القدر است از آن حد بالاتر می رود. (۱)

چنانکه در حدیث آمده است که حضرت موسی کلیم به خداوند سبحان عرض کرد بار الهی پانصد سال است که فرعون را بر مردم مسلط کردی، در این همه مهلت که به این کافر دادی چه حکمت است؟ خداوند فرمود: ای موسی به مردمی که به بود و تدبیر او اداره می شوند بنگر. اگر او را بردارم سبب پراکندگی و آشفتگی این مردم خواهد شد که همه از قبل او روزی می خورند.

از این جهت که عقل را حدی یقف است و صاحب کشف از آن می گذرد و کشف بی نهایت نیست. زیرا کشف به حسب تجلی است و تجلی بی نهایت نیست.

موسی در جواب چیزی آورد که موقن و عاقل آن را بپذیرند که جواب اول برای موقن یعنی صاحب کشف و یقین بود و جواب ثانی برای عاقل خاصه. (۲)

قسمت پنجم: دعوت فرعون و فشارهای مجدد فرعون به بنی اسرائیل

در تورات آمده است: (۳)

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۷۴-۵۷۶

۲- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۷۴-۵۷۶

۳- سفر خروج، اصحاح ۵، آیات ۱-۲۱

- زمانی که موسی و هارون نزد پادشاه مصر رفتند، موسی هشتاد سال و برادرش هشتاد و سه سال داشت. (۱)

- پس از دیدار با بزرگان قوم، موسی و هارون نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «ما از جانب خداوند خدای اسرائیل پیامی برای تو آورده ایم. خداوند می فرماید: قوم مرا رها کن تا به صحرا بروند و مرا عبادت کنند.»

- فرعون گفت: خداوند کیست که من به حرف هایش گوش بدهم و بنی اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی شناسم و بنی اسرائیل را نیز آزاد نمی کنم.

- موسی و هارون گفتند: «خدای عبرانی ها ما را ملاقات کرده و به ما فرموده است: که با پیمودن مسافت سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم و گرنه او ما را به وسیله ی بیماری یا جنگ خواهد کشت.»

- فرعون به موسی و هارون گفت: «چرا بنی اسرائیل را از کارشان بازمی دارید؟ به دنبال کار خود بروید! حال که تعدادتان زیاد شده است، می خواهید دست از کار بکشید؟»

- در آن روز فرعون به ناظران و سرکارگران مصری خود چنین دستور داد: «از این پس به اسرائیلی ها برای تهیه ی خشت، کاه ندهید، آن ها خودشان باید کاه جمع کنند و تعداد خشت ها نیز نباید کمتر شود... پیداست که به اندازه ی کافی کار ندارند و گرنه فکر رفتن و قربانی کردن به سرشان نمی زد. چنان از آن ها کار بکشید که فرصتی برای گوش دادن به حرف های بیهوده نداشته باشند؛ پس ناظران و سرکارگران به قوم اسرائیل گفتند: «به فرمان فرعون از این پس به شما برای تهیه ی خشت کاه داده نخواهد شد. خودتان بروید و از هر جا که می خواهید کاه جمع کنید و از آن خشت بسازید. مقدار خشت ها نیز نباید از گذشته کمتر باشد.»

- پس بنی اسرائیل در سراسر مصر پراکنده شدند تا کاه جمع کنند. در این میان ناظران مصری نیز بر آن ها فشار می آوردند تا به همان اندازه ی سابق خشت تولید کنند و سرکارگران اسرائیلی را می زدند و می گفتند: چرا کارتان را مثل گذشته انجام نمی دهید؟

- سرکارگران اسرائیلی نزد فرعون رفتند و شکایت کرده، گفتند: «چرا با ما این چنین رفتار می شود؟ ناظران به ما کاه نمی دهند و انتظار دارند به اندازه ی گذشته خشت تولید کنیم! آن ها بی سبب ما را می زنند، درحالی که ما تقصیری نداریم، بلکه خودشان مقصرند.»

- فرعون گفت: «شما به اندازه ی کافی کار ندارید و گرنه نمی گفتید: اجازه بده برویم و برای خداوند قربانی کنیم. حال به سرکارتان بازگردید، همان طور که دستور داده ام، کاه به شما داده نخواهد شد و به اندازه ی گذشته باید خشت تحویل بدهید.»

- سرکارگران اسرائیلی هنگامی که سخنان فرعون را شنیدند، فهمیدند در وضع بدی گرفتار شده اند. وقتی آن ها از قصر فرعون بیرون می آمدند، به موسی و هارون که بیرون قصر منتظر ایستاده بودند برخوردند.

- پس به ایشان گفتند: «خداوند داد ما را از شما بگیرد که همه ی ما را از نظر فرعون و درباریانش انداختید و بهانه ای به دست ایشان دادید تا ما را بکشند.»

قسمت ششم: شکایت موسی از فرعون نزد پروردگار و دلداری وعده ی نجات بر بنی اسرائیل

در تورات آمده است: (۱)

- موسی نزد خداوند آمد و گفت: خداوندا، چرا قوم خود را با سختی ها مواجه می کنی؟

- آیا برای همین مرا فرستادی؟ از وقتی که پیغام تو را به فرعون رسانده ام بر این قوم ظلم می کنی و تو هم به داد ایشان نمی رسی.

- خداوند به موسی فرمود: اکنون خواهی دید که با فرعون چه می کنم! من او را چنان در فشار می گذارم که نه فقط قوم مرا رها کند، بلکه ایشان را به زور از مصر بیرون براند.

- من همان خداوندی هستم که بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام خداوند به آنان شناساندم.

- من با آن ها عهد بستم که سرزمین کنعان را که در آنجا غریب بودند، به ایشان ببخشم.

- من ناله های بنی اسرائیل را که در مصر اسیر و برده اند، شنیدم و عهد خود را به یاد آوردم. پس برو به بنی اسرائیل بگو که من خداوند هستم و با قدرت عظیم خود معجزات بزرگی ظاهر خواهم کرد تا آن ها را از اسارت و بردگی آزاد کنم.

- آن ها را قوم خود خواهم ساخت و خدای ایشان خواهم بود و آن ها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آن ها را از دست مصریان نجات دادم. من که خداوند هستم، ایشان را به سرزمینی خواهم برد که وعده ی آن را به اجدادشان ابراهیم و اسحاق و یعقوب دادم و آن سرزمین را به ملکیت ایشان خواهم داد.

- موسی آنچه را که خدا فرموده بود، تماماً برای قوم اسرائیل بازگفت، ولی ایشان که به سبب سختی کار، جانیشان به لب رسیده بود، به سخنان او اعتنا نکردند.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «بار دیگر نزد فرعون برو به او بگو که باید قوم اسرائیل را رها کند تا از این سرزمین بروند.»

- موسی در جواب خداوند گفت: «وقتی قوم اسرائیل به گفته هایم اعتنا نمی کنند، چطور انتظار داشته باشم که پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟ من سخنور خوبی نیستم.»

- خداوند به موسی و هارون امر فرمود که پیش بنی اسرائیل و پادشاه مصر بروند و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورند.

قسمت هفتم: مبارزه عملی موسی (بینات یا معجزاتش را به فرعون و اطرافیانش نشان می دهد)

در قرآن آمده است:

۱- «سپس بعد از رسولان پیشین، موسی و هارون را به سوی فرعون و ملأ او همراه با آیات و معجزات فرستادیم» (۱)

۳- «موسی به دنبال این سخن، معجزه بزرگ را به او نشان داد» (۲)

بلافاصله موسی دو معجزه بزرگ خود را که یکی مظهر «بیم» و دیگری مظهر «امید» بود و مقام «انذار» و «بشارت» او را تکمیل می کرد، نشان داد:

۴- نخست «عصای خود را انداخت و به صورت اژدهای آشکاری درآمد» (۳)

پس عصا را او بیفکندی ز کف

اژدها شد رو نمود از هر طرف

خواست تا فرعون و قصرش را تمام

درکشد از یک نهیب اندر به کام

این چنین دیدم به تاریخ و کتاب

کو فتاد از این به رنج و اضطراب

گفت خواهم کرد بر میت عمل

نک برون بر اژدها را زین محل

پس گرفت او را عصا شد در زمان

گفت تا دیگر چه داری زین نشان (۴)

پس بیفکند او عصا را ز اختیار

در زمان شد اژدهایی آشکار

پس بترسید از ظهور آن مهم

حاضران گشتند در دم منهزم

روی بر فرعون آورد اژدها

تا برد او را فرو در خود به جا

گفت ای موسی بگیرش پس گرفت

شد عصا باز او به دستش بی شگفت (۵)

نکته ها

□ (ملاً)

به اشراف پر زرق و برق گفته می شود که ظاهرشان چشم پر کن و حضورشان در اجتماع در همه جا دیده می شود و معمولاً در آیاتی از قبیل آیات مورد بحث به معنی دار و دسته و اطرافیان و مشاوران می آید.

۱- أعراف: ۱۰۳ (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ ...) ۲- يونس: ۷۵ (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ ...)

۲- نازعات: ۲۰ (فَأَرَاهُ الْكُتُبِي)

۳- شعراء: ۳۲ و أعراف: ۱۰۷ (فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

اگر می بینیم تنها سخن از بعثت موسی به سوی فرعون و ملأ به میان آمده درحالی که موسی مبعوث به همه فرعونیان و بنی اسرائیل بود، به خاطر آن است که نبض جامعه ها در دست هیئت های حاکمه و دارو دسته آن ها است، بنابراین هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آن ها را هدف گیری کند،

□ (ثعبان)

از ماده «ثعب» به معنی جریان آب گرفته شده باشد زیرا حرکت این حیوان بی شباهت به نهلهایی که به طور مارپیچ حرکت می کنند نیست.

«ثعبان» به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به «اژدها» می شود.

□ (مبین)

ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشم بندی و تردستی و عملی همچون سحر ساحران در کار نبود.

به خلاف کاری که ساحران بعداً انجام دادند، زیرا در مورد آن می گوید آن ها چشم بندی کردند و عملی انجام دادند که تصور می شد مارهایی است که به حرکت درآمده است و ثعبان به معنی اژدها و مار عظیم است

□ آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است؟!

نباید فراموش کرد که در جهان طبیعت تمام حیوانات از خاک به وجود آمده اند و چوب ها و گیاهان نیز از خاک اند، منتها برای تبدیل خاک به یک مار عظیم طبق معمول شاید میلیون ها سال زمان لازم باشد، ولی در پرتو اعجاز این زمان به قدری کوتاه شد که در یک لحظه همه آن تکامل ها و تحول ها به سرعت و پی در پی انجام یافت و قطعه چوبی که طبق موازین طبیعی می توانست پس از گذشتن میلیون ها سال به چنین شکلی درآید در چند لحظه چنین شکلی به خود گرفت؛ و آن ها که سعی دارند برای همه معجزات انبیاء توجیه های طبیعی و مادی کنند و جنبه اعجاز آن ها را نفی نموده، همه را به شکل یک سلسله مسائل عادی جلوه دهند هر چند برخلاف صریح کتب آسمانی باشد، باید موقف خود را به درستی روشن کنند که آیا آن ها به خدا و قدرت او ایمان دارند و او را حاکم بر قوانین طبیعت می دانند یا نه اگر نمی دانند سخن از انبیا و معجزات آن ها برای آنان بیهوده است و اگر می دانند، دلیلی بر این گونه توجیهات تکلف آمیز و مخالفت با صریح آیات قرآن نیست.

سپس دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد اشاره شده:

۵- «موسی دست خود را از گریبان خارج کرد، ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان بود» (۱)

دست خود موسی درآورد از بغل

گشت طالع نوری از وی بی خلل

یک سفیدی خارج از عادت یقین

خیره گشتند از فروغش ناظرین (۲)

گفت داری هیچ دیگر آیتی

دست خود را پس در آورد آن فتی

بود دست او درخشنده و سفید

ناظران دیدند آن را پس پدید (۳)

۱- شعراء: ۳۳ و أعراف: ۱۰۸ (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۷ در تورات آمده است (۱)

- خداوند به موسی و هارون فرمود: این بار پادشاه مصر از شما معجزه ای خواهد خواست، پس هارون عصای خود را در حضور فرعون به زمین انداخت و عصا مار شد.

- موسی و هارون باز پیش فرعون رفتند و همان طور که خداوند فرموده بود، هارون عصای خود را پیش پادشاه و درباریان او بر زمین انداخت و عصا مار شد.

(همان طور که می بینیم در تورات به جای موسی، هارون آمده و این اشتباه است)

نکته ها

□ (نزع)

در اصل به معنی برگرفتن چیزی از مکانی است که در آن قرار گرفته، مثلاً برگرفتن عبا از دوش و لباس از تن در لغت عرب، از آن تعبیر به نزع می شود و همچنین جدا شدن روح از تن را نیز نزع می گویند و به همین مناسبت گاهی به معنی «خارج کردن» نیز آمده است، که در آیه مورد بحث به همین معنی است.

موسی با نشان دادن این معجزه می خواهد این حقیقت را روشن سازد که تنها برنامه من جنبه ارباب و تهدید ندارد، بلکه ارباب و تهدید برای مخالفان است و تشویق و اصلاح و سازندگی و نورانیت برای مؤمنان.

□ دیدگاه مولانا

مولانا بارها به جنبه ی انذار عصا اشاره کرده است و می گوید: حضرت موسی علیه السلام در جواب فرعون که او را ساحر می نامد، به او هشدار می دهد که اگر راه موسی که همان راه خداست برگزینی و دست از هوای نفس برداری، بی گمان رها خواهی شد، چون اسیر هوای نفس خود شده ای، کرمی را اژدها می بینی. من برای آنکه تو را اصلاح کنم و اژدهای نفس تو را از بین ببرم، عصایم را به اژدها بدل می کنم تا دم آن، کبر و غرور و هوای نفس و را ببلعد؛ بنابراین اگر بپذیری از دو اژدها رها می شوی و گرنه اژدهای تو روحت را می بلعد و اژدهای عصای من وجودت را از بین می برد.

گر پذیری پند موسی وارهی

از چنین شست بد نا منتهی

بس که خود را کرده ای بنده ی هوا

کرمکی را کرده ای تو اژدها

اژدها را اژدها آورده ام

تا به اصلاح آورم من دم به دم

تا دم آن از دم این بشکند

مار من آن ازدها را بر کند

گر رضا دادی رهیدی از دو مار

ور نه از جانت بر آرد آن دمار (۲)

موسی به فرعون که دعوت او را نمی پذیرد، می گوید که: همان طور که عصا برای ادب کردن انسان های نابخرد است و تو نیز که به ازدهای قدرت دنیوی تبدیل شده ای، باید با ازدهای آسمانی من تأدیب شوی و گوشه ای از مجازات دوزخ را بدانی که در روز قیامت هرکسی به سزای اعمال خود می رسد.

۱- سفر خروج، اصحاح ۷، آیات ۸-۱۰

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۵۸

مولانا در فیه ما فیه می گوید: نمودن عصا به اژدها، رمزی است از قیامت و نمونه ای تا از احوال مرگ و قوف یابند و از این تلخی اندک، تلخی بسیار را فهم کنند.

ای موسی هم از این آثار اندک قیامت مثل اژدها و طوفان و وبا و ...، لابد است که قیامت برسد (۱).

نک عصا آورده ام بهر ادب

هر خری را کاو نباشد محتسب

اژدهایی می شود در قهر تو

کاردهایی گشته ای در فعل و خو

اژدهایی کوهیی تو بی امان

لیک بنگر اژدهای آسمان

این عصایی بود این دم اژدهاست

تا نکویی دوزخ یزدان کجاست؟ (۲)

مولانا تبدیل عصای موسی به مار را یکی از براهین عقلی بر حشر اجساد در روز قیامت می داند، زیرا وقتی جماد که به نظر ما مرده و بی جان هستند، به امر حق زنده و متحول می شوند، پس جسم آدمی نیز در روز قیامت زنده می شود:

چون عصای موسی اینجا مار شد عقل را از ساکنان اخبار شد (۳)

(*)

قسمت هشتم: عکس العمل اول فرعون در مقابل معجزات و اعتراف فرعون به بزرگی آسیه

وقتی موسی عصای خود را به زمین افکند و تبدیل به اژدها شد، فرعون از ترس به حالت لنگ گریخت و اژدها گوشه ی لباسش را گرفت و او را به پشت تختش کشاند.

فرعون از شدت ترس به موسی پناه برد و گفت: تو را به حق آسیه قسم، مرا از شر این مار نجات بده!

موسی به احترام نام آسیه مار را فراخواند، مار همچون سگی که به دنبال صاحبش می افتد، فوراً به طرف موسی بازگشت، موسی دست خود را در دهان مار فروبرد و زبانش را گرفت و مار به عصا تبدیل شد. (۴)

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

مولانا تنها در یکجا تحت عنوان «مشورت کردن فرعون با آسیه در ایمان آوردن به موسی» می گوید:

باز گفت او این سخن با ایسیه

گفت جان افشان بر این ای دل سیه

بس عنایت هاست متن این مقال

زود دریاب ای شه نیکوخصال

وقت کشت آمد زهی پر سود کشت

این بگفت و گریه کرد و گرم گشت

برجهید از جا و گفتا بخ لک

آفتابی تاج گشتت ای کلک

عیب کل را خود بیوشاند کلاه

خاصه چون باشد کله خورشید و ماه

هم در آن مجلس که بشنیدی تو این

چون نگفتی آری و صد آفرین

۱- مولوی، فیه ما فیه، ص ۵۵۵

۲- مولوی، فیه ما فیه، ص ۵۵۵

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۷

۴- فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۲۶۳

این سخن در گوش خورشید ارشدی

سرنگون بر بوی این زیر آمدی

هیچ می دانی چه وعده است و چه داد

می کند ابلیس را حق افتقاد

چون بدین لطف آن کریمت بازخواند

ای عجب چون زهره ات بر جای ماند

زهره ات ندیدید تا ز آن زهره ات

بودی اندر هر دو عالم بهره ات

زهره ای کز بهره ی حق بر درد

چون شهیدان از دو عالم برخوردار

غافلای هم حکمت است و این عمی

تا بماند لیک تا این حد چرا

غافلای هم حکمت است و نعمت است

تا نپرد زود سرمایه ز دست

لیک نی چندان که ناسوری شود

ز هر جان و عقل رنجوری شود

خود که یابد این چنین بازار را

که به یک گل می خری گلزار را

دانه ای را صد درختستان عوض

حبه ای را آمدت صد کان عوض

کان لله دادن آن حبه است

تا که کان الله له آید به دست
ز آنکه این هوی ضعیف بی قرار
هست شد ز آن هوی رب پایدار
هوی فانی چون که خود با او سپرد
گشت باقی دائم و هرگز نمرد
همچو قطره ی خائف از باد وز خاک
که فنا گردد بدین هر دو هلاک
چون به اصل خود که دریا بود جست
از تف خورشید و باد و خاک رست
ظاهرش گم گشت در دریا و لیک
ذات او معصوم و پابرجا و نیک
هین بده ای قطره خود را بی ندم
تا بیابی در بهای قطره یم
هین بده ای قطره خود را این شرف
در کف دریا شو ایمن از تلف
خود که را آید چنین دولت به دست
قطره را بحری تقاضا گر شده است
الله الله زود بفروش و بخر
قطره ای ده بحر پر گوهر بیر
الله الله هیچ تأخیری مکن
که ز بحر لطف آمد این سخن
لطف اندر لطف این گم می شود

کاسفلی بر چرخ هفتم می شود

هین که یک بازی فتادت بو العجب

هیچ طالب این نیابد در طلب

گفت با هامان بگویم ای ستیر

شاه را لازم بود رأی وزیر

گفت با هامان مگو این راز را

کور کمپیری چه داند باز را (۱)

قسمت نهم: عکس العمل دوم فرعون در مقابل معجزات (تحت تأثیر قرار گرفتن فرعون از هامان و منصرف شدنش از ایمان به خدای موسی)

بعد، از مبارزات چندمرحله ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون سخن می گوید که مرحله نخستین آن انکار و تکذیب و افترا و متهم ساختن آنان به سوءنیت و به هم ریختن سنت نیاکان و اخلال در نظام اجتماعی بوده است...

در قرآن آمده است:

۱- «فرعون به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد ساحر آگاه و ماهری است!» (۱)

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان «علیم» از او نام می برد! و چنین است راه و رسم جبار آنکه گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای وصل می شوند.

فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سرباز زدند و از اینکه در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، تکبر ورزیدند و به خاطر کبر و خودبرتربینی و نداشتن روح تواضع، واقعیت های روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند و به همین دلیل این قوم مجرم و گنه کار هم چنان به جرم و گناهشان ادامه دادند.

۲- «و به موسی گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین وطنمان با سحر بیرون کنی؟!» (۲)

او نشد تنبیه وز او آیات خواست

پس بیفکند او عصا از دست راست

هم ید و بیضا نمود او را چنان

که به سابق گشت شرح آن بیان

پس بدان آیات هیچ او نگرید

زان خبر داد این چنین رب مجید

که نمودیمش تمام آیات خویش

یک قدم نامد ز حد کفر پیش

کرد مر تکذیب موسی از عناد

بر ابا افزود انکار و فساد

گفت آیا آمدی ما را کنون

از زمین سازی به جادویی برون (۳)

نکته ها

□ منطق فرعون

ما می دانیم مسئله نبوت و دعوت به توحید و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبلیان از سرزمین آباء و اجدادمان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن

مخالفان! این تهمت درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند که هرگاه خود را درخطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسئله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند. مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آن ها!

فرعون، موسی را متهم به سحر کرد و فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود، این اتهام و برجسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.

این موضوع نیز قابل تذکر است که دامن زدن به احساسات «میهن دوستی» در این گونه مواقع کاملاً حساب شده بوده است، زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند.

او برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی ع، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان گفت «شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟! (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

۱- شعراء: ۳۴ (قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

۲- طه: ۵۷ (قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى) ۳- شعراء: ۳۵ (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

یعنی درباره موسی به مشورت نشستند و به تبادل نظر و شور پرداختند. زیرا ماده «امر» همیشه به معنی فرمان نیست، بلکه به معنی مشورت نیز می آید.

گفت با اشراف که دورش بدند

ساحری داناست این مرد از پسند

خواهد از سحری که دارد در فنون

مر شمارا زین زمین سازد برون

پس چه فرمایید اندر کار او

مشورت را تا کنیم آن را نکو

این دلیل است آنکه فرعون از نخست

عاجز از موسی شد از فهمی درست

آنکه آمد از ربوبیت به زیر

مشورت با بندگان را شد مشیر

وانکه گفت از ملکمان خواهند هان

تا برون سازند این جادوگران

کرد استشعار ز استیلای او

بر زمین مصر اندر گفتگو

هم ز موسی کرد مر تنفیرشان

تا به او ایمان نیارند از نشان

گفت از سحری که این مجنون کند

از مکان و ملکتان بیرون کند (۱)

نکته ها

□ اقسام برخوردهای فرعون با موسی:

- تحقیر: (أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا) آیا ما تو را بزرگ نکردیم.

- استهزا: (لَمَجْنُونٌ) تو دیوانه هستی.

- تهدید: (مِنَ الْمَسْجُونِينَ) تو را زندانی می‌کنم.

- تهمت سحر: (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) تو ساحر هستی.

- تهمت توطئه: (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم) تو قصد شورش داری.

□ مشورت بسیار عاجزانه و از موضع ضعف فرعون با اطرافیان!

همان فرعون‌نی که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود می‌دانست و می‌گفت: (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ): آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست؟ اکنون که پایه‌های تخت خود را لرزان می‌بیند، مالکیت مطلقه این سرزمین را به کلی فراموش کرده و آن را ملک مردم می‌شمرد می‌گوید: سرزمین شما به خطر افتاده، چاره‌ای بیندیشید!

فرعون‌نی که تا یک ساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان‌دهنده مطلق العنان بود و آمر بلامنازع، اکنون چنان درمانده شده است که به اطرافیان می‌گوید شما چه امر می‌کنید؟!

آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان، به هنگامی که بر اوضاع مسلط‌اند همه چیز را مال خود می‌شمردند و همه را بردگان خویش و جز منطق استبداد چیزی نمی‌فهمند.

اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتاً از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آن ها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آن ها را محترم می شمردند، اما با فرونشستن طوفان بازهمان کاسه است و همان آش.

در عصر و زمان خود نیز بازمانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملک مطلق خود می دانست و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب وارد شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می خواهید بروید، اینجا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر!

اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در مورد هامان وزیر ناشایست فرعون که نقش بزرگی در گمراهی فرعون و مبارزات فرعون با موسی داشت، تحت ۷ عنوان مختلف یاد می کند و نکات جالبی در این باره می گیرد که در شعری تحت عنوان «مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی» می گوید:

گر به هامان مایلی هامانی

ور به موسی مایلی سبحانی

ور به هر دو مایلی انگیخته

نفس و عقلی هر دو آن آمیخته

هر دو در جنگند هان و هان بکوش

تا شود غالب معانی بر نقوش

در جهان جنگ شادی این بس است

که ببینی بر عدو هر دم شکست

آن ستیزه رو به سختی عاقبت

گفت با هامان برای مشورت

وعده های آن کلیم الله را

گفت و محرم ساخت آن گمراه را

گفت با هامان چو تنهایش بدید
جست هامان و گریبان را درید
بانگک ها زد گریه ها کرد آن لعین
کوفت دستار و کله را بر زمین
که چگونه گفت اندر روی شاه
این چنین گستاخ آن حرف تباه
جمله عالم را مسخر کرده تو
کار را با بخت چون زر کرده تو
از مشرق وز مغارب بی لجاج
سوی تو آرند سلطانان خراج
پادشاهان لب همی مالند شاد
بر ستانه ی خاک تو ای کیقباد
اسب یاغی چون ببیند اسب ما
رو بگرداند گریزد بی عصا
تاکنون معبود و مسجود جهان
بوده ای گردی کمینه ی بندگان
در هزار آتش شدن زین خوش تر است
که خداوندی شود بنده پرست
نه بکش اول مرا ای شاه چین
تا نبیند چشم من بر شاه این
خسرو اول مرا گردن بزن
تا نبیند این مذلت چشم من

خود نبودست و مبادا این چنین

که زمین گردون شود گردون زمین

بندگان مان خواجه تاش ما شوند

بی دلان مان دل خراش ما شوند

چشم روشن دشمنان و دوست کور

گشت ما را پس گلستان قعر گور (۱)

هامان در مثنوی مشاور ناشایست و ظاهرینی است که مشورت پادشاه با او، جان را به دوزخ رهنمون می نماید (۲)

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان دانستن بد رأیی این وزیر دون در افساد مروت شاه به وزیر فرعون یعنی هامان در افساد قابلیت فرعون، هامان را به عقل جزئی تشبیه می کند که فقط به فکر مصالح دنیوی است و مانع ایمان آوردن فرعون می شود، پس بشر علاوه بر تشخیص مصالح و مفاسد دنیوی که بر عهده ی عقل مصلحت بین اوست، احتیاجات روحی و معنوی دیگری نیز دارد که عقل جزئی قادر به برآوردن همه ی آن حوایج نیست، بدین سبب محتاج است به پیروی و تبعیت و الهام گرفتن از عقول کل که اختصاص به برگزیدگان حق تعالی دارد.

(۳)

چند آن فرعون می شد نرم و رام

چون شنیدی او ز موسی آن کلام

آن کلامی که بدادی سنگ شیر

از خوشی آن کلام بی نظیر

چون به هامان که وزیرش بود او

مشورت کردی که کینش بود خو

پس بگفتی تاکنون بودی خدیو

بنده گردی ژنده پوشی را به ریو

همچو سنگ منجینی آمدی

آن سخن بر شیشه خانه ی او زدی

هر چه صد روز آن کلیم خوش خطاب

ساختی در یک دم او کردی خراب

عقل تو دستور و مغلوب هواست

در وجودت ره زن راه خداست

ناصری ربانی ای پندت دهد

آن سخن را او به فن طرحی نهد

کاین نه بر جای است هین از جا مشو

نیست چندان با خود آشیدا مشو

وای آن شه که وزیرش این بود

جای هر دو دوزخ پر کین بود

شاد آن شاهی که او را دست گیر

باشد اندر کار چون آصف وزیر

شاه عادل چون قرین او شود

نام آن نُورُ عَلی نُورِ بود

چون سلیمان شاه و چون آصف وزیر

نور بر نور است و عنبر بر عنبر

شاه فرعون و چو هامانش وزیر

هر دو را نبود ز بدبختی گزیر

پس بود ظلمات بعضی فوق بعض

نه خرد یار و نه دولت روز عرض

من ندیدم جز شقاوت در لنام

گر تو دیده ستی رسان از من سلام

همچو جان باشد شه و صاحب چو عقل

عقل فاسد روح را آرد به نقل

آن فرشته ی عقل چون هاروت شد

سحر آموز دو صد طاغوت شد

عقل جزوی را وزیر خود مگیر

عقل کل را سازی سلطان وزیر

مر هوا را تو وزیر خود مساز

که بر آید جان پاکت از نماز

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۷۵-۶۷۴

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۶۰۴

۳- همایی، مولوی نامه، ج ۲، ص ۷۶۷

کاین هوا پر حرص و حالی بین بود

عقل را اندیشه یوم دین بود

عقل را دو دیده در پایان کار

بهر آن گل می کشد او رنج خار

که نفرساید نریزد در خزان

باد هر خرطوم اخشم دور از آن

انبیا چون جنس روح اند و ملک

مر ملک را جذب کردند از فلک

باد جنس آتش است و یار او

که بود آهنگ هر دو بر علو

چون ببندی تو سر کوزه ی تهی

در میان حوض یا جویی نهی

تا قیامت آن فرو ناید به پست

که دلش خالی است و در وی باد هست

میل بادش چون سوی بالابود

ظرف خود را هم سوی بالا کشد

باز آن جان ها که جنس انبیاست

سوی ایشان کش کشان چون سایه هاست

ز آنکه عقلش غالب است و بی ز شک

عقل جنس آمد به خلقت با ملک

و آن هوای نفس غالب بر عدو

نفس جنس اسفل آمد شد بدو
بود قبطی جنس فرعون ذمیم
بود سبطی جنس موسی کلیم
بود هامان جنس تر فرعون را
برگزیدش برد بر صدر سرا
لاجرم از صدر تا قعرش کشید
که ز جنس دوزخ اند آن دو پلید
هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور
هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور
ز آنکه دوزخ گوید ای مؤمن تو زود
برگذر که نورت آتش را ربود
بگذر ای مؤمن که نورت می کشد
آتشم را چون که دامن می کشد (۱)

مولانا مثالی از مناسبت های باطنی می آورد که همین مناسبت روحی و باطنی، باعث جذب قبطیان به هامان و مؤمنان به موسی شد و در ادامه موسی را به عقل و هامان را به نفس تشبیه می کند و هشدار می دهد که آدمی باید هوشیار باشد تا در جنگ بین این دو نیروی مخالف، عقل کمال طلب که همچون معنی و مفهوم است بر نقش و ظاهر پیروز گردد:

می رمد آن دوزخی از نور هم
ز آنکه طبع دوزخ استش ای صنم
دوزخ از مو من گریزد آن چنان
که گریزد مو من از دوزخ به جان
ز آنکه جنس نار نبود نور او
ضد نار آمد حقیقت نور جو
در حدیث آمد که مو من در دعا

چون امان خواهد ز دوزخ از خدا
دوزخ از وی هم امان خواهد به جان
که خدایا دور دارم از فلان
جاذبه ی جنسیت است اکنون بین
که تو جنس کیستی از کفر و دین
گر به هامان مایلی هامانی
ور به موسی مایلی سبحانی
ور به هر دو مایلی انگیخته
نفس و عقلی هر دوان آمیخته
هر دو در جنگند هان و هان بکوش
تا شود غالب معانی بر نقوش
در جهان جنگ شادی این بس است
که بینی بر عدو هر دم شکست

آن ستیزه رو به سختی عاقبت

وعده های آن کلیم الله را

گفت با هامان برای مشورت

گفت و محرم ساخت آن گمراه را (۱)

مولانا بار دیگر مسئله ی جذب جنسیت را با اشاره به روابط سبطیان و قبطیان با موسی و هامان بیان می کند:

در جهان هر چیز چیزی می کشد

کفر کافر را و مرشد را رشد

کهربا هم هست و مغناطیس هست

تا تو آهن یا کهی آبی به شست

برد مغناطیست از تو آهنی

ور کهی بر کهربا بر می تنی

آن یکی چون نیست با اختیار یار

لاجرم شد پهلوی فجار جار

هست موسی پیش قبطی بس ذمیم

هست هامان پیش سبطی بس رجیم

جان هامان جاذب قبطی شده

جان موسی طالب سبطی شده (۲)

شرط اساسی این جذب، جنسیت است، چه دو جنس مخالف، یکدیگر را جذب نتوانند کرد و در این جنسیت شکل و ذات مناط نیست، چه خاک، آب را جذب می کند.

جاذبه معانی در انسان نیز از این نوع است و به علت همین جذب و کشش و جنسیت و سنخیت است که مردمان بدان ها به علت استعداد جذب زشتی ها به سوی بدی می روند و خلق پاک سرشت، جذب نیکی می گریند. باطلان اصول باطل را قبول می کنند و عاطلان به عطلت میل می کنند (۳)

نخوت شاهی گرفتش جای پند

تا دل خود را ز بند بند کند

که کنم با رأی هامان مشورت

کاوست پشت ملک و قطب مقدرت

مصطفی را رایزن صدیق رب

رایزن بو جهل را شد بولهب

عرق جنسیت چنانش جذب کرد

کان نصیحت ها به پیشش گشت سرد

جنس سوی جنس صد پره پرد

بر خیالش بندها را بر درد (۴)

به عقیده ی مولانا نفس انسان، فرعون عنودی است که تا زمانی مست نقل و نبید است دعوی خدایی دارد و آنگاه که به اسرار غیب آگاهی یابد، نخوت و خشم و خدایی اش از بین می رود؛ بنابراین انسان تا زمانی که نور ایمان در قلبش نتابد و اسیر هواهای نفسانی خویش باشد، هرگز خورشید حقیقت را نخواهد یافت.

مولانا «نور حق» را به «مار موسی» تشبیه کرده که باعث از بین بردن همه ی کبرها و غرورها و خودبینی ها می شود.

در مقابل این مار، فرعون نفس قرار دارد که با دیدن آن مهلت می خواهد و نرمی می نماید و مولانا نتیجه می گیرد: هنگامی که نورش بر دل ها بتابد، فرعون نفس، نرم خو می شود و برای به دام انداختن صاحب دل روشن ضمیر چاپلوسی می کند:

مار موسی دید فرعون عنود مهلتی می خواست نرمی می نمود (۵)

(*)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۷۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۲۷

۳- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ج ۲، ص ۷۸

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۷۱

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۴۰

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان «نومید شدن موسی از ایمان فرعون به تأثیر کردن سخن هامان در دل فرعون» می گوید:

گفت موسی لطف بنمودیم و جود

خود خداوندیت را روزی نبود

آن خداوندی که نبود راستین

مر ورا نه دست دان نه آستین

آن خداوندی که دزدیده بود

بی دل و بی جان و بی دیده بود

آن خداوندی که دادندت عوام

بازبستانند از تو همچوام

ده خداوندی عاریت به حق

تا خداوندیت بخشد متفق (۱)

مولانا از زبان موسی به فرعون غرق در خودبینی، در شعری تحت عنوان «تزییف (۲) سخن هامان علیه اللعنه» پند می دهد که: خودبینی در ظاهر ممکن است ما را بالا ببرد، اما نردبانی است که بالارفتن از آن افتادن به دنبال دارد

اگر می خواهی به کمال دست یابی، باید در برابر حق فانی شوی و آن با افتادگی به دست می یابد. در غیر این صورت مدعی شرکت در کار خدایی هستی؛ زیرا در خبر آمده: خداوند عزوجل فرمود: «کبریایی در عزت ردا و جامه ای است که بر قامت من دوخته شده و هر کس در یکی از این دو با من به ستیزه برخیزد در آتش جهنّمش خواهم انداخت» (۳)

دوست از دشمن همی نشاخت او

نرد را کورانه کژ می باخت او

دشمن تو جز تو نبود ای لعین

بی گناهان را مگو دشمن به کین

پیش تو این حالت بد دولت است

که اول و آخر دولت است

گر از این دولت نتازی خز خزان

این بهارت را همی آید خزان
مشرق و مغرب چو تو بس دیده اند
که سر ایشان ز تن بیریده اند
مشرق و مغرب که نبود برقرار
چون کنند آخر کسی را پایدار
تو بدان فخر آوری کز ترس و بند
چاپلوست گشت مردم روز چند
هر که را مردم سجودی می کنند
زهر اندر جان او می آکنند
چون که برگردد از او آن ساجدش
داند او کان زهر بود و موبدش
ای خنک آن را که ذلت نفسه
وای آنک از سرکشی شد چون که او
این تکبر زهر قاتل آنکه هست
از می پر زهر شد آن گیج مست
چون می پر زهر نوشد مدبری
از طرب یک دم بجنابند سری
بعد یک دم زهر برجانش فتد
زهر درجانش کند دادوستد
گر نداری زهری اش را اعتقاد
کاو چو زهر آمد نگر در قوم عاد
چون که شاهی دست یابد بر شهی

بکشدش یا بازدارد در چهی

ور بیابد خسته ی افتاده را

مرهمش سازد شه و بدهد عطا

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۷۶-۶۷۵

۲- حقّه و نیرنگ و حیلّه

۳- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۲۰۰

گر نه زهر است آن تکبر پس چرا
کشت شه را بی گناه و بی خطا
وین دگر را بی ز خدمت چون نواخت
زین دو جنبش زهر را شاید شناخت
راه زن هرگز گدایی را نزد
گرگ گرگ مرده را هرگز گرد
خضر کشتی را برای آن شکست
تا تواند کشتی از فجار رست
چون شکسته می رهد اشکسته شو
امن در فقر است اندر فقر رو
آن کهی کاو داشت از کان نقد چند
گشت پاره پاره از زخم کلند
تیغ بهر اوست کاو را گردنی است
سایه کافکنده ست بر وی زخم نیست
مهتری نفت است و آتش ای غوی
ای برادر چون بر آذر می روی
هر چه او هموار باشد با زمین
تیرها را کی هدف گردد بین
سر بر آرد از زمین آنگاه او
چون هدف ها زخم یابد بی رفو
نردبان خلق این ما و منی است

عاقبت زین نردبان افتادنی است
هر که بالاتر رود ابله تر است
کاستخوان او بتر خواهد شکست
این فروع است و اصولش آن بود
که ترفع شرکت یزدان بود
چون نمردی و نگشتی زنده زو
یاغیی باشی به شرکت ملک جو
چون بدو زنده شدی آن خود وی است
وحدت محض است آن شرکت کی است
شرح این در آینه ی اعمال جو
که نیابی فهم آن از گفت و گو
گر بگویم آنچه دارم در درون
بس جگرها گردد اندر حال خون
بس کنم خود زیرکان را این بس است
بانگ دو کردم اگر در ده کس است
حاصل آن هامان بدان گفتار بد
این چنین راهی بر آن فرعون زد
لقمه ی دولت رسیده تا دهان
او گلوی او بریده ناگهان
خرمن فرعون را داد او به باد
هیچ شه را این چنین صاحب مباد (۱)

در قرآن آمده است: اطرافیان متملق و چاپلوس فرعون که هیچ هدفی جز ارضای رئیس خود نداشتند و چشمشان همواره به دهان و قیافه و اشاره او دوخته شده است، سخن او را تکرار کردند و یک زبان گفتند:

۱- «صحيح است، این مرد ساحر آزموده ای است» (۲)

سپس افزودند هدف این مرد این است که شمارا از سرزمین و طنتان بیرون براند و بعد گفتند با توجه به این

۲- «اوضاع واحوال عقیده شما درباره او چیست؟» (ماذا تأمرون) (۳)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۷۵-۶۷۶

۲- أعراف: ۱۰۹ (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

۳- أعراف: ۱۱۰ (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

یعنی او نظری جز استعمار و استثمار و حکومت بر مردم و توسعه طلبی و غضب سرزمین دیگران ندارد و این کارهای خارق العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است.

با وزیر و شاه گفتند آنچه بود

خوف و خجالت بازشان در دل فزود

این چنین گفتند مرفرعونیان

ساحری داناست این اندر عیان

او شمارا خواهد از سحر و فنون

از دیار و شهرتان سازد برون

چون شنید این گفت فرعون لعین

پس چه فرمایید در تدبیر این (۱)

۱- «هنگامی که حق از نزد ما به سوی آن ها آمد (با اینکه آن را از چهره اش شناختند) گفتند این سحر آشکاری است!» (۲)

بعد از ایشان هم فرستادیم زود

موسی و هارون به فرعون عنود

یعنی از بعد رسولان بالوضوح

کآمدند آن ها پیایی بعد نوح

بعد آن ها سوی فرعون آمدند

موسی و هارون ز حق بر وعظ و پند

با علاماتی بزرگ از نزد ما

چون ید بیضا و توریه و عصا

و آن گره گردن کشیدند از قبول

جرمشان چون بود حاجب بر عقول

پس چو آن هنگام آمد قول حق

سویشان از نزد ما بر یک نسق

پس بگفتند این است سحری آشکار

گفت موسی از تعجب و اعتبار (۳)

و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آن ها آمد گفتند:

۲- «این سحری است آشکار!» (*) و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام

تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!» (۴)

پس به هنگامی که آیت های ما

آمد ایشان را عیان و بر ملاً

مبصر اینی بس نماینده و پدید

پس بگفتند این بود سحری شدید

پس به آن گشتند منکر از جحود

گر چه ثابت امر حق بر حمله بود

بی گمان بد نفسشان یعنی بدان

لیک می کردند انکار از زبان

از ستمکاری و عدوان و علو

خویش عالی می شمردند از علو

پس تو ای بیننده چون بوده است بین

آخر و انجام کار مفسدین (۵)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

۲- یونس: ۷۶ (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

۴- نمل: ۱۳-۱۴ (فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (*) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلَوْا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُفْسِدِينَ) ۳- أعراف: ۱۰۳ (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) ۴- یونس: ۷۵

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۷

گفت در قرآن خداوند کریم

ما فرستادیم موسی کلیم

پس برانگیزاندم از من بعدشان

آن رسل یعنی که آمد در بیان

موسی عمران به آیاتی ز ما

جانب فرعون و قومش بر ملاً

ظلم پس کردند بر آیات دین

پس نگر پایان کار مفسدین (۱)

بعد از ایشان هم فرستادیم زود

موسی و هارون به فرعون عنود

یعنی از بعد رسولان بالوضوح

کآمدند آن ها پیایی بعد نوح

بعد آن ها سوی فرعون آمدند

موسی و هارون ز حق بر وعظ و پند

با علاماتی بزرگ از نزد ما

چون ید بیضا و توره و عصا

و آن گره گردن کشیدند از قبول

جرمشان چون بود حاجب بر عقول (۲)

۵- «هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن ها آمد، آن ها گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است!

ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (۳)

پس چو با آیات بین سویشان

شد کلیم اندر به شهر و کوی شان

نیست این گفتند از نیافته

غیر جادویی به هم بر بافته

مثل اینجا دو نشیندیم پیش

از پدرهامان کزین بودند بیش (۴)

نکته ها

آن ها در برابر معجزات بزرگ موسی به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند حربه سحر، چراکه آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت، «لکن این کجا و آن کجا»؟! ساحران، افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی می توان آن ها را شناخت، درحالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آن ها است.

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند همیشه کارشان محدود است، اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود.

□ (آیات بینات)

اشاره به معجزات موسی است از این جهت به صیغه جمع آمده که ممکن است موسی علاوه بر این دو معجزه، معجزات دیگری هم به آن ها ارائه داده باشد و یا هر یک از این دو معجزه خود ترکیبی از معجزه های متعدد بوده:

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۳۶

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

۳- قصص: ۳۶ (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۲

تبدیل شدن عصا به مار عظیم معجزه ای است و بازگشت آن به حال اول معجزه ای دیگر و همچنین درخشندگی دست موسی در یک لحظه معجزه ای است و بازگشتش به حال اول معجزه ای دیگر!

□ (مفتری)

از ماده «فریه» به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند: موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته!

□ تعبیر به اینکه ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم باینکه قبل از موسی، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود یا به خاطر فاصله زیاد و بعد عهد و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند.

مسئولان و حاکمان، نقش مهمی در اعتقادات مردم دارند و می بینیم که همان گونه که فرعون در آیه ۵۷ طه، به موسی گفت: تو با سحر، ما را از سرزمینمان خارج می کنی، در این آیه طرفداران او نیز همان حرف را می زنند.

قسمت یازدهم: عکس العمل موسی به سخن های فرعون و اطرافیانش

در قرآن آمده است موسی آخرین سخنش را به آن ها می گوید که:

۱- «اگر به من ایمان نمی آورید لاقلاً مرا رها کنید و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید» (۱)

زیرا موسی اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلایل قوی و سلطان مبین وعده های الهی، به پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا همین اندازه قانع بود که آن ها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند. ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را درخطر می بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟

سپس «موسی» در مقام دفاع از خویش برآمد، با بیان دو دلیل پرده ها را کنار زده و دروغ و تهمت آن ها را آشکار ساخت. نخست به آن ها گفت:

۲- «آیا شما نسبت سحر به حق می دهید؟ آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد؟! «به علاوه» ساحران هرگز رستگار نمی شوند» (۲)

امر حق را کآمد از حق بر شما

سحر می گوید آیا زاجتری

این نه جادو بلکه آیات حق است

جادویی ها زآیتم بی رونق است

مانم آیا من بر آن جادوگران

کآیتم روشن تر است از اختران
من نه جادوگر رسول حضرتم
خوار گردد جادویی ها ز آیتم
جادویی باشد سر آب از مردمی
چیست آن با کوثری و قلزمی
من به جادویان کجا باشم شبیه
این نگوید غیر نادانی سفیه

-
- ۱- دخان: ۲۱ (وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ)
۲- یونس: ۷۷ (قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ)

ساحران فیروز و غالب کی شوند

پیش بحر این قطره ها لاشی شوند (۱)

یعنی درست است که «سحر» و «معجزه» هر دو نفوذ دارند این «حق» و «باطل» هر دو ممکن است مردم را تحت تأثیر قرار دهند ولی چهره سحر که امر باطلی است با چهره معجزه که حق است کاملاً از هم متمایز هست، نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست، اعمال ساحران کارهایی بی هدف، محدود و کم ارزش است، ولی معجزات پیامبران هدف های روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود، عرضه می شود.

در پایان موسی با لحن تهدید آمیزی چنین گفت:

۳- «پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می آورند آگاه تر است و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن ها است» (۲)

اشاره به اینکه خدا به خوبی از حال من آگاه است، هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید، چگونه ممکن است خدا چنین خارق عادتی در اختیار دروغ گویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود، اینکه خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است. از این گذشته دروغ گو تنها مدت کوتاهی می تواند به کار خود ادامه دهد و عاقبت پرده از روی اعمالش برداشته می شود، شما منتظر بمانید تا ببینیم عاقبت کار و پیروزی از آن کیست و شکست از آن کی؟ ضمناً مطمئن باشید اگر من دروغ گو باشم ظالم هستم،

۴- «و ظالم هرگز رستگار نخواهد شد» (۳)

این تعبیر شبیه تعبیر دیگری است که در آیه ۶۹ سوره طه آمده است: (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى): ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد! این جمله ضمناً ممکن است اشاره ای به وضع فرعونیان لجوج و مستکبر باشد که شما از وضع معجزات من به حقانیت دعوتم پی برده اید اما ظالمانه با من مخالفت می کنید، ولی بدانید پیروز نخواهید شد و عاقبت از آن من است نه از آن شما.

گفت داناتر بود پروردگار

بر کسی کو رهنما آمد به کار

یعنی از نزدیک حق بر متفق

داند او مانا که من باشم محق

هم کسی کو دارد آنجا می نکو

هست داناتر خدا بر حال او

می نگردند اهل استم رستگار

ظالم آن کو نیست او فرمان گذار (۴)

□ تعبیر «آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد» در واقع دلیل دیگری بر تمایز کار انبیاء از سحر است، در دلیل سابق از تفاوت سحر و معجزه و چهره و هدف این دو، جدایی شان از یکدیگر

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

۲- قصص : ۳۷ (وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٰ أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ...)

۳- قصص : ۳۷ (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۲

اثبات شده... اما در اینجا از تفاوت حالات و صفات آورندگان سحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود:

ساحران به حکم کار و فنشان که جنبه انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سودجو، منحرف، اغفالگر و متقلب اند که آن ها را از خلال اعمالشان می توان شناخت.

اما پیامبران مردانی حق طلب، دلسوز، پاک دل، باهدف و پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.

ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای پول و ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی کنند، درحالی که هدف انبیاء هدایت و منافع خلق خدا و اصلاح جامعه انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است.

□ (عاقِبَةُ الدَّارِ)

ممکن است اشاره به سرانجام دار دنیا یا دار آخرت و یا هر دو باشد، البته معنی سوم جامع تر و مناسب تر به نظر می رسد. موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه شکست و ناکامی آن ها را در این دنیا و جهان دیگر به آن ها گوشزد کرد.

قسمت دوازدهم: جواب های اطرافیان فرعون به موسی

در قرآن آمده است: سپس دوباره سیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند و صریحاً به او گفتند:

۱- «آیا تو می خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی؟» (۱)

درواقع بت «سنت های نیاکان» و عظمت خیالی و افسانه ای آن ها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آن ها می خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.

سپس ادامه دادند دعوت شما به دین و آئین خدا دروغی بیش نیست، این ها همه دام است و نقشه های خائانه

۲- «برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید» (۲)

در حقیقت آن ها چون خودشان هر تلاش و کوششی داشتند برای حکومت ظالمانه بر مردم بود، دیگران را نیز چنین می پنداشتند و تلاش های مصلحان و پیامبران را همین گونه تفسیر می کردند.

۳- اما بدانید «ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی آوریم» زیرا دست شمارا خوانده ایم و از نقشه های تخریبی تان آگاهیم (۳)

می بگفتند آمدی آیا به ما

بازمان تا داری از راه و رجا

بازگردانی از آنچه بی گمان

یافتیم آباء خود را ما بر آن

تا که باشد کبریایی همچنین

مر شمارا بعد ما اندر زمین

۱- یونس: ۷۸ (قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آباءَنَا ...)

۲- یونس: ۷۸ (... وَ تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ ...)

۳- یونس: ۷۸ (... وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ)

ما شمارا نیستیم از پیروان

هم نیاید آنچه خواهید از جهان (۱)

قسمت سیزدهم: نتیجه شور و مشورت درباریان با یکدیگر

در قرآن آمده است درباریان به فرعون گفتند:

۱- «موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آن ها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر مأموران برای بسیج اعزام کن تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند» (۲)

پس بگفتند امر این دو مرد را

کن به تأخیر از پی حیلت رها

برانگیز از پی جمع آوری

کاوند از ملک هست از ساحری

ساحران را که به جادو ذی فنند (۳) کن روان مردان که تا حاضر کنند

خواست تا فرعون گردد تابعش

زین عمل گردید هامان مانعش

گفت مهلت ده مرا یک چند روز

گفت بادت مهلت از دی تا تموز

موسی و هارون برون رفتند چون

گفت با فرعون پس هامان دون

که به حبس این دو تن باشد صلاح

کت به ملک این گونه کردند افتضاح

خلق تا یابند از قهرت هراس

کس نیارد روی بر ایشان ز ناس

پس فرستادند جمعی با شتاب

در سرایی که بدند ایشان بخواب
آن عصا شد ازدها و حمله کرد
در فرار ایشان شدند و روی زرد
با وزیر و شاه گفتند آنچه بود
خوف و خجالت بازشان در دل فزود
این چنین گفتند مر فرعونیان
ساحری داناست این اندر عیان
او شمارا خواهد از سحر و فنون
از دیار و شهرتان سازد برون
چون شنید این گفت فرعون لعین
پس چه فرمایید در تدبیر این
می بگفتند اندر این تدبیر نیک
نیست از تأخیر بهتر هیچ لیک
کن تسامح سخت اندر کارشان
تا شود کم در نظر مقدارشان
چون کنی تأخیر از صد یک شوند
رفته رفته کهنه و مندک شوند
هم فرست اندر مداین در نهان
گرد آور ساحران را در زمان
بر تو تا آرند هر جا ساحری است
حاذق و دانا و از این چاره نیست (۴)

فرعون نیز این نقشه را پذیرفت... این طاغوت خیره سر، هرگز از مرکب غرور پیاده نشد،

١- صفى عليشاه، تفسير صفى، ص ٣٢٨

٢- شعراء: ٣٦-٣٧ و أعراف: ١١١-١١٢ (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ) (* يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ)

٣- صفى عليشاه، تفسير صفى، ص ٥٢٤

٤- صفى عليشاه، تفسير صفى، ص ٢٥٧

۲- «ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچ یک از آن‌ها در دل تیره او اثر نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آن‌ها امتناع ورزید» و در برابر دعوت موسی بی تفاوت نماند بلکه «سپس پشت کرد و بی وقفه برای مبارزه با او محو آئینش سعی و تلاش نمود» (۱)

پس نمود آن موسی از وجهی که بود

آیه کبری به فرعون عنود

پس تکذیب و عاصی شد به حق

پشت پس کرد او بوی با طعن و دق

سعی بر ابطال او کرد از ستیز

یا ز ترس ازدها شد در گریز (۲)

نکته‌ها

□ در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند و برنامه را چنین تنظیم کردند که او «ساحر» است و در مقابل ساحر باید دست به دامان «سحار» یعنی ساحران ماهرتری زد! و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما «سحار» در برابر او قرار می‌دهیم و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می‌کنیم تا راز موسی را افشا کنند!

□ سؤال: آیا این پیشنهاد از طرف کارگردانان دستگاه فرعون به خاطر آن بود که واقعاً احتمال می‌دادند دعوی موسی، دعوی صادقانه باشد و می‌خواستند او را بیازمایند و یا اینکه به عکس او را در دعوی خود، کاذب می‌دانستند و برای هرگونه تلاش و جنبش همانند تلاش‌ها و جنبش‌های خودشان انگیزه سیاسی قائل بودند که برای یک سلسله مقاصد شخصی انجام گرفته است و از آنجاکه عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او می‌شد و چهره «نبوت» او با چهره «مظلومیت و شهادت» آمیخته شده، جاذبه بیشتری به خود می‌گرفت، لذا نخست به این فکر افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران خنثی کنند و آبرویش را بریزند سپس او را به قتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد؟!

احتمال دوم با قرائن موجود در آیات به نظر نزدیک تر می‌رسد.

□ (ارجعه)

از ماده «ارجاء» به معنی به تأخیر انداختن و عجله نکردن در قضاوت است و ضمیر در آخر آن به موسی برمی‌گردد و در اصل «ارجئه» بوده و همزه برای تخفیف حذف شده است.

□ (حاشرین)

از ماده «حشر» به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است و به این ترتیب مأموران می‌بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی بسیج کنند.

۱- نازعات: ۲۱-۲۳ (فَكَذَّبَ وَعَصَى) (*) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (*) (فَحَشَرَ فَنَادَى)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

قسمت چهاردهم: بازگو کردن پیشنهاد درباریان به موسی و هارون توسط فرعون

در قرآن آمده است: فرعون گفت: ما قادر نیستیم همانند این سحرهایت را بیاوریم،

۱- «یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد» و برای اینکه قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: «هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد.» (۱)

ولی موسی بی آنکه خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت گفت:

۲- «من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند» (۲)

پس بیارند از برایت مثل آن

کن معین موعدی را در میان

کز من و تو می نگردد آن خلاف

در مکانی کان بود هموار و صاف

گفت موسی از من اینتان مهلت است

مر شمارا وعده روز زینت است

یعنی اندر روز عید مصریان

چاشت گه که جمع گردند مردمان (۳)

نکته ها

□ در تفسیر (مکاناً سُوی)

بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد،

بعضی گفته اند فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر،

بعضی گفته اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته و عالی و دانی در آن یکسان باشد و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست.

□ (ضحی) در لغت به معنی گسترش آفتاب، یا بالا آمدن خورشید است.

(روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم، ولی مهم آن است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.

همان طور که دیدیم در قرآن آمده است فرعون از موسی خواست تا روزی را برای مبارزه انتخاب کند و موسی روز زینت را پیشنهاد می دهد؛ اما مولانا نامی از چنین روزی نمی برد، بلکه ابتدا چند بیتی جواب های موسی که نشانگر

۱- طه: ۵۸ (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى)

۲- طه: ۵۹ (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحًى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

تسلیم محض بودن وی در برابر خداست، می آورد و سپس موسی بنا بر وحی که بر او نازل می شود به فرعون مهلت می دهد و از نزد فرعون بازمی گردد و سپس مولوی به توصیف اقدامات فرعون برای جمع آوری ساحران می پردازد.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در اشعارش از فرعون که از آرامش موسی عصبانی و از اژدهایش هراسان شده است از او (موسی) چهل روز مهلت می خواهد تا ساحران را برای مبارزه با او جمع کند تحت ۴ عنوان مختلف یاد می کند و می گوید:

(۱) پاسخ فرعون به موسی

گفت فرعونش ورق در حکم ماست

دفتر و دیوان حکم این دم مراست

مر مرا بخریده اند اهل جهان

از همه عاقل تری تو ای فلان

موسیا خود را خریدی هین برو

خویشتن کم بین به خود غره مشو

جمع آرم ساحران دهر را

تا که جهل تو نمایم شهر را

این نخواهد شد به روزی و دو روز

مهلتم ده تا چهل روز تموز (۱)

(۲) جواب موسی فرعون را

گفت موسی این مرا دستور نیست

بنده ام امهال تو مأمور نیست

گر تو چیری و مرا خود یار نیست

بنده فرمانم بدانم کار نیست

می زنم با تو به جد تازنده ام

من چه کاره ی نصرتم من بنده ام

می زخم تا در رسد حکم خدا

او کند هر خصم از خصمی جدا (۲)

(۳) جواب فرعون موسی را وحی آمدن موسی را

گفت نی نی مهلتی باید نهاد

عشوه ها کم ده تو کم بیمای باد

حق تعالی وحی کردش در زمان

مهلتش ده متسع مهراست از آن

این چهل روزش بده مهلت به طوع

تا سگالد مکرها او نوع نوع

تا بکوشد او که نه من خفته ام

تیزرو گو پیش ره بگرفته ام

حیله هاشان را همه بر هم زخم

و آنچه افزایند من بر کم زخم

آب را آرند و من آتش کنم

نوش و خوش گیرند و من ناخوش کنم

مهر پیوندند و من ویران کنم

آنکه اندر وهم نارند آن کنم

تو مترس و مهلتش ده دم دراز

گو سپه گرد از و صد حیلست بساز (۳)

(۴) مهلت دادن موسی فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۰.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۰

گفت امر آمد برو مهلت ترا
من به جای خود شدم رستی ز ما
او همی شد و ازدها اندر عقب
چون سگ صیاد دانا و محب
چون سگ صیاد جنبان کرده دم
سنگ را می کرد ریگ او زیر سم
سنگ و آهن را به دم درمی کشید
خرد می خایید آهن را پدید
در هوا می کرد خود بالای برج
که هزیمت می شد از وی روم و گرج
کفک می انداخت چون اشتر ز کام
قطره ای بر هر که زد می شد جذام
ژغ ژغ دندان او دل می شکست
جان شیران سیه می شد ز دست
چون به قوم خود رسید آن مجتبی
شوق او بگرفت باز او شد عصا
تکیه بر وی کرد و می گفت ای عجب
پیش ما خورشید و پیش خصم شب
ای عجب چون می نبیند این سپاه
عالمی پر آفتاب چاشتگاه
چشم باز و گوش باز و این ذکا

خیره ام در چشم بندی خدا
من از ایشان خیره ایشان هم ز من
از بهاری خار ایشان من سمن
پیششان بردم بسی جام رحیق
سنگ شد آبش به پیش این فریق
دسته ی گل بستم و بردم به پیش
هر گلی چون خار گشت و نوش نیش
آن نصیب جان بی خویشان بود
چون که با خویش اند پیدا کی شود
خفته ی بیدار باید پیش ما
تا به بیداری ببیند خواب ها
دشمن این خواب خوش شد فکر خلق
تا نخسبد فکرش بسته ست خلق
حیرتی باید که روبد فکر را
خورده حیرت فکر را و ذکر را
هر که کامل تر بود او در هنر
او به معنی پس به صورت نورخان تر
راجعون گفت و رجوع این سان بود
که گله واگردد و خانه رود
چون که واگردید گله از ورود
پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود
پیش افتد آن بز لنگ پسین

أضحك الرجعي وجوه العابسين
از گزافه کی شدند این قوم لنگ
فخر را دادند و بخریدند ننگ
پا شکسته می روند این قوم حج
از حرج راهی است پنهان تا فرج
دل ز دانش ها بشستند این فریق
ز آنکه این دانش نداند آن طریق
دانشی باید که اصلش ز آن سر است
ز آنکه هر فرعی به اصلش رهبر است
هر پری بر عرض دریا کی پرد
تا لدن علم لدنی می برد
پس چرا علمی بیاموزی به مرد
کش بیاید سینه را ز آن پاک کرد
پس مجو پیشی از این سر لنگ باش
وقت واگشتن تو پیش آهنگ باش
آخرون السابقون باش ای ظریف
بر شجر سابق بود میوه ی ظریف
گر چه میوه آخر آید در وجود
اول است اوز آنکه او مقصود بود
چون ملائک گوی لا علم لنا
تا بگیرد دست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانی تو هجا

گر نباشی نامدار اندر بلاد

کم نه ای و الله اعلم بالعباد

اندر آن ویران که آن معروف نیست

از برای حفظ گنجینه ی زری است

موضع معروف کی بنهند گنج

زین قبل آمد فرج در زیر رنج

خاطر آرد بس شکال اینجا و لیک

بسکلد اشکال را استور نیک

هست عشقش آتشی اشکال سوز

هر خیالی را بروید نور روز

هم از آن سو جو جواب ای مرتضی

کاین سؤال آمد از آن سو مر ترا

گوشه ی بی گوشه ی دل شه رهی است

تاب لا شرقی و لا غرب از مهی است

تو از این سو از آن سو چون گدا

ای که معنی چه می جویی صدا

هم از آن سو جو که وقت درد تو

می شوی در ذکر یا ربی دو تو

وقت درد و مرگ از آن سو می نمی

چون که دردت رفت چونی اعجمی

وقت محنت گشته ای الله گو

چون که محنت رفت گویی راه کو

این از آن آمد که حق را بی گمان

هر که بشناسد بود دایم بر آن

و آنکه در عقل و گمان هستش حجاب

گاه پوشیده ست و گه بدریده جیب

عقل جزوی گاه چیره گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب المنون

عقل بفروش و هنر، حیرت بخر

رو به خواری نه بخارا ای پسر

ما چه خود را در سخن آغشته ایم

کز حکایت ما حکایت گشته ایم

من عدم و افسانه گردم در حنین

تا تقلب یابم اندر ساجدین

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حال است و حضور یار غار

آن اساطیر اولین که گفت عاق

حرف قرآن را بد آثار نفاق

لامکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حال از کجاست

ماضی و مستقبلش نسبت به توست

هر دو یک چیزند پنداری که دوست

یک تنی او را پدر ما را پسر

بام زیر زید و بر عمرو آن زیر

نسبت زیروزبر شد ز آن دو کس

سقف سوی خویش یک چیز است و بس

نیست مثل آن مثال است این سخن

قاصر از معنای نو حرف کهن

چون لب جو نیست مشکا لب ببند

بی لب و ساحل بده ست این بحر قند (۱)

قسمت پانزدهم: پایان مجلس و آخرین اتفاقات آن روز (شب خروج از قصر)

در پاره ای روایات آمده است هنگامی که موسی و هارون از قصر فرعون خارج شدند در میان راه با باران شدیدی مواجه گشته و به خانه پیرزنی از بستگان مادر خویش پناه بردند از طرفی فرعون و جاسوسانش آندورا تعقیب می کردند هنگامی که موسی و برادرش به خواب رفته بودند آن ها تصمیم گرفتند به خانه پیرزن حمله برند اما در این لحظه عصای

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۱-۳۹۳

موسی از جا حرکت کرده و به جدال با جاسوسان پرداخت در این بین هفت نفر از قبطیان کشته شده و مابقی پا به فرار گذاردند پیرزن که خود شاهد آن صحنه بود به موسی ایمان آورد. (۱)

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۹ دسته آیات

(۱) سوره ی اعراف: آیات ۱۰-۱۱۲

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (*) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (*) حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (*) قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (*) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (*) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (*) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (*) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (*) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (*) يَا تَوَكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (*) (۲)

پیام ها

۱- حضرت موسی علیه السلام پس از حضرت نوح، هود، لوط، صالح و شعیب علیهم السلام آن هم بافاصله و مدت زمان طولانی مبعوث شد. (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ)

۲- یکی از فلسفه های بعثت پیامبران، مبارزه با طاغوت است. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

۳- برای اصلاح جامعه، باید به سراغ مهره های اصلی رفت و آب را از سرچشمه صاف کرد. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

۴- تکذیب پیامبران و آیات الهی، از مصادیق ظلم است. (فَظَلَمُوا بِهَا)

۵- تاریخ را تحلیل کنیم و از آن عبرت بگیریم. (فَانظُرْ)

۶- مهم، فرجام و عاقبت کار است، نه جلوه های زودگذر. (عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ)

۷- ایمان، جامعه را اصلاح می کند و کفر و الحاد، آن را به فساد می کشد. (الْمُفْسِدِينَ)

۸- وقتی به جای دین خدا، طاغوت در جامعه حاکم شود، برای حفظ و تقویت خود به هر فسادی دست می زند. (الْمُفْسِدِينَ)

۹- میان موسی و فرعون ابتدا سخنانی ردوبدل شد و پس از آن، موسی رسالت خود را اعلام کرد. (وَقَالَ مُوسَىٰ)

(حرف واو نشانه ی آن است که سخنانی گفته شد، سپس اعلام رسالت شد.)

۱۰- انبیا در راه دعوت خویش، بی هیچ هراس و ضعفی طاغوت ها را مورد خطاب قرار می دادند. (وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ)

۱۱- برای اصلاح جامعه ای که نظام تشکیلاتی دارد، ابتدا باید سراغ رهبران رفت. (یا فِرْعَوْنُ)

۲- ترجمه: «سپس به دنبال آن‌ها [پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم اما آن‌ها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. بین عاقبت مفسدان چگونه بود! (*) و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. (*) سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست!» (*) (فرعون) گفت: «اگر نشانه‌ای آورده‌ای، نشان بده اگر از راست گویانی!» (*) (موسی) عصای خود را افکند ناگهان ازدهای آشکاری شد! (*) و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد سفید (و درخشان) برای بینندگان بود! (*) اطرافیان فرعون گفتند: «بی شک، این ساحری ماهر و دانا است! (*) می‌خواهد شمارا از سرزمینتان بیرون کند (نظر شما چیست و) در برابر او چه دستوری دارید؟» (*) (سپس به فرعون) گفتند: «(کار) او و برادرش را به تأخیر انداز و جمع‌آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست ... (*) تا هر ساحر دانا (و کارآموده‌ای) را به خدمت تو بیاورند!» (*)»

۱۲- پیامبران جز دعوت به حق، ادعایی نداشته اند. (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ)

۱۳- رسالت انبیا، باتدبیر کل جهان پیوند دارد. (رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۱۴- فرعون، خود را پروردگار مردم می دانست، (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) لذا موسی با شجاعت و صراحت، خود را فرستاده ی (رَبِّ الْعَالَمِينَ) معرفی کرد تا بگوید: تو نیز تحت تربیت و سلطه ی پروردگار عالمیانی. (إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۱۵- انبیا، جز سخن حق چیزی نمی گویند، پس در ابلاغ رسالت معصوم هستند. (لَا أَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ)

۱۶- انبیا باید معجزه داشته باشند، (قَدْ جِئْتَكُمْ بَيِّنَاتٍ) و در رسالت خود هیچ تحکم و تحمیلی ندارند.

۱۷- همه ی مردم، یک پروردگار دارند، پس ادعای ربوبیت بیجاست. (رَبُّكُمْ)

۱۸- تا مردم به آزادی از سلطه ی طاغوت ها نرسند، نمی توان برنامه ی فرهنگی و ارشادی کاملی برای آنان در نظر گرفت. (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۱۹- آزادسازی بنی اسرائیل، فرمان الهی و جزو رسالت موسی است، نه آنکه تصمیم شخصی باشد.

(إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... فَأَرْسِلْ)

۲۰- آزادی انسان ها، از اولین اهداف پیامبران است. (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) و جز آنان هر کس به حکومت برسد، مردم را به بندگی می کشاند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: (من نال استطال)

۲۱- معجزه، دلیل صدق نبوت است. (فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) فرعون با ابراز این سخن حق، اراده باطلی داشت و کسی را بالاتر از خود نمی دانست.

۲۲- معجزه باید برای همه روشن باشد و جای هیچ شکی باقی نگذارد. (مُبِينٌ)

۲۳- پیامبران در کنار انذار (اژدها شدن عصا که نوعی ترس وحشت داشت)، بشارت و دست نورانی نشان می دهند. (بَيِّنَاتٍ) (در برابر متکبر، ابتدا باید غرور او را درهم شکست، آنگاه دست نوازش را نیز نشان داد.)

۲۴- سفید گشتن دست موسی، معجزه ی دیگر آن حضرت و امری غیرمنتظره و قابل رؤیت برای همگان بود.

(فَإِذَا هِيَ بَيِّنَةٌ لِلنَّاطِرِينَ)

۲۵- اطرافیان طاغوت ها، در جنایات آنان سهیم اند. (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ)

۲۶- اطرافیان ضمن اقرار به عظمت کار حضرت موسی علیه السلام، بازهم تلاش می کردند نظام فرعونی را حفظ کنند.

(إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ)

۲۷- افراد مستکبر لجوج، در مواجهه با دلیل و منطق و احتمال شکست، دست به توجیه زده و سرسخت تر می شوند. (إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) («إن» و حرف «لام» و جمله اسمیه، نشانه ی تأکید است)

۲۸- مخالفان سعی می کنند با تهمت، چهره ی انبیا را خراب کنند. (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

۲۹- یکی از حربه های مخالفان، تهمتِ قدرت طلبی به مردان حقّ است. (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ)

۳۰- گاهی دشمنان از احساسات و عواطف مردم مانند وطن دوستی، بر ضد مردان خدا سوءاستفاده می کنند. (يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ)

۳۱- کافر همه را به کیش خود پندارد. (يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) چون فرعون دل بسته به مادیات و زمین بود، فکر می کرد موسی نیز دل بسته ی مال و سرزمین آنان است.

۳۲- طاغوت ها در عین استبداد، گاهی ناچار می شوند در گرفتاری های سیاسی به مشورت با اطرافیان بپردازند. (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

۳۳- در حکومت های طاغوتی فرعون، روشنگری مردم و هر صدای حقی، مجازاتی در پی دارد. (قَالُوا أَرْجِهْ)

۳۴- تخریب شخصیت، مهم تر از قتل و مجازات است. (أَرْجِهْ) (بنابراینکه مراد از (أَرْجِهْ)، پیشنهاد تأخیر مجازات موسی، برای رسوا کردن او در اجتماع باشد.)

۳۵- طاغوت ها برای شکستن حق، گردهمایی سراسری و جهانی از متخصصان تشکیل می دهند. (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

۳۶- کفار هم می دانند برای مقابله با کار فرهنگی، باید کار فرهنگی قوی تری انجام داد. (بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

۳۷- گاهی علم و تخصص، در دست افراد منحرف و در مسیر مبارزه با حق قرار می گیرد. (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

(۲) سوره طه: آیات ۵۹-۴۵

(قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (*) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أَرَى (*) فَأْتِيَاهُ فُقُولًا إِنَّا رَسُولًا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَابِئِهِ مِّنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (*) أَنَا قَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا أَنْ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَن كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (*) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (*) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (*) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (*) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسَى (*) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَوَّلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى (*) كَلُّوا وَ ارْغَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (*) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُعَذِّبُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (*) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أْبَى (*) قَالَ أَ جِئْتَنَا لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (*) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعِلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (*) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ إِن يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحًى (*) (۱)

پیام های آیات ۴۵-۵۲

۱- بررسی مشکلات و موانع احتمالی و ترس از آینده و ناکامی، منافاتی با اخلاص و مقام نبوت ندارد. (إِنَّا نَخَافُ)

۲- جوسازی و شایعه سازی، شیوه ی طاغوت ها و ستمگران است. آنان فضا را مسموم و مردان خدا را متهم می نمایند و یا بعد از شنیدن حق دست به آشوب می زنند تا سخن حق آنان اثر نکند. (يُفْرَطُ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى)

۳- ایمان به حضور در پیشگاه خداوند و یقین به مدد های الهی، عامل شجاعت و روحیه یافتن مؤمنان است. (إِنِّي مَعَكُمَا)

۴- اگر کسی را به کاری مأمور کردید، باید از هر جهت او را تأمین نموده و به او روحیه بدهید. (إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أَرَى)

۵- اگر چه همه ی انسان ها مورد نظر و مرحمت الهی هستند، ولی لطف او بر انبیا بیشتر است.

۱- ترجمه: (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند (و نپذیرد)!» (*) فرمود: «ترسید! من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم!» (*) به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توایم! بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!» (*) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید!» (*) (فرعون) گفت: «پروردگار شما کیست، ای موسی؟!» (*) گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده

داده سپس هدایت کرده است!» (*) گفت: «پس تکلیف نسل های گذشته (که به این ها ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟!» (*) گفت: «آگاهی مربوط به آن ها، نزد پروردگام در کتابی ثبت است پروردگام هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند (و آنچه شایسته آن هاست به ایشان می دهد)!» (*) همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرارداد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان، آبی فرستاد!» که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم. (*) هم خودتان بخورید و هم چهارپایان را در آن به چرا برید! مسلماً در این ها نشانه های روشنی برای خردمندان است! (*) ما شما را از آن [زمین] آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم! (*) ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سرباز زد! (*) گفت: «ای موسی! آیا آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟!» (*) قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!» (*) گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است به شرط اینکه همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند!» (*)

(إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى)

۶- کارهای ارشادی و تبلیغی باید بدیع و تهاجمی باشد، نه تدافعی. (فَأَيُّهَا)

۷- رسالت انبیا از شئون ربوبیت خداوند است. (رَسُولًا رَبُّكَ)

۸- غرور مستکبران را بشکنید. (رَبُّكَ) در مقابل کسی که می گوید: (أَنَا رَبُّكُمْ)

۹- سخن با نرمی و لطافت، منافاتی با قاطعیت و صراحت ندارد. (أَنَا رَسُولًا رَبُّكَ)

۱۰- آزادسازی انسان ها از ستم و بردگی طاغوت، در رأس وظایف انبیاست. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (آری دین از سیاست جدا نیست، مبارزه با طاغوت ها و آزاد کردن مردم در متن دستورات الهی است.)

۱۱- هجرت از محیط ظلم و گناه، مقدمه نجات است. ابتدا آزادی، سپس ایمان. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۱۲- مبارزه با طاغوت و آزادی مردم زمانی ارزش واقعی و همه جانبه دارد که در خط انبیا باشند. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا)

۱۳- آزار و شکنجه ی مردم، ممنوع است. (لَا تُعَذِّبُهُمْ)

۱۴- عملکرد مأموران، به حساب فرمانده و مسئول آنان نیز گذارده می شود. (لَا تُعَذِّبُهُمْ)

۱۵- با توجه به اینکه شخص فرعون، شکنجه گر تک تک مردم نبود.

۱۶- امنیت و سلامتی کامل و جامع، تنها در پرتو پیروی از هدایت های الهی به دست می آید.

(وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى)

۱۷- سلام به طاغوت و ستمگران و کسانی که در مسیر هدایت نیستند، ممنوع است.

(وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى)

۱۸- آنچه مهم است پیروی از حق است. (اتَّبَعَ الْهُدَى)

۱۹- سلام دادن در پایان سخن، از آداب سخن است. (وَ السَّلَامُ عَلَيَّ)

۲۰- آنچه مورد ادعا و نزاع است، ربوبیت خداوند است، نه خالقیت. (فَمَنْ رَبُّكُمَا)

۲۱- روحیه ی استکبار و غرور طاغوتی حتی در گفتار و شیوه ی سؤال نیز مشهود است. به جای اینکه بپرسد

(من ربی)، گفت: (فَمَنْ رَبُّكُمَا)

۲۲- ما از خداوند طلبی نداریم، هر چه هست عطای اوست. (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ)

۲۳- خداوند یکتا، هم می آفریند و هم با هدایت تکوینی اداره می کند. (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (آری او پس از آفرینش، راه ادامه ی زندگی و کمال را نیز در آنان قرار داده است. (ثُمَّ هَدَى))

۲۴- خداوند به هر موجودی، آفرینش کامل و ویژگی هایی متناسب با او عطا کرده است. (خَلَقَهُ)

۲۵- لازمه ی ربوبیت الهی، هدایت اوست. (رَبُّنَا ... ثُمَّ هَدَى)

۲۶- ربوبیت، حق کسی است که آفریدگار است. (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ)

۲۷- همه ی موجودات، مشمول هدایت الهی هستند. تمام قوانین حاکم بر هستی و غرایز موجود در انسان ها و حیوانات، از هدایت الهی است. (خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى)

۲۸- در برابر منطق نباید به راه نیاکان تکیه کرد. (فَمَا بِالْأُولَى) موسی با منطق سخن می گوید ولی فرعون، مسیر بحث را به تاریخ می کشاند تا عواطف مردم را تحریک کند. (فَمَا بِالْأُولَى)

۲۹- انبیا هر چه را نمی دانستند، یا گفتن آن را به صلاح نمی دانستند، علم آن را به خداوند نسبت می دادند.

(عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي)

۳۰- مربی باید باسیاست، بعضی پاسخ ها را کلی و یا با سکوت جواب دهد تا بحث منحرف نشده و دستاویز دشمن نگردد. (عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي)

۳۱- در تشکیلات الهی، همه چیز حساب و کتاب دارد. (فی کتاب)

۳۲- کتاب الهی بسیار با عظمت و بزرگ است. (کتاب) نکره آمده است.

۳۳- در علم خداوند خطا راه ندارد. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) (سهو خطا در مورد کسانی است که واقعیت را نمی دانند، اما در مورد خداوندی که ظاهر و باطن هر چیز را همان گونه که هست می داند، هرگز احتمال خطا وجود ندارد).

۳۴- علم انسان دو آفت دارد یا از ابتدا اشتباه می فهمد و حقیقت را گم می کند و یا بعد از فهمیدن فراموش می کند، اما علم خداوند از این آفات مبرا است. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي)

۳۵- کسی حق ربوبیت دارد که انحراف و فراموشی در او راه نداشته باشد. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي)

پیام های آیه ۵-۵۹

۱- همان گونه که طفل، در مهد و گهواره برای زندگی خارج از آن رشد می یابد، انسان نیز باید در مهد زمین برای زندگی بیرون از زمین یعنی جهان آخرت رشد کند. (مَهْدًا)

۲- زمین، آسایشگاه انسان است، همه نیازهای او را تأمین می کند، مرده وزنده ی او را حمل کرده و به امر الهی مسخر اوست. (مَهْدًا)

۳- آفرینش و شرایط زمین هدف دار و برای انسان است. (جَعَلَ لَكُمْ ... سَلَكًا لَكُمْ)

۴- نظام آفرینش بر اساس اصل علیت و سبب و مسبب است. (فَأَخْرَجْنَا بِهِ)

۵- توجه به قانون زوجیت در گیاهان، از معجزات علمی قرآن است. (أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ)

۶- آفرینش نباتات نیز هدف دار است. (نَبَاتٍ شَتَّى، كُلُّوا وَارْزُقُوا)

۷- تنوع نباتات برای تنوع نیازهاست. (نَبَاتٍ شَتَّى، كُلُّوا وَارْزُقُوا)

۸- چهار پایان برای انسان آفریده شده اند. (أَنْعَامَكُمْ)

۹- بهره گیری از مادّیات، شمارا از یاد خدا غافل نسازد. (كُلُّوا ... إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ)

۱۰- سرچشمه و ماده ی خلقت انسان از زمین است. (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ)

۱۱- تفکر در طبیعت یکی از راه های خداشناسی است. (لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)

۱۲- مهم تر از داشتن عقل، استفاده و پیروی از آن است. (لَا يَأْتِ الْاُولَى الْاُنْهَى)

۱۳- انسان باید در خاک دفن شود. (فِيهَا نُعِيدُكُمْ)

۱۴- معاد، جسمانی است. (نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَى)

۱۵- خداوند متعال حتی برای فرعون ها نیز اتمام حجت می کند. (وَلَقَدْ اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا)

۱۶- برای بعضی از منکرین یک معجزه کافی است، اما برای طاغوتی مثل فرعون باید معجزات متعددی را ارائه کرد. (اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا)

۱۷- هرگاه قلب و روح انسان مریض شود، هیچ دلیلی نمی تواند او را قانع سازد.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى)

۱۸- انسان لجوج به منزله ی ابلیس است. (فَكَذَّبَ وَ أَبَى) چنانکه خداوند در آیه ۴ سوره بقره در مورد شیطان می فرماید: (أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ)

۱۹- طاغوت ها در زمان در ماندگی با سوءاستفاده از عواطف و حربه ی وطن دوستی، احساسات مردم را تحریک می کنند. (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا)

۲۰- تهمت و ایجاد سوءظن نسبت به مردان خدا، شیوه ی استکباری است. (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكُ)

۲۱- تحقیر و تهمت و عادی سازی جریان های مهم، شیوه ی طاغوت هاست. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ)

۲۲- گاهی با آنکه احساس پوچی در درون است، ولی ژست قدرت نمایی و قاطعیت گرفته می شود. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ)

۲۳- حتی اگر به دشمن هم وعده می دهیم، بر آن وفا کنیم. (مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ)

۲۴- عدالت و انصاف حتی درباره ی دشمن نیز نیکوست. (مَكَانًا سُوءِي) (مسافت آن مکان، نسبت به هر دو گروه یکسان باشد و هیچ امتیازی در آن نباشد)

۲۵- از ایام فراغت به بهترین نحو بهره برداری کنید. (مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ)

۲۶- اگر ارشاد، با زیبایی وزینت و دل خوشی مردم همراه باشد، دارای اثر بیشتری است. (مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ)

۲۷- مسئله عید وزینت، تاریخی بسیار طولانی دارد. (يَوْمَ الزَّيْنَةِ)

۲۸- بحث های منطقی و آزاد باید در حضور مردم باشد. (أَنْ يُخَشَرَ النَّاسُ ضُحَى)

۲۹- در تبلیغ از عنصر زمان و مکان غفلت نشود. (يَوْمَ الزَّيْنَةِ ... ضُحَى ... مَكَانًا سُوءِي)

(هم فراغت مردم، (يَوْمَ الزَّيْنَةِ)، هم دسترسی مردم، (مَكَانًا سُوءِي) و هم روشنایی و لطافت هوا، (ضُحَى) همه در تبلیغات موسی جمع شده بود.)

(سوره ی شعرا: آیات ۷ - ۱۷)

(أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (*)) قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكُنَا فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (*) وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَنَا الَّذِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (*) قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (*) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (*) وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ إِذْ عَبَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (*) قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (*) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا أَنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (*) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمِعُونَ (*) قَالَ رَبُّكُمْ هُوَ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأُولِينَ (*) قَالَ إِنْ رَسُلُكُمْ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (*) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (*) قَالَ لَنْ نَتَّخِذَ الْآلِهَةَ غَيْرَ الَّذِي جَعَلْنَاكَ مِنَ الْمُسْجُونِينَ (*) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (*) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (*) فَالْتَقَى عَصَاهُ إِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ (*) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (*) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَلِيمٌ (*) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ

۱- ترجمه: «بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (آن‌ها به سراغ فرعون آمدند) ﴿*) (فرعون) گفت: «آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از زندگی‌ات را در میان ما نبود؟!» ﴿*) و سرانجام، آن‌کارت را (که نمی‌بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) و تو از ناسپاسانی! ﴿*) (موسی) گفت: «من آن‌کار را انجام دادم درحالی‌که از بی‌خبران بودم!» ﴿*) پس هنگامی‌که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگaram به من حکمت و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرارداد! ﴿*) (فرعون) گفت: «آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری که بنی اسرائیل را برده خودساخته‌ای؟! ﴿*) (فرعون) گفت: «پروردگار عالمیان چیست؟! ﴿*) (موسی) گفت: «پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین هستید! ﴿*) (فرعون) به اطرافیانش گفت: «آیا نمی‌شنوید (این مرد چه می‌گوید)؟! ﴿*) (موسی) گفت: «او پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست! ﴿*) (فرعون) گفت: «پیامبری که به سوی شما فرستاده شده مسلماً دیوانه است! ﴿*) (موسی) گفت: «او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است می‌باشد، اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می‌گرفتید! ﴿*) (فرعون خشمگین شد و) گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» ﴿*) (موسی) گفت: «حتی اگر نشانه آشکاری برای تو بیاورم (باز ایمان نمی‌آوری)؟! ﴿*) گفت: «اگر راست می‌گویی آن را بیاور!» ﴿*) در این هنگام موسی عصای خود را افکند و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد ﴿*) و دست خود را (در گریبان فروبرد و) بیرون آورد و در برابر بینندگان سفید و روشن بود. ﴿*) (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: «این ساحر آگاه و ماهری است! ﴿*) او می‌خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون کند! شما چه نظر می‌دهید؟ ﴿*) گفتند: «او و برادرش را مهلت ده و مأموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن، ﴿*) تا هر ساحر ماهر و دانایی را نزد تو آورند! ﴿*)»

۱- آزاد کردن مردم از اسارت طاغوت ها، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۲- منت گذاشتن و به رخ کشیدن، از ویژگی های مستکبران است. (أَلَمْ نُزَيِّكْ فِينَا)

۳- اراده ی الهی، موسی را در دامن فرعون پرورش می دهد. (أَلَمْ نُزَيِّكْ)

۴- اگر کسی را بزرگ کردیم، یا حرفه ای به او آموختیم، یا در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حق او را نپذیریم. (أَلَمْ نُزَيِّكْ فِينَا وَلَيْدًا) اولیای خدا نمک گیر نمی شوند و محیط و جامعه در آن ها اثر نمی گذارد. (لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ)

(موسی نگفت ما که مدت ها سر سفره ی فرعون بوده ایم یا حال که همه تسلیم او هستند و جامعه بر محور او می چرخد، کمی کوتاه بیایم و سکوت اختیار کنیم.)

۵- حق نان و نمک آن نیست که صاحب حق را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم.

(نُزَيِّكْ فِينَا ... لَبِثْتَ فِينَا)

۶- به توقعات نابجای مستکبران اعتنا نکنیم. ناسپاسی در برابر مستکبر، بد نیست. (وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

۷- گاهی اقرار، یک ارزش است. (قَالَ فَعَلَّهَا)

۸- فرار از طاغوت، مقدمه ی دریافت الطاف الهی است. (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ ... فَوَهَبَ)

۹- انبیا از الطاف خاص خداوند برخوردارند. (فَوَهَبَ لِي وَ جَعَلَنِي)

۱۰- نبوت، یک جریان در طول تاریخ است، انبیا ی بسیاری قبل از موسی بوده اند پس تعجب فرعون نابجاست.

(مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

۱۱- تکبر، زشتی ها را نزد انسان زیبا جلوه می دهد. (تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ)

۱۲- به استکبار و منت های او باصلاحت پاسخ دهید. (تِلْكَ نِعْمَةٌ ...)

۱۳- گاهی مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی می زنند. (وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)

۱۴- سؤال مستکبرین، مغرورانه و همراه با تحقیر دیگران است. فرعون گفت: (وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) و نگفت: (وَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (حرف «ما»

در زبان عرب برای جمادات به کار می رود.)

۱۵- باید به سؤال های اعتقادی، پاسخ صریح و روشن داد. (وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)

۱۶- تمام هستی یک خدا دارد. (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) (برخلاف مشرکان که به خدایان متعدّد عقیده داشتند).

۱۷- تمام هستی تحت یک تدبیر، نظارت و حرکت تکاملی قرار دارند. «رَبُّ الْعَالَمِينَ»

۱۸- ذات خداوند قابل شناسایی نیست، باید او را از راه آفریده هایش شناخت و معرفی کرد. (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (فرعون از چیستی و چگونگی خداوند سؤال کرد، ولی موسی از آفریده های او پاسخ داد چون ذات قابل شناخت نیست)

۱۹- هرکسی نمی تواند وحدت تدبیر تمام هستی را درک کند. (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) اهل یقین هرگاه به آفرینش آسمان ها و زمین نگاه عمیق کنند، ربوبیت الهی را درک می کنند.

۲۰- جوسازی، حق پوشی و حرف منطقی دیگران را قطع کردن، ابزار کار طاغوت هاست. (أَلَا تَشَاهِدُونَ) (مناظره ی موسی و فرعون علنی بود).

۲۱- ربوبیت خداوند نسبت به انسان های موجود، انسان های گذشته و آسمان و زمین یکسان است.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ) ... (تدبیر و نظارت و مدیریت خداوند بر آیات آفاقی (آسمان ها و زمین) و آیات انفسی (انسان ها) یکسان است).

۲۲- طاغوت ها هنگام روبرو شدن با حق طفره می روند. (هر بار که موسی استدلال و بیانی داشت، فرعون به جای پاسخ دادن به موسی، چون نگران از دست دادن مردم بود، با آنان حرف می زد.) (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ قَالَ أَنْ رَسُولَكُمْ)

۲۳- مستکبر هرگز حق را نمی پذیرد و خود را از مردم جدا می داند. (رَسُولَكُمْ - أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ) یعنی پیامبر شما، نه من.

۲۴- از قوی ترین حربه های مخالفان انبیا، نسبت ناروای جنون است. (لَمَجْنُونًا) آری کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می زند.

۲۵- از هماهنگی قوانین و نظام ثابتی که بر زمین و آسمان، مشرق و مغرب و بر همه ی موجودات جهان حاکم است، می فهمیم که جهان هستی با مدیریت واحدی اداره می شود. (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) ...

۲۶- مبلّغ و مربی نباید از بحث خسته شود، باید استدلال خود را تکرار کند و سعه صدر داشته باشد.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)، (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ)، (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)

۲۷- تهمت ها، اولیای خدا را از هدف ها منحرف نمی کند. (رَسُولَكُمْ ... لَمَجْنُونًا قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)

۲۸- رسیدن به توحید، به تعقل نیاز دارد. (کفر و شرک، محصول بی عقلی است). (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (اندیشیدن مردم، بزرگ ترین خطر برای مستکبران است).

۲۹- انبیا مؤدب سخن می گویند. (فرعون به موسی گفت: (لَمَجْنُونًا)، اما موسی گفت: اگر بیندیشید سخن مرا می فهمید). (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

۳۰- تهدید، حربه ی دیگر طاغوت هاست. (لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) (رهبران دینی باید آماده ی سختی ها باشند).

۳۱- در نظام طاغوتی، خفقان و خشونت حاکم است و افراد زیادی در زندان به سر می برند. (مِنَ الْمَسْجُونِينَ)

۳۲- آنجا که منطق تأثیر نکرد، معجزه لازم است. (بَشَى ۽ مُبِينِ)

۳۳- آمادگی قبلی، شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی می دانست که عصا را ازدها می کند و کف دستش نورانی می شود، لذا با قدرت گفت: (جِئْتُكَ بِشَى ۽ مُبِينِ)

۳۴- معجزه ی انبیا حقیقت دارد و مردم به خوبی درک می کنند. (مُبِينِ)

پیام های آیات ۲ - ۷

۱- معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست تدریجی باشد. (فَإِذَا هِيَ) (یعنی عصا ناگهان مار شد)

۲- در برابر افراد سرکش باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد. (تُعْبَانُ مُبِينٌ)

۳- معجزات انبیا روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال. (مُبِينٌ)

۴- در کنار معجزه ای دلهره آور، دست سفید و نورانی، رمز صفا و محبت است. (تُعْبَانُ بَيِّضَاءُ)

۵- برای تأثیر کلام حق، از همه ی شیوه های صحیح بیم و امید استفاده کنید. (تُعْبَانُ بَيِّضَاءُ)

۶- طاغوت ها تبلیغات شیطانی خود را با تأکید و قاطعیت بیان می کنند. (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) «ان»، حرف «لام» و جمله ی اسمیه همه نشانه ی تأکید است.

۷- فرعون برای آنکه ساحران را در مبارزه با موسی تشویق و تحریک کند، از موسی به عنوان (ساحر علیم) یاد کرد. (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

۸- دروغ گو کم حافظه است. فرعونانی که به موسی نسبت جنون می دادند (لَمَجْنُونٌ) اکنون او را ساحری ماهر و آگاه می خوانند: (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

۹- وطن دوستی و انگیزه ی مالکیت، از غرایز انسان هاست و فرعون برای تحریک مردم علیه موسی این دو سوژه را بهانه قرارداد و گفت: او شمارا آواره و مالکیت شمارا لغو خواهد کرد. (يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ)

۱۰- دروغ، تزویر و عوام فریبی، شیوه ی طاغوت است. ((أَرْضِكُمْ))، برای عوام فریبی و کلمه ی (بِسُخْرِهِ) دروغی واضح بود.

۱۱- طاغوت ها هنگام قدرت و تسلط، همه چیز را از آن خود می دانند «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف: ۵۱)

ولی هنگام احساس خطر مردم را به صحنه می کشند. (أَرْضِكُمْ)

۱۲- طاغوت ها به زیردستان خود نیازمندند و از آن ها راه و چاره می طلبند. (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) فرعونی که به موسی می گوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تو را زندان می کنم، امروز محتاج اطرافیان است.

۱۳- زمان فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. (سَحَّارٍ عَلِيمٍ)

۱۴- اگر متخصصین، متعهد نباشند در خدمت فرعون ها درمی آیند. (يَأْتُوكَ)

۱۵- همایش و سمینار کارشناسان، سابقه ی طولانی دارد. (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ)

۱۶- طاغوت ها برای رسیدن به اهداف خود، از کارشناسان سوءاستفاده می کنند ما چرا استفاده ی خوب نکنیم؟ (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ)

۱۷- فرعون تمام توان خود را بکار گرفت. (بِكُلِّ سَحَّارٍ)

(۴) سوره دخان: آیات ۱۷-۲۱

(وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ) (*) إِنَّ أَدْوَأَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (*) وَ أَنْ لَّا تَغْلِبُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ

بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ إِنَّ تَرْجُومُونَ ﴿١٢﴾ وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاغْتَرَلُونَ ﴿١٣﴾ (۱۱)

۱- ترجمه «ما پیش از این ها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد، (*) (و به آنان گفت: امور) بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم! (*) و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام! (*) و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! (*) و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! (*)»

- ۱- آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی لجاجت می کنند. (وَلَقَدْ فَتَنَّا... جَاءَهُمْ رَسُولٌ) (شاید مراد این باشد که آزادسازی مردم و ترک بهره کشی و تحقیر یکی آزمایش های الهی نسبت به فرعونیان است).
- ۲- آزمایش الهی سستی مستمر و حتمی است. (لَقَدْ فَتَنَّا)
- ۳- عبرت های تاریخ، هم دلداری برای پیامبر است و هم تهدید برای کفار. (قَبَلَهُمْ)
- ۴- کسی را که خداوند انتخاب می کند، باید از قبل لیاقت و شایستگی لازم را داشته باشد. (كَرِيمٌ)
- ۵- نجات مستضعفان از دست ستمگران، از وظایف انبیاست. (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (آری استثمار و بهره کشی از طبقه محروم، بزرگ ترین فساد اجتماعی و اقتصادی است که مبارزه با آن در رأس وظیفه انبیاست).
- ۶- دست بندگان خدا باید در دست اولیاء خدا باشد. (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)
- ۷- مردم بنده خدایند، چرا فرعون آنان را به بندگی می کشاند. (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)
- ۸- رهبری انبیا در راستای منافع بشر است. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)
- ۹- در مواردی انسان باید کمالات خود را مطرح کند. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)
- ۱۰- رمز موفقیت در جامعه جلب اعتماد مردم است. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)
- ۱۱- امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن از صفات ضروری انبیاست. (رَسُولٌ أَمِينٌ)
- ۱۲- درخواست رهایی بنی اسرائیل از سوی موسی به خاطر وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خود. (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)
- ۱۳- مخالفت با انبیا و بهره کشی ظالمانه از مردم، برتری جویی بر خداست. (موسی به مخالفان خود که مردم را استثمار می کردند فرمود: بر خدا برتری نجوید.) (أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ)
- ۱۴- همه ی هستی در برابر خداوند تواضع دارد. (كُلُّ لَهٗ قَائِتُونَ) (بقره: ۱۱۶)
- ۱۵- این انسان است که به او سفارش می شود که برای خدا تکبر نکن. (أَنْ لَا تَعْلُوا) ...
- ۱۶- برای تبلیغ علاوه بر کمالات روحی (كَرِيمٌ ... أَمِينٌ) که در آیه قبل آمد، منطق و استدلال نیز لازم است. (بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (کسی که معجزه و دلیل روشن دارد، جرئت برخورد با فرعون ها را پیدا می کند).

(أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ ... بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

۱۷- اگر لجاجت در میان باشد، حتی جان و آبروی انبیایی که کریم، امین و همراه با منطق و استدلال هستند در خطر است. (أَنْ تَرْجُمُونَ)

۱۸- تهمت و شکنجه نباید مانع کار شود. (أَنْتِي عُذْتُ ... أَنْ تَرْجُمُونَ)

(مراد از رجم، یا تهمت زدن است و یا پرتاب سنگ)

۱۹- در شیوه ی تبلیغ مقابله به مثل مفید است. (در برابر فرعون که می گوید: مَنْ رَبِّ شَمَا هَسْتُمْ مَوْسَى مَكْرَرُ فَرَمُود): (بِرَبِّي وَ رَبُّكُمْ)

۲۰- تا انسان به خدا تکیه نکند و او را پناه خود نداند، نمی تواند در برابر ستمگران مقاومت کند. (أَنْتِي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبُّكُمْ)

۲۱- ایمان به پیامبر، ایمان به خداست. ((إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي)) به جای (إِنْ لَمْ تَوْتِنُوا بِاللَّهِ) آمده است.

۲۲- گاهی گوشه گیری و عزلت لازم است. (فَاعْتَرِلُونِ) (یکی از موارد نهی از منکر فاصله گرفتن از مجرمان است).

۲۳- موسی با داشتن معجزه خواهان درگیری با مخالفان نیست، بلکه برنامه او پیشبرد اهداف با منطق است نه درگیری. (فَاعْتَرِلُونِ)

(۱) سوره ی قصص: آیات ۶-۷

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا الْأُولَىٰ) (*) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (**)(۱)

پیام ها

۱. تهمت، بزرگ ترین حربه ی مستکبران علیه مصلحان است. (ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ)

۲. تعالیم پیامبران الهی، تابع آداب و رسوم گذشتگان نیست. (ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا)

۳. در پذیرش عقاید، منطق و برهان ملاک است، نه سیره ی پدران. (ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا) پیشینه نداشتن یک تفکر، دلیل نادرستی آن نیست)

۴. برخی انسان ها، منطق روشن را فدای گذشته تاریک می کنند.

(جَاءَهُمْ ... بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ ... مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا الْأُولَىٰ)

۵. در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر می خوانند، باید به خدا توکل کرد.

(ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ ... رَبِّي أَعْلَمُ)

۶. ادعاهای پوچ را با شعارهای الهی خنثی سازیم. (ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ ... رَبِّي أَعْلَمُ)

۷. خداوند، هیچ گروهی را بی راهبر و راهنما نگذاشته است. (رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ)

۸. هدایت یافتگان، خوش عاقبت اند. (لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ)

۹. توجه به معاد، در رأس برنامه های انبیا بوده است. (وَقَالَ مُوسَىٰ ... مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ)

۱۰. کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ستمگرانی بدعاقبت اند. (لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)

(۶) سوره ی نازعات: آیات ۲۰-۲

(فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ) (*) فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ (*) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ (*) فَحَشَرَ فَنَادَىٰ (*) (**)(۲)

پیام ها

۱- برای امثال فرعون باید بزرگ ترین معجزات را آورد. (آیه الکبری)

۲- طاغوت ها برای حفظ کیان خود، از منحرفان استمداد می کنند. (فحشر فنادی)

۳- ادعای نبوت و انتظار تسلیم شدن دیگران، به معجزه آوردن نیاز دارد. (أهدیک... فأراه الأیها الکبری)

-
- ۱- ترجمه: «هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (*) موسی گفت: «پروردگرم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که عاقبت نیک سرا (دنیا و آخرت) از آن هاست آگاه تر است! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد!» (*)»
- ۲- ترجمه: «سپس موسی بزرگ ترین معجزه را به او نشان داد! (*) اما او تکذیب و عصیان کرد! (*) سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! (*) و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، (*)»

۴- در افراد متکبر، حتی بزرگ ترین معجزات، کارساز نیست. (آیه الکبری فکذب)

۵- معجزات انبیاء یکسان نیست. (آیه الکبری)

۶- تکذیب انبیاء برای نافرمانی از تعالیم آنان و آزاد بودن از قیدوبندهای دینی است. (فکذب و عصی)

۷- کسانی که از استدلال و گفتگوی مستقیم عاجزند، پشت پرده تلاش می کنند. (فکذب ... ثم ادبر یسعی)

۸- جوسازی و شعار و هیاهو، از ابزار فرعون هاست. (فحشر فنادی)

(۷) سوره یونس: آیات ۷۵-۷۸

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ) (*) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (*) قَالَ مُّوسَىٰ أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (*) قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (*) (۱)

پیام ها

۱- مبارزه با طاغوت، اولین وظیفه ی انبیاست. زیرا مبارزه با علت فساد مهم تر از معلول آن است.

(فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

۲- آنجا که بافت جامعه، قومی و قبیله ای بوده، پیامبران سراغ اقوام می رفتند، اما آنجا که تشکیلات و نظام داشته، سراغ ریشه ها می رفتند.

(إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

۳- طاغوت ها، قدرت خود را از یاران و اطرافیان دارند و گرنه خود از درون پوک اند. (وَ مَلَائِهِ)

۴- انبیا معجزه داشتند. (بَعَثْنَا) ... (بِآيَاتِنَا)

۵- همواره فرعون ها و طاغوت ها در برابر انبیا ایستاده اند. (بَعَثْنَا) ... (فَاسْتَكْبَرُوا)

۶- آنان که به گناه عادت کنند، به راحتی راه انبیا را نمی پذیرند. (كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)

۷- مردم سراغ حق نمی روند، طرفداران حق باید سراغ مردم روند. (جَاءَهُمُ الْحَقُّ)

۸- هم ذات خداوند حق است، هم انبیا و قانون الهی و معجزه و هر چه که منسوب به خداوند است.

(جَاءَهُمُ الْحَقُّ)

۹- پیامبران با خداوند رابطه ی مستقیم دارند و معجزات و برنامه هایشان از او سرچشمه می گیرد. (عِنْدِنَا)

۱۰- مبلغ و رهبر باید بداند که همواره در جامعه، گروهی با برنامه های آنان مخالفت می کنند. (قَالُوا ...)

۱۱- تهمت جادوگری، بُرنده ترین، ساده ترین و شایع ترین تهمت ها به پیامبران است. (لِسِحْرُ)

۱۲- سرچشمه ی تهمت، روحیه ی سرکش انسان است. (كَاثُوا) ... (مُجْرِمِينَ) ... (إِنْ هَذَا لَسِحْرٌ ...)

۱۳- مخالفان، بیشترین تأکید را در مخالفت بکار می برند. (إِنْ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ)

۱- ترجمه: بعد از آن ها، موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم اما آن ها تکبر کردند (و زیر بار حق نرفتند چراکه) آن ها گروهی مجرم بودند! (*) و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکار!» (*) موسی گفت: «آیا درباره حق، هنگامی که به سوی شما آمد، (چنین) می گوید؟! آیا این سحر است؟! درحالی که ساحران (هرگز) رستگار (و پیروز) نمی شوند!» (*) گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!» (*)»

۱۴- موسی از پیروزی خود و شکست تهمت زندگان خبر داد. (قَالَ مُوسَى ...)

۱۵- دشمنان، حق را سحر و پیامبران را ساحر معرفی می کردند. (أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ). (سِحْرٌ هَذَا)

۱۶- ساحر به خاطر اغفال مردم و به کار بردن ابزار نامشروع و شهرت طلبی، رستگار نمی شود. (لَا يُفْلِحُ)

۱۷- انقلاب های فرهنگی و تحولات فکری، همواره در جامعه بازتاب داشته است. (لَتَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا)

۱۸- کار نیاکان، در نسل های بعد موثر است. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

۱۹- اساس حکومت فرعون، عقاید خرافی نیاکان مردم بود. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

۲۰- گاهی احترام به نیاکان و حفظ میراث های کهن، ابزاری برای مقاومت در برابر نهضت انبیاست. (آباءنا)

۲۱- تقلید از نیاکان، بدون منطق و دلیل باطل است. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

۲۲- به نام حفظ میراث فرهنگی، هر کار غلطی جایز نیست. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

۲۳- چون طاغوت ها ریاست طلبند، تلاش های اصلاح گرایانه ی مصلحان را هم به عنوان «ریاست طلبی» قلمداد می کنند. (تَكُونُ لَكُمْ
الْكِبْرِيَاءُ)

۲۴- مصلحین، خود را آماده شنیدن تهمت از ظالمین کنند. (تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ)

(۸) سوره ی نمل: آیات ۱-۱۴

(فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (*) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (*) (۱)

پیام ها

۱- کافران از یک سو تقاضای معجزه می کردند و از سوی دیگر معجزات را سحر و جادو می خواندند.

(قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

۲- انکار، زمینه ی افساد است. (جَحَدُوا ... الْمُفْسِدِينَ)

۳- علم و یقین، اگر باتقوا همراه نباشد کارساز نیست. (وَ اسْتَيْقَنَتْهَا ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)

۴- بسیاری از کفار در دل ایمان دارند و انگیزه ی انکارشان جهل نیست، بلکه ظلم و برتری جویی است. (ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)

۵- تاریخ و مطالعه ی آن را وسیله ی عبرت قرار دهید. (فَاَنْظُرْ)

۶- فرجام کار مفسدان، سقوط و تباهی است. (كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ)

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا) ﴿٢﴾ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْوْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٢﴾

-
- ۱- ترجمه: «و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آن ها آمد گفتند: «این سحری است آشکارا!» (*) و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!» (*)»
- ۲- ترجمه: «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قراردادیم (*) و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما به شدت آنان را درهم کوبیدیم!» (*)»

- ۱- تا با کتاب آسمانی انس نگیریم، حقّ تبلیغ به دیگران را نداریم. (آتینا مُوسَى الْكِتَابَ ... اذْهَبَا)
- ۲- جانشین انبیا را نیز باید خداوند تعیین کند. (جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ)
- ۳- در مسئولیت های بزرگ، به وجود وزیر و همکار نیاز است. (جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا)
- ۴- در برخی از دوره ها، انبیا متعدّد بودند، ولی رهبر یکی بود. (هَارُونَ وَزِيرًا)
- ۵- در تبلیغ، گاهی باید افرادی را اعزام کرد تا باهم تبلیغ کنند. (اذْهَبَا)
- ۶- اتمام حجت با گمراهان لازم است. (اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا)
- ۷- انکار و لجاجت مردم، مانع لطف خداوند نیست. (پیامبر را برای هدایت آنان می فرستد) (اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا)
- ۸- تکذیب پیامبر، تکذیب خداست. (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)
- ۹- نتیجه ی تکذیب حقّ، قلع و قمع شدن است. (فَدَمَّرْنَا هُمْ)
- ۱۰- نقل تاریخ و سرگذشت کفار قبل و بیان هلاکت آنان، زمینه ای برای هشدار و نهی از منکر کفار امروز است. (فَدَمَّرْنَا هُمْ)

فصل سوم: داستان حضور تمام ساحران برجسته نزد فرعون برای مبارزه با موسی و شکست ساحران و ایمان آوردنشان و عکس العمل ها و اقدامات فرعون پس از آن در ۲۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

قسمت ها

به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

فراخوان

تمام ساحران و قرار گذاشتن با آن ها در روز موعود

(۱)

صفی

علیشاه

مولانا

روایات

آمدن

دو برادر ساحر نزد فرعون

(۲)

صفی

علیشاه

قرآن

دعوت

از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران

(۳)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

جمع

شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود

(۴)

صفی

علیشاه

قرآن

برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصایحش به آن ها در روز موعود

(۵)

صفی

علیشاه

قرآن

برخورد ساحران پس از نصایح موسی

(۶)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

آغاز

مسابقه توسط ساحران

(۷)

صفی

علیشاه

قرآن

سخنان

موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان

(۸)

صفی

علیشاه

شمس

تبریزی

قرآن

سحر

ساحران و شادی فرعون

(۹)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل

موسی در برابر سحر ساحران

(۱۰)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

و روایات

و

تورات

سخنان

خدا به موسی در آغاز معجزه

(۱۱)

صفی

علیشاه

مولانا

جامی

هاتف

اصفهانى

حبيب

خراسانى

ص: ۳۸۷

شمس

تبریزی

امیر

معزی

انوری

مسعود

سعد

سنایی

صائب

تحفه

العراقین

منوچهری

صباحی

بیدگلی

ابوحنیفه

اسکافی

ناصر خسرو

فرخی

نشان

دادن معجزه ی عصا در حضور

فرعون

و ساحران و مردم شهر

(۱۲)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

خواری

فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی

و

ایمان نیوردن فرعون

(۱۳)

صفی

علیشاه

قرآن

نخستین

گروه ایمان آورندگان به موسی

و

سخنان موسی به آن ها

(۱۴)

صفی

علیشاهمولانا

قرآن

دومین

گروه ایمان آورندگان (ساحران)

(۱۵)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل های

فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران

(۱۶)

صفی

علیشاهمولانا

قرآن

عکس العمل های

ساحران در برابر

تهدیدهای

شدید فرعون

(۱۷)

صفی

علیشاه

روایات

شکنجه

و شهادت ساحران

(۱۸)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل

فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل

و

ایمان آورندگان که تبلیغ می کردند

(۱۹)

صفی

علیشاه

قرآن

پیشنهاد

موسی به بنی اسرائیل برای مقابله

با

تهدیدهای فرعون

(۲۰)

شعراء: ۵۱

۸-

طه: ۷۶

۶۰-

یونس: ۸۶-

اعراف: ۱۲۹

- ۱۰۹

بررسی

پیام های قرآنی ۴ دسته آیات

(۲۱)

قسمت اول: فراخوان تمام ساحران توسط فرعون

در قرآن آمده است:

۱- «فرعون صدا زد، تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید» (۱)

تا به وسیله آن ها زحمت موسی را از خود دفع کنم، او می دانست هر کاری را باید از طریقش وارد شد و از کارشناسان آن فن باید کمک گرفت.

گفت فرعون آورید از هر کجا

ساحری دانا مرا بر مدعا (۲)

نکته ها

□ آیا به راستی فرعون در حقانیت دعوت موسی شک داشت و می خواست از این طریق او را بیازماید؟ و یا می دانست او از سوی خدا است ولی فکر می کرد، به وسیله غوغای ساحران می تواند مردم را آرام سازد و موقتاً از خطر نفوذ موسی در افکار عمومی جلوگیری کند، به مردم بگوید اگر او کار خارق عاداتی انجام می دهد، ما نیز از انجام مثل آن ناتوان نیستیم! و اگر اراده ملوکانه ما تعلق گیرد، چنین چیزی برای ما سهل و آسان است!؟

احتمال دوم به نظر نزدیک تر می رسد و سایر آیات مربوط به داستان موسی که در سوره طه و امثال آن است این نظر را تأیید می کند، که او آگاهانه به مبارزه با موسی برخاست.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در این زمینه شعری با عنوان «فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران» می گوید:

چون که موسی بازگشت و او بماند

اهل رأی و مشورت را پیش خواند

آن چنان دیدند کز اطراف مصر

جمع آردشان شه و صراف مصر

او بسی مردم فرستاد آن زمان

هر نواحی بهر جمع جادوان

هر طرف که ساحری بد نامدار

کرد پر آن سوی او ده پیک کار

دو جوان بودند ساحر مشتهر

سحر ایشان در دل مه مستمر

شیر دوشیده ز مه فاش آشکار

در سفرها رفته بر خمی سوار

شکل کرباسی نموده ماهتاب

آن پیموده فروشیده شتاب

سیم برده مشتری آگه شده

دست از حسرت به رخ ها بر زده

صد هزاران همچین در جادوی

بوده منشی و نبوده چون روی

۱- یونس: ۷۹ (وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّوَنِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

چون بدیشان آمد آن پیغام شاه
 کز شما شاه است اکنون چاره خواه
 از پی آنکه دو درویش آمدند
 بر شه و بر قصر او موکب زدند
 نیست با ایشان به غیر یک عصا
 که همی گردد به امرش اژدها
 شاه و لشکر جمله بی چاره شدند
 زین دو کس جمله به افغان آمدند
 چاره ای می باید اندر ساحری
 تا بود که زین دو ساحر جان بری
 آن دو ساحر را چو این پیغام داد
 ترس و مهری در دل هر دو فتاد
 عرق جنسیت چو جنبیدن گرفت
 سر به زانو برنهادند از شگفت
 چون دبیرستان صوفی زانو است
 حل مشکل را دوزانو جادو است (۱)

قسمت دوم: آمدن دو برادر ساحر نزد فرعون

در آن زمان سر کرده تمام ساحران دو برادر بودند که در دورافتاده ترین شهرهای مصر زندگی می کردند؛ فرعون توسط فرستاده ای از آن دو خواست تا به پایتخت آمده و جادوگران زبردست را برای انجام مأموریت خود از میان آن ها برگزینند؛ آن دو برادر قبل از ترک دیار خود نزد قبر پدرشان آمده و از او خواستند تا آن ها را نسبت به نحوه مبارزه با موسی و معجزه او راهنمایی نماید؛ ناگه از میان قبر صدایی به گوششان رسید که می گفت: سعی کنید هنگامی که موسی در خواب است چوب دستی اش را از او جداسازید چراکه سحر جادوگر به هنگام خواب مؤثر نیست، اما اگر متوجه شدید که عصای او به مقابله با شما می پردازد بدانید که آن از تائیدات الهی سرچشمه گرفته است و اگر چنانچه تمام دنیا نیز برای نابودی آن جمع گردند قادر به شکستش نخواهند بود؛ آن دو از شهر خود خارج شدند و برای عمل کردن نقشه نزد موسی آمدند اما همان طور که پدرشان پیش بینی کرده بود چوب دستی درحالی که صاحبش بخواب رفته بود به طرف آن دو هجوم آورد.

پس فرستاد او به جمع ساحران
در زمین مصر و اطراف جهان
دو برادر بوده اند اندر صعید
در فنون سحر در گیتی فرید
آمد ایشان را رسول پادشاه
و عدها داد از وصول مال و جاه
عاقلان بودند ایشان در فتوح
خواستند امداد کار از عقل و روح
اینکه گویند اهل تاریخ و خبر
خواستند امداد از گور پدر
بر سر گور پدر رفتند زود
خواستند از وی گشایش ها و سود
آمد او در خوابشان بنمود راه
تا چه باشد اصل آن بی اشتباه
نیست دور آن هم ز ادراک و نظر
عقل بر هر بخردی باشد پدر
باخرد گفتند آیا این دو تن
که به ملک شه فکندند این فتن
مر پیمبر از خدا یا ساحرند
که به سحر این سان محیط و قاهرند

عقلشان گفت از که ساحر شد به خواب

سحر او فاسد شود کارش خراب

آن عصا را وقت خواب آن دو تن

گر به دست آرید باشد سحر و فن

پس علاج سحر ایشان ممکن است

آنکه هر سحری علاجش بین است

ور که نتوانید دزدید آن عصا

معجز است و از تصاریف خدا

می نشاید باخدا شد درنبرد

بندگی آرید پیش آن دو مرد

پس روان گشتند ایشان با رسول

سوی مصر از امر فرعون جهول

با گروهی بی شمار از ساحران

از پی استیزه با پیغمبران

چون به شهر اندر شدند از راه مصر

یافتند اکرام ها از شاه مصر

گفت بدهم بر شما بس مال و گنج

گر مرا فارغ کنید از درد و رنج

ساحری در شهر ما افکنده رخت

که نخواهد از من الاتاج و تخت

کرده بر ما روز روشن را چو شب

خلق را افکنده در اندوه و تب
جز عصایی نیستشان در وقت خواست
هر چه دارند از فنون اندر عصاست
چاره ایشان نمائید از که نیک
مر شما باشید در ملکم شریک
پس بگفتند آن دو ساحر ما به سهل
چاره ایشان کنیم از مصر و اهل
پس شدند ایشان به تفتیش و سراغ
از مقام خواب موسی در فراغ
تا در آنجایی که او در خواب بود
رفت تا دزدد عصا را او به زود
در زمان آمد عصا در اهتزاز
ژدها شد حمله ور گردید باز
شد هراسان گفت دارم از یقین
ابر خدا ایمان و بر موسی و دین
پس عصا بر جای خود گردید باز
و آن دو تن بردند بر موسی نماز
توبه کردند از یقین بر دست او
پس شدند از مهر دل پابست او
گفت موسی دین خود پنهان کنید
هر چه را فرعون گوید آن کنید
نک روید اندر مقام خویشتن

دین خود پنهان کنید از مرد وزن (۱)

همان طور که یکی از مسائل اساسی در مثنوی جنسیت است، مرحوم فروزان فر نیز در رابطه می نویسد: «حکما و صوفیه می گویند: جنسیت علت انضمام است و مولانا جذب کشش را حاصل و نتیجه ی هم جنسی می داند و اصل جنسیت و آثار آن را در چهل و دو موضع از مثنوی مطرح ساخته است.» (۲)

مولانا نیز ماجرای این دو ساحر که موسی را مانند خود، جادوگر پنداشتند و مهری از او بر دلشان افتاد را در شعری تحت عنوان مختلف این گونه بیان می کند:

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۲- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۲۷۲

(۱) خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان پدر حقیقت موسی را

بعد از آن گفتند ای مادر بیا

گور بابا کو تو ما را ره نما

بردشان بر گور او بنمود راه

پس سه روزه داشتند از بهر شاه

بعد از آن گفتند ای بابا بما

شاه پیغامی فرستاد از و جا

که دو مرد او را به تنگ آورده اند

آب رویش پیش لشکر برده اند

نیست با ایشان سلاح و لشکری

جز عصا و در عصا شور و شری

تو جهان راستان در رفته ای

گر چه در صورت به خاکی خفته ای

آن اگر سحر است ما را ده خبر

ور خدایی باشد ای جان پدر

هم خبرده تا که ما سجده کنیم

خویشتن بر کیمیایی برزنیم

ناامیدانیم و او میدی رسید

راندگانیم و کرم ما را کشید (۱)

اگر خداوند اراده کند، حتی ساحران و جادوگران نیز مشمول عنایت حق قرار می گیرند و راهی به سوی حق تعالی می یابند:

(۲) جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود

بانگ زد کای جان و فرزندان من
هست پیدا گفتن این را مرتهن
فاش و مطلق گفتنم دستور نیست
لیک راز پیش چشمم دور نیست
لیک بنمایم نشانی با شما
تا شود پیدا شمارا این خفا
نور چشمانم چو آنجا که روید
از مقام خفتنش آگه شوید
آن زمان که خفته باشد آن حکیم
آن عصا را قصد کن بگذار بیم
گر بدزدی و توانی ساحر است
چاره ی ساحر بر تو حاضر است
ور نتانی هان و هان آن ایزدی است
او رسول ذوالجلال و مهتدی است
گر جهان فرعون گیرد شرق و غرب
سرنگون آید خدا را گاه حرب
این نشان راست دادم جان باب
برنویس الله اعلم بالصواب
جان بابا چون بخشید ساحری
سحر و مکرش را نباشد رهبری
چون که چوپان خفت گرگ ایمن شود
چون که خفت آن جهد او ساکن شود

لیک حیوانی که چوپانش خداست

گرگ را آنجا امید و ره کجاست

جادویی که حق کند حق است و راست

جادویی خواندن مر آن حق را خطاست

جان بابا این نشان قاطع است

گر بمیرد نیز حقش رافع است (۲)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۴

مولوی در انتها می گوید: آن دو وقتی به حقانیت موسی پی بردند و عذر خواستند، موسی به آن ها پیغام داد که خود را به نشناختن بزنند و در روز مبارزه حاضر شوند.

درحالی که در روایت آمده است: آن دو پس از دیدن اعجاز عصا از نبرد با او منصرف شدند.

مولانا در ذیل عنوان «تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی وفات مصطفی را نمودن به خواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را به آن دو ساحر بچه که قصد بردن عصا کردند چون موسی را خفته یافتند» اشاره می کند که: یکی از راه های تشخیص اولیاء و انبیاء خدا این است که در خواب هم می توانند خرق عادت کنند، زیرا که چشم باطن ایشان بینا است؛ همچنین کارایی عصا، هنگام خواب آن حضرت که در مقابل دستبرد ساحران تبدیل به اژدها شد، بیانگر آن است که اولیای خدا حتی در خواب هم قدرت تصرف در کائنات را دارند و همانند کارایی قرآن است؛ و پس از فوت آن حضرت خداوند به وی وعده داد که معجزه اش را حفظ کند و به طور کلی معجزات انبیاء با مرگ آن ها از بین نمی رود:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزه ات را رافعم

بیش و کم کن را ز قرآن مانعم

من تو را اندر دو عالم حافظم

طاعتان را از حدیث رافضم

کس نتاند بیش و کم کردن در او

تو به از من حافظی دیگر مجو

رونقت را روز روزافزون کنم

نام تو بر زر و بر نقره زخم

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

نام تو از ترس پنهان می گوند

چون نماز آرند پنهان می شوند

از هراس و ترس کفار لعین

دینت پنهان می شود زیرزمین

من مناره پرکنم آفاق را

کور گردانم دو چشم عاق را

چاکرانت شهرها گیرند و جاه

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقه ی موسیستی

هست قرآن مر ترا همچون عصا

کفرها را درکشد چون اژدها

تو اگر در زیر خاکی خفته ای

چون عصایش دان تو آنچه گفته ای

قاصدان را بر عصایت دست نی

تو بخسب ای شه مبارک خفتنی

تن بخفته نور تو بر آسمان

بهر پیکار تو زه کرده کمان

فلسفی و آنچه پوزش می کند

قوس نورت تیر دوزش می کند

آن چنان کرد و از آن افزون که گفت

او بخفت و بخت و اقبالش نخفت

جان بابا چون که ساحر خواب شد

کار او بی رونق و بی تاب شد
هر دو بوسیدند گورش را و رفت
تا به مصر از بهر این پیکار زفت
چون به مصر از بهر آن کار آمدند
طالب موسی و خانه ی او شدند
اتفاق افتاد کان روز ورود
موسی اندر زیر نخلی خفته بود
پس نشان دادندشان مردم بدو
که برو آن سوی نخلستان بجو

چون بیامد دید در خرما بنان
خفته ای که بود بیدار جهان
بهر نازش بسته او دو چشم سر
عرش و فرشش جمله در زیر نظر
ای بسا بیدار چشم خفته دل
خود چه بیند دید اهل آب و گل
آنکه دل بیدار دارد، چشم سر
گر بخشید بر گشاید صد بصر
گر تو اهل دل نه ای بیدار باش
طالب دل باش و در پیکار باش
ور دلت بیدار شد می خسب خوش
نیست غایب ناظرت از هفت و شش
گفت پیغمبر که خسب چشم من
لیک کی خسب دلم اندر و سن
شاه بیدار است حارس خفته گیر
جان فدای خفتگان دل بصیر
وصف بیداری دل ای معنوی
در نگنجد در هزاران مثنوی
چون بدیدندش که خفته ست او دراز
بهر دزدی عصا کردند ساز
ساحران قصد عصا کردند زود

کز پیش باید شدن وانگه ربود
اندکی چون نورخان تر کردند ساز
اندر آمد آن عصا در اهتزاز
آن چنان بر خود بلرزید آن عصا
کان دو بر جا خشک گشتند از و جا
بعد از آن شد ازدها و حمله کرد
هر دوان بگریختند و روی زرد
رو درافتادن گرفتند از نهیب
غلط غلطان منهزم در هر نشیب
پس یقین شأن شد که هست از آسمان
ز آنکه می دیدند حد ساحران
بعد از آن اطلاق و تبشان شد پدید
کارشان تا نزع و جان کنند رسید
پس فرستادند مردی در زمان
سوی موسی از برای عذر آن
که امتحان کردیم و ما را کی رسد
امتحان تو اگر نبود حسد
مجرم شاهیم ما را عفو خواه
ای تو خاص الخاص درگاه اله
عفو کرد و در زمان نیکو شدند
پیش موسی بر زمین سر می زدند
گفت موسی عفو کردم ای کرام

گشت بر دوزخ تن و جانتان حرام

من شمارا خود ندیدم ای دو یار

اعجمی سازید خود را ز اعتذار

همچنان بیگانه شکل و آشنا

درنبرد آید بهر پادشا

پس زمین را بوسه دادند و شدند

انتظار وقت و فرصت می بدند (۱)

نکته ها

□ تعداد ساحران فراخوان شده

«ابن عباس» می گوید: فرعون تمام جادوگران مصر را که بین ۱۲ تا ۸۰ هزار نفر تخمین زده می شدند به نزد خویش خواند تا به مقابله با موسی پردازند.

(* از محمد بن منکدر نقل شده که: از میان آن ها هفت هزار نفر ساحر را برگزیدند و از میان هفت هزار نفر، هفت صد ساحر و از میان آن ها هفتاد ساحر را که از همه استادتر و زبردست تر بودند انتخاب کردند. (۱))

(* در جای دیگر آمده: فرعون و هامان که خود از سحر بهره ای داشتند ابتدا هزار نفر از جادوگران مصری را از سراسر مصر فراخواندند سپس از میان آن ها هشتاد نفر را برای مقابله با موسی انتخاب کردند ساحران با فرعون به توافق رسیدند در صورتی که بر موسی چیره شوند بر مناصب مهم حکومتی دست یابند و چنانچه جادوی آن ها در برابر موسی به ناکامی انجامد همگی به خدای او ایمان آورند فرعون تعهد نمود در صورتی که چنین شود خود نیز بدان ها ملحق شود.

قسمت سوم: دعوت از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران

در قرآن آمده است از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد:

۱- «و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید؟!» (۲)

مردمان را گفته شد کایا شما

مجتمع گردید از بهر نما

پیروی شاید کنیم از ساحران

غالب از گردند اندر امتحان (۳)

نکته ها

□ یوم موعود؟

روزی را که (موسی و هارون) وعده کرده بودند تا ساحران در میدان اصلی شهر جمع شوند مطابق با عاشورا بود که مصادف گشت با شنبه و اولین روز از عید نوروز. در آن روز اسکندریه شاهد حضور جمع کثیری از مردم بود.

مأموران فرعون نیز در این زمینه بسیار حساب شده کار کردند و می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند، چراکه هر کس فطرتاً از اجبار گریزان است، لذا گفتند چنانکه تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعاً این طرز بیان افراد زیادتری را به آن جلسه کشانید.

و به مردم گفته شد «هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آن ها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم» (۴) و آن چنان صحنه را گرم و داغ نماییم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود!

روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آن ها است و به آن ها روحیه می دهد و هم سبب می شود که آنان نهایت کوشش خود را به کارگیرند و هم در موقع پیروزی توانایی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود و هم می توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند. آری مأموران فرعون با این امیدها مایل بودند

- ۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۴۸
- ۲- شعراء: ۳۹ (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ)
- ۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۵۲۴
- ۴- شعراء: ۴۰ (لَعَلَّنَا تَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ)

موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالی ترین وجهی پیاده کند و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت و می خواست قدرت آیات الهی و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد و نور ایمان در دل های گروه بیشتری بدرخشد.

قسمت چهارم: جمع شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود

در قرآن آمده است:

۱- «فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد» (۱)

گشت پس فرعون در حال ابی

فجمع کیده ثم اتی

آمد او با ساحران که جمع کرد

و آن همه بودند هفتاد و دو مرد (۲)

۲- «سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند» (۳)

هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند و نخستین چیزی که با او در میان گذاشتند این بود که:

۳- «آیا ما اجر و پاداش فراوانی در صورت غلبه بر دشمن خواهیم داشت» (۴)

ساحران گشتند پس در مصر جمع

روز معلومی که او را بود طمع

پس چو بر وی آمدند آن ساحران

می بگفتند این به فرعون کران

هیچمان آیا بود مزدی ز تو

غالب از باشیم ما خود بر عدو (۵)

حق به قرآن کرده شرح این بیان

که به فرعون آمدند آن ساحران

اجر ما گفتند بس باشد فزون

غالب از آییم اندر آزمون (۶)

فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و در مانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آن ها بدهد، بلافاصله گفت:

۵- «آری نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت، بلکه از مقربان درگاه من نیز خواهید شد!» (۷)

گفت آری مر شمارا اجراست

بل ز نزدیکان شما بید این بجاست (۸)

گفت آری مر شما زین اختصاص

خود ز نزدیکان شویدم وز خواص (۹)

۱- طه: ۶۰ (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَنَى)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۴۵۸

۳- شعراء: ۳۸ (فَجَمَعَ السَّحَرَهُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

۴- شعراء: ۴۱ (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَهُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا لَأَجْرًا إِنَّا لَنَّا لَأَجْرًا إِنَّا كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) ۴- أعراف: ۱۱۳ (وَجَاءَ السَّحَرَهُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّا لَنَا لَأَجْرًا إِنَّا كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ)

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۷- شعراء: ۴۲ (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) أعراف: ۱۱۴ (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)

۸- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۹- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

□ چرا فرعون به آن ها گفت شما چه می خواهید؟

قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می کند و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد؛ و تقرب به فرعون در آن محیط چیزی بالاتر از مال و ثروت بود و یک موقعیت به اصطلاح معنوی محسوب می شد که می توانست سرچشمه اموال فراوان دیگری گردد؛ اگر گمراهان، قرب فرعون را برترین پاداش می شمردند، خداپرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمردند، حتی بهشت با تمام نعمت هایش را با یک جلوه ذات پاک او، معامله نمی کنند.

به همین دلیل شهیدان راه «الله» که باید برترین پاداش ها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند به گواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند و تعبیر (عِنْدَ رَبِّهِمْ) شاهد گویای این واقعیت است؛ و نیز به همین دلیل هر مؤمن پاک دل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد (قربه الی الله) است.

□ (يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی آن را برای مبارزه تعیین کرد.

□ کلمه (اجر)

گرچه به معنی هرگونه پاداش است اما با توجه به اینکه به صورت نکره است و نکره در این گونه موارد برای تعظیم و بزرگداشت یک موضوع می آید، به معنی اجر و پاداش مهم و فوق العاده ای است؛ بخصوص اینکه اصل اجر و پاداش جای تردید و گفتگو نبود، آنچه آن ها می خواستند قبلاً درباره آن از فرعون قول بگیرند مسئله اجر و پاداش مهم و برجسته بود.

□ دیدگاه مولانا

مولانا تحت عنوان «جمع آمدن ساحران از مداین پیش فرعون و تشریف ها یافتن و دست بر سینه زدن در قهر خصم او که این بر ما نویس» می گوید: در وجود هر انسانی نور موسوی و ظلمت فرعونی وجود دارد که انسان باید آن را شناسایی کند

تابه فرعون آمدند آن ساحران

دادشان تشریف های بس گران

وعده هاشان کرد و پیشین هم بداد

بندگان و اسبان و نقد و جنس و زاد

بعد از آن می گفت هین ای سابقان

گر فزون آید اندر امتحان

برفشانم بر شما چندان عطا
که بدرد پرده ی جود و سخا
پس بگفتندش به اقبال تو شاه
غالب آییم و شود کارش تباه
ما در این فن صفدریم و پهلوان
کس ندارد پای ما اندر جهان
ذکر موسی بند خاطرها شده ست
کاین حکایت هاست که پیشین بده ست
ذکر موسی بهر رو پوش است لیک
نور موسی نقد توست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی تست
باید این دو خصم را در خویش جست
تا قیامت هست از موسی نتاج
نور دیگر نیست دیگر شد سراج
این سفال و این پلیته دیگر است
لیک نورش نیست دیگر ز آن سراسر است

گر نظر در شیشه داری گم شوی

ز آنکه از شیشه است اعداد دوی

ور نظر بر نور داری وارهی

از دوی و اعداد جسم منتهی

اختلاف مو من و گبر و جهود (۱)

از نظرگاه است ای مغز وجود

مکر آن فرعون سیصد تو بده

جمله ذل او قمع او شده

ساحران آورده حاضر نیک و بد

تا که جرح معجزه ی موسی کند

تا عصا را باطل و رسوا کند

اعتبارش را ز دل ها بر کند (۲)

قسمت پنجم: برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصیحتش به آن ها در روز موعود

موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و به آنان چنین گفت:

۱- «وای بر شما، دروغ بر خدا بنبندید که شمارا با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت و شکست و نومیدی و خسران از آن آن

هاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند» (۳)

گفت موسی و یلکم لاتفتروا

بر خدا بندید کذب از زشت خو

مضطرب او سازد شمارا بر عذاب

مفتری کی گردد از حق بهره یاب

کشت بی بهره هر آن کو افترا

بست بر حق از جسارت و اجترا (۴)

□ منظور موسی از افترا بر خدا؟

آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بیندارند، مسلماً کسی که چنین دروغ هایی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد. این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود و از دل پاک موسی برخاسته بود، بر بعضی از دل ها اثر گذاشت و در میان جمعیت اختلاف افتاد.

بعضی طرفدار شدت عمل بودند و بعضی به شك و تردید افتادند و احتمال می دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود و چهره مصمم آن ها که علی رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه های آن ها محسوب می شد.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۹۷

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۱۵

۳- طه: ۶۱ (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

قسمت ششم: برخورد ساحران پس از نصایح موسی

۱- پس «آن ها در میان خود درباره کارهایشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی باهم سخن گفتند» (۱)

ساحران کردند پس گفت و شنود

در مهم خویش بر چیزی که بود

بینشان یعنی سخن ها شد دراز

کاین به جادویان نماند هیچ باز (۲)

ممکن است این پنهان گویی و نجوی در برابر موسی بوده باشد. این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد،

و احتمال دیگر اینکه: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم به چنین نجوی و تنازعی برخاستند؛

ساحران رشته سخن را به دست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند:

۲- «گفتند این دو مسلماً ساحرند!»

بنابراین وحشتی از مبارزه با آن ها نباید به خود راه داد، چراکه شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید و توان و نیروی شما از آن ها بیشتر است!

۳- «آن ها می خواهند شمارا از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند»

سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد. این ها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، این ها می خواهند مقدسات شمارا هم بازیچه قرار دهند.

۴- «و آئین عالی و مذهب حق شمارا از میان ببرند!» (۳)

اکنون که چنین است ...

۵- «تمام نیرو نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید»

سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید، چراکه وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.

۶- و «فلاح و رستگاری امروز از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید» (۴)

گفت او جز گفته جادوگر است

وضع و حالش بر نشان دیگر است

راز خود را داشتند اندر نهان
در حق موسی از آن فرعونیان
با خود این دادند جادویان قرار
که اگر گردیم ما غالب به کار
پس نباشد شک که او جادوگر است
ور که غالب شد بما پیغمبر است
دید فرعون چون نجوایشان
گفت چه بود ساحران شورایشان
ساحران گفتند ما در این فنیم
تا چسان با این دو ساحر ره زنیم
ساحرانی که ز سحر و مکر و زور
از مکان خواهند تا سازند دور

۱- طه: ۶۲ (فَتَنَّاكَ عُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: ۴۵۸

۳- طه: ۶۳ (قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى)

۴- طه: ۶۴ (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّو صَفًا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى)

هم برند آئینتان را از میان
که به از هر مذهبی می باشد آن
جمع پس سازید آلات حیل
صف زده آید پس بهر عمل
هر که غالب شد علو او را سزد
افلح الیوم من استعلی و قد (۱)

نکته ها

□ «طریقه» به معنی روش و در اینجا منظور، مذهب است.

□ (مثلی) از ماده «مثل» در اینجا به معنی عالی و افضل است (ای الاشبه بالفضیله).

□ در منطق مردانِ خدا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

□ شعار ابرقدرت ها، برتری طلبی و سلطه جویی است، (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى)

قسمت هفتم: آغاز مسابقه توسط ساحران

پس از این گفتگوها به هر حال جادوگران در کناری آماده مقابله بودند و مردم بسیاری ناظر بر صحنه؛ و فرعون بر تختی بلند و در لباسی از آهن که در زیر اشعه خورشید چشم ها را می آزد دستور هنرنمایی داد.

که در این هنگام ساحران با غرور مخصوصی به موسی گفتند:

۱- «یا تو آغاز کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز می کنیم و وسایل خود را می افکنیم» (۲)

پس به روزی خاص در صحرا شدند

مجتمع با خلق در یکجا شدند

ساحران از بهر اظهار فنون

یک طرف بستند صف ز اعلا و دون

و آن همه بودند بیش از ده هزار

هم خلایق زاید از حد و شمار

یک طرف فرعون و قومش بالتمام

کرده از بهر تماشا ازدحام

موسی و هارون دو تن پشمینه پوش

هم ستاده یک طرف پر عقل و هوش

بوده آن روز اول نوروز و ماه

روز شنبه سال نوبی اشتباه

از ادب گفتند جادویان چست

تو عصا اندازی ای موسی نخست

یا که ما سحری که داریم افکنیم

هر چه فرمایی بر آن طاعت کنیم (۳)

ساحران گفتند ای موسی به صف

افکنی آیا عصا را توز کف

یا که ما خود افکنیم اول رسن

که به هم آورده ایم از سحر و فن (۴)

تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۸

۲- أعراف: ۱۱۵ (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

ولی موسی بی آنکه عجله ای نشان بدهد، چراکه به پیروزی نهایی خود کاملاً اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها معمولاً برنده کسی است که پیش قدم نمی شود. لذا به آن ها گفت:

۳- «شما اول بیفکنید!» (۱)

موسی به ساحران گفت:

۵- «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!» (۲) و «نخست شما آنچه می توانید به میدان آورید» (۳)

گفت موسی از طریق شفق و جود

افکنید اول شما بهر نمود (۴)

گفت بلکه بفکنید اول شما

پس بیفکنند ایشان حبل ها (۵)

گفت موسی ساحران را کافکنید

آنچه را افکنده گانید از امید (۶)

ساحران را جمع کردند آن چنان

که بیان گردید در اعراف آن

پس مقابل چون شدند آن ساحران

گفتشان موسی در اندازید هان

آنچه را کافکنده گانید از فنون

تا شود پیدا حق از باطل کنون (۷)

ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حداکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند

۶- «طناب ها و عصاهای خود را افکنند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعاً پیروزیم!» (۸)

پس فکنند آن رسن ها و عصا

که بد از سیماب پر در آن فضا

پس بخوردند این قسم در نوبتش

که بهف رعون و علو عزّتش

این زمان آنا لنحن الغالبون

موسی و هارون شوند از ما زبون (۹)

نکته ها

□ (جبال)

جمع «جبل» (بر وزن طبل) به معنی طناب است و «عصی» جمع «عصا» هست.

آری آن ها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند؛ و آنچه را در توان داشتند بسیج کردند و همه وسایلی را که با خود آورده بود یک باره به میان میدان افکندند؛ و اگر روایتی را

۱- أعراف: ۱۱۶ (قَالَ أَلْقُوا...) ۴- طه: ۶۶ (قَالَ بَلْ أَلْقُوا...)

۲- شعراء: ۴۳ (قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّلقُونَ)

۳- یونس: ۸۰ (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّلقُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی ص ۴۵۹

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۹

۸- شعراء: ۴۴ (فَأَلْقُوا جِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ)

۹- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

که می گوید: آن ها هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومش این می شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آن ها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند.

□ جمله (أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)

معنی اصلی اش این است که آنچه شما می توانید بیفکنید، بیفکنید؛ و البته این معنی را نیز در درون دارد که هر چه در قدرت دارید به میدان بیاورید.

این پیشنهاد موسی که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت، دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشت گرم است.

□ دیدگاه سید مرتضی علم الهدی (ره)

آیا برای موسی جایز بود که ساحران را به افکندن ریسمان ها و چوب دستی های خود فرمان دهد؟ آیا فرمان دادن به مانند چنین کارهایی که نوعی کفرو پوشاندن حق و فریب است رواست؟ (۱)

و در پاسخ می گوید: بی شک این فرمان مشروط بوده است؛ گویی آن حضرت فرموده است: اگر در ادعای خود صادقید، آنچه را که می خواهید بیفکنید؛ زیرا آنان به عنوان یک سمبل و حجت شناخته می شوند.

حذف شرط نیز به دلیل وضوح سخن و اقتضای موقعیت بوده است و چنانچه مراد شرط باشد، چنین چیزی (حذف شرط) بسیار رایج و عادی است.

البته حذف شرط در اینجا مانند آیه ی شریفه ی (فَأْتُوا بسوره من مثله) (بقره: ۲) و سایر آیات تحدی نیست؛ زیرا در آن مواضع، خداوند متعال می داند که آنان قادر بدان نیستند چه آنکه اگرچه تحدی (به مبارزه خواستن) به صورت امر بوده است، اما در حقیقت امر نبوده، همراه با اراده انجام نمی شود؛ زیرا چگونه می تواند با اراده قرین گردد، درحالی که خداوند متعال، ناممکن بودن وقوع آن و ناتوانی ایشان را از آوردن سخنی مانند قرآن، می داند؛ بنابراین این تحدی، واژه ای قراردادی برای اقامه ی حجت، علیه متحدی (به مبارزه خوانده شده) و بیانی برای نشان دادن ناتوانی و قصور او در موضوع مورد تحدی است؛ اما تقاضای افکندن ریسمان ها و چوب دستی ها به دلیل ناممکن بودن این کار است و با این شرح، چاره ای جز اعتقاد به مشروط بودن فرمان موسی باقی نمی ماند.

به علاوه ممکن است که این فرمان از نوع تحدی بوده است.

بدین ترتیب که به طور برابر در آن شرکت جسته و برای مردم چنین خیالی را نینگیزند که کار ایشان (ساحران) دارای حقیقت است؛ زیرا سحر آنان چیزی متفاوت از معجزه ی موسی یعنی تبدیل شیئی جامد (بی روح) به موجودی زنده بود؛ و چون این کار (حیات بخشیدن به جماد) در توان آنان نبود، گویی آن حضرت ایشان را به تحدی فراخوانده است تا حجت خویش را آشکار و هدایت خود را نمایان سازد.

□ دیدگاه مولانا

مولوی در دفتر اول پس از ابیات توصیف مقام و مرتبه ی اولیاء که نباید با ایشان ستیزه کرد، زیرا دست ایشان، دست خداست در ذیل عنوان «تعظیم ساحران مر موسی را که چه فرمایی اول تو اندازی عصا یا ما» به ایجاز در ۸ بیت ماجرا را نقل می کند.

ساحران در عهد فرعون لعین

چون مری کردند با موسی به کین

لیک موسی را مقدم داشتند

ساحران او را مکرم داشتند

ز آنکه گفتندش که فرمان آن توست

گر تو می خواهی عصا بفکن نخست

گفت نی اول شما ای ساحران

افکنید آن مکرها را در میان

این قدر تعظیم دینشان را خرید

کز مری آن دست و پاهایشان برید

ساحران چون حق او بشناختند

دست و پا در جرم آن درباختند

لقمه و نکته ست، کامل را حلال

تو نه ای کامل، مخور، می باش لال

چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو

گوش ها را حق بفرمود اَنْصِتُوا (۱)

«بدیع الزمان فروزان فر» در مورد این شعر سرانجام مبارزه ساحران با موسی را متضمّن دو نکته می داند: (۲)

الف- فایده ی ادب و بزرگداشت پیران ب- زیان مرء و ستیزه با ایشان

زرّین کوب در این رابطه می نویسد: «همین تکریم ظاهری ساحران در حق مرد خدا، ایمان آن ها را از استمرار در کفر و طغیان نجات می

دهد» (۳) و ستیزه و مری با مرد حق، قطع دست و پا را در پی دارد.

مولانا که موضوع مقایسه ی انسان کامل با انسان ناقص را بارها در مثنوی مطرح نموده است، در اینجا نیز توصیه می کند که سالکان باید مانند ساحران در مقابل مرد حق، جان خود را فدا کنند و ادب را رعایت کنند، زیرا مرد کامل پیوسته به حق در حکم زبان است و باید بگوید و کسی که هنوز در راه است، فقط باید بشنود.

قسمت هشتم: سخنان موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان

در قرآن آمده است:

در این هنگام موسی به ساحران گفت: آنچه را شما در این میان آورده اید سحر است و خداوند به زودی آن را ابطال می کند و شما افرادی فاسد و مفسدید چراکه در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه، فروخته اید و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شما است و

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۴

۲- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ص ۶۵۲

۳- زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۶۳

۱- «خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند» (۱) و در این درگیری و مبارزه مطمئناً پیروزی با ما است، چراکه

۲- «خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد و به وسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبرانش، مفسدان و باطل گرایان را رسوا کند، هر چند مجرمانی همچون فرعون و ملأش اکراه داشته باشند» (۲)

پس چو افکنند جادویان ز کف

ریسمان ها و عصاها هر طرف

گرم شد زیبق به شکل مارها

آمد اندر جنب و جوز اطوارها

گفت موسی آنچه را کاورده اید

هست سحری کاین چنین خود کرده اید

زود باشد که خدا سازد تباه

آنچه ظاهر کرده اید از اشتباه

آنکه حق نارد به اصلاح و ثبات

کارهای مفسدان را از جهات

لیک من خود عزم آن سان کرده ام

تا کند ثابت هر آنچه آورده ام

زان سخن ها که به من فرموده او

راه نصرت ها به من بنموده او

گر چه زان باشند کاره مجرمان

اوست وافی عهد خود را بی گمان (۳)

نکته ها

□ هر کس در آنجا عقل و هوش و دانشی داشت، حتی پیش از غلبه موسی بر ساحران می توانست این حقیقت را دریابد که عمل ساحران عمل بی اساسی است. به دلیل اینکه در راه تقویت پایه های ظلم و ستم قرار گرفته بود، چه کسی نمی دانست که فرعون غاصب و غارتگر و ظالم و مفسد است، آیا خدمتگزاران چنین دستگاهی شریک در ظلم و فساد او نبودند؟ و آیا ممکن بود عمل آن ها یک عمل صحیح و الهی

باشد؟ هرگز نه بنابراین پیدا بود که خداوند این تلاش مفسدانه را باطل خواهد کرد.

□ منظور از (بکلماته) یا وعده خدا در زمینه ی پیروزی رسولان بر حق است و یا معجزات قاهره و نیرومند او است.

قسمت نهم: سحر ساحران و شادی فرعون

در قرآن آمده است:

۱- «هنگامی که ساحران طناب ها و ریسمان ها را به وسط میدان افکندند، مردم را چشم بندی کرده و با اعمال و گفتارهای اغراق آمیز خود، هول وحشتی در دل مردم افکندند و سحر عظیمی در برابر آن ها انجام دادند» (۴)

۲- «عصاها و طناب های مخصوص ساحران به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت درآمدند». (۵)

۱- یونس: ۸۱ (فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِطُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ)

۲- یونس: ۸۲ (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۹

۴- أعراف: ۱۱۶ (... فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَأُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ)

۵- طه: ۶۶ (... فَأِذَا جَبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى)

و طناب‌ها و عصاهایشان به خاطر سحر آن‌ها، چنان به نظر می‌رسید که دارند حرکت می‌کنند! و به خیال موسی آمد که رسن‌ها و چوب‌های آن‌ها در اثر جادو با شتاب می‌جهند، بنابراین بخشی از تأثیر سحر واقعیت دارد و بخشی وهم و خیال است.

پس بیفکندند جادویان به کار

آن رسن‌ها را که بد بر شکل مار

ساخته بودند با چوب و رسن

شکل‌ها مانند مار از مکر و فن

کرده بودی جوفش از سیماب پر

و آن فزون تر بد ز بار سی شتر

چون که شد سیماب گرم از آفتاب

آمدند آن مارها در پیچ و تاب

یا به حیلت آن زمین را پیش از آن

گرم ز آتش کرده بودند آن چنان

چون فکندند آن رسن‌ها را ز دوش

آمد آن سیماب‌ها در دم به جوش

مارها گشتند از هر سو روان

جادویی آمد به چشم مردمان

هریکی ز آن‌ها بسان یک درخت

زان خلایق را بترساندند سخت

گشته بودندی تو گو رهبت طلب

آنکه آوردند سحری بس عجب (۱)

پس به موسی شد نموده کان حبال

می‌شتابند از هر آن سو در خیال

گشت در اعراف شرحش کز چه رو

آمد آن چوب و رسن در جستجو (۲)

نکته ها

□ سیر تحرک طناب ساحران

آن ها موادی همچون «جیوه» در درون این طناب ها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آن ها دست داد، این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقین هایی که ساحران به مردم کرده بودند و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکت اند!

شگرد تردستان فرعون این گونه بود که از پوست گاو ریسمان هایی میان تهی می ساختند و سپس قسمت خارجی آن را تزئین می کردند. آن ها همچنین چوب دستی خود را نیز این گونه می آراستند سپس مقداری جیوه را در میان آن ریسمان ها و چوب دستی ها می ریختند و محلی را که قرار بود در آن اجرای نمایش نمایند به شکلی گرم می کردند.

آنگاه آن ها را بر روی زمین پرتاب نموده چیزی نمی گذشت که بر اثر گرما و حرکت جیوه ریسمان و چوب دستی ها به جنبش درمی آمدند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهی شان در این فن و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیایی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آن ها پیدا شود که این همه موجودات بی جان، جان گرفتند.

□ استفاده از سلاح مشابه

فرعون با توجه به حکومت پهناورش در کشور مصر، دارای سیاست های حساب شده شیطانی بود، برای مبارزه با موسی و هارون تنها از وسیله تهدید و ارباب استفاده نکرد، بلکه کوشش کرد که به گمان خود از سلاح مشابهی در برابر موسی استفاده کند و مسلماً اگر در کار خود پیروز می شد هیچ گونه نام و نشانی از موسی و مکتبش باقی نمی ماند و در آن صورت کشتن موسی بسیار ساده و بی دردسر و موافق افکار عمومی بود، بی خبر از اینکه موسی متکی به یک نیروی انسانی نیست که قابل مقابله و معارضه بوده باشد، از نیروی لایزال الهی و قدرت بی انتهای او مدد می گیرد که هر مقاومتی را درهم می کوبد و نابود می کند و در هر حال استفاده از سلاح مشابه بهترین راه پیروزی در برابر دشمنان سرسخت محسوب می گردد و نیروهای مادی را درهم می شکند.

□ کلمه (سحر)

همان گونه که در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۲ گفته ایم در اصل به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است.

بنابراین افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جابه جا کردن اشیاء، مطالب را به صورت خارق العاده، جلوه گر می سازند و همچنین کسانی که با استفاده کردن از خواص شیمیایی و فیزیکی مرموز، مواد و اشیاء مختلف آثار خارق العاده ای به مردم نشان می دهند، همه در عنوان «ساحر» داخل هستند.

علاوه بر این ها ساحران معمولاً از یک سلسله تلقین های مؤثر نسبت به شنوندگان و جمله های اغراق آمیز و گاهی هول انگیز وحشتناک برای تکمیل کار خود استفاده می کنند که اثر روانی فوق العاده ای در بینندگان و شنوندگان می گذارد.

□ (و جاءوا بسحر عظیم)

به طور سربسته اشاره به این واقعیت کرده دارد که صحنه ای را که ساحران به وجود آورده بودند بسیار مهم و حساب شده و هول انگیز بود و گرنه کلمه «عظیم» در اینجا به کار نمی رفت.

به گفته ی بعضی از مفسران، ساحران به ده ها هزار نفر بالغ می شدند و تعداد وسایلی که از آن استفاده کردند نیز ده ها هزار وسیله بود و با توجه به اینکه در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست.

یک طرفه عصاست موسی این رمه را

یک لقمه کند چو بکند این همه را

نی سوز گذارد و نی ملحمه را

هر عقل نکرد فهم این زمزمه را (۱)

قسمت دهم: عکس العمل موسی در برابر سحر ساحران

موسی ابتدا در وجود خود احساس بی‌معی نمود اما خداوند به او اطمینان داد که عصایش تمام بافته‌های ساحران را که نیرنگی بیش نیست خواهد بلعید. در قرآن آمده است:

۱- «در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد» (۲)

یافت موسی پس به دل ترسی از آن

تا مباد افتند خلق اندر گمان

فرق یا ندهند اندر نیکویی

در میان معجزه یا جادویی

یا که پیش از آنکه اندازد عصا

کس نمانده باشد از مردم به جا (۳)

نکته‌ها

□ (اوجس)

از ماده «ایجاس» در اصل از «وجس» (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنابراین «ایجاس» به معنی یک احساس پنهانی و درونی است.

□ علت ترس موسی؟

برای ترس موسی بعد از دیدن تردستی جادوگران علل مختلفی را بیان داشته‌اند که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌شود:

موسی می‌ترسید امر بر مردم مشتبه گردد و با شک و تردیدی که میان آن‌ها به وجود می‌آید نتوانند تفاوتی میان معجزه او و شگرد ساحران قائل شوند.

او با خود می‌اندیشید اگر عصای او نیز همان هنری را به معرض نمایش گذارد که ساحران بدان اقدام ورزیدند این جدال به نتیجه تساوی خواهد کشید و طبیعتاً با جو غالبی که در طرفداری از فرعون وجود دارد او را بازنده اعلام خواهند کرد؛ اما مشیت الهی چیز دیگری بود.

از این بیم داشت که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آن‌ها آسان نباشد.

یا اینکه پیش از آنکه موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

طبق صریح نهج البلاغه (خطبه ۴) ترس او به خاطر این بوده است که مردم ممکن است آن چنان تحت تأثیر این صحنه عظیم قرار گیرند که بازگرداندن آن‌ها مشکل باشد.

۱- کلیات شمس، ص ۱۳۱۸

۲- طه: ۶۷ (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى)

۳- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

«علی این سخن را زمانی می گوید که از انحراف مردم نگران است و به این حقیقت اشاره می کند که نگرانی من نه به خاطر آن است که در حق تردیدی داشته باشیم من از آن روز که حق را دیدم کمترین تردیدی در آن نکردم بلکه به خاطر انحراف مردم نگرانم!»

قسمت یازدهم: سخنان خدا به موسی در آغاز معجزه

همه ی مردم به جنب و جوش افتاده بودند و غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایت بخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان می درخشید که وحی الهی به سراغ موسی

آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد، ناگهان صحنه به کلی دگرگون شد و رنگ ها از چهره ها پرید و تزلزل بر ارکان فرعون و یارانش افتاد، در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، چنانکه قرآن می گوید:

۱- «به او گفتیم ترس به خود راه مده تو مسلماً برتری!» (۱)

این جمله با قاطعیت تمام، موسی را در پیروزی اش دلگرم می سازد و این گونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود بازیافت.

۲- مجدداً به او خطاب شد که: آنچه را در دست راست داری بیفکن که تماماً آنچه را که آن ها ساخته اند می بلعد چرا که کار آن ها تنها مکر ساحر است و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد (۲)

یابد از ضعف بشر خوف و اسف

پس به او گفتیم مانا لاتخف

مر تو باشی برتر از روی یقین

پس بینداز آنچه داری در یمین

تا عصای تو برد در دم فرو

کرده های ساحران را روبه رو

فعل ایشان نیست جز مکر و فریب

کی توان آرند با معجز شکیب

کی شود مر ساحری فیروزمند

هر کجا آید بود خوار و نژند (۳)

پس به موسی وحی کردیم آن زمان

نکته ها

□ (ساحر) در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعداً به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که هدف در مرتبه اول آن است که نسبت به کار این ساحران بی اعتنایی شود و مفهوم جمله این است کاری که آن ها کردند مکر ساحری بیش نیست؛ اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود پیروز و رستگار نخواهد شد.

۱- طه: ۶۸ (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

۲- أعراف: ۱۱۷ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ...) طه: ۶۹ (وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَبَّغُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى)

۳- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

۴- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

□ حقیقت سحر چیست؟

«سحر» در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن، مخفی و پنهان باشد،

ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که با استفاده از وسایل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفاً جنبه نیرنگ و خدعه و چشم بندی و تردستی دارد.

گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.

و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد.

و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین.

و همه این ها در آن مفهوم جامع لغوی درج است.

□ حرام بودن سحر و ساحری

سحر در اسلام، ممنوع و از گناهان کبیره است چراکه در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقاید افراد ساده ذهن می شود، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله فراگرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

□ فرق سحر با معجزه

اگر ساحران می توانند، اعمال خارق العاده ای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه می توان میان کارهای آن ها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟

کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است و معجزه از قدرت بی پایان و لایزال الهی سرچشمه می گیرد.

لذا هر ساحری کارهای محدودی می تواند انجام دهد و اگر ماورای آن را بخواهند عاجز می ماند، او تنها کارهایی را می تواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود، درحالی که پیامبران چون از قدرت لایزال خدا کمک می گرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادت بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل.

ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر اینکه تصادفاً با کار او تطبیق کند (هرچند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم می دهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهایی که قبلاً تعیین شده به صورت ابتدایی مطرح کنند). ولی پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حق طلب، به عنوان سند نبوت می خواستند انجام می دادند، همان گونه که در همین سرگذشت موسی نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یک نوع خدعه و نیرنگ است طبعاً روحیاتی هماهنگ آن می خواهد و ساحران بدون استثناء افرادی متقلب و خدعه گرند که از مطالعه و بررسی روحيات و اعمالشان خیلی زود می توان آن ها را شناخت، درحالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آن ها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند. (دقت کنید) و شاید روی این جهات است که

آیات فوق می گوید **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى**: ساحر هر کجا باشد و در هر شرایط و هر زمان رستگار نمی شود و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد، چراکه نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی. این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه درباره ساحران به طور کلی صادق است که آن ها زود شناخته می شوند و به پیروزی نمی رسند.

با اشاره به تبدیل شدن عصا به اژدها، به بیان تناسب مقام انبیاء و افعال آن ها می پردازد:

«اولیاء الله با داشتن ارواح پاک و نورانی، اوراد و ادعیه ای می خوانند که می توانند معجزاتی انجام دهند، اما همان اوراد و ادعیه را اگر ناهلان بر زبان آورند، نتایج مطلوبی به بار نخواهد آورد و پوچ و بی ارزش خواهد بود.» (۱) و عبارت قرآن و سخن اهل معنی در صورتی موثر است که بر زبان پیامبران و اولیاء جاری شود، پس بین روح فرد و ذکر او تناسبی است. همان طور که «آنا الحق» در زبان منصور که چنان مستغرق حق بود جاری می شد که حق بر زبان او سخن می راند، نور هدایت و ایمان بود، اما ادعای خدایی فرعون در نتیجه خودبینی و زور و ستم و ناحق بود.

بود أنا الحق در لب منصور نور

بود أنا الله در لب فرعون زور

شد عصا اندر کف موسی گوا

شد عصا اندر کف ساحر هبا (۲)

□ دیدگاه ابن عربی در مورد (لا تخف): (۳)

اختصاص کلمه موسویه به حکمت علویه از جهت این قول خداوند تعالی است که فرمود: (لا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) که به سبب حق بودنش بر فرعونی که ادعای علو کرد و گفت: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى)، برتر آمد و علو غلبه نمود.

و از جهت علو مرتبه اش در نزد حق تعالی به اموری اختصاص یافت:

یکی اینکه بدون واسطه ملک با او سخن گفت.

دیگر اینکه در حدیث صحیح آمده است که خداوند متعال تورات را به دست خود نوشت و شجره طوبی را به دست خود غرس کرد و جنت عدن را به دست خود خلق کرد و آدم را با دو دست خود خلق کرد.

آنکه در صدر حدیث آمده است خداوند، تورات را برای موسی با دست خود نوشته است اشاره به این آیه کریمه است که خداوند فرمود: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِحِ و اسناد خلق آدم به دو دست این است که آدم جامع جمیع اسماء متضاده و متقابله الهی است. یعنی اسماء جمالی و جلالی و لطف و قهر که دیگر مخلوقات حائز چنین جامعیت نیستند. لذا انسان را کون جامع و یا کون جامع حقیقی گویند؛ و از آن جمله امور نسبت قرب موسی به مقام جامعیت که پیغمبر ما بدان اختصاص یافته است هست.

چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم درباره حضرت موسی فرمود: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً) (اعراف: ۱۴۵) که تقریباً این آیه با کریمه: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) برابری می کند.

و دیگر به کثرت امتش چنانکه در حدیث عرض آمده است.

در حدیث قیامت در حال عرض امت ها بر رسول الله اخبار فرمود که: امت هیچ نبی ای از انبیا را اکثر از امت موسی ندیده است و از آن جمله این که رسول الله فرمود: مرا بر موسی تفضیل ندهید.

۱- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۲۳

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۹۳

۳- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۲۸ و ۵۲۹

چه اینکه مردم در قیامت کبری بی هوش می شوند، پس من اول کسی هستم که به افاقه می آیم که ناگهان در آن هنگام موسی

را می بینم که قائمه عرش را گرفته است. نمی دانم به صعقه طور جزا داده شد یا از کسانی است که خداوند استثنا فرمود.

آنکه رسول الله فرمود نمی دانم آیا موسی به صعقه طور جزا داده شد اشاره به حقیقتی دارد که از اسرار سیر سرنوشت و مکافات و مجازات انسان است.

چنانکه در کافی روایت است که از حضرت امیر سؤال شد، آیا کسانی که در این دنیا بلایا و مصائب و سختی ها دیده اند، بازهم در آخرت امثال آن ها را می چشند؟

امیر در جواب فرمود: خداوند کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار عذاب نماید؛ و امام جواد ۷ فرموده است: مردمی که مصائب و بلاها در این نشئه دیده اند چون در آن نشئه مقاماتشان را که خداوند در ازای مصائبشان به آنان عطا فرماید دیدند درخواست رجعت به دنیا می نمایند تا مثل آن بلاها و سختی ها را باز بچشند و چنین مقاماتی را به دست آورند.

غرض اینکه در حدیث شریف فرمود: چون موسی کلیم در طور یک بار صعقه دید: (وَ خَرَّ مُوسَى صِرْعَقًا) (اعراف: ۱۴) خداوند اکرم از آن است که بنده اش را دو بار به صعقه مبتلا سازد

و مراد از استثنا آن است که خداوند در آیه صعق فرمود: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؛ و نیز موسی کلیم به کمالات دیگری اختصاص دارد که هر کس در قصه او در قرآن تأمل نماید بر وی ظاهر می گردد.

مولانا در ذیل عنوان «بیان خسارت وزیر در این مکر» با برشمردن معجزات پیامبران که هر یک متناسب روزگار خویش بود، قدرت بی بدیل خداوند را بیان می کند که عظیم ترین قدرت های مادی و ظاهری در مقابل قدرت معنوی که حق به برگزیدگان خود می دهد، ناچیز است.

همچو شه نادان و غافل بد وزیر

پنجه می زد با قدیم ناگزیر

با چنان قادر خدایی کز عدم

صد چو عالم هست گرداند به دم

صد چو عالم در نظر پیدا کند

چون که چشمت را به خود بینا کند

گر جهان پیشت بزرگ و بی بنی است

پیش قدرت ذره ای می دانکه نیست

این جهان خود حبس جان های شماست

هین روید آن سو که صحرای شماست
این جهان محدود و آن خود بی حد است
نقش و صورت پیش آن معنی سد است
صد هزاران نیزه ی فرعون را
در شکست از موسی با یک عصا
صد هزاران طب جالینوس بود
پیش عیسی و دمش افسوس بود
صد هزاران دفتر اشعار بود
پیش حرف امی آن عار بود
با چنین غالب خداوندی کسی
چون نمیرد گر نباشد او خسی
بس دل چون کوه را انگیخت او
مرغ زیرک با دو پا آویخت او
فهم و خاطر تیز کردن نیست راه
جز شکسته می نگیرد فضل شاه
ای بسا گنج آگنان کنج کاو
کان خیال اندیش را شد ریش گاو

گاو که بود تا تو ریش او شوی
خاک چه بود تا حشیش او شوی
چون زنی از کار بد شد روی زرد
مسخ کرد او را خدا و زهره کرد
عورتی را زهره کردن مسخ بود
خاک و گل گشتن نه مسخ است ای عنود
روح می بردت سوی چرخ برین
سوی آب و گل شدی در اسفلین
خویشتن را مسخ کردی زین سفول
ز آن وجودی که بد آن رشک عقول
پس بین کین مسخ کردن چون بود
پیش آن مسخ این به غایت دون بود
اسب همت سوی اختر تاختی
آدم مسجود را نشناختی
آخر آدم زاده ای ای ناخلف
چند پنداری تو پستی را شرف
چند گویی من بگیرم عالمی
این جهان را پر کنم از خود همی
گر جهان پر برف گردد سربه سر
تاب خور بگدازدش با یک نظر
وزر او صد وزیر و صد هزار

نیست گرداند خدا از یک شرار

عین آن تخیل را حکمت کند

عین آن زهر آب را شربت کند

آن گمان انگیز را سازد یقین

مهرها رویاند از اسباب کین

پرورد در آتش ابراهیم را

ایمنی روح سازد بیم را

از سبب سوزیش من سودایی ام

در خیالاتش چو سوسفطایی ام (۱)

□ دیدگاه مولانا

مولانا داستانی طولانی را از ماجرای ملاقات فردی با موسی را تحت ۶ عنوان مختلف بیان می کند و در آخر می گوید: «هرکسی شایسته دانستن سر غیب نیست، کسی می تواند به مار دست بزند که دستش لیاقت و شایستگی تبدیل کردن عصا به اژدها را داشته باشد، این قدرت ماوراء طبیعی، عنایت حق نسبت به بندگان خاص خود است»:

مولانا برای بیان اینکه هر ولی قابلیت اسرار الهی را ندارد، می آورد «آدمی تا ظرفیت روحی لازم را به دست نیاورده، نباید مبادرت به فهم مسائلی کند که از حیطه ی ادراک و تحمّل او خارج است، چه در این صورت تعادل روحی و شخصیتی خود را از دست می دهد» (۲)

هدایت که موجب نیل به مطلوب می شود، در پرتو نور شریعت، حاصل شدنی است و اگر مشیت و اراده ی خداوند نباشد، با مجرد شوق و استعداد، بدان نمی توان رسید.

درواقع هدایت الهی و آسان شدن دشواری ها، وقتی دستیاب می شود که تیسیر الهی حقیقت هر چیز را چنانکه هست، به ما نشان دهد و اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نقل است که: «اللهم أرنا الأشياء كما هي» بر زبان راند، ناظر به اهمیت نقش هدایت و تیسیر الهی است و شک نیست که درک فایده در صحبت انبیاء هم بدون این تیسیر و

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۷

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۴۷

توفیق، به هدایت منجر نمی شود. چنانکه جاهل مخدول، صحبت موسی را درمی یابد؛ اما از وی به جای درخواست نور هدایت، وقوف بر زبان بهایم را خواهد و از آن نیز جز زیان حاصل نمی کند (۱)

و مولانا در این داستان، به این خبر: «آدمی نسبت به آنچه منعش کنند، حریص می شود» (۲) اشاره می کند.

(استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور)

گفت موسی را یکی مرد جوان

که بیاموزم زبان جانوران

تا بود کز بانگ حیوانات و دد

عبرتی حاصل کنم در دین خود

چون زبان های بنی آدم همه

در پی آب است و نان و دمدمه

بلکه حیوانات را دردی دگر

باشد از تدبیر هنگام گذر

گفت موسی رو گذر کن زین هوس

کاین خطر دارد بسی در پیش و پس

عبرت و بیداری از یزدان طلب

نه از کتاب و از مقال و حرف و لب

گرم تر شد مرد ز آن منعش که کرد

گرم تر گردد همی از منع مرد

گفت ای موسی چو نور تو بتافت

هر چه چیزی بود چیزی از تو یافت

مر مرا محروم کردن زین مراد

لایق لطف نباشد ای جواد

این زمان قایم مقام حق توی
یاس باشد گر مرا مانع شوی
گفت موسی یا رب این مرد سلیم
سخره کرده ستش مگر دیو رجیم
گر بیاموزم زیان کارش بود
ور نیاموزم دلش بد می شود
گفت ای موسی بیاموزش که ما
رد نکردیم از کرم هرگز دعا
گفت یا رب او پشیمانی خورد
دست خاید جامه ها را بر درد
نیست قدرت هر کسی را سازوار
عجز بهتر مایه ی پرهیز کار
فقر از این رو فخر آمد جاودان
که به تقوی ماند دست نارسان
ز آن غنا وز آن غنی مردود شد
که ز قدرت صبرها بدرود شد
آدمی را عجز و فقر آمد امان
از بلای نفس پر حرص و غمان
آن غم آمد ز آرزوهای فضول
که بدان خو کرده است آن صید غول
آرزوی گل بود گل خواره را
گل شکر نگوارد آن بی چاره را (۳)

(وحی آمدن از حق تعالی به موسی که بیاموزش چیزی که استدعا می کند یا بعضی از آن)

۱- زرّین کوب، سرّنی، ج ۲، ص ۶۵۹

۲- فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، صص ۳۱۲ و ص ۱۹۲

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۸۵

گفت یزدان تو بده بایست او

برگشا در اختیار آن دست او

اختیار آمد عبادت را نمک

ور نه می گردد به ناخواه این فلک

گردش او را نه اجر و نه عقاب

که اختیار آمد هنر وقت حساب

جمله عالم خود مسیح آمدند

نیست آن تسبیح جبری مزدمند

تیغ در دستش نه از عجزش بکن

تا که غازی گردد او یا راه زن

ز آنکه کز منا شد آدم ز اختیار

نیم زنبور عسل شد نیم مار

مؤمنان کان عسل زنبوروار

کافران خود کان زهری همچو مار

ز آنکه مو من خورد بگزیده نبات

تا چو نحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید

هم ز قوتش زهر شد در وی پدید

اهل الهام خدا عین الحیات

اهل تسویل هوا سم الممات

در جهان این مدح و شاباش و زهی

ز اختیار است و حفاظ آگهی

جمله رندان چون که در زندان بوند

متقی و زاهد و حق خوان شوند

چون که قدرت رفت کاسد شد عمل

هین که تا سرمایه نستاند اجل

قدرت سرمایه سود است هین

وقت قدرت را نگه دار و بین

آدمی بر خنگ کرمنا سوار

در کف درکش عنان اختیار

باز موسی داد پند او را به مهر

که مرادت زرد خواهد کرد چهر

ترک این سودا بگوز حق بترس

دیو داده ستت برای مکر درس (1)

(قانع شدن آن طالب به تعلیم زبان مرغ خانگی و سگ و اجابت موسی)

گفت باری نطق سگ کاو بر در است

نطق مرغ خانگی که اهل پر است

گفت موسی هین تو دانی رو رسید

نطق این هر دو شود بر تو پدی

بامدادان از برای امتحان

ایستاد او منتظر بر آستان

خادمه سفره بیفشاند و فتاد

پاره ای نان بیات آثار زاد

در ربود آن را خروسی چون گرو

گفت سگ کردی تو بر ما ظلم رو

دانه ی گندم توانی خورد و من

عاجزم در دانه خوردن در وطن

گندم و جو را و باقی خوب

می توانی خورد و من نه ای طروب

این لب نانی که قسم ماست نان

می ربایی این قدر را از سگان (۲)

(دعا کردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۸۶

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۸۶

موسی آمد در مناجات آن سحر

کای خدا ایمان از او مستان میر

پادشاهی کن بر او بخشا که او

سهو کرد و خیره رویی و غلو

گفتمش این علم نه درخورد تست

دفع پندارید گفتم را و سست

دست را بر اژدها آن کس زند

که عصا را دستش اژدها کند

سر غیب آن را سزد آموختن

که ز گفتن لب تواند دوختن

درخور دریا نشد جز مرغ آب

فهم کن و الله اعلم بالصواب

او به دریا رفت و مرغ آبی نبود

گشت غرقه دست گیرش ای ودود (۱)

در پایان داستان می گوید: «چون این جهان دار فنا و زوال است و دوام بقا را در آن راه نیست، باز گشت به این دنیا و حیات عاریت را از سر گرفتن، سود نمی بخشد، چراکه به حکم طبیعت، باز منتهی به مرگ و فنا خواهد شد» (۲)

و در ادامه اشاره می کند که: صدقه باعث نجات جان آدمی می شود، همچنان که ریاضت نوعی ضرر و آفت به جسم است، اما باید با جان و دل پذیرفت؛ زیرا همان طور که بیان شد، آن هم با مشیت خداوند حاصل می شود، پس حال که خداوند عنایت کرده است، باید روح با ریاضت، سیر الی الله داشته باشد و شکرانه دهی.

(اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را (۳))

گفت بخشیدم بدو ایمان نعم

ور تو خواهی این زمان زنده اش کنم

بلکه جمله ی مردگان خاک را

این زمان زنده کنم بهر ترا
گفت موسی این جهان مردن است
آن جهان انگیز کانجا روشن است
این فنا جا چون جهان بود نیست
بازگشت عاریت بس سود نیست
رحمتی افشان بر ایشان هم کنون
در نهران خانه ی لَدَئِنَا محضرون
تا بدانی که زیان جسم و مال
سود جان باشد رهاند از وبال
پس ریاضت را به جان شو مشتری
چون سپردی تن به خدمت جان بری
ور ریاضت آیدت بی اختیار
سر بنه شکرانه ده ای کامیار
چون حقت داد آن ریاضت شکر کن
تو نکردی او کشیدت ز امر کن

قسمت دوازدهم: آغاز نشان دادن معجزه ی عصا در حضور فرعون و ساحران و مردم شهر

در قرآن آمده است: به هر حال سرانجام،

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۹۰

۲- همایی، مولوی نامه، ج ۲، ص ۸۵۷

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۹۰

۱- «به امر خداوند موسی چوب دستی خود را به میان ساحران پرتاب کرد... ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسایل دروغین ساحران کرد! و آن ها را یکی بعد از دیگری در کام خود فروبرد!» (۱)

چون بیفکند اژدهایی شد سیاه سنگ را تب گرفتی هرکسش کردی نگاه

در زیر پا می کرد نرم

خورد سحر ساحران را گرم گرم

ز اشتر بختی فزون در شکل و تن

ده گز افزون بودش افزار دهن

موی ها اندر تنش همچون سنان

چشم هایش تا بگردن خون فشان

تلقف ما یأفکون یعنی که او

برد یکسر جادویی ها را فرو (۲)

موسی از کف در فکند آن دم عصا

آمد اندر جنبُ جو شد اژدها

خورد آنچه کرده بودند از فسون

از بیان تلقف ما یأفکون (۳)

پس بیفکند آن زمان موسی عصا

اژدها گشت و بخورد آن سحرها (۴)

۷ در تورات آمده است (۵)

- فرعون حکیمان و جادو گران را طلبید و ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند، هر یک عصای خود را انداختند و مار شد، ولی عصای هارون، عصاهای ایشان را بلعید.

- و دل فرعون سخت شد، چنانکه خداوند فرموده بود.

نکته ها

از ماده تلقف (بر وزن وقف) به معنی برگرفتن چیزی با قدرت و سرعت است، خواه به وسیله دهان و دندان باشد، یا به وسیله دست، ولی در پاره ای از موارد به معنی بلعیدن نیز آمده است.

و معلوم است که در اینجا منظور گرفتن با دهان است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل به معنی برگرفتن چیزی است بامهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست.

و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی «برگرفتن به سرعت» دانسته اند که در فارسی به جای آن «ربودن» به کار می رود.

۱- شعراء: ۴۵ (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) ۲- اعراف: ۱۱۷ (فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی ص ۵۲۴

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

۵- سفر خروج، إصحاح ۷، آیات ۱۱-۱۳

از ماده «افک» (بر وزن کتف) در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی و دروغ است، در اینجا اشاره به وسایل دروغین است که آن‌ها آن را به جای مارهای کوچک و بزرگ غالب کرده بودند. جالب اینکه: نمی‌گوید «عصایت را بیفکن» بلکه می‌گوید: آنچه در دست راست داری بیفکن.

این تعبیر شاید به عنوان بی‌اعتنایی به عصا باشد و اشاره به اینکه عصا مسئله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچک تر از آن هم می‌تواند چنین قدرت نمایی کند!

□ توصیف عصا

آن عصا ابتدا مانند گلوله ای ذوب گشت. آنگاه سر اژدهایی بزرگ از آن بیرون آمد تا اینکه ترکیبی از یک هیولای کامل در برابر چشم حاضرین شکل گرفت، اژدها دهان گشوده و آرواره خود را بر جایگاه فرعون نهاد. سپس چرخه زده و تمام چوب دستی‌ها و طناب‌های ساحران را بلعید.

در مدتی کوتاه چوب دستی او به ماری سیاه رنگ و عظیم الجثه تبدیل گشته بود که سرش از دروازه‌های شهر نیز فراتر می‌رفت و با دم خود بر هر چه می‌کوفت نابودش می‌ساخت.

از میان سوراخ‌های بینی اش آتشی سوزان بیرون می‌آمد و بر سرش موهایی بسان نیزه‌های تیز رسته بود.

اژدهای ترسناک موسی تمام ریسمان‌ها و چوب دستی‌های موجود در میدان را بلعید.

نقل شده است بعد از آنکه موسی از کار نمایش معجزه خویش فارغ گشت آن محل را ترک گفت و عصایش نیز به دنبال او همانند سگی که با صاحبش الفتی دارد به حرکت درآمد.

هنگامی که موسی به میان خیمه‌های بنی اسرائیل رسید عصایش بار دیگر به شکل اولیه خود بازگشت. (۱)

□ دیدگاه ابن عربی در مورد تغییر عصا به مار (۲)

پس حضرت موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و عصا صورت ملکه کفر و عنادی است که فرعون بدان از اجابت دعوت موسی تعصی و تابی کرد و سرباز زد پس عصا شد ثعبان مبین یعنی ماری آشکار.

در انقلاب عصا به ثعبان از چند لحاظ و اعتبار واقعی بیان اسراری مکشوف می‌گردد.

یعنی اینکه اسامی اشیاء با اصل معنی لغوی مناسبت دارند.

مثلاً عصیان، سرپیچی نمودن است و عصا راهم از چوبی به دست می‌آورند (به دو معنی) که در کارهای انسان و پیشامدهای روزگار آن را مقاومت و استواری باشد که شخص، یعنی صاحب عصا بتواند بدان تکیه کند و با دشمن نبرد نماید و دیگر مآرب که برای او پیش می‌آید

از آن استفاده کنند لا-جرم باید چوبی باشد سخت مقاوم و متصلب که آن را در برخوردها و بهره برداری ها تعصی باشد یعنی در مقابل دشواری ها پایدار بماند و نشکند و تباہ نگردد، پس عصا را با اصل لغت عصیان مناسبت و اشتراک است.

۱- ثعلبی، عرائس، ص ۱۱۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۴۶

۲- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۷۷-۵۸۱

دیگر اینکه عصا به تصرف و امر نفس موسی به اذن الله تکوینی به صورت ثعبان درآمده است. نفس انسان همچنان که از کثرت لطافتش روی به هر چیزی آورد همان می شود، همچنین اماره نیز هست که صیغه مبالغه آمر و آمره است خواه اماره به سوء باشد خواه اماره به حسن؛ مثلاً امر می دهد، یعنی انشاء و ایجاد می کند.

اگر نفس ضعیف است، فقط در مرتبه ذات خود و اگر نفس قوی است در خارج از مرتبه ذاتش و لکن درعین حال آن صورت خارج از ذات نفس باز قائم به ذات نفس است که قیام فعل به فاعل است.

یعنی تحقق معلول به علت فافهم.

دیگر اینکه حضرت موسی کلیم که دارد شیء مبین (وَلَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مِّمِّينٍ) را به فرعون ارائه می دهد، مطابق آنچه در نهاد فرعون بود که سبب عصیان و سرپیچی فرعون شده بود، عصیانش را در عصا که مشتق از عصیان است صورت داد؛ زیرا کار حکیم همه از روی حکمت و مناسبت است و گر نه می توانست چوب دیگری مثلاً تخت فرعون یا ریسمان هایی را که در پیش روی آن ها بود و یا چیزهای دیگر را به صورت ثعبان درآورد.

دیگر اینکه صورت باطنی فرعون، یعنی همان ملکه کفر و تعصی او را برایش متمثل نمود تا دانسته شود که هرکسی مطابق ملکات اندوخته در خود محکوم به صورت خارجی آن ملکات است. یعنی به فرعون و حضار تفهیم فرمود که فرعون اژدهای دمان است نه انسان.

دیگر اینکه این همان طور که سلطان قوای حیوانات وهم است وهم در انسان مسخر عقل است که این تسخیر عقل مرهم را و تسلط عقل بر وهم می فهماند که سلطان قوای حیوانات اسیر عقل است. یعنی همه حیوانات خارجی مسخر و مقهور انسان اند، همچنین موسی کلیم به فرعون تفهیم کرد که تو آن اژدهایی هستی که در دست من مقهوری و مسخر منی.

دیگر اینکه صورت ثعبان که صورت ملکه کفر فرعون است و در اطاعت موسی کلیم قرار گرفته است. آن ملکه معصیت تبدیل به حسنه شده است. یعنی مبدل به موجودی زنده شد که خداوند از آن تعبیر به حیّه فرمود و حسنه بودنش اینکه همه آن سحرها را بلعید و باطل ها را از بین برد.

دیگر اینکه این عصا مظهر حیات و صفات نفس گردید که به حیات نفس حی است.

همچنان که بدن مرتبه نازله نفس است. یعنی بدن روح منزل و متجسم است. آن اژدها نیز مرتبه نازله نفس موسوی است که تا نفس بدان اشراف و اشراق دارد به اراده خود آن را به صورت اژدها نگه می دارد. پس درعین حال آن اژدها یکی از مظاهر نفس موسوی است. چنانکه وهم او خیال او قوای شهوی و غضبی و دیگر قوای نازل و صاعد او همه مظاهر نفس بلکه یک هویت واحده ممتد از طبیعت مادی تا تعین اول است، پس آن اژدها صورت نفس مطمئنه موسی کلیم است که مفنی موهومات و مخیلات است و خود نفس عصای اوست که فرمود: (هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ اَهْشُ بِهَا عَلٰى غَنَمِيْ وَ لِيْ فِيْهَا مَّآرِبٌ اٰخَرٰى). یعنی بر این عصا که نفس من است اتکا دارم و بدان در سیر و سلوکم بر مطالبم استعانت می جویم و برای غنم خودم قوای بدنیه و

آنچه زیر دست من می باشند چون رعایای من، برای آن ها از همین نفس رزق و روزی می آورم که واسطه در فیض است و مرا در این عصا که نفس است مقاصد دیگر است. که مراد کمالات مکتسبه ای است که باید از نفس حاصل بشوند. لذا نفس را که به صورت اژدها در آورده است تعبیر به ثعبان کرده است که ثعبان از ثعب است و انثعاب، انفجار و انکشاف علوم و معارف از نفس است پس این عصا را که نفس ناطقه انسانی است مآرب بسیار است.

این نکات، تفسیر انفسی آیات کریم است که فوق تفسیر آفاقی است و تفسیر واقعی ظاهر به قوت خود باقی است.

دیگر اینکه آنچه در کتاب ها راجع به عظمت این ثعبان گفته اند که می خواست دهان باز کند تا قصر فرعون و فرعونیان را بلعد، این حالات اژدهای خارج به انشاء نفس است. دانش نفس کاری سرسری نیست. بسیاری از روایات که در احوال انسان ها در عالم برزخ گفته آمد، همه ظهور ملکات هر نفس است برای خود او.

پس معصیتی که سیئه بود طاعت شد. یعنی حسنه شد. چنانکه خداوند سبحان فرمود: (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (فرقان: ۷۰).

یعنی فی الحکم تبدیل فی الحکم تبدیل معصیت به حسنه و سیئات به حسنات به حسب حکم است یعنی در حکم تبدیل می یابند چه نفس اعیان تبدیل نمی یابد، لکن احکام آن ها تبدیل می یابد. یعنی عین آن ها حسنه نمی گردد ولی حکم حسنه بر آن ها مترتب می شود.

خلاصه اینکه فعل به حسب ذاتش موصوف به حسن و قبح نمی شود و به حسب احکام ما بر آن اختلاف می یابد و به حسن و قبح موصوف می گردد. همچنین معصیت فرعون بنا بر وجهی معصیت است که نفس عاصی اماره بالسوء فرعون است و چون عصا در دست موسی صورت ملکه عصیان فرعون است که در تصرف نفس مطیع مطمئن موسی قرار گرفته است، طاعت است. پس صورت معصیت فرعون هم معصیت است و هم طاعت. عصاصت در صورتی و حیثه است در صورتی، به لسان رمزی قرآن مجید و جوهر آن یکی است که به حسب حکم تغییر یافته است. عصا و حیثه دو مظهر و صورت یک جوهرند.

پس می توانیم انقلاب عصا به حیثه را رمزی بگیریم برای بیان مقدار اختلاف و تفاوت عصیان فرعون از طاعت حقیقه. یعنی مقدار اختلاف عصیان فرعون از طاعت حقیقه به مقدار اختلاف عصا از حیثه است که عصا بدان تحول یافت. در حقیقت تحول و انقلابی نیست مگر به حسب تغیر در صور و تو را رسد که اختلاف حکم را به این صورت معنی کنی که عصا جوهر واحد است و به حسب حکم موسی یعنی امر او به اذن الله به صورت حیثه تحول یافت. زیرا جوهر واحد به حکم وحدت شخصی وجود، گاه به صورت عصا و گاهی به صورت حیثه است. لکن قیصری و دیگران به همان صورت اول معنی نموده اند و قیصری این حدیث شریف را شاهد آورده است: (إِنَّ الْمَحْبُوبِينَ يَعِدُّ قَتْلَهُمْ بِالْأَحْيَاءِ وَ اَفْسَادَهُمْ بِالْإِصْلَاحِ). پس حکم عصیان به صورت حیثه و ثعبان در جوهر واحد که در حقیقت تعدد ندارد ظاهر گردیده است. پس آن عین عصاصت که موسی بدان متکی است و حیثه است که حس و حرکت دارد و آب حیات که علم است از آن فایض می گردد و ثعبان است که دیگر حیات و عصی را التقام نموده است و هم ثعبان است که انثعاب و انفجار علوم از آن است چنانکه گفتیم.

پس این اژدها دیگر حیات را بلعید چون خود حیه بود و دیگر عصاها را بلعید چون خود عصا بود.

پس حجت موسی به حجج فرعون در صورت عصاها و حیّه ها و ریسمان ها ظاهر گردید و غلبه نمود.

سحره جبال داشته اند و موسی را جلی نبود. جبل در اصل لغت به معنی تپه کوچک است که اشاره است به این معنی که مقدار فرعون و قوم وی به نسبت قدر موسی چون نسبت جبال به جبال است.

پس چون سحره این را دیدند رتبه موسی و علو قدر او را در علم دانستند و اینکه (از موسی) دیدند مقدور بشر نیست. اگرچه برای بشری مقدور است.

آنکه فرمود مقدور بشر نیست، یعنی برای نوع انسان این چنین قدرت نیست. به این معنی که همه افراد آن چنین دست و توانی داشته باشند و آنکه دوباره گفت هر چند برای بشری مقدور است، یعنی فرد کامل آنکه در اصطلاح اهل الله انسان است. چه آنان انسان را بر فرد کامل اطلاق می نمایند و همه افراد مردم را انسان نمی نامند.

مثلاً- انسان که اشرف انواع موجودات است و امام کل و قبله همه است، انسان به حسب فرد است نه انسان به حسب نوع. هرگاه گفتیم انسان اشرف انواع موجودات است یعنی فرد این نوع و گرنه افراد دیگری از این نوع هستند که آن هم (إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (فرقان: ۴۴).

معجزه همچون گواه آمد زکی

بهر صدق مدعی در بی شکی

طعن چون می آمد از هر ناشناخت

معجزه می داد حق و می نواخت

مکر آن فرعون سیصد تو بده

جمله ذل او قمع او شده

ساحران آورده حاضر نیک و بد

تا که جرح معجزه ی موسی کند

تا عصا را باطل و رسوا کند

اعتبارش را ز دل ها بر کند

عین آن مکر آیت موسی شود

اعتبار آن عصا بالا رود

لشکر آرد او پگه تا حول نیل

تا زند بر موسی و قومش سبیل

ایمنی امت موسی شود

او به تحت الارض و هامون در رود

گر به مصر اندر بدی او نامدی

وهم از سبطی کجا زایل شدی

آمد و در سبط افکند او گداز

که با آنکه امن در خوف است راز

آن بود لطف خفی کاو را صمد

نار بنماید خود آن نوری بود

نیست مخفی مزد دادن در تقی

ساحران را اجر بین بعد از خطا

نیست مخفی وصل اندر پرورش

ساحران را وصل داد او در برش

نیست مخفی سیر با پای روا

ساحران را سیر بین در قطع پا

عارفان ز آن اند دایم آمنون

که گذر کردند از دریای خون

امنشان از عین خوف آمد پدید

لاجرم باشند هر دم در مزید (۱)

□ دیدگاه مولانا

همچنین مولانا در ذیل عنوان «تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا به صورت عصای موسی و صورت افسون عیسی علیه السلام» برای بیان مقام و جایگاه مردان حق می گوید:

مرد حق مانند عصای موسی به ظاهر چوبی است، درحالی که در دست حق است و در اثر رشد معنوی می تواند کارهای معجزه آسا کند، سحر ساحران را فرو بلعد و دریا را بشکافد

آدمی همچون عصای موسی است

آدمی همچون افسون عیسی است

در کف حق بهر داد و بهر زین

قلب مو من هست بین اصبعین

ظاهرش چوبی ولیکن پیش او

کون یک لقمه چو بگشاید گلو

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت

آن بین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجات پست

آن نگر که مرده برجست و نشست

تو مبین مر آن عصا را سهل یافت

آن بین که بحر خضرا را شکافت

توز دوری دیده ای چتر سیاه

یک قدم وا پیش نه بنگر سپاه

توز دوری می نبینی جز که گرد

اندکی پیش آ بین در گرد مرد

دیده ها را گرد او روشن کند

کوه ها را مردی او بر کند

چون برآمد موسی از اقصای دشت
کوه طور از مقدمش رقاص گشت
پای نابینا عصا باشد عصا
تا نیفتد سرنگون او بر حصا
آن سواری کاو سپه را شد ظفر
اهل دین را کیست سلطان بصر
با عصا کوران اگر ره دیده اند
در پناه خلق روشن دیده اند
گر نه بینایان بدنای و شهان
جمله کوران مرده اندی در جهان
نی ز کوران کشت آید نه درود
نه عمارت نه تجارت ها و سود
گر نکردی رحمت و افضالتان
در شکستی چوب استدالتان
این عصا چه بود قیاسات و دلیل
آن عصا کی دادشان بینا جلیل
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر
آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
او عصاتان داد تا پیش آمدید
آن عصا از خشم هم بر وی زدید
حلقه ی کوران به چه کار اندرید
دیدبان را در میانه آورید

دامن او گیر کاو دادت عصا

در نگر کادم چها دید از عصی

معجزه ی موسی و احمد را نگر

چون عصا شد مار و استن باخبر (۱)

معمولاً مولانا از لفظ عصا استفاده می کند؛ اما گاه چوب، اژدها، مار و در یک بیت کرمکی نیز به کار می برد و مفاهیم بلند عرفانی نظیر تغییر و تحول جماد به امر حق، حشر اجساد، وجود قیامت، ریاضت تمام اولیاء و ... را به وسیله ی آن حسی و ملموس می کند.

عصای موسی در تقریر مولانا، نمونه ای از تبدیل و تحول جماد را به حیوان تصویر می کند و وقتی این عصا تبدیل به اژدها می شود، ساحران کار موسی را از مقوله ی سحر خویش نمی یابند و آن را امری ایزدی می شناسند و از طریق نوعی کشف و رؤیا تفاوت آن را با سحر خویش درک می کنند.

در دست خود موسی جز پاره ای جماد نیست، در نزد فرعونیان موجود زنده ای است که شعور و ادراک دارد و وقتی چشم موسی به خواب می رود، از وی محافظت می نماید.

بدین گونه هرکس راه به اقلیم ماورای حس تواند برد، از احوال این عصا این نکته را درک می کند که جماد هم در عالم خویش، حکم و اشارت حق را درک می کند وهم طاعت و انقیاد خود را نشان می دهد. (۱)

چون عصا از دست موسی آب خورد

ملکت فرعون را یک لقمه کرد (۲)

و درک این موضوع چشم بصیرت می خواهد:

از نظر فروزان فر، مولانا با طرح موضوع تفاوت سحر ساحران و معجزه ی انبیاء، تفاوت عمل مرد کامل و مرد ناقص را از لحاظ عاقبت و نتیجه ی کلی و مقبول بودن آن در نزد خداوند بیان می کند؛ زیرا که عمل ساحران در ظاهر همانند کار موسی بود ولی میان آن دو فرق عظیمی وجود داشت؛ و «عجیب هم نیست که دو چیز، ظاهرشان مثل هم باشند، ولی در باطن باهم اختلاف داشته باشند یا حتی ضد یکدیگر باشند.» (۳)

«بنابراین سخن و عمل مرد کامل، خاطر طالب را آرامش می بخشد و در طلب گرم تر می کند، درحالی که مرد ناقص، نه تنها گرهی از کار نمی گشاید، بلکه جوینده را حیران و سرگردان می گذارد و این تفاوت را کسی درک می کند که ذوق معرفت و قدرت تمییز حق از باطل را داشته باشد.» (۴)

بنابراین بین سالک مبتدی و سالک منتهی تفاوت بسیار است و ظاهر بنیان نباید خود را با اولیاء و کاملان مقایسه کنند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه ماند در نبستن شیر و شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد

کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند

اولیا راهمچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر

ما و ایشان بسته ی خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی

هست فرقی در میان بی منتهی

هر دو گون زنبور خوردند از محل

لیک شد ز آن نیش وزین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب

زین یکی سرگین شد وز آن مشکک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب خور

این یکی خالی و آن پر از شکر

صد هزاران این چنین اشباه بین

فرقشان هفتادساله راه بین

این خورد گردد پلیدی زو جدا

آن خورد گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه بخل و حسد

و آن خورد زاید همه نور احد

این زمین پاک و آن شوره ست و بد

این فرشته ی پاک و آن دیو است و دد

هر دو صورت گر به هم ماند رواست

آب تلخ و آب شیرین را صفاست

۱- زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۶۶

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۱۸

۳- استعلامی؛ شرح مثنوی مولوی، ج ۱، ص ۱۴۴

۴- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۱۳۳

جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب

او شناسد آب خوش از شوره آب

سحر را با معجزه کرده قیاس

هر دو را بر مکر پندارد اساس

ساحران موسی از استیزه را

برگرفته چون عصای او عصا

زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف

زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنه الله این عمل را در قفا

رحمه الله آن عمل را در وفا (۱)

«همان طور که شناختن راه حق و تمییز دادن آن، از طرق باطل کار مشکلی است که جز با مدد نصرت و هدایت الهی عقده ی آن گشوده نمی شود، معرفت انسان کامل و تشخیص دادن اولیای حق، از مدعیان باطل هم از مراحل بسیار دشوار و خطرناک سیر و سلوک است. اینجاست که بسیاری از طالبان راه حق به لغزش و ضلالت می افتند و راه را از چاه بازمی شناسند.» (۲) و مدعیان ریاکار نیز که قصد فریب ظاهر بنیان را دارند تا زمانی قدرت عمل دارند که محک امتحان واقع نشوند، اما زمانی که صدق صادقان و معجزات انبیاء و اولیاء ظهور کند، در آن صورت پوچی کارشان آشکار خواهد شد:

ای بسا شوخان ز اندک احترام

از شهان ناموخته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا که موسی ام

می دمد بر ابلهان که عیسی ام

آه از آن روزی که صدق صادقان

باز خواهد از تو سنگ امتحان (۳)

مولوی عصای موسی را مظهر عدل می داند که سحر ساحران را فرو بلعید و آن ها را رسوا کرد و این فعل و عمل او را به مشیت و قدرت حق می داند و می گوید: خداوندی که قادر است جماد را قدرت اکل دهد و در آن افزایشی ایجاد نشود، می تواند یقین را نیز مانند عصا حلق بخشد تا همه ی خیال های باطل را ببلعد و نابود سازد:

جمله عالم آكل و مأكول دان
باقیان را مقبل و مقبول دان
این جهان و ساكنانش منتشر
و آن جهان و سالكانش مستمر
این جهان و عاشقانش منقطع
اهل آن عالم مخلد مجتمع
پس كریم آن است كاو خود را دهد
آب حیوانی كه ماند تا ابد
باقیات الصالحات آمد كریم
رسته از صد آفت و اخطار و بیم
گر هزاران اند يك كس بیش نیست
چون خیالات عدد اندیش نیست
آكل و مأكول را حلق است و نای
غالب و مغلوب را عقل است و رأی
حلق بخشید او عصای عدل را
خورد آن چندان عصا و حبل را
و اندر او افزون نشد ز آن جمله اكل
ز آنكه حیوانی نبودش اكل و شكل

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۶

۲- همایی، مولوی نامه، ج ۲، ص ۸۳۲

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۹۱

پس معانی را چو اعیان حلق هاست

رازق حلق معانی هم خداست

پس ز مه تا ماهی ایچ از خلق نیست

که به جذب مایه او را حلق نیست

حلق جان از فکر تن خالی شود

آن گهان روزیش اجلالی شود (۱)

صوفیان دو گونه اند: راستین و دروغین.

صوفیان ریاکار که فاقد روح تصوف اند شبیه به نقوش بی جانی اند که کز و فرّشان از دوست است (بنیاد کارشان باطل است)؛ و صوفیان حقیقی به عصای موسی مانند که صدق و راستی عصای موسی آن نقوش سحر را می بلعد که تعبیری است از حقیقت باطنی صوفیان راستین که سرانجام بر حشمت و کوبه ی ریاکاران غالب می آیند. (۲)

مولانا در فیه مافیه نیز راستی و صدق را به عصا تشبیه می کند و همین اندیشه را این گونه بیان می کند: «راستی همچون عصای موسی است، آن کژی ها همچون سحره فرعونى است، چون راستی بیاید همه را بخورد، اگر بدی کرده ای با خود کرده ای، جفای تو به او کجا رسد.» (۳)

بر درودیوار جسم گل سرشت

حق زغیرت نقش صد صوفی نبشت

تا ز سحر آن نقش ها جنبان شود

تا عصای موسوی پنهان شود

نقش ها را می خورد صدق عصا

چشم فرعونى است پر گرد و حصا

صوفیى دیگر میان صف حرب

اندر آمد بیست بار از بهر ضرب (۴)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

بود موسی را عصایی پیش از این در کف که خورد

سحرهای ساحران چون شد به معجز اژدها (۵)

ریسمانی چند اگر جنبد به افسون نآورد

تاب چون گردد عصا در دست موسی اژدری (۶)

رمح شه همچون عصای پور عمران در کشید

دردهان صد مار سحر و اژدهای جادویی (۷)

چو چوب موسی عمران ز شکل مار دمار

کشم ز سحر به فرمان قادر ذوالمن (۸)

چو افعی بتگر که هزار افعی خورد

شد او عصا و مطیعی به قبضه ی موسی (۹)

به فعل نیزه ی تو چون عصای موسی شد

که کرد جادویی جادوان هبا و هدر (۱۰)

۱- هما مولوی، مثنوی معنوی ن، دفتر سوم، ص ۳۴۵

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۳۴

۳- فیه ما فیه، ص ۲۲۳

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۰۳

۵- مثنوی، دیوان جامی، ص ۱۱

۶- مثنوی، دیوان هاتف اصفهانی، ص ۶۸

۷- دیوان حبیب خراسانی، ص ۲۴۵

۸- دیوان حبیب خراسانی، ص ۳۰۵

۹- کلیات شمس، ص ۱۳۳

۱۰- دیوان امیرمعزی، ص ۲۰۸

از بهر دفع سحره ی فرعون جهل را

کلکت عصای موسی عمران روزگار (۱)

فروخورد آب عدلت آتش ظلم

چنان چون مار موسی سحر ساحر (۲)

و آنگاه نیزه گوید من سحرهای کفر

همچون عصای موسی عمران هبا کنم (۳)

ناچار بشکنند همه ناموس جاودان

در موضعی که در کف موسی بود عصا (۴)

اندرین غربت مرا همچون عصای موسی ای

دوستانم را عصا و دشمنم را ازدها (۵)

ملحدان گر جادوی فرعونیان حاضر کنند

ما به تکبیری عصای موسی عمران شویم (۶)

سحر را تأثیر نبود در عصای موسی

راستی در هم نوردد حيله و نیرنگ را (۷)

بلاست نفس، عنان چون ز دست عقل گرفت

عصا چو از کف موسی فتاد ثعبان است (۸)

بنمود به خلق رایگانی

شبان ز عصای سبزگانی (۹)

گر همی فرعون قوم سحره پیش آرد

رسن و رشته ی جنبیده به مار انگارد

بالله و بالله و بالله که غلط پندارد

مار موسی همه سحر و سحره اوبارد (۱۰).

سزد اعجاز کلکش را سخن اما به دست او

که شد ثعبان عصا اما به دست موسی عمران (۱۱)

چه کند کار جادویی فرعون

کاژدهایی شد این عصای کلیم (۱۲)

موسی زمان را تو یکی شهره عصایی

وانگه نشناسد که خصمان عقلایند (۱۳)

اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند

چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار (۱۴)

قسمت سیزدهم: خواری فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی و ایمان نیارودن فرعون

در اینجا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد، دهان ها از تعجب بازماند چشم ها از حرکت ایستاد، گویی در آنجا خشک شده بودند، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت، گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.

۱- دیوان انوری، ج ۱، ص ۴۸۵

۲- دیوان انوری، ج ۱، ص ۲۲۲

۳- دیوان مسعود سعد، ص ۳۴۵

۴- دیوان سنایی، ص ۴۹

۵- دیوان سنایی، ص ۴۵

۶- دیوان سنایی، ص ۴۱۵

۷- دیوان صائب، ج ۲، ص ۸۴۷

۸- دیوان صائب، ج ۲، ص ۸۴۷

۹- خاقانی، تحفه العراقین ص ۱۲۲

۱۰- دیوان منوچهری، ص ۱۹۱

۱۱- دیوان صباحی بیدگلی، ص ۱۴۴

۱۲- ابوحنیفه اسکافی

۱۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۵۳

۱۴- دیوان فرخی، ص ۱۷۷

و می توان حدس زد که در این هنگام چه ولوله ای در میان مردم برپا گردید و عده ای فریاد می کشیدند، بعضی بی هوش شدند و فرعون و اطرافیانش که با وحشت و اضطراب به این صحنه می نگریستند.

قطرات عرق شرم بر چهره هایشان نمایان شده بود و به آینده مبهم و تاریک خود می اندیشیدند و نمی توانستند درباره چنین صحنه ای که هیچ انتظار آن را نداشتند فکری کنند و برای آن راه حلی بیابند.

می گویند در این حادثه ده هزار نفر زیر دست و پا به هلاکت رسیدند و هامان و فرعون از فرط ترس جامه خویش را نجس نمودند و فرعون از شدت ترس تا پایان عمر به بیماری لیت مزاج مبتلا گشت.

۱- «در این هنگام حق آشکار شد و اعمال آن ها که بی اساس و نادرست بود، باطل گردید» (۱)

زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آن ها یک مشت تقلب و تزویر و چشم بندی و اغفال و شک نیست که هیچ باطلی در برابر حق برای همیشه یارای مقاومت ندارد؛ و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.

۲- «به این ترتیب آثار شکست در آن ها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند» (۲)

خلق بنهادند رو اندر گریز

زیر پا مردند جمعی بی تمیز

در هزیمت رفت فرعون از سریر

گشت بیهش هم گرفت او را زحیر

گشت غالب امر حق اندر محل

باطل آن ها هم که کردند از دغل

پس شدند آنجا دوان مغلوب و پست

هم به فرعون عنود آمد شکست

غالب آنجا که شدی موسی بساز

منهزم گشتند و خواران جمله باز (۳)

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

مولانا تحت عنوان «بیان آنکه هر حس مدرکی را از آدمی نیز مدرکاتی دیگر است که از مدرکات آن حس دیگر بی خبر است چنانکه هر

پیشه ور استاد، اعجمی کار آن استاد دگر پیشه ور است و بی خبری او از آنکه وظیفه ی او نیست دلیل نکند که آن مدرکات نیست، اگرچه به حکم حال منکر بود آن را اما از منکری او اینجا جز بی خبری نمی خواهیم در این مقام» از زبان خود فرعون، حکم تقدیر را نشان می دهد و دلیل شرک و انکار نبوت فرعون را ناشی از این معنی می داند که:

موسی و فرعون اگرچه هر دو مسخر مشیت حق هستند؛ اما زاری موسی در روز یا آشکارا از آن جهت است که در بند ناموس و شهرت نبود و از امر ایجاد و ایجابی (شرعی) فرمان می برد (۴)؛ اما فرعون چون خود سراپا زرق و مکر بود، از آنجا که در چنبره ی حس و ادراک خود اسیر بود، حال موسی را نیز از حال خویشتن قیاس گرفت و چون چیزی شبیه به حال خود در مورد وی گمان برد، نتوانست بر حقیقت حال موسی وقوف یابد، اما اگر موسی را

۱- أعراف: ۱۱۸ (فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

۲- أعراف: ۱۱۹ (فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۴- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۱۰۴۱

از نظر گاه موسی می دید، در وجود وی چیزی جز عشق نمی یافت و نسبت به وی دشمنی نشان نمی داد ... و شرط نیل به این مرتبه برای عارف سالک هم رهایی از بند خودی و پاکی از آلاینش غبار حسی است تا بدین گونه به اوج مرحله ی یقین که عبارت از مکاشفه است و حکم عیان را در مقابل خبر دارد نائل آیند، مرتبه ای که مقام موسی است و امثال فرعون، هرچند آن ها نیز مثل موسی معنی را که عبارت از حق است طالب و جویا باشند، چون در عالم حس توقّف دارند، نمی توانند بدان دست یابند و حتّی نیل به میجّرد ایمان هم برخلاف آنچه بعضی پنداشته اند در مورد امثال فرعون ناممکن می شود (۱)

چنبره ی دید جهان ادراک تست

پرده ی پاکان حس ناپاک تست

مدتی حس را بشوز آب عیان

این چنین دان جامه شوی صوفیان

چون شدی تو پاک پرده بر کند

جان پاکان خویش بر تو می زند

جمله عالم گر بود نور و صور

چشم را باشد از آن خوبی خبر

چشم بستی گوش می آری به پیش گوش

تا نمایی زلف و رخساره به تیش

گوید من به صورت نگروم

صورت از بانگی زند من بشنوم

عالم من لیک اندر فن خویش

فن من جز حرف و صوتی نیست بیش

هین بیا بینی بین این خوب را

نیست درخور بینی این مطلوب را

گر بود مشک و گلابی بو برم

فن من این است و علم و مخبرم

کی بینم من رخ آن سیم ساق
هین مکن تکلیف ما لیس یطاق
باز حس کژ نیند غیر کژ
خواه کژ غژ پیش او یا راست غژ
چشم احوال از یکی دیدن یقین
دان که معزول است ای خواجه ی معین
تو که فرعونى همه مکرى و زرق
مر مرا از خود نمى دانى تو فرق
منگر از خود در من ای کژ باز تو
تا یکی تو را نینى تو دو تو
بنگر اندر من ز من یک ساعتى
تا وراى کون بینى ساحتى
وارهى از تنگى و از ننگ و نام
عشق اندر عشق بینى والسلام
پس بدانى چون که رستى از بدن
گوش و بینى چشم مى داند شدن
راست گفته است آن شه شیرین زبان
چشم گردد موبه موی عارفان
چشم را چشمى نبود اول یقین
در رحم بود او جنین گوشتین
علت دیدن مدان پیه ای پسر
ور نه خواب اندر ندیدی کس صور

آن پری و دیو می بیند شبیه

نیست اندر دیدگاه هر دو پیه

نور را با پیه خود نسبت نبود

نسبتش بخشید خلاق و دود

آدم است از خاک کی ماند به خاک

جنی است از نار بی هیچ اشتراک

نیست مانند آی آتش آن پری

گر چه اصلش اوست چون می بنگری

۱- زرّین کوب، سرّنی، ج ۱، ص ۵۲۹

مرغ از باد است کی ماند به باد

نامناسب را خدا نسبت بداد

نسبت این فرع ها با اصل ها

هست بی چون گر چه دادش وصل ها

آدمی چون زاده ی خاک هب است

این پسر را با پدر نسبت کجاست

نسبتی گر هست مخفی از خرد

هست بی چون و خرد کی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد

فرق چون می کرد اندر قوم عاد

چون همی دانست مو من از عدو

چون همی دانست می را از کدو

آتش نمرود را گر چشم نیست

با خلیلش چون تجسم کردنی است

گر نبودی نیل را آن نور و دید

از چه قبطی را ز سبطی می گزید

گر نه کوه و سنگ با دیدار شد

پس چرا داود را او یار شد

این زمین را گر نبودی چشم جان

از چه قارون را فروخورد آن چنان

گر نبودی چشم دل حنانه را

چون بدیدی هجر آن فرزانه را
سنگ ریزه گر نبودی دیده ور
چون گواهی دادی اندر مشت در
ای خرد بر کش تو پروبال ها
سوره برخوان زلزلت زلزال ها
در قیامت این زمین بر نیک و بد
کی ز نادیده گواهی ها دهد
که ت ث حال ها و اخبارها
تظهر الارض لنا اسرارها
این فرستادن مرا پیش تو میر
هست برهانی که بد مرسل خبیر
کاین چنین دارو چنین ناسور را
هست درخور از پی میسور را
واقعاتی دیده بودی پیش ازاین
که خدا خواهد مرا کردن گزین
من عصا و نور بگرفته به دست
شاخ گستاخ ترا خواهم شکست
واقعات سهمگین از بهر این
گونه گونه می نمودت رب دین
درخور سر بد و طغیان تو
تا بدانی کاوست درخور دان تو
تا بدانی کاو حکیم است و خبیر

مصلح امراض درمان ناپذیر

تو به تاویلات می گشتی از آن

کور و کر کاین هست از خواب گران

و آن طیب و آن منجم در لمع

دید تعبیرش بیوشید از طمع

گفت دور از دولت و از شاهی ات

که در آید غصه در آگاهی ات

از غذای مختلف یا از طعام

طبع شوریده همی بیند منام

ز آنکه دید او که نصیحت جو نه ای

تند و خون خواری و مسکین خونه ای

پادشاهان خون کنند از مصلحت

لیک رحمتشان فزون است از عنت

شاه را باید که باشد خوی رب

رحمت او سبق دارد بر غضب

نه غضب غالب بود مانند دیو

بی ضرورت خون کند از بهر ریو

نه حلیمی مخنث وار نیز

که شود زن روسپی ز آن و کنیز

یو خانه کرده بودی سینه را

قبله ای سازیده بودی کینه را

شاخ تیزت بس جگرها را که خست

نک عصایم شاخ شوخت را شکست (۱)

از نظر مولانا «دوزخ تجسم نفس و احوال اوست و همچنان که دوزخ را درها و درکات متعدد است، نفس راهم شئون و اطوار مختلف است و هر دم به شکلی و صورتی درمی آید و برای آنکه این درها بسته شود، چاره ای جز کشتن نفس از طریق ریاضت و متابعت انبیاء و اولیاء وجود ندارد» (۲)

بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفس را جهل است جهل

صورت نفس از بجویی ای پسر

قصه ی دوزخ بخوان با هفت در

هر نفس مگری و در هر مکر ز آن

غرقه صد فرعون با فرعونیان

در خدای موسی و موسی گریز

آب ایمان را ز فرعونی مریز

دست را اندر احد و احمد بزن

ای برادر واره از بو جهل تن (۳)

قسمت چهاردهم: نخستین گروه ایمان آوردندگان به موسی علیه السلام و سخنان موسی به آن ها

در قرآن آمده است:

۱- «بعد از این ماجرا تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندان از قوم او بودند» این گروه کوچک و اندک، تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند و هر زمان «از این بیم داشتند که دستگاه فرعونی با فشارهای شدیدی که روی مؤمنان وارد می کرد، آنان را وادار به ترک آئین و مذهب موسی کند» چراکه «فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جویی داشت» «و اسراف کار و تجاوزکار بود» (۴)

به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آن ها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت:

۲- «ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده اید و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید، باید بر او توکل و تکیه کنید» از امواج و طوفان بلا نهراسید، چراکه ایمان از توکل جدا نیست. (۵)

سپس این مؤمنان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند و گفتند:

۳- «ما تنها بر خدا توکل داریم» و از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و سوسه ها و فشارهای آنان در امان باشند و عرضه داشتند «پروردگارا ما را وسیله فتنه و تحت تأثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده» و ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهایی بخش (۶)

پس نیاوردند ایمان خود بوی

جز که فرزندان قومش پی به پی

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص ۶۶۰-۶۶۲

۲- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ۲۱۲

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۸

۴- یونس: ۸۳ (فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ)

۵- یونس: ۸۴ (وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ)

۶- یونس: ۸۵-۸۶ (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (*) وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)

وان چنان بودی که چون با بینه
سوی مصر از مدین آمد یک تنه
کرد دعوت او بر اسرائیلیان
جز جوانان زو نپذیرفتند آن
آنکه از فرعونشان می بود بیم
وز ملاً کافتند در فتنه عظیم
بود مر فرعون طاغی در زمین
هم ز حد بگذشتگان وز مسرفین
گفت موسی مؤمنان را چون که دید
اندر ایشان خوفی از وی بر مزید
کای گروه من شمارا گر به حق
باشد ایمان چیست بیم از ما خلق
پس به حق باید نمایید اتکال
گر که منقادید او را در فعال
بگذرید اینی که از خوف و رجا
واگذارید امر خود را بر خدا
آن توکل باشد از داری طلب
که نبینی جز مسبب از سبب
قوم پس گفتند کردیم از ولا
ما به جان و دل توکل بر خدا
می مکن ما را توای پروردگار

آزمایش بر گروهی ظلم کار

هم خلاصی ده به بخشش های خویش

بازمان از کافران زشت کیش (۱)

نکته ها

□ ذریه ای که به موسی ایمان آوردند

در اینکه این ذریه که به موسی ایمان آوردند چه گروهی بودند و ضمیر من قومه به چه کسی (به موسی یا به فرعون) بازگشت می کند، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند که این گروه از بنی اسرائیل بودند و ضمیر به موسی برمی گردد، چراکه قبل از آن نام موسی ذکر شده و طبق قواعد ادبی ضمیر باید به او بازگردد.

شاهد دیگری که آن را تأیید می کند آیه بعد است که می گوید: (وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ ... «موسی به گروه مؤمنان گفت ای قوم من ...» یعنی مؤمنان را به عنوان قوم من خطاب می کند؛ و «ذریه» گر چه معمولاً به فرزندان اطلاق می شود ولی از نظر ریشه لغوی - چنانکه «راغب» در کتاب مفردات گفته: صغیر و کبیر هر دو را شامل می گردد.

□ منظور از «فتنه»

که از جمله (أَنْ يَفْتِنَهُمْ) استفاده می شود: منحرف ساختن از دین و آئین موسی بر اثر تهدید و ارباب و شکنجه بوده است و یا به معنی هر گونه تولید ناراحتی و دردسر اعم از دینی و غیردینی.

□ حقیقت «توکل»

واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است.

مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و به گوشه انزوا بخزد و بگوید تکیه گاه من خدا است، بلکه مفهوم آن این است که هر گاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد و با اتکا به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و

قدرت بی پایان او، ایستادگی به خرج دهد و به جهاد پیگیر خود هم چنان ادامه دهد، حتی درجایی که توانایی دارد نیز خود را بی نیاز لطف خدا نداند، چراکه هر قدرتی هست بالأخره از ناحیه او است.

این است مفهوم توکل که از ایمان و اسلام نمی تواند جدا باشد، چراکه یک فرد مؤمن و تسلیم در برابر فرمان پروردگار، او را بر هر چیز قادر و توانا و هر مشکلی را در برابر اراده او سهل و آسان می داند و به وعده های پیروزی او اعتقاد دارد.

جالب اینکه فرعون در آیه نخست از (مصرفین) و در سومین آیه او اطرافیانش به عنوان (ظالمین) و در آخرین آیه به عنوان «کافرین» توصیف شده اند.

این تفاوت تعبیرها شاید به خاطر این باشد که: انسان در مسیر گناه و خطا نخست از «اسراف» یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می کند، بعد بنای «ستمکاری» می گذارد و سرانجام کارش به «کفر و انکار» منتهی می گردد!

قسمت پانزدهم: دومین گروه ایمان آوردگان (ساحران)

ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاری ها و فوت و فن سحر باخبر بودند، یقین پیدا کردند که این مسئله قطعاً سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است.

در میان آن ها ۴ نفر از رؤسای ساحران بنام های «سابور»، «عادور»، «حطحط» و «مصفا» نیز به چشم می خورد. به همراه ۷۲ نفر از ریش سفیدان معروف به حقانیت موسی پی برده و ایمان آوردند؛ و به دنبال آن ها همه ی ساحران به خدای موسی معتقد شدند.

۱- «همگی در برابر موسی به سجده افتادند»

۲- «فریاد زدند ما ایمان به پروردگار جهانیان آوردیم»

۳- «همان پروردگار موسی و هارون» (۱)

۴- ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!» (۲)

ساحران بر ره فتادی ساجدین

قالوا آمنا به رب العالمین

ربّ موسی ربّ هارون که به ما

رهنما گشتند بر راه هدی (۳)

ساحران دیدند و دانستند چون

که بود از سحر این صورت برون

بلکه باشد معجزی از ربّ دین

پس درافتادند در رو ساجدین

گویی ایشان را کس افکندی به روی

تا شوند از نطق دل توحید گوی

۱- أعراف: ۱۲۰-۱۲۲ / شعراء: ۴۶-۴۸ (وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ) (*) قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (*) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

۲- طه: ۷۰ (أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

قالوا آمنا به ربّ العالمین

خالق موسی و هارون از یقین (۱)

جاودان در سجده افتادند زود

قالوا آمنا به حین السجود

رب هارون رب موسی کز یقین

بنده خود را کند غالب چنین (۲)

نکته ها

□ بازتاب ایمان ساحران

بدیهی است که این عمل ساحران، ضربه‌ی سنگینی بر پیکر فرعون و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد، چراکه مدت‌ها در سرتاسر مصر روی این مسئله تبلیغ شده بود و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند و هرگونه پاداش و امتیازی برای آن‌ها در صورت پیروزی قائل شده بود. اما الان مشاهده می‌کند که همان‌ها که در صف اول مبارزه بودند یک باره تسلیم دشمن، نه تسلیم، بلکه مدافع سرسخت او شدند و بدون شک گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آئینش دل بستند.

و این چیزی بود که به هیچ وجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیش‌بینی نبود، یعنی عده‌ای که چشم امید برای کوبیدن موسی

به آن‌ها دوخته شده بود در صف اول مؤمنان قرار گرفتند و پیش روی عموم مردم برای خدا به خاک افتادند و اعلام تسلیم مطلق و بی‌قید و شرط در برابر دعوت موسی کردند.

البته این موضوع که انسان‌هایی این چنین منقلب گردند نباید جای تعجب باشد، زیرا نور ایمان و توحید در همه دل‌ها وجود دارد، ممکن است پرده‌ها و حجاب‌های اجتماعی، زمانی کوتاه یا طولانی، آن را بپوشاند، اما گهگاه که طوفان‌ها می‌وزد و حجاب‌ها کنار می‌رود، فروغ خود را چنان آشکار می‌سازد که چشم‌ها را خیره می‌کند.

به خصوص اینکه ساحران اساتید کهنه کاری بودند که از همه کس به فوت و فن سحر واردتر بودند، آن‌ها به خوبی می‌توانستند میان «معجزه» و «سحر» فرق بگذارند، چیزی که برای دیگران تشخیصش شاید احتیاج به دقت و مطالعه داشت برای آن‌ها از آفتاب روشن‌تر بود، آن‌ها با توجه به فنون سحر که سال‌ها آموخته بودند، دریافتند که کار موسی هیچ‌گونه شباهتی با سحر ندارد، از نیروی انسانی سرچشمه نگرفته بلکه زائیده یک قدرت مافوق طبیعی و مافوق بشری است و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار، ایمان خود را اظهار دارند.

۱- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۲- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۹

با فعل مجهول ذکر شده شاهد گویایی برای استقبال فوق العاده و تسلیم مطلق ساحران در برابر موسی است، یعنی آن چنان جاذبه معجزه موسی در قلب و فکر آن ها اثر گذاشت که گویی همه را بی اختیار به زمین افکند و به اقرار و اعتراف واداشت.

□ امر به معروف و نهی از منکر ساحران

ساحران تنها قناعت به ایمان آوردن نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند که این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هایی که هیچ گونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تأکید به پروردگار موسی و هارون اظهار دارند تا اگر کسانی بر اثر کار آن ها گمراه شده اند باز گردند و از این نظر مسئولیتی بر دوش آن ها باقی نماند!

برنامه ی افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هرگونه پشتیبانی از برادر بود.

ساحران حتی به کلمه (رب العالمین) نیز قناعت نکردند زیرا فرعون ادعا می کرد که پروردگار جهانیان منم! لذا پس از آن اضافه کردند (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) تا راه را به روی هرگونه سوءاستفاده ای ببندند.

□ دیدگاه مولانا

یکی از موضوعات مهم نزد مولانا «صدق» است که بارها در داستان موسی بدان اشاره فرموده است، زیرا [صدق نزد اهل سلوک تساوی سر و علانیه است، به پایداری و استقامت باخدای تعالی در ظاهر و باطن و آشکار و نهان، در این استقامت باید هیچ چیز به خاطرش خطور نکند، جز خداوند و آنکه متّصف بدین صفت گردد، یعنی آشکار و نهانش مساوی گردد و تحرّک ملاحظه خلق گوید به دوام مشاهده ی حق، او را «صدیق» گویند] (۱)

و مولانا ایمان آوردن ساحران را ناشی از صدق آن ها می داند ...

و «در مثنوی صدق میزان حقّ و باطل و ترازوی صفات رحمانی و شیطانی است و سالک باید صادق باشد تا به بیداری و آزادگی رسد، چه منبع دروغ هوا آرزوست» (۲)

و آن چنان که ساحران، فرعون را

رو سیه کردند از صبرو وفا

دست و پا اندر جرم و قود

آن به صد ساله عبادت کی شود

تو که پنجه سال خدمت کرده ای

کی چنین صدقی به دست آورده ای (۳)

- ۱- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج ۷، ص ۱۳۸ به نقل از کشف اصطلاحات، ص ۸۵
- ۲- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج ۷، ص ۱۳۸
- ۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۷۳

قسمت شانزدهم: عکس العمل های فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران

فرعون بسیار متوحش و دست پاچه شد، زیرا می بیند اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد، همه یا بیشتر مردم به موسی ایمان خواهند آورد و دیگر مسلط شدن بر اوضاع غیرممکن خواهد بود، در این هنگام که از یک سو روحیه خود را پاک باخته بود و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید و مخصوصاً می دانست ایمان آوردن ساحران چه تأثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و نخست اتهامی که شاید عوام پسند هم بود، به ساحران بست، سپس با شدیدترین تهدید آن ها را مورد حمله قرار داد، ولی برخلاف انتظار فرعون، ساحران آن چنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فروبردند و نقشه های آن ها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر- پایه های قدرت لرزان او فرود آمد، که در آیات مورد بحث این صحنه به طور جالبی ترسیم شده است:

الف) عکس العمل اول:

۱- «فرعون به ساحران گفت آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او (موسی) ایمان آوردید؟! (۱)»

گفت مر فرعون آیا خود شما

بر وی آوردید ایمان بر ملاً

پیش از آنکه من دهم دستوری

بر شما در رفع هر معذوری (۲)

گفت فرعون از ره قهر و سخط

بر وی آبا بگرویدید از غلط

پیش از آنکه بر شما رخصت دهم

منت از اکرامتان بر جان نهم (۳)

چون شنید این خواست فرعون از شتاب

ساحران را گفت از روی عتاب

بگرویدید ایچ آیا پیش از آن

که دهم رخصت شمارا من عیان (۴)

نکته ها

فرعون که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند! و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند! و چنین است راه و رسم جباران.

۱- أعراف: ۱۲۳- ۱۲۴ (قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...) ۲- طه: ۷۱ (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...) ۳- شعراء: ۴۹ (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد بلکه می خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعون ها در هر عصر و زمان، طرفدار آن اند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری می کنند و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائل اند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.

□ جمله (قَبَلْ أَنْ آدَنْ لَكُمْ)

شاید می خواهد اظهار دارد که من هم حقیقت جو حقیقت طلبم، اگر در کار موسی واقعی وجود داشت، خودم به مردم اجازه می دادم ایمان بیاورند، ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یک نوع توطئه و تباخی بر ضد مردم مصر در جریان است!

به هر حال جمله بالا نشان می دهد که فرعون جبار که جنون قدرت طلبی همه وجود او را فرا گرفته بود، می خواست ادعا کند که نه تنها مردم مصر، حق ندارند بدون اجازه او عملی انجام دهند، یا سخنی بگویند، بلکه بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند؛ و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آن چنان برده و اسیر گردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.

این همان برنامه ای است که در «استعمار نو» نیز دنبال می شود، یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی قناعت نمی کنند، بلکه می کوشند که ریشه های کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند.

در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز مخصوصاً بر دستگاه های فرهنگی حکومت می کند مظاهر «استعمار فکری» به وضوح دیده می شود؛ ولی در کشورهای سرمایه داری غرب که بعضی گمان می کنند، حداقل استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هر کس می تواند آزادانه تفکر کند و بیندیشد و انتخاب نماید، این موضوع به شکل دیگری انجام می شود، زیرا سرمایه داران بزرگ با تسلط کامل بر مطبوعات مهم، رادیوها، تلویزیون ها و به طور کلی وسایل ارتباط جمعی مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر بر مردم تحمیل می کنند و با شستشوی مداوم مغزی مردم آن ها را به سویی که می خواهند می کشانند و این بلای بزرگی است برای دنیای معاصر.

□ (آمَنْتُمْ لَهُ). (آمَنْتُمْ بِهِ)

ایمان در صورتی که با «لام» متعدی شود معنی خضوع را می رساند و در صورتی که با باء متعدی شود معنی تصدیق را...

و گویا با تعبیر «به» (به او) نظر دارد موسی را فوق العاده تحقیر کند.

این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند، بلکه تنها با ضمیر «له» که در اینجا به منظور تحقیر است اکتفا می کرد.

(ب) عکس العمل دوم:

فرعون به این هم قناعت نکرد و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود تثبیت کند و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فروبرد، او فوراً وصله ای به دامان ساحران چسباند و آن ها را متهم کرد و گفت:

۱- «او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته و شما همگی سحر را از مکتب او فرا گرفته اید!» (۱)

مر شمارا او بزرگ و مهتر است

بر شما آموخت سحری کاظهر است

پس بدانید این شما باشد به زود

چه عقوبت بازتان خواهم نمود (۲)

هستتان او خود بزرگ و اوستاد

بر شما آموخت سحر اندر بلاد (۳)

موسی استاد بزرگ شماست و حق شاگردی اقتضا می کند تا در برابر او لب به اعتراض نگشایید و گروهی آن را این گونه معنا کرده اند: شما از رویارویی با استاد خود ناتوان نیستید اما به خاطر سبقتش در علم سحر او را بزرگ می شمارید و منظور فرعون این است که شما یک تباری توطئه حساب شده از مدت ها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته اید، نه اینکه تنها در این چند روز که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است، ترتیب چنین برنامه ای را داده اید.

بدون شک فرعون می دانست و یقین داشت این سخن دروغ است و اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد و مأموران مخفی و جاسوسان او از آن بی خبر بمانند امکان پذیر نیست، اصولاً فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف می شد و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد. ولی می دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمت باک ندارند.

(ج) عکس العمل سوم

۳- سپس فرعون اضافه کرد «این نقشه ای است که شما در این شهر کشیده اید تا به وسیله آن اهل آن را بیرون کنید» (۴)

سپس فرعون به طور سربسته اما شدید و محکم آن ها را تهدید کرد و گفت:

۱- طه: ۷۱ (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السُّحْرَ...) ۲- شعراء: ۴۹ (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السُّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

٣- صفى عيشاه، تفسير صفى ، ص ٤٦٠

٤- أعراف: ١٢٣ (... إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ تُؤْمَوُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)

۴- «اما به زودی خواهید فهمید!»!

در آیه بعد تهدید سربسته ای را که در جمله قبل به آن اشاره شد به طور وضوح بیان می کند و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نمود و می گوید: اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم!

۵- «سوگند یاد می کنم که دست ها و پاهای شمارا به طور مخالف (دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را) قطع می کنم سپس همگی شمارا به دار خواهیم آویخت» (۱)

این است تدبیری نهان کافکنده اید

در مدینه چون بر آن زبینه اید

دست بر هم داده اید از سحر و فن

با وی اندر مصر پنهان نی علن

تا کنید از مصر اهلش را برون

بر شما خالص شود شهر از نمون

زود باشد تا جزای فعل خود

باز دانید از بود نیک از که بد

می ببرم دست و پاتان از خلاف

بر درخت آویزم اندر اعتساف (۲)

می ببرم دست و پاتان از خلاف

هم به دار آویزم از این اعتساف (۳)

پس ببرم دست و پاتان از خلاف

و اندر آویزم به نخل از اعتساف

تا بدانید اینکه از روی عذاب

کیست از ما سخت تر و اندر عقاب (۴)

چنین است طریقه زمامداران زورگو ستمکار در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آن ها نخست تضعیف شود، سپس آن ها را از

□ منظور از (مدینه)

مجموع کشور مصر است و به اصطلاح الف و لام به معنی الف و لام جنس هست و منظور از (لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) تسلط موسی

و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده ای از آن ها به نقاط دوردست است، (۵)

□ تهمت (بیرون کردن شما از شهرتان)

این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملاً بی اطلاع نمی توانستند آن را بپذیرند، زیرا موسی در محیط مصر، حضور نداشت و هیچ کس او را با ساحران ندیده بود و اگر استاد معروف آن ها باشد باید

۱- أعراف: ۱۲۴ (... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ) ۶- شعراء: ۴۹ (... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ) ۷- طه: ۷۱ (فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ آئِنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَبْقَى)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۵- اعراف: ۱۰۹ - ۱۱۰ (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ *) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند و این ها مطالبی نبود که بتوان آن ها را به این آسانی مکتوم داشت، زیرا تباری با یک یا چند نفر به طور مخفیانه امکان دارد اما با هزاران نفر ساحران مصر، که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی داشتند آن هم یک چنین تباری مهمی، عملاً امکان پذیر نبود.

□ بریدن دست و پا بر خلاف

فرعون می خواست که آن ها را با زجر و شکنجه به قتل برساند و صحنه بسیار هولناک و عبرت انگیزی برای همگان به وجود آورد، زیرا بریدن دست و پا و سپس به دار آویختن سبب می شد که در انظار مردم خون از بدنشان فواره بزند و آن ها نیز بر فراز دار دست و پا زنند تا زمانی که مرگشان فرارسد. (توجه داشته باشید که دار زدن در آن زمان به صورت امروز نبود که طناب را به گردن افراد بیاویزند بلکه به زیر شانه های آن ها قرار می دادند تا به زودی نمیرند).

شاید بریدن دست و پاها به طور مخالف برای این بوده است که این کار سبب می شده دیرتر بمیرند و زجر و شکنجه بیشتر ببینند.

تعبیر به (مِنْ خِلَافٍ) (دست و پای شمارا به طور مختلف قطع می کنم) اشاره به آن است که دست راست با پای چپ یا به عکس و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که با این وضع انسان دیرتر می میرد یعنی خونریزی کندتر انجام می گیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، بعلاوه گویا می خواهد بگوید هر دو سمت بدن شمارا ناقص می کنم.

□ جمله (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا)

اشاره به تهدیدی است که موسی قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شمارا با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تهدید به اینکه شمارا بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که این درختان از بلندترین درختان اند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد می بیند.

در عرف آن زمان دار زدن آن چنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دست ها یا شانه ها می بستند تا زجر کش شود.

□ برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق

برنامه ای را که فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی ایمان آورده بودند در پیش گرفت، یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که از یک سو از حربه تهمت استفاده می کنند تا موقعیت حق طلبان را در افکار عمومی تضعیف کنند و از سوی دیگر تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی می نمایند تا اراده آن ها را درهم بشکنند، ولی همان طور که در دنباله داستان موسی می خوانیم، هیچ یک از این دو حربه در طرفداران راستین حق کارگر نگردید و نباید کارگر شود.

قسمت هفدهم: عکس العمل ساحران در برابر تهدیدهای شدید فرعون

ساحران نه تنها مرعوب نشدند و جا نخوردند و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه به طور قاطع تری ثابت کردند اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش و مؤمنان این لحظه، آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند و گفتند:

۱- به خدایی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت «تو هر حکمی می خواهی بکن» اما بدان تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (۱)

ساحران گفتند نکنیم اختیار

مر تو را بر آیت پروردگار

آنچه بر ما آمده است از بینات

ز آفریننده تمام ممکنات

حکم کن پس گر کنی حکمی به ما

غیر از این نبود که حکمت در قضا

هست اندر این حیات دنیوی

کی بود در ملک دین جاری جوی (۲)

نکته ها

□ منطقی ترین تعبیر ساحران در برابر فرعون بی منطق

گفتند: ما دلایل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهی اش یافته ایم.

ما هیچ چیز را بر این دلایل روشن مقدم نخواهیم شمرد.

با جمله (وَ الَّذِي فَطَرْنَا) «سو گند به خدایی که ما را آفریده» این مطلب را تأکید کردند. که خود این تعبیر با توجه به کلمه (فطرننا) گویا اشاره به فطرت توحیدی آن ها است. یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می نگریم، هم از دلیل عقل، با این دلایل آشکار، چگونه می توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهمیم!؟

در ادامه ساحران گفتند:

۲- «هیچ مانعی ندارد و هیچ گونه زبانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم». (۳)

١- طه: ٧٢ (قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

٢- صفى عليشاه، تفسير صفى، ص ٤٦٠

٣- شعراء: ٥٠ (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ) ٣- اعراف: ١٢٥-١٢٦ (قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم، باخدای خود آشنا نبودیم و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم، اما امروز گم شده خود را یافته ایم، هر کار می توانی بکن!

یعنی اگر آخرین تهدید تو عملی بشود، سرانجامش این است که ما درراه خدا و در طریق استقامت و پایمردی در دفاع از آئین او، شربت شهادت خواهیم نوشید و این نه تنها به ما زیانی نمی رساند و از ما چیزی نمی کاهد، بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می شود.

جاودان گفتند نبود ضرر و بیم

ما به ربّ خویش برگردنده ایم (۱)

ساحران گفتند ما گردیم باز

جانب پروردگار بی نیاز (۲)

۴- «تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده ایم» (۳) (یعنی ما نه اخلاص داریم و نه توطئه و تباخی خاصی بر ضد تو کرده ایم و نه محرک ما بر ایمان به موسی این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم؛ و خودت نیز می دانی که ما این کاره نیستیم، بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه های آن را به خوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس!)

تو نگویی عیب ما در انتقام

جز که آوردیم ایمان در مقام

بر خدا و بر نشانی های او

چون که بر ما آمد از پیدای او (۴)

نکته ها

□ جمله (تنقم)

از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به «زبان»، یا «به وسیله عمل و مجازات نمودن». (بنابراین آیه بالا هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده ایم و یا به این معنی باشد که مجازاتی را که می خواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است.)

۵- «اگر می بینی ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم برای آن است که گناهان ما را ببخشد» (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده ایم) و همچنین «ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقی تر است. (۵)

ما خود آوردیم ایمان بر خدا

کو بود پروردگار ماسوای

تا ببخشد جرم ها ناکامان

و آنچه بنمودی بر آن اکراهمان (۶)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۳- اعراف: ۱۲۶ (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا...)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۵- طه: ۷۳ (إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السُّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى) ۶- شعراء: ۵۱ (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا
أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

ما طمع داریم آمرزش ز حق

که ز ما ببخشد گناه ما سبق

که بُدیم از فرقه فرعونیان

أولیم اینک به حق از مؤمنان (۱)

همچنین ما در گذشته گناهی مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی شدیم و در ستیز با حق پیش قدم بودیم، اما «ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم»

خلاصه اینکه هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است، ما از این طریق می خواهیم به سعادت جاویدان برسیم، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم!

این چه نیرویی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگ ترین قدرت ها در نظرش کوچک و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟ این نیروی ایمان است.

این شعله چراغ فروزان عشق است، که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرین تر از عسل می کند وصال محبوب را برترین هدف می سازد. این همان نیرویی بود که پیامبر اسلام ص از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.

۷- «هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند! (*)» و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند ... (*) باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، درحالی که همیشه در آن خواهند بود این است پاداش کسی که خود را پاک نماید! (*)» (۲)

کردی اکراه اینی اندر جادویی

حق بود پاینده تر در نیکویی

هر که آید رب خود را در گناه

یعنی از شرکی و ظلمی بر اله

پس جهنم باشد او را در ثبات

نه بمیرد نه در آن دارد حیات

وان که آید مؤمن و شایسته کار

آن گره را پس در آن دار القرار

باشد از حق رتبه های بس بلند

جنت عدن و مقام ارجمند

جاری است از زیر آن ها نهرها

جاودان اند اندر آن از بهره ها

این جزای آنکه از شرک و دنس

پاک باشد وز هوا و از هوس (۳)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۲- طه: ۷۴-۷۶ (إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ) (*) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
الْعُلَىٰ (*) جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

سپس ساحران، روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا می دانستند بدون حمایت و یاری او، توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند:

۸- «پروردگارا پیمانۀ صبر را بر ما فروریز و ما را با اخلاص و باایمان تا پایان عمر بدار» (۱)

پس نترسیم از وعید قتل و مرگ

کان بود ما را در ایمان ساز و برگ

باز گفتند آنکه ای پروردگار

ریز بر ما از شکیب اندر قرار

تا جزع ناریم اندر کار دین

هم بمیران بازمان از مسلمین (۲)

نکته ها

□ ساحران توبه کار و مؤمن چگونه خود را نخستین مؤمنان نامیدند؟ آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤمنان در آن صحنه بودند؟ یا نخستین مؤمنان از حامیان فرعون؟ یا نخستین مؤمنانی که شربت شهادت نوشیدند؟

پاسخ: همه این ها محتمل است و درعین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.

این تفاسیر در صورتی است که ما معتقد باشیم قبل از آن ها کسان دیگری از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده باشند، اما اگر بگوییم آن ها پس از بعثت مأموریت یافتند که مستقیماً با خود فرعون تماس گیرند و نخستین ضربه را بر پیکر او وارد کنند، بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤمنان بوده اند و نیاز به تفسیر دیگری نیست.

□ ظاهراً ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هرچند فرعون وعده های فراوانی به آن ها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به «اکراه» شده است؟ (طه: ۷)

در پاسخ می گوییم: هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله (يَا تُوتَكُ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ) (مأموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند) (اعراف: ۱۱۲)

این است که ساحران آگاه ملزم به پذیرش بودند و البته در شرایط حکومت استبدادی و خودکامه فرعون نیز این معنی کاملاً طبیعی به نظر می رسد که در مسیر منویات خود، افراد را به اجبار حرکت دهند؛ و اما قرار دادن جایزه و امثال آن برای تشویق آن ها هیچ منافاتی با این معنی ندارد، چراکه بسیار دیده ایم، حکومت های زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویق های مادی نیز استفاده می کنند.

این احتمال نیز داده شده است که در اولین برخورد ساحران با موسی روی قرائنی بر آن ها روشن شد که موسی حق است، یا لاقفل در شک و تردید فرورفتند و به همین دلیل در میان آن ها «بگومگو» برخاست چنانکه در آیه ۶۲ همین سوره خواندیم (فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ)؛ و فرعون و

دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آن‌ها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

□ بی تأثیر بودن جبر محیط

۱- اعراف: ۱۲۶ (...رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ)

۲- صفی عیاشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مسئله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند و به هدف خود نائل شدند.

(* به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی: «کانوا اول النهار کفاراً سحره و آخر النهار شهداء بره»! صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق! (۱)

و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادی ها و مخصوصاً مارکسیست ها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است، آن ها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی می دانند در حالی که در اینجا کاملاً برعکس بود زیرا ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یک سو تشویق های اقتصادی او از سوی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه این ها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آن ها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

جالب اینکه آن ها با جمله (أَفْرَغْ عَلَيْنَا صَبْرًا) چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است، تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن. (زیرا افرغ از ماده «افراغ» به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است به طوری که ظرف از آن خالی شود).

□ استقامت در سایه آگاهی

مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملاً بریده و در صف موافق گام بگذارد و آن چنان سرسختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟!

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آن ها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند- و طبق نقل تاریخ- گذاردند، چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آن ها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد...!

آن ها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند و چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند و به روشنی دریافتند که برنامه موسی، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، این چنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند و به خوبی به عظمت معجزه موسی و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند، این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام وجود آن ها را در بر گرفت، عشقی که هیچ حدومرزی را به رسمیت نمی شناسد و مافوق همه خواسته های انسان است.

آن ها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند؟ و برای چه می جنگند؟ و با چه کسی مبارزه می کنند؟ و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند؟ این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان و از انحراف

به درستی و استقامت و از کژی به راستی و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت ... و از اینجا به خوبی درمی یابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آن ها آگاهی داد.

آری اگر ایمان با آگاهی کامل توأم گردد از چنین عشقی سر برمی آورد که این گونه فداکاری ها در راه آن شگفت انگیز نیست.

□ دیدگاه مولانا

ایشان در مورد بی اثر بودن تهدیدات فرعون روی ساحران تحت عنوان «تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که (لا ضَیْرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ) می گوید:

فرعون که بر اثر کوردلی از ضمایر عاشقان حق، آگاه نیست، ساحران را از مرگ می ترساند، درحالی که نمی داند، لطف حق بر شمشیر آنان پیروز می شود و این کشته شدن برای عاشقان حق، رهایی است؛ و باوجود اضرار است که می توان تفاوت شوکت مردان حق را از شوکت فرعون تشخیص داد، کسانی که در دنیای فانی زیر ظلم فرعون بودند؛ اما از ایمان خود دست برنداشتند، فضل حق به ایشان حکومتی باقی و ارجمند خواهد داد.

نعره ی لا ضَیْرَ بشنید آسمان

چرخ گویی شد پی آن صولجان

ضربت فرعون ما را نیست ضیر

لطف حق غالب بود بر قهر غیر

گر بدانی سر ما را ای مصل

می رهانیمان ز رنج ای کوردل

هین بیا زین سو بین کاین ارغنون

می زند یا لَیْتَ قَوْمِی یعلمون

داد ما را فضل حق فرعونی ای

نه چو فرعونیت و ملکیت فانی

سر بر از و ملک بین زنده و جلیل

ای شده غره به مصر و رود نیل

گر تو ترک این نجس خرقه کنی

نیل را در نیل جان غرقه کنی
هین بدار از مصر ای فرعون دست
در میان مصر جان صد مصر هست
تو آنا رب همی گویی به عام
غافل از ماهیت این هر دو نام
رب بر مربوب کی لرزان بود
کی آنا دان بند جسم و جان بود
نکک آنا ماییم رسته از آنا
از انای پربلای پر عنا
آن انایی بر تو ای سگ شوم بود
در حق ما دولت محتوم بود
گر نبودیت این انایی کینه کش
کی زدی بر ما چنین اقبال خوش
شکر آنکک از دار فانی می رهیم
بر سر این دار پندت می دهیم
دار قتل ما براق رحلت است
دار ملک تو غرور و غفلت است
این حیاتی خفیه در نقش ممات
و آن مماتی خفیه در قشر حیات
می نماید نور نار و نار نور
ور نه دنیا کی بدی دار الغرور
هین مکن تعجیل اول نیست شو

چون غروب آری بر آ از شرق ضو

از انایی ازل دل دنگ شد

این انایی سرد گشت و ننگ شد

ز آن انای بی آنا خوش گشت جان

شد جهان او از انایی جهان

از آنا چون رست اکنون شد آنا

آفرین ها بر انای بی عنا

کاو گریزان و انایی در پی اش

می دود چون دید وی را بی وی اش

طالب او بی نگردد طالبت

چون بمردی طالبت شد مطلبت

زنده ای کی مرده شو شوید ترا

طالبی کی مطلبت جوید ترا

اندر این بحث از خرد ره بین بدی

فخر رازی رازدان دین بدی

لیک چون من لم یندق لم یدر بود

عقل و تخیلات او حیرت فرود

کی شود کشف از تفکر این آنا

آن آنا مکشوف شد بعد از فنا

می فتد این عقل ها در افتقاد

در مفاکی حلول و اتحاد

ای ایاز گشته فانی ز اقتراب

همچو اختر در شعاع آفتاب

بلکه چون نطفه مبدل تو بتن

نه از حلول و اتحادی مفتتن

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطفی همه مسبوق تو

من که باشم که بگویم عفو کن

ای تو سلطان و خلاصه ی امر کن

من که باشم که بوم من با منت

ای گرفته جمله منها دامن [\(۱\)](#)

برامید وصل تو مردن خوش است

تلخی هجر تو فوق آتش است

گبر می گوید میان آن سقر

چه غمم بودی گرم کردی نظر

کان نظر شیرین کننده ی رنج هاست

ساحران را خون بهای دست و پا [\(۲\)](#)

عنایت الهی برای مؤمنان آن چنان گواراست که دست و پای خود را به عنوان خون بها می دهند: و برای این مؤمنان وصال به حق، بسیار محبوب است و رنج و مشکلات را نادیده می گیرند تا آنجا که پای کوبان به فناء فی الله می روند:

ساحران هم سکر موسی داشتند

دار را دلدار می انگاشتند [\(۳\)](#)

ساحران را چشم چون رست از عما

کف زنان بودند بی این دست و پا

چشم بند خلق جز اسباب نیست

هر که لرزد بر سبب ز اصحاب نیست

لیک حق اصحاب و نا اصحاب را

در گشاد و برد تا صدر سرا

با کفش نا مستحق و مستحق

معتقان رحمت اند از بند رق [\(۴\)](#)

مولوی خشم فرعون از ایمان آوردن ساحران و تهدیدات وی را در دفتر سوم تحت عنوان «سبب جرئت ساحران فرعون بر قطع دست و پا» اشاره می‌کند و به برداشت های عرفانی خود می‌پردازد: «در زمان فرعون، چون عصای موسی مار شد و چوب ها و رسن های ساحران، جمله مار شدند، آنکه تمییز نداشت، همه را یکرنگ دید و فرق نکرد و آنکه تمییز

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، صص ۹۱۸-۹۱۹

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۱۷

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۴۷

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۲۵

داشت، سحر را از معجزه فهم کرد و مؤمن شد به واسطه ی تمییز» (۱) چون حقیقت را درک کرده اند، دیگر از چیزی نمی ترسند، زیرا در نظر آنان دنیا مانند خواب است که وقایع آن در جهان آخرت برعکس می شود.

ساحران را نه که فرعون لعین

کرد تهدید سیاست بر زمین

که بیرم دست و پاتان از خلاف

پس در آویزم ندارمتان معاف

او همی پنداشت کایشان در همان

وهم و تخویف اند و وسواس و گمان

که بودشان لرزه و تخویف و ترس

از توهم ها و تهدیدات نفس

او نمی دانست کایشان رسته اند

بر دریچه ی نور دل بنشسته اند

سایه ی خود را ز خود دانسته اند

چابک و چست و گش و برجسته اند

هاون گردون اگر صدبارشان

خرد کوبد اندر این گلزارشان

اصل این ترکیب را چون دیده اند

از فروع وهم کم ترسیده اند

این جهان خواب است اندر ظن مه ایست

گر رود در خواب دستی باک نیست

گر به خواب اندر سرت ببرید گاز

هم سرت بر جاست هم عمرت دراز

گر ببینی خواب در خود را دونیم
تن درستی چون بخیزی نی سقیم
حاصل اندر خواب نقصان بدن
نیست باک و نی دو صدپاره شدن
این جهان را که به صورت قائم است
گفت پیغمبر که حلم نائم است
از ره تقلید تو کردی قبول
سالکان این دیده پیدا بی رسول
روز در خوابی مگو کاین خواب نیست
سایه فرع است اصل جز مهتاب نیست
خواب و بداریت آن دان ای عضد
که ببیند خفته کاو در خواب شد
او گمان برده که این دم خفته ام
بی خبر ز آن کاوست در خواب دوم
کوزه گر گر کوزه ای را بشکند
چون بخواهد باز خود قایم کند
کور را هر گام باشد ترس چاه
با هزاران ترس می آید به راه
مرد بینا دید عرض راه را
پس بدانند او مگاک و چاه را
پا و زانویش نلرزد هر دمی
رو ترش کی دارد او از هر غمی

خیز فرعوناً که ما آن نیستیم
که به هر بانگی و غولی بیستیم
خرقه‌ی ما را بدر دوزنده هست
ور نه خود ما را برهنه تر به است
بی لباس این خوب را اندر کنار
خوش در آریم ای عدوی نابکار
خوش تراز تجرید از تن وز مزاج
نیست ای فرعون بی الهام گنج (۲)

۱- فیه ما فیه ص ۳۸۲

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۱۸

قسمت هجدهم: شکنجه و شهادت ساحران

سرانجام چنانکه در روایات و تواریخ آمده است، ساحران مو من آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند تا فرعون، تهدید خود را عملی ساخت و این گروه تا زمان نزول عذاب بر فرعونیان همچنان در زندان بسر می بردند و فرعون به تلافی گرایش آن ها به موسی همگی را به دار آویخت و بدن های مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود و نام پرافتخار آن ها در دفتر آزادمردان جهان ثبت شد و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی: «کانوا اول النهار کفاراً سحره و آخر النهار شهداء برره»: صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا! ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه مدهای الهی ممکن نیست و مسلماً آن ها که در مسیر حق گام می گذارند، چنین امدادهایی به سراغ آن ها خواهد شتافت.

(*) «أبان احمر» از حضرت صادق علیه السلام آیه: (وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ) (ص: ۱۲) توضیح خواست آن حضرت در پاسخ فرمودند: هنگامی که فرعون قصد شکنجه متهمی را داشت او را بر زمین خوابانده و بر دست و پاهای او میخ های بلندی می کوبید تا به مرور کشته شود. (۱)

پس زدند آن حق پرستان را بدار

بهرشان بگریست موسی زار زار

جایشان را پس به موسی حق نمود

زان تسلی یافت قلب آن ودود (۲)

قسمت نوزدهم: عکس العمل فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل و ایمان آوردن کانی که تبلیغ می کردند

در قرآن آمده است:

۱- «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم ... (*) به سوی فرعون و هامان و قارون ولی آن ها گفتند: «او ساحری بسیار دروغ گو است!» (*) (۳)

ما فرستادیم موسی را یقین

با نشانی ها و سلطان مبین

جانب فرعون مردود شریر

هم دگر قارون و هامان وزیر

اختصاص این سه تن اندر بیان

هست زافرونی کفر از دیگران

پس بگفتند او بُود در ادعا

فرعون بعد از شکست در برابر موسی

مدتی او بنی اسرائیل را آزاد گذارد (البته آزادی نسبی) و آن ها نیز بیکار نشستند و به تبلیغ آئین موسی

پرداختند تا آنجا که قوم فرعون از نفوذ و پیشرفت آن ها بیمناک شدند و نزد فرعون آمدند و او را تشویق به شدت عمل در برابر موسی و بنی اسرائیل کردند.

۱- علل الشرائع - ص ۷۰

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۴

۳- غافر: ۲۳-۲۴ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ *) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذَّابٌ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۵

آیا این دوران آزادی نسبی به خاطر ترس وحشتی بود که در دل فرعون از معجزه کوبنده موسی به وجود آمد؟ و یا اختلافی بود که میان مردم مصر و حتی قبطیان درباره موسی و آئین او پیداشده بود و جمعی به او تمایل پیدا کرده بودند و فرعون مشاهده می کرد، نمی تواند در چنین شرایطی دست به کار شود و شدت عمل به خرج دهد؟ هر دو احتمال به ذهن فرعون نزدیک است و ممکن است هر دو توأمأً چنین اثری در فکر فرعون گذارده باشد.

۲- «جمعیت اشراف و اطرافیان فرعون به عنوان اعتراض به او گفتند، آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو خدایانت را رها سازند؟! فرعون هم با اخطار اطرافیان، تشویق به شدت عمل در برابر بنی اسرائیل شد و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت: «به زودی پسران آن ها را به قتل می رسانیم و نابود می کنیم و زنانشان را (برای خدمت) زنده می گذاریم و ما بر آن ها تسلط کامل داریم» (۱)

۳- «هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد بجای اینکه آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند و گفتند: پسر آن کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» (۲)

ز آل فرعون آن گهی اشرافشان

مرو را گفتند از اجحافشان

داری آیا دست از موسی تو باز

هم ز قومش آن گروه فتنه ساز

تا کنند افساد اندر شهر ما

هم تو را موسی گذارد از مقام

گفت او پس در جواب قوم خود

از پی اسکاتشان در لوم خود

زود بکشیم آن پسرهایشان تمام

زنده زن هاشان گذاریم از مقام

ما برایشانیم غالب و آن گروه

جمله مقهورند و از ما در ستوه (۳)

پس چو آورد آن گره را دین راست

او ز نزد ما که از ما بر سزاست

می بگفتند آن جماعت اقتلوا

جمله ابناء الذین آمنوا

زنده بگذارید زن هاشان به حال

نیست کید کافران جز در ضلال (۴)

نکته ها

□ مبارزه ریشه دار و عمیق فرعون

مسئله قتل فرزندان پسر و زنده نگه داشتن دختران تنها در دوران قبل از تولد موسی نبوده، بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز این کار تکرار شد.

فرعون نیز حرف مشاوران و اطرافیانش را گوش کرد و دست به یک مبارزه ریشه دار و عمیق می زند و تصمیم بر کاری می گیرد که در آینده به کلی قدرت بنی اسرائیل را درهم بشکند و آن اینکه مردان جنگی و مبارز را با کشتن فرزندان بنی اسرائیل ریشه کن سازد و تنها زنان و دختران را برای کنیزی و خدمتکاری باقی بگذارد و این آئین هر

۱- أعراف: ۱۲۷ (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَدْرَكَ وَ آلِهَتِكَ قَالَ سُنُقْتُ أبنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ)

۲- غافر: ۲۵ (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أبنَاءَ الذِّينِ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۵

استعمار نو کهنه ای است، که افراد مثبت و فعال را از میان برمی دارند و یا روح مردانگی و شهامت را با وسایل گوناگون در آن ها می کشند و افراد غیرفعال را زنده نگه می دارند.

البته این احتمال نیز هست که فرعون می خواسته است این سخن به گوش بنی اسرائیل برسد و از دو جهت روحیه آن ها در هم شکسته شود، یکی از نظر کشته شدن پسران و مردان آینده و دیگری از نظر اینکه نوامیسان به چنگال دشمن خواهد افتاد.

فرعون با جمله: (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) می خواهد وحشت و اضطراب را از دل پیروان خود بردارد و به آن ها اطلاع دهد که کاملاً بر اوضاع مسلط است!

به هر حال این یک نقشه شوم و مستمر حکومت های شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می کشانند و نیروهای غیرفعال را برای بهره کشی زنده نگه می دارند و چه جای تعجب که این نقشه هم قبل از تولد موسی در میان بنی اسرائیل که به صورت بردگانی در دست فرعونیان بودند عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی این یک حرکت ضدانقلابی بود تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیداً سرکوب کند و هرگز نتوانند قد علم نمایند؛ اما قرآن در پایان آیه می افزاید «نقشه های کافران جز در ضلال و گمراهی نیست» - تیرهایی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می کنند و به سنگ می خورد (وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)؛ و از آنجایی که هرگز باور ندارند فاجعه ها دامن گیرشان می شود، این مشیت الهی است که نیروهای حق سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند.

□ منظور (الهتك)

آنچه با ظاهر آیه موافق تر است این است که فرعون هم برای خود بت ها و معبودها و خدایانی داشت. اگرچه با توجه به آیه ۷۴ سوره نازعات (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) و آیه ۸ سوره قصص (مَا عَلَّمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) معلوم می شود که مردم مصر بزرگ ترین خدایشان فرعون بود و یا حداقل او خود را بزرگ ترین معبود مصر می دانست و معبودی برای آن ها در ردیف خودش قائل بود، اما با این حال او برای خویش معبودهایی انتخاب کرده بود که آن ها را پرستش می کرد.

□ چرا فرعون تصمیم بر قتل موسی نگرفت و تنها نقشه نابود کردن فرزندان بنی اسرائیل را کشید؟!

بعد از جریان پیروزی موسی بر ساحران، این خبر در همه جا منعکس گردید و در مورد طرفداری و مخالفت با موسی

در میان مردم مصر اختلاف افتاد، شاید فرعون از این بیم داشت که اگر بخواهد تصمیم حادی بر ضد موسی بگیرد با واکنش شدیدی که از طرف مردمی که تحت تأثیر او واقع شده اند روبرو گردد، به این جهات از تصمیم بر قتل موسی منصرف گردید.

قسمت بیستم: برنامه ی موسی به بنی اسرائیل در برابر تهدیدهای فرعون

الف) سخنان موسی به بنی اسرائیل

موسی شرایط پیروزی به دشمن را در آن تشریح می نماید و به قومش گوشزد می کند که اگر سه برنامه را عملی کنند، قطعاً به دشمن پیروز خواهند شد.

۱- «تکیه گاهشان تنها خدا باشد و از او یاری بطلبند»

۲- «استقامت و پایداری پیشه کنید» و از تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید.

برای تأکید مطلب و ذکر دلیل، به آن ها گوشزد می کند که

۳- «سراسر زمین از آن خدا است و مالک و فرمانروای مطلق او است و به هر کس از بندگانش بخواهد آن را منتقل می سازد»

۴- تقوا را پیشه کنید، زیرا «عاقبت پیروزمندانه از آن پرهیزکاران است» (۱)

این چو بشنیدند اسرائیلیان

جانب موسی شدند از غم روان

قوم خود را گفت او زین ظلم و جبر

استعانت از خدا خواهید و صبر

مر زمین باشد ز حق میراث و او

هر که را خواهد دهد بی گفتگو

بر عباد خود بیخشید او زمین

عاقبت نیکوست بهر متقین (۲)

نکته ها

□ سه شرط پیروزی ملت ها

این سه شرط که یکی از آن ها در زمینه عقیده (استعانت جستن از خدا) و دیگری در زمینه اخلاق (صبر و استقامت) و دیگری در زمینه عمل (تقوی و پرهیزکاری) تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه ماده ای امکان ندارد، افراد بی ایمان و مردم سست و ترسو ملت های آلوده و تبهکار، اگر هم پیروز گردند، موقتی و ناپایدار خواهند بود.

قابل توجه اینکه این سه شرط هر کدام فرع بر دیگری است، پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق جهان ماده ممکن نیست همان طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقاء و دوام ندارد.

۱- أعراف: ۱۲۸ (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

(ب) سخنان بنی اسرائیل در جواب موسی و پاسخ موسی به آن‌ها

بنی اسرائیل به موسی گفتند:

۱- «آن‌ها به موسی گفتند: پیش از آنکه تو بیایی ما را آزار می‌دادند، اکنون هم که آمده‌ای بازارها هم چنان ادامه دارد» (۱)؛ گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم انتظار داشتند که با قیام موسی یک شبه همه کارها روبه راه شود، فرعون از بین برود، فرعونیان نابود شوند و کشور پهناور مصر با تمام ذخایرش در اختیار بنی اسرائیل قرار گیرد، همه این‌ها از طریق اعجاز، صورت گیرد و گردی هم به صورت بنی اسرائیل ننشیند؛ ولی موسی به آن‌ها فهماند باینکه سرانجام پیروز خواهند شد، اما راه درازی در پیش دارند و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت و کوشش و تلاش به دست خواهد آمد.

۲- «موسی گفت: امید است پروردگار شما دشمنان را نابود کند و شمارا جانشینان آن‌ها در زمین قرار دهد»

باز گفتند از طریق عجز پس

قبطیان ما را کنند آزار پس

پیش از آن کایی تو ما را زین گروه

بود جان اندر عذاب و در ستوه

می بکشتندی ز کین اخیار ما

متفق بودند در آزار ما

همچنین زان پس که با این بینات

آمدی تو هستمان آن نائبات

گفت موسی شاید آن خلاق پاک

تخم دشمن را براندازد ز خاک

مر شمارا بعد ایشان در زمین

سازد از رحمت خلیفه و جانشین

واگذار بر شما این بوم و بر

تا ببیند چون کنید از خیر و شر (۲)

کلمه (عسی) (شاید و امید است) همانند کلمه «لعل» که در بسیاری از آیات قرآن آمده است، در حقیقت اشاره به این است که این پیروزی و

موفقیت، شرایطی دارد که بدون آن شرایط، به آن نخواهید رسید.

۳- خداوند این نعمت ها را به شما خواهد داد و آزادی ازدست رفته را به شما برمی گرداند، «تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد» یعنی پس از پیروزی، دوران آزمایش شما شروع خواهد شد، آزمایش ملتی فاقد همه چیز که در پرتو هدایت الهی همه چیز را پیدا کرده است.

این تعبیر ضمناً اشعاری به این دارد که در آینده از بوته این آزمایش خوب بیرون نخواهید آمد و شما هم به هنگام قدرت یافتن همچون دیگران دست به ظلم و فساد خواهید زد.

در روایتی که در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده چنین می خوانیم: «قال وجدنا فی کتاب علی صلوات الله علیه إن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین أنا و اهل بیتی الذین اورثنا الله

۱- أعراف: ۱۲۹ (قالوا أودینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا قال عسی ربکم أن یهلك عدوکم و یشیتخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵۸

الارض و نحن المتقون» در کتاب علی علیه السلام چنین یافتیم که پس از تلاوت آیه: (أَنْ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا...) فرمود: من و اهل بیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما منتقل ساخته و مائیم پرهیزگاران. (۱)

سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد. گرچه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند، ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می شد:

۱- بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دلگرم شدند و یکدل و یک جان گرد او را گرفتند، چراکه بعد از سال ها بدبختی و تیره روزی و دربه دری پیامبری آسمانی در میان خود می بینند که هم ضامن هدایت آن ها است و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد.

۲- موسی در میان مردم مصر و قبطیان جایی برای خود باز کرد، جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لاقلاً از مخالفت با او وحشت داشتند و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید.

۳- از همه مهم تر اینکه فرعون نه از نظر افکار عمومی، نه از نظر وحشت بر جان خود، قدرت مزاحمت با مردی که عصایی این چنین در دست دارد و زبانی آن چنان گویا در دهان، در خود نمی دید.

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای اینکه موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ بپردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۴ دسته از آیات

(۱) سوره ی شعرا: آیات ۵۱ - ۸

(فَجَمِيعَ السَّحَرَةِ لِمَيِّمَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ) (*) وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هِرَبُ أَنْتُمْ مَجْتَمِعُونَ (*) لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ أَنْ كَانُوا هُمْ الْعَالِيِينَ (*) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْمُرُكَ أَنْ نَكُونَ مِنَ الْعَالِيِينَ (*) قَالَ نَعَمْ وَإِنِّي إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (*) قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (*) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عَصَاهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّتِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ (*) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (*) فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (*) قَالُوا ءَأَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ (*) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (*) (آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) قَالَ ءَأَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحَرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأْقَطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِمَّنْ خِلَافٍ وَ لَأَصِيبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (*) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (*) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا إِنَّ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (*) (۲)

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۶

۲- ترجمه: «سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند. (*) و به مردم گفته شد: «آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می کنید ... (*) تا اگر ساحران پیروز شوند، از آنان پیروی کنیم؟! (*)» هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمی خواهیم داشت؟! (*)» گفت: «(آری) و در آن صورت شما از مقربان خواهید بود!» (*) (روز موعود فرارسید و همگی جمع شدند) موسی به ساحران گفت: «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!» (*) آن ها طناب ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون، ما قطعاً پیروزیم!» (*) سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آن ها را بلعید! (*) فوراً همه ساحران به سجده افتادند. (*) گفتند: «ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، (*) پروردگار موسی و هارون!» (*) (فرعون) گفت: «آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آورید؟! مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این یک توطئه است)! اما به زودی خواهید

دانست! دست‌ها و پاهای شمارا به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شمارا به دار می‌آویزم!» (* گفتند: «مهم نیست، هر کاری از دست ساخته است بکن!» ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم!» (* ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم!» (*))

۱- زمان و مکان در حرکات تبلیغی موثر است. (یَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

۲- برای طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه مهم است. (هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ)

۳- فرعون ادعای خدایی داشت، اما با معجزه ی حضرت موسی علیه السلام کار به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اول و آخر را حرف ساحران غالب دانستند. (لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ)

۴- فرعون با دیدن معجزه ی موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. (إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ) «این» حرف شرط و نشانه ی شک است

۵- افراد مادی حتی در مسائل عقیدتی هم حرف پول می زنند. (فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنْ لَنَا لَأَجْرًا)

۶- ساحران به فکر خودشان هستند که مزدی بگیرند و کاری به حق و باطل بودن آن ندارند. (أَإِنْ لَنَا لَأَجْرًا)

۷- شعار انبیا در تمام کارهایشان (ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) بود، ولی ساحران حتی برای یک حرکت توقع اجر داشتند. (لَنَا لَأَجْرًا)

۸- انسانی که خدایی نیست، به درهم فرعون چشم دارد (لَنَا لَأَجْرًا) ولی همین که خدایی شد، تمام هستی نزد او کوچک است و جانش را به راحتی فدا می کند. چنانکه در آیه ی ۵۰ می خوانیم: (لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

۹- گاهی مقام و اعتبار از مال مهم تر است. (إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)

۱- مردان خدا به غلبه ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن می گویند، نه از روی ضعف و ترس. (أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)

۲- به مخالفان فرصت دهید تا در راه عقیده و هدف خود تلاش و حرکت کنند، (أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ)، آنگاه محکم و منطقی پاسخ آنان را بدهید.

۳- کافر از درون متزلزل است و در ظاهر شعار می دهد. ساحران در پیروزی خود شک داشتند و در آیات قبل می گفتند: (إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) ولی در حضور فرعون، با خود شیرینی و تملق گفتند: (بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) و به پیروزی تظاهر می کردند و به اصطلاح جنگ روانی راه می انداختند. (إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ)

۴- معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و ترمینی. (فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ)

۵- باطل، در برابر حق تاب مقاومت ندارد. (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)

۶- سحر و جادو یک دروغ عملی و به دوراز حقیقت است. ((يَأْفِكُونَ) از «افک» به معنای ساختگی و دروغ است)

۷- افراد آماده، در برابر حق طفره نمی روند و تسلیم می شوند. (فَأَلْقَى)

۸- قدرِ زرِ زرگر شناسد، قدرِ گوهرِ گوهری. (ساحرانی که کارشناس بودند معجزه را از سحر بازشناختند و چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، باینکه فرعونیان نیز حضور داشتند، ولی ایمان نیاوردند). (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ)

۹- از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در یک لحظه است. (فَأَلْقَى)

۱۰- سجده، مظهر حق پرستی و تسلیم است که در طول تاریخ سابقه داشته است. (سَاجِدِينَ)

۱۱- تمام هستی، تحت تدبیر خداوند در یک حرکت تکاملی است. (رَبِّ الْعَالَمِينَ)

۱۲- جلو سوءاستفاده را باید گرفت. برای این که فرعونیان، (رَبِّ الْعَالَمِينَ) را به معنای انحرافی تفسیر نکنند، ساحران گفتند: (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

۱۳- ساحران، به اصول دین اقرار کردند،

توحید: (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) نبوت: (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) معاد: (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

پیام های آیات ۴۹ تا ۵۱

۱- در نظام طاغوتی، مردم آزادی عقیده ندارند.

۲- طاغوت ها می خواهند حتی بر افکار مردم مسلط باشند. (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)

۳- دروغ گو کم حافظه است. (لَمَجْنُونٌ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ)

۴- بدترین شکنجه ای که قدرت، کارایی و توازن انسان را می گیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. (مِنْ خِلَافٍ)

۵- به طاغوت ها اطمینان نکنید، آنان همه را برای خودشان می خواهند. (فرعون ساعتی پیش وعده داده بود که شما از مقربین خواهید بود و اکنون همه را به قتل تهدید می کند). (لَأَصْلَبَنَّكُمْ)

۶- یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت هاست. (لَا ضَيْرَ)

۷- ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است. (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

۸- شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. (لَا ضَيْرَ)

۹- کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی شود. (لَا ضَيْرَ) (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند).

۱۰- هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعون ها درآمدن. (خَطَايَانَا)

۱۱- طمع در مادیات، منفی ولی در معنویات، مثبت است. (نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا)

۱۲- بخشش، از شئون ربوبیت الهی است. (يَغْفِرْ لَنَا رَبُّنَا)

۱۳- آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. (آمَنَّا نَطْمَعُ)

۱۴- سابقه و پیشگامی در ایمان، یک فضیلت است. (أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

۱۵- حسن عاقبت، بزرگ ترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرعه ای در یک لحظه دگرگون شده (إِنَّا إِلَى

رَبَّنَا مُتَّقِلُونَ) و از اولین مؤمنان شدند. (كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

۱۶- توطئه، توطئه گر را رسوا می کند. (فرعون با سرمایه گذاری بسیار، ساحران را دعوت کرد تا موسی را رسوا کنند، ولی باایمان آوردن ساحران، فرعون خود رسوا شد). (كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

(۲) سوره ی طه: آیات ۶۰ - ۷۶

(فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى) (*) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْخِطَكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا عَظِيمًا (۶۰) فَتَنَّا زَعْوًا أَمْ لَهُمْ
بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُرُوا النَّجْوَى (*) قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (*) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ
اتَّبِعُوا سَبِيلَكُمْ وَلَئِن لَّمْ يَأْتِكُمْ مَوْجُ الْبَحْرِ وَلَا مَوْتٌ وَمِنَ السَّمَاءِ أَصَابٌ وَلَا يُلَاقِيَكُمْ إِلَهُكُمْ فَأَلْقُوا إِلَهُتُمْ سُخْرًا يُخَالِفُونَ
بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَيَخِفُونَ لَهَا تُخِيفُ الْوُجُوهَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَهُمْ كَوَافِرٌ (۶۱) فَجَاءَ مُوسَى بِآيَاتِنَا فَكُفِرُوا إِلَّا لِقَوْمٍ
إِلَيْهِ هَادُوا فَخَسِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا (۶۲) فَجَاءَ فِرْعَوْنُ بِآيَاتِنَا فَكُفِرُوا كُفْرًا (۶۳) فَجَاءَ مُوسَى بِآيَاتِنَا فَكُفِرُوا كُفْرًا (۶۴) فَجَاءَ مُوسَى بِآيَاتِنَا فَكُفِرُوا كُفْرًا (۶۵) فَجَاءَ مُوسَى بِآيَاتِنَا فَكُفِرُوا كُفْرًا (۶۶)
مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا

تَسْرِعِيْ (*) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَهُ مُوسَى (*) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (*) وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَبَّ نَعْوَا إِنَّمَا صَبَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (*) فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سُدَّجًا قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (*) قَالَ ءَأَمَّنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السَّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى (*) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا (*) إِنَّا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ وَ أَبْقَى (*) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (*) وَ مَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَمِلَ الصَّٰلِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (*) جَنَّاتٌ عِدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى (*) (۱)

پیام ها

۱- دشمنانِ حقّ در اولین فرصت ممکن، در فکر و توطئه براندازی حقّ هستند. (فَتَوَلَّى ... فَجَمَعَ كَيْدَهُ)

۲- معجزه را سحر دانستن، افتراء بر خداوند است. (لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ)

۳- قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، موسی در میان انبوه مردم گفت: (لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ)

۴- افترا زنده بر خداوند، هم در دنیا ناکام می ماند و هم در آخرت به کیفر و عذاب می رسد.

(فَيَسْحَتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى)

۵- با دروغ و افترا هرگز به نتیجه نخواهیم رسید. (وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى)

۶- کسی که در برابر حقّ بایستد، هلاک می شود. (وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى)

۷- شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، اگر در افراد اثر نکند لااقل در دیگران شک و تردید به وجود می آورد.

(لَا تَقْتَرُوا ... فَتَنَّا زَعْوَا أَمْرَهُمْ)

۸- دشمنان اختلافات خود را پنهان می کنند. (فَتَنَّا زَعْوَا أَمْرَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى)

۹- طاغوت ها برای تحریک مردم علیه مردان خدا، آن ها را عناصری متجاوز و مخالف آیین ملی قلمداد می کنند.

(يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ ... يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى)

۱۰- مالکیت، یک خواسته طبیعی است و انسان ها با مخالف آن مبارزه می کنند. (يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) (وطن دوستی، امری فطری و خواسته همه مردم است)

۱- ترجمه: فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را (در روز موعود) آورد. (*) موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شمارا با عذابی نابود می سازد! و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!» (*) آن ها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی باهم سخن گفتند. (*) گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شمارا از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شمارا از بین ببرند!» (*) اکنون که چنین است، تمام

نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیاوید امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند! (*) (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!» (*) گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طناب ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند! (*) موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند!) (*) گفتیم: «ترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری! (*) و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مگر ساحر است و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد!» (*) (موسی عصای خود را افکند و آنچه را که آن ها ساخته بودند بلعید.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!» (*) (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است! به یقین دست ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می کنم و شمارا از تنه های نخل به دار می آویزم و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک تر و پایدارتر است!» (*) گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت! هر حکمی (می خواهی بکن تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی!» (*) ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است!» (*) هر کس در محضر پروردگارش خطا کار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند! (*) و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند ... (*) باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، درحالی که همیشه در آن خواهند بود این است پاداش کسی که خود را پاک نماید! (*)»

۱۱- وحدت، رمز پیروزی و اختلاف رمز سقوط است. (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) طرفداران فرعون همه یاران خود را به همفکری و بهره‌گیری از تمام حيله‌ها فراخواندند.

۱۲- نظم، یکی از عوامل هیبت در مقابل دشمنان است. (صَفًّا)

۱۳- دشمنان برای سرکوب حق، هم هدف خود را یکی می‌کنند و هم قالب حرکتشان را هماهنگ می‌سازند.

(فَأَجْمِعُوا ... صَفًّا)

پیام‌های آیات ۶۵ - ۷۰

۱- آزاد گذاشتن‌ها همیشه نشانه‌ی حقانیت نیست. (إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا)

(طرفداران فرعون و ساحران، موسی را در انتخاب یکی از دو راه آزاد گذاشتند).

۲- به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آن‌ها را رد کنیم. (الْقُوا)

۳- اجازه‌القای شبهه جهت پاسخگویی و رفع اشکال مانعی ندارد. (الْقُوا)

۴- سحر، حقیقت‌اشیا را تغییر نمی‌دهد، بلکه نموده‌ها را دگرگون می‌سازد و در ادارک انسان تأثیر می‌گذارد.

(يُخَيَّلُ إِلَيْهِ)

۵- رهبران نباید نگرانی خود را در برابر دشمن اظهار کنند. (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ)

۶- پیامبر نیز مانند عموم مردم حالات و روحيات مختلفی دارد. (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ)

۷- هرکجا که نگرانی زیادتر باشد، تأیید و تأکید بیشتری را می‌طلبد. (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ)

۸- تلقین، عامل تقویت روحیه است. (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ)

۹- جواب باید متناسب با سخن مجادله‌گر باشد و با زبان خود او سخن بگوییم.

فرعون گفت: (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ)، خداوند فرمود: (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ)

۱۰- حق، باطل را نابود می‌سازد. (تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا)، (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)

۱۱- نه تنها ساحران زمان حضرت موسی علیه السلام که تمام ساحران تاریخ تیره بخت هستند. (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ)

۱۲- برای افراد سالم و غیر لجاج، روشن شدن حق همان و تسلیم شدن همان. (فَأَلْقَىٰ)

۱۳- انسان، موجودی است که می‌تواند در یک لحظه تصمیم بگیرد و تغییر عقیده و ایدئولوژی دهد.

۱۴- راه توبه برای همگان باز است، توبه از شرک، ایمان آوردن به خداست. (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ) هر انسان منحرفی را بد ندانیم، شاید توبه کند.

۱۵- انسان ها در انتخاب عقیده آزادند و مجبور محیط نیستند. (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ)

۱۶- سجده، از آثار یقین است، ایمان بدون سجده نمی شود. (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا)

۱۷- ساحران، در یک جمله، ایمان خود را به توحید و نبوت اظهار داشتند. (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى) (قدر زر گر شناسد، قدر گوهر گوهری)

۱- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (قَالَ آمَنَّا) فرعون، همه کارشناسان را برای نابودی حق جمع کرده بود، ولی همه به دست موسی هدایت شدند.

۲- در نظام طاغوتی، خفقان حاکم است و مردم حتی ازادی عقیده نیز محروم اند. (آمَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)

۳- تهدید و تهمت، شیوه ی کار طاغوت هاست. (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ)

۴- انبیا با روح انسان کار می کنند، ولی طاغوت ها با ضربه به جسم انتقام می گیرند. (فَلَأَقْطَعَنَّ) ... غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی توان باور و اعتقادات مردم را تغییر داد.

۵- ستمگران مغرور، خود را جاودانه می پندارند. (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى)

۶- انسان ها در عقیده و ایمان، آزاد و انتخاب گرند و با تهدید و تطمیع نمی توان باورهای آنان را عوض کرد.

(لَا قَطْعَنَ، لَاصِلِبِنَ ... لَنْ نُؤْتِرَكَ)

۷- دشمنان را از خود مأیوس کنید. (لَنْ نُؤْتِرَكَ)

۸- ایمان، به انسان قدرت و جرئت می بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند: (لَنْ نُؤْتِرَكَ)

۹- ایمان، زمانی ارزش دارد که بر اساس منطق و بصیرت باشد. (لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ)

۱۰- ابرقدرت ها در دید مؤمنین واقعی، حقیر و بی ارزش اند. (لَنْ نُؤْتِرَكَ)

۱۱- نشانه ی ایمان واقعی، آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزش های الهی است.

(مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ ... فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ)

۱۲- کسی که ایمان ندارد، جذب هدیه طاغوت می شود، (أَنْ لَنَا لَأَجْرًا) ولی مؤمن، همه چیز غیر از خدا را کوچک و بی ارزش می داند. (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

۱۳- اولین گام در عفو بخشش الهی، ایمان به اوست. (آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا)

۱۴- سحر، گناه است و باید از آن توبه کرد. (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا ... مِنَ السَّحْرِ)

۱۵- طاغوت ها از تخصص مردم سوءاستفاده می کنند. (مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ)

۱۶- با دشمنان مقابله به مثل کنید. فرعون گفت: (لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى)، ساحرانی که ایمان آورده بودند گفتند: (وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)

۱۷- کسی که توبه نکند، مجرم محشور می شود. (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) (ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا خدا توبه ی ما را بپذیرد و ما را ببخشد، سپس گفتند: هر کس مجرم نزد خدا آید، یعنی بدون ایمان و توبه از کردار گذشته، جهنم جایگاه اوست.)

۱۸- از گناه بدتر، گناهکار مردن است. (يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا)

۱۹- انسان باید ایمان خود را تا آخر عمر حفظ کند. (يَأْتِهِ مُؤْمِنًا)

۲۰- انسان در انتخاب عقیده آزاد است. (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا ... مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا)

۲۱- ایمان از عمل صالح جدا نیست. (مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ)

۲۲- مؤمن واقعی، عامل به هر کار صالحی است. (عَمِلَ الصَّالِحَاتِ)

۲۳- بهشت دارای سلسله مراتب است. (الدَّرَجَاتُ الْعُلَى)

۲۴- تزکیه، کلید بهشت است. (وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى)

۲۵- مؤمن، اهل خودسازی و تزکیه است. (مُؤْمِنًا ... لَهُمُ الدَّرَجَاتُ ... جَزَاءً مَن تَزَكَّى)

(۳) سوره ی یونس: آیات ۷۹ - ۸۶

(وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ) (*) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ (*) فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ اِنَّ اِلَهَ سَبِّطُلَهٗ اِنَّ اِلَهَ لَا يُضِلُّعِ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ (*) وَ يُحِقُّ اِلَهَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (*) فَمَا ءَامَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيهِمْ اَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ اِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (*) وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ اِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (*) فَقَالُوا عَلٰى اِلَهٗ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (*) وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (*) (۱)

پیام های آیات ۷۹ - ۸۲

- ۱- طاغوت ها با جارو جنجال و تبلیغات، می خواهند جلوی حرکت انبیا را بگیرند. (ائتونی بکُلِّ ساحرٍ)
 - ۲- طاغوت ها همه ی توان خود را برای سرکوب مخالفان به کار می گیرند. (ائتونی بکُلِّ ساحرٍ عَلِيمٍ)
 - ۳- طاغوت ها گاهی دانشمندان و متخصصان را خریده و در راه اهداف خود از آن ها استفاده می کنند.
- (جاء السَّحَرَةُ)

۴- مبارزه طلبی از ویژگی های پیامبران است. (الْقُوا)

۵- پیامبران چون به هدف خود و امداد الهی اطمینان دارند، قاطعانه سخن می گویند. (الْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ)

۶- باطل گرچه جولانی دارد، اما سرانجام رفتنی است. (سَبِّطُلَهٗ)

۷- خداوند، کار مؤمنان را اصلاح می کند: (وَ اَصْلَحَ بِاللّٰهِمْ) اما کار مفسدان را اصلاح نمی کند.

(لَا يُضِلُّعِ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ)

۸- ساحر، مفسد است و سحر فساد. پس باید با آن مقابله کرد. (عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ)

۹- تحقّق بخشیدن و پیروز ساختن حقّ، از وعده ها و سنّت های الهی است. (وَ يُحِقُّ اِلَهَ الْحَقَّ)

۱۰- احقاق حقّ، ابزار و وسایل می خواهد. (بِكَلِمَاتِهِ)

۱۱- خواستِ مستکبران در جلوگیری از پیروزی حقّ، بی تأثیر است. (وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)

پیام های آیه ۸-۸۶

۱- ایمان باید همراه با تسلیم و اطاعت باشد. (آمَنَ لِمُوسَى)

۲- زمینه ی تحوّل فکری و گرایش به حق، در نوجوانان بیشتر است، چون قلبی پاک دارند و تعلّقاتشان به مال و مقام کمتر است. (آمَنَ) ...

۱- ترجمه: فرعون گفت: «(بروید و) هر جادوگر (و ساحر) داناایی را نزد من آورید!» (*). هنگامی که ساحران (به میدان مبارزه) آمدند، موسی به آن ها گفت: «آنچه (از وسایل سحر) را می توانید بیفکنید، بیفکنید!» (*). هنگامی که افکندند، موسی گفت: «آنچه شما آوردید، سحر است که خداوند به زودی آن را باطل می کند چراکه خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی کند!» (*). او حق را به وعده خویش، تحقق می بخشد هر چند مجرمان کراحت داشته باشند!» (*). (در آغاز)، هیچ کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش، مبادا آن ها را شکنجه کنند زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت و از اسراف کاران بود!» (*). موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید!» (*). گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه ستمگر قرار مده!» (*). و ما را با رحمتت از (دست) قوم کافر رهایی بخش!» (*).

۳- تنها پیامبر اسلام نبود که در راه دعوت مردم، سختی‌ها کشید و شاهد ایمان نیاوردن افراد بود.

(فَمَا آمَنَ لِمُوسَى)

۴- گاهی بزرگان به خطا می‌روند و جوانان به حق می‌رسند. (إِلَّا ذُرِّيَّتَهُ مِنْ قَوْمِهِ)

۵- جوانان مؤمن گویا علاوه بر فرعون، از سران قوم خود که محافظه‌کار و ترسو و وابسته بودند نیز می‌ترسیدند.

(مَلَأْنَاهُمْ) نه «ملائه»

۶- نظام فرعون‌نی نمی‌تواند مانع ایمان درونی باشد. (آمَنَ)، (عَلَى خَوْفٍ)

۷- ایمان راسخ، هرگز در محیط بد، نظام فاسد، اقتصاد و تبلیغات ناسالم و محیط رعب، سست نمی‌شود.

(آمَنَ) ... (عَلَى خَوْفٍ)

۸- در نظام فرعون‌نی، خفقان و اختناق است. (عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ)

۹- نظام شکنجه‌گر، نظام فرعون‌نی است. (يَفْتِنُهُمْ)

۱۰- ریشه‌ی فساد انسان، برتری‌جویی‌های اوست. (إِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ)

۱۱- نظام اسراف‌گر، نظام فرعون‌نی است. (لِمَنْ الْمُسْرِفِينَ)

۱۲- رهبر باید به ائمت روحيه بدهد. (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ)

۱۳- ایمان، از توکل جدا نیست. (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا)

۱۴- تسلیم در برابر رضای الهی، بالاتر از ایمان است. (إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ) بعد از (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ)

۱۵- با توکل و تسلیم باید مشکلات را پشت سر گذاشت. (تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ)

۱۶- اوّل توکل، بعد دعا. (تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا)

۱۷- باایمان، توکل و دعا، خود را از شر ظالمان نجات دهیم. (تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا، نَجِّنَا)

۱۸- فرعونیان، هم مسرف‌اند، هم ظالم و هم کافر. اسراف زمینه‌ساز ظلم و ظلم نیز زمینه‌ی کفر است.

(الْمُسْرِفِينَ، الظَّالِمِينَ، الْكَافِرِينَ)

۱۹- ابتدا باید برای حفظ هویت مکتبی دعا کرد، (لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً) و سپس برای سلامتی شخصی. (نَجِّنَا) چون اگر ستمگران پیروز شوند، خط

ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می‌شوند.

(وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيْنَ) (*) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (*) قَالُوا يَمُوسَى إِنَّمَا أَن تُلْقَى وَ إِنَّمَا أَن نُّكُونَ نَحْنُ الْمُلْكِيْنَ) (*) قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ) (*) وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَن أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (*) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (*) فَعُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ) (*) وَ أَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ) (*) قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (*) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) (*) قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَّنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَن ءَاذَنَ لَكُمْ ؕ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْ ؕ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) (*) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصِلَبُنَّكُمْ أَجْمَعِينَ) (*) قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ) (*) وَ مَا نَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَن ءَأَمَّنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسِئَلِينَ) (*) وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُكُوا ءَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ أَنَا فَوْقَهُمْ تَقَهُونَ) (*)

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (*) (۱)

پیام های آیات ۱۱ تا ۱۱۶

۱- کسی که به خداوند وابسته نباشد، جذب هر ندایی می شود. (يَأْتُوكَ... جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ)

۲- تأکیدات مختلف و تعهد گرفتن از فرعون برای پرداخت جایزه، نشانه ی بی تعهدی و خسیس بودن فرعون است.

(إِن لَنَا لَأَجْرًا)

۳- یکی از تفاوت های پیامبران و جادوگران، تفاوت در هدف و انگیزه هاست.

۴- پیامبران برای ارشاد مردم کار می کردند و مزدی نمی خواستند، (ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ)، اما ساحران تنها برای دنیا و مادیات کار می کنند. (إِن لَنَا لَأَجْرًا)

۵- روی آوردگان به دربار طاغوت، هدف دنیایی دارند. (إِن لَنَا لَأَجْرًا)

۶- طاغوت ها و ستمگران، از عالمان و متخصصان مخالف حق حمایت می کنند و برای سرکوبی حق و مردان حق، سرمایه گذاری می کنند. (قَالَ نَعَمْ) (آیا برای نابودی باطل، به سراغ عالمان دینی رفته و یا از آنان حمایت کرده ایم!)

۷- طاغوت ها نیز گاهی چنان در مانده می شوند که در برابر هر تقاضایی تسلیم شده و به هر توقع و پیشنهادی تن می دهند. (قَالَ نَعَمْ)

۸- پاداش سیاسی و مقام و موقعیت اجتماعی، نزد دنیاپرستان ارزشمندتر از مال است. (لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)

۹- جادوگران سحری آوردند که به ظاهر مانند معجزه ی حضرت موسی علیه السلام بود و با افکندن بر زمین، نمایان می شد.

(تُلْقَى... الْمُتَلْقِينَ)

۱۰- در راه شناخت، نباید تنها به حواس ظاهری تکیه کرد، چون گاهی چشم هم افسون شده و تحت تأثیر قرار می گیرد. (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ)

۱۱- تصرف جادوی ساحران در چشم مردم است، نه واقعیت، مثل سراب که آب به نظر می آید.

(سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ) آری، انبیا با بصیرت مردم کاردارند و ساحران با بصر مردم.

۱- ترجمه: ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟!» (*) گفت: «آری و شما از قربان خواهید بود!» (*) (روز مبارزه فرارسید. ساحران) گفتند: «ای موسی! یا تو (وسایل سحر را) بیفکن، یا ما می افکنیم!» (*) گفت: «شما بیفکنید!» و هنگامی (که وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند و سحر عظیمی پدید آوردند. (*) (ما به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن!» ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسایل دروغین آن ها را به سرعت برمی گرفت. (*) (در این هنگام، حق آشکار شد و آنچه آن ها ساخته بودند، باطل گشت. (*) و در آنجا (همگی) مغلوب شدند و خوار و کوچک گشتند. (*) و ساحران (بی اختیار) به سجده افتادند. (*) و گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (*) پروردگار موسی و هارون!» (*) فرعون گفت:

«آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه ای است که در این شهر (و دیار) چیده اید تا اهلش را از آن بیرون کنید ولی به زودی خواهید دانست!» (* سوگند می خورم که دست ها و پاهای شمارا به طور مخالف [دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست] قطع می کنم سپس همگی را به دار می آویزم!» (* (ساحران) گفتند: «مهم نیست)، ما به سوی پروردگاران بازمی گردیم!» (* انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد- ایمان آوردیم. بار الها! صبر و استقامت بر ما فروریز!» (و آخرین درجه شکیبایی را به ما مرحمت فرما!) و ما را مسلمان بمیران!» (* و اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازد؟!» گفت: «به زودی پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم (تا به ما خدمت کنند) و ما بر آن ها کاملاً مسلطیم!» (* موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوید و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!» (* گفتند: «پیش از آنکه به سوی ما بیایی آزار دیدیم، (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می بینیم!» (کی این آزارها سر خواهد آمد؟)» گفت: «امید است پروردگارتان دشمن شمارا هلاک کند و شمارا در زمین جانشین (آن ها) سازد و بنگرد چگونه عمل می کنید!» (*))»

۱۲- طاغوت ها و مدعیان باطل، همواره تلاش می کنند که با ایجاد رعب و وحشت، مردم را بترسانند. (اَسْتَرْهَبُوهُمْ)

۱۳- دشمن و کار او را کوچک، ساده و سطحی ننگریم. (جَاؤُ بِسِحْرِ عَظِيمٍ)

۱۴- برای کوبیدن هر حقی، از وسایل مشابه آن استفاده می شود، مذهب علیه مذهب و روحانی نما علیه روحانی. اینجا هم جادو بر ضد معجزه بکار گرفته شد. (بِسِحْرِ عَظِيمٍ)

پیام های آیه ۱۱۷-۱۲۲

۱- پیامبران الهی، در شرایط بحرانی مستقیماً از سوی غیب مدد می شوند. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ) آری، خداوند بندگان مخلص خود را در مجامع بین المللی و در حضور دشمنان حق، امداد کرده و بر آنان غالب می سازد.

۲- باطل هایی که در چشم و دل مردم تأثیر گذارده و آن ها را لرزان می کنند، (سَيَحْزُونُوا أَغْيَيْنَ النَّاسِ وَ اَسْتَرْهَبُوهُمْ) توسط پیامبر با قدرت الهی بر ملاء شده و درهم شکسته می شود. (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)

۳- حق، پیروز و باطل، نابود است. (فَوَقَعَ الْحَقُّ) باطل های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی آورند.

۴- در شیوه ی تبلیغ، با بیان حق و آشکار نمودن حقیقت، می توان باطل را از میدان بیرون کرد.

(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

۵- یک جلوه از طرف حق، هزاران جلوه فریبنده ی باطل را محو می کند.

(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) برای مبارزه با معجزه ی موسی، مدت طولانی زحمت کشیدند و انواع جادوها را بکار بستند، ولی تمام آن ها بی فایده بود.

۶- ساحران پس از شکست، همراه فرعونیان صحنه ی مبارزه را ذلیلانه ترک کردند. (انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ)

۷- مدعیان پیروزی، (نَحْنُ الْغَالِبِينَ) مغلوب های تاریخ گشتند. (فَعَلُوا... صَاغِرِينَ)

۸- عظمت معجزه ی الهی آن گونه بود که ساحران گویا ناخود آگاه و بی اختیار به سجده افتادند. (الْقِي) به صورت مجهول آمده است.

۹- شناخت حق، زمینه ی خضوع و تسلیم است. (الْقِي السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ) می توان در سایه ی شناخت صحیح، در یک لحظه تغییر عقیده داد و خوشبخت شد.

۱۰- سجده، بارزترین جلوه تسلیم است و سابقه ی بس طولانی دارد. (سَاجِدِينَ)

۱۱- ساحران، قبل از مبارزه، محتوای دعوت موسی را شنیده بودند و لذا پس از دیدن معجزه ی آن حضرت، به همان شنیده ها اقرار کردند. (قَالُوا آمَنَّا)

۱۲- انسان، انعطاف پذیر و آزاد است و می تواند پس از فهمیدن حق، عقیده و فکر خود را تغییر دهد. (قَالُوا آمَنَّا)

۱۳- توبه ی انحراف فکری و شرک، ایمان است. (آمَّنَا)

۱۴- ساحران، تفاوت معجزه و جادو را بهتر از دیگران فهمیدند و لذا خیلی سریع ایمان آوردند. (آمَّنَا)

۱۵- گاهی ایمان نیاوردن مردم به دلیل ناشناخته بودن حقّ است، همین که حقّ روشن شد، گروهی ایمان می آورند.

(آمَّنَا)

۱۶- جلوی سوءاستفاده را باید گرفت. برای اینکه فرعون نگوید: من همان (رَبِّ الْعَالَمِينَ) هستم، ساحران گفتند:

(رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

۱۷- در خالفت خداوند بحثی نیست، نزاع بر سر ربوبیت خدا و تدبیر جهان به دست اوست.

(بَرَّبَ الْعَالَمِينَ رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

پیام های آیه ۱۲- ۱۲۵

۱- در استعمار فرهنگی حکومت ها، آزادی اندیشه و حق انتخاب عقیده از مردم سلب می شود.

(قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اَدْنَ لَكُمْ)

۲- یکی از شیوه های طاغوت ها، تهمت زدن به مردان حق است. (اِنْ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرٌ تُمُوهُ)

حتی به کار گزاران خود اعتماد نداشته و هر حرکت معنوی را سیاسی می بینند، چنانکه در جای دیگر، فرعون، ساحران را شاگرد موسی می شمرد. (اِنَّهٗ لَكَبِيْرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ)

۳- طاغوت ها از حس وطن دوستی و عواطف مردم، در مسیر اهداف خود سوءاستفاده می کنند.

(لِيُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا)

۴- تهدید به قتل و شکنجه، از ابزار سلطه ی طاغوت هاست. (فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ)

۵- خشونت و تهدید، از حربه های زورگویان و قدرتمندان است. (لَا قَطْعَانَ)

۶- طاغوت ها، برای جلوگیری از نفوذ اندیشه های اصلاحی و انقلابی، پیشتازان انقلاب را تهدید، شکنجه و به قتل می رسانند. (لَا صَلْبٰنَكُمْ)

۷- انسان، محکوم نظام ها و محیط ها نیست و باایمان و اراده می تواند در برابر همه ی آن ها مقاومت کند. (لَا قَطْعَانَ، قَالُوا)

۸- آنکه با بصیرت ایمان آورد، با امواج مختلف دست از ایمان بر نمی دارد و از تهدید نمی ترسد. (قَالُوا اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا اٰرٰی اِيْمَانٍ، اِنْسَانَ رَا دَغْرٰوْنَ وَ ظَرْفِيْتٍ اَوْ رَا بِالَا مٰی بَرَد. سَاحِرَانِيْ كِهٖ دِيْرُوْز دَرِ اِنْتِظَارِ پَادَاشِ فِرْعَوْنَ بُوْدُنْد، اَمْرُوْز بِهٖ خَاطِرِ اِيْمَانٍ، اَنْ چِيْزِهٖا بَرَايْشَانِ اَرْزِشِيْ نَدَارَد.

۹- مرگ در راه حق، بهتر از زندگی در راه باطل است. (اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ)

۱۰- به سابقه ی ایمان و عبادت نباید مغرور شد، گاهی چند ساحر و کافر با یک تحوّل، از همه سبقت می گیرند.

(اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ)

۱۱- در شیوه ی تبلیغ، از جوانمردی های گذشتگان یاد کنیم. (قَالُوا...)

۱۲- ایمان به معاد و یادآوری آن در مقابل خطرها و تهدیدها، انسان را بیمه می کند. (اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ) چنانکه به فرعون گفتند: هر کاری انجام دهی، سلطه ی تو تنها در محدوده ی این دنیاست.

(فَاقْضِ مَا اَنْتَ قَاضٍ اِنَّمَا تَقْضِيْ هٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

۱۳- از هدایت افراد منحرف حتی رهبران آن‌ها مأیوس نشویم، چه بسا توبه کرده و یک دفعه عوض شوند.

(قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

پیام‌های آیه ۱۲۶-۱۲۷

۱- ایمان به خدا وزیر بار طاغوت نرفتن، بی دردسر نیست. (وَمَا تَنْقِمُ)

۲- ایمانی ارزش دارد که بر اساس برهان و پس از دیدن نشانه‌های حقیقت باشد. (أَمَّنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا)

۳- طاغوت ها با فکر و عقیده ی توحیدی مخالف اند، نه با آدم ها. (إِلَّا أَنْ آمَنَّا)

۴- نشانه ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرع و دعا بخصوص در هنگام سختی هاست.

(آمَنَّا... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا)

۵- در دعا به ربوبیت خداوند متوسل شویم. (رَبَّنَا)

۶- بهترین شیوه در برابر تهدید طاغوت ها، دعا و توکل بر خدا و حفظ ایمان و پایداری است.

(رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)

۷- وقتی تهدیدها سنگین باشد، صبر و مقاومت بیشتری هم می طلبد. ساحران گفتند: (أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا) یعنی دل ما را پر از صبر کن و نگفتند:

(أنزل علينا) حسن عاقبت، نیاز به دعا، استمداد و توفیق الهی دارد. (رَبَّنَا) ... (تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)

۸- بخشی از مفاسد طاغوت ها، به خاطر فساد اطرافیان است. (وَقَالَ الْمَلَأُ)

۹- رژیم های باطل طاغوتی، در مواجهه با حق و مردان حق، دچار تصمیم های متضاد و سردرگم می شوند. لذا فرعون گاهی تصمیم به قتل

موسی می گیرد، (ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى) و گاهی او را آزاد می گذارد تا آنجا که مورد اعتراض اطرافیان قرار می گیرد. (أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ)

۱۰- حرکت اصلاحی پیامبران از دید طاغوت ها، فساد، فتنه، اغتشاش و خلاف مصالح عمومی است.

(لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ)

۱۱- حذف پسران و حفظ زنان، یک سیاست فرعونی است تا جوانمردی و غیرت از مردان رخت بریندد و زنان، ابزار برنامه ها و سیاست های

آنان شوند. مثل سیاست استعماری امروز. (سَنَقُتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)

۱۲- مخالفان انبیا، برای دو قشر جوان دختر و پسر برنامه ها دارند. (سَنَقُتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)

۱۳- سردادن شعارهای توخالی برای حفظ خود، سیاست فرعونی است. (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) «این جمله کنایه از تسلط کامل است»

پیام های آیه ۱۲۸-۱۲۹

۱- رهبر، در مواقع حسیاس، امت را دلداری می دهد. (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ...) حضرت موسی نابودی فرعونیان و تسلط مؤمنان بر آنان را به

یارانش مژده داد.

۲- از عوامل پیروزی و بیمه شدن در برابر تهدیدها، استمداد، توکل، مقاومت و تقواست. (اشْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا) (هم از او کمک بگیریم و هم

خود صبر کنیم).

۳- نابودی حکومت های ستمگر و جانشینی مؤمنان صابر، باراده و مشیت خداوند حتمی است. (يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ)

۴- شرط رسیدن به حاکمیت، صبر و مقاومت و استعانت از خداوند است.

(اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ)

۵- استعانت از خداوند و صبوری، نمودی از تقوا و پرهیزکاری است.

(اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا) ... (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۶- اهل تقوا، هم در دنیا پایان نیک دارند، (يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) و هم در آخرت، برندگان اصلی اند.

(وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۷- امید به آینده ی روشن، وعده ی ادیان الهی از جمله اسلام است. (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۸- رفاه و امنیت، اولین خواسته های مردم از حکومت هاست. (قَالُوا أُوذِينَا ...)

۹- مردم ضعیف الایمان، در هر شرایطی از انبیا توقع رفاه دارند و در غیر این صورت از آنان نیز انتقاد می کنند.

(قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ ...)

۱۰- گاهی رهبران آسمانی، مورد انتقاد پیروان کم ظرفیت و کم تحمل خود نیز قرار می گرفتند.

(قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا)

۱۱- اغلب مردم، سعادت و خوشی را در راحتی و آسایش می پندارند و نبود آن را ناکامی می دانند، غافل از آنکه ادیان آسمانی برای تنظیم و جهت صحیح دادن به زندگی آمده اند، نه برطرف کردن تمام مشکلات دنیوی مردم.

(مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا ...)

۱۲- مشکلات طبیعی و اجتماعی را باید از راه طبیعی و باتدبیر حل کرد، نه با اعجاز. با توجه به آیه قبل (اصْبِرُوا) و جمله: (بَعْدِ مَا جِئْتَنَا)

۱۳- رهبر باید انتقادها را بشنود و پیام امیدبخش بدهد. (عَسَى رَبُّكُمْ)

۱۴- ایمان به نظارت خداوند، مایه ی دقت و پرهیزکاری است. (يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرْ)

۱۵- حکومت بر مردم، وسیله ی آزمایش است، نه لذت جویی. (فَيَنْظُرْ كَيْفَ)

۱۶- مردم در قبال حکومت مسئولند و با آن آزمایش می شوند. (كَيْفَ تَعْمَلُونَ) و نفرمود: (کیف أعمل)

فصل چهارم: ماجراهای داستان نقشه ی قتل موسی و دفاعیات مؤمن آل فرعون (حزقیل) از موسی و جلوگیری از قتل او عاقبت مؤمن آل فرعون و خانواده و همسر فرعون آسیه در ۱۴ قسمت

«جدول خلاصه ماجراهای این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

قسمت ها

به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

قرآن

جلسه ی

تصمیم به قتل موسی در قصر فرعون

.۱

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل

موسی که ظاهراً در آن مجلس حضور داشت

.۲

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

دفاعیات

مؤمن آل فرعون و افشای ایمانش در دفاع از موسی و جلوگیری از قتل او

.۳

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل فرعون نسبت

به سخنان مؤمن آل فرعون

.۴

صفی

علیشاه

قرآن

ادامه تلاش های مؤمن

آل فرعون (تحت ۱۵ سخن)

.۵

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

عاقبت مؤمن آل فرعون

.۶

-

روایات

شهادت همسر مومن آل

فرعون و فرزندانش

.۷

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

شهادت آسیه همسر

فرعون

.۸

صفی

علیشاه

قرآن

آخرین سخنان مجادله

آمین فرعون و موسی

.۹

صفی

علیشاه

قرآن

تأثیر سخنان فرعون در

اطرافیان

.۱۰

صفی

علیشاه

قرآن

نفرین موسی

.۱۱

صفی

علیشاه

قرآن

اجابت نفرین موسی

.۱۲

صفی

علیشاه

قرآن

دستورات خدا به موسی

برای آرامش بنی اسرائیل و سخنان موسی به پروردگار

.۱۳

-

غافر:

۲-۲۷

غافر: ۵-

۲۸

غافر:

۸-۴۵

تحریم: ۱۱

یونس:

۸۹-۸۷

زخرف:

۵۱-۵۴

بررسی پیام های قرآنی

۶ دسته آیات

.۱۴

قسمت اول: جلسه ی تصمیم به قتل موسی در قصر فرعون

بعضی از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند مایل بودند موسی زنده بماند و فکر فرعون را به خود مشغول دارد تا آن ها آسوده خاطر زندگی کنند و دور از چشم فرعون به سوءاستفاده مشغول باشند، چراکه این یک برنامه همیشگی است که اطرافیان شاهان مایلند همیشه فکر آن ها مشغول کاری باشد و آن ها آسوده خاطر به تأمین منافع نامشروع خود پردازند، لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می کردند تا از شر فراغت «شاه» در امان بمانند!

درگیری و نزاع میان موسی و پیروانش از یک سو فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر بالا گرفت، وقتی کار بجای باریکی کشید فرعون برای جلوگیری از پیشرفت حرکت انقلابی موسی تصمیم بر قتل او گرفت، ولی اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لاقبل بعضی از آنان به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند...

۱- «فرعون گفت: بگذارید من موسی را به قتل برسانم و او پروردگارش را بخواند تا نجاتش دهد!» (۱)

سپس برای توجیه تصمیم قتل موسی دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می کند: یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد و دیگر جنبه دنیوی و مادی می گوید:

۲- «من از این می ترسم که آئین شمارا عوض کند! و دین نیاکانتان را بر هم زند!» (۲)

۳- «یا اینکه فساد بر روی زمین آشکار سازد» (۳)

گفت مر فرعون سرکش با حشم

وا گذاریدم که موسی را کشم

گو بخواند رب خود را از فنش

تا مرا مانع شود از کشتنش

من بترسم کوره دیگر زند

دین و آیین شما مبدل کند

أرض ما ظاهر فساد

چون که گردد تابعان اوزیاد (۴)

اگر سکوت کنم آئین موسی به سرعت در اعماق قلوب مردم مصر نفوذ می کند و آئین مقدس بت پرستی که حافظ قومیت و منافع شما است جای خود را به یک آئین توحیدی بر ضد شما می دهد! و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم هواخواهان بسیاری پیدا می کند و درگیری شدیدی به وجود می آید که مایه خونریزی و فساد و ناآرامی در سطح کشور خواهد بود، بنابراین مصلحت این است که هر چه زودتر او را به قتل برسانم.

١- غافر: ٢٦ (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ...)

٢- غافر: ٢٦ (...إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ...)

٣- غافر: ٢٦ (...أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

٤- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٦٥٥

□ دین از دریچه فکر فرعون

چیزی جز پرستش او یا بت های دیگر نبود، آئینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم وسیله ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه آن مرد خونخوار!

□ فساد از نظر فرعون

به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و در بند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود؛ و همیشه جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه دروغین دست زده اند که هم امروز نیز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می بینیم.

□ انگیزه واقعی اطرافیان و مشاوران در این ممانعت چه بود؟

ترس از عذاب احتمالی پروردگار.

ترس از اینکه موسی بعد از کشته شدن به عنوان یک شهید و قهرمان در هاله ای از قدس فرو رود و آئین او مؤمنان و هواخواهان بسیاری پیدا کند.

مخصوصاً اگر این ماجرا بعد از داستان مبارزه موسی با ساحران و غلبه عجیب و خارق العاده او بر آنان رخ داده باشد و ظاهراً چنین است زیرا موسی در نخستین برخورد با فرعون دو معجزه بزرگ خود (معجزه عصا و ید بیضاء) را نشان داده بود و همین امر سبب شد که فرعون او را ساحر بخواند و دعوت برای مبارزه با جمع ساحران بنماید و امیدوار بود از این طریق بتواند بر موسی غلبه کند لذا در انتظار روز موعود به سر می برد.

(تصمیم قتل بعد از ماجرای ساحران و نفوذ موسی در اعماق قلوب گروهی از مردم مصر بود که فرعون را در وحشت سختی فروبرد).

خلاصه اینکه فرعون معتقد بود موسی شخصاً یک «حادثه» است، اما اگر در آن شرایط کشته شود تبدیل به یک «جریان» خواهد شد، جریانی بزرگ و پر شور که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود.

قسمت دوم: عکس العمل موسی که در آن مجلس حضور داشت

در قرآن آمده است:

۱- «موسی گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد» (۱)

گفت موسی من به ربِّ خود پناه

از هر آن گردن کشی گیرم به گاه

آنکه بر یوم حساب او نگرود

تا که دفع شر او از من شود

۱- غافر: ۲۷ (وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)

زین مباشید ای گروه من ملول

نیست او قادر به قتل در قبول

بر خدای خویش و بر ربّ شما

من پناه آورده ام زین ماجرا (۱)

نکته ها

□ موسی این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود از ایمان نیرومند و اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است؛ و این گفتار موسی به خوبی نشان می دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند آدم های خطرناکی محسوب می شوند: «تکبر» و «عدم ایمان به روز قیامت» و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد!

□ کبر، سبب می شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، آیات و معجزات خدا را سحر بخواند، مصلحان را مفسد و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه کاری و ضعف نفس بشمرد!

□ عدم ایمان به روز حساب، سبب می شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار، با قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد و به جنگ پیامبران او برود، چرا که حسابی در کار نیست.

قسمت سوم: دفاعیات مو من آل فرعون (حزقیل: خزانه دار قصر فرعون) و افشای ایمانش در دفاع از موسی و جلوگیری از قتل او

در قرآن آمده است حزقیل گفت:

۱- «آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید به خاطر این که می گوید پروردگار من «الله» است؟!» درحالی که معجزات و دلایل روشنی از سوی پروردگارتان با خود آورده است» (۲)

(آیا شما می توانید معجزات او را مانند معجزه عصا و ید بیضا انکار کنید؟ آیا همه با چشم خود غلبه او را بر ساحران ندیدید تا آنجا که ساحران در برابر او تسلیم شدند و به تهدیدهای ما گوش ندادند و جان خود را بر سر ایمانشان به خدای موسی نهادند؟ آیا به راستی چنین کسی را می توان ساحر خواند؟! خوب فکر کنید، دست به کار عجولانه و شتاب زده ای نزنید و در عاقبت کار خود درست بیندیشید و گرنه پشیمان خواهید شد.)

از همه این ها گذشته از دو حال خارج نیست:

۲- «اگر او دروغ گو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت و اگر راست گو باشد لااقل بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد دامن شما را خواهد گرفت» (۳)

۳- و «خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغ گو است هدایت نمی کند» (۴)

- ٢- غافر: ٢٨ (وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ)
- ٣- غافر: ٢٨ (وَ إِنَّ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنَّ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ...)
- ٤- غافر: ٢٨ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

(اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد مسلماً مشمول هدایت الهی نخواهد شد و اگر شما چنین باشید شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت.)

مؤمن آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد، با لحنی دوستانه و خیرخواهانه آن ها را مخاطب ساخته، چنین گفت:

۴- «ای قوم من! امروز حکومت در این سرزمین پهناور مصر به دست شما است و از هر نظر غالب و پیروزید، این نعمت های فراوان را کفران نکنید، اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟!» (۱)

(این احتمال نیز وجود دارد که منظور وی این بوده: شما امروز همه گونه قدرت در دست دارید و هر تصمیمی بخواهید درباره موسی می گیرید، ولی مغرور این قدرت نشوید و پیامدهای احتمالی آن را فراموش نکنید.)

گفت مردی زال فرعون عنود

که نهان ایمان او از قوم بود

قصد قتل مردی آیا می کنید

آنکه گوید ربی الله یا عبید

یعنی ای مردم خدای ما یکی است

کی کند شک کسی را مدرکی است

وانگهی کاورده است او بینات

از خدای خود شمارا از جهات

پس اگر گوید دروغ از بهر اوست

مر وبال کذبش این بی گفتگوست

ور که باشد راست گو بعضی رسد

بر شما پس ز آنچه وعده می دهد

راه ننماید حق از حد گشته را

کاذب از راه دین بگذشته را

ای گروه من لکم الملک یوم

غالب اندر مصر بر موسی و قوم

کیست پس آن کو دهد یاری به ما

از عذاب و باس حق آنجاءنا

گرد امری پس نگرید از گمان

که زوال ملکتان باشد در آن (۲)

نکته ها

□ مؤمن آل فرعون که بود؟

- در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری درباره او آمده است.

- بعضی گفته اند: او پسرعمو یا پسرخاله فرعون بود و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند زیرا تعبیر به آل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می رود هرچند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می شود.

- و در قصر مسئولیت حساسی داشت و آن خزانه داری قصر بود مانند رئیس بانک مرکزی در کشور ما و همسرش به نام صبانہ یا صیانہ آرایشگر قصر بود که هر دو با فرزندشان پس از افشای ایمانشان همراه با آسیه به همسر فرعون به شهادت می رسند. (۳)

۱- غافر: ۲۹ (یا قَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا ...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۵

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۳

□ دفاعیات مؤمن آل فرعون

«مؤمن آل فرعون» که دعوت موسی را به توحید پذیرفته بود ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد، زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی می دید، هنگامی که مشاهده کرد باخشم شدید فرعون جان موسی به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را بر هم زد و گفت:

درواقع اگر موسی دروغ گو باشد دروغش تنها به زیان خود او تمام نمی شود بلکه دامان جامعه را نیز می گیرد زیرا باعث انحراف آن ها است و اگر راست گو باشد تمام تهدیدهای او تحقق خواهد یافت نه پاره ای از آن ها! پس این سخن چگونه قابل توجیه است؟!

منظور فقط مجازات دروغ است که تنها دامن دروغ گو را می گیرد و عذاب الهی برای دفع شر او کافی است، چگونه ممکن است کسی بر خدا دروغ ببندد و خدا او را به حال خود واگذارد تا مایه گمراهی مردم شود؟!

و او که شمارا تهدید به عذاب های دنیا و آخرت می کند، اگر راست گو باشد قسمتی از آنکه مربوط به دنیا است هم اکنون دامن شمارا خواهد گرفت،

یا این که منظور بیان حداقل است که اگر همه سخنان او را باور نکنید لاقلاً ممکن است بخشی از آن صدق باشد.

(خلاصه اگر او دروغ گو است دروغ فروغی ندارد، سرانجام مشت او باز می شود و رسوا می گردد و به کیفر دروغ خود گرفتار خواهد شد، اما این احتمال نیز وجود دارد که راست گو باشد و از سوی الله مأموریت دارد، بنابراین وعده های عذاب او خواه ناخواه به وقوع می پیوندد، باین حال کشتن او از عقل و درایت دور است.)

این عبارت اخیر (آیه ۲۹) گرچه دو پهلو است، اما پیدا است که نظر مؤمن آل فرعون بیان حال فرعونیان بوده، ولی به هر حال تکیه او بر ربوبیت «الله» در این عبارت و عبارت بعد بیانگر این واقعیت است که فرعون یا لاقلاً گروهی از فرعونیان به طور اجمال اعتقادی به «الله» داشته اند و گرنه این تعبیرات نشانه ایمان او به خدای موسی و همکاری با بنی اسرائیل محسوب می شد و با اصول «تقیه تاکتیکی» که او در پیش گرفته بود سازگار نبود.)

قسمت چهارم: عکس العمل فرعون نسبت به سخنان مؤمن آل فرعون

این سخنان ظاهراً در «اطرافیان فرعون» بی اثر نبود، آن ها را ملایم ساخت و از خشمشان فروکاست.

ولی فرعون در اینجا سکوت را برای خود جایز ندید کلام او را قطع کرده چنین گفت:

۱- «مطلب همان است که گفتم» من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم به آن معتقدم که موسی حتماً باید کشته شود و راهی غیر از این نیست! و بدانید من شمارا جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم! (۱)

(و چنین است حال همه جباران و طاغوت ها در طول تاریخ و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را رأی خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر رأی خود نمی دهند، آن ها به پندارشان عقل کل هستند و دیگران مطلقاً عقل و دانشی ندارند! و این نهایت جهل و حماقت است.)

گفت پس فرعون مر خزیل را

ما اریکم قومی الا ما اری

۱- غافر: ۲۹ (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اُرَى وَ مَا اَهْدِيكُمْ اِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

بر شما نبوم براهی من دلیل

جز که بینم اندران خیری جمیل

بر شما ننمایم الا راه راست

و آن هلاک موسی صاحب عصاست

گر نگردد کشته او در رهگذر

این زمین اندر فساد است و خطر (۱)

قسمت پنجم: ادامه تلاش های مؤمن آل فرعون (تحت ۱۵ سخن)

مردم مصر به حکم اینکه در آن زمان نیز نسبتاً متمدن و باسواد بودند گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین، اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آن ها غالباً فاصله زیادی از آن ها نداشت شنیده بودند و از سرنوشت دردناک آن ها کم و بیش خبر داشتند.

لذا مؤمن آل فرعون بعد از آنکه با نقشه قتل موسی به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قتل را مجدداً تأیید کرد دست از تلاش و کوشش خود برنداشت و نمی بایست بردارد، لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد و آن ها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان بیم دهد، شاید بیدار شوند و در تصمیم خود تجدید نظر کنند، سخن خود را از اینجا شروع کرد

۱- «و گفت: ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می ترسم» (۲)

سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت

۲- «من از عادت شومی همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آن ها بودند بیمناکم» ولی بدانید هر چه بر سر شما آید از ناحیه خود شما است «چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد» (۳)

نکته ها

□ مراد از اقوام هلاک شده بعد از قوم نوح و عاد و ثمود، قوم لوط و اصحاب ایکه (قوم شعیب) هستند که در آیه ۱ سوره ص مطرح شده اند.

□ در برابر فرعون که به فریب می گفت: (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ) مؤمن آل فرعون نیز گفت: (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ) من بر عاقبت شما می ترسم.

این اقوام عادتشان شرک و کفر و طغیان بود و دیدیم به چه سرنوشتی گرفتار شدند؟

گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند، گروهی با تند باد وحشتناک، جمعی با صاعقه های آسمانی و عده ای با زمین لرزه های ویرانگر!

آیا احتمال نمی دهید که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید؟! پس به من اجازه دهید که بگویم من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم! آیا دلیلی دارید که شما تافته جدا بافته اید؟ و این گونه عذاب های الهی

دامانتان را نخواهد گرفت؟ مگر آن ها چه کرده بودند که آن چنان

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۵

۲- غافر: ۳۰ (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ)

۳- غافر: ۳۱ (مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

گرفتار شدند؟ جز اینکه در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند و گاهی پیامبران را کشتند و یا تکذیب کردند؟ خداوند آن‌ها را به فضل و کرمش آفریده و نعمت‌های بیشمار به آن‌ها بخشیده و پیامبرانش را برای هدایت آن‌ها فرستاده است، مخالفت و طغیان بندگان است که موجب آن عذاب‌های دردناک می‌شود.

۳- سپس افزود: «ای قوم! من بر شما از روزی می‌ترسم که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند» از هم یاری می‌طلبند و صدایشان به جایی نمی‌رسد! (۱)

۴- آیه بعد در تفسیر «یوم التناد» می‌گوید: «روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده‌ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست» آری کسی را که خدا (بر اثر اعمالش) گمراه ساخته هدایت‌کننده‌ای برای او نیست» (۲) آن‌ها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می‌شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می‌روند و در آخرت از طریق بهشت و نعمت‌های الهی گمراه خواهند شد. تعبیر فوق ممکن است تلویحا اشاره‌ای به گفتار فرعون باشد که می‌گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) «من شما را جز به راه هدایت و راستی دعوت نمی‌کنم» (همین سوره سه آیه قبل).

گفت آن‌کو بود مؤمن بر خدا

من همی‌ای قوم ترسم بر شما

مثل یوم حزب‌ها اندر هلاک

مثل داب قوم نوح از بیم و باک

هم جزای داب آن‌عاد و ثمود

و آن جماعت‌ها پس از ایشان که بود

حق نخواهد استمی‌خود بر عباد

بر شما ترسم من از یوم التناد

روی برگردانده روزی که شوید

سوی دوزخ مدبرین زان‌جا روید

نیست آن‌روز ایچتان از هیچ‌راه

از عذاب حق نگهداری به‌گاه

حق‌گذارد هر که را بر خویش باز

پس نباشد هادیی‌او را به‌ساز (۳)

(در اصل «التنادی» بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده) از ماده «ندا» به معنی صدا زدن است.

(یوم التناد) از اسامی قیامت است و برای نام گذاری قیامت به این نام توجیهاتی ذکر شده:

به خاطر صدا زدن دوزخیان نسبت به بهشتیان است.

چنانکه قرآن می گوید: (وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ): «دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب و روزبهایی که خدا به شما داده است به ما ببخشید»، آن ها نیز در پاسخ می گویند: (أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ): خداوند این ها را بر کافران تحریم کرده است. (اعراف: ۵۰)

۱- غافر: ۳۲ (وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ)

۲- غافر: ۳۳ (يَوْمَ تُولَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۶

به خاطر اینکه مردم یکدیگر را صدا می زنند و به هم پناه می برند و از هم کمک می خواهند.

یا اینکه فرشتگان آن ها را برای حساب صدا می زنند و آن ها نیز از فرشتگان استمداد می کنند.

یا اینکه منادیان محشر ندا می دهند (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ): لعنت خدا بر ظالمان است (هود: ۱۸).

یا اینکه مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می بیند از روی شوق فریاد می زند: (هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ كِتَابِيَهٗ): «این نامه اعمال من است، بیاید ای مردم و آن را بخوانید!» (حاقه- ۱۹)؛ و کافر در همین هنگام از وحشت فریاد می کشد: (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ): «ای کاش نامه اعمال ما به دست ما داده نمی شد!» (حاقه: ۲۵).

می توان برای این آیه معنی وسیع تری را در نظر گرفت که (یومُ التَّنَادِ) این دنیا را نیز شامل شود، و مفهومش تنها «روز ندا دادن یکدیگر» است و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد به استخوان می رسد و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدا می کنند و فریادشان بجایی نمی رسد.

در این جهان نیز (یومُ التَّنَادِ) فراوان است، روزهایی که عذاب الهی نازل می شود، روزهایی که جامعه ها بر اثر گناهان و خطاهایشان به بن بست کشیده می شوند، روزهایی که بحرانها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می دهد، فرار می کنند و پناهگاهی می جویند اما پناهگاهی وجود ندارد و همه فریاد می کشند!

□ ادامه سخنان مؤمن آل فرعون:

سپس قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله از آن ها ندارد و روابط و پیوندهای آن به هم نخورده است و آن مسئله نبوت «یوسف» ۷ است که از اجداد موسی بود و طرز برخورد آن ها با دعوت او را مطرح می کند و می گوید:

۵- «پیش از این، یوسف بادلثائل روشن برای هدایت شما آمد» «اما شما هم چنان در دعوت او شک و تردید داشتید» (۱)

نه از این جهت که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به خاطر ادامه خودکامگیها، سرسختی نشان دادید و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید.

سپس برای اینکه خود را از هرگونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید

۶- «هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد».

و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید، آری

۷- «این گونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده و سوسه گر را گمراه می کند» (۲)

شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و سوسه نمودید و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شمارا در وادی ضلالت رها سازد و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود. اکنون هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

١- غافر: ٣٤ (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ...)

٢- غافر: ٣٤ (فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّكُمْ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلُوبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ مُرْتَابٌ)

یوسف آمد پیش از او با بینات

بر شما در مصر و دیدید آن صفات

پس شما بودید دایم در گمان

زانچه آورد او شمارا با نشان

چون که او شد فوت گفتند از عدول

بعده من یبعث الله من رسول

همچنین گمراه گرداند خدا

مصرف مرتاب را در هر کجا (۱)

□ آیه بعد به معرفی «مصرف مرتاب» پرداخته می گوید:

۸- «آن ها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آن ها آمده باشد به مجادله برمی خیزند» (بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضع گیری می کنند و با احتمالات نیش غولی و سوسه های بی اساس و بهانه جوئی ها به مخالفت خود ادامه می دهند.)

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید:

۹- «این گونه جدال بی اساس در مقابل حق خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد» (۲)

و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آن ها در مقابل حق اشاره کرده می فرماید

۱۰- «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد!» (۳)

بگذرنده از حد آن شکاک ضال

که کند با انبیای حق جدال

اندر آیت های حق بی حجتی

کامد ایشان را ز لطف و زحمتی

بس بزرگ است آن ز روی بغض و کین

نزد حق وانکس که هست از مؤمنین

مهر بنهد حق به قلب هر کسی

که بود جبار و گردنکش بسی (۴)

نکته ها

□ مراد از (مُسْرِفٌ)

کسی است که در مخالفت با حقّ پافشاری و اصرار می کند.

□ چرا که «جدال به باطل» و موضعگیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی هم مایه گمراهی مجادله کنندگان و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد.

□ (سُلْطَانٍ) به معنای حجت و برهان است.

□ (لَمَقْتُ) به معنای خشم و غضب شدید است.

این آیه تفسیری است برای آیاتی که می فرماید: خداوند بر دل ها مهر می زند چون در اینجا می فرماید: مهر خداوند بر دل های متکبران جبار است. (يَطْبَعُ اللَّهُ)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۶

۲- غافر: ۳۵ (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)

۳- غافر ۳۵ (...كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۶

□ لجاجت ها و عناد در برابر حق پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جایی می رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جانپوری وارد آن می شود.

□ آری کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت «تکبر و جباریت» تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آن ها می گیرد، آن چنان که حق در ذائقه آن ها تلخ و باطل شیرین می آید.

در ادامه مو من آل فرعون مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند: و آن توجه دادن به «ناپایداری زندگی دنیا» و «مسئله معاد و حشرونشر» است و توجه به آن ها بدون شک تأثیر عمیقی در تربیت انسان ها دارد و در مقابل سخن فرعون که گفته بود: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شمارا جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم! (۱)

نخست می گوید:

۱- «از من پیروی کنید تا من شمارا به راه حق راهنمایی کنم» (۲)

مؤمن آل فرعون با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته و به جمعیت می فهماند که فریب سخنان و سوسه انگیز فرعون را نخورید که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد، راه این است که من می گویم، راه تقوا و خداپرستی.

۲- سپس افزود: «ای قوم من! به این دنیا دل نبندید که این زندگی دنیا متاع زودگذری است و آخرت سرای همیشگی و ابدی شما است» (۳)
(گیرم که با هزار مکر و فسون ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم و دامان ما به خونهای بیگناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهانچه اندازه خواهد بود؟ این چند روز عمر به سرعت می گذرد و چنگال مرگ گریبان همه را می گیرد و از فراز قصرهای با شکوه به زیر خاک می کشاند، قرارگاه زندگی ما جای دیگری است.)

۳- سپس می گوید: مسئله تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست، مسئله مهم مسئله حساب و جزاست: «هر کس عمل بدی انجام دهد فقط به اندازه آن به او کیفر داده می شود، اما کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن درحالی که مؤمن باشد وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد» (۴)

گفت آن کو بگرویده بود او

بعد تلبیسات فرعون عدو

۱- غافر: ۲۹ (... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۲- غافر: ۳۸ (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۳- غافر: ۳۹ (يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)

۴- غافر: ۴۰ (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ)

کای گروه آئیدم از پی ز اعتماد

تا نمایم بر شماره رشاد

ای گروه من جز این نبود که هست

زندگی این جهان بر خورد پست

این متاعی اندک اندک اعتبار

و آن سرای آخرت دار القرار

هر که کاری بد کند پاداش آن

پس نباشد جز که مثلش در جهان

وانکه کرد او کار نیک از مرد و زن

وانکه او مؤمن بود بی مکر و فن

آن گره پس داخل اندر جنتند

رزق داده بی حساب از حضرتند (۱)

نکته ها

□ چهار نکته مهم در سخنان حزقیل

از یک سو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

از سوی دیگر اشاره به فضل بی انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی حساب به مؤمنان داده می شود و هیچ گونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد، پاداشی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است.

از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یاد آور می شود.

از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزش های انسانی.

به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد، چه معامله ای از این پرسودتر؟! (

□ تعبیر به (مثلها)

اشاره به این است که مجازات عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است، شباهتی کامل و تمام عیار.

□ تعبیر به (غیر حساب)

ممکن است اشاره به این مطلب باشد که نگاه داشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند، اما کسی که خزائن نعمت های او نامحدود و بی پایان است و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود (زیرا هر قدر از بی نهایت بردارند باز هم بی نهایت است!) نیاز به حسابگری ندارد.

□ در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آیه ای که می گوید: «هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش به او عطا می شود» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (انعام ۱۶۰) منافات ندارد؟

در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که ده برابر حداقل پاداش الهی است و لذا در مورد انفاق به هفت صد برابر و بیشتر ارتقا می یابد و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می رسد که هیچ کس جز خدا حد آن را نمی داند.

ادامه سخنان مؤمن آل فرعون:

در برابر مؤمن آل فرعون، آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و باایمان سکوت نکردند و متقابلاً از مزایای شرک سخن گفتند و او را به بت پرستی دعوت نمودند.

لذا او فریاد زد و گفت:

۴- «ای قوم! چرا من شمارا به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید؟!» (۱) من سعادت شمارا می طلبم و شما بدبختی مرا، من شمارا به شاهراه هدایت می خوانم و شما مرا به بیراهه می خوانید.

۵- آری «شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، درحالی که من شمارا به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم» (۲)

(به هر حال مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آن ها یادآوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شمارا به راهی روشن، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم.)

□ تعبیر به (عزیز) و (غفار)

از یک سو اشاره به این مبدأ بزرگ بیم و امید است و از سوی دیگر اشاره ای به نفی الوهیت بت ها و فراعنه که نه عزتی در آنان است و نه عفو گذشتی!

۶- سپس افزود: «قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت) این بت ها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده اند تا آن ها را به سوی خود دعوت کنند و نه در آخرت می توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند»

این موجودات بی حس و شعور، هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود، نه سخنی می گویند، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند.

و به همین دلیل، باید بدانید

۷- «تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است»

او است که رسولان خود را برای هدایت انسان ها فرستاده و او است که آن ها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد؛ و نیز باید بدانید که:

۸- «اسراف کاران و متجاوزان اهل دوزخ اند» (۳)

قوم از گفتار حزقیل آن چنان

فهم ایمان کرد هر کس در بیان

- ١- غافر: ٤١ (وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ)
- ٢- غافر: ٤٢ (تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ)
- ٣- غافر: ٤٣ (لَا جَزْمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

پس زبان ها گشت بر طعنش دراز
داستی از دین خود دست از چه باز
دین موسی را نمودی اختیار
گشتی از فرعون و دینش برکنار
گفت او یا قوم مالی یا ثقات
اینکه می خوانم شمارا بر نجات
پس شما خوانید سوی آتشم
وین بود خواندن ز دیو سرکشم
می بخوانیدم که تا من بر خدا
کافر و مشرک شوم بر ناروا
باخدا آرم شریک آن را که نیست
مر مرا علمی به اصل آنکه چیست
یا نیم دانا بر آنکه جز خدا
می تواند بود معبودی به جا
من همی خوانم شمارا از قرار
بر خدای غالب آمرزگار
ثابت است این کانچه خوانیدم بر آن
نیست او را خواندنی در دو جهان
دعوت فرعون را یا از خدا
استجابت نیست در هر مدعا
این است حق که بازگشت ما تمام

جمله باشد سوی خلاق الانام

و آن ز حدّ خویش بیرون رفتگان

جملگی اصحاب نارند از نشان (۱)

نکته ها

□ جمله (لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ) را چند نوع می توان معنا کرد:

بت ها و طاغوت ها توان اجابت هیچ دعایی را ندارند.

بت ها و طاغوت ها پیام دعوت برای هدایت یا نجات بشر ندارند.

بت ها و طاغوت ها ارزش دعوت ما را ندارند.

□ (جَزَمَ)

به معنای قطع کردن و چیدن میوه است و «لاجرم» یعنی: قطع نشدنی و پیوسته، همواره چنین است و جز این نیست.

«مؤمن آل فرعون» سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد، دست رد بر سینه آن نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آن ها ایستاد و در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت:

۹- «به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید» (اما افسوس که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود).

سپس افزود:

۱۰- «من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بی‌نا است» (۱) (و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من مرا به وحشت می افکند، چراکه سرتاپا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است. این تعبیر ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد باایمان که در چنگال قومی زورمند و بی رحم گرفتار بود، تقاضایی بود مؤدبانه از پیشگاه پروردگار که در این شرایط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.)

زود باشد پس که تا آرید یاد

آنچه من گویم شمارا از و داد

واگذارم کار خود را من به حق

کاوست بی‌نا بر عباد و ما خلق (۲)

قسمت ششم: عاقبت مؤمن آل فرعون

سرانجام مؤمن آل فرعون با این بیانات کار خود را کرد و چنانکه از آیات بعد نیز استفاده می شود تصمیم فرعون را دایر بر قتل موسی متزلزل ساخت و یا حداقل آن را به تأخیر انداخت، همان تأخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف ساخت و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد.

(* از علی بن موسی الرضا سؤال شد چرا فرعون با آنکه قصد کشتن موسی را داشت از تصمیمش بازگشت (ذُرُونِی أَقْتُلُ مُوسَى) (غافر: ۲۶) حضرت پاسخ دادند: حلال زادگی او باعث گذشتش شد چراکه انبیاء و ذریه آن ها فقط به دست زنازادگان به قتل می رسند. (۳) خداوند هم این بنده مؤمن مجاهد (مؤمن آل فرعون) را تنها نگذاشت و چنانکه در آیه بعد می خوانیم: «خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آن ها ننگه داشت» (۴)

پس نگاهش داشت حق از بد سیر

وز بدی مکر ایشان سربه سر

آنکه قصد قتل او فرعون کرد

چون که او آگه بد از ایمان مرد

کرد پس حزقیل بر کوهی فرار

کوه گشت از امر حق بر وی حصار

هر که رفت آنجا به قصد قتل وی

از حَقش سوء العذاب آمد ز پی

حاق بال اینی که بر فرعونیان

می رسید از حق عذابی ناگهان

عرق باشد یا مراد از حاق بال

که به بحر آن جمله گشتند از ضلال

نار از سوء العذاب آمد بدل

که بر ایشان عرضه گشت اندر محل (۵)

نکته ها

□ تعبیر به (سینات ما مکروا)

۱- غافر: ۴۴ (فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۷

۳- علل الشرائع، ص ۵۷

۴- غافر: ۴۵ (فَوْقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۷

نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند، اما این توطئه ها چه بود؟ قرآن سربسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازات ها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است، اما لطف الهی همه آن ها را خنثی کرد.

جزئی از این توطئه ها ممکن است توطئه تحمیل بت پرستی و بیرون کردن او از خط توحید بوده که خداوند این راهم از او برطرف ساخت و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد.

□ شهادت مومن آل فرعون (حزقیل)

گفته شده است که وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند او به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: فرعونیان مؤمن آل فرعون را کشتند و او به شهادت رسید مراد از (فَوْقَهُ اللهُ) این است که خداوند دین او را حفظ کرد و او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد.

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: فرعون دستور داد تا حزقیل را قطعه قطعه کنند اما با این وصف نتوانستند در ایمانش رخنه ای ایجاد نمایند. (۱)

(*) در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام به نقل از حضرت صادق علیه السلام آمده است: «حزقیل» مؤمن آل فرعون قوم خویش را به توحید و نبوت موسی و نیز برتر دانستن پیامبر اکرم بر تمام انبیاء فرامی خواند و از آن ها می خواست تا امیرالمؤمنین و اولاد گرامی اش را بر اوصیای تمام پیامبران فضیلت بخشند. او بارها مردم را از پرستش فرعون نهی می کرد تا اینکه جاسوسان از او نزد فرعون سعایت نمودند. فرعون درصدد برآمد حقیقت امر را معین نماید تا در صورت صحت موضوع جانشین و خزانه دار خود را که پسرعموی او نیز بود مجازات نماید.

□ معنای تقیه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمان هایی پیش می آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود و یا لاقلاً در معرض مخاطره قرار می گیرد.

در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیرمستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای این گونه مکتب ها و پیروان آن ها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود که می تواند آن ها را از نابودی نجات دهد و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند، کسانی که بر تقیه به طور درست قلم بطلان می کشند معلوم نیست برای این گونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟

راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد و اینکه می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت می شمرند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنایی زیادی ندارند.

«تقیه» یا «کتمان عقیده باطنی» برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند به معنی ضعف و ترس و محافظه‌کاری نیست، بلکه غالباً به عنوان یک وسیله مؤثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان مورد استفاده قرار می‌گیرد، کشف اسرار دشمن جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می‌کنند ممکن نیست ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن جز از طریق تقیه و کتمان نقشه‌ها و طرح‌های مبارزه صورت نمی‌گیرد و مؤمن آل فرعون نیز تقیه اش برای خدمت به آئین موسی و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود، چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند و از همه چیز باخبر گردد و به موقع دوستان را در جریان بگذارد و حتی در موقع لزوم در فکر جباران نفوذ کند و نقشه‌های آن‌ها را دگرگون سازد؟! آیا اگر مؤمن آل فرعون از روش تقیه استفاده نمی‌کرد هرگز توانایی انجام این خدمات را داشت؟ لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «التقیه دینی و دین آباء و لا دین لمن لا تقیه له و التقیه ترس الله فی الأرض، لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل»: «تقیه دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر خداوند در روی زمین است، چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار داشته بود کشته می‌شد». مخصوصاً در زمانی که جمعیت مؤمنان در منطقه‌ای در اقلیت باشند و در چنگال اکثریتی بی‌منطق و بی‌رحم گرفتار شوند هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که با اظهار ایمان جز در مورد ضرورت نیروهای فعال خود را به هدر دهند، بلکه باید در این مقطع خاص با کتمان عقیده نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهایی آماده سازند. به هر حال آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته‌اند که تقیه مخصوص مذهب شیعه است، یا تقیه نشانه ضعف و زبونی است، کاملاً بی‌اساس و دور از منطق است، تقیه در تمام مکتب‌ها بدون استثنا وجود دارد.

در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم که تقیه به یک سپر دفاعی، تشبیه شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «التقیه ترس المؤمن و التقیه حرز المؤمن»: «تقیه سپر مؤمن است و تقیه وسیله حفظ مؤمن است» (۱) (توجه داشته باشید که تقیه در اینجا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که تنها در میدان جنگ و مبارزه با دشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می‌شود) و اگر می‌بینیم در احادیث اسلامی، تقیه نشانه دین و علامت ایمان و نه قسمت از مجموع ده قسمت دین شمرده شده است همه به خاطر همین است.

□ مواضع حرام بودن تقیه

نکته‌ای که باید کاملاً به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح هست.

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، حدیث ۶، از باب ۲۴ از ابواب امر به معروف.

بدون شک مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه به جای اینکه سبب حفظ نیروها شود مایه ناپودی یا به خطر افتادن مکتب گردد و یا فساد عظیمی ببار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پیامدهای آن را هر چه بود پذیرا شد. (۱)

درست است که گاهی انسان به خاطر هدف های عالی تر، به خاطر حفظ شرافت و به خاطر تقویت حق و کوییدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟

اسلام صریحاً اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچ گونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتاً از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.

چنانکه قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل می فرماید: (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)، مگر کسی که از روی اجبار چیزی برخلاف ایمان اظهار می کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است.

و جوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است.

روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خرده گیران در این باره تحقیق می کردند واقف می شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مسئله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است، زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دوراهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم پوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می شمارند و اگر اثر زیادی در آن نبینند از اظهار عقیده چشم می پوشند.

□ مبارزه با طاغوت ها

ادیان الهی و مکتب های آسمانی که در برابر طاغوت ها و جباران ظاهر شدند در آغاز به وسیله گروه اندکی عرضه شد آن ها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و کثرت مخالفان را دلیل بر حقانیت آن ها بشمرند هرگز این مکتب ها رشد نمی کرد.

اصل اساسی که بر تمام برنامه های آن ها حاکم بود همان است که امیر مؤمنان علی در گفتار پر محتوایش بیان فرموده: (ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله) (ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید).

مؤمن آل فرعون سمبلی بود از این مکتب و رهروی بود از پیش قدمان این راه و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.

تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد، گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدف های «کوتاه مدت» و «درازمدت» ایمان را مکتوم داشت و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدف های مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد. همان گونه که

مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است: لذا کاری را که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرایط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود و بالأخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می دهد که خدا این گونه افراد باایمان را تنها نمی گذارد و در برابر خطرات در پناه لطف خودش قرار می دهد.

□ تفویض کار به خدا

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: (الایمان له اربعة ارکان التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله عز و جل و الرضا بقضاء الله و التسليم لامر الله): ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او راضی بودن به قضای الهی و تسلیم در برابر فرمان خداوند.

امام صادق علیه السلام فرمود: (المفوض امره الی الله فی راحه الابد و العیش الدائم الرغد و المفوض حقاً هو العالی عن کل همه دون الله): کسی که کار خود را به خدا واگذارد در راحت ابدی و زندگی جاودانه پربرکت است و کسی که حقیقتاً کار خود را به خدا واگذارد برتر از آن است که به غیر او بیندیشد.

«تفویض» چنانکه راغب در مفردات می گوید: به معنی «رد کردن» است؛ بنابراین «تفویض امر به خدا» به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است، نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد که این به طور مسلم تحریفی است در معنی «تفویض» بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت وحشت نکند دست پاچه نشود و دلسرد نگردد بلکه کار خود را به خدا واگذارد و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد.

«تفویض» گرچه از نظر مفهوم با «توکل» شباهت زیادی دارد ولی مرحله ای برتر از آن است، چراکه «حقیقت توکل» خدا را وکیل خویش دانستن است، ولی تفویض مفهومش واگذاری مطلق به او است، زیرا بسیار می شود که انسان وکیلی انتخاب می کند ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد، اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد.

«تفویض»، واگذار کردن کارها به خداست و این حالت بالاتر از توکل است. چون در وکالت، موکل می تواند بر کار وکیل نظارت کند، ولی در تفویض همه ی کارها را به خدا می سپاریم. البتّه تفویض و سپردن کارها به خدا که شعار مؤمن آل فرعون بود، بعد از بکار بردن تمام تلاش خود در راه نجات موسی از قتل و بیدار کردن و هشدار دادن و تبلیغ کردن بود. این گونه تفویض است که انواع حمایت های الهی را به دنبال دارد.

قسمت هفتم: شهادت همسر مؤمن آل فرعون (صیانه) و فرزندانش

قبل از این که به ماجرای شهادت خانواده ی حزقیل پردازیم جالب است به ماجرای زیبای ازدواج آن ها را نیز اشاره ای بکنیم.

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم ضمن روایت معراج از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است خضر از شاهزادگان بود. او به خداوند ایمان آورده و در گوشه ای به عبادت مشغول بود و چون تنها فرزند خانواده بود پدرش تصمیم گرفت برای او همسری اختیار نماید.

اولین همسری که پدرش برایش برگزید دختری باکره و دومین زنی بیوه بود اما خضر هر بار از مضاجعت (هم بستر شدن و زیر یک سقف رفتن) با زنان خودداری می ورزید تا آنکه روزی آن بیوه به پادشاه گفت فرزند تو به مانند زنان است آیا جایز است زنی با زن دیگر ازدواج نماید پادشاه که بسیار خشمگین گشته بود دستور داد تا خضر را در محلی زندانی نمایند اما بعد از مدتی عواطف پدری او را بر آن داشت که به نزد فرزندش بیاید. پادشاه هنگامی که نزد خضر آمد او را در محبس نیافت چراکه خداوند به او قدرتی عنایت کرده بود تا به هر کجا که مایل است سفر نماید بعدها او به سپاه ذوالقرنین پیوسته و از چشمه آب حیات نوشید.

مدت ها گذشت تا آنکه دو مرد تاجر که از شهر پادشاه به یکی از جزایر دریای سرخ رفته بودند خضر را در آنجا یافتند اما با او عهد کردند که راز محل زندگی اش را برای پدر او بازگو نکنند. خضر نیز ابری را مأمور ساخت تا آن ها را به دیار خود رساند ۹۱: ما یکی از آن دو نفر عهدشکنی کرده و پادشاه را از محل اختفای فرزندش باخبر ساخت. از سویی بر اثر گناهان بسیار زیاد قوم خضر، خداوند بر آن ها عذابی را نازل ساخت به طوری که شهر آن ها به کلی نابود گشت؛ اما آن دختر باکره ای که راز عدم مضاجعت خضر را با خود پوشیده داشته بود و نیز آن مرد تاجری که محل اختفای خضر را برای پادشاه بازگو نکرده بود یکدیگر را در میان خرابه های آن شهر ویران شده یافتند کمی بعد آن ها با یکدیگر ازدواج کرده و به سرزمین دیگری نقل مکان کردند و آن ها صیانه و حزقیل نام داشتند.

ماجرای شهادت خانواده ی حزقیل (قبل از هجرت بنی اسرائیل و عبور از دریا و پس از ایمان آوردن ساحران بوده).

- آسیه بنت مزاحم که به همراه «حزقیل» و (همسر حزقیل) به موسی ایمان آورده بودند.

- فرعون در کاخش برای دخترانش آرایشگر مخصوصی داشت (صیانه) که ایمان خود را مخفی می داشت

- عده ای از قوم فرعون که از دوستان او بودند، به او گزارش دادند که حزقیل مردم را بر ضد تو دعوت می کند و از طرفداران موسی است و فرعون گفت: «او پسرعم ولیعهد من است، من تحقیق می کنم اگر شما است گفته باشید، او سزاوار سخت ترین عذاب است؛ زیرا کفران نعمت مرا کرده است و اگر دروغ گفته اید، شما سزاوار سخت ترین عذاب هستید، زیرا جرئت کرده اید تا مرا بر ضد پسرعمویم تحریک کنید.»

- فرعون «حزقیل و صیانه و فرزندانش» را طلبید و در حضور گزارش دهندگان و خبرچینان جلسه ی محاکمه ای برگزار کرد. ابتدا خبرچینان گواهی خود را در مورد مخالفت حزقیل با فرعون، ابراز نمودند.

- حزقیل به فرعون گفت: ای پادشاه! آیا تاکنون هرگز دروغی از من شنیده اید؟

- فرعون گفت: نه.

- حزقیل گفت: از این گزارش دهندگان بپرس پروردگار و رزاق و برطرف کننده ی بلا از آن ها کیست؟

- فرعون از آن ها پرسید: پروردگار شما، رزق دهنده ی شما و برطرف کننده ی بلا از شما کیست؟

- همه در پاسخ گفتند: فرعون.

- حزقیل گفت: همه ی حاضران گواهی دهند که پروردگار رازق و خالق و برطرف کننده ی بلا- از آن ها، همان پروردگار و رازق من و برطرف کننده ی بلا- از من است. (اطرافیان فرعون تصور می کردند منظور حزقیل حصر ربوبیت در فرعون است اما او در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را اراده نموده بود) به این ترتیب چنین وانمود شد که آن ها به دروغ نسبت ضدیت حزقیل با فرعون را گزارش داده اند.

- پس از آن فرعون دستور داد تا خبرچینان را به سخت ترین وجه مجازات نمودند آن ها به چهارمیخ کشیده شدند و گوشت بدنشان به وسیله قیچی های بزرگ تکه تکه گشت. (۱)

- ظاهراً پس از مدتی روزی صیانه در قصر مشغول آرایش کردن سروصورت دختر فرعون بود (۲)، ناگهان شانه از دستش افتاد و او طبق عادت خود گفت: «بسم الله»

- دختر فرعون گفت: «آیا منظورت از خدا، در این کلمه پدرم فرعون بود؟»

- آرایشگر: نه بلکه منظورم پروردگار خودم، پروردگار تو پروردگار پدرت بود

- دختر فرعون: این مطلب را به پدرم خبر خواهم داد.

- آرایشگر: برو خیر بده، باکی نیست. او نزد پدر رفت و ماجرا را گزارش داد.

- وقتی فرعون از ایمان آن ها باخبر می شود، دستور می دهد تنوری را که از مس ساخته بودند پر از آتش کنند تا حزقیل و فرزندان او در آن تنور بسوزانند.

- صیانه به فرعون گفت: من یک تقاضا دارم و آن اینکه استخوان های من و فرزندانم را در یکجا جمع کرده و دفن کنید.

- فرعون گفت: «چون بر گردن ما حق داری، این کار را انجام می دهیم»

- فرعون برای اینکه زن اعتراف به خدا بودنش کند، فرمان داد نخست فرزندان آرایشگر را یکی یکی در درون تنور انداختند، ولی او همچنان مقاومت کرد و فرعون را خدا نخواند. سپس نوبت به کودک شیرخوارش که آخرین فرزندش بود رسید.

- جلادان او را از آغوش مادر کشیدند تا به درون تنور بیفکنند (مادر بسیار مضطرب شد) کودک به زبان آمد و گفت: (إصبری یا أمّاه! إنک علی الحق): مادر صبر کن تو برحق هستی.

- آنگاه کودکش را در میان تنور انداخته و سوزاندند.

(*) رسول خدا می فرمایند: هنگامی که در سفر معراج بودم رایحه ای مطبوع به مشام رسید؛ در اینجا جبرئیل به پیامبر فرمود: بوی مطبوعی که هم اینک به مشام می رسد رایحه ای است که از خانه صیانه و حزقیل برخاسته است. (۳) و در برخی روایات آمده است صیانه یا صبانة همسر حزقیل؛ یکی از ۵۰ زنی است که در زمان ظهور امام زمان جزء یاران ایشان است (یکی از ۱ تن یار امام زمان عج) و رجعت می کند.

(۴)

۲- البته معلوم نیست آن شخص که بوده چون فرعون فرزندی نداشت و اینکه دختر فرعون بوده در تردید است.

۳- قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲

۴- طبری آملی، دلائل الامامه، ص ۲۶۰؛ مروجی طبسی، زنان در حکومت امام زمان، ص ۲۵

قسمت هشتم: شهادت آسیه همسر فرعون

آسیه همسر فرعون از بانوان محترم بنی اسرائیل بود و مخفیانه خدای حقیقی را می پرستید. زمانی که همسر حزقیل کشته نشده بود ایمان خود را کتمان داشته و در حالت تقیه بسر می برد روزی در عالم مکاشفه دید که گروهی از فرشتگان روح همسر حزقیل را به آسمان ها می برند و این مسئله باعث شد تا ایمان او محکم تر شود، از سویی فرعون مغرورانه به نزد همسرش آمد تا او را از مرگ آرایشگر باخبر سازد اما با کمال تعجب مورد عتاب و سرزنش آسیه قرار گرفت فرعون نزد او آمد و ماجرای شهادت حزقیل و فرزندانش را به او خبر داد.

- آسیه گفت: وای بر تو! چه چیز باعث شده که این گونه بر خداوند متعال جرئت یابی و گستاخی کنی؟

- فرعون: گویا تو نیز مانند آن آرایشگر دیوانه شده ای؟!!

- آسیه: دیوانه نشده ام، بلکه ایمان دارم به خداوند متعال، پروردگار خودم و پروردگار تو پروردگار جهانیان.

- فرعون مادر آسیه را طلیید و به او گفت: «دخترت دیوانه شده، سوگند یاد کرده ام اگر به خدای موسی کافر نگردد او را با آتش بسوزانم.»

- مادر آسیه در خلوت با آسیه صحبت کرد: «که خود را به کشتن نده و با شوهرت توافق کن ...»

- ولی آسیه سخن بیهوده ی او را گوش نکرد و گفت: «هرگز به خداوند متعال، کافر نخواهم شد...»

- فرعون فرمان داد: «دست ها و پاهای آسیه را به چهارمیخی که در زمین نصب کرده بودند بستند.»

- از این رو در قرآن، فرعون به عنوان «ذو الاوتاد» (صاحب میخ ها) یاد شده است (فجر: ۸۹) و او را در برابر تابش سوزان خورشید نهادند و سنگ بسیار بزرگی را روی سینه اش گذاشتند. او نیمه نیمه نفس میکشید و در زیر شکنجه بسیار سختی قرار داشت.

- موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد، او با انگشتانش از موسی علیه السلام استمداد نمود، برای او دعا کرد و به برکت دعای موسی علیه السلام او دیگر احساس درد نکرد و به خدا متوجه شد و عرض کرد: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!»

- خداوند همان دم روح او را به بهشت برد، او از غذاها و نوشیدنیهای بهشت میخورد و مینوشید، خداوند به او وحی کرد: سرت را بلند کن، او سرش را بلند کرد و خانه خود را در بهشت که از مروارید ساخته شده بود، مشاهده کرد و از خوشحالی خندید.

- فرعون به حاضران گفت: دیوانگی این زن را ببینید در زیر فشار چنین شکنجه سختی میخندد!

(*) می گویند هنگامی که آسیه در زیر تابش مستقیم آفتاب شکنجه می شد و مأمورین او را تنها می گذاشتند فرشتگان الهی ابری سایه گستر را بر بالای سر او به وجود آوردند و آسیه در آن حالت جایگاه خود را در بهشت می نگریست. (۱)

به این ترتیب این بانوی مقاوم و مهربان که حقّ بسیاری بر موسی داشت و او را در موارد گوناگونی از گزند دشمن نجات داده بود، به شهادت رسید. (۱)

در قرآن آمده است: خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت:

۱- «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (* (۲)

هم مثل کرد او ز بهر مؤمنان

زوجه فرعون را اندر بیان

یاد کن چون گفت او رب این لی

نزد خود بیتی به جنت معتلی

ده ز فرعونم وز اعمالش نجات

همچنین از اهل ظلم و سیئات

حق دعایش کرد دردم مستجاب

رفع گشت از پیش چشم او حجاب

پیش از آن کاید برون روحش ز تن

جای خود دید او به جنت در زمین

گفته بد فرعون دون از کینه اش

سنگ بگذارند روی سینه اش

پیش از آن کاو را رسد بر سینه سنگ

رفته بد روحش به جنت بی درنگ (۳)

(* ابن عباس به نقل از رسول خدا می گوید: برترین زنان بهشت چهار تن می باشند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه ۹ دختر رسول خدا، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون. (۴)

نکته ها

□ حقیر بودن قصر فرعون در نگاه آسیه

همسر فرعون کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد و به این وسیله به آن ها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار تو است باایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده! پاسخ می گوید و با جمله (نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ) بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش، اعلام می دارد... و با جمله (وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) نا همرنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آن ها برملا می کند... و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد، جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام بخش باشد، جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوی می شمردند، می گیرد.

قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش، برای او بنا کند، که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴-۱۶۳؛ ثعلبی، عرائس، ص ۱۰۶

۲- تحریم: ۱۱ (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۷۷۸

۴- ابن بابویه، خصال، ج ۱، ص ۲۰۵

مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونى وجود نداشت همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو درنیارود و هم چنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

□ آسیه، اسوه ایمان در شرایط سخت

مهم ترین شاخصه آسیه آن است که علی رغم زندگی در محیط پر از شرک و استکبار به خداخواهی روی می آورد و جاذبه های دنیوی را به هیچ می انگارد و تا سرحد جان در راه ایمان پابرجا و استوار می ماند (امرات فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه) (تحریم: ۱۱) همسر فرعون (را مثل آورده) آنگاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برای من بساز. او گرچه بزرگ ترین و زیباترین کاخ های دنیا را در اختیار دارد، خانه ای بهشتی از خداوند می طلبد چون جانش از ایمان لبریز شده و در کاخ فرعونى نمی گنجد. نیز از فرعون و از اخلاق فرعونى رهایی مسألت می نماید. این ثمره دعوت انبیاست که انسان غرق شده در دنیا و مظاهر آن را چنان دگرگون می کند و فارغ از دید تنگ مادی، افقی بلند و درخشان وسیع فرا روی او می گشاید که در اثر آن، یک لحظه او را یارای تحمل محیط کفر نیست و راه گریزی به وادی نور و افق ایمان می جوید:

(و نَجَّیْنا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجَّیْنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ) مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان؛ و این زن فرعون است که طوفان کفر اطرافانش او را متزلزل نکرد، حتی در قصر فرعونى با تبری از فرعون و قوم ستمکار، از خدا طلب نجات و طلب خانه ای در بهشت نمود. کسی که در تمام مملکت پهناور فرعون، زنی به جلالت و قدرت او نبود و این چنین بر تمام مظاهر دنیوی کفر غالب و چیره گردید. (*) رسول خدا فرمود هر مردی که بد اخلاقی زنش را تحمل کند خداوند ثواب حضرت داوود علیه السلام را به او عطا فرماید و هر زنی که بد اخلاقی شوهرش را تحمل نماید خداوند ثواب آسیه بنت مزاحم - زوجه فرعون - را به او عطا کند. (۱)

□ قبر آسیه

گفته اند بین مصر و قاهره مشهدی است که قبر آسیه بنت مزاحم (زن فرعون) در آنجاست. (۲)

□ آثار شهادت آسیه

پس از شهادت آسیه به دست فرعون، خداوند تا سه روز تاریکی را بر مصر چیره کرده، آن چنان که شب و روز از هم تشخیص داده نمی شد. رود نیل خشکید و تشنگی بر آن ها غلبه کرد. مردم به فرعون شکایت کردند، فرعون برای جاری کردن دوباره ی آب رود نیل با سپاهیان بیرون آمد، چون به نزدیک رود نیل و سرچشمه های آن رسید، از سپاه جدا شد و به گوشه ای رفت و گفت: خداوندا! همانا که تو خدای آسمان ها و زمینی و خدایی جز تو نیست. بردباری و حلم تو مرا واداشت که از تو چیزی را تقاضا کنم که سزاوار آن نیستم. بار خدایا! این مردم بندگان تو هستند و خود بر تشنگی آنان آگاهی، پس رود نیل را بر آنان جاری کن. هنوز از سخن خود فارغ نشده بود که آب نیل به جریان افتاد و فرعون و سپاه او به مصر برگشتند و همه ی مردم در مقابل او به سجده افتادند و بر کفرشان افزودند. موسی و هارون از این کار

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۳، ابواب ۵۹ تا ۶۳؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، صص ۱۱۱ - ۱۲۶.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۸، ص ۷۷

شگفت زده شدند. پس از این جریان، جبرئیل به صورت مردی ناشناس نزد فرعون آمد و گفت: از بردگان خود شکایتی دارم و آن اینکه: هرچه به آن ها نیکوی کرده و نعمت دادم، آن ها در پاسخ ناسپاسی کرده، سر به عصیان و گردنکشی نهاده اند، سزای آن ها چیست؟ گفت: باید در دریا غرق شوند. مرد ناشناس (جبرئیل) گفت: این را بنویس و به من بده! فرعون نیز این مطلب را نوشت و به او داد. جبرئیل نوشته را گرفت و نزد موسی رفت و فرمان خدا، مبنی بر بیرون رفتن از مصر را به او داد. (۱)

□ شیوه های تبلیغی آسیه

این اسوه قرآنی نیز شیوه های مستقیم تبلیغی ندارد و تنها می توان از برخوردها و رفتارها، شیوه هایی عملی را استخراج نمود که به طور غیرمستقیم مبلغ ایمان، فداکاری و خداجویی است:

الف) قصد جدی گریز از محیط کفر و فساد

اولین شیوه ای که از زندگی آسیه برداشت می شود این است که چون توان تغییر عقاید فرعونیان و اصلاح مفاسد آن دستگاه حکومتی را نداشت، از وظیفه فردی خود غافل نگشت و یک تنه عقیده و ایمان خود را ابراز داشت و از خدا رهایی از فضای کفر و استکبار را طلب کرد. باید توجه داشت که او حتی قبل از ایمان به رسالت موسی در کودکی او به وی پناه داده بود و بارها فرعون را از تصمیم بر کشتن این فرزندخوانده بر حذر می داشت که این همه بیانگر فطرت سلیم و آمادگی روحی او برای پیوستن به صف مؤمنان بود و مرحله به مرحله مسیر هدایت را می پیمود؛ گفته اند آسیه همسر فرعون به محض آنکه عصای موسی دروغ پرداز را بلعید، ایمان آورد و فرعون بسیار او را شکنجه کرد و در نهایت او را به شکلی فجیع به قتل رساند.

ب) برائت از ستم و ستمگر

آسیه تا آنجا که توان داشت از ظلم ظالمانی چون فرعون به ویژه در مقابل موسی جلوگیری کرد، اما آنگاه که به کلی از تغییر و اصلاح عقیده و عمل آنان ناامید گردید، به صورت علنی از فرعون و اعمال ننگین و ظالمانه و مستکبران اش بیزارگی جست و خود را به طور کامل از صف فرعونیان جدا کرد (و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین) (تحریم آیه ۱۱) و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست قوم ستمکار برهان. برائت آسیه را دارای دو مرحله می توان دید؛ مرحله اول که در راز و نیاز او باخدایش جلوه گر است و چون از خدا خانه ای در بهشت می طلبد، مفهوم آن ناخشنودی از خانه دنیوی و مصاحبت فرعون است؛ و مرحله دوم که در آن از فرعون صریحاً بیزارگی می جوید و از خدا رهایی از چنگال کفر و ستم او را می طلبد.

ج) پناه دادن به اهل ایمان

در راه ایمان، هر کس موظف به ادای وظیفه در حد وسع و توان خویش است و حداقل وظیفه در هنگام عجز از اصلاح اساسی امور، پشتیبانی مصلحان و حمایت عملی از اهداف آنان است که در سیره تابناک این اسوه قرآنی به چشم می خورد. او به خوبی در حد توان خویش اسوه زمان را پشتیبانی نموده از گزندها مصون داشت؛ همو بود که موسی را از رودخانه برگرفت و در دامن خود پرورش داد و بارها فرعون را از کشتن رسول آینده منصرف کرد و در تربیت جسمی و

عاطفی موسی در دوران کودکی، مادرانه کوشید و در نهایت به ایمان واقعی رهنمون گشت و بهشت جاودان را بر دنیای فانی برگزید.

□ بررسی ویژگی های این بانوی بهشتی

(۱) اخلاق آسیه

- او زرق و برق زده نبود و به تمام مظاهر دنیوی پشت کرد و از کاخ و رفاه و مادیات گذشت
- او محیط زده نبود و جامعه شخصیت او را نساخته بود، بلکه با منطق، در برابر رژیم فاسد ایستاد.
- او توانست فضای سکوت و خفقان را بشکند.
- او صبور بود وزیر شکنجه جان داد و شهید شد، ولی از راه و مکتبش دست برنداشت.
- او حامی رهبر معصوم زمان خود، موسی بود.
- او بلندهمت بود و به کمتر از بهشت و قرب خدا قانع نبود.
- او شهامت داشت و تهدیدات فرعون در او اثر نگذاشت.
- او رضای خالق را بر رضای خلق مقدم داشت.
- او منطق و عقل وحی را بر مسائل خانوادگی ترجیح می داد.
- او ثابت کرد من هم رنگ جماعت نمی شوم و رسوا هم نمی شوم.
- او ثابت کرد که یک نفر نیز می تواند موج ایجاد کند و اگر خدا بخواهد با یک گل بهار می شود.
- او ثابت کرد که زن در انتخاب راه مستقل است.
- او ثابت کرد که حق، ماندنی است و اگر مشیت روی آهن تأثیر ندارد، روی افکار عمومی در تاریخ اثر دارد
- او نان و نمک فرعون را خورد ولی از عقیده ی او نیز متنفر بود.

(۱) آسیه زن آسمانی

بعضی آسیه را اول زن آسمانی می دانند و برخی منابع او را دومین زن آسمانی ذکر کرده اند. (۱)

در عظمت این بانوی بزرگ همین بس که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ی او می فرمایند: کسانی که از مردان به کمال رسیده اند زیادند. ولی از زنان عالم فقط چهار نفر به درجه ی کمال رسیده اند: آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (مادر عیسی)، خدیجه دختر خویلد (همسر پیغمبر)، فاطمه دختر محمد. (۲)

«صدیقه» نیز صفتی است که برای این بانوی گرامی ذکر شده است.

«ام‌المومنین» نیز لقب ایشان بود به دلیل مهربانی‌ها و عطوفت‌هایی که نسبت به مردم داشت.

این حجر از این هم فراتر رفته و معتقد است که آسیه به مقام نبوت رسیده است. وی دلیل گفته‌ی خود را حصر حدیث (لم مکمل من النساء إلا آسیه إمرأه فرعون و مریم بنت عمران...) می‌داند، زیرا کامل‌ترین افراد نوع انسان انبیاء هستند.

۱- مورخ السلطنه، درّه البیضاء فی مشاهیر النساء، ص ۳۹۰.

۲- زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۶۷۳.

همچنین از ابوالحسن اشعری نقل شده است که شش نفر از زنان از جمله آسیه به مقام نبوت رسیده اند.

۲) ایمان آسیه

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «ثلاثة لم يكفروا بالوحي طرفه عين؛ مؤمن آل يس و علي بن ابيطالب و آسیه إمرأه فرعون»: یعنی سه نفر هرگز نسبت به وحی کافر نبوده اند آن ها عبارت اند از: مؤمن آل یس، علی بن ابیطالب و آسیه همسر فرعون. (۱)

بر این اساس آسیه حتی قبل از نبوت حضرت موسی علیه السلام به خدای یگانه و شریعت ابراهیم ایمان داشت ولی ایمان خود را مخفی می کرد.

و در جای دیگر نیز آمده است که: همان طور که خدیجه اول زن مؤمن به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، آسیه هم اول زنی است که به نبوت موسی صلی الله علیه و آله ایمان آورده است. (۲)

۳) آسیه هم نشین فاطمه(س) در بهشت

از قول امیر المومنین علی علیه السلام نقل شده است: که روزی فاطمه(س) از پدرش درباره ی چگونگی محشور شدن خود در قیامت، سؤال کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: آن روز روز بزرگی است. جبرئیل به من خبر داد که وقتی تو از قبرت بیرون می آیی ابتدا مریم دختر عمران و سپس مادرت خدیجه به استقبال تو خواهند آمد. بعد از او هم حوا و آسیه با هفتاد هزار حوریه ی بهشتی به استقبال خواهند آمد. سپس از زیر عرش الهی ندادهنده ای ندا سر می دهد که ای خلیق چشمانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و همراهان او عبور کنند. در این استقبال نزدیک ترین زنان از طرف چپ تو حوا و آسیه می باشند. (۳)

۴) مقایسه آسیه با زنان دیگر

قرآن کریم آسیه و همسران لوط و نوح را باهم مقایسه می کند و می فرماید: زنان لوط و نوح، علی رغم اینکه در خانه ی نبوت بودند و با پیامبران خدا مصاحبت و معاشرت داشتند، به خدای یگانه کفر ورزیدند و گمراه شدند.

اما در مقابل آسیه زنی است که همسر فرعون است و در محیطی زندگی می کند که همه اش کفر و ظلم و بیداد است، ولی تحت تأثیر همسر و محیط قرار نگرفت و به خدای یگانه و نبوت موسی ایمان داشت. (۴) اگر خداوند کریم زمانی، حضرت مریم را مأمور حفظ و دفاع از حجت خود، حضرت عیسی می کند. اگر خدیجه را آفرید تا ثروت خود را به پای محمدصلی الله علیه و سلم بریزد و در سخت ترین شرایط یارو یاور او باشد. اگر فاطمه علیها السلام پا به

۱- ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۱۷۳. مؤمن آل یس: یا حبیب نجار، کسی است که اولین بار با فرستادگان حضرت عیسی در شهر انطاکیه روبه رو می شود و پس از مشاهده ی معجزاتی از آنها ایمان آورد و از مردم و حاکم آن شهر که در پی انکار بر آمدند و بت پرست بودند، خواست که از آن فرستادگان پیروی کنند؛ و داستان سوره ی یس ذیل آیه ی ۲۰ اشاره به این ماجراست.

۲- راجی قمی، آخرین گفتارها در پایان زندگی، ص ۱۶۰.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۳

۴- تحریم: ۱۱ و ۱۰. همچنین در برخی تفاسیر در ذیل آیه ی ۵ این سوره مراد از کلمه ی ثیبات: غیر باکره را آسیه می دانند و این تفسیر شاید با توجه به حدیثی باشد که می فرماید: آسیه در قیامت جزء یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد. (مبیدی، کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج ۱۰، ص ۱۵۹)

عرصه ی گیتی گذارد تا غم و اندوه جانکاه علی علیه السلام را به جان بخرد و تسکین دهنده ی آلام تنهایی و غربت او باشد. اگر زینب در کربلای مظلومیت و خون، به یاری برادری مظلوم برمی خیزد و پیام خونین او را شهر به شهر و دیار به دیار تا اعماق کاخ ظلم و بیداد یزید می رساند و پایه های حکومت او را متزلزل می کند.

آسیه نیز مأموریتی خدایی دارد که موسی را چونان جان شیرین حفظ و حراست کند تا روزی بتواند پایه های استبداد و استکبار فرعون را در هم ریزد و امتی را از ظلم و بیداد نجات دهد.

آنچه می توان از سرگذشت این زنان برجسته ی بهشتی و تاریخی نتیجه گرفت، این است که: وظیفه ی اصلی همه ی این بانوان نمونه، حفظ و حراست از حجت الهی بوده است.

قسمت نهم: آخرین سخنان مجادله آمیز فرعون و موسی علیه السلام

منطق موسی از یک سو معجزات گوناگونش از سویی دیگر و بلاهایی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی صلی الله علیه و آله برطرف شد از سوی سوم تأثیر عمیقی در محیط گذاشت و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آن ها را زیر سؤال برد.

اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواست جلو نفوذ موسی صلی الله علیه و آله را در افکار مردم مصر بگیرد، دست به دامن ارزش های پستی می زند که بر آن محیط حاکم بود و خود را با این ارزش ها با موسی مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، ...

۱- «فرعون در میان قوم خود ندا داد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نه‌های عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغ های من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟» (۱) (ولی موسی چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من؟ آیا او سخن حق می گوید یا من می گویم؟ چشم های خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید؛ و به این ترتیب فرعون ارزش های قلبی را به چشم مردم مصر کشید...)

۲- سپس می افزاید: «بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم» (۲) و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر و لکنت زبان) بیان کرد.

درحالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چراکه خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را برطرف ساخت، چراکه به هنگام بعثت عرضه داشت: (وَ اِخْلَبُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) (خداوندا گره را از زبان من بگشا) (طه: ۲۷) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است.

کرد پس فرعون در قومش ندا

نیست گفت ای قوم آیا مرا

ملک مصر این نیست یا جوهای نیل

زیر قصرم جاری از پهنای نیل

یا ز من تحتی بود قصد از بیان

که بود جوها به حکم من روان

۱- زخرف: ۵۱ (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ)

۲- زخرف: ۵۲ (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآ يَكَادُ يُبِينُ)

یا که در تحت تصرف از من اند

زیر امر مشار بینش ایمن اند

پس نمی بینید آیا ناز من

ابتدال موسی و اعزاز من

بهترم من بلکه زین مردی که هست نیست در زمین مصر بی مقدار و پست

هم نزدیک تا روشن کنند

گفت خود کافشا به مرد و زن کنند

باوجود ضعف و ذلت یعنی او

نیست کس را فهم گفتارش نکو (۱)

نکته ها

□ تعبیر به (نادی)(ندا داد)

نشان می دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدایی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود.

یا اینکه دستور داد که ندای او را به عنوان یک بخشناه در سرتاسر کشور منعکس کنند.

□ تعبیر به (انهار)

جمع «نهر» باینکه منظور از آن رود نیل است به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت.

بعضی از مفسران گفته اند رود نیل ۳۶۰ شاخه داشت که مهم ترین آن ها:

«نهر الملک» «نهر طولون» «نهر دمیاط» و «نهر تنیس» بود.

□ چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه های نیل تکیه می کند؟

برای اینکه تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آن ها از نیل سرچشمه می گرفت، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی فخر می فروشد!

□ تعبیر به (نَجْرِي مِنْ تَحْتِي)

به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می گذرد، آن گونه که جمعی از مفسران گفته اند، چراکه رود نیل از آن عظیم تر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود و غالب آبادی ها در دو حاشیه این شط عظیم قرار داشت، بلکه منظور این است این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادی ها طبق مقرراتی است که من اراده می کنم.

□ جمله ی (أنا خَيْرُ)

در قرآن، یک بار از ابلیس صادر شده است و بار دیگر از فرعون.

□ تعبیر به (مهین)

(پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند... و یا اشاره به نژاد موسی باشد که از بنی اسرائیل بود و قبطیان فرعونی خود را آقا و سرور آن ها می پنداشتند.

سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبه شده گفت:

۳- «چرا دستبندهایی از طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا گفتار او را تصدیق کنند»؟! (۱)

راست گر گوید که از نزد خدا

نامزد شد بر رسالت ز اجتبا

پس نشد افکنده چون بر وی ز رب

دستوانهایی که باشد از ذهب

یا نیامد با وی از فرشتگان

تا به او پیوسته باشد از نشان

گر رسولی شه فرستد از خواص

می کند با او روان از اختصاص

نیست پس جایز که بفرستد خدا

بر رسالت مرد درویش و گدای (۲)

نکته ها

□ (أسوره) زینت آلات فراعنه

می گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردنبد طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت آلاتی همراه نداشت و بجای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می کند و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آن ها طلا و نقره و زینت آلات است.

«اسوره» جمع «سوار» (بر وزن هزار) به معنی دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره و اصل آن از واژه فارسی «دستواره» گرفته شده (اساور نیز جمع جمع است).

اما پیامبران الهی با کناره گیری از این مسائل مخصوصاً می خواستند این ارزش های کاذب و دروغین را ابطال کنند و ارزش های اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چراکه تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.

بهبانۀ دوم همان بهبانۀ معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لااقل چرا فرشته ای همراه او نیامده؟ درحالی که رسولان مبعوث به انسان ها باید از جنس خود آن ها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آن ها را لمس کنند و به آن پاسخ گویند و بتوانند از جنبه عملی الگو اسوه ای برای آن ها باشند.

(۳)

□ (مقترنین)

به معنی متتابعین یا «متعاضدین» آمده و بعضی گفته اند اقتران در اینجا به معنی تقارن است.

۱- زخرف: ۵۳ (فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ)

۲- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۲

۳- برای شرح بیشتر به تفسیر المیزان، ذیل آیه ی ۹ سوره ی انعام مراجعه کنید.

قسمت دهم: تأثیر سخنان فرعون در اطرافیان

در آیه بعد قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند و آن اینکه: فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود و به بی اعتباری این ارزش ها کم و بیش توجه داشت...

۱- «او قوم خود را تحمیق کرد و عقول آن ها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند!» (۱)

یافت قوم خود سبک پس در خرد

در قبول گفت های خام رد

پس نمودندش اطاعت جمله زین

قوم او بودند چون از فاسقین (۲)

اصولاً راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند و با انواع وسایل آن ها را تحمیق کنند، آن ها را در یک حال بی خبری از واقعیت ها فروبرند و ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین کنند و دائماً آن ها را نسبتاً به واقعیت ها شستشوی مغزی دهند.

چراکه بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری ملت ها بزرگ ترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطنی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند!

این شیوه فرعون یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسایل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو تلویزیونی و انواع فیلم ها و حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند تا در بی خبری کامل فروروند و از آن ها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم ترین وظائف آن ها است.

نکته ها

□ عاقبت فاسقان

این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات نمی شدند و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل آن ها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آن ها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آن ها نیز با «تسلیم کورکورانه» موجبات این دزدی را فراهم ساختند. آری آن ها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

موسی صلی الله علیه و آله از تمام وسایل هدایت برای نفوذ در دل های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید ولی «عاقبت زان در برون نامد سری»!

لذا مأیوس شد و چاره ای جز نفرین به آن ها ندید، چراکه قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند، باید عذاب الهی فرود آید و آن ها را درو کند و صفحه زمین را از لوٹ وجودشان پاک سازد.

۱- لذا «موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که این ها قومی مجرم و گنه کارند» (۳)

۱- زخرف: ۵۴ (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۲

۳- دخان: ۲۲ (فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ)

خواند پس پروردگارش را فزون

هؤلاء آن قوم مجرمون (۱)

چه نفرین مؤدبانه ای؟ نمی گوید خداوند آن ها را چنین و چنان کن، بلکه همین اندازه می گوید: خداوند این ها گروهی مجرم اند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

سپس موسی به یکی از علل طغیان فرعون و فرعونیان اشاره کرده و به خداوند می گوید:

۲- موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگانت را) از راه تو گمراه می سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (به جرم گناهانشان)، دل هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!» (*) (۲)

گفت موسی دادی ای پروردگار

توبه فرعون و گروهش بی شمار

در حیات دنیوی مال و متاع

زینت و اموال و املاک و ضیاع

دادی این ها کافکنند اندر ضلال

بندگانت را ز راحت لا محال

ربنا اطمس علی اموالهم

سخت بر دل هایشان گیر از مهم

تا که بر ایمان نیابد انشراح

هم ببینند آن عذاب و افتضاح (۳)

نکته ها

□ «لام» در (لِیُضِلُّوا)

به اصطلاح «لام عاقبت» است، یعنی یک جمعیت ثروتمند اشرافی تجمل پرست، برای گمراه ساختن مردم از راه خدا خواه ناخواه کوشش خواهند کرد و پایان کارشان چیزی جز این نخواهد بود، چراکه دعوت پیامبران و برنامه های الهی مردم را بیدار و هشیار و متحد و متشکل می سازد و با این حال مجال بر غارتگران و چپاولگران تنگ خواهد شد و روزگار بر آن ها سیاه، آن ها نیز از خود واکنش نشان می دهند و به مخالفت با پیامبران برمی خیزند.

[ابتداء به اضلال، بر خداوند محال است ولی اضلال برای مجازات محال نیست و مال وزینت دادن به فرعونیان از این باب بوده است]

و این سخن در جای خود سخن حقی است لیکن باید دانست که تنها اضلال ابتدایی است که بر خدا محال است و خدای تعالی نه کسی را گمراه می کند و نه رسولش را به این منظور می فرستد و نه مال دنیا را به این منظور به کسی می دهد و اما اضلال مجازاتی و به عنوان کیفر در برابر گناهان نه تنها بر خدای تعالی محال نیست و دلیلی بر امتناع آن نداریم، بلکه کلام مجید خدا آن را در مواردی بسیار اثبات کرده است. چه مانعی دارد که خدای

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

۲- یونس: ۸۸ (وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّنَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

تعالی فرعون و درباریانش را که اصرار بر استکبار داشتند و دست از ارتکاب جرائم بر نمی داشتند مال وزینت زیادی به آنان بدهد تا دست به اضلال بزنند و جرمشان بیشتر و عقابشان افزون تر گردد؟

□ (طمس)

در لغت به معنی محو کردن و بی خاصیت نمودن چیزی است،

□ در بعضی از روایات وارد شده که پس از این نفرین، اموال فرعونیان به صورت سفال و سنگ در آمد، شاید کنایه از این باشد که آن چنان بحران اقتصادی دامنه‌شان را گرفت که ارزش ثروت هایشان به کلی سقوط کرد و همچون سفال بی قیمت شد!

□ دیدگاه سید مرتضی علم الهدی (ره)

او می گوید: مهم ترین وجهی که در تأویل (لا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم) گفته شده آن است این عبارت به (لیضلوا) عطف شده است و جواب [فعل امر در عبارت] (ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم) نیست.

با این تأویل تقدیر (فرض) سخن چنین خواهد بود: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمَسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» این وجه با عاقبت بودن «ل» و فرض «لئلا يضلوا» به جای (ليضلوا) نیز منطبق است. (۱)

قسمت دوازدهم: اجابت نفرین موسی

خداوند خطاب به موسی و هارون وحی می کند:

۱- «اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید، «دعایان نسبت به دشمنانتان اجابت شد» «پس محکم در راه خود بایستید و استقامت به خرج دهید» (۲)

۲- از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بی خبر تسلیم نشوید «و از راه جاهلان نروید» بلکه کاملاً آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید.

گفت حق کردم ز سر ما مضمی

از تو هارون اجابت این دعا

پس شما باشید بی تشویش و بیم

در طریق دعوت خود مستقیم

بیروی نکنید هم اندر پسند

راه آنان را که در نادانی اند

علم یعنی نیستشان باری به وقت

که بود موقوف هر کاری به وقت

حاصل آنکه صبر باید در امور

کآنچه تقدیر است آید در ظهور (۳)

۱- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص ۱۳۱

۲- یونس: ۸۹ (قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

قسمت سیزدهم: دستورات خدا به موسی برای آرامش بنی اسرائیل و سخنان موسی به پروردگار

ما به موسی و برادرش وحی فرستادیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید

۱- مخصوصاً «این خانه ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید»

۲- سپس به خودسازی معنوی و روحانی بپردازید «و نماز را بر پادارید»

۳- از این طریق روان خود را پاک و قوی نمایید

۴- برای اینکه آثار ترس وحشت از دل آن ها بیرون رود و قدرت روحی و انقلابی را باز یابند «به مؤمنان بشارت ده» بشارت به پیروزی و لطف و رحمت خدا. (۱)

گفت موسی تا کنند آن ها بنا

بهر طاعت مسجد اندر خانه ها

وحی زان فرمود کردیم از یقین

ما به موسی و برادرش این چنین

که فراگیرید جای بازگشت

بهر قوم خود برای بازگشت

خانه ها در شهر مصر اندر خفا

مسجد اینی به طاعت از خدا

هم شما و قومتان در هر شئون

خانه ها را قبله سازید از درون

هم پیا دارید در آن ها صلوه

ده بشارت مؤمنان را بر نجات (۲)

نکته ها

□ بازسازی منازل جهت تقویت بنیه ی دفاعی

بنی اسرائیل در آن زمان به صورت گروهی پراکنده، شکست خورده، وابسته و طفیلی و آلوده و ترسان بودند، نه خانه ای از خود داشتند و نه

اجتماع و تمرکزی، نه برنامه سازنده معنوی داشتند و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوبنده!

موسی و برادرش هارون مأموریت یافتند که برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل مخصوصاً از نظر روحی برنامه ای را در چند ماده پیاده کنند:

نخست به امر خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان همت بگمارند، این کار چند فایده داشت:

اینکه آن ها با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر علاقه بیشتری به دفاع از خود و از آن آب و خاک پیدا می کردند.

اینکه از زندگی طفیلی گرا در خانه های قبطیان به یک زندگی مستقل، منتقل می شدند.

اینکه اسرار کارها و نقشه های آن ها به دست دشمنانشان نمی افتاد.

خانه هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند.

زیرا قبله در اصل به معنی «حالت تقابل» هست،

۱- یونس: ۸۷ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۲۸

«البته بعضی از مفسران قبله را در آیه فوق به معنی مقابل نگرفته اند بلکه به همان معنی قبله نماز گرفته اند، جمله و اقیموا الصلاه را گواه بر آن می دانند، ولی معنی اول با مفهوم اصلی لغوی کلمه سازگارتر هست به علاوه اراده هر دو معنی از این کلمه نیز اشکالی ندارد، چنانکه بارها نظیرش را داشته ایم». این کار کمک مؤثری به تمرکز و اجتماع بنی اسرائیل می کرد و می توانستند مسائل اجتماعی را به طور عمومی مورد بررسی قرار دهند و به عنوان انجام مراسم مذهبی دورهم جمع شوند و برای آزادی خویش نقشه های لازم را طرح نمایند. توجه به عبادت و مخصوصاً نماز که انسان را از بندگی بندگان جدا و به خالق همه قدرت ها پیوند می دهد، قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در آنان زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ای به کالبد انسان می دمد.

□ تأثیر روانی بشارت

به موسی به عنوان یک رهبر دستور می دهد که دست در درون زوایای روح بنی اسرائیل بیفکند و زباله های ترس و وحشت را که یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است بیرون بکشد و از طریق «بشارت دادن به مؤمنان» به فتح و پیروزی نهایی و لطف و رحمت پروردگار اراده آن ها را قوی و شهامت و شجاعت را در آن ها پرورش دهد.

جالب اینکه بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب اند و گروهی از آن ها طبعاً از فرزندان یوسف اند که او برادرانش سالیان دراز بر مصر حکومت داشتند و در آبادی و عمران این سرزمین کوشیدند، اما بر اثر نافرمانی خدا و بی خبری و اختلافات داخلی روزگارشان به چنین وضع رقت باری رسیده بود، این جامعه ی فرسوده ی مصیبت زده باید نوسازی شود و نقاط منفی خود را پاک کند و به جای آن خصائل روحی سازنده بنشانند تا عظمت گذشته را بازیابد.

قسمت چهاردهم: پیام های قرآنی ۶ دسته آیات

(۱) سوره ی غافر: آیات ۲۳-۲۷

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾ وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَنْ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾﴾ (۱)

۱- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم ... (*). به سوی فرعون و هامان و قارون ولی آن ها گفتند: «او ساحری بسیار دروغ گو است!» (*). و هنگامی که حق را از سوی ما برای آن ها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» امّا نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می شود). (*). و فرعون گفت: «بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! زیرا من می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!» (*). موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!» (*).

۱- راه یافتن و نفوذ در مراکز قدرت، برای تبلیغ دین و دفاع از حق لازم است.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ)

۲- پیامبران، در برابر طاغوت ها دو سلاح مهم داشتند: یکی معجزه (بآیاتنا) و دیگری منطق روشن. (سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

۳- مبنای گرایش مردم متفاوت است، گروهی با معجزه ایمان می آورند و گروهی با منطق. انبیا هر دو را داشته اند.

(بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

۴- سرلوحه رسالت انبیا مبارزه با رهبران فساد و کفر است خواه در قالب زور و حکومت و قدرت سیاسی، (فِرْعَوْنَ) یا در قالب تدبیر و تدارک و شیطنت و قدرت فرهنگی، (هامان) یا در قالب سرمایه و ثروت و قدرت اقتصادی (قَارُونَ)

۵- محتوای دعوت انبیا مبارزه با استکبار است. +(أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ...)

۶- انبیا شهامت داشتند و در برابر همه ی قدرت ها می ایستادند. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ) الگوهای فساد را به مردم معرفی کنید. (فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ)

۷- مخالفان انبیا، معجزه را سحر و پیامبران را دروغ گو می خواندند.

(فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)

۸- گوهر دین، حق و حقیقت است. (جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ)

۹- انسان در شناخت راه حق به وحی و نبوت و لطف الهی نیاز دارد. (بِالْحَقِّ مِن عِنْدِنَا)

۱۰- مخالفان انبیا هم با زبان ترور شخصیت می کنند. (فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) و هم عملاً بر ضد آنان قیام می کنند. (اقْتُلُوا)

۱۱- کشتن و شهید کردن طرفداران حق شیوه ی همه مستکبران تاریخ است. (اقْتُلُوا)

۱۲- گرچه دشمن از ایمان مردم به انبیا ناراحت است ولی آنچه او را عصبانی می کند همراهی عملی مردم با انبیاست. (آمَنُوا مَعَهُ)

۱۳- دشمن، جوانان و زنان را هدف می گیرد. (اقْتُلُوا أَبْنَاءَ ... وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ)

۱۴- کافران کید می کنند اما به مقصود خود نمی رسند و نقشه ی آنان نقش بر آب می شود.

(وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

۱۵- خداوند با نقل خشتی کردن توطئه های فرعونى به پیامبر و مؤمنان دلدارى مى دهد. (وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

۱- منطق طاغوت ها، کشتن رهبران حق است. (قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى)

۲- شیوه ی مستکبران، یا تکذیب است (فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)، یا تهدید است (ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى)

و یا تحقیر. (وَلْيَدْعُ رَبَّهُ)

۳- حکومت فرعون، حکومتی استبدادی و خودکامه و بی قانون بود. (أَقْتُلْ مُوسَى)

۴- مجرم، جنایت خود را توجیه می کند. (فرعون، ترس از تغییر دین مردم را دلیل قتل او می داند.) (أَقْتُلْ ... إِنِّي أَخَافُ)

۵- طاغوت ها، خود را دوستدار مردم نشان می دهند. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)

۶- طاغوت ها هر کجا حکومت خود را در خطر ببینند خود را حامی مردم، طرفدار دین و اصلاح طلب معرفی می کنند. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ ... الْفُسَادَ)

۷- دین در قرائت فرعون، به معنای تسلیم در برابر طاغوت است. (يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)

۸- برقراری آرامش و امنیت، دستاویز طاغوت‌ها برای سرکوب حرکت‌های دینی و اصلاحی است.

(أَقْتُلْ مُوسَى ... أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

۹- طاغوت‌ها، مصلحان تاریخ را مفسد معرفی می‌کنند. (يُظْهِرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

۱۰- طاغوت‌ها بقای خود را در حفظ وضع موجود می‌دانند و با هر حرکت اصلاحی مخالفت می‌کنند.

(أَنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)

۱۱- انبیا در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت می‌کردند و لذا مورد اذیت و آزار طاغوت‌ها قرار می‌گرفتند.

(يُبَدِّلُ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

۱۲- در برابر تهدیدهای دشمن به خدا پناه ببریم. (إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي)

۱۳- به کسی پناه ببریم که امور همه‌ی ما به دست اوست و همه تحت ربوبیت او هستیم. (بِرَبِّي)

۱۴- شخص فرعون مهم نیست، خصلت فرعون‌نی مهم است که تکبر باشد و باید از آن به خدا پناه برد. (كُلُّ مُتَكَبِّرٍ

۱۵- انبیا شجاع بودند. موسی در برابر تهدید قتل به فرعون گفت: تو متکبر هستی. (مُتَكَبِّرٍ +

۱۶- ایمان نداشتن به حساب و کتاب، انسان را متکبر می‌کند. (مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ)

(۲) سوره‌ی غافر: آیات ۲۸-۳۵ / ۳۸-۴۵

(وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَأَنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبَكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يُهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) (*) يَقُومُ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (*) وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (*) مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ الثَّمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِّلْعِبَادِ (*) وَ يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (*) يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مِثْلَ بَرِّينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عِيَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (*) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ (*) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كِبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (*) ... وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقُومُ أَنبِعُونِ أِهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (*) يَقُومُ إِنَّمَا هِيَ إِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعَ وَ إِنْ الْآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (*) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَمَا يُعْزَىٰ إِلَّا لِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (*) وَ يَقُومُ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَ تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ (*) تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (*) لِأَجْرِمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ إِنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَ إِنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (*) فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِصِيْرٍ بِالْعِبَادِ (*) فَوَقَّهَ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (*) (۱)

۱- ترجمه: «و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: «آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است، درحالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغ گو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت و اگر راست گو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغ گوست هدایت نمی کند. (۲۸) ای قوم من! امروز حکومت از آن شماست و در این سرزمین پیروزید اگر عذاب خدا به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟!» فرعون گفت: «من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم! (دستور، همان قتل موسی است!)» (* آن مرد باایمان گفت: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! (* و از عادتت هم چون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد. (* ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (* همان روزی که روی می گردانید و فرار می کنید اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما نیست و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست! (۸) پیش از این یوسف دلایل روشن برای شما آورد، ولی شما هم چنان در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده ای را گمراه می سازد! (* همان ها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مَهر می نهد!» (۳۵)... «کسی که (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم. (۳۸) ای قوم من! این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است و آخرت سرای همیشگی است! (* هر کس بدی کند، جز بمانند آن کیفر داده نمی شود ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد- خواه مرد یا زن- درحالی که مؤمن باشد آن ها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آن ها داده خواهد شد. (* ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرامی خوانید؟! (* مرا دعوت می کنید که به خداوند یگانه کافر شوم و همتایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، درحالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم! (* قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید، نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارد و نه در آخرت و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست و مسرفان اهل آتش اند! (* و به زودی آنچه را به شما می گویم به خاطر خواهید آورد! من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست!» (* خداوند او را از نقشه های سوء آن ها ننگه داشت و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد! (۴۵)»

۱- یکی از جلوه های امداد الهی که در اثر پناه بردن به او حاصل می شود، پیدا شدن طرفداران در میان مخالفان است. (عُذْتُ بِرَبِّي ... قَالَ رَجُلٌ)

۲- خاطره ی مجادلات و استدلال های تاریخی را زنده نگاه دارید. (قرآن شیوه ی جدال مؤمن آل فرعون را بیان می کند). (وَقَالَ رَجُلٌ)

۳- در نقل تاریخ به عناصر اصلی توجه کنیم، نه نام ها و القاب. (رَجُلٌ مُؤْمِنٌ)

۴- کار کردن در دستگاه ظلم، برای انجام مأموریتی مهم تر مانعی ندارد. (رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ)

۵- نظام و تشکیلات و جامعه و محیط فاسد، دلیل اجبار انسان بر ارتکاب جرم نیست.

(در نظام فرعونى نیز افراد مؤمن پیدا می شوند). (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ)

۶- گاهی تقيه و کتمان عقیده برای انجام کارهای مهم و رسیدن به اهداف بالاتر لازم است. (يَكُتُمُ إِيمَانَهُ)

۷- برکات نهی از منکر تا آنجاست که پیامبری را از کشته شدن نجات می دهد و او نیز جامعه ای را نجات می دهد.

(أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا)

۸- مؤمن، بی تفاوت نیست حامی مظلوم است و علیه ظالم فریاد می کشد. (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا)

۹- وجدان های خفته را از طریق سؤال بیدار کنید. (أَتَقْتُلُونَ)

۱۰- در نظام طاغوتی، تبلیغ نام خداوند نیز جرم است. (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)

۱۱- مؤمن با منطق دفاع می کند. (أَتَقْتُلُونَ ... جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ)

۱۲- در شیوه ی تبلیغ، تعصب را کنار بگذاریم. (مؤمن آل فرعون گفت: موسی یا راست می گوید یا دروغ، اگر راست گوید که آنچه وعده

می دهد پیش خواهد آمد و اگر دروغ گوید، به عهده ی خودش). (إِنْ يَكُ كَاذِبًا ... وَإِنْ يَكُ صَادِقًا)

۱۳- زیان دروغ به خود دروغ گو برمی گردد. (إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ)

۱۴- اسراف و تکذیب، دو مانع برای هدایت هستند. (لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

۱۵- مؤمن، دلسوز مردم است. (تعبیر (یا قوم) شش مرتبه در آیات ۲۹ تا ۴۱ تکرار شده است)

۱۶- در شیوه ی تبلیغ از عنصر عاطفه کمک بگیریم. (یا قوم)

۱۷- نشانه ی مؤمن حتی در رژیم کفر تلاش و حضور در صحنه است، نه انزوا و گوشه گیری. (يَكُتُمُ إِيمَانَهُ ... يَا قَوْمِ)

۱۸- به قدرت خود تکیه نکنیم که امروز به دست ماست. (لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ)

۱۹- در نظام فرعونى، ایمان ها پنهان است و طغیان ها جلوه دارند. (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ، (ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ)

۲۰- برای افراد سرمست از قدرت هشدار لازم است. (فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ)

۲۱- بی توجهی به دعوت انبیا، قهر الهی را به دنبال دارد. (فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا)

۲۲- برای هشدار دادن، بیان احتمال خطر کافی است. (بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا)

۲۳- در شیوه ی تبلیغ و هشدار به مردم، خود را نیز در معرض خطر تصور کنید. «جاءنا» به جای (جاءکم).

۲۴- طاغوت ها به هشدارها توجه نمی کنند. (يَا قَوْمٍ ... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ)

۲۵- «مَنْ» گفتن های پی در پی، از نشانه های طاغوت است. (أَهْدِيكُمْ)، (أُرِيكُمْ)، (مَا أَرَى)

۲۶- طاغوت ها جز برای خود، برای هیچ کس حق اظهار نظر قایل نیستند. (مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى)

۲۷- طاغوت ها مدعی هدایت مردم به راه درست و صلاح جامعه هستند. (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۲۸- انسان فطرتاً خواهان سعادت و رشد و هدایت است و طاغوت ها نیز از همین انگیزه ی فطری سوءاستفاده می کنند. (إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۲۹- طاغوت ها از مذهب علیه مذهب استفاده می کنند. (فرعون کلمه ی (الرَّشَادِ) را که بار مکتبی دارد به کار می بُرد).

پیام های آیات ۳۰ تا ۳۵

۱- به خاطر سخنان مخالفان، از تبلیغ و ارشاد دست برندارید. (قَالَ فِرْعَوْنُ ... قَالَ الَّذِي آمَنَ)

۲- تنها بودن، در ترک امر به معروف و نهی از منکر عذر نیست. (قَالَ الَّذِي آمَنَ)

۳- تبلیغ از ضروریات ایمان است. (قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ)

۴- مبلغ باید سوز داشته باشد. (يَا قَوْمِ)

۵- مبلغ باید از تاریخ آگاه باشد. (مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ)

۶- در شیوه ی تبلیغ گاهی باید کلی سخن گفت و گاهی باید نمونه ها و مصادیق آن را بیان کرد.

(مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ)

۷- خطر بزرگ آن است که انکار حق در انسان، به صورت یک عادت و خصلت درآید. (دَابِ)

۸- قهر خداوند، مخصوص قیامت نیست امت هایی در همین دنیا عذاب شده اند.

(مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ)

۹- سنت خداوند نابود کردن طاغیان است. (قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ)

۱۰- در شیوه ی تبلیغ، هر کجا کیفری مطرح می شود برای این که به خشونت متهم نشوید، دلیل کیفر را بیان کنید.

(ونوح و عاد و ثمود ... وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) و نابودی آنان بر اساس عدل بوده است.

۱۱- قهر خداوند به خاطر عملکرد خود ما و بر اساس عدل و حکمت است. (وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

۱۲- خداوند حتی اراده ظلم نسبت به بندگانش نمی کند. (مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

۱۳- بدترین ظلم آن است که انسان به زیردست خود ظلم کند. (ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

۱۴- در شیوه ی تبلیغ، توقع نداشته باشیم که با اولین تذکر به نتیجه برسیم، بلکه تکرار لازم است. ((یا قَوْمِ) تکرار شد.)

۱۵- در شیوه ی تبلیغ، عواطف را از یاد نبریم. (یا قَوْمِ)

۱۶- در شیوه ی تبلیغ، از اهرم انذار بیشتر استفاده کنیم. ((أَنْتِي أَخَافُ) تکرار شد)

۱۷- در شیوه ی تبلیغ، هم قهر خداوند در دنیا را یادآوری کنیم. (قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ)... و هم قهر الهی در قیامت را.

(مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)

۱۸- فرار در قیامت هیچ اثری ندارد. (تُولُونَ ... مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)

۱۹- هدایت و ضلالت به دست خداست، گرچه مقدمات آن به دست انسان است. (مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

۲۰- رفتار نیاکان در گرایش ها یا لجاجت های نسل آنان موثر است. مؤمن آل فرعون گفت: اگر امروز به موسی ایمان نمی آورید راه دوری نرفته اید شما به یوسف هم ایمان نیاوردید. (جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ)

۲۱- یوسف معجزات فراوان داشته است. (بِالْبَيِّنَاتِ)

۲۲- شک، اگر مقدمه ی تحقیق و حرکت شود ارزش دارد ولی اگر سبب رکود و سوءظن شود یک آفت است.

(فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ)

۲۳- شک، یک حالت طبیعی است، ولی تشکیک بی مورد ناپسند است. (فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ)

۲۴- مرگ برای همه است، حتی پیامبران. (حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ)

۲۵- عقیده به ختم نبوت بعد از یوسف سبب شد که برخی از بنی اسرائیل، بعثت حضرت موسی را نپذیرند.

(قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا)

۲۶- رضایت ما از جرم دیگران، ما را نیز شریک جرم می کند. (یوسف چهارصد سال قبل از موسی زندگی می کرده ولی چون نسل های بعدی به کفر نیاکانشان راضی بودند خداوند آنان را مخاطب قرار داده است). (قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ)

۲۷- خاتمیت پیامبر باخداست، نه خواست مردم. (قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا)

۲۸- خداوند مردم را بدون حجت و راهنما نمی گذارد. (انتقاد آیه از کسانی است که بدون دلیل می گویند:

(لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ ... رَسُولًا)

۲۹- سنت خداوند آن است که کسانی را که در مخالفت با حق پافشاری می کنند به حال خود رهاشان کند.

(كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

۳۰- کسی که راه انبیا را نپذیرد و حرکت نکند، استعدادها و لیاقت ها و الطافی را که حق دریافت داشته به هدر داده است. (مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

۳۱- سقوط انسان مرحله ای است: در یک مرحله تشکیک می کند، (مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) ولی در مرحله ی دیگر تکذیب. (مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

۳۲- فیض خداوند عام است، این افرادند که به خاطر روحیات و عملکرد بد، خود را محروم می کنند.

(يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

۳۳- جدال از سر جهل و بی فکری و بی دلیلی، سبب تردید و تشکیک و محروم شدن از هدایت الهی می گردد.

(يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ مُرْتَابٌ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ)

۳۴- جدال نیز شیوه و اخلاق مخصوص به خود دارد و جدال بی دلیل مردود است.

(يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)

۳۵- انبیا دلایل روشن دارند. (جاءكم بالبينات) ولی مخالفان دلیل ندارند. (بغير سلطان)

۳۶- دلیل و برهان موجب نوعی سلطه و حکومت بر دیگران می شود. (بغير سلطان)

۳۷- ستیزه گران بی دلیل، از محبوبیت نزد خدا و مردم، محروم هستند. (مقتاً عند الله و عند الذين آمنوا)

۳۸- قهر خداوند، قانونمند است. (كذلك)

۳۹- تکبر نابجا انسان را از دریافت الطاف الهی محروم می کند. (يطبع الله على كل قلب متكبر جبار)

۴۰- در نظامی که حاکمش فرعون متکبر و جبار است، در ارشاد مردم باید کلماتی آورده شود که آنان مصداقش را پیدا کنند. (يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَيَّ كُلَّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

۴۱- دلیل انکار رسالت حضرت موسی (که در آیه ی قبل آمده بود) به خاطر روحیه ی تکبر بود.

(مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

۴۲- مؤمنان باید در برابر ستیزه جویان و مجادله گران بی منطق موضع گیری کنند و از آنان براءت جویند و خشم خودشان را اعلام نمایند. (يُجَادِلُونَ ... بَعِيرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَفْتَأًا ... عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)

پیام های آیات ۳۸ تا ۴۶

۱- گاهی باید تقیه را شکست و عقیده ی خود را ابراز کرد. (مؤمن آل فرعون که تا مدتی ایمان خود را پنهان می کرد، تقیه را شکست، در برابر فرعون موضع گرفت و به مردم گفت: از من پیروی کنید.)

(وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ)

۲- وظیفه ی مؤمن، دعوت دیگران است. (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ)

۳- در دعوت مردم، گاهی باید یک تنه به پاخواست و منتظر دیگران نبود. (قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا)

۴- تبلیغ دین در فضای خفقان طاغوتی، به قدری ارزش دارد که خداوند آن را در قرآن بازگو می کند و یاد و خاطره اش را گرامی می دارد. (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا)

۵- پیروی از سخن مؤمن، پیروی از خدا و رسول است. (اتَّبِعُونِ)

۶- در شیوه ی تبلیغ، دشمن را خلع سلاح و شعارهای زیبای او را شکار کنید.

در آیه ی ۲۹ خواندیم که فرعون می گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) من جز به راه رشد، شماراهدایت نمی کنم. در این آیه می خوانیم که مؤمن آل فرعون نیز می گوید: (أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) آری، رسیدن به رشد و سعادت آرمان همه انسان هاست که مستکبران از این آرمان سوءاستفاده می کنند و مؤمنان باید از این نیاز فطری، به شکل درست استفاده کنند. (اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۷- رشد، در تشخیص جایگاه دنیا از آخرت است. (سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا)

۸- ایمان به ناپایداری دنیا و پایداری قیامت، زمینه ی سعادت و رشد است. (سَبِيلَ الرَّشَادِ ... الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ)

۹- دنیا، جز وسیله ای برای کامیابی موقت نیست. (مَتَاعٌ)

(این کلمه به چیزی گفته می شود که از آن بهره کم برده می شود.)

۱۰- با مقایسه ارزش دنیا و آخرت، حقایق را بهتر درک می کنیم. (مَتَاعٌ ... دَارُ الْقَرَارِ)

۱۱- زرق و برق دنیا زودگذر است به جهان ابدی فکر کنیم. (مَتَاعُ)، (دَارُ الْقَرَارِ)

۱۲- در شیوه تبلیغ، به خواسته های طبیعی و فطری مردم توجه داشته باشیم. (زندگی جاودانه خواسته طبیعی و فطری انسان است و مؤمن آل فرعون رسیدن به این خواسته را در گرو پیروی از راه حق معرفی می کند.)

(يَا قَوْمِ ... الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَآنَ الْآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)

۱۳- کیفر و پاداش، بر اساس عمل است (نه خیال و آرزو). (مَنْ عَمِلَ)

۱۴- خداوند عادل است و کیفرش بیش از مقدار جرم نیست. (مِثْلَهَا)

۱۵- انسان، مختار آفریده شده است. (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً ... مَنْ عَمِلَ صَالِحًا)

- ۱- کار خوب و بد بی پاداش نیست چه بزرگ باشد و چه کوچک. (سَيِّئَةً)، (صَالِحًا)
- ۲- مقایسه میان عمل خوب و بد و پاداش و کیفر، بهترین روش شناخت است. (عَمِلَ سَيِّئَةً ... عَمِلَ صَالِحًا)
- ۳- کار خوب به جنسیت انسان (زن یا مرد بودن) ربطی ندارد. (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى)
- ۴- برای ایجاد انگیزه در کارهای شایسته، تشویق لازم است. (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا ... فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ)
- ۵- زن و مرد در پیمودن راه تکامل و دریافت الطاف الهی یکسانند. (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى)
- ۶- ایمان و عمل همراه یکدیگر کار سازند و هر یک از آن ها به تنهایی نجات بخش نیست. (عَمِلًا)، (وَهُوَ مُؤْمِنٌ)
- ۷- ایمان شرط قبولی عمل است. (عَمِلًا ... وَهُوَ مُؤْمِنٌ)
- ۸- ورود به بهشت، ایمان لازم دارد. (وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ)
- ۹- پاداش خداوند بی حساب است. (رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد). (بِغَيْرِ حِسَابٍ) (مراد از (بِغَيْرِ حِسَابٍ) فراوانی پاداش است، نه بی حساب و کتاب بودن آن).
- ۱۰- اگر سوز و ایمان و استقامت باشد انسان یک تنه در برابر انبوه منحرفان قیام کرده، فریاد می زند. (أَدْعُوكُمْ)
- ۱۱- تضاد و تزاخم میان حق و باطل همواره بوده است. (أَدْعُوكُمْ)، (تَدْعُونِي)
- ۱۲- کثرت دعوت کنندگان به باطل، در دعوت یک تنه ی شما اثر نگذارد. (تَدْعُونِي) جمع است و (أَدْعُوكُمْ) مفرد.
- ۱۳- نظام های فاسد، در فکر انحراف مؤمنان هستند. (تَدْعُونِي)
- ۱۴- راه حق به نجات و راه باطل به دوزخ می انجامد. (إِلَى النَّجَاهِ)، (إِلَى النَّارِ)
- ۱۵- در دعوت به حق، تنها سراغ مردم عادی نروید بلکه سراغ منادیان کفر و شرک نیز بروید. (أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ)، (تَدْعُونِي لِأَكْفَرُ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ)
- ۱۶- مشرک، منطقی و برهان ندارد. (أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ)
- ۱۷- برای جذب افراد منحرف از بهترین تعبیرات استفاده کنید.
- ۱۸- توبه و بازگشت از کفر و شرک، مورد پذیرش است. (أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ)
- ۱۹- مغفرت خداوند به خاطر ناتوانی و عجز نیست بلکه در عین قدرت، بخشنده است. (الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ)
- ۲۰- در مسائل عقیدتی، ایمان و قاطعیت لازم است. (لاجرم)

۲۱- در امریه معروف و نهی از منکر با دلیل سخن بگوییم. (بت ها نمی توانند مردم را به خود دعوت نمایند).

(لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ)

۲۲- اسراف تنها در مال نیست، بلکه هدر دادن استعدادها و نیروهای انسانی به خاطر پایبندی به بت هایی که جمادی بیش نیستند نیز اسراف است. (إِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

۲۳- مبلغ باید امیدوار باشد و آینده را روشن ببیند. (فَسَتَذْكُرُونَ)

۲۴- در تبلیغ، گاهی باید تهدید کرد. (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ) (در آینده با قهر الهی از غفلت بیرون خواهید آمد).

۲۵- مبلغ باید به اهداف خود یقین داشته باشد. (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ)

۲۶- در برابر تهدیدها و توطئه ها (مکروا) باید به خدا پناه برد. (أَفَوَضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ)

۲۷- مبلغ باید تکیه گاه معنوی داشته باشد. (أَفَوَضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ)

۲۸- کارها را به کسی بسپاریم که به حال ما آگاهی کامل داشته باشد. (بَصِيرًا بِالْعِبَادِ)

۲۹- توکل بر خداوند و تفویض کارها به او، پاسخ سریع الهی را به دنبال دارد. (فَوْقَاهُ اللَّهُ)

۳۰- اگر خداوند اراده کند، یک نفر مؤمن را در میان یک رژیم فاسد و حيله گر حفظ و یاری می کند. (فَوْقَاهُ اللَّهُ) با لطف خداوند، هم جان و ایمان افراد مؤمن از توطئه ها حفظ می شود و هم توطئه گران نابود می شوند.

(فَوْقَاهُ اللَّهُ ... وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ)

۳۱- همراهی و همدمی با ستمگران، انسان را در کيفر آن ها شریک می کنند. (وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ)

۳۲- عذاب های الهی درجات دارد. (سُوءُ الْعَذَابِ)

۳) سوره تحریم: آیه ۱۱: شهادت آسیه بنت مزاحم در قرآن

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ائْتِنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

(۱)

پیام ها

۱- زن می تواند الگوی مردان و زنان تاریخ شود (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

۲- مقایسه ی الگوها، از روش های تربیت است. «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا»

۳- فشار محیط و جامعه، وابستگی اقتصادی، زن بودن، تقاضای همسر و ترس از آوارگی، هیچ کدام دلیل بی دینی نمی شود. (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

۴- برای اتمام حجت یک نمونه هم کافی است (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

۵- حرف اول را اراده ی انسان می زند، نه چیز دیگر. (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

۶- مبارزه با طاغوت، با دُعا منافاتی ندارد. (رَبِّ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ)

۷- نجات از طاغوت، پشتوانه ی معنوی لازم دارد. (رَبِّ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ)

۸- مهم تر از بهشت، قرب معنوی به خداست. (رَبِّ ائْتِنِي لِي عِنْدَكَ ...)

۹- ایمان سبب تنفّر از ستمگران است و همسر فرعون به خاطر ایمانی که داشت از تمام رفتارهای فرعون متنفّر بود. (امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)

۱۰- اطاعت زن از مرد در عقیده لازم نیست، بلکه باید گاهی موضع گرفت

(امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ... نَجْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)

۱۱- روابط خانوادگی حدودمرز دارد و همین که به انحراف و کفر رسید باید تغییر کند.

(امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ... نَجْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)

۱۲- تبری از کفر، شرط ایمان است (نَجْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)

۱- ترجمه: «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (*»

۱۳- ابراز تنفر و انزجار از دیگران، باید ملاک و معیار عقلی و شرعی داشته باشد.

(نجنی من فرعون و عمله... من القوم الظالمین)

(۴) سوره ی یونس: آیات ۸۷-۸۹

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (*) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّهُمْ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَمَّا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (*) قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (*) (۱)

پیام ها

۱- همه ی برنامه های انبیا حتی روش مساکن سازی هم بر اساس دریافت های وحی است. (أَوْحَيْنَا) ... (أَنْ تَبَوَّءَا)

۲- مساکن، یکی از نعمت های الهی است. (أَوْحَيْنَا) ... (أَنْ تَبَوَّءَا)

۳- رهبران دینی باید به مسائل مادی و رفاهی امت هم توجه کنند. (تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا)

۴- منطقه ی مسکونی افراد مؤمن باید از کفار جدا باشد تا زمینه ساز عزت، قدرت و استقلال گروه بایمان گردد.

(تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا)

۵- تاریخ شهرسازی تا زمان حضرت موسی صلی الله علیه و آله قطعی است. (تَبَوَّءَا) ... (بُيُوتًا)

۶- معماری و شهرسازی اسلامی باید با اهداف مکتبی سازگار باشد و جهت قبله فراموش نشود. (وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)

۷- به گونه ای خانه بسازیم که انجام مراسم مذهبی و اقامه ی نماز در آن عملی باشد. (وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)

۸- خانه افراد مکتبی باید نمازخانه باشد. (بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)

۹- خانه های مقابل یکدیگر، از نظر تمرکز، حفاظت، نظارت و انس باهم مناسب تر است. (وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)

۱۰- نگذاریم بیگانگان در محله و جامعه ی ما رخنه کنند. (اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)

۱۱- نماز در رأس برنامه همه ی پیامبران وزمینه رهایی بوده است. (أَقِيمُوا الصَّلَاةَ)

۱۲- کلمه ی (رَبَّنَا) در دعا نقش مهمی دارد. (رَبَّنَا) (سه بار در آیه تکرار شده)

۱۳- هر کس هر چه دارد، از خداست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ)

۱۴- مال و دارایی، نشانه ی محبوبیت نزد خدا نیست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً ...)

۱۵- کفر، مانع کامیابی نیست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ) ... (زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

۱۶- جلوه های مادی مستکبرین، تنها در چند روزه ی دنیاست. (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

۱۷- طاغوت ها هم خود گمراهند، هم دیگران را به گمراهی می کشند. (لِيُضِلُّوا)

۱۸- نفرین انبیا، نه بر اساس کینه ی شخصی، بلکه به خاطر حفظ مکتب و امت است. (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ)

۱۹- سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف و اغفال و فقر نیز زمینه ی کفر می شود. (أَمْوَالًا) (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ)

۱- ترجمه: «و به موسی و برادرش وحی کردیم که: «برای قوم خود، خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می شوند!)» (* موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (به جرم گناهانشان)، دل هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!» (* فرمود: «دعای شما پذیرفته شد! استقامت به خرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند، تبعیت نکنید!» (*))

۲۰- در دعاها، دعای سیاسی و نفرین بر دشمنان را فراموش نکنیم. (رَبَّنَا اَطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَ اَشْدُدْ ...)

۲۱- آنجا که استدلال و معجزه کارساز نباشد، نوبت نفرین است. (رَبَّنَا اَطْمِسْ ...)

۲۲- سنگدلان تا اجبار و قهر الهی را نبینند، حق را باور نمی کنند. (فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتّٰی يَرَوْا الْعَذَابَ)

۲۳- دعای انبیا مستجاب است. (فَقَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ)

۲۴- استجابت دعای موسی، نشانه ی سحت و درستی درخواست های او در هلاکت فرعونیان است.

(اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ)

۲۵- حتی پس از قبولی دعا هم صبر و پشتکار لازم است. (فَاسْتَقِيْمَا)

۲۶- رهبران الهی باید در برابر افکار جاهلانه، با صلابت و قاطع باشند، زیرا سستی نشانه ی جهل است.

(فَاسْتَقِيْمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ)

۲۷- پیروی از اهل علم جایز است. (لَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيْلَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ)

(۵) سوره ی زخرف: آیات ۵۱-۵۴

(وَ نَادٰی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهٖ قَالِ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِيْ مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِيْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ) (*) (اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِيْ هُوَ مَهِيْنٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِيْنُ) (*) (فَلَوْ لَا اَلْقٰی عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِيْنَ) (*) (فَاسْتَخَفَّ قَوْمُهٗ فَاَطَاعُوْهُ اِنْ هُمْ كَانُوْا قَوْمًا فَاسِقِيْنَ) (*) (۱)

پیام ها

۱- طاغوت ها به هنگام خطر دست به تبلیغات می زنند. (وَ نَادٰی فِرْعَوْنُ)

۲- طاغوت چون منطق ندارد، به کاخ و مال خود تکیه می کند. (اَلَيْسَ لِيْ مُلْكُ مِصْرَ)

۳- طاغوت ها از مردم می خواهند که عقلشان در چشمشان باشد. (اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ)

۴- استخفاف دیگران، از ویژگی های طاغوت است. (هُوَ مَهِيْنٌ)، (لَا يَكَادُ يُبِيْنُ)

۵- پست شمردن دیگران به خاطر لباس و ظاهری ساده، رفتاری فرعونی است. (هُوَ مَهِيْنٌ)

۶- کسی که منطق ندارد به ثروت و زینت تکیه می کند و داشتن آن ها را نشانه حق و نداشتن آن را نشانه باطل می پندارد. (فَلَوْ لَا اَلْقٰی عَلَيْهِ)

۷- زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی است. (اَلْقٰی عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ)

۸- تضعیف رهبر الهی و القای شبهه کار فرعونیان است. (اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ)

۹- اطاعت در نظام فاسد بر اساس تحقیر مردم است. (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

۱۰- خود باختگی و تهی شدن از هویت سبب تسلیم شدن در برابر طاغوت ها است. (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

۱۱- سرسپردگی و اطاعت کورکورانه، ریشه در فقر فرهنگی، کوتاه بینان فکری و سطحی نگری انسان ها دارد.

۱- ترجمه: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟! (*» من از این مردی که خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم! (*» اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تائید کنند). (*» او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند. (*»»

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

۱۲- جامعه ای که از خط الهی خارج شد، خود را باور نمی کند و خفت پذیر می شود.

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ ... أَن هُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) («فسق» به معنای خارج شدن از مدار حق است)

۶) سوره ی دخان: آیه ۲۲ (فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱- بعد از طی چندین مرحله ی دعوت و هدایت، نفرین جایز است. (فَدَعَا)

۲- اگر گناه و فساد در انسان رسوخ کرد، دیگر دعوت انبیا اثری نخواهد داشت. «أَن هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ»

۱- ترجمه: «(موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: این ها قومی مجرم اند!» (*)

فصل پنجم: داستان دستور فرعون به ساختن برج بلند برای دیدن خدای موسی در ۸ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

قسمت ها به ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

ادعای الوهیت فرعون

قرآن

صفی علیشاه

.۲

فرعون دستور به ساختن برجی

بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.۳

ساختن برج در طول هفت

سال

روایات

-

.۴

ویرانی برج بلند به

امر خداوند

روایات

-

.۵

عکس العمل فرعون پس از

فروریختن برج

روایات

-

.۶

عاقبت نیرنگ فرعون

قرآن

صفی علیشاه

.۷

درس عبرتی برای همگان

قرآن

صفی علیشاه

.۸

بررسی پیام های قرآنی

۳ دسته آیات

قصص : ۳۸

غافر: ۳۶-۳۷

قسمت اول: ادعای الوهیت فرعون

گرچه سخنان «مؤمن آل فرعون» این اثر را گذاشت که فرعون را از تصمیم قتل موسی بازداشت، ولی نتوانست فرعون را از مرکب غرور پائین آورد و از شیطنت بازدارد و در مقابل حق به تسلیم وادار کند، چراکه او شایستگی و لیاقت آن را نداشت، به هر حال آوازه پیروزی موسی صلی الله علیه و آله بر ساحران در سراسر مصر پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد احتمال بیدار شدن توده های در بند بسیار زیاد بود، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مسئله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و مردم را بتواند اغفال و تحمیق کند فراهم ساخت.

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و در نتیجه فکرش به این رسید که:

۱- «من غیر از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم!» (۱)

فرعون با این سخنش، نهایت شیطنت را به خرج می دهد و الوهیت خود را مسلم می شمرد و بحث را تنها در این قرار می دهد آیا غیر از او خدای دیگری هست یا نه؟!

۲- بزرگ ترین ادعا را با بدترین تعبیرات مطرح نمود و گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم» (۲)

گفت فرعون ای گروه من بجای

من ندانم بر شما جز من خدای (۳)

جمع کرد او لشکر و داد این ندا

گفت من پروردگارم بر شما

موسی از هم خالقی از غیر من

باشدش من بهترم ز او بی سخن

آنکه پس باشد فقیر و بی نوا

از رسولش آشکار است این به ما

که بسی باشد برهنه و گرسنه

بر رسالت آمد است او یک تنه

نه غلامی نه سپاهی نه زری

نه لباس و نه اساس و استری

من غلامانم بسی ذی ثروت اند

صاحب قصر و سرا و دولت اند

مشتبه شد زین سخن بر احمقان

که نباشد خالق موسی چنان

در تصور نامد ایشان را کجا

کانکه ترسد ز اژدها نبود خدا (۴)

قسمت دوم: فرعون دستور به ساختن برجی بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد

سپس او در مرحله بعد برای اقامه دلیل بر عدم وجود خدایی دیگر با اعمال شیطنت آمیز خود به کار تازه ای دست زد و آن مسئله ساختن برج بلند برای صعود به آسمان ها و آگاهی از خدای موسی بود!

۱- قصص : ۳۸ (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...)

۲- نازعات: ۲۴ (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

(* ثعلبی می گوید: هنگامی که فرعون موقعیت خویش را در میان بنی اسرائیل متزلزل یافت از هامان خواست کاخی عظیم را برایش بنا نماید تا به زعم خویش بر خدای موسی دست یابد. (۱)

۱- «فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز شاید با وسایل و اسبابی مجهز شوم» (۲)

۲- اسبابی که مرا به آسمان ها برساند تا از خدای موسی آگاه شوم، هرچند گمان می کنم او دروغ گو باشد «آری» این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود و او را از راه حق بازداشت «اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد» (۳)

پس توای هامان برافروز آتشی

بر گل آن تا پخته گردد بی غشی

پس بساز بهر من کاخی بلند

تا روم بالا بر آن از خودپسند

شاید آنکه بازایم اطلاع

از خدای موسی اندر ارتفاع

من گمان دارم ورا از کاذبین

کرد کبر او هم جنودش بر زمین (۴)

گفت فرعون او به هامان منیع

کن بنا کاخی ز بهر من رفیع

تا رسم شاید به راه آسمان

یا به درها یا به منزل های آن

بر خدای موسی آگه پس شوم

چون به گردون زان بنا بالا روم

بر گمانم کاو به دعوی کاذب است

از تقلب گفت اوین غالب است

همچنین آراسته فرعون را

سوء کردارش شد از دیو دغا

مانده باز حق و صد عن سیل

گشت ابلیسش به راه کج دلیل

کید فرعون و سلوک ناصواب

می نبود از دیو الا فی تباب

یعنی الا ظلم و خسران و گناه

بد تباهی حاصل فکر تباہ (۵)

نکته ها

□ علت دستور ساختن برج بلند

نخستین چیزی که در اینجا به نظر می رسد این است که هدف فرعون از این کار چه بود؟

آیا او واقعاً در این حد از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی صلی الله علیه و آله در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوه های سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد می تواند به آسمان برود؟!

۱- قصص : ۳۸ (فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ)

۲- غافر: ۳۶ (وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ)

۳- غافر: ۳۷ (أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۶

این مسئله بسیار بعید به نظر می‌رسد، چراکه فرعون با تمام غرور و تکبری که داشته مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت عظیمی را دربند نگه داشته بود و با قدرت بر آن‌ها حکومت می‌کرد و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبه شیطانی دارد، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت.

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

او می‌خواست وسیله‌ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آن‌ها از مسئله نبوت موسی علیه السلام و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد و مسئله ساختن این بنای مرتفع که به گفته بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسایل ساخته می‌شد می‌توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و هر چه بنا بالاتر می‌رود توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند و نقل همه محافل و خبر روز همین موضوع باشد و مسئله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت موقتاً به طاق نسیان زند.

او می‌خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده‌های زحمت کش کند و کاری هرچند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و ابستگی مردم از نظر اقتصادی به خزینه او بیشتر گردد.

برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و بازگردد و برای تحمیق مردم بگوید: خدای موسی هر چه بود تمام شد! به سراغ کار خود بروید و فکرتان راحت باشد!

برای فرعون روشن بود بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی‌کرد سهل است از فراز کوه‌های بسیار مرتفع نیز اگر به آسمان نگاه شود منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می‌شود بدون کمترین تغییر.

فرعون به خوبی مطالب را می‌دانست، اما برای تحمیق مردم مصر و حفظ موقعیت خویش با الفاظ بازی می‌کرد و صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است؛ و یکی از سنت‌های سیاست باز آن کهنه کار این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میل آن‌ها واقع شود برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن فوراً دست به کار آفریدن صحنه تازه‌ای می‌شوند که افکار توده‌ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند. قابل توجه این که فرعون در برابر موسی علیه السلام با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می‌کند و می‌گوید: من می‌خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم و می‌افزاید: «هرچند او را دروغ گو گمان می‌کنم» و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می‌کند.

□ (صرح)

در اصل به معنی وضوح و روشنی و «تصریح» به معنی آشکار نمودن، سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چراکه کاملاً واضح و روشن و آشکار است، بسیاری از مفسران و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده‌اند.

□ (تباب) به معنی خسارت و هلاکت است.

□ زینت دادن عمل فرعون در چشمانش

قرآن با جمله (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ) نخست ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خودخواهی بیان می دارد، سپس نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی.

□ چرا فرعون نامی از آجر نبرد و با جمله آتشی بر گل (خشت) بیفروز قناعت کرد؟

بعضی می گویند دلیلش این است که تا آن زمان ساختن آجر معمول نشده بود و این کار به ابتکار فرعونیان صورت گرفت درحالی که بعضی دیگر معتقدند این طرز بیان یک نوع بیان متکبرانه و موافق سنت جباران بوده است.

بعضی نیز گفته اند کلمه «آجر» تعبیر فصیحی نیست که قرآن آن را به کاربرد، لذا بجای آن چنین تعبیری را آورده است.

□ آیا به راستی فرعون این دستور خود را درزمینه ساختن کاخ آسمان خراشش عملی ساخت یا نه؟

ظاهراً چیزی که فکر این مفسران را به خود مشغول داشته این است که به هیچ حساب این کار عاقلانه نبوده است، مگر مردم بالای کوه ها نرفته بودند و منظره آسمان را همان گونه که بر روی زمین است ندیده بودند؟ کاخی که به دست بشر ساخته می شود از کوه مرتفع تر است؟ کدام احمق باور می کرد که از بالای چنین کاخی بتوان به آسمان دست یافت؟! ولی آن ها که چنین می اندیشند از این نکته غافل اند که اولاً سرزمین مصر کوهستانی نبود و از این گذشته ساده لوحی توده های مردم آن زمان را فراموش کرده اند که چگونه ممکن بود آن ها را با این مسائل اغفال کرد و فریب داد؟ حتی در عصر و زمان ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است مسائلی می بینیم که شباهت به این فریب و نیرنگ ها دارد.

قسمت سوم: ساختن برج در طول هفت سال

به هر حال «هامان» دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی به کار گمارد، به طوری که در همه جا سروصدای این برج عظیم پیچید.

هرقدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد.

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های ماریج آن مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد!

(* در روایات آمده است فرعون اولین کسی بود که از آجر برای احداث ساختمان های خود استفاده کرد.

آن ها در مدت هفت سال کاخی باشکوه را بنا نمودند ارتفاع آن به حدی بود که کسی تا آن روز بنایی را بدان اوج مشاهده نکرده بود.

هنگامی که ساختمان به اتمام رسید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند، روزی فرعون با تشریفاتی به آنجا آمد و شخصاً از برج عظیم بالا-رفت هنگامی که بر فراز برج رسید نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید، کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت!

معروف است تیری به کمان گذاشت به آسمان پرتاب کرد تیر بر اثر اصابت به پرنده ای و یا طبق توطئه قبلی خودش خون آلود بازگشت فرعون از آنجا پائین آمد و به مردم گفت: بروید و فکرتان راحت باشد خدای موسی را کشتم! (۱)

حتماً گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند.

قسمت چهارم: ویرانی برج بلند به امر خداوند

اما خداوند به جبرئیل فرمان داد تا با بال های خویش بر پیکر آن کاخ بکوبد.

ضحاک می گوید: بعد از اتمام ساختمان خداوند شبانگهان جبرئیل را برای عذاب فرعونیان نزد آنان فرستاد. می گویند آن بنا سه قطع گردید، تکه ای از آن در دریای سرخ و قطعه ای در هندوستان و بخشی دیگر در مغرب سقوط کرد.

آری این بنا در هم شکست ویران شد و گروهی را از میان برد.

مسلماً این بازی های سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤثر واقع شود، ولی در درازمدت قطعاً با شکست روبرو خواهد شد. در بعضی از روایات آمده است که «هامان» بنای برج فرعونی را آن قدر بالا برد که دیگر تندبادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند، نزد فرعون آمد و به او گفت: دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزاییم و چیزی نگذشت که تندباد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد. (۲) و معلوم شد تمام قدرت نمایی فرعون به یک باد بند است!

۱- اقتباس از تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیات مورد بحث، ج ۸، ص ۴۶۲

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۵ (نقل از تفسیر علی بن ابراهیم)

قسمت پنجم: عکس العمل فرعون پس از فرو ریختن برج

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: بعد از آنکه قصر افسانه ای فرعون با معجزه الهی منهدم گشت او از هامان خواست تا وسیله ای فراهم سازد و با آن در میان آسمان ها پرواز نمایند شاید خدای موسی را بیابند!

آن ها برای این کار تختی را بر پاهای چهار کرکس گرسنه بستند و قسمت بالای چوبه ها تکه گوشتی را آویزان نمودند تا کرکس ها به طمع آن به پرواز در آیند، پرندگان گرسنه به پرواز درآمدند و بعد از طی مسافتی طولانی زمین و دریاها از نظر آن ها ناپدید گشت و هنگامی که سیاهی شب همه جا را فرا گرفت ...

فرعون خطاب به هامان گفت آیا به خدای موسی رسیده ایم هامان پاسخ داد من فقط ستارگان را مشاهده می کنم که از زمین نیز آن ها را می دیدم در این لحظه بادی شدید تخت را واژگون ساخته و آن ها بر زمین سقوط کردند. (۱)

قسمت ششم: عاقبت نیرنگ فرعون

قرآن سپس به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدأ» و «معاد» که ریشه جنایات آن ها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می گرفت پرداخته چنین می گوید:

۱- «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که قیامتی در کار نیست و به سوی ما بازمی گردند» (۲)

این تکبر بد به ناحق سوی ما

بر گمانشان باز نایند از عمی

سوی ما راجع نگردند این گروه

یا که ما آییم از ایشان بر ستوه (۳)

نکته ها

□ انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکرب نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟! در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید: (الکبریاء ردائی و العظمه ازاری، فمن نازعنی واحدا منهما القیته فی النار): بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده، هر کس در این ها با من منازعه کند او را به دوزخ می افکنم! (۴)

□ بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور مغز او را پر سازد. به هرحال فرعون سرکشی را به آخرین مرحله رسانده و مستحق دردناک ترین عذاب شده و فرمان الهی باید فرارسد و او دستگاه ظلم و فسادش را درهم بکوبد.

- ١- تفسير قمى، ج ٢، ص ١٤٠
- ٢- قصص : ٣٩ (وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ)
- ٣- صفى عيشاه، تفسير صفى، ص ٥٥٣
- ٤- خاقانى، منشآت، ج ٤٨، ص ٣٠٤؛ ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٠، ص ٣٠

۲- «خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت» (۱)

پس گرفتش حق به قهری بس قوی

بر عذاب اخروی و دنیوی

بد نکال اولش که گشت غرق

اندران رود سیه پا تا به فرق

و آن نکال دیگرش داند خدای

تا چه باشد درخورش در آن سرای (۲)

نکته ها

□ جمله (اخذ)

که فعل ماضی است و نشان می دهد این مجازات به طور کامل در دنیا واقع شده و آیه بعد که این ماجرا را درس عبرتی می شمرد موافق تر است.

□ (نکال)

(بر وزن ضلال) در اصل به معنی ضعف و ناتوانی و عجز است و لذا در مورد کسی که از ادای حواله ای خودداری می کند می گویند نکول کرد «نکل» (بر وزن فکر) به معنی زنجیر سنگین است که انسان را ضعیف و ناتوان می سازد و از حرکت باز می دارد و از آنجا که عذاب الهی نیز مایه ناتوانی است و افراد دیگر را از ارتکاب گناه باز می دارد به آن نکال گفته شده.

تعبیر به «نکال الآخره» اشاره به عذاب های قیامت است که دامان فرعون و فرعونیان را می گیرد و چون در درجه اول اهمیت است مقدم دانسته شده و منظور او «اولی» عذاب دنیا است که دامان فرعون را گرفت و او تمام یارانش را در کام خود در دریای نیل فروبرد.

□ منظور از (الاولی)

کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (قصص : ۳۸) و «الآخره» اشاره به آخرین کلمه ای است که او گفت و آن ادعای ربوبیت اعلی بود خداوند او را به مجازات این دو ادعای کفر آمیزش در همین دنیا گرفتار ساخت.

(این معنی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده و امام افزود در میان این دو جمله چهل سال فاصله شد و خداوند برای حداکثر اتمام حجت او را در این مدت عذاب نکرد). (۳)

۱- نازعات: ۲۵ «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

قسمت هفتم: درس عبرتی برای همگان

در این داستان موسی و فرعون و پایان عاقبت آن

۱- «درس عبرت بزرگی است برای آن ها که خدا ترسند» (۱)

آنکه را ترسد ز حق وز یوم دین (۲)

هست پندی و اعتباری اندر این

این آیه به خوبی نشان می دهد که عبرت گرفتن از این ماجراها تنها برای کسانی میسر است که بهره ای از خوف و خشیت و احساس مسئولیت به دل راه داده اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند:

عبرت از نیک و بدش آئین بود

ای خوشا چشمی که عبرت بین بود

آری این بود سرنوشت فرعون طغیانگر تا فراغه دیگر، رؤسای مشرکان عرب و پویندگان راه فرعون در هر عصر و زمان حساب خویش را برسند و بدانند این فرمان قطعی تاریخ و سنت تغییر ناپذیر خدا است.

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

۱) سوره ی قصص : آیه ی ۳۸

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (۳)

پیام ها

۱- روحیه ی استکباری، مانع پذیرش حق است. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی شناسم.

(مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي)

۲- مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل می کنند. (مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي)

۳- شعار مستکبران این است: هر چه را من نمی شناسم، پس وجود ندارد. (مَا عَلِمْتُ) ...

۴- توقع دیدن خداوند با چشم ظاهری، تفکر فرعونی است. (أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى)

۵- قدرت نمایی، عوام فریبی با ژست تحقیق و بررسی و منحرف کردن افکار عمومی، از شیوه های مستکبران است.

فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ ...

۶- مستکبران، خود را محور همه چیز می دانند. (فرعون به هر مناسبتی خود را مطرح می کرد)

(مَا عَلِمْتُ ... غَيْرِي ... فَأَوْقِدْ لِي ... فَاجْعَلْ لِي ... لَعَلِّي أَطَّلِعُ ... أَنِّي لَأَظُنُّهُ»

۱- نازعات: ۲۶ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۸۱۰

۳- ترجمه: «فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر)، ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبرگیرم هرچند من گمان می کنم او از دروغ گویان است!» (*»

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ) (*) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (*) (۱)

پیام ها

۱- طاغوت ها همین که در میدان منطق می بازند، به کارهای جنجالی دست می زنند. (ابن لى صِرْحًا) ... (هدف از ساختن برج و رصدخانه، جنجال بود زیرا آخر آیه می فرماید: (كَيْدُ فِرْعَوْنَ))

۲- دنیاگرایان همه چیز را مادی می پندارند. (فرعون، خدا را در آسمان ها و راه خداشناسی را تنها از راه حس و دیدن می پنداشت) (فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ)

۳- شیوه ی طاغوت ها، مردم فریبی و قدرت نمایی است. (ابن لى صِرْحًا)

۴- تبلیغ و دعوت، بی اثر نیست. فرعون در آغاز تصمیم به قتل موسی گرفت. (ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى) اما با سخنان مؤمن آل فرعون، از قطع به گمان رسید. (لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا)

۵- کافر همه را به کیش خود پندارد. (چون فرعون خودش ادعای دروغ داشت و می گفت: من خدای شما هستم.

(أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) موسی را نیز دروغ گو می پنداشت. (لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا)

۶- یکی از شیوه های شیطان، تزئین بدی ها برای انسان است. (زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ)

۷- هر کس بدی خود را زیبا دید در ارزیابی منحرف می شود، به فکر تغییر روش نمی افتد و از راه حق محروم می شود (زُيِّنَ ... وَصِيدًا عَنِ السَّبِيلِ)

۸- نگران نباشید، توطئه طاغوت ها عاقبت ندارد و جز به زیان آن ها نمی انجامد (إِلَّا فِي تَبَابٍ)

(۳) سوره نازعات: آیات ۲۴-۲۶

(فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (*) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْزَرِ وَالْأُولَىٰ (*) أَن فِي ذَالِكِ لَعِبْرَةٌ لِّمَن يَخْشَىٰ (*) (۲)

پیام ها

۱- نکال، کیفر و مجازاتی است که هر کس آن را ببیند و بشنود، از ارتکاب مثل آن خودداری کند.

۲- عذاب آخرت از آن جهت نکال نامیده شده که: هر کس آن را بشنود از هر عملی که وی را گرفتار سازد خودداری می کند.

۳- مردم دارای فطرت خداجویی هستند و طاغوت ها مسیر آن را متوجه خود می کنند. (أنا ربكم)

۴- مستکبران روزی به زانو در خواهند آمد. (أنا ربکم... فأخذہ اللہ)

۵- عبرت ها بسیار است ولی عبرت گرفتن مهم است که به آمادگی روحی نیاز دارد. (لعبره لمن یخشی)

۱- ترجمه: «فرعون گفت: «ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم، (*) وسایل (صعود به) آسمان ها تا از خدای موسی آگاه شوم هرچند گمان می کنم او دروغ گو باشد!» این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق بازداشته شد و توطئه فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی انجامد! (*)»

۲- ترجمه: «و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» (*) از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! (*) در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد! (*)»

۱) قرآن کریم

۲) نهج البلاغه

۳) ترجمه فارسی تورات (اسفار: خروج، اعداد، تثنيه، لاویان، یوشع)

۴) تفسیر منسوب به امام حسن عسگری:، قم: مدرسه المهدی، ۱۴۰۹ ق.

۵) آشتیانی، جلال الدین، تحقیقی در دین یهود، انتشارات نگارش، چ سوم، سال، ۱۳۸۴.

۶) ابراهیمی، میر جلال، شرح تحلیلی اعلام مثنوی، تهران: انتشارات اسلامی، چ اول، ۱۳۷۹.

۷) ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، ۱۴۱۳ ق.

۸) ابن طاووس، سید رضی الدین، سعد السعود، قم: رضی، ۱۳۶۳،

۹) ابن طاووس، سید رضی الدین، مهج الدعوات و منهج العبادات، دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۱۰) ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه: بهراد جعفری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.

۱۱) ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دار الفکر،

۱۴۱۵ ق.

۱۲) ابن منور میهنی، محمد، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، نشر فردوس، ۱۳۶۶.

۱۳) اسمیت، برندا، مصر باستان، ترجمه: آزیتا یاسایی، انتشارات ققنوس، چ سوم، ۱۳۸۲.

۱۴) احمدی، داوود، داستان هایی از کوه خضر نبی علیه السلام، قم: صلوات، چ دوم، ۱۳۸۸.

۱۵) استعلامی، محمد، شرح مثنوی معنوی مولوی، تهران: سخن، چ هفتم، ۱۳۸۴.

۱۶) اصفهانی، صفا، دیوان اشعار، به اهتمام سهیلی خوانساری، احمد، انتشارات اقبال، چ دوم، ۱۳۶۲.

۱۷) اصفهانی، هاتف، دیوان اشعار، به تصحیح دستگردی، وحید، انتشارات فروغی، چ نهم، ۱۳۶۹.

۱۸) اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، به کوشش عالم گیر تهرانی، محمد، انتشارات محمد، چ هفتم، ۱۳۷۳.

۱۹) اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار، با مقدمه و شرح سروش، احمد، انتشارات سنایی، چ اول، ۱۳۴۳.

۲۰) انوری، اوحد الدین، محمد، دیوان اشعار، (دوره ی دوجلدی) به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۲۱) ایرج میرزا، جلال الممالک، دیوان اشعار، به اهتمام محجوب، محمدجعفر، انتشارات اندیشه، چ سوم، ۱۳۵۳.

۲۲) بانو اصفهانی، (امین اصفهانی)، مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان) تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش.

- (۲۳) بطرس عبدالملک، جون الکساندر طمسن و ابراهیم مطر، قاموس الكتاب المقدس، قاهره: دارالثقافه. چ دهم، بی تا.
- (۲۴) بهار، ملک الشعراء، دیوان اشعار، انتشارات آزاد مهر، چ اول، سال ۱۳۸۲.
- (۲۵) بهداروند، محمدمهدی، حضرت خضر نبی علیه السلام، نشر پیام جلال، بی تا.
- (۲۶) بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- (۲۷) پاک نیا، قصه های قرآن از آدم تا خاتم علیه السلام، بی تا، ۱۳۸۸.
- (۲۸) پور خالقی چتر رودی، مه دُخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- (۲۹) پور نامداریان، تقی، داستان پیامبران در غزلیات شمس، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چ اول، ۱۳۶۹.
- (۳۰) پور نامداریان، تقی، در سایه ی آفتاب، تهران: انتشارات سخن، چ دوم، ۱۳۸۴.
- (۳۱) توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ اول، ۱۳۷۷ ش.
- (۳۲) تویسرکانی، محمد نبی بن احمد، لثالی الاخبار، قم: مکتبه العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- (۳۳) ثعلبی، قصص الأنبياء (المسمی عرایس المجالس)، بیروت: دار الکتب العلمیه، سال ۱۴۰۵ ق.
- (۳۴) جوالیقی، ابومنصور، المعرب، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: مطبعه دارالکتب، ۱۳۸۹ ق.
- (۳۵) جفری، آرتور، واژه های دخیل در قرآن، تهران: توس، بی تا.
- (۳۶) جزایری، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ترجمه: یوسف عزیزی، نشر هادی، چ دوم، ۱۳۷۶.
- (۳۷) جزاعی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، قم: کتابخانه ایه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- (۳۸) جریر طبری، محمد، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چ چهارم، ۱۳۹۸.
- (۳۹) جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، با مقدمه ی روشن، محمد، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.
- (۴۰) حافظ شیرازی، شمس الدین، دیوان اشعار، به تصحیح فروینی، محمد و غنی، قاسم، انتشارات اقبال، چ دوازدهم، ۱۳۷۱.
- (۴۱) حرّ عاملی، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- (۴۲) حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۸ ه. ش.
- (۴۳) حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم: نشر اسماعیلیان، چ اول، ۱۳۶۹ ش.

۴۴) حموی، یاقوت، معجم البلدان، ترجمه: دکتر علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ایران، ۱۳۸۸

۴۵) خاقانی شروانی، افضل الدین، دیوان اشعار، انتشارات ارسطو، چ اول، ۱۳۶۲.

۴۶) خاقانی شروانی، افضل الدین، تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحیی قریب، تهران: امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۵۷.

۴۷) خراسانی، میرزا حبیب، دیوان اشعار، به اهتمام حبیب، علی، انتشارات زوار، چ پنجم، ۱۳۷۹.

۴۸) خرایلی، محمد، اعلام قرآن، تهران: امیرکبیر، چ ششم، ۱۳۸۰.

(۴۹) خرایلی، محمد، شرح گلستان سعدی، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۶۶.

(۵۰) خرم شاهی، بهاء‌الدین، حافظ نامه، انتشارات سروش، چ دوم، ۱۳۶۷.

(۵۱) خزاعی نیشابوری، حسین بن علی محمد بن احمد، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (تفسیر ابوالفتوح رازی)، تهران: دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۳۷ ش.

(۵۲) خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود، دیوان غزلیات، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، چ اول، ۱۳۷۰.

(۵۳) خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، قم: دفتر آیت الله خوئی، ۱۴۰۹ ق.

(۵۴) درویش، محی‌الدین، اعراب القرآن و بیانہ، سوریه: دارالارشاد، چ چهارم، ۱۴۱۵ ق.

(۵۵) دقیقی توسی، ابومنصور، دیوان اشعار، به اهتمام شریعت، محمدجواد، انتشارات اساطیر، چ اول، ۱۳۵۷.

(۵۶) راجی قمی، محمد، آخرین گفتارها در پایان زندگی، بی جا، انتشارات باختران، چ سوم، ۱۳۶۶ ش.

(۵۷) راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا حسینی و مرتضوی، بی جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۳.

(۵۸) رشید رضا، المنار، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۴۲ ق.

(۵۹) رضایی، محمد، واژه‌های قرآن، انتشارات مفید، بی تا.

(۶۰) روحانی نیا، شیخ علی، مسجد کوه خضر نبی علیه السلام، نشر اسوه، چ سوم. بی تا.

(۶۱) رودکی سمرقندی، ابو عبدالله، کلیات دیوان اشعار، انتشارات فخر رازی، چ سوم، ۱۳۶۸.

(۶۲) رسولی محلّاتی، سید هاشم، تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، انتشارات علمیه اسلامی، چ سوم، بازار شیرازی، ۱۳۶۱.

(۶۳) زرّین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصّه‌ها و تمثیلات مثنوی) تهران: علمی، چ هشتم، ۱۳۸۷.

(۶۴) زرّین کوب، عبدالحسین، سر نی، (نقد و شرح تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی، چ دهم، ۱۳۸۳.

(۶۵) زرّین کوب، عبدالحسین، نردبان شکسته (شرح توصیفی و تحلیل دفتر اول و دوم مثنوی) چ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۴.

(۶۶) زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴ ق.

(۶۷) سجستانی، ابی بکر محمد بن عزیز، غریب القرآن، تحقیق احمد عبدالقادر اصلاحیه، دمشق، دارطلاب للدراسات و الترجمة والنشر، ۱۹۹۳.

(۶۸) سجّادی، سید ضیاء‌الدین، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات (دیوتن خاقانی شروانی)، نشر: زوار، ۱۳۸۹.

۶۹) سبزواری، ملا هادی، دیوان اشعار، به قلم مدرسی چخاردهی، مرتضی، انتشارات محمودی، بی تا.

۷۰) سعد سلمان، مسعود، دیوان اشعار، به تصحیح باسمی، رشید، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۲.

۷۱) سعدی شیرازی، مشرف الدین، بوستان، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

۷۲)، گلستان، بی تا، بی جا.

۷۳) - دیوان غزلیات، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

۷۴) دیوان قصاید، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

۷۵) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: دانشگاه چ چهارم، ۱۳۷۴؛ و انتشارات سنایی، چ سوم، ۱۳۶۴.

۷۶) سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، مکتبه الاسلامیه، بی تا.

۷۷) شبستری، محمود، گلشن راز، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۷۸) شریعت زاده، سید علی اصغر، ابن یمین شاعر مردم دار، انتشارات پارینه، چ دوم، ۱۳۷۹.

۷۹) شمس مغربی، محمد، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۸۰) شمسایا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چ چهارم، ۱۳۷۳.

۸۱) شوریده شیرازی، محمدتقی، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۸۲) شهریار، محمدحسین، کلیات اشعار، (۲ جلد) انتشارات زرین، چ ۲۳، ۱۳۸۱.

۸۳) شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۰ ق.

۸۴) شیخ صدوق، الخصال، نشر کتاب فروشی اسلامیه، چ هفتم، بی تا.

۸۵) شیخ طوسی، التبیان، نجف، مکتبه الامین، ۱۳۷۶ ق.

۸۶) شعبانی، معصومه، دلیل آفتاب، (تحلیل شخصیت ها در مثنوی معنوی) تهران: ثالث، چ اول، ۱۳۸۴.

۸۷) صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان اشعار، (۶ جلد) به کوشش قهرمان، محمد، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۵.

۸۸) صباحی بیدگلی، سلیمان، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۸۹) صفا، ذبیح الله، گنج سخن، انتشارات ققنوس، چ هشتم، ۱۳۶۷.

۹۰) صفی علیشاه اصفهانی، میرزا حسن، دیوان اشعار، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۳.

۹۱) صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، تهران: منوچهری، ۱۳۷۸.

۹۲) نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، طبع دار احیاء التراث العربی، چ دوم، ۱۹۷۲.

۹۳) صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی إعراب القرآن، دمشق بیروت: دار الرشید مؤسسه الایمان، ۱۴۱۸ ق.

۹۴) طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، چ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمدباقر،

قم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.

۹۵) طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی. بی تا.

۹۶) طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم: دار الذخایر، ۱۳۸۳ق.

۹۷) طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.

۹۸) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.

۹۹) طبرسی، علی بن حسن بن فضل، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ق.

۱۰۰) عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نور الثقلین، چ ۲، قم: مجاهدی، ۱۳۸۳ ق.

۱۰۱) عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳ ق.

۱۰۲) علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء (پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان) ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر، چ دوم، ۱۳۸۷.

۱۰۳) عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به اهتمام پروین قائمی، انتشارات پیمان، چ اول، ۱۳۸۱.

۱۰۴) عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی درویش، م- انتشارات جاویدان، چ دوم، سال ۱۳۵۹.

۱۰۵) عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به تصحیح گوهرین، بی تا، بی نا.

۱۰۶) عماد زاده، حسین، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، تهران: اسلام، ۱۳۷۴.

۱۰۷) فخر الإسلام، محمدصادق، أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، چ اول، رمضان ۱۳۱۵ ق (۱۸۹۸ م)

۱۰۸) فارابی، ظهر، دیوان اشعار، به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه، بی تا.

۱۰۹) فرخی سیستانی، ابوالحسن، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چ چهارم، ۱۳۷۱.

۱۱۰) فروزان فر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب: احادیث مثنوی و مأخذ قصص، تمثیلات مثنوی) ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران: امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۸۵.

۱۱۱) فروزان فر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار، چ یازدهم، ۱۳۸۴.

۱۱۲) فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت: لبنان: الرساله للطباعه؛ چ هشتم، ۱۴۲۶ ق.

۱۱۳) قانانی شیرازی، حبیب الله، دیوان اشعار، به تصحیح: امیر صانعی خوانساری، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.

۱۱۴) قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، چ یازدهم، ۱۳۸۳ ش.

۱۱۵) قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۶.

۱۱۶) قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، نشر دار الأسوه، ۱۴۱۴ ق.

۱۱۷) قمی، محیط، دیوان اشعار (هفت شهر عشق)، رضا آراسته معصومی، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۱۱۸) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق،

۱۱۹) قمی؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، نجف: مرتضویه، ۱۳۵۶ ق،

۱۲۰) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، الطبعه الثالثه، ۱۳۳۸.

۱۲۱) گج، پولین، بانوی نیل، ترجمه: بهاره جواهری، انتشارات یاسین، چ اول، ۱۳۷۹.

۱۲۲) گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوّف، تهران: زوّار، چ اول، ۱۳۶۷.

۱۲۳) مجلسی، محمدباقر، ترجمه ی ج ۱۷ بحار الأنوار، مترجم: سید عبدالحسین رضایی، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، ۱۳۶۴ ش؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم، ۱۴۰۳.

۱۲۴) معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چ ۲۱، ۱۳۸۳.

۱۲۵) موسوی خمینی، روح الله، دیوان اشعار، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۴۹، سال ۱۳۸۵.

۱۲۶) مجلسی، سید محمدباقر، حیوه القلوب، انتشارات جاویدان، چ اول، بی تا.

۱۲۷) محتشم کاشانی، شمس الشعراء، دیوان اشعار، تصحیح: اکبر بهدار وند، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۷۹.

۱۲۸) مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، بی نا، بی تا.

۱۲۹) مروجی طبسی، محمد جواد، زنان در حکومت امام زمان، ۱۳۷۹، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

۱۳۰) ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار، ۱۳۶۱.

۱۳۱) معزی، امیر، دیوان اشعار، به تصحیح هیری، ناصر، انتشارات پگاه، چ اول، ۱۳۶۲.

۱۳۲) منوچهری دامغانی، ابوالنجم، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ اول، ۱۳۷۰.

۱۳۳) منصور حلاج، حسین، دیوان اشعار، به تصحیح شیرازی، داوود، انتشارات سنایی، چ دهم، ۱۳۸۰

۱۳۴) مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، انتشارات زوار، چ دوم، ۱۳۷۵.

۱۳۵) مولوی، جلال الدین، کلیات شمس، با مقدمه فروزان فر، بدیع الزمان، تهران: امیرکبیر، چ ۱۲، ۱۳۶۷.

۱۳۶) مولوی، جلال الدین، فیه مافیه، مصحح: حسین حیدر خانی، تهران: انتشارات سنایی، چ سوم، ۱۳۸۲.

۱۳۷) مورخ السلطنه، عبدالعلی، الدرّه البیضاء فی مشاهیر النساء، تهران، ۱۳۲۳ ق.

۱۳۸) المغلوث، سامی عبدالله، أطلس تاریخ الانبیاء و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم، الرياض: مکتبه العبیکان، و قم، ۱۳۷۴ ش، چ پنجم.

۱۳۹) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چ اول، ۱۳۷۴ ش،

۱۴۰) میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه الابرار، تهران: امیرکبیر، بی تا.

۱۴۱) ناصر خسرو، ابو معین، دیوان اشعار، مقدمه: سید حسن تقی زاده، انتشارات سیمای دانش، چ دوم، ۱۳۷۸.

۱۴۲) نائینی قمی، محمد علی بن حسین بن علی بن بهاء الدین، انوار المشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیین، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۱.

۱۴۳) نثری، موسی، نثر و شرح مثنوی معنوی، تهران: گوتنبرگ، ۶ جلد، ۱۳۴۷

۱۴۴) نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۳۰.

۱۴۵) نجم، محمد یوسف، فن القصه، بیروت: دار الثقافه، ۱۹۷۶.

۱۴۶) نظامی گنجوی، ابو محمد، (کلیات خمسہ) مخزن الاسرار، تهران: امیرکبیر، چ ۱۴، سال ۱۳۶۹

۱۴۷) نویری، شهاب الدین احمد، نہایہ الإرب فی فنون الأدب، ترجمہ: محمود مہدوی دامغانی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۷.

۱۴۸) ولی نعمت اللہ، دیوان اشعار، با مقدمہ نفیسی، سعید، انتشارات باران، بی تا.

۱۴۹) وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان اشعار، انتشارات طلائیہ، چ اول، ۱۳۷۴.

۱۵۰) ہاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، نشر کتابخانہ ی طہوری، چ دوم، ۱۳۴۹.

۱۵۱) ہیوط، لسان الملک سپہر، ناسخ التواریخ، کتاب فروشی اسلامیہ، چ دوم، ۱۳۶۳،

- ۱۵۲) هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، تهران: سروش، ۱۳۸۹،
- ۱۵۳) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، (مولوی چه می گوید؟) تهران: انتشارات هما، چ نهم، ۱۳۷۶.
- ۱۵۴) همایی، عباس، چهره ی زیبای قرآن، اصفهان: بصائر، ۱۳۷۵ ش،
- ۱۵۵) همتی، اسماعیل، داستان پیامبران، انتشارات ثالث، چ اول، ۱۳۸۰.
- ۱۵۶) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- ۱۵۷) یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، انتشارات صداوسیما، چ اول، ۱۳۶۸.

(مقالات)

- ۱) اشرفی، عباس، مقاله ی «اسلوب های بیان در داستان سرایی قرآنی» مجله ی صحیفه ی مبین، دوره ی دوم، شماره ی ۹.
- ۲) احمدی، محمود، مقاله ی «محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل»، مجله کلام اسلامی، پاییز ۱۳۷۷، شماره ۲۷
- ۳) پروینی - خلیل و حریرچی - فیروز، مقاله ی «: تحلیل عناصر داستانی در داستان های قرآن» نشریه: علوم انسانی «مدرس علوم انسانی» زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۱۳
- ۴) فقهی زاده، عبدالهادی، مقاله: «علل پراکنده به نظر آمدن قرآن» مجله فلسفه، کلام و عرفان؛ کیهان اندیشه؛ مرداد و شهریور ۱۳۷۳ - شماره ۵۵
- ۵) حسینی، سید جواد، مقاله ی: «جایگاه هجرت در مکتب اسلام»، «مجله مبلغان» اردیبهشت ۱۳۸۳ - شماره ۵۳
- ۶) سلیمانی، عبدالرحیم، مقاله ی: «نگاهی به خداشناسی یهود در قرآن مجید»، مجله هفت آسمان.

سرشناسه : ترقی، سوده، ۱۳۶۴ -

عنوان و نام پدیدآور : موسی کلیم الله / سوده ترقی.

مشخصات نشر : تهران: نشر رزا، ۱۳۹۷-

مشخصات ظاهری : ج.: جدول، نقشه؛ ۲۲×۲۹ س م.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۶-۶ ؛ ۶۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۵-۹ ؛ ۴۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۸-۸ ؛
۳۵۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۵-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ اول : ۱۳۹۷).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۳. تاریخ فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی علیه السلام (قبل تولد تا پس از وفات) ...

موضوع : موسی، پیامبر یهود

موضوع : (Moses (Biblical leader

موضوع : موسی، پیامبر یهود -- داستان

موضوع : Moses (Biblical leader) -- Fiction

موضوع : قرآن -- قصه ها

موضوع : Qur'an stories

موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

موضوع : Prophets -- Biography

رده بندی کنگره : BP۸۸/۴/ت ۹م ۱۳۹۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۶۷۸۵



موسى كلیم الله

جلد دوم

سوده ترقی

فهرست مطالب

مقدمه ۹

گفتار اول: وقایع قبل از هجرت حضرت موسی علیه السلام بابنی اسرائیل از مصر (۸۳ - ۱۰۰ سالگی) ایشان
فصل اول: داستان نفرین فرعون و قبطیان توسط موسی و هارون و نزول بلاهای متعدد بر آن ها در ۱۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۳

مقدمه ۱۵

قسمت اول: بلای خشک سالی و کمبود میوه ۱۵

قسمت دوم: عکس العمل قبطیان در مقابل این دو بلا ۱۷

قسمت سوم: آغاز بلاهای جدید ۱۹

قسمت چهارم: نزول طوفان (بلاى سوم) ۲۰

قسمت پنجم: هجوم ملخ ها (بلاى چهارم) ۲۱

قسمت ششم: حمله ی شپش ها (بلاى پنجم) ۲۳

قسمت هفتم: حمله ی قورباغه ها (بلاى ششم) ۲۵

قسمت هشتم: خون شدن آب نیل (بلاى هفتم) ۲۶

قسمت نهم: بلاهای دیگر در تورات ۳۶

قسمت دهم: پیمان شکنی های مکرر فرعون پس از نزول هر بلا ۳۹

قسمت یازدهم: تهمت زدن ها و عکس العمل های فرعون پس از دیدن این همه بلا و معجزه ۴۲

قسمت دوازدهم: برخورد موسی با فرعون پس از شنیدن تهمت های فرعون ۴۴

قسمت سیزدهم: مرگ پسران ارشد ۴۵

قسمت چهاردهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسخ وعده ی نجات از فرعونیان ۴۶

قسمت پانزدهم: بیان مقررات عید پسخ توسط خداوند ۴۷

قسمت شانزدهم: ابلاغ دستور خداوند به بنی اسرائیل ۴۷

قسمت هجدهم: مقررات عید فطیر ۴۸

قسمت نوزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات ۴۹

فصل دوم: داستان هجرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ در ۲۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۵۴

قسمت اول: دستور خروج به بنی اسرائیل توسط خداوند (شب قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر) ۵۷

قسمت دوم: پیدا کردن و حمل استخوان های یوسف نبی در مصر توسط موسی علیه السلام ۵۹

قسمت سوم: خروج بنی اسرائیل از مصر (شبانه) ۵۹

قسمت چهارم: مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل در حاشیه ی صحرا قبل عبور از دریا ۶۰

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان ۶۰

قسمت ششم: عکس العمل فرعون پس از شنیدن خبر فرار بنی اسرائیل از مصر ۶۱

قسمت هفتم: بنی اسرائیل در روبه روی دریایی عظیم ۶۳

قسمت هشتم: دلگرمی موسی به اصحاب و قومش برای نجات ۶۹

قسمت نهم: امتحانی قبل از عبور دریا برای بنی اسرائیل ۷۰

قسمت دهم: بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل از عبور از دریا ۷۴

قسمت یازدهم: عاقبت استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدء» و «معاد» ۷۷

قسمت دوازدهم: ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن ۷۸

قسمت سیزدهم: مرگ فرعون و فرعونیان ۸۱

قسمت چهاردهم: خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان سالم به ساحل انداخت ۸۷

قسمت پانزدهم: سرود موسی پس از عبور از دریا ۹۳

قسمت شانزدهم: سرود مریم (کلثوم) از غرق فرعونیان ۹۵

قسمت هفدهم: عاقبت فرعونیانی که از فرعون تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند. ۹۵

قسمت هجدهم: عاقبت این ظالمان و فاسدان دردنیا و آخرت درس عبرتی برای همگان ۹۹

قسمت نوزدهم: تحقّق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان برای بنی اسرائیل) ۱۱۲

قسمت بیستم: رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن ها ۱۱۷

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۱۳ دسته آیات ۱۲۰

فصل سوم: داستان بت پرستی بنی اسرائیل بلافاصله پس از عبور از دریا و عاقبت این سرکشی در ۸ قسمت

قسمت اول: رسیدن به صحرای شور و بی آب و درخواست آب گوارا ۱۳۶

قسمت دوم: گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی بلافاصله پس از عبور از دریا ۱۳۷

قسمت سوم: عکس العمل موسی علیه السلام در برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش ۱۴۰

قسمت چهارم: نصایح مشفقانه ی موسی علیه السلام به قومش ۱۴۵

قسمت پنجم: دستور شکر نعمت ها برای فزونی آن ها به بنی اسرائیل ۱۴۷

قسمت ششم: یادآوری سرنوشت اقوام کافر و لجوج گذشته ۱۵۰

قسمت هفتم: یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل ۱۵۳

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات ۱۵۹

فصل چهارم: داستان جوشیدن آب از صخره ها و نزول من و سلوی و توقع خداوند از آن ها در ۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۶۵

قسمت اول: غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ ۱۶۶

قسمت دوم: نعمت سایه ی ابر ۱۷۰

قسمت سوم: نزول من و سلوی در جانب کوه طور سینا ۱۷۱

قسمت چهارم: توقع خداوند در قبال دادن این نعمت ها ۱۷۷

قسمت پنجم: ناسپاسی بنی اسرائیل پس از اتمام حجت موسی و عذاب الهی بر آنان ۱۸۰

قسمت ششم: حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه ابر و ورود به صحرای فاران ۱۸۲

قسمت هفتم: درخواست موسی علیه السلام از برادر زنش ۱۸۳

قسمت هشتم: تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی و هارون) ۱۸۳

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات ۱۸۶

گفتار دوم: وقایع قبل و بعد از نزول تورات (۱۰۰ تا ۱۱۰ سالگی) حضرت موسی علیه السلام

فصل اول: بررسی داستان درخواست ۷۰ نقیب بنی اسرائیل برای رؤیت خداوند در طور سینا در ۷ قسمت

قسمت اول: قرار ملاقات موسی علیه السلام با خداوند و درخواست رؤیت خداوند توسط بنی اسرائیل ۱۹۳

قسمت دوم: حضور نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی و مردن ۷۰ نقیب ۱۹۸

قسمت سوم: به هوش آمدن موسی علیه السلام و توبه ی او ۲۰۸

قسمت چهارم: زنده شدن دوباره ی نقبا به درخواست حضرت موسی علیه السلام ۲۱۲

قسمت پنجم: دیدار یترون و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی علیه السلام ۲۱۷

قسمت ششم: تعیین قضات با کمک یترون ۲۱۷

قسمت هفتم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات ۲۱۹

فصل دوم: داستان مناجات چهل روزه برای دریافت الواح تورات و فتنه ی سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل در ۲۱ قسمت

« جدول خلاصه قسمت های این داستان » ۲۲۳

قسمت اول: ملاقات موسی علیه السلام با خداوند در کوه برای اعطای الواح شریعت و انتخاب هارون علیه السلام به عنوان جانشین ۲۲۵

قسمت دوم: شوق مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی علیه السلام در کوه طور ۲۲۸

قسمت سوم: برخی از مناجات های موسی علیه السلام با خداوند در کوه طور ۲۳۱

قسمت چهارم: تمدید جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب و نزول ۱۰ فرمان ۲۳۵

قسمت پنجم: فتنه ی سامری در این ۱۰ روز (اول تا دهم ذی الحجه) ۲۳۷

قسمت ششم: برخورد هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها ۲۴۷

قسمت هفتم: نزول الواح تورات در این ۱۰ روز و مفاد احکام آن ۲۵۰

قسمت هشتم: انتظار خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال نزول الواح تورات ۲۶۰

قسمت نهم: ذکر عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان ۲۶۴

قسمت دهم: خیر دار شدن موسی علیه السلام از فتنه سامری ۲۶۶

قسمت یازدهم: اولین عکس العمل موسی علیه السلام در قبال گوساله پرستی قومش و برخوردش با هارون ۲۶۸

قسمت دوازدهم: دفاعیات هارون علیه السلام ۲۷۱

قسمت سیزدهم: آرام شدن موسی علیه السلام و دعا به درگاه الهی ۲۷۶

قسمت چهاردهم: صحبت موسی علیه السلام با گوساله ی طلایی ۲۷۸

قسمت پانزدهم: برخورد موسی علیه السلام با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها ۲۷۸

قسمت شانزدهم: عاقبت سامری و گوساله اش ۲۸۱

قسمت هفدهم: برخورد موسی علیه السلام با جمعیت گوساله پرست ۲۸۶

قسمت هجدهم: سخنان بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود و پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها ۲۸۸

قسمت نوزدهم: پشیمانی گوساله پرستان و توبه ی آن ها و فلسفه ی این نوع توبه کردن ۲۹۰

قسمت بیستم: قبولی توبه بنی اسرائیل ۲۹۶

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۸ دسته آیات ۲۹۸

فصل سوم: داستان بررسی سرزمین کنعان توسط ۱۲ نفر و تشویق یوشع و کالیب برای جهاد و سرباززدن بنی اسرائیل و عذاب آن ها (پیمان شکنان) و آغاز سرگردانی آن ها در اطراف کوه حوریب و کوه سعیر و درخواست های جدید بنی اسرائیل در تنوع غذا و یادآوری خداوند از پیمان شکنی آن ها در گذشته در ۱۸ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۳۱۳

قسمت اول: معجزه ی جاری شدن آب از صخره برای بار دوم ۳۱۵

قسمت دوم: شکایت های قوم بنی اسرائیل از یکنواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه ۳۲۱

قسمت سوم: جواب های حکیمانه ی موسی علیه السلام به درخواست های جدید قومش ۳۲۶

قسمت چهارم: پیمان شکنی بنی اسرائیل ۳۲۹

قسمت پنجم: عاقبت پیمان شکنان در این دنیا و آخرت ۳۳۱

قسمت ششم: بررسی سرزمین کنعان را با ۱۲ رهبر ۳۳۶

قسمت هفتم: گزارش این رهبران به موسی علیه السلام از این قرار بود ۳۳۸

قسمت هشتم: عکس العمل بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب ۳۳۸

قسمت نهم: تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع علیه السلام و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه موسی برای قومش ۳۴۲

قسمت دهم: پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی ۳۴۴

قسمت یازدهم: دلداری خداوند به موسی برای عذاب قومش ۳۴۵

قسمت دوازدهم: مهر ذلت بر بنی اسرائیل ۳۵۱

قسمت سیزدهم: استجابت دعای موسی و عذاب بر بنی اسرائیل ۳۵۲

قسمت چهاردهم: عذاب خداوند بر ۱۰ رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل ۳۵۵

قسمت پانزدهم: حمله عمالقه به بنی اسرائیل و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون علیه السلام ۳۵۶

قسمت شانزدهم: مرگ کلثوم (خواهر موسی) ۳۵۷

قسمت هفدهم: آتشی از جانب خداوند ۳۵۷

قسمت هجدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات ۳۵۸

فصل چهارم: داستان قرار گرفتن کوه بالای سر ۱۲ نقیب برای گرفتن میثاق ۱۰ فرمان در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۳۶۵

قسمت اول: رفتن موسی به کوه و مناجات ۴۰ روزه ی دوم، برای ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره ۳۶۹

قسمت دوم: عکس العمل قوم بنی اسرائیل در برابر اقدام موسی علیه السلام ۳۷۱

قسمت سوم: دستورات خداوند در کوه به موسی علیه السلام در مناجات ۴۰ روزه ی دوم ۳۷۱

قسمت چهارم: پایان مناجات موسی علیه السلام در کوه طور پس از چهل روز ۳۹۵

قسمت پنجم: قربانی در پای کوه برای تثبیت عهد (عمل به پیمان ها) ۳۹۶

قسمت ششم: ابلاغ تمام قوانین توسط موسی به بنی اسرائیل ۳۹۷

قسمت هفتم: قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل ۳۹۸

قسمت هشتم: قرار گرفتن کوه طور بالای سر ۱۲ نقیب بنی اسرائیل ۴۰۱

قسمت نهم: عکس العمل نقبا پس از دیدن صحنه ی عذاب الهی ۴۰۴

قسمت دهم: سخنان موسی علیه السلام به ۱۲ نقیب ۴۰۵

قسمت یازدهم: توبه ی نقبا و برطرف شدن عذاب ۴۰۸

قسمت دوازدهم: سخن خداوند پس از پیمان گرفتن از ۱۲ نقیب ۴۰۹

قسمت سیزدهم: آغاز عمل بنی اسرائیل به دستورات خداوند ۴۱۳

قسمت چهاردهم: وقایع پس از برپا کردن خیمه ی عبادت ۴۲۳

قسمت پانزدهم: دستورات خداوند به موسی علیه السلام در خیمه ی عبادت ۴۳۵

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۵ دسته آیات ۴۷۷

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه محمد خاتم النبيين و مدينة العلم و على عترته الطاهره ابواب المدينة.

امام علی علیه السلام می فرمایند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ، عِبَادَ اللَّهِ! تَقِيَّتَهُ ذِي لُبِّ شَعَلٍ التَّفَكُّرُ قَلْبُهُ» (۱) ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشیدن، جان او را مشغول داشته است.

بنا به سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام که تقوا و تعقل و تفکر را در رابطه باهم مطرح کرده اند، نباید نگاه ما به قصص قرآن نگاه صرفاً تاریخی باشد چراکه قرآن تنها کتاب داستان نیست و باید از آن عبرت گرفته شود و موارد اختلاف ادیان را بر اساس این آیه (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (۲) برطرف کند.

زیرا قرآن داستان های واقعی تاریخی خود را بدون دخالت دادن خیال آفرینش گر در خلق حوادث، شخصیت ها و دیگر عناصر داستانی، برخلاف داستان های واقعی تاریخی بشر و بدون به کار بستن دروغ و مبالغه، با زبان هنر و اسلوب منحصر به فرد خود دوباره احیاء کرده است. چراکه راوی آن راست گوترین راست گوهاست. (۳)

مجموعه ی حاضر تحت عنوان «موسی کلیم الله» تاریخ تحلیلی فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی کلیم الله (قبل از تولد تا پس از وفات) بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی هست که تمامی مطالب تفسیری برگرفته از ۴ تفسیر (مجمع البیان، المیزان، نمونه، نور) هستند و با این انگیزه تألیف یافته است که در آینده با توجه به این مجموعه، به دوراز هر گونه مطلب جعلی و خرافه در روایات، یک فیلم نامه قرآنی از زندگی پربرکت ایشان تهیه شود.

در آخر لازم است سلامی به وارث تمام انبیاء از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و وارث امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام که همان امام سوم شیعیان، امام حسین علیه السلام است بدهیم. آن امامی که تمام خصلت های نیک انبیاء گذشته (از آدم تا خاتم) را در خود دارد. آن امامی که در روز عاشورا خونس را درراه خدا بذل کرد و ثارالله لقب گرفت و حتی معامله ی یک طرفه باخدا کرد و در قبال خونس چیزی از خداوند نخواست. «بَدَلٌ مَهْجَتَهُ فَيْكُ» (۴) آن امامی که معرفت او راهی برای رسیدن به معرفت الله است. آن امامی که تجلی تمام اوصاف (جمال و جلال) الهی است.

آن امامی که مخزن وحی و سرُّ الله است؛ و اگر محبت او در قلب کسی قرار گیرد جزء مؤمنین محسوب می شود یعنی حب او علامت ایمان است؛ و می دانیم که خداوند دوست مؤمنین است (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۲، مواظ امیرالمؤمنین

۲- نمل: ۷۶ همانا این قرآن بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند (و حکم واقعی تورات را آشکار می سازد.

۳- نساء: ۱۲۲ (... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً) ... و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادق تر باشد!؟

۴- قسمتی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام .

السَّلام عليك يا ابا عبد الله و على الأرواح التي حلت بفنائك عليكم مني جميعاً سلام الله ابداً ما بقيت و بقي الليل و النهار اللهم، إني أسألك - بنور وجهك الكريم، الذي تجليت به للجبل فجعلته دكاً و خرّ موسى صعقاً و باسمك الذي فلقته به البحر لموسى و أغرقت فرعون و قومه و أنجيت به موسى بن عمران - و من معه و باسمك الذي دعاك به لموسى بن عمران من جانب الطور الأيمن فأستجبت له و ألقيت عليه محبته منك و باسمك الذي دعوتك - به آسيه امرأة فرعون إذ قالت ربّ ابن لي عندك بيتاً في الجنه و نجني من فرعون - و عمله و نجني من القوم الظالمين، فأستجبت لها دعائها و بحقّ توريه موسى و بحقّ تلك المناجات التي كانت بينك و بين موسى بن عمران، فوق جبل طور سينا.

اللهم، يا من فلق البحر لبنى اسرائيل فأنجاهم و جعل فرعون و جنوده من المغرقين و بمجدك الذي كلمت - به عبدك و رسولك موسى بن عمران - عليه السَّلام في المقدسين - فوق إحساس الكرو بين، فوق غمام التور، فوق تابوت الشهاده في عمود النار و في طور سينا و في جبل حوريث في الواد المقدس في البقعه المباركه من جانب الطور الأيمن - من الشجره و في أرض مصر بتسع آيات بينات و يوم فرقت - لبنى اسرائيل البحر و في المنبجسات التي صنعت بها العجائب في بحر سوف و عقدت ماء البحر في قلب الغمر كالحجاره و جاوزت بيني اسرائيل البحر و تمت كلمتك الحسنى عليهم بما صبروا و أورثتهم مشارق الأرض و مغاربها التي باركت فيها للعالمين و أغرقت فرعون و جنوده و مراكبه في اليم و باسمك العظيم الأعظم، الأعرّ الأجل الأكرم و بمجدك الذي تجلت به لموسى كليمك (ع) في طور سينا و بمجدك الذي ظهر لموسى بن عمران (ع) على قبه الرّمان و بآياتك التي وقعت على الأرض بمصر بجد العزه و الغلبه، بآيات عزيزه و بسُلطان القوه و بعزه القدره و بشأن الكلمه الثامه و بنورك الذي قد خرّ من فزعه طور سينا و بمجدك الذي ظهر على طور سينا فكلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران و بطلعتك في ساعير و ظهورك في جبل فاران برواب المقدسين و جنود الملائكه الصافين - و خشوع الملائكه المسبحين و ببركاتك التي باركت فيها ليعقوب إسرائيلك في أمه موسى عليه السَّلام.

اغفر لنا من ذنوبنا ما تقدّم منها و ما تأخر و لوالدينا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و وسع علينا من حلال رزقك - و اكفنا مؤنه إنسان سوء و جار سوء و قرين سوء و سلطان سوء إنك على كل شيء قدير و بكل شيء عليم، آمين رب العالمين. (١)

گفتار اول: وقایع قبل از هجرت حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر (۸۳ - ۱۰۰ سالگی) ایشان

اشاره

فصل اول: داستان نفرین فرعون و قبطیان توسط موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و نزول بلاهای متعدد بر آن ها در ۱۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

(۱)

بلاى خشک سالی

و کمبود میوه

قرآن

صفی علیشاه

خاقانی

(۲)

عکس العمل قبطیان

در مقابل این دو بلا

قرآن و روایات

صفی علیشاه

(۳)

آغاز بلاهای جدید

قرآن

صفیٰ علیشاه

(۴)

نزول طوفان

قرآن

صفیٰ علیشاه

(۵)

هجوم ملخ ها

قرآن و تورات

صفیٰ علیشاه

(۶)

حمله ی شپش ها

قرآن و تورات

(پشه و مگس)

صفیٰ علیشاه

(۷)

حمله قورباغه ها

قرآن و تورات

صفیٰ علیشاه

(۸)

خون شدن آب نیل

قرآن

و روایات

و

تورات

صفی علیشاه

مولانا

شمس تبریزی

صفای اصفهانی

شمس مغربی

(۹)

بلاهای دیگر در

تورات

تورات

ناصر خسرو

(۱۰)

پیمان شکنی های

مکرر فرعون

پس از نزول هر بلا

قرآن

صفی علیشاه

مولانا

(۱۱)

تهمت زدن های

فرعون به موسی

پس از دیدن این

همه بلا

قرآن

صفی علیشاه

(۱۲)

برخورد موسی با

فرعون

پس از شنیدن تهمت

های فرعون

قرآن

صفی علیشاه

ص: ۱۴

(۱۳

مرگ پسران ارشد

و جمع آوری آذوقه و طلا و نقره برای فرار بنی اسرائیل

تورات

-

(۱۴

دستورات خداوند به

بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسخ و وعده ی نجات

از فرعونیان

تورات

-

(۱۵

بیان مقررات عید

پسخ از طرف خدا

تورات

-

(۱۶

ابلاغ دستور خداوند

به بنی اسرائیل

تورات

-

(۱۷)

وقف نخست زادگان

برای خداوند

تورات

-

(۱۸)

مقرّرات عید فطیر

تورات

-

(۱۹)

بررسی پیام های

قرآنی ۳ دسته آیات

زخرف ۴۶-۵۰

اعراف ۱۳۵-۱۳۰

إسراء ۱۰۲-۱۰۱

پس از ماجرای پیروزی موسی بر ساحران گروههای زیادی از بنی اسرائیل و... به موسی ایمان آوردند. موسی طرفداران بسیاری پیدا کرد و از آن پس بین بنی اسرائیل قبطیان، همواره درگیری و کشمکش بود فرعونیان همواره به ظلم و ستم و آزار بنی اسرائیل می پرداختند و موسی همواره پیروان خود را به صبر و مقاومت دعوت می کرد و مددهای غیبی الهی را به یاد آن ها می آورد و به آن ها مژده می داد که به زودی وارث زمین می شوند و دشمنان دستخوش بلاهای گوناگون و سخت خواهند گردید. پس از ظلم بیشمار فرعونیان و قبطیان، بنی اسرائیل از دست فرعون به ستوه آمدند و نزد موسی شکایت کردند و حضرت موسی نیز به خداوند عرض کرد: بنی اسرائیل از ظلم فرعون به مرگ خویش راضی شده اند چاره چیست؟ و خداوند به ترتیب با بلاهای گوناگون قبطیان را عذاب کرد تا در نهایت بنی اسرائیل از دست فرعون و ظلم و ستم و نجات یافتند.

قسمت اول: بلای خشک سالی و کمبود میوه

همان طور که قبلاً خداوند به موسی در وادی مقدس وعده داد با ۹ معجزه سراغ فرعون می روی. (۱)

ز حیب موسوی لافی و پس چون

امت موسی

سزای تسع آیاتی که مرد

سبع الوانی (۲)

چون موسی دیده تسع آیات

از تیه شده به طور غایات (۳)

این وعده تحقق پیدا کرد و دو معجزه ی دیگر هم برای فرعون آورد ولی او باز هم ایمان نیاورد.

منظور از دو آیه دیگر «خشک سالی» و «کمبود انواع میوه ها» بوده است

«و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشک سالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!» (۴)

زان جهت فرمود بگرفتیم هین

آل فرعون آنچه بودی بالسین

ز آل فرعون اینی از خدام و رهط

مبتلا گشتند بر تنگی و قحط

میوه هاشان یافت نقصان بر درخت

باغ ها گردید خشک و کار سخت

۱- نمل: ۱۲ (وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

۲- دیوان خاقانی، ص ۳۳۹

۳- خاقانی، تحفه العراقین، ص ۱۲۲

۴- أعراف: ۱۳۰ (وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ)

تا مگر گیرند زان آسیب پند

کاین بود از کرده های ناپسند (۱)

نکته ها

□ تفاوت خشکسالی با کمبود میوه ها:

گر چه ممکن است بعضی تصور کنند خشک سالی جدا از کمبود میوه ها نیست و به این ترتیب مجموعاً یک نشانه محسوب می شوند؛ اما خشک سالی های موقت و محدود ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد باعث نابودی درختان نیز خواهد شد، بنابراین خشک سالی به تنهایی همیشه سبب نابودی میوه ها نیست. از این گذشته ممکن است از میان رفتن میوه ها به خاطر آفات دیگری غیر از خشک سالی بوده باشد.

□ (سنین)

جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اخذ» (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشک سالی شدن می آید، بنابراین اخذه السنه (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشک سالی شد؛ و شاید علت آن این باشد که سال های قحطی در برابر سال های عادی و معمولی کم است؛ بنابراین اگر منظور از سال، سال های عادی باشد، چیز تازه ای نیست و از آن معلوم می شود که منظور سال های فوق العاده یعنی قحطی است. خشک سالی، چند سال ادامه یافت زیرا کلمه «سنین» جمع است، به خصوص اینکه (نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ) (کمبود میوه ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشک سالی های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می برد،

این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشک سالی، آفتی میوه های آن ها را فرا گرفته باشد.

□ کلمه (آل)

در اصل، «اهل» بوده و سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است.

□ (اهل)

به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

□ عقوبت نزدیکان فرعون

باینکه خشک سالی و قحطی، دامان همه ی فرعونیان را گرفت ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آن ها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آن ها است، آن ها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند.

خشک سالی برای مصر بلائی بزرگی محسوب می شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشک سالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد، ولی مسلماً آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.

□ (لعلهم یذکرون)

اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجدداً یادآور می شود و ماده تذکر که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی هست.

قسمت دوم: عکس العمل قبطیان در مقابل این دو بلا

در قرآن آمده است: (اما آن ها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آن ها می رسید، می گفتند:

۱- «به خاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آن ها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست!» آگاه باشید سرچشمه همه این ها، نزد خداست ولی بیشتر آن ها نمی دانند! (*) و گفتند: «هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!» (*) (۱)

این نشد بر پندشان لیکن سبب

بلکه می افزودشان کفر و غضب

نیکی ای چون آمد ایشان را به پیش

نسبتش دادند بر اقبال خویش

که بر این بودیم ما خود مستحق

باشد از عادات جاری نی ز حق

ور بر ایشان می رسیدی ابتلا

این بود گفتند از موسی به ما

آن تطییر که زدند از شر و خیر

نزد حق است آن نه از موسی و غیر

رنج و راحت شر و خیر و نیک و بد

از خدا بر خلق پی در پی رسد

لیک این را می ندانند اکثری

چون نبردند از بهار جان بری

قبطیان گفتند ای موسی به ما

هر چه آری آیت از قحط و عنا

که به زعم تو است آن ها معجزت

هم بود اظهار آن ها جایزت

تا به جادو آوری ما را مدام

بر تو هرگز نگریم از سحر خام (۲)

نکته ها

□ پند ناپذیری فرعونیان

به جای اینکه «آل فرعون» از این درس های الهی پند بگیرند و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند.

□ (الحسنه)؛ (اذا)، (سیئه)

نعمت ها به طور فراوان به سراغ آن ها می آمدند ولی ناراحتی ها گهگاه.

۱- اعراف: ۱۳۱-۱۳۲ (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (*) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

- از ماده تطير به معنی «فال بد زدن» است و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» هست و از آنجا که عرب، فال بد را غالباً به- وسیله پرندگان می زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت.

- «کلمه» تطیر به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

- همیشه در میان انسان ها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، اموری را به «فال نیک» می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می دانستند و اموری را به «فال بد» می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می پنداشتند، درحالی که هیچ گونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با این گونه امور وجود نداشت و مخصوصاً در قسمت فال بد، غالباً جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند، فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد موجب یاس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است.

- (*) در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: (تفالوا بالخیر تجدوه): کارها را به فال نیک بگیرید (۱) (و امیدوار باشید) تا به آن برسید جنبه اثباتی این موضوع منعکس است.

- دانشمند معروف «دمیری» که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۲)

- اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می نامد، در روایات اسلامی- همان طور که گفتیم- شدیداً مذمت شده، همان طور که در قرآن مجید نیز کراراً به آن اشاره گردیده و محکوم شده است. (۳)

- از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر ص فرمود: الطیره شرک «فال بد زدن (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است» (المیزان ذیل آیه مورد بحث)

- (*) امام صادق علیه السلام فرمود: (الطیره علی ما تجعلها إن هوتها تهونت و إن شدتها تشددت و إن لم تجعلها شیئاً لم تكن شیئاً): فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می پذیری، اگر آن را سبک بگیری کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت.

- (*) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که راه مبارزه با فال بد بی اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: (ثلاثٌ لا یُسلم منها احدٌ الطیره و الحسدُ و الظنُّ قیلٌ فما نضع قال: إذا تطیرت فامض و إذا حسدت فلا تبغ و إذا ظننت فلا تحقّق): سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند (وسوسه های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می شود) فال بد و حسد و سوءظن است؛ عرض کردند پس چه کنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد

۲- قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳-؛ مانند سوره یس آیه ۱۹ و سوره نمل آیه ۴۷

زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملاً کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی آن را نادیده بگیر.

□ جمله (تأثنا به من آیه لتسحرنا)

شاید به عنوان تمسخر بوده، زیرا موسی علیه السلام، معجزات خود را به عنوان آیات و نشانه های خدا معرفی می نمود، ولی آن ها به عنوان سحر، آن را تفسیر می کردند.

لحن آیات و قرائن چنین نشان می دهد که دستگاه تبلیغاتی فرعون که مسلماً با تناسب آن زمان، مجهزترین دستگاه تبلیغاتی بود و نظام حاکم مصر، کاملاً از آن بهره برداری می کرد، در همه جا بسیج شده بود، که تهمت سحر را به عنوان یک شعار عمومی بر ضد موسی علیه السلام، پخش کند، زیرا هیچ وصله ای مناسب تر از آن برای معجزات موسی علیه السلام نیافته بودند تا بدین وسیله جلو نفوذ او را در قلوب مردم بگیرند.

قسمت سوم: آغاز بلاهای جدید

به موسی خطاب شد: با بنی اسرائیل به سوی کنعان برو تا از ظلم او در امان بماند ...

بنابراین صبح یک روز موسی با بنی اسرائیل تصمیم رفتن به سوی کنعان را داشتند که فرعون با تحریکات وزیرش هامان که ساحر بود مانع رفتن آن ها از مصر شد. سپس موسی دوباره دست به معجزات دیگر زد.

یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است، که به هنگامی که با مخالفت ها روبه رو می شدند، خداوند برای تبه و بیداری اقوام سرکش، آن ها را گرفتار مشکلات و ناراحتی ها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت ها از ناحیه او است بشوند.

سپس نوبت مرحله دوم که مجازات سخت تر و شدیدتر بود فرارسید و خداوند آن ها را به بلاهای پی در پی و کوبنده که به طور متناوب نازل می شد، گرفتار ساخت.

در قرآن آمده است:

۱- «و به تحقیق فرستادیم موسی را به آیت های ما به سوی فرعون و جماعتش پس گفت به درستی که منم فرستاده پروردگار جهانیان (*)» پس چون آوردشان آیت های ما را آنگاه ایشان از آن خنده می کردند (*) و نمی نمودیم ایشان را هیچ آیتی مگر که آن بزرگ تر بود از مثلش و گرفتیم ایشان را به عذاب باشد که آن ها باز گشت کنند (*)» (۱)

چون فرستادیم موسی را عیان

سوی فرعون و ملاً معجز نشان

که رسولم من ز رب العالمین

پس چو او آورد آیات مبین

خنده می کردند ایشان آن زمان

زان علامت ها که می آورد آن

ما بنمودیمشان هیچ آیتی

بر ردیف یکدگر در حجتی

۱- زخرف: ۴۸-۴۶ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۶﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۴۸﴾) وَمَا نُرِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتَيْهَا وَآخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۷﴾

جز که بود اکبر ز اختش در نظر

یعنی از آن یک که بود از نورخان تر

پس گرفتیم آن گره را بر عذاب

مر به حق گردند باز ناصواب (۱)

نکته ها

□ تعبیر به (اخت)

(خواهر) در لغت عرب به معنی هم ردیف و هم سنخ است، مانند دو خواهر نسبت به یکدیگر. خلاصه نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهم تر و گویاتر و کوبنده تر بود به آن ها ارائه دادیم تا هیچ بهانه ای برای آن ها باقی نماند و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند.

در بعضی از نقل ها می خوانیم که هر کدام از این بلاها، در یک سال واقع می شد یعنی یک سال طوفان و سیلاب، سال دیگر ملخ خوارگی و سال بعد آفات نباتی و همچنین، ولی در بعضی دیگر از نقل ها می خوانیم که میان هر یک از اینها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود، ولی در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از یکدیگر (چنان که قرآن می گوید مفصلات) صورت گرفت تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند؛ بنابراین باید گفت آنان پنج بار با او پیمان بستند و در هر مرحله پیمان شکنی کردند.

قابل توجه اینکه این بلاها تنها دامان فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده، اما قسمتی از آن را می توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود، زیرا می دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطنی ها قرار داشت، قصرهای زیبا و خانه های مجلل و باغهای خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعاً به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند، از زمین های دور افتاده و بیابان ها و نقاط کم آب، سهمی می رسید. طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیکتر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می شود. (۲)

قسمت چهارم: نزول طوفان (بلاي سوم)

در قرآن آمده است: چیزی نگذشت که خداوند طوفانی را بر آن ها نازل ساخت

۱- «طوفان را بر آن ها فرستادیم» (۳) تا مجبور شوند از خانه های خود گریخته و در میان چادرهای بیابان زندگی نمایند.

پس فرستادیم طوفانی عیان

ما بر ایشان بهر آثار و نشان

هست طوفان هر چه کان آید به طوف

چون مطر یا سیل در هنگام خوف (۴)

-
- ۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۱
 - ۲- (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶ صص ۳۱۴-۳۲۳، ج ۲۱، صص ۸۲-۸۰)، (طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۸ صص ۲۹۲-۲۹۴)؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، صص ۴۶۸-۴۸۶ و ج ۵ ص ۱۳۰)؛ (طبری، تاریخ طبری، ج ۱، صص ۲۸۹، ۲۴۹)
 - ۳- أعراف: ۱۳۳ (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)
 - ۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

□ (طوفان)

از ماده «طوف» (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است، سپس به هر حادثه ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده، ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلاب ها و امواج گردنده و کوبنده ای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند (اگرچه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد)

□ نوع طوفان؟

بعضی گفته اند آن مرگی سریع و دسته جمعی هست

و بعضی عقیده دارند آب نیل به نحو غیرمتعارفی بالاآمده بود

و گروهی آن را به زبان یمنی نوعی طاعون می دانند

و نیز عده ای آن را بیماری آبله می دانند که از آن زمان بر روی کره زمین رواج پیدا کرد.

قسمت پنجم: هجوم ملخ ها (بالی چهارم)

در قرآن آمده است: خداوند «ملخ» را بر زراعت ها و درختان آن ها، مسلط ساخت.

۱- (وَ الْجَرَادِ)

هم فرستادیم بر ایشان ملخ

همچنین قمل که بدشان سجن و فسخ

(۱)

موسی به فرمان الهی این بار عصای خود را به زمین زد و بادی از جانب مشرق شروع به وزیدن کرد و ملخ های گوناگون آورد؛ و تا هوا تاریک شد و زمین در زیر ملخ ها ناپدید گشت. در میان مردم ولوله شد و قبطیان دو دسته شدند و با همدیگر نزاع کردند.

در روایات وارد شده است، آن چنان ملخ به جان درختان و زراعت ها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد، حتی بدن آن ها را نیز آزار می داد آن چنان که دادوفریاد آن ها بلند شده بود.

فرعون نیز هراسید و از موسی دعوت کرد و به او گفت من بارها خلف وعده کردم ولی این بار از خدایت بخواه تا عذاب را بردارد و من نیز به عهد خود وفا خواهم کرد و هر جا که خواستی با قوم خود برو؛ و موسی نیز از خداوند برطرف شدن عذاب را خواست و بادی غربی شروع به وزیدن کرد و تمام ملخ ها را برد و به دریای سرخ انداخت ولی بازهم فرعون خلف وعده کرد و موسی از پیمان شکنی های موسی به تنگ آمد و درخواست عذاب دوباره کرد.

□ دیدگاه مولانا

مولوی تحت عنوان «باقی قصه ی موسی علیه السلام» به این بلا اشاره کرده

هین بجنبان آن عصا تا خاک ها

وا دهد هر چه ملخ کردش فنا

و آن ملخ ها در زمان گردد سیاه

تا ببیند خلق تبدیل اله

که سبب ها نیست حاجت مر مرا

آن سبب بهر حجاب است و غطا (۱)

از مزارع شأن برآمد قحط و مرگ

از ملخ هایی که می خوردند برگ

تا برآمد بی خود از موسی دعا

چون نظر افتادش اندر منتها

این همه اعجاز و کوشیدن چراست

چون نخواهند این جماعت گشت

راست

(۲)

۷ در تورات آمده است:

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «ای موسی نزد فرعون بازگرد، من قلب او درباریانش را سخت کرده ام تا این معجزات را در میان آن ها ظاهر سازم و تو بتوانی این معجزات را که من در مصر انجام داده ام برای فرزندانش و نوه های خود تعریف کنی تا همه ی شما بدانید که من خداوند هستم» پس موسی و هارون باز نزد فرعون رفتند و به او گفتند: خداوند خدای عبرانی ها، می فرماید: تا کی می خواهی از فرمان من سرپیچی کنی؟ بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند. اگر آن ها را رها نکنی، فردا سراسر مصر را با ملخ می پوشانم به طوری که زمین زیر پایتان را نتوانید ببینید.

- ملخ ها تمام گیاهانی را که از بلای تگرگ به جای مانده است، می خورند و از بین می برند. قصر تو خانه های درباریان تو همه ی اهالی

مصر پُر از ملخ می شود. چنین بلایی در سرزمین مصر بی سابقه خواهد بود سپس موسی روی برگردانیده و از حضور فرعون رفت.

- درباریان نزد پادشاه آمده و گفتند: «تا به کی باید این مرد ما را دچار مصیبت کند؟ مگر نمی دانی که مصر به چه ویرانه ای تبدیل شده است؟ بگذار این مردم بروند و خداوند خدای خود را عبادت کنند.» پس درباریان، موسی و هارون را نزد فرعون برگرداندند و فرعون به ایشان گفت: «بروید و خداوند، خدای خود را عبادت کنید، ولی باید به من بگویید که چه کسانی می خواهند برای عبادت بروند.»

- موسی جواب داد: «همه ی ما با دختران و پسران، جوانان و پیران، گلّه ها و رمه های خود می رویم؛ زیرا همگی باید در این جشن مقدّس شرکت کنیم.»

- فرعون گفت: «به خداوند قسم هرگز اجازه نمی دهم که زن ها و بچه ها را با خود ببرید، چون می دانم نیرنگی در کارتان است. فقط شما مردها بروید و خداوند را عبادت کنید، زیرا از اوّل هم خواست شما همین بود.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۳

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۲

- سپس خداوند به موسی فرمود: «دستت را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخ ها هجوم آورند و همه ی گیاهانی را که پس از بلای تگرگ به جای مانده است، بخورند و از بین ببرند.»

- وقتی موسی عصای خود را بلند کرد، خداوند یک روز و یک شب تمام، باد شرقی را وزانید و چون صبح شد باد انبوهی از ملخ را با خود آورده بود

- ملخ ها سراسر خاک مصر را پوشانیدند. چنی افت ملخی را مصر نه دیده بود و نه خواهید دید. شدت هجوم ملخ ها به حدی زیاد بود که همه جا یک باره تاریک شد.

- ملخ ها تمام گیاهان و میوه هایی را که از بلای تگرگ باقی مانده بود، خوردند به طوری که در سراسر خاک مصر درخت و گیاه سبزی به جای نماند.

- فرعون با شتاب موسی و هارون را خواست و به ایشان گفت: «من به خداوند خدای شما و خود شما گناه کرده ام. این بار هم مرا ببخشید و از خداوند خدای خود، درخواست کنید تا این بلا را از من دور کند.» آنگاه موسی از حضور فرعون بیرون رفت و از خداوند خواست تا ملخ ها را دور کند.

- خداوند هم از طرف مغرب، بادی شدید وزانید و وزش باد تمام ملخ ها را به دریای سرخ ریخت آن چنانکه در تمام مصر حتی یک ملخ هم باقی نماند ولی باز هم خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی اسرائیل را رها نساخت. (۱)

قسمت ششم: حمله ی شپش ها (بلای پنجم)

در قرآن آمده است: خداوند بار سوم «شپش» را بر آن ها مسلط ساخت.

۱- (وَ الْقُمَّلَ)

هم فرستادیم بر ایشان ملخ

همچنین قمل که بدشان سجن و فسخ

قمل اشپش یا جراد بی پر است

یا کنه یا مورچه در دفتر است (۲)

نکته ها

□ (قُمَّل)

ظاهراً یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آن ها افتاد و همه را فاسد کرد؛ و برای اولین بار بود خداوند چنین حشره ای را خلق کرده بود. همچنین در نوع حشره ای که به عنوان سومین عذاب بر قبطیان نازل گشت تناقض آراء وجود دارد و از آن حشره با عناوین ملخی کوچک و بدون بال، مورچه، کنه و شپشک گندم یاد شده است. (۳)

به هرحال حضرت موسی بازم نزد فرعون رفت ولی این بار نیز فرعون از قول خود برگشت و موسی به او گفت: اگر اجازه ندهی این بار نیز حیوانات موذی بر شما غلبه خواهند کرد.

۱- سفرخروج، اصحاح ۹، آیات ۱-۲۰

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۲

موسی این بار عصای خود را بر غبار زمین زد که تمام ذرات به صورت شپش درآمده و از سروصورت مردم بالا می رفتند و تمام گوسفندان و احشام پر از شپش شدند و این حادثه یک هفته به طول انجامید و پس از آن مردم نزد فرعون رفتند و شکایت اوضاع کردند و بار دیگر نیز فرعون از موسی برطرف شدن عذاب را خواست.

موسی نیز از خداوند برطرف شدن عذاب را خواست و خداوند عذاب را برداشت و موسی از فرعون درخواست کرد تا بنی اسرائیل را آزاد کند. ولی بازهم فرعون گوش نکرد. (۱)

۷ در تورات هجوم پشه و مگس به جای شپش آمده است

□ خداوند پشه ها را بر آن ها مسلط ساخت (۲)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را به زمین بزند تا سراسر مصر از پشه پر شود» موسی و هارون همان طور که خداوند به ایشان فرموده بود، عمل کردند.

- وقتی هارون عصای خود را به زمین زد، انبوه پشه سراسر خاک مصر را فراگرفت و پشه ها بر مردم و حیوانات هجوم بردند. جادوگران مصر هم سعی کردند همین کار را بکنند، ولی این بار موفق نشدند؛ پس به فرعون گفتند: «دست خدا در این کار است» ولی همان طور که خداوند فرموده بود، دل فرعون باز نرم نشد و به موسی و هارون اعتنایی نکرد.

□ دسته هایی از مگس به آن ها یورش برد (۳)

- پس خداوند به موسی فرمود: «صبح زود برخیز و به کنار رودخانه برو منتظر فرعون باش، وقتی او به آنجا آید، به او بگو که خداوند می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، وگرنه خانه ی تو درباریان و تمام مردم مصر را از مگس پر می کنم و زمین از مگس پوشیده خواهد شد. اما در سرزمین جوشن که محل سکونت بنی اسرائیل است، مگسی نخواهد بود تا بدانی که من خداوند این سرزمین هستم و بین قوم تو قوم خود فرق می گذارم، این معجزه فردا ظاهر خواهد شد»

- خداوند به طوری که فرموده بود، قصر فرعون و خانه های درباریان را پر از مگس کرد و در سراسر خاک مصر ویرانی به بار آمد؛ پس فرعون، موسی و هارون را احضار کرد و به آن ها گفت: «بسیار خوب، به شما اجازه می دهم که برای خدای خود قربانی کنید ولی از مصر بیرون نروید.»

- موسی جواب داد: ما نمی توانیم در برابر چشمان مصریان حیواناتی که آن ها از کشتشان کراهت دارند، برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم، چون ممکن است ما را سنگسار کنند.

- ما باید به مسافت سه روز راه، از مصر دور شویم و طبق دستور خداوند، در صحرا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم.

۱- فخر رازی، تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۵، صص ۲۶۰-۲۶۱؛ طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۹۵

۲- سفر خروج، اصحاح ۸، آیات ۱۶-۱۹

۳- سفر خروج، اصحاح ۸، آیات ۲۰-۳۲

- فرعون گفت: «من به شما اجازه می‌دهم تا به صحرا بروید و برای خداوند، خدای خود قربانی تقدیم کنید. ولی زیاد دور نشوید، حال برای من دعا کنید»

- موسی گفت: «وقتی از اینجا خارج شوم، نزد خداوند دعا خواهم کرد و فردا این بلا از تو درباریان و مردم مصر دور خواهد شد. اما مواظب باش بار دیگر ما را فریب ندهی، بلکه بگذاری قوم من برود و برای خداوند قربانی تقدیم کند» پس موسی از حضور فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. خداوند دعای موسی را اجابت فرمود و تمام مگس‌ها را دور کرد، به طوری که حتی یک مگس هم باقی نماند. ولی این بار نیز دل فرعون نرم نشد و اجازه نداد قوم اسرائیل از مصر بیرون بروند.

قسمت هفتم: حمله‌ی قورباغه‌ها (بالای ششم)

در قرآن آمده است: بار دیگر خداوند، نسل قورباغه را آن چنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آن‌ها را فراگرفت

۱- (وَ الضَّفَادِعَ)

قورباغه‌هایی که در آب و غذای آن‌ها وارد گشته و از پشت و گوششان خارج می‌شد. همه جا قورباغه‌های بزرگ و کوچک، حتی در خانه‌ها و اتاق‌ها و سفره‌ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آن چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

هم ضفادع کامد از هر بابشان

در طعام

و جام‌های خوابشان (۱)

نکته‌ها

□ (ضفادع)

جمع «ضفدع» است ضفدع به معنی قورباغه است، این کلمه به صورت جمع در آیه فوق آمده ولی عذاب‌های دیگر به صورت مفرد ذکر شده است و شاید دلیل بر آن باشد که انواع مختلفی از قورباغه را خداوند بر این‌ها مسلط ساخت.

۷ در تورات آمده است: (۲)

- خداوند به موسی فرمود: «پیش فرعون برگرد و به او بگو که خداوند چنین می‌فرماید: بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند و گرنه سرزمینت را پر از قورباغه خواهم نمود. رود نیل به قدری از قورباغه پر خواهد شد که قورباغه‌ها از آن بیرون آمده، به کاخ تو هجوم خواهند آورد و به خوابگاه و بسترت و نیز خانه‌های درباریان و تمام قوم تو رخنه خواهند کرد، به طوری که حتی تغارهای خمیر و تنورهای نانویی را پر خواهد ساخت و از سر و رویتان بالا خواهند رفت.»

- سپس خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را به سوی رودخانه ها، چشمه ها و حوض ها دراز کند تا قورباغه ها بیرون بیایند و همه جا را پُر سازند»

- هارون چنین کرد و مصر از قورباغه پر شد، ولی جادوگران مصری هم با جادوی خود، همین کار را کردند و قورباغه های بسیار زیادی پدید آوردند. پس فرعون، موسی و هارون را فراخواند و گفت: «از خداوند درخواست کنید این قورباغه ها را از ما دور کند و من قول می دهم بنی اسرائیل را رها کنم تا بروند و برای خداوند قربانی کنند.»

- موسی در جواب فرعون گفت: «زمانی را معین کن تا برای تو درباریان و قومت دعا کنم و تمام قورباغه ها به جز آن هایی که در رود نیل هستند نابود شوند» فرعون گفت: فردا.

- موسی جواب داد: «این کار را خواهم کرد تا تو بدانی که مثل خداوند ما خدایی نیست. تمام قورباغه ها از بین خواهند رفت به جز آن هایی که در رود نیل هستند.»

- موسی و هارون از دربار فرعون بیرون آمدند و موسی از خداوند خواهش کرد تا قورباغه ها را از بین ببرد. خداوند هم دعای موسی را اجابت کرد و تمام قورباغه ها در سراسر مصر مردند.

- مردم آن ها را جمع کرده روی هم انباشتند، آن چنان که بوی تعفن همه جا را فراگرفت. اما وقتی قورباغه ها از بین رفتند فرعون باز هم دل خود را سخت کرد و همان طور که خداوند فرموده بود، راضی نشد قوم اسرائیل را رها کند. (۱)

قسمت هشتم: خون شدن آب نیل (بلاي هفتم)

درقرآن آمده است: «خداوند خون را بر آن ها مسلط ساخت»

۱- (وَ الدَّم)

هم دم اینی آنچه خوردندی ز آب

داشت طعم و رنگ خون در انقلاب (۲)

نکته ها

۷ در تورات و روایات آمده است:

بیماری رعاف (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند. ولی بیشتر روایت و مفسران گفته اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود! (۳)

۱- جزایری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۲۳۵

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۳- تورات، سفر خروج؛ ۷/۱۹؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۲۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۲۲ و ص ۷۲۴ (برفی سخ رنگ

نیز توسط امام صادق ع نقل شده که طبرسی به آن اشاره کرده (می توان احتمال داد که طی یک فرایند زیست محیطی، آب نیل مسموم و به رنگ خون در آمده باشد. تغییر رنگ آب یا کشند سرخ یا شکوفایی جلبکی پدیده ای است طبیعی که بر اثر نوعی جلبک میکروسکوپی به وجود می آید. موجودات بسیار کوچک میکروسکوپی به نام دانیوفلاژله (Dinoflagellate، دوتاژکی ها) وجود دارند که گاهی به سرعت تولید مثل نموده و در اثر ازدیاد جمعیت، مناطق وسیعی از سطح دریا را می پوشانند و چون علاوه بر پیگمان سبز، پیگمان های سرخ نیز دارند، آب را به رنگ قرمز در می آورند (serc.carleton.edu، whoi.edu). تمامی شکوفایی ها (Blooms) سمی نیستند ولی بسیاری از بلوم های غیر سمی می مانند به طرق مختلف زیان آور باشند. به عنوان مثال این بلوم ها با کاهش نفوذ نور، کاهش مقدار اکسیژن محلول، ایجاد توده موسیلاژی و یا مختل کردن تنفس ماهی ها به آبریان آسیب وارد می کنند. مهمترین عامل قرمز شدن آب (Red Tide) می تواند عامل طوفان باشد که در ابتدای آیه ۱۳۳ سوره اعراف یاد شده است (Sindermann ۲۰۰۶). در توجیه این امر که آب تنها برای فرعونیان «خون» گردید، گفته اند که چون بهترین و زیباترین نقطه در مصر، یعنی دو سوی شط عظیم نیل، در اختیار فرعونیان و قبطنی ها قرار داشته و در نتیجه، هنگام بروز خطر و بلا، همانان که نزدیک به شط بودند، آسیب بیشتری را متحمل می شده اند، اثر خون شدن آب رود نیل قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان گشته است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۲۳). روشن است که تحقیق و پژوهش بیشتری در این باره لازم می نماید. به هر حال در صورت صحت تطبیقات علمی یاد شده با مفهوم این آیه شریفه، این مطلب می تواند نمایانگر نوعی اشاره علمی در قرآن کریم باشد).

- خداوند آب رودخانه نیل را برای قبطیان تبدیل به خون نمود اما بنی اسرائیل هرگاه دست به سوی آن می بردند اثری از خون را در آب نمی دیدند تا آنکه آن ها مجدداً به خیانت و کشتار بنی اسرائیل روی آوردند. فرعونیان دیدند آب رود نیل به خون مبدل شد که نه برای آشامیدن قابل استفاده بود و نه برای کشاورزی.

- روزی یکی از قبطیان از شدت تشنگی نزدیکی از سبطیان (پیروان موسی) آمد و گفت: من از دوستان و خویشان تو هستم، امروز از روی نیاز به تو رو آورده ام، موسی جادویی کرده و آب نیل را به خون تبدیل کرده ولی آن آب برای سبطی ها صاف و گواراست.

- من یار دیرین تو هستم این کاسه را بگیر و پر از آب کن و به من بده تا بلکه آب صافی بیاشامم و از خطر تشنگی نجات یابم.

- سبطی به او جواب مثبت داد و کاسه را گرفت و از آب نیل پر کرد و نیمی از آب آن را خود نوشید و نیم دیگر را به قبطی داد و گفت: «این آب صاف است آن را بیاشام» ولی همان لحظه، آب آن کاسه به خون مبدل شد، قبطی خشمگین شد و ساعتی بعد که خشمش فروکش کرد به سبطی گفت: چاره چیست؟ چگونه از این بدبختی نجات یابم؟

- سبطی گفت: «از پیروی فرعون خارج شو در صف پیروان موسی در آی»

- قبطی گفت: «من لیاقت آن را ندارم، تو برایم دعا کن تا به این توفیق دست یابم»

- سبطی برای او بسیار دعا کرد و دعایش مستجاب شد؛ و قبطی به موسی ایمان آورد آنگاه آب برای او صاف و گوارا گردید، از آن آب آشامید و گفت: «چون من شربتی از عطایای خداوند خریدار انسان ها نوشیدم، دیگر تا قیامت تشنه نخواهم شد، چشمه ی معنویت از طرف خدای چشمه آفرین در درونم جوشید، در این صورت آب مادّی نزدم خوار گشت» (۱)

موسی عصایش را به آب نیل زد و به خون تبدیل شد: (۲)

- خداوند به موسی فرمود: دل فرعون همچنان سخت است و هنوز هم حاضر نیست قوم مرا رها کند، فردا صبح عصایی را که تبدیل به مار شده بود به دست بگیر و کنار رودخانه برو در آنجا منتظر فرعون باش.

- آن وقت به او بگو: خداوند؛ خدای عبرانی ها مرا نزد تو فرستاده است که بگویم قوم مرا رها کنی تا به صحرا بروند و او را عبادت کنند تا به حال از دستور خدا اطاعت نکرده ای، ولی اکنون کاری می کند که بدانی او خداوند است. من به دستور او، با ضربه ی عصای خود، آب رود نیل را تبدیل به خون می کنم، تمام ماهی ها خواهند مرد و آب خواهد گندید، به طوری که دیگر نتوانید از آب رودخانه جرعه ای بنوشد. سپس به هارون بگو که: عصای خود را به سوی تمام رودخانه ها، چشمه ها، جوی ها و حوض ها دراز کند تا آب آن ها به خون تبدیل شود. حتی آب هایی که در ظرف ها و کوزه های خانه هاست به خون تبدیل خواهد شد.

- موسی و هارون همان طور که خداوند فرموده بود، عمل کردند.

۱- جزایری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۲۳۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۷، آیات ۱۴-۲۵

- هارون در حضور پادشاه مصر و همراهان او، با عصای خود ضربه ای به رود نیل زد و آب تبدیل به خون شد. تمام ماهی ها مردند و آب گندید و از آن پس مردم مصر نتوانستند از آب رود نیل بنوشند. در سراسر مصر به جای آب، خون بود ولی جادوگران مصری هم با افسون خود توانستند آب را به خون تبدیل کنند پس دل فرعون همچنان سخت ماند و همان طور که خداوند فرموده بود، به گفته های موسی و هارون اعتنایی نکرد.

- او بدون اینکه تحت تأثیر این معجزه قرار گیرد، به کاخ خود بازگشت. از آن پس مصری ها در کناره ی رود نیل چاه می کنند تا آب برای نوشیدن پیدا کنند، چون در رود به جای آب، خون جاری بود. از این واقعه یک هفته گذشت.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «باقی قصه ی موسی» در این باره می گوید:

کامدش پیغام از وحی مهم

که کژی بگذار اکنون فاستقم

این درخت تن عصای موسی است

کامرش آمد که بیندازش ز دست

تا ببینی خیر او شر او

بعداز آن برگیر او را ز امر هو

پیش از افکندن نبود او غیر چوب

چون به امرش برگرفتی گشت خوب

اول

او بد برگ افشان بره را

گشت معجز آن گروه غره را

تا برآمد بی خود از موسی دعا

چون نظر افتادش اندر منتها

کاین همه اعجاز و کوشیدن چراست

چون نخواهند این جماعت گشت

راست

امر آمد که اتباع نوح کن

ترک پایان بینی مشروح کن

ز آن تغافل کن چو داعی رهی

امر بَلِّغْ هست نبود آن تهی

کمترین حکمت کاز این الحاح تو

جلوه گردد آن لجاج و آن عتو

تا که ره بنمودن و اضلال حق

فاش گردد بر همه ی اهل فرق

چون که مقصود از وجود اظهار بود

بایدش از پند و اغوا آزمود

دیو الحاح غوایت می کند

شیخ الحاح هدایت می کند

چون پیایی گشت آن امر شجون

نیل می آمد سراسر جمله خون

تا به نفس خویش فرعون آمدش

لابه می کردش دو تا گشته قدش

کانچه ما کردیم ای سلطان مکن

نیست ما را روی ایراد سخن

پاره پاره گردمت فرمان پذیر

من به عزت خو گرم سختم مگیر

هین بجنبان لب به رحمت ای امین

تا ببندد این دهانه ی آتشین

گفت یا رب می فریبد او مرا

می فریبد او فریبده ی ترا

بشنوم یا من دهم هم خدعه اش

تا بداند اصل را آن فرع کش

کاصل هر مگری و حيله پيش ماست

هر چه بر خاک است اصلش از سماست

گفت حق آن سگ نیرزد هم بدان

پیش سگ انداز دور استخوان (۱)

پیش قبطی خون بود آن آب نیل

آب باشد پیش سبطی جمیل (۲)

یار فرعون تنید ای قوم دون

ز آن نماید مر شمارا نیل خون

یار موسی خرد گردید زود

تا نماند خون و بینید آب رود (۳)

گر چه هست این دم بر تو نیم شب

نزد من نزدیک شد صبح طرب

هر شکستی پیش من پیروز شد

جمله شب ها پیش چشمم روز شد

پیش تو خون است آب رود نیل

نزد من خون نیست آب است ای

نیل (۴)

ج

مولانا مباحث و سخنان خود را به نیل جان فزا تشبیه می کند و دعا می کند که ناهلان از آن حاصلی نیابند، همان طور که فرعونیان از آب نیل بهره ای نبردند و آب به خون تبدیل شد:

آب نیل است این حدیث جان فزا

یا ربش در چشم قبطی خون نما (۵)

مولانا می گوید: مثنوی در چشم حق طلبان مانند نیل خوشگوار و قابل فهم است، درحالیکه در نظر کوردلان و ظاهر بینان خونین و ناخوش است «کسانی را که به علت عدم ادراک خویش مثنوی را مشتی افسانه و فاقد معنی و اسرار بلند می خوانند، طعن می زند و نشان می دهد که اینجا هر کس به قدر آنچه نقد حال اوست از مثنوی درک می کند» (۶)

آب نیل است و به قبطنی خون نمود

موسی را نه خون بد آب بود

دشمن این حرف این دم در نظر

شد ممثل سرنگون اندر سقر (۷)

مولانا معتقد است که آدمی با کوردلی و گمراهی، خشم الهی را برمی انگیزد و لطف حق را که مثل رود نیل روان و زلال است با قهر الهی به خون بدل می شود.

این چنین لطفی چو نیلی می رود

چون که فرعونیم چون خون

می شود

خون همی گوید من آبم هین مریز

یوسفم گرگ از توأم ای پُرسیتیز

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۲-۷۱۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۷۴

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۹۸

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۹۶۳

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۵

۶- زرین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۲۹

۷- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۵۵۷

تو نمی بینی که یار بردبار

چون که با او ضد شدی گردد چو مار (۱)

مولانا معتقد است: دل بستگان به زندگی دنیوی چون استعداد درک حقیقت را ندارند، نمی توانند از زندگی لذت ببرند و تنها ناخوشی های آن را می بینند، اما زمانی که از ظواهر دنیا چشم پوشند و هدایت عقل کمال طلب را بپذیرند، می توانند حقیقت را درک کنند و زندگی شیرین و گوارا می گردد:

یار فرعون تنید ای قوم دون

ز آن نماید مر شما را نیل

خون

یار موسی خرد گردید زود

تا نماند خون و بینید آب رود (۲)

مولانا بایمان ماجرای نیل که برای قبطیان خون می شد و برای سبطیان زلال بحث انتساب ادراک و شعور به موجودات را تکرار می کند و تأکید می کند که آن را برای این منظور می گوید تا بدانی که وقتی جماد میان حق و باطل تمییز قائل می شود، خداوند نیز میان هوشیار و مست، فرق می گذارد. پس خداوند قادر که بر کل عالم محیط است و به آن ها چنان قدرتی داده است، می تواند با لطف خود ابله را عاقل و با قهر خود عقل را از عاقل بگیرد:

نیل را بر قبطیان حق خون کند

سبطیان را از بلا محصون کند

تا بدانی پیش حق تمییز هست

در میان هوشیار راه و مست

نیل تمییز از خدا آموخته ست

که گشاد این را و آن را سخت

بست

لطف او عاقل کند مر نیل را

قهر او ابله کند قایل را

در جمادات از کرم عقل آفرید

عقل از عاقل به قهر خود برید (۳)

بار دیگر برای روشن ساختن این مطلب که امور دنیا در نظر مردم به دیدگاه خودشان و به عوالم روحی آن‌ها وابسته است و در تمام موجودات می‌توان هم فایده دید و هم ضرر می‌گوید: رود نیل برای مؤمنان از آب حیوان نیز زلال تر است درحالی که نزد منکران، خون و ناخوشایند است.

آب نیل از آب حیوان بد فزون

لیک بر محروم و منکر بود خون (۴)

۱- مولوی ، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۰۷

۲- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص ۶۹۷

۳- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص ۶۷۸

۴- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر دوم، ص ۲۲۶

همچنین از این خاصیت دوگانه ی نیل برای بیان مسئله ی جبر بهره می گیرد و هنگام مناجات با خداوند، او را قادری می داند که هرچه در دنیا رخ می دهد به خواست و مشیت اوست و چون کافران از درک این موضوع ناتوان هستند، موضوع جبر برای آنان همانند رود نیل خونین است ولی برای مؤمنان که جهان را مسخّر و مطیع امر خداوند می دانند، جبری در کار نیست و حوادث زندگی مانند آب نیل، نوشین و گوارا است:

همچو آب نیل دان این جبر را

آب مؤمن را و خون مر گبر را

بال بازان را سوی سلطان برد

بال زاغان را به گورستان برد (۱)

«بار دیگر برای بیان قدرت خداوند و برای نشان دادن تأثیر فعل و اراده ی حق و تسلط او بر همه ی ارکان و اجزای هستی در کنار دیگر مواردی که مطرح می کند به واقعه ی تبدیل آب به خون نیز اشاره می کند. او قدرت حق را حق را کیمیایی می داند که به راحتی می تواند خوب را بد و بد را خوب سازد و جوی خون را به نیلی روان تبدیل کند.» (۲)

هم دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

مصلحی تو ای تو سلطان سخن

کیمیا داری که تبدیلت کنی

گر چه جوی خون بود نیلت کنی

این چنین مینا گری ها کار تست

این چنین اکسیرها اسرار تست (۳)

مولانا ماجرای قبطی و سبطی را در شعری تحت عنوان «لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پر کن و بر لب من نه تا بخورم به حق دوستی و برادری، که سبو که شما سبطیان بهر خود پر می کنید از نیل آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می کنیم خون صاف است» این چنین توصیف می کند: (۴)

من شنیدم که در آمد قبطی

از عطش اندر وثاق سبطی

گفت هستم یار و خویشاوند تو
گشته ام امروز حاجتمند تو
ز آنکه موسی جادویی کرد و فسون
تا که آب نیل ما را کرد خون
سبطیان زو آب صافی می خورند
پیش قبطنی خون شد آب از چشم بند
قبط اینک می مرنند از تشنگی
از پی ادبار خود یا بد رگی
بهر خود یک طاس را پر آب کن
تا خورد از آبت این یار کهن
چون برای خود کنی آن طاس پر
خون نباشد آب باشد پاک و حر
من طفیل تو بنوشم آب هم
که طفیلی در تبع به جهد ز غم
گفت ای جان و جهان خدمت کنم
پاس دارم ای دو چشم روشنم

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۹۸۸

۲- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۲۸

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۰۹

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۶-۷۰۸

بر مراد تو روم شادی کنم

بنده ی تو باشم آزادی کنم

طاس را از نیل او پر آب کرد

بر دهان بنهاد و نیمی را

بخورد

طاس را کژ کرد سوی آب خواه

که بخور تو هم شد آن خون

سیاه

باز این سو کرد کژ خون آب شد

قبطی اندر خشم و اندر تاب شد

ساعتی بنشست تا خشمش برفت

بعد از آن گفتش که ای صمصام زفت

ای برادر این گره را چاره چیست

گفت این را او خورد کاو متقی

است

متقی آن است کاو بیزار شد

از ره فرعون و موسی وار شد

قوم موسی شو بخور این آب را

صلح کن با مه بین مهتاب را

صد هزاران ظلمت است از خشم تو

بر عباد الله اندر چشم تو

خشم بنشان چشم بگشا شاد شو
عبرت از یاران بگیر استاد شو
کی طفیل من شوی در اعتراف
چون ترا کفری است همچون کوه
قاف

کوه در سوراخ سوزن کی رود
جز مگر کان رشته ی یکتا شود
کوه را که کن به استغفار و خوش
جام مغفوران بگیر و خوش بکش
تو بدین تزویر چون نوشی از آن
چون حرامش کرد حق بر کافران
خالق تزویر تزویر ترا

کی خرد ای مفتری مفترا
آل موسی شو که حیلست سود نیست
حیله ات باد تهی پیمودنی است
زهره دارد آب کز امر صمد
گردد او با کافران آبی کند
یا تو پنداری که تو نان می خوری
زهرمار و کاهش جان می خوری
نان کجا اصلاح آن جانی کند
کاو دل از فرمان جانان برکنند
یا تو پنداری که حرف مثنوی

چون بخوانی رایگانش بشنوی
یا کلام حکمت و سر نهان
اندر آید زغبه در گوش و دهان
اندر آید لیک چون افسانه ها
پوست بنماید نه مغز دانه ها
در سر و رو در کشیده چادری
رو نهان کرده ز چشمت دلبری
شاهنامه یا کلیله پیش تو
همچنان باشد که قرآن از عتو
فرق آن گه باشد از حق و مجاز
که کند کحل عنایت چشم باز
ور نه پشک و مشک پیش اخشمی
هر دو یکسان است چون نبود شمی
خویشان مشغول کردن از ملال
باشدش قصد از کلام ذوالجلال
کاتش وسواس را و غصه را
ز آن سخن بنشانند و سازد دوا
بهر این مقدار آتش شانندن
آب پاک و بول یکسان شد به فن
آتش وسواس را این بول و آب
هر دو بنشانند همچون وقت خواب
لیک گر واقف شوی زین آب پاک

که کلام ایزد است و روحناک

نیست گردد و سوسه ی کلی ز جان

دل بیابد ره به سوی گلستان

ز آنکه در باغی و در جویی پرد

هر که از سر صحف بویی برد

یا تو پنداری که روی اولیا

آن چنان که هست می بینیم ما

در تعجب مانده پیغمبر از آن

چون نمی بینند رویم مؤمنان

چون نمی بینند نور روم خلق

که سبق برده ست بر خورشید شرق

ور همی بینند این حیرت چراست

تا که وحی آمد که آن رو در

خفاست

سوی تو ماه است و سوی خلق ابر

تا نبیند رایگان روی تو گبر

سوی تو دانه است و سوی خلق دام

تا ننوشد زین شراب خاص عام

گفت یزدان که تراهم ی نظرون

نقش حمامند هم لا یبصرون

می نماید صورت ای صورت پرست

کان دو چشم مرده ی او ناظر است

پیش چشم نقش می آری ادب

کاو چرا پاسم نمی دارد عجب

از چه بس بی پاسخ است این نقش نیک

که نمی گوید سلامم را علیک

می نجنباند سر و سببت ز جود

پاس آنکه کردمش من صد سجود

حق اگرچه سر نجنباند برون

پاس آن ذوقی دهد در اندرون

که دو صد جنبیدن سر ارزد آن

سر چنین جنباند آخر عقل و جان

عقل را خدمت کنی در اجتهاد

پاس عقل آن است کافزاید رشاد

حق نجنباند به ظاهر سر ترا

لیک سازد بر سران سرور ترا

مر ترا چیزی دهد یزدان نهان

که سجود تو کنند اهل جهان

آن چنان که داد سنگی را هنر

تا عزیز خلق شد یعنی که زر

قطره ی آبی بیابد لطف حق

گوهری گردد برد از زر سبق

جسم خاک است و چو حق تائیش داد

در جهان گیری چو مه شد اوستاد

هین طلسم است این و نقش مرده است

احمقان را چشمش از ره برده

است

می نماید او که چشمی می زند

مولانا در شعر دیگری تحت عنوان «درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را به خیر و مستجاب شدن از اکرم ال-اکرمین و ارحم الراحمین» می گوید: قبطی نماد سالکی است که با انگیزه ی رفع عطش و نیاز مادی مرد سبطی که نماد مرشد و مرد حق است می رود و بر اثر هدایت و ارشاد ولی صادق ضمیرش بیدار می شود و راه حق را عاشقانه می پیماید.

مولانا با بهره گیری از این داستان به بیان قدرت خداوند می پردازد، خداوندی که در چشم ظاهرینان بی ایمان قبطی، نیل را خون می نماید و آنگاه که تجدید ایمان می کند و رو به درگاه او می آورد، نیل خون را به آب تبدیل می کند.

نتیجه و هدفی که مولانا از این داستان می گیرد، این است که اگر همچنان مؤمن باقی بمانی و به کفر روی نیاوری، هرگز نیل وجودت آلوده و پلید نمی شود و زلال و پاک باقی می ماند.

مولانا تنها راه نجات را برای قبطی، بیزاری از فرعون می داند و اینکه موسی وار متقی گردد و تزویر و ریا را کنار بگذارد و چشم حقیقت بین را باز کند تا به آب پاک حقیقت دست یابد.

گفت قبطنی تو دعایی کن که من
از سیاهی دل ندارم آن دهن
که بود که قفل این دل وا شود
زشت را در بزم خوبان جا شود
مسخی از تو صاحب خوبی شود
یا بلیسی باز کروی شود
یا به فر دست مریم بوی مشک
یابد و تری و میوه شاخ خشک
سبطنی آن دم در سجود افتاد و گفت
کای خدای عالم جهر و نهفت
جز تو پیش کی بر آرد بنده دست
هم دعا و هم اجابت از تو است
هم ز اول تو دهی میل دعا
تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان
این چنین می گفت تا افتاد طشت
از سر بام و دلش بی هوش گشت
باز آمد او به هوش اندر دعا

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا

در دعا بود او که ناگه نعره ای
از دل قبطنی بجست و غره ای
که هلا بشتاب و ایمان عرضه کن
تا بیرم زود زنار کهن
آتشی در جان من انداختند
مر بلیسی را به جان بنواختند
دوستی تو از تو نا شگفت
حمد لله عاقبت دستم گرفت
کیمیایی بود صحبت های تو
کم مباد از خانه ی دل پای تو
تو یکی شاخی بدی از نخل خلد
چون گرفتم او مرا تا خلد برد
سیل بود آنکه تنم را در ربود
برد سلیم تا لب دریای جود
من به بوی آب رفتم سوی سیل
بحر دیدم در گرفتم کیل کیل
طاس آوردش که اکنون آب گیر
گفت رو شد آب ها پیشم حقیر
شربت می خوردم ز الله اشتری
تا به محشر تشنگی ناید مرا
آنکه جو چشمه ها را آب داد
چشمه ای در اندرون من گشاد

این جگر که بود گرم و آب خوار
گشت پیش همت او آب خوار
کاف کافی آمد او بهر عباد
صدق وعده ی کهیعض
کافی ام بدهم ترا من جمله خیر
بی سبب بی واسطه ی یاری غیر
کافی ام بی نان ترا سیری دهم
بی سپاه و لشکرت میری دهم
بی بهارت نرگس و نسرین دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم
کافی ام بی داروات درمان کنم
گور را و چاه را میدان کنم
موسی ای را دل دهم با یک عصا
تا زند بر عالمی شمشیرها
دست موسی را دهم یک نور و تاب
که طپانچه می زند بر آفتاب
چوب را ماری کنم من هفت سر
که نزاید ماده مار او را ز نر
خون نیامیزم در آب نیل من
خود کنم خون عین آبش را به فن
شادی ات را غم کنم چون آب نیل
که نیابی سوی شادی ها سیل

باز چون تجدید ایمان بر تنی

باز فرعون بیزاری کنی

موسی رحمت بینی آمده

نیل خون بینی از او آبی شده

چون سررشته نگه داری درون

نیل ذوق تو نگردد هیچ خون

من گمان بردم که ایمان آورم

تا از این طوفان خون آبی

خورم

من چه دانستم که تبدیلی کند

در نهاد من مرا نیلی کند

سوی چشم خود بکی نیلم روان

برقرارم پیش چشم دیگران

همچنان که این جهان پیش نبی

غرق تسبیح است و پیش ما غبی

پیش چشمش این جهان پر عشق و داد

پیش چشم دیگران مرده و جماد

پست و بالا پیش چشمش تیزرو

از کلوخ و خشت او نکته نشو

با عوام این جمله بسته و مرده ای

زین عجب تر من ندیدم پرده ای

گورها یکسان به پیش چشم ما
روضه و حفره به چشم اولیا
عامه گفتندی که پیغمبر ترش
از چه گشته ست و شده ست او ذوق
کش

خاص گفتندی که سوی چشمتان

می نماید او ترش ای امتان

یک زمان در چشم ما آید تا

خنده ها بینید اندر هل اُتی

از سر امر و دین بنماید آن

منعکس صورت، به زیر آ ای جوان

آن درخت هستی است امر و دین

تا بر آنجایی نماید نو کهن

تا بر آنجایی بینی خارزار

پر ز کژدم های خشم و پر ز مار

چون فرود آیی بینی رایگان

یک جهان پر گل رخان و دایگان (۱)

مولانا محرومان و نالایقان و مسخره کنندگان نبوت را که رمز «اعطیناک الکوثر» را در نمی یابند و مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که با نور وحی عالم را منور ساخته است نمی شناسند و در کنار چشمه ی آب کوثر تشنه لب مانده اند، به فرعونی تشبیه کرده است که در مقابل آب صاف و گوارای رود نیل قرار گرفته، اما آن را خون می بیند (۲)

این که کز مناست و بالا

می رود

وحی اش از زنبور کمتر کی بود

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای
پس چرا خشکی و تشنه مانده ای
یا مگر فرعونى و کوثر چونیل
بر تو خون گشته است و ناخوش ای

علیل

توبه

کن بیزار شو از هر عدو
کاو ندارد آب کوثر در کدو
هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو
او محمد خوست با او گیر خو
تا أحبَّ لله آبی در حساب
کز درخت احمدی با اوست سیب
هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می دار همچون مرگ و تب

-
- ۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۰-۷۰۸
۲- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص ۳۲۸

گر چه بابای تو است و مام تو

کاو حقیقت هست خون آشام تو (۱)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

جام موسی کش، شمس الحق تبریزی

تا آب شود پیشت هر نیل که خون باشد (۲)

خاموش که گفتار تو مانند به

نیل است

بر قبط چو خون آمد و بر سبط معین شد (۳)

بر فرعونیان که نیل خون گشت

بر مو من خوشگوار باشد (۴)

چو آب نیل دو رو دارد این

شکنجه ی عشق

به اهل خویش چو آب و به غیر او خون خوار (۵)

به سوی تو همه خون است و سوی

من همه آب

نه قبطی ام که در این نیل موسوی خویم (۶)

گل را به ماء قبطی ممزوج کرد

طین

زد چون شبان سرخ سر از طور شاخسار (۷)

چو نیل از بهر موسی آب گردید

برای دیگران چون خون بر آمد (۸)

۱- باران تگرگ سرخ

- این بار عذاب الهی به صورت تگرگی سرخ رنگ بر سر آن ها باریدن گرفت و تعداد بی شماری را به هلاکت رساند بار دیگر قبطیان از موسی امان خواستند و کلیم خدا از آن ها رفع عذاب نمود.

- قابل توجه اینکه در روایات می خوانیم که این بلاها تنها دامن فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۸۳

۲- کلیات شمس، ص ۲۶۲

۳- کلیات شمس، ص ۲۲۳

۴- کلیات شمس، ص ۲۹۴

۵- کلیات شمس، ص ۴۵۰

۶- کلیات شمس، ص ۶۵۸

۷- صفی علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار

۸- دیوان شمس مغربی، ص ۴۵

- می دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطی ها قرار داشت، قصرهای زیبا و خانه های مجلل و باغ های خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعاً به بنی اسرائیل که بردگان آن ها بودند، از زمین های دورافتاده و بیابان ها و نقاط کم آب، سهمی می رسید.

- طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیک تر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می شود.

بلا روید نبات اندر زمینی

که اهلس قوم هامان اند و قارون (۱)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: صبح زود برخیز و در برابر فرعون بایست و بگو که خداوند، خدای عبرانی ها می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، وگرنه این بار چنان بلایی بر سر تو درباریان و قومت خواهم آورد تا بدانید در تمامی جهان خدایی مانند من نیست.

- من می توانستم تو قومت را با بلاهایی که نازل کردم نابود کنم. ولی این کار را نکردم، زیرا می خواستم قدرت خود را به تو نشان دهم تا نام من در میان تمامی مردم جهان شناخته شود.

- آیا هنوز هم سرسختی می کنی و نمی خواهی قوم مرا رهاسازی؟

- باآنکه فردا در همین وقت چنان تگرگی از آسمان می بارانم که در تاریخ مصر سابقه نداشته است.

- پس دستور ده: تمام حیوانات و آنچه را که در صحرا داری جمع کنند و به خانه ها بیاورند، پیش از آنکه تگرگ تمام حیوانات و اشخاصی را که در صحرا مانده اند از بین ببرد.

- بعضی از درباریان فرعون از این اخطار خداوند ترسیدند و چارپایان و نوکران خود را به خانه آوردند. ولی دیگران به کلام خداوند اعتنا نکردند و حیوانات و نوکران خود را همچنان در صحرا وا گذاشتند.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دست را به طرف آسمان دراز کن تا بر تمامی مصر تگرگ بیارد، بر حیوانات و گیاهان و بر تمامی مردمی که در آن زندگی می کنند» پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاد و صاعقه بر زمین فرود آورد.

- در تمام تاریخ مصر، کسی چنین تگرگ و صاعقه ی وحشتناکی ندیده بود.

- در سراسر مصر، تگرگ هرچه را که در صحرا بود زد، انسان و حیوان را گشت، نباتات را از بین برد و درختان را در هم شکست.

- تنها جایی که از بلای تگرگ در امان ماند، سرزمین جوشن بود که بنی اسرائیل در آن زندگی می کردند پس فرعون، موسی و هارون را به حضور خواست و به ایشان گفت: «من به گناه خود معترفم. حق به جانب خداوند است من و

قوم مقصّریم حال از خداوند درخواست کنید تا رعد و تگرگ تمام شود و من هم بی درنگ اجازه خواهم داد شما از مصر بیرون بروید»

- موسی گفت: بسیار خوب، به محض این که از شهر خارج شوم، دست های خود را به سوی خداوند دراز خواهم کرد تا رعد و تگرگ تمام شود تا بدانی که جهان از آن خداوند است. ولی می دانم که تو افرادی بازم از خداوند اطاعت نخواهید کرد. (آن سال تگرگ تمام محصولات کتان و جو را از میان برد، چون ساقه ی جو خوشه کرده و کتان و شکوفه داده بود، ولی گندم از بین نرفت، زیرا هنوز جوانه نزده بود)

- موسی قصر فرعون را ترک کرد و از شهر بیرون رفت و دست هایش را به سوی خداوند بلند کرد و رعد و تگرگ قطع شد و باران بند آمد. ولی وقتی فرعون و درباریان او این را دیدند، باز گناه ورزیدند. آن ها به سرسختی خود ادامه دادند و همان طور که خداوند توسط موسی فرموده بود، این بار هم بنی اسرائیل را رها نمودند. (۱)

۲- نابودی تمامی میش ها با طاعون

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون بازگرد و به او بگو که خداوند، خدای عبرانی ها می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند و گرنه تمام گله های اسب، الاغ، شتر، گاو گوسفند شمارا به مرض کشنده ی طاعون دچار می کنم. من بین گله های مصریان و گله های اسرائیلیان فرق خواهم گذاشت، به طوری که به گله های اسرائیلیان هیچ آسیبی نخواهد رسید. من این بلا را فردا بر شما نازل خواهم کرد.»

- روز بعد خداوند همان طور که فرموده بود، عمل کرد. تمام گله های مصریان مردند ولی از چهارپایان بنی اسرائیل حتی یکی هم تلف نشد. پس فرعون مأموری فرستاد تا تحقیق کند که آیا راست است که از چهارپایان بنی اسرائیل هیچ کدام نمرده اند.

- باین حال وقتی فهمید موضوع حقیقت دارد باز دلش نرم نشد و قوم خدا را رها نساخت. (۲)

۱- بدن قبطیان و حیوانات دچار دُمَل های چرکین شد

- پس خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشت های خود را از خاکستر کوره پر کنید و موسی آن خاکستر را پیش فرعون به هوا پاشد. آنگاه آن خاکستر مثل غبار، سراسر خاک مصر را خواهد پوشانید و بر بدن انسان و حیوان دمل های دردناک ایجاد خواهد کرد» پس آن ها خاکستر را برداشتند و به حضور فرعون ایستادند.

- موسی خاکستر را به هوا پاشید روی بدن مصری ها و حیواناتشان دمل های دردناک درآمد، چنانکه جادوگران هم نتوانستند در حضور موسی بایستند، زیرا آن ها نیز به این دمل ها مبتلا شده بودند؛ اما خداوند همان طور که قبلاً به موسی فرموده بود، دل فرعون را سخت کرد و او به سخنان موسی و هارون اعتنا نمود. (۳)

۱- سفر خروج، اصحاح ۹، آیات ۱۳-۳۳

۲- سفر خروج، اصحاح ۹، آیات ۱-۷

۳- سفر خروج، اصحاح ۹، آیات ۸-۱۲

۲- تاریکی های عمیق بر آن ها خیمه زد

- سپس خداوند به موسی فرمود: «دست های خود را به سوی آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی مصر را فراگیرد»

- موسی چنین کرد و تاریکی غلیظی به مدت سه روز مصر را فراگرفت، آن چنان که چشم چشم را نمی دید و هیچ کس قادر نبود از جای خود تکان بخورد اما در منطقه ی مسکونی اسرائیلی ها همه جا همچنان روشن ماند. آنگاه فرعون بار دیگر موسی را احضار کرد و گفت: «بروید و خداوند را عبادت کنید. فرزندانان را نیز ببرید ولی گله ها و رمه های شما باید در مصر بماند.» اما موسی گفت: «ما گله ها و رمه ها را باید همراه خود ببریم تا برای خداوند، خدایمان قربانی کنیم. از گله ی خود حتی یک حیوان را هم برجای نخواهیم گذاشت، زیرا تا به قربانگاه نرسیم معلوم نخواهد شد خداوند چه حیوانی برای قربانی می خواهد»

- خداوند دل فرعون را سخت کرد و این بار هم آن ها را رها نساخت.

- فرعون به موسی گفت: «از حضور من برو دیگر برنگرد. اگر بار دیگر با من روبه رو شوی با آنکه کشته خواهی شد» موسی جواب داد: همان طور که گفתי، دیگر مرا نخواهی دید. (۱)

قسمت دهم: پیمان شکنی های مکرر فرعون پس از نزول هر بلا

این حوادث تلخ و دردناک گر چه موقتاً آن ها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی می زدند.

آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند- همانند همه تبهکاران- موقتاً از خواب غفلت بیدار می گشتند و به دست و پا می افتادند و از موسی علیه السلام می خواستند که دست به دعا بردارد و نجات آن ها را از خدا بخواهد اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرومی نشست، همه چیز را فراموش کرده به حال اول بازمی گشتند و موسی را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند.

در قرآن آمده است:

۱- «آن ها گفتند ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده است بخوان تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت!» (۲)

ز استغاثه می بگفتند آن کسان

رب خود را آیه الساحر بخوان

زان چه نزد تست عهدش ز انتساب حاصل

و آن است ایمان یا دعای مستجاب

آنکه بهر ما میکن دعا

تا که او بردارد این محنت ز ما

بر تو ایمان آوریم از مندفع

گردد از ما این عذاب مجتعم (۳)

نکته ها

۱- سفرخروج، اصحاح ۱۰، آیات ۲۱-۲۹

۲- زخرف: ۴۹ (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۱

□ چه تعبیر عجیبی؟ از یک سو ساحرش می خوانند و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند!

- بعضی گفته اند «ساحر» در اینجا به معنی «عالم» است، چرا که در آن زمان و مخصوصاً در محیط مصر ساحران را محترم می شمردند و به عنوان دانشمندی به آن ها می نگریستند.

- بعضی احتمال داده اند سحر در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوییم: فلان کس در کار خود آن قدر ماهر است گویی سحر می کند! اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان از خودراضی و مستکبران مغرور و طاغوت های مستبد آشنا باشند، می دانند آن ها از این گونه تعبیرات ضدونقیض فراوان دارند و تعجب نیست که در آغاز ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند و در پایان وعده قبول هدایت می دهند.

- بنابراین ظاهر تعبیرات آیه را باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر به نظر نمی رسد.

- از لحن آن ها پیدا بوده که در عین احساس نیاز به موسی علیه السلام وعده دروغین به او می دادند و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز مرکب غرور پیاده نمی شدند؛ و به همین جهت تعبیر به «ربک» (پروردگارت) و (بما عهد عندک) (به عهدهی که با تو کرده) کردند و هرگز نگفتند پروردگار ما وعده ای که به ما فرموده، باینکه موسی علیه السلام به آن ها صریحاً گفته بود من فرستاده پروردگار عالمیانم، نه پروردگار خودم.

- آری سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقتشان و راه و رسمشان.

۲- «هنگامی که بلا بر آن ها مسلط می شد، می گفتند ای موسی، برای ما از خدایت بخواه تا به عهدهی که با تو کرده است وفا کند و دعایت را در حق ما مستجاب نماید» و اگر تو این بلا را از ما برطرف سازی، سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می فرستیم» (۱)

این همه می بود آیت ها ز ما

که مفصل شد بر ایشان هر کجا

سرکشی کردند از حکم و حدود

آنکه می بودند قومی بس عنود

چون بر ایشان سخت می شد کار باز

سوی موسی می دویدند از نیاز

تا کند او رفع زایشان آن گزند

شرط می کردند کایمان آورند

چون که می شد دفع آن اندوه و غم

می فزودندی به طغیان و ستم

باز واقع چون بر ایشان شد عذاب

سوی موسی می نمودندی ایاب

گفتی ای موسی بخوان از بهر ما

رب خود را تا شود رفع بلا

با تو از عهدی که کرد اندر ایاب

که نماید دعوتت را مستجاب

گر ز ما زایل نمایی این بلا

بر تو ایمان آوریم از صدق ما

با تو بفرستیم اسرائیلیان

تا بری هر جا که خواهیشان عیان

(۲)

۱- أعراف: ۱۳۴ (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدْتَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۳- «هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شده ای از آن ها برمی داشتیم، پیمان خود را می شکستند و هنگامی که عذاب را از آن ها برطرف می ساختیم آن ها پیمان های خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند» (۱)

کشف پس کردیم چون زایشان عذاب

بر دعای موسی صاحب کتاب

تا زمانی که رسند ایشان بر آن

موت یا هنگام دیگر ز امتحان

بی توقف پس شکستندی

تا دگر ره امتحانی رخ نمود

هست مروی آنکه موسی بیست سال

بود با فرعونیان اندر جدال

زان زمان که ساحران را کرد پست

داد مر فرعون و قومش را شکست

یک نفر ناورد ایمان زان گروه

بودشان گویی که دل از سنگ کوه (۲)

پس چو زایشان دفع کردیم آن

عذاب

عهد خود در دم شکستند از شتاب (۳)

نکته ها

□ (رجز)

در معانی زیادی به کاررفته است: «بلاهای سخت، طاعون، بت و بت پرستی، وسوسه شیطان و برف یا تگرگ سخت». ولی همه این ها مصداق های مختلفی است از مفهومی که ریشه اصلی آن را تشکیل می دهد، زیرا ریشه اصلی آن به طوری که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته، همان اضطراب است و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» مفهوم اصلی اش انحراف از حق هست، بنابراین اگر به مجازات و کیفر و بلا «رجز» گفته می شود، برای این است که بر اثر انحراف از حق و ارتکاب گناه، دامن انسان را می گیرد، همچنین بت پرستی یک نوع انحراف از حق و

اضطراب در عقیده است و نیز به همین جهت عرب ها به یک نوع بیماری که به شتر دست می دهد و سبب لرزش پای او می گردد تا آنجا که مجبور است گام ها را کوتاه بردارد، گاهی راه برود و گاهی توقف کند «رجز» (بر وزن مرض) می گویند، و اینکه ملاحظه می کنیم به اشعار جنگی، «رجز» اطلاق می شود آن نیز به خاطر آن است که دارای مقطع های کوتاه و نزدیک به هم هست.

□ عهد الهی نزد موسی

منظور از آن، وعده ای است که خدا به موسی داده بود که اگر دعا کند، دعایش به اجابت می رسد،

ولی این احتمال را نیز داده اند که منظور از «عهد» همان عهد «نبوت» است و «با» «باء قسم» هست یعنی «ترا به حق مقام نبوتی که داری سوگند می دهیم» که برای برطرف شدن این حوادث دردناک دعا کن.

□ (نکث)

(بر وزن مکث) در اصل به معنی باز کردن ریسمان تابیده است و سپس به معنی شکستن پیمان به کاررفته است.

۱- أعراف: ۱۳۵ (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ) ۴- زخرف: ۵۰ (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۱

جمله (إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) با توجه به اینکه «ینکثون» فعل مضارع است و دلیل بر استمرار هست نشان می دهد که آن ها مکرر با موسی علیه السلام پیمان می بستند سپس آن را می شکستند، به طوری که پیمان شکنی جزء برنامه آن ها شده بود.

□ (إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُورَةِ)

اشاره به این است که موسی، برای آن ها مدتی تعیین می کرد و می گفت در فلان وقت، این بلا برطرف خواهد شد، برای اینکه کاملاً روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده، بلکه به برکت درخواست او از خدا بوده است.

قسمت یازدهم: نهمت زدن ها و عکس العمل های فرعون پس از دیدن این همه بلا و معجزه

در قرآن آمده است:

۱- «این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آن ها نشان دادیم، اما آن ها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سرباز زدند و جمعیت مجرم و گنه کاری بودند» (۱)

۲- «هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آن ها آمد همگی از آن می خندیدند» (۲)

البته این نخستین برخورد همه طاغوت ها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت و دلایل آن ها و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن تا به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آن ها قابل بررسی و مطالعه و جوابگویی نیست و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.

نکته ها

□ دیدگاه مولانا

مولانا بارها فرعون را به نفس اماره تشبیه می کند و اندرز می دهد که نفس آدمی نیز همچون فرعون است که باید آن را با ریاضت در سختی و خواری قرارداد؛ زیرا آرامش و آسایش و فراهم آوردن امکانات برای او، آن را دوباره طاغی و کافر می گرداند:

چون شکم پر گشت و بر نعمت زدند

و آن ضرورت رفت پس طاغی شدند

فرعونی است هان سیرش مکن

تا نیارد یاد از آن کفر کهن

بی تف آتش نگردهد نفس خوب

تا نشد آهن چو اخگر هین مکوب

بی مجاعت نیست تن جنبش کنان

آهن سردی است می کوبی بدان

گر بگرید ور بنالد زار زار

او نخواهد شد مسلمان هوش دار

او چو فرعون است در قحط آن چنان

پیش موسی سر نهد لابه کنان

چون که مستغنی شد او طاغی شود

خر چو بار انداخت اسکیزه زند

-
- ۱- أعراف: ۱۳۳ (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ)
- ۲- زخرف: ۴۶-۴۷ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿*) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ)

پس فراموشش شود چون رفت پیش

کار او ز آن آه و زاری های

خویش

سال ها مردی که در شهری بود

یک زمان که چشم در خوابی رود

شهر دیگر بیند او پر نیک و بد

هیچ در یادش نیاید شهر خود

که من آنجا بوده ام این شهر نو

نیست آن من درین جایم گرو

بل چنان داند که خود پیوسته او

هم در این شهرش بده ست ابداع

و خو

چه عجب گر روح موطن های خویش

که به د ستش مسکن و میلاد پیش

می نیارد یاد کاین دنیا چو خواب

می فروپوشد چو اختر را سحاب

خاصه چندین شهرها را کوفته

گردها از درک او ناروفته

اجتهاد گرم ناکرده که تا

دل شود صاف و بیند ماجرا

سر برون آرد دلش از بخش راز

اول و آخر ببیند چشم باز (۱)

۳- «ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آن ها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)!» (۲)

ما مگر دادیم موسی را عیان

نه ز آیات مبین بر نشان

معجزاتی کز تواریخ و کتب

هست واضح نزد اهل قشر و لب

لیک پرسید از پیمبر یک یهود

که آن نه آیت چیست خود بر گو تو

زود

گفته بوده است اینکه بر پروردگار

شرک نارید از نهان و آشکار

هم ز خون ریزی نمایند اجتناب

وز زنا و سرقت از روی کتاب

هم ز سحر و از سعایت وز ربا

هم ز قذف محصنات از ناروا

وز جهاد ای دون بنگر یزید هم

بوده این نه حکم جاری در امم

زال اسرائیل پس می کن سؤال

آمد ایشان را چو موسی در مقال

زان چه شد مابین او با قبطیان

یا که این آیات از ایشان چون عیان

گفت فرعونش که در پندار من

عقل تو گشته مخبط بی سخن

زان چه ای موسی تو گویی بیهده

خود تو باشی جادویی کرده شده (۳)

نکته ها

□ منظور از (تسع آیات)

تعبیراتی که در این آیات به کاررفته نشان می دهد که منظور از آن معجزاتی است که در ارتباط با فرعون و فرعونیان صورت گرفته، ... (عصا، ید بیضاء، خشک سالی، کمبود میوه ها، طوفان، حمله شپش، حمله ملخ، حمله قورباغه، خون شدن دریا).

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۱۲-۷۱۴

۲- اسراء: ۱۰۱ (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۲۸

□ (مسحور)

بعضی آن را به معنی ساحر دانسته اند به شهادت آیات دیگر قرآن که می گوید فرعون و فرعونیان همه جا او را متهم به ساحر بودن کردند... و آمدن اسم مفعول به معنی فاعل در لغت عرب شبیه و نظیر دارد مانند «مشثوم» به معنی «شائم» کسی که مایه بدبختی است و «میمون» به معنی «یامن» کسی که مایه خوشبختی است.

بعضی «مسحور» را به همان معنی مفعولی واگذاشته اند، به معنی کسی که سحر در او اثر گذاشته، چنانکه از آیه ۳۹ ذاریات استفاده می شود که هم نسبت سحر به او دادند هم جنون.

به هر حال این روش همیشگی مستکبران است که مردان الهی را به خاطر نوآوری ها و حرکت بر

ضد مسیر جامعه های فاسد و همچنین نشان دادن خارق عادات متهم به سحر و یا جنون

می کردند تا در افکار مردم ساده دل نفوذ کنند و آن ها را از گرد پیامبران پراکنده سازند.

قسمت دوازدهم: برخورد موسی با فرعون پس از شنیدن تهمت های فرعون

در قرآن آمده است موسی در برابر این تهمت ناروا سکوت نکرد و با قاطعیت هر چه تمام تر «گفت»:

۱- «ای فرعون تو به خوبی میدانی که این آیات روشنی بخش را جز پروردگار آسمان ها و زمین نازل نکرده است»

(بنابراین تو با علم و اطلاع و آگاهی حقایق را انکار می کنی، تو به خوبی میدانی که این ها از طرف خدا است و منم میدانم که میدانی! این ها «بصائر» است، دلایلی است آشکار که به وسیله آن مردم راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت می یابند.)

به همین دلیل چون حق را دانسته انکار می کنی

۲- «من فکر می کنم ای فرعون تو سرانجام هلاک خواهی شد» (۱)

گفت موسی که بدل زین آگهی

گر چه بر لب ناوری از گم رهی

که به نفرستاده این آیات هان

غیر خلاق زمین و آسمان

هست این آیات روشن بر بصر

جز که آن بیننده باشد کور و کر

بر گمان من تو ای فرعون نیز

بر هلاکت مشرفی اندر ستیز

یا که غفلت رفته پندارم ز سر

نیست هیچت التفات از نفع و ضرر

بود آن پندار فرعون از گزاف

لیک بد پندار موسی بی خلاف (۲)

نکته ها

□ (مجبور) از ماده «ثبور» به معنی هلاکت است.

۱- إسرائ: ۱۰۲ (قَالَ لَقَدْ عَلِمْت مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَجْبُورًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۲۸

قسمت سیزدهم: مرگ پسران ارشد

در تورات این بلا در دو قسمت بیان شده است:

قسمت اول (

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «یک بلای دیگر بر پادشاه مصر و قومش نازل می‌کنم تا شمارا رها سازد و این بار او خود خواهد خواست تا مصر را ترک گوید. به تمام زنان و مردان قوم اسرائیل بگو که پیش از رفتن باید از همسایگان مصری خود طلا و نقره بخواهند.» (خداوند قوم اسرائیل را در نظر مصری‌ها محترم ساخته بود و درباریان و تمام مردم مصر موسی را مردی بزرگ می‌دانستند.) پس موسی به فرعون گفت: خداوند می‌فرماید: حدود نیمه شب از میان مصر عبور خواهیم کرد، همه ی پسران ارشد خانواده‌های مصری خواهند مرد. از پسر ارشد فرعون که جانشین اوست گرفته تا پسر ارشد کنیزی که کارش دستاس کردن گندم است. حتی تمام نخست زاده‌های چهارپایان مصر نیز نابود خواهند شد.

- آن چنان شیونی در سراسر مصر خواهد بود که نظیر آن تا به حال شنیده نشده و نخواهد شد.

- اما به قوم اسرائیل و حیواناتشان حتی یک سگ هم پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهی دانست که خداوند میان قوم اسرائیل و قوم تو تفاوت قائل است.

- تمام درباریان تو پیش از من به زانو افتاده التماس خواهند کرد تا هرچه زودتر بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرم. آنگاه من مصر را ترک خواهم کرد.

- سپس موسی با عصبانیت از کاخ فرعون بیرون رفت.

- خداوند به موسی فرموده بود: «فرعون به حرف‌های تو اعتنا نخواهد کرد و این به من فرصتی خواهد داد تا معجزات بیشتری در سرزمین مصر انجام دهم.»

- با اینکه موسی و هارون در حضور فرعون آن همه معجزه انجام دادند اما او بنی اسرائیل را رها نساخت تا از مصر خارج شوند، زیرا خداوند دل فرعون را سخت ساخته بود. (۱)

قسمت دوم (

- نیمه شب، خداوند تمام پسران ارشد مصر را کُشت، از پسر ارشد فرعون که جانشین او بود گرفته تا پسر ارشد غلامی که در سیاه چال زندانی بود. او حتی تمام نخست زاده‌های حیوانات ایشان را نیز از بین برد.

- در آن شب فرعون و درباریان و تمام اهالی مصر، از خواب بیدار شدند و ناله سر دادند، به طوری که صدای شیون آن‌ها در سراسر مصر پیچید؛ زیرا خانه‌ای نبود که در آن کسی نمرده باشد.

- فرعون در همان شب موسی و هارون را فراخواند و به ایشان گفت: هرچه زودتر از سرزمین مصر بیرون بروید و بنی اسرائیل را هم با خود ببرید. بروید و همان طور که خواستید، خداوند را عبادت کنید.

- گله ها و رمه های خود را هم ببرید، ولی پیش از این که بروید، برای من دعا کنید.

- اهالی مصر نیز به قوم اسرائیل اصرار می کردند تا هرچه زودتر از مصر بیرون بروند.

- آن ها به بنی اسرائیل می گفتند: «تا همه ی ما را به گشتن نداده اید از اینجا بیرون بروید»

- پس قوم اسرائیل تغارهای پُر از خمیر بی مایه را درون پارچه پیچیدند و بر دوش خود بستند و همان طور که موسی به ایشان گفته بود، از همسایه های مصری خود، لباس و طلا و نقره خواستند.

- خداوند بنی اسرائیل را در نظر اهالی مصر، محترم ساخته بود، به طوری که هرچه از آن ها خواستند به ایشان دادند. به این ترتیب آن ها ثروت مصر را با خود بردند. (۱)

قسمت چهاردهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسخ وعده ی نجات از فرعونیان

در تورات آمده است:

- خداوند در مصر، به موسی و هارون فرمود: از این پس باید این ماه برای شما اولین و مهم ترین ماه سال باشد. پس به تمام قوم اسرائیل بگویید که هر سال در روز دهم همین ماه، هر خانواده ای از ایشان یک بزه تهیه کند. اگر تعداد افراد خانواده ای کم باشد می تواند با خانواده ی کوچکی در همسایگی خود شریک شود، یعنی هر خانواده به تعداد افرادی که همان مقداری که خوراکش هست سهم قیمت بزه را بپردازد. این حیوان خواه گوسفند خواه بز، باید نر و یک ساله و بی عیب باشد.

- عصر روز چهاردهم ماه، همه ی قوم اسرائیل این بزه ها را قربانی کنند؛ و خون آن ها را روی تیرهای عمودی دو طرف در و سردر خانه هایشان که در آن گوشت بزه را می خورند، بپاشند. در همان شب، گوشت را بریان کنند و با نان فطیر (نان بدون خمیر مایه) و سبزی های تلخ بخورند. گوشت را نباید خام یا آب پز بخورند. بلکه همه را بریان کنند حتی کله و پاچه و دل و جگر آن را. تمام گوشت باید تا صبح خورده شود و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را بسوزانند.

- قبل از خوردن بزه، کفش به پا کنید، چوب دستی به دست بگیرید و خود را برای سفر آماده کنید و بزه را باعجله بخورید. این آیین، پسخ خداوند خوانده خواهد شد. چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران ارشد مصریان و همه ی نخست زاده های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آن ها را مجازات خواهم کرد. خونی که شما روی تیرهای در خانه های خود می پاشید، نشانه ای بر خانه هایتان خواهد بود. من وقتی خون را ببینم از شما می گذرم و فقط مصریان را هلاک می کنم.

- هر سال به یادبود این واقعه برای خداوند جشن بگیرید. این آئینی ابدی برای تمام نسل های آینده خواهد بود...

- در این جشن که هفت روز طول می کشد باید فقط نان فطیر بخورید.

- در روز اول خمیر مایه را از خانه ی خود بیرون ببرید، زیرا اگر کسی در مدت این هفت روز نان خمیر مایه دار بخورد از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد.

- در روز اول و هفتم این جشن، باید تمام قوم به طور دسته جمعی خدا را عبادت کنند. در این دو روز به جز تهیه ی خوراک کار دیگری نکنید.

- این عید که همراه نان فطیر جشن گرفته می شود، به شما یادآوری خواهد کرد که من در چنین روزی شما را از مصر بیرون آوردم. پس برگزاری این جشن بر شما و نسل های آینده ی شما تا به ابد واجب خواهد بود.

- از غروب روز چهاردهم تا غروب روز بیست و یکم این ماه باید نان بدون خمیرمایه بخورید

- در این هفت روز نباید اثری از خمیرمایه در خانه های شما باشد. در این مدت اگر کسی نان خمیرمایه بخورد، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود.

- رعایت این قوانین حتی برای غریبه هایی که در میان شما ساکن هستند نیز واجب خواهد بود

- باز تأکید می کنم که در این هفت روز نان خمیرمایه دار نخورید، فقط نان فطیر بخورید. (۱)

قسمت پانزدهم: بیان مقررات عید پسح توسط خداوند

در تورات آمده است:

- خداوند به موسی و هارون فرمود: هیچ غیر یهودی نباید از گوشت بزّه ی قربانی بخورد، اما غلامی که خریداری و ختنه شده باشد می تواند از آن بخورد. خدمتکار و مهمان غیر یهودی نباید از آن بخورند. تمام گوشت بزّه را در همان خانه ای که در آن نشسته اید بخورید. آن گوشت را از خانه نباید بیرون ببرید. هیچ یک از استخوان های آن را نشکنید. تمام قوم اسرائیل باید این مراسم را برگزار نمایند.

- اگر غریبه هایی در میان شما زندگی می کنند و مایل اند این آیین را برای خداوند نگاه دارند، باید مردان و پسران ایشان ختنه شوند تا اجازه داشته باشند مثل شما در این آیین شرکت کنند

- اما شخص ختنه نشده هرگز نباید از گوشت بزّه ی قربانی بخورد. تمام مقررات این جشن شامل حال غریبه هایی نیز که ختنه شده اند و در میان شما ساکن اند، می شود.

- قوم اسرائیل تمام دستورات خداوند را که توسط موسی و هارون به ایشان داده شده بود، به کار بستند. در همان روز خداوند تمام بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد. (۲)

قسمت شانزدهم: ابلاغ دستور خداوند به بنی اسرائیل

در تورات آمده است:

- آنگاه موسی، بزرگان قوم را نزد خود خواند و به ایشان گفت: بروید و بره هایی برای خانواده هایتان بگیرید و برای عید پسح، آن ها را قربانی کنید.

- ١- سفر خروج، اصحاح ١٢، آيات ١- ٢٠
- ٢- سفر الخروج، اصحاح ١٢: آيات ٤٣- ٥١

- خون بزه را در یک طشت بریزید و بعد با گیاه زوفا خون را روی تیرهای دو طرف در و سردر خانه هایتان بپاشید. هیچ کدام از شما نباید در آن شب از خانه بیرون رود.

- خداوند آن شب از سرزمین مصر عبور خواهد کرد تا مصریان را بکشد. ولی وقتی خون را روی تیرهای دو طرف در و سردر خانه هایتان ببیند از آنجا می گذرد و به «هلاک کننده» اجازه نمی دهد که وارد خانه هایتان شده، شمارا بکشد.

- برگزاری این مراسم برای شما و فرزندانتان یک قانون دائمی خواهد بود. وقتی به آن سرزمینی که خداوند وعده ی آن را به شما داده، وارد شدید، عید پسخ را جشن بگیرید. هرگاه فرزندانتان مناسبت این جشن را از شما پرسند، بگویید: عید پسخ را برای خداوند به مناسبت آن شبی جشن می گیریم که او از مصر عبور کرده، مصری ها را کُشت ولی وقتی به خانه های ما اسرائیلی ها رسید از آن ها گذشت و به ما آسیبی نرساند. قوم اسرائیل روی بر خاک نهاده، خداوند را سجده نمودند. سپس همان طور که خداوند به موسی و هارون دستور داده بود عمل کردند. (۱)

قسمت هفدهم: وقف نخست زادگان برای خداوند

در تورات آمده است:

خداوند به موسی فرمود: «تمام پسران ارشد قوم اسرائیل و نخست زاده ی نر حیوانات را وقف من کنید چون به من تعلق دارند» (۲)

قسمت هجدهم: مقررات عید فطیر

در تورات آمده است:

- موسی به قوم گفت: این روز را که روز رهایی شما از بردگی مصر است همیشه به یاد داشته باشید، چون خداوند با قدرت عظیم خود، شمارا از آن رها ساخت. به خاطر بسپارید که در روزهای عید، نان بدون خمیرمایه بخورید. امروز در ماه «ایب» شما از مصر خارج می شوید

- بنابراین وقتی وارد سرزمینی که به «سرزمین شیر و عسل» معروف است و خداوند وعده ی آن را به اجدادتان داده است شُدید؛ یعنی سرزمین کنعانی ها، حیتی ها، اموری ها، حوی ها، یبوسی ها، آنگاه این روز آزادی خود را جشن بگیرید.

- به مدت هفت روز نان فطیر بخورید و در این هفت روز در خانه های شما و حتی در سرزمین شما هیچ خمیرمایه ای پیدا نشود. آنگاه در روز هفتم به خاطر خداوند، جشن بزرگی برپا کنید.

- هر سال هنگام برگزاری این جشن، به فرزندان خود بگویید که این جشن به مناسبت آن کار بزرگی است که خداوند به خاطر شما انجام داد و شمارا از مصر بیرون آورد.

۱- سفر خروج، اصحاح ۱۲، آیات ۲۱-۲۸

۲- سفر الخروج، اصحاح ۱۳: آیات ۱-۲

- این جشن مانند علامتی بر دستتانی یا نشانی بر پیشانی اتان خواهد بود تا به یاد شما آورد که همیشه در شریعت خداوند تفکر کنید و از آن سخن بگویید، زیرا خداوند با تمام قدرت عظیم خود، شمارا از مصر بیرون آورد. پس هر سال در ماه «ایب» به مناسبت این رویداد جشن بگیرید.

- زمانی که خداوند، شمارا به زمین کنعان که وعده ی آن را از پیش به اجداد شما داده بود بیاورد، به خاطر داشته باشید که پسران ارشد و همچنین نخست زاده ی نر حیوانات شما از آن خداوند می باشند و باید آن ها را وقف خدا کنید. به جای نخست زاده ی الاغ، بزّه وقف کنید، ولی اگر نخواستید آن را با بزّه عوض کنید، باید گردن الاغ را بشکنید. اما برای پسران ارشد خود حتماً باید عوض دهید.

- در آینده وقتی فرزندانتان از شما پرسند: این کارها برای چیست؟ بگویید: خداوند با قدرت عظیم خود ما را از بردگی مصری ها نجات بخشید. فرعون ما را از اسارت رها نمی کرد، برای همین، خداوند تمام پسران ارشد مصری ها و همچنین نخست زاده های نر حیوانات آنان را هلاک کرد تا ما را نجات دهد.

- به همین دلیل نخست زاده ی نر حیوانات خود را برای خداوند قربانی می کنیم و برای پسران ارشد خود عوض می دهیم. این جشن مانند علامتی بر دستتانی و یا نشانی بر پیشانی اتان خواهد بود تا به یاد آورد که خداوند با دست قوی خود ما را از مصر بیرون آورد. (۱)

قسمت نوزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

(۱) سوره زخرف: آیات ۴۶ تا ۵۰

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (*) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (*) وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (*) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ (*) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (*) (۲)

پیام ها

۱- انبیا علاوه بر کمالات شخصی باید معجزه داشته باشند. (موسی بآیاتنا)

۲- در شرایط قبیله ای باید به سراغ اقوام رفت. (قال لقومه) ولی در شرایط حکومتی باید به سراغ حکومت رفت. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) (در شیوه تبلیغ ابتدا باید به سراغ موانع و اصلاح عناصری رفت که تغییر آن ها سبب تغییر جامعه است).

۳- طاغوت ها به تنهایی قدرتی ندارند، این اطرافیان هستند که به طاغوت ها زور می دهند. (فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ)

۴- خنده و تمسخر نشانه پوکی و سبک سری و هوچی گری مخالفان است. (إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ)

۵- برای روحیه های لجوج استدلال و معجزه ی پی در پی لازم است. (وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا)

۶- معجزات پی در پی، نشانه ی عنایت خداوند به هدایت مردم است. (آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا)

۲- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم (به آنها) گفت: من فرستاده پروردگار عالمیانم. (*) ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد از آن می خندیدند. (*) ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود و آنها را با مجازات هشدار دادیم شاید بازگردند. (*) (هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت. (*) اما موقعی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند! (*)»

۷- اول اتمام حجت بعد مجازات. (تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ ... أَخَذْنَاهُمْ)

۸- در شیوه تبلیغ باید ابتدا مرحله های عادی را طی کرد بعد مرحله بالاتر را. (هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا)

۹- قهر الهی در دنیا برای توجه و بازگشت مردم است. (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

۱۰- افراد پست حتی در حال گرفتاری و فشار، دست از تحقیر دیگران بر نمی دارند. (يا أَيُّهَا السَّاحِرُ)

۱۱- مجرمین در عمق روح خود، اولیای خدا را مستجاب الدعوه می دانند. (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ)

۱۲- نبوت یک عهد الهی است. (عَهْدَ عِنْدَكَ)

۱۳- انسان به هنگام گرفتاری تعهد می دهد (إِنَّا لَمُهْتَدُونَ) ولی بعد از حل مشکل پیمان شکن است. (يَنْكُتُونَ)

۱۴- به هنگام احساس خطر فطرت خدانشناسی در انسان بیدار می شود. (إِنَّا لَمُهْتَدُونَ)

(۲) سوره ی اعراف: آیات ۱۳۰ - ۱۳۵

(وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْخِرُونَ) (*) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلْمَا إِنَّمَا طَئِرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (*) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنُشْجِرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (*) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (*) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لِنُؤْمِنَ لَكَ وَ تَرْسِلَ لَنَا مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (*) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (*) (۱)

پیام های آیه ۱۳۰-۱۳۲

۱- در تربیت، گاهی باید از اهرم سختی و تنگنا نیز استفاده کرد. (وَلَقَدْ أَخَذْنَا)

۲- اراده ی خداوند، بر عوامل طبیعی حاکم است. (أَخَذْنَا) ... (بِالسِّنِينَ)

۳- قحطی و خشک سالی، یا کیفر الهی است و یا هشدار و زنگ بیدارباش.

(بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْخِرُونَ) آری، تحولات هستی هدف دار است.

۴- زمینه های هدایت و سعادت، در خاندان مستکبرترین افراد نیز وجود دارد.

(آلَ فِرْعَوْنَ) ... (لَعَلَّهُمْ يَدْخِرُونَ)

۵- ممکن است علی رغم تلاش برای ارشاد مردم، هیچ وسیله و طرحی در بعضی کارساز نباشد، چون انسان در پذیرش آزاد است نه مجبور. (أَخَذْنَا) ... (لَعَلَّهُمْ)

۶- فرعونیان، تنها خود را شایسته و حقّ کامیابی را مخصوص خود می دانستند. (قَالُوا لَنَا هِدْيَةٌ)

۷- رفاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، اما تلخی ها برای آنان ناشناخته و نا باور بود.

۱- ترجمه: «و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!» (*) (اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «بخاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست!» آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست ولی بیشتر آنها نمی دانند! (*) و گفتند: «هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!» (*) سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم): طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را- که نشانه هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند و) تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند! (*) هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!» (*) اما هنگامی که بلا را، پس از مدت معینی که به آن می رسیدند، از آنها برمی داشتیم، پیمان خویش را می شکستند! (*)»

۸- کلمه ی (الْحَسَنَةُ) همراه الف و لام و حرف «فَاذَا» نشانه ی شناخته شدن است.

۹- کلمه ی (سَيِّئَةٌ) بدون الف و لام در کنار «آن»، نشانه ی ناشناخته و نا باور بودن است

۱۰- اکثر فرعونیان به جای آنکه از قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به موسی نسبت دادند. (يَطْيَرُوا به موسی)

۱۱- نسبت دادن خوبی ها به خود و بدی و بدبختی ها به انبیا و دین، نشانه ی خودبینی و جهالت است.

(فَاذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطْيَرُوا به موسی) ... (أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

۱۲- ریشه ی خرافات و فال بد، جهل است. (يَطْيَرُوا) ... (لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

۱۳- گاهی انسان چنان سقوط می کند که با پیامبران و راهنمایان الهی برخورد کرده و نشانه های روشن هدایت را نیز واژگون و تیره و تار می بیند. (وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَا)

۱۴- تهمت سحر نسبت به معجزات انبیا، از رایج ترین تهمت ها بوده است. (لِنَسْحَرَنَا) در جای دیگر می خوانیم:

(كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ)

۱۵- انسان در انتخاب عقیده آزاد است و انبیا مردم را مجبور به ایمان نمی کردند، لذا برخی مردم در برابر معجزات آنان لجاجت کرده و ایمان نمی آوردند. (فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ)

۱۶- پس از هشدار و اتمام حجت خداوند و لجاجت و بی توجهی مردم، نوبت به کیفرهای سخت می رسد. به دنبال آیات قبل فرمود: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ ...)

۱۷- آنچه مایه ی رحمت است، به اراده ی الهی است. اگر او بخواهد، آب وسیله ی رحمت می گردد و اگر بخواهد، وسیله ی عذاب خواهد بود. (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ)

۱۸- حیوانات، مأموران الهی اند، گاهی مأمور رحمت اند، مثل تار عنکبوت بر در غار، برای حفاظت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاهی مأمور عذاب می باشند، مثل ابابیل، قورباغه، ملخ و ... (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ) ... (الْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ) و در واقع هستی فرمان بردار خداوند است. (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

۱۹- بلاها اغلب جنبه تربیتی دارد و گاهی پس از هر کیفری، مهلتی برای فکر و توبه و بازگشت است. (مُفَصَّلَاتٍ)

۲۰- گناه، زمینه ساز تکبر و تکبر، زمینه ی انکار است. (فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ)

۲۱- نیاز و گرفتاری، غرور انسان را می شکند. (لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجُّ قَالُوا ...)

۲۲- کافران نیز از طریق توسل به اولیای خدا، نتیجه می گرفتند. (یا موسی ادع لنا)

۲۳- فرعونیان نیز به وجود خدایی کارساز برای حضرت موسی، ایمان داشتند. (یا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ)

۲۴- دعا، در جلب رحمت خدا و دفع سختی ها و بلاها موثر است. (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ)

۲۵- آزادسازی انسان ها، از رسالت های انبیاست. (لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۲۶- برطرف کردن عذاب و قهر الهی، تنها به دست خود اوست. (فَلَمَّا كَشَفْنَا)

۲۷- به وعده های دیگران، به هنگام اضطرار و ناچاری، چندان تکیه نکنیم. (فَلَمَّا كَشَفْنَا) ... (يُنْكُثُونَ)

۲۸- تجاوزگری انسان، اغلب در هنگام رفاه و احساس بی نیازی است.

(كَشَفْنَا) ... (يُنْكُثُونَ) چنانکه در جای دیگر می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ) (فَلَمَّا كَشَفْنَا) ... (يُنْكُثُونَ)

۲۹- حوادث تلخ و شیرین در نظام هستی، زمان بندی دارد. (إِلَىٰ أَجَلٍ مُّدَدٍ)

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَلَأَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا) (*) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا) ((۱))

پیام ها

۱- خداوند، از پیامبران خود پشتیبانی می کند. (لَقَدْ آتَيْنَا)

۲- خداوند با دادن معجزات به پیامبران، به مردم اتمام حجت می کند. (لَقَدْ آتَيْنَا)

۳- آنان که سرسخت ترند، نیاز به استدلال و معجزه ی بیشتری دارند. (تِسْعَ آيَاتٍ)

۴- معجزه، باید روشن و بی تردید باشد. (بَيِّنَاتٍ)

۵- پیامبران، پزشکانی اند که به سراغ مردم می روند. (جَاءَهُمْ)

۶- مستکبران در برابر معجزات و برهان ها دست به تحقیر و توهین می زنند. (لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا)

۷- گاهی انسان با آنکه حق را می داند، اما خود را به جهالت می زند. (لَقَدْ عَلِمْتُمْ)

۸- علم به تنهایی در هدایت و راه یابی انسان کافی نیست، بلکه ایمان و تسلیم لازم است و گرنه فرعون هم علم داشت. (عَلِمْتُمْ)

۹- معجزات موسی به قدری روشن بود که فرعون هم به آن علم داشت. (عَلِمْتُمْ)

۱۰- معجزات برای بصیرت مردم است، ولی در سحر و جادو بصیرت نیست. (بَصَائِرٍ)

۱۱- در نظام های حکومتی فاسد، برای هدایت مردم باید به سراغ رئیس حکومت رفت. (يَا فِرْعَوْنُ)

۱۲- پیامبران الهی، به راه خود مطمئن بودند، از این رو با صراحت به طاغوت ها اخطار می کردند.

(لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا)

۱۳- هر که حق را بفهمد، اما لجاجت و کبر ورزد، هلاک می شود. (عَلِمْتُمْ ... مَثْبُورًا)

۱- ترجمه: «ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)!» (*) (موسی) گفت: «تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین- برای روشنی دلها- نفرستاده و من گمان می کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد!» (*)»

فصل دوم: داستان هجرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ در ۲۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

قسمت ها به ترتیب

زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

دستور خروج به بنی اسرائیل

توسط خداوند

شب قبل از خروج بنی اسرائیل از

مصر

قرآن

صفی علیشاه

.۲

پیدا کردن و حمل

استخوان های یوسف نبی

در مصر توسط موسی

روایات و تورات

.۳

خروج بنی اسرائیل از

مصر (شبانہ)

روایات

صفیٰ علیشاہ

.۴

مسیر خروج و خیمہ زدن بنی اسرائیل

در حاشیہ ی صحرا

قبل عبور از دریا

تورات

.۵

فریب فرعون قبل از عبور از دریا

تورات

.۶

عکس العمل فرعون پس از شنیدن

خبر فرار بنی اسرائیل از مصر

قرآن و تورات

صفیٰ علیشاہ

.۷

بنی اسرائیل در روبہ روی دریایی

عظیم

قرآن و روایات

صفیٰ علیشاہ

.۸

دلگرمی موسی به اصحاب و قومش

برای نجات

قرآن

صفی عیشاه

.۹

امتحانی قبل از عبور دریا برای

بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی عیشاه

.۱۰

بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل

از عبور از دریا

قرآن و تورات

صفی عیشاه

.۱۱

عاقبت استکبار

فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر

ص: ۵۵

«مبدء» و «معاد»

قرآن

صفی عیشاه

.۱۲

ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن

قرآن و روایات

صفی عیشاه

.۱۳

مرگ فرعون و فرعونیان

قرآن و روایات و تورات

صفی عیشاه

مولانا

شمس تبریزی

صائب

اقبال لاهوری

خاقانی

امیر معزی

مسعود سعد

ظہیر فاریابی

فرخی

محتشم کاشانی

سنایی

نعمت الله ولی

.۱۴

خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان،

سالم به ساحل انداخت

قرآن و روایات و تورات

صفی عیشاه

.۱۵

سرود موسی پس از عبور از دریا

تورات

-

.۱۶

سرود مریم (کلثوم) از غرق

فرعونیان

تورات

-

.۱۷

عاقبت فرعونیانی که از فرعون

تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند

قرآن و روایات

صفی عیشاه

.۱۸

عاقبت این ظالمان و فاسدان در دنیا

و آخرت درس عبرتی برای همگان

قرآن و روایات

صفی عیشاه

.۱۹

تحقق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان

برای بنی اسرائیل)

قرآن

صفی عیشاه

.۲۰

رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن ها

قرآن

صفی عیشاه

مولانا

منوچهری

حافظ

انوری

.۲۱

بررسی پیام های قرآنی ۱۳ دسته

آیات

شعرا: ۵۲-۶۸

مؤمنون: ۴۵-۴۸

طه: ۷۷-۷۹

هود: ۹۶-۹۹

ص: ٥٦

غافر: ٤٦-٥٢

قصص: ٣٩-٤٢

يونس: ٩٠-٩٣

اعراف: ١٣٦-١٣٧

زخرف: ٥٥-٥٦

دخان: ٢٣-٣٣

اسراء: ١٠٣-١٠٤

انفال: ٥٤-٥٦

ذاريات: ٣٨-٤٠

قسمت اول: دستور خروج به بنی اسرائیل توسط خداوند (شب قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر)

خداوند دعای موسی را اجابت کرد و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به موسی علیه السلام چنین دستور داد:

۱. «بندگان مرا شبانه حرکت ده که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت» (۱).

گفت حق بر پس عبادم را به شب

مر شمارا زآنکه آیند از عقب

بحر را بر حال خود هل منفرج

تا در آن گردند یکجا مندرج

اندر آیند از پیت زان راه ها

مغرقونند این جنود اندر بلا (۲)

۲. «ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده و (از مصر) خارج کن و آن ها شمارا تعقیب خواهند کرد» (۳)

سوی موسی وحی پس کردیم ما

که ببرد از مصر در شب قوم را

آن چنان کن که کس از فرعونیان

می نگردد واقف از احوالتان

چون ز پی آیندتان بعد از خبر

می نیابند از شما جزئی اثر (۴)

۳. ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر و برای آن ها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان)

خواهی ترسید و نه از غرق شدن در دریا!» (۵)

(این یک برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آن ها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما پردازند و آنچه باید در این میان بشود، بشود؛ اما نگران نباش، لازم است آن ها شمارا تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آن ها است گرفتار آیند.)

وحی بر موسی نمودیم از درون

که ببر شب بندگانم را برون

زن رهی در بحر خشک از بهرشان

آید از پی گر چه خصم از شهرشان

پس مکن اندیشه از فرعونیان

که شمارا در نیابند از مکان

هم مترس از آنکه تا گردی غریق

سالم از دریا در آیند آن فریق (۶)

۱- دخان: ۲۳ (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

۳- شعراء: ۵۲ (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۵- طه: ۷۷ (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۴. «هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید دریا را در آرامش و گشاده بگذار، آن‌ها لشکری هستند که غرق خواهند شد» (۱)

گفت حق بر پس عبادم را به شب

مر شمارا ز آنکه آیند از عقب

بحر را بر حال خود هل منفرج

تا در آن گردند یکجا مندرج

اندر آیند از پیت زان راه‌ها

مغرفونند این جنود اندر بلا (۲)

این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتش از آن سرچشمه می‌گرفت دفن شوند و عامل حیاتشان، با یک فرمان الهی، تبدیل به عامل مرگشان گردد.

نکته‌ها

□ تعبیر (عبادی)

(بندگان من) باینکه قبل از آن جمله «او حینا» (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان باایمان است. □و مراد از «بِعَبَادِي» بنی اسرائیل است.

□ (اسراء) به معنای حرکت در شب است.

□ (یبس) به مکانی گفته می‌شود که قبلاً آب داشته، اما اینک خشک شده.

□ (درک) □

(بر وزن مرگ) به معنی پایین‌ترین عمق دریا است و به طنابی که متصل به طناب دیگری می‌کنند تا به آب برسد «درک» (بر وزن محک) گفته می‌شود و همچنین به خساراتی که دامن‌گیر انسان می‌شود، درک می‌گویند، «درکات نار» در برابر «درجات جنت» به معنی مراحل پائین دوزخ است. به نظر می‌رسد که منظور از درک در آیه مورد بحث آن است که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد.

□ (لا تَخْشِي) یعنی خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی‌کند.

□ (رهو)

(بر وزن سهو) به دو معنی: «آرام بودن» و «گشاده و باز بودن» و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی‌مانع است.

□ چرا چنین دستوری در آخر به موسی علیه السلام داده شد؟

طبیعی است که موسی علیه السلام و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار دیگر آب ها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند تا آن ها با سرعت و به سلامت دور شوند و به سرزمین موعود روی آورند، ولی به آن ها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چراکه فرمان مرگ و نابودی آن ها به امواج خروشان نیل داده شده است!

۱- دخان: ۲۴ (وَ اتْرُكِ الْبَحْرَ رَهَوًّا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَقُونَ)

۲- صفی عیاشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

□ تعبیر به (مُغرقون)

(غرق شده) با اینکه هنوز غرق نشده بودند اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

قسمت دوم: پیدا کردن و حمل استخوان های یوسف نبی در مصر توسط موسی

در روایات آمده است:

- (*) امام موسی بن جعفر: می فرمایند: مدتی ماه بر بنی اسرائیل ظاهر نمی گشت و همه جا در ظلمت مطلق فرورفته بود خداوند به موسی وحی فرستاد که روشن شدن مجدد ماه در گرو خارج ساختن استخوان های پیکر یوسف: از مصر است. در آن زمان پیرزنی (مریم بنت ناموسا) در مصر زندگی می کرد که از محل آرامگاه یوسف باخبر بود؛ اما او در صورتی حاضر بود که موسی را به آن محل راهنمایی کند که چهار خواسته اش پذیرفته شود: اول آنکه از زمین گیر شدن رهایی یابد. دوم آنکه بینایی اش را دوباره به دست آورد. سوم آنکه جوانی اش بدو بازگردانده شود. چهارم اینکه در بهشت هم نشین موسی باشد و خداوند خواسته او را پذیرفت و موسی با راهنمایی آن زن، به طرف رودخانه نیل رفتو تابوت مرمرین یوسف را از میان نیل بیرون آورده و به شام حمل کرد و در قدس خلیل (آرامگاه یعقوب نبی و ...) دفن کرد.

۷ در تورات آمده است:

یوسف در سرزمین افرایم و در نایلس مدفون است و ضریحی دارد و این مطلب نیز در تورات ذکر شده است که: موسی در این سفر، استخوان های یوسف را نیز همراه خود برد، چون یوسف در زمان حیات خود، بنی اسرائیل را قسم داده، گفته بود: (وقتی خدا شمارا برهاند، استخوان های مرا هم با خود از اینجا ببرید.) (۱) به هر حال بعد از آن بود که ماه دوباره رخ عیان کرد. بعد از انتقال جنازه یوسف به شام یهود و نصارا ترغیب گشتند تا مردگان خود را برای دفن به آنجا ببرند. (۲)

قسمت سوم: خروج بنی اسرائیل از مصر (شبانه)

دانشمندان اتفاق نظر دارند که خروج موسی از مصر به سوی شبه جزیره ی سینا در اوایل قرن ۱۳ قبل از میلاد (۱۲۳۰) اتفاق افتاده است.

موسی علیه السلام این فرمان را اجرا کرد و دور از چشم دشمنان، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد و مخصوصاً شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۳، آیه ۱۹

۲- ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۲۹۶؛ ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۰۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۵

موسی در جناحین و هارون در طلیعه گروهی حرکت می کردند که بالغ بر شش صد و بیست هزار نفر بودند؛ اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون، مطلب را به او گزارش دادند.

قسمت چهارم: مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل در حاشیه ی صحرا قبل عبور از دریا

در تورات آمده است:

- با اینکه نزدیک ترین راه رسیدن به کنعان، عبور از سرزمین فلسطینی ها بود، خدا قوم اسرائیل را از این مسیر نبرد، بلکه آن ها را از طریق صحرائی که در حاشیه ی دریای سرخ بود هدایت نمود؛ زیرا می دانست که قوم باوجود مسلح بودن ممکن است وقتی ببیند که مجبورند برای رسیدن به کنعان بجنگند، دلسرد شده، به مصر باز گردند. (۱)

- در آن شب بنی اسرائیل از «رعمسیس» کوچ کرده، روانه ی «سوکوت» شدند. تعداد ایشان به غیر از زنان و کودکان، قریب به شش صد هزار مرد بود که پیاده در حرکت بودند. از قوم های دیگر نیز در میان آن ها بودند که همراه ایشان از مصر بیرون آمدند. گله ها و رمه های فراوانی هم به همراه ایشان روان بودند.

- وقتی سر راه برای غذا خوردن توقّف کردند، از همان خمیر بی مایه ای که آورده بودند، نان پختند. از این جهت خمیر را با خود آورده بودند، چون با شتاب از مصر بیرون آمدند و فرصتی برای پختن نان نداشتند. بنی اسرائیل مدت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند. در آخرین روز چهارصد و سی امین سال بود که قوم خدا از سرزمین بیرون آمدند.

- خداوند آن شب را برای رهایی آن ها از مصر در نظر گرفته بود و قوم اسرائیل می بایست نسل اندر نسل، همه ساله در آن شب به یاد رهایی خود از دست مصریان، برای خداوند جشن بگیرند (۲) پس قوم اسرائیل «سوکوت» را ترک کرده، در «ایتام» که در حاشیه ی صحرا بود، خیمه زدند. در این سفر، خداوند ایشان را در روز به وسیله ی ستونی از ابر و در شب به وسیله ی ستونی از آتش هدایت می کرد از این جهت هم در روز می توانستند سفر کنند و هم در شب ستون های ابر و آتش لحظه ای از برابر آن ها دور نمی شد. (۳)

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان (۴)

خداوند به موسی فرمود: به قوم من بگو که به سوی «فم الحیروت» که در میان «مجدل» و دریای سرخ و مقابل «بعل صفون» است برگردند و در کنار دریا خیمه بزنند. فرعون گمان خواهد کرد که چون رو به روی شما دریا و پشت سر شما بیابان است، شما در میان صحرا و دریا در دام افتاده اید و من دل فرعون را سخت می سازم تا شما را تعقیب کند.

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۳، آیات ۱۷-۱۸

۲- سفر الخروج، إصحاح ۱۲، آیات ۳۷-۴۲

۳- سفر الخروج، إصحاح ۱۳، آیات ۲۰-۲۲

۴- سفر الخروج، إصحاح ۱۴، آیات ۱-۵

این باعث می شود که من بار دیگر قدرت و بزرگی خود را به او و به تمام لشگرش ثابت کنم تا مصری ها بدانند که من خداوند هستم. پس بنی اسرائیل در همان جا که خداوند نشان داده بود، خیمه زدند

قسمت ششم: عکس العمل فرعون پس از شنیدن خبر فرار بنی اسرائیل از مصر

فرعون که بروز این حادثه را از جانب موسی می دانست همراه لشکری انبوه به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت، رقم سپاهیان فرعون را اعم از سواره نظام و افراد پیاده در حدود یک میلیون و شش صد هزار نفر تخمین زده اند.

در قرآن آمده است:

۱. «فرعون مأموران را به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند» (۱)

البته در شرایط آن روز، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر، زمان زیادی لازم داشت، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فوراً حرکت می کنند و مقدمه لشکر و گروه ضربت را تشکیل می دهند، اما نیروهای دیگر تدریجاً به آن ها می پیوندند. ضمناً برای اینکه زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند:

۲. «این ها گروه اندکی هستند» (۲) (اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت) بنابراین در مبارزه با این گروه با آن همه قدرتی که ما داریم جای هیچ گونه نگرانی نیست که برنده مائیم.

سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم؟!

۳. «این ها ما را به خشم و غضب آورده اند» (۳) (فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟ خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین برمی دارد؟ چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟)

۴. بعلاوه «ما از توطئه این گروه (چه در اینجا باشند و چه بروند) بیمناکیم و برای مقابله با آن ها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم» (۴)

۵. به هرحال آن ها شب را با سرعت به دنبال آن ها حرکت کردند و به هنگام طلوع آفتاب به لشکر موسی رسیدند چنان که «فرعونیان آن ها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آن ها رسیدند» (۵)

ز امر موسی پس گرفتند ابتدا

سبطیان از قبطیان پیرایه ها

پس برون رفتند شب از راه مصر

بی خبر از قبطیان وز شاه مصر

روز چون شد قبطیان آگه شدند

آگهی را نزد فرعون آمدند

که به شب موسی و قومش رفته اند

جمله زینت های ما بگرفته اند

۱- شعراء: ۵۳ (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ)

۲- شعراء: ۵۴ (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ)

۳- شعراء: ۵۵ (وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِلُونَ)

۴- شعراء: ۵۶ (وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ)

۵- شعراء: ۶۰ (فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ)

پس فرستاد او بهر شهر و درش

در زمان از بهر جمع لشکرش

گفت باشد این قبیله بس قلیل

که بخشم آورده ما را زین قبیل

ما مگر هستیم قومی با حذر

از عدو یا از خلاف اندر سیر

پس برون رفتند با صد ساز و برگ

قبطیان از مصر سوی غرق و مرگ

آمدند از پی پس ایشان را چنین

قبطیان فاتبعوهم مشرقین

سوی مشرق یا به شرق آفتاب

از پی ایشان رسیدند از شتاب (۱)

۷ در تورات آمده است:

- «وقتی به فرعون خبر رسید که اسرائیلی ها از مصر فرار کردند او و درباریانش پشیمان شده، گفتند: این چه کاری بود که ما کردیم؟ برای چه به بردگان خود اجازه دادیم از اینجا دور شوند؟» پس پادشاه مصر عرابه ی خود را آماده کرده، سپاه خود را بسیج نمود. سپس با شش صد عرابه ی مخصوص خود و نیز تمام عرابه های مصر که به وسیله ی سرداران رانده می شد. رهسپار گردید.

- خداوند دل فرعون را سخت کرد و او به تعقیب قوم اسرائیل که با سربلندی از مصر بیرون رفتند، پرداخت. تمام لشگر مصر با عرابه های جنگی و دسته های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند.

- قوم اسرائیل در کنار دریا، نزدیک «فم الحیروت» مقابل «بعل صفون» خیمه زده بودند که لشگر مصر با عرابه های جنگی و دسته های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند. (۲)

نکته ها

□ (شردمه)

در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است که از اصل جداشده باشد و به لباس پاره پاره، «شراذم» گفته می شود، بنابراین علاوه بر

معنی اندک بودن، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است، گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرت لشکر نیز مجسم کند.

□ فرعون در تبلیغات خود، مخالفان را گروه کوچکی معرّقی می کرد. اما در تفاسیر از ابن عباس روایت کرده اند: افرادی که با حضرت موسی حرکت کردند حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر بوده اند.

□ (حاذرون)

از ماده «حذر» و به معنی خوف و ترس از توطئه آن ها تفسیر کرده اند و بعضی از «حذر» به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و سلاح. ولی این دو تفسیر باهم منافاتی ندارد، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند همچنین «حذر» به معنای وسیله ی دفاعی است.

بنابراین (إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ) یعنی همه ی ما برای انتقام آماده و مسلّح هستیم.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۲- سفر الخروج، إصحاح ۱۴، آیات ۱۰-۶

فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متحد می دانستند، (إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ) ولی بنی اسرائیل را «قَلِيلُونَ» می خواندند، نه «قليله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و باهم متحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آن ها را قلع و قمع می کنیم.

□ (مشرقیین)

حرکت بنی اسرائیل به سوی شرق و پیروزی فرعونیان از آن ها در همین جهت بوده است، زیرا می دانیم سرزمین «بیت المقدس» نسبت به مصر منطقه شرقی محسوب می شود.

قسمت هفتم: بنی اسرائیل در روبه روی دریای عظیم

موسی و یارانش به کنار دریا رسیده بودند، اما ناگهان طلیعه سپاهیان فرعون از دور نمایان شد.

یاران موسی هلاکت خود را حتمی دیدند چراکه از یک طرف در محاصره قبطیان بودند و از مقابل نیز دریای بیکران سد راهشان گشته بود.

نکته ها

□ عبور گاه بنی اسرائیل (بحر) یا (یم)؟

در قرآن مجید بارها این مطلب تکرار شده است که موسی بنی اسرائیل را به فرمان خدا: از «بحر» عبور داد. «یونس ۹۰ / طه ۷۷ / شعراى ۶۳ / دخان ۲۴» و در چند مورد تعبیر به «یم» شده است «طه ۷۸ / قصص ۴۰ / ذاریات ۴۰».

«بحر» در لغت- چنان که راغب در مفردات می گوید- در اصل به معنی آب فراوان و وسیع است و «یم» نیز همین معنی را می رساند.

□ قرائنی که نشان می دهد منظور دریای احمر است:

۱. از تورات کنونی و همچنین کلمات بعضی از مفسران چنین برمی آید که اشاره به «دریای احمر» است.

۲. عکس های ماهواره ای اکنون رود نیل را نشان نمی دهد.

۳. قطعاتی از چرخ های ارابه های فرعونیان در کف دریای سرخ از همان مسیر ماهواره ای گرفته شده دیده شده.

این نقشه مسیر خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ را نشان می دهد





□ مستندات علمی و باستان‌شناسی اینکه چگونه فرعون و لشکریانش گرفتار عذاب الهی شدند؟

منطقه «نویبه» در عربستان، برای تمام پیروان مذاهب الهی و بخصوص پیروان حضرت موسی علیه السلام مکان مقدسی هست. این منطقه همان جایی است که حضرت موسی علیه السلام و پیروانش بعد از گذشتن از دریای سرخ و نجات از دست فرعون و همراهانش، محل سکونت او و یارانش شد.

امروزه مردمان سایر کشورها با مذاهب مختلف از قبیل مسلمان و مسیحی و یهودی به این مکان می‌آیند تا یادگار آن دوران را بچشم ببینند. مکانی که هنوز هم می‌توان خشم الهی را در آنجا احساس کرد. ستونی که یاران حضرت موسی علیه السلام به دستور او ساختند. (این ستون را امروز بانام کلومن یا یادگار موسی کلیم الله می‌شناسند) تا یادگار عذاب و رحمت الهی - برای نسل امروز باشد - شاید همین احساس باعث شد تا «رونی وایت» از خود پرسد آیا به راستی عذابی در کار بوده است؟! در اطراف او یک ستون و خرابه‌های باقی مانده از روزگاران بسیار دور قرار داشت - و روبروی او دریای قرار گرفته بود بانام دریای سرخ... آیا این دریا از وسط به دو نیم شده بود تا یکی از عزیزترین بندگان خدایه همراه یارانش از میانش بگذرند! و سپس فرعون و لشکریان با یکی از وحشتناک‌ترین عذاب‌های پروردگار روبرو شوند؟! همین سؤال باعث شد تا یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات باستان‌شناسی توسط «رونی وایت» و یارانش آغاز شود.

در بین محققان و اندیشمندان «رونی وایت» چهره شناخته شده‌ای هست... (۱)، او موفق شد مدارک و مستنداتی را که قبل از او به صورت پراکنده بود را به صورت کتابی کامل منتشر کند. آیا او می‌توانست نشانه‌هایی از عذاب الهی را که دشمنان حضرت موسی علیه السلام گرفتار آن شده بودند را بیابد؟! این عملیات تنها یک عملیات باستان‌شناسی نبود - بلکه معبری بود به عمق حقیقت تاریخ «وایت» برای تهیه بودجه این کار عظیم نیاز به یک حامی مالی قوی و یک گروه زنده از محققین سایر علوم و رشته‌های دیگر داشت.

کارشناسان موزه لور پاریس این کار را یک کار نشدنی و یک تلاش بیهوده می‌دانستند - زیرا وایت تصمیم داشت دریای سرخ را و جب به وجب جستجو کند و پیدا کردن آثار یک چنین پدیده‌ای آن هم در عمق دریا و باگذشت چیزی حدود ۳۵۰۰ سال تقریباً یک کار محال به نظر می‌رسید.

عاقبت یک میلیارد دلار سعودی بنام «محمد سلیمان» حاضر شد بودجه این عملیات گسترده را قبول کند. محققین و دانشمندانی از کشور فرانسه - آلمان - امریکا حاضر شدن وایت را در این راه همراهی کنند. ابتدا باید مشخص می‌شد که حضرت موسی علیه السلام و یارانش از کجا به راه افتاده‌اند و کدام فرعون مغضوب پروردگار شده است... کوچک‌ترین مدرک می‌توانست آن‌ها را به سرمنزل اصلی برساند. همان‌گونه که در بالا عنوان شد منطقه «نویبه» در عربستان آخرین ایستگاه حضرت موسی علیه السلام و یارانش بوده است.

یک مورخ یونانی اشاره کوتاهی به این واقعه عظیم کرده است او می‌گوید: حضرت موسی علیه السلام و یارانش از شمال منطقه چیزه (هیلیوپولیس) به راه افتاده و بعد از گذشتن از کوه‌ها و بیابان‌های سینا خود را به منطقه ی (هایروت) نزدیک به آب‌های خلیج عقبه رسانده‌اند.

۱- (اولین کار تحقیقاتی او جستجو برای یافتن نشانه‌های از کشتی حضرت نوح (ع) بود)

- مورخ یونانی - اینجا را محل غرق شدن لشکریان فرعون می داند.

روایت دیگر که توسط مورخان مصری بعد از گذشت ۱۸۰۰ سال بعد از آن واقعه نگارش شده است: حکایت از آن دارد که حضرت موسی علیه السلام از منطقه نزدیک جیزه حرکت کرده و بعد از گذشتن از رودخانه سینا (امروزه این رودخانه را بانام خلیج سوئز می شناسیم) وارد منطقه بنام الطور در صحرای سینا شده و سپس خود را به نزدیکی خلیج عقبه امروزی رسانده و بعد از گذشتن از آن در «نویه» سکنی گزیدن بررسی چنین منطقه ای با چنین ابعادی که شامل دو منطقه دریایی می شود تقریباً «یک کار غیر ممکن به نظر می رسد». «رونی وایت» در کتابش می گوید: بعد از کسب اجازه مسئولین مصری و عربستان سعودی بیش از ۳۰۰۰ پرواز بر روی منطقه انجام شد، اما هیچ نشان قابل اعتمادی به دست نیامد.

«وسی پترسون» یکی از همراهان «وایت» با ابزارآلات پیشرفته تمام ساحل عقبه را چه در مرز مصر و چه در مرز سعودی با وسواس زیاد مورد کنکاش قرارداد. گروه دیگری تاریخ مصر باستان را مطالعه می کردند. آن ها می خواستند بدانند کدام فرعون مورد غضب پروردگار یکتا قرار گرفته بود. نقشه هایی که توسط ماهواره ها تهیه شده بود به گروه تحقیقاتی «رونی وایت» جان تازه ای بخشید.

در این تصاویر نقطه ای در خلیج عقبه که به دریای سرخ منتهی می شد وجود داشت که عمق آن نسبت به مکان های دیگر کمتر بود. آیا حضرت موسی علیه السلام و یارانش از این منطقه عبور کرده بودند؟ آیا فرعون و لشکریانش در این مکان به عذاب الهی گرفتار شده بودند؟! این سؤالاتی بود که «رونی وایت» و گروه همراهش را لحظه ای آرام نمی گذاشت. چهار غواص با ملیت های گوناگون کار اکتشاف دریایی را به سرپرستی «جانانان گری» به عهده داشتند.

اولین غواص در امتداد مرزهای ساحلی سینا انجام شد، «جانانان گری» می گوید: کار بسیار سخت و طاقت فرسایی بود. کار باستان شناسی آن هم در زیر آب انسان را خیلی زود خسته می کند - اما همه ما سختی کار را می دانستیم.

- گاهی باید ماسه ها را تا عمق ۵ متری کنار می زدیم - گاهی باید صخره ای را جابجا می کردیم... کار زیر آب به دلیل شرایط متفاوت بسیار سخت و طاقت فرساست و به ویژه این که در چنین کاوش هایی باید نهایت ظرافت و دقت را نیز در نظر داشت. برای این منظور گروه های فنی و علمی زیادی باید با یکدیگر همکاری می کردند. بعد از گذشت ۶ ماه اولین نشانه ظاهر شد. یکی از غواصان مرجان عجیبی را در عمق آب مشاهده کرده بود، آن مرجان در واقع چرخ ارابه ای بود که افسران بلندپایه مصری اجازه سوار شدن بر آن را داشتند. بلافاصله پمپ های تخلیه ماسه کار لایروبی را آغاز کردند. اخبار این اکتشاف خیلی زود به مقامات سعودی رسید و منطقه به سرعت در محاصره مأموران امنیتی قرار گرفت.

«رونی وایت» می گوید: بعد از ۳۴ روز من هم لباس غواصی بتن کردم و همراه غواصان به زیر آب رفتم. باورکردنی نبود - چرخ های ارابه ها - سپرهای نظامی و وسایلی که به خاطر شرایط محیطی فرم خود را ازدست داده بودند. غواصان توانسته بودند مقداری استخوان اسب و همچنین استخوان انسانی را از عمق دریا بالا بیاورند.

نام «رونی وایت» و همراهانش برای همیشه در تاریخ ثبت شده بود...

آن ها توانسته بودند مدارکی از یک عذاب الهی را برای نسل امروز جمع آوری کنند.

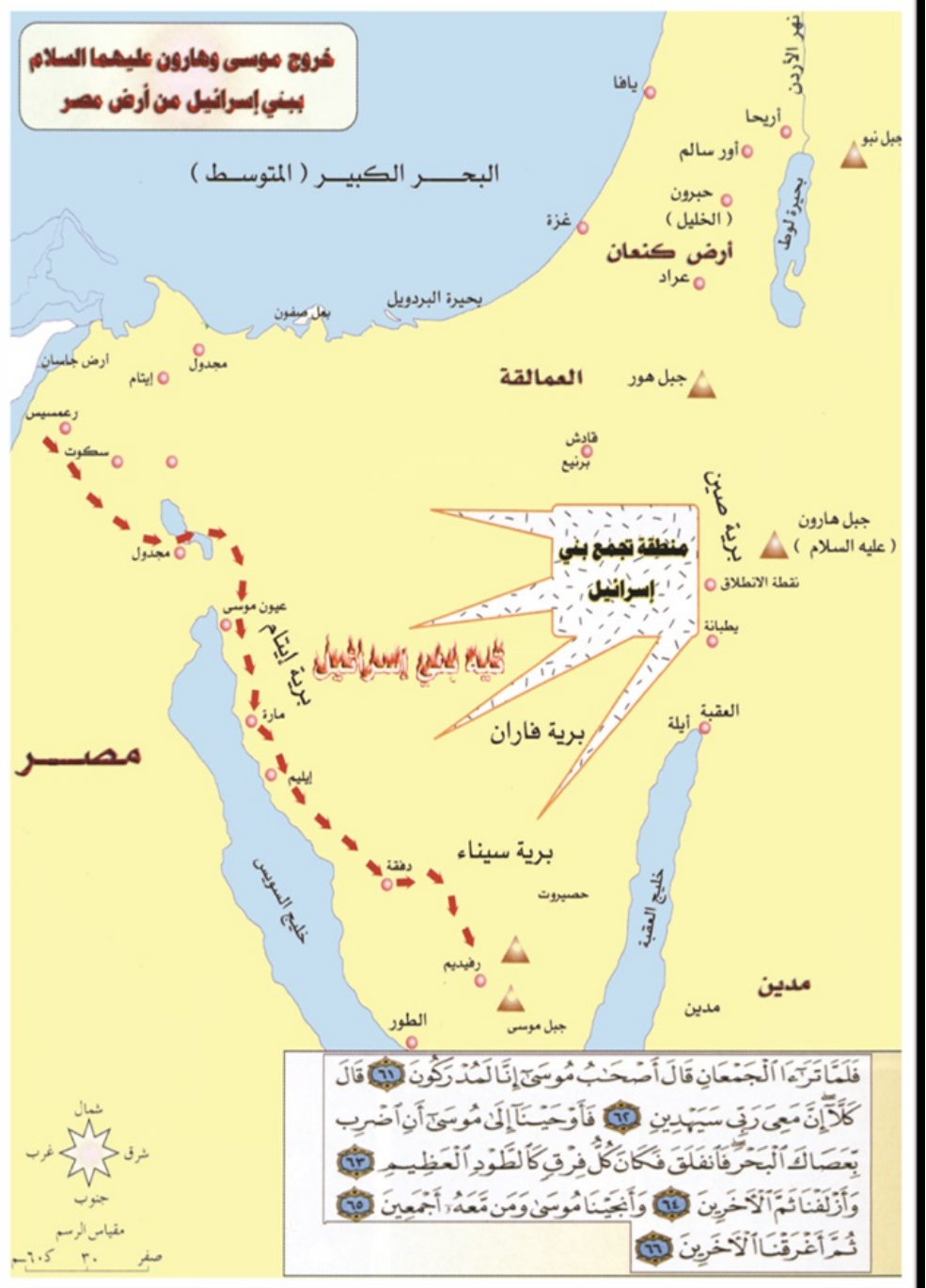
۱. بازسازی یک فاجعه الهی

بعد از انتشار اخبار محققان مختلفی این فاجعه عظیم را مورد بررسی قرار دادند.

نقشه ای از محیط تهیه شد، عمق آب، فاصله بین دو خشکی و محاسبات دیگر به کامپیوتری داده شد... نتیجه وحشتناک تر از آن بود که آن ها فکر می کردند. از میان بادهای و طوفان ها، طوفان «N.G.S» که در سال ۱۹۸۲ جنوب فلوریدا را مورد حمله قرار داده بود برای این محاسبه در نظر گرفته شده بود. این طوفان از گروه B هست که تقریباً مشابه آن هر سال سواحل امریکا را مورد آماج قرار می دهد.

به خاطر کم عمق بودن آن منطقه نسبت به جاهای دیگر و همچنین نزدیکی دو ساحل ... سونامی وحشتناک حاصل می شود... همان گونه که مستحضر هستید... امواج وقتی در مکان های عمق دار اقیانوس شکل می گیرد قدرت آن چنانی ندارد... اما هرچه که به ساحل نزدیک می شود ارتفاع آن افزایش و قدرت تخریب آن بسیار گسترده می شود. مشابه همان سونامی که چند سال کشورهای شرق آسیا را مورد تهاجم گسترده خود قرار داد، پس از نظر علمی هم آن منطقه مناسب ترین مکان برای عذاب الهی بوده است ...

**خروج موسى وهارون عليهما السلام
ببني إسرائيل من أرض مصر**



فَلَمَّا تَرَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمَدْرُكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ
 كَلَّا إِن مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ
 بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾
 وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾
 ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾



تصویر ماهواره : محل عبور بنی اسرائیل از دریای سرخ به عربستان

□ ملاقات بنی اسرائیل و فرعونیان در دریای خشک شده

در قرآن آمده است:

۱- «هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: به طور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم و راه نجاتی وجود ندارد!»!

(۱)

یکدیگر را پس چو دیدند آن دو قوم

گفت موسی را مر اصحابش ز لوم

کاین زمان یابند ما را این گروه

آوردند از کینه ما را بر ستوه (۲)

آوردن «أَصْحَابُ مُوسَى» به جای بنی اسرائیل، رمز آن باشد که حتی یاران نزدیک موسی از اینکه دریا در جلو و سپاه فرعون در تعقیب آنان هستند، دغدغه‌ها داشتند.

بنی اسرائیل با خود می گفتند: در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب و در پشت سر ما دریایی از لشکر خون خوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشمگین اند و امتحان خون خواری خود را در کشتن فرزندان بی گناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز به قدر کافی مردی خیره سر و ستمگر و خون خوار است، بنابراین به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند، یا اسیر کرده و با شکنجه باز می گرداند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است. در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده و سخت روحیه خود را باخته بودند.

قسمت هشتم: دلگرمی موسی به اصحاب و قومش برای نجات

در قرآن آمده است: موسی علیه السلام هم چنان آرام و مطمئن بود و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است. لذا با یک دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشت زده بنی اسرائیل کرد و گفت:

۱- «چنین نیست آن ها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد، چراکه پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد» (۳)

گفت نبود این چنین بل کردگار

با من است و ره نماید در گذار (۴)

این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام مأموریت دادن به موسی و هارون فرمود: «من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم» (۵) او می داند خدا همه جا با او است مخصوصاً تکیه روی نام «رب»

۱- شعراء: ۶۱ (فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۳- شعراء: ۶۲ (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)

۴- صفی علیشاہ، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۵- طہ: ۴۶ (قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى)

(خداوند مالک و مصلح) نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند. در این هنگام بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و هم چنان در انتظار فرارسیدن آخرین لحظات زندگی بودند.

نکته ها

□ گرچه هر حرکت و قیام و تصمیمی، شناخت و بصیرت لازم دارد، ولی لازم نیست انسان در گام اول نسبت به تمام مراحل آگاهی داشته باشد. چنان که حضرت موسی تا لحظه ای که دریا را در جلو و دشمن را پشت سرخود دید خبر از برنامه نداشت، اما ایمان به هدایت الهی همواره در او بود.

قسمت نهم: امتحانی قبل از عبور دریا برای بنی اسرائیل

در روایات آمده است

– (*) امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر خویش می فرمایند: هنگامی که بنی اسرائیل به ساحل دریا رسیدند خداوند بدان ها وحی فرستاد: تا برای تجدید میثاق و عبور از دریای خروشان به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اقرار نمایند؛ اما آن ها به موسی گفتند: تو می دانی که همراهی ما صرفاً به خاطر ترس از فرعون است و ما چنین کلمات نامفهومی را بر زبان نخواهیم راند. در این لحظه «کالب بن یوحنا» خداوند را به جاه و عظمت پیامبر و علی علیه السلام قسم داده و داخل دریا شد. اسب او مسیری طولانی را تا آن سوی خشکی طی نموده و بار دیگر به سوی موسی و قومش بازگشت و از بنی اسرائیل خواست تا از پیامبر خدا اطاعت نمایند و ذکر را که بدان ها آموخته است بر زبان جاری سازند؛ اما لجاجت و کینه تیزی آن ها اجازه نداد تا درب بهشت را بروی خود گشوده و باعث نزول برکات الهی گردند. به فرمان خداوند موسی به نام محمد صلی الله علیه و آله و عترت پاکش به وسیله عصا بر دریای مواج کوبید: و ناگهان دالانی عظیم تا آن سوی خشکی در برابر موسی و قومش بازگشت. (۱)

در قرآن آمده است :

۱- «دریا شکافته شد، آب ها قطعه قطعه شدند و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت!» (۲) و در میان آن ها جاده ها نمایان شد.

اضطراب قوم را موسی چو دید

ناله کرد او سوی خلاق مجید

که تو بینی حال ما از پیش و پس

اول و آخر تویی در کار و بس

پس به موسی وحی فرمودیم ما

که بزن بر بحر این ساعت عصا

- ۱- جزایری، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج ۱، ص ۳۷۷
- ۲- شعراء: ۶۳ (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ)

زد عصا بر بحر و بحر از هم شکافت

هر که از بحر او تواند راه یافت

پس شد آن هر پاره چون کوه عظیم

روی هم گردید بر یکجا مقیم (۱)

نکته ها

□ (انفلق)

از ماده «فلق» (بر وزن فرق) به معنی شکافته شدن است.

□ (فرق)

(بر وزن رزق) از ماده «فرق» (بر وزن حلق) به معنی جدا شدن است.

به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق «فلق» و «فرق» این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن؛ و لذا «فرقه» و «فرق» به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.

□ (طود)

به معنی کوه عظیم است و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تأکیدی بر این معنی است. به هر حال خداوندی که فرمانش بر همه چیز نافذ است و آب ها اگر طغیان می کنند به فرمان او است و طوفان ها اگر به حرکت درمی آیند به امر او است همان خدایی که نقش هستی نقشی از ایوان او است و آب و باد و خاک سرگردان او است، چنین فرمانی را به امواج دریا داد و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند.

□ دیدگاه مولانا

وقتی موسی عصایش را به رود نیل زد و از هم گسست، باد و آفتاب نیز به امر خدا یاری کردند و راه ها آن چنان خشک شد که گردوغبار از آن بلند می شد و ابلیس در میان گفتگو با پروردگار از خدا می خواهد که راه های فریب انسان را بدو بیاموزد، از این قدرت یاد می کند و می گوید که: بدترین و آخرین فتنه را به من بیاموز، آن چنان که دیگر در دریای فتنه گردی بر جای نماند:

سوی اضلال ازل پیغام کرد

که بر آر از قعر بحر فتنه گرد

نی یکی از بندگانت موسی است

پرده ها در بحر او از گرد بست

آب از هر سو عنان را واکشید

از تگ دریا غباری برجهید (۲)

مولانا با اشاره به واقعه شکافتن دریا و خشک شدن جاده به نحوی که از آن گرد بر می خواست در داستان فرستادن عزرائیل برای خاک آوردن و ساختن جسم آدم چنین نتیجه می گیرد که همه ی عناصر در جهان مطیع و فرمان بردار خداوند هستند و نمی توانند از فرمان او سرپیچی کنند:

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۷۰

بنده فرمانم نیارم ترک کرد

امر او کز بحر انگیزید گرد

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر

شنوم از جان خود هم خیر و شر

گوش من از غیر گفت او کر است

او مرا از جان شیرین جان تر

است

جان از او آمد نیامد او ز جان

صد هزار آنجان دهد او رایگان (۱)

مولانا بارها از عناصر زندگی موسی برای بیان اراده و قدرت حق که باعث اعجاز می شود، اشاره می کند. وی با تلمیح به شکافته شدن دریا نیز این مطلب را تکرار می کند که اعمال موجودات به اراده و خواست خداوند هستند، زیرا خاصیت طبیعی آب دریا غرق کردن است، اما به امر حق تعالی دو خاصیت جداگانه می یابد و اهل کفر را از اهل ایمان تشخیص می دهد:

موج دریا چون به امر حق بتاخت

اهل موسی را ز قبطنی و شناخت (۲)

از نظر مولانا، مرد حق با صدق خویش می تواند جماد را در اختیار گیرد، عصا را اژدها کند و کوه را به رقص درآورد، دریا را بشکافد، پس تعجیبی ندارد که بر قلوب آدمیان نیز تأثیر گذارد:

صدق موسی بر عصا و کوه زد

بلکه بر دریای پر اشکوه زد (۳)

مولانا بار دیگر برای بیان بی اعتباری اسباب می گوید: پیامبران به این دلیل مبعوث شدند تا ثابت کنند که اسباب مادی به اراده ی حق عمل می کنند و معجزات آن ها گواه بر این ادعاست، همان طور که موسی بی هیچ سبب ظاهری دریا را شکافت:

انبیا در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت چاش گندم یافتند (۴)

□ اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

عصا زد بر سر دریا که برجه

برآورد از دل دریا غبار او

عصا را گفت بگذار این عصایی

همی پیچد بر خود همچو مار او (۵)

به هر بحری که تازی همچو موسی

شکافد بحر تا در وی برانی

همه جان در شکر دارند از وصل

که هر یک گفت مارانی است ثانی (۶)

به راستی ز فلک پیش می توان

افتاد

ز نیل می گذرد هر که این عصا دارد (۷)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۰۳

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۱

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۵۵

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۵۲

۵- کلیات شمس، ص ۸۱۷

۶- کلیات شمس، ص ۱۰۰۳

۷- دیوان صائب، ج ۲، ص ۱۷۹۵

همین دریا همین چوب کلیم است

که از وی سینه ی دریا دونیم

است (۱)

مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن

موسی دریا شکاف احمد جبریل دم (۲)

شکل معجز همچو رهی کاشکاره کرد

موسی میان بحر چو بر آب زد عصا (۳)

چو قوم موسی عمران ز رود نیل،

از آب

بر آمدند همه بی گزند و بی آزار (۴)

همو عیسی عصر و گردونش ماوا

همو موسی وقت دریاش معبر (۵)

شده شکل مجره زو پیدا

همچو موسی و بحر و زخم عصا (۶)

درگذر مثل کلیم از رود نیل

سوی آتش گام زن مثل خلیل (۷)

عیسی گردون نشین تابع تو در

ازل

موسی دریا شکاف امت تو لم یزل (۸)

چون بدین گوهر رسیدی، رسدت گه

از کرامت

بنهی قوم چو موسی گذری از هفت دریا

(۹)

که دریا را شکافیدن بود چالاکی

موسی

قبای مه شکافیدن ز نور مصطفی باشد (۱۰)

کلک صائب چون عصای موسوی در

رود نیل

رخنه ها در سینه پیدا می کند آینه را (۱۱)

گرد از آن دریا برآمد گرد جسم

اولیاست

تا نگویی قوم موسی را درین یم گرد کو (۱۲)

۱- کلیات اشعار اقبال، ص ۴۰۵

۲- دیوان خاقانی، ص ۹۹

۳- دیوان امیر معزی، ص ۳۶

۴- دیوان فرخی، ص ۶۳

۵- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۴۶

۶- حدیقه سنایی، ص ۳۴۳

۷- کلیات اشعار اقبال، ص ۳۱۸

۸- دیوان نعمت الله ولی ص ۱۹

۹- کلیات شمس، ص ۱۱

۱۰- کلیات شمس، ص ۱۱۴۶

۱۱- دیوان صائب، ج ۱، ص ۳۱

۱۲- کلیات شمس، ص ۱۲۵

چون راند مرکب، در میان راهی پدید

آمد چنان

گفتی که موسی ناگهان بر

آب دریا زد عصا (۱)

خلیلی تو که هر آتش تو را همسان

بود با گل

کلیمی تو که هر دریا تو را

آسان دهد معبر (۲)

نه آب گیرد جوش نه آتش آرد جوش

چو تو برون گذری باد وار از آتش و آب

خلیل آتش کوبی کلیم آب نورد

چه باک داری در کارزار آتش و آب

(۳)

تو را کشتی چه کار آید به هر

آبی که پیش آید

گذر کن چون به نیل مصر بر موسی

بن عمران (۴)

در نهاد تو صد فرعون با دعوی

هنوز

تو همی خواهی که چون موسی عصا بر یم زنی (۵)

قوی کننده ی دست کلیم لجه

شکافت

روان کننده ی احکام وی به چوب

و عصا

درآورنده ی موسی ز گرد راه به بحر

روان کننده ی فرعون مدبرش ز

قفا

ز انتقام به زاری کشنده ی فرعون

وز التفات به ساحل کشنده ی

موسی (۶)

قسمت دهم: بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل از عبور از دریا

بنی اسرائیل به بهانه گل آلود بودن عمق دریا از پا نهادن بر آن خودداری کردند... بار دیگر موسی خداوند را بر ارواح طیبه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله سوگند داد تا مسیر عبور همراهانش خشک گردد. دعای او مستجاب گردید ...

بر ته دریا وزید آن لحظه باد

خشک کرد آن راه کانسان برگشاد

هریکی از سبطیان رفت از رهی

سوی دریا همچو در ابری مهی (۷)

این بار بنی اسرائیل به بهانه ی آنکه آن ها دوازده طایفه اند و هر طایفه ای می خواهد از ورای رئیس قوم خویش حرکت کند پا به دریا نهادند... بار دیگر موسی بر پیامبر و اهل بیتش تمسک جست چیزی نگذشت که دوازده راه برای عبور بنی اسرائیل به وجود آمد و هر گروهی از مسیری به راه خود ادامه می داد. عمق و شدت جریان آب به حدی بود که هیچ گروهی از وضعیت گروه دیگر اطلاعی نداشت اما پس از مدتی به لطف خداوند امواج دریا اشکالی شبیه به پل و منافذی متعدد را در درون آب به وجود آورد تا بنی اسرائیل بتوانند شاهد حرکت یکدیگر باشند. همچنین آمده است: خداوند مؤمن آل فرعون را از مکر و حيله قبطیان نجات بخشید و او به همراه موسی از میان دریا گذشت.

۱- دیوان امیر معزی، ص ۵۴

۲- دیوان مسعود سعد، ص ۴۷

۳- دیوان مسعود سعد، ص ۲۷

۴- دیوان مسعود سعد، ص ۴۴۵

۵- دیوان سنایی، ص ۶۶۴

۶- دیوان محتشم کاشانی، ص ۲۸۰

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

در قرآن آمده است:

۱- «ما بنی اسرائیل را به هنگام مقابله با فرعونیان درحالی که تحت فشار و تعقیب آن‌ها قرار گرفته بودند از دریا (شط عظیم نیل که به خاطر عظمتش کلمه «بحر» بر آن اطلاق شده) عبور دادیم سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [رود عظیم نیل] عبور دادیم و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آن‌ها رفتند... (۱)

۲- «و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم!» (۲)

۳- «ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم» (۳)

زان سپس نزدیک گردانیدیم هم

قبطیان را برکنار ژرف یم

دید راهی باز فرعون اندر آب

خواست تا در وی درآید با شتاب

گفت هامانش مرو کاین راه نیست خواست

بلکه این از سحرهای موسوی ست

برگردد ز راه از خوف جان

اسب او بکشید از دستش عنان

رفت در بحر از پی یک رهنمای

تا چه بوده است اصل آن داند خدای

خیلش از پی چون همه داخل شدند

بر هلاک خویش مستعجل شدند

آب دریا هشت در دم سر به هم

رفت موسی ماند فرعون او به یم

موسی و هر کس که با او بد به راه

وا رهانیدیم از یم ایشان را به گاه

پس نمودیم آن دگرها را غریق

تا مگر گیرند عبرت در طریق

مر علاماتی ست روشن اندر این

می نبودند اکثری از مؤمنین (۴)

وقت خود کردیم منشق نیل را

بگذراندیم آل اسرائیل را

آمدند آنگاه فرعون و جنود

از پی آن ها ز بغی و عدو زود

جمله چون وارد شدند ایشان به یم

آب دریا هشت در دم سر به هم (۵)

با فاصله ای کوتاه فرعون و لشکریانش به نزدیک دریا رسیدند. فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می دیدند بازهم از مرکب غرور پیاده نشدند، بازهم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهایی خود پیش رفتند و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های

۱- یونس: ۹۰ (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغِيًّا وَعَدْوًا...)

۲- شعراء: ۶۴ (وَ أَرْزَلْنَا ثُمَّ الْآخَرِينَ)

۳- شعراء: ۶۵ (وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۳۰

دریایی شدند و هم چنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از اینکه لحظات آخر عمر آن‌ها فرارسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.

گفته اند: فرعون برای تهییج قبطیان خود را عامل شکافتن دریا دانست تا بدین وسیله آن‌ها راه برای ورود به آب آماده سازد؛ اما هیچ یک از آن‌ها جرئت نکرد پا به دریا گذارد تا آنکه فرعون سوار بر مادیان خودش داخل شکافی شد که در دریا ایجاد گشته بود و از پی او لشکریان و همراهانش وارد آب گشتند؛ و درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آب‌ها به حال اول بازگردند...

۴- «(به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آن‌ها را دنبال کردند و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) به طور کامل پوشانید!» (۱)

پس درآمد از پی ایشان به زود

از پی تعظیم فرعون و جنود

پس فروبگرفت دریاشان به خویش

آنچه بد بگرفتنی از کم و بیش (۲)

امواج خروشان یک مرتبه فروریختند و سر بر هم نهادند، فرعون و لشکرش را همچون پره‌ای گاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیدند و نابود کردند؛ و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه ور شدند و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا!

۷ در تورات آمده است:

- «وقتی قوم اسرائیل از دور مصری‌ها را دیدند که به آنان نزدیک می شوند، دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند. آن‌ها به موسی گفتند: «چرا ما را به این بیابان کشاندی؟ مگر در مصر قبر نبود که ما را آوردی در این بیابان بمیریم؟ چرا ما را مجبور کردی از مصر بیرون بیاییم؟ وقتی در مصر برده بودیم، آیا به تو نگفتیم که ما را به حال خودمان واگذار؟ ما می دانستیم که برده ماندن در مصر بهتر از مُردن در بیابان است»

- ولی موسی جواب داد: «نترسید، بایستید و ببینید چگونه خداوند امروز شما را نجات می دهد، این مصری‌ها را که حالا می بینید، از این پس دیگر هرگز نخواهید دید. آرام باشید زیرا خداوند برای شما خواهد جنگید».

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دیگر دعا و التماس بس است. نزد قوم اسرائیل برو و بگو که حرکت کنند و پیش بروند و تو عصای خود را به طرف دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می آید، عبور کنند ولی من دل مصری‌ها را سخت می سازم تا در پی شما وارد راهی که در دریا پدید آمده شوند. آنگاه می بینید که من چگونه فرعون را با تمام سربازان و سواران و عرابه‌های جنگیش شکست داده، جلال خود را ظاهر خواهم ساخت و تمام مصری‌ها خواهند دانست که من خداوند هستم».

- آنگاه فرشته‌ی خدا که پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت می کرد، آمد و در پشت سر آن‌ها قرار گرفت ستون ابر نیز به پشت سر آن‌ها منتقل شد؛ و در میان قوم اسرائیل و مصری‌ها حائل گردید. وقتی شب فرا رسید، ابر به ستون آتش

١- طه: ٧٨ (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٤٦٠

تبدیل شد، به طوری که مصری ها در تاریکی بودند و بنی اسرائیل در روشنایی. پس مصری ها تمام شب نمی توانستند به اسرائیلی ها نزدیک شوند.

- سپس موسی عصای خود را به طرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و از میان آب، راهی برای عبور بنی اسرائیل آماده ساخت. تمام شب نیز از مشرق باد سختی وزیدن گرفت و این راه را خشک کرد.» (۱)

نکته ها

□ (بغی) به معنی ستم و «عدو» به معنی تجاوز است، یعنی آن ها به خاطر ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند.

□ جمله (فاتبعهم) نشان می دهد که فرعون و لشکرش به اختیار خود به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند.

بعضی از روایات نیز این معنی را تأیید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست.

□ در تفسیر جمله بالا احتمال دیگری نیز داده شده که «باء» در «بجنوده» به معنی «مع» بوده باشد و مجموع جمله چنین معنی می دهد: «فرعون همراه لشکرش بنی اسرائیل را تعقیب کردند».

قسمت یازدهم: عاقبت استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدء» و «معاد»

در قرآن در مورد عاقبت کبر و غرور فرعون و سپاهش آمده است:

۱- «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که قیامتی در کار نیست و به سوی ما باز نمی گردند.» (۲)

۲- سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید «ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود!» (۳)

۳- «ما او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، درحالی که مرتکب اعمالی شده بود که درخور سرزنش و ملامت بود.» (۴)

این تکبر بد به ناحق سوی ما

بر گمانشان باز نایند از عمی

سوی ما راجع نگردند این گروه

یا که ما آسیم از ایشان بر ستوه

پس گرفتیم او و لشگرهای او

غرقشان کردیم در یم زان عتو

- ۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۴، آیات ۲۰-۱۰
- ۲- قصص: ۳۹ (وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ)
- ۳- قصص: ۴۰ (فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ)
- ۴- ذاریات: ۴۰ (فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ)
- ۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳

پس گرفتیم او و لشکرهاش هم

پس بیفکنیم ایشان را بیم

آن زمان بود او به نفس خود ملیم

چون که خود را دید در دریای بیم

(۱)

نکته ها

□ سیاست مستکبران

گاهی با ارباب، مردم را به تسلیم وادار می کنند.

گاهی با مانور و خودنمایی، مردم ساده لوح را فریفته ی خود می کنند.

گاهی با تطمیع می خواهند مغزها و فکرها را بخرند.

گاهی با سفرهای خود دل ها را متزلزل می کنند.

گاهی با تحقیر دیگران جنگ روانی به راه می اندازند و به طرفداران انبیا نسبت های ناروا می دهند و آنان را اراذل و اوباش می خوانند.

گاهی با ایجاد ساختمان های بلند و رفیع، دلربایی می کنند.

□ تعبیر به (فَتَبَدَّنَاهُمْ)

از ماده «تَبَدَّنَ» (بر وزن نبض) به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است.

و خداوند این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کرد و صفحه زمین را از لوٹ وجودشان پاک ساخت.

□ تعبیر (وَأَمْلَيْمُ) (او شایسته سرزنش است)

اشاره به این است که نه تنها مجازات الهی این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آن ها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم آور آن ها را حفظ کرده و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آن ها پرده برداشته است به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.

قسمت دوازدهم: ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن

به هرحال این جریان ادامه یافت تا اینکه غرقاب دامن فرعون را فروگرفت و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلطید، در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و نور توحید فطری درخشیدن گرفت و... هنگامی که غرقاب دامن او را

گرفت.

در قرآن آمده است:

۱- فرعون گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!» (۲)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۷۲۱

۲- یونس: ۹۰ (... حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ)

۲- «به او (فرعون) خطاب شد (توسط جبرئیل) الآن؟! درحالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!» (۱)

یافت فرعون آن زمان اندر بسیج

غرق خواهد گشت و نبود چاره هیچ

گفت آوردم من ایمان بر خدا

آنکه جز او نیست معبودی به جا

آن گه اسرائیلیان آورده اند

بر وی ایمان هم بوی رو کرده اند

من ز متقادم او را هم

بر سه نوبت کرد اقرار این چنین

جبرئیلش مشت گل زد بر دهان

آوری یعنی که ایمان این زمان

هیچ فرمان می نبردی پیش تر

بودی از اهل فساد اندر بشر

دزد نفست سال ها آواره بود

گشت باز این دم که دور از چاره

بود

هست تحقیقی در این باب از بیان

لیک در تفسیر نبود جای آن

تا مبادا آنکه دور از مطلب است

وازند کاین نی به وفق مذهب است

این قدر گویم بفهمی گر مصر

هست توحید اندر اشیا مستتر

زان گذشتیم ار که فهمی دور نیست

ور نفهمی بگذر از آن زور نیست

در تفاسیر این چنین آورده اند

که به روزی جبرئیل ارجمند

نزد فرعون آمد او چون مردمان

گاه دیوان مظالم بر عیان

کاغذی دادش ز استفتا به دست

که شود گر بنده ای مغرور و مست

خواجه او مرو را از هر نشان

داده باشد برتری بر دیگران

پس کند با خواجه خود همسری

ترک او گوید شود یکجا بری

پس نوشت این بنده بس باشد به جا

گر کنندش غرق در بحر فنا

اندر آن دم کاو شد اندر بحر نیل

داد آن فتوی نشانش جبرئیل

گفت این فتوی تو دادی بهر خویش

آمد آن روزت که خود گفتی به پیش (۲)

۳- «و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند جز اینکه گفتند: «ما ظالم بودیم!» (ولی این اعتراف به گناه، دیگر دیر شده

بود و سودی به حالشان نداشت.)» (۳)

این جمله بیان می کند که انسان، با و جدان و حس درونیش درک می کند که شرک و اتخاذ اولیاء، ظلم است و می فهمد که سنت الهی بر این جاری است که اگر به طوع و رغبت به ظلم خود اعتراف نکنند و نسبت به مقام ربوبی پروردگارش خاضع نگردد خداوند او را دچار عذاب نموده و مجبور به اعتراف می سازد.

۴- هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!» (*). اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای

۱- یونس: ۹۱ (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۷۲۱

۳- أعراف: ۵ (فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ)

آن ها سودی نداشت! این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند! (*) (۱)

خواندن آن مردمان پس می نبود

چون عذاب ما بر ایشان رخ نمود

جز که گفتند از تحسر و از ندم

ما به نفس خویش کردیم این ستم

سودی ایشان را نبد زان اعتراف

تا که از اهلاکشان دارد معاف (۲)

یافتند از باس ما چون آگهی

بالعیان گفتند آما به

بر خدایی کو بود یکتا به ذات

کرده ارسال رسل با بینات

کافریم اینک به آن چیزی که ما

زان بدیم از پیش کافر بر خدا

پس نبد کایمانشان سودی دهد

چون که دیدند آن عذاب بی ز حد

سنه الله گشته جاری در اصول

که نباشد وقت یاس ایمان قبول

آن طریقه که نهاد او در عباد

کافران خسران نمودند از عناد

مرغ بی هنگام را شاید که پر

برکنندش پا برنش زود سر (۳)

□ ایمان به خدا هنگام عذاب

هنگامی که پیشگویی های موسی یکی پس از دیگری به وقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد و قدرت نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید اینکه همان گونه که «خدای بنی اسرائیل» آن ها را از این امواج کوه پیکر رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد، لذا می گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم!

بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود، در واقع یک نوع ایمان اضطراری است، که هر جانی و مجرم و گنه کاری دم از آن می زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد.

«ابراهیم همدانی» از حضرت رضا علیه السلام پرسید: چرا فرعون باوجود آنکه به خدا ایمان آورد مستوجب هلاک گردید؟ حضرت فرمودند: ایمان او به هنگام یاس از هر چاره ای بود و چنین ایمانی پذیرفته نیست. چراکه از اختیار انسان سرچشمه نگرفته است و بر اساس این آیات این سنت جاریه الهی است که تخلف از آن جایز نیست.

۱- غافر: ۸۴ (فَلَمَّا رَأَوْا بُأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ) غافر: ۸۵ (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بُأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَيْرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۳۸

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۶۲

□ خوشنودی جبرئیل

(*): امام صادق علیه السلام می فرمایند: جبرئیل تا زمان نزول آیه: (الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) همواره محزون و افسرده به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید... اما بعد از نزول این آیه بسیار خندان و شاداب بود و وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله علت این امر را از او جویا شد.

جبرئیل گفت: فرعون به هنگام غرق شدن اقرار به ایمان و وحدانیت خداوند نمود و من خطاب به او این جمله را بیان کردم (الآن وَ قَدْ ...) از آن زمان می ترسیدم که خداوند بر این جمله صحه نگذارد فرعون را مشمول رحمت خویش گرداند؛ اما امروز و با نزول این آیه مطمئن گشتم که خوشنودی خداوند در ورای آن نهفته است. (۱)

قسمت سیزدهم: مرگ فرعون و فرعونیان

همه چیز در یک لحظه پایان گرفت، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پی ریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آن ها شدند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: طلایه سپاهیان فرعون هشت صد هزار نفر و جناحین آن بالغ بر یک میلیون نفر بود، تمام این عده به همراه فرعون در دریا غرق گشتند و هیچ اثری از آن ها باقی نماند ... (۲)

خداوند مخصوصاً از میان تمام مجازات ها مجازات غرق را برای آن ها انتخاب نمود، چراکه تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتشان با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد و گفت: (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي) «آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من نیست؟! آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آن ها است عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند!

در قرآن آمده است:

۱- «این [وضع حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمت ها و گرفتاری در چنگال کیفرهای سخت] (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آن ها بودند آیات پروردگارشان را تکذیب کردند ما هم به خاطر گناهانشان، آن ها را هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم و همه آن ها ظالم (و ستمگر) بودند!» (*): به یقین، بدترین جنبندها نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان

۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- شیخ مفید، اختصاص، ص ۲۶۶

نمی آورند. (*) همان کسانی که با آن ها پیمان بستی سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت)، پرهیز ندارند. (*) (۱)

بهر تکذیب نبی یکدل شدند

زان سبب نابود و مستأصل شدند

حق تعالی بشنود اقوالشان

داند آن اندیشه و اعمالشان

دأبشان چون دأب فرعون است و آل

قبل از آن ها هم ز اتباع ضلال

بودشان تکذیب آیات و رسل

کامد از پروردگار از جزء و کل

پس نمودیم آن جماعت را تباه

غرقشان کردیم در نیل از گناه

آل فرعون آنچه بودندی همه

که ستم کردند بر خویش آن رمه

هست حال این قتیلان قریش

همچو حال قبطیان در طور و طیش

بدترین جنبندگان اندر زمین

نزد حق باشند کفار از یقین (۲)

۲- فرعون «اراده کرد که آن ها (بنی اسرائیل) را از آن سرزمین بیرون کند اما ما او و همه همراهانش را غرق کردیم» (۳)

۳- «ما از آن ها انتقام گرفتیم آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آن ها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند» (۴)

۴- «هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آن ها انتقام گرفتیم و همه را غرق نمودیم!» (۵)

زان جماعت پس کشیدیم انتقام

غرقشان کردیم در یم بالتمام

ز آنکه آیت های ما را بر دروغ

حمل کردند آن گروه بی فروغ

ز آنکه بودند از مآلش بی خبر

وز عذابی کآید ایشان را ببر

شرح غرقه گشتن ایشان بیم

گفته ایم و بعد از آن گوئیم هم (۶)

رفته بیرون یعنی از فرمان حق

یا ز حکم عقل جمله آن فرق

خشمگین ما را چو کردند آن زمان

کینه بکشیدیم سخت از دشمنان

بهر حق حزنی روا هرگز کی است

لیک حزن اولیا حزن وی است

موسی از فرعون و قومش شد حزین

حق کشید از دشمنانش کین ازین

غرقشان کردیم در یم با اسف

در دو لحظه فجعلناهم سلف (۷)

۱- أنفال: ۵۴-۵۶ (كَذَّبُوا آلَ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ) (*) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (*) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ (*) شعراء: ۶۶ (ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۸۶

۳- إسرائ: ۱۰۳ (فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَ هُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً)

۴- أعراف: ۱۳۶ (فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ)

۵- زخرف: ۵۵ (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۰

۷ در تورات آمده است:

- بنابراین قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند درحالی که آب دریا در دو طرف راه، همچون دیواری بلند برپاشده بود.

- در این هنگام تمام سواران و اسب ها و عرابه های فرعون در پی قوم اسرائیل وارد دریا شدند.

- در سپیده دم، خداوند از میان ابر و آتش، بر لشگر مصر نظر انداخت و آن ها را آشفته کرد.

- چرخ های همه ی عرابه ها از جا کنده شدند چنانکه به سختی می توانستند حرکت کنند.

- مصری ها فریاد برآوردند: بیایید فرار کنیم، چون خداوند برای اسرائیلی ها با ما می جنگد.

- وقتی همه ی قوم اسرائیل به آن طرف دریا رسیدند، خداوند به موسی فرمود: «باردیگر دست خود را به طرف دریا دراز کن تا آب ها بر سرمصری ها و اسب ها و عرابه هایشان فرو ریزند»

- موسی این کار را کرد و سپیده دم، آب دریا دوباره به حالت اول بازگشت. مصری ها کوشیدند فرار کنند، ولی خداوند همه ی آن ها را در دریا غرق کرد. پس آب برگشت و تمام عرابه ها و سواران را فرو گرفت، به طوری که از لشگر فرعون که به تعقیب بنی اسرائیل پرداخته بودند حتی یک نفر هم زنده نماند. به این ترتیب، بنی اسرائیل از میان راهی که بر دو طرف آن دیوارهای بلند آب برپاشده بود، گذشتند. این چنین خداوند در آن روز، بنی اسرائیل را از چنگ مصری ها نجات بخشید. (۱)

نکته ها

□ دگرگونی های نعمت های دنیا

یعنی از میان رفتن مواهب الهی و پیروزی ها، امنیت ها، قدرت ها و سایر افتخارات

□ ریشه ی کفر

ریشه ی کفر، عدم تعقل صحیح است، قرآن، ارزش انسان را درگرو عقل و ایمان می داند که اگر تعقل نکند، یا کفر ورزد، از مدار انسانیت خارج است. انسان واقعی، کسی است که عاقل و مؤمن باشد. آری، کافری که حق را فهمید اما ایمان نمی آورد، ممکن است نزد مردم عنوانی داشته باشد، ولی نزد خداوند بدترین جنبنده است. (شَرَّ الدَّوَابِّ). در روایات آمده است: کسی که وفادار نباشد و پیمان شکنی کند، منافق است، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد.

□ تعبیر به (ینقضون) و (لا یتقون)

که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این است که آن ها کراراً پیمان خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله شکستند.

□ (یستفز)

از ماده «استفزاز» به معنی بیرون راندن به زور و عنف است.

□ منظور از انتقام الهی

یعنی خداوند جمعیت فاسد و غیرقابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند و انتقام در لغت عرب چنان که سابقاً هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده می شود. نه اینکه به راستی غافل بودند، زیرا بارها با وسایل مختلف، موسی علیه السلام به آن ها گوشزد کرده بود، بلکه عملاً همچون غافلان بی خبر کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند. شک نیست که منظور از انتقام الهی این نیست که خداوند همانند اشخاص کینه توز به مقابله برخیزد و در برابر اعمال دیگران واکنش نشان دهد بلکه منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیرقابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند و انتقام در لغت عرب چنان که سابقاً هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده می شود.

□ داستان عبور حضرت موسی و پیروانش از دریا و غرق شدن و عذاب فرعونیان در آن، ترسیمی از قیامت است که همه وارد جهنم می شوند و سپس متقین نجات پیدا می کنند. (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا) ... (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا) (مریم: ۷۱-۷۲)

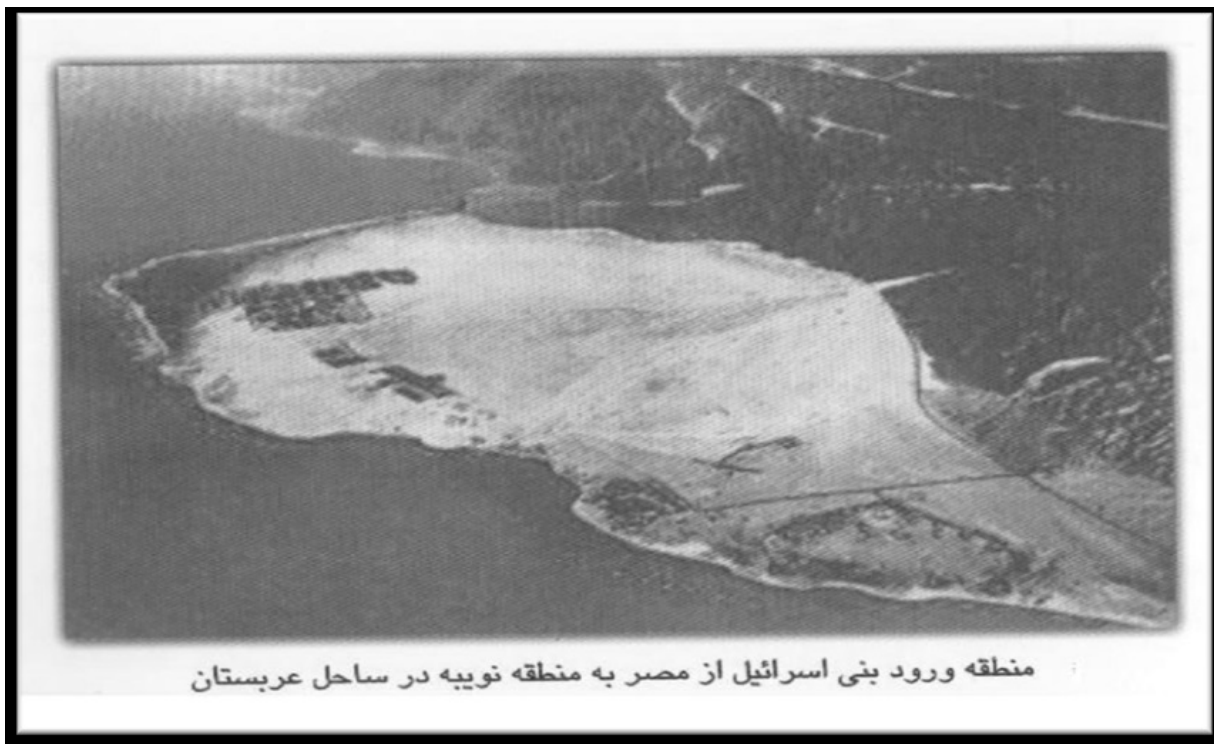
□ (آسفونا)

از ماده «اسف» هم به معنی «اندوه» آمده و هم «غضب». به گفته راغب اصفهانی در کتاب مفردات، گاه به «اندوه توأم با غضب» گفته می شود و گاه به هر یک از این دو جداگانه، چراکه حقیقت آن هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هر گاه نسبت به زیردستان باشد در شکل غضب ظاهر می شود، هر گاه نسبت به بالادستان باشد به صورت اندوه آشکار می گردد. لذا وقتی از ابن عباس درباره «حزن» و «غضب» سؤال کردند گفت ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است! این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه درباره خداوند مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی «اراده مجازات» و رضایت او به معنی «اراده ثواب» است.

(*) از امام صادق علیه السلام درباره ی تفسیر کلمه (آسِفُونَا) سؤال شد و حضرت فرمود: خداوند مثل ما انسان ها تأسف ندارد، ولی اولیایی دارد که تأسف یا رضایت آنان، خشم و رضایت او را به همراه دارد.

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند: «عده ای از بنی اسرائیل در حالت نفاق و تذبذب به سر می بردند آن ها می گفتند اگر امیدی در پیوستن به موسی باشد به او خواهیم گروید اما اگر غلبه با فرعونیان باشد برای تامین دینار خود همراه او خواهیم بود، روز موعود و غرق شدن قبطیان این عده سعی کردند خود را از سپاه فرعون جدا کرده و به موسی بپیوندند اما خداوند فرشته ای را مأمور ساخت تا اسبان آن ها را به عقب بازگرداند و به همراه فرعون و قبطیان اسیر امواج خروشان دریا شدند.» (۱)

(*) امام کاظم: در حدیثی فرمودند: «پدر یکی از یاران موسی علیه السلام در میان سپاهیان فرعون بود، او به هنگام حرکت به سوی دریای سرخ از لشکر موسی جدا گشت تا شاید بتواند پدرش را ترغیب نماید به آن ها پیوندد. تلاش آن پسر بی اثر ماند و آن دو به همراه فرعونیان در دریا غرق شدند هنگامی که خبر این حادثه به موسی رسید متأسف گشته و گفت: آن پسر در رحمت الهی بسر خواهد برد ولی باید دانست هنگامی که عذاب الهی فرامی رسد راه دفاعی برای گناهکار باقی نخواهد ماند.» (۱)







تصویر ارابه ای با چرخ مخصوص بر دیواره یک مقبره که نمونه آن
در دریای سرخ پیدا شده است

قسمت چهاردهم: خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان سالم به ساحل انداخت

چون بنی اسرائیل باور نمی کردند معبود قبطیان به هلاکت رسیده باشد... چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد بسیاری باور نمی کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه های دروغین درباره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند. در قرآن آمده است:

۱- به همین دلیل خداوند گفت: «امروز بدن تو را از امواج رهایی می بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی» (۱) برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان و نیز برای گروه های مستضعف.

پس رهانیمت در این روز از فتن

تا که باشد عاری از روح بدن

می دهیمت بر بدن یعنی نجات

چون که عاری گردد از روح و حیات

تا مگر کاید تو را هر کس ز پی

باشد این خود آیتی از بهر وی

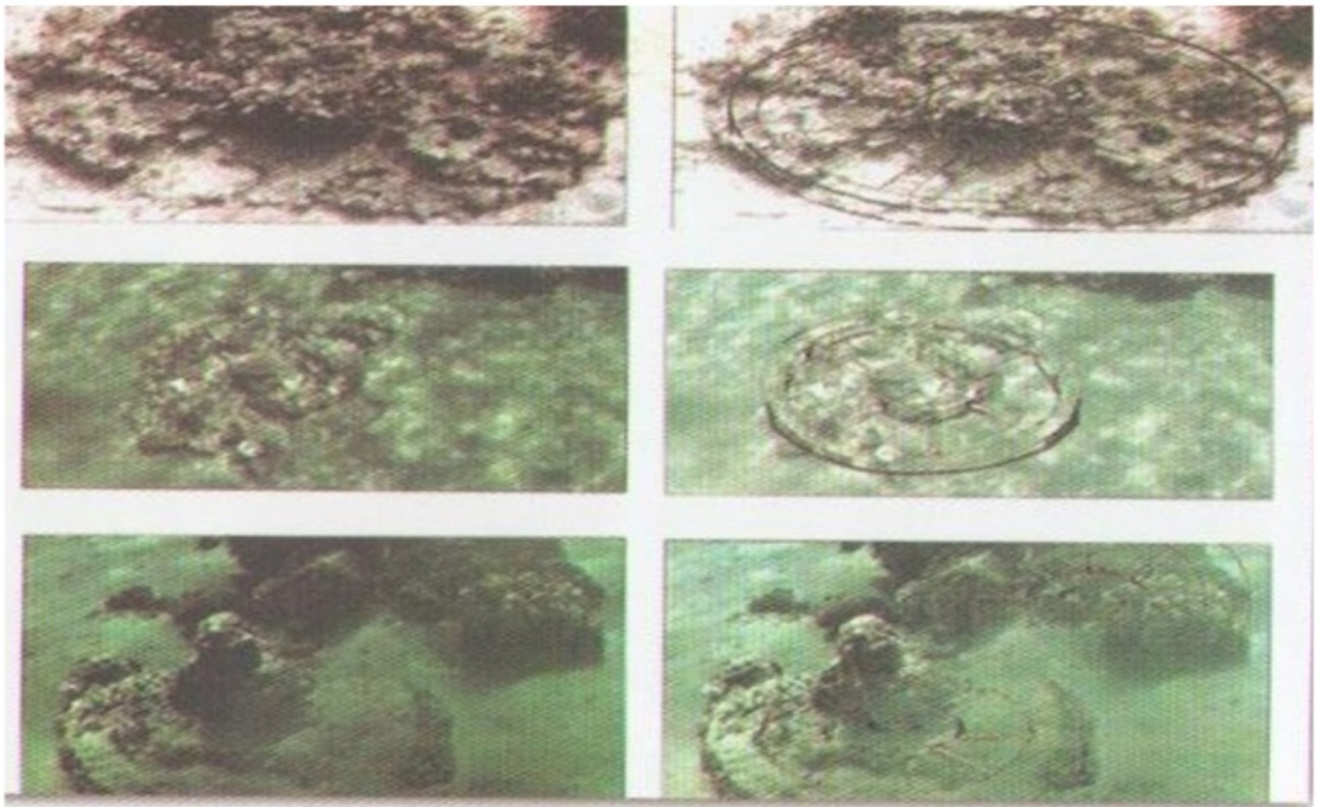
اکثری از مردمان ز آیات ما

بی خبر باشند از جهل و عمی (۲)

۷ در تورات آمده است:

- «اسرائیلی ها اجساد مصری ها را دیدند که در ساحل دریا افتاده بودند. وقتی قوم اسرائیل این معجزه ی عظیم خداوند را به چشم دیدند، ترسیدند و به خداوند و به بنده ی او موسی، ایمان آوردند».

- همان طور که می بینیم، در تورات به جای نام فرعون که جسدش به ساحل پرتاب شده بود، نام مصری ها (همان قبطیانی که در دریا غرق شدند) آمده است و این مطلب با قرآن منافاتی ندارد و فرعون نیز جزء یکی از مصری ها بوده که قرآن تنها به آن اشاره کرده است. (۳)



شش نمونه چرخ ارابه افسران و فرمانده لشکر فرعون در دریای سرخ

۱- یونس: ۹۲ (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۳۰

۳- سفر الخروج، إصحاح ۱۴، آیه ۳۱

□ (ننجیک)

خداوند دستور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکنند، زیرا ماده «نحوه» به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است.

جمله (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ): با فاء تفریع، آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در چنگال مرگ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تأثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان!

هم اکنون در موزه های «مصر» و «بریتانیا» یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیایی باقی مانده است، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آن ها است که بعداً آن را به صورت مومیایی حفظ کرده اند یا نه؟ دلیلی در دست نداریم، ولی تعبیر (لَمَنْ خَلْفَكَ) ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان این ها است تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می شود.

راغب در مفردات گفته: بدن به معنی جسد عظیم است و این می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پرزرق و برق افسانه ای هستند، اندامی درشت و چاق و چله داشت!

بعضی دیگر گفته اند که یکی از معانی «بدن» زره است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون فرستاد تا به وسیله آن شناخته شود و هیچ گونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

روایتی از امام رضا علیه السلام در تفسیر صافی نقل شده است که فرمود: سرتاپای فرعون غرق در زره و سلاح بود و طبق قاعده می بایست پس از غرق شدن به قعر دریا برود، ولی امواج، آن بدن سنگین را به ساحل بلندی افکند. که این خود یک معجزه بود.

□ دو علتی که علی بن موسی الرضا علیه السلام در مورد غرق شدن فرعون ذکر نموده اند:

خداوند فرعون را با وجود آنکه غرق در زره بود به اعماق دریا فرو نبرد بلکه او را به ساحل انداخت تا نشانه و عبرتی باشد برای همگان.

البته هلاکت فرعون دلیل دیگری نیز داشت او در آستانه مرگ از موسی کمک خواست؛ و خداوند خطاب به پیامبرش گفت: تو آفریدگار او نیستی بنابراین به فریادش اعتنایی مکن، اگر او به درگاه من پناه جسته بود بدون شک به یاری اش می شتافتم. (۱)

(*) شیخ صدوق می گوید: در عهد فرعون آب رود نیل پائین رفته و بعد از مدتی خشک شد. بزرگان قوم به نزد او آمده و درخواست کردند تا بار دیگر رودخانه را پر از آب نماید. چراکه بسیاری از کشتزارها و احشام آن ها نابود گشته بود. فرعون ابتدا از آن ها اعلان انزجار نمود اما در مرتبه بعد به خلوتی رفته و صورت خود را بر خاک نهاد و با انگشت سبابه به آن ها اشاره کرده و گفت: بار خدایا بنده ای ذلیل به درگاه تو روی آورده و من می دانم هیچ کس به جز ذات یگانه ات قادر به چنین کاری نخواهد بود. متعاقب دعای او آب رودخانه نیل مجدداً جریان عادی یافت اما فرعون خود را فاعل اصلی این کار دانست و مردم در برابر او به سجده افتادند. در همین موقع جبرئیل به صورت

جوانی به حضور فرعون رسیده و گفت: بنده ای داشتم که او را مهتری بخشیده و بر اسرار و خزائن خویش آگاه نمودم اما او اینک به ستیز با من پرداخته است و در زمره دشمنان با دوستانم عداوت می ورزد اینک از تو می خواهم تا سزای چنین شخصی را معین فرمایی. فرعون که بسیار آشفته بود گفت: چنین بنده نافرمانی را سزاست تا در دریای سرخ غرق نمود. جبرئیل از او خواست تا حکم خویش را علیه غلامش بر کاغذی نوشته و مهر نماید. فرعون نیز چنین کرد. سال ها گذشت تا آن روز که فرعون و لشکریانش در تعقیب موسی و بنی اسرائیل داخل دریا شدند در آن موقع جبرئیل نامه مهرشده را به او داده و گفت تو خود مجازات خویش را تعیین نموده بودی. (۱)

البته در مورد حدیث مذکور شبهاتی چند وارد شده است از آن جمله اینکه جریان یافتن مجدد آب نیل به دست فرعون می تواند دلیلی باشد تا مردم فریب خورده تبعیت بیشتری از او داشته باشند و این با حکمت الهی سازگاری ندارد اما از آنجا که این گونه شبهات صرفاً اختصاص به همین حادثه ندارد به بیان جوهی چند پیرامون آن خواهیم پرداخت:

۱. بطلان بعضی امور به قدری واضح است که هر انسان فهیمی تشخیص خواهد داد که مثلاً ادعای ربوبیت از جانب فرعون دروغی آشکار است ضمن آنکه در همان حادثه مردم خطاب به فرعون گفتند اگر آب نیل را بار دیگر به جریان نیندازی ما خدای دیگری را بر خواهیم گزید.

بنابراین مشخص است که پرستش فرعون صرفاً به انگیزه های دنیوی بازمی گردد و قضیه ای اعتباری است. البته در صورتی که این گونه ادعاها به هموارد خواهی با پیامبر یا امامی بیانجامد مسلم است که در آن صورت می بایست در برابر چنین افرادی عکس العمل مناسب نشان داد و از همان جمله است اقدام امام کاظم: که از مدعیان امامت خواست تا به میان آتش روند.

۲. خداوند به عزت خویش سوگند یاد کرده تا پاداش عمل نیک هر کس را در دنیا یا آخرت بدو عطا فرماید و به همین خاطر است که بنا بر نقل امیرالمؤمنین: شیطان به پاس شش هزار سال عبادت در آسمان ها مستحق مهلت الهی گردید و خواهشش برای تسلط بر انسان ها تا روز قیامت مورد قبول واقع شد.

۳. بعید نیست که حادثه ای مانند جریان یافتن مجدد آب نیل و امثال آن نوعی تردستی و سحر باشد و این منافاتی با تضرع و سجده فرعون بر درگاه خداوند نخواهد داشت. چراکه فرعون و هامان از تردستان و جادوگران ماهر در میان قوم خویش بودند و ممکن است آن ها تردستی خویش را با بهره گیری از بعضی ادعیه و وردها آمیخته باشند تا اثر آن قطعی گردد.

۴. حکمت الهی اقتضا می کند تا در مسیر تکلیف و تمیز حق و باطل تضارب آراء و افکار وجود داشته باشد و بر همین اساس فرعون و قومش نشانه های آشکار بسیاری از الطاف خداوندی را مشاهده کردند. اگر پرده های اوهام و خرافه پرستی را از برابر چشمان خود برکنار می زدند، در آن صورت قادر بودند دریچه های ایمان را در برابر خود گشوده بینند و می توان کاری را که فرعون انجام داد به مثابه امتحان و ابتلای آن ها برای تشخیص حق از باطل دانست و هیچ دلیلی وجود ندارد تا کار او را مطابق با معیارهای الهی فرض نماییم.

۵. حکمت جاریه الهی بر این اساس پایه نهاده شده است تا هنگامی که حجت بر انسان‌ها کامل گشت و پیامبرانی برای هدایت به سوی آن‌ها گسیل داشته شد و از طرفی عقلی مبتنی بر تمیز حق از باطل بدان‌ها تفویض گردید دیگر عذری برای عدم پذیرش وحدانیت خداوند و اعتقاد به رسولان در آن‌ها باقی نماند؛ اما در این مسیر گروهی از انسان‌ها به عناد و لجاجت با آیات الهی می‌پردازند و خداوند نیز بر پایه قاعده لطف بدان‌ها مهلت بسیار می‌بخشد اما این فرصت در جهت بازگشت و شکوفایی استعدادهای آن‌ها بکار گرفته نمی‌شود. بلکه روز به روز بر طغیان و کفران نعمت‌ها افزوده می‌گردد و آن‌ها که همچنان در نعمت و رفاه به سر می‌برند خواهند پنداشت که این فراخی و گشایش از رحمت الهی نشئت گرفته است. در صورتی که مهلت خداوند بر آن‌ها به ضررشان تمام خواهد شد. چراکه نافرمانی آن‌ها بیشتر شده و عقاب افزون‌تری را برای خود مهیا خواهند نمود.

فرعون و قومش نیز چنین وضعیتی داشتند و می‌پنداشتند مهلت خداوند به آن‌ها منبث از سرچشمه رحمت او است و از همین باب است حالت فقهای مذاهب چهارگانه، آن‌ها گمان می‌کنند مذهب را بنا نهاده‌اند که تا روز قیامت در خلود و جاودانگی خواهد ماند؛ اما نمی‌دانند از سوی دیگر مستوجب مهلت و قاعده املاء و استدراج الهی به معنایی که ذکر شد گردیده‌اند.

در مورد علت مرگ فرعون و فرعونیان در قرآن آمده است:

۱- «و آن‌ها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی‌دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد. (*) و به آن‌ها مهلت می‌دهم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من، قوی (و حساب شده) است. (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست.)» (*) (۱)

وآنکه بر تکذیب آیت‌های ما

آمدند از کفر و انکار و ابا

اندک اندک زودشان گیریم ما

از رهی کان را ندانند از عما

چون به عصیان رونمایند و فساد

نعمت ایشان را شود شاید زیاد

بر گمانشان کان نعم لطف است و بر

غافل اند از قهرهای مستتر

پس بیفزایند بر طغیان خویش

بی‌خبر از آخر و پایان خویش

زود ایشان راست از ما مهلتی

بازشان گیریم پس در غفلتی

دیر گر گیریم ایشان را عیان
می نگرده فوت از ما وقت آن
می کند تعجیل آن در کارها
که ز فوتش ترسد او بسیارها
ز آنکه کید من بسی باشد متین
کید امر مخفی است از آن و این

(۲)

نکته ها

□ فرعون در اقرار به توحید صادقانه و از روی اخلاص عمل نکرد و صرفاً به خاطر وانمود به یکتاپرستی توبه نمود.

اقرار او نوعی دنباله روی و تقلید کورکورانه بود. (لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ).

۱- اعراف: ۱۸۲-۱۸۳ (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) (*) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷۳

اکثریت یهودیان بنی اسرائیل شبیه سازی می کردند و قائل به جسمیت در مورد پروردگار بودند و به همین جهت بود که به گوساله پرستی روی آوردند چراکه گمان می کردند ذات باری تعالی در میان جسم آن حیوان است و اعتقاد فرعون نیز منبعث از این طرز فکر بود.

فرعون تنها به وحدانیت خداوند اقرار نمود اما نبوت موسی را باور نداشت و به همین خاطر توبه اش پذیرفته نشد. (۱)

□ دیدگاه مولانا

مولانا می گوید: فرعون بر اثر کوردلی، قدرت حق و مردان حق را ناچیز انگاشت، زیرا برای درک حقیقت، باید بینایی باطنی داشت که آن نیز با عنایت حق شامل حال حقیقت جویان می گردد. مولانا مرگ فرعون را ناشی از کوردلی و ظاهربینی او می داند که چون دید باطنی نداشت، قدرت حق و مردان حق را ناچیز انگاشت و قهر الهی بر چشمان او پرده ای کشید که دریای نیل را خشک دید و به سوی یاران موسی حمله ور شد، زمانی که به وسط دریا رسید، خود را ته آب های خروشان نیل غرقه یافت:

می نمایم موج خونسش تل مشک

می نمایم قعر دریا خاک خشک

خشک دید آن بحر را فرعون کور

تا در او راند از سر مردی و

زور

چون درآید در تگ دریا بود

دیده ی فرعون کی بینا بود

دیده بینا از لقای حق شود

حق کجا هم راز هر احمق شود (۲)

مولانا در این باره می گوید: کسی که خشم مردان حق را برمی انگیزد، خوشی ها و نعمات دنیوی را بر خود حرام می کند، همان گونه که فرعون با تفریح با نفرین موسی در رود نیل غرق شد، اما کوردلان بازهم از عاقبت آن ها عبرت نمی گیرند:

خشم مردان خشک گرداند سحاب

خشم دل ها کرد عالم ها خراب

بنگرید ای مردگان بی حنوط

در سیاست گاه شهرستان لوط

پیل خود چه بود که سه مرغ پران
کوفتند آن پیلکان را استخوان
اضعف مرغان ابابیل است و او
پیل را بدرید و نپذیرد رفو
کیست کاو نشنید آن طوفان نوح
یا مصاف لشکر فرعون و روح
روحشان بشکست و اندر آب ریخت
ذره ذره آبشان بر می گسیخت
کیست کاو نشنید احوال ثمود
و آن که صرصر عادیان را می ربود
چشم باری در چنان پیلان گشا
که بدنای پیل کش اندر وغا
آن چنان پیلان و شاهان ظلوم
زیر خشم دل همیشه در رجوم
تا ابد از ظلمتی در ظلمتی

می روند و نیست غوثی رحمتی (۳)

۱- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۷۶

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۶۵

بنابراین هرکسی مشمول عنایت حق قرار نمی گیرد. هر که با حق باشد، لایق عنایت و لطف اوست و دریای خروشان برایش جاده می شود و آنکه با وی درآویزد، در دریای خشم و قهر او غرق خواهد شد:

جاده باشد بحر ز اسرائیلیان

غرقه

گر باشد ز فرعون عوان (۱)

مولانا که معتقد است، جمادات با حق زنده اند و دارای ادراک و شعورند، می گوید: هنگام امتحان الهی طبیعت لشکر حق می شود و به اراده و فعل حق عمل می کنند:

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین

وان چه با قارون نمودست این زمین (۲)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

قوم فرعون همه را در بن دریا

راند

آن گهی غرقه کند شأن و نگون

گرداند

گر بترسندی و فرعون خدا را خواند

جبرئیل آید و خاکش به دهن

افشانند

واندر آن دریا و آن آب و وحل درماند

که برون آمد از آنجا نستواند (۳)

در نیل غم فتاد و سپهرش به طنز

گفت

الآن قد ندمت و ما ینفع الندم (۴)

گرچه فرعون لعین خصم تو در بحر

شود

موکب موسوی ات گرد برآرد ز

بحار (۵)

یکی از سؤالاتی که باستان شناسان و همچنین محققان به دنبال پیدا کردن جوابی برای آن هستند، فرعونى است که مورد غضب پروردگار یکتا قرار گرفت است. در اینکه مومیایی فرعون غرق شده، فاقد زخم یا جراحات ناشی از جنگ باشد- شکى وجود ندارد... و همین ادعا می تواند نشانی از غرق شدن این فرعون به امر پروردگار باشد.

قسمت پانزدهم: سرود موسی پس از عبور از دریا

در تورات آمده است:

- آنگاه موسی و بنی اسرائیل در ستایش خداوند این سرود را خواندند:

- خداوند را می سرایم که شکوهمندانه پیروز شده است (*)

- او اسب ها و سوارانشان را به دریا افکنده است (*)

- خداوند قوت و سرود و نجات من است (*)

- او خدای من است، پس او را ستایش می کنم (*)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، صفحه ی ۴۷۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صفحه ی ۵۹۰

۳- دیوان منوچهری، ص ۱۹

۴- دیوان حافظ، ص ۹۵

۵- دیوان انوری، ج ۱، ص ۱۸۹

- او خدای نیاکان من است، پس او را تجلیل می نمایم. (*)
- او جنگاور است و نامش خداوند هست (*)
- خداوند، لشکر و عرابه های فرعون را به دریا سرنگون کرد (*)
- مبارزان برگزیده ی مصر در دریای سرخ غرق شدند. (*)
- آب های دریا آن ها را پوشاندند و آن ها مانند سنگ به اعماق آب فرورفتند. (*)
- دست راست تو ای خداوند، قدرت عظیمی دارد. (*)
- به نیروی دستت، دشمنانت را درهم کوبیدی. (*)
- با عظمت شکوهت دشمنان را نابود ساختی. (*)
- آتش خشم تو، ایشان را همچون کاه سوزانید. (*)
- تو بر دریا دمیدی و آن را شکافتی. (*)
- آب ها مانند دیوار ایستاد و عمق دریا خشک گردید. (*)
- دشمن گفت: ایشان را تعقیب می کنم، آن ها را می گیرم و با شمشیرم هلاک می کنم. (*)
- ثروتشان را تقسیم کرده، هرچه بخواهم برای خود برمی دارم. (*)
- اما تو ای خداوند، چون بر دریا دمیدی موج ها یک باره آن ها را پوشانید. (*)
- همگی مثل سرب در دریای خروشان غرق شدند. (*)
- کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ (*)
- چون دست راست خود را دراز کردی، زمین دشمنان ما را بلعید. (*)
- قوم خود را که بازخرید نموده ای با رحمت خود، رهبری خواهی فرمود. (*)
- تو آن ها را با قدرت خود به سرزمین مقدّست هدایت خواهی کرد. (*)
- ملت ها وقتی این را بشنوند مضطرب خواهند شد. (*)
- ساکنان فلسطین از ترس خواهند لرزید. (*)

- وحشت، مردم کنعان را فرو خواهد گرفت. (*)
- ترس و دلهره بر ایشان غلبه خواهد کرد. (*)
- ای خداوند از قدرت تو، آن ها چون سنگ، خاموش خواهند ایستاد. (*)
- تا قوم تو که آن ها را خریده ای از کنار ایشان بگذرند. (*)
- ای خداوند، تو ایشان را به کوه مقدس خود بیاور. (*)
- درجایی که برای سکونت خود انتخاب کرده ای و خانه ی خود را در آن ساخته ای، ساکن ساز. (*)
- خداوندا تا ابد سلطنت خواهی کرد. (*)
- وقتی اسب های فرعون با عرابه ها و سوارانش به دنبال اسرائیلی ها وارد دریا شدند. (*)
- خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. (*)
- اما اسرائیلی ها از میان دریا به خشکی رسیدند. (*) [\(۱\)](#)

قسمت شانزدهم: سرود مریم (کلتوم) از غرق فرعونیان

در تورات آمده است: مریم خواهر هارون دف به دست گرفت و به رقصیدن پرداخت و زنان دیگر نیز به دنبال وی چنین کردند و مریم این سرود را خطاب به ایشان خواند:

– خداوند را بسرایید که شکوهمندانه پیروز شده است (*)

– او اسب ها و سوارانشان را به دریا افکنده است. (*) (۱)

قسمت هفدهم: عاقبت فرعونیانی که از فرعون تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند.

یک رهبر، گاهی اشتباه می کند و پیروانش را به جاده انحرافی می کشاند، اما به هنگامی که متوجه شد فوراً آن ها را به مسیر صحیح بازمی گرداند، اما فرعون آن چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد و هم چنان آن ها را در بیراهه ها کشاند تا خودش و آن ها نابود شدند.

در قرآن آمده است:

۱- «فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد» (۲)

این جمله در واقع سخن فرعون را نفی می کند: «من شمارا جز به راه راست هدایت نمی کنم» (۳) و نشان داد که این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغ های دیگرش.

قوم خود را کرد فرعون عنید

گمراه و نمودشان ره بر امید (۴)

۲- «نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین و نه به هنگام نزول بلا به آن ها مهلتی داده شد!» (۵)

هیچ از آن ارض و سما نگریست پس

بر حسابی هیچشان نگرفت کس

یا بر ایشان کس به جز لعنت نکرد

بعد از ایشان رحم و هم رحمت نکرد

برخلاف انبیا و اولیا

که بر ایشان خون گزند ارض و سما

بر حسین ابن علی بگریست عرش

آمدند اندر تزلزل عرش و فرش

زآنکه امری بود قتلش بس عظیم

شاید ار دل ها بر او گردد دو نیم

هم به یحیی و ذکریا آسمان

گریه کرد آمد در اخبار آن چنان

لیک هرگز می نگرید چشم کس

بر ستمکاری شقیی پر هوس (۶)

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۵، آیات ۲۰ - ۲۱

۲- طه: ۷۹ (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى)

۳- غافر: ۲۹ (... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۵- دخان: ۲۹ (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

□ (اضل) اشاره به گمراه ساختن است و «ما هدی» اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

□ گریه کردن آسمان و زمین

گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می کند.

(*) در روایتی می خوانیم: لما قتل الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام بکت السماء علیه و بکائها حمرة اطرافها: «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد!» (۱)

(*) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین بن علی علیه السلام (أربعین صباحاً و لم تبک إلا- علیهما، قُلْتُ و ما بُکائها قالت کانت تَطَّلُعُ حمراء و تَغِيبُ حمراء) «آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی علیه السلام چهل روز گریه کرد و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است، راوی می گوید: سؤال کردم گریه آسمان چه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد.» (۲)

(*) در حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم: (ما من مؤمن الا و له باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه): «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند!» (۳)

□ دیدگاه سید مرتضی

سید در مجلس پنجم امالی این مسئله را بررسی کرده و علاوه بر نظریه ای که مبنی بر گریه حقیقی آسمان و زمین بود، ۴ وجه دیگر را هم در معنای احتمالی این آیه ذکر می کند و البته میان این تفسیرها تضادی نیست و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد:

اینکه مراد خداوند متعال، اهل آسمان و زمین است و [اهل] را حذف کرده است و منظور «گریستن اهل آسمان ها و زمین است» زیرا آن ها برای مؤمنان و مقربان در گاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان؛ مانند آیات بسیاری که در قرآن وجود دارد و این گونه اند از جمله آیات:

(وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) (۴)

(وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا) (۵)

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۶۵ (ذیل آیات مورد بحث)

۲- قمی، کامل الزیارات، ص ۳۲۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱.

۳- در میان این روایات منافاتی نیست، زیرا در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام مساله جنبه عمومی در تمام آسمان داشته و آنچه در روایت اخیر ذکر شد جنبه موضعی دارد؛ در «در المنثور» نیز حدیثی در زمینه جمع میان این روایات نقل شده

است«طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۵۱)

۴- یوسف: ۸۲

۵- أنبیاء: ۷۴

منظور خداوند متعال، مبالغه در وصف قوم و کم ارزشی و سقوط و منزلت بوده است؛ زیرا عرب‌ها وقتی به خاطر کسی که ازدست رفته است، از بزرگی مصیبت خبر می‌دهند، می‌گویند: خورشید به خاطر از دست دادن او کسوف کرد و ماه، تاریک شد و شب و روز و آسمان و زمین بر او گریستند و مُراد از همه‌ی این‌ها، مبالغه در بزرگی قضیه و فراگیری زیانش هست؛ و کنایه از حقارت آن‌ها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آن‌ها است، زیرا در میان عرب معمول است، هنگامی که می‌خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می‌گویند: «آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند».

(* در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مدائن گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد:

جرت الريح على رسوم ديارهم

فكانهم كانوا على ميعاد!

یعنی: «بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آن‌ها به گوش نمی‌رسد) گویی آن‌ها همگی وعده‌گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند!» و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: چرا این آیه را نخواندی؟ (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكَيْهِنَ ... فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ). (۱) ممکن است کنایه از این باشد که آن‌ها در زمین، عمل صالحی نداشتند که از جانب آن‌ها به آسمان بالا رود. پس وقتی قومی که خداوند از هلاکشان خبر داده است، نه مقام شایسته‌ای در زمین دارند و نه عمل شایسته‌ای که به آسمان بالا رود، می‌توان گفت: آسمان و زمین بر آن‌ها نگریند؛ و آنچه از «ابن عباس» درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند متعال که: «آسمان و زمین بر آن‌ها نگریند» روایت شده است که مطابق این تفسیر است.

به او گفته شد: مگر آسمان و زمین بر کسی گریه می‌کنند؟ گفت: بله بر نمازگزار روی زمین و کسی که عملش به آسمان بالا نرود.

از «أنس بن مالک» از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمودند: مؤمنی نیست مگر این که دری دارد که عملش از آن بالا می‌رود و دری که روزی اش از آن پایین می‌آید. پس وقتی که مُرد، این دو بر او می‌گریند و معنای گریستن، در این جا، خبر (کنایه) از آشفته‌گی و پریشانی است. (۲)

ممکن است، گریه در آن، کنایه از باران و آب دادن باشد، زیرا عرب‌ها، باران را به گریه تشبیه می‌کنند و معنای آیه، این خواهد بود که: بنابر عقیده‌ی معروف عرب‌ها در این مورد، آسمان به قبرهایشان، آبی نداد و بر آن قطره‌ای نبارید، زیرا آن‌ها از ابرها، برای قبر عزیزانی که ازدست داده‌اند، آب طلب می‌کردند و برای جایگاه حفر گورشان، گل و چمنزار می‌کاشتند.

۱- قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۱ (ماده مدن).

۲- کراچکی، گنجینه معارف شیعه امامیه، ج ۲، ص ۲۱۸؛ رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، صص ۳.

پس گفته می شود که: مراد خداوند متعال این است که: آسمان قبر های آن ها را آب نداد و زمین بر آن ها گیاهی نرویانند؛ و همه ی این ها کنایه از محرومیتشان از رحمت و بهشت خداوند است.

بر تائید این سه قول اخیر سید مرتضی به سخن محی الدین درویش، اشاره می کنیم که او هم می گوید: منظور از گریه کردن آسمان و زمین بر چیزی که فوت شده کنایه از این است که آسمان و زمین از فوت و نابودی آن تغییر حالت نمی دهند و متاثر نمی شوند؛ و در آیه مورد بحث هم کنایه است از اینکه هلاکت قوم فرعون هیچ اهمیتی برای خدا نداشت، چون در درگاه خدا خوار و بی مقدار بودند؛ و به همین جهت هلاکتشان هیچ اثری در عالم نداشت. (۱)

آری برای مرگ «تبهکاران» «نه چشم فلک گریان» و نی خاطر خورشید پژمان گشت آن ها موجودات خبیثی بودند که گویی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند کسی جای خالی آن ها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین، نه بر پهنه آسمان و نه در اعماق قلوب انسان ها و به همین دلیل هیچ کس قطره اشکی بر مرگ آن ها فرو نریخت.

در ادامه همین نویسنده در معنای اینکه آسمان و زمین بر ایشان گریست می گوید این فن بلاغی را استعاره مکنیه تخیلیه می گویند زیرا: خداوند متعال آسمان و زمین را به کسی تشبیه کرده که توجه و اعتنا از جانب او صحیح و ممکن است؛ و سپس «مشبه به» را حذف کرده و آن همان کسی است که اعتنا از جانب او صحیح است و یکی از لوازم آن را که همان گریه است، برای آن استعاره آورده. و معنی آیه این است که: آن ها عمل صالحی انجام نمی دادند که با هلاک آن منقطع شود؛ و در نتیجه زمین برای انقطاع آن گریه کند و آسمان نیز بگریزد؛ زیرا چیزی از آن عمل صالح بعد از هلاک آن ها بسوی آن صعود نکرده؛ و برخی از ایشان آن را مجاز مرسلی از توجه به هلاکت هالک، با علاقه ی سببیه گرفته اند مسبب را ذکر کرده و سبب را اراده کرده. این توجهی که ذکر شد سببی است که معمول منجر به بقا می شود.

«ابوحیان» گفت: (فما بکت علیهم السماء و الأرض) استعاره ای است برای کوچک کردن مساله ی ایشان و اینکه بعد از هلاکتشان چیزی تغییر نکرد و برای بزرگداشت گفته می شود که «بکت علیه السما و الارض» و «بکته الريح: باد بر او گریست» و «اظلمت له الشمس: خورشید برایش تاریک شد» (۲)

در جای دیگر آمده است که این فن بلاغی را (الاستعاره التخیلیه) گویند: (۳): (خداوند حالت مرگشان را به خاطر سختی و عظمت آن به حال کسی که آسمان و اجرام بر او گریه می کنند تشبیه کرده، به این صورت که آسمان و زمین را به آسمان تشبیه کرده و گریستن را به آن ها نسبت داده)

۱- درویش، اعراب القرآن و بیانه، ج ۹، ص ۱۲۷

۲- درویش، اعراب القرآن و بیانه، ج ۹، ص ۱۲۷.

۳- صافی، الجداول فی اعراب القرآن، ج ۲۵، ص ۱۲۸

قسمت هجدهم: عاقبت این ظالمان و فاسدان در دنیا و آخرت درس عبرتی برای همگان

در قرآن آمده است:

۱- «در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم» اما فرعون نه تسلیم معجزات بزرگ موسی علیه السلام که گواه ارتباطش با خدا بود شد و نه در مقابل دلایل منطقی او سر تعظیم فرود آورد، بلکه به خاطر غرور و تکبری که داشت «با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت این مرد ساحر یا دیوانه است!» (۱)

همچنین در قصه موسی نشان

هست بهر اعتبار آرنندگان

چون بفرعونش فرستادیم ما

خود به حجت های روشن برملا

پس توّلأ کرد او بر رکن خود

کرد یعنی قوتش را مستند

گفت موسی را که ساحر باشد او

یا که دیوانه بدون گفتگو (۲)

نکته ها

□ (رکن)

در اصل به معنی ستون و پایه اصلی و بخش مهم هر چیز است و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد. یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی پشت کرد.

بعضی نیز گفته اند منظور در اینجا لشکر او است، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق رویگردان شد. یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت.

□ جباران زورگو در تهمتها و نسبتهای دروغینی که به انبیاء بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشانگویی عجیبی بودند، گاه آن ها را ساحر می خواندند و گاه مجنون، باینکه «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاری ها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیاء کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، درحالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

□ ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که در گذشته خواندیم، این است که آن ها بر ضد اقوام گمراه، قیام کردند، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامه ای همچون دستگاه جبار فرعون قیام نمود.

در قرآن آمده است:

۲- «موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم...» (*). به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او اما آن ها تکبر کردند و آن ها مردمی برتری جوی بودند. (*). آن ها گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان

۱- ذاریات: ۳۸-۳۹ (وَفِي مُوسَى إِذِ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*). تَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (*).

۲- صفیٰ علیشاه، تفسیر صفیٰ، ص ۷۲۱

بیاوریم، درحالی که قوم آن ها بردگان ما هستند؟!» (*) (آری)، آن ها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند. (*) (۱)

پس فرستادیم موسی را دگر

با برادرش اوست هارون پی سپر

با عصا و معجزات روشنی

حجتی ظاهر بدان بر هر تنی

سوی فرعون و ملأ با دل خوشی

کبر پس کردند از گردنکشی

پس بگفتند آوریم آیا که ما

بر دو تن ایمان چو خود در اقتضا

وانگهی که قوم ایشان بنده اند

جمله ما را هم بر آن زبینه اند

پس بگفتند این دروغ است از یقین

زانکه بودند آن گروه از مهلکین (۲)

نکته ها

□ (ملأ) (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور):

اشاره به این می کند که ریشه همه فساد، این ها بودند و اگر این ها اصلاح می شدند، بقیه، کارشان آسان بود و از این گذشته آن ها سردمداران و برنامه ریزان کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند.

□ تفاوت جمله (استکبروا) با جمله (کأنوا قوماً عالین)؟

جمله نخست، اشاره به استکبار آن ها در برابر دعوت موسی است و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آن ها و بافت فکر و روحشان بود. این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آن ها و دومی اشاره به این باشد که آن ها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

□ «انسان» را از این رو «بشر» می گویند که «بشره» و پوست تن او برهنه است، به خلاف حیوانات که معمولاً از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده، درواقع آن ها چون قدرت بر تهیه وسایل زندگی ندارند خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و

عقل او موکول شده است.

در قرآن آمده است:

۳- «ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم ... (*) به سوی فرعون و اطرافیانش اما آن ها از فرمان فرعون پیروی کردند درحالی که فرمان فرعون، مایه رشد و نجات نبود! (*) روز قیامت، او در پیشاپیش قومش خواهد بود و (به جای چشمه های زلال بهشت) آن ها را وارد آتش می کند! و چه بد آبشخوری است (آتش)، که بر آن وارد می شوند! (*) آنان در این جهان و روز قیامت، لعنتی به دنبال دارند و چه بد عطایی است (لعن و دوری از رحمت خدا)، که نصیب آنان می شود! (*) (۳)

۱- مؤمنون: ۴۵ - ۴۸ (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (*) فَقَالُوا أَ نُّؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (*) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۹۶

۳- هود: ۹۶ - ۹۹ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (*) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمُؤْرَدُونَ (*) وَ أَتْبَعُوا فِي هَآذِهِ لَعْنَهُ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (**))

هم فرستادیم موسی را دگر

با کتاب و معجزاتی مستقر

حجتی دادیم بر وی آشکار

سوی فرعون و گروهش ز اقتدار

پس نمودند آن جماعت پیروی

در ضلال از امر فرعون غوی

کار فرعون آن نبد بر وجه راست

در قیامت قوم خود را پیشواست

پس نماید وارد ایشان را به نار

موردی بد باشد این اندر شمار

فاتبعوا فی هذه لعنت بین

بد عطائی باشد اندر رستخیز

در دو عالم لعنت است او را چنین

بهر ایشان از خداوند عزیز

این صفی گوید که هر چیز از خداست

نزد اهل معرفت نعم العطا است

تا نینداری عطای حق بد است

این بدی پاداش نفس مرتد است

آتش از زان یار آتش خو بود

بهر عاشق کوثر و مینو بود

آنکه بیند آتش از یاری چنین

نکته ها

□ فرعونى که در دنیا پیشاپیش روی پیروانش حرکت کرد و آن ها را در امواج نیل غرق نمود در قیامت نیز در پیشاپیش آن ها حرکت می کند و در دریای آتش وارد می کند.

□ (ورود)

در اصل به معنی حرکت به طرف آب و نزدیک شدن به آن است ولی بعداً به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه «ورود» اطلاق شده است.

□ (ورد)

(بر وزن ذکر) به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود و به معنی ورود بر آب نیز آمده است.

□ (مورود)

به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند (اسم مفعول است)؛ بنابراین معنی جمله بئس الوزد المورود چنین می شود آتش بد آبشخور گاهی است که بر آن وارد می شوند «این جمله از نظر ترکیب نحوی به این صورت است که «بئس» از افعال ذم است و فاعل آن «الورد» و «المورود» صفت و مخصوص بالذم کلمه «النار» است که محذوف است و بعضی از ادبا احتمال داده اند که «المورود» مخصوص بالذم است و چیزی در آیه محذوف نیست، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد».

□ جهان پس از مرگ، عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا در مقیاس وسیعی در آنجا مجسم می شود، خوشبختی ها و بدبختی های آن جهان پرتوی است از کارهای ما در این جهان، آن ها که در اینجا رهبران بهشتیان بودند در آنجا نیز گروه ها را به سوی بهشت و سعادت می برند و آن ها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند، در آنجا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آن ها هستند!

در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است، حتی اگر چیزی را تکیه به چیز دیگری بدهند، از آن تعبیر به «رغد» می کنند ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده، چراکه کمکی است از ناحیه عطاکننده به شخص عطا شونده.

در مورد عاقبت فرعون و فرعونیان آمده است:

۴- «پس: بین عاقبت کار ظالمان و فاسدان و مکذبان چگونه بود؟» (۱)

ما در این عالم بگرداندمشان

پیشوایان ضلال اندر نشان (۲)

این نگاه با چشم ظاهر نیست که با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند!

۵- «ما آن ها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قراردادیم» (۳)

اما باین همه آیات و نشانه های قدرت خدا و باین همه درس های عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است.

هم مثل کردیم ایشان را چنان

بهر قوم آخرین در هر زمان (۴)

۶- «بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافل اند» (۵)

اکثری از مردمان ز آیات ما

بی خبر باشند از جهل و عمی (۶)

۷- «ما آن ها را امامان و پیشوایانی قراردادیم که دعوت به دوزخ می کنند و روز قیامت هیچ کس به یاری آن ها نمی آید!» (۷)

خلق را خوانند ایشان سوی نار

در قیامت نیستشان مرعون و یار (۸)

۸- «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان، (*) همان ها که در سخنان باطل به بازی مشغول اند! (*) در آن روز که آن ها را به زور به سوی آتش دوزخ می رانند! (*) (به آن ها می گویند): این همان آتشی است که آن را انکار می کردید. (*) آیا این سحر است یا شما نمی بینید؟! (*) در آن وارد شوید و بسوزید می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما یکسان است چراکه تنها به اعمالتان جزا داده می شوید! (*)» (۹)

وای پس آن روز بر آن بی فروغ

داشتی کو قول حق را بر دروغ

- ۱- قصص: ۴۰ (... فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ)
- ۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳
- ۳- زخرف: ۵۶ (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ)
- ۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۲
- ۵- یونس: ۹۲ (... وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ)
- ۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۳۰
- ۷- قصص: ۴۱ (وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ)
- ۸- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳
- ۹- طور: ۱۱-۱۶ (فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ) (* الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ) (* يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً) (* هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ) (* أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ) (* اضْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (**)

دفع کرده کافران سوی جهیم

می شوند آن روز دفعی بس وخیم

هذه النار التي كنتم بها

که بدان تکذیب کردید از عمی

این بود آیا که جادو در نشان

یا که کورید و نمی بینید آن

وحی حق را سحر می پنداشتید

این همان سحر است گر دارید دید

نک به دوزخ اندر آید از شتاب

صبر پس باید کنید اندر عذاب

صبر یا نکنید یکسان بر شماست

صبر و بی صبوری مفرنی زین بلاست

غیر از این نبود جزا داده شوید

بر هر آنچه می نمودید آن پدید

(۱)

نکته ها

□ (سَلَف)

در لغت به معنی هر چیز متقدم است، گذشته را «سلف» و آینده را «خلف» گویند و لذا به نسل های پیشین «سلف» و به نسل های بعد از آن ها «خلف» اطلاق می شود و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز «سلف» می گویند چراکه قیمت آن قبلاً پرداخته می شود.

□ (مَثَل)

به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رایج و جاری می شود و از آنجا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آن ها درس عبرت بزرگی بود در این آیه به عنوان «مثل» برای اقوام دیگر یادشده است. به آنچه نمونه است «مثل» گویند. به افرادی که به عنوان نمونه نظیر ضرب المثل ها بر سر زبان ها جاری هستند، مَثَل گفته می شود.

□ چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد؟

کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل ولی این مطلب پیچیده ای نیست، زیرا:

اولاً: آن ها سردسته دوزخیان اند و هنگامی که گروه هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کنند آن ها پیشاپیش آنان در حرکت اند،

همان گونه که در این جهان ائمه ضلال بودند در آنجا نیز پیشوایان دوزخ اند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان!

ثانیاً: ائمه ضلال بودن در حقیقت نتیجه اعمال خود آن ها است و می دانیم تأثیر هر سبب به فرمان خدا است آن ها خطی را پیش گرفتند که به

امامت گمراهان منتهی می شد، این وضع آن ها در رستاخیز.

در مورد چهره ی ظالمان در دنیا و آخرت آمده است:

۹- «در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آن ها کردیم و در روز قیامت آن ها از زشت چهرگان و سیه رویانند» (۱)

وان در آوردیم از پی آفتی

اندر این دنیا بر ایشان لعنتی

همچنین از زشت رویانند باز

در قیامت از نشان امتیاز (۲)

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آن ها می شود، گاهی در عموم لعن ظالمان و مستکبران داخل اند و گاه بالخصوص مورد لعن و نفرین واقع می شوند، زیرا هر کس تاریخ آن ها را ورق می زند بر آن ها لعن و نفرین می فرستد! به هر حال این زشت سیرتان این جهان زشت صورتان آن جهانند که آن روز «یوم البروز» و روز کنار رفتن پرده ها است!

لذا همان طور که فرعون در گذشته بنی اسرائیل را تهدید به شدیدترین عذاب ها کرد، (۳) خداوند نیز سرانجام خودش را در قیامت به شدیدترین عذاب ها دچار خواهد کرد.

۱۰- «عذاب آن ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید!» (۴)

نار از سوء العذاب آمد بدل

که بر ایشان عرضه گشت اندر محل

نار دوزخ یا بر ایشان صبح و شام

دارد اندر سوزش خویش اهتمام

اندر آید آل فرعون از خیر

در قیامت بر عذابی سخت تر

وان عذاب حسرت است و انفعال

یا ندم کافزاید او بر سوء حال

(۵)

□ (مقبوح) از ماده «قبح» به معنی زشتی است...

□ (سوء العذاب)

نشان می دهد که خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه انتخاب فرمود این همان چیزی است که در آیه بعد به آن اشاره می کند.

۱- قصص: ۴۲ (وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ)

۲- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۳.

۳- طه: ۷۱ (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَمَّا قُطِعَ أُيُدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصَابِلِبْنِكُمْ فِي جِدْوَعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَتَيْنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَبْقَى.)

۴- غافر: ۴۵- ۴۶ (... وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (*)) النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ

((*))

۵- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۴۷.

اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه او است، جایی که آن‌ها گرفتار چنین سرنوشتی شوند تکلیف خود فرعون روشن است.

□ عرضه بر آتش

این عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه درمی آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می دهد.

و تعبیر به «غدو» و «عشی» (صبح و شام) اشاره به دوام این عذاب است چنان که میگوییم فلان کس صبح و شام مزاحم ما است، یعنی همواره و همیشه و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرت نمایی فراعنه و عیش و نوش آن‌ها بوده به آن گرفتار می شوند. از تعبیر «غدو» و «عشی» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری هست؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در قیامت صبح و شام نیز وجود دارد، چنان که در آیه ۶۲ سوره مریم می خوانیم: (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) برای آن‌ها (بهشتیان) صبح و شام روزهای مخصوصی است. این منافات با دائمی بودن نعمت های بهشتی ندارد، چنان که در آیه ۳۵ سوره رعد آمده است (أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا)، زیرا ممکن است در عین دوام نعمت روزی ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

(*) در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: (ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداه و العشی، ان کان من اهل الجنة فمن الجنة و ان کان من اهل النار فمن النار، یقال هذا مقعدک حیث یبعثک الله یوم القیامه!) (هنگامی که یکی از شما از دنیا می رود جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می دهند، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش و به او می گویند: این جایگاه تو در روز قیامت است) (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می شود). (۱)

□ (*) امام صادق علیه السلام می فرماید: (ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامه لان فی نار القیامه لا یکون غدو و عشی، ثم قال ان کانوا یعذبون فی النار غدوا و عشیاً ففیها بین ذلک هم من السعداء، لا و لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامه الم تسمع قوله عز و جل: وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) یعنی: این در دنیا قبل از روز قیامت است، زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد سپس فرمود: اگر آن‌ها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادت مند باشند، چنین نیست، این مربوط به برزخ است پیش از روز قیامت، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می فرماید: هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید. امام نمی فرماید: در قیامت صبح و شام نیست، بلکه می فرماید آتش دوزخ جاودانه است و صبح و شام ندارد، آنچه مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است، سپس به جمله بعد که سخن از قیامت می گوید به عنوان قرینه ای بر اینکه جمله قبل مربوط به برزخ است استدلال می فرماید. (۲)

۱- سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۵۲؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۵، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۱.

□ محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ

در قرآن آمده است:

۱- «به خاطر بیاور هنگامی را که آن ها در آتش دوزخ محاجه و گفتگو می کنند»، ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون سهمی از عذاب و نصیبی از آتش دوزخ را بجای ما پذیرا می شوید؟ (۱)

به هر حال مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی کنند اما جوابی می گویند که از نهایت ضعف و زبونی آن ها حکایت دارد «مستکبران می گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخیم و سرنوشت مشترکی داریم، خداوند در میان بندگانش به عدالت حکم کرده است!» (۲) اگر می توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم از خودمان حل می کردیم، هیچ کاری از ما در اینجا ساخته نیست، نه دفع عذاب از شما و نه از خودمان و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما.

اینجا که دست آن ها از هر وسیله ای کوتاه می شود رو به سوی خازنان دوزخ و مأموران عذاب می کنند «و این دوزخیان به خازنان جهنم می گویند شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد» (۳) آن ها می دانند که مجازات الهی برطرف شدنی نیست، تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود یک روز تخفیف بگیرند نفسی تازه کنند و اندکی بیاسایند و به همین قانع هستند!

۲- «مراقبان دوزخ می گویند: آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان نیامدند؟ و آیا به قدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟ در پاسخ می گویند: آری ولی خازنان دوزخ به آنان می گویند: حال که چنین است هر چه می خواهید دعا کنید، اما بدانید دعای کافران بجایی نمی رسد و ضایع و نابود می شود!» (۴)

شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلایل روشن آمدند، اما به آن ها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد، چراکه خدا دعای کافران را نمی پذیرد.

جمعی از مفسران در تفسیر جمله اخیر گفته اند منظور این است که: شما خودتان دعا کنید زیرا ما بدون اذن پروردگار نمی توانیم دعا کنیم، اشاره به این که وقتی ما چنین اجازه ای نداشته باشیم باید بدانید درهای نجات به روی شما بسته است، درست است که کافر در قیامت مؤمن می شود، اما این ایمان چیزی از آثار کفر او نمی کاهد، لذا هم چنان نام کافر بر او می ماند. ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

یاد کن وقتی که در نار احتجاج

باهم ایشان می کنند از اعوجاج

پس بگویند آن ضعیفان روبرو

در تخاصم الدین استکبروا

یا که چیزی کم کنید از این نصیب

با شما چون بودمان هر جا شکیب

ما تبع بودیمتان اندر فنون

دفع نار از ما کنید آیا کنون

سرکشان گویند أنا کل فی

چون شما خود در عذابیم و نقیه

ان الله قد حکم بین العباد

می نگردد حکم او کم یا زیاد

خازنان را می بگویند اهل نار

که شما خواهید از پروردگار

۱- غافر: ۴۷ (وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيحًا مِنَ النَّارِ)

۲- غافر: ۴۸ (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ)

۳- غافر: ۴۹ (وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَتِهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ)

۴- غافر: ۵۰ (قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رَسُولُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

تا سبک گرداند از ما این عذاب

قدر روزی که شد از ما صبر و تاب

بر شما گوینده آیا در حیات

نامدندی آن رسل با بینات

می بگویند آمدند آری بما

پس شما خواهید گویند از خدا

از شما تا او نماید کم عذاب

نیست ما را بر شفاعت اذن و آب

آن دعای کافران در کل حال

نیست هرگز هیچ الا در ضلال (۱)

نکته ها

□ (احتجاج)

هر کجا در قرآن آمده از طرف افراد منحرف بوده است.

(وَ إِذْ يَتَحَايُونَ فِي النَّارِ) در آیات قبل سخن از قهر خداوند نسبت به آل فرعون بود، این آیات گفتگوی مستکبران و فرعون های تاریخ را با اطرافیان و یاوران متملق آنان در دوزخ بیان می کند. آری احساس حقارت و خودکم بینی افرادی را به جمع شدن دور طاغوت ها وادار می کند ولی این امر از نظر عقل و منطق و وحی پذیرفته نیست. نظیر آنکه گاهی مشکلات زندگی افرادی را به خلافتکاری وادار می کند درحالی که باید با صبر و زهد و تلاش مشکلات را حل نکرد نه با دست زدن به خلاف.

□ منظور از (ضعفا)

کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می کردند که قرآن از آن ها به عنوان مستکبران یاد کرده است: بدون شک این پیروان در آنجا می دانند که رهبران آن ها نیز خود گرفتار عذاب اند و کمترین توانایی برای دفاع از آن ها ندارند اما چرا این پیروان به آن ها پناه می برند و تقاضا می کنند سهمی از عذابشان را بپذیرند؟!

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آن ها پناه برند، در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می شوند. ولی بهتر این است که گفته شود این یک نوع سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آن ها است تا معلوم شود تمام ادعاهای آن ها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است.

در آیه ۲۱ سوره ابراهیم همین پیشنهاد ضعفا در برابر مستکبران مطرح شده و در آنجا می خوانیم: مستکبران در جواب می گویند: (لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ): «اگر خدا ما را (به سوی راه رهایی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم (کار از این ها گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی تفاوتی ندارد!» پیدا است که این دو جواب منافاتی باهم ندارد و مکمل یکدیگر است.

□ دعا و ناله در دوزخ

یک ناله ی بی ثمر است. (وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) همان طور که: کسانی که هنگام دیدن قهر خداوند ایمان می آورند، سودی نمی برند. (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) (۲) و توبه در لحظه ی مرگ نیز سودی ندارد. فرعون در

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۸

۲- غافر: ۸۵

لحظه غرق شدن توبه کرد ولی به او خطاب شد حالا توبه می کنی در حالی که قبلاً معصیت کردی: (الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) (۱)

□ قانون کلی حمایت خداوند از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت:

خداوند می فرماید:

۱- «ما به طور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان بر پا می خیزند یاری می دهیم»
 (۲) حمایتی بی دریغ و مؤکد به انواع تأکید، حمایتی که بی قید و شرط است و به همین جهت انواع پیروزی ها را به دنبال دارد و اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگ ها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امداد غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می سازد.

آن روز روز رسوایی و بدبختی کافران و ظالمان است،

۲- «همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودی نمی بخشد و لعنت خدا مخصوص آن ها است و خانه و جایگاه بد نیز به آن ها تعلق دارد» (۳)
 از یک سو عذرخواهی آن ها در برابر گواهان به جایی نمی رسد و رسوایی در آن محضر بزرگ دامانشان را می گیرد و از سوی دیگر از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است گریبان گیرشان می شود؛ و از سوی سوم از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذاب اند و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ!

انبیا و مؤمنان را ما دهیم

نصرت اندر زندگانی بی زبیم

هم به روزی که گواهان ایستند

نصرت از ما بهر ایشان است چند

اندر آن روزی که ندهد هیچ نفع

ظالمان را عذر ایشان بهر دفع

لعنت ایشان راست از پروردگار

هم سرای بد جهیم شعله بار (۴)

نکته ها

□ (اشهاد)

جمع «شاهد» یا «شهید» است (همان گونه که «اصحاب» جمع «صاحب» و «اشراف» جمع «شریف» است) و به هر حال به معنی گواهان است.

در اینکه این گواهان کیان اند تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است:

منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است.

منظور پیامبران است که گواهان امت ها هستند.

مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤمنان اند که گواهان اعمال انسان ها می باشند.

۱- یونس: ۹۱

۲- غافر: ۵۱ (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)

۳- غافر: ۵۲ (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۸

اما احتمال اینکه اعضاء پیکر انسان نیز داخل در این بحث باشد بعید به نظر می رسد، زیرا واژه «اشهاد» هرچند معنی گسترده ای دارد اما تعبیر به (يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) (روزی که گواهان قیام می کنند) با آن متناسب نیست.

این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلائق در آن جمع اند گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند و رسوایی در آنجا بدترین رسوایی است و پیروزی نیز برترین پیروزی است، ما در آن روز مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آن ها در آن محضر بزرگ می افزاییم.

□ نصرت الهی در مورد پیامبران و مؤمنان

- گاهی با ایجاد الفت و گرایش دل ها (وَلِيُزِيْطَ عَلٰی قُلُوْبِكُمْ) (انعام: ۱۱)

(يُبَيِّنُ اللهُ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰهِ الدُّنْيَا) (ابراهيم: ۲۷)

- گاهی با استجاب دعا، (فَاَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ) (يوسف: ۳۴)

(رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا) (نوح: ۲۶)

- گاهی با معجزه و استدلال، (اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ) (حدید: ۲۵)

- گاهی با عطای حکومت، (اَتَيْنَا آلَ اِبْرٰهِيْمَ) (مُلْكًا عَظِيْمًا) (نساء: ۵۴)

- گاهی با غلبه در جنگ، (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِيْ مَوَاطِنَ كَثِيْرَةٍ) (توبه: ۲۵)

- گاهی با سکینه و آرامش قلب، (فَاَنْزَلَ اللهُ سَكِيْنَةً عَلَیْهِ وَ اٰیَّدَهُ بِجُنُوْدٍ لَّمْ تَرَوْهَا) (توبه: ۴۰)

- گاهی با هلاکت دشمن یا انتقام از او، (فَاَعْرَفْنَاهُمْ) (اعراف: ۱۳۶)

- گاهی با امداد غیبی و نزول فرشتگان، (اَلَمْ يَكْفِيْكُمْ اَنْ يَّمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلٰفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ)

(آل عمران: ۱۲۴)

- گاهی با ایجاد رعب در دل دشمن، (وَ قَدَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ) (حشر: ۲)

- گاهی با گسترش فکر و فرهنگ و پیروان، (لِيُظْهِرَهُ عَلٰی الدِّيْنِ كُلِّهِ) (صف: ۹)

- گاهی با نجات از خطرها، (فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اَصْحَابَ السَّفِيْنَةِ) (عنکبوت: ۱۵)

- گاهی با خنثی کردن حيله ها و خدعه ها، (وَ اَنَّ اللهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكٰفِرِيْنَ) (انفال: ۱۸)

□ پاسخ به شبهه:

اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤمنان به

دست کفار بی ایمان هستیم؟ چرا گاه آن‌ها شدیداً در تنگنا واقع می‌شدند؟ و یا از نظر نظامی شاهد شکست بودند؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است، آن‌ها پیروزی را تنها در این می‌دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد. آن‌ها پیروزی در هدف و برتری مکتب را به حساب نمی‌آورند، آن‌ها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسل‌های موجود و آینده در نظر نمی‌گیرند، آن‌ها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می‌انگارند.

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیع تر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزش های واقعی را در نظر بگیریم آنگاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.

«سید قطب» او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز علیه السلام را مثال می زند و چنین می گوید: حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟! در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاس های بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید.

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسان ها می لرزد، عشق و عواطف را برمی انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد، همان گونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد. این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیرمسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت نداشتند این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار گذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند به کارهای بزرگ وادار کنند. آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است پیوسته زنده می ماند و فرزندان و نسل های آینده را به حرکت درمی آورد و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تأثیر خود قرار می دهد.

باید بر این سخن بیفزاییم که ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز علیه السلام و دوستان شهیدش را در کربلا می بینیم که جلسات سوگواری آن ها سرچشمه چه جنبش های عظیمی می شود؟! ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیون ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام حسین علیه السلام و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود چگونه با دست خالی از هرگونه سلاح قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند. آری ما با چشم دیدیم چگونه خون حسین در عروق آن ها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرت ها را بر هم زد.

آیا این پیروزی حسین علیه السلام و یارانش نبود که توانستند بعد از ۱۳ قرن چنان قدرت نمایی کنند؟

چرا در روز قیامت عذرخواهی ظالمان مؤثر نیست، درحالی که در «آیه ۳۶ سوره مرسلات» می خوانیم در آن روز اصلاً به آن ها اجازه عذرخواهی داده نمی شود (وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَرُونَ) این دو چگونه باهم سازگار است؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه کرد:

روز قیامت موافقی دارد که شرایط آن باهم متفاوت است، در پاره ای از مواقف زبان از کار می افتد و دست و پا و اعضاء و جوارح به سخن می آیند و گواهی می دهند، اما در پاره ای دیگر از مواقف زبان گشوده می شود و انسان سخن می گوید. (چنان که آیات ۶۵ سوره یس از یک سو و آیات گذشته همین سوره درباره گفتگوها و مشاجرات دوزخیان شاهد این مدعا است).

بنابراین هیچ مانعی ندارد که در بعضی از مواقف اجازه عذرخواهی به آن ها داده نشود؟ درحالی که در مواقف دیگر عذرخواهی می کنند اما سودی ندارد.

گاه انسان سخنی می گوید اما بی فایده و بیهوده است، در چنین موارد گویی اصلاً سخنی نگفته، بنابراین جمله «به آن ها اجازه عذرخواهی داده نمی شود» ممکن است به این معنی باشد که عذرخواهی آن ها بیهوده است.

□ عبرتی بزرگ

در قرآن آمده است:

۱- آری «در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است، اما اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند» و «پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم»
(۱)

مر علاماتی است روشن اندر این

می نبودند اکثری از مؤمنین

باشد آن پروردگارت بی گمان

ای محمد صلی الله علیه و آله غالب و هم مهربان (۲)

نکته‌ها

□ (اکثر)

اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند، نه تنها «آسیه» همسر فرعون و دوست باوفای موسی که در قرآن از او به عنوان «مؤمن آل فرعون» یاد شده، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.

□ عزت خدا

عزت او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می‌کند و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آن‌ها است فرمان مرگ آن‌ها را می‌دهد و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آن‌ها می‌شود!

□ رحمت خدا

رحمت او است که در این کار هرگز عجله نمی‌کند، بلکه سال‌ها مهلت می‌دهد، معجزه می‌فرستد، اتمام حجت می‌کند و نیز از رحمت او است که این بردگان ستم‌دیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهایی می‌بخشد.

□ قادر و رحیم بودن خدا

آخرین آیه مورد بحث که یک نوع نتیجه‌گیری از مجموع کار موسی و فرعون و پیروزی لشکر حق و نابودی لشکر باطل است خداوند را به «عزت» و «رحمت» توصیف می‌کند، اولی اشاره به شکست ناپذیری قدرت او است و دومی وسعت رحمتش را نسبت به همه بندگان می‌رساند و مخصوصاً «عزیز» را بر «رحیم» مقدم داشته تا این توهم پیش نیاید که رحمتش از موضع ضعف است، بلکه در عین قدرت رحیم است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که توصیف به عزت اشاره به شکست دشمنان و توصیف به رحمت اشاره به پیروزی دوستان او است، ولی هیچ

مانعی ندارد که هر دو صفت شامل هر دو گروه گردد، چراکه همه از رحمتش استفاده می کنند حتی گناهکاران و همه از سطوتش بیمناک اند حتی نیکوکاران!

۱- شعراء: ۶۷-۶۸ (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ) (*) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (**))

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

قسمت نوزدهم: تحقق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان برای بنی اسرائیل)

در قرآن آمده است همان طور که موسی قبلاً (در ماجرای قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر) به قوم خود گفته بود:

۱- «از خدا یاری جوید و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است! (*)» (۱)

خداوند نیز به وعده اش این گونه عمل کرد ...

۲- «مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخ های مجلل) می ساختند و آنچه از باغ های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! (۲)

بر ضعیفان همچین دادیم ما

ارض را میراث از حکم قضا

یعنی اسرائیلیان که زیر دست

بر گروه قبطیان بودند و پست

چون که شد فرعون و اتباعش تباہ

وارث ایشان بر زمین گشتند و شاه

شرق ها و غرب ها از ارض شام

در تصرف آمد ایشان را تمام

یا ز شرق و غرب باشد قصد این

که شدند آن قوم غالب در زمین

آن زمینی کاندر آن برکات ما

نازل است از اهتمام انبیا

وان زمین شام و بیت المقدس است

نعمت و ارزانی اندر وی بس است

وعده پروردگارت شد تمام

آل اسرائیل را نیکو و تام

از ره صبری که کردند آن گروه

بر مکاره همچو بحر و همچو کوه

هم نمودیم آن منازل را خراب

که بد آن ها را به فرعون انتساب

وان حصار و کوشک های ساخته

که بد از فرعونیان افراشته

آن عمارت های عالی و ارجمند

قصرها و کاخ های بس بلند

وان چه بود از باغ های کاشته

تاک ها از چوب و نی افراشته

ذکر این ها می کند حق بر رسول

تا ز حال مشرکان ناید ملول

زآنکه ایشان را هم این فرهنگ بود

گیتی از نخوت بر آن ها تنگ بود (۳)

۱- اعراف: ۱۲۸ (قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۲- اعراف: ۱۳۷ (وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۰

□ پاداش استقامت

گرچه در این آیه تنها سخن از بنی اسرائیل و سرانجام استقامت آن ها در برابر فرعونیان به میان آمده ولی به طوری که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این موضوع اختصاص به قوم و ملتی ندارد، بلکه هر جمعیت مستضعفی بپا خیزند و برای آزادی خود از چنگال اسارت و استعمار کوشش کنند و در این راه استقامت و پایداری نشان دهند سرانجام پیروز خواهند شد و سرزمین هایی که به وسیله ظالمان و ستمگران اشغال شده است آزاد می گردد.

□ (ارث)

در لغت به معنی مالی است که بدون تجارت و معامله از کسی به کسی می رسد، اعم از اینکه از مردگان باشد یا از زندگان.

□ (يُسْتَضْعَفُونَ)

که از ماده «استضعاف» گرفته شده معادل کلمه «استعمار» است که در عصر و زمان ما به کار می رود و مفهوم آن این است که قومی ستم پیشه جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آن ها در مسیر مقاصدشان بهره کشی نمایند، منتها این تفاوت را با کلمه استعمار دارد، که استعمار ظاهرش به معنی آباد ساختن است و باطنش به معنی ویرانگری، ولی استضعاف ظاهر و باطنش هر دو یکی است! و تعبیر به (كَاثِرًا يُسْتَضْعَفُونَ) اشاره به این است که فرعونیان به طور مداوم آن ها را در ضعف و ناتوانی نگه می داشتند، ضعف و ناتوانی فکری و اخلاقی و اقتصادی از هر نظر و در تمام جهات.

□ (مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا)

(مشرق ها و مغرب های زمین) اشاره به سرزمین های وسیع و پهناوری است که در اختیار فرعونیان بود، زیرا سرزمین های کوچک، مشرق ها و مغرب های مختلف و به تعبیر دیگر افق های متعدد ندارد، اما یک سرزمین پهناور، حتماً اختلاف افق و مشرق ها و مغرب ها، به خاطر خاصیت کروی زمین، خواهد داشت، به همین دلیل است که ما این تعبیر را کنایه از وسعت سرزمین فراغنه گرفتیم.

پیش از اکتشافات بشر، قرآن، زمین را کروی معرّقی کرده است زیرا لازمه ی تعدّد مشرق (مَشَارِقَ) و مغرب (مَغَارِبَهَا)، کروی و در حرکت بودن زمین است.

□ (بَارَكْنَا فِيهَا)

اشاره به آبادی فوق العاده این منطقه، یعنی مصر و شام است، که هم در آن زمان و هم در این زمان از مناطق پربرکت دنیا محسوب می شود و به طوری که بعضی از مفسران نوشته اند در آن روز کشور فراعنه به قدری وسعت داشت که سرزمین شامات را هم در برمی گرفت.

بنابراین منظور حکومت بر تمام کره زمین نبوده است، زیرا این موضوع مسلماً برخلاف تاریخ است، بلکه منظور حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه است.

□ (دمرنا)

از ماده «تدمیر» به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

□ (صنع)

آن چنان که «راغب» در کتاب مفردات گفته (غالباً) به معنی کارهای جالب می آید و در آیه فوق به معنی معماری های زیبا و چشمگیر عصر فرعونیان آمده است.

□ (و ما يعرشون)

در اصل به معنی درختان و باغ هایی است که به وسیله نصب داربست ها برپا می شوند و منظره زیبا و پرشکوهی دارند.

□ نابودی کاخ ها و باغ ها (گرفتن نعمت ها از فرعونیان)

بعید نیست زلزله ها و سیلاب های جدیدی این وضع را ایجاد کرده باشد و ضرورت آن از اینجا روشن می شود که تمام فرعونیان در دریا غرق نشدند بلکه خود فرعون و جمعی از خاصان و لشکریان او که در تعقیب موسی علیه السلام بودند از میان رفتند و مسلماً اگر قدرت مالی و اقتصادی باقیمانده آن که تعداد نفوس آن ها در سراسر مصر بسیار زیاد بود بر جا می ماند باز توانایی این را داشتند که بنی اسرائیل را درهم بکوبند و یا لاقبل مزاحمت های بزرگی برای آن ها فراهم سازند، اما تهی شدن دست آن ها از این وسایل سبب شد که برای همیشه به طغیانگری آن ها خاتمه داده شود.

در قرآن آمده است:

۳- «ما آن ها را از باغ های سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم» (۱)

باغ ها و چشمه ها، دو سرمایه از جالب ترین و ارزنده ترین اموال آن ها بود، چراکه مصر به برکت نیل سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هایی باشد که از دامن بعضی از کوه ها سرزیر می شد و یا شعبه هایی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغ های سرسبز و خرم آن ها می گذشت و اطلاق چشمه (عین) بر این شعبه ها بعید نیست.

۴- «و زراعتها و قصرهای جالب و زیبا و پرارزش» (۲) و این دو سرمایه مهم دیگر آن ها بود، زراعت های عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی و محصولاتی که هم خود از آن استفاده

١- شعراء: ٥٧ (فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ)

٢- شعراء: ٥٨ (وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ)

می کردند و هم به خارج صادر می کردند و اقتصاد آن ها بر محور آن می چرخید و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهم ترین وسایل زندگی انسان مسکن مناسب است.

۵- «و نعمت های فراوان دیگری که در آن متعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند» (۱)

گفت زان بردیم ایشان را بسوز

ما ز جنات و عیون و آن کنوز

یعنی از آن باغ های ساخته

چشمه ها و گنج بس پرداخته

هم ز منزل ها که بود آراسته

قصرها از زر و گوهر خواسته (۲)

ای بسا کان قبطیان بگذاشتند

بوستان هایی که خرم داشتند

پر ز اشجار و عیون و زرع و کشت

وان مکان های نکو همچون بهشت

نعمتی هم که بدندی بهره یاب

فاکھین بودند در وی شیخ و شاب (۳)

نکته ها

□ (مَقَامِ کَرِیمِ)

بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پرارزش دانسته اند.

بعضی مجالس پر سرور و نشاط انگیز.

بعضی مجالس حکمرانان و زمامداران که اطرافشان را مأموران سر بر فرمان گرفته بودند.

بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند تفسیر نموده اند. (منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد). البته معنی اول از همه مناسب تر به نظر می رسد، هرچند این معانی باهم تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند، هم قصرهایشان از آن ها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان و هم جلسات جشن و سرورشان. البته

«کریم» و پرارزش بودن این قصرها از نظر ظاهری و از دیدگاه خود آن‌ها بود و گرنه در منطق قرآن این گونه مسکن‌های پرزرق و برق طاغوتی و غفلت‌زا کرامتی ندارد.

□ (نعمه) (به فتح نون)

به معنی «تنعم» و به کسر نون به معنی «انعام» است، «جمعی از مفسرین و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده‌اند، درحالی که جمعی دیگر معتقدند هر دو یک معنی دارد و هر گونه منافع قابل توجهی را شامل می‌شود.»

□ (فاکهین)

گاه به معنی استفاده کردن از «فواکه» و میوه‌ها و گاه به معنی گفتگوهای فکاهی و سرور انگیز و گاه به معنی هر گونه تنعم و تلمذ تفسیر شده است و معنی اخیر از همه جامع‌تر است.

۱- دخان: ۲۷ (وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِيْنَ)

۲- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۳- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

در قرآن در مورد وارثان نعمت های فرعونیان آمده است:

۱- آری «این چنین کردیم و آن ها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آن ها را وارث فرعونیان ساختیم» (۱) آری «این چنین بود ماجرای آن ها و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم!»

این چنین کردیم و میراث آن نعم

ما به اسرائیلیان دادیم هم (۲)

همچنین است امر ما زان بوم و بر

ارث ما دادیم بر قوم دگر (۳)

نکته ها

□ (ارث)

اشاره به این است که آن ها بدون دردسر و خون جگر این همه اموال و ثروت ها را به چنگ آوردند، همان گونه که انسان ارث را بی زحمت به چنگ می آورد.

□ آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟ بر اساس تعبیری که در آیات بالا- گذشت که خداوند می فرماید: «ما بنی اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم»

- بعضی بر این عقیده اند که آن ها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند، و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند (۴)

البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است.

- بعضی دیگر معتقدند که آن ها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمین های مقدس شدند، ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی در آنجا تشکیل دادند. (۵)

فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند، گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند و گروهی همراه موسی علیه السلام به سوی سرزمین های مقدس روانه شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آن ها بعد از موسی علیه السلام و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.

با توجه به اینکه موسی علیه السلام یک پیامبر انقلابی بزرگ بود، بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فروریخته و در بست در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد و بی آنکه تصمیمی برای آنجا بگیرد روانه به سوی بیابان ها شود، بخصوص

اینکه سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی-اسرائیل در آنجا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنایی داشتند.

۱- شعراء: ۵۹ (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاها بَنِي إِسْرَائِيلَ) ۲- دخان: ۲۸ (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاها قَوْمًا آخَرِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۲۶

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۷

۴- «مجمع البیان» و «قرطبی» ذیل آیات مورد بحث و «آلوسی» در «روح المعانی» نیز این موضوع را به عنوان یک تفسیر قابل ملاحظه نقل می کند.

۵- آلوسی، تفسیر روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث.

بنابراین از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند و یا جمعی از آن‌ها به فرمان موسی علیه السلام در آنجا ماندند و این برنامه را اجرا کردند، در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که در آیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

قسمت بیستم: رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن‌ها

موسی دو لشکر به استعداد ۲۴ هزار نفر را به فرماندهی «یوشع بن نون» و «کالب بن یوحنا» برای سرکشی و جمع آوری غنائم به شهرهای مختلف مصر گسیل داشت آن‌ها در جریان مأموریت خویش آبادی‌های بسیاری را خالی از سکنه یافتند و چنانچه در شهری آثاری از حیات انسان‌ها مشاهده می‌شد اکثریت جمعیت آن مناطق را زنان و کودکان و بیماران تشکیل می‌دادند. (۱) در قرآن آمده است:

۱- «ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده‌های بکشیدیم» لذا به دنبال آن می‌افزاید: «از چنگال فرعون» «چراکه او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود!» (۲)

می‌نمودند آن گروه از منظرین

مهلت ایشان را نبود از رب دین

خود نمودیم آل اسرائیل را

از عذاب خوار سازنده‌ها

که بد از فرعونشان بسیار و بد

بود او عالی و بگذشته ز حد (۳)

از شکنجه‌های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان آن‌ها نفوذ می‌کرد، از سربریدن نوزادان پسر و زنده نگه داشتن دختران برای خدمتکاری و هوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خون‌خوار و دیوسیرتی گرفتار شوند. آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران: از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ‌های بکشید.

نکته‌ها

□ (علا)

در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جویی او و علو در اسراف و تجاوز است، چنان‌که در آیه ۴ سوره قصص نیز آمده است: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) (فرعون در زمین برتری جویی کرد) (تا آنجا که حتی دعوی‌های خدایی نمود و خویش را رب‌اعلی نامید).

۱- ثعلبی، عرائس، ص ۱۲۳

۲- دخان: ۳۰ - ۳۱ (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ) (*) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (*)

از ماده «اسراف» به معنی هرگونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می گذرانند واژه «مسرف» به کاررفته است و نیز به مطلق گناهان اسراف گفته شده، چنان که در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ): «بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده اید از رحمت خدا نومیذ نشوید!»

در قرآن آمده است به دنبال این پیروزی و نجات بزرگ به بنی اسرائیل گفتیم:

۲- «در این سرزمین [مصر و شام] ساکن شوید! اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شمارا دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم»
(۱)

پس به اسرائیلیان گفتیم این

که شما گردید ساکن در زمین

پس چو آید وعده آریم از ردیف

مر شمارا از بکم جتنا لفیف

در قیامت می شوید انگیخته

خود به هم پیچیده و آمیخته (۲)

۳- «(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم و از روزی های پاکیزه به آن ها عطا کردیم (اما آن ها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آن ها داوری می کند!» (۳)

ما بر اسرائیلیان دادیم هم

جایگاه صدق و پر رزق و نعم

بیت مقدس یا تمام مصر و شام

راست بود آن وعده حق بر انام

همچنین از هر چه بد پاکیزه تر

رزقشان دادیم ما از خشک و تر

پس بدین خود نکردند اختلاف

تا که علم آمد بر ایشان بی خلاف

یعنی آن توریه با نور و نظام

مختلف در وی شدند ایشان تمام

یعنی اندر شرح و تأویلش فزون

مختلف گشتند از عالی و دون

یا به قولی علم جز قرآن نبود

کاندر او شد مختلف رأی یهود

یا که احمد بوده آن بی گفتگو

بوده اند آگه یهود از نعت او

می کند پروردگارت ای عزیز

بین ایشان حکم اندر رستخیز

اندر آن چیزی که بودند از خلاف

می نمودند اندر آن چیز اختلاف

یا که از احکام توریه و کتاب

یا ز تصدیق رسول مستطاب (۴)

۱- إسرائ: ۱۰۴ (وَقُلْنَا مَنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۲۸

۳- یونس: ۹۳ (وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۳۰

□ ارض معهود

در آیات فوق خواندیم که خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که اکنون که بر دشمن پیروز شدید در ارض معهود سکونت جوید، آیا منظور سرزمین مصر است (همین کلمه در آیه قبل که می گوید فرعون می خواست آن ها را از آن سرزمین بیرون کند به همین معنی آمده و آیات دیگر قرآن نیز می گوید که بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند) یا اینکه اشاره به سرزمین مقدس فلسطین است، زیرا بنی اسرائیل بعد از این ماجرا به سوی سرزمین فلسطین رفتند و مأمور شدند که در آن وارد شوند ولی ما بعید نمی دانیم هر دو سرزمین منظور بوده باشد، زیرا بنی اسرائیل به شهادت آیات قرآن وارث زمین های فرعونیان شدند و هم مالک سرزمین فلسطین.

□ (لفیف)

از ماده «لف» به معنی پیچیدن است و در اینجا منظور گروهی است که کاملاً درهم آمیخته و به هم پیچیده شده اند به طوری که شخص و قبیله آن ها شناخته نمی شود.

□ (وعد الآخره)

بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که تعبیر «وعد الآخره» اشاره به همان چیزی است که در آغاز این سوره خواندیم که خداوند وعده دو پیروزی و شکست را به بنی اسرائیل داده بود و از یکی به «وعد اولی» و از دیگری به «وعد الآخره» تعبیر نموده، ولی این احتمال با توجه به جمله (جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا) بسیار بعید به نظر می رسد.

□ معنای (مُبَوَّأً صِدْقٍ) (متزلگانه راستین)

ممکن است اشاره به این باشد که خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد و آن ها را به سرزمین موعود بازگرداند و یا اینکه سرزمین صدق اشاره به پاکی و نیکی این سرزمین است و به همین جهت تناسب با سرزمین شام و فلسطین دارد که متزلگانه انبیاء و پیامبران الهی بود.

گروهی نیز احتمال داده اند که منظور سرزمین مصر باشد

کلمه ی «صِدْقٍ» در فرهنگ قرآن، گاه در پی کلماتی می آید و مفهوم شایسته، خوب و مناسب را می رساند، مانند: (قَدَمَ صِدْقٍ)، (مُدْخَلَ صِدْقٍ)، (مُخْرَجَ صِدْقٍ)، (لِسَانَ صِدْقٍ)، (وَعْدَ الصِّدْقِ)، (مَقْعَدِ صِدْقٍ) و (مُبَوَّأً صِدْقٍ). یعنی صدق و مطابق با واقع بودن، برای همه چیز ارزش است؛ مکان صدق یعنی آنچه واقعاً جایگاه درست است، آن گونه که باید باشد؛ مساکن بنی اسرائیل هم دارای تمام شرایط زندگی بود و هم بسیار حاصلخیز که جمله ی (رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) بیانگر آن است.

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۱۳ دسته آیات

(۱) سوره ی شعرا: آیات ۵۲-۶۸

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ) (*) فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (*) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (*) وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَعَّائُونَ (*) وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (*) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (*) وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (*) كَذَٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (*) فَأَتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ (*) فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُوكُمْ (*) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (*) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَمَافَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فُوْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (*) وَ أَرْزَلْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ (*) وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ (*) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (*) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (*) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (*) (۱)

پیام های آیات ۵۲-۶۰

۱. بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی است که با فرمان کوچ دادن به موسی و تعقیب فرعونیان شروع و با غرق و هلاکت آنان خاتمه می یابد. (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ)

۲. تمام حرکات انبیا حتی زمان هجرت، از طریق وحی بوده است. (أَوْحَيْنَا)

۳. برای مبارزه با فرعون، از تاریکی شب نیز استفاده کنید. (أَسْرِ)

۴. یا جامعه فاسد را اصلاح کنیم و یا از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم. (أَسْرِ)

۵. انبیا تنها پند و اندرز نمی دهند، ایجاد نهضت های بزرگ و رهبری آن ها از کارهای دیگر آنان است.

(أَسْرِ بِعِبَادِي)

۶. یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از جامعه ی فاسد است. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۷. خداوند بندگان خود را از مهلکه نجات می دهد. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۸. طاغوت ها دست به شایعه پراکنی و تبلیغات منفی در شهرها می زنند.

(فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ)

۱. طاغوت ها حرکت های مردمی را ناچیز می انگارند. (لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ)

۲. منحرف کردن افکار مردم، شیوه ای طاغوتی است. (لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ)

۳. طاغوت ها بدانند که مورد تنقیدند. (وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَعَّائُونَ)

۴. بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبری از آنان، لازمه ی ایمان به خداست. (وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَعَّائُونَ)

۱- ترجمه: «و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را (از مصر) کوچ ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید!» (*) (فرعون) از این ماجرا آگاه شد (و) مأموران بسیج نیرو را به شهرها فرستاد، (*) (و گفت): اینها مسلماً گروهی اندکند (۵۴) و اینها ما را به خشم آورده اند (*) و ما همگی آماده پیکاریم!» (*) (سرانجام فرعونیان مغلوب شدند) و ما آنها را از باغها و چشمه ها بیرون راندیم، (*) و از گنجها و قصرهای مجلل! (*) (آری)، اینچنین کردیم! و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم! (*) آنان به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (*) هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم!» (*) (موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!» (*) و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» (عصایش را به دریا زد) و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود! (*) و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم! (*) و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! (*) سپس دیگران را غرق کردیم! (*) در این جریان، نشانه روشنی است ولی بیشترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند) (*) و پروردگارت شکست ناپذیر و مهربان است! (*)»

۵. کاخ ها ابدی نیست، ظلم کلید زوال قدرت است. (فَأَخْرَجْنَاهُمْ)

۶. فرعونیان در مصر دارای تمدن بودند. (وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ)

۷. یکی از سنت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستکبران است.

(كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۸. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید. (أَوْرَثْنَاهَا)

۹. خروج فرعونیان به دنبال بنی اسرائیل، یک تدبیر الهی برای غرق شدن آنان بود.

(فَأَخْرَجْنَاهُمْ فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ)

پیام های آیات ۶۱ تا ۶۸

۱. رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایه ی آرامش دیگران نیز هستند. (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي)

۲. به وعده های الهی یقین داشته باشیم. (خداوند در آیه ی ۱۵ این سوره به موسی فرمود: (إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ)، در این آیه موسی به مردم می گوید: خداوند وعده داد و او با ماست). (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي)

۳. هنگام برخورد با دشمن، مأیوس نشوید و به خدا توکل کنید. (حتی زمانی که در یک طرف دریا و در طرف دیگر سپاه دشمن است) (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي)

۴. پیامبران واسطه ی فیض و رحمت خداوند می باشند. (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)

(با توجه به اینکه هدایت پیامبر، واسطه ای برای هدایت مردم است)

۵. انبیا تحت حمایت ویژه ی خداوند هستند. (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي)

۶. هدایت از شئون ربوبیت است. (رَبِّي سَيَهْدِينِ)

۷. کارهای انبیا بااراده ی پروردگار و وحی الهی است. (فَأَوْحَيْنَا) ...

۸. خداوند کارهایی را به دست اولیای خود انجام می دهد تا مردم به آنان توجه کنند و از آنان اطاعت نمایند. (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ) (آری، طبیعت و مظاهر آن، بااراده ی خداوند در اختیار بندگان خاص و مقهور آنان است).

۹. بااراده ی خداوند، یک عصا روزی ازدها می شود و سبب ترس دشمنان می گردد و یک روز کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

۱۰. بااراده ی خداوند، یک عصا گاهی سبب جوشیدن آب از زمین است:

(اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ) و گاهی سبب خشک شدن دریا. (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ)

۱۱. همه ی هستی و فعل و انفعالات آن، با اراده ی خداوند است. (فَأَوْحَيْنَا أَنْ نَحْنُ أَعْرَفْنَا)

۱۲. نجات و رستگاری در سایه ی همراهی با انبیاست. (أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ)

۱۳. خداوند یاران خود را در سخت ترین شرایط از بن بست نجات می دهد. (أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ)

۱۴. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه ی قدرت و قهر الهی و مایه ی پند است. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً)

۱۵. سنّت الهی در طول تاریخ، یاری حقّ و سرکوب باطل است. (لَآيَةً)

آری، نشانه و عبرت بودن یک حادثه، زمانی است که آن حادثه یا مشابه آن در طول تاریخ تکرار شدنی باشد.

۱۶. خداوند با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دل‌داری و درس صبر می‌دهد. (مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

۱۷. پندپذیران کم هستند. (لَا يَهَىٰ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

۱۸. پیامبر اسلام تحت حمایت ویژه‌ی خداوند است. (رَبِّكَ) (خطاب به پیامبر است که همان گونه که ما مخالفان موسی را نابود کردیم، با همان عزت و قدرت می‌توانیم مخالفان تو را نیز نابود کنیم.)

۱۹. کفر مردم، ضرری به عزت خداوند نمی‌زند. (مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

۲۰. مربی، هم باید قدرتمند باشد و هم مهربان. (إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

۲۱. مهلتی که خداوند به کفار می‌دهد از ضعف و ناتوانی نیست، بر اساس مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند. (الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

(۲) سوره‌ی طه: آیات ۷۷-۷۹

(وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ) (*) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا غَشِيَهُمْ (*) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ (*) (۱)

پیام‌ها

۱. حرکت انبیا و شیوه‌ی مبارزه‌ی آنان برخاسته از وحی الهی است. (أَوْحَيْنَا)

۲. عزت همراه آوارگی، بهتر از ذلت در وطن است. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۳. اگر نمی‌توانیم در محیطی اثر بگذاریم، لاف‌آن محیط را ترک و از آنجا هجرت کنیم. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۴. از جمله اهداف بعثت انبیا، نجات مردم از شر طاغوت‌هاست. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۵. اولین گام علیه ظالم، خالی کردن اطراف اوست. (أَسْرِ بِعِبَادِي)

۶. خداوند یاور محرومان است. (بِعِبَادِي)

۷. هدایت و اداره‌ی مردم، بر عهده‌ی رهبران الهی است. (أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ)

۸. معجزه‌ی موسی علیه السلام چنان جامعه را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید. (فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ)

۹. دریا نیز همچون همه‌ی طبیعت، مأمور قهر یا مهر خداست. (فَغَشِيَهُمْ)

۱۰. رهبران و حاکمان جامعه، در هدایت یا گمراهی مردم نقش کلیدی دارند. (أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ)

۱۱. شعارهای انحرافی را بی پاسخ نگذارید. فرعون می گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) اما خداوند می فرماید: (وَ أَضَلُّ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى) فرعون نه تنها مردم را هدایت نکرد بلکه گمراه کرد.

۱- ترجمه: «ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانه بند گانم را (از مصر) با خود ببر و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در دریا!» (*) (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (*) فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایت نکرد! (*)»

(وَاسْتَكْبَرُوا هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ) (*) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (*) وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (*) وَآتَيْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (**)) (۱)

پیام ها

۱. مردم از دین حاکمان پیروی می کنند. (استکبر هُوَ وَجُنُودُهُ)

۲. معیار ستایش ها و انتقادهای قرآن، حق است. (بِغَيْرِ الْحَقِّ)

۳. غفلت از گذرا بودن دنیا و گمان به جاودانگی، زمینه ساز خوی استکباری است.

(وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ)

۴. عدم اعتقاد و توجه به معاد و حساب، زمینه ی شکل گیری استکبار است. (لَا يُرْجَعُونَ)

۵. کیفرهای الهی، اختصاص به آخرت ندارد. (فرعون در همین دنیا غرق شد) (فَأَخَذْنَاهُ)

۶. یاران فرد ستمکار، در سرنوشت او سهیم و شریک اند. (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ)

۷. سرانجام مستکبران، ذلت و قهر است. (فَنَبَذْنَاهُمْ)

۸. برای ریشه کنی فساد، باید هر چیزی که آلوده باشد از بین برود. (فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ)

۹. به حوادث تاریخی به دیده ی عبرت بنگریم. (فَانظُرْ)

۱۰. ستمگران، سرنوشت مشترکی دارند. (عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) (به جای عاقبت فرعون فرمود: عاقبت همه ستمگران چنین است)

۱۱. مهم عاقبت کار است، نه جلوه های زود گذر آن. (فَانظُرْ ... عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ)

۱۲. روحیه استکباری، انسان را رهبر دوزخیان می سازد. (وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً)

۱۳. نقش حکومت ها را در شکل دهی ساختار فرهنگی و عقیدتی جامعه نمی توان نادیده گرفت.

(أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

۱۴. تبلیغات مستکبرین، در واقع دعوت به دوزخ است. (يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

۱۵. مستکبرینی که امروز به عده و عده دل خوش دارند، در قیامت، بی کس و یاور خواهند بود.

(يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ)

۱۶. کيفرهای الهی، مخصوص آخرت نیست. (وَ أَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا)

۱۷. لعنت و نفرین مردم، تبلور قهر الهی است. (أَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً)

۱۸. چنان که دعای خیر مردم و نام نیک، نشانه ی لطف خداوند است. (وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)

۱۹. نفرین بر ظالم حتی بعد از نابودی او لازم است. (أَتَّبَعْنَاهُمْ ... لَعْنَةً)

۲۰. زشت کاری های دنیوی، به زشت رویی های اخروی می انجامد. (يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ)

۱- ترجمه: «(سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حق در زمین استکبار کردند و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی شوند!» (*) ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود! (*) و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد! (*) و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنان قرار دادیم و روز قیامت از زشت رویانند! (**)

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُوقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بُنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (*) ءَأَلْمَانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (*) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا لِيَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ ءَايَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَن ءَايَاتِنَا لَغَافِلُونَ) (*) وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (**)(۱)

پیام ها

۱. در مبارزه با طاغوت ها، به خدا توکل کنیم که ما را تنها نمی گذارد. (جاووزنا...)
۲. در نظام هستی، همه ی امور با اراده ی خداست. (جاووزنا)، (أَدْرَكَهُ الْعُرْقُوقُ)
۳. دعای پیامبران سرانجام مستجاب می شود. (أَدْرَكَهُ الْعُرْقُوقُ)
۴. فرعون که می خواست موسی را براندازد، خودش نابود شد. (أَدْرَكَهُ الْعُرْقُوقُ) چراغی را که ایزد بر فرزند هر آن کس پف کند ریشش بسوزد.
۵. ایمان آوردن در لحظه ی نزول عذاب الهی، اثری ندارد. (آمَنْتُ) در حال (أَدْرَكَهُ الْعُرْقُوقُ)
۶. مستکبران، روزی به عجز و لایه خواهند افتاد. (قَالَ آمَنْتُ)
۷. مستکبرانی چون فرعون، لحظه ی مرگ، مؤمن و مسلمان می شوند، ولی دیگر چه سود! (آمَنْتُ)
۸. ضربه ها و حوادث تلخ، پرده های غفلت را کنار می زند. (آمَنْتُ)
۹. قدرت های غیر الهی، تار عنکبوتی بیش نیستند و روزی تسلیم می شوند. (قَالَ) ... (أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ)
۱۰. برخورداری از مساکن مناسب، یکی از نعمت های الهی و مورد پسند ادیان الهی است. (مُبُوءًا صِدْقٍ)
۱۱. در نهضت های انبیا، علاوه بر معنویت، ابعاد مادی زندگی مردم نیز مورد توجه است. (بَوَّأْنَا)، (رَزَقْنَاهُمْ)
۱۲. با آنکه اغلب پس از انقلاب ها و تحولات، توازن اقتصادی جامعه به هم می خورد و گرانی یا قحطی پیش می آید، ولی خداوند با سرنگونی رژیم فرعون، بنی اسرائیل را از کمبودها نجات بخشید. (رَزَقْنَاهُمْ)
۱۳. تفرقه، همه ی نعمت های الهی را خنثی می کند. (بَوَّأْنَا)، (رَزَقْنَاهُمْ)، (اخْتَلَفُوا)
۱۴. ریشه ی اختلاف ها، همیشه مسائل مادی و رفاهی نیست، گاهی هم هوس ها است.

(بَوَّأْنَا)، (رَزَقْنَاهُمْ)، (اخْتَلَفُوا)

۱۵. علم به تنهایی نجات بخش نیست. (اِخْتَلَفُوا)، (جَاءَهُمُ الْعِلْمُ)

۱۶. قرآن بیشترین انتقاد را از اختلاف های آگاهانه دارد. (جَاءَهُمُ الْعِلْمُ)

۱- ترجمه: «(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [رود عظیم نیل] عبور دادیم و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنها رفتند هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!» (*) (اما به او خطاب شد): «الآن؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!» (*) ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند! (*) (سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم (اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنها داوری می کند! (*)»

(فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ) (*) وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ) (**)(۱)

پیام ها

۱. توجه به انتقام گیری خداوند، زمینه ی تذکر و ترک گناه است. (فَأَنْتَقَمْنَا) خداوند هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقام گیرنده.

۲. سرنوشت ما و ریشه ی ناگواری ها و بلاها، در دست خودماست. (فَأَغْرَقْنَاهُمْ)... (بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا)

۳. غفلت از آیات الهی، تاوان سنگینی دارد. (فَأَغْرَقْنَاهُمْ) ... (كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ)

۴. حمایت خداوند از مستضعفان، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه یک سنت دائمی است.

(أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ) و نفرمود: (أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۵. بنی اسرائیل، در مدت طولانی به دست فرعونیان به ضعف کشیده شده بودند. (كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ)

۶. حکومت انبیا، حکومت مستضعفان است. (يُسْتَضْعَفُونَ)

۷. شرط پیروزی، صبر و مقاومت است. مستضعفان و ملتی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می شوند.

(أَوْرَثْنَا) ... (بِمَا صَبَرُوا)

۸. خداوند، بی کم و کاست و کاست به وعده هایش عمل می کند. (وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ)

۹. هلاکت فرعونیان و به حکومت رسیدن بنی اسرائیل، از سخنان و وعده های زیبای پروردگار است.

(كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى)

۱۰. تحولات اجتماعی و تاریخی، به دست خداوند است. (أَوْرَثْنَا) ... (دَمَرْنَا)

۱۱. همه ی مظاهر قدرت طاغوت باید از جامعه الهی حذف شود. (دَمَرْنَا)

۱۲. قوم فرعون از نظر صنعت و ساخت بنا، پیشرفته بودند. (يَصْنَعُ) ... (يَعْرِشُونَ)

ولی رشد و توسعه ای که جدا از دین و ایمان باشد، سرانجام خوبی ندارد.

۱- ترجمه: «سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. (*) و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند و آنچه از باغهای داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! (*)»

۲- ترجمه: «اما هنگامی که ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. (*) و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.»

۱. کسی که به نهر آب افتخار می کرد. (وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي) در همان نهر غرق شد. (فَأَغْرَقْنَاهُمْ)
۲. گاهی کیفرها علاوه بر قیامت در دنیا نیز صورت می گیرد. (فَأَغْرَقْنَاهُمْ)
۳. در مدار فسق و طغیان، آمر و مأمور باهم هلاک می شوند. (أَجْمَعِينَ)
۴. خشم و انتقام خداوند از انسان، به خاطر عملکرد خود اوست. (فَأَطَاعُوهُ ... آسَفُونَا ... انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ)
۵. به گواهی تاریخ، نابود کردن قدرت های جبار، سنت حتمی الهی است. (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ)
۶. حوادث گذشتگان برای آیندگان درس عبرت است. (فَأَغْرَقْنَاهُمْ ... فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا)

(۷) سوره دخان: آیات ۲۳-۳۱

(فَأَسْرِ بِعِيَادِي لَيْلًا- إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) (*) وَ اتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ (*) كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (*) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (*) وَ نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ (*) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (*) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (*) وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (*) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ (*) (۱)

۱. برخی دعاها، فوری مستجاب می شود. (فَدَعَا ... فَأَسْرِي) (حرف «ف» نشانه سرعت است)
۲. دعا باید همراه با تلاش باشد. (فَدَعَا ... فَأَسْرِي)
۳. زمان در برنامه ریزی نقش دارد. (لَيْلًا)
۴. فرار شبانه بنی اسرائیل به رهبری موسی نوعی کودتای بی صدا بود که فرعون تحمل آن را نداشت و لشگری به تعقیب آنان فرستاد. (إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ)
۵. از سرزمین کفری که نمی توانید به اهداف خود برسید، هجرت کنید. (فَأَسْرِي)
۶. خداوند به یاران خود اطمینان و آرامش می دهد. (وَ اتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا)
۷. هر راه بازی نشانه لطف الهی نیست، خداوند راه دریا را باز گذاشت تا فرعونیان وارد شوند و غرق شوند. (وَ اتْرِكِ الْبَحْرَ ... إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ)
۸. در بسیج فرعون علیه موسی، ثروتمندان که صاحب باغ ها و خانه های مجلل بودند نیز حضور داشتند. (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ)

۱- ترجمه: «به او دستور داده شد): بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید!» (*) (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق شده خواهند بود! (*) (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند، (*) و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانبیعت، (*) و نعمتهای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! (*) اینچنین بود ماجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! (*) نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد! (*) ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار رهایی بخشیدیم (*) از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود! (*)»

۱۰. سنت خداوند، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر و روی کار آمدن قومی دیگر است. (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا)

۱۱. کامیابی های دنیا زود گذر است. (كَمْ تَرَكُوا ... نَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ)

۱۲. غرق شدن در عیاشی، انسان را در صف مخالفان حق قرار می دهد. (كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ)

۱۳. ثروت، مایه ی سعادت نیست، بلکه گاهی مایه ی هلاکت است.

(جَنَابٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ ... أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ)

۱۴. برخی مفسران گفته اند: گریه نکردن آسمان و زمین، کنایه از این است که هلاکت فرعونیان هیچ خلایی در کار جهان پیش نیاورد. اما ظاهر آیه خبر از نوعی احساس و شعور برای هستی دارد که قرآن از آن به گریه تعبیر کرده است.

۱۵. زمین و آسمان، شعور و شناخت و احساس دارند. (فَمَا بَكَتْ)

۱۶. آنجا که اراده خدا باشد، همه هستی هماهنگ می شود. (السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ)

۱۷. مهلت دادن خداوند شرایطی دارد، گاهی چنان پیمانۀ گناه لبریز می شود که هیچ گونه مهلتی داده نمی شود.

(وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ)

۱۸. تحولات تاریخی همه در دست خداوند است. (وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا)

۱۹. خداوند پیامبر و مسلمانان را دلداری می دهد. (نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

۲۰. زندگی تحت حکومت طاغوت، عذابی است خوارکننده. (مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ)

۲۱. رمز هلاکت انسان ها، خلق و خو و عملکرد آنان است. (كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ)

(۸) سوره ی اسراء: آیات ۱۰۳-۱۰۴

(فَأَرَادَ أَنْ يَنْزِلَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا) (*) وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

(*) (۱)

پیام ها

۱. منطق طاغوت، خشونت و تبعید است و مردان حق را تحمل نمی کنند. (فَأَرَادَ)

۲. در برابر اراده ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است. (فَأَرَادَ ... فَأَغْرَقْنَاهُ)

۳. هرچند فکر گناه، گناه نیست، اما اراده ی خطرناکی همچون تبعید پیامبران، قهر الهی را به دنبال دارد.

۴. همه ی قدرت نمایی طاغوت ها، در زمین و محدود است. (مِنَ الْأَرْضِ)

۵. عذاب الهی، پس از اتمام حجت است. بعد از آمدن معجزات و ایمان نیاوردن مردم، هلاکت حتمی است. (فَأَغْرَقْنَاهُ)

۶. پایان کار طاغوت ها و همکارانشان، هلاکت و نابودی است. (فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا)

۷. کمک به ستمگران سبب شریک شدن در هلاکت آنان است. (مَنْ مَعَهُ)

۸. رهبران فاسد در هلاکت مردم نقش دارند. (فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ)

۱- ترجمه: «پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد ولی ما، او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم.» (*) و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین [مصر و شام] ساکن شوید! اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم.» (*)»

۹. آنان که چند روزی بر منطقه ای حاکم می شوند، باید پاسخگوی خدا در قیامت باشند.

(اَسْكُنُوا الْأَرْضَ ... جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا)

(۹) سوره ی انفال: آیات ۵۴-۵۶

(كَذَّابِ آءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آءَالِ فِرْعَوْنَ وَ كُلُّ كَاثِرٍ ظَالِمِينَ) (*) (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (*) (الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱. از گذشته و سرنوشت گذشتگان درس بگیریم. (كَذَّابِ آءَالِ فِرْعَوْنَ)

۲. تکذیب آیات الهی، زمینه ی هلاکت انسان است. (كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ)

۳. انسان، دارای اختیار است و سرنوشت او در گرو عملکرد خودش است.

(كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ)

۴. ظلم و گناه، عامل قهر الهی است، چه ظلم به خویش، چه به مردم و چه به انبیا و مکتب.

(فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ) ... (كَانُوا ظَالِمِينَ)

۵. سختی ها، حوادث و اتفاقات دنیوی و زوال نعمت ها، پیامد گناهان انسان است.

(فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آءَالِ فِرْعَوْنَ)

۶. تکذیب آیات الهی و گناه، ظلم است. (كَذَّبُوا) ... (كَانُوا ظَالِمِينَ)

۷. آنان که ندای انبیا را بشنوند ولی بی تفاوت باشند، بدترین جنبندها اند. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (الَّذِينَ كَفَرُوا)

۸. کفر، انسان را به مراتب پست حیوانیت سقوط می دهد. (شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (الَّذِينَ كَفَرُوا)

۹. گاهی کفر، برای انسان ملکه می شود و آینده ی او را هم تیره می کند. (الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)

۱۰. رهبر مسلمین می تواند با کفار پیمان ببندد. (عَاهَدْتَ مِنْهُمْ) چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان های متعددی با کفار می بست، هر چند آنان متعهد نبودند. (يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ)

۱۱. پیمان شکنی دلیل بر پیمان نبستن مجدد نیست. (يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ)

۱۲. پیمان شکنی، با انسانیت سازگار نیست. (شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ)

۱۳. کفر، زمینه‌ی پیمان شکنی است. (الَّذِينَ كَفَرُوا) ... (يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ)

۱۴. پیمان شکنی، بی‌تقوایی است. (يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ) ... (وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ)

۱۵. خطر بیشتر از سوی کسانی است که پیمان شکنی شیوه و خصلت آنان شده و از آن پروایی ندارند.

(يَنْقُضُونَ) ... (فِي كُلِّ مَرَّةٍ) ... (لَا يَتَّقُونَ)

۱- ترجمه: «این، (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند آیات پروردگارشان را تکذیب کردند ما هم بخاطر گناهانشان، آنها را هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم و همه آنها ظالم (و ستمگر) بودند! (*)» به یقین، بدترین جنندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند. (*) همان کسانی که با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد و پیمان خود را می‌شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت)، پرهیز ندارند. (*)»

(وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*) فَتَوَلَّىٰ وَرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (*) فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (*) (۱)

پیام ها

۱. مقصود از «رُکنه» قدرت، لشکر، ثروت، سابقه و تبلیغات فرعون است؛ یعنی فرعون با اتکا به قدرت خود، به مبارزه با موسی پرداخت و از پذیرش دعوت او سرباز زد.

۲. در تاریخ انبیاء عبرت های فراوانی است. (و فی موسی)

۳. برای اصلاح جامعه باید به سراغ سرچشمه ها رفت. (ارسلا إلى فرعون)

۴. سلاح انبیاء در برابر مخالفان، منطق قوی و معجزه آشکار است. (سلطان مبین)

۵. منحرفان سعی می کنند انحراف خود را توجیه کنند و بهترین توجیه این است که پیامبر خدا ۹ را ساحر یا مجنون معرّقی کنند. (ساحرٌ أو مجنون)

۶. ارکان نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی، سبب استکبار و بی اعتنایی جباران و طاغوت ها به ندای حق می شود.

(فتولی برکنه)

۷. قهر الهی، بعد از اتمام حجت است. (سلطان مبین... قال ساحر... فأخذناه)

۸. ارتش نباید چشم بسته، مطیع هر کس باشد، قهر الهی لشگریان فرعون را نیز فراگرفت. (فأخذناه و جنوده)

۹. طاغوت ها و تمام نیروهایشان در برابر قهر الهی بسیار ضعیف و ناچیزند. (فنبذناه)

۱۰. منحرفان، هم گرفتار هلاکت ظاهری می شوند و هم ملامت درونی (أخذناه... و هو ملیم)

۱۱. قهر خداوند همه ی منحرفان را فرامی گیرد ولی رهبران فاسد، درخور ملامت ویژه ای هستند زیرا (وهو ملیم) فرموده نه و هم ملیمون.

۱۲. مخالفان به قدری لجوج اند که هم محتوای قرآن را دروغ می پندارند و هم تاریخ مصرف آن را تمام شده می دانند. (هذا إفكٌ قديم)

(۱۱) سوره المؤمنون: آیات ۴۸-۴۵

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (*) فَقَالُوا أُنزِلُوا إِلَيْنَا آيَاتِنَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا هَوَاهُ يُضَلِّينَ (*) فَكَذَّبُوهمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (*) (۲)

۱- ترجمه: «و در (زندگی) موسی نیز (نشانه و درس عبرتی بود) هنگامی که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم (*) اما او با تمام

وجودش از وی روی برتافت و گفت: «این مرد یا ساحر است یا دیوانه!» (*) از این رو ما او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم در حالی که در خور سرزنش بود!» (*)

۲- ترجمه: «سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم. (*) به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و اصولاً مردمی برتری جو بودند. (*) آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند) (*) (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند. (*)»

۱. تبلیغ، گاهی باید به صورت چندنفره و اعزام هیئت باشد. (موسی و آخاه)

۲. مبلغ دین باید از پشتیبانی علمی برخوردار باشد. (سُلْطَانِ مُبِیْنِ)

۳. برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اول باید به سراغ افراد مطرح و شاخص جامعه رفت.

(إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

۴. اطرافیان طاغوت ها، در قدرت آنان نقش مهمی دارند. (مَلَائِهِ)

۵. موسی و هارون، از نژاد بنی اسرائیل بودند. (وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ)

۶. متکبران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی افراد نظر دارند.

(سُلْطَانِ مُبِیْنِ ... قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ)

۷. نژادپرستی عامل استکبار است. (وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ) (فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی اسرائیل می پنداشتند)

۸. منطق انبیا، معجزه و استدلال و منطق طاغوت، استضعاف و دربند کشیدن ملت است.

(قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ)

۹. نتیجه ی تکذیب حق، هلاکت است. (فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ)

(۱۲) سوره هود: آیات ۹۹-۹۶

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانِ مُبِیْنِ) (*) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (*) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِنَسِ الْوَرْدِ الْمَمْرُودِ (*) وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهُ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِنَسِ الرَّفْدِ الْمَرْفُودِ (*) (۱)

۱. ادعای نمایندگی از جانب خدا باید همراه نشانه و دلیل باشد. (أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانِ مُبِیْنِ)

۲. منطق و معجزه ی انبیا: برای همه ی مردم، روشن و قابل فهم است. (مُبِیْنِ)

۳. از مهم ترین فلسفه ی بعثت انبیا: طاغوت زدایی، آزادی و رهایی انسان ها از قید بندگی دیگران است. (إِلَى

فِرْعَوْنَ)

۴. بسیاری از مردم، پیروان طاغوت ها بوده اند. (فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ)

۵. باید شعارهای تبلیغاتی طاغوت ها را خنثی کرد.

۶. چون فرعون به دروغ اظهار می داشت که من شمارا جز به راه رشد هدایت نمی کنم.

(وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (غافر: ۲۹)

۷. لذا خداوند در این آیه در مقام جواب می فرماید: (وَ مَا أَمُرُّ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ)

۱- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم. (*) به سوی فرعون و اطرافیان، اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود. (*) او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (بجای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آنگاه انسان باشد. (*) آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائی به آنها داده می شود. (*)»

همیشه علم و شناخت به تنهایی عامل دوری از انحراف نیست. (موسی حق را با دلیل و برهان، برای مردم روشن می کرد، ولی فرعون مردم را به انحراف دعوت می کرد و مردم از او فرعون پیروی می کردند)

۸. نشانه ی رشد برنامه ها و قوانین آن است که سبب ورود به بهشت شود، نه دوزخ.

(وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ ...)

۹. کسانی که در دنیا جلودار و امام مردم اند، در آخرت نیز پیشگام به سوی بهشت یا جهنم خواهند بود. امام نور (عادل)، مردم را به طرف نور (بهشت) و امام نار (ظالم)، به سمت نار (جهنم)، هدایت خواهد کرد.

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

۱۰. هر کس دنباله رو فرعون ها و طاغوت ها شد، در دنیا و آخرت بدنامی و نفرین او را دنبال خواهد کرد.

(فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ)، (وَ أَتَّبِعُوا) ... (لَعْنَهُ)

(۱۳) سوره غافر: آیات ۴۶-۵۲

(النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (*) وَ إِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ (*) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدِ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (*) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ (*) قَالُوا أَوْ لِمَ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (*) إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (*) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْرِذَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (**)(۱)

پیام ها

۱. میان مرگ تا قیامت، دورانی است که گنه کار جایگاه خود را در آتش می بیند. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا)

۲. مجرم هر صبح و شام در برزخ شکنجه می شود. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا)

۳. عذاب های الهی متفاوت است. (در آیه ی قبل (سوء العذاب) بود و در این آیه (أشد العذاب))

۴. یاد گفتگوهای دوزخیان، عامل هشیاری و بیداری است. (إِذْ)

۵. خصومت و محابّه ی دوزخیان با یکدیگر استمرار دارد. (يَتَحَاوُونَ)

۶. آتش دوزخ با همه ی سنگینی و دردناکی، نیروی درک و فهم انسان را محو نمی کند. (يَتَحَاوُونَ)

۷. دوزخیان با یکدیگر احتجاجات و استمدادها دارند. (يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ)

۸. مشکلات دنیوی مجوز سرسپردگی به طاغوت نیست، بلکه این سرسپردگی انسان را به دوزخ خواهد کشاند.

۹. در دوزخ مجرمان یکدیگر را می شناسند، دنیا را به یاد می آورند و قدرت سخن گفتن دارند.

(يَتَحَاوُونَ)، (فَيَقُولُ)

۱- ترجمه: «عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید!» (*) به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند ضعیفان به مستکبران می گویند: «ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را بجای ما پذیرا می شوید؟!» (*) مستکبران می گویند: «ما همگی در آن هستیم، زیرا خداوند در میان بندگانش (بعدالت) حکم کرده است!» (*) و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می گویند: «از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد!» (*) آنها می گویند: «آیا پیامبران شما دلایل روشن برایتان نیاوردند؟!» می گویند: «آری!» آنها می گویند: «پس هر چه می خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به جایی نمی رسد و) جز در ضلالت نیست!» (*) ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم! (*) روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی بخشد و لعنت خدا برای آنها و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است. (*)»

۱۰. سرانجام تقلیدها و تبعیت های نابجا دوزخ است. (إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا)

۱۱. خطر آنجا است که انسان با تمام وجود پیرو باطل باشد. (تَبَعًا) یعنی یکپارچه پیرو بودیم، برخلاف (تابع))

۱۲. پیروی از باطل مشکل آفرین است توجه کنیم به دنبال چه کسی حرکت می کنیم. (إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا)

۱۳. مجرم در قیامت از بی کسی، به مجرم دیگر پناه می برد. (فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا)

۱۴. مجرم از ناچاری به تخفیف بخشی از عذاب قانع است. (نَصِيْبًا مِنَ النَّارِ)

۱۵. در قیامت پاسخ استمدادها منفی است و هیچ کس بار دیگری را حمل نمی کند.

۱۶. (کسی که خودش در آتش است چگونه می تواند دیگری را نجات دهد). (إِنَّا كُلٌّ فِيهَا)

۱۷. روزی مستکبران عاجزانه به ذلت خود اقرار خواهند نمود. (إِنَّا كُلٌّ فِيهَا)

۱۸. مال و مقام، مانع ورود به دوزخ نیست. (الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا)

۱۹. داوری خداوند، چون و چرا ندارد. (قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ) (حاکمان مستکبر امروز، محکومان فردایند).

۲۰. در آیه ی ۴۴ خواندیم: (إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) در این جا می خوانیم: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ) یعنی داور کسی است که خودش همه چیز را دیده است.

۲۱. در آیه ی قبل فرمود: ضعفا از مستکبران استمداد می کنند، در این آیه می فرماید: همه باهم از نگهبان دوزخ استمداد می کنند. (قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ)

۲۲. در قیامت، انسان فرشتگان را می بیند و با آنان گفتگو می کند. (نگهبانان دوزخ، فرشتگان هستند).

(وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ)

۲۳. دوزخ مأمورانی دارد. (لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ)

۲۴. کار مجرم به جایی می رسد که به مأمور عذاب خود پناه می برد. (قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ)

۲۵. تخفیف در عذاب فقط به دست خداست. (ادْعُوا رَبَّكُمْ)

۲۶. دوزخیان از نجات ابدی مأیوس اند و به حداقل تخفیف، در کمیت و کیفیت عذاب قانع اند. (يُخَفِّفُ)، (يَوْمًا)

۲۷. عذاب دوزخ، نه تعطیل بردار است و نه تخفیف بردار. (يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ)

۲۸. قهر و عذاب الهی، بعد از اتمام حجت است. (أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ)

۲۹. آمدن انبیا یک سنت دائمی از طرف پروردگار است. (تَكَ تَأْتِيَكُمْ)

۳۰. مبلغ باید به سراغ مردم برود. (تَأْتِيَكُمْ)

۳۱. همه ی انبیا معجزه داشتند. (رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ)

۳۲. قیامت روز اعتراف است. (قَالُوا بَلَىٰ)

۳۳. دعای کافر در دوزخ به جایی نمی رسد. (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ)

۳۴. نصرت انبیا و مؤمنان از سنت های الهی است. (پیروزی حق بر باطل از وعده های الهی است).

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا)

۳۵. در نصرت الهی شک نکنیم. (إِنَّا لَنَنْصُرُ) (إِنَّا) و حرف لام نشانه تأکید است

۳۶. با وعده های قطعی، به مؤمنان انگیزه و امید و تسلی دهیم. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا) ...

۳۷. نصرت الهی در همه ی جوانب است، در خنثی شدن توطئه های دشمنان، در زیاد شدن طرفداران و ... (لَنَنْصُرُ) مطلق آمده است.

۳۸. بشارت و هشدار در کنار هم سازنده است. (لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ... لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ)

۳۹. ایمان، به انسان ارزش داده و او را در کنار انبیا قرار می دهد و مشمول نصرت الهی می کند.

(رُسُلْنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا)

۴۰. سختی ها و شکنجه های دنیا بیش از چند ساعت و چند روز نیست. در همین دنیا نیز طرفداران حق پیروزند. (۱) (لَنَنْصُرَنَّ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا)

۴۱. انسان همواره محتاج نصرت الهی است و هرگز از لطف او بی نیاز نیست.

(فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)

۴۲. نصرت الهی دائمی است. (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)

۴۳. گرچه گواه بودن خداوند به تنهایی کافی است، ولی هر چه تعداد گواهان بیشتر باشد مؤمنان سرفرازتر و متخلفان شرمنده تر می شوند. (يَوْمَ الْأَشْهَادِ)

۴۴. کسانی که ایمان ندارند، ستمگرند. ((الظَّالِمِينَ)) در برابر (الَّذِينَ آمَنُوا) است

۴۵. در قیامت هم عذاب روحی است (لَهُمُ اللَّعْنَةُ) و هم جسمی. (سُوءُ الدَّارِ)

۱- شایسته است از یک نمونه از نصرت الهی نسبت به قیام فقیهی مجاهد و مخلص به نام امام خمینی قدس سره یاد کنم. او در سال ۱۳۴۲ در رژیم طاغوتی پهلوی قیام کرد. مدّت پانزده سال به ترکیه و عراق تبعید شد و یارانش گرفتار حبس و شکنجه و تبعید شدند. برخی به شهادت رسیدند ولی بالاخره خداوند او را یاری نمود. شاه ایران گریه کنان فرار کرد و نظام شاهنشاهی دو هزار پانصد ساله سقوط کرد و امام خمینی به اهداف خود رسید. به گفته ی سید قطب در تفسیر فی ظلال، رژیم بنی امیه بدن حسین علیه السلام را قطعه قطعه کرد ولی امام به اهدافش رسید. امروز میلیون ها نفر افتخار دارند که از نسل حسین علیه السلام هستند و یک نفر افتخار نمی کند که از نسل یزید است. پیام ها و سخنان امام حسین علیه السلام در همه جا منتشر است. هر سال، هزاران زائر مشتاق به زیارت مرقد مطهرش می روند. راه حسین علیه السلام و جلسات آن حضرت همه جا را فرا گرفته است تا آن جا که در هندوستان رهبر هندوها که مسلمان هم نبود در روز عاشورا، پابرنه در مراسم عزاداری شیعیان وارد شد و گفت: حسین به ما آموخت که اگر قطعه قطعه می شوید زیر بار ظلم نروید. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص: ۲۷۱)

فصل سوم: داستان بت پرستی بنی اسرائیل بلافاصله پس از عبور از دریا و عاقبت این سرکشی در ۸ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

رسیدن به صحرای شور و بی آب و

درخواست آب گوآرا

تورات

.۲

گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی

بلافاصله پس از عبور از دریا

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.۳

عکس العمل موسی علیه السلام در

برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش

قرآن

صفی علیشاه

۴.

نصایح مشفقانه ی موسی به قومش

قرآن

صفی عیشاه

۵.

دستور شکر نعمت ها برای فزونی

آن ها به بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی عیشاه

۶.

یادآوری سرنوشت کافران لجوج

اقوام گذشته

قرآن و روایات

صفی عیشاه

۷.

یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی عیشاه

۸.

بررسی پیام های قرآنی ۴ دسته

آیات

اعراف: ۱۴۱-۱۳۸

دخان: ۳۲-۳۳

ابراهيم: ۵-۱۰

بقره: ۴۷-۵۰

قسمت اول: رسیدن به صحرای شور و بی آب و درخواست آب گوارا

در تورات آمده است:

- موسی قوم اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و به طرف صحرای شور هدایت کرد ولی در آن صحرا پس از سه روز راهپیمایی، قطره ای آب نیافتند.

- سپس آن ها به «ماره» رسیدند ولی از آب آنجا نیز نتوانستند بنوشند، چون تلخ بود. (ازاین جهت آن مکان را ماره یعنی تلخ نامیدند)

- مردم غرغرکنان به موسی گفتند: «ما تشنه ایم چه بنوشیم؟»

- موسی نزد خداوند دعا کرد و خداوند درختی به آن نشان داد و فرمود: «این درخت را در آب ماره بیانداز تا آب آن شیرین شود» موسی چنین کرد و آب شیرین شد.

- در «ماره» خداوند دستورانی به قوم اسرائیل داد تا اطاعت آن ها را بیازماید.

- او فرمود: «اگر دستورات و احکام مرا که خداوند، خدای شما هستم اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است به جا آورید. از تمام مرض هایی که مصریان را بدان دچار ساختم در امان خواهید ماند، زیرا من خداوند، شفا دهنده شما هستم.»

- سپس بنی اسرائیل به ایلیم آمدند، در آنجا دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود، پس در کنار چشمه ها خیمه زدند. (۱)

در جای دیگر تورات آمده است:

- در آن صحرای خشک که مردم دچار کم آبی شده بودند، مردم به محضر موسی آمدند و با التماس از او خواستند که نماز استسقا بخواند تا خداوند باران بفرستد.

- موسی با جمعیتی بالغ بر هفتاد هزار نفر در صحرا نماز باران خواندند ولی هرچه دعا کردند باران نبارید!

- موسی به خداوند گفت: «خدایا با هفتاد هزار نفر، هرچه دعا می کنیم، باران نمی آید، علتش چیست؟! مگر مقام و منزلت من در پیشگاهت کهنه شده است؟!»

- خداوند به موسی خطاب کرد: «در میان شما یک نفر است که چهل سال معصیت مرا کرده و توبه هم نمی کند، به او بگو از میان جمعیت خارج شود تا دعایتان مستجاب شود»

- موسی عرض کرد: «صدای من به همه نمی رسد»

- خداوند فرمود: «تو اعلام کن و من صدایت را به همه می رسانم»

- موسی نیز اعلام کرد و همه شنیدند.

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۵: آیات ۲۲-۲۷؛ این ۱۲ چشمه با آن ۱۲ چشمه ای که بعدا در اثر عصای موسی از صخره ها در جنوب اردن جاری می شود فرق دارد و مکان ماره با جنوب اردن خیلی فاصله دارد.

- آن مرد گنه کار دید که هیچ کس از میان مردم بلند نشد و فهمید که خودش همان گنه کار است و با خود گفت: «اگر برخیزم و بیرون روم، رسوا می شوم و اگر بیرون نروم، باران نمی آید.»

- پس همان جا توبه ی حقیقی کرد و بلافاصله باران پربرکتی آمد و موسی به خداوند گفت: خدایا! کسی از میان جمعیت خارج نشد، پس چطور شد که باران آمد؟

- خداوند فرمود: «شمارا به خاطر همان کسی که به سبب او باران را قطع کرده بودم، سیراب کردم» (توبه ی او باعث باریدن باران گردید)

- موسی عرض کرد: «خدایا او را نشان بده تا زیارتش کنم»

- خداوند فرمود: «آنگاه که او گناه می کرد رسوایش نکردم، حالا که توبه کرده، رسوایش کنم! من که نمایی را دوست دشمن دارم، هرگز نمایی نمی کنم، من که عیب پوش هستم، هرگز عیب کسی را فاش نمی سازم و آبروی کسی را نمی ریزم.» (۱)

قسمت دوم: گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی بلافاصله پس از عبور از دریا

با پایان گرفتن جریان فرعون، گرفتاری بزرگ داخلی موسی، یعنی درگیری او با جُهال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید و به طوری که خواهیم گفت این گرفتاری برای موسی علیه السلام به درجات، سخت تر و سنگین تر و طاقت فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود!

بنی اسرائیل که تازه از دریا به ساحل رسیده بودند و از خلیج خارج شده و در طول ساحل خلیج سوئز تا ساحل دریای مدیترانه در سرزمین هموار شمال قلمز اردو زدند، آنانکه برای تأمین مایحتاجشان با شهر قلمز (سوئز) و دهکده های اطراف آن رفت و آمد داشتند، دیدند که مردم آن نواحی با خضوع خاصی اطراف بتی خود را گرفته و آن ها را می پرستند.

سامری و گروهش به ذهن مردم القاء کردند که همه ی مردم جهان در همه جا بت پرست هستند.

اگر موسی خواهان توحید است ما نیز از او اطاعت می کنیم و از او بخواهیم تنها یک بت واحد برای ما تعیین کند.

همان طور که خداوند در این باره می گوید:

۱- «بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت هایشان، با تواضع و خضوع، گردآمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آن ها معبودان (و خدایانی) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!» (*) (۲)

۱- امامی اصفهانی، ثمرات الحیات، ج ۳

۲- أعراف: ۱۳۸ (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

بگذرانندیم آل اسرائیل را
از یم و بشکافتیم آن نیل را
چون به قومی برگزیدند از عرب
که به بت بودند شاغل روز و شب
یعکفون یعنی اقامت می کنند
بر بتان بهر پرستش از پسند
گفته اند آن بد تماثیل بقر
که پرستیدند قومی بی خبر
مر به موسی قوم گفتند آن زمان
بهر ما می ساز تمثالی چنان
بر پرستش تا که داریم آن نگاه
آن چنان که هست ایشان را اله
گفت موسی خود شما ورزید جهل
کاین پرستش را همی گیرید سهل
می کنید اعنی توهم در نهان
که عبادت کرد جز حق را توان
این گروه بت پرستان ز اشتراک

گشته اندر جهل و نادانی هلاک (۱)

آری آنان که یک عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن یک معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت کردند.

از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن است.

□ جهل ریشه ی بت پرستی

سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است، از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و این که هیچ گونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.

از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بت، نسبت دهد.

از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند، این «نادانی ها» دست به دست هم داده و در طول تاریخ، سرچشمه بت پرستی شده اند و گرنه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ماوراء طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند، قسمتی از آن را در ساختمان منزل و یا پله های خانه مصرف کند و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

در گفتار موسی علیه السلام در آیه فوق می خوانیم که به آن ها می گوید شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه ورید (چون تجهلون فعل مضارع است و غالباً دلالت بر استمرار می کند) به خصوص اینکه متعلق جهل، در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن است.

و بنی اسرائیل، با جمله (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا) (معبودی برای ما قرار بده) نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشأ اثری نبوده، نه زبانی داشته و نه سودی دارد، با انتخاب و قرارداد و گذاردن نام بت و معبود بر آن، ناگهان سرچشمه آثاری گردد، پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند و بی احترامی به آن دور، عبادتش سرچشمه خیروبرکت و تحقیرش منشأ ضرر و زیان گردد و این نهایت جهل و بی خبری است. درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد، بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیروبرکت گردد، ولی آیا با یک نام گذاری و یا مجسمه سازی، ممکن است یک موجود بی روح و بی خاصیت، ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟ آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس می تواند چنین کاری را توجیه کند؟!

□ زمینه بت پرستی در روان بنی اسرائیل

شک نیست که بنی اسرائیل قبل از مشاهده این گروه بت پرستان زمینه فکری مساعدی بر اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست برای این موضوع داشتند، ولی مشاهده این صحنه تازه گویا جرقه ای شد که زمینه های قبلی، خود را نشان دهند، اما در حال این جریان نشان می دهد که انسان تا چه اندازه، تحت تأثیر محیط قرار دارد، محیط است که می تواند او را به خداپرستی سوق دهد و محیط است که می تواند او را به بت پرستی بکشاند، محیط است که منشأ انواع مفسد و بدبختی ها و یا سرچشمه صلاح و پاکی می گردد. (اگرچه انتخاب خود او نیز عامل نهایی است)

□ افراد ناسپاس در میان بنی اسرائیل

در میان بنی اسرائیل به راستی افراد ناسپاس فراوانی بودند، با آنکه آن همه معجزات موسی را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شده بود، چیزی از نابودی دشمن سرسختشان فرعون در میان امواج نگذشته بود و آن ها به لطف پروردگار از دریا گذشتند، اما ناگهان همه این مسائل را به دست فراموشی سپرده، از موسی تقاضای بت سازی کردند!

(*) در نهج البلاغه می خوانیم یکی از یهودیان در حضور علی علیه السلام به مسلمانان ایراد کرد و گفت: «شما هنوز پیامبران را به خاک نسپرده بودید که اختلاف کردید؟»

علی علیه السلام این پاسخ دندان شکن را در جواب یهودی فرمود: (إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّا مَا جِئْتُمْ مِنْ أَرْجُلِكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لَنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ): «ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبران رسیده اختلاف کرده ایم، نه درباره خود پیامبر و نبوتش (تا چه رسد به الوهیت پروردگار) ولی شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبران پیشنهاد کردید، برای ما معبودی قرار بده آن چنان که این بت پرستان معبودانی دارند و او در جواب به شما گفت: شما جمعیتی هستید که در جهل غوطه ورید!» (۱)

(*) «محمد بن قیس» می گوید: شخصی یهودی به نزد امیرالمؤمنین: آمده و از ایشان پرسید: یا ابا الحسن چگونه است که هنوز بیست و پنج سال از وفات پیامبرتان نگذشته است و شما این گونه چند فرقه گشته و به کشتار یکدیگر پرداخته اید؟ علی علیه السلام پاسخ دادند: بلی اما اختلاف ما در مورد شخص پیامبر نیست بلکه نحوه برداشت ها و بیان روایات گوناگون از طرف ایشان باعث این نزاع ها گشته است اما حالا شما بگویید چگونه است که هنوز بنی اسرائیل پای از دریا برون ننهاده بودند که از موسی خواستند برای آن ها خدایی بسازد تا بتوانند به وسیله آن در برابر قبطیان مقابله به مثل نمایند. (۱)

قسمت سوم: عکس العمل موسی علیه السلام در برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش

موسی علیه السلام از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آن ها رو کرد و گفت:

۱- «این ها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند، باطل (و بیهوده) است. (*) (سپس) گفت: آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبیم؟! خدایی که شمارا بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (*) (۲)

بر هر آنچه در وی اند از آزمون

حق تعالی زودشان سازد نگون

دین ایشان زود گردد خوار و پست

وین بتان بر دست ما خواهد شکست

باطل است و زایل آنچه می کنند

از عبادت ها بر اصنام نژند

گفت روزی مر علی «ع» را یک جهود

دفن پیغمبر نکردید از عهد

تا بدین خود نگردید اختلاف

گفت از و کردیم نی در او خلاف

بود در تفسیر قولش گفتگو

نی که در پیغمبری و احکام او

مر شمارا خشک لیک از بحر پا

نا شده گفتید با موسی که ما

از تو خواهیم اینکه رسم دین کنی

مر خدایان بهر ما تعیین کنی

هم چنان که بت پرستان در نظر

بهر خود سازند اله از چوب و زر

گفت موسی من کنم آیا طلب

بهرتان معبودی الا ذات رب

وانگهی کاو داد تفصیل از یقین

مر شمارا بر تمام عالمین (۳)

۱- ثعلبی، عرائس، ص ۱۱۳

۲- اعراف: ۱۳۹-۱۴۰ (إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (* قَالَ أَعِزَّ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَاهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۰

۲- «به راستی ما آن‌ها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، (*) و آیاتی (از قدرت خویش) را به آن‌ها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (*)» (۱)

برگزیدیم او و قومش را چنین

از ره دانش بر اهل عالمین

علم یعنی بودمان از ما سبق

که به فضل اند این جماعت مستحق

وز نشان هاشان بدادیم ار قرار

آنچه در آن نعمتی بود آشکار (۲)

۳- سپس موسی به پیروان خود گفت: «ای بنی اسرائیل نعمت‌هایی را که خدا به شما ارزانی داشته است فراموش نکنید» (۳)

آل یعقوب آورید از نعمتم

یاد، یعنی شکر آن در حضرتم

بر شما دادم ز نعمت‌ها فزون

هم فزونی ز اهل عالم در شئون (۴)

ذکر اسرائیلیان و افضال حق

که بر ایشان شد گذشت اندر ورق

نیست بر تکرار حاجت شرح آن

هست تکرارش به تأکید بیان (۵)

نکته‌ها

□ یاد نعمت‌ها

عشق به خدا، شکر نعمت‌های او و تعبد و تسلیم در برابر دستورات اوست.

□ «فضلتکم علی عالمین»

«امت برگزیده عصر خویش»... (۶) مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چراکه: قرآن صریحاً در سوره آل عمران

آیه ۱۱۰ خطاب به امت اسلامی می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید.

همچنین ممکن است مراد از برتری، پیروزی حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل بر فرعونیان باشد، نه برتری اخلاقی و اعتقادی. (جائیه: ۱۶) زیرا قرآن بارها از بهانه جویی های بی مورد و بی اعتقادی آن ها انتقاد می کند.

۱- دخان: ۳۲-۳۳ (وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ) (*) وَءَاتَيْنَاهُمْ مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۸۸

۳- بقره: ۴۷/ ۱۲۲ (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۸

۶- بقره: ۴۷ / ۱۲۲ (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۚ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ)

همان گونه که در مورد سرزمین هایی که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید: (وَأَوْزَتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا): ما این قوم مستضعف را وارث مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین کردیم.

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چراکه از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است. ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آن ها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چراکه ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آن ها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی علیه السلام نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!

ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران خود را آزار می دادند و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند و حتی زمانی که تازه از نیل رهایی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!

ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است و معنی آیه چنین است: «باوجود اینکه ما علم داشتیم که آن ها از مواهب الهی سوءاستفاده می کنند برتری به آن ها دادیم تا آنان را بیازمائیم» چنان که از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آن ها داد تا آن ها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آن ها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چراکه حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.

شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آن ها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراسند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آن ها ساخت در آینده ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همان گونه که آن ها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟! و این اخطاری است به همه امت ها و ملت ها در مورد پیروزی ها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

□ نعمت آزادی از چنگال ستمکاران

در قرآن آمده است:

۱- «به خاطر بیاورید زمانی را که شمارا از دست فرعونیان نجات بخشیدیم» «همان ها که دائماً شمارا به شدیدترین وجهی آزار می دادند» «پسرانتان را سر می بریدند و زنان شمارا برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند»

۲- «و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (۱)

۱- بقره: ۴۹؛ ابراهیم: ۶؛ اعراف: ۱۴۱ (وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ)

یاد آن وقتی کنید از واقعات

که شمارا دادم از محنت نجات

وز عذاب سخت کز فرعونیان

مر شمارا بود بیرون از بیان

جمله می کشتند ایناتان بزار

غیر نسوان را که خدمت بود کار

و آن بلایی بود از پروردگار

مر شمارا بس عظیم و بی شمار (۱)

یاد کن چون گفت موسی قوم را

نعمه الله اذکروا یا قومنا

نعمتی کانعام کرد او بر شما

چون رهاند از آل فرعون دغا

می چشایندنتان از هر عذاب

رنج و سختی بی شمار و بی حساب

تیغ بر ایناتان بگذاشتند

وان زنانتان را به خدمت داشتند

کاهنانشان گفته بودند از وعید

گردد از یعقوبیان طفلی پدید

که کند

این ملک را زیر و زبر

دولت فرعون از او آید بسر

پس ز اسرائیلیان هر زن که زاد

گر پسر بد می بکشند از عناد

وین بلائی بود از پروردگار

مر شمارا بس بزرگ و ناگوار (۲)

یاد آرید آنکه برهاندیم ما

مر شمارا ز آل فرعون دغا

که شمارا می چشانند از عذاب

رنج و سختی وین بود سوءالعذاب

بهر قتل و نفس و افناء وجود

آن پسر هاتان بکشند از جحود

وان زنان را زنده می بگذاشتند

که از ایشان چشم خدمت داشتند

وین بلائی بر شما بود آشکار

بس عظیم از جانب پروردگار

هم نجات از قومتان بد نعمتی

از پس رنج فراوان راحتی (۳)

نکته ها

□ در آیه ی قبل که سخن از برتری و فضیلت بنی اسرائیل بود، آن را فقط به خدا نسبت داد و فرمود: (هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) ولی این آیات می فرماید: ما آن ها را نجات دادیم، (أَنْجَيْنَاكُمْ، نَجَيْنَاكُمْ، أَنْجَاكُمْ) این تفاوت در مفرد و جمع، شاید به خاطر آن است که نجات خداوند، به واسطه ی صبر و مقاومت خود مردم و رهبری حضرت موسی انجام گرفته است و معمولاً در مواردی که الطاف الهی از طریق واسطه ها انجام گیرد، ضمیر جمع بکار برده می شود. مثلاً در مورد باران می فرماید: (أَنْزَلْنَا)، زیرا دریا، گرما، ابر، باد و موارد دیگر دست به دست هم داده و باران را به وجود آورده اند.

□ سه معجزه الهی

در این آیه، سه معجزه ی الهی در کنار هم مطرح شده است: (۴)

۱- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ۲۵

۲- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ۳۸۶

۳- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ۲۶۰

۴- بقره: ۵۰ (وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)

و آنکه بحر از بهر تان

بشکافتیم

روی از فرعونیان بر تافتیم

بر نجات آل یعقوب از گواه

غرقشان کردیم در آب سیاه

ظاهر است این آیه گر داری به یاد

هست ذکرش بهر تأکید

وداد

یاد نعمت مهر جان افزون کند

یاد غیر او ز دل بیرون

کند

گرچه او مستغنی است از غیر خویش

مهر خواهد بهر بذل

خیر خویش

آنکه مهرش بنده را سرور کند

خاک را ز افلاک عالی تر

کند

بطن و تأویل این بود کز جور نفس

او رهاند تا نماند

طور نفس

وز قوای نفس اماره که سخت

اندر این مصر بدن افکنده

رخت

و آن قواها جمله وهم است و خیال

و آن غضب وان شهوت

با اتصال

هست اسرائیل روح باصفا

قوه های روحی ابناء

وفا

آن قوهای طبیعی چون نسا است

از حواس ظاهر و نامیه

راست

بازدارند این قوا را از نفاق

بر امور صعبه و اعمال

شاق

جمع مال و نظم قوت و حرص و آز

کسب جاه و جامه و آمال

باز

رود نیل و قلزم ظلمانیت

در مثل شد ماده جسمانیت

انفلاقش بهر ارباب نجات

چون شکاف ارض باشد

از نبات

قلب با اتباع خود همچون کلیم

با تجرد بگذرد بی خوف

و بیم

کرده از مصر بدن قطع امید

کاندر آن بودند محکوم

و عید

بسته از دار الملام جسم بار

گشته دور از نفس دون

با عقل یار

با جنودش نفس از پی کینه تاز

کاوردشان در دیار

جسم و باز

کی رسد بر عقل وهم لا یلیق

جز که در آب سیه گردد

غریق

آن گذشت از نیل با یاران چو برق

وین بخواری گشت در

رودابه غرق

ناظران بینند با چشم شهود

کان کجا رفت این کجا

ماند از جحود

کن تو کار دل که باشی یار عقل

وارهی از وهم دون

ز آثار عقل

قبطیان در مصر تن با صد عتو

می کشند ابنای روحانی

تو

و آن بنات اعنی حواست را مدام

می کنند از زحمت و

خدمت تمام

کن تلافی رو برون از مصر تن

قبطیان را شاید این

دار المحن

غرقه گشتن وهم را باشد سزا

اندر این رودابه با

رنج و عزا

بین هلاکش زآنکه او خونی تست

در پی اهلاک و محزونی

تست

یار آن شو کز غم آزادت کند

فارغ از فرعون جلادت

کند (۱)

قسمت چهارم: نصایح مشفقانه ی موسی به قومش

در قرآن آمده است:

۱- «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خودت را از ظلمات به نور هدایت کن» همچنین «تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری»

۲- «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبا و پر استقامت و شکرگزار» (۱)

ما فرستادیم موسی را چنان

با عصا و معجزاتی بیکران

قوم خود را تا ز ظلمت سوی نور

آوری بیرون نمایی در قصور

پندشان ده آور اندر یادشان

روزهای حق باستسعادشان

یعنی از آن روزها که بر امم

رفته بر پاداش کفر از رنج و غم

یا ز ایامی که بودندی اسیر

زیر دست قوم فرعون شریر

عارفان گویند هست آن روزها

روزهای وصل عشق آموزها

اندر آن باشد بس از آیات حق

بهر هر صبار شاکر بر نسق

گر بلا آید بود مؤمن صبور

ور که نعمت رو کند باشد شکور (۲)

یکی از آن نعمت ها، ایام الله و روزهای درخشان و پربراری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است...

چه روزی از این پربرکت تر که شر جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان ها که بزرگ ترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذبح می کند نه قتل) و از این مهم تر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آزر می بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملت ها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت ها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن ها را حفظ می کند.

فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر می بریدند و زنان آن ها را زنده نگه می داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می کردند و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می انداختند، که بدون این کار ادامه استعمار و استثمار برای آن ها ممکن نبوده است ولی مهم این است که بدانیم گاهی حقیقتاً پسران را نابود می کنند، (همچون فرعونیان) و گاهی از طریق مبتلا ساختن آن ها به انواع اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی و غوطه ور ساختن آن ها در فحشاء، نیروی فعال آن ها را از کار می اندازند و از آن ها مرده زنده نمایی می سازند. این همان

۱- ابراهیم: ۵ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸۶

چیزی است که مسلمانان باید به دقت مراقب آن باشند که اگر نسل جوان آن‌ها با وسایل مختلف، سرگرم شد و نیروی ایمان و قدرت جسمانی خود را از دست داد، باید بدانند که اسارت و بردگی برای آن‌ها قطعی است.

نکته‌ها

□ (ایام الله)

مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده‌ای دارد. به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند:

بعضی گفته‌اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت‌های راستین آن‌ها است و روزهایی که انواع نعمت‌های الهی بر اثر شایستگی‌ها شامل حال آن‌ها است.

و بعضی گفته‌اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می‌کشید و طاغوت‌ها را با یک فرمان درو می‌کرد! ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است.

هرروز که یکی از فرمان‌های خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هرروز که فصل تازه‌ای در زندگی انسان‌ها گشوده و درس عبرتی به آن‌ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده،

هرروز که حق و عدالتی برپاشده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن‌ها از ایام الله است.

□ آزادی برترین نعمت

ایام الله روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است؛ و ذکر «روز نجات» در آیات مورد بحث دلیل بر اهمیت فوق العاده آزادی و استقلال در سرنوشت ملت‌ها است. آری هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد و از چنگال اسارت و استثمار آزاد نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت و در راه الله که راه مبارزه با هرگونه شرک و ظلم و بیدادگری است گام نخواهد گذاشت و به همین دلیل رهبران بزرگ الهی، نخستین کارشان این بود که ملت‌های اسیر را از اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزاد سازند، سپس روی آن‌ها کار کنند و برنامه‌های توحیدی و انسانی پیاده کنند.

□ (صَبَّار) و (شکور)

هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می‌رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به اینکه افراد باایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می‌کنند و تسلیم حوادث می‌شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می‌گردند و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

قسمت پنجم: دستور شکر نعمت ها برای افزونی آن ها به بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

۱- (موسی به قومش گفت) «به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من به طور قطع نعمت های شمارا افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است» (۱)

۲- «موسی به بنی اسرائیل یاد آور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید)» هیچ زیانی به او نمی رسانید چراکه او بی نیاز و ستوده است. (۲)

یاد آرید آنکه کرد اعلامتان

حق پی افزونی انعامتان

که کنید ار شکر نعمت های من

نعمت افزایم شمارا بی سخن

ناسپاسی ور کنید از سوء بخت

مر عذابم ناسپاسان راست سخت

شکر افزایش به نعمت پی به پی

تا رساند بنده را بر قرب وی

گفت موسی ای گروه ار ناسپاس

مر شما گردید خود با کل ناس

هر که هست اندر زمین از انس و جان

بی نیاز است او ز شکر مردمان

از هر آن شکری غنی است و حمید

ناطق اند اشیا به شکرش بر مزید

پس زیان ناسپاسی بر شماست

نی بر آن کو خالق ارض و سماست (۳)

□ حقیقت شکر

شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گرنه خداوند آن چنان بی نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامان کبریایی او گردی نمی نشیند، چراکه او از همگان بی نیاز است و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چراکه او ذاتاً ستوده (حمید) است. اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت، واجب الوجود نبود و بنابراین مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است و کسی که چنین است ذاتاً ستوده است زیرا معنی «حمید» چیزی جز این نیست که کسی شایسته «حمد» باشد.

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید لایزیدنکم (مسلماً نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شمارا مجازات می کنم بلکه تنها می گوید «عذاب من شدید است» و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است.

۱- ابراهیم: ۷ (وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)

۲- ابراهیم: ۸ (وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸۶

بدون شك خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکر گزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

حقیقت شکر دارای سه مرحله است:

۱. نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

۲. و از آن که بگذریم مرحله زبان فرامی رسد. (گفتن الحمد لله و مانند آن)

۳. ولی از آن بالاتر مرحله عمل است: شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم، همان گونه که بزرگان فرموده اند: (الشکر صِرْفَ الْعَبْدُ جَمِيعًا مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِيمَا خَلَقَ لِأَجَلِهِ) (۱)

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم، اگر این نعمت های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است،

(*) امام صادق علیه السلام می فرماید: (ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر عله يتعلق القلب بها دون الله و الرضا بما اعطاه و ان لا تعصیه بنعمه و تخالفه بشیء من امره و نهیه بسبب من نعمته): «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت هایش زیر پا نگذاری» (۲)

(*) حدیثی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می فرماید: (شکر النعمه إجتنب المحارم): «شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود» (۳)

رابطه میان «شکر» و «فزوننی نعمت» روشن می شود، چراکه هرگاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که شایسته و لایق اند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون تر می گردد.

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل برمی آییم، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمت های تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همان گونه که در مناجات شاکرین از مناجات پانزده گانه امام سجاده (ع) می خوانیم: (کیف لی بتحصیل الشکر و شکرى ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد

۱- موسوی سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۸۰؛ قاسمی، محاسن التأویل، ج ۸، ص ۱۳۸.

۲- امام صادق (ع)، مصباح الشریعه، ص ۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۲؛ قمی، سفینه البحار ج ۴ ص ۴۷۷.

۳- محمدی ری شهری، میزان الحکمه (با ترجمه فارسی)، ج ۶، ص ۱۵

و جب علی لذلک ان اقول لک الحمد) چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم درحالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد!

برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت های او کند...

(* همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: (فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرتی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرنتی حین علمت ان ذلک منی): «خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم درحالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است». (۱)

!

بنده همان به که ز

تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا

آورد

ور نه سزاوار خداوندی اش

کس نتواند که بجا آورد

علی علیه السلام دریکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: (إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافَ النَّعْمِ فَلَا تُتَنَفَّرُوا أَقْصَاهَا بِقَلِّهِ الشُّكْرِ): (هنگامی که مقدمات نعمت های خداوند به شما میرسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!) (۲)

تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت های کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آن ها را از این طریق ادا کرد و آن ها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود.

(* در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگان می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: (اشکرکم لله اشکرکم للناس): (شکر گزارترین شما برای خدا آن ها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند). (۳)

شکر ذاتاً راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند: افزایش نعمت های خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آن ها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس

او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسان ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان های الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتاً راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند... و به همین دلیل علمای عقاید در علم

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، حدیث ۴۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳.

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۳۰.

کلام برای اثبات «وجوب معرفه الله» (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر «منعم» (نعمت بخش) وارد شده اند.

□ احیای روح شکرگزاری در جامعه

با ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آن هایی که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند و به عکس آن ها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت هایی بانشاط تر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زادروز و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آن ها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصدساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی می بینیم همه سال و هرماه بلکه هرروز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می شود و بر آن ها درود می فرستند و به تمام کسانی که به آن ها منسوب اند احترام می گذارند و به خدماتشان ارج می نهند، این خود سبب می شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد و از خون یک شهید هزاران مجاهد می روید و مصداق زنده لازیدنکم می شود!

قسمت ششم: یادآوری سرنوشت اقوام کافر و لجوج گذشته

موسی به یادآوری سرنوشت گروه هایی از اقوام گذشته، همان ها که در برابر نعمت های الهی راه کفران را پیش گرفتند و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند می پردازد و منطبق آنان و سرانجام کار آن ها را به بنی اسرائیل می گوید. در قرآن آمده است:

۱- (موسی در ادامه به قومش یادآوری می کند که) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن ها که پس از ایشان بودند همان ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبرانسان دلایل

روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها (از روی تعجب) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید، شک و تردید داریم!» (۱)

۲- رسولان آن‌ها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده او شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد!» آن‌ها گفتند: «(ما این‌ها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (۲)

بر شما نامد خبر آیا که بیش

زان کسان که از شما بودند پیش

و آن کسان کز بعدشان آمد بود

از قبیل نوح و عاد و هم نمود

کس نداند آن جماعت را عدد

از فزونی جز خداوند احد

قرن‌ها بودند وز اهل آن قرون

کس خبر جز حق نداد از چند و چون

می بیاوردند بر پیشینیان

بیناتی انبیا از هر نشان

پس بگردانند ز انکار و حسد

دست‌های خویش بر افواه خود

نگر ویدستیم گفتند آنچه را

که فرستاده شدید آن را به ما

یعنی اندر زعم خود نیک اخترید

و از خدا بر ما شما پیغمبرید

ما در آن باشیم بر شک و گمان

که شما خوانید خود ما را بدان

پس بگفتند آن رسولان بی هوس

ما شمارا بر خدا خوانیم و بس

هست آیا در وجود او شکی

کی کند شک در خدا ذی مدرکی

آفریننده سماوات و زمین

شک کند در وی مگر بی عقل و دین

مر شمارا خواند او بر دین و راه

تا بیمارزد شمارا از گناه

باز پس دارد شمارا در عذاب

تا به وقت نام برده از حساب (۳)

موسی علیه السلام در اینجا برای اثبات وجود و صفات خدا تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمان ها و زمین می کند و می دانیم در مسئله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشن تر از آن نیست چراکه این نظام شگرف، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد می زند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، قدرت چنین طراحی ندارد و به همین دلیل هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری می کند، دلایل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هر لحظه نزدیک تر می سازد.

۱- ابراهیم: ۹ (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ)

۲- ابراهیم: ۱۰ (قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسِيءٍ قَالُوا إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸۷

□ شک در ایمان

آن ها نخست ابراز کفر و بی ایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه «مریب» نیز آن را تکمیل نمودند این دو چگونه باهم سازگار است؟ پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد و شک مانع آن است.

□ هدف دعوت پیامبران

۱. آموزش گناهان و به تعبیر دیگر پاک سازی روح و جسم و محیط زندگی بشر...

۲. ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو درواقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه ای می تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد...

□ (فاطر)

در اصل به معنی «شکافته» است.

در اینجا کنایه از «آفریننده» است.

آفریننده ای که با برنامه حساب شده اش چیزی را می آفریند و سپس آن را حفظ و نگهداری می کند.

گویي ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می شود، همان گونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را می برد و همان گونه که شکوفه خرما غلافش را از هم می شکافد و خوشه نخل از آن سر برمی آورد (و لذا عرب به آن «فطر» (بر وزن شتر) می گوید).

این احتمال نیز وجود دارد که «فاطر» اشاره به شکافتن توده ابتدایی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت.

او شمارا دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرری شمارا باقی گذارد! (يَذْعُرُكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

(*) در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: (مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَمَنْ يَعْيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعْيشُ بِالْأَعْمَالِ): «آن هایی که با گناه می میرند بیش از آن هایی هستند که با اجل طبیعی از دنیا می روند و آن ها که با نیکی زنده می مانند (و طول عمر می یابند) بیش از آن ها هستند که به عمر معمولی باقی می مانند.» (۱)

(*) از امام صادق علیه السلام نقل شده: (إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرَمُ صِلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ اسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ): «گاهی انسان گناه می کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فنای انسان از کار در گوشت سریعتر اثر می

کند.» (۲)

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه های آن ها جلو «اجل معلق» را می گیرد و حیات انسان را تا «اجل مسمی» ادامه می دهد.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۶۳، حدیث ۹۵ و ج ۵، ص ۱۴۰، حدیث ۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۷۰۱، حدیث ۱۴۹۸

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۰، حدیث ۱۳؛ حر عاملی، الوسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۲، حدیث ۲۰۵۷۸

(چون می دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سررسید نهایی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه و این غالباً بر اثر اعمال بی رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است)

□ اسباب بخشش گناهان در دنیا

(۱) توبه. (۱)

(۲) ترک گناهان کبیره. (۲)

(۳) حسنات و کارهای نیک. (۳)

□ بشر بودن انبیا

بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آن ها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آن ها است و آن ها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می گرفتند هدفشان بیشتر بهانه جویی بود.

همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولاً دانش آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بی ارزش نمی تواند باشد و از اینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر این نبوده که پیامبران فاقد آن بوده اند، بلکه کراراً در آیات قرآن می خوانیم که بهانه جویان دلایل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند و هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه ای می نمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند.

قسمت هفتم: یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

۱- «سپس موسی به آن ها گفت: از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند. از روزی بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود و شفاعت، او را سود نمی دهد و (از هیچ سویی) یاری نمی شوند!» (۴)

۱- بقره: ۱۶۰ (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

۲- نساء: ۳۱ (إِنَّ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)

۳- هود: ۱۱۴ (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ)

۴- بقره: ۴۸ / ۱۲۳ (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَّا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَّا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸) ۲- (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَّا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَّا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَّا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳))

بترسید از چنان روزی مگر
نیست نفسی کافی از نفس دگر
فاقد شیء ای شد از نفسی کفاف
ندهدش، نفس دگر بی اختلاف
نه شفیع باشدش در داوری
تا کند زو در مقامی یاوری
نه از و گیرند در فعلی عوض
می کشد درد آنکه خود دارد مرض
حشر گردد هر کسی بر خوی خویش
نشود از دیگری کس بوی خویش
ناصری نبود یکی آن روزشان
که بدند از محنتی دلسوزشان
بهر اسرائیلیان افضال حق
هست یاد از جلوه افعال حق
هست تکرار از پی الطاف و برّ
تا برند از وجه ظاهر پی به

سرّ

روز افعال آورند اندر صفات
وز صفات آرند رو بر وجه ذات
شرح این بگذشته گر داری به یاد
یاد نعمت گر کنی یابی مراد

ترسد او از روز وانفسا که خود
داند اندر خود جزای نیک و بد
هست هر نفسی به جای خویشتن
در عمل یابد جزای خویشتن
شرح آیات از ره تفسیر کن
ور کنی تاویل باتدبیر کن
یوم لا تجزی نباشد کس به کس
هست هر نفسی به فکر خویش و بس
نیست کس را شافعی یا ناصری
یا که فعلی را عوض از قاصری
نیست کس را باوجودش قدرتی
تا نماید از خلیلی نصرتی
نیست کس را اقتدار و اختیار
بر کسی جز مالکی ذو الاقتدار (۱)
پس پرهیز از چنان روز ای دبنگ
که بکوبیم جمله اعضایت به سنگ
تا فروزم بهر جانت آتشی
کاین چنین باشد سزای سرکشی
کس نگیرم جای تو در انتقام
نیست مقبولم عطائی ناتمام
هم ترا نبود شفیع و ناصری
توبه کن نک تا به دفعش قادری

هم چنین میدان خطابات وجود

بر قوای طبع از روی شهود

از پی تعظیم عقل مستطاب

مابقی را رو تعقل کن بیاب (۲)

نکته ها

□ خیال های باطل یهود

قرآن خط بطلانی بر خیال های باطل یهود می کشد، زیرا آن ها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آن ها را شفاعت خواهند کرد و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدییه و بدل تهیه نمود، همان گونه که در این جهان متوسل به رشوه می شدند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۵

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۸

آنان گمان می کردند که در روز قیامت اجدادشان، شفیع آنان خواهد شد (چنان که بت پرستان، بت ها را شفیع خود می پنداشتند) گروهی از آنان به همراه مرده، طلا- و زیورآلات دفن می کردند تا مرده به عنوان جریمه ی گناهانش بپردازد. غافل از آنکه قیامت برخلاف دنیاست، که برخی با پول و پارتی و یا حمایت گرفتن از قدرت ها، بر مشکلاتشان پیروز می شوند.

نویسنده تفسیر المنار نقل می کند که: در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت می دادند و آن را اجرت نقل وانتقال به بهشت می نامیدند. (۱)

در حالات یهود می خوانیم که آن ها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند! (۲)

در حالات اقوام پیشین که احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کردند می خوانیم: که آن ها زیورآلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرد! (۳)

بنابراین باید بدانند که:

- در روز قیامت، تمام سبب ها قطع (تَقَطَّعَتْ به هم الْأَشْبَابُ) (بقره: ۱۶۶)

- شفاعت بدون اذن خداوند پذیرفته نمی شود (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) (انبیاء: ۲۸)

- فدیة پذیرفته نمی شود. (لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ) (حدید: ۱۵)

□ (شفاعت)

از کلمه «شفع» به معنای جفت است، یعنی افرادی که مایه ای از ایمان و تقوی و عمل داشته و در آن روز کمبودی دارند، لطفی به آن مایه ها اضافه می شود و در اثر جفت و همراه شدن با لطف اولیای الهی، از قهر خداوند نجات می یابند؛ بنابراین شفاعت، تنها شامل کسانی می شود که تلاشگرند، ولی در راه مانده اند و نیاز به قدرتی دارند که در کنار آنان باشد.

حدود سی آیه از قرآن مربوط به شفاعت است که به ۴ دسته تقسیم می شوند:

۱. آیاتی که شفاعت را نفی می کنند. (۴)

در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسئله شفاعت نفی شده است.

۳. آیاتی که شفاعت را مخصوص خداوند می دانند. (۵)

۵. آیاتی که از شفاعت دیگران با اذن خداوند یاد می کنند. (۶)

۱- رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲- رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۳۰۶.

٣- طباطبایی، المیزان، ج ١، ص ١٥٦

٤- بقره: ٢٥٤ (يَوْمَ لَا يَنفَعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ) ٢. بقره: ٤٨ (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ)

٥- سجده: ٤ (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ) ٤. زمر: ٤٤ (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا)

٦- بقره: ٢٥٥ (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ٦. سبأ: ٢٣ (وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)

۷. آیاتی که شرایط شفاعت شوندگان را بیان می کنند.

الف: شفاعت برای کسی است که مورد رضایت خدا باشد. (۱)

ب: برای ظالمان، دوستدار و شفیع نیست. (۲)

ج: فرشتگان برای کسانی که ایمان آورده اند، دعا و استغفار می کنند. (۳)

د: و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند. (۴)

(منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است).

با توجه به آیات فوق، معلوم می شود که شفاعت بی قید و شرط نیست و شفاعت به اجازه و اذن خداست و شفاعت شونده، باید واجد شرایطی باشد و اگر کسی شرایط شفاعت را دارا نباشد، مورد شفاعت قرار نمی گیرد؛ بنابراین شفاعتی سازنده است که انسان را با اولیای خدا پیوند دهد و مانع یأس او شود. ولی اگر ایمان به شفاعت سبب جرئت بر گناه گردد، همان گونه که مسیحیان عقیده دارند که عیسی فدا شد تا گناهان ما بخشیده شود، هرگز قابل قبول نیست.

□ فلسفه شفاعت

بدون شک مجازات الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آن ها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسان ها است، بنابراین هر چیز که این ضامن اجرا را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرئت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آن ها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا بازگردند.

«شفاعت» در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان.

□ مبارزه با روح یأس

کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یک سو گرفتار ناراحتی و جدان و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملاً حاضر به هیچ گونه تجدیدنظر نیستند و با توجه به تیرگی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آن ها سودی ندارد، قائل شوند، درست

۱- انبیاء: ۲۸ (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)

۲- غافر: ۱۸ (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ)

۳- غافر: ۷ (وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا)

۴- مریم: ۸۷ (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)

همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده و سد پرهیز را به کلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تأثیر می داند.

گاه ناراحتی وجد آنکه ناشی از این گونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقام جویی از جامعه ای که او را چنین آلوده کرده است می گردد و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنایی به روی او می گشاید و امید به آموزش، او را به کنترل خویش و تجدیدنظر و حتی جبران گذشته تشویق می کند، حس انتقام جویی در او تحریک نمی گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می دهد.

بنابراین اگر بگوییم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و بازدارنده است که می تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا مشاهده می کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یاس و نومیدی آن ها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندان ها کند و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

□ بررسی شبهات مربوط به شفاعت

آیا شفاعتِ اولیای خدا، به معنای ایستادن در برابر اراده ی خدا نیست؟ کسی را که خدا اراده کرده عذاب کند، پیامبر با شفاعت خود جلو آن اراده را نمی گیرد؟ پاسخ: هم کیفر بدکاران و هم اجازه شفاعت به اولیای خود، اراده و خواست اوست؛ بنابراین شفاعت اولیای خدا، چیزی در برابر اراده ی الهی نیست.

آیا شفاعت اولیای خدا به این معناست که رحم آنان از خدا بیشتر است. زیرا خدا می خواهد عذاب کند و اولیای او شفاعت می کنند؟ پاسخ: هم وجود رحم در اولیای خدا و هم اجازه ی استفاده از آن، از طرف خداست.

بنابراین اوست که با رحم و لطف خود، اجازه ی شفاعت می دهد.

آیا شفاعت، اراده ی خدا را تغییر می دهد؟ پاسخ: اراده ی خداوند در شرایط مختلف یک نوع نیست. اراده خدا بر کیفر گناهکار است، ولی اگر او توبه کند، قهرش را برمی دارد. زیرا شرایط انسان گناهکار با انسان توبه کار فرق دارد. انسانی به خاطر محبت و ارادت و اطاعت از اولیای خدا در دنیا، مشمول شفاعت آنان می شود و دیگری که مخالف آنان بوده، مشمول نمی شود.

□ بررسی سه حدیث اسلامی در مورد شفاعت

(* در تفسیر «برهان» از امام کاظم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرماید:

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم (شفاعتی لاهل الكبائر من امتی ...): «شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است» راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید: از امام کاظم: پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است درحالی که خداوند می فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام: در پاسخ فرمود: «هر فرد باایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده پشیمانی از گناه توبه است ... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او «ظلم» است و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند» (۱)

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود. ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

(*) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده: (مَنْ سَرَّهٗ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ إِنْ يُرِضِي عَنْهُ): هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند. (۲)

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده و با صراحت شفاعت های تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است.

(*) باز در حدیث پرمعنی دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قَفْ تَشَفَّعْ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيكَ لَهُمْ): «در روز رستاخیز خداوند «عالم» و «عابد» را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن!» (۳)

در این حدیث پیوندی در میان «تادیب عالم» و شفاعت او نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قراردادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۵۷

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۰۴

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۰۵

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

(۱) سوره ی اعراف: آیات ۱۴۱-۱۳۸

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْدَانِهِمْ قَالَوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) (*) (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُؤُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) (*) (۱)

پیام ها

۱. پرستش (حق یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. (يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْدَانِهِمْ) (در زمان موسی علیه السلام نیز افرادی بت می پرستیدند.)

۲. محیط جبر آور نیست، ولی تأثیرگذار هست. (فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ ...) پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده ایم، از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی مشاهده ی یک صحنه (از فیلم، عکس، ماهواره و یا اجتماع) چنان در انسان تأثیرگذار است که تمام زحمات تربیتی رهبران را متزلزل و خراب می کند.

۳. گاهی انسان از مهم ترین نعمت ها غفلت ورزیده و نسبت به آن ها ناسپاسی می کند. (جَاوَزْنَا) ... (اجْعَلْ لَنَا)

۴. گاهی انسان به حدی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می کند.

(يا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً)

۵. افراد و ملت ها، هر لحظه در معرض خطر انحراف اند. (قَالُوا يَا مُوسَى ...)

۶. ایمان سطحی، زود گذر است. (وَ جَاوَزْنَا) ... (قَالُوا) ... (اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً)

۷. بدتر از دشمنان آگاه خارجی و بیگانه، دوستان نادان داخلی اند. (جَاوَزْنَا) ... (قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ ...)

۸. تقاضای مردم، همیشه صحیح نیست و اکثریت و خواست آنان همه جا یک ارزش نیست.

(قَالُوا) ... (اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً)

۹. الگوپذیری، تقلید و مدل برداری، از خصلت های انسان است. (اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ)

۱۰. جهل، ریشه ی بت پرستی و بت پرستی، عملی به دور از عقل است. (تَجْهَلُونَ) جهل، در فرهنگ قرآن، در برابر عقل قرار دارد نه علم، یعنی به کار غیرعقلانه جهل می گویند.

۱۱. تقاضای خدای محسوس (همچون بت) از پیامبر بزرگواری همچون موسی، نشانه ی جهل عمیق و ریشه دار است. (تَجْهَلُونَ)

۱۲. هم انحراف های فکری از بین رفتنی است، هم انحراف های عملی. (مُتَّبِعٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ باطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) آری، پایان باطل، نابودی

است، پس ظاهر آن ما را فریب ندهد.

۱- ترجمه: و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!» (* این‌ها (را که می‌بینید)، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می‌دهند، باطل (و بیهوده) است. (* (سپس) گفت: «آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبم؟! خدایی که شما را بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (* (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته شما را شکنجه می‌دادند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می‌گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود. (*))»

۱۳. عبادت باید بر اساس تعقل و تشکر باشد. (أَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ دِينَكُمْ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهًا شُرَكَاءَ لَهُمْ هُمْ كُفَّارٌ)

۱۴. خدا یافتنی است، نه بافتنی (أَبْعَيْتُمْ) و پرستش غیر خدا، با عقل و روحیه ی سپاسگزاری ناسازگار است.

۱۵. نجات دهنده ی واقعی خداوند است، گرچه نجات از طریق رهبری موسی انجام گرفته باشد. (أَنْجَيْنَاكُمْ)

۱۶. یاد نعمت های الهی، سبب پایداری و پرهیز از شرک است. (أَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ دِينَكُمْ... (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

۱۷. رهبران باید پیوسته نعمت های الهی را یادآوری کنند تا مردم دچار غفلت نشوند. (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

۱۸. طاغوت ها بدون یاران و اطرافیان، زوری ندارند. (آلِ فِرْعَوْنَ)

۱۹. طاغوت ها برای حفظ حکومتشان، بی گناهان را می کشند. (يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ)

۲۰. زنان و جوانان، اهداف نقشه های طاغوت هستند. (يُقْتَلُونَ) ... (يَسْتَحْيُونَ ...)

۲۱. زنده نگاه داشتن مادرانی که فرزندانشان را جلو چشمشان کشته اند، بدترین عذاب است.

(سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

۲۲. گاهی حوادث تلخ و ناگوار، وسیله آزمایش الهی اند. (بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

۲۳. سختی ها و گرفتاری ها را هرچند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

(وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ)

(۲) سوره دخان: آیات ۳۲-۳۳

(وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ *) وَ آتَيْنَاهُمْ مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ *) (۱)

پیام ها

۱. برنامه های خداوند بر اساس علم است. (اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ)

۲. داده های الهی، وسیله ی آزمایش اند. (آتَيْنَاهُمْ ... مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ)

(۳) سوره ی ابراهیم: آیات ۵-۱۰

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ *) (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ *) (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ *) (وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ *) (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا

أَيَّدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٢﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَدَّدٍ قَالُوا إِنَّكُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾

۱- ترجمه: «ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، (*) و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!»

۲- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! و «ایام الله» را به آنان یاد آور! در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکر گزار! (*) و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند پسرانتان را سر می بردند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!» (*) و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!» (*) و موسی (به بنی اسرائیل) گفت: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، (به خدا زیانی نمی رسد چرا که خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است!» (*) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید، شک و تردید داریم!» (*) رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده او شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشند و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد!» آنها گفتند: «(ما اینها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (*)»

۱. انبیا باید معجزه داشته باشند. (أَرْسَلْنَا... بِآيَاتِنَا)
۲. هدف کلی انبیا، یکی است. خداوند در آیه اول این سوره به پیامبر اسلام و در این آیه به حضرت موسی می فرماید: مردم را از تاریکی ها خارج کنید و به نور هدایت نمایید. (أَخْرِجْ قَوْمَكَ)
۳. اولین حوزه ی مأموریت انبیا، قوم خودشان است. (قَوْمَكَ)
۴. راه نجات مردم از ظلمات، یاد قهر و قدرت خدا نسبت به ستمگران و توجه به الطاف او نسبت به گذشتگان است. (ذَكَرْهُمْ بِإِیَامِ اللَّهِ)
۵. توجه به تاریخ، زمینه ی صبر و شکر را در انسان به وجود می آورد. یادآوری مصیبت ها و تلخی های گذشته و برطرف شدن آن ها، انسان را به شکر وادار می کند؛ و توجه به پایداری امت ها و پیروزی آنان، آدمی را به صبر و مقاومت دعوت می کند. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)
۶. همه ی روزها روز خداست، امّا روز تجلی قدرت خداوند حساب دیگری دارد. (تجلی قدرت او در قهر بر کفار و تجلی لطف او بر مؤمنین). (بِإِیَامِ اللَّهِ)
۷. هرگونه جشن یا سوگواری و مراسم ویژه ای که بزرگداشت ایام الله باشد جایز است. (ذَكَرْهُمْ بِإِیَامِ اللَّهِ)
۸. مؤمن در سختی، صبر و در رفاه، شکر می کند. (صَبَّارٍ شَكُورٍ)
۹. صبر زمینه درک حقیقت است. (لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ)
۱۰. سنت خداوند بر آن است که شکر را وسیله ی ازدیاد نعمت قرار داده و این سنت را قاطعانه اعلام کرده است. (تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ) شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کف بیرون کند.
۱۱. خدا برای تربیت ما، شکر را لازم کرد نه آنکه خود محتاج شکر باشد. (رَبُّكُمْ)
۱۲. با شکر، نه تنها نعمت های خداوند بر ما زیاد می شود، بلکه خود ما نیز رشد پیدا می کنیم، زیاد می شویم و بالا می رویم. (لَأَزِيدَنَّكُمْ)
۱۳. کفر کفران نعمت، تنها گرفتن نعمت نیست، بلکه حتی گاهی نعمت سلب نمی شود ولی به صورت نعمت و استدراج درمی آید تا شخص، کم کم سقوط کند. (لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)
۱۴. در شیوه دعوت و تبلیغ، نباید کار به خواهش از مردم برسد. (إِنْ تَكْفُرُوا... فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ)
۱۵. با ایمان و عمل خود، بر خداوند هیچ متنی نگذاریم که او نیازی به اعمال ما ندارد. (لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ)
۱۶. ایمان و کفر، یا شکر و کفران ما در ذات او اثری ندارد. (لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ)

گر جمله ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریایش نشیند گرد

۱۷. از سوی خداوند سنت ها و قوانین ثابتی بر تاریخ و جامعه حاکم است، که آشنایی با قسمتی از تاریخ می تواند درس عبرتی برای قسمت دیگر باشد (لَمْ يَأْتِكُمْ ...)

۱۸. قسمت هایی از تاریخ بشر، مجهول و ناشناخته است. (لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ)

۱۹. همه ی انبیا معجزه داشته اند. (جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ)

۲۰. کفار تنها مخالف شخص انبیا نبودند، بلکه با مکتب آنان مخالف بودند. (كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ)

۲۱. شك کفار در حقایق دین، ناشی از مقام تحقیق نیست، بلکه منشأ آن بدینی و لجبازی است.

(شَكٌّ ... مُرِيبٌ)

۲۲. اعتقاد به خدا، فطری و بدیهی است و سزاوار شك نیست. (أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ)

۲۳. در کنار عقل و فطرت، محبت و دعوت نیز لازم است. (أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ ... يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ)

۲۴. دین انسان را به پاکی از آلودگی ها دعوت می کند. (يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ ... ذُنُوبَكُمْ)

۲۵. خداوند طالب غفران و آمرزش گناهان انسان است. (يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ)

۲۶. توبه و اطاعت از خداوند باعث تأخیر اجل انسان می شود. (يَدْعُوكُمْ ... يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى)

۲۷. خداوند از روی مهر، به هدایت دعوت می کند و از روی لطف تا پایان عمر مهلت انتخاب می دهد.

(يَدْعُوكُمْ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى)

۲۸. عمر هر انسانی، از پیش اندازه گیری و تعیین شده است. (إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى)

۲۹. تعصبات قومی و نژادی، مانع پذیرفتن حق است. (يَعْجَبُ آبَاؤُنَا)

۳۰. خانواده در عقاید و باورهای انسان، نقش مهمی دارد. (يَعْجَبُ آبَاؤُنَا)

۳۱. عناد و گردنکشی در برابر حق، درد بی درمان است. تمام انبیا با معجزه به سراغ مردم می رفتند، ولی لجاجت برخی مردم سبب می شد که همواره معجزه ی تازه ای که طبق هوس آن ها باشد از پیامبران درخواست کنند. (فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

(۴) سوره ی بقره: آیات ۴۷ - ۵۰

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۚ وَ أَنَا فِي فَضْلَتِكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (*) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عِدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (*)) وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ

فِي ذَالِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (*) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (*) (۱)

۱- ترجمه: «ای بنی اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتیم به خاطر بیاورید و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم. (*) و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند. (*) و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند؛ و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود. (*) و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم در حالی که شما تماشا می کردید. (*)»

۱. نعمت و فضیلت به دست خداوند است. (نِعْمَتِي)، (أَنْعَمْتُ)، (فَضَلْتُ)

۲. نجات از سلطه ی طاغوت، از بزرگ ترین نعمت های الهی است. (نِعْمَتِي)، (فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)

۳. ترس از حضور در دادگاه الهی، بدون وجود هر گونه و کیل یا شفیع، زمینه ی تقویت تقوای الهی است.

(وَ اتَّقُوا يَوْمًا)

۴. در برابر عقاید خرافی و باطل، با قاطعیت برخورد کنید (لا يُقْبَلُ)، (لا يُؤْخَذُ)

۵. آزادی از سلطه ی طاغوت ها، از بزرگ ترین نعمت هاست. چنان که خداوند از میان همه نعمت ها، نام آن را برده است. (نَجَّيْنَاكُمْ)

۶. بیان سختی ها و تلخی های گذشته، لذت آزادی امروز را چندین برابر می کند.

((يَسْأَلُونَكُمْ)) (يُدَبِّحُونَ) (يَسْتَحْيُونَ))

۷. طاغوت ها، بدون اطرافیان قدرت ندارند. (آلِ فِرْعَوْنَ)

۸. ناگواری و آزادی، هر دو وسیله ی آزمایش و تربیت هستند (بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

۹. محورهای دفاعی و توسعه ی نیروهای رفاهی، کار فرعون است. (يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

۱۰. طاغوت ها برای حفظ نظام و سلطه ی خود، به هر نوع شکنجه ای دست می زنند. (يَسْأَلُونَكُمْ)، (يُدَبِّحُونَ)

۱۱. نقش اسباب، بسته به اراده ی حکیمانه خداوند است.

موسی یک عصا دارد که گاهی از سنگ آب می جوشاند (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ) و گاهی به آب خورده و از میان آن راه گشوده می شود. (فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ)

۱۲. پایان شب سیه سفید است. بنی اسرائیل بعد از آن همه شکنجه و بلا به رفاه و نجات رسیدند. (فَأَنْجَيْنَاكُمْ)

۱۳. انتقام از ستمگران در حضور ستمدیدگان، مرهمی برای آن هاست. (أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)

فصل چهارم: داستان جوشیدن آب از صخره ها و نزول من و سلوی و توقع خداوند از آن ها در ۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل

و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

شمس تبریزی

سنایی

صائب

امیر معزی

خاقانی

حبیب خراسانی

.۲

نعمت سایه ی ابر

قرآن و روایات

صفیٰ علیشاه

.۳

نزول منّ و سلوی در جانب کوه

طور

قرآن و روایات و تورات

صفیٰ علیشاه

.۴

توقع خداوند در قبال دادن این

نعمت ها

قرآن و روایات

صفیٰ علیشاه

.۵

ناسپاسی بنی اسرائیل

پس از اتمام حجت موسی و عذاب

الهی بر آنان

قرآن و روایات

صفیٰ علیشاه

شمس

ناصر خسرو

عطار

.۶

حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه

ابر

و ورود به صحرای فاران

تورات

.۷

درخواست موسی از برادر زنش

تورات

.۸

تنبيه مریم (کلثوم خواهر موسی

و هارون)

تورات

.۹

بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته

آیات

اعراف: ۱۵۹-۱۶۰

بقره: ۵۷ / ۶۰

طه: ۸۰-۸۲

قسمت اول: غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ

در تورات آمده است:

- بنی اسرائیل به دستور خداوند از صحرای «سین» کوچ کردند و پس از چند توقف کوتاه در «رفیدیم» اردو زدند. اما وقتی به آنجا رسیدند دیدند که در آن مکان نیز آب برای نوشیدن پیدا نمی شود.

- پس گله و شکایت آغاز کردند و به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم»

- موسی جواب داد: چرا گله و شکایت می کنید؟ چرا خداوند را امتحان می نمایید؟

- اما قوم بنی اسرائیل تشنه ی آب بود و به موسی شکایت کردند و گفتند: چرا ما را از سرزمین مصر، خارج کردی تا ما و فرزندان و میش هایمان را تشنه بکشی؟ و موسی به سوی پروردگار رفت و گفت: من با این قوم چه کنم؟ هر آن ممکن است که مرا سنگسار کنند!

- خداوند در جواب موسی فرمود: برخی از بزرگان بنی اسرائیل را همراه خود بردار و پیشاپیش مردم به طرف کوه حوریب حرکت کن. من در آنجا کنار صخره، پیش تو خواهم ایستاد.

- باهمان عصایی که به رود نیل زدی به صخره بزن تا آب از آن جاری شود و قوم بنوشند

- موسی همان طور که خداوند به آن دستور داد عمل کرد و آب از صخره جاری شد.

- موسی اسم آنجا را «منا» (قوم خداوند را امتحان کردند) گذاشت.

- ولی بعضی اسم آنجا را «مریبه» (محل بحث و مجادله) گذاشتند.

- چون در آنجا قوم اسرائیل به مجادله با خداوند پرداختند و گفتند: آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟ و به این ترتیب او را امتحان کردند.

(۱)

در قرآن آمده است:

۱- «به خاطر بیاورید هنگامی که موسی (در آن بیابان خشک و سوزانکه بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد (۲) و خدا این تقاضا را قبول فرمود...»

۳- «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن» (۳)

۵- «و او چنین کرد، ناگهان دوازده چشمه (درست به تعداد قبائل بنی اسرائیل) از سنگ جوشید (ابتدا به آرامی و سپس تند شد) و هر یک از این چشمه ها به سوی طایفه ای سرازیر گردید، به گونه ای که اسباط و قبائل بنی اسرائیل «هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختن» (۴)

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۷: آیات ۱-۷

۲- أعراف: ۱۶۰ (... وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ ...) ۲- بقره: ۶۰ (وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ...)

٣- بقره: ٦٠ (... فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...) ٤- أعراف: ١٦٠ (... أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...)

٤- بقره: ٦٠ (... فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ

مَشْرَبُهُمْ...)

هم به موسی وحی شد از ما چو آب

ز او طلب کردند قوم از التهاب

زن عصا بر سنگ و آب آور برون

آنکه اندر تو بره داری کنون

یعنی آن سنگی که گفتت در گذار

مر مرا بردار کت باشم به کار

در زمان آورد بیرون سنگ را

وان عصا را زد بوی آهنک را

در زمان بشکافت سنگ اندر شتاب

ز او ده و دو چشمه جاری شد ز آب

مردمان دیدند و دانستند زود

مشرب خود را هران سبطی که بود (۱)

و آنکه موسی

خواست بهر قوم آب

پس به او گفتیم در حال خطاب

زن عصا بر سنگ تا جاری شود

آب ها، وین آیت باری شود

شد ده و دو چشمه جاری در نظر

تا بود هر فرقه ای را آبخور

چشمه ها دانی چه باشد ای سنی؟

ده حواس ظاهری و باطنی

با دو قوه عاقله اندر مثل

کان یکی باشد نظر دیگر عمل

می شود آنجاری از سنگ دماغ

با عصای نفس گر داری فراغ (۲)

۷- خداوند می گوید: «ما آن ها را به دوازده گروه تقسیم کردیم» (تا نظمی عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند) (۳)

گفت پیغمبر که من آن قوم را

در شب معراج دیدم جابه جا

بعد شرح حال ایشان حق نمود

اندر آیت ذکر احبار یهود

گفت کردیم از هم ایشان را جدا

بر دو و ده سبط اندر اجتبا

گشت هر سبطی قبیله و امتی

ز آل یعقوب آنچه بود از حکمتی

تا که از تفریقشان یابد تمیز

فاضل از مفضل و هم خوار از عزیز (۴)

نکته ها

• سنگی که موسی به آن با عصا زد

بعضی گفته اند این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هرچند در پاره از روایات اشاره ای به آن شده است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷

۳- أعراف: ۱۶۰ (وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا...)

(* امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد (عج) به کعبه تکیه زدند منادی فریاد می زند هیچ کس لازم نیست آب و غذایی به همراه خویش بردارد زیرا که سنگ موسی بن عمران همراه ماست و در هر منزلی تا نجف اشرف از تشنگان رفع عطش کرده و گرسنگان را سیر می نمایم. (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان.

(* امام عسگری علیه السلام در تفسیر آیه (وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ) فرمودند: گرمای سوزان بیابان تیه و عطش فراوان، بنی اسرائیل را به ستوه آورد... تا آنکه موسی دست به دعا برداشته و گفت (إلهی بحقِّ محمد سید الأنبیاء و بحقِّ علی سید الأوصیاء و بحقِّ فاطمه سیده النساء و بحقِّ الحسن سید الأولیاء و بحقِّ الحسین أفضل الشهداء و بحقِّ عترتهم و خلفائهم ساده الازکیاء لما سقیئ عبادک هؤلاء) و چیزی از دعای او نگذشته بود که به فرمان خداوند عصایش را بر سنگ کوبید و دوازده چشمه از میان آن جاری گشت. (۲)

□ فرق (انفجرت) و (انبجست)

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به «انفجرت» شده، به معنی جریان شدید آب است.

در حالی در آیه ۱۶۰ سوره اعراف بجای آن «انبجست» آمده است، به معنی جریان خفیف و ملایم، ممکن است اشاره به مرحله ابتدایی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آن ها نگردد و بنی اسرائیل به خوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل خود در آورند.

در مفردات راغب آمده است که «انبجاس» درجایی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید و انفجار به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد... و این تعبیرات نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند.

□ حکمت تقسیم بندی به ۱۲ سبط

روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندی های صحیح و منظم بوده باشد و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد، اداره آن ها آسان تر و رعایت عدالت در میانشان سهل تر خواهد بود و به همین دلیل تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل پیروی کنند.

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن این همه آب و این چشمه ها را از آن صخره، بعید شمرده اند، درحالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می دهد، چنان که در جای خود گفته ایم، امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم.

بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین و آسمان و تمام جهان هستی است به هیچ وجه مشکل نخواهد بود، چه اینکه اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می پنداشتیم.

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۳۱

۲- تفسیر امام عسگری (ع)، ص ۱۰۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۸۵

کوتاه سخن اینکه: آفریننده عالم هستی و نظام علت و معلول، حاکم بر آن است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنایی در نظام موجود علت و معلول کم نیست و به هر حال مسئله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی و علمی ایجاد نمی کند.

• اسرار عدد دوازده

- عدد ماه ها...

- عدد نقبای بنی اسرائیل ...

- عدد فرزندان یعقوب و اسباط بنی اسرائیل ...

- تعداد حواریون حضرت عیسی: ...

- عدد ائمه ی معصومین ...

مخالفان اهل بیت، بسیار کوشیده اند تا این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را (که شیعه و سنی با ده ها سند آن را نقل کرده اند) که خلفای پس از من دوازده نفر و همه از قریش اند، بر حاکمان بنی امیه و بنی عباس تطبیق دهند، اما نتوانسته اند.

• (اسباط)

گرفته شده از کلمه ی سبط است و آن درختی است که شتر از آن علف می خورد

در رأس هر سبطی یک سرچشمه است و منظور اینجا، تقسیم بنی اسرائیل به دوازده مجموعه است که هر کدام، سرچشمه ای دارد و آن به خاطر نظم سفرهایشان است.

«أشباطاً» جمع «سبط»، به فرزندان و نوه ها و شاخه های یک فامیل گفته می شود.

هر یک از تیره های بنی اسرائیل، از یکی از فرزندان یعقوب منشعب شده بودند.

هر کدام از اسباط بنی اسرائیل چشمه خود را می شناختند و این خود سبب می شد که اختلافی در میان آن ها بروز نکند و نظم و انضباط حکم فرما گردد و آسان تر سیراب شوند.

• بررسی اشعار شعرای ایرانی:

موسی نهران آمد، صد چشمه روان آمد

جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد (۱)

کجاست بحر حقایق کجاست ابر کرم

که چشمه های روان داده است خارا را (۲)

هر کس که یابد ابن رشد، زان قند بی او چشد

مانند موسی برکشد از خاره او ماء معین (۳)

۱- کلیات شمس، ص ۲۶۳

۲- کلیات شمس، ص ۱۳۶

۳- کلیات شمس، ص ۶۲۹

ص: ۱۷۰

موسی که در این خشک بیابان به

عصایی

صد چشمه روان کرد از این خاره

ی ماکو (۱)

حدیث موسی و سنگ و چشمه ی آب

ز اشک بنده بینی به وقت رفتارش (۲)

تقلید چون عصاست به دستت در

این سفر موسی

وز فزه عصات شود تیغ

ذوالفقار

بزد عصا و بجوشید آب خویش

آن ذوالفقار بود، از آن بود

خوشگوار (۳)

صخره موسی گر از او چشمه روان

گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خارا دل من (۴)

به حکم نافذ نشکفت اگر برون

آرد

ز چوب و سنگ چو موسی پیامبر آتش و آب (۵)

ناله های دل خراشش چون عصای

موسوی

از نهاد سنگ خارا چشمه ی رحمت گشاست (۶)

صائب از کلک سخنور چو عصای

موسی

چشمه ها از جگر سنگ روان ساخته ایم (۷)

هر کجا باشد بیابانی ز بی آبی

چو تیه

ابر نوروژی زند بر سنگ چون موسی عصا (۸)

گر گشاد از دل سنگی ده و دو

چشمه کلیم

من بسی معجز از این سان به خراسان یابم (۹)

خارا چو مار بر کشم و پس به یک عصا

ده چشمه چون کلیم ز خارا

بر آورم (۱۰)

دل چو سنگ خاره شد ای پور

عمران با عصا

چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال این است و بس (۱۱)

قسمت دوم: نعمت سایه ی ابر

در قرآن آمده است:

۱. در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت «ابر را بر سر آن ها سایه افکن ساختیم» (۱۲)

۱- کلیات شمس ، ص ۸۱۶

۲- کلیات شمس ، ص ۴۹۹

۳- کلیات شمس ، ص ۱۳۰۴

۴- کلیات شمس ، ص ۶۸۴

۵- دیوان سنایی، ص ۶۴

- ۶- دیوان صائب، ج ۲، ص ۴۷۵
- ۷- دیوان صائب، ج ۵، ص ۲۷۴۴
- ۸- دیوان امیر معزی، ص ۲۹
- ۹- دیوان خاقانی، ص ۲۲۸
- ۱۰- دیوان خاقانی، ص ۱۸۶
- ۱۱- دیوان حبیب خراسانی، ص ۱۴۳
- ۱۲- بقره: ۵۷؛ أعراف: ۱۶۰ (وَزَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ ...)

ابر را کردیم هم ما سایبان

بهرشان در تیه از گرمای آن (۱)

آن غمام آمد تجلی صفات

و آن صفات این پرده های شمس ذات (۲)

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمایی می کند از یک سایه گوارا (همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و ورزش نسیم است) چقدر لذت می برد.

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابان ها هست، ولی آیه به روشنی می گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت بلکه به لطف خدا غالباً از این نعمت بزرگ بهره می گرفتند.

نکته ها

□ معنای (غمام)

در اصل از ماده «غم» به معنی پوشیدن چیزی است.

اینکه به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آن است که صفحه آسمان را می پوشاند.

اگر به اندوه، «غم» می گویی از جهت این است که گویی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد. (۳)

«غمام» به ابر بی باران گفته می شود که فقط سایه ایجاد می کند.

ابرهای باران دار را «سحاب»، «غمام» و «مزن» می گویند.

بعضی «غمام» و «سحاب» را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند،

ولی بعضی معتقدند که «غمام» مخصوصاً به ابرهای سفیدرنگ گفته می شود.

و در توصیف آن چنین می گویند: غمام ابری است که سردتر و نازک تر است. درحالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است. به هر حال این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین اینکه از سایه ابرها استفاده می کردند، نور کافی به خاطر سفیدی شان به آن ها می رسید و آسمان تیره و تار نبود!

قسمت سوم: نزول من و سلوی در جانب کوه طور سینا

در روایات آمده است:

(*) ابن عباس می گوید: بنی اسرائیل از موسی پرسیدند تو با کدامین نیرو و امکانات قادر خواهی بود این همه زن و کودک و افراد عاجز و

زمین گیر را به سرزمین مقدس یعنی اریحا و فلسطین برسانی؟ موسی گفت به زودی خداوند راه خروج از مشکلات را برای ما به وجود خواهد آورد. چیزی نگذشت که خداوند مایحتاج ضروری آن ها از قبیل آب و پوشاک و خوراک آسمانی را بر ایشان فراهم ساخت تا به سرزمین مقدس رسیدند و آن مکان را بدین جهت مقدس نامیده اند چون یعقوب و پدر موسی علیه السلام و اسحاق و یوسف: در آنجا به دنیا آمدند و بعد از مرگ نیز برای دفن بد آنجا منتقل گشتند. (۴)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۳- آلوسی، روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث؛ راغب، مفردات، ماده غم

۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۷۸

در قرآن آمده است:

۱- «ای بنی اسرائیل ما شمارا از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم»

۲- «ما شمارا به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی» (۱)

۳- «ما مَن و سلوی بر شما نازل کردیم» (۲)

ای بنی یعقوب از اعدائتان

ما نجات آن روز دادیم آن چنان

وعده پس دادیمتان بر کوه طور

از ره ایمن که لامع گشت نور

از پی انزال توریه قویم

یا که ازبهر مناجات کلیم

من و سلوی ما فرستادیم هم

بر شما بودید چون در تیه غم (۳)

هم بر ایشان ما فرستادیم باز

مَن

و سلوی بی ز رنج و اهتراز (۴)

مَن و سلوی باشد احوال و مقام

سالکان را کآید از رب الانام

و آن خصال معنوی و اخلاق نیک

که شود بر قلب و جان اشراق نیک

آن علوم و آن معارف آن حکم

کآید از حق بهر سالک دم به دم

و آن ریاح رحمت و نفحات ذات

واردات غیب در تیه صفات (۵)

در آن بیابانی که سرگردان بودید و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاری تان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرارداد و از آن استفاده می کردید.

پیداست رهروان این بیابان خشک و سوزان، آن هم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذایی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آن ها حل کرد.

۷ در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل از «ایلیم» کوچ کردند و به صحرای «سین» که بین ایلیم و کوه طور سینا بود رفتند.

- روزی که به آنجا رسیدند، روز پانزدهم ماه دوّم، بعد از خروج ایشان از مصر بود.

- در آنجا بنی اسرائیل باز از موسی و هارون گله کرده، گفتند: «ای کاش در مصر می ماندیم و همان جا خداوند ما را می کُشت. آنجا در کنار دیگ های گوشت می نشستیم و هر قدر می خواستیم می خوردیم، اما حالا در این بیابان سوزان که شما ما را به آن کشانیده اید، به زودی از گرسنگی خواهیم مُرد.»

۱- طه: ۸۰ (یا بنی اسرائیل قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ... نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى)

۲- بقره: ۵۷؛ أعراف: ۱۶۰ (... وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى ...)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: حال از آسمان برای ایشان نان می فرستم. هر کس بخواهد می تواند بیرون برود و هر روز نان خود را برای همان روز جمع کند. به این وسیله آن ها را آزمایش می کنم تا ببینم آیا از دستوراتم پیروی می کنند یا نه.
- به قوم اسرائیل بگو که روزهای جمعه نان به اندازه ی دو روز جمع کرده آن را آماده نمایند پس موسی و هارون، بنی اسرائیل را جمع کردند و به ایشان گفتند: امروز عصر به شما ثابت می شود که این خداوند بود که شمارا از سرزمین مصر آزاد کرد.
- فردا صبح حضور پُر جلال خداوند را خواهید دید، زیرا او گله و شکایت شمارا که از وی کرده اید شنیده است.
- چون شما درواقع از خداوند شکایت کرده اید نه از ما.
- ما کیستیم که از ما شکایت کنید؟ از این پس عصرها خداوند به شما گوشت خواهد داد و صبح ها نان آنگاه موسی به هارون گفت که: به قوم اسرائیل بگوید: به حضور خداوند بیاید زیرا او شکایات شمارا شنیده است.
- درحالی که هارون با قوم سخن می گفت، آن ها به طرف بیابان نگاه کردند و ناگهان حضور پُر جلال خداوند از میان ابر ظاهر شد.
- خداوند به موسی فرمود: شکایات این قوم را شنیده ام، برو و به ایشان بگو که عصرها گوشت خواهند خورد و صبح ها با نان سیر خواهند شد تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم. (۱)
- در عصر همان روز، تعداد زیادی بلدرچین آمدند و سراسر اردوگاه بنی اسرائیل را پوشاندند و در سحرگاه، اطراف اردوگاه شبم بر زمین نشست.
- صبح وقتی شبم ناپدید شد، دانه های ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه های برف بود.
- وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند از همدیگر پرسیدند: این چیست؟
- موسی به آن ها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید. خداوند فرموده که هر خانواده به اندازه ی احتیاج روزانه ی خود از این نان جمع کند، یعنی برای هر نفر، یک عومر.»
- (عومر ظرفی بود به گنجایش دو لیتر که برای اندازه گیری به کار می رفت) پس قوم اسرائیل بیرون رفتند و به جمع آوری نان پرداختند. بعضی زیاد جمع کردند و بعضی کم. اما وقتی نانی را که جمع کرده بودند با عومر اندازه گرفتند، دیدند کسانی که زیاد جمع کرده بودند، چیزی اضافه نداشتند و آنانی که کم جمع کرده بودند، چیزی کم نداشتند، بلکه هر کس به اندازه ی احتیاجش جمع کرده بود. موسی به ایشان گفت: چیزی از آن را تا صبح نگه ندارید. ولی بعضی به حرف موسی اعتنا نکردند و قدری از آن را برای صبح نگه داشتند، اما چون صبح شد، دیدند پر از کرم شده و گندیده است؛ بنابراین موسی از دست ایشان بسیار خشمگین شد.
- از آن پس هر روز صبح زود هر کس به اندازه ی احتیاجش از آن نان جمع می کرد و وقتی آفتاب بر زمین می تابید نان هایی که بر زمین مانده بود، آب می شد.
- روز جمعه، قوم اسرائیل دو برابر نان جمع کردند، یعنی برای هر نفر به جای یک عومر، دو عومر.
- آنگاه بزرگان بنی اسرائیل آمدند و این را به موسی گفتند.

- موسی به ایشان گفت: خداوند فرموده که: فردا روز استراحت و عبادت است. هر قدر خوراک لازم دارید، امروز بپزید و مقداری از آن را برای فردا که «سَبَّتِ خداوند مقدس» است نگهدارید.

- آن ها طبق دستور موسی نان را تا روز بعد نگه داشتند و صبح که برخاستند دیدند همچنان سالم است.

- موسی به ایشان گفت: «این غذای امروز شماست چون امروز «سَبَّتِ خداوند است» و چیزی روی زمین پیدا نخواهید کرد. شش روز خوراک جمع کنید اما روز هفتم سَبَّتِ است و خوراک پیدا نخواهید کرد» ولی بعضی از مردم در روز هفتم برای جمع کردند خوراک بیرون رفتند اما هر چه گشتند چیزی نیافتند.

- خداوند به موسی فرمود: «این قوم تا کی می خواهند از احکام و اوامر من سرپیچی کنند؟ مگر نمی دانند که من در روز ششم خوراک دو روز را به آن ها می دهم و روز هفتم را که شنبه هست روز استراحت و عبادت معین کرده ام و نباید برای جمع کردن خوراک از خیمه های خود بیرون بروند؟» پس قوم اسرائیل در روز هفتم استراحت کردند. آن ها اسم نانی را که صبح ها جمع می کردند «مَنْ» (این چیست؟) گذاشتند و آن مثل دانه های گشنیز سفید بود و طعم نان عسلی را داشت.

- موسی بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند فرموده که از این نان به مقدار یک عومر به عنوان یادگار نگهداریم تا نسل های آینده آن را ببینند و بدانند این همان نانی است که خداوند وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آورد در بیابان به ایشان داد» (۱)

- موسی به هارون گفت: «ظرفی پیدا کن و در آن به اندازه ی یک عومر «مَنْ» بریز و آن را در حضور خداوند بگذار تا نسل های آینده آن را ببینند.»

- هارون همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، عمل کرد. بعدها این نان در صندوق عهد، نهاده شد.

- بنی اسرائیل تا رسیدن به کنعان و ساکن شدن در آن سرزمین مدتّ چهل سال از این نانی که به

- «من» معروف بود می خوردند. (۲)

در جای دیگر آمده است:

- خداوند بادی وزانید که از دریا بلدرچین (سلوی) آورد.

- بلدرچین ها اطراف اردوگاه را از هر طرف به مسافت چند کیلومتر در ارتفاعی قریب ۱ متر از سطح زمین پُر ساختند.

- بنی اسرائیل تمام آن روز و شب و روز بعد از آن، بلدرچین گرفتند.

- حداقل وزن پرندگان که هر کس جمع کرده بود قریب ۳۰۰ مَن بود.

- به منظور خشک کردن بلدرچین ها، آن ها را در اطراف اردوگاه پهن کردند ولی به محض این که شروع به خوردن گوشت نمودند خشم خداوند بر قوم اسرائیل افروخته شد و بلایی سخت نازل کرده، عده ی زیادی از آنان را از بین برد. پس آن مکان را «قبروت هتاوه» (قبرستان حرص و ولع) نامیدند، چون در آنجا اشخاصی را دفن کردند

١- سفر الخروج، إصحاح ١٦: آيات ١-٣٦

٢- سفر الخروج، إصحاح ١٦: آيات ١-٣٦

که برای گوشت و سرزمین مصر حریص شده بودند. قوم اسرائیل از آنجا به حسیروت کوچ کرده، مدتی در آنجا ماندند. (۱)

نکته ها

□ منظور از (مَنْ) و (سلوی)

(الف) (مَنْ)

در لغت: قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد. (۲)

و یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چراکه در حواشی بیابان تیه، کوهستان ها و سنگلاخ هایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل نوشته شده) تائید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گل ها و شکوفه ها معروف است و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگ ها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، به طوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد» (۳)

شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده آشکار می گردید و به شیره ی مخصوص درختان که چون قطره بر روی آن ها می نشیند، گفته می شود که همان صِغ است. احتمالاً در اثر باران های نافی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: (الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنِّْ وَ مَاءُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ): (قارچ نوعی از من است و آبش داروی چشم است) (۴) معلوم می شود «من» قارچ های خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

در تورات می خوانیم که «من» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

(ب) (سلوی)

نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تائید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید.

بدان که سلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آن ها را در یک فصل صید نمودند ... این مرغ از راه دریای قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا

۱- سفر الخروج، إصحاح ۱۶، آیات: ۳۱-۳۵

۲- مفردات راغب ماده ی «مَنْ»

۳- قاموس كتاب مقدس، ص ۶۱۲.

۴- طبرسی، مكارم الاخلاق، ترجمه ميرباقری، ج ۱، ص ۳۴۳

داخل می شود و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود و چون پرواز غالباً نزدیک زمین است...» (۱)

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است و این پرنده در آن سرزمین معروف است.

لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانی شان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند و گرنه به طور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

(*) در کتاب تهذیب روایتی بدین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است: خواب بامدادی، روزی را از انسان دور کرده و باعث زردی و زشتی چهره می گردد و خداوند روزی انسان ها را میان سپیده دم و طلوع خورشید مقرر فرموده است.

خوراک آسمانی «من» و «سلوی» (ترنجبین و بلدرچین) بر بنی اسرائیل نیز در چنین وقتی نازل می گردد و هر کس که در آن ساعت بخواب رفته بود از آن بی نصیب می ماند و مجبور بود در طول روز مجدداً از خداوند درخواست روزی نماید. (۲)

□ آیا «من» و «سلوی» از هر غذایی برتر بود؟

بدون شک غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند، غذاهای پرارزشی است ولی مسئله این است که تنها نباید به زندگی از یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذایی تن به اسارت در دهد؟! وانگهی بنابراین که «من» یک نوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند «سلوی» پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد، چراکه هضم و جذب اولی بسیار آسان است درحالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده ای دست به گریبان خواهد بود. (۳)

□ (انزلنا)

چنان که در آیه ۶ سوره زمر می خوانیم: (وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ): (هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد) و معلوم است که انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند.

بنابراین «انزلنا» در این گونه موارد یا به معنی «نزول مقامی» است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پایین تر داده می شود؛ و یا از ماده «انزال» به معنی مهمانی کردن است، چراکه گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرایی کردن آمده. چنان که در سوره واقعه آیه ۹۳ درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم: (فَنَزَّلْنَا مِنْ حَمِيمٍ): آن ها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرایی می شوند! و در سوره آل عمران آیه ۱۹۸ درباره بهشتیان می خوانیم: (خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ): «مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند» و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آن ها شده است.

۱- سفر خروج و سفر اعداد (از تورات)؛ قاموس کتاب مقدس (مستر هاکس) ص ۴۸۳

۲- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۳۹

۳- قرآن بر فراز قرون و اعصار، ص ۱۱۲

این احتمال نیز وجود دارد که «نزول» در اینجا به همان معنی معروفش باشد چرا که این نعمت‌ها مخصوصاً پرنندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آن‌ها می‌آمده است.

□ اشعار شاعران برجسته ایرانی در این زمینه:

به من ده آن می‌احمر به شهر

یوسفانم بر

که سیرم زین بیابانی و زین من و از این سلوی (۱)

دریغ دار ز نادان سخن که نیست

صواب

به پیش خوگ نهادن نه من و نه سلوی (۲)

کسی با شوق روحانی نخواهد ذوق

جسمانی

برای گلبن وصلش رها کن من و سلوی را (۳)

قسمت چهارم: توقع خداوند در قبال دادن این نعمت‌ها

در قرآن آمده است:

۱- (و گفتیم): «از روزی های الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» (۴)

۳- «بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند! (*) و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آمرزم!» (*) (۵)

در حقیقت خداوند به آن‌ها گوشزد می‌کند که حداقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمت‌های بزرگ هم که باشد لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

گفتم ایشان را خورید

از طیبات

زان چه کردم رزقتان اندر حیات (۶)

می بنوشید و خورید

از رزق ها

که خدا کرده است

بر خلقان عطا

در زمین باشید لیکن در نهاد

بی تجاوز بی فضولی

بی فساد

اکل و شرب از رزق های معنوی

شد معانی و حکم تا

بگروی

بهر انسان کسب آن فرض است و سهل

هم به لا تعثوا مخاطب

اهل جهل (۷)

۱- کلیات شمس، ص ۱۴۸

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۹

۳- دیوان عطار، ص ۵۴

۴- بقره: ۵۷؛ أعراف: ۱۶۰ (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...)-۲- بقره: ۶۰ (كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ)

۵- طه: ۸۱-۸۲ (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ) (*) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ
ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (**)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸.

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷.

ص: ۱۷۸

هست رزق طیبین گفت

اركلوا

خوردن آن نزد دهان

است و گلو

طبیات اعنی که باشد رزق خاص

یافت از حق بهر خاصان

اختصاص

ما شمارا بر کمال آراستیم

متّصف بر وصف خود می خواستیم

(۱)

همچنین گفتیم بر وجه

ثبات

ما رزقنا کم کلوا من

طبیات

فیه لانطغوا از حد خویش هم

نگذرید از ناسپاسی

در نعم

بر شما پس خشم من آید فرود

چون که خشم آمد هلاکت

رخ نمود

هستم آمرزنده کردار توبه کس

گشت مؤمن کار نیکو

کرد پس

پس ز افعال نکو حق گر که خواست

یافت بی شک در سلوک

او راه راست (۲)

نکته ها

□ فرق (تعثوا) و (مفسدین)

«لا تعثوا» از ماده «عثی» (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می رود...

در حالی که ماده «عیث» که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفاسد حسی اطلاق می گردد...

بنابراین جمله «لا تعثوا» همان معنی مفسدین را می رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر...

این احتمال نیز وجود دارد که مجموع جمله اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز از نقطه کوچکی شروع می شود و سپس گسترش می یابد و تشدید می گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه «تعثوا» استفاده می شود.

به تعبیر دیگر «مفسدین» اشاره به آغاز برنامه های فساد انگیز است و «تعثوا» اشاره به ادامه و گسترش آن.

همراه با کلمه ی «مُفْسِدِینَ»، «لَا تَعْتُوا» نیز آمده است و شاید در کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه، می خواهد از توجه و تعمّد و روحیه ی فساد انگیزی نهی کند. چراکه لغزش غیر عمد و بدون قصد فتنه انگیزی، مورد عفو قرار می گیرد.

□ طغیان در نعمت ها

آن است که انسان به جای اینکه از آن ها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن ها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد، همان گونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

□ (هوی)

در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولاً نتیجه آن، نابودی است، به علاوه در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از در گاهش نیز است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۰

۱- از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف ورجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد و درهای بازگشت به روی توبه کاران بگشاید، آیه بعد می گوید: «من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می آمرزم»

توبه از هر گناه و خلاف باید متناسب با همان گناه و خلاف باشد:

مثلاً توبه کسی که نماز نخوانده، قضای نماز است،

توبه ی مردم آزاری، عذرخواهی است،

توبه ی کتمان حقایق، بیان آن است،

توبه ی شرک، ایمان به خداست،

توبه ی مال مردم خواری، رد اموال به صاحبان آن است.

۲- با توجه به اینکه «غفار» صیغه مبالغه است نشان می دهد که خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می دهد.

□ شرایط توبه

۱. بازگشت از گناه است و بعد از آنکه صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد،

۲. نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

۳. باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

۴. در اینجا شرط چهارمی تحت عنوان (تَمَّ اهْتَدَى) اضافه شده است.

۵. در معنی این جمله، «تَمَّ اهْتَدَى» مفسران بحث های فراوانی دارند که از میان همه آن ها دو تفسیر، جالب تر به نظر می رسد.

۶. اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است، یعنی توبه گذشته را می شوید و باعث نجات می شود، مشروط بر اینکه بار دیگر شخص توبه کار در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق بازنگرداند.

۷. این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی علیه السلام و در زمان دیگر پیامبر اسلام (ص) و در یک روز امیر مؤمنان علی علیه السلام و امروز حضرت مهدی (عج) است. چراکه یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او است.

- (***) مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند: «هدایت به ولایت ما اهل بیت است» سپس اضافه کرد: «فَوَ اللَّهُ لَوْ

إِنَّ رَجُلًا- عبدالله عمره ما بين الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَ لَمْ يُجِئْ بِوَلَايَتِنَا لِأَكْتَبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ: «به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند و سپس از دنیا برود درحالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند». (۱)

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۶، ح ۸؛ سیوطی، الدرالمثور، ج ۳، ص ۶ [این روایت را محدث معروف اهل تسنن «حاکم ابو القاسم حسکانی» نیز نقل کرده است.]

- (*) آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره ای از این روایات گفته است: وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است زیرا:

اولاً بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است.

ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت: نیست، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام ص ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت ولایت آن ها.

این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آن ها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

قسمت پنجم: ناسپاسی بنی اسرائیل پس از اتمام حجت موسی و عذاب الهی بر آنان

در قرآن آمده است: بنی اسرادیل خوردند و کفران و ناسپاسی کردند.

۱- «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا داشتند» (۱)

بر صفات نفس گر راجع شدید

ز آن معانی بر صور قانع شدید

خار را باشد زیان کو گل نی است

آفتاب ار خار و گل مستغنی است

(۲)

پس ذخیره می نهادند از نهان

آنچه می آمد بر ایشان ز آسمان

زان ذخیره یا ز عصیان دگر

ظلم بر ما می نکردند آن حشر

لیک می بودند درحالی که هم

بودشان بر نفس های خود ستم (۳)

البته چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموماً مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند، بلکه در برابر اکثریت مفسده جو، اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهمانگ با کارهای اکثریت.

قرآن برای این اقلیت صالح اهمیت خاصی قائل شده است و می گوید:

۲- «از قوم موسی علیه السلام گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند و حاکم به حق و عدالتند» (۴)

هست هم از قوم موسی امتی

جمله بر یهدون بالحق آیتی

راه بنمایند بالحق متفق

و اندر آن باشند با ایشان محق

هم بوی یعنی به حق اندر عباد

حکم حق جاری کنند از عدل و داد

فرقه ای بودند با عدل و حساب

در زمان موسی از حکم کتاب

راسخ اندر دین و هم قائم به حق

بودشان انصاف در نظم و نسق

قصد یا زان امت اندر انتساب

مؤمنان باشند از اهل کتاب

۱- بقره: ۵۷ و اعراف: ۱۶۰ (...وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸

۴- اعراف: ۱۵۹ (وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ)

اشهر این باشد که چون موسی گذشت

فتنه اندر قوم او بسیار گشت

سوی قتل انبیا بردند دست

مؤمنان گشتند یکجا خوار و پست

خواستند از حق گروهی از خواص

کز میان قومشان سازد خلاص

حق رهی بنمود و رفتند آن گرام

بر دیار چین به امنیت تمام

عدل در ایمان خود کردند چون

وصفشان زان کرده حق بر يعدلون (۱)

نکته ها

□ احترام به موقعیت اقلیت های صالح

آیه ۱۵۹ اعراف ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که تسلیم در برابر سامری و دعوت او نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی علیه السلام بودند و یا گروه های صالح دیگری که بعد از موسی علیه السلام بروی کار آمدند.

در صورتی که کلمه «کان» را در تقدیر بگیریم تا آیه اشاره به زمان گذشته بوده باشد و می دانیم تقدیر گرفتن بدون وجود قرینه خلاف ظاهر است.

بنابراین در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبییرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود:

(*) از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان: نقل شده که فرمود: منظور امت محمد صلی الله علیه و آله است. (۲)

یعنی پیروان راستین این پیامبر و آن هایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول تعلیمات آن حضرت برکنار ماندند.

(*) به همین جهت در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: (و الذی نفسی بیده لتفرقن هذه الامه على ثلاثة و سبعین فرقه کلهما فی النار الا فرقه و مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّهٔ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ وَ هذه التي تنجو من هذه الامه): «سوگند به آن کس که جانم به دست او است این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخ اند جز یک گروه که خداوند در آیه (و مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّهٔ ...) به آن ها اشاره کرده است، تنها آن ها اهل نجاتند» (۳)

ممکن است عدد ۷۳ فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقاید عجیب و غریب روی کار آمدند و خوشبختانه غالب آن ها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آن ها در کتب «تاریخ عقاید» به چشم می خورد.

(*) در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی علیه السلام نقل شده می خوانیم که علی علیه السلام ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند، فرمود: «گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند» (۴).

(*) در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهل بیت: است. (۵).

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۸

۲- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۰۵

۳- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴- زرکشی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۳

۵- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵

روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداق های مختلف از این واقعیت اند و آن اینکه آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه اینکه با تمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آن ها به «امت» (نه امم) تعبیر کرده است.

قسمت ششم: حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه ابر و ورود به صحرای فاران

در تورات آمده است: در روز بیستم، ماه دوّم از سال دوّم خروج از مصر، ابر از بالای خیمه ی عبادت حرکت نمود، پس قوم اسرائیل از صحرای سینا کوچ کرده به دنبال ابر به راه افتادند تا اینکه ابر در صحرای فاران از حرکت بازایستاد. پس از آنکه موسی دستورات خداوند را در مورد کوچ قوم دریافت کرد، این نخستین سفر ایشان بود.

ترتیب حرکت قبیله های اسرائیل در هنگام کوچ کردن از این قرار بود:

۱. «قبیله ی یهودا» زیر پرچم بخش خود به رهبری نحشون پسر عمیناداب، پیشاپیش قوم اسرائیل حرکت می کرد.

۲. پُشت سر آن، «قبیله ی یساکار» به رهبری نتنائیل پسر صوغر، در حرکت بود. (۱)

۳. و بعد از آن «قبیله ی زبولون» به رهبری الیاب پسر حیلون.

۴. مردان «بنی جرشون و بنی مراری از قبیله ی لاوی»، خیمه ی عبادت را که جمع شده بود بر دوش گذاشتند و به دنبال قبیله ی زبولون به راه افتادند

۵. پُشت سر آن ها، «قبیله ی رثوبین» زیر پرچم بخش خود به رهبری ایصور پسر شدیئور حرکت می کرد.

۶. در صف بعد، «قبیله ی شمعون» به رهبری شلومی ئیل پسر صوریشدای.

۷. و پس از آن، «قبیله ی جاد» به رهبری الیاساف پسر دعوئیل قرار داشت

۸. به دنبال آن ها «بنی قهات» که اسباب و لوازم قدس را حمل می کردند، در حرکت بودند.

(برپاسازی خیمه ی عبادت در جایگاه جدید می بایستی پیش از رسیدن بنی قهات پایان یافته باشد)

۹. در صف بعدی، «قبیله ی افرایم» بود که زیر پرچم بخش خود به رهبری الیشع پسر عمیهود حرکت می کرد

۱۰. «قبیله ی منسی» به رهبری جملی ئیل پسر فدهصور و قبیله ی بنیامین به رهبری ابیدان پسر جدعونی پُشت سر آن ها بودند.

۱۱. آخر از همه، قبایل بخش «دان» زیر پرچم خود حرکت می کردند.

«قبیله ی دان» به رهبری اخیعزر پسر عمیشدای.

«قبيله ی اشیر» به رهبری فجعی نیل پسر عكران و

«قبيله ی نفتالی» به رهبری اخیرع پسر عینان به ترتیب در حرکت بودند. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۰، آیات: ۱۱-۲۴

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۰، آیات: ۱۱-۲۴

قسمت هفتم: درخواست موسی از برادر زنش

در تورات آمده است:

- روزی موسی به برادر زنش حوآب پسر رئوئیل مدیانی (فرزند شعیب) گفت: ما عازم سرزمینی هستیم که خداوند وعده ی آن را به ما داده است، تو هم همراه ما بیا. در حقّ تو نیکی خواهیم کرد، زیرا خداوند وعده های عالی به قوم اسرائیل داده است. ولی برادر زنش جواب داد: «نه من باید به سرزمین خود و نزد خویشانم برگردم.»

- موسی اصرار نموده، گفت: پیش ما بمان، چون تو این بیابان را خوب می شناسی و راهنمای خوبی برای ما خواهی بود. اگر با ما بیایی، در تمام برکاتی که خداوند به ما می دهد شریک خواهی بود پس از ترک کوه سینا مدّت سه روز به سفر ادامه دادند درحالی که صندوق عهد پیشاپیش قبایل اسرائیل در حرکت بود تا مکانی برای توقف آن ها انتخاب کند.

- هنگام روز بود که اردوگاه را ترک کردند و سفر خود را در پی حرکت ابر آغاز نمودند.

- هرگاه صندوق عهد به حرکت درمی آمد موسی ندا سر می داد: «برخیز ای خداوند تا دشمنانت پراکنده شوند و خصمانت از حضورت بگریزند» و هرگاه صندوق عهد متوقف می شد، موسی می گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیلی بازگرد.» (۱)

قسمت هشتم: تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی و هارون)

در تورات آمده است:

- روزی مریم و هارون، موسی را به علّت این که زن او حبشی بود، سرزنش کردند.

- آن ها گفتند: «آیا خداوند فقط به وسیله ی موسی سخن گفته است؟ مگر او به وسیله ی ما نیز سخن نگفته است؟»

- خداوند سخنان آن ها را شنید و فوراً موسی و هارون و مریم را به خیمه ی عبادت فراخوانده، فرمود: «هر سه نفر شما به اینجا بیایید»

- پس ایشان در حضور خداوند ایستادند. (موسی متواضع ترین مرد روی زمین بود)

- آنگاه خداوند در ستون ابر نازل شده، در کنار در عبادتگاه ایستاد و فرمود: «هارون و مریم جلو بیایند» و ایشان جلو رفتند.

- خداوند به ایشان فرمود: من با یک نبی به وسیله ی رؤیا و خواب صحبت می کنم، ولی با موسی به این طریق سخن نمی گویم، چون او قوم مرا با وفاداری خدمت می کند. من با وی رودررو و آشکارا صحبت می کنم نه با رمز و او تجلّی مرا می بیند. چطور جرئت کردید او را سرزنش کنید؟ پس خشم خداوند بر ایشان افروخته شد و خداوند از نزد ایشان رفت.

- به محض این که ابر از روی خیمه ی عبادت برخاست. بدن مریم از مرض جذام سفید شد.

- وقتی هارون این را دید، نزد موسی فریاد برآورد: «ای آقایم، ما را به خاطر این گناه تنبیه نکن، زیرا این گناه ما از نادانی بوده است. نگذار مریم مثل بچه ی مرده ای که موقع تولد، نصف بدنش پوسیده است شود» پس موسی نزد خداوند دعا کرده، گفت: «ای خدا، به تو التماس می کنم او را شفا دهی»

- خداوند به موسی فرمود: اگر پدرش آب دهن به صورت او انداخته بود، آیا تا هفت روز خجل نمی شد؟

- حالا هم باید هفت روز خارج از اردوگاه به تنهایی به سر برد و بعد از آن می تواند دوباره بازگردد پس مریم مدت هفت روز از اردوگاه اخراج شد و قوم اسرائیل تا بازگشت وی به اردوگاه، صبر نموده، پس از آن دوباره کوچ کردند.

- سپس از حصیروت حرکت نموده؛ در صحرای فاران اردو زدند (توقف ابر در صحرای فاران) (۱)

این نقشه مسیر حرکت بنی اسرائیل در صحرای سینا را نشان می دهد



نمونه فلزی چرخ ارابه مصری در عمق دریای سرخ در محل عبور بنی اسرائیل

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

(۱) سوره ی اعراف: آیات ۱۶۰-۱۵۹

(وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (*) وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (*) (۱)

پیام ها

۱. در برخورد با مخالفان نیز باید انصاف داشت و خدمات و کمالاتشان را نادیده نگرفت.

(وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ)

۲. هدایت کنندگان، خود باید ملازم و معتقد و پیرو حق باشند. (يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)

۳. در اداره ی امور، وجود تشکیلات، تقسیم کار و طبقه بندی، نقش مهمی دارد. (وَقَطَعْنَا لَهُمُ)

۴. دوازده گروه بنی اسرائیل، همه از یک ریشه بودند. (قَطَعْنَا لَهُمُ) به جای (جعلنا)

۵. گروه گروه شدن، با حفظ وحدت در هدف، ضرری ندارد. (قَطَعْنَا لَهُمُ)

۶. عرضه بعد از تقاضا، اهمیت بیشتری دارد. (اسْتَسْقَاهُ) ... (اضْرِبْ بِعَصَاكَ)

۷. وسیله مهم نیست، اراده ی الهی مهم است که گاهی یک عصای چوبی را کارگشا در همه جا قرار می دهد. (بِعَصَاكَ) (عصا، درجایی مار

و اژدها و در جای دیگر وسیله ای برای ایجاد چشمه های آب می شود)

۸. توسل به پیامبران برای رهایی از مشکلات جایز، بلکه به اجابت نزدیک است.

۹. مردم، نیازهای اقتصادی و مادی خود را نیز با انبیا در میان می گذاشتند و به آنان متوسل می شدند.

(اسْتَسْقَاهُ) ... (فَانْبَجَسَتْ)

۱۰. اگر هر گروه بداند که به کجا باید رجوع کند، بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می شود.

(قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ)

۱۱. به مردم آگاهی دهیم، خودشان عمل می کنند. (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ) و نفرمود: (قد شرب)

۱۲. خداوند، هم آب مورد نیاز بنی اسرائیل را تأمین نمود، هم غذای آنان را.

۱۳. پیدایش و حرکت ابرها و عملکرد آن‌ها، همه تحت تدبیر و اراده‌ی الهی است.

(و ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ)

۱- ترجمه: «و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند. (*) ما آنها را به دوازده گروه- که هر یک شاخه‌ای (از دودمان اسرائیل) بود- تقسیم کردیم؛ و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ بزن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می‌شناخت؛ و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم و بر آنها «مَن» و «سَلْوَى» فرستادیم (و به آنان گفتیم): از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما داده ایم، بخورید! (و شکر خدا را بجا آورید! آنها نافرمانی و ستم کردند ولی) به ما ستم نکردند، لکن به خودشان ستم می‌نمودند. (*)»

۱۴. مَنْ وَ سَلْوَى، از غذاهای طیب است. (كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ)، پس از (الْمَنَّ وَ السَّلْوَى) آمده است

۱۵. خداوند، روزی رسانِ مردم، (رَزَقْنَاكُمْ) و خواهان بهره گیری طیب از نعمت های پاک و پاکیزه است.

(كُلُوا مِنَ طَيِّبَاتِ)

۱۶. با یک ضربه عصای موسی، چشمه ها از دل سنگ جوشید، ولی با آن همه معجزه، دل های ناهلان تکان نخورد. (وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا

أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ)

۱۷. کفران نعمت، سبب محرومیت از آن می شود و زیانش به ناسپاسان می رسد.

(وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

۱۸. آنانکه از نعمت های مادی در راه رشد و معنویت خود بهره نگیرند، به خود ستم کرده اند.

(كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

(۲) سوره بقره: آیات ۵۷ / ۶۰

(وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (*))... (وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (*)) (۱)

پیام های آیه ۵۷

۱. ابرو باد و باران، به فرمان خداوند هستند. (ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ)

۲. رازق بودن خداوند، محدود به شرایط خاصی نیست. در بیابان بی آب و علف هم رزق طبیعی می فرستد.

(وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى)

۳. خداوند، رزق انسان را از حلال و پاکیزه مقدر کرده است. (طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ)

۴. تخلف از فرامین الهی، ظلم بر خویشان است. (أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

پیام های آیه ۶۰

۱. انبیا، در فکر تأمین نیازهای مادی مردم نیز هستند. (إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ)

۲. همه چیز، حتی آب خوردن را از خداوند بخواهیم. (اسْتَسْقَى)

۳. قوانین طبیعت، محکوم اراده ی خداوند است. (اضْرِبْ)... (فَانفَجَرَتْ)

خداوند هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با یک عصا و از دست یک نفر، یک بار آب را می خشکاند و یک بار آب را جاری می سازد.

۴. دعای انبیا، مستجاب است. (اَسْتَشْقِي)، (فَأَنْفَجَرْتُ)

۱- ترجمه: «و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم و «من» [شیره مخصوص و لذیذ درختان] و «سلوی» [مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم (و گفتیم): «از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید!» (ولی شما کفران کردید!) آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند. (*)» (و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم): «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» (*)»

۵. جاری شدن آب با زدن عصا به سنگ، یک معجزه است و پیدایش دوازده چشمه برای دوازده قبیله، معجزه ای دیگر. (اثننا عشره)

۶. توزیع منظم و عادلانه و حساب شده، مایه ی امنیت و صفاست و مانع پیدا شدن اختلاف است.

(قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ)

۷. بهره گیری از نعمت های الهی، نباید زمینه ساز فساد باشد. (كُلُوا)... (وَلَا تَعْتَوُوا)

(۳) سوره ی طه: آیات ۸۰-۸۲

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عِدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ (*)) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (*)) وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (**)) (۱)

پیام ها

۱. یادآوری نعمت های الهی، یکی از وظایف انبیا و زمینه ی رشد و تشکر انسان است.

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

۲. آزادی و امنیت از بزرگ ترین نعمت های الهی و زمینه ساز استفاده از سایر نعمت هاست. (أَنْجَيْنَاكُمْ)

۳. پس از سقوط طاغوت و تشکیل حکومت، مهم ترین نیاز، قانون است.

(أَنْجَيْنَاكُمْ ... وَعَدْنَاكُمْ) (وعدده ی خدا اعطای تورات و قانون الهی بود)

۴. همه ی الطاف از جانب خداوند است. (أَنْجَيْنَاكُمْ وَعَدْنَاكُمْ نَزَّلْنَا)

۵. نعمت معنوی بر نعمت مادی مقدم است. ابتدا فرمود: (وَعَدْنَاكُمْ) که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: (الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ) که غذای جسم است.

۶. اصل در چیزهای طیب و پاکیزه، مباح بودن استفاده از آن هاست. (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ)

۷. پس تحریم طیبات ممنوع است.

۸. ادیان الهی به بهداشت تغذیه توجه دارند. (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ)

۹. طبع انسان یکی از معیارهای شناخت حلال هاست. (طَيِّبَاتِ)

(طیب به چیزی گفته می شود که مطابق طبع و دلپسند باشد).

۱۰. رعایت نکردن احکام خوردنی ها، از بسترهای طغیان است. (كُلُوا ... لَا تَطْغَوْا)

۱۱. امت های رهاشده از ستم، در معرض طغیان هستند. (أَنْجِنَاكُمْ ... كُلُّوَا ... وَلَا تَطْغَوْا)

۱۲. حلال های الهی را در راه حرام مصرف نکنیم. (لَا تَطْغَوْا فِيهِ)

۱۳. مصرف بیش از اندازه ی موردنیاز، سرپیچی از حکم خداست. (لَا تَطْغَوْا فِيهِ)

۱۴. قهر الهی نسبت به طغیانگران تهدیدی جدی است. (فَيَحِلُّ)

۱۵. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

(لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي)

۱- ترجمه: «ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنان نجات دادیم و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم و «من» و «سلوی» بر شما نازل کردیم! (*) بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوب می کند! (*) و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم! (*)»

۱۶. سقوط واقعی، گرفتار شدن به غضب الهی است، نه ورشکستگی های سیاسی، اقتصادی و امثال آن.

(مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى)

۱۷. راه توبه بر آنانکه مشمول غضب الهی شده اند، باز است. (فَقَدْ هَوَى ... إِنْ لَغَفَّارًا)

۱۸. بازگشت واقعی انسان، مغفرت و آثار بسیاری را از جانب خدا در پی دارد. (إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ)

۱۹. توبه با شرایطی پذیرفته می شود:

الف: بازگشت (تَابَ) ب: ایمان (آمَنَ) ج: کار خوب (عَمِلَ صَالِحًا) د: هدایت پذیری (اهْتَدَى).

۲۰. حتی ایمان و عمل صالح بدون هدایت پذیری از هادیان الهی کافی نیست.

(آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) (آری، اگر ایمان و عمل صالح باشد، ولی انسان در خط هدایت هادیان الهی قرار نگیرد، صید سامری و بلعم باعوراها می شود.)

۲۱. مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، اما مؤمن ماندن مهم تر است. (ثُمَّ اهْتَدَى)

گفتار دوم: وقایع قبل و بعد از نزول تورات (۱۰۰ تا ۱۱۰ سالگی) حضرت موسی

اشاره

فصل اول: بررسی داستان درخواست ۷۰ نقیب بنی اسرائیل برای رؤیت خداوند در طور سینا در ۷ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها

به

ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

-۱

قرار

ملاقات موی با خداوند و درخواست

رؤیت

خداوند توسط بنی اسرائیل

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

-۲

حضور

نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی

و مردن ۷۰ نقیب

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

مولانا

شمس

مغربی

محمود شبستری

مخزن

الاسرار

محتشم

کاشانی

سعدی

محیط

قمی

صائب

منصور

حلاج

مسعود

سعد

امیر

معزّی

اقبال

صفای

اصفهانى

سنایی

خاقانی

شمس

تبریزی

امام

خمینی

-۳-

به

هوش آمدن موسی و توبه ی او

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

شمس

تبریزی

ص: ۱۹۲

-۴

زنده

شدن دوباره ی نقبا به درخواست

حضرت

موسی

قرآن

صفی

علیشاه

-۵

دیدار

یترون (شعیب نبی)

و

صفورا (همسر موسی) و فرزندانش

در

صحرای سینا با موسی

تورات

-

-۶

تعیین

قضات با کمک یترون

تورات

-

-۷

پیام های

قرآنی ۳ دسته آیات

بقره:

۵۵-۵۶

اعراف: ۱۵۵-۱۵۶

اعراف: ۱۴۳

قسمت اول: فرار ملاقات موسی با خداوند و درخواست رؤیت خداوند توسط بنی اسرائیل

موسی تا آن روز پیرو آیین ابراهیم بود و همان را برای آن ها تبلیغ می کرد، اما خداوند به موسی دستور داد تا برای گرفتن الواح تورات و آیین جدید (یهودیت) دستورات جدیدی را فرابگیرد و به بنی اسرائیل منتقل کند و روزی را برای این ملاقات تعیین کرد و به موسی گفت در روزی که به تو خواهم گفت به مدت ۳۰ شب به کوه طور بیا و موسی زمانیکه این خبر را به بنی اسرائیل داد که قرار است به مدت ۳۰ روز به ملاقات پروردگار برود و در میان آنها نباشد جمعی از بنی اسرائیل با اصرار از موسی خواستند تا خدا را با چشم خود ببینند تا حرف او را باور کنند با اینکه معجزات بسیاری را از خداوند دیده بودند با این حال گفتند: ما می خواهیم خدا را مشاهده کنیم و گرنه هرگز ایمان نخواهیم آورد. در قرآن آمده است:

۱- «به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (۱)

پس ز موسی قوم کردند این سؤال

بلکه زین اکبر به هنگام مقال

این چنین گفتند با او ز اعتذار

که به ما بنما خدا را آشکار (۲)

نکته ها

□ در خواست دیدن خداوند

این درخواست ممکن است به خاطر جهل آن ها بوده، چراکه درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند و یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی بوده است که یکی از ویژگی های این قوم بوده. در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آن ها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند تا چه رسد به ذات پاک پروردگار.

دیدن خداوند، تقاضای جاهلانه ی بنی اسرائیل بود که از موسی می خواستند خدا را با چشم سر به آنان بنمایاند (که در آیه ۱۵۵ می خوانیم) و آن کافران غافل از بودند که هرگز چشم توان دیدن خداوند را ندارد، (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)، بلکه باید خدا را با چشم دل دید و به او ایمان آورد. چنان که حضرت علی علیه السلام فرمود: (رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ) (۳)

۱- بقره: ۵۵ (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ...) ۲- نساء: ۱۵۳ (... فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۳- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۸؛ توحید الصدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، ص ۱۰۹، ح ۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴؛

در قرآن آمده است:

۳- «هنگامی که موسی علیه السلام به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم» (۱)

و آن که در میقات با هفتاد تن

موسی آمد گفت حق با وی سخن

این چنین گویند کز حق می شنید

تا چهل روز او کلام بس مفید

تا نود الف از حق او اندر خطاب

نکت ها بشنید در نظم و حساب

وین عجب نبود که اندر اربعین

رازها گردد عیان بر مرد دین

خاصه گر باشد پیمبر یا ولی

سر وحدت سازدش حق منجلی

آن تکلم باشد او را واردات

در مقام کشف اسماء و صفات

هر دم آید وارداتی تازه اش

تا چه باشد سیر او و اندازه اش

در بیان علم الاسماء به نام

کرده ام تحقیق این معنی تمام

هر بنی آدم که دارد عقل و جان

باشدش از علم الاسماء نشان

از پدر آموخت چون رفتار او

کشف سازد حق بر او اسرار او
آدم اندر عشق و توبت فرد بود
پای تا سر انکسار و درد بود
ربنا انا ظلمنا گفت و رست
چون درستی دیده بود اندر شکست
زان تضرع کرد آن دانای راز
آدم و آدم نشان را سرفراز
حق تکلم کرد با موسی به طور
ز آن که بس در حب خود دیدش غیور
چون که با او خواست آید در کلام
طور را بگرفت ظلمت بالتمام
هفت فرسخ دور او تاریک شد
رفت کثرت جان به حق نزدیک شد
ظلمت از دانی اشارت بر فناست
رستگی جان ز قید ماسوی است
دور از وی گفت گردد کاتبین
چون شد از افعال مطلق سوی عین
می نویسند آن دو کاتب در سند
هر چه هست از فعل نیک و فعل بد
در فنا مرد ره از افعال رست
نیست کاتب را در آن احوال دست
غیر آن روحانیان و عرشیان

کس نماند او را به چشم اندر عیان
زان تجلی جان او بیتاب شد
از کفش سر رشته آداب شد
وصفش اندر وصف حق شد منظمس
گشت پس بر کشف ذاتی ملتمس
رب ارنی گفتن از مشتاقی است
حرص عاشق بر لقای باقی است
نز جسارت بود و نز ترک ادب
بل بد از افزونی عشق و طلب
گفت بنما روی تا بینم تو را
گفت از طمس صفاتی بر تو را
تا تو از خود باخبر در نیتی
خلق و حق بینی در اثنی نیتی
واقفی ز آن که تویی تو من منم
محق نبوی در وجود ذو المنم

تا نگویی کاین طلب جایز نبود

چون به کشف ذات او فایز نبود

بود جایز بلکه واجب آن طلب

تا مهیّا بر وصول آید ز رب

گر که مسمومی ز حق تریاق خواست

عیب نبود کاو به استحقاق خواست

فرقه ای گویند بهر رفع لوم

که نمود این خواهش او بر میل قوم

ور نه جایز نیست بهر انبیا

که ز حق خواهند چیزی بر خطا (۱)

خداوند در جواب سخن موسی فرمود:

۴- «هرگز مرا نخواهی دید ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید» (۲)

چون نمود او این سؤال از عشق تاب

لن ترانی گفت حقش در جواب

لیک بنگر سوی کوه استوار

گر که ماند در مکانش برقرار

پس مرا باشد که هم بینی تو زود

پس تجلی کرد بر کوهی که بود (۳)

۷ در تورات آمده است:

- بنی اسرائیل «رفیدیم» را ترک گفتند و درست سه ماه پس از خروجشان از مصر به بیابان سینا رسیدند و در مقابل کوه سینا اردو زدند.

- موسی برای ملاقات با خدا به بالای کوه رفت، خداوند از میان کوه خطاب به موسی فرمود: دستورات مرا به بنی اسرائیل بده و به ایشان بگو: شما دیدید که من با مصری ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه هایش را روی بال ها می برد، شمارا برداشته پیش خود آوردم. حال اگر

مطیع من باشید و عهد مرا نگه دارید، از میان همه ی اقوام، شما قوم خاص من خواهید بود.

- هر چند سراسر جهان مال من است، اما شما برای من مَلتی مقدّس خواهید بود و چون کاهنان مرا خدمت خواهید کرد.

- موسی از کوه فرود آمد و بزرگان بنی اسرائیل را دور خود جمع کرد و هر چه را که خداوند به او فرموده بود، به ایشان بازگفت.

- همه ی قوم یک صدا جواب دادند: «هر چه خداوند از ما خواسته است، انجام می دهیم.»

- موسی پاسخ قومش را به خداوند عرض کرد.

- و خداوند به او فرمود: حال پائین برو و امروز و فردا آن ها را برای ملاقات با من آماده کن. به ایشان بگو که لباس های خود را بشویند، چون من می خواهم پس فردا در برابر چشمان بنی اسرائیل بر کوه سینا نازل شوم. حدودی دورتادور کوه تعیین کن که قوم از آن جلوتر نیایند و به ایشان بگو که از کوه بالا نروند و حتّی به آن نزدیک هم نشوند، هر که از این حدود پا فراتر گذارد کشته خواهد شد.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۶

۲- أعراف: ۱۴۳ (... قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي...)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۲

او باید سنگسار گردد و یا با تیر کشته شود بدون اینکه کسی به او دست بزند.

این قانون شامل حیوانات نیز می شود. پس به کوه نزدیک نشوید تا این که صدای شیپور برخیزد، آنگاه می توانید به دامنه ی کوه برآید (۱)

نکته ها

□ چرا موسی درخواست سفیهانه ی قومش را به خداوند گفت؟

(*) «ابن جهم» از حضرت رضا علیه السلام پرسید: چگونه ممکن است که موسی بن عمران از خداوند بخواهد تا خود را بر او بنمایاند؟ موسی علیه السلام که پیامبر بزرگ و اولوالعزم پروردگار بود و به خوبی می دانست، خداوند نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل مشاهده و رؤیت است چگونه چنین درخواستی که حتی در شان افراد عادی نیست از پروردگار کرد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: هنگامی که موسی قومش را در جریان مکالمه خداوند با خود قرارداد آن ها گفتند: ما سخن تو را باور نمی کنیم مگر آنکه خودمان نیز آن صدا را بار دیگر بشنویم، موسی نیز هفتاد نفر از برگزیدگان بنی اسرائیل را با خود به دامنه کوه سینا برد و خداوند نیز با ایجاد صوت در میان درختی از هر شش زاویه با آن ها تکلم نمود؛ اما بنی اسرائیل به موسی گفتند ما تا زمانی که خدای تو را آشکارا نبینیم بدو ایمان نخواهیم آورد!

آن ها بار دیگر از موسی خواستند تا خدای خویش را بدان ها بنمایاند و آن حضرت در پاسخ می گفت: خداوند را می بایست از طریق نشانه های او شناخت و هنگامی که سماجت برگزیدگان بنی اسرائیل را دید از باری تعالی درخواست کرد تا خود را با نشانه هایش بر او بنمایاند و بدین گونه بنی اسرائیل نیز مجاب گردند. پس موسی علیه السلام این تقاضا را از زبان قوم کرد، زیرا جمعی از جاهلان بنی اسرائیل اصرار داشتند که باید خدا را ببینند تا ایمان آورند و او از طرف خدا مأموریت پیدا کرد که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند.

(۲)

□ کلمه (لن)

طبق مشهور در میان ادبا برای نفی ابد است، بنابراین جمله لن ترانی مفهومش چنین می شود که نه در این جهان و نه در جهان دیگر مرا نخواهی دید و اگر (فرضاً) کسی در این موضوع تردید کند که «لن» برای نفی ابد است، باز اطلاق آیه و اینکه نفی رؤیت بدون هیچ قید و شرطی ذکر شده و دلیل بر این است که در هیچ زمان و در هیچ شرایطی خداوند، قابل رؤیت نیست.

درواقع حضرت موسی علیه السلام با بیان جمله ی (أرینی) و پاسخ (لَنْ تَرَانِي) خداوند و رساندن آن به مردم خواست به مردم بفهماند که خداوند برای من قابل رؤیت با چشم نیست تا چه رسد به شما.

دلایل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیح تر بعضی از کیفیات آن ها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم ناست، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، درحالی که او برتر از همه

۱- سفر خروج، إصحاح ۱۹، آیات ۱-۲۵

۲- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۵.

این ها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است.

(*) یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام به نام «هشام» می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر چه می گویی در مورد خبری که درباره رسول خدا ص وارد شده که او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟! امام صادق علیه السلام تبسم (تلخی) کرد و فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد، مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر، هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است، زیرا پیامبر ص فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است. (۱)

□ (لقاء الله)

تعبیر به (لقاء الله) در قرآن مجید کراراً آمده است، (۲) و همه به معنی حضور در صحنه قیامت است.

بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های او است، چنان که گروهی از مفسران گفته اند: یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است، زیرا انسان گاه به جایی می رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند. این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود.

(*) چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام «ذعلب یمانی» از امام: پرسید (هل رأیت ربک): (آیا خدای خود را دیده ای؟! امام: فرمود: (فَاعْبُدْ مَا لَا أَرَى)؟! آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: (لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ

۱- معانی الاخبار بنا به نقل المیزان ج ۸ ص ۲۶۸

۲- بقره: ۴۶ (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) عنكبوت: ۵ (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) كهف: ۱۱۰ (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) يونس: ۷ (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ) يونس: ۱۱ (وَ لَوْ يَعْلَمُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِّى إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ) يونس: ۱۵ (وَ إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا نَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ يَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ) فرقان: ۲۱ (وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عَنَّا كِبِيرًا)

بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ) چشم های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند. (۱) ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می شود، چراکه آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.

قسمت دوم: حضور نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی و مردن ۷۰ نقیب

خداوند در جواب موسی گفت به بنی اسرائیل بگو من را هرگز نمی توانید ببینید، حال اگر اصرار دارید بر دیدن من به کوه بیاید و اگر کوه را نگرستید و در جای خود ثابت ماند مرا می توانید ببینید؛ و موسی از کوه پایین آمد و پیغام خداوند را به بنی اسرائیل داد اما آنها همانطور که خداوند پیشگویی کرده بود اصرار بر دیدن کردند و موسی تصمیم گرفت ۷۰ نفر از نقبای بنی اسرائیل را به نمایندگی از مردم به دامنه ی کوه ببرد تا شاهد معجزه ی دیگری باشند (متلاشی شدن کوه به یک چشم بر هم زدن) و ایمان بیاورند که خداوند قابل رؤیت با چشم سر نیست و او را باید از آثار و نشانه ها و مخلوقاتش شناخت و قلبا او را دید و با چشم قلب به او ایمان آورد.

موسی هرچه آن ها را نصیحت کرد، فایده ای نداشت، سرانجام با هفتاد نفر به سوی کوه طور رفت.

در قرآن آمده است:

۱- «موسی علیه السلام هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد» (۲)

اختیار از قوم خود هفتاد مرد

بهر میقات آن کلیم الله کرد

قوم یا بودند در شک که کلام

کرده با موسی مران رب الانام

بردشان در طور تا خود بشنوند

از خدا گفتار و بر وی بگروند (۳)

۲- «چیزی نگذشت که تجلی خداوند بر کوه باعث تکه تکه شدن آن گردید و موسی بیهوش بر زمین افتاد» (۴)

۳- «سپس در همین حال صاعقه شمارا گرفت درحالی که نگاه می کردید» (۵)

۱- نهج البلاغه، کلام ۱۷۹

۲- أعراف: ۱۵۵ (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا ...)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۶

۴- أعراف: ۱۴۳ (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا...)

۵- بقره: ۵۵ (... فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ النساء: ۱۵۳... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ...)

پس مرا باشد که هم بینی تو زود

پس تجلی کرد بر کوهی که بود

در زمان گردید آن گه ریز ریز

وان کلیم افتاد بی هوش و تمیز

اوفتاده بود بیهش تا دو یوم

هم بمردند آنکه با او بد زقوم

بود آن کوه وجود موسوی

گفت بین گر ماند آن بر جا جوی

هم بود ممکن که بینی آن جمال

وین بود تعلیق بر امری محال

کوه اندر جای خود اصلاً نماند

رفت از خود هستی موسی نماند

گشت یکجا فانی از حیث وجود

پس چو باز آمد بهوش اندر شهود (۱)

پس فراگرفت از آن ناطقه

آن جماعت را ز گردون صاعقه

بهر ظلمی که به طعنت در سؤال

بودشان از موسی فرخنده فال (۲)

تا که خود بینیم حق را آشکار

صاعقه بگرفتتار پس استوار

و آن شما دیدید از چشم فکر

گر که باشد هیچتان اندر نظر
پس برانگیزاندم از بهر نشان
مر شمارا بعد موت اندر عیان
بو که شکر جانتان افزون شود
شاگرد از منعم به جان ممنون شود
سایبان کردیم ابری بر شما
من و سلوی گشت نازل از سما
تا خورید آن رزق ها بی زحمتی
و آن شمارا بود از ما رحمتی
گر شدید از نعمت ما ناسپاس
بر شما شد ظلم نی بر ربّ ناس
نیست ایمان حقیقی بی گمان
آنکه نبود از شهود و از عیان
زان سبب گفتند با موسی صریح
بی عیان ایمان ما نبود صحیح
صاعقه موت از فنای کاشف است
در تجلی ذاتی ار دل واقف است (۳)
چون رسیدندی به میقات آن کرام
ابری آمد رفت موسی در غمام
که نمی دیدند او را قوم او
حق به موسی آمد اندر گفتگو
چون که موسی از غمام آمد برون

گفت بشنیدید قول حق کنون
قوم گفتند این ندانستیم ما
کاین کلام حق بود بی افتری
هم چنان باقی بود ریبی که بود
جز که بینیم آن خدا را در نمود
کوه آمد زان سخن در زلزله
می بمردند آن کسان از هایلله
نزد بعضی رجفه در حین طلب
بر هلاکت نامد ایشان را سبب
بل بر ایشان ارتعاشی در رسید
که شدند از زندگانی ناامید
گشت نزدیک آن که مفصل هایشان
گردد از هم منقطع درجایشان

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۳

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۶۹

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

چون که موسی دید آن حال از خدا

خواست تا دل هایشان آمد بجا

هست مروی هم که با هارون به طور

رفت موسی نوبتی بهر حضور

ناگهان غالب به هارون خواب گشت

خفت و در خفتن ز عالم درگذشت

موسی او را غسل داد و دفن کرد

آمد اندر قوم پس تنها و فرد

چون که از هارون پرسیدند قوم

گفت او بگذشت اندر حال نوم

قوم گفتند این نباشد بر سند

بل بکشتی خود تو او را از حسد

گفت با من چند تن همراه شوید

تا ز حالش بر تمام آگه شوید

زنده سازم مرو را تا بی خلاف

خود کند بر مردن خود اعتراف

پس باو همراه شد هفتاد تن

اندر آن مدفن نمودند انجمن

بر دعای موسیش حق زنده کرد

ز او شنیدند آنچه بود آن چند مرد

منفعل گشتند و از حق زلزله

آمد ایشان را بجان زان مسئله

بعضی از ارباب تفسیر از نخست

این چنین گویند و این باشد درست

کاندر آن حینی که بر میقات او

رفت تا گیرد ز حق توریه او

برد آن هفتاد کس با خود به طور

تا گوه باشند او را در امور

چون که در میقات حاضر آمدند

هم ز موسی طالب رؤیت شدند

در زمان آمد بر ایشان صاعقه

جمله مردند از وقوع بارقه

بعد از آن شان حق تعالی زنده کرد

بر بقا بعد از فنا زینده کرد

شرح آن گفتیم در آیات پیش

این همان میقات باشد نی که بیش

بهر تأکید است تکرار صریح

هست از اقوال این قولی صحیح

پس بهر تقدیر در آن هایله

صاعقه بگرفتشان یا زلزله (۱)

نکته ها

□ هفتاد نقیب و نماینده ی نالایق زمان حضرت موسی

(*) حضرت مهدی: در پاسخ کسی که پرسید چرا مردم حق انتخاب امام را ندارند؟ فرمودند: حضرت موسی که هفتاد نفر را انتخاب کرد

معلوم شد لایق نبودند، پس وقتی انتخاب شدگان پیامبری مثل موسی منحرف شدند، انتخاب شدگان مردم چه وضعی خواهند داشت. (۲)

در روایات معصومین آمده است: هنگامی که موسی بر فراز کوه سینا تقاضای مشاهده باری تعالی را نمود ناگهان آسمان را دید که شکافته گشت و فرشتگان با عمودهایی از نور فوج فوج از کنار او می گذرند آن ها به موسی می گفتند: درخواستی بس عظیم را طلب نموده ای تا آنکه کوه از هم شکافته و او بی هوش نقش بر زمین شد. (۳)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۶

۲- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین ذیل آیه؛ قرائتی، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۸

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶

پس صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آن چنان همه را در وحشت فروبرد که بی جان به روی زمین افتادند. شاید صاعقه ای که در این آیه مطرح است، همراه با زمین لرزه بوده و آن ها با این صاعقه از دنیا رفتند. «صاعقه» عبارت از مبادله الکتریسته میان قطعات ابر و کره زمین است، ابرهایی که دارای الکتریسته مثبت هستند هنگامی که به زمین که دارای الکتریسته منفی است نزدیک می شوند، جرقه ای در میان آن ها یعنی مجاور سطح کره زمین آشکار می گردد که غالباً خطرناک و کشنده و ویرانگر است. ولی برق و رعد بر اثر مبادله الکتریسته میان دو قطعه ابر است که یک قطعه آن الکتریسته مثبت و دیگری الکتریسته منفی دارند و چون هر دو در آسمان اند معمولاً جز برای هواپیماها خطری ندارند.

□ (دک)

در اصل به معنی زمین صاف و مستوی است، بنابراین منظور از جمله: (جَعَلَهُ دَكًّا) این است که کوه را آن چنان متلاشی و نرم کرد، که همانند زمین صاف و مستوی شد، حتی در پاره ای از روایات وارد شده که کوه به چندین قسمت تقسیم و هر کدام به گوشه ای پرتاب شد! و یا به کلی در زمین فرو رفت.

□ (خَرَّ)

به معنای ساقط شدن و افتادن است.

□ (فَصَعَقَ)

به معنای بیهوشی بر اثر صدای مهیب است. آن نیروی الهی که بر کوه وارد آمد، آیا نیروی عظیم اتم بود، یا قدرت امواج صوتی و یا نیروی مرموز دیگر، هر چه بود کوه را متلاشی ساخت و موسی در اثر صدای غرّش انهدام کوه (یا از این مکاشفه و جذبه ی باطنی)، بی هوش بر زمین افتاد.

• ثابت ماندن کوه کنایه از هرگز ندیدن خداوند

در آیه فوق می خوانیم که خداوند به موسی علیه السلام می گوید «به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید» آیا مفهوم این سخن این است که به راستی خداوند قابل مشاهده است؟ پاسخ این است که این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار بماند، چنین تعبیری ذکر شده است. خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است) آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟ و یا نمونه ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکان دهنده یا صاعقه ای عظیم و وحشتناک که بر کوه زد و برقی خیره کننده و صدایی مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخاست، آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید.

• فرق تقاضای موسی با بنی اسرائیل در رؤیت خدا

موسی به نمایندگی از مردم و با ادب گفت: (أَرِنِي)، ولی قوم موسی با تکبر گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لِمَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً)، ما هرگز ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدا را آشکارا ببینیم. لذا خداوند در جواب موسی فرمود: (لَنْ تَرَانِي)، تو هرگز مرا نخواهی دید. اما در برابر قوم، قهرش را فرستاد. گویا خداوند با این کار می خواست دو چیز را به موسی علیه السلام و بنی اسرائیل نشان دهد: یکی اینکه آن ها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان

خلقت را مشاهده کنند، باین حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می کنند. دوم اینکه همان طور که این آیت عظیم الهی باینکه مخلوقی بیش نبود خودش قابل مشاهده نبود بلکه آثارش یعنی لرزه عظیم و صدای مهیب او شنیده می شد، اما اصل آن یعنی آن امواج مرموز یا نیروی عظیم، نه با چشم دیده می شد و نه با حواس دیگر قابل درک بود، باین حال آیا هیچ کس در وجود چنین آیتی می توانست تردید کند و بگوید چون خودش را نمی بینم و تنها آثارش را می بینم نمی توانم به آن ایمان بیاورم؟ جایی که درباره یک مخلوق چنین قضاوت کنیم درباره خداوند بزرگ چگونه می توانیم بگوییم چون قابل مشاهده نیست به او ایمان نمی آوریم باینکه آثارش همه جا را پر کرده است.

در روایات امام صادق علیه السلام در مورد دیدن مقام قرب خداوند در زمان بیهوشی حضرت موسی علیه السلام فرمودند: (و فی بصائر عن أن الكروبيين قومٌ من شيعتنا من الخلق الأول جعلهم الله خلفَ العرش لو قُسمَ نورٌ واحد منهم على أهل الارض لكفاهم ثُمَّ قال إِنَّ موسى عليه السلام لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أُمَّرٌ وَاحِدًا مِنَ الْكُرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجِبَلِ وَجَعَلَهُ دَكَاةً) (۱) (کروبیان قومی از شیعیان ما هستند (مقام اهل بیت را درک می کنند) و از خلق اول هستند و آنها را خداوند پشت عرش قرار داده اگر نوری از آنها به زمین برسد برای همه ی اهل زمین کفایت می کند، وقتی حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست رویت کرد خداوند به او گفت به کوه بنگر... در این لحظه موسی علیه السلام نگاه کرد و بیهوش شد و من امر به یکی از کروبیان امر کردم به کوه جلوه کن و کوه از هم پاشیده شد و موسی علیه السلام غش کرد).

درحقیقت چون امر خدا تکوینی است در اینجا فقط به این دسته از ملائک فقط امر شد و فقط کروبیان مورد

خطاب قرار گرفتند و چون آنها دارای مقام قرب وجودی به خداوند بودند و حضرت موسی نیز درخواست ملاقات با خدا را طلب کرده بود یکی از آنها مأمور شد تا موسی را به آن مقام ببرد و به همین دلیل ملک تنزل نکرد و زمانیکه موسی بیهوش شد آن ملک او را به آن جایگاه در پشت عرش برد و موسی به لقاء و دیدار خدا رسید و سپس به هوش آمد و از طرف ۷۰ نقیب دیگر طلب توبه و بخشش کرد. و موسی به همان دیداری رسید که امیرالمومنین رسید و خطاب به ذعلب که از ایشان پرسیده بود: ای امیرالمومنین! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من خدایی را که نبینم نمیپرستم و او پرسید: پس چگونه او را دیده ای؟ فرمودند: دیدگان با مشاهده او را نمیبینند ولی قلب ها با حقایق ایمان او را می بینند. (۲)

۷ در تورات آمده است

- موسی از کوه فرود آمد و بنی اسرائیل را تقدیس نمود و آن ها لباس های خود را شستند.

- موسی به ایشان فرمود: دو روز بعد خداوند خود را بر شما ظاهر خواهد کرد. پس خود را برای ملاقات با او آماده کنید و در این دو روز با زنان خود نزدیکی ننمایید.

۱- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۳؛ کنز الدقائق ج ۵، ص ۱۷۵؛ بحار الانوار ج ۲۶، ص ۳۴۲ و ج ۵۶ ص ۱۸۴

۲-، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ ابن بابویه، التوحید، ص ۱۰۹

- صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعدوبرق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند، آنگاه موسی آن‌ها را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند، تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید.

- صدای شیپور هر لحظه بلندتر می شد، آنگاه موسی با خدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد.

- وقتی خداوند بر قله ی کوه نزول کرد. موسی را فراخواند و موسی نیز به قله ی کوه بالا رفت.

- خداوند به موسی فرمود: «پایین برو و به قوم بگو که از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و برای دیدن من بالا نیایند و گرنه هلاک می شوند... حتی کاهنانی که به من نزدیک می شوند باید خود را تقدیس کنند تا برایشان غضبناک نشوم.»

- موسی عرض کرد: «آن‌ها به بالای کوه نخواهند آمد، زیرا تو ایشان را از این کار بر حذر داشته ای و به من دستور داده ای که کوه را تقدیس کرده، حدودی برای آن تعیین کنم و به آن‌ها بگویم که از آن حدود تجاوز نکنند.»

- خداوند فرمود: «پائین برو و هارون را با خود بالا بیاور، به بنی اسرائیل و کاهنان آن‌ها بگو که از آن حد تجاوز نکنند و برای دیدن من به بالای کوه نیایند و گرنه می میرند.»

- پس موسی از کوه پایین رفت و هرچه را که خداوند به او فرموده بود به قوم بازگفت. (۱)

• دیدگاه مولانا

مولانا با تلمیح به (خر موسی صاعقا) ضمن اشاره به بی هوش شدن موسی، کوه طور را عاشقی می داند که با دیدن موسی به وجد می آید و به رقص (سماع) و پای کوبی می پردازد و در حضور وی فانی و مستهلک می شود تا نمادی از انسان کامل و واصل به حق باشد. (۲)

«او هرگونه گرایش و کشش را که بین کائنات عالم هست نوعی عشق یا محبت تلقی می کند، چنانکه صعود و عروج جسم خاکی را درمعراج رسول و رقص کوه گران را در تجلی طور ناشی از عشق می بیند» (۳)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق جان طور آمد عاشقا

طور مست و خر موسی صاعقا (۴)

و درجایی دیگر نیز کوه طور را به شتر مست تشبیه می کند که عرصه ی تجلی حق می شود، اما چون قابلیت پذیرش آن را نداشت و از شراب عشقی که نوشیده بود، سرمستانه هم چون شتر به رقص درمی آید و از هم پاره پاره می شود:

۱- سفر خروج، إصحاح ۱۹، آیات ۱- ۲۵

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۲۷

۳- زرّین کوب، سرّنی، ج ۱، ص ۴۹۳

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶

کوه طور اندر تجلی حلق یافت

تا که می نوشید و می را

برنتافت

صار دکا منه و انشق الجبل

هل رأیتم من جبل رقص الجمل (۱)

مولانا برای پاره پاره شدن کوه طور، حسن تعلیلی می آورد و می گوید: جنبه نفسانی و صوری ما مثل سایه و تیرگی است که برای رسیدن به روشنی معرفت عالم غیب باید آن را از بین برد و کوه طور نیز به این دلیل از هم پاشید تا نور حق بر تمام ذرات آن بتابد:

هست صورت سایه معنی آفتاب

نور بی سایه بود اندر خراب

چون که آنجا خشت بر خشتی نماند

نور مه را سایه ی زشتی نماند

خشت اگر زرین بود برکنندی است

چون بهای خشت وحی و روشنی است

کوه بهر دفع سایه مندک است

پاره گشتن بهر این نور اندک

است

بر برون که چو زد نور صمد

پاره شد تا در درونش هم زند (۲)

مولانا معتقد است که امور عالم به دلیل داشتن اضداد قابل شناخت هستند، زیرا «ضد امری است وجودی که با امر وجودی دیگر در محل و موضع شریک باشد و اجتماع آن دو در محلی ممکن نباشد، اما خدای تعالی عین وجود است نه امر وجودی، بنابراین تصور مضاده در حریم قدس وی راه ندارد تا به سبب تعاقب اضداد، توجه ما به وجود وی معطوف گردد.» (۳)

بنابراین راه شناخت و دیدن خداوند، آگاهی و شناخت قدرت و آثار اوست:

نور حق را نیست ضدی در وجود

تا به ضد او را توان پیدا

نمود

لاجرم أبصارنا لا تدرکه

و هو یدرک بین تو از موسی و که (۴)

همچنین مولانا برای بیان عظمت و شوکت شناخت حق که برتر از طاقت و تحمل موجودات جهان است، به پاره پاره گشتن کوه طور بر اثر تجلی حق اشاره می کند.

حق همی گوید که ای مغرور کور

نه ز نامم پاره پاره گشت طور

که لو انزلنا کتابا للجبل

لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل

از من ار کوه احد واقف بدی

پاره گشتی و دلش پر خون شدی (۵)

مولانا در دفتر پنجم، در توصیف حسام الدین، خود را به کوه طور و حسام الدین را به موسی تشبیه می کند که حسام الدین پیام آور خداست و کوه طور بدون احساس و ادراک، آن را فقط دریافت می کند و آن ها را انعکاس می دهد و

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۴۵

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۳۲

۳- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۲، ص ۴۳۴

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵۳

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۰۲

تنها مرد حق می داند که اصل این صداها از کجاست و بحث اتحاد ظاهر و مظهر پیش می آید که عاشق در عشق فانی می شود و هر آنچه بر زبان می آورد از خود نیست؛ بلکه انعکاس درونی معشوق است:

خود تو می خوانی نه من ای مقتدی

من که طورم تو موسی وین صدا

کوه بی چاره چه داند گفت چیست

ز آنکه موسی می بداند که تهی

است

کوه می داند به قدر خویشتن

اندکی

دارد ز لطف روح تن (۱)

مولانا در حکایت سه مسافر مسلمان، ترسا و جهود در دفتر ششم یا بازسازی میقات، اتحاد انبیاء و اولیاء را بیان می کند و درخواست «أرنی» را درخواست تمام انبیاء می داند. وی در این داستان، تجلی حق بر کوه طور را تغییر می دهد، به جای انفجار کوه و بی هوش شدن موسی، جهود و موسی و کوه هر سه غرق در نور می شوند که فتح باب برای جهود است که می تواند عالم غیب را درک کند و با تجلی حق، هستی صوری طور و موسی و جهود در آن گم می شود.

بدین ترتیب مولانا فنای صفات در اوصاف حق را به تصویر می کشد و در پایان که جهود، قوای خود را تمام کرد، مولانا می گوید که: همانندی صورت های آن جماعت که همه به شکل موسی بودند، به این دلیل بود که آن ها پیامبران بودند و یگانگی روحی آنان در آن رؤیا جلوه صوری یافته بود.

پس جهود آورد آنچه دیده بود

تا کجا شب روح او گردیده بود

گفت در ره موسی ام آمد به پیش

گره بیند دنبه اندر خواب خویش

در پی موسی شدم تا کوه طور

هر سه مان گشتیم ناپیدا ز نور

هر سه سایه محو شد ز آن آفتاب

بعدازآن ز آن نور شد یک فتح

باب

نور دیگر از دل آن نور رست

پس ترقی جست آن ثانیست چست

هم من و هم موسی و هم کوه طور

هر سه گم گشتیم ز آن اشراق نور

بعدازآن دیدم که که سه شاخ شد

چون که نور حق در او نفاخ شد

وصف هیبت چون تجلی زد بر او

می گسست از هم همی شد سو به سو

آن یکی شاخ که آمد سوی یم

گشت شیرین آب تلخ همچو سم

آن یکی شاخش فروشد در زمین

چشمه ی دارو برون آمد معین

که شفای جمله رنجوران شد آب

از همایونی وحی مستطاب

آن یکی شاخ دگر پرید زود

تا جوار کعبه که عرفات بود

باز از آن صعقه چو با خود آمدم

طور بر جا بد نه افزون و نه کم

لیک زیر پای موسی همچو یخ

می گدازید او نماندش شاخ و شخ

با زمین هموار شد که از نهیب
گشت بالایش از آن هیبت نشیب
باز با خود آمدم ز آن انتشار
بازدیدم طور و موسی برقرار
و آن بیابان سربه سر در ذیل کوه
پر خلائق شکل موسی در وجوه
چون عصا و خرقه ی او خرقه شان
جمله سوی طور خوش دامن کشان
جمله کف ها در دعا افراخته
نغمه ی اَرِنی به هم در ساخته

از آن غشیان چو از من رفت زود

صورت هر یک دگر گونم نمود

انبیا بودند ایشان اهل ود

اتحاد انبیایم فهم شد (۱)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

بر طور تو از نور تجلی تو بی هوش

افتاده هزارند، به هر سوی چو موسی (۲)

و یا چون موسی عمران در این

راه

برو تا بشنوی اِنی انا الله

تو را تا کوه هستی پیش باقی است

جواب لفظ اُرنی لن ترانی است

تجلی گر رسد بر کوه هستی

شود چون خاک ره هستی ز پستی (۳)

موسی از این جام تهی دید دست

شیشه به گه پایه ی اُرنی شکست (۴)

موسی طور عشقم در وادی تمنا

مجروح لن ترانی چون خود هزار دارم (۵)

به کوه طور تجلی نمود چون روشن

کلیم یافت رهایی از تیه حیرانی (۶)

موسی ز اشتیاق تجلی هلاک شد

ایزد به طور، وعده ی دیدار می دهد

[\(۷\)](#)

موسی از زلزله ی طور چه پروا

دارد؟

سنگ طفلان چه کند با سر دیوانه ی

[عشق \(۸\)](#)

دل مست حیرت و طور در سماع

موسی به خواب بیخودی و طور در

[سماع \(۹\)](#)

اگر ای کلیم داری خبری ز ذوق

نازش

ز کلام لن ترانی تو نظاره کن

لقارا

[\(۱۰\)](#)

هرروز بامداد بر این کوهسار

تند

[ابری به سان طور زیارت کند مرا \(۱۱\)](#)

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۰

۲- دیوان شمس مغربی، ص ۹۳

۳- دیوان شیخ محمود شبستری، ص ۱۷

۴- مخزن الأسرار، ص ۲۵

۵- دیوان غزلیات سعدی، ص ۳۱۰

۶- دیوان محیط قمی، ص ۷۰

۷- دیوان صائب، ج ۴، ص ۲۰۷۲

۸- دیوان صائب، ج ۵، ص ۲۴۹۸

٩- ديوان صائب ، ج ٥، ص ٢٤٧٦

١٠- ديوان منصور حلاج، ص ١٧

١١- ديوان مسعود سعد، ص ١

زان تجلی ها که درجانم شکست

چون کلیم الله فتادم جلوه مست (۱)

کوه بلرزد به گونه ی تن موسی

وقت ظهور تجلی دل روشن (۲)

از لن ترانی حسن هم آوازه در

طور افکندیا

چون باز خواهد کز طلب جوینده را

دور افکند

رب چه با دل ها کند محبوب

خورشیدی که او

در پیکر کوه اضطراب از ذره ای نور افکند (۳)

از سنگ منجنیق بشکسته حصن

دشمن

چونان که از تجلی بشکست طور سینا (۴)

طور هست و لن ترانی لیک چون

موسی تو را

آن تجلی جلال و وعده ی دیدار کو (۵)

گر تجلی به کوه خاره کند

کوه را صد هزار پاره کند

چون به دیدار او طمع بر کرد

بر جگر زخم لن ترانی خورد

مادر از اولش به آب انداخت

در میان آتشش چو زر بگداخت

باز تا آب عشق برد او را

به لحد سوخته سپرد او را

به سر خاک او گر بروی

بانک ارنی ز گور او می شنوی (۶)

عقل و إله شده از فر محمد

یابند

طور پاره شده از بهر تجلی بینند (۷)

پاره پاره شود و زنده شود چون که

طور

گر ز برق دل خود بر که و کُھسار ز نیم (۸)

□ امام خمینی = با الهام از آیه (لن ترانی و لکن انظر...) چنین سروده اند:

جلوه کن در جبل قلب من ای یار

عزیز

تا چو موسی بشنود زنده دل غافل من (۹)

طور سینا را بگو ایام صعق

آخر رسید

موسی حق در پی فرعون باطل آمده

(۱۰)

۱- کلیات اشعار اقبال، ص ۳۷۹

۲- دیوان صفای اصفهانی، ص ۱۱۵

۳- دیوان محتشم کاشانی، ص ۱۱۴

- ۴- دیوان امیر معزی، ص ۲۱
- ۵- دیوان سنایی، ص ۵۷۵
- ۶- سنایی
- ۷- دیوان خاقانی، ص ۱۰۹
- ۸- کلیات شمس، ص ۶۲۳
- ۹- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص ۱۱۵ و ص ۱۰۸.
- ۱۰- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص ۱۷۸.

غمزده ات در جان عاشق بر فروزد

آتشی

آن چنان کز جلوه ای با موسی عمران نمود (۱)

و در رباعی دیگر به متلاشی شدن کوه و بی هوش شدن حضرت موسی علیه السلام اشاره دارند:

تا جلوه ی او

جبال را دَک نکند

تا صعق تو را

ز خویش مندک نکند

پیوسته خطاب (لن ترانی) شنوی فانی شو

تا خود از تو منفک

نکند (۲)

دک کن جبل خودی

خود چون موسی

تا جلوه کند جمال او بی (ارنی) (۳)

قسمت سوم: به هوش آمدن موسی و توبه ی او

در قرآن آمده است:

۱- «و هنگامی که به هوش آمد، عرضه داشت پروردگارا منزهی تو، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم و من نخستین مؤمنانم» (۴)

گشت یکجا فانی از حیث وجود

پس چو باز آمد به هوش اندر شهود

گشت باقی بر بقای کبریا

آن بقایی کش ز پی نبود فنا

پس ز نطق وحدت آمد در سخن
گفت زان باشی تو پاک ای ذو المنن
که توان دیدن تو را غیر از تو کس
من به سویت باز گشتم این نفس
اول مؤمن منم در جهر و سرّ
بر بزرگی و جلال حق مقرر
اهل صف اول اعنی از رجال
کاهل توحیدند و ثابت در کمال
مردن هفتاد تن کشف از فناست
موتوا آن قبل تموتوا گفت راست
بعد از آنکه آن فناشان رخ نمود
مر بقایی از پی ایشان را نبود
برنگشتند از مقام جمع راز
سوی ملک فرق و کون امتیاز
تا گه موت طبیعی روز و شب
مات و مستغرق بدند از نور رب
کان تجلی بود اسباب کمال
کی شود باعث به موت و ضعف حال
هر مریضی یافت صحت زان ظهور
گشت شیرین آب های تلخ و شور
هر زمین شوره زاری شد چمن
رست هر محبوسی از بند محن

- ۱- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص ۱۱۵.
- ۲- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص ۲۱۰.
- ۳- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص ۲۴۶.
- ۴- أعراف: ۱۴۳ (... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)
- ۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۳

۲- موسی با خداوند این گونه مناجات می کند: پروردگارا! اگر تو می خواهستی می توانستی آن ها و مرا پیش از این هلاک کنی «(یعنی من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آن ها چنین گذشته است) پروردگارا این درخواست نابجا تنها کار جمعی از سفهای ما بود» آیا ما را به خاطر کار آن ها هلاک می کنی؟

۳- «پروردگارا می دانیم این آزمایش تو بود که هر که را بخواهی (و مستحق بینی) با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می نمایی» «بار الها تنها تو ولی و سرپرست مایی، ما را ببخش و مشمول رحمت خود قرار ده، تو بهترین آمرزندگان» (۱)

نکته ها

□ علت توبه ی حضرت موسی

امام رضا گفته اند یعنی: خدایا! از جهل و غفلت مردم، به شناخت و معرفتی که داشتیم بازگشتم و من اولین کسی هستم که اعتراف می کنم خدا را نمی توان با چشم سر دید.

امام صادق علیه السلام در مورد (أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) فرمودند: (أنا اول من آمن و صدق بانك لا تری)، من اولین ایمان آورندگان باشم به این که ذات الهی قابل دیدن نیست. (۲)

موسی علیه السلام از چه چیز توبه کرد؟ درحالی که کار خلافی انجام نداده بود؟ چه اینکه اگر این درخواست را از طرف بنی اسرائیل کرده عملی بر طبق مأموریت بوده است و انجام وظیفه نموده و اگر برای خودش به منظور شهود باطنی سؤال کرده، این هم کار خلافی محسوب نمی شود؟ ولی از دو جهت می توان این سؤال را پاسخ گفت، اینکه موسی علیه السلام به عنوان «نمایندگی» از بنی اسرائیل چنین درخواستی را کرد و باز در همین مقام و به همین صورت نمایندگی، تقاضای توبه و اظهار ایمان نمود. پس اگر به خواست مردم گوش دهیم و تابع آن ها شویم فنا می شویم ولی چون خداوند کریم بود دوباره موسی را به هوش آورد تا بگوید چه خدایی دارم و من برای او آفریده شدم (واصطنعتك لنفسی) ولی بقیه از دنیا رفتند و دوباره زنده شدند.

اینکه موسی علیه السلام اگرچه مأموریت داشت که تقاضای بنی اسرائیل را مطرح کند، ولی به هنگامی که جریان تجلی پروردگار پیش آمد و حقیقت امر آشکار شد، مدت این مأموریت پایان یافته بود، در این موقع باید به حالت نخست، یعنی قبل از مأموریت بازگردد و ایمان خویش را ابراز دارد تا اشتباهی برای کسی باقی نماند و آن را به صورت توبه و با جمله: (انّی تُبْتُ إِلَیْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) بیان فرمود.

و خداوند در جواب موسی فرمود:

۴- «عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم (و مستحق بینم) می رسانم اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است» (۳)

۱- أعراف: ۱۵۵ (... فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّایَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لَیْنَا فَاعْفُو لَنَا وَ اِرْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَیْرُ العَافِرِیْنَ)

۲- ... مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۵، حدیث ۲۰۶۶؛ ابن بابویه، التوحید، ص ۱

۳- أعراف: ۱۵۶ (... قَالَ عَذَابِی أُصِیْبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ ...)

حق تعالی گفت اشکنجه و عذاب

هر که را خواهم رسانم در عقاب

هم بهر شیئی است واسع رحمتم

وا رسیده بر دو کون از قدرتم (۱)

سپس خداوند برای اینکه کسی خیال نکند، پذیرش توبه و یا وسعت رحمت پروردگار و عمومیت آن، بی قید و شرط و بدون حساب و کتاب است، در پایان آیه اضافه می کند:

۵- «من بزودی رحمتم را برای کسانی که سه کار را انجام می دهند می نویسم، آن ها که تقوا پیشه می کنند و آن ها که زکات می پردازند و آن ها که به آیات ما ایمان می آورند» (۲)

۶- «سپس شمارا بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید» (۳)

پس برانگیزاند از بعد فنا

بر حیات واقعی یعنی بقا

این سپاس از نعمت توحید تست

شکر این نعمت نشان دید تست (۴)

نکته ها

□ (مشیت) در این گونه موارد بلکه در همه موارد به معنی خواست مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه خواست توأم با حکمت و شایستگی ها و لیاقت ها است.

□ رحمت واسعه پروردگار

اشاره به نعمت ها و برکات دنیوی است که همگان را در بر گرفته و بر و فاجر و نیک و بد از آن بهره می برند و می تواند اشاره به همه رحمت های مادی و معنوی باشد زیرا نعمت های معنوی اختصاص به قوم و جمعیتی ندارد، هر چند شرایطی دارد که بدون آن، شامل کسی نمی شود،

به تعبیر دیگر درهای رحمت الهی به روی همگان گشوده است و این خود مردم اند که باید تصمیم بگیرند و از این در وارد شوند و اگر کسانی شرایط ورود در آن را فراهم نسازند دلیل بر تقصیر خود آن ها است، نه محدود بودن رحمت خدا (تفسیر دوم با مفهوم آیه و جمله ای که بعد می آید سازگارتر و مناسب تر است).

(*) به نقل ابن عباس، هنگامی که آیه ی (وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) نازل شد، شیطان نیز در رحمت الهی طمع کرد و گفت: عبارت (كُلِّ

شئی، شامل من هم می شود. خداوند برای رفع این توهم فرمود: (فَسَأْأَكْتَبْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...) آری، سفره ی رحمت الهی گسترده است و به همه کس می رسد، اما شمول رحمت برای غیر مؤمنان، به تفضیل الهی و به برکات مؤمنان و به طفیل آنان است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۶

۲- أعراف: ۱۵۶ (... فَسَأْأَكْتَبْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ)

۳- بقره: ۵۶ (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

(* در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که: حضرت مشغول نماز بود، شنید مرد عربی می گوید: (اللَّهُمَّ إِرْحَمْنِي و مُحَمَّدًا و لَا تَرْحَم مَعَنَا أَحَدًا): خداوندا تنها من و محمد صلی الله علیه و آله را مشمول رحمت قرار بده و هیچ کس دیگر را در این رحمت وارد مکن!) هنگامی که پیامبر ص سلام نماز را داد رو به او کرده فرمود: (لَقَدْ تَحَجَّرْتُ وَاِسْعًا!) موضوع نامحدود و وسیعی را محدود ساختی و جنبه اختصاصی به آن دادی! اشاره به اینکه رحمت بی پایان خدا به هیچ صورت نمی تواند محدود به من و تو باشد. (۱)

□ دیدگاه عرفانی صفی علیشاه

صفی علیشاه در ذیل عنوان «رحمت امتنانه و وجوبه» به این شرط قبولی توبه اشاره کرده و می گوید:

هست در نزد محقق بی سؤال

رحمت حق بر دو قسم اندر مقال

امتنانه است و ذاتیه یکی

مطلق از هر شرط و قید ار مدرکی

اندر آن دریاست مستغرق دو کون

مر فرابرگرفته اشیا را به عون

منتج از وی شد عطای ما سبق

بی سؤال سائلی بر ما خلق

هم بدون آنکه محتاجی کند

عرض حاجت فیض هستی تا برد

هست از آن رحمت اشیا را وجود

هر یک اندر رتبه دارد نمود

رحمت دیگر وجوبیه است نیز

کان مقید باشد ار داری تمیز

آن هم از آن رحمت ذاتیه باز

گشته فیض از حقیقت در مجاز

هست استحقاق بنده هم بران

از نتیجه امتناعیه عیان

هم چنان که پیش از رسم و سمت

کرد استحقاق هستی مرحمت

رحمتی کامد و جوئیّه به نام

زان مقید خوانده اند آن را کرام

کان بود مشروط خود بر شرط چند

گاه قول و فعل نزد هوشمند

پس نویسم زود بهر متقین

آن کسان کز شرک پرهیزند هین

رحمت خود را که آن دارد وجوب

بر خواص مؤمنین و اهل قلوب

می دهند ایشان زکات مال ها

هستشان ایمان به آیت های ما

از فرایض سخت تر باشد زکات

دوست دارد مال چون هر ذی حیات

(۲)

□ (تقوا)

اشاره به پرهیز از هر گونه گناه و آلودگی است.

□ (زکات)

به معنی وسیع کلمه و طبق حدیث معروف: «لکل شیء زکات» برای همه نعمت ها و مواهب الهی، زکاتی هست) تمام اعمال نیک را شامل می شود.

۱- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۷

□ (الذین هم بآیاتنا یؤمنون)

ایمان به آیات و نشانه های خدا، مقدمات را فرامی گیرد و به این ترتیب آیه مشتمل بر یک برنامه کامل و جامع است و اگر زکات را به معنی خصوص زکات مال تفسیر کنیم، ذکر آن از میان سایر وظائف الهی به خاطر اهمیتی است که در عدالت اجتماعی دارد.

□ رجعت از دنیا به دنیا

این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا، دارد، چراکه وقوع آن در یک مورد دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشتند و آنچه را دیده بودند برای آن ها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی خبر پرداختند.

قسمت چهارم: زنده شدن دوباره ی نقبا به درخواست حضرت موسی

موسی از ماجرای مرگ هفتاد نفر از سران قومش سخت ناراحت بود، چراکه از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل می داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، موسی سپس گفت: خدایا چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آن ها چنین گذشت؟ اگر من به میان بنی اسرائیل بازگردم آن ها خواهند گفت تو در مناجات خود و ادعایت صادق نبوده ای و به همین خاطر نمایندگان ما را به قتل رساندی. لذا از خدا تقاضای بازگشت آن ها را به زندگی کرد؛ و همگی آنها زنده شدند و از خداوند طلب پوزش کردند بخاطر درخواست سفیهانه ی قومشان.

در قرآن آمده است:

۱- «برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقّرر فرما چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم!» (۱)

سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند:

۲- «ما به سوی تو بازگشت کرده ایم و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام باعظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم».

گشت موسی زان جماعت ترسناک

که ز وحشت گر شوند ایشان هلاک

متهم گردد در اسرائیلیان

کس ندارد باور از وی هیچ آن

گفت یا رب خواستی گر بیش ازین

کردی ایشان را هلاک اندر یقین

می نمودی هم هلاکم در سیل

وقت غرق قبطیان در رود نیل

می کنی ما را هلاک آیا کنون

کرد گر نابخردی فعلی زبون

نیست این جز امتحانت بهر ما

در سؤال رؤیت از روی عما

۱- اعراف: ۱۵۶ (وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ...)

هر که را خواهی کنی گمره به آن

یعنی از آن ابتلاء و امتحان

هر کرا خواهی شوی هم رهنما

ز امتحان از وجه تهدی من تشا

دوست چون ما را تویی فاغفر لنا

رحم کن در عین آمرزش به ما

بہتر از آموزگارانی یقین

یا الہی انت خیر الغافرین

بر تو پس از بہر ما در این سرا

نیکویی از راحت و عیش و نوا

عیش خوش با صحت و امنیتی

هم ز اطمینان بر اعدا نصرتی

ہمچنین اندر سرای آخرت

نیکویی ده در مقام و مغفرت

ز آن کہ ما سوی تو برگشتیم باز

گر چه از برگشت مایی بی نیاز (۱)

نکته ها

□ (حسنه)

به معنی هرگونه نیکی و زیبایی و خوبی است، بنابراین همه نعمت‌ها و همچنین توفیق عمل صالح و آمرزش و بہشت و هرگونه سعادت را شامل می‌شود و دلیلی ندارد- همانند بعضی از مفسران- آن را مخصوص به یک قسمت از این مواهب بدانیم.

□ (هدنا)

از ماده ہود (بر وزن صوت) به معنی بازگشت توأم با نرمی و آرامش است و ہم بازگشت از خیر بہ شر را شامل می‌شود و ہم از شر بہ خیر را.

(۲) ولی در بسیاری از موارد به معنی توبه و بازگشت به اطاعت فرمان خدا آمده است.

(هُدُنَا) اشاره دارد به توجه آنان به سوی خدا و توبه کردن از راه منحرفان و راه کسانی که تقاضای نابجای دیدار خدا را داشتند.

□ دیدن خداوند

موسی سرانجام خدا را می بیند اما با چشم باطن! و عرفا در این زمینه می گویند: صحو یا بیداری دو مرحله دارد:

الف: صحو اول: همراه با هوای نفس است و کمالی نیست. (که قبل از محو است)

ب: صحو ثانی: پس از کشتن هوای نفس (شیطان بیرونی و از همه مهم تر شیطان درونی) است، بعد از محو و بیهوشی تا رسیدن به إفاقه و بیهوشی است ...

در داستان رؤیت موسی با خداوند این دو مرحله (ایاک نعبد) و (ایاک نستعین) به چشم می خورد: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ):

خَرَّ مُوسَى صَعِقًا = رسیدن به مرحله ی محو یا سُکر است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۶

۲- رشید رضا، المنار، ج ۹، ص ۲۲۱ او این سخن را از ابن الاعرابی نقل می کند.

در حقیقت (کوه وجود دنیا طلبی موسی از بین رفت و به خدا رسید و فهمید که با چشم سر نمی توان خدا را دید بلکه جور دیگر باید دید و آن هم با چشم دل است بعد از اندکاک و فنای وجود مادی و وقتی می فهمد توبه می کند و در مرحله دوم با چشم خدا، خدا را می بیند)

فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ = رسیدن به مرحله ی صحو ثانی است که پس از این مرحله آماده ی دریافت ده فرمان و الواح تورات می شود

پس موسی بالأخره خدا را می بیند ولی با چشمی که بار اول با آن ندیده بود. (۱)

□ دیدگاه مولانا

مولانا با اشاره به نورانی شدن چهره موسی بر اثر تجلی حق، آن را «تجربه استغراق عارف در انوار مکاشفه» (۲) می داند، زیرا به قول عزالدین نسفی، «آنکه به مقام کشف رسد، از تمام حجاب ها درگذرد و به مشاهده و لقای خدای تعالی مشرف شود و آنچه را که تا آن زمان به علم یقین دریافته بود، به عین یقین مشاهده خواهد کرد تا آنجا که در سراسر وجود، جز خدای نبیند و نداند.» (۳)

موسی نیز که به این مقام رسیده بود، چهره اش آن چنان نورانی شد که کسی یارای نگاه کردن به او را نداشت و او از خدا درخواست کمک می کند و خدا به او می گوید که: از لباس توبره ای بساز و رؤیت را با آن بپوشان، زیرا تنها لباس عارف است که می تواند این نور را تحمل کند، زیرا در اثر همراهی با عارف همانند او قدرت معنوی یافته است.

«هرگاه خداوند برای بنده ای از بندگانش خیر و نیکی بخواهد، او را به مقام کشف می رساند و حجاب بین او و نفس کل را برطرف می نماید تا او بر همه هستی آگاه شود.» (۴) و جان او را قدرتی می دهد تا بتواند این نور را که کوه طور با تمام عظمت و قدرتش نتوانست تحمل کند و پاره گشت، در جسم ظریف خود بگنجانند.

همچنین مولانا از ماجرای میقات به توصیف چهره نورانی موسی بر اثر تجلی نور حق می پردازد که هرکس چهره نورانی او را می دید، نابینا می شد و از صفورا همسر وی که بر اثر دیدن روی او چشمانش را از دست داد، یاد می کند و صفورا در آن مظهر عاشق روشن بین است که با تابش «نوررشاد» موسی بر او، اگرچه چشم ظاهر را از دست داد، اما چشم باطن او را گشود ... و بدین صورت مولانا به تجلی نور حق در انبیاء و اولیاء اشاره می کند.

یوسف و موسی ز حق بردند نور

در رخ و رخسار و در ذات الصدور

روی موسی بارقی انگیخته

پیش رو او توبره آویخته

نور رویش آن چنان بردی بصر

که ز مرد از دو دیده ی مار کر

او ز حق درخواست تا توبره

گردد آن نور قوی را ساتره

توبره گفت از گلیمت ساز هین

کان لباس عارفی آمد امین

کان کسا از نور صبری یافته ست

نور جان در تاروپودش تافته ست

جز چنین خرقه نخواهد شد صوان

نور ما را برنتابد غیر آن

۱- برگرفته از کتاب عرفانی فصوص الحکم ابن عربی (ره).

۲- زرین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۳۰۳

۳- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۹، ص ۵۳

۴- همایی، مولوی نامه، ج ۱، ص ۶۰

کوه قاف ار پیش آید بهر سد
همچو کوه طور نورش بر درد
از کمال قدرت ابدان رجال
یافت اندر نور بی چون احتمال
آنچه طورش برتابد ذره ای
قدرتش جا سازد از قاروره ای
گشت مشکات و زجاجی جای نور
که همی درد ز نور آن قاف و طور
جسمشان مشکات دان دلشان زجاج
تافته بر عرش و افلاک این سراج
نورشان حیران این نور آمده
چون ستاره زین ضحی فانی شده
زین حکایت کرد آن ختم رسل
از ملیک لایزال و لم یزل
که ننگجیدم در افلاک و خلا
در عقول و در نفوس با علا
در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف
بی ز چون و بی چگونه بی ز کیف
تا به دلالی آن دل فوق و تحت
یابد از من پادشاهی ها و بخت
بی چنین آینه از خوبی من

برنتابد نه زمین و نه زمن

بر دو کون اسب ترحم تاختم

بس عریض آینه ای بر ساختم

هر دمی زین آینه پنجاه عرس

بشنو آینه ولی شرحش مپرس

حاصل این کز لبس خویشش پرده ساخت

که نفوذ آن قمر را می شناخت

گر بدی پرده ز غیر لبس او

پاره گشتی گر بدی کوه دو تو

ز آهنین دیوارها نافذ شدی

توبره با نور حق چه فن زدی

گشته بود آن توبره صاحب تفی

بود وقت شور خرقه ی عارفی

ز آن شود آتش رهین سوخته

کاوست با آتش ز پیش آموخته

و ز هوا و عشق آن نور رشاد

خود صفورا هر دو دیده باد داد

اولاً بر بست یک چشم و بدید

نور روی او و آن چشمش پرید

بعداز آن صبرش نماند و آن دگر

برگشاد و کرد خرج آن قمر (۱)

آیا نور رخ موسی مکن اعمی صفورا را

چنین عشق نهادستی به نورش چشم بینا را (۲)

تجلی حق بر قلب موسی به دلیل مکاشفات باطنی او بود که چون نوری بر کوه تابید و در اثر این نفوذ الهی کوه با عظمت از هم پاشید، اما این موضوع را کوردلان غرق در خیال که مغرور به علم رسمی خویش اند و مدعی کمال و آگاهی هستند، نمی توانند درک کنند:

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، صص ۱۰۵۷-۱۰۵۹

۲- کلیات شمس، ص ۷۳

ز آفتاب ار کرد خفاش احتجاب

نیست محجوب از خیال آفتاب

خوف او را خود خیالش می دهد

آن خیالش سوی ظلمت می کشد

آن خیال نور می ترساندش

بر شب ظلمات می چفساندش

از خیال دشمن و تصویر اوست

که تو بر چفسیده ای بر یار و

دوست

موسیا کشفتم لمع بر که فراشت

آن مخیل تاب تحقیقت نداشت

هین مشو غره بدآنکه قابلی

مر خیالش را و زین ره واصلی (۱)

انواری که شعشعه آن جسم خاکی را در وجود موسی به پرتو وحی روشن کرد، کوه طور را به مرتبه ای از اطوار فنا رساند که مثل صوفی از خود رسته ای به رقص و اهتزاز درآمد.

درواقع از آن پس نیز چون موسی از اقصای دشت به جانب طور می آمد، کوه طور از مقدمش رقاص می شد و پرتو وحی او که با نور تجلی اتصال داشت، همچنان طور را از سکون و قرار که لازمه خودی است مانع می آمد اما باعث هدایت کافران نشد. (۲)

توز دوری می نبینی جز که گرد

اندکی پیش آبین در گرد مرد

دیده ها را گرد او روشن کند

کوه ها را مردی او بر کند

چون برآمد موسی از اقصای دشت

مقصود از نور موسی، انوار الهی است که به واسطه ی موسی بر کوه تافت و یا از آن جهت که در این آیه گفته شده است: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ) رب و خداوندگار هر سالک و یا هر موجودی، اسمی است از اسماء خداوند که آن سالک یا موجود تحت تربیت و یا مظهر آن اسم است؛ زیرا منشأ اسماء ربوبی نسبت به آن هاست به موجودات خارجی و چون این جلوه بدین اعتبار که از رب موسی بود نسبتی به وی داشت؛ مولانا آن را به «نور موسی» تعبیر فرموده است و چون کوه طور از تابش انوار خدا بر خود شکافت، مولانا این حالت را تشبیه کرده است به حالت و جدی که بر صوفیه عارض می شود و در آن حالت، استغراقی به ایشان دست می دهد و از خودی خود بیرون می آیند و به رقص برمی خیزند و دست استغنا بر جهان می افشانند و از فرط وجد و حالت، خرقة ی خود را می شکافند و به سوی مطرب می افکنند و وجه مشابهت حصول حالت انسلاخ از هستی است که بر طور عارض گشت چنانکه بر صوفیان در حال وجد و تأثیر سماع.

آنگاه برای آنکه ما از صوفی شدن کوه و وجد و حالت وی تعجب نکنیم، می گوید که: سنگ و خاک در مقابل قدرت و فعل حق یکسان اند و موسی نیز موجودی مادی و اصلش از خاک بود، زیرا آفرینش آدم و آدمیان به موجب روایات دینی از گل و خاک است و خدا در وی استعداد و نیروی پذیرش وحی و اصغا کلام خود نهاد، پس چه عجب اگر کوه نیز از جلوه ی جمال الهی مست و حیران و صوفی وار خرقة هستی را در هم شکافد (۴)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۹۰۸

۲- زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۵۹

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۲۸

۴- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۳۲۹

کوه طور از نور موسی شد به رقص

صوفی کامل شد و رست او ز نقص

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز

جسم موسی از کلوخی بود نیز (۱)

قسمت پنجم: دیدار یترون و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی

در تورات آمده است:

- یترون، پدرزن موسی و کاهن مدیان وقتی شنید که خدا چه کارهایی برای موسی و قوم اسرائیل کرده و چگونه آن ها را از مصر رهانیده است. صفوره زن موسی را با دو پسر او برداشت و پیش موسی رفت. (موسی قبلاً زن خود را نزد یترون فرستاده بود)

- نام های دو پسر موسی جرشون و الیعازر بود. (۲)

- هنگامی که بنی اسرائیل در دامنه ی کوه سینا خیمه زده بودند، زن و پدرزن و فرزندان موسی از راه رسیدند. پس به موسی خبر دادند که همسر و دو پسرش و یترون آمده اند.

- موسی به استقبال یترون رفت، به او تعظیم کرد و صورت او را بوسید. پس از احوال پرسی، آن ها به خیمه ی موسی رفتند و موسی برای پدرزنش تعریف کرد که چه بلاهایی بر سر فرعون و مصری ها آورد تا بنی اسرائیل را رهایی دهد و چه مشقتی را در طول این سفر تحمل کردند تا به آنجا رسیدند و چگونه خداوند قوم خود را از خطرات و دشواری ها نجات داد.

- یترون به سبب احسان خداوند بر بنی اسرائیل و آزادی آن ها از مصر بسیار خوشحال شد و گفت: متبارک باد خداوند که قوم خود را از دست فرعون و مصریان نجات داد.

- اکنون می دانم که خداوند بزرگ تر از همه ی خدایان است؛ زیرا او قوم خود را از دست مصریان متکبر و بی رحم نجات داده است.

- یترون قربانی سوختنی و قربانی های دیگر به خدا تقدیم کرد و هارون و همه ی بزرگان قوم اسرائیل به دیدن او آمدند و در حضور خدا برای خوردن گوشت قربانی دورهم نشستند. (۳)

قسمت ششم: تعیین قضا با کمک یترون

در تورات آمده است:

- روز بعد موسی برای رسیدگی به شکایات مردم در جایگاه خود نشست و مردم از صبح تا غروب در حضور او ایستادند. یترون وقتی دید که رسیدگی به شکایات مردم وقت زیادی را می گیرد، به موسی گفت: «چرا این کار را به تنهایی انجام می دهی؟ چرا مردم را تمام روز سرپا نگه می داری؟»

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۲

۲- «جرشون» به معنی غریب است زیرا به هنگام تولد او موسی گفته بود: من در زمین بیگانه غریب هستم. - «الیعازر» هم یعنی: خدا یاور من است. چون موسی هنگام تولد او گفته بود: خدای پدرم مرا یاری کرد و مرا از شمشیر فرعون نجات داد

۳- سفر خروج، اصحاح ۱۸، آیات: ۱-۱۲

- موسی جواب داد: من باید این کار را بکنم زیرا مردم برای حل مشکلات خود پیش من می آیند تا از خدا مسئلت نمایند. وقتی بین دو نفر اختلافی پیش می آید، نزد من می آیند و من تشخیص می دهم که حق با کدام است و احکام و اوامر خدا را به آن ها تعلیم می دهم
- پدرزن موسی گفت: این درست نیست تو با این کار، خود را از پای درمی آوری و قوم را نیز خسته می کنی. تو نمی توانی این کار سنگین را به تنهایی انجام دهی.
- حرف مرا گوش کن و نصیحت مرا بپذیر و خدا تو را برکت خواهد داد.
- تو در حضور خدا نماینده ی این مردم باش و مسائل و مشکلات ایشان را به او بگو.
- دستورات خدا را به آن ها یاد بده و بگو که چطور زندگی کنند و چه رفتاری داشته باشند.
- در ضمن از میان قوم اسرائیل افرادی کاردان و خداترس و درستکار که از رشوه متنفر باشند انتخاب کن تا میان مردم قضاوت کنند.
- برای هر هزار نفر یک قاضی تعیین کن. آن قاضی هم به نوبه ی خود از میان هر هزار نفر، ده نفر را انتخاب کند تا هر یک قاضی، صد نفر باشد.
- هر یک از این ده قاضی به نوبه ی خود از میان گروه صد نفره ی خویش دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی پنجاه نفر باشد.
- هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه صد نفره ی خویش، دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی پنجاه نفر باشد.
- هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه پنجاه نفره ی خود، پنج نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی ده نفر باشد.
- بگذار قضاوت قوم بر عهده ی این افراد باشد و آن ها فقط مسائل بسیار مهم و پیچیده را نزد تو بیاورند، ولی مسائل کوچک را خود حل کنند.
- به این ترتیب، دیگران را در کار خود شریک می کنی و بار مسئولیت تو سبک تر می شود.
- اگر این روش را در پیش گیری و خواست خدا نیز چنین باشد. آن وقت خسته نخواهی شد و قوم نیز درحالی که اختلافشان حل شده است، راضی به خانه های خویش بازخواهند گشت.
- موسی نصیحت پدرزن خود را پذیرفت و مطابق پیشنهاد او عمل کرد.
- او مردان کاردانی را برگزید و از میان آن ها برای هر هزار نفر، صد نفر، پنجاه نفر و ده نفر قضاتی تعیین کرد.
- آن ها مرتب به کار قضاوت مشغول بودند و به مشکلات و اختلافات کوچک تر رسیدگی می کردند ولی برای حل مسائل مهم و پیچیده نزد موسی می آمدند.
- پس از چند روز موسی پدرزنش را بدرقه کرد و او به ولایت خود برگشت. (۱)

- از زبان حضرت موسی آمده است: در آن روزها به مردم گفتم: شما برای من بار سنگینی هستید و من نمی توانم به تنهایی این بار را به دوش بکشم، چون خداوند شما را مثل ستارگان زیاد کرده است.

- خداوند، خدای نیاکانتان، شما را هزار برابر افزایش دهد و طبق وعده اش شما را برکت دهد.

۱- سفر خروج، اصحاح ۱۸، آیات: ۱۳-۲۷

- ولی من چگونه می توانم به تنهایی تمامی دعوایها و گرفتاری هایتان را حل و فصل نمایم؟ بنابراین از هر قبیله چند مرد دانا و مجرب و فهمیده انتخاب کنید و من آن ها را به رهبری شما منصوب خواهم کرد

- ایشان با این کار موافقت کردند و من افرادی را که آن ها از هر قبیله انتخاب کرده بودند برایشان گماردم تا مسئولیت گروه های هزار، صد، پنجاه و ده نفری را به عهده گرفته به حل دعوای آنان پردازند.

- به آن ها دستور دادم که در همه حال، عدالت را کاملاً رعایت کنند، حتی نسبت به غریبه ها.

- به آن ها گوشزد کردم: «هنگام داوری از کسی جانبداری نکنید، بلکه نسبت به بزرگ و کوچک یکسان قضاوت نمایید. از مردم نترسید، چون شما از طرف خداوند داوری می کنید. هر مسئله ای که حل آن برایتان مشکل است نزد من بیاورید تا من آن را فیصله دهم.»

- در همان وقت دستورات دیگری را هم که قوم می بایست انجام دهند، به ایشان دادم. (۱)

قسمت هفتم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات

(۱) سوره بقره: آیات ۵۵ - ۵۶

(وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) (*) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (*) (۲)

پیام ها

۱. از عاقبت لجاجت، جسارت، بی ادبی و توقعات نابجای گذشتگان، عبرت بگیرید. (لَنْ نُؤْمِنَ) (فَأَخَذَتْكُمُ)

۲. برای گروهی منطق و استدلال و موعظه کافی است، ولی برای گروهی قهر و غلبه لازم است. (فَأَخَذَتْكُمُ)

۳. اگر خداوند نیست تا او را ببینید، اما آثار او که دیدنی است. چرا با دیدن آن ها ایمان نمی آورید.

(فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)

۴. رجعت و معاد، امر محالی نیست. بعضی از مردگان در همین دنیا زنده شده اند. (بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ)

۵. رمز بروز برخی تلخی ها و سپس نجات از آن ها، پیدا شدن روحیه ی شکرگزاری است.

(بَعَثْنَاكُمْ) (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

(۲) سوره ی اعراف: آیات ۱۴۳ / ۱۵۵-۱۵۶

(وَلَمَّا حَيَّاهُ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ... (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۱، آیات: ۹-۱۸

۲- ترجمه: «و نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید. (*) سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید. (*)»

وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْعَافِرِينَ (*) وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ قَالَ عِدَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (*) (۱)

پیام های آیه ۱۴۴

۱. سخن گفتن خداوند با موسی، در جهت رشد و تربیت او بود. (كَلَّمَ رَبُّهُ)

۲. آمدن به میقات و شنیدن سخن خداوند، شوق دیدار را نیز در موسی زنده کرد.

(لَمَّا جَاءَ) ... (قَالَ رَبُّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ)

۳. خداوند، با چشم ظاهر دیدنی نیست، نه در دنیا و نه در آخرت. (لَنْ تَرَانِي)

۴. تجلی خداوند بر موجودات طبیعی، امکان دارد. (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ)

۵. خداوند را باید از راه آثارش شناخت و به جلوه های او نگریست.

(حقیقت تجلی هم روشن نیست، بلکه آثار آن مشهود است). (تَجَلَّى) ... (جَعَلَهُ دَكًّا)

۶. خدا دیدنی نیست و گرنه موسی شایستگی و لیاقت دارد. (سُبْحَانَكَ)

۷. دیده شدن خداوند با چشم، نشانه ی جسم بودن اوست که باید خداوند را از آن منزّه دانست. (سُبْحَانَكَ)

۸. فکر و تقاضای ناروا نیز توبه دارد، هر گاه درباره خداوند توهم باطلی تصوّر شد، باید سریعاً او را تنزیه کرد.

(سُبْحَانَكَ)

۹. پس از روشن شدن حقیقت، باید آن را پذیرفت و به آن اعتراف کرد. (قَالَ) ... (أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)

۱۰. انبیا، پیشگامان راه مکتب اند. (أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)

پیام های آیه ۱۵۵-۱۵۶

۱. برای حضور در مراکز مهم و مسائل حسّاس، باید گزینش انجام شود و افرادی انتخاب شوند، نه هر کس و در هر سطحی حاضر شود. (وَ اخْتَارَ مُوسَى)

۲. مردن، از تحمیل فشار حرف مردم آسان تر است. (لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ) (یعنی ای کاش قبل از آمدن مردم همراه من به کوه طور، جان ما را می گرفتی که تحمیل اینکه بگویند: تو بهترین ها را برگزیدی و به قتلگاه بردی و آنان را نابود کردی و ... سخت تر است).

۳. پیامبران در حرکات خود، به ظاهر عمل می کنند نه به علم غیب. از این رو گاهی برگزیدگان انبیا نیز نالایق درمی آیند. (بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا)

۱- ترجمه: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوند! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!» (*). ... موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: پروردگارا! اگر می خواهی، می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند، (مجازات و) هلاک می کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته بینی)، هدایت می کنی! تو ولی مایی و ما را بیمارز، بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگان! (*). و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! «(خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت: «مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فراگرفته و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند و زکات را پردازند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت!» (*).

۴. گاهی آتش قهر الهی چنان فراگیر است که خشک و تر را باهم می سوزاند.

(أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ) (خوبان را به خاطر سکوت و بی تفاوتی)

۵. بهانه گیری، نشانه ی سفاقت است. (السُّفَهَاءُ)

۶. بلاها و حوادث، گاهی آزمایش الهی است، (إِنَّ هِيَ إِلَّا لِفِتْنَتِكَ ...) که در آن افراد شناخته شده و صف ها از هم جدا می شود. (تُضِلُّ) ... (تَهْدِي)

۷. ستایش خداوند پیش از دعا، از آداب دعاست. (أَنْتَ وَبَيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا)

۸. تا صفحه ی روح از آلودگی گناه پاک نشود، رحمت الهی را جذب نمی کند. (فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا)

۹. آمرزش و عفو الهی، (برخلاف بخشش مردم که یا با تأخیر است، یا همراه با منت و تحقیر) بهترین بخشایش هاست. (خَيْرُ الْغَافِرِينَ)

۱۰. بهترین گام ها و کارها، باثبات ترین آن هاست. (وَ اَكْتُبْ لَنَا)

۱۱. انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم اند. (وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ)

۱۲. از بهترین دعاها، جامع ترین آن هاست. (فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ)

۱۳. بازگشت خالصانه به سوی خدا، راه دریافت الطاف الهی است. (هُدُنَا)

۱۴. رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. (رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)

نقصی در فاعلیت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیت و استقبال ماست.

۱۵. رحمت خداوند فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست.

(رَحْمَتِي وَسِعَتْ) ... (عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ) اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی است.

(برای رحمت، فعل ماضی (وَسِعَتْ)، ولی برای عذاب فعل مضارع (أُصِيبُ) آمده است)

۱۶. دعای انبیا نیز در چهارچوب حکمت و قانون الهی مستجاب می شود. (اَكْتُبْ لَنَا) ... (فَسَأُكْتُبُهَا لِلَّذِينَ ...)

۱۷. باوجود تقوا و عمل به تکالیف، شمول رحمت الهی حتمی است، (فَسَأُكْتُبُهَا لِلَّذِينَ ...)

۱۸. ولی باوجود گناه و معصیت، عذاب حتمی نیست، زیرا با توبه و استغفار، امکان مغفرت وجود دارد.

(عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ)

۱۹. رحمت الهی بی نهایت است، اما شرط بهره وری از آن، تقوا، پرداخت زکات و ایمان است.

(يَتَّقُونَ) ... (الزَّكَاةَ) ... (يُؤْمِنُونَ) بنابراین کسی که زکات نمی دهد و یا بی تقوا است، از رحمت الهی محروم و در معرض عذاب الهی است.

۲۰. زکات، در شریعت یهود نیز بوده است. (يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ)

۲۱. آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آن ها. (بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ)

فصل دوم: داستان مناجات چهل روزه برای دریافت الواح تورات و فتنه ی سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل در ۲۱ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

.۱

ملاقات

موسی با خداوند برای اعطای الواح شریعت و برنامه ریزی موسی برای مناجات ۳۰ روزه

در کوه (از اول ذی القعدة

تا

آخر ذی القعدة) و انتخاب هارون به عنوان جانشین

قرآن

و روایات تورات

صفی

علیشاه

حدیقه

سنایی

ناصر خسرو

خاقانی

عطار

شمس

تبریزی

نظامی

امیر

معزی

اقبال

ظهیر

فاریابی

.۲

شوق

مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی

در

کوه طور

قرآن

صفی

علیشاه

.۳

برخی

از مناجات موسی با خداوند در کوه طور

روایات

شمس

تبریزی

.۴

تمدید

جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب برای نزول ۱۰ فرمان

(از)

اَوَّل ذِي الْحِجَّةِ تا دهم ذی حجه، عید قربان)

قرآن

و تورات

صفی

علیشاه

.۵

فتنه ی

سامری در این ۱۰ روز (اول تا دهم ذی الحجه)

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.۶

برخورد

هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

حیب

خراسانی

ناصر خسرو

شمس

تبریزی

منصور

حلاج

.۷

نزول

الواح تورات در این ۱۰ روز و مفاد احکام آن

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.۸

انتظار

خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال

نزول

الواح تورات

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

حافظ

شمس

تبریزی

ناصر خسرو

صباحی

بیدگلی

اقبال

سنایی

ظهیر

فاریابی

ص: ۲۲۴

خاقانی

.۹

ذکر

عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان

قرآن

صفی

علیشاه

جامی

.۱۰

خبردار

شدن موسی از فتنه سامری

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.۱۱

اولین

عکس العمل موسی پس از گوساله پرستی قومش

و

برخوردش با هارون

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

.۱۲

دفاعیات

هارون

قرآن

صفی

علیشاه

.۱۳

آرام

شدن موسی و دعا به درگاه الهی

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

.۱۴

صحبت

موسی با گوساله ی طلایی

قرآن

و روایات

۱۵.

برخورد

موسی با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

۱۶.

عاقبت

سامری و گوساله اش

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

عطار

نیشابوری

انوری

۱۷.

برخورد

موسی با جمعیت گوساله پرست

قرآن

و تورات

صفی

علیشاه

.۱۸

سخنان

بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود

و

پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

.۱۹

پشیمانی

گوساله پرستان و توبه ی آن ها

باهمان

شرطی که خداوند تعیین کرد و به موسی ابلاغ نمود و فلسفه ی این نوع توبه کردن

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۲۰.

قبولی

توبه بنی اسرائیل

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

۲۱.

بررسی

پیام های قرآنی ۷ دسته آیات

اعراف: ۱۴۲

اعراف: ۱۴۴-۱۵۴

بقره: ۸۳-۸۴

بقره: ۵۱-۵۴

طه: ۸۳-۹۸

نساء: ۶۶-۶۸

انعام: ۱۵۱-۱۵۴

قسمت اول: ملاقات موسی با خداوند در کوه برای اعطای الواح شریعت و انتخاب هارون به عنوان جانشین

پس از اینکه بنی اسرائیل متوجه شدند خداوند قابل رؤیت نیست و زنده شدن ۷۰ نماینده خود را دیدند به خداوند ایمان آوردند اما موسی به آنها گفت خداوند قرار است دستورات جدیدی برایتان نازل کند تا هدایت پیدا کنید و شکرگذار او باشید و من باید ۳۰ روز به کوه بروم و در میان شما نباشم اینک هارون برادرم را جانشین خود تعیین می‌کنم و در نبود من اگر به مشکلی خوردید سراغ او بروید و از تفرقه و اختلاف به شدت دوری کنید تا پس از ۳۰ روز برگردم.

قرار بود موسی علیه السلام منتظر روز موعود شود تا خداوند به او خبر دهد تا برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود اما موسی عجله کرد و با بیان برخی هشدارها به هارون و علی رغم نگرانی از برخی مفسدین؛ هارون را جانشین خویش در میان بنی اسرائیل قرار داده و تنهایی به سوی میقات رفت.

در قرآن آمده است:

۱- «موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و در راه اصلاح آن‌ها بکوش و هیچ‌گاه از طریق مفسدان پیروی مکن»

(۱)

گفت موسی مر برادر را که من

می‌روم بر طور ز امر ذو المنن

تا در آن میقات از پروردگار

بر من آید آن کتاب نامدار

تو ز من در قوم من شو جانشین

امر ایشان بر صلاح آرای امین

پیروی ناور به راه مفسدان

کان تو را بر عقل و دین دارد زیان (۲)

۷ در تورات آمده است:

- خداوند به موسی گفت: «نزد من به بالای کوه بیا و بمان تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی که نوشته‌ام تا آن‌ها را تعلیم دهی به تو دهم» پس موسی با خادم خود، یوشع برخاست و موسی به بالای کوه خدا آمد و به مشایخ گفت: برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم. همانا هارون و حور با شما می‌باشند، پس هر که کاری دارد نزد آن‌ها برود. پس به بالای کوه آمد و ابر، کوه را گرفت و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتم موسی را از میان ابر صدا کرد. درحالی که منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه ی کوه بود.

- موسی به میان ابر داخل شد و بر بالای کوه آمد و چهل روز و چهل شب در کوه ماند. (۳)

۱- أعراف: ۱۴۲ (...وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۳- سفر خروج، اصحاح ۲۴ آیات: ۱۲-۱۸

□ مگر هارون پیامبر نبود که موسی علیه السلام او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟ پاسخ: مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی علیه السلام بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد و از اینجا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است.

□ مراد از اصلاح

اصلاح در مسائل اجتماعی و جامعه است، نه اصلاح در رفتار فردی و شخصی. (کلمه ی (أَصْلِحْ)، پس از (اخْلُفْنِي) آمده است).

□ چرا موسی به برادر گفت از پیروی مفسدان پرهیزد؟ با اینکه هارون، پیامبر بود و معصوم و هرگز پیرو طریق مفسدان نبود! پاسخ: این در حقیقت یک نوع تأکید برای توجه دادن برادر به اهمیت موقعیت خود در میان بنی اسرائیل است و شاید این موضوع را نیز می خواست برای بنی اسرائیل روشن سازد، که در برابر اندرزها و نصایح و رهبری های خردمندانه هارون، تسلیم باشند و امرونی و اندرز او را بر خود سنگین نشمرند و دلیل بر کوچکی خود ندانند، همان طور که هارون با آن مقام برجسته اش در برابر نصیحت و اندرز موسی علیه السلام کاملاً تسلیم بود. (۱)

همچنین در زمان حضرت موسی، مفسدان توطئه گری بودند که موسی نگران آن ها بود و به هارون سفارش می کرد: نگذار زمام امور را به دست گیرند و خواسته یا ناخواسته دنباله رو آنان شوی.

۱- در صحیح مسلم، در باب «فضائل الصحابه» از سعد نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی: «تو نسبت به من، به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» و پیامبر صلی الله علیه و آله به مناسبت های مختلف و در جریان های گوناگون این جمله را تکرار فرموده و این نشان می دهد که یک حکم عمومی است. «صحیح مسلم جلد چهارم صفحه ۱۸۷ طبع دار احیاء التراث العربی چاپ دوم ۱۹۷۲» □ محتوای حدیث منزلت: اگر از پیش داوری های تعصب آمیز و بهانه جویی ها، خود را برکنار داریم، از این حدیث استفاده می کنیم که علی علیه السلام تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی علیه السلام و در میان بنی اسرائیل داشت- به جز نبوت- داشته است و مقام علی بالاتر از نبوت بلکه امامت بود؛ و او توانست جانشین خوبی برای پیامبر باشد زیرا در جنگها ایثار کرد و جان فشانی ها در دفاع از پیامبر کرد و خود را ندید و در بستر پیامبر خوابید تا بجای او کشته شود و چون لفظ حدیث عام است و استثناء جمله الا انه لا نبی بعدی نیز این عمومیت را تأکید می کند و هیچ گونه قید و شرطی در حدیث وجود ندارد، که آن را تخصیص بزند، بنا بر این امور زیر را از حدیث می توان استفاده کرد: ۱- □ علی علیه السلام بالاترین و افضل امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، همانگونه که هارون چنین مقامی را داشت. ۲- □ علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود، آنجا که خداوند به پیامبر ص که عبد بود هدیه داد و فرمود: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)): «آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم، (۱) و بار سنگین تو را از تو برداشتیم؟! (۲) همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد! (۳) و آوازه تو را بلند ساختیم! (۴) این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است که به مدد علی علیه السلام و جانشینی او پس از پیامبر انجام شد و قرآن برخی از این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی می گوید: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي، اَشْدُدْ بِهِ اَزْرِي وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي (سوره طه آیه

۲۹ تا ۳۲): «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، هارون برادرم را، نیروی مرا به او افزایش ده و او را در برنامه من شریک ساز.» ۳- علی علیه السلام علاوه بر برادری عمومی اسلامی مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر ص را دارا بود. ۴- علی علیه السلام جانشین و خلیفه پیامبر ص بود و با وجود او هیچکس دیگر چنین شایستگی را نداشت.

□ محتوای حدیث منزلت در اشعار شعرای برجسته ایرانی:

او چو موسی علی ورا هارون

هر دو یکرنگ از درون و برون (۱)

چو هارون ز موسی علی بود در

دین

هم انباز و هم هم نشین محمد

به محشر ببوسند هارون و موسی

ردای علی و آستین محمد (۲)

به هارون ما داد موسی قرآن را

نبوده است دستی بر آن سامری را (۳)

فتی عالم هاد وزیر کانه

کلیم و هارون و خضر و یوشع (۴)

فلک به پیش وزیر هارون رأی

نطاق بسته به هارونی آید این است عجب (۵)

چون دست کلیم پای گلگونش

هارون وزیر گشته هارونش (۶)

گر سخن گوید چو موسی هر که هست

دائمش از شوق هارون می کند (۷)

کلیم را بشناسد به معرفت هارون

اگر عصاش نباشد و گرید بیضا (۸)

به هارونی اش خضر و موسی دوان

مسیحا چه گویم چو موبک روان (۹)

در دل حق سر مکنونیم ما

وارث موسی و هارونیم ما (۱۰)

روی او در ملک روشن چون کف

موسی بود

طبع این در عدل صافی چون دل هارون بود (۱۱)

طبل سان موسی و نعلین هارونت

چه سود

چون به زیر یک ردا فرعون داری صد هزار (۱۲)

من چه گویم از مقام آن حکیم نکته سنج

کرده زرتشتی ز نسل موسی و هارون ظهور (۱۳)

۱- حدیقه سنایی، ص ۱۹۸

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۳

۳- دیوان ناصر خسرو، ص ۶۳

۴- دیوان خاقانی، ص ۲۸۰

۵- دیوان خاقانی، ص ۳۲

۶- تحفه العراقین خاقانی، ص ۱۰

۷- دیوان عطار، ص ۳۲۹

۸- کلیات شمس، ص ۱۳۰

۹- هفت پیکر، ص ۸۴۷

۱۰- کلیات اقبال، ص ۵۲

۱۱- دیوان امیر معزی، ص ۱۵۶

۱۲- دیوان سنایی، ص ۲۱۰

۱۳- کلیات اقبال، ص ۲۶۳

برادران ز تو قادر شدند و مست

ظفر

چنان که موسی عمران به شرکت

هارون (۱)

پیش تخت خسرو موسی کف هارون

زبان

این منم چون سامری سحر از بیابان انگیخته (۲)

تو راست معجزه ی سروری به

استقلال

نه چون نبوت موسی به شرکت هارون (۳)

قسمت دوم: شوق مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی در کوه طور

از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعله ور بود، آن چنان که سر از پا نمی شناخت و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را- طبق روایات- در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید.

در قرآن آمده است وحی بر او نازل شد:

۱- «ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیایی و در این راه عجله کنی؟!»

موسی بلافاصله عرض کرد:

۱- «پروردگارا! آن ها به دنبال منند و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی». (۴)

بعد فرعون آن جماعت از کلیم

خواستند آداب شرعی مستقیم

کرد موسی در مناجات این سؤال

شد خطاب از بارگاه ذوالجلال

که بیا با جمعی از قومت به طور

تا دهیمت ما کتابی در حضور

رفت با هفتاد ز اسرائیلیان

هشت هارون را به جایش در مکان

چون که شد نزدیک پیش از قوم او

رفت سوی طور بهر گفتگو

شد خطاب او را که ای موسی چه بود

که ز قوم اشتاب کردی در ورود

گفت قوم آیند اینک بر اثر

من شدم بهر رضایت پیش تر

مر که این تعجیل در راه طلب

زود بر خوشنودیت گر در سبب

سرعت اندر امتثال امر دوست

موجب خوشنودی و تعظیم اوست (۵)

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی قرار ساخته بود، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانت برسانم و از این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توأم و مشتاق شنیدن فرمانت.

چون خطاب امر فاخلع کرد شبی

نعلیک را

پابرهنه اخذ الواح و آیات آمدی

۱- فاریابی، دیوان

۲- دیوان خاقانی، ص ۳۲۶

۳- فاریابی، دیوان، ص ۷۲

۴- طه: ۸۳-۸۴ (وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ) ﴿*﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَىٰ وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿*﴾

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۱

□ این سؤال خدای تعالی چه وقت صورت گرفته در ابتدای حضور موسی در میعاد طور یا در اواخر آن؟

آیه شریفه با هر دو می سازد، چون سؤال از اینکه چرا عجله کردی غیر از خود عجله است که مقارن با سیر و ملاقات است ولی احتمالاً این سخن خداوند در زمانی که قوم بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و موسی هنوز در کوه مشغول مناجات بود گفته شده و در ابتدای ورود موسی به طور نبوده.

□ با در نظر گرفتن اینکه گمراه شدن بنی اسرائیل به وسیله سامری به خاطر دیر کردن موسی در مناجات و شوق مناجات با خدا بوده، جمله (فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ) (طه: ۸۵) (۱) باید خود موسی علیه السلام را نیز در گمراهی قومش مقصر دانست؛ زیرا کسی که مسئولیت هدایت یک قوم را قبول می کند باید از بسیاری لذت ها حتی بالاترین و حلال ترین آن ها که سخن گفتن با خدا است در برخی مواقع که خطر گمراهی در امت وجود دارد بگذرد.

انسان وقتی عبد می شود دیگر خود را نمی بیند و درست است که خداوند می گوید: (وواعدنا موسی ثلاثین ليله و اتمناها بعشر)؛ و این وعده را خداوند گذاشت اما زمان آن را معلوم نکرده بود و موسی عجله کرد و هارون را جانشین خود کرد و به فکر لذت مناجات با خداوند بود و قومش را رها کرد.

با وجود اینکه هارون پیامبر بود ولی وزیر و پشتیبان موسی بود و نمی توانست به تنهایی در مقابل قوم جاهل بایستد؛ و این را موسی و حتی خود هارون دیر فهمیدند؛ و موسی تنها از عصبانیت تنها سر و ریش برادر بزرگش را گرفت و هارون با لفظ (یا بن ام) او را آرام کرد و فهماند که اشتباه کرده و کوتاهی کرده.

بر اساس آیه ی (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ) (اعراف: ۱۶۵) [تسلیم یا سکوت در برابر فسق و فساد و عدم قطع رابطه با ستمگران، شرکت در فسق و ظلم و موجب اشتراک با ظالمین در عذاب است] (۲) و بسیاری افراد بنی اسرائیل در آن زمان اهل سکوت بودند و بی طرف و نهی از منکر نمی کردند و به همین دلیل مورد خشم و غضب و عذاب واقع شدند؛ و همان طور که در پایان داستان روشن می شود هارون نیز فهمید که اشتباه کرده و در مقام جانشینی وظیفه خود را خوب انجام نداده زیرا نتوانست به تنهایی از پس هدایت قوم برآید و

۱- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۶

۲- مقصود از فراموشی تذکرها بی تاثیر شدن آن در دل های ایشان است، هر چند به یاد آن تذکرها بوده باشند، زیرا اخذ الهی مسبب از بی اعتنائی به اوامر او و اعراض از تذکرها انبیای او است و گر نه اگر مقصود فراموشی باشد عقوبت معنا نداشت چون فراموشی بحسب طبع خودش مانع از فعلیت تکلیف و حلول عقوبت است. توضیح اینکه، انسان وقتی به وسایل و وسایط مختلفی که خداوند در اختیارش گذاشته متذکر و متوجه به تکالیفی الهی شود (و حتما می شود) امثال آن تکالیف یا موافق طبع و میل درونی او است و یا نیست و در صورتی که موافق طبع او نباشد یا بخاطر خدا از میل نفسانی خود چشم پوشیده و آن تکالیف را انجام می دهد و یا به حدود الهی و تکالیف او وقعی ننهد و بخاطر میل نفسانی خود خدا را معصیت می کند، چیزی که هست بار اول از این نافرمانی خود در دل احساس شرمساری و ناراحتی می کند و در هر بار دیگری که نافرمانی را تکرار کند آن احساس ضعیف تر شده و بی اعتنائی به امر پروردگار در نظرش آسان تر می شود، هم چنان که اثر تذکرها انبیاء (ع) هم در دلش کمتر می گردد و خلاصه در هر تکراری امکان معصیت در نظرش قوی تر و اثر تذکرات ضعیف تر شده تا آنجا که بطور کلی تذکرات در دلش بی اثر و وجود و عدمش یکسان می شود، در آیه مورد بحث که فرمود: (فَلَمَّا نَسُوا مَا

ذُكِّرُوا بِهِ ...) مقصود از نسیان همین بی اثر شدن تذکرات است و نیز آیه شریفه دلالت می کند بر یک سنت عمومی الهی - نه اینکه این روش تنها اختصاص به بنی اسرائیل داشته باشد- و آن سنت این است که جلوگیری نکردن از ستم ستمگران و موعظه نکردن ایشان در صورت امکان و قطع نکردن رابطه با ایشان در صورت عدم امکان موعظه، شرکت در ظلم است و عذابی که از طرف پروردگار در کمین ستمگران است در کمین شرکای ایشان نیز هست (طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۳۸۶)

توانست در زمانی که از عجز خود آگاه شد، موسی را از ماجرا باخبر سازد و به دنبالش برود و حتی یک پیک بفرستد تا موسی را برگرداند.

خواهیم دید که در عرض ۱۰ روز از اول ذی حجه تا دهم ذی الحجه (عید قربان) ده هزار نفر گوساله پرست شدند و سیصد یا شش صد هزار نفر در آخر هلاک شدند یعنی علاوه بر آن ده هزار نفر بقیه ی آن هایی که اهل سکوت بودند و راضی به وضع موجود شدند و ایمان قوی نداشتند نیز هلاک شدند و به قول معروف «تر و خشک با یکدیگر سوختند».

□ برخی از قوانین امر به معروف و نهی از منکر

در آیه ۵ و ۶ سوره ی مرسلات، خداوند به کسانی سوگند یاد می کند که ذکر خدا را به دیگران القا می کنند، چه برای اتمام حجت، چه برای تأثیر و هشدار. (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا) در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بیش از ده فایده برای امر و نهی، حتی در صورتی که اثر نکند، ذکر کرده ام که خلاصه اش را در اینجا بیان می کنم، «جالب اینکه این سطرها را در هفته امر به معروف و دهه ی عاشورا می نویسم که امام حسین علیه السلام فلسفه ی قیام خود را عمل نکردن جامعه به حق و نهی از منکر نکردن می داند.» تا شاید سکوت و ترس و بی تفاوتی در مقابل ترک معروف و عمل به منکر از بین برود.

- گاهی امر و نهی ما امروز اثر نمی کند، ولی در تاریخ، فطرت و قضاوت دیگران اثر دارد. چنان که امام حسین علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر شهید شد تا وجدان مردم در طول تاریخ بیدار شود.

- گاهی امر و نهی، فضا را برای دیگران حفظ می کند. چنان که فریاد اذان مستحب است، گرچه شنونده ای نباشد، ایستادن به هنگام قرمز شدن چراغ راهنمایی لازم است، گرچه ماشینی نباشد. زیرا حفظ قانون و فضای احترام به قانون، لازم است.

- گاهی امر و نهی ما، گناهکاران را از گناه باز نمی دارد، ولی گفتن های پی در پی، لذت گناه را در کام او تلخ می کند و لاقل با خیال راحت گناه نمی کند.

برای حفظ آزادی باید امر و نهی کرد، زیرا نگفتن، جامعه را به محیط خفقان و ترس و سکوت تبدیل می کند.

امر و نهی برای خود انسان مقام آفرین است، گرچه دیگران گوش ندهند. قرآن می فرماید: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ) (فصلت: ۳۳)

امر به معروف و نهی از منکر، اگر در دیگران اثر نکند، لاقل برای خود ما یک نوع قرب به خداوند، تلقین و تمرین شجاعت و جلوه ی سوز و تعهد است.

- گاهی امر و نهی ما امروز اثر نمی کند، اما روزی که خلاف کار در بن بست قرار گرفت و وجدانش بیدار شد، می فهمد که شما حق گفته اید؛ بنابراین اگر امروز اثر نکند، روزگاری اثر خواهد کرد.

امر و نهی وجدان انسان را آرام می کند، انسان با خود می گوید که من به وظیفه ام، عمل کردم، این آرامش وجدان با ارزش است، گرچه دیگران گوش ندهند.

امر به معروف و نهی از منکر، سیره ی انبیاست، گرچه دیگران گوش ندهند.

قرآن می فرماید: (وَ إِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ) (صافات: ۱۳) و یا بارها می فرماید: مردم سخنان و ارشادهای پیامبران را گوش نمی دادند و از آن ها روی می گرداندند؛ بنابراین ما نباید توقع داشته باشیم که همه به سخنان ما گوش بدهند.

امربه معروف، یک اتمام حجت برای خلافکار است تا در قیامت نگویید کسی به من نگفت، علاوه بر آنکه عذری هم برای گوینده است تا به او نگویند چرا نگفتی؟

هنگام قهر الهی، آمرین به معروف نجات خواهند یافت. (آیه ی بعد به آن اشاره می کند) به هر حال، انبیا و اوصیا در راه امر به معروف و نهی از منکر شهید شدند تا حق گم نشود و از میان نرود، چنان که قرآن در آیاتی می فرماید: (يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ) (آل عمران: ۱۱۲) (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ) (بقره: ۶۱) و (يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ) (آل عمران: ۲۱) که از این آیات استفاده می شود، گاهی در امر به معروف باید تا مرز شهادت پیش رفت.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به نماینده ی خود، به خاطر حضورش در سر سفره ی اشراف او را توبیخ نمود. (۱) یعنی آن حضرت برای آنکه منش زهد به اشرافی گری کشیده نشود، فردی را فدای مکتب نمود. (۲)

قسمت سوم: برخی از مناجات های موسی با خداوند در کوه طور

در روایات آمده است:

(*) (ابن عباس) از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: خداوند به وسیله ۱۲۴ هزار کلمه با موسی سخن گفت و او در مدت سه شبانه روز که به مناجات با خداوند مشغول بود لب به هیچ طعامی نزد و هنگامی که به میان بنی اسرائیل آمد هنوز نغمه الهی در گوشش طنین دلنشینی داشت و ناخودآگاه او را بر آن می داشت تا از همنشینی با مردم کراهت داشته باشد. (۳)

(*) امیرالمؤمنین: می فرماید: خداوند موسی را به چهار چیز وصیت نمود:

- تا زمانی که مطمئن نشده گناهانش آمرزیده گشته است نباید به گناهان و عیوب دیگران پردازند.

- تا زمانی که به این نتیجه نرسیده که گنجینه الهی به پایان خواهد رسید پس نباید برای روزی خود محزون باشد.

- تا وقتی که سلطه و فرمانروایی خداوند به انتها نرسیده است نباید به دیگری امیدوار باشد.

- تا زمانی که شیطان هلاک نگشته است نباید از مکر و حيله او در امان بود. (۴)

(*) و باز آن حضرت فرمودند: هر کجای قرآن که جمله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ذکر شده است مقابل آن در تورات جمله «یا ایها الناس» و یا «یا ایها المسکین» ضبط گردیده است. (۵)

۱- نهج البلاغه: نامه ۴۵

۲- قرائتی، تفسیر نور، ج ۴، ص ۲۰۹

۳- ابن بابویه، خصال، ج ۲، ص ۶۴۲

۴- ابن بابویه، خصال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ روضه الواعظین، ص ۳۸۲

٥- ابن بابويه، عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٤٣؛ صحيفه الرضا، ص ١٤

هنگامی که موسی از کوه طور بازگشت، قسمتی از تورات را با خود آورد و آن را به قوم خود عرضه کرد و فرمود: «کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورهای دینی و حلال و حرام است. دستورهایی که خداوند آن را برنامه ی کار شما قرار داده است، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید»

□ مناجات موسی

(*) «عبد العظیم حسنی» در کتاب امالی به نقل از امام هادی علیه السلام می فرماید: موسی علیه السلام در کوه طور هنگامی که با خداوند مناجات می کرد به ذکر پاره ای سؤالات از باری تعالی پرداخت:

- موسی : بار خدایا پاداش کسی که رسالت مرا باور نماید چیست؟
- خداوند: فرشتگانم برای بشارت بهشت به سوی او پرواز خواهند کرد.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که در برابر تو به نماز ایستد چیست؟
- خداوند: فرشتگانم بدو مباحات می ورزند و از عذاب من برکنار خواهد بود.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که مسکینی را به خاطر تو اطعام نماید چیست؟
- خداوند: مرگ را بر او آسان گردانیده و به فرشتگانم دستور می دهم او را از هر دری مایل است داخل بهشت نمایند.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که با زبان و قلبش ترا یاد می کند چیست؟
- خداوند: روز قیامت او را کنار خود زیر سایه عرش مستقر خواهم نمود.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که به تلاوت آیات و حکمتهای تو مشغول است چیست؟
- خداوند: همچو برق از پل صراط خواهد گذشت.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که در برابر آزار و شماتت مردم شکیبایی نماید چیست؟
- خداوند: هول و ترس عقبات قیامت را از او دور خواهم کرد.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که چشمانش از خوف تو همواره گریان است چیست؟
- خداوند: چهره اش را به آتش جهنم نزدیک نخواهم کرد.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که به خاطر شرم از تو به خیانت آلوده نگردد چیست؟
- خداوند: روز قیامت امان نامه ای را بدو خواهم بخشید.
- موسی : بار خدایا پاداش کسی که بندگان صالح تو را دوست می دارد چیست؟

- خداوند: بدنش را به آتش جهنم حرام خواهم نمود.
- موسی: بار خدایا پاداش کسی که مؤمنی را به طور عمد به قتل رساند چیست؟
- خداوند: هیچ گاه به او نظر نخواهم افکند و از لغزشها نجاتش نخواهم بخشید.
- موسی: بار خدایا پاداش کسی که کافری را به سوی اسلام فراخواند چیست؟
- خداوند: شفاعت او را روز قیامت در مورد هر کسی که اراده نماید خواهم پذیرفت.
- موسی: بار خدایا پاداش کسی که نماز را در وقت خویش بجای آورد چیست؟
- خداوند: پاداشش را بهشت خود قرار خواهم داد.
- موسی: بار خدایا پاداش کسی که به خاطر ترس از عظمت تو وضو سازد، چیست؟

- خداوند: روز قیامت نوری از میان ابروانش در محشر ساطع خواهد گشت.

- موسی: بار خدایا پاداش کسی که ماه رمضان را برای تو روزه بدارد چیست؟

- خداوند: ترس و فزع روز قیامت را از او زائل خواهم گردانید.

- موسی: بار خدایا پاداش کسی که برای یاد و پسند مردم روزه بدارد چیست؟

- خداوند: ثواب او بمانند کسی است که افطار نموده است. (۱)

(*) (مفضل) از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند: قسمتی از مناجات موسی علیه السلام با خداوند تعالی این گونه است: ای فرزند عمران، دروغ گفته است آن کس که ادعا می کند مرا دوست دارد اما نیمه های شب در خواب است آیا عاشقان دوست ندارند با محبوب خویش در خلوت نشینند. فرزند عمران! بدان که من دوستاران خود را به خوبی می شناسم آن ها که در نیمه های شب عقوبت مرا در برابر چشمان خویش می بینند و با حییبی که در کنارشان است به مناجات می پردازند. فرزند عمران! از قلب خشوع، از جسمت فروتنی و از چشمانت اشکی سوزان را به من هدیه نما و مطمئن باش اگر در تاریکی های شب محبوبت را بخوانی یقیناً او را در کنار خویش خواهی یافت.

(۲)

(*) امام باقر علیه السلام می فرمایند: خداوند به موسی امر کرد تا محبت او را در قلب خود همواره زنده نگاه دارد و کاری نماید تا عشق و محبت او در دل مردم نیز نفوذ پیدا کند. موسی گفت: عشق به ذات احدیت فزونی از آن است که احتیاج به بیان داشته باشد و اما نسبت به مردم از چه راهی وارد شوم؟ خداوند فرمود: نعمت های بیشمار مرا برای آن ها بازگو زیرا که مردم همواره مرا به نیکی یاد می کنند آنگاه موسی از خداوند پرسید: چرا پدران از این دنیا رخت بر می بندند و فرزندان خردسالی از آن ها بر جای می ماند؟ خداوند به او وحی فرستاد که ای موسی آیا روزی دهنده و کفایت کننده ای بهتر از من می یابی؟ پس برای نگهداری آن ها غصه ای به خود راه مده. (۳)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: موسی از خداوند خواست تا زوال خورشید را بدو اعلام دارند فرشته ای مأمور این کار گشت و بدو گفت که خورشید افول کرد موسی پرسید چه زمانی؟ آن ملک پاسخ داد همان زمان که تو را از آن باخبر ساختم و اکنون پانصد سال شده است.

(۴)

(*) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی وحی فرستاد تا از اصحابش بخواهد بجای سینه چاک کردن از خداوند شرح صدر و استقامت طلب نمایند. (۵)

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند: خداوند از موسی خواست تا از بندگان سخن چین و نمام دوری گزیند و برای یافتن کسی که در مورد شخص او به سخن چینی مشغول است به این ترتیب عمل نماید:

او ابتدا هر ده نفر از یارانش را در یک گروه قرار داده و سپس میان گروههای مختلف قرعه می اندازد بعد از آنکه از میان آن ها یک گروه برگزیده شد مجدداً میان آن ده نفر قرعه بیندازد تا فرد خاطی و نمام مشخص شود. می گویند وقتی آن شخص موسی را مشغول تدارکات قرعه دید به سوی آن حضرت رفته و عذرخواهی کرد. (۶)

٢- ابن بابويه، امالي، ص ٢٩٢؛ فتال نيشابوري، روضه الواعظين، ص ٣٦١

٣- مجلسي، بحار الانوار، ج ١٣، ص ٣٥١

٤- مجلسي، بحار الانوار، ج ١٣، ص ٣٥٢

٥- كليني، كافي، ج ٨، ص ١٢٩

٦- مجلسي، بحار الانوار، ج ١٣، ص ٣٥٣؛ حر عاملي، وسائل الشيعه، ج ٨، ص ٦١٩

(*) روایت شده است که موسی بن عمران مردی را زیر سایه عرش الهی مشاهده کرد او وقتی قرب و منزلت آن شخص را دید از خداوند خواست تا وی را معرفی نماید.

- باری تعالی در پاسخ موسی گفت: این بنده ای است که پدر و مادرش را هرگز نافرمانی نکرده و به آنچه که مردم بدان دست یافته اند حسد نورزیده است.

- موسی پرسید: پاداش کسی که به عبادت مریض برود چیست؟ خداوند در پاسخ او فرمود: فرشته ای را در قبر موکل او می گردانم تا روز قیامت از او عیادت نماید.

- موسی: پاداش کسی که میتی را غسل دهد چیست؟ خداوند: او را به مانند روزی که از مادرش متولد شده است از گناهان بیرون خواهم آورد.

- موسی: پاداش کسی که در تشییع جنازه مسلمانی شرکت کند چیست؟ خداوند: فرشتگانی در روز قیامت با پرچم های برافراشته او را تا منزلگاهش در بهشت مشایعت خواهند نمود.

- موسی: پاداش کسی که مادری داغدیده را تسلی دهد چیست؟ خداوند: او را در روزی که هیچ سایه ای وجود ندارد در کنف حمایت خویش خواهم گرفت. سپس خداوند به موسی امر فرمود تا سائلی را از درب خانه اش نراند اگرچه به طعامی ناچیز باشد زیرا که در بعضی از موارد آن سائل در حقیقت یکی از فرشتگان الهی است که برای امتحان بندگان به سوی آن ها مأموریت یافته است. (۱)

(*) در روایاتی از معصومین: آمده است: ابلیس به موسی سفارش کرد تا هیچ گاه با زنی نامحرم در زیر یک سقف تنها ننشیند و هیچ گاه با خداوند عهدی نبندد زیرا که او برای عدم وفای به آن عهد تمام سعی خود را بکار خواهد گرفت و هرگاه قصد نمود صدقه ای بپردازد آن را در اسرع وقت ادا نماید زیرا در غیر این صورت او برای منصرف کردنش اقدام خواهد نمود. (۲)

(*) در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت ثامن الحجج: آمده است: موسی به خداوند عرضه داشت بار خدایا نعمت های بی شماری را بر بنده ات ارزانی داشتی و من فکر نمی کنم کسی را تا این حد مورد لطف خویش قرار داده باشی و باور ندارم که خاندان و امتی را بمانند خاندان و امت من ستوده باشی. آنگاه خداوند خطاب به موسی فرمود: بدان که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بر تمام انبیاء و فرشتگان فضیلت دارند و امت او نیز بر تمام امتهای تفوق جسته اند. سپس موسی از باری تعالی خواست تا امت پیامبر آخر الزمان را بدو بنمایاند؛ اما خداوند فرمود: آن ها هم اینک پا به عرصه وجود نهاده اند اما تو به زودی در بهشت عدن و فردوس برین با ایشان که در جوار محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نشسته اند، ملاقات خواهی نمود اما اگر مایل باشی می توانی صدای آن ها را بشنوی. چیزی نگذشت که خداوند از امت پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا او را پاسخ گویند لحظه ای بعد آوای آن ها به گوش رسید که می گفتند: (لیک اللهم لییک لا شریک لک لییک إن الحمد و النعمه لک و الملک، لا شریک لک). خداوند نیز این پاسخگویی را شعار حاجیان قرارداد که در مراسم حج محرم می شوند. سپس خطاب به آن ها گفت: رحمت من بر خشمم سبقت جسته است و قبل از آنکه از من چیزی بخواهید آن را به شما بخشیدم بدانید هر کس که به شعار توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایت امیرالمؤمنین: اقرار نماید و ذریه پاک آن ها را برگزیدگان امت و رهبران واقعی خویش به شمار آورد

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، صص ۳۵۳ و ۳۵۴

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۰

تحقیقا در بهشت من مأوی خواهد جست و گناهانش اگرچه به اندازه کف دریاها باشد آمرزیده خواهد گشت. در اینجا حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث گشت خداوند او را مورد خطاب قرارداد که ای محمد تو در آن روز کنار کوه سینا نبودی تا شاهد ندای امت توسط ما و پاسخ آن ها باشی (وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْتُنَا) (قصص: ۴۶) پس خداوند را به خاطر نعمتی که به تو اختصاص داده است سپاس گوی و امت نیز می بایست شکرگزار فضیلت هایی باشند که بدان ها اختصاص دادیم. (۱)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: در تورات تحریف نشده آمده است که موسی از خداوند پرسید: پروردگارا آیا تو به من نزدیکی تا به نجوایت برخیزم یا در مکانی دور بسر میبری تا مجبور شوم با آواز بلند برخوانم. خداوند به موسی وحی فرستاد که: من همنشین هر کسی خواهم بود که مرا یاد کند و در روزی که همه پوشیده ها آشکار گردد بیاد کسانی خواهم بود که محبت مرا در دل می پروراندند و هنگامی که بخوهم عذابی را بر عده ای نازل گردانم به خاطر وجود این افراد از تصمیم خود باز خواهم گشت. (۲)

قسمت چهارم: تمديد جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب (از اول ذی الحجه تا دهم ذی الحجه، «عید قربان» و نزول ۱۰ فرمان

خداوند ابتدا به موسی وعده داده بود تورات و لوح را پس از یک ماه مناجات بر او نازل گرداند؛ اما نزول الواح ده روز به تأخیر افتاد و به این علت بود که فتنه ی سامری در میان بنی اسرائیل گرفته بود و مردم فریب او را خورده بودند و مشغول پرستیدن گوساله ای از جنس طلا شده بودند و از آنجا که در آغاز هر انقلابی حوادثی انحرافی رخ میدهد و خود انقلاب کرده ها، گاهی حزب و گروه خاصی را به دور خود جمع می کنند قوم موسی نیز از این انحراف مصون نماند.

در قرآن آمده است:

۱- «ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد.» (۳)

وعده موسی قوم خود را داده بود

کاورد از حق کتابی با نمود

گشت چون فرعون مستغرق در آب

خواست موسی تا فرستد حق کتاب

وحی بر وی شد پس از رب الانام

تا که گیرد روزه سی روز تمام

پس به طور آبا تو تا گویم سخن

بوی ناخوش آیدش دید از دهن

کرد مسواک از پی سی روز و رفت

گفت صائم باش هم ده روز زفت

از تو بوی روزه آن مسواک برد

آنچه بود از مشک بهتر پاک برد

۱- ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۴۱۷؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۵

۲- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶

۳- أعراف: ۱۴۲ (وَإِعْدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...)

گفت زان دادیم وعده بر کتاب

از پس سی شب به موسی در خطاب

بود آن ذی قعده از روی کلام

بر ده دیگر به ذی حج شد تمام

پس شد آن میقات او در اربعین

تام از پروردگار عقل و دین

گشت تورات اندر آن ده روز بعد

هم به موسی نازل از میثاق و وعد

(۱)

نکته ها

□ در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: موسی علیه السلام در پایان سی روز وعده الهی و به هنگام افطار مشغول مسواک زدن دندان های خویش بود اما خداوند به او وحی فرستاد که بوی دهان روزه دار در نزد من از مشک نیز بهتر است پس بهتر است ده روز دیگر را نیز به روزه داری سپری نمایی... (۲)

□ (میقات)

از ماده «وقت» به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین شده است و معمولاً بر زمان اطلاق می شود، اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد، گفته می شود، مانند «میقات حج» یعنی مکانی که هیچ کس بدون احرام نمی تواند از آنجا بگذرد.

□ چرا وعده چهل روز یکجا بیان نشده بلکه نخست می فرماید سی روز، سپس ده روز به عنوان متمم بر آن می افزاید درحالی که در آیه ۵۱ بقره این چهل روز به صورت واحد، ذکر شده است؟

آنچه بیشتر به نظر می رسد و با روایات اهل بیت علیهم السلام نیز سازگار است این است که: گرچه در متن واقع، بنا بر چهل روز بوده اما خداوند برای آزمودن بنی اسرائیل نخست موسی علیه السلام را برای یک مواعده سی روزه دعوت نمود، سپس آن را تمدید کرد تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند.

اگر می بینیم تعبیر به چهل شب (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) در قرآن شده است نه چهل روز، ظاهراً به خاطر این است که مناجات موسی علیه السلام و گفتگوش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است. (۳)

با آن که حضرت موسی علیه السلام چهل شبانه روز را به طور کامل در کوه طور بوره است، (چنان که در تورات سفر خروج نیز آمده است)،

ولی تعبیر به چهل شب، ممکن است به این دلیل باشد که مناجات‌ها اغلب در شب صورت می‌گیرد و یا آنکه در قدیم تقویم بر اساس ماه بوده و ماه در شب نمایان است، لذا برای شمارش ایام نیز از شب استفاده می‌شده است.

تغییر برنامه بر اساس حکمت، مانند تغییر نسخه‌ی پزشکی در شرایط ویژه‌ی بیمار، اشکال ندارد.

لذا سی شب با اضافه شدن ده شب به چهل شب تغییر نمود.

در این ده روز، زمینه‌های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد: بدون شک زمینه‌هایی مانند مشاهده گوساله پرستی مصریان و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل و تقاضای ساختن بتی همانند آن‌ها و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالآخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت، چراکه حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی‌دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

۱- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۱

۲- تفسیر امام عسگری، ص ۹۹

۳- البته در عدد ۴۰ اسراری است که یکی از آنها تکامل است و حکمت چهله گرفتن در دعاها و اذکار و چهل روز میقات موسی و گوساله پرستی قومش و چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در صحرا اسراری دیگر دارد که اتمام حجت و تکامل را می‌رساند.

از آیات قرآن استفاده می شود که در این وعده، سه مسئله مورد نظر بوده است:

۱. گرفتن تورات.

۲. اثبات مقام خلافت برای هارون.

۳. آزمایش بنی اسرائیل.

قسمت پنجم: فتنه ی سامری در این ۱۰ روز (اول تا دهم ذی الحجّه)

در قرآن آمده است:

۱- «(به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید درحالی که ستمکار بودید.» (۱)

و آنکه موسی را چهل شب از صلاح

وعده فرمودیم بهر افتتاح

بعد از آن کز آل فرعون عنود

گشت فارغ وز هلاک آن جحود

پس گرفتید از غلط گوساله را

خار آوردید جای لاله را

از شما هم عفو کردیم این غلط

تا مگر شاکر شوید از هر نمط

اربعین بهر صفای قلب بود

زنگ از آینه زان شاید زدود

بی ریاضت قلب کی یابد مقام؟

و آن چهل روز است گردانی تمام

ز آنکه شد خلق بدن در اربعین

در رحم گردید تکوین جنین

شد مخمر طینت آدم یقین
در کف قدرت هم اندر اربعین
بهر حق شو خالص اندر چل صباح
تا که گردی مصدر فوز و فلاح
از پی گوساله رفتن راه نیست
در ره نفس بهیمیه مایست
موسی جان در تو است و غالب است
یار هارون باش تا او غایب است
کیست هارون اعتقاد و حزم تو
در صراط حق ثبات و عزم تو
آب بردار ار که داری عزم راه
هر چه گویندت که در ره هست چاه
شاید آنچه خشک باشد یا خراب
مانی از بی آبی اندر التهاب
و آن ثبات در ره از خود رستن است
گوش را از هر صدایی بستن است
تا نیابد سامری وهم دست
کشت باید وهم و از گوساله رست
نفس حیوانیه را معبود خویش
گیرد از اندیشه مردود خویش
این بود ظلمی که بر ناموضع است
طاعت او برخلاف واقع است

وضع معبود از ره اوهام کرد

نز طریق موسی و الهام کرد (۲)

۱- بقره: ۵۱ (وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۷ فتنه ی سامری در تورات

- زمانی که بنی اسرائیل دیدند اقامت موسی در کوه طور برای دیدارش باخدا طولانی شده، اطراف هارون جمع شدند و گفتند: بیا برایمان خدایی بساز که پیش رویمان بخرامد، چون نمی دانیم چه بلایی بر سر این مرد که ما را از زمین مصر خارج کرد، آمده است.

- هارون به آن ها پاسخ داد: زر و زیور و طلایی که در گوش زنان و دختران و پسران است درآورده و به من دهید، پس تمام قوم گوشواره های زرین را که در گوش هایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند و او از دستشان گرفت و آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت

- در این هنگام بنی اسرائیل گفتند: ای اسرائیل، این خدای توست که تو را از دیار مصر خارج کرد!

- در روز دوم، مردم صبح زود برخاستند و آتش برپا کردند؛ و قربانی ها را تقدیم کردند و جشن گرفتند و خوردند و نوشیدند و بعد از آن اقدام به لهو و لعب کردند. (۱)

در نتیجه: همان طور که دیدید در تورات به جای نام بردن از سامری (که قصد فریب مردم را داشت) نام جانشین حضرت موسی یعنی برادرش هارون که یارو یاور موسی علیه السلام در تمام مدت بعثتش بوده ذکر شده. درحالی که خود تورات اشاره به مقام برجسته هارون در فصول دیگر کرده از جمله تصریح می کند.

بعضی از معجزات موسی علیه السلام به دست هارون آشکار گشت. (۲) و هارون را به عنوان پیغمبر از طرف موسی علیه السلام معرفی می کند. (۳) و در هر صورت برای هارون که رسماً جانشین موسی علیه السلام بود و عارف به معارف شریعت او، مقام والایی قائل است؛ بنابراین یکی دیگر از تحریفات تورات این است که نام سامری در آن نیامده و نام هارون به جای آن نامبرده شده است.

نکته ها

□ سامری کیست؟

«موسی بن ظفر» که بعداً به سامری معروف شد همان فرد بنی اسرائیلی بود که در مصر در ماجرای دعوای موسی با آن قبطی با کمک موسی، جان سالم به در برده بود و از طلایه داران سپاه موسی به هنگام عبور از دریا بود. اصل لفظ «سامری» در زبان عبری، «شمری» است؛ و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی درمی آیند حرف «شین» به حرف «سین» تبدیل می گردد. چنان که «موشی» به «موسی» و «یشوع» به «یسوع» تبدیل می گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به «شمرون» بوده و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب است که در جلد اول در جدول شجره نامه نامش ذکر شده است.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۱-۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۸

۳- سفر خروج، اصحاح ۸

□ عِلَّت فتنه ی سامری؟

چون بنی اسرائیل از آمدن موسی مایوس گشتند او را دروغ گویی خواندند که از میان آن ها گریخته است و به سوی هارون هجوم بردند تا وی را به قتل رسانند. در این میان ابلیس به صورت جوانی به میان آن ها آمده و گفت: دیگر هرگز موسی به سوی شما باز نمی گردد بهتر است آنچه زیور و زینت در اختیار دارید جمع نمایید تا برایتان خدایی بسازم. همچنین تمديد میقات موسی علیه السلام از سی شب به چهل شب، نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی ع، آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده به وسیله بعضی از منافقان، در میان بنی اسرائیل نشر شود.

جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت و مهارت و زبردستی سامری در پیاده کردن نقشه خود نیز به این موضوعات کمک کرد و مجموعاً سبب شد در مدت کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغایی اطراف گوساله به راه اندازند.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دگرگونی های انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آن ها با خود داشتند جمع کنند،

در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آن ها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت و در روز سی و نهم آن ها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره ای از روایات شش صد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت. به هر حال سامری مرد خودخواه و منحرف و درعین حال باهوشی بود که با جرئت و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

او با اینکه سابقه ی انقلابی داشت و از یاران موسی بود، پس از پیروزی موسی جزء منافقین گردید و در غیاب موسی سوءاستفاده کرد و با توجه به زمینه ی فکری بنی اسرائیل در بت پرستی و از آنجا که می دانست قوم موسی علیه السلام سال ها در محرومیت به سر می بردند و به علاوه روح مادیگری چنان که در بسیاری از نسل های امروز آن ها نیز می بینیم بر آن ها غلبه داشت و برای زر و زیور احترام خاصی قائل بودند، از طلاهای فرعونیان با زیرکی خاصی مجسمه ی گوساله ای درست کرد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند. با این که این کار از سامری سرزد ولی این عمل به قوم موسی علیه السلام نسبت داده شده است، به خاطر اینکه عده زیادی از آن ها سامری را در این کار یاری کردند و در واقع شریک جرم او بودند و عده بیشتری به عمل او راضی شدند.

□ نحوه ی ساخت گوساله توسط سامری

در قرآن آمده است:

۲- «قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آن ها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید و به راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند!» (۱)

بعد از آنکه رفت موسی سوی طور

قوم بگرفتند از جهل و فتور

از حلال هایی که بود از قبیطیان

عجل یعنی جسم بی روح و روان

ساختند از آن حلال گوساله ای

هیکلی کش بود صوت و ناله ای

سامری گفتا به هارون از حیل

امر کن بر قوم در جمع حلال

کرده اند ایشان تصرف بالتمام

وان شری و بیعشان باشد حرام

گفت هارون قوم را از داوری

جمع سازند آن به پیش سامری

پیش او بردند قوم آن ها به زود

او به کار زرگری استاده بود

جمله را اندر زمان بگداخت او

هیکلی بر شکل گاوی ساخت او

در گلویش کرده بد سوراخ ها

که به پیش باد می داد آن صدا

چون که در آن ثقب ها پیچید باد
چون صدای گاو می آواز داد
آن صدا بر گوش اسرائیلیان
چون در آمد سجده کردند از مکان
شرح این در سوره طه تمام
گوید ار خواهد مران رب الانام
عمر و توفیق از خداوند است و بس
هم بیان و هم روان و هم نفس
بی اراده او کجا گردد قلم
یا زبانی در دهانی دم به دم
خاصه اندر نظم تفسیر کلام
یا رب این توفیق بر من ده تمام
کیستم من ناتوانی لاشئی
جز که آن نایی دمد دم در نیی
بی اراده نایی آن هم کی شود
تا که لاشئی ای به شکل نی شود
پس نوازد نایی اندر وی دمی
نی شوم من گر نیم خواهی همی
ور نه هرگز کی شود نی چوب خشک
چون تو خواهی خون توان گردید مشک
تا ز طیب آن شود مشکین حواس
بر اجابت پس رسان این التماس

می‌بیمرز آن گناهی را ز من

که شود مانع به تحقیق و سخن

شکر احسانت مرا مقدور نیست

بازم از احسان ببخشی دور نیست

موسی جان را تو آموزی کلام

سامری کی داند آن قدر و مقام

او بود منکر بر اسرار صفی

بر کلام و نظم و گفتار صفی

۱- أعراف: ۱۴۸ (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعِيدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا - جَسَدًا لَّهُ خُوَازٍ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا - يُكَلِّمُهُمْ وَلَا - يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا - اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ)

گوید آورد از کجا این نظم و هوش
غافل است از داد حق بی چشم و گوش
بر مسبب ننگرد از بی ادب
بر پرستش گاو را سازد سبب
گفت زانرو حق که آیا در بسیج
یا ندیدند و ندانستند هیچ
که نیاید گاو زرین در سخن
راله نماید کسی را در سنن
بر خدایی برگرفتند آن ز جهل
ظالمان بودند نی دانا و اهل (۱)

۳- «و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)»! (۲)

و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل که این حالت را مشاهده کردند به سجده افتادند... بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند (به یکدیگر) گفتند:

۴- «این خدای شما و خدای موسی است!» او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)»! (۳)

این احتمال نیز وجود دارد که گوینده این سخن سامری و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند؛ و خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت پرستان می گوید:

۵- «آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آن ها نیست»؟! (۴)

زان چه بگرفتیم ما بر عاریت
از حلال زایشان به اخذ اندر نیت
پس درافکنیم اندر آتش آن
سامری پس هم فکند آن را عیان
بهر ایشان پس برون آورد او

کالبد کاو راست صوتی در گلو

پس بگفتند این خداوند شماس است

هم خدای موسی صاحب عصاست

کرد موسی پس فراموش او ز رب

رفت سوی طور او را در طلب

گشت یعنی گم ره و رفت از خطا

از خدای خویش بر دیگر خدا

عابدان عجل را پس ذوالجلال

حجتی آورده لازم در مقال

پس نمی بینید آیا در خطاب

سویشان راجع نگردد ز او جواب

نیست مالک ضر و نفعی را به جا

می پرستند از چه پس گوساله را (۵)

نکته ها

□ یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤالات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلایی، صدایی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد می تواند دلیل پرستش باشد.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۴

۲- طه: ۸۸ (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ...)

۳- طه: ۸۸ (... فَقَالُوا هَذَا إِلَاهُكُمْ وَإِلَاهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ -)

۴- طه: ۸۹ (أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا)

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۱

و به فرض که پاسخ سخنان آن‌ها را هم بدهد، تازه موجودی می‌شود همچون یک انسان ناتوانکه مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا باین حال می‌تواند معبود باشد؟!

یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی بر راهنمایی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت کنندگان خویش، سخن بگوید و آن‌ها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آن‌ها بیاموزد.

کدام عقل اجازه می‌دهد که انسان یک مجسمه بی‌جان را که گاه صدایی نامفهوم از آن برمی‌خیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟ آن‌ها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند.

(*) در تفسیر امام عسگری ۷ آمده است: (از طرفی سامری با تزئین گوساله ای که از خود بانگی برمی‌آورد مردم را به شبهه انداخت و آن‌ها گفتند همچنان خداوند با موسی از طریق درختی به صحبت می‌نشیند با ما نیز به وسیله این حیوان تکلم می‌نماید). (۱)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: (صدایی که از گوساله سامری شنیده می‌شد به وسیله خداوند ایجاد گشته بود تا مردم در غیاب موسی امتحان شوند بنابراین فتنه ای که در آیه ۱۵۵ سوره اعراف بدان اشاره شده است معنای ضلالت و گمراهی ندارد از طرفی خداوند به موسی وحی فرستاد تا این موضوع را برای مردم بازگو نکند چراکه آن‌ها از قدرت درک پایینی برخوردارند و با سطحی‌نگری و کج فهمی خود ممکن است باعث فضاحت و خواری شوند). (۲)

□ بنی اسرائیل در آن روز آن همه زر و زیورها را از کجا آورده بودند؟

در روایات چنین آمده که زنان بنی اسرائیل برای بزرگداشت یکی از اعیاد خود، مقدار زیادی از زیورآلات فرعونیان را به عاریت گرفته بودند و این جریان مقارن غرق و نابودی آن‌ها واقع شد و زیورآلات مزبور در دست بنی اسرائیل باقی ماند و منظور از وسایل زینت و آرایش در آیه (أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ) (طه: ۸۷) همان چیزهایی است که بنی اسرائیل به هنگام خروج از مصر برای مراسم عروسی و اعیاد مخصوص خویش به همراه آورده بودند. (به تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مراجعه شود)

□ (خُور)

به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی‌خیزد.

جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله‌های مخصوصی در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج می‌شد و از دهان گوساله، صدایی شبیه صدای گاو بیرون می‌آمد!

بعضی دیگر می‌گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش می‌رسید.

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: سامری روزی جبرئیل را سوار بر یابویی دید که سم خود را بر زمین می‌کوبد و بر اثر آن حرکتی در سطح زمین ایجاد می‌شود سامری مقداری از آن خاک را در کیسه خود نهاد و همواره از آن مراقبت می‌کرد و به خود فخر می‌نمود که چنین نعمتی شامل حالش گردیده است تا آنکه شیطان به نزد وی آمده و با وسوسه مقداری از آن خاک را ستانده و داخل دهان گوساله ای ریخت که به عنوان معبود برای بنی اسرائیل آراسته بود.

چیزی نگذشت که اندام گوساله شروع به رویش نمود و از دهان او صدایی شنیده شد.

۱- تفسیر امام عسگری، ص ۹۹

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹ [البته در صحت این روایت باید تردید داشت]

اما اینکه جمعی از مفسران گفته اند گوساله سامری به خاطر مقداری خاک که از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخته بود، به صورت گوساله زنده ای درآمد و صدای طبیعی سر داد.

شاید منظور سامری از این سخن: «من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم» (۱) همین بوده که به گوساله جان داده.

□ (جَسَدًا)

کلمه «جسدًا» گواه بر این است که حیوان زنده ای نبود، زیرا در تمام مواردی که این کلمه در قرآن به کار رفته است به معنی جسم بی جان آمده است و منظور از این واژه ممکن است این باشد که جان واقعی که روح در آن دمیده شده باشد و امعاء و احشاء و قلب داشته باشد نداشته است.

□ (اثر الرّسول) چیست؟

شاید مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده های خشک شده دریا در پیشاپیش آن ها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را برگرفتم و برای امروز ذخیره کردم و آن را در درون گوساله طلایی افکندم و این سروصدا از برکت آن است!

شاید مقصودش آن است که من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم و سپس در آن تردید کردم و آن را به دور افکندم و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!

- (اثر) در تفسیر اول به معنی «خاک زیر پا» است و در تفسیر دوم به معنی «بخشی از تعلیمات است»

- (رسول) در تفسیر اول به معنی «جبرئیل» است و در تفسیر دوم به معنی «موسی» است.

- (نبذتها) در تفسیر اول به معنی «افکندن خاک در درون گوساله» است و در تفسیر دوم به معنی «رها کردن تعلیمات موسی علیه السلام» است.

- البته این دو تفسیر منافاتی باهم ندارند و قابل جمع اند.

- پس این نکته را باید اضافه کرد که این اقدام سامری معجزه نبود زیرا معجزه به قدرت الهی و برای جلب مردم به خداوند صورت می گیرد نه گوساله پرستی و چیزی جز سحر و ساحری نبوده.

□ نفاق سامری

سامری تعلیماتی را زمانی که دوست و یار موسی بود از او فرا گرفته بود و بعداً در غیر مسیر الهی از آن تعلیمات استفاده کرد و مردم را فریب داد و از موسی جدا شد.

همان طور که این اتفاق در قرآن مجید در موارد متعدد بیان شده مانند:

بلعم باعورا که در ابتدا مؤمن بود و اسم اعظم می دانست و در آخر عمرش در آزمایشی الهی از علمش در جهت باطل استفاده کرد و گمراه شد. (۲) و نزول فرشته ی هاروت و ماروت به اذن خداوند بر مردم برای آموزش ابطال سحر و

۱- طه: ۹۶

۲- اعراف: ۱۷۵-۱۷۶ (اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ (*)) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَيْوَتَهُ فَمَتَّلَهُ كَمَا لَبِ الْكَلْبِ إِِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (**))

ساحری که بین زن و شوهرها اختلاف می انداخت و برخی ساحران از این علوم سوءاستفاده کردند و در جهت سحر و ساحری بهره بردند. (۱)

□ سامری های زمان

در حدیثی در کتاب «احتجاج طبرسی» می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آن ها «حسن بصری» بود و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرارداد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد آثار و سخنان شمارا می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم.

امیر مؤمنان فرمود: (اما ان لکل قوم سامریاً و هذا سامری هذه الأمة! إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مَسَاسَ وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ لَا قِتَالَ): هر قوم و جمعیتی سامری دارد و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی علیه السلام این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت: لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مردم می گوید: لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت). ای حسن تو از من آثار رسول خدا را می گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه ای می سازی و مردم را به آن فرامی خوانی. (۲)

از این حدیث چنین استفاده می شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق به جانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است.

□ دیدگاه مولانا

در ادبیات فارسی سامری، مظهر سحر و جادو و گوساله مظهر فریب است و در مثنوی «عالم مزوری است که با طنین صدای جان او چشم دل خلاق بی شماری نابینا می گردد.» (۳)

و مولانا با اشاره به نحوه ی ساخت گوساله توسط سامری به این نکته اشاره می کند که ارشاد بندگان برای ادراک عوالم الهی نیاز به پیر و راهنما دارد؛ کسانی که خاک پای آن ها مانند خاک پای جبریل که سبزه رویاند، جان شمارا زنده به معرفت حق می کند و بار دیگر از داستان سامری و گوساله نیز برای بیان مبحث جذب هم جنس می پردازد:

او می گوید هر جنسی استعداد آن را ندارد که پذیرای حق شود و سامری را که چند صباحی مریدی موسای پیر و شیخ را کرده، مظهر عالمان علوم تقلیدی می داند که در مقابل علوم شهودی شیخ، علم ناچیزی دارند.

۱- بقره: ۱۰۲ (وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِإِبْلِ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۳

۳- زرین کوب، دلیل آفتاب، ص ۴۷۴

نیست حاجتتان بدین راه دراز

خاکی ای را داده ایم اسرار راز

پیس

او آید اگر خائن نه آید

نیشکر گردید از او گر چه نیید

سبزه

رویاند ز خاکت آن دلیل

نیست کم از سم اسب جبرئیل

سبزه

گردی تازه گردی در نوی

گر تو خاک اسب جبریلی شوی

سبزه ی

جان بخش کان را سامری

کرد در گوساله تا شد گوهری

جان

گرفت و بانگ زد ز آن سبزه او

آن چنان بانگی که شد فتنه ی عدو

گر

امین آید سوی اهل راز

وارهید از سر کله مانند باز

سر

کلاه چشم بند گوش بند

که از او باز است مسکین و نژند

ز آن

کله مر چشم بازان را سد است

که همه ی میلش سوی جنس خود است (۱)

بنابراین «باید عاقبت بینی پیشه کرد و در ورای عالم حس به نور علوی چشم دوخت، چراکه عاقبت بین، صد گونه بازی را تجربه کرده است و آنکه فقط یک بازی را دریافته است از همان بازی چنان غروری پیدا می کند که خود را از استادان خویش دور می یابد، مثل سامری که وقتی یک هنر کوچک را در خود دید، از روی تکبر حتی از موسی که معلّم وی بود سرکشید»

بنابراین هرکسی راهنمای راه حق نیست، باید مراقب باشد تا فریب مدعیان دروغین را نخورد و گمراه نشود.

سر منه گوساله را چون سامری

لیک هر دیوانه را جان نشمری

مر تو

را آن فهم و آن دانش نبود

وانکه دانستی تو سرگین را ز عود

چون ولی آشکارا با تو گفت

صد هزاران غیب و اسرار نهفت

مر ورا ای کور، کی خواهی شناخت؟

از جنون خود را ولی چون پرده ساخت

گر تو را باز است آن دید یقین

زیر

هر سنگی یکی سرهنگ بین

پیش آن چشمی که باز و رهبر است

هر گلیمی

تو مانند قوم موسی هرروز تا شب در حرکتی، اگرچه به ظاهر کشش و حرکتی به سوی حق داری اما در مسیر اِلِی الله نیستی، زیرا گرفتار نفس خود و فریفته ی ظواهر و منافع دنیوی شده ای، به همین دلیل سالیان دراز از حق دور هستی و تا زمانی که فکر گوساله پرستی و خواهش های نفسانی با توست، مانند بنی اسرائیل در گرداب دنیا گرفتار می مانی:

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۱

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۷۸

همچو قوم موسی اندر حر تیه

مانده ای بر جای چل سال ای سفیه

می روی

هرروز تا شب هروله

خویش می بینی در اول مرحله

نگذری

زین بعد سیصدساله تو

تا که داری عشق آن گوساله تو

تا

خیال عجل از جانشان نرفت

بد بر ایشان تیه چون گرداب تفت

غیر

این عجلی کز او یابیده ای

بی نهایت لطف و نعمت دیده ای

گاو

طبعی ز آن نکویی های زفت

از دلت در عشق این گوساله رفت (۱)

* اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی:

کرشمه ای کن و بازار ساحری

بشکن

به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن (۲)

همه در علم سامری وارند

از برون موسی از درون مارند (۳)

از روزگار ترس نه از رند روزگار

از سامری هراس نه از گاو سامری (۴)

ناصری، ای خر، سوی نار سقر

چند روی بر اثر سامری؟

در سپه سامری از بهر چیست

بر تن تو جوشن پیغمبری (۵)

بانگ گاو چه صدا باز دهد عشوه مخر

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد (۶)

شش جهت گوساله ای زرین و

بانگش بانگ زر

گاو کان بر بانگ سحر سامری زر مستان

شیر گیرا گاو و گوساله به بانگ زر سپار

چون که شیر و شیر گیر جام صرف احمری (۷)

دیگری کی بر تو بگزیند کسی هر

گو گزید

ساحری بر موسی و گوساله بر پروردگار (۸)

نیست راه وهم نافر جام بر دریای

عقل

کی به افسون سامری موسی عمران می شود (۹)

در کف آهوان بزم آب رز است و

آتش موسوی است آن در بر گاو سامری (۱۰)

دبده ی قلندری طنطنه ی سکندری

آن همه جذبه ی کلیم این همه سحر سامری (۱۱)

-
- ۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۰۳
 - ۲- دیوان حافظ، ص ۲۵۰
 - ۳- حدیقه سنایی، ص ۶۷۹
 - ۴- دیوان خاقانی، ص ۷۵۵
 - ۵- دیوان ناصر خسرو، ص ۴۴۶
 - ۶- دیوان حافظ، ص ۸۱
 - ۷- کلیات شمس، ص ۱۰۳۸
 - ۸- دیوان صباحی بیدگلی، ص ۸
 - ۹- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۲۲۶
 - ۱۰- دیوان خاقانی، ص ۳۵۰
 - ۱۱- کلیات اشعار اقبال، ص ۲۸۶

قسمت ششم: برخورد هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها

هارون آن ها را از پرستش آن نهی کرد و گفت: مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می دهید؟

در قرآن آمده است:

۱- «پیش از آن، هارون به آن ها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید!» (*) ولی آن ها گفتند: «ما هم چنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!» (*) (۱)

گفت هارون پیش از آن

کاید کلیم

قوم را کاین فتنه باشد عظیم

غیرازاین

نبود که بر وی مبتلا

گشته اید از جهل و طغیان و عما

هست بخشاینده

آن پروردگار

نه جز او طاعت جز او راه است عار

پیروی من کنید اندر امور

آورید از من اطاعت بی قصور

قوم گفتندش

کجا زایل شویم

زین پرستش جمله از جان پیرویم

پیش او

باشیم از زبندگی

هم مجاور در مقام بندگی

تا که

موسی بازگردد سوی ما

تا چه باشد امر او بر خوی ما

او شود گوساله را چون ما مطیع

یا که این داند ز افعال شنیع (۲)

بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آن ها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و «گفتند ما هم چنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد»

خلاصه دو پا را در یک کفش کردند و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست، باید برنامه گوساله پرستی هم چنان ادامه یابد تا موسی برگردد و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!

بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار! و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند و هم فرمان جانشین رهبرشان را.

۱- طه: ۹۰ - ۹۱ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي (*) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

□ رسالت هارون

بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی علیه السلام و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد و گفت: به راستی خداوند رحمان بود که برده بودید و شمارا آزاد ساخت، اسیر بودید و رهایی بخشید، گمراه بودید و هدایت کرد، پراکنده بودید و در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شمارا جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید و نور علم بر شما افکند و به صراط مستقیم توحید هدایتان نمود، ولی جهالت مردم از یک سو و رسوبات دوران رقیت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوشش های او را خنثی کرد.

به طوری که مفسران نوشته اند- و قاعده نیز چنین اقتضا می کند- هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آن ها جدا شد و دوری گزید، مبدا اختلاط آن ها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافی شان گردد. به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند... درحالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

(*) امام صادق علیه السلام فرمود: هارون با آن همه اذیت و آزاری که از قومش دید، باز در میان آنان ماند، زیرا اگر آنان را ترک می کرد و به سوی موسی می رفت، قطعاً عذاب الهی بر آنان نازل می شد.

(إِذَا فَرَاقَهُمْ يَنْزِلُ بِهِمُ الْعَذَابُ) (۱)

□ هارون وظیفه رهبری خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

۱- به آن ها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شماست تا مغزهای خفته بیدار شود و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود. (يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

۲- نعمت های گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود به یاد آن ها آورد و مخصوصاً خدا را باصفت رحمت عامه اش توصیف کرد تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آن ها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد. (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ)

۳- آن ها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی کرد. (فَاتَّبِعُونِي)

۴- آن ها را به وظائف الهی شان آشنا ساخت. (وَاطِيعُوا أَمْرِي)

□ شباهت رسالت هارون علیه السلام با علی علیه السلام

پس از مخالفت هایی که با حضرت علی علیه السلام صورت گرفت، روزی آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «سیره و الگوی من انبیا هستند» ... اما الگوی من از برادرم هارون این است که هارون به برادرش فرمود: (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي)،

حال اگر بگویید او را به استضعاف نکشیدند و خوار نکردند و برای قتل او هیچ اقدامی نکردند، منکر قرآن شده اید و اگر همان باشد و شما آن را پذیرفتید، پس هارون معذور بوده و سکوتش لازم بوده است.

چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به آن حضرت فرمودند: (یا علی ... فانک منی بمنزله هارون من موسی و لک بهارون اسوه از استضعفه قومه و کادوا یقتلونه) پس تو نیز در برابر دشمنی قریش صبر پیشه کن.

(*) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حضرت موسی علیه السلام برای نشان دادن نهایت ناراحتی خود، هنگامی که به میان مردم رسید، آن رفتار توبیخ آمیز را با هارون نمود و گرنه خداوند به موسی در کوه طور گوساله پرستی قومش را خبر داده بود. (۱)

□ عوامل سقوط جامعه ی بنی اسرائیل

- حضور نداشتن رهبری چون حضرت موسی علیه السلام (نبود رهبری یا غیبت او)

- حضور منحرفین هنرمندی مانند سامری. (عالمان و هنرمندان منحرف و سوءاستفاده از علم و هنر).

- استفاده از طلا و زیورآلاتی که جاذبه داشت. (زیبایی و زرق و برق ظاهری)

- بوق های پر سروصدای تبلیغاتی. زیرا گوساله سامری صدا می کرد. (سروصدا و تبلیغات کاذب)

- مردم ساده و زودباور و نبود ایمان عمیق. (جهل و ناآگاهی مردم).

- زمینه ی مساعد و سابقه ی گاو پرستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که دنیا در نظر مسلمانان جلوه کند، هیبت اسلام از آنان جدا می شود و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمایند، از برکات وحی محروم می شوند. (و اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حرمت بر که الوحی)

(۲)

تکیه بر مال و ثروت (همان ابزار ساختن گوساله) همان تکیه بر عصای موسی است که اگر رها شود و بدون اذن خدا مصرف شود تبدیل به اژدها و مار جهنده (همان گوساله سامری) می شود و تنها راه درست استفاده کردن از مال و ثروت آن است که در راه رضای خدا مصرف شود که سیرت اولیه مال و ثروت است و ترسناک نیست و این ها همه زیرمجموعه نفس است که باید با قدرت عقل و ایمان به خدا مهار شود و نفس نیز چاه های فراوانی دارد که باید زمام آن را در دست گرفت همان طور که ابن عربی در تفسیر عرفانی آیات ۱۷-۲۱ سوره طه می گوید: (۳) (وَ مَا تَلَّكَ بِیْمِینِكَ یا مُوسَى) اشاره ای به نفس، آیه: التي هی فی ید عقله إذ العقل یمین یاخذ به الإنسان العطاء من الله و یضبط به نفسه

(قال هی عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا) آیه: اُتَمَدُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ وَ كَسْبُ الْكَمَالِ وَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ وَ التَّخَلُّقُ بِأَخْلَاقِهِ عَلَيْهَا، آیه: لَا يَمْكُنُ هَذِهِ الْأُمُورَ إِلَّا بِهَا.

۱- قرائتی، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۷۹ ذیل تفسیر آیه ۱۵۰ اعراف و تفسیر فرقان از محمد صادقی تهرانی.

۲- کترة العمال، ج ۳، ص ۱۸۳، حدیث ۶۰۷۰.

۳- (وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ) (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ (۱۸) قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَىٰ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْزَنْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ (۲۱) یعنی: وای موسی، اینک بازگو تا چه به دست راست داری؟ (۱۷) موسی عرضه داشت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌زنم و با آن از درختان برگ‌گوسفندانم برگ می‌ریزم و حوائجی دیگر (چون مدد راه رفتن و دفع دشمن و غیره) نیز به آن انجام می‌دهم. (۱۸) خدا فرمود: ای موسی این عصا بیفکن. (۱۹) موسی چون آن را به زمین افکند عصا ازدهایی مهیب شد که (به هر سو) می‌شتافت. (۲۰) باز (حضرت احدیت) فرمود: عصا را برگیر و از آن مترس که ما آن را به حالت اولش برمی‌گردانیم (۲۱)»

(وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي) أي: أخطب أوراق العلوم النافعه و الحكم العمليه من شجره الروح بحرکه الفكر بها علی غنم القوى الحيوانيه.

(وَلِي فِيهَا مَا رَبُّ أُخْرَى) من كسب المقامات و طلب الأحوال و المواهب و التجليات.

و إنما سأله تعالى لإزالة الهيبة الحاصله له بتجلى العظمه عنه و تبديلها بالأمن و إنما زاد الجواب على السؤال لشده شغفه بالمكالمه و استدامه ذوق الاستئناس.

(قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى) أي: خلها عن ضبط العقل

(فَأَلْقَاهَا) أي: خلاها و شأنها مرسله بعد احتظائها من أنوار تجليات صفات القهر الإلهي

(فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْبَعِي) أي: ثعبان يتحرك من شدة الغضب و كانت نفسه ۷ قويه الغضب، شديده الحدّه، فلما بلغ مقام تجليات الصفات كان من ضروره الاستعداد حظه من التجلى القهرى أوفر كما ذكر في (الكهف)، فبدل غضبه عند فئائه في الصفات بالغضب الإلهي و القهر الرباني فصور ثعبانا يتلطف ما يجد. (۱)

قسمت هفتم: نزول الواح تورات در این ۱۰ روز و مفاد احکام آن

سرانجام در آن میعاد گاه بزرگ، خداوند، شرایع و قوانین آئین خود را بر موسی علیه السلام نازل کرد.

الواح تورات در این ۱۰ روز به صورت دفعی بر روی سنگ ها (الواح) نازل شد ولی موسی بعد از اینکه خبر گوساله پرستی قومش را شنید، از دستش افتاد و شکست و این الواح در مناجات دیگری در ششم ماه رمضان (۹ ماه بعد از این ماجرا) دوباره نازل شد؛ زیرا در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتاب های بزرگ آسمانی «تورات»، «انجیل»، «زبور»، «صحف» و «قرآن» همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هیجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است (۲)

و در جای دیگر تورات آمده است که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است (پس یکبار دیگر در ماه رمضان به مناجات می رود و دوباره الواح نازل می شود) چنان که می خوانیم: «هنگام بر آمدنم به کوه که لوح های سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم» (۳)

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چراکه تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد زیرا «رَمَضان» از ماده «رمض» به معنای سوزاندن است. البته سوزاندنی که دود و خاکستر به همراه نداشته باشد. وجه تسمیه این ماه از آن روست که در ماه رمضان، گناهان انسان سوزانده می شود. (۴) و از بنی اسرائیل برای عمل به آن ها پیمان گرفته شد که در ماجراهای فصل بعدی (قرار گرفتن کوه در بالای سر نقبای بنی اسرائیل به طور مفصل بیان خواهیم کرد)

۱- تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۲۲

۲- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ابواب احکام شهر رمضان باب ۱۸ حدیث ۱۶

۳- تورات سفر تثنیه فصل ۹ شماره ۹

۴- مکارم شیرازی،، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۳۵

□ مفاد دستورات تورات و الواح تورات چه بود که شکست؟

دسته ی اول:

۱. جز خداوند یگانه را پرستش نکنید
۲. و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید
۳. و به مردم نیک بگویید
۴. نماز را برپا دارید
۵. و زکات بدهید.
۶. و خون هم را نریزید
۷. و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. (۱)

وین که بگرفتیم ما میثاق خود

ز آل اسرائیل از اشفاق خود

تا که نپرستند جز ما هیچ کس

که بهر اطاعت سزاواریم و بس

یعنی از توحید افعال و صفات

روی آرد قلب بر توحید ذات

هم کنند احسان دگر بر والدین

روح ابدان، نفس امّ، ای نور عین

چیست احسان؟ هر دو را پروردن است

حق هر یک را به جا آوردن است

روح را سازی اگر دمساز دوست

حق به جا آورده ای وین حق اوست

نفس را ور بازداری از هوا
حقّ او این است تا آری به جا
ور به غفلت داری او را یا به لهور
کرده ای در حقّ ما در ظلم و سهو
هم بذی القربی کنند احسان و جود
کیست ذی القربی جوارح این ودود
این جوارح را مکن بر لعب صرف
هست این احسان بر آن ها بی ز حرف
بین ز چشم آیات حق را سربه سر
اندر آثارش مکرر کن نظر
گوش را بر بند از اقوال خام
کن ز قل هو اذن خیرش سمع وام
دست بگشا دست گیر افتاده را
حق بگیرد دست نعمت داده را
پا منه بیرون ز حدّ خویشتن
تا ز پایت نفکند دست فتن
بر زبان آر آنچه گفتن را سزاست
و آنچه گوید عقل این نی بر خطاست
بس سخن باشد که حق و گفتنی است
لیک آن در خور به فهم عامه نیست
با عوام آن گو که بر وی لایق اند
یعنی از بیم و امید و وعظ و پند

نی ز تحقیق معانی کا اختصاص
سمع و درکش دارد از بهر خواص
بس کلام حق که بی رونق شود
چون به بی جا گویی آن ناحق شود
پیش عاشق گو حکایت از حبیب
وز جمال گل به پیش عندلیب
گل به فرق بلبل دلبرده ریز
پیش زاغان استخوان مرده ریز
اوفتادیم از ره مطلب به دور
پس مکن در حق ذی القربی قصور

۱- بقره: ۸۳-۸۴ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ... وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ...)

رحم و رقت هم کنند ایتم را
هم به مسکین ره دهند اطعام را
لطف بر مسکین و رقت بر یتیم
قلب را صافی کند از رجس و ریم
گر در آزار دلی هرگز نه ای
دآن که بس روشن دل و نیکو پی ای
ز آنکه دل آینه آن طلعت است
گر شکست اندر شکستش آفت است
خاصه گر باشد فقیری یا یتیم
دل مرا از بیم آن گردد دو نیم
نیک گویند از برای مردمان
بد کسی کو را نکو نبود زبان
هم پیا دارید آداب صلوه
هم گذارید از ادب حق زکات
آن صلوتت در حضورش مردن است
و ان زکاتت مال و جان افشردن است
مأخذ این هر دو عشق است و نیاز
که نداند خاک را ز افلاک باز
عشق گوید غیر او را مرده گیر
هر چه داری در رهش ریز و بمیر
گر چه از خود تو نداری هیچ چیز

آنچه او دادت بعشق او بریز
من نگویم تا ز عشقش چون شوی
و ا رهی از مفلسی قارون شوی
گنج قارون گفتم ار چه ناقص است
وصف ناقص نی چو وصف خالص است
صورت آن بذل جان و نفی ذات
شد به ظاهر این زکات و این صلوه
رو شما پس جمله گردانید باز
جز قلیلی فارغ از مکر و میجاز
باز گشتید از ره اندر آزمون
جز کمی منکم و انتم معرضون
هم گرفتیم از شما عهد و لاء
که پرهیزید از سفک دماء
خون یکدیگر مرزید از فساد
چون ز دین واحدید اندر و داد
هوشمند اعضای خود را چون برد؟
خون خود را از عنادی چون خورد؟
هیچ دانی چیست این خون ریزشت
با هوای نفس دون آمیزشت
ترک جان از بهر تن گوید کسی
که به قیمت کمتر است از هر خسی
خویش را خارج نسازید از دیار

که شمارا آن بسی عیب است و عار

بر حذر باشید ز آن افعال بد

که سزای آن خروج است از بلد

از دیار روح بر صحرای تن

روی نارید از فساد و از فتن

ثم اقررتم و انتم تشهدون

ثم انتم هؤلاء تقتلون (۱)

کن مرا تسبیح و تقدیس از جهات

که خدایی غیر من نبود به ذات

شرك ناور

شکر من کن مستدام

شکر هم بر والدینت کن به نام

بازگشت

جمله چون باشد به من

چون کنی این عیش تو گردد حسن

خون کس ناحق مریز از هیچ راه

کان تو را باشد حرام و هم گناه

گر که

گردی مرتکب بر قتل کس

تنگ گردد بر تو عالم هر نفس

هم مخور

از کذب بر نامم قسم

که کنم دورت زهر توفیق هم

نی گواهی

ده به چیزی جز که آن

بشنوی از گوش و بینی بر عیان

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۵-۳۶

زآنکه فردا می دهند اعضای تو

مر گواهی بر دروغت روبه رو

هم میر

بر مردم از چیزی حسد

که باستحقاقشان از من رسد

کان

زمان باشی عدوی نعمتم

دور ماند هر حسود از رحمتم

از زنا

شو دور تا زان احتراز

روزی و رحمت نگیرم از تو باز

هم نیندیم

بر تو باب آسمان

تیره گردد از زنا مرآت جان

هم مکش

ذبحی به جز بر نام من

کان تو را گردد زیان بر جان و تن

غدر کردن

با زن همسایه نیز

بس بزرگ آمد گنااهش در تمیز

خواه بر

خلق آنچه خواهی بهر خود

وین تو را بر حسن ذات آمد سند

هست در تواریه عدل ارجمند

جمله این ده حکم بر وعظ و پند

گر بر

این ده حکم کس عامل شود

نقص ز او بیرون رود کامل شود (۱)

دسته ی دوّم:

۱. بگو: بیاید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم:

۲. اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید!

۳. به پدر و مادر نیکی کنید!

۴. فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آن ها را روزی می دهیم

۵. نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان!

۶. انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر به حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

۷. به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد!

۸. حق پیمان و وزن را به عدالت ادا کنید! هیچ کس را، جز به مقدار توانایی اش، تکلیف نمی کنیم.

۹. هنگامی که سخنی می گوید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد

۱۰. به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش می کند تا متذکر شوید!

۱۱. این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شمارا از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید! (*) سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم (و نعمت خود را) بر آن ها که نیکوکار بودند، کامل کردیم و همه چیز را (که مورد نیاز آن ها بود، در آن) روشن ساختیم کتابی که مایه هدایت و رحمت بود شاید به لقای پروردگارشان (و روز رستاخیز)، ایمان بیاورند! (*) (۲)

٢- انعام: ١٥١-١٥٤ (قُلْ تَعَالَوْا أَنتُمْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَمَّا تَقَرَّبُوا الْفَوَاحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ *) وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بَعْهَدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ *) وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ *) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (**))

گو بیارید آن گواهان را شما

که گواه اند اندر این تحریم ها

که خدا

کرده حرام این بر امم

آنچه ز انعام است و حرث از بیش و کم

پس نیابند ار گواهی مشرکین

بهر صدق مدعای خود چنین

در گواهی

پس تو با ایشان مباش

کن مبین هر چه دارند اغتشاش

گر شوی

تسلیم در گفتارشان

گشته ای اندر گواهی یارشان

فاش کن

امری که عیب آلوده است

وان سخن هاشآنکه بس بیهوده است

کن نه

بر اهواء ایشان پیروی

که به تکذیب اند ز آیات قوی

نیستشان

ایمان بران دیگر سرای

آن بتان سازند همسر باخدای

حکم این

عام است بر کل انام

یعنی ای خلق جهان از خاص و عام

بر کسی

نارید هرگز اعتقاد

کز هوای خود بود هیچش به یاد

بس بود

کادم هوای نفس خویش

مذهب خود سازد و هم دین و کیش

کرده او

عادت به چیزی ز اختیار

ترک آن باشد پس او را ناگوار

گو بیایید

ای گره تا من به نام

خوانم آنچه از حق شمارا شد حرام

در کتاب

این آیت از حق در ثبات

با دو آیه دیگر است از محکومات

وان دو

تالی باشد این را بالیقین

وان نشد منسوخ اندر هیچ دین

هست ده

حکم اندرین از امرونهی

ثابت از حق در شریعت ها به وحی

اینکه با حق هیچ شیئی را شریک

ناورید این مر شمارا نیست نیک

هم کنید

احسان و برّ، بر والدین

تا ز حق یابید احسان ها به عین

نه کشید

اولاد خود را ز احتیاج

تا کنید از فقر و درویشی علاج

آن چنان که

بر شما روزی دهیم

هم بر ایشان رزق و فیروزی دهیم

پس چرا

بر فعل ناحق مرتکب

می شوید از ترس فقر منتسب

هم نمایید

از فواحش اجتناب

خود ز نزدیکش گریزید از شتاب

نزد بعضی

آن کبایر از خطا است

گفته هم بعضی فواحش خود زناست

آنچه باشد

در ظهور و در بطون

نیست نیکو نزد عقل ذو فنون

آن بزرگان

عرب اندر خفا

می نمودند از تجری ها زنا

آشکار

اوباش و بی باکان بران

مرتکب بودند در شهر و دکان

ناپسند

این هر دو منهی وز خداست

ما ظهر یا خمر و ما بطن آن زناست

نه کشید

آن نفس کز حق شد حرام

کشتنش الا به حق در هر مقام

بالحق

آمد قتل مرتد یا قصاص

یا که رجم زانی اندر اختصاص

هست هم

این سان مقامات دگر

ذکر آن ها نیست لازم سربه سر

حاصل این

کز عمد نفسی گر کشید

تا ابد باشید در رنج شدید

این یک

امر و چار نهی آمد به نقل

مر وصیت تا بیاید آن به عقل

شد وصیت

بر نگهداری آن

تا شمارا رشد و عقل آید عیان

همچنین لا تقربوا مال الیتیم

جز به وجه احسن و طبع سلیم

حفظ آن

بایست از روی تمیز

خرج او هم باید از اندازه نیز

تا رسد

بر غایت رشد و بلوغ

کار او یابد به دانایی فروغ

کیل را

وافی پیمائید و تام

همچنین میزان ز عدل و اهتمام

کم به

نفروشید و نستائید بیش

خصم را بینید در میزان چو خویش

ور که گردد بیش و کم در کیل ها

نی ز روی عمد یا از میل ها

حق نکرده

بر کسی تکلیف هیچ

جز به قدر وسعت او در بسیج

نیست تکلیف

اعنی ار باشد ز سهو

حق تعالی می کند از بنده عفو

گر که

داری دانش و رأی دگر

لا یكلف راست معنای دگر

کس به

کاری یعنی ار قادر نبود

حق کجا تکلیف بر وی می نمود

پس توانی

آنکه نفروشی تو کم

کیل خود زان گفت کن پاک از ستم

چون سخن گویند

پس گویند راست

ز آنکه بر ناراستی گفتن خطاست

خاصه در حکم و گواهی نیست ره

گر چه ذا القربی بود مشهود له

قول تو باید بود صدق و صحیح

از غرض گفتن ز مرد آمد قبیح

راست گو گر عاقل و فرزانه ای

در حق هر خویش و هر بیگانه ای

گر شود ملحوظ کاین یک دشمن است

وان دگر یک خویش و فرزند من است

نفع خویشاوند و اضرار عدو

دیدن از غیرت بود بی گفتگو

پس شهادت برخلاف حق دهی

پیروی را گام با احمق نهی

ز آن که حق جز راست می گوید مگو

مرد بخرد راست گوید هم نکو

بر شهادت تا که جای آن که لب

کس گشاید بر دروغی بی سبب

هم به عهد حق کنید از جان وفا

هم به نذری که نمودید از ولا

این شمارا شد وصیت های او

پند تا گیرید شاید موبه مو

این است یک نهی و سه امر اندر نسق

که وصیت بر خلاق کرده حق

حکم عاشر بر شما خوانم عیان

وان بود این کآنچه آمد در بیان

یعنی از توحید و اخلاق سلیم

هست راه من که باشد مستقیم

پس کنید آن را به طاعت پیروی

تا رسید از آن به صدق معنوی

می نگردید از ره حق منحرف

جانب آن راه های مختلف

کان شمارا افکند در تفرقه

از ره حق وز ولای مطلقه

این وصیت شد ز حقشان در خصال

تا پرهیزید شاید از ضلال

از عطا دادیم موسی را کتاب

راه بنمودیم او را بر صواب

هم کرامت

ها و نعمت ها تمام

بر نکویی تا کند مردی قیام

یا کند تبلیغ بر مردم نکو

یا نکو دانسته بود احکام او

بر بیان

هر چه در دین آن به کار

جمله بر تفصیل آید در شمار

هم نماید ره بر اسرائیلیان

هم رسد رحمت بر ایشان جاودان

شاید ایشان

رب خود را بر لقا

آورند ایمان لقا یعنی جزا (۱)

۷ دریافت الواح تورات

- من خداوند خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد.

- تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. هیچ گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن.

- در برابر آن ها زانو نزن و آن ها را پرستش نکن؛ زیرا من که خداوند، خدای تو هستم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می کنم.

- این مجازات شامل حال فرزندان آن ها تا نسل سوم و چهارم نیز می شود. اما بر کسانی که مرا دوست داشته باشند و دستورات مرا پیروی کنند تا هزار پشت رحمت می کنم. از نام من که خداوند، خدای تو هستم، سوءاستفاده نکن. اگر نام مرا با بی احترامی به زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می کنم.

- روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار.

- در هفته شش روز کار کن ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است هیچ کار نکن.

- نه خودت نه پسرت، نه دخترت، نه غلامت، نه کنیزت، نه مهمانانت و نه چهارپایانت.

- چون خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا و هرچه را که در آن هاست آفرید و روز هفتم دست از کار کشید. پس او روز سبت را مبارک خواند و آن را روز استراحت تعیین نمود.

۱. پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی

۲. قتل نکن.

۳. زنا نکن.

۴. دزدی نکن.

۵. دروغ نگو.

۶. چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش.

۷. به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ و اموال همسایه ات مباش. (۲)

نتیجه:

با مقایسه میان این ده فرمان و آنچه در آیات قرآن است روشن می شود که فاصله فوق العاده زیادی میان این دو برنامه است، البته نمی توان اطمینان یافت که تورات کنونی در این قسمت مانند بسیاری از قسمت های دیگر دستخوش تحریف نشده باشد، ولی آنچه مسلم است ده فرمان موجود در تورات اگرچه مشتمل بر مسائل لازمی است اما از نظر وسعت و ابعاد اخلاقی و اجتماعی و عقیده ای در سطحی بسیار پائین تر از مفاد آیات قرآن است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص ۲۳۲-۲۳۳

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۰، آیات: ۱-۱۷

• تأکیدهای پی در پی

در پایان هر یک از این آیات سه گانه به عنوان تأکید جمله (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ)، (این چیزی است که خداوند شمارا به آن توصیه می کند) آمده است، با این تفاوت که: در آیه اول با جمله لعلکم تعقلون و در آیه دوم با جمله (لعلکم تذکرون) و در جمله سوم با جمله (لعلکم تتقون) ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به این نکته است که: نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن است و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزگاری است.

• شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

در این دستورات نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز به نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می شود، پایان یافته است.

این موضوع اهمیت مسئله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می سازد، که توحید تنها یک اصل دینی نیست بلکه روح تمام تعلیمات اسلام است.

• اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعددی ساخته و فرموده است (بالوالدین احسانا) و می دانیم احسان گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، در صورتی که با «الی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هرچند به طور غیرمستقیم و با واسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

• قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی آید که عرب های دور آنجاهلی نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصب های غلط زنده به گور می کردند بلکه پسران را که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شد، نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند خداوند در این آیه آن ها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف ترین موجودات نیز از آن روزی می برند توجه داده و از این کار باز می دارد.

با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسند.

گرچه امروز برای سقط جنین دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند، ولی مسئله فقر و کمبود مواد غذایی یکی از دلایل عمده آن است.

این ها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

• منظور از فواحش

(فواحش) جمع «فاحشه» به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند این ها اگرچه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آن ها در مقابل فواحش به خاطر همان تفاوت مفهوم است.

در آیات فوق، در دو مورد تعبیر به (لا تقربوا) (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه انگیز» است مانند «زنا و فحشاء» و «اموال بی دفاع یتیمان» و امثال این ها، لذا به مردم اخطار می کند که به آن ها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند.

• گناهان آشکار و پنهان

جمله (ما ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ) هرگونه گناه زشت آشکار و پنهانی را شامل می شود، ولی در بعضی از احادیث از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (ما ظهر هو الزنا و ما بطن هو المحاله) «منظور از گناه آشکار، زنا و منظور از گناه پنهان، گرفتن معشوقه های نامشروع پنهانی و مخفیانه است» اما روشن است که ذکر این مواد به عنوان بیان یک مصداق روشن است، نه اینکه منحصر به همین مورد بوده باشد. (۱)

• برنامه ای برای زنده ماندن ملت ها

برقراری و سربلندی ملت ها در صورتی است که: خود را به بزرگ ترین نیروها و قدرت ها متکی سازند و در همه حال از او مدد بگیرند- به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچ کس ترس و وحشتی نخواهد داشت و پیدا است که چنین مبدائی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ)

از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملت ها همبستگی خاصی بین افراد آن ها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آن ها نسبت به وی نزدیک تر است و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان و بعد از آن ها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی به خرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصاً افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ ... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)

تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکات است (وَ اتُّوا الزَّكَاةَ)

این ها از یک سو و از سوی دیگر رمز شکست و فنای ملت ها در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکش ها و جنگ های داخلی می داند، ملتی که در برابر هم صف آرای می کنند و سنگ تفرقه در میانشان انداخته شود و به جای کمک به یکدیگر به جان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمین های هم برآیند و برای ریختن خون یکدیگر آستین ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافزاد دیر یا زود نابود می گردند کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد. (لَا دِمَاءَ كُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...)

• معنی کلمه «ثم» در آیه ی (ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ):

در لغت عرب معمولاً برای «عطف با تأخیر» است روشن می گردد که نخست به انبیای پیشین، این فرمان های همگانی و عمومی را ابلاغ کردیم، سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم و این برنامه ها و تمامی برنامه های لازم را در آن شرح دادیم.

• (الَّذِي أَحْسَنَ)

اشاره به تمام کسانی است که نیکوکارند و آماده پذیرش حق و قبول فرمان خدا.

(وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ)

و در آن هر چیز که مورد نیاز بود و در مسیر تکامل انسان اثر داشت، بازگو کرده

(وَ هُدًى وَ رَحْمَةً)

و نیز این کتاب، که بر موسی نازل شد، مایه هدایت و رحمت بود»

(لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءَ رَبَّهُمْ يَوْمَئِذٍ)

تمام این برنامه ها به خاطر آن بود که در روز رستاخیز و لقای پروردگار ایمان بیاورند و باایمان به معاد، افکار و گفتار و رفتارشان پاک شود.

• اگر آئین موسی کامل بوده (آن چنان که کلمه تماماً از آن حکایت دارد) آئین مسیح و سپس آئین اسلام، چه ضرورتی داشته است؟!

باید توجه داشت که: هر آئینی برای زمان خود، آئین جامع و کاملی است و محال است آئین ناقص از طرف خدا، نازل گردد، ولی همین آئین که برای یک زمان کامل بود، ممکن است برای زمان های بعد، ناتمام و نارسا باشد، همان طور که یک برنامه جامع و کامل برای دوره دبستان، نسبت به دوره دبیرستان نارسا است و سر فرستادن پیامبران مختلف با کتب آسمانی متعدد تا به آخرین پیامبر ص و آخرین دستور منتهی گردد، نیز همین است، البته هنگامی که بشر آمادگی برای دستور نهایی پیدا کرد و دستور نهایی صادر شد، دیگر نیازی به آئین جدید نیست و درست همانند افراد فارغ التحصیل که می توانند بر اساس معلومات خود به پیشرفت های علمی از طریق مطالعه پیش بروند، پیروان چنین مذهبی نیاز به آئین جدید نخواهند داشت و تحرک کافی را از همان آئین نهایی خواهند گرفت؛ و مسائل مربوط به قیامت در تورات اصلی به حد کافی بوده است و اگر می بینیم در تورات های کنونی و کتاب های

وابسته به آن جز در موارد نادری اشاره به معاد و رستاخیز نشده است، به نظر می رسد که بیشتر به خاطر تحریف یهود و دنیاپرستانی بوده که مایل بوده اند درباره قیامت کمتر سخن بگویند و کمتر سخن بشنوند.

البته در تورات های کنونی اشارات مختصری به مسئله قیامت شده است، ولی به اندازه ای کم است که بعضی می خواهند بگویند یهود، اصولاً به رستاخیز معتقد نیست ولی این سخن به مبالغه شبیه تر است تا به یک واقعیت.

قسمت هشتم: انتظار خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال نزول الواح تورات

در قرآن آمده است خداوند به موسی فرمود:

۱- «ای موسی! من تو را با رسالت های خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکر گزاران باش!» (۱)

۲- «و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند!» (و آن ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند!» (و آن ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» (*) (۲)

۱- «به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم تا شما هدایت شوید» (۳)

پس به موسی گفت خلاق جهان

برگزیدم من تو را بر مردمان

بر پیام و بر کلام خود تمام

پس بگیر آن را عمل کن در مقام

آنچه دادم

بر تو از تنزیل و وحی

می رسان آن را به خلق از امر و نهی

پس تو

باش از شاکران نعمتم

شکر گو با شاکران در حضرتم

آن کسانکه

برگردیم در مقام

هر یک ایشان را از اخیار و کرام

هم نوشتیم

اندر الواح از نمود

آنچه آن واجب ز امر ونهی بود

از هر

آن چیز از حلال و از حرام

بود آن پندی مفصل در کلام

هفت لوح

آن بود یا ده در نزول

خود به قدر قامتش در عرض و طول

اندر آن ها

بود ثبت از معنوی

مر تفصیل وجود موسوی

۱- أعراف: ۱۴۴ (قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)
۲- أعراف: ۱۴۵ (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْمَلْأُوحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ
الْفَاسِقِينَ)

۳- بقره: ۵۳ (وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) ۲- أنبياء: ۴۸ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ)

از خیال و روح و قلب و عقل و فکر

نکت ها کز حق رسیدش نغز و بکر

چند حرف از وی نگارم مجملی

مر بران یابد تذکر عاقلی

پس بگیر

الواح را با جد و جهد

هم عقوبت امر کن بر حسن عهد

تا فراگیرند

بر نیکوتران

همچو صبر و عفو نزد امتحان

یا هر

آن چیزی که در دانش نکوست

یا به نیکی مطلق اندر جستجو است

یعنی آن

را کن به نیکویی عمل

بی اضافه و نسبتی در هر محل

هست نیکو

امر و نهی کز خداست

جمله را جایش عمل کردن به جاست

زود باشد

که نمایم بر شما

کز کسان خالی شد و زیر و زبر (۱)

و آنکه ما دادیم موسی را کتاب

تا شما یابید راهی بر صواب (۲)

نکته ها

□ (*) از امام رضا علیه السلام رسیده است: هر کجای قرآن که جمله (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ذکر شده است مقابل آن در تورات جمله (یا ایها الناس) و یا (یا ایها المسکین) ضبط گردیده است. (۳)

□ «کتاب» و «فرقان» ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند)

□ آیا تکلم با خدا از امتیازات مخصوص موسی علیه السلام در میان پیامبران بود؟ یعنی تو را از میان پیامبران برای این کار برگزیدیم؟ حق این است که آیه فوق در صدد اثبات چنین مطلبی نیست، بلکه به قرینه ذکر رسالات، که همه پیامبران دارا بودند، هدف آیه بیان دو امتیاز بزرگ موسی علیه السلام بر توده مردم است، یکی دریافت رسالات خدا و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت می کرد.

□ (*) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: آیا می دانی چرا تو را برگزیدیم؟ زیرا خضوع و خشوع تو به درگاه من بی نظیر بود هر گاه به نماز می ایستادی، گونه های خود را بر خاک می نهادی و در حدیث دیگری آمده است که خداوند فرمود: چون در میان بندگانم خود را نسبت به من ذلیل تر می دانستی. (۴)

□ (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی از خداوند پرسید چگونه شکر گزار نعمت های بیکران او باشد چرا که هر شکری خود رحمتی است و نیاز به سپاس مجدد دارد خداوند خطاب به او گفت: همین قدر که به این مسئله واقف هستی برای شکرگزاری من کافیت. (۵)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۲

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۳- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۳؛ صحیفه الرضا، ص ۱۴

۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۷.

۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱؛ مشکاه الانوار، ص ۳۲

□ (الْأَلْوَح)

همان سنگ نوشته های تورات است و خداوند، الواحی بر موسی علیه السلام نازل کرد که شرایع و قوانین تورات در آن نوشته شده بود، نه اینکه الواحی در دست موسی علیه السلام بود و فرمان خدا این دستورات در آن منعکس گردید و این کلمه جمع «لوح» است، که در اصل از ماده «لاح یلوح» به معنی ظاهر شدن و درخشیدن گرفته شده و چون با نوشتن بر روی یک صفحه، مطالب آشکار می گردد و می درخشد، به صفحه ای که بر آن چیزی می نویسند، لوح می گویند. (۱)

□ مراد از (احسن) در (وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا)

۱. با بهترین قدرت گرفتن.

۲. یا بهترین گرفتن از حیث علم و عمل.

۳. یا در دوران امر بین اهم و مهم، بهترین عمل را انجام دادن است.

۴. و یا مراد این است که دستورات تورات، احسن تمام قوانین و دستورات آن زمان است. اما احسن مطلق، قرآن است.

□ «بهترین این دستورات را بگیری»

نه به این معنی است که در میان آن ها، «بد» و «خوب» بوده است و آن ها وظیفه داشته اند خوب ها را بگیرند و بدها را رها کنند و یا «خوب» و «خوبتر» داشته و موظف بوده اند تنها «خوبترها» را انتخاب نمایند، بلکه گاهی کلمه «افعل تفضیل» به معنی «صفت مشابه» می آید و آیه مورد بحث ظاهراً از این قبیل است، یعنی «احسن» به معنی «حسن» است، اشاره به اینکه جمیع این دستورات حسن است و نیک.

این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که احسن به همان معنی بهتر و افعال تفضیل بوده باشد، اشاره به اینکه در میان این دستورات، اموری مجاز شمرده شده است (همانند قصاص) و اموری از آن بهتر معرفی شده (همانند عفو و گذشت) یعنی به پیروان بگو که تا می توانند آنچه بهتر است انتخاب کنند، فی المثل عفو را بر قصاص (جز در موارد خاص) ترجیح دهند «این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «احسنها» به «قوه» یا «اخذ به قوه» بازگردد، اشاره به این معنی که آن ها را به بهترین نوع از جدیت و قوت و قدرت بگیرند».

□ (من کل شیء)

(*) امام باقر علیه السلام فرمود: عبارت (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ)، بیانگر آن است که خداوند تمام امور را برای موسی علیه السلام بیان نکرده است. زیرا می گوید «از هر چیزی، اندرزی برای او نوشتیم»، گرچه در همان بخشی که مطرح شده، تمام نیازهای مردم آن عصر به تفصیل بیان شده است. (تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ) و این به خاطر آن است که آئین موسی علیه السلام آخرین آئین و شخص موسی علیه السلام خاتم انبیاء نبود و مسلماً در آن زمان به مقدار استعداد مردم، احکام الهی نازل گشت، ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود نازل گردید و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از روایات در زمینه □ ترجیح مقام علی علیه السلام بر مقام موسی علیه السلام آمده است که علی علیه السلام آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیان همه چیز آمده

است (نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) در حالی که در تورات بخشی از این مسائل آمده، طبق همین مطلب است. (۱)

□ (سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ) (بزودی خانه فاسقان را به شما نشان می دهم)

۱- ظاهراً این است که منظور از آن، دوزخ است، که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده اند و جایگاه متخلفین از دستورات موسی در قیامت باشد.

۲- این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور این است که اگر با این دستورات مخالفت کنید به همان سرنوشتی گرفتار خواهید شد که قوم فرعون و فاسقان و گنه کاران دیگر، به آن گرفتار شده اند و سرزمین شما تبدیل به دار فاسقان خواهد شد (۲)

۳- یا کاخ و دربار فرعونیان است یا خانه های ساکنان بیت المقدس قبل از ورود قوم موسی.

□ دیدگاه ابن عربی

ایشان در مورد: اختصاص کلمه موسوی به حکمت علویه و نسبت قرب موسی به مقام جامعیت که پیغمبر ما بدان اختصاص یافته و منظور خداوند از عبارت (کَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ) می گوید: (۳)

اختصاص کلمه موسوی به حکمت علویه از جهت این قول خداوند تعالی است که فرمود: (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) که به سبب حق بودنش بر فرعون که ادعای علو کرد و گفت (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى)، برتر آمد و علو و غلبه نمود و از جهت علو مرتبه اش در نزد حق تعالی به اموری اختصاص یافت، یکی اینکه بدون واسطه ملک با او سخن گفت، دیگر اینکه در حدیث صحیح آمده است که خداوند متعال تورات را به دست خود نوشت و شجره طوبی را به دست خود غرس کرد و جنت عدن را به دست خود خلق کرد و آدم را با دو دست خود خلق کرد. (۴)

آن که در صدر حدیث آمده است خداوند، تورات را برای موسی با دست خود نوشته است اشاره به این آیه کریمه است که خداوند فرمود: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ) و اسناد خلق آدم به دو دست این است که آدم جامع جمیع اسماء متضاده و متقابله الهی است. یعنی اسماء جمالی و جلالی و لطف و قهر که دیگر مخلوقات حائز چنین جامعیت نیستند. لذا انسان را کون جامع و یا کون جامع حقیقی گویند.

خداوند متعال در قرآن کریم درباره حضرت موسی علیه السلام فرمود: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً) (اعراف: ۱۴۵) که تقریباً این آیه با کریمه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) برابری می کند.

و دیگر به کثرت امتش چنانکه در حدیث عرض آمده است.

در حدیث قیامت در حال عرض امتهای بر رسول الله اخبار فرمود که امت هیچ نبی از انبیا را اکثر از امت موسی علیه السلام ندیده است و از آن جمله این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مرا بر موسی تفضیل ندهید. چه اینکه مردم در قیامت کبری بیهوش می شوند، پس من اول کسی هستم که به افاقه می آیم که ناگهان در آن هنگام موسی علیه السلام را می بینم که قائمه عرش را گرفته است. نمی دانم به صعقه طور جزا داده شد یا از کسانی است که خداوند استثنا فرمود. (۵)

۱- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۶۸

۲- رشیدرضا، تفسیر المنار، ج ۹، ص ۱۹۳

۳- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۲۸-۵۲۹

۴- عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش به سند خود از ابي عطف نقل کرده است كه: (كتب الله التوراه لموسى بيده و هو مسند ظهره) إلى الصخره فى اللواح من دُرِّ، يسمع صريف القلم، ليس بينه و بينه الاحجاب) (حنبل، كتاب السنه، ج ۲، ص ۲۰۹)

۵- مطفر، ترجمه دلائل الصدق، ج ۱، ص ۴۹۱

آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود نمی دانم آیا موسی به صعقه طور جزا داده شد اشاره به حقیقتی دارد که از اسرار سیر سرنوشت و مکافات و مجازات انسان است.

چنانکه در کافی روایت است که از حضرت امیر علیه السلام سؤال شد، آیا کسانی که در این دنیا بلا یا و مصایب و سختی ها دیده اند، باز هم در آخرت امثال آن ها را می چشند؟ امیر علیه السلام در جواب فرمود: خداوند کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار عذاب نماید. (۱)

امام نهم علیه السلام فرموده است: مردمی که مصایب و بلاها در این نشئه دیده اند چون در آن نشئه مقاماتشان را که خداوند در ازای مصایبشان به آنان عطا فرماید دیدند درخواست رجعت به دنیا می نمایند تا مثل آن بلاها و سختی ها را باز بچشند و چنین مقاماتی را به دست آورند. غرض اینکه در حدیث شریف فرمود: چون موسای کلیم در طور یک بار صعقه دید: (وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا) (اعراف: ۱۴۳) خداوند اکرم از آن است که بنده اش را دو بار به صعقه مبتلا سازد و مراد از استثنا آن است که خداوند در آیه صعق فرمود: (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی:

راز تورات و انجیل و قرآن

سر تأویل و تنزیل قرآن

هم ادر انگشت مهر سلیمان

هم به کف چوب موسی بن عمران (۲)

کلیم آمده خود با نشان معجز حق

عصا و لوح و کلام و کف و رخ انور (۳)

لوح را بشو حسین از غیر

تا ببینی نوشته بر الواح (۴)

هلا این لوح لایح را بیا بستان

از این موسی

مکش سر همچو فرعونان مکن استیزه چون هامان (۵)

آن لوحه های موسی بر گرد کوه و

دشت

و آن صفحه های مانی بر سرو و بر چنار (۶)

قسمت نهم: ذکر عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان

در قرآن آمده است:

۱- «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آن ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب

۱- حسینی طهرانی، معادشناسی، ج ۸ ص ۳۷

۲- دیوان حبیب خراسانی

۳- شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص ۵۶۴

۴- دیوان منصور حلاج، ص ۲۵۳

۵- کلیات شمس، ص ۶۹۵

۶- همتی، داستان پیامبران، ص ۱۶۰

کردند و از آن غافل بودند! (*) و کسانی که آیات و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟! (*) (۱)

زود باشد که بگردانم عیان

هم ز آیت های قدرت بر نشان

آن کسان را که تکبر می کنند

در زمین بر غیر حق و از ناپسند

کبرشان

یعنی باستحقاق نیست

کبر بر

حق کبر مسکین بر غنی است

ور بینند

این گروه سرکشان

کل آیت های ما را بر عیان

تا به وحدانیت خود بر ملأ

کشف سازم هم به صدق انبیا

نگرند

ایشان بر آن ها از عناد

ور بینند آن گره راه رشاد

می نگیرند

آن ره ار بینند لیک

راه گمراهی بران پویند نیک

این بران باشد که تکذیب از خطا

این کسان کردند بر آیات ما

از غرض

بودند از آن بی خبر

تا کنند از عبرتی در وی نظر

بود آن

غفلت ز حقد شومشان

نی که نبود امر حق معلومشان

کرد تکذیب

آنکه بر آیات ما

هم به دار آخرت یعنی لقا

شد تباه

اعمالشان از جزء و کل

نیستشان نفعی ز طاعت در سبیل

مر جزا

داده شوند آیا جز آن

که عمل کردند از سود و زیان (۲)

نکته ها

□ سرنوشت متکبران

اگر فرعونیان و یا سرکشان بنی اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه گیری می کنند- به جرم اعمالشان- از قبول حق باز می داریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آن چنان در فکر و روح انسان اثر می گذارد که به صورت موجودی انعطاف ناپذیر و غیرقابل نفوذ در برابر حق درمی آید.

لذا می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می سازیم» و از اینجا روشن می شود که آیه فوق، هیچ گونه منافاتی با دلایل عقلی ندارد و این یک سنت الهی است که نسبت به آن ها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد می

رسانند، توفیق هرگونه هدایت و راهیابی را سلب می کند و به تعبیر دیگر: این خاصیت اعمال زشت خود آن ها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است به او نسبت داده شده است.

این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

۱- اعراف: ۱۴۶-۱۴۷ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُؤُوفًا لَّهُمْ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (*) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۳

□ ذکر (بَغْيِرِ الْحَقِّ) بعد از (تکبر)

به عنوان تأکید است، زیرا همیشه تکبر و خود برتر بینی و تحقیر بندگان خدا، بدون حق است به خصوص اینکه با کلمه (فِي الْأَرْضِ) همراه است، که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است.

□ صفات افراد «متکبر و سرکش»

- «آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند، ایمان نمی آورند!»

- «و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد»

- «و به عکس «اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب می کنند»

□ علت «سلب توفیق حق پذیری» از افراد «متکبر و سرکش»

«این ها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند»

شک نیست که تنها با یک یا چند مرتبه، تکذیب آیات الهی، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد و راه توبه و بازگشت، هنوز به روی او باز است، ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه، او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف («رشد» و «غی») از او سلب می گردد.

□ کیفر افراد «متکبر و سرکش»

آن ها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود می گردد

(حبط) به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آن ها نخواهد داشت؛ و این سرنوشت برای آن ها، جنبه انتقامی ندارد، این نتیجه اعمال خود آن ها است، بلکه عین اعمال آن ها است که در برابرشان مجسم شده، «آیا آن ها جز اعمالی را که انجام می دادند، جزا داده می شوند؟» این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت است.

قسمت دهم: خبر دار شدن موسی از فتنه سامری

در قرآن آمده است:

۱- ای موسی «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آن ها را گمراه ساخت!» (۱)

۱- طه: ۸۵ (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)

ص: ۲۶۷

گفت پس در فتنه افکنديم ما

بعد بيرون رفتنت قوم تو را

يعنى ايشان

را نموديم امتحان

طاعت گوساله را بر ناگهان

سامرى

آن جمله را گمراه کرد

جز قليلى را از آن مردان مرد

شرح گاو

و سامرى را در فساد

گفته ايم از پيش گر دارى به ياد

گشت پس

موسى به سوى قوم باز

خشمناك اندوهگين با احتراز

بيشتر

اندوه او زين كه مباد

باز ناكردند كردند قوم از ارتداد (۱)

بدین ترتیب خداوند او را از فتنه سامری و گمراهی بنی اسرائیل آگاه ساخت ...

موسى با شنیدن این سخن آن چنان برآشفته كه تمام وجودش گویى شعله ورگشت، شاید به خود مى گفت: سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت كشیدم با هرگونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم، اما افسوس و صد افسوس، با چند روز غیبت من، زحماتم بر باد رفت!

۷ در تورات در مورد خبر دار شدن موسى از فتنه ی سامرى آمده است:

- خداوند به موسی فرمود: «بشتاب و به پایین برو، چون قوم تو که آن‌ها را از مصر بیرون آوردی، فاسد شده‌اند. آن‌ها به همین زودی احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته‌اند و برای خود گوساله‌ای ساخته، آن را پرستش می‌کنند و برایش قربانی کرده، می‌گویند: ای بنی اسرائیل! این همان خدایی است که تو را از مصر بیرون آورد.»

- خداوند به موسی فرمود: «می‌دانم این قوم چقدر سرکشند. بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله‌ور ساخته، همه را هلاک کنم. به جای آن‌ها از تو قوم عظیمی به وجود خواهم آورد» ولی موسی از خداوند، خدای خود خواهش کرد که آن‌ها را هلاک نکند و گفت:

- خداوند! چرا بر قوم خود این گونه خشمگین شده‌ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آن‌ها را از مصر بیرون نیاوردی؟ آیا می‌خواهی مصری‌ها بگویند: خدا ایشان را فریب داده، از اینجا بیرون برد تا آن‌ها در کوه‌ها بکشد و از روی زمین محو کند؟ از تو خواهش می‌کنم از خشم خود برگردی و از مجازات قوم خود درگذری.

- به یاد آور قولی را که به خدمتگزاران خود، ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ای.

- به یاد آور چگونه برای ایشان به ذات خود قسم خورده، فرمودی: فرزندان شما را مثل ستارگان آسمان بی‌شمار می‌گردانم و سرزمینی را که درباره‌ی آن سخن گفته‌ام به نسل‌های شما می‌دهم تا همیشه در آن زندگی کنند؛ بنابراین، خداوند از تصمیم خود منصرف شد. (۲)

۱- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۱

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۷-۱۶

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگردانید مگر آنکه دو شیطان را در کنار او قرارداد تا مردم را به گمراهی دعوت نمایند و این خود آزمایشی باشد برای آن ها و اما شیاطین پیامبران اولو العزم عبارتند از: «نوح» فبطقوس و خرام، «ابراهیم» مکیل و زدام، «موسی» سامری و مرعقیبا، «عیسی» مولس و مریسان و «محمد صلی الله علیه و آله» حبر و زریق. (۱)

قسمت یازدهم: اولین عکس العمل موسی در قبال گوساله پرستی قومش پس از خروج از کوه طور و برخوردش با هارون

در قرآن آمده است:

۱- «موسی بی درنگ الواح تورات را از دست خود بیفکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید!»!

(۲)

رو به برادرش هارون کرده گفت:

۲- «ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی ننمودی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟! (۳)

پس فکند الواح را او بر زمین

از حمیت ها که می بودش بدین

رأس هارون را گرفت اندر غضب

می کشیدش سوی خویش از قهر و تب

بس که

آن فعلش به عظم افزون نمود

اخذ رأس و لحيه هارون نمود

کرد این

تا عابدان عجل را

انفعالی باشد از فعل خطا

هم بدانند

ارتداد خود بدین

منزجر

باشند در آینده زین (۴)

گفت موسی

پس به هارون که چه چیز

کرد منعت چون که دیدی این ستیز

دیدی اعنی

کان رمه گمره شدند

اینکه آیی از پیم زین ناپسند

سر کشیدی ز امر من آیا تو نیز

که به

ایشان نامدی اندر ستیز (۵)

بر تو

لایح شود لوایح عشق

چو کلیم ار بیفکنی الواح

(۶)

پس فکند الواح را او بر زمین

از حمیت ها که می بودش بدین

رأس هارون را گرفت اندر غضب

می کشیدش سوی خویش از قهر و تب

بس که

آن فعلش به عظم افزون نمود

اخذ رأس و لحيه هارون نمود

کرد این

تا عابدان عجل را

انفعالی باشد از فعل خطا

هم بدانند

ارتداد خود بدین

منزجر

باشند در آینده زین (۷)

گفت موسی

پس به هارون که چه چیز

کرد منعت چون که دیدی این ستیز

دیدی اعنی

کان رمه گمره شدند

اینکه آیی از پیم زین ناپسند

سر کشیدی ز امر من آیا تو نیز

که به

ایشان نامدی اندر ستیز (۸)

بر تو

لایح شود لوایح عشق

چو کلیم ار بیفکنی الواح

(۹)

۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۴

۲- أعراف: ۱۵۰ (... وَ أَلْقَى الْأَلْوَا حَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ...)

۳- طه: ۹۲-۹۳ (قَالَ يَا هَازُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّواْ (*) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِيْ (*))

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

۶- دیوان جامی، ص ۲۶۶

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

۸- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

۹- دیوان جامی، ص ۲۶۶

□ علت خشم موسی

(مرحوم صدوق) وجه دیگری را بر موارد فوق می افزاید او می گوید: خشم موسی و عکس العملش در برابر هارون و پاسخ وی در حقیقت مصلحت عام و فراگیری را به دنبال داشت و آن بر حذر داشتن بنی اسرائیل از مخالفت ورزیدن با پیامبر خدا بود. (۱)

بنابراین اگر فرضاً انداختن الواح تورات در اینجا زندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد؛ اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید و عکس العمل پر هیجان، هیچگاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می گردید.

این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق العاده ای در بنی اسرائیل گذارد و صحنه را به کلی منقلب ساخت، درحالی که اگر موسی علیه السلام می خواست با کلمات نرم و ملایم آن ها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می پذیرفتند.

□ (*): ابن عباس گوید: خداوند در الواح برای موسی موعظه و تفصیل و همه چیز و هدایت و رحمت نوشته بود و چون بیانداخت خدا ۷/۶ آن را ببرد و ۷/۱ را به جا گذاشت. (۲) و گویند که هشت لوح بود از گوهر و تورات بر آن افکنده بود. (۳)

□ [توضیح در مورد رفتار موسی علیه السلام با برادر و جوهری که در این باره گفته شده و اشاره به اینکه اشتباه در اموری که به حکم الهی مربوط نیست از امور زندگی، با عصمت منافات ندارد] موسی علیه السلام همان مقدار که بر بنی اسرائیل غضب کرد بر هارون نیز غضب کرد و معلوم می شود وی چنین پنداشته که هارون در مبارزه علیه بنی اسرائیل کوتاه آمده و همه جد و جهد خود را به کار نبرده و به نظر خود چنین صلاح دانسته، با اینکه موقع جدا شدن از او سفارش کرده و به طور مطلق گفته بود: (وَ أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) در میان قوم به اصلاح امر ایشان پرداز و راه مفسده جویان را پیروی مکن. در اینجا ممکن است کسی پرسد آیا این مقدار اشتباه از موسی بن عمران علیه السلام با عصمت آن جناب منافات ندارد؟

جوابش این است که: نه ادله عصمت انبیاء این سنخ اشتباهات را که در حقیقت اختلاف در سلیقه و مشی است نفی نمی کند، تنها اموری را نفی می کند که مربوط به حکم خدای سبحان باشد، نه چیزهایی که مربوط به زندگی و مشی در زندگی است.

و همچنین است گرفتن موی سر هارون و کشیدن آن، چون این نیز اثر آن خیالی بود که موسی علیه السلام درباره هارون کرد و مقدمه زدن او بود، موسی علیه السلام می خواسته برادر خود را در یک امر ارشادی تادیب کرده باشد نه در یک حکمی از احکام مولوی پروردگار تا اشتباه در آن منافات با عصمت داشته باش.

□ چرا با اینکه موسی علیه السلام قبل از بازگشت از میقات از گوساله پرستی بنی اسرائیل خبر داشته غضبناک نشد؟!

موسی علیه السلام قبل از مراجعت به سوی قوم در همان میقات از جریان کار قومش خبردار بود، به شهادت اینکه آیه شریفه می فرماید: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا) وقتی که موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود بازگشت. علاوه بر این، آیه (فَإِنَّا قَدْ فِتْنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ) صریحاً می فرماید که: خداوند در

۲- جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱، صص ۳۳۷ - ۳۳۸.

۳- همتی، داستان پیامبران، ص ۱۶۰

میقات جریان کار قوم موسی را به موسی خبر داد، موسی در میقات عصبانی و خشمناک نشد، وقتی به سوی قوم بازگشت غضب کرد و الواح را به زمین زد و موی سر هارون را گرفت و می کشید.

و حال آنکه خبری را که خداوند بدهد حتی از حس صادق تر است، چون حس ممکن است خطا تشخیص دهد و لیکن خدای تعالی جز به حق چیزی نمی فرماید، پس چه شد که موسی در میقات از شنیدن خبر قوم خود خشمناک نشد و وقتی خبر مزبور را به حس دید خشمناک گردید؟

جواب این است که: اطلاع پیدا کردن به یک مطلبی غیر از مشاهده و احساس آن است و هر کدام حکم جداگانه ای دارد و هرگز غضب که همان هیجان قوه دافعه است به صرف علم و اطلاع، تحقق پیدا نمی کند بلکه وقتی صورت خارجی پیدا می کند که شخص مورد غضب در برابر انسان قرار بگیرد، آن موقع است که قوه دافعه به هیجان می آید و انسان با بد و بیراه گفتن و یا احیاناً با زدن آن شخص خشم خود را فرو می نشاند و همچنین علم به یک پیش آمد خیر حکمی دارد و رسیدن به آن و احساس آن، حکمی دیگر.

مثلاً وقتی خبردار شوید از اینکه دوست مورد علاقه تان از سفر آمده حالی پیدا می کنید و موقعی که به دیدار آن دوست نائل می شوید حال دیگری به شما دست می دهد، موقعی که خبر را می شنوید تنها خوشحال می شوید و لیکن اعضاء و جوارح اثری از خود نشان نمی دهد و اما موقعی که خبر را به حس مشاهده می کنید یعنی دوست خود را زیارت می کنید دست به گردنش انداخته و او را در آغوش می گیرید و همچنین موقعی که به تنهایی امر عجیبی می بینید تنها تعجب می کنید و اما اگر کسی همراه شما باشد علاوه بر تعجب خنده هم می کنید و نظائر این معنا بسیار است. (۱)

□ دیدگاه سید مرتضی در مورد عبارت (وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ)

با آنکه هارون در غیاب موسی مرتکب کار ناپسندی نگشته بود باز می بینیم که موسی غضبناک موی سر و محاسن او را گرفته و به سوی خود می کشد با این وصف باید توجه داشته باشیم که: کار موسی بسان افراد سبک مغز و عجول نیست که بدون درنگ و اندیشه دست به هر کاری می زند بلکه او به خاطر بدعت بزرگی که در میان قومش نهاده شده بود به مانند کسانی که غرق در افکار مختلف گاه محاسن خود را در میان دست گرفته و گاه لبان خود را می گزند. بطرف برادرش رفت و درحالی که میان افکار پراکنده اش غوطه می خورد و موی وی را گرفته و به سوی خویش کشید چراکه هارون در حقیقت برادر و شریک درد و رنجهای او بود از سوی دیگر وقتی هارون از برادرش خواست تا محاسن وی را رها سازد (تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي)

شاید قصدش این بود که بنی اسرائیل گمان نبرند او مرتکب معصیتی شده و اینک مستحق سرزنش موسی گردیده است و شاید می خواست بدین وسیله از خشم و بیتابی برادرش تا حدودی بکاهد. (۲)

□ (أَلَّا تَتَّبِعَنِ)

یعنی چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی؟!

در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی علیه السلام و التهاب و بیقراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آن ها بود، موسی علیه السلام به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین

ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداد، چون خود را در برابر بدترین صحنه‌ها یعنی انحراف از خداپرستی به سوی گوساله پرستی می‌دید و تمام آثار را در خطر مشاهده می‌کرد.

بنابراین انداختن الواح و مؤاخذه شدید برادر در چنین لحظه‌ای کاملاً طبیعی بود.

□ دیدگاه ابن عربی در مورد اعلم بودن موسی علیه السلام در توحید نسبت به هارون

موسی می‌دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می‌کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد؛ پس جمیع عبادت‌ها عبادت حق تعالی است و لکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد».

بنابراین عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که: هارون انکار عبادت عجل می‌نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت؛ و حضرت موسی علیه السلام مربی هارون بود و او را تربیت علمی می‌نمود، هرچند به حسب سن کوچک تر از هارون بود. (۱)

قسمت دوازدهم: دفاعیات هارون

هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد و از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند.

در قرآن آمده است که هارون گفت:

۱- «فرزند مادرم! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قراردادند آن چنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنابراین من بیگناهم بی گناه، کاری نکن که دشمنان به شماتت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده» (۲)

۲- «و من ترسیدم اگر با آن‌ها به مخاصمه پردازم میانشان تفرقه ایجاد شود و تو در بازگشت فکر کنی گفته تورا ارج نهاده و باعث جدایی آن‌ها گشتم» (۳)

گفت هارون کای برادر و ابن ام

ان قوم استضعفونی کلهم

مر مرا

عاجز گرفتند و زبون

بود نزدیکم که تا ریزند خون

پس مگردان

دشمنانم را تو شاد

با ستمکاران مگیرم در عداد

هم مکن

اسناد تفصیری به من

که بسی زین فتنه بودم در حزن

چون شدند

این قوم گوساله طلب

خواستم کایم تو را اندر عقب

گفتم این

ز امر تو می باشد خلاف

چون توأم دادی خلافت بی گزاف (۴)

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۱۶-۵۱۵

۲- أعراف: ۱۵۰ (... قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

۳- طه: ۹۴ (قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

گفت هارونش که ای بن مادرم

می مگیر از خشم خود ریش و سرم

بر من

ای موسی مکن زین ره غضب

زان تو را من نامدم اندر عقب

هم نکردم

سخت با ایشان قتال

زان بترسیدم که گویی در مقال

بین قومم

تو فکندی تفرقه

حفظ قولم را نکردی ای ثقه

که بگفتی بعد من در قوم من

کن تو اصلاح ار شود حارث فتن

کی نصیحت های من کس می شنود

حرف من در گوش ایشان باد بود (۱)

نکته ها

□ تعبیر به (ابن ام) (فرزند مادرم)

با اینکه موسی و هارون از یک پدر و مادر بودند، به خاطر تحریک عواطف موسی علیه السلام در این حال و نوعی عذر خواهی از کوتاهی و تقصیری که در مقام جانشینی داشته بوده است.

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح است. (۲) او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم، برخلاف دستور تو بود و حق داشتی مرا مؤاخذه می کردی و من بیگناهم (مخصوصاً با توجه به جمله «این جمعیت نادان، مرا در ضعف و اقلیت قراردادند و نزدیک بود مرا بکشند») من بی گناهم، بی گناه.

□ در اینجا این سؤال پیش می آید که موسی علیه السلام و هارون علیه السلام بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث و

عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند چگونه قابل توجیه است؟

در پاسخ می توان گفت: که موسی یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل دو مطلب را می خواست اثبات کند: نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مسئله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک می زند و بر سر می زند تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف و نشان دادن عظمت گناه به آن ها این برنامه ها، مؤثر است و قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است. دیگر اینکه بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی کنند.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

۲- اعراف: ۱۴۲ (... وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

ایشان در مورد قوت و قدرت نداشتن هارون بر بازداشتن مردم بر پرستش عجل و عدم نفوذ قول و فعل و تسلط او بر اصحاب عجل چنانکه موسی علیه السلام تسلط یافت: (۱)

این خود حکمتی است از جانب خداوند که این حکمت در وجود ظاهر است (یعنی عدم قدرت هارون بر ارداع اصحاب عجل، حکمت الهی است که) خداوند در هر صورتی پرستش بشود هر چند که صورت از بین رونده است و هیچ صورتی از بین نمی رود مگر بعد از آن که در نزد عابد آن صورت متلبس به الوهیت شد. لذا هیچ نوعی از انواع نیستند مگر اینکه معبود واقع شدند.

یا عبادت تألهی (که دیگران آن ها را اله خود قراردادند چون اصنام و شمس و قمر و کواکب و عجل)

و یا عبادت تسخیری (چنانکه اموال و اصحاب جاه و مناصب پرستش می شوند).

و آن کس که عاقل است می داند که ناچار باید این چنین باشد. در فصوص گذشته گفتیم که بت پرستان معبودشان را اله یعنی مربی و واسطه فیض می دانستند، نه خالق اشیاء و موجد آن ها.

چنانکه فخر رازی در تفسیر قرآن گوید: هیچ بت پرستی بت را مبدأ وجود و ایجاد نمی داند. (۲) و هیچ شیء در عالم معبود واقع نشد مگر آن که در نزد عابد آن تلبس به رفعت یافته است و به درجه و رتبه در قلب او ظهور یافته است.

لذا از این جهت حق سبحانه برای ما خود را (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) نامید (۳) و نفرمود رفیع الدرجه بلکه درجات را به صورت تکثیر و جمع آورد، باینکه خود، عین واحد است.

برای این است که قضای الهی این چنین است که پرستش نکنید مگر او را در درجات کثیره مختلف و گوناگون که هر درجه ای یک مجلای الهی را عطا نموده است که حق در آن درجه معبود واقع شود و بزرگ ترین و عالی ترین مجلا که خدا در آن معبود واقع می شود هوی است چنانکه فرمود: (أَفْرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (جاثیه: ۲۳) پس هوی بزرگ ترین معبود است. زیرا هیچ چیز معبود واقع نمی شود مگر به هوی و هوی معبود نیست مگر به ذات خود. که ضمیر بذاته راجع به هوی است نه به حق - من در این باره گفته ام: (و حَقَّ الْهَوَىٰ إِنَّ الْهَوَىٰ سَبَبُ الْهَوَىٰ وَ لَوْلَا الْهَوَىٰ فِي الْقَلْبِ مَا عَبَدَ الْهَوَىٰ) و حق الهوی و او حرف قسم است که از حروف جاره است و حق مجرور است به و او قسم و مضاف به هوی یعنی: قسم به حق هوی که هوی (و حب الهی ساری در جمیع موجودات)، سبب هوی و حب ما به موجودات است و اگر هوی در قلب نمی بود هوی پرستش نمی شد.

شارح قیصری گوید: شیخ در فتوحات گفته است: من در بعضی از مکاشفات هوی را مشاهده کردم که به الوهیت ظاهر شده و بر عرشی نشسته است و جمیع عبادت کنندگانش اطراف او را احاطه کرده اند و نزد او ایستاده اند و من در

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۲۷-۵۲۰

۲- البته اینکه خداوند در هر صورت پرستش شود حتی به صورت عجل بدتر از بت پرستی است چراکه اگر اینگونه پرستش صحیح بود لزومی نداشت از زمان حضرت ابراهیم بت ها شکسته شود و نهی از بت پرستی در ادیان بعدی باقی بماند. و گوساله پرستی بنی اسرائیل نیز به معنای وسیله و واسطه برای پرستش خدا نبوده چراکه موسی علیه السلام در آخر او را سوزاند. بنابراین در این سخن و حکمت عدم قدرت هارون بر پرستش گوساله باید دقت بیشتری کرد و این سخن ابن عربی قابل رد است.

۳- غافر ۱۵ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ یعنی: او درجات (بندگان صالح) را بالا می برد، او صاحب عرش است، روح (مقدس) را به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد القاء می کند تا (مردم را) از روز ملاقات [روز رستاخیز] بیم دهد!

صور کونیه هیچ معبودی را بزرگ تر از هوی مشاهده نکرده ام و آیا نمی بینی علم حق تعالی به اشیاء چقدر کامل است و چگونه علم را (و یا آیه را) در حق کسی که عابد هوایش را بندگی کرد و هوی را اله خود گرفت متمیم فرمود یعنی به تمام و کمال رساند که فرمود: (وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلٰی عِلْمٍ) (جاثیه: ۲۳) و ضلال به معنی حیرت است.

الوهیت مرتبه ای است که عابد برای معبود خود خیال می کند که آن الوهیت مرتبه معبود خاص اوست. حال اینکه الوهیت در حقیقت مجلای حق است به نظر این عابد خاص معتکف بر این معبود در این مجلای خاص لذا بعضی از کسانی که عارف به وحدت اله هستند و عارف به این نیستند که این معبود مجلایی از مجالی اله است گفتاری جاهلانه دارد که: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (زمر: ۳) (مقاله جهالت بودنش از این روست که مجلای الهی را مقرب به حق دانستند باینکه مجلا اقتضای عنیت دارد و مقرب بودن اقتضای غیرت) باینکه معبودها را آله نامیدند.

حتی اینکه گفته اند: (أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (ص: ۵) پس اله واحد را انکار نکردند، بلکه از وحدت او تعجب کردند. چه اینکه آنان در نزد کثرت صور یعنی مجالی متکثره به حسب صورت وقوف نمودند و به آن ها نسبت الوهیت دادند. پس رسول آمد و آنان را به سوی اله واحد که معروف است و مشهود نیست دعوت نمود.

واحد بودن یا معروف بودنش به سبب شهادت آنان است که اعتقاد به اله واحد داشتند و اصنام مشهوده را مقربات الی الله دانستند که گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) چه می دانستند این صور سنگ اند لذا حجت بر آنان قائم شد به قول خداوند: (قُلْ سِئَمُوهُمْ) (رعد: ۳۳) پس آنان را اسم نمی بردند مگر به آنچه عالم بودند که آن اسماء کونیه چون حجر و کوب و غیرها برای آن معبودان حقیقت است.

آنچه را که آنان یعنی عابدان اصنام درباره معبودان می دانستند حجاره و شجر و فلک و امثال این گونه اشیاء است و آنچه را که می دانستند به زبان می آوردند که باید به عبارت در آورند چه عبارت قالب معنی است و به زبان علمی تر و لطیف تر کلام، صورت علم است مثلاً قرآن مجید صورت کتبی حقایق عینیه دار هستی است و هر کلام بیانگر علم و صورت اوست. یعنی کلام، تمثیل و تجسم علم است. به عبارت دیگر مرتبه نازله اوست چنانکه بدن روح متجسد و مرتبه نازله اوست؛ اما عارفون به امر، آن چنان که هست (یعنی کسانی که به حقیقت امر که مراد، وحدت حق و ظهور او در مجالی متعدده است عارف و آگاه اند) به صورت انکار درمی آیند و عبادت صور را انکار می کنند (که این معبودان متعینه را انکار می نمایند باینکه می دانند همین معبودان، مجالی حق اند).

این انکار از جهت مرتبه آنان در علم است که آن مرتبه به آنان عطا می کند (یعنی آنان را به حکم بینش و دانششان بیدار می کند) که به حکم وقت باشند، یعنی حکم رسولی که به او ایمان آوردند (چون بینش و دانش لدنی آنان ایجاب می کند وجوب متابعت نبی را و نبوت هم اقتضا نمی کند مگر انکار بر پرستش معبودان متعینه را لذا این عارفان به پیروی از انبیا انکار کردند) و به این اتباع از انبیا مؤمنان نامیده شدند.

این زمره عارفان بالأمر عابدان وقت اند. باینکه عارفان بالأمر، عالم اند که آن مردم عابد مجالی پرستش نکردند آن اصنام و مجالی را از جهت اعیان (متکثره مسما به اسمای کونیه بودن آن مجالی و اصنام بلکه آنان پرستش کردند از این حیث که مقربشان به حق است که خداوند از آنان حکایت فرمود: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ) همانا عباد

اصنام به حکم سلطان تجلی ای که عابدان از معبودان نموده اند خدا را در آن معبود آنکه مجالی تجلی هستند پرستش کردند.

خلاصه اینکه صفات جمال و جلال الهی در مقام بروز و ظهور فعل حق که عبارت از تجلیات اوست آنان را به سوی خود جلب کرد، هر چند که به ظاهر در صورت جزئی متوقف اند و پایبند اصنام و اجسام و منکری که عالم نیست به اینکه حق است که در صور کونیه متجلی است، بدآنجاهل ماند و عارف مکمل خواه نبی و خواه رسول و خواه وارثانشان سائر آن است؛ بنابراین، این عارف مکمل محجوبان را به پیروی از رسول وقت، از پرستیدن صور معبود اجتناب می نماید، از جهت طمع و آرزو داشتن در محبت خداوندی مر آنان را یعنی وارثان نبی و رسول را چنانکه قرآن کریم فرموده است: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ) (آل عمران: ۳۱).

پس رسول به سوی اله صمد دعوت نمود و من حیث المجموع و الإجمال می داند (که او خالق ماسواست و ذوالجلال و الإکرام است) و شاهد ذات او نیست: (و لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (انعام: ۱۰۳).

اینکه گفت به وجه اجمال معلوم است و مشهود نیست یکی از لطایف و دقایق معنی این است که مشهود هر کس باشد ابهت غایب را در عزت و عظمت ندارد.

او که مدرک أبصار است و مدرک أبصار نیست، از این روست که لطیف است و ساری در اعیان اشیاء است که لطیف بودن او هم علت ادراک او أبصار است و هم علت عدم ادراک أبصار مر او را.

پس أبصار او را درک نمی کنند، چنانکه مدرک ارواح مدبره أشباح و مدبره صور ظاهره أشباح ناست (چون که ارواح مدبره لطیف اند و أبصار مادی آن ها را ادراک نمی کنند).

پس خداوند لطیف است (از اینکه به بصایر و أبصار ادراک شود)؛ و خبیر است. (بر ضمائر و اسرار چون که لطیف است) (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (ملک: ۱۴) و خبره ذوق است و ذوق، تجلی است و تجلی در صور است. پس ناچار باید صوری باشد که حق در آن ها تجلی کند و ناچار باید حقی باشد که به آن صور متجلی باشد، پس ناچار هر کس که حق را در آن صور و مظاهر می بیند (به حکم سریان محبت که هوی و عشق است در جمیع اشیاء به سبب سریان هویت الهیه در همه) آن را پرستش کند، اگر حرف های گذشته ما را فهم کردی و بر خداست قصد سبیل.

قصد، اقتصاد و میانه بودن راه است و قصد سبیل ایضاح طریق و بیان تحقیق است که امت قاصد، خدای صمد را در همه مظاهر می بیند و او را از همه مظاهر تنزیه می کند که حدود و نواقص امکانی را از او نفی می نماید و این تنزیه از تنزیه و تشبیه است و الله الهادی.

قسمت سیزدهم: آرام شدن موسی و دعا به درگاه الهی

در قرآن آمده است:

۱- «هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست (و آن نتیجه ای را که انتظار داشت گرفت) موسی دست کرد و الواح تورات را از زمین برداشت، الواحی که نوشته های آن سراسر هدایت و رحمت بود، اما هدایت و رحمت برای کسانی که احساس مسئولیت می کردند و از خدا می ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند» (۱)

چون که موسی بازآمد از غضب

برگرفت الواح را اندر طلب

و اندر

آن ها بود کتب از هر مقام

رهنمائی ها و رحمت ها تمام

بهر آن

قومی که از پروردگار

ترسناکانند در لیل و نهار (۲)

سپس موسی دعا کرد و گفت:

۲- «پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایان داخل کن، تو مهربانترین مهربانانی» (۳)

چون ز هارون دید موسی آن غلق

بر ترحم زود گرداند او ورق

رب اغفر

گفت یعنی مرا

با برادر عفو کن زین ماجرا

داخل اندر

رحمت خود سازمان

بر مزید لطف خود بنوازمان

بهترینی

چون تو از بخشندگان

پس ببخش از فضل خود بر بندگان (۴)

اما ای موسی نگران نباش:

۳- «کسانی که گوساله را (معبود خود) قراردادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آن ها می رسد و این چنین، کسانی را

که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم!» (۵)

شد چو فارغ از دعا و ابتهال

عابدان عجل را گفت از ملال

کان

کسانکه بازبگرفتند نیز

بر خدایی عجل را از بی تمیز

زود باشد

که رسد در روزگار

سوی ایشان خشمی از پروردگار

بر قبول

توبه وان بد بی دریغ

که به قتل یکدگر بکشند تیغ

ذلت ایشان

را رسد در زندگی

هم ز بعد پادشاهی بندگی

بد جزای

عابدان عجل این

هم دهیم این سان جزای مفتترین

و آن کسانی که عمل بر سیئات

کرده اند و توبه زان پس باثبات

بگرویدند از طریق اعتذار

بر خدا و بر رسول کردگار

هست مر پروردگارت بعد از آن

بر کسان آمرزگار و مهربان (۶)

۱- أعراف: ۱۵۴ (وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هَدَىٰ لَهُمُ رَبُّهُمْ يُزَهَّبُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

۳- اعراف: ۱۵۳ (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

۵- أعراف: ۱۵۲ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِنَالَهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ)

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

□ (سکت)

به معنی سکونت و مقصود آرام گردیدن فوران آتش غضب موسی است یعنی وقتی که غضب موسی (ع) آرام گرفت الواحی که از شدت غضب به زمین انداخته بود برداشت درحالی که در آن الواح هدایت و رحمت بود برای بنی اسرائیل و دیگران آن کسانی که از پروردگارشان بترسند.

□ علّت تقاضای بخشش و آموزش موسی برای خود و برادرش

نه به خاطر آن است که گناهی از آن ها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار آورده، از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند و چنان که دو آیه قبل نشان می دهد، بنی اسرائیل نیز چنین کردند.

آمزش خواهی حضرت موسی علیه السلام یا برای درس دادن به دیگران است، یا به خاطر آنکه در میان مردم به هارون پرخاش کرده است.
(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي)

البته حضرت موسی علیه السلام باین بیان این جمله، برخورد عاطفی هارون را که گفت: (يَا بْنَ أُمَّ) پاسخ بهتری داد.

□ تعبیر به (اتخذوا)

اشاره به این است که «بت» هیچ گونه واقعیته ندارد، تنها انتخاب و قرارداد مردم بت پرست است که به آن شخصیت و ارزش موهومی می دهد و لذا کلمه «عجل» را پشت سر این جمله می آورد، یعنی آن گوساله پس از انتخاب برای پرستش باز همان گوساله بود!

□ این «غضب» و «ذلت» چه بوده است؟

قرآن در آیه فوق صریحاً چیزی ذکر نکرده و تنها با اشاره سربسته ای گذشته است، ولی ممکن است اشاره به بدبختی ها و گرفتاری ها و مشکلاتی بوده باشد که بعد از این ماجرا و قبل از حکومت در بیت المقدس، دامان اسرائیلیان را گرفت.

□ چرا تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده؟

پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازات این جهان، توبه بنی اسرائیل از این گناه پذیرفته شد آن چنان که کیفر آن ها را در آخرت از بین برد، اگرچه بار گناهان دیگرشانکه از آن توبه نکردند هم چنان بر دوش آن ها سنگینی می کند.

قسمت چهاردهم: صحبت موسی با گوساله ی طلائی

در روایات آمده است:

(*) در تفسیر امام عسگری ۷ پیرامون آیه [۵۱ بقره] آمده است: «چند روز بعد که موسی به میان قوم خویش بازگشت از آن گوساله پرسید: آیا خداوند در تو ایجاد صوت نمود تا با مردم تکلم نمایی؟!»

گوساله گفت: ابداً این گونه نیست... سامری با حيله بعضی از سرکشان هوادار خویش را در میان آن حیوان قرار داده و خود از دبر گوساله با مردم سخن می گفت: (هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى).

در اینجا خداوند به موسی فرمود: دلیل پستی و پرستش گوساله توسط بنی اسرائیل بی توجهی آن ها به صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و انکار دوستی اهل بیت ۹ است پس اگر خذلان قوم موسی به جهت بی تفاوتی نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشین ایشان علی علیه السلام است،

بنابراین امت آخرالزمان چه بهانه ای خواهند داشت اگر به مخالفت با آن ها برخیزند درحالی که نشانه ها و دلایل روشنی از رسالت و امامت بر آن بزرگواران را از نزدیک شاهدند.» (۱)

قسمت پانزدهم: برخورد موسی با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها

در قرآن آمده است: موسی رو به سامری کرد و گفت:

۱- «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (*)

۲- گفت: «من چیزی دیدم که آن ها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (*) (۲)

دید هارون را چو از جرم بری

قال فما خطبک یا سامری

یعنی این کار از چه بستی در خیال

که فکندی قوم ما را در ضلال

چیست این کاری که کردی ای عدو

قال بصرت بما لم یبصروا

دیدم آنچه کس ندید از قوم کول

برگرفتم خاکی از گام رسول

بود این آثار فعل جبرئیل

وقت غرق قبطیان در رود نیل

دیدم آمد بر زمین روحانی ای

کش نبود اندر نکویی ثانی

یافتم کاو باشد از افلاکیان

پاک از طبع و مزاج خاکیان

پس ز خاک کام اسبش قبضتی

برگرفتم بهر رفع حاجتی

پس فکندم

در دل گوساله زان

زنده شد آمد به آواز آن زمان

این چنین

آراست بر من نفس من

در نظر این فعلم آمد بس حسن (۳)

۱- تفسیر امام عسگری، ص ۹۹

۲- طه: ۹۵-۹۶ (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) (* قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ ...)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

□ وقتی که هارون به موسی گفت، آنچه را که گفت، موسی به سوی سامری برگشت و به او گفت ای سامری این کار تو چیست و مراد تو چه خواهد بود؟ یعنی این کاری که کردی که به صورت عجل، عدول کردی و اختصاصاً آن را پرستیدی و این شبح را از حلی قوم ساختی (و اله مطلق را که اله عالمیان است ترک گفتی) تا به سبب اموالشان دل هایشان را گرفتی. (۱)

می دانیم صور را بقا نیست پس ناچار، صورت عجل از بین می رفت، ولی اگر موسی به سوزاندن آن شتاب کرد، غیرت بر او غلبه کرد و عجل را سوزاند و خاکستر آن صورت را در دریا ریخت و به سامری گفت به اله خود نظر کن (یعنی بنگر که الهت چه شد) و او را اله نامید به طریق تنبیه برای تعلیم از آن رو که می دانست عجل یکی از مجالی الوهیت است.

به سامری گفت به الهت بنگر که او را می سوزانم و خاکسترش را به دریا می ریزم چه اینکه حیوانیت انسان قدرت بر تصرف در حیوانیت حیوان دارد، چون خداوند حیوان را مسخر انسان قرار داد.

بخصوص که اصل عجل حیوان نبود، لذا در قبول تسخیر اعظم بود، زیرا غیر حیوان را اراده نیست بلکه به حکم کسی است که در او تصرف می کند بدون هیچ گونه ابا و امتناعی. (۲)

□ تبعیت از نفس عمل اصلی انحراف

جمله ی (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) یعنی به طریقی برای انجام این کار پی بردم که دیگران از آن غافل بودند و این معنا با حدیث فوق مناسب تر است.

از جمله هنرهای سامری این بود که چگونگی ساخت گوساله را به مردم نشان نداد و مردم یک دفعه با پیکر گوساله ای صدادار مواجه شدند. (فَأَخْرَجَ) بنی اسرائیل نیندیشیدند که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خود سامری که سازنده ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

در اینکه: منظور سامری از این سخن «من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم» چه بوده؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است که قبلاً به آن پرداختیم.

(بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ) در تفسیر اول اشاره به «مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود» (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به «اطلاعات خاصی درباره آئین موسی علیه السلام» است؛ و همان طور که قبلاً هم گفتیم این دو تفسیر قابل جمع اند.

۱- موسی به بنی اسرائیل می گوید: ای بنی اسرائیل قلب هر انسان آن جاست که مال او در آن جاست. پس اموالتان را در آسمان قرار دهید تا دلهای شما در آسمان باشد. □ (مراد از اموال سماوی علوم و معارف و اعمال صالحه است که کاسب تجلیات الهیه و سعادت ابدیه می باشد). □ و مال، مال نامیده نشد مگر بدین جهت که دلها با لذات به سوی آن میل می کند و او را می پرستند. پس مال مقصود اعظم معظم در دلهاست، چه اینکه دلها (برای میل به مقاصد و تحصیل حوایج) افتقار به مال دارد.

۲- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص ۵۱۶-۵۱۵

□ دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «گفتن موسی گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزم تو کجاست؟» از زبان موسی به گوساله پرست به این واقعه اشاره می کند که:

سامری به علت تیرگی و کدورت دل از معجزات او که یکی از آن ها «گشودن راهی خشک در دریا» است، عبرت نمی گیرند و همچنان در جهالت و گمراهی به سر می برند و ضمن برشمردن معجزات موسی برای ملامت بنی اسرائیل به بیان اندیشه های عرفانی خود می پردازد و می گوید: و هر بار که حقیقت را به کسی نشان می دهند و با جهالت و کوته عقلی آن را نمی بیند، به این دلیل است که درد طلب و معرفت ندارد و باید آینه ی دل را از زنگار کفر و جهالت پاک کند تا زشت را از نیکو بشناسد.

گفت موسی با یکی مست خیال

کای بداندیش از شقاوت وز ضلال

صد گمانت بود در پیغمبریم

با چنین برهان و این خلق کریم

صد

هزاران معجزه دیدی ز من

صد خیالت می فزود و شک و ظن

از خیال و وسوسه تنگ آمدی

طعن بر پیغمبری ام می زدی

گرد

از دریا برآوردم عیان

تا رهیدیت از شر فرعونیان

ز

آسمان چل سال کاسه و خوان رسید

وز دعایم جویی از سنگی دوید

این و

صد چندین و چندین گرم و سرد

از تو ای سرد آن توهم کم نکرد

بانگ

زد گوساله ای از جادویی

سجده کردی که خدای من تویی

آن

توهمها را سیلاب برد

زیر کی باردت را خواب برد

چون

نبودی بدگمان در حق او

چون نهادی سر چنان ای زشت رو

چون

خیالت نامد از تزویر او

وز فساد سحر احمق گیر او

سامری

خود که باشد ای سگان

که خدایی بر تراشد در جهان

چون

در این تزویر او یکدل شدی

وز همه اشکال ها عاطل شدی

گاو

می شاید خدایی را به لاف

در رسولی ام تو چون کردی خلاف

پیش

گاوی سجده کردی از خری

گشت عقلت صید سحر سامری

چشم

دزدیدی ز نور ذوالجلال

اینست جهل وافر و عین ضلال

شه بر

آن عقل و گزینش که تو راست

چون تو کان جهل را کشتن سزاست

گاو

زرین بانگ کرد آخر چه گفت

کاحمقان را این همه رغبت شکفت

ز آن

عجب تر دیده اید از من بسی

لیک حق را کی پذیرد هر خسی

باطلان

را چه رباید باطلی

عاطلان را چه خوش آید عاطلی

ز

انکه هر جنسی رباید جنس خود

گاو سوی شیر نر کی رو نهد

گرگی

بر یوسف کجا عشق آورد

جز مگر از مکر تا او را خورد

چون ز

گرگی وارهد محرم شود

چون سگ کھف از بنی آدم شود

چون

ابوبکر از محمد بُرد بو

گفت هذا لیس وجه کاذبوا

چون

نبد بو جهل از اصحاب درد

دید صد شق قمر باور نکرد

دردمندی کش ز بام افتاد طشت

زو نهان کردیم حق پنهان نگشت

و

انکه او جاهل بد از دردش بعید

چند بنمودند و او آن را ندید

آینه ی

دل صاف باید تا در او

واشناسی

صورت زشت از نکو

| (۱)

قسمت شانزدهم: عاقبت سامری و گوساله اش

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی علیه السلام به هیچ وجه قابل قبول نبود...

در قرآن آمده است:

۱- «موسی) گفت: برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادى (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و بین ما آن را نخست می سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!» (* (۲)

۲- «معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است!» (* (۳)

نه همچون بت های ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زیانی را دفع می کنند.

قصد قتلش کرد موسی رو ترش

وحی آمد بس ز حق کاو را مکش

که در

او وصف سخاوت غالب است

قلب و جانش بس به احسان راغب است

خلق کردند

از حیاتش منتفع

روح او را زان نخواهم متنوع

آری آن

کز جود کرد ایجاد خلق

کی گذارد کز سخی برند خلق

گفت پیغمبر

سخی را از گناه

بگذرید او را چو گیرد دست اله

هر گهی

که اندر آید حق به وی

دستگیر اوست آن خلاق حی

پس ز قتل

سامری موسی گذشت

لیک گفت از قوم باید دورگشت

پس برون

رو پس تو را باشد ز ناس

فی الحیوه أن تقول لا مساس

از حق

این پاداش بودش از غضب

که هر آن کس دید او را کرد تب

لاجرم

کردند مردم ز او نفور

بد گریزان هر که می دیدش ز دور

همچو حیوانات

وحشی می بکشت

روز و شب تنها میان کوه و دشت

در تفاسیر

است مذکور از یقین

که بدند اولاد او هم این چنین

بی تخلف

هم تو را باشد عذاب

موعدی و اندر قیامت در عقاب

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۶۵

۲- طه: ۹۷ (قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تَخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَاهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا)

۳- طه: ۹۸ (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَاءَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا)

نه نمایند اندران موعده خلاف

نه تو را دارند از دوزخ معاف

بین به سوی

آن الهت آسفا

الذی ظلت علیه عاکفا

می بسوزانیمش

از نار الم

پس پراکنده کنیم او را به یم

غیرازاین

نبود شمارا او خداست

که به جز او نیست معبودی به

راست

(۱)

نکته ها

□ بخشش بجای قصاص

ابتدا موسی تصمیم گرفته بود به خاطر گناه بزرگی که سامری مرتکب گشت او را به قتل رساند؛ اما خداوند به موسی وحی فرستاد او را به خاطر سخاوتی که در وجودش نهفته است قصاص مکن موسی نیز او را به خود واگذاشت تا نظاره گر سوزاندن و به دریا ریختن خدایی باشد که پیوسته به پرستش آن اصرار می ورزید. (۲)

و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید؛ و موسی از خدا خواست تا اذن مجازات در ذریه او نیز باقی بماند و تا امروز نیز این گروه در مصر و شام شناخته شده هستند.

• مجازات سامری

(۱) طرد (فَاذْهَبْ)،

(۲) نفرین (لَا مِيسَاسَ)،

۳) عذاب آخرت (لَبِئْسَ مَا كَفَرْنَا) : موسی علیه السلام کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت «تو وعده گاهی در پیش داری- وعده عذاب دردناک الهی- که هرگز از آن تخلف نخواهد شد»

۴) آتش زدن گوساله و زحماتش (لَنَحْرَقَنَّه).

• (لا مِساسَ)

- اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام است که درباره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد.

- یا او گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد (لا مِساسَ) (با من تماس نگیرید!).

- (*) طبرسی در شرح آیه (لا مِساسَ) می گوید: بعد از آنکه موسی سامری را از اختلاط با مردم محروم ساخت او بمانند حیوانات در میان بیابان زندگی می کرد و هرگاه کسی به او نزدیک می شد جمله لا- مِساس را بر زبانش جاری می ساخت یعنی به من نزدیک مشو چراکه در صورت لمس بدنش هر دو نفر به تب شدیدی مبتلا می گشتند. (۳)

- آری سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعت های خود می خواست، گروه های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۲

۲- طبرسی، احتجاج، ص ۳۲۹

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷

کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است، چراکه او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

- بعضی از مفسران نیز گفته اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت، گرفتار بیماری می شد.

- او همچنان گرفتار بیماری و نفرت جامعه بود تا به هلاکت رسید. (۱)

بنابراین گرچه سامری ضربه ی شدیدی بر وحدت و انسجام بنی اسرائیل وارد ساخت، ولی موسی به زودی به فریاد آن ها رسید و با مقاومت و شدت عمل و برنامه های انقلابی غائله ی سامری را به زباله دان تاریخ سپرد و فریب خوردگان را بازسازی نمود و برای چندمین بار بنی اسرائیل را از انحراف و سقوط نجات داد.

• علت سوزاندن گوساله

آن حضرت به میان قوم خویش آمد و آن گوساله را سوزانیده و خاکسترش را به دریا ریخت مردم از گوشه و کنار خود را به داخل دریا انداخته و از آبی که با خاکستر ممزوج گشته بود، می نوشیدند. (۲)

مسئله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد:

۱. یکی اینکه این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالاً چوب هم در آن به کاررفته و طلا پوشی برای آن بوده است.

۲. دیگر اینکه به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر و توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همان گونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما تکرار شد!

بنابراین بعد از سوزاندن، آن را با وسایلی خرد کرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند.

• علت ریختن طلاها و زیور آلات به دریا

گاهی برای یک هدف عالی و مهم تر مانند کوبیدن فکر بت پرستی لازم می شود که با بتی این چنین معامله شود مبادا ماده فساد در میان مردم بماند و بازهم برای بعضی وسوسه انگیز باشد. به عبارت روشن تر اگر موسی علیه السلام طلاهایی که در ساختن گوساله به کاررفته بود، باقی می گذارد و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آن ها زنده شود، در اینجا می بایست این ماده گران قیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود و راهی جز این نبود و به این ترتیب موسی با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت توانست غائله ی گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند، بعداً نیز خواهیم دید که با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی نروند.

۱- رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ص ۵۵۱

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۱

دیدگاه ابن عربی در مورد سوزاندن گوساله (۱)

چون صور را بقا نیست پس ناچار، صورت عجل از بین می رفت، اگر موسی به سوزاندن آن شتاب نمی کرد، پس غیرت بر او غلبه کرد و عجل را سوزاند و خاکستر آن صورت را در دریا ریخت و به سامری گفت به اله خود نظر کن (یعنی بنگر که الهت چه شد) و او را اله نامید به طریق تنبیه برای تعلیم از آن رو که می دانست عجل یکی از مجالی الهیت است.

به سامری گفت به الهت بنگر که او را می سوزانم و خاکسترش را به دریا می ریزم چه اینکه حیوانیت انسان قدرت بر تصرف در حیوانیت حیوان دارد، چون خداوند حیوان را مسخر انسان قرارداد. بخصوص که اصل عجل حیوان نبود، لذا در قبول تسخیر اعظم بود، زیرا غیر حیوان را اراده نیست بلکه به حکم کسی است که در او تصرف می کند بدون هیچ گونه ابا و امتناعی.

اما حیوان، چون صاحب اراده و غرض است، گاهی از او ابا و امتناع در بعضی از تصرفات انسان واقع می شود، پس اگر در حیوان اظهار ابا و امتناع قوی باشد سرکشی و ابای او در مقابل اراده انسان ظاهر خواهد شد و اگر قوت اظهار در او نباشد یا اراده حیوان موافق اراده انسان باشد منقاد انسان خواهد بود و در مقابل اراده او ذلیل و رام خواهد بود.

چنانکه انسان منقاد و مطیع مثل خود (انسان دیگر) می شود در آنچه خداوند به سبب آن او را بالا برده است (چون علم و جاه و منصب) از جمله اینکه انسانی به امید مال که از آن در بعضی احوال تعبیر به اجرت می شود منقاد انسان دیگری مثل خود می گردد (و انقیاد انسان مر مثل خود را و برتر بودن بعضی بر بعض دیگر)

در قرآن کریم منصوص است: (وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا) (زخرف: ۳۲). پس هیچ کس مسخر کسی نمی شود مگر از جهت حیوانیتش نه از جهت انسانیتش. مراد از حیوانیت در اینجا نقصان است. چون انسان، بالفعل، کامل است و دون مقام بالفعل انسان، حیوانیت است و حیوان مسخر انسان است. یعنی ناقص مسخر کامل است چنانکه حیوانات گنگ مسخر مطلق انسان اند زیرا مطلق انسان از مطلق حیوان کامل تر است چه اینکه دو مثل ضد هم اند (به این معنی که مثلاً لا یجتمعان).

پس آن کسی که در منزلت برتر و بالاتر است به سبب مال یا جاه به انسانیت خود انسان دیگر را که نسبت به او حیوان است تسخیر می کند و آن انسان حیوان یعنی ناقص، مسخر او می گردد یا از جهت ترس یا از جهت طمع و امید که از حیوانیت خود مسخر می شود نه از انسانیت خود پس انسانی که مثل انسان دیگر و در مرتبه اوست مسخر او نمی گردد. نمی بینی بین بهایم چه تحریشی است. علت این است که بهایم مثل هم اند و مثلاً ضد اند.

از این جهت خداوند فرمود: (وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ) (این اختلاف درجات برای این است که تفاوت در مراتب حاصل گردد و به حسب مراتب تسخیر و تسخر صورت پذیرد).

پس متسخر در درجه مسخر نیست، پس تسخیر از جهت درجات شده است. تسخیر بر دو قسم است:

۱. یکی تسخیری که از روی قصد و اختیار است که تسخیر مراد مسخر است (مسخر به صیغه اسم فاعل) که آن مسخر در تسخیر خود بر این شخص مسخر قاهر است (مسخر به صیغه اسم مفعول) مانند تسخیر سید عبد خود را

هرچند که در انسانیت مثل اوست. یا چون تسخیر سلطان رعایای خود را هرچند که در انسانیت مثل سلطان اند. پس به سبب درجه و رتبه امارت و سلطنت آن ها را تسخیر کرده است.

۲. دیگر تسخیر به سبب حال است (که به قصد و اختیار تسخیرکننده نیست) همچون تسخیر رعایا امیر و ملک قائم به امر آنان را که در حفظ و حمایتشان و قتال با دشمنانشان و حفظ اموال و انفسشان و حمایت از حریمشان او را تسخیر می کنند و همه این امور تسخیر به حال است از جانب رعایا که ملیک خودشان را یعنی مالک خودشان را تسخیر می کنند و این تسخیر در حقیقت تسخیر مرتبه است که مرتبه رعیت بر مالکشان این چنین حکم می کند. پس بعضی از ملوک برای خود کوشش می کنند (درحالی که غافل اند که رعیتشان آن ها را تسخیر کرده اند) و بعضی از ملوک عارف به امرند و می دانند که به مرتبه در تسخیر رعیت اند (که او را بر آن کار داشتند). پس این ملک عارف قدر رعایاست و حق آنان را می داند.

بنابراین خداوند او را بر این عمل از روی معرفتش اجر علمای بالامر- که آن چنان که باید عمل می کنند- عطا می کند و اجر چنین کسی بر خداست، به علت اینکه خداوند در شئون عباد خود و قضای حوائج آنان است. (بنابراین هرگاه کسی به قصد قربه الی الله- نه از روی غرض نفس خود- در کار دیگران قیام به امری نمود، اجر او بر خدا واقع می شود). پس همه عالم به حال مسخر کسی هستند که نمی شود بر آن کس اطلاق کرد که او مسخر است. قال تعالی: (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)

قیصری گوید: و این نیست مگر شئون بندگانش. توهم نشود که غیر او خدای متعال را تسخیر کرده بلکه هر چه بر او اطلاق اسم غیر شود از حیث وجود و حقیقت عین حق است. اگرچه از جهت مقید و متعین بودن غیر نامیده می شود، پس حق خود مسخر خود است به حسب شئون و تجلیاتش نه دیگری.

□ دیدگاه مولانا

او از زبان زن اعرابی به عاقبت سامری اشاره می کند و می گوید: همان طور که سامری بر اثر نفرین موسی به مرضی مبتلا شد که همه از او دوری می کردند، وضعیت فقر و فلاکت زندگی ما نیز به گونه ای است که دوست و بیگانه از ما گریزان اند:

خویش و بیگانه شده از ما رمان

بر مثال سامری از مردمان (۱)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

عشق گنج و عشق زر از کافری است

هر که از زر بت کند او آزی است

زر

پرستیدن بود از کافری

نیستی آخر ز قوم سامری

هر دلی کز عشق زر گیرد خلل

در قیامت صورتش گردد بدل (۱)

وین که

من خادم همی پردازم اکنون ساحری است

سامری کو تا بیاید گوشمال لا مساس

آنکه پیش کلک و مطقش آن دو سحر آن گه حلال

صد چو من

هستند چون گوساله پیش سامری (۲)

قسمت هفدهم: برخورد موسی با جمعیت گوساله پرست

در قرآن آمده است: موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت:

۱- «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟!»

۲- «آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (۳)

۳- «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید

(و زود قضاوت کردید؟!))» (۴)

پس چو موسی سوی قومش بازگشت

خشم و اندوهش در آن از حد گذشت

گفت از من جانشینی بعد من

بد بسی گردید زان رفت این فتن

بود با هارون مر او را این عتاب

مؤمنان بودند با او در خطاب

پیشی آیا خود گرفتید

از خطا

اندر این بر امر و فرمان خدا

دین خود

تغییر دادید از فساد

وز رجوع من نیاوردید یاد

بر سجود

عجل مستعجل شدید

وز عنایت های حق غافل شدید

صبر نآوردید

کایم باز من

بر شما آرم نشان ذوالمنن (۵)

قوم را گفت از ملامت وز عتاب

بر خطا رفتید آیا از صواب

وعده آیا

بر شما پروردگار

می نداد از نیکوئی ها بی شمار

وعده حق

۱- عطار، منطق الطیر، ص ۵۷

۲- دیوان انوری، ج ۱، ص ۴۷۰

۳- طه: ۸۶ (فَرَجَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي)

۴- اعراف: ۱۵۰ (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ...)

۵- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۴

شد دراز آیا زمانم بر شما

زان چه دادم وعده از صدق و صفا

گشت یعنی بیشتر از اربعین

که شمارا وعده دادم من بر این

بر شما یا خواستید آید فرود

خشم حق زین فعل زشت بدنمود

پس شما

کردید بر و عدم خلاف

اندر افکندید در قوم اختلاف

(۱)

۷ برخورد موسی با قوم گوساله پرست در تورات

- یوشع که همراه موسی بود، وقتی صدای دادو فریاد و خروش قوم را که از دامنه ی کوه برمی خاست شنید، به موسی گفت: «از اردوگاه صدای جنگ به گوش می رسد»

- ولی موسی گفت: «این صدا فریاد پیروزی یا شکست نیست، بلکه صدای ساز و آواز است»

- وقتی به اردوگاه نزدیک شدند، موسی چشمش به گوساله ی طلایی افتاد که مردم در برابرش می رقصیدند و شادی می کردند. پس موسی آن چنان خشمگین شد که لوح ها را به پایین کوه پرت کرد و لوح ها تکه شد. سپس گوساله ی طلایی را گرفت و در آتش انداخته آن را ذوب کرد.

- سپس آن را کوبید و گردش را روی آب پاشید و از آن آب به بنی اسرائیل نوشانید. (۲)

- آنگاه موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه بدی کرده بودند که ایشان را به چنین گناه بزرگی آلوده ساختی؟»

- هارون گفت: بر من خشم مگیر. تو خود این قوم را خوب می شناسی که چقدر فاسدند.

- آن ها به من گفتند: خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی دانیم چه بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد آمده است. من هم گفتم که گوشواره های طلای خود را پیش من بیاورند گوشواره های طلا را در آتش ریختم و این گوساله از آن ساخته شد.

- وقتی موسی دید که قوم با کمک هارون این چنین افسار گسیخته شده و پیش دشمنان، خود را بی آبرو کرده اند، کنار دروازه ی اردوگاه

ایستاد و با صدای بلند گفت: «هر که طرف خداوند است پیش من بیاید»

- تمام طایفه ی لاوی دور او جمع شدند و موسی به آن ها گفت: خداوند خدای بنی اسرائیل می فرماید: «شمشیره کمر ببندید و از این سوی اردوگاه تا آن سوی بروید و برادر و دوست و همسایه ی خود را بکشید»

- لاوی ها اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند.

- موسی به لاوی ها گفت: امروز ثابت کردید که شایسته ی خدمت خداوند هستید باینکه می دانستید که اطاعت شما به قیمت جان پسران و برادرانتان تمام می شود، از فرمان خدا سرپیچی نکردید، پس خدا به شما برکت خواهد داد. (۳)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۱

۲- در جای دیگر موسی (ع) می گوید: من آن گوساله را که شما آن را از طلا ساخته بودید و مظهر گناه شما بود برداشته، در آتش انداختم، بعد آن را کوییدم و به صورت غباری نرم در آورده، به داخل نهی که از دل کوه جاری بود ریختم. (سفر تثنیه، اصحاح ۹، آیه: ۲۱)

۳- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۱۷- ۲۹

□ (اسف)

آن چنان که راغب در مفرداتمی گوید به معنی «اندوه» توأم «با خشم» است،

این کلمه گاهی به هر یک از این دو به تنهایی نیز اطلاق می شود و ریشه اصلی آن این است که: انسان شدیداً از چیزی ناراحت شود.

طبیعی است اگر این ناراحتی نسبت به افراد زبردست باشد به صورت خشم و نشان دادن عکس العمل خشم آلود ظاهر می شود و اگر نسبت به افراد بالادست و کسانی که تاب مقاومت در برابر آن ها نیست بوده باشد به شکل اندوه آشکار می گردد.

□ (أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ)

یعنی شما در برابر فرمان خدا به نسبت تمديد مدت سی شب به چهل شب، عجله به خرج دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید، درحالی که لازم بود حداقل کمی تأمل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد.

□ (أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا)

یعنی این وعده نیکو یا وعده ای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

□ (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ)

یعنی گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمديد شد، این زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سال ها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم داده ام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده اید باید بر شما حاکم باشد.

من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید.

قسمت هجدهم: سخنان بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود و پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها

در قرآن آمده است: بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی علیه السلام دیدند و متوجه شدند به راستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذر تراشی برآمدند و گفتند:

۱- «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری این چنین القا کرد. (۱)

عابدان عجل گفتند از قرار

خلف وعده بد نه از ما ز اختیار

لیک چون

برداشتیم از قبطیان

وقت بیرون آمدن باری گران

زان چه بگرفتیم ما بر عاریت

از حلال ز ایشان به اخذ اندر نیت

پس درافکندیم

اندر آتش آن

سامری پس هم فکند آن را عیان (۱)

نکته ها

□ (قذفناها)

- بعضی گفته اند: ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

- بعضی گفته اند: ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند تا از آن گوساله بسازد.

- این احتمال نیز وجود دارد که: جمله (فَكَذَّبَكَ الْقَى السَّامِرِيُّ) اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هر حال معمول است که وقتی بزرگی زبردستان خود را درباره گناهی که مرتکب شده اند ملامت می کند، آن ها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند خواستند تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

سامری را آن هنر چه سود کرد

کآن فن از باب اللهش مردود کرد (۲)

موسی به قوم خود گفت:

۲- «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را یکدیگر

را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» (۳)

و آنکه موسی گفت قوم خویش را

که به خود کردید ظلم از ناسزا

زین که بگرفتید مرگوساله را

بر پرستش دعوت محتاله را

پس ایاب آرید بر پروردگار

کشت باید خویش را زین شوم کار

در میان خویش بگذارید تیغ

هیچتان ناید ز قتل خود دریغ

مر شمارا بهتر است این قتل و مرگ

نزد حق از عالم پر سازوبرگ (۴)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۶۱

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۳

۳- بقره: ۵۴ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر است، چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند، اشاره به اینکه دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است.

□ توبه ی ارتداد و گوساله پرستی پس از حق پرستی

گفتن (اَسِيْتَعْفِرُ اللّٰه) نیست، بلکه باید همدیگر را با دست خود اعدام کنند تا این حرکت در روش مبارزه با شرک فرهنگ شده و در نسل ها بماند.

قسمت نوزدهم: پشیمانی گوساله پرستان و توبه ی آن ها با همان شرطی که خداوند تعیین کرد و به موسی ابلاغ نمود و فلسفه ی این نوع توبه کردن

در قرآن آمده است، واکنش شدید موسی علیه السلام سرانجام کار خود را کرد و گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می دادند از کار خود پشیمان شدند.

چون پرستیدند پس نادم شدند

پیششان بنمود فعلی ناپسند

یادشان

آمد از آن افضال ها

که بر ایشان کرد حق در سال ها

از تحیر

دستشان اندر دهان

هم ز اندوه و اسف ماند آن زمان

باشد از

لَمَّا سَقَطَ اَيْنَ مَسْتَفَاد

که ز کار آن دست هاشان اوفتاد

یعنی از

حسرت گزیدند آن به فم

یا درافتادن زدندی بس به هم

می بدیدند

آنکه گمره گشته اند

مجرم و مطرود در گه گشته اند

می بگفتند

از ندامت و انکسار

رحمت ار نارد بما پروردگار

یا گناه

ما نیامرزد یقین

آن زمان باشیم ما از خاسرین (۱)

۱- هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگاران به ما رحم نکنند و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» (۲)

نکته ها

□ (وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ)

(به معنی هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، یا هنگامی که نتیجه شوم اعمالشان به دستشان افتاد و یا هنگامی که چاره از دست آن ها ساقط شد) در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است، زیرا هنگامی که واقعیات به دست

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۴

۲- اعراف: ۱۴۹ (وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

انسان بیفتد و از حقیقت امر آگاه گردد و یا به نتایج نامطلوب برسد و یا راه چاره بر او بسته شود، طبعاً پشیمان خواهد شد، بنابراین پشیمانی از لوازم مفهوم این جمله است.

□ «قتل نفس»

در جمله: (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) خودکشی نیست، بلکه یکدیگر را کشتن است. نظیر آیه ی شریفه: (لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) همدیگر را طعنه نزنید؛ و یا نظیر آیه ی (فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ)، یعنی همدیگر را سلام دهید.

□ ما شنیده ایم با ندامت و پشیمانی حقیقت توبه تحقق می یابد، چگونه بنی اسرائیل که از کار خود پشیمان شدند مشمول عفو خدا واقع نشدند؟! پاسخ این سؤال این است که ما هیچ دلیلی نداریم که پشیمانی به تنهایی در همه جا کافی بوده باشد، درست است که ندامت یکی از ارکان توبه است، ولی یکی از ارکان نه همه ارکان.

گناه بت پرستی و سجده در برابر گوساله آن هم در آن مقیاس وسیع و گسترده، آن هم در آن مدت کوتاه، آن هم برای ملتی که آن همه معجزات دیده بودند گناهی نبود که به این آسانی بخشوده شود و مثلاً با گفتن یک (استغفر الله) همه چیز پایان یابد. بلکه باید این ملت غضب پروردگار را ببیند و طعم ذلت را در این زندگی بچشد و شلاق کیفر کسانی را که به خدا افترا می بندند به پیکر خود احساس کند تا بار دیگر به این آسانی و سادگی به فکر چنین گناه عظیمی نیفتد.

(*) امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمودند: (هر کس در دین الهی بدعت گذارد، در همین دنیا ذلیل و خوار می شود). (۱)

□ توبه ی گوساله پرستان: (گناه عظیم و توبه ی بی سابقه)

(*) در روایتی نقل شده که هنگامی که آیه (و لَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنْ اَقْتُلُوا اَنْفُسَهُمْ...) نازل گردید، یکی از مسلمانان باایمان گفت: به خدا سوگند اگر چنین دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتماً انجام می دادیم، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم، این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود: «إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لِرِجَالًا اَلَا اِيْمَانُ اُثْبِتُ فِي قُلُوْبِهِمْ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَّاسِي»: «بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دل های آن ها پابرجاتر است از کوه های محکم!» (۲)

در روایات آمده است هنگامی که موسی به سوی بنی اسرائیل بازگشت از آن ها خواست تا اگر واقعا به خداوند ایمان دارند دستور خدا را اجرا کنند (۳) و او گفته است تا یکدیگر را بکشید تا توبه شما را قبول کنم (در حقیقت آنهایی که در برابر امر به معروف سکوت کردند و سمت هارون رفتند هم اکنون باید به جنگ گوساله پرستان در آیند و آنها

۱- قرائتی، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۸

۲- سید قطب، تفسیر فی ظلال، ج ۲، ص ۴۲۸

۳- البته این امتحانی بود برای تخمین زدن توبه ی حقیقی آنها و اینکه اخلاصشان مشخص شود مانند امتحانی که خداوند ابراهیم نبی را کرد و به او گفت اکنون باید پسر اسماعیل را ذبح کنی و قربانی کنی و به محض اینکه ابراهیم تصمیم گرفت چاقو را بر گردن پسرش بگذارد و تسلیم امر خدا شد این قربانی از او پذیرفته شد و فرزندش زنده ماند و از نسل او پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او آمدند که بهترین آنها قربانی شد و خداوند او را با نام ذبح عظیم فدای اسماعیل کرد که این روز دقیقاً مصادف بود با ۱۰ ذی الحجه روز عبد قربان آنها باید همدیگر را قربانی میکردند تا خداوند توبه ی آنها را باور کند. (صافات: ۱۰۲-۱۰۸) (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ

فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا بَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (*) فَلَمَّا أَتَيْنَاهَا وَسَّيِّئَاتِنَا لَلْجَبِينِ (*) وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (*) قَدْ صَدَّقْتَ
الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (*) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (١٠٦) وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (١٠٧) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (*)

را بکشند) و موسی به آن‌ها گفت: هنگامی که من بر فراز منبر بیت المقدس قرار گرفتم هر کدام از شما در حالی که صورت خویش را پوشانده است بر دیگری تاخته و با ضربات خنجر و شمشیر او را به قتل رساند هفتاد هزار نفر از گوساله پرستان در مکان موعود گرد هم آمدند و هنگامی که موسی از منبر بالا رفت. به جان یکدیگر افتادند.

برخی گفته اند در این حادثه ده هزار نفر به هلاکت رسیدند ... و جبرئیل به موسی وحی فرستاد که آن‌ها را از ادامه کشتار بازدارد زیرا که خداوند توبه ایشان را پذیرفت. (۱)

(*) «عباس بن حماد انصاری» از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می‌کند: حزیران ماهی است که به نفرین موسی علیه السلام سیصد هزار نفر تنها در یک شبانه روز به هلاکت رسیدند. (۲)

(*) در جای دیگر آمده است: ابری سیاه بر بنی اسرائیل سایه افکند تا آن‌ها به هنگام کشتار یکدیگر را نبینند مدتی گذشت تا آسمان صاف گردید و موسی علیه السلام از کثرت کشته شدگان بسیار اندوهگین گشت. خداوند بدو وحی فرستاد تا آسوده باشد چراکه قاتل و مقتول هر دو در بهشت جای گرفته اند و زندگان نیز مشمول رحمت و غفران او گشته اند. (۳)

(*) در تفسیر امام عسگری پیرامون آیه (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (بقره: ۵۲) آمده است (خطاب آیه به یهودیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است تا نعمت عفو الهی را در مورد پدرانشان به یاد آورند. چراکه آن‌ها به خاطر تمسک به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان برگزیده اش بخشوده گشتند. هنگامی که خداوند به موسی فرمان داد تا گوساله پرستان مجازات شوند هیچ یک از بنی اسرائیل به این کار اعتراف نکرد تا آنکه قرار شد گوساله سوزانده شده و به میان دریا ریخته شود و هر آن کس که از آب مخلوط با خاکستر آن حیوان بنوشد لب هایش کبود شده و گناهِش آشکار می‌گردد. به امر خداوند دوازده هزار نفر با شمشیرهای آخته به جان گوساله پرستان افتاده و آن‌ها را از دم تیغ گذراندند وقتی که شمار مقتولین رو به افزایش می‌گذازد این گروه با خود گفتند: ما با آنکه در جرم گوساله پرستی با بقیه شریک نبوده ایم لکن با کشتن پدران و فرزندان خویش باید دچار مصیبت و عذاب شویم! اما خداوند به موسی وحی فرستاد این گروه در زمان غیبت تو با گوساله پرستان مماشات داشتند و هرگز آن‌ها را از عمل زشت خویش باز نداشتند اینک از آن‌ها بخواه تا بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود بفرستند در آن صورت کشتار بت پرستان به آن‌ها سخت نخواهد بود. زمانی که شش صد هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند گروهی از مردم با خود گفتند مگر نه این است که توسل به ذیل عنایات محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بی جواب نخواهد ماند. پس بهتر است ما نیز برای نجات خویش بدان‌ها روی آوریم آنگاه با ضجه و ناله دست بر آسمان برداشته و گفتند: «یا رَبَّنَا نَجِّنا بِجَاهِ مُحَمَّدٍ الْأَكْرَمِ وَ بِجَاهِ عَلِيِّ الْأَفْضَلِ الْأَعْظَمِ وَ بِجَاهِ فَاطِمَةَ ذَاتِ الْفَضْلِ وَ الْعِصْمَةِ وَ بِجَاهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطِي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ وَ بِجَاهِ الذَّرِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ آلِ طه وَ يس لَمَّا غَفَرْتَ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ غَفَرْتَ لَنَا هَفَوْتَنَا وَ أزلتَ هَذَا الْقَتْلَ عَنَّا» در این لحظه خداوند به موسی وحی فرستاد تا از ادامه کشتار جلوگیری به عمل آورد زیرا آن‌ها مرا به کسانی قسم داده اند که اگر گوساله پرستان بدان قسم یاد کرده بودند از مرگ و پرستش بت‌ها نجاتشان می‌بخشیدم و اگر شیطان و نمرود و فرعون با این الفاظ مرا می‌خواندند به یاری شان می‌شتافتم قوم بنی اسرائیل که اوضاع را این گونه دیدند

۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۷

۲- ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۵۳۶

۳- ثعلبی، عرائس، ص ۱۱۷

انگشت ندامت و پشیمانی به لب گزیدند که چرا باوجود چنین ذخیره ای الهی آن ها قبلاً در صدد رفع فتنه و عذاب از میان خود برنیامدند).
(۱)

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند خداوند به موسی وحی فرستاد تا بنی اسرائیل را از کشتن بی گناهان بر حذر دارد؛ زیرا که در غیر این صورت خود انتقام مقتول را بازخواهم ستاند. (۲)

سبطی اند این قوم و گوساله پرست

در چنین گاوی چه می مالند دست

جیفه

اللیل است و بطل النهار

هر که او شد غره ی این طبل خوار

هشته اند

این قوم صد علم و کمال

مکر و تزویری گرفته کین است حال

آل

موسی کو دریغا تاکنون

عابدان عجل را ریزند خون (۳)

□ فلسفه و حکمت این گونه توبه کردن

شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی علیه السلام همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آن ها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی علیه السلام، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گنه کاران به دست خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود، یعنی خود آن ها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش

عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

□ ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟

□ آیا ممکن نبود خداوند توبه آن ها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟

پاسخ به این سؤال از سخنان بالا- روشن می شود، زیرا مسئله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسئله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت های بزرگ خدا.

در حقیقت همه اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین، اگر مسئله گوساله پرستی ساده تلقی می شد، شاید سنتی برای آیندگان می گشت، بخصوص اینکه بنی اسرائیل به شهادت تاریخ مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان

۱- تفسیر امام عسگری، ۷، ص ۱۰۰

۲- شیخ مفید، اختصاص، ص ۲۳۵

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۱۵

گوشمالی به آن ها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد و شاید جمله (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ) (این کشتار نزد خالقان برای شما بهتر است) اشاره به همین معنی باشد. سؤالاتی که مطرح است این است که:

□ انتقاد از مسلمانان منافق

در قرآن آمده است:

۱- «اگر (همانند بعضی از امت های پیشین)، به آنان دستور می دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آن ها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد انجام می دادند، برای آن ها بهتر بود و موجب تقویت ایمان آن ها می شد. (*) و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آن ها می دادیم. (*) و آنان را به راه راست، هدایت می کردیم. (*)» (۱)

داشت از انصار مردی خورد خیر

گفتگو در آب رودی با زبیر

آمدند

آن هر دو نزد مصطفی

از پی رفع نزاع و ماجرا

با زبیر

او گفت خیر از آب به

چون شدی سیر آب بر همسایه ده

آن صحابی

را نبد بهر از شرف

گفت بگرفتی به حکم از وی طرف

ز آنکه

او بد عمه زاده و خویش تو

این حکومت بود دور از کیش تو

شد برون

از نزد پیغمبر ملول

گفت با مردم گذشت از حق رسول

بر مسلمانان

در این باب از یهود

طعن ها بس رفت زین گفت و شنود

نیست ما

را شرح این گفتن به کار

کرد این آیت نزول از کردگار

که به حکمت

تا رضا ندهند خلق

از نفاق و کاهلی نرهند خلق

بر خدا

ناورده اند ایمان یقین

هم به احکام و کتاب و یوم دین

پس نمی یابند

اندر خود حرج

ز آنکه کردی حکم بر فتح و فرج

گر چه

باشد برخلاف میلشان

کس نگردد تنگ دل زان در نهان

گردن از

طاعت نهند و انقیاد

انتقیادی محکم از عشق و وداد

می نوشتیم

ار بر ایشان ز امتحان

قتل و بیرون رفتن از شهر و مکان

همچو اسرائیلیان

کز یکدگر

ألف ها کشتند تا شام از سحر

وز بلد

شد حکم تا بیرون روند

وز وطن آواره در هامون شوند

این نکردی

جز قلیلی زین گروه

که بدین باشند راسخ تر ز کوه

ور که می کردند ایشان از پسند

آنچه بود از حق بر ایشان امر و پند

می نمودندی اطاعت از رسول

و امر او را از ره طاعت قبول

بهر ایشان بود بهتر از جهات

سخت تر در عقل و ایمان و ثبات

وز تثبت اندر ایمانشان دهیم

اجرشان از نزد خود اجری عظیم

۱- نساء: ۶۶-۶۸ (وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَبِيئًا *) وَإِذَا لَا تَيْنَاهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا *) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا *)

هم نمایم آن کسان را راه راست

رهروان را راه و مقصد تا کجاست

(۱)

نکته ها

□ تکالیف سخت امت های پیشین

خداوند به کیفر گوساله پرستی بنی اسرائیل، فرمان داد یکدیگر را بکشند. چون برای گناهی بزرگ مثل بت پرستی، جبرانی عظیم مانند کشتن یکدیگر و بیرون رفتن از شهر و دیار خود لازم بود.

به گفته بعضی از مفسران، مسئله «تن در دادن به کشته شدن» و «خارج شدن از وطن»، از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن وطن روح آدمی است، همان طور که وطن همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشم پوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است.

اینجا از فرمان ها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است، اشاره به اینکه احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان-دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است و لذا بلافاصله می فرماید: اطاعت این ها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد.

□ فواید تسلیم و اطاعت در برابر خدا

در قرآن خداوند وعده داده است:

۱- «هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود»

درواقع اطاعت فرمان یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزش های جسمانی روز بروز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند و تدریجاً انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.

در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد)

۲- «پاداش عظیمی نیز به آن ها خواهیم داد»

۳- «ما آن ها را به راه راست هدایت می کنیم»

نکته ها

□ هدایت الهی بعد از ایمان و تسلیم شدن

روشن است که منظور از این هدایت، راهنمایی به اصل دین و آئین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت

ثانوی و به عنوان پاداشی به این گونه افراد شایسته داده می شود و مانند چیزی است که در آیه ۱۷ سوره «محمد» صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است: (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى): (کسانی که در راه هدایت گام بردارند، خداوند هدایت آن ها را بیشتر می کند).

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۵۰

□ روش موسی علیه السلام در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل

روش او روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

اگر موسی علیه السلام می خواست تنها با اندرز و موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد مسلماً کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد، در مقابل برادرش، در مقابل سامری و در مقابل گوساله پرستان.

اول از «برادرش» شروع کرد، محاسن او را گرفته و کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هرچند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی «سامری» رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

بعد به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و به آن ها حالی کرد که این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند و این خون های کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد و به این ترتیب جمعی از گنه کاران به دست خودشان اعدام شوند تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آن ها بیرون رود و به این ترتیب نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه و بعد از ثبوت براءت او، به سراغ عامل فساد و سپس به سراغ طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

قسمت بیستم: قبولی توبه بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: همان طور که قبلاً خداوند به موسی گفته بود:

۱- «آن ها که اعمال بدی انجام دهند، سپس توبه کنند (و شرایط توبه همگی انجام گیرد) و ایمان خود را به خدا تجدید نمایند و از هرگونه شرک و نافرمانی بازگردند، پروردگار تو بعد از آن، آن ها را می بخشد، او بخشنده و مهربان است» (۱) خداوند نیز توبه ی آن ها را پس از کشتن یکدیگر قبول کرد.

۲- «و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شمارا پذیرفت که او تو اب رحیم است». (۲)

۲- آری «با این گناه بزرگ باز شمارا عفو کردیم شاید شکر نعمت های ما را بجا آورید» (۳)

۱- أعراف: ۱۵۳ (وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)

۲- بقره: ۵۴ (... فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

۳- بقره: ۵۲ (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

عابدان عجل زان فعل شنیع

نادم و خایب چو گشتند آن جمیع

با تضرع سوی موسی آمدند

ز او به استغفار مستدعی شدند

تا پیامرزد خداوند آن گناه

پس خطاب آمد به موسی از اله

شرط توبه این بود که برنهند

تیغ در هم تا از این خسران رهند

این چنین کردند و آمد ظلمتی

اندر ایشان بهر منع شفقتی

تا نگردد مانع اعنی رحمشان

از قتال یکدگر اندر عیان

چون که روشن شد هوا هفتاد الف

کشته بودند از هم اندر عهد و خلف

دل بر ایشان سوخت موسی را و خواست

عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست

کشته هر کس گشت اندر جنت است

و آنکه باقی ماند بر وی رحمت است (۱)

تیغ بنهادند در خود آن گروه

تا که شد از کشته هر جا تلّ و کوه

موسی آمد در تضرع کای اله

مجرمان را هم تویی یار و پناه

کس نماند از ما دگر فریادرس

گفت بخشیدیم گو سازند بس

کشتگان و زندگان بخشیده اند

در ظلال رحمت آرامیده اند

این قتال آن میل ها را هشتن است

نفس از تیغ ریاضت کشتن است

و آن حظوظ نفس کو از هر نمط

حق به باطل پوشد از سهو و غلط (۲)

چون که بود از وهم این نقص و قصور

عفو کرد از لطف، یزدان غفور

تا شما از عفو او شاکر شوید

وز خطای خویش مستغفر شوید (۳)

نکته ها

□ چرا ایمان در آیه فوق پس از توبه آمده است، باینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟! پاسخ این سؤال نیز از اینجا روشن می شود که پایه های ایمان به هنگام گناه، متزلزل می گردد و یک نوع سستی پیدا می کند تا آنجا که در روایات اسلامی می خوانیم: «شرابخوار به هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد و زناکار نیز به هنگام زنا ایمان ندارد!» یعنی ایمان فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود؛ اما هنگامی که توبه انجام گرفت بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد آن چنان که گویی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۵

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی ۸ دسته آیات

(۱) سوره ی اعراف: آیات ۱۴۲

(وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (*) (۱)

پیام ها

۱. بی مقدمه و بدون خودسازی، بر پیامبران کتاب آسمانی نازل نمی شود، بلکه لیاقت به همراه عبادت و مناجات شبانه و عارفانه لازم است. (وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ...)

۲. مسئولیت ها حتی در سطح رهبری، نباید مانع عبادت و اعتکاف و خلوت با خدا باشد. (وَوَاعِدْنَا مُوسَى ...)

۳. قانون الهی چنان مقدس است که دریافتش نیاز به آمادگی کامل روحی دارد. (وَوَاعِدْنَا ...)

۴. وعده گاه خداوند با انبیا، مکان نهایی همچون کوه طور و غار حراست و ضیافت الهی از بندگان صالح خود، دعا و مناجات است. (وَوَاعِدْنَا ...)

۵. شب، بهترین فرصت برای مناجات است. (لَيْلَةً)

۶. عبادت در چهل شب تمام، آثار خاصی به دنبال دارد. (أَتَمَمْنَاهَا) ... (فِتْمٍ)

۷. در کارها باید مدت و اجل تعیین شود. (أَرْبَعِينَ)

۸. رهبری جدید باید در فراز و نشیب های نهضت، در کنار رهبری قدیم تجربه دیده باشد.

(قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي ...)

۹. جامعه هرگز نباید بی رهبر باشد. (اخْلُفْنِي)

۱۰. انبیا به اذن الهی، حق تعیین جانشین دارند. (اخْلُفْنِي)

۱۱. امامت و رهبری مردم باید به سفارش پیامبر، (اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي) و در مسیر اصلاح جامعه، (أَصْلِحْ) و به دور از انحراف (وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) باشد.

۱۲. در یک زمان، دو رهبر نمی شود. هارون علیه السلام همچون حضرت موسی علیه السلام پیامبر بود، ولی رهبری با موسی علیه السلام بود.

(اخْلُفْنِي) (آری، امامت و رهبری غیر از نبوت است، لذا موسی برای دوران غیبت، هارون را جانشین خود و رهبر مردم قرارداد)

۱۳. انبیا آن قدر دلسوز امت اند و خود را مسئول می دانند که حتی برای چند روز، مردم را بی سرپرست نمی گذارند. (اخْلُفْنِي)

۱۴. وظیفه ی کلی رهبر، اصلاح امت است. (أصلح)

۱۵. اگر مردم به فساد کشیده شدند و یا خواستار فساد بودند، رهبری نباید از موضع اصلاح گری دست بردارد.

(وَلَا تَتَّبِعِ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

۱- ترجمه: و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش؛ و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!» (*)

۱۶. تذکر و یادآوری، نشانه ی ناتوانی و ضعف نیست. با آنکه هارون علیه السلام پیامبر و معصوم بود، اما بازهم حضرت موسی او را به دو وظیفه عمده ی اصلاح و دوری از فساد توجه داد. (أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ ...)

۱۷. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پیروی از مفسدان، امکان پذیر نیست. (أَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

۱۸. جامعه نیاز به رهبری اصلاح گر دارد، (أَصْلِحْ) رهبری که هرگز تسلیم نظرات و توطئه های مفسدان نشود.

(و لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

(۲) سوره ی اعراف: آیات ۱۵۴-۱۴۴

(قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ) (*) وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ) (*) سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُنَى يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ) (*) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (*) وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعِيدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ) (*) وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يُعْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (*) وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَابَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا سَبِيلَ الْعَمَلِيِّ وَ كَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلَنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (*) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (*) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْخَيَاطَةِ الدُّنْيَا وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ) (*) وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ) (*) وَ لَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْعِجْبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَ فِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱. حضرت موسی علیه السلام، بنده ی مخلص خدا بود. (اصْطَفَيْتُكَ) («اصطفاء» به معنای انتخاب گوهر خالص است)

۲. نبوت و رسالت مقامی انتصابی است، نه انتخابی. (إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ)

۳. بیان درخواست نابجای مردم، مانع برگزیدگی و نبوت موسی نیست. (اصْطَفَيْتُكَ)

۱- ترجمه: «(خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکر گزاران باش!» (*) و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدیت بگیر!» و به قوم خود بگو: به نیکوترین آنها عمل کنند! (و آنها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» (*) بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! (*) و کسانی که آیات و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟! (*) قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی دیدند که با

آنان سخن نمی گوید و به راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند! (*) و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگاران ما را رحم نکنند و ما را نیامرزد، بطور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» (*) و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بدجانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!)) سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید او گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!» (*) (موسی) گفت: «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل فرما و تو مهربانترین مهربانانی!» (*) کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلّت در زندگی دنیا به آنها می رسد و اینچنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم! (*) و آنها که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است. (*) هنگامی که خشم موسی فرو نشست الواح (تورات) را برگرفت و در نوشته های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند). (*)»

۴. چهل شب عبادت در میعادگاه، مقدمه ای برای گرفتن تورات و بکار بستن آن شد.

(جاء مُوسى لِمِيقَاتِنَا)، (فُخِذْ مَا آتَيْتُكَ)

۵. پس از براندازی طاغوت و تشکیل حکومت دینی، باید قانون و احکام الهی اجرا شود. (فُخِذْ مَا آتَيْتُكَ)

۶. شکر، فرمان اکید خدا و امری واجب است، نه مستحب و یک سفارش اخلاقی. پس شکرگزاری از نعمت های الهی لازم است. (وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)

۷. مسئولیت های دینی و ارشادی، نعمت الهی است که باید سپاسگزاری شود. (وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ)

(شکرگزاری، علاوه بر زبان باید با بکار بستن دستورات الهی باشد)

۸. متکبران، بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می شوند.

(سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ)

۹. خداوند، بی جهت لطف خود را از کسی بر نمی گرداند، بلکه این نتیجه ی عملکرد خود انسان است.

((سَأَصْرِفُ) ... (يَتَكَبَّرُونَ))

۱۰. تکبر انسان، برخاسته از تصورات موهوم اوست. ((يَتَكَبَّرُونَ) ... (بِغَيْرِ الْحَقِّ))

۱۱. تکبر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زینده نیست. ((يَتَكَبَّرُونَ) ... (بِغَيْرِ الْحَقِّ))

۱۲. با استمرار تکبر، آیات متعدد نیز انسان را هدایت نمی کند. ((يَتَكَبَّرُونَ) ... (كُلَّ آيَةٍ))

۱۳. انسان در انتخاب یکی از دو راه هدایت و گمراهی آزاد است. ((لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا) ... (يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا))

۱۴. استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ)

۱۵. کفر و تکذیب، سبب حبط اعمال گذشته است. (كَذَّبُوا) ... (حَبِطَتْ)

۱۶. پاداش ها و کیفرهای قیامت، تجسم اعمال ماست. (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

آنچه بدتر از گناه است، اصرار بر آن است. (كَانُوا يَعْمَلُونَ)

۱۷. گاهی انسان به چیزی که واقعیتی ندارد، ارزش می دهد و تا حد پرستش او پیش می رود. (وَ اتَّخَذَ)

۱۸. دعوت به گوساله پرستی، پس از نافرمانی از رهبر و در غیاب رهبری حق صورت می گیرد. (مِنْ بَغْيِهِ) (زمانی که حضرت موسی علیه

السلام به میعاد گاه رفته بود)

۱۹. دشمن برای انحراف مردم، از هنر و تمایلات نفسانی استفاده می کند. (مجسمه ی طلا) (حُلِّيهِمْ عَجَلًا)

۲۰. ارتداد اقوام، سابقه ی طولانی دارد. ((وَ اتَّخَذَ ... عَجَلًا ...))

۲۱. گوساله ی سامری، مجسمه ای بیش نبود. (جَسَدًا)

۲۲. در انحراف انسان، زرق و برق و سروصدا نقش عمده ای دارد. (حُلِّيهِمْ) ... (خَوَازِ)

بنابراین در پی هر صدا و هر زرق و برق و زیبایی نباید رفت.

۲۳. معبود انسان باید هادی انسان باشد. (لَا يَهْدِيهِمْ)

۲۴. شرک، ظلم است و کسی که بدون دلیل و تنها بر اساس لجاجت، حق را رها کند و اسیر ساخته های دست خود شود، ظالم است. (كَانُوا ظَالِمِينَ)

۲۵. برخی انسان ها تا نتیجه ی عملکرد خود را نبینند، متوجه خطای خود نمی شوند. (لَمَّا سُقِطَ ...)

۲۶. حتی باسابقه گوساله پرستی، از رحمت خدا مأیوس نباشیم. (لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا)

۲۷. انسان، بدون رحمت و مغفرت الهی در زیان است. (الْخَاسِرِينَ)

پیام های آیات ۱۴۹-۱۵۴

۱- در برابر انحراف های فکری، باید غیرت دینی نشان داد. (عَضْبَانَ أَسِفًا)

(مانند برخورد امام خمینی قدس سره با توطئه ی آیات شیطان سلیمان رشدی مرتد)

۲- حتی غضب اولیای خدا، از روی تأسف بر حال مردم است. (عَضْبَانَ أَسِفًا)

۳- از آفات هر انقلاب و حرکت اصلاحی، ارتداد و ارتجاع است. (بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي)

(پس رهبر باید آن را پیش بینی کرده و پیشگیری کند.)

۴- در جامعه ی فاسد و منحرف، گاهی تلاش انبیا هم بی نتیجه می ماند. (بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي)

۵- نباید بر امر و فرمان الهی پیشی گرفت. (أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ)

۶- تأخیر موسی و تمدید مدّت حضور در کوه طور، فرمان الهی بود، نه خواست موسی و البته جنبه ی تربیتی داشت. (أَمَّرَ رَبُّكُمْ)

۷- هرگاه اصول در خطر افتد، فروع را باید رها کرد. (الْقَى الْأَلْوَاخِ) هنگامی که موسی دید مردم مشرک شده و دست از اصل خداپرستی برداشته اند، الواح تورات را که یک سری دستورات و قوانین الهی بود، به کناری گذارد و پیگیر اصل مهم تر شد.

۸- برای ایجاد شوک در جامعه منحرف، باید حرکت توبیخی چشمگیر و به یادماندنی کرد.

(الْقَى الْأَلْوَاخِ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ)

چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: حضرت علی علیه السلام برای ایجاد تحرّک در شنوندگان بی تفاوت، گاهی سیلی به صورت مبارک خود می زد. (ثم ضرب علی لحيته الكریمه)

۹- موی بلند، برای مرد مانعی ندارد. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ)

۱۰- به خاطر مقام و موقعیت و خویشاوندی، از لغزش دیگران چشم پوشی نکنیم. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ)

۱۱- گاهی توبیخ به موقع نزدیکان و در میان جمع، برای نشان دادن اهمیت مطلب و هشدار و زهرچشم گرفتن از بیگانگان است. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ) چنان که خداوند پیامبرش را چنین مورد خطاب قرار داده است. (لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) درحالی که هدف، هشدار به دیگران است.

۱۲- در برابر فرد عصبانی باید برخوردی عاطفی داشت. (إِنِّ أُمَّ)

با اینکه موسی و هارون ۸ از یک پدر و مادر بودند، اما هارون، موسی را فرزند مادر خطاب کرد.

۱۳- مستضعفان دیروز که به دست موسی از فرعون نجات یافتند، امروز عاملِ استضعاف رهبران خود شده اند. (اسْتَضْعَفُونِي)

۱۴- سقوط اخلاقی انسان تا آنجاست که به خاطر هوا و هوس و گوساله پرستی، ولی نعمت خود را تهدید به قتل می کند. (وَ كَادُوا يَقتُلُونِي)

۱۵- همه ی اصحاب انبیا عادل نبوده اند، گاهی بعضی از آن ها مرتد هم شده اند. (وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي) چنان که بعضی گوساله پرست شدند.

۱۶- هنگام توبیخ دوستان، باید مواظب بود که دشمن از آن سوءاستفاده نکند.

(فَلَا تُشِمُّ بِي الْأَعْدَاءَ)

۱۷- سکوت و بی تفاوتی نسبت به ظلم و انحراف، انسان را همسنگ ظالم قرار می دهد.

(لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

۱۸- هارون سکوت را ظلم می دانست، لذا فرمود: من سکوت نکردم، بلکه آنان مرا بایکوت و تهدید به قتل نمودند.

۱۹- به برادران و همکاران خود نیز دعا کنیم. (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي)

۲۰- در طوفان انحراف های جامعه، رهبران به دعا و لطف الهی بیش از دیگران نیازمندند.

(وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ)

۲۱- بخشودگی، مقدمه ی ورود در رحمت الهی است. (اغْفِرْ ... أَدْخِلْنَا)

۲۲- در دعا، از الطاف و صفات خدا یاد کنیم. (ارحم الراحمين)

۲۳- انسان در انتخاب دین آزاد است، گرچه گاهی به چیزی گرایش پیدا می کند که باعث سقوط او می شود. (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِنَالَهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ)

۲۴- افراد مرتد، مغضوب خدا هستند. (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِنَالَهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ)

۲۵- غضب اولیای خدا، غضب خداست. (غَضَبَانَ أَسِفًا)، (غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ)

۲۶- آنان که به جای ایمان، سراغ بت های پرزرق و برق و پرسروصدا بروند، در همین دنیا هم خوار خواهند شد. (ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

۲۷- غضب الهی، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه سنت الهی است و نسبت به اقوام مرتد دیگر هم بوده و خواهد بود. (كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ)

۲۸- راه توبه همیشه باز است، گرچه پس از مدت ها باشد. (ثُمَّ تَابُوا) و (ثُمَّ) برای گذشت زمان طولانی است.

۲۹- از رحمت خدا مأیوس نشویم، گرچه قصد کشتن انبیا را کرده باشیم.

((كَادُوا يَقْتُلُونَنِي))، (ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا))

۳۰- توبه ی هر خلافتی، جبران همان است، توبه ی گوساله پرستی، بازگشت به ایمان واقعی به خداست. (آمَنُوا)

۳۱- برای دعوت به توبه باید زمینه ای را فراهم آورد. (إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ)

۳۲- خداوند نسبت به توبه کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان می سازد.

(لَعَفُورٌ رَحِيمٌ) آری، اسما و صفات الهی، جلوه های حکیمانه دارند.

۳۳- قانون آسمانی، رحمت الهی است و هدایت همراه رحمت، شامل انسان های خداترس می شود.

((هُدًى وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ) ... (يُؤْتُونَ))

۳۴- نه تنها قرآن، مایه ی هدایت متقین است، (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) که تورات تحریف نشده هم وسیله ی هدایت پروا پیشگان است. ((هُدًى)) ... (يَرْهَبُونَ))

۳۵- خوف از خداوند، درهای رحمت را به روی انسان می گشاید. ((رَحْمَةً لِّلَّذِينَ)) ... (يَرْهَبُونَ))

۳۶- هیچ مقامی جز خداوند شایسته نیست که آدمی در برابرش خائف و خاضع باشد. (لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ)

(۳) سوره بقره: آیات ۵۱-۵۴

(وَ إِذِ وَاَعِدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ) (*) (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (*) (وَ اِذْ اَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَاَلْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (*) (وَ اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ) (*) ((۱))

پیام ها

۱- کناره گیری رهبران الهی از جامعه برای مدت محدود به منظور عبادت خدا، کاری شایسته و نیکو است.

(وَ اَعِدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

۲- عبادت در چهل شب و به دوراز مردم، دارای آثار خاصی است. (اَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

۳- عدد چهل، در دریافت وحی و الهامات روحانی نقش دارد. (اَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

۴- شرک، ظلم به انسانیت است. زیرا که انسان دست خود را از دست خداوند برمی دارد و در دست نااهلان عاجز می گذارد. (وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ)

۵- حتی برای شرک و گوساله پرستی نیز راه توبه و بازگشت وجود دارد. (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ)

۶- عفو الهی، خود زمینه ای برای شکرگزاری است. (عَفَوْنَا) (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

۷- کتب آسمانی، بیانگر حق و مایه ی افتراق آن از باطل هستند. (الْكِتَابَ وَاَلْفُرْقَانَ)

۸- حجت از طرف خداوند تمام است، ولی مردم به خاطر هوس ها، گاهی حق را نمی پذیرند. (لَعَلَّكُمْ)

۹- هدف از نزول کتب آسمانی، هدایت مردم است. ((الْكِتَابَ)) ... (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ))

۱۰- مردم را بامحبت برای پذیرش حدود الهی آماده کنید. (يَا قَوْمِ) (فَاقْتُلُوا)

۱۱- شرک، ظلم به نفس است. (ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ)

۱۲- هر چه برهان و معجزه و دلیل بیشتر عرضه شود، تکلیف سنگین تر و تخلف از آن خطرناک تر خواهد بود. گوساله پرستی، بعد از دیدن

آن همه معجزه، توبه ای جز اعدام ندارد. (فَتُوبُوا) (فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ))

۱۳- حکم مرتد، قتل است. (فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)

۱- ترجمه: «و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که ستمکار بودید. (*) سپس شما را بعد از آن بخشیدیم شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. (*) و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم تا هدایت شوید. (*) و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا که او توبه پذیر و رحیم است. (*)»

۱۴- مرگ در رحمت الهی، بهتر از زندگی در لعنت الهی است. (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ)

۱۵- اجرای حدود الهی، گرچه به قیمت قتل انسان باشد، به نفع اوست. (فَاقْتُلُوا) (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ)

۱۶- اساس دستورات الهی، خیررسانی به انسان است. (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ)

۱۷- برای جرمه های سنگین، باید برکات زیادی گفته شود تا مردم آماده پرداخت آن شوند.

(فَاقْتُلُوا) (ذَلِكُمْ خَيْرٌ)، (فَتَابَ عَلَيْكُمْ)، (إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ))

(۴) سوره ی طه: آیات ۹۸-۸۳

(وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى) (*) قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَيَّ أُتْرَى وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (*) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (*) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا مِنْ أَسَفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوعِدِي (*) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَا كُنَّا حُمْلًا أَوْ زَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَصَدَفْنَا مَا فَكَذَلِكَ أَلْفَى السَّامِرِيُّ (*) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَاهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَى فَنَسِيَ - (*) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا (*) وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي (*) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (*) قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (*) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي (*) قَالَ يَبْتَدُونَ لَأَتَأْخُذَ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْفُقْ قَوْلِي (*) قَالُوا فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (*) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي (*) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَخْلَفَنَّهُ وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لِنَنْفِسَنَّهُ فِي أَيِّمٍ نَّسْفًا (*) إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (*) (۱)

پیام های آیات ۸۳ تا ۸۹

۱- پیامبر نیز در مقابل عملکرد خود مسئول است. (ما أَعْجَلَكَ) ...

۲- رهبر باید پیشگام باشد تا امت به دنبال او حرکت کنند. (أَوْلَاءِ عَلَيَّ أُتْرَى)

۱- ترجمه: «ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (*) عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند و من به سوی تو شتاب کردم تا از من خشنود شوی!» (*) فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!» (*) موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (*) گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری اینچنین القا کرد ... (*) و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)! (*) «آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد و مالک هیچ گونه سود و زبانی برای آنها نیست؟! (*) و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید!» (*) ولی آنها گفتند: «ما هم چنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!» (*) (موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه

شدند ... (*) از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!» (*) (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی!» (*) (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (*) گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (*) (موسی) گفت: «برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و بین ما آن را نخست می سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم! (*) معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است!» (*)»

۳- موسی علیه السلام عاشق خدا و استماع کلام الهی بود. (عَجِلْتُ إِلَيْكَ)

۴- عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. (عَجِلْتُ ... لِتَرْضَى)

۵- بالاترین هدف انبیا و مقصد اعلاى آنان، جلب رضایت الهی است. (لِتَرْضَى)

۶- با حضور رهبر در جامعه، از دشمنان کاری ساخته نیست. منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوءاستفاده می کنند. (مِنْ بَعْدِكَ)

۷- امت ها در غیبت پیشوایان، در معرض آزمون و فتنه هستند. (فَتَنَّا ... مِنْ بَعْدِكَ)

۸- نقش هنر و هنرمند غیر متعهد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

(أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)

۹- ارتداد برای تازه ایمان آورده ها، خطر و تهدیدی جدی است. (أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)

۱۰- اصحاب پیامبر بودن کافی نیست، حسن عاقبت و استواری دینی لازم است. (أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)

(خداوند بنی اسرائیل را نجات داد و طیبات را روزی آنان کرد، اما بدعاقبت شدند).

۱۱- همین که از انحرافی باخبر شدید، فوراً عکس العمل نشان دهید. (فَرَجَعَ)

(حرف «فا» در (فَرَجَعَ) نشانه فوریت است.)

۱۲- غیرت دینی از صفات بارز اولیای خداست. (غَضَبَانَ أَسِفًا) (رهبران دینی و اولیای خدا، غصه ی انحراف مردم را می خورند.)

۱۳- خشم و غضبی که در راه رضای الهی باشد مذموم نیست. (غَضَبَانَ أَسِفًا)

(خشم و تأسف اولیای خدا، به خاطر ارتداد و انحراف معنوی مردم است.)

۱۴- در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد. (أَلَمْ يَعِدْكُمْ)

۱۵- عدم حضور رهبر، یا تغییرات جزئی در برنامه ها، نباید سبب انحراف و ارتداد شود. (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ)

۱۶- ارتجاع، ارتداد و عهدشکنی، عامل قهر و غضب الهی است. (فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي)

۱۷- قهر و غضب از لوازم تربیت است. (+ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

۱۸- تخلف از عهد و پیمان پیامبر، عامل قهر خداوند است. (يَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ ... فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي)

(میان انبیا و مردم تعهدات و قراردادهایی است که این قرارها شامل سیره، احکام و نمایندگان آن ها در میان مردم می شود که باید مردم به آن ها وفادار باشند و قرار موسی تبعیت از هارون بود.)

۱۹- تخلف از وصی و نماینده پیامبر، تخلف از خود اوست. (فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي)

(تخلف از پیروی هارون، تخلف از موسی است.)

۲۰- هنگام توبیخ، روزنه ی توبه و بازگشتی را برای خلاف کار باز بگذارید. (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ)

۲۱- گناهکاران برای فرار از مجازات، به بهانه هایی چون اجبار و اکراه و فشار خارجی پناه می برند.

(مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا)

۲۲- مال حرام، خرج کار حرام می شود. (مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ) (زیورآلاتی که فرعونیان از راه ظلم به دست آورده بودند و به ارث به بنی اسرائیل رسیده بود، سرانجام خرج ساخت بت و گوساله شد.)

۲۳- چه بسا جلوه ها، زیورها و اموال دنیا که برای انسان وزر و وبال است. (أَوْزَارًا)

۲۴- منحرفان از سرمایه‌ی خود مردم برای گمراه کردن آنان و رسیدن به اهداف شوم خویش استفاده می‌کنند.

(مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ)

۲۵- جامعه‌ی سست ایمان و سلطه‌پذیر، با یک ترفند هنرمندانه همه چیز خود را می‌بازد.

(فَكَذَلِكُ أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

۲۶- تلقین منحرفان و هنرنمایی آنان در جامعه بی‌اثر نیست. (أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

۲۷- شخص مجرم می‌کوشد تا گناه را به گردن دیگران بیندازد. (أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

۲۸- بزرگ‌ترین ضربه‌ها را عوامل خودی منحرف می‌زنند. (السَّامِرِيُّ)

۲۹- هنری که با جامعه‌شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. (فَأَخْرَجَ)

لَهُمْ عِجْلًا) (عامل موفقیت سریع سامری در جلب توجه بنی اسرائیل، شناخت زمین‌های بت پرستی و گاو پرستی در آنجامعه و حضور نداشتن رهبر بود.)

۳۰- هنر در اختیار افراد منحرف، همچون تیغ در کف زنگی مست، مهلک و خطرناک است همچون گوساله‌ی سامری. (أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

۳۱- مجسمه‌سازی، ذوب فلزات و ریخته‌گری، سابقه طولانی دارد. (عِجْلًا جَسَدًا)

۳۲- بزرگ‌ترین خطری که هر امت و انقلابی را تهدید می‌کند، ارتجاع، ارتداد و انحراف فرهنگی و عقیدتی است. (هَذَا إِلَهُكُمْ)

۳۳- فطرت همه‌ی انسان‌ها بر خداپرستی است، انبیا علیهم السلام راه صحیح و معبود واقعی را نشان می‌دهند، اما سامری‌ها، کج راهه و گوساله‌ها را. (هَذَا إِلَهُكُمْ)

۳۴- اگر بزرگان و رهبران قوم با تهمت خراب شوند، راه برای خراب کردن دیگر افراد هموار می‌شود.

(وَ إِلَهُ مُوسَى)

۳۵- نتیجه‌ی فراموش نمودن احکام و دستورات الهی و جدا شدن از رهبران دینی، انحراف و بدعابتی است. (فَنَسِيَةٍ) (می‌گویند: سامری از یاران موسی علیه السلام بود که تعهدات خویش را در قبال او فراموش کرد.)

۳۶- راه و مکتب انبیا، استدلالی و منطقی است. (أَفَلَا يَرَوْنَ... لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا)

(عقل می‌گوید که معبود انسان باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد.)

پیام‌های آیات ۹۰ - ۹۸

۱- بعضی چنان خودباخته‌اند که نه عقل بر آنان حکم فرماست (أَفَلَا يَرَوْنَ) و نه پیامبر برایشان راهنما.

(قَالَ لَهُمْ هَارُونَ)

۲- انحراف و ارتداد بنی اسرائیل آگاهانه بوده است. (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونَ) ...

۳- وظیفه رهبر و پیروانش هنگام بروز بدعت، فریاد و اتمام حجت است. (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونَ)

۴- انبیا دلسوز مردم اند. (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونَ ... يَا قَوْمِ)

۵- آزمایش انسان ها یک سنت قطعی الهی است، لیکن ابزار آن متفاوت است. (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ)

۶- یادآوری لطف و رحمت الهی می تواند زمینه ی ارشاد و توبه را برای انسان ها فراهم نماید. (رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ)

۷- اطاعت از وصی و نماینده پیامبر واجب است. (فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي)

۸- پیروی از رهبران الهی، مایه ی مصونیت از فتنه هاست. (فُتِنْتُمْ ... أَطِيعُوا أَمْرِي)

- ۹- برای افراد لجوج، فریاد پیامبران نیز بی اثر است. (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ)
- ۱۰- بنی اسرائیل بجای فکر، شخصیت گرا بودند. (حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ)
- ۱۱- رهبران باید پاسخگوی انحرافات مردم باشند. (يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ)
- ۱۲- سکوت و بی تفاوتی مسئولین، مورد توبیخ است. (مَا مَنَّكَ)
- ۱۳- بدعاقبتی، آفتی برای دین داران است. (رَأَيْتُهُمْ ضُلُوعًا)
- ۱۴- پیامبر می تواند فرمان بر پیامبر دیگر باشد. (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي)
- ۱۵- در جامعه باید مدیریت واحد حاکم باشد. (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي)
- ۱۶- برای خاموش کردن غضب دیگران، از کلمات عاطفی استفاده کنیم. (يَا بَنِي أُمَّ)
- ۱۷- دین و دین داری مهم تر از فامیل داری است. (تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي)
- ۱۸- غیرت و تعصب دینی، لازمه ی پیامبری است. (تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي)
- ۱۹- به متهم فرصت دفاع بدهیم. (تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي)
- ۲۰- موی بلند و زلف داشتن برای مرد جایز است. (لَا بَرَأْسِي)
- ۲۱- خطر تفرقه ی یک امت، هارون پیامبر را نیز می ترساند. (خَشِيْتُ)
- ۲۲- حفظ وحدت، مهم تر از نجات یک گروه است. (خَشِيْتُ...رَفَّتْ)
- ۲۳- در تصمیم گیری ها باید به مسئله ی اهم و مهم توجه کرد. (خَشِيْتُ)
- ۲۴- در برخوردهای انقلابی باید به عوارض کار توجه کرد و نباید یک سونگر بود. (خَشِيْتُ)
- ۲۵- خطر تفرقه افکنی مهم تر از خطر سکوت در برابر انحراف است. (فَرَّقَتْ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)
- ۲۶- برای برطرف کردن انحراف، ابتدا باید ریشه ی انحراف را بررسی کرد. (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ)
- ۲۷- با منحرفان و مفسدان فرهنگی باید برخورد کرد. (فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ)
- ۲۸- در یک انقلاب، همه ی مردم از درون عوض نمی شوند، بلکه افرادی مثل سامری ها منتظر فرصت می مانند.

(فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ)

۲۹- گاهی منحرفین، دریافت‌هایی دارند که متدینین از آن بی‌خبرند. (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا)

۳۰- طرّاحان انحراف، از جهل مردم استفاده می‌کنند. (بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا)

۳۱- سردمداران باطل برای انحراف مردم، حتّی از مقدسات نیز سوءاستفاده می‌کنند. (مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ)

۳۲- اگر هنر با هوای نفس همراه شد، بالاترین خطرناک‌ترین است. (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي)

۳۳- تا انسانی از درون فریب نفس خویش را نخورد، نمی‌تواند دیگران را فریب دهد. (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي)

۳۴- بعد از ثبوت جرم، باید مجرم را مجازات کرد. (سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي فَأَذْهَبْتُ)

۳۵- یکی از مراحل نهی از منکر، طرد مجرمان و کافران است. (فَأَذْهَبْتُ)

۳۶- مفسدین فرهنگی را باید از میان جامعه طرد کرد. آزادی فکر به معنای باز گذاشتن دست منحرفان در گمراه کردن دیگران نیست. (فَأَذْهَبْتُ)

۳۷- انبیا با علم غیب، از آینده افراد خبر می‌دهند. (أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ)

۳۸- بعضی از امراض، قهر الهی است. (لَا مِسَاسَ)

۳۹- برای مروجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله ی تخفیف در کیفرهای اخروی نیست.

(لَا مِسَاسَ وَ إِن لَّكَ مَوْعِدًا)

۴۰- شاید بتوان از کیفرهای دنیوی فرار کرد، ولی از عذاب اخروی و قهر الهی در آخرت راه گریزی نیست.

(لَّكَ مَوْعِدًا لَّن تَخْلَفُهُ)

۴۱- بدترین نوع جرم، اصرار مجرم بر جرم است. (ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا) (سامری خود نیز گوساله خود را می پرستید.)

۴۲- ابزار گناه و آثار انحراف باید نابود شود. (لَنَحْرَقَنَّهٗ)

۴۳- محو آثار کفر و شرک باید درملاءعام و با حضور مردم باشد. (لَنَحْرَقَنَّهٗ) و نفرمود: (لا حرقنه)

۴۴- حفظ افکار مردم از حفظ طلا مهم تر است. گاهی باید برای ایجاد موج و مبارزه با منکر، اشیای قیمتی فدا شوند. (لَنَحْرَقَنَّهٗ)

۴۵- غیرت دینی و قاطعیت در برابر انحراف، لازمه ی رهبری است. (لَنَحْرَقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ)

(سوزاندن طلا و به دریا ریختن آن، تصمیم قطعی موسی بود)

۴۶- باید نشان داد که چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند. (لَنَحْرَقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ)

۴۷- هرگاه باطلی را محو کردید به جای آن حق را مطرح کنید. (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ)

۴۸- خدایی قابل عبادت است که احاطه علمی بر همه چیز داشته باشد. (وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا)

(۵) سوره نساء: آیات ۶۶-۶۸

(وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَنبِيئًا *)
(وَ إِذَا لَا تَتَيْنَاهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا *) (وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا *) (۱))

پیام ها

۱- مؤمنان باید خود را بسنجند، که اگر فرمان سختی صادر شد، در برابر آن چگونه خواهند بود؟

(وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ)

۲- هنگام امتحان، افراد کمتری از عهده ی انجام تکلیف و اثبات ادعا برمی آیند. (ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ)

۳- فرمان کفر به طاغوت و رجوع به پیامبر و تسلیم قضاوت های او بودن، موعظه و خیرخواهی الهی است.

(ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ)

۴- خیر و سعادت در گرو عمل است (فَعَلُوا)، (خَيْرًا)

۵- احکام الهی (اوامر و نواهی) مواظب خداوند است. (فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ)

۶- هر چه در راه خدا گام برداریم، ثبات قدم و ایمان بیشتر می شود. (فَعَلُوا)، (أَشَدَّ تَثْبِيثًا)

۷- عمل، در نفس و روح اثر دارد. عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است. (فَعَلُوا)، (أَشَدَّ تَثْبِيثًا)

۸- تکالیف الهی هر چند به ظاهر ناخوشایند و سخت باشد، ولی به خیر و صلاح انسان است.

((وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا)، (لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ))

۱- ترجمه: اگر (همانند بعضی از امتهای پیشین)، به آنان دستور می دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد انجام می دادند، برای آنها بهتر بود و موجب تقویت ایمان آنها می شد. (*) و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می دادیم. (*) و آنان را به راه راست، هدایت می کردیم. (*)

۹- رسیدن به خیر، ثبات قدم، اجر بزرگ و رهایی به راه مستقیم، در سایه ی عمل به مواظ و پشتکار انسان است. ((فَعَلُوا))، ((خَيْرًا))، ((تَثْبِيثًا))، ((أَجْرًا))، ((مُسْتَقِيمًا))

۱۰- گام نهادن در راه خیر، سبب رسیدن به خیر بالاتر و بیشتر می شود.

((فَعَلُوا))، ((أَشَدَّ تَثْبِيثًا))، ((أَجْرًا عَظِيمًا))، ((صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا))

(۶) سوره ی بقره: آیه ۸۳-۸۴

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (*) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ((*) ((۱))

پیام ها

۱- خداوند از طریق عقل، فطرت و وحی، از مردم پیمان می گیرد. ((أَخَذْنَا مِيثَاقَ))

۲- توحید، سرلوحه ی مکتب انبیاست؛ و بعد از آن کارهای نیک قرار گرفته است.

((لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا))

۳- در کنار توحید، احسان به والدین مطرح است. ((لَا تَعْبُدُونَ) ... ((وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا))

۴- احسان به والدین باید شخصاً صورت گیرد، نه با واسطه. حرف «ب» در ((بِالْوَالِدَيْنِ)) به معنای مباشرت شخصی است. ((بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا))

۵- گرایش به یکی از پدر و مادر، ممنوع است. ((بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا))

۶- ابتدا خویشان نیازمند، سپس دیگران. ((ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْبَتَّةَ)) در بین خویشاوندان نیز اولویت ها محفوظ است. ((أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)) (انفال: ۷۵)

۷- احسان باید همراه با ادب و بدون منت باشد. در کنار احسان، جمله ((قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا)) آمده است.

۸- اگرچه به همه ی مردم نمی توان احسان کرد، ولی با همه می توان خوب سخن گفت. ((قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا))

۹- برخورد خوب و گفتار نیکو، نه تنها با مسلمانان، بلکه با همه ی مردم لازم است. ((قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا))

۱۰- علاوه بر پرداخت زکات، احسان به مستمندان و ایتم نیز لازم است. در آیه هم زکات آمده و هم احسان به مساکین. ((إِحْسَانًا)) وَ الْمَسَاكِينِ)) وَ آتُوا الزَّكَاةَ))

۱۱- نماز و رابطه با خداوند، از زکات و رابطه با فقرا جدا نیست. ((أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ))

۱۲- نماز و زکات در ادیان دیگر نیز بوده است. (أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ)

۱۳- اعتقاد به توحید، احسان به والدین و ایتم و مساکین، همراه با دستور پرداخت زکات و برخورد نیکو با مردم و بپا داشتن نماز، نشانه‌ی جامعیت اسلام است.

۱۴- ادای حقوق، دارای مراتب و مراحل است. اوّل حَقّ خداوند، سپس والدین، سپس خویشاوندان، سپس یتیم آنکه کمبود محبت دارند و آنگاه مساکین که کمبود مادیات دارند.

۱- ترجمه: و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید نماز را برپا دارید و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید (*). و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید. (*).

۱۵- برای اطمینان از انجام کارهای مهم، سفارش و فرمان کافی نیست، میثاق و عهد لازم است. (أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ)

۱۶- امنیت جان و وطن، سفارش همه مکاتب الهی است. ((لَا تَسْفِكُونَ))، ((لَا تُخْرِجُونَ))

۱۷- علاقه به وطن، یک حق فطری و طبیعی است و سلب این حق، ظلم آشکار است.

(وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ)

۱۸- جامعه به منزله ی پیکری واحد است که افراد آن، اعضای این پیکرند. (دِمَاءُكُمْ)، (أَنْفُسِكُمْ) از کلمه (دِمَاءُكُمْ) و (أَنْفُسِكُمْ) استفاده می شود، کشتن یا اخراج دیگری در واقع کشتن و اخراج خود است.

(۷) سوره ی انعام: آیات ۱۵۱ - ۱۵۴

(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مِمَّا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (*) وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (*) وَ إِنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱- بیان احکام الهی برای مردم، یکی از وظایف انبیاست. (أَتْلُ مَا حَرَّمَ)

۲- چون اصل در همه چیز، حلال بودن است، از این رو حلال ها شمارش نشده و فقط محرّمات گفته شده است.

(أَتْلُ مَا حَرَّمَ)

۳- محرّمات دین، از سوی خداست و پیامبر از پیش خود چیزی را حرام نمی کند. (حَرَّمَ رَبُّكُمْ)

۴- ممنوعیت منکرات، جهت تکامل و تربیت انسان است. (حَرَّمَ رَبُّكُمْ)

۵- چون شرک، ریشه ی مفسد است، در رأس محرّمات آمده است. (أَلَّا تُشْرِكُوا)

۶- بعد از یکتاپرستی، احسان به والدین آمده است. (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

۷- دستورهای این آیه همه در قالب نهی است، مگر نیکی به پدر و مادر که در قالب امر است. یعنی نه تنها نیاز دارید، بلکه احسان کنید. (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)

۸- فرزند کشی و سقط جنین از ترس فقر، عملی جاهلانه است، اگر خدا ضامن روزی است، چه ترسی از فقر؟

(نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ)

۱- ترجمه: بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید! (*) و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمان و وزن را بعدالت ادا کنید! هیچ کس را، جز بمقدار توانایش، تکلیف نمی کنیم- و هنگامی که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید! (*) این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید! (*)»

۱۰- برخی از گناهان چنان خطرناک است که نزدیک آن ها هم نباید رفت. (لَا تَقْرُبُوا)

۱۱- دستورات الهی، مطابق عقل یا زمینه شکوفایی آن است. (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

۱۲- چون یتیم مدافعی ندارد و اموالش لغزشگاه است مواظب باشیم. (لَا تَقْرُبُوا)

۱۳- برای حفظ حقوق ایتم باید بهترین طریقه ی بهره گیری از اموال و دارایی او انتخاب شود.

(بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

۱۴- جز کسانی که اهلیت اقتصادی و تقوای کافی دارند، نباید دیگران به مال یتیم نزدیک شوند.

((لَا تَقْرُبُوا)... (إِلَّا))

۱۵- وقتی ایتم به رشد و تجربه ی کافی رسیدند، سلطه ی خود را از آنان بردارید. (حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ)

۱۶- نظام اقتصادی جامعه ی اسلامی باید بر اساس قسط باشد. (بِالْقِسْطِ)

۱۷- اگر اجرای عدالت در حدّ اعلی ممکن نیست، لااقل در حدّ توان و امکان مراعات کنید.

(لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)

۱۸- تمام دستورات و اوامر و نواهی الهی، فوق طاقت انسان نیست. (لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)

۱۹- بدون قدرت، تکلیفی نیست. (لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)

۲۰- در اسلام، «تکلیف» به اندازه ی «توان» است. هر که توانا تر، تکلیفش هم سنگین تر.

(لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)

۲۱- عدالت، هم در رفتار و هم در گفتار، یک اصل است. (أَوْفُوا الْكَيْلَ)... (وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا)

(در گواهی ها، وصیت ها، قضاوت ها، صدور حکم ها، انتقادات و ستایش ها، عدالت را مراعات کنیم.)

۲۲- به پیمان های الهی (که شامل فرمان های عقل و وحی و وجدان و فطرت می شود) وفادار باشیم.

(بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا)

۲۳- رابطه ی خویشاوندی را بر ضابطه ی حقّ و عدل، ترجیح ندهیم. (فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ)

۲۴- اساس همه ادیان الهی، پیروی از راه خدا و دوری از راه دیگران است.

((صِرَاطِي) ... (فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ))

۲۵- عمل به احکام الهی، سبب وحدت است و به سراغ احکام غیر الهی رفتن، مایه ی تفرقه است.

(صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ)

۲۶- شاید بتوان با توجه به پایان سه آیه ی اخیر، چنین نتیجه گرفت که مراحل رشد و کمال انسان عبارت است از: تعقل: (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)، تذکر: (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)، تقوا: (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

۲۷- هر کتاب آسمانی نسبت به زمان خودش، کامل است. (تماماً)

۲۸- تنها نیکوکاران و نیکو اندیشان، پیام های کتب آسمانی و قوانین الهی را بهتر می گیرند. (عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ)

۲۹- همه ی نیازهای انسان برای رسیدن به تکامل، در کتب آسمانی آمده است. (تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ)

۳۰- کتاب آسمانی در مسیر هدایت انسان و رحمت الهی است. (هُدًى وَ رَحْمَةً)

۳۱- یکی از مقاصد کتب آسمانی و پیامبران الهی، ایمان انسان به قیامت است. (لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءَ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ)

فصل سوم: داستان هجرت از صحرای سینا به صحرای فاران و بررسی سرزمین کنعان توسط ۱۲ نفر و تشویق یوشع و کالیب برای جهاد و سرباززدن بنی اسرائیل و عذاب آن‌ها (پیمان شکنان) و آغاز سرگردانی آن‌ها در اطراف کوه حوریب و کوه سعیر و درخواست‌های جدید بنی اسرائیل در تنوع غذا و یادآوری خداوند از پیمان شکنی آن‌ها در گذشته در ۱۸ قسمت

«جدول خلاصه قسمت‌های این داستان»

شماره

عنوان قسمت‌ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

معجزه‌ی جاری شدن آب

از صخره برای بار دوم

تورات

.۲

شکایت‌های قوم بنی اسرائیل

از یکنواخت شدن خوراکی‌ها و درخواست‌های تازه

قرآن و تورات

صفی‌علیشاه

مولانا

.۳

جواب‌های حکیمانه‌ی

موسی به درخواست‌های جدید قومش و دستور جهاد با عمالقه فلسطین (دستور به ترک حوریب)

قرآن و روایات و

تورات

صفی عیشاه

.۴

پیمان شکنی بنی اسرائیل

قرآن

صفی عیشاه

.۵

عاقبت پیمان شکنان

دنیا و آخرت

قرآن

صفی عیشاه

.۶

بررسی سرزمین کنعان با

۱۲ رهبر

تورات

-

.۷

گزارش رهبران به موسی

تورات

-

عکس العمل بنی اسرائیل

پس از این همه هشدارها

و دستور به جهاد

(اقدام یوشع و کالیب)

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

تهدیدات بنی اسرائیل

به مرگ یوشع و کالیب

و عذاب خداوند

و عکس العمل موسی در

برابر قوم سرکشش

قرآن و تورات

صفی علیشاه

پیام خداوند به موسی و

بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی

تورات

دلدارى خداوند به موسى

براي عذاب قومش

قرآن

صفى عيشاه

.۱۲

مهر ذلت بر بنى اسرائيل

قرآن

صفى عيشاه

.۱۳

استجابت دعای موسى و

عذاب بر بنى اسرائيل

قرآن و روايات

صفى عيشاه

مولانا

.۱۴

عذاب خداوند بر ۱۰ رهبر

که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنى اسرائيل

تورات

-

.۱۵

مرگ کلثوم (خواهر موسى)

تورات

-

.۱۶

فرستادن قاصدان نزد

پادشاه ادوم

تورات

-

.۱۷

آتشی از جانب خداوند

تورات

-

.۱۸

بررسی پیام های قرآنی

۵ دسته آیات

بقره: ۶۱

بقره: ۶۴

بقره: ۸۳-۸۶

بقره: ۲۴۳-۲۴۴

مائده: ۲۰-۲۶

قسمت اول: معجزه ی جاری شدن آب از صخره برای بار دوم

در تورات آمده است:

- روز بعد از اینکه بنی اسرائیل همدیگر را کشتند و توبه ی آن ها قبول شد، موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده اید. حال من به بالای کوه می روم تا در حضور خداوند برای شما شفاعت کنم. شاید خدا از گناهان شما درگذرد.»

- پس موسی به حضور خداوند بازگشت و چنین دعا کرد: «آه ای خداوند! این قوم مرتکب گناه بزرگی شده، برای خود بتی از طلا ساختند. تمنّا می کنم گناه آن ها را ببخش و گرنه اسم مرا از دفترت محو کن»

- خداوند به موسی فرمود: «چرا اسم تو را محو کنم؟ هر که نسبت به من گناه کرده است، اسم او را محو خواهم کرد. حال بازگرد و قوم را به جایی که گفته ام راهنمایی کن و فرشته ی من پیشاپیش تو حرکت خواهد کرد، ولی من به موقع، قوم را به خاطر این گناه مجازات خواهم کرد.» (۱)

و پس از مدتی اینگونه شد ...

- وقتی قوم اسرائیل در قادش برنیع (در جنوب اردن) (شهر تاریخی پترا امروزی) اردو زدند، در آن مکان آب نیافتند و بنی اسرائیل دوباره بر موسی و هارون شوریدند و زبان به اعتراض گشوده، گفتند: ای کاش ما هم با برادرانمان در حضور خداوند می مردیم!

- چرا ما را از مصر به این زمین خشک آوردید که در آن نه غله هست نه انجیر، نه انگور و نه انار! در اینجا حتّی آب هم پیدا نمی شود که بنوشیم!

- موسی و هارون از مردم دور شدند و در کنار خیمه ی عبادت، رو به خاک نهادند و حضور پُر جلال خداوند برایشان نمایان شد.

- خداوند به موسی فرمود: عصا را که در جلو صندوق عهد است بردار.

- سپس تو و هارون قوم اسرائیل را جمع کنید و در برابر چشمان ایشان به این صخره بگوئید که آب خود را جاری سازد. آنگاه از صخره به قوم اسرائیل و تمام حیواناتشان آب خواهید داد.

- پس موسی چنانکه به او گفته شد، عمل کرد. او عصا را از جلو صندوق عهد برداشت، سپس به کمک هارون قوم را در نزدیکی آن صخره جمع کرده، به ایشان گفت: «ای آشوبگران بشنوید! آیا ما باید از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» (۲)

- آنگاه موسی عصا را بلند کرده، دوباره به صخره زد و آب فوران نموده، قوم اسرائیل و حیواناتشان از آن نوشیدند. اما خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما دستور مرا با اعتماد کامل نپذیرفتید و در نظر قوم اسرائیل حرمت قدوسیّت مرا نگه نداشتید، شما آن ها را به سرزمینی که به ایشان وعده داده ام رهبری نخواهید کرد»

- این مکان، «مریبه» (منازعه) نامیده شد، چون در آنجا بود که قوم اسرائیل با خداوند منازعه کردند و در همان جا بود که خداوند ثابت کرد که قدوس است. (۳)

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۳۰-۳۵

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۱-۱۳

۳- سفر خروج، اصحاح ۳۲، آیات: ۱-۱۳

- در تاریخ در مورد جوشیدن آب از صخره در شهر گرم و سوزان و تاریخی پترا آمده است:

- آن زمان که حضرت موسی علیه السلام از صحرای بی آب و علف «اراباح» در جنوب غربی اردن می گذشت از گرمای سوزان خورشید و روزهای متوالی پیاده راه پیمودن از پای درآمده و تشنگی بر او غلبه کرد. (۱) موسی علیه السلام به هر سوی از بیابان سوزان چشم می انداخت تا شاید نشانی از آب بیابد و سایه بانی برای استراحت بجوید که... ناگه از دور تخته سنگ عظیم گنبدی شکلی را دید که به رنگ سفید بود و در زیر تابش انوار آفتاب بسان الماس می درخشید.

- موسی علیه السلام به آن سو رفت و چون به پای صخره سفید رسید با عصایی که به دست داشت بر پیکر سنگ کوفت. در آن لحظه سنگ شکاف پیدا کرد و آب زلال از دل آن به بیرون جریان یافت.

- موسی از آن آب گوارا نوشید و چون چندی در سایه تخته سنگ آرمید و جانی دوباره یافت و در پی مأموریت الهی خویش روان شد؛ اما آن آب از جریان بازنایستاد و همچنان جوشید و جاری شد تا چشمه امید دیگران باشد و دلیلی برای به وجود آمدن تمدنی شگفت انگیز موسوم به تمدن «پترا» در همان صحرا که بعدها به «وادی موسی» شهرت یافت و چشمه اش با سادگی بسیار و جذابیتی روحانی زیارتگاه معتقدان و زائران شد.

«پترا»؛ نامی از کلمه یونانی «پترس» به معنی «سنگ» برگرفته شده است. شهری است به کمال که همه آن در کوه و در تخته سنگ هایی به رنگ گل سرخ یا رنگ صورتی تراشیده شده است. از اینجاست که نام این شهر زیبا پترا نهاده شده است. کلمه (پترا) به زبان یونانی به معنی (صخره) است و چون این شهر باستانی تماماً در سنگ (صخره) کنده شده است آن را پترا نامیده اند.

۱- این شهر باستانی در ۲۶۲ کیلومتری جنوب شهر عمان پایتخت اردن و در غرب راه اصلی بین شهر عمان و شهر عقبه واقع شده است و طبق برخی روایات اشاره شده بود حضرت موسی آن سنگ مخصوص را بعد از بار اول معجزه (در سرزمین ماره نرسیده به ایلیم) همه جا همراه خود حمل می کرد تا در مکانهای مورد نیاز از آن استفاده کند.



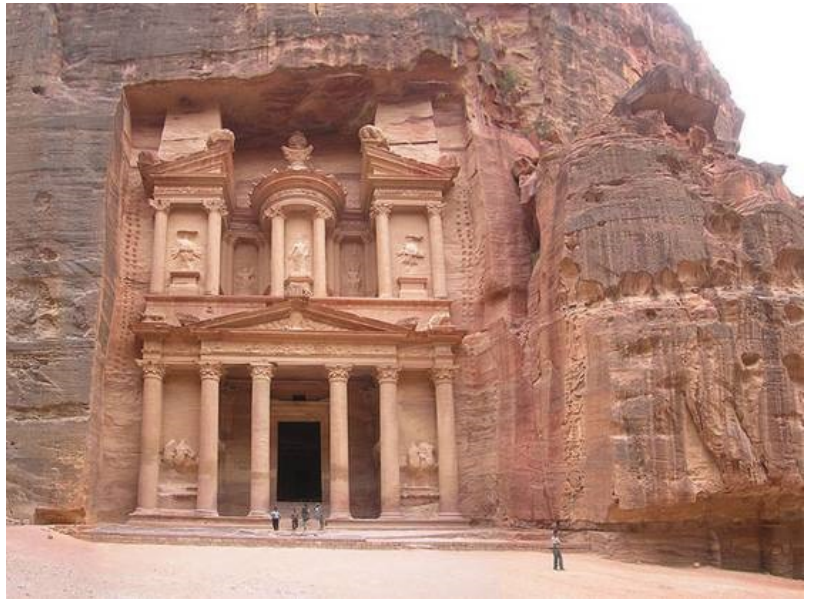
این شهر تاریخی و زیبا را به خاطر گل سرخ گون بودنش بنام (المدينه الوردیه) نیز نامیده شده است، در سال ۱۹۷۸ میلادی کتابی در این مورد نوشته شده است که از تاریخ بنای این شهر باستانی سخن می گوید، مؤلف نام کتاب را (الأسرار المَدِينَة الوردِيَة) نام گذاری نموده است.

نام قدیم این شهر سلع بود، یعنی (صخره) رومیان نامش را به زبان خودشان ترجمه نموده اند.

پترا به شهر «اجنه» در بین مردم اردن شناخته شده زیرا آن ها معتقد هستند که این شهر ساخته دست فرازمینی ها است و بشر نمیتونه چنین سازه ای درست کنه همان طور که در عکس می بینید خود کوه تراشیده شده و این معبد ساخته شده نه اینکه ستون را بتراشند و از جای دیگه در این منطقه کار بگذارند کوه حجاری شده است.







«قصر البنت» در شهر پترا از مکان‌هایی است که به عقیده محلی‌ها، ساخته دست بشر نیست؛ بلکه موجودات فرازمینی در ساخت این قصر سنگی دست داشته‌اند و حتی بسیار معتقدند که سالیان سال افراد فرازمینی در این قصر زندگی می‌کردند و بدون جا گذاشتن اثری از خود، آنجا را ترک کرده و از زمین رفته‌اند. زمانی که با محلی‌ها به صحبت می‌نشینی، همه آن‌ها از «اجنه» صحبت به میان می‌آورند. آن‌ها می‌گویند، شب‌ها این منطقه پر از اجنه است و ما صدای آن‌ها را می‌شنویم. همین امر باعث شده که توریست‌ها در شب برای دیدن به آنجا نمی‌روند. همچنین شایعه وجود اجنه در پترا، شهری که به شهر «اجنه» نام گذاری شده، باعث گردیده است که توریست‌ها به صورت دسته جمعی به دیدن آن منطقه بروند. حتی محلی‌ها هم برای ورود به منطقه سنگی پترا می‌ترسند، از این رو به صورت دسته جمعی از شهر اجنه دیدن می‌کنند. باستان‌شناسانی که به این منطقه برای کاوش و تحقیق رفته‌اند، سروصداهای عجیب در این منطقه را تأیید کرده‌اند.

راه دسترسی به پترا یک دره سنگی عمیق است؛ دره ای تنگ و باریک به طول تقریبی ۳۰۰۰ متر و عمق ۱۰۰ متر که پهنای آن در بیشتر نقاط از ۳ متر تجاوز نمی‌کند!

دره ای بس کم نور و هراس انگیز با پیچ های ناگهانی و تند. با گذشتن از کنار این چشمه و پیشروی در وادی موسی است که می توان قدم به خطه ای نهاد که از دیدنی ترین جاهای خاورمیانه و یکی از شگفت انگیزترین آثار به جای مانده از تمدن های باستانی است،

تمدنی به نام [پترا] حدود کشور نبطی ها از ساحل شهر عسقلان در غرب فلسطین و در امتداد صحرای شام در سمت مشرق ادامه می یافت. شهر پترا حلقه اتصال بین تمدن سرزمین میان رودان (بین النهرین) و سرزمین شام و شبه جزیره عربستان و مصر بوده است. این شهر که پایتخت کشور نبطی ها بود توانسته بود کنترل و زمام راه های

تجارتی مناطق اطراف خود به دست گیرد، کاروان های تجارتی از جنوب شبه جزیره عربستان و غزه و عسقلان و صور و دمشق از راه پترا پایتخت کشور نبطی ها می گذشته اند و این شهر از رونق خاصی برخوردار بوده اند.

به شهادت تاریخ «پترا» پایتخت حکومتی مقتدر بود که با جسارت هر چه تمام تر اجازه عبور از آن دره سنگی عمیق را به متجاوزین نمی داد و به خصوص در برابر قدرت امپراتوری رم باستان ایستادگی می کرد. از قرن چهارم تا قرن دوم پیش از میلاد به مدت ۲۰۰ سال پترا پایتخت پادشاهی «نبطی ها» بود.

در این دوران پترا به اوج شکوفایی و تمدن خود رسید. تاریخ نویسان درباره نبطی ها می نویسند که این قوم به احتمال زیاد از عربستان جنوبی برخاسته و به مرور زمان راه به خاورمیانه برده بود.

اینان جمعیتی نزدیک به ۱۰ هزار نفر را تشکیل می دادند که به صورت بادیه نشینی در صحرای «اراباح» پراکنده بودند.

«نبطی ها» صحرا را وطن خود می نامیدند و با شجاعت بسیار از آزادی و امنیت آن پاسداری می کردند. به همین جهت بازرگانان علاقه مند بودند که کاروان خود را از این صحرای امن عبور دهند و از چشمه موسی که دیگر «عین موسی» نامیده می شد آب بنوشند و از آن بازدید کنند.

رفته رفته پترا راه تجاری و بازرگانی بسیار بااهمیتی شد که سوریه را به دریای سرخ و هندوستان را به خلیج فارس و مدیترانه مربوط می کرد. رنگ اصلی بیشتر سنگ های این منطقه به رنگ سرخ است. سرانجام به فرورفتگی عظیمی می رسید که پیرامون آن را کوه های سنگی و صخره های بزرگ احاطه کرده اند. به هر سو که بنگریم منظره ای از سنگ های شیارخورده و حفره های کوچک و بزرگ در دل صخره ها می بینیم.

در میان این آثار بی مانند همه چیز از تاریخ حکایت می کند؛ تاریخی ترکیب یافته از واقعیت ها و افسانه بومیان محل و بادیه نشینان «وادی موسی» معتقدند که پترا محل دفن خزانه طلا و جواهر «فرعونهای مصر» است و این قصرها را فراغنه در دل صخره و سنگ پدید آورده اند تا گنج های بی حساب خود را در آنجای دهند.

آمنی تئتری با ضریحی به سبک رومی و با گنجایش سه هزار نفر در بخش دیگر شهر واقع است. جهانگردان برای دیدن این منطقه به اردن می روند. منطقه ای که دارای آب و هوای معتدل، چشم اندازهای طبیعی، آثار تاریخی ارزشمند و سواحل زیبای عقبه، در کنار دریای سرخ، بحر المیت، شن های سرخ و روان صحرا و صخره های سر به فلک کشیده هست.

در دو طرف تنگه پترا کتیبه های باستانی حکاکی شده و صدها ساختمان، آرامگاه، سالن و تالارهای تدفین مردگان، معابد و پرستش گاه و

تخته سنگ های کنده کاری شده از دوره های گذشته وجود دارد.

در ارتفاعات جبل هارون آرامگاه هارون برادر موسی قرار دارد و غاری در دل صخره های سرخ منطقه (پترا) در جنوب امان پایتخت اردن در جاده (سحاب) واقع شده است و سه قبر سنگی شکافدار در آن دیده می شود؛ و می گویند قبر آسیه همسر فرعون نیز در آنجاست.

قسمت دوم: شکایت های قوم بنی اسرائیل از یکنواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه

بنی اسرائیل خسته از راه و سرگردانی و بی غذایی به موسی شکایت کردند و گفتند تا کی باید در این صحرا سرگردان باشیم؟ در قرآن آمده است:

۱- به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» (۱)

وین که گفتندی به موسی از ظلام

نیست ما را صبر خود بر یک طعام

کن دعا تا باز روید بهر ما

از زمین سیر و پیاز و گندنا

آن غذای روح واحد بود و خاص

وین غذاها داشت بر نفس اختصاص (۲)

۷ در تورات آمده است:

- غریبانی که از مصر همراه ایشان آمده بودند در آرزوی چیزهای خوب مصر اظهار دل تنگی می کردند و این خود بر ناراضی قوم اسرائیل می افزود، به طوری که ناله کنان می گفتند:

- «ای کاش کمی گوشت می خوردیم! چه ماهی های لذیذی در مصر می خوردیم! چه خیار و خربزه هایی! چه تره و سیرو پیازی! ولی حالا قوتی برای ما نمانده است. چون چیزی برای خوردن نداریم جز این من!»

- «مَنْ» به اندازه ی تخم گشنیز و به رنگ سفید مایل به زرد بود. بنی اسرائیل آن را از روی زمین جمع می کردند، می کوبیدند و به صورت آرد درمیآوردند و بعد، از آن آرد قرص های نان می پختند. طعم آن مثل طعم نان های روغنی بود. مَنْ با شبنم شامگاهی به زمین می نشست

- موسی صدای تمام خانواده هایی را که در اطراف خیمه های خود ایستاده گریه می کردند شنید

- او از این امر بسیار ناراحت شد و به خداوند که خشمش برافروخته بود، عرض کرد:

- چرا مرا در این تنگنا گذاشته ای؟ مگر من چه کرده ام که از من ناراضی شده، بار این قوم را بر دوش من گذاشته ای؟ آیا این ها بچه های من هستند؟ آیا من آن ها را زاییده ام که به من می گویی آن ها را مانند دایه در آغوش گرفته، به

١- بقره: ٦١ (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، صص ٢٧-٢٨

سرزمین موعود ببرم؟ برای این همه جمعیت چگونه گوشت تهیه کنم؟ زیرا نزد من گریه کرده، می گویند: به ما گوشت بده! من به تنهایی نمی توانم سنگینی بار این قوم را تحمل کنم. این باری است بسیار سنگین!

- اگر می خواهی با من چنین کنی، درخواست می کنم مرا بکشی و از این وضع طاقت فرسا نجات دهی!

- پس خداوند به موسی فرمود: هفتاد نفر از رهبران قوم اسرائیل را به حضور من بخوان. آن ها را به خیمه ی عبادت بیاور تا در آنجا با تو بایستند. من نزول کرده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر تو قرار دارد گرفته، بر ایشان نیز خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم شوند و تو تنها نباشی.

- به بنی اسرائیل بگو که خود را طاهر سازند، چون فردا گوشت به آن ها می دهم تا بخورند. به ایشان بگو که خداوند ناله های شمارا شنیده است که گفته اید: ای کاش گوشت برای خوردن می داشتیم. وقتی در مصر بودیم وضع ما بهتر بود! نه برای یک روز، دو روز، پنج روز، ده روز، بیست روز، بلکه برای یک ماه تمام گوشت خواهید خورد، به حدی که از دماغتان درآید و از آن بیزار شوید، زیرا خدایی را که در میان شماست رد نموده، از فراق مصر گریه کردید

- ولی موسی عرض کرد: «تنها تعداد مردان پیاده ی قوم شش صد هزار نفر است و آن وقت تو قول می دهی که یک ماه تمام گوشت به این قوم بدهی؟ اگر ما تمام گله ها و رمه های خود را سر ببریم بازهم کفاف نخواهد داد! و اگر تمام ماهیان دریا را هم بگیریم این قوم را نمی توانیم سیر کنیم!» خداوند به موسی فرمود: «آیا من ناتوان شده ام! به زودی خواهی دید که قول من راست است یا نه» پس موسی خیمه ی عبادت را ترک نموده سخنان خداوند را به گوش قوم رسانید و هفتاد نفر از رهبران بنی اسرائیل را جمع کرده، ایشان را در اطراف خیمه ی عبادت برپا داشت.

- خداوند در ابر نازل شده، با موسی صحبت کرد و از روحی که بر موسی قرار داشت گرفته، بر آن هفتاد رهبر قوم نهاد. وقتی که روح بر ایشان قرار گرفت برای مدتی نبوت کردند. (۱)

- دو نفر از آن هفتاد نفر به نام های «الداد و می داد» در اردوگاه مانده و به خیمه نرفته بودند، ولی روح بر ایشان نیز قرار گرفت و در همان جایی که بودند نبوت کردند.

- جوانی دویده، این واقعه را برای موسی تعریف کرد و یوشع پسر نون که یکی از دستیاران منتخب موسی بود، اعتراض نموده، گفت: «ای سرور من جلو کار آن ها را بگیر!»

- ولی موسی جواب داد: «آیا تو به جای من حسادت می کنی؟ ای کاش تمامی قوم خداوند نبی بودند و خداوند روح خود را بر همه ی آن ها می نهاد!»

- بعد موسی با رهبران اسرائیل به اردوگاه بازگشت. (۲)

نکته ها

□ خستگی از یکنواختی غذا

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این

کار خلافی نیست پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع مورد سرزنش قرار گرفتند؟

پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن اینکه در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متنوع گردد.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۱، آیات: ۴-۳۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۱، آیات: ۴-۳۰

زمان‌هایی پیش می‌آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوی از آزادگی و حریت بازمی‌دارد، در اینجا است که باید به همه آن‌ها پشت پا بزند. تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباس‌ها و مرکب‌ها و مسکن‌ها می‌کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آن‌ها را بر گردن نهند.

□ (فوم)

که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است بعضی به معنی گندم و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده‌اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه‌ای دارد، ولی بعضی معتقدند که معنی گندم صحیح‌تر است چراکه بعید است آن‌ها مواد غذایی خالی از گندم را خواسته باشند. (۱)

□ دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها و بیان کردن وخامت ضررهای بی ادبی» می‌گوید:

از خداجوییم توفیق ادب

بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب

تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مائده

از آسمان در می‌رسید

بی شری و بیع و بی گفت و شنید

در

میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع

شد خوان و نان از آسمان

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان «خُدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و انداختن علی شمشیر را از دست» با مقایسه‌ی دو قوم حضرت موسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره می‌کند که ناسپاسی و خسیس طبعی، قطع رحمت الهی را در پی دارد، درحالی که کرامت نفس، فرد را تا ابد از طعام معنوی برخوردار می‌گرداند:

مولانا «زیبا ترین تجلی شاعرانه‌ی مروّت و مردانگی حضرت علی علیه السلام به ابرپربرکتی که در تیه بر قوم موسی سایه می‌افکند را این چنین تشبیه می‌کند» (۳)

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان مطهر از دغل

در

غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت در روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن

خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در

زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت

حیران آن مبارز زین عمل

وز نمودن عفو و رحمت بی محل

۱- تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹

گفت بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاشتی

آنچه

دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی تو سست در اشکار من

آنچه

دیدی که چنین خشمش نشست

تا چنان برقی نمود و بازجست

آنچه

دیدی که مرا ز آن عکس دید

در دل و جان شعله ای آمد پدید

آنچه

دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم جان

در

شجاعت شیر ربانی ستی

در مروت خود که داند کیستی

در

مروت ابر موسایی به تیه

کآمد از وی خوان و نان بی شبیه

ابرها

گندم دهد کان را به جهد

پخته و شیرین کند مردم چو شهید

ابر

موسی پر رحمت برگشاد

پخته و شیرین بی زحمت بداد

از

برای پخته خواران کرم

رحمتش افراشت در عالم علم

تا

چهل سال آن وظیفه و آن عطا

کم نشد یک روز از آن اهل رجا

تا هم

ایشان از خسیسی خاستند

گندنا و تره و خس خواستند (۱)

مکانی که قوم بنی اسرائیل در آنجا درخواست های جدیدشان را مطرح کردند



قسمت سوم: جواب های حکیمانه ی موسی به درخواست های جدید قومش

در قرآن آمده است:

۱- موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» (۱)

در حقیقت موسی به آن ها گفت: اگر بنای کامیابی از این ها رادارید، باید به شهر رفته و با دشمنانتان بجنگید، شما از یک سو حال جهاد ندارید و از طرف دیگر تمام امتیازات شهرنشینی را می خواهید؟!!

گفت آیا می کنید از اقتصار

شیء دانی را به عالی اختیار

پس فرود آید اندر مصر تن

بر مراد خود کنید آنجا وطن

آنچه می خواهید در شهر مجاز

مر شمارا هست از سیر و پیاز (۲)

نکته ها

□ منظور از (مصر)

بعضی از مفسران معتقدند که «مصر» در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه این ها هست، ولی این برنامه خودسازی در آنجا نیست.

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند که منظور این است ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع به خاطر ضعف و زبونی شما است، نیرومند شوید و با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آن ها بگیریید تا همه چیز برای شما فراهم گردد. (۳)

دلیل آن را این می دانند که: بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به «مصر» را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند. بعلاوه تنوین مصرراً دلیل بر نکره بودن آن است، بنابراین نمی تواند اشاره به کشور معروف مصر باشد.

□ دستور جهاد با عمالقه فلسطین

۱- (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی

قرارداد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونى را شکست) و شمارا حاکم و صاحب اختیار خود قرارداد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود! « (۴)

۱- بقره: ۶۱ (... قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص ۲۷-۲۸

۳- رشید رضا، تفسیر المنار، ذیل آیه

۴- مائده: ۲۰ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ)

۲- «موسی به قوم خود چنین گفت که شما به سرزمین مقدّسی که خداوند برایتان مقرر داشته است وارد شوید و برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه نکنید، اگر به این فرمان پشت کنید زیان خواهید دید». (۱)

ای محمد صلی الله علیه و آله آور

از موسی به یاد

چون که گفت او قوم خود را از وداد

کای گروه از نعمت رب العباد

که شمارا داده او آرید یاد

چون که گردانید او پیغمبران

در شما هم باز شاهان و سران

بر شما داد آنچه از خلق جهان

بر کسی آن را نداد از انس و جان

چون شکاف بحر و نزل مائده

تا شمارا باشد افزون فایده

ای گروه من درآید از رضا

در زمینی بر فواکه پر نوا

کآن فلسطین است یا خود ارض شام

یا بود بیت المقدس آن به نام

آن زمین که حق نوشته بر شما

نزد قسمت تا در آن گیرید جا

چون که ایشان را ز جباران هراس

بود در دل می نمودند التماس

تا به سوی مصر برگردند باز

با نقیبان بودشان این گونه راز

کاش ما را بود سالاری به پیش

بازمان می برد تا بر جای خویش

(۲)

نکته ها

□ شکر نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان بنی اسرائیل

می گویند تنها در زمان موسی بن عمران بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و تمام هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند (در قسمت های بعد به آن داستان می پردازیم) در زمره پیامبران قرار گرفتند.

چرا خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل «شمارا صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرارداد» و به شما چیزهایی داد که به احدی از عالمیان نداد؟» زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان بودند و هیچ گونه اختیاری از خود نداشتند و با آن ها همچون حیوانات اسیر معامله می شد، خداوند به برکت قیام موسی بن عمران زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست و پای آن ها گشود و آن ها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

□ (ملک)

در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالک و صاحب اختیار چیزی است در کتب لغت می خوانیم: «الملک من کان له الملک و الملک هو ما یملکه الانسان و یتصرف به- او- العظمه و السلطه»: (ملک کسی است که ملک داشته و ملک کلیه چیزهایی است که انسان مالک آن می شود و در آن تصرف می کند)

(*) در حدیثی در تفسیر در المنثور از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: (کانت بنو اسرائیل اذا کان لاحدهم خادم و دابه و امراه کتب ملکا): (هنگامی که کسی از بنی اسرائیل دارای همسر و خدمتکار و مرکب بود، به او ملک می گفتند) (۳) در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس از بنی اسرائیل که دارای همسر، خدمتکار و مرکب بود به او ملک می گفتند. (۴)

۱- مائده: ۲۱ (یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۱

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۳۱۹؛ طبری، تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۰۸

۴- مکارم شبرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲

ضمناً اگر ملوک به معنای سلاطین باشد، همه ی مردم نمی توانند پادشاه باشند؛ بنابراین ملک، به معنای صاحب اختیار است.

□ (ارض مقدسه)

- سرزمین بیت المقدس؟

- شام؟

- اردن؟

- فلسطین؟

- سرزمین طور؟

بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس تمام منطقه شامات باشد که با همه این احتمالات سازگار است، زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی و سرزمین ظهور ادیان بزرگ و در طول تاریخ مدت ها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده و به همین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است اگرچه گاهی به خصوص منطقه بیت المقدس نیز این نام اطلاق می شود.

□ (كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ)

خداوند چنین مقرر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس به آرامش و رفاه زندگی کنند (مشروط به اینکه آن را از لوٹ شرک و بت پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیا منحرف نشوند) اما اگر این دستور را بکار نبندند زیان های سنگینی دامان آن ها را خواهد گرفت و این تقدیر مشروط بشرائطی بود که آن ها انجام ندادند همان طور که در آیات بعد استفاده می شود.

۷ (دستور به ترک حوریب) در تورات:

از زبان حضرت موسی علیه السلام آمده است:

- ای مردم وقتی ما در کوه حوریب بودیم خداوند خدایمان به ما فرمود: به اندازه ی کافی در اینجا مانده اید.

- اکنون بروید و سرزمین کوهستانی اموری ها، نواحی درّه ی اردن، دشت ها و کوهستان ها، صحرای نِگب و تمامی سرزمین کنعان و لبنان، یعنی همه ی نواحی سواحل مدیترانه تا رود فرات را اشغال نمایید.

- تمامی آن را به شما می دهم، داخل شده، آن را تصرف کنید، چون این سرزمینی است که من به نیاکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسل های آینده ی ایشان وعده داده ام. (۱)

(فاصله ی کوه حوریب تا قادش برنیع از طریق کوه سعیر ۱۱ روز است)

قسمت چهارم: پیمان شکنی بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: یهود به بهانه ی این که تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند.

۱- «سپس (باینکه پیمان بسته بودید) همه ی شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.» (۱)

۱- «سپس شما پس از این، روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید.» (۲)

و خداوند در مورد آن ها می گوید:

۲- «اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید (و این ها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) درحالی که اگر بعضی از آن ها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید! باینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست. (*) این ها همان کسانی که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند از این رو عذاب آن ها تخفیف داده نمی شود و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد.» (۳)

بازگشتید از ره اندر آزمون

جز کمی منکم وانتم معرضون (۴)

باز برگشتند قومی ناتمام

سوی ادنی منزل از اعلی مقام

از ره دارالسلام روح باز

خیره برگشتند بر شهر مجاز

گر نبود از فضل حق وز رحمتش

در زیان بودید و دور از حضرتش

فضل حق جز عقل کامل سیر نیست

جز زوی ره بر نزول خیر نیست (۵)

ثم اقررتم وانتم تشهدون

ثم انتم هؤلاء تقتلون

خود گواهد آنچه کردید اعتراف

می کشید آن دیگران را بی خلاف

فرقه ای را همچو آن بیگانه ها

می کنید اخراجشان از خانه ها

پشت یکدیگر شدید اندر گناه

ز ره عدوان و حق باشد گواه

و آن اسیران را که آرند از مقام

افدیه بدهید این شمارا شد حرام

شد حرام اخراجشان در کل حال

می کنید این سان حرامی را حلال

بگروید آیا به بعضی از کتاب

کافر بعضی شوید از ناصواب (۶)

۱- بقره: ۸۳ (... ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ)

۲- بقره: ۶۴ (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

۳- بقره: ۸۵-۸۶ (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فِرْيَقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمُ أُسَارَى تُفَدُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوُمُنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۶

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۸

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۷

□ سرزنش خداوند

خداوند بنی اسرائیل را سرزنش می کند که علی رغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین هایتان بیرون کردید. شما موظف بودید یک جامعه ی متحد بر اساس روابط صحیح خانوادگی و رسیدگی به محرومان تشکیل دهید، ولی به جای آن در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را یاری و حمایت نمودید و در جامعه، هرج و مرج و تفرقه و خونریزی را رواج دادید. با حمایت شما، حاکمان ظالم جرئت قتل و تبعید پیدا کردند و عجیب اینکه شما به حکم تورات، اگر در این درگیری ها اسیری داشته باشید با پرداخت فدیة آزادش می نمایید، درحالی که حکم تورات را در تحریم قتل و تبعید، گوش نمی دهید. حاضرید همدیگر را به دست خود بکشید، ولی حاضر نیستید اسیر یکدیگر باشید! اگر اسارت توهین است، کشتن از آن بدتر است و اگر فدیة دادن و آزاد کردن اسیران، فرمان تورات است، نهی از قتل و تبعید هم فرمان خداوند است! آری، شما تسلیم فرمان خداوند نیستید، بلکه آیات الهی را هر جا مطابق میل و سلیقه ی خودتان باشد می پذیرید و هر کجا نباشد، زیر بار نمی روید.

این آیه نسبت به خطر التقاط، هشدار می دهد که چگونه افرادی بخشی از دین را می پذیرند و قسمت دیگر آن را رها می کنند. مسلمانانی که به احکام فردی عمل می کنند، ولی نسبت به مسائل اجتماعی بی تفاوت اند، باید در انتظار خواری و ذلت دنیا و عذاب قیامت باشند. ای بسا کسانی که شرایط و احکام نماز و روزه را مراعات می کنند، ولی در شرایط و وظایف حاکم و حکومت، متعهد نیستند.

□ تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

قرآن مجید بارها یهود را در برابر اعمال ضدونقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند، به خصوص اینکه آن ها احکام کوچک تر را عمل می کردند، اما در برابر احکام مهم تر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبان از خانه و دیارشان، مخالفت می کردند.

در حقیقت آن ها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده از دادن فدیة برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.

اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود، زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمان بردار از عاصی و گنه کار شناخته می شود که عمل به دستوری برخلاف منافع شخصی باشد، آن ها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤمنان راستین هستند و آن ها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، بنابراین تبعیض در اجرای قوانین نشانه روح تمرد و احیاناً عدم ایمان است؛ و به تعبیر دیگر اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آن را محترم بشمرد و گر نه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان و لذا همیشه مؤمنان را از منافقان از این طریق می توان شناخت، مؤمنان در برابر همه قوانین الهی تسلیم اند و منافقان طرفدار تبعیض و همان طور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل، رسوایی و ذلت و بدبختی است، ملتی که

جز به جنبه های مادی دین آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.

این از نظر دنیا و اما از نظر آخرت همان گونه که قرآن می گوید شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است. البته این قانون مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است و چه بسیارند تبعیض گران و چه بدبخت و رسوایند این گروه!؟

قسمت پنجم: عاقبت پیمان شکنان در این دنیا و آخرت

در قرآن آمده است خداوند آن ها را در برابر این نقض پیمان به رسوایی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می کند.

۱- «برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.»

۲- «در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض این است که»: آن ها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند «و به همین دلیل» عذاب آن ها تخفیف داده نمی شود و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد (۱).

۳- «به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آن ها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آن ها در گذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد!» (۲).

پس جزا چبود شمارا زین فعال

در حیات دنیوی غیر از وبال

هم شوید اندر قیامت سخت ردّ

بر عذابی کآن بسی باشد اشّد

حق نباشد غافل از کردارتان

بدهد از آتش جزای کارتان

نزد آن کش دید جان تاریک نیست

فعل بد در هیچ دینی نیک نیست

نیک و بد عقلی است یعنی در ازل

بود ثابت نزد عقل بی خلل

تا نپنداری که این مسکین عقول

می تواند کرد درک آن اصول

عقلی آن داند که در معنی سر است

عقل کسی در مثل گوش خر است

گوش هر خر بشنود آواز را

لیک کی تمیز بدهد راز را

چون صدایی بشنود از پشت سر

بر در اسطبل اندازد نظر

-
- ۱- بقره: ۸۵-۸۶ (... فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
*) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَّرُونَ
- ۲- مائده: ۱۳ (فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ...)

تجربت کرده است او در مطلبش
که علف آورده یا جو صاحبش
عقلی آن کر حسن و قبح آگه بود
در نظر باعقل کلّ همره بود
عقل او بگذشته از فوق فلک
گشته یک در عقل و دانش با ملک
گر نباشد پیرو اندر جزء و کل
عقل او باعقل اخیار و رسل
نیست آگه جز به کسب از زشت و نیک
با بهایم هست در دانش شریک
پس کشد گر یک بهیمه با لگد
دیگری را یا کند خارج ز حد
همچنین که دیده گردد ممکن است
کی کند فرض اینکه نامستحسن است
رایضی پس باید از معبودشان
سازد اندر حد خود محدودشان
آن کند تصدیق جمله از کتاب
که نگرده هیچ عقلش از صواب
یعنی اندر عقل و دانش کامل است
بر کتاب از راه فطرت عامل است
گر مسلمان است ور گبر و یهود

فعل نیکش نزد حق دارد نمود
و آن گروهی که خرنند از عاریت
ملک دنیا بر حیات آخرت
نیست تخفیفی بر ایشان در عذاب
زآنکه شد ملکات نفس آن اکتساب
ظلم و عدوان کرده کسب اندر عمل
رفته عقل و مانده نفس اندر محل
ناصری از عقلشان بر جا نماند
عقل یار آن نشد کو را نخواند
عقل را کن یار خود گر آدمی
هر چه کم یابی تو زو یاری کمی
عقل را مفروش یک جو بر دو کون
کت بود او در دو عالم یار و عون
عقل و روح و قلب کآن یار تواند
روز تنهایی مددکار تواند
جمله بفروشی به نفس پرهوس
پس که باشد در غمت فریادرس؟
هرکسی اندر عمل یار خود است
روز وانفسا گرفتار خود است
باش با آن کو نگه دارد سرت
باشد اندر روز محنت ناصر
اندر آن روزی که بینی بی مدد

مانده ای از هم‌رهان معتمد

نالی اندر حق که ای فریادرس

جز تو نبود ناصری از پیش و پس

گوید او من یار هر نیک و بدم

نی به تنها یار تو نابخردم

از تو خلقی پیش من نالیده اند

کز تو بس عدوان و خواری دیده اند

داد مظلومان دهم یا داد تو؟

که به ظلم است و ستم بنیاد تو

گو چه خواهی یاری از من در عقاب

چون دهم بر دادخواهانت جواب

گو درین درگه تو تنها بنده ای؟

هست یا هر گوشه ای خواننده ای؟

هر کسی خواند مرا کای مستعان

داد مظلومان بگیر از ظالمان

آن اسیرانی که راندی از دیار

فدیه دادی کشتی این سان خوار و زار

حاضرند اینک سراسر دادخواه

سوی من آورده از جورت پناه

حق آن‌ها را ادا کن لا کلام

من گذشتم از حقوق خود تمام

هست امروز آن زمان داوری

گر که می دادند پندت اهل هوش
می گرفتی از کلام حق دو گوش
چو نشد امروز آن خروش و جوش تو
و آن ز قول حق گرفته گوش تو
از که خواهی یاری امروز ای غبین
چون نیاری در نظر آن ظلم و کین
داد خواهان دگر داری به پیش
و آن تو را قلب است و عقل و روح خویش
با تو می باشند هر یک در تقاص
دادخواه و کینه ور بر وجه خاص
و آن قوای عقلی و روحی تمام
خونی اند و با تو اندر انتقام
یاورت بودند و اکنون دشمن اند
از تو گریان در حضور ذوالمن اند
خود گواهم که قتیل و دربه در
کرده ای بر نارواشان از مقرر
بوده ای پیوسته در آزارشان
تا چه جای آنکه باشی یارشان
چون یزید و شمر و آن بدگوهرا
کشته ای ذریه پیغمبران
بازداری مدعی جز قلب و هوش

و آن بود اعضای تو چون چشم و گوش

جمله را کردی بنا موقع تو صرف

با تو روز داوری دارند حرف

چشم پوشیدی و بستی هر دو گوش

از حق و از قول حق بی جان و هوش

و آن دگر اعضا که یار خانه اند

با تو اکنون خونی و بیگانه اند

جز زیانت کآنهم از ناچاری

خواهد از من روز محنت یاری ای

هم نپنداری که آن گویای تست

با تو غیر و یار با اعضای تست

در نهان گوید مرا غدار کرد

ظلم با من از ره گفتار کرد

فحش می گفت و سخن بر یاوه بس

برقرار خود نبودم یک نفس

بوده اند اعضا ز دستت بر ستوه

گو تو خود گویم چه من با این گروه

من به روز دادخواهی قاضی ام

مدعی را کن رضا من راضی ام

پیش از این بر یاری و همراهی ات

داده بودم زین همه آگاهی ات

بس رسول آمد پی غمخواری ات

تا کنند آگه ز روز خواری ات
این است آن روزی که گفتند انبیا
تو نکردی گوش حرفی از نیا
همچو کنعان سر کشیدی ز امر نوح
خودتویی کنعان و نوح پیر روح
منت نوح کشیدن سخت بود
منت کوهت به سهل از بخت بود
بخت خوش در کشتی نوح برد
بخت بد بر کوه بی روح برد
بخت نیکو پیرو پیغمبر است
بخت بد دنبال نفس ابتر است
با کتاب آمد رسول ذوالجلال
تا هدایت را شناسی از ضلال (۱)
پس یقین ز اشکستن پیمانشان
باز راندیم از در احسانشان
هم بگرداندیم زان سستی بسی
در عقوبت قلب هاشان را قسی (۲)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۷

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۷

در لغت به معنی «طرد و دور ساختن» است و هنگامی که به خدا نسبت داده شود به معنی محروم ساختن از رحمتش است.

از ماده «قساوت» در اصل به سنگ های سخت اطلاق می شود و به همین تناسب به کسانی که در برابر حقایق هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی دهند نیز گفته می شود. در حقیقت آن ها به جرم پیمان شکنی با این دو مجازات، کیفر دیدند، هم از رحمت خدا دور شدند و هم افکار و قلوب آن ها متحجر و غیرقابل انعطاف شد.

□ آیا خدا کسی را سنگدل می کند؟

با دقت در آیات مختلف قرآن و حتی در آیه مورد بحث روشن می شود که در موارد بسیاری افراد بر اثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم می شوند و در حقیقت عملشان سرچشمه یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی می گردد، که گاه نمی توانند خود را به هیچ وجه از عواقب آن برکنار دارند، اما از آنجا که هر سببی اثرش به فرمان خدا است این گونه آثار در قرآن به خداوند نسبت داده شده است.

روشن است که این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه می گیرد هیچ گونه منافاتی با روح اختیار و آزادی اراده ندارد، زیرا مقدمات آن به وسیله خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده اند و این ها محصولات قهری اعمال خود آن ها است.

خلاصه اینکه: تمام هدایت ها و ضلالت ها و مانند آن که در قرآن به خداوند نسبت داده شده است حتماً به خاطر مقدمات و اعمالی است که قبلاً از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیدا کرده اند و گرنه هیچ گاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند.

در مورد آثار قساوت آنها در قرآن آمده است:

۱- «کلمات را تحریف می کنند و از محل و مسیر آن بیرون می برند» و «قسمت های زیادی از آنچه به آن ها گفته شده بود به دست فراموشی می سپارند». (۱)

۲- «هر روز به خیانت تازه ای از آن ها پی می بریم مگر دسته ای از آن ها که از این جنایتها برکنارند و در اقلیتند». (۲)

قلب قاسی از نشان دوزخ است

درخور آن سست عهدی این فح است

می کنند از عمد تحریف کلام

در قساوت این عمل باشد تمام

۱- مائده: ۱۳ (... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...)

۲- مائده: ۱۳ (... وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)

منقلب یعنی به تأویلات خام
می کنند احکام تورات و کلام
حظ وافی رفتشان یکجا ز یاد
که بر ایشان حق به وعظ و پند داد
نیست زایل اطلاعات بر یهود
وان خیانت ها کز ایشان رخ نمود
دائم اعنی آگهی از حالشان
تا چه باشد پیشه و افعالشان
خائن اند و بد سیر جز اندکی
که نماندند از دیانت در شکی
پس زایشان در گذر یعنی بیوش
آن قبیح وز بیانش شو خموش
محسنان را دوست می دارد خدا
نیک باشد عفو و صفح از هر خطا
عفو احسان است و بس مستحسن است
گر به کافر یا که آن بر مؤمن است

(۱)

نکته ها

□ تحریف تورات

می دانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده، سپس جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعاً قسمت های فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا به دست فراموشی سپرده شد و آنچه به دست آن ها آمد بخشی از کتاب واقعی موسی علیه السلام بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آن ها همین بخش را نیز گاهی به دست فراموشی سپردند. آن ها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می زدند، گاهی تحریف آن ها تحریف معنوی بود، یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آن ها نازل شده بود، برخلاف معنی واقعی آن تفسیر

می کردند، الفاظ را به صورت اصلی حفظ می نمودند و معانی آن را دگرگون می ساختند و گاهی دست به تحریف لفظی می زدند و از روی استهزاء بجای اینکه بگویند: «سمعنا و اطعنا» (شنیدیم و اطاعت کردیم) می گفتند: «سمعنا و عصینا!» (شنیدیم و مخالفت کردیم!) و گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی می زدند، آنچه را موافق میلشان آشکار و آنچه برخلاف میلشان بود کتمان می کردند، حتی گاهی باوجود حاضر بودن کتاب آسمانی برای اغفال مردم دست روی قسمتی از آن می گذاشتند، که طرف نتواند آن را بخواند

□ (خائنه)

گرچه اسم فاعل است ولی در اینجا معنی مصدری دارد و مساوی باخیانت است؛ و در ادبیات عرب این موضوع سابقه دارد که اسم فاعل به معنی مصدری می آید مانند (عافیه و خاطیه)؛ و این احتمال را نیز داده اند که خائنه صفت طائفه است که در تقدیر است

□ (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ)

آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرف نظر کند؟ یا از اکثریت ناصالح؟
ظاهر آیه، احتمال دوم را تقویت می کند، زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده اند که مشمول عفو شوند.

قسمت ششم: بررسی سرزمین کنعان را با رهبر

در تورات آمده است:

- زمانی که موسی در قادش بود، قاصدانی نزد پادشاه ادوم فرستاد و گفت: ما از نسل برادر تو اسرائیل هستیم و تو سرنوشت غم انگیز ما را می دانی که چه طور اجداد ما به مصر رفته، سال های سال در آنجا ماندند و برده ی مصری ها شدند.

- اما وقتی که به درگاه خداوند فریاد برآوردیم، او دعای ما را مستجاب فرمود و فرشته ای فرستاده ما را از مصر بیرون آورد.

- حالا ما در قادش هستیم و در مرز سرزمین تو اردو زده ایم.

- خواهش می کنیم به ما اجازه دهی از داخل مملکت تو عبور کنیم، از میان مزارع و باغ های انگور شما عبور نخواهیم کرد و حتی از چاه های شما آب نمی نوشیم، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج نخواهیم شد تا از خاک کشورتان بیرون رویم. (۱)

- ولی پادشاه ادوم گفت: «داخل نشوید! اگر بخواهید وارد سرزمین من شوید با لشگر به مقابله ی شما خواهیم آمد»

- فرستادگان اسرائیلی در جواب گفتند: «ای پادشاه ما فقط از شاهراه می گذریم و حتی آب شما را بدون پرداخت قیمت آن نخواهیم نوشید، ما فقط می خواهیم از اینجا عبور کنیم و بس» ولی پادشاه ادوم اخطار نمود که داخل نشوند. سپس سپاهی عظیم و نیرومند علیه اسرائیل بسیج کرد.

- چون ادومی ها اجازه ی عبور از داخل کشورشان را به قوم اسرائیل ندادند، پس بنی اسرائیل بازگشتند و از راهی دیگر رفتند. (۲)

اما خداوند به موسی فرمود: «افرادی به سرزمین کنعان که می خواهیم آن را به قوم اسرائیل بدهم بفرست تا آن را بررسی کنند. از هر قبیله یک رهبر بفرست» (در آن موقع بنی اسرائیل در صحرای فاران اردو زده بودند)

موسی طبق دستور خداوند عمل کرده، این دوازده رهبر را به سرزمین کنعان فرستاد. (۳)

۱. شمعون پسر ذکور، از قبیله ی رثوبین؛

۲. شافاط پسر حوری، از قبیله ی شمعون؛

۳. کالیب پسر یَفْتَه؛ از قبیله ی یهودا؛

۴. یجال پسر یوسف، از قبیله ی یساکار؛

۵. هوشع (یوشع) پسر نون، از قبیله ی افرایم؛

۱- قوم ادوم از نسل عیسو برادر حضرت یعقوب (که لقبش اسرائیل بود) بودند.

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۰، آیات: ۱۴-۲۱

۳- سفر اعداد، اصحاح ۱۳، آیات: ۱-۲۵

۶. فلطی پسر رافو، از قبیله ی بنیامین؛

۷. جدی ئیل پسر سودی، از قبیله ی زبولون؛

۸. جدی پسر سوسی، از قبیله ی منسی؛

۹. عمی ئیل پسر جملی، از قبیله ی دان؛

۱۰. ستور پسر میکائیل، از قبیله ی اشیر؛

۱۱. نحبی پسر وفسی، از قبیله ی نفتالی؛

۱۲. جاوئیل پسر ماکی، از قبیله ی جاد.

در همین زمان بود که موسی اسم هوشع را به یوشع تغییر داد. (۱)

- موسی ایشان را با این دستورات اعزام نمود: از اینجا به سمت شمال بروید و از صحرای نِگب گذشته، خود را به سرزمین کوهستانی برسانید و ببینید وضع سرزمین موعود از چه قرار است و مردمی که در آنجا ساکن اند، چگونه اند؟ قوی هستند یا ضعیف؟ بسیارند یا کم؟

- زمینشان حاصلخیز است یا نه؟ شهرهایشان چگونه اند؟ حصار دارند یا بی حصارند؟ زمینشان بارور است یا بایر؟ در آنجا درخت زیاد است یا کم؟ هراس به خود راه ندهید و مقداری از محصولات آنجا را به عنوان نمونه با خود بیاورید. (آن موقع فصل نوبر انگور بود) پس ایشان رفته، وضع زمین را از بیابان «صین تا رحوب» نزدیک «گذرگاه حمات» بررسی کردند.

۱. در مسیر خود به سوی شمال، اول از «صحرای نگب» گذشته، به حبرون رسیدند.

در آنجا قبایل اخیمان، شیشای و تلمای را که از نسل عناق بودند دیدند.

(حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر، بنا شده بود)

۲. سپس به جایی رسیدند که امروزه به «دَرّه ی اشکول» معروف است و در آنجا یک خوشه ی انگور چیدند و با خود آوردند.

آن دَرّه به سبب آن خوشه ی انگوری که چیده شده بود، اشکول یعنی خوشه، نامیده شد. پس از ۴۰ روز ایشان از مأموریت خود بازگشتند.

این ماجرا نیز در جای دیگر از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه آمده:

- آنگاه طبق دستور خداوند، خدایمان کوه حوریب را ترک گفته، از بیابان بزرگ و ترسناک گذشتیم و سرانجام به میان کوهستان های اموری ها رسیدیم.

- بعد به قادش برنیع رسیدیم و من به قوم گفتم: «خداوند، خدایمان این سرزمین را به ما داده است. بروید و همچنانکه به ما امر فرموده آن را تصرف کنید، نترسید و هراس به دلتان راه ندهید» ولی آن ها جواب دادند: «بیاید افرادی به آنجا بفرستیم تا آن سرزمین را بررسی کنند و گزارشی از شهر های آنجا به ما بدهند تا ما بدانیم از چه راهی می توانیم به آنجا رخنه کنیم» این پیشنهاد را پسندیدم و ۱۲ نفر یعنی از هر قبیله

۱ نفر، انتخاب کردم.

۱- هوش یعنی: نجات و یوشع یعنی: خداوند نجات است.

- آن‌ها از میان کوهستان‌ها گذشته به وادی اشکول رسیده، آنجا را بررسی کردند و با نمونه‌هایی از میوه‌های آن سرزمین مراجعت نموده، گفتند: «سرزمینی که خداوند خدایمان به ما داده است، سرزمین حاصلخیزی است» (۱)

قسمت هفتم: گزارش این رهبران به موسی علیه السلام از این قرار بود

در تورات آمده است:

- آنان به موسی، هارون و تمام قوم اسرائیل که در قادش (واقع در صحرای فاران) بودند، از وضعیت آنجا گزارش داده، میوه‌هایی را هم که با خود آورده بودند به آن‌ها نشان دادند.

- به سرزمینی که ما را جهت بررسی آن فرستادی، رسیدیم، سرزمینی است حاصلخیز که شیر و عسل در آن جاری است. این هم میوه‌هایی است که با خود آورده ایم، اما ساکنان آنجا خیلی قوی هستند و شهرهایشان حصار دار و بسیار بزرگ است.

- از این گذشته غول‌های عمالیقی را هم در آنجا دیدیم. عمالیقی‌ها در صحرای نگب، حتی‌ها و یبوسی‌ها و اموری‌ها در نقاط کوهستانی و کنعانی‌ها در ساحل دریای مدیترانه و کناره‌ی رود اردن سکونت دارند. «کالیب» (شوهر خواهر موسی) بنی اسرائیل را که در حضور موسی ایستاده بودند خاطر جمع نموده، گفت: بیایید فوراً هجوم ببریم و آنجا را تصرف کنیم، چون می‌توانیم آن را فتح نماییم. اما همراهان کالیب گفتند: «ما از عهده‌ی این اقوام نیرومند بر نمی‌آییم، چون از ما قوی‌ترند»

- بنابراین گزارش آن‌ها منفی و حاکی از آن بود که آن سرزمین، آن‌ها را از پای در خواهد آورد.

- آن‌ها گفتند: «اهالی آنجا قوی‌هیکل هستند. ما در آنجا عناقی‌ها را دیدیم که از نسل مردمان غول‌پیکر قدیم‌اند چنان‌قد بلندی داشتند که ما در برابرشان همچون ملخ بودیم» (۲)

قسمت هشتم: عکس العمل بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب

در مورد عکس‌العمل بنی اسرائیل برابر پیشنهاد موسی در قرآن آمده است بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی - همان‌طور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی‌اطلاع است که مایل‌اند همه پیروزی‌ها در سایه تصادف‌ها و یا معجزات برای آن‌ها فراهم شود و به اصطلاح لقمه را بگیرند و درد هانشان بگذارند به او گفتند:

۱- «ای موسی! تو که میدانی در این سرزمین جمعیتی جبار و زورمند زندگی می‌کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آن‌ها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند، هنگامی که آن‌ها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس نخواهیم گذاشت» (*)

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱، آیات: ۱۹ - ۲۵

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۳، آیات: ۲۶ - ۳۳

۲- «(ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آن ها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد؛ و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (*). (۱)

گفت موسی بر مگردید از طریق

بر عقب ها وز فراخی سوی ضیق

این ز ضعف و بی وثوقی بر خداست

پس به خسران باز گردید این جفاست

قوم گفتند ای کلیم این سرزمین

جای جباران بود نبود امین

وان گروهی پر نهیب و شوکت اند

برتر از ما در قوام و قوت اند

نیست ما را طاقت نیرویشان

تا به چنگ آریم رو بر سویشان

ما در آن داخل نگردیم از فسون

جز که جباران روند از آن برون

چون برون رفتند ما داخل شویم

تا نه ز ایشان خوار و مستأصل شویم

یوشع و کالب دو مرد حق پرست

قوم را گفتند از خوف شکست

سوی جباران ز باب قریه تنگ

اندر آید از هر آن سو بی درنگ

راه ندهید آن که بر صحرا روند

گر کنید این در زمان بی پا شوند

پس شما بی شک بر آن ها غالبید

این کنید از خیر خود را طالبید

نیستند ایشان به غیر از جسم و تن

خالی از قلب اند و بی عقل و فطن

تکیه بر پروردگار خود کنید

گر شما بر وعده او مؤمنید (۲)

۳- آن ها به خاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آن ها لانه کرده بود، صریحاً به موسی خطاب کرده، گفتند: «ما تا آن ها در این سرزمینند هرگز و ابتدا وارد آن نخواهیم شد تو و پروردگارت که به تو وعده پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید ما در اینجا نشسته ایم!» (۳)

قوم گفتند این نخواهد شد هرگز

که در آییم ایچ در این بوم و مرز

تا که جباران در آنجا ساکن اند

هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند

از دو تن باور تو ای موسی سخن

می نمایی نژده و صد انجمن

رو تو با پروردگارت در قتال

ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال (۴)

۱- مائده: ۲۲-۲۳ (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ) (*) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا أُدْخِلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ إِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (*)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۲

۳- مائده: ۲۴ (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ)

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۲

۷ در تورات آمده است:

- با شنیدن این خبر، قوم اسرائیل تمام شب با صدای بلند گریستند. آن ها از دست موسی و هارون شکایت کرده، گفتند: «کاش در مصر مرده بودیم یا در همین بیابان تلف می شدیم، زیرا مُردن بهتر از این است که به سرزمینی که در پیش داریم برویم! در آنجا خداوند ما را هلاک می کند و زنان و بچه هایمان اسیر می شوند، بیایید به مصر باز گردیم»

- پس به یکدیگر گفتند: «بیایید یک رهبر انتخاب کنیم تا ما را به مصر بازگرداند»

- موسی و هارون در برابر قوم اسرائیل به خاک افتادند. یوشع پسر نون و کالیب پسر یَفْنَه که جزء کسانی بودند که به بررسی سرزمین کنعان رفته بودند، جامه ی خود را چاک زدند و به همه ی قوم خطاب کرده و گفتند: «سرزمینی که بررسی کردیم سرزمین بسیار خوبی است، اگر خداوند از ما راضی است، ما را به سلامت به این سرزمین حاصلخیز خواهد رساند و آن را به ما خواهد داد. پس به ضدّ خداوند قیام نکنید و از مردم آن سرزمین نترسید، چون شکست دادن آن ها برای ما مثل آب خوردن است، خداوند با ماست، ولی آنان پُشتیبانی ندارند، از آن ها نترسید» (۱)

و در جای دیگر آمده است:

- قوم بنی اسرائیل از ورود به آنجا خودداری نموده، علیه دستور خداوند قیام کردند.

- آن ها در خیمه هایشان غُرُغُر و شکایت کرده و گفتند: لایذ خداوند از ما بیزار است که ما را از مصر به اینجا آورده تا به دست اموری ها کشته شویم. کار ما به کجا خواهد کشید؟ برادران ما که آن سرزمین را بررسی کرده اند باخبرهایشان ما را ترسانده اند.

- آن ها می گویند که مردم آن سرزمین بلندقد و قوی هیکل هستند و دیوار شهرهایشان سر به فلک می کشد، آن ها غول هایلی از بنی عناق نیز در آنجا دیده اند

- ولی من به ایشان گفتم: «نترسید و هراس به دلتان راه ندهید. خداوند خدای شما هادی است و برای شما جنگ خواهد کرد، همان طور که قبلاً در مصر و در این بیابان این کار را برای شما کرد. دیده اید که در تمام طول راه از شما مراقبت کرده است، همان طور که یک پدر از بچه اش مواظبت می کند»

- ولی باین همه به خداوند اعتماد نکردند، هرچند خداوند در طول راه آن ها را هدایت می نمود و پیشاپیش آن ها حرکت می کرد تا مکانی برای برپا کردن اردویشان پیدا کند و شب ها با ستونی از آتش و روزها با ستونی از ابر، آن ها را راهنمایی می نمود. (۲)

نکته ها

□ (جبار)

در اصل از ماده «جبر» به معنی اصلاح کردن چیزی است که توأم با فشار و قهر باشد، به همین جهت بستن استخوان شکسته را «جبر» می گویند.

اما به هر یک از این دو معنا به تنهایی نیز آمده است: ۱) جبران کردن ۲) هر نوع قهر و غلبه، (و اگر به خداوند نام «جبار» اطلاق می شود یا به خاطر تسلط او بر همه چیز است و یا به خاطر اصلاح کردن هر موجود نیازمند به اصلاحی است (به هر دو معنی به کار می رود) (۱). ولی بنی اسرائیل می بایست، سرزمین مقدس را با فداکاری و تلاش و کوشش و جهاد به دست آورند و اگر فرضاً برخلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچ گونه اقدامی محو و نابود می شدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت و ارث این منطقه آباد و وسیع می شدند تازه از اداره کردن آن عاجز می ماندند و علاقه ای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی دادند و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.

□ (مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ)

روشن است که مفهوم ظاهر جمله این است که آن دو مرد (یوشع و کالیب) از افرادی بودند که از خدا می ترسیدند و به همین دلیل از غیر خدا وحشتی نداشتند... (۲)

□ (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا)

چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد، نه از غیر او.

این دو نفر (یوشع و کالیب) از کجا می دانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله ی غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد؟! شاید از این نظر بوده که آن ها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی بن عمران دایر بر فتح و پیروزی داشتند می دانستند یک قاعده کلی در تمام جنگ ها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را به مرکز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولاً پیروز خواهند شد.

(*) در نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام در خطبه جهاد نیز به این تاکتیک جنگی اشاره شده فرموده است: (فَوَ اللَّهُ مَا غَزَى قَوْمٌ فِي عَرِّ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلًّا): «به خدا سوگند هیچ ملتی در خانه خود مورد هجوم واقع نشدند مگر اینکه ذلیل شدند». (۳)

۱- منظور از قوم جبار: جمعیت «عمالقه» بوده اند که اندامهای درشت و بلند داشتند و گاهی در باره طول قد آنها مبالغه ها شده و افسانه ها ساخته اند و چنین به نظر می رسد که این گونه افسانه ها که به پاره ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته های بنی اسرائیل است که معمولاً از آنها به عنوان «اسرائیلیات» نام می برند. شاهد این سخن این است که در متن تورات فعلی نیز نمونه ای از این افسانه ها بچشم می خورد. در سفر اعداد اواخر فصل سیزدهم چنین میخوانیم: در باره زمینی که (جاسوسان بنی اسرائیلی) تجسس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند: زمینی که از آن، جهت تجسس نمودنش، گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف مینماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلندقدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد «عناق» که بلندقدانند دیدیم و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز مینمودیم! به هر حال: عمالقه جمعیتی از نژاد سامی بودند که در شمال شبه جزیره عربستان نزدیک صحرای سینا زندگی می کردند، آنها بمصر حمله کردند و مدتها آن را در اختیار داشتند حکومت آنها در حدود ۵۰۰ سال طول کشید. (از سال ۲۲۱۳ قبل از میلاد تا ۱۷۰۳ قبل از میلاد) (وجدی، فرید، دائرة المعارف، ج ۶، ص ۲۳۲، چ سوم)

۲- در تفاسیر آمده است: آن دو نفر از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل بودند، به نام های: «یوشع بن نون» و «کالب بن یوحنا» و نامشان در تورات، سفر تثئیه آمده است. (*) امام باقر علیه السلام فرمودند: این دو نفر، پسر عمومی موسی علیه السلام بودند.

۳- خطبه ۲۷ نهج البلاغه

به علاوه جمعیت «عمالقه» همان طور که دانستیم دارای اندام های درشت بودند (اگرچه جنبه های افسانه ای این مطلب را انکار کردیم) معلوم است چنین جمعیتی در میدان های جنگ بیابانی بهتر می توانند هنرنمایی کنند اما در پیچ و خم کوچه های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند، از همه گذشته به طوری که می گویند آن ها برخلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب می شدند، مجموع این جهات سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حمله ای تضمین کنند.

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم ضمن آیه ۲۴ سوره مائده فرمان جهاد با عمالقه، آمده است: قارون از جمله کسانی بود که از فرمان موسی برای جنگیدن با گردنکشان اریحا در سرزمین مقدس فلسطین خودداری ورزید.

□ جسارت بنی اسرائیل در مقابل موسی

آنها با کلمه «لن» و ابداً مخالفت صریح خود را اظهار داشتند و به خوبی نشان می دهد که استعمار فرعون در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آن ها گذارده بود و وحشت عمیقی در این جمعیت برای جهاد به وجود آورده بود ...

- با این جمله که «تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم»، موسی علیه السلام و وعده های او را در واقع تحقیر کردند و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند. (۱)

قسمت نهم: تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه موسی برای قومش

در مورد نفرین موسی در برابر سرکشی مجدد قومش در قرآن، برخلاف تورات آمده است موسی به کلی از قومش مأیوس گشت و دست به دعا برداشت و جدایی خود را از آن ها با این عبارت تقاضا کرد:

۱- «پروردگارا! من تنها اختیار دار خود و برادرم هستم، خداوندا! میان ما و جمعیت فاسقان و متمردان جدایی بیفکن تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند». (۲)

۱- تورات کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است آنجا که میگوید: و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو (اعتراض کننده) شدند و همگی جماعت به ایشان گفتند: ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه در بیابان وفات می کردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده، زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند ... پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسسان زمین بودند لباس خود را دریدند ...

۲- مائده: ۲۵ (قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)

قصده ايشان بود هارون زان كلام

زان كه سيد خواند قوم او را به نام

چون ز موسی بود او اكبر به سال

سیدش زان قوم خواندی در مقال

قصدهشان یا بوده رب العالمین

جنگ کن یعنی حق ار هستت معین

نیست بر ما حاجت ار یارت رب است

این جهت بر جهل ایشان اقرب است

حاصل اندر قوم زین ره شد نزاع

می نکردند اندر آن امر اجتماع

گفت موسی کای خداوند احد

من نیم مالکک به جز بر نفس خود

هم برادر کوست هارون یار من

ز ابتدا بود او معین در کار من

نیست با من قوم یعنی متفق

جز قلبی از گروه منفرق

پس میان ما و قوم فاسقین

تو جدایی افکن ای سلطان دین (۱)

۷ در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل به عوض قبول این پیشنهاد، ایشان را تهدید به مرگ کردند که ناگاه حضور پر جلال خداوند در خیمه ی عبادت بر تمام قوم نمایان گردید و خداوند به موسی فرمود: «تا به کی این قوم مرا اهانت می کنند؟ آیا بعد از همه ی این معجزاتی که در میان آن ها کرده ام باز به من ایمان نمی آورند؟ من ایشان را با بلایی هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ تر و نیرومند تر به وجود می آورم»

- موسی به خداوند عرض کرد: اما وقتی مصری ها این را بشنوند چه خواهند گفت؟

- آن ها خوب می دانند که تو با چه قدرت عظیمی قوم خود را نجات دادی.

- مصری ها این موضوع را برای ساکنان سرزمین کنعان تعریف خواهند کرد. کنعانی ها اطلاع دارند که تو، ای خداوند با ما هستی و خود را در ابری که بالای سر ماست ظاهر می کنی و با ستون ابر و آتش، شب و روز ما را هدایت می نمایی.

- حال اگر تمام قوم خود را بکشی، مردمی که شهرت تو را شنیده اند خواهند گفت: خداوند ناچار شد آن ها را در بیابان بکشد، چون نتوانست این قوم را به سرزمینی که به آن ها وعده داده بود برساند.

- التماس می کنم، قدرت عظیمت را با بخشیدن گناهان ما نمایان ساخته، محبت عظیم خود را به ما نشان دهی.

- بر ما خشم نگیر و ما را ببخش، هرچند گفته ای که گناه را بدون سزا نمی گذاری و به خاطر گناه پدران، فرزندان را تا نسل سوم و چهارم مجازات می کنی.

- خداوند از تو استدعا می کنم گناهان این قوم را به خاطر محبت عظیم خود ببخشی، همچنان که از روزی که سرزمین مصر را پشت سر گذاشتیم آن ها را مورد عفو خود قرار داده ای

- این مطلب در جای دیگر نیز از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه بیان شده: (۲)

- «در قادش برنیع» وقتی که خداوند به شما گفت به سرزمینی که به شما داده است داخل شوید، از او اطاعت نمودید زیرا باور نکردید که او به شما کمک خواهد کرد.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۲

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۹، آیات: ۲۳-۲۹

- آری از اولین روزی که شمارا شناختم، علیه خداوند یاغی گری کرده اید.

- پس خداوند، خواست شمارا هلاک کند، ولی من ۴۰ شبانه روز در برابر او به خاک افتادم و التماس کرده، گفتم: «ای خداوند، قوم خود را نابود نکن، آن ها میراث تو هستند که با قدرت عظیمت از مصر نجات یافتند. خدمتگزارانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آور و از لجاجت و عصیان و گناه این قوم چشم پوشی کن زیرا اگر آن ها را از بین ببری، مصری ها خواهند گفت که: خداوند قادر نبود آن ها را به ایشان وعده داده بود برساند، آن ها خواهند گفت که: خداوند ایشان را نابود کرد، چون از ایشان بیزار بود و آن ها را به بیابان برد تا آن ها را بکشد. ای خداوند، آن ها قوم تو و میراث تو هستند که آن ها را با قدرت عظیم و دست توانای خود از مصر بیرون آوردی» (۱)

نکته ها

□ در اینکه چرا حضرت موسی علیه السلام فقط از خود و برادرش یاد می کند و از آن دو نفر پرهیزکار که با موسی هم صدا شدند و مردم را برای ورود به شهر دعوت کردند یاد نمی کند؟!

پاسخ: مفسران سخنانی دارند، از جمله: موسی به ثبات قدم آن دو نفر هم اطمینان نداشت.

چون آن دو نفر از سوی مردم به سنگسار تهدید شده بودند، لذا موسی گفت: خدایا! من هیچ قدرتی ندارم، حتی آن دو نفر در معرض خطرند.

□ (فاسق)

معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می شود.

□ جمله (مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ)

(در آیات گذشته) چنین استفاده می شود که: اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا می ترسیدند و یوشع و کالیب جزء آن ها محسوب می شدند، ولی در اینجا می بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می برد و اشاره ای به آن ها نمی کند شاید این موضوع به خاطر آن باشد که هارون هم جانشین موسی بود و هم شاخص ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی و لذا نام او را بخصوص برد.

□ علت درخواست فاصله افتادن برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرانگیرد و تنها دشمنان به کیفر برسند، یا اینکه درخواست می کرد با مرگ کفار، میان آنان و دشمنان فاصله افتد.

قسمت دهم: پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی

۷ در تورات آمده است:

- پس خداوند فرمود: من آن ها را چنانکه استدعا کرده ای می بخرم. ولی به حیات خودم و به حضور پُر جلالم که زمین را پُر کرده است سوگند یاد می کنم که هیچ کدام از آنانی که جلال و معجزات مرا در مصر و در بیابان دیده اند و بارها از توکل نمودن و اطاعت کردن سرباز زده اند، حتی موقّق به دیدن سرزمینی که به اجدادشان وعده داده ام نخواهند شد.

- هر که مرا اهانت کند سرزمین موعود را نخواهد دید. ولی خدمتگزار من کالیب، شخصیت دیگری دارد و پیوسته از صمیم قلب مرا اطاعت کرده است. او را به سرزمینی که برای بررسی آن رفته بود خواهم برد و نسل او مالک آن خواهد شد. حال که قوم اسرائیل تا این حد، از عملیاتی ها و کنعانی های ساکن درّه ها می ترسند، پس بهتر است فردا از سمت دریای سرخ به بیابان مراجعت کنید.

- سپس خداوند به موسی و هارون گفت: این قوم بدکار و شرور تا به کی از من شکایت می کنند؟ تا به کی باید به غرغر آن ها گوش دهم؟ به ایشان بگو که خداوند به حیات خود قسم می خورد که آنچه را که از آن می ترسیدید به سرتان بیاورد. همه ی شما در این بیابان خواهید مرد حتی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد و از دست من شکایت کرده است، وارد سرزمین موعود نخواهد شد.

- فقط کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون اجازه ی ورود به آنجا را دارند. شما گفتید که فرزندانان اسیر ساکنان آن سرزمین می شوند؛ ولی برعکس، من آن ها را به سلامت به آن سرزمین می برم و ایشان مالک سرزمینی خواهند شد که شما آن را رد کردید. اما لاشه های شما در این بیابان خواهد افتاد.

- فرزندانان به خاطر بی ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند بود تا آخرین نفر شما در بیابان بمیرد همان طور که افراد شما مدت ۴۰ روز سرزمین موعود را بررسی کردند، شما نیز مدت ۴۰ سال در بیابان سرگردان خواهید بود، یعنی یک سال بابت هر روز و به این ترتیب چوب گناهان خود را خواهید خورد و خواهید فهمید که مخالفت با من چه سزایی دارد.

- شما ای قوم شرور که به ضد من جمع شده اید، در این بیابان خواهید مرد.

- من که خداوند هستم این را گفته ام. (۱)

قسمت یازدهم: دلداری خداوند به موسی برای عذاب قومش

در قرآن آمده است پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان ها، عواطف موسی تحریک شد و شاید- همان طور که در تورات کنونی آمده است- درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند درباره آن ها نمود، ولی به زودی به او پاسخ داده شد که آن ها چنین استحقاقی را ندارند، نه استحقاق عفو و گذشت، زیرا آن ها همان طور که قرآن می گوید: افراد فاسق و متمرّد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است.

سپس خداوند به موسی می گوید:

۱- «هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید بجا است هیچ گاه درباره آن ها از این سرنوشت غمگین مباش.» (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۴، آیات: ۲۰-۳۵

۲- مائده: ۲۶ (... فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)

پس پشیمان گشت موسی زان دعا

سوی او آمد خطاب از کبریا

که مباش اندوهناک از فاسقان

گر که اندر تیه ماندند این زمان

ز آن که ایشان ز امر حق سر وا زدند

مورد نفرین پیغمبر شدند

مستحق بودند بر نفرین تو

سر چو بکشیدند از تمکین تو

یا مخاطب بد بلا تأس آن رسول

کو ز قصه تیه موسی شد ملول

حق تعالی گوید او را کی امین

تو مشو ز احوال آن مردم غمین

ز امر موسی چون همی سر وا زدند

لایق آن تیه و آن حیرت شدند (۱)

و خداوند گروهی (بر اساس تورات ۸ نفر از رهبرانی بودند که مردم را تحریک به فرار از جهاد کردند) از بنی اسرائیل را که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد...

۲- آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آن ها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آن ها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آن ها را درس عبرتی برای آیندگان قرارداد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

۳- آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شمارا چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند. (۲)

اکنون که مرگ و حیات به دست اوست، پس درراه او پیکار کنید و بدانید که پاداش شما نزد او محفوظ است. زیرا او به آنچه بر شما می

گذرد، آگاه است.

۴- «در راه خدا پیکار کنید و بدانید خداوند شنوا و دانا است» (۳)

سخنان شمارا می شنود و از انگیزه های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است

یا ندیدی آن کسان بی شمار

که برون رفتند از دار و دیار

ألف ها بودند چون باران و برگ

خارج از مسکن شدند از بیم مرگ

بوده اند آن قوم ز اسرائیلیان

وارد این سان گشته ز اخبار و بیان

گفتشان پس حق بمیرید آن تمام

در زمان مردند بر کوی و مقام

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۲

۲- بقره: ۲۴۳ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَكُنُودٌ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَآكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ)

۳- بقره: ۲۴۴ (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

بعد مردن دادشان حق حیات
خواست چون حزقیل از سلطان ذات
زنده گشتند از دعای او همه
گشت زایل زان جماعت واهمه
فضل ها از حق بود بر مردمان
شاکر اغلب نیستند اندر نهمان
آن جماعت طالبان حضرت اند
که برون از خانمان کثرتند
گشته از دار طبیعت دربه در
از بلای غفلت و رنج دگر
هست ایشان را حذر از موت جهل
مرده آن باشد که این گیرد به سهل
امر شد پس تا به موت اختیار
می بمیرند آن جماعت در فرار
جملگی گشتند فانی از ذوات
زان تجلی که بر ایشان شد ز ذات
فانی اندر وحدت ذاتی شدند
وز حیات معنوی سر برزدند
وان بقای عارف از بعد فناست
زنده جاوید در عین بقاست
نیست مستعبد به نزد اهل سیر

کاین بود مقصود از قصه عزیز
گشت از موت طبیعی بر حذر
حق به او آموخت پس موت دگر
تا در آن یابد حیات سرمدی
از فنای خود به ذات سرمدی
ز امر حق چون بست بار از ملک تن
باز روح آید به اصلاح بدن
تا به کلی گردد از تن بی نیاز
قالب اندازد به صحرای مجاز
در همین قالب کند تکمیل روح
در فتوح از فلک ناچار است نوح
تا به ساحل آید این کشتی فرود
روح صاحب دل شود کامل شهود
دیگر او را نیست بر تن احتیاج
واگذارد این طبیعت وین مزاج
ما ندانیم آنچه حق مطلب است
داند آن کو خالق روز و شب است
ای بسا دانش که او نادانی است
عقل می لافد که این برهانی است
شاید ار هم جسم خاکی خاک شد
بعد از آن هم زنده و چالاک شد
مر نه اول جسم آدم خاک بود

حق به قدرت دادش این فضل و نمود

پس چه باک ار هستی پاینده اش

بعد مردن باز سازد زنده اش

صد هزاران بار گر میرد عزیز

زنده در حالش کند خلاق خیر

زین بیان عقل ار ابا بنموده است

بهر ابطال تناسخ بوده است

یا که حق نبود اراده اش بر گزاف

تا کند همسنگ سوزن کوه قاف

می کند قدرت بر آنچه جایز است

نی که او ز اجرای امری عاجز است

آنچه در پرده عدم شد مخفی

عود او جایز نداند فلسفی

مر نه این خاک سیه معدوم بود

وز کمالات بشر محروم بود

حق چنین کردش که بینی ای حکیم

پس چه باک ارزنده شد عظم رمیم

نیست این زیجاد اول صعب تر

قدرت ار داری یقین در دادگر

عود ما در حشر دیگر بین است

گر تو وجهش را ندانی ممکن است

سر و جهر خود ندانی چون تو هیچ

حشر کلی را چه دانی در بسیج

هر دمی اندر وجودت محشری است

در کفت از نیک و بدها دفتری است

گر بخوانی سطری از طومار خویش

سر محشر جمله را دانی ز پیش

حیف کت پای خرد لغزنده است

بر فتادن دم به دم ار زنده است

هر چه از من بشنوی وز غیر من

چیز دیگر فهمی آن را بی سخن

چیز دیگر هم نفهمی ای عزیز

چون عیادی نیست هیچت در تمیز

این ز خودبینی است یا از غفلتی

گر ز خودبینی است باشد آفتی

آفتی نبود ز خودبینی بتر

فهم و نافهمی است او را در دسر

ور ز غفلت باشد آن خود رایش

می توان شاید به فهم افزایش

این قدر کافی است او را عقل و فهم

که بفهمد نسبتش از فهم سهم

رنج خود را یافت پوید بر علاج

رنج جان نبود که از رنج مزاج

نالہ کن چندان که بتوانی به حق

کو ز جهلت بازگرداند ورق
نفس بر تو راه دانش بسته است
عقل دانشمند از انت خسته است
اندکی در جهل خویش اندیشه کن
چاره آن دیو دشمن پیشه کن
یک زمان فارغ مباش از گیرودار
با عدو کن تا توانی کارزار
قتل او واجب تر است اندر سبیل
ز آنکه در اثبات راه آری دلیل
راه حق روشن تر است از مهر و ماه
از دلایل جو دلیلی بهر راه
در قتال نفس دون مردانه باش
خوف مرگ از سر بنه پنهان و فاش
گر بترسی غالب آید دشمنت
بکشد اندر خاک و خون روشن تنت
گوید ار برهانی از نادانی است
گو بهل برهان خود این برهانی است
نیست نفعی مر شمارا در فرار
بعد بیرون رفتن از شهر و دیار
در جهاد از عزم ثابت چاره نیست
خوف و وحشت موجب آواره گی است
خصم آید از پی و غالب شود

عار و ذلت را خود این موجب شود

پشت بر دشمن نمودن علت است

سالم ار مانی حیات ذلت است

زندگی نیک است اما نی به عار

هیچ عاری نیست بدتر از فرار

یک تن ثابت به از صد نفس و ألف

که شوند از جنگ روگردان به خلف

حق سمیع است آنچه گویند آشکار

می نیوشد از ثبات و از قرار

هم بر اسرار نهان باشد علیم

که قوی حالید یا دارید بیم (۱)

نکته ها

□ بیماری طاعون

در یکی از شهرهای شام که حدود هفتاد هزار خانوار جمعیت داشت، بیماری طاعون پیدا شد و با سرعتی عجیب مردم را یکی پس از دیگری از بین می برد.

در این میان عده ای از مردم که توانایی و امکانات کوچ داشتند، به امید این که از مرگ نجات پیدا کنند از شهر خارج شدند، پروردگار، آن ها را در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

□ (أَلَمْ تَرَ) (آیا ندیدی)

در اینجا به معنی آیا نمی دانی است، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله «الم تر» خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند.

□ (الوف)

به معنی هزارها است، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آن ها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند. (۱)

□ (موتوا) (بمیرید)

یک امر لفظی نیست، بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات، حکومت می کند یعنی خداوند، عوامل مرگ آن ها را فراهم ساخت و به سرعت همگی از میان رفتند.

□ (ثُمَّ أَحْيَاهُمْ)

اشاره به زنده شدن آن جمعیت، پس از مرگ است و همان گونه که در شان نزول خواندیم به دعای حزقیل پیامبر، صورت گرفت و از آنجا که بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمت های روشن الهی بود، (هم از نظر خودشان و هم از نظر عبرت مردم)

از برخی روایات استفاده می شود که اصل بیماری مزبور در آن شهر، به عنوان مجازات بود.

زیرا وقتی رهبر و پیشوای آنان از آن ها خواست که خود را برای مبارزه و جهاد آماده کرده و از شهر خارج شوند، آن ها به بهانه اینکه در منطقه جنگی مرض طاعون شایع است، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند و خداوند آن ها را به همان چیزی که بهانه فرار از جنگ قرار داده بودند، مبتلا ساخت.

□ در برخی تفاسیر و روایات آمده است: وقتی حزقیل نبی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل، از آنجا عبور می کرد از خداوند درخواست کرد که آن ها را زنده کند؛ و خداوند دعای او را اجابت کرد و آن ها را مجدداً زنده نمود و به زندگی بازگشتند. (۲)

□ آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟ آیا آنچه در داستان فوق آمده است یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سربسته به آن اشاره کرده و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی، در لباس های حسی است، از آنجا که سرگذشت مزبور جنبه های غیرعادی دارد و هضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده از این رو وقوع چنین حادثه ای را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک «مثال» شمرده اند که حال جمعیتی را که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست

۱- به تفسیر مجمع البیان و قرطبی و روح البیان، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۲- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۹۸

می خورند و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز می گردند شرح می دهد. و طبق این تفسیر جمله «موتوا» (بمیرید) که در آیه آمده، کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله (أحیاهم) (خداوند آن ها را زنده کرد) اشاره به آگاهی و بیداری و به دنبال آن پیروزی است.

طبق این تفسیر روایاتی که در این زمینه وارد شده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند. روایاتی مجعول و اسرائیلی است! اما باید گفت گر چه استفاده مسئله «شکست» و «پیروزی» به دنبال «سستی» و «بیداری» از آیه مزبور موضوع جالبی است ولی انکار نمی توان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی است و نه تنها یک مثال!

آیه حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آن ها را زنده کرد اگر غیرعادی بودن حادثه سبب توجیه و تأویل آن شود باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد.

خلاصه اگر پای این گونه توجیهاات و تفسیرها به قرآن کشیده شود، می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران، غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آن ها را از قبیل «تمثیل» یا به تعبیر امروز به شکل «سمبلیک» دانست و مثلاً سرگذشت «هابیل» و «قابیل» را مثالی برای مبارزه عدالت و حق جویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد.

به علاوه با این تعبیر نمی توان همه روایاتی که در زمینه تفسیر آیه وارد شده است را نادیده گرفت زیرا بعضی از آن ها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آن ها بسیار نارواست.

□ درس عبرت

تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شمارا چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

□ «رجعت» و بازگشت به دنیا

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مسئله امکان «رجعت» است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمده و داستان عزیر یا ارمیا که در آیه ۲۵۹ همین سوره آمده و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بنابراین مانعی ندارد که همین مسئله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم «صدوق» نیز به همین آیه برای امکان مسئله رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسان های پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی بازمی گردند) و نیز می تواند این آیه سندی برای مسئله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

قسمت دوازدهم: مهر ذلت بر بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

۱- «(مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آن ها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چراکه آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این ها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.» (۱)

زد بر ایشان باد ذل و مسکنت

سوی فاقه آمدند از سلطنت

باز برگشتند از حق با غضب

کفر را کفران نعمت شد سبب

کافر آیات بودند از الست

زان به قتل انبیا بردند دست

بود قتل انبیا بر غیر حق

یعنی از پندار باطل زان فرق

فسق و عصیان سهل از آن پنداشتند

که ز حدّ خود تجاوز داشتند

یک نشان گویم تو را ز ارباب جور

کن در این معنی به جد و جهد غور

خویش خواهی، خودپسندی، خودسری

هست اصل فسق و کذب و کافری

یک نشان دیگرش نزد عقول

قول بی فعل است و بحث بی اصول

یک نشان دیگر آمد سوءظن

بر خلائق جملگی از مرد و زن

از منافق هم نمایم یک نشان

تا نمانی از نفاقش در گمان

دارد از هر کس طمع در جاه و مال

لیک خود باشد بخیل از این دو حال

این قدر بهر نشان مورد است

ور نه اوصاف منافق بی حد است

جای خود گویم ز هر یک رازها

تا شناسی زاغ ها از بازها (۲)

نکته ها

□ دلایل مهر ذلت بر بنی اسرائیل

۱. برای کفر و سرپیچی از دستورات خدا و انحراف از توحید به سوی شرک.

۲. مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی و قساوت و بی اعتنائی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد «هم اکنون که این سطور را می نویسم، سرزمین اسلامی لبنان در زیر ضربات وحشتناک و ویرانگر این قوم قساوتمند قرار گرفته و

۱- بقره: ۶۱ (... وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسِيكَةَ وَ بَأُوْ بَعْضِ مِنَ اللّٰهِ، ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ، وَ يَقْتُلُوْنَ النَّبِيْنَ بَعِيْرَ الْحَقِّ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص ۲۷-۲۸

هزاران نفر از زن و کودک و پیر و جوان و حتی بیماران بیمارستان‌ها به طرز رقت‌باری شربت شهادت نوشیده‌اند و پیکرهای متلاشی شده آن‌ها نقش بر زمین گشته و مسلماً آن‌ها کفاره این سنگدلی خود را در آینده خواهند داد».

قسمت سیزدهم: استجابت دعای موسی و عذاب بر بنی اسرائیل

سرانجام دعای موسی علیه السلام به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند، زیرا از طرف خداوند به موسی چنین وحی فرستاده شد که:

۱- «این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملو از انواع مواهب مادی و معنوی بود تا چهل سال محروم خواهند ماند» به علاوه در این چهل سال باید در بیابان‌ها سرگردان باشند (۱)

گفت حق پس گشت بر ایشان حرام

تا چهل سال آن زمین پاک نام

یعنی ارض مقدس از عصیانشان

سازم اندر تیه سرگردانشان (۲)

نکته‌ها

□ علت سرگردانی چهل ساله

یک ملت که سال‌ها در ضعف و ذلت و زبونی و به صورت بردگانی بی‌اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می‌کردند و یا در مزارع و باغ‌هایشان زحمت می‌کشیدند فوراً نمی‌توانند از تمام خلق و خواهی گذشته آزاد شوند و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند.

خواه و ناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته و کسب آمادگی برای زندگی افتخارآمیز آینده، بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر و اگر قرآن آن را به صورت یک مجازات معرفی می‌کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدارکننده ...

باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله که هرگز جنبه انتقامی نداشت (همان‌طور که هیچ‌یک از مجازات الهی چنین نیست بلکه یا سازنده است و یا نتیجه عمل است) و در حقیقت فلسفه‌ای داشت و آن اینکه بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده‌های حقارت و خودکم‌بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آن‌ها لانه کرده بود و حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ همانند موسی علیه السلام روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توأم با افتخار و قدرت و سربلندی باشد آماده شوند و آنچه را به موسی علیه السلام در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادی بخش در سرزمین‌های مقدس گفتند، دلیل روشن این حقیقت بود. لذا می‌بایست سالیان دراز در بیابان‌ها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجاً از میان برود، نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت،

١- مائده: ٢٦ (قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ ...)

٢- صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ١٨٢

در آغوش تعلیمات الهی و درعین حال در میان مشکلات و سختی ها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می بخشد پرورش یابد تا بتواند دست به چنان جهادی بزند و حکومت حق را در سرزمین های مقدس برپا دارد!

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس را به جهت تخلف آنان از فرمان حضرت موسی علیه السلام ، بر آنان و فرزندانشان تحریم کرد و بالاخره نوه های آن ها موفق به ورود شدند. (یعنی تا پدران و فرزندان آنانکه مورد تحریم قرار گرفته بودند زنده بودند، ورود به ارض مقدس حاصل نگردید.) (۱)

در روایات می خوانیم: شبیه داستان بنی اسرائیل، برای مسلمانان هم پیش خواهد آمد.

در عدد اربعین (چهل) (أَرْبَعِينَ سِنَةً) رمزی است، که هم در قهر و هم در لطف الهی به کار می رود. حضرت موسی علیه السلام برای گرفتن تورات، چهل شب در کوه طور ماند و مدت آوارگی قوم یهود چهل سال بود.

□ (يَتِيهُونَ)

از ماده «تیه» به معنی سرگردانی است.

ولی بعداً این نام (نام تیه) به بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و این بیابان بخشی از بیابان سینا بوده است.

□ دیدگاه مولانا

سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان بر اثر نافرمانی «رمزی از عالم مادی است که ارواح در آن سرگردان می شوند و از اصل و مقصود وا می مانند» (۲)

در قصه ی چالش عقل با نفس، همچون تناقض مجنون با ناقه، مولانا بار دیگر از این ماجرا بهره می گیرد و حال، عقل کمال طلب را که برای رهایی از خواهش های نفسانی تلاش می کند به قوم سرگشته بنی اسرائیل در تیه، تشبیه می کند:

روزگارم رفت زین گون حال ها

همچو تیه و قوم موسی سال ها

خطوتینی بود این ره تا وصال

مانده ام در ره ز شستت شصت سال

راه

نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر گشتم زین سواری سیر سیر (۳)

او معتقد است که عامل این گرفتاری، خشم مردان حق است. پس هرگاه سالک، راهنما و مراد پیر خود را تکریم کند، می تواند راه سلوک را

به سرعت بپیماید؛ اما اگر مایه ی خشم او شد، باید امیدوار باشد تا مشمول حلم او واقع شود تا آنکه بلاها از او دور شوند:

۱- محمدی ری شهری، دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۴۳

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۲۳

این جهان تیه است و تو موسی و

ما

از گنه در تیه مانده مبتلا

سال ها ره می رویم و در اخیر

همچنان در منزل اول اسیر

گر دل موسی ز ما راضی بدی

تیه را راه و کران پیدا شدی

ور به کل بیزار بودی او ز ما

کی رسیدی خوانمان هیچ از سما

کی ز سنگی چشمه ها جوشان شدی

در بیابانمان امان جان شدی

بل به جای خوان خود آتش آمدی

اندر این منزل لهب بر ما زدی

چون دو دل شد موسی اندر کار ما

گاه خصم ماست گاهی یار ما

خشمش آتش می زند در رخت ما

حلم او رد می کند تیر بلا

کی بود که حلم گردد خشم نیز

نیست این نادر ز لطف ای عزیز

مدح حاضر وحشت است از بهر این

نام موسی می برم قاصد چنین

ور نه موسی کی روا دارد که من

پیش تو یادآورم از هیچ تن

عهد ما بشکست صدبار و هزار

عهد تو چون کوه ثابت برقرار

عهد ما کاه و به هر بادی زبون

عهد تو کوه و ز صد که هم فزون (۱)

مولانا با این ماجرا نکته ای اخلاقی را نیز مطرح می کند: «چون انسان حدّ و اندازه ی هر چیز را نگه ندارد، آفت هایی را که از افراط و تفریط جاهلانیه ی وی ناشی می شود، به خود جلب می کند؛ تهاون در رعایت ادب که نوعی تقصیر در اداء شکر منعم محسوبست، سالک را از عبادت و قربانت محروم می دارد و به عقوبت حرمان از نیل به معرفت می انجامد» (۲)

«سرگردانی قوم موسی در تیه و رفت و آمد هرروزه ی آن ها در آنجا و رسیدن به نقطه ی اول، مثال حرکت آدمیان غافل است، در سطح طبایع و غرایز که هرگز حرکت صعودی ندارند و زیر پای همّتشان در گلزار هوای نفس فرورفته است.» (۳)

عارفی پرسید از آن پیر کشیش

که تویی خواجه مسن تر یا که ریش

گفت

نه من پیش از او زاییده ام

بی ز ریشی بی جهان را دیده ام

گفت

ریش شد سپید از حال گشت

خوی زشت تو نگر دیده ست وشت

او پس

از تو زاد و از تو بگذرید

تو چنین خشکی ز سودای ثرید

تو بر

آن رنگی که اول زاده ای

یک قدم ز آن پیشتر نهاده ای

همچنان

دوغی ترش در معدنی

خود نکردی زو مخلص روغنی

هم

خمیری خمره ی طینه دری

گر چه عمری در تنور آذری

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۸۳

۲- زرین کوب، سرّنی، ج ۱، ص ۷۰۷

۳- شعبانی، دلیل آفتاب، ص ۲۵۶

چون حشیشی پا به گل بر پشته ای

گر چه از باد هوس سر گشته ای

همچو

قوم موسی اندر حر تیه

مانده ای بر جای چل سال ای سفیه

می روی

هرروز تا شب هروله

خویش می بینی در اول مرحله

نگذری

زین بعد سیصدساله تو

تا که داری عشق آن گوساله تو

تا

خیال عجل از جانشان نرفت

بد بر ایشان تیه چون گرداب تفت

غیر

این عجلی کز او یابیده ای

بی نهایت لطف و نعمت دیده ای

گاو

طبعی ز آن نکویی های زفت

از دلت در عشق این گوساله رفت (۱)

در تورات آمده است:

- افرادی که برای بررسی کنعان رفته بودند با ایجاد ترس و وحشت در دل مردم، آن‌ها را به طغیان علیه خداوند برانگیختند، پس خداوند بلایی فرستاده، آن‌ها را هلاک کرد. از بین این افراد فقط یوشع و کالیب زنده ماندند. وقتی موسی سخنان خداوند را به گوش قوم اسرائیل رسانید، آن‌ها به تلخی گریستند.

- روز بعد، صبح زود آن‌ها برخاسته، روانه‌ی سرزمین موعود شدند.

- آن‌ها می‌گفتند: «ما می‌دانیم که گناه کرده ایم، ولی حالا آماده ایم به سوی سرزمینی برویم که خداوند به ما وعده داده است»

- موسی گفت: اما شما با این کارت‌ها از فرمان خداوند در مورد بازگشت به بیابان سرییچی می‌کنید، پس بدانید که موفق نخواهید شد. نروید، زیرا دشمنانتان شما را شکست خواهند داد، چون خداوند با شما نیست

- شما با عمالیقی‌ها و کنعانی‌ها روبه‌رو شده، در جنگ کشته خواهید شد.

- خداوند با شما نخواهد بود، زیرا شما از پیروی او برگشته‌اید ولی آن‌ها به سخنان موسی توجهی نکردند و با این که صندوق عهد خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، آن‌ها خودسرانه روانه‌ی سرزمین موعود شدند.

- آنگاه عمالیقی‌ها و کنعانی‌های ساکن کوهستان، پایین آمدند و به قوم اسرائیل حمله کرده، آنان را شکست دادند و تا «حرما» تعقیب نمودند. (۲)

این ماجرا در جای دیگر تحت عنوان «خداوند قوم اسرائیل را تنبیه می‌کند» از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه آمده:

- آری خداوند، شکوه‌هایشان را شنید و بسیار غضبناک شد و قسم خورده، گفت: «حتی یک نفر از تمامی این نسل شریر زنده نخواهد ماند تا سرزمین حاصلخیزی را که به پدرانشان وعده داده بودم ببیند، مگر کالیب پسر یفته. من سرزمینی را که او بررسی کرده است به او و نسلش خواهم داد، زیرا از من اطاعت کامل نمود»

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۰۳

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۴، آیات: ۳۶-۴۵

- خداوند به خاطر آن ها بر من نیز خشمناک شد و به من فرمود: «تو به سرزمین موعود داخل نخواهی شد و به جای تو، دستیار (یوشع پسر نون) قوم را هدایت خواهد کرد، او را تشویق کن تا برای به عهده گرفتن رهبری آماده شود»

- سپس خداوند خطاب به همه ی ما فرمود: «من سرزمین موعود را به همان اطفالی که می گفتید: دشمنان آن ها را به اسارت خواهند برد به ملکیت خواهم داد. اما شما اکنون برگردید و از راهی که به سوی دریای سُرخ می رود به بیابان بروید»

- آنگاه قوم اسرائیل اعتراف نموده، به من گفتند: «ما گناه کرده ایم، اما اینک به آن سرزمین می رویم و همان طور که خداوند، خدایمان به ما امر فرموده است برای تصاحب آن خواهیم جنگید» پس سلاح هایشان را به کمر بستند و گمان کردند که غلبه بر تمامی آن ناحیه، آسان خواهد بود ولی خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که این کار را نکنند، زیرا من با ایشان نخواهم رفت و دشمنانشان آن ها را مغلوب خواهند کرد»

- من به ایشان گفتم ولی گوش نکردند، آن ها مغرور شده، فرمان خداوند را اطاعت نکردند و برای جنگیدن به کوهستان برآمدند، ولی اموری هایی که در آنجا ساکن بودند، برای مقابله با آن ها بیرون آمده، مثل زنبور ایشان را دنبال کردند و از سعیر تا حرمه، آن ها را کُشتند.

- آنگاه قوم اسرائیل بازگشته، در حضور خداوند گریستند، ولی خداوند گوش نداد، سپس آن ها مدّت مدیدی در قادش ماندند. (۱)

قسمت پانزدهم: حمله عمالقه به بنی اسرائیل و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون

در تورات آمده است:

- عمالیقی ها به «رفیدیم» آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند.

- موسی به یوشع گفت: «افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقی ها برو. من عصای خدا را به دست گرفته بر فراز تپه خواهم ایستاد» پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیقی ها رفت و موسی و هارون و حور، به بالای تپه رفتند.

- موسی دست های خود را به طرف آسمان بلند کرد تا زمانی که دست های موسی بالا بود، جنگاوران اسرائیلی پیروز می شدند، اما هر وقت دست های خود را از خستگی پایین می آورد عمالیقی ها بر آنان چیره می گشتند. سرانجام موسی خسته شد و دیگر نتوانست دست های خود را بالا- ببرد. پس هارون و حور، او را روی سنگی نشانند و از دو طرف دست های او را تا غروب آفتاب بالا نگه داشتند. در نتیجه یوشع و سپاهیان او، عمالیقی ها را به کلی تار و مار کردند.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: شرح این پیروزی را بنویس تا به یادگار بماند و به یوشع بگو که من نام و نشان مردم عمالیق را از روی زمین محو خواهم کرد. موسی در آن مکان یک قربانگاه ساخت و آن را «یهوه نسی» (: خداوند پرچم پیروزی من است) نامید.

- سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «پرچم خداوند را برافرازید، زیرا خداوند با مردم عمالیق نسل اندر نسل در جنگ خواهد بود.» (۱)

قسمت شانزدهم: مرگ کلثوم (خواهر موسی)

در تورات آمده است:

وقتی قوم اسرائیل در قادش اردو زدند، مریم در آنجا فوت کرد و او را به خاک سپردند. (۲)

قسمت هفدهم: آتشی از جانب خداوند

در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل به خاطر سختی های خود لب به شکایت گشودند.

- خداوند شکایت آن ها را شنید و غضبش افروخته شد. پس آتش خداوند از یک گوشه ی اردو شروع به نابود کردن قوم کرد. ایشان فریاد سر داده، از موسی کمک خواستند و چون موسی برای آنان دعا کرد، آتش متوقف شد.

- از آن پس آنجا را «تبعیره» (سوختن) نامیدند، چون در آنجا آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده بود. (۳)

۱- سفر خروج، اصحاح ۱۷، آیات: ۸-۱۶

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۰، آیه: ۱

۳- سفر اعداد، اصحاح ۱۱، آیات: ۱-۳

قسمت هجدهم: بررسی پیام های قرآنی ۶ دسته آیات

(۱) سوره بقره: آیات ۶۱

(وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِيلِهَا قَالَ أَ تُسَبِّدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَالِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَالِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ) (*)) (۱)

پیام ها

۱. شکم پرستی، عامل هبوط و سقوط انسان هاست. ((لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ)) (اهبطوا))

۲. رفاه طلبی، زمینه ی ذلت و خواری است. ((لَنْ نَصْبِرَ)) (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ))

۳. بی ادبی در گفتگو، نشانه ی روحیه ی سرکش و طغیانگر است.

آن ها می توانستند بجای ((لَنْ نَصْبِرَ)) هرگز صبر نمی کنیم، بگویند: یکنواختی غذا برای ما سنگین شده است؛ و یا بجای ((فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ)) بگویند: ((فَادْعُ لَنَا رَبَّنَا))

۴. بنی اسرائیل، نژاد پر توقع و افزون طلب هستند. ((فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا))

۵. بیان خواسته های جزئی، نشانه ی شدت وابستگی و حقارت طبع است. (بقل، قثاء، فوم، عدس و بصل)

۶. راضی بودن به آنچه خداوند خواسته و صبر بر آن، تأمین کننده ی خیر و مصلحت واقعی انسان است.

(أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ)

۷. شهرنشینی و داشتن همه نوع امکانات، نشانه ی رشد و تکامل نیست، بلکه گاهی مایه ی سقوط و هبوط است.

((اهبطوا مِصْرًا))

۸. کارهای خطرناک، وابسته به افکار انحرافی و خطرناک است. ((يَكْفُرُونَ))، ((يَقْتُلُونَ))

۹. تاریخ انبیا، با شهادت در راه خداوند گره خورده است. ((يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ))

۱۰. تعدی و معصیت پی درپی، موجب کفر و کفر، عامل هرگونه جنایت است. ((يَكْفُرُونَ))، ((عَصَوْا))

۱۱. ذلت و بدبختی، مربوط به نژاد نیست، بلکه مربوط به خصوصیات و عقاید و اعمال انسان هاست.

((ذَالِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ))

(فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (*) (۲)

۱- ترجمه: «و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند. (*)»

۲- ترجمه: «ولی بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آنها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد! (*)»

۱. از پیمان شکنی بنی اسرائیل و عواقب آن عبرت بگیریم. (فِيمَا نَقَضْتُمْ... لَعْنَاهُمْ)
۲. پیمان شکنی، عامل محرومیت از لطف الهی و زمینه ی پیدایش سنگدلی است.
۳. گروهی از بنی اسرائیل، همواره اهل خیانت بودند. (لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ)
۴. پیامبر صلی الله علیه و آله دائماً بر اعمال و رفتار یهود ناظر بودند. (لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ)
۵. در برخورد با دشمن، انصاف را فراموش نکنیم. ((إِلَّا قَلِيلًا)) یعنی همه ی بنی اسرائیل توطئه گر نبودند.
۶. عفو و صفح، از مصادیق احسان است. (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ)... (الْمُحْسِنِينَ)
۷. عفو و گذشت از کافر نیز احسان و نیکی است. (فَاعْفُ عَنْهُمْ)... (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)
۸. نیکوکار، محبوب خداست. (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)

(۳) سوره بقره: آیات ۸۳-۸۶

... ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (*) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (*) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفْدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمِمَّا جَزَاءٌ مَّنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِّنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَسَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ بِعَافٍ لِّعَمَّا تَعْمَلُونَ (*) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (*)

(۱)

۱. تمام احکام اعتقادی، اخلاقی و فقهی، میثاق و عهد خدا با انسان است. بعد از «میثاق» سخن از عقیده توحیدی، احسان به والدین، نماز و زکات آمده است.
 ۲. برای اطمینان از انجام کارهای مهم، سفارش و فرمان کافی نیست، میثاق و عهد لازم است. (أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ)
 ۳. امنیت جان و وطن، سفارش همه مکاتب الهی است. (لَا تَسْفِكُونَ)، (لَا تُخْرِجُونَ)
 ۴. علاقه به وطن، یک حق فطری و طبیعی است و سلب این حق، ظلم آشکار است.
- (وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ)

۵. جامعه به منزله ی پیکری واحد است که افراد آن، اعضای این پیکرند. (دِمَاءُكُمْ)، (أَنْفُسَ كُمْ) از کلمه (دِمَاءُكُمْ) و (أَنْفُسَ كُمْ) استفاده می شود، کشتن یا اخراج دیگری در واقع کشتن و اخراج خود است.

۱- ترجمه: «سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید. (*» و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید. (*» اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیة می دهید و آنان را آزاد می سازید! با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست. (*» اینها همان کسانیاند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد. (*»

۶. قرآن، کشتن دیگران را، به کشتن نفس خود تعبیر کرده است تا بگوید دیگر کشی، خود کشی است و افراد یک جامعه همچون اعضای یک پیکرند. (تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ)

۷. یاری رسانی و همکاری در گناه و تجاوز، ممنوع است. (تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ)

۸. در احادیث آمده است: اگر کسی ستمگر را در ظلم و ستم راهنمایی و کمک کند، در دوزخ قرین «هامان» وزیر فرعون خواهد بود؛ و حتی آماده کردن دوات و قلم برای ستمگر، جایز نیست.

۹. علامت ایمان، عمل است و اگر کسی به دستورات دین عمل نکند، گویا ایمان ندارد.

(أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ)

۱۰. قرآن، به جای انتقاد از اینکه چرا بعضی دستورات را عمل می کنید و بعضی را رها می کنید، فرموده است: چرا به بعضی ایمان می آورید و به بعضی کفر می ورزید.

۱۱. نشانه ی ایمان واقعی، عمل به دستوراتی است که برخلاف سلیقه های شخصی انسان باشد و گرنه انجام دستورات مطابق میل انسان، نشانی از میزان ایمان واقعی ندارد. (تَقْتُلُونَ)، (تَفَادُوهُمْ)

(در کشتن یکدیگر به تورات کاری ندارید، ولی در آزادسازی اسیران اهل ایمان می شوید!)

۱۲. کفر به بعضی از آیات، در واقع کفر به تمام احکام است؛ و به همین جهت جزای کسانی که به قسمتی از آیات عمل نکنند، خواری دنیا و عذاب قیامت خواهد بود. (خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ))

۱۳. انسان، آزاد است و حق انتخاب دارد. تمام آیاتی که می فرماید: انسان دنیا را خرید و آخرت را فروخت، دلیل این هستند که انسان مجبور نیست، بلکه اختیار دارد و خود با فکر و مقایسه، می سنجد و انتخاب می کند. (اشْتَرَوْا)

۱۴. همه در برابر قانون الهی یکسان هستند. (فَلَا يُخَفَّفُ) اینکه بنی اسرائیل خود را نژاد برتر، فرزند و محبوب خدا می دانند، گمان و وهمی بیش نیست. قهر الهی برای هیچ انسان و نژادی که در مسیر لجاجت و کفر است، استثنا بر نمی دارد.

۱۵. دنیا طلبی، یکی از انگیزه های قتل است. ((تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ) (اشْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا))

(۴) سوره بقره: آیات ۶۴

(ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (**)) (۱)

پیام ها

۱. انسان غافل، مهم ترین تهدیدها را فراموش می کند. (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ)

۲. نوید نشوید، زیرا که خداوند با متخلفان نیز بافضل و رحمت برخورد می کند. (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ)

۳. نجات از خسارت، در سایه ی فضل و رحمت الهی است.

(فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

(۵) سوره ی مائده: آیات ۲۰ - ۲۶

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ) (*) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَمَا تَزِدُّوا عَلَىٰ أَذْيَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (*) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (*) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن

۱- ترجمه: «سپس شما پس از این، روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید.» (*)»

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ قَالُوا يَمُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلْنَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ
 أَخِي فَأُفْرَقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٢﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٣﴾ (۱)

پیام ها

۱. برای دعوت مردم، باید از اهرم عاطفه استفاده کرد. (یا قوم)

۲. باید پیش از دستورات الهی، مردم را با ذکر الطاف الهی، آماده کنیم. (اذکروا نعمت الله)... (در این آیه ذکر نعمت هاست و در آیه ی بعد یک فرمان مهم صادر شده است)

۳. از بزرگ ترین نعمت ها، نعمت نبوت، حکومت و قدرت است. (إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مَلَكًا ...)

۴. از وظایف انبیا، یادآوری نعمت های الهی به مردم است. (اذکروا نعمت الله)

۵. قبل از حضرت موسی علیه السلام نیز در میان بنی اسرائیل پیامبرانی وجود داشته که حضرت موسی علیه السلام وجود آنان را به عنوان نعمت یادآوری می کند. (جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ)

۶. انبیا از زمینه سازان حاکمیت و استقلال بوده اند. (جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ) قبل از جمله (جَعَلْنَاكُمْ مَلَكًا) آمده است.

۷. از تاریخ عبرت بگیریم. قوم موسی پس از برخورداری از لطف ویژه الهی و رسیدن به حکومت، گرفتار ذلت و مسکنت شدند. «لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» به (بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ) تبدیل شد.

۸. رابطه ی رهبر و مردم، باید عمیق و عاطفی باشد. (یا قوم)

۹. سرزمین های مقدس را باید از چنگ نااهلان بیرون آورد. (ادخلوا الأرض المقدسه)

۱۰. همه جای زمین یکسان نیست، برخی جاها قداست دارد. (الأرض المقدسه)

۱۱. ممنوعیت عقب نشینی از جنگ، نشانه ی روحیه ی عصیانگری گروهی از بنی اسرائیل است.

(لَا تَوْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِكُمْ)

۱۲. فرار از جبهه، حرام است. (ادخلوا) ... (وَلَا تَوْتَدُوا))

۱۳. برخورداری از نعمت های الهی، مسئولیت دارد. (جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مَلَكًا) ... (ادخلوا)

۱۴. از مصادیق و نمونه های خسارت، محرومیت از مکان های مقدس است.

(ادخلوا) ... (وَلَا تَوْتَدُوا) ... (فَتَنَقَلِبُوا خَاسِرِينَ))

۱۵. بودن نااهلان درجایی، دلیل کناره گیری افراد شایسته نیست.

۱۶. باید دشمن را بیرون کرد، نه آنکه صبر کرد تا خودش بیرون رود. (فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ)

۱- ترجمه: «(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود!» (*) ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» (*) گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها از آن خارج شوند اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!» (*) (ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهادت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد؛ و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (*) (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم!» (*) (موسی) گفت: «پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنهکار، جدایی بیفکن!» (*) خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش!» (*)»

۱۷. راحت طلبی، ممنوع است باید اقدام کرد و امداد خواست تا دشمن را بیرون راند. (انتقاد قرآن از بنی اسرائیل که گفتند: (إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا))
۱۸. توقع پیروزی بدون مبارزه، تفکری نادرست است. (فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ)
۱۹. بدتر از نافرمانی، جسارت و لجاجت است. (لَنْ نَدْخُلَهَا) (با توجه به اینکه در حرف «لَنْ» ایهام جسارت است).
۲۰. خداترسی، زمینه ی فراهم شدن الطاف و نعمت های الهی است. (يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ ...)
۲۱. آنکه از خدا بترسد، احساس مسئولیت می کند و پیروی از فرمان پیامبر خدا را واجب می داند و در برابر قدرت های دیگر تسلیم نمی شود. ((يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ ... (ادْخُلُوا))
۲۲. خداترسی، زمینه ی شجاعت و جرئت و عمل است. (يَخَافُونَ) ... (ادْخُلُوا)
۲۳. خداترسی، نعمتی الهی است. (يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا)
۲۴. هنگام حمله، باید به رزمندگان روحیه داد. (فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ)
۲۵. خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل می دهد.
- ((يَخَافُونَ) ... (فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ))
۲۶. توکل، باید مخلصانه و تنها بر خدا باشد. (عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا)
۲۷. اگر اهل ایمان باشهامت وارد شوند، منحرفان میدان را ترک می کنند. (فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ)
۲۸. اصل در موفقیت تنها امکانات مادی نیست، بلکه ایمان و توکل، تصمیم و جرئت نیز لازم است.
- ((ادْخُلُوا) ... (وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا))
۲۹. توکل به تنهایی کافی نیست، بلکه همراه با تلاش ما را به مقصد می رساند. ((ادْخُلُوا) ... (فَتَوَكَّلُوا))
۳۰. توکل، نشانه ی ایمان و کلید نجات از بن بست ها و ترس هاست. (فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ ...)
۳۱. از شما حرکت، از خدا برکت و نصرت.
- (فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)
۳۲. توکل، تنها به لفظ نیست، بلکه روحیه ای برخاسته از ایمان است. (فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)
۳۳. بنی اسرائیل، نمونه ی بی ادبی، بهانه جویی، ضعف و رفاه طلبی بودند. (یا موسی إنا لن ندخلها أبداً).
۳۴. در کلمه (لَنْ نَدْخُلَهَا)، جسارت آنان در مقابل فرمان خدا آشکار است.

۳۵. در کلمه ی (أَبْدَأُ)، اصرار بر جسارت دیده می شود.

۳۶. در کلمه ی (فَأَذْهَبَ)، توهین به حضرت موسی علیه السلام مشاهده می شود.

۳۷. در کلمه ی (رَبُّكَ)، توهین به ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان آنان است.

۳۸. (قَاعِدُونَ)، رفاه طلبی آنان را می رساند، نه عزت جویی را.

۳۹. مردم باید خود به اصلاح جامعه بپردازند، نه آنکه تنها از خداوند و رهبران دینی توقع اصلاح داشته باشند. (فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ)

۴۰. آرزوی پیروزی بدون کوشش، خردمندانه نیست. (فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ)

۴۱. غالب دعاهای قرآنی با استمداد از اسم رب است. (قَالَ رَبِّ ...)

۴۲. در حالی همه ی مردم از ما بریده اند، به نجات دهنده ی اصلی متوسل شویم.

(فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ) ... (قَالَ رَبِّ ...)

۴۳. شکایت پیامبران به خداوند و نفرین، وقتی است که از ایمان و اطاعت مردم مأیوس شوند. (رَبِّ إِنِّي ...)

۴۴. سرپیچی از جهاد، فسق است. (فَأَفْرَقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)

۴۵. یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای خدا و محروم شدن از فیض وجودشان است.

(فَأَفْرَقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)

۴۶. یکی از بلاها و سختی های مؤمنان، زندگی با فاسقان و در میان آنان بودن است.

(فَأَفْرَقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)

۴۷. کيفر فرار از جنگ، محرومیت است. (فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ)

۴۸. سرگردانی، نوعی عذاب برای فاسقان است. (يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ)

۴۹. قاعدین و فراریان از جبهه، باید از بعضی امکانات و مزایا محروم باشند. (فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ)

۵۰. انبیا، دلسوز مردم اند. (فَلَا تَأْسَ)

۵۱. برای فاسقان دلسوزی نکنید. (فَلَا تَأْسَ)

۶) سوره ی بقره: آیات ۲۴۴ - ۲۴۳

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (*) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (*) (۱)

پیام ها

۱. به تاریخ بنگریم و از آن درس بگیریم. (أَلَمْ تَرَ)

۲. در بیان تاریخ، آنچه مهم است عوامل عزت و سقوط است، نه نام افراد و قبایل و مناطق.

(الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ)

۳. آنجا که اراده خداوند باشد، فرار کارساز نیست. (فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا)

۴. خداوند در همین دنیا بارها مردگان را زنده کرده است. (ثُمَّ أَحْيَاهُمْ)

۵. فراز و نشیب ها، مرگ و میرها، زادوولدها و زنده شدن های مجدد، همه نمونه هایی از الطاف و فضل الهی است. (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ)

۶. جهاد و مبارزه، زمانی ارزش دارد که برای خدا و در راه خدا باشد. جنگ از سر انتقام و برای اظهار قدرت و استعمار و کشورگشایی مقدس

نیست، بلکه ضد ارزش است. (قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ)

۷. جنگ در راه خدا، شکر نعمت حیات است. آیه قبل فرمود: خداوند آنان را زنده نمود، ولی شاکر نبودند؛ و این آیه می فرماید: در راه خدا

پیکار کنید؛ بنابراین جهاد، نوعی شکر است. (لَا يَشْكُرُونَ) (وَقَاتِلُوا)

۸. اینکه ما در محضر خدا هستیم، قوی ترین عامل و انگیزه برای پیکار در میدان جنگ است. (سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

۹. برای فرار از جهاد، عذر تراشی نکنید. زیرا خداوند نیت شما را می داند و بهانه های شما را می شنود.

(سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

۱- ترجمه: «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند. (*) و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست. (*)»

فصل چهارم: داستان قرار گرفتن کوه بالای سر ۱۲ نقیب برای گرفتن میثاق ۱۰ فرمان در ۱۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.۱

رفتن موسی به کوه و مناجات ۴۰ روزه ی

دوم، برای طلب آمرزش قومش و ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره

روایات و تورات

.۲

عکس العمل قوم بنی اسرائیل در

برابر اقدام موسی

تورات

.۳

دستورات خداوند در کوه به موسی

در مناجات ۴۰ روزه ی دوم:

(۳۵ مورد)

تورات

.

بیان مقررات قربانگاه

.

احکام رفتار با غلامان

تورات

.

احکام مجازات مجرمین

.

(قاتل عمدی و غیر عمدی)

تورات

.

قوانین اموال و دزدیها

تورات

.

قوانین اخلاقی و دینی

تورات

.

امر به عدل و انصاف و نهی از شهادت دروغ و رشوه و ظلم

تورات

.

احکام هفتمین سال و هفتمین روز

تورات

.

دستور برگزاری سه عید بزرگ (فطیر، حصاد، جمع آوری)

تورات

.

دستور جهاد با اموری ها و وعده ی نجات از بیابان سینا

در صورت

.

پیروی از این دستورات به همراه جهاد با اموریها

تورات

.

دستور ساختن صندوق عهد به موسی در کوه سینا

تورات

.

دستور ساختن خیمه ی عبادت به موسی

تورات

.

دستور ساختن میز نان مقدس به موسی

تورات

.

دستور ساختن چراغدان به موسی

تورات

.

نحوه نگهداری از چراغ ها

تورات

.

صنعتگران عبادتگاه

تورات

.

دستور ساختن حیاط عبادتگاه به موسی

تورات

.

دستور ساختن حوض مفرغی به موسی

تورات

• چگونگی هدایای عبادتگاه

تورات

.

میزان هدیه برای عبادتگاه

تورات

.

دستور ساختن قربانگاه به موسی

تورات

.

دستور ساختن قربانگاه بخور به موسی

تورات

.

دستور تهیه ی بخور به موسی

تورات

.

دستور تهیه ی روغن مسح به موسی

تورات

.

چگونگی دوختن لباس کاهنان (جلیقه ی ایفود، سینه بند،

ردای زیر ایفود و نیم تاج ولباس زیر)

تورات

•
چگونگی برگزاری مراسم تقدیس هارون و پسرانش به منصب

کهنانت

تورات

•
هدایای روزانه

تورات

•
قوانین روز سبت و استراحت

تورات

•
لاویان برای خدمت به کاهنان انتخاب می شوند

تورات

•
وظایف طایفه های لاویان

تورات

•
پاکسازی اردوگاه از جزامیان

تورات

•
جبران خسارت و گناه افراد

تورات

•
قانون درباره ی زنانی که مورد سوء ظن شوهران خود قرار

دارند

تورات

•

مقررات نذر در قربانی ها

تورات

•

دعای برکت توسط هارون و پسرانش

تورات

۴.

پایان مناجات موسی در کوه:

موسی پس از چهل روز با چهره ای نورانی

از کوه خارج می شود درحالی که

نقاب زده بود

تورات

۵.

قربانی در پای کوه برای تثبیت

عهد

تورات

۶.

ابلاغ تمام قوانین توسط موسی

به بنی اسرائیل:

تورات

.

ابلاغ دستور رفتن به سرزمین اموری ها و کنعان به بنی اسرائیل

.

بیان مقررات روز سبت توسط موسی به بنی اسرائیل

تورات

.

بیان چگونگی هدایا برای خیمه ی عبادت توسط موسی به

بنی اسرائیل

تورات

.

بیان مقررات ساختن عبادتگاه توسط موسی به بنی اسرائیل

تورات

.۷

قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل

قرآن و روایات و تورات

صفی عیاشاه

.۸

قرار گرفتن کوه طور بالای سر ۱۲

نقیب بنی اسرائیل

قرآن

صفیٰ علیشاہ

.۹

عکس العمل نقبا پس از دیدن

صفحہ ی عذاب الہی

قرآن

صفیٰ علیشاہ

ص: ۳۶۷

.۱۰

سخنان موسی به ۱۲ نقیب

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.۱۱

توبه ی نقبا و برطرف شدن عذاب

قرآن

-

.۱۲

سخن خداوند پس از پیمان گرفتن

از ۱۲ نقیب

قرآن

صفی علیشاه

.۱۳

آغاز عمل به دستورات خداوند:

تورات

.

بنی اسرائیل هدیه تقدیم می کنند

تورات

.

آغاز کار صنعتگران هنرمند

تورات

.

ساختن صندوق عهد

تورات

.

ساختن خیمه ی عبادت

تورات

.

ساختن حیاط خیمه ی عبادت

تورات

.

ساختن قربانگاه بخور

تورات

.

ساختن قربانگاه برای قربانی های سوختنی

تورات

.

ساختن حوض مفرغی

تورات

.

مقدار فلز در عبادتگاه

تورات

•
ساختن میز نان مقدّس

تورات

•
ساختن چراغدان

تورات

•
تهیه ی روغن مسح و بخور

تورات

•
تهیه ی لباس کاهنان

تورات

•
تکمیل عبادتگاه

تورات

•
برپا کردن خیمه و وقف آن (اولین روز، اولین ماه، سال

دوم خروج)

تورات

•
۱۴.

وقایع پس از برپا کردن خیمه ی

عبادت:

(نخستین روز ماه اول سال دوم)

خروج)

تورات

.

ابر روی خیمه

تورات

.

ابر آتشین بالای خیمه

تورات

.

هدایای تقدیمی برای تقدیس خیمه عبادت

تورات

.

قراردادن چراغ ها در خیمه ی عبادت

تورات

.

ملاقات باخدا در خیمه عبادت

تورات

.

اجرای عید پسخ

تورات

.

نخستین سرشماری قوم اسرائیل (روز ۱۴ ماه اول سال دوم

خروج)

تورات

.

تعیین جایگاه قبایل در اردوگاه (روز اول ماه دوم سال

دوم خروج)

تورات

.

مراسم تقدیس هارون و پسرانش

تورات

.

تقدیم قربانی توسط کاهنان

تورات

.

مرگ دو پسر هارون

تورات

.

گناه ناداب و ابیهو

تورات

.۱۵

دستورات خداوند به موسی در

خیمه ی عبادت:

تورات

.

دستور ساخت شیورهای نقره ای برای جمع شدن قبایل بنی اسرائیل

کنار خیمه ی عبادت

.

دستور وقف لاویان و تطیهر آن ها

تورات

.

شیوه ی قربانی برای گناهان کاهنان و مردم در خیمه ی

عبادت: (۱۱ مورد)

تورات

.

بیان مقررات اعیاد مقدّس توسط خداوند در خیمه ی

عبادت:

(۵ مورد)

تورات

.

بیان سایر قوانین:

(۲۴ مورد)

تورات

.۱۶

بررسی پیام های قرآنی ۵ دسته

آیات

بقره: ۴۰

بقره: ۶۳

بقره: ۹۳-۹۶

مائده: ۱۲

اعراف: ۱۷۱-۱۶۹

قسمت اول: رفتن موسی به کوه و مناجات ۴۰ روزه ی دوم، برای ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره

در تورات آمده است:

- خداوند به موسی فرمود: دو لوح سنگی مثل لوح های اول که شکستی تهیه کن تا دوباره ده فرمان را روی آن ها بنویسم. فردا صبح حاضر شو و از کوه سینا بالا بیا و بر قلّه ی کوه در حضور من بایست. هیچ کس با تو بالا نیاید و کسی هم در هیچ نقطه ی کوه دیده نشود.

- گله و رمه هم نزدیک کوه نچرند.

- موسی همان طور که خداوند فرموده بود: صبح زود برخاست و دو لوح سنگی مثل لوح های قبلی تراشید و آن ها را به دست گرفته، از کوه سینا بالا رفت.

- آنگاه خداوند در ابر نزول فرمود و کنار او ایستاد. سپس از برابر موسی عبور کرد و نام مقدّس خود را ندا داد و فرمود: «من خداوند هستم، خدای مهربان و رحیم، خدای دیر خشم و پُر احسان، خدای امین که به هزاران نفر رحمت می کنم و خطا و عصیان و گناه را می بخشم، ولی گناه را هرگز بی سزا نمی گذارم. انتقام گناه پدران را از فرزندان آن ها تا نسل چهارم می گیرم.»

- موسی در حضور خداوند به خاک افتاد و او را پرستش کرده، گفت: «خداوند، اگر واقعاً مورد لطف تو قرار گرفته ام، استدعا می کنم که تو نیز همراه ما باشی. می دانم که این قوم سرکشند، ولی از سر تقصیر ها و گناهان ما بگذر و بار دیگر ما را مثل قوم خاصّ خود بپذیر» (۱)

این مطلب در جای دیگر از زبان حضرت موسی علیه السلام این چنین آمده است:

- من درحالی که ۲ لوح قوانین خداوند را در دست داشتم، از کوه که شعله های آتش آن را فرا گرفته بود، پایین آمدم. در آنجا چشمم به بُت گوساله شکلی افتاد که شما ساخته بودید!

- از این که چه زود از فرمان خداوند، خدایتان سرپیچی کرده، نسبت به او گناه ورزیدید! لوح ها را به زمین انداختم و در برابر چشمانتان آن ها را خرد کردم.

- آنگاه به مدّت ۴۰ شبانه روز دیگر، در حضور خداوند رو بر زمین نهادم، نه نانی خوردم و نه آبی نوشیدم، زیرا شما بر ضدّ خدا گناه کرده، او را به خشم آورده بودید.

- می ترسیدم از شدّت خشم، شمارا نابود کند، ولی یک بار دیگر خداوند، خواهش مرا اجابت کرد، هارون نیز در خطر بزرگی بود چون خداوند بر او غضبناک شده، می خواست او را بکشد، ولی من دعا کردم و خداوند او را بخشید. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۳۴، آیات: ۱-۲۷

۲- سفر تثنیه، اصحاح ۹، آیات: ۱۵-۲۰

- او به من فرمود: «برخیز و بنی اسرائیل را به سرزمینی که به پدرانشان وعده داده ام هدایت کن تا به آنجا داخل شده، آن را تصاحب کنند.»
(۱)

□ ده فرمان بار دیگر نوشته می شود

- در آن هنگام خداوند به من فرمود: ۲ لوح سنگی دیگر مانند لوح های قبلی بتراش و یک صندوق چوبی برای نگهداری آن ها بساز و لوح ها را همراه خود نزد من به کوه بیاور.

- من روی آن لوح ها، همان فرمان هایی را که روی لوح های اول بود و تو آن ها را شکستی، دوباره خواهم نوشت. آنگاه آن ها را در صندوق بگذار بنابراین من یک صندوق از چوب افاقیا ساخته، ۲ لوح سنگی مانند لوح های اول تراشیدم و لوح ها را برداشته، از کوه بالا رفتم. خدا دوباره ده فرمان را روی آن ها نوشت و آن ها را به من داد. (آن ها همان فرمان هایی بودند که وقتی همگی شما در پایین کوه جمع شده بودید، از درون آتش روی کوه به شما داده بود)

- آنگاه از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوح ها را در صندوقی که ساخته بودم گذاشتم.

- آن لوح ها تا امروز هم در آنجا قرار دارند. (۲)

در روایات، اقدامات موسی برای ترمیم الواح شکسته این گونه بیان شده:

- (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی الواح خود را که از زبرجد بهشتی است در میان شکاف کوهی قرارداد و سپس آن کوه به یکدیگر پیوست و الواح را در سینه خود فروبرد بعدها گروهی از اهل یمن از کنار آن محل می گذشتند که ناگهان کوه از هم باز شده و الواح ظاهر گشت، یمنی ها نیز در مسیر خود به سوی حجاز آن تخته ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله تحویل دادند. (۳)

- (*) «سدید» چنین روایت می کند: مردی از اهل یمن به حضور امام باقر علیه السلام رسید حضرت از وی در مورد صخره ای بزرگ که در یمن قرار دارد توضیح خواست آن مرد نیز محل دقیق تخته سنگ نامبرده را بیان نمود. امام باقر علیه السلام فرمودند: هر آن چیزی را که خداوند به انبیاء سلف عطا نمود در نزد پیامبر و ما اهل بیت است و از آن جمله است صحف ابراهیم و الواح موسی (صحف ابراهیم و موسی)
(۴)

- (*) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فرقان را بدان جهت به این نام خوانده اند چون به صورت آیات و سوره های متفرق در میان اوراق و الواح ثبت گشته است. (۵)

۱- سفر تثنیه، اصحاح ۱۰، آیات: ۱۰-۱۱

۲- سفر تثنیه، اصحاح ۱۰، آیات: ۱-۵

۳- صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۰

۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ اعلی علیه السلام ۱۹

۵- ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۴۷۰

قسمت دوم: عکس العمل قوم بنی اسرائیل در برابر اقدام موسی

در تورات آمده است:

- وقتی قوم اسرائیل رعدوبرق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آن ها در فاصله ای دور از کوه ایستادند و به موسی گفتند: «تو پیام خدا را بگیر و به ما برسان و ما اطاعت می کنیم. خدا مستقیماً با ما صحبت نکند، چون می ترسیم بمیریم.»
- موسی گفت: «نترسید چون خدا برای این نزول کرده که قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید» درحالی که همه ی قوم آنجا ایستاده بودند، دیدند که موسی به ظلمت غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد. (۱)

قسمت سوم: دستورات خداوند در کوه به موسی در مناجات ۴۰ روزه ی دوّم

همانطور که در فصلهای گذشته اشاره کردیم در ۱۰ روز اول ماه ذی الحجه تورات بر روی الواح سنگ یا یاقوت نازل شد اما موسی به دلیل عصبانی شدن از گوساله پرستی

۱-۳ بیان مقررات قربانگاه

- آنگاه خداوند از موسی خواست تا به قوم اسرائیل چنین بگوید:

- شما خود دیدید چگونه از آسمان با شما صحبت کردم، پس دیگر برای خود خدایانی از طلا و نقره نسازید و آن ها را پرستش نکنید. قربانگاهی که برای من می سازید باید از خاک زمین باشد. از گله و رمه ی خود قربانی های سوختنی و هدایای سلامتی روی این قربانگاه قربانی کنید. درجایی که من برای عبادت تعیین می کنم قربانگاه بسازید تا من آمده و شمارا در آنجا برکت دهم. اگر خواستید قربانگاه را از سنگ بنا کنید، سنگ ها را با ابزار نشکنید و نتراشید، چون سنگ هایی که روی آن ها ابزار به کاررفته باشد مناسب قربانگاه من نیستند.

- برای قربانگاه، پله نگذارید مبادا وقتی از پله ها بالا می روید عورت شما دیده شود. (۲)

۲-۳ احکام رفتار با غلامان

سایر احکامی که باید اطاعت کنید این ها هستند:

- اگر غلامی عبرانی بخری، فقط باید شش سال تو را خدمت کند. سال هفتم باید آزاد شود بدون این که برای کسب آزادی خود قیمتی بپردازد. اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری نداشته باشد و در حین غلامی همسری اختیار کند، در سال هفتم فقط خودش آزاد شود.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۰، آیات: ۱۸-۲۱

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۰، آیات: ۲۲-۲۶

- اما اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری داشته باشد، آنگاه هر دوی آن ها در یک زمان آزاد شوند. ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آنگاه فقط خودش آزاد شود و زن و فرزندانش پیش او بمانند.
- اگر آن غلام بگوید: من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آن ها را بر آزادی خود ترجیح می دهم، آن وقت اربابش او را پیش قضات قوم ببرد و در حضور همه، گوش او را با درفشی سوراخ کند تا از آن پس همیشه غلام او باشد.
- اگر مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن کنیز مانند غلام در پایان سال ششم آزاد نشود
- اگر اربابش که آن کنیز را خریده و نامزد خود کرده است، از او راضی نباشد، باید اجازه دهد تا وی بازخرید شود. ولی حق ندارد او را به یک غیر اسرائیلی بفروشد، چون این کار در حق او خیانت شمرده می شود.
- اگر ارباب بخواهد کنیز را برای پسرش نامزد کند، باید مطابق رسوم دختران آزاد با او رفتار کند نه به رسم یک کنیز.
- اگر خودش با او ازدواج کند و بعد زن دیگری نیز بگیرد، نباید از خوراک و پوشاک و حق همسری او چیزی کم کند.
- اگر ارباب در رعایت این سه نکته کوتاهی کند، آن وقت آن کنیز آزاد است و می تواند بدون پرداخت قیمتی، او را ترک کند. (۱)

۳-۳ مجازات مجرمین (قاتل عمدی و غیر عمدی)

- اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد، او نیز باید کشته شود.
- اما اگر او قصد کشتن نداشته و مرگ، تصادفی بوده باشد، آن وقت مکانی برایش تعیین می کنم تا به آنجا پناهنده شده، بست بنشیند.
- ولی اگر شخصی عمد و با قصد قبلی به کسی حمله کند و او را بکشد، حتی اگر به قربانگاه من نیز پناهنده برده باشد، باید از بست بیرون کشیده، کشته شود.
- هر که پدر یا مادرش را بزند باید کشته شود.
- هر کس انسانی را بدزدد، خواه او را به غلامی فروخته و خواه نفروخته باشد، باید کشته شود.
- اگر دو نفر باهم گلاویز بشوند و یکی از آن ها دیگری را با سنگ یا با مشت چنان بزند که مجروح یا بستری شود اما نمیرد و بعد از اینکه حالش خوب شد بتواند با کمک عصا راه برود، آن وقت ضارب بخشیده شود، به شرطی که تمام مخارج معالجه و تاوان روزهای بیکاری مجروح را تا وقتی که کاملاً خوب نشده پردازد. (۲)
- اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با چوب بزند که منجر به مرگ او گردد، باید مجازات شود. اما اگر آن غلام یا کنیز چند روزی پس از کتک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نشود، زیرا آن غلام یا کنیز به او تعلق دارد.
- اگر عده ای باهم درگیر شوند و در جریان این دعوا، زن حامله ای را طوری بزنند که به سقط جنین او منجر شود، ولی به خود او آسیبی نرسد، ضارب هر مبلغی را که شوهر آن زن بخواهد و قاضی آن را تأیید کند، باید جریمه بدهد.

- ولی اگر به خود او صدمه ای وارد شود باید همان صدمه، به ضارب نیز وارد گردد:

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۱ آیات: ۱-۱۱

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۱ آیات: ۱۲-۳۶

- جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، داغ به عوض داغ، زخم به عوض زخم و ضرب به عوض ضرب.

- اگر کسی با وارد کردن ضربه ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند، باید او را به عوض چشمش آزاد کند.

- اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکند باید او را به عوض دندانش آزاد کند.

- اگر گاوی به دختر یا پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود.

- اما اگر گاو به غلام یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی مثقال نقره به ارباب آن غلام یا کنیز داده شود و گاو هم سنگسار گردد.

- اگر کسی چاهی بکند و روی آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن بیافتد، صاحب چاه باید قیمت آن حیوان را تمام به صاحبش بپردازد و حیوان مرده از آن او باشد.

- اگر گاوی گاو دیگری را بزند و بکشد، صاحبان آن دو گاو باید گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را میان خود تقسیم کنند و هر یک از آن ها هم می تواند نیمی از گاو کشته شده را برای خود بردارد. ولی اگر گاوی که زنده مانده، سابقه ی شاخ زنی داشته و صاحبش آن را نبسته باشد، باید گاو زنده ای به عوض گاو کشته بدهد و گاو کشته شده را برای خود بردارد. (۱)

۳-۴ قوانین اموال و دزدی ها

- اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزدد و بفروشد یا سر ببرد باید به عوض گاوی که دزدیده پنج گاو و به عوض گوسفند چهار گوسفند، پس بدهد.

- اگر از عهده ی پرداخت کامل غرامت برنیاید، در قبال این غرامت به غلامی فروخته شود.

- اگر دزد در حین دزدیدن گاو، گوسفند و یا الاغ دستگیر شود باید دو برابر ارزش حیوان دزدیده شده جریمه بدهد.

- اگر دزد به هنگام شب در حین عمل دزدی کشته شود، کسی که او را کشته است مجرم شناخته نمی شود، اما اگر این قتل در روز واقع شود کسی که او را کشته است مجرم شناخته نمی شود. اما اگر این قتل در روز واقع شود کسی که او را کشته مجرم است. اگر کسی چهارپایان خود را عمداً به داخل تاکستان شخص دیگری رها کند و یا آن ها را در مزرعه ی شخص دیگری رها کند و یا آن ها را در مزرعه ی شخص دیگری بچراند، باید از بهترین محصول خود، برابر خسارت وارده به صاحب تاکستان یا مزرعه غرامت بپردازد.

- اگر کسی در مزرعه اش آتشی روشن کند و آتش به مزرعه ی شخص دیگری سرایت کند و بافه ها یا محصول درو نشده و یا تمام مزرعه ی او را بسوزاند، آنکه آتش را فروخته است باید غرامت تمام خسارات وارده را بپردازد.

- اگر کسی پول یا شیئی را پیش شخصی به امانت گذاشت و آن امانت دزدیده شد، اگر دزد دستگیر شود، باید دو برابر آنچه را که دزدیده است عوض دهد. ولی اگر دزد گرفتار نشود، آن وقت شخص امانت دار را نزد قضات ببرند تا معلوم شود آیا خود او در امانت خیانت کرده است یا نه.

- هر گاه گاو، گوسفند، الاغ، لباس و یا هر چیز دیگری گم شود و صاحبش ادعا کند که گمشده ی او پیش فلان شخص است، ولی آن شخص انکار کند، باید هر دو به حضور قضات بیایند و کسی که مقصّر شناخته شد دو برابر مالی که دزدیده شده، تاوان دهد.

- اگر کسی گاو یا الاغ یا گوسفند یا هر حیوان دیگری را به دست همسایه به امانت بسپارد و آن حیوان بمیرد یا آسیب ببیند و یا غارت شود و شاهدی در بین نباشد، آن همسایه باید سوگند بخورد که آن را ندزدیده است و صاحب مال باید سوگند او را بپذیرد و از گرفتن تاوان مال خودداری کند. ولی اگر حیوان یا مال امانتی از نزد امانت دار دزدیده شود، امانت دار باید به صاحب مال غرامت دهد.

- اگر احیاناً جانوری وحشی آن را دریده باشد، شخص امانت دار باید لاشه ی دریده شده را برای اثبات این امر نشان دهد که در این صورت غرامت گرفته نمی شود.

- اگر کسی حیوانی را از همسایه ی خود قرض بگیرد و آن حیوان آسیب ببیند یا کشته شود و صاحبش هم در آن زمان در آنجا حاضر نبوده باشد، قرض گیرنده باید عوض آن حیوان را بدهد. اما اگر صاحبش در آنجا حاضر بوده باشد، احتیاجی به پرداخت تاوان نیست.

- اگر حیوان کرایه شده باشد، همان کرایه، غرامت را نیز شامل می شود. (۱)

۳-۵ قوانین اخلاقی و دینی

- اگر مردی، دختر باکره ای را که هنوز نامزد نشده اغفال کند، باید مهریه ی دختر را پرداخته او را به عقد خود درآورد. ولی اگر پدر دختر با این ازدواج راضی نباشد، آن مرد باید فقط مهریه ی تعیین شده را به او بپردازد.

- زنی که جادوگری کند، باید کشته شود.

- هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید، باید کشته شود.

- اگر کسی برای خدایی دیگر غیر از خداوند قربانی کند باید کشته شود.

- به شخص غریب ظلم نکنید به یاد آورید که شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید.

- از بیوه زن و یتیم بهره کشی نکنید، اگر بر آن ها ظلمی روا دارید و ایشان پیش من فریاد برآورند من به داد آن ها می رسم و بر شما خشمگین شده، شمارا به دست دشمنان هلاک خواهم نمود تا زنان شما بیوه شوند و فرزندانان یتیم گردند.

- اگر به یکی از افراد قوم خود که محتاج باشد، پول قرض دادی، مثل یک رباخوار رفتار نکن و از او سود نگیر. اگر لباس او را گرفتی، قبل از غروب آفتاب آن را به او پس بده، چون ممکن است آن لباس تنها پوشش او برای خوابیدن باشد.

- اگر آن لباس را به او پس ندهی و او پیش من ناله کند من به داد او خواهم رسید، زیرا خدایی کریم هستم.

- به خدا کفر نگو و به رهبران قوم خود لعنت نفرست.

- نوبر غلات و عصیر انگور خود را به موقع به حضور من بیاور.

- برای پسر ارشد خود عوض بده نخست زاده های نر گاوان و گوسفندان خود را به من بده.

- بگذار این نخست زاده ها یک هفته پیش مادرشان بمانند و در روز هشتم آن ها را به من بده.

- شما قوم مقدّس من هستید، پس گوشت حیوانی را که به وسیله ی جانور وحشی دریده شده، نخورید، آن را پیش سگان بیندازید. (۱)

۳-۶ امر به عدل و انصاف و نهی از شهادت دروغ و رشوه و ظلم

- خبر دروغ را منتشر نکن و با دادن شهادت دروغ، با خطاکار همکاری منما.

- دنبال راه رو جماعت در انجام کار بد مشو. وقتی در دادگاه در مقام شهادت ایستاده ای تحت تأثیر نظر اکثریت، عدالت را پایمال نکن؛ و از کسی صرفاً به خاطر این که فقیر است طرفداری منما.

- اگر به گاو یا الاغ گمشده ی دشمن خود برخوردی، آن را پیش صاحبش برگردان.

- اگر الاغ دشمنت را دیدی که در زیر بارافزاده است، بی اعتنا از کنارش رد نشو، بلکه به او کمک کن تا الاغ خود را از زمین بلند کند.

- در دادگاه، حقّ شخص فقیر را پایمال نکن.

- تهمت ناروا به کسی نزن و نگذار شخص بی گناه به مرگ محکوم شود.

- من کسی را که عدالت را زیر پا گذارد بی سزا نخواهم گذاشت.

- رشوه نگیر، چون رشوه چشمان بینایان را کور می کند و راست گویان را به دروغ گویی وامی دارد و به اشخاص غریب ظلم نکن چون خود تو در مصر غریب بودی و از حال غریبان آگاهی. (۲)

۳-۷ احکام هفتمین سال و هفتمین روز

- در زمین خود شش سال کشت و زرع کنی و محصول آن را جمع نمایی. اما در سال هفتم بگذارید زمین استراحت کند و آنچه را که در آن می روید واگذارید تا فقرا از آن استفاده کنند و آنچه از آن باقی بماند حیوانات صحرا بخورند.

- این دستور در مورد باغ انگور و باغ زیتون نیز صدق می کند.

- شش روز کار کنی و در روز هفتم استراحت نمایی تا غلامان و کنیزان و غریبانی که برایتان کار می کنند و حتی چارپایانسان بتوانند استراحت نمایند از آنچه که به شما گفته ام اطاعت کنید، نزد خدایان غیر، دعا نکنید و حتی اسم آن ها را بر زبان نیاورید. (۳)

۳-۸ دستور برگزاری سه عید بزرگ (فطیر، حصاد، جمع آوری)

- هر سال این سه عید را به احترام من نگهدارید.

- عید فطیر: همان طور که قبلاً دستور دادم در این عید هفت روز نان فطیر بخورید.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۲ آیات: ۱۶-۳۱

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۳ آیات: ۱-۹

۳- سفر خروج، اصحاح ۲۳، آیات: ۱۰-۱۳

- این عید را به طور مرتب در ماه «ایب» هر سال برگزار کنید، چون در همین ماه بود که از مصر بیرون آمدید، در این عید همه ی شما باید به حضور من هدیه بیاورید.

- عید حصاد: آن وقتی است که شما باید نوبر محصولات خود را به من تقدیم کنید.

- عید جمع آوری: این عید را در آخر سال، هنگام جمع آوری محصول برگزار کنید.

- هر سال در این سه عید، تمام مردان بنی اسرائیل باید در حضور خداوند حاضر شوند.

- خون حیوان قربانی را همراه با نان خمیرمایه دار به من تقدیم نکنید.

- نگذارید پیه قربانی هایی که به من تقدیم کرده اید تا صبح باقی بماند.

- نوبر هر محصولی را که درو می کنید، به خانه ی خداوند، خدایتان بیاورید.

- بزغاله را در شیر مادرش نپزید. (۱)

۳-۹ دستور جهاد با اموری ها و وعده ی نجات از بیابان سینا در صورت پیروی از این دستورات به همراه جهاد با اموری ها

- من فرشته ای پیشاپیش شما می فرستم تا شمارا به سلامت به سرزمینی هدایت کند که برای شما آماده کرده ام. به سخنان او توجه کنید و از دستوراتش پیروی نمایید.

- از او تمرد نکنید چون تمرد شمارا نخواهد بخشید، زیرا او نماینده ی من است.

- اگر مطیع او باشید و تمام دستورات مرا اطاعت کنید، آنگاه من دشمن دشمنان شما خواهم شد.

- فرشته ی من پیشاپیش شما خواهد رفت و شمارا به سرزمین اموری ها،

- حیتی ها، فرزی ها، کنعانی ها، حوی ها و یبوسی ها هدایت خواهد کرد و من آن ها را هلاک خواهم نمود.

- بت های آن ها را سجده و پرستش نکنید و مراسم ننگین آن ها را به جا نیاورید. این قوم ها را نابود کنید و بت هایشان را بشکنید.

- خداوند خدای خود را عبادت کنید و او نان و آب شمارا برکت خواهد داد و بیماری را از میان شما دور خواهد کرد.

- در میان شما سقط جنین و نازایی وجود نخواهد داشت. او به شما عمر طولانی خواهد بخشید.

- به هر سرزمینی که هجوم برید، ترس خداوند بر مردمانش مستولی خواهد شد و آن ها از برابر شما خواهند گریخت.

- من زنبورهای سرخ می فرستم تا قوم های حوی، کنعانی و حیتی را از حضور شما بیرون کنند

- البته آن قوم ها را تا یک سال بیرون نخواهم کرد، مبادا زمین خالی و ویران گردد و حیوانات درنده بیش از حد زیاد شوند.

- این قوم ها را به تدریج از آنجا بیرون می کنم تا کم کم جمعیت شما زیاد شود و تمام زمین را پُر کند. مرز سرزمین شما را از دریای سرخ تا کرانه ی فلسطین و از صحرای جنوب تا رود فرات وسعت می دهم و به شما کمک می کنم تا ساکنان آن سرزمین را شکست داده بیرون کنید.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۳ آیات: ۱۴-۱۹

- با آن ها و خدایان ایشان عهد بنیدید و نگذارید در میان شما زندگی کنند، مبادا شمارا به بت پرستی کشانده، به مصیبت عظیمی گرفتار سازند ... (۱)

۱۰-۳ دستور ساختن صندوق عهد به موسی علیه السلام

- خداوند به موسی فرمود: صندوقی از چوب اقاویا بساز که درازای آن ۱۲۵ سانتی متر و پهنا و بلندی آن هر کدام ۷۵ سانتی متر باشد.

- بیرون و درون آن را با طلای خالص بپوشان و نواری از طلا دور لبه ی آن بکش. برای این صندوق چهار حلقه از طلا آماده کن و آن ها را در چهار گوشه ی قسمت پایین آن متصل نما، یعنی در هر طرف دو حلقه، دو چوب بلند که از درخت اقاویا تهیه شده باشد باروکش طلا بپوشان و آن ها را برای برداشتن صندوق در داخل حلقه های دو طرف صندوق بگذار. این چوب ها درون حلقه های «صندوق عهد» بماند و از حلقه ها خارج نشود.

- وقتی ساختن صندوق عهد به پایان رسید، آن دو لوح سنگی را که دستورات و قوانین روی آن کنده شده به تو می سپارم تا در آن بگذاری.

- سرپوش صندوق عهد را به درازای ۱۲۵ سانتی متر و پهنای ۷۵ سانتی متر از طلای خالص درست کن. این سرپوش «تخت رحمت» است برای کفاره ی گناهان شما.

- دو مجسمه ی فرشته از طلا در دو سر تخت رحمت بساز. فرشته ها را طوری روی تخت رحمت بساز که با آن یکپارچه باشد.

- مجسمه ی فرشته ها، باید رو به روی هم و نگاهشان به طرف تخت و بال هایشان بر بالای آن گسترده باشد.

- تخت رحمت را روی صندوق نصب کن و لوح های سنگی را که به تو می سپارم در آن صندوق بگذار.

- آنگاه من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از میان دو فرشته ای که روی تخت رحمت قرار گرفته اند با تو سخن خواهم گفت و دستورات لازم برای بنی اسرائیل را به تو خواهم داد. (۲)

۱۱-۳ دستور ساختن خیمه ی عبادت به موسی علیه السلام

- خیمه ی عبادت را با ۱۰ پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن: هر یک از پرده ها ۱۴ متر درازا و ۲ متر پهنا داشته باشد و روی آن ها نقش فرشتگان با دقت گلدوزی شود.

- ۱۰ پرده را پنج پنج به هم بدوز به طوری که دو قطعه ی جداگانه تشکیل دهند.

- برای وصل کردن این دو قطعه ی بزرگ، در لبه ی آخرین پرده ی هر قطعه، با نخ آبی جاتکمه درست کن بعد ۵۰ تکمه از طلا برای پیوستن دو قطعه پرده به همدیگر درست کن تا

- پرده های دورخیمه به صورت یکپارچه درآید. (۳)

۱- سفر خروج ، اصحاح ۲۳ آیات: ۲۰- ۳۳

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۵، آیات: ۱۰- ۲۲

- پوشش سقف عبادتگاه را به شکل چادر بباف:

- ۱۱ قطعه پارچه که از پشم بُز تهیه شده باشد، هر کدام به طول ۱۵ متر و به عرض ۲ متر بگیر؛ ۵ تا از آن قطعه ها را به هم بدوز تا یک قطعه ی بزرگ تشکیل شود.

- شش قطعه ی دیگر را نیز به همین ترتیب به هم بدوز.

- (قطعه ی ششم از قسمت بالای جلو خیمه ی مقدّس آویزان خواهد شد)

- در حاشیه ی هر یک از این دو قطعه ی بزرگ ۵۰ جاتکمه بازکن و آن ها را با ۵۰ تکمه ی مفرغی به هم وصل کن تا بدین گونه دو قطعه ی بزرگ به هم وصل شوند.

- این پوشش خیمه از پشت نیم متر و از جلو هم نیم متر آویزان باشد.

- دو پوشش دیگر درست کن یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و دیگری از پوست خز و آن ها را به ترتیب روی پوشش اوّلی ببنداز بدین ترتیب سقف عبادتگاه تکمیل می شود.

- چوب بست خیمه ی عبادت را از تخته های چوب اقاچیا بساز، درازای هر تخته ۵ متر و پهنای آن ۷۵ سانتی متر باشد.

- تخته ها را به طور عمودی قرار بده.

- در هر طرف تخته، زبانه ای باشد تا با تخته ی پهلویی جفت شود.

- تخته های لازم برای عبادتگاه باید بدین تعداد باشد:

- ۲۰ تخته با ۴۰ پایه ی نقره ای برای قسمت جنوبی که زیر هر تخته دوپایه ی نقره ای قرار گیرد تا زبانه ها را نگهدارند؛

- ۲۰ تخته ی دیگر با ۴۰ پایه ی نقره ای برای قسمت شمالی که در قسمت پایین هر کدام از آن ها هم دوپایه ی نقره ای باشد.

- ۶ تخته برای سمت غربی پشت خیمه.

- ۲ تخته ی دیگر برای گوشه های پشت خیمه، این ۲ تخته باید از بالا و پایین به وسیله ی حلقه ها به تخته ها وصل شوند.

- پس جمعاً در انتهای عبادتگاه باید ۸ تخته با ۱۶ پایه ی نقره ای باشد، زیر هر تخته دوپایه.

- پشت بندهایی از چوب اقاچیا بساز تا به طور افقی تخته ها را نگه دارند:

- ۵ تیر پشت بند، برای تخته هایی که در یک سمت قرار دارند.

- ۵ تیر برای تخته های سمت دیگر.

- ۵ تیر برای تخته هایی که در طرف غربی انتهای خیمه قرار دارند.

- تیر وسطی باید به طور سرتاسری از وسط تخته ها بگذرد.

- روکش تمام تخته ها از طلا باشد.

- برای نگه داشتن تیرها، حلقه هایی از طلا بساز. تیرها را نیز با روکش طلا بپوشان.

- می خواهم این خیمه را درست همان طور بسازی که طرح و نمونه ی آن را در بالای کوه به تو نشان دادم.

- در داخل خیمه، یک پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و نقش فرشتگان را با دقت روی آن گلدوزی نما.

- ۴ ستون از اقاچیا با روکش طلا که ۴ قلاب طلا هم داشته باشد برپا کن.

- ستون ها باید در چهارپایه ی نقره ای قرار گیرند.

- پرده ها را به قلاب ها آویزان کن.

- این پرده باید بین «قدس» و «قدس الاقداس» آویزان شود تا آن دو را از هم جدا کند.

- صندوق عهد را که دو لوح سنگی در آن است، در پشت این پرده قرار بده «صندوق عهد» را با «تخت رحمت» که روی آن قرار دارد در «قدس الاقداس» بگذار

- میز و چراغدان را در مقابل هم بیرون پرده قرار بده، به طوری که چراغدان در سمت جنوبی و میز در سمت شمالی قدس باشد.

- یک پرده ی دیگر برای در عبادتگاه از کتان لطیف ریزبافت که با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شده باشد، تهیه کن.

- برای این پرده ۵ ستون از چوب افاقیا با روکش طلا درست کن. قلاب هایشان نیز از طلا باشد. برای آن ها ۵ پایه ی مفرغی هم بساز. (۱)

۱۲-۳ دستور ساختن میز نان مقدّس به موسی

- یک میز از چوب افاقیا درست کن که به درازای یک متر و به پهنای نیم متر و بلندی ۷۵ سانتی متر باشد آن را با روکش طلای خالص بپوشان و قابی از طلا بر دور لبه ی میز نصب کن. حاشیه ی دور لبه ی میز را به پهنای چهار انگشت درست کن و دور حاشیه را با قاب طلا بپوشان. چهار حلقه از طلا برای میز بساز و حلقه ها را به چهار گوشه ی بالای پایه های میز نصب کن.

- این حلقه ها برای چوب هایی است که به هنگام جابه جا کردن و برداشتن میز باید در آن ها قرار بگیرد. این چوب ها را از جنس درخت افاقیا با روکش های طلا بساز.

- همچنین بشقاب ها، کاسه ها، جام ها و پیاله هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کن.

- «نان مقدّس» دائم روی میز در حضور من باشد. (۲)

۱۳-۳ دستور ساختن چراغدان به موسی

- یک چراغدان از طلای خالص درست کن. پایه و بدنه ی آن باید یکپارچه و از طلای خالص ساخته شود و نقش گل های روی آنکه شامل کاسبرگ و غنچه است نیز باید از جنس طلا باشد. از بدنه ی چراغدان شش شاخه بیرون آید، سه شاخه از یک طرف و سه شاخه از طرف دیگر. روی هر یک از شاخه ها سه گل بادامی شکل باشد.

- خود بدنه با چهار گل بادامی تزئین شود، طوری که گل ها بین شاخه ها و بالا و پایین آن ها قرار گیرند. تمام این نقش ها و شاخه ها و بدنه باید از یک تکه طلای خالص باشد.

- سپس هفت چراغ بساز و آن ها را بر چراغدان بگذار تا نورش به طرف جلو بتابد.

- انبرها و سینی های آن را از طلای خالص درست کن.

- برای ساختن این چراغدان و لوازمش ۳۴ کیلو طلا لازم است.

- دقت کن همه را عیناً مطابق طرحی که در بالای کوه به تو نشان دادم، بسازی. (۳)

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۶، آیات: ۱-۳۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۵، آیات: ۲۳-۳۰

۳- سفر خروج، اصحاح ۲۵، آیات: ۳۱-۴۰

۱۴-۳ نحوه نگهداری از چراغ ها

- به بنی اسرائیل دستور بده، روغن زیتون خالص برای ریختن در چراغدان عبادتگاه بیاورند تا عبادتگاه همیشه روشن باشد. هارون و پسرانش چراغدان را در قدس بگذارند و شب و روز در حضور خداوند از آن نگهداری کنند تا شعله اش خاموش نشود.

- این برای تمام نسل های بنی اسرائیل یک قانون جاودانی است. (۱)

۱۵-۳ صنعتگران عبادتگاه

- خداوند به موسی فرمود: من «بصل ئیل» را که پس آوری و نوه ی حور از قبیله ی یهودا است انتخاب کرده ام و او را از روح خود پُر ساخته ام.

- او در ساختن ظروف طلا- و نقره و مفرغ، همچنین در کار خزّاطی و جواهرسازی و هر صنعتی استاد است. در ضمن «اهولیب» پس «اخیسامک» از قبیله ی دان را نیز انتخاب کرده ام تا دستیار او باشد.

- علاوه بر این به تمام صنعتگرانی که با او کار می کنند. مهارت مخصوصی بخشیده ام تا بتوانند همه ی آن چیزهایی را که به تو دستور داده ام بسازند.

- خیمه ی عبادت، صندوق عهد با تخت رحمت که بر آن است، تمام ابزار و وسایل خیمه ی عبادت، میز و ظروف آن، چراغدان طلای خالص و لوازم آن، قربانگاه بخور، قربانگاه قربانی سوختنی با لوازم آن، حوض و پایه اش، لباس های مخصوص هارون کاهن و پسرانش برای خدمت در مقام کاهنی، روغن مسح و بخور معطر برای قدس. همه ی این ها را باید درست مطابق آنچه به تو دستور داده ام بسازند. (۲)

۱۶-۳ دستور ساختن حیاط عبادتگاه به موسی

- برای عبادتگاه حیاطی درست کن که دیوارهایش از پرده های کتان ریزبافت باشد.

- طول پرده های سمت جنوب ۵۰ متر باشد و پرده ها را از ۲۰ ستون مفرغی آویزان کن.

- برای هر یک از این ستون ها پایه های مفرغی (۳) و قلاب ها و پشت بندهای نقره ای درست کن.

۱- سفر خروج ، اصحاح ۲۷، آیات: ۲۰- ۲۱

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۱، آیات: ۳۴- ۳۸

۳- مفرغ: آلیاژی است از مس و قلع و روی که حداقل ۶۷ درصد مس دارد. هزاران سال است که از مفرغ کالاهای گوناگون می سازند. مفرغ اگرچه فلزی بسیار سخت است و کار کردن با آن دشوار، اما گفته می شود که چینی ها و مصری ها و یونانی های قدیم آن را می شناختند. رومی ها نیز آن را می ساختند. مفرغ را معمولاً در ارتباط با انگلیس می دانند و دلیل هم برای این گفته وجود دارد. در کورنوال معدنهای زیادی که دارای ذخیره های عظیم قلع بوده وجود داشته است؛ بنابراین، انگلیسی ها در دوران های بسیار دور ظروف مفرغی می ساخته اند و قلعی از که از کورنوال به دست می آمده برای ساختن مفرغ در بخشهای دیگر اروپا استفاده می شده است. - مفرغ به سه صورت مورد استفاده قرار می گرفته است: برای ظرفهای کلیسا، برای نیازهای روزمره و در کارهای مورد نیاز. استفاده از کاسه های مفرغی از قرون

وسطی در کلیساهای انگلیس متداول شده است. در انگلیس ساختن بشقاب و فنجانهای مفرغی بسیار رایج بود؛ اما در همان زمان اشخاص ثروتمندتر از ظروف نقره ای استفاده می کردند و استفاده از ظروف مفرغی فقط مختص طبقه ی متوسط بود. در فرانسه، در قرن چهاردهم، از مفرغ برای ساختن ظرفهای نوشابه، بشقاب، نمکدان و قابلمه های غذا استفاده می کردند. در قرن چهاردهم در آلمان کارخانه ای تأسیس شد که در آن محصولاتی از مفرغ می ساختند در همان زمان در بلژیک، هلند، سوئیس، روسیه و اسکاندیناوی نیز ظروف مفرغی می ساختند.

- برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را بکن.
- طول دیوار پرده های سمت غربی حیاط باید ۲۵ متر باشد با ۱۰ ستون و ۱۰ پایه.
- طول دیوار پرده های سمت شرقی هم باید ۲۵ متر باشد.
- پرده های هر طرف در ورودی باید ۵/۷ متر باشد.
- برای نگه داشتن این پرده ها هم ۳ ستون و ۳ پایه در هر طرف بساز.
- برای در ورودی حیاط، یک پرده به طول ۱۰ متر از کتان لطیف ریزبافت تهیه کن و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی نما و آن را از ۴ ستون که روی ۴ پایه قرار دارند آویزان کن.
- تمام ستون های اطراف حیاط باید به وسیله ی پشت بندها و قلاب های نقره ای به هم مربوط شوند.
- ستون ها باید در پایه های مفرغی قرار گیرند. پس حیاط باید ۵۰ متر طول و ۲۵ متر عرض و ۵/۲ متر بلندی داشته باشد. پرده های آن نیز از کتان لطیف ریزبافت و پایه های آن از مفرغ باشد. تمام وسایل دیگری که در خیمه به کار برده می شوند و تمام میخ های خیمه و حیاط آن باید از مفرغ باشند. (۱)

۱۷-۳ دستور ساختن حوض مفرغی به موسی

- سپس خداوند به موسی فرمود: حوضی از مفرغ با پایه ای مفرغی برای شستشو بساز.
- آن را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه بگذار و از آب پُر کن. وقتی هارون و پسرانش می خواهند به خیمه ی عبادت وارد شوند و یا وقتی بر قربانگاه، هدیه ی سوختنی به من تقدیم می کنند، باید اول دست ها و پاهای خود را با آب آن بشویند و گرنه خواهند مرد.
- هارون و پسرانش و نسل های آینده ی آن ها باید این دستورات را همیشه رعایت کنند. (۲)

۱۸-۳ چگونگی هدایای عبادتگاه

- خداوند به موسی فرمود: به بنی اسرائیل بگو که هدایا به حضور من بیاورند از کسانی هدیه قبول کن که با میل و رغبت می آورند.
- هدایا باید از این نوع باشند: طلا، نقره و مفرغ. نخ های آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف، پشم بُز، پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد، پوست خز، چوب اقاویا، روغن زیتون برای چراغ ها، مواد خوش بو برای تهیه ی روغن مسح، بخور خوش بو، سنگ جزع، سنگ های قیمتی دیگر برای ایفود و سینه بند کاهن. (۳)

۱- سفر خروج ، اصحاح ۲۷، آیات: ۹-۱۹

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۰، آیات: ۱۷-۲۱

۳- سفر خروج ، اصحاح ۲۵، آیات: ۱-۷

۱۹-۳ میزان هدیه برای عبادتگاه

- خداوند به موسی فرمود: هر موقع بنی اسرائیل را سرشماری می کنی هر کسی که شمرده می شود، باید برای جان خود به من فدیة دهد تا هنگام سرشماری بلایی بر قوم نازل نشود.

- فدیة ای که او باید پردازد نیم مثقال نقره است که باید به من تقدیم شود.

- تمام افراد ۲۰ ساله و بالاتر، باید سرشماری شوند و این هدیه را به من بدهند.

- آنکه ثروتمند است از این مقدار بیشتر ندهد و آنکه فقیر است کمتر ندهد چون این کفاره را برای جان های خود به من می دهند.

- پول کفاره را که از بنی اسرائیل می گیری، برای تعمیر و نگهداری خیمه ی عبادت صرف کن.

- پرداخت این فدیة باعث می شود که من به یاد بنی اسرائیل باشم و جان ایشان را حفظ کنم. (۱)

۲۰-۳ دستور ساختن قربانگاه به موسی

- قربانگاه را از چوب افاقیا بساز، به شکل چهار گوش که طول هر ضلع آن ۲/۵ متر و ارتفاعش ۵/۱ متر باشد.

- آن را طوری بساز که در چهار گوشه ی آن ۴ زائده به شکل شاخ باشد.

- تمام قربانگاه و شاخ ها، روکش مفرغی داشته باشند.

- لوازم آنکه شامل: سطل هایی برای برداشتن خاکستر، خاک اندازها، کاسه ها، چنگک ها و آتشدان ها هست، باید همگی از مفرغ باشند.

- یک منقل مشبک مفرغی که در هر گوشه ی آن یک حلقه ی مفرغی باشد، برای آن بساز و آن را تا نیمه ی قربانگاه فروبیر تا روی لبه ای که در آنجا وجود دارد، قرار گیرد.

- برای جابه جا کردن قربانگاه ۲ چوب از درخت افاقیا با روکش مفرغی درست کن و چوب ها را در حلقه هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده فروکن.

- همان طور که در بالای کوه نشان دادم، قربانگاه باید درونش خالی باشد و از تخته درست شود. (۲)

۲۱-۳ دستور ساختن قربانگاه بخور به موسی

- قربانگاه دیگری به شکل چهار گوش از چوب افاقیا بساز تا روی آن بخور بسوزانند.

- ضلع قربانگاه نیم متر باشد و بلندی آن یک متر.

- آن را طوری بساز که در چهار گوشه ی آن چهار زائده به شکل شاخ باشد.

- روکش قربانگاه و شاخ های آن از طلای خالص باشد.

- قابی دورتادور آن از طلا درست کن.

- در دو طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی دو حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوب ها بساز تا با آن ها قربانگاه را حمل کنند.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۰، آیات: ۱۱-۱۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۷، آیات: ۱-۸

- این چوب ها باید از درخت افاقیا تهیه شود و روکش طلا داشته باشد.

- قربانگاه بخور را بیرون پرده ای که روبه روی صندوق عهد قرار گرفته بگذار.

- من در آنجا با و ملاقات خواهم کرد.

- هرروز صبح که هارون، روغن داخل چراغ ها می ریزد و آن ها را آماده می کند، باید بر آن قربانگاه، بخور خوش بو بسوزانند.

- هرروز عصر نیز که چراغ ها را روشن می کند باید در حضور خداوند بخور بسوزانند.

- این عمل باید مرتب، نسل اندر نسل انجام شود.

- بخور غیرمجاز، قربانی سوختنی و هدیه ی آردی روی آن تقدیم نکنید و هدیه ی نوشیدنی بر آن نریزید.

- هارون باید سالی یک بار با پاشیدن خون قربانی گناه، بر شاخ های قربانگاه، آن را تقدیس نماید.

- این عمل باید هر سال مرتباً نسل اندر نسل انجام شود، چون این قربانگاه برای خداوند بسیار مقدس است. (۱)

۲۲-۳ دستور تهیه ی بخور به موسی

- سپس خداوند به موسی فرمود: برای تهیه ی بخور از این مواد خوش بو به مقدار مساوی استفاده کن: میعه، اظفار، قنه، کندر خالص.

- از ترکیب این مواد خوش بو بانمک، بخور خالص و مقدس درست کن.

- قدری از آن را بکوب و در خیمه پیش صندوق عهد، جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار.

- این بخور کاملاً مقدس خواهد بود.

- هرگز بخوری با این ترکیب برای خود درست نکنید. چون این بخور از آن من است و باید آن را مقدس بشمارید هرکس بخوری مانند این

بخور برای خودش تهیه کند، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد. (۲)

۲۳-۳ دستور تهیه ی روغن مسح به موسی

- خداوند به موسی فرمود: این مواد خوش بوی مخصوص را تهیه کن: شش کیلوگرم مر خالص، سه کیلوگرم دارچین خوش بو، سه کیلوگرم

نی معطر، شش کیلوگرم سلیخه.

- آنگاه چهار لیتر روغن زیتون روی آن ها بریز و از ترکیب آن ها روغن مقدس مسح درست کن.

- با روغن معطری که تهیه می شود، خیمه ی عبادت، صندوق عهد، میز با تمام ظروف آن، چراغدان با تمام وسایل آن، قربانگاه بخور،

قربانگاه هدیه ی سوختنی و هرچه که متعلق به آن است، حوض و پایه های آن را مسح کن آن ها را تقدیس کن تا کاملاً مقدس شوند و

هرکسی نتواند به آن دست بزند.

- با روغنی که درست می کنی هارون و پسرانش را مسح نموده، تقدیس کن تا کاهنان من باشند

- به بنی اسرائیل بگو که این روغن در نسل های شما روغن مسح مقدّس من خواهد بود.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۰، آیات: ۱-۱۰

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۰، آیات: ۳۴-۳۸

- نباید این روغن را روی افراد معمولی بریزید و حق ندارید شبیه آن را درست کنید، چون مقدّس است و شما هم باید آن را مقدّس بدانید.
- اگر کسی از این روغن درست کند و یا اگر بر شخصی که کاهن نیست بمالد، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد. (۱)
- ۲۴-۳ چگونگی دوختن لباس کاهنان (جلیقه ی ایفود، سینه بند، ردای زیر ایفود)
- برادر خود هارون و پسرانش (ناداب، ابیهو، العازار، ایتامار) را از سایر مردم اسرائیل جدا کرده، به مقام کاهنی تعیین کن تا مرا خدمت کنند.
- لباس های مخصوصی برای هارون تهیه کن تا معلوم باشد که او برای خدمت من جدا شده است. لباس های او، زیبا و پرازنده ی کار مقدّس او باشد.
- به کسانی که استعداد و مهارت دوزندگی داده ام، دستور بده لباس های هارون را تهیه کنند، لباس هایی که با لباس های سایر مردم فرق داشته باشد و معلوم شود که او در مقام کاهنی به من خدمت می کند.
- لباس هایی که باید دوخته شوند این ها هستند: سینه بند، ایفود، ردا، پیراهن نقش دار، عمامه، کمر بند. برای پسران هارون هم باید از همین لباس ها دوخت تا بتوانند در مقام کاهنی به من خدمت کنند.
- ایفود: ایفود را از نخ های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف ریزبافت و رشته های طلا درست کرده، روی آن را با دقّت گلدوزی کنند.
- این جلیقه ی بلند از دو قسمت، جلو و پشت که روی شانه ها با ۲ بند به هم می پیوندند، تشکیل شود.
- بند کمر ایفود هم باید متصل به آن و از جنس خودش باشد، یعنی از رشته های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز.
- ۲ قطعه سنگ جزع بگير و نام های ۱۲ قبیله ی بنی اسرائیل را که از ۱۲ پسر یعقوب به وجود آمده اند روی آن ها نقش کن، یعنی روی هر سنگ ۶ نام به ترتیب سنّ آن ها.
- مثل یک خاتم کار و حکاک ماهر نام ها را روی سنگ ها بکن و آن ها را در قاب های طلا بگذار. (۲)
- سپس آن ها را روی شانه های ایفود نصب کن تا بدین ترتیب، هارون نام های قبایل بنی اسرائیل را به حضور من بیاورد و ن به یاد آن ها باشم.
- ۲ زنجیر تاییده از طلای خالص درست کن و آن ها را به قاب های طلایی که روی شانه های ایفود است وصل کن.
- سینه بند: برای کاهن یک سینه بند، جهت پی بردن به خواست خداوند درست کن.
- آن را مانند ایفود، از کتان لطیف ریزبافت، نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا بساز و روی آن را با دقّت گلدوزی کن.
- این سینه بند باید دولا و مثل یک کیسه ی چهار گوش به ضلع یک و جب باشد ۴ ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب کن.
- ردیف اوّل: عقیق سرخ، یاقوت زرد و یاقوت آتشی باشد.

- رديف دوم: زمرد، ياقوت كبود و الماس.

١- سفر خروج، اصحاح ٣٠، آيات: ٢٢-٣٣

٢- سفر خروج، اصحاح ٢٨، آيات: ١-٣٠

- ردیف سوم: فیروزه، عقیق یمانی و یاقوت بنفش.
- ردیف چهارم: زبرجد، جزع و یشم.
- همه ی آن ها باید قاب های طلا داشته باشند.
- هر یک از این سنگ ها علامت یکی از دوازده قبیله ی بنی اسرائیل خواهد بود
- و نام آن قبیله روی آن سنگ حک خواهد شد.
- قسمت بالای سینه بند را به وسیله ی دو رشته زنجیر طلای تابیده به ایفود بند.
- دو سر زنجیرها به حلقه های طلا که در گوشه های سینه بند جاسازی شده، بسته شود.
- دو سر دیگر زنجیرها از جلو به قاب های طلای روی شانه ها وصل شود.
- ۲ حلقه ی طلای دیگر نیز درست کن و آن ها را به ۲ گوشه ی پائینی سینه بند، روی لایه ی زیرین ببند.
- ۲ حلقه ی طلای دیگر هم درست کن و آن ها را در قسمت جلو ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کن بعد حلقه های سینه بند را با نوار آبی رنگ به حلقه های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار دارد ببند تا سینه بند از ایفود جدا نشود.
- به این ترتیب وقتی هارون به قدس وارد می شود، نام های تمام قبایل بنی اسرائیل را که روی سینه بند کنده شده، با خود حمل خواهد کرد تا به این وسیله، قوم همیشه در نظر خداوند باشند
- «اوریم و تمیم» را داخل سینه بند بگذار تا وقتی هارون به حضور من می آید، آن ها همیشه روی قلب او باشند و او بتواند خواست مرا در مورد قوم اسرائیل دریابد. (۱)
- ۲۵-۳ ردای زیر ایفود و نیم تاج و لباس زیر
- ردایی که زیر ایفود است باید از پارچه ی آبی باشد.
- شکافی برای سر، در آن باشد.
- حاشیه ی این شکاف باید با دست بافته شود تا پاره نگردد.
- با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، منگوله هایی به شکل انار درست کن و دورتادور لبه ی دامن ردا بیاویز زنگوله هایی از طلا نیز بساز و آن ها را در فاصله ی بین انارها آویزان کن.
- هارون در موقع خدمت خداوند باید ردا را بپوشد تا وقتی به حضور من به
- قدس وارد می شود یا از آن بیرون می رود، صدای زنگوله ها شنیده شود، مبادا بمیرید.

- یک نیم تاج از طلای خالص بساز و این کلمات را روی آن نقش کن: «مقدّس برای خداوند»

- این نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه ی هارون ببند تا نشانه ای باشد از این که هارون هر گناه و خطای مربوط به قربانی های مقدّس قوم اسرائیل را بر خود حمل می کند.

- وقتی هارون به حضور من می آید، همیشه این نیم تاج را روی پیشانی خود داشته باشد تا من قربانی های بنی اسرائیل را بپذیرم.

- پیراهن هارون را از کتان لطیف بیاف، عمامه ای از کتان لطیف و کمربندی گل دوزی شده نیز برای او درست کن، برای پسران هارون نیز پیراهن، کمربند و کلاه تهیّه کن.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۸، آیات: ۱-۳۰

- این لباس ها باید زیبا و برازنده ی کار مقدّس ایشان باشد.

- این لباس ها را به هارون و پسرانش ببوشان.

- با روغن زیتون آن ها را مسح کن و ایشان را برای خدمت کاهنی تعیین و تقدیس نما.

- برای ستر عورت ایشان، لباس زیر از جنس کتان بدوز که اندازه ی آن از کمر تا بالای زانو باشد.

- هارون و پسرانش وقتی به عبادتگاه داخل می شوند، یا نزدیک قربانگاه می آیند تا در قدس خدمت کنند، باید این لباس ها را ببوشند، مبادا عورت آن ها دیده شود و بمیرند.

- این آیین برای هارون و نسل او یک قانون جاودانی خواهد بود. (۱)

۲۶-۳ چگونگی برگزاری مراسم تقدیس هارون و پسرانش به منصب کهنات

- این مراسم بدین گونه برگزار شود: یک گوساله و دو قوچ بی عیب، نان بدون خمیرمایه ی روغنی و قرص های نازک نان بدون خمیرمایه ی روغن مالی شده که از آرد نرم مرغوب پخته شده باشد، فراهم آور.

- نان ها را در یک سبد بگذار و با گوساله و قوچ ها، دم در عبادتگاه بیاور.

- دم در ورودی، هارون و پسران او را غسل بده.

- آنگاه پیراهن، ردا، ایفود و سینه بند هارون را به او ببوشان و بند کمر را روی ایفود ببند.

- عمامه را با نیم تاج طلا بر سرش بگذار.

- بعد روغن مسح را بر سرش ریخته، او را مسح کن. سپس لباس های پسرانش را به ایشان ببوشان و کلاه ها را بر سر ایشان بگذار.

- بعد کمربندها را به کمر هارون و پسرانش ببند.

- مقام کاهنی همیشه از آن ایشان و فرزندانشان خواهد بود. بدین ترتیب هارون و پسرانش را برای کاهنی تقدیس کن. (۲)

- گوساله را نزدیک عبادتگاه بیاور تا هارون و پسرانش دست های خود را بر سر آن بگذارند و تو گوساله را در حضور خداوند در برابر عبادتگاه قربانی کن.

- خون گوساله را با انگشت خود بر شاخ های قربانگاه بمال و بقیه را در پای آن بریز.

- سپس همه ی چربی های دور آن ها را بگیر و بر قربانگاه بسوزان و بقیه ی

- لاشه ی گوساله را با پوست و سرگین آن بیرون از اردوگاه ببر و همه را به عنوان قربانی گناهان در همان جا بسوزان.

- آنگاه هارون و پسرانش دست های خود را بر سر یکی از قوچ ها بگذارند و آن را قربانی کنند. خون قوچ بر چهار طرف قربانگاه پاشیده

شود.

- قوچ را به چند قطعه تقسیم کن و احشاء و پاچه هایش را بشوی. سپس آن ها را با کله و سایر قطعه های قوچ، روی قربانگاه بگذار و بسوزان.

- این قربانی سوختنی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود موردپسند خداوند است.

- بعد قوچ دوّم را بگیر تا هارون و پسرانش دست های خود را بر آن بگذارند و آن را قربانی کنند.

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۸، آیات: ۳۱-۴۳

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۹، آیات: ۱-۳۷

- خون آن را بردار و بر نرمه ی گوش راست هارون و پسرانش و بر شست دست راست و شست پای راست آن ها بمال. بقیه ی خون را بر چهار طرف قربانگاه پاش.
- آنگاه مقداری از خونی که روی قربانگاه است بردار و با روغن مسح بر هارون و پسران او و بر لباس هایشان پاش. بدین وسیله خود آنان و لباس هایشان تقدیس می شوند.
- آنگاه پیه، دنبه، پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی دور آن ها و ران راست قوچ را بگیر و از داخل سبد نان بدون خمیرمایه که در حضور خداوند است، یک نان و یک قرص نان روغنی و یک نان نازک بردار و همه ی آن ها را به دست هارون و پسرانش بده تا به عنوان هدیه ی مخصوص، در حضور خداوند تکان دهند.
- سپس آن ها را از دست ایشان بگیر و بر قربانگاه همراه با قربانی سوختنی بسوزان.
- این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند است.
- آنگاه سینه ی قوچی را که برای تقدیس هارون است به دست بگیر و آن را به نشانه ی هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان بده و آنگاه آن را برای خود بردار.
- سینه و ران این قوچ را تقدیس کن و به هارون و پسرانش بده.
- بنی اسرائیل باید همیشه این قسمت از قربانی، یعنی سینه و ران قوچ را که قسمتی از قربانی سلامتی آن هاست، به خداوند تقدیم کنند تا از آن کاهن باشد.
- لباس های مقدس هارون باید برای پسرانش و نسل های بعد که جانشین او هستند نگهداری شوند تا هنگام برگزاری مراسم تقدیس آن را بپوشند.
- کسی که به جای او به مقام کاهنی می رسد تا در قدس مشغول خدمت شود، باید هفت روز آن لباس را بر تن کند
- گوشت قوچ مخصوص مراسم تقدیس را بگیر و آن را در یک جای مقدس در آب بپز.
- هارون و پسرانش باید گوشت قوچ را با نانی که در سبد است در برابر خیمه ی عبادت بخورند.
- آن ها باید تنها خودشان آن قسمت هایی را که در موقع اجرای مراسم، برای تقدیس و کفاره ی ایشان منظور شده است بخورند، افراد معمولی نباید از آن بخورند چون مقدس است.
- اگر چیزی از این گوشت و نان تا صبح باقی بماند آن را بسوزان، نباید آن را خورد زیرا مقدس هست.
- به این طریق مراسم تقدیس هارون و پسرانش برای مقام کاهنی اجرا شود.
- مدت این مراسم باید هفت روز باشد.

- در این هفت روز، روزی یک گوساله برای کفّاره ی گناهان، روی قربانگاه قربانی کن.

- با این قربانی، قربانگاه را طاهر ساز و با روغن زیتون آن را تدهین کن تا مقدّس شود.

- برای مدّت هفت روز، هرروز برای قربانگاه کفّاره کن تا قربانگاه تقدیس شود به این ترتیب، قربانگاه جایگاه بسیار مقدّسی می شود و

هرکسی نمی تواند به آن دست زند. (۱)

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۹، آیات: ۱-۳۷

- هر روز دو بزه ی یک ساله روی قربانگاه قربانی کن.

- یک بزه را صبح و دیگری را عصر قربانی کن.

- با بزه ی اول یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد تقدیم کن

- یک لیتر شراب نیز به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم نما.

- بزه ی دیگر را موقع عصر قربانی کن و باهمان مقدار آرد و روغن و شراب تقدیم کن.

- این قربانی که بر آتش تقدیم می شود موردپسند خداوند خواهد بود.

- این قربانی سوختنی، همیشگی خواهد بود و نسل های آینده ی شما نیز باید در کنار در عبادتگاه، آن را به حضور من تقدیم کنند.

- در آنجا من شمارا ملاقات نموده با شما سخن خواهم گفت.

- در آنجا بنی اسرائیل را ملاقات می کنم و عبادتگاه از حضور پُر جلال من تقدیس می شود

- بله عبادتگاه، قربانگاه و هارون و پسرانش را که کاهنان من هستند تقدیس می کنم.

- من در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان خواهم بود و آن ها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آن ها را از

مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان ساکن شوم. گمان خداوند خدای آن ها هستم. (۱)

۸-۳ قوانین روز سبت و استراحت

- سپس خداوند به موسی فرمود که: به بنی اسرائیل بگوید: روز سبت را که برای شما تعیین کرده ام نگهدارید، زیرا این روز نشانی جاودانی

بین من و شما خواهد بود تا بدانید من که خداوند هستم، شمارا برای خود جدا ساخته ام.

- پس در روز سبت، استراحت و عبادت کنید، چون روز مقدّسی است.

- آنکه از این آیین سرپیچی نماید و در این روز کار کند باید کشته شود.

- در هفته فقط شش روز کار کنید و روز هفتم که روز مقدّس است، استراحت نمایید.

- این قانون عهدی جاودان است و رعایت آن برای بنی اسرائیل نسل اندر نسل واجب است.

- این نشانه ی همیشگی آن عهدی است که من با بنی اسرائیل بسته ام چون من در شش روز آسمان و زمین را آفریدم و در روز هفتم

استراحت کردم

- وقتی خدا در کوه سینا گفتگوی خود را با موسی به پایان رسانید، آن دو لوح سنگی را که با انگشت خود، ده فرمان را روی آن ها نوشته

بود، به موسی داد. (۲)

۳-۹ لاویان برای خدمت به کاهنان انتخاب می شوند

- پس خداوند به موسی فرمود: قبیله ی لاوی را فراخوان و ایشان را به عنوان دستیاران هارون نزد او حاضر کن. ایشان باید از دستورات او پیروی نموده،

۱- سفر خروج، اصحاح ۲۹، آیات: ۳۸-۴۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۱، آیات: ۱۲-۱۸

- به جای تمام قوم اسرائیل خدمات مقدّس خیمه ی عبادت را انجام دهند، زیرا ایشان به نمایندگی همه ی بنی اسرائیل انتخاب شده اند تا زیر نظر هارون خدمت کنند.

- مسئولیت نگهداری خیمه ی عبادت و تمام اسباب و اثاثیه ی آن بر عهده ی ایشان است.

- ولی فقط هارون و پسرانش باید وظایف کاهنی را انجام دهند، هر کس دیگری که بخواهد این کار را انجام دهد باید کشته شود.

- خداوند به موسی فرمود: من لایوی ها را به جای تمام پسران ارشد قوم اسرائیل پذیرفته ام. لایوی ها از آن من هستند.

- این ها به عوض تمام پسران ارشد بنی اسرائیل وقف من شده اند.

- از روزی که پسران ارشد مصری ها را کشتم، نخست زاده های بنی اسرائیل را، چه انسان و چه حیوان، از آن خود ساختم. پس آن ها به من تعلق دارند. من خداوند هستم. (۱)

۱۰-۳ وظایف طایفه های لایویان

- باز خداوند در صحرای سینا موسی را خطاب کرده فرمود: «قبیله ی لایوی را برحسب طایفه و خاندان سرشماری کن. پسران را از یک ماهه به بالا بشمار» پس موسی ایشان را شمرد.

انتخاب لایویان برای حمل صندوق عهد

بنی اسرائیل به «جُد جوده» و از آنجا به «یُطبات» که نهرهای فراوانی داشت، سفر کردند.

در آنجا بود که خداوند، قبیله ی لایوی را برای حمل صندوقی که در آن ده فرمان خداوند قرار داشت انتخاب نمود تا در حضور او بایستند و او را خدمت کنند و به نام او برکت دهند، به طوری که تا امروز هم این کار را انجام می دهند. (به همین دلیل است که برای قبیله ی لایوی مثل قبایل دیگر، سهمی در سرزمین موعود، در نظر گرفته نشده است، زیرا همچنان که خداوند به ایشان فرمود، او خود میراث ایشان است)

الف) وظیفه ی دو طایفه ی لایوی (لبنی و شمعی):

- مراقبت از خیمه ی عبادت بود، یعنی مراقبت از پوشش های آن، پرده ی در ورودی خیمه، پرده های دیوار حیاطی که اطراف خیمه و قربانگاه است، پرده ی در ورودی حیاط و همه ی طناب ها و همچنین انجام کارهای مربوط به آن ها. (۲)

ب) وظایف چهار طایفه ی بنی قهات (عمرام، یصهار، حبرون، عزری ئیل):

- مراقبت از صندوق عهد خداوند، میز نان مقدّس، چراغدان، قربانگاه ها، لوازم مختلفی که در خیمه ی عبادت به کار می رفت، پرده ی حائل بین قدس و قدس الاقداس و انجام کارهای مربوط به آن ها. (العازار پسر هارون، رئیس رهبران لایوی ها بود و بر کار خدمتگزاران قدس نظارت می کرد.)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۳، آیات: ۵-۱۳ / سفر اعداد، اصحاح ۴، آیات: ۱۵-۴۹

۲- سفر اعداد، اصحاح ۳، آیات: ۱۴-۵۱

ج) وظیفه ی دو طایفه ی دیگر از لاوی (محلّی، موشی):

- «مراقبت از چوب بست خیمه ی عبادت، پُشت بندها، ستون ها، پایه های ستون ها و تمام لوازم برپاسازی آن و انجام کارهای مربوط به آن ها و همچنین مواظبت از ستون های گرداگرد حیاط و پایه ها و میخ ها و طناب ها» خیمه ی موسی و هارون و پسرانش باید در سمت شرقی خیمه ی عبادت، یعنی جلو آن و رو به آفتاب برپا شود.

- ایشان به جای قوم اسرائیل، وظیفه ی مراقبت از خیمه ی عبادت را بر عهده داشتند.

- (هر کس که کاهن یا لاوی نبود و وارد خیمه ی عبادت می گردید، کشته می شد)

- پس تعداد همه ی پسران و مردان لاوی که موسی و هارون، طبق دستور خداوند، ایشان را شمردند، از یک ماهه به بالا، ۲۲۰۰۰ نفر بود.

- سپس خداوند به موسی فرمود: «حالا تمام پسران ارشد بنی اسرائیل را از یک ماهه به بالا بشمار و نام هریک از آن ها را ثبت کن، لاوی ها به عوض پسران ارشد بنی اسرائیل، به من که خداوند هستم تعلق دارند و حیوانات لاوی ها هم به جای نخست زاده های حیوانات تمام قوم اسرائیل، از آن من هستند.»

- پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داده بود، پسران ارشد بنی اسرائیل را شمرد و تعداد کلّ پسران ارشد، از یک ماهه به بالا، ۲۲۲۷۳ نفر بود.

- خداوند به موسی فرمود: حال لاوی ها را به جای پسران ارشد قوم اسرائیل و حیوانات ایشان را به جای نخست زاده های حیوانات بنی اسرائیل به من بده، آری من خداوند هستم و لاوی ها از آن من می باشند.

- به منظور بازخرید ۲۷۳ نفر از پسران ارشد اسرائیل که اضافه بر تعداد لاوی ها هستند، برای هر نفر ۵ مثقال نقره بگیر و به هارون و پسرانش بده

- پس موسی مبلغ بازخرید ۲۷۳ نفر از پسران ارشد بنی اسرائیل که اضافه بر تعداد لاوی ها بودند، دریافت کرد. (بقیه پسران ارشد، از پرداخت مبلغ بازخرید، مُعاف بودند، چون لاوی ها به عوض ایشان، وقف خداوند شده بودند) کلّ مبلغ بازخرید، معادل ۱۳۶۵ مثقال نقره بود. موسی طبق دستور خداوند آن را به هارون و پسرانش تحویل داد. (۱)

د) وظایف بنی قهات

- سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: بنی قهات را که طایفه ای از قبیله ی لاوی هستند بشمار. این سرشماری از تمام مردان ۳۰ ساله تا ۵۰ ساله که می توانند در خیمه ی عبادت خدمت کنند به عمل آید.

- وظایف مقدّس ایشان، از این قرار است: وقتی که اردو بخواهد حرکت کند، هارون و پسرانش باید به خیمه ی عبادت داخل شوند و پرده ی حائل را پایین آورده، صندوق عهد را با آن پوشانند، سپس پرده را با پوست بُز، پوشانیده، یکپارچه ی آبی، روی پوست بُز بکشند و چوب های حامل صندوق عهد را در حلقه های خود قرار دهند.

- بعد ایشان باید یکپارچه ی آبی، روی میزی که نان مقدّس بر آن گذارده می شود، کشیده و بشقاب ها، قاشق ها، کاسه ها، پیاله ها و نان

مقدّس را، روی آن پارچه بگذارند

- سپس یکپارچه ی ارغوانی، روی آن کشیده، آنگاه پارچه ی ارغوانی را با پوست بُز بپوشانند و چوب های حامل میز را، در حلقه ها جای دهند.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۱۰، آیات: ۷-۹

- پس از آن باید چراغدان، چراغ‌ها، انبرها، سینی‌ها و ظرف روغن زیتون را با پارچه‌ی آبی بپوشانند.

- تمام این اشیاء را بعداً در پوست بُز پوشیده، بسته را روی یک چهارچوب حامل قرار دهند

- آنگاه یکپارچه‌ی آبی روی قربانگاه طلایی بکشند و آن را با پوست بُز بپوشانند، چوب‌های حامل را در حلقه‌های قربانگاه، بگذارند.

- کلیه‌ی وسایل باقی مانده‌ی خیمه‌ی عبادت را در یکپارچه‌ی آبی پیچیده، آن را با پوست بُز بپوشانند و روی چهارچوب حامل بگذارند.

- خاکستر قربانگاه را باید دور بریزند و خود قربانگاه را با یکپارچه‌ی ارغوانی بپوشانند، تمام وسایل قربانگاه، از قبیل آتشدان‌ها، چنگک‌ها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها و ظروف دیگر را باید روی پارچه بگذارند و پوششی از پوست بُز، روی آن‌ها بکشند.

- آنگاه چوب‌های حامل را در جاهای خود قرار دهند.

- وقتی که هارون و پسرانش، کار جمع کردن خیمه‌ی عبادت و کلیه‌ی وسایل آن را تمام کردند، بنی قهات آمده، آن‌ها را بردارند و به هرجایی که اردو کوچ می‌کند ببرند. ولی ایشان نباید به این اشیاء مقدّس دست بزنند، مبدا بمیرند.

- پس وظیفه‌ی مقدّس پسران قهات، حمل اشیاء خیمه‌ی عبادت است.

- «العازار پسر هارون، مسئول، مسئول روغن برای روشنایی، بخور خوش بو، هدیه‌ی آردی روزانه و روغن تدهین باشد. در واقع نظارت بر تمام خیمه‌ی عبادت و هر چه که در آن است به عهده‌ی او خواهد بود.»

- سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: مواظب باشید بنی قهات در حین انجام وظایف خود از بین نروند آنچه باید بکنید تا ایشان به هنگام حمل مقدّس‌ترین اشیاء عبادتگاه نمیرند، این است: هارون و پسرانش با ایشان داخل عبادتگاه شده، آنچه را که هر یک از آنان باید حمل کنند به ایشان نشان دهند.

- در غیر این صورت، ایشان نباید هرگز حتّی برای یک لحظه داخل قدس بشوند، مبدا به اشیاء مقدّس آنجا نگاه کرده بمیرند. (۱)

ه (وظایف بنی جرشون

- خداوند به موسی فرمود: همه‌ی مردان ۳۰ ساله تا ۵۰ ساله‌ی طایفه‌ی جرشون، از قبیله‌ی لاوی را که می‌توانند در خیمه‌ی عبادت خدمت کنند، بشمار. وظایف ایشان از این قرار است: حمل پرده‌های خیمه‌ی عبادت، خود خیمه با پوشش‌های آن، پوشش پوست بُز بالای آن، پرده‌ی در ورودی خیمه، حمل پرده‌های دیوار حیاط و پرده‌ی در ورودی حیاطی که در اطراف قربانگاه و خیمه‌ی عبادت است. به اضافه‌ی حمل طناب‌ها و تمام لوازم دیگر. ایشان مسئول حمل و نقل این اشیاء هستند. هارون و پسران او، این وظایف را برای جرشونی‌ها تعیین خواهند نمود و ایتمار پسر هارون بر کار آن‌ها نظارت خواهد کرد. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۴، آیات: ۱-۲۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۴، آیات: ۲۱-۲۸

ی) وظایف بنی مراری

- خداوند فرمود: همه ی مردان ۳۰ ساله تا ۵۰ ساله ی طایفه ی مراری از قبیله ی لاوی را که می توانند در خیمه ی عبادت خدمت کنند، بشمار.

- هنگام حمل و نقل خیمه ی عبادت، ایشان باید چوب بست خیمه، پشت بندها، ستون ها، پایه ها، ستون های اطراف حیاط با پایه ها، میخ ها، طناب ها و هر چیز دیگری را که مربوط به استفاده و تعمیر آن ها باشد، حمل کنند.

- وظیفه ی هر کس با ذکر اسم، به او گوشزد نما. مردان مراری نیز باید تحت ایتامار پسر هارون انجام وظیفه کنند. (۱)

پسر لاوی

نوادگان لاوی نام

طوایف

تعداد

مردان ۳۰ - ۵۰ ساله که می توانند

خدمت کنند (۲)

رهبر

جایگاه اردو نسبت به

خیمه ی عبادت

جرشون

لبنی، شمعی

۷۵۰۰ نفر

۲۶۳۰ نفر

الیاساف (پسر لایل)

سمت غربی

قهات

عمرام یصهار

حبرون

عزی ئیل

۸۶۰۰ نفر

۲۷۵۰ نفر

الیصافان

پسر عزی ئیل

سمت جنوبی

مراری

محلی، موشی

۶۲۰۰ نفر

۳۲۰۰ نفر

صوری ئیل

(پسر ابیحایل)

سمت شمالی

کلاً: ۸۵۸۰ نفر

۱۱-۳ پاک سازی اردوگاه از افراد جزامی

– خداوند به موسی گفت: «به قوم اسرائیل بگو که تمام اشخاص جزامی و همه ی کسانی را که جراحت دارند و آنانی را که در اثر تماس با جنازه نجس شده اند، از اردوگاه بیرون رانند تا اردوگاه شما که من در آن ساکنم نجس نشود، خواه مرد باشند یا زن»، قوم اسرائیل طبق دستور خداوند عمل کرده، این اشخاص را بیرون راندند. (۳)

۱۲-۳ جبران خسارت و گناه افراد

– سپس خداوند به موسی امر فرمود: «به قوم اسرائیل بگوید که: هرکس چه مرد، چه زن هرگاه به خداوند خیانت کرده، خسارتی به کسی وارد آورد، باید به گناه خود اعتراف نموده علاوه بر جبران کامل خسارت، یک پنجم خسارت وارده را نیز به شخص خسارت دیده بپردازد» ولی اگر شخصی که خسارت دیده است،

۱- سفر اعداد، اصحاح ۴، آیات: ۲۹-۳۳

۲- سفر اعداد، اصحاح ۴، آیات: ۳۴-۴۹

۳- سفر اعداد، اصحاح ۵، آیات: ۱-۴

بمیرد و قوم و خویش نزدیکی نداشته باشد تا به او خسارت پرداخت شود، در آن صورت باید خسارت با یک قوچ برای کفاره به کاهن داده شود. وقتی قوم اسرائیل برای خداوند، هدایای مخصوص می آورند باید آن ها را به کاهنان بدهند و کاهنان آن ها را برای خود نگه دارند.

(۱)

۱۳-۳ قانون درباره ی زنانی که مورد سوءظن شوهران خود قرار دارند

- خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگویند که: هرگاه مردی نسبت به زنش مشکوک شود و گمان برد که او با مرد دیگری هم بستر شده است، ولی به علت شهود، دلیلی در دست نداشته باشد. آن وقت برای روشن شدن حقیقت زن خود را پیش کاهن بیاورد. در ضمن آن مرد باید یک کیلو آرد جو هم با خود بیاورد، ولی آن را با روغن یا کندر مخلوط نکند، چون این هدیه ی بدگمانی است و برای تشخیص گناه تقدیم می شود.

- کاهن، آن زن را به حضور خداوند بیاورد و قدری آب مقدّس در کوزه ای سفالین بریزد و مقداری از غبار کف عبادتگاه را با آن مخلوط کند.

- سپس موی بافته ی سر زن را باز کند و هدیه ی بدگمانی را در دست هایش بگذارد تا معلوم شود که آیا بدگمانی شوهرش بجاست یا نه.

- کاهن درحالی که کوزه ی آب تلخ لعنت را در دست دارد جلو زن بایستد، آنگاه از آن زن بخواهد قسم بخورد که بی گناه است و به او بگوید: اگر غیر از شوهرت مرد دیگری با تو هم بستر نشده است، از اثرات این آب تلخ لعنت مبرا شو. ولی اگر زنا کرده ای، لعنت خداوند در میان قومت گریبان گیر تو شود و شکمت متورّم شده، نازا شوی؛ و آن زن بگوید: «آری این چنین شود» بعد کاهن این لعنت ها را در یک طومار بنویسد و آن ها را در آب تلخ بشوید

- سپس آن آب تلخ را به زن بدهد تا بنوشد.

- سپس کاهن هدیه ی بدگمانی را از دست زن بگیرد و آن را در حضور خداوند تکان داده، روی قربانگاه بگذارد.

- مُشتی از آن را به عنوان نمونه روی آتش قربانگاه بسوزانند و بعد، از زن بخواهد آب را بنوشند.

- اگر او به شوهرش خیانت کرده باشد، آب بر او اثر می کند و شکمش متورّم شده، نازا می گردد و در میان قوم اسرائیل مورد لعنت قرار می گیرد ولی اگر او پاک بوده و زنا نکرده باشد، به او آسیبی نمی رسد و می تواند حامله شود.

- این است قانون بدگمانی در مورد زنی که شوهرش به وی بدگمان شده باشد. همان طور که گفته شد در چنین موردی شوهر باید زن خود را به حضور خداوند بیاورد تا کاهن طی مراسمی قضیه را روشن سازد که آیا زن به شوهرش خیانت کرده یا نه.

- اگر زن، مقصّر شناخته شود، تاوان گناهش را پس خواهد داد، اما شوهرش در این مورد بی تقصیر خواهد بود، زیرا خود زن مسئول گناهش است. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۵، آیات: ۵-۱۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۵، آیات: ۱۱-۳۱

۱۴-۳ مقررات نذر در قربانی ها

- خداوند به موسی فرمود که: این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد: وقتی که زنی با مردی به طریق خاص، نذر کرده، خود را وقف خدمت خداوند نماید، از آن پس او در تمامی مدّتی که خود را وقف خداوند نماید، نباید به مشروبات الکلی یا شراب و یا حتی شراب تازه، آب انگور، انگور یا کشمش لب بزند. او نباید از چیزهایی که از درخت انگور به دست می آید، از هسته گرفته تا پوست آن بخورد.
- در تمامی آن مدّت او هرگز نباید موی سرش را بتراشد. او مقدّس و وقف خداوند شده است، پس باید بگذارد موی سرش بلند شود.
- در طول مدّتی که وقف خداوند هست و موی سرش به علامت نذر، بلند است، او نباید به مرده ای نزدیک شود، حتی اگر جنازه ی پدر، مادر، برادر یا خواهرش باشد.
- او در تمام آن مدّت وقف خداوند هست.
- اگر کسی ناگهان در کنار او بمیرد، او نجس می شود و باید بعد از هفت روز موی خود را بتراشد تا نجاستش پاک شود.
- روز هشتم باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر، پیش کاهن، دم در خیمه ی عبادت بیاورد.
- کاهن یکی از پرنده ها را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کرده، جهت نجاست او کفّاره دهد.
- در همان روز، او باید نذر خود را تجدید نموده، بگذارد دوباره موی سرش بلند شود.
- روزهای نذرش که پیش از نجاستش سپری شده اند دیگر به حساب نیایند او باید نذر خود را از نو آغاز نموده، یک بزّه ی نر یک ساله به عنوان قربانی جبران بیاورد.
- در پایان دوره ی نذر خود به خداوند، باید دم در خیمه ی عبادت رفته، یک بزّه ی نر یک ساله ی بی عیب، جهت قربانی سوختنی برای خداوند بیاورد.
- همچنین باید یک بزّه ی مادّه ی بی عیب، برای قربانی گناه، یک قوچ بی عیب به عنوان قربانی سلامتی، یک سبب نان فطیر که از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون درست شده باشد و قرص های فطیر روغنی همراه با هدیه ی آردی و نوشیدنی آن.
- پس از آن، شخص وقف شده موی بلند سرخود را که علامت نذر اوست بتراشد.
- این عمل را دم در خیمه ی عبادت انجام داده، موی تراشیده شده را در آتشی که زیر قربانی سلامتی است بیندازد.
- پس از تراشیده شدن موی سر آن شخص، کاهن سردست بریان شده ی قوچ را با یک نان فطیر و یک قرص فطیر روغنی گرفته، همه را در دست او بگذارد.
- سپس کاهن همه ی آن ها را بگیرد و به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان دهد.
- تمامی این ها با سینه و ران قوچ که در حضور خداوند تکان داده شده بودند، سهم مقدّس کاهن است.

- سپس آن شخص می تواند دوباره شراب بنوشد، چون از قید نذر خود آزاد شده است.

- این مقررات مربوط به کسی است که نذر می کند و خود را وقف خداوند می نماید و نیز مربوط به قربانی هایی است که باید در پایان دوره ی نذر خود، تقدیم کند.

- علاوه بر این ها، او باید قربانی های دیگری را که در ابتدای وقف کردن خود نذر کرده است، تقدیم نماید. (۱)

۱۵-۳ دعای برکت توسط هارون و پسرانش

- سپس خداوند به موسی فرمود که به هارون و پسرانش بگویند: «خداوند شمارا برکت دهد و از شما محافظت فرماید، خداوند روی خود را بر شما تابان سازد و بر شما رحمت فرماید، خداوند لطف خود را به شما نشان دهد و شما را سلامتی بخشد»

- هارون و پسرانش باید به این طریق برای قوم اسرائیل برکات مرا بطلبند و من ایشان را برکت خواهم داد. (۲)

قسمت چهارم: پایان مناجات موسی علیه السلام در کوه طور پس از چهل روز

در تورات آمده است:

- موسی چهل شبانه روز بالای کوه در حضور خداوند بود.

- در آن مدت نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید. (در ششم ماه رمضان) در آن روزها بود که خداوند ده فرمان را روی دو لوح سنگی نوشت. موسی از کوه پایین آمد، درحالی که دو لوح سنگی در دست داشت که بر دو طرف آن لوح ها ده فرمان خدا نوشته شده بود.

- وقتی موسی با دو لوح سنگی از کوه سینا فرود آمد، چهره اش بر اثر گفتگو با خدا می درخشید. ولی خود موسی از این درخشش خبر نداشت.

- هارون و قوم اسرائیل وقتی موسی را با آن صورت نورانی دیدند، ترسیدند به آن نزدیک شوند.

- ولی موسی ایشان را به نزد خود خواند آن وقت هارون و بزرگان قوم نزد او آمدند و موسی با ایشان سخن گفت.

- سپس تمام مردم پیش او آمدند و موسی دستوراتی را که خداوند در بالای کوه به او داده بود، به ایشان بازگفت.

- موسی پس از آنکه سخنانش تمام شد، نقابی بر صورت خود کشید.

- هر وقت موسی به خیمه ی عبادت می رفت تا با خداوند گفتگو کند نقاب را از صورتش برمی داشت.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۶، آیات: ۱-۲۱

۲- سفر اعداد، اصحاح ۶، آیات: ۲۲-۲۷

- وقتی از خیمه بیرون می آمد هرچه از خداوند شنیده بود برای قوم بازگو می کرد و مردم صورت او را که می درخشید می دیدند.
- سپس او نقاب را دوباره به صورت خود می کشید و نقاب بر صورت او بود تا وقتی که باز برای گفتگو با خداوند به خیمه ی عبادت داخل می شد. (۱)

قسمت پنجم: قربانی در پای کوه برای تثبیت عهد (عمل به پیمان ها)

در تورات آمده است:

- خداوند به موسی فرمود: تو و هارون و ناداب و اییهو، با ۷۰ نفر از بزرگان اسرائیل نزد من به کوه برآیید ولی به من نزدیک نشوید، بلکه از فاصله ی دور مرا سجده کنید.
- تنها تو ای موسی، به حضور من بیا، ولی بقیه نزدیک نیابند. هیچ یک از افراد قوم نیز نباید از کوه بالا بیایند
- پس موسی بازگشت و قوانین و دستورات خداوند را به بنی اسرائیل بازگفت. تمام مردم یک صدا گفتند: «هرچه خداوند فرموده است انجام خواهیم داد»
- موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد بامدادان برخاست و در پای آن کوه قربانگاهی بنا کرد و به تعداد قبایل بنی اسرائیل، ۱۲ ستون در اطراف آن برپا نمود.
- آنگاه چند نفر از از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد تا قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی به خداوند تقدیم کنند.
- موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را گرفت و در تشت ها ریخت و نیم دیگر خون را روی قربانگاه پاشید. سپس کتابی را که در آن دستورات خدا را نوشته بود، یعنی کتاب عهد را برای بنی اسرائیل خواند و قوم بار دیگر گفتند: «ما قول می دهیم که از تمام دستورات خداوند اطاعت کنیم»
- پس موسی خونی را که در تشت ها بود گرفت و بر مردم پاشید و گفت: این خون عهدی را که خداوند با دادن این دستورات با شما بست، مهر می کند.
- موسی و هارون و ناداب و اییهو با ۷۰ نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند.
- به نظر می رسید که زیر پای او فرشی از یاقوت کبود به شفافی آسمان گسترده شده باشد.
- هرچند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسیبی به ایشان وارد نشد.
- آن ها در حضور خدا خوردند و آشامیدند. (۲)

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۴، آیات: ۲۸-۳۵

۲- سفر خروج، اصحاح ۲۴، آیات: ۱-۱۱

قسمت ششم: ابلاغ تمام قوانین توسط موسی به بنی اسرائیل

۱-۶ ابلاغ دستور رفتن به سرزمین اموری ها و کنعان به بنی اسرائیل

- خداوند به موسی فرموده بود: این قوم را که از مصر بیرون آوردی به سوی سرزمینی که وعده ی آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده ام، هدایت کن، چون به آن ها قول داده ام که آن را به فرزندان آن ها ببخشم.

- من فرشته ی خود را پیشاپیش تو خواهم فرستاد تا کنعانی ها، اموری ها، حیتی ها، فرزی ها، حوی ها و یبوسی ها را از آن سرزمین که شیر و عسل در آنجاری است، بیرون برانم. اما من در این سفر همراه شما نخواهم آمد، چون مردمی سرکش هستید و ممکن است شمارا در بین راه هلاک کنم.

- موسی این مطلب را به قومش گفت، وقتی قومش این سخنان را شنیدند ماتم گرفتند و هیچ کس با زیور آلات خود را نیاراست، چون خداوند به موسی فرموده بود، به قوم اسرائیل بگوید:

- «شما مردمی سرکش هستید، اگر لحظه ای در میان شما باشم، شمارا هلاک می کنم. پس تا زمانی که تکلیف شمارا روشن نکرده ام، هر نوع آلات تزئینی و جواهرات را از خود دور کنید»

- بنابراین بنی اسرائیل از آن پس زیور آلات خود را کنار گذاشتند. (۱)

۲-۶ بیان مقررات روز سبت به بنی اسرائیل

- موسی تمام قوم اسرائیل را دور خود جمع کرد و به ایشان گفت: «فقط شش روز کار کنید و روز هفتم را که روز مقدّس خداوند است استراحت و عبادت نمایید. هر کس که در روز هفتم کار کند باید کشته شود. آن روز در خانه هایتان حتّی آتش هم روشن نکنید.» (۲)

۳-۶ بیان چگونگی هدایا برای خیمه ی عبادت به بنی اسرائیل

- سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: خداوند فرموده که: از آنچه دارید برای او هدیه بیاورید

- هدایای کسانی که از صمیم قلب هدیه می دهند باید شامل این چیز ها باشد:

- طلا، نقره، مفرع، نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، کتان لطیف، پشم بُر، پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز، چوب اقاویا، روغن زیتون برای چراغ ها، موا خوش بو برای تهیه ی روغن مسح، بخور خوش بو، سنگ جزع، سنگ های قیمتی دیگر برای ایفود و سینه بند کاهن. (۳)

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۳، آیات: ۱-۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۵، آیات: ۱-۳

۳- سفر خروج، اصحاح ۳۵، آیات: ۴-۹

۴-۶ بیان مقررات ساختن عبادتگاه به بنی اسرائیل

- شما ای صنعتگران ماهر، بیایید و آنچه را که خداوند امر فرموده است، بسازید: خیمه ی عبادت و پوشش های آن، تکمه ها، چوب بست خیمه، پشت بند ها، ستون ها و پایه ها، صندوق عهد و چوب های حامل آن، تخت رحمت، پرده ی حائل بین قدسو قدس الاقداس، میز و چوب های حامل آن و تمام ظروف آن، نان مقدّس، چراغدان با چراغ ها و روغن و لوازم دیگر آن، قربانگاه بخور و چوب های حامل آن، روغن تدهین و بخور خوش بو، پرده ی در ورودی خیمه، قربانگاه قربانی سوختنی، منقل مشبک مفزعی، قربانگاه و چوب های حامل با تمام لوازم آن، حوض مفزعی با پایه ی آن، پرده های دور حیاط، ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی در ورودی حیاط، میخ های خیمه و حیاط خیمه و طناب های آن، لباس های بافته شده برای خدمت در قدس، یعنی لباس مقدّس هارون کاهن و لباس های پسرانش. (۱)

قسمت هفتم: قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

۱- «پس از آن ها، فرزندان ای جای آن ها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (اما باین حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «اگر ما گنه کاریم توبه می کنیم و) به زودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند.) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟! (*» و آن ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد! (*» (۲)

آمدند از بعد ایشان همچین

خلف یعنی قوم دیگر جانشین

که بدند از ما سلف قائم مقام

وارث توریه گشتندی به نام

خود گرفتند آن به میراث این خلف

علم آن ناموخته از ما سلف

می بگیرند آنچه باشد پست تر

از متاع دنیوی اندر ثمر

رشوه گیرند اعنی از راه صواب

خاصه در احکام و تحریف کتاب

می بگویند اینکه غفران از اله

زود ما را میرسد در هر گناه

خویش آمرزیده دانستی ز رب

شب ز جرم روز و روز از جرم شب

۱- سفر خروج ، اصحاح ۳۵، آیات: ۱۰-۱۹

۲- اعراف: ۱۶۹-۱۷۰ (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿*) وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ)

هم گراید مثل آن آراسته
آن کسان را از متاع و خواسته
یعنی از کالای دنیا مثل آن
گر بیاید هم برایشان رایگان
باز خواهند آنکه گیرند از انام
آنچه را حق کرده بر ایشان حرام
با چنین اصرار بر اخذ حرام
چشم دارند از خدا غفران تام
باز نگرفته است آیا در حساب
حق بر ایشان هیچ میثاق کتاب
که نگویند آن جماعت بر خدا
غیر حق حرفی به نزد مدعا
خوانده اند آن را که می باشد در آن
وین ندیدند اندر او فاش و عیان
مر سرای آخرت نیکوتر است
آن کسانی را که تقوی در خور است
نیستشان آیا تعقل اندکی
بر صلاح و بر فساد خود یکی
و آن کسان را که تمسک بر کتاب
هست وز تحریف دارند اجتناب
نیستشان ز احکام توریه انحراف

یا به قرآن کرده باشند اعتراف

هم به پا دارند بر نیکی نماز

کان بود بنیاد طاعات و نیاز

نزد ما ضایع نگردد یک تسو

مزدشان کارند بر اصلاح رو (۱)

نکته ها

□ (خلف) (بر وزن حرف) چنان که بعضی از مفسران گفته اند غالباً به معنی فرزندان ناصالح است.

و خلف (بر وزن شَرَف) به معنی فرزند صالح می آید. (۲)

□ (درس)

در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام مطالعه و فرا گرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد به آن، درس گفته شده است و نیز اگر می بینیم «کهنگی و فرسودگی» را «درس و اندراس» می گویند به خاطر آن است که: باد و باران و حوادث دیگر پی در پی بر بناهای کهنه گذشته و آن ها را فرسوده ساخته است.

□ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سفارش نموده است مردم چیزی را که نمی دانند نگویند، سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: (أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ) (۳)

□ (و يَقُولُونَ سُبْحَانَ لَنَا)

نشان می دهد که آن ها بعد از انجام چنین کاری یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود می گرفتند، ولی به طوری که قرآن می گوید: این ندامت و پشیمانی آن ها به هیچ وجه ریشه نداشت، به همین دلیل «اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند»

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷۰

۲- مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

۳- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۳

□ (عرض) (بر وزن عَرَض)

به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است و به متاع جهان ماده از این رو عرض گفته اند که معمولاً ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید، آن چنان که حسابش از دست می رود و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن، آه می کشد، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است.

فیض کاشانی می گوید: مراد از «عَرَض» در آیه، رشوه است. «باید توجه داشت که عرض (بر وزن غرض) با عرض (بر وزن فَرَض) تفاوت دارد، زیرا آن به معنی هرگونه سرمایه جهان ماده است و این به معنی خصوص پول نقد است».

همواره در کنار اکثریت مفسد، اقلیت صالح هم هستند (آیه ی قبل انتقاد و این آیه ستایش است) در برابر گروه فوق اشاره به گروه دیگر می کند که آن ها نه تنها از هرگونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودند، بلکه به آن تمسک جسته و مو به مو آن ها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آن ها قائل شده و درباره آن ها چنین می گوید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت».

□ (يُمَسِّكُونَ)

که به معنی تمسک جستن است، نکته جالبی را در بردارد، زیرا تمسک به معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن است و این صورت حسی آن است و صورت معنوی آن این است که انسان با کمال جدیت پایبند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد.

□ اصلاح واقعی در روی زمین

اصلاح واقعی بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نیست و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ما وراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست، بلکه آئینی است در متن زندگی انسان ها و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالآخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است.

□ در این آیه از گروهی که به کتاب آسمانی تمسک می کنند تقدیر شده، اما در جای دیگر کسانی را که کتاب در اختیارشان است، ولی به آن تمسک نمی کنند، به الاغی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می کند. (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِجْمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا) (جمعه: ۵)

□ اهمیت نماز

با اینکه نماز، جزو محتوای کتاب آسمانی است، ولی به دلیل اهمیت آن، به طور جداگانه ذکر شده است:

زیرا نماز ستون دین است و اقامه ی دین بستگی به آن دارد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصلاة عمود الدین» (۱)

و یا در جای دیگر فرمودند: هر چیزی دارای وجه و صورتی است و سیمای دین شما نماز است، پس نباید سیمای دین خودتان را خراب کنید. (و وجه دینکم الصلاة فلا یثینن أحدکم وجه دینه) (۲)

نماز واقعی پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

□ (مُصْلِح)

هم به کسی که در صدد اصلاح خویش است و هم به کسی که در تلاش برای اصلاح جامعه است، گفته می شود.

قسمت هشتم: فرار گرفتن کوه طور بالای سر ۱۲ نقیب بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: نقبا ابتدا از پذیرفتن این پیمان به دلیل سخت بودن احکام آن سرباز زدند ولی خداوند کوه را بالای سرشان آورد تا هلاک شوند و در حقیقت خداوند فرشتگانی را مأمور کرد تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آن ها قرار دهند.

۱- «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید) شاید پرهیزگار شوید!»» (۳)

۱- «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم» (۴)

۲- «و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آن ها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد (و در همین حال، از آن ها پیمان گرفتیم و گفتیم): آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید!» (۵)

۱- تفسیر اثنی عشری التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲- کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰

۳- بقره: ۶۳ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

۴- بقره: ۹۳ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اَسْمَعُوا ...)

۵- أعراف: ۱۷۱ (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

وین که بگرفتم میثاق وجود
از شما هم عهد ایمان و سجود
آن یکی بد سابق و این لاحق است
شاد جانی کاندر این دو صادق است
فهم میثاق ار تو را در نیت است
عهد سابق لازم کونیت است
عهد سابق تو شدی موجود ازو
خود نبودی هیچ و گشتی بود ازو
عهد لاحق سوی او برگشتن است
پاس عهدش را ز جان بگذشتن است
طور را دادیم رفعت در نمود
کآن شمارا از مراتب فوق بود
طور را شاید اگر دانی دماغ
جنبش اعضا است از وی بالبلاغ
هم چنان که عقل فوق عالم است
عالم از وی در نمایش هر دم است
نور حق ظاهر شد اندر طور عقل
گشت روشن هر دو کون از نور عقل
فوق جسم آدمی باشد دماغ
کوست جای عقل گر جویی سراغ
گفت ز آن رو بر شما فوق است طور

هم بود زو در بدن این حس و زور
از دماغ این قوت و حس در تن است
قوه او هم ز فضل ذو المن است
پس شما از قوه ما زنده اید
یاد این قوه کنید ار بنده اید
تا شمارا نور جان افزون شود
زین فزونی برتر از گردون شود
هست پرهیز از نشان هوشمند
می پسندد آنچه عقل آرد پسند
عقل را نبود به جز نیک اختیار
لا جرم عاقل بود پرهیز کار
از دو شیء آن را که باشد نیک تر
می نماید اختیار اندر سیر
ز آنچه باشد پست تر بگریزد او
گر چه باشد شکر از کف ریزد او
رفته رفته تا مقام عشق و حال
بار دیگر تا لقای ذو الجلال
گر بود عقلت به نیکی راهنمون
این بود رمز لعل تَتَّقُونَ
عقل دارد آن تمکن در حصول
که کند فهم معانی هم قبول
بر عقول است آن خذوا ای اغلب و

سوی آتیناکم ار داری تو رو

بر کتاب عقل فرقانی گرای

زوست توراتت به ظاهر رهنمای (۱)

بود هنگامی که بگرفتیم ما

در اطاعت عهد و میثاق از شما

طور را دادیم رفعت فوقتان

تا فزاید بر اطاعت شوقتان

طور را گفتیم سابق در بلاغ

جای ادراک است آن یعنی دماغ

قوه و حس از دماغ اندر تن است

حکمتش بر اهل دانش روشن است

روح حیوانی ز قلب آن گه که خاست

اول آمد بر دماغ از قلب راست

پس درآمد بر ریه از امر رب

وان ریه باشد تنفس را سبب

پس در اعضا منشعب گردد تمام

هست قوت ها به ترتیب و نظام

قوت این سان در شما بنهاده ایم

تا بگیرید آنچه را ما داده ایم

یعنی اندر جای خود سازید صرف

تا مگر زین قوه ها بندید طرف

قوه سمع است زان یک در شما

بشنوید آن را که می گوئیم ما (۱)

زان زمان کن یاد از بهر نشان

کوه را برداشتیم از فوقشان

ز آنکه بر احکام توریه از دغل

بودشان اعمال در حین عمل

ظنشان بود اینکه کوه آید فرود

بر سر ایشان سراسر در سجود

نیم رخ بر سجده نیمی بر جبل

تا بر ایشان کی فتد کوه از محل

می بگیریید از کمال جد و جهد

بر شما دادیم آنچه از روی عهد

آن زمان گفتیم یعنی در خطاب

که بگیریید آنچه حکم است از کتاب

یاد آرید آنچه می باشد در او

از عهد و امر و نهی و فعل و خو

تا شما باشید مر پرهیز کار

اهل دین را در عداد و در شمار (۲)

نکته ها

□ چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آن ها قرار گرفت.

بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمت های بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند و احتمال می دادند هر لحظه ممکن است بر سر آن ها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد و از بالای سر آن ها گذشت به طوری که چند لحظه، آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آن ها فرو خواهد افتاد.

موضوع دیگری که باید در آیه مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند نمی گوید کوه بر سر آن ها سایبان شد، بلکه می گوید همانند سایبانی گردید (کأنه ظله)

این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولاً برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند، درحالی که در آیه مورد بحث این کار به عنوان یک بلا- و تهدید بود و یا به خاطر این است که سایبان امری است پایدار درحالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آن ها جنبه موقتی و ناپایدار داشت.

□ (نَتَقْنَا)

از ماده «نتق» (بر وزن قلع) در اصل به معنی کندن چیزی از جایش و به سوی دیگری پرتاب کردن است، به زنانی که زیاد فرزند می آورند نیز «ناتق» می گویند، زیرا به آسانی فرزند را از محیط رحم جدا کرده و به خارج می گذارند.

□ (طور)

در اینجا اسم جنس به معنی مطلق «کوه» است و یا کوه معینی؟

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷۰

بعضی گفته اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است،

بعضی دیگر احتمال داده اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه ۱۷۱ سوره اعراف از آن تعبیر به «جبل» شده است (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ)

□ (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ)

(*) از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام چنین نقل شده که از آن حضرت پرسیدند: (أَقْوَةُ الْأَبْدَانِ أَوْ قُوَّةُ الْقَلْبِ): «منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟» امام در پاسخ فرمود: «فیهما جمیعا» هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو. گفتار بدون کردار بدون نیت بدون مطابقت با سنت ارزش و اعتباری ندارد. (۱)

قسمت نهم: عکس العمل نقبای پس از دیدن صحنه ی عذاب الهی

در قرآن آمده است نقبای بنی اسرائیل چنان در وحشت فرورفتند که دست به دامن موسی علیه السلام زدند و گفتند:

۱- «شنیدیم ولی مخالفت کردیم زیرا دل های آن ها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شده بود» (۲)

گفت هر کس ما به

سمع ارزانی ایم

معترف بر ظلم و نافرمانی ایم

عجلشان پس شد به قلب آمیخته

که به کفر خفیه بود انگیخته (۳)

نکته ها

□ (قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا)

(ما شنیدیم و معصیت کردیم) به این معنی نیست که آن ها این سخن را به زبانی جاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آن ها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند و این یک نوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.

□ (ا شراب)

همان گونه که از «مفردات راغب» بر می آید دو معنی دارد:

- اگر از باب «اشربت البعیر» باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا- این می شود که ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آن ها را با گوساله ارتباط داده بود.

– اگر از ماده «اشراب» به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه «حب» در تقدیر خواهد بود و معنی جمله روی هم رفته چنین است: بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۱۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۲

۲- بقره: ۹۳ (... قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ...)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸

- این جزو عادات عرب است که هر گاه علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را بخواهند برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند. ضمناً از تعبیر فوق نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن اینکه نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد، زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آن ها است که با آب شرک آبیاری شده و چنین سرزمینی که با چنان آبی آبیاری شود محصولی جز خیانت و قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت.

قسمت دهم: سخنان موسی به ۱۲ نقیب

در قرآن آمده است به هر حال موسی علیه السلام به آن ها اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمایید این عذاب و کیفر از شما برطرف می شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

و خداوند گفت به آن ها بگو:

۱- «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (۱)

گو بد است امری که بر ایمانتان

می کنید ار هست مؤمن جانتان

هست تکرار بیان از عجل طور

از برای حجتی وین نیست دور (۲)

(* امیرالمؤمنین فرمودند: «یهود به بهانه ی اینکه موسی تکالیف دشواری برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند، خداوند نیز فرشتگانی را مأمور کرد تا قطعه ی عظیمی از کوه طور را بالای سر آن ها قرار دهند؛ و فرشتگان چنین کردند و یهودیان وحشت زده شدند.»

(* «طاوس یمانی» از امام باقر علیه السلام پرسید: کدام پرنده است که یک بار بیشتر به پرواز در نیامد و خداوند در قرآن نیز از آن نام برده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آن کوه سیناست که خداوند آن را از جای کنده و بر بالای سر بنی اسرائیل قرارداد آن ها یقین کرده بودند که هر لحظه آن کوه بر سر آن ها فرود خواهد آمد. (۳)

(* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در زمان موسی علیه السلام هفت رشته کوه از جای کنده شده و در آسمان به پرواز درآمدند از میان آن ها دو کوه احد و ورقان در مدینه و کوه های ثور و ثبیر و حراء در مکه و سبر و حضور در ناحیه یمین به زمین فرود آمدند. (۴)

بازهم خداوند می گوید ای موسی به آن ها بگو:

۲- «اگر آن (چنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوید!» (* ولی آن ها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. (* و آن ها را حریص ترین مردم- حتی حریصتر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۸

۳- احتجاج، ۳۲۹

۴- ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۳۴۴، این حدیث از طرق اهل سنت نقل شده است

(تا آنجا) که هر یک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! درحالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت؛
و خداوند به اعمال آن‌ها بیناست.» (*)(۱)

گو بر ایشان بر شما بی معذرت

گر بود خالص سرای آخرت

دون مردم یعنی از دون امم

جز یهود و جز نصاری بیش و کم

ز آنکه می گفتند ما صاحب ره ایم

محرم حق ایم و ابناء الله ایم

راه دین و لطف حق مخصوص ماست

غیر ما مردود از آن حصن و سراست

راست گر گوئید و دارید این یقین

موت را خواهید از حق بهر دین

ز آنکه دنیا جای اندوه و غم است

هر دمی در وی هزاران ماتم است

آنکه دارد خانمان و عیش خوش

از چه در گلخن خورد دوغ ترش

چون ندارد در سرای خویش رو؟

چون نسازد عیش خوش را آرزو؟

باشد این ویرانه اش بی فایده

گو بمیر و رو نشین بر مائده

گر دهندت ره به قصر پادشاه

چون به کهدانی و قوت تو است کاه؟

کن تمنا عالمی را کاندران
هست وسعت ها و نعمت ها عیان
کی کنند آن را تمنا تا ابد
دست هاشان زآنکه پیش آورده بد
یعنی افعالی فرستاده ز پیش
که ندارند آرزوی موت خویش
حق بود دانا به غداران همه
بر خسیسان و ستمکاران همه
چون شنیدی متن و تفسیر ای عزیز
گوش کن تأویل اگر داری تمیز
کن تأمل اندکی در این جواب
این چرا فرمود با اهل کتاب
وان گهی کان احمد پاکیزه صوت
خود نموده منع ز استدعای موت
پس یقین موتی که باید آرزو
داشت آن را شد ارادی ز امر او
چار موت است آنکه از حکم ملوک
گشته تعیین بهر ارباب سلوک
موت ایض باشد اول در ثبوت
اکتفاء کردن به قوت لا یموت
سعی کردن سخت در رزق حلال
وان گهی کم خوردن اندر کل حال

تا به اندک نیستی قانع ز خور

طی نگردد راه روز خود مبر

گر که خوردی نی تو رهرو کاهلی

ره گرسنه طی کن ار صاحب دلی

اشکم خالی و پر دور از درنگ

این رود ره با پران با اسب لنگ

کن به موت ایض ار مردی رجوع

موت ایض نزد مردان چیست، جوع

موت اخضر چیست آن عریانی است

از لباس کبر و هم سلطانی است

جامه نو را به طفلان واگذار

راه تجریدان به عریانی سپار

۱- بقره: ۹۴-۹۶ (قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (*) وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ
أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) (*) وَ لَتَجِدَنَّهْم أَمْخَرَسًا عَلَى حَيَوِهِ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْخِرِجِهِ مِنَ
الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (*)

شو مجرد یعنی از سودای خلق
جامه گو اطلس بود یا کهنه دلخ
وان مجرد کاندترین هنگامه نیست
بند عریانی و فکر جامه نیست
جامه را گوید حقت کوتاه کن
تن مجرد یعنی از دلخواه کن
جامه بر کن رخت عریانی بپوش
آرزوها را به هل بر جا بکوش
موت سیم احمر است ای ذو فنون
وان بود مردن ز میل نفس دون
خون نفس از ریختی روحانی ای
رسته ای از قید هستی فانی ای
نفس سرکش را بکش آسوده شو
پاک از وسواس آن آلوده شو
هر دم او را هست وسواسی دگر
باید از وی داشتن پاسی دگر
بند وسواسش چو بزی رسته ای
از خلاف او به حق پیوسته ای
یافتشان خواهی همانا از جهات
احرص ایشان را ز مردم بر حیات
وز تمام مشرکین خاص از مجوس

که کنند انکار بعث اندر نفوس
گر یکی بر دیگری شد دوستدار
سال عمرش را ز حق خواهد هزار
شد نشان حرص این بر زندگی
وین بود دور از خصال بندگی
جو ز حق از بهر یار یک جهت
عقل را دو روح شاد و مغفرت
عمر افزون خواستن هم بهر دوست
شاید اما عقل و طاعت گر در اوست
نه که عمری بگذرد بر عیش و لعب
وین بشرع و عقل مذموم است و صعب
بر یهودان حجت آرد کردگار
گر بود خاص شما دار القرار
پس چرا بر زندگانی احرصید
وز مجوسان جهان جو انقصید
از نشان دین خالص آن یک است
کاعتقادش برخلاف مشرک است
عمر او خواهد هزار از بهر یار
داند ار چه اوش نرھاند ز نار
گر به گیتی عمر جاویدان کند
کی ورا مستخلص از نیران کند
وین که فرماید خدا باشد بصیر

بر عملهاشان به تصریح ضمیر

عمر خواهیم از پی صدق و صفا

شاید این باشد که می گفتند ما

گویید او من خود بصیرم بر ضمیر

روشن است احوال هر کس بر بصیر (۱)

نکته ها

□ یهود با گفتن این سخن ها که بهشت مخصوص ما است (۲) یا ما چند روزی بیش در آتش نمی سوزیم، (۳) می خواستند مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد، زیرا آن ها به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این خود دلیل محکمی بر کذب آن ها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا این قدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن

مرتکب هزار گونه جنایت شود؟

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص ۳۹-۴۰

۲- بقره: ۱۱۱ (وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى)

۳- بقره: ۸۰ (وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً)

آری آن‌ها می‌دانستند در پرونده اعمالش آنچه نقطه‌های سیاه و تاریک وجود دارد، آن‌ها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین سرای آخرت برای آن‌ها سرای عذاب و شکنجه و رسوایی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.

□ (علی حیا)

(به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آن‌ها آن قدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پست ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح می‌دهند. (۱)

□ مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد «تکثیر» است نه «تعداد».

بعضی از مفسران می‌گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگ ترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگ تر از آن نام مخصوصی نداشته است و لذا رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می‌شده است. (۲)

□ ریشه‌های ترس از مرگ

بیشتر مردم از مرگ می‌ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می‌بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می‌دهد:

۱. بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می‌کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی فکر این مطلب که روزی این زندگی پایان می‌یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می‌کند و همیشه از این نظر نگرانند.

۲. افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی‌دانند و مقدمه‌ای برای زندگی در سرایی وسیع تر و عالی تر می‌بینند به خاطر اعمال خود و خلافکارها از مرگ وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می‌بینند، بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می‌کند. ولی پیغمبران بزرگ خدا از یک سو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دل‌ها زنده کردند و چهره‌های وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که دریچه‌ای به زندگی عالی تر است به مردم نشان دادند؛ و از سوی دیگر دعوت به «پاکی عمل» کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین مردم باایمان از پایان زندگی و مرگ به هیچ وجه وحشت ندارند.

قسمت یازدهم: توبه ی تقبا و برطرف شدن عذاب

آن‌ها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، درحالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می‌کشیدند، ولی به برکت توبه سرانجام این عذاب الهی از آن‌ها دفع شد.

۱- طباطبایی، المیزان ج ۱، ص ۲۳۰؛ رشیدرضا، المنار، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲- رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۳۳۱

□ پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آن ها جنبه «ارهاب» و ترسانیدن داشته نه اجبار و گرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد و شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آن ها حکومت می کرده، ولی مسلماً بعداً که خطر برطرف شد ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند.

به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند، آیا اگر کسی را به اجبار وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند عیب دارد؟

وصحیح تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرّد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آن ها را در هم می شکند و آن ها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کند و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است و گرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

قسمت دوازدهم: سخن خداوند پس از پیمان گرفتن از ۱۲ نقیب

در قرآن آمده است

۱. «ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید!» (۱)

آل یعقوب ای نژاد اصفیا

نعمتم را یاد آرید از وفا

آنچه نعمت مر شمارا داده ام

که نعم خوارید و بنده زاده ام

هم کنید از جان وفا بر عهد من

تا شمارا نوش گردد شهد من

هم نمایم من وفا بر عهدتان

تا لحد یاری کنم از مهدتان

پس بترسید از من ار ترسنده اید

بر فعالم خوشدلید و بنده اید

اهل الطفاند اسرائیلیان

نعمت خاص هدایت را نشان

خواندن ایشان به لطف از ذو الکریم

بهر تکمیل است و تذکار نعم

تا تو یاد آری ز عهد ما سبق

وز نعیم سالفه بر ما خلق

عهد سابق بعد آن عهد نخست

باشد آن توحید و افعالی درست

هست در تورات ذکرش بالتمام

شاید آن را گر نیابد فهم عام

هست مخصوص این به توحید صفات

وین که خواند باز ما را ز التفات

وان پی رفع حجاب ثانی است

داند این کاندر صفاتش فانی است

وان اخصّ از دعوت اولی بود

ذکر آن بهر خواص اولی بود

۱- بقره: ۴۰ (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۖ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ)

این تجلی صفات منعم است

خاصه کان را این تجلی دایم است

وین چنین تهدید بهر ناقبول

یعنی آن رهبت بر اهل عقول

هست اخصّ از خوف زان کو این خطاب

ز آنکه باشد خوف بی شک از عقاب

رهبت از قهر است و اعراض و سخط

خشیت از رهبت اخصّ هم بی غلط

کان اشارت ز احتجاج ذات شد

منکشف این نکته هم ز آیات شد

در مقامش مر تورا روشن کنم

حق تواند کرد این نه من کنم

من نیم نایی دمد بر من دمی

هم تو آن را بشنوی گر محرمی

خواهم از حق عمر و توفیق این قدر

که رسد دیوان تفسیرم به سر (۱)

نکته ها

□ در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمت های بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.

یاد نعمت های او انسان را به معرفت او دعوت می کند و حسّ شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمت ها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیت هایش می کند و بعد از آن نترسیدن از هیچ کس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه سبب می شود که انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بردارد و به مسئولیت ها و تعهدهایش وفا کند، چراکه یکی از موانع مهم این راه ترسهای بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سال ها زیر سیطره

فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آن ها شده بود.

□ خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آن ها، دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم؛ و خداوند (به آن ها) گفت: من با شما هستم!

• اگر نماز را برپا دارید.

• زکات را بپردازید.

• به رسولان من ایمان بیاورید و آن ها را یاری کنید.

• به خدا قرض الحسن بدهید [در راه او، به نیازمندان کمک کنید].

گناهان شمارا می پوشانم [می بخشم] و شمارا در باغ هایی از بهشت، که نهرا از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم؛ اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. (۲)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۲

۲- مائده: ۱۲ (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)

حق ز اسرائیلیان بگرفت چون

عهد بهر جنگ جباران دون

تا موافق جمله با موسی شوند

سوی شام از مصر ز امر حق روند

پس دو و ده از نقیبان بصیر

بهرشان کردیم تعیین در مسیر

حق تعالی گفت با آن ها که من

با شما هستم به هر جا بی سخن

در زمین شام چون آرید رو

می دهم نصرت شمارا بر عدو

گر به پا دارید با شرطش صلوه

هم دهید از مال بر مسکین زکات

بر رسولان آورید ایمان تمام

تقویت ز ایشان کنید از هر مقام

بر خدا بدهید قرض از رزق مال

قرض نیکو یعنی از وجه حلال

قرض انفاق است اندر راه حق

از خلوص و بندگی بر مستحق در گذارم تا گناهان از شما

اندر آرم در بهشت پر نوا

بوستانی کآن مصون ست از خزان

نهرها از زیر آن باشد روان (۱)

□ خدا نیز به عهدش وفا می کند

نعمت های خدا هیچگاه بی قید و شرط نیست، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که منظور از (أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ) این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد. (۲)

□ اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی علیه السلام بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست، زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آن ها بود و می دانیم قبول جانشینان آن ها نیز دنباله همان مسئله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد، در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمانهای بعد علی علیه السلام.

□ (إِيَّايَ فَارْهَبُونِ)

(تنها از مجازات من بترسید) تأکیدی است بر این مطلب که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه «ایای» که مقدم بر جمله «فارهبون» است استفاده می کنیم.

□ (عزرتموهم)

از ماده «تعزیر» به معنی منع کردن و یاری نمودن است، اگر به پاره ای از مجازات اسلامی تعزیر گفته می شود به خاطر آن است که به وسیله آن در حقیقت کمکی به گناهکاران شده و از گناه باز داشته شده اند و این نشان می دهد که مجازات اسلامی جنبه انتقامی ندارد بلکه جنبه تربیتی دارد و لذا نام آن هم «تعزیر» گذاشته شده است.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۸۰

۲- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۲

□ در اینجا سؤالی باقی می ماند که چرا مسئله «نماز و زکات» بر ایمان به موسی علیه السلام مقدم داشته شده است با اینکه ایمان به او قبل از عمل بوده است

□ منظور از (رسل)

در آیه فوق پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند، نه خود موسی بنابراین، دستوری نسبت به آینده می باشد که می تواند بعد از نماز و زکات قرار گیرد و این احتمال نیز هست که «رسل» اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آن ها از بنی اسرائیل گرفته شده است (در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بعضی از مفسران پیشین احتمال داده اند که نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند).

□ (نقیب)

در اصل از ماده «نقب» (بر وزن نقد) گرفته شده که به معنی روزنه های وسیع، مخصوصاً راه های زیر زمینی می باشد و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار جمعیت آگاه است، گویی در میان آن ها نقیبی ایجاد کرده و از وضع آن ها آگاه شده و گاهی «نقیب» به کسی گفته میشود که رئیس جمعیت نیست و تنها معرّف و وسیله شناسایی آن ها است و اگر به فضائل اشخاص عنوان «مناقب» اطلاق می شود، به خاطر آن است که با فحوص و کنجکاوی باید از آن ها آگاه گشت.

بعضی از مفسران نقیب را در آیه فوق تنها به معنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می شود، آن است که نقبای بنی اسرائیل هر یک سرپرست طایفه خود بودند، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده که: «انهم كانوا وزراء و صاروا انبياء بعد ذلك»: نقبای بنی اسرائیل، وزیران موسی بودند و بعد به مقام نبوت رسیدند (۱).

□ مراد از میثاق بنی اسرائیل درباره ی احترام به خون مردم:

شاید آیه ۳۲ سوره مائده باشد که می فرماید: بر بنی اسرائیل نوشتیم که هر کس شخصی را بدون دلیل و از روی فساد در زمین بکشد، گویا همه مردم را کشته است. (۲)

زیرا حق حیات، اولین حق برای هر انسان است و قتل نفس از گناهان کبیره است.

«هر کس با اختیار و دانسته مسلمان را بکشد، برای همیشه در دوزخ و مورد غضب خداوند است» (۳) و در حدیث آمده است: تمام گناهان مقتول به گردن قاتل می افتد و نیز آمده است: اگر اهل آسمان ها و زمین در قتل یک نفر شریک شوند همه به دوزخ می افتند.

۱- آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۷۸

۲- مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

۳- نساء: ۹۳ (وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)

□ هدف نهایی از تمام این ماجراها همان تمسک به آیات پروردگار و عمل به پیمانهای او و برای رسیدن به تقوا و پرهیزکاری است که در آیات پیش از آن بیان شد. یعنی تمام رسالت موسی علیه السلام و سایر انبیاء و مبارزات و درگیری های مستمر و سخت آنان و ناراحتیها و شدائد طاقت فرسایی که تن به آن دادند، همه برای آن بوده است که فرمان خدا و اصول حق و عدالت و پاکی و تقوا در میان همه به طور کامل اجرا گردد.

قسمت سیزدهم: آغاز عمل بنی اسرائیل به دستورات خداوند

۱۳-۱ قوم بنی اسرائیل هدیه تقدیم می کنند: (۱)

- سپس تمام قوم اسرائیل از نزد موسی رفتند، اما کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته بودند با اشتیاق بازگشتند و هدایایی برای آماده ساختن لباس های مقدّس، خیمه و وسایل مورد نیاز جهت خدمت در آن با خود آوردند تا به خداوند تقدیم کنند.

- مردان و زنان با اشتیاق زیاد آمدند و جواهراتی از قبیل سنجاق، گوشواره، انگشتر، گردنبند و اشیای دیگری از طلا تقدیم کردند.

- برخی نیز نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، کتان لطیف، پشم بُز، پوست شیرخ شده ی قوم و پوست خز، آوردند. عده ای دیگر نقره و مفرع به خداوند تقدیم کردند.

- بعضی هم چوب اقاچیا برای ساختن خیمه با خود آوردند. زنانی که در کار رسیدگی مهارت داشتند، نخ های آبی و ارغوانی و قرمز و کتان لطیف و پشم بُز رسیدند و آوردند.

- بزرگان قوم، سنگ جزع و سنگ های قیمتی دیگر برای تزیین ایفود و سینه بند کاهن آوردند؛ و نیز عطریات و روغن برای روشنایی و روغن مسح و بخور معطر.

- بدین ترتیب تمام مردان و زنان بنی اسرائیل که مشتاق بودند در کاری که خداوند به موسی امر فرموده بود کمک کنند، با خرسندی خاطر، هدایای خود را به خداوند تقدیم کردند.

۱۳-۲ آغاز کار صنعتگران هنرمند: (۲)

- سپس موسی به قوم گفت: خداوند «بصل ئیل» (پسر اوری) را که نوه ی حور و از قبیله ی یهودا است برگزیده و او را از روح خود پُر ساخته است و حکمت و توانایی و مهارت بخشیده تا خیمه ی عبادت و تمام وسایل آن را بسازد.

- او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرع، همچنین در کار خزاطی و جواهرسازی و هر صنعتی استاد است.

- خدا به او و اهولیب (پسر اخیسامک از قبیله ی دان) استعداد تعلیم دادن هنر به دیگران را عطا فرموده است.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۵، آیات: ۲۰-۲۹

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۵، آیات: ۳۰-۳۵ / سفر خروج، اصحاح ۳۶، آیات: ۱-۷

- خداوند به آن‌ها در کار طراحی، نساجی و طرازی پارچه‌های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان لطیف، مهارت خاصی داده است. ایشان صنعتگران ماهری هستند.

- صنعتگران دیگر هم با استعدادهای خدادادی خود باید «بصل‌ئیل» و «اهولیب» را در ساختن و آراستن خیمه‌ی عبادت، طبق طرحی که خداوند داده، کمک کنند.

- پس موسی «بصل‌ئیل» و «اهولیب» و تمام صنعتگرانی را که خداوند به آن‌ها مهارت بخشیده و مایل به خدمت بودند احضار کرد تا مشغول کار شوند.

- آن‌ها تمام هدایایی را که بنی اسرائیل هرروز صبح برای بنای خیمه‌ی عبادت می‌آوردند، از موسی تحویل می‌گرفتند.

- سرانجام صنعت‌گرانی که مشغول ساختن خیمه بودند دست از کار کشیدند و نزد موسی رفتند و گفتند: «مردم برای کاری که خداوند دستور آن را داده است، بیش از آنچه لازم است، هدیه آورده‌اند»

- پس موسی فرمود تا در اردوگاه ندا کرده، بگویند که دیگر کسی هدیه نیاورد.

- بدین ترتیب بنی اسرائیل از آوردن هدیه بازداشته شدند، چون هدایای موجود، برای اتمام کار خیمه بیش از حدّ مورد نیاز بود.

۳-۱۳ ساختن صندوق عهد: (۱)

- «بصل‌ئیل» صندوق عهد را از چوب اقاچیا که درازای آن ۱ متر و ۲۵ سانتی متر و پهنا و بلندی آن هرکدام ۷۵ سانتی متر بود، ساخت.

- بیرون و درون آن را با طلای خالص پوشانید و نواری از طلا دور لبه‌ی آن کشید.

- برای صندوق، ۴ حلقه از طلا آماده کرد و آن‌ها را در ۴ گوشه‌ی قسمت پایین آن متصل نمود، یعنی در هر طرف ۲ حلقه.

- بعد ۲ چوب بلند تهیه شده از درخت اقاچیا با روکش طلا برای برداشتن صندوق، فراهم ساخت و چوب‌ها را در داخل حلقه‌های دو طرف صندوق گذاشت.

- سرپوش صندوق، یعنی تخت رحمت را به درازای ۱ متر و ۱۰ سانتی متر و پهنای ۷۰ سانتی متر، از طلای خالص درست کرد.

- سپس دو مجسمه‌ی فرشته از طلا در دو سر تخت رحمت ساخت.

- فرشته‌ها را طوری روی تخت رحمت ساخت که با آن یکپارچه شد.

- مجسمه‌ی فرشته‌ها، روبه روی هم و نگاهشان به طرف تخت و بال‌هایشان بر بالای آن گسترده بود.

۴-۱۳ ساختن خیمه ی عبادت: (۱)

- صنعتگرانی که مشغول انجام کار بودند، خیمه ی عبادت را با ده پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، درست کردند.
- هر یک از پرده ها ۱۴ متر طول و ۲ متر عرض داشت.
- آن ها نقش فرشتگان را روی پرده ها با دقت گلدوزی کردند.
- سپس آن پرده ها را پنج پنج به هم دوختند تا دو قطعه ی جداگانه تشکیل شود.
- برای وصل کردن این دو قطعه ی بزرگ، در لبه ی آخرین پرده ی هر قطعه ۵۰ جا تکمه ی آبی ساختند.
- سپس ۵۰ تکمه از طلا برای پیوستن این دو قطعه پرده به یکدیگر درست کردند تا پرده های دور خیمه به صورت یکپارچه درآید.
- برای پوشش سقف عبادتگاه، ۱۱ قطعه ی دیگر از پشم بافتند.
- طول هر یک از آن ها ۱۵ متر و عرض هر یک ۲ متر بود.
- پنج قطعه را به هم وصل کردند به طوری که به صورت یک قطعه ی بزرگ درآمد.
- شش قطعه ی دیگر را نیز به هم وصل کردند تا بدین گونه دو قطعه ی بزرگ به هم وصل شوند.
- دو پوشش دیگر درست کردند یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده بود و دیگری از پوست خز تا آن ها را به ترتیب روی پوشش اولی بیندازند.
- چوب بست، خیمه ی عبادت را از تخته های چوب اقاچیا ساختند تا به طور عمودی قرار گیرد.
- درازای هر تخته ۵ متر و پهنای آن ۷۵ سانتی متر بود.
- هر طرف تخته دو زبانه داشت که آن را به تخته ی پهلویی جفت می کرد.
- تخته های لازم برای عبادتگاه بدین تعداد بود: ۲۰ تخته با ۴۰ پایه ی نقره ای، برای قسمت جنوبی که زیر هر تخته دو پایه قرار داشت تا زبانه ها را نگهدارند.
- ۲۰ تخته ی دیگر برای قسمت شمالی خیمه با ۴۰ پایه ی نقره ای، یعنی برای هر تخته دو پایه.
- برای قسمت غربی خیمه که پشت آن بود، ۶ تخته ساخته شد.
- سپس دو تخته ی دیگر برای گوشه های پشت خیمه درست کردند. شش تخته ی سمت غربی از بالا و پایین به وسیله ی حلقه ها به تخته های گوشه متصل می شد.

- پس در سمت غربی، مجموعاً ۸ تخته با ۱۶ پایه ی نقره ای، یعنی زیر هر تخته دو پایه، قرار گرفت.

- بعد پُشت بند هایی از چوب افاقیا ساختند تا به طور افقی تخته ها را نگهدارند: ۵ تیر پُشت بند برای تخته هایی که در سمت شمال قرار داشتند.

- تیر وسطی را نیز ساختند تا به طور سراسری از وسط تخته ها بگذرد.

- سپس تخته ها و تیرها را با روکش طلا پوشاندند و حلقه هایی از طلا جهت نگه داشتن تیرها روی تخته ها ساختند.

۱- سفر خروج ، اصحاح ۳۶، آیات: ۸-۳۸

- پرده ی مخصوص را که بین قدس و قدس الاقداس بود، از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کردند و نقش فرشتگان را با دقت روی آن گلدوزی نمودند.

- برای آویزان کردن پرده، ۴ ستون از افاقیا با روکش طلا و قلاب هایی از طلا ساختند و برای ستون ها ۴ پایه ی نقره ای درست کردند.

- سپس یک پرده از کتان لطیف ریزبافت برای در عبادتگاه تهیه نمودند، آن را با نخ های آبی،

- ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند.

- برای این پرده، ۵ ستون قلاب دار ساختند.

- سپس سر ستون ها و گیره ها را با روکش طلا پوشاندند و ۵ پایه ی مفزعی برای ستون ها درست کردند.

۵-۱۳ ساختن حیاط خیمه ی عبادت: (۱)

- بعد «بصل ئیل» برای عبادتگاه حیاطی درست کرد که دیوارهایش از پرده های کتان لطیف ریزبافت بود.

- طول پرده های سمت جنوب، ۵۰ متر بود.

- ۲۰ ستون مفزعی برای پرده ها ساخت و برای این ستون ها پایه های مفزعی و قلاب ها و پشت بند های نقره ای درست کرد.

- برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را کرد.

- طول دیوار پرده ای سمت غربی ۲۵ متر بود.

- ۱۰ ستون با ۱۰ پایه برای پرده ها ساخت و برای هر یک از این ستون ها قلاب ها و پشت بند های نقره ای درست کرد.

- طول دیوار پرده ای سمت شرقی هم ۲۵ متر بود.

- پرده های هر طرف در ورودی ۵/۷ متر بود.

- برای نگه داشتن این پرده ها هم ۳ ستون و ۳ پایه در هر طرف ساخت.

- تمام پرده های دیوار حیاط خیمه از کتان لطیف ریزبافت بود.

- پایه های ستون ها از مفزع و قلاب ها و پشت بندها و روکش سر ستون ها از نقره بود.

- تمام ستون های اطراف حیاط با پشت بندهای نقره ای به هم مربوط شدند.

- پرده ی در ورودی خیمه، از کتان لطیف ریزبافت تهیه گردید و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شد.

- طول این پرده ۱۰ متر و بلندی اش مانند پرده های دیوار حیاط ۵/۲ متر بود.

۴- ستون برای پرده ساخت. پایه های ستون ها از مفزع و قلاب ها و پشت بندها و روکش سر ستون ها از نقره بود.

- تمام میخ هایی که در بنای خیمه و حیاط آن به کار رفت، از مفزع بود.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۸، آیات: ۹- ۲۰

۶-۱۳ ساختن قربانگاه بخور: (۱)

- قربانگاه بخور را به شکل ۴ گوش به ضلع نیم متر و بلندی ۱ متر از چوب اقاچیا درست کرد.

- آن را طوری ساخت که در ۴ گوشه آن، ۴ زائده به شکل شاخ بود.

- روکش قربانگاه و شاخ های آن از طلای خالص بود.

- قبابی که دورتادور آن از طلا درست کرد. در ۲ طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی ۲ حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوب ها ساخت تا با آن ها قربانگاه را حمل کنند.

- این چوب ها از درخت اقاچیا تهیه شده بود و روکش طلا داشت.

۷-۱۳ ساختن قربانگاه برای قربانی های سوختنی: (۲)

- قربانگاه قربانی سوختنی نیز با چوب اقاچیا به شکل ۴ گوش ساخته شد.

- هر ضلع آن ۲/۵ متر و بلندی اش ۱/۵ متر بود.

- آن را طوری ساخت که در ۴ گوشه اش ۴ زائده به شکل شاخ بود.

- تمام قربانگاه و شاخ ها، روکشی از مفرغ داشت.

- لوازم آنکه شامل سطل ها، خاک اندازه ها، کاسه ها، چنگک ها و آتش دان ها بود، همگی از مفرغ ساخته شد.

- یک منقل مشبک مفعی که در هر گوشه ی آن یک حلقه ی فلزی بود، برای قربانگاه ساخت و آن را تا نیمه ی قربانگاه فرورد تا روی لبه ای که در آنجا وجود داشت قرار گیرد.

- برای جابه جا کردن قربانگاه چوب هایی از درخت اقاچیا با روکش مفرغ ساخت و چوب ها را در حلقه هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده بود، فرو کرد قربانگاه درونش خالی بود و از تخته ساخته شده بود.

۸-۱۳ ساختن حوض مفرغی: (۳)

- حوض مفرغی و پایه هایش را از آئینه های زنانی که در کنار خیمه خدمت می کردند، ساخت.

۹-۱۳ مقدار فلز در عبادتگاه: (۴)

- این است صورت مقدار فلزی که در ساختن خیمه ی عبادت به کار رفت.

- این صورت به دستور موسی، به وسیله ی لاوی ها و زیر نظر «ایتامار» (پسر هارون کاهن) تهیه شد.

- «بصل نیل» (پس اوری و نوه ی حور از قبیله ی یهودا) آنچه را که خداوند به موسی دستور داده بود، ساخت.

- دستیار او در این کار «اهولیب» پسر «اخیسامک» از قبیله ی دان بود که در کار طراحی، نساجی و طرّازی پارچه های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف، مهارت داشت.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۷، آیات: ۲۵-۲۸

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۸، آیات: ۱-۷

۳- سفر خروج، آیه: ۸

۴- سفر خروج، اصحاح ۳۸، آیات: ۲۱-۳۱

- بنی اسرائیل، جمعاً حدود هزار کیلوگرم طلا هدیه کردند که تمام آن صرف ساختن عبادتگاه شد.

- مقدار نقره ی مصرف شده، حدود ۳۴۳۰ کیلوگرم بود.

- این مقدار نقره از ۵۵۰ و ۶۰۳ نفر دریافت شده بود که اسامی اشان در سرشماری نوشته شده و سَنَشان ۲۰ سال به بالا بود.

- هر یک از این افراد حدود ۶ گرم نقره هدیه داده بودند.

- برای پایه های چوب بست خیمه ی عبادت و پایه های ستون های پرده ی داخل آن، ۳۴۰۰ کیلوگرم نقره مصرف شد. (برای هر پایه ۳۴ کیلوگرم) باقی مانده ی نقره که ۳۰ کیلوگرم بود، برای قلاب های ستون ها، پشت بندها و روکش سرستون ها مصرف شد.

- بنی اسرائیل ۲۴۲۵ کیلوگرم مفرغ هدیه آوردند. این مقدار مفرغ برای پایه های ستون های در ورودی خیمه، قربانگاه مفرغی، منقل مشبک و سایر لوازم قربانگاه، همچنین برای پایه های ستون های دور حیاط و پایه های در ورودی آن و نیز برای میخ های خیمه و پرده های دور حیاط به کار رفت.

۱۰-۱۳ ساختن میز نان مقدس: (۱)

- آنگاه «بصل ثیل» میز نان مقدس را از چوب افاقیا به درازای ۱ متر و پهنای نیم متر و بلندی ۷۵ سانتی متر ساخت. آن را با روکشی از طلای خالص پوشانید و قابی از طلا بر دورتادور لبه ی آن نصب کرد. حاشیه ی دور لبه ی میز را به پهنای ۴ انگشت درست کرد و دور حاشیه را با قاب طلا پوشانید.

- ۴ حلقه از طلا برای میز ساخت و حلقه ها را به ۴ گوشه ی بالای پایه های میز نصب کرد.

- این حلقه ها برای چوب هایی بود که به هنگام برداشتن و جابه جا کردن میز می بایست در آن ها قرار گیرد.

- این چوب ها را از درخت افاقیا با روکش طلا ساخت.

- همچنین بشقاب ها، کاسه ها، جام ها و پیاله هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کرد تا آن ها را روی میز بگذارند.

۱۱-۱۳ ساختن چراغدان: (۲)

- چراغدان را نیز از طلای خالص درست کرد. پایه و بدنه ی آن را یکپارچه و از طلای خالص ساخت و نقش گل های روی آن را نیز که شامل کاسبرگ و غنچه بود از طلا درست کرد. بربدنه ی چراغدان ۶ شاخه قرار داشت، یعنی در هر طرف ۳ شاخه.

- روی هر یک از شاخه ها سه گل بادامی شکل بود.

- خود بدنه را با ۴ گل بادامی شکل تزئین کرد، طوری که گل ها بین شاخه ها و بالا و پایین آن ها قرار گرفتند.

- تمام این نقش ها و شاخه ها و بدنه از یک تکه طلای خالص بود.

- ۷ چراغ آن و انبرها و سینی هایش را از طلای خالص ساخت.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۷، آیات: ۱۰-۱۶

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۷، آیات: ۱۷-۲۴

- برای ساختن این چراغدان و لوازمش ۳۴ کیلو طلا به کار رفت.

۱۲-۱۳ تهیه ی روغن مسح و بخور: (۱)

- سپس روغن مسح مقدس و بخور خالص معطر را تهیه کرد.

۱۳-۱۳ تهیه ی لباس کاهنان: (۲)

- سپس برای کاهنان، از نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، لباس هایی بافتند.

- این لباس ها را موقع خدمت در قدس می پوشیدند.

- لباس مقدس هارون کاهن هم طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، تهیه شد.

□ تهیه ی ایفود:

- ایفود کاهن از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا درست شد.

- آن ها ورقه های طلا را چکش زدند تا باریک شد. سپس آن ها را بریده و به صورت رشته هایی درآوردند و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان

- لطیف در تهیه ی ایفود به کار بردند و روی ایفود را با دقت گلدوزی کردند.

- ایفود از دو قسمت جلو و پشت تهیه شد و با دو بند روی شانه ها به هم وصل گردید.

- همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، بند کمر ایفود، متصل به آن و از جنس خود ایفود بود، یعنی از رشته های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز.

- دو سنگ جزع در قاب های طلا گذاشتند و آن ها را روی بند های شانه های ایفود دوختند.

- نام های ۱۲ قبیله ی بنی اسرائیل، با مهارتی خاص، روی آن ۲ قطعه سنگ حکاکی شده بود.

- این سنگ ها باعث می شد خدا به یاد قوم باشد.

- همه ی این کارها طبق دستوری که خداوند به موسی داد انجام گرفت.

□ تهیه ی سینه بند:

- سینه بند را مثل ایفود، از کتان لطیف ریزبافت، نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا تهیه نموده، روی آن را با دقت گلدوزی کردند.

- آن را دولاً مثل یک کیسه ی ۴ گوش دوختند که طول هر ضلعش یک وجب بود.

۴- ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب شد.

- در ردیف اول: عقیق سرخ و یاقوت زرد و یاقوت آتشی بود.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۷، آیه: ۲۹

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۹، آیات: ۱-۳۱

- در ردیف دوّم: زمرد و یاقوت کبود و الماس بود.
- در ردیف سوّم: فیروزه و عقیق یمانی و یاقوت بنفش بود.
- در ردیف چهارم: زبرجد و جزع و یشم نصب شده بود.
- همه ی این سنگ های قیمتی را در قابهای طلا جا دادند.
- هر یک از این سنگ ها علامت یکی از ۱۲ قبیله ی بنی اسرائیل بود و آن قبیله روی آن سنگ حک شده بود.
- دو قاب از طلا و دو رشته زنجیر طلای تابیده درست کردند و قسمت بالای سینه بند را به وسیله ی دو رشته زنجیر طلا به ایفود بستند.
- دو سر زنجیر ها به حلقه های طلا که در گوشه های سینه بند جا سازی بود، بسته شد.
- و دو سر دیگر زنجیر ها را از جلو به قاب های طلای روی شانه ها وصل کردند.
- دو حلقه ی طلای دیگر نیز درست کردند و آن ها را به دو گوشه ی پایین سینه بند، روی لایه ی زیرین بستند.
- دو حلقه ی طلای دیگر هم درست کردند و آن ها را در قسمت جلو ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کردند.
- بعد همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، حلقه های سینه بند را نوارآبی رنگ به حلقه های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار داشت بستند تا سینه بند از ایفود جدا نشود.
- ردایی که زیر ایفود پوشیده می شد، تماماً از پارچه ی آبی تهیه شد.
- شکافی برای سر در آن باز کردند و حاشیه ی شکاف را با دست بافتند تا نشود.
- با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت، منگوله هایی به شکل انار درست کردند و آن ها را دورتادور لبه ی دامن ردا آویختند.
- زنگوله هایی از طلای خالص نیز ساختند و آن ها را در فاصله ی بین انارها آویزان کردند، همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، این ردا موقع خدمت خداوند پوشیده می شد.
- آن ها از کتان لطیف برای هارون و پسرانش پیراهن، عمامه و کلاه های زیبا درست کردند و از کتان لطیف ریزبافت، لباس های زیر را تهیه کردند:
- کمربند را از کتان لطیف ریزبافت تهیه نموده، آن را با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند.
- همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، نیم تاج مقدّس را از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن نقش کردند: «مقدّس برای خداوند».
- همان طور که خداوند گفته بود، نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه بستند.

۱۴-۱۳ تکمیل عبادتگاه (۱)

- سرانجام تمام قسمت های و لوازم خیمه ی عبادت، طبق آنچه خداوند به موسی فرموده بود، به وسیله ی بنی اسرائیل آماده شد.

- سپس ایشان قسمت های ساخته شده ی خیمه و همه ی لوازم آن را پیش موسی آوردند: تکمه ها چوب بست خیمه، پشت بندها، ستون ها، پایه ها پوشش از پوست سرخ قوچ و پوشش از پوست خز، پرده ی حائل بین قدس و قدس الاقداس، صندوق عهد و ده فرمان خدا که در آن بود و چوب های حامل آن، تخت رحمت، میز و تمام وسایل آن، نان مقدّس، چراغدان طلای خالص با چراغ ها، روغن و همه ی لوازم آن، قربانگاه طلائی، روغن و بخور معطر، پرده ی در ورودی خیمه، قربانگاه مفرعی با منقل مشبک مفرعی و چوب های حامل و سایر لوازم آن. حوض و پایه اش، پرده های دور حیاط با ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی دورحیاط با ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی در ورودی حیاط، طناب ها و میخ های خیمه و تمام ابزارهایی که در ساختن خیمه به کار می رفت.

- آن ها همچنین لباس های بافته شده برای خدمت در قدس یعنی لباس های مقدّس هارون کاهن و پسرانش را از نظر موسی گذراندند. به این ترتیب بنی اسرائیل تمام دستورات خداوند را که برای خیمه به موسی داده بود، به کار بستند.

- موسی تمام کارهای انجام شده را ملاحظه کرد و به خاطر آن، قوم را برکت داد، چون همه چیز مطابق دستور خداوند ساخته شده بود.

۱۵-۱۳ برپا کردن خیمه و وقف آن: (۲)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: در نخستین روز ماه اوّل، خیمه ی عبادت را برپا کن و صندوق عهد را که ده فرمان در آن قرار دارد، در داخل خیمه بگذار و پرده ی مخصوص را جلو آن آویزان کن.

- سپس میز را در خیمه بگذار و لوازمش را روی آن قرار بده، چراغدان را نیز در خیمه بگذار و چراغ هایش را روشن کن.

- قربانگاه طلا را برای سوزاندن بخور، روبه روی صندوق عهد بگذار.

- پرده ی در ورودی خیمه را بیاویز. قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی بگذار.

- حوض را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه قرار بده و آن را پُر از آب کن.

- دیوار پرده ای حیاط اطراف خیمه را برپا نما و پرده ی در ورودی حیاط را آویزان کن.

- روغن مسح را بردار و خیمه و تمام لوازم و وسایل آن را مسح کرده، تقدیس نما تا مقدّس شوند. سپس قربانگاه قربانی سوختنی و وسایل آن را مسح نموده، تقدیس کن و قربانگاه، جایگاه بسیار مقدّسی خواهد شد. بعد حوض و پایه اش را مسح نموده، تقدیس کن.

- سپس هارون و پسرانش را کنار در ورودی خیمه ی عبادت بیاور و آن ها را با آب غسل بده.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۹، آیات: ۳۲-۴۳

۲- سفر خروج، اصحاح ۴۰، آیات: ۱-۳۳

- لباس مقدّس را بر هارون بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا در مقام کاهنی مرا خدمت کند. سپس پسرانش را بیاور و لباس هایشان را به ایشان بپوشان.
- آن ها را نیز مانند پدرشان مسح کن تا در مقام کاهنی، مرا خدمت کنند.
- این مسح به منزله ی انتخاب ابدی آن ها و نسل های ایشان است به مقام کاهنی موسی هرچه را که خداوند به او فرموده بود به جا آورد.
- در نخستین روز ماه اوّل سال دوّم خروج از مصر، خیمه ی عبادت برپا شد.
- موسی خیمه ی عبادت را به این ترتیب برپا کرد:
- اوّل پایه های آن را گذاشت. سپس تخته های چوب بست را در پایه ها نهاده، پشت بند های آن ها را نصب کرد و ستون ها را برپا نمود.
- آنگاه همان طور که خداوند فرموده بود، پوشش داخلی سقف را روی چوب ها کشید و پوشش های خارجی را روی آن گسترانید.
- بعد دو لوح سنگی را که ده فرمان خدا روی آن ها نوشته شده بود در صندوق عهد گذاشت و چوب های حامل را درون حلقه ها قرارداد و سرپوش صندوق را که «تخت رحمت» بود، روی آن نهاد.
- آنگاه صندوق عهد را به درون خیمه ی عبادت برد و پرده ی مخصوص را جلو آن کشید، درست همان طور که خدا فرموده بود.
- سپس موسی میز را در سمت شمالی خیمه ی عبادت بیرون پرده گذاشت و همان طور که خداوند به او فرموده بود، نان مقدّس را روی میز در حضور خداوند قرارداد.
- چراغدان را مقابل میز در سمت جنوبی خیمه گذاشت و طبق دستور خداوند چراغ های چراغدان را در حضور خداوند روشن کرد.
- قربانگاه طلا را در خیمه، بیرون پرده گذاشت و مطابق دستور خداوند بر آن بخور معطر سوزاند.
- موسی پرده ی در ورودی خیمه ی عبادت را آویزان کرد.
- قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی خیمه گذاشت و روی آن قربانی سوختنی و هدیه آردی تقدیم کرد. درست همان طور که خداوند فرموده بود حوض را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه قرارداد و آن را پُر از آب کرد.
- موسی، هارون و پسرانش، هروقت می خواستند داخل خیمه بروند و یا به قربانگاه نزدیک شوند، طبق دستور خداوند در حوض دست و پای خود را می شستند.
- موسی دیوار پرده ای دور خیمه و قربانگاه را برپا نموده، پرده ی در ورودی حیاط را آویزان کرد. به این ترتیب او همه ی کار را به پایان رسانید.

قسمت چهاردهم: وقایع پس از برپا کردن خیمه ی عبادت

این وقایع تحت ۱۲ عنوان

است که عبارتند از:

۱-۱۴ ابر روی خیمه: (۱)

- آنگاه ابری خیمه ی عبادت را پوشانید و حضور پُر جلال خداوند آن را پُر ساخت به طوری که موسی نتوانست وارد خیمه شود. از آن پس هر وقت ابر از روی خیمه برمی خواست، قوم اسرائیل کوچ می کردند و به راهنمایی آن، به سفر (خروج از صحرای سینا) ادامه می دادند.

- اما تا وقتی که ابر روی خیمه باقی بود، قوم همچنان در جای خود می ماندند در روز، ابر روی خیمه ی عبادت قرار داشت و در شب، آتش در ابر پدیدار می شد؛ و قوم می توانستند آن را ببینند. به این طریق ابر، بنی اسرائیل را در تمام سفرهایشان هدایت می کرد.

۲-۱۴ ابر آتشین بالای خیمه ی عبادت: (۲)

- در آن روزی که خیمه ی عبادت برپا شد، ابری ظاهر شده، خیمه را پوشانید و هنگام شب، آن ابر به شکل آتش درآمد و تا صبح به همان صورت باقی ماند.

- این ابر همیشه خیمه را می پوشانید و در شب به شکل آتش در می آمد.

- وقتی که ابر حرکت می کرد، قوم اسرائیل کوچ می کردند و هر وقت ابر می ایستاد، آن ها نیز توقّف می کردند و تا زمانی که ابر ساکن بود، در همان مکان می ماندند.

- اگر ابر مدّت زیادی می ایستاد، آن ها هم از دستور خداوند اطاعت کرده، به همان اندازه توقّف می کردند.

- ولی اگر ابر فقط چند روزی می ایستاد، نگاه ایشان هم طبق دستور خداوند فقط چند روز می ماندند.

- گاهی ابر آتشین فقط شب می ایستاد و صبح روز بعد حرکت می کرد، ولی چه شب و چه روز، وقتی که حرکت می کرد، قوم اسرائیل نیز به دنبال آن راه می افتادند.

- اگر ابر دو روز، یک ماه، یا یک سال بالای خیمه ی عبادت می ایستاد، بنی اسرائیل هم به همان اندازه توقّف می کردند، ولی به مجردی که به حرکت در می آمد قوم هم کوچ می کردند.

- به این ترتیب بود که بنی اسرائیل به فرمان خداوند کوچ می کردند و اردو می زدند.

- آن ها هر آنچه را که خداوند به موسی امر می کرد، به جا می آوردند.

۱- سفر خروج، اصحاح ۴۰، آیات: ۳۴-۳۸

۲- سفر اعداد، اصحاح ۹، آیات: ۱۵-۲۳

۳-۱۴ هدایای تقدیمی برای تقدیس خیمه ی عبادت: (۱)

- موسی در روزی که برپا سازی خیمه ی عبادت را به پایان رسانید، تمامی قسمت های آن را به انضمام قربانگاه و لوازم آن تدهین و تقدیس نمود.

- آن وقت رهبران اسرائیل، یعنی سران قبایل که ترتیب سرشماری را داده بودند، هدایای خود را آوردند.

- ایشان شش عرابه ی سرپوشیده (یک ارابه برای دو رهبر) که هر ارابه را دو گاو می کشیدند آورده، در برابر خیمه ی عبادت به خداوند تقدیم کردند.

- خداوند به موسی فرمود: هدایای ایشان را قبول کن و از آن ها برای کار عبادتگاه استفاده نما.

- آن ها را به لاوی ها بده تا برای کارشان از آن ها استفاده کنند.

- پس موسی عرابه و گاو ها را در اختیار لاوی ها گذاشت.

- دو ارابه و چهار گاو به طایفه ی جرشون داد تا برای کار خود، از آن ها استفاده کنند؛ و چهار ارابه و هشت گاو نیز به طایفه ی مراری که تحت رهبری ایتامار پسر هارون بودند، داد تا برای کارشان از آن ها استفاده کنند.

- به بنی قهات گاو یا ارابه داده نشد، چون قرار بود ایشان سهم بار خود را از اسباب خیمه ی عبادت، روی دوش حمل کنند.

- رهبران در روزی که قربانگاه تدهین شد، هدایایی نیز برای تبرک آن تقدیم کردند و آن ها را جلو قربانگاه گذاشتند.

- خداوند به موسی فرمود: «هر روز یکی از رهبران، هدیه ی خود را جهت تبرک قربانگاه تقدیم کند»

- پس رهبران، هدایای خود را به ترتیب زیر تقدیم نمودند:

روز

قبیله

اسم رهبر

(۱)

یهودا

نحشون (پسر عمیناداب)

(۲)

یساکار

نتنائیل (پسر صوغر)

(۳)

زبولون

الیاب (پسر حیلون)

(۴)

رئوبین

الیصور (پسر شدی ثور)

(۵)

شمعون

شلومی ئیل (پسر صوریشدای)

(۶)

جاد

الیاساف (پسر دعوئیل)

(۷)

افرایم

الیشع (پسر عمیهود)

(۸)

منسی

جملی ئیل (پسر فدهصور)

(۹)

بنیامین

اییدان (پسر جدعونئی)

(۱۰)

دان

اخيعزر (پسر عميشداى)

(۱۱)

اشير

فجعى ئيل (پسر عكران)

(۱۲)

نفتالى

اخيرع (پسر عينان)

۱- سفر اعداد، اصحاب ۷، آيات: ۱- ۸۹

- هدایای تقدیمی هر یک از رهبران که کاملاً مشابه یکدیگر بود، عبارت بودند از: یک سینی نقره ای به وزن ۵/۱ کیلوگرم با یک کاسه ی نقره ای به وزن ۸۰۰ گرم که هر دو پُر از آرد مرغوب مخلوط با روغن برای هدیه ی آردی بود.

- یک ظرف طلائی به وزن ۱۱۰ گرم پُر از بخور خوش بو، یک گاو نرجوان، یک قوچ و یک بزّه ی نر یکساله برای قربانی سوختنی، یک بُز نر برای قربانی گناه، دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بُز نر و پنج بزّه ی نر یکساله برای قربانی سلامتی؛ بنابراین در روزی که قربانگاه تدهین شد، آن را به وسیله ی هدایایی که سران قبایل اسرائیل آورده بودند تبرّک کردند.

- این هدایا عبارت بودند از: ۱۲ سینی نقره ای هر کدام به وزن تقریبی ۵/۱ کیلوگرم.

- ۱۲ کاسه ی نقره ای هر کدام به وزن تقریبی ۸۰۰ گرم (پس وزن تمام نقره ی هدایای حدود ۶/۲۷ کیلوگرم بود)

- ۱۲ ظرف طلائی، هر یک به وزن تقریبی ۱۱۰ گرم که وزن کلّ آن ها حدود ۳۲/۱ کیلوگرم بود.

- ۱۲ گاو نر / ۱۲ قوچ / ۱۲ بُز نر یکساله (با هدایای آردی همراه آن ها) برای قربانی سوختنی /

- ۱۲ بز نر برای قربانی گناه / ۲۴ گاو نر جوان / ۶۰ قوچ، ۶۰ بُز نر / ۶۰ بزّه ی یکساله برای قربانی سلامتی.

- وقتی که موسی وارد خیمه ی عبادت شد تا با خدا گفتگو کند، از بالای تخت رحمت که روی صندوق عهد قرار داشت یعنی از میان دو مجسمه ی فرشته، صدای خدا را که با او سخن می گفت، شنید.

۴-۱۴ قراردادن چراغ ها در خیمه ی عبادت: (۱)

- خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که وقتی چراغ ها را در چراغدان روشن می کند، طوری باشد که نور هفت چراغ، جلو چراغدان بتابد.»

- پس هارون همین کار را کرد. چراغدان از تزئینات پایه گرفته تا شاخه هایش، تمام از طلا ساخته شده بود. این چراغدان دقیق طبق همان طرحی ساخته شده بود که خداوند به موسی نشان داده بود.

۵-۱۴ ملاقات با خدا در خیمه ی عبادت: (۲)

- از آن پس موسی خیمه ی مقدّس را که «خیمه ی عبادت» نامگذاری کرده بود، همیشه بیرون از اردوگاه بنی اسرائیل برپا می کرد و کسانی که می خواستند با خداوند رازو نیاز کنند به آنجا می رفتند.

- هر وقت موسی به طرف خیمه ی عبادت می رفت، تمام قوم دم در خیمه های خود جمع می شدند و او را تماشا می کردند.

- زمانی که موسی وارد خیمه ی عبادت می شد، ستون ابر نازل شده بر در خیمه می ایستاد و در این ضمن خدا با موسی صحبت می کرد.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۸، آیات: ۱-۴

۲- سفر خروج، اصحاح ۳۳، آیات: ۷-۱۷

- قوم اسرائیل وقتی ستون ابر را می دیدند در برابر در خیمه های خود به خاک افتاده، خدا را پرستش می کردند. در داخل خیمه ی عبادت، خداوند مانند کسی که با دوست خود گفتگو کند، با موسی رودررو گفتگو می کرد. سپس موسی به اردوگاه بازمی گشت ولی دستیار جوان او یوشع بن نون در آنجا می ماند

- موسی به خداوند عرض کرد: تو به من می گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد.

- گفته ای: تو را به نام می شناسم و مورد لطف من قرار گرفته ای.

- پس اگر حقیقت این طور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آن طور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم.

- این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار.

- خداوند در جواب موسی فرمود: «من خود همراه شما خواهم آمد و به شما توفیق خواهم بخشید.»

- خداوند از این جهت این را فرمود، زیرا موسی گفته بود: «اگر با ما نمی آیی ما را نیز نگذار که از اینجا جلوتر رویم»

- اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته ایم و با سایر قوم های جهان فرق داریم؟

- خداوند فرمود: «در این مورد هم دعای تو را اجابت می کنم، چون تو مورد لطف من قرار گرفته ای و تو را به نام می شناسم»

- موسی عرض کرد: من شکوه خود را از برابر تو عبور می دهم و نام مقدس خود را در حضور تو ندا می کنم. من خداوند هستم و رحم و شفقت می کنم بر هر کس که بخواهم.

- من نخواهم گذاشت چهره ی مرا ببینی چون انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.

- حال برخیز و روی این صخره، کنار من بایست، وقتی جلال من می گذرد، تو را در شکاف این صخره می گذارم و با دستم تو را می پوشانم تا از اینجا عبور کنم، سپس دست خود را برمی دارم تا مرا از پشت ببینی، اما چهره ی مرا نخواهی دید. (۱)

۶-۱۴ اجرای عید پسخ (روز ۱۴ ماه اوّل سال دوّم خروج) (۲)

- در ماه اوّل سال دوّم پس از بیرون آمدن، قوم اسرائیل از سرزمین مصر، وقتی که موسی و قوم اسرائیل در صحرای سینا بودند، خداوند به موسی گفت: قوم اسرائیل باید هر ساله در غروب روز چهاردهم همین ماه مراسم عید پسخ را به جا آورند. در اجرای این مراسم باید از تمام

- دستوراتی که من در این مورد داده ام پیروی کنند.

- پس موسی همان طور که خداوند دستور داده بود، اعلام کرد که مراسم عید پسخ را به جا آورند

- بنی اسرائیل طبق این دستور، عصر روز چهاردهم، در صحرای سینا مراسم را آغاز کردند.

۱- سفر خروج، اصحاح ۳۳، آیات: ۱۸-۲۳

۲- سفر اعداد، اصحاح ۹، آیات: ۱-۱۴

- ولی عده ای از مردان در آن روز نتوانستند در مراسم پسخ شرکت کنند، زیرا در اثر تماس با جنازه نجس شده بودند. ایشان نزد موسی و هارون آمده، مشکل خود را با آنان در میان گذاشتند و به موسی گفتند: «چرا ما نباید مثل سایر اسرائیلی ها در این عید به خداوند قربانی تقدیم کنیم.»

- موسی جواب داد: «صبر کنید تا در این باره از خداوند کسب تکلیف کنم»

- جواب خداوند از این قرار بود: اگر فردی از افراد بنی اسرائیل، چه در حال حاضر و چه در نسل های بعد، به هنگام عید پسخ به سبب تماس با جنازه نجس شود، یا اینکه در سفر بوده، نتواند در مراسم عید حضور یابد، باز می تواند عید پسخ را جشن بگیرد. ولی بعد از یک ماه،

- یعنی غروب روز چهاردهم از ماه دوم، در آن هنگام می تواند بزه ی پسخ را با نان فطیر و سبزی های تلخ بخورد.

- نباید چیزی از آن را تا صبح روز بعد باقی بگذارد و نباید استخوانی از آن را بشکند.

- او باید کلیه ی دستورات مربوط به عید پسخ را اجرا نماید.

- ولی فردی که نجس نبوده یا کسی که در سفر نباشد و باوجود این، از انجام مراسم عید پسخ در موعد مقرر سرباز زند، باید به علت خودداری از تقدیم قربانی به خداوند در وقت مقرر، از میان قوم اسرائیل رانده شود.

- او مسئول گناه خویش خواهد بود.

- اگر بیگانه ای در میان شما ساکن است و می خواهد مراسم عید پسخ را برای خداوند به جا آورد، باید از تمامی این دستورات پیروی نماید، این قانون برای همه است.

۷-۱۴ نخستین سرشماری قوم اسرائیل: (۱)

- در روز اول ماه دوم از سال دوم، بعد از بیرون آمدن قوم اسرائیل از مصر، زمانی که قوم در بیابان سینا اردو زده بودند، خداوند در خیمه ی عبادت به موسی فرمود: «تو و هارون به کمک رهبران هر قبیله، قوم اسرائیل را برحسب قبیله و خاندان سرشماری کنید و تمام مردان ۲۰ ساله و بالاتر را که قادر به جنگیدن هستند بشمارید.»

- رهبرانی که از هر قبیله برای این کار تعیین شدند عبارت بودند از:

- الیصور (پسر شدی ثور) از قبیله ی رئوبین.

- شلومی ئیل (پسر صوریشدای) از قبیله ی شمعون.

- نحشون (پسر عمیناداب) از قبیله ی یهودا.

- نتنائیل (پسر صوغر) از قبیله ی یساکار.

- الی آب (پسر حیلون) از قبیله ی زبولون.

- الیشع (پسر عمیهود) از قبیله ی افرایم (پسر یوسف).

- جملی ٹیل (پسر فدهصور) از قبیله ی منسی (پسر یوسف).

- اییدان (پسر جدعون) از قبیله ی بنیامین.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱، آیات: ۱-۵۴

- اخيعزر (پسر عميشداى) از قبيله ي دان.
- فجعى ئيل (پسر عكران) از قبيله ي اشير.
- الياساف (پسر دعوئيل) از قبيله ي جاد.
- اخيرع (پسر عينان) از قبيله ي نفتالى.
- اين ها رهبرانى بودند كه از ميان قوم اسرائيل براى اين كار انتخاب شدند.
- در همان روز موسى و هارون همراه رهبران قبائل، تمام مردان بيست ساله و بالاتر را براى اسم نويسى احضار نمودند و همان طور كه خداوند به موسى امر فرموده بود، هر مرد برحسب خاندان و خانواده اش اسم نويسى شد؛ و نتيجه ي نهايى سرشمارى از اين قرار بود:
- از قبيله ي رثوبين (پسر ارشد يعقوب) ۴۶۵۰۰ نفر.
- از قبيله ي شمعون ۵۹۳۰۰ نفر.
- از قبيله ي جاد، ۴۵۶۵۰ نفر.
- از قبيله ي يهودا، ۷۴۶۰۰ نفر.
- از قبيله ي يساكار، ۵۴۴۰۰ نفر.
- از قبيله ي زبولون، ۵۷۴۰۰ نفر.
- از قبيله ي افرايم (پسر يوسف) ۴۰۵۰۰ نفر.
- از قبيله ي منسى (پسر يوسف) ۳۲۲۰۰ نفر.
- از قبيله ي بنيامين، ۳۵۴۰۰ نفر.
- از قبيله ي دان، ۶۲۷۰۰ نفر.
- از قبيله ي اشير، ۴۱۵۰۰ نفر.
- از قبيله ي نفتالى، ۵۳۴۰۰ نفر.
- جمع كل: ۶۰۳۵۵۰ نفر.
- اين سرشمارى شامل: مردان لاوى نمى شد.
- چون خداوند به موسى فرموده بود: «تمام قبيله ي لاوى را از خدمت نظام معاف كن و ايشان را در اين سرشمارى منظور نكن، زيرا وظيفه ي

لاوی ها انجام امور خیمه ی عبادت و جابه جایی آن است. ایشان باید در جوار خیمه ی عبادت زندگی کنند. هنگام جابه جایی خیمه ی عبادت، لاوی ها باید آن را جمع کنند و دوباره آن را برپا سازند هر کس دیگری به آن دست بزند کشته خواهد شد. هر یک از قبایل اسرائیل باید دارای اردوگاه جداگانه ای بوده، عَلم خاص خود را داشته باشند. لاوی ها باید گرداگرد خیمه ی عبادت خیمه زنند تا مبادا کسی به خیمه ی عبادت نزدیک شده، مرا خشمگین سازد و من قوم اسرائیل را مجازات کنم.» پس قوم اسرائیل آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

۸-۱۴ جایگاه قبایل در اردوگاه: (۱)

- خداوند این دستورات را نیز به هارون و موسی داد: «قبایل بنی اسرائیل باید گرداگرد خیمه ی عبادت با فاصله ی معینی از آن اردو بزنند و هر یک عَلم و نشان ویژه ی خود را داشته باشند.»

- جایگاه قبیله ها به ترتیب زیر بود:

قبیله

رهبر

تعداد

رئوسین

الیوصور (پسر شدی ثور)

۴۶۵۰۰ نفر

شمعون

شلومی ئیل (پسر صوریشدای)

۵۹۳۰۰ نفر

جاد

الیاساف (پسر دعوئیل)

۴۵۶۵۰ نفر

یهودا

نحشون (پسر عمیناداب)

۷۴۶۰۰ نفر

یساکار

نتائیل (پسر صوغر)

۵۴۴۰۰ نفر

زبولون

الی اب (پسر حیلون)

۵۷۴۰۰ نفر

- بنابراین تعداد کل افراد ساکن در بخش یهودا که در سمت شرقی اردوگاه قرار داشت، ۱۸۶۴۰۰ نفر بود.

- هرگاه بنی اسرائیل به مکان تازه ای کوچ می کردند، این سه قبیله به ترتیب، پیشاپیش حرکت می کردند و راه را نشان می دادند.

- بنابراین تعداد کل افراد ساکن در بخش رئوبین که در سمت جنوبی اردوگاه قرار داشت، ۱۵۱۴۵۰ نفر بود.

- هر وقت بنی اسرائیل کوچ می کردند، این سه قبیله به ترتیب در ردیف بعدی قرار می گرفتند.

- پشت سر این دو ردیف، لاوی ها با خیمه ی عبادت حرکت می کردند.

- هنگام کوچ، افراد هر قبیله زیر علم خاص خود دسته جمعی حرکت می کردند، به همان ترتیبی که در اردوگاه، هر قبیله از قبیله ی دیگر جدا بود.

قبیله

رهبر

تعداد

افرایم

الیشع (پسر عمیهود)

۴۰۵۰۰ نفر

منسی

جملی یثیل (پسر فدهصور)

۳۲۲۰۰ نفر

بنیامین

اییدان (پسر جدعونی)

۳۵۴۰۰ نفر

- بنابراین تعداد کل افراد ساکن در بخش افرایم که در سمت غربی اردوگاه قرار داشت ۱۰۸۱۰۰ نفر بود.

- موقع کوچ کردن این سه قبیله به ترتیب در ردیف بعدی قرار داشتند:

۱- سفر اعداد، اصحاب ۲، آیات: ۱-۳۴

ص: ۴۳۰

قبیله

رهبر

تعداد

دان

اخیعزر (پسر عمیشدای)

۶۲۷۰۰ نفر

اشیر

فجعی ئیل (پسر عکران)

۴۱۵۰۰ نفر

نفتالی

اخیرع (پسر عینان)

۵۳۴۰۰ نفر

- بنابراین تعداد کل افراد ساکن در سمت شمالی اردوگاه، ۱۵۷۶۰۰ نفر بود.

- هنگام کوچ، این سه قبیله به ترتیب پس از همه حرکت می کردند.

- پس تعداد کل سپاهیان بنی اسرائیل، ۶۰۳۵۵۰ نفر بود (غیر از لوی ها که به دستور خداوند سرشماری نشدند)

- به این ترتیب قوم اسرائیل طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، هر یک با خاندان و خانواده ی خود کوچ می کرد و زیر علم قبیله ی خود اردو می زد.

۹-۱۴ مراسم تقدیس هارون و پسرانش: (۱)

- خداوند به موسی فرمود: «هارون و پسرانش را با لباس های مخصوص ایشان و روغن تدهین، گوساله ی قربانی گناه، ۲ قوچ و ۱ سبد نان بدون خمیر مایه، دم در خیمه ی عبادت بیاور و تمام قوم اسرائیل را در آنجا جمع کن.»

- موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد.

- همه ی قوم اسرائیل دم در خیمه ی عبادت جمع شدند.

- موسی به ایشان گفت: «آنچه اکنون انجام می دهیم، طبق فرمان خداوند است.»

- آنگاه موسی، هارون و پسرانش را فراخواند و ایشان را با آب غسل داد.

- پیراهن مخصوص کاهنی را به هارون پوشانید و کمر بند را به کمرش بست.

- سپس ردا را بر تن او کرد و ایفود را به وسیله ی بند کمر آن بر او بست.

- بعد سینه بند را بر او بست و اوریم و تُمیم را در آن گذاشت. (۲) و چنانکه خداوند فرموده بود، عمامه را بر سر هارون نهاد و نیم تاج مقدّس را که از طلا بود، جلو عمامه نصب کرد.

- آنگاه موسی روغن مسح را گرفت و آن را بر خیمه ی عبادت و هر چیزی که در آن بود، پاشید و آن ها را تقدیس نمود.

- سپس مقداری از روغن را برداشت و آن را ۷ مرتبه بر قربانگاه، لوازم آن، حوض و پایه اش پاشید و آن ها را نیز تقدیس کرد.

- بعد قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخت و به این ترتیب او را برای خدمت کاهنی تقدیس نمود.

- سپس موسی به امر خداوند پسران هارون را فراخواند و پیراهن ها را به آنان پوشانید و کمر بندها را به کمرشان بست و کلاه ها را بر سرشان گذاشت.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۸، آیات: ۱-۳۶

۲- اوریم و تُمیم، دو شیء بودند که جهت پی بردن به خواست خدا به وسیله ی کاهن به کار می رفتند.

- بعد گوساله ی قربانی گناه را جلو آورد و هارون و پسرانش، دست های خود را روی سر آن گذاشتند.
- موسی گوساله را ذبح کرد و قدری از خون آن را با انگشت بر ۴ شاخ قربانگاه مالید تا آن را طاهر سازد.
- باقیمانده ی خون را به پای قربانگاه ریخت.
- به این ترتیب، قربانگاه را تقدیس کرده، برای آن کفاره نمود.
- سپس تمام پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی روی آن ها را گرفت و همه را روی قربانگاه سوزانید؛ و همان طور که خداوند فرموده بود، لاشه و پوست و سرگین گوساله را در خارج از اردوگاه سوزانید.
- بعد قوچ قربانی سوختنی را جلو آورد و هارون و پسرانش، دست های خود را روی سر آن گذاشتند.
- موسی قوچ را ذبح کرد و خونس را بر ۴ طرف قربانگاه پاشید.
- سپس لاشه ی قوچ را قطعه قطعه کرد و آن ها را با کله و پیه حیوان سوزانید.
- دل وروده و پاچه ها را با آب شُست و آن ها را نیز بر قربانگاه سوزانید.
- پس همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، تمام آن قوچ بر قربانگاه سوزانده شد.
- این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم شد، موردپسند خداوند بود.
- پس از آن، موسی قوچ دوّم را که برای تقدیس کاهنان بود، جلو آورد و هارون و پسرانش دست های خود را روی سر آن گذاشتند.
- موسی قوچ را ذبح کرده، قدری از خونس را بر نرمه ی گوش راست و شُستِ پای راستش مالید.
- بعد قدری از خون را بر نرمه ی گوش راست و شُست دست راست و شُست پای راستِ پسران هارون مالید.
- بقیه ی خون را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.
- پس از آن پیه، دنبه، پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی روی آن ها و ران راست قوچ را گرفت و از داخل سبب نان بدون خمیرمایه که در حضور خداوند بود، یک قرص نان بدون خمیرمایه، یک قرص نان روغنی و یک نان نازک برداشت و آن ها را روی پیه و ران راست گذاشت.
- سپس همه ی این ها را بر دست های هارون و پسرانش قرارداد تا به عنوان هدیه ی مخصوص؛ آن ها را جلو قربانگاه تکان دهند و به خداوند تقدیم کنند.
- پس از انجام این تشریفات، موسی آن ها را از هارون و پسرانش گرفت و با قربانی سوختنی بر قربانگاه سوزانید.
- این قربانی تقدیس که بر آتش تقدیم شد، موردپسند خداوند بود.

- موسی سینه ی قربانی را گرفت و آن را به عنوان هدیه ی مخصوص تکان داد،

- به خداوند تقدیم کرد، درست همان طور که خداوند به او دستور داده بود.

- این سهم خود موسی از قوچی بود که برای مراسم تقدیس ذبح می شد.

- سپس موسی قدری از روغن مسح و قدری از خونی را که بر قربانگاه بود گرفت و بر هارون و لباس های او و بر پسران او و لباس های ایشان پاشید و به این ترتیب هارون و پسرانش و لباس های آن ها را تقدیس کرد.

- آن وقت موسی به هارون و پسرانش گفت: همان طور که خداوند فرموده است، گوشت را دم در خیمه ی عبادت بپزید و در آنجا آن را با نان مراسم تقدیس که در سبد است، بخورید.

- هرچه از گوشت و نان باقی ماند، باید سوزانده شود.

- ۷ روز از در خیمه ی عبادت بیرون نروید تا روزهای تقدیستان سپری شود، زیرا مراسم تقدیس شما ۷ روز طول می کشد.

- آنچه امروز انجام شد، به فرمان خداوند بود تا به این ترتیب برای گناه شما کفّاره داده شود.

- شما باید ۷ شبانه روز دم در خیمه ی عبادت بمانید و آنچه را که خداوند فرموده است انجام دهید و گرنه خواهید مُرد. این دستور خداوند است.

- بنابراین هارون و پسرانش هرچه را که خداوند توسط موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

۱۰-۱۴ تقدیم قربانی توسط کاهنان: (۱)

- در روز هشتم، موسی، هارون و پسرانش را با بزرگان قوم جمع کرد و به هارون گفت: یک گوساله ی نر سالم و بی عیب برای قربانی گناه و یک قوچ سالم و بی عیب برای قربانی سوختنی بگیر و آن ها را به حضور خداوند تقدیم کن.

- بعد به قوم اسرائیل بگو که یک بزغاله ی نر، برای قربانی گناه خود و یک گوساله و یک بزّه که هر دو یک ساله و بی عیب باشند برای قربانی سوختنی بیاورند.

- علاوه بر این ها قوم اسرائیل باید یک گاو و یک قوچ برای قربانی سلامتی و آرد مخلوط با روغن زیتون برای هدیه ی آردی به خداوند تقدیم کنند؛ زیرا امروز خداوند بر ایشان ظاهر خواهد شد.

- پس قوم، آنچه را که موسی امر فرموده بود، جلو خیمه ی عبادت آوردند و تمام جماعت نزدیک شده، در حضور خداوند ایستادند.

- موسی به ایشان گفت: «خداوند فرموده دستورات او را انجام دهید تا حضور پُر جلال خود را بر شما ظاهر کند.»

- آنگاه موسی به هارون گفت: «نزدیک قربانگاه بیا و همان طور که خداوند فرموده است قربانی گناه و قربانی سوختنی خود را تقدیم کرده، برای خود کفّاره کن و سپس قربانی های قوم را تقدیم نموده، برای آن ها کفّاره نما»

- بنابراین هارون نزدیک قربانگاه رفت و گوساله ی قربانی گناه خود را ذبح کرد.

- پسرانش خون گوساله را پیش وی آوردند و او انگشت خود را در خون فروبرد و بر شاخ های قربانگاه مالید و بقیه ی خون را به پای قربانگاه ریخت.

- بعد همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، پیه، قلوه ها و سفیدی روی جگر قربانی گناه را بر قربانگاه و گوشت و پوست آن را بیرون از اردوگاه سوزانید.

- پس از آن هارون قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسرانش خون قربانی را آوردند و هارون آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.

- ایشان کله و قطعه های دیگر حیوان را نزد هارون آوردند و او آن ها را بر قربانگاه سوزانید.

- دل و روده و پاچه ها را شست و این ها را نیز به عنوان قربانی سوختنی بر قربانگاه سوزانید.
- سپس هارون، قربانی قوم اسرائیل را تقدیم کرد.
- او بُز قربانی گناه قوم را ذبح نموده، آن را مانند قربانی گناه خود، برای گناه قوم، تقدیم کرد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۹، آیات: ۱-۲۴

- آنگاه طبق مقررات، قربانی سوختنی ایشان را به خداوند تقدیم نمود.

- بعد هدیه ی آردی را آورد و مُشتی از آن را گرفت و بر قربانگاه سوزانید.

- (این قربانی غیر از قربانی سوختنی ای بود که هرروز صبح تقدیم می شد).

- پس از آن، هارون گاو و قوچ را به عنوان قربانی سلامتی قوم ذبح کرد.

- پسران هارون، خون قربانی را نزد او آوردند و او آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.

- سپس پیه گاو و قوچ را که شامل پیه داخل شکم و قلوه ها و سفیدی روی جگر گاو و قوچ می شد، گرفت و آن ها را روی سینه های حیوان گذاشته، نزدیک قربانگاه آورد و تمام پیه را روی قربانگاه سوزانید.

- همان طور که موسی دستور داده بود، هارون سینه ها و ران های راست حیوان را به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان داد.

- پس از تقدیم قربانی ها، هارون دست های خود را به طرف قوم اسرائیل دراز کرده، ایشان را برکت داد و از قربانگاه به زیر آمد.

- موسی و هارون به خیمه ی عبادت رفتند.

- وقتی از آنجا بیرون آمدند، قوم اسرائیل را برکت دادند.

- آنگاه حضور پر جلال خداوند، آتش فرود آمده، قربانی سوختنی و پیه روی قربانگاه را بلعید.

- بنی اسرائیل وقتی این را دیدند، فریاد برآوردند، در حضور خداوند به خاک افتادند.

۱۱-۱۴ مرگ دو پسر هارون: (۱)

- زمانی که خداوند در کوه سینا با موسی صحبت کرد، هارون ۴ پسر به نام های: ناداب (پسر ارشد) و ابیهو، العازار و ایتمار داشت.

- هر ۴ نفر ایشان برای خدمت کاهنی انتخاب شدند تا در خیمه ی عبادت خدمت کنند.

- ولی ناداب و ابیهو، به علت استفاده از آتش غیرمجاز در حضور خداوند، در صحرای سینا مردند و چون فرزندی نداشتند، فقط العازار و ایتمار باقی ماندند تا پدرشان هارون را در خدمت کاهنی یاری کنند.

۱۲-۱۴ گناه ناداب و ابیهو: (۲)

- ناداب و ابیهو، پسران هارون، برخلاف امر خداوند، آتش غیرمجاز بر آتشدان خود نهاده، بر آن بخور گذاشتند و به حضور خداوند تقدیم کردند ناگاه آتش از حضور خداوند بیرون آمده، آن ها را سوزاند و آن ها در همان جا در حضور خداوند مُردند.

- آنگاه موسی به هارون گفت: «منظور خداوند همین بود، وقتی فرمود: کسانی که مرا خدمت می کنند باید حرمت قدوسیت مرا نگه دارند تا تمام قوم، مرا احترام کنند»

۱- سفر اعداد، اصحاح ۳، آیات: ۱-۴

۲- سفر لاویان، اصحاح ۱۰، آیات: ۱-۲۰

- پس هارون خاموش ماند.

- بعد موسی، میشائیل و الصافان (پسران عزری ئیل، عموی هارون) را صدا زد و به ایشان گفت: «بروید و اجساد را از داخل خیمه ی عبادت بردارید و به خارج از اردوگاه ببرید»

- ایشان رفتند و همان طور که موسی گفته بود، از لباس اجساد گرفته، آن ها را از اردوگاه بیرون بردند.

- آنگاه موسی به هارون و پسرانش، العازار و ایتامار گفت: «عزاداری ننمایید، موی سرتان را باز نکنید و گریبان لباس خود را چاک نزنید، اگر عزاداری کنید خدا شمارا نیز هلاک خواهد کرد و خشم او بر تمام قوم اسرائیل افروخته خواهد شد. ولی بنی اسرائیل می توانند برای ناداب و ابیهو که در اثر آتش هولناک خداوند مُردند؛ عزاداری نمایند. شما از در خیمه ی عبادت بیرون نروید، مبادا بمیرید، چون روغن مسح خداوند بر شماست»

- ایشان طبق دستور موسی عمل کردند.

- آنگاه خداوند به هارون گفت: وقتی به خیمه ی عبادت می روید؛ هرگز شراب یا مشروبات مست کننده ی دیگر ننوشید مبادا بمیرید. این قانونی است دائمی برای تو و پسرانت و تمام نسل های آینده ات.

- شما باید فرق بین مقدّس و نا مقدّس و نجس و طاهر را تشخیص دهید. باید تمام دستورات مرا که توسط موسی به قوم اسرائیل داده ام به ایشان بیاموزید

- سپس موسی به هارون و ۲ پسر بازمانده اش، العازار و ایتامار گفت: باقیمانده ی هدیه ی آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم شده است بردارید و از آن، نان بدون خمیرمایه، پخته و در کنار قربانگاه بخورید؛ زیرا این هدیه بسیار مقدّس است. چنانکه خداوند به من فرموده است، باید این را در جای مقدّسی بخورید، زیرا این سهم شما و پسرانتان، از هدیه ای است که بر آتش به خداوند تقدیم می شود.

- شما و پسران و دخترانتان می توانید سینه و ران هدیه ی مخصوص را که در حضور خداوند تکان داده می شود، در مکان طاهری بخورید. این هدایا که سهم شما از قربانی سلامتی قوم اسرائیل هست، به شما و فرزندانان داده شده است.

- بنی اسرائیل باید ران و سینه را هنگام تقدیم پیه بر آتش، بیاورند و به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان دهند. آن ران و سینه، همیشه به شما و فرزندانان تعلق خواهد داشت، همان طور که خداوند فرموده است.

- موسی سراغ بُز قربانی گناه را گرفت، ولی پی برد که سوزانده شده است. پس بر العازار و ایتامار خشمگین شده، گفت: چرا قربانی گناه را در مکان مقدّس نخوردید؟

- این قربانی بسیار مقدّس هست و خدا آن را به شما داده است تا گناه قوم اسرائیل را در حضور خداوند کفّاره نمایید؛ چون خون آن، به داخل قدس برده نشد، باید حتماً آن را در محوطه ی عبادتگاه می خوردید، به طوری که به شما دستور داده بودم. ولی هارون به موسی گفت: «باوجودی که ایشان قربانی گناه و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند تقدیم کردند، این واقعه ی هولناک برای من پیش آمد. حال اگر از گوشت قربانی گناه می خوردیم، آیا خداوند خشنود می شد؟» موسی وقتی این را شنید، قانع شد.

قسمت پانزدهم: دستورات خداوند به موسی در خیمه ی عبادت

در تورات در مورد خیمه عبادت و نحوه ی جمع شدن مردم در آن دستوراتی داده شده و لاویان برای کاهنی منتخب می شوند لذا در این قسمت به مفاد راهنمای کاهنان لای در مراسم مذهبی شان که خداوند به موسی فرموده بودند و او به لاویان ابلاغ نمود را در ۵ بخش بیان می کنیم:

۱.

ساخت شیپورهای نقره ای

برای جمع شدن قوم بنی اسرائیل کنار خیمه ی عبادت

۲.

وقف لاویان و تطهیر آن ها

۳.

شیوه ی قربانی

برای گناهان کاهنان و مردم: ۶ مورد

۴.

مقررات اعیاد

مقدس: ۵ مورد

۵.

سایر قوانین: ۲۰

مورد

۱-۱۵ ساخت شیپورهای نقره ای برای جمع شدن قوم بنی اسرائیل کنار خیمه ی عبادت: (۱)

- خداوند به موسی فرمود: دو شیپور از نقره درست کن و آن ها را برای جمع کردن قوم اسرائیل و نیز برای کوچ دادن اردو به کار ببر. هر وقت هر دو شیپور نواخته شوند، قوم بداند که باید دم در ورودی خیمه ی عبادت جمع شوند. ولی اگر یک شیپور نواخته شود، آنگاه فقط سران قبایل اسرائیل پیش تو بیایند.

- شیپورها باید با صداهای مختلف نواخته شوند تا قوم اسرائیل بتواند علامت جمع شدن را از علامت کوچ کردن تشخیص دهد.

- وقتی شیپور کوچ نواخته شود، قبیله هایی که در سمت شرقی خیمه ی عبادت چادر زده اند، باید اوّل حرکت کنند.

- بار دوّم که شیپور نواخته شود، قبیله های سمت جنوب، راه بیافتند.

- فقط کاهنان مجازند شیپور بنوازند، این یک حکم دائمی است که باید نسل اندر نسل آن را به جا آورند. وقتی در سرزمین موعود، دشمن به شما حمله کند و شما در دفاع از خود، با آن ها وارد جنگ شوید، آن وقت با نواختن شیپورها، من به داد شما می رسم و شمارا از چنگ دشمنانتان نجات می دهم.

- در روزهای شاد خود نیز، این شیپورها را بنوازید، یعنی در موقع برگزاری عیدها و اوّل هرماه که قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی تقدیم می کنید و من شمارا به یاد خواهم آورد. من خداوند، خدای شما هستم.

۲-۱۵ وقف لاویان و تطهیر آن ها (۲)

- سپس خداوند به موسی فرمود: اکنون لاوی ها را از بقیّه ی قوم اسرائیل جدا کن و آن ها را تطهیر نما.

- این عمل را با پاشیدن آب طهارت بر آن ها شروع نموده، سپس به آنان بگو که تمام موی بدن خود را تراشیده، لباس ها و تنشان را بشویند.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۰، آیات: ۱-۱۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۸، آیات: ۵-۲۶

- از ایشان بخواه که یک گاو جوان و هدیه ی آردی آن را که از آرد مرغوب مخلوط با روغن تهیه شده با یک گاو جوان دیگر برای قربانی گناه بیاورند.

- بعد در حضور مردم، لاوی ها را به کنار در خیمه ی عبادت بیاور.

- در آنجا رهبران اسرائیل، دست های خود را روی سر آن ها بگذارند و هارون آنان را به جای تمام قوم اسرائیل به عنوان هدیه ی مخصوص، وقف خداوند نماید تا لاوی ها به جای تمامی قوم، خداوند را خدمت کنند.

- سپس رهبران لاوی ها، دست های خود را بر سر گاوها گذارده، آن ها را به حضور خداوند تقدیم کنند تا یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی به جهت لاوی ها کفاره شود.

- آن وقت لاوی ها باید به عنوان هدیه ی مخصوص، به خداوند تقدیم شده، توسط هارون و پسرانش به خدمت گماشته شوند.

- به این طریق، لاوی ها را از میان بقیه ی قوم اسرائیل جدا کن و ایشان از آن من خواهند بود.

- پس از آنکه لاوی ها را به این ترتیب تطهیر و وقف نمودی، ایشان خدمت خود را در خیمه ی عبادت آغاز خواهند کرد.

- لاوی ها از میان تمام قوم اسرائیل به من تعلق دارند و من آن ها را به جای همه پسران ارشد بنی اسرائیل قبول کرده ام.

- زیرا همه ی نخست زادگان در میان قوم اسرائیل، چه انسان و چه حیوان، به من تعلق دارند.

- همان شبی که نخست زادگان مصری ها را کُشتم، این ها را به خود اختصاص دادم.

- آری من لاوی ها را به جای تمام پسران ارشد بنی اسرائیل پذیرفته ام و من لاوی ها را به هارون و پسرانش هدیه می کنم.

- لاوی ها باید وظایف مقدّسی را که بر عهده ی قوم اسرائیل هست، در خیمه ی عبادت انجام داده، قربانی های قوم را تقدیم نمایند و برای ایشان کفاره کنند تا وقتی بنی اسرائیل به قدس نزدیک می شوند بلایی بر سر آن ها نیاید.

- پس موسی و هارون و قوم اسرائیل با پیروی دقیق از دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، لاوی ها را وقف نمودند، لاوی ها خود را طاهر ساخته، لباس هایشان را شُستند و هارون آنان را به عنوان هدیه ی مخصوص، به خداوند تقدیم نمود.

- بعد به منظور تطهیر نمودن لاوی ها برای ایشان مراسم کفاره را به جا آورد.

- همه چیز درست طبق دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، انجام گردید و به این ترتیب لاوی ها به عنوان دستیاران هارون و پسرانش، آماده ی خدمت در خیمه ی عبادت شدند.

- خداوند همچنین به موسی فرمود: لاوی ها باید خدمت در عبادتگاه را از سنّ بیست و پنج سالگی یا بالاتر شروع کنند؛ و در سن ۵۰ سالگی بازنشسته شوند.

- پس از بازنشستگی می توانند در خیمه ی عبادت، برادران خود را در انجام وظایفشان یاری دهند، ولی خود مستقیم مسئولیتی نخواهند

داشت، به این ترتیب وظایف لاوی ها را به ایشان محوّل کن.

۳-۱۵ شیوه های قربانی برای گناهان کاهنان و مردم در خیمه ی عبادت

۱-۳-۱۵ قربانی سلامتی:

الف) شرایط انجام آن: (۱)

- هر گاه کسی بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند، می تواند برای این کار، از گاو نر یا ماده استفاده کند.

- حیوانی که به خداوند تقدیم می شود، باید سالم و بی عیب باشد.

- شخصی که حیوان را تقدیم می کند، باید دست خود را روی سر آن بگذارد و دم در خیمه ی عبادت، سرش را ببرد

- پسران هارون، خون آن را بر ۴ طرف قربانگاه پاشند و پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را همراه قربانی سوختنی بر آتش قربانگاه برای خداوند بسوزانند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- برای قربانی سلامتی، می توان از گوسفند و بز، (نر یا ماده) که سالم و بی عیب باشد نیز استفاده کرد.

- اگر قربانی، گوسفند باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می کند، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد و دم در خیمه ی عبادت سرش را ببرد.

- کاهنان خون آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشند و پیه، دنبه، پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را، همچون خوراک، به خداوند تقدیم کرده، بر آتش قربانگاه بسوزانند.

- اگر قربانی، بز باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می کند، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد و دم در خیمه ی عبادت سرش را ببرد.

- کاهنان خون آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشند و پیه، دنبه، پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را، همچون خوراک، به خداوند تقدیم کرده، بر آتش قربانگاه بسوزانند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- تمام پیه آن به خداوند تعلق دارد، هیچ یک از شما نباید خون یا پیه بخورید.

- این قانونی است ابدی برای شما و نسل هایتان، در هر جا که باشید.

ب) مقررات آن: (۲)

- اگر قربانی به منظور شکر گذاری باشد، همراه آن باید این نان های بدون خمیرمایه نیز تقدیم شود.

- قرص های نان که با روغن زیتون مخلوط شده باشد، نان های نازک که روغن مالی شده باشد، نان هایی که از مخلوط آرد مرغوب و روغن زیتون تهیه شده باشد.

- در ضمن همراه قربانی باید قرص های نان خمیرمایه دار نیز تقدیم شود.

- از هر نوع نان، باید یک قسمت به عنوان هدیه ی مخصوص به خداوند تقدیم شود تا به کاهنی تعلق گیرد که خون حیوان قربانی را روی قربانگاه می پاشد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۳، آیات: ۱-۸

۲- سفر لاویان، اصحاح ۳، آیات: ۱۱-۲۷

- گوشت حیوان قربانی سلامتی باید در روزی که به عنوان هدیه ی شکر گذاری تقدیم می گردد، خورده شود و چیزی از آن برای روز بعد باقی نماند.

- اگر قربانی، داوطلبانه یا نذری باشد، گوشت قربانی در روزی که آن را تقدیم می کنند، خورده شود.

- اگر از گوشت قربانی چیزی باقی بماند، می توان آن را روز بعد نیز خورد.

- ولی هر چه تا روز سوّم باقی بماند، باید سوزاند.

- اگر در روز سوّم، چیزی از گوشت قربانی خورده شود، خداوند آن قربانی را قبول نخواهد کرد و به حساب نخواهد آورد؛ زیرا آن گوشت نجس شده است.

- کسی هم که آن را بخورد مجرم هست.

- گوشتی را که به چیزی نجس خورده است، نباید خورد، بلکه باید آن را سوزاند.

- گوشت قربانی را فقط کسانی می توانند بخورند که طاهر هستند.

- هر که طاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود، زیرا این قربانی، مقدّس است

- هر کس به چیزی نجس دست بزند، خواه نجاست انسان باشد، خواه حیوان نجس و یا هر چیز نجس دیگر و بعد از آن گوشت قربانی سلامتی بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود؛ زیرا این قربانی، مقدّس است.

- خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد: هرگز پیه گاو و گوسفند و بُز را نخورید.

- پیه حیوانی که مُرده، یا توسط جانوری دریده شده باشد، هرگز خورده نشود بلکه از آن برای کارهای دیگر استفاده شود.

- هر کس پیه حیوانی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود بخورد، باید از میان قوم طرد شود.

- هرگز خون نخورید نه خون پرنده و نه خون حیوان چهارپا. هر کس در هر جا، خون بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود.

۲-۳-۱۵ قربانی گناه:

الف) شرایط انجام آن: (۱)

- هر گاه کسی از وقوع جُرْمی اطلاع داشته باشد ولی در مورد آنچه دیده یا شنیده، در دادگاه شهادت ندهد، مجرم است.

- هر گاه کسی لاشه ی حیوان حرام گوشتی را لمس کند، حتّی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، نجس و مجرم است.

- هر گاه کسی نجاست انسان را لمس کند، حتّی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، وقتی متوجّه شد چه کرده است، مجرم هست.

- اگر کسی نسنجیده، قولی دهد و قسم بخورد که آن را به جا آورد ولی بعد پی برد که قول بی جایی داده است، مجرم هست.

- در هر يك از اين موارد، شخص بايد به گناهِش اعتراف كند و براي قرباني گناه خود، يك بزّه يا بُزّ ماده، نزد خداوند بياورد تا كاهن برايش كَفّاره كند.

- اگر شخص مجرم تنگدست باشد و نتواند بزّه اي بياورد، مي تواند ۲ قُمري يا ۲ جوجه كبوتر براي كَفّاره ي گناه خود، به خداوند تقديم كند.

۱- سفر لاويان، اصحاح ۵، آيات: ۱-۱۳

- یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.

- کاهن پرنده ای را که برای قربانی گناه آورده شده، بگیرد و سرش را ببرد، ولی طوری که از تنش جدا نشود.

- سپس قدری از خون آن را بر پهلو قربانگاه بپاشد و بقیه را به پای قربانگاه بریزد. این قربانی گناه است.

- پرنده ی دوّم را به عنوان قربانی سوختنی طبق دستورالعملی که قبلاً داده شده است قربانی کند.

- به این ترتیب، کاهن برای گناه او کفّاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد اگر او فقیرتر از آن است که بتواند ۲ قمری یا ۲ جوجه کبوتر برای کفّاره ی گناه خود، قربانی کند، می تواند ۱ کیلو آرد مرغوب بیاورد.

- ولی نباید آن را با روغن زیتون مخلوط کند یا کُنْدُر بر آن بگذارد، زیرا این قربانی گناه است.

- آرد را پیش کاهن بیاورد تا کاهن مُشتی از آن را به عنوان نمونه بردارد و روی قربانگاه بسوزاند، درست مثل قربانی هایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود. این قربانی گناه اوست.

- به این ترتیب، کاهن برای گناه او در هر یک از این موارد، کفّاره خواهد کرد و او بخشید خواهد شد. در این قربانی نیز، مثل هدیه ی آردی، بقیه ی آرد به کاهن تعلق می گیرد.

(ب) مقررات قربانی گناه: (۱)

- خداوند به موسی فرمود که: در مورد قربانی گناه این مقررات را به هارون و پسرانش بدهد:

- این قربانی بسیار مقدّس است و باید در حضور خداوند درجایی ذبح شود که قربانی های سوختنی را سر می برند.

- کاهنی که قربانی را تقدیم می کند، گوشت آن را در حیاط عبادتگاه که جای مقدّسی است، بخورد.

- فقط کسانی که تقدیس شده اند، یعنی کاهنان، اجازه دارند به این گوشت دست بزنند.

- اگر خون آن قربانی به لباس ایشان بپاشد، باید لباس خود را در مکانی مقدّس بشویند.

- ظرف سفالینی که گوشت در آن پخته می شود، باید شکسته شود.

- اگر گوشت در یک ظرف مسی پخته شده باشد، باید آن ظرف را کاملاً تمیز کنند و با آب بشویند.

- اولاد ذکور کاهنان می توانند از این گوشت بخورند. این قربانی بسیار مقدّس است اما در مواردی که خون قربانی گناه برای کفّاره در قدس به داخل خیمه ی عبادت بُرده می شود، گوشت قربانی را نباید خورد بلکه باید تماماً بسوزاند.

۳-۳-۱۵ قربانی سوختنی

الف) شرایط انجام آن: (۲)

- خداوند از خیمه ی عبادت با موسی سخن گفت و به او فرمود که دستورات زیر را به قوم اسرائیل بدهد:

- وقتی کسی برای خداوند قربانی می کند، قربانی او باید، گاو، گوسفند یا بز باشد اگر بخواهد برای قربانی سوختنی یک گاو قربانی کند، آن گاو باید نر و بی عیب باشد.

- گاو را دم در ورودی خیمه ی عبادت بیاورد تا مورد قبول خداوند قرار گیرد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۶، آیات: ۲۴-۳۰

۲- سفر لاویان، اصحاح ۱، آیات: ۱-۱۷

- شخصی که آن را می آورد، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد، به این ترتیب آن قربانی پذیرفته شده، گناهان شخص را کفاره می کند.
 - بعد خود آن شخص حیوان را در حضور خداوند سر ببرد و پسران هارون که کاهن اند، خون آن را بیاورند و بر ۴ طرف قربانگاه که جلو در ورودی خیمه ی عبادت است، پاشند.
 - سپس آن شخص، پوست گاو را بکند و آن را قطعه قطعه کند و کاهنان، هیزم روی قربانگاه بگذارند، آتش روشن کنند و قطعه ها و سر و پیه آن را روی هیزم قرار دهند.
 - آنگاه آن شخص باید دل و روده و پاچه های گاو را با آب بشوید و کاهنان همه را روی قربانگاه بسوزانند. این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.
 - اگر گوسفند یا بز، برای قربانی بیاورند، آن نیز باید نر و بی عیب باشد.
 - شخصی که آن را می آورد باید در سمت شمالی قربانگاه، در حضور خداوند سرش را ببرد و کاهنان که پسران هارون اند، خونس را بر ۴ طرف قربانگاه پاشند.
 - بعد آن شخص حیوان قربانی شده را قطعه قطعه کند و کاهنان این قطعه ها را با سر و پیه آن روی هیزم قربانگاه بگذارند.
 - آن شخص باید دل و روده و پاچه های گوسفند یا بز را با آب بشوید.
 - سپس کاهنان همه ی آن ها را روی آتش قربانگاه بسوزانند.
 - این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.
 - اگر کسی می خواهد برای قربانی سوختنی پرنده قربانی کند، آن پرنده باید قمری یا جوجه کبوتر باشد.
 - کاهن پرنده را بگیرد و جلو قربانگاه ببرد، سرش را بکند، به طوری که خونس بر پهلو قربانگاه بریزد.
 - چینه دان و محتویات داخل شکمش را درآورد و آن ها را در طرف شرق قربانگاه درجایی که خاکستر قربانگاه ریخته می شود بیندازد. سپس بال های پرنده را گرفته، آن را از وسط پاره کند بدون این که پرنده، ۲ تکه شود.
 - آنگاه کاهن آن را روی هیزم قربانگاه بسوزاند.
 - این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.
- (ب) مقررات آن: (۱)
- آنگاه خداوند به موسی فرمود که: در مورد قربانی سوختنی این مقررات را به هارون و پسرانش بدهد:
 - قربانی سوختنی باید تمام شب، بر قربانگاه باشد و آتش قربانگاه خاموش نشود.

- صبح روز بعد، کاهن، لباس زیر و لباس کتانی خود را بپوشد و خاکستر قربانی سوختنی را برداشته، کنار قربانگاه بگذارد.
- سپس لباسش را عوض کند و خاکستر را بیرون اردوگاه ببرد و در مکان طاهری که برای این کار مقرر شده است، بریزد.
- کاهن هرروز صبح، هیزم تازه بر آن بنهد و قربانی سوختنی روزانه را روی آن بگذارد و پیه قربانی سلامتی را بر آن بسوزاند.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۶، آیات: ۸-۱۳

- آتش قربانگاه باید همیشه روشن بماند و خاموش نشود.

۴-۳-۱۵ هدیه ی آردی:

الف) شرایط انجام آن: (۱)

- هرگاه کسی برای خداوند هدیه ی آردی آورد، هدیه ی او باید از آرد مرغوب باشد.

- او باید روغن زیتون روی آن بریزد و کندر بر آن بگذارد.

- سپس یک مشت از آن را که نمونه ی تمام هدیه است به یکی از کاهنان بدهد تا آن را بسوزاند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- بقیه ی آرد به هارون و پسرانش داده شود تا برای خوراک، از آن استفاده کنند.

- قسمتی که به کاهنان داده می شود، بسیار مقدّس است، زیرا از هدیه ای گرفته شده که به خداوند تقدیم شده است

- هرگاه کسی نان پخته شده در تنور، برای خداوند هدیه آورد، آن نان باید بدون خمیرمایه و از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، تهیه شده باشد.

- از نان بدون خمیرمایه که روغن روی آن مالیده شده باشد، نیز می توان به عنوان هدیه استفاده کرد.

- اگر کسی نان پخته شده، روی ساج هدیه آورد، آن نان نیز باید از آرد مرغوب بدون خمیرمایه و مخلوط با روغن زیتون باشد.

- او باید آن را تکه کند و رویش روغن بریزد.

- این نیز یک نوع هدیه ی آردی است.

- اگر هدیه ی شما در تابه پخته شود، آن هم باید از آرد مرغوب و روغن زیتون باشد.

- این هدایای آردی را نزد کاهن بیاورید تا به قربانگاه ببرد و به خداوند تقدیم کند.

- کاهنان باید فقط مقدار کمی از هدیه را به عنوان نمونه بسوزانند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند است.

- بقیه ی هدیه، به کاهنان تعلق دارد.

- این قسمت که به کاهنان داده می شود، بسیار مقدّس است، زیرا از هدیه ای گرفته شده که به خداوند تقدیم شده است.

- برای تهیه ی آردی که به خداوند تقدیم می شود، از خمیرمایه استفاده نکنید، زیرا به کار بردن خمیرمایه یا عسل در هدایایی که بر آتش به

خداوند تقدیم می شود، جایز نیست.

- هنگام تقدیم نوبر محصول خود، به خداوند، می توانید از نان خمیرمایه دار و عسل استفاده کنید، ولی این هدیه را نباید بر آتش قربانگاه بسوزانید.

- به تمام هدایا باید نمک بزیند، چون نمک یادآور عهد خداست.

- هر گاه از نوبر محصول خود، به خداوند هدیه می دهید، دانه ها را از خوشه ها جدا کرده، بکوبید و برشته کنید سپس روغن زیتون بر آن بریزید و کُندر روی آن بگذارید، زیرا این نیز نوعی هدیه ی آردی است.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲، آیات: ۱-۱۶

- آنگاه کاهنان قسمتی از غله ی کوبیده شده و مخلوط با روغن را با تمام کُندُر، به عنوان نمونه بر آتش بسوزانند و به خداوند تقدیم کنند.

(ب) مقررات آن: (۱)

- مقررات مربوط به هدیه ی آردی از این قرار است:

- کاهن برای تقدیم هدیه ی آردی به خداوند، از جلو قربانگاه بایستد، سپس مُشتی از آرد مرغوب آغشته به روغن زیتون را با کُندری که بر آن است بردارد و به عنوان نمونه برای خداوند روی قربانگاه بسوزاند.

- این هدیه موردپسند خداوند خواهد بود.

- بقیه ی آرد متعلق به کاهنان هست تا از آن برای خوراک خود استفاده کنند.

- این آرد باید بدون خمیرمایه پخته شود و در حیاط عبادتگاه که مکان مقدّسی است خورده شود.

- این قسمت از هدیه ی آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، خداوند به کاهنان داده است.

مانند قربانی گناه و قربانی جبران.

- این قسمت از هدیه ی آردی نیز بسیار مقدّس هست.

- پسران هارون نسل اندر نسل می توانند این قسمت از هدیه را بخورند.

- این هدیه که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، همیشه سهم کاهنان خواهد بود و کس دیگری حق ندارد به آن دست بزند.

- خداوند همچنین این دستورات را به موسی داد: هارون و هر کدام از پسرانش در روزی که برای مقام کاهنی انتصاب می شوند باید ۱ کیلو آرد مرغوب، به اندازه ی هدیه ی آردی روزانه، به حضور خداوند بیاورند و نصف آن را در صبح و نصف دیگر را در عصر به خداوند تقدیم کنند.

- این هدیه باید روی ساج با روغن زیتون پخته شود، سپس تَگه شده، به عنوان هدیه ی آردی به خداوند تقدیم گردد.

- این هدیه موردپسند خداوند خواهد بود.

- هر کاهنی که به جای پدر خود، کاهن اعظم می شود، باید در روز انتصاب خود، همین هدیه را تقدیم کند. این فریضه ای ابدی است.

- این هدیه باید تماماً در حضور خداوند سوزانده شود و چیزی از آن خورده نشود.

۵-۳-۱۵ قربانی جبران:

(الف) شرایط انجام آن: (۲)

- خداوند این دستورات را به موسی داد: هر گاه کسی در دادن هدیه ای که در نظر خداوند، مقدّس است، سهواً قُصور ورزد، باید یک قوچ

سالم و بی عیب برای قربانی جبران، به خداوند تقدیم نماید.

- قوچی که برای قربانی جبران، اهدا می شود، باید مطابق معیار رسمی، ارزیابی شود. او باید علاوه بر بازپرداخت هدیه، یک پنجم ارزش آن را نیز به آن افزوده، همه را به کاهن بدهد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۶، آیات: ۱۴-۲۳

۲- سفر لاویان، اصحاح ۵، آیات: ۱۴-۱۹ / اصحاح ۶، آیات: ۱-۷

- کاهن با آن قوچ قربانی جبران، برایش کفّاره خواهد کرد و او بخشیده خواهد شد.

- اگر کسی مرتکب گناهی شده، یکی از قوانین خداوند را زیر پا بگذارد، ولی نداند که چنین کاری از او سرزده است، باز مجرم است و برای قربانی جبران، باید یک قوچ سالم و بی عیب، نزد کاهن بیاورد.

- قیمت قوچ باید مطابق قیمت تعیین شده باشد.

- کاهن با این قربانی برای او کفّاره کند تا گنااهش بخشیده شود.

- این قربانی جبران است برای جرمی که او نسبت به خداوند مرتکب شده است.

- خداوند این دستورات را به موسی داد: هرگاه کسی نسبت به من گناه کرده، از پس دادن چیزی که پیش او گرو گذاشته شده، خودداری نماید یا در امانت خیانت ورزد، یا دزدی کند یا مال همسایه اش را غصب نماید و یا اینکه درباره ی چیز گمشده ای که پیدا کرده است دروغ بگوید و قسم بخورد که پیش او نیست، روزی که جرم او ثابت شود، باید اصل مال را پس دهد و یک پنجم اصل آن را نیز به آن افزوده، به صاحب مال بپردازد.

- او باید قربانی جبران را که یک قوچ سالم و بی عیب است، نزد کاهن به خیمه ی عبادت بیاورد و به خداوند تقدیم کند.

- قوچ باید مطابق معیار رسمی، ارزیابی شود.

- کاهن با این قربانی برای او در حضور خداوند کفّاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد.

ب) مقررات آن: (۱)

- حیوان قربانی باید در مکانی که قربانی سوختنی را سر می برند، ذبح شود و خونسش بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود.

- کاهن تمام پیه آن را که شامل دنبه و پیه داخل شکم و نیز قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر می شود، روی قربانگاه بگذارد.

- سپس او همه ی آن ها را به عنوان قربانی جبران بر آتش قربانگاه برای خداوند بسوزاند.

- پسران کاهنان می توانند از این گوشت بخورند.

- این گوشت باید در جای مقدّسی خورده شود. این قربانی بسیار مقدّس است.

- قانونی که باید در مورد قربانی گناه و قربانی جبران، رعایت شود این است: گوشت قربانی به کاهنی تعلق دارد که مراسم کفّاره را اجرا می کند. (در ضمن، پوست قربانی سوختنی نیز به آن تعلق دارد.)

- هر هدیه ی آردی که در تنور یا در تابه یا روی ساج پخته می شود، به کاهنی تعلق خواهد گرفت که آن را به خداوند تقدیم می کند.

- تمام هدایای آردی دیگر، خواه مخلوط با روغن زیتون و خواه خشک، به طور مساوی به پسران هارون تعلق دارد.

۶-۳-۱۵ سهم کاهن از قربانی: (۱)

- خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد:

- هرکس بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند باید با دست خود آن قربانی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، بیاورد.

- پیه و سینه را جلو قربانگاه تقدیم کند و سینه ی قربانی را به عنوان هدیه ی مخصوص، در حضور خداوند تکان دهد. کاهن پیه را بر قربانگاه بسوزاند، ولی سینه ی قربانی متعلق به هارون و پسرانش باشد.

- ران راست قربانی، به عنوان هدیه ی مخصوص، به کاهنی داده شود که خون و پیه قربانی را تقدیم می کند؛ زیرا خداوند سینه و ران قربانی سلامتی را از قوم اسرائیل گرفته و آن ها را به عنوان هدیه ی مخصوص، به کاهنان داده است و همیشه به ایشان تعلق خواهد داشت.

- (این قسمت از هدایایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، در روز انتصاب هارون و پسرانش به خدمت خداوند، به ایشان داده شد. در روزی که ایشان مسح شدند، خداوند دستور داد که قوم اسرائیل این قسمت را به ایشان بدهند. این قانون برای تمام نسل های ایشان هست)

۴-۱۵ مقررات اعیاد مقدّس: (۲)

- خداوند مقررات اعیاد مقدّس را توسط موسی به قوم اسرائیل داد و فرمود:

- برای برگزاری این اعیاد، تمام قوم باید برای عبادت من جمع شوند.

- (در روز سبت نیز که هفتمین روز هفته هست، قوم باید برای عبادت من جمع شوند درهرجا که ساکن باشند، باید در این روز دست از کار کشیده، استراحت کنند) این اعیاد مقدّس که باید هر سال جشن گرفته شوند به طور خلاصه ازاین قرارند:

روز

عیدها

اسامی

اعیاد

شماره

غروب

روز چهاردهم اولین ماه هر سال

عید

پسح و عید نان فطیر

(۱)

در

سرزمین موعود، با درو کردن اولین محصول، بعد از روز سبت

عیدنوبر

محصولات

(۲)

روز

اول ماه هفتم هر سال

عید

شیپورها

(۳)

روز

دهم ماه هفتم هر سال

روز

کفاره

(۴)

روز

پانزدهم ماه هفتم که پایان برداشت محصول است تا ۷ روز

عید

سایبان ها

(۵)

اکنون به شرح این اعیاد و دستورات و قوانین مربوط به آن ها می پردازیم:

۱- سفر لاویان، اصحاح ۷، آیات: ۲۸-۳۸

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۱-۴

۱-۴-۱۵ عید پسخ و عید نان فطیر: (۱)

- در غروب روز چهاردهم اولین ماه هر سال، مراسم پسخ را به احترام من بجا آورید.

- از روز پانزدهم همان ماه، عید فطیر آغاز می شود و تا هفت روز باید فقط نان بدون خمیرمایه خورده شود.

- در روز اول این عید برای عبادت جمع شوید و از همه ی کارهای معمول خود دست بکشید.

- ۷ روز هدایای سوختنی به من تقدیم نمایید و روز هفتم نیز از کارهای معمول خود دست کشیده، برای عبادت جمع شوید.

۲-۴-۱۵ عید نوبر محصولات: (۲)

- وقتی به سرزمینی که من به شما می دهم رسیدید و اولین محصول خود را درو کردید، روز بعد از سبت، اولین بافه را نزد کاهن بیاورید تا او آن را در حضور من تکان دهد و من آن را از شما قبول کنم.

- همان روز یک بزه ی یک ساله ی سالم و بی عیب به عنوان قربانی سوختنی به من تقدیم کنید.

- برای هدیه ی آردی آن، ۲ کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، آورده بر آتش به من تقدیم کنید؛ این هدیه موردپسند من است.

- یک لیتر شراب هم به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم نمایید.

- تا این هدایا را به من تقدیم نکرده اید، نباید نان یا حبوبات تازه یا برشته بخورید.

- این قانونی است همیشگی برای تمام نسل های شما در هرجایی که زندگی کنید.

- هفت هفته بعد از روزی که اولین بافه ی خود را به من تقدیم کردید، یعنی در روز پنجاهم که روز

- بعد از هفتمین سبت است، هدیه ی دیگری از محصول تازه ی خود به حضور من بیاورید.

- هر خانواده ای ۲ قرص نان که از ۲ کیلو آرد مرغوب همراه با خمیرمایه پخته شده باشد، بیاورد تا در حضور من تکان داده شود و به عنوان هدیه ای از آخرین برداشت محصول به من تقدیم شود.

- همراه با این نان ها، ۷ بزه ی یک ساله ی سالم و بی عیب، ۱ گوساله و ۲ قوچ به عنوان قربانی سوختنی با هدایای آردی و نوشیدنی آن ها به من تقدیم کنید.

- این هدایا که بر آتش تقدیم می شوند موردپسند من می باشند.

- همچنین یک بز نر به عنوان قربانی گناه و ۲ بزه ی نر ۱ ساله به عنوان قربانی سلامتی ذبح کنید

- کاهن این ۲ بزه ی ذبح شده را با نان های پخته شده از آخرین برداشت محصول شما به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور من تکان دهد.

- این هدایا برای من مقدّس اند و باید برای خوراک به کاهنان داده شوند.

- در آن روز اعلان شود که مردم از کارهای محصول خود دست کشیده، برای عبادت جمع شوند

- این قانونی است همیشگی برای نسل های شما در هر جا که باشید. (وقتی که محصولات خود را درو می کنید، گوشه های مزرعه ی خود را تمام درو نکنید و خوشه های بر زمین افتاده را جمع نکنید، آن ها را برای فقرا و غریبانی که در میان شما ساکن اند بگذارید)

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۵-۸

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۹-۲۲

- من خداوند، خدای شما این دستورات را به شما می دهم.

۳-۴-۱۵ عید شیپورها: (۱)

- روز اول ماه هفتم هر سال، روز استراحت است و همه ی قوم اسرائیل باید با شنیدن صدای شیپورها، برای عبادت جمع شوند. در آن روز هدیه ای بر آتش به من تقدیم کنید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.

۴-۴-۱۵ روز کفاره: (۲)

- روز دهم ماه هفتم هر سال، روز کفاره است.

- در آن روز تمام قوم باید برای عبادت جمع شوند و روزه بگیرند و هدیه ای بر آتش به من تقدیم کنند.

- در روز کفاره هیچ کار نکنید، زیرا روزی است که باید برای گناهان خود از من که خدای شما هستم، طلب آمرزش نمایید.

- هر شخصی که آن روز را در روزه به سر نبرد، از میان قوم خود، طرد خواهد شد.

- من کسی را که در آن روز دست به هرگونه کاری بزند، طرد کرده، مجازات خواهم نمود.

- این قانونی است همیشگی برای نسل های شما در هر جا که باشید.

- از غروب روز نهم ماه هفتم تا غروب روز بعد، روز مخصوص کفاره است و باید در آن روز روزه بگیرید و استراحت کنید.

۵-۴-۱۵ عید سایبان ها: (۳)

- روز پانزدهم ماه هفتم، عید سایبان ها آغاز می شود و باید تا مدت ۷ روز در حضور من جشن گرفته شود.

- در روز اول، تمامی قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و هدیه ای بر آتش به من تقدیم نمایید.

- این روز، آخرین روز عید است و نباید هیچ کاری انجام دهید.

- (این است اعیاد مقدسی که در آن ها باید تمامی قوم، برای عبادت جمع شده، قربانی های سوختنی، هدایای آردی، هدایای نوشیدنی و سایر قربانی ها را بر آتش به من تقدیم کنند.

- این اعیاد مقدس غیر از روزهای مخصوص سبت است. هدایایی که در این اعیاد تقدیم می کنید غیر از هدایای روزانه، نذری و داوطلبانه ای است که به خداوند تقدیم می کنید.)

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۲۳-۲۵

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۲۶-۳۲

۳- سفر لاویان، اصحاح ۲۳، آیات: ۳۳-۴۴

- از روز پانزدهم ماه هفتم که پایان برداشت محصول است، این عید ۷ روزه را در حضور من جشن بگیرید.

- به یاد داشته باشید که روزهای اول و آخر این عید، روزهای استراحت می باشند.

- در روز اول، از درختان خود میوه های خوب بچینید و شاخه های نخل و شاخه های درختان پُربرگ و شاخه های بید گرفته با آن ها سایه بان درست کنید و هفت روز در حضور من که خداوند، خدای شما هستم شادی کنید.

- برگزاری این عید هفت روزه در ماه هفتم، یک قانون دائمی است که باید نسل اندر نسل انجام گیرد.

- در طول آن هفت روز همه ی شما اسرائیلی ها باید در سایبان ها به سر برید.

- هدف از این عید آن است که نسل های شما بدانند هنگامی که من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، آن ها را در زیر سایبان ها سکونت دادم. من خداوند، خدای شما هستم.

۵-۱۵ بیان سایر قوانین: ۲۰ مورد

شماره

نام

قوانین

(۱)

حیوانات

حلال و حرام گوشت

(۲)

طهارت

بعد از زایمان

(۳)

قوانین

مربوط به جُدام

(۴)

طهارت

از جُدام

(۵)

ترشحاتی

که تولید نجاست می کند

(۶)

روز

کفاره

(۷)

خون

حیوانات

(۸)

زنا

و اعمال قبیح

(۹)

قوانین

گوناگون

(۱۰)

مجازات

گناهان

(۱۱)

تقدیس

کاهنان

(۱۲)

تقدیس

قربانی ها و هدایا

(۱۳)

نگهداری

از چراغ ها

(۱۴)

نان

مقدّس

(۱۵)

مجازات

کفر

(۱۶)

سال

هفتم

(۱۷)

سال

یوبیل

(۱۸)

قوانین

مربوط به موقوفات

(۱۹)

پاداش

اطاعت

(۲۰)

مجازات

نا اطاعتی

۱-۵-۱۵ حیوانات حلال و حرام گوشت: (۱)

- خداوند به موسی و هارون فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهند:

- هر حیوانی که شکافته سم باشد و نشخوار کند، حلال گوشت است.

- ولی گوشت شتر، گورکن و خرگوش را نباید خورد، زیرا این حیوانات هرچند نشخوار

- می کنند اما شکافته سم نیستند؛ همچنین گوشت خوک را نیز نباید خورد؛ زیرا هرچند شکافته سم است اما نشخوار نمی کند.

- پس نباید این حیوانات را بخورید و یا حتی دست به لاشه ی آن ها بزنید؛ زیرا گوشت آن ها حرام است.

- از حیواناتی که در آب زندگی می کنند چه در رودخانه باشند و چه در دریا، آن هایی را می توانید بخورید که باله و فلس داشته باشند.

- تمام جانوران آبی دیگر برای شما حرام اند؛ نه گوشت آن ها را بخورید و نه به لاشه ی آن ها دست بزنید.

- باز تکرار می کنم، هر جانور آبی که باله و فلس نداشته باشد، برای شما حرام است.

- از میان پرندگان این ها را نباید بخورید: «عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شتر مرغ، مرغ دریایی، لک لک، مرغ ماهی خوار، مرغ سقا، قره قاز، هدهد و خفاش»

- حشرات بالدار نیز نباید خورده شوند، به جز آن هایی که می جهند. (ملخ و انواع گوناگون آن)

- اما سایر حشرات بالدار، برای شما حرام اند.

- هر کس به لاشه ی این حیوانات حرام گوشت دست بزند تا غروب، شرعاً نجس خواهد بود.

- هر کس لاشه ی آن ها را بردارد، باید لباسش را بشوید؛ او تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- اگر به حیوانی دست بزنید که سمش کاملاً شکافته نباشد و یا نشخوار نکند، شرعاً نجس خواهید بود، زیرا حرام گوشت هستند.

- هر حیوان چهارپا که روی پنجه راه رود، خوردنش حرام است.

- هر کس به لاشه ی چنین حیوانی دست بزند تا غروب نجس خواهد بود، هر کس لاشه ی آن را بردارد تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید.

- این حیوانات حرام هستند و نباید خورده شوند: «موش کور، موش صحرائی، موش خانگی و انواع مارمولک»

- هر کس به لاشه ی این حیوانات دست بزند تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- اگر لاشه ی آن ها روی شیئی که از جنس چوب، پارچه، چرم یا گونی باشد بیافتد، آن شیء شرعاً نجس خواهد شد

- باید آن را در آب بگذارید و آن تا غروب نجس خواهد بود، ولی بعد از آن، می توان دوباره آن را به کاربرد.

- اگر لاشه ی یکی از این جانوران در یک ظرف سفالین بیافتد، هر چیزی که در ظرف باشد، نجس خواهد بود و باید ظرف را شکست.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۱، آیات: ۱-۴۷

- اگر آب چنین ظرفی روی خوراکی ریخته شود، آن خوراک نیز شرعاً نجس خواهد شد و هر آشامیدنی هم که در چنی ظرفی باشد، نجس خواهد بود.

- اگر لاشه ی یکی از این جانوران روی تنور یا اجاقی بیافتد، آن تنور یا اجاق، شرعاً نجس خواهد شد و باید آن را شکست.

- اما اگر لاشه، در چشمه یا آب انباری بیافتد، چشمه یا آب انبار نجس نخواهد شد ولی کسی که لاشه را بیرون می آورد، نجس خواهد شد.

- اگر لاشه، روی دانه هایی که قرار است کاشته شود بیافتد، آن دانه ها نجس نخواهند شد، ولی اگر روی دانه های خیس کرده بیافتد، دانه ها نجس خواهند گردید.

- اگر حیوان حلال گوشتی بمیرد، هر کس لاشه ی آن را لمس کند تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- همچنین اگر کسی گوشت آن را بخورد و یا لاشه ی آن را جابه جا کند، باید لباس خود را بشوید و او تا غروب نجس خواهد بود.

- جانورانی که روی زمین می خزند، چه آن هایی که دست و پا ندارند و چه آن هایی که چهار دست و پا و یا پاهای زیاد دارند، حرام اند و نباید خورده شوند. با آن ها خود را نجس نسازید.

- من خداوند، خدای شما هستم. خود را تقدیس نمایید و مقدّس باشید، چون من مقدّس هستم

- پس با این جانورانی که روی زمین می خزند خود را نجس نکنید.

- من همان خداوندی هستم که شمارا از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم.

- بنابراین باید مقدّس باشید، زیرا من مقدّس هستم.

- این قوانین را باید در مورد حیوانات، پرندگان، جانوران آبی و خزندگان، رعایت کنید.

- باید در میان حیوانات نجس و طاهر، حرام گوشت و حلال گوشت، تفاوت قائل شوید.

حال خلاصه ی این حیوانات را در جدول زیر می آوریم:

حلال گوشت ها

حرام گوشت ها

هر حیوانی که شکافته

سم باشد و نشخوار کند

گوشت شتر، گورکن و

خرگوش، خوک

از میان آبزبان: جانوران

آبزی که باله و فلس دارند

تمام جانوران آبزی

از میان پرندگان: «عقاب،

جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شتر مرغ، مرغ دریایی، لک لک، مرغ ماهی

خوار، مرغ سقا، قره قاز، هدهد و خفاش»

از میان حشرات: حشرات

بالداری که می جهند

(ملخ و انواع گوناگون

آن)

حشرات بالدار

هر حیوان چهارپا که

روی پنجه راه رود

(مانند موش کور، موش

صحرائی، موش خانگی و انواع مارمولک)

جانورانی که روی زمین می خزند،

چه آن هایی که دست و پا ندارند و چه آن هایی که چهار دست و پا و یا پاهای زیاد

دارند

۲-۵-۱۵ طهارت بعد از زایمان:

خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد:

- هرگاه زنی پسری بزاید، آن زن تا مدت هفت روز شرعاً نجس خواهد بود. همان گونه که به هنگام عادت ماهیانه ی خود نجس است.

- روز هشتم پسرش باید ختنه شود.

- آن زن باید مدت ۳۳ روز صبر کند تا از خونریزی خود کاملاً طاهر گردد.

- در این مدت او نباید به چیز مقدّسی دست بزند و یا وارد عبادتگاه شود.

- هرگاه زنی دختری بزاید آن زن تا ۲ هفته شرعاً نجس خواهد بود، همان گونه که به هنگام عادت ماهیانه ی خود نجس است.

- او باید ۶۶ روز صبر کند تا از خونریزی خود کاملاً طاهر شود.

- وقتی مدت طهارت تمام شد، نوزاد، خواه پسر باشد خواه دختر، مادرش باید یک بزه ی یک ساله برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا قُمری برای قربانی گناه تقدیم کند.

- این هدایا را باید دم در خیمه ی عبادت نزد کاهن بیاورد.

- کاهن آن ها را برای خداوند قربانی نموده، برای مادر کفّاره کند.

- آن وقت او از خونریزی زایمان طاهر خواهد شد.

- این است آنچه یک زن بعد از زایمان باید انجام دهد. ولی اگر آن زن فقیرتر از آن باشد که بتواند یک بزه قربانی کند، می تواند دو قُمری یا دو جوجه کبوتر بیاورد.

- یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه.

- کاهن باید با تقدیم این قربانی ها برایش کفّاره کند تا دوباره طاهر شود. (۱)

۳-۵-۱۵ قوانین مربوط به جُدام:

خداوند این قوانین را به موسی و هارون داد:

- اگر روی پوست بدن شخصی دُمَل جوش یا لَکَّه ی بَرّاقی مشاهده شود:

باید وی را نزد هارون یا یکی از کاهنان نسل او بیاورند، چون احتمال دارد آن شخص مبتلابه جُذام باشد.

کاهن لَکَّه را معاینه خواهد کرد اگر موهایی که در لَکَّه است سفید شده باشد و اگر آن لَکَّه از پوست عمیق تر باشد، پس مرض جُذام است و کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۲، آیات: ۱-۸

اگر لکه‌ی روی پوست، سفید باشد، اما عمیق تر از پوست نباشد و موهایی که در لکه است سفید نشده باشد، کاهن باید او را تا هفت روز جدا از دیگران نگه دارد.

در روز هفتم، کاهن دوباره او را معاینه کند.

اگر نشانه‌های مرض، کمتر شده و لکه بزرگ نشده باشد، کاهن او را شرعاً طاهر اعلام کند چون یک زخم معمولی بوده، کافی است آن شخص لباس هایش را بشوید تا شرعاً طاهر شود. ولی اگر پس از آنکه کاهن او را طاهر اعلام کرد، آن لکه بزرگ شود، باید دوباره نزد کاهن بیاید. کاهن باز به آن نگاه کند، اگر لکه بزرگ شده باشد، آن وقت او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. شخصی را که گمان می‌رود مرض جُذام دارد: باید نزد کاهن بیاورند و کاهن او را معاینه کند.

اگر آماس چرکی سفیدی در پوست باشد و موهای روی آن نیز سفید شده باشد، این جُذام مزمن است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. دیگر نباید او را برای معاینات بیشتر نگه داشت؛ چون مرض وی قطعی است. ولی اگر کاهن دید که مرض جُذام، پخش شده و بدنش را از سرتاپا پوشانیده است، آن وقت کاهن باید اعلام کند که او طاهر است چون تمام بدنش سفید شده است. ولی اگر درجایی از بدنش زخم بازی باشد، او را باید شرعاً نجس اعلام کند؛ چون زخم باز نشانه‌ی جُذام است. اما اگر آن زخم باز سفید شود؛ آن شخص باید نزد کاهن بازگردد، کاهن آن را معاینه کند و اگر زخم سفید شده باشد، آنگاه او را طاهر اعلام کند.

- اگر در پوست بدن کسی دُملی به وجود بیاید و پس از مدتی خوب بشود، ولی در جای آن، آماسی سفید یا لکه‌ی سفید مایل به سرخ باقی مانده باشد: آن شخص باید برای معاینه نزد کاهن برود. اگر کاهن دید که لکه عمیق تر از پوست است و موهایی که در آن است سفید شده است، آن وقت باید او را نجس اعلام کند؛ چون مرض جُذام، از آن دُم‌ل بیرون زده است. ولی اگر کاهن ببیند که موهای سفیدی در لکه نیست و لکه نیز عمیق تر از پوست نیست و رنگ آن هم روشن تر شده است، آن وقت کاهن او را ۷ روز از مردم جُدا نگه دارد. اگر در آن مدّت لکه بزرگ شد، کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. ولی اگر لکه بزرگ نشد، این لکه فقط جای دُم‌ل است و کاهن باید او را طاهر اعلام نماید.

- اگر کسی دچار سوختگی شود و در جای سوختگی لکه‌ی سفید یا سفید مایل به سرخ به وجود آید: آن وقت کاهن باید لکه را معاینه کند. اگر موهای روی آن لکه سفید شده و جای سوختگی عمیق تر از پوست بدن باشد، این مرض جُذام است که در اثر سوختگی بروز کرده و کاهن باید او را نجس اعلام کند. ولی اگر کاهن ببیند که در لکه، موهای سفیدی نیست و لکه عمیق تر از پوست بدن به نظر نمی‌آید و کمرنگ می‌شود، کاهن باید ۷ روز او را از مردم جدا نگه داشته، روز هفتم دوباره او را معاینه کند. اگر لکه بزرگ شده باشد، کاهن باید او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. ولی اگر لکه بزرگ نشده و کمرنگ شده باشد، این فقط جای سوختگی است و کاهن باید اعلام نماید که او شرعاً طاهر است؛ زیرا این لکه فقط جای سوختگی است.

- اگر مردی یا زنی روی سر یا چانه اش، لکه‌ی داشته باشد: کاهن باید او را معاینه کند. اگر به نظر آید که لکه عمیق تر از پوست است و موهای زرد و باریکی در لکه پیدا شود، کاهن باید او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. ولی اگر معاینه‌ی کاهن نشان داد که لکه عمیق تر از پوست نیست و در ضمن، موهای سیاه نیز در آن دیده نمی‌شود، آن وقت باید او را ۷ روز از مردم جدا نگه داشت و روز هفتم دوباره وی را معاینه کرد. اگر لکه بزرگ نشده باشد و موهای زردی نیز در آن نمایان نشده باشد و اگر لکه عمیق تر از پوست به نظر نیاید، آنگاه شخص باید موی اطراف زخمش را

بتراشد (ولی نه روی خود لگه را) و کاهن ۷ روز دیگر او را از مردم جدا نگه دارد. روز هفتم باز معاینه شود و اگر لگه بزرگ نشده باشد و از پوست عمیق تر به نظر نیاید، کاهن او را شرعاً طاهر اعلام نماید. او بعد از شستن لباس هایش طاهر خواهد بود. ولی اگر بعداً این لگه بزرگ شود، آن وقت کاهن باید دوباره او را معاینه کند و بی آنکه منتظر بماند تا موهای زرد ببیند، او را نجس اعلام کند. ولی اگر معلوم شود که لگه تغییری نکرده و موهای سیاهی نیز در آن دیده می شود، پس او شفا یافته و جُدّامی نیست و کاهن باید او را شرعاً طاهر اعلام کند.

- اگر مرد یا زنی لگه های سفیدی روی پوست بدنش داشته باشد: کاهن باید او را معاینه کند. اگر این لگه ها سفید کمرنگ باشند، این یک لگه ی معمولی است که در پوست بروز کرده است؛ بنابراین آن شخص طاهر است. - اگر موی سر مردی در جلو یا عقب سرش ریخته باشد: این نشانه ی جُدّام نیست، اما چنانچه در سر طاس او لگه ی سفید مایل به سرخی وجود داشته باشد، ممکن است جُدّام باشد که از آن بیرون زده است. در آن صورت کاهن باید او را معاینه کند. اگر روی سر او آماس سفید مایل به سرخ باشد، او جُدّامی است و کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند.

- وقتی معلوم شود، کسی جُدّامی است: او باید لباس پاره بپوشد و بگذارد موهایش ژولیده بماند و قسمت پایین صورت خود را پوشانیده، در حین حرکت فریاد بزند: «جُدّامی! جُدّامی!» تا زمانی که مرض باقی باشد، او شرعاً نجس است و باید بیرون از اردوگاه تنها به سر برد. اگر گمان رود که مرض جُدّام به لباس یا پارچه ی پشمی یا کتانی و یا یک تگه چرم یا شیء چرمی سرایت کرده، زیرا لک های مایل به سبز یا قرمز در آن دیده می شود، باید آن را به کاهن نشان داد. کاهن لگه را ببیند و آن پارچه یا شیء را مدّت ۷ روز نگه دارد و روز هفتم دوباره به آن نگاه کند. اگر لگه پخش شده باشد، این مرض، جُدّام مُسری است و آن پارچه یا شیء نجس هست؛ و کاهن باید آن را بسوزاند؛ چون جُدّام مُسری در آن است و باید به وسیله ی آتش آن را از بین برد. ولی اگر لگه پخش نشده باشد، کاهن باید دستور دهد که شیء مظنون، سُسته شود و ۷ روز دیگر آن را نگه دارند. اگر بعد از آن مدّت، رنگ آن لگه تغییر نکرد، هر چند پخش هم نشده باشد، نجس است و باید سوزانده شود. خواه لگه روی آن و خواه زیر آن باشد. اما اگر کاهن ببیند که لگه بعد از سُستن، کمرنگ تر شده، آن وقت قسمت لگه دار را از پارچه یا شیء چرمی جدا کند. ولی اگر لگه دوباره ظاهر شود، جُدّام است و کاهن باید آن را بسوزاند. اما چنانچه بعد از سُستن، دیگر اثری از لگه پیدا نشد، می توان بار دیگر آن شیء را سُست و به کاربرد. این است مقررات مربوط به جُدّام در لباس پشمی یا کتانی یا هر شیئی که از چرم درست شده باشد. (۱)

۴-۵-۱۵ طهارت از جُذام: (۱)

خداوند این دستورات را درباره ی شخصی که مرض جُذام او شفا یافته است، به موسی داد: (۲)

- کاهن باید برای معاینه ی او از اردوگاه بیرون رود، اگر دید که جُذام برطرف شده است، دستور دهد ۲ پرنده ی زنده ی حلال گوشت، چند تکه چوب سرو، نخ قرمز و چند شاخه زوفا، برای مراسم تطهیر شخص شفا یافته، بیاورند.

- سپس دستور دهد که یکی از پرندگان را در یک ظرف سفالین که آن را روی آب روان گرفته باشند، سر ببرند و چوب سرو، نخ قرمز، شاخه ی زوفا و پرنده ی زنده را، در خون پرنده ای که سرش بریده شده، فروکند.

- سپس کاهن خون را ۷ مرتبه روی شخصی که از جُذام شفا یافته، بپاشند و او را شرعاً طاهر اعلام کند و پرنده ی زنده را هم در صحرا رها نماید.

- آنگاه شخصی که شفا یافته، لباس خود را بشوید و تمام موی خود را بتراشد و خود را بشوید تا شرعاً طاهر شود.

- سپس او می تواند به اردوگاه بازگشته، در آنجا زندگی کند؛ ولی باید تا ۷ روز بیرون خیمه اش بماند.

- در روز هفتم، دوباره تمام موی خود را که شامل موی سر، ریش، ابرو و سایر قسمت های بدن او می شود، بتراشد و لباس هایش را بشوید و حمام کند.

- آنگاه آن شخص شرعاً طاهر خواهد بود.

- روز بعد، یعنی روز هشتم، باید ۲ بزه ی نر بی عیب و ۱ میش یک ساله ی بی عیب با ۳ کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، نزد کاهن بیاورد.

- سپس کاهن، آن شخص و هدیه ی وی را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد.

- کاهن باید یکی از بزه های نر را با روغن زیتون گرفته، با تکان دادن آن ها در جلو قربانگاه، به عنوان قربانی جبران، به خداوند تقدیم کند.

- (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلق می گیرد.)

- سپس کاهن در خیمه ی عبادت، درجایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی ذبح می شوند، بزه را سر ببرد.

- این قربانی جبران بسیار مقدس است و باید مثل قربانی گناه، برای خوراک به کاهن داده شود.

- کاهن، خون قربانی جبران را بگیرد و مقداری از آن را بر نرمه ی گوش راست شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست او و روی شست پای راستش بمالد.

- پس از آن، کاهن مقداری از روغن زیتون را گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد و انگشت دست راست خود را در آن فروبرده، ۷ بار روغن را به حضور خداوند بپاشد.

- سپس کاهن مقداری از روغن کف دست خود را روی نرمة ی گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۴، آیات: ۱-۵۶

۲- این مقررات مربوط به اشخاصی است که از مرض یُذام شفایافته، ولی قادر نیستند قربانی هایی را که معمولاً برای انجام مراسم طهارت لازم است بیاورند.

- بعد روغن باقیمانده در کف دست خود را بر سر آن شخص بمالد.

- به این ترتیب، کاهن در حضور خداوند برای او کفاره خواهد کرد.

- پس از آن، کاهن باید قربانی گناه را تقدیم کند و بار دیگر مراسم کفاره را برای شخصی که از جذام خود طاهر می شود، به جا آورد.

- سپس کاهن، قربانی سوختنی را سر ببرد و آن را با هدیه ی آردی بر قربانگاه تقدیم نموده، برای آن شخص کفاره کند تا شرعاً طاهر شناخته شود.

- اگر آن شخص فقیر باشد و نتواند ۲ بزه قربانی کند، می تواند یک بزه ی نر به عنوان قربانی جبران بیاورد تا هنگام برگزاری مراسم کفاره، جلو قربانگاه تکان داده شود و به خداوند تقدیم گردد.

- همراه با آن ۱ کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون نیز تقدیم شود.

- آن شخص باید ۲ قُمَری یا ۲ جوجه کبوتر، نیز بیاورد و یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی تقدیم کند.

- روز هشتم، آن ها را دم در خیمه ی عبادت، نزد کاهن بیاورد تا در حضور خداوند، برای مراسم طهارت او تقدیم شوند.

- کاهن بزه را به عنوان قربانی جبران، همراه با روغن بگیرد و آن ها را جلو قربانگاه تکان داده، به خداوند تقدیم کند (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلق می گیرد)

- بعد بزه را به عنوان قربانی جبران ذبح کند و قدری از خون آن را روی نرَمه ی گوش راست شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد.

- سپس کاهن مقداری از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد و با انگشت راستش قدری از آن را ۷ بار به حضور خداوند پاشد.

- بعد قدری از روغن زیتون کف دستش را، روی نرَمه ی گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد.

- روغن باقیمانده در دست خود را بر سر شخصی که طاهر می شود بمالد.

- به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای او کفاره خواهد کرد.

- پس از آن باید ۲ قُمَری یا ۲ جوجه کبوتری را که آورده است، قربانی کند، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی. همراه آن ها هدیه ی آردی نیز تقدیم شود.

- به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای آن شخص، کفاره خواهد کرد.

خداوند این دستورات را در مورد خانه ای که جذام بر آن عارض شده، به موسی و هارون داد: (۱)

(این قوانین برای زمانی بود که قوم اسرائیل به سرزمین موعود کنعان که خداوند قرار بود به آن ها ببخشد، وارد می شدند)

- هرگاه کسی در خانه اش متوجه جذام شود، باید بیاید و به کاهن بگوید: «به نظر می رسد در خانه ی من مرض جذام وجود دارد!»

- کاهن پیش از آنکه خانه را مشاهده کند، دستور بدهد که تخلیه شود تا اگر تشخیص داد که مرض جذام در آنجا وجود دارد، هرچه در خانه است، شرعاً نجس اعلام نشود.

- سپس کاهن وارد خانه شده، آن را مشاهده کند.

- اگر رگه های مایل به سبز یا سرخ در دیوار خانه پیدا کرد که عمیق تر از سطح دیوار به نظر رسید، باید در خانه را تا ۷ روز ببندد. روز هفتم برگشته، دوباره به آن نگاه کند، اگر رگه ها در دیوار پخش شده باشند، آن وقت کاهن دستور بدهد آن قسمت رگه دار دیوار را کنده، سنگ های آن را در جای ناپاکی خارج از شهر بیندازند.

- سپس دستور دهد، دیوارهای داخل خانه را بتراشند و خاک تراشیده شده را نیز درجای ناپاکی خارج از شهر بریزند.

- بعد باید سنگ های دیگری بیاورد و به جای سنگ هایی که کنده شده، کار بگذارد و با ملاط تازه، خانه را دوباره اندود کنند. ولی اگر رگه ها دوباره نمایان شدند، کاهن باید دوباره بیاید و نگاه کند، اگر دید که رگه ها پخش شده اند، بداند که جذام، مُسری است و خانه شرعاً نجس هست.

- آن وقت کاهن دستور دهد خانه را خراب کنند و تمام سنگ ها، تیرها و خاک آن را به خارج از شهر بُرده، درجای ناپاکی بریزند.

- وقتی در خانه بسته است، اگر کسی داخل آن شود تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- هرکه در آن خانه بخوابد یا چیزی بخورد، باید لباس خود را بشوید.

- اما زمانی که کاهن دوباره برای مشاهده ی خانه می آید، ببیند که رگه ها دیگر پخش نشده اند آنگاه اعلام کند که خانه شرعاً طاهر است و جذام برطرف شده است.

- سپس برای طهارت خانه، دستور دهد ۲ پرنده، چند تکه چوب سرو، نخ قرمز و چند شاخه زوفا بیاورند.

- یکی از پرندگان را روی آب روان در یک ظرف سفالین سر بُرد و چوب سرو و شاخه ی زوفا و نخ قرمز و پرنده ی زنده را در خون پرنده ای که سربریده است و همچنین در آب روان، فروکند و ۷ بار بر خانه پاشد.

- به این طریق، خانه طاهر می شود. سپس پرنده ی زنده را بیرون شهر در صحرا رها کند، این است روش تطهیر خانه.

۱- این مقررات مربوط به جذام است که ممکن است در لباس یا درخانه، در آماس روی پوست بدن یا درجوش و یا در لکه ی بَرّاق دیده شود و طبق این مقررات تشخیص خواهید داد که چه وقت چیزی نجس است و چه وقت طاهر.

۵-۵-۱۵ ترشحاتی که تولید نجاست می کند:

خداوند به موسی و هارون فرمود که این دستورات را نیز به قوم اسرائیل بدهند: (۱)

□ هرگاه از بدن مردی مایعی ترشح شود:

- او شرعاً نجس است.

- این مایع، چه از بدنش به بیرون ترشح کند و چه نکند، او را نجس می سازد.

- هر رختخوابی که او در آن بخوابد و هر چیزی که روی آن بنشیند، نجس خواهد شد.

- هر کس به رختخواب او دست بزند، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.

- هر کس روی جایی بنشیند که آن مرد هنگام آلودگی روی آن نشسته بود، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.

- روی هر زینی که بنشیند، آن زین نجس خواهد بود.

- اگر کسی چیزی را که زیر این مرد بوده است بردارد یا به آن دست بزند، شرعاً تا غروب، نجس خواهد بود.

- اگر مرد نجس به یک طرف سفالین دست بزند، آن طرف باید شکسته شود؛ ولی اگر به طرفی چوبی دست بزند، آن طرف را باید شست.

- وقتی ترشح او قطع شود، باید ۷ روز صبر کند و بعد لباس هایش را بشوید و در آب روان غسل نماید تا شرعاً طاهر شود.

- روز هشتم باید ۲ قمری یا ۲ جوجه کبوتر، دم در خیمه ی عبادت به حضور خداوند بیاورد و آن ها را به کاهن بدهد.

- کاهن باید یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی ذبح کند.

- به این ترتیب، کاهن، در حضور خداوند برای آن مرد، به سبب ترشحاتی که داشته است، کفاره می نماید. (۲)

□ هر وقت از مردی منی خارج شود:

- باید خود را کاملاً بشوید؛ او تا غروب نجس خواهد بود.

- هر پارچه یا چرمی که منی روی آن ریخته باشد، باید شسته شود و آن پارچه یا چرم تا غروب نجس خواهد بود.

- زن و مرد بعد از نزدیکی، باید غسل کنند و تا غروب شرعاً نجس خواهند بود

- زن تا ۷ روز بعد از عادت ماهیانه اش شرعاً نجس خواهد بود.

- در آن مدّت هر کس به او دست بزند تا غروب نجس خواهد شد.

- او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند، آن چیز نجس خواهد شد.

- اگر کسی به رختخواب آن زن یا به چیزی که او روی آن نشسته باشد، دست بزند باید لباس خود را بشوید و غسل کند و شرعاً تا غروب، نجس خواهد بود.

- مردی که در این مدّت با او نزدیکی کند، شرعاً تا ۷ روز نجس خواهد بود و هر رختخوابی که او روی آن بخوابد، نجس خواهد بود.

۱- این مقررات برای مردی که به سبب ترشح مایع یا خارج شدن منی نجس شود و همچنین برای دوره ی عادت ماهیانه ی زن و در مورد هر شخصی است که با آن زن، قبل از طهارت وی نزدیکی کند.

۲- سفر لاویان، اصحاح ۱۵، آیات: ۱-۳۳

- اگر خونریزی عادت ماهیانه، بیش از حد معمول جریان داشته باشد یا در طول ماه، بی موقع، عادت ماهیانه ی او شروع شود، همان دستورات بالا باید اجرا گردد.

- بنابراین در آن مدت او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند، درست مثل دوره ی عادت ماهیانه ی عادی، نجس خواهد بود

- ۷ روز بعد از تمام عادت ماهیانه، او دیگر نجس نیست.

- روز هشتم باید ۲ قُمری یا ۲ جوجه کبوتر، دم در عبادتگاه پیش کاهن بیاورد و کاهن، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی ذبح کند و در حضور خداوند برای نجاست عادت ماهیانه ی آن زن، کفاره نماید.

- به این طریق، قوم اسرائیل را از ناپاکی هایشان طاهر کنید، مبادا به خاطر آلوده کردن خیمه ی عبادت من که در میان ایشان است بمیرند. (۱)

۶-۵-۱۵ روز کفاره

- پس از آنکه ۲ پسر هارون به علت سوزاندن بخور بر آتش غیرمجاز در حضور خداوند مُردند، خداوند به موسی فرمود: به برادرت هارون بگو که غیر از موعد مقرر در وقت دیگری به قدس الاقداس که پشت پرده است و صندوق عهد و تخت رحمت، در آن قرار دارند، داخل نشود.

- مبادا بمیرد؛ چون من در ابر بالای تخت رحمت حضور دارم.

- شرایط داخل شدن او به آنجا از این قرار است: او باید یک گوساله برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی سوختنی بیاورد.

- سپس خداوند این مقررات را داد:

- قبل از آنکه هارون به قدس الاقداس داخل شود، باید غسل نموده، لباس های مخصوص کاهنی را بپوشد، یعنی پیراهن مقدّس کتانی، لباس زیر از جنس کتان، کمربند کتانی و عمامه کتانی.

- آن وقت قوم اسرائیل دو بُز نر، برای قربانی گناهشان و یک قوچ برای قربانی سوختنی، نزد او بیاورد.

- هارون باید اوّل گوساله را به عنوان قربانی گناه خودش به حضور خداوند تقدیم کند و برای خود و خانواده اش کفاره نماید.

- سپس ۲ بُز نر را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد.

- او باید یک بُز را ذبح کند و دیگری را در بیابان، رها سازد، ولی برای این کار لازم است اوّل قرعه بیندازد.

- آنگاه بزی را که به قیدقرعه برای خداوند تعیین شده، به عنوان قربانی گناه ذبح کند و بُز دیگر را زنده به حضور خداوند آورد و سپس به بیابان بفرستد تا گناه قوم اسرائیل را با خود ببرد.

- پس از این که هارون، گوساله را به عنوان قربانی گناه، برای خود و خانواده اش ذبح کرد؛ آتش دانی پُر از زغال های مشتعل از قربانگاه بخور، برداشته، آن را با ۲ مُشت بخور، کوبیده ی خوشبو، به قدس الاقداس بیاورد و در حضور خداوند، بخور را روی آتش بریزد تا ابری از

بخور، تخت رحمت روی صندوق عهد را بپوشاند. بدین ترتیب او نخواهد مُرد.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۵، آیات: ۱-۳۳

- هارون مقداری از خون گوساله را آورده، با انگشت خود آن را ۱ مرتبه بر قسمت جلویی تخت رحمت، سپس ۷ مرتبه جلو آن، روی زمین پاشد.
- پس از آن، او باید بیرون برود و بُز قربانی گناه قوم را ذبح کند و خون آن را به قدس الاقداس بیاورد و مانند خون گوساله، بر تخت رحمت و جلو آن پاشد.
- به این ترتیب، برای قدس الاقداس که به سبب گناهان قوم اسرائیل، آلوده شده و برای خیمه ی عبادت که در میان قوم واقع است و با آلودگی های ایشان احاطه شده، کفاره خواهد کرد.
- از زمانی که هارون برای کفاره کردن وارد قدس الاقداس می شود تا وقتی که از آنجا بیرون می آید، هیچ کس نباید در داخل خیمه ی عبادت باشد. (۱)
- هارون پس از این که مراسم کفاره را برای خود و خانواده اش و قوم اسرائیل به جا آورد، باید در حضور خداوند به طرف قربانگاه برود و برای آن کفاره کند.
- او باید خون گوساله و خون بُز را بر شاخ های قربانگاه بمالد و با انگشت خود ۷ بار خون را بر قربانگاه پاشد و به این ترتیب آن را از آلودگی گناهان بنی اسرائیل، پاک نموده و تقدیس کند.
- وقتی هارون مراسم کفاره را برای قدس الاقداس، خیمه ی عبادت و قربانگاه به انجام رسانید، بُز زنده را بیاورد و هر دو دست خود را روی سر حیوان قرار داده، تمام گناهان و تقصیرات قوم اسرائیل را اعتراف کند و آن ها را بر سر بُز قرار دهد. سپس بُز را به دست مردی که برای این کار تعیین شده است بدهد تا آن را به بیابان بُرده، در آنجا رهایش سازد.
- بدین ترتیب آن بُز تمام گناهان بنی اسرائیل را به سرزمینی که کسی در آنجا سکونت ندارد، می برد.
- پس از آن، هارون بار دیگر باید داخل عبادتگاه شده، لباس های کتانی را که هنگام رفتن به قدس الاقداس پوشیده بود، از تن بیرون بیاورد و آن ها را در عبادتگاه بگذارد.
- آن وقت در مکان مقدّسی غسل نموده، دوباره لباس هایش را بپوشد و بیرون رفته، قربانی سوختنی خود و بنی اسرائیل را تقدیم کند و به این وسیله برای خود و بنی اسرائیل کفاره کند.
- او باید پیه قربانی گناه را هم بر قربانگاه بسوزاند.
- مردی که بُز را به بیابان بُرده است، باید لباس خود را بشوید و غسل کند و بعد به اُردوگاه باز گردد.
- گوساله و بُزی که به عنوان قربانی گناه، ذبح شدند و هارون خون آن ها را به داخل قدس الاقداس بُرد تا کفاره کند، باید از اُردوگاه بیرون بُرده شوند و پوست و گوشت و سرگین آن ها سوزانده شود.
- سپس شخصی که آن ها را سوزانده، لباس خود را بشوید و غسل کند و بعد به اُردوگاه باز گردد.
- این قوانین را همیشه باید اجرا کنید: در روز دهم ماه هفتم، نباید کار کنید (۱۰ / ۷ / ...) بلکه آن روز را در روزه بگذرانید.

- این قانون باید هم به وسیله ی غریبانی که در میان قوم اسرائیل ساکن هستند رعایت گردد، چون در آن روز، مراسم کفارہ برای آمرزش گناهان انجام خواهد شد تا قوم در نظر خداوند طاهر باشند.

- این روز برای شما مقدّس است و نباید در این روز کار کنید، بلکه باید در روزه به سر ببرید.

- این قوانین را همیشه باید اجرا کنید.

- این مراسم در نسل های آینده، به وسیله ی کاهن اعظمی که به جای جدّ خود، هارون، برای کار کاهنی تقدیس شده، انجام خواهد شد.

- او باید لباس های مقدّس کتانی را بپوشد و برای قدس الاقداس، عبادتگاه، قربانگاه، کاهنان و قوم اسرائیل، کفارہ کند

- شما باید سالی یک مرتبه، برای گناهان قوم اسرائیل کفارہ کنید و این برای شما یک قانون همیشگی است.

- هارون تمام دستوراتی را که خداوند به موسی داد، به جا آورد. (۱)

۷-۵-۱۵ خون حیوانات

- خداوند دستورات زیر را برای هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل، به موسی داد:

-- هر اسرائیلی که گاو یا گوسفند یا بُزی را درجایی دیگر غیر از خیمه ی عبادت، برای خداوند ذبح کند:

- خون ریخته و مجرم است و باید از میان قوم خود طرد شود.

- هدف از این قانون این است که قوم اسرائیل دیگر در صحرا قربانی نکنند.

- قوم باید قربانی های خود را دم در خیمه ی عبادت، پیش کاهن بیاورند و آن ها را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کنند.

- سپس کاهن خون آن ها را بر قربانگاه خداوند که دم در خیمه ی عبادت است پاشد و پیه آن ها را همچون عطر خوشبویی که موردپسند

خداوند است بسوزاند قوم اسرائیل دیگر نباید در صحرا برای ارواح شریر قربانی کنند و به خداوند خیانت ورزند.

- این برای شما قانونی است همیشگی که باید نسل اندر نسل به جا آورده شود.

-- هرگاه یک اسرائیلی یا غریبی که در میان قوم ساکن است، درجایی غیر از دم در خیمه ی عبادت برای خداوند قربانی کند: باید از میان

قوم طرد شود.

- هرکس خون بخورد، چه اسرائیلی باشد، چه غریبی که در میان شما ساکن است:

- روی خود را از او برگردانده، او را از میان قوم، طرد خواهیم کرد؛ زیرا جان هر موجودی در خون اوست و من خون را به شما داده ام تا برای

کفارہ ی جان های خود، آن را بر روی قربانگاه پاشید.

- خون است که برای جان، کفارہ می کند.

- به همین دلیل است که به قوم اسرائیل حکم می‌کنم که نه خودشان خون بخورند و نه غریبی که در میان ایشان ساکن است.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۶، آیات: ۱-۳۴

- هر کس به شکار برود، خواه اسرائیلی باشد خواه غریبی که در میان شماسست و حیوان یا پرنده ی حلال گوشتی را شکار کند:
- باید خونش را بریزد و روی آن را با خاک بپوشاند؛ زیرا جان هر موجودی در خون اوست.
- به همین دلیل است که به قوم اسرائیل گفتم که هرگز خون نخورند؛ زیرا حیات هر موجود زنده ای در خون آن است.
- پس هر کس خون بخورد، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود.
- هر اسرائیلی یا غریبی که گوشت حیوان مُرده یا دریده شده ای را بخورد:
- باید لباس خود را بشوید و غسل کند.
- او بعد از غروب شرعاً طاهر خواهد بود.
- ولی اگر لباس هایش را نشوید و غسل نکند مجرم خواهد بود. (۱)

۸-۵-۱۵ زنا و اعمال قبیح

سپس خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل بگوید:

- من خداوند، خدای شما هستم. پس مانند بست پرستان رفتار نکنید، یعنی مثل مصریانی که در کشورشان زندگی می کردید و یا مانند کنعانی هایی که می خواهم شمارا به سرزمینشان ببرم.
- باید فقط از دستورات و قوانین من اطاعت کنید و آن ها را به جا آورید چون من خداوند، خدای شما هستم.
- اگر قوانین مرا اطاعت کنید، زنده خواهید ماند. هیچ یک از شما نباید با محارم خود هم بستر شود.
- با مادر خود هم بستر نشو؛ زیرا با این کار به او و به پدرت بی احترامی می کنی
- با هیچ یک از زنان پدرت هم بستر نشو؛ چون با این کار به پدرت بی احترامی می کنی.
- همچنین با خواهر تنی یا با خواهر ناتنی خود، چه دختر پدرت باشد، چه دختر مادرت، چه در همان خانه به دنیا آمده باشد چه در جای دیگر، هم بستر نشو.
- با دختر پسرت یا دختر دخترت هم بستر نشو؛ چون با این کار، خود را رسوا می کنی.
- با دختر زن پدرت هم بستر نشو؛ چون او خواهر ناتنی توست.
- با عمّه ی خود هم بستر نشو؛ چون از بستگان نزدیک پدرت هست.
- با خاله ی خود هم بستر نشو؛ چون از بستگان نزدیک مادرت است.

- با زن عموی خود هم بستر نشو؛ چون او مثل عمه ی تو است.

- با عروس خود هم بستر نشو؛ چون زن پسر توست.

- با زن برادرت هم بستر نشو؛ چون با این کار به برادرت بی احترامی می کنی.

- با یک زن و دختر او یا نوه اش هم بستر نشو؛ چون آن ها بستگان نزدیک همدیگرنند و این عمل قبیحی است.

- مادامی که زنت زنده است نباید خواهر او را هم به زنی بگیری و با او هم بستر شوی.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۷، آیات: ۱-۱۶

- با زنی به هنگام عادت ماهیانه اش هم بستر نشو.
- با زنی که همسر مرد دیگری است هم بستر نشو و خود را به وسیله ی او نجس نساز.
- هیچ یک از فرزندان خود را به «بُت مولک» هدیه نکن و آن ها را بر قربانگاه آن نسوزان؛ زیرا با این کار نام خداوند، خدای خود را بی حرمت خواهی کرد.
- هیچ مردی نباید با مرد دیگری نزدیکی کند؛ چون این عمل بسیار قبیح است.
- هیچ مرد یا زنی نباید با حیوان نزدیکی کند و با این کار خود را نجس سازد، این عمل بسیار قبیح است. با این کارها خود را نجس نسازید؛ چون این اعمالی است که بت پرست ها انجام می دهند و به خاطر این کارها است که می خواهیم آنان را از سرزمینی که شما داخل آن می شوید بیرون کنیم.
- تمامی آن سرزمین با این نوع اعمال، نجس شده است. (۱)
- به همین دلیل است که می خواهیم مردمانی را که در آنجا ساکن اند مجازات کنم و ایشان را از آنجا بیرون اندازم.
- شما باید از تمام قوانین و دستورات من اطاعت کنید و هیچ یک از این اعمال قبیح را انجام ندهید.
- این قوانین هم شامل شما می شود و هم شامل غریبانی که در میان شما ساکن اند.
- آری تمامی این اعمال قبیح، به وسیله ی مردمان سرزمینی که می خواهیم شمارا به آنجا ببرم به عمل آمده و آن سرزمین را نجس کرده است.
- شما این اعمال را انجام ندهید و گرنه شمارا نیز مثل اقوامی که اکنون در آنجا ساکن اند، از آن سرزمین بیرون خواهیم راند.
- هر کس مرتکب یکی از این اعمال قبیح گردد، از میان قوم طرد خواهد شد.
- پس قوانین مرا اطاعت کنید و هیچ یک از این عادات زشت را انجام ندهید.
- خود را با این اعمال قبیح نجس نکنید زیرا من خداوند، خدای شما هستم. (۲)

۹-۵-۱۵ قوانین گوناگون

- خداوند همچنین به موسی فرمود که به بنی اسرائیل بگوید:
- مقدّس باشید زیرا من خداوند، خدای شما مقدّس هستم.
- به مادر و پدر خود احترام بگذارید و قانون روز سَبْت مرا اطاعت کنید، چون من خداوند، خدای شما هستم.
- بُت نسازید و بت ها را پرستش نکنید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.

- وقتی که قربانی سلامتی به حضور من تقدیم می کنید، آن را طوری هدیه کنید که مورد قبول من باشد.

- گوشتش را در همان روزی که آن را ذبح می کنید و یا روز بعد بخورید.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۸، آیات: ۱-۳۰

۲- سفر لاویان، اصحاح ۱۸، آیات: ۱-۳۰

- هرچه را که تا روز سوّم باقی مانده، بسوزانید؛ زیرا شرعاً نجس است و اگر کسی آن را بخورد، من آن قربانی را قبول نخواهم کرد.
- اگر در روز سوّم از آن بخورید مقصّرید؛ چون به قدّوسیت خداوند بی احترامی کرده اید و باید از میان قوم طرد شوید.
- وقتی که محصول خود را درو می کنید، گوشه و کنار مزرعه های خود را درو نکنید و خوشه های گندم به جامانده را برنچینید.
- در مورد حاصل انگور خود نیز همین طور عمل کنید، خوشه ها و دانه های انگوری را که بر زمین می افتند، جمع نکنید. آن ها را برای فقرا و غریبان بگذارید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.
- دزدی نکنید، دروغ نگویید و کسی را فریب ندهید، به نام من قسم دروغ نخورید و به این طریق نام مرا بی حرمت نکنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.
- مال کسی را غصب نکنید و به کسی ظلم ننمایید و مُرد کارگران خود را به موقع پیردازید.
- شخص کر را نفرین نکنید و پیش پای کور، سنگ نیندازید، از من بترسید، زیرا من خداوند شما هستم. (۱)
- هنگام قضاوت، از فقیر طرفداری بیجا نکنید و از ثروتمند ترسی نداشته باشید، بلکه همیشه قضاوتتان منصفانه باشد
- سخن چینی نکنید و با پخش خبر دروغ، باعث نشوید کسی به مرگ محکوم شود.
- از کسی کینه به دل نگیرید، بلکه اختلاف خود را با او حل کنید، مبادا به خاطر او مرتکب گناه شوید.
- از همسایه ی خود انتقام نگیرید و از وی نفرت نداشته باشید، بلکه او را چون جان خویش دوست بدارید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم، از قوانین من اطاعت کنید.
- حیوانات اهلی خود را به جفت گیری با حیوانات غیر هم جنسشان وامدارید.
- در مزرعه ی خود دو نوع بذر نکارید و لباسی را که از دو جنس مختلف بافته شده، نپوشید.
- اگر مردی با کنیزی که نامزد شخص دیگری است هم بستر شود و آن کنیز هنوز بازخرد و آزاد نشده باشد، ایشان را نباید گشت، بلکه باید تنبیه کرد، چون کنیز، آزاد نبوده است.
- مردی که آن دختر را فریب داده، باید به عنوان قربانی جبران خود، قوچی را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد. کاهن باید با این قوچ برای گناه آن مرد، نزد خداوند کفّاره کند و به این ترتیب گنااهش بخشیده خواهد شد.
- وقتی که داخل سرزمین موعود شدید و انواع درختان میوه در آنجا کاشتید:
- سه سال از محصول آن نخورید، چون شرعاً نجس به حساب می آید.
- تمامی محصول سال چهارم را وقف من کنید و برای تمجید و تشکر از من، به من هدیه کنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

- در سال پنجم می توانید محصول را برای خود بردارید.

- اگر این قانون را رعایت کنید، درختان شما پرثمر خواهد بود.

- گوشتی را که هنوز خون در آن است نخورید.

- فالگیری و جادوگری نکنید.

- مثل بت پرست ها موهای ناحیه ی شقیقه ی خود را تراشید و گوشه های ریش خود را نچینید.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۹، آیات: ۱-۳۷

- هنگام عزاداری برای مردگان خود، مثل بت پرستان بدن خود را زخمی نکنید و مانند آن ها روی بدن خود خال کوبی ننمایید.

- حرمت ناموس دخترتان را با وادار کردن او به فاحشگی از بین نبرید، مبادا سرزمین شما از شرارت و زنا پُر شود

- قوانین روز سبت را نگاه دارید و عبادتگاه مرا احترام نمایید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.

- به جادوگران و احضار کنندگان ارواح متوسل نشوید و با این کار خود را نجس نکنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

- جلو پای ریش سفیدان بلند شوید، به پیرمردان احترام بگذارید و از من بترسید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

- با غریبانی که در سرزمین تو زندگی می کنند بدرفتاری نکن.

- با ایشان مانند سایر اهالی سرزمینت رفتار کن؛ زیرا نباید از یاد ببری که تو نیز خودت در سرزمین مصر، غریب و بیگانه بودی. (۱)

- من خداوند خدای تو هستم. در داوری طرفداری مکن!

- در اندازه گیری طول و وزن و حجم، از مقیاس ها و وسایل صحیح استفاده کن؛ زیرا من خداوند، خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر

بیرون آوردم. از احکام و فرایض من به دقت اطاعت و پیروی کن؛ زیرا من یهوه هستم. (۲)

۱۰-۵-۱۵ مجازات گناهان

خداوند همچنین این دستورات را برای قوم اسرائیل داد:

- هر کس چه اسرائیلی باشد، چه غریبی که در میان شما ساکن است، اگر بچه ی خود را برای «بُت مولک» قربانی کند، قوم اسرائیل باید او را

سنگسار کنند.

- من خود بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم اسرائیل، طرد کرده، به سزای اعمالش خواهم رساند؛ زیرا فرزند خود را برای «مولک»

قربانی کرده و بدین وسیله عبادتگاه مرا نجس نموده و نام مقدس مرا بی حرمت ساخته است.

- اگر اهالی محل وانمود کنند که از کاری که آن مرد کرده، بی خبرند و نخواهند او را بکشند، آنگاه من بر ضد او و خانواده اش برمی خیزم

و او را با تمامی اشخاص دیگری که از «مولک» پیروی نموده، به من خیانت ورزیده اند طرد می کنم و به سزای اعمالشان می رسانم.

- اگر کسی به جادوگران و احضار کنندگان ارواح متوسل شده، با این عمل به من خیانت ورزد، من بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم

خود طرد کرده، به سزای اعمالشان می رسانم.

- پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، چون من خداوند، خدای شما هستم.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۱۹، آیات: ۱-۳۷

۲- سفر لاویان، اصحاح ۱۹، آیات: ۱-۳۷

- از فرمان های من که خداوند هستم و شمارا تقدیس می کنم، اطاعت کنید.

- کسی که پدر یا مادرش را نفرین کند، باید گشته شود و خونس بر گردن خودش خواهد بود.

- اگر فردی با همسر شخص دیگری زنا کند، مرد و زن هر دو باید گشته شوند.

- اگر مردی با زن پدر خود هم بستر شود، به پدر خود بی احترامی کرده است، پس آن مرد و زن باید گشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با عروس خود هم بستر شود، هر دو باید گشته شوند؛ زیرا زنا کرده اند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر دو مرد باهم نزدیکی کنند، عمل قبیحی انجام داده اند و باید گشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با زنی و با مادر آن زن، نزدیکی کند، گناه بزرگی کرده است و هر سه باید زنده زنده، سوزانده شوند تا این لکه ی ننگ از دامن شما پاک شود. (۱)

- اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند، آن مرد و حیوان، باید گشته شوند.

- اگر زنی با حیوانی نزدیکی کند، آن زن و حیوان باید گشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با خواهر خود ازدواج کند و با او هم بستر شود، خواه دختر پدرش باشد، خواه دختر مادرش، عمل شرم آوری کرده است و هر دو باید در ملأعام، از میان قوم طرد شوند و آن مرد باید به سزای گناه خود برسد؛ زیرا خواهر خود را بی عصمت کرده است، هر دو نفر باید از میان قوم اسرائیل طرد شوند؛ زیرا مقررات مربوط به طهارت را رعایت نکرده اند.

- اگر مردی با خاله، یا عمه ی خود هم بستر شود، هر دو آن ها باید به سزای گناه خود برسند؛ زیرا بستگان نزدیک یکدیگرند.

- اگر مردی با زن عموی خود هم بستر شود، به عموی خود بی احترامی کرده است. آن ها به سزای گناه خود خواهند رسید و بی اولاد خواهند مرد.

- اگر مردی زن برادر خود را به زنی بگیرد، کار قبیحی کرده است؛ زیرا نسبت به برادرش بی احترامی نموده است، هر دو ایشان بی اولاد خواهند مُرد.

- باید از تمامی قوانین و دستورات من اطاعت کنید تا شمارا از سرزمین جدیدتان بیرون نکم.

- از رُسوم مردمی که پیش از شما می رانم پیروی نکنید؛ چون ایشان همه ی اعمالی را که من شمارا از آن ها بر حذر ساخته ام انجام می دهند و به همین دلیل است که از آن ها نفرت دارم.

- قول داده ام سرزمین ایشان را به شما بدهم تا آن را به تصرف خود درآورده، مالک آن باشید.

- آنجا سرزمینی است که شیر و عسل در آن جاری است.

- من خداوند، خدای شما هستم که شمارا از قوم های دیگر جدا کرده ام.

- بین پرندگان و حیواناتی که گوشت آن ها برای شما حلال است و آن هایی که حرام است، فرق بگذارید.

- با خوردن گوشت پرندگان یا حیواناتی که خوردن آن ها را برای شما حرام کرده ام، خود را آلوده نکنید.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۰، آیات: ۱-۲۷

- برای من مقدّس باشید؛ زیرا من که خداوند هستم مقدّس هستم و شما را از سایر اقوام جدا ساخته ام تا از آن من باشید.

- احضار کننده ی روح یا جادوگر، چه مرد باشد چه زن، باید حتماً سنگسار شود و خون او به گردن خودش هست. (۱)

۱۱-۵-۱۵ تقدیس کاهنان

خداوند به موسی فرمود:

- به کاهن که از نسل هارون هستند بگو که هرگز با دست زدن به شخص مرده، خودشان را نجس نکنند، مگر این که مرده، از بستگان نزدیک آن ها باشد.

- مثل مادر، پدر، دختر، پسر، برادر یا خواهری که شوهر نکرده و تحت تکفل او بوده است. (۲)

- کاهنان در میان قوم خود، رهبر هستند و نباید مثل افراد عادی خودشان را نجس کنند.

- کاهنان نباید موی سر یا گوشه های ریش خود را بتراشند و یا بدن خود را مجروح کنند، ایشان باید برای من مقدّس باشند و به اسم من بی احترامی نکنند.

- آن ها برای من هدایای خوراکی بر آتش تقدیم می کنند، پس باید مقدّس باشند و به اسم من بی احترامی نکنند.

- کاهن نباید با یک فاحشه که خود را بی عصمت کرده و یا با زنی که طلاق گرفته، ازدواج کند؛ چون او مرد مقدّسی است.

- کاهنان را مقدّس بشمارید زیرا ایشان هدایای خوراکی به من تقدیم می کنند و من که خداوند هستم و شما را تقدیس می کنم، مقدّس هستم.

- اگر دختر کاهنی فاحشه شود، به تقدّس پدرش لطمه می زند و باید زنده زنده، سوزانده شود.

- کاهن اعظم که با روغن مخصوص، مسح و تقدیس شده و لباس های مخصوص کاهنی را می پوشد، نباید هنگام عزاداری موی سر خود را باز کند یا گریبان لباس خود را چاک بزند.

- او نباید با خارج شدن از عبادتگاه و وارد شدن به خانه ای که جنازه ای در آن هست، حتی اگر جنازه ی پدر یا مادرش باشد، خود را و عبادتگاه مقدّس را بی حرمت سازد؛ زیرا تبرک روغن مسح من که خداوند هستم، بر سر اوست.

- او باید با دختر باکره ای ازدواج کند. او نباید با زن بیوه یا طلاق گرفته یا فاحشه، ازدواج کند، بلکه دختر باید باکره ای از قوم خودش باشد، در غیر این صورت فرزندان او دیگر مقدّس نخواهند بود.

- من که خداوند هستم او را برای کاهنی تقدیس کرده ام.

- خداوند به موسی فرمود: به هارون بگو که در نسل های آینده هر کدام از فرزندانش که عضوی از بدنش معیوب باشد، نباید هدایای خوراکی را به حضور من تقدیم کند.

- کسی که نقصی در صورت داشته باشد و یا کور، شل، ناقص الخلقه، دست یا پاشکسته، گوزپشت یا کوتوله باشد، چشم معیوب یا مرض پوستی داشته یا خواجه باشد، به سبب نقص جسمی اش اجازه ندارد هدایای خوراکی را که بر آتش به من تقدیم می شود، تقدیم کند.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۰، آیات: ۱-۲۷

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۱، آیات: ۱-۲۴

- با وجود این باید از خوراک کاهنان که از هدایای تقدیمی به خداوند است به او غذا داده شود، هم از هدایای مقدّس و هم از مقدّس ترین هدایا. ولی او نباید به پرده ی مقدّس عبادتگاه یا به قربانگاه نزدیک شود، چون نقص بدنی دارد و این عمل او عبادتگاه مرا بی حرمت می کند؛ زیرا من که خداوند هستم آن را تقدیس کرده ام.

- موسی این دستورات را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل داد. (۱)

۱۲-۵-۱۵ تقدیس قربانی ها و هدایا

خداوند به موسی فرمود:

- به هارون و پسرانش بگو که حرمت قربانی ها و هدایای مقدّسی را که قوم به من وقف می کنند، نگه دارند و نام مقدّس مرا بی حرمت نسازند؛ زیرا من خداوند هستم.

- در نسل های شما اگر کاهنی که شرعاً نجس است به این هدایای مقدّس دست بزند، باید از مقام کاهنی برکنار شود. (۲)

- کاهنی که جذامی باشد یا از بدنش مایع ترشح شود تا وقتی که شرعاً طاهر نشده، حق ندارد از قربانی های مقدّس بخورد.

- هر کاهنی که به جنازه ای دست بزند یا در اثر خروج منی، نجس گردد و یا حیوان یا شخصی را که شرعاً نجس است، لمس کند، آن کاهن تا عصر نجس خواهد بود و تا هنگام غروب که غسل می کند، نباید از قربانی های مقدّس بخورد. وقتی که آفتاب غروب کرد، او دوباره طاهر می شود و می تواند از خوراک مقدّس بخورد، چون معاش او همین است.

- کاهن نباید گوشت حیوان مُرده یا حیوانی را که جانوران وحشی، آن را دریده باشند، بخورد؛ چون این عمل او را نجس می کند. به کاهنان بگو که با دقت از این دستورات اطاعت کنند، مبادا مجرم شناخته شده، به سبب سرپیچی از این قوانین بمیرند. من که خداوند هستم ایشان را تقدیس کرده ام.

- هیچ کس غیر از کاهنان نباید از قربانی های مقدّس بخورد، مهمان یا نوکر کاهن که از او مُزد می گیرد نیز نباید از این خوراک بخورد، ولی اگر کاهن با پول خود، غلامی بخرد، آن غلام می تواند از قربانی های مقدّس بخورد.

- فرزندان غلام یا کنیزی نیز که در خانه ی او به دنیا بیایند، می توانند از آن بخورند.

- اگر دختر یکی از کاهنان با شخصی که کاهن نیست، ازدواج کند، نباید از هدایای مقدّس بخورد، ولی اگر بیوه شده یا طلاق گرفته باشد و فرزندی هم نداشته باشد که از او نگهداری کند و به خانه ی پدرش بازگشته باشد، می تواند مانند سابق، از خوراک پدرش بخورد.

- پس کسی که از خانواده ی کاهنان نیست، حق ندارد از این خوراک بخورد.

- اگر کسی ندانسته از قربانی های مقدّس بخورد، باید همان مقدار را به اضافه ی یک پنجم به کاهن بازگرداند.

- کاهنان نباید اجازه دهند اشخاص غیرمجاز، قربانی های مقدّس را بخورند و به این وسیله مجرم شوند.

- این کار، بی حرمتی به هدایای مقدّسی است که بنی اسرائیل به من تقدیم می کنند.

- من خداوند هستم و این هدایا را تقدیس کرده ام.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۱، آیات: ۱-۲۴

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۲، آیات: ۱-۳۳

- خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل بدهد:

- اگر یک نفر اسرائیلی یا غریبی که در میان شما ساکن است، به خداوند هدیه ای برای قربانی سوختنی تقدیم کند، خواه نذری باشد یا داوطلبانه، فقط به شرطی که موردقبول خداوند خواهد بود که آن حیوان، گاو یا گوسفند یا بُز، نر و بی عیب باشد.

- حیوانی که نقصی داشته باشد، نباید تقدیم شود؛ چون موردقبول خداوند نیست.

- وقتی کسی از رمه یا گله ی خود، حیوانی را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم می کند، خواه نذری باشد خواه داوطلبانه، آن حیوان باید سالم و بی عیب باشد و گرنه موردقبول خداوند واقع نمی شود.

- حیوان کور، شل یا مجروح و یا حیوانی که بدنش پُر از زخم است و یا مبتلا به گری یا آبله هست، نباید به خداوند هدیه شود. این نوع هدیه را بر آتش قربانگاه به خداوند تقدیم نکنید.

- اگر گاو یا گوسفندی که تقدیم خداوند می شود، عضو زائد یا ناقصی داشته باشد، آن را به عنوان قربانی داوطلبانه می توان ذبح کرد ولی نه به عنوان نذر.

- حیوانی که بیضه اش نقص داشته باشد، یعنی کوفته یا بُریده باشد، هرگز نباید در سرزمین خود، برای خداوند قربانی کنید.

- این محدودیت، هم شامل قربانی غریبانی است که در میان شما ساکن اند و هم قربانی های خود شما، چون هیچ حیوان معیوبی برای قربانی پذیرفته نمی شود.

- خداوند به موسی فرمود: وقتی گاو یا گوسفند یا بسزی زاییده شود، باید تا ۷ روز پیش مادرش بماند، ولی از روز هشتم به بعد، می توان آن را بر آتش برای خداوند قربانی کرد.

- گاو یا گوسفند را با نوزادش در یک روز سر نبرید.

- وقتی که قربانی شکر گذاری به من که خداوند هستم تقدیم می کنید، باید طبق مقررات عمل کنید تا موردقبول من واقع شوید.

- در همان روز تمام گوشت حیوان قربانی شده را بخورید و چیزی از آن را برای روز بعد باقی نگذارید.

- شما باید تمام اوامر مرا اطاعت کنید، چون من خداوند هستم.

- نام مقدّس مرا بی حرمت نکنید، مرا مقدّس بدانید زیرا من که خداوند هستم، شمارا تقدیس کردم و از مصر نجات دادم تا خدای شما باشم.

(۱)

۱۳-۵-۱۵ نگهداری از چراغ ها

- خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگو که روغن زیتون خالص برای چراغدان عبادتگاه بیاورند تا چراغ های آن همیشه روشن بماند.

- هارون چراغدان طلای خالص را که در بیرون پرده ی حائل بین قدس الاقداس است، هرروز غروب، با روغن تازه پُر نموده، فتیله هایش را تمیز کند و تا صبح آن را در حضور من روشن نگه دارد. این یک قانون همیشگی برای نسل های شما است. (۱)

۱۴-۵-۱۵ نان مقدّس

- در هر سبت، ۱۲ قرص نان بگیر و آن ها را در ۲ ردیف ۶ تایی، روی میزی که از طلای خالص است و در حضور من قرار دارد بگذار. (این نان ها باید با آرد مرغوب پخته شوند و برای پختن هر قرص، ۱ کیلو آرد مصرف شود)

- روی هر ردیف نان، بخور مقدّس خالص گذاشته شود، این بخور به عنوان نمونه ای از نان، بر آتش به درگاه من تقدیم شود. (۲)

- نان ها به هارون و پسرانش و نسل های او تعلق دارد و ایشان باید آن را در جای مقدّسی که برای این منظور در نظر گرفته شده است، بخورند، چون این هدیه از مقدّس ترین هدایایی است که بر آتش به درگاه من تقدیم می شود.

۱۵-۵-۱۵ مجازات کفر

- روزی در اردوگاه، مرد جوانی که مادرش اسرائیلی و پدرش مصری بود، با یکی از مردان اسرائیلی به نزاع پرداخت، هنگام نزاع، مردی که پدرش مصری بود، به خداوند کفر گفت.

- پس او را نزد موسی آوردند (مادر آن مرد، دختر دبری از قبیله ی دان بود و شلومیت نام داشت)

- او را به زندان انداختند تا هنگامی که معلوم شود خواست خداوند برای او چیست.

- خداوند به موسی فرمود: او را بیرون اردوگاه ببر و به تمام کسانی که کفر او را شنیدند، بگو که دست های خود را بر سر او بگذارند، بعد تمام قوم اسرائیل او را سنگسار کنند.

- به قوم اسرائیل بگو که هر کس به خدای خود کفر بگوید، باید سزایش را ببیند و بمیرد.

- تمام جماعت باید او را سنگسار کنند.

- این قانون هم شامل اسرائیلی ها می شود و هم شامل غریبه ها. هر که انسانی را بکشد، باید گشته شود.

- هر کس حیوانی را که مال خودش نیست بکشد، باید آن را عوض دهد، جان در برابر جان.

- هر که صدمه ای به کسی وارد کند، باید به خود او نیز همان صدمه وارد شود.

- شکستگی در برابر شکستگی، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان.

- پس هر کس حیوانی را بکشد، باید آن را عوض دهد، اما اگر انسانی را بکشد، باید گشته شود.

- این قانون هم برای غریبه ها و هم برای اسرائیلی هاست. من که خداوند، خدای شما هستم این دستور را می دهم.

- پس آن جوان را بیرون اردوگاه برده، همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، سنگسار کردند. (۱)

۱۶-۵-۱۵ سال هفتم

- هنگامی که موسی بالای کوه سینا بود، خداوند این دستورات را برای قوم اسرائیل به او داد:

- وقتی به سرزمینی که من به شما می دهم رسیدید، هر ۷ سال ۱ بار بگذارید زمین در حضور من استراحت کند.

- ۶ سال زمین های زراعتی خود را بکارید، درختان انگورتان را هرس نمایید و محصولات خود را جمع کنید، ولی در طول سال هفتم، زمین را وقف خداوند کنید و چیزی در آن نکارید.

- در تمام طول آن سال، بذری نکارید و درختان انگورتان را هرس نکنید.

- حتی نباتات خودرو را برای خود درو نکنید و انگورها را برای خود نچینید، زیرا آن سال برای زمین، سال استراحت است. هر محصولی که در آن سال بروید، برای همه هست، یعنی برای شما، کارگران و بردگان شما و هر غریبی که در میان شما ساکن است.

- بگذارید حیوانات اهلی و وحشی نیز از محصول زمین بخورند. (۲)

۱۷-۵-۱۵ سال یوبیل

- هر ۵۰ سال یک بار، در روز کفاره که روز دهم از ماه هفتم است، در سراسر سرزمینتان، شیپورها را با صدای بلند بنوازید.

- سال پنجاهم سال مقدسی است و باید آزادی برای تمام ساکنان سرزمین اعلام شود.

- در آن سال باید تمام مایملک فامیلی که به دیگران فروخته شده، به صاحبان اصلی یا وارثان ایشان پس داده شود و هر کسی که به بردگی فروخته شده، نزد خانواده اش فرستاده شود. سال پنجاهم، سال یوبیل است.

- در آن سال نه بذر بکارید، نه محصولاتتان را درو کنید و نه انگورتان را جمع کنید، زیرا سال یوبیل برای شما سال مقدسی است.

- خوراک آن سال شما از محصولات خودرویی باشد که در مزرعه ها می رویند.

- آری در طول سال یوبیل، هر کسی باید به ملک اجدادی خود باز گردد.

- اگر آن را فروخته باشد، دوباره از آن خودش خواهد شد.

۱- سفر لاویان، آیات: ۱۰-۲۳

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۵، آیات: ۱-۷

- به همین علت اگر در طول ۴۹ سال، آن زمین خرید و فروش شود، باید قیمت عادلانه‌ی زمین را با توجه به نزدیک و یا دور بودن سال پنجاهم تعیین کرد.
- اگر سال‌های زیادی به سال پنجاهم مانده باشد، قیمت زمین بیشتر و اگر سال‌های کمی مانده باشد، قیمت کمتر خواهد بود؛ چون در واقع، خریدار، قیمت محصولی را که در طول این مدت می‌تواند به دست آورد می‌پردازد.
- از خداوند، خدای خود بترسید و یکدیگر را فریب ندهید.
- اگر از احکام و قوانین خداوند اطاعت کنید، در آن سرزمین امنیت خواهید داشت و زمین، محصول خود را خواهد داد و شما سیر و آسوده خاطر خواهید بود.
- شاید پرسید: پس در سال هفتم که نه اجازه داریم چیزی بکاریم و نه محصولی جمع کنیم، چه بخوریم؟
- جواب این است: خداوند محصول سال ششم را به قدری برکت می‌دهد که تا زمان برداشت محصولی که در سال هشتم کاشته اید باقی بماند و شما از آن بخورید.
- به یاد داشته باشید که زمین مال خداوند است و نمی‌توانید آن را برای همیشه بفروشید.
- شما مهمان خداوند هستید و می‌توانید فقط از محصول زمین استفاده کنید. (۱)
- هنگام فروش زمین، باید قید شود که:
- هر وقت فروشنده بخواید، می‌تواند زمین را بازخرید نماید،
- اما اگر کسی را نداشته باشد که آن را بازخرید کند ولی خود او پس از مدتی به اندازه‌ی کافی پول به دست آورد، آنگاه هر وقت که بخواید می‌تواند با در نظر گرفتن مقدار محصولی که تا سال پنجاهم از زمین حاصل می‌شود، قیمت آن را بپردازد و زمین را پس بگیرد.
- ولی اگر صاحب اصلی نتواند آن را بازخرید نماید، زمین تا سال یوبیل، از آن مالک جدیدش خواهد بود، ولی در سال یوبیل باید دوباره آن را به صاحبش برگرداند.
- اگر مردی خانه‌ی خود را که در شهر است بفروشد:
- تا یک سال مهلت دارد آن را بازخرید نماید.
- اگر در طی آن سال، بازخرید نکرد، آن وقت برای همیشه مال صاحب جدیدش خواهد بود و در سال یوبیل به صاحب اصلی اش پس داده نخواهد شد.
- اما خانه‌هایی را که در روستاهای بدون حصار قرار دارند، می‌توان مثل زمین زراعتی در هر زمان بازخرید نمود و در سال یوبیل باید آن‌ها را به صاحبان اصلی بازگردانید.

- اما یک استثناء وجود دارد:

- خانه های لاوی ها، حتی اگر در شهر نیز باشند، در هر موقع، قابل بازخرید خواهند بود و باید در سال پنجاهم به صاحبان اصلی پس داده شوند؛ چون به لاوی ها مثل قبیله های دیگر، زمین زراعتی داده نمی شود، بلکه فقط در شهرهای خودشان به ایشان خانه داده می شود.

- لاوی ها اجازه ندارند مزرعه های حومه ی شهر خود را بفروشند، زیرا این ها ملک دائمی ایشان است.

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۵، آیات: ۸-۵۵

- اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد:
- وظیفه ی توست که به او کمک کنی.
- پس از او دعوت کن تا به خانه ی تو بیاید و مثل مهمان با تو زندگی کند.
- از او هیچ سود نگیر بلکه از خدای خود بترس و بگذار برادرت با تو زندگی کند.
- برای پولی که به او قرض می دهی سود نگیر و بدون منفعت به او خوراک بفروش؛ زیرا خداوند، خدایتان شمارا از سرزمین مصر بیرون آورد تا سرزمین کنعان را به شما بدهد و خدای شما باشد.
- اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد و خود را به تو فروخت:
- تو نباید با او مثل برده رفتار کنی، بلکه باید با او مثل کارگر روزمزد یا مهمان رفتار کنی و او فقط تا سال یوبیل برای تو کار کند.
- در آن سال او باید با پسرانش از پیش تو برود و نزد فامیل و املاک خود بازگردد.
- شما بندگان خداوند هستید و خداوند شمارا از مصر بیرون آورد، پس نباید به بردگی فروخته شوید.
- با ایشان با خشونت رفتار نکن و از خدای خود بترس.
- اما اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در اطراف شما ساکن اند خریداری کنید و همچنین می توانید فرزندان غریبانی را که در میان شما ساکن اند بخرید، حتی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند.
- آنان بردگان همیشگی شما خواهند بود و بعد از خودتان، می توانید ایشان را برای فرزندانان واگذارید.
- ولی با برادرانتان از قوم اسرائیل چنین رفتار نکنید.
- اگر غریبی که در میان شما ساکن است، ثروتمند شد و یک اسرائیلی فقیر گردید و خود را به آن غریب یا به یکی از افراد خاندان او فروخت:
- یکی از برادرانش یا عموی او یا پسرعموی او یا یکی از اقوام نزدیکش می تواند او را بازخرید نماید.
- اگر خود او هم پولی به دست آورد، می تواند خود را بازخرید نماید.
- او یا بازخرید کند گانش باید از سال برده شدنش تا سال یوبیل را حساب کنند.
- بهای آزادی او باید مساوی مزد یک کارگر در همان مدت باشد.
- اگر تا سال یوبیل، مدت زیادی باقی مانده باشد، او پول بیشتری برای آزادی خود پردازد و اگر کم مانده باشد، پول کمتری.
- اگر خود را به غریبه ای بفروشد، آن غریبه باید با او مثل یک کارگر روزمزد رفتار کند؛ نباید با او با خشونت رفتار نماید.

- اگر پیش از فرارسیدن سال یوییل بازخرید نشود، باید در آن سال، خود و فرزندانش آزاد گردند؛ چون شما بندگان خداوند هستید و او شمارا از سرزمین مصر بیرون آورد. او خداوند خدای شماست. (۱)

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۵، آیات: ۸-۵۵

- خداوند این مقررات را در کوه سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد:

-- هرگاه شخصی به موجب نذری به خداوند وقف شود، می تواند طبق جدول زیر مبلغ معینی بپردازد و خود را از وقف آزاد سازد.

- ولی اگر کسی فقیرتر از آن باشد که بتواند این مبلغ را بپردازد، نزد کاهن آورده شود و کاهن مبلغی را تعیین کند که او قادر به پرداخت آن باشد. (۱)

شماره

جنسیت

سن

میزان

نقره پرداختی

(۱)

پسر

۱

ماه تا ۵ سال

۵

مثقال

(۲)

دختر

۱

ماه تا ۵ سال

۳

مثقال

(۳)

پسر

۵

تا ۲۰ سال

۱۰

مثقال

(۴)

دختر

۵

تا ۲۰ سال

۱۰

مثقال

(۵)

مرد

۲۰

تا ۶۰ سال

۵۰

مثقال

(۶)

زن

۲۰

تا ۶۰ سال

مثقال

(۷)

مرد

۶۰

سال به بالا

۱۵

مثقال

(۸)

زن

۶۰

سال به بالا

۱۰

مثقال

- اگر کسی حیوانی که مورد قبول خداوند است نذر کند، باید همان حیوان را تقدیم نماید؛ زیرا این نذر مقدّس است و نمی توان آن را عوض کرد.

- نذر کننده تصمیم خود را درباره ی چیزی که برای خداوند نذر کرده است تغییر ندهد و خوب را با بد، یا بد را با خوب، عوض نکند.

- اگر چنین کند، اوّلی و دوّمی، هر دو از آن خداوند خواهند بود.

- ولی اگر حیوانی که برای خداوند نذر شده، آن نوع حیوانی نیست که برای قربانی مجاز هست، صاحبش آن را نزد کاهن بیاورد تا قیمتش را تعیین کند و او باید آن مبلغ را بپردازد.

- اگر حیوان از نوعی است که می توان آن را به عنوان قربانی تقدیم نمود، ولی صاحبش آن را نزد کاهن بیاورد تا قیمتش را تعیین کند و او باید آن مبلغ را بپردازد.

- اگر حیوان از نوعی است که می توان آن را به عنوان قربانی تقدیم نمود ولی صاحبش می خواهد آن را بازخرید نماید، در آن صورت علاوه بر قیمتی که کاهن تعیین می کند، باید یک پنجم قیمت آن را نیز اضافه بپردازد.

- اگر کسی خانه ی خود را وقف خداوند کند ولی بعد بخواهد آن را بازخريد نمايد، كاهن بايد قيمت خانه را تعيين كند و نذر كنده، اين مبلغ را به اضافه يك پنجم پردازد، آن وقت خانه دوباره از آن خودش خواهد بود.
- اگر کسی قسمتی از زمین خود را وقف خداوند کند، ارزش آن به تناسب مقدار بذری که در آن می توان کاشت تعیین شود.
- قطعه زمینی که ۱۰۰ كيلو جو در آن پاشیده شود، ۵۰ مثقال نقره، ارزش دارد.
- اگر شخصی در سال یوبیل، مزرعه ی خود را وقف خداوند کند، در آن صورت قيمت زمین برابر با قيمت محصول ۵۰ ساله ی آن خواهد بود.
- ولی اگر بعد از سال یوبیل باشد، آن وقت كاهن، قيمت زمین را به تناسب تعداد سال هایی که به سال یوبیل بعدی، باقی مانده است، تعیین خواهد کرد.
- اگر آن شخص تصمیم بگیرد، آن مزرعه را بازخريد نمايد، بایستی علاوه بر قيمتی که كاهن تعیین می نمايد، يك پنجم هم اضافه پردازد و مزرعه دوباره مال خودش خواهد شد.
- ولی اگر مزرعه را بدون این که بازخريد نموده باشد، به دیگری بفروشد، دیگر حقّ بازخريد آن را نخواهد داشت.
- وقتی که در سال یوبیل، آن زمین آزاد شود، به عنوان موقوفه متعلّق به خداوند خواهد بود و بايد به كاهنان داده شود.
- اگر کسی مزرعه ای را که خریده است، وقف خداوند کند ولی آن مزرعه قسمتی از ملك خانوادگی او نباشد، كاهن بايد ارزش آن را به تناسب مقدار سال هایی که تا سال یوبیل مانده، تعیین کند و او هم بايد همان روز مبلغ تعیین شده را پردازد. اين مبلغ به خداوند تعلق دارد.
- در سال یوبیل، مزرعه به صاحب اصلی آنکه از او خريداري شده، باز پس داده شود.
- تمام قيمت گذاری ها بايد مطابق قيمت تعیین شده باشد.
- اولين نوزاد هر حیوانی متعلّق به خداوند است، پس کسی نمی تواند آن را برای خداوند نذر کند.
- اولين نوزاد حیوان حلال گوشت را می توان به خداوند تقدیم کرد.
- امّا نوزاد حیوان حرام گوشت را که نمی توان برای خداوند قربانی کرد، می توان با پرداخت قيمتی که كاهن برای آن تعیین می کند، به اضافه ی يك پنجم، بازخريد نمود.
- اگر صاحبش نخواهد آن را بازخريد کند، كاهن می تواند آن را به شخص دیگری بفروشد.
- امّا چیزی که تماماً وقف خداوند شده باشد، چه انسان، چه حیوان و چه مزرعه ی خانوادگی، هرگز فروخته یا بازخريد نشود؛ چون برای خداوند بسیار مقدّس است.
- کسی که در دادگاه به مرگ محکوم شده باشد، نمی تواند جان خود را بازخريد نمايد، بلکه بايد حتماً گشته شود.

- یک دهم محصول زمین، چه از غله چه از میوه، از آن خداوند است و مقدس هست.

- اگر کسی بخواهد این میوه یا غله را باز خرید نماید، باید یک پنجم به قیمت اصلی آن اضافه کند.

- یک دهم گله و رمه از آن خداوند است، وقتی حیوانات شمرده می شوند، هر دهمین حیوان، متعلق به خداوند است.

- صاحب گله نباید حیوانات را طوری قرار دهد که حیوانات بد برای خداوند جدا شوند و نباید جای حیوان خوب را با بد عوض کند.

- اگر چنین کند، هر دو حیوان متعلق به خداوند خواهند بود و دیگر هرگز حق بازخرید آن ها را نخواهند داشت. (۱)

۱۹-۵-۱۵ پاداش اطاعت

- خداوند فرمود: بُت برای خود درست نکنید، مجسمه، ستون های سنگی و سنگ های تراشیده شده برای پرستش نسازید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

- قانون روز سبت مرا اطاعت کنید و عبادتگاه مرا محترم بدارید زیرا من خداوند هستم.

- اگر تمامی اوامر مرا اطاعت کنید، به موقع برای شما باران خواهم فرستاد و زمین، محصول خود را و درختان، میوه ی خود را خواهند داد.

- خرمن شما به قدری زیاد خواهد بود که کوبیدن آن تا هنگام چیدن انگور ادامه خواهد داشت و انگور شما به قدری فراوان خواهد بود که چیدن آن تا فصل کاشتن بذر، طول خواهد کشید.

- خوراک کافی خواهید داشت و در سرزمین خود، در امنیت زندگی خواهید کرد؛ زیرا من به سرزمین شما صلح و آرامش خواهم بخشید و شما با خاطری آسوده، به خواب خواهید رفت.

- حیوانات خطرناک را از سرزمینتان دور خواهم نمود و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.

- دشمنانتان را تعقیب خواهید کرد و ایشان را با شمشیرهایتان خواهید کُشت.

- ۵ نفر از شما ۱۰۰ نفر را تعقیب خواهند کرد و ۱۰۰ نفرتان، ۱۰۰۰۰ نفر را!

- تمام دشمنانتان را شکست خواهید داد.

- شمارا مورد لطف خود قرار خواهم داد و شمارا کثیر گردانیده، به عهدی که با شما بسته ام وفا خواهم کرد.

- به قدری محصول اضافی خواهید داشت که در وقت به دست آمدن محصول جدید ندانید با آنچه کنید!

- من در میان شما ساکن خواهم شد و دیگر شمارا طرد نخواهم کرد.

- در میان شما راه خواهم رفت و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.

- من خداوند، خدای شما هستم که شمارا از سرزمین مصر بیرون آوردم تا دیگر برده نباشید.

- زنجیرهای اسارت شمارا پاره کردم و شمارا سربلند نمودم. (۲)

۱- سفر لاویان، اصحاح ۲۷، آیات: ۱-۳۴

۲- سفر لاویان، اصحاح ۲۶، آیات: ۱-۱۳

۲۰-۵-۱۵ مجازات نا اطاعتی

من خداوند هستم، این ها احکام، قوانین و مقرراتی هستند که خداوند در کوه سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد:

- اگر به من گوش ندهید و مرا اطاعت نکنید، قوانین مرا رد کنید و عهدی را که با شما بسته ام بشکنید، آنگاه من شما را تنبیه خواهم کرد و ترس و امراض مهلک و تبی که چشم هایتان را کور کند و عمرتان را تلف نماید بر شما خواهم فرستاد.
- بذر خود را بیهوده خواهید کاشت؛ زیرا دشمنانتان حاصل آن را خواهند خورد.
- من بر ضد شما بر خواهم خاست و شما در برابر دشمنان خود، پا به فرار خواهید گذاشت.
- کسانی که از شما نفرت دارند بر شما حکومت خواهند کرد.
- حتی از سایه ی خود خواهید ترسید.
- اگر باز هم مرا اطاعت نکنید، ۷ بار شدیدتر از پیش، شما را به خاطر گناهانتان مجازات خواهم کرد.
- قدرت شما را که به آن فخر می کنید، درهم خواهم کوبید.
- آسمان شما بی باران و زمین شما خشک خواهد شد.
- نیروی خود را به هدر خواهید داد؛ چون زمین شما حاصل خود و درختانتان میوه ی خویش را نخواهند داد.
- اگر بعد از همه ی این ها باز هم مرا اطاعت نکنید و به من گوش ندهید، آن وقت به خاطر گناهانتان ۷ مرتبه بیشتر بلا بر سرتان می آورم.
- جانوران وحشی را می فرستم تا فرزندانان را بکشند و حیوانات شما را هلاک کنند و از تعداد جمعیت شما بکاهند تا راه هایتان بدون رهگذر و متروک شوند. (۱)
- اگر با وجود این اصلاح نشوید و برخلاف خواست من رفتار کنید، آن وقت من هم برخلاف میل شما رفتار خواهم کرد و شما را به سبب گناهانتان ۷ بار بیشتر از پیش تنبیه خواهم نمود.
- اگر عهد مرا بشکنید، از شما انتقام می کشم و علیه شما جنگ برپا می کنم.
- وقتی از دست دشمن به شهر هایتان بگریزید در آنجا «وبا» به میان شما خواهم فرستاد و شما مغلوب دشمنانتان خواهید شد.
- ذخیره ی آرد شما را از بین خواهم برد به طوری که حتی یک تنور هم برای پختن نان ۱۰ خانواده زیاد باشد.
- بعد از آنکه سهم نان خود را خوردید، باز هم گرسنه خواهید بود.
- با این وصف، اگر باز به من گوش ندهید و اطاعت نکنید، به شدت غضبناک می شوم و به سبب گناهانتان ۷ مرتبه شدیدتر از پیش، شما را تنبیه می کند، به حدی که از شدت گرسنگی پسران و دختران خود را خواهید خورد.

- بت خانه هایی را که در بالای تپه ها ساخته اید خراب خواهیم کرد، قربانگاه هایی را که بر آن ها بخور می سوزانید، با خاک یکسان خواهیم نمود، جنازه های شمارا بر بت های بی جانان خواهیم انداخت و از شما نفرت خواهیم داشت

- شهرهایتان را ویران و مکان های عبادتتان را خراب خواهیم کرد

۱- سفر لایویان، اصحاح ۲۶، آیات: ۱۴-۴۶

- قربانی هایتان را نخواهم پذیرفت.

- آری سرزمین شمارا خالی از سکنه خواهم کرد و دشمنانتان در آنجا ساکن خواهند شد و از بلایی که بر سر شما آورده ام، حیران خواهند شد.

- بلای جنگ را بر شما نازل خواهم کرد تا در میان قوم ها پراکنده شوید.

- سرزمین شما خالی و شهرهایتان خراب خواهند شد.

- آنگاه زمین هایی که نمی گذاشتید استراحت کنند، در تمام سال هایی که شما در سرزمین دشمن در اسارت به سر می برید، بایر خواهند ماند و استراحت خواهند کرد.

- آری آن وقت است که زمین استراحت می کند و از روزهای آرامی خود برخوردار می شود.

- زمین به عوض سال هایی که شما به آن آرامی نداده بودید، استراحت خواهد کرد.

- کاری می کنم که آن عدّه از شما هم که به سرزمین دشمن به اسارت رفته اید در آنجا پیوسته در ترس و وحشت به سر برید.

- از صدای برگ درختی که باد آن را بر روی زمین حرکت می دهد، پا به فرار خواهید گذاشت.

- به گمان اینکه دشمن در تعقیب شماست، خواهید گریخت و بر زمین خواهید افتاد.

- آری هرچند کسی شما را تعقیب نکند، پا به فرار خواهید گذاشت و در حین فرار روی هم خواهید افتاد، گویی از جنگ می گریزید.

- رمقی نخواهید داشت تا در برابر دشمنان خود بایستید.

- در میان قوم ها هلاک خواهید شد و در میان دشمنانتان از پای درخواهید آمد.

- آن هایی که باقی بمانند در سرزمین دشمن به خاطر گناهان خود و گناهان اجدادشان، از بین خواهند رفت. ولی اگر آن ها به گناهان خود و به گناهان پدرانشان که به من خیانت ورزیدند و باعث شدند که من آن ها را به سرزمین دشمنانشان تبعید کنم، اعتراف کنند و متواضع گردند و مجازات گناهانشان را بپذیرند، آنگاه دوباره وعده های خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به یاد خواهم آورد و به یاد سرزمین آن ها خواهم افتاد، سرزمینی که متروک مانده، کشت نشده و استراحت یافته است. هرچند ایشان به خاطر رد کردن قوانین من و خوار شمردن دستورات

- من، مجازات خواهند شد. ولی باوجوداین، من ایشان را در سرزمین دشمنانشان ترک نخواهم کرد و به کلی از بین نخواهم برد و عهد خود را با آن ها نخواهم شکست؛ چون من خداوند، خدای ایشان هستم.

- من عهدی را که با اجداد ایشان بستم به یاد خواهم آورد؛ زیرا من اجداد ایشان را پیش چشم تمام قوم ها از مصر بیرون آوردم تا خدای ایشان باشم. (۱)

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۵ دسته آیات

۱. سوره بقره: آیه ۴۰

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۖ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ) (*) (۱)

پیام ها

۱. یاد نعمت های پروردگار، سبب محبت و اطاعت اوست. ((اذْكُرُوا)) (أَوْفُوا))

۲. به هنگام دعوت به سوی خداوند، از الطاف او یاد کنید تا زمینه ی پذیرش پیدا شود. (اذْكُرُوا))

۳. یاد و ذکر نعمت ها، واجب است. (اذْكُرُوا))

۴. نعمت هایی که به نیاکان داده شده، به منزله ی نعمتی است که به خود انسان داده شود. بااینکه نعمت ها به اجداد یهود زمان پیامبر داده شده بود، اما خداوند به نسل آنان می گوید فراموش نکنند. (اذْكُرُوا))

۵. وفا به پیمان های الهی، واجب است. (بِعَهْدِي))

۶. بهره گیری از الطاف خداوند، مشروط به گام برداشتن در مسیر تکالیف الهی است.

(أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ))

۱. آری، اگر مطیع خدا بودیم، خداوند نیز دعاها را مستجاب خواهد کرد. (أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ))

۲. در انجام تکالیف الهی، از هیچ قدرتی نترسیم و ملاحظه ی کسی را نکنیم. تبلیغات سوء دشمن، ملامت ها، تهدیدها و توطئه ها مهم نیست، قهر خدا از همه مهم تر است. (وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ))

۲. سوره ی مائده: آیه ۱۲

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) (*) (۲)

پیام ها:

۱. نماز، زکات، یاری انبیا و انفاق، در برنامه های ادیان الهی دیگر نیز بوده است. (مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ...)

۲. همراهی خداوند با ما چند شرط دارد: نماز، زکات، ایمان، نصرت انبیا، انفاق.

(إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ...)

۳. ایمان به انبیا به تنهایی کافی نیست، یاری آنان هم لازم است. (وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ)

۴. انجام همه ی واجبات کارساز است، نه فقط بعضی از آن ها. (لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ ... (وَ أَفْرَضْتُمُ اللَّهَ

۱- ترجمه: «ای فرزندان اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتیم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید! (*»

۲- ترجمه: خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آنها، دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم؛ و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید و به خدا قرض الحسن بدهید [در راه او، به نیازمندان کمک کنید]، گناهان شما را می پوشانم [می بخشم] و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم؛ اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. (*»

۵. کمک به خلق خدا، کمک به خداست. (أَفْرَضْتُمْ اللَّهَ) به جای (اقرضتم الناس)

۶. قرض دادن باید به شیوه ای نیکو باشد. (از مال خوب با نیت خوب با سرعت و بدون منت).

(قَرْضًا حَسَنًا)

۷. قرار گرفتن موضوع قرض در کنار اموری مانند نماز و زکات و ایمان به رُسل و یاری انبیا و ترتب مغفرت و پاداش الهی بر آن، نشانگر اهمیت فوق العاده ی آن است. (قرض، شامل عموم کمک ها می شود که نمونه ی روشن و معمولی آن، وام دادن به مردم است).

۸. رهبر جامعه باید از سوی خدا تعیین شود و برگزیدگان انبیا هم باید به فرمان خداوند باشند.

(بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا)

۹. نماز و زکات و انفاق، در کنار پذیرش و یاری رهبران الهی مفهوم دارد.

(أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ)

۱۰. رهبر، اگر از خود مردم باشد، موفق است. (بَعَثْنَا مِنْهُمُ)

۱۱. بهشت را به «بها» دهند، نه بهانه. اگر نماز، زکات، ایمان، امداد و انفاق بود، بهشت هم هست.

(لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ... (لَأَدْخِلَنَّاكُمْ جَنَّاتٍ)

۱۳. بهشت، جای آلودگان نیست، ابتدا باید پاک شد، آنگاه به بهشت رفت. (لَأُكَفِّرَنَّ... (لَأَدْخِلَنَّاكُمْ)

۱۴. راه دستیابی به عفو خدا، ایمان و عمل صالح است.

((لَئِنْ... (آمَنْتُمْ... (وَ أَفْرَضْتُمْ... (لَأُكَفِّرَنَّ...))

۱۵. بعد از اخذ میثاق و اتمام حجت و بیان شرایط دریافت الطاف الهی، راه عذر و بهانه برای کسی نیست.

(فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)

۱۶. هر کس به دستورهای الهی کفر ورزد، از مسیر اعتدال خارج شده است.

(فَمَنْ كَفَرَ... (فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) (آری، اقامه ی نماز، پرداخت زکات، ایمان به انبیا و وفاداری به پیمان ها، راه میانه است که نافرمانان آن را گم کرده اند.)

۳. سوره بقره: آیه ۶۳

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳)) (۱)

۱. میثاق گرفتن، یکی از عوامل و انگیزه‌های عمل است. (أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ)

۲. خداوند، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حجت را بر مردم تمام کرده است. (رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ)

۳. تهدید، برای سرکوب کردن روحیه‌های مغرور و لجوج، یک وسیله‌ی تربیتی است. (رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ)

۱- ترجمه: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید) شاید پرهیزکار شوید!»

۴. حفظ دستاوردهای انقلاب (نجات از سلطه ی فرعون و آزاد شدن از اسارت و)، باید با قدرت و قوت دنبال شود. (رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ)

۵. عمل به آیات و احکام الهی، باید همراه با جدیت، عشق و تصمیم باشد نه شوخی، نه عادت، نه شک و نه تشریفات. (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ)

معارف دینی باید با تدریس و تبلیغ، در اذهان مردم زنده بماند. (اذْكُرُوا مَا فِيهِ)

۶. یاد آیات الهی و تدبیر در آن ها، زمینه ساز تقواست. (اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

۴. سوره ی اعراف: آیات: ۱۶۹-۱۷۱

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ تَقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (*) وَ الَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضَعُ يَدَ الْمُجْرِمِ الْمُضِلِّينَ (*) وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (*)

(۱)

پیام ها

۱. تاریخ، شاهد نسل هایی دنیاگرا و گناهکار از یهود بوده است. (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ ...)

۲. دنیاگرایی، از آفات دین است. (مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) ... (يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَىٰ)

۳. یهودیان هم دسترسی به تورات داشتند، هم آگاهی کامل به آن. (وَرِثُوا الْكِتَابَ)

۴. کسی که از تعالیم کتاب آسمانی آگاه شد، شایسته نیست دنیاگرایی و حرام خواری را پیشه خود کند.

(وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ ...)

۵. رشوه و حرام خواری در ادیان دیگر نیز موردانتقاد و توبیخ بوده است. (يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَىٰ)

۶. یهودیان به گناه خود اعتراف داشتند، ولی می گفتند بخشیده خواهیم شد. (سَيُعْفِرُ لَنَا)

۷. یهودیان چنان خودخواه بودند که خیال می کردند بدون توبه بخشیده می شوند. (سَيُعْفِرُ لَنَا)

آری، کسی که مغفرت را برای خود تضمین شده می داند، قابل توبیخ است.

۸. امید بی جا، مثل خوف نابجا مخرب است. (سَيُعْفِرُ لَنَا)

امید به رحمت الهی علی رغم اصرار بر گناه نابجاست.

۹. حرام خواران یهود به گناه خود اصرار داشتند. (وَ إِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ)

۱۰. نشان توبه ی واقعی آن است که اگر صحنه ی خلاف دوباره پیش آید، مرتکب آن نشود.

۱۱. هر کس با وجود گناه، مغفرت الهی را برای خود حتمی بیندارد، نسبت نا حقّ به خداداده است.

۱- ترجمه: «پس از آنها، فرزندانِ جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (اما با این حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «(اگر ما گنهکاریم توبه می کنیم و) به زودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند). آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟! (*) و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد! (*) و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم): آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید! (*)»

(أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ)

۱۲. دانستن تعالیم کتاب آسمانی و مطالعه ی آن به طور مکرر کافی نیست، عمل لازم است.

(وَرِثُوا الْكِتَابَ... (دَرَسُوا))

۱۳. جهان آخرت، جهانی برتر و دارای نعمت هایی جاودانه و پایدار است. (وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ)

۱۴. دوری از حرام خواری، نشانه ی تقواست.

۱۵. بهره گیری از حیات سراسر خیر اخروی، درگرو تقوا و پرهیزگاری است.

(وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ)

۱۶. هر کس دنبال دنیا رفته و آخرت را رها کند، خردمند نیست. (أَفَلَا تَعْقِلُونَ)

۱۷. از روش های تبلیغی و تربیتی، سؤال و پرسش از مخاطبان است که وجدان ها را بیدار می کند.

(أَفَلَا تَعْقِلُونَ)

۱۸. تلاوت، حفظ، چاپ و نشر کتاب آسمانی، کافی نیست، بلکه باید به آن عمل کرد تا نجات بخش باشد.

(يُمَسِّكُونَ) (چنان که عمل به نسخه ی پزشک، تنها راه درمان است.)

۱۹. در ادیان و کتاب های آسمانی گذشته نیز نماز بوده است. (أَقَامُوا الصَّلَاةَ)

۲۰. افراد بی نماز و جاهل به کتاب خدا، نمی توانند مصلح کامل باشند.

(يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ... (أَقَامُوا الصَّلَاةَ)... (الْمُضِلِّحِينَ)

۲۱. دین علاوه بر آثار اخروی، در اصلاح زندگی دنیوی نیز نقش دارد. (الْمُضِلِّحِينَ)

۲۲. اقامه ی نماز، وسیله اصلاح جامعه است. (أَقَامُوا الصَّلَاةَ)، (الْمُضِلِّحِينَ)

۲۳. اصلاح واقعی دو شرط و محور دارد: تمسک به قانون الهی و رابطه ی استوار با خدا از طریق اقامه ی نماز. (تمام آیه)

۲۴. قرار گرفتن کوه، بالای سر بنی اسرائیل و تهدید آنان، حادثه ای است که نباید فراموش شود. (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ...)

۲۵. یاد گرفتن کافی نیست، بلکه باید یادآوری شود. (خُذُوا)... (اذْكُرُوا)

۲۶. برای تربیت عمومی جامعه و برای جلوگیری از انحراف، گاهی باید از اهرم فشار استفاده کرد.

(إِذِ نَتَقْنَا... (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ))

۲۷. احکام الهی را باید با جدیت و قدرت گرفت و عمل کرد. (بِقُوِّهِ)

۲۸. برای رسیدن به کمال تقوا، قاطعیت در دین و تصمیم جدی لازم است.

(خُذُوا... (بِقُوِّهِ)... (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))

۲۹. هدف کتب آسمانی و دستورهای دین، خداترسی و پیدایش تقوا در مردم است. (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

۳۰. بایان فلسفه و آثار قوانین، دستورات و احکام، دیگران را برای توجه و عمل به آن تشویق نماییم.

(خُذُوا... (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ))

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿*) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿*) وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿*) وَ لَتَجِدَنَّاهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ حَيْثُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿*)﴾ (۱)

پیام ها

۱. میثاق گرفتن، یکی از عوامل و انگیزه های عمل است. (أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ)

۲. حفظ دست آوردهای انقلاب الهی، هرچند به قیمت تهدید باشد، لازم است. (رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ)

۳. انجام احکام و دستورات الهی، نیازمند قدرت، جدیت، عشق و تصمیم است و با شوخی و تشریفات، سازگاری ندارد. دین داری، با ضعف و مسامحه و سازش کاری سازگار نیست. (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ)

۴. عشق و علاقه ی مُفْرِط، خطرناک است. اگر دل انسان از علاقه به چیزی پر شود، حاضر نمی شود حقایق را بپذیرد. (أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ)

۵. رفتار، بهترین بیانگر افکار و عقاید انسان است. (بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ)

۶. در برابر خیالات و موهومات، با صراحت برخورد کنید. (قُلْ)

۷. دامنه ی انحصار و نژادپرستی تا قیامت کشیده می شود! (لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً)

۸. وجدان، بهترین قاضی است. ((إِنْ كَانَتْ)) (فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ))

۹. آمادگی برای مرگ، نشانه ی ایمان واقعی و صادقانه است. (فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

۱۰. ترس از مرگ، درواقع ترس از کیفر کارهای خود ماست. (بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ)

۱۱. مدعیان دروغ گو و متوقعان نابجا، ظالم اند. (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)

۱۲. خودتان می دانید که چه کرده اید، خداوند نیز که از آن ها باخبر است، پس این همه ادعا برای چه؟! (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)

۱۳. عمر طولانی مهم نیست، قرب به خداوند و برکت عمر و نجات از آتش، ارزش دارد.

(لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ حَيْثُ مِنَ الْعَذَابِ)

۱۴. یهود، حریص ترین و دنیاگرا ترین مردم دنیا هستند. (أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ)

۱۵. یهودیان می خواهند زنده بمانند گرچه به هر نحو زندگی پست باشد.

(أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ) (کلمه «حَیَاةٍ» نکره و نشانه ی هر نوع زندگی است.

۱- ترجمه: و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و گفتیم): «این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم ولی مخالفت کردیم.» و دلهای آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (* بگو: «اگر آن (چنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوید!» (* ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. (* و آنها را حریص ترین مردم - حتی حریصتر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت؛ و خداوند به اعمال آنها بیناست. (*

۱۶. دروغ گو، کم حافظه است. یهودیان از یک سو بهشت را مخصوص خود می دانند.

(لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً و از سوی دیگر می خواهند همیشه در دنیا زنده بمانند.

(يَعْمُرُ أَلْفَ سَنَةٍ)

۲۱) بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، نشر الاعلمی، ۱۴۱۵ ق،

۲۲) پاک نیا، عبدالکریم، قصه های قرآن از آدم تا خاتم: ۱۳۸۸، بی نا.

۲۳) پور خالقی چتر رودی، مه دُخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱

۲۴) ثعلبی، ابواسحاق احمد، قصص الأنبياء (المسمی عرایس المجالس)، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.

۲۵) جزایری، نعمت الله، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ترجمه: یوسف عزیزی، نشر هادی، چ دوّم، ۱۳۷۶.

(۲۶) جزایری، نعمت الله، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین،

(۲۷) جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، با مقدمه ی روشن، محمد، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.

(۲۸) حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۸ ه. ش

(۲۹) حرّ عاملی، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا

(۳۰) حسینی طهرانی، محمد حسین، معادشناسی، نشر نور ملکوت قرآن، بی نا، بی تا

(۳۱) حافظ شیرازی، شمس الدین، دیوان اشعار، به تصحیح قزوینی، محمد و غنی، قاسم، تهران: اقبال، چ دوازدهم، ۱۳۷۱.

(۳۲) حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، چ دوم، ۱۹۹۵ م،

(۳۳) حنبلی، ابو عبدالله، کتاب السنه، السعودیه: دار المنار، ۱۴۱۱ ق.

(۳۴) خاقانی شروانی، افضل الدین، دیوان اشعار، انتشارات ارسطو، چ اول، ۱۳۶۲

(۳۵) خاقانی شروانی، افضل الدین، تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحی قریب، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۵۷

(۳۶) خراسانی، میرزا حبیب، دیوان اشعار، به اهتمام حبیب، علی، تهران: زوار، چ پنجم، ۱۳۷۹.

(۳۷) خرایلی، محمد، شرح گلستان سعدی، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۶۶.

(۳۸) خزاعی نیشابوری، حسین بن علی محمد بن احمد، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (تفسیر ابوالفتوح رازی)، تهران: دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۳۷ ش.

(۳۹) خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود، دیوان غزلیات، کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی، چ اول، ۱۳۷۰.

(۴۰) درویش، محی الدین، اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد، چ چهارم. ۱۴۱۵ ق،

(۴۱) دقیقی توسی، ابومنصور، دیوان اشعار، به اهتمام شریعت، محمدجواد، انتشارات اساطیر، چ اول، ۱۳۵۷

(۴۲) راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا حسینی و مرتضوی، بی جا، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۳.

(۴۳) رشید رضا، المنار، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۴۲ ق.

(۴۴) رودکی سمرقندی، ابو عبدالله، کلیات دیوان اشعار، انتشارات فخر رازی، چ سوم، ۱۳۶۸

(۴۵) رسولی محلاتی، سید هاشم، تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، انتشارات علمیه اسلامی، چ سوم، بازار شیرازی، ۱۳۶۱.

۴۶) زرّین کوب، عبدالحسین، سرّنی، (نقد و شرح تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی، چّ دهم، ۱۳۸۳.

۴۷) سبزواری، ملأ هادی، دیوان اشعار، به قلم مدرّسی چخاردهی، مرتضی، انتشارات محمودی، بی تا

۴۸) سعد سلمان، مسعود، دیوان اشعار، به تصحیح باسّمی، رشید، تهران: امیرکبیر، چّ دوم، ۱۳۶۲.

۴۹) سعّدی شیرازی، مشرف الدین، بوستان، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

۵۰)، گلستان، بی تا بیجا.

۵۱)، دیوان غزلیات، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا

۵۲)، دیوان قصاید، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا

- ۵۳) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: دانشگاه تهران، چ چهارم، ۱۳۷۴.
- ۵۴) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، انتشارات سنایی، چ سوم، ۱۳۶۴.
- ۵۵) سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، مکتبه الاسلامیه، بی تا
- ۵۶) شبستری، محمود، گلشن راز، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.
- ۵۷) شریعت زاده، سید علی اصغر، ابن یمین شاعر مردم دار، انتشارات پارینه، چ دوم، سال ۱۳۷۹.
- ۵۸) شمس مغربی، محمد، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.
- ۵۹) شمس‌سیا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۳.
- ۶۰) شوریده شیرازی، محمدتقی، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چاپ اول، سال ۱۳۶۲.
- ۶۱) شهریار، محمدحسین، کلیات اشعار، (۲ جلد) انتشارات ذرین، چ ۲۳، سال ۱۳۸۱.
- ۶۲) شیخ طوسی، التبیان، نجف، مکتبه الامین، ۱۳۷۶ ق،
- ۶۳) شعبانی، معصومه، دلیل آفتاب، (تحلیل شخصیت ها در مثنوی معنوی) تهران: ثالث، چ اول، ۱۳۸۴.
- ۶۴) صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان اشعار، (۶ جلد) به کوشش قهرمان، محمد، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۵.
- ۶۵) صباحی بیدگلی، سلیمان، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.
- ۶۶) صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ۶۷) صفی علیشاه اصفهانی، میرزا حسن، دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۳.
- ۶۸) صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، تهران: منوچهری، ۱۳۷۸.
- ۶۹) صحیح مسلم، طبع دار احیاء التراث العربی، چ دوم، ۱۹۷۲
- ۷۰) صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجداول فی إعراب القرآن، چاپ: دمشق بیروت: دار الرشید مؤسسه الإیمان، ۱۴۱۸ ق.
- ۷۱) طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، چ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۳،
- ۷۲) طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی؛ و ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ چهارم، ۱۳۹۸.
- ۷۳) طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم: دار الذخایر، ۱۳۸۳ ق.

۷۴) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق،

۷۵) عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نور الثقلین، قم: مجاهدی، چ ۲، ۱۳۸۳ ق

۷۶) علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء (پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان) ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد، آستان قدس رضوی، به نشر، چ دوّم، ۱۳۸۷.

۷۷) عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به اهتمام قائمی، پروین، انتشارات پیمان، چ اول، ۱۳۸۱.

۷۸) عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی درویش، م- انتشارات جاویدان، چ دوم، ۱۳۵۹.

۷۹) عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به تصحیح گوهرین

۸۰) عماد زاده، حسین، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، تهران: اسلام، ۱۳۷۴.

۸۱) فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶ ش.

۸۲) فاریابی، ظهیر، دیوان اشعار، به اهتمام رضی، هاشم، انتشارات کاوه، بی تا.

۸۳) فرخی سیستانی، ابوالحسن، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، انتشارات زوار، چ چهارم، ۱۳۷۱.

۸۴) فروزان فر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار، چ یازدهم، ۱۳۸۴

۸۵) قآنی شیرازی، حبیب الله، دیوان اشعار، به تصحیح: امیر صانعی خوانساری، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.

۸۶) قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، بی تا، ۱۴۱۸ ق.

۸۷) قرآنی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، چ یازدهم، ۱۳۸۳ ش،

۸۸) قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، دار الأسوه، ۱۴۱۴ ق.

۸۹) قمی، محیط، دیوان اشعار (هفت شهر عشق) رضا آراسته معصومی، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۹۰) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق،

۹۱) قمی؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، نجف: مرتضویه، ۱۳۵۶ ق،

۹۲) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، چ سوم، ۱۳۳۸.

۹۳) کراجکی، محمد بن علی، گنجینه معارف شیعه امامیه، بی تا، بی تا.

۹۴) گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار، چ اول، ۱۳۶۷

۹۵) مجلسی، محمدباقر، ترجمه ی ج ۱۷ بحار الأنوار، مترجم: سید عبدالحسین رضایی، تهران: اسلامیة، ۱۳۶۴ ش / بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم، ۱۴۰۳.

۹۶) مجلسی، سید محمدباقر، حیوه القلوب، انتشارات جاویدان، چ اول، بی تا.

۹۷) موسوی خمینی، روح الله، دیوان اشعار، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۴۹، سال ۱۳۸۵.

۹۸) موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.

۹۹) موسوی سبزواری سید عبد الاعلی، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ۱۴۰۹ ق، بی نا.

۱۰۰) محتشم کاشانی، شمس الشعراء، دیوان اشعار، به تصحیح بهدار وند، اکبر، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۷۹.

۱۰۱) محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه (با ترجمه فارسی)، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۴.

۱۰۲) محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه قرآن و حدیث، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۲.

- ۱۰۳) مظفر، محمد حسن، ترجمه دلائل الصدق، آل البيت، ۱۴۲۲ ق،
- ۱۰۴) معزی، امیر، دیوان اشعار، به تصحیح هیری، ناصر، انتشارات پگاه، چ اول، ۱۳۶۲
- ۱۰۵) منوچهری دامغانی، ابوالنجم، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۰۶) منصور حلاج، حسین، دیوان اشعار، به تصحیح شیرازی، داوود، انتشارات سنایی، چ دهم، ۱۳۸۰
- ۱۰۷) مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، انتشارات زوار، چ دوم، ۱۳۷۵.
- ۱۰۸) مولوی، جلال الدین، کلیات شمس، با مقدمه فروزان فر، بدیع الزمان، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۲، ۱۳۶۷
- ۱۰۹) مولوی، جلال الدین، فیه مافیه، مصحح: حسین حیدر خانی، تهران، انتشارات سنایی، چ سوم، ۱۳۸۲.
- ۱۱۰) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش، چاپ: اول و ۱۴۲۴ ه.ق.
- ۱۱۱) میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه الابرار، نشر امیرکبیر، بی تا.
- ۱۱۲) ناصر خسرو، ابو معین، دیوان اشعار، مقدمه: سید حسن تقی زاده، انتشارات سیمای دانش، چ دوم، ۱۳۷۸.
- ۱۱۳) نظامی گنجوی، ابومحمد، (کلیات خمسه) مخزن الاسرار، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۴، ۱۳۶۹
- ۱۱۴) ولی نعمت الله، دیوان اشعار، با مقدمه نفیسی، سعید، انتشارات باران، بی تا.
- ۱۱۵) وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان اشعار، انتشارات طلائیه، چ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۱۶) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، (مولوی چه می گوید؟) تهران: انتشارات هما، چ نهم، ۱۳۷۶.
- ۱۱۷) همتی، اسماعیل، داستان پیامبران، انتشارات ثالث، چ اول، ۱۳۸۰.
- ۱۱۸) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، تهران: سخن، ۱۳۹۴.

سرشناسه : ترقی، سوده، ۱۳۶۴ -

عنوان و نام پدیدآور : موسی کلیم الله / سوده ترقی.

مشخصات نشر : تهران: نشر رزا، ۱۳۹۷-

مشخصات ظاهری : ج.: جدول، نقشه؛ ۲۲×۲۹ س م.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۶-۶ ؛ ۶۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۷۲-۵-۹ ؛ ۴۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۸-۸ ؛
۳۵۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۴۹۷-۵-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ اول : ۱۳۹۷).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۳. تاریخ فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی علیه السلام (قبل تولد تا پس از وفات) ...

موضوع : موسی، پیامبر یهود

موضوع : (Moses (Biblical leader

موضوع : موسی، پیامبر یهود -- داستان

موضوع : Moses (Biblical leader) -- Fiction

موضوع : قرآن -- قصه ها

موضوع : Qur'an stories

موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

موضوع : Prophets -- Biography

رده بندی کنگره : BP۸۸/۴/ت۹م۴ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۶۷۸۵



ص: ۳

موسی کلیم الله

تاریخ فراز و نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی علیه السلام

(قبل از تولد تا پس از وفات)

بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی

جلد سوم

سوده ترقی



فهرست مطالب

مقدمه. ۱۱

گفتار اول: ماجراهای هجرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از صحرای سینا به صحرای فاران و صین (۱۱۰-۱۰۰ سالگی)

فصل اول: داستان سریچی از روز سبت (اصحاب السبت) در منطقه ایله در ۵ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۶

قسمت اول: نافرمانی از روز سبت. ۱۷

قسمت دوم: مردی که قانون سبت را شکست ۲۱

قسمت سوم: عذاب عصیانگران روز شنبه! ۲۴

قسمت چهارم: لباس منگوله دار برای یاد خدا ۳۰

قسمت پنجم: بررسی پیام های ۳ دسته آیات. ۳۱

فصل دوم: داستان فتنه ی قارون (قورح در عبری) پسرعموی موسی در ۱۳ قسمت ۳۵

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۳۵

قسمت اول: سابقه ی قارون قبل از مبارزات موسی علیه السلام با فرعون ۳۶

قسمت دوم: ایمان آوردن ظاهری قارون به موسی علیه السلام ۴۱

قسمت سوم: قارون و جنون نمایش ثروتش! ۴۲

قسمت چهارم: نصیحت دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل به قارون. ۴۴

قسمت پنجم: پاسخ قارون یاغی و ستمگر به این واعظان دلسوز. ۴۷

قسمت ششم: پاسخ کوبنده ی خداوند به قارون و قارون ها ۴۹

قسمت هفتم: فرمان زکات به بنی اسرائیل و ظاهر شدن چهره ی منافق قارون در پس این امتحان ۵۰

قسمت هشتم: نقشه ی قارون و خنثی شدن تصمیم ناجوانمردانه ی او. ۵۲

قسمت نهم: عذاب و مرگ قارون و یارانش ۵۳

قسمت دهم: عبرت مردم از مرگ قارون ۵۸

قسمت یازدهم: وعده ی خداوند برای مبارزه با سلطه جویی و فساد در ارض. ۶۱

قسمت دوازدهم: وقایع پس از مرگ قارون. ۶۳

قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات. ۶۷

فصل سوم: داستان آتش گرفتن خیمه اجماع با صاعقه و قتل مشکوک در پشت خیمه و دستور ذبح گاو ویژه برای پیدا کردن قاتل در ۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۷۵

قسمت اول: قانون قتل که قاتلش معلوم نیست. ۷۶

قسمت دوم: ماجرای صاحب آن گاو طلائی. ۷۶

قسمت سوم: قتل مشکوک (عامیل بن راحیل) بعد از سوختن خانه ی اجماع و آمدن صاعقه ۷۹

قسمت چهارم: نزاع مردم و داوری موسی علیه السلام برای پیدا کردن قاتل و دستور ذبح گاو. ۸۰

قسمت پنجم: آغاز ایرادهای بنی اسرائیلی قبل از ذبح گاو ۸۲

قسمت ششم: ذبح گاو پس از ایرادهای بنی اسرائیلی ۸۸

قسمت هفتم: نحوه ی زنده شدن مقتول ۹۰

قسمت هشتم: قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل ۹۳

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات. ۹۵

گفتار دوم: هجرت موسی علیه السلام به تنهایی از صحرای فاران تا اردن تا قبل از وفاتش (۱۱۰ - ۱۲۰ سالگی)

فصل اول: داستان وفات هارون علیه السلام (سال ۱۴۰۸ ق.م) در موسیره یا بیابان تیه وقایع پس از آن در ۷ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۰۱

قسمت اول: مرگ هارون علیه السلام در کوه هور. ۱۰۲

قسمت دوم: تهمت قتل برادر به موسی و امداد خداوند برای جلوگیری از این تهمت. ۱۰۴

قسمت سوم: ویژگی های حضرت هارون علیه السلام ۱۰۵

قسمت چهارم: وقایع پس از وفات هارون علیه السلام. ۱۰۷

قسمت پنجم: جنگ های (پس از وفات هارون)، در درّه ی موآب مشرف به بیابان و کوه بیسگاه. ۱۰۹

قسمت ششم: درخواست قبیله های شرق رود اردن (رئوبین و جاد) ۱۱۳

قسمت هفتم: خداوند به موسی علیه السلام اجازه ی ورود به سرزمین موعود را نمی دهد ۱۱۶

فصل دوم) داستان فتنه ی بلعم باعورا قبل از فتح اریحا و بعد از رسیدن به دشت موآب و شکست آن ها در فتنه ی بلعم باعورا و هلاک بیست هزار نفر از بنی اسرائیل بر اثر طاعون و وقایع پس از آن در ۱۴ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان». ۱۱۹

قسمت اول: معرفی بلعم باعورا و چگونگی فریب او برای نقشه ای شوم. ۱۲۰

قسمت دوم: وسوسه گران گرد بلعم باعورا ۱۲۲

قسمت سوّم: بلعام و الاغش. ۱۲۴

قسمت چهارم: اولین وحی بلعام ۱۲۵

قسمت پنجم: دومین وحی بلعام. ۱۲۶

قسمت ششم: سومین وحی بلعام. ۱۲۷

قسمت هفتم: چهارمین وحی بلعام ۱۲۷

قسمت هشتم: آخرین وحی بلعام. ۱۲۸

قسمت نهم: پافشاری بلعم بر اجرای تصمیمش (نفرین و جادوی سپاه موسی با اسم اعظم خداوند). ۱۲۸

قسمت دهم: نقشه ی دوّم بلعم برای سرکوبی سپاه موسی. ۱۲۹

قسمت یازدهم: تشبیه بلعم به سگان تشنه. ۱۳۰

قسمت دوازدهم: سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست ۱۳۱

قسمت سیزدهم: وقایع پس از فتنه ی بلعام (بلعم باعورا) ۱۳۵

قسمت چهاردهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات ۱۵۱

فصل سوم: داستان سخنرانی موسی علیه السلام خطاب به نسل جدید بنی اسرائیل،

روز اوّل، ماه یازدهم، سال چهلّم خروج از مصر، در بیابان عربّه (در صحرای موآب) در شرق رود اُردُن و ماجرای وفات موسی علیه السلام در

۶ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» ۱۵۴

قسمت اوّل: سخنرانی موسی برای یادآوری سرکشی های پدرانشان در گذشته تحت دو عنوان کلی ۱۵۷

قسمت سوّم: وفات حضرت موسی علیه السلام (در روز ۷ آذر و شب ۲۱ ماه رمضان) در بیابان تیه ۲۰۴

قسمت چهارم: ویژگی های حضرت موسی علیه السلام. ۲۰۷

قسمت پنجم: تجلیل از مقام موسی و هارون علیهم السلام. ۲۱۰

قسمت ششم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات ۲۱۱

«فصل چهارم) خلاصه سفرنامه ی بنی اسرائیل از مصر تا موآب در طی ۴۰ سال آوارگی در صحرا: ۲۱۳

گفتار سوم: هجرت موسی علیه السلام در ۱۲۰ سالگی از دنیا به عالم برزخو پایان سرگردانی ۴۰ ساله ی بنی اسرائیل ۲۱۷

فصل اول: داستان ورود بنی اسرائیل به سرزمین موعود (کنعان) پس از وفات موسی با رهبری یوشع بن نون تا وفات یوشع بن نون در ۳۴ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان». ۲۱۹

قسمت اول: آغاز رهبری یوشع علیه السلام در ۹۷ سالگی. ۲۲۲

قسمت دوّم: دستور تصرّف کنعان توسط خداوند به یوشع علیه السلام. ۲۲۲

قسمت سوّم: یوشع علیه السلام جاسوسانی به اریحا می فرستد ۲۲۳

قسمت چهارم: عبور بنی اسرائیل از رود اُردُن. ۲۲۵

قسمت پنجم: برداشتن دوازده سنگ یادبود از وسط رود اردن و ساختن بنای یادگاری در جلجال ۲۲۶

قسمت ششم: ختنه در جلجال و برگزاری عید پسخ ۲۲۷

قسمت هفتم: یوشع علیه السلام و مرد شمشیر به دست ۲۲۸

قسمت هشتم: سقوط اریحا. ۲۲۸

قسمت نهم: گناه عخان و شکست ۳ هزار سرباز بنی اسرائیلی از سربازان شهر عای به دلیل این گناه. ۲۳۰

قسمت دهم: تسخیر و خرابی شهر عای ۲۳۲

قسمت یازدهم: قرائت قوانین تورات بر کوه عیبال ۲۳۳

قسمت دوازدهم: حیلۀ ی جبعونی ها ۲۳۴

قسمت سیزدهم: مبارزه بنی اسرائیل با «ادونی صدق» (پادشاه اورشلیم) در جبعون و اطراف آن. ۲۳۵

قسمت چهاردهم: شکست پادشاهان اموری. ۲۳۶

قسمت پانزدهم: تصرّف شهرهای جنوبی اموری ها. ۲۳۷

قسمت شانزدهم: شکست پادشاهان شمالی. ۲۳۸

قسمت هفدهم: پادشاهانی که از یوشع شکست خوردند ۲۳۹

قسمت هجدهم: سرزمین های تسخیر نشده. ۲۴۰

قسمت نوزدهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل قبل از ورود به بیت المقدس ۲۴۰

قسمت بیستم: لجاجت شدید بنی اسرائیل و عمل نکردن به دستورات خداوند و رهبرشان. ۲۴۳

قسمت بیست و یکم: عذاب این نافرمانی ۲۴۴

قسمت بیست و دوّم: عاقبت بازماندگان از عذاب الهی. ۲۴۶

قسمت بیست و سوم: تقسیم زمین های ۵/۹ قبیله و تقسیم کنعان به حکم قرعه. ۲۴۶

قسمت بیست و چهارم: نحوه ی تقسیم بقیه ی زمین ها بین ۷ قبیله ۲۵۳

قسمت بیست و پنجم: بنی اسرائیل سرزمین موعود را تسخیر می کند. ۲۵۹

قسمت بیست و ششم: بازگشت قبایل شرق رود اُردُن. ۲۵۹

قسمت بیست و هفتم: قربانگاه کنار رود اُردُن ۲۶۰

قسمت بیست و هشتم: وصیت یوشع علیه السلام. ۲۶۱

قسمت بیست و نهم: تجدید عهد در شکیم ۲۶۲

قسمت سی ام: مرگ یوشع و العازار و دفن استخوان های یوسف در شکیم. ۲۶۴

قسمت سی و یکم: جانشینان یوشع علیه السلام. ۲۶۵

قسمت سی و دوم: وقایع پس از وفات یوشع علیه السلام و مرگ کالیب (وصی دوّم یوشع). ۲۶۵

قسمت سی و سوم: نام و نسب پیغمبران بنی اسرائیلی پس از وفات موسی علیه السلام ۲۶۶

قسمت سی و چهارم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات. ۲۶۷

فصل دوّم: جدول خلاصه ۸۰ واقعه ی زندگی موسی علیه السلام از تولد تا ۳۲ سال پس از وفاتش. ۲۷۱

گفتار چهارم: موسی الگوی مقاومت و صبر برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مبلغان دینی ۲۷۸

فصل اول: اهداف حضرت موسی علیه السلام در تبلیغ. ۲۷۹

فصل دوم: چگونگی آماده شدن حضرت موسی علیه السلام برای تبلیغ ۲۸۱

فصل سوم: دوازده شیوه ی دعوت حضرت موسی علیه السلام. ۲۸۴

فصل چهارم: بررسی ۲۹ از دسته آیات خطاب شده به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با داستان موسی علیه السلام. ۲۹۹

منابع و مأخذ. ۳۲۹

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه محمد خاتم النبيين و مدينة العلم و على عترته الطاهره ابواب المدينة

امير المؤمنين فرمودند: (فَاتَّقُوا اللَّهَ، عِبَادَ اللَّهِ! تَقِيَّتَهُ ذِي لُبِّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ) (۱) ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشیدن، جان او را مشغول داشته است.

بنا به سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام که تقوا و تفکر را در رابطه باهم مطرح کرده اند، نباید نگاه ما به قصص قرآن نگاه صرفاً تاریخی باشد چراکه قرآن تنها کتاب داستان نیست و باید از آن عبرت گرفته شود و موارد اختلاف ادیان را بر اساس این آیه (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (۲) برطرف کند.

مجموعه ی حاضر تحت عنوان «موسی کلیم الله» تاریخ تحلیلی فرازو نشیب های زندگی ۱۲۰ ساله ی حضرت موسی کلیم الله (قبل از تولد تا پس از وفات) بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی است و همگی مطالب تفسیری بر اساس ۴ تفسیر [مجمع البیان، المیزان، نمونه، نور] تنظیم گردیده است و با این انگیزه تألیف یافته است که در آینده با توجه به این مجموعه، به دوراز هر گونه مطلب جعلی و خرافه در روایات، یک فیلم نامه قرآنی از زندگی پربرکت ایشان تهیه شود.

با توجه به اینکه روایت قرآن از داستان حضرت موسی علیه السلام به علل گوناگون به ترتیب زمانی ذکر نشده (۳) و گاه یک صحنه در چند سوره با الفاظ گوناگون بیان شده (۴)، این مجموعه به صورت ویژه یا بهتر بگوییم به حالت یک فیلم نامه ی قرآنی از داستان حضرت موسی علیه السلام تنظیم گردیده.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۲، مواظ امیر المؤمنین

۲- نمل: ۷۶ همانا این قرآن بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند و حکم واقعی تورات را آشکار می سازد.

۳- مهمترین عللی که در اذهان برخی افراد، سبب رشد اعتقاد به پراکنده گویی و گسیختگی مطالب قرآن شده است: علل درونی (به خود قرآن برمی گردد): (روش مزجی در بیانات قرآنی، نادیده گرفتن حذفها و ایصالها در جمله بندیهای قرآن و نزول تدریجی آیات) علل خارجی (از بیرون موجب پدید آمدن این توهم شده است): (ترجمه های لفظ به لفظ، طولانی شدن مطالب تفسیری در متون تفسیر و غفلت از زمینه ها و اسباب النزول). برای اطلاعات بیشتر، رک به: مقاله ی «علل پراکنده به نظر آمدن قرآن» نویسنده: عبدالهادی فقهی زاده

۴- تکرار یا تصریف برخی حوادث یک داستان در قرآن کریم از اسالیب فصاحت و از محاسن کلام است و بر خلاف تصوّر، این نوع تکرار نه تنها هیچ ضرری به کلام نمی زند، بلکه بر زیبایی و متانت آن می افزاید. چراکه در قرآن، تکرار قصّه ها مانند نوشته های عادی نیست، بکه فواید بسیاری دارد از جمله: تکرار در قرآن از اسالیب فصاحت است و بلیغ تر از تأکید به شمار می رود. تکرار سبب می شود کلام مستقر گردد. تکرار بیانگر معجزه بودن قرآن است تا اعلان کند که از آوردن مثل آن عاجز هستند. و نوعی تحدی به شمار می رود. تکرار برای متبّه کردن و القای کلام است به حدی که شنونده آن را قبول نماید. تکرار برای این است که تمام معانی در دل و قلب مخاطب جای گیرد. در هر تکرار متعلقات جدیدی است که با آنها داستان شکل نو به خود می گیرد و معنای آن در چند مرحله به صورت تمام، دریافت می شود. تکرار بر تأثیر کلام می افزاید زیرا با اسالیب متفاوت بیان می شود و شیوه ی عرب ها بوده است.

از آنجا که بسیاری از مطالب تورات در طول سالیان سال تحریف یافته است، امّا در برخی مطالب اشتراکاتی با قرآن کریم دارد که نقاط اشتراک و اختلاف آن با قرآن در ذیل بیان قسمت های مختلف این داستان روشن شده است؛ و برخی از قسمت ها که از تورات بیان شده و در قرآن به آن ها اشاره ای نشده نیز صرفاً جهت اطلاع از تاریخ و ترتیب زمانی قسمت ها و تکمیل زنجیره ی داستان ذکر گردیده.

همچنین با بهره گیری از اشعار شعرای ایرانی، رنگ و بوی عرفانی خاصی به بخش های مختلف داستان داده شده تا علاقه مندان به شعر و ادب نیز از مطالعه ی این داستان لذّت برند.

به طور کلی داستان حضرت موسی، به صورت پراکنده در ۳۴ سوره قرآن ذکر شده و از میان آن ها حدود ۶ سوره با حروف مقطعه شروع شده.

آیات اول این شش سوره، همچون مقدماتی، گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم، محور سوره را ذکر می کند.

محوری که بخش های متعددی دارد، هرچند همگی با پایانی مرتبط با مقدمه یا با ذکر دوباره ی برخی از قسمت های مقدمه به هم می پیوندند تا اینکه سوره چنان کلّ واحدی درآید که به دعوت محمدی و در مقدمه ی آن مبدأ توحید و عد و عید و... را اشاره کند.

ولی ترتیب سوره ها با بیان اجزای قصّه ارتباطی ندارد چراکه می بینیم یک سوره اجزایی از داستان را بدون توجه به ترتیب زمانی حوادث در این اجزاء بیان می کند گاه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گاه خطاب به قریش، زمانی خطاب به هر دو زمانی خطاب به تمامی بشریت است

این شش سوره به ترتیب نزول این موارد هستند: «المص (اعراف)، طه (طه)، طسم (شعراء)، طسم (قصص)، الر (یونس)، حم (غافر)» این امر مطلبی را که قبلاً و بارها بیان کرده ایم، تأکید می کند و آن اینکه: هدف از ذکر داستان های قرآنی ارتباط دادن بین دعوت محمدی با احوال پیامبران پیشین و در نتیجه پند گرفتن از سرنوشت افرادی است که پیامبران پیشین را تکذیب کردند است و مخاطب نیز، گاهی به صراحت و گاهی به شکل ضمنی، قریش است.

داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام بر اساس هجرت های مختلف حضرت موسی علیه السلام، در ۳ جلد تقسیم شده است و هر جلد شامل گفتارها و فصل های مختلف است: در ابتدای هر فصل جدولی که خلاصه صفحه های آن داستان را شامل می شود ذکر شده است؛ و سپس به بیان دقیق داستان در قسمت های مختلف پرداخته شده و در ابتدای هر قسمت جدول خلاصه ی آن داستان به صورت نگاه اجمالی آورده شده و در ذیل بیان قسمت های داستان به اشعار برخی شاعران ایرانی و برجسته بخصوص مولوی و شیخ صفی علیشاه و شاعران دیگر اشاره شده و ابعاد عرفانی داستان برای علاقه مندان به بحث های عرفانی و ادبی نیز در فراخور موضوع آورده شده همچنین در هر قسمت به نکات مهم تفسیری آیات نیز اشاره شده و برای اینکه ترسیم روشن تری از مراحل هجرت و سفرها وقایع این داستان به دست آید، در برخی موارد به نقشه ی جغرافیایی آن مکان نیز مراجعه شده که استفاده از این امر (به کار بردن نقشه) در بسیاری موارد سؤالات و ابهامات بسیاری را برطرف کرده است و در آخر هر داستان نیز مجموعه ای از پیام های آیات را که برگرفته از تفسیر نور آقای قرائتی (مد ظلّه العالی) است بیان شده است تا ذکر این داستان ها به همان هدفی که خود خداوند می خواهد و آن

عبرت آموزی برای آیندگان است، بیانجامد و راهنمای ما در زندگی امروزمان باشد نه اینکه فقط داستانی را در گذشته مرور کنیم و از یک قصه ی تاریخی مطلع شویم.

زیرا هدف پروردگار و ما از تاریخ درس گرفتن است و این در سایه ی تفکر و آگاهی صحیح از تاریخ است.

در آخر لازم است سلامی به وارث تمام انبیاء از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله وارث امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام که همان امام سوم شیعیان، امام حسین علیه السلام است بدهیم. آن امامی که تمام خصلت های نیک انبیاء گذشته (از آدم تا خاتم) را در خود دارد. آن امامی که در روز عاشورا خونش را در راه خدا بذل کرد و ثارالله لقب گرفت و حتی معامله ی یک طرفه با خدا کرد و در قبال خونش چیزی از خداوند نخواست. (بذل مهجته فیک) (۱)

آن امامی که معرفت او راهی برای رسیدن به معرفت الله است. آن امامی که تجلی تمام اوصاف (جمال و جلال) الهی است.

آن امامی که مخزن وحی و سرُّ الله است؛ و اگر محبت او در قلب کسی قرار گیرد جزء مؤمنین محسوب می شود یعنی حب او علامت ایمان است و می دانیم که خداوند دوست مؤمنین است (الله ولیُّ الذین آمنوا)

السَّلامُ علیک یا ابا عبد الله و علی الأرواح التي حلت بفنائک علیکم منی جميعاً سلام الله ابدأ ما بقيت و بقي الليل و النهار اللهم، إني أسألك - بنور وجهك الكريم، الذي تجليت به للجبل فجعلته دكا و خز موسى صعقا و ياسمك الذي فلقته به البحر لموسى و أغرقت فرعون و قومه و أنجيت به موسى بن عمران - و من معه و ياسمك الذي دعاك به لموسى بن عمران من جانب الطور الأيمن فأستجبت له و ألقيت عليه محبة منك و ياسمك الذي دعتك - به آسيه امرأة فرعون إذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة و نجني من فرعون - و عمله و نجني من القوم الظالمين، فأستجبت لها دعاعها و بحق توريه موسى و بحق تلك المناجات التي كانت بينك و بين موسى بن عمران، فوق جبل طور سينا.

اللهم، يا من فلق البحر لبني اسرائيل فأنجاهم و جعل فرعون و جنوده من المغرقين و بمجدك الذي كلمت - به عبدك و رسولك موسى بن عمران عليه السلام في المقدسين - فوق إحساس الكزو بين، فوق غمام التور، فوق تابوت الشهادة في عمود النار و في طور سينا و في جبل حوريث في الواد المقدس في البقعة المباركة من جانب الطور الأيمن - من الشجرة و في أرض مصر بتسع آيات بينات و يوم فرقت - لبني اسرائيل البحر و في المنبجسات التي صنعت بها العجائب في بحر سوف و عقدت ماء البحر في قلب الغمر كالحجاره و جاوزت بني اسرائيل البحر و تمت كلمتك الحسنى عليهم بما صبروا و أورثتهم مشارق الأرض و مغاربها التي باركت فيها للعالمين و أغرقت فرعون و جنوده و مراكبه في اليم و ياسمك العظيم الأعظم، الأعرُّ الأجل الأكرم و بمجدك الذي تجلت به لموسى كلمك عليه السلام في طور سينا و بمجدك الذي ظهر لموسى بن عمران عليه السلام على قبة الزمان و باياتك التي وقعت على الأرض بمصر بجد العز و الغلبه، بايات عزيزه و بسيلطان القوه و بعزه القدره و بشأن الكلمه التامه و بنورك الذي قد خر من فزعه طور سينا و بمجدك الذي ظهر على طور سينا فكلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران و بطلعتك في ساعير و ظهورك في جبل فاران بربوات المقدسين و جنود الملائكة الصافين - و خشوع الملائكة المسبحين و ببركاتك التي باركت فيها ليعقوب إسرائيلك في أمه موسى عليه السلام.

اغفر لنا من ذنوبنا ما تقدم منها و ما تأخر و لوالدينا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و سع علينا من حلال رزقك - و اكفنا مؤنه إنسان سوء و جار سوء و قرين سوء و سلطان سوء إنك على كل شيء قدير و بكل شيء عليم، آمين رب العالمين. (۲)

۱- قسمتی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام

۲- بخشی از دعای شب عرفه و سمات

گفتار اول: ماجراهای هجرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از صحرای سینا به صحرای فاران و صین (۱۱۰-۱۰۰ سالگی)

اشاره

فصل اول: داستان سرپیچی از روز سبت (اصحاب السبت) در منطقه ایله در ۵ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

۱

نافرمانی

از روز سبت

قرآن

صنعی

علیشاه

۲

مردی

که قانون سبت را شکست

تورات

-

۳

عذاب

عصیانگران روز شنبه!

قرآن

صفی

علیشاه

۴

لباس

منگوله دار برای یاد خدا

تورات

-

۵

بررسی

پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

اعراف: ۱۶۳-

۱۶۶

بقره: ۶۵-

۶۶

مائده: ۶۰

-

قسمت اول: نافرمانی از روز سبت

در قرآن آمده است:

۱- (از آن‌ها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود بپرس! زمانی که آن‌ها در روزهای شنبه، تجاوز (و نافرمانی) خدا می‌کردند همان هنگام که ماهیانشان، روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب)، آشکار می‌شدند اما در غیر روز شنبه، به سراغ آن‌ها نمی‌آمدند این چنین آن‌ها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می‌کردند! (*))

۲- ((به یاد آر) هنگامی را که گروهی از آن‌ها (به گروه دیگر) گفتند: «چرا جمعی (گناه کار) را اندرز می‌دهید که سرانجام خداوند آن‌ها را هلاک خواهد کرد، یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت؟! (آن‌ها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند!)» گفتند: «(این اندرزها)، برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماسست بعلاوه شاید آن‌ها (پذیرند و از گناه باز ایستند و) تقوا پیشه کنند!» (*)) (۱)

می‌پرس از اهل آن‌ده از یهود

و قریه کان برکنار بحر بود

و اهل آن بر شرع موسی بوده اند

پس تعدی ز امر حق بنموده اند

کن سؤال از شنبه از اهل کتاب

کامدندی ماهیان بر روی آب

یوم سبت ایشان ز صید ماهیان

در شریعت بوده اند از منہیان

روی آب آن‌ها شدند آشکار

روز سبت ایمن چو بودند از شکار

واندر ایامی که غیر از شنبه بود

نامدند آن ماهیان نزدیک رود

تا به روز شنبه دیگر سمک

برنیاوردی سر از آب ایچ یک

می‌نماییم این چنین شان امتحان

آنچه می بودند در آن فاسقان
چاره پس کردند ایشان بهر صید
شنبه افکندند ماهی را به قید
روز دیگرشان در آوردند ز آب
گشت و این حیلت در ایشان جمله باب
پس ز حال آن جماعت کن سؤال
از یهودان تا چه گویند از مقال
چون که گفتند امتی ز ایشان چرا
پند ندهند این کسان را زین خطا
بعض یعنی بعض دیگر را ز لوم
داشتندی باز اندر نهی قوم
یا معذب ناهیی گر مدرک است
این چنین قومی که حقشان مهلک است
باشد از حقشان بدون معذرت
مر عذابی سخت اندر آخرت
اهل آن قریه بدندی بر سه قسم
صاید واعظ دگر ساکت باسم
واعظان گفتند ما را اعتذار
باشد از این وعظ بر پروردگار

۱- اعراف: ۱۶۳-۱۶۴ (و سَلِّمُوا إِلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِينَتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (*) وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّهُ مَنَّهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ ۚ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

نهی از منکر چو بر ما واجب است

پندشان بدهیم و این بر غالب است

نزد حق باشیم تا معذور ما

هم بر اینیم از ره مقذور ما

تا بود کایشان بترسند از خدا

و از عذاب آخرت و از ابتلا (۱)

نکته ها

□ سرگذشت عبرت انگیز

جمعی از بنی اسرائیل که در ساحل یکی از دریاها (ظاهراً دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری بنام «ایله» (که امروز بنام بندر ایلات معروف است) زندگی می کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آن ها داده شد و آن اینکه صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند اما آن ها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند زیرا روز شنبه تعطیل آن ها بود وظیفه داشتند، دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز پردازند، اما آن ها این دستور را زیر پا گذاردند.

بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می کنند، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلاً در روز شنبه در میان آن ها معمول بود، ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند، اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آن ها بودند در اعماق آب فرومی رفتند. این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته و یا یک جنبه فوق العاده و الهی، وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت

و هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند:

(۱) «گروه اول» که اکثریت را تشکیل می دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند. (قانون شکن)

(۲) «گروه دوم» که قاعدتاً اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند. (دلسوزان نصیحت گر)

(۳) «گروه سوم»، ساکتان و بی طرفان بودند، که نه همگامی با گناهکاران داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می دادند. (گروه بی تفاوت) که در عذاب با گروه اول شریک اند.

اینها به نصیحت گران می گفتند: خود را خسته نکنید، چون حرف هایتان در فاسقان اثر ندارد و آن ها به هر حال جهنمی هستند. ولی ناهیان از منکر می گفتند: کار ما بی اثر نیست، حداقل آنکه ما نزد خدا معذوریم؛ و چه بسا آن ها به واسطه ی سخن ما دست بردارند و تقوا پیشه کنند.

□ (قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)

اندرز دهندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر اینکه شاید در دل گنه کاران مؤثر افتد و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند باید از پند و اندرز خودداری ننمایند، درحالی که معروف این است که شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است.

ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و ظائف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد کم کم به دست فراموشی سپرده می شود و بدعت ها جان می گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود هرچند اثری در گنه کاران نگذارد.

این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند: می خواهیم در پیشگاه «پروردگارتان» معذور باشیم، گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسئولیت دارید و این وظیفه تنها وظیفه ما نیست، وظیفه شما نیز است.

¢

فواید امر به معروف و نهی از منکر

در آیه ۵ و ۶ سوره ی مرسلات، خداوند به کسانی سوگند یاد می کند که ذکر خدا را به دیگران القا می کنند، چه برای اتمام حجت، چه برای تأثیر و هشدار. (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا عُذْرًا أَوْ نُذْرًا) در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، بیش از ده فایده برای امر و نهی، حتی در صورتی که اثر نکند، ذکر کرده ام که خلاصه اش را در اینجا بیان می کنیم تا شاید سکوت و ترس و بی تفاوتی در مقابل ترک معروف و عمل به منکر از بین برود:

- گاهی امر و نهی ما امروز اثر نمی کند، ولی در تاریخ، فطرت و قضاوت دیگران اثر دارد.

- چنان که امام حسین علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر شهید شد تا وجدان مردم در طول تاریخ بیدار شود.

- گاهی امر و نهی، فضا را برای دیگران حفظ می کند. چنان که فریاد اذان مستحب است، گرچه شنونده ای نباشد، ایستادن به هنگام قرمز شدن چراغ راهنمایی لازم است، گرچه ماشینی نباشد. زیرا حفظ قانون و فضای احترام به قانون، لازم است.

- گاهی امر و نهی ما، گناهکاران را از گناه باز نمی دارد، ولی گفتن های پی در پی، لذت گناه را در کام او تلخ می کند و لاقبل با خیال راحت گناه نمی کند.

- برای حفظ آزادی باید امر و نهی کرد، زیرا نگفتن، جامعه را به محیط خفقان و ترس و سکوت تبدیل می کند.

- امر و نهی برای خود انسان مقام آفرین است، گرچه دیگران گوش ندهند. قرآن می فرماید: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ) (فصلت: ۳۳)

- امر به معروف و نهی از منکر، اگر در دیگران اثر نکند، لاقبل برای خود ما یک نوع قرب به خداوند، تلقین و تمرین شجاعت و جلوه ی سوز و تعهد است.

- گاهی امرونی ما امروز اثر نمی کند، اما روزی که خلاف کار در بن بست قرار گرفت وجدانش بیدار شد، می فهمد که شما حق گفته اید؛ بنابراین اگر امروز اثر نکند، روزگاری اثر خواهد کرد.

- امرونی وجدان انسان را آرام می کند، انسان با خود می گوید که من به وظیفه ام، عمل کردم، این آرامش وجدان باارزش است، گرچه دیگران گوش ندهند.

- امریه معروف و نهی از منکر، سیره ی انبیاست، گرچه دیگران گوش ندهند. قرآن می فرماید: «وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ» (صافات: ۱۳) و یا بارها می فرماید: مردم سخنان و ارشادهای پیامبران را گوش نمی دادند و از آن ها روی می گرداندند؛ بنابراین ما نباید توقع داشته باشیم که همه به سخنان ما گوش بدهند.

- امریه معروف، یک اتمام حجت برای خلاف کار است تا در قیامت نگوید کسی به من نگفت، علاوه بر آنکه عذری هم برای گوینده است تا به او نگویند چرا نگفتی؟

- هنگام قهر الهی، آمرین به معروف نجات خواهند یافت. (آیه ی بعد به آن اشاره می کند) به هر حال، انبیا و اوصیا در راه امریه معروف و نهی از منکر شهید شدند تا حق گم نشود و از میان نرود، چنان که قرآن در آیاتی می فرماید: «يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ» (آل عمران: ۱۱۲)

- «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ» (بقره: ۶۱) و «يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ» (آل عمران: ۲۱) که از این آیات استفاده می شود، گاهی در امریه معروف باید تا مرز شهادت پیش رفت.

(* حضرت علی علیه السلام در نامه ای به نماینده ی خود، به خاطر حضورش در سر سفره ی اشراف او را توبیخ نمود. (۱) یعنی آن حضرت برای آنکه منش زهد به اشرافی گری کشیده نشود، فردی را فدای مکتب نمود.

‡ (سبت)

به معنای قطع و تعطیل کار برای استراحت و آرامش است که از آن تعبیر به تعطیلی می شود.

بنابراین «یوم السبت» یعنی روز تعطیل که برای یهود، روز شنبه بود و «يَوْمَ لَا يَسْتُرُونَ» یعنی روزی که تعطیل نمی کردند.

اینکه در قرآن در سوره «نبا» می خوانیم: «وَجَعَلْنَا نُومَكُمْ سُبَاتًا» (خواب شمارا مایه راحت شما قرار دادیم) نیز اشاره به همین موضوع است و روز شنبه را از این جهت «یوم السبت» نامیده اند که برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد، سپس این نام بر این روز باقی ماند.

‡ جمله (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ)

اشاره به آن است که آزمایش آن ها به چیزی بود که آن ها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایش ها همین گونه است، زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت، آزمایش مفهومی نمی داشت.

﴿ شُرْعًا ﴾

جمع «شارع»، به معنای ساحل و کنار آب است، روز شنبه که صید تعطیل بود، ماهیان خود را از عمق آب به ساحل می رساندند. بعضی نیز گفته اند مراد از «شُرْعًا» ماهیانی هستند که سر از آب بیرون آورده و خود را نشان می دهند.

﴿ شرایط امتحان الهی

گاهی آزمایش الهی، در صحنه هایی است که تمایلات انسان به اوج می رسد، چنان که در این آیه منع از صید و آزمایش در حالی است که ماهیان بیشتر خود را نشان می دهند، (تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ)

﴿ (أُمَّه مِنْهُمْ)

نشان می دهد که گروه دوم از گروه گنه کاران کمتر بودند زیرا از آن ها تعبیر به «قوما» شده است (بدون کلمه «منهم») در بعضی از روایات چنین می خوانیم که جمعیت شهر هشتاد و چند هزار نفر بود و از آن ها ۷۰ هزار نفر دست به گناه آلودند! (۱)

قسمت دوم: مردی که قانون سبت را شکست

در تورات آمده است: (۲)

– یک روز که قوم اسرائیل در بیابان بودند، یکی از آن ها برای جمع آوری هیزم در روز سبت، غافلگیر شد. پس او را گرفته، پیش موسی و هارون و دیگر رهبران بردند، آن ها او را به زندان انداختند زیرا روشن نبود که در این مورد چه باید کرد.

– خداوند به موسی فرمود: «این شخص باید کشته شود، تمام قوم اسرائیل او را در خارج از اردوگاه، سنگسار کنند تا بمیرد، پس او را از اردوگاه بیرون برده، همان طور که خداوند امر فرموده بود، او را کشتند»

۱- زرکشی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۵، آیات: ۳۲-۳۶

این نقشه مکان و محل زندگی اصحاب سبت را نشان می دهد





قسمت سوم: عذاب عصیانگران روز شنبه!

در قرآن آمده است:

(۱) «اما هنگامی که تذکراتی را که به آن ها داده شده بود فراموش کردند، (لحظه عذاب فرارسید و) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانی شان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم. (*) (آری)، هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آن ها گفتیم: «به شکل میمون هایی طردشده در آید!» (۱)

(۲) «به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید! ما به آن ها گفتیم: «به صورت بوزینه هایی طردشده در آید!» (*) ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم. (*)» (۲)

پس چو از نسیان نیامد سودمند

آنچه را که پند داده می شدند

ما رهاندیم آن کسان را که تمام

ناهیان بودند زان فعل حرام

هم گرفتیم آنکه استم کاره بود

بر عذابی سخت وانشان چاره بود

زان سبب کان قوم بودند از بتر

خود ز فرمان پا نهادندی به در

سرکشی کردند پس چون آن گروه

ز آنچه می بودند منهی زان وجوه

پس بگفتیم آن جماعت راعیان

که شما باشید خود بوزینگان

در چنان حالی که محرومید و دور

از عطا و رحمت رب الغفور (۳)

بد سه ماهی در میان آبگیر

دام افکندند صیادان به زیر
آنکه اعقل بد ره دریا گرفت
نیم عاقل اندر آن سکنی گرفت
داشت انسی سخت با آن آبگیر
لیک فضل عقل بودش در ضمیر
میل سوی آبگیرش خام کرد
عقل زد هی واقفش از دام کرد
خویشتن را مرده کرد و بازرس
سوی بحر افکند صیادش ز شست
و آنکه هیچ از عقل فرهنگی نداشت
پخته شد در آتش و ننگی نداشت
لاجرم عقل است آن فضلی که گفت
گر نباشد عقل با خواراست جفت
باز بشنو الذین اعتدوا
چون ز یوم السبت گرداندند رو
روز شنبه بر یهود آن بی فتور
روز تقوی بود و تعطیل از امور
بر عبادت تا کند از جان قیام
از پی جبران غفلت ها تمام
از پی اصلاح عمر رفته بود
روز جبران از عثور هفته بود

۱- اعراف: ۱۶۵-۱۶۶ (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزَابٍ بَيِّنٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (*). فَلَمَّا عَتَوْا
عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

٢- بقره: ٦٥-٦٦ (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ *) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلَفَهَا وَ مَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ)

٣- . صفى عيشاه، تفسير صفى، ص ٢٦٨

این عبادت بهر آن گردید وضع

اندر اوقات معین تا بنزع

زنگ غفلت تا شود از قلب دور

کآمد او را از مشاغل در ظهور

آن توجه وان صلوه معتدل

می زداید زنگ غفلت ها ز دل

شنبه شد ز آن روز طاعت بر یهود

تا کنند آن روز اصلاح وجود

حیلت آوردند حیلت ساز چند

بهر صید آن روز و کردند این پسند

لاجرم اوصاف روحانی تمام

سلب شد زان فرقه از نصّ کلام

تیرگی بر تیرگی افزوده شد

صورت اوصاف بد بنموده شد

مسخشان کرد آنکه صورت بند بود

صورت بوزینه آمد در نمود

شد مبدل ذاتشان از فعل دون

همچو نیلی کآن به قبیطی گشت خون

بس شکال آرد درین جا فلسفی

لیک بگذشت از بیان آن «صفی»

مسخ نوعی از تناسخ آمده است

و آن تناسخ بر دو قسم آمد به دست
هست یک قسم از دو قسمش نقل روح
پیش صوفی باطل است آن بالوضوح
قسم دیگر از حقیقت دان ظهور
در مقامی کوست لایق بی قصور
آن حقیقت در مجالی لایقه
جلوه گر گردد بدون عایقه
هست این حق گر تو باشی فیلسوف
باشدت بر فهم این معنی وقوف
هر صفاتی را کنی تکمیل آن
خود تو باشی صورت تمثیل آن
خصلت نیکو بود نیکو فری
ور بود بد هم تو آن را مظهری
پیشه بوزینه گیری در فعال
صورت بوزینه داری در مثال
عارفی کش دل بود آینه ای
بیندت بر صورت بوزینه ای
شاید ار پیغمبری ذی قدرتی
از تو در خارج نماید صورتی
وصفت آید در عیان آن و این
تا تو گردی عبرتاً للناظرین
گر بود آب زلالی منبعش

معدن کبریت یا خود مرجعش

ناید از وی در مقامی کار آب

بلکه باشد مستعد نار و تاب

گشته بر کبریت آثارش بدل

مسخ پس باشد بجا اندر محل

رفته وصف آدمی از وی ددیست

از حدود آدمیت معتدیست

تا فعالش چیست نزدیک خرد

سوی او گردد فعالش مسترد

اینکه بوزینه شدند آن قوم پست

ز آن بود که بر بشر او شبهه است

هر چه آدم می کند او در فعال

می کند تقلید از آن رو شد مثال

از زمان نقد خود وز خلق پیش

گفت می کن عبرت اندر حال خویش

آنچه مابین دو دست و پشت ماست

از گذشته و حال ما در مشت ماست

از پی پیشینیان در روزگار

گشته ایم از بهر عبرت آشکار

تا ز حال ما مضی گیریم پند

وز زمان نقد خود بی چون و چند

چشم عبرت بین اگر در صورتست

هر یک از ذرات عالم عبرتست

شرح آن از حد تقریرات بیش

گر ترا چشمی است عبرت کن ز خویش (۱)

نکته ها

ﷲ

(بئیس)

از «بأس»، به معنای شدید و «عَتَوَا»، به معنای عصیان و سرکشی است.

ﷲ (عتوا)

از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی خودداری از اطاعت فرمان است و اینکه بعضی از مفسران آن را تنها به معنی خودداری تفسیر کرده اند برخلاف چیزی است که ارباب لغت گفته اند.

ﷲ (کونوا) +

(بوده باشید) در اینجا یک فرمان تکوینی است، همانند: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (یس / ۲۸)

ﷲ (خاسی)

از ماده (خسأ) به معنی طرد و ذلت است، این تغییر در اصل به معنی راندن و طرد کردن سنگ آمده سپس در معنی وسیعتری که راندن توام با تحقیر باشد در موارد دیگر نیز به کار رفته است.

این واژه ابتدا برای طرد سگ بکار رفته، ولی سپس به طور عام استعمال شده است.

در آیه بجای «قرده خاسئه»، (خاسِئِينَ) فرموده که صفت برای جمع مذکر عاقل است،

شاید این استعمال برای آن است که جسم آنان تبدیل به بوزینه شده، نه روح و عقل انسانی آنان. زیرا در این صورت، عذاب بیشتری می کشند. هرچند که برخی، همانند مراغی در تفسیر خود، مراد از بوزینه شدن را یک تشبیه دانسته و گفته اند: این آیه نیز نظیر آیه ی «كَمَثَلِ الْجِمَارِ» و یا «كَالْأَنْعَامِ» است. یعنی مسخ معنوی آنان منظور است، نه مسخ صوری و ظاهری ولی در تفسیر اَطِيبُ الْبَيَانِ روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: خداوند هفت صدامت را در تاریخ به خاطر کفرشان، تغییر چهره داده و به سیزده نوع حیوان، تبدیل شده اند. (۲)

ﷲ جمله: (فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ)

کنایه از سرعت عمل است که با یک اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد.

و یا بر اساس آیه ی ۶۰ سوره مائده: جوانانشان به صورت بوزینگان و پیرانشان به صورت خوکان مسخ شدند.

پیرمردان سر جنبانان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند به میمون تغییر چهره دادند. (۳)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۹

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۷۸۷

۳- (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَبِيلِ السَّبِيلِ) یعنی: بگو (ای پیغمبر): آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و برخی از آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده و آن کس که بندگی طاغوت (شیطان) کرده. این گروه را (نزد خدا) بدترین منزلت است و آنها گمراه ترین مردم از راه راستند. (*)

عذابی است که اثر آن باقی و ظاهر باشد تا دیگران ببینند و عبرت بگیرند.

□ (لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا)

- امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا»، مردم زمان نزول بلا هستند و مراد از «مَا خَلْفَهَا»، امت های بعد از نزول اند که شامل ما مسلمانان نیز می شود.

‡ شروع قانون شکنی

در اینکه این جمعیت، قانون شکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفتگو است، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که نخست دست به حيله به اصطلاح شرعی زدند، در کنار دریا حوضچه هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه راه حوضچه ها را باز می کردند و ماهیان فراوان همراه آب وارد آن ها می شدند، اما به هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند راهشان را محکم می بستند، سپس روز یکشنبه شروع به صید آن ها می کردند و می گفتند خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید، ما هم صید نکرده ایم بلکه تنها آن ها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم! (۱)

بعضی از مفسران گفته اند آن ها روز شنبه قلاب ها را به دریا می افکندند، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند؛ و از بعضی از روایات دیگر برمی آید که آن ها بدون هیچ حيله ای با بی اعتنایی کامل روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند.

- ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد به این ترتیب که در آغاز از طریق حيله به اصطلاح شرعی - به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلاب ها - کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در نظر آن ها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت، کم کم روزهای شنبه علناً و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.

‡ نجات امر به معروف کنندگان از عذاب الهی

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنه کاران، ساکتان و اندرز دهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آن ها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود ناراحت شدند و گفتند ما از شهر بیرون می رویم، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقاً در همان شب کيفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت.

از آیات فوق چنین برمی آید که کيفر مسخ شدن، منحصر به گنه کاران بود زیرا می گوید: (فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ ...) (هنگامی که در برابر آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند ...) ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرز دهندگان از مجازات رهایی یافتند، زیرا می گوید: (أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ) (آن ها را که نهی از منکر می کردند رهایی بخشیدیم).

از مجموع این دو چنین استفاده می شود که هر دو گروه مجازات شدند، ولی مجازات مسخ، تنها مربوط به گنه کاران بود و مجازات دیگران احتمالاً هلاکت و نابودی همگانی بعد از مسخ چندروزه بوده است، زیرا مسخ شدگان چند

۱- زرکشی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲ (این سخن از ابن عباس نیز در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث نقل شده است)

روزی پس از مسخ شدن - طبق روایات - هلاک شدند و مسخ شدگان توالد و تناسلی نداشتند و به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله چند روزی بیشتر زنده نبودند. (۱)

ف مسخ جسمانی

از ظاهر آیه استفاده می شود که نه تنها خصلت آنان (روحی)، بلکه شکل ظاهری آنان نیز تبدیل به میمون شد (جسمانی).

- یکی از قدمای مفسرین به نام «مجاهد» نقل کرده است که مسخ به معنی «مسخ روحانی» و دگرگونی صفات اخلاقی است، به این معنی که صفاتی همانند میمون یا خوک در انسان های سرکش و طغیانگر پیدا شد و رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود در آن ها آشکار گشت.

علاوه بر مسخ روحانی مسخ جسمانی نیز محال نیست زیرا خدایی که با یک فرمان، آتش را بر حضرت ابراهیم گلستان می کند، می تواند موجودی را به موجود دیگر و انسانی را نیز میمون کند.

مسخ «یا به تعبیر دیگر» تغییر شکل انسانی به صورت حیوان «مسلماً موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است، البته «موتاسیون» و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی دیده شده است و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنانهاده شده، ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده صفات جزئی حیوانات است، نه صفات کلی، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی بر اثر «موتاسیون» تبدیل به نوع دیگر شود، بلکه خصوصیات از حیوان ممکن است دگرگون گردد و تازه جهش در نسل هایی که به وجود می آیند دیده می شود، نه اینکه حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری است خارق العاده.

اما بارها گفته ایم مسائلی برخلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسان ها سر می زند، هرچند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است) بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات، مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به انسان دیگر مانعی ندارد.

و همان طور که در بحث اعجاز انبیاء گفته ایم، وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه برخلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسان های استثنایی کراراً دیده ایم «بعضی از نویسندگان معاصر، با ذکر مدارک زنده ای نمونه های فراوانی از انسان ها یا حیوان های استثنایی را جمع آوری کرده اند که کاملاً جالب است از جمله کسانی که با انگشتان خود می توانستند خطوط را بخوانند!

یا بانویی که به فاصله دو ماه وضع حمل مجدد کرد و در هر نوبت دو فرزند به دنیا آورد! و یا کودکی که قلبش در بیرون قفسه سینه قرار داشت و بانویی که تا لحظه وضع حمل از بارداری بودن خود هیچ گونه اطلاعی نداشت! و مانند این ها. (۲)

۱- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه

۲- برای اطلاع از مدارک به کتاب «آیا صبح نزدیک نیست» صص ۸۴ - ۸۶ مراجعه نمائید.

و اینکه بعضی ایراد کرده اند که مسخ برخلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است، درست نیست، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکامل اند، نه آن ها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرایط این قانون به کنار رفته اند، فی المثل یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتباً رشد و نمو می کند اما اگر نقایصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نمو متوقف گردد بلکه رو به عقب برگردد و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجاً از دست بدهد. ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای از جمعیت های گنه کار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آن ها، آلوده به گناه شدند، لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ظاهر می شده است.

ف خلافتکاری زیرپوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق اشاره ای به حيله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است، ولی همان طور که اشاره کردیم، بسیاری از مفسران در شرح این آیات اشاره به داستان کندن «حوضچه ها» و یا نصب «قلاها» در دریا در روز شنبه کرده اند و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود، بنابراین مجازات و کیفر الهی که با شدت درباره این گروه جاری شد، نشان می دهد که چهره واقعی گناه هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن، دگرگون نمی گردد، حرام است، خواه صریحاً انجام گیرد، یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی.

آن ها که تصور می کنند، گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد در حقیقت خود را فریب می دهند و بدبختانه این کار در میان بعضی از بی خبرانی که خود را به دین منتسب می کنند، فراوان دیده می شود و همان است که چهره مذهب را در نظر افراد دورافتاده سخت بدنام کرده است.

عیب بزرگی که این عمل دارد - علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب - این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد که پس از انجام این گونه کارها کم کم آماده برای انجام گناهان به طور صریح و آشکار می شوند.

در نهج البلاغه می خوانیم که علی علیه السلام از پیامبر ص چنین نقل می کند: «روزی فرامی رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند، بر خدا منت می گذارند که دین دارند و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند. (یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع): (حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی حلال می شمردند، شراب را تحت عنوان نیبذ. (۱) و رشوه را به عنوان هدیه (و حق و حساب) و ربا را به نام بیع، برای خود حلال می پندارند) (۲) باید توجه داشت که انگیزه این گونه حيله ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی.

۱- «نیبذ» عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود می ریختند و چند روزی می گذاشتند و

سپس می نوشیدند گرچه رسماً شراب نبود، ولی بر اثر گرمی هوا مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد.

۲- نهج البلاغه آخر خطبه ۱۵۶

‡ اشکال مختلف آزمون های الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش، جمعیتی را موقتاً از این موضوع نهی کند تا مقدار فداکاری آن ها روشن شود و این یکی از اشکال امتحان خداوند است به علاوه روز شنبه در آئین یهود، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند، ولی ساحل نشینان «ایله» همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آن ها درس عبرتی برای آیندگان شد.

‡ دامنه مسخ در قیامت با توجه به خصوصیات روحی افراد

- (۱) شایعه سازان، به صورت میمون.
- (۲) حرام خواران، به صورت خوگ.
- (۳) رباخواران، واژگونه.
- (۴) قاضی ناحق، کور.
- (۵) خودخواهان مغرور، کر و لال.
- (۶) عالم بی عمل، در حال جویدن زبان خود.
- (۷) همسایه آزار، دست و پا بریده.
- (۸) خبرچین، آویخته به شاخه های آتش.
- (۹) عیاشان، بدبو تر از مردار.
- (۱۰) مستکبران، در پوششی از آتش. (۱)

قسمت چهارم: لباس منگوله دار برای یاد خدا

در تورات آمده است: (۲)

– خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که برای حاشیه ی لباس های خود منگوله هایی درست کنند. این حکمی است که باید نسل اندر نسل، رعایت شود. منگوله ها را با نخ آبی به لباس خود وصل نمایند.

– هدف از این قانون این است که: هر وقت منگوله ها را ببینید، احکام خداوند را به یاد آورده، از آن ها اطاعت کنید که در این صورت از من روگردان نخواهید شد و خواسته های دل خود را به جا نخواهید آورد. این قانون به شما یادآوری خواهد کرد که برای خدای خود مقدس باشید؛ زیرا من خداوند خدای شما هستم؛ که شمارا از مصر بیرون آوردم «

١- تفسير مجمع البيان و نور الثقلين و صافى، ذيل آيه ١٨ سوره نبأ

٢- سفر اعداد، اصحاح ١٥، آيات: ٣٧-٤١

قسمت پنجم: بررسی پیام های ۳ دسته آیات

۱. سوره اعراف: آیات ۱۶۳-۱۶۶

(وَسِئَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (*) وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبُّكُمْ ۖ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ (*) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَدَابِ بَيْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (*) فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) (**)(۱)

پیام ها

(۱) قانون شکنی نیاکان، نسل های بعدی را نیز شرمنده می کند. (وَسِئَلُهُمْ ...)

(۲) نقل خصلت های زشت نیاکان که به خاطر آن ها تنبیه شده اند، برای عبرت دیگران مانعی ندارد. (عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي ...)

(۳) ساحل نشینی و گذران زندگی از طریق ماهیگیری، در طول تاریخ بوده است. (كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ ...)

(۴) چهره ی واقعی گناه، با کلاه شرعی و حيله، عوض نمی شود. (ساختن حوضچه های کنار دریا برای صید روز بعد) (يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ)

(۵) ماهیان دریا، به اراده ی الهی قدرت تشخیص روزهای هفته و افراد صیاد را پیدا می کنند.

(تَأْتِيهِمْ) ... (لَا تَأْتِيهِمْ)

(۶) جلوه های دنیایی و مادی، یکی از آزمایش های الهی است. (كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ)

(۷) عده ای، نه خود موعظه می کنند و نه تحمل موعظه کردن دیگران را دارند. (وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ ...)

(۸) گناه بی تفاوتی خود را نباید با «خواستۀ الهی» توجیه کرد. (لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ)

(۹) بی تفاوت ها، به جای اعتراض به اهل گناه، به آمرین به معروف اعتراض می کنند. (لِمَ تَعِظُونَ)

(۱۰) در مقابل آنان که موعظه و تلاش تربیتی را بی اثر می دانند باید مقاومت کرد.

(لِمَ تَعِظُونَ) ... (قَالُوا مَعذِرَةٌ) زیرا باز نداشتن مردم از گناه، مسئولیت دارد و باید پاسخگو باشیم.

(۱۱) قضاوت عجولانه، ممنوع است. نمی توان گفت: خداوند این گروه را عذاب یا هلاک خواهد کرد، شاید پرهیزکار شوند. (مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ) ... (لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ)

(۱۲) نهی از منکر واجب است، یا برای اینکه افراد فاسق باایمان شوند، (لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ)

(۱۳) یا برای عذر داشتن خود انسان نزد خداوند. (مَعذِرَةٌ) (پس لازم نیست حتماً اثر کند تا بر ما واجب شود، زیرا ما مأمور به وظیفه ایم، نه

۱۴) مردان خدا، از اصلاح جامعه ناامید نمی شوند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی کنند. (وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)

۱- ترجمه: «و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود پرس! زمانی که آنها در روزهای شنبه، تجاوز (و نافرمانی) خدا می کردند همان هنگام که ماهیانشان، روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب)، آشکار می شدند اما در غیر روز شنبه، به سراغ آنها نمی آمدند این چنین آنها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می کردند! (*)» و (به یاد آر) هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند: «چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد، یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت؟! (آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند!)» گفتند: «این اندرزها، برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست بعلاوه شاید آنها (پذیرند و از گناه باز ایستند و) تقوا پیشه کنند!» (*) اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (لحظه عذاب فرا رسید و) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، بخاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم. (*) (آری)، هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم: «به شکل میمون‌هایی طرد شده در آید!» (*)»

۱۵) نهی از منکر، اگر سبب هدایت دیگران نشود، سبب نجات خود ناهیان می شود. (أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ)

۱۶) فراموشی، اگر در اثر بی توجهی و بی اعتنائی باشد کیفر دارد. (فَلَمَّا نَسُوا...)

۱۷) هر که راه موعظه را بر روی خود ببندد، راه قهر الهی را به روی خویش باز کرده است. (نَسُوا)، (أَخَذْنَا)

۱۸) نهی از منکر، یک وظیفه دائمی است. (يَنْهَوْنَ) (فعل مضارع نشان استمرار است)

۱۹) بی تفاوتان، ظالم اند. (الَّذِينَ ظَلَمُوا) در آیه ی قبل، بنی اسرائیل به سه دسته تقسیم شدند: متجاوزان، واعظان و سکوت کنندگان بی تفاوت. در این آیه سکوت کنندگان هم جزو ظالمانِ هلاک شده به حساب آمده اند، زیرا تنها ناهیان از منکر نجات یافتند. (أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ) (پس سکوت، هم ظلم و هم زمینه ی هلاکت است.)

۲۰) از بزرگ ترین و شدیدترین عذاب ها، سقوط از مرحله ی انسانیت است.

(بِعَذَابٍ بَیْسٍ)، (كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ)

۲۱) متجاوز، استحقاق از دست دادن انسانیت و مسخ شدن را دارد و کیفر مستکبر، طرد و تحقیر است.

(عَتَوْا)، (قِرَدَةً خَاسِئِينَ) آری، ملتی که در برابر قانون الهی گردنکشی کند، میمون وار از دیگران تقلید خواهد کرد.

۲۲) آنان که حکم خدا را با حيله، مسخ و دگرگون کنند، چهره شان مسخ می شود. بازیگر با دین، به صورت حیوان بازیگر (میمون) درمی آید. (كُونُوا قِرَدَةً)

۲) سوره ی بقره: آیات ۶۵-۶۶

(وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) (*) (فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) (**)

پیام ها

۱) از دانستی های تاریخ، عبرت بگیرید. (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ)

۲) کسی که حکم خدا را نسخ کند، خود را مسخ کرده است. تغییر و تحریف چهره دین، تغییر چهره انسانیت را به دنبال دارد. (اعْتَدُوا) (كُونُوا قِرَدَةً)

۳) استراحت و عبادت، باید جزء برنامه های رسمی باشد و هر کس زمان تعطیل و تفریح و عبادت را به کار مشغول شود، متجاوز است. (اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ)

۴) هر کس راه خدا را کنار بگذارد، بوزینه صفت، مقلد دیگران خواهد شد. (كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ)

در جهان طبیعت، تبدیل موجودی به موجود دیگر ممکن است. (كُونُوا قِرَدَةً)

۵) حیوانات، از رحمتِ خداوند دور نیستند، ولی حیوان شدن انسان، نشانه‌ی قهر و طرد الهی است.

(كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ)

۱) شکست‌ها و پیروزی‌ها باید برای آیندگان درس باشد. (نکالاً) (ما خَلَفَهَا)

۱- ترجمه: «به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید! ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزینه‌هایی طردشده درآید!» (*) ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان و پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم. (*)»

(۲) عبرت گرفتن و پندپذیری، نیازمند داشتن روحیه‌ی تقواست. (مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)

(۳) سوره مائده: آیه ۶۰

(قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مُتُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ) (*) (۱)

پیام‌ها

(۱) کیفرهای الهی عادلانه است و اگر گروهی به میمون و خوک تبدیل می‌شوند سزای عملکردشان است. (مُتُوبَةً)

(۲) اطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگان اند. (وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ)

(۳) بیان سرنوشت شوم بدکاران تاریخ یکی از روش‌های ارشاد و تبلیغ قرآن است. (جَعَلَ مِنْهُمْ ...)

(۴) حرمت شکن، حرمت ندارد. (أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ ...)

(۵) عقوبت سنگین برای انحراف سنگین است. ((بَشَرٌّ مِّنْ ذَلِكَ مُتُوبَةً)) ... (أَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ))

۱- ترجمه: بگو (ای پیغمبر): آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و برخی از آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده و آن کس که بندگی طاغوت (شیطان) کرده. این گروه را (نزد خدا) بدترین منزلت است و آنها گمراه‌ترین مردم از راه راستند. (*)

فصل دوم: داستان فتنه ی قارون (قورح در عبری) پسرعموی موسی در ۱۳ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

قرآن

سابقه ی

قارون قبل از مبارزات موسی با فرعون

۱

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

ایمان

آوردن ظاهری قارون به موسی

۲

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

قارون و جنون نمایش ثروتش!

۳

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

نصیحت دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل به قارون

۴

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

پاسخ قارون یاغی و ستمگر به واعظان

۵

قرآن

پاسخ کوبنده ی خداوند به قارون و قارون ها

۶

روایات

و تورات

فرمان

زکات (قانون عشریه) به بنی اسرائیل و ظاهر شدن چهره ی منافق قارون در پس این

امتحان (شورش قورح)

۷

-

قرآن

و روایات

نقشه ی قارون و خنثی شدن تصمیم

ناجوانمردانه ی او

۸

صفی

علیشاه

مولانا

منصور

حلاج

جامی

حافظ

فرّخی

ناصر خسرو

منوچهری

شمس

ظهیر

فاریابی

صائب

روایات

و تورات

عذاب

و مرگ قارون و یارانش

۹

صفی

علیشاه

انوری

سعدی

خاقانی

قرآن

عبرت

مردم از مرگ قارون

۹

صفی

علیشاه

قرآن

و عده ی

۱۱

روایات

و تورات

وقایع

پس از مرگ قارون

۱۲

غافر: ۲۳-۲۴

عنکبوت:

۳۹-۴۳

قصص: ۷۶-

۸۴

بررسی

پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

۱۳

قسمت اول: سابقه ی قارون قبل از مبارزات موسی با فرعون

موسی پس از نجات از شر سامری به شر دیگری در رابطه با قارون بن یصهْرین قاهت (پسرعمویش) دچار شد. (۱)

رسالت موسی علیه السلام از آغاز هم برای مبارزه با سه کس بود: فرعون، هامان، قارون.

در قرآن آمده است:

۱- «قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود!» (۲)

قصه قارون کنون آمد به پیش

بود او ابن عم موسی یا که خویش

پس بر ایشان خواست جوید برتری

در فساد او بود همچون سامری

ما عطا کردیم بر او بس ز گنج

که بد از حمل مفاتیحش به رنج

صاحبان قوت از حمل کلید

رنج می بردند بس بود آن مزید (۳)

نکته ها

□ علت بغی و ظلم قارون

آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید.

(*) از ابن عباس در تفسیر آیه (فَبَغِيَ عَلٰی قَوْمِهِ) آمده است: موسی هنگامی که در مصر به سر می برد قارون را حاکم بر بنی اسرائیل گردانیده بود اما وی در حق آن ها ظلم روا داشت. (۴)

□ «مفتاح»

جمع «مفتاح» (بر وزن مکتب) به معنی محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند، مانند صندوق هایی که اموال را در آن نگهداری می نمایند. به این ترتیب مفهوم آیه چنین می شود که قارون آن قدر طلا و نقره و اموال گران بها و قیمتی داشت که صندوق آن ها را، گروهی از

مردان نیرومند به زحمت جابجا می کردند.

□ «عصبه»

به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومندند و همچون اعصاب یکدیگر را گرفته اند روشن می شود که حجم جواهرات و اموال گران قیمت قارون چقدر زیاد بوده است. (بعضی می گویند «عصبه» به ده نفر تا چهل نفر می گویند).

□ جمله «تنوء»

از ماده «نوء» به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است.

۱- مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۲۵۲

۲- قصص ص: ۷۶ (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۸

۴- مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۲۵۴

و در مورد بارهای پُر و زنی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد!

۲- «و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند! (*) ما هر یک از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آن ها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فروگرفت و بعضی دیگر را در زمین فروبردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به آن ها ستم نکرد، ولی آن ها خودشان بر خود ستم می کردند! (*) مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده درحالی که سست ترین خانه های خانه عنکبوت است اگر می دانستند! (*) خداوند آنچه را غیر از او می خوانند می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است. (*) این ها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز دانایان آن را درک نمی کنند. (*)» (۱)

هم دگر قارون و فرعون عدو

باز آن هامان پر مکر و دورو

موسی او با بینات آشکار

سوی ایشان آمد از پروردگار

سرکشی کردند پس اندر زمین

می نبودند آن گروه از سابقین

پیشی اعنی تا که بر حکم خدا

باز گیرند از پی دفع قضا

پس گرفتیم آن کسان را بالتمام

که بیان شد بر گناه و انتقام

پس از ایشان بود بعضی غالباً

خود من ارسلنا علیه حاصبا

بر فرستادیم یعنی بی درنگ

سوی او بادی که در وی بود سنگ

هم بد از ایشان که بر وجهی شگفت

مر عذاب صیحه او را برگرفت

بعض دیگر را از ایشان هم چنین
منخسف کردیم ما اندر زمین
برخ دیگر را از ایشان بازهم
غرق فرمودیم در طوفان و یم
حق نکرد استم بر ایشان لیک خود
ظالمان بودند بر خود بی ز حد
داستان آن کسان که دوستان
جز خدا بگرفته اند از این و آن
در مثل باشند همچون عنکبوت
که فراگیرد ز بهر خود بیوت
سست تربیت آنچه بینی از بیوت
می نباشد خود ز بیت عنکبوت
نه ورا سقف است و دیوار و ستون
نه پناه از حرّ و برد اندر سکون
نیم بادی گر وزد او را برد
تار تارش جمله را از هم درد
هیچ اگر باشند دانا در عمل
هست با دینشان موافق این مثل
هر چه را جز حق تو گیری یار و دوست
همچو بیت عنکبوت آن حب اوست
حق بداند آنچه را خوانند باز
از هر آن چیزی جز او بی امتیاز

۱- عنكبوت: ۳۹-۴۳ (وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ) (*) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَمَّا كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (*) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ آلِهَةً أُوتِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (*) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (*) وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعُلَمَاءُ)

این مثل ها می زنیم از بهر ناس

غیر دانایان نفهمند از شناس (۱)

نکته ها

☪ قارون هم خدا را خواست هم خرما را

قارون همکار فرعونیان و در خط آن ها بوده؛ و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یک سو نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود و از سوی دیگر خزانه دار گنج های فرعون و اینجا است که پرونده قارون روشن تر می شود: فرعون برای اینکه بنی اسرائیل را به زنجیر کشد و تمام هستی آن ها را غارت کند یک نفر مرد منافق حيله باز و به اندازه کافی بی رحم، از میان بنی اسرائیل برگزید و زمام اختیار آن ها را به دست او سپرد تا به نفع دستگاه جبارش آن ها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشانند و از این رهگذر ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند.

قرائن نشان می دهد که بعد از نابودی فرعونیان مقدار عظیمی از ثروت و گنج های آن ها در دست قارون ماند و موسی علیه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعون را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

بعضی نیز عقیده دارند او بر گنج های نهفته یوسف آگاهی یافته بود. (۲)

به هر حال خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد و یا از طریق غارت گنج های او یا به گفته بعضی از طریق علم کیمیا و آگاهی بر فنون تجارت سالم، یا آشنایی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود... او مظهر ثروت توأم با غرور و خودخواهی و غفلت بود و فرعون مظهر قدرت استکباری توأم با شیطنت و هامن الگویی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود.

قارون تکیه بر ثروت و زینت و گنج ها و علم و دانشش کرد و فرعون و هامن تکیه بر لشکر و قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی عظیم در میان توده های ناآگاه. ولی «آن ها با اینهمه نتوانستند بر خدا پیشی گیرند و از چنگال قدرت او فرار کنند» (عنکبوت: ۳۹).

☪ نابودی قارون

خداوند فرمان نابودی قارون را به زمینی داد که مهد آسایش او بود و فرمان نابودی فرعون و هامن را به آبی که مایه حیات است، خدا برای نابودی آن ها لشکرهای آسمان و زمین را بسیج نکرد، بلکه آنچه مایه حیات آن ها بود فرمان مرگ آن ها را اجرا کرد!

☪ (سابقین)

جمع «سابق» به معنی کسی است که پیشی می گیرد و جلو می افتد و اگر می فرماید: آن ها پیشی نگرفتند مفهومی این است آن ها نتوانستند از قلمرو قدرت خدا با امکاناتی که در اختیار داشتند بگریزند و از عذاب الهی رهایی یابند، بلکه در همان لحظه ای که خداوند اراده کرد آن ها را به دیار عدم با ذلت و زبونی فرستاد.

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۶۵

۲- بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۸۹

برای تأکید این واقعیت که این ها همه گرفتار عکس العمل کارهای خویش شدند و محصولی را درو می کردند که بذر آن را خودشان پاشیده بودند، خداوند می فرماید: «خداوند هرگز به آن ها ظلم و ستم نکرد، آن ها بودند که بر خویشتن ستم کردند» (عنکبوت / ۴۰) آری مجازات این جهان و جهان دیگر بازتاب و تجسمی است از اعمال انسان ها، در آنجا که تمام راه های اصلاح و بازگشت را به روی خود ببندند.

خدا عادل تر از آن است که کوچک ترین ظلم و ستمی درباره انسانی روا دارد.

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات دیگر قرآن به روشنی اصل آزادی اراده و اختیار انسان را تثبیت می کند و این حقیقت را روشن می سازد که تصمیم گیری های همه جا از خود انسان است و خدا او را آزاد آفریده و آزاد خواسته است، بنابراین اعتقاد پیروان مکتب جبر که متأسفانه در میان مسلمان ها نیز وجود دارند با این منطق نیرومند قرآن ابطال می شود.

ﷲ تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت!

هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد، اما هیچ یک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست.

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه ها سقف ندارند اما لااقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند؛ اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، این ها همه از یک سو.

از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند. اگر نسیم ملایمی بوزد تارپودش را درهم می ریزد! اگر چند قطره باران بر آن بیارد آن را متلاشی می کند! کم ترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می سازد. حتی اگر گردوغبار بر آن بنشیند پاره پاره می شود و از سقف خانه آویزان می گردد.

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زبانی، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند. درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانی اش هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا. ولی در مقایسه با خانه های حیوانات و حشرات دیگر بی نهایت سست و بی دوام است. کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند تکیه آن ها بر تار عنکبوت است.

آن ها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آن ها بر تار عنکبوت است تخت و تاج فرعون ها، اموال بی حساب قارون ها، قصرها و گنج های شاهان، همه مانند تارهای عنکبوت است. بی دوام، سست، غیرقابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث. تاریخ نیز نشان می دهد که به راستی هیچ یک از این امور نمی تواند تکیه گاه انسان گردد. ولی آن ها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می کنند تکیه بر سد پولادین دارند.

ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است: خانه عنکبوت و تارهای او باینکه ضرب المثل در سستی است خود از عجایب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.

تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سرسوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود.

عنكبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد.

می گویند هر عنكبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند! بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکم تر

است! عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته! تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود.

علاوه بر عجایی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کاررفته، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است، اگر به خانه های سالم عنکبوت دقت کنیم منظره جالبی همچون یک خورشید با شعاع هایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ولی در مجموع سست تر از آن تصور نمی شود و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند.

با توجه به اینکه عنکبوت تنها یک نوع نیست بلکه بعضی از دانشمندان مدعی هستند که تاکنون بیست هزار نوع عنکبوت شناخته شده است! و هر کدام ویژگی هایی دارند عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک آشکارتر می شود.

﴿ اولیا ﴾

(جمع ولی) به جای «اصنام» و بت ها شاید برای اشاره به این نکته است که نه فقط معبودهای ساختگی که پیشوایان و رهبران غیر الهی نیز در همین حکم اند.

﴿ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾

مربوط به بت ها و معبودهای دروغین است، نه مربوط به سستی خانه عنکبوت، چراکه سستی آن را همه می دانند، بنابراین مفهوم جمله چنین است اگر آن ها از سستی معبودان و پایگاه هایی که غیر از خدا برگزیده اند باخبر بودند به خوبی می دانستند که این ها در سستی همانند تار عنکبوت اند.

﴿ هشدار تهدید آمیزی به مشرکان غافل و بی خبر

«خداوند آنچه را آن ها غیر از او می خوانند می داند» شرک آشکار آن ها و شرک مخفی و پنهانشان، هیچ یک بر خدا پوشیده نیست. «و او است قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق» (۴۲ عنکبوت).

اگر مهلت به آن ها می دهد، نه به خاطر آن است که نمی داند یا قدرتش محدود است، بلکه حکمت او ایجاب می کند که فرصت کافی دهد تا بر همه اتمام حجت شود و آن ها که شایسته هدایت اند، هدایت گردند.

قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید، هر که باشند و هر چه باشند، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوت اند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند.

قسمت دوم: ایمان آوردن ظاهری قارون به موسی

قارون بعد از پیروزی موسی بر فرعونیان ایمان اختیار کرد و به سرعت تغییر چهره داد و با زبردستی خاصی که ویژه این گروه است خود را در صف قاریان تورات و آگاهان بن اسرائیل جا زد، درحالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند. هنگامی که بنی اسرائیل در مسیر خود به بیت المقدس، چهل سال در بیابان تیه، ماندند، برای نجات خود از سرگردانی همواره به قرائت تورات و دعا و گریه اشتغال داشتند. قارون بسیار خوش صدا بود و تورات و دعاها را با صدای شیوای خود می خواند؛ و از علم و حکمت بهره ی وافری داشت به طوری که جمعیت بنی اسرائیل که به دو بخش شده بودند: موسی عهده دار قضاوت در یک بخش و قارون دادستان بخش دیگر بود. از طرفی موسی علیه السلام ریاست کشتارگاه و بیت القربان را به هارون بخشیده بود تا بنی اسرائیل هدایای خویش را برای قربانی به او بسپارند. هارون نیز هر قربانی را که برای ذبح به داخل کشتارگاه می برد آتش از آسمان فرود آمده و آن را طعمه خویش می ساخت. قارون به امتیازی که موسی به برادرش داده بود اعتراض کرد و از او خواست تا آن سمت را به او واگذارد؛ اما موسی گفت: این مسئولیت را بر اثر فرمان الهی به هارون بخشیده است و برای اثبات مدعای خویش چوب دستی های مختلفی را به یکدیگر بسته و در میان عبادتگاه بنی اسرائیل قرارداد و صبح که شد از میان آن عصاها فقط عصای هارون بود که بر آن برگ های سبز روید.

در قرآن آمده است:

۱- اما باوجود این معجزه باز «قارون موسی را به سحر و جادو متهم ساخت» (۱) و از او کناره گرفت.

موسی نیز به خاطر حسن قرابت میان آن ها از تعرض بیشتر به وی خودداری می ورزید.

ما فرستادیم موسی را یقین

با نشانی ها و سلطان مبین

جانب فرعون مردود شریر

هم دگر قارون و هامان وزیر

اختصاص این سه تن اندر بیان

هست زافزونی کفر از دیگران

پس بگفتند او بود در ادعا

ساحری کذاب نر راه خدا (۲)

وقتی که ماندگار شدن بنی اسرائیل به طول انجامید قارون از آن ها کناره گرفت و در مجالس مناجات و دعای آن ها شرکت نمی کرد. روزی موسی نزد او رفت و به او گفت: «اگر از جمعیت ما کناره بگیری مشمول عذاب الهی خواهی شد» (شاید آغاز انحراف قارون از اینجا شروع شد زیرا که صبر بر مصیبت آوارگی نداشت و ایمانش با شک و تردید همراه بود)

قارون گفتار موسی را به باد مسخره گرفت و موسی با ناراحتی از جدا شد. قارون به خدمتکارانش دستور داد که خاکستری را با آب تر کنند و به سروصورت موسی بریزند و آن ها این اهانت را به آن حضرت کردند و موسی قارون را نفرین کرد.

۱- غافر: ۲۴ - ۲۳ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ *) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)

۲- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۶۵۵

قسمت سوم: قارون و جنون نمایش ثروت!

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند، یک شاخه آن «جنون نمایش ثروت» است، آن ها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می برند، از اینکه سوار مرکب راهوار گران قیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گردوغبار بر صورت آن ها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می کنند! گرچه همین نمایش ثروت غالباً بلاى جانشان است زیرا کینه ها در سینه ها پرورش می دهد و احساسات را بر ضد آن ها بسیج می کند و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور طومار زندگی آن ها را درهم می پیچد و یا ثروتشان را بر باد می دهد!

ممکن است این کار جنون آمیز انگیزه ای مانند «تطمیع افراد طمع کار» و «تسلیم افراد سرکش» داشته باشد، ولی آن ها حتی بدون این انگیزه این عمل را انجام می دهند، این یک نوع هوس است نه برنامه و نقشه.

به هر حال قارون از این قانون مستثنا نبود، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد، قرآن در یک جمله در آیات مورد بحث آن را بیان کرده می فرماید:

۱- «(روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن ها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (۱)

پس به روز شنبه قارون شد برون

بر گروه خود به آئینی فزون

پس بگفتند آن کسانی که زیاد

بودشان رغبت به دنیا و اعتماد

از طریق غبطه یا لیت لنا

مثل آنچه یافت قارون از عطا

کاو ز دنیا باشدش بهره عظیم

هستش افزون ملک و مال و زر و سیم (۲)

نکته ها

⌘ تفاخر قارون

قارون با یک جمعیت چهارهزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت، درحالی که چهار هزار نفر بر اسب های گران قیمت با پوشش های سرخ سوار بودند کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت سوار بودند، لباس هایشان سرخ و همه غرق زینت آلات طلا! بعضی عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته اند و مسائل دیگری از این قبیل.

(*) از «خیمه» روایت شده است که کلید گنج های قارون آن قدر زیاد بود که بر شصت اشتر دست و پا سفید حمل می گردید سنگینی کلیدهای آهنین به حدی بود که مجبور شدند آن ها را از جنس چوب بسازند وقتی بلند کردن آن ها نیز مشکل گشت کلیدهایی از پوست گاو ساختند.

قارون به هرکجا که سفر می کرد کلیدهای خویش را نیز به همراه می برد او گاه با تکبر به همراه ثروت های بیشمارش سوار بر استرهای پیشانی سفید درحالی که بر آن ها زین های ارغوانی نهاده شده بود در برابر مردم ظاهر می گشت؛ و بر استرهای او پارچه های زردرنگ آویخته بودند و چهار هزار اسب سوار به همراه سه هزار کنیزک سیمین تن که همگی در لباس های سرخ و انواع زینت ها غرق گشته بودند قارون را همراهی می کردند.

۱- قصص ص: ۷۹ (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)

۲- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۹

﴿فی زینته﴾

گویای این حقیقت است که او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد و ناگفته پیدا است که مردی با این ثروت چه ها می تواند انجام دهد؟! در تواریخ داستان ها، یا افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است.

﴿برخورد مردم با تفاخر قارون﴾

اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیره کننده قلبشان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو که ای کاش به جای قارون بودند، حتی یک روز و یک ساعت و یک لحظه! چه زندگی شیرین و جذابی چه عالم نشاط انگیز و لذت بخشی؟ آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش! چه جاه و جلالی؟ و چه حشمتی تاریخ مثل او را به خاطر ندارد، این عظمت خدادادی است! ... و مانند این حرف ها؛ و آرزو داشتند تا بتوانند بسان اطرافیان قارون زندگی نمایند اما خداوند به موسی وحی فرستاد تا بنی اسرائیل را وادار نماید به چهارگوشه لباس خویش پارچه هایی سبز رنگ بدوزند تا بدین وسیله هر وقت در جامه خویش نگریستند خدای را به یاد آورند.

در حقیقت در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد، از یک سو قارون در وسط کوره قرار گرفته و باید امتحان خیره سری خود را بدهد و از سوی دیگر دنیاپرستان بنی اسرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته اند.

اما در مقابل این گروه عظیم گروه اندکی عالم و اندیشمند، پرهیزگار و باایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود در آنجا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی سنجیدند، کسانی که ارزش ها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند، کسانی که بر این گونه نمایش های مسخره همیشه لبخند تمسخرآمیز می زدند و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند آری گروهی از آن ها در اینجا بودند چنان که قرآن می گوید:

۲- «اما کسانی که علم و دانش به آن ها داده شده بود گفتند: «وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند.» (۱)

پس بر ارباب تمنا گفت چند

آنکه بودندی ز دانش بهره مند

ویل باد از این تمنا بر شما

بهرتر از این هاست پاداش خدا

بر کسی کو بر رسول و کردگار

بگردد هم باشد او شایسته کار

می نیابند این چنین توفیق را

جز شکیبایان صابر در بلا (۲)

١- قصص ص: ٨٠ (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُؤْتُوا الثَّوَابَ اللَّهُ خَيْرٌ لِمَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّئُهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ)

٢- . صفى عيشاه، تفسير صفى، ص ٥٥٩

حسرت نخوردن به مال دیگران

آن ها که در مقابل زرق و برق های هیجان انگیز و زینت های دنیا استقامت به خرج می دهند، آن ها که در برابر محرومیت ها مردانه می ایستند و در مقابل ناکسان سر فرو نمی آورند، آن ها که در بوته آزمایش الهی، آزمایش مال و ثروت و ترس و مصیبت، همچون کوه پابرجا می ایستند آری این ها لیاقت ثواب الهی را دارند.

مسلماً منظور از جمله (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل است که در میان آن ها مردان بزرگی همچون «یوشع» بودند... ولی جالب این است در برابر جمله (الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) که درباره گروه اول آمده، تعبیر به «الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الْآخِرَةَ» نمی کند بلکه تنها تکیه بر علم می کند، چرا که «علم» خمیرمایه و ریشه ایمان و استقامت و عشق به ثواب الهی و سرای آخرت است.

Φ ضمناً تعبیر به (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) پاسخ کوبنده ای است به قارون که خود را عالم می دانست.

قرآن می گوید: عالم این ها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است، نه تو خیره سر و مغرور! و به این ترتیب بازمی بینیم که ریشه همه برکات و خیرات به علم و دانش حقیقی بازمی گردد.

قسمت چهارم: نصیحت دانشمندان مؤمن بنی اسرائیل به قارون

در قرآن آمده است:

۱- «به خاطر بیاور زمانی را که قومش (مردانی دانشمند، پرهیزگار، هوشیار، نکته سنج و با شهامت) به او گفتند: این همه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر نداشته باش که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد» (۱)

۲- «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (۲)

یاد کن گفتند چون قومش ز پند

که مشو مغرور و شاد از مال چند

حق فرحناکان ندارد هیچ دوست

ز آن که غافل هر فرحناکی از اوست

می بجو در آنچه حق کردت عطا

تو سرای آخرت را بی خطا

بهره خود را فراموش از جهان

هم مکن از تندرستی و توان

کن تو نیکی بر عباد انسان که حق

بر تو نیکی کرد بی خوف و غلق

هم تبه کاری مجوی اندر زمین

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۳)

۱- قصص ص: ۷۶ (إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)

۲- قصص ص: ۷۷ (وَابْتَغِ فِيهَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكَ اللَّهُ الْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)

۳- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۸

۷ سرای آخرت را بطلب

اشاره به اینکه مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان، چیز بدی نیست، مهم آن است که بینیم در چه مسیری به کار می افتد و اگر به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوس بازی گردد، چه چیز از آن بدتر؟!

این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است: «من ابصر بها بصرته و من ابصر اليها اعمته»: «کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می کند و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند ناینایش خواهد کرد!» (نهج البلاغه، خطبه ۸۲) و قارون کسی بود که با داشتن آن اموال عظیم، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.

ﷲ سهم و بهره ات از دنیا

این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد، یعنی اموالی که جذب بدن او، یا صرف لباس و مسکن او می شود مقدار معینی است و مازاد بر آن به هیچ وجه قابل جذب نیست و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند.

مگر یک نفر چقدر می تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس بپوشد؟ چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن چند کفن با خود می تواند برد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانت دار آن ها!

(* و چه زیبا فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام: «یا بن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغيرک»: (۱) (ای فرزند آدم! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت به دست می آوری خزانه دار دیگران در مورد آن خواهی بود!)

(* تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد، (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد جایز است) و آن اینکه:

در معانی الأخبار از امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر جمله (وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) (۲) چنین آمده است: (لا تنس صحتک و قدرتک و فراغک و شابک و نشاطک أن تطلب بها الآخرة): (تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب!) و طبق این تفسیر جمله فوق هشدار می دهد که همه انسان ها که فرصت ها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذراست.

ﷲ نیکی به مردم

این نیز یک واقعیت است که انسان همیشه، چشم بر احسان خدا دوخته و از پیشگاه او هرگونه خیر و نیکی را تقاضا می کند و همه گونه انتظار از او دارد، در چنین حالی چگونه می تواند تقاضای صریح یا تقاضای حال دیگران را نادیده بگیرد و بی تفاوت از کنار همه این ها بگذرد؟! و به تعبیر دیگر همان گونه که خدا به تو بخشیده است به دیگران ببخش، شبیه این سخن را در آیه ۲۲ سوره نور در مورد عفو گذشت می خوانیم: (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُجْبُونَ أَنَّ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ): «مؤمنان باید عفو کنند و صرف نظر کنند آیا دوست نمی دارید خداوند

- ۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۹۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۴، ح ۲۸؛
- ۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۹۰، ح ۱۱؛ شیخ طوسی، امالی، ص ۳۰، ح ۳۱؛ حر عاملی، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۲۳

دیگر چنین می توان تفسیر کرد که گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصی اش نیاز به همه آن ندارد، عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می دهد که درخور برنامه های عظیم اجتماعی است؛ و این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنی اش این است که همه آن به تو تعلق ندارد بلکه توکل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند.

«نکند که این امکانات مادی تو را بفریبید و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری: هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد.

این نیز یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان گاه بر اثر جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جویی دست به فساد می زنند جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند همه چیز را در انحصار خود می گیرند، مردم را برده و بنده خود می خواهند و هرکسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می کنند و اگر نتوانند از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود او را منزوی می سازند و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می کشند.

ف اهداف اندرزگویان

۱. سعی کردند غرور قارون را درهم بشکنند.

۲. اخطار نمودند که دنیا وسیله است نه هدف.

۳. به او هشدار دادند که از آنچه داری تنها بخش کمی را می توانی مصرف کنی.

۴. این حقیقت را به او گوشزد کردند که فراموش نکن خداوند به تو نیکی کرده تو هم باید نیکی کنی و گرنه مواهبش را از تو خواهد گرفت.

۵. او را از فساد در ارض که نتیجه مستقیم فراموش کردن اصول چهارگانه قبل است بر حذر داشتند.

ف موضع اسلام در برابر مسئله ثروت

نباید از آنچه گفتیم این چنین استنباط شود که اسلام در برابر مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن مخالف است، نباید تصور کرد که اسلام، فقر را می پسندد و دعوت به فقر می کند و آن را وسیله کمالات معنوی می داند. بلکه به عکس اسلام به عنوان یک وسیله مؤثر و کارساز روی آن تکیه می کند در آیه ۱۸۰ سوره بقره از «مال» تعبیر به «خیر» شده است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: (نعم العون الدنيا على طلب الآخرة): (۱) دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت). بلکه آیات مورد بحث که شدیدترین مذمت را از قارون ثروتمند مغرور می کند شاهد گویایی بر این موضوع است، ولی اسلام ثروتی را می پسندد که به وسیله آن «ابتغاء دار آخرت» و طلب سرای دیگر شود، چنان که دانشمندان بنی اسرائیل به قارون گفتند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» اسلام ثروتی را می پسندد که در آن «أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» و نیکی به همگان باشد. اسلام ثروتی را مدح می کند که در آن «لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» تحقق یابد.

۱- این روایت از امام صادق نیز روایت شده، کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۷۳، ح ۱۴

بالآخره اسلام ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزش های انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون آمیز «تکاثر» نگردد و انسان را به «خود برتری» و «تحقیر دیگران» و حتی رویارویی با پیامبر خدا نکشاند.

وسیله ای باشد برای استفاده همگان، برای پر کردن خلأهای موجود اقتصادی، برای مرهم نهادن بر زخم های جانکاه محرومان و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان.

علاقه به چنین ثروتی با چنین هدف های مقدسی علاقه به دنیا نیست، علاقه به آخرت است، چنان که در حدیثی می خوانیم یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمتش آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقه مندیم (از این می ترسیم که دنیاپرست باشیم).

امام (که پاکی و تقوای آن مرد را می دانست) فرمود: با این ثروت دنیا چه می خواهی انجام دهی؟ در پاسخ عرض کرد: هزینه خود و خانواده ام را تهیه کنم و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم و حج و عمره بجا آورم امام فرمود: (لیس هذا طلبُ الدُّنیا هذا طلبُ الآخرة): این، دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است.

قسمت پنجم: پاسخ قارون یاغی و ستمگر به این واعظان دلسوز

در قرآن آمده است: قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شد چنین گفت:

۱- «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» (۱)

گفت من داده شدم نبود جز این

مال و اموالی که دارم این چنین

خود ز علمی کان بود نزدیک من

وان بود از عقل و رای نیک من

من ز اسرائیلیان آگه ترم

بر کتاب این مال را زان درخورم

یا که از کسب و فلاح و اتجار

یافتم این ملک و مال بی شمار

گفته اند او داشت علم کیمیا

کیمیا عقل است گر داری بها

عقل را باشد علامات و نشان

قارون گفت: این مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم! من که با علم و آگاهی در ایجاد آن دخالت داشته‌ام در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم! به علاوه لا بد خداوند مرا لایق این ثروت می‌دانسته که به من عطا کرده است راه مصرف آن را نیز به من یاد داده، از دیگران بهتر می‌دانم و لازم به دخالت شما نیست! و از همه این‌ها گذشته من زحمت کشیده‌ام، رنج برده‌ام، خون جگر خورده‌ام تا این ثروت را اندوخته‌ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند چرا زحمت نمی‌کشند؟ من مزاحم آن‌ها نیستم! و اگر ندارند چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند جمله «أُوتِيْتَهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي» را به هر یک از معانی سه گانه فوق یا به همه آن‌ها می‌توان تفسیر کرد.

۱- قصص ص: ۷۸ (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۹

این ها منطق های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آن ها را نصیحت می کنند اظهار می دارند.

نکته ها

ﷲ علم قارون چه بود؟

آیا به علم کیمیا، آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند؟ یا به علم تجارت و کشاورزی و فنون صنعت؟ و یا به علم مدیریت خاصش که توانسته بود از طریق آن این ثروت عظیم را به چنگ آورد؟ یا همه این ها؟ بعید نیست که مفهوم آیه معنی وسیعی داشته باشد و همه را شامل شود. (البته صرف نظر از اینکه علم کیمیا- علمی است که به وسیله آن می توان از مس و مانند آن طلا بسازند- افسانه است یا واقعیت).

ﷲ دیدگاه مولانا

ایشان می گوید: همیشه نمی توان به علوم خود اعتماد کرد؛ زیرا قارون که به علم خود مغرور بود؛ همان علم باعث گمراهی و هلاکتش شد؛ پس راه شناخت حق، شهود قلبی است و علوم ظاهری نه تنها نمی توانند واسطه ی معرفت حق شوند، بلکه گاه باعث گمراهی نیز می شوند:

چه کشید از کیمیا قارون بین

که فروبردش به قعر خود زمین

بو الحکم آخر چه بر بست از هنر

سرنگون رفت او ز کفران در سقر (۱)

علم چون آموخت سگ رست از ضلال

می کند در بیشه ها صید حلال

سگ چو عالم گشت شد چالاک زحف

سگ چو عارف گشت شد ز اصحاب کهف

سگ شناسا شد که میر صید کیست

ای خدا آن نور اشناسنده چیست

کور نشناسد نه از بی چشمی است

بلکه این ز آن است کز جهل است مست

نیست خود بی چشم تر کور از زمین

این زمین از فضل حق شد خصم بین

نور موسی دید و موسی را نواخت

خسف قارون کرد و قارون را شناخت

رجف کرد اندر هلاک هر دعی

فهم کرد از حق که یا أَرْضُ اِبلعی (۲)

کسی که از اسرار حق آگاهی ندارد و می خواهد حقایق الهی را به حیلها و تدبیرهای این جهانی خود مثل زند و برای کارهای خود توجیهی بیاورد؛ با این کار باعث ویرانی و نابودی خود می شود:

کی رسدتان این مثل ها ساختن؟

سوی آن درگاه پاک انداختن؟

آن مثل آوردن، آن حضرت است

که به علم سرّ و جهر او آیت است

این مثال آورد قارون از لجاج

تا فروشد در زمین با تخت و تاج (۳)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۳۳

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۷۸

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۶۴

قسمت ششم: پاسخ کوبنده ی خداوند به قارون و قارون ها

در قرآن آمده است:

۱- (آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد)، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند. (*)) (۱)

تو می گویی آنچه داری از طریق علم و دانشت داری، اما فراموش کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند، آیا توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند؟

پس پی توییخ او فرمود حق

او ندانست این خود آیا در نسق

که ز پیش از وی حق از اهل قرون

که ز وی بودند از هر ره فزون

قوت و جمعیت از وی بیشتر

بودشان هم ملک و مال و سیم و زر

تا چسان فرمود ایشان را هلاک

نیستشان مر عظم و لحم الا که خاک

هم نه پرسیده شوند آن مجرمان

از گناه خود که باشدشان نشان

یعنی از سیما شوند شناخته

هم به دوزخ بی سؤال انداخته (۲)

نکته ها

﷌ سخنان روشن ضمیران بنی اسرائیل به قارون

۱- آنها گفته بودند «ما آتاک الله ...» (خدا این مال و ثروت را به تو داده)

اما این بی ادب جسور با این سخن مقابله کرد و گفت: (آنچه را دارم از علم خویش دارم) اما خداوند در جمله بالا کوچکی قدر و قوت او را

در برابر اراده و مشیتش آشکار می سازد.

۲- هشدار دیگری به او (به هنگام نزول عذاب الهی، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند) اصلاً مجالی برای پرسش و پاسخ نیست، عذابی است قاطع و دردناک و کوبنده و ناگهانی.

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرارسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبر آلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان!

ﷲ منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده کدام سؤال است؟ در دنیا یا آخرت؟

بعضی از مفسران، اولی را انتخاب کرده اند و بعضی دومی را و مانعی ندارد که هر دو مراد باشد، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آن ها سؤالی نمی شود تا بخواهند پشت هم اندازی کنند و عذرتراشی نمایند و خود را بی گناه قلمداد کنند و هم در قیامت، چرا که در آنجا بدون سؤال همه چیز روشن است و به گفته قرآن، چهره ها خود گواهی بر وضع مجرمان می دهد! «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ» (رحمن: ۴۱) و به این ترتیب آیه مورد بحث هماهنگ

۱- قصص ص: ۷۸ (... أَوْ لَمْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ)

۲- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۵۹

با آیه ۳۹ سوره رحمان است که می فرماید: (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُشِئُ لَكَ عَنْ دُنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ): در آن روز از هیچ یک نه انسان و نه جن درباره گناهش سؤال نمی شود.»

﷔ در اینجا سؤال دیگری مطرح است که این تعبیر با آیه ۹۲ سوره حجر که می گوید: (فَوَرَّبُّكَ لَسْتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ) (قسم به پروردگارت که ما از همه آن ها سؤال می کنیم)، چگونه سازگار است؟ این سؤال را نیز از دو راه می توان پاسخ گفت:

نخست اینکه قیامت، مواقف متعددی دارد بعضی از مواقف سؤال می کنند، اما در بعضی از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال ندارد.

دیگر اینکه سؤال دو گونه است: «سؤال تحقیق» و «سؤال سرزنش» در قیامت نیاز به «سؤال تحقیق» نیست، چراکه همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، ولی «سؤال سرزنش آمیز» در آنجا وجود دارد که این خود یک نوع مجازات روانی برای مجرمان است. درست همانند سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟ و آیا جزای آن همه خدمت خیانت و فساد بود؟! (درحالی که هر دو از جریان ها باخبرند و منظور پدر سرزنش فرزند است).

قسمت هفتم: فرمان زکات به بنی اسرائیل و ظاهر شدن چهره ی منافق قارون در پس این امتحان

بین قارون و موسی دشمنی و جاروجنجال جدی نبود تا اینکه فرمان گرفتن زکات از طرف خداوند بر موسی صادر شد ...

روزی موسی نزد قارون رفت و از او مطالبه ی زکات نمود، آن هم زکات اندک، یعنی از هر هزار دینار نوع کالا، یک نوع.

قارون در آغاز از این دستور سرپیچی نکرد، ولی به خانه اش آمد و به حسابرسی پرداخت و متوجه شد که زکات مالش بسیار خواهد شد و حرص و دنیاپرستی باعث گردید که برای حفظ مال خود به یک آشوب ناجوانمردانه دست بزند.

از «خیشمه» روایت شده است هنگامی که ثروت قارون از اندازه گذشت قانون زکات در میان بنی اسرائیل وضع گشته بود موسی از این جهت نیز با وی مدارا نموده و از او خواست تا در ازای هر هزار دینار یک دینار و در برابر هر هزار گوسفند یک گوسفند را به عنوان زکات از مال خویش خارج سازد؛ اما او به پرداخت همین مقدار کم نیز رضایت نداد و از بنی اسرائیل خواست تا آن ها نیز اموال خویش را به عنوان زکات به موسی ندهند.

﷔

در تورات در مورد زکات آمده است: (۱)

- (از تمامی محصولاتان، هر ساله باید یک دهم را کنار بگذارید. این عشریه را بیاورید تا در محلی که خداوند، خدایتان به عنوان عبادتگاه خود، انتخاب خواهد کرد در حضورش بخورید.

- این شامل عشریه های غله، شراب تازه، روغن زیتون و نخست زاده ی گله ها و رمه هایان است. منظور از این کار، این است که پیاموزید همیشه خداوند را در زندگی خود احترام کنید. اگر مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه

خود انتخاب می کند به قدری دور باشد که به راحتی نتوانید عشریه های خود را به آنجا حمل کنید، آنگاه می توانید عشریه ی محصولات و رمه هایتان را بفروشید و پولش را به عبادتگاه خداوند ببرید.

- وقتی که به آنجا رسیدید، با آن پول، هرچه خواستید بخرید. (گاو، گوسفند، شراب یا مشروبات دیگر) تا در آنجا در حضور خداوند، خدایتان جشن گرفته، با خانواده ی خود به شادی پردازید.

- در ضمن لاوی های شهرتان را فراموش نکنید، چون آن ها مثل شما صاحب ملک و محصول نیستند. در آخر هر سه سال، باید عشریه ی تمام محصولات خود را در شهر خود جمع کنید تا آن را به لاوی ها که در میان شما ملکی ندارند و همچنین غریبان، بیوه زنان و یتیمان داخل شهرتان بدهید تا بخورند و سیر شوند. آنگاه خداوند، خدایتان شما را در کارهایتان برکت خواهد داد. (

ﷲ داستان شورش قورح، داتان و ابیرام نیز در تورات این گونه بیان شده: (۱)

- یک روز (در قادش برنیع) قورح پسر یصهار نوه ی قهات از قبیله ی لاوی، با داتان و ابیرام پسران الیاب و اون پسر فالت که هر سه از قبیله ی رئوبین بودند باهم توطئه کردند که علیه موسی شورش کنند.

- ۲۵۰ نفر از سران معروف اسرائیل که توسط مردم انتخاب شده بودند در این توطئه شرکت داشتند.

- ایشان نزد موسی و هارون رفته گفتند: «شما از حدّ خود تجاوز می کنید! شما از هیچکدام از ما بهتر نیستید. همه ی قوم اسرائیل مقدّس اند و خداوند باهمگی ما است؛ پس چه حقی دارید خود را در رأس قوم خداوند قرار دهید؟»

- موسی وقتی سخنان ایشان را شنید به خاک افتاد. سپس به قورح و آنانی که با او بودند گفت: «فردا صبح خداوند به شما نشان خواهد داد چه کسی به او تعلق دارد و مقدّس است و خداوند چه کسی را به عنوان کاهن خود انتخاب کرده است.

- ای قورح، تو تمام کسانی که با تو هستند فردا صبح، آتششان را گرفته، آتش در آن ها بگذارید و در حضور خداوند بخور در آن ها بریزید. آن وقت خواهیم دید خداوند چه کسی را انتخاب کرده است. ای پسران لاوی، این شما هستید که از حدّ خود تجاوز می کنید!»

- موسی به قورح و آنانی که با او بودند گفت: «ای لاوی ها گوش دهید. آیا به نظر شما این امر کوچکی است که خدای اسرائیل شما را از میان تمام قوم اسرائیل برگزیده است تا درخیمه ی مقدّس خداوند کار کنید و به او نزدیک باشید و برای خدمت به قوم در حضور آن ها بایستید؟ آیا این وظیفه را که خداوند فقط به شما لاوی ها داده است ناچیز می دانید که اکنون خواهان مقام کاهنی هم هستید؟ با این کار درواقع به ضد خداوند قیام کرده اید. مگر هارون چه کرده است که از او شکایت می کنید؟»

- بعد موسی به دنبال داتان و ابیرام پسران الیاب فرستاد، ولی آن ها نیامدند و در جواب گفتند: «مگر این امر کوچکی است که تو ما را از سرزمین حاصلخیز مصر بیرون آوردی تا در این بیابان بی آب و علف از بین ببری و

حالا- هم خیال داری بر ما حکومت کنی؟ از این گذشته، هنوز که ما را به سرزمین حاصلخیزی که وعده داده بودی نرسانیده ای و مزرعه و تاکستانی به ما نداده ای چه کسی را می خواهی فریب دهی؟ ما نمی خواهیم بیاییم»

قسمت هشتم: نقشه ی قارون و خنثی شدن تصمیم ناجوانمردانه ی او

قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و برایشان سخنرانی نمود و گفت: «ای بنی اسرائیل موسی شما را به هر چیزی دستور داد، از او اطاعت کردید، ولی اینک می خواهد (به عنوان زکات) اموال و ثروت شما را از دستان خارج کند»

جمعیتی از بنی اسرائیل فریب این سخنرانی را خوردند و گفتند: «ای قارون تو سرور و بزرگ ما هستی، ما مطیع تو هستیم هرگونه تو دستور دهی اطاعت می کنیم.»

قارون به چند نفر گفت: «به شما دستور می دهم فلان زن بی عفت را به اینجا بیاورید و با او قرار بگذارید (تا او در مقابل فلان مبلغ رشوه) در انظار مردم بگوید: «موسی بامن زنا کرد»

آن ها نزد آن زن رفتند و قراردادی در این مورد با او بستند و آن زن نیز قبول کرد.

تا اینکه روزی قارون بنی اسرائیل را در یکجا جمع کرد و سپس نزد موسی آمد و گفت: «ای موسی! قوم تو برای استماع سخنرانی و موعظه ی شما، اجتماع کرده اند.»

در روز موعود موسی بر فراز منبری به اندرز مردم مشغول بود و بعضی از قوانین حدود و قصاص را شرح می داد از آن جمله می گفت: ای بنی اسرائیل!

کسی که دزدی کند دستش را جدا می کنیم،

هر کس که تهمتی ناروا زند هشتاد ضربه تازیانه خواهد خورد

و کسی که بدون داشتن زن زنا نماید صد ضربه خواهد خورد

و هرگاه مردی که دارای همسر است زنا نماید او را سنگسار خواهیم کرد تا جان دهد.

ناگهان قارون در میان جمعیت فریاد زد: «اگرچه زنا کار خودت باشی؟»

موسی گفت: «اگرچه خودم باشم.»

قارون گفت: «بنی اسرائیل می گویند: «تو با فلان زن روسپی زنا کرده ای»

موسی گفت: «آن زن را به اینجا بیاورید اگر گفت با من زنا کرده، سخن او را بگیرید و مرا سنگسار کنید» عده ای رفتند و آن زن را آوردند.

موسی علیه السلام که خود را در معرض تهمتی بس بزرگ دید آن زن را به تورات و آیات الهی قسم داد تا لب گشوده و به بی گناهی او اقرار نماید؛ و موسی به او رو کرد و گفت: «ای زن! آیا من با تو زنا کرده ام؟! آن گونه که این قوم می گویند؟! به لطف خداوند آن زن

دگرگون شده و با خود گفت: این بهترین فرصت است تا از خداوند درخواست توبه نموده و حقیقت را فاش کنم.

زن گفت: «نه آن‌ها دروغ می‌گویند، آن‌ها با من قرارداد بستند که این نسبت دروغ را به تو بدهم»، این‌ها از من دعوت کردند و پاداش سنگینی قراردادند که تو را متهم کنم، ولی گواهی می‌دهم که تو پاکی و رسول‌خدایی! در روایت دیگری آمده است که آن زن گفت: وای بر من، من هر کار خلافی را کرده‌ام اما تهمت به پیامبر خدا نزده‌ام و سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند نشان داد و گفتی‌ها را گفت.

لحظه ای بعد همه چیز روشن گشت و موسی سجده کنان در برابر خداوند به شکرگزاری مشغول گشت. (گویا آن زن نیز به پیش بینی موسی و سخنان قبل از تهمت زدن به موسی که توسط خود موسی ایراد گردیده بود جرقه یا ایمان دلش را روشن کرده بود و بدین خاطر خدا را شکر کرد که فریب وسوسه ی پول قارون را نخورد و حقیقت را بر زبان جاری ساخت) و در اینجا بود که خداوند مجازات قارون زشت سیرت و منافق را صادر کرد.

قسمت نهم: عذاب و مرگ قارون و یارانش

خداوند بر قارون و آن جمعیت همدستش غضب کرد و فرمان «خسف» (فرورفتن در زمین) را در اختیار موسی علیه السلام قرارداد و به موسی فرمود: «به زمین فرمان بده تا قارون و خانه اش را در کام خود فروبرد» موسی از خداوند خواست تا عذابش را بر وی نازل گرداند...

آن روز قارون در میان قصر خود نشسته بود که ناگهان مشاهده کرد درب به اراده موسی باز شده و آن حضرت به طرف وی می آید. چیزی نگذشت که قصر عظیم قارون منهدم گشت و موسی به زمین گفت: «آن ها را بگیر» و زمین آن ها را تا ساق پایشان گرفت.

صدای ناله و استغاثه قارون به هوا برخاست. او موسی را هفتاد بار به قرابتی که میانشان بود قسم داد اما سخنان وی هیچ تأثیری در موسی ننهاده؛ و بار دیگر موسی به زمین گفت: «آن ها را بگیر» و زمین آن ها را تا گردن هایشان گرفت. آن ها ناله و گریه می کردند و به موسی التماس می نمودند که به آن ها رحم کند. ولی موسی برای آخرین بار به زمین گفت: «آن ها را بگیر» و زمین همه ی آن ها را در کام خود فروبرد.

در قرآن آمده است:

۱- «سپس ما، او خانه اش را در زمین فروبردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد.» (۱)

پس فروبردیم او را از کمین

با سرا و گنج و مالش در زمین

پس گروهی هیچش از یاران نبود

تا که بتوانند از او یاری نمود

یا عذابی را از او دارند باز

دون آن قدرت نمای کارساز

هم نبود او تا ز موسی در مقام

زانچه با او کرد بکشد انتقام

یا نبند زان آن که بتواند نمود

از خود او دفع عذابی در حدود (۲)

مسلم است که در آن قصر قارون تنها نبود، او اطرافیانش، او هم سنگرانس او یاران ظالم و ستمگرش همه در اعماق زمین فرورفتند.

و نه جیره خوارانش و نه دوستان صمیمی اش و نه اموال و ثروتش، هیچ یک او را از چنگال عذاب الهی نجات ندادند و همه به قعر زمین فرورفتند!

۱- قصص ص: ۸۱ (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۶۰

سپس خداوند به موسی وحی کرد: «به التماس آن ها توجه و ترحم نکردی ولی اگر آن ها به من استغاثه می کردند من جواب مثبت به آن ها می دادم.» (۱)

آنگاه آن حضرت به خداوند عرضه داشت: پروردگارا اگر قارون مرا به ذات مقدس تو قسم داده بود یقیناً اجابتش می کردم.

اما باری تعالی که از این کار موسی خوشنود نبود خطاب به او گفت: بدان اگر من جای تو بودم دعوتش را پذیرا می گشتم.

(*) قتاده می گوید: بعد از مرگ قارون در میان مردم شایع گشت که موسی وی را به خاطر دستیابی بر ثروت بیکرانیش به هلاکت رسانده است کمی بعد با نفرین موسی تمام قصر و ثروت های قارون در سینه زمین فرورفت تا پیامبر خدا از این تهمت ناروا مبرا گردد. (۲)

۷ در تورات آمده است: (۳)

موسی به قورح گفت: «تو تمامی یارانت فردا صبح به حضور خداوند بیایید، هارون نیز اینجا خواهد بود. فراموش نکنید آتشدان ها را با خودتان آورده، روشن کردند و بخور بر آن ها گذاشتند و با موسی و هارون کنار در ورودی خیمه ی عبادت ایستادند.

در این بین، قورح تمامی قوم اسرائیل را علیه موسی و هارون تحریک کرده بود و همگی آن ها نزد در خیمه ی عبادت جمع شده بودند.

حضور پر جلال خداوند بر تمام قوم اسرائیل نمایان شد.

– خداوند به موسی و هارون فرمود: «از کنار این قوم دور شوید تا فوراً آن ها را هلاک کنم» ولی موسی و هارون رو به خاک نهاده، عرض کردند: «ای خدایی که خدای تمام افراد بشر هستی، آیا به خاطر گناه یک نفر، نسبت به تمامی قوم خشمگین می شوی؟»

– خداوند به موسی فرمود: «پس به بنی اسرائیل بگو که از کنار خیمه های قورح و داتان و ابیرام دور شوند» پس موسی درحالی که رهبران اسرائیل او را همراهی می کردند، به سوی خیمه های داتان و ابیرام شتافت. او به قوم اسرائیل گفت: «از اطراف خیمه های این مردان بدکار دور شوید و به چیزی که مال آن هاست دست نزنید مبادا شریک گناهان ایشان شده، با ایشان هلاک شوید.»

پس قوم اسرائیل از اطراف خیمه های قورح و داتان و ابیرام دور شدند.

داتان و ابیرام با زنان و پسران و اطفال خود از خیمه هایشان بیرون آمده، دم در ایستادند.

– موسی گفت: «حال خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا تمامی این کارها را انجام بدهم و اینکه به اراده ی خودم کاری نکرده ام.

اگر این مردان به مرگ طبیعی یا در اثر تصادف یا بیماری بمیرند، پس خداوند مرا نفرستاده است.

۱- اقتباس از تاریخ طبری، ج ۱، صص ۲۶۲ - ۲۶۵؛ قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۴

۲- ثعلبی، عرائس، ص ۱۱۹؛ مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

۳- سفر اعداد، اصحاح ۱۶، آیات: ۱۶ - ۵۰

امّا اگر خداوند معجزه ای نموده، زمین باز شود و ایشان را با هرچه که دارند ببلعد و زنده به گور شوند، آن وقت بدانید که این مردان به خداوند اهانت کرده اند.»

به محض این که سخنان موسی تمام شد، ناگهان زمین زیر پای قورح و داتان و ابیرام دهان گشود و آن ها را با خانواده ها و همدستانی که با آن ها ایستاده بودند، همراه با داروندارشان فرورد.

پس به این ترتیب، زمین بر ایشان به هم آمد و ایشان زنده به گور شدند و از بین رفتند.

اسرائیلی هایی که نزدیک آن ها ایستاده بودند، از فریاد آن ها پا به فرار گذاشتند، چون ترسیدند زمین، ایشان را هم به کام خود فرورد.

سپس آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن ۲۵۰ نفری را که بخور تقدیم می کردند، سوزانید.

– خداوند به موسی فرمود: «به العازار پسر هارون کاهن بگو که آن آتشدان ها را از داخل آتش بیرون آورد، چون آن ها وقف خداوند شده، مقدّس می باشند... او باید خاکستر آتشدان های این مردانی را که به قیمت جان خود گناه کردند دور بیزد. بعد آتشدان ها را درهم کوبیده، از آن ورقه ای برای پوشش قربانگاه درست کند، زیرا این آتشدان ها مقدّس اند.

این پوشش قربانگاه برای قوم اسرائیل، خاطره ی عبرت انگیزی خواهد بود.»

پس العازار کاهن، آن آتشدان های مفرغی را گرفته در هم کوبید و از آن ورقه ای فلزی برای پوشش قربانگاه ساخت تا برای قوم اسرائیل عبرتی باشد که هیچ کس، غیر از نسل هارون، جرئت نکند در حضور خداوند بخور بسوزاند، مبادا همان بلایی بر سرش آید که بر سر قورح و طرفدارانش آمد.

بدین ترتیب دستورات خداوند به موسی، عملی گردید. امّا فردای همان روز، بنی اسرائیل دوباره علیه موسی و هارون زبان به شکایت گشودند و گفتند: «شما قوم خداوند را کشته اید»

ولی وقتی آن ها دور موسی و هارون را گرفته بودند، ناگهان ابر، خیمه ی عبادت را پوشاند و حضور پُر جلال خداوند نمایان شد.

– موسی و هارون آمدند و کنار در خیمه ی عبادت ایستادند و خداوند به موسی فرمود: «از کنار این قوم دور شوید تا فوراً آن ها را نابود کنم.» ولی موسی و هارون در حضور خداوند به خاک افتادند.

– موسی به هارون گفت: «آتش دان خود را برداشته، آتش از روی قربانگاه در آن بگذار و بخور بر آن بریز و فوراً به میان قوم ببر و برای ایشان کفّاره کن تا گناهانشان آمرزیده شود، زیرا غضب خداوند بر ایشان افروخته و بلا شروع شده است.»

هارون مطابق دستور موسی عمل کرد و به میان قوم شتافت، زیرا بلا شروع شده بود، پس بخور بر آتش نهاد و برای ایشان کفّاره نمود. او بین زندگان و مردگان ایستاد و بلا- متوقف شد. باین حال علاوه بر آنانی که روز پیش با قورح به هلاکت رسیده بودند ۱۴۷۰۰ نفر دیگر هم مردند.

هارون نزد موسی به در خیمه ی عبادت بازگشت و بدین ترتیب بلا رفع شد.

ﷲ آری هنگامی که طغیان و سرکشی و تحقیر مؤمنان تهیدست و توطئه بر ضد پیامبر پاک خدا، به اوج خود برسد، دست قدرت الهی از آستین بیرون می آید و به حیات طغیانگران پایان می دهد، چنان آن ها را درهم می کوبد که زندگی آن ها عبرتی برای همگان می گردد.

‡ مسئله «خسف»

به معنی فرورفتن و پنهان گشتن در زمین است، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هایی را در کام خود فرو بلعیده است، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود، طعمه اصلی او فقط قارون و گنج های او بود.

عجبا! فرعون در امواج نیل فرو می رود و قارون در اعماق زمین، آبی که مایه حیات است مأمور نابودی فرعونیان می شود و زمینی که مهد آرامش است گورستان قارون و قارونیان.

‡ دیدگاه مولانا

قارون نمونه ی یک فرد ثروتمند مترف و منکر است که مولانا برای بیان لطف حق از داستان وی بهره می گیرد و می گوید: خداوند آن چنان بخشنده است که مال و ثروت بی شمار به قارون کافر نعمت می دهد، پس به کسی که به او روی آورد چه نعماتی خواهد داد؟!

آن که معرض را ز زر قارون کند

رو بدو آری به طاعت چون کند (۱)

مولانا بار دیگر از این ماجرا نیز سود برده، به این نکته اشاره می کند که:

عوامل و اسباب این جهان هرچه می کنند به اراده ی حق و فعل حق است:

خاک قارون را چو فرمان در رسید

با زر و تختش به قعر خود کشید (۲)

در این جهان مادی هر چیزی خاصیتی و کاربردی دارد؛ اما اگر مشیّت حق ایجاب کند، پدیده ها به ضد خود بدل می شوند تا جنگ ها را فیصله دهند.

اعجاز پیامبران این گونه ابزارها را به کار گرفت و این عوامل مأمور پروردگار شدند تا دو روح نیکان و بدان، بدانند که حق با کدام است؟ (۳)

هم نکر سازید بر قارون ز کین

در حلیمی این زمین پوشید کین

تا حلیمی زمین شد جمله قهر

برد قارون را و گنجش را به قعر (۴)

این انتساب ادراک و شعور به جمادات که دنیای عارف را سراپا در نور معرفت مستغرق می سازد در مثنوی مکرر هست و حاکی از توجه

مولانا به امکان وجود مراتب تکامل، مادون انسان؛ اما به هرحال طلایه ی وجود انسان هستند و بعضی متفکران جدید هم به نظیر این نظریه قائل شده اند، باری مولانا به مناسبت ذکر ارتباط عناصر با حق و این که آن ها با حق زنده اند و با خلق مرده اند خاطر نشان می کند « (۵) که خاک به فرمان خدا قارون را فرومی برد و نابود می کند، پس جمادات به قدرت حق شنوا و بینايند، محرمی می خواهد تا این حقایق را درک کند:

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۰۷

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۱

۳- استعلامی، شرح مثنوی، ج ۶، ص ۳۴۲

۴- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۰۱۹

۵- زرین کوب، نردبان شکسته، ص ۳۳۹

خاک قارون را چو ماری در کشد

استن حنانه آید در رشد

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم (۱)

باد را دیدی که با عاد آنچه کرد

آب را دیدی که در طوفان چه کرد

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین

و آنچه با قارون نمودست این زمین (۲)

این زمین را گر نبودی چشم جان

از چه قارون را فروخورد آن چنان (۳)

بنا بر همین نظریه معتقد است که «عدم معرفت و کژ فهمی از کوردلی ناشی می شود نه از فقدان چشم ظاهری» (۴) زیرا که انسان ها از جهل و نادانی از معرفت حقیقی بی خبرند؛ اما زمین با عنایت حق توانست قارون را از موسی تشخیص دهد و در خود فرو بلعد.

چون زمین دانیس دانا وقت خسف

در حق قارون که قهرش کرد و نسف (۵)

یار نیکت رفت بر چرخ برین

یار فسقت رفت در قعر زمین

تو بماندی در میانه آن چنان

بی مدد چون آتشی از کاروان

دامن او گیر ای یار دلیر

کاو منزّه باشد از بالا و زیر

نی چو عیسی سوی گردون برشود

نی چو قارون در زمین اندر رود

با تو باشد در مکان و بی مکان

چون بمانی از سرا و از دکان (۶)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی:

از تعلق گشت قارون زیر زمین

وز تجرد رفت عیسی جانب چارم سما (۷)

آن را که زیر زمین کشد درون

نی موسی اش آورد برون نی هارون

چون قارون فاسد شده را ز روزگار وارون

لا یمکن أن یصلحه العطارون (۸)

گنج قارون که فرو می شود از قهر هنوز

خواننده باشی که هم از غیرت درویشان است (۹)

تا خواسته با قارون در خاک نهان است

بدخواه و بداندیشش در خاک نهان باد (۱۰)

۱- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۸۷

۲- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۵۹۰

۳- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۶۱

۴- دلیل آفتاب، ص ۴۷۹

۵- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۷۹

۶- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۵۸

۷- . دیوان منصور حلاج، ص ۶

۸- . دیوان جامی، ص ۷۷۰

۹- . دیوان حافظ، ص ۳۲

۱۰- . دیوان فرخی، ص ۳۶

گویی کز زیرخاک تیره برآمد

گنج به سر نهاده صورت قارون (۱)

بر هوا رفتی چو عیسی بی معجز

یا چو قارون به زمین وین نبود جایز (۲)

فروش در زمین سرما چو قارون و چو

ظلم او

برآمد از زمین سوسن چو تیغ آبدار ای دل (۳)

قارون هلاک گشت و هنوز از غرور او

آید به گوش طالب دنیا صدای گنج (۴)

سر بر آورد از زمین در عهد ما بی حاصلان

تخم قارونی که موسی پیش از این در خاک کرد (۵)

قسمت دهم: عبرت مردم از مرگ قارون

تماشاچیان دیروز را که از مشاهده جاه و جلال قارون به وجد و سرور آمده بودند و آرزو می کردند که ای کاش برای همیشه یا لااقل یک لحظه به جای او بودند.

در قرآن آمده است:

۱- «و آن ها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!» (۶)

صبح کردند آن کسان که روز پیش

حسرت قارونشان می بود پیش

و یکان الله بگفتند از عجب

این کلام است از تعجب در عرب

می گشاید بر عبادش رزق تنگ

می نماید چون که خواهد بی درنگ

گر نبودی آنکه حق منت نهاد

خود بما که مال دنیا مان به داد

در زمین بردند هم ما را فرو

منتی باشد خود این بر ما از او

می نماید بر صواب این حال و کار

که نکردند اهل کفر آن رستگار (۷)

امروز بر ما ثابت شد که هیچ کس از خود چیزی ندارد، هر چه هست از ناحیه او است، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعی دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا است. او با همین ثروت ها افراد و اقوام را به

۱- دیوان ناصر خسرو، ص ۴۰۲

۲- دیوان منوچهری، ص ۲۰۴

۳- کلیات شمس، ص ۱۲۵۹

۴- دیوان ظهیر فاریابی، ص ۲۰۳

۵- دیوان صائب، ج ۳، ص ۱۱۶۷

۶- قصص ص: ۸۲ (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَن مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيَكَآنَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ)

۷- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۶۰

آزمایش می کشد و نهاد و سیرت آنان را آشکار می سازد. سپس در این فکر فرورفتند که اگر دعای مصرانه آن ها دیروز به اجابت می رسید و خدا آن ها را به جای قارون می گذاشت، امروز چه خاکی بر سر می کردند؟

لذا در مقام شکر این نعمت برآمدند و گفتند: «اگر خداوند بر ما منت نگذارد، ما را هم به قعر زمین فرو می برد!» «ای وای! مثل اینکه کافران هرگز رستگار نمی شوند»

الآن حقیقت را با چشم خود می بینیم و نتیجه غرور و غفلت و سرانجام کفر و شهوت را.

و نیز می فهمیم که این گونه زندگانی هایی که دورنمای دل انگیزی دارد چه وحشت زا است؟

نکته ها

ﷲ نتیجه ی فسق

سرانجام، قارون مغرور با کفر و بی ایمانی از دنیا رفت، هرچند یک روز در اعداد قاریان تورات و دانشمندان بنی اسرائیل بود و خویشاوندی نزدیکی با موسی داشت.

داستان قارون- سمبل ثروتمند مغرور- که قرآن مجموع آن را ضمن هفت آیه به طرز بسیار جالبی بیان کرده است، پرده از روی حقایق بسیاری در زندگی انسان ها برمی دارد.

این داستان روشنگر این حقیقت است که غرور و مستی ثروت گناه انسان را به انواع جنون می کشاند، جنون نمایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن جنون لذت بردن از تحقیر تهی دستان! و باز همین غرور و مستی و عشق بی حد و حصر به سیم و زر، گناه سبب می شود که دست به زشت ترین و ننگین ترین گناهان بزند، در مقابل پیامبر پاک خدا، قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد و حتی بی شرمانه ترین تهمت ها را به پاک ترین افراد ببندد حتی با استفاده از ثروت خود از زنان آلوده هرجایی برای رسیدن به مقصدش کمک گیرد.

غرور و مستی ناشی از ثروت به انسان اجازه نمی دهد که نصیحت اندرز گویان را بشنود و سخن خیرخواهان را به کار بندد. این مغروران بی خبر، خود را از همه دانشمندتر و آگاه تر می دانند و به گمان اینکه ثروتشان که گناه از طریق غصب حقوق دیگران به دست آمده است دلیل بر عقل و هوش و درایت آن ها است، همه را نادان و خود را دانا می پندارند! حتی کارشان به جایی می رسد که در برابر پروردگار اظهار وجود می کنند و دم از استقلال می زنند و می گویند: آنچه را پیدا کرده ایم به ابتکار و هوش سرشار و خلاقیت و استعداد و اطلاعات بی نظیر خودمان بوده است؛ و دیدیم سرانجام این گونه مغروران تبهکار به کجا می رسد؟! اگر قارون با اطرافیانش و تمام ثروتش به قعر زمین فرورفت و نابود شد دیگران به اشکال دیگری نابود می شوند و گاه حتی زمین، ثروتشان را به شکل دیگری می بلعد، یعنی ثروت های عظیم خود را تبدیل به کاخ ها، باغ ها و زمین هایی می کنند که هرگز از آن استفاده نخواهند کرد و گاه حتی اموال خود را می دهند و زمین های بایر و موات را خریداری می کنند، به این خیال که آن را تقسیم کرده و به قیمت های گزافی بفروشند و به این ترتیب، زمین ثروتشان را می بلعد!

این گونه افراد سبک مغز، چون راهی برای خرج کردن ثروت عظیم خود پیدا نمی کنند رو به سوی ارزش های خیالی می آورند، مجموعه ای از کاسه کوزه های شکسته قدیمی را، به عنوان عتیقه های گران بها! و گاه مجموعه ای از تابلوهای بی رنگ و یا حتی مجموعه ای از تمبرهای پستی، اسکناس ها و مانند آن که متعلق به سال ها و یا قرون گذشته است، به عنوان باارزش ترین کالاها در قصر و کاخ خود جمع آوری می کنند که اگر به دقت به آن ها نگاه کنیم گاهی می بینیم جای آن ها فقط در زباله دان است!

آن‌ها این زندگی تجملی و تخیلی را در حالی فراهم آورده‌اند که در شهر و دیار آن‌ها و گاه در همسایگی دیواربه دیوارشان افراد محرومی هستند که شب‌گرسنه می‌خوابند و عجب اینکه چنان وجدان آن‌ها تحلیل رفته که حتی کمترین ناراحتی از این وضع احساس نمی‌کنند! گاه حیوانات آن‌ها دارای مرفه‌ترین زندگی هستند و حتی از معلم و پزشک و دارو بهره می‌گیرند، درحالی که انسان‌های مظلومی در نزدیکی آن‌ها در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و یا در بستر بیماری ناله سر داده‌اند، نه پزشکی بر بالین آن‌ها حاضر می‌شود و نه قطره دوائی.

- تمام این بحث‌ها گاه درباره افراد معینی در یک‌جامعه است و گاه درباره یک کشور، یعنی یک کشور قارونی می‌شود در مقابل دیگر کشورهای دنیا! همان‌گونه که در عصر خود در مورد کشورهای هم‌چون آمریکا و بسیاری از ممالک اروپایی می‌بینیم.

- آن‌ها مجلل‌ترین زندگی را به قیمت استثمار مردم جهان سوم و کشورهای فقیر و تهیدست برای خود فراهم ساخته‌اند، به طوری که گاه مواد غذایی اضافی آن‌ها که به زباله دان‌ها ریخته می‌شود اگر به طور صحیحی جمع‌آوری می‌شد برای تغذیه میلیون‌ها انسان گرسنه کافی بود.

- اینکه می‌گوییم کشورهای فقیر نه این است که حقیقتاً فقیر باشند این‌ها در حقیقت دزدزده و غارت شده‌اند، گاهی بهترین و گران‌بهارترین منابع زیرزمینی در اختیار آن‌ها است، اما این ابر غارتگران همه را می‌برند و آن‌ها را بر خاک سیاه می‌نشانند.

- این‌ها قارون‌های زالوصفتی هستند که پایه‌های کاخ بیدادگری خود را بر ویرانه‌های کوخ‌های مستضعفین بنا نهاده‌اند و تا مستضعفین جهان دست به دست هم ندهند و آن‌ها را همچون قارون به قعر زمین نفرستند اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود، آن‌ها باده می‌نوشند و خنده مستانه سر می‌دهند و این‌ها باید زانوی غم در بغل گیرند و گریه کنند!

اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

نکنم خواجه را به شعر هجا

لیک برخوانم آیتی ز نبی

إن قارون کان من موسی

خواجه آن است که آید پی فی (۱)

آن کس که به دنیا و درم خیر بیندوخت

سر عاقبت اندر بر دینار و درم کرد

خواهی متمتع شوی از دنیی و عقبی

با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد (۲)

از زکات جرعه‌ی دریا کشان

مفلسان گنج روان درخواستند (۳)

شرع با گنج روان از کلک توست

عقل بر گنج روان خواهم فشاند (۴)

۱- دیوان انوری، ج ۲، ص ۷۳۳

۲- گلستان سعدی، ص ۳۹

۳- دیوان خاقانی، ص ۳۹۸

۴- دیوان خاقانی، ص ۱۱

قسمت یازدهم: وعده ی خداوند برای مبارزه با سلطه جویی و فساد در ارض

در قرآن آمده است:

۱- «(آری)، این سرای آخر تو را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است! (*) کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، مجازات بدکاران جز (به مقدار) اعمالشان نخواهد بود. (*)» (۱)

یا کسی کو نگروده بر خدای

رستگاری نیستش در دو سرای

این است دار آخرت و اندر نشان

ما بگردانیم بهر آن کسان

می نخواهند آن کسان اندر یقین

کبر و افساد و علوی در زمین

هست انجام پسندیده و نکو

از برای اهل تقوی جمله زو

هر که آید خصلتی را بر نکو

بهرتر از آن در جزا باشد بر او

وانکه کار بد کند آید به پیش

هم مر او را مثل آنچه کرده خویش (۲)

نکته ها

ﷲ عوامل محرومیت انسان از مواهب آخرت

آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود در حقیقت همین دو است، برتری جویی (استکبار) و «فساد در زمین» که همه گناهان در آن جمع است. چراکه هر چه خدا از آن نهی کرده حتماً برخلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده. بنا براین ارتکاب آن نظام زندگی او را بر هم می زند لذا مایه فساد در زمین است.

حتی مسئله «استعلاء» و برتری جویی خود یکی از مصادیق «فساد در ارض» است، ولی اهمیت فوق العاده آن سبب شده است که بالخصوص

مطرح گردد. در شرح حال و سرنوشت قارون دیدیم آنچه مایه بدبختی و هلاک و نابودی او شد همان استکبار و برتری جویی بود.

در روایات اسلامی مخصوصاً روی این مسئله بسیار تکیه شده است تا آنجا که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ان لرجل ليعجبه ان يكون شراك نعله اجود من شراك نعل صاحبه فيدخل تحتها!» (۳) «گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود»، (چرا که این هم شاخه کوچکی از برتری جویی است!) و قارون هم فساد در زمین کرد و هم علو برتری جویی به مقتضای (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) (قصص ص: ۷۹).

(*) در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می زد، گم شده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را

۱- قصص ص: ۸۳-۸۴ (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (*) مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَ مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۵۶۰

۳- نهج البلاغه، خطبه معروف به ششقیه،

برای آن ها می خواند: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا) (۱)، سپس می فرمود: «نزلت هذه الآية في اهل العدل و التواضع من الولاة و اهل القدره من الناس»: «این آیه درباره زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است». یعنی همان گونه که من حکومت را وسیله برتری جویی خودم قرار نداده ام شما نیز نباید قدرت مالی خود را وسیله سلطه بر دیگران قرار دهید که سرانجام و عاقبت نیک از آن گروهی است که نمی خواهند برتری جویی و فساد کنند.

همان گونه که قرآن در پایان آیه مورد بحث می فرماید: «و عاقبت از آن پرهیزکاران است» و «عاقبت» به مفهوم وسیع کلمه، سرانجام نیک، پیروزی در این جهان، بهشت و نعمت هایش در جهان دیگر است، دیدیم که قارون ها و فرعون ها چه عاقبتی پیدا کردند باینکه قدرت آن ها بی نظیر بود؟ چون تقوی نداشتند به دردناک ترین سرنوشت مبتلا شدند.

(*) از امام صادق علیه السلام نقل شده: هنگامی که امام علیه السلام این آیه را تلاوت نمود شروع به گریه کرد و فرمود: «ذهب و الله الأمانی عند هذه الآية»: (۲) «باوجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است!» و دسترسی به سرای آخرت مشکل است!

۷ قانون پاداش الهی

بیان یک قانون کلی که آمیزه ای است از «عدالت» و «تفضل» در مورد پاداش و کیفر: «کسی که کار نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از آن دارد» و این همان مرحله «تفضل» است: یعنی خداوند همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می کنند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد او گاهی ده برابر و گاه صدها برابر و گاه هزاران برابر، از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهد و حداقل آن همان ده برابر است.

چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) و حداکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا، در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است.

البته این مضاعف ساختن اجر و پاداش بی حساب نیست، بستگی به میزان پاکی عمل و اخلاص و حسن نیت و صفای قلب دارد، این مرحله تفضل الهی درباره نیکوکاران سپس به ذکر مجازات بدکاران پرداخته، می گوید «به کسانی که کار بد کنند مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود!» و این مرحله «عدل» پروردگار است، چراکه ذره ای بیش از آنچه انجام داده اند کیفر نمی شوند.

جالب این است که می گوید: اعمال خود آن ها کیفر آن ها است، یعنی این عملشان که طبق قانون بقاء موجودات در عالم هستی، آثارش چه در درون جان و چه در بیرون، در این عالم باقی می ماند و در قیامت که روز آشکار شدن پنهانی ها (یوم البروز) است در شکلی مناسب خود تجسم می یابد و با گنه کاران همراه خواهد بود و آن ها را شکنجه و آزار می دهد.

﷥ تکرار «سینه»

۱- موسوی جزایری، ثواب الاعمال فی القرآن، ص ۱۷۷؛ زرکشی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۵ ح ۴۰۴۸۹۶

۲- دهقان، تفسیر نسیم رحمت، ج ۱۰، ص ۷۰؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۰۶

ممکن است دلیلش این باشد که قرآن می خواهد روی این مطلب تکیه کند که در برابر «سیئات» کیفری جز همان عمل را که انجام داده اند دامانشان را نمی گیرد؛ و به تعبیر دیگر «خود کرده را تدبیر نیست».

﴿ «حسنه» و ایمان و توحید

بدون تردید حسنه معنی وسیعی دارد و هم برنامه های اعتقادی و هم گفتار و هم اعمال خارجی را شامل می شود و اما بهتر از اعتقاد به توحید رضا و خشنودی پروردگار است که پاداش نیکوکاران است چنان که در آیه ۷۲ سوره توبه می خوانیم: (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ): «خشنودی خدا از هر پاداشی برتر است».

﴿ مفرد بودن «حسنه» و جمع بودن «سیئات»

بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر اشاره به فزونی گنه کاران و کمی نیکوکاران است و این احتمال نیز وجود دارد که حسنات در حقیقت توحید، خلاصه می شوند و تمام حسنات به ریشه توحید بازمی گردد، درحالی که سیئات به ریشه شرک بازمی گردد که مرکز پراکندگی و تشتت و تعدد و کثرت است.

قسمت دوازدهم: وقایع پس از مرگ قارون

در تورات آمده است:

۷ عصای هارون شکوفه می آورد (۱)

- خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که هر یک از رهبران قبایلشان، یک عصا پیش تو بیاورند و تو اسم هر یک از آن ها را روی عصایش بنویس.

- نام هارون باید روی عصای قبیله ی لاوی نوشته شود.

- این عصاها را در اتاق درونی خیمه ی عبادت، همان جایی که با شما ملاقات می کنم، جلو صندوق عهد بگذار. به وسیله ی این عصاها مردی را که برگزیده ام معرّفی خواهم کرد، چون عصای او شکوفه خواهد آورد و سرانجام این همه مه و شکایت که علیه شما به وجود آمده است، پایان خواهد یافت. «

- موسی این دستور را به قوم اسرائیل، از جمله هارون، هر یک عصایی نزد موسی آوردند.

- وی آن ها را در اتاق درونی خیمه ی عبادت در حضور خداوند گذاشت.

- روز بعد، موسی به آنجا رفت و دید عصای هارون که معرّف قبیله ی لاوی بود، شکفته و گُل کرده و بادام داده است! موسی عصاها را بیرون آورد تا به بنی اسرائیل نشان دهد.

- پس از اینکه همه، عصاها را دیدند، هر یک از رهبران، عصای خود را پس گرفتند.

- سپس خداوند به موسی فرمود که عصای هارون را در کنار صندوق عهد بگذار تا هشداری به این قوم سرکش باشد که بدانند اگر به

شکایت خود پایان ندهند، از بین خواهند رفت.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۷، آیات: ۱-۱۳

- پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داد عمل کرد. ولی بنی اسرائیل بیش از پیش زبان به شکایت گشودند و گفتند: «دیگر آمیدی برای ما نیست! هر کسی که یه خیمه ی عبادت نزدیک شود می میرد؛ بنابراین همه ی ما هلاک خواهیم شد!»

۷ وظایف کاهنان در برابر اهانت مردم و لاوی ها (۱)

آنگاه خداوند به هارون فرمود:

- «تو پسرانت و خانواده ات در برابر هر نوع بی حرمتی به این مکان مقدّس مسئول هستید. برای هر نوع عمل ناشایستی که در خدمت کاهنی دیده شود، شما باید جوابگو باشید.

- بستگان تو، یعنی قبیله ی لاوی دستیاران تو خواهند بود و تو را در کارهای مربوط به خیمه ی عبادت کمک خواهند کرد، ولی انجام وظایف مقدّس در داخل خیمه ی عبادت، فقط بر عهده ی تو پسرانت است. لاوی ها باید مواظب باشند به قربانگاه و هیچ یک از اشیاء مقدّس دست نزنند و گرنه هم تو را و هم ایشان را هلاک خواهم کرد.

- کسی که از قبیله ی لاوی نباشد نباید در این خدمت مقدّس تو را یاری دهد.

- به خاطر داشته باش که انجام وظایف مقدّس عبادتگاه و قربانگاه فقط به عهده ی کاهنان است. اگر از این دستورات پیروی کنی، خشم خداوند دیگر بر شما نازل نخواهد شد. من لاوی ها را که بستگان تو هستند از میان بنی اسرائیل انتخاب کرده ام.

- ایشان را که وقف من شده اند همچون هدیه به شما می دهم تا در خیمه ی عبادت، وظایف خود را انجام دهند. ولی تو پسرانت که کاهن هستید، باید شخصاً تمام خدمات مقدّس قربانگاه و قدس الاقداس را انجام دهید، چون خدمت کاهنی عطای خاصی است که آن را تنها به شما داده ام. هر فرد دیگری که بخواهد این کار را انجام دهد کشته خواهد شد. »

۷ دستور هدایای کاهنان و لاویان به هارون (۲)

خداوند این دستورات را به هارون داد:

- «شما کاهنان، مسئول دریافت هدایایی هستید که قوم اسرائیل برای من می آورند. تمام هدایای مخصوصی که به من تقدیم می شود از آن تو پسرانت خواهد بود و این یک قانون دائمی است.

- از بین هدایای بسیار مقدّسی که بر قربانگاه سوخته نمی شود، این هدایا مال شماست: هدایای آردی، قربانی های گناه و قربانی های جبران.

- افراد مذکر باید در جای بسیار مقدّسی آن ها را بخورند.

- تمام هدایای مخصوص دیگری که قوم اسرائیل با تکان دادن آن ها در برابر قربانگاه به من تقدیم می کنند، از آن

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۸، آیات: ۱-۷

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۸، آیات: ۸-۲۴

شما و پسران و دختران شماست.

- همه ی اهل خانه ی تان می توانند از این هدایا بخورند، مگر این که کسی در آن وقت شرعاً نجس باشد.

- نوبر محصولاتی که بنی اسرائیل به من تقدیم می کنند، از آن شماست، یعنی بهترین قسمت روغن زیتون، شراب، غله و هر نوع محصول دیگر.

- اهالی خانه ی تان می توانند از این ها بخورند، مگر این که در آن وقت شرعاً نجس باشند.

- پس هر چه که وقف خداوند شود، از آن شماست و این شامل: پسران ارشد قوم اسرائیل و نخست زاده های حیوانات ایشان نیز می شود.

- ولی هر گز نباید نخست زاده ی حیواناتی را که من خوردن گوشت آن ها را حرام کرده ام و نیز پسران ارشد را قبول کنید.

- هر کسی که صاحب اولین پسر شود، باید برای آن، پنج مثقال نقره به شما بپردازد.

- او باید این مبلغ را وقتی پسرش یک ماهه شد، بیاورد ولی نخست زاده ی گاو گوسفند و بز را نمی توان باز خرید نمود.

- آن ها باید برای خداوند قربانی شوند، خون آن ها را باید بر قربانگاه پاشید و پیه شان را سوزانید.

- این هدیه که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، مورد پسند خداوند است.

- گوشت این حیوانات مانند گوشت سینه و ران راست هدیه ی مخصوص، مال شماست.

- آری، من تمامی این هدایای مخصوصی را که قوم اسرائیل برای من می آورند تا ابد به شما بخشیده ام.

- این ها برای خوراک شما و خانواده هایتان است و این عهدی است دائمی بین خداوند و شما و نسل های آینده ی شما.

- شما کاهنان نباید هیچ ملک و دارایی در سرزمین اسرائیل داشته باشید، چون ملک و ثروت شما من هستم.

- ده یک هایی (زکات) را که بنی اسرائیل تقدیم می کنند، من به قبیله ی لاوی، در مقابل خدمت آن ها در خیمه ی عبادت داده ام.

- از این پس غیر از کاهنان و لاویان، هیچ اسرائیلی حق ندارد وارد خیمه ی عبادت بشود، مبادا مجرم شناخته شود و بمیرد.

- فقط لاوی ها باید کارهای خیمه ی عبادت را انجام دهند و اگر از این لحاظ کوتاهی کنند، مقصر خواهند بود.

- در میان شما این یک قانون دائمی خواهد بود.

- لاوی ها در اسرائیل نباید صاحب ملک باشند؛ چون ده یک های قوم اسرائیل که به صورت هدیه ی مخصوص، به من تقدیم می شود، از آن لاوی ها خواهد بود.

- این میراث ایشان است و ایشان ملکی در سرزمین اسرائیل نخواهند داشت.

۷ دستور هدایای کاهنان و لاویان به موسی: (۱)

همچنین خداوند به موسی فرمود:

- «به لاوی ها بگویند یک دهم عشریه هایی را که از بنی اسرائیل دریافت می کنید به صورت هدیه ی مخصوص به خداوند تقدیم کنید.
- خداوند این هدیه ی مخصوص را به عنوان هدیه ی نوبر محصولات غله و شراب شما، منظور خواهد نمود.
- این یک دهم عشریه ها (زکات) که به عنوان سهم خداوند تقدیم می شود، باید از بهترین قسمت عشریه ها باشد.
- آن را به هارون کاهن بدهید. وقتی بهترین قسمت را تقدیم کردید، بقیه ی هدایا را می توانید برای خود بردارید، همان گونه که مردم پس از تقدیم هدایا، بقیه ی محصول را برای خود نگه می دارند.
- شما و خانواده هایتان، می توانید آن را در هرجایی که می خواهید بخورید، زیرا این مزد خدمتی است که در خیمه ی عبادت انجام می دهید.
- شما لاوی ها به سبب خوردن این هدایا مقصیر نخواهید بود، مگر این که از دادن یک دهم از بهترین قسمت آن به کاهنان، ابا نمایید. اگر این قسمت را به کاهنان ندهید، نسبت به هدایای مقدس قوم اسرائیل بی حرمتی کرده اید و سزای شما مرگ است.»

۷ خاکستر قربانی گاو سرخ، برای تهیه ی آب طهارت (۲)

خداوند به موسی و هارون فرمود این قوانین را به قوم اسرائیل بدهند:

- یک گاو سرخ بی عیب که هرگز یوغ برگردنش گذاشته نشده باشد بیاورید و آن را به العازار کاهن بدهید تا وی آن را از اردوگاه بیرون برد و یک نفر در حضور او سر آن را ببرد.
- العازار کمی از خون گاو را گرفته با انگشت ۷ بار آن را به طرف جلو خیمه ی عبادت پاشد.
- بعد در حضور او لاشه ی گاو با پوست و گوشت و خون و سرگین آن سوزانده شود.
- العازار چوب سرو شاخه های زوفا و نخ قرمز گرفته، آن ها را به داخل این توده ی مشتعل بی اندازد. پس از آن باید لباس هایش را شسته، غسل کند و سپس به اردوگاه بازگردد، ولی تا عصر، شرعاً نجس خواهد بود.
- کسی که گاو را سوزانده، باید لباس هایش را شسته، غسل کند. او نیز تا عصر نجس خواهد بود.
- بعد یک نفر که شرعاً نجس نباشد خاکستر گاو را جمع کند و خارج از اردوگاه در محلی پاک بگذارد تا قوم اسرائیل از آن برای تهیه ی آب طهارت که جهت رفع گناه است، استفاده کنند. همچنین کسی که خاکستر گاو را جمع می کند باید لباس هایش را بشوید. او نیز تا عصر نجس خواهد بود.

این قانونی است همیشگی برای قوم اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن است.

- هر کس با جنازه ای تماس پیدا کند تا ۷ روز نجس خواهد بود.

- او باید روز سوّم و هفتم، خودش را با آن آب، طاهر سازد، آن وقت پاک خواهد شد

- ولی اگر در روز سوّم و هفتم این کار را نکند؛ نجس خواهد بود.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۱۸، آیات: ۲۵-۳۲

۲- سفر اعداد، اصحاح ۱۹، آیات: ۱-۲۲

- کسی که با جنازه ای تماس پیدا کند، ولی خودش را با آن آب، طاهر نسازد، نجس باقی خواهد ماند، زیرا آب طهارت به روی او پاشیده نشده است.

- چنین شخصی باید از میان قوم اسرائیل رانده شود، زیرا عبادتگاه خداوند را نجس کرده است.

- وقتی شخصی در خیمه ای می میرد، این مقررات باید رعایت گردد: ساکنان آن خیمه و هر که وارد آن شود تا ۷ روز نجس خواهند بود.

- تمام ظروف بدون درپوش واقع در آن خیمه نیز نجس خواهد بود.

- هر کسی که در صحرا با نعش شخصی که در جنگ کشته شده و یا به طریق دیگری مُرده باشد، تماس پیدا کند و یا حتی دست به استخوان یا قبری بزند تا ۷ روز نجس خواهد بود.

- برای این که شخص نجس طاهر شود باید خاکستر گاو سرخ را که برای رفع گناه، قربانی شده است، در ظرفی ریخته روی آن، آب روان بریزد.

- بعد شخصی که نجس نباشد، شاخه های زوفا را گرفته، در آن آب فروبرد و با آن، آب را روی خیمه ی و روی تمام ظرفی که در خیمه است و روی هر کسی که در خیمه بوده و یا به استخوان انسان، نعش یا قبری دست زده پاشد.

- آب طهارت بایستی در روز سوم و هفتم روی شخص نجس پاشیده شود.

- در روز هفتم شخص نجس باید لباس هایش را بشوید و با آب غسل کند.

- او عصر همان روز از نجاست پاک خواهد بود. اما کسی که نجس شود، ولی خود را طاهر نسازد، نجس باقی خواهد ماند؛ زیرا آب طهارت به روی او پاشیده نشده است.

- چنین شخصی باید از میان قوم اسرائیل رانده شود، زیرا عبادتگاه خداوند را نجس کرده است.

- این قانون دائمی است، کسی که آب طهارت را می پاشد باید بعد، لباس های خود را بشوید. هر که به آن آب دست بزند تا غروب نجس خواهد بود و هر شیئی که دست شخص نجس به آن بخورد و نیز هر که آن شیء را لمس کند تا عصر نجس خواهد بود.

قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی ۳ دسته آیات

(۱) سوره ی غافر: آیات ۲۳-۲۴

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿*) إِلَٰهِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذَّابٌ ﴿*)﴾ (۱)

پیام ها

۱. راه یافتن و نفوذ در مراکز قدرت، برای تبلیغ دین و دفاع از حق لازم است.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَٰهِي فِرْعَوْنَ)

۲. پیامبران، در برابر طاغوت ها دو سلاح مهم داشتند: یکی معجزه (بِآيَاتِنَا) و دیگری منطق روشن. (شُلْطَانِ مُبِينِ)

۱- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم ... (*) بسوی فرعون و هامان و قارون ولی آنها گفتند: «او ساحری بسیار دروغگو است!» (*)»

۳. مبنای گرایش مردم متفاوت است، گروهی با معجزه ایمان می آورند و گروهی با منطق. انبیا هر دو را داشته اند. (بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

۴. سرلوحه ی رسالت انبیا مبارزه با رهبران فساد و کفر است خواه در قالب زور و حکومت و قدرت سیاسی، (فِرْعَوْنَ) یا در قالب تدبیر و تدارک و شیطنت و قدرت فرهنگی، (هامان) یا در قالب سرمایه و ثروت و قدرت اقتصادی (قَارُونَ)

۵. محتوای دعوت انبیا مبارزه با استکبار است. (أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ)

(۲) سوره ی عنکبوت: آیات ۳۹-۴۳

(وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ) (*) (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَن حَسَبْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَن أَعْرَفْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَا كِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ) (*) (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّا أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (*) (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (*) (وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (*) (۱)

پیام ها

۱. عاقبت استکبار، نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرت است. (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ)

۲. سنت خداوند، اتمام حجت و سپس مؤاخذة است. (جاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ)

۳. جلوه های استکبار مختلف است قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه ی آنان در طغیان، سرکشی و لجابت با حق مشترک بودند. (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ ... فَاسْتَكْبَرُوا)

۴. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. (وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ)

۵. در شیوه ی تبلیغ، بعد از بیان مطالب و نمونه ها، جمع بندی و فهرست گویی، مفید و مؤثر است. (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ)...

۶. کیفر هر قومی متناسب با گناه آن قوم است. (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ)

۷. تمام کیفرها به قیامت واگذار نشده است. (برخی اقوام در همین دنیا به کیفر گرفتار شده اند. (فَكُلًّا أَخَذْنَا) ...

۸. از مهلت دادن خدا مغرور نشویم که عاقبت گناه، کیفر است. (فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ)

۹. دست خداوند برای انواع عذاب باز است. (حَاصِبًا ... حَسَبْنَا أَعْرَفْنَا)

۱۰. قهر الهی، عادلانه است. (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ)

۱۱. سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست. (كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

۱۲. تکبر در برابر حق، ظلم به خویشان است. (كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

۱- ترجمه: «و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، امّا آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند! (*) ما هر يك از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فروگرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود ستم می کردند! (*) مَثَل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مَثَل عنكبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده در حالی که سست ترین خانه های خانه عنكبوت است اگر می دانستند! (*) خداوند آنچه را غیر از او می خوانند می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است. (*) اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز دانایان آن را درک نمی کنند. (*)»

۱۳. زشت تر از ظلم، استمرار ظلم است. (كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

۱۴. استفاده از مثل، یکی از بهترین شیوه ها در تعلیم و تربیت است، (مَثَلُ الَّذِينَ) ... و بهترین مثال ها، مثالی است که در همه ی زمان ها و مکان ها و برای همه ی اقشار مردم ملموس باشد. (كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ)

۱۵. بنای شرک، مانند خانه عنكبوت سست و بی اساس است. (مَثَلُ الَّذِينَ ... كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ) ...

۱۶. عنكبوت، در اماکن متروکه خانه می سازد شرک نیز در روح های دور از خدا جا گرفته و تأثیر می گذارد.

(دُونِ اللَّهِ ... كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ)

۱۷. خانه عنكبوت، تنها اسم خانه را دارد غیر خدا نیز اسم هایی بیش نیستند. (دُونِ اللَّهِ ... أَوْهَنَ الْبُيُوتِ)

۱۸. عنكبوت، در عالم خود خیال می کند که خانه دارد و خانه اش در برابر حوادث مقاوم است مشرک نیز به چنین توهمی دچار است. (أَوْهَنَ الْبُيُوتِ)

از افلاطون نقل شده که مگس حریص ترین حشره است که برای معاش خود روی ترشی، شیرینی، آلودگی و زخم می نشیند ولی عنكبوت در گوشه ای می تند و قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال ترین و حریص ترین حیوان را طعمه گوشه گیرترین حیوان قرار می دهد، مگس با پای خود به سراغ عنكبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار می کند.

۱۹. ولایت الهی، بنیانی مرصوص و بنایی آهنین دارد. (كَذَآئِبُهُمْ بُئِيَانٌ مَّرصُورٌ) (صف / ۴) ایّا ولایت غیر خدا، بسیار سست است. (أَوْهَنَ الْبُيُوتِ)

۲۰. گاهی انگیزه ها، خیالات و دوستی ها، مانع فهمیدن حقّ است. (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

(چنان که می گویند: (حب الشیء یعمی و یصم)، برخی علاقه ها انسان را کور و کر می کند.)

۲۱. مشرکان از سر جهل و بی خبری به سراغ غیر خدا می روند. (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

۲۲. گرایش های غیر الهی انسان، زیر نظر خداست، خود را برای پاسخگویی آماده کنیم. (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ) ...

۲۳. تشبیه شرک به تار عنكبوت، برخاسته از علم خداوند است. (كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ ... إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ) ...

۲۴. به جای تکیه بر غیر خدا که مانند خانه عنكبوت سست و بی اساس است، به خداوند قوی و شکست ناپذیر توکل کنیم. (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

۲۵. توجه ما به دیگران، به خداوند ضرری نمی رساند. (وَهُوَ الْعَزِيزُ)

۲۶. عزت خداوند همراه با حکمت است. (نه این که یک قدرت و صلابت بی منطق و حکمت باشد.) (الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

۲۷. مَثَلِ های قرآن، عمیق است و باید علاوه بر عموم مردم، دانشمندان نیز در عمق آن بیندیشند.

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ)

۲۸. خداوند برای دریافت نکات دقیق قرآن، مردم را به تحصیل علم تشویق می کند. (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ)

(۳) سوره ی قصص: آیات ۷۶-۸۴

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مِمَّا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (*) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنْفِسِينَ (*) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (*) فَخَرَجَ عَلَيَّ

قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (*) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (*) فَخَسِبْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضُ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (*) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (*) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (*) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (*) (۱)

پیام های آیه ۷۶-۷۹

۱. ذکر نمونه های تاریخی، مایه ی عبرت آیندگان است. (إِنَّ قَارُونَ)
۲. سابقه ی خوب، دلیل بر آینده خوب و یا چشم پوشی از انحرافات امروز نیست. (كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى)
۳. فامیل پیامبر بودن، به تنهایی عامل موفقیت و نجات نیست. (كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى)
۴. وجود بستگان منحرف، نباید از مقام افراد صالح و مصلح بکاهد. (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى)
۵. ثروت بدون حساب، وسیله ی قدرت و قدرت، عاملی برای تجاوزگری و عیاشی است.
(الْكُفُورُ... فَبَغَى عَلَيْهِمْ... لَا تَفْرَحْ)
۶. ثروت، ما را مغرور و سرمست نسازد. (لَا تَفْرَحْ)
۷. نهی از منکر در مقابل سرمایه داران، حتی بر طبقه محروم نیز لازم است. (قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ)
۸. افراد سرمست، از محبت الهی محروم اند. (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)
۹. (آری ثروت و دارایی نشانه ی محبوبیت نزد خداوند نیست.)
۱۰. دنیا مزرعه ی آخرت است. (وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)
(به قارون گفته شد: از این امکانات سرای آخرت را دنبال کن.)
۱۱. دارایی ثروتمندان، از آن خداست. (آتَاكَ اللَّهُ)
۱۲. آخرت را باید با جدیت دنبال نمود، هرچند دنیا را نیز نباید فراموش کرد. (ابْتَغِ... لَا تَنْسَ)
۱۳. مال و ثروت می تواند وسیله ی سعادت اخروی گردد. (وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)
۱۴. موعظه ی ثروتمندان، کار پسندیده ای است. (وَ ابْتَغِ...)
۱۵. هر کس به سهم و نصیب خود اکتفا کند و باقی را صرف آخرت نماید. (وَ ابْتَغِ... وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ)

۱- ترجمه: «قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آوردید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد!» (*) و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (*) (قارون) گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد)، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند. (*) (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (*) اما کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند.» (*) سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد. (*) و آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!» (*) (آری)، این سرای آخر تو را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است! (*) کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کارهای بد انجام دهند، مجازات بدکاران جز (به مقدار) اعمالشان نخواهد بود. (*)»

۱۷. ثروت بی حد، بهره مندی بی حساب را به دنبال ندارد. نصیب هر کس محدود و مشخص است. (نَصِيْبِكَ)

۱۸. آخرت طلبی از طریق احسان به دیگران است. (وَ ابْتَغِ ... وَ أَحْسِنِ)

۱۹. برای دعوت دیگران به احسان، یادآوری احسان الهی در حق آنان کارساز است. (أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)

۲۰. سرمایه داران بی ایمان، در معرض فساد هستند. (لَا تَبْغِ الْفُسَادَ)

۲۱. غرور علمی، گاهی آن چنان انسان را خودمحمور می سازد که دیگر نقش هیچ کس یا هیچ چیز را قبول ندارد.

(إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي)

۲۲. به علم خود نازیدن، اخلاق قارونی است. (عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي)

۲۳. ثروت و قدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم می گفتند: این خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون می گفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا نموده ام.) (أَحْسَنَ اللَّهُ ... عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي)

۲۴. آشنایی با تاریخ، بهترین درس عبرت است. (أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ... مِنْ قَبْلِهِ)

۲۵. قلع و قمع گردنکشان، از سنت های خداوندی است. (قدرت و ثروت، مانع نزول قهر الهی نیست.)

(أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ)

۲۶. قدرت و ثروت، سعادت آفرین نیست. (أَهْلَكَ ... أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا)

۲۷. دست بالای دست بسیار است. (مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ)

۲۸. هشدار! اگر قهر الهی فرارسد، دیگر فرصتی برای سؤال و جواب و چون و چرا نخواهد بود.

(لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ)

۲۹. قدرت و ثروت در دست انسان های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی و تجمل گرایی است.

(فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ)

۳۰. به رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ)

۳۱. قارون صفتان، خود را برتر از دیگران می داند. (عَلَى قَوْمِهِ)

۳۲. اشرافی گری حاکمان، می تواند فرهنگ مردم را تغییر دهد. (عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ... يَا لَيْتَ لَنَا)

۳۳. ظواهر زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوتاه فکران است. (قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

۳۴. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیاپرستان کم خرد است. (يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا)

پیام های آیه ۸۰-۸۴

۱. دلباختگان دنیا سزاوار سرزنش و نکوهش اند. (وَيُلْكُمْ)

۲. خداوند از فرزندگان بنی اسرائیل به خاطر برخورد با دلباختگان دنیا ستایش می کند.

(قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُلْكُمْ) ...

۳. علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می دهد.

(قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُلْكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ)

۴. عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند.

(قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلْتَمِسُونَ ثَوَابَ اللَّهِ حَيْرًا)

۵. علما باید مردم را از عشق به دنیا بر حذر دارند. (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلْتَمِسُونَ ثَوَابَ اللَّهِ حَيْرًا)

۶. اگر چیزی را از کسی منع می کنیم، در صورت لزوم و توان، بهتر از آن را به او عرضه نماییم. (ثَوَابَ اللَّهِ حَيْرًا)

۷. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

(آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ)

۸. نتیجه ظلم، هلاکت است. (فَبَغَى عَلَيْهِمْ ... فَخَسَفْنَا بِهِ)

۹. زمین، گاهی مأمور قهر خداوند است. (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ)

۱۰. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ)

۱۱. ثروت، وسیله ی نجات نیست. (مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ)

۱۲. در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم. (آنان که دیروز حسرت می خوردند ای کاش مثل قارون بودند، امروز می گویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم) (تَمَنُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانُ ...)

۱۳. هرگز نخواهیم که مانند ثروتمندان مغرور و غافل باشیم. (تَمَنُّوا مَكَانَهُ ... وَيَكَانُ)

۱۴. به جای تمنای ثروت دیگران، به داده های الهی قانع باشیم. (تَمَنُّوا مَكَانَهُ ... يَيْسُطُ الرِّزْقَ ... وَيَقْدِرُ)

۱۵. همه آرزوها، به صلاح نیست. (تَمَنُّوا مَكَانَهُ)

۱۶. گاه، مستجاب نشدن دعا و برآورده نگردیدن آرزو، بزرگ ترین لطف و منت الهی بر انسان است.

(تَمَنُّوا مَكَانَهُ ... مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا)

۱۷. حوادث، سبب بیداری فطرت ها و تغییر پندارها و خواسته های غلط است. (لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا)

۱۸. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می رساند. (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ)

۱۹. سرای آخرت بس عظیم است. (تِلْكَ) برای بیان عظمت است

۲۰. هر گونه برتری طلبی، ممنوع است. (لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا)

۲۱. منشأ فساد، برتری جویی است. (لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا ... وَلَا فَسَادًا)

۲۲. پرهیز کار کسی است که اراده ی تفاخر و برتری بر دیگران ندارد. (لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا ... وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

۲۳. کار نیک، مطلوب و پسندیده است، از هر کس و به هر مقدار که باشد. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ)

۲۴. مهم تر از انجام کار نیک، به سلامت رساندن آن به صحنه ی قیامت است. (جَاءَ بِالْحَسَنَةِ)

(چه بسیارند کسانی که کارهای خوبی انجام می دهند، ولی به واسطه گناه، مَت گذاشتن، عَجَب و یا تحقیر دیگران، آن را از بین می برند و نمی توانند کار خوب خود را به قیامت برسانند.)

۲۵. انسان ها در انتخاب راه زندگی آزادند. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ ... مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ)

۲۶. حتی در گفتار، سخن خویش را از خوبی ها آغاز کنیم. (ابتدا کلمه (الحسنه) آمده، سپس (السيئه))

۲۷. در نظام سراسر لطف الهی، پاداش نیکی‌ها بیشتر از خود نیکی‌هاست هرچند به مرحله عمل نرسد و در حالت اندیشه و طرح باقی بماند، ولی کیفر کار بد به اندازه کار بد و به شرطی است که از درجه‌ی فکر و اندیشه بگذرد و لباس عمل بپوشد. (عَمَلُوا السَّيِّئَاتِ)

۲۸. کار نیک دیگران را فراموش نکنیم، حتی اگر یک عمل ساده باشد، (الحسنه) ولی بدکاران را وقتی جزا دهیم که بر کار بد خود اصرار داشته باشند. (كَانُوا يَعْمَلُونَ)

۲۹. خداوند پاداش نیکی‌ها را با فضل خود می‌دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می‌کند.

(فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ... فَلَا يُجْزَى ... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

فصل سوم: داستان آتش گرفتن خیمه اجماع با صاعقه و قتل مشکوک در پشت خیمه و دستور ذبح گاو ویژه برای پیدا کردن قاتل در ۹ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

۱

قانون

قتلی که قاتلش معلوم نیست

تورات

۲

ماجرای

صاحب گاو طلائی

روایات

صفی

علیشاه

۳

قتلی

مشکوک بعد از سوختن خانه ی اجماع و آمدن صاعقه

روایات

-

۴

نزاع

مردم و داوری موسی علیه السلام برای پیدا کردن قاتل

و دستور

ذبح گاو

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

حبیب

خراسانی

افلاکی

ادیب

نیشابوری

۵

آغاز

ایرادهای بنی اسرائیلی قبل از ذبح گاو

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۶

ذبح

گاو پس از ایرادهای بنی اسرائیلی

قرآن

صفی

علیشاه

۷

نحوه ی

زنده شدن مقتول

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۸

قساوت

و سنگدلی بنی اسرائیل

قرآن

صفی

علیشاه

۹

بررسی

پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

بقره: ۶۷-۷۴

-

قسمت اول: قانون قتلی که قاتلش معلوم نیست

در تورات آمده است: (۱)

- در سرزمین موعود، هر گاه جسد مقتولی که قاتلش معلوم نیست، در صحرا پیدا شود، آنگاه ریش سفیدان و قُضات با اندازه گیری فاصله ی جسد تا شهرهای اطراف، نزدیک ترین شهر را تعیین کنند.

- ریش سفیدان آن شهر، باید گوساله ای را که تابه حال بر آن یوغ بسته نشده، بگیرند و آن را به درّه ای ببرند که در آن آب جاری باشد، ولی زمینش هرگز شخم نخورده و کشت نشده باشد و در آنجا گردن گوساله را بشکنند.

- آنگاه کاهنان نیز نزدیک بیایند، زیرا خداوند، خدای شما، ایشان را انتخاب کرده است تا در حضور او خدمت کنند و به نام خداوند برکت دهند و در مرافعه ها و مجازات تصمیم بگیرند.

- سپس ریش سفیدان آن شهر، دست های خود را روی آن گوساله بشویند و بگویند: «دست های ما این خون را نریخته و چشمان ما هم آن را ندیده است. ای خداوند قوم خود، اسرائیل را که نجات داده ای ببخش و آن ها را به قتل مردی بی گناه متهم نکن. گناه خون این مرد را بر ما نگیر» به این طریق با پیروی از دستورات خداوند، شما این گناه را از بین خود دور خواهید ساخت.

قسمت دوم: ماجرای صاحب آن گاو طلائی

این داستان در سه منبع روایی به سه صورت بیان شده که ما در این جا به این سه داستان اشاره خواهیم کرد:

(روایت اول)

«سدی» می گوید: در میان بنی اسرائیل مردی ثروتمند زندگانی می کرد او پسری داشت بسیار نیکوکار. روزی شخصی مرواریدی را برای فروش به نزد آن پسر آورد وی آن را از فروشنده به مبلغ پنجاه هزار دینار خرید، زیرا به خوبی می دانست که ارزش مروارید بسیار بیشتر از این قیمت است اما هنگامی که قصد کرد پول آن شخص را پردازد متوجه شد که کلید صندوق زیر سر پدرش که در خواب بود قرار دارد به همین خاطر از فروشنده خواست تا مدتی را صبر نماید اما وی پول خود را به صورت نقد و فوری طلب می کرد حتی آن جوان حاضر گشت بیست هزار دینار بر قیمت اولیه خرید بیفزاید بلکه فروشنده تا بیدار شدن پدرش تأمل نماید اما اصرار او بی فایده بود و آن شخص با ستاندن مرواریدش وی را ترک گفت. کمی بعد پدر آن جوان از خواب بیدار شد و هنگامی که از جریان مطلع گردید گاوی بسیار زیبا و زرد رنگ را در ازای احسان فرزندش بدو بخشید. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این داستان فرمودند: بنگرید نیکی تا کجا انسان را سیر می دهد.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱-۹

۲- جزایری، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج ۱، ص ۴۱۹

روایت دوم)

(* ابن عباس می گوید مردی صالح در میان بنی اسرائیل زندگی می کرد او از مال دنیا تنها گوساله ای زیبا داشت روزی آن حیوان را به داخل بیشه ای آورده و از خداوند خواست تا آن را برای پسرک خردسالش حفظ نماید. (۱)

بعد از چندی آن مرد از دنیا رحلت نمود و گوساله نیز به مرور بزرگ تر شد از سویی فرزند آن مرد برای امرارمعاش به شکستن هیزم و فروش آن ها اشتغال داشت.

او که مادری پیر و بیمار داشت ثلثی از شب را به نگهداری و تیمار او اختصاص می داد و ثلث دیگر شب را به عبادت و استراحت می پرداخت روزی مادرش از او خواست تا به میان بیشه رفته و به گوساله ای که پدرش برای او به ارث نهاده سری بزند؛ و نشانه گوساله آن است که از میان پوستش نور زرد رنگی به مانند خورشید به اطراف ساطع می گردد...

جوان داخل بیشه شد و خداوند را به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب قسم داد تا آن حیوان نزد او حاضر گردد چیزی نگذشت که گاوی زرد رنگ به او نزدیک گشته و گفت: ای جوان نیکوکار بر پشت من بنشین اما پسرک پاسخ داد مادرم مرا امر کرده تا فقط گلوی ترا نوازش دهم. سپس به همراه آن گاو به راه خویش ادامه دادند ...

کمی بعد ابلیس به صورت چوپانی در مقابل آن ها ظاهر گشت و به پسرک گفت: چوپانی هستم که به سوی خانواده ام می روم لکن گاو را در میان راه گم کرده ام اینک از تو می خواهم که نجاتم بخشی و گاوت را به من بسپاری تا بعداً در ازایش دو گاو به تو بازگردانم.

آن جوان گفت: اگر در کلامت اخلاص وجود داشته باشد یقیناً خداوند کفایت خواهد نمود.

ابلیس مجدداً اصرار نموده و گفت بجای گاوت ده گاو به تو خواهم بخشید.

اما آن جوان قاطعانه به چوپان گفت که از جانب مادرش اجازه ای برای این کار ندارد.

چیزی نگذشت که آن شخص به صورت پرنده ای در افق ناپدید گشت.

در این لحظه گاو زرد رنگ به صدا درآمد و گفت: آن چوپان در حقیقت شیطان بود که می خواست مرا از تو جدا نماید اما فرشته ای الهی به خاطر احسان تو در حق پدر و مادرت مرا از دست او نجات بخشید.

روزها گذشت تا آنکه مادر جوان خطاب به پسرش گفت: هیزم شکنی و عبادت در شب و نگهداری از من ترا به زحمت انداخته است بهتر است این گاو را به سه دینار بفروشی تا زندگی خویش را از این راه اداره نمایم.

پسرک در اجرای فرمان مادرش به بازار فروش آمد اما فرشته ای الهی در تعقیب او بود تا نتیجه احسان به پدر و مادر را بدو بنمایاند.

آن فرشته دو بار به عنوان خریدار در برابر جوان ظاهر شد و یک بار حاضر شد به مبلغ ۶ دینار و بار دیگر به مبلغ دوازده دینار آن گاو را خریداری نماید اما جوان هر بار تذکر مادرش را که گفته بود آن را بیش از سه دینار نفروشد به خاطر می آورد.

تا آنکه در مرتبه سوم پیرزن به فرزندش گفت در حقیقت آن خریدار مأمور خداوند است بهتر است از او سؤال کنی آیا صلاح است که گاو خود را بفروشیم یا نه؟

جوان به نزد همان شخص آمد و سؤال مادرش را مطرح نمود.

۱- جزایری (مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج ۱، ص ۴۱۹)

فرشته الهی از آن‌ها خواست تا از فروش آن حیوان خودداری ورزند چراکه در آینده نزدیک بنی اسرائیل برای یافتن قاتل «عامیل: مقتول» در ازای خرید این گاو بهای گزافی را خواهند پرداخت.

پاداش مهربانی جوان در حق پدر و مادرش ثمره داد و کمی بعد بنی اسرائیل برای خرید گاوی که نزد او بود ده برابر وزنش پول پرداخت کردند. (۱)

(روایت سوم)

در جای دیگر آمده است که: مرد نیکوکاری به پدر و مادر خود بسیار احترام می‌کرد در یکی از روزها که پدرش در خواب بود، معامله‌ی پرسودی برایش پیش آمد، ولی مغازه‌اش بسته بود و کلید مغازه نزد پدرش بود و پدرش نیز در آن وقت خوابیده بود و فروختن کالا بستگی به بیدار کردن پدر داشت تا کلیدی را که نزد پدر بود بگیرد.

مرد نیکوکار، آن معامله‌ی پرسود را به خاطر بیدار نکردن پدرش از دست داد و از سود کلانی که معادل هفتاد هزار درهم بود گذشت؛ و مشتری رفت.

وقتی پدر بیدار شد و از ماجرا اطلاع یافت از پسر مهربانش تشکر کرد و گاوی را که داشت به پسرش بخشید و گفت: «امید وارم خیر و برکت بسیار از ناحیه‌ی این گاو به تو برسد»

بود شیخی اندر اسرائیلیان

داشت طفلی خرد با گاوی چنان

با عجوزی داشت نسبت سالخورد

برد شیخ آن گاو را بروی سپرد

گفت در مرعای خود این عجل را

دار تا نفعی دهد این طفل را

این حکایت را شنید از اشتهار

آن عجوزه کاین چنین گشتست کار

کرد اخبار این سخن با آن پسر

گشت خرم ز استماع این خبر

خواست تا بفروشد آن را در زمن

کرد پس منع از فروشش پیرزن

گفت مفروش ار چه بس کوشش کنند
جز که جلدش پر زر از جوشش کنند
بر همین مبلغ که او گفتش فروخت
ز آنکه چشم آن شیخ بر رزاق دوخت
شیخ روح است و طبیعت پیرزن
طفل عقل است ار نکو دانی سخن
وان جوان کشته در معنی است قلب
که چنین نور حیات از اوست سلب
شیخ روح آن عجل یعنی نفس را
می سپارد بر عجز طبع ما
تا بمرعای طبیعت پرورش
بدهد او را روزگاری در روش
تا مگر روزی چنان کآمد به نقل
گردد از وی منتفع آن طفل عقل
و آن بود بعد از رسیدن بر بلوغ
کار او یابد به دانایی فروغ
سازد از محسوس معقولات بکر
منتزع هر دم ز استعمال فکر
از چراگاه طبیعت نفس را
آرد و گیرد ازو ساز و نوا
وانکه می گشتند اسرائیلیان
تا چهل سال از پی عجلی چنان

باشد از سیر الی الله اعتبار

اندر اخلاق و عمل با اختیار

۱- ثعلبی، عرائس، ص ۱۳۰؛ مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۲۷۴

تا به هنگام بلوغ معنوی

کآنچه سال است بکر و مستوی

هست منع آن عجوزه در فروش

ز انقیاد شرع منع طفل هوش

و آن قبول عقل ازو بی اغتشاش

بر مراعات است در نظم معاش

و آن نمودن از طلا پر پوست را

هست اشارت بر بقا بعد از فنا

نفس چون شد کشته ره بر منزل است

از معانی هر چه خواهی حاصل است

نفس چو نشد کشته حکم دوست را

پرکنی از زرّ خالص پوست را

زر خالص وحدت بی کثرت است

دولت بی انقراض و آفت است

رفت نکبت ها برون از شهر ما

هر چه بینی دولتست از بهر ما

دولتی کو را نباشد نقص و رنج

ملک در ملکست و گنج اندر بع گنج

در عجب ز آنم که نالند این گروه

از مجاعت وز عطش در شهر و کوه

از زمین تا آسمان بنهاده خوان

وین گروه از قحط نان بر سر زنان

یا من اندر دید خود فرزانه ام

رفته یا عقلم ز سر دیوانه ام

ور تو گویی بینم این ها من به خواب

راست گویی نیست با خلقم عتاب

زین گذشتم با تو گویم بالتمام

جنکته آیات و تفسیر کلام

قسمت سوم: قتل مشکوک (عامیل بن راحیل) بعد از سوختن خانه ی اجماع و آمدن صاعقه

پس از چند روز که از عذاب صاعقه ی آتشین و سوختن افراد گذشت، قتل مشکوک اتفاق می افتد و مردم نعلنجوانی به نام (عامیل بن راحیل) را در میان لشگر می بینند.

(*) در بعضی روایات آمده است میان بنی اسرائیل پیرمردی ثروتمند زندگی می کرد فرزندان برادرش به طمع ثروت عمومی خویش فرزند وی را به قتل رسانده سپس با حيله و تزویر وانمود به خونخواهی او نمودند تا آنکه با قربانی کردن گاو زرد رنگ توطئه آن ها فاش گشت. (۱) و آن چنان که از تواریخ و تفاسیر استفاده می شود انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا مسئله ازدواج دانسته اند.

بعضی از مفسران معتقدند یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت وارثی جز پسرعموی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسرعمو هر چه انتظار کشید عمومی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند، ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای درآورد. بالأخره پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی علیه السلام شکایت آورد که عمومی مرا کشته اند!

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که انگیزه قتل این بوده است که قاتل عمومی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند، پسرعموی

شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی علیه السلام کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید! به هر حال ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفسد، قتل ها و جنایات غالباً دو موضوع است: «ثروت» و «بی بندوباری های جنسی»؛ و در برخی کتب شبیه این داستان آمده که: یکی از جوانان نیک بنی اسرائیل، از دختری خواستگاری کرد، به او جواب مثبت دادند ولی پسرعموی او که جوان آلوده به گناه بود و از همان دختر خواستگاری کرده بود و جواب رد شنیده بود، کینه ی پسرعمویش را به دل گرفت و از سر حسادت شبی او را غافلگیر کرد و کشت و جنازه اش را دریکی از محله ها انداخت.

فردای آن روز به کنار جنازه آمد و با گریه و زاری و اشک تمساح و داد و فریاد گفت: «هر کس او را کشته، خون بهایش به من می رسد و اگر قاتل پیدا نشد، اهل آن محل باید خونبها را بپردازند»

قسمت چهارم: نزاع مردم و داوری موسی برای پیدا کردن قاتل و دستور ذبح گاو

در قرآن آمده است:

۱- چون کسی قاتل را نمی شناخت با یکدیگر دعوا و نزاع کردند و به همدیگر گمان بد بردند و در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیری شد، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می داد و خویش را تبرئه می کرد. (۱)

بود شیخی اندر اسرائیلیان

صاحب مال و منال و قدر و شأن

بود او را یک جوانی خوب رو

بهر میراث آن بنی اعمام او

مر ورا کشتند و مخفی ساختند

نعش او را برکنار انداختند

طرح بر اسباط اسرائیل شد

بس پی این قتل قال و قیل شد

بوده هم گویند بهر وصلتی

این عمل ز ابنای عمّ یا عمّتی

دفع می کردند هر قومی ز خود

تا به ذبح عجل از حق امر شد (۲)

آن جوان قلب است و روح او را پدر

مکنتش عرفان و علم با ثمر
قتل او منع از حیات واقعی است
و آن حیات واقعی جز عشق نیست
غیر استیلاى شهوت هم غضب
نیست بر قطع حیات او سبب
و آن دو ابن نفس حیوانیه اند
قاتل ابنای روحانیه اند
ز آنکه نفس و روح از یک دوده اند
از ازل باهم برادر بوده اند
عقل فعال است ایشان را پدر
کآن بود روح القدس اندر بشر
سابق ار گفتیم عقل است ابن روح
بد مراد از عقل شخصی بالوضوح

۱- بقره: ۷۲ (وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذْرَأْتُمْ فِيهَا ...)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۰

و اندر اینجا عقل کل فعال راد
یعنی آن روح القدس باشد مراد
ضد ندارد حرف درویش ای ولی
گر تو ضد بینی بود از بددلی
حاصل استیلاى شهوت با غضب
که بودشان نفس حیوانیه اب
کشته اند آن ابن عمّ خویش را
قلب زاده ای روح نیک اندیش را
بر قیاس اندر حدیث بی غلو
اکرموا عمّتکم النّخله شنو
کز بقیه طین آدم گشته خلق
لیک بر وضع دگر پوشیده دلّق
در نباتی نفس یعنی کامل است
نفس حیوانیه را بس مایل است
پس بنی عمند در سیر نظر
نفس انسانی و حیوانی دگر
آن دو فرزندان نفس بی رشد
کشته ابن عمّ خود را از حسد
بود این قتل از طمع بر مال او
معنی است آن مال و عشق و حال او
طمع بر آن مال هم باشد هوس

زانکه ناید کار عنقا از مگس

طرح پس کردند نعلش آن همام

بر قوای روحی و طبعی تمام

و آن همه اندر تدافع آمدند

بهر دفع آن ز خود ساعی شدند

دفع می کردند از خود آن فساد

هر یکی ز آن قوه های فحل راد

بر صلاح و حسن و فعل و حال خود

و اشتغال خویش و استعمال خود

هر یکی دادی به ضد خویشتن

نسبت آن فعل شوم پر فتن

هست فاذا راتم از وجه لغت

آن تدافع و ان تنازع زان جهت (۱)

سرانجام داوری را برای فصل خصومت نزد موسی برده و حل مشکل را از او خواستار می شوند و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل می پردازد.

خداوند به موسی دستور می دهد که به آن ها بگو یک عدد گاو ذبح کنند و دم آن را به جسد مقتول زنند و مرده خودش زنده شده و قاتل خود را معرفی خواهد کرد.

موسی این پیام را به مردم رسانید ولی آن ها باور نکردند و مسخره کردند و با پرسش ها و ایرادات بنی اسرائیلی کار را برای خود سخت کردند و ماجرا بدین قرار بود که ما در شش بخش مکالمه گنجانده ایم.

۲- «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید»

۳- آن ها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای؟!»

۴- «موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (۲) یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

١- . صفى عlishاه، تفسير صفى، ص ٣٠

٢- بقره: ٦٧ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)

وین که موسی گفت از رب البشر

قوم را امر است بر ذبح بقر

نفس حیوان است گاو کشتنش

در ریاضت فرض داند ذی فنش

ذبح او منع وی است از هر هوا

وز فعالش بازبگرفتن به جا

قوم گفتند این است هزو ریشخند

یا گرفتی آنچه ناید در پسند

همچو فرعون آوری امری شنیع

تا به استهزا کنی ما را مطیع

گفت موسی می برم بر ربّ دین

من پناه از قول و فعل جاهلین

هست استهزا نشان اهل جهل

فعل جاهل نزد من ناید به سهل (۱)

نکته ها

ﷲ علت دستور کشتن گاو

قوم موسی قربانی را از بزرگترین راه های نزدیکی به خداوند می دانستند و مرکزی را برای این کار تهیه کرده که جز بندگان شایسته در آن وارد نمی شد از این رو پروردگار دستور داد: در این مشکل بزرگ قبلاً راه تقریبی پیدا کرده و قربانی کنند تا خداوند بی نیاز آنان را بر آورده و دعایشان را به هدف اجابت برساند و علاوه از این موضوع درس کلی یاد گرفته و در تمام حوادث و مشکلات قبلاً وسیله تقریبی بکار برند.

هدف آیات این است که: چون مشرکین عرب موضوع زنده شدن مردگان را در روز جزا چندان باور نداشتند و می گفتند پس از استخوان شدن و از بین رفتن چگونه امکان دارد دوبرتبه زنده شویم از این رو پروردگار به آنان گوشزد می کند که این جریان با وسعت دایره قدرت الهی کمال امکان را دارد و این داستان را به عنوان نمونه بیان می فرماید و در ضمن این آیات راهنمای صدق نبی اکرم است زیرا که قصیه هایی را در معرض اختیار آنان قرار می دهد که جز از راه وحی الهی یا مطالعه کتب پیشینیان بر آن ها اطلاع نتوان یافت و یهود پس از شنیدن

این قصه ها تصدیق کردند نبی اکرم را چون می دانستند که او درس نخوانده و کتابی را مطالعه نکرده پس راه اطلاع منحصر به وحی خواهد بود.

قسمت پنجم: آغاز ایرادهای بنی اسرائیلی قبل از ذبح گاو

در قرآن آمده است: پس از آنکه آن ها اطمینان پیدا کردند استهزایی در کار نیست و مسئله جدی است

۱- «گفتند: اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاو باشد؟!»

به هر حال، موسی علیه السلام در پاسخ آن ها گفت:

۲- «خداوند می فرماید باید ماده گاو باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد» (۲).

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۰

۲- بقره: ۶۸ (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بُكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَاَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ)

برای اینکه آن ها بیش از این مسئله را کش ندهند و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تأخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد:

۳- «آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید»

ولی باز آن ها دست از پرگویی و لجاجت برنداشتند و

۴- «گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد»!؟

موسی علیه السلام در پاسخ گفت:

۵- خدا می فرماید: «گاو ماده ای باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد». (۱)

خلاصه این گاو باید کاملاً خوش رنگ و درخشنده باشد، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد و عجب این است که بازهم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه جویی کار خود را مشکل تر ساخته و دایره وجود چنان گاوی را تنگ تر نمودند.

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس کفش زرد رنگ به پا کند همواره مسرور و شادمان خواهد بود زیرا که قرآن فرموده است: (صَفْرَاءُ فَاقْعَ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ) (۲)

۶- باز «گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد»؟ (از نظر نوع کار کردن) «چراکه این گاو برای ما مبهم شده» و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد! (۳)

۷- مجدداً «موسی گفت: خدا می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده و برای زراعت آبکشی نکند» و از هر عیبی برکنار باشد» و «حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد».

در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند

۸- «گفتند حالا حق مطلب را ادا کردی!» (۴)

قوم گفتند از خدا می کن سؤال

کآنچه باشد چیستش یعنی خصال؟

گفت آن نبود مسن لا فارض است

نه بر او آثاری پیری عارض است

تا که زایل باشد استعداد او

محکم است و بی خلل بنیاد او

هم نباشد بکر یعنی بس جوان

که بود نا مستعد و ناتوان

تا شماری قاصر و ناقابلش

هم بود حمل ریاضت مشککش

بل عوان است آن نه پیر و نه جوان

هست یعنی در میان این و آن

واجب است این نزد عقل ذوفنون

از بیان فافعلوا ما تؤمرون

قوم گفتند از خدا خواه این زمان

تا چه باشد رنگ او بهر نشان

گفت گوید حق که رنگ اوست زرد

هر که زین رنگش شناسد اوست مرد

۱- بقره: ۶۹ (قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ)

۲- مجلسی، محمد باقر، گزیده حلیه المتقین در آداب و احکام، ص ۱۱

۳- بقره: ۷۰ (قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ)

۴- بقره: ۷۱ (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَوْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ...)

با تو گوید سرّ لونش را «صفی»

تا نباشد بر ضمیرت مخفی

هست رنگ جسم اسود در نمود

ز آنکه نبود هیچ نورش در وجود

رنگ آن نفس نباتی اخضر است

ز آنکه در وی نور هستی اظهر است

لیک غالب باشد اندر وی سواد

ز آنکه ادراکش نباشد در نهاد

رنگ قلب آمد سفید از روی قسم

کو مجرد باشد ار دانی ز جسم

وز ره ادراک و نورانیش

وز کمال و از علوّ رتبش

نفس حیوانیه بی شک احمر است

که به حیوانات عجب او درخور است

نور ادراکش چه باشد در نهاد

وز علاقه جسم هم دارد سواد

لاجرم احمر بود بی اعتراض

و آن مرکب از سواد است و بیاض

لیک اندر وی سواد افزون تر است

و اندر انسان نفس لونش اصفر است

نور ادراکش چو غالب تر بود

در جوار قلب زان اصفرب بود
زآنکه صفره حمرتی باشد که آن
مر بیاضش غالب است اندر عیان
فاقع آمد لون او اندر صفا
فاقع اعنی هست پر ضوء و بها
شد مشعشع از شعاع نور قلب
دارد استعداد بر دستور قلب
از لقایش ناظرین گردند شاد
نور استعدادش آمد چون زیاد
ناظرین آن کاملان عارف اند
که ز استعداد هر کس واقف اند
دوست دارند اهل استعداد را
طالبان راه استرشاد را
قوم گفتند اشتباه افزوده گشت
زین بقر افزون بود در کوه و دشت
مستعد یعنی فزون در مردم است
آنکه باشد طالب و قابل کم است
مستعد بسیار و طالب اندک است
و آنکه شد طالب ز صید قابل یک است
نیست هر طبعی یقین قابل به کار
هم نه هر قابل بود طالب شعار
نیست هر طالب صبور و جاهد او

هر صبوری هم نباشد واجد او
خواه از حق تا بما واضح شود
بی تشابه اصل آن لایح شود
گر خدا خواهد مگر یابیم بخت
وز گروه مهتدون باشیم سخت
یعنی اندر ذبح این شایسته گاو
یک جهت باشیم و سخت و کنجکاو
و آنکه انشاء الله آمد در بیان
بود ز استعداد ایشان یک نشان
ز آنکه دانستند بی تقدیر حق
می نگیرد هیچ نقشی بر ورق
گفت احمد رهنمای هر صواب
کرد استثنا بر ایشان فتح باب
گر نمی گفتند استثنا به فال
فتح این ره بهر ایشان بد محال
نیست استثنا مراد از لفظ آن
یافت باید سرّ آن در قلب و جان
تا تو دانی بی اراده و امر او
نه رگی اندر بدن جنبد نه مو

نه که استثنا بگفت آری و لب
پس نبینی غیر خود را دی سبب
گر بود توفیقی از ربّ الانام
در مقامش شرح این گویم تمام
منتظر باشند نک ارباب ربح
تا شناسند آن بقر را بهر ذبح
گفت گوید لا ذلولست این بقر
نیست سرکش تا بود دور از اثر
بلکه منقاد است بر امر و مطیع
زیر بار شرع آید بس سریع
در شیار ارض آید بر مراد
دارد استعداد یعنی بر سداد
آب ندهد حرث یعنی عاری است
از معارف وز حکم گر کاری است
سالم است از هر علامت در سراغ
نیست او را هیچ اصلاً نقش و داغ
یعنی آزاد است ز آداب و سنن
هم ز عادات و شرایع بی سخن
نیست او را خالی از رنگ دگر
اعتقاد و مذهب اعنی در نظر
تا صلاحیت در او نبود تمام

بهر ذبح واقف اند از این کرام
قوم گفتند این زمان بی کم و کاست
جئت بالحق یعنی آوردی تو راست
گشت ثابت بهر طلاب کمال
آنچه بود آن مشتبه بی قیل و قال (۱)
پس فضول آورد قوم اندر کلام
ز آن همه تفتیش و تحقیقات خام
هیچ یعنی نفس ازین ره شاد نیست
سهل و آسان در عمل منقاد نیست
گفت پیغمبر کران تفتیش و جد
سخت شد این کار بر هر مستعد
گر نمی گشتند آن سان سخت گیر
زود گشتی قصدشان حاصل نه دیر
گفت هم زین قبل ز اکثر سؤال
فرقه ای گشتند هالک بالمآل
قوم رفتند از پی تحصیل گاو
سال ها گشتند هر سو کنج کاو (۲)

نکته ها

ﷲ عاقبت پرسش های فراوان و بیجا

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و برطرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند و یا بی مورد انجام گیرد، دلیل انحراف و موجب زیان است، اعتدال در هر کاری یک ارزش است. گاهی افراد با دیدن نشانه ای بسیار ساده، یقین پیدا می کنند، ولی برخی باوجود بیان صریح (أَنْ تَذَبْحُوا بَقْرَةً) و سوسه می کنند. نباید در بیان های روشن و صریح، دچار وسوسه شد.

بنی اسرائیل مأمور بودند گاوی را ذبح کنند، بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت تأخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود و خداوند حکیم در همان لحظه که به آن ها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آن ها در این زمینه

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۰

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۰

قید و شرطی نداشته و لذا «بقره» به صورت «نکره» در اینجا ذکر شده است. ولی آن‌ها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سؤالات گوناگون کردند:

زیرا افراد لجوج و خودخواه غالباً پرحرف و پر سؤال اند و در برابر هر چیز بهانه جویی می کنند. قرائن نشان می دهد که اصولاً آن‌ها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی علیه السلام، لذا بعد از همه این سؤال‌ها گفتند **الآن جئت بالحق: «حالا حق را بیان کردی!»** گویی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!

به هر حال، هر قدر آن‌ها سؤال کردند خداوند هم تکلیف آن‌ها را سخت تر کرد، چرا که چنین افراد، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم که در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سؤال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده اگر آن‌ها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سربریده بودند کافی بود. (و لکن شدوا فشدد الله علیهم): (۱) «آن‌ها سختگیری کردند خداوند هم بر آن‌ها سخت گرفت». شاید برای اینکه می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود و این اختلاف هم چنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله: (فَدَبَّحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ) نیز اشاره به همین معنی است.

☪ اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسان‌ها بوده باشد:

قرآن گویا می خواهد این نکته را بیان کند که گاوی که باید نقش احیاکننده داشته باشد، ذلول یعنی تسلیم بدون قید و شرط و باربر و اسیر و زبردست نباشد، همچنین نباید رنگ‌های مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد.

به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می شوند و می خواهند قلب‌ها و افکار مرده را احیا کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت فقر و غنی، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آن‌ها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آن‌ها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند، هیچ گونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدایی یافت نشود و این افراد هستند که می توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده و آن‌ها را احیاء کنند. ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است و این رنگ وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیاکننده داشته باشد.

(*) امام رضا علیه السلام در بیان نوع گاوی که قرار بود ذبح گردد فرمودند: ممکن بود که بنی اسرائیل هر گاوی را بتوانند ذبح نمایند اما چون آن‌ها در هر کاری شدت عمل به خرج می دادند و به دنبال ماجراجویی بودند خداوند نیز به آن‌ها سخت گرفت. (۲)

۱- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰۸

۲- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶

(*) امام عسگری علیه السلام می فرمایند: قیمت بسیار زیاد گاو باعث شد تا از کشتن آن صرف نظر نمایند اما لجاجت و اتهامی که به آن ها تحمیل گشته بود باعث گشت تا علیرغم خواسته باطنی به ذبح آن حیوان تن در دهند. آن ها سپس از شدت فقر و تنگدستی به موسی شکوه کردند آن حضرت نیز دعای آن جوان و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را بدان ها گوشزد نمود. بنی اسرائیل نیز به توصیه موسی دست بر دعا برداشته و گفتند: «اللهم إلیک إلتجأنا و علی فضلیک إعتمدنا فأزل فقرنا و سئدخنا بجاه محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الطیبین من آلهم» و از پس این مناجات خداوند به موسی فرمان داد تا بزرگان بنی اسرائیل را به سوی خرابه ای که زیر آن گنجی نهفته است راهنمایی نماید. نمایندگان قوم به محل موردنظر رسیدند و دو برابر آنچه را که در ازای خرید گاو پرداخته بودند در آنجا یافتند. (۱)

(*) در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: بنی اسرائیل برای آنکه بتوانند آن گاو ماده با خصوصیتی که ذکر گردید را بخرند دارائی های خود را روی هم نهاند مبلغی که در پوست آن گاو جمع گشت چیزی در حدود پنج هزار دینار بود. (۲)

تصویر گاو ویژه و نهایی برای کشتن تقریباً به این صورت بوده است



۱- تفسیر امام عسگری علیه السلام، ص ۲۷۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۶۶

۲- مجلسی، حیاة القلوب، ج ۱، باب سیزدهم، ص ۷۲۹

قسمت ششم: ذبح گاو پس از ایرادهای بنی اسرائیلی

در قرآن آمده است:

۱- گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند «و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند!» (۱)

نکته ها

ﷲ چه کسانی قاتل آن جوان را می شناختند

از ذیل آیه ۷۲ همین داستان نیز استفاده می شود که لااقل گروهی از آن ها قاتل را می شناختند و از اصل جریان مطلع بودند و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی میان آن ها صورت گرفته بود اما کتمان می کردند، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. (۲)

گشت ظاهر آنچه بود اندر کمون

مخرج و الله کنتم تکتمون (۳)

گاو را کشتند و فعلی نیک بود

لیک ترکش قوم را نزدیک بود

ز آنکه ما کادوا بر این بودش دلیل

که نبد نزدیک این فعل جمیل (۴)

ﷲ دیدگاه مولانا

مولانا می گوید: روح زمانی به حیات معنوی دست می یابد و اسرار دان غیب می گردد که با تیغ ریاضت نفس اماره را چون گاو موسی ذبح کنی.

که ببندیدم قوی وز ساز گاو

بر سر و پشتم بزن وین را مکاو

تا ز زخم لخت یابم من حیات

چون قتیل از گاو موسی ای ثقات

تا ز زخم لخت گاوی خوش شوم

همچو کشته ی گاو موسی گش شوم

زنده شد کشته ز زخم دم گاو

همچو مس از کیمیا شد زر ساو

کشته برجست و بگفت اسرار را

وانمود آن زمره ی خون خوار را

گفت روشن کاین جماعت کشته اند

کاین زمان در خصمی ام آشفته اند

چون که کشته گردد این جسم گران

زنده گردد هستی اسرار دان

جان او بیند بهشت و نار را

باز داند جمله ی اسرار را

وا نماید خونیان دیو را

وا نماید دام خدعه و ریو را

گاو کشتن هست از شرط طریق

تا شود از زخم دمش جان مفیق

گاو نفس خویش را زوتر بکش

تا شود روح خفی زنده و بهش (۵)

۱- بقره: ۷۱ (... فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ)

۲- بقره: ۷۲ (... وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)

۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۱

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۰

۵- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۴۰

مولانا در شعری تحت عنوان «بیان آن که نفس آدمی به جای آن خونی است که مدعی گاو گشته بود و آن گاو کشته عقل است و داود حق است یا شیخ که نایب حق است که به قوت و یاری او تواند ظالم را کشتن و توانگر شدن به روزی بی کسب و بی حساب» با اشاره به زنده شدن مقتول در اثر زدن دم گاو ذبح شده و معرفی قاتل خود، به بیان رفض اسباب می پردازد و می گوید: «جهت نیل به مرتبه تجربه شهودی است که نزد عارف تعلیم وحی همه جا برخلاف آنچه تلقین عقل به نظر می رسد بر قطع اسباب مبتنی می نماید و انبیاء و اولیاء که ارباب معجزات و کرامات بوده اند، در قطع اسباب کوشیده اند چنانکه حتی تمام قرآن در نزد گوینده مثنوی، متضمن رفض اسباب و علت، به نظر می آید» (۱)

نفس خود را کش جهان را زنده کن

خواجه را کشته ست او را بنده کن

مدعی گاو نفس تست هین

خویشتن را خواجه کرده ست و مهین

آن کشته ی گاو عقل تست رو

بر کشته ی گاو تن منکر مشو

عقل اسیر است و همی خواهد ز حق

روزی بی رنج و نعمت بر طبق

روزی بی رنج او موقوف چیست

آن که بکشد گاو را کاصل بدی است

نفس گوید چون کشی تو گاو من

زانکه گاو نفس باشد نقش تن

خواجه زاده ی عقل مانده بی نوا

نفس خونی خواجه گشت و پیشوا

روزی بی رنج می دانی که چیست

قوت ارواح است و ارزاق نبی است

لیک موقوف است بر قربان گاو

گنج اندر گاو دان ای کنج کاو
دوش چیزی خورده ام ورنی تمام
دادمی در دست فهم تو زمام
دوش چیزی خورده ام افسانه است
هر چه می آید ز پنهان خانه است
چشم بر اسباب از چه دوختیم
گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم
هست بر اسباب اسبابی دگر
در سبب منگر در آن افکن نظر
انیا در قطع اسباب آمدند
معجزات خویش بر کیوان زدند
بی سبب بحر را بشکافتند
بی زراعت چاش گندم یافتند
ریگ ها هم آرد شد از سعیشان
پشم بز ابریشم آمد کش کشان
جمله قرآن هست در قطع سبب
عز درویش و هلاک بو لهب
مرغ بایلی دو سه سنگ افکند
لشکر زفت حبش را بشکند
پیل را سوراخ سوراخ افکند
سنگ مرغی کاو به بالا پر زند
دم گاو کشته بر مقتول زن

تا شود زنده همان دم در کفن

حلق بریده جهد از جای خویش

خون خود جوید ز خون پالای خویش

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام

رفض اسباب است و علت والسلام (۲)

۱- زرین کوب، سرنی، ج ۱، ص ۵۸۴

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۵۲

بار دیگر برای بیان رسیدن به حیات معنوی از این ماجرا بهره می‌گیرد و «مرید هستی خود را به گاو موسی تشبیه می‌کند که برای قربانی شدن پدید آمده است تا با مرگ خود در راه حق به دیگران یاری کند و آن‌ها را به حیات معنوی برساند»

گاو اگر خسبد و گر چیزی خورد

بهر عید و ذبح او می‌پرورد

گاو موسی دان مرا جان داده ای

جزو جزوم حشر هر آزاده ای

گاو موسی بود قربان گشته ای

کمترین جزوش حیات کشته ای

برجهید آن کشته ز آسایش ز جا

در خطاب اضربوه بعضها

یا کرامی اذبحوا هذا البقر

إن أردتم حشر أرواح النظر

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم (۱)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

گاو موسی است تن که قربانش

تو به قربان کردگار کنی (۲)

گاو اگر خسبد و گر چیزی خورد

بهر عید و ذبح او می‌پرورد (۳)

چو گاو کلیم است اشعار من

پی حشر این مردگان وطن

تو هر پاره ای زین چو بر مرده دل

زنی چون چراغی شود مشتعل (۴)

قسمت هفتم: نحوه ی زنده شدن مقتول

در قرآن آمده است:

۱- «سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند)

۲- «آری خدا این گونه مردگان را زنده می کند» (و این گونه آیات خود را به شما نشان می دهد تا تعقل کنید) (۵)

پس به ذبح عجل شد امر جلیل

تا زنند اعضای او را بر قتیل

گفت هم به بعضها قلنا اضربوه

تا که گردد زنده قلب باشکوه

دم گاو آمد اشارت بی سخن

بر اماته نفس پر آشوب و فن

دم ز اعضای وی آخر وا ضعف است

زین سپس باقی حیات اشرف است

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۱۲

۲- دیوان حبیب خراسانی، ص ۳۰

۳- افلاکی

۴- شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص ۴۸۳

۵- بقره: ۷۳ (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

چون که آخر شد حیات نفس خوار
زنده شد دل اول عشق است و کار
این چنین حق زنده سازد مرده را
تا کند چون عاشق دل برده را
تا کنید اندیشه در آیات او
پی برید از وصف او بر ذات او
هیچ دیدی در خزان کز بادها
چون بمیرند این درختان جابه جا
می شود خشک و سیه چون پَرزاع
از یکی باد خزانی دشت و باغ
از نسیمی افتد اندر شاخ و برگ
چون بر وی محتضر آثار مرگ
همچو قبرستان شود گلزارها
جای گل ها جمله گیرد خارها
چون وزد باز آن نسیم فروردین
مردگان سرها بر آرند از زمین
گردد از باد بهاری هر شجر
پای تا سر پر شکوفه پرثمر
هیچ کردی فهم و آوردی به یاد
کز کدامین مروحه جست این دو باد
آن یکی میراند و داد این یک حیات

این یک است از موت و بعثش در نبات
بهر هر شیئی چنین دان بی ز بحث
هر دمی صد حشر و نشر و موت و بعث
فرع ها دیدی ندیدی اصل ها
مرجع این بادها و فصل ها
هرزمانی بر تو فصلی دیگر است
مانده فرعی رو به اصلی دیگر است
همچنین تا اصل اول کاین فصول
جمله از وی منتزع شد در نزول
نه خزان است اندر آنجا نه تموز
ز آن بود فصلی بهشت جان فروز
چون بمیراند ز هر فصلی حقت
می کند بر فصل دیگر ملحقت
چون که مردی از جماد و از نبات
یابی از حیوان و پس ز آدم حیات
باز بیرون زین فصول اربعه
هست فصلی از ملک در مطمعه
چون از آن هم بگذری یا بی حیات
از لقای ذوالجلال ذو الصفات
پس چرا این موت ای جان مشکل است
کز پیش هر دم حیاتی حاصل است
می رسد از هر کنارم بوی او

می کشد بویش دلم را سوی او
می سپارم جان ز بوی دلکشش
جانچه باشد پیش روی مهوشش
عشق می گوید به کوشم با فنا
گر ز جان لافی در این ره کودنی
هیچ داری گر جوی شرمندگی
کن فرامش مردگی و زندگی
جان و جان پردازی آنجا بازی است
زندگی و مردگی غمازی است
این منم یعنی که بر وی جان دهم
آنچه جانان داد بر جانان دهم
با تو گویم گر نه زین آزرده ای
تا تو دانی زنده ای یا مرده ای
بی خبر ز آن نرگس مستانه ای
وز حیات عاشقان بیگانه ای
عاشقان را هم نه این گنجایش است
گر کند لطف او خود از بخشایش است
ای خوش آن عاشق که یارش می برد
نی که او خود می رود ره بی خرد
ای که بس کس را به خود ره داده ای
وز همه مستغنی و آزاده ای

مر «صفی» را هم که عمری از یقین

هست در کوی تو خاکستر نشین

شاید ار پردازیش خاطر ز غیر

جز تو هیچش تا نیاید پیش سیر

گر که هم زین آرزو ناقابل است

قابلیت بخش سلطان دل است

دل پردازش ز غیر ذات خود

فارغ از کونین و محومات خود

خواهم آن جامی ز دست می فروش

که نیابم هرگز از مستی بهوش

تا شناسم کاین کدام است آن کدام

دوزخ است این بهر عاشق یا مقام (۱)

پس زدند اعضای او بر کشته باز

زنده گشت و شد برون از پرده راز

داد قاتل را نشان در ساعت او

از میان برخاست حرف و گفتگو (۲)

نکته ها

⌘ این ماجرا دقیقاً چه روزی اتفاق افتاد معلوم نیست و اینکه چقدر از فرمان این دستور گذشت و با بهانه جویی آن را به تعویق انداختند ولی ظاهراً در فاصله ی کمی مثل یک یا دو روز به طول انجامید زیرا پس از اینکه بنی اسرائیل آن گاو ویژه را پس از چانه زنی های مکرر باقیمت بسیار گرانی (به پر بودن پوست آن از طلا) خریدند و گاو را آوردند و ذبح کردند و قسمتی از بدن او را بریدند (۳) و به مقتول (همان تازه داماد) زدند، او به اذن خدا زنده شد و گفت: «فلان پسرعمویم که ادعای خونبهای مرا دارد، قاتل من است» و اگر به یک هفته یا بیشتر می انجامید جسد مرده لاشه ی مردار می شد.

⌘ پس از زنده شدن آن جوان به اذن خداوند با دخترعمویش ازدواج کرد و با ثروت کلانی که از همان گاوی که جانش را نجات داده بود و

قاتلش را نیز معرفی کرده بود. همان دعای پدرش که به او گفته بود: «امیدوارم خیر و برکت بسیار از ناحیه ی این گاو به تو برسد» زندگی مشترک خوبی را آغاز کرد.

ﷲ حضرت موسی فرمود: (انظروا الی البر ما یبلغُ بأهله) بنگرید به نیکی، که چه به اهلش می رساند.

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: (انظروا الی البر ما بلَغ بأهله): (نیکی را بنگرید که با نیکوکار چه می کند؟! (۴))

ﷲ (*) در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: بنی اسرائیل بعد از آنکه قاتل شناسایی شد به موسی گفتند: نمی دانیم از اینکه خون مقتول به هدر نرفت خوشحال باشیم یا بر این جوان که خداوند او را صاحب چنین ثروتی عظیم گردانید. در

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۱

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۳۱.

۳- اینکه آن عضو کدام بود؟ در آن چند قول است: اول: از مجاهد و قتاده و عکرمه نقل شده: آن عضو ران گاو بود که بمقتول زده شد و پس از زنده شدن کشته خویشت را معرفی کرد و دو باره مرد. دوم: از سعید بن جبیر حکایت شده: آن عضو دم گاو بود. سوم: از ضحاک روایت شده: آن عضو زبان گاو بود. چهارم: از ابی العالیه نقل شده: آن عضو استخوانی از استخوانهای گاو بود پنجم: از سدی حکایت شده: آن عضو گوشت پاره ای است که بین دو کتف قرار دارد. ششم: از ابو زید روایت شده: بعضی از پاره های اعضاء گاو بود و تمام این اقوال بحسب ظاهر محتمل است. (طبرسی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۸)

۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۵۹ به بعد.

این حال خداوند به موسی وحی فرستاد هر کس که مانند این جوان به پدرش خدمت نماید او را با محمد محشور می گردانم و در دنیا زندگانی همراه با رفاه و در آخرت جایگاهی بهشتی بدو عطا خواهم نمود.

ﷲ فضل و بخششی که بر این جوان مبذول داشته ام به خاطر آن است که وی ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را از زبان موسی علیه السلام شنید. سپس جوان از موسی خواست تا او را به نحوه نگهداری از اموالش راهنمایی کند تا همواره از شر حاسدان و ستمگران در امان باشد موسی علیه السلام نیز از او خواست تا درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را همیشه بر زبان خویش جاری سازد تا از جمیع فتنه ها مصون ماند.

ﷲ در همین لحظه مقتول که صدای موسی را شنیده بود خداوند را به مقام اهل بیت علیهم السلام قسم داد تا بار دیگر به دنیا بازگردد. در میان حیرت حاضرین دعای او مستجاب گشت و او مدت هفتادسال در کمال تندرستی به زندگانی خویش در این سرا ادامه داد و به همراه همسرش در یک روز از دنیا رخت بر بسته و به بهشت جاوید پر کشیدند. خداوند سپس به موسی فرمود اگر قاتل این شخص نیز مرا به همین صورت قسم می داد رسوایش نمی ساختم.

قسمت هشتم: قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل

۱. «سپس دل های شما بعد از این واقعه سخت شد همچون سنگ، یا سخت تر! چراکه پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آن ها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل های شما، نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.» (۱)

گشت قاسی پس شمارا دل چو سنگ

سخت تر زان بلکه دل بگرفته زنگ

بعد ذلک کالحجاره او اشد

بعد از آن آیت چنین شد بی رشد

سخت تر از سنگ بودن آهن است

قلب ها بسیار از آن رویین تن است

که نیابند از مواعظ لینی

یا که تنبیه از ظهور آیتی

سنگ ها هم زآنکه دارند اختلاف

در جمودت هم به نرمی بی خلاف

بعضی از آن گردد اندر سودها

منفجر ز آن آب ها و رودها

سنگ ها منشق شود بسیار از آن

تا شود زان آب های خوش روان

بازمی آیند بعضی ز آن فرود

خشیت حق را ز تأثیر وجود

هم چنان کز کوه بینی سنگ ها

ریزد و هابط شود فرسنگ ها

نیست حق غافل ز فعل نیک و دون

گر نه ای غافل ز عمّا تعملون

قلب ها را هم چنین دان یک به یک

ظاهر است و نیست حاجت بر محک

۱- بقره: ۷۴ (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)

آن یکی سخت و سیه همچون حجر

که نگیرد هیچ نقشی از تبر

هم بود قلبی کزو آید برون

چشمه ها و نهرها از حد فزون

همچو سنگی کز عصای موسوی

گشت ظاهر زو عیون معنوی

علم توحید است و عرفان آن عیون

کز زبان اهل دل آید برون

هست مستغرق به بحر علم و نور

نهرها منشق شود زان در فطور

هر که نوشد جرعه ای ز آن تا ابد

زنده ماند چون سپهر بی عمد

قلب دیگر هست قلب با خشوع

که کند بر حق بهر آنی رجوع

هر دمی ریزد ز خوف حق چو کوه

وجهه او گشته با حق از وجوه

مایل است آن دل به سوی اصل خود

تا نماند بی نصیب از وصل خود

آن دل زهاد و اهل طاعت است

بر وی از حق هر دمی صد رحمت است

قلب دیگر باشد ار دانی سخن

با تو آن معشوق جان گوید نه من

پاره پاره چاک چاک از داغ عشق

هر دمی بر وی رسد ابلاغ عشق

همچو برقی که زند بر ابر هی

که به دشت و کوه بارد پی به پی

بر دل عاشق زند برق از درون

تا شود جاری ز چشمش جوی خون

می شکافد دم بدم از یاد دوست

جاری از وی هر دمی صد نهر و جوست (۱)

نکته ها

⌘ این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آن ها را ادامه می دهند. خداوند در این آیه می فرماید: به جهت بی توجهی شما به این همه نشانه و آیه که از روی لجاجت و کینه بود، دل های شمارا قساوت فراگرفت و سنگدل شدید و ای بسا که دل هایتان از سنگ نیز سخت تر شد.

⌘ سنگ ها، مراحل مختلفی دارند:

خرد می شوند، از آن ها نهرها جاری شده و انسان ها را سیراب می کنند. (يَنْفَجِرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ)

انفجار ندارند، ولی حدّ اقل خود و اطراف خود را تر می کنند. (فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ)

از خشیت الهی، سقوط و سجود دارند. (يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)

⌘ اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست:

بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی علیه السلام داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند.

در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.

در چند مورد می گویند از خدایت بخواه ... مگر خدای موسی باخدای آن ها فرق داشت؟ باینکه موسی صریحاً گفته بود خدا به شما دستور می دهد.

در یک مورد می گویند اگر پاسخ این سؤال را بگویی ما هدایت می شویم که مفهومش آن است که بیان قاصر تو موجب گمراهی است
 و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی! این تعبيرات همه دليل بر جهل و نادانی و خودخواهی و لجاجت آن ها است.

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

۱. سوره بقره: آیات ۶۷-۷۴

(وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (*) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ هَا بَقْرَةٌ لَهَا فَارِصٌ وَلَهَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ) (*) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ هَا بَقْرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقْع لَوْئِهَا تَسِيرُ النَّاطِرِينَ) (*) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ) (*) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ هَا بَقْرَةٌ لَّا ذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَ لَّا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شَيْءَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ) (*) وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) (*) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِنَعْصَةٍ هَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَيُوتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (*) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (**)(۱)

پیام ها

۱. اگر فرمان خداوند، با ذهن و سلیقه ی ما مطابق نیامد و راز آن را نفهمیدیم، نباید آن را انکار کنیم.

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ) ... (أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا)

۲. موسی علیه السلام دستور ذبح گاو را از سوی خدا معرفی می کند تا بلکه رعایت ادب نموده و تسلیم شوند، ولی آن ها باز بهانه گیری می کنند. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ)

۳. خداوند اگر اراده نماید، از به هم خوردن دو مرده، مرده ای زنده می شود. (تَذْبَحُوا بَقْرَةً)

۱- ترجمه: «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد)». گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» (*) گفتند: «(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد؟» گفت: خداوند می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید.» (*) گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» گفت: خداوند می گوید: «گاوی باشد زرد یک دست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.» (*) گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!» (*) گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده و نه برای زراعت آبکشی کند از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ

گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الان حق مطلب را آوردی!» سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. (*) و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. (*) سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند.) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد شاید اندیشه کنید!» (*) سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آنها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست. (*)»

۴. در کشتن گاو، تقدس گاو کوبیده می شود. همانند بت شکنی ابراهیم علیه السلام و آتش زدن گوساله ی طلایی سامری.

(تَذْبَحُوا بَقْرَةَ)

۵. درجه ی ایمان مردم به پیامبرشان، از برخورد آن ها در مقابل دستورات وی فهمیده می شود. (أَتَّخِذْنَا هُزُؤًا)

۶. استعاذه و پناه بردن به خدا، یکی از راه های بیمه شدن است. عصمت انبیا در سایه ی استعاذه و امثال آن است. (أَعُوذُ)

۷. مسخره کردن، کار افراد جاهل و بی خرد است. (أَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ)

۸. جهل، خطری است که اولیای خدا، از آن به خدا پناه می برند. (أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)

۹. خداوند در یک ماجرا، توحید قدرت نمایی خود، نبوت معجزه موسی و معاد زنده شدن مرده را به اثبات می رساند.

۱۰. باادب سؤال کنید. در این آیه کلمه (لَنَا) دو بار تکرار شده و به جای «ربنا» کلمه (رَبِّكَ) آمده که نشانه روح تکبر است. (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ مَبِينًا لَنَا)

۱۱. فرمان خداوند را سریع انجام دهید و از وسوسه و تردید بپرهیزید. (فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ)

۱۲. رنگ زرد، چنان که در روایات نیز آمده، مورد سفارش دین است. (فَاقْعَ لَوْنُهَا)

۱۳. رنگ ها، در روحیه ی انسان تأثیر دارند. (لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ)

۱۴. توجه به مسائل فرعی، انسان را از تمرکز نسبت به مسائل اساسی، بازمی دارد. (إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا)

۱۵. روحیه ی لجاجت باعث می شود حق بر انسان مشتبه شود. (إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا)

۱۶. گاهی سؤال برای تحقیق و علم و آگاهی نیست، بلکه نشانه ی روح لجاجت و طفره رفتن است.

(يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا)

۱۷. رهبران الهی، سعه ی صدر دارند و جسارت را به روی خود نمی آورند. (کلمه «رَبِّكَ» بجای «ربنا» یک نوع جسارت بود که بارها تکرار شد، ولی حضرت موسی به روی خود نیاورد.)

۱۸. در اجرای طرح ها، عناصر و منابع فعال و تولیدی و اقتصادی را منهدم نکنید. (لَا ذُلُولٌ)... (وَلَا تَشْقَى)

۱۹. آنچه در راه فرمان خدا مصرف می شود، باید سالم باشد. (مُسَلِّمَةً) در سفر حج نیز زائر خانه خدا باید روز عید قربان، حیوان سالم ذبح کند.

۲۰. غرور و هوس، کار را به جایی می رساند که انسان هر چه را طبق میل خودش باشد، حق می داند.

(جِئْتُ بِالْحَقِّ)

۲۱. هر کس به گناه دیگران راضی باشد، در گناه آنان شریک است. خداوند به یهودیان زمان پیامبر نسبت قتل داده است، گویا آنان به قتل زمان موسی راضی بودند. (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ)

۲۲. گاهی انسان با نسبت دادن جرم به دیگران، می خواهد با حيله آن را از خود دفع کند. غافل از آنکه اگر خداوند بخواهد، با زدن مرده ای بر مرده ی دیگر، مسائل را روشن و مجرم را افشا می کند. (وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)

۲۳. اطمینان و اعتماد مردم را جلب کنید. حضرت موسی، شخصاً به زدن قسمتی از بدن گاو به مقتول اقدام نکرد، بلکه به مردم فرمود: خودتان این کار را بکنید. (اضْرِبُوهُ)

۲۴. این آیه، نمونه ای از قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان در دنیا به عنوان رجعت و در قیامت برای پاداش است. (كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى)

۲۵. دیدن نشانه های قدرت الهی، برای تعقل دائمی انسان هاست، نه تعجب لحظه ای. (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

۲۶. اگر روح و فکر انسان آلوده باشد، دیدن آیات الهی نیز تعقل را در او برنیزگیزد.

(تعقل با واژه «لعل» بکار رفته است.) (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

۲۷. قساوت و سنگدلی، بدترین نوع مرض روحی است که به جهت لجاجت های پی در پی، برای انسان پیدا می شود.

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ)

۲۸. مشاهده ی آیات و الطاف الهی، در افراد لجوج به جای تقویت ایمان، موجب قساوت قلب می گردد.

(قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ)

۲۹. کاری نکنیم که نسل ما، شرمنده رفتار ما شود. نیاکان سنگدل شدند، ولی خداوند به نسل آنان می گوید:

(قَسَتْ قُلُوبُكُمْ)

۳۰. علم، به تنهایی نورانیت نمی آورد. بعد از دیدن آن همه معجزه، باز سنگدل شدند. (قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ)

۳۱. قساوت، مراحلی دارد. (كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً)

۳۲. با ساده ترین تشبیه، عمیق ترین معارف را می توان بیان کرد. (كَالْحِجَارَةِ)

۳۳. انتقادات باید مستند باشد. قرآن که می فرماید: دل های بعضی از سنگ سفت تر است، دلیل آن را که جاری شدن آب از کنار سنگ

است، بیان می دارد. (وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ)

۳۴. جمادات، مرحله ای از شعور را دارا هستند. زیرا خوف و خشیت دارند. (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)

۳۵. داروی قساوت، توجه به علم خداوند است. (كَالْحِجَارَةِ)... (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ)

۳۶. سنگدلی، در رفتار ما مؤثر است. (قَسَتْ قُلُوبُكُمْ)... (عَمَّا تَعْمَلُونَ)

۳۷. خداوند به همه ی کارهای ما آگاه است. (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)

گفتار دوم: هجرت موسی علیه السلام به تنهایی از صحرای فاران تا اردن تا قبل از وفاتش (۱۰۰ - ۱۲۰ سالگی)

اشاره

فصل اول: داستان وفات هارون (سال ۱۴۰۸ ق.م) در موسیره یا بیابان تیه وقایع پس از آن در ۷ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

اشعار

شاعران

بر

اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

-

روایات

و تورات

وفات هارون در کوه هور

۱

-

روایات

تهمت قتل برادر به موسی و امداد خداوند

برای جلوگیری از این تهمت

۲

صفی

علیشاه

قرآن

ویژگی های هارون

۳.

وقایع پس از وفات هارون

۴

جنگ های (پس از وفات هارون)، در

دره ی موآب

مشرف به

بیابان و کوه پیسگاه

۵

درخواست

قبیله های شرق رود اردن (رئوبین و جاد)

و

تقسیم سرزمین بین قبیله ها توسط موسی

۶

خداوند به موسی اجازه ی ورود به

سرزمین موعود را نمی دهد

۷

مؤمنون: ۴۵

انبیاء:

۴۸

مریم:

سور و آیات مربوط به کل داستان

قسمت اول: مرگ هارون علیه السلام در کوه هور

در تورات آمده است: (۱)

- بنی اسرائیل پس از ترک قادش به کوه هور در سرحد سرزمین ادوم رسیدند، خداوند در آنجا به موسی و هارون فرمود: «زمان مرگ هارون فرا رسیده است و او به زودی به اجداد خود خواهد پیوست. او به سرزمینی که به قوم اسرائیل داده ام داخل نخواهد شد، چون هر دو شما نزد چشمه ی مریبه از دستور من سرپیچی کردید. حال ای موسی، هارون و پسرش العازار را برداشته آن ها را به بالای کوه هور بیاور.

- در آنجا لباس های کاهنی را از تن هارون درآور و به پسرش العازار بپوشان.

- هارون در همان جا خواهد مُرد و به اجداد خود خواهد پیوست. « پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داده بود، عمل کرد و درحالی که تمامی قوم اسرائیل به ایشان چشم دوخته بودند هر سه باهم از کوه هور بالا رفتند، وقتی که به بالای کوه رسیدند، موسی لباس کاهنی را از تن هارون درآورد و به پسرش العازار پوشانید.

- هارون در آنجا روی کوه درگذشت. سپس موسی و العازار بازگشتند.

- هنگامی که قوم اسرائیل از مرگ هارون آگاه شدند، مدت ۳۰ روز (یک ماه) برای او عزاداری نمودند.

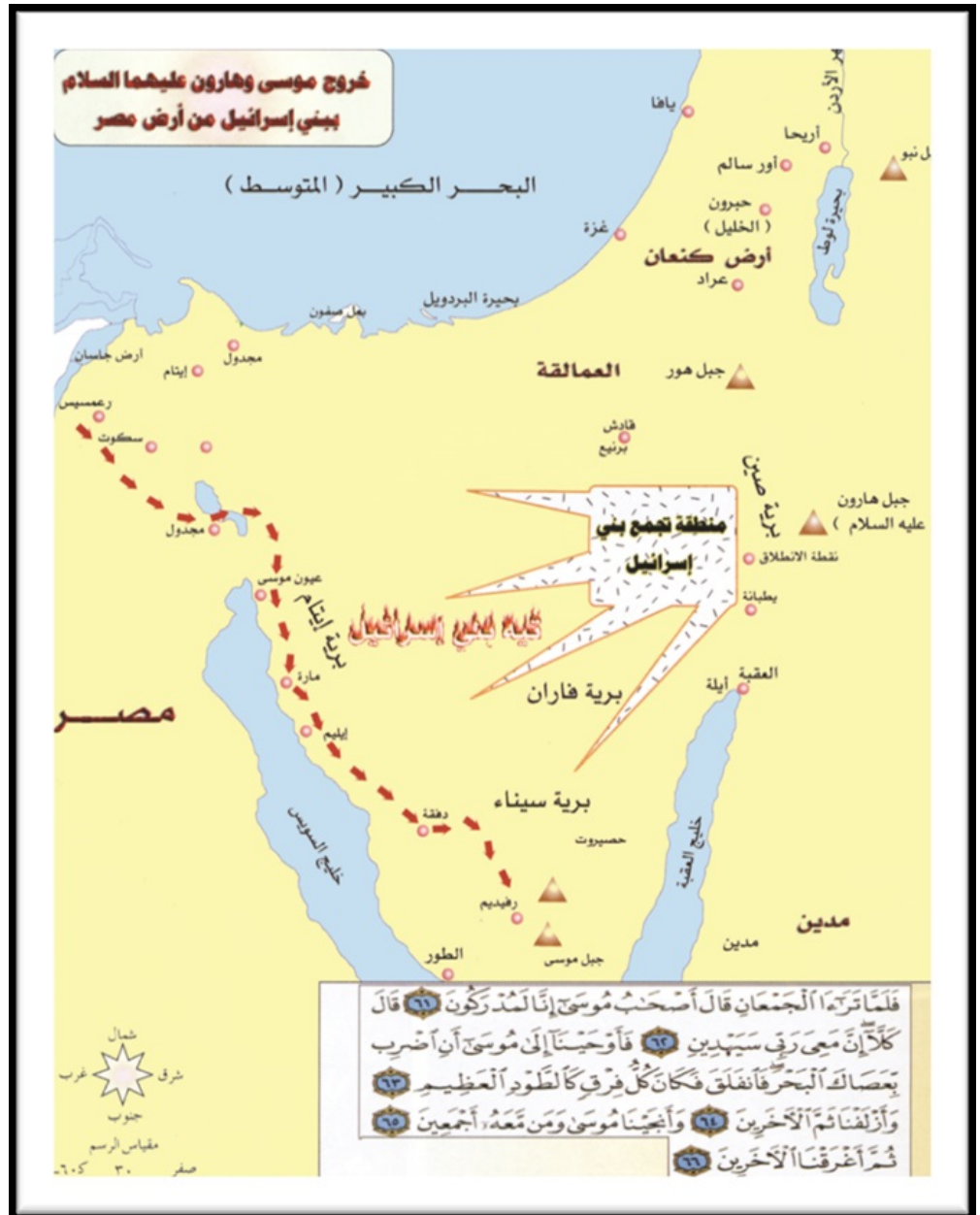
در روایات آمده است:

- (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی به اتفاق هارون عازم طور سینا شدند آنگاه موسی علیه السلام خطاب به برادرش گفت تا پیراهن خود را از تن بدر کند و به جایش دو جامه بلند را که در منزلی نزدیک آن ها بر شاخه درختی آویزان گشته بود بر تن کند. آنگاه از هارون علیه السلام خواست تا به روی تختی که در آن نزدیکی بود به خواب رود چیزی نگذشت که هارون در همان وضعیت قبض روح شد و خانه و درخت نیز به سوی آسمان بالا رفت. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۰، آیات: ۲۲-۲۹

۲- راوندی، قصص الانبیاء، ص ۱۷۲؛ جزایری، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج ۱، باب دوازدهم، ص ۴۴۵

در این نقشه «جبل هور» کاملاً مشخص است



قسمت دوم: تهمت قتل برادر به موسی و امداد خداوند برای جلوگیری از این تهمت

در تاریخ و روایات آمده است:

بعد از فوت هارون علیه السلام موسی علیه السلام به میان بنی اسرائیل بازگشت و موضوع را به اطلاع آن ها رسانید اما قوم یهود او را به دروغ به قتل برادرش متهم ساختند؛ و این تهمت یکی از آزارهایی بود که بنی اسرائیل نسبت به پیامبرشان روا داشتند. اما کمی بعد با دعای موسی فرشتگان تخت حامل جنازه هارون را در میان آسمان و زمین در معرض دید بنی اسرائیل قرار دادند تا مرگ او را باور نمایند. (۱) به امر خداوند گروهی از فرشتگان به میان آن قوم آمده و دلیل مرگ هارون را انقضای مدت حیات او مسئله ای طبیعی قلمداد کردند.

□ دیدگاه سید مرتضی

سید مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الأنبياء می گوید: مردم بنی اسرائیل موسی علیه السلام را به کشتن برادرش متهم کردند چون به هارون علاقه مند تر بودند و گرایش بیشتری به او داشتند؛ ولی خداوند آن حضرت را از این نسبت ناروا تبرئه کرد و بی گناهی اش را بر همگان ثابت نمود. خدای متعال، فرشتگانی را فرمان داد که بدن هارون را بردارند و در میان خانه های بنی اسرائیل بگردانند و مُردن وی و بی گناهی موسی علیه السلام را اعلان کنند. (این روایت از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است). همچنین آمده است که موسی علیه السلام، برادرش هارون را ندا کرد، پس هارون از قبر خارج شد و در پاسخ به سؤال آن حضرت که: آیا من تو را کشته ام؟ گفت: نه؛ و سپس به قبر خود بازگشت. (این دو نقل ممکن است و آنچه جاهلان گفته اند روا و جایز نیست) (۲)

در تائید این خبر روایاتی از علی علیه السلام و ابن عباس نیز نقل گردیده است از جمله:

(* از طلحه یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که: از رسول خدا شنیدم می فرمود: موسی بن عمران پس از وفات برادرش هارون، عرض کرد: «خدا یا! برادرم هارون از دنیا رفت، او را بیامرزم»

خداوند به او چنین وحی کرد: «ای موسی! اگر از من در مورد امتهای پیشین و آینده تقاضا کنی، جواب مثبت به تو دهم، مگر در مورد قاتل حسین بن علی علیه السلام که هرگز او را نمی آمرزم» (۳)

(* «حنان بن سدید» می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا جایز است که در مصیبت پدر یا فرزند و خویشاوندان انسان پیراهن خود را چاک دهد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: اشکالی ندارد چراکه موسی در عزای برادرش چنین کرد. (۴)

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۶۸

۲- سید مرتضی، تنزیه الأنبياء، ص ۱۵۰

۳- سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۸۶

۴- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵

قسمت سوم: ویژگی های حضرت هارون علیه السلام

طبق نقل بعضی از مفسران، هارون برادر بزرگ تر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت یک سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت. هارون به حسب سن بزرگ تر از موسی علیه السلام بود و موسی به حسب نبوت بزرگ تر از هارون بود

موسی علیه السلام به واقع و نفس الامر و به امر توحید اعلم از هارون بود.

او از پیامبران مرسل بود:

چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می خوانیم: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

پس فرستادیم موسی را دگر

با برادرش اوست هارون پی سپر

با عصا و معجزات روشنی

حجتی ظاهر بدان بر هر تنی (۱)

۱. ایشان دارای نور و روشنایی باطنی وسیله تشخیص حق از باطل بود (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً) (انبیاء: ۴۸)

ما به موسی و به هارون در خطاب

از عطا دادیم فرمان و کتاب

هم ضیاء و پند بر پرهیزکار

که آن کسان ترسند از پروردگار (۲)

۲. بالأخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید (وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا) (۳)

ساختیم از قرب او دارا ز کو

هم ببخشیدیم از رحمت به او

همچو هارون کش برادر بود و یار

هم نبی از جانب پروردگار (۴)

هارون دوش به دوش، برادرش موسی علیه السلام در انجام این رسالت سنگین، تلاش می کرد؛ و حکمت آن که نبوت او از رحمت کامله

شد، آن است که موسی - علیه السلام - را خشونت در خلق بود و صلابت در دین و در نطق فصاحت نداشت. پس از خداوند برادر خود هارون را طلب کرد تا با او در دعوت شریک باشد و به اخلاق حسنه او را یاری کند و موسی به خلق هارون و فصاحت او جبران خلق و نطق خود بنماید و مردم را در طاعت خود ترغیب کند.

چنانکه موسی خود فرمود: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا)

۱- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۹۶

۲- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۷۱

۳- مریم: ۵۳ یعنی بخشیدیم به موسی برادرش هارون را.

۴- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۴۵۰

(طه: ۳۵-۲۵). (۱) چون به برادر خود موسی گفت يَا بَنُ أُمَّمَّ که او را با اضافه به مادر صدا زد نه با اضافه به پدرش، زیرا رحمت برای مادر در حکم تعطف و شفقت او فر و بیشتر است به خلاف اب و اگر این رحمت ذاتیه در مادر نبود بر مباشرت تربیت اولاد صبر نمی کرد. سپس هارون گفت: (لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي وَ فَلَا تُشْمِثْ بِي الْأَعْدَاءَ) که همه این حرف ها نفسی از انفاس رحمت است و سبب غضب موسی علیه السلام عدم تثبت در نظر کردن در الواحی که در دستش بود و آن ها را انداخت، بوده است، که اگر در الواح نظر تثبت می کرد، در آن ها هدی و رحمت می یافت... (۲) که ریش هارون را در مرآی قوم خود نگردد، باینکه هارون بزرگ تر و مسن تر از او بود، پس این عمل از سوی هارون شفقتی بر موسی بود زیرا نبوت هارون از رحمت الله (از حضرت رحمت) بود، لذا از او جز این گونه اعمال به رویه رحمت صادر نمی شود.

سپس هارون به موسی گفت من ترسیدم که تو بگویی بین بنی اسرائیل جدایی انداختی و مرا سبب تفریق و پراکندگی آن ها قرار بدهی چه اینکه عبادت عجل بین آنان تفرقه ایجاد کرد زیرا بعضی از آنان به پیروی سامری و تقلید از وی عجل را پرستش کردند و بعضی از آنان از عبادتش خودداری نمودند و توقف کردند تا موسی به نزد آنان برگردد و از وی در این امر پرسند. لذا هارون بیم آن داشت که این فرقان و جدایی بین آنان به او نسبت داده شود. (۳)

۴. هارون از جانب حق امام و خلیفه (با واسطه و بی واسطه) مطلق بود و از جانب موسی امام و خلیفه (با واسطه و بی واسطه) مقید

حدیث منزلت که از شیعه و سنی به طور مستفیض بلکه متواتر از رسول الله روایت شده این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: (أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبي بعدی). (۴) رؤسای علمای امامیه از این حدیث بر خلافت آن حضرت برهان قطعی استخراج نموده گویند: تمامی منزلت های هارونی به قرینه عموم منزلت وجود استثنای نبوت به مقتضای این حدیث متواتر برای حضرت امیر علیه السلام ثابت است و از جمله آن منزلت ها خلافت وی بوده است برای حضرت موسی علیه السلام. پس حضرت امیر علیه السلام نیز از روی میزان عموم این حدیث دارای خلافت بلا فصل محمدی است چنانکه هارون برای موسی علیه السلام بود. قیصری گوید: امامت لقبی از القاب خلافت و یا اسمی از اسماء خلافت است. چنانکه حق سبحانه به پیغمبران خود ابراهیم و داوود صلوات الله علیه فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (۵) و امامت که خلافت است یا به واسطه است یا بدون واسطه و هر دو قسم برای هارون علیه السلام ثابت است از این جهت امامت اختصاص به کلمه هارونی یافته است؛ اما قسم اول که به واسطه است اینکه هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود چنانکه موسی علیه السلام گفت: (اخْلَفَنِي فِي قَوْمِي) (اعراف: ۱۴۲) و اما قسم دوم که بلا واسطه باشد اینکه هارون نبی و رسول مبعوث از حق به سوی

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۲

۲- «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَ فِي نُسَخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِزُبُهْمَ يَزْهَبُونَ» (اعراف: ۱۵۴) هدی بیان امری است که واقع شد و موسی را به غضب آورد، چیزی که هارون از آن بری بود و رحمت به برادرش هارون بود. (غرض بیان هدی و رحمت آیه است. پس اگر تثبت می نمود در الواح هدی و رحمت می یافت)

۳- ممد الهمم، ص ۵۱۴

۴- ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۳۵، ص ۴۷۳ - ۴۷۴

۵- بقره: ۱۲۴ (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ص: ۲۶ (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ)

خلق به سیف بوده است. چنانکه برادرش موسی بدین سمت بود؛ پس نسبت امامت به هارون قوی شد زیرا از جانب حق امام مطلق بود و از جانب موسی امام مقید. (۱)

قسمت چهارم: وقایع پس از وفات هارون

در تورات سه حادثه بعد از وفات هارون نبی بیان شده از جمله:

۱. انهدام عراد (پادشاه کنعانی سرزمین عراد)

- پادشاه کنعانی سرزمین عراد، (واقع در نگب کنعان) وقتی که شنید اسرائیلی ها از راه «اتاریم» می آیند، سپاه خود را بسیج نموده، به قوم اسرائیل حمله کرد و عده ای از ایشان را به اسیری گرفت. پس قوم اسرائیل به خداوند نذر کردند که اگر خداوند ایشان را یاری دهد تا بر پادشاه عراد و مردمش پیروز شوند، تمامی شهرهای آن مرز و بوم را به کلی نابود کنند.

- خداوند دعای ایشان را شنیده کنعانی ها را شکست داد و اسرائیلی ها آنان و شهرهای ایشان را به کلی نابود کردند

- از آن پس آن ناحیه «حرمه» (نابودی) نامیده شد. (۲)

۲. مار مفرغی

- سپس قوم اسرائیل از کوه هور رهسپار شدند تا از راهی که به دریای سرخ ختم می شد سرزمین ادوم را دور بزنند، اما قوم اسرائیل در این سفر طولانی به ستوه آمدند و به خدا و موسی اعتراض کرده گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ در اینجا نه چیزی برای خوردن هست و نه چیزی برای نوشیدن! ما از خوردن این منّ بی مزه خسته شده ایم!» پس خداوند مارهای سمّی به میان ایشان فرستاد و مارها عده ی زیادی از ایشان را گزیده، هلاک کردند. آن وقت قوم اسرائیل پیش موسی آمده، فریاد برآوردند: «ما گناه کرده ایم، چون به ضد خداوند و به ضد تو سخن گفته ایم. از خداوند درخواست کن تا این مارها را از ما دور کند.»

- موسی برای قوم دعا کرد و خداوند به وی فرمود: «یک مار مفرغی شبیه یکی از این مارها بساز و آن را بر سر یک تیر بیاویز. هر که مار او را گزیده باشد اگر به آن نگاه کند زنده خواهد ماند» پس موسی یک مار مفرغی درست کرد و آن را بر سر تیری آویخت؛ و به محض این که مار گزیده ای به آن نگاه می کرد شفا می یافت. (۳)

۱- حسن زاده آملی، ممد الهمم، (شرح فصوص الحکم)، ص ۵۱۲

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۱، آیات: ۱-۳

۳- سفر اعداد، اصحاح ۲۱، آیات: ۴-۹

۳. پایان سال های آوارگی در ناحیه ی کوه سعیر

از زبان حضرت موسی در جای دیگر نقل شده است که:

- ما بنی اسرائیل، طبق دستور خداوند بازگشتیم و از راهی که به سوی دریای سرخ می رود، به بیابان رفتیم و سال های زیادی در اطراف ناحیه ی کوه سعیر سرگردان بودیم.

- سرانجام خداوند فرمود: «به اندازه ی کافی در این کوهستان سرگردان بوده اید. حال به سمت شمال بروید. به قوم بگو که ایشان از مرز سرزمینی خواهند گذشت که به برادرانشان، آدومی ها تعلق دارد. (آدومی ها از نسل عیسو هستند و در سعیر زندگی می کنند)

- آن ها از شما خواهند ترسید، ولی شما با ایشان نجنگید چون من تمام سرزمین کوهستانی سعیر را به عنوان ملک دائمی به ایشان داده ام و حتی یک وجب از زمین ایشان را به شما نخواهم داد. در آنجا به ازای آب و غذایی که مصرف می کنید، پول پردازید.

- خداوند، خدایتان در تمام چهل سالگی که در این بیابان بزرگ سرگردان بوده اید با شما بوده و قدم به قدم از شما مراقبت نموده است. او در تمام کارهایتان به شما برکت داده ...

- و شما هیچ وقت محتاج به چیزی نبوده اید. «

- بنابراین ما از کنار سعیر که برادرانمان در آنجا زندگی می کردند گذشتیم و جاده ای را که به سمت جنوب به «ایلت» و «عصیون» جابر می رود قطع نموده رو به شمال به طرف بیابان موآب کوچ کردیم.

- آنگاه خداوند به ما چنین هشدار داد: «با موآبها (عمونیاها) که از نسل لوط هستند، کاری نداشته باشید و با ایشان وارد جنگ نشوید.

- من شهر عار را به آن ها داده ام و هیچ زمینی را از سرزمین آن ها به شما نخواهم داد. « (۱)

- خداوند فرمود: «اکنون برخیزید و از رود زارد بگذرید.» ما چنین کردیم.

- سی و هشت سال پیش، ما قادش را ترک گفته بودیم، همان طور که خداوند فرموده بود، در این مدت تمام جنگجویان ما از بین رفتند.

- خداوند بر ضد آن ها بود و سرانجام همه ی آن ها را از بین برد.

- پس از اینکه تمام جنگجویان مردند، خداوند به من فرمود: «امروز باید از شهر عار که در مرز موآب است بگذرید.

- وقتی به سرزمین عمونی ها که از نسل لوط هستند نزدیک شدید با آن ها کاری نداشته باشید و با ایشان وارد جنگ نشوید، زیرا هیچ زمینی را از سرزمینی که به ایشان بخشیده ام، به شما نخواهم داد. « (۲)

۱- ایمی ها که از قبیله ی بسیار بزرگی بودند قبلا در آن ناحیه سکونت داشتند و مثل غول های عناقی بلند قد بودند، ایمی ها و عناقی ها غالبا رفاقی خوانده می شوند، ولی موآبی ها ایشان را ایمی می خوانند. - در روزگار پیشین، «حوری ها» در سعیر سکونت داشتند ولی آدومی ها یعنی اعقاب عیسو آن ها را بیرون رانده، جایشان را گرفتند، همان طور که اسرائیل جای مردم کنعان را که خداوند سرزمینشان را به اسرائیل بخشیده بود، گرفتند.

۲- آن ناحیه نیز زمانی محلّ سکونت «رفائیها» که عمونی ها ایشان را «زَمُومی» می خوانند بود، آن ها قبیله ی بسیار بزرگی بودند و مثل عناقی ها قدّبلندی داشتند، ولی خداوند ایشان را هنگام ورود عمونی ها از بین بُرد و عمونی ها به جای ایشان در آن جا سکونت کردند. خداوند به همین نحو به ادومی ها (اعقاب عیسو) در کوه سعیر کمک کرده بود و آنها حوری ها را که قبل از ایشان در آنجا سکونت داشتند از بین برده و تا به امروز به جای ایشان ساکن شده اند. - وضع مشابه دیگر، زمانی اتّفاق افتاد که مردم «کفتور» به قبیله ی «عوی ها» که تا حدود غزّه در دهکده های پراکنده ای سکونت داشتند حمله نموده، آن ها را هلاک کردند و به جای ایشان ساکن شدند.

- آنگاه خداوند فرمود: «از رود ارنون گذشته، به سرزمین سیحون اموری، پادشاه حبشون داخل شوید. من او را و سرزمینش را به شما داده ام، با او بجنگید و سرزمین او را به تصرف خود درآورید. از امروز ترس شمارا بر دل مردم سراسر جهان می گذارم. آن ها آوازه ی شمارا می شنوند و به وحشت می افتند.» (۱)

قسمت پنجم: جنگ های (پس از وفات هارون)، در دژه ی موآب (مشرف به بیابان و کوه پیسگاه)

در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل به اوبوت کوچ کردند و در آنجا اردو زدند. سپس از آنجا به عیی عباریم که در بیابان و در فاصله ی کمی از شرق موآب بود، رفتند.

- از آنجا به وادی زارد کوچ کرده، اردو زدند.

- بعد به طرف شمال رود ارنون نزدیک مرزهای اموری ها نقل مکان کردند. (۲)

- سپس قوم اسرائیل به «بئر» (چاه) کوچ کردند. این همان جایی است که خداوند به موسی فرمود: «قوم را جمع کن و به ایشان آب خواهم داد»

- آنگاه قوم اسرائیل این سرود را خواندند: «ای چاه بجوش!

- در وصف این چاه بسرایید! این است چاهی که رهبران آن را کُندند! بلی بزرگان اسرائیل با عصاهایشان آن را کُندند!»

- قوم اسرائیل بیابان را پشت سر گذارده، از متانه، نحلی ئیل و باموت گذشتند و به درّه ای که در موآب قرار دارد و مشرف به بیابان و کوه پیسگاه است رفتند. (۳)

پس از آن به جنگ دو پادشاه رفتند و آنها را شکست دادند یکی سیحون و دیگری عوج که به شرح آن می پردازیم:

۱) شکست سیحون (پادشاه اموری ها) (۴)

- در این وقت، قوم اسرائیل سفیرانی نزد سیحون، پادشاه اموری ها فرستادند.

- فرستادگان درخواست کرده گفتند: «اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. ما قول می دهیم از شاهراه برویم و تا زمانی که از مرزتان نگذشته ایم از راهی که در آن می رویم خارج نشویم. به مزرعه ها و تاکستان های شما وارد

۱- سفر تثنیه، اصحاح ۲، آیات: ۱-۲۵

۲- رود ارنون، خط مرزی بین موآبی ها و اموری هاست؛ و در کتاب «جنگ های خداوند» به این امر اشاره شده که درّه ی رود ارنون و شهر واهیب بین اموری ها و موآبی ها قرار دارند.

۳- سفر اعداد، اصحاح ۲۱، آیات: ۱۰-۲۰

۴- سیحون قبلاً در جنگ با پادشاه سابق موآب تمام سرزمین او را تا ارنون به تصرف درآورده بود.

نخواهیم شد و آب شمارا نیز نخواهیم نوشید» ولی سیحون پادشاه موافقت نکرد و در عوض، او سپاه خود را در بیابان در مقابل قوم اسرائیل بسیج کرد و در ناحیه ی «یاهص» با ایشان وارد جنگ شد.

- در این جنگ، بنی اسرائیل آن ها را شکست دادند و سرزمینشان را از رود ارنون تا رود یبوق و تا مرز سرزمین بنی عمون تصرف کردند، اما نتوانستند جلوتر بروند، زیرا مرز بنی عمون مستحکم بود.

- به این ترتیب، قوم اسرائیل تمام شهرهای اموری ها از جمله: شهر حبشون را که پایتخت سیحون پادشاه بود، تصرف کردند و در آن ها ساکن شدند. (۱)

۷ شعرا در مورد سیحون پادشاه چنین گفته اند:

- به حبشون بیاید

- به پایتخت سیحون پادشاه

- زیرا آتشی از حبشون افروخته شده

- و بلعیده است شهر عر موآب و بلندی های رود ارنون را

- وای بر موآب!

- نابود شدید ای قومی که «کמוש» را می پرستید!

- او پسران و دخترانت را به دست سیحون، پادشاه اموری ها به اسارت فرستاده است.

- اما ما آن ها را هلاک کرده ایم از حبشون تا دیبون و تا نوح که نزدیک میدبا است.»

- زمانی که قوم اسرائیل در سرزمین اموری ها ساکن بودند، موسی افرادی به ناحیه ی «یعریز» فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنند.

- پس از آن، قوم اسرائیل به آن ناحیه حمله بردند و آن را با روستاهای اطرافش گرفتند و اموری ها را بیرون راندند.

۷ این ماجرا از زبان موسی در جای دیگر نیز این گونه آمده: (۲)

- سپس از «صحرای قدیموت»، سفیرانی با پیشنهاد صلح، نزد سیحون، پادشاه حبشون فرستادم.

- پیشنهاد ما این بود: «اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. از جاده ی اصلی خارج نخواهیم شد و به طرف مزارع اطراف آن نخواهیم رفت.

- هنگام عبور برای هر لقمه نانی که بخوریم و هر جرعه آبی که بنوشیم، پول خواهیم داد.

- تنها چیزی که می خواهیم، اجازه ی عبور از سرزمین شما است.

- ادومی ها ی ساکن سعیر، اجازه ی عبور از سرزمین خود را به ما دادند.

- موآبی ها هم که پایتختشان در عار است، همین کار را کردند.

- ما از راه اردن به سرزمینی که خداوند، خدایمان به ما داده است می رویم. « ولی سیحون پادشاه موافقت نکرد، زیرا خداوند، خدای شما او را سخت دل گردانید تا او را به دست اسرائیل نابود کند. همچنان که الآن نابود شده است.

- آنگاه خداوند به من فرمود: «اکنون به تدریج سرزمین سیحون پادشاه را به شما می دهم، پس ازاینکه آنجا را تصرف کردید، این سرزمین از آن شما خواهد بود.»

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۱، آیات: ۲۱-۳۲

۲- سفر تثبیه، اصحاح ۲، آیات: ۲۶-۳۷

- آنگاه سیحون پادشاه به ما اعلان جنگ داد و نیروهایشان را در «یاهص» بسیج کرد.

- ولی خداوند خدایمان او را به ما تسلیم نمود و ما او را با تمام پسران و افرادش کشتیم و تمامی شهرهایش را به تصرف خود درآورده، همه ی مردان و زنان و اطفال را از بین بردیم. به غیر از گله هایشان موجود دیگری را زنده نگذاشتیم.

- این گله ها را هم با غنائمی که از تسخیر شهرها به چنگ آورده بودیم با خود بردیم.

- ما از «عروعر» که در کناره ی «رود ارنون» است تا «جلعاد»، همه ی شهرها را به تصرف خود درآوردیم. حتی یک شهر هم در برابر ما قادر به مقاومت نبود، زیرا خداوند، خدایمان تمامی آن ها را به ما داده بود. ولی ما به سرزمین «بنی عمون» و به «رود یبوق» و شهرهای کوهستانی یعنی: جاهایی که خداوند، خدایمان غدغن فرموده بود، نزدیک نشدیم.

۲) شکست عوج (۱)

- سپس بنی اسرائیل باز گشتند و راهی را که به باشان منتهی می شد در پیش گرفتند، اما عوج، پادشاه باشان، برای جنگ با آن ها با سپاه خود به ادرعی آمد.

- خداوند به موسی فرمود: «نترس زیرا دشمن را به دست تو تسلیم کرده ام. همان بلایی به سر عوج پادشاه می آید که در حبشون به سر سیحون، پادشاه اموری ها آمد»

- پس قوم اسرائیل، عوج پادشاه را همراه با پسرانش و اهالی سرزمینش کشتند، به طوری که یکی از آن ها هم زنده نماند. قوم اسرائیل آن سرزمین را تصرف نمود.

۷ این ماجرا در جای دیگر از زبان موسی چنین آمده:

- سپس به جانب «سرزمین باشان» روی آوردیم، عوج پادشاه باشان لشگر خود را بسیج نموده در ادرعی به ما حمله کرد. ولی خداوند به من فرمود: «تمام سرزمین عوج و مردمش در اختیار شما هستند. با ایشان همان کنید که با سیحون، پادشاه اموری ها در حبشون کردید.» بنا بر این خداوند عوج پادشاه و همه ی مردمش را به ما تسلیم نمود و ما همه ی آن ها را کشتیم.

- تمامی ۶۰ شهرش یعنی سراسر ناحیه ی ارجوب باشان را به تصرف خود درآوردیم.

- این شهرها با دیوارهای بلند و دروازه های پشت بنددار محافظت می شد.

- علاوه بر این شهرها تعداد زیادی آبادی بی حصار نیز بودند که به تصرف ما درآمدند.

- ما سرزمین باشان را مثل قلمرو سیحون پادشاه واقع در حبشون، کاملاً نابود کردیم و تمامی اهالی آن را، چه مرد چه زن و چه کودک، از بین بردیم، ولی گله ها و غنائم جنگی را برای خود نگه داشتیم. پس ما بر تمام

سرزمین دو پادشاه اموری واقع در شرق رود اردن، یعنی بر کلیه ی اراضی از دره ی ارنون تا کوه حرمون، مسلط شدیم. (۱)

- ما کلیه ی شهرهای واقع در آن جلگه و تمامی سرزمین جلعاد و باشان را تا شهرهای سلخه و ادرعی تصرف کردیم.

- ناگفته نماند که عوج پادشاه باشان، آخرین بازمانده ی رفائی های غول پیکر بود.

- تختخواب آهنی او که در شهر «ربت» یکی از شهرهای عمونیها نگهداری می شود، حدود چهار متر طول و دو متر عرض دارد. (۲)

* بنابراین پادشاهانی که از موسی شکست خورده بودند این ها بودند (۳)

- این پادشاهان در سمت شرقی رود اُردُن بودند و شهرهای آن ها به وسیله ی بنی اسرائیل تصرف شد. (شهرهای آن ها از درّه ی ارنون تا کوه حرمون که شامل تمام نواحی شرقی درّه ی اُردُن می شد، امتداد داشت)

- سیحون، پادشاه اموریان که در حشبون زندگی می کرد و قلمرو او از عروعر در کنار درّه ی ارنون و از وسط درّه ی ارنون تا درّه ی یبوق که مرز عمونی هاست امتداد می یافت.

- این سرزمین شامل نصف جلعاد کنونی بود.

- او همچنین بر درّه ی اُردُن که از دریاچه ی جلیل تا بیت یشیموت (واقع در شرق دریای مرده) و تا دامنه ی کوه پیسگاه امتداد داشت، حکومت می کرد.

-- عوج، پادشاه باشان که از بازماندگان قوم رفائی بود و در عشتاروت و ادرعی زندگی می کرد.

- او بر سرزمینی حکومت می نمود که از کوه حرمون در شمال تا سلخه و تمام باشان در مشرق و از سمت مغرب تا مرزهای سرزمین جشوری ها و معکی ها و از سمت جنوب تا منطقه ای که نیمه ی شمالی جلعاد را در برمی گرفت و به سر حدّ سرزمین حشبون می رسید، امتداد داشت.

- ساکنان این سرزمین، همان کسانی بودند که موسی و بنی اسرائیل، آن ها را از بین بردند و موسی زمین هایشان را به قبیله ی رثوین و جاد و نصف قبیله ی منسی داد.

۱- صیدونیها کوه حرمون را سریون و اموری ها آن را سنیر می خوانند.

۲- سفر تشیه، اصحاح ۳، آیات: ۱-۱۱

۳- سفر یوشع، اصحاح ۱۲، آیات: ۱-۶

قسمت ششم: درخواست قبیله های شرق رود اردن (رئوبین و جاد) در تقسیم اراضی

در تورات آمده است: (۱)

وقتی قوم اسرائیل به سرزمین «یعزیر و جلعاد» رسیدند، قبیله های رئوبین و جاد که صاحب گله های بزرگ بودند، متوجه شدند که آنجا برای نگهداری گله، محل بسیار مناسبی است؛ بنابراین نزد موسی و العازار کاهن و سایر رهبران قبایل آمده، گفتند:

«خداوند این سرزمین را به قوم اسرائیل داده است، یعنی شهرهای «عطاروت، دیبون، یعزیر، نمزه حشبون، العاله، شبام، نبو، بعون» این سرزمین برای گله های ما بسیار مناسب است.

– تقاضا داریم به جای سهم ما در آن سوی رود اُردُن، این زمین ها را به ما بدهید. «

– موسی از ایشان پرسید: «آیا منظورتان این است که شما همین جا بنشینید و برادرانتان به آن طرف رود اُردُن رفته بجنگند؟ آیا می خواهید بقیه ی قوم را از رفتن به آن طرف رود اُردُن ورود به سرزمینی که خداوند به ایشان داده است، دلسرد کنید؟

– این همان کاری است که پدران شما کردند: از «قادش برنیع» ایشان را فرستادم تا سرزمین موعود را بررسی کنند، اما وقتی به درّه ی اشکول رسیدند و آن سرزمین را دیدند، بازگشتند و قوم را از رفتن به سرزمین موعود دلسرد نمودند. به همین علت خشم خداوند افروخته شد و قسم خورد که از تمام کسانی که از مصر بیرون آمده اند و بیشتر از ۲۰ سال دارند، کسی موفق به دیدن سرزمینی که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داده بود، نشود، چون آن ها با تمام دل از خداوند پیروی نکرده بودند. از این گروه، تنها کالیب (پسر یفنه قنزى) و یوشع (پسر نون) بودند که با تمام دل از خداوند پیروی نموده، قوم اسرائیل را تشویق کردند تا وارد سرزمین موعود بشوند.

– خداوند ۴۰ سال ما را در بیابان سرگردان نمود تا این که تمامی آن نسل که نسبت به خداوند گناه ورزیده بودند، مُردند.

– حالا شما نسل گنه کار، جای آن ها را گرفته اید و می خواهید غضب خداوند را بیش از پیش بر سر قوم اسرائیل فرود آورید. اگر این طور از خداوند روی گردان شوید، او باز قوم اسرائیل را در بیابان، ترک خواهد کرد و آن وقت شما مسئول هلاکت تمام این قوم خواهید بود «

– ایشان گفتند: «ما برای گله های خود آغل و برای زن و بچه هایمان شهرها می سازیم، ولی خودمان مسلح شده، پیشاپیش سایر افراد اسرائیل، به آن طرف رود اُردُن می رویم تا ایشان را به ملک خودشان برسانیم. اما قبل از هر چیز لازم است در اینجا شهرهای حصار دار، برای خانواده های خود بسازیم تا در مقابل حمله ی ساکنان بومی در امان باشند تا تمام قوم اسرائیل ملک خود را بگیرند، ما به خانه هایمان باز نمی گردیم. ما در آن طرف رود اُردُن، زمین نمی خواهیم، بلکه ترجیح می دهیم در این طرف، یعنی در شرق رود اُردُن زمین داشته باشیم»

– پس موسی گفت: «اگر آنچه را که گفتید انجام دهید و خود را در حضور خداوند برای جنگ آماده کنید و سپاهیان خود را تا وقتی که خداوند دشمنانش را بیرون براند، در آن سوی رود اُردُن نگه دارید.

- آنگاه، یعنی بعد از این که سرزمین موعود به تصرف خداوند درآمد، شما هم می توانید برگردید، چون وظیفه ی خود را نسبت به خداوند و بقیه ی قوم اسرائیل انجام داده اید.

- آنگاه زمین های شرق رود اُردُن، از طرف خداوند ملک شما خواهد بود. ولی اگر مطابق آنچه گفته اید عمل نکنید، نسبت به خداوند گناه کرده اید و مطمئن باشید که به خاطر گناه، مجازات خواهید شد. اکنون بروید و برای خانواده های خود، شهرها و برای گله هایتان آغُل بسازید و هر آنچه گفته اید انجام دهید.»

- قوم جاد و رئوبین جواب دادند: «ما از دستورات تو پیروی می کنیم. بچه ها و زنان و گله ها و رمه های ما در شهرهای جلعاد خواهند ماند، ولی خود ما مسلح شده، به آن طرف رود اُردُن می رویم تا همان طور که تو گفته ای، برای خداوند بجنگیم.»

- پس موسی به العازار، یوشع و رهبران قبایل اسرائیل رضایت خود را اعلام نموده، گفت:

- «اگر تمامی مردان قبیله های جاد و رئوبین مسلح شدند و با شما به آن طرف رود اُردُن آمدند تا برای خداوند بجنگند، آنگاه بعد از این که آن سرزمین را تصرف کردید، باید سرزمین جلعاد را به ایشان بدهید. ولی اگر آن ها با شما نیامدند، آن وقت در بین بقیه ی شما در سرزمین کنعان، زمین به ایشان داده شود»

- قبیله های جاد و رئوبین مجدداً گفتند: «همان طور که خداوند امر فرموده است عمل می کنیم. ما مسلح شده به فرمان خداوند به کنعان می رویم، ولی می خواهیم سهم ما، از زمین های این سوی رود اُردُن باشد»

- پس موسی مملکت سیحون، پادشاه اموری ها و عوج پادشاه باشان، یعنی تمامی اراضی و همه ی شهرهای آن ها را برای قبیله های جاد و رئوبین و نصف قبیله ی منسی (پسر یوسف) تعیین کرد.

- مردم قبیله ی جاد این شهرها را ساختند: «دیبون، عطاروت، عروغیر، عطروت شوفان، یعزیر، یجبهه، بیت نمزه، بیت هاران» همه ی این شهرها، حصار دار و دارای آغُل برای گوسفندان بودند.

- مردم قبیله ی رئوبین نیز این شهرها را ساختند: «حشبون، الیعاله، قریتایم، نبو، بعل معون، سبمه» (اسرائیلی ها بعد نام این شهرهایی را که تسخیر نموده و آن ها را از نوساخته بودند، تغییر دادند).

- طایفه ی ماخیر از قبیله ی منسی به جلعاد رفته، این شهر را به تصرف خود درآوردند و اموری ها را که در آنجا ساکن بودند، بیرون راندند. پس موسی، جلعاد را به طایفه ی ماخیر داد و آن ها در آنجا ساکن شدند.

- مردان یائیر که طایفه ای دیگر از قبیله ی منسی بودند، برخی روستاهای جلعاد را اشغال کرده، ناحیه ی خود را «حووت یائیر» نامیدند.

- در این زمان، مردی به نام «نوبح» به شهر قنات و روستاهای اطراف آن لشکر کشی کرده، آنجا را اشغال نمود و آن منطقه را به نام خود «نوبح» نام گذاری کرد.

۱۷ این ماجرا (تقسیم سرزمین تسخیر شده بین قبیله های رئوبین و جاد و نصف قبیله ی منسی) از زبان موسی در جای دیگر این گونه بیان شده:

- به قبیله های رثوبین و جاد: ناحیه ی شمال عروعر را که در کنار «رود ارنون» است به اضافه ی نصف «کوهستان جلعاد» را با شهرهایش دادم و به نصف قبیله ی منسی، باقیمانده ی «سرزمین جلعاد» و تمام «سرزمین باشان» را که قلمرو قبلی عوج پادشاه بود، واگذار کردم. (۲)

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۳، آیات: ۱۲- ۲۲

۲- منطقه ی «ارجوب» در باشان را سرزمین رفائی ها نیز می نامند.

- «طایفه ی یائیر» از قبیله ی مَنَسی تمامی منطقه ی «ارجوب» (باشان) را تا مرزهای «جشوری ها» و «معکی ها» گرفتند و آن سرزمین را به اسم خودشان نام گذاری کرده، آنجا را همچنان که امروز هم مشهور است، «حَوْت یائیر»: (دهستان های یائیر) نامیدند. بعد «جلعاد» را به «طایفه ی ماخیر» دادم.

- «قبیله های رثوبین» و «جاد» منطقه ای را که از «رود ییوق» در جلعاد (که سرحد عمونی ها بود) شروع می شد و تا وسط جلگه ی رود ارنون امتداد می یافت، گرفتند.

- مرز غربی ایشان، رود اَرْدُن بود که از دریاچه ی جلیل تا دریای مرده و کوه پیسگاه ادامه می یافت.

- آنگاه من به قبیله های رثوبین و جاد و نصف قبیله ی منسی، یادآوری کردم که اگرچه خداوند آن سرزمین را به ایشان داده است، با این حال، حق سکونت در آنجا را نخواهید داشت تا زمانی که مردان مسلحشان در پیشاپیش بقیه ی قبیله ها، آن ها را به آن سوی رود اَرْدُن، یعنی به سرزمینی که خدا به ایشان وعده داده، برسانند.

- به ایشان گفتم: «ولی زنان و فرزندان می توانند اینجا در این شهرهایی که خداوند به شما داده است، سکونت کرده، از گله هایتان (که می داند تعدادشان زیاد است) مواظبت کنند. شما به برادران خود کمک کنید تا خداوند به آن ها نیز پیروزی بدهد.

- وقتی آن ها سرزمینی را که خداوند، خدایتان در آن طرف رود اَرْدُن به ایشان داده است، تصرف کردند، آنگاه شما می توانید به سرزمین خود بازگردید»

- بعد به یوشع گفتم: «تو با چشمانت دیدی که خداوند، خدایت با آن دو پادشاه چگونه عمل نمود. او با تمامی ممالک آن طرف رود اَرْدُن نیز همین کار را خواهد کرد. از مردم آنجا نترسید، چون خداوند خدایتان برای شما خواهد جنگید.»

۷ در جای دیگر در مورد تقسیم اراضی قوم ها اینگونه آمده:

۱) زمین قبیله ی رثوبین (۱)

- موسی بخشی از سرزمین را به خاندان های قبیله ی رثوبین داده بود.

- حدود زمین آن ها از «عروعر» در کنار وادی «ارنون» و شهری که در وسط آن وادی است تا آن طرف دشت مجاور «میدبا» بود.

- سرزمین آن ها شامل: حشبود و تمام شهرهای آن دشت می شد یعنی: دیبون، باموت بعل، بیت بعل معون، یهصه، قدیموت، میفاعت، قریتایم، سبمه، سارت شحر، در کوهستان بالای درّه، بیت فغور، بیت یشیموت و دامنه ی کوه پیسگاه.

- همچنین شهرهایی که در دشت بودند و نیز شهرهای سیحون، پادشاه اموری که در حشبون حکومت می کرد به ملکیت قبیله ی رثوبین درآمدند.

- موسی، سیحون پادشاه و بزرگان مدیان را که عبارت بودند از: آوی، راقم، صور، حور و رابع، شکست داده بود. این افراد در سرزمین سیحون پادشاه زندگی می کردند و با او متحد بودند.

- بلعام جادوگر، پسر بعور نیز از جمله کسانی بود که به وسیله ی اسرائیلی ها در جنگ کشته شده بودند. رود اَرْدُن، مرز غربی قبیله ی رثوبین

۱- سفر یوشع، إصحاح ۱۳، آیات: ۱۵-۲۳

- این ها شهرها و دهاتی بودند که به خاندان های قبیله ی رثوبین به ملکیت داده شدند.

(۲) زمین قبیله ی جاد (۱)

- موسی همچنین قسمتی از سرزمین را برای خاندان های قبیله ی جاد تعیین نموده بود. این قسمت عبارت بود از: یعزیر، تمام شهرهای جلعاد و نصف سرزمین عمونی ها تا عروعر نزدیک ربه و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از محنایم تا سرحد دبیر، شهرهای بیت هارام و بیت نمره، سوکوت، صافون که در درّه ی اُردُن بودند و همچنین بقیه ی ملک سیحون، پادشاه حشبون.

- رود اُردُن مرز غربی قبیله ی جاد بود و تا دریاچه ی جلیل در شمال امتداد داشت. این ها شهرها و دهاتی بودند که به خاندان های قبیله ی جاد به ملکیت داده شدند.

(۳) زمین نصف قبیله ی منسی (۲)

- موسی قسمتی از سرزمین را برای خاندان نصف قبیله ی منسی تعیین نموده بود. زمین ایشان از محنایم به طرف شمال بود و شامل باشان (مملکت سابق عوج پادشاه) و تمام شهرهای یائیر (واقع در باشان) که شصت شهر بودند، می شد.

- نصف جلعاد و شهرهای پادشاه نشین عوج یعنی عشتاروت و ادرعی در باشان به نصف خاندان ماخیر پسر منسی داده شد. این بود چگونگی تقسیم زمین های شرق رود اُردُن، به وسیله ی موسی، هنگامی که او در شرق اریحا در دشت موآب بود. اما موسی هیچ سهمی به قبیله ی لاوی نداد؛ زیرا چنانکه به ایشان گفته بود، به جای زمین، خداوند اسرائیل، میراث ایشان بود.

قسمت هفتم: خداوند به موسی اجازه ی ورود به سرزمین موعود را نمی دهد

در تورات آمده است:

- آنگاه از خداوند چنین درخواست نمودم: «ای خداوند، التماس می کنم اجازه فرمایی از این رود گذشته، وارد سرزمین موعود بشوم، به سرزمین حاصلخیز آن طرف رود اُردُن با رشته کوه های آن و به سرزمین لبنان.

- آرزومندم نتیجه ی بزرگی و قدرتی را که به ما نشان داده ای ببینم، کدام خدایی در تمام آسمان و زمین قادر است، آنچه را که تو برای ما کرده ای بکند؟» ولی خداوند به سبب گناهان شما بر من غضبناک بود و به من اجازه ی عبور نداد. او فرمود: «دیگر از این موضوع سخنی بر زبان نیاور. به بالای کوه پیسگاه برو. از آنجا می توانی به هر سو نظر اندازی و سرزمین موعود را از دور ببینی؛ ولی از رود اُردُن عبور نخواهی کرد.

۱- سفر یوشع، آیات: ۲۴-۲۸

۲- سفر یوشع، آیات: ۲۹-۳۳

- یوشع علیه السلام را به جانشینی خود بگمار و او را تقویت و تشویق کن، زیرا او قوم را برای فتح سرزمینی که تو از قلّه ی کوه خواهی دید، به آن طرف رودخانه هدایت خواهد کرد»

- بنابراین ما در دره ی نزدیک «بیت فغور» ماندیم. (۱)

۱- سفر تثنیه، اصحاح ۳، آیات: ۲۳- ۲۹

فصل دوم: داستان فتنه ی بلعم باعورا قبل از فتح اریحا و بعد از رسیدن به دشت موآب و شکست آن ها در فتنه ی بلعم باعورا و هلاک بیست هزار نفر از بنی اسرائیل بر اثر طاعون و وقایع پس از آن در ۱۴ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

.۱

معرفی بلعم باعورا

و چگونگی فریب او برای نقشه ای شوم

روایات

و تورات

-

.۲

وسوسه گران گرد بلعم

باعورا

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

.۳

بلعام و الاغش

تورات

-

.۴

اولین وحی بلعام

تورات

-

.۵

دومین وحی بلعام

تورات

-

.۶

سومین وحی بلعام

تورات

-

.۷

چهارمین وحی بلعام

تورات

-

.۸

آخرین وحی بلعام

تورات

-

.۹

پافشاری بلعم بر

اجرای تصمیمش

(نفرین و جادوی

سپاه موسی با اسم اعظم خداوند)

قرآن

و روایات

-

.۱۰

نقشه دوّم بلعم

برای سرکوبی سپاه موسی

(زنای بنی اسرائیل در

شطیم)

روایات

و تورات

-

.۱۱

تشبیه بلعم به سگان

تشنه

قرآن

صفی

علیشاه

.۱۲

سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

خاقانی

ناصر خسرو

سنایی

.۱۳

وقایع پس از فتنه ی

بلعام

.۱۴

بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

اعراف: ۱۷۵-

۱۷۸

قسمت اول: معزای بلعم باعورا و چگونگی فریب او برای نقشه ای شوم

بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف، نخست در مسیر حق بود، آن چنان که هیچ کس فکر نمی کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که در عصر موسی علیه السلام زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد و حتی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده‌های او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت.

(* امام رضا علیه السلام فرمود: بلعم فرزند باعور، اسم اعظم الهی را می دانست و دعایش مستجاب می شد، ولی به دربار فرعون جذب شد و با آنکه در ابتدای کار، مبلغ حضرت موسی علیه السلام بود، ولی سرانجام علیه موسی و یاران او اقدام کرده و بدعاقت شد. (۱)

(* در تفسیر «المنار» از پیامبر اسلام ص چنین نقل شده که مثل «بلعم بن باعورا» در بنی اسرائیل همانند «امیه بن ابی الصلت» در این امت است. (۲) و قرآن، نام این شخص را نمی برد، ولی کارش را بازگو می کند تا به فرموده ی امام باقر علیه السلام بر هر کس که هوای نفس را بر حق غالب کند منطبق شود «تفسیر نور الثقلین» و چنین کسانی در هر زمانی یافت می شوند و اختصاص به زمان و شخص خاصی مانند بلعم باعورا ندارد.

اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر «دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هواپرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (و اخلاص الی الارض) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند و آن ها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حداکثر استفاده را می کنند.

این موضوع اختصاص به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران نداشته، بعد از عصر پیامبر اسلام ص و تا به امروز نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «بو راهب ها» و «امیه بن ابی الصلت ها» علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباس ها و طاغوت ها داده و می دهند. این گروه از دانشمندان نشانه هایی دارند و به وسیله آن می توان آن ها را شناخت، آن ها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند، آن ها همت هایی پست دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می گریند و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند، آن ها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند آن ها همانند سگ های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده، در بیراهه ها سرگردان می شوند و پیشوای گمراهان اند باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آن ها بر حذر بود.

۱- تفاسیر نور الثقلین و کنز الدقائق ذیل آیات

۲- رشیدرضا، المنار، ج ۹، ص ۱۱۴.

در تورات آمده است: بالاق سفیرانی به دنبال بلعام می فرستد.

- قوم اسرائیل به دشت موآب کوچ کرده، در سمت شرقی رود اُردُن، روبه روی اریحا اردو زدند.

- وقتی که بالاق (پسر صفور) پادشاه موآب فهمید که تعداد بنی اسرائیل چقدر زیاد است و با اموری ها چه کرده اند، خود و ملتش به وحشت افتادند. موآبی ها برای سران مدیان پیام فرستاده، گفتند: «این جمعیت کثیر، ما را مثل گاوی که علف می خورد خواهد بلهید!»

- پس بالاق پادشاه، سفیرانی با این پیام نزد بلعام (پسر بعور) که در سرزمین اجدادی خود «فتور» واقع در کنار رود فُرات زندگی می کرد فرستاد: «قومی بزرگ از مصر بیرون آمده است؛ مردمش همه جا پخش شده اند و به سوی سرزمین من می آیند. درخواست می کنم بیایی و این قوم را برای من نفرین کنی، زیرا از ما قوی ترند.

- شاید به این وسیله بتوانم آنان را شکست داده، از سرزمین خود بیرون کنم؛ زیرا می دانم هر که را تو برکت دهی برکت خواهد یافت و هر که را نفرین کنی زیر لعنت قرار خواهد گرفت.»

- سفیران از سران موآب و مدیان بودند. ایشان با پول نقد نزد بلعام رفتند و پیام بالاق را به او دادند.

- بلعام گفت: «شب را اینجا بمانید و فردا صبح آنچه خداوند به من بگوید؛ به شما خواهم گفت» پس آن ها شب را در آنجا به سر بردند. آن شب، خدا نزد بلعام آمده از او پرسید: «این مردان کیستند؟»

- بلعام جواب داد: «ایشان از پیش بالاق، پادشاه موآب آمده اند،

- بالاق می گوید که گروه بی شماری از مصر به مرز کشور او رسیده اند و از من خواسته است فوراً بروم و آن ها را نفرین کنم تا شاید قدرت یافته، بتواند آن ها را از سرزمینش بیرون کند.»

- خدا به وی فرمود: «با آن ها نرو؛ تو نباید این قوم را نفرین کنی، چون من ایشان را برکت داده ام.» صبح روز بعد، بلعام به فرستادگان بالاق گفت: «به سرزمین خود باز گردید، خداوند به من اجازه نمی دهد این کار را انجام دهم.»

- فرستادگان بالاق بازگشته به وی گفتند که: بلعام از آمدن امتناع می ورزد. اما بالاق بار دیگر گروه بزرگ تر و مهم تری فرستاد.

- آن ها با این پیغام نزد بلعام آمدند: «بالاق پادشاه به تو التماس می کند که بیایی. او قول داده است که پاداش خوبی به تو دهد و هر چه بخواهی برایت انجام دهد. فقط بیا و این قوم را نفرین کن.»

- ولی بلعام جواب داد: «اگر او کاخی پُر از طلا و نقره هم به من بدهد، نمی توانم کاری را که خلاف دستور خداوند، خدای من باشد، انجام دهم. به هر حال امشب اینجا بمانید تا ببینم آیا خداوند چیزی غیر از آنچه قبلاً فرموده است خواهد گفت یا نه»

- آن شب خدا به بلعام فرمود: «برخیز و با این مردان برو، ولی فقط آنچه را که من به تو می گویم بگو» (۱)

قسمت دوم: وسوسه گران گرد بلعم باعورا

در تورات آمده است:

- موسی تا زمان خروج از تیه و فتح اریحا زنده ماند و با سپاهش قصد فتح اریحا را داشتند.

- از آن طرف جباران گرد بلعم باعورا که از اولاد لوط علیه السلام بود اجتماع کردند و به او گفتند: موسی علیه السلام می خواهد بیاید و ما را به قتل برساند یا ما را از دیارمان خارج کند، پس تو او را نفرین کن.

- بلعم باعورا که به اسم اعظم آگاه بود، به آن ها گفت: چگونه علیه پیامبر خدا و مؤمنین و ملائکه همراه ایشان دعا کنم، پس آن ها بازگشتند و ناامید شدند.

- آن ها بار دیگر تقاضا کردند ولی بازهم نپذیرفت. بار سوم همسر بلعم باعورا را واسطه کردند و همسر او نیز با نیرنگ و ترفند آن قدر شوهرش را وسوسه کرد که سرانجام در آزمایش الهی شکست خورد و حاضر شد بر بالای کوهی که مشرف بر بنی اسرائیل است برود و آن ها را نفرین کند.

- خداوند می گوید: «داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آن ها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آن ها بخوان» (۱)

- بلعم باعورا نیز نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است؛ و می دانیم که وسوسه های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست، با خود انسان ها هست، چراکه انسان می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد.

- همان طور که خداوند خطاب به شیطان رجیم می گوید: «که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند» (*) و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست! (*)» (۲)

- در واقع خداوند می خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسان ها پیدا خواهد کرد.

در قرآن آمده است:

۱- «و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (اما اجبار، برخلاف سنت ماست پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد! ...» (۳)

مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود.

۱- أعراف: ۱۷۵ (وَ اتَّلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ)

۲- حجر: ۴۲-۴۳ (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) (*) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

۳- أعراف: ۱۷۶ (وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ ...)

ای محمد خوان بر اسرائیلیان
یا به قومت زان کس اخبار نهران
که بر او دادیم آگاهی یکی
ما ز آیت های خود در مدرکی
شاعری بود از عرب او در نمود
که کتاب آسمانی خوانده بود
دیده بود او که رسولی آن زمان
می شود مبعوث بر خلق جهان
داعیه بودش که باشد آن رسول
خود وی و هم اوست مقبول عقول
چون نبی مبعوث گشت او از حسد
شد بر او کافر گذشت از علم خود
پس برون آمد چنان کز پوست مار
ز آن همه آیات و علم استوار
پس به او لاحق شد ابلیس از درون
پس شد او از گمراهان در آزمون
بلعم باعور یا بوده است او
که بر اسرائیلیان شد کینه جو
بر هوای نفس خود کرد آن دعا
لاجرم شد رانده از باب رجا
حال او ثبت است در تاریخ ها

و آنچه بر وی باشد از توبیخ ها
یا که عام این حکم باشد بی خلاف
بر هر آن کز راه دین جست انحراف
شد ز علم و عهد دور از دین و کیش
کرد ترک علم و هم معلوم خویش
ور که ما می خواستیم اندر پسند
می نمودیم آن چنان کس را بلند
می رسید اعنی که بر اوج از حضيض
هم ز گوری تنگ بر ملک عریض
از ره رغبت بر آیات و کتاب
که باسم اعظمش بود انتساب
کرد لیکن میل او سوی زمین
پیرو نفس و هوا شد از یقین (۱)

نکته ها

ﷲ و سوسه شیطان

شیطان بر آنان که بنده خدا و تسلیم او هستند، سلطه ای ندارد. (عِبَادِی لَئِیسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ)

انسان به اختیار خود، ابلیس را پیروی می کند. (اتَّبِعْکَ)

اگر با عبادت و تقوی در مدار بندگان خدا در آمدیم، بیمه می شویم. (عِبَادِی لَئِیسَ لَکَ) ...

(لَئِیسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ) (در قیامت نیز ابلیس در پاسخ اعتراض مردم می گوید من تنها شما را دعوت کردم، ولی تسلط و اجباری بر شما نداشتم)

ﷲ تعبیر (انسلاخ)

که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن و به معنای کندن پوست است و درجایی که چیزی به چیزی چسبیده باشد به کار می رود و نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد! و در اینجا کنایه از آگاهی و احاطه ی کامل او به معارف است.

﴿ فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ ﴾

چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرارداد

﴿ (اخلد)

از ماده «اخلد» به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است،

(أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است. چون کلمه ی (الْأَرْضِ) در برابر رفعت معنوی قرار گرفته، مراد از آن مسائل حقیر، مادی و دنیوی است.

(* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که علم و معلوماتش زیاد شود، اما هدایت یابی او بیشتر نشود، آن علم سبب دوری بیشتر او از خداوند شده است. (۱)

قسمت سوم: بلعام و الاغش

در تورات آمده است: (۲)

- بلعام صبح برخاست و الاغ خود را پالان کرده، با فرستادگان بالاق حرکت نمود. اما خدا از رفتن بلعام خشمناک شد و فرشته ای به سر راهش فرستاد تا راه را بر او ببندد.

- درحالی که بلعام سوار بر الاغ، همراه ۲ نوکرش به پیش می رفت، ناگهان الاغ بلعام فرشته ی خداوند را دید که شمشیری به دست گرفته و سر راه ایستاده است. پس الاغ از روی جاده رم کرده، به مزرعه ای رفت، ولی بلعام او را زد و به جاده بازگرداند. بعد فرشته ی خداوند درجایی که جاده تنگ می شد و دو طرفش دیواره ای دورتادور تاکستان قرار داشت ایستاد.

- الاغ وقتی دید فرشته آنجا ایستاده است، خودش را به دیوار چسبانیده، پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او دوباره الاغ را زد؛ آنگاه فرشته کمی پایین تر رفت و درجایی بسیار تنگ ایستاد به طوری که الاغ به هیچ وجه نمی توانست از کنارش بگذرد.

- پس الاغ در وسط جاده خوابید. بلعام عصبانی شد و باز با چوب دستی خود الاغ را زد.

- آن وقت خداوند الاغ را به حرف آورد و الاغ گفت: «مگر من چه کرده ام؟ چرا مرا سه بار زدی؟»

- بلعام گفت: «برای این که مرا مسخره کرده ای! ای کاش شمشیری داشتم و تو را همین جا می کُشتم!»

- الاغ گفت: «آیا قبلاً در تمام عمرم هرگز چنین کاری کرده بودم!»

- بلعام گفت: «نه.»

- ۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷
- ۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۲، آیات: ۲۱-۴۱

- آن وقت خداوند چشمان بلعام را باز کرد و او فرشته‌ی خداوند را دید که شمشیری به دست گرفته و سر راه ایستاده است. پس پیش او به خاک افتاد.

- فرشته گفت: «چرا ۳ دفعه اُلاغ خود را زدی؟ من آمده‌ام تا مانع رفتن تو شوم، چون این سفر تو از روی تمرد است. این اُلاغ سه بار مرا دید و خود را از من کنار کشید اگر این کار را نمی‌کرد تا به حال تو را کشته بودم و او را زنده می‌گذاشتم»

- آن وقت بلعام اعتراف کرده گفت: «من گناه کرده‌ام، من متوجه نشدم که تو سرراه من ایستاده بودی. حال اگر تو با رفتن من موافق نیستی به خانه ام بازمی‌گردم.»

- فرشته به او گفت: «با این افراد برو، ولی فقط آنچه را که من به تو می‌گویم، بگو.»

- پس بلعام با سفیران بالاق به راه خود ادامه داد.

- بالاق پادشاه وقتی شنید بلعام در راه است، از پایتخت خود بیرون آمده تا «رود ارنون»، واقع در مرز کشورش به استقبال او رفت.

- بالاق از بلعام پرسید: «چرا وقتی بار اول تو را احضار کردم نیامدی؟ آیا فکر کردی نمی‌توانم پاداش خوبی به تو بدهم؟»

- بلعام جواب داد: «الآن آمده‌ام، ولی قدرت ندارم چیزی بگویم. من فقط آنچه را که خدا بر زبانم بگذارد خواهم گفت» بلعام همراه پادشاه به قریه‌ی «حصوت» رفت. در آنجا بالاق پادشاه گاو گوسفند قربانی کرد و از گوشت آن‌ها به بلعام و سفیرانی که فرستاده بود، داد. صبح روز بعد بالاق، بلعام را به بالای کوه «بموت بعل» برد تا از آنجا قسمتی از قوم اسرائیل را ببیند.

قسمت چهارم: اولین وحی بلعام

در تورات آمده است: (۱)

- بلعام به پادشاه گفت: «در اینجا ۷ قربانگاه بساز و ۷ گاو ۷ قوچ برای قربانی حاضر کن» بالاق به دستور بلعام عمل نمود و ایشان بر هر قربانگاه، یک گاو یک قوچ قربانی کردند.

- بعد بلعام به پادشاه گفت: «در اینجا در کنار قربانی‌های سوختنی خود بایست تا من بروم و بینم آیا خداوند به ملاقات من می‌آید یا نه. هرچه او به من بگوید، به تو خواهم گفت» پس بلعام به بالای تپه‌ای رفت و در آنجا خدا را ملاقات نمود.

- بلعام به خدا گفت: «من ۷ قربانگاه حاضر نموده و روی هر کدام یک گاو یک قوچ قربانی کرده‌ام» آنگاه خداوند توسط بلعام برای بالاق پادشاه، پیامی فرستاد. پس بلعام به نزد پادشاه که با همه‌ی بزرگان موآب در کنار قربانی‌های سوختنی خود ایستاده بود بازگشت و این پیام را داد: «بالاق، پادشاه موآب مرا از سرزمین ارام، از کوه‌های شرقی آورد. او به من گفت: بیا و قوم اسرائیل را برای من نفرین کن، ولی چگونه نفرین کنم آنچه را که

خداوند نفرین نکرده است؟ چگونه لعنت کنم قومی را که خدا لعنت نکرده است؟ از بالای صخره ها ایشان را می بینم، از بالای تپه ها آنان را مشاهده می کنم.

- آنان قومی هستند که به تنهایی زندگی می کنند و خود را از دیگر قوم ها جدا می دانند.

- ایشان مثل غبارند؛ بی شمار و بی حساب! ای کاش این سعادت را می داشتم که همچون یک اسرائیلی بمیرم. ای کاش عاقبت من، مثل عاقبت آن ها باشد!

- بالاق پادشاه به بلعام گفت: «این چه کاری بود که کردی؟ من به تو گفتم که دشمنانم را نفرین کنی ولی تو ایشان را برکت دادی!» اما بلعام جواب داد: «آیا می توانم سخن دیگری غیر از آنچه خداوند به من می گوید بر زبان آورم؟»

قسمت پنجم: دومین وحی بلعام

در تورات آمده است: (۱)

- بعد بالاق به او گفت: «پس بیا تا تو را به جای دیگری ببرم.

- از آنجا فقط قسمتی از قوم اسرائیل را خواهی دید؛ حداقل آن عدّه را نفرین کن.»

- بنابراین بالاق پادشاه، بلعام را به مزرعه ی «صوفیم» که روی کوه بیسگاه است، بُرد و در آنجا ۷ قربانگاه ساخت و روی هر قربانگاه، یک گاو یک قوچ قربانی کرد. پس بلعام به پادشاه گفت: «تو در کنار قربانی سوختنی خود بایست تا من به ملاقات خداوند بروم»

- خداوند بلعام را ملاقات نمود و آنچه را که او می بایست به بالاق بگوید، به او گفت.

- پس بلعام به نزد پادشاه که با بزرگان موآب در کنار قربانی های سوختنی خود ایستاده بود، بازگشت. پادشاه پرسید: «خداوند چه فرموده است؟»

- جواب بلعام چنین بود: «بالاق، برخیز و بشنو! ای پسر صفور به من گوش فرا ده! خدا انسان نیست که دروغ بگوید، او مثل انسان نیست که تغییر فکر دهد. آیا تاکنون وعده ای داده است که بدان عمل نکرده باشد؟»

- به من دستور داده شده است که ایشان را برکت دهم، زیرا خدا آنان را برکت داده است و نمی توانم آن را تغییر دهم. او گناهی در اسرائیل ندیده است، پس بدبختی در قوم خدا مشاهده نخواهد شد.

- خداوند خدای ایشان با آنان است و ایشان اعلان می کنند که او پادشاه آن هاست. خدا اسرائیل را از مصر بیرون آورده است و ایشان مثل گاو وحشی نیرومندند. نمی توان اسرائیل را نفرین کرد و هیچ افسونی بر این قوم کارگر نیست.

- درباره ی اسرائیل خواهند گفت: ببینید خدا برای آن ها چه کارهایی کرده است! این قوم، چون شیر برمی خیزند و تا وقتی شکار خود را نخورند و خون کشتگان را ننوشند، نمی خوابند»

- پادشاه به بلعام گفت: «اگر آن ها را نفرین نمی کنی حداقل برکتشان هم نده» اما بلعام جواب داد: «مگر به تو نگفتم هرچه خداوند بر زبانم

بگذارند آن را خواهم گفت؟»

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۳، آیات: ۱۳-۲۶

قسمت ششم: سومین وحی بلعام

در تورات آمده است: (۱)

- بعد پادشاه به بلعام گفت: «تو را به جای دیگری می برم، شاید خدا را خوش آید و به تو اجازه فرماید از آنجا بنی اسرائیل را نفرین کنی» پس بالاق پادشاه بلعام را به قلّه ی کوه «فغور» که مشرف به بیابان بود، بُرد.

- بلعام دوباره به پادشاه گفت که ۷ قربانگاه بسازد و ۷ گاو ۷ قوچ برای قربانی حاضر کند.

- پادشاه چنانکه بلعام گفته بود، عمل نمود و بر هر قربانگاه یک گاو یک قوچ قربانی کرد.

- چون بلعام دید که قصد خداوند این است که قوم اسرائیل را برکت دهد، پس مثل دفعات پیش سعی نکرد از غیب پیامی بگیرد. او سرش را به طرف دشت برگرداند و اردوی اسرائیل را دید که قبیله به قبیله در دشت پخش شده بودند.

- آنگاه روح خدا بر او قرار گرفت و درباره ی ایشان چنین پیشگویی کرد: «این است وحی بلعام پسر بعور، وحی آن مردی که چشمانش باز شد، وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و رؤیایی را که خدای قادر مطلق نشان داد مشاهده نمود، آن که به خاک افتاد و چشمانش باز شد، چه زیبایند خیمه های بنی اسرائیل! آن ها را مثل درّه های سبز و خزّم و چون باغ های کنار رودخانه، در مقابل خود گسترده می بینم، مثل درختان عود که خود خداوند نشانده باشد و مانند درختان سرو کنار آب دلوهای ایشان از آب لبریز خواهد بود و بذرهايشان با آب فراوان آبیاری خواهد شد. پادشاه ایشان از «اجاج» بزرگ تر خواهد بود و کشورشان بسیار سرافراز خواهد گردید.

- خدا اسرائیل را از مصر بیرون آورد، ایشان مثل گاو وحشی نیرومندند و قوم هایی را که با ایشان مخالفت کنند، می بلعدند. استخوان هایشان را می شکنند و خُرد می کنند؛ و با تیرهایشان پیکر آن ها را به زمین می دوزند.

- اسرائیل چون شیر می خوابد، چه کسی جرئت دارد او را بیدار کند؟ ای اسرائیل، برکت باد بر هر که تو را برکت دهد و لعنت باد بر کسی که تو را لعنت کند.»

- بالاق به شدت خشمگین شد، او درحالی که دستانش را به هم می کوبید سر بلعام فریاد کشید: «من تو را به اینجا آوردم تا دشمنانم را نفرین کنی، ولی در عوض، سه بار آنان را برکت دادی. از اینجا برو! برگرد به خانه ات! من تصمیم داشتم به تو پاداش خوبی دهم، ولی خداوند تو را از آن بازداشت.»

- بلعام جواب داد: «مگر به فرستاده های تو نگفتم که اگر یک کاخ پُر از طلا و نقره هم به من بدهی، نمی توانم از فرمان خداوند سرپیچی نموده، آنچه خود بخواهم بگویم.

- من هر چه خداوند بفرماید همان را می گویم. حال پیش قوم خود باز می گردم، ولی پیش از رفتنم بگذار به تو بگویم که در آینده بنی اسرائیل بر سر قوم تو چه خواهند آورد.»

قسمت هفتم: چهارمین وحی بلعام

در تورات آمده است: (۱)

- آنگاه بلعام چنین پیشگویی کرد: «این است وحی بلعام پسر بعور، وحی آن مردی که چشمانش باز شد، وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و از خداوند متعال بصیرت را کسب کرد و رؤیایی را که خدای قادر مطلق نشان داد، مشاهده نمود، آنکه به خاک افتاد و چشمانش باز شد، او را خواهیم دید اما نه حالا، او را مشاهده خواهیم نمود، اما نه از نزدیک.

- فرمانروایی در اسرائیل ظهور خواهد کرد، او مثل یک ستاره طلوع خواهد نمود.

- اسرائیل قوم «موآب» را خواهد زد و آشوبگران را سرکوب خواهد نمود، ادوم و سعیر را تصرف خواهد کرد و بر دشمنانش پیروز خواهد شد.

- فرمانروایی از اسرائیل ظهور خواهد نمود و بازماندگان شهرها را نابود خواهد کرد»

قسمت هشتم: آخرین وحی بلعام

در تورات آمده است: (۲)

- بلعام به طرف عمالیقی ها چشم دوخت و چنین پیشگویی کرد: «عمالیق سرآمد قوم ها بود، ولی سرنوشتش هلاکت است» بعد به قینی ها نظر انداخت و چنین پیشگویی کرد: «آری، مسکن شما مستحکم است، آشیانه تان بر صخره قرار دارد؛ ولی ای قینی ها نابود خواهید شد و سپاه نیرومند پادشاه آشور، شمارا به اسارت خواهد برد»

- او با این سخنان به پیشگویی خود خاتمه داد: «وقتی خدا این کار را انجام دهد چه کسی زنده خواهد ماند؟ کشتی ها از سواحل قبرس خواهند آمد و آشور و عابر را ذلیل خواهند کرد و خود نیز از بین خواهند رفت» آنگاه بلعام و بالاق هر یک به خانه های خود رفتند.

- در تورات بلعام با عورا یکی از اولاد لوط که اسم اعظم می دانست برخلاف قرآن، از انحراف، تبرئه می شود.

قسمت نهم: پافشاری بلعام بر اجرای تصمیمش (نفرین و جادوی سپاه موسی با اسم اعظم خداوند)

در روایات آمده است:

به هر حال بلعام سوار بر الاغ خود شد تا بر بالای کوه رود... ولی الاغ به امر خدا پس از اندکی حرکت، سینه اش را بر زمین می نهاد و بر نمی خواست و حرکت نمی کرد.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۴، آیات: ۱۵-۱۹

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۴، آیات: ۲۰-۲۵

- بلعم هرچقدر الاغ را می زد راه نمی رفت تا اینکه الاغ به امر الهی زبان گشوده و به او گفت: «وای بر تو ای بلعم! کجا می روی؟! آیا نمی دانی فرشتگان از حرکت من جلوگیری می کنند؟!» ولی باز هم بلعم از تصمیم خود منصرف نشد الاغ را کشت و پیاده بر بالای کوه رفت ...

- (*) امام رضا علیه السلام در ادامه فرمودند: از حیوانات فقط سه رأس داخل بهشت می شوند، الاغ بلعم باعورا، سگ اصحاب کهف و گرگی که به خاطر ظلم و جفای بی حد شحنه ای فرزند او را طعمه خویش ساخت. (۱) در آنجا همین که خواست اسم اعظم را بر زبان آورد و بنی اسرائیل را نفرین کند اسم اعظم را فراموش کرد و خداوند از ذهن او برد و زبانش وارونه گشت و قوم خود را نفرین کرد و برای بنی اسرائیل دعا کرد. (۲) مردم به او گفتند: «این ها چیست که می گویی؟! و او گفت: «خداوند بر اراده ی من غالب شده است و زبانه را زیرو رو می کند» در این هنگام بلعم به حاکمان ظالم گفت: «اکنون دنیا و آخرت من از من گرفته شد و توشه ام جز حيله و نیرنگ نیست.

قسمت دهم: نقشه ی دوّم بلعم برای سرکوبی سپاه موسی

در تاریخ و روایات آمده است:

بلعم به یارانش دستور داد: زنان را آراسته و آرایش کنند و کالاهای مختلف به دست آن ها دهند تا به میان بنی اسرائیل برای خرید و فروش روند و به زنان سفارش کنند که اگر افراد لشکر بنی اسرائیل خواستند از آن ها کام جویی کنند و عمل منافی عفت انجام دهند، خود را در اختیار آن ها گذارند زیرا اگر یک نفر هم از آن ها این کار را کند، ما بر آن ها پیروز می شویم.» مردم دستور بلعم را اجرا کردند ... کار به جایی رسید که «زمری بن شلوم» (رئیس قبیله ی شمعون از بنی اسرائیل)، دست یکی از آن زنان را گرفت و نزد موسی آورد و گفت: «گمان می کنم که می گویی این زن بر من حرام است، سوگند به خدا از دستور تو اطاعت نمی کنم، آنگاه زن را به خیمه ی خود بر و با او زنا کرد ... و این چنین بود که بیماری واگیردار طاعون به سراغ بنی اسرائیل آمد و همه ی آن ها در معرض مرگ قرار گرفتند.

در این هنگام، «فناحاص بن عیزار» نوه ی هارون برادر موسی که رادمردی قوی پنجه و از امرای لشکر موسی بود، از سفر رسید و به میان قوم بنی اسرائیل آمد و از ماجرای طاعون و علت آن باخبر شد. سپس سراغ «زمری بن شلوم» رفت و هنگامی که او را با زنی ناپاک دید، هر دو آن ها را کشت و پس از آن بیماری طاعون برطرف گردید ... ولی نوش دارو پس از مرگ سهراب بود و این بیماری بیست هزار نفر را تا آن زمان از پای درآورده بود و کشته بود و به گفته ی بعضی دیگر ۹۰ هزار نفر هلاک شدند.

۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸

۲- تفسیر «علی بن ابراهیم» به نقل از حضرت رضا علیه السلام

- (*) در تفسیر علی بن ابراهیم پیرامون ابتلای بنی اسرائیل به بیماری طاعون و فرار دسته جمعی آن ها از شام سپس مرگ تکوینی شان توسط خداوند و زنده شدن مجددشان می گوید: مردم از ترس ابتلا به طاعون به سوی بیابان ها می گریختند تعداد کشته شدگان به حدی بود که برای عبور از خیابان ها می بایست از روی جنازه آن ها گذشت. (۱)

۷ ماجرای زنا ی بنی اسرائیل در شطیم در تورات این گونه بیان شده: (۲)

- هنگامی که بنی اسرائیل در شطیم اردو زده بودند، مردانشان با دختران قوم «موآب» زنا کردند.

- این دختران، آن ها را دعوت می کردند تا در مراسم قربانی بت هایشان شرکت کنند. مردان اسرائیلی گوشت قربانی ها را می خوردند و بت ها را پرستش می کردند.

- چندی نگذشت که تمامی اسرائیل به پرستش بعل فغور که خدای موآب بود روی آوردند. از این جهت، خشم خداوند به شدت بر قوم خود فروخته شد. پس خداوند به موسی چنین فرمان داد: «همه ی سران قبایل اسرائیل را اعدام کن. در روز روشن و در حضور من آن ها را به دار آویز تا خشم شدید من از این قوم دور شود.»

- بنابراین موسی به قضات دستور داد تا تمام کسانی را که بعل فغور را پرستش کرده بودند، اعدام کنند. ولی یک از مردان اسرائیلی، گستاخی را به جایی رساند که در مقابل چشمان موسی و تمام کسانی که جلو در خیمه ی عبادت گریه می کردند، یک دختر مدیانی را به اردوگاه آورد.

- وقتی که فینحاس (پسر العازار و نوه ی هارون کاهن) این را دید، از جا برخاسته، نیزه ای برداشت و پشت سر آن مرد به خیمه ای که دختر را به آن برده بود، وارد شد. او نیزه را در بدن هر دو آن ها فروبرد. به این ترتیب بلا رفع شد، درحالی که ۲۴۰۰۰ نفر از قوم اسرائیل در اثر آن بلا به هلاکت رسیده بودند.

- خداوند به موسی فرمود: «فینحاس، غضب مرا دور گردانید، او با غیرت الهی حرمت مرا حفظ کرد، بنا براین من هم قوم اسرائیل را نابود نکردم. حال به خاطر آنچه او انجام داده است و برای غیرتی که جهت خدای خود دارد و به سبب این که با این عمل برای قوم اسرائیل کفاره نموده است، قول می دهم که او نسل او برای همیشه کاهن باشند» مردی که با آن دختر مدیانی گشته شد، «زمری پسر سالو» نام داشت و پدرش یکی از سران قبیله ی شمعون بود. آن دختر نیز «کُزبی» نام داشت، او دختر صور، یکی از بزرگان مدیان بود.

- بعد خداوند به موسی فرمود: «مدیانی ها را هلاک کنید، چون ایشان با حيله و نیرنگ هایشان شمارا نابود می کنند، آن ها شمارا به پرستش بعل فغور می کشانند و گمراه می نمایند، چنانکه واقعه ی مرگ «کُزبی» این را ثابت می کند.»

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۵، آیات: ۱-۱۸

قسمت یازدهم: تشبیه بلعم به سگان تشنه

در قرآن آمده است: خداوند بلعم را تشبیه به سگی می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده.

۱- «مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند) گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود!» این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستان ها را (برای آن ها) باز گو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!(۱)

از دنائت میل بر پستی نمود

می نخورده هیچ بر مستی فزود

او مثالش در صفت پس چون سگ است

خستش هم دور با خون در رگ است

گر به حمله رانی او را از دهان

افکند بیرون به محرومی زیان

ور که بگذاری نرانی هم ورا

افکند بیرون زبان در ماجرا

بلعم باعور هم بود این چنین

می نبود الا که با خست قرین

هم به خواب او دید و هم با وی حمار

در سخن آمد بره کاین نیست کار

این مکن یعنی بر اسرائیلیان

تو دعای بد که بس دارد زیان

وین نگشت او را سبب بر انتباه

لحظه از کف نداد آن رسم و راه

این نشان نکبت و بدبختی است

هم دلیل خیرگی و سختی است

همچنین آید تو را هر دم به راه

آیتی از حق که یابی ز انتباه

حیف که ادراکت ز غفلت خسته است

چشم و گوشت ز آرزوها بسته است

گر بهش باشی بجنبد گر که باد

یاد آری از هلاک قوم عاد

هم چنین از اختلاج عضوها

منتبه گردی ز کل تا جزوها

وانکه باشد غافل از علم و عمل

همچو آن کلب است کامد در مثل

این مثل دارد بر آن قومی فروغ

کاشمیرند آیات ما را بر دروغ

پس بخوان این قصه ها را از قصص

بهر ایشان کامد از آیت به نص

همچو آن بلعم که حالش گشت ذکر

شاید اندر خود کنند این قوم فکر (۲)

آری او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمارگونه ای همچون یک «سگ هار» که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است، که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

۱- أعراف: ۱۷۶ (... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكُمْ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷۱

جمله «و اتل» و کلمه «نبا» و جمله «فَأَقْصِبِ قَصَبَكَ» نشان می دهد که: این جریان مربوط به سرگذشت اقوام پیشین است.

قسمت دوازدهم: سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست

در قرآن آمده است:

۱-

«چه بد مثلی دارند آن ها که آیات ما را انکار کردند و چه بدعاقبت و سرنوشتی در انتظار آن ها است» ولی آن ها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه «بر خویشتن ستم روا می داشتند» (۱)

اما به هوش باشید که رهایی از این گونه لغزش ها و دام های شیطانی، بی توفیق و هدایت الهی ممکن نیست و دام بسیار سخت است، مگر یار شود لطف خدا

۲- «آن کس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی او است»

۳- «آن کس را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه های شیطانی از او بگیرد، زیانکار واقعی او است» (۲)

بد بسی باشد مثل آن قوم را

که به تکذیب اند بر آیات ما

بعد از آن گاه گاه کشتند از حجج

پس کنند انکار آیات و نهج

نی که بر نفس دگر کردند ظلم

بر نفوس خویش آوردند ظلم

حق نماید هر کرا بر خویش راه

یافته است او راه پس بی اشتباه

وانکه را بر خود نماید واگذار

آن گروه از اهل خسران اند و خوار (۳)

نکته ها

چه سستی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانش های خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آن ها و جامعه هایشان گردد در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می گذارند و به بهای ناچیز می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند.

□ «هدایت» و «اضلال» الهی

نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه های هدایت و یا بازگرفتن این گونه زمینه ها است، آن هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده است و در هر حال تصمیم نهایی با خود انسان است، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی در میان آن ها نیست.

○

-
- ۱- أعراف: ۱۷۷ (سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ)
- ۲- أعراف: ۱۷۸ (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَ مَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)
- ۳- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷۱

گرچه هدایت و گمراهی به دست خداست، ولی جنبه‌ی اجبار ندارد و بی دلیل و بی حساب نیست. خداوند حکیم و رحیم است و تا انسان زمینه را به دست خویش فراهم نسازد، مشمول لطف یا قهر الهی نمی شود.

□ دلیل اینکه در مورد هدایت یافتگان کلمه مفرد (الْمُهْتَدِي) به کاررفته و در مورد گمراهان به صورت جمع آمده (الْخَاسِرُونَ)، آن باشد که راه هدایت یافتگان یکی است و با هم متحدند، اما منحرفان، متفرق اند و راهشان متعدد است.

□ دیدگاه مولانا

مولانا در ۳ موضع، چهار بار نام بلعم باعورا را آورده است و هر بار از او در کنار ابلیس، برای بیان عاقبت فریفتگی، به طاعات یاد می کند.

مولانا اصل ماجرا را که به چه دلیل بلعم باعورا در حقّ موسی دعای بد کرد، اشاره ای نمی کند و همچنین دعای بلعم را نیز پس از حکایت مرتد شدن کاتب وحی، جهت ذکر نمونه ای دیگر از استدراج، تحت عنوان «دعا کردن بلعم باعور که موسی و قومش را از این شهر که حصار داده اند، بی مراد بازگردان» می آورد و فقط در ۳ بیت، به توصیف کوتاهی از عاقبت این ماجرا می پردازد ... سپس ضرورت تکریم مرد خدا و زیان درافتادن با اولیای حق را که باعث راندگی از درگاه حق می گردد، بیان می کند تا حال این افراد، مایه ی عبرت دیگران گردد.

داستان بلعم باعورا قصه ی دیگری از امتحان حق و استدراج اوست و نشان می دهد که سالک نباید به قوت خود اعتماد کند و قصه ی بلعم نمونه ای از احوال کسانی تلقی می شود که رشک، غرور آن ها را از درگاه حق دور می سازد و اعمال آن ها را احباط می کند. (۱)

«دعا کردن بلعم باعور که موسی و قومش را از این شهر که حصار داده اند بی مراد بازگردان»

بلعم باعور را خلق جهان

سغبه شد مانند عیسای زمان

سجده نیاوردند کس را دون او

صحت رنجور بود افسون او

پنجه زد با موسی از کبر و کمال

آن چنان شد که شنیده ستی تو حال

صد هزار ابلیس و بلعم در جهان

همچنین بوده ست پیدا و نهان

این دو را مشهور گردانید اله

تا که باشد این دو بر باقی گواه

این دو دزد آویخت از دار بلند

ور نه اندر قهر بس دزدان بدند

این دو را پرچم به سوی شهر برد

کشتگان قهر را نتوان شمرد

نازینی تولی در حد خویش

الله الله پا منه از حد خویش

گر زنی بر نازنین تر از خودت

در تگ هفتم زمین زیر آردت

۱- زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۳۰۶

قصه ی عاد و ثمود از بهر چیست
تا بدانی کانیا را نازکی است
این نشان خسف و قذف و صاعقه
شد بیان عز نفس ناطقه
جمله حیوان را پی انسان بکش
جمله انسان را بکش از بهر هش
هش چه باشد عقل کل هوشمند
هوش جزوی هش بود اما نژند
جمله حیوانات وحشی ز آدمی
باشد از حیوان انسی در کمی
خون آن ها خلق را باشد سیل
ز آنکه وحشی اند از عقل جلیل
عزت وحشی بدین افتاد پست
که مر انسان را مخالف آمده ست
پس چه عزت باشدت ای نادره
چون شدی تو حُمُرٌ مستفزه
خر نشاید کشت از بهر صلاح
چون شود وحشی شود خونش مباح
گر چه خر را دانش زاجر نبود
هیچ معذورش نمی دارد ودود
پس چو وحشی شد از آن دم آدمی

کی بود معذور ای یار سمی

لاجرم کفار را شد خون مباح

همچو وحشی پیش نشاب و رماح

جفت و فرزندانسان جمله سیل

ز آنکه بی عقل اند و مردود و ذلیل

باز عقلی کاو رمد از عقل عقل

کرد از عقلی به حیوانات نقل (۱)

همچنین «تصویری از حال کسانی تلقی می کند که به حکم قضا به سوء خاتمت دچار می گردند و نمونه ای از حال تمام کسانی است که رستگاری در تقدیر آن ها نیست» (۲)

مولانا در شعری تحت عنوان «ایمن نبودن بلعم باعور که امتحانها کرد حضرت او را و از آن ها رو سیاه آمده بود» می گوید: «عالم حس، دار امتحان و بلاست و این امتحان هم حقیقت حال و مال خلق را معلوم می دارد، نشان می دهد که مدعی ناچار در معرض امتحان رسوا می شود و دنیا که دار ابتلاست به اهل ترفند و دروغ اجازه نمی دهد که همواره به اغوای خلق توفیق یابند. به علاوه امتحان این عالم آن ها را که مغرور و مفتون خویش می مانند و خویشان را از هرگونه سقوط ایمن می پندارند، کیفر می دهد، چنانکه بلعم باعورا هم سرانجام کفاره ی خود بینی های خویش را در همین معرض امتحان و بلا داد.» (۳)

بلعم باعور و ابلیس لعین

ز امتحان آخرین گشته مهین

او به دعوی میل دولت می کند

معه اش نفرین سبالت می کند

کانچه پنهان می کند پیداش کن

سوخت ما را ای خدا رسواش کن

جمله اجزای تنش خصم وی اند

کز بهاری لافد ایشان در دی اند

راستی پیش آر یا خاموش کن

و آن گهان رحمت ببین و نوش کن

آن شکم خصم سبیل او شده

دست پنهان در دعا اندر زده

کای خدا رسوا کن این لاف لثام

تا بجنبد سوی ما رحم کرام

۱- . مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۴۸

۲- زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۳۰۷

۳- زرین کوب، سرّنی، ج ۱، ص ۵۴

مستجاب آمد دعای آن شکم
سوزش حاجت بزد بیرون علم
گفت حق گر فاسقی و اهل صنم
چون مرا خوانی اجابت ها کنم
تو دعا را سخت گیر و می شخول
عاقبت برهاندت از دست غول
چون شکم خود را به حضرت در سپرد
گره آمد پوست آن دنبه ببرد
از پس گره دویدند او گریخت
کودک از ترس عتابش رنگ ریخت
آمد اندر انجمن آن طفل خرد
آب روی مرد لافی را ببرد
گفت آن دنبه که هر صبحی بدان
چرب می کردی لبان و سبلتان
گره آمد ناگهانش در ربود
بس دویدیم و نکرد آن جهد سود
خنده آمد حاضران را از شگفت
رحم هاشان باز جنیدن گرفت
دعوتش کردند و سیرش داشتند
تخم رحمت در زمینش کاشتند
او چو ذوق راستی دید از کرام

بی تکبر راستی را شد غلام (۱)

بلعم باعور و ابلیس لعین

سود نامدشان عبادت ها و دین

صد هزاران انبیا و رهروان

ناید اندر خاطر آن بدگمان (۲)

اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

مرا عز و ذلی است درراه همت

که پروای موسی و بلعم ندارم (۳)

گر تو چو بلعم به زهد لاف کرامت زنی

ما سگی دم زنیم وز تو مکرم تریم (۴)

گویند که خاقانی ندهد به خسان دل

دل کو سگ کهف است به بلعم نفروشم (۵)

نه در کعبه مجاور بود،

نه در کوی ضلالت بود،

چندین سال ها بلعم

چندین روزها عثمان (۶)

به فردوس از چه طاعت شد سگ کهف

ز دوزخ از چه عصیان رفت بلعم (۷)

۱- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، صص ۳۷۶-۳۷۵

۲- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۵۱

۳- دیوان خاقانی، ص ۲۱۷

۴- دیوان خاقانی، ص ۵۲۱

۵- دیوان خاقانی، ص ۶۵۰

۶- دیوان سنایی، ص ۴۳۴

قسمت سیزدهم: وقایع پس از فتنه ی بلعام (بلعم باعورا)

پس از فتنه ی بلعم باعورا ۱۹ اتفاق در مورد سرشماری جدید و تقسیم اراضی بین قبایل بنی اسرائیل اتفاق افتاد و قوانین جدیدی نیز در میان آنها مطرح شد که تنها در تورات به آنها اشاره شده و اکنون به شرح آنها می پردازیم:

۱. دومین سرشماری (۱) بعد از رفع بلای اعدام سران قبایل برای پرستش بعل فغور، (که در ماجرای بلعم باعورا به آن پرداختیم)

- خداوند به موسی و العازار (پسر هارون کاهن) فرمود: «تمامی مردان اسرائیل را از بیست سال به بالا سرشماری کنید تا معلوم شود از هر قبیله و طایفه چند نفر می توانند به جنگ بروند» بنابراین موسی و العازار فرمان سرشماری را به رهبران قبایل ابلاغ کردند.

- (تمامی قوم اسرائیل در دشت موآب کنار رود اُردُن روبه روی اریحا اردو زده بودند)

پس از انجام سرشماری، نتایج زیر به دست آمد:

نام

قبیله

تعداد

طوایف

زیرمجموعه

قبیله ی

رئوبین

۴۳۷۳۰

نفر

حنوکی

ها (به نام جدشان حنوکه)

فلوئی

ها (به نام جدشان فلو) (۲)

حصرونی

ها (به نام جدشان حصرون)

کر می

ها (به نام جدشان کر می)

قبیله ی

شمعون

۲۲۲۰۰

نفر

نمونه ی

ها (به نام جدشان نمونیل)

یامینی

ها (به نام جدشان یامین)

یاکینی

ها (به نام جدشان یاکین)

زارحی

ها (به نام جدشان زارح)

شائولی

ها (به نام جدشان شائول)

قبیله ی

جاد

۴۰۵۰۰

نفر

صفونی

ها (به نام جدشان صفون)

حجی ها

(به نام جدشان حجی)

شونی

ها (به نام جدشان شونی)

اُزنی

ها (به نام جدشان اُزنی)

عیری

ها (به نام جدشان عیری)

ارودی

ها (به نام جدشان ارود)

ارئیلی

ها (به نام جدشان ارئیل)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۶، آیات: ۱-۶۵

۲- . نام خاندان یکی از پسران فلو، «الی آب» بود و شامل خانواده های: نموئیل، ابیرام، داتان بود. داتان و ابیرام همان دو رهبری بودند که با قورح (قارون) علیه موسی و هارون توطئه نمودند ولی زمین دهان گشود و آن ها را بلعید و آتشی از طرف خداوند آمد و ۲۵۰ نفر را سوزانید اما پسران قورح کشته نشدند.

ص: ۱۳۷

قبیله ی

یهودا

۷۶۵۰۰

نفر

شیلی ها

(به نام جدّشان شیله)

فارصی

ها (به نام جدّشان فارص) [\(۱\)](#)

زارحی

ها (به نام جدّشان زارح)

قبیله ی

یساکار

۶۴۳۰۰

نفر

تولعی

ها (به نام جدّشان تولع)

فونی

ها (به نام جدّشان فوه)

یاشوبی

ها (به نام جدّشان یاشوب)

شمرونی

ها (به نام جدّشان شمرون)

قبیله ی

زبولون

۶۰۵۰۰

نفر

سارّدی

ها (به نام جدّشان سارّد)

ایلونی

ها (به نام جدّشان ایلون)

یحلی

ئیلی ها (به نام جدّشان یحلی ئیل)

قبیله ی

افرایم

۳۲۵۰۰

نفر

شوتالّحی

ها (به نام جدّشان شوتالّح) (۲)

باکری ها

(به نام جدّشان باور)

تاخنی

ها (به نام جدّشان تاخن)

قبیله ی

منسی

۵۲۷۰۰

نفر

ماخیری

ها (به نام جدشان ماخیر)

جلعادی

ها که از ماخیری ها بودند

ایعزری

ها (به نام جدشان ایعزر)

حالقی

ها (به نام جدشان حالق)

اسری

ئیلی ها (به نام جدشان اسری ئیل)

شکیمی

ها (به نام جدشان شکیم)

شمیداعی

ها (به نام جدشان شمیداع)

حافری

ها (به نام جدشان حافر) (۳)

قبیله ی

بنیامین

۴۵۶۰۰

نفر

بالعی

ها (به نام جدّشان بالعی) (۴)

اشیلی

ها (به نام جدّشان اشبیل)

احیرامی

ها (به نام جدّشان احیرام)

شفوفامی

ها (به نام جدّشان شفوفام)

حوفامی

ها (به نام جدّشان حوفام)

قبیله ی

دان

۶۴۴۰۰

نفر

شوحامی ها

(به نام جدّشان شوحام پسر دان)

قبیله ی

اشیر (۵)

۵۳۴۰۰

نفر

یمنی ها

(به نام جدشان یمنه)

یشوی

ها (به نام جدشان یشوی)

بریی

ها (به نام جدشان بریی) (۶)

قبیلہ ی

نفتالی

۴۵۴۰۰

نفر

یاحص

ئیلی ها

به

نام جدشان یاحص ئیل)

جونى ها

(به نام جدشان جونى)

-
- ۱- شامل خاندان های: (حصرونی ها و حامولی ها)
 - ۲- یکی از طوایف شوتالی ها، عیرانی ها بودند که به نام جدشان عیران نامیده می شدند.
 - ۳- نام پسر حافر، صلفحاد بود و پسری نداشت بلکه ۵ دختر به نام های: محله، نوعه، حُجَله، ملکه و ترصه داشت.
 - ۴- طایفه های زیر از بالغ بودند: (اردی ها و نعمانی ها)
 - ۵- اشیر دختری به نام سارح داشت.
 - ۶- طایفه های زیر از یرعه بودند: (حابری ها و ملکی ئیلی ها)

ص: ۱۳۸

یصری

ها (به نام جدشان یصر)

شلیمی

ها (به نام جدشان شلیم)

تعداد

کل: ۶۰۱۷۳۰ نفر

سپس خداوند به موسی فرمود: «این سرزمین را بین قبایل به نسبت جمعیت آن ها تقسیم کن. به قبیله های بزرگ تر زمین بیشتر و به قبیله های کوچک تر زمین های و کمتر داده شود.

- نمایندگان قبایل بزرگ تر برای زمین های بزرگتر و قبایل کوچک تر برای زمین های کوچک تر قرعه بکشند»

قبایل لاوی ها که سرشماری شدند از این قرارند:

قبایل

لاوی ها

طوایف

لاوی ها

جرشونی

ها (جرشون)

لبنی

ها

قهّاتی

ها (قهات)

حبرونی

ها

مراری

ها (مراری)

محلّی ها

موشی ها

قورحی

ها

- تعداد کلّ پسران و مردان قبیله ی لاوی از یک ماهه به بالا در سرشماری ۲۳۰۰۰ نفر بود.

- ولی تعداد لاوی ها در جمع کلّ سرشماری قوم اسرائیل منظور نمی شد، زیرا از سرزمین اسرائیل، زمینی به ایشان تعلق نمی گرفت.

- این است ارقام سرشماری که توسط موسی و العازار کاهن، در دشت موآب، کنار رود اردن و در مقابل إریحا به دست آمد.

- در تمام این سرشماری، حتّی یک نفر وجود نداشت که در سرشماری قبلی که در صحرای سینا توسط موسی و هارون کاهن به عمل آمده بود شمرده شده باشد، زیرا تمام کسانی که در آن وقت شمرده شده بودند در بیابان مُرده بودند، درست همان طور که خداوند گفته بود، تنها افرادی که زنده ماندند، کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون بودند.

۲. شهرهای لاویان (۱)

- زمانی که بنی اسرائیل در دشت موآب، کنار رود اُردُن و در مقابل اریحا اردو زده بودند، خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل دستور بده که از ملک خود، شهرهایی با چراگاه های اطرافشان به لاوی ها بدهند. شهرها برای سکونت خودشان است و چراگاه های اطراف آن ها برای گله های گوسفند و گاو سایر حیوانات ایشان چراگاه های اطراف هر شهر، از دیوار شهر تا فاصله ی ۵۰۰ متر به هر طرف امتداد داشته باشد. بدین ترتیب محوطه ای مربع شکل به وجود می آید که هر ضلع آن ۱۰۰۰ متر خواهد بود و شهر در وسط آن قرار خواهد گرفت.

- ۴۸ شهر با چراگاه های اطرافشان به لاوی ها داده شود. از این ۴۸ شهر، ۶ شهر به عنوان پناهگاه باشد تا اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شود، بتواند به آنجا فرار کند و در امان باشد

- قبیله های بزرگ تر که شهرهای بیشتری دارند، شهرهای بیشتری به لاوی ها بدهند و قبیله های کوچک تر شهرهای کمتر»

۳. انتقام از مدیانی ها

- خداوند به موسی فرمود: «از مدیانی ها به دلیل این که قوم اسرائیل را به بت پرستی کشاندند انتقام بگیر، پس از آن، تو خواهی مُرد و به اجداد تو خواهی پیوست.»

- پس موسی به قوم اسرائیل گفت: «عده ای از شما باید مسلح شوید تا انتقام خداوند را از مدیانیها بگیرید. از هر قبیله هزار نفر برای جنگ بفرستید.»

- این کار انجام شد و از میان هزاران هزار اسرائیلی، موسی ۱۲۰۰۰ مرد مسلح به جنگ فرستاد.

- صندوق عهد خداوند و شیپورهای جنگ نیز همراه فینحاس پسر العازار کاهن به میدان جنگ فرستاده شد.

- تمامی مردان مدیانی به نام های: اوی، راقم، صور، حور و رابع، در میان کشته شدگان بودند. بلعام پسر بعور نیز کشته شد.

- آن وقت سپاه اسرائیل تمام زنان و بچه ها را به اسیری گرفته، گله ها و رمه ها و اموالشان را غارت کردند. سپس همه ی شهرها، روستاها و قلعه های مدیانی را آتش زدند. آن ها اسیران و غنائم جنگی را پیش موسی و العازار کاهن و بقیه ی قوم اسرائیل آوردند که در دشت موآب، کنار رود اُردُن، روبه روی شهر اریحا اردو زده بودند.

- موسی و العازار کاهن و همه ی رهبران قوم به استقبال سپاه اسرائیل رفتند، ولی موسی بر فرماندهان سپاه خشمگین شد و از آن ها پرسید: «چرا زن ها را زنده گذاشته اید؟ این ها همان کسانی هستند که نصیحت بلعام را گوش کردند و قوم اسرائیل را در فغور به بت پرستی کشاندند و قوم ما را دچار بلا کردند. پس تمامی پسران و زنان شوهردار را بکشید. فقط دخترهای باکره را برای خود زنده نگه دارید.

- حال هر کدام از شما که کسی را کشته یا کشته ای را لمس کرده، به مدت ۷ روز از اردوگاه بیرون بماند، بعد در روزهای سوّم و هفتم، خود و همسرانتان را طاهر سازید. همچنین به یاد داشته باشید که همه ی لباس های خود و هر چه را که از چرم، پشم بُز و چوب ساخته شده، طاهر سازید.»

- آنگاه العازار کاهن به مردانی که به جنگ رفته بودند گفت: «قانونی که خداوند به موسی داده چنین است: طلا، نقره، مفرغ، آهن، روی، سُرَب و یا هر چیز دیگری را که در آتش نمی سوزد، باید از آتش بگذرانید و با آب طهارت، آن را طاهر سازید. ولی هر چیزی که در آتش می سوزد، باید فقط به وسیله ی آب، طاهر گردد.

- روز هفتم باید لباس های خود را شسته، طاهر شوید و پس از آن به اردوگاه باز گردید.» (۱)

۴. تقسیم غنائم

- خداوند به موسی فرمود: «تو العازار کاهن و رهبران قبایل اسرائیل، باید از تمام غنائم جنگی، چه انسان و چه حیواناتی که آورده اید، صورت برداری کنید، بعد آن ها را به ۲ قسمت تقسیم کنید.

- نصف آن را به سپاهیان بدهید که به جنگ رفته اند و نصف دیگر را به بقیه ی قوم اسرائیل.

- از همه ی اسیران، گاوها، الاغ ها و گوسفندهایی که به سپاهیان تعلق می گیرد، ۱ در ۵۰۰ سهم خداوند است. این سهم را به العازار کاهن بدهید تا آن را به عنوان هدیه ی مخصوص به خداوند تقدیم نماید.

- همچنین از تمامی اسیران، گاوها، الاغ ها و گوسفندهایی که به قوم اسرائیل داده شده است، ۱ در ۵۰ بگیریید و آن را به لایوی هایی که مسئول خیمه ی عبادت هستند بدهید.»

- پس موسی و العازار همان طور که خداوند دستور داده بود، عمل کردند. (۲)

- همه ی غنائم (غیر از جواهرات، لباس ها و چیزهای دیگری که سربازان برای خود نگه داشته بودند)

- ۳۲۰۰۰ دختر باکره و ۶۷۵۰۰۰ گوسفند و ۷۲۰۰۰ گاو و ۶۱۰۰۰ الاغ بود.

نصف کل غنیمت که به سپاهیان داده شد، از این قرار بود:

نصف

کل غنائمی که به سپاهیان داده شد

سهم

بقیه ی قوم اسرائیل

سهم

خداوند

۱۶۰۰۰ دختر

۱۶۰۰۰

دختر

۳۲

دختر

۳۳۷۵۰۰ رأس گوسفند

۳۳۷۵۰۰

رأس گوسفند

۶۷۵

رأس

۳۶۰۰۰ رأس گاو

۳۶۰۰۰

رأس گاو

۷۲

رأس

۳۰۵۰۰ رأس الأغ

۳۰۵۰۰

رأس الأغ

۶۱

رأس

- همان طور که خداوند به موسی امر کرده بود، تمامی سهم خداوند به العازار کاهن داده شد.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۳۱، آیات: ۱-۲۴

۲- سفر اعداد، اصحاح ۳۱، آیات: ۲۵-۵۲

- طبق اوامر خداوند، موسی ۱ در ۵۰ از این ها را به لاوی ها داد. بعد فرماندهان سپاه پیش موسی آمده، گفتند: «ما تمام افرادی را که به جنگ رفته بودند شمرده ایم، حتی یک نفر از ما کشته نشده است؛ بنابراین از زیور های طلا، بازوبندها، دست بندها، انگشترها، گوشواره ها و گردنبند ها بی که به غنیمت گرفته ایم هدیه ی شکر گزاری برای خداوند آورده ایم تا خداوند جان های ما را حفظ کند.»

- موسی و العازار، این هدیه را که فرماندهان سپاه آورده بودند قبول کردند.

- وزن کل آن حدود ۲۰۰ کیلوگرم بود. (سربازان غنائم خود را برای خودشان نگه داشته بودند) موسی و العازار، آن هدیه را به خیمه ی عبادت بردند تا آن هدیه در آنجا یادآور قوم اسرائیل در حضور خداوند باشد.

۵. تعیین مرزهای سرزمین موعود

- خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل بگوید: وقتی به زمین کنعان که من آن را به شما می دهم وارد شدید، مرزهایتان این ها خواهد بود: (۱)

مرز

شمالی

از دریای مدیترانه شروع شده، به سوی

مشرق تا کوه هور پیش می رود و از آنجا تا گذرگاه «حمات» ادامه یافته، از «صدد

وزفرون» گذشته، به «حصر عینان» می رسد.

مرز

جنوبی

از دریای مرده آغاز شده، به سمت جنوب

از گردنه ی عقرب ها به طرف بیابان صین واقع در مرز ادوم خواهد بود،

دورترین نقطه ی مرز جنوبی، قادش

برنیع خواهد بود که از آنجا به سمت «حصر ادار» و عصمون، ادامه خواهد یافت. این

مرز از عصمون در جهت نهر مصر پیش رفته به دریای مدیترانه منتهی می گردد.

مرز

غربی

ساحل دریای مدیترانه خواهد بود.

مرز

شرقی

از «حصر عینان به طرف جنوب تا» شقام «و

از آنجا تا» ربله «واقع در سمت شرقی» عین «ادامه می یابد.

از آنجا به صورت ۵/۱ دایره ی بزرگ،

اول به طرف جنوب و بعد به سمت غرب، کشیده می شود تا به جنوبی ترین نقطه ی «دریای

جلیل» برسد. سپس در امتداد رود اُردُن به دریای مرده منتهی می شود.

– موسی به بنی اسرائیل گفت: «این است سرزمینی که باید به قیدقرعه بین خودتان تقسیم کنید. به دستور خداوند آن را باید بین ۵/۹ قبیله تقسیم کنید؛ زیرا برای قبیله های رئوبین و جاد و نصف قبیله ی مَنَسی در سمت شرقی رود اُردُن و درمقابل اریحا زمین تعیین شده است» خداوند به موسی فرمود: مردانی که آن ها را تعیین کرده ام تا کار تقسیم زمین را بین قبایل اسرائیل انجام دهند و بر آن نظارت کنند این ها هستند: العازار کاهن، یوشع پسر نون و یک رهبر از هر قبیله که اسامی این رهبران به شرح زیر است:

ص: ١٤٢

شماره

قبيله

رهبران

١

يهودا

كاليب

پسر يفته

٢

شمعون

شموئيل

پسر عميهود

٣

نفتالي

فده

ئيل پسر عميهود

٤

بنيامين

اليداد

پسر كسلون

٥

دان

بقي

پسر يجلي

٦

منسى

حنى

ئيل پسر ايفود

٧

افرايم

قموئيل

پسر شيطان

٨

زبولون

اليصافان

پسر فرناك

٩

يساكار

فلطى

ئيل پسر عزان

١٠

اشير

اخيهود

پسر شلومى

- صِلْفَحاد (پسر حافر و حافر پسر جلعاد و جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی و منسی پسر یوسف) ۵ دختر به نام های: محله، نوعه، حُجْله، ملکه و ترصه داشت.

- روزی آن ها به در خیمه ی عبادت آمدند تا تقاضای خودشان را به موسی و العازار کاهن و رهبران قبایل و سایر کسانی که در آنجا بودند تقدیم کنند.

- دختران صلفحاد گفتند: «پدر ما در بیابان مُرد، او از پیروان قورح نبود که به ضد خداوند قیام کردند و هلاک شدند. او به مرگ طبیعی مُرد و پسری نداشت.

- چرا باید اسم پدرمان به دلیل این که پسری نداشته است از میان قبیله اش محو گردد؟ باید به ما هم مثل برادران پدرمان ملکی داده شود «
- پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد.

- خداوند در جواب موسی فرمود: «دختران صلفحاد راست می گویند. در میان املاک عموهایشان، به آن ها ملک بده. همان ملکی را که اگر پدرشان زنده بود به او می دادی به ایشان بده.

- به بنی اسرائیل بگو که هرگاه مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او به دخترانش می رسد و اگر دختری نداشته باشد ملک او متعلق به برادرانش خواهد بود.

- اگر برادری نداشته باشد، آن وقت عموی او وارث او خواهد شد و

- اگر عمو نداشته باشد، در آن صورت ملک او به نزدیک ترین فامیلش می رسد.

- بنی اسرائیل باید این قانون را رعایت کنند، همان طور که من به تو امر کرده ام. « (۱)

۷. ارث دختران صلفحاد

- سران طوایف جلعاد (جلعاد پسر ماخی، ماخیر پسر منسی و منسی پسر یوسف) با درخواستی نزد موسی و رهبران اسرائیل آمدند و به موسی یادآوری کرده، گفتند: «خداوند به تو دستور داد که زمین را به قیدقرعه، بین قوم اسرائیل تقسیم کنی و ارث برادران صلفحاد را به دخترانش بدهی. ولی اگر آن‌ها با مردان قبیله‌ی دیگری ازدواج کنند، زمینشان هم با خودشان به آن قبیله انتقال خواهد یافت و بدین طریق از کل زمین قبیله‌ی ما کاسته خواهد گردید و در سال «یوبیل» بازگردانده نخواهد شد.»

- آنگاه موسی در حضور مردم، این دستورات را از جانب خداوند به ایشان داد و گفت:

- «شکایت مردان قبیله‌ی یوسف به جاست، آنچه خداوند درباره‌ی دختران صلفحاد امر فرموده این است: بگذارید با مردان دلخواه خود ازدواج کنند، ولی فقط به شرط آن که این مردان از قبیله‌ی خودشان باشند.»

- به این طریق قسمتی از زمین‌های قبیله‌ی یوسف به قبیله‌ی دیگری منتقل نخواهد شد، زیرا میراث هر قبیله بایستی همان طور که در اول تقسیم شد، برای همیشه همان طور باقی بماند.

- دخترانی که در تمامی قبایل اسرائیل وارث زمین هستند، بایستی با مردان قبیله‌ی خودشان ازدواج کنند تا زمین ایشان از آن قبیله جدا نشود.

- به این طریق هیچ میراثی از قبیله‌ی ای به قبیله‌ی دیگر منتقل نخواهد شد.»

- دختران صلفحاد، همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود عمل کردند. این دختران با پسرعموهای خود ازدواج کردند. بدین ترتیب آن‌ها با مردانی از قبیله‌ی خود (قبیله‌ی منسی) ازدواج کردند و میراث آنان در قبیله‌ی خودشان باقی ماند.

- این است احکام و اوامری که خداوند توسط موسی به قوم اسرائیل داد، هنگامی که آن‌ها در دشت موآب کنار رود اردن و در مقابل اریحا اردو زده بودند. (۱)

۸. شهرهای پناهگاه برای قاتلانی که حکمشان صادر نشده و قوانین قتل عمدی و غیرعمدی

- خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو، هنگامی که به سرزمین موعود می‌رسند، شهرهای پناهگاه تعیین کنند تا هر کس که تصادفاً شخصی را کشته باشد، بتواند به آنجا فرار کند. این شهرها مکانی خواهند بود که قاتل در برابر انتقام جویی بستگان مقتول در آن‌ها ایمن خواهد بود، زیرا قاتل تا زمانی که جرمش در یک دادرسی عادلانه ثابت نگردد نباید کشته شود.»

- ۳ شهر از این ۶ شهر پناهگاه، باید در سرزمین کنعان باشد و ۳ شهر دیگر در سمت شرقی رود اردن. این شهرها نه فقط برای قوم اسرائیل، بلکه برای غریبان و مسافران نیز پناهگاه خواهند بود در مورد قتل عمدی: اگر کسی با استفاده از یک تکه آهن یا سنگ یا چوب، شخصی را بکشد، قاتل است و باید کشته شود.

- مدعی خون مقتول وقتی قاتل را ببیند، خودش او را بکشد. اگر شخصی از روی کینه با پرتاب چیزی به طرف کسی یا با هل دادن او، وی را بکشد، یا از روی دشمنی، مُشتی به او بزند که او بمیرد، آن شخص قاتل است و قاتل باید کُشته شود.

- مدعی خون مقتول، وقتی قاتل را ببیند خودش او را بکشد. ولی اگر قتل تصادفی باشد: مثلاً شخصی چیزی را به طور غیر عمد پرتاب کند یا کسی را هل دهد و باعث مرگ او شود و یا قطعه سنگی را بدون قصد پرتاب کند و آن سنگ به کسی اصابت کند و او را بکشد، درحالی که پرتاب کننده، دشمنی با وی نداشته است و... در اینجا قوم باید در مورد این که: آیا قتل تصادفی بوده یا نه؟ و این که: قاتل را باید به دست مدعی خون مقتول بسپارند یا نه؟ قضاوت کنند. اگر به این نتیجه برسند که قتل تصادفی بوده، آن وقت قوم اسرائیل متهم را از دست مدعی برهانند و به او اجازه بدهند که در شهر پناهگاه ساکن شود. او باید تا هنگام مرگ کاهن اعظم در آن شهر بماند. اگر متهم شهر پناهگاه را ترک کند و مدعی خون مقتول، وی را خارج از شهر پیدا کرده، او را بکشد،

- عمل او قتل محسوب نمی شود، چون آن شخص می بایستی تا هنگام مرگ کاهن اعظم در شهر پناهگاه می ماند و بعد از آن به ملک و خانه ی خود بازمی گشت.

- این ها برای تمامی قوم اسرائیل نسل اندر نسل قوانینی دائمی می باشند. هر کس شخصی را بکشد، به موجب شهادت چند شاهد، قاتل شناخته می شود و باید کُشته شود.

- هیچ کس صرفاً به موجب شهادت یک نفر نباید کُشته شود. هر وقت کسی قاتل شناخته شد، باید کُشته شود و خون بهایی برای رهایی او پذیرفته نشود.

- از پناهنده ای که در شهر پناهگاه سکونت دارد، پولی برای این که به او اجازه داده شود، قبل از مرگ کاهن اعظم به ملک و خانه ی خویش بازگردد، گرفته نشود. اگر این قوانین را مراعات کنید، سرزمین شما آلوده نخواهد شد، زیرا قتل موجب آلودگی زمین می شود. هیچ کفاره ای برای قتل، به جز کشتن قاتل پذیرفته نمی شود. سرزمینی را که در آن ساکن خواهید شد، نجس نسازید، زیرا من که خداوند هستم در آنجا ساکن هستم.»

- این است احکام و اوامری که خداوند توسط موسی به قوم اسرائیل داد، هنگامی که آن ها در دشت موآب کنار رود اُردُن و در مقابل اریحا اردو زده بودند. (۱)

۹. شهرهای پناهگاه در شرق رود اُردُن

- آنگاه موسی سه شهر در شرق رود اُردُن تعیین کرد تا اگر کسی تصادفاً شخصی را بکشد برای فرار از خطر به آنجا پناه ببرد. این شهرها عبارت بودند از:

- «باصر، واقع در اراضی مسطح بیابان» برای قبیله ی رثوبین.

- «راموت در جلعاد»، برای قبیله ی جاد.

- «جولان در باشان»، برای قبیله ی منسی. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۳۵، آیات: ۹-۳۴

۲- سفر تثنیه، اصحاح ۴، آیات: ۴۱-۴۳

۱۰. یوشع علیه السلام به جانشینی موسی تعیین می شود

- سپس خداوند به موسی فرمود: به «کوه عباریم» برو از آنجا سرزمینی را که به قوم اسرائیل داده ام بین. پس از اینکه آن را دیدی مانند برادرت هارون خواهی مُرد و به اجداد خودخواهی پیوست، زیرا در بیابان صین، هردو شما از دستور من سرپیچی کردید.

- وقتی که قوم اسرائیل به ضد من قیام کردند؛ در حضور آن ها حرمت قدوسیّت مرا نگه نداشتید «(۱)»

- موسی به خداوند عرض کرد: «ای خداوند، خدای روح های تمامی افراد بشر، پیش از آن که بمیرم، التماس می کنم برای قوم اسرائیل رهبر جدیدی تعیین فرمایی، مردی که ایشان را هدایت کند و از آنان مراقبت نماید تا قوم خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند.»

- خداوند جواب داد: «برو دست خود را بر یوشع پسر نون که روح من در اوست، بگذار.

- سپس او را نزد العازار کاهن ببر و پیش چشم تمامی قوم اسرائیل، او را به رهبری قوم تعیین نما. اختیارات خود را به او بده تا تمام قوم اسرائیل، او را اطاعت کنند. او برای دستور گرفتن از من باید پیش العازار کاهن برود. من به وسیله ی اوریم با العازار سخن خواهم گفت و العازار دستورات مرا به یوشع و قوم اسرائیل ابلاغ خواهد کرد. به این طریق من آنان را هدایت خواهم نمود» پس موسی همان طور که خداوند امر کرده بود عمل نمود و یوشع را پیش العازار کاهن برد، سپس در حضور همه ی قوم اسرائیل، دست هایش را بر سر او گذاشت و طبق فرمان خداوند، وی را به عنوان رهبر قوم، تعیین نمود. (۲)

۱۱. قوانین قربانی برای ورود به سرزمین موعود

- خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد تا وقتی که آن ها وارد سرزمین موعود می شوند، آن ها را رعایت کنند: هرگاه بخواهند قربانی سوختنی، یا هر نوع قربانی دیگری که بر آتش تقدیم می شود و موردپسند خداوند است، تقدیم کنند، قربانی آن ها باید گوسفند، بز، گاو یا قوچ باشد. هر یک از قربانی ها، خواه قربانی سوختنی باشد، خواه قربانی نذر، خواه قربانی داوطلبانه باشد، خواه قربانی ویژه ی یکی از اعیاد، در هر صورت باید با هدیه ی آردی همراه باشد

- اگر بزه ای قربانی می شود، باید همراه آن ۱ کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با یک لیتر روغن، به عنوان هدیه ی آردی و نیز ۱ لیتر شراب به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم شود.

- اگر قربانی یک قوچ باشد، باید همراه آن، ۲ کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با ۵/۱ لیتر روغن، به عنوان هدیه ی آردی و نیز، ۵/۱ لیتر شراب، به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم شود.

- این قربانی موردپسند خداوند است.

- اگر قربانی، یک گاو جوان است، هدیه ی آردی همراه آن باید شامل: ۳ کیلوگرم آرد مرغوب مخلوط با ۲ لیتر روغن و هدیه ی نوشیدنی آن، ۲ لیتر شراب باشد.

۱- این واقعه در کنار چشمه ی مریبه، در قادش واقع در بیابان صین اتفاق افتاده بود.

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۷، آیات: ۱۲-۲۲

- این قربانی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، موردپسند او است.

- این ها دستوراتی هستند در مورد این که چه چیزهایی باید همراه هر یک از قربانی های گاو، قوچ، بز یا بزغاله تقدیم شوند. تمام کسانی که می خواهند قربانی ای که موردپسند خداوند است، بر آتش تقدیم کنند، خواه اسرائیلی باشند و خواه غریبانی که در میان بنی اسرائیل ساکن اند، باید این دستورات را رعایت کنند. چون قانون برای همه یکسان است، چه اسرائیلی و چه غریب. این قانون، نسل اندر نسل به قوت خود باقی خواهد بود، زیرا همه در نظر خداوند برابرند. برای همه یک قانون وجود دارد.

- خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو، وقتی به سرزمینی که می خواهیم به ایشان بدهم، برسند، هر وقت از محصول زمین بخورند باید قسمتی از آن را به عنوان هدیه ی مخصوص به خداوند تقدیم نمایند

- وقتی نان می پزند، باید اولین قرص نان را که از اولین حصاد سالیانه به دست می آید، به عنوان هدیه ی مخصوص، به خداوند تقدیم نمایند.

- این هدیه ای است سالیانه از خرمن گاه شما و حتماً بایستی نسل اندر نسل به جا آورده شود. اگر شما یا نسل های آینده ی شما ندانسته، در انجام این دستوراتی که خداوند به وسیله ی موسی طی سالیان به شما داده است کوتاهی کنید، وقتی که به اشتباه خود پی بردید، باید یک گاو جوان برای قربانی سوختنی هدیه نمایید.

- این قربانی موردپسند خداوند است و باید طبق معمول با هدیه ی آردی و هدیه ی نوشیدنی و نیز یک بز نر برای قربانی گناه تقدیم گردد.

- کاهن برای تمام قوم اسرائیل کفّاره نماید و ایشان بخشیده خواهند شد، زیرا ندانسته مرتکب اشتباه شده اند و برای این عمل خود، به حضور خداوند قربانی سوختنی و نیز قربانی گناه تقدیم نموده اند.

- تمام بنی اسرائیل و غریبانی که در میان ایشان ساکن اند، آمرزیده می شوند، زیرا این اشتباه متوجه تمام جماعت است. اگر این اشتباه را فقط یک نفر مرتکب شود، در آن صورت باید یک بز ماده ی یک ساله را به عنوان قربانی گناه تقدیم نماید و کاهن در حضور خداوند برایش کفّاره کند و او بخشیده خواهد شد.

- این قانون شامل حال غریبانی که در میان شما ساکن اند نیز می شود.

- ولی کسی که دانسته مرتکب چنین اشتباهی شود، خواه اسرائیلی باشد، خواه غریب، نسبت به خداوند، گناه کرده است و باید کشته شود، زیرا او فرمان خداوند را خوار شمرده و از حکم او سرپیچی کرده است. او مسئول عقوبت گناه خود خواهد بود.» (۱)

۱۲. قربانی و هدایای روزانه

- خداوند فرمود: «قربانی هایی که قوم اسرائیل بر آتش به من تقدیم می کنند مرا خوشنود می کند، پس ترتیبی بده که این قربانی ها را به موقع آورده، طبق دستور من هدیه نمایند. قربانی که بر آتش به من تقدیم می کنید، باید از بزّه های یک ساله و بی عیب باشد.

- هر روز دو تا از آن ها را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنند. یک بَرّه صبح باید قربانی شود و دیگری عصر. با آن ها یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد، به عنوان هدیه ی آردی، تقدیم شود. این است قربانی سوختنی که در کوه سینا تعیین گردید تا هر روز به عنوان عطر خوش بو بر آتش، در حضور خداوند تقدیم شود.

- همراه با آن، هدیه ی نوشیدنی نیز باید تقدیم گردد که شامل یک لیتر شراب با هر بَرّه بوده و بایستی در قدس در حضور خداوند ریخته شود.

- دومین بَرّه را عصر با همان هدیه ی آردی و نوشیدنی تقدیم کنند.

- این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود. (۱)

۱۳. قربانی و هدایای روز سبت

- در روز سبت علاوه بر قربانی سوختنی روزانه و هدیه ی نوشیدنی آن، دو بَرّه ی بی عیب یک ساله نیز قربانی شود. با این قربانی باید هدیه ی آردی که شامل: ۲ کیلو آرد مخلوط با روغن است و هدیه ی نوشیدنی آن تقدیم شود. (۲)

۱۴. قربانی و هدایای روز کفّاره

- در روز دهم ماه هفتم، دوباره برای عبادت جمع شوید.

- در آن روز، روزه بگیرید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.

- ۱ گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بَرّه ی نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند؛ به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی موردپسند خداوند واقع خواهد شد، با گاو ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، با قوچ ۲ کیلو با هر بَرّه ۱ کیلو تقدیم شود.

- علاوه بر قربانی روز کفّاره و نیز قربانی سوختنی روزانه که با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم می شوند، یک بُر نر هم برای کفّاره ی گناه قربانی کنید. (۳)

۱۵. قربانی و هدایای ماهانه

- همچنین در روز اوّل هرماه، باید قربانی سوختنی دیگری نیز به خداوند تقدیم شود که شامل: ۲ گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بَرّه ی نر یک ساله است که همه ی آن ها باید سالم و بی عیب باشند. برای هر گاو ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، برای قوچ ۲ کیلو، برای هر بَرّه ۱ کیلو تقدیم شود. این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۱-۸

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۹-۱۰

۳- سفر اعداد، اصحاح ۲۹، آیات: ۷-۱۱

- با هر گاو ۲ لیتر شراب به عنوان هدیه ی نوشیدنی، با قوچ ۵/۱ لیتر شراب و با هر بزّه، ۱ لیتر تقدیم شود. این است قربانی سوختنی ماهانه که باید در طول سال تقدیم شود. همچنین در روز اوّل هرماه یک بُز نر برای قربانی گناه به خداوند تقدیم کنید. این قربانی غیر از قربانی سوختنی روزانه و هدیه ی نوشیدنی آن است. (۱)

۱۶. قربانی و هدایای عید پَسَح

- در روز ۱۴ اولین ماه هر سال، مراسم پَسَح را به احترام خداوند به جا آورید.

- از روز ۱۵ به مدّت ۱ هفته، جشن مقدّسی برپا گردد، ولی در این جشن، فقط نان فطیر

- (نان بدون خمیر مایه) خورده شود.

- در روز اوّل این جشن مقدّس، همه ی شما به عبادت پردازید و هیچ کار دیگری نکنید.

- در این روز ۲ گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی، بر آتش به خداوند تقدیم کنید.

- با هر گاو ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، با قوچ ۲ کیلو با هر بزّه ۱ کیلو هدیه کنید. یک بُز نر هم برای کفّاره ی گناهانتان قربانی کنید.

- این ها غیر از قربانی سوختنی است که هر روز صبح تقدیم می شود. در آن یک هفته ی عید، علاوه بر قربانی سوختنی روزانه و هدیه ی نوشیدنی آن، این قربانی مخصوص پَسَح را نیز تقدیم کنید. این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند واقع خواهد شد. در روز هفتم، این جشن مقدّس نیز همه ی شما به عبادت مشغول باشید و هیچ کار دیگری نکنید. (۲)

۱۷. قربانی و هدایای عید نوبر محصولات

- در روز عید نوبرها که اولین نوبر محصول غله ی خود را به خداوند تقدیم می کنید، همه ی شما جمع شده، به عبادت مشغول شوید و هیچ کار دیگری نکنید. در آن روز ۲ گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بزّه ی نر یک ساله به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید.

- این قربانی، موردپسند خداوند واقع خواهد شد. با هر گاو، ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، با قوچ ۲ کیلو با هر بزّه ۱ کیلو هدیه کنید.

- همچنین برای کفّاره ی گناهانتان یک بُز نر قربانی کنید. این قربانی ها را همراه با هدایای نوشیدنی آن ها تقدیم کنید. این ها غیر از قربانی سوختنی روزانه است که با هدایای آردی آن تقدیم می شود. دقّت نماید حیواناتی که قربانی می کنید، سالم و بی عیب باشند. (۳)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۱۱-۱۵

۲- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۱۶-۲۵

۳- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۲۶-۳۱

۱۸. قربانی و هدایای عید شیپورها

- عید شیپورها، روز اول ماه هفتم هر سال برگزار شود. در آن روز باید همه ی شما برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.
- در آن روز ۱ گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بزّه ی نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی، موردپسند خداوند واقع خواهد شد.

- با گاو ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، با قوچ ۲ کیلو با هر بزّه ۱ کیلو هدیه شود. یک بز نر هم برای کفاره ی گناهانتان قربانی کنید. این ها غیر از قربانی سوختنی ماهانه با هدیه ی آردی آن و نیز غیر از قربانی سوختنی روزانه با هدیه ی آردی و نوشیدنی آن است که طبق مقررات مربوط تقدیم می گردند. این قربانی ها که بر آتش تقدیم می شوند، موردپسند خداوند واقع خواهد شد.

(۱)

۱۹. قربانی و هدایای عید سایان ها

- در روز ۱۵ ماه ۷، دوباره برای عبادت جمع شوید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید. این آغاز یک عید ۷ روزه در حضور خداوند است.

- در روز اول عید: ۱۳ گاو جوان، ۲ قوچ و ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند واقع خواهد شد. با هر گاو ۳ کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه ی آردی، با هر قوچ ۲ کیلو با هر بزّه ۱ کیلو تقدیم می شود.

- علاوه بر قربانی سوختنی روزانه و هدایای آردی و نوشیدنی آن، ۱ بز نر هم برای کفاره ی گناه، قربانی شود.

- در روز دوم عید: ۱۲ گاو جوان، ۲ قوچ، ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- در روز سوم عید: ۱۱ گاو جوان، ۲ قوچ، ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند تقدیم کنید و همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- در روز چهارم عید: ۱۰ گاو جوان، ۲ قوچ و ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند تقدیم کنید و همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- در روز پنجم عید: ۹ گاو جوان، ۲ قوچ، ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند تقدیم کنید و همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- در روز ششم عید: ۸ گاو جوان، ۲ قوچ، ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند تقدیم کنید و همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- در روز هفتم عید: ۷ گاو جوان، ۲ قوچ، ۱۴ بزّه ی نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند تقدیم کنید و همراه آن ها قربانی و هدایای

مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم کنید.

- و در روز هشتم: قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید.

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۸، آیات: ۱-۶

۱- گاو جوان، ۱ قوچ و ۷ بزه ی نریک ساله که همه سالم و بی عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند واقع خواهد شد. همراه آن ها قربانی و هدایای مربوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید.

- این بود قوانین مربوط به قربانی سوختنی، هدیه ی آردی، هدیه ی نوشیدنی و قربانی سلامتی که شما باید در روزهای مخصوص به خداوند تقدیم کنید. این قربانی ها غیر از قربانی های نذری و قربانی های داوطلبانه است.

- موسی تمام این دستورات را به قوم اسرائیل ابلاغ نمود. (۱)

۲۰. قوانین مربوط به نذر

- موسی رهبران قبایل را جمع کرد و این دستورات را از جانب خداوند به ایشان داد: «هرگاه کسی برای خداوند نذر کند یا تعهدی نماید، حق ندارد قول خود را بشکند بلکه باید آنچه را که قول داده است به جا آورد. هرگاه دختری که هنوز در خانه ی پدرش زندگی می کند، برای خداوند نذر کند یا تعهدی نماید، باید هرچه را قول داده است، ادا نماید مگر این که وقتی پدرش آن را بشنود او را منع کند.

- در این صورت، نذر دختر، خودبه خود باطل می شود و خداوند او را می بخشد، چون پدرش به او اجازه نداده است به آن عمل کند. ولی اگر پدرش در روزی که از نذر یا تعهد دخترش آگاه می شود، سکوت کند، دختر ملزم به ادای قول خویش است. (۲)

۱- سفر اعداد، اصحاح ۲۹، آیات: ۱۲ - ۴۰

۲- سفر اعداد، اصحاح ۳۰، آیات: ۱-۱۶

قسمت چهاردهم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

۱. سوره اعراف: آیات ۱۷۸ - ۱۷۵

(وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِيۤ اٰتَيْنَاهُۭۤ اٰيٰتِنَاۤ اَنْسٰلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ *) (وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُۭ بِهَا وَ لٰكِنَّهُۥ اٰخَذَۢ اِلٰى الْاَرْضِ وَاَتَّبَعَ هُوَۙ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَاۤ اَفَقْصِيْصِ الْقَصِيْصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ *) (سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَاۤ وَ اَنْفُسُهُمْ كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ *) (مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيْ وَمَنْ يُضِلِلْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ *) (۱)

پیام ها

۱. رهبر باید مردم را نسبت به خطرهای قابل پیش بینی، آگاه کند و به آنان هشدار دهد. (وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ ...)
۲. گاهی طاغوت ها، علما را هم می فریبند. سرنوشت دانشمندی همچون بلعم باعورا باید برای تاریخ درس عبرت باشد. (وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا ...)
- زیرا داستانی مهم و مفید است. ((نَبَاً) به خبر مهم و مفید می گویند)
۳. انسان آزاد است و می تواند تغییر جهت دهد. (اٰتَيْنَاهُۭۤ اٰيٰتِنَاۤ اَنْسٰلَخْ)
۴. انسان هر چه بالا-رود، نباید مغرور شود، چون احتمال سقوط وجود دارد. عاقبت کار مهم است. جایگاه هر کس بالاتر، خطرش بیشتر. (فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا)
۵. آنکه از خدا جدا شود، طعمه ی شیطان می گردد. (فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ)
۶. شیطان وسوسه می کند و در کمین است که هر گاه در کسی زمین های ببیند، او را دنبال کند.
- (فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ) (کلمه ی (فَاتَّبَعَهُ) در کنار کلمه ی (فَاَنْسَلَخْ)، نشان می دهد که شیطان در کمین است و به محض انسلاخ، انسان را دنبال می کند.)
۷. شیطان، حریف عالم ربانی نمی شود. (تا بلعم از آیات دست نکشیده بود، شیطان بر او تسلط نداشت)
- (فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ)
۸. علم، به تنهایی نجات بخش نیست، زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان می شود. (فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ)
۹. باید به بدفرجامی اندیشید و از سوء عاقبت ترس داشت تا نعمت، تبدیل به نعمت نشود.
- (اٰتَيْنَاهُۭۤ اٰيٰتِنَا) ... (فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ)
۱۰. رها کردن راه خدا، دور از عقل و خرد است. (فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ)
۱۱. سقوط انسان در چند مرحله واقع می شود: جدا شدن از آیات الهی، پیروی از شیطان و پیوستن به جمع گمراهان. (فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ)

۱- ترجمه: «و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد!» (*) و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (اما اجبار، بر خلاف سنت ماست پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند) گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی شود! این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)! (*) چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و آنها تنها به خودشان ستم می نمودند! (*) آن کس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (واقعی) اوست و کسانی را که (بخاطر اعمالشان) گمراه سازد، زیانکاران (واقعی) آنها هستند! (*)»

۱۳. در عین حاکمیت اراده و خواست خداوند بر جهان، انسان مختار و آزاد است.

(وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ ...)

۱۴. خواست خداوند، بر پایه ی عملکرد خودماست. (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ) آری، رسیدن به مقام قرب، مشروط به پرهیز از دنیاگرایی و هوس است.

۱۵. مردم غافل، به چهار پایان می مانند، ولی دانشمند دنیاپرست، مثل سگ حریص است. (كَمَثَلِ الْكَلْبِ)

۱۶. دانشمند بی عمل، منفور است. (كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ ...)

۱۷. اسیر دنیا، هرگز آرامش ندارد. (إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ) انسان حریص هر چه داشته باشد، بازهم زبان طمعش بیرون است، زیرا دنیاپرستی و حرص، نهایت ندارد.

۱۸. علاقه به دنیا و هواپرستی، انسان را نسبت به امور دیگر بی تفاوت می کند. (إِنْ تَحْمِلْ) ... (أَوْ تَتْرُكُهُ ...)

۱۹. علمای دین اگر دنیاگرا شدند، در معرض تکذیب آیات الهی و گرایش به کفر قرار می گیرند.

(أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) ... (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)

۲۰. سرنوشت علما و دانشمندان فریب خورده، باید مایه عبرت و اندیشه ی مردم باشد.

۲۱. (در آیه ی قبل آمد: (وَأَنْتَلُ)، در اینجا می خوانیم: (فَأَقْصَصِ)).

۲۲. داستان نویسی و داستان سرایی باید در مسیر رشد فکری انسان باشد، نه تخدیر و سرگرمی. قصه گویی جهت دار، کار انبیاست. (فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)

۲۳. عاقبت زشتی در انتظار تکذیب کنندگان است. (سَاءَ مَثَلًا)

۲۴. تکذیب آیات الهی، ظلم به خویش است، نه خداوند. (أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ) مقدم داشتن (أَنْفُسُهُمْ) بر (يَظْلِمُونَ)، نشانه ی انحصار است.

۲۵. هدایت به دست خداوند است و اگر لطف او نباشد، علم به تنهایی سبب نجات و هدایت نمی شود. (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ)

۲۶. هدایت یافتگان از هرگونه زیان و خسران دور هستند، زیرا ضلالت سرچشمه ی خسارت است.

(مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)

فصل سوم: داستان سخنرانی موسی خطاب به نسل جدید بنی اسرائیل، روز اول، ماه یازدهم، سال چهارم خروج از مصر، در بیابان عربیه (در صحرای موآب) در شرق رود اُردُن و ماجرای وفات موسی در ۵ قسمت

اشاره

فصل سوم: داستان سخنرانی موسی خطاب به نسل جدید بنی اسرائیل، روز اول، ماه یازدهم، سال چهارم خروج از مصر، در بیابان عربیه (در صحرای موآب) در شرق رود اُردُن (۱) و ماجرای وفات موسی در ۵ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

۱

سخنرانی موسی برای یادآوری

سرکشی های

پدرانشان در گذشته

و ابلاغ قوانین و احکام به نسل جدید بنی اسرائیل قبل از وفاتش

تورات

• موسی

قوم را ترغیب به اطاعت می کند

تورات

• نهی

از بت پرستی

تورات

• یادآوری

ده فرمان گذشته

تورات

• ترس

مردم

تورات

• فرمان

بزرگ

تورات

• قوم

خاص خدا (پیشگویی موسی در نابودی ۷ قوم)

تورات

• انتخاب

مکان معین جهت عبادت در سرزمین موعود

تورات

• نهی

از بت پرستی با تشویق پیشگویان

تورات

• نهی

از عزاداری به روش بت پرستان

تورات

• حیوانات

حلال و حرام گوشت

تورات

• بیان

قانون عشریه (زکات)

تورات

• سال

بخشیدن قرض ها در پایان هر هفت سال

تورات

• رفتار

با غلامان

تورات

• وقف

نخست زاده های گاو گوسفند

تورات

• عید

پسح در ماه ایبب خروج شبانه از مصر

تورات

• عید

هفته ها ۷ هفته پس از شروع فصل درو

تورات

• عید

سایبان ها در هفت روز پایان فصل درو

تورات

• تعیین

قضات و رهبر در شهرها

تورات

• نهی

بت پرستی

تورات

• نهی

از قربانی مریض و معیوب

تورات

• رجوع

به دادگاه و قاضی

تورات

• تعیین

پادشاه در هر سرزمین

تورات

• سهم

زمین برای کاهنان و لاویان

تورات

۱- شهرهای این ناحیه عبارت بودند از: سوف، فاران، توفل، لابان، حضیروت، دی ذهب.

ص: ۱۵۵

• نهی از آداب و رسوم

نفرت انگیز بت پرستان

تورات

• هشدار

برای ظهور پیامبران دروغین

تورات

• شهرهای

پناهگاه

تورات

• مرزهای

ملک همسایه

تورات

• شهادت

در دادگاه

تورات

• قوانین

جنگ

تورات

• طلب

آمرزش برای قتلی که قاتلش معلوم نیست

تورات

ازدواج

با دختر اسیر

تورات

حق

نخست زادگی

تورات

پسر

سرکش

تورات

قوانین

ازدواج

تورات

اخراج

از جماعت

تورات

ناپاکی

در اردوگاه

تورات

قانون

نوبر محصولات و عشریه

تورات

قوانین

جزئی (۱)

تورات

• قوانین

جزئی (۲)

تورات

• قوم

خاص خدا

تورات

• بنای

یادبود بر کوه عیال

تورات

• لعنت

گفتن ها بر روی کوه عیال

تورات

• برکات

اطاعت از خدا

تورات

• وعده

به برکات

تورات

• شرط

دریافت برکت

تورات

• خداوند

را فراموش نکنید

تورات

• انتظار

خدا از بنی اسرائیل

تورات

• خدا

را دوست بدارید و اطاعت کنید

تورات

• اتمام حجت

موسی با بنی اسرائیل برای نافرمانی

تورات

• عواقب

نا اطاعتی

تورات

• عهد

خداوند با اسرائیل در موآب

تورات

• یوشع

علیه السلام جانشین موسی می شود

تورات

• قرائت

قوانین خدا و تحویل به کاهنان لاوی

تورات

• آخرین

دستورات خدا به موسی

تورات

• سرود

موسی

تورات

• آخرین

دستورات موسی

تورات

.

موسی قبایل اسرائیل را برکت می دهد

تورات

ص: ۱۵۶

.۲

وفات

موسی (۷ آذر برابر با شب ۲۱ ماه رمضان)

روایات

و تورات

.۳

ویژگی های

حضرت موسی

روایات

.۴

تجلیل

از مقام موسی

قرآن

و تورات

.۱

بررسی

پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

آل عمران:

۳۳

قسمت اول: سخنرانی موسی برای یادآوری سرکشی های پدرانشان و ابلاغ قوانین و احکام به نسل جدید بنی اسرائیل قبل از وفاتش

در تورات آمده است: حضرت موسی طی ۵۷ سخنرانی به بنی اسرائیل سرکشی های پدرانشان در گذشته را یادآوری کرد و قوانین جدیدی را برای قومش بازگو کرد و در آخر با اجرای یک شعر و سرود سخنش را تمام کرد.

وقتی بنی اسرائیل در شرق رود اردن در کنار شهر «بیت فغور» اردو زده بودند، موسی قوانین خدا را به آن ها داد. (این همان سرزمینی بود که قبلاً اموری ها در زمان سلطنت سیحون پادشاه که پایتختش حشبون بود، در آنجا سکونت داشتند و موسی و بنی اسرائیل وی را با مردمش نابود کردند. آن ها بر سرزمین او بر سرزمین عوج، پادشاه باشان که هر دو از پادشاهان اموری های شرق رود اردن بودند غلبه یافتند. این سرزمین از «عروغیر» در کنار رود ارنون تا «کوه سریون» که همان «حرمون» باشد، امتداد می یافت و شامل تمام منطقه ی شرق رود اردن که از جنوب به دریای «مرده» و از شرق به «دامنه ی کوه پیسگاه» منتهی می شد، بود) (۱)

۱. موسی قوم را ترغیب به اطاعت می کند

- اکنون ای اسرائیل، به قوانینی که به شما یاد می دهم به دقت گوش کنید و اگر می خواهید زنده مانده، به سرزمینی که خداوند، خدای پدرانتان به شما داده است داخل شوید و آن را تصاحب کنید، از این دستورات اطاعت نمایید.

- قوانین دیگری به این ها نیفزایید و چیزی کم نکنید، بلکه فقط این دستورات را اجرا کنید؛ زیرا این قوانین از جانب خداوند، خدایان است.

- دیدید که چگونه خداوند در بعل فغور، همه ی کسانی را که بت بعل را پرستیدند از بین برد، ولی همگی شما که به خداوند، خدایان وفادار بودید تا به امروز زنده مانده اید.

- تمام قوانینی را که خداوند، خدایم به من داده است، به شما یاد داده ام. پس وقتی به سرزمین موعود وارد شدید، آن را تسخیر نمودید، از این قوانین اطاعت کنید: اگر این دستورات را اجرا کنید، به داشتن حکمت و بصیرت مشهور خواهید شد. زمانی که قوم های مجاور این قوانین را بشنوند خواهند گفت: «این قوم بزرگ از چه حکمت و بصیرتی برخوردار است!»

- هیچ قومی، هر قدر هم که بزرگ باشد، مثل ما خدایی ندارد که در بین آن ها بوده، هر وقت او را بخوانند، فوری جواب دهد. هیچ ملتی، هر قدر هم که بزرگ باشد، چنین احکام و قوانین عادلانه ای که امروز به شما یاد دادم ندارد ولی مواظب باشید و دقت کنید، مبادا در طول زندگی اتان آنچه را که با چشمانتان دیده اید فراموش کنید. همه ی این چیزها را به فرزندان و نوادگانتان تعلیم دهید. به یادآورید آن روزی را که (پدرانتان) در کوه حوریب در برابر خداوند ایستاده بودند و خداوند به من گفت: «مردم را به حضور من بخوان و من به ایشان تعلیم خواهم داد تا یاد بگیرند همیشه مرا احترام کنند و دستورات مرا به فرزندانشان بیاموزند.»

- شما (پدرانتان) در دامنه ی کوه ایستاده بودید، ابرهای سیاه و تاریکی شدید اطراف کوه را فراگرفته بود و شعله های آتش از آن به آسمان زبانه می کشید. آنگاه خداوند از میان آتش با شما سخن گفت. شما کلامش را می شنیدید، ولی او را نمی دیدید. او قوانینی را که شما باید اطاعت کنید (ده فرمان) را اعلام فرمود و آن ها را بر دو لوح سنگی نوشت.

- آری در همان وقت بود که خدا به من دستور داد، قوانینی را که باید بعد از رسیدن به سرزمین موعود اجرا کنید به شما یاد دهم. (۱)

۲. نهی از بت پرستی

- شما (پدرانتان) در آن روز در کوه حوریب، وقتی که خداوند از میان آتش با شما سخن می گفت، شکل و صورتی از او ندیدید، پس مواظب باشید، مبادا با ساختن مجسمه ای از خدا، خود را آلوده سازید، یعنی با ساختن بتی به هر شکل، چه به صورت مرد یا زن و چه به صورت حیوان یا پرنده، خزنده یا ماهی.

- همچنین وقتی به آسمان نگاه می کنید و خورشید و ماه و ستارگان را که خدا برای تمام قوم های روی زمین آفریده است می بینید، آن ها را پرستش نکنید.

- خداوند شمارا از مصر، از آن کوره ی آتش، بیرون آورد تا قوم خاص او میراث او باشید، چنانکه امروز هستید.

- ولی به خاطر شما نسبت به من خشمناک گردید و به تأکید اعلام فرمود که من به آن سوی رود اُردُن یعنی به سرزمین حاصلخیزی که به شما میراث داده است، نخواهم رفت.

- من اینجا در این سوی رودخانه خواهم مُرد، ولی شما از رودخانه عبور خواهید کرد و آن زمین حاصلخیز را تصرف خواهید نمود.

- هوشیار باشید مبادا عهدی را که خداوند، خدایتان با شما بسته است بشکنید!

- اگر دست به ساختن هرگونه بستی زدید، آن عهد را می شکنید، چون خداوند، خدایتان این کار را به کلی منع کرده است، او آتشی سوزنده و خدایی غیور است.

- حتی اگر سال ها در سرزمین موعود، ساکن بوده، در آنجا صاحب فرزندان و نوادگان شده باشید، ولی با ساختن بت، خود را آلوده کرده با گناهانتان خداوند را غضبناک سازید، زمین و آسمان را شاهد می آورم که در آن سرزمینی که با گذشتن از رود اُردُن آن را تصاحب خواهید کرد، نابود خواهید شد.

- عمرتان در آنجا کوتاه خواهد بود و به کلی نابود خواهید شد.

- خداوند شمارا در میان قوم ها پراکنده خواهد کرد و تعدادتان بسیار کم خواهد شد.

- در آنجا بت هایی را که از چوب و سنگ ساخته شده اند، پرستش خواهید، بت هایی را که نه می بینند، نه می شنوند، نه می بویند و نه می خورند.

- ولی اگر شما دوباره شروع به طلبیدن خداوند، خدایتان کنید، زمانی او را خواهید یافت که با تمام دل وجانتان او را طلبیده باشید.

- وقتی در سختی باشید و تمام این حوادث برای شما رخ دهد، آنگاه سرانجام به خداوند، خدایتان روی آورده، آنچه را که او به شما بگوید اطاعت خواهید کرد.

- خداوند، خدایتان رحیم است، پس او شمارا ترک نکرده، نابود نخواهد نمود و عهدی را که با پدران شما بسته است فراموش نخواهد کرد.

- در تمامی تاریخ، از وقتی که خدا انسان را روی زمین آفرید، از یک گوشه ی آسمان تا گوشه ی دیگر جستجو کنید و ببینید آیا می توانید چیزی شبیه به این پیدا کنید که قومی صدای خداوند را که از میان آتش با آن ها سخن گفته است مثل شما شنیده و زنده مانده باشد!

- در کجا می توانید هرگز چنین چیزی را پیدا کنید که خداوند با فرستادن بلاهای ترسناک و به وسیله ی معجزات عظیم و جنگ و وحشت، قومی را از بردگی رها ساخته باشد؟

- ولی خداوند، خدایتان همه ی این کارها را در مصر پیش چشمانتان برای شما انجام داد.

- خداوند این کارها را کرد تا شما بدانید که فقط او خداست و کسی دیگر مانند او وجود ندارد.

- او هنگامی که از آسمان به شما تعلیم می داد، اجازه داد که شما صدایش را بشنوید، او گذاشت که شما ستون بزرگ آتش را روی زمین ببینید.

- شما حتی کلامش را از میان آتش شنیدید.

- چون او پدران شمارا دوست داشت و اراده نمود که فرزندانشان را برکت دهد، پس شخص شمارا از مصر با نمایش عظیمی از قدرت خود بیرون آورد.

- او قوم های دیگر را که قوی تر و بزرگ تر از شما بودند، پراکنده نمود و سرزمینشان را به طوری که امروز مشاهده می کنید، به شما بخشید.

- پس امروز به خاطر آورید و فراموش نکنید که خداوند، هم خدای آسمان ها و هم خدای زمین است و هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد!

- شما باید قوانینی را که امروز به شما می دهم اطاعت کنید تا خود و فرزندانان کامیاب بوده تا به ابد، در سرزمینی که خداوند، خدایتان به شما می بخشد، زندگی کنید. (۱)

۳. یادآوری ده فرمان گذشته: (۲)

- موسی به سخنانش ادامه داده، گفت: «ای قوم اسرائیل، اکنون به قوانینی که خداوند به شما داده است گوش کنید آن ها را یاد بگیرید و به دقت انجام دهید. خداوند خدایمان، در «کوه حوریب» عهدی با شما بست. این عهد را نه با پدرانتان، بلکه با شما که امروز زنده هستید، بست. او در آن کوه، از میان آتش رودرو با شما سخن

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۴، آیات: ۱۵-۴۰

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۵، آیات: ۱-۲۱

گفت. من به عنوان واسطه ای بین شما و خداوند ایستادم، زیرا شما از آن آتش می ترسیدید و بالای کوه پیش او نرفتید. او با من سخن گفت و من قوانینش را به شما سپردم.

- آنچه فرمود، این است:

- من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر، آزاد کرد.

- تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد،

- هیچ گونه بُتی به شکل حیوان یا پرنده، یا ماهی، برای خود درست نکن.

- در برابر آن ها زانو نزن و آن ها را پرستش نکن، زیرا من که خداوند، خدای تو هستم، خدای غیوری هستم و کسانی را که از من نفرت دارند، مُجازات می کنم. این مُجازات شامل حال فرزندان آن ها تا نسل سوم و چهارم نیز می شود. اما بر کسانی که مرا دوست بدارند و دستورات مرا پیروی کنند تا هزار پُشت رحمت می کنم.

- از نام من که خداوند، خدای تو هستم، سوءاستفاده نکن. اگر نام مرا با بی احترامی بر زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می کنم.

- روز سبّت را به یاد داشته باش و آن را مقدّس بدار.

- من که خداوند خدای تو هستم، این را به تو امر می کنم، در هفته شش روز کارکن ولی در روز هفتم که سبّت خداوند است، هیچ کاری نکن، نه خودت، نه پسر، نه دختر، نه غلامت، نه کنیزت، نه مهمانانت و نه حتّی چهارپایانت؛ غلام و کنیزت باید مثل خودت استراحت کنند. به یاد آور که در سرزمین مصر، غلام بودی و من که خداوند خدای تو هستم، با قدرت و قوّت عظیم خود، تو را از آنجا بیرون آوردم، به این دلیل است که به تو امر می کنم سبّت را نگه داری.

- پدر و مادر خود را احترام کن، زیرا این ده فرمان خداوند، خدای توست.

- اگر چنین کنی، در سرزمینی که خداوند، خدایت به تو خواهد بخشید، عُمری طولانی و پربرکت خواهی داشت

- قتل نکن

- زنا نکن.

- دزدی نکن.

- دروغ نگو.

- چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش و به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو الاغ، زمین و اموال همسایه ات نباش.»

- این بود قوانینی ه خداوند در «کوه سینا» به شما داد.

- او این قوانین را با صدای بلند از میان آتش و ابر غلیظ اعلام فرمود و غیر از این قوانین، قانون دیگری نداد.

- آن ها را روی ۲ لوح سنگی نوشت و به من داد. ولی وقتی که آن صدای بلند از درون تاریکی به گوشتان رسید و آتش مهیب سر کوه را، دیدید، کلیه ی رهبران قبیله هایتان نزد من آمدند و گفتند: «امروز خداوند، خدایمان جلال و عظمتش را به ما نشان داده است، ما حتی صدایش را از درون آتش شنیدیم.

- اکنون می دانیم که ممکن است، خدا با انسان صحبت کند و او نمیرد. ولی مطمئناً اگر دوباره با ما سخن بگوید، خواهیم مُرد. این آتش هولناک ما را خواهد سوزانید. چه کسی می تواند صدای خداوند زنده را که از درون آتش سخن می گوید، بشنود و زنده بماند؟

- پس تو برو به تمامی سخنانی که خداوند می گوید گوش کن، بعد آمده، آن ها را برای ما بازگو کن و ما آن ها را پذیرفته، اطاعت خواهیم کرد. «

- خداوند درخواستان را پذیرفت و به من گفت: «آنچه قوم اسرائیل به تو گفتند، شنیدم و می پذیرم. ای کاش، همیشه چنین دلی داشته باشند و از من بترسند و تمام اوامر مرا به جا آورند. در آن صورت زندگی خودشان و زندگی فرزندانشان در تمام نسل ها با خیر برکت خواهد گذشت.

- اکنون برو به آن ها بگو که به خیمه هایشان بازگردند. سپس برگشته اینجا در کنار من بایست و من تمامی اوامر را به تو خواهم داد.

- تو باید آن ها را به قوم تعلیم دهی تا قوانین مرا در سرزمینی که به ایشان می دهم، اطاعت کنند. « پس بایستی تمام اوامر خداوند، خدایان را اطاعت کنید و دستورات او را به دقت به جا آورید و آنچه را که او می خواهد انجام دهید.

- اگر چنین کنید در سرزمینی که به تصرف درمی آورید زندگی طولانی و پربرکتی خواهید داشت. (۱)

۵. فرمان بزرگ

- خداوند، خدایان به من فرمود که تمامی این قوانین را به شما تعلیم دهم تا در سرزمینی که به زودی وارد آن می شوید، آن ها را به جا آورید و بدین ترتیب شما و پسران و نوادگانتان خداوند، خدایان را با اطاعت از کلیه ی احکامش در تمام طول زندگی خود احترام کنید تا عمر طولانی داشته باشید؛ بنابراین ای اسرائیل به هر یک از فرمان ها، به دقت گوش کنید و مواظب باشید، آن ها را اطاعت کنید تا زندگی پربرکتی داشته باشید.

- اگر این دستورات را به جا آورید در سرزمین حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است، همچنان که خداوند، خدای پدرانان به شما وعده فرمود، قوم بزرگی خواهید شد.

- ای بنی اسرائیل گوش کنید: «تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست. شما باید او را با تمامی دل و جان و توانایی خود، دوست بدارید. این قوانینی که امروز به شما می دهم، باید دائم در فکرتان باشد آن ها را به فرزندانتان بیاموزید و همیشه درباره ی آن ها صحبت کنید، خواه در خانه باشید، خواه در بیرون، خواه هنگام خواب باشد، خواه اول صبح. آن ها را بر سر در منازل خود و بر دروازه هایتان بنویسید.

- وقتی که خداوند، خدایان شمارا به سرزمینی که به پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، وعده داده است برساند، یعنی به شهرهای بزرگ و زیبایی که شما بنا نکرده اید و خانه هایی پُر از چیزهای خوب که شما آن ها را تهیه نکرده اید، چاه هایی که شما نکرده اید، تاکستان ها و درختان زیتونی که شما نکاشته اید، آنگاه وقتی که خوردید و سیر شدید، مواظب باشید خداوند را که شمارا از سرزمین بندگی مصر بیرون آورد فراموش نکنید

- از خداوند، خدایان بترسید، او را عبادت کنید و به نام او قسم بخورید.

- خدایان قوم هخای همسایه را پرستش نکنید؛ زیرا خداوند، خدایتان که در میان شما زندگی می کند، خدای غیوری است و ممکن است خشم او بر شما افروخته شده، شمارا از روی زمین نابود کند. او را به خشم نیاورید چنان که در «مسا» این کار را کردید.

- هر کاری را که دستور می دهد به دقت اطاعت کنید، آنچه را که خداوند می پسندد انجام دهید تا زندگی اتان پربرکت شود و به سرزمین حاصلخیزی که خداوند به پدرانتان وعده داده، وارد شوید و آن را تصرف کنید و تمام دشمنان را به کمک خداوند بیرون رانید، همان طور که خداوند به شما وعده داده است.

- در سال های آینده، زمانی که پسرانتان از شما پرسند: «منظور از این قوانینی که خداوند، خدایمان به ما داده است چیست؟»

- به ایشان بگویید: «ما بردگان فرعون مصر بودیم و خداوند با قدرت عظیمش و با معجزات بزرگ و بالاهای وحشتناکی که بر مصر و فرعون و تمام افرادی نازل کرد، ما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ما همه ی این کارها را با چشمان خود دیدیم. او ما را از زمین مصر بیرون آورد تا بتواند این سرزمین را که به پدرانمان وعده داده بود، به ما بدهد. او به ما امر فرموده است که تمامی این قوانین را اطاعت کرده، به او احترام بگذاریم. اگر چنین کنیم او ما را برکت می دهد و زنده نگه می دارد، چنان که تا امروز کرده است. اگر هر چه را خداوند فرموده است با اطاعت کامل انجام دهیم، او از ما خشنود خواهد شد.» (۱)

۶. قوم خاص خدا (پیشگویی موسی در نابودی ۷ قوم) (۲)

- هنگامی که خداوند شمارا به سرزمینی که در شرف تصرفش هستید برده، این ۷ قوم را که همگی از شما بزرگ تر و قوی ترند نابود خواهید کرد: «حیتی ها، جرجاشی ها، اموری ها، کنعانی ها، فرزی ها، حوی ها، یبوسی ها»

- زمانی که خداوند، خدایتان آن ها را به شما تسلیم کند و شما آن ها را مغلوب نمایید، باید همه ی آن ها را بکشید.

- با آن ها معاهده ای نبندید و به آن ها رحم نکنید، بلکه ایشان را به کلی نابود سازید.

- با آن ها ازدواج نکنید و نگذارید فرزندانان با پسران و دختران ایشان ازدواج کنند. چون در نتیجه ی ازدواج با آن ها جوان هایتان به بت پرستی کشیده خواهند شد و همین سبب خواهد شد که خشم خداوند نسبت به شما افروخته شود و شمارا به کلی نابود سازد.

- قربانگاه های کافران را بشکنید، ستون هایی را که می پرستند خرد کنید و مجسمه های شرم آور را تکه نموده، بت هایشان را بسوزانید؛ چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند، خدایتان اختصاص یافته اید. او از بین تمام مردم روی زمین شمارا انتخاب کرده است تا برگزیدگان او باشید.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۶، آیات: ۱-۲۵

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۷، آیات: ۱-۸

- شما کوچک ترین قوم روی زمین بودید، پس او شمارا به سبب این که قومی بزرگ تر از سایر قوم ها بودید برگزید و محبت نکرد، بلکه به این دلیل که شمارا دوست داشت و می خواست عهد خود را که با پدرانتان بسته بود، به جا آورد.

- به همین دلیل است که او شمارا با چنین قدرت و معجزات عجیب و بزرگی از بردگی در مصر رهانید.

۷. انتخاب مکان معین جهت عبادت در سرزمین موعود

- وقتی به سرزمینی می رسید که خداوند، خدای پدرانتان آن را به شما داده است، باید این اوامر را تا وقتی که در آن سرزمین زندگی می کنید، اطاعت نمایید.

- در هر جا که بت خانه ای می بینید، چه در بالای کوه ها و تپه ها و چه در زیر درختان، باید آن را نابود کنید.

- قربانگاه های بت پرستان را بشکنید، ستون هایی را که می پرستند خرد کنید، مجسمه های شرم آورشان را بسوزانید و بت های آن ها را قطعه قطعه کنید و چیزی باقی نگذارید که شمارا به یاد آن ها بیندازد.

- مانند بت پرستان، در هر جا برای خداوند، خدایان قربانی نکنید، بلکه در محلی که خودش در میان قبیله های اسرائیل به عنوان عبادتگاه خود انتخاب می کند، او را عبادت نمایید.

- قربانی های سوختنی و سایر قربانی ها، عشر دارایی تان، هدایای مخصوص و هدایای نذری، هدایای داوطلبانه و نخست زاده های گله ها و رمه های تان را به آنجا بیاورید.

- در آنجا شما و خانواده های تان در حضور خداوند، خدایان خواهید خورد و از دسترنج خود لذت خواهید برد، زیرا او شمارا برکت داده است.

- وقتی به سرزمینی که در آنجا خداوند، خدایان به شما صلح و آرامش می بخشد رسیدید، دیگر نباید مثل امروز هر جا که خواستید او را عبادت کنید.

- زمانی که از رود اُردُن بگذرید و در آن سرزمین اقامت کنید و خداوند به شما آرامش ببخشد و شمارا از دست دشمنان حفظ کند، آنگاه باید تمام قربانی های سوختنی و سایر هدایای خود را که به شما امر کرده ام، به عبادتگاه او در محلی که خود انتخاب خواهد کرد بیاورید.

- در آنجا با پسران و دختران، غلامان و کنیزان خود، در حضور خداوند شادی خواهید کرد.

- به خاطر داشته باشید که لاوی های شهرتان را به جشن و شادی خود دعوت کنید، چون ایشان زمینی از خود ندارند... قربانی های سوختنی خود را نباید در هر جایی که رسیدید قربانی کنید.

- آن ها را فقط در جایی می توانید قربانی کنید که خداوند انتخاب کرده باشد.

- او در زمینی که به یکی از قبیله ها اختصاصاً یافته است، محلی را انتخاب خواهد کرد.

- تنها آنجاست که می توانید قربانی ها و هدایای خود را تقدیم کنید.

- ولی حیواناتی را که گوشتشان را می خورید، می توانید در هر جا ببرید، همان طور که غزال و آهو را سر می برید.

- از این گوشت، هر قدر میل دارید و هر وقت که خداوند به شما بدهد، بخورید.

- کسانی که شرعاً نجس باشند، نیز می توانند آن را بخورند.

- تنها چیزی که نباید بخورید، خون آن است که باید آن را مثل آب بر زمین بریزید.

- ولی هیچ کدام از هدایا را نباید در خانه بخورید، نه عشر غلّه و شراب تازه و روغن زیتونان و نه نخست زاده ی گلّه ها و رمه هایتان و نه چیزی که برای خداوند نذر کرده اید و نه هدایای داوطلبانه و نه هدایای مخصوصتان.

- همه ی این ها را باید به قربانگاه بیاورید و همراه فرزندان خود و لایه هایی که در شهر شما هستند، در آنجا در حضور خداوند، خدایتان آن خوراکی ها را بخورید.

- او به شما خواهد گفت که: این قربانگاه در کجا باید ساخته شود. در هر کاری که می کنید، در حضور خداوند، خدایتان شادی کنید. (ضمناً مواظب باشید لایه ها را فراموش نکنید)

- هنگامی که خداوند، خدایتان طبق وعده ی خود، مرزهایتان را توسعه دهد، اگر قربانگاه از شما دور باشد، آنگاه می توانید گلّه ها و رمه هایتان را که خداوند به شما می بخشد، در هر وقت و در هر جا که خواستید سر ببرید و بخوردی، همان طور که غزال و آهوهایتان را سر می برید و می خورید. حتی اشخاصی که شرعاً نجس هستند می توانند آن ها را بخورند. اما مواظب باشید گوشت را با خونس که بدان حیات می بخشد، نخورید، بلکه خون را مثل آب بر زمین بریزید. اگر چنین کنید، خداوند از شما راضی خواهد شد؛ و زندگی شما و فرزندانان به خیر خواهد بود. آنچه را که به خداوند وقف می کنید و هدایایی را که نذر کرده اید و قربانی های سوختنی خود را به قربانگاه ببرید. این ها را باید فقط بر قربانگاه خداوند، خدایتان قربانی کنید.

- خون را باید روی قربانگاه ریخته، گوشت آن را بخورید. مواظب باشید آنچه را که به شما امر می کنم، اطاعت کنید.

- اگر آنچه در نظر خداوند، خدایتان پسندیده است انجام دهید، همه چیز برای شما و فرزندانان تا به ابد به خیر خواهد بود. وقتی خداوند، قوم های سرزمینی را که در آن زندگی خواهید کرد، نابود کند، در پرستیدن خدایانشان، از ایشان پیروی نکنید و گرنه در دام مُهلکی گرفتار خواهید شد.

- سؤال نکنید که این قوم ها چگونه خدایانشان را می پرستند و بعد رفته مثل آن ها پرستش کنید

- هر گز نباید چنین اِهانتی به خداوند، خدایتان بکنید، این قوم ها کارهای ناپسندی را که خداوند از آن ها نفرت دارد، برای خدایانشان به جا می آورند.

- آن ها حتی پسران و دخترانشان را برای خدایانشان می سوزانند.

- تمام اوامری را که به شما می دهم اطاعت کنید. چیزی به آن ها نیفزایید و چیزی هم از آن ها کم نکنید. (۱)

۸. نهی از بت پرستی با تشویق پیشگویان

- اگر در میان شما، پیشگو یا تعبیر کننده ی خواب وجود دارد که آینده را پیشگویی می کند و پیشگویی هایش نیز درست از آب درمی آیند ولی می گوید: «بیاید تا خدایان قوم های دیگر را ببرستیم»

- به حرف او گوش نکنید، چون خداوند بدین ترتیب شمارا امتحان می کند تا معلوم شود، آیا حقیقتاً او را با تمامی دل و جانتان دوست دارید یا نه.

- فقط از خداوند، خدایتان پیروی نمایید، از او اطاعت کنید و اوامرش را به جا آورید، او را پرستش کنید و از او جدا نشوید.

- آن پیشگو یا تعبیر کننده ی خواب را که سعی می کند شمارا گمراه سازد، بکشید، چون قصد داشته شمارا بر ضد خداوند، خدایتان که شمارا از بردگی در مصر بیرون آورد، برانگیزد.

- با کشتن او شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد.

- اگر نزدیک ترین خویشاوند یا صمیمی ترین دوست شما، حتی برادر، پسر، دختر و یا همسرتان در گوش شما نجوا کند که بیا برویم و این خدایان بیگانه را پرستیم، راضی نشوید و به او گوش ندهید.

- پیشنهاد ناپسندش را برملا سازید و بر او رحم نکنید، او را بکشید. دست خودتان باید اولین دستی باشد که او را سنگسار می کند و بعد دست های تمامی قوم اسرائیل.

- او را سنگسار کنید تا بمیرد، چون قصد داشته است شمارا از خداوند، خدایتان که شمارا از مصر یعنی سرزمین بردگی بیرون آورد دور کند.

- آنگاه تمام بنی اسرائیل از کردار شرورانه اش آگاه شده، از ارتکاب چنین شرارتی در میان قوم خواهند ترسید.

- هرگاه بشنوید در یکی از شهرهای اسرائیل می گویند که گروهی اوباش با پیشنهاد پرستیدن خدایان بیگانه همشهریان خود را گمراه کرده اند، اول حقایق را بررسی کنید و ببینید آیا آن شایعه حقیقت دارد یا نه. اگر دیدید حقیقت دارد و چنین عمل زشتی واقعاً در میان شما، در یکی از شهرهایی که خداوند به شما داده است اتفاق افتاده، باید بی درنگ شهر و کلیه ی ساکنانش را کاملاً نابود کنید و گله هایشان را نیز از بین ببرید. سپس باید تمام غنائم را در میدان شهر انباشته بسوزانید. پس از آن تمام شهر را به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند، خدایتان به آتش بکشید.

- آن شهر برای همیشه باید ویرانه بماند و نباید هرگز دوباره آباد گردد. ذره ای از این غنائم حرام را نگه ندارید، آنگاه خداوند از غضب خود برمی گردد و شمارا مورد لطف و مرحمت خویش قرار داده، همچنان که به پدرانتان وعده فرمود، تعداد شمارا زیاد خواهد کرد، به شرطی که فقط از او فرمان های او که امروز به شما می دهم اطاعت نموده، آنچه را که در نظر خداوند پسندیده است به جا آورید. (۱)

۹. نهی از عزاداری به روش بت پرستان

- شما قوم خداوند هستید، پس هنگام عزاداری برای مردگان خود، مثل بت پرستان، خود را زخمی نکنید و موی جلو سرتان را تراشید.

- شما منحصرأً به خداوند، خدایان تعلق دارید و او شمارا از میان قوم های روی زمین برگزیده است تا قوم خاص او باشید. (۱)

۱۰. حیوانات حلال و حرام گوشت

- گوشت هیچ حیوانی را که من آن را حرام اعلام کرده ام نباید بخورید.

- حیواناتی که می توانید گوشت آن ها را بخورید از این قرارند: (گاو، گوسفند، بز، آهو، غزال، گوزن و انواع بز کوهی) هر حیوانی را که سم شکافته دارد و نشخوار می کند می توانید بخورید. پس اگر حیوانی این دو خصوصیت را نداشته باشد، نباید آن را بخورید.

- بنابراین این حیوانات را نمی توانید بخورید:

- شتر، خرگوش و گورکن، زیرا این ها نشخوار می کنند و سم های شکافته ندارند

- خوک، چون با اینکه سم شکافته دارد، نشخوار نمی کند. حتی به لاشه ی چنین حیواناتی نباید دست بزنید. تمام جانوران آبی (غیر از آن ها که باله و فلس دارند) برای شما حرام اند.

- همه ی پرندگان را می توانید بخورید به جز این ها: (عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شترمرغ، مرغ دریایی، لک لک، مرغ ماهی خوار، مرغ سقا، غاز، هدهد و خفاش) حشرات بالدار به جز تعداد محدودی از آن ها نباید خورده شوند.

- حیواناتی را که به مرگ طبیعی مرده اند نخورید، آن را به غریبی که در میان شما باشد بدهید تا بخورد و یا آن را به بیگانگان بفروشید؛ ولی خودتان آن را نخورید، چون نزد خداوند خدایان مقدس هستید. بزغاله را در شیر مادرش نیزید. (۲)

۱۱. بیان قانون عشریه (زکات)

- از تمامی محصولاتان، هر ساله باید یک دهم را کنار بگذارید.

- این عشریه را بیاورید تا در محلی که خداوند، خدایان به عنوان عبادتگاه خود، انتخاب خواهد کرد در حضورش بخورید.

- این شامل عشریه های غله، شراب تازه، روغن زیتون و نخست زاده ی گله ها و رمه هایان است.

- منظور از این کار، این است که بیاورید همیشه خداوند را در زندگی خود احترام کنید.

- اگر مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود انتخاب می کند به قدری دور باشد که به راحتی نتوانید عشریه های خود را به آنجا حمل کنید، آنگاه می توانید عشریه ی محصولات و رمه هایان را بفروشید و پولش را به عبادتگاه خداوند ببرید. وقتی که به آنجا رسیدید، با آن پول، هر چه خواستید بخرید. (گاو، گوسفند، شراب یا مشروبات دیگر) تا در آنجا در حضور خداوند، خدایان جشن گرفته، با خانواده ی خود به شادی بپردازید.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۱۴، آیات: ۱-۲

۲- سفر تنبیه، اصحاح ۱۴، آیات: ۳-۲۱

- در ضمن لاوی های شهرتان را فراموش نکنید، چون آن ها مثل شما صاحب ملک و محصول نیستند. در آخر هر سه سال، باید عشریه ی تمام محصولات خود را در شهر خود جمع کنید تا آن را به لاوی ها که در میان شما ملکی ندارند و همچنین غریبان، بیوه زنان و یتیمان داخل شهرتان بدهید تا بخورند و سیر شوند آنگاه خداوند، خدایتان شمارا در کارهایتان برکت خواهد داد. (۱)

۱۲. سال بخشیدن قرض ها در پایان هر هفت سال

- در پایان هر ۷ سال، باید تمام قرض های بدهکاران خود را ببخشید. هر که از برادر یهودی خود طلبی داشته باشد، باید آن طلب را لغو نماید. او نباید درصدد پس گرفتن طلبش باشد، زیرا خود خداوند این طلب را لغو نموده است. ولی این قانون شامل حال بدهکاران غیر یهودی نمی شود. اگر به دقت تمام دستورات خداوند، خدایتان را اطاعت کنید و اوامری را که امروز به شما می دهد، اجرا نمایید، در سرزمینی که خداوند به شما می دهد برکت زیادی خواهید یافت. به طوری که فقیری در میانتان نخواهد بود. او چنانکه وعده داده است برکتتان خواهد داد، به طوری که به قوم های زیادی پول قرض خواهید داد، ولی هرگز احتیاجی به قرض گرفتن نخواهید داشت.

- بر قوم های بسیاری حکومت خواهید کرد، ولی آنان بر شما حکومت نخواهند نمود. وقتی به سرزمینی که خداوند به شما می دهد، وارد شدید، اگر در بین شما اشخاص فقیری باشند، نسبت به آنان دست و دل باز باشید و هر قدر احتیاج دارند به آن ها قرض بدهید.

- این فکر پلید را به خود راه ندهید که سال لغای قرض، به زودی فرامی رسد و در نتیجه از دادن قرض، خودداری کنید و مرد محتاج پیش خداوند ناله کند.

- این عمل برای شما گناه محسوب خواهد شد. باید آنچه نیاز دارد، از صمیم قلب به او بدهید و خداوند هم به خاطر این امر، شمارا در هر کاری برکت خواهد داد.

- در میان شما همیشه فقیر وجود خواهد داشت، به همین دلیل است که اجرای این فرمان ضروری است. شما باید با سخاوت به آن ها قرض بدهید. (۲)

۱۳. رفتار با غلامان

- هر گاه غلامی عبرانی بخرید، چه مرد باشد، چه زن، باید پس از ۶ سال خدمت، در سال هفتم او را آزاد نمایید. او را دست خالی روانه نکنید، بلکه هدیه ای از گله و غله و شراب، مطابق برکتی که خداوند، خدایتان به شما بخشیده است به وی بدهید.

- به خاطر بیاورید که در سرزمین مصر برده بودید و خداوند، خدایتان شمارا نجات داد.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۴، آیات: ۲۲- ۲۸

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۵، آیات: ۱-۱۱

- به همین دلیل است که امروز این فرمان را به شما می‌دهم. ولی اگر غلام عبرانی شما نخواهد برود و بگوید شما و خانواده تان را دوست دارد و از بودن در خانه ی شما لذت می‌برد، آن وقت او را به دم در برده، با درفشی گوشش را سوراخ کنید تا از آن پس همیشه غلام شما باشد. همین کار را با کنیزان خود بکنید.

- اما وقتی که برده ای را آزاد می‌کنید، نباید ناراحت شوید، چون او در طی ۶ سال، برای شما کمتر از نصف دستمزد یک کارگر عادی خرج برداشته است.

- خداوند، خدایان، برای این که او را آزاد ساخته اید شمارا در هر کاری برکت خواهد داد. (۱)

۱۴. وقف نخست زاده های گاو گوسفند

- باید تمام نخست زاده های نر گله ها و رمه هایان را برای خداوند وقف کنید.

- از نخست زاده های رمه هایان جهت کار کردن در مزارع خود استفاده نکنید و پشم نخست زاده های گله های گوسفندان را قیچی نکنید.

- به جای آن شما و خانواده تان هر ساله، گوشت این حیوانات را در حضور خداوند، خدایان در محلی که او تعیین خواهد کرد بخورید.

- ولی اگر حیوان نخست زاده، معیوب باشد، مثلاً چاق، یا کور بوده، یا عیب دیگری داشته باشد، نباید آن را برای خداوند، خدایان قربانی کنید.

- در عوض از آن برای خوراک خانواده ی خود در منزل استفاده کنید.

- هر کس می‌تواند آن را بخورد، حتی اگر شرعاً نجس باشد، درست همان طور که غزال یا آهو را می‌خورد؛ ولی خون آن را نخورید، بلکه آن را مثل آب بر زمین بریزید. (۲)

۱۵. عید پسخ در ماه اییب (خروج شبانه از مصر)

- همیشه به یاد داشته باشید که در ماه اییب، مراسم عید پسخ را به احترام خداوند، خدایان به جا آورید، چون در این ماه بود که او شمارا شبانه از سرزمین مصر بیرون آورد.

- برای عید پسخ، شما باید یک بزه یا یک گاو، در محلی که خداوند، خدایان به عنوان عبادتگاه خود برمی‌گزیند، برای او قربانی کنید. گوشت قربانی را با نان خمیرمایه دار نخورید.

- ۷ روز نان بدون خمیرمایه بخورید. این نان، یادگار سختی های شما در مصر و نیز یادگار روزی است که باعجله از مصر خارج شدید. این روز را در تمام عمر خود به خاطر داشته باشید.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۵، آیات: ۱۲-۱۸

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۵، آیات: ۱۹-۲۳

- مدّت ۷ روز اثری از خمیرمایه در خانه ی شما نباشد و از گوشت قربانی پسخ تا صبح روز بعد چیزی باقی نماند. قربانی پسخ را فقط باید در مکانی که خداوند، خدایتان، به عنوان عبادتگاه تعیین می کند، ذبح نمایید و نه در جای دیگری از سرزمینی که او به شما می دهد.

- قربانی پسخ را هنگام غروب سر ببرید، زیرا هنگامی که از مصر خارج شدید، غروب بود.

- گوشت قربانی را در همان جا بپزید و بخورید و صبح روز بعد، راهی خانه هایتان بشوید.

- تمام ۶ روز بعد را هم نان فطیر بخورید. در روز هفتم، تمام قوم برای عبادت خداوند، خدای خود جمع شوند و هیچ کار دیگری نکنند. (۱)

۱۶. عید هفته ها ۷ هفته پس از شروع فصل درو

- ۷ هفته پس از شروع فصل درو، عید دیگری در حضور خداوند، خدایتان خواهید داشت که عید هفته ها خوانده می شود.

- در این عید، هدیه ی داوطلبانه ای مطابق برکتی که خداوند به شما داده است، نزد خداوند بیاورید. در این عید با پسران و دختران، غلامان و کنیزان خود در حضور خداوند شادی کنید

- فراموش نکنید که لاوی ها، غریبان، بیوه زنان و یتیمان شهرتان را هم دعوت کنید تا در مراسم جشن، در مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود تعیین می کند، شرکت کنند.

- این دستور را حتماً به جا آورید زیرا خود شما هم در مصر برده بوده اید. (۲)

۱۷. عید سایبان ها در هفت روز پایان فصل درو

- جشن دیگر، عید سایبان هاست که باید به مدّت ۷ روز در پایان فصل درو؛ پس از اینکه خرمن خود را کوبیدید و آب انگورتان را گرفتید، برگزار کنید.

- در این عید به اتفاق دختران و پسران، غلامان و کنیزان خود شادی نمایید.

- فراموش نکنید که لاوی ها، غریبان، یتیمان و بیوه زنان شهر خود را نیز دعوت کنید.

- این عید را در محلی که خداوند تعیین خواهد کرد، به مدّت ۷ روز برای او برگزار کنید.

- در این عید شادی کنید، زیرا خداوند محصول و دسترنج شمارا برکت داده است.

- مردان اسرائیلی باید ۳ بار در سال، در حضور خداوند، خدایشان در محلی که خداوند تعیین خواهد کرد، به خاطر این ۳ عید حاضر شوند: عید پسخ، عید هفته ها و عید سایبان ها.

- در هر کدام از این اعیاد، هدایایی برای خداوند بیاورید تا جایی که از دستتان برمی آید به نسبت برکتی که از خداوند یافته اید، هدیه بدهید.

- ۱- سفر تثنیه، اصحاح ۱۶، آیات: ۸-۱
- ۲- سفر تثنیه، اصحاح ۱۶، آیات: ۹-۱۲
- ۳- سفر تثنیه، اصحاح ۱۶، آیات: ۱۳-۱۷

۱۸. تعیین قضاات و رهبر در شهرها

- برای هر یک از قبایل خود، در شهرهایی که خداوند، خدایتان به شما می دهد، قضاات و رهبرانی تعیین کنید تا ایشان مردم را عادلانه داوری کنند.

- هنگام داوری، از کسی طرفداری نکنید، عدالت را زیر پا نگذارید و رشوه نگیرید؛ چون رشوه حتی چشمان عادلان را کور می کند و راست گویان را به دروغ گویی وامی دارد.

- عدل و انصاف را همیشه به جا آورید تا بتوانید زنده مانده، سرزمینی را که خداوند، خدایتان به شما می بخشد، تصرف نمایید. (۱)

۱۹. نهی بت پرستی

- هرگز مجسمه های شرم آور بت پرستان را در کنار قربانگاه خداوند، خدایتان نسازید.

- و ستون های آن ها را بر پا نکنید، چون خداوند از این بت ها بیزار است. (۲)

۲۰. نهی از قربانی مریض و معیوب

- هرگز گاو یا گوسفند مریض و معیوب، برای خداوند، خدایتان قربانی نکنید، خداوند از این کار متنفر است. اگر بشنوید مرد یا زنی، دریکی از شهرهای سرزمینتان از عهد خدا تخلف نموده، بُت یا خورشید و ماه و ستارگان را که من پرستش آن ها را اکیداً غدغن کرده ام، عبادت می کند، اول خوب تحقیق کنید و بعد که معلوم شد چنین گناهی در اسرائیل به وقوع پیوسته است، آنگاه آن مرد یا زن را به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد.

- ولی هرگز شخصی را بنا به شهادت یک گواه، به قتل نرسانید؛ حداقل باید ۲ یا ۳ شاهد وجود داشته باشد. اول، شاهدان باید سنگ ها را پرتاب کنند و سپس تمام مردم.

- به این طریق این شرارت را از میان خود پاک خواهید ساخت. (۳)

۲۱. رجوع به دادگاه و قاضی

- اگر واقعه ای در میان شما اتفاق بیفتد که قضاوت راجع به آن برای شما سخت باشد، چه قتل باشد چه ضرب و جرح و چه دعوا، در این صورت باید آن مرافعه را به محلی که خداوند، خدایتان تعیین می کند، نزد کاهنان نسل لایوی و قاضی وقت ببرید تا ایشان در این مورد قضاوت کنند. هرچه آن ها بگویند، باید بدون چون و چرا اجرا گردد.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۶، آیات: ۱۸ - ۲۰

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۶، آیات: ۲۱ - ۲۲

۳- سفر تثئیه، اصحاح ۱۷، آیات: ۱ - ۷

- مواظب باشید که از حکم و دستورات ایشان، سرپیچی نکنید. اگر محکوم از قبول حکم قاضی، یا کاهن که خادم خداوند است، خودداری کند، مجازات او مرگ است.

- اسرائیل را باید از وجود چنین گناهکارانی پاک نمود. آنگاه همه ی مردم از این مجازات باخبر شده، خواهند ترسید و جرئت نخواهند کرد با رأی دادگاه مخالفت کنند. (۱)

۲۲. تعیین پادشاه در هر سرزمین

- هرگاه در سرزمینی که خداوند آن را به شما خواهد داد، ساکن شده و به این فکر بیافتید که: «ما هم باید مثل قوم های دیگری که اطراف ما هستند یک پادشاه داشته باشیم»

- باید مردی را به پادشاهی برگزینید که خداوند، خدایتان انتخاب می کند. او باید اسرائیلی باشد نه خارجی. او نباید به فکر جمع کردن اسب باشد و افرادی را به مصر بفرستد تا از آنجا برایش اسب بیاورند؛ چون خداوند به شما گفته است: «هرگز بار دیگر به مصر بازنگردید»

- او نباید زنان زیادی برای خود بگیرد، مبدا دلش از خداوند دور شود همچنین نباید برای خود ثروت بیندوزد. وقتی او بر تخت پادشاهی نشست، باید نسخه ای از قوانین خدا را که به وسیله ی کاهنان لاوی نگهداری می شود، تهیه کند. او باید این رونوشت قوانین را نزد خود نگه دارد و در تمام روزهای عمرش، آن را مطالعه کند تا یاد بگیرد، خداوند خدایش را احترام کند و دستورات و قوانین او را اطاعت نماید.

- این کار او باعث خواهد شد، خود را از دیگران برتر نداند و از هیچ یک از اوامر خداوند انحراف نرزد. بدین ترتیب سلطنت او طولانی خواهد بود و پس از او نیز پسرانش، نسل های زیادی بر اسرائیل سلطنت خواهند کرد. (۲)

۲۳. سهم زمین برای کاهنان و لاویان

- کاهنان و سایر افراد قبیله ی لاوی، نباید در اسرائیل ملکی داشته باشند.

- بنابراین شما باید با آوردن قربانی ها و هدایا به قربانگاه خداوند، زندگی ایشان را تأمین کنید.

- کاهنان و لاویان نباید لکی داشته باشند، زیرا همان طور که خداوند وعده داده، خود او میراث ایشان است.

- شانه، ۲ بناگوش و شکمبه ی هر گاو گوسفندی را که برای قربانی می آورید، به کاهنان بدهید.

- علاوه بر این ها، نوبر محصول خود، یعنی: (نوبر غلات، شراب تازه، روغن زیتون و همچنین پشم گوسفندان خود را نیز به ایشان بدهید) زیرا خداوند، خدایتان قبیله ی لاوی را از بین تمام قبیله ها انتخاب کرده است تا نسل اندر نسل، خداوند را خدمت کنند.

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۷، آیات: ۸- ۱۳

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۷، آیات: ۱۴- ۲۰

- هر فرد لاوی، در هر گوشه ای از سرزمین اسرائیل که باشد، این حق را دارد که هر وقت بخواهد به مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود، تعیین می کند، آمده، به نام خداوند خدمت کند. درست مانند دیگر برادران لاوی خود که به طور مداوم در آنجا خدمت می کنند. از قربانی ها و هدایایی که به لاویان داده می شود، به او نیز باید سهمی تعلق گیرد، چه محتاج باشد و چه نباشد. (۱)

۲۴. نهی از آداب و رسوم نفرت انگیز بت پرستان

- وقتی وارد سرزمین موعود شدید، مواظب باشید که از آداب و رسوم نفرت انگیز قوم هایی که در آنجا زندگی می کنند پیروی نکنید.

- مثل آن ها بچه های خود را روی آتش قربانگاه قربانی نکنید.

- هیچ یک از شما نباید به جادوگری پردازد یا غیب گویی و رَمالی و فال گیری کند و یا ارواح مُردگان را احضار نماید؛ خداوند از تمام کسانی که دست به چنین کارهایی می زنند، متنفر است.

- به خاطر انجام همین کارهاست که خداوند، خدایتان این قوم ها را ریشه کن می کند.

- شما باید در حضور خداوند، خدایتان، پاک و بی عیب باشید. (۲)

۲۵. هشدار برای ظهور پیامبران دروغین

- قوم هایی که شما سرزمینشان را تصرف می کنید، به غیب گویان و فالگیران گوش می دهند.

- ولی خداوند، خدایتان به شما اجازه نمی دهد چنین کنید.

- او از میان قوم اسرائیل، پیامبری مانند من برای شما خواهد فرستاد و شما باید به او گوش دهید و از او اطاعت کنید

- روزی که در دامنه ی کوه حوریب جمع شده بودید، از خداوند خواستید که صدای مهیب او را بار دیگر نشنوید و آن آتش هولناک را در بالای کوه نبینید، چون می ترسید بمیرید.

- پس خداوند به من فرمود: «درخواست آن ها به جاست، من از میان آن ها پیامبری مانند تو برای ایشان خواهم فرستاد، به او خواهم گفت که چه بگوید و او سخنگوی من نزد شما خواهد بود. فردی که به او گوش ندهد و به پیامش که از جانب من است توجه نکند، او را مجازات خواهم کرد.

- هر پیامبری که به دروغ ادعا کند، پیامش از جانب من است، خواهد مُرد و هر پیامبری که ادعا کند پیامش از جانب خدایان دیگر است، باید کُشته شود» اگر دودل هستید که پیامی از جانب خداوند است یا نه راه فهمیدنش این است: اگر چیزی که او می گوید اتفاق نیفتد، پیام او از جانب خداوند نبوده، بلکه ساخته و پرداخته ی خودش است؛ پس از او نترسید. (۳)

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۸، آیات: ۱-۸

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۸، آیات: ۹-۱۳

۳- سفر تثئیه، اصحاح ۱۸، آیات: ۱۴-۲۲

۲۶. شهرهای پناهگاه

- هنگامی که خداوند، خدایان قوم هایی را که باید سرزمینشان را بگیرد، نابود کند و شما در شهرها و خانه هایشان ساکن شوید، آنگاه باید ۳ شهر به عنوان پناهگاه تعیین کنید تا اگر کسی تصادفاً شخصی را بکشد، بتواند به آنجا فرار کرده، در امان باشد.

- کشورتان را به ۳ منطقه تقسیم کنید، به طوری که هر کدام از این ۳ شهر در یکی از آن ۳ منطقه، واقع گردد.

- جاده هایی را که به این شهرها می روند خوب نگه دارید. اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شود، می تواند به یکی از این شهرها فرار کرده، در آنجا پناه گیرد.

- مثلاً: اگر مردی با همسایه ی خود برای بُردن هیزم، به جنگل برود و سر تبر از دسته اش جدا شده، باعث قتل همسایه اش گردد، آن مرد می تواند به یکی از این شهرها گریخته، در امان باشد. بدین ترتیب مدعی خون مقتول نمی تواند او را بکشد.

- این شهرها باید پراکنده باشند تا همه بتوانند به آن دسترسی داشته باشند و گرنه مدعی عصبانی، ممکن است قاتل بی گناه را بکشد. اگر خداوند طبق وعده ای که به پدران شما داده است، مرزهای سرزمینتان را وسیع تر کند و تمام سرزمینی را که وعده داده است، به شما ببخشد (البته چنین کاری، بستگی دارد به این که از کلیه ی فرمان هایی که امروز به شما می دهم، اطاعت نموده، خداوند خدایان را دوست بدارید و دائم در راه او گام بردارید) در این صورت باید ۳ شهر پناهگاه دیگر نیز داشته باشید.

- چنین عمل کنید تا در سرزمینی که خداوند به شما می دهد اشخاص بی گناه کشته نشوند و خون کسی به گردن شما نباشد. ولی اگر کسی از همسایه ی خود نفرت داشته باشد و با قصد قبلی او را بکشد و سپس به یکی از شهرهای پناهگاه فرار نماید، آنگاه ریش سفیدان شهر باید دنبال او فرستاده، او را بازگردانند و تحویل مدعی خون مقتول بدهند تا او را بکشد.

- به او رحم نکنید! اسرائیل را از خون بی گناه پاک کنید تا در همه ی کارهایتان کامیاب باشید. (۱)

۲۷. مرزهای ملک همسایه

-- هنگامی که وارد سرزمینی شدید که خداوند، خدایان به شما می دهد، مواظب باشید مرزهای ملک همسایه تان را که از قدیم تعیین شده است به نفع خود تغییر ندهید. (۲)

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۱۹، آیات: ۱-۱۳

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۹، آیه: ۱۴

۲۸. شهادت در دادگاه

- هرگز کسی را بر اساس شهادت یک نفر محکوم نکنید.

- حداقل ۲ یا ۳ شاهد باید وجود داشته باشند. اگر کسی شهادت دروغ بدهد و ادعا کند که شخصی را هنگام ارتکاب جرمی دیده است، هر دو نفر باید به نزد کاهنان و قضاتی که در آن موقع در حضور خداوند مشغول خدمت اند، آورده شوند.

- قضات باید این امر را به دقت تحقیق کنند. اگر معلوم شد که شاهد دروغ می گوید، مجازاتش باید همان باشد که او فکر می کرد مرد دیگر به آن محکوم می شد. به این طریق شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد.

- بعد از آن کسانی که این خبر را بشنوند، از دروغ گفتن در جایگاه شهود خواهند ترسید.

- به شاهد دروغ گو نباید رحم کنید. حکم شما در این گونه موارد باید چنین باشد: «جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، دست در برابر دست و پا در برابر پا.» (۱)

۲۹. قوانین جنگ

- زمانی که به جنگ می روید و در برابر خود، لشگری نیرومندتر از خود، با اسب ها و عرابه های جنگی زیاد می بینید، وحشت نکنید. خداوند، خدایتان با شماست، همان خدایی که شما را از مصر بیرون آورد.

- قبل از شروع جنگ، کاهنی در برابر لشکر اسرائیل بایستد و بگوید: «ای مردان اسرائیلی به من گوش کنید! امروز که به جنگ می روید از دشمن نترسید و جرئت خود را از دست ندهید؛ چون خداوند، خدایتان همراه شما است. او برای شما با دشمنانتان می جنگد و به شما پیروزی می بخشد.»

- آنگاه سرداران سپاه، باید سربازان را خطاب کرده، چنین بگویند: «آیا در اینجا کسی هست که به تازگی خانه ای ساخته ولی هنوز از آن استفاده نکرده باشد؟ اگر چنین کسی هست به خانه برگردد؛ چون ممکن است در این جنگ کشته شود و شخص دیگری از آن استفاده کند

- آیا کسی هست که به تازگی تاجیکستان غرس کرده، ولی هنوز میوه ای از آن نخورده باشد؟

- اگر چنین کسی هست به خانه بازگردد، چون ممکن است در این جنگ کشته شود و شخص دیگری میوه ی آن را بخورد.

- آیا کسی به تازگی دختری را نامزد کرده است؟ اگر چنین کسی هست به خانه ی خود بازگردد و با نامزدش ازدواج کند، چون ممکن است در این جنگ بمیرد و شخص دیگری نامزد او را به زنی بگیرد.»

- سپس سرداران بگویند: «آیا در اینجا کسی هست که می ترسد؟ اگر چنین کسی هست به خانه بازگردد تا روحیه ی دیگران را تضعیف نکند.» پس از نطق سرداران، فرماندهانی برای سپاه، تعیین شوند. هنگامی که به شهری نزدیک می شوید تا با آن بجنگید، نخست به مردم آنجا فرصت دهید خود را تسلیم کنند. اگر آن ها دروازه های شهر را به روی شما باز کردند، وارد شهر بشوید و مردم آنجا را اسیر کرده، به خدمت خود بگیرید؛ ولی اگر تسلیم نشدند، شهر را محاصره کنید.

- هنگامی که خداوند خدایتان، آن شهر را به شما داد، همه ی مردان آن را از بین ببرید، ولی زن ها و بچه ها، گاوها و گوسفندها و هرچه را که در شهر باشد، می توانید برای خود نگه دارید. تمام غنائمی را که از دشمن به دست می آورید، مال شماست.

- خداوند آن ها را به شما داده است. این دستورات فقط شامل شهرهای دوردست است و نه شهرهایی که در خود سرزمین موعود هستند. در شهرهای داخل مرزهای سرزمین موعود، هیچ کس را نباید زنده بگذارید. هر موجود زنده ای را از بین ببرید.

- حیاتی ها، اموری ها، کنعانی ها، فرزی ها، حوی ها و یبوسی ها را به کل نابود کنید. این حکمی است که خداوند خدایتان داده است.

- منظور از این فرمان، آن است که نگذارد مردم این سرزمین شما را فریب داده، در دام بت پرستی و آداب و رسوم قبیح خود، گرفتار سازند و شما را وادارند گناه بزرگی نسبت به خداوند، خدایتان مرتکب شوید. زمانی که شهری را برای مدت طولانی، محاصره می کنید، درختان میوه را از بین نبرید. از میوه ی آن ها بخورید، ولی درختان را قطع نکنید.

- درختان دشمنان شما نیستند! اما درختان دیگر را می توانید قطع کنید و از آن ها برای محاصره ی شهر استفاده کنید. (۱)

۳۰. طلب آموزش برای قتلی که قاتلش معلوم نیست

- در سرزمین موعود، هرگاه جسد مقتولی که قاتلش معلوم نیست، در صحرا پیدا شود، آنگاه ریش سفیدان و قُضات با اندازه گیری فاصله ی جسد تا شهرهای اطراف، نزدیک ترین شهر را تعیین کنند.

- ریش سفیدان آن شهر، باید گوساله ای را که تا به حال بر آن یوغ بسته نشده، بگیرند و آن را به درّه ای ببرند که در آن آب جاری باشد، ولی زمینش هرگز شخم نخورده و کشت نشده باشد و در آنجا گردن گوساله را بشکنند. آنگاه کاهنان نیز نزدیک بیایند، زیرا خداوند، خدای شما، ایشان را انتخاب کرده است تا در حضور او خدمت کنند و به نام خداوند برکت دهند و در مرافعه ها و مجازات تصمیم بگیرند. سپس ریش سفیدان آن شهر، دست های خود را روی آن گوساله بشویند و بگویند: «دست های ما این خون را نریخته و چشمان ما هم آن را ندیده است».

- ای خداوند قوم خود، اسرائیل را که نجات داده ای ببخش و آن ها را به قتل مردی بی گناه متهم نکن. گناه خون این مرد را بر ما نگیر « به این طریق با پیروی از دستورات خداوند، شما این گناه را از بین خود دور خواهید ساخت. (۲)

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۲۰، آیات: ۱-۲۰

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱-۹

۳۱. ازدواج با دختر اسیر

- زمانی که به جنگ می روید و خداوند، خدایتان دشمنان شمارا به دست شما تسلیم می کند و شما آن ها را به اسارت خود درمی آورید، چنانچه در میان اسیران، دختر زیبایی را ببینید و عاشق او بشوید، می توانید او را به زنی بگیرید.

- او را به خانه ی خود بیاورید و بگذارید موهای سرش را کوتاه کند، ناخن هایش را بگیرد و لباس هایش را که هنگام اسیر شدن پوشیده بود، عوض کند.

- سپس یک ماه تمام در خانه ی شما، در عزای پدر و مادرش بنشیند.

- بعد از آن، می توانید او را به زنی اختیار کنید.

- بعد اگر از او راضی نبودید، نباید او را بفروشید یا مثل برده با او رفتار کنید، زیرا او را به زنی گرفته اید، پس بگذارید هر جا می خواهد برود. (۱)

۳۲. حق نخست زادگی

- اگر مردی ۲ همسر داشته باشد و از هر ۲ صاحب پسر شود و پسر بزرگ ترش فرزند همسر موردعلاقه اش نباشد، حق ندارد ارث بیشتری به پسر کوچک ترش یعنی پسر زنی که وی او را دوست دارد بدهد.

- او باید ۲ سهم به پسر بزرگ ترش که نخستین نشانه ی قدرتش بوده و حق نخست زادگی به او می رسد بدهد ولو اینکه وی پسر همسر موردعلاقه اش نباشد. (۲)

۳۳. پسر سرکش

- اگر مردی پسر لجوج و سرکشی داشته باشد که باوجود تنبیهات مکرر والدین، از ایشان اطاعت نکند، در این صورت باید پدر و مادرش او را نزد ریش سفیدان شهر ببرند و بگویند: «این پسر ما لجوج و سرکش است، حرف ما را گوش نمی کند و به ولخرجی و میگساری می پردازد»

- آنگاه اهالی شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد.

- به این طریق، شرارت را از میان خود دور خواهید کرد و همه ی جوانان اسرائیل این واقعه را شنیده، خواهند ترسید. (۳)

۱- سفر تثئیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱۰-۱۴

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱۵-۱۷

۳- سفر تثئیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱۸-۲۱

۳۴. قوانین ازدواج

- اگر مردی با دختری ازدواج کند و پس از هم بستر شدن با او، وی را متهم کند که قبل از ازدواج، با مرد دیگری روابط جنسی داشته است و بگوید: «وقتی با او ازدواج کردم باکره نبود» آن وقت پدر و مادر دختر، باید مدرک بکارت او را نزد ریش سفیدان شهر بیاورند. پدرش باید به آن ها بگوید: «من دخترم را به این مرد دادم تا همسر او باشد، ولی این مرد او را نمی خواهد و به او تهمت زده، ادعا می کند که دخترم هنگام ازدواج باکره نبوده است. اما این مدرک ثابت می کند که او باکره بوده است» سپس باید پارچه را جلو ریش سفیدان پهن کنند. ریش سفیدان باید آن مرد را شلاق بزنند و محکوم به پرداخت جریمه ای معادل ۱۰۰ مثقال نقره بکنند، چون به دروغ، یک باکره ی اسرائیلی را متهم ساخته است.

- این جریمه باید به پدر دختر پرداخت شود. آن زن، همسر وی باقی خواهد ماند و مرد هرگز نباید او را طلاق بدهد. ولی اگر اتهامات مرد حقیقت داشته باشد و آن زن هنگام ازدواج، باکره نبوده است، ریش سفیدان، دختر را به در خانه ی پدرش ببرند و مردان شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد؛ چون او در اسرائیل عمل قبیحی انجام داده است و در زمانی که در خانه ی پدرش زندگی می کرد، زنا کرده است. چنین شرارتی باید از میان شما پاک گردد.

- اگر مردی در حال ارتکاب زنا با زن شوهرداری دیده شود، هم آن مرد و هم آن زن باید گشته شوند. به این ترتیب شرارت از اسرائیل پاک خواهد شد.

- اگر دختری که نامزد شده است، در داخل دیوارهای شهر، توسط مردی اغوا گردد، باید هم دختر و هم مرد را از دروازه ی شهر بیرون برده، سنگسار کنند تا بمیرند.

- دختر را به خاطر این که فریاد زده و کمک نخواسته است و مرد را به جهت اینکه، نامزد مرد دیگری را بی حرمت کرده است. چنین شرارتی باید از میان شما پاک شود. ولی اگر چنین عملی خارج از شهر اتفاق بیافتد، تنها مرد باید گشته شود، چون دختر گناهی که مستحق مرگ باشد مرتکب نشده است. این مثل آن است که کسی بر شخصی حمله ور شده، او را بکشد، زیرا دختر فریاد زده و چون در خارج از شهر بوده، کسی به کمکش نرفته است تا او را نجات دهد.

- اگر مردی به دختری که نامزد نشده است، تجاوز کند و در حین عمل غافلگیر شود، باید به پدر دختر ۵۰ مثقال نقره، بپردازد و با آن دختر ازدواج کند و هرگز نمی تواند او را طلاق بدهد

- هیچ کس نباید با زن پدر خود ازدواج کند، زیرا آن زن به پدر وی تعلق دارد. (۱)

۳۵. اخراج از جماعت

- مردی که بیضه هایش له شده و یا آلت تناسلی اش بریده شده باشد، نباید داخل جماعت خداوند شود. شخص حرام زاده و فرزندان او تا ۱۰ نسل، نباید وارد جماعت خداوند شوند.

- از قوم عمونی یا موآبی هیچ کس وارد جماعت خداوند نشود، حتی بعد از نسل دهم.

- این دستور بدان سبب است که وقتی از مصر بیرون آمدید، این قوم ها با نان و آب، از شما استقبال نکردند و حتی بلعام پسر بعور، اهل فتور

را از بین النهرین اجیر کردند تا شمارا لعنت کند. ولی خداوند به بلعام گوش نکرد و در عوض چون

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۱۳-۳۰

شمارا دوست داشت، آن لعنت را به برکت تبدیل نمود. پس هرگز تا زمانی که زنده هستید نباید با عمونی ها و موآبی ها صلح کنید و با آن ها رابطه ی دوستی برقرار نمایید ولی ادومی ها را دشمن شمارید، زیرا زمانی در میان ایشان زندگی می کردید. نسل سوم ادومی ها و مصری ها می توانند به جماعت خداوند داخل شوند. (۱)

۳۶. ناپاکی در اردوگاه

- در زمان جنگ، مردانی که در اردوگاه هستند، باید از هر نوع ناپاکی دوری کنند.

- کسی که به خاطر انزال شبانه، شرعاً نجس می شود، باید از اردوگاه خارج شود و تا غروب بیرون بماند. سپس خود را شسته، هنگام غروب بازگردد. مستراح ها باید بیرون اردوگاه باشند. هر کس باید در بین ابزار خود، وسیله ای برای کندن زمین داشته باشد و بعد از هر بار قضای حاجت، با آن گودالی حفر کند و مدفوعش را بپوشاند. اردوگاه باید پاک باشد، چون خداوند در میان شما قدم می زند تا شمارا محافظت فرماید و دشمنانتان را مغلوب شما سازد. اگر او چیز ناپسندی ببیند، ممکن است روی خود را از شما برگرداند. (۲)

۳۷. قانون نوبت محصولات و عشریه

- پس از اینکه وارد سرزمین موعود شده، آن را تصرف کردید و در آن سکونت گزیدید، باید نوبت محصول برداشتی زمین خود را به مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود برمی گزیند، بیاورید و به خداوند تقدیم کنید.

- آن را در سبد گذارده، به کاهنی که سر خدمت است بدهید و بگویید: «من اقرار می کنم که خداوند، خدایم مرا به سرزمینی که به پدران ما وعده نمود، آورده است»

- سپس کاهن سبد را از دست شما گرفته، آن را جلو قربانگاه خداوند، خدایتان بگذارد.

- بعد شما در حضور خداوند، خدایتان اقرار کرده، بگویید: «اجداد من آرامی های سرگردانی بودند که به مصر پناه بردند. هرچند عده ی آن ها کم بود، ولی در مصر قوم بزرگی شدند.

- مصری ها با ما بدرفتاری کردند و ما را برده ی خود ساختند.

- ما نزد خداوند، خدای پدرانمان فریاد برآوردیم و خداوند صدای ما را شنیده، زحمت و مشقت و مشکلاتمان را دید و ما را با قدرت عظیم خود، از مصر بیرون آورد.

- او در حضور مصریان معجزاتی بزرگ انجام داده، آن ها را به وحشت انداخت و ما را به سرزمین حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است آورد.

- اکنون ای خداوند، نگاه کن، من نمونه ای از نوبت محصولات زمینی را که به من عطا کرده ای برایت آورده ام. «

- سپس نمونه را در حضور خداوند، خدای خود گذارده، او را پرستش کنید.

- آنگاه بروید و به سبب تمام نعمت هایی که خدا به شما عطا کرده است، او را شکر کنید و با خانواده ی خود و بالوویان و غریبانی که در میان شما زندگی می کنند، شادی نمایید.

-
- ۱- سفر تنبيه، اصحاح ۲۳، آیات: ۱-۸
 - ۲- سفر تنبيه، اصحاح ۲۳، آیات: ۹-۱۴

- هر ۳ سال یک بار، سال مخصوص عشریه است. در آن سال باید تمام عشریه های محصول خود را به لاویان، غریبان، یتیمان و بیوه زنان شهرتان بدهید تا بخورند و سیر شوند.

- سپس در حضور خداوند، خدایتان اعلام کنید:

- «ای خداوند، همان گونه که امر فرمودی تمام عشریه هایم را به لاویان، غریبان و یتیمان و بیوه زنان داده ام و از هیچ کدام از قوانین تو سرپیچی ننموده، آن ها را فراموش نکرده ام.

- زمانی که شرعاً نجس بودم وقتی که عزادار بودم، دست به عشریه نزده ام و چیزی از آن برای مردگان هدیه نکرده ام. از تو اطاعت کرده ام و تمام احکام تو را به جا آورده ام.

- ای خداوند، از آسمان که جایگاه مقدّس توست، نظر انداخته، قوم خود اسرائیل را برکت بده.

- این سرزمین حاصلخیز را نیز که طبق وعده ات به ما داده ای، برکت عطا فرما» (۱)

۳۸. قوانین جزئی (۱)

- اگر برده ای از نزد اربابش فرار کند، نباید او را مجبور کنید که برگردد.

- بگذارید در هر شهری که مایل است در میان شما زندگی کند و بر او ظلم نکنید.

- از دختران اسرائیلی کسی نباید فاحشه شود و از پسران اسرائیلی کسی نباید لواط شود.

- هیچ گونه هدیه ای را که از درآمد یک فاحشه یا یک لواط تهیه شده باشد به خانه ی خداوند نیاورید، چون هر دو در نظر خداوند نفرت انگیز هستند.

- وقتی به برادر اسرائیلی خود، پول، غذا یا هر چیز دیگری قرض می دهید، از او بهره نگیرید.

- از یک غریبه می توانید بهره بگیرید، ولی نه از یک اسرائیلی.

- اگر این قانون را رعایت کنید، خداوند خدایتان زمانی که وارد سرزمین موعود شوید، به شما برکت خواهد داد

- هنگامی که برای خداوند نذر می کنید، نباید در وفای آن تأخیر کنید، چون خداوند می خواهد نذرهای خود را به موقع ادا کنید.

- ادا نکردن نذر، گناه محسوب می شود. (ولی اگر از نذر کردن خودداری کنید، گناهی انجام نداده اید) بعد از این که نذر کردید، باید دقت کنید هر چه را که گفته اید ادا کنید؛ زیرا با میل خود، به خداوند خدایتان نذر کرده اید.

- از انگورهای تاکستان دیگران، هر قدر که بخواهید می توانید بخورید، اما نباید انگور در ظرف ریخته با خود ببرید. همین طور وقتی داخل کشتزار همسایه ی خود می شوید، می توانید با دست خود، خوشه ها را بچینید و بخورید، ولی حقّ داس زدن ندارید.

- اگر مردی پس از ازدواج با زنی، به عللی از او راضی نباشد و طلاق نامه ای نوشته، به دستش دهد و او را رها سازد و آن زن دوباره ازدواج

کند و شوهر دومی نیز از او راضی نباشد و او را طلاق دهد یا بمیرد، آنگاه شوهر

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۲۶، آیات: ۱-۱۵

اولش نمی تواند دوباره با او ازدواج کند، زیرا آن زن نجس شده است. خداوند از چنین ازدواجی متنفر است و این عمل باعث می شود، زمینی که خداوند، خدایتان به شما داده است به گناه آلوده شود.

- مردی را که تازه ازدواج کرده است، نباید به سربازی احضار نمود و یا مسئولیت های به خصوص دیگری به وی محول کرد، بلکه مدت یک سال در خانه ی خود آزاد بماند و با زنش خوش باشد.

- گرو گرفتن سنگ آسیاب، خلاف قانون است، چون وسیله ی امرارمعاش صاحبش است.

- اگر کسی یکی از برادران اسرائیلی خود را بدزدد و با او مثل برده رفتار کند و یا او را بفروشد، این آدم دزد باید گشته شود تا شرارت از میان شما پاک گردد.

- هرگاه کسی به مرض جُذام مبتلا شود، باید به دقت آنچه را که کاهنان به او می گویند انجام دهد؛ او باید از دستوراتی که من به کاهنان داده ام پیروی کند.

- به خاطر بیاورید آنچه را که خداوند، هنگامی که از مصر بیرون می آمدید با مریم کرد.

- اگر به کسی چیزی قرض می دهید، نباید برای گرفتن گرو، به خانه اش وارد شوید. بیرون خانه بایستید تا صاحب خانه آن را برایتان بیاورد. اگر آن مرد فقیر بوده، ردایش را که در آن می خوابد به عنوان گرو به شما بدهد، نباید تا روز بعد، پیش خود نگه دارید، بلکه هنگام غروب آفتاب، آن را به او بازگردانید تا بتواند شب در آن بخوابد.

- آنگاه او برای شما دعای خیر خواهد کرد و خداوند خدایتان از شما راضی خواهد بود.

- هرگز به یک کارگر روزمزد فقیر و محتاج ظلم نکنید، چه اسرائیلی باشد و چه غریبی که در شهر شما زندگی می کند.

- مزدش را هر روز قبل از غروب آفتاب به وی پرداخت کنید؛ چون او فقیر است و چشم امیدش به آن مُزد است

- اگر چنین نکنید، ممکن است نزد خداوند از دست شما ناله کند و این برای شما گناه محسوب شود. پدران نباید به سبب گناه پسرانشان گشته شوند و نه پسران به سبب گناه پدرانشان. (۱)

- هرکس باید به سبب گناه خودش گشته شود.

- با غریبان و یتیمان به عدالت رفتار کنید و هرگز لباس بیوه زنی را در مقابل قرضی که به او داده اید گرو نگیرید. همیشه به یاد داشته باشید که در مصر برده بودید و خداوند، خدایتان شمارا نجات داد.

- به همین دلیل است که من این دستور را به شما می دهم.

- اگر هنگام درو کردن محصول، فراموش کردید یکی از بافه ها را از مزرعه بیاورید، برای برداشتن آن به مزرعه بازنگردید. آن را برای غریبان و یتیمان و بیوه زنان بگذارید تا خداوند، خدایتان دسترنج شمارا برکت دهد.

- وقتی که محصول زیتون خود را از درخت می تکانید، شاخه ها را برای بار دوم تکان ندهید، بلکه باقیمانده را برای یتیمان، یتیمان و بیوه

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۲۳، آیات: ۱۵-۲۵ / اصحاح ۲۴، آیات: ۱-۲۲ / اصحاح ۲۵، آیات: ۱-۱۹

- در مورد انگور تاکستانان نیز چنین عمل کنید، دوباره سراغ تاکی که انگورهایش را چیده اید نروید، بلکه آنچه را که از انگورها باقی مانده است برای نیازمندان بگذارید.

- یادتان باشد که در سرزمین مصر برده بودید. به همین سبب است که من این دستور را به شما می دهم.

- هرگاه بین دو نفر نزاعی در گیرد و آن ها به دادگاه بروند، دادگاه باید مجرم را محکوم نماید و بی گناه را تبرئه کند.

- اگر مجرم مستحق شلاق خوردن باشد، باید قاضی به او دستور دهد که دراز بکشد و به نسبت جرمی که انجام داده تا ۴۰ ضربه شلاق بخورد، ولی نباید بیش از ۴۰ ضربه شلاق بزنی، مبادا برادران در نظر شما خوار گردد.

- دهان گاو را هنگامی که خرمن خرد می کند، نبندید.

- هرگاه ۲ برادر باهم در یکجا ساکن باشند و یکی از آن ها بدون داشتن پسری بمیرد، بیوه اش نباید با فردی خارج از خانواده، ازدواج کند، بلکه برادرشوهرش باید او را به زنی بگیرد و حق برادرشوهری را به جا آورد نخستین پسری که از این ازدواج به دنیا بیاید، باید به عنوان پسر برادر فوت شده، محسوب گردد تا اسم آن متوفی راضی به این ازدواج نباشد، آنگاه آن زن باید نزد ریش سفیدان شهر برود و به آن ها بگوید: «برادر شوهرم وظیفه اش را نسبت به من انجام نمی دهد و نمی گذارد نام برادرش در اسرائیل باقی بماند.»

- سپس ریش سفیدان شهر، آن مرد را احضار کرده، با او صحبت کنند، اگر او باز راضی به ازدواج نشد، زن بیوه باید در حضور ریش سفیدان، به طرف آن مرد رفته، کفش او را از پایش درآورد و آب دهان بر صورتش اندازد و بگوید: «برمردی که اجاق خانه ی برادرش را روشن نگه نمی دارد، این چنین شود»

- و از آن پس خاندان آن مرد در اسرائیل، به «خاندان کفش کنده» معروف خواهد شد.

- اگر ۲ مرد باهم نزاع کنند و همسر یکی از آن ها برای کمک به شوهرش مداخله نموده، عورت مرد دیگر را بگیرد، دست آن زن را باید بدون ترخم قطع کرد.

- در کلیه ی معاملات خود باید از ترازوهای دقیق و اندازه های درست استفاده کنید تا در سرزمینی که خداوند، خدایتان به شما می دهد، زندگی طولانی داشته باشید. تمام کسانی که در معاملات، کلاه برداری می کنند مورد نفرت خداوند می باشند.

- هرگز نباید، کاری را که مردم عمالیق، هنگام بیرون آمدن از مصر با شما کردند، فراموش کنید

- به یاد داشته باشید که ایشان بدون ترس از خدا با شما جنگیده، کسانی را که در اثر ضعف و

- خستگی، عقب مانده بودند به هلاکت رسانیدند؛ بنابراین وقتی که خداوند، خدایتان در سرزمین موعود، شما را از شر تمامی دشمنانتان خلاصی بخشید، باید نام عمالیق را از روی زمین، محو و نابود کنید، هرگز این را فراموش نکنید.

۱. قوانین جزئی (۲)

- اگر مردی مرتکب جرمی شده باشد که جزای آن مرگ است و پس از اعدام، جسد او را به درختی بیاویزند، جسد او نباید در طول شب، روی درخت بماند.
- باید همان روز او را دفن کنید، زیرا کسی که بردار آویخته شده باشد، ملعون خداست.
- پس بدن او را دفن کنید تا سرزمینی که خداوند، خدایتان به شما داده است، آلوده نشود.
- اگر گاو یا گوسفند کسی را سرگردان دیدید، وانمود نکنید که آن را ندیده اید، بلکه آن را به نزد صاحبش برگردانید.
- اگر صاحبش نزدیک شما زندگی نمی کند و یا او را نمی شناسید، آن را به مزرعه ی خود ببرید و در آنجا نگه دارید تا زمانی که صاحبش به دنبال آن بیاید، آنگاه آن را به صاحبش بدهید.
- این قانون شامل: الأاغ، لباس یا هر چیز دیگری که پیدا می کنید نیز می شود.
- اگر کسی را دیدید که سعی می کند گاو یا الأاغی را که زیر بار خوابیده است روی پاهایش بلند کند، رویتان را برنگردانید، بلکه به کمکش بشتابید.
- زن نباید لباس مردانه بپوشد و مرد نباید لباس زنانه به تن کند. این کار در نظر خداوند، خدایتان نفرت انگیز است.
- اگر آشیانه ی پرنده ای را روی زمین افتاده ببینید و یا آشیانه ای را روی درختی ببینید که پرنده با جوجه ها یا تخم هایش در داخل آن نشسته است، مادر و جوجه هایش را باهم برندارید.
- مادر را رها کنید برود و فقط جوجه هایش را بردارید.
- اگر چنین کنید زندگی اتان پربرکت و طولانی خواهد بود.
- وقتی خانه ی تازه ای می سازید، باید دیوار کوتاهی دورتادور پشت بام بکشید؛ تا از افتادن اشخاص جلوگیری کرده، مسئول مرگ کسی نشوید.
- در تاکستان خود بذر دیگری نکارید، اگر کاشتید، هم محصول بذر کاشته شده و هم انگورها تلف خواهد شد.
- با گاو الأاغی که به هم پراق شده اند شخم نکنید.
- لباسی را که از دو نخ، مثلاً پشم و کتان، بافته شده است نپوشید. در ۴ گوشه ی ردای خود، باید منگوله بدوزید. (۱)

۲. قوم خاص خدا

- امروز خداوند، خدایتان امر می فرماید که تمام قوانین او را اطاعت کنید؛ پس شما با تمامی دل و جان، آن ها را به جا آورید.

- امروز اقرار کرده اید که او خدای شماسست و قول داده اید از او پیروی نموده، احکامش را به جا آورید.

- خداوند امروز طبق وعده اش اعلام فرموده است که شما قوم خاص او هستید و باید تمامی قوانین او را اطاعت کنید.

- اگر احکامش را به جا آورید، او شما را از همه ی قوم های دیگر بزرگ تر ساخته، اجازه خواهد داد، عزت، احترام و شهرت بیابید. اما برای کسب این عزت و احترام، باید قوم مقدّسی برای او باشید. (۲)

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۲۱، آیات: ۲۲-۲۳ / اصحاح ۲۲، آیات: ۱-۱۲

۲- سفر تنبیه، اصحاح ۲۶، آیات: ۱۶-۱۹

۳. بنای یادبود بر کوه عیبال

- آنگاه موسی و ریش سفیدان اسرائیل، این دستورات را نیز به قوم دادند و از آن‌ها خواستند تا آن‌ها را به جا آورند: «وقتی که از رود اُردُن عبور کردید و به سرزمین موعود، یعنی به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است رسیدید، سنگ‌های بزرگی از کف رودخانه بیرون آورید و آن‌ها را به صورت بنای یادبودی در آن طرف رودخانه بر کوه عیبال، بر روی یکدیگر قرار دهید.

- روی سنگ‌ها را با گچ بپوشانید و سپس قوانین خداوند را بر آن بنویسید.

- در آنجا یک قربانگاه با سنگ‌های نتراشیده که ابزار آهنی بر آن‌ها نخورده باشد، برای خداوند، خدایتان بسازید و قربانی‌های سوختنی برای خداوند، خدایتان بر آن تقدیم کنید.

- قربانی‌های سلامتی را نیز بر روی آن ذبح کرده، بخورید و در همان جا در حضور خداوند، خدایتان شادی کنید.

- کلیه‌ی این قوانین را با خطّ خوانا روی بنای یادبود بنویسید.

- آنگاه موسی به همراهی کاهنان لاوی، خطاب به تمام بنی اسرائیل گفت:

- «ای اسرائیل بشنو! امروز تو قوم خداوند، خدایت شده‌ای؛ بنابراین باید از خداوند، خدای خود پیروی نمایی و قوانین او را که امروز به تو می‌دهم اطاعت کنی.» (۱)

۴. لعنت گفتن‌ها بر روی کوه عیبال

- در همان روز، موسی این دستور را به قوم اسرائیل داد: پس از عبور از رود اُردُن، قبایل شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، یوسف و بنیامین، باید بر روی «کوه جرزیم» بایستند و برکات را اعلام کنند.

- آنگاه لاوی‌ها که در بین آن‌ها ایستاده‌اند با صدای بلند به تمام بنی اسرائیل بگویند:

- «لعنت خدا بر کسی که بُتی از سنگ، چوب، یا فلز بسازد و مخفیانه آن را پرستش کند، زیرا خداوند از بت پرستی متنفر است» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که نسبت به پدر و مادرش بی‌احترامی کند» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که مرز بین زمین خودش و همسایه‌اش را تغییر دهد» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که شخص نابینا را از راه، منحرف کند» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که نسبت به غریبان، یتیمان و بیوه زنان بی‌عدالتی نماید» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که با زن پدرش، هم‌بستر شود، چون آن زن به پدرش تعلق دارد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که با حیوانی رابطه‌ی جنسی برقرار کند» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که با خواهر خود، چه تنی چه ناتنی، هم بستر شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که با مادر زن خود هم بستر شود» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

۱- سفر تنبیه ، اصحاح ۲۷، آیات: ۱-۱۰

- «لعنت خدا بر کسی که مخفیانه مرتکب قتل شود» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که رشوه بگیرد تا فرد بی گناهی را به قتل برساند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین»

- «لعنت خدا بر کسی که قوانین و دستورات خدا را اطاعت نکند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین» (۱)

۵. برکات اطاعت از خدا

- پس بدانید که تنها خدایی که وجود دارد خداوند، خدایتان است و او همان خدای امینی است که تا هزاران نسل، وعده های خود را نگاه داشته، پیوسته کسانی را که او را دوست می دارند و دستوراتش را اطاعت می کنند محبت می نماید. ولی آنانی را که از او نفرت دارند بی درنگ مجازات و نابود می کند.

- بنابراین تمام این فرمان هایی را که امروز به شما می دهم اجرا کنید.

- اگر به این فرمان ها توجه کرده، آن ها را اطاعت نمایید، خداوند خدایتان، عهدهی را که از روی رحمت خویش با پدران شما برقرار نمود، ادا خواهد کرد.

- او شمارا دوست خواهد داشت و برکت خواهد داد و از شما قومی بزرگ به وجود خواهد آورد.

- او شمارا بارور نموده، زمین و حیواناتان را برکت خواهد داد تا محصول زیادی از گندم، انگور، زیتون و گله های گاو گوسفند، داشته باشید.

- تمام این برکات را در سرزمینی که به پدرانتان وعده فرمود، به شما خواهد بخشید.

- بیشتر از تمامی قوم های روی زمین برکت خواهید یافت و هیچ کدام از شما و حتی گله هایتان نازا نخواهد بود.

- خداوند تمام امراضتان را از شما دور نموده، اجازه نخواهد داد به هیچ کدام از بیماری هایی که در مصر دیده اید دچار شوید.

- او همه ی این مرض ها را به دشمنانتان خواهد داد.

- تمامی قوم هایی را که خداوند، خدایتان به دست شما گرفتار می سازد نابود کنید.

- به ایشان رحم نکنید و خدایان ایشان را پرستش ننمایید، و گرنه در دام مهلکی گرفتار خواهید شد.

- شاید پیش خودتان فکر کنید: «چگونه می توانیم بر این قوم هایی که از ما قوی ترند پیروز شویم؟» ولی از آن ها باک نداشته باشید!

- کافی است آنچه را خداوند خدایتان با فرعون و سراسر سرزمین مصر کرد، به خاطر آورید.

- آیا بلاهای وحشتناکی را که خداوند بر سر آن ها آورد و شما با چشمان خود، آن را دیدید و نیز معجزات بزرگ و قوت و قدرت خداوند را که به آن وسیله شمارا از سرزمین مصر بیرون آورد به خاطر دارید؟

- پس بدانید که خداوند، خدایان همین قدرت را علیه مردمی که از آن ها می ترسید به کار خواهد برد.

- از این گذشته، خداوند خدایان زبورهای سرخ و دُرُشتی خواهد فرستاد تا آن عدّه از دشمنانتان را نیز که خود را پنهان کرده اند نابود سازد.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۲۷، آیات: ۱۱-۲۶

- بنابراین از آن قوم ها نترسید، زیرا خداوند، خدایتان در میان شماست.

- او خدایی است بزرگ و مهیب.

- او به تدریج آن ها را بیرون خواهد راند، این کار را به سرعت انجام نخواهد داد، زیرا اگر چنین کند حیوانات وحشی به زودی افزایش یافته؛ برای شما ایجاد خطر خواهند کرد.

- او این کار را به تدریج انجام خواهد داد و شما هم به آن قوم ها حمله نموده، آن ها را از بین خواهید برد.

- او پادشاهان آن ها را به دست شما خواهد سپرد و شما نام ایشان را از صفحه ی روزگار محو خواهید کرد

- هیچ کس یارای مقاومت در برابر شما را نخواهد داشت.

- بت هایشان را بسوزانید و به طلا و نقره ای که این بت ها از آن ساخته شده اند طمع نکنید و آن را بردارید و گرنه گرفتار خواهید شد؛ زیرا خداوند خدایتان از بت ها متفّر است.

- بُئی را به خانه ی خود نبرید، چون همان لعنتی را که بر آن است بر شما نیز خواهد بود.

- از بت ها نفرت و کراهت داشته باشید، چون لعنت شده اند. (۱)

۶. وعده به برکات

- اگر تمامی فرمان ها خداوند، خدایتان را که امروز به شما می دهم به دقت اطاعت کنید، خداوند شما را قوی ترین قوم دنیا خواهد ساخت و این برکات را نصیب شما خواهد گردانید:

- شهر و مزرعه تان را برکت خواهد داد.

- فرزندان زیاد، محصولات فراوان و گله و رمه ی بسیار به شما خواهد بخشید.

- میوه و نانتان را برکت خواهد داد.

- خداوند شما را در همه ی کارهایتان برکت خواهد داد.

- خداوند، دشمنانتان را در مقابل شما شکست خواهد داد.

- آن ها از یک سو علیه شما بیرون خواهند آمد، ولی در برابر شما به ۷ سو پراکنده خواهند شد

- خداوند حاصل دسترنج شما را برکت خواهد داد و انبادهایتان را از غلّه پُر خواهد ساخت.

- او شما را در سرزمینی که به شما می دهد برکت خواهد داد.

- اگر اوامر خداوند، خدای خود را اطاعت کنید و در راه او گام بردارید، او نیز چنانکه وعده داده است شما را قوم مقدّس خود خواهد ساخت.

- آنگاه تمامی مردم جهان خواهند دید که شما قوم خاص خداوند هستید و از شما خواهند ترسید.

- خداوند در سرزمین موعود، نعمت های فراوان به شما خواهد بخشید، یعنی فرزندان بسیار، گله های زیاد و محصول فراوان.

- او روزنه های آسمان را گشوده، باران را به موقع خواهد فرستاد و شمارا در همه ی کارهایتان برکت خواهد داد.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۷، آیات: ۹-۲۶

- به قوم های زیادی قرض خواهید داد، ولی از آنان قرض نخواهید گرفت.

- چنانچه فقط گوش فراداده، دستورات خداوند، خدایان را که امروز به شما می دهم اطاعت کنید، او شمارا برتر از دیگران خواهد ساخت.

- پس مواظب باشید که از قوانینی که به شما داده ام به هیچ وجه سرپیچی نکنید و هرگز خدایان دیگر را عبادت و پیروی ننمایید. (۱)

۷. شرط دریافت برکت

- هنگامی که تمام این برکت ها و لعنت ها اتفاق بیافتد و شما در میان قوم های بیگانه ای که خداوند، خدایان شمارا به آنجا رانده است سخنان مرا به یاد بیاورید و به سوی خداوند، خدایان بازگشت نمایید و شما و فرزندان با تمامی دل، فرمان هایی را که امروز به شما دادم، اطاعت کنید، آنگاه خداوند، خدایان شمارا از اسارت نجات خواهد داد.

- او بر شما ترحم خواهد کرد و شمارا از بین تمام قوم هایی که شمارا در آن ها پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود

- اگر در دورترین نقاط دنیا هم باشید، او شمارا جمع می کند و به سرزمین نیاکانتان بازمی گردانید تا دوباره مالک آن شوید. او به شما برکت داده، بیش از پیش، شمارا خواهد افزود.

- او دل های شما و فرزندان را پاک خواهد کرد تا خداوند، خدایان را با تمامی دل و جان، دوست بدارید و در آن سرزمین زنده بمانید.

- اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید و همه ی فرمان هایی را که من امروز به شما می دهم اطاعت کنید، خداوند، خدایان نیز همه ی این لعنت ها را متوجه دشمنان و کسانی که به شما آزار می رسانند خواهد کرد.

- خداوند، خدایان شمارا در تمام کارهایتان برکت خواهد داد و به شما فرزندان بسیار و گله و محصول فراوان عطا خواهد کرد، چون خداوند بار دیگر از شما راضی خواهد شد، همچنان که از پدران شما راضی بود

- پس فرمان هایی را که در این کتاب قانون نوشته شده، اطاعت کنید و با تمامی دل و جان به سوی خداوند، خدایان بازگشت نمایید. اطاعت از این فرمان ها، خارج از توانایی و دسترس شما نیست.

- چون این قوانین در آسمان نیست که کسی نتواند آن ها را پایین بیاورد تا آن ها را بشنوید و اطاعت کنید و در ماورای دریاها هم نیست که بگویید: «چه کسی می تواند به آنجا رفته، آن ها را برای ما بیاورد تا آن ها را بشنویم و اطاعت کنیم؟»

- این قوانین به شما بسیار نزدیک اند، آن ها در دل ها و بر لب هایتان هستند تا بتوانید آن ها را اطاعت کنید.

- من امروز مرگ و زندگی، بدی و خوبی را در برابر شما قرار داده ام تا یکی را برگزینید.

- من امروز به شما دستور داده ام که خداوند، خدایان را دوست داشته، در راه او گام بردارید و قوانین او را نگاه دارید تا زنده مانده، قومی بزرگ بشوید و خداوند، خدایان به شما در سرزمینی که تصرف خواهید کرد، برکت بدهد.

- ولی اگر گوش ندهید و اطاعت نکنید و به دنبال خدایان دیگر بروید و آن ها را پرستید، در این صورت همین امروز به شما اعلام می کنم که یقیناً نابود خواهید شد و در سرزمینی که تصرف می کنید، عمری طولانی نخواهید داشت.

- زمین و آسمان را شاهد می گیرم که امروز زندگی و مرگ، برکت و لعنت را در برابر شما قرار داده ام. زندگی را انتخاب کنید تا شما و فرزندانان زنده بمانید. خداوند، خدایان را دوست داشته، از او اطاعت کنید و به او بچسبید زیرا او زندگی شماست و به شما و فرزندانان در سرزمینی که به پدرانان ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داده است، عمری طولانی عطا خواهد فرمود. (۱)

۸. خداوند را فراموش نکنید

- اگر تمام فرمان هایی را که امروز به شما می دهم اطاعت کنید، نه تنها زنده خواهید ماند، بلکه تعدادتان نیز افزایش خواهد یافت و به سرزمینی که خداوند به پدرانان وعده نموده، خواهید رفت و آن را تصرف خواهید کرد.

- به خاطر آورید چگونه خداوند شمارا در بیابان چهل سال تمام هدایت کرد و شمارا در تنگی قرار داده، آزمایش کرد تا ببیند عکس العمل شما چیست و آیا واقعاً از او اطاعت می کنید یا نه.

- آری او شمارا در سختی و گرسنگی نگه داشت و بعد به شما «من» داد تا بخورید، غذایی که شما و پدرانان قبلاً از آن بی اطلاع بودید.

- او چنین کرد تا به شما بفهماند که زندگی فقط به خوراک نیست، بلکه به اطاعت از کلام خداوند است.

- در تمام این ۴۰ سال لباس هایتان کهنه نشد و پاهایتان تاول نزد.

- بنابراین باید بفهمید چنانکه پدر پسر خود را تنبیه می کند، خداوند نیز شمارا تأدیب نموده است.

- دستورات خداوند، خدایان را اطاعت کنید، از او پیروی نمایید و از وی بترسید.

- خداوند، خدایان شمارا به سرزمین حاصلخیزی می برد، سرزمینی که در درّه ها و کوه هایش نهرها و رودها و چشمه ها جاری است.

- آنجا سرزمین گندم و جو، انگور و انجیر، انار و زیتون و عسل است.

- سرزمینی است که در آن آهن مثل ریگ، فراوان است و مس در تپه هایش به وفور یافت می شود.

- سرزمینی است که خوراک در آن فراوان است و شما محتاج به چیزی نخواهید بود.

- در آنجا خواهید خورد و سیر خواهید شد و خداوند خدایتان را به خاطر سرزمین حاصلخیزی که به شما داده است شکر خواهید کرد.
- اما مواظب باشید که در هنگام فراوانی، خداوند، خدایتان را فراموش نکنید و از اوامر او که امروز به شما می‌دهم سرپیچی ننمایید؛ زیرا وقتی که شکمتان سیر شود و برای سکونت خود خانه‌های خوبی بسازید و گله‌ها و رمه‌هایتان فراوان شوند و طلا و نقره و امواتان زیاد گردد، همان وقت است که باید مواظب باشید مغرور نشوید و خداوند خدایتان را که شمارا از بردگی در مصر بیرون آورد فراموش نکنید
- مواظب باشید خدایی را که شمارا در بیابان ترسناک و بزرگ، در آن زمین خشک و بی آب و علف که پُر از مارهای سمی و عقرب‌ها بود، هدایت کرد، فراموش نکنید.
- او از دل صخره به شما آب داد!
- او با «من» شمارا در بیابان سیر کرد، غذایی که پدرانان از آن بی اطلاع بودند و او شمارا در تنگی قرارداد و آزمایش کرد تا در آخر به شما برکت دهد.
- او چنین کرد تا شما هیچ گاه تصوّر نکنید که با قدرت و توانایی خودتان ثروتمند شدید.
- همیشه به خاطر داشته باشید که خداوند، خدایتان است که توانایی ثروتمند شدن را به شما می‌دهد. او این کار را می‌کند تا وعده‌ای را که به پدرانان داد، به جا آورد. ولی اگر خداوند خدایتان را فراموش کنید و به دنبال خدایان دیگر رفته، آن‌ها را پرستش کنید؛ حتماً نابود خواهید شد. درست همان طور که خداوند ملت‌های دیگر را که با شما مقابله می‌کنند نابود می‌سازد. اگر از خداوند، خدایتان اطاعت نکنید سرنوشت شما نیز چنین خواهد بود. (۱)
۹. انتظار خدا از بنی اسرائیل
- اکنون ای قوم اسرائیل، خداوند از شما چه می‌خواهد، جز این که به سخنان او به دقت گوش کنید و برای خیر و آسایش خودفرمان‌هایی را که امروز به شما می‌دهد اطاعت کنید و او را دوست داشته، با تمامی دل و جان او را پرستش کنید؟
- زمین و آسمان از آن خداوند، خدای شماسست، باوجود این، او آن قدر به پدرانان علاقه مند بود و به حدی ایشان را دوست می‌داشت که شمارا که فرزندان آن‌ها هستید انتخاب نمود تا بالاتر از هر ملت دیگری باشید، همچنان که امروز آشکار است.
- بنابراین دست از سرکشی بردارید و با تمام دل، مطیع خداوند شوید.
- خداوند، خدایتان خدای خدایان و ربُّ الارباب است.
- او خدایی بزرگ و تواناست، خدای مهیبی که از هیچ کس جانب‌داری نمی‌کند و رشوه نمی‌گیرد.
- به داد بیوه زنان و یتیمان می‌رسد.
- غریبان را دوست می‌دارد و به آن‌ها غذا و لباس می‌دهد.

- (شما هم بادی غریبان را دوست بدارید؛ زیرا خودتان هم در سرزمین مصر غریب بودید)

- باید از خداوند، خدایتان بترسید و او را پرستش کنید و از او جدا نشوید و فقط به نام او سوگند یاد کنید.

- او فخر شما و خدای شماست، خدایی که معجزات عظیمی برای شما انجام داد و خود شاهد آن ها بوده اید.

- وقتی که اجداد شما به مصر رفتند، فقط ۷۰ نفر بودند، ولی اکنون خداوند، خدایتان شمارا به اندازه ی ستارگان آسمان افزایش داده است!

(۱)

۱۰. خدا را دوست بدارید و اطاعت کنید

- خداوند خدایتان را دوست بدارید و اوامرش را همیشه اطاعت کنید.

- گوش کنید! من با فرزندان شما سخن نمی گویم که مژه ی تنبیه خداوند را نچشیده و بزرگی و قدرت مهییش را ندیده اند. ایشان آنجا نبودند تا معجزاتی را که او در مصر علیه فرعون و تمامی سرزمینش انجام داد ببینند. آن ها ندیده اند که خداوند با لشکر مصر و با اسبان و عرابه های ایشان چه کرد و چگونه کسانی را که در تعقیب شما بودند در دریای سرخ غرق نموده، هلاک کرد. آن ها ندیده اند در طول سال هایی که شما در بیابان سرگردان بودید، چگونه خداوند بارها از شما مراقبت کرده است تا شمارا به اینجا برساند. آن ها آنجا نبودند وقتی که داتان و ایبرام، پسران الیاب، از نسل رئوبین، مرتکب گناه شدند و زمین دهان باز کرده، جلو چشم تمامی قوم اسرائیل آن ها را با خانواده و خیمه و اموالشان بلعید.

- ولی شما با چشمانتان، این معجزات عظیم را دیده اید.

- پس این فرمان هایی را که امروز به شما می دهم با دقت اطاعت کنید تا توانایی آن را داشته باشید که سرزمینی را که به زودی وارد آن می شوید، تصرف کنید.

- اگر از این اوامر اطاعت کنید، در سرزمینی که خداوند به پدرانتان و به شما که فرزندان ایشان هستید وعده داد، عمر طولانی و خوبی خواهید داشت، در سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است؛ چون سرزمینی که به زودی وارد آن می شوید و آن را تصاحب می کنید، مثل سرزمین مصر که از آنجا آمده اید نیست و احتیاجی به آبیاری ندارد.

- سرزمین کوه ها و درّه های پر آب است، سرزمینی است که خداوند، خدایتان خود از آن مراقبت می کند و چشمان او دائم در تمامی سال بر آن دوخته شده است. اگر شما تمام فرمان ها او را که من امروز به شما می دهم، با دقت اطاعت کنید و اگر خداوند، خدایتان را با تمامی دل و جان، دوست داشته باشید و او را پرستش کنید، آن وقت او بازم باران را به موقع خواهد فرستاد تا غله، شراب تازه و روغن زیتون فراوان داشته باشید. او به شما مراتع سرسبز برای چریدن گله هایتان خواهد داد و خود نیز غذای کافی خواهید داشت که بخورید و سیر شوید. ولی هوشیار باشید که دل هایتان از خداوند برنگردد تا خدایان دیگر را پرستید؛ چون اگر چنین کنید خشم خداوند نسبت به شما افروخته شده، آسمان ها را خواهد بست و دیگر باران نخواهد بارید و شما محصولی نخواهید داشت و به زودی در سرزمین حاصلخیزی که خداوند به شما داده است نابود خواهید شد؛ بنابراین این

فرمان ها را در دل و جان خود جای دهید. آن ها را به دست های خود و همچنین به پیشانی اتان ببندید تا همیشه به خاطر داشته باشید که باید آن ها را اطاعت کنید. آن ها را به فرزندان خود بیاموزید و همیشه درباره ی آن ها صحبت کنید، خواه در خانه باشید خواه در بیرون، خواه هنگام خواب باشد خواه اول صبح آن ها را بر سردر منازل خود و بر دروازه هایتان بنویسید، آنگاه تا زمین و آسمان باقی است، شما و فرزندانان در سرزمینی که خداوند به پدرانان وعده داد، زندگی خواهید کرد.

- اگر با دقت همه ی دستوراتی را که به شما می دهم اطاعت کرده، خداوند خدایان را دوست بدارید و آنچه را که او می خواهد انجام داده، از او جدا نشوید، آن وقت خداوند همه ی قوم هایی را که با شما مقاومت می کنند هر قدر هم از شما بزرگ تر و قوی تر باشند، بیرون خواهد کرد و شما زمین هایشان را تسخیر خواهید نمود. هر جا که قدم بگذارید به شما تعلق خواهد داشت. مرزهایتان از بیابان «نِگب» در جنوب تا «لبنان» در شمال و از «رود فرات» در مشرق تا «دریای مدیترانه» در مغرب خواهد بود. هیچ کس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، چون خداوند، خدایان همان طور که قول داده است هر جا که بروید، ترس شمارا در دل مردمی که با آن ها روبه رو می شوید، خواهد گذاشت.

- من امروز به شما حق انتخاب می دهم تا بین برکت و لعنت، یکی را انتخاب کنید.

- اگر فرمان ها خداوند، خدایان را که امروز به شما می دهم، اطاعت کنید برکت خواهید یافت و اگر از آن ها سرپیچی کرده، خدایان قوم های دیگر را پرستش کنید، مورد لعنت قرار خواهید گرفت. وقتی که خداوند خدایان شمارا وارد سرزمینی می کند که باید آن را تصرف کنید، از «کوه جَرزیم» و از «کوه عیبال» لعنت اعلام خواهد شد. (۱)

- شما به زودی از رود اَرْدُن عبور کرده، در سرزمینی که خداوند به شما می دهد ساکن خواهید شد. فراموش نکنید که در آنجا باید همه ی قوانینی را که امروز به شما می دهم اطاعت کنید. (۲)

۱۱. اتمام حجت موسی با بنی اسرائیل برای نافرمانی

- ای قوم اسرائیل گوش کنید!

- امروز باید از رود اَرْدُن بگذرید تا سرزمین آن سوی رودخانه را تصرف کنید.

- قوم هایی که در آنجا زندگی می کنند بزرگ تر و قوی تر از شما هستند و شهرهایی حصار دار دارند.

- آن ها غول هایی هستند که کسی نمی تواند در برابر ایشان ایستادگی کند.

- ولی بدان که خداوند خدایان مثل آتشی سوزاننده پیشاپیش شما در حرکت خواهد بود و آن ها را هلاک خواهد کرد.

- همان طور که خداوند فرموده است شما به زودی بر آن ها پیروز شده، آن ها را از سرزمینشان بیرون خواهید راند.

۱- «جَرزیم و عیبال»، کوه هایی هستند در غرب رود اَرْدُن، یعنی در سرزمین کنعانی هایی که در آن جا در اراضی بیابانی، نزدیک جلیجال زندگی می کنند، «بلوطستان موره»، هم در آن جا قرار دارد.

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۱۱، آیات: ۱-۳۲

- پس از اینکه خداوند این کار را برایتان کرد، نگویید: «چون ما مردم خوبی هستیم، خداوند ما را به این سرزمین آورده تا آن را تصاحب کنیم»

- زیرا خداوند به دلیل شرارت اقوام این سرزمین است که آن ها را از آنجا بیرون می راند.

- خداوند به هیچ وجه، به سبب این که شما قومی خوب و درستکار هستید، این سرزمین را به شما نمی دهد؛ بلکه به سبب شرارت این اقوام و برای وعده هایی که به پدرانان ابراهیم و اسحاق و یعقوب داده است، این کار را می کند.

- بازهم تکرار می کنم: خداوند خدایان به این دلیل این سرزمین حاصلخیز را به شما نمی دهد که مردم خوبی هستید.

- شما مردمی سرکش هستید.

- فراموش نکنید که از روزی که از مصر بیرون آمدید تا به حال مُدام خداوند، خدایان را در بیابان به خشم آوردید و در تمام این مدت علیه او قیام کردید.

- او را در «کوه حوریب» غضبناک ساختید، به حدی که خواست شمارا نابود کند.

- من به کوه رفته بودم تا عهدهی را که خداوند، خدایان با شما بسته بود، یعنی همان لوح های سنگی که قوانینی روی آن ها حک شده بود، بگیرم.

- ۴۰ شبانه روز در آنجا بودم و در تمام این مدت لب به غذا نردم و حتی یک جرعه آب هم نوشیدم، در پایان آن ۴۰ شبانه روز، خداوند آن ۲ لوح سنگی را که قوانین عهد خود را بر آن ها نوشته بود، به من داد، این همان قوانینی بود که او هنگامی که مردم در پای کوه جمع شده بودند از درون آتش اعلام فرموده بود.

- او به من امر فرمود که فوراً از کوه پایین بروم، زیرا قومی که من آن ها را راهنمایی کرده، از مصر بیرون آورده بودم، فاسد شده و خیلی زود از احکام خداوند روی گردان شده، بُتی ساخته بودند.

- خداوند به من گفت: «مرا واگذار تا این قوم سرکش را نابود کنم و نامشان را از زیر آسمان محو ساخته، قوم دیگری از تو به وجود آورم، قومی که بزرگ تر و قوی تر از ایشان باشد.»

- من درحالی که ۲ لوح قوانین خداوند را در دست داشتم، از کوه که شعله های آتش آن را فراگرفته بود، پایین آمدم. در آنجا چشمم به بُت گوساله شکلی افتاد که شما ساخته بودید!

- چه زود از فرمان خداوند، خدایان سرپیچی کرده، نسبت به او گناه ورزیدید! من لوح ها را به زمین انداختم و در برابر چشماتان آن ها را خرد کردم. آنگاه به مدت ۴۰ شبانه روز دیگر، در حضور خداوند رو بر زمین نهادم، نه نانی خوردم و نه آبی نوشیدم، زیرا شما بر ضد خدا گناه کرده، او را به خشم آورده بودید. می ترسیدم از شدت خشم، شمارا نابود کند، ولی یک بار دیگر خداوند، خواهش مرا اجابت کرد، هارون نیز درخطر بزرگی بود چون خداوند بر او غضبناک شده، می خواست او را بکشد، ولی من دعا کردم و خداوند او را بخشید.

- من آن گوساله را که شما آن را از طلا ساخته بودید و مظهر گناه شما بود برداشته، در آتش انداختم، بعد آن را کوبیدم و به صورت غباری نرم درآورده، به داخل نهی که از دل کوه جاری بود ریختم. شما در «تعبیره و مسا و قبروت هتاوه» نیز خشم خداوند را برافروختید.

- «در قادش برنیع» وقتی که خداوند به شما گفت به سرزمینی که به شما داده است داخل شوید، از او اطاعت نمودید؛ زیرا باور نکردید که او به شما کمک خواهد کرد.

- آری از اولین روزی که شما را شناختم، علیه خداوند یاغی گری کرده اید.

- پس خداوند، خواست شما را هلاک کند، ولی من ۴۰ شبانه روز در برابر او به خاک افتادم و التماس کرده، گفتم: «ای خداوند، قوم خود را نابود نکن، آن ها میراث تو هستند که با قدرت عظیم از مصر نجات یافتند. خدمتگزاران ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آور و از لجاجت و عصیان و گناه این قوم چشم پوشی کن؛ زیرا اگر آن ها را از بین ببری، مصری ها خواهند گفت که: خداوند قادر نبود آن ها را به ایشان وعده داده بود برساند، آن ها خواهند گفت که: خداوند ایشان را نابود کرد، چون از ایشان بیزار بود و آن ها را به بیابان برد تا آن ها را بکشد. ای خداوند، آن ها قوم تو میراث تو هستند که آن ها را با قدرت عظیم و دست توانای خود از مصر بیرون آوردی» (۱)

۱۲. ده فرمان بار دیگر نوشته می شود

- در آن هنگام خداوند به من فرمود: «۲ لوح سنگی دیگر مانند لوح های قبلی بتراش و یک صندوق چوبی برای نگهداری آن ها بساز و لوح ها را همراه خود نزد من به کوه بیاور.

- من روی آن لوح ها، همان فرمان هایی را که روی لوح های اول بود و تو آن ها را شکستی، دوباره خواهم نوشت آنگاه آن ها را در صندوق بگذار»

- بنابراین من یک صندوق از چوب افاقیا ساخته، ۲ لوح سنگی مانند لوح های اول تراشیدم و لوح ها را برداشته، از کوه بالا رفتم.

- خدا دوباره ده فرمان را روی آن ها نوشت و آن ها را به من داد. (آن ها همان فرمان هایی بودند که وقتی همگی شما در پایین کوه جمع شده بودید، از درون آتش روی کوه به شما داده بود)

- آنگاه از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوح ها را در صندوقی که ساخته بودم گذاشتم.

- آن لوح ها تا امروز هم در آنجا قرار دارند.

- سپس قوم اسرائیل، از «بثروت بنی یعقان» به «موسیره» کوچ کردند.

- در آنجا هارون درگذشت و مدفون گردید و پسرش العازار به جای او به خدمت کاهنی پرداخت. آنگاه به «جُد جوده» و از آنجا به «یُطبات» که نهرهای فراوانی داشت، سفر کردند.

- در آنجا بود که خداوند، قبیله ی لاوی را برای حمل صندوقی که در آن ده فرمان خداوند قرار داشت انتخاب نمود تا در حضور او بایستند و او را خدمت کنند و به نام او برکت دهند، به طوری که تا امروز هم این کار را انجام می دهند. (به همین دلیل است که برای قبیله ی لاوی مثل قبایل دیگر، سهمی در سرزمین موعود، در نظر گرفته نشده است، زیرا همچنان که خداوند به ایشان فرمود، او خود میراث ایشان است)
- چنانکه قبلاً هم گفتم برای دومین بار ۴۰ شبانه روز در حضور خداوند در بالای کوه ماندم و خداوند بار دیگر التماس های مرا اجابت فرمود و از نابود کردن شما صرف نظر نمود.
- او به من فرمود: «برخیز و بنی اسرائیل را به سرزمینی که به پدرانشان وعده داده ام هدایت کن تا به آنجا داخل شده، آن را تصاحب کنند.»

(۱)

۱۳. عواقب ناطاعتی

- اگر به خداوند، خدایتان گوش ندهید و قوانینی را که امروز به شما می دهم اطاعت نکنید، آن وقت تمام این لعنت ها بر سر شما خواهد آمد:
- خداوند شهر و مزرعه اتان را لعنت خواهد کرد.
- او میوه و نانتان را لعنت خواهد کرد و به شما، فرزندان و محصولات و گله و رمه ی کم خواهد داد.
- خداوند، شمارا در هر کاری که بکنید، لعنت خواهد کرد.
- اگر شرارت ورزیده، خدا را ترک کنید، خداوند نیز در همه ی کارهایتان شمارا به مصیبت و اضطراب و ناکامی، دچار خواهد کرد تا به کلی از میان بروید.
- آن قدر بیماری در بین شما خواهد فرستاد تا از روی زمینی که به زودی آن را تصرف می کنید، محو نابود شوید.
- او شمارا گرفتار بیماری های مهلک و تب و التهاب خواهد کرد و خشک سالی و باد سوزان خواهد فرستاد تا محصولاتان را از بین ببرند.
- تمامی این بلاها آن قدر شمارا دنبال خواهند کرد تا نابود شوید.
- باران از آسمان نخواهد بارید و زمین زیر پایتان، چون آهن، خشک خواهد بود.
- عوض باران، خداوند طوفان خاک و شن خواهد فرستاد و شمارا هلاک خواهد کرد.
- خداوند شمارا در مقابل دشمنانتان، شکست خواهد داد. از یک سو علیه آن ها بیرون خواهید آمد ولی در برابر ایشان، به ۷ سو پراکنده خواهید شد و همه ی قوم های روی زمین با دیدن وضع اسفناک شما هراسان خواهند گردید.
- اجسادتان خوراک پرندگان و حیوانات وحشی خواهد شد و کسی نخواهد بود که آن ها را براند.
- خداوند همان دُملی را که بر مصریان آورد بر شما خواهد فرستاد.

- او بدن های شمارا به زخم های گوناگون مبتلا خواهد کرد تا خود را بخارائید و علاجی نداشته باشید.

- خداوند، دیوانگی، کوری و پریشانی بر شما مستولی خواهد کرد.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۱۰، آیات: ۱-۱۱

- در روشنایی آفتاب، مثل نابینایی که در تاریکی به سختی راه خود را پیدا می کند، کورکورانه راه خواهید رفت.
- در هیچ کاری موفق نخواهید بود. دائم مورد ظلم دیگران واقع شده، اموالتان چپاؤل خواهد گردید، هیچ کس به دادتان نخواهد رسید.
- شخص دیگری با نامزدتان ازدواج خواهد کرد و در خانه ای که بنا می کنید کس دیگری زندگی خواهد کرد
- میوه ی تاکستانی را که غرس کرده اید دیگران خواهند خورد و گاوهایتان را در برابر چشمانتان سر خواهند برید، ولی حتی یک تکه از گوشت آن ها را نخواهید خورد.
- الاغ هایتان را پیش روی شما به غارت خواهند برد.
- گوسفندانتان به دشمنانتان داده خواهند شد و کسی نخواهد بود که به داد شما برسد.
- پسران و دخترانتان را در برابر چشمانتان به ردگی خواهند برد و دل هایتان در اشتیاق دیدن آن ها خون خواهد شد، ولی کاری از دستتان بر نخواهد آمد.
- قومی بیگانه که حتی اسمش را هم نشنیده اید محصولاتی را که با هزار زحمت کاشته اید، خواهند خورد.
- همیشه زیر ظلم و ستم خواهید بود.
- با دیدن وضع ناگوار اطراف خود، دیوانه خواهید شد.
- خداوند شمارا از سرتاپا به دمل های التیام ناپذیر مُبتلا خواهد کرد.
- خداوند، شما و پادشاهی را که برمی گزینید، نزد قومی که نه شما و نه اجدادتان می شناختید تبعید خواهد کرد.
- در آنجا خدایان چوبی و سنگی را پرستش خواهید نمود.
- خداوند، شمارا در میان قوم ها پراکنده خواهد ساخت و مردم با دیدن وضعیتان هراسان خواهند شد و شما در میان قوم ها رسوا و انگشت نما خواهید بود.
- بسیار خواهید کاشت، ولی اندک درو خواهید کرد، چون ملخ ها محصولاتتان را خواهند خورد.
- تاکستان ها غرس کرده، از آن ها مراقبت خواهید نمود، ولی از انگور آن ها نخواهید خورد و از شراب آن ها نخواهید نوشید، زیرا کرم، درختان را از بین خواهد برد.
- در همه جا درختان زیتون خواهند روید، ولی از آن ها روغنی به دست نخواهید آورد؛ چون میوه اشان قبل از رسیدن خواهد ریخت.
- پسران و دختران خواهید داشت، اما آن ها را از دست شما خواهند ربود و به اسارت خواهند برد.
- ملخ ها، درخت ها و محصولات شمارا نابود خواهند کرد.

- غریبانی که در میان شما زندگی می کنند روزبه روز ثروتمندتر خواهند شد و شما روزبه روز فقیرتر.

- نه آن ها به شما قرض خواهند داد، نه شما به آن ها. ایشان ارباب خواهند شد و شما نوکر تمامی این لعنت ها بر سرتان خواهد آمد تا نابود شوید، زیرا نخواستید از خداوند، خدایان اطاعت کنید و از دستوراتش پیروی نمایید.

- همه ی این بلاها که دامن گیر شما و فرزندانان می شود، درس عبرتی برای دیگران خواهد بود.

- چون در زمان فراوانی، خداوند را با شادی و خوشی خدمت نکردید.

- پس او دشمنانان را بر شما مسلط خواهد کرد تا در گرسنگی و تشنگی، برهنگی و بیچارگی، آن ها را بندگی نمایید

- یوغی آهنین بر گردن شما خواهد بود تا وقتی که نابود شوید.

- خداوند قومی را از دوردست ها به سراغتان خواهد فرستاد، قوم یکه زبانشان را نمی فهمید، ایشان مثل عقاب، بر شما فرود خواهند آمد.

- این قوم درنده خود، نه به پیران شما رحم خواهند کرد و نه به جوانانتان.

- آن ها گلّه و محصولاتان را خواهند خورد و شما از گرسنگی خواهید مُرد.

- نه غلّه ای برای شما باقی خواهد ماند، نه شراب تازه ای و نه روغن زیتونی، نه گوساله ای و نه بزّه ای.

- تمام شهرهایتان را محاصره خواهند کرد و دیوارهای محکم و بلند آن ها را فرو خواهند ریخت، همان دیوارهایی که فکر می کردید از شما محافظت خواهند کرد.

- در آن روزهای سخت محاصره، حتّی گوشت پسران و دخترانتان را هم خواهید خورد.

- نجیب ترین و دلسوزترین مرد، حتّی به برادر خود و زن محبوب خویش و بچه هایش که هنوز زنده هستند، ترخّم نخواهد کرد؛ و از دادن قطعه ای از گوشتی که می خورد، یعنی گوشت فرزندانش به آن ها امتناع خواهد کرد؛ چون به خاطر محاصره ی شهر چیزی برای خوردن ندارد.

- ظریف ترین و لطیف ترین زن که رغبت نمی کرد حتّی نوک پایش را به زمین بگذارد، حاضر نخواهد بود از آنچه می خورد به شوهر و فرزندان محبوبش بدهد.

- جفت نوزاد و کودکی را که تازه به دنیا آورده، از ایشان مخفی خواهد ساخت تا خودش به تنهایی آن ها را بخورد.

- چنین خواهد بود وحشت گرسنگی و پریشانی، در زمانی که دشمنان، شمارا محاصره کنند.

- اگر از اطاعت کلیه ی قوانینی که در این کتاب نوشته شده، سرپیچی کنید و از احترام گذاشتن به نام مجید و مهیب خداوند، خدایتان، امتناع ورزید، آنگاه خداوند بر شما و فرزندانان بلاهای سخت و امراض غیرقابل علاج خواهد فرستاد.

- خداوند شمارا به تمام امراضی که در مصر از آن ها می ترسیدید دچار خواهد کرد و علاچی نخواهد بود.

- خداوند هرگونه، بیماری و بلایی را که وجود دارد، حتّی آن هایی را که در این کتاب، اسمی از آن ها برده نشده، به سراغ شما خواهد فرستاد تا نابود شوید.

- اگرچه قبلاً به اندازه ی ستارگان آسمان، بی شمار بودید، تعداد کمی از شما باقی نخواهد ماند، زیرا از خداوند، خدایتان اطاعت نکردید.

- همان طور که خداوند از احسان کردن و افزودن شما شادی کرده است، همان گونه نیز در آن وقت از نابود کردن شما خوشحال خواهد شد و شما از سرزمینی که تصرّف می کنید ریشه کن خواهید گشت.

- خداوند، شمارا در میان تمامی ملت ها از یک گوشه ی عالم تا گوشه ی دیگر پراکنده خواهد ساخت.

- در آنجا خدایان دیگر را که نه خود می شناختید و نه پدرانتان، پرستش خواهید کرد، خدایانی که از چوب و سنگ ساخته شده اند.
- در میان آن قوم ها روی آرامش را نخواهید دید، بلکه خداوند به شما دل هایی لرزان و چشمانی گریان و افکاری پریشان خواهد داد.

- زندگی شما دائم در خطر خواهد بود، شب و روزتان با ترس سپری خواهد شد و اُمیدی برای دیدن روشنایی صبح نخواهید داشت.

- به خاطر آنچه می بینید، ترس و وحشت وجود شما را فرا خواهد گرفت.

- صبحگاهان خواهید گفت: «ای کاش شب می شد! و شامگاهان: ای کاش صبح می شد!»

- خداوند شما را با کشتی به مصر خواهد فرستاد هر چند قبلاً گفته بودم که هرگز دیگر مصر را نخواهید دید.

- در آنجا حاضر خواهید شد حتّی خود را به بردگی دشمنانتان بفروشید، اما خریداری نخواهید داشت. (۱)

۱۴. عهد خداوند با اسرائیل در موآب

- این است مفاد عهدی که خداوند در سرزمین موآب توسط موسی با قوم اسرائیل بست

- این عهد غیر از عهدی بود که قبلاً در «کوه حوریب» بسته شده بود.

- موسی تمام بنی اسرائیل را احضار کرد و سخنان زیر را به ایشان گفت.

- شما با چشمان خود بلاهایی را که خداوند بر سر فرعون و درباریانش آورد، دیدید و شاهد معجزات عظیم خداوند در سراسر مصر بودید.

- ولی تا امروز خداوند دل هایی که بفهمند و چشمانی که ببینند و گوش هایی که بشنوند به شما نداده است.

- خداوند ۴۰ سال شما را در بیابان هدایت کرد. در این مدّت نه لباس هایتان کهنه شد و نه کفش هایتان پاره گشت.

- هر چند نانی برای خوردن و شرابی برای نوشیدن نداشتید، اما خداوند روزی شما را می رساند تا به شما بفهماند که او خدای شماست.

- زمانی که به اینجا رسیدیم، سیحون (پادشاه سرزمین حشبون) و عوج (پادشاه سرزمین باشان) با ما به جنگ برخاستند، ولی ما ایشان را شکست دادیم و سرزمینشان را گرفتیم و به قبیله های رثوین، جاد و نصف قبیله ی منسی دادیم.

- مفاد این عهد را اطاعت کنید تا در تمام کارهایتان موفق باشید.

- همگی شما یعنی رهبران، ریش سفیدان، مردان قوم، همراه کودکان و همسرانتان و غریبانی که در بین شما زندگی می کنند یعنی کسانی که هیزم می شکنند و برایتان آب می آورند، امروز در حضور خداوند، خدایتان ایستاده اید.

- اینجا ایستاده اید تا به عهدی که خداوند، خدایتان امروز با شما می بندد وارد شوید.

- امروز خداوند می خواهد شما را به عنوان قوم خود تأیید کند و خدای شما باشد، همان طور که به شما و به پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داد.

- این پیمان تنها با شما که امروز در حضورش ایستاده اید بسته نمی شود، بلکه با تمام نسل های آینده ی اسرائیل نیز بسته می شود.
- یقیناً به یاد می آورد که چگونه در سرزمین مصر زندگی می کردیم و پس از خروج از آنجا چطور از میان قوم های دیگر گذشتیم.
- شما بت های قبیح آن سرزمین ها را دیدید که از چوب و سنگ و نقره و طلا ساخته شده بودند
- امروز در میان شما مرد یا زن، خاندان یا قبیله ای نباشد که از خداوند، خدایمان برگردد و بخواهد این خدایان را پرستد و با این کار، به تدریج قوم را مسموم کند.
- کسی در میان شما نباشد که پس از شنیدن این هشدارها، آن ها را سرسری بگیرد و فکر کند اگر به راه های گستاخانه ی خود ادامه دهد صدمه ای نخواهد دید.
- این کار او همگی شمارا نابود خواهد کرد؛ چون خداوند از سر تقصیرات او نمی گذرد، بلکه خشم و غیرتش بر ضد آن شخص شعله ور خواهد شد و تمام لعنت هایی که در این کتاب نوشته شده، بر سر او فرود خواهد آمد و خداوند اسم او را از روی زمین محو خواهد کرد.
- خداوند او را از تمامی قبیله های اسرائیل جدا خواهد نمود و کلیه ی لعنت هایی را که در این کتاب ذکر شده، بر سر او نازل خواهد کرد.
- آنگاه فرزندان شما و نسل های آینده و غریبانی که از کشورهای دوردست از سرزمین شما عبور کنند، بلاها و بیماری هایی را که خداوند بر این سرزمین نازل کرده است، خواهند دید.
- آن ها خواهند دید که تمام زمین، شوره زاری است خشک و سوزان که در آن نه چیزی کاشته می شود و نه چیزی می روید.
- سرزمینتان درست مثل «سدوم» و «عموره» و «ادمه» و «صبوئیم» خواهد بود که خداوند در خشم خود، آن ها را ویران کرد.
- قوم ها خواهند پرسید: «چرا خداوند با این سرزمین چنین کرده است؟ دلیل این خشم بی امان او چه بوده است؟»
- در جواب ایشان گفته خواهد شد: «چون مردم این سرزمین عهده ی را که هنگام خروج از مصر خداوند، خدای پدرانشان با ایشان بسته بود، شکستند.
- ایشان به پرستش خدایانی پرداختند که آن ها را قبلاً نمی شناختند و خداوند پرستش آن ها را منع کرده بود.
- پس خشم خداوند علیه این سرزمین افروخته شد و کلیه ی لعنت های او که در این کتاب نوشته شده، بر سرشان فروریخت.
- خداوند باخشم و غضب شدید خود، ایشان را از سرزمینشان، ریشه کن ساخت و آن ها را به سرزمین دیگری راند که تا امروز در آنجا زندگی می کنند.»

- آسراری هست که خداوند، خدايمان بر ما كشف فرموده است، امّا او قوانين خود را بر ما و فرزندانمان آشكار نموده است تا آن ها را اطاعت كنيم. (۱)

۱۵. يوشع عليه السلام جانشين موسی می شود

- موسی در ادامه ی سخنان خود، به قوم اسرائيل چنين گفت: «من اکنون ۱۲۰ سال دارم و ديگر قادر نيستم شمارا رهبری كنم. خداوند به من گفته است از رود اُردُن عبور نخواهم كرد. خود خداوند شمارا رهبری خواهد نمود و قوم هايی را كه در آنجا زندگی می كنند، نابود خواهد كرد و شما سرزمين ايشان را به تصرف خود درخواهيد آورد.

- طبق فرمان خداوند، يوشع، رهبر شما خواهد بود.

- خداوند همان طور كه سيحون و عوج، پادشاهان اموری را هلاك ساخته، سرزمينشان را ويران نمود، قوم هايی را نيز كه در اين سرزمين زندگی می كنند، نابود خواهد كرد.

- خداوند ايشان را به دست شما تسليم خواهد كرد و شما بايد طبق دستوری كه داده ام با آن ها رفتار كنيد، قوی و دلير باشيد، از ايشان نترسيد، خداوند، خدايتان با شما خواهد بود، او شمارا تنها نخواهد گذاشت و ترك نخواهد كرد» آنگاه موسی يوشع را احضار كرده، در حضور تمامی قوم اسرائيل به او گفت: «قوی و دلير باش، زيرا تو اين قوم را به سرزمینی كه خداوند به اجدادشان، وعده داده است، رهبری خواهی كرد تا آنجا را تصرف كنند. ترسان نباش، زيرا خداوند با تو خواهد بود و پيشاپيش تو حركت خواهد كرد. او تو را تنها نخواهد گذاشت و ترك نخواهد كرد» (۲)

۱۶. قرائت قوانين خدا و تحويل به كاهنان لاوی

- آنگاه موسی قوانين خدا را كه قبلاً به لاويان ابلاغ كرده بود، (۳) به صورت مکتوب نوشت و آن را به كاهنان لاوی كه صندوق عهد خداوند را حمل می كردند و نيز به ريش سفيدان اسرائيل سپرد.

- او به ايشان فرمود: «اين قوانين را در پايان هر ۷ سال، يعنی در سالی كه قرض ها بخشیده می شود، هنگام عيد خيمه ها كه تمام قوم اسرائيل، در حضور خداوند، در مكاني كه او برای عبادت تعيين می كند جمع می شوند، برای آن ها بخوانيد. تمام مردان، زنان، بچه ها و غريبانى را كه در ميان شما زندگی می كنند، جمع كنيد تا قوانين خداوند را بشنوند و ياد بگيرند كه خداوند، خدايتان را احترام نمايند و دستوراتش را اطاعت كنند. چنين

۱- سفر تثنيه، اصحاح ۲۹، آيات: ۱-۲۹

۲- سفر تثنيه، اصحاح ۳۱، آيات: ۱-۸

۳- سفر لاويان

کنید تا بچه هایتان که با این قوانین آشنایی ندارند، آن‌ها را بشنوند و بیاموزند که در سرزمین موعود تا هنگامی که زنده اند، خداوند را احترام نمایند.» (۱)

۱۷. آخرین دستورات خدا به موسی

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «پایان عمرت نزدیک شده است، یوشع را بخوان و با خود به خیمه ی عبادت بیاور تا دستورات لازم را به او بدهم.»

- پس موسی و یوشع به خیمه ی عبادت وارد شدند.

- در خیمه ی عبادت، خداوند در ابر ظاهر شد و ابر، بالای در خیمه ایستاد. سپس خداوند به موسی گفت:

- «تو خواهی مُرد و به پدرانت ملحق خواهی شد. بعد از تو، این قوم در سرزمین موعود، به من خیانت کرده، به پرستش خدایان بیگانه خواهند پرداخت و مرا از یاد برده، عهدی را که با ایشان بسته ام خواهند شکست.

- آنگاه خشم من بر ایشان شعله ور شده، ایشان را ترک خواهم کرد و رویم را از ایشان بر خواهم گرداند تا نابود شوند؛ سختی‌ها و بلاهای بسیار بر ایشان نازل خواهد شد به طوری که خواهند گفت: «خدا دیگر در میان ما نیست.»

- من به سبب گناه بت پرستی اشان، رویم را از ایشان برمی گردانم.

- اکنون کلمات این سرود را که به تو می دهم بنویس و به مردم اسرائیل یاد بده تا هشدار می به آن‌ها باشد.

- زمانی که ایشان را به سرزمینی که به پدرانشان وعده دادم آوردم، یعنی به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و پس از اینکه سیر و فربه شدند و به پرستش خدایان دیگر پرداختند و مرا رَد نموده، عهد مرا شکستند و به سختی‌ها و بلاهای بسیار دچار شدند، در آن هنگام، این سرود دلیل محنت هایشان را به یاد آن‌ها خواهد آورد.

- این سرود از نسلی به نسل دیگر، سینه به سینه نقل خواهد شد. من از همین حالا، حتی قبل از این که وارد سرزمین موعود شوند، افکار ایشان را می دانم.»

- پس در همان روز، موسی کلمات سرود را نوشت و آن را به قوم اسرائیل یاد داد. (۲)

- سپس خداوند به یوشع فرمود: «قوی و دلیر باش، زیرا تو باید مردم اسرائیل را به سرزمینی که من به ایشان وعده داده ام هدایت کنی و ن با تو خواهم بود»

- وقتی که موسی کلیه ی قوانینی را که در این کتاب ثبت شده است نوشت، به لایوانی که صندوق عهد خداوند را حمل می کردند فرمود: «این کتاب قانون را به عنوان هشدار می جدی به قوم اسرائیل، در کنار صندوق عهد

۱- سفر تثیبه ، اصحاح ۳۱، آیات: ۹-۱۳

۲- این سرود را در اصحاح ۳۲ ذکر خواهیم کرد.

خداوند، خدایان قرار دهید. چون می دانم که این قوم چقدر یاغی و سرکش اند. اگر امروز که در میان ایشان هستم، نسبت به خداوند این چنین یاغی شده اند، پس بعد از مرگ من چه خواهند کرد؟! اکنون کلیه ی رهبران و ریش سفیدان قبیله هایتان را احضار کنید تا این سخنان را به ایشان بگویم و زمین و آسمان را بر ایشان شاهد بگیرم.

- می دانم که پس از مرگ من، خود را به کلی آلوده کرده، از دستوراتی که به شما داده ام سرپیچی خواهید کرد. در روزهای آینده، مُصیبت گریبان گیر شما خواهد شد، زیرا آنچه را که خداوند نمی پسندد همان را انجام خواهید داد و او را بسیار غضبناک خواهید کرد. « (۱)»

۱۸. آخرین دستورات موسی

وقتی که موسی و یوشع کلمات این سرود را برای قوم اسرائیل خواندند، موسی به قوم گفت:

- «به سخنانی که امروز به شما گفتم توجه کنید و به فرزندان خود دستور دهید تا به دقت از تمام قوانین خدا اطاعت کنند؛ زیرا این قوانین کلماتی بی ارزش نیستند، بلکه حیات شما هستند. از آن ها اطاعت کنید تا در سرزمینی که در آن طرف رود اُردُن، تصرّف خواهید کرد، عمر طولانی داشته باشید.»

- همان روز خداوند به موسی گفت: «به کوهستان عباریم واقع در سرزمین موآب، مقابل اریحا برو. در آنجا بر کوه نبو برای او و تمام سرزمین کنعان را که به قوم اسرائیل می دهم، ببین.

- سپس تو در آن کوه خواهی مُرد و به اجداد خود خواهی پیوست.

- همان طور که برادرت هارون نیز در کوه هور در گذشت و به اجداد خود پیوست؛ زیرا هر دو شما در برابر قوم اسرائیل، کنار چشمه ی مریبه ی قادش واقع در بیابان «صین» حرمت قدوسیّت مرا نگه نداشتید.

- سرزمینی را که به قوم اسرائیل می دهم در برابر خود خواهی دید، ولی هرگز وارد آن نخواهی شد.» (۲)

۱۹. موسی قبایل اسرائیل را برکت می دهد

- این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از مرگش به قوم اسرائیل داد:

- خداوند از کوه سینا آمد، او از کوه سعیر طلوع کرد و از کوه فاران درخشید،

- ده ها هزار فرشته همراه او بودند و آتشی مشتعل، در دست راست او.

- او قوم خود را دوست می دارد و از آن ها حمایت می کند.

- ایشان نزد پاهای او می نشینند و از سخنانش بهره مند می شوند.

- قوانینی که من برای قوم اسرائیل آوردم، میراث ایشان است.

- وقتی قبایل و رهبران اسرائیل جمع شدند، خداوند را به پادشاهی خود برگزیدند.

۱- سفر تنبيه، اصحاح ۳۱، آیات: ۱۴-۲۹

۲- سفر تنبيه، اصحاح ۳۲، آیات: ۴۴-۵۲

- موسی درباره ی قبیله ی رثوبین چنین گفت: «رثوبین زنده باشد و نمیرد و افراد قبیله اش کم نشوند.»

- و درباره ی قبیله ی یهودا چنین گفت: «ای خداوند! صدای یهودا را بشنو، او را با قومش متحد گردان، او را در مقابل دشمنان یاری ده تا بتواند از خود دفاع کند.»

- و درباره ی قبیله ی لاوی چنین گفت: «ای خداوند، «اوریم و تمیم» (۱) خود را به خادمان امین خود سپردی، تو ایشان را در «مسا» آزمودی و در کنار چشمه ی «مریبه» امتحان نمودی. ایشان تو را بیش از پدر و مادر، برادر و فرزند، دوست داشتند، از کلام تو اطاعت کردند و نسبت به عهد تو وفادار ماندند.

- آن ها قوانین تو را به بنی اسرائیل می آموزند و بر قربانگاه تو، بخور و قربانی به تو تقدیم می کنند.

- ای خداوند، قبیله ی لاوی را برکت ده و خدمت ایشان را قبول بفرما، کمر دشمنانشان را بشکن تا دیگر برنخیزند «

- و درباره ی قبیله ی بنیامین چنین گفت: «او محبوب خداوند است و در پناه او زیست می کند، خداوند تمامی روز او را احاطه می نماید و از هر بلایی او را حفظ می کند»

- و درباره ی قبیله ی یوسف چنین گفت: «خداوند سرزمینشان را برکت دهد، با باران و آب های زیرزمین. سرزمینشان در هر فصلی پر بار باشد و از محصولاتی که آفتاب می رویاند غنی گردد. کوه های قدیمی اشان پُر از درخت میوه شوند و تپه های جاودانی شان حاصلخیز گردند. در زمینشان وفور نعمت باشد و ایشان از رضایت خداوند برخوردار گردند، خداوندی که در بوته ی مشتعل ظاهر گشت.

- تمامی این برکات بر یوسف باد، بر کسی که میان برادران خود شاهزاده بود.

- یوسف در قوت مانند گاو جوان است و همچون گاو وحشی با شاخ های خویش، تمام قوم ها را می زند. این برکات بر هزاره های «منسی» و ده هزاره های «افرایم» باد.

- و درباره ی قبیله های زبولون و یساکار چنین گفت: «ای زبولون، سفرهای تو با شادی همراه باشد و تو ای یساکار، در خیمه های خود شادمان باش. زبولون و یساکار قوم ها را به کوه خود، دعوت خواهند کرد و در آنجا قربانی های راستین، تقدیم خواهند نمود.

- ثروت دریا از آن ایشان خواهد شد و گنجینه های نهفته در شن، نصیب آن ها خواهد گردید. «

- درباره ی قبیله ی جان چنین گفت: «برکت بر کسانی باد که به جاد کمک می کنند، او مانند شیری است دژنده و قوی. بهترین قسمت سرزمین را برای خود برگزید، قسمتی را که سهم حاکم بود، به او دادند. او مردم را هدایت کرد و حکم و داوری خدا را د رمورد اسرائیل اجرا نمود»

- و درباره ی قبیله ی دان چنین گفت: «دان مانند بچه شیری است که از باشان می جهد»

- و درباره ی قبیله ی نفتالی چنین گفت: «نفتالی از رحمت ها و برکات خداوند لبریز است، مرز جنوبی سرزمین او تا دریاچه ی جلیل وسعت خواهد یافت»

۱- اوریم و تمیم، دو شیء بودند که جهت پی بردن به خواست خدا، به وسیله ی کاهن به کار می رفتند. - (نگاه کنید به: سفرخروج ۲۸: ۳۰)

- و درباره ی قبیله ی اشیر چنین گفت: «اشیر بیش از قبایل دیگر، برکت یافته است. در میان برادرانش محبوب باشد و سرزمینش از محصول زیتون غنی گردد. شهرهایش با دروازه های آهنین محصور شود و تا وقتی زنده است، از قدرتش کاسته نگردد»
- ای اسرائیل خدایی مانند خدای تو نیست.
- او باشکوه و جلال، بر ابرهای آسمان سوار می شود تا به کمک تو بیاید. خدای ازلی پناهگاه توست و بازوان ابدی او تو را محافظت خواهند کرد. او دشمنان را از مقابل تو خواهد راند و به تو خواهد گفت که آن ها را هلاک کنی. پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد.
- او در سرزمینی زندگی خواهد کرد که پُر از غله و شراب است و از آسمان آن شبنم بر زمین می بارد.
- خوشا به حال تو، ای اسرائیل، زیرا هیچ قومی مثل تو نیست، قومی که خداوند، آن را نجات داده باشد. خداوند سپر و شمشیر توست، او تو را کمک می کند و به تو پیروزی می بخشد.
- دشمنان در مقابل تو به زانو درخواهند آمد و تو ایشان را پایمال خواهی نمود. (۱)

۱. سرود موسی

- سپس موسی این سرود را برای تمام جماعت اسرائیل خواند:
- ای آسمان گوش بگیر تا بگویم و ای زمین سخنان مرا بشنو!
- تعلیم من مثل باران خواهد بارید و مانند شبنم بر زمین خواهد نشست.
- کلام من مثل قطره ای باران بر سبزه ی تازه و مانند نم نم باران بر گیاهان فرو خواهد ریخت.
- نام خداوند را ستایش خواهم کرد و قوم او عظمت وی را وصف خواهند نمود.
- خداوند همچون صخره ای است و اعمالش کامل و عادل.
- اوست خدای امین و دادگر، از گناه مُبْرَا و بانصاف.
- قوم او فاسد شده، باعث ننگ او گشته اند.
- آن ها دیگر فرزندان او نیستند، بلکه قومی هستند کج رو متمرّد.
- ای قوم احمق و نادان! آیا این چنین از خدای خود قدردانی می کنید؟
- آیا او پدر و خالق تو نیست؟
- آیا او نبود که تو را به وجود آورد؟
- روزهای گذشته را به یاد آر، از پدران خود بپرس تا به تو بگویند.

- از ریش سفیدان سؤال کن تا به تو جواب دهند.

- خدای متعال، زمین را بین قوم‌ها تقسیم کرد و مرزهای آن‌ها را تعیین نمود.

- ولی قوم اسرائیل را برگزید تا ملک او باشند.

- او اسرائیل را در بیابان خشک و سوزان یافت.

- او را در بر گرفت و از او مراقبت کرد و مانند مردمک چشم خود از او محافظت نمود.

۱- سفر تثنیه، اصحاح ۳۳، آیات: ۱-۲۹

- درست مانند عقابی که جوجه هایش را به پرواز درمی آورد و بال های خود را می گشاید تا آن ها را بگیرد و با خود ببرد.
- او قوم خود را خودش رهبری نمود؛ و هیچ خدای دیگری با وی نبود.
- خداوند به آن ها کوهستان های حاصلخیز بخشید تا از محصول آن ها سیر شوند.
- او به ایشان، عسل از میان صخره و روغن از میان سنگ خارا داد.
- بهترین گاو و گوسفندان را به آنان بخشید تا از آن ها شیر و کره ی فراوان به دست آورند.
- قوچ ها و بزها و بزّه های فربه، عالی ترین گندم ها و مرغوب ترین شراب ها را به آن ها عطا فرمود
- اما بنی اسرائیل سیر شده، یاغی گشتند، فربه و تنومند و چاق شده، خدایی را که آن ها را آفریده بود، ترک نمودند و «صخره ی نجات» خود را به فراموشی سپردند.
- آن ها با بت پرستی قبیح خود، خشم و غیرت خداوند را برانگیختند.
- به بت ها که خدا نبودند قربانی تقدیم کردند.
- به خدایان جدیدی که پدرانشان هرگز آن ها را نشناخته بودند، خدایانی که بنی اسرائیل آن ها را پرستش نکرده بودند.
- آن ها خدایی را که «صخره» اشان بود و ایشان را به وجود آورده بود، فراموش کردند.
- وقتی خداوند دید که پسران و دخترانش چه می کنند، خشمگین شده از آنان بیزار گشت.
- او فرمود: «آن ها را ترک می کنم تا هرچه می خواهد بر سرشان بیاید.
- زیرا آن ها قومی یاغی و خیانت کار هستند.
- آن ها با پرستش خدایان بیگانه و باطل، خشم و غیرت مرا برانگیختند.
- من نیز بامحبت نمودن قوم های بیگانه و باطل، آن ها را به خشم و غیرت می آورم.
- خشم من افروخته شده، زمین و محصولش را خواهد سوزانید.
- و تا اعماق زمین فرورفته، بنیاد کوه ها را به آتش خواهد کشید.
- بلایا بر سر ایشان خواهم آورد و تمام تیرهای خود را به سوی ایشان پرتاب خواهم کرد.
- آن ها را با گرسنگی و تب سوزان و مرض گشنده، از پای درخواهم آورد.
- حیوانات وحشی را به جان آن ها خواهم انداخت و مارهای سمی را خواهم فرستاد تا ایشان را بگزند.

- در بیرون، شمشیر دشمنان، کشتار خواهد کرد و در درون خانه ها، وحشت حکم فرما خواهد بود.
- پسران و دختران، کودکان و پیران، نابود خواهند شد.
- می خواستم آن ها را به کلی هلاک کنم، به طوری که یاد آن ها نیز از خاطرها محو گردد.
- ولی فکر کردم که شاید دشمنان بگویند: «قدرت ما بود که آن ها را نابود کرد نه قدرت خداوند.»
- اسرائیل قومی است نادان و بی فهم، ای کاش شعور داشت و می فهمید که چرا شکست خورده است
- چرا هزار نفرشان از یک نفر و ده هزار نفرشان از دو نفر شکست خوردند؟
- زیرا «صخره» ایشان، ایشان را ترک کرده بود.
- خداوند ایشان را به دست دشمن تسلیم نموده بود.
- حتی دشمنانشان نیز می دانند که «صخره» شان، مانند «صخره ی» اسرائیل نیست.
- دشمنان اسرائیل مانند مردم «سدوم و عموره» فاسدند.

- مثل درختانی می باشند که انگور تلخ و سمی به بار می آورند مانند شرابی هستند که از زهرمار گرفته شده باشد.

- آنچه دشمنان کرده اند از نظر خداوند مخفی نیست، او به موقع آن ها را مجازات خواهد کرد.

- انتقام و جزا از آن خداوند است.

- به زودی آن ها خواهند افتاد؛ زیرا روز هلاکت ایشان نزدیک است.

- خداوند به داد قومش خواهد رسید و بر بندگانش شفقت خواهد فرمود. وقتی ببیند که قوت ایشان از بین رفته و برای برده و آزاد، رمقی نمانده است.

- خداوند به قومش خواهد گفت: «کجا هستند خدایان شما؟ «صخره هایی» که به آن ها پناه می بردید و پیه قربانی ها را به آنان می خوراندید و شراب برای نوشیدن به آن ها تقدیم می کردید؟

- بگذارید آن ها برخیزند و به شما کمک کنند و برای شما پناهگاه باشند.

- بدانید که تنها من خدا هستم و خدای دیگری غیر از من نیست.

- می میرانم و زنده می سازم، مجروح می کنم و شفا می دهم و کسی نمی تواند از دست من رهایی بخشد.

- من که تا ابد زنده هستم، دست خود را به آسمان افراشته،

- اعلام می کنم که شمشیر براق خود را تیز کرده، بر دشمنانم داوری خواهم نمود.

- از آن ها انتقام خواهم گرفت و کسانی را که از من نفرت دارند، مجازات خواهم کرد.

- تیرهایم غرق خون دشمنان خواهند شد.

- شمشیرم گوشت کشته شدگان و اسیران را خواهد درید و به خون آن ها آغشته خواهد گشت.

- سرهای رهبران آن ها پوشیده از خون خواهند شد.»

- ای قوم ها با قوم خداوند شادی کنید؛ زیرا او انتقام خون بندگانش را خواهد گرفت و قوم و سرزمین خود را از گناه پاک خواهد ساخت.

(۱)

قسمت سوم: وفات حضرت موسی علیه السلام (در روز ۷ آذر و شب ۲۱ ماه رمضان) در بیابان تیه

در تاریخ و روایات آمده است:

موسی در روزهای آخر عمر خود، الواح مقدس تورات و کتاب آسمانی تورات را به ضمیمه ی زره خود و یادگارهای دیگر در میان صندوق عهد نهاد و آن را به وصی خود یوشع بن نون سپرد، این صندوق چنانچه در آیات آمده دارای اعتبار و عظمت خاصی برای بنی اسرائیل و مایه

ی اطمینان و آرامش خاطر برای آن ها بود.

آن ها از آن صندوق استمداد می جستند و مخصوصاً در جنگ ها پیشاپیش سپاه (جنگ با عمالقه و ...) حرکت می دادند زیرا اثر معنوی و روانی خاصی در بالا بردن روحیه ی آن ها داشت.

۱- سفر تنبیه، اصحاح ۳۲، آیات: ۱-۴۳

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است موسی و هارون هر دو در بیابان تیه از دنیا رخت بریستند و ملک الموت خود متکفل دفن موسی بود و به همین خاطر است که بنی اسرائیل محل قبر او را نمی دانند. (۱)

(*) و در روایات آمده است که موسی علیه السلام در شب بیست و یکم ماه رمضان قبض روح شد.

عماره می گوید: (*) از حضرت صادق علیه السلام در مورد کیفیت وفات موسی بن عمران علیه السلام سؤال کردم آن حضرت در پاسخ فرمودند: «هنگامی که ملک الموت به نزد موسی آمد آن حضرت از وی پرسید که از کدام ناحیه می خواهی مرا قبض روح نمایی؟ عزرائیل گفت: از دهانت. موسی در پاسخ گفت: چگونه به این کار مبادرت خواهی ورزید درحالی که به وسیله آن با خداوند به مناجات پرداخته ام. ملک الموت: پس از دو دستانت شروع می کنم.

موسی: چگونه؟ من با همین دستان تورات را حمل نموده ام.

ملک الموت: بنابراین از پاهایت شروع می کنم.

موسی: چگونه؟ من با پاهایم طور سینا را درنوردیده ام.

ملک الموت: از چشمانت شروع خواهم کرد.

موسی: چگونه؟ چشمان من پیوسته به سوی پروردگار و آیات او خیره گشته است.

ملک الموت: پس مجبورم از گوش هایت آغاز نمایم.

موسی: چگونه؟ این همان گوش هایی است که به وسیله آن کلام خدا را شنیده ام در اینجا خداوند به ملک الموت وحی فرستاد تا او را به خود واگذارد تا هر وقت خواهد او را قبض روح نماید.

عزرائیل از آنجا رفت و موسی سال ها زندگی کرد.

تا اینکه روزی «یوشع بن نون» را به وصایت خود برگزید وصیت های خود را به او گفت و به تنهایی به کوه طور رفت و مردی را دید که مشغول کندن قبر است، نزد او رفت و گفت:

«آیا می خواهی به تو کمک کنم؟» او گفت: «آری»

وقتی که کار کندن قبر تمام شد موسی وارد قبر گردید و در میان آن خوابید تا ببیند اندازه ی لحد قبر درست است یا نه؟

در همان لحظه خداوند پرده را از جلو چشم او برداشت و موسی مقام خویش را در بهشت دید و عرض کرد: «خدایا روحم را به سویت ببر.» همان دم عزرائیل روح او را قبض کرد و همان قبر را مرقد موسی قرارداد و آن قبر را پوشانید و آن مرد قبرکن همان عزرائیل بود که به آن صورت درآمده بود.

در این وقت منادی حق در آسمان، با صدای بلند گفت: «مات موسی کلیم الله، فَأَيُّ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ»: موسی کلیم الله مرد و چه کسی است که

نمی میرد؟ (۲)

-
- ۱- قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵
- ۲- مجلسی، بحار، ج ۱۳، صص ۳۶۵، ۳۶۶

مطابق برخی روایات، قبر موسی در کوه طور (واقع در نجف اشرف که اول سلسله جبال است و سرزمین سینا) است. (۱)

و این با روایتی دیگر که وادی مقدس (مکان لقاء اول موسی با خداوند را کربلا) می دانست تطابق پیدا می کند، این روایت در ملاقات موسی با خداوند و آغاز بعثت او در وادی مقدس طوی ذکر شد و این مسئله جای تحقیق دارد)

۷ در مورد وفات موسی علیه السلام در تورات این گونه آمده: (۲)

- «آنگاه موسی از دشت های موآب به «قله ی پیشگاه» در کوه نبو که در مقابل اریحا است، رفت.

- خداوند تمامی سرزمین موعود را به او نشان داد: از «جلعاد تا دان، تمام زمین قبیله ی نفتالی، زمین های قبایل افرایم و منسی، زمین قبیله ی یهودا تا دریای مدیترانه، صحرای نِگب و تمام ناحیه ی درّه ی اریحا (شهر نخلستان) تا صوغر.

- خداوند به موسی گفت: «این است سرزمینی که من به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده دادم که به فرزندانشان بدهم، اکنون به تو اجازه دادم آن را ببینی، ولی پایت را در آنجا نخواهی گذاشت.»

- بنابراین موسی، خدمتگزار خداوند، چنانکه خداوند گفته بود، در سرزمین موآب در گذشت

- خداوند او را در درّه ای نزدیک «بیت فغور» در سرزمین موآب دفن نمود، ولی تا به امروز هیچ کس مکان دفن او را نمی داند.

- موسی هنگام مرگ ۱۲۰ سال داشت، با وجود این هنوز نیرومند بود و چشمانش به خوبی می دید. قوم اسرائیل ۳۰ روز در دشت های موآب برای او عزاداری کردند.

- یوشع پسر نون، پُر از روح حکمت بود، زیرا موسی دست های خود را بر او نهاده بود.

- بنابراین مردم اسرائیل از او اطاعت می کردند و دستوراتی را که خداوند به موسی داده بود، پیروی می نمودند. در اسرائیل پیامبری مانند موسی نبوده است که خداوند با او رودررو صحبت کرده باشد. موسی به فرمان خداوند، معجزات عظیمی در حضور فرعون مصر، درباریانش و تمام قوم او انجام داد.

- هیچ کس تا به حال نتوانسته است قدرت و معجزات شگفت انگیزی را که موسی در حضور قوم اسرائیل نشان داد، ظاهر سازد. «

۱- مجلسی، بحار الانوار، ص ۲۵۳

۲- سفر تثئیه، اصحاح ۳۴، آیات: ۱-۱۲



قسمت چهارم: ویژگی های حضرت موسی

در تاریخ و روایات آمده است:

- (*) پیامبر صلی الله علیه و آله در توصیف موسی، عیسی و ابراهیم می فرمایند: موسی مردی است با قامتی بلند و شبیه مردم هند و عیسی چهره ای سرخ گونه و قامتی معتدل با گیسوانی مجعد و آراسته دارد و اما ابراهیم را اگر می خواهید بشناسید در من بنگرید. (۱)
- (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: اسم اعظم مرکب از ۷۳ حرف است و موسی تنها بر چهار حرف آن آگاهی یافته بود. (۲)
- (*) امام باقر علیه السلام به «سمان» فرمودند: علی علیه السلام از موسی و عیسی علیه السلام در مراتب علمی به مراتب بالاتر است همچنان که اهل سنت خود اعتراف کرده اند که علی علیه السلام بر آنچه پیامبر بدان آگاهی داشتند وی نیز احاطه کامل داشت «لعلی ما للرسول من العلم» اما باین وجود اهل تورات با موسی به مخاصمه پرداختند و این در حالی بود که خداوند تمام احتیاجات روزمره و اخروی آن ها را بر ایشان نازل گردانیده بود. (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) (اعراف: ۱۴۵)

۱- بحار، ج ۱۳، ص ۱۱

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۰

- همچنین خداوند وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان دلیلی روشن بر حقانیت علی علیه السلام و اهل بیت بزرگوارش به همگان معرفی نمود اما باین وجود در حق این خاندان جفا و حق ناشناسی اعمال گردید. (وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل: ۹۲) (۱)

(*) امام صادق علیه السلام ضمن روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیرامون حدیث معراج می فرمایند: (آنگاه تا آسمان پنجم بالا رفتیم. در آنجا مردی میان سال با چشمانی درشت را یافتیم که گروهی از امتش گرداگرد او جمع گشته اند. جبرئیل به من اشاره کرد که او هارون بن عمران است و در میان قوم خویش محبوبیت بسیار داشت آنگاه به طرف آسمان ششم رفتیم در آنجا مردی با قامت بلند را مشاهده کردیم که می گفت: بنی اسرائیل می پنداشتند که من بهترین مخلوقات الهی هستم اما نمی دانستند که اشرف آفریده های خداوند هم اینک در مقابل من ایستاده است. جبرئیل به من گفت: که او برادرت موسی بن عمران است به او سلام کرده و برایش طلب آموزش نمودم او نیز پاسخ مرا گفت) (۲)

- (*) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: خداوند از میان منازل دنیوی چهارخانه را برگزید و از میان پیامبران خود چهار نفر را با شمشیر مبعوث گردانید آن ها عبارت اند از: ابراهیم، داود، موسی و خود من (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (آل عمران: ۳۳) (۳)

اصطفی حق داد مر تسلیم را

آدم و نوح آل ابراهیم را

و آل عمران جمله را بر عالمین

بودشان در هر غمی یار و معین (۴)

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند به موسی وحی فرستاد که آیا می دانی به چه علت تو را به پیامبری برگزیده و شایسته صحبت با خویش گردانیدم؟ چرا که شخصی را در تواضع و فروتنی به مانند تو نیافتم موسی که این خطاب را شنید صورت خود را بر خاک مالیده و به ذلت خویش در برابر خداوند اقرار نمود. پروردگار نیز به او وحی فرستاد که سرت را از خاک بردار و خاک محل سجده ات را بر اندام خویش بکش تا تمام آفات و بیماری ها از تو رخت بریندد. (۵)

(*) امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی فرمودند: خداوند به موسی وحی فرستاد که من بدان جهت ترا کلیم خود ساختم چون متواضع تر از هر کسی بودی و به هنگام نماز گونه هایت را بر خاک می نهادی. (۶)

(*) و در روایات آمده است که موسی هرگاه نمازش به انتها می رسید ابتدا گونه راست و سپس گونه چپ خویش را بر خاک می مالید. (۷)

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۴۸

۲- قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸

۳- ابن بابویه، خصال، ج ۱، ص ۲۲۵

۴- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۱۰۵

۵- ابن بابویه، امالی صدوق، ص ۱۰۳

٦- ابن بابويه ، علل الشرائع، ص ٥٦؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ١٣، ص ٨

٧- ابن بابويه، علل الشرائع، ص ٥٧

کاری را که موسی انجام می داد همان سجده شکر است و اول کسی که در اسلام سجده شکر بجای آورد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او در ليله المیت یعنی همان شبی که مأموریت یافته بود بجای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر وی بخوابد بعد از سلامتی وجود مبارک ایشان این سجده را بجای آورد.

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: در زمان موسی پادشاهی ستمگر زندگی می کرد او به وسیله شفاعت بنده ای صالح درخواست مؤمنی را استجابت کرده بود. تا اینکه پادشاه و بنده صالح هر دو در یک روز از دنیا رفتند. مردم به خاطر وفات پادشاه سه روز عزای عمومی اعلام کرده و بازارها را بستند اما آن بنده مؤمن سه روز میان خانه اش بر زمین ماند تا آنکه موریا نه ها گوشت صورت او را خوردند موسی علیه السلام که این منظره را دید خطاب به پروردگار گفت: خداوندا با آنکه آن پادشاه دشمن تو بود مردم به احترامش عزای عمومی اعلام کردند اما این بنده صالحت طعمه موریا نه ها گشت خداوند به موسی وحی فرستاد که من به خاطر التجاء و درخواست از پادشاه ظالم او را گرفتار چنین وضعیتی نمودم. (۱)

(*) شیخ صدوق در علل الشرایع می نویسد: مردی شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این آیات سؤال کرد: (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَهُ) (*) یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (*) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (*) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (*) لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (*) (۲) حضرت فرمود: قایل از هابیل فرار می کند، موسی از مادرش، ابراهیم از پدرش و لوط از همسرش و نوح از پسرش و پسر او کنعان هم از پدرش می گریزد.

شیخ صدوق می گوید: علت گریز موسی از مادرش این است که بیم دارد که در حق مادری او کوتاهی کرده باشد. در این خصوص میگوییم: جماعتی از اهل حدیث گفته اند، جایز است که لفظ (ام) غیر از مادر به سرپرست و مربی او (آسیه) اطلاق شود، همان طور که لفظ (اب) در مورد عموی حضرت ابراهیم بکار رفته. (۳)

۱- بحار، ج ۱۳، ص ۳۵۰

۲- عبس: ۳۳-۳۷ یعنی: (به یاد آرید) آن گاه که ندای مهیب قیامت (به گوش همه خلق) برسد. (۳۳) آن روز که (از وحشت و هولناکی) هر کس از برادرش می گریزد. (۳۴) و بلکه از مادر و پدرش. (۳۵) و از زن و فرزندانش هم می گریزد. (۳۶) در آن روز هر کس چنان گرفتار شأن و کار خود است که به هیچ کس نتواند پرداخت. (۳۷)

۳- الأنعام: ۷۴ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أزرر أَّتتخِذُ أَصِينَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ یعنی: و (یاد کن) وقتی که ابراهیم به پدرش آزر (عمو و مریش بود) گفت: آیا بتها را به خدایی اختیار کرده ای؟! من تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم. کلمه «اب» در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می شود و چنان که خواهیم دید گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز «پدر» بنظر می آید. در هیچ یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم، «آزر» شمرده نشده است، بلکه همه «تارخ» نوشته اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تارخ و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است. و قرآن مجید می گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را در باره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعَدَةٍ وَ عَدَاهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ (سوره توبه آیه ۱۱۴): «استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که گفت سَأَسْتِغْفِرُ لَكَ رَبِّي - مریم آیه ۴۷ یعنی: «بزودی برای تو استغفار خواهم کرد» به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت. (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۰۴)

قسمت پنجم: تجلیل از مقام موسی و هارون

الف) در قرآن:

۱. سوره صافات: آیات ۱۱۴-۱۲۲

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَ نَصَّيْنَاهُمْ فَمَا كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲))

«ما به موسی و هارون نعمت بخشیدیم! (*) و آن دو قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم! (*) و آن ها را یاری کردیم تا بر دشمنان خود پیروز شدند! (*) ما به آن دو، کتاب روشنگر دادیم، (*) و آن دو را به راه راست هدایت نمودیم! (*) و نام نیکشان را در اقوام بعد باقی گذاردیم! (*) سلام بر موسی و هارون! (*) ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! (*) آن دو از بندگان مؤمن ما بودند!»

نکته ها

﷌ جمله (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ)

- سلامی از ناحیه پروردگار بزرگ و مهربان.

- سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان، در اعتقاد و مکتب و در خط و مذهب است.

- سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است.

﷌ جمله (إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

- ایمان است که روح انسان را چنان روشن و نیرومند می سازد که به سراغ احسان و نیکوکاری و پاکی و تقوا می رود، احسانی که درهای رحمت الهی را به روی انسان می گشاید و انواع نعمت هایش را بر انسان نازل می کند. در این سوره هر کجا فرمود: برای انبیا نام نیک باقی گذاشتیم، به سه عنصر اشاره کرده است (احسان / ایمان / عبادت) (إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

- به هر حال خداوند در این آیه به طور سربسته خبر از نعمت های پروزنی می دهد که به این دو برادر ارزانی داشت و در آیات بعد هفت مورد از این نعمت ها را شرح می دهد که هر کدام از دیگری گران قدرتر است.

۷ در تورات آمده است:

- موسی مرد خداست. (۱) و بزرگ ترین پیامبران عهد عتیق. (۲) و بسیار حلیم و متواضع است. (۳)

۱- سفر تثئیه، إصحاح ۳۳، آیه: ۱

۲- سفر اعداد، إصحاح ۱۲، آیات ۶-۷

۳- سفر اعداد، إصحاح ۱۲، آیه: ۳

قسمت ششم: بررسی پیام های قرآنی ۱ دسته آیات

پیام ها

۱. یاد الطاف الهی به پیامبران پیشین، سبب آرامش و دلگرمی و دلداری پیامبر اسلام و مسلمین در شرایط سخت مکه است. (وَلَقَدْ مَنَّا)
۲. برطرف شدن فشارهای روحی از بزرگ ترین نعمت های الهی است.
(مَنَّا ... نَجَّيْنَاهُمَا ... مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ)
۳. مردان خدا زمانی از نگرانی راحت می شوند که قومشان نیز راحت باشند.
(وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ)
۴. کسی که مورد لطف و نصرت خداوند قرار گیرد، قطعاً پیروز خواهد شد. (نَصَرْنَا هُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ)
۵. اول نجات از طاغوت، سپس دعوت به کتاب و راه خدا. (نَجَّيْنَاهُمَا ... آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَ هَدَيْنَاهُمَا)
۶. پیام ها و مضامین تورات و دیگر کتب آسمانی، بسیار روشن و قابل فهم همگان است. (الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ)
۷. سخنان و نوشته های مربوط به تبلیغ دین، باید روشن و روشنگر باشد. (الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ)
۸. حتی انبیا به راهنمایی خداوند نیازمندند. (هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)
۹. نام نیک، یکی از پاداش های الهی در دنیا است. (تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ)
۱۰. مردان خدا زنده اند و سلام ها را دریافت می کنند. (سَلَامٌ عَلَيَّ) ...
۱۱. در احترام به دیگران، سلسله مراتب حفظ شود. (اول سلام بر موسی بعد هارون)
۱۲. سلام بزرگ تر به کوچک تر عیب نیست. (خدا به مخلوق خود سلام می کند).
۱۳. تبلیغ دین و تبیین معارف الهی، نوعی احسان است. (مُوسَى وَ هَارُونَ ... الْمُحْسِنِينَ)
۱۴. موسی و هارون، از الگوها و نمونه های نیکوکاران هستند. (نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ)
۱۵. الطاف الهی به نیکوکاران، یک سنت و جریان است. (كَذَلِكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ)
۱۶. تشویق افراد نیکوکار لازمه مدیریت و سنت الهی است. (كَذَلِكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ)
۱۷. ایمان و احسان از یکدیگر جدا نیستند. (الْمُحْسِنِينَ الْمُؤْمِنِينَ)

۱۸. راه دریافت الطاف الهی، ایمان به او بندگی اوست. (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ)

فصل چهارم: خلاصه سفرنامه ی بنی اسرائیل از مصر تا موآب در طی ۴۰ سال آوارگی در صحرا

بنی اسرائیل در روز پانزدهم از ماه اوّل، یعنی یک روز بعد از پسخ از شهر رع مسیس مصر خارج شدند در حالی که مصری ها همگی پسران ارشد خود را که خداوند شب قبل آن ها را کشته بود، دفن می کردند. قوم اسرائیل با سربلندی از مصر بیرون آمدند و به ترتیب در مناطق مختلف اردو زدند از جمله:

وقایع

آن منطقه

نام

منطقه

شماره

اردو

زدن

سو کوت

.۱

عبور

ایتام

.۲

اردو

زدن

فم

الحیروت نزدیک بعل صفون

.۳

عبور

بیابان

ایتام

.۴

آب

تلخ و شکایت مردم

ماره

.۵

۱۲ چشمه و ۷۰ درخت خرما

ایلیم

.۶

اردو زدن

ساحل

دریای سرخ

.۷

درخواست

نان و نزول آن (من)

صحرای

سین

.۸

عبور

دُفقه

.۹

عبور

الوش

.۱۰

بی

آبی و جوشیدن آب از صخره

در

مکان «مسه» / حمله ی عمالقه و شکست آن ها با کمک یوشع

بن نون

رفیدیم

.۱۱

دیدار یترون (شعیب) و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی / تعیین

قضات با کمک یترون در روز بیستم، ماه دوّم از سال دوّم

خروج از مصر از صحرای سینا کوچ کردند /

درخواست

موسی از برادر زنش «حوباب پسر رئوئیل مدیانی (فرزند شعیب) برای راهنمایی

صحرای

سینا

.۱۲

آتشی

از جانب خداوند و مرگ شاکیان /

نزول

گوشت بلدرچین (سلوی) و مرگ حریمان /

درخواست های عدس و سیر و پیاز و فرمان جهاد و توقع خدا از بنی اسرائیل

قبروت

هتاوه

.۱۳

تنبيه

كلثوم (خواهر موسى)

حصيروت

.۱۴

بررسی

سرزمین کنعان با ۱۲ رهبر/

گزارش

این ۱۲ رهبر به موسی و بنی اسرائیل

صحرای

فاران

.۱۵

عبور

رتمه

.۱۶

عبور

رمون

فارص

.۱۷

عبور

لبنه

.۱۸

عبور

رسه

.۱۹

عبور

قهیلاته

.۲۰

عبور

کوه

شافر

.۲۱

ص: ۲۱۴

عبور

حراده

.۲۲

عبور

مقہیلوت

.۲۳

عبور

تاحت

.۲۴

عبور

تارح

.۲۵

عبور

متقه

.۲۶

عبور

حشمونہ

.۲۷

عبور

مسیروت

.۲۸

عبور

بنی

یعقان

.۲۹

عبور

حور

الجد جاد

.۳۰

دارای

نهرهای فراوان بود / انتخاب لاویان برای حمل صندوق عهد توسط خداوند

یطبات

.۳۱

عبور

عبرونه

.۳۲

عبور

عصیون

جابر

.۳۳

عکس العمل

بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب /

تهدیدات

بنی اسرائیل به مرگ یوشع و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه ی موسی برای

قومش / پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی / عذاب خداوند بر ۸

رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند

و

عکس العمل بنی اسرائیل / مناجات ۴۰ روزه ی موسی برای بار سوم در کوه برای طلب

استغفار قومش (۱) /

مرگ کلثوم (خواهر موسی) / جوشیدن آب از صخره در محل

مریبه (منازعه) / فرستادن قاصدان نزد پادشاه ادوم

قادش

برنیع

(در

بیابان صین)

.۳۴

روز

اول ماه پنج سال چهارم خروج

(مرگ

هارون در موسیره)

حمله

ی سپاه کنعانی ها و شکست دادن آن ها در منطقه ی «حرمه» توسط بنی اسرائیل

کوه

هور

(درمرز

سرزمین ادوم)

.۳۵

اردو

زدن و

حمله

مارهای مفرغی بر شاکیان بنی اسرائیلی

صلمونه

.۳۶

عبور

فونون

.۳۷

عبور

اوبوت

.۳۸

اردو

زدن

عیی

عباریم در مرز موآب

.۳۹

عبور

وادی

زارد

۴۰.

عبور

شمال

رور ارنون نزدیک مرزهای اموری ها

۴۱.

آب

دادن خداوند به بنی اسرائیل

بئر

۴۲.

عبور

متانه

۴۳.

عبور

نحلی

ئیل

۴۴.

۱- . بار اول قبل از گوساله پرستی قومش و بار دوم برای طلب استغفار قومش از گوساله پرستی بود. و ده فرمان بار دیگر در قادش برنوع نوشته شد.

ص: ۲۱۵

عبور

باموت

.۴۵

جنگ

سپاه سیحون در منطقه ی یاهص با بنی اسرائیل و شکست آن ها از بنی اسرائیل و تصرف

سرزمین آن ها /

جنگ

سپاه عوج در منطقه ی ادرعی

و

شکست آن ها از بنی اسرائیل و تصرف سرزمین آن ها

و

تقسیم آن زمین ها بین بنی اسرائیل

دره ای

در موآب

مشرف به

بیابان و کوه پیسگاه

.۴۶

عبور

دیون

جاد

.۴۷

عبور

علمون

دبلا تاييم

.۴۸

عبور

کوهستان

عباريم، نزدیک کوه نبو

.۴۹

بالاق

سفیرانی به دنبال بلعام می فرستد تا بنی اسرائیل را نفرین کند

بت پرستی

و زنا ی بنی اسرائیل

اردو

زدن

دومین

سرشماری

شکایت

دختران صلفحاد نزد موسی

ارث

دختران صُلفحاد

شهرهای

لاویان

شهرهای

پناهگاه برای قاتلانی که حکمشان صادر نشده و قوانین قتل عمدی و غیرعمدی

تعیین

یوشع به جانشینی

قوانین

قربانی برای ورود به سرزمین موعود

قربانی

و هدایای روزانه / روز سبت / روز کفاره / ماهانه / عید پَسَح / عید نوبر محصولات

/

عید

شیپورها / عید سایان ها)

قوانین

مربوط به نذر

انتقام

از مدیانی ها و مرگ بلعم باعورا

دشت

موآب در شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا

در

دشت موآب از بیت یشیموت تا آبل شطیم در کنار رود اردن

بیت

فغور

.۵۰

سخنرانی موسی خطاب به قومش (نسل جدید بنی اسرائیل) در بیابان عربیه

(در صحرای موآب) در شرق رود اُردُن در روز اوّل، ماه یازدهم، سال چهلم خروج از

مصر» و یادآوری سرکشی های پدرانشان در ۹ عنوان مختلف

درّه ی

نزدیک بیت فغور

.۵۱

تعیین

قبیله های شرق رود اردن و جهاد قبیله های رئوبین و جاد

برای

تصرف کنعان

سرزمین

«یعزیر و جلعاد»

.۵۲

گفتار سوم: هجرت موسی علیه السلام در ۱۲۰ سالگی از دنیا به عالم برزخ و پایان سرگردانی ۴۰ ساله ی بنی اسرائیل

اشاره

فصل اول: داستان ورود بنی اسرائیل به سرزمین موعود (کنعان) پس از وفات موسی با رهبری یوشع بن نون علیه السلام تا وفات یوشع بن نون در ۳۴ قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

۱

آغاز

رهبری یوشع علیه السلام در ۹۷ سالگی

قرآن

و روایات

-

۲

دستور

تصرف کنعان توسط خداوند به یوشع علیه السلام

تورات

۳

یوشع

علیه السلام جاسوسانی به اِریحا می فرستد

تورات

۴

عبور

بنی اسرائیل از رود اُردُن و شکافته شدن دوباره ی آب بر بنی اسرائیل به کمک

صندوق عهد (روز دهم ماه اوّل سال چهلم خروج)

تورات

۵

برداشتن

دوازده سنگ یادبود از وسط رود اردن و ساختن بنای یادگاری در

جلجال

(سمت شرقی شهر اِریحا)

تورات

۶

ختنه

در جلجال و برگزاری عید پسخ

و

قطع شدن نزول نان آسمانی منّ،

روز

چهاردهم ماه اوّل سال چهلم خروج

تورات

۷

یوشع

علیه السلام و مرد شمشیر به دست

تورات

۸

سقوط

اریحا با معجزه ی الهی

تورات

۹

گناه

عخان (پسر کرمی، نوه ی زبدي و نواده ی زارح از قبیله ی یهودا) و شکست ۳ هزار

سرباز بنی اسرائیلی از سربازان شهر عای به دلیل این و دستور کشتن عخان

تورات

۱۰

تسخیر

و خرابی شهر عای و مرگ ۱۲ هزار نفر از مردم شهر عای و به اسارت گرفتن پادشاه عای

و کشتن او

تورات

ص: ۲۲۰

۱۱

قرائت

قوانین تورات بر کوه عیبال

تورات

۱۲

حیله ی

جبعونی ها

تورات

۱۳

دعوت

همکاری «ادونی صدق» (پادشاه اورشلیم)

از

پادشاهان شهرهای همسایه و مبارزه بنی اسرائیل با آن ها در جبعون و اطراف آن و

معجزه ی از حرکت افتادن آفتاب

تورات

۱۴

شکست

پادشاهان اموری و به دار آویختن ۵ پادشاه

تورات

۱۵

تصرف

شهرهای جنوبی اموری ها

(مقیده،

لبنه، لاختیش، عجلون، حبرون، دبیر)

تورات

۱۶

شکست

پادشاهان شمالی

تورات

۱۷

پادشاهانی

که از یوشع علیه السلام شکست خوردند

تورات

۱۸

سرزمین های

تسخیر نشده

تورات

۱۹

دستورات

خداوند به بنی اسرائیل قبل از ورود به بیت المقدس

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۲

لجاجت

شدید بنی اسرائیل و عمل نکردن به دستورات خداوند و رهبرشان

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۲۱

عذاب

این نافرمانی

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

۲۲

عاقبت

بازماندگان از عذاب الهی

قرآن

و روایات

-

۲۳

تقسیم

زمین های ۵/۹ قبیله و تقسیم کنعان

به حکم

قرعه

تورات

.

درخواست کالیب بن یفنه

تورات

.

زمین خاندان کالیب

تورات

.

زمین قبیله ی یهودا

تورات

ص: ۲۲۱

* شهرهای یهودا

تورات

.

زمین قبایل افرايم

تورات

.

زمین قبایل منسى

تورات

۲۴

نحوه ی

تقسیم بقیه ی زمین ها بین ۷ قبیله

تورات

.

زمین قبیله ی بنیامین

تورات

.

زمین قبیله ی شمعون

تورات

.

زمین قبیله ی زبولون

تورات

•
زمین قبیله ی یساکار

تورات

•
زمین قبیله ی اشیر

تورات

•
زمین قبیله ی نفتالی

تورات

•
زمین قبیله ی دان

تورات

•
ملک یوشع علیه السلام

تورات

•
شهرهای پناهگاه

تورات

•
شهرهای قبیله ی لاوی

تورات

بنی اسرائیل

سرزمین موعود را تسخیر می کند

تورات

۲۶

بازگشت

قبایل شرق رود اُردُن

تورات

۲۷

قربانگاه

کنار رود اُردُن

تورات

۲۸

وصیت

یوشع علیه السلام

تورات

۲۹

تجدید عهد

در شکیم

تورات

۳۰

مرگ

یوشع علیه السلام و العازار و دفن استخوان های یوسف علیه السلام

در

شکیم

روایات

و تورات

۳۱

جانشینان

یوشع علیه السلام

قرآن

و روایات

۳۲

وقایع

پس از وفات یوشع علیه السلام و مرگ کالیب

قرآن

و روایات

۳۳

نام

و نسب پیغمبران بنی اسرائیلی پس از وفات موسی تا سلیمان بن داوود بن ایشا

قرآن

و روایات

۳۴

بررسی

پیام های قرآنی ۲ دسته آیات

اعراف:

۱۶۱ - ۱۶۲

بقره:

۵۸ - ۵۹

قسمت اول: آغاز رهبری یوشع علیه السلام در ۹ سالگی

در تاریخ و روایات آمده است:

- حضرت «یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» پس از وفات موسی در سن ۹۷ سالگی وصی موسی شد و ایشان همان کسی است که به عنوان شاگرد موسی و همراه موسی بود تا خضر را در مجمع البحرین ملاقات کند و پس از دیدار خضر دوباره به نزد قوم بنی اسرائیل برگشت؛ و مأمور شد تا بنی اسرائیل را از رود اردن عبور دهد و به ارض مقدس (اراضی شام، کنعان و بیت المقدس) برساند و آنجا را فتح کند و اراضی آنجا را بین بنی اسرائیل تقسیم کند.

- در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «امت موسی به هفتادویک فرقه منقسم شد که جز یک فرقه همگی در دوزخ اند و آن فرقه همان هایی هستند که از وصی او یوشع پیروی کردند. (۱)

قسمت دوم: دستور تصرف کنعان توسط خداوند به یوشع علیه السلام

در تورات آمده است: (۲)

- خداوند پس از وفات خدمتگزار خود، موسی به دستیار او یوشع بن نون فرمود: «خدمتگزار من، موسی در گذشته است، پس تو برخیز و بنی اسرائیل را از رود اردن بگذران و به سرزمینی که به ایشان می دهم، برسان.

- همان طور که به موسی گفتم، هر جا که قدم بگذارید، آنجا را به تصرف شما درخواهم آورد.

- حدود سرزمین شما از صحرای نِگب در جنوب تا کوه های لبنان در شمال و از دریای مدیترانه در غرب تا رود فرات و سرزمین حیتی ها در شرق، خواهد بود.

- همان طور که با موسی بودم با تو نیز خواهم بود تا در تمام عمرت کسی نتواند در برابر تو مقاومت کند.

- تو را هرگز ترک نمی کنم و تنها نمی گذارم. پس قوی و شجاع باش؛ چون تو این قوم را رهبری خواهی کرد تا سرزمینی را که به پدران ایشان وعده داده ام تصاحب نمایند.

- فقط قوی و شجاع باش و از قوانینی که خدمتگزارم موسی به تو داده است اطاعت نما؛ زیرا اگر از آن ها به دقت اطاعت کنی، هر جا روی موقت خواهی شد. این کتاب تورات از تو دور نشود؛ شب و روز آن را بخوان و در گفته های آن تفکر کن تا متوجه تمام دستورات آن شده، بتوانی به آن ها عمل کنی. آنگاه پیروز و کامیاب خواهی شد. آری قوی و شجاع باش و ترس و اهمه را از خود دور کن و به یاد داشته باش که هر جا بروی، من که خداوند خدای تو هستم، با تو خواهم بود. »

- آنگاه یوشع به بزرگان اسرائیل دستور داد تا به میان قوم بروند و به آن ها بگویند: «توشه ی خود را آماده کنید؛ زیرا پس از سه روز از رود اردن خواهیم گذشت تا سرزمینی را که خداوند به ما داده است تصرف کنیم و در آن

۱- فیض کاشانی، راه روشن ترجمه کتاب المحجبه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۷۲، مترجم: عارف، محمدصادق

ساکن شویم.» سپس یوشع قولی را که موسی، خدمتگزار خداوند، به قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی داده بود، به آن ها یادآوری کرد: «خداوند خدای شما، این سرزمین را که در شرق رود اُردُن است به شما داده است تا در آن ساکن شوید. پس زنان و فرزندان و حیوانات خود را در اینجا بگذارید و خود مسلح شوید و پیشاپیش بقیه ی قبایل به آن طرف رود اُردُن بروید و ایشان را یاری دهید؛ تا سرزمینی را که خداوند، خدای شما به ایشان داده است تصاحب کنند و در آن ساکن شوند. آن وقت می توانید به این ناحیه ای که موسی، خدمتگزار خداوند، در سمت شرقی رود اُردُن برای شما تعیین کرده است بازگردید و در آن ساکن شوید.»

- آن ها در جواب یوشع گفتند: «آنچه به ما گفتی، انجام خواهیم داد و هر جا که ما را بفرستی خواهیم رفت. چنانکه فرمانبردار موسی بودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود. خداوند، خدای تو با تو باشد، چنانکه با موسی بود. اگر کسی از فرمان تو سرپیچی کند و از تو اطاعت ننماید، کشته خواهد شد. پس قوی و شجاع باش.»

قسمت سوم: یوشع علیه السلام جاسوسانی به اریحا می فرستد

در تورات آمده است: (۱)

- یوشع، دو جاسوس از شطیم به آن طرف رود اُردُن فرستاد تا وضعیت آن سرزمین و به خصوص شهر اریحا را بررسی کنند. وقتی آن ها به آن شهر رسیدند، به خانه ی فاحشه ای به نام راحاب، رفتند تا شب را در آنجا بگذرانند همان شب به پادشاه اریحا خبر رسید که چند جاسوس اسرائیلی وارد شهر شده اند.

- پادشاه افرادی را با این پیغام نزد راحاب فرستاد: «مردانی را که به خانه ی تو آمده اند به ما تحویل بده؛ زیرا آن ها جاسوس هستند»

- اما راحاب که آن دو مرد را پنهان کرده بود، گفت: «آن ها پیش من آمدند، ولی نفهمیدم چه کسانی بودند، هنگامی که هوا تاریک شد، پیش از بسته شدن دروازه ها از شهر خارج شدند و من نمی دانم کجا رفتند. اگر به دنبال آن ها بشتابید می توانید به ایشان برسید»

- ولی راحاب، قبلاً آن دو مرد را به پشت بام برده، ایشان را زیر توده ای از ساقه های کتان که در آنجا گذاشته بود، مخفی کرده بود.

- پس مأموران پادشاه اریحا، در جستجوی آن دو نفر تا کرانه ی رود اُردُن پیش رفتند.

- به مجرد این که آن ها از شهر خارج شدند، دروازه های شهر را از پشت سر ایشان بستند.

- شب پیش از آن که دو مرد بخوابند، راحاب نزد ایشان به پشت بام رفت و به آن ها گفت:

- «من شک ندارم که خداوند، سرزمین ما را به شما خواهد داد. همه ی ما از شما اسرائیلی ها می ترسیم. هر کس نام اسرائیل را می شنود از ترس می لرزد.

- چون شنیده ایم که چگونه موقع خروج از مصر، خداوند از میان دریای سرخ، راه خشکی برای شما پدید آورد تا از آن بگذرید!

- خبرداریم که به سیحون و عوج، پادشاهان اموری ها که در طرف شرق اردن بودند، چه کردید و چگونه آن ها و مردمانشان را نابود ساختید.

- وقتی این خبرها را شنیدیم، ترس وجود ما را فراگرفت و جرئت خود را از دست دادیم؛ زیرا خدای شما، خدای آسمان و زمین است و مانند او خدایی نیست. حال از شما می خواهیم که به نام خدایتان برای من قسم بخورید و نشانه ای به من بدهید که وقتی شهر اریحا را تصرف نمودید، در ازای کمکی که به شما کردم، مرا همراه پدر و مادر و خواهران و برادرانم و خانواده های آن ها حفظ کنید تا گشته نشویم.»

- آن دو مرد جواب دادند: «اگر در مورد ما با کسی سخن نگوئی، به جان خود قسم می خوریم که وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، ترتیبی بدهیم که به تو بستگان آسیبی نرسد.»

- خانه ی راحاب بر حصار شهر قرار داشت، پس او آن دو مرد را با طناب از پنجره ی اتاقش پایین فرستاد. سپس به ایشان گفت: «به کوه فرار کنید و سه روز در آنجا پنهان شوید تا مأمورانی که به جستجوی شما رفته اند بازگردند. آن وقت می توانید به راه خود ادامه دهید.»

- آن دو نفر پیش از رفتن به او گفتند: «وقتی ما به این شهر حمله کردیم، تو پدر و مادر و برادران و خواهران و خانواده های آن ها را در خانه ی خود جمع کن و این طناب قرمز را به همین پنجره ببند. اگر این کار را نکنی و آسیبی به شما برسد، ما در برابر قسمی که خورده ایم مسئول نخواهیم بود. اگر کسی از خانه بیرون برود، خونسش به گردن خودش است و ما مسئول مرگش نخواهیم بود. ما قسم می خوریم کسانی که در این خانه بمانند کشته نشوند و به ایشان کوچک ترین آسیبی نرسد. اما اگر تو درباره ی ما با کسی سخن بگوئی، این قسم باطل می شود» راحاب گفت: «آنچه را که گفتید می پذیرم.»

- سپس ایشان را روانه کرد و طناب قرمز را به پنجره بست، آن دو به کوه رفتند و سه روز در آنجا ماندند.

- تعقیب کنندگان همه ی راه ها را جستجو کردند و چون ایشان را نیافتند، ناچار به شهر بازگشتند.

- آنگاه آن دو نفر از کوه به زیر آمده، از رود اردن عبور نمودند و نزد یوشع بازگشتند و آنچه برایشان اتفاق افتاده بود به او گزارش دادند.

- آن ها به یوشع گفتند: «اطمینان داریم که خداوند تمام آن سرزمین را به ما بخشیده است، زیرا مردم آنجا از ترس ما روحیه ی خود را باخته اند!»

قسمت چهارم: عبور بنی اسرائیل از رود اُردُن

در تورات آمده است:

- سحرگاه روز بعد، قوم اسرائیل همراه یوشع حرکت کردند و از شطیم کوچ نموده تا کنار رود اُردُن پیش رفتند و قبل از آن که از رود اُردُن عبور کنند، چند روزی در آنجا اردو زدند.

- بعد از سه روز، رهبران قوم، به میان اردو رفتند و این دستور را صادر نمودند: «وقتی دیدید که کاهنان، صندوق عهد خداوند خدایتان را بر دوش گرفته اند و می برند، شما هم به دنبال آن ها حرکت کنید.

- کاهنان شمارا هدایت خواهند نمود؛ زیرا تا به حال از این راه عبور نکرده اید، اما باید در حدود یک کیلومتر از ایشان که صندوق عهد را حمل می کنند، فاصله بگیرید. مواظب باشید نزدیک تر نروید!»

- یوشع هم به قوم اسرائیل گفت: «امروز خود را تقدیس کنید، چون فردا خداوند برای ما معجزه ی بزرگی انجام خواهد داد.»

- صبح روز بعد، یوشع به کاهنان دستور داد که صندوق عهد را بردارند و پیشاپیش قوم اسرائیل حرکت کنند. آن ها نیز چنین کردند.

- خداوند به یوشع فرمود: «از امروز تو را در نظر قوم اسرائیل بسیار سرافراز خواهم نمود تا بدانند که من با تو هستم، چنانکه با موسی بودم. به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کنند بگو وقتی به رود اردن رسیدند در کنار آن توقف کنند»

- یوشع قوم را جمع کرد و به ایشان گفت: «بیایید آنچه را که خداوند فرموده است بشنوید.

- امروز خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست و او قبایل کنعانی، حیتی، حوی، فرّزی، جرجاشی، اموری و یبوسی را از سرزمینی که به زودی آن را تسخیر خواهید کرد، بیرون خواهد راند.

- صندوق عهد خداوند تمام دنیا، شما را به آن سوی رود اردن راهنمایی خواهد کرد!

- وقتی کف پاهای کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کنند به آب رود اردن برسد، جریان آب قطع می شود و آب در یکجا بر روی هم انباشته می گردد. حال دوازده نفر، یعنی از هر قبیله یک نفر را برای انجام وظیفه ی مخصوصی که در نظر دارم انتخاب کنید. «(۱)

- قوم اسرائیل اردوگاه را ترک کرده، به سوی رود اُردُن روانه شدند.

- درحالی که کاهنان، صندوق عهد را برداشته، پیشاپیش آن ها حرکت می کردند.

- آب رود اُردُن در این هنگام که فصل درو بود، بالاآمده بود، ولی به محض این که پاهای کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کردند به آب رودخانه رسید، ناگهان جریان آب در بالای رودخانه، در شهر «آدم» که نزدیک «صرتان» است، متوقف شده، روی هم انباشته گردید و آبی که پایین تر از آن نقطه بود، به دریای نمک ریخت، به طوری که قوم اسرائیل توانستند از آنجا که روبه روی اریحا بود، عبور کنند.

- کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می کردند، در وسط راه خشک میان رودخانه ایستادند تا اینکه همه ی قوم به آن طرف رودخانه رسیدند. «(۲)

۱- وظایف این ۱۲ نفر در اصحاب: ۴ آیات: ۲-۷ آمده است.

۲- سفر یوشع، اصحاب ۳، آیات: ۱-۱۷

قسمت پنجم: برداشتن دوازده سنگ یادبود از وسط رود اردن و ساختن بنای یادگاری در جلیل (سمت شرقی شهر اریحا)

در تورات آمده است: (۱)

- وقتی تمام افراد قوم اسرائیل به سلامت از رودخانه گذشتند، خداوند به یوشع فرمود: «اکنون به آن ۱۲ نفر که از ۱۲ قبیله انتخاب شده اند بگو که بروند و ۱۲ سنگ از وسط رودخانه، جایی که کاهنان آنجا ایستاده اند، بیرون بیاورند و آن سنگ هارا با خود به همان مکانی ببرند که امشب اردو می زنند تا به عنوان یادبود، آن ها را روی هم قرار دهند.»

- پس یوشع آن ۱۲ نفر را احضار کرد و به ایشان گفت: «به میان رودخانه، جایی که کاهنان با صندوق عهد ایستاده اند بروید و هر یک از شما یک سنگ بردوش خود بگذارید و بیاورید؛ یعنی ۱۲ سنگ به تعداد ۱۲ قبیله ی اسرائیل. ما آن ها را به عنوان یادبود در اینجا می گذاریم تا وقتی در آینده فرزندانان بپرسند: این سنگ ها چیست؟ به ایشان بگویید که: این یادگار روزی است که جریان آب رود اردن قطع شد و در میان آن، راه خشکی پدید آمد تا صندوق عهد خداوند از آن عبور کند! این سنگ ها برای قوم اسرائیل، یادگاری جاودانه از این معجزه ی بزرگ خواهند بود.»

- آن ۱۲ نفر مطابق دستور یوشع، عمل نمودند و ۱۲ سنگ از وسط رودخانه آوردند، درست همان گونه که خداوند به یوشع فرموده بود، یعنی برای هر قبیله یک سنگ.

- سنگ ها را به محلی که در آنجا توقف نموده بودند بردند و یادبودی بنا کردند.

- یوشع در وسط رودخانه، جایی که کاهنان ایستاده بودند نیز ۱۲ سنگ دیگر به عنوان یادگار روی هم گذاشت که تا به امروز باقی است.

- کاهنان با صندوق عهد آن قدر در وسط رودخانه ماندند تا قوم اسرائیل، آنچه را که خداوند به یوشع فرموده بود، به انجام رساندند، درست همان گونه که موسی به یوشع توصیه کرده بود.

- پس قوم اسرائیل با شتاب از رود اردن گذشتند و پس از آنکه به آن سوی رودخانه رسیدند، کاهنان هم با صندوق عهد از رودخانه بیرون آمدند.

- مردان جنگی قبایل رثوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی که ۴۰ هزار نفر بودند، مسلح شدند و چنانکه موسی پیش از فوت خود به ایشان گفته بود، پیشاپیش بقیه ی قوم، عبور کرده، در حضور خداوند به سوی دشت اریحا پیش رفتند. در آن روز، خداوند یوشع را در نظر تمام قوم اسرائیل سرافراز نمود.

- قوم اسرائیل، یوشع را در تمام مدت عمرش مانند موسی احترام می کردند.

- یوشع به امر خداوند به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کردند گفت: «از بستر رود بیرون بیاید»

- به محض این که کاهنان بیرون آمدند، آب رودخانه دوباره به جریان افتاد و مانند قبل بر کناره هایش نیز جاری شد. این معجزه در روز دهم ماه اول اتفاق افتاد.

- آن روز تمام مردم اسرائیل از رود اُردُن گذشتند و در «جلجال» در سمت شرقی شهر اریحا اردو زدند. در آنجا ۱۲ سنگی را که از وسط رودخانه آورده بودند، به عنوان یادبود، روی هم گذاشتند.

- بار دیگر یوشع، مفهوم آن سنگ ها را برای قوم اسرائیل بیان کرد: «در آینده، اگر فرزندانان پیرسند: این توده سنگ ها در اینجا برای چیست؟ به آن ها بگویید که این سنگ ها یادآور عبور معجزه آسای قوم اسرائیل از میان رود اردن است! برای ایشان توضیح دهید که چگونه خداوند جریان آب را قطع کرد و از وسط رودخانه، راه خشکی پدید آورد تا همه ی شما عبور کنید! این شبیه معجزه ای است که خداوند ۴۰ سال قبل انجام داد، وقتی دریای سرخ را شکافت و از وسط آن، راه خشکی برای عبور بنی اسرائیل پدید آورد. خداوند این معجزه را انجام داد تا همه ی مردم جهان بدانند که قدرت او عظیم است و همچنین شما نیز همیشه او را اطاعت کنید.»

قسمت ششم: ختنه در جلجال و برگزاری عید پسح (روز چهاردهم ماه اول سال چهلم خروج)

در تورات آمده است: (۱)

- در سمت غربی رود اردن، اموری ها و در امتداد ساحل دریای مدیترانه، کنعانی ها سکونت داشتند.

- پادشاهان آن ها وقتی شنیدند که خداوند به خاطر بنی اسرائیل راه خشکی از میان رود اردن پدید آورده تا از آن عبور کنند، سخت ترسیدند و جرئت مقابله با اسرائیل را از دست دادند

- در این موقع خداوند به یوشع دستور داد که تمام پسران و مردان اسرائیل ختنه شوند.

- خداوند به ایشان فرمود که برای انجام این عمل از سنگ چخماق استفاده کنند. محلی که اسرائیلی ها در آن ختنه شدند «تپه ی ختنه» نامیده شد.

- دلیل این کار این بود که: تمام مردانی که به سنّ جنگیدن رسیده بودند و موقع بیرون آمدن از مصر ختنه شده بودند، همگی در بیابان مرده بودند و پسران آن ها که پس از خروج از مصر متولد شده بودند، ختنه نشده بودند. قوم اسرائیل ۴۰ سال در بیابان سرگردان بودند تا اینکه تمام مردانی که هنگام بیرون آمدن از مصر، به سنّ جنگیدن رسیده بودند، مردند.

- آن ها چون خداوند را اطاعت نکردند، او هم قسم خورد که نگذارد وارد سرزمینی شوند که وعده ی آن را به اجدادشان داده بود. زمینی که شیر و عسل در آن جاری است.

- پس یوشع، پسرانی را که بزرگ شده بودند و می بایست جای پدران خود را بگیرند، ختنه کرد. پس از انجام عمل ختنه، همگی در خیمه های خود به استراحت پرداختند تا بهبود یابند. سپس خداوند به یوشع فرمود: «امروز ننگ ختنه نشدن را از روی شما برداشتم»

- آنجایی که اسرائیلی ها ختنه شدند «جلجال» (برداشتن) نامیده شد و تا به امروز به همان نام باقی است.

- هنگامی که قوم اسرائیل در «جلجال» واقع در دشت اریحا، اردو زده بودند، شب چهاردهم ماه، «عید پسح» را جشن گرفتند.

- روز بعد به خوردن محصولات سرزمینی که وارد آن شده بودند، پرداختند و از گندم آنجا نان فطیر پختند. پس از آن، نان آسمانی که به «مَن» معروف بود، قطع گردید و دیگر هرگز دیده نشد!

- قوم اسرائیل پس از آن، برای خوراک، از محصولات سرزمین کنعان استفاده می کردند.

قسمت هفتم: یوشع علیه السلام و مرد شمشیر به دست

در تورات آمده است: (۱)

- روزی که یوشع به شهر اریحا نزدیک شده بود، چشمش به مردی شمشیر به دست افتاد.

- یوشع به سوی او رفت و پرسید: «دوست هستی یا دشمن؟» آن مرد به یوشع گفت: «من فرمانده ی لشکر خداوند هستم» یوشع روی به زمین نهاد و سجده کرده، گفت: «هر امر داری به بنده ات بفرما» او به یوشع گفت: «کفش هایت را در آور؛ زیرا جایی که ایستاده ای مقدّس است» یوشع اطاعت کرد.

قسمت هشتم: سقوط اریحا

در تورات آمده است: (۲)

- مردم شهر اریحا، از ترس اسرائیلی ها، دروازه های شهر را محکم بسته بودند و اجازه نمی دادند کسی وارد یا خارج شود.

- خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و سربازانش به تو تسلیم می کنم. تمام لشکر شما باید تا ۶ روز و روزی یک بار، شهر را دور بزنند.

- ۷ کاهن پیشاپیش صندوق عهد در جلو شما حرکت کنند و هر یک از آن ها یک شیپور که از شاخ قوچ درست شده، در دست خود بگیرند.

- در روز هفتم، درحالی که کاهنان شیپور می نوازند، شما به جای یک بار، ۷ بار شهر را دور بزنید، آنگاه وقتی صدای ممتد و بلند شیپورها را بشنوید همه با هم با صدای بلند فریاد بزنید تا حصار شهر فروریزد. آن وقت از هر سو به داخل شهر هجوم ببرید.»

- یوشع کاهنان را احضار نمود و به ایشان گفت: «صندوق عهد را بردارید و ۷ نفر از شما شیپور در دست بگیرید و جلو آن حرکت کنید»

- سپس به افرادش دستور داد تا شروع کنند به دور زدن شهر، درحالی که مردان مسلح، پیشاپیش کاهنان حرکت می کردند. پس طبق فرمان یوشع، مردان مسلح پیشاپیش کاهنانی که شیپور می نواختند حرکت کردند. سپس کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کردند به دنبال آن ها به حرکت درآمدند. پشت سر آن ها نیز بقیه ی سربازان روانه شدند.

۱- سفر یوشع، إصحاح ۵، آیات: ۱۳-۱۵

۲- سفر یوشع، إصحاح ۶، آیات: ۱-۲۷

- در تمام این مدت شیپورها همچنان نواخته می شد. اما یوشع به افرادش گفته بود که حرف نزنند و فریاد برنیاورند تا وقتی که او دستور دهد.
- آن روز صندوق عهد را یک بار به دور شهر گرداندند و پس از آن برای استراحت به اردوگاه بازگشتند و شب را در آنجا به سر بردند. روز بعد، صبح زود یک بار دیگر شهر را به همان ترتیب، دور زدند.
- در دور هفتم، وقتی کاهنان شیپورها را با صدای ممتد و بلند نواختند، یوشع به افرادش دستور داد: «با صدای بلند فریاد برآورید؛ زیرا خداوند شهر را به ما تسلیم کرده است! این شهر با هرچه که در آن است حرام است. اگر چیزی برای خود بردارید، قوم اسرائیل را به مصیبت و نابودی دچار خواهید کرد. اما طلا و نقره و ظروف مسی و آهنی از آن خداوند خواهد بود و باید به خزانه ی او آورده شود.»
- پس قوم اسرائیل وقتی صدای بلند شیپور را شنیدند، با صدای هرچه بلندتر فریاد برآوردند.
- ناگهان حصار شهر اریحا در برابر اسرائیلی ها فرو ریخت!
- بنابراین قوم اسرائیل از هر سو به داخل شهر هجوم بردند و آن را تصرف کردند.
- هرچه که در شهر بود، از بین بردند، زن و مرد، پیر و جوان، گاو و گوسفند و الاغ، همه را از دم شمشیر گذراندند.
- در این هنگام یوشع به آن دو مردی که قبلاً برای جاسوسی به اریحا فرستاده شده بودند؛ گفت: «به قول خود وفا کنید و به خانه ی ان فاحشه (راحاب) بروید و او را با کسانی که در خانه اش هستند، نجات دهید.»
- آن دو نفر رفته، راحاب را با پدر و مادر و برادران و سایر بستگانش آوردند و ایشان را بیرون اردوگاه اسرائیل جا دادند.
- بعد از نجات راحاب و خانواده ی او، اسرائیلی ها طلا و نقره و ظروف مسی و آهنی را برای خزانه ی خانه ی خداوند جمع نمودند و شهر را به آتش کشیدند.
- بدین ترتیب، یوشع، راحاب و بستگانش را که در خانه اش بودند، زنده نگاه داشت.
- آن ها تا به امروز با قوم اسرائیل زندگی می کنند؛ زیرا راحاب آن دو جاسوس را که یوشع به اریحا فرستاده بود، در خانه ی خود پناه داد.
- بعد یوشع اخطار نموده، گفت: «لعنت خداوند بر کسی که اقدام به بازسازی شهر اریحا کند
- او به قیمت جان پسر ارشدش پایه های آن را خواهد نهاد و به قیمت جان پسر کوچکش دروازه های آن را برپا خواهد نمود!» شهرت یوشع در همه جا پیچیده بود، زیرا خداوند با او بود.

قسمت نهم: گناه عخان (بسر گرمی، نوه ی زیدی و نواده ی زارح از قبیله ی یهودا) و شکست ۳ هزار سرباز بنی اسرائیلی از سربازان شهر عای به دلیل این گناه

در تورات آمده است: (۱)

- اما بنی اسرائیل مرتکب گناه شدند، گرچه خداوند دستور داده بود که چیزی را از شهر به غنیمت نبرند، ولی آن ها از این دستور سرپیچی کردند.

- «عخان» از اموالی که حرام شده بود، برای خود به غنیمت گرفت و خداوند به خاطر این عمل، بر تمام قوم اسرائیل غضبناک شد.

- به زودی پس از تسخیر شهر ایریحا، یوشع چند نفر از مردان خود را به «شهر عای» که در شرق «بیت ئیل» و نزدیک «بیت آون» واقع شده بود، فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنند. وقتی آن ها مراجعت نمودند گفتند: «شهر کوچکی است و فقط کافی است ۲ یا ۳ هزار نفر از سربازان ما بروند و آن را تصرف کنند؛ بنابراین لزومی ندارد که همه ی لشکر اسرائیل به آنجا حمله کند.» پس یوشع حدود ۳ هزار سرباز، برای تسخیر «شهر عای» فرستاد، اما آن ها شکست خوردند.

- مردان عای از دروازه ی شهر تا بلندی های اطراف، اسرائیلی ها را تعقیب نموده حدود ۳۶ نفر از آنان را در سرایشی کشتند.

- لشکر اسرائیل از این واقعه دچار وحشت شد و روحیه ی خود را به کلی باخت.

- پس یوشع و بزرگان اسرائیل از شدت ناراحتی جامه های خود را پاره کردند، خاک بر سر خود ریختند و تا غروب در برابر صندوق عهد خداوند به خاک افتادند.

- یوشع چنین دعا کرد: «آه ای خداوند، چرا ما را به این سوی رود اردُن آوردی؟ تا به دست این اموری ها گشته شویم؟ ای کاش راضی شده بودیم که همان طرف رودخانه بمانیم

- آه ای خداوند، اینک که قوم اسرائیل از دشمن شکست خورده است من چه کنم؟

- چون اگر کنعانی ها و سایر قوم های مجاور از این واقعه باخبر شوند، ما را محاصره نموده، همه ی ما را نابود می کنند. آیا این عمل به عظمت نام تو لطمه نمی زند؟»

- خداوند در پاسخ یوشع فرمود: «بلند شو! چرا این چنین به خاک افتاده ای؟ قوم اسرائیل از فرمان من سرپیچی کرده و مرتکب گناه شده اند. ایشان مخفیانه از چیزهای حرام شهر برداشته اند ولی انکار نموده، آن ها را در میان اثاثیه ی خود پنهان ساخته اند. این عمل موجب شده است که اسرائیلی ها مغلوب شوند.

- به همین علت است که سربازان تو نمی توانند در مقابل دشمنان ایستادگی کنند؛ زیرا گرفتار لعنت شده اند. اگر آن غنیمت حرام را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود.

- حال برخیز و مراسم پاک کردن گناه قوم را به جا آور و به آن ها بگو که برای فردا آماده شوند؛ زیرا من که خداوند، خدای اسرائیل هستم، می گویم: ای اسرائیل، مال حرام در میان شماست و تا آن را از خود دور نکنید، نخواهید توانست در برابر دشمنانتان بایستید.
- به همه ی قبایل بگو که فردا صبح نزد من حاضر شوند تا من معلوم کنم که آن شخص خطاکار، متعلق به کدام قبیله است.
- پس از آن، تمام خاندان های آن قبیله، جلو بیایند تا مشخص کنم که آن شخص خطاکار، در میان کدام خاندان است.
- سپس تمام خانواده های آن خاندان حاضر شوند تا نشان دهم که آن شخص مقصر، عضو کدام خانواده است.
- بعد تمام اعضای مقصر آن خانواده پیش بیایند، آنگاه شخصی که مال حرام را دزدیده است، با خانواده اش و هر چه که دارد سوخته و نابود شود؛ زیرا عهد مرا شکسته و اسرائیل را رسوا نموده است.»
- پس یوشع صبح زود برخاسته، قبیله های اسرائیل را در حضور خداوند حاضر ساخت و قبیله ی یهودا مقصر شناخته شد.
- آنگاه تمام خاندان های قبیله ی یهودا جلو آمدند و خاندان زارح مقصر تشخیص داده شد
- بعد خانواده های آن خاندان جلو آمدند و خانواده ی زبدي مقصر شناخته شد.
- مردان خانواده ی زبدي جلو آمدند و «عخان» نوه ی زبدي مقصر شناخته شد.
- یوشع به عخان گفت: «فرزندم در حضور خداوند، خدای اسرائیل حقیقت را بگو به گناه خود اعتراف کن، به من بگو چه کرده ای و چیزی را از ما مخفی نکن.»
- عخان در جواب یوشع گفت: «من به خداوند، خدای اسرائیل خیانت کرده ام و مرتکب گناه شده ام، در میان غنائم، چشمم به یک ردای زیبای بابلی، ۲۰۰ مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش ۵۰ مثقال بود، افتاد و من از روی طمع آن ها را برداشتم و در میان خیمه ام آن ها را زیر خاک پنهان کردم. اول نقره را زیر خاک گذاشتم بعد طلا و سپس ردا را.»
- یوشع چند نفر را به دنبال غنائم فرستاد و آن ها به شتاب به خیمه رفتند؛ و چنانچه عخان گفته بود، ردا و طلا و نقره را پیدا کردند و نقره در قسمت زیرین قرار داشت.
- اشیاء دزدیده شده را نزد یوشع و تمام قوم اسرائیل آوردند و در حضور خداوند بر زمین گذاشتند. آنگاه یوشع و همه ی اسرائیلی ها، عخان را گرفته، او را با ردا و نقره و شمش طلایی که دزدیده بود، با پسران و دخترانش و گاوها و گوسفندها و الاغ هایش و خیمه اش و هر چه که داشت به «دژ ی عخور» بردند.
- در آنجا یوشع به عخان گفت: «چرا چنین بلایی بر سر ما آوردی؟ اکنون خداوند، تو را دچار بلا می کند.»
- آنگاه تمام بنی اسرائیل آن ها را سنگسار نمودند و بعد بدن هایشان را سوزاندند و روی جنازه ی سوخته ی عخان، توده ی بزرگی از سنگ برپا کردند. آن توده ی سنگ هنوز باقی است و آن مکان تا به امروز به «دژ ی بلا» معروف است.
- بدین ترتیب خشم خداوند فرونشست.

قسمت دهم: تسخیر و خرابی شهر عای

در تورات آمده است: (۱)

- خداوند به یوشع فرمود: «ترس واهمه را از خود دور کن! برخیز و تمام سربازان را همراه خود بردار و به عای روانه شو. من پادشاه آنجا را به دست تو تسلیم می کنم. مردم و شهر و زمین عای از آن تو خواهند شد.
- با ایشان همان طور رفتار کن که با پادشاه اریحا و مردم آنجا رفتار نمودی.
- اما این بار چهارپایان و غنائم شهر را می توانی میان خود قسمت کنی.
- در ضمن برای حمله به دشمن در پشت آن شهر، یک کمین گاه بساز.»
- پس یوشع و تمام لشگر او آماده ی حمله به عای شدند.
- یوشع ۳۰ هزار نفر از افراد دلیر خود را انتخاب کرد تا آن ها را شبانه به عای بفرستد.
- او به آن ها این دستور را داد: «در پشت شهر در کمین بنشینید ولی از شهر زیاد دور نشوید و برای حمله آماده باشید.
- نقشه ی ما چنین است: «من و افرادم به شهر نزدیک خواهیم شد. مردان شهر مانند دفعه ی پیش به مقابله ی ما برخوانند خواست. در این هنگام ما عقب نشینی می کنیم. آن ها به گمان اینکه مانند دفعه ی پیش در حال فرار هستیم، به تعقیب ما خواهند پرداخت و بدین ترتیب از شهر دور خواهند شد.
- بعد شما از کمین گاه بیرون بیاید و به داخل شهر حمله کنید؛ زیرا خداوند آن را به دست شما تسلیم کرده است. چنانکه خداوند فرموده است، شهر را بسوزانید، این یک دستور است.»
- پس آن ها همان شب روانه شده، در کمین گاه بین «بیت ئیل» و غرب «عای» پنهان شدند، اما یوشع و بقیه ی لشگر در اردوگاه ماندند. روز بعد، صبح زود یوشع سربازان خود را صف آرایی نمود و خود با بزرگان اسرائیل در پیشاپیش لشگر به سوی «عای» حرکت کرد.
- آن ها در سمت شمالی شهر در کنار درّه ای که بین آن ها و شهر قرار داشت توقف کردند.
- یوشع، ۵ هزار نفر دیگر را هم فرستاد تا به ۳۰ هزارنفری که در کمین گاه بودند ملحق شوند. خود او با بقیه ی نفرات، آن شب در همان درّه ماند.
- پادشاه عای با دیدن لشگر اسرائیل در آن سوی درّه، با لشگر خود برای مقابله با آن ها به دشت اُردُن رفت. غافل از این که عدّه ی زیادی از اسرائیلی ها در پشت شهر در کمین نشسته اند.
- یوشع و لشگر اسرائیل برای اینکه وانمود کنند که از دشمن شکست خورده اند، در بیابان پا به فرار گذاشتند. به تمام مردان عای دستور داده شد، به تعقیب آن ها پردازند. آن ها برای تعقیب یوشع از شهر خارج شدند، به طوری که در «عای» و «بیت ئیل» یک سرباز هم باقی نماند و دروازه ها نیز به روی اسرائیلی ها باز بود!

- آنگاه خداوند به یوشع فرمود: «نیزه ی خود را به سوی «عی» دراز کن، زیرا آن را به تو داده ام.»

۱- سفر یوشع، إصحاح ۸، آیات: ۱-۲۹

- یوشع چنین کرد. سربازانی که در کمین گاه منتظر بودند وقتی این علامت را که یوشع داده بود، دیدند، از کمین گاه بیرون آمده، به شهر هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند.

- سربازان عای، وقتی به پشت سر نگاه کردند و دیدند دود غلیظی آسمان شهرشان را فرا گرفته است دست و پایشان چنان سست شد که قدرت فرار کردن هم از آن ها سلب گردید.

- یوشع و همراهانش چون دود را بر فراز شهر دیدند، فهمیدند سربازانی که در کمین گاه بودند به شهر حمله ور شده اند، پس خودشان هم بازگشتند و به کشتار تعقیب کنندگان خود پرداختند. از طرف دیگر، سربازان اسرائیلی که در داخل شهر بودند، بیرون آمده و به دشمن حمله کردند.

- به این ترتیب سربازان «عای» از دو طرف به دام سپاه اسرائیل افتادند و همه کشته شدند.

- تنها کسی که زنده ماند «پادشاه عای» بود که او را هم اسیر کرده، نزد یوشع آوردند.

- لشکر اسرائیل پس از اینکه افراد دشمن را در خارج شهر کشتند، به عای وارد شدند تا بقیه ی اهالی شهر را نیز از دم شمشیر بگذرانند.

- در آن روز، تمام جمعیت شهر که تعدادشان بالغ بر ۱۲ هزار نفر بود، هلاک شدند؛ زیرا یوشع نیزه ی خود را که به سوی «عای» دراز نموده بود، به همان حالت نگاه داشت تا موقعی که همه ی مردم آن شهر کشته شدند. فقط اموال و چهارپایان، شهر باقی ماندند که قوم اسرائیل آن ها را برای خود به غنیمت گرفتند. (خداوند به یوشع فرموده بود که آن ها می توانند غنائم را برای خود نگهدارند)

- یوشع شهر عای را سوزانیده، به صورت خرابه ای در آورد که تا به امروز به همان حال باقی است. یوشع، پادشاه عای را به دار آویخت و هنگام غروب به دستور یوشع جسد او را پایین آورده، جلو دروازه ی شهر انداختند و توده ای بزرگ از سنگ، روی جسد او انباشتند که تا به امروز باقی است.

قسمت یازدهم: قرائت قوانین تورات بر کوه عیبال

در تورات آمده است: (۱)

- سپس یوشع برای خداوند، خدای اسرائیل قربانگاهی بر کوه عیبال بنا کرد. چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، در تورات به قوم اسرائیل دستور داده بود، برای ساختن این قربانگاه از سنگ های نتراشیده استفاده کردند. سپس کاهنان، قربانی های سلامتی بر آن به خداوند تقدیم کردند. آنگاه یوشع، در حضور جماعت اسرائیل، ده فرمان موسی را روی سنگ های قربانگاه نوشت.

- پس از آن، تمام قوم اسرائیل با بزرگان، رهبران، قضات و حتی افراد غریبی که در میان ایشان بودند، به دو دسته تقسیم شدند:

- یک دسته در دامنه ی «کوه جرزیم» ایستادند و دسته ی دیگر در دامنه ی «کوه عیبال».

- در وسط این دو دسته، کاهنان درحالی که صندوق عهد را بر دوش داشتند، ایستادند تا قوم اسرائیل را برکت دهند. (همه ی این رسوم، مطابق دستوری که موسی قبلاً داده بود، انجام شد)

- آنگاه یوشع، تمام قوانین نوشته شده در تورات را که شامل برکت ها و لعنت ها بود، برای مردم اسرائیل خواند. خلاصه، تمام دستورات موسی بدون کم و کاست در حضور تمام مردان، زنان، جوانان، اطفال اسرائیل و غریبانی که با آن ها بودند، خوانده شد.

قسمت دوازدهم: حیلہ ی جبعونی ها

در تورات آمده است: (۱)

- وقتی پادشاهان سرزمین های همسایه از فتوحات بنی اسرائیل باخبر شدند، به خاطر حفظ جان و مال خود، باهم متحد گشتند تا با یوشع و بنی اسرائیل بجنگند.

- این ها پادشاهان قبایل «حیتی، اموری، کنعانی، فرزی، حوی و یبوسی» بودند که در نواحی سمت غربی رود اُردُن و سواحل دریای مدیترانه تا کوه های لبنان در شمال، زندگی می کردند.

- اما مردم جبعون، وقتی خبر پیروزی یوشع بر شهرهای اریحا و عای را شنیدند، برای نجات جان خود، عوض جنگ به حیلہ متوسل شدند.

- آن ها گروهی را با لباس های ژنده و کفش های کهنه و پینه زده، الاغ هایی با پالان های مندرس و مقداری نان کپک زده ی خشک و چند مشک شراب که کهنه وصله دار بودند، نزد یوشع فرستادند.

- وقتی این گروه به اردوگاه اسرائیل در جلجال، رسیدند، نزد یوشع و سایر مردان اسرائیلی رفته، گفتند: «ما از سرزمین دوری به اینجا آمده ایم تا از شما بخواهیم با ما پیمان صلح ببندید»

- اما اسرائیلی ها گفتند: «ما چطور بدانیم که شما ساکن این سرزمین نیستید؟ چون اگر در این سرزمین ساکن باشید نمی توانیم با شما پیمان صلح ببندیم.»

- آن ها به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم»

- ولی یوشع از آن ها پرسید: «شما چه کسانی هستید و از کجا آمده اید؟»

- گفتند: «ما بندگان از یک سرزمین دور به اینجا آمده ایم؛ زیرا شهرت خداوند، خدایان به گوش ما رسیده است و شنیده ایم که او چه کارهای بزرگی در مصر کرد و چه بلایی بر سر دو پادشاه اموری که در طرف شرق اردن بودند، یعنی سیحون، پادشاه حشبون و عوج، پادشاه باشان که در عشتاروت حکومت می کرد، آورد.

- پس بزرگان و مردم ما از ما خواستند که توشه ای برای سفر طولانی بگیریم و به حضور شما بیاییم و بگوییم که ما بندگان شما هستیم و از شما می خواهیم با ما پیمان صلح ببندید.

- وقتی عازم سفر شدیم، این نان ها تازه از تنور درآمده بودند، اما حالا چنانکه می بینید، خشک شده و کپک زده اند!

- این مشك های شراب در آغاز سفر، نو بودند، اما حالا كهنه شده و تركیده اند!

- لباس ها و كفش های ما به سبب طولانی بودن راه، مندرس شده اند! «

۱- سفر یوشع، إصحاح ۹، آیات: ۱-۲۷

- یوشع و بزرگان اسرائیل با دیدن توشه ی آن ها، حرف هایشان را باور کردند و بدون آن که با خداوند مشورت نمایند، یوشع با آن ها پیمان صلح بست و قول داد که ایشان را از بین نبرد و بزرگان اسرائیل نیز قسم خوردند که این پیمان را نشکنند.

- هنوز ۳ روز از این موضوع نگذشته بود که معلوم شد این گروه مسافر از همسایگانیشان در آن سرزمین هستند و در همان نزدیکی زندگی می کنند!

- بنی اسرائیل در مسیر پیشروی خود، ۳ روز بعد به شهرهای ایشان رسیدند.

- (نام این شهرها جبعون، کفیره، بثیروت و قریه ی یعاریم بود) اما به خاطر سوگندی که بزرگان اسرائیل به نام خداوند، خدای اسرائیل یاد کرده بودند نتوانستند آن ها را از بین ببرند.

- اسرائیلی ها به بزرگان قوم اعتراض کردند، اما آن ها در جواب گفتند: «ما به نام خداوند، خدای اسرائیل سوگند خورده ایم که به آن ها صدمه ای نزنیم، پس باید به سوگند خود وفا نموده، بگذاریم که زنده بمانند؛ چون اگر پیمانی را که با آنان بسته ایم بشکنیم، خشم خداوند بر ما افروخته خواهد شد» سپس اضافه کردند: «بگذارید ایشان زنده بمانند و برای ما هیزم بشکنند و آب بیاورند»

- یوشع جبعونی ها را احضار کرده، گفت: «چرا ما را فریب داده، گفتید که از سرزمین بسیار دور آمده اید و حال آن که همسایه ی نزدیک ما هستید؟! پس شما زیر لعنت خواهید بود و بعد از این باید همیشه به عنوان غلام برای خانه ی خدای ما هیزم بشکنید و آب مورد نیاز را تهیه کنید»

- آن ها گفتند: «چون شنیده بودیم که خداوند، خدای شما به خدمتگزار خود موسی دستور داده بود تمام این سرزمین را تصرف نماید و ساکنانش را نابود کند، پس بسیار ترسیدیم و به خاطر نجات جان خود این کار را کردیم. ولی حالا در اختیار شما هستیم، هر طور که صلاح می دانید با ما رفتار کنید.»

- یوشع به مردم اسرائیل اجازه نداد آن ها را بکشند؛ و ایشان را برای شکستن هیزم و کشیدن آب برای مردم اسرائیل و قربانگاه خداوند تعیین نمود.

- ایشان تا به امروز به کار خود درجایی که خداوند برای عبادت تعیین کرده است ادامه می دهند.

قسمت سیزدهم: دعوت همکاری «ادونی صدق» (پادشاه اورشلیم) از پادشاهان شهرهای همسایه و مبارزه بنی اسرائیل با آن ها در جبعون و اطراف آن و معجزه ی از حرکت افتادن آفتاب

در تورات آمده است: (۱)

- «ادونی صدق» پادشاه اورشلیم، شنید که یوشع شهر عای را گرفته و به کلی ویران کرده و پادشاهش را کشته است، همان طور که قبلاً اریحا را ویران کرده و پادشاهش را از بین برده بود. او همچنین شنید که ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده و با آن ها متحد شده اند. او مردم اورشلیم با شنیدن این خبرها بسیار ترسیدند؛ زیرا جبعون مانند دیگر شهرهای پادشاه نشین، بزرگ بود. حتی بزرگ تر از عای و مردمانش جنگجویانی شجاع بودند.

١- سفر يوشع، إصحاح ١٠، آيات: ١-١٥

- از این رو «ادونی صیدق» به فکر چاره افتاد و قاصدانی را نزد «هوهام» پادشاه حبرون، «فرام» پادشاه یرموت، «یافیع» پادشاه لایخیش و «دبیر» پادشاه عجلون فرستاد و این پیغام را داد:

- «بیایید مرا کمک کنید تا به جبعون حمله کنیم؛ زیرا ساکنانش با یوشع و قوم اسرائیل پیمان صلح بسته اند» پس این ۵ پادشاه اموری، باهم متحد شدند و لشگرهای خود را برای جنگ با جبعون بسیج نمودند.

- بزرگان جبعون با شتاب، قاصدانی به جلجال نزد یوشع فرستادند و التماس کرده، گفتند:

- «بشتابید و خدمتگزاران خود را کمک کنید و از نابودی نجات دهید؛ تمام پادشاهان اموری که در کوهستان ساکن اند، لشگرهای خود را به ضد ما بسیج کرده اند»

- یوشع با تمام سربازان و جنگاوران شجاعش از جلجال به کمک مردم جبعون شتافت.

- خداوند به یوشع فرمود: «از ایشان ترس زیرا من آن ها را به دست تو تسلیم کرده ام و کسی از ایشان یارای مقاومت در برابر تو را نخواهد داشت.»

- یوشع راه بین جلجال و جبعون را شبانه پیمود و لشگرهای دشمن را غافلگیر کرد.

- خداوند دشمن را دچار وحشت نمود و اسرائیلی ها عده ی زیادی از آن ها را در جبعون کُشتند و بقیه را تا گردنه ی «بیت حورون» تعقیب نموده، نا «عزیفه» و «مقیده» به کُشتار خود ادامه دادند. وقتی دشمن به سرازیری «بیت حورون» رسید، خداوند از آسمان بر سر آن ها تگرگ درشت بارانید که تا به «عزیفه» ادامه داشت و عده ی زیادی از آن ها را کُشت. تعداد افرادی که به وسیله ی تگرگ کُشته شدند بیشتر از آنانی بود که با شمشیر اسرائیلی ها هلاک شدند! درحالی که سربازان اسرائیلی دشمن را تعقیب می کردند و آن ها را عاجز ساخته بودند.

- یوشع نزد خدا دعا کرد و در حضور بنی اسرائیل گفت: «ای آفتاب بر بالای جبعون و ای ماه بر فراز درّه ی آیلون، از حرکت باز بایستید» آفتاب و ماه از حرکت بازایستادند تا بنی اسرائیل دشمن را نابود کردند.

- این واقعه در کتاب یاشر نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت بازایستاد! نظیر چنین روزی که خدا آفتاب و ماه را به خاطر دعای یک انسان متوقف ساخته باشد هرگز دیده نشده و دیده نخواهد شد. درواقع این خداوند بود که برای بنی اسرائیل می جنگید. پس از آن یوشع با تمام سربازانش به اردوگاه خود در جلجال بازگشتند.

قسمت چهاردهم: شکست پادشاهان اموری

در تورات آمده است: (۱)

- اما در خلال جنگ، آن ۵ پادشاه، به «مقیده» گریختند و خود را در یک غار پنهان کردند

- یوشع وقتی از مخفی گاه آن ها باخبر شد، گفت: «دهانه ی غار را با سنگ های بزرگ مسدود کنید و چند نگهبان در آنجا بگذارید تا مانع خروج آن ها شوید، ولی از تعقیب دشمن دست برندارید، به دنبال آن ها بروید و

١- سفر يوشع، إصحاح ١٠، آيات: ١٦-٢٧

از پشت سر به آن‌ها حمله کنید و نگذارید دوباره به شهرهای خود بازگردند. خداوند شمارا به دست آن‌ها تسلیم کرده است.»

- یوشع و لشکر اسرائیل آن قدر به کُشتار ادامه دادند تا افراد پنج لشکر دشمن نابود شدند و فقط عده‌ی کمی از آنان جان سالم بدر بردند و توانستند خود را به شهرهای حصار دار خود برسانند. سپس تمام لشکر اسرائیل به سلامت به اردوگاه خود در «مقیده» بازگشتند. از آن پس هیچ کس جرئت نکرد علیه قوم اسرائیل حتی سخنی بر زبان بیاورد.

- بعد یوشع گفت: «سنگ‌ها را از دهانه‌ی غار کنار بزنید و آن ۵ پادشاه را بیرون بیاورید»

- پس آن‌ها پادشاهان اورشلیم، حبرون، یرموت، لایخیش و عجلون را بیرون آوردند.

- یوشع، تمام مردان اسرائیل را فراخواند و به سردارانی که همراه او بودند دستور داد پاهای خود را بر گردن آن ۵ پادشاه بگذارند و آن‌ها چنین کردند.

- سپس به مردان خود گفت: «از کسی نترسید و جرئت خود را از دست ندهید، بلکه قوی و شجاع باشید؛ زیرا خداوند با تمام دشمنان شما بدین نحو رفتار خواهد کرد!»

- پس از آن یوشع با شمشیر خود، آن ۵ پادشاه را کُشت و آن‌ها را بر ۵ دار آویخت.

- پیکرهای بی‌جان آن‌ها تا غروب بردار ماندند.

- بعد از غروب آفتاب، مطابق دستور یوشع جنازه‌های آن‌ها را از بالای دار پایین آورده، در درون همان غاری که پنهان شده بودند، انداختند.

- سپس سنگ‌های بزرگ بر دهانه‌ی آن غار گذاشتند که تا به امروز همچنان باقی است.

قسمت پانزدهم: تصرف شهرهای جنوبی اموری ها

در تورات آمده است: (۱)

- در همان روز، یوشع به شهر «مقیده» حمله کرده، آن را گرفت و پادشاه و تمام اهالی آنجا را کُشت به طوری که هیچ کدام از ساکنان آنجا نتوانستند جان سالم بدر ببرند.

- بعد از آن، یوشع و افرادش به «لبنه» حمله کردند و خداوند آنجا را نیز با پادشاهش به دست ایشان تسلیم نمود و آن‌ها تمام ساکنان آن را مانند اهالی شهر ایریحا از دم شمشیر گذراندند.

- هنگامی که اسرائیلی‌ها به «لایخیش» حمله کردند، در روز دوم، خداوند آن شهر را به دست ایشان تسلیم نمود.

- آن‌ها تمام اهالی شهر را مثل اهالی «لبنه» از دم شمشیر گذراندند. هنگامی که اسرائیلی‌ها به «لایخیش» حمله کردند، «هورام» پادشاه جازر، با لشکر خود سرسید تا به مردمان شهر لایخیش کمک نماید. اما یوشع، او تمام افرادش را شکست داد و کسی از آن‌ها را زنده نگذاشت.

- یوشع و افرادش در همان روز به شهر «عجلون» نیز حمله بردند و تمام ساکنان آنجا را مانند اهالی «لاخیش» هلاک نمودند.

۱- سفر یوشع، إصحاح ۱۰، آیات: ۲۸ - ۴۳

- بعد از «عجلون» به شهر «حبرون» حمله کردند و آن را با تمام آبادی های اطرافش گرفتند و پادشاه و همه ی ساکنانش را کشتند، به طوری که یک نفر هم زنده باقی نماند.

- سپس از آنجا به شهر «دبیر» بازگشتند و آن را با تمام دهکده های اطرافش گرفتند و پادشاه و همه ی مردمش را مانند اهالی «لبنه» قتل عام نمودند.

- به این ترتیب، یوشع تمام آن سرزمین را به تصرف درآورد و قبایل و پادشاهانی را که در کوهستان ها، کوهپایه ها، دشت ها و نِگب، زندگی می کردند از بین برد. قوم اسرائیل چنانکه خداوند دستور داده بود، تمام ساکنان آن سرزمین را هلاک نمودند. از «قادش برنیع» تا «غزه» و از «جوشن» تا «جبعون» همه را قتل عام کردند. همه ی این پیروزی ها در یک لشکر کشی انجام شد؛ زیرا خداوند، خدای اسرائیل، برای قومش می جنگید. پس از آن، یوشع با تمام افراد خود به اردوگاه خویش در «جلجال» بازگشت.

قسمت شانزدهم: شکست پادشاهان شمالی

در تورات آمده است: (۱)

- وقتی «یابین» پادشاه حاصور، از این وقایع آگاهی یافت، فوراً پیغام هایی به این پادشاهان که بر شهرهای هم جوار او حکومت می کردند، فرستاد.

- یوباب، پادشاه مادون / پادشاه شمرون / پادشاه اخشاف / تمام پادشاهان کوهستان های شمالی / پادشاه درّه ی اُردُن واقع در جنوب دریایچه ی جلیل / پادشاهانی که در دشت ها ساکن بودند / پادشاهان بلندی های دُر، در غرب / پادشاهانی که در شرق و غرب کنعان بودند / پادشاهان قوم های اموری، حیتی، فرزی و یبوسی که در کوهستان ها بودند. / پادشاهان قوم حوی که در شهرهای دامنه ی کوه «حرمون» در زمین «مصفه» ساکن بودند.

- به این ترتیب، تمام پادشاهان برای درهم شکستن قوای اسرائیلی ها باهم متحد شدند و لشگرهای خود را بسیج کرده، نزد چشمه های مردم اردو زدند.

- سپاهیان بی شمار آن ها با اسب ها و عرابه هایشان دشت ها را پُر ساختند.

- اما خداوند به یوشع فرمود: «از آن ها ترس؛ چون فردا در همین وقت تمام آن ها کشته خواهند شد! شما باید رگ پای اسب هایشان را قطع کنید و عرابه هایشان را آتش بزنید»

- یوشع و افراد او خود را به چشمه های «مروم» رساندند و در یک حمله ی ناگهانی، لشگر دشمن را غافلگیر کردند.

- خداوند تمام آن سپاه عظیم را به دست اسرائیلی ها تسلیم نمود و آن ها افراد دشمن را تا «صیدون بزرگ» و «مسرفوتمایم» و «شرق درّه ی مصفه» تعقیب نموده، کشتند.

- در این جنگ حتی یک نفر از افراد دشمن جان سالم به در نبرد!

- یوشع و افراد او همان طور که خداوند به ایشان فرموده بود، رگ پای اسب های دشمن را قطع کردند و تمام عرابه های آن ها را آتش

زدند.

- یوشع در راه بازگشت، شهر «حاصور» را نیز تسخیر نمود و پادشاه آن را کشت.

۱- سفر یوشع، إصحاح ۱۱، آیات: ۱-۲۳

(حاصور مهم ترین شهر آن نواحی بود)

- یوشع تمام کسانی را که در آن شهر بودند، گشت و شهر را به آتش کشید.

- سپس یوشع به سایر شهرهای پادشاهان مغلوب، حمله برد و چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، به او گفته بود، تمام ساکنان آنجا را قتل عام نمود. (از شهرهایی که بر بالای تپه ها بنا شده بودند، یوشع، فقط شهر «حاصور» را سوزانید و بقیه را سالم باقی گذاشت)

- قوم اسرائیل تمام حیوانات و ثروت شهرهای ویران شده را به غنیمت بردند و همه ی اهالی آنجا را کُشتند

- یوشع تمام دستورات موسی را که خداوند به او داده بود، بدون کم و کاست انجام داد.

- پس یوشع، تمام سرزمین را تصرف کرد یعنی همه ی نواحی کوهستانی صحرای نِگب، تمام سرزمین جوشن، دشت ها، درّه ی اُردُن و دشت ها و کوه های اسرائیل.

- به این ترتیب، وسعت سرزمین اسرائیل از «کوه حالق» نزدیک «سعیر» در جنوب تا «بعل جاد» در وادی لبنان، در دامنه ی کوه «حرمون» در شمال، می رسید. یوشع تمام پادشاهان این ممالک را کُشت.

- قوم اسرائیل چندین سال جنگیدند تا توانستند این سرزمین را که خدا به آن ها وعده داده بود، تصرف نمایند.

- تنها شهری که با اسرائیل پیمان صلح بست، «جبعون» بود که در آن، قوم حوی، ساکن بودند. بقیه ی شهرها در جنگ به تصرف اسرائیل درآمدند.

- خداوند دشمنان را بر آن داشت تا به جای اینکه خواستار صلح باشند، با قوم اسرائیل بجنگند. در نتیجه همه ی آن ها بدون ترحم کُشته شدند و این درست همان بود که خداوند به موسی امر فرموده بود.

- در طی این مدت، یوشع، عناقی ها را که در کوهستان های حبرون، دبیر، عناب، یهودا و اسرائیل زندگی می کردند از بین برد و تمام شهرهایشان را ویران کرد.

- همه ی عناقی هایی که در سرزمین اسرائیل بودند از بین رفتند و فقط عدّه ی کمی از آن ها در غزه، جت و اشدود باقی ماندند.

- پس یوشع تمام آن سرزمین را، چنانکه خداوند به موسی فرموده بود، تصرف کرد و آن را بین قبایل اسرائیل تقسیم نمود و به ایشان به ملکیت بخشید.

- سرانجام در آن سرزمین پس از سال ها جنگ، صلح و آرامش حکم فرما شد.

قسمت هفدهم: پادشاهانی که از یوشع شکست خوردند

در تورات آمده است: (۱)

- پادشاهانی نیز که در سمت غربی رود اُردُن حکومت می کردند به وسیله ی یوشع و اسرائیلی ها کُشته شدند

- یوشع زمین های آن ها را که از «بعاجاد» در وادی لبنان تا «کوه حالق» نزدیک «کوه سعیر» بود، بین قبایل بنی اسرائیل تقسیم کرد.

- این ناحیه شامل کوهستان ها، دشت ها، درّه ی اُردُن، کوهپایه ها، صحرای یهودیه و صحرای نِگب بود.

۱- سفر یوشع، إصحاح ۱۲، آیات: ۷-۲۴

- ساکنان آنجا اقوام حیتی، اموری، کنعانی، فرزی، حوی و یبوسی بودند.

- بنی اسرائیل پادشاهان شهرهای این مناطق را که تعدادشان به ۳۱ نفر می رسید، شکست دادند. این شهرها عبارت بودند از: اریحا، عای (نزدیک بیت ئیل)، اورشلیم، حبرون، یرموت، لاختیش، عجلون، جازر، دبیر، جادر، حرمه، عراد، لینه، عدولام، مقیده، بیت ئیل، تفوح، حافر، عفیق، لشارون، مادون، حاصورف شمرون مرثون، اخشاف، تعناک، مجدو، قادش، یقنعام (در کرمل)، در (در بلندی های در)، قوئیم (در جلجال) و ترصه.

قسمت هجدهم: سرزمین های تسخیر نشده

در تورات آمده است: (۱)

وقتی یوشع به سنّ پیری رسید، خداوند به او فرمود: «تو پیر شده ای درحالی که سرزمین های زیادی باقی مانده است که بادی تصرف شوند.

این ها هستند آن سرزمین هایی که باقی مانده و باید تسخیر شوند:

- تمام سرزمین فلسطینی ها، (که شامل ۵ شهر پادشاه نشین غزه، اشدود، اشقلون، جت و عقرون است)

- سرزمین جشوری ها و عوی ها در جنوب (تمام سرزمین این قوم ها جزو کنعان محسوب می شوند و بین رود شیحور در شرق مصر و سرحد عقرون در شمال قرار دارند)

- بقیه ی سرزمین کنعان که بین شهر معاره ی صیدونی ها و شهر افیق در مرز اموری ها قرار دارد.

- سرزمین جبلی ها: تمام لبنان در شرق که از بعل جاد در جنوب کوه حرمون تا گذرگاه حمات، امتداد می یابد.

- تمام سرزمین های کوهستانی که بین لبنان و مسرف و تمایم، قرار دارد و متعلق به صیدونی هاست.

- من ساکنان تمام این سرزمین ها را از پیش روی قوم اسرائیل بیرون خواهم راند، اما تو زمین های آن ها را چنانکه دستور داده ام، بین ۹ قبیله ی اسرائیل و نصف قبیله ی منسی، به حکم قرعه تقسیم کن تا ملک ایشان باشد.»

قسمت نوزدهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل قبل از ورود به بیت المقدس

پس از چهل سال ماندن در بیابان تیه، بنی اسرائیل مأمور شدند که وارد شهر بیت المقدس شده و به معبد درآیند و موقع داخل شدن به مسجد، کلمه ی مبارکه «حَطَّة» را بگویند و خداوند به آن ها دستور داد که برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند و به آن ها وعده داد که در صورت عمل به این دستور از خطاهای آن ها صرف نظر خواهد شد و به آن ها وعده داد که در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید و حتی به افراد پاک و نیکو کارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.

بنابراین بنی اسرائیل، مأمور بودند که به هنگام ورود به بیت المقدس دل و جان و روح خود را با یک توبه خالصانه واقعی که در کلمه «حطه» خلاصه می شد، از آلودگی به گناهان گذشته بشویند و از آن همه جرائمی که قبل از ورود به بیت المقدس مخصوصاً آزارهایی که به پیامبر بزرگشان موسی بن عمران نمودند از خدا تقاضای بخشش کنند.

کلمه «حطه» که در واقع شعار آن ها به هنگام ورود به بیت المقدس بود، صورت اختصاری از جمله «مسلتتا حطه» یعنی «تقاضای ما ریزش گناهان ما و یا ریزش باران عفو رحمت بر ما است». زیرا «حطه» در اصل به معنی نزول چیزی از طرف بالا است؛ اما این شعار مانند همه شعارها به این مفهوم نبود که تنها الفاظی را بر زبان جاری کنند بلکه می بایست زبانشان ترجمان روح و تمام ذرات وجودشان باشد.

در قرآن آمده است:

۱- «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر [بیت المقدس] وارد شوید! و از نعمت های فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید! و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوند! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شمارا ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.» (*)) (۱)

وانکه ما گفتیم ایشان را ز جود

اندر این قریه فرود آید زود

واندران از خوردن و آرام و خواب

مر شمارا امتیاز است و صواب

روضه روحست بی شک آن مقام

شد مشاهد را شهود آنجا مدام

از در سجده کنان داخل شوید

وز ره حطه بحق واصل شوید

وان یقین باب رضا اندر قضاست

در خبر باب الله اعظم رضاست

ساجدانش خاضعان حق دمنند

در حریم قرب خاصش محرمند

حطه گفتن بر فنا دل دادن است

سر بخاک نیستی بنهادنست

عفو گردد چون شد او فعال تو

ذنب اخلاق و صفات حال تو

اوست در هر حال فعال تو لیک

شد مشاهد تا شود حال تو نیک

بر نکو کاران بزود افزاید او

برده ها از چشم جان بگشاید او (۲)

۲- «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آن ها گفته شد: «در این شهر [بیت المقدس] ساکن شوید و از هر جا (و به هر کیفیت) بخواهید، از آن بخورید (و بهره گیرید)! و بگویید: خداوندا! گناهان ما را بریز! و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید! که اگر چنین کنید، گناهان شمارا می بخشم و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد.» (*» (۳)

۱- بقره: ۵۸ «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ . خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)

۲- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷

۳- اعراف: ۱۶۱ «وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيَاَتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)

یاد کن آن را که چون گفتیم ما

مر شما گیرید در این قریه جا

کان اریحا و ایلیا بد سر بسر

وز قرای بیت مقدس در خبر

زان خورید از هر چه می خواهید باز

حطه هم گوئید کان باشد نیاز

یعنی از ما وضع کن یا رب گناه

چون در آید از در قریه ز راه

از تواضع خاضع و ساجد شوید

در وصول آن نعم حامد شوید

تا پیامرزم شمارا هر خطا

بر نکوکاران فرایم در جزا

(۱)

نکته ها

□ مراد از «قریه»

گر چه در زبان روزمره ما به معنی روستا است، ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است.

□ «حِطَّةٌ»

«از نظر لغت: به معنی ریزش و پائین آوردن است»

و در اینجا معنی آن این است که: «خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود و طلب عفو توبه را داریم». همچنین «حِطَّةٌ»، به معنای نزول چیزی از بالاست، (انحطاط هم از این ریشه است) و به مفهوم تقاضای نزول رحمت و عفو الهی است.

در روایات متعدّد، امامان معصوم علیهم السلام فرمودند: «نحن باب حطتکم» باب حطه ی شما ماییم. یعنی اگر در مدار حکومت ولایت ما وارد شوید، مورد لطف قرار می گیرید. (۲)

تحریف و تغییر، گاهی آشکار است، مثل تغییر لفظِ «حِطَّة» به «حِنطه» و گاهی با حفظ قالب لفظ، محتوا و روح یک موضوع را عوض می کنند، نظیر حيله ی بنی اسرائیل برای گرفتن ماهی در روز شنبه که در آیه ی بعد شده مطرح است.

□ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا- ترکبوا ما ارتکب اليهود فتستحلوا محارم الله بادنی الحیل»، آنچه یهودیان مرتکب آن شدند که با کوچک ترین حيله و کلاه شرعی، حرام های خدا را حلال می کردند، شما انجام ندهید. (۳)

Φ چ سه نوع تحریف در قانون الهی:

- تغییر واژه ها

مثل بنی اسرائیل که به جای گفتن کلمه ی «حِطَّة» یعنی طلب آمرزش و عفو، گفتند: «حِنطه» یعنی گندم.

- تغییر زمان

مثل آنکه بنی اسرائیل حوضچه هایی را در ساحل دریا ساختند و شنبه ها که صید حرام بود، ماهی در آن ها جمع می شد و روز یکشنبه که صید اشکالی نداشت، آن ها را صید می کردند و می گفتند: ما روز شنبه و تعطیل صیدی نکرده ایم. (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اللَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ) (بقره/ ۶۵)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۹

۲- تفسیر کنز الدقائق

۳- تفاسیر فرقان و درّ المثور

- تغییر روشنفکرانه و دست کاری در تقویم طبیعی،

مثل تأخیر انداختن ماه های حرام در جاهلیت برای ادامه ی جنگ. چون مایل نبودند جنگ را به خاطر فرارسیدن چهار ماه حرام قطع کنند، ماه ها را به تأخیر می انداختند که آیه نازل شد. (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ) (توبه: ۳۷)

□ مراد از «باب»

دروازه ی شهر نیست، بلکه درب مسجد است؛ و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را «باب الحطه» نام گذاری کرده اند، چنان که «ابو حیان اندلسی» می گوید که منظور از «باب» در آیه فوق یکی از باب های بیت المقدس است که معروف به «باب حطه» است.

□ مراد از «سُجْدًا»

نیز سجده ی شکر، بعد از ورود به مسجد است.

سیر طبیعی آن است که ابتدا با آدابی که سفارش شده داخل شهر شده، سپس آن را مسکن قرار داده و آنگاه از غذاهای آنجا بخورند و در آیه (اعراف: ۱۶۱) که اول مسکن و غذا آمده، بعد توبه و مغفرت ورود به شهر، شاید به خاطر آن است که تأمین مسکن و غذا، زمینه و بستری است که دستورات اخلاقی را بپذیرند.

قسمت بیستم: لجاجت شدید بنی اسرائیل و عمل نکردن به دستورات خداوند و رهبرشان

در قرآن آمده است: عدّه ای از آن ها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی به طور استهزاء گفتند.

۱- (اما افراد ستمگر، این سخن را که به آن ها گفته شده بود، تغییر دادند (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند)» (۱)

۲- (اما ستمگران آن ها، این سخن (و آن فرمانها) را، بغیر آنچه به آن ها گفته شده بود، تغییر دادند)» (۲)

محسن آن باشد که شد معبود او

در عبادات و عمل مشهود او

ور تو او را می نبینی در عیان

او تو را دانی که بیند در نهان

پس بدل کرد آنکه قولی از ستم

غیر از آنکه شد برایشان گفته هم

یعنی آن اوصاف نفس بی ادب

کرد بر اوصاف ربانی طلب

از حظوظ روح و لذت های تام

درگذشت از بهر حظ نفس خام (۳)

شرح آن در سوره ثانی وقوع

یافت گر خواهی بر آن می کن رجوع

۱- بقره: ۵۹ «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ...»

۲- اعراف: ۱۶۲ «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ...»

۳- . صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷

پس بدل کردند و ظلم ایشان بخویش

قول مأمور به از عصیان بیش

نکته غیر الذی قیل لهم

گر که فهمی لب ببند از اشتلم

حطه را گفتند حنطه در ورود

غیر از آنچه حق بر ایشان گفته بود (۱)

(*) امام عسگری علیه السلام در تفسیر آیه «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» فرموده اند: در این آیه خطاب خداوند به بنی اسرائیل است تا بعد از خروج از تیه به اریحا در فلسطین وارد شوند و به شکرانه ی نجات خویش بر قالب مثالی و نمازی محمد و علی علیه السلام که بر دروازه شهر آویخته شده است سجده نمایند و بدین وسیله عهد و پیمان خویش را در دوستی و موالات با آن ها تجدید نمایند تا خداوند نیز به پاس ابراز ولایت آن ها گناهانشان را نادیده انگارد.

اما بنی اسرائیل به فرمان موسی کردن ننهادند و به زبان قبطی گفتند «اهتکانا سمقانا».

آن ها به جای (حطه) کلمه «حنطه» را بر زبان جاری ساختند یعنی: گندم سرخ شده برای ما بسی بهتر از اقرار به ولایت است. (۲)

قسمت بیست و یکم: عذاب این نافرمانی

در قرآن آمده است:

۱- (لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم. (*)) (۳)

۲- (از این رو به خاطر ستمی که روا میداشتند، بلایی از آسمان بر آن ها فرستادیم (و مجازاتشان کردیم). (*)) (۴)

پس فرستادیم رجزی ز آسمان

بهر ایشان چون بدند از ظالمان (۵)

پس عذابی ز آسمان روح هم

آمد ایشان را سزای آن ستم

و آن همه حرمان و ضیق و سختی است

نکبت و بدحالی و بدبختی است

فسق یعنی طاعت قلبی بدل

گشت در طاعات نفس اندر عمل

طاعت قلبت همه بینایی است

طاعت نفس از ره خود رایی است (۶)

(*) امام عسگری علیه السلام در تفسیر آیه (ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ) فرموده اند: و سرکشی بنی اسرائیل باعث شد تا خداوند بیماری طاعون را بر آن ها مسلط سازد. نیمی از روز نگذشته بود که یک صد و بیست هزار نفر بر اثر ابتلا به این بیماری جان باختند بلی این سزای کسانی بود که از ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اولاد بزرگوارشان سرباز زدند. (۷)

۱- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۹

۲- تفسیر امام حسن عسگری، ذیل آیه

۳- بقره، ۵۹ «... فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

۴- اعراف: ۱۶۲ «... فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ»

۵- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۶۹

۶- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص ۲۷

۷- تفسیر امام حسن عسگری، ذیل آیه

□ کلمه ی (رجز)

به معنای عذاب، بیماری طاعون و حالت اضطراب بکار رفته است.

البته سنت خداوند، نزول رحمت است و به همین دلیل، بهترین غذا (الْمَنَّ وَ السَّلْوَى) برای بنی اسرائیل نازل شد، ولی به خاطر کج روی، عذاب از آسمان نازل می شود.

واژه (رجز) چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی اضطراب و انحراف و بی نظمی است، مخصوصاً این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گام های خود را نزدیک به هم و نامنظم - به خاطر ضعف و ناتوانی - برمی دارد گفته می شود.

مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: (رجز) در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است،

□ (*) و حدیثی از پیامبر ص نقل می کند که در مورد طاعون فرمود: (انه رجز عذب به بعض الامم قبلکم): (آن یک نوع عذاب است که بعضی از امتهای پیشین به وسیله آن معذب شدند) و از اینجا روشن می شود چرا در بعضی از روایات، (رجز) در آیه مورد بحث به یک نوع «طاعون» تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده ای را از میان برد. (۱)

□ ممکن است گفته شود بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال میکرب طاعون در میان بنی اسرائیل گردوغبارهای آلوده ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آن ها، پخش گردید.

□ عجیب اینکه یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی نظمی در سخن و در راه رفتن می شوند که با معنی ریشه ای کلمه (رجز) نیز کاملاً متناسب است.

□ عذاب مخصوص ظالمان بود

در آیه (۵۹ بقره) بجای (فانزلنا علیهم) می گوید (فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا) تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان «ستمگران» بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر باهم نسوختند.

علاوه بر این در پایان آیه جمله (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) را ذکر می کند تا آن هم تأکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.

با توجه به اینکه تعبیرات جمله مزبور، نشان می دهد که آن ها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می دادند، معلوم می شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است.

تفاوت مهمی که میان (بِمَا كَانُوا يظْلَمُونَ) و (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) است شاید به خاطر آن باشد که گناهان دارای دو جنبه است: یکی جنبه مربوط به پروردگار و دیگری جنبه مربوط به خود انسان.

قرآن در آیه سوره بقره با تعبیر به (فسق) که مفهومی خروج از اطاعت و فرمان خدا است، اشاره به جنبه اول کرده و در آیه مورد بحث با تعبیر به (ظلم) اشاره به جنبه دوم نموده است.

□ (*) در روایات آمده: قبایل بنی جاد و بنی راوین و منس بن یوسف با سلاح با همراهی یوشع از رود اردن عبور کردند و به سلسله جبال رسیدند و به اریحا فرود آمدند و یوشع دستور داد همه ی مردان بنی اسرائیل ختنه کنند وارد شهر شده و طی شش روز همه ی مردم اریحا را کشتند و به دستور خداوند امر کرد که به هنگام ورود به بیت المقدس کلمه ی حطه (استغفار) بگویند ولی آن ها به جای آن کلمه ی حنطه را بر زبان آوردند و سرپیچی کردند و تنها دانشمندان و مقدّسین آن را عمل کردند و بر زبان جاری ساختند. تا اینکه استهزاء کنندگان دچار عذاب دوباره (بیماری طاعون) شدند؛ و تعداد بیمارانشان به ۲۴ هزار نفر رسید و هلاک شدند. (۱)

قسمت بیست و دوم: عاقبت بازماندگان از عذاب الهی

در تورات آمده است:

بازماندگان به شهر «عی» آمدند و آنجا را فتح کردند و مردانشان را کشتند و شهر را به آتش کشیدند؛ و سلاطین و سپاهیان اطراف آن سرزمین متحد شده و با بنی اسرائیل در کناره ی آب (میروم) جنگیدند ولی با کمک یوشع بن نون و لطف خداوند بنی اسرائیل بر آن ها نیز پیروز شده و سرزمینشان را تصرف کردند (تمام شهرهای بین مصر و آسیای صغیر)

(حدود سال ۱۷۱۳ ق.م) و بدین ترتیب ۱۲ سبط در مناطق مختلف ساکن شدند:

- دو قبیله بنی (فرائیم و منه) که از نسل یوسف بن یعقوب بودند در وسط کوهستانی که مشرف به اردن است قرار گرفتند.

- قبیله ی بنی (بنیامین)، در درّه ای حاصلخیز که مشرف به سرزمین اریحا بود ساکن شدند.

- قبیله ی بنی (یهودا) در دامنه ی کوه هایی که در مغرب بحر المیبت بود ساکن شدند.

- قبیله ی بنی (شمعون و لاوی) در جنوب (ولایت سیشم) قرار گرفتند و با قبایل دیگر یکی شدند.

- قبایل بنی (یساکر) و (اشیر) و (زبولون) و (نفتالی) در شمال جلگه ی وسیعی به نام «بتر زعیل» که مابین فنیقیه و دریاچه ی «کرت» قرار گرفتند.

- دو قبیله ی بنی (راوین و جاد) نیز در ولایات «کلعاد» در مشرق اردن قرار گرفتند.

- قبیله ی (دان) نیز به قیدقرعه و با پیشنهاد یوشع در مکان دیگری سُکنی گزیدند.

قسمت بیست و سوم: تقسیم زمین های ۵/۹ قبیله و تقسیم کنعان به حکم قرعه

همان طور که قبلاً در وقایع پس از وفات هارون ذکر کردیم حضرت موسی به درخواست خود قبیله های رثوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی، زمین های سمت شرقی رود اردن را بین آن ها تقسیم نمود و موسی این ناحیه را برای آن ها بدین صورت تعیین نموده بود: (۱)

- از «عروعر» که در کناره ی «وادی ارنون» است تا شهری که در وسط این وادی است.

- و تمام بیابان «میدبا» تا «دیون»

- همچنین همه ی شهرهای (سیحون، پادشاه قوم اموری) که از «حشبون» تا سرحد «عمون» حکومت می کرد، ملک آن ها بود.

- و نیز «جلعاد» سرزمین جشوری ها و معکی ها.

- تمام کوه حرمون.

- و تمام «باشان تا شهر سلخه» که تمام، جزو قلمرو عوج بود، به آن ها تعلق داشت. (عوج در «عشتاروت وادری» حکومت می کرد و از بازماندگان رفتاری ها بود که موسی آن ها را شکست داد و بیرون راند)

حال به بیان نحوه ی تقسیم بندی زمین های کنعان برای قبایل دیگر می پردازیم:

(۱) تقسیم کنعان به حکم قرعه: (۲)

- زمین های تصرف شده ی کنعان، بین ۵/۹ قبیله به حکم قرعه تقسیم شد؛ چون خداوند به موسی دستور داده بود که زمین ها به حکم قرعه تقسیم شوند.

- العازار کاهن، یوشع و رؤسای قبایل بنی اسرائیل، این قرعه کشی را انجام دادند.

- موسی قبلاً زمین های سمت شرقی رود اردن را به ۵/۲ قبیله داده بود.

- (قبیله ی یوسف شامل ۲ قبیله به نام های منسی و افرایم بود، قبیله ی لاوی گرچه به طور کلی از زمین محروم بود، ولی شهرهایی برای سکونت و چراگاه هایی برای چرانیدن حیوانات به ایشان داده شد) پس تقسیم زمین، مطابق دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، انجام گرفت.

(۲) درخواست کالیب بن یفنه

روزی عده ای از مردان قبیله ی یهودا به جلجال نزد یوشع آمدند.

- یکی از آن ها که کالیب، پسر یفنه قیزی بود، از یوشع پرسید:

- «آیا به خاطر داری وقتی در قادش برنیع بودیم، خداوند درباره ی من و تو به موسی چه گفت؟ در آن زمان من ۴۰ ساله بودم. موسی ما را از قادش برنیع به سرزمین کنعان فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنیم

١- سفر يوشع، إصحاح ١٣، آيات: ٨-١٤

٢- سفر يوشع، إصحاح ١٤، آيات: ١-٥

- من آنچه را که حقیقت داشت به او گزارش دادم، اما برادران دیگر که با من آمده بودند، قوم را از رفتن به کنعان ترسانیدند. ولی چون من خداوند، خدای خود را پیروی می کردم، موسی به من قول داد زمینی که قدم در آن گذاشته ام تا ابد از آن من و فرزندانم باشد.

- حال چنانکه می بینی، از آن هنگام که در بیابان سرگردان بودیم تاکنون که ۴۵ سال از آن می گذرد خداوند مرا زنده نگاه داشته است. با اینکه ۸۵ سال از عمرم می گذرد، هنوز مانند زمانی که موسی ما را برای بررسی سرزمین کنعان فرستاد، سالم و قوی هستم و می توانم باز مثل گذشته سفر کنم و با دشمنان بجنگم! پس اکنون کوهستانی را که خداوند وعده اش را به من داده است، به من بده.

- بدون شک به خاطر می آوری وقتی برای بررسی اوضاع به کنعان رفته بودیم، عناقی های غول آسا در آن کوهستان زندگی می کردند و شهرهای ایشان بزرگ و حصار دار بود؛ اما به یاری خداوند من آن ها را از آنجا بیرون خواهم راند، همان طور که خداوند فرموده است. «

- یوشع، کالیب را برکت داد و حبرون را به او بخشید؛ زیرا کالیب از صمیم دل خداوند، خدای اسرائیل را پیروی کرده بود. حبرون تا امروز نیز از آن کالیب است.

- (پیش از آن حبرون، قریه ی اربع نامیده می شد. اربع نام بزرگ ترین دلاور عناقی ها بود)

- در این زمان، در سرزمین کنعان صلح برقرار بود. (۱)

(۳) زمین خاندان کالیب (۲)

- خداوند به یوشع دستور داد که قسمتی از زمین یهودا را به کالیب (پسر یفنه) ببخشد.

- برحسب این دستور، قریه ی اربع که نام دیگر آن حبرون بود به او داده شد. (اربع نام پدر عناق بود) کالیب، طایفه های شیشای؛ اخیمان و تلمای را که از نسل عناق بودند از آنجا بیرون راند، سپس با مردم شهر دبیر (که قبلاً قریه سفر نامیده می شد) جنگید.

- کالیب به افراد خود گفت: «هر که برود و قریه ی سفر را تصرف نماید، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد»

- عتن ئیل (پسر قناز) برادرزاده ی کالیب، شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او به زنی داد.

- «عتن ئیل» وقتی عکسه را به خانه ی خود می برد، او را ترغیب نمود تا از پدرش قطعه زمینی بخواهد. عکسه از آلاغش پیاده شد تا در این باره با پدرش کالیب صحبت کند.

- کالیب از او پرسید: «چه می خواهی؟»

- عکسه گفت: «یک هدیه ی دیگر هم به من بده! چون آن زمینی که به من داده ای، زمین بی آبی است. یک قطعه زمین که چشمه در آن باشد به من بده.»

- پس کالیب چشمه های بالا و پایین را به او بخشید.

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۱۴، آیات: ۶-۱۵

۲- سفر یوشع ، إصحاح ۱۵، آیات: ۱۳-۱۹

۴) زمین قبیله ی یهودا

این است زمینی که به حکم قرعه به خاندان های قبیله ی یهودا داده شد:

مرز این زمین در جنوب:

به منتهی الیه جنوبی «بیابان صین» می رسید و در آنجا با «ادوم» هم مرز می شد.

این مرز جنوبی، از جنوب «دریای مرده» شروع می شد و از جنوب «گردنه ی عقرب ها» گذشته، به سوی «بیابان صین» پیش می رفت.

از آنجا به جنوب «قادش برنیع» می رسید و سپس از «حصرون» گذشته، به طرف «ادار» بالا- می رفت و به طرف «قرقع» برمی گشت و به «عصمون» می رسید، بعد «درّه ی مصر» را طی کرده، به «دریای مدیترانه» ختم می شد.

مرز این زمین در شرق:

از جنوب «دریای مرده» شروع می شد و تا شمال دریا یعنی جایی که رود اردن در آن می ریزد، امتداد می یافت.

از آنجا مرز شمالی شروع می شد و تا «بیت حجله» امتداد می یافت و به طرف شمال وادی «اردن» تا «سنگ بوهن» (بوهن پسر رئوین بود) پیش می رفت.

در آنجا از میان «درّه ی عخور» گذشته، به «دبیر» می رسید.

بعد به سمت شمال، به سوی «جلجال» مقابل «گردنه ی ادومیم» در طرف جنوبی «درّه ی عخور» برمی گشت.

از آنجا به طرف «چشمه های عین شمس» پیش می رفت و به «عین روجل» می رسید

سپس از درّه ی هنوم «که در امتداد دامنه ی جنوبی شهر» یبوسی «اورشلیم» قرار دارد، بالا- می رفت و از آنجا به بالای تپه ای که در سمت غربی «درّه ی هنوم» و در انتهای شمالی «درّه ی رفائیم» است، پیش می رفت.

از آنجا به «چشمه های نفتوح» کشیده شده، به شهرهای نزدیک «کوه عفرون»، می رسید و تا «بعله» (قریه ی یعاریم) امتداد می یافت.

سپس از «بعله» به طرف مغرب به «کوه سعیر» برمی گشت و در امتداد دامنه ی شمالی «کوه یعاریم» (که کسالون باشد) پیش می رفت و به طرف «بیت شمس» سرازیر شده، از «تمنه» می گذشت.

بعد به دامنه ی شمالی «عقرون» می رسید و تا «شکرون» کشیده می شد و از «کوه بعله» گذشته به «بین ئیل» می رسید و سرانجام به «دریای مدیترانه» ختم می شد.

مرز این زمین در غرب:

ساحل «دریای مدیترانه» بود.

خاندان های قبیله ی یهودا در داخل این مرزها زندگی می کردند. (۱)

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۱۵، آیات: ۱-۱۲

(۵) شهرهای یهودا (۱)

سرزمینی که به قبیله ی یهودا تعلق گرفت شامل شهرهای زیر بود:

شهرهایی که در امتداد مرزهای ادوم در دشت نِگَب واقع شده بودند:

۴ ۲۹ شهر با روستاهای اطراف: «قبص ئیل، عیدر، یاجور، قینه، دیمونه، عدعده، قادش، حاصور، یتان، زیف، طالم، بعلوت، حاصور خِدَته، قریوت حاصرون (حاصور) امام، شماع، مولاده، حَصیر جده، حشمون، بیت فالط، حصر شوعال، بئر شبع، بزیوتیه، بعاله، عییم، عاصم، التولد، کسپیل، حرمه، صقلغ، مدمنه، سنسنه، لبوت، سلخیم، عین و رمون»

شهرهایی که در دشت ها واقع شده بودند:

۴ - ۱۴ شهر با روستاهای اطراف: «اشتاوول، صرعه، اشنه، زانوح، عین جنیم، تفوح، عینام، یرموت، عدلام، سوکوه، عزیزه، شعرایم، عدیتایم، جدیره، جدیرتایم»

۴ - ۱۶ شهر با روستاهای اطراف: «صنان، حداشاه، مجدل جاد، دلعان، مصفه، یقت ئیل، لاختیش، بُصقه، عجلون، کبون، لحنان، کتلیش، جدیروت، بیت داجون، نعمه، مقیده»

۴ - ۹ شهر با روستاهای اطراف: «لبنه، عاتر، عاشان، یفتاح، اشنه، نصیب، قعیله، اکزیب، مریشه»

- همچنین تمام شهرها و روستاهای ناحیه ی عقرون جزء ملک قبیله ی یهودا بود. مرز آن از «عقرون» تا «دریای مدیترانه» بود و شهرهایی که اطراف «اشدود» واقع شده بودند با روستاهای مجاور جزء زمین یهودا به شمار می آمدند؛ و نیز خود شهر «اشدود» و «غزه» با آبادی های اطراف آن ها و تمام شهرهای کنار دریای مدیترانه تا درّه ی مصر، جزء ملک یهودا بودند.

شهرهایی که در نواحی کوهستانی قرار داشتند:

۴ - ۱۱ شهر با روستاهای اطراف: «شامیر، یتیر، سوکوه، دنه، قریه سنه (دبیر)، عناب، اشتموه، عانیم، جوشن، حولون، جیلوه»

۴ - ۹ شهر با روستاهای اطراف: «اراب، دومه، اشعان، یانوم، بیت تفوح، افیقه، حُمطه، قریه اربع (حبرون)، صیعور»

۴ - ۱۰ شهر با روستاهای اطراف: «معون، کرمل، زیف، یوطه، یزرعیل، یقدهام، زانوح، قاین، جبعه، تِمنه»

۴ - ۶ شهر با روستاهای اطراف: «حلحول، بیت صور، جدور، معارات، بیت عنوت، التقون»

۴ - ۲ شهر با روستاهای اطراف: «قریه ی بعل (قریه ی یعاریم) و ربه»

شهرهایی که در بیابان واقع شده بودند:

۶- شهر با روستاهای اطراف: «بیت عربه، مدین، سکاکه، نبشان، شهر نمک، عین جدی»

اما مردم قبیله ی یهودا نتوانستند بیوسی ها را که در «اورشلیم» زندگی می کردند بیرون کنند. پس آن ها در «اورشلیم» ماندند و هنوز هم در آنجا هستند و با مردم قبیله ی یهودا زندگی می کنند.

۶) زمین قبایل افرایم

مرز جنوبی آن زمین:

به حکم قرعه به بنی یوسف (افرایم و منسی) تعلق گرفت، از آن قسمت رود اُردُن که نزدیک اِریحا است، یعنی از شرق چشمه های اِریحا شروع می شد و از صحرا گذشته، به ناحیه ی کوهستانی «بیت ئیل» می رسید. سپس از «بیت ئیل» به طرف «لوز» و «عطاروت» در سر حد سرزمین «ارکیها» امتداد می یافت و بعد به سمت مغرب به سرحد سرزمین «یفلیطی ها» تا کنار «بیت حورون» پایین و تا «جازر» کشیده شده، انتهایش به دریای مدیترانه می رسید.

مرز شرقی آن زمین:

به خاندان های قبیله ی افرایم داده شد: از «عطاروت ادار» شروع می شد و از آنجا تا «بیت حورون» بالا امتداد می یافت و به «دریای مدیترانه» می رسید.

مرز شمالی آن زمین:

از «دریای مدیترانه» شروع شده، به سمت مشرق کشیده می شد و از «مکمیته» می گذشت و به «تعنت شیلوه» و «یانوحه» می رسید. از «یانوحه» به سمت جنوب کشیده شده، به طرف «عطاروت» و «نعره» پایین آمده، به «اریحا» می رسید و به «رود اُردُن» منتهی می شد. سپس از آنجا به طرف غرب کشیده شده، از «نفوح» به «درّه ی قانه» می رسید و به «دریای مدیترانه» ختم می شد.

علاوه بر این بعضی از شهرهایی که در سر حد خاک نصف قبیله ی منسی بود با روستاهای اطراف به قبیله ی افرایم داده شد ولی آن ها کنعانی هایی را که در جازر ساکن بودند بیرون نکردند و کنعانی ها تا امروز در میان قبیله ی افرایم به صورت برده، زندگی می کنند. (۱)

۷) زمین قبایل منسی

- قسمتی از زمین هایی که در غرب «رود اُردُن» بود به قبیله ی منسی (پسر بزرگ یوسف) داده شد.
- به خاندان ماخیر (پسر بزرگ منسی و پدر جلعاد) قبلاً زمین «جلعاد» و «باشان» (در سمت شرقی رود اُردُن) داده شده بود؛ زیرا آن ها جنگجویانی شجاع بودند.
- پس زمین های کرانه ی غربی رود اُردُن به بقیه ی قبیله ی منسی، یعنی خاندان های ابیعزر، هالک، اسرئیل، شکیم، حافر و شمیداع داده شد.
- صَلفحاد پسر حافر، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی بود.
- صَیْلُفحاد پسری نداشت، او تنها ۵ دختر به نام های: محله، نوعه، حُجله، ملکه، ترصه داشت. این ۵ دختر نزد العازار کاهن، یوشع و بزرگان اسرائیل آمده، گفتند: «خداوند به موسی فرمود که ما هم می توانیم هر کدام به اندازه ی یک مرد از زمین سهم داشته باشیم»
- پس چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، این ۵ دختر مانند مردان قبیله شان، صاحب زمین شدند.
- بدین ترتیب قبیله ی منسی علاوه بر زمین جلعاد و باشان که در شرق «رود اُردُن» بود، صاحب ۱۰ سهم دیگر از زمین های غرب رود اُردُن شدند.
- مرز قبیله ی منسی از سرحد «اشیر» تا «مکمیته» که در شرق «شکیم» است، امتداد می یافت و از آنجا به طرف جنوب کشیده شده، به ناحیه ای که اهالی «عین تفوح» در آن زندگی می کردند می رسید. (سرزمین تفوح، متعلق به منسی بود، اما خود شهر تفوح که در مرز سرزمین منسی قرار داشت به قبیله ی افرایم تعلق می گرفت)
- سپس سرحد قبیله ی منسی به طرف «نهر قانه» کشیده می شد و به «دریای مدیترانه» می رسید. (چند شهر در جنوب «نهر قانه» در خاک منسی واقع شده بودند که در واقع متعلق به افرایم بودند)
- زمین جنوب «نهر قانه» تا «دریای مدیترانه»، برای افرایم تعیین شد؛ و زمین شمال «نهر قانه» تا «دریای مدیترانه» به قبیله ی منسی داده شد. مرز منسی از شمال، به سرزمین «اشیر» و از سمت شرق، به سرزمین «یساکار» محدود بود.
- شهرهای زیر که در خاک یساکار و اشیر واقع شده بودند به قبیله ی منسی داده شدند: «بیت شان، ییلعام، دُر، عین دُر، تعناک، مَجِدو (که ۳ محله ی کوهستانی داشت) و روستاهای اطراف آن ها»
- اما قبیله ی منسی نتوانست کنعانی هایی را که در این شهرها و روستاها ساکن بودند بیرون کند، پس آن ها در آن سرزمین باقی ماندند. حتی هنگامی که بنی اسرائیل نیرومند شدند، باز آن ها را بیرون نکردند بلکه ایشان را به بردگی خود گرفتند.
- سپس ۲ قبیله ی یوسف، نزد یوشع آمده به او گفتند: «چرا از این زمین فقط یک سهم به ما داده ای و حال آن که خدا ما را برکت داده و جمعیت ما را زیاده تر از قبایل دیگر گردانیده است؟»
- یوشع پاسخ داد: «اگر جمعیت شما زیاد است و زمین کوهستانی افرایم برای شما کافی نیست، می توانید جنگل های وسیع فرزی ها و رفائی ها را نیز بگیریید و برای خود صاف کنید.»

- آن‌ها گفتند: «کنعانی‌هایی که در دشت‌ها ساکن‌اند، چه آن‌هایی که بیت‌شان و روستاهای اطراف آن و چه آن‌هایی که در درّه‌ی
یزرعیل هستند، عرابه‌های آهنین دارند و ما از عهده‌ی آن‌ها بر نمی‌آییم»

- یوشع گفت: «جمعیت شما زیاد است و شما قوی هستید، پس بیش از یک سهم به شما تعلق خواهد گرفت. کوهستان جنگلی نیز از آن شما خواهد بود. این جنگل را صاف کنید و سراسر آن را تصرف نمایید. من یقین دارم که شما می توانید کنعانی ها را از آنجا بیرون کنید، گرچه آن ها عرابه های آهنین دارند و قوی می باشند.» (۱)

قسمت بیست و چهارم: نحوه ی تقسیم بقیه ی زمین ها بین ۷ قبیله

در تورات آمده است: (۲)

- تمام قوم اسرائیل در «شیلوه» جمع شدند و خیمه ی عبادت را برپا کردند. هرچند آن ها بر تمام سرزمین مسلط شده بودند، ولی هنوز ۷ قبیله باقی مانده بودند که ملکی نداشتند. پس یوشع به آن ها گفت: «تا کی می خواهید سهل انگاری کنید؟ چرا نمی روید و زمین هایی را که خداوند، خدای اجدادتان به شما داده است، تصرف نمی کنید؟ از هر قبیله ۳ مرد انتخاب کنید. من آن ها را می فرستم تا آن زمین ها را بررسی کنند و از وضع آن ها به من گزارش دهند تا بتوانم زمین ها را بین شما تقسیم کنم.

- آن ها باید زمین را به ۷ قسمت تقسیم کنند و گزارش آن را برای من بیاورند تا من در حضور خداوند، خدایمان سهم ۷ قبیله را به حکم قرعه تعیین نمایم.

- قبیله ی یهودا و قبیله ی یوسف که قبلاً به ترتیب زمین های جنوب و شمال را گرفته اند در همان جا می مانند.

- قبیله ی لاوی هم از زمین سهمی ندارند؛ زیرا آن ها کاهن هستند و خدمت خداوند سهم ایشان است.

- قبایل رئوبین و جاد و نصف قبیله ی منسی هم که قبلاً سهم خود را در سمت شرقی رود اردن که موسی برای ایشان تعیین نموده بود، گرفته اند. پس آن افراد رفتند تا زمین ها را بررسی کنند و گزارش آن را برای یوشع بیاورند تا او در شیلوه در حضور خداوند، سهم ۷ قبیله را به حکم قرعه تعیین کند. فرستادگان یوشع، مطابق دستوری که یافته بودند عمل کردند.

- زمین ها را به ۷ قسمت تقسیم نمودند و نام شهرهای هر قسمت را نوشتند، سپس به اردوگاه شیلوه، نزد یوشع بازگشتند. یوشع در حضور خداوند قرعه انداخت و بدین ترتیب زمین ها را بین آن ۷ قبیله به این شرح تقسیم کرد.

□ زمین قبیله ی بنیامین:

- اولین قرعه به نام بنیامین درآمد. زمین خاندان های این قبیله، بین قبیله ی یهودا و یوسف قرار داشت.

- مرز آن ها در شمال، از رود اردن شروع شده، به طرف شمال اریحا بالا می رفت.

- سپس از وسط کوهستان گذشته، به صحرای بیت آون در غرب می رسید. بعد به طرف جنوب لوز (که همان بیت ئیل است) کشیده شده، به طرف عطاروت ادار که در منطقه ی کوهستانی جنوب بیت حورون پایین واقع است سرازیر می شد.

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۱۷، آیات: ۱-۱۸

۲- سفر یوشع ، إصحاح ۱۸، آیات: ۱-۱۰

- مرز غربی از کوهستان جنوب بیت حورون به طرف جنوب کشیده شده، به قریه ی بعل (که همان قریه ی یعاریم است) که یکی از شهرهای یهوداست می رسید.

- مرز جنوبی از انتهای قریه ی بعل در غرب شروع می شد و به طرف چشمه های نفتوح کشیده شده، از آنجا به دامنه ی کوهی که مقابل درّه ی هنوم (واقع در شمال درّه افرائیم) است، امتداد می یافت.

- سپس از درّه ی هنوم می گذشت و جنوب سرزمین یبوسی ها را قطع می کرد و به عین روجل می رسید.

- این خطّ مرزی از عین روجل به طرف شمال به عین شمس می رفت و بعد به جلیلوت که در مقابل گذرگاه ادومیم قرار دارد، می رسید.

- سپس به طرف سنگ بوهن (بوهن پسر رئوین بود) سرازیر شده، از شمال زمینی که مقابل درّه ی اُردُن است می گذشت. سپس به درّه ی اردن سرازیر می شد و از آنجا به سمت شمال «بیت حجله» کشیده می شد و به خلیج شمالی دریای مرده که در انتهای جنوبی رود اردن است منتهی می شد.

- این بود مرز جنوبی.

- رود اردن مرز شرقی زمین بنیامین را تشکیل می داد. این زمینی است که برای خاندان های قبیله ی بنیامین تعیین گردید.

- شهرهایی که به خاندان های قبیله ی بنیامین تعلق داشت، از این قرارند:

- ۱۲ شهر با روستاهای اطراف: «اریحا، بیت حجله، عیمق قصب، بیت عربه، صمارایم، بیت ئیل، عویم، فاره، عُفرت، کَفَر عمونی، عُفنی و جابع»

- ۱۴ شهر با روستاهای اطراف: «جبعون، رامه، بثروت، مصفه ف کفیره، مصفه، کفیره، موصه، راقم، یرفئیل، تراله، صیله، آلف، یبوسی (اورشلیم)، جبعه، قریه ی یعاریم»

- این بود ملکی که به خاندان های قبیله ی بنیامین داده شد. (۱)

□ زمین قبیله ی شمعون

- دومین قرعه به نام شمعون درآمد.

- زمین خاندان های این قبیله، در داخل مرزهای یهودا قرار داشت و شامل این شهرها می شد:

- ۱۳ شهر با روستاهای اطراف: «بئر شمع، شمع، مولاده، حَصْر شوعال، بالاح، عاصم، التولد، بتول، حرمه، صقلغ، بیت مرکبوت، حصر سوسه، بیت لباعوت، شاروحن»

- ۴ شهر با روستاهای اطراف تا به علت بئیر (که رامه ی نگب هم گفته می شد):

- «عین، رمون، عاتر، عاشان» این بود زمینی که به خاندان های قبیله ی شمعون داده شد

- این زمین سهمی بود که قبلاً برای قبیله ی یهودا تعیین گردیده بود، چون زمین سهم یهودا برای ایشان زیاد بود. (۱)

□ زمین قبیله ی زبولون

- سومین قرعه به نام زبولون درآمد. مرز زمین خاندان های این قبیله از سارید شروع می شد و به طرف مغرب تا مرعله و دباشه کشیده شده، به درّه ی شرق یقنعام، می رسید.

- از طرف شرق سارید نیز تا حدود کسلوت تابور و از آنجا تا دابره و یافیع کشیده می شد.

- باز به طرف شرق امتداد یافته، به جت حافر و عت قاصین کشیده می شد، سپس از رمون گذشته، به نیعه می رسید. این خط مرزی در شمال، به طرف حناتون برمی گشت و به درّه ی یفتح نیل منتهی می شد.

- شهرهای: قطه، نهلال، شمرون، یداله و بیت لحم نیز جزء ملک قبیله ی زبولون بودند.

- جمعاً ۱۲ شهر با روستاهای اطرافشان به خاندان های قبیله ی زبولون تعلق گرفت. (۲)

□ زمین قبیله ی یساکار

- چهارمین قرعه به نام یساکار درآمد.

- شهرهای خاندان های این قبیله عبارت بودند از:

- ۱۶ شهر با روستاهای اطراف: «یزرعیل، کسلوت، شونم، حفارایم، شی ئون، اناحره، ربیت، قشیون، آبص، رمه، عین جنیم، عین حده و بیت فصیص. و خط مرزی قبیله ی یساکار از شهرهای: تابور، شحصیمه و بیت شمس، می گذشت و به رود اُردُن منتهی می شد.» (۳)

□ زمین قبیله ی اشیر

- پنجمین قرعه به نام اشیر درآمد.

- شهرهای خاندان های این قبیله عبارت بودند از:

- ۲۲ شهر با روستاهای اطراف: «حلقه، حلی، باطن، اکشاف، الملک، عمعاد، مش آل.

- خط مرزی قبیله ی اشیر در غرب، به طرف کرمل و شیحور لینه کشیده می شد و از آنجا به سمت مشرق به طرف بیت داجون می پیچید و به زبولون و درّه ی یفتح ئیل می رسید.

- از آنجا به طرف شمال به سوی «بیت عامق» و «نعی ئیل» امتداد یافته از شرق «کابول» می گذشت. سپس از حبرون، رحوب، حمون، قانه و صیدون بزرگ می گذشت؛ سپس این خط مرزی به طرف «رامه» می پیچید و به شهر حصار دار «صور» می رسید و باز به طرف شهر «حوصه» پیچیده در ناحیه ی «اکزیب» به دریای مدیترانه منتهی می شد. «عمه»، «عفیق» و «رحوب» نیز جزء ملک اشیر بودند.» (۴)

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۱-۹

۲- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۱۰-۱۶

۳- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۱۷-۲۳

۴- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۲۴-۳۱

□ زمین قبیله ی نفتالی

- ششمین قرعه به نام نفتالی در آمد.

- خط مرزی زمین خاندان های این قبیله از حالف شروع می شد و از «بلوطی» که در «صعنین» است گذشته، در امتداد «ادامی»، «ناقب» و «بین نیل» به «لقوم» می رسید و از آنجا به «رود اُردُن» منتهی می شد. این خط مرزی در غرب به سمت «ازنوت تابور» می پیچید و از آنجا به طرف «حقوق» پیش می رفت.

- زمین نفتالی با زبولون در جنوب، با اشیر در غرب و با رود اُردُن در شرق، هم مرز می شد

- شهرهای حصار داری که در زمین نفتالی واقع شده بودند از این قرارند:

- ۱۹ شهر با روستاهای اطراف: «صدیم، صیر، حَمَت، رَقَت، کنارت، ادامه، رامه، حاصور، قادش، ادرعی، عین حاصور، یرون، مجدل نیل، حوریم، بیت عنات و بیت شمس.» (۱)

□ زمین قبیله ی دان

- هفتمین قرعه به نام دان در آمد.

- شهرهای خاندان های این قبیله عبارت بودند از: «صرعه، اشت نول، غیر شمس، شَعَلین، ایلون، یتله، الون، تمنه، عقرون، اَلتقیّت، جَبْتون، بعله، یهود، بنی برق، جت رمون، میاه یرقون، رقون و همچنین زمین مقابل یافا» (ولی زمینی که برای قبیله ی دان تعیین شد، برای ایشان کافی نبود. پس قبیله ی دان به شهر کَشَم در شمال حمله برده، آن را تصرف نمودند و اهالی آنجا را قتل عام کردند، سپس در آنجا ساکن شدند و نام جَدّ خویش، دان را بر آن شهر نهادند)

- این شهرها و روستاهای اطرافشان به خاندان های قبیله ی دان تعلق گرفت. (۲)

(۸) ملک یوشع

در تورات آمده است: (۳)

پس از اینکه زمین ها میان قبایل اسرائیل تقسیم شد و حدود هر کدام تعیین گردید، قوم اسرائیل مطابق دستور خداوند، به یوشع ملکی پیشنهاد کردند و او «تمنه سارح» را که میان کوهستان افرایم واقع شده بود برای خود برگزید و آن را دوباره بنا کرد و در آن ساکن شد. به این ترتیب، قرعه کشی و تقسیم زمین بین قبایل اسرائیل در شیلوه، جلو دروازه ی خیمه ی عبادت انجام شد. در این قرعه کشی که در حضور خداوند برگزار شد، العازار کاهن، یوشع و سران قبایل حاضر بودند و نظارت می کردند.

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۳۲-۳۹

۲- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۴۰-۴۸

۳- سفر یوشع ، إصحاح ۱۹، آیات: ۴۹-۵۱

۹) شهرهای پناهگاه

- خداوند به یوشع فرمود: «به مردم اسرائیل بگو که شهرهای پناهگاه را که قبلاً دستورات آن را توسط موسی به شما داده بودم، تعیین کنند تا اگر کسی مرتکب قتل غیر عمد شود، به آنجا پناه ببرد و از انتقام بستگان مقتول در امان باشد. وقتی قاتل به یکی از این شهرها برسد، باید به دروازه ی شهر که محل قضاوت است برود و قضیه را برای بزرگان شهر شرح دهد. آن ها نیز باید او را به داخل شهر برده، مکانی برای زندگی کردن به او بدهند تا پیش ایشان بماند. اگر یکی از بستگان مقتول برای کشتن قاتل بیاید، نباید قاتل را تسلیم نمایند، چون او به طور تصادفی، مرتکب عمل قتل شده است، نه از روی کینه و غرض.

- او باید تا زمان محاکمه اش در حضور مردم و تا وفات رئیس کهنه ای که در زمان واقعه بر مصدر کار بوده است، در آن شهر بماند. اما بعد از آن، آزاد است و می تواند به شهر و خانه ی خود بازگردد»

- پس این شهرها برای پناهگاه اختصاص یافتند: «قادش جلیل در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم و قریه ی اربع (که حبرون نیز نامیده می شد) در کوهستان یهودا.

- همچنین در سمت شرقی رود اُردُن، در شرق اریحا، این شهرها برای پناهگاه اختصاص یافتند: «باصر در صحرا از ملک قبیله ی رئوبین، راموت در جلعاد از ملک قبیله ی جاد و جولان در باشان از ملک قبیله ی منسی.»

- شهرهای پناهگاه هم برای اسرائیلی ها بود و هم برای غریبانی که در میان ایشان زندگی می کردند تا اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شود، به یکی از آن ها فرار کند تا قبل از محاکمه اش در حضور مردم، به دست مدعی خون مقتول، گشته نشود. (۱)

۱۰) شهرهای قبیله ی لاوی

- بزرگان قبیله ی لاوی به «شیلوه» آمدند و به العازار کاهن، یوشع و بقیه ی رهبران قبایل گفتند: «خداوند به موسی فرمود که شهرهایی برای سکونت و چراگاه هایی برای گله ها به قبیله ی ما داده شود» پس بنی اسرائیل طبق فرمان خداوند از ملک خود شهرهایی با چراگاه های اطرافشان به قبیله ی لاوی دادند.

- خاندان قهّات، نخستین گروه از قبیله ی لاوی بودند که قرعه به نامشان درآمد.

- به آن دسته از قهّاتی ها که از نسل هارون و کاهن بودند، ۱۳ شهر از شهرهای قبایل یهودا، شمعون و بنیامین داده شد. به بقیه ی خاندان قهّات، ۱۰ شهر از شهرهای افرایم، دان و نصف قبیله ی منسی داده شد.

- به خاندان جرشون، ۱۳ شهر از شهرهای قبایل یساکار، اشیر، نفتالی و نصف قبیله ی منسی که در باشان قرار داشت، داده شد.

- به خاندان مراری ۱۲ شهر از شهرهای قبایل رئوبین، جاد و زبولون داده شد. به این طریق آنچه خداوند به موسی فرموده بود، انجام پذیرفت و شهرها و چراگاه ها برای قبیله ی لاوی به حکم قرعه تعیین گردید.

این است اسامی شهرهایی که از ملک قبایل یهودا و شمعون به نسل هارون که از طایفه ی قهات (پسر لاوی) بودند، داده شد. (طایفه ی قهات نخستین گروهی بودند که قرعه به نامشان درآمد):

- ۱۳ شهر با چراگاه های اطراف: «شهر حبرون» که همان قریه ی اربع باشد (اربع پدر عناق بود) در کوهستان یهودا با چراگاه های اطرافش به ایشان تعلق گرفت. (مزارع و روستاهای اطراف آن، قبلاً به کالیب پسر یفنه داده شده بود)

- علاوه بر شهر حبرون که از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها نیز به نسل هارون که کاهن بودند داده شد: شهر با چراگاه های اطراف از قبیله ی یهودا و شمعون: «لبنه، یتیر، اشتموع، حولون، دبیر، عین، یوطه، بیت شمس»

- و از ملک قبیله ی بنیامین، این ۴ شهر با چراگاه های اطراف داده شد: «جبعون، جیع، عناتوت، علمون»

۱۰ □ شهر با چراگاه های اطراف آن ها به باقیمانده ی خاندان قهات داده شد:

- از طرف قبیله ی افرایم، ۴ شهر با چراگاه های اطراف آن ها به بقیه ی خاندان قهات داده شد، این شهرها عبارت بودند از: «شکیم، یکی از شهرهای پناهگاه که در کوهستان افرایم واقع بود) جازر، قیصایم و بیت حورون».

- از طرف قبیله ی دان، ۴ شهر با چراگاه های اطراف آن ها به ایشان بخشیده شد، این شهرها عبارت بودند از: «التقی، جبتون، آیلون و جترمون»

- نصف قبیله ی منسی، شهرهای: «تعنک، جت رمون» و چراگاه های اطراف آن ها را به ایشان بخشید.

۱۳ □ شهر با چراگاه های اطراف آن ها به خاندان جرشون نیز که یکی دیگر از گروه های قبیله ی لاوی بود، داده شد:

- ۲ شهر با چراگاه های اطراف: «از طرف نصف قبیله ی منسی، جولان در باشان (یکی از شهرهای پناهگاه) و بعشتره» از طرف قبیله ی یساکار؛ ۴ شهر با چراگاه های اطراف: «قشیون، دابره، یرموت و عین جنیم»

- از قبیله ی اشیر، ۴ شهر با چراگاه های اطراف: «مش آل، عبدون، حلقات و رحوب»

- از قبیله ی نفتالی، ۳ شهر با چراگاه های اطراف: «قادش در جلیل (یکی از شهرهای پناهگاه)، حموت دُر، قرتان»

۱۲ □ شهر به حکم قرعه به خاندان مراری که بقیه ی قبیله ی لاوی را تشکیل می دادند داده شد:

- ۴ شهر با چراگاه های اطراف از قبیله ی زبولون: «یقنعام، قرته، رمنه و نحلال»

- ۴ شهر با چراگاه های اطراف از قبیله ی رئوبین: «باصر، یهصه، قدیموت، میفعت»

۴- شهر با چراگاه های اطراف از قبیله ی جاد: «راموت در جلعاد (یکی از شهرهای پناهگاه)، محنایم، حشبون و یعزیر» بدین ترتیب از سرزمینی که متعلق به بنی اسرائیل بود، ۴۸ شهر با چراگاه های اطراف آن ها به قبیله ی لاوی داده شد. (۱)

قسمت بیست و پنجم: بنی اسرائیل سرزمین موعود را تسخیر می کند

در تورات آمده است: (۲)

- پس خداوند، تمام سرزمینی را که به اجداد قوم اسرائیل وعده فرموده بود به بنی اسرائیل بخشید و ایشان آن را تصرف نموده، در آن ساکن شدند. خداوند چنانکه به اجداد آن ها وعده داده بود، در سرزمین اسرائیل صلح برقرار نمود و کسی را یارای مقاومت با آن ها نبود. خداوند ایشان را یاری نمود تا دشمنان خود را نابود کنند. او به تمام وعده های نیکویی که به قوم اسرائیل داده بود وفا کرد.

قسمت بیست و ششم: بازگشت قبایل شرق رود اُردُن

در تورات آمده است: (۳)

- یوشع، مردان جنگی قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی را به حضور طلبید و به ایشان چنین فرمود: «هرچه موسی خدمتگزار خداوند به شما امر فرموده بود، انجام داده اید و تمام دستورات مرا نیز اطاعت کرده اید. هرچند جنگ خیلی طول کشید، ولی شما در این مدت برادران خود را ترک نکرده اید بلکه مأموریتی را که خداوند، خدایان به شما داده بود، انجام دادید.

- اکنون خداوند، خدای شما مطابق وعده ی خود، به پدرانتان پیروزی و آرامش بخشیده است. پس به خانه های خود در آن سوی رود اُردُن که خداوند توسط خدمتگزار خود، موسی به شما ملکیت داده است، برگردید.

- به دقت آنچه را که موسی به شما دستور داده است، انجام دهید: خداوند، خدای خود را دوست بدارید، در راه او گام بردارید، احکامش را اطاعت کنید، به او بپسیدید و با دل و جان او را خدمت نمایید. « پس یوشع آن ها را برکت داده، ایشان را به خانه هایشان روانه ساخت. (موسی قبلاً در شرق رود اُردُن، به نصف قبیله ی منسی زمین داده بود و یوشع هم در غرب رود اردن به نصف دیگر آن قبیله، در میان قبایل دیگر زمین بخشید)

- درحالی که مردان جنگی عازم خانه های خود بودند، یوشع ایشان را برکت داده، گفت:

- «با ثروت بسیار، گله و رمه های بی شمار، طلا و نقره، مس و آهن و پوشاک فراوان به خانه های خود بازگردید و این غنائم را با بستگان خود تقسیم نمایید.» پس مردان جنگی قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی،

۱- سفر یوشع ، إصحاح ۲۱، آیات: ۱-۴۲

۲- سفر یوشع ، إصحاح ۲۱، آیات: ۴۳-۴۵

۳- سفر یوشع ، إصحاح ۲۲، آیات: ۱-۹

بنی اسرائیل را در «شیلوه» در سرزمین کنعان، ترک نمودند و به سوی سرزمین خود در «جلعاد» که بنا به دستور خداوند به موسی، آن را تصرف کرده بودند، روانه شدند.

قسمت بیست و هفتم: قربانگاه کنار رود اُردُن

در تورات آمده است: (۱)

- وقتی قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی به «جلیلوت» در کنار رود اُردُن، در «کنعان» رسیدند، قربانگاه بسیار بزرگ و چشمگیری در کنار رود اُردُن بنا کردند.

- اما هنگامی که بقیه ی قبایل اسرائیل این را شنیدند، در «شیلوه» جمع شدند تا به جنگ آن ها بروند.

- ولی اول، عده ای را به رهبری فینحاس پسر العازار کاهن نزد ایشان، به سرزمین «جلعاد» فرستادند.

- افرادی که همراه فینحاس رفتند ۱۰ نفر بودند که هر کدام از آن ها، مقام سرپرستی خاندانی را بر عهده داشتند و به نمایندگی از طرف قبیله ی خود آمده بودند.

- وقتی این گروه به نزد قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی در سرزمین جلعاد رسیدند، به نمایندگی از طرف تمام قوم خداوند گفتند:

- «چرا از پیروی خداوند برگشته اید و با ساختن این قربانگاه از او روگردان شده، بر ضد خدای اسرائیل برخاسته اید؟ آیا عقوبت پرستش بت بعل فغور برای ما کم بود؟ مگر فراموش کرده اید چه بلای وحشتناکی بر قوم خداوند عارض شد، به طوری که هنوز هم از آن کاملاً آزاد نشده ایم؟ مگر نمی دانید اگر امروز از دستور خداوند سرپیچی کنید، فردا او بار دیگر بر همه ی قوم اسرائیل خشمگین خواهد شد؟ اگر زمین شما برای عبادت خداوند مناسب نیست، بهتر است به سرزمین خداوند که خیمه ی عبادت در آنجاست بیایید و در این سرزمین با ما زندگی کنید و با ساختن یک قربانگاه دیگر علاوه بر قربانگاهی که برای خداوند، خدای ما ساخته شده است، بر ضد خداوند و بر ضد ما بر نخیزید. آیا فراموش کرده اید که وقتی عخان پسر زارح، مال حرام را برداشت، نه فقط او، بلکه تمام قوم اسرائیل با او مجازات شدند؟»

- قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله ی منسی، به نمایندگان قبایل چنین پاسخ دادند:

- «خداوند، خدای خدایان می داند که قصد ما از بنای این قربانگاه چه بوده است و می خواهیم شما نیز بدانید.

- اگر ما با این کار از پیروی خداوند روگردان شده ایم و به او خیانت ورزیده ایم، شما ما را زنده نگذارید.

- اگر از خداوند برگشته و این قربانگاه را ساخته ایم تا روی آن قربانی سوختنی، هدیه ی آردی و قربانی سلامتی تقدیم کنیم، خداوند خودش ما را مجازات کند.

- ما این کار را از روی احتیاط انجام داده ایم، چون می ترسیم در آینده فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما حق ندارید، خداوند، خدای اسرائیل را پرستش کنید؛ زیرا شما سهمی در خداوند ندارید.

- خداوند رود اُردُن را بین ما و شما قرار داده است و به این ترتیب، فرزندان شما، فرزندان ما را از پرستش خداوند بازدارند.

- پس تصمیم گرفتیم، آن قربانگاه را بنا کنیم، البته نه برای تقدیم قربانی سوختنی و سایر قربانی ها، بلکه تا بین ما و شما و فرزندانمان، شاهدی باشد که ما هم حق داریم در خانه ی خداوند او را با تقدیم قربانی های سوختنی و سلامتی پرستش نماییم و اگر فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما سهمی در خداوند ندارید

- فرزندان ما می توانند بگویند: این قربانگاه را نگاه کنید که پدران ما از روی نمونه ی قربانگاه خداوند ساخته اند. این قربانگاه، برای تقدیم قربانی های سوختنی و سایر قربانی ها نیست، بلکه نشانه ی این است که ما هم حق داریم بیاییم و خدا را پرستیم.

- ما هرگز از پیروی خداوند، دست بر نمی داریم و با ساختن قربانگاهی، برای تقدیم قربانی سوختنی، هدیه ی آردی و سایر قربانی ها، از دستورات او سرپیچی نمی کنیم.

- ما می دانیم تنها قربانگاهی که باید بر آن قربانی کرد، همان است که در عبادتگاه خداوند قرار دارد. «

- فینحاس کاهن و نمایندگان قبایل بنی اسرائیل که همراه وی بودند، چون این سخنان را از قبيله های رثوبین، جاد و نصف قبيله ی منسی شنیدند، قانع شدند؛ و فینحاس به ایشان گفت: «امروز فهمیدیم که خداوند در میان ماست؛ زیرا شما بر ضد او بر نخاسته اید بلکه برعکس ف قوم ما را از نابودی نجات داده اید.»

- پس فینحاس و نمایندگان، از جلعاد به کنعان بازگشتند و هر آنچه را که شنیده بودند به بنی اسرائیل گزارش دادند.

- با شنیدن گزارش آن ها، همه ی مردم اسرائیل شاد شدند و خدا را شکر نمودند و دیگر سخنی از جنگ با قبایل رثوبین و جاد و یا خراب کردن سرزمین آن ها به میان نیامد.

- قبایل رثوبین و جاد، آن قربانگاهی را که بنا کرده بودند «قربانگاه شاهد» نامیدند و گفتند: «این قربانگاه بین ما و برادران ما شاهد است که خداوند، خدای ما نیز هست.»

قسمت بیست و هشتم: وصیت یوشع

در تورات آمده است: (۱)

- سال ها گذشت و خداوند بنی اسرائیل را از دست دشمنانش راحتی بخشید.

- در این هنگام یوشع، پیر و سالخورده شده بود.

- او تمام بنی اسرائیل را فراخواند و به بزرگان و رهبران و قضات و مقامات قوم اسرائیل گفت: «من دیگر پیر و سالخورده شده ام، شما آنچه را که خداوند، خدایتان به خاطر شما انجام داده است دیده اید، او خودش با

دشمنانتان جنگید، من زمین هایی را که به تصرف خود درآورده اید و حتی آن هایی را که هنوز تصرف نکرده اید، بین شما تقسیم نموده ام.

- تمام این سرزمین، از رود اُردُن گرفته تا دریای مدیترانه، از آن شما خواهد بود؛ زیرا چنانکه خداوند وعده داده است، خود او قبیله هایی را که هنوز میان شما باقی مانده اند، از این سرزمین، بیرون خواهد راند تا در آن ساکن شوید.

- اما شما قوی باشید و به دقت دستوراتی را که در تورات موسی نوشته شده است، اطاعت کنید و تمام جزئیات آن را نگاه دارید و از آن منحرف نشوید.

- مواظب باشید با قوم هایی که هنوز در میان شما باقی مانده اند معاشرت نکنید.

- نام خدایان آن ها را هرگز به زبان نیاورید و به نام آن ها قسم نخورید؛ آن ها را عبادت نکنید و جلو آن ها زانو نزنید، بلکه به خداوند، خدای خود بچسبید، همان طور که تا حالا کرده اید.

- خداوند، قوم های بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما بیرون رانده و تاکنون کسی نتوانسته است در برابر شما بایستد و هر یک از شما به تنهایی قادر هستید با هزار سرباز دشمن بجنگید و آن ها را شکست دهید؛ زیرا خداوند، خدای شما مطابق قولی که داده است، به جای شما می جنگد. پس مواظب باشید که همیشه خداوند، خدای خود را دوست بدانید، ولی اگر از خدا روگردان شده، با افراد این قوم ها که هنوز در میان شما هستند دوست شوید و از آن ها زن بگیرید و به آن ها زن بدهید، مطمئن باشید که خدا این قوم ها را از سرزمینتان بیرون نخواهد راند، بلکه آن ها دامی برای پاهای شما، تازیانه ای برای پشت شما و خاری در چشم شما خواهند بود و شما عاقبت در زمین نیکویی که خداوند، خدایتان به شما داده است، هلاک خواهید شد.

- پایان عمر من فرارسیده است و همه ی شما شاهد هستید که هرچه خداوند، خدایتان به شما وعده فرموده بود، یک به یک انجام شده است، ولی بدانید همان طور که خداوند نعمت ها به شما داده است، بر سر شما بلا نیز نازل خواهد کرد؛ و اگر از دستورات او سرپیچی کنید و خدایان دیگر را پرستش و سجده نمایید، آتش خشم او بر شما افروخته خواهد شد و شمارا از روی زمین نیکویی که به شما بخشیده است به کلی نابود خواهد کرد.»

قسمت بیست و نهم: تجدیدعهد در شکیم

در تورات آمده است: (۱)

- یک بار دیگر، یوشع تمام قبایل اسرائیل را با بزرگان و رهبران و قضات و مقامات قوم اسرائیل در «شکیم» احضار کرد و آن ها آمده، در حضور خدا ایستادند.

- یوشع لب به سخن گشود و گفت که خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: «در گذشته جد شما تارح، پدر ابراهیم و ناحور، در سمت شرقی رود فرات می زیست و بت پرست بود.

- ولی من ابراهیم، پسر تارح را از آن سوی رود فرات برداشته، به سرزمین کنعان آوردم و او را در سراسر این زمین گرداندم و نسل او را زیاد کردم.

- اسحاق را به او بخشیدم و به اسحاق نیز یعقوب و عیسو را دادم. نواحی اطراف «کوه سعیر» را به عیسو بخشیدم. یعقوب و فرزندانش به مصر رفتند. بعد موسی و هارون را فرستادم و بلای عظیمی بر سر مصری ها آوردم. سرانجام اجداد شما را از اسارت مصری ها آزاد نمودم. وقتی به ساحل دریای سرخ رسیدند، مصری ها با عرابه ها و سواران به تعقیب ایشان پرداختند. در این هنگام، آن ها از من کمک خواستند و من میان آن ها و لشگر مصر، تاریکی ایجاد نمودم. سپس آب دریا را بر سر مصری ها ریختم و آن ها را در دریا غرق کردم.

- پدران شما آنچه را که بر سر مصری ها آوردم با چشمان خود دیدند.

- بعد از آن، قوم اسرائیل سال های زیادی را در بیابان گذرانیدند. سرانجام شما را به سرزمین اموری ها در آن طرف رود اردن آوردم.

- اموری ها با شما جنگیدند، ولی من ایشان را نابود کردم و زمین هایشان را به شما دادم.

- سپس بالاق، پادشاه موآب، جنگ را با شما آغاز نمود و به دنبال بلعام، پسر بعور فرستاد تا شما را لعنت کند. اما من دعای او را اجابت نمودم، بلکه او را وادار ساختم تا شما را برکت دهد و به این ترتیب شما را از دست بالاق نجات دادم. سپس از رود اردن گذشتید و به اریحا آمدید.

- جنگجویان اریحا و بسیاری از قبایل دیگر از قبیل اموری ها، فرزی ها، کنعانی ها، حیتی ها، جرجاشی ها، حوی ها و یبوسی ها، یکی پس از دیگری با شما جنگیدند.

- اما من همه ی آن ها را مغلوب شما ساختم.

- زنبورهای سرخ به سراغ اموری ها فرستادم و دو پادشاه اموری را با مردمانشان از پیش روی شما راندم. شما این پیروزی را با نیزه و کمان به دست نیاوردید!

- زمینی را که در آن زحمت نکشیده بودید و شهرهایی را که خود بنا نکرده بودید، به شما بخشیدم تا در آن ساکن شوید و از میوه ی تاکستان ها و باغ های زیتونی که خود زحمت کاشتن آن ها را نکشیده بودید، بخورید. پس خداوند را احترام نمایید و با صداقت و راستی او را خدمت کنید.

- بت هایی را که زمانی اجدادتان در آن سوی رود فرات و در مصر پرستش می نمودند، از خود دور کنید و فقط خداوند را عبادت نمایید.

- امروز تصمیم خود را بگیرید، آیا می خواهید از خداوند پیروی کنید یا از بت هایی که اجداد شما در آن سوی رود فرات می پرستیدند و یا از بت های اموری هایی که در سرزمینشان ساکنید؟ ولی این را بدانید که من و خانواده ام از خداوند پیروی خواهیم نمود.»

- مردم اسرائیل در پاسخ او گفتند: «وای بر ما اگر خداوند را ترک نماییم و بت ها را پرستش کنیم؛ زیرا خداوند، خدای ما بود که قوم ما را از بردگی مصری ها رهانید و در پیش چشمانمان معجزات شگفت انگیزی انجام داد. در تمام طول راه و هنگامی که از میان سرزمین های دشمنان می گذشتیم، او ما را حفظ کرد.»

- خداوند بود که هنگام ورود ما به این سرزمین، قوم اموری و سایر قوم ها را از اینجا بیرون راند. پس ما نیز از خداوند پیروی خواهیم کرد؛ زیرا او خدای ماست.»

- اما یوشع در پاسخ ایشان گفت: «پیروی از خداوند کار آسانی نیست؛ زیرا او قدّوس و بسیار غیور است و از گناهانتان نخواهد گذشت. اگر او را ترک کرده، بت ها را پرستید، او بر ضد شما خواهد برخاست و شمارا مجازات خواهد کرد و باوجود آن که به شما احسان نموده است، شمارا از بین خواهد برد.»

- قوم اسرائیل در جواب یوشع گفتند: «ولی ما قول می دهیم از خداوند پیروی کنیم!»

- یوشع گفت: «پس خود شما شاهد هستید که قول داده اید از خداوند پیروی نمایید»

- گفتند: «بلی، ما خود شاهد هستیم»

- یوشع گفت: «بسیار خوب، پس حال باید بت هایی را که در میان شما هستند از خود دور کنید و دل های خود را به خداوند، خدای اسرائیل نزدیک سازید»

- مردم به یوشع گفتند: «اری ما فقط از خداوند، خدای خود اطاعت و پیروی خواهیم کرد»

- یوشع آن روز در «شکیم» با ایشان پیمان بست و آن ها را متعهد به انجام قوانین و مقررات آن نمود. او تمام این سخنان را در کتاب قانون خدا نوشت. سپس سنگی بزرگ گرفته، آن را در پای درخت بلوطی که در کنار خیمه ی عبادت بود، برپا داشت.

- آنگاه یوشع به تمام قوم اسرائیل گفت: «این سنگ، شاهد پیمان شما با خداوند است و تمام سخنانی را که خداوند به ما فرمود، شنیده است. پس اگر از پیروی خدا برگردید، همین سنگ بر ضد شما شهادت خواهد داد»

- بعد از آن یوشع، مردم را مرخص نمود تا هر کس به ملک خود برود.

قسمت سی ام: مرگ یوشع و العازار و دفن استخوان های یوسف در شکیم

در تورات آمده است: (۱)

- چندی بعد، یوشع خدمتگزار خداوند در سن ۱۱۰ سالگی در گذشت و او را در «تمنه سارح» در «کوهستان افرایم»، به طرف شمال «کوه جاعش» که ملک خود او بود، دفن کردند. «البته در کتب تاریخی دیگر آمده است: پس از مدتی یوشع مریض شد و در سال ۱۳۷۵ ق.م در سن ۱۲۰ سالگی (مانند عمر حضرت موسی و هارون) در گذشت و در کوه های افرایم دفن شد.»

- قوم اسرائیل در تمام مدّت زندگانی یوشع و نیز ریش سفیدان قوم که پس از او زنده مانده بودند و شخصاً اعمال شگفت انگیز خداوند را در حقّ اسرائیل دیده بودند، نسبت به خداوند وفادار ماندند. العازار، پسر هارون نیز در گذشت و او را در «جبعه» که در ملک پسرش فینحاس بود، در «کوهستان افرایم» دفن کردند.

- استخوان های یوسف را که اسرائیلی ها موقع خروج از مصر با خود آورده بودند، در «شکیم» در قطعه زمینی که یعقوب از پسران حمور، به ۱۰۰ تکه نقره خریده بود دفن کردند

- (این زمین در ملک پسران یوسف قرار داشت)

قسمت سی و یکم: جانشینان یوشع

در تورات آمده است:

- پس از وفاتش فرزندان و نوادگانش به ترتیب یکی پس از دیگری اسرار و آثار نبوت پدرشان را به دست گرفتند که به ترتیب عبارت اند از:

۱- فینحاس بن یوشع ۲- بشیر بن فینحاس ۳- جبرئیل بن بشیر ۴- ابلث بن جبرئیل

۵- اجر بن ابلث ۶- قحطان بن اجر ۷- عوق بن قحطان و عوق نیز پس از ۱۲۰ سال سلطنت ودایع نبوت را در سال «حضرت طالوت» سپرد.

- حضرت حزقیل (وصی اول یوشع بن نون) و حدود ۱۰۰ الی ۱۴۰ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد و هنگام عبور بنی اسرائیل از دریا همراه موسی بود.

- حضرت کالیب همسر «مریم بن عمران» (وصی دوم یوشع بن نون) و شریعت موسی (برادرخانمش) را تبلیغ می کند. نسب او بدین گونه است: کالیب بن یوحنا بن ... بن یهودا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.

قسمت سی و دوم: وقایع پس از وفات یوشع و مرگ کالیب (وصی دوم یوشع)

در تورات آمده است: (۱)

- بنی اسرائیل با گروه بسیاری از کنعانیان و فورانیین در بازاق جنگیدند و پادشاه ظالم آنجا را دستگیر کرده و ده هزار نفر از آن ها را کشتند و به سمت اورشلیم رفته، آنجا را نیز فتح کردند و حضرت کالیب با بنی یهودا و بنی شمعون از اورشلیم به حبرون آمده قبایل آنجا را نیز که از کنعانیان بودند متفرّق کردند و در حبرون ساکن شد. ولی بنی اسرائیل پس از سال ها رفاه و ناز و نعمت دوباره به تجمّلات پرداخته و از خدا غافل شدند و به سوی بت پرستی کشیده شدند و دو بت به نام های «بعلا» و «آسراثا» را پرستش کردند؛ و پس از مدتی با دختران کنعانی و اموری ازدواج کرده و مشغول شهوات خود شدند تا اینکه به کیفر گناهانشان خداوند آن ها را به مدت

۱- (برای اطلاعات بیشتر برای آگاهی به اوضاع اجتماعی و فرهنگی شهر حبرون از دیدگاه یهود و نصاری خوب است به کتاب «مثل العلیا فی الإسلام لا فی بحرون» از آیت الله کاشف الغطاء مراجعه کنید.)

هشت سال گرفتار و مورد ظلم و بی عدالتی حاکم جبار و پادشاه بابل به نام (ایلاس) و فرماندار حبرون (کوشان اثیم) شدند تا پس از مدتی به ستوه آمده و توبه کردند و خداوند بر آن ها رحم کرد و کالیب برادرزاده ی خود را که مردی شجاع و دلیر بود به نام (عثیل) به کمک آن ها فرستاد و بنی اسرائیل به کمک عثیل به جنگ با او پرداختند و او را شکست دادند.

- البته حضرت کالیب نیز پا به پای برادرزاده اش در فتوحاتش شرکت داشت و حمایت می کرد. پس از ۱۳۰ سال زندگانی در حبرون رحلت کرد و در همان جا نیز مدفون شد.

قسمت سی و سوم: نام و نسب پیغمبران بنی اسرائیلی پس از وفات موسی

□ از فرزندان یوسف «افرائیم و مینس»:

۱. حضرت یوشع و فرزندان او که پیغمبران مرسل شدند) و «یوربعام» بن «ناباط»: زمان اواسط سلیمان.

□ از فرزندان بنیامین:

۲. حضرت شاول (طالوت): متولد: ۱۲۷۵ ق.م و حضرت إرمیا.

□ از فرزندان لاوی:

۳. حضرت داوود بن ایشا بن لاوی (متولد سال ۱۲۸۲ ق.م) و حضرت سلیمان.

□ حضرت داوود بن ایشا:

- همان که زره موسی برایش اندازه بوده و با کمک طالوت به جنگ جالوت پادشاه ستمگر آن زمان می رود و او را از پای درمی آورد و داماد طالوت می شود. (۱)

- او صاحب کتاب زبور بود و آن را با صدای آهنگین زیبایی می خواند که پرندگان نیز مدهوش صدای او می شدند و انگشتی داشت که روی آن اسم اعظم نوشته شده بود.

- حضرت داوود پس از شهادت طالوت و فرزندان او (یک سال پس از وفات سموئیل بن القانا در سال ۱۲۲۳ ق.م در سن ۵۲ سالگی) در جنگ با عمالقه ی فلسطین، راهی حبرون می شود (سال ۱۲۷۵ ق.م) و یک سال بعد در حبرون بر بنی اسرائیل حکومت می کند (سال ۱۲۷۴ ق.م) و حدود ۷۶ ماه (معادل ۶ سال و ۳ ماه) که در حبرون می ماند، عازم بیت المقدس می شود و در آنجا آخرین فرزندش به نام سلیمان به دنیا می آید (حدود سال ۱۱۹۵ ق.م) و در سال ۱۱۸۲ ق.م از دنیا می رود. (۲) البته داوود علاوه بر سلیمان ۹ پسر دیگر نیز به نام های: ناتان، ساموع، ساخوب، یوخایاد، الیشع، نفاع، یفیع داشت که همگی نیک سیرت و پاک طینت بودند و فقط سلیمان در بیت المقدس به دنیا آمد و کوچک ترین برادرشان بود احتمالاً از برادران سلیمان هم جزء پیامبران شدند از جمله: (ناتان: متوفی ۱۱۹۸ ق.م)

۱- جزایری، تاریخ انبیاء، ص ۵۹۴

۲- جزایری، تاریخ انبیاء، ص ۵۸۶

- داوود کار طراحی بیت المقدس را شروع کرد ولی عمر او کفاف نداد و در سن ۱۰۰ سال و ۶ ماه و ۷ روزگی در سال ۱۱۸۲ ق.م از دنیا رفت و انگشتی اش را به پسرش سلیمان بخشید و از او خواست کار ناتمام مسجدالاقصی را تمام کند و بدین ترتیب سلیمان به تخت می نشیند. (در سن ۱۳ سالگی سال: ۱۱۸۲ ق.م).

سلیمان بن داوود:

سلیمان نیز ساخت مسجدالاقصی را با کمک مهندسين آن عصر در سال ۱۱۷۸ ق.م شروع می کند (در ۱۷ سالگی) و صندوق عهد یا صندوق شهاده را در مسجدالاقصی جای داد و به شکرانه ی اتمام آن مسجد سجده ی شکر به جا آورد و عیدی گرفت و قربانی کرد، او همچنین با حیوانات سخن می گفته و داستان های جالبی در مورد زندگی وفاتش وجود دارد و گفته اند ۵۱۰ یا ۵۳۰ سال عمر کرده (متوفی سال ۶۸۵ ق.م یا ۶۶۵ ق.م) (۱) و سلیمان ۲۷ پسر و ۴۳ دختر داشته و با ملکه ی سبا (بالقیس) ازدواج کرده و دولت سبا در سال ۸۵۰ ق.م تأسیس شده بوده.

قسمت سی و چهارم: بررسی پیام های قرآنی ۲ دسته آیات

(۱) سوره اعراف: آیات ۱۶۱ - ۱۶۲

(وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ *) (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ *) (۲)

پیام ها

۱. داستان ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس، همراه با عذرخواهی از خداوند در برابر لجاجت ها و تغییر کلمات سفارش شده، داستانی عبرت آموز و قابل دقت است. (وَ إِذْ)

۲. برای آوارگان، مسکن مهم ترین مسئله است. (ابتدا از مسکن سخن به میان آمده است)

(اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ)

۳. بیت المقدس، سرزمینی پر نعمت است. (كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ)

۴. خداوند، همه ی نیازهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی بشر را تأمین می کند و برای برخورداری از نعمت هایی چون مسکن، غذا، عفو لطف، دستور می دهد که دعا و استغفار کنند و سجده نمایند.

۱- جزایری، تاریخ انبیاء، ص ۶۰۶

۲- ترجمه: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آنها گفته شد: «در این شهر [بیت المقدس] ساکن شوید و از هر جا (و به هر کیفیت) بخواهید، از آن بخورید (و بهره گیرید)! و بگویید: خداوند! گناهان ما را بریز! و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید! که اگر چنین کنید، گناهان شما را می بخشم و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد.» (*) اما ستمگران آنها، این سخن (و آن فرمانها) را، بغیر آنچه به آنها گفته شده بود، تغییر دادند از این رو بخاطر ستمی که روا می داشتند، بلایی از آسمان بر آنها فرستادیم (و مجازاتشان کردیم). (*)»

(اشْكُنُوا) ... (كُلُوا) ... (قُولُوا حِطَّةً)

۵. خداوند، با یک عذرخواهی و توبه ی خالصانه، (قُولُوا حِطَّةً) گناهان بسیاری را می بخشد.

(نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ) چنان که در دعا می خوانیم: (يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُوا عَنِ الْكَثِيرِ) ای خدایی که کم را می پذیری و گناه زیاد را می بخشایی.

۶. برای دریافت لطف و آمرزش الهی، هم استغفار و دعا لازم است، هم عمل. (قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ)

۷. ورود به مکان های مقدس، ادب و آداب ویژه ای دارد. (وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا)

۸. باید میان نیکوکار و گنه کار، تفاوت باشد. وقتی خطاکاران بخشوده می شوند، نیکوکاران هم از درجه و لطف بیشتری برخوردار می گردند. (سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)

۹. در نظام مدیریت و تشویق دیگران، باید همواره نیکوکاران را امتیاز داد. (سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)

۱۰. کیفر تحریف و تغییر دستورهای خدا، قهر و عذاب است. (فَبَدَّلَ) ... (فَأَرْسَلْنَا)

۱۱. تغییرات لجوجانه و بر اساس استهزا، قابل بخشش نیست. (رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ)

۱۲. همه ی کیفرها مربوط به قیامت نیست، بلکه گاهی در دنیا نیز کیفر داده می شود. (رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ)

۱۳. سرنوشت انسان به دست خودش است و عذاب، نتیجه ی ستم خود اوست. (بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ)

(۲) سوره بقره: آیات ۵۸-۵۹

(وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ) (*) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (*) (۱)

پیام ها

۱. تأمین معاش مردم، مقدم بر فرمان به عبادت و مقدمه ای بر آن است. (كُلُوا) (سُجَّدًا)

۲. برای ورود به مکان های مقدس، احترام مخصوص لازم است. (ادْخُلُوا) (سُجَّدًا)

۳. بخشش، از اوست، اما استغفار و طلب آمرزش، باید از سوی ما باشد. (قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ)

۴. آداب دعا و شیوه توبه را نیز باید از خدا بیاموزیم. (ادْخُلُوا) (سُجَّدًا) (قُولُوا حِطَّةً)

۵. عمل به دستورات خداوند، زمینه ی آمرزش ماست. (ادْخُلُوا) (قُولُوا) (نَغْفِرْ لَكُمْ)

۶. استغفار، برای گناهکار مایه ی آمرزش و برای نیکوکار اعتلای درجه است.

(نُغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)

۷. ظلم و گناه، زمینه ساز تغییر و تحریف قانون است. (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا)

۸. تا وقتی که روش و شیوه کاری بیان نشده، انسان آزاد است تا با نظر خود عمل کند، ولی بعد از بیان روش ها، عذری در تغییر آن نیست. (قِيلَ لَهُمْ)

۹. جزای تحریف گران قوانین الهی، قهر و عذاب است. (رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ)

۱- ترجمه: «و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر [بیت المقدس] وارد شوید! و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید! و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.» (*) اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند (و به جای آن، جمله استهزاآمیزی گفتند) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم. (*)»

۱۰. همه ی پاداش ها و کیفرها مربوط به آخرت نیست، بلکه بعضی از کیفرها در همین دنیا صورت می پذیرد.

((فَأَنْزَلْنَا) (رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ))

فصل دوم: جدول خلاصه ۸۰ واقعه ی زندگی موسی علیه السلام از تولد تا ۳۲ سال پس از وفاتش

مکان

تاریخ

احتمالی

موضوع

شماره

مصر

۱۵۲۷ ق.م

تولد

۱

مصر

۱۴۶۰-۱۵۲۷ ق.م

زندگی

در قصر فرعون

۲

مصر

۱۴۶۰ ق.م

قتل

قبطی و هجرت از مصر به مدین

۳

مدین

۱۴۶۰ ق.م

ازدواج

با صفورا دختر شعیب علیه السلام

۴

مدین

۱۴۶۰-۱۴۵۰ ق.م

چوبانی

نزد شعیب علیه السلام

۵

مجمع

البحرین

(نقطه)

اتصال خلیج عقبه و خلیج سوئیس) در پایین صحرای سینا

۱۴۶۰-۱۴۵۰ ق.م

دیدار

موسی با خضر در مجمع البحرین.

۶

۱۴۵۰ ق.م

هجرت

از مدین به مصر

۷

وادی

مقدّس طوی

۱۴۵۰ ق.م

بعثت

در بین راه مدین به مصر

۸

مصر

۱۴۵۰ ق.م

دعوت

فرعون با همراهی هارون و معجزات موسی

۹

مصر

۱۴۵۰

ق.م

مبارزه

موسی با ساحران

۱۰

مصر

۱۴۵۰

ق.م

دفاعیات

مؤمن آل فرعون از موسی در دربار فرعون

۱۱

مصر

۱۴۴۹-۱۴۴۸

ق.م

شهادت

ایمان آوردگان به موسی (آسیه بنت مزاحم و همسر و خانواده ی حزقیل)

۱۲

مصر

۱۴۴۷ ق.م

نزول

بلاهای هفت گانه

۱۳

دریای

سرخ

۱۴۴۷

ق.م

خروج

از مصر با بنی اسرائیل و عبور از دریا

۱۴

دریای

سرخ

۱۴۴۷

ق.م

غرق

ص: ۲۷۲

صحرای

سینا

۱۴۴۷ ق.م

آغاز سرگردانی در بیابان سینا

۱۶

ساحل

دریای سرخ در بیابان ایتام

۱۴۴۷ ق.م

بت پرستی

در کنار ساحل

۱۷

ماره

۱۴۴۷

ق.م

آب

تلخ و شکایت مردم

۱۸

ایلیم

۱۴۴۷

ق.م

۱۲

صحرای

سین

۱۴۴۷ ق.م

روز

پانزدهم ماه دوم خروج

نزول

من (نان) و سلوی (بلد چین)

رفیدیم

۱۴۴۷ ق.م

بی آبی

و جوشیدن آب از صخره در مکان «مسه»

صحرای

سینا

رتمه،

لبنه، رسه، قهیلاته، کوه شافر، حراده، مقهیلوت، تاحت، تارح، متقه، حشموئه،

مسیروت، بنی یعقان،

حور

الجد العجاد)

۱۴۴۵

ق.م

روز

بیستم، ماه دوّم از سال دوّم خروج از مصر

حرکت

قوم بنی اسرائیل از صحرای سینا به همراه ابر و رود به صحرای فاران

۲۲

صحرای

سینا

۱۴۴۵

ق.م

درخواست

موسی از برادر زنش «حویاب پسر رئوئیل مدیانی

(فرزند

شعیب) برای راهنمایی

۲۳

حصیروت

۱۴۴۴

ق.م

تنبیه

کلثوم (خواهر موسی)

۲۴

طورسینا

۱۴۴۷

ق.م

مناجات

۴۰ روزه موسی برای دریافت الواح تورات /

به

عهدہ گرفتن رهبری هارون

۲۵

اطراف

جبل موسی

(رتمه،

لبنه، رسه، قھیلاته، کوه شافر، حراده، مقهیلوت، تاحت، تارح، متفه، حشموئه،

مسیروت، بنی یعقان، حور الجد الجاد)

۱۴۴۷

ق.م

فتنه

سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل و مبتلا شدن سامری به بیماری و مجازات گوساله

پرستان

۲۶

طور

سینا در صحرای سینا

ماه

سوم خروج از مصر

درخواست

رؤیت خداوند و متلاشی شدن کوه طور

۲۷

صحرای

سینا

۱۴۴۷

ق.م

دیدار

یترون (شعیب) و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی.

تعیین

قضات با کمک یترون.

۲۸

قبروت

هتاوه

۱۴۴۶

ق.م

شکایت

های قوم بنی اسرائیل از یکنواخت شدن خوراکی ها و

درخواست های تازه (عدس و سیر و پیاز) و یادآوری فرمان جهاد

در گذشته و سرباز زدن بنی اسرائیل و توقع خدا از بنی اسرائیل

۲۹

قبروت

هتاوه

۱۴۴۶

ق.م

رسیدن

آتشی از جانب خداوند و مرگ شاکیان و معترضان

۳۰

قبروت

هتاوه

۱۴۴۶

ق.م

نزول

بلدرچین و مرگ تعدادی از بنی اسرائیل

۳۱

صحرای

فاران

۱۴۴۶

ق.م

بررسی سرزمین کنعان با ۱۲ رهبر برای فتح آنجا/

گزارش

این ۱۲ رهبر به موسی و بنی اسرائیل.

۳۲

قادش

برنیع

(در

بیابان صین)

۱۴۴۶

ق.م

عکس العمل

بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب./

تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع و کالیب و عذاب خداوند و درخواست

توبه ی موسی برای قومش. / پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی. (۴۰ سال

سرگردانی)/

عذاب

خداوند بر ۸ رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل.

۳۳

رفیدیم

۱۴۴۶

ق.م

حمله

ی عمالقه و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون

۳۴

صحرای

سینا

(کوه

طور)

۱۴۴۵

ق.م

رفتن

به کوه طور برای ترمیم الواح شکسته/دستور ساخت خیمه ی عبادت و صندوق عهد برای

نگهداری الواح و عبادت مردم/ بیان دستورات و قوانین جدید برای بنی اسرائیل /قرار

گرفتن کوه طوربالای سر ۱۲ نقیب بنی اسرائیل برای پیمان گرفتن عمل به ده فرمان

تورات./ابلاغ قوانین و دستورات به بنی اسرائیل

۳۵

صحرای

سینا

(رتمه،

لبنه، رسه، قهیلاته، کوه شافر، حراده، مقهیلوت، تاحت، تارح، متقه، حشموئه،

مسیروت، بنی یعقان، حور الجد الجاد)

۱۴۴۵

ق.م

اولین

سرشماری و تعیین جایگاه قبایل در اردوگاه /

ساختن

خیمه عبادت وسایل آن و صندوق عهد / مرگ دو پسر هارون (ناداب و ابیهو) وقف

لاویان برای کهنات / بیان قوانین جدید خداوند

در خیمه ی عبادت به موسی

۳۶

یُطبات

(مکانی

با نه‌های فراوان.)

۱۴۴۴

ق.م

انتخاب

لاویان برای حمل صندوق عهد

۳۷

قادش

برنیع

(در

بیابان صین)

۱۴۴۳ ق.م

مرگ

کلثوم (خواهر موسی)

۳۸

قادش

برنیع (در بیابان صین)

۱۴۴۳

ق.م

جوشیدن

آب از صخره در محل مریبه (منازعه)

۳۹

قادش

برنیع

(در)

بیابان صین)

۱۴۴۲

ق.م

فرستادن

قاصدان نزد پادشاه ادوم

۴۰

اهل

ایله

۱۴۴۱

ق.م

نافرمانی

ص: ۲۷۴

بیابان

تیه

۱۴۴۰-۱۴۲۷ ق.م

قتل یک جوان و دستور ذبح یک گاو ویژه و بهانه گیری های

بنی اسرائیل

۴۲

بیابان

تیه

۱۴۴۰-

۱۴۲۷ ق.م

فرمان

پرداخت زکات و فتنه قارون و عذاب او

۴۳

کوه

هور

در

مرز سرزمین ادوم (موسیره)

۱۴۰۸ ق.م

روز

اول ماه پنج سال چهارم خروج

وفات

هارون / حمله ی سپاه کنعانی ها و شکست دادن آن ها

در

منطقه ی «حرمه» توسط بنی اسرائیل

۴۴

صلمونه

۱۴۰۸

ق.م

حمله

مارهای مفرغی بر شاکیان بنی اسرائیلی

۴۵

بئر

۱۴۰۸

ق.م

آب

دادن خداوند به بنی اسرائیل

۴۶

فونون

۱۴۰۸

ق.م

چادر

زدن

۴۷

اوبوت

۱۴۰۸

ق.م

چادر

زدن

۴۸

عی

عباریم

۱۴۰۸

ق.م

چادر

زدن

۴۹

دیون

۱۴۰۸

ق.م

چادر

زدن

۵۰

علمون

دبلا تایم

۱۴۰۸

ق.م

چادر

زدن

۵۱

درّه ای

در موآب

مشرف به

بیابان و کوه پیسگاه

۱۴۰۸

ق.م

جنگ

سپاه سیحون با بنی اسرائیل و شکست آن ها از بنی اسرائیل و تصرف سرزمین آن ها. (منطقه یاهص) /

جنگ

سپاه عوج و شکست آن ها از بنی اسرائیل و تصرف سرزمین آن ها و تقسیم آن زمین ها

بین بنی اسرائیل. (منطقه ی ادرعی)

۵۲

دشت

موآب در شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا

۱۴۰۷

ق.م

بالاق

سفیرانی به دنبال بلعام می فرستند تا بنی اسرائیل را نفرین کند / بت پرستی و زنا ی بنی اسرائیل

در

دشت موآب، از بیت یشیموت تا آبل شطیم در کنار رود اردن

بیت

فغور

۱۴۰۷

ق.م

دومین

سرشماری / شکایت دختران صلفحاد نزد موسی ارث دختران

صُلفحاد/ تعیین شهرهای لاویان/ شهرهای پناهگاه برای

قاتلانی که حکمشان صادر نشده و قوانین قتل عمدی و غیرعمدی / تعیین یوشع به جانشینی

/ قوانین قربانی برای ورود به سرزمین موعود (قربانی

و هدایای روزانه، روز سبت، روز کفاره، ماهانه، عید پسخ، عید نوبرمحصولات، عید

شیپورها، عید سایبان ها) / قوانین مربوط به نذر/ انتقام از مدیانی ها و مرگ بلعم

باعورا

۵۴

درّه ی

نزدیک بیت فغور، در بیابان عرب (صحرای موآب)

در

شرق رود اُردُن

۱۴۰۷

ق.م

روز اول، ماه یازدهم، سال چهلّم خروج از مصر

سخنرانی

موسی خطاب به قومش (نسل جدید بنی اسرائیل)

۵۵

سرزمین

«یعزیر

و جلعاد»

۱۴۰۷

ق.م

تعیین

قبیله های شرق رود اردن و جهاد قبیله های رئوبین و جاد برای تصرّف کنعان

۵۶

ص: ۲۷۵

بیابان

تیه

کوهستان

عباریم (کوه نبو)

۱۴۰۷ ق.م

وفات موسی

۵۷

موآب

۱۴۰۷ ق.م

آغاز

رهبری یوشع بن نون

۵۸

۱۴۰۷ ق.م

فتح

کنعان

۵۹

۱۴۰۷ ق.م

دستور

تصرف کنعان توسط خداوند به یوشع

۶۰

۱۴۰۷ ق.م

یوشع

جاسوسانی به اریحا می فرستد

۶۱

۱۴۰۷ ق.م

(روز)

دهم ماه اول سال چهلم خروج)

عبور

بنی اسرائیل از رود اُردُن و شکافته شدن دوباره ی آب بر بنی اسرائیل به کمک

صندوق عهد

۶۲

درجلجال

(سمت شرقی شهر اریحا)

۱۴۰۷ ق.م

برداشتن

دوازده سنگ یادبود از وسط رود اردن و ساختن بنای یادگاری

۶۳

در

جلجال

۱۴۰۷ ق.م

(روز)

چهاردهم ماه اول سال چهلم خروج)

ختنه

و برگزاری عید پسخ و قطع شدن نزول نان آسمانی من

۶۴

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

سقوط

اریحا با معجزه ی الهی

۶۵

شهر

عای

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

گناه

عحان (پسر کرمی، نوه ی زبدی و نواده ی زارح از قبیله ی یهودا) و شکست ۳ هزار

سرباز بنی اسرائیلی از سربازان شهر عای به دلیل این و دستور کشتن عحان

۶۶

شهر

عای

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

تسخیر

و خرابی شهر عای و مرگ ۱۲ هزار نفر از مردم شهر عای و به اسارت گرفتن پادشاه عای و

گشتن او

۶۷

کوه

عیال

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

قرائت

قوانین تورات برکوه عیبال

۶۸

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

حیله

ی جبعونی ها

۶۹

جبعون

۱۳۸۰-۱۴۰۶ ق.م

دعوت

همکاری «ادونی صدق» (پادشاه اورشلیم) از پادشاهان شهرهای همسایه و مبارزه بنی اسرائیل

با آن ها در جبعون و اطراف آن و معجزه ی از حرکت اُفتادن آفتاب

۷۰

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

شکست

پادشاهان اموری و به دار آویختن ۵ پادشاه

۷۱

ص: ۲۷۶

مقیده،

لبنه، لایخیش، عجلون، حبرون، دبیر

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

تصرف

شهرهای جنوبی اموری ها

۷۲

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

شکست

پادشاهان شمالی

۷۳

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

تقسیم

زمین های ۵/۹ قبیله و تقسیم کنعان به حکم قرعه

۷۴

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

تسخیر

سرزمین موعود

۷۵

شرق

رود اردن

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

بازگشت

قبایل شرق رود اُردُن

۷۶

شرق

رود اردن

۱۳۷۵-۱۳۸۰ ق.م

قربانگاه

کنار رود اُردُن

۷۷

شرق

رود اردن

۱۳۷۵ ق.م

وصیت

یوشع

۷۸

شکیم

۱۳۷۵ ق.م

تجدید

عهد در شکیم

۷۹

شکیم

۱۳۷۵ ق.م

گفتار چهارم: موسی الگوی مقاومت و صبر برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مبلغان دینی

اشاره

فصل اول: اهداف حضرت موسی علیه السلام در تبلیغ

۱. مقابله در برابر استکبار فرعون و قومش

با توجه به آیات: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (*) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ) ((۱)) و (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) (*) نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (*) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) ((۲))

۲. مقابله در برابر فساد و تباهی و فسادگری فرعون و قومش

با توجه به آیات (وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) ((۳)) و آیه ی (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) ((۴))

۳. مقابله در برابر تکذیب آیات الهی از طرف فرعون و قومش

با توجه به آیات (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا) (*) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلْنَاهُمْ تَدْمِيرًا) ((۵))

۴. هدایت آل فرعون

با توجه به آیات (وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (*) قَوْمٍ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ) ((۶))

۵. برقراری حکومت مستضعفان بر روی زمین

در آیات زیادی آمده است که فرعون، علت رسالت حضرت موسی را اخراج قبطیان از سرزمین مصر و گرفتن حکومت از آنان می دانست و روی این مسئله نیز تبلیغات زیادی می کرد، در حالی که اخراج قبطیان و به دست آوردن حکومت، هدف اصولی حضرت موسی نبود، بلکه او می خواست، حکومت ظلم و جور را در هم بشکند و حکومت عدل و داد را جایگزین آن کند.

۱- مومنون: ۴۵-۴۶ یعنی: سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم ... (*) بسوی فرعون و اطرافیان اشرافی او اما آنها تکبر کردند و آنها مردمی برتری جوی بودند. (*)»

۲- قصص ص: ۲-۴ یعنی: اینها از آیات کتاب مبین است! (*) ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می خوانیم، برای گروهی که (طالب حَقِّد و) ایمان می آورند! (*) فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود! (*)»

۳- نمل: ۱۲ یعنی: و دستت را در گریبان داخل کن هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشان است بی آنکه عیبی در آن باشد این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آنها بسوی فرعون و قومش فرستاده می شوی آنان قومی فاسق و طغیانگرند!

۴- قصص ص: ۴

۵- فرقان: ۳۵-۳۶ یعنی: و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم (*) و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما به شدت آنان را درهم کوبیدیم! (*)»

۶- شعراء: ۱۰-۱۱ یعنی: (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو... (*) قوم فرعون، آیا آنان (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟! (*)»

این آیات عبارت اند از:

با توجه به آیات (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (*) وَ نُمْكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحِيدُونَ) (*) (۱) (قَالُوا أَ جِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ) (۲)

(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) (۳)

(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) (۴) (قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى) (۵) (وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى) (*) (قَالَ أَ جِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمُوسَى) (*)

۱- قصص ص: ۵-۶ یعنی: ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! (*) و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم! (*)

۲- یونس: ۷۸ یعنی: گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!

۳- الشعراء: ۳۵ یعنی: او می خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون کند! شما چه نظر می دهید؟

۴- الأعراف: ۱۱۰ یعنی: می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند (نظر شما چیست و) در برابر او چه دستوری دارید؟

۵- طه: ۶۳ یعنی: گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند!

فصل دوم: چگونگی آماده شدن حضرت موسی برای تبلیغ

۱. لیبک گفتن به ندای مسئولیت

با توجه به آیات: (أَذْهَبَ إِلَيَّ فِي عَوْنٍ إِنَّهُ طَعَنِي) (*) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (*) ((۱)) و (ذَهَبَا إِلَيَّ فِي عَوْنٍ إِنَّهُ طَعَنِي) (*) فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (*) قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (*) ((۲))

۲. توکل به خدا و استمداد از او بیان نقایص و محدودیت های خود

- با توجه به آیات: (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (*) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ) (*) ((۳))

- (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (*) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي) (*) وَ احْلِلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي) (*) يَفْقَهُوا قَوْلِي) (*) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) (*) هَارُونَ أَخِي) (*) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي) (*) وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (*) كَيْ نَسِيْبِحَكَ كَثِيرًا) (*) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا) (*) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا) (*) ((۴)) و (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (*) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ) (*) ((۵))

در حقیقت حضرت موسی فهرستی از تمام مهارت های لازم برای این مسئولیت را برشمرد و تمام مهارت های خودش را ارزیابی کرد و به محدودیت های خویش اعتراف کرد.

درک اینکه چه مهارت هایی مورد نیاز است و تعیین نقاط ضعف و قوت فرد در متن کاری که قصد انجام دادن آن را دارد، برای موفقیت در هر مأموریت ضروری است.

و رهبران مطمئن، از رویارویی با محدودیت هایشان گریزان نیستند.

بلافاصله موسی علیه السلام فهمید که مهارت های ارتباطی او به اندازه ی لازم، اثربخش نبوده است و از خداوند خواست که مشکل او را در بیان اثربخش، برطرف کند.

۳. تأکید بر تبلیغ اثربخش

- حضرت موسی علیه السلام نمی خواست، برطرف شدن لکنت از سخنش به گونه ای باشد که بهتر و احساساتی تر صحبت کند، برعکس از خداوند خواست که: لکنت در سخنرانی او را به گونه ای برطرف سازد که: کسانی که به سخن او گوش می دهند، بتوانند سخن او را درک کنند.

۱- طه: ۲۴- ۲۵ یعنی: اینک به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است « (*) (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (*)»

۲- طه: ۴۳- ۴۵ یعنی: بسوی فرعون بروید که طغیان کرده است! (*) اما بنرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! (*) (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند (و نپذیرد)!» (*)

۳- شعراء: ۱۲- ۱۳ یعنی: (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (*) و سینه ام تنگ شود و زبانهم بقدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)! (*)»

۴- (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (*) و کارم را برایم آسان گردان! (*) و گره از زبانهم بگشای (*) تا سخنان مرا بفهمند! (*) و وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... (*) برادرم هارون را! (*) با او پشتم را محکم کن (*) و او را در کارم شریک ساز (*) تا تو را

بسیار تسبیح گوئیم (*) و تو را بسیار یاد کنیم (*) چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای! (*)»
۵- شعراء: ۱۲-۱۳ یعنی: (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (*) و سینه ام تنگ شود و زبانم بقدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند)! (*)»

- این اصل کلام است که: دریافت کننده ی پیام باید از آن، آن گونه که مورد نظر گوینده است، دریافت کند و بفهمد تبلیغ زمانی انجام می گیرد که دریافت کننده، آن معنا را از آن می گیرد، نه زمانی که فرستنده، پیام را می فرستد.

- همچنین برای تبلیغ با نتایج مطلوب، شخص نباید جذب توانایی گوینده یا ارائه دهنده شود، بلکه باید روی تفسیر و فهمیدن پیغام به وسیله ی دریافت کننده یا دریافت کنندگان مورد نظر، تأکید کند. گوینده باید در جهت در کی واضح از پیام مورد نظر، توانایی ارتباط خود را اصلاح کند.

۴. کار گروهی

با توجه به آیات: (اجْعَلْ لِي وَاخِي مِنْ اَهْلِي) (* هَارُونَ اَخِي) (* اَشْدُدْ بِهِ اَزْرِي) (* و اَشْرِكْ فِي اَمْرِي) (*); (وَ اَخِي هَارُونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُون) (* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ ...) (۱)

- رهبرانی که اعتماد به نفس ندارند، اغلب برای جلوگیری از بروز مشکل، در زمینه ضعف های خود، افرادی را که دارای توانایی های کمتری نسبت به خود هستند، به کار می گیرند.

- و رهبران اثربخش، اعتماد به نفس دارند و بر تلاششان بر انجام دادن مأموریت، تأکید می کنند. از این رو افرادی را جستجو می کنند که به گونه ای شایسته، آن ها را در زمینه ضعف ها و کمبودهایی که در خود احساس می کنند، تکمیل می کنند.

- موسی علیه السلام به دنبال فردی بود که از توانایی او آگاه بود و این شخص برادرش هارون بود و انتظار داشت او برای تقویت توانایی ها و تلاش هایش مشارکت داشته باشد و تصدیقش کند، نه اینکه صرفاً تماشاچی باشد؛ و همین طور موسی علیه السلام ترسید که کلامش برای وظیفه ای که در دست دارد، کافی نباشد،

- بنابراین او به دنبال فردی گشت که به نظرش در آن زمینه ی خاص، توانا تر است.

- این نشانه ی رهبر اثربخش است. همچنین موسی علیه السلام اظهار کرد که منظور از تشکیل تیم، صرفاً کاهش بار کاری نبود، بلکه به دست آوردن کمک و نیرو از شخص دیگری بود؛ و چنین تیمی به سمت یک هدف و رویارویی با یک چالش، هدایت می شود که در این مورد به سمت پذیرش خطر، رویارویی با یک چالش هدایت می شود که در این مورد به سمت پذیرش خطر، رویارویی با ترویج دروغ، جهت می گیرد.

۱- قصص ص: ۳۴ یعنی: و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند می ترسم مرا

تکذیب کنند! فرمود: «بزودی بازوان تو را بوسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم...»

- خداوند برای اینکه به خاطر داشته باشیم که خواسته ی موسی علیه السلام مبنی بر واگذاری همکاری اش به هارون علیه السلام به او داده شد و اینکه بر این رابطه تأکید کند در آیات متعددی این همکاری موسی و هارون را در تمام مراحل یادآوری می کند. (۱)

۵. جهت دهی به رسالت

با توجه به آیات: (كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا) (*) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا (*) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (*)

- به طور کلی هر تیمی باید مأموریتی داشته باشد که تمام تلاش هایش را به سمت آن جهت دهد.

- و انسان باید رابطه ی تسبیح و ذکر و یاد را از یک سو ساختن جامعه را از سوی دیگر در نظر داشته باشد. رسالتی که موسی و هارون علیه السلام در جهت آن حرکت می کردند، رهانیدن بنی اسرائیل، از سلطه ی فرعون بود و این مأموریت برای آن ها، حمد و یاد خدا را در برداشت.

- از آنجا که تمام کارهایشان را برای پایبندی به خواست خدا انجام دادند، لذا به حمد و یاد خدا می رسیدند. حمد خدا و یاد او که ما را به سمت انجام دادن رسالت حرکت می دهد، روحیه ی تحمل را که در رسالت ما متبلور می شود، ایجاد می کند.

۶. مشروعیت خواسته و جبران کمبودها و ضعف های روحی و مادی توسط خداوند

خداوند با اعطای آنچه موسی علیه السلام خواسته بود، به خواسته ها و نگرش او مشروعیت داد.

با توجه به آیات: (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (۲)؛ (وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) (*) قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) (*) (۳)؛ (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنْ اتَّبَعَكُمَا الْعٰلِيُونَ) (۴)

خواسته های روحی (سعه صدر، همراهی هارون، حمایت و توجه) او را تأمین کرد.

۱- از جمله آیات: - بقره: ۲۴۸ «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَيَكُنْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّتُهُ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) - (أعراف: ۱۲۲ «رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) - يونس: ۷۵ «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِيهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ) - يونس: ۸۹ «قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) - فرقان: ۳۶ «فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَنَاهُمْ تَدْمِيرًا) - طه: ۴۵-۴۶ «قَالَمَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (*) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى) - طه: ۴۹-۵۰ «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) (*) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) - طه: ۷۰ «فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى) - (أنبياء: ۴۸ «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ) - مؤمنون: ۴۵ «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُبِينٍ) - شعراء: ۴۸ «رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) - صافات: ۱۱۴ «وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ) - صافات: ۱۲۰ «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ)

۲- طه: ۳۶ یعنی: فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد!

۳- شعراء: ۱۴-۱۵ یعنی: و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد)! (*) فرمود: «چنین نیست، آنان کاری نمی توانند انجام دهند! شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم! (*)

۴- قصص ص: ۳۵ یعنی: فرمود: «بزودی بازوان تو را بوسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به

برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند شما و پیروانتان پیروزید!»

با توجه به آیات: (اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيِّنَا فِي ذِكْرِي) (۱)؛ (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ) (۲) خواسته های مادی (معجزات گوناگون) او را تأمین کرد.

با توجه به آیه: (وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا) (۳) خواسته های مادی و روحی ایشان را تأمین کرد.

فصل سوم: دوازده شیوه ی دعوت حضرت موسی علیه السلام

۱. اعلام صریح رسالت و اظهار عقاید

تا مخاطبان به آنچه دعوت می شوند آگاهی پیدا کنند و نقطه ی ابهامی برایشان وجود نداشته باشد. هم در خطاب به سبطیان و هم در خطاب به قبطیان و فرعون.

۲. درخواستی حکیمانه

در اولین دعوت فرعون، مکالمات بین موسی و فرعون که به تبلیغ اصول مهم توحید و معاد و نماز و. می پردازد.

۳. عامل به علم

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَعْبُدُونَ لِمَا تَدْعُونَ لِمَا لَمْ يَأْتِكُمْ... (ص: ۵)

۴. روش تدریجی (موعظه حسنه): دو مرحله (ملایم - منطقی - شدید)

یعنی به گونه ای موعظه کردن که بر دل مخاطب بنشیند و موجب رشد و هدایت او شود و با فطرت خداجوی آن ها هماهنگ باشد.

مرحله اول: برخورد ملایم (عاطفی)

- هم محتوای تبلیغ و هم چگونگی بیان آن باید متناسب دریافت کننده ی پیام باشد؛ و گاهی اوقات راه صحیح برخورد با دریافت کننده ی سخت دل و بی میل به توبه، روشی مشابه نیست، بلکه کاملاً برعکس (با ملایمت و نرمی) است.

۱- طه: ۴۲ یعنی: (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

۲- مؤمنون: ۴۵

۳- فرقان: ۳۵ یعنی: و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم.

- در این باره باید بگوییم که کار تبلیغ بیشتر با عواطف مردم سروکار دارد و می‌خواهد به قلب‌های آن‌ها راه یابد و پیام خود را به آن‌ها انتقال دهد و در ضمن آنان را اقناع کند.

- اما این مطلب سبب نمی‌شود که قائل شویم، تبلیغ با معلومات ظنی پیش می‌رود و بار استدلالی و منطقی ندارد

- فرق روش عاطفی با خطابه‌ی اصطلاحی (از نظر منطقی) این است که: در خطابه از معلومات ظنی استفاده می‌شود و کاری به صحت و سقم مطالب ندارد، به این معنا که معلومات ناصحیح نیز اگر به صورت خطابی مطرح شوند، تحت عنوان خطابه قرار می‌گیرند و به اصطلاح در معنای خطابه به طور اعم معنای تعهد نخواهید است. ولی در روش عاطفی، قرآن مطالب استدلالی و برهانی را با لطافت خاصی مطرح می‌کند و عواطف انسانی را تحریک کرده و بر دل می‌نشیند و در انسان تغییرات ریشه‌ای و اصیل ایجاد می‌کند.

- حضرت موسی علیه السلام نیز از این اسلوب استفاده کرد، از جمله در آیات:

- (حَقِيقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَارْسِلْ مَعِيَ بَنِي اِسْرَائِيْلَ) (۱)

- و موسی علیه السلام نمی‌گوید: من ربی یا من الله.

- (قَالَ اَعِيْزُ اللّٰهُ اُبْعِيْكُمْ اِلَآهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلٰی الْعٰلَمِيْنَ) (*) وَ اِذْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوءَ الْعِيَابِ يُقْتَلُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَعْجِلُوْنَ نِسَاءَكُمْ وَفِيْ ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيْمٌ) ((*) (۲)

- در این آیه نیز حضرت موسی عواطف مخاطبان خود را تحریک می‌کند و آنان را در موضع ندامت قرار می‌دهد و به آن‌ها می‌فهماند که عمل آن‌ها کفر نعمت پروردگار است.

- (قَالَ فَاِنَا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) (*) فَرَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ غَضَبًا اَسِيْفًا قَالَ يَا قَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِيْنًا اَفْطَالَ عَلٰيْكُمْ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَحِلَّ عَلٰيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَقْتُمْ مَّوْعِدِيْ) ((*) (۳)

- در این آیات نیز از روش‌های: استفهام انکاری / بیان رابطه‌ی خیرخواهانه‌ی مبلغ و مخاطب، بهره برده شده است.

الف) در مقابل فرعون

- (فَقُوْلَا لَهُ قُوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰى) (۴)

- (اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى) (*) فَقُلْ هَلْ لَّكَ اِلٰى اَنْ تَزَكٰى (*) وَ اَهْدِيْكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى) ((*) (۵)

ب) در مقابل سامری

۱- اعراف: ۱۰۵ یعنی: سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست!

۲- اعراف: ۱۴۰-۱۴۱ یعنی: (سپس) گفت: «آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبم؟! خدایی که شما را بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (*) (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته شما را شکنجه می‌دادند، پسرانتان را

- می کشتند و زنانان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود. (*)
- ۳- طه: ۸۵-۸۶ یعنی: فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!» (*) موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (*)
- ۴- طه: ۴۴ یعنی: اما بنرمی با او سخن بگویید شاید متذکّر شود، یا (از خدا) بترسد!
- ۵- نازعات: ۱۷-۱۹ یعنی: به سوی فرعون برو که طغیان کرده است! (*) و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟!» (*) و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟! (*)

- حضرت موسی علیه السلام وقتی به ملاقات خداوند رفته بود و سامری در غیابش اسباب تمرد در میان مردم را فراهم کرده بود و مردم را به گوساله پرستی فراخوانده بود، باوجود گناه عظیمی که مرتکب شده بود، بازهم از طرف موسی به او فرصت داده شد تا در مورد عملش توضیح دهد، قبل از آنکه تصمیم به راندن او از آن سرزمین گرفته شود؛ و موسی در محاکمه ی او عجله نکرد و گفت: (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) (*) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (*) (۱)

مرحله دوم: منطقی (استفاده از بینات)

الف) استدلال و برهان کوتاه و لطیف

- برای بیان توحید (لَقَدْ جِئْنَاكَ يَا هَيْه مِنْ رَبِّكَ) (طه: ۴۷)؛ (قال اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین) (اعراف: ۱۴۰)

- برای یادآوری ایام الله (و ذکّرهم بایام الله) (ابراهیم: ۵)

ب) روش توجیه منطقی

برای تثبیت مطالب از این روش استفاده می شود، به این معنا که در کلام خود علت وقایع نیز بیان می شود؛ و از حروفی همچون «باء» و «لام» و «إن سببیه» استفاده می شود.

مثلاً در آیات:

- (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فْتَوْبُوا إِلَيَّ بَارِئُكُمْ فَانْقَلِبُوا أَنْفُسَكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (۲)

- (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِيلِهَا قَالَ أَسْتَجِدُّ لَكُمْ إِلَهُ بَدَلِي هُوَ الَّذِي بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مَصِيرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءٌ وَ بَعْضٌ مِّنَ اللَّهِ ذَالِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بَغْيَ الْحَقِّ ذَالِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ) (۳)

۱- طه: ۹۵ - ۹۶ یعنی: (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (*) گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (*)

۲- بقره: ۵۴ یعنی: و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

۳- بقره: ۶۱ یعنی: و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.

(يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ وَءَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُورًا مُّبِينًا) (۱)

ج (جدال احسن

۱. جدال علمی (زبانی) دعوت بر اساس بینه:

مانند آیات (شعراء: ۲۰-۲۴)

یعنی در شیوه ی تبلیغ از دلایل واضح و آشکار استفاده نمودن و بر اساس عقل و منطق به آیین خدا دعوت کردن و برای حقانیت دعوت خود در مقابل کفار استدلال آوردن و از آن ها نیز دلیل و برهان خواستن.

(وَ قَالَ مُوسَىٰ يَافِرُ عَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ) (*) حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (**)

۲. جدال عملی (معجزات فراوان):

مانند آیات: (و ۱۳۳ و ۱۶۰)

- (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۱۱۷) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (اعراف: ۱۱۸-۱۱۷)

- (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ) (اعراف: ۱۳۳)

- (وَ قَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَمَهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (اعراف: ۱۶۰)

مرحله سوم: شدید (نزول عذاب)

۱- نساء: ۱۵۳ یعنی: اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها نازل کنی (در حالی که این یک بهانه است) آنها از موسی، بزرگتر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده!» و بخاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت. سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمد، (به خدایی) انتخاب کردند، ولی ما از آن در گذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم.

۲- اعراف: ۱۰۴- ۱۰۵ یعنی: و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (*) سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست!» (*)

الف: در مقابل برخورد فرعون

(فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى) (*) فَكَذَّبَ وَ عَصَى (*) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (*) فَحَشَرَ فَنَادَى (*) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (*) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (*) (۱)

ب: در مقابل قبطیان (فرعونیان)

- (وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ) (*) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (*) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (*) (۲)

- (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ) (*) فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (*) (۳)

ج: در مقابل سبطیان خطاکار (بنی اسرائیل)

- (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الصَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْضَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ) (*) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِنُنْزِلَ لَكَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَاشْرِبُ مِنْهُ فَأَنصَرِفْ عَنْ يَتَدْرِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (*) (۴)

- (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ) (۵)

- (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) (۶)

۵. روش برشمردن نعمت ها

برای سپاسگذاری از پروردگار و استواری پرستش او؛ پشیمانی از ارتکاب معاصی و جبران آن ها

۱- نازعات: ۲۰ - ۲۵ یعنی: سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد! (*) اما او تکذیب و عصیان کرد! (*) سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! (*) و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، (*) و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» (*) از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! (*)

۲- شعراء: ۶۵ - ۶۷ یعنی: و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! (*) سپس دیگران را غرق کردیم! (*) در این جریان، نشانه روشنی است ولی بیشترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند) (*)

۳- عنکبوت: ۳۹ - ۴۰ یعنی: و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند! (*) ما هر یک از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، ولی آنها خودشان بر خود ستم می کردند! (*)

۴- اعراف: ۱۳۳ - ۱۳۶ یعنی: سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم): طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را- که نشانه هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند و) تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند! (*) هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان

می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!» (*) اما هنگامی که بلا را، پس از مدت معینی که به آن می رسیدند، از آنها برمی داشتیم، پیمان خویش را می شکستند! (*)

۵- اعراف: ۱۵۲ یعنی: کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد و اینچنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم!

۶- صف: ۵ یعنی: (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟!» هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا فاسقان را هدایت نمی کند!

- (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَالِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) (اعراف: ۱۴۱)

- (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ) (۱)

- (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَالِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) (۲)

□ نعمت های مهم و هشت گانه ی خداوند به بنی اسرائیل:

۱. اعطای حکم، نبوت و کتاب

- (وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ) (۳) مراد از (حکم)، آشنایی با مسائل دینی یا تمیز حق از باطل است. (۴)

- نعمت تعداد زیاد پیامبرانی که خداوند برای هدایت بنی اسرائیل فرستاد (هزار نفر) که مهم ترین آنان حضرت موسی علیه السلام تورات را به عنوان کتاب آسمانی برای آنان آورد. (۵)

- نعمت شریعت موسی علیه السلام که خداوند از آن به عنوان هادی برای بنی اسرائیل یاد می کند. (۶)

- (وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا يَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً) (۷)

۲. روزی های پاک و طیب

- (وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) (۸)

این روزی حلال همان «مَن» و «سَلَوَى» است که در برخی از آیات به آن ها اشاره شده. (۹)

۳. سایه ی ابر در بیابان سوزان

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات داد و آنان را از مصر بیرون آورد، مدتی بنی اسرائیل در بیابان ها در سرگردانی (تیه) به سر می بردند. در این دوران، چون بنی اسرائیل از

۱- مائده: ۲۰ یعنی: (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود!

۲- ابراهیم: ۶ یعنی: و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند پسرانان را سر می بردند و زاناتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!

۳- جاهیه: ۱۶

۴- طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۷۵.

۵- طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۶- طباطبائی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۶ / همچنین نک: سجده: ۲۳.

۷- اسراء: ۲

۸- جاثیه: ۱۶

۹- طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

شدت گرمای خورشید و تشنگی به تنگ آمده بودند، زبان به اعتراض گشودند و از ادامه مسیر امتناع کردند. خداوند به درخواست حضرت موسی علیه السلام ابری فرستاد که در روزها آنان را از نور خورشید محافظت می کرد و بر آنان سایه می افکند: (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ...) (۱)

۴. برتری بر عالمیان

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۲) و (وَ فَضَّلْنَاكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) (۳) به دلیل برتری امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر دیگر امت ها، مفسران مراد از «عالمین» را تنها مردمان زمان بنی اسرائیل یا برتری آنان در برخی از موارد مانند کثرت پیامبران یا معجزات واقع شده در زمان آنان و برخورداری از نعمت های فراوانی که در برخی از آیات به آن ها اشاره شده است، می دانند. (۴)

۵. نجات از دشمنان ظالم

- (یا بنی اسرائیل قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ) (۵) این مسئله در نجات بنی اسرائیل از دست فرعون بود که خداوند با عبور دادن از دریا و غرق کردن فرعون، آنان را از ستم های فرعون رها نمود. (۶)

- به رهایی بنی اسرائیل از دریا، در آیات دیگری نیز اشاره شده است: (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ) (۷)

- این اسارت به قدری برای بنی اسرائیل دشوار بود که در برخی از آیات از آن به «عذاب» تعبیر شده است: (وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ) (۸)؛ زیرا بر اساس برخی از آیات، فرعون مردان و جوانان بنی اسرائیل را می کشت،

- زنان و کودکان آنان را به اسارت می برد: (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) (۹)

- از دشمنان دیگری که خداوند با فرستادن حضرت داود نبی علیه السلام، بنی اسرائیل را از دست او رها کرد و به ستم های او پایان داد، جالوت بود: (قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) (۱۰)

۶. اسکان در زمین

- یکی از مشکلات بنی اسرائیل این بود که فرعون با ظلم و ستم هایی که مرتکب می شد، تلاش می کرد آنان را از منطقه حاصلخیز و آباد «مصر» بیرون کند. خداوند با نابود کردن فرعون، آنان را در «سرزمین موعود» سکونت

۱- بقره: ۵۷

۲- بقره: ۱۲۲

۳- جاثیه: ۱۶

۴- شیخ طوسی، پیشین، ج ۹، ص ۲۵۴؛ طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۷۵؛ ملامدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱؛ طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۵- طه: ۸۰

۶- طباطبائی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۰۱.

۷- اعراف: ۱۳۸

۸- دخان: ۳۰

۹- بقره: ۴۹؛ همچنین نك: ابراهيم ۶.

۱۰- بقره: ۲۵۱

داد و آن را به عنوان نعمتی که بنی اسرائیل را از آن برخوردار کرده است، نام می برد: (وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا) (۱)

- بسیاری از مفسران این سرزمین را «شام» (۲) یا مصر دانسته اند. (۳) اما برخی از مفسران با استشهاد به آیه (يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ) (۴)

- این سرزمین را «ارض مقدس موعود» تفسیر کرده اند. (۵) همچنین در آیه دیگری خداوند از به میراث نهادن سرزمین مصر یا شام خبر می دهد: (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۶)

- مفسران با بهره گیری از وصف «بارکنا فیها» معتقدند که: این سرزمین همان سرزمین مقدس موعود (فلسطین) است. (۷)

- در تعبیر دیگری، از مکانی که بنی اسرائیل در آن ساکن شدند با عنوان (مُبَوَّءَ صَدَق) یادشده و خداوند آن را به عنوان نعمتی برای آنان برشمرده است: (وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّءَ صِدْقٍ) (۸)

- علامه طباطبائی این مکان را جایگاهی می داند که همه امکانات و لوازم زندگی به راستی در آن فراهم است. (۹)

- برخی از مفسران نیز با اشاره به مناسب بودن این مکان، آن را مصر، شام یا بیت المقدس دانسته اند. (۱۰)

۷. نشان دادن معجزات الهی

- خداوند برای آنکه ایمان بنی اسرائیل تقویت شود و در اعتقاد خود استوار باشند، بارها معجزات خود را برای آنان نمایان کرد. یکی از این معجزات عبور بنی اسرائیل از دریا و غرق فرعون بود: (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (۱۱)

- بر اساس برخی از روایات، خداوند برای راسخ تر شدن ایمان بنی اسرائیل، اجساد همه لشکریان فرعون را در دریا غرق نمود و تنها جسد فرعون به روی آب آمد و در ساحل قرار گرفت تا حقارت او روشن شود و بنی اسرائیل در مرگ او تردیدی به خود راه ندهند. (۱۲) اما بر اساس برخی از آیات، باینکه بنی اسرائیل این معجزه را دیدند، ولی وقتی نجات یافتند، باز به خوی بت پرستی و مادی گرایی خویش روی آوردند و از حضرت موسی علیه السلام خواستند که

۱- اسراء: ۱۰۴

۲- شیخ طوسی، پیشین، ج ۶، ص ۵۲۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹؛ زرکشی، البرهان، ج ۳، ص ۴۵۲.

۴- مائده: ۲۱

۵- طباطبائی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۳۴.

۶- اعراف: ۱۳۷

۷- طباطبائی، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۸.

۸- یونس: ۹۳

۹- طباطبائی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

١٠- طباطبائی، پیشین، ج ٣، ص ١٩٧؛ شیخ طوسی، پیشین، ج ٥، ص ٤٢٩؛ قمی مشهدی، پیشین، ج ٦، ص ٩٥.

١١- یونس: ٩٠

١٢- قمی، پیشین، ج ١، ص ٣١٦، آلوسی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ١٠، ص ١٩٤

برای آنان بتی به عنوان معبود برگزینند: (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَانٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) (۱)

- علامه طباطبائی در بحثی ذیل این آیه می فرماید: بنی اسرائیل با آنکه مدعی بودند همیشه بر دین جدشان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و خدای یگانه و غیر جسمانی را پرستش می کنند، اما چون دارای خویی مادی و حسی بودند و اصالت حقیقی را در ماورای حس نمی دانند و چون سال ها در خدمت قبطیان بت پرست بودند، به همین دلیل، با دیدن نشانه هایی از بت پرستی به سرعت به آن روی می آوردند. (۲)

- این فرمایش علامه با برخی از آیاتی که در آن ها بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام خواستند که خداوند را به صورت آشکار به آن ها بنمایاند، تأیید می شود.

- (فَقَدْ سَاءَ لَوْ مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً (۳)) در برخی از آیات تعداد آیات، نشانه ها و معجزاتی را که خداوند برای بنی اسرائیل فرستاده نه آیه ذکر کرده است: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۴)

- مفسران درباره این نه نشانه اختلاف کرده اند. علامه طباطبائی بر این باور است که مجموع معجزاتی که بر بنی اسرائیل نشان داده شده بیش از نه عدد است و شاید منظور آیه از ذکر این تعداد، معجزاتی باشد که حضرت موسی علیه السلام برای دعوت فرعون آورده است. (۵)

- برخی از مفسران به نقل از روایتی از معمر از امام رضا علیه السلام به نقل از امام کاظم علیه السلام و امام صادق علیه السلام این نشانه ها را عصای حضرت موسی علیه السلام، طوفان، بلای ملخ، بلای قورباغه، بلای خون شدن رودها و دریاها، رفع طور و من و سلوی و شکافته شدن دریا ذکر کرده است. (۶) در برخی از تفاسیر نیز این موارد با اندکی تفاوت بیان شده اند. (۷)

۸- نزول من و سلوی

- یکی از نعمت هایی که خداوند بنی اسرائیل را از آن برخوردار کرد و در چند آیه از آن یادآوری نموده، نزول «من» و «سلوی» برای آنان است: (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَاعِدْنَاكُمْ جَانِبَ الْبُحَيْرِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى) (۸)

- مفسران گفته اند: «من» میوه ای است درختی که شب ها از آسمان بر روی درختان نمایان می شد (ترنجبین) وقارچ بود؛ و «سلوی» مرغ بریان است که هر روز بر سفره های بنی اسرائیل قرار می گرفت. (۹)

۱- اعراف: ۱۳۸

۲- طباطبائی، پیشین، ج ۸، ص ۲۶۶.

۳- نساء: ۱۵۳ همچنین ر.ک: بقره: ۵۵.

۴- اسراء: ۱۰۱

۵- طباطبائی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

۶- زرکشی، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۲.

۷- شیخ طوسی، پیشین، ج ۶، ص ۵۲۷؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹.

۸- طه: ۸۰

۹- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۵۷، قمی، پیشین، ج ۱، ص ۴۷، شیخ طوسی، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۲،

همچنين ر.ك: بقره: ۵۷، اعراف: ۱۶۰.

□ ادامه روش های تبلیغی حضرت موسی علیه السلام

۵. روش آزمایش و تصفیه

برای تصفیه ی مؤمنان از منافقان و کافران، حضرت موسی علیه السلام به گرفتن میثاق و عهد و پیمان از قومش متوسل می شود. تا بدین وسیله کسانی که تابع هوای نفس خویش می باشند و به خداوند متعال ایمان واقعی ندارند، هنگام بروز سختی ها و بیان نظرات متناقض، با اصول فکری ایشان، ماهیت اصلی خود را نشان می دهند و برخلاف عهد و پیمان عمل می نمایند.

– (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ) (۱)

– (وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ) (۲)

۶. روش مقابله به مثل:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا) (*) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا) (**)) (۳)

۷. روش مقایسه

حضرت موسی علیه السلام میان گناهکار و سرانجام بد او مؤمن و عاقبت خیر او مقایسه می کرد تا بدین ترتیب سبب ایجاد انگیزه در طرف مقابل برای انجام عمل صالح گردد.

خداوند متعال می فرماید: (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) (*) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) (**)) (۴)

۸. روش نقل قصص گذشتگان:

این روش علاوه بر پندآموزی، مسائل ایمان و کفر را به صورت عینی در مقابل چشمان مردم نمایان می کند.

(أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أُنْدِيَهُمْ فِي أَقْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ) (*)

۱- دخان: ۱۷ یعنی: ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد.

۲- دخان: ۳۳ یعنی: و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!

۳- اِسْرَاء: ۱۰۱ - ۱۰۲ یعنی: ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)!» (*) (موسی) گفت: «تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین- برای روشنی دلها- نفرستاده و من گمان می کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد!» (**))

۴- طه: ۷۴- ۷۵ یعنی: هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست در آن جا، نه می میرد و نه زندگی می

کند! (*) و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند ... (*)

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَنِ مُّبِينٍ (*) (۱)

۹. روش بشارت و انذار یا وعد و وعید:

– بشارت دادن یعنی امیدوار کردن و انسان را نسبت به آینده خوش بین نمودن و آن ها را تشویق به کارهای مثبت کردن برای دسترسی به حیات طیبه.

– انذار کردن یعنی اعلام خطر کردن و ترساندن از ناگواری های آینده تا انسان مراقب اعمال و رفتار خود باشد. (وَ لَقَدْ جَاءَ آءَالَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ (*) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (*) (۲)

– انذار با قول لئین: (طه: ۴۴)

– انذار به حبط عمل: (اعراف: ۱۴۷)(دخان: ۱۹)

– انذار از عذاب الهی: (اعراف: ۱۵۲)

– بشارت دنیوی و اخروی به صابران: (اعراف: ۱۲۸)

– امید دادن به مایوسان: (اعراف: ۱۲۹)

۱۰. روش تفویض

– یک رهبر و مدیر باید نیروهای کارآمد را شناسایی کند و کار را به آن ها واگذارد، نه اینکه یک تنه در مقابل تمام مشکلات بایستد و زود از پا بیافتد.

– تفویض عناصر مختلفی دارد از جمله: وظیفه / مسئولیت / اختیار و ...

– مثلاً وقتی خداوند از موسی علیه السلام خواست تا قومش را برای چهل روز ترک کند، آن ها را تحت سرپرستی هارون علیه السلام قرارداد و موسی علیه السلام وظایف هارون علیه السلام را تعریف کرد. (وَاعِدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (۳) در این قضیه موسی علیه السلام سه بعد مهم واگذاری اثربخش را نشان می دهد: او با سفارش به هارون برای جانشینی، به طور فراگیر واضح، جانشینی را به او واگذار کرد. او با درخواست از هارون برای انجام دادن صحیح کارش، انتظار خود را از او (هدف موردنظرش: حفظ خلوص در عبودیت در میان مردم) را تبیین کرد. او با درخواست از هارون برای پیروی نکردن از افراد شرور، محدودیت های مناسبی را در اختیارات واگذار شده به هارون، اعمال کرد.

۱- ابراهیم: ۹-۱۰ یعنی: آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبران شان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید، شک و تردید داریم!» (*) رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده او شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد

مقرّری شما را باقی گذارد!» آنها گفتند: «(ما اینها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (*)

۲- قمر: ۴۱ یعنی: و (همچنین) انذارها و هشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد (*) اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا! (*)

۳- اعراف: ۱۴۲ یعنی: و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش؛ و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!»

- همچنین وقتی موسی به سوی قومش برگشت و فهمید که هارون نتوانسته است از گمراهی آن‌ها توسط سامری جلوگیری کند و دید که هدف هارون (حفظ وحدت در میان بنی اسرائیل بوده) با وجود اینکه خیلی از دست هارون ناراحت شد و او را با لفظ برادر صدا نکرد و گفت: هارون

- و هارون او را آرام کرد و او را با لفظ (یا بن أم) صدا کرد تا نام مادر قلبش را آرام کند؛ و نه برادر گفت و نه موسی؛ اما سرانجام موسی علیه السلام مسئولیت را خود قبول کرد و گفت: (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (۱) زیرا یک مدیر نمی‌تواند مسئولیت را واگذارد، بلکه تنها اختیار را واگذار می‌کند.

۱۱. روش هجرت و سیر معنوی

صاحب تفسیر کشف الأسرار می‌گوید: حضرت موسی علیه السلام چهار سفر داشت:

- سفر هرب. (فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) (شعراء: ۲۱)

- سفر طلب. (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ) (قصص ص: ۳۰)

- سفر طرب. (وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا) (اعراف: ۱۴۳)

- سفر تعب. (لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا) (كهف: ۶۲)

نکته‌ها:

□ پاداش‌های هجرت موسی علیه السلام (طه: ۲۴ - ۳۶)

∅ رسالت و نبوت

∅ کلیم الله شدن. (خداوند فرمود: ای موسی تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم بر مردم برگزیدم.) (۲)

∅ آسان کردن کارها

∅ گره‌گشایی از زبان

∅ فصاحت و بلاغت

∅ وزارت برادر و ...

□ جایگاه هجرت در اسلام: (۳)

∅ هجرت یک دستور سازنده اسلامی:

۲- اعراف: ۱۴۴.

۳- حسینی، مقاله: جایگاه هجرت در مکتب اسلام، صص ۱۱ - ۲۵

قرآن در بیش از ۱۴ آیه (۱) به زبان های مختلف دستور به هجرت داده است. گاهی با زبان ملامت، می گوید (مگر سرزمین خدا گسترده نبود، چرا دست به هجرت نزدیدی؟) (۲)

گاهی پادشاه عظیم آن را گوشزد می نماید و می فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (۳)

∅ هجرت، حرکت و خیزش ثمربخش:

کسی که در راه خدا هجرت کند، نقاط امن فراوان گسترده ای در زمین می یابد. (و من يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً...) (۴)

□ انواع یا اهداف هجرت ها

∅ هجرت برای فراگیری دانش:

قرآن می فرماید: (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ). (۵)

در روایات به مسلمانان دستور داده اند که برای فراگیری علم اگر لازم باشد تا نقطه های دوردست همچون چین مسافرت و مهاجرت کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ) یعنی: علم کسب کنید اگرچه در چین باشد. (۶) در این هجرت خداپسندانه هزاران ملک طالب علم را مشایعت می کنند، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يَطْلُبُ عِلْمًا شَيْعَهُ سَيَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ يَشْتَرُونَ لَهُ) (۷)؛ یعنی: کسی که از خانه اش برای کسب علم خارج می شود، هفتاد هزار ملک او را بدرقه می کنند و برای او استغفار می نمایند.

∅ هجرت برای حفظ دین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ) (۸)؛ یعنی: کسی که برای حفظ دین و آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر هجرت کند، استحقاق بهشت می یابد.

∅ هجرت برای فرار از دست ظلم ظالمان

۱- آل عمران: ۱۹۵؛ انفال: ۷۲، ۷۴، ۷۵؛ توبه: ۲۰؛ نحل: ۴۱، ۱۱۰ و ...

۲- نساء: ۹۷

۳- توبه: ۲۰. آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند درجه بزرگتری نزد خدا دارند و آنها رستگارانند.

۴- النساء: ۱۰۰ آن که در راه خدا هجرت کند، موضع های بسیار وسیعی در زمین می یابد

۵- توبه: ۱۲۲؛ یعنی: «شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ [و هجرت] نمی کند تا در دین و معارف و احکام اسلام آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟»

۶- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۱۴.

٧- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تهران، المكتبة الاسلامیه، ج ١، ص ١٧٠.

٨- بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ١٤٠٣، ج ١٩، ص ٣١؛ مجموعه وزّام، ج ١، ص ٣٦.

قرآن می فرماید: (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً) (۱)؛ آن ها که مورد ستم واقع شدند و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند، جایگاه پاکیزه ای در دنیا به آن ها خواهیم داد.

∅ هجرت برای فرار از گناه

اصولاً روح هجرت مقدس همان فرار از «ظلمت» به «نور» و از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت خدا است و لذا در احادیث می خوانیم، مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته اند، در صف مهاجران نیستند و به عکس آن ها که نیازی به هجرت مکانی نداشته اند، اما دست به هجرت درونی زده اند، در زمره مهاجران اند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: (وَيَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَلَمْ يُهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا) (۲) یعنی: کسی می گوید مهاجرت کردم درحالی که مهاجرت واقعی نکرده است، مهاجران [واقعی] آن ها هستند که از گناهان هجرت کنند و مرتکب آن نشوند.

∅ هجرت برای نزدیکی به خدا و هدایت الهی

در قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام (و بنا بر قولی از زبان لوط علیه السلام)

می خوانیم: (وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است. ممکن است مراد از این هجرت یکی از انواع گذشته باشد؛ هجرت از دست ظالمان، هجرت برای حفظ دین... و یا مراد از آن همان ظاهر آیه باشد؛ یعنی، هجرت به سوی خداوند برای رسیدن به مقام نبوت یا مقام بالاتر و ... و شاهد این مطلب این آیه است که: (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئُهُدِينَ) (من به سوی خدای خودم می روم و او مرا هدایت خواهد کرد)

□ پاداش مهاجران

از جمله نکاتی که دلالت بر رفعت جایگاه هجرت در اسلام دارد، پاداش های عظیمی است که خداوند در دنیا و آخرت به مهاجران عنایت نموده است که به برخی موارد اشاره می شود:

∅ جایگاه دنیوی و پاداش اخروی

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لَآخِرِهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (۳)

۱- نحل: ۴۱.

۲- قمی، سفینه البحار، مکتبه السنائی، ماده هجر.

۳- نحل: ۴۱؛ یعنی: «آنها که مورد ستم واقع شدند، سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت، اگر بدانند، از آن هم بزرگتر است.»

Ø امنیت و آموزش گناهان

قرآن در این باره می فرماید: (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (۱)؛ (و کسی که در راه خدا هجرت کند، نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد. کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۲)

Ø بهشت جاودان و بخشش گناهان

(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ) (۳)

Ø رحمت خدا و روزی شایسته

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (۴)؛ (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيُرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُو خَيْرُ الرَّازِقِينَ، لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ) (۵)؛ (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (۶)؛

۱- نساء: ۱۰۰.

۲- نحل: ۱۱۰ «إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

۳- آل عمران: ۱۹۵؛ یعنی: «آنها که در راه خدا هجرت کردند و از خانه های خویش بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم و آنها را در باغهای بهشتی که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند و بهترین پاداشها نزد پروردگار است.»

۴- انفال: ۷۴؛ یعنی: «و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آنها که [مهاجران را] پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنانی حقیقی اند. برای آنها آموزش و روزی شایسته ای است»

۵- حج: ۵۸ - ۵۹؛ یعنی: «و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزی نیکویی می دهد و خداوند بهترین روزی دهندگان است. خداوند، آنان را در محلی وارد می کند که از آن خوشنود خواهند بود و خداوند دانا و بردبار است.»

۶- توبه: ۲۰ - ۲۲؛ یعنی: «آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آنها رستگارند، پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیه خود و رضایت [خویش] و باغهایی از بهشت بشارت می دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند و همواره تا ابد در این باغها خواهند بود، زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است.»

فصل چهارم: بررسی ۲۸ دسته از آیات خطاب شده به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با داستان موسی علیه السلام

در قرآن کریم علاوه بر آیاتی که به ماجراهای داستان حضرت موسی علیه السلام اشاره کرده است، آیاتی وجود دارد که با اشاره به داستان زندگی حضرت موسی و مخصوصاً مشکلات دوران رسالتش خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدف دلداری ایشان نازل شده که در ۲۸ دسته مختلف بررسی می کنیم:

۱. سوره انفال: آیات ۵۲-۵۳

(كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (*) ذَالِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

نکته ها

□ تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قوی تر همچون فرعونیان و اقوام ضعیف تر را نیز در برمی گیرد؛ و فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی ها و لیاقت ها به مردم می رسد در ابتدا خدا نعمت های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، چنانچه نعمت های الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است بجا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد در این هنگام نعمت ها را می گیرد و یا آن را تبدیل به بلا و مصیبت می کند، بنابراین دگرگونی ها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است.

□ و مسئله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد ولی نباید فراموش کرد که ملت های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو ستمکار در برابر خشم و اراده آهنین ملت ها در هم کوبیده می شوند. این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری یک سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی است که در انتظار بندگان باایمان و پرجوش و با اخلاص است، ولی آن ها را هم بی حساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد

□ انسان- با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم- زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می سازد درد او از خود اوست و دوی او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد!

۱- ترجمه: «(حال این گروه مشرکان)، همانند حال نزدیکان فرعون و کسانانی است که پیش از آنان بودند آنها آیات خدا را انکار کردند خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد خداوند قوی و کیفرش شدید است (*) این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند، شنوا و داناست! (*)»

(إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾)

در این آیات مقایسه ای میان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالفت زورمندان عرب و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان انجام گرفته:

□ (ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شما است، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم) هدف او، هدایت شما و نظارت بر اعمال شما است، همان گونه که هدف موسی بن عمران، هدایت فرعون و فرعونیان و نظارت بر اعمال آن ها بود. ولی فرعون به مخالفت با آن رسول، برخاست، ما هم او را به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم

□ نه لشکر عظیم او مانع از عذاب الهی شد و نه وسعت مملکت و قدرت حکومت و اموال و ثروتمندانشان جلو این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباحات می کردند غرق شدند، شما که در سطحی بسیار پائین تر از آن ها قرار دارید و از نظر عده و عده به مراتب از فرعون و فرعونیان ضعیف ترید درباره خود چه می اندیشید؟ و چگونه به این مختصر اموال و نفراستان مغرور می شوید؟!

۳. سوره انشراح: آیات ۱-۸

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿٨﴾)

نکته ها

□ همان طور که در ماجرای بعثت حضرت موسی در راه برگشت از مدین به مصر قبلاً اشاره کردیم، موسی علیه السلام درخواست هایی را از خداوند برای آغاز دعوتش در مقابل فرعون و فرعونیان کرد و فرمود: (۳) ولی خداوند قبل از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیازش را مطرح کند و بر زبان آورد، آن ها را بر آورده کرد.

□ همچنین در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «من تقاضایی از پروردگام کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم عرض کردم خداوند پیامبران قبل از من بعضی جریان باد در اختیارشان قراردادی و بعضی مردگان را زنده می کردند، خداوند به من فرمود: آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟ گفتم آری، فرمود: آیا گمشده نبودی هدایت کردم؟ عرض کردم: آری، ای پروردگارا!

۱- ترجمه: «ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم! (* (ولی) فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست و ما او را سخت مجازات کردیم! (*»

۲- ترجمه: «آیا گشاده نکردیم برای تو سینه ترا (۱) و برداشتیم از تو بار تو را (۲) که بصدای شکست در آورده بود پشت ترا (۳) و بلند گردانیدیم برای تو ذکر ترا (۴) پس بدرستی که با دشواری آسانیت (۵) بدرستی که با دشوار آسانیت (۶) پس چون فارغ شدی پس رنج بکش (۷) و بسوی پروردگارت پس راغب شو (۸)»

۳- شعراء: ۱۲-۱۴ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضَعُ يَدِيَّ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ ﴿١٣﴾ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾ طه: ۲۵-۳۵ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ هُنَّ سَبَّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَ نَذُكَّرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

□ فرمود: آیا سینه تو را گشاده و پشتت را سبک بار نکردم؟ عرض کردم: آری ای پروردگار! (۱)

□ و این نشان می دهد که نعمت «شرح صدر» مافوق معجزات انبیا است و به راستی اگر کسی حالات پیامبر ص را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست، این یک تائید الهی و ربانی است؛ و از آنجا که غم و غصه ها را نمی توان کم کرد، پس باید ظرفیت ها را بالا برد تا بتوان مشکلات را تحمل کرد و کم نیاورد.

□ مراد از شرح صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گستردگی وسعت نظری است، به طوری که ظرفیت تلقی وحی را داشته باشد و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی را که در این راه می بیند داشته باشد زیرا در آیه ۹۷ سوره حجر می خوانیم: (وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَٰقُودُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ): «ما می دانیم که سینه تو به خاطر گفتگوهای (مغرضانه) آن ها تنگ می شود»

□ به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول افاضات الهی پیدا کند.

□ لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم ص است. در نخستین آیه به مهم ترین موهبت الهی اشاره کرده می فرماید: «آیا ما سینه تو را گشاده نساختم»

□ و بعد می گوید شرح دادن مشکلات سخن به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است به هر حال شک نیست که منظور از شرح صدر در اینجا معنی کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان؛ و اصولاً هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیغمبر اکرم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد.

□ طوفان ها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزنند.

□ مشکلات او را به زانو درنیاورد ...

□ کارشکنی های دشمنان مأیوسش نسازد...

□ سؤالات از مسائل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد...

□ و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود.

□ شرح صدری که به پیامبر اسلام داده شد، باعث شد تا آن حضرت در برابر آن همه آزارها، قومش را نفرین نکند و می فرمود: (اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون) (۲) یعنی: خداوندا این مردم را هدایت کن زیرا که نمی دانند و در فتح مکه با اعلام عفو عمومی فرمود: (لَا تُثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ) امروز باکی بر شما نیست و همه را بخشیدم، همان گونه که یوسف با این جمله تمام برادرانش را یکجا عفو کرد.

۱- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۷

□ و چون مشکلات رسالت و نبوت و بار سنگین وحی و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بسیار سخت بود و نه تنها پیغمبر اسلام ص که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند و تنها با امداد الهی و یاری حضرت علی علیه السلام بر آن ها پیروز می شدند، منتها شرایط محیط و زمان پیغمبر اسلام ص از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

□ و حدیث منزلت نیز اینجا معنا می شود که پیغمبر فرمود: «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی علیه السلام» (۱)

۴. سوره الأحزاب: آیات ۶۹ - ۷۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (*) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
(*) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (**)) (۲)

به دنبال بحث هایی که پیرامون احترام مقام پیامبر ص و ترک هرگونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد، در اینجا روی سخن را به مؤمنان کرده می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که موسی علیه السلام را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبت های ناروا مبرا و پاک نمود و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود)

انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند به خاطر آن است که موزیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، بعلاوه آزارهایی بود که بعضاً شباهت به ایذاء منافقان نسبت به پیامبر (ص) اسلام داشت.

۵. سوره ی یونس: آیات ۹۴ - ۹۵

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِ الَّذِينَ يَفْرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَمَّا جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (*) وَ لَا تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (**)) (۳)

نکته ها

□ چون در آیات گذشته قسمت هایی از سرگذشت های انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر ص در صحت آن ها تردید کنند، قرآن از آن ها می خواهد که برای فهم صدق این گفته ها به اهل کتاب مراجعه کنند و چگونگی را از آن ها ببخواهند، چراکه در کتب آن ها بسیاری از این مسائل آمده است. ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته.

۱- فضائل امیرالمومنین، ج ۱، ص ۵۹ حدیث ۷۳۴۸۰

۲- ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت و او نزد خداوند آبرومند (و گرانقدر) بود.» (*) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید. (*) تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را بپامرزد و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نائل شده است. (**))

۳- ترجمه: «واگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند پرس، به یقین، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده است بنا بر این، هرگز از تردید کنندگان مباش! [مسلماً او تردیدی نداشت! این درسی برای مردم بود!]» (*) و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود! (**))

□ این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلاً را درباره صدق دعوت پیامبر ص عنوان می کند؛ و به مخالفان می گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند، نشانه های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.

۵. سوره احقاف: آیات ۱۱-۱۲

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٍ قَدِيمٌ *) (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّنَذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ *) (۱)

نکته ها

□ دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می گفتند این یک دروغ قدیمی است: «از نشانه های صدق این کتاب بزرگ این است که قبل از آن کتاب موسی درحالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه هایی که در تورات آمده»

□ با این حال چگونه می گوید این یک دروغ قدیمی است!؟

□ کراراً در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است، یعنی هماهنگ با نشانه هایی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام ص و کتاب آسمانی او آمده است، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ): «اهل کتاب او را به خوبی می شناسند همان گونه که فرزندان خود را می شناسند» (بقره/۱۴۶).

□ نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه ۱۷ نیز آمده است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَرٍّ أَوْ يَمٍّ يَدْعُكَ وَهُوَ غَافٍ» (سوره هود/۱۷) «فردی که در خشکی یا دریا در غافلی است و تو را می خواند»

۶. سوره هود: آیه ۱۷

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَرٍّ أَوْ يَمٍّ يَدْعُكَ وَهُوَ غَافٍ) (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ) (۲)

نکته ها

□ آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد و به دنبال آن شاهد و گواهی از سوی خدا آمده و قبل از آن کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است همانند کسی است که دارای این صفات و نشانه ها و دلایل روشن نیست؟ این شخص همان پیامبر ص است و (بینه) و دلیل روشن او قرآن مجید و

۱- ترجمه: «کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر (اسلام) چیز خوبی بود، هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیشی نمی گرفتند!» و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند: «این یک دروغ قدیمی است!»» (*) و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد! (*)»

۲- ترجمه: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می دهد همچون کسی است که چنین نباشد) آن (حق طلبان و حقیقت جویان) به او (که دارای این ویژگیهاست) ایمان می آورند و هر کس از گروه های مختلف به او کافر شود آتش وعده گاه اوست، بنا بر این تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند. (*»

شاهد و گواه صدق نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی علیه السلام می باشند، پیش از او نشانه ها و صفاتش در تورات آمده است.

□ همان گونه که گفتیم یکی از دلایل حقانیت پیامبر ص در آیه فوق کتب پیشین ذکر شده، ولی تنها از کتاب موسی ذکری به میان آمده، در حالی که می دانیم بشارات ظهور پیامبر اسلام ص در انجیل نیز هست.

□ این موضوع ممکن است به خاطر آن باشد که در محیط نزول قرآن و ظهور اسلام یعنی مکه و مدینه بیشتر افکار یهود- از میان اهل کتاب- منتشر بوده است و مسیحیان در نقاط نسبتاً دورتری زندگی داشتند؛ مانند: «یمن»، «شامات» و «نجران» که در کوهستان های شمالی یمن در فاصله ده منزلی صنعاء واقع شده است و یا به خاطر اینکه ذکر اوصاف پیامبر ص در تورات به طور جامع تر و وسیع تری آمده است.

□ بهر حال تعبیر به «امام» در مورد تورات ممکن است به خاطر این باشد که احکام شریعت موسی علیه السلام به طور کامل در آن بوده و حتی مسیحیان بسیاری از تعلیمات خود را از تورات می گیرند.

۷. سوره البقره: آیات ۱۳۵-۱۳۷

(وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (*) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (*) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (*) (۱)

نکته ها

□ در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که چند نفر از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می دانست و دیگری را نفی می کرد.

□ یهودیان می گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات بهترین کتابها است، عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل برترین کتب آسمانی است و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می کردند، آیات فوق نازل شد و به آن ها پاسخ گفت.

□ قرآن کراراً در آیات مختلف اشاره می کند که همه پیامبران خدا یک هدف را تعقیب می کرده اند و هیچ گونه جدایی در میان آن ها نیست، زیرا: همه از یک منبع وحی و الهام دریافت می داشته اند. لذا به مسلمانان توصیه می کند به تمام پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند، ولی چنان که گفتیم این موضوع مانع از آن نمی شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می گردید آئین های گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد زیرا: پیغمبران خدا همانند معلمان بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش می دادند.

۱- ترجمه: «(اهل کتاب) گفتند یهودی یا مسیحی بشوید تا هدایت یابید، بگو (این آئینهای تحریف شده هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد) بلکه پیروی از آئین خالص ابراهیم کنید و او هرگز از مشرکان نبود. (*) بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است و ما جدایی در میان آنها قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم). (*) اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده اید، ایمان بیاورند هدایت یافته

اند و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند و خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است. (*»

□ بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می شد به دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می شدند؛ و روی این حساب جامعه بشریت موظف است برنامه های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین آن عصر است اجرا کند و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد بود.

□ اسلام به ما تعلیم می دهد که میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آن ها احترام بگذاریم، چراکه اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم بودند، هرچند آئین آن ها به وسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت (البته این سخن منافات با این ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است).

□ خودمحوری ها و تعصبهای نژادی هرگز سبب نمی شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم، آن ها همه معلمان الهی بودند که در دوره های مختلف تربیتی به راهنمایی انسان ها پرداختند، هدف همه آن ها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت، هرچند هر یک از آن ها در مقطعی خاص زمانی خود وظائف ویژه ای داشتند. اگر آن ها مسائل نژادی و قبیله ای و مانند آن را در مذهب دخالت ندهند و همه پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته اند در غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته اند.

۸. سوره ی نساء: آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا) (*) وَ رُسُلًا قَدْ قَضَيْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْضِهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (*) رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِيَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (*) لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (*) (۱)

نکته ها

□ خداوند رسماً با موسی سخن گفت: (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا)؛ بنابراین رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است و چگونه ممکن است ما افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آن ها مسئولیت و تکلیف قائل شویم؟

□ لذا «ما این پیامبران را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی، مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند تا اتمام حجت بر آن ها شود و بهانه ای نداشته باشند».

۱- ترجمه: «ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم. (*) و پیامبرانی که سرگذشت آنها را قبلاً برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت. (*) پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران بر خدا حجتی باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند توانا و حکیم است. (*) ولی خداوند گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده، که از روی علمش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند، گرچه گواهی خدا کافی است. (*)»

□ خداوند برنامه ارسال این رهبران را دقیقاً تنظیم و اجرا نموده، چرا چنین نباشد باینکه: «او بر همه چیز توانا و حکیم است».

□ «حکمت او» ایجاب می کند که این کار عملی شود و «قدرت او»، راه را هموار می سازد، زیرا عدم انجام یک برنامه صحیح یا به علت عدم حکمت و دانایی است یا به خاطر عدم قدرت، درحالی که هیچ یک از این نقائص در ذات پاک وجود ندارد.

□ دلداری و قوت قلب به پیامبر صلی الله علیه و آله:

اگر این جمعیت نبوت و رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد، زیرا: «خداوند گواه چیزی است که بر تو نازل کرده است»؛ و البته انتخاب تو برای این منصب بی حساب نبوده بلکه «این آیات را از روی علم به لیاقت و شایستگی تو برای این مأموریت، نازل کرده است»

□ جمله (أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ)

ممکن است ناظر به معنی دیگری نیز باشد که آنچه بر تو نازل شده از دریای بی پایان علم الهی سرچشمه میگیرد و محتوای آن ها گواه روشنی بر این است که از علم او سرچشمه گرفته؛ و نه تنها خداوند گواهی بر حقانیت تو می دهد بلکه «فرشتگان پروردگار نیز گواهی میدهند اگرچه گواهی خدا کافی است».

□ جمله (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا...)

گفته اند که: قرآن می خواهد این نکته را به پیامبر ص اعلام کند که در آئین تو تمام امتیازاتی که در آئینهای گذشته بوده جمع است و آنچه «خوبان همه دارند تو تنها داری» در بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام نیز اشاره به این معنی شده است و الهام مفسران در این قسمت در حقیقت به کمک این گونه روایات بوده. و در آیات فوق می خوانیم که زبور از کتب آسمانی است که خداوند به داود داده است این سخن با آنچه معروف و مسلم است که پیامبران «اولوالعزم» که دارای کتاب آسمانی و آئین جدید بوده اند پنج نفر بیشتر نیستند منافات ندارد، زیرا همان طور که از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود کتب آسمانی که بر پیامبران نازل گردید دو گونه بود:

۱- کتابهایی که احکام تشریحی در آن بود و اعلام آئین جدید میکرد این ها پنج کتاب بیشتر نبود که بر پنج پیامبر اولوالعزم نازل گردید.

۲- کتاب هایی بود که احکام تازه در بر نداشت بلکه مشتمل بر نصایح و اندرزها و راهنمایی ها و توصیه و دعاها بود و کتاب «زبور» از این دسته بود.

هم اکنون کتاب «مزامیر داود» یا «زبور داود» که ضمن کتب «عهد قدیم» مذکور است، نیز گواه این حقیقت است.

گرچه این کتاب همانند سایر کتب عهد جدید و قدیم از تحریف، مصون نمانده، ولی میتوان گفت: تا حدودی شکل خود را حفظ کرده است، این کتاب مشتمل بر صد و پنجاه فصل است که هر کدام مزبور نامیده می شود و سراسر شکل اندرز و دعا و مناجات دارد.

۹. سوره الشوری: آیات ۱۳ - ۱۴

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (*) (وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا - مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الدِّينَ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكِّ مِنْهُ مُرِيبٌ) (*) (۱)

نکته ها

□ دعوت به توحید در همه ی ادیان الهی

آیات مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که دعوت اسلام به توحید دعوت تازه ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولو العزم است، نه تنها اصل توحید بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. «خداوند آئینی را برای شما تشریح کرد که به نخستین پیامبر اولو العزم نوح توصیه کرده بوده» «همچنین آنچه را بر توحی فرستادیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم» و به این ترتیب آنچه در شرایع همه انبیا بوده و در شریعت تو است و «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری!»

□ تعبیر (من الدین)

نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مسئله توحید و یا اصول عقائد نیست، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسان ها رو به تکامل رود تا به حد نهایی و خاتم ادیان رسد.

به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد: اصول کلی عقائد و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده.

مثلاً در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین دعوتشان این بود: (یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) (اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵) (هود: ۵۰، ۶۱، ۸۴) که به ترتیب در مورد نوح، هود، صالح، شعیب آمده است.

۱- ترجمه: «آئینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند. (*) آن ها پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی و این تفرقه جویی به خاطر انحراف از حق بود (و عداوت و حسد) و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آن ها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آن ها داوری می کرد و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند از آن در شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن (*)»

و در جای دیگر می خوانیم: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ): ما در هر امتی رسولی را فرستادیم تا به مردم بگویند خداوند یگانه را پرستش کنید.

□ انذار به رستاخیز

در دعوت بسیاری از انبیا آمده است. (انعام: ۱۳؛ اعراف: ۵۹؛ شعراء: ۱۳۵؛ طه: ۱۵؛ مریم: ۳۱).

□ دستور نماز

موسی و عیسی و شعیب علیهم السلام از نماز سخن می گویند (طه: ۱۴، مریم: ۳۱؛ هود: ۸۷)

□ دستور حج

ابراهیم دعوت به حج می کند (حج: ۲۷)

□ دستور روزه گرفتن

روزه در همه اقوام پیشین بوده است (بقره: ۱۸۳)

☪ دستور کلی به همه پیامبران بزرگ

- برپا داشتن آئین خدا در همه زمینه ها (نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن):

- دوری از تفرقه:

«به همه آن ها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید»

پرهیز از بلای بزرگ، یعنی تفرقه و نفاق در دین؛ و به دنبال آن می افزاید: «هرچند این دعوت شما، بر مشرکان سخت گران است»

- دوری از شرک:

آن ها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آن چنان به شرک و بت پرستی خو گرفته اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آن ها است، بعلاوه در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است، درحالی که توحید مایه قیام مستضعفان می گردد و جلو هواپرستیها و مظالم آن ها را می گیرد.

ولی با این حال همان گونه که گزینش پیامبران به دست خدا است، هدایت مردم نیز به دست او است «خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند».

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ) (*) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (*) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (*) (۱)

نکته ها

□ (فرقان)

- در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می کند وسیله شناسایی این دو است،

- بعضی آن را به معنی تورات.

- بعضی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود دانسته اند.

- بعضی اشاره به سایر معجزات و دلائلی که در اختیار موسی و هارون بود، می دانند.

- گاهی به خود «قرآن» اطلاق شده، مانند (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا): «بزرگ و پر برکت است خدایی که فرقان را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند» (فرقان: ۱).

- گاه به پیروزی های معجزه آسایی که نصیب پیامبر ص گردید، همان گونه که در مورد جنگ بدر (يَوْمَ الْفُرْقَانِ) فرموده است (انفال: ۴۱) می گویند.

‡ (ضیاء)

به معنی نور و روشنایی است که از درون ذات چیزی بجوشد و مسلماً قرآن و تورات و معجزات انبیاء چنین بوده است (۲)

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) (*) وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (*) يَلْ تُوْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (*) وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (*) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (*) صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (*) (۳)

نکته ها

□ برنامه ای در همه کتب آسمانی

«تزکیه» و «ذکر نام خداوند» و سپس «بجا آوردن نماز».

۱- ترجمه: «ما به موسی و هارون» فرقان «وسیله جدا کردن حق از باطل» و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است دادیم. (*) همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان می ترسند و از قیامت بیم دارند. (*) و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم آیا آن را

انکار می کنید؟! (*))

۲- در باره معنی «ضیاء» و تفاوت آن با «نور» در جلد هشتم صفحه ۲۲۶ ذیل آیه ۵ سوره یونس توضیحات بیشتری داده شده.

۳- ترجمه: «مسلماً رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند. (*)) و نام پروردگارش را بیاد آورد و نماز بخواند. (*)) بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید. (*)) در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است. (*)) این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است. (*)) کتب ابراهیم و موسی. (*))

□ هدف «تزکیه»

- پاکسازی روح از شرک است

- پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام اعمال صالح است

- فلاح و رستگاری (فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) (شمس: ۹)

۱۲. سوره آل عمران: آیات ۸۳ - ۸۵

(أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) (*) (قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (*) وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (*) ((۱))

نکته ها

♠ برترین آیین الهی اسلام است

در این آیات بحث درباره اسلام آغاز می شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند و می گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمین اند و تمام موجوداتی که در آن ها وجود دارند مسلمان اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتها گروهی از روی اختیار (طوعاً) در برابر «قوانین تشریعی» او تسلیم اند و گروهی بی اختیار (کرها) در برابر «قوانین تکوینی» او.

۱۳. سوره ی غافر: آیات ۱ تا ۵

(حَم) (*) (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) (*) (غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) (*) (مَا يَجِدُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا يَعْزُوكَ تَقْلِبُهُمْ فِي الْإِلْمَادِ) (*) (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) (*) ((۲))

۱- ترجمه: «آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است) و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند و همه به سوی او باز گردانده می شوند. (*) بگو: «به خدا ایمان آوردیم و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است، ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم. (*)» و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است. (*)»

۲- ترجمه: «حَم) (*) این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است. (*) خداوندی که آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، دارای مجازات سخت و صاحب نعمت فراوان است هیچ معبودی جز او نیست و بازگشت (همه شما) تنها بسوی اوست. (*) تنها کسانی که در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند پس مبادا رفت و آمد آنان در شهرها (و قدرت نمایی آنان) تو را بفریبد! (*) پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از ایشان بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند و هر امتی در پی آن بود که توطئه کند و پیامبرش را بگیرد (و آزار

دهد) و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) بین که مجازات من چگونه بود! (*»

⌘ مخالفان انبیا

- گاهی طاغوت ها بوده اند، «فرعون»

- گاهی قبایل، «قومهم»

- گاهی تشکل ها، «احزاب»

۱۴. سوره أحقاف: آیات ۲۹ تا ۳۰

(وَ إِذْ صِرْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجَنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّندِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾) (۱)

□ تصدیق کتب الهی پیشین

با عنایت به آیات مختلف: (مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ) (بقره: ۴۱)؛ (مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ). (بقره: ۸۹ و ۱۰۱)؛ (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ) (مائده: ۴۸) تورات و انجیل در عصر پیامبر اسلام مسلماً با تورات و انجیل امروز تفاوتی پیدا نکرده و اگر تحریفی در تورات و انجیل ها رخ داده باشد، مسلماً مربوط به قبل از آن است؛ و چون قرآن صحت تورات و انجیل موجود عصر پیامبر اسلام را تصدیق نموده پس مسلمانان باید این کتب را به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند؛ و آیات مختلفی از قرآن گواهی می دهد که نشانه های پیامبر اسلام و آئین او در همان کتاب های محرف که دست یهود و نصاری در آن زمان بوده وجود داشته است، زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتاب های موجود باطل و برخلاف واقع است، بلکه قسمتی از تورات و انجیل واقعی در لایه لایه همین کتب وجود داشته و دارد و نشانه های پیامبر اسلام، در همین کتب و یا سائر کتابهای مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است (و الآن هم بشاراتی در آن ها هست). به این ترتیب ظهور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و کتب آسمانی او عملاً تمام آن نشانه ها را تصدیق می نموده زیرا؛ با آن مطابقت داشته است.

بنابراین معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل این است که:

۱. صفات ویژگی های پیغمبر (ص) و قرآن با نشانه هایی که در تورات و انجیل آمده مطابقت کامل دارد.

۲. وصف دیگر اینکه «همگان را به سوی حق هدایت می نماید» (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)

۳. به گونه ای که هر کس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

۴. و آخرین وصف اینکه: «به سوی راه مستقیم دعوت می کند» (وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ)

خاموش باشید و بشنوید و هنگامی که پایان گرفت به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انذار کردند. (*) گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتب قبل از آن، که به سوی حق هدایت می کند و به سوی راه راست. (*)»

۵. تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، ظاهراً در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

﷔ منظور از جمله ی (أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى) و جمله (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ)

این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصاً کتاب موسی ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه به خاطر چیزی است که «ابن عباس» گفته که: جن مطلقاً از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا که طائفه جن از اخبار آسمانها باخبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟! بلکه به خاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

۱۵. سوره ی انعام: آیه ی ۹۱

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ) (*) (۱)

نکته ها

□ گروهی از یهود با اینکه به نزول وحی بر حضرت موسی عقیده داشتند، اما از سر لجاجت می گفتند: خداوند بر هیچ پیامبری کتابی نازل نکرده است. این آیه می فرماید: حرف شما با عقیده شما تناقض دارد. اگر خداوند بر هیچ کس وحی نمی فرستد، پس تورات را که به آن عقیده دارید چه کسی نازل کرده است؟

۱۶. سوره ی غافر: آیات ۲۱-۲۲

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَانَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (*) (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (*) (۲)

نکته ها

﷔ از آنجا که روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر کلیات در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می آمیزد و دست انسان ها را گرفته و برای پی جویی این مسائل به تماشای حوادث گذشته و

۱- ترجمه: «آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: «خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!» بگو: «چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود + اما شما) آن را بصورت پراکنده قرار می دهید قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانان، از آن با خبر نبودید!» بگو: «خدا!» سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند! (*)»

۲- ترجمه: «آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند! (*)» این برای آن بود که پیامبرانشان پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها انکار می کردند خداوند هم آنان را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و مجزاتش

شدید است! (*)»

حال می برد، آیات مورد بحث نیز بعد از گفتگوهای گذشته پیرامون مبده و معاد و حسابرسی دقیق اعمال و عواقب شوم طغیان و گناه، مردم را به مطالعه حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می کند.

۱۷. سوره قصص ص: آیات ۴۳-۵۰

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرْبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ ﴿٤٥﴾ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَمَّا كُنَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَوْ لَا أَن تَصَّ بِهَيْبَتِهِ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أَوْتِيَ مِثْلَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظْهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيِزِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَهْدِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾» (۱)

نکته ها

﴿ «قرون اولی»

- کفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آن ها بودند چراکه با گذشت زمان، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد.

- بعضی اشاره به هلاکت قوم فرعون که بازماندگان اقوام پیشین بودند می دانند، چراکه خداوند تورات را بعد از هلاک آن ها به موسی علیه السلام داد.

- اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام باشد.

□ «فاصله میان ظهور موسی علیه السلام و ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حدود دو هزار سال بوده است».

پس حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام دور دست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی، برای تو بازگو کردیم تا آن ها را برای این قوم گمراه بخوانی شاید مایه بیداری آن ها گردد.

۱- ترجمه: «و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آنکه اقوام قرون نخستین را هلاک نمودیم کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت شاید متذکر شوند!» (*) تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی گذاردیم!) (*) ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم و زمانهای طولانی بر آنها گذشت (که آثار انبیا از دلهايشان محو شد پس تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم)! تو هرگز در میان مردم مدین اقامت نداشتی تا (از وضع آنان آگاه باشی و) آیات ما را برای آنها [مشركان مكه] بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این آیات را در اختیارت قرار دادیم!) (*) تو در کنار طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود (که این اخبار را در اختیار تو نهاد) تا بوسیله آن قومی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذارکننده ای برای آنان نیامده است شاید متذکر شوند! (*) هر گاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می رسید، می گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان

باشیم؟! (* ولى هنگامى كه حَقّ از نزد ما براى آنها آمد گفتند: «چرا مثل همان چيزى كه به موسى داده شد به اين پيامبر داده نشده است؟!» مگر بهانه جويانى همانند آنان، معجزاتى را كه در گذشته به موسى داده شد، انكار نكردند و گفتند: «اين دو نفر [موسى و هارون] دو ساحرند كه دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه كنند) و ما به هر دو كافریم؟! (* بگو: «اگر راست مى گوييد (كه تورات و قرآن از سوى خدا نيست)، كتابى هدايت بخش تر از اين دو از نزد خدا بياوريد تا من از آن پيروى كنم!» (* اگر اين پيشنهاد تو را نپذيرند، بدان كه آنان تنها از هوسهاى خود پيروى مى كنند! و آيا گمراهتر از آن كس كه پيروى هواى نفس خویش کرده و هيچ هدايت الهى را نپذيرفته، كسى پيدا مى شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدايت نمى كند! (*»

□ بهانه جویی های مخالفان معاند در همه ی اعصار و قرون

سخنان

«هنگامی که حق از نزد ما برای آن ها آمد گفتند: چرا به این پیامبر مثل همان چیزی که به موسی داده شد اعطا نگردیده است؟! چرا عصای موسی در دست او نیست؟ چرا ید بیضا ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟ چرا و چرا؟!»

قرآن به پاسخ این بهانه جویی پرداخته می گوید: «مگر بهانه جویانی همانند این ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد انکار نکردند؟!» مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر کدام از آن ها کافریم!»

لذا مسئله بهانه جویی چیز تازه ای نیست، این ها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی باهم دارد و خط و روش و برنامه آن ها یکی است؛ و به هر حال مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام ص معجزاتی همچون موسی نداشته است؟ و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات درباره علائم پیامبر ص اعتنا می کردند و نه به قرآن مجید و آیات پر عظمتش؛ و هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت درک حقایق را از دست می دهد، چراکه برای درک حقیقت تسلیم مطلق در مقابل واقعیات و ترک هرگونه پیش داوری و دلبستگی شرط است، تسلیم بی قید و شرط در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد خواه شیرین باشد یا تلخ؟ موافق تمایلات درونی ما یا مخالف؟ هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ؟ ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست.

(* بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام ص بت «هوی» را برترین و بدترین بت ها شمرده است در آنجا که می فرماید: ما تحت ظل السماء من اله یعبد من دون الله اعظم عند الله من هوی متبع: «در زیر آسمان هیچ بتی بزرگ تر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!» (۱)

۱۸. سوره البقره: آیه ۱۰۸

(أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) (۲)

نکته ها

□ بهانه جوییهای مسلمانان ضعیف الایمان یا مشرک

□ پس از ماجرای تغییر قبله جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی مورد و نابجایی از پیامبر اسلام (ص) کردند خداوند بزرگ آن ها را از چنین پرسش هایی نهی کرده می فرماید: «آیا شما می خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند» (و با این بهانه جوییها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید) (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ) و از آنجا که این کار، یک نوع مبادله

۱- تفسیر «در المنتور» در ذیل آیه مورد بحث به نقل از تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۲۵۷

۲- ترجمه: «آیا می خواهید از پیامبر خود همان تقاضاهای نامعقول) بکنید، که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانه جویی ها سر از ایمان باز زنید) کسی که کفر را با ایمان مبادله کند (و آن را بجای ایمان بپذیرد) از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.»

«ایمان» با «کفر» است، در پایان آیه اضافه می کند «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است» (وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)

اشتباه نشود اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سؤالات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقایق دعوت پیامبر ص جلوگیری نمی کند چراکه راه درک و فهم و ایمان همین ها است، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر ص سؤالات بی اساس و معجزات اقتراحی را بهانه قرار می دادند و باینکه پیامبر ص به اندازه کافی دلیل و معجزه در اختیارشان قرار داده بود، هر یک از راه می رسید پیشنهاد خارق عادت جدیدی می کرد، در حالی که می دانیم اعجاز و خارق عادات بازپچه این و آن نیست، به مقداری لازم است که اطمینان به صدق گفته های پیامبر (ص) ایجاد کند و گرنه پیامبر (ص) یک خارق العاده گر نیست که گوشه ای بنشیند و هر کس بیاید و پیشنهاد معجزه ای مطابق میل و سلیقه خویش کند.

از این گذشته گاهی تقاضاهای نامعقولی همچون دیدن خدا با چشم و یا ساختن بت می کردند.

درواقع قرآن می خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضای نامعقول بروید، بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد؛ و آوردن معجزه و اتمام حجت، برای صدق دعوت پیامبر لازم است، ولی انجام دادن هر درخواستی، طبق هوس و میل هر فردی که از راه می رسد، درست نیست.

یک مهندس یا نقاش برای اثبات مهارت خویش، چند نمونه کار ارائه می دهد، ولی ضرورت ندارد برای هر کسی خانه ای بسازد یا تابلویی بکشد!

□ بازگویی مشکلات و تاریخ انبیا،

برای دلداری دادن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، که اگر افرادی از تو سؤال و درخواست نامعقول دارند، از انبیای پیشین نیز از همین قبیل درخواست ها می کردند.

۱۹. سوره مائده: آیات ۳۴-۳۲

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (*) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُؤَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (*) مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (...) (۱)

۱- ترجمه: «به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است؛ و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند. (*) کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند)، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، بعکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند. (*) مگر آنها که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است. (*)»

ﷂ حقیقت اجتماعی و تربیتی

- کسی که دست به خون انسان بی گناهی می آید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسان های بی گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و بقتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی گناه و میدانیم تفاوتی در میان انسان های بی گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسان های بی گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به اینکه قرآن می گوید (فَكَأَنَّمَا ...) استفاده می شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.

- جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضا آشکار میگردد زیرا یکجامه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند و زبانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندیهای آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

ﷂ قانون شکنی بنی اسرائیل

«پیامبران ما با دلایل روشن برای ارشاد آن ها آمدند ولی بسیاری از آن ها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند». (وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعِدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ) باید توجه داشت که: اسراف در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می شود اگرچه غالباً در مورد بخششها و هزینه ها و مخارج به کار می رود.

۲۰. سوره ی غافر: آیات ۷۷-۷۸

(إِصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرَبِّيكَ بِعُضِّ الدِّي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ) (*) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ) (*) (۱)

۱- ترجمه: «پس ای پیامبر) صبر کن که وعده خدا حق است و هر گاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو ارائه دهیم، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهم نیست) چرا که همه آنان را تنها بسوی ما باز می گردانند! (*)» ما پیش از تو رسولانی فرستادیم سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه ای جز بفرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، بحق داوری خواهد شد و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد! (*)»

□ عدد پیامبران الهی

(۱) یکصد و بیست و چهار هزار

(*) در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده است که: پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «خلق الله عز و جل مائه الف نبی و اربعه و عشرين الف نبی انا اکرمهم علی الله و لا فخر و خلق الله عز و جل مائه الف وصی و اربعه و عشرين الف وصی، فعلى اکرمهم علی الله و افضلهم»: «خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفرید که من از همه آن ها نزد خداوند گرامی ترم در عین حال فخر و مباحاتی نمی کنم (و غروری به خود راه نمی دهم) و خداوند ۱۲۴ هزار وصی آفرید که علی علیه السلام از همه آن ها نزد خداوند گرامی تر و برتر است. (۱)

(*) باز در حدیث دیگری از پیامبر (ص) می خوانیم که: در پاسخ سؤال ابوذر از تعداد پیامبران الهی عدد ۱۲۴ هزار را بیان فرمود و به دنبال سؤال از تعداد رسولان از میان آن ها عدد ۳۱۳ نفر را ذکر نمود. (۲)

(*) و نیز در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ذکر عدد ۱۲۴ هزار می خوانیم: ۵ نفر از آن ها اولو العزم بودند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله.

(۲) هشت هزار که چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از غیر آن ها بوده اند.

(*) در روایت دیگری از «انس بن مالک» از پیامبر ص چنین نقل شده است: «بُعِثْتُ عَلَى اثْرِ ثَمَانِيَةِ آلَافٍ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ اِرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» «من به دنبال ۸ هزار پیامبر مبعوث شده ام که چهار هزار از آن ها از بنی اسرائیل بودند». (۳)

جمع بندی:

این دو حدیث باهم منافاتی ندارد، زیرا ممکن است حدیث دوم اشاره به انبیای بزرگ باشد.

۲۱. سوره ی اسراء: آیات ۲-۸

(وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا) (*) ذُرِّيَّةً مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (*) وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتَنفَسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (*) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا. (*) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ آمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنٍ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (*) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْنَا لِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوفُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَرَفُوا تَنْبِيْرًا (*) عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (*) (۴)

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰؛ ابن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۶۴۱

۲- راوندی، قصص الانبیاء، ص ۲۱۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۹

۳- طوسی، امالی، ج ۱، ص ۳۹۷

۴- ترجمه: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل نمودیم (و گفتیم) غیر ما را تکیه گاه خود قرار ندهید. (*) ای

فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، او بنده شکرگزاری بود. (*) ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد و برتری جویی بزرگی خواهید نمود. (*) هنگامی که نخستین وعده فرا رسد مردانی پیکار جو را بر شما می فرستیم (تا سخت شما را در هم کوبند حتی برای بدست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند و این وعده ای است قطعی. (*) سپس شما را بر آنها چیره می کنیم و اموال و فرزندان را افزون خواهیم کرد و نفرت شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم. (*) اگر نیکی کنید بخودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید و هنگامی که وعده دوم فرا رسد (آن چنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورت هایتان ظاهر می شود و داخل مسجد (اقصی) می شوند، همان گونه که در دفعه ی اول وارد شدند و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند در هم می کوبند! (*) امید است پروردگارتان به شما رحم کند، هر گاه برگردید ما باز می گردیم و جهنم را زندان سخت کافران قرار دادیم. (*)»

□ توکل به خدا هدف اساسی بعثت پیامبران

جمله ی (أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا) یکی از شاخه های اصلی توحید است، توحید در عمل که نشانه توحید در عقیده است، کسی که مؤثر واقعی را در جهان هستی تنها خدا می داند به غیر او تکیه نخواهد کرد و آن ها که تکیه گاه های دیگر برای خود انتخاب می کنند دلیل بر ضعف توحید اعتقادیشان است.

و عالی ترین تجلیات هدایت کتب آسمانی، بر افروختن نور توحید در دلها است که نتیجه آن «از همه بریدن و به خدا پیوستن» و بر او تکیه کردن است.

□ رسالت جهانی حضرت موسی

هرچند خداوند موسی علیه السلام را برای هدایت بنی اسرائیل هادی فرستاد ولی در جای دیگر او را برگزیده و هادی تمام مردم می داند: (نُوراً وَ هُدًى لِّلنَّاسِ) (انعام: ۹۱)، «اصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ» (اعراف: ۱۴۴)

□ (لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ)

(* «طبری» در تفسیر خود نقل می کند که پیامبر ص فرمود: مراد از فساد اول قتل حضرت زکریا و گروهی دیگر از پیامبران و منظور از وعده نخستین، وعده انتقام الهی از بنی اسرائیل به وسیله «بخت النصر» است و مراد از فساد دوم شورش است که بعد از «آزادی به وسیله یکی از سلاطین فارس» مرتکب شدند و دست به فساد زدند و مراد از وعده دوم هجوم «انطیاخوس» پادشاه روم است.

این تفسیر با تفسیر اول تا اندازه ای قابل انطباق است، ولی هم راوی این حدیث مورد وثوق نیست و هم انطباق تاریخ «زکریا» و «یحیی» بر تاریخ «بخت النصر» و «اسپانوس یا انطیاخوس» محرز ناست، بلکه بنا به گفته بعضی بخت النصر معاصر «ارمیا» یا «دانیال» پیامبر بوده و قیام او حدود ششصد سال پیش از زمان یحیی صورت گرفته بنابراین چگونه قیام بخت النصر می تواند برای انتقام خون یحیی اقدام کرده باشد.

بعضی دیگر گفته اند: بیت المقدس یک بار در زمان داود و سلیمان ساخته شد و بخت النصر آن را ویران کرد که این همان وعده اولی است که قرآن به آن اشاره می کند و بار دیگر در زمان پادشاهان هخامنشی ساخته و آباد شد و آن را «طیطوس» رومی ویران ساخت (توجه داشته باشید طیطوس یا طرطوز که در بالا ذکر شد قابل انطباق است) و از آن پس هم چنان ویران ماند تا در عصر خلیفه دوم که آن سرزمین به وسیله مسلمانان فتح شد: این تفسیر نیز چندان منافات با دو تفسیر بالا ندارد.

در برابر تفسیرهای فوق و تفاسیر دیگری که کم و بیش با آن ها هماهنگ است، تفسیر دیگری داریم که سید قطب در تفسیر فی ظلال احتمال آن را داده است که با آنچه گفته شد به کلی متفاوت است و آن اینکه: این دو حادثه تاریخی در گذشته و در زمان نزول قرآن واقع نشده بوده بلکه مربوط به آینده است که یکی از آن ها

احتمالاً فساد آن‌ها در آغاز اسلام بود که منجر به قیام مسلمانان به فرمان پیامبر ص بر ضد آنان شد و به کلی از جزیره عرب بیرون رانده شدند و دیگری مربوط به قیام نازی‌های آلمان به ریاست هیتلر بر ضد یهود بوده است. ولی اشکال این تفسیر این است که در هیچ یک از آن‌ها داخل شدن قوم پیروزمند در بیت المقدس تا چه رسد به ویران کردن آن، وجود ندارد.

آخرین احتمال اینکه بعضی احتمال داده اند این دو حادثه مربوط به رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزبی بنام «صهیونیسم» و تشکیل دولتی بنام «اسرائیل» در قلب ممالک اسلامی است، منظور از فساد اول بنی اسرائیل و برتری جویی آن‌ها همین است و منظور از انتقام اولی آن است که ممالک اسلامی در آغاز که از این توطئه آگاه شدند دست به دست هم دادند و توانستند بیت المقدس و قسمتی از شهرها و قصبات فلسطین را از چنگال یهود بیرون آورند و نفوذ یهود از مسجد اقصی به کلی قطع شد.

و منظور از فساد دوم هجوم بنی اسرائیل با اتکای نیروهای استعماری جهانخوار و اشغال سرزمینهای اسلامی و گرفتن بیت المقدس و مسجد الاقصی است؛ و به این ترتیب باید مسلمانان در انتظار پیروزی دوم بر بنی اسرائیل باشند بطوری که مسجد اقصی را از چنگال آن‌ها بیرون آورند و نفوذشان را از این سرزمین اسلامی بکلی قطع کنند، این همان چیزی است که همه مسلمین جهان در انتظار آنند وعده فتح و نصرت الهی است نسبت به مسلمانان.

البته در تفسیر پنجم و ششم باید فعلهای ماضی که در آیه ذکر شده است همه به معنی مضارع باشد و البته این معنی درجایی که فعل بعد از حروف شرط واقع می شود از نظر ادبیات عرب بعید نیست. ولی ظاهر آیه (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) آن است که حد اقل فساد اول بنی اسرائیل و انتقام آن در گذشته واقع شده است.

هم اکنون گروهی از قوم یهود یعنی «صهیونیست‌ها» اقدام به غصب سرزمینهای دیگران و آواره ساختن آن‌ها از وطنهایشان و کشتن و نابود کردن فرزندانیشان کرده اند و حتی احترام خانه خدا بیت المقدس را نیز رعایت نکردند.

آن‌ها در برخورد با مسائل جهانی، عملاً نشان داده اند که تابع هیچ قانون و معیاری نیستند، هرگاه فرضاً یک جنگجوی فلسطینی به سوی آن‌ها شلیک کند آن‌ها در عوض اردوگاههای آوارگان و کودکانها و بیمارستانهای آنان را بمباران می کنند و در مقابل کشته شدن یک نفر از آن‌ها، گاهی صدها نفر بیگناه را درو می کنند و خانه‌های زیادی را منفجر می سازند! آن‌ها به هیچ یک از مصوبات مجامع بین المللی خود را پایبند نمی دانند و آشکارا همه را زیر پا می گذارند، بدون شک اینهمه قانون شکنی و بیدادگری و اعمال ضد انسانی به خاطر آن است که به قدرت جهان خواری همچون «آمریکا» متکی هستند، ولی این نیز قابل تردید نیست که خود این قوم و جمعیت از نظر اخلاقی و فکری نمونه کاملی از جنایت و نادیده گرفتن همه مسائل انسانی می باشند و این خود مصداقی است از فساد در ارض و برتری جویی و استکبار و باید در انتظار این بود که باز «عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأُسِّ شَيْدٍ» بر آن‌ها چیره شوند وعده قطعی خدا را درباره آن‌ها عملی سازند.

گرچه بعضی تفاسیر، استکبار و فساد یهود و قلع و قمع شدن آنان را در دو نوبت، به افرادی در گذشته های دور یا نزدیک نسبت داده اند و مسجد الاقصی در طول چند هزار سال، بارها شاهد حوادث و خاطرات تلخ بوده است، ولی شاید با توجه به آیات و روایات، باید منتظر تجاوز و استکبار اسرائیل در آینده و ریشه کن شدن آنان از سوی بندگان صالح خدا باشیم.

چنان که از ظاهر آیه ی ۵ و ۶ بر می آید، که هنوز چنین فساد گسترده ای در زمین از طرف بنی اسرائیل و چنین قلع و قمع مهمی توسط مردان خدا انجام نشده است.

ما امروز، از یک سو شاهد تجاوز گسترده ی اسرائیل و نقشه ی تصرف از نیل تا فرات و اخراج مسلمانان از وطن خود و ایجاد شبکه های جاسوسی در جهان و به دست گرفتن بوق های تبلیغاتی و گردآوری نیروهای خود از شرق و غرب و انواع کارهای فسادانگیز هستیم و از سوی دیگر شاهد انقلاب اسلامی و پیدا شدن جوانان حزب اللهی در فلسطین و هجوم به اسرائیل و پس گرفتن مسجد الاقصی هستیم که شاید آیه اشاره به این موارد باشد. «و الله العالم»

روایات متعددی که در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است، برخی نابودی یهودیان متجاوز را به قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام توسط انقلابیون مؤمن دانسته است، که شمشیرهای خود را بر دوش نهاده تا مرز شهادت پیش می روند و زمینه ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام می شوند؛ و برخی وقوع آن را در زمان ظهور امام زمان علیه السلام دانسته که متجاوزان یهود، قلع و قمع خواهند شد.

۲۲. سوره قصص: آیات ۸۵ - ۸۸

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعِيَ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾ وَ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَمَّا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَ لَمَّا يَصُدُّدُنكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعِيدٍ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَى رَّبِّكَ وَ لَمَّا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾ (۱)

نکته ها

□ بشارتی به پیامبر اسلام (ص) در سرزمین «جحفه» مدینه

پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد به یترب برود و آن را «مدینه الرسول» کند، هسته اصلی حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دهد و استعدادهای نهفته را شکوفا سازد و آنجا را پایگاه و سکویی برای دستیابی به حکومت گسترده الهی و اهدافش قرار دهد، اما با این حال عشق و دلبستگی او به مکه سخت او را آزار می دهد و دوری از این حرم امن الهی برای او بسیار ناگوار است. اینجا است که نور وحی به قلب پاکش می تابد و بشارت بازگشت به سرزمین مألوف را به او می دهد و می گوید: «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند»

۱- ترجمه: «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت [زادگاهت] بازمی گرداند! بگو: «پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است!»» (*) و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد! اکنون که چنین است، هرگز از کافران پشتیبانی مکن! (*) و هرگز (آنها) تو را از آیات خداوند، بعد از آنکه بر تو نازل گشت، باز ندارند! و بسوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش! (*) معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود حاکمیت تنها از آن اوست و همه بسوی او بازگردانده می شوی! (*)»

غم مخور همان خدایی که موسی را در طفولیت به مادرش بازگرداند، همان خدایی که او را بعد از یک غیبت ده ساله از مصر به زادگاه اصلیش بازگرداند تا چراغ توحید را برافروزد و حکومت مستضعفان را تشکیل دهد و قدرت فرعونیان طاغوتی را درهم بشکند، همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مکه باز می گرداند و چراغ توحید را با دست تو در این سرزمین مقدس برمی افروزد.

همان خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و ابلاغش را فرض نمود و احکامش را واجب گردانید، آری خدای قرآن، خدای با عظمت زمین و آسمان این امور در برابر قدرتش سهل و آسان است.

«تو هرگز این امید را نداشتی که این کتاب بزرگ آسمانی به تو الفاء گردد، لکن رحمت پروردگار تو چنین ایجاب کرد» بسیاری از مردم بشارت ظهور آئین جدید را شنیده بودند و شاید گروهی از اهل کتاب و غیر آن ها انتظار می کشیدند که وحی بر آنان نازل شود و خدا این مسئولیت را به آن ها بسپارد، اما تو گمان نداشتی ولی خدا تو را از همه شایسته تر می دانست و این آئین بزرگ تنها به دست تو می بایست در جهان گسترده شود. بعضی از مفسران بزرگ این جمله را هماهنگ با جمله هایی دانسته اند که قبلاً درباره داستان موسی - خطاب به پیامبر اسلام- آمده بود، آنجا که می فرمود: (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ... وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ... وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ) «تو هرگز در وادی طور نبودی آنجا که وحی به موسی فرستادیم... در میان مردم مدین زندگی نکردی... در آن ساعتی که فرمان رسالت بر موسی نازل شده حضور نداشتی این ها رحمت خدا است که شامل حال تو شده و اخبار دقیقش را در اختیارت گذارده است»

□ منظور از «کتاب» سرگذشت انبیای پیشین است.

۲۳. سوره ی غافر: آیات ۵۳-۵۶

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (*) هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (*) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْأَبْكَرِ (*) إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سِلْطَنٍ اتَّهَمُوا فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (*) (۱)

نکته ها

□ هدایتی که خداوند به موسی ارزانی داشت

هم مقام نبوت وحی را شامل می شود و هم کتاب آسمانی یعنی تورات و هم هدایت هایی که در مسیر انجام رسالتش به او داده شد و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت.

۱- ترجمه: «و ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم. (*) کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود! (*) پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار کن و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور! (*) کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست! (*)»

□ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به صبر

در برابر عناد و لجاجت دشمنان و کارشکنی آنان صبر کن.

در مقابل نادانی جمعی از دوستان و سستی و سهل انگاری و احیانا آزار آنان صبر کن.

در برابر تمایلات نفس و هوسهای سرکش و خشم و غضب نیز شکیبایی نما.

بدان که وعده خداوند در مورد پیروزی تو امتت تخلف ناپذیر است،

این ایمان به حقانیت وعده الهی تو را در مسیرت دلگرم و پر استقامت می کند و تحمل ناملایمات را بر تو مؤمنان آسان می سازد.

□ در قرآن مجید بارها پیغمبر ص مأمور به صبر شده که گاهی به صورت مطلق است، همانند آیه مورد بحث و بعضی آیات دیگر و گاه در بعضی موارد مخصوص ذکر شده است؛ مانند آیه ۳۹ و ۴۰ سوره ق (فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ): «در برابر آنچه آن ها می گویند و نسبت های ناروایی که به تو می دهند صبر کن» در جای دیگر می گوید: «با آن دسته از یارانت که ظاهراً فقیرند اما هر صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و عبادت می کنند صبر و شکیبایی کن و از آن ها جدا مشو» (کهف: ۲۸).

و تمام پیروزی هایی که نصیب پیامبر و مسلمانان نخستین شد در سایه همین صبر و استقامت بود و امروز نیز بدون آن غلبه بر دشمنان فراوان و مشکلات زیاد ممکن نیست.

۲۴. سوره الحج: آیات ۴۲ - ۴۵

(وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ) (*) وَ قَوْمُ اِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (*) وَ اَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسٰى فَاَمْلَيْتَ لِلْكَافِرِيْنَ ثُمَّ اَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٌ (*) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ اَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فِهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرْوٰثِهَا وَ بَيْتٌ مَّعْطَلٌ وَ قَصْرٍ مَّشِيْدٍ (*) (۱)

نکته ها

□ همزمان بودن دلداری به پیامبر (ص) و مؤمنان و روشن کردن عاقبت شوم کافران

نخست می گوید: «اگر تو را تکذیب کنند غمگین مباش، چراکه پیش از آن ها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبرانشان را تکذیب کردند» و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط، این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند و نیز «مردم سرزمین مدین، به تکذیب شعیب برخاستند و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد» همان گونه که این مخالفت ها و تکذیب ها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت، مسلماً در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد. ولی این کافران کوردل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های ننگین ادامه دهند.

۱- ترجمه: «اگر تو را تکذیب کنند (امر تازه ای نیست) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. (*) و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط. (*) و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز (فرعونیان) موسی را تکذیب کردند، اما من به آنها مهلت دادم سپس آنها را گرفتم، دیدی چگونه عمل آنها را شدیداً انکار کردم؟ (و چگونه به آنها پاسخ گفتم). (*) چه بسیار از شهرها و آبادی ها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریختند (نخست سقفها ویران گشت و بعد دیوارها به روی

سقفها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع! (*»

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مَرْيَةِ مَنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (*) وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (*) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (*) (۱))

نکته ها

□ آیات مورد بحث اشاره ی کوتاه و زود گذری به داستان «موسی» علیه السلام و «بنی اسرائیل» است تا پیامبر اسلام (ص) و مؤمنان نخستین را تسلی و دلداری دهد و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنی های مشرکان که در آیات گذشته به آن اشاره شد دعوت به صبر و شکیبایی و پایداری کند و هم بشارتی باشد برای مؤمنان که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند، همان گونه که بنی اسرائیل بر دشمنان خود پیروز شدند و پیشوایان روی زمین گشتند و از آنجا که موسی (ع)، پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند و هم مسیحیان، از این نظر می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام گردد.

□ مجموع جمله چنین است: «تو شک نداشته باش که موسی به لقای کتاب آسمانی رسید و آن را که از درگاه پروردگار به او القا شده بود دریافت داشت»؛ زیرا در آیه فوق، سه جمله وارد شده است: جمله اول و آخر، مسلماً درباره تورات سخن می گوید، بنابراین مناسب این است که جمله وسط نیز همین معنی را تعقیب کند، نه اینکه سخن از قیامت یا قرآن مجید بگوید که در این صورت جمله معترضه خواهد بود و می دانیم جمله معترضه خلاف ظاهر است و تا نیازی به آن نباشد نباید به سراغ آن رفت.

□ به کار رفتن کلمه «لقاء» در مورد کتاب آسمانی

در قرآن غالباً این کلمه با اضافه به الله یا «رب» یا «آخرت» و مانند آن به کاررفته و اشاره به قیامت است.

به همین دلیل بعضی این احتمال را در اینجا ترجیح داده اند که بگوئیم آیه فوق نخست از نزول تورات بر موسی علیه السلام سخن می گوید و بعد به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که در «لقاء الله» و مسئله معاد تردید نکند و باز مجدداً به مسئله تورات باز می گردد. ولی باید تصدیق کرد که در این صورت تناسب میان جمله های این آیه به کلی به هم می خورد و انسجام آن را متلاشی می سازد. ولی باید توجه داشت که تعبیر «لقاء» گر چه در قرآن در مورد دریافت کتب آسمانی به کار نرفته، اما «القاء» و «تلقى» کراراً در این معنی استعمال شده است، چنان که در آیه ۲۵ سوره قمر می خوانیم: (أَأَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا)

آیا از میان همه ما قرآن بر محمد القاء شده است؟! و در داستان سلیمان و ملکه سبا می خوانیم هنگامی که نامه سلیمان به او رسید گفت: (إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ)

(نمل: ۲۹). نامه پر ارزشی به من القاء شده؛ و در همین سوره آیه ۶ در مورد قرآن مجید چنین می خوانیم: (وَإِنَّا لَنَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) تو قرآن را از سوی خداوند حکیم و علیم تلقی می کنی.

بنابراین فعل «القاء» و «تلقى» به طور مکرر در این مورد به کاررفته است.

۱- ترجمه: «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.» (*) و از آنها امامان (و پیشوایانی) برگزیدیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند بخاطر اینکه شکیبایی نمودند و به آیات ما

یقین داشتند. (*) مسلماً پروردگار تو میان آنها روز قیامت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند (و هر کس را به سزای اعمالش می رساند). (*)»

حتی خود فعل «لقاء» در مورد نامه اعمال انسان در قرآن مجید استعمال شده، در آیه ۱۳ سوره اسراء می خوانیم: (و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا) روز قیامت کتابی برای او (انسان) بیرون می آوریم که آن را گسترده می بیند!

۲۶. سوره هود: آیات ۱۰۹ تا ۱۱۲

(فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْجِبُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْجِبُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمَوْفُوهُم نَصِيَّةً يَبْهَمُونَ غَيْرَ مُنْقُوصٍ) (*) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ سَيْبَتٍ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (*) وَ إِنَّا كَلَّا لَمَّا لِيُؤْفِقِنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (*) فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (*) (۱)

نکته ها

□ سنتی ابدی و جاودان

این آیه، این واقعیت را مجسم می کند که آنچه از سرگذشت اقوام پیشین خواندیم، اسطوره و افسانه نبود و نیز اختصاصی به گذشتگان نداشت، سنتی است ابدی و جاودانی و درباره تمام انسان های دیروز و امروز و فردا.

□ منتها این مجازات ها در بسیاری از اقوام گذشته به صورت بلاهای هولناک و عظیم صورت گرفت اما در مورد دشمنان پیامبر اسلام (ص) شکل دیگری پیدا کرد و آن اینکه خدا آن قدر قدرت و نیرو به پیامبرش داد که توانست به وسیله گروه مؤمنان دشمنان لجوج و بیرحم را که به هیچ صراطی مستقیم نبودند درهم بشکند.

□ دلداری و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند با بیان وظیفه و مسئولیت او یکی از نتایج مهمی که از شرح داستان های اقوام پیشین گرفته می شود همین است که پیامبر و به دنبال او مؤمنان راستین از انبوه دشمنان نهراسند و در شکست قوم بت پرست و ستمگری که با آن روبرو هستند شک و تردیدی به خود راه ندهند و به امداد الهی مطمئن باشند.

استقامت در راه تبلیغ و ارشاد کن، استقامت در طریق مبارزه و پیکار کن، استقامت در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن کن. ولی این استقامت نه به خاطر خوش آیند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا و نه برای کسب عنوان قهرمانی، نه برای به دست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان خدا و آن گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد «کَمَا أُمِرْتُ»؛ اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی «و هم تمام کسانی که از شرک به سوی ایمان باز گشته اند و قبول دعوت الله نموده اند.» (وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ)

۱- ترجمه: «شک و تردیدی در معبودهایی که آنها می پرستند بخود راه مده، آنها همان گونه این معبودها را پرستش می کنند که پدرانشان قبلاً می پرستیدند و ما نصیب آنها را بی کم و کاست خواهیم داد.» (*) ما کتاب آسمانی به موسی دادیم سپس در آن اختلاف کردند و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود در میان آنها داوری می شد و آنها (هنوز) در شک اند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی. (*) و پروردگار تو اعمال هر یک را بی کم و کاست به آنها خواهد داد، او به آنچه عمل می کنند آگاه است. (*) بنا بر این همان گونه که فرمان یافته ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند و طغیان نکنید که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند. (*)

(استقامتی خالی از افراط و تفریط و زیاده و نقصان، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد) (وَلَا تَطَّغَوْا)

(چراکه خداوند از اعمال شما آگاه است) و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی ماند (إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

(اگر قوم تو درباره کتاب آسمانیت یعنی قرآن اختلاف و بهانه جویی می کنند، ناراحت نباش زیرا ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) را دادیم و در آن اختلاف کردند، بعضی پذیرفتند و بعضی منکر شدند) (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ) و اگر می بینی در مجازات دشمنان تو تعجیل نمی کنیم، به خاطر این است که مصالحی از نظر تعلیم و تربیت و هدایت این قوم، چنین ایجاب می کند و اگر این مصلحت نبود و برنامه ای که پروردگار تو از قبل در این زمینه مقرر فرموده ایجاب تأخیر نمی کرد، در میان آن ها داوری لازم می شد و مجازات دامانشان را می گرفت. (وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ)

□ (هرچند آن ها این حقیقت را هنوز باور نکردند و هم چنان نسبت به آن در شک و تردیدند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی) (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ)

۲۷. سوره فصلت: آیات ۴۳ - ۴۶

(ما يُقَالُ لَكَ إِلَّا- مَا قَدِ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرٌ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٌ) (*) (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَبِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَبِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) (*) (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ) (*) (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) (**)) (۱)

نکته ها

‡ تسلی خاطر به پیامبر صلی الله علیه و آله

از آنجا که کفار مکه شدیدترین مبارزه را با آئین اسلام و شخص پیامبر ص آغاز کرده بودند و آیات گذشته از الحاد آن ها در دلایل توحید و کفر و تکذیبشان نسبت به آیات الهی خیر می داد، در نخستین آیه ی مورد بحث به عنوان تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و آموختن درس استقامت و پایمردی به همه مسلمین که در فشار دشمنان قرار می گیرند، می فرماید: (نسبت های ناروایی که به تو داده می شود همان است که به پیامبران پیش از تو داده شد) اگر مجنون و ساحر می خوانند، به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبت ها را دادند و اگر دروغگویت می نامند آن ها نیز از این

۱- ترجمه: «نسبت های ناروایی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است. (*) هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست؟ آیا قرآن عجمی از پیغمبری عربی درست است؟! بگو: این برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است، ولی کسانی که ایمان نمی آورند گوشه‌هایشان سنگین است، گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند، آنها همچون کسانی هستند که از راه دور صدا زده می شوند. (*) ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، سپس در آن اختلاف شد و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) در میان آنها داوری می شد (و مشمول عذاب الهی می گشتند) ولی آنها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند. (*) کسی که عمل صالحی بجا آورد نفعش برای خود او است و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند. (**))

نسبت در امان نبودند... خلاصه نه دعوت تو به سوی آئین توحید و حق مطلب تازه ای است و نه تهمت و تکذیب آن ها، محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن و دعوت توحید را تداوم بخش و بدان خدا با تو است.

□ اتمام حجت بر مشرکین

ای پیامبر اگر مشاهده می کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی کنیم به خاطر این است که مصالح تربیتی ایجاب می کند آن ها آزاد باشند و تا آنجا که ممکن است اتمام حجت شود. «و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این زمینه صادر نشده بود در میان آن ها داوری می شد» و مجازات الهی به سرعت دامانشان را می گرفت (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ). این فرمان الهی بر اساس مصالح هدایت انسان ها و اتمام حجت بوده و این سنت در میان تمام اقوام گذشته جاری شده و درباره قوم تو نیز جاری است. ولی آن ها هنوز این حقیقت را باور نکرده اند (و در قرآن تو شک و تردید دارند، شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی)

اصولاً «بهانه جویی» همیشه دلیل بر این است که انسان درد دیگری دارد که نمی خواهد آن را فاش بگوید، درد این گروه نیز این بود که توده های مردم سخت مجذوب قرآن شده بودند و لذا منافع آن ها سخت به خطر افتاده بود، برای خاموش کردن نور اسلام به هر وسیله ای متوسل می شدند.

۲۸. سوره نجم: آیات ۳۳ - ۳۷

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ) (*) وَ أَعْطَىٰ قَلِيلًا - وَ أَكْذَبَىٰ (*) أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ (*) أَمْ لَمْ يَلْبَسْ بُنْيَابًا بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ (*) وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ (*) (۱)

نکته ها

□ بازتاب اعمال

ممکن است بعضی تصور کنند: می شود کسی را به گناه دیگری کیفر داد، یا گناه دیگری را بر گردن گرفت و این آیات در مقام نفی این توهم برآمده و این اصل مهم اسلامی را که نتیجه اعمال هر کس فقط به خود او بازمی گردد تشریح می کند.

□ «صحف موسی» تورات است و «صحف ابراهیم» نیز اشاره به کتاب آسمانی او است.

□ دو شباهت میان حضرت موسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله

۱. حضرت موسی به امید به دست آوردن آتش، به سوی آن رفت و به نور رسید، (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز به قصد عبادت به غار حرا رفت که با وحی آسمانی آشنا شد. (مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ) ...

۱- ترجمه: «آیا دیدی آن کس را که (از اسلام- یا انفاق) روی گردان شد؟! (*) و کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود! (*) آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند)؟! (*) یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟! (*) و در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بطور کامل ادا کرد، (*)»

۲. حضرت موسیٰ اظهار داشت: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِيْنَ) پروردگارا! به خاطر لطفی که به من کردی من هرگز یاور تبھکاران نخواهم بود؛ و خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (يُلْقِي إِلَيْكَ الْكِتَابُ ... فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيْرًا لِّلْكَافِرِيْنَ) به خاطر کتاب آسمانی که به تو القا شده، هرگز یاور کافران مباش.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

(۱) ترجمه فارسی تورات (اسفار: خروج، اعداد، تثیبه، لاویان، یوشع)

(۲) تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام، قم: مدرسه المهدی، ۱۴۰۹ ق

(۳) ابن بابویه، شیخ صدوق، الخصال، قم: اسلامیه، چ هفتم، بی تا

(۴) ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ترجمه: حمیدرضا مستفید، تهران: صدوق، ۱۳۷۳.

(۵) ابن طاووس، سید رضی الدین، لهوف، نشر اسوه، بی تا

(۶) استعلامی، محمد، شرح مثنوی معنوی مولوی، تهران: سخن، چ هفتم، ۱۳۸۴.

(۷) اصفهانی، صفا، دیوان اشعار، به اهتمام سهیلی خوانساری، احمد، تهران: اقبال، چ دوم، ۱۳۶۲.

(۸) اصفهانی، هاتف، دیوان اشعار، به تصحیح دستگردی، وحید، انتشارات فروغی، چ نهم، ۱۳۶۹.

(۹) اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، به کوشش عالم گیر تهرانی، محمد، انتشارات محمد، چ هفتم، ۱۳۷۳.

(۱۰) اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار، با مقدمه و شرح سروش، احمد، تهران: سنایی، چ اول، ۱۳۴۳.

(۱۱) انوری، اوحد الدین، محمد، دیوان اشعار، (دوره ی دوجلدی) به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۲.

(۱۲) ایرج میرزا، جلال الممالک، دیوان اشعار، به اهتمام محبوب، محمدجعفر، انتشارات اندیشه، چ سوم، سال ۱۳۵۳.

(۱۳) بهار، ملک الشعراء، دیوان اشعار، انتشارات آزاد مهر، چ اول، ۱۳۸۲

(۱۴) بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق

(۱۵) بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، نشر الاعلمی، ۱۴۱۵ ق،

(۱۶) ثعلبی، ابواسحاق احمد، قصص الأنبياء (المسمی عرایس المجالس)، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۵ ق.

(۱۷) جزایری، نعمت الله، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ترجمه: یوسف عزیزی، نشر هادی، چ دوم، ۱۳۷۶.

(۱۸) جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، با مقدمه ی روشن، محمد، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.

(۱۹) حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، ۱۳۷۸ ه. ش

۲۰) حرّ عاملی، وسایل الشیعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۱) حافظ شیرازی، شمس الدین، دیوان اشعار، به تصحیح قزوینی، محمد و غنی، قاسم، تهران: اقبال، چ دوازدهم، ۱۳۷۱.

۲۲) خاقانی شروانی، افضل الدین، دیوان اشعار، انتشارات ارسطو، چ اول، ۱۳۶۲

- ۲۳) خاقانی شروانی، افضل الدین، تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحیی قریب، تهران: امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۵۷
- ۲۴) خراسانی، میرزا حبیب، دیوان اشعار، به اهتمام حبیب، علی، تهران: زوار، چ پنجم، ۱۳۷۹.
- ۲۵) خرایلی، محمد، شرح گلستان سعدی، انتشارات جاویدان، چ ششم، ۱۳۶۶.
- ۲۶) خرم شاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، انتشارات سروش، چ دوم، ج اول، سال ۱۳۶۷.
- ۲۷) خواجهی کرمانی، کمال الدین محمود، دیوان غزلیات، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، چ اول، ۱۳۷۰.
- ۲۸) دقیقی توسی، ابومنصور، دیوان اشعار، به اهتمام شریعت، محمدجواد، انتشارات اساطیر، چ اول، ۱۳۵۷
- ۲۹) دهقان، اکبر، تفسیر نسیم رحمت، نشر حرم، بی تا.
- ۳۰) راوندی، قطب الدین، قصص الانبیاء، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۳۱) رشید رضا، المنار، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۴۲ ق.
- ۳۲) رودکی سمرقندی، ابوعبدالله، کلیات دیوان اشعار، انتشارات فخر رازی، چ سوم، ۱۳۶۸
- ۳۳) رسولی محلاتی، سید هاشم، تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، انتشارات علمی اسلامی، چ سوم، بازار شیرازی، ۱۳۶۱.
- ۳۴) زرّین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصّه ها و تمثیلات مثنوی)، تهران: علمی، چ هشتم، ۱۳۸۷.
- ۳۵) زرّین کوب، عبدالحسین، سرنی، (نقد و شرح تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی، چ دهم، ۱۳۸۳.
- ۳۶) زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۴ ق،
- ۳۷) سبزواری، ملأ هادی، دیوان اشعار، به قلم مدرسی چخاردھی، مرتضی، انتشارات محمودی، بی تا
- ۳۸) سعد سلمان، مسعود، دیوان اشعار، به تصحیح باسمی، رشید، تهران: امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۲.
- ۳۹) سعدی شیرازی، مشرف الدین، بوستان، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.
- ۴۰) سعدی شیرازی، مشرف الدین، گلستان، بی تا بیجا.
- ۴۱) سعدی شیرازی، مشرف الدین، دیوان غزلیات، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا
- ۴۲) سعدی شیرازی، مشرف الدین، دیوان قصاید، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا
- ۴۳) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: دانشگاه تهران، چ چهارم، ۱۳۷۴.

۴۴) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: سنایی، چ سوم، ۱۳۶۴.

۴۵) شبستری، محمود، گلشن راز، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۴۶) شریعت زاده، سید علی اصغر، ابن یمین شاعر مردم دار، انتشارات پارینه، چ دوم، سال ۱۳۷۹.

۴۷) شمس مغربی، محمد، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۴۸) شمسیا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چ چهارم، ۱۳۷۳.

- ۴۹) شوریده شیرازی، محمدتقی، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.
- ۵۰) شهریار، محمدحسین، کلیات اشعار، (۲ جلد) انتشارات ذرین، چ ۲۳، ۱۳۸۱.
- ۵۱) صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان اشعار، (۶ جلد) به کوشش قهرمان، محمد، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۵.
- ۵۲) صباحی بیدگلی، سلیمان، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چاپ اول، سال ۱۳۶۲.
- ۵۳) صفی علیشاه اصفهانی، میرزا حسن، دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۳.
- ۵۴) صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، تهران: انتشارات منوچهری، ۱۳۷۸.
- ۵۵) طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، چ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
- ۵۶) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
- ۵۷) طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- ۵۸) عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نور الثقلین، چ ۲، قم: مجاهدی، ۱۳۸۳ ق.
- ۵۹) عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳ ق.
- ۶۰) علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء (پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان) ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر، چ دوم، ۱۳۸۷.
- ۶۱) عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به اهتمام: پروین قائمی، انتشارات پیمان، چ اول، ۱۳۸۱.
- ۶۲) عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی درویش، م- انتشارات جاویدان، چ دوم، ۱۳۵۹.
- ۶۳) عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به تصحیح گوهرین
- ۶۴) فاریابی، ظهیر، دیوان اشعار، به اهتمام رضی، هاشم، انتشارات کاوه، بی تا.
- ۶۵) فرّخی سیستانی، ابوالحسن، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ چهارم، ۱۳۷۱.
- ۶۶) فروزان فر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب: احادیث مثنوی و مأخذ قصص، تمثیلات مثنوی) ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران: امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۸۵.
- ۶۷) فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران: صدر، ۱۴۱۵ ق.
- ۶۸) قآنی شیرازی، حبیب الله، دیوان اشعار، به تصحیح: امیر صانعی خوانساری، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۸۰.

۶۹) قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چ یازدهم، ۱۳۸۳ ش،

۷۰) قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۶،

۷۱) قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، نشر دار الأسوه، سال ۱۴۱۴ ق.

۷۲) قمی، محیط، دیوان اشعار (هفت شهر عشق) رضا آراسته معصومی، انتشارات حافظ، چ اول، ۱۳۶۲.

۷۳) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق،

- ۷۴) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۳۸.
- ۷۵) مجلسی، محمدباقر، ترجمه ی ج ۱۷ بحار الأنوار، مترجم: سید عبدالحسین رضایی، تهران: اسلامیه، سال ۱۳۶۴ ش / بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم، ۱۴۰۳.
- ۷۶) مجلسی، سید محمدباقر، حیوه القلوب، انتشارات جاویدان، چ اول، بی تا.
- ۷۷) موسوی خمینی، روح الله، دیوان اشعار، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۴۹، ۱۳۸۵.
- ۷۸) موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
- ۷۹) موسوی جزایری، هاشم، ثواب الاعمال فی القرآن، ناشر: ناجی الجزائری، بی تا.
- ۸۰) محتشم کاشانی، شمس الشعراء، دیوان اشعار، به تصحیح بهدار وند، اکبر، انتشارات نگاه، چ اول، ۱۳۷۹.
- ۸۱) ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، قم، نشر: بیدار، ۱۳۶۱ سال.
- ۸۲) معزی، امیر، دیوان اشعار، به تصحیح هیری، ناصر، انتشارات پگاه، چ اول، ۱۳۶۲.
- ۸۳) منوچهری دامغانی، ابوالنجم، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ اول، ۱۳۷۰.
- ۸۴) منصور حلاج، حسین، دیوان اشعار، به تصحیح شیرازی، داوود، تهران: سنایی، چ دهم، ۱۳۸۰.
- ۸۵) مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، تهران: زوار، چ دوم، ۱۳۷۵.
- ۸۶) مولوی، جلال الدین، کلیات شمس، با مقدمه فروزان فر، بدیع الزمان، تهران: امیرکبیر، چ ۱۲، ۱۳۶۷.
- ۸۷) مولوی، جلال الدین، فیه مافیہ، مصحح: حسین حیدر خانی، تهران: سنایی، چ سوم، ۱۳۸۲.
- ۸۸) المغلوث، سامی عبدالله، أطلس تاریخ الانبیاء و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم، الرياض، مکتبه العبیکان، قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ: پنجم.
- ۸۹) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش، چ اول و ۱۴۲۴ ه.ق.
- ۹۰) وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان اشعار، انتشارات طلایه، چ اول، ۱۳۷۴.
- ۹۱) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، (مولوی چه می گوید؟) تهران: هما، چ نهم، ۱۳۷۶.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفا ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و ...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

